

ترجمہ فارسی

فِي ظِلِّكَ الْقِيَامَاتُ

سید قطب
مصطفیٰ خرم دل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز نشر اندیشه اسلامی

وب سایت ما:

www.ghotb.net

ایمیل ما:

info@ghotb.net

«مهر ماه ۱۳۹۳»

قطب، سید، ۱۹۰۵-۱۹۶۶ م.

فی ظلال القرآن. فارسی

فی ظلال القرآن / به قلم سید قطب؛ ترجمه مصطفی خرم دل

ویراست ۲

تهران: احسان، ۱۳۸۶.

ISBN: 978-964-356-617-3

ج ۷.

ISBN: 978-964-356-623-4

تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. خرم دل، مصطفی، ۱۳۱۵ - مترجم.

۲۹۷/۱۷۹

۱۳۸۶ ۹۰۴۱ ف ۹۶۸/ BP

۱۰۹۱۳۱۲

کتابخانه ملی ایران

فی ظلال القرآن (جلد ششم)

سید قطب

● مؤلف:

دکتر مصطفی خرم دل

● مترجم:

نشر احسان

● ناشر:

اسوه

● چاپخانه:

دوم - ۱۳۸۷

● نوبت چاپ:

۳۵۰۰

● تیراژ:

۷۵۰۰۰ تومان

● قیمت دوره:

ک فروشگاه: تهران - خیابان انقلاب - رویروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۴۹۵

ISBN C: 978-964-356-617-3

شابک دوره: ۳-۶۱۷-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸

ISBN 6: 978-964-356-623-4

شابک ج ۶: ۴-۶۲۳-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸



فهرست جلد ششم

جزء بیست و هفتم

۹	سورة ذاریات : آیات ۱-۶۰
۴۰	سورة طور : آیات ۱-۴۹
۶۴	سورة نجم : آیات ۱-۶۲
۹۸	سورة قمر : آیات ۱-۵۵
۱۳۰	سورة الرحمن : آیات ۱-۷۸
۱۵۳	سورة واقعه : آیات ۱-۹۶
۱۷۶	سورة حدید : آیات ۱-۱۵
۱۹۸	سورة حدید : آیات ۱۶-۲۹

جزء بیست و هشتم

۲۱۷	سورة مجادله : آیات ۱-۲۲
۲۴۱	سورة حشر : آیات ۱-۲۴
۲۷۰	سورة ممتحنه : آیات ۱-۱۳
۲۹۲	سورة صف : آیات ۱-۱۴
۳۱۳	سورة جمعه : آیات ۱-۱۱
۳۲۷	سورة منافقون : آیات ۱-۱۱
۳۴۲	سورة تغابن : آیات ۱-۱۸
۳۵۷	سورة طلاق : آیات ۱-۱۲
۳۸۳	سورة تحریم : آیات ۱-۱۲

جزء بیست و نهم

۴۰۹	سورة ملک مکی و ۳۰ آیه است
۴۴۳	سورة قلم مکی و ۵۲ آیه است
۴۸۱	سورة حاقه مکی و ۵۲ آیه است

۵۱۰	سورة معارج مكي و ۴۴ آيه است
۵۳۳	سورة نوح مكي و ۲۸ آيه است
۵۵۵	سورة جن مكي و ۲۸ آيه است
۵۸۸	سورة مزمل مكي و ۲۰ آيه است
۶۰۴	سورة مدثر مكي و ۵۶ آيه است
۶۲۹	سورة قيامت مكي و ۴۰ آيه است
۶۴۷	سورة انسان مكي و ۳۱ آيه است
۶۶۶	سورة مرسلات مكي و ۵۰ آيه است

جزء سی ام

۶۸۱	سورة نبا مكي و ۴۰ آيه است
۷۰۲	سورة نازعات مكي و ۴۶ آيه است
۷۲۰	سورة عبس مكي و ۴۲ آيه است
۷۴۲	سورة تکویر مكي و ۲۹ آيه است
۷۵۵	سورة انفطار مكي و ۱۹ آيه است
۷۶۷	سورة مطففين مكي و ۳۶ آيه است
۷۸۶	سورة انشقاق مكي و ۲۵ آيه است
۷۹۸	سورة بروج مكي و ۲۲ آيه است
۸۰۸	سورة طارق مكي و ۱۷ آيه است
۸۱۶	سورة اعلی مكي و ۱۹ آيه است
۸۳۷	سورة غاشیه مكي و ۲۶ آيه است
۸۴۶	سورة فجر مكي و ۳۰ آيه است
۸۵۸	سورة بلد مكي و ۲۰ آيه است
۸۶۹	سورة شمس مكي و ۱۵ آيه است
۸۷۷	سورة لیل مكي و ۲۱ آيه است
۸۸۵	سورة ضحی مكي و ۱۱ آيه است
۸۹۰	سورة شرح مكي و ۸ آيه است
۸۹۳	سورة تین مكي و ۸ آيه است
۸۹۷	سورة علق مكي و ۱۹ آيه است
۹۱۲	سورة قدر مكي و ۵ آيه است
۹۱۶	سورة بیته مكي و ۸ آيه است

۹۲۶	سورة زلزله مكي و ۸ آيه است
۹۳۰	سورة عاديّات مكي و ۱۱ آيه است
۹۳۴	سورة قارعه مكي و ۱۱ آيه است
۹۳۷	سورة تكاثر مكي و ۸ آيه است
۹۳۹	سورة عصر مكي و ۳ آيه است
۹۵۱	سورة همزه مكي و ۹ آيه است
۹۵۴	سورة فيل مكي و ۵ آيه است
۹۶۵	سورة قريش مكي و ۴ آيه است
۹۶۸	سورة ماعون مكي و ۷ آيه است
۹۷۲	سورة كوثر مكي و ۳ آيه است
۹۷۶	سورة كافرون مكي و ۶ آيه است
۹۸۱	سورة نصر مدني و ۳ آيه است
۹۸۸	سورة مسد مكي و ۵ آيه است
۹۹۲	سورة اخلاص مكي و ۴ آيه است
۹۹۷	سورة فلق مكي و ۵ آيه است
۱۰۰۲	سورة ناس مكي و ۶ آيه است

فِي ظِلَالِ الْقُرْآنِ

جزء بیست و هفتم

سوره‌های ذاریات، طور، نجم، قمر، الرحمن،
واقعه و حدید

باسم الرحمن الرحیم

سورة ذاریات مکی و ۶۰ آیه است

﴿۱﴾ قَالَ مَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۲﴾ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿۳﴾ لَنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ جَارَءً مِنْ طِينٍ ﴿۴﴾ مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿۵﴾ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۶﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَنِيٍّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۷﴾ وَتَرَكْنَاهُمْ آيَةً لِلَّذِينَ يَخْافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۸﴾ وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿۹﴾ فَتَوَلَّىٰ رُكُودًا وَقَالَ سِحْرٌ أَوْ يَجْنُونَ ﴿۱۰﴾ فَأَخَذْتَهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿۱۱﴾ وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿۱۲﴾ مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِمْ إِلَّا جَعَلْنَاهُمْ كَالْعِزِّ الْمُقْبِلِ ﴿۱۳﴾ وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۱۴﴾ فَعَتَرْنَا عَنْ أَمْرِهِمْ فَنَادَوْا بِصَبْحَةِ الصَّيْحَةِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿۱۵﴾ فَأَسْطَلُّوا مِنْ قِيَامِهِمْ وَكَانُوا مُنْصَرِّفِينَ ﴿۱۶﴾ وَفَوْقَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ كَانُوا أَقْوَمًا فَتَشَقَّىٰ فِيهِمْ ﴿۱۷﴾ وَالْأَنفَاءَ بَيْنَتْنَاهُ بِأَنْبَاءٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿۱۸﴾ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمُنْهَدُونَ ﴿۱۹﴾ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۲۰﴾ فَوَقَرُوا إِلَى اللَّهِ فِي لَكُمْنَهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۲۱﴾ وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۲۲﴾ كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُّجْنُونٌ ﴿۲۳﴾ إِنَّا أَوْصَا إِلَهُ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿۲۴﴾ فَقَوْلَ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ﴿۲۵﴾ وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ نُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۶﴾ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۲۷﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا ﴿۲۸﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿۲۹﴾ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا بِمِثْلِ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعِجِلُونَ ﴿۳۰﴾ قَوْلٍ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿۳۱﴾

سورة الذاریات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالَّذِينَ رَبَّتْ دُرُوءًا ﴿۱﴾ فَأَلْخَلَّجَتْ وَقَرَأَ ﴿۲﴾ فَأَلْخَلَّجَتْ يُسْرًا ﴿۳﴾ فَأَلْخَلَّجَتْ أَمْرًا ﴿۴﴾ إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ ﴿۵﴾ وَإِنَّ الَّذِينَ لَرُفَعٌ ﴿۶﴾ وَالْأَنفَاءَ ذَاتِ الْحُبْكِ ﴿۷﴾ أَنْتَ لَبِى قَوْلٍ مُّخْلِيفٍ ﴿۸﴾ يُوْفِّكَ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ ﴿۹﴾ قُلْ الْغَرَضُونَ ﴿۱۰﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرِقٍ سَاهُونَ ﴿۱۱﴾ يَسْتَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الَّذِينَ ﴿۱۲﴾ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ﴿۱۳﴾ ذُوقُوا فَنُتْنَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿۱۴﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۱۵﴾ يَخِذْنَ مَا أَنْشَبَتْ لَهُمْ رَهْمٌ أَنْهُمْ لَمْ يَأْكُلُوا كَثِيرًا مِنْ دُونِ حِمِّينَ ﴿۱۶﴾ كَانُوا قَابِلِينَ مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجُونَ ﴿۱۷﴾ وَإِلَّا أَنْصَارُهُمْ يُسْتَغْفَرُونَ ﴿۱۸﴾ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿۱۹﴾ وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُتَوَقِّينَ ﴿۲۰﴾ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۲۱﴾ وَفِي السَّمَاءِ رُفُوفُ مَا تُوْعَدُونَ ﴿۲۲﴾ قُورَبَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ نَاطِقُونَ ﴿۲۳﴾ هَلْ أَنْتَ حَدِيثٌ ضَلَفَ بِرَهِيمٍ الْمُكْرَمِ ﴿۲۴﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلِّمْ عَلَيْنَا قَالِ سَلِّمْ قَوْمٌ مُّشْكِرُونَ ﴿۲۵﴾ فَرَأَى إِلَهُ أَهْلَهُ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿۲۶﴾ فَفَرَّقَهُمْ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا أَنَا كَارُونَ ﴿۲۷﴾ فَأَوْحَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بَعْلَكُمُ عَلِيمٌ ﴿۲۸﴾ فَأَقْبَلَتْ أَمْرَاتُهُمْ فِي صَرْفٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿۲۹﴾ قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿۳۰﴾

این سوره دارای فضای ویژه‌ای است. با ذکر چهار نیرو آغاز می‌گردد که به فرمان یزدان دست اندر کارند. با واژه‌هایی بیان شده‌اند که معانی آنها مبهم است و روشن نیست. چنین به ذهن انسان متبادر می‌شود که او در برابر کارهای اسرارآمیزی قرار گرفته است. خداوند بزرگواری بر انجام کاری سوگند می‌خورد:

﴿وَالذَّارِيَّاتِ ذُرُوءًا، فَالْحَامِلَاتِ وُقُرَاءًا، فَالْجَارِيَّاتِ يُسْرًا، فَالْمَقْسِمَاتِ أَمْرًا، إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ، وَإِنَّ الْأَدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾.

سوگند به بادها که (ابرها را برمی‌انگیزند و به این سو و آن سو برابر فرمان یزدان می‌برند) به سرعت پراکنده می‌دارند. و سوگند به ابرهائی که بار سنگینی (از باران) را با خود برمی‌دارند! و سوگند به کشتیهائی که ساده و آسان (در آبهای رودخانه‌ها و دریاها و اقیانوسها) روان و در حرکتند. و سوگند به فرشتگانی که کارها را (در میان خود برابر فرمان یزدان) تقسیم کرده‌اند! مسلماً چیزی که بدان وعده داده می‌شود و از آن ترسانیده می‌شوید، راست و قطعی است، و روز جزا و سزا، حتماً وقوع پیدا می‌کند و می‌آید.

واژگان «ذاریات»، «حاملات»، «جاریات» و «مقسمات» مدلول و معنی آشنا و آشکاری ندارند. بلکه پیچیده‌اند و نیاز به پرسش و پاسخ و توضیح و تفسیر دارند، همان‌گونه که خود این واژه‌ها همچون سایه‌روشنی را به ذهن می‌اندازند. چه بسا چنین چیزی در فضای این سوره مقصود و مراد باشد.

سوگند نخستین هنوز به پایان نمی‌آید که سوگند دیگری به آسمان خورده می‌شود و به دنبال آن آورده می‌شود:

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ﴾.

سوگند به آسمان که دارای راه‌ها است.

﴿إِنَّكُمْ لَنِي قَوْلٍ مُّتَّبِعٍ﴾.

(ای کفار! هر لحظه) شما سخن و گفتار دیگری دارید. (گاه فرستاده ما را مجنون، گاه شاعر، گاه ساحر، و ... می‌نامید).

سخن و گفتاری دارید که برجا و پابرجا نمی‌ماند و هماهنگی و هم‌وائی در آن نیست. سخن و گفتارتان بر تخمینها و گمانها و شکها استوار است، و از دانش و بینش و یقین و اطمینان سرچشمه نمی‌گیرد و سر نمی‌زنند.

این سوره، با همچون شروع و سرآغازی، گذشته از آن

با روند کلی خود، در شیوه همگانی و سیاق کلامی خویش، کار روشن و آشکاری را در مد نظر دارد و آن را پیجویی و پیگیری می‌کند، و آن ارتباط دادن دل انسان با آسمان، آویزان ساختن دل انسان به جهان غیب یزدان، نجات دادن انسان از گرفتاریهای زمین و زمینیان، آزاد و رها ساختن انسان از هرگونه سد و مانعی که میان او و میان عبادت مخلصانه یزدان قرار می‌گیرد، و نمی‌گذارد انسان یکپارچه به پرستش یزدان بپردازد، و با تمام وجود به سوی معبود بگردد، و پاسخ فرمان یزدان را بدهد که در این سوره آمده است:

﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾.

به سوی (عبادت) خدا بشتابید. (ذاریات/۵۰)
همچنین برای محقق ساختن و پیاده کردن اراده و مشیت یزدان در باره پندگانش است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾.

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. (ذاریات/۵۶)

از آنجا که سرگرم شدن به کسب رزق و فراچنگ آوردن روزی، و پرداختن به آنچه قضا و قدر یزدان از رزق و روزی نهان می‌دارد، زمخت‌ترین و سبترترین و سخت‌ترین و بدترین بخش این سدها و مانعهای سر راه انسان در زندگی این جهان است، در این سوره به آزاد و رها ساختن حس و شور و فکر و اندیشه از بند اسارت آن، و اطمینان دادن و آرامش بخشیدن به انسان از جهت آن، و آویزان کردن دل انسان به آسمان از بابت رزق و روزی، نه آویختن دل به زمین و به اسباب و وسائل آن، پرداخته شده است، و در موارد پراکنده سوره به طور مکرر بدین امر اشارت رفته است، و به انسان اطمینان داده شده است که از جهت آن آسوده خاطر باشد. این اشاره بدون واسطه و آشکار است، بسان این فرموده یزدان جهان:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾.

در آسمان، روزی شما است و نیز چیزهائی که بدان وعده داده می‌شوید. (ذاریات/۲۲)

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾.

تنها خدا روزی رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس. (ذاریات/۵۸)

یا این که بدین کارگوشه زده شده است، بسان این فرموده یزدان که حال بندگان پرهیزگار خود را در قبال مال دنیا به تصویر می زند:

﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾.

در اموال و دارائیشان حقّ و سهمی (جز زکات) برای گدایان و بینوایان تهی دست بوده است. (ذاریات/۱۹)

همچنین بدین امر پرداخته شده است بدان هنگام که از جود و بخشش و سخاوت ابراهیم علیه السلام سخن رفته است، در آن حال که مهمانان اندک خود را - یا فرشتگانی را که مهمانانی پنداشته است - پذیرائی می کند، و با گوساله چاقی که فوراً بریان می کند و شتابان به پیششان می نهد همین که به پیش او می آیند و بدو سلام می نمایند، بدون این که ایشان را جز همین لحظه شناخته باشد!

نجات دادن دل از بندها و ریسمانهای زمین، و آزادسازی آن از اسارت رزق و روزی، و آویخته داشتن و آویزان کردن دل به آسمان، شوقها و شورهای دل را پیرامون آسمان به پرواز درمی آورد، و چشم دل را به آفریدگار آسمان که در آن بالا بالاها و دارای مقام والا است خیره می سازد، بدون این که سدّ و مانعی میان دل و میان پرواز آزادانه دل قرار بگیرد، و آن را از فرار به سوی خدا بازدارد. این امر، محور این سوره است در تمام موضوعها و مسأله هایی که دنبال می کند. بدین خاطر همچون شروع و سرآغازی قرار گرفته است، و این آهنگ و نوای پیچیده در اوّل آن طنین انداز شده است، و بعد از آن، سوگند به آسمان آمده است، و نیز اشاره به آسمان تکرار گردیده است ...

در همین راستا است که تصویری از پرهیزگاران کشیده شده است، تصویری که در سرآغاز این سوره ترسیم گردیده است:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ. آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ

رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ. كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ. وَبِالْأَشْخَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾.

پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و چشمه ساران خواهند بود. دریافت می دارند چیزهایی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده باشد. چرا که آنان پیش از آن (در سرای جهان) از زمره نیکوکاران بوده اند. آنان اندکی از شب می خفتند. و در سحرگاهان درخواست آموزش می کردند. در اموال و دارائیشان حقّ و سهمی (جز زکات) برای گدایان و بینوایان تهی دست بوده است. (ذاریات/۱۵-۱۹)

این تصویری است از چشم انتظار به خدا داشتن، و مخلصانه از آن او بودن، و در شبها به پرستش او پرداختن، و در سحرگاهان رو بدو کردن و گرائیدن. با وجود این که ثروت و دارائی به گوش ایشان خوانده است و آنان را به سوی خود کشیده است، و آنان خویشتن را از فشار دارائی نجات داده اند، و از دایره جاذبه اش بیرون کشیده اند، و سهم و بهره ای برای گدا و تهی دست قرار داده اند و حقّ و حقوقی برایشان قائل شده اند.

در این راستا است که به آیه ها و نشانه های شناخت خدا توجه داده شده است، آیه ها و نشانه هایی که در زمین و در وجود خودشان جلوه گر و پدیدار است. ضمن این که دلها را در مورد رزق و روزی آویزه آسمان می دارد، نه این که دلها را آویخته زمین و اسباب و مسائل موجود در آن و نزدیک به دیدگان گرداند:

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ. وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ. وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾.

در زمین دلائل و نشانه های فراوانی است برای کسانی که می خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل خدای را بشناسند و آثار قدرت او را ببینند). و در خود وجود شما (انسانها، نشانه های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او است). مگر نمی بینید؟ در آسمان، روزی شما است و نیز چیزهایی

که بدان وعده و وعید داده می‌شوید. (ذاریات/۲۰-۲۲)

در این راستا همچنین اشاره می‌شود خدا است که آسمان فراخ را آفریده است، و زمین را برای زندگی، سهل و ساده آماده کرده است، و در زمین زوجها را آفریده است و زوجیت را در هر چیزی تهیّه دیده است. پیرو همه اینها هم فرار به سوی خدا است:

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ. وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنَعْمَ الْمَاهِدُونَ. وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. فَاقْرَأُوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾.

ما آسمان را با قدرت بنا ساخته‌ایم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم. و زمین را پهن کرده‌ایم (و برای زندگی مردمان آماده ساخته‌ایم) و چه آماده‌کنندگان خوبی بوده‌ایم! ما از هر چیزی جفتی را آفریده‌ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید. به سوی (عبادت) خدا را بشتابید. من بیم‌دهنده آشکاری از سوی او برای شما هستم (و پیغمبری من با دلائل و معجزات، برای شما روشن است). (ذاریات/۴۷-۵۰)

در این راستا همچنین واپسین آهنگ بلند سوره طنین‌انداز می‌گردد، و از اراده و مشیت یزدان سبحان در باره آفرینش پریها و انسانها صحبت می‌کند، و از وظیفه و تکلیف اصلی و مقدم بر هر چیز دیگر سخن می‌راند:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ. إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾.

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. من از آنان نه درخواست هیچ‌گونه رزق و روزی می‌کنم، و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند. تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس. (ذاریات/۵۶-۵۸)

یک آهنگ و نوا است، ولی با نغمه‌های گوناگون. همه آن نغمه‌ها تنها آن یک آهنگ و نوا را ساز می‌کنند، و آن آواز را زمزمه می‌نمایند و می‌سرایند، آوازی که

دل انسان را به سوی آسمان می‌خواند!

اشاره‌های تند و گذرائی در حلقه‌ای از زنجیره داستان ابراهیم و لوط، و در داستان عاد، و در داستان ثمود، و در داستان قوم نوح به میان آمده است. در اشاره‌ای که به داستان ابراهیم می‌شود نگاهی به دارائی و اموال انداخته شده است. همچنین نگاهی نیز به غیب نهان است بدان هنگام که بدو تولّد پسر بچه آگاهی مژده داده می‌شود، و بدان هنگام که آن پسر بچه بدو و به همسرش عطاء می‌گردد، بدون این که توقع و انتظار او را داشته باشند. در بقیّه داستان، اشاره‌ای به راست و درست بودن وعده الهی می‌گردد، وعده‌ای که در سرآغاز سوره خدا بر آن سوگند خورده است:

﴿إِنْ مَا تَوْعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾.

مسئلاً چیزی که بدان وعده داده می‌شوید و از آن ترسانیده می‌شوید، راست و قطعی است. (ذاریات/۵)

در پایان سوره نیز بدین وعده اشاره می‌گردد تا مشرکین را بدان بیم دهد:

﴿فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾.

کسانی که ستم می‌کنند، سهم بزرگی از عذاب دارند، همانند سهم بزرگ یارانشان (از اقوام ستمگر پیشین!). بنابراین، از من به شتاب وقوع عذاب را نخواهید.

(ذاریات/۵۹)

داستانها بدین شکل و نحوی که در این سوره آمده‌اند، با موضوع اصلی خود ارتباط دارند، که دل خالصانه و مخلصانه به پرستش یزدان بردازد، و خود را از همه سدها و مانعها نجات دهد، و خویشتن را با آسمان پیوندند. این پیوند پیش از هر چیز با ایمان و یقین صورت بگیرد، و بعد از آن سدها و مانعها و سرگرمیها از سر راه پرواز کردن و بال و پر زدن و به سوی آن افق ارجمند روان شدن، برداشته شود.



﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا، فَالْحَامِلَاتِ وُجُوهًا، فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا، فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا... إِنَّ مَا تَوْعَدُونَ لَصَادِقٌ، وَ

إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿١﴾

سوگند به باده! که (ابرها را برمی انگیزند و به این سو و آن سو برابر فرمان یزدان می برند و) به سرعت پراکنده می دارند. و سوگند به ابرهائی که بار سنگینی (از باران) را با خود برمی دارند! و سوگند به کشتیهائی که ساده و آسان (در آبهای رودخانه ها و دریاها و اقیانوسها) روان و در حرکتند! و سوگند به فرشتگانی که کارها را (میان خود برابر فرمان یزدان) تقسیم کرده اند! مسلماً چیزی که بدان وعده داده می شوید و از آن ترسانیده می شوید، راست و قطعی است.

این آهنگها و نواهای کوتاه و سریع، آن هم با این عبارتیهائی که مفاهیم پیچیده ای دارند، به ذهن و شعور انسان - همان گونه که گذشت - پیام ویژه ای پرتوانداز می کنند، و سایه روشن معنیتی فرو می اندازند، پیام و سایه روشنی که دل را متوجه کار مهم و قابل توجهی می سازد، و بدان الهام می کند که باید کاری در میان باشد که سزاوار است بیدار و هوشیار بود و رو بدان نمود. در روزگار پیشین اسلام بسیاری از مسلمانان نیاز پیدا کرده اند در باره مفاهیم «ذاریات»، «حاملات»، «جاریات»، و «مقسّمات» پرس و جو کنند و معانی آنها را روشن گردانند.

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: شعبه پسر حجاج، از سّاک پسر خالد پسر عرعره، نقل کرده است که از علی رضی الله عنه شنیده است، و خود شعبه نیز از قاسم پسر ابوبزه، و از ابوظفیل روایت کرده اند که از علی رضی الله عنه شنیده است و به صورت های گوناگون نیز از امیرالمؤمنین علی پسر ابوطالب رضی الله عنه روایت شده است و ثابت گردیده است که او بالای منبر کوفه رفت و فرمود: از من در باره هر آیه ای که در کتاب خداوند بزرگوار است، و در باره هر حدیث و رفتار و روشی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل گردیده است نخواهید پرسید مگر این که شما را از آن آگاه می گردانم. ابن کواء برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، معنی این فرموده خداوند بزرگوار چیست؟

﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا﴾

سوگند به باده! که (ابرها را برمی انگیزند و به این سو و آن سو برابر فرمان یزدان می برند و) به سرعت پراکنده می دارند.

علی رضی الله عنه فرمود: یاد است.

گفت: چه معنی دارد؟

﴿فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا﴾

و سوگند به ابرهائی که بار سنگینی (از باران) را با خود برمی دارند.

فرمود: مراد ابر است.

گفت: معنی این چیست؟

﴿فَالْجَارِيَاتِ يُسرًا﴾

و سوگند به کشتیهائی که ساده و آسان (در آبهای رودخانه ها و دریاها و اقیانوسها) روان و در حرکتند.

فرمود: مقصود کشتیهای است.

گفت: پس معنی این چیست؟

﴿فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا﴾

و سوگند به فرشتگانی که کارها را (میان خود برابر فرمان یزدان) تقسیم کرده اند.

فرمود: مراد فرشتگان است.

صبیغ پسر عسل تیمی به پیش عمر پسر خطاب رضی الله عنه آمد و از او در باره این چیزها پرسید. او هم همان مفاهیم و معانی ای را گفت که علی پسر ابوطالب - کَرَمُ الله وَجْهَهُ - فرموده بود. عمر رضی الله عنه احساس کرد که صبیغ آنها را از او برای رخنه گرفتن و سرکشی کردن می پرسد. این بود او را تنبیه کرد و از همنشینی با مردمان بازداشت. تا وقتی که توبه کرد و سوگندهای بزرگی را خورد و گفت: چیزی از این چیزها در دل او نبوده است... این روایت می رساند که پیچیدگی مدلولها و مفهومهای این تعبیرات باعث گردیده است که رخنه گیرندگان و عیجویان خویشان را در فراوی آنها پنهان کنند و پرسشهایی در باره آنها بکنند.

ابن عباس، ابن عمر، مجاهد، سعید پسر جبیر، حسن، قتاده، سدی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ - و کسان بسیار دیگری نیز

این تعبیرات را همان گونه معنی کرده اند. ابن جریر و ابن ابوجاتم هم جز این برداشت نکرده اند و معنی ننموده اند (همان گونه که ابن کثیر گفته است).

یزدان سبجان سوگند خورده است به بادهائی که می پراکنند و پخش می کنند گرد و غبارها و گرده های گیاهان و درختان، و ابرها، و چیزهای دیگری را که انسان از آنها باخبر است و یا بی خبر... و سوگند می خورد به ابرهائی که آستان به آب و بردارندگان بار سنگین آن هستند و متراکم می باشند، و خدا ابرها را می راند به هرجا که بخوهد. خدا سوگند می خورد به کشتیهائی که ساده و آسان در پرتو قدرت یزدان بر سطح آنها جاری و در حرکت می باشند برابر ویژگیها و وزن مخصوصهائی که خداوند بزرگوار در آنها و کشتیها و در سراسر جهان هستی به ودیعت نهاده است و اجازه می دهند جریان و حرکت، بدین سادگی و آسانی، میسر و ممکن گردد. آنگاه یزدان سبجان به فرشتگان سوگند می خورد، فرشتگانی که هریک از آنان عهده دار کاری از کارها هستند و امور و شؤون را در میان خود تقسیم می کنند، و اوامر خدا را می شنوند و می پذیرند و آنها را طبق دستور و برابر اراده و مشیت ایزد متعال بر عهده می گیرند و میان خود تقسیم می کنند، و به کارهای ویژه خود سرگرم می گردند، و مطابق درخواست خدا و برابر وظیفه محوله کارها را در جهان تقسیم می کنند و به انجام وظیفه می پردازند.

بادهای و ابرها و کشتیها و فرشتگان، آفریده هائی از آفریده های یزدانند، و یزدان آنها را ابزار و وسیله ای برای اجرای قدرت خود، و پرده ای برای نمایش اراده و مشیت خویش می گرداند. از راه همچون ابزار و وسائلی قضا و قدر خدا پیاده می شود و تحقق پیدا می کند. خدا بدانها سوگند می خورد تا آنها را بزرگ و سترگ نشان دهد، و دلها را متوجه آنها سازد، و دلها به معانی و مفاهیمی پی ببرند که در فراسوی آنها است، و دست خدا را ببینند در آن حال و احوالی که آنها را پدید می آورد و هستی می بخشد و آنها را به کار

می گمارد و به گردش و چرخش درمی آورد و قضا و قدر مرسوم و معمول خدا را پیاده و محقق می گرداند. بیان این امور بدین شکل و با صفت خاص خود، دل را متوجه اسرار نهان در آنها می سازد، و دل را به دنبال همچون ذکر الهامگرانه ای آویزه نو آفرینی می کند که چنین آفریده هائی را هستی بخشیده است و به جهان گسیل داشته است.

گذشته از این، چه بسا این چیزها از ناحیه دیگری با موضوع رزق و روزی پیوند داشته باشد موضوعی که روند این سوره بر آن است و در صدد است که دل انسان را از بندها و کمندهایش برهاند و آن را از زیر بارهای سنگینش برکشد و آزاد گرداند. بادهای و ابرها و کشتیها پیوند آشکاری با رزق و روزی و وسائل و اسباب آن دارند. فرشتگان و تقسیم وظائف و تکالیفشان نیز با مسأله رزق و روزی ارتباط تنگاتنگ دارد. چه رزق و روزی یکی از این قسم وظیفه و تکلیف، و یکی از این تقسیم امور در میانشان است. بدین جهت پیوند موجود در میان این چنین شروع و سرآغازی و میان موضوعی که این سوره در میان موضوعهای گوناگون بدان می پردازد، هویدا و پیدا می گردد.

یزدان سبجان بدین چهار آفریده سوگند می خورد بر این که:

﴿إِنْ مَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ. وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾

مسلماً چیزی که بدان وعده داده می شوید و از آن ترسانیده می شوید، راست و قطعی است، و روز جزا و سزا، حتماً وقوع پیدا می کند و می آید.

خداوند به مردمان وعده داده است که بدیشان در برابر خوبی، خوبی بکند، و در برابر بدی، بدیشان بدی برساند. اگر خداوند در زمین حساب و کتابشان را به تأخیر انداخته است و بدیشان مهلت و فرصت داده است، در آخرت حساب و کتاب ایشان را به تأخیر نمی اندازد و قطعاً در آنجا به حساب و کتابشان می رسد!

﴿وَإِنَّ أَلَدِينَ لَوَاقِعٌ﴾

و روز جزا و سزا، حتماً وقوع پیدا می‌کند و می‌آید.

و عده، راست و حتمی است، چه در اینجا و چه در آنجا ... از جمله چیزهائی که خدا بدیشان وعده داده است رزق و روزی است. رزق و روزی را برایشان تضمین فرموده است به صورت زیاد و فراوان یا به شکل کم و اندک، آن گونه که اراده و مشیت خدا می‌خواهد. وعده خدا در راستای رزق و روزی، راست و درست و قطعی و حتمی است، همان گونه که وعده خدا در باره هر چیزی و هر کاری، راست و درست و قطعی و حتمی است.

باید که تحقق حاصل کند و پیاده شود آنچه که خدا به مردمان وعده داده است، بدان شکل و بدان گونه‌ای که یزدان سبحان آن را می‌طلبد و می‌خواهد، و در وقت و زمانی که یزدان سبحان آن را در نظر دارد و آن را تعیین فرموده است. تحقق پیدا کردن و وقوع یافتن کارها به سوگند خدا نیازی ندارد، ولیکن خدا به این موجودات و مخلوقات خود سوگند می‌خورد تا دلها را متوجه آنها گرداند - همان گونه که گذشت - و دلها ببیندیشند در باره نوآوریها و نوآفرینیها و قدرت و توان و تدبیر و تقدیری که در فراسوی این چیزها است و به دلها الهام می‌دارند که وعده خدا - آفریدگار این آفریده‌ها بدین نظم و نظام و بدین تدبیر و تقدیر و سنجش دقیق - باید که راست و درست و قطعی و حتمی باشد، و باید که حساب و کتاب دقیق خوبی و بدی و صلاح و فساد، انجام بگیرد و صورت بپذیرد. چه سرشت این پدیده‌ها و آفریده‌ها بیانگر این هستند که کار جهان، بیهوده و تصادفی و گزاف و سرسری نیست ... همچنین این پدیده‌ها و آفریده‌ها نشانه‌های آشکار و دلیلهای نیرومندی هستند، و بیانگر ارزش این چنین سوگندی بوده که دل را و ذهن را سخت متوجه آنها می‌گرداند. این هم شیوه‌ای و راهی از شیوه‌ها و راه‌های الهام‌بخشی و پرورشی، و بدون واسطه سخن گفتن با فطرت به زبان هستی است!

سوگند دوم نیز چنین است:

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ. إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ، يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنَافِكٌ﴾.

سوگند به آسمان! که دارای راه‌ها است. (ای کفار! هر لحظه) شما سخن و گفتار دیگری دارید. (گاه فرستاده ما را مجنون، گاه شاعر، گاه ساحر، و ... می‌نامید). کسانی (از ایمان به سزا و جزا) منحرف می‌شوند که (از مسیر دلیل عقل و منطق حق‌طلبی، به سبب پیروی از اهریمن و هوا و هوس) منحرف شده باشند.

یزدان سبحان به آسمان منظم و مرتب و هماهنگ و دارای ترکیب‌بند استوار سوگند می‌خورد، نظم و ترتیب و هماهنگی‌ای که به نظم و ترتیب و هماهنگی زره می‌ماند، زره‌ای که حلقه‌هایش درهم تنیده و تو در تو باشد. چه بسا این هم شکلی از اشکال ابرها در آسمان باشد، بدان هنگام که راه راه و آراسته و پیراسته بسان زره چین چین و حلقه حلقه است، چین چین و حلقه حلقه‌ای که آب و شن پیدا می‌کنند زمانی که باد بر آنها می‌وزد. چه بسا این هم وضع و حالی باشد که پیوسته ترکیب‌بند کره‌ها و مدارهای درهم تنیده و هماهنگ، داشته باشد.

یزدان سبحان به آسمان هماهنگ و دارای راه‌ها سوگند یاد می‌کند که آنان گفتار گوناگون و جوراجور و پریشان و نابسامانی دارند. گفتارشان استوار و برقرار نیست. دارای ثبات و استقرار نمی‌باشد. هرکس خواست از آن گفتار روی می‌گرداند، و هرکس خواست بر آن بماند بر آن می‌ماند. چرا که گفتارشان بجا و برجا نبوده و دارای توافق و ثبات نمی‌باشد. بلکه پیوسته و یلانی و حیرانی و همیشه پریشانی و نابسامانی حاکم است. باطل همیشه این چنین است. باطل زمینی است که می‌لرزد و تاب می‌خورد، و بیابانی است که نشانه‌ها و نوری ندارد. سخن باطل تاب می‌خورد و می‌آید و می‌رود و به اصل ثابتی بر نمی‌گردد و میزان و معیار دقیقی ندارد. گویندگان آن سخن همین که بر آن گرد می‌آیند پراکنده

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ﴾.

همان کسانی که در گرداب ضلالت و جهالت، غافل و سرگشته اند (و راه به جایی نمی‌برند).

آنان غرق در گرداب گمراهیها و خیالبافیها هستند، و بیدار و هوشیار نمی‌گردند. تعبیر سخن، سایه‌روشن خود را دارد. این جماعت را چنین به تصویر می‌کشد که گویی آنان در منجلاب گمراهیها و خیالبافیها سرگشته و حیران و ویلاند و از چیزهایی که در پیرامون ایشان می‌گذرد بی‌خبرند و متوجه چیزی نیستند. انگار مست و مدهوشند!

انگار آنان کار آشکاری را هم نمی‌بینند، کار آشکاری که هرکس هوشیاری و غیر مدهوشی آن را می‌بیند و بدان یقین و اطمینان پیدا می‌کند. چه آنان:

﴿يَسْأَلُونَ: أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ؟﴾.

می‌پرسند: روز (حساب و کتاب و) سزا و جزا کی خواهد بود؟

این‌گونه می‌پرسند. پرسش آنان هم برای آگاهی پیدا کردن و شناسائی کردن نیست، بلکه پرسش ایشان جنبه انکار کردن و تکذیب نمودن و دروغ شمردن دارد. می‌خواهند بگویند فرارسیدن روز سزا و جزا دور از عقل و نادرست است. بیانگر این مقصود، واژه «أَيَّانَ؟» [کی؟] است!

سپس هرچه زودتر صحنه‌ای را به جلو چشمانشان می‌دارد که در آن روز بدان گرفتارند، آن روزی که آنان آن را دور از عقل می‌پندارند و منکر آن هستند. در این صحنه آنان دارند با آتش می‌سوزند و داغ و تافته می‌گردند، بسان سوختن و داغ و تفته شدن فلزی که می‌خواهند ماهیت آن را شناسائی کنند:

﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُقْتَلُونَ!﴾.

آن روز، روزی است که ایشان روی آتش کداخته می‌شوند!

همراه با این چنین سوختن و گداختن، سرکوبی و توبیخ دردناکی در همچون موقعیت سختی است:

﴿ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ، هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ﴾.

می‌گردند و پس از اندک مدتی از آن دوری می‌گزینند، و مخالفت و دشمنانگی به میانشان می‌خزد و می‌افتد. پریشانی و نابسامانی و اختلاف و ستیزشان، و کار آمیخته و آشفته ایشان، وقتی روشن و آشکار پدیدار می‌آید که بدان در سایه آسمانی نگرسته شود که دارای راه‌ها و نظم و نظام، و دارای ترکیب‌بند و ساختار منظم و مرتب است.

آنگاه روند قرآنی به پیش می‌رود و مقرر می‌دارد که آنان با خیالها و گمانها در باره آخرت بسر می‌برند، و در این خیالها و گمانها متکی به حق و حقیقت یا اطمینان و یقین نیستند. ایشان در باره این حق روشن، گفتارهای گوناگون دارند و هر دم سخنی می‌گویند. آن گاه آن روز را در صحنه زنده‌ای که چشمها آن را می‌پایند و نظاره می‌نمایند برایشان به تصویر می‌کشد:

﴿قَتِلَ الْخَرَّاصُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ﴾.

يَسْأَلُونَ: أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ؟ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُقْتَلُونَ. ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ، هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ﴾.

مرگ بر دروغگویان! همان کسانی که در گرداب ضلالت و جهالت، غافل و سرگشته‌اند (و راه به جایی نمی‌برند. با تمسخر پیوسته) می‌پرسند: روز (حساب و کتاب و) سزا و جزا کی خواهد بود؟ آن روز، روزی است که ایشان روی آتش گداخته می‌شوند. (بدیشان گفته می‌شود:) بچشید عذاب خود را. این همان چیزی است که در فرارسیدن آن شتاب می‌ورزیدید.

«خَرَّاصٌ» که مصدر «الْخَرَّاصُونَ» است به معنی ظن و گمان و سنجش سرسری و ناسنجیده‌ای است که متکی به میزان و معیار دقیقی نیست. یزدان سبحان دعا می‌فرماید که کشته شوند! وای چه هول و هراسی! خدا درخواست کشتن و مرگ آنان را می‌نماید!

﴿قَتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴾.

مرگ بر دروغگویان (آن کسانی که از روی گمان و تخمین سخن می‌گویند).

کار ایشان را روشن‌تر و آشکارتر بیان می‌فرماید:

می‌دانند که خدا آنان را زیر نظر می‌دارد و سخت ایشان را می‌پاید. آنان هم مواظب خود هستند و از خود حساب می‌کشند. اینان:

﴿فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾.

در میان باغهای بهشت و چشمه‌ساران خواهند بود.

﴿أَخْذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ﴾.

دریافت می‌دارند چیزهایی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده باشد.

دریافت می‌دارند فضل و لطف و احسان و انعام خدا را، به عنوان سزا و جزای کارهایی که در زندگی جهان انجام داده‌اند. از آن جمله خدا را پرستش می‌کرده‌اند، بدان گونه که انگار او را می‌بینند، و یقین داشتند که خدا ایشان را می‌بیند:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ﴾.

آنان پیش از آن (در سرای جهان) از زمره نیکوکاران بوده‌اند.

نیکوکاری ایشان را به تصویر می‌کشد، تصویری که ایشان را در حال خشوع و خضوع نشان می‌دهد، و آنان را مهربان و حساس و بیدار و هوشیار، پدیدار و آشکار می‌سازد:

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ. وَبِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾.

آنان اندکی از شب می‌خفتند، و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند.

آنان در دل شبها بیدار می‌ماندند، در حالی که سایر مردمان در خواب بودند. با درخواست آمرزش از یزدان و طلب رحم و شفقت از او، رو به پروردگارشان می‌کردند. جز اندکی چرت نمی‌زدند و به خواب نمی‌رفتند، و در شبهایشان جز اندکی نمی‌خوابیدند. در دل شب با پروردگارشان انس و الفت می‌گرفتند، و پهلوهایشان از رختخوابهایشان جدا و دور می‌گشت، و آهسته و آرام چشم به آستانه یزدان می‌دوختند و سبکبالان آستانه خداوند مهربان می‌گشتند، و خواب بر ایشان سنگینی نمی‌کرد!

(بدیشان گفته می‌شود): بهشید عذاب خود را. این همان چیزی است که در فرارسیدن آن شتاب می‌ورزیدید.

چنین بیانی، پاسخ سزاوار این پرسش است. این گونه درشتی و پرخاشی که در این صحنه پدیدار و نمودار است همسنگ بی‌خبری و فراموشی و غفلی است که گمان برندگان و ناسنجیده سخنگویان دروغگو با آن می‌زیستند و بسر می‌بردند. این عذاب و عقاب هم مصداق دعای مرگ ایشان از سوی یزدان جهان است که با تندترین شیوه بیان و با سخت‌ترین و درشت‌ترین سخن از آن سخن رفته است:

﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾.

آن روز، روزی است که ایشان روی آتش گداخته می‌شوند!

بر کرانه دیگر، و در صفحه مقابل، صحنه دیگری ترسیم می‌شود، صحنه دسته دیگری، دسته‌ای که یقین و اطمینان دارند و سخن به گزاف نمی‌گویند. پرهیزگاران و به خود نمی‌بالند. بیدار و هوشیارند و مشغول پرستش خداوند دادارند. طلب آمرزش می‌کنند، و عمر را در بی‌خبری و بیهوشی بسر نمی‌برند:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ. أَخْذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ. كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ. وَبِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْزُومِ﴾.

پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و چشمه‌ساران خواهند بود. دریافت می‌دارند چیزهایی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده باشد. چرا که آنان پیش از آن (در سرای جهان) از زمره نیکوکاران بوده‌اند. آنان اندکی از شب می‌خفتند. و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند. و در اموال و دارائیشان حقی و سهمی (جز زکات) برای گدایان و بینوایان تهیدست بوده است.

این دسته، دسته پرهیزگارانند. بیدار و هوشیارند.

حسن بصری گفته است:

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾.

آنان اندکی از شب می خوابیدند.

آنان زحمت شب زنده داری را به خود می دادند، و جز اندکی از شب نمی خوابیدند، و سر حال و خوشحال تا بامداد بیدار می ماندند، تا بدانگاه که سحرگاهان طلب آمرزش می کردند.

قتاده گفته است: احنف پسر قیس بیان کرده است:

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾.

یعنی آنان جز اندکی نمی خوابیدند. سپس می گوید: من از زمره کسانی نبودم که این آیه از ایشان صحبت می فرماید!

حسن بصری گفته است: احنف پسر قیس می گفت: عمل خود را با عمل اهل بهشت برابر نهادم، دیدم که بهشتیان فاصله بسیاری با ما دارند. آنان کجا و ما کجا! ما مردمانی هستیم که به گرد ایشان نمی رسم. اعمال ایشان کجا و اعمال ما کجا! آنان در شب جز اندکی نمی خوابیدند. اعمال خود را با اعمال دوزخیان برابر نهادم، دیدم که آنان مردمانی هستند که هیچ گونه خیر و خوبی در ایشان نیست. کتاب خدا را تکذیب کرده اند و دروغ نامیده اند، و به انبیاء خدا باور نداشته اند، و رستاخیز را نپذیرفته اند و به زندگی پس از مرگ معتقد نبوده اند. خود را از زمره کسانی دیدم که بهترین آنان کسانی که اعمال نیک و اعمال بد را آمیزه یکدیگر کرده اند، و نیکی و بدی را به هم آمیخته اند.

عبدالرحمن پسر زید پسر اسلم گفته است: مردی از قبيلة بنی تمیم به پدرم گفت: ای ابواسامه! صفتی است که آن را در خودمان نمی بینم. خداوند بزرگوار از مردمانی سخن گفته است و فرموده است:

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾.

ما به خدا سوگند اندکی از شب هم بر نمی خیزیم! پدرم علیه السلام بدو گفت: خوشا به حال کسی که وقتی که خواب او را فراگرفت و به خواب رفت برخیزد و بیدار بماند، و از خدا بترسد زمانی که از خواب بیدار شد.

این حالی است که کسانی از تابعین آرزوی رسیدن بدان را داشته اند و بدان مقام و منزلت چشم امید دوخته اند! - تابعینی که مکانت و منزلت والائی در ایمان و یقین داشته اند - آنان مقام خود را پائین تر از مقام چنین کسانی دیده اند، مقامی که یزدان برخی از مردمان را برای رسیدن بدان برگزیده است و همچون جاهی بدیشان روا دیده است، و ایشان را توفیق داده است که حق همچون جاه و مقامی را بجای آورند، و خدا آنان را در پیشگاه خود از زمره نیکوکاران قلمداد بفرماید.

این، حال و وضع ایشان با پروردگارشان است، و اما حال و وضعشان با مردمان، و با دارائی و اموال، آن گونه است که سزاوار نیکوکاران است:

﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾.

در اموال و دارائیشان حق و سهمی (جز زکات) برای گدایان و بینوایان تهیدست است.

آنان سهمی را به گدائی اختصاص می دهند که گدائی می کند و بدو چیزی داده می شود، و سهمی را به بینوائی اختصاص می دهند که ندارد و گدائی نمی کند و سکوت می نماید و از درخواست چیزی شرم و حیا می کند. آنان بخشی را بدین و بخشی را بدان اختصاص می دهند و بر خویشان واجب و لازم می گردانند. آنان تعیین چنین سهمی را به دلخواه خود بر خویشان واجب و لازم می نمایند، سهمی که از سوی یزدان حدود و اندازه ای برای آن مقرر نشده است. بلکه حق است که محسنان برای گدایان و بینوایان تعیین و بر عهده می گیرند.

این هم اشاره ای است که با موضوع رزق و روزی و ثروت و دارائی می خواند، موضوعی که این سوره بدان می پردازد، تا دل را از بندها و کمندهای بخل و تنگچشمی، و از زیر بارهای سنگین آن برهاند، و از سدها و مانعهای سرگرم شدن به رزق و روزی نجات دهد، و برای بخش دوم این سوره مقدمه چینی کند و زمینه را آماده سازد، در آن زمان که نشانه پرهیزگاران

و تصویر نیکوکاران را تکمیل می نماید.

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ. وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ. فَارَبُّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِفُونَ﴾.

در زمین دلائل و نشانه های فراوانی است برای کسانی که می خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل خدای را بشناسند و آثار قدرت او را ببینند). و در خود وجود شما (انسانها، نشانه های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او است). مگر نمی بینید؟ در آسمان، روزی شما است و نیز چیزهایی که بدان وعد و وعید داده می شوید. به خدای آسمان و زمین سوگند که این (مطلب، یعنی وقوع رستاخیز، حساب و کتاب، جزا و سزا، بهشت برای دینداران، و دوزخ برای بی دینان) حق است، درست همان گونه که شما سخن می گوئید (و سخن گفتن کاملاً برایتان محسوس است و درباره آن شک و تردیدی ندارید).

این آیةها اشاره ای به نشانه های خداشناسی موجود در زمین و در وجود خود انسانها دارد. چشمها را متوجه آسمان در باره رزق و روزی قطعی و بهره مقدر می گرداند. این آیةها با سوگند بزرگی خاتمه می پذیرند، سوگندی که یزدان سبحان به ذات خود می خورد، با این توصیف:

﴿رَبُّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾.

خدای آسمان و زمین.

آسمان و زمینی که از آنها در این بخش سخن رفته است. این سوگند بزرگ خورده می شود بر این که این سخنی که برایشان از سوی یزدان گفته می شود حق است و باید بدان یقین و اطمینان داشت.

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ. وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟﴾.

در زمین دلائل و نشانه های فراوانی است برای کسانی که می خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل خدای را

بشناسند و آثار قدرت او را ببینند). و در خود وجود شما (انسانها، نشانه های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او است). مگر نمی بینید؟

این ستاره ای که بر سطح آن زندگی می کنیم نمایشگاه بس فراخ و هراس انگیزی از نشانه ها و دلائل شناخت خدا و از عجائب و غرائب ساختار شگفت انگیز او است. نمایشگاهی است که تاکنون چندان چیزی از زیباییها و شگرفیهای آن را ندیده ایم و بدانها پی نبرده ایم. تنها اندکی از بسیاری را شناخته ایم یا ورنه انداز کرده ایم. ما هر روزه چیز تازه ای را از این نمایشگاه می بینیم و کشف می کنیم، و از چیز تازه ای اطلاع پیدا می کنیم ... بسان همین نمایشگاه زمین نمایشگاه دیگری است که در وجود خود ما انسانها نهفته است ... بلی خود انسان! منبع اسرار نهان! انسانی که رازها و رمزهای سراسر این جهان هستی در آن نهفته است، نه فقط رازها و رمزهای این ستاره زمینی!

دو آیه بدین دو نمایشگاه، چنین اشاره مختصری دارند، اشاره مختصری که دو نکته درهای این دو نمایشگاه را باز می کند و گشوده می دارد برای هر کسی که بخواهد به تماشا پردازد و یقین و اطمینان پیدا کند و زندگی خود را لبریز سازد تا بدانجا که از لذت و شادی، و از پند و اندرز و درس عبرت زنده، و از پشتوانه های ارزشمند شناخت راست و درست، سرریز گردد، پشتوانه هایی که دلها را بالا می برند و والا می گردانند، و عمرها را چندین برابر می نمایند!

نصوص قرآنی آمادگی کار را دارند و می توانند در میان همه مردمان و همه محیطها و در تمام شرائط و ظروف و احوال و اوضاع، کارآ باشند. توانائی این را دارند که به هر کسی و به هر عقلی و به هر فهم و شعوری پشتوانه معینی ببخشند، به هریک از آنها به اندازه آنچه می پذیرد و توان آن را دارد.

هر زمان که انسان در علوم و فنون پیشرفت کند، و درک و فهمش وسعت و فراخی گیرد، و اطلاعات و

معلوماتش بیشتر شود، و تجربه‌ها و آزموده‌هایش زیادتر گردد، و بر اسرار جهان و اسرار نفس بشری اطلاع بهتری به دست آورد، بهره‌او از آیات قرآن اوج می‌گیرد، و پشتوانه‌اش ستر می‌شود، و توشه‌ای که از نصوص قرآن دریافت می‌دارد، گوناگون و متنوع می‌گردد... قرآن کتابی است که:

(لَا تَنْفَعُ عِجَائِئُهُ، وَلَا يَخْلُقُ عَلَى كَثْرَةِ أَلْدِّدِ).

شگفتی‌هایش به پایان نمی‌آید، و بر اثر تکرار کهنه نمی‌گردد و ملال‌انگیز نمی‌شود.

همان‌گونه که پیغمبر ﷺ در باره آن فرموده است، پیغمبری که این قرآن را دریافت داشته است، و اسرار آن را به خاطر سپرده است، و با اسرار و معانی آن زیسته است. پیغمبر ﷺ از تجربه زنده‌ای سخن می‌گوید که آن را در درون خود یافته است و آن چنان که گذشت از آن تجربه سخن گفته است.

کسانی که برای نخستین بار این قرآن را شنیده‌اند و پیش از دیگران به نشانه‌ها و دلائل شناخت خدا در زمین و در نفس بشری، گوش جان سپرده‌اند، بهره خود را برده‌اند و پشتوانه خویش را دریافت داشته‌اند، مطابق با آگاهی‌ها و آزموده‌ها و تابش‌های درونی‌ای که پیدا کرده‌اند. هر نسلی هم که پس از آنان آمده‌اند بهره خود را برده‌اند، بهره‌ای که متناسب با علوم و فنون و معلومات و اطلاعات و تجربه‌ها و آزموده‌هایشان بوده است. ما هم بهره خود را از قرآن می‌بریم بدان اندازه که گستره دانش و آگاهی و آزمونان فراخی و افزایش می‌پذیرد، و بدان مقدار که از اسرار بی‌پایان این جهان بزرگ در زمین و در نفس بشری، برایمان کشف و روشن می‌شود. نسل‌های بعد از ما هم بهره‌ای که ایشان در نظر است و اندوخته گردیده است از نشانه‌ها و دلائلی که برای ما مجهول و ناشناخته می‌ماند، نشانه‌ها و دلائلی که از زمین و از خود انسان برای ما کشف و روشن نگردیده است، خواهند برد و نصیب خود خواهند کرد. و این دو نمایشگاه الهی بزرگ و سترگ و هول‌انگیز و هراس‌انگیز پر از عجائب و غرائب و

چیزهای تازه و نو، تا آخر زمان باقی و برجا می‌مانند. این زمین، این سیاره‌ای که برای زندگی آماده گردیده است، و آماده پذیرش حیات و حفاظت از آن با تمام ویژگی‌های خود است، به گونه‌ای که برای ما در داخل این جهان هولناک منحصر به فرد است، جهانی که پر از ستارگان و سیارگان است. ستارگان تعدادشان برابر ارقام و اعدادی که تاکنون ما می‌دانیم - تازه آنچه ما از جهان می‌دانیم نسبت بدانچه ما از جهان نمی‌دانیم قابل ذکر نیست - صدها میلیون کهکشان کشف شده است.^(۱) هر کهکشانی هم صدها میلیون ستاره دارد، و سیارگان تابع ستارگانند!

با در نظر گرفتن این اعداد و ارقامی که قابل شمارش نیست، نزدیک است بگوئیم تنها زمین آمادگی پذیرش و نگاهداری این نوع حیات را دارد که بر سطح آن استوار و برقرار است. همین سیاره اگر یک ویژگی از ویژگی‌های پیشمار آن واقعاً مختل گردد، وجود این نوع حیات بر سطح آن مشکل و ناممکن می‌گردد... اگر حجم زمین از لحاظ کوچکی یا بزرگی مختل شود، اگر وضع زمین نسبت به خورشید تغییر پذیرد و از خورشید مثلاً دور یا نزدیک گردد، اگر حجم خورشید و درجه حرارت آن تغییر بکند، اگر میل محوری زمین اینجا و آنجا تغییر بکند، اگر حرکت زمین پیرامون خود یا پیرامون خورشید از لحاظ سرعت یا کندی تغییر پذیرد، اگر حجم ماه - که تابع زمین است - یا دوری ماه از زمین تغییر کند، اگر نسبت آب یا خشکی زمین تغییر کند و مثلاً کم‌تر یا بیشتر شود... اگر... اگر... اگر... و هزاران هماهنگی و همخوانی و همسویی و همطرازی معروف و مجهولی که برای صلاحیت زمین جهت این نوع حیات و نگاهداری و نگاهبانی آن لازم است، تغییر کند، همچون حیاتی بر سطح زمین میسر نخواهد بود و باقی نخواهد ماند.

آیا این چیزها و این رابطه‌ها نشانه‌ای و دلیلی، یا

نقشی نمایش داده می شود. انسان از جایی می گذرد که خشک و بی آب و علف است. ناگهان صحنه‌ای و منظره‌ای می بیند. از جای دیگری می گذرد که نمناک و چمنزار است، ناگهان صحنه‌ای و منظره دیگری را مشاهده می کند. گیاه سبز و خرمی را می بیند، خودش صحنه و منظره‌ای است. در وقت درو آن را می بیند، بدان گاه که سر برزده است و به رقص و موج افتاده است و بعد زرد و خشک و پرپر گردیده است، هردم صحنه‌ای و منظره‌ای پیدا می کند. در صورتی که انسان چه بسا به اندازه آغوشی یا متری از مکان را نپیموده است، ولی این همه نقش بر در و دیوار وجود دیده است!

آفریده‌هایی از جاندارانی که این زمین را آباد می کنند، گیاه، حیوان، پرند، ماهی، خزندگان، حشره‌ها، ... گذشته از انسان که قرآن با نصّ و یژه‌ای بدو پرداخته است ... همه این آفریده‌هایی که تعدادشان شناخته نشده است و انواع و اجناس آنها هنوز مشخص نگردیده است - چه رسد به این که شماره آنها روشن شود و اقسامشان سرشماری گردد، و این کار ناممکن است - هر آفریده‌ای از اینها خودش امتی و ملّتی محسوب می گردد؛ و هر فردی از آنها عجیب و غریب و شگفت و شگرف است. هر حیوانی، هر پرنده‌ای، هر خزنده‌ای، هر حشره‌ای، هر کرمی، هر گیاهی، نه نه بلکه هر پری در بالی و هر برگی در نی‌ای، هر ورقی در گلی، هر رگی در برگی و ورقی، همه و همه شگفت‌انگیز است، در آن نمایشگاه عجیب و غریبی که عجائب و غرائب آن پایان نمی پذیرد!

اگر انسانی برود، نه نه اگر همه انسانها بروند و در باره این چیزها بیندیشند، و تنها اشاره بکنند به چیزهایی که از شگفتیها و شگرفیهای که در زمین است، و چیزهایی برشمارند که این نشانه‌ها و دلائل بدانها اشارت دارند، سخنشان پایان نمی گیرد و اشاراتشان به پایان نمی آید. نصّ قرآنی بیش از این کاری نمی کند که دل انسان را بیدار کند و به تفکر و تدبّرش وادارد، و آن را دیده‌ور

نشانه‌ها و دلائلی بر وجود خدا نیستند که در این نمایشگاه الهی به معرض دید گذارده شده‌اند؟ گذشته از اینها، این ارزاق و اقواتی که در زمین اندوخته و ذخیره گردیده است، برای زنده‌ها و جاندارهایی که در آن زندگی می کنند، چه آنها که بر سطح زمین سکونت دارند، و چه آنها که در فضاها و زمین شناورند، و چه آنها که در آبهای زمین هستند و دل آنها را می شکافند، و چه آنها که در درزها و شکافها و گودالها و غارهای زمین پنهان می شوند، و چه آنها که در سردابها و لایه‌ها و چینهای زمین نهان می گردند ... این ارزاق و اقوات آماده است و به صورت مرکب یا ساده و قابل هستی به شکلهای گوناگون و در انواع جوراجور، نیاز این همه زنده‌ها و جاندارهای بشمار را برآورده می کند، و غذای گوناگون و خارج از شمار آنها را نیز تأمین می نماید ... این ارزاق و اقوات نهان در دل زمین، و روان در مجراها، و شناور در هوا، و روئیدنی بر سطح زمین، و آینده به سوی زمین از خورشید و جاهای دیگر، چه آنچه را که می شناسیم و چه آنچه را که نمی شناسیم، ولیکن برمی جهند و برمی جوشند و پدیدار و نمودار می گردند برابر فرمان مشیّت و اراده‌ای که این پرورشگاه را آفریده است برای این نوع حیات، و آن را آماده کرده است با تمام چیزهایی که لازمه این انواع فراوان و بیشتر است ...

دگرگونی و جوراجوری منظره‌ها و صحنه‌های این زمین، تا آنجا که چشم می بیند، و گام به جلو می رود، و عجائب و غرائب این صحنه‌هایی که پایان نمی پذیرد: درّه‌ها، دشتها، پستیها و بلندیها، دامنه‌ها و کوه‌ها، دریاها و دریاچه‌ها، رودها و آبگیرها، تکه‌ها و قطعه‌های گوناگون زمین در کنار همدیگر، باغهای رز و انگور، کشتزارها، نخلستانهای یک پایه و دو پایه ... هر صحنه‌ای از این صحنه‌ها با دست نوآفرین یزدان و مبدع کلّ جهان پدید می آید و پیوسته نقش آفرینی و دگرگونی صورت می پذیرد و هردم شکلی و هرآن

نمی بینند مگر در پرتو نور یقین ... خداوند بزرگوار راست فرموده است.

آن گاه چیز شگفت و شگرف دیگری مورد بحث قرار می گیرد که بر روی این زمین حرکت می کند:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟﴾

و در خود وجود شما (انسانها، نشانه های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او) است. مگر نمی بینید؟

این آفریده انسان نام خودش چیز بس شگفت و شگرفی در این زمین است. ولیکن خود را نمی شناسد و ارزش خود را نمی داند، و از اسرار نهان در وجودش بی خبر می ماند، وقتی که دلش از ایمان غافل می گردد، زمانی که از نعمت یقین محروم می شود.

انسان موجود شگرفی از لحاظ وجود جسمانی است. پدیده شگفتی از نظر اسرار این جسم است. عجیب و غریب از نظر تکوین روحی است، از لحاظ اسراری که در این روح نهفته است. انسان از لحاظ ظاهر شگفت است و از لحاظ باطن شگرف است. انسان نمونه عناصر این جهان، و مثال اسرار و نهانیهای آن است:

﴿وَتَرْغُمُ أَنْتَكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ

وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

تو گمان میبری که جرم کوچکی هستی، و حال این که جهان بزرگ در تو جمع گردیده است و در تو نهفته است.

انسان هرکجا بایستد و به شگفتیهای خودش بنگرد، اسرار و رموزی را می یابد که او را حیران و ویلان و مدهوش و مبهوت می سازد: تشکیل اندامها و جابه جایی آنها، وظائف و تکالیف آنها و شیوه اداء و انجام این وظائف و تکالیف، کار هضم کردن و مکیدن، کار تنفس و سوخت و ساز، گردش خون در دل و رگها، دستگاه سلسله اعصاب و ترکیب بند آن و چگونه جسم را اداره می کند، غده ها و ترشح آنها و پیوند آنها با رشد جسم و فعالیت جسم و نظم و نظام آن، هماهنگی همه این دستگاه ها و همکاری آنها، هموائی و هم آوائی کامل و دقیق اندامها، و ... هر شگفتی و شگرفی از

کند که چیزهائی را ورنه انداز نماید که در این نمایشگاه هراس انگیز و شگفت انگیز است، در مدت زمان کوچ و سفری که بر این سیاره دارد، و لذت و شادی و مسرتی که در طول این سفر از این چشم انداز می بیند و می برد. اما این عجائب و غرائب را درک و فهم نمی کند، و از این کوچ و سفر در میان شگفتیها و شگرفیها لذت نمی برد، مگر آن دلی که با یقین و اطمینان آباد گردیده باشد:

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾

در زمین دلائل و نشانه های فراوانی است برای کسانی که می خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل خدای را بشناسند و آثار قدرت او را ببینند).

پسوده یقین است که دل را زنده می دارد، و آن گاه است که دل می بیند و درک می کند، و صحنه های زمین زنده می شوند و جان می گیرند و با همچون دلی با زبان اسرار نهان خود سخن می گویند، و بدو تدبیر و تقدیر و نوآوری و نوآفرینی را معرفی می کنند که در فراوسوی آنها است. بدون همچون پسوده ای چنین صحنه های مرده و جامد و تو خالی می گردند، و با دل چیزی نمی گویند و از چیزی صحبت نمی کنند، و هیچ گونه بده و بستانی و پرسش و پاسخی با دل ندارند. بسیاری از مردمان از کنار نمایشگاه باز الهی می گذرند، در حالی که چشمها را برهم نهاده اند و دریچه دلها را بسته اند. در این نمایشگاه نه حیاتی احساس می کنند، و نه زبانی از آن درک و فهم می کنند. زیرا که پسوده یقین دلهاشان را زنده نکرده است و جان بدانها ندیده است، و حیات به پیکر چیزهای پیرامونشان ندویده است! چه بسا در میان آنان دانشمندان و فرزانه گانی نیز باشند:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾

ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می دانند. (۷/مور)

اما حقیقت حیات از دیده دلهاشان پنهان و در پرده می ماند. زیرا دریچه دلها بر روی حقیقت هستی باز نمی گردد مگر با کلید ایمان، و دلها حقیقت حیات را

اینها شگفتیها و شگرفیها دربر دارد، و عضوی و جزئی از عضوی، خارق العاده و معجزه‌ای دربر دارد که محیر العقول است.

اسرار روح انسان و انرژیهای معلوم و مجهول آن، چگونگی درک و فهم چیزهائی که درک و فهم می‌شوند، و شیوه درک و فهم روح و به خاطر سپردن و به یاد آوردن، این معلومات و شکلهایی که اندوخته می‌گردد، کجا؟ و چگونه؟ این شکلهای دیدنیها و صحنه‌ها چگونه نقش می‌بندند؟ و کجا نقش می‌بندند؟ و چگونه درخواست می‌گردند و چگونه می‌آیند و حاضر می‌گردند... تازه اینها گوشه‌های معلوم این نیروها هستند، و اما گوشه‌های مجهول آنها فراوان‌تر و بیشتر از اینها است. آثار این گوشه‌های مجهول گاه گاهی در پسوده‌هایی و پرتوهائی ظاهر می‌گردند و دالّ بر چیزی هستند که از غیب مجهول در فراسوی ظاهر معلوم قرار دارد.

گذشته از اینها، اسراری که این جنس در زاد و ولد و ژنتیک و وراثت دارد، بس شگفت و شگرف است. هر سلولی همه ویژگیهای پستوانه جنس بشری را در خود حمل می‌کند و با خود دارد. ویژگیهای پدر و مادر و نیاکان و نیا‌های نزدیک را در خود می‌اندوزد و با خود برمی‌دارد. آیا این ویژگیها در کجای این سلول کوچک نهان می‌گردند؟ چگونه این سلول به طور اتوماتیک راه تاریخی طولانی خود را پیدا و طی می‌کند، و آن را با دقیق‌ترین شیوه پیاده و محقق می‌سازد، و سرانجام این پدیده شگفت انسانی را برگشت می‌دهد؟!

اگر اندکی در برابر لحظه‌ای بایستیم که جنین زندگی خود را بر سطح این زمین می‌آغازد، و از مادرش جدا می‌گردد و بر خویشتن تکیه می‌کند، و به دلش و به ریه‌هایش اجازه داده می‌شود بچینند و زندگی را بی‌آغازند، ایستادن در برابر این لحظه و در برابر این جنبش خردها را مدهوش و مبهوت و حیران و ویلان می‌سازد، و روح انسان را جوش و خروش دهشت و وحشت، و جوش و خروش ایمان فرامی‌گیرد، جوش و

خروشی که دلی در برابرش نمی‌تواند بایستد، و وجدانی در مقابلش نمی‌تواند مقاومت کند!

ایستادن دیگری در جلو لحظه‌ای که زبان کودک به حرکت می‌افتد تا این حرفها و کلمه‌ها را بگوید و سپس عبارت‌ها را ردیف و بیان نماید، بلکه ایستادن در جلو خود سخن گفتن، سخن گفتن این زبان، تولید صوت و صدای حنجره، همه و همه شگفت آور است. همه و همه عجیب و غریبند، ولی تأثیر خود را از دست می‌دهند چون بسیار برای ما تکرار می‌گردند. ولیکن لحظه‌ای ایستادن در جلو آنها با تفکر و تدبّر تأثیر آنها را تجدید و تشدید می‌کند. متوجّه می‌گردیم که همه و همه خارق العاده و معجزه‌اند، خارق العاده و معجزه‌ای که انسان را مدهوش و مبهوت می‌سازد و خبر از قدرتی می‌دهد که جز متعلّق به خدا متعلّق به کسی نیست.

هر جزئی در زندگی این آفریده انسان نام ما را در برابر خارق العاده و معجزه‌ای از خارق العاده‌ها و معجزه‌ها قرار می‌دهد و نگاه می‌دارد. خارق العاده‌ها و معجزه‌هایی که شگفتیها و شگرفیهای آنها به پایان نمی‌آید:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟﴾

و در خود شما (انسانها، نشانه‌های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او) است. مگر نمی‌بینید؟

هر فردی از این جنس به تنهایی جهانی است. آئینه‌ای است که سراسر جهان هستی به شکل ویژه‌ای در او منعکس می‌گردد و هرگز در طول روزگاران تکرار نخواهد شد. در میان همه هموعانش نیز در شکل، سیما، عقل، فهم و شعور، روح، احساسات، و در تصویری که از جهان در ذهن و اندیشه دارد، همسان ندارد. در این موزه شگفت الهی که میلیونها میلیون را در خود گرد می‌آورد، هر فردی نمونه ویژه‌ای است، و سرشت منحصر به فرد خود را دارد، و تکرار نمی‌گردد. همه هستی از لابلای او می‌گذرد به شکلی که تکرار نمی‌گردد. همچنین سرانگشتی از سرانگشتهای فردی

همسان سرانگشتی از سرانگشتیهای فرد دیگری در این زمین در سراسر قرون و اعصار نمی باشد! بسیاری از شگفتیهای جنس بشری برای دیدگان عیان و آشکار است، و دیدگان آنها را می بینند:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟﴾.

و در خود شما (انسانها، نشانه های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او) است. مگر نمی بینید؟

چیزهائی را که چشمها از شگفتیهای انسان می بینند به غیب نماند از دیدگان اشارت دارند.

این شگفتیها و شگرفیها در کتابی نمی گنجد. چیزهائی که از این شگفتیها و شگرفیها دیده می شود و آشکار است نیاز به مجلدها کتاب دارد تا آنها را در خود بنگارد. چیزهائی که از این شگفتیها و شگرفیها ناپیدا و ناشناخته است بیش از شگفتیها و شگرفیهای است که از انسان پیدا و شناخته شده است. قرآن مجید این شگفتیها و شگرفیها را بر نمی شمارد و محدود و محصور نمی دارد. ولیکن دل را با این پسوده می پساید تا بیدار و هوشیار گردد و این موزه الهی را بنگرد که در معرض چشمها و بینشها قرار دارد، و کوچ و سفر خود را بر این سیاره با چشمان باز و خرد بیدار و اندیشه هوشیار طی بکند، و با نگرش آگاهانه بدین آفریده عجیب و غریبی که جهان در ذات او نهان است و او غافل و بی خبر از آن است، لذت بزرگوارانه و والائی ببرد، و بهتر و بیشتر استفاده کند.

واقعاً آن لحظه هائی که انسان در آنها می زید و چهره ها و سیماها و حرکات و عادات انسانها را ورنانداز می کند، و با چشم پرستشگرانه به گشت و گذار در موزه ای که دست بهترین آفرینندگان آن را ترتیب داده است می پردازد، لحظه های زیبا و لذت بخشی است. چه رسد به کسی که سراسر عمر خود را در میان این موزه شگفت انگیز بسر می برد، و این زیباییها را می نگرد، و از آنها لذت می برد. لحظه هائی کجا و عمری کجا؟ قرآن با همچون پسوده ای به انسان آفرینش تازه ای

می بخشد، انسانی که احساس تازه ای پیدا می کند، و قرآن او را از زندگی تازه ای بهره مند می گرداند، و بدو لذتی عطاء می نماید و بهره ای می رساند که در میان تمام لذتها و بهره هائی که در زمین تصور می کند، همگون و همسانی ندارد.

قرآن انسان را با این گونه اندیشه والا و بینش بالا می خواهد. ایمان است که به دل انسان چنین زاد و توشه ای می بخشد. ایمان است که این لذت و بهره آسمانی را برای انسان تدارک می بیند، در حالی که انسان هنوز در زمین، یعنی در جهان گِل و لای است! گذشته از این که نگرش نخستین به نمایشگاه زمین، و نگرش دوم به نمایشگاه انسان بود،^(۱) پس از اینها

۱- برای اطلاع بیشتر از بدن انسان، مقاله ای عیناً از روزنامه جام جم یکشنبه ۱۴ دی ماه ۱۳۸۲، صفحه ۱۱ در اینجا نقل می شود که خانم فریبا فرهادیان آن را از Intelihealth به فارسی ترجمه کرده است:

موجود ناشناخته. بدن انسان پیچ در پیچ و خارق العاده. از فرق سر تا نوک پا. خودتان را خوب می شناسید؟ منظورمان شخصیت و روان شناسی و این جور چیزها نیست. بدن خود را چقدر می شناسید؟ می دانید پوست بدنانتان چه مساحتی دارد و یا این که طول رگهای بدنانتان چقدر است؟ آیا می دانید چند غده عرق روی بدنانتان وجود دارد؟ یا این که کوچک ترین استخوان بدن متعلق به کدام قسمت است؟ و خیلی سؤالهائی جالب دیگری که شاید بتوانیم در این مطلب کوتاه به گوشه هائی از آنها پاسخ دهیم.

پوست: یک فرد بالغ حدود ۱/۵ تا ۱/۴ سانتیمتر مربع پوست دارد، که وزن آن بین ۴/۵ و ۷/۵ کیلوگرم است. هر سانتیمتر مربع از پوست دارای صدها غده عرق، رگهای خونی، پایانه های عصبی و غده های چربی است. تعداد غدد عرق را شاید بتوان روی هم رفته به بیش از ۲ میلیون تخمین زد. پوست در کف پاها و کف دستها کلفت تر و در حدود ۳/۸ سانتیمتر ضخامت دارد و در پوست سر نازک تر است. ناخنها در هر ۱۰ تا ۱۵ روز، یک میلیمتر رشد می کنند که از انتهای ناخن تا نوک انگشت برسند. هر روزه میلیونها سلول پوستی مرده با سلولهای جدید و زنده جایگزین می شوند. عمر یک سلول در مجموع حدود ۱۰ تا ۳۰ ساعت است.

قلب و خون: یک فرد بالغ، حدود ۵ لیتر خون دارد که حدود ۷ درصد وزن بدن را شامل می شود. تمامی محتوای خون بدن در هر ۶۰ ثانیه یک دور کامل را از قلب به ریه ها و رگهای خونی شروع می کند و به قلب بازمی گردد. ۴ گروه خونی اصلی با نامهای A، B، AB و O وجود دارد. حدود نیمی از جمعیت دارای گروه خونی O هستند که می توانند خون خود

دستگاه گوارش: برعکس نام جمع و جورش، روده کوچک بلندترین قسمت دستگاه گوارشی است و طول آن تا حدود ۷ متر نیز می‌رسد. اما روده بزرگ فقط ۱/۵ متر طول دارد. درون روده کوچک پوشیده شده است از یک لایه خز مانند که برآمدگیهای فراوانی دارد و پروتئینهای هضم شده قندها را از خون جذب می‌کنند. این برآمدگیها سبب شده‌اند سطح کل روده ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ متره افزایش یابد. اگر پوشش داخلی روده کوچک صاف بود باید بیش از یک کیلومتر طول می‌داشت تا قدرت جذب آن برابر حالتی باشد که صاف نیست. هر روزه ۱۱/۳ لیتر غذا و مایعات و شیره گوارشی وارد این منطقه می‌شود.

ماهیهچه‌ها: تقریباً نیمی از بدن هر فردی را ماهیهچه تشکیل می‌دهد. بیش از ۶۵۰ ماهیهچه در بدن وجود دارد که حدود ۵۰ درصد وزن کل بدن را تشکیل می‌دهد. بزرگترین ماهیهچه بدن ران است، و کوچکترین نیز Stapedius نام دارد و در گوش میانی است و فقط ۳/۸ سانتیمتر طول دارد. اکثر سلولهای بدن سایز میکروسکوپی دارند، جز سلولهای ماهیهچه‌ای که به آنها فیبر ماهیهچه می‌گویند و می‌توانند تا ۳۰/۵ سانتیمتر هم طول داشته باشند و با چشم غیر مسلح قابل رؤیت هستند.

مغز و عصب: مغز یک فرد بالغ ۱۰۰ بیلیون نرون دارد. یعنی بیش از تعداد ستاره‌هایی که در راه شیری هستند. هر نرون مغزی با ۲۰۰ هزار نرون دیگر اتصال دارد. مغز با ۱/۵ کیلوگرمی خود، فقط ۲ درصد وزن کل بدن را شامل می‌شود. با این حال ۱۵۰ درصد انرژی را که توسط کل بدن مصرف می‌شود، به خود اختصاص می‌دهد.

ریه‌ها: ریه‌ها حدود ۲۷/۹ سانتیمتر طول و ۱۵/۲ سانتیمتر عرض دارند، و رویه‌مرفته وزن آنها فقط حدود یک کیلوگرم است و حاوی حدود ۵/۶ لیتر هوا هستند. دم افراد بالغ در هر روز به طور متوسط حاوی ۱۶/۰۸ لیتر هوا است که حاوی ۴۰ بیلیون تریلیون ملکول اکسیژن است، و به همراه آن حدود ۲۰ بیلیون دژه گرد و غبار و اجسام خارجی وارد ریه‌ها می‌شود. وقتی سرفه می‌کنید، هوا با سرعتی ۱۲۰ تا ۱۶۰ کیلومتر در ساعت از ریه‌های شما بیرون می‌آید.

استخوانها: وقتی فردی متولد می‌شود، ۲۷۰ استخوان دارد. اما وقتی بالغ می‌شود، تعداد استخوانهای بدنش به ۲۰۶ می‌رسد. فکر می‌کنید چه اتفاقی افتاده باشد؟ وقتی فرد بالغ می‌شود، اکثر استخوانها از قبیل آنهایی که مجسمه و ستون فقرات را می‌سازند، به یکدیگر متصل می‌شوند و همان‌گونه رشد می‌کنند. اکثر افراد ۱۲ جفت دنده دارند. اما حدود ۵ درصد جمعیت یک جفت اضافی نیز دارند. کوچکترین استخوان بدن، استخوان رکابی گوش است که کمتر از ۲/۵ سانتیمتر طول دارد، و بلندترین نیز استخوان ران است که در هر فردی با افراد دیگر متفاوت است و حدود یک چهارم قد کل بدن شخص را شامل می‌شود. بد نیست بدانید که در مج دست، دستها و انگشتها ۵۴ استخوان وجود دارد. اما در پاها، قوزک پا و پنجه‌ها این تعداد کمتر است و به ۵۲ می‌رسد... با این اوصاف آیا لقب موجود ناشناخته واقعاً برازنده شما نیست؟ خودتان قضاوت کنید... (مترجم)

نگرش دیگری در این سوره به نمایشگاه غیب نهای آسمانی می‌گردد، آنجائی که سرچشمه رزق و روزی و بهره و نصیب مقدر انسانها است:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾.

در آسمان روزی شماست و نیز چیزهایی که بدان وعد و وعید داده می‌شود.

این نگرش شگفتی است. با وجود این که اسباب و وسائل ظاهری رزق و روزی برپا و برجا است، در آنجائی که انسان به تلاش می‌پردازد و رنج می‌برد، و به دنبال آن انتظار رزق و روزی و بهره و نصیب را دارد، قرآن چشم انسان را و روح انسان را به سوی آسمان، و به سوی جهان غیب، و به سوی خدا، خیره می‌دارد. تا در آنجا به رزق و روزی مقدر و بهره و نصیب مقرر چشم انتظار بدوزد. و اما زمین و آنچه در آن از اسباب و وسائل ظاهر است، نشانه‌ها و دلائل

را به افرادی با هر گروه خونی اهداء کنند. ولی فقط می‌توانند از همگروه خود خون بگیرند. AB نیز کماب ترین گروه خونی است و در حال حاضر ۴۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد. این افراد از تمامی گروههای خونی خون می‌گیرند. در بدن هر فردی ۷۵ تا ۱۰۰ تریلیون سلول وجود دارد که ۲۵ تریلیون آنها سلولهای قرمز خون هستند. هر گلبول قرمز خون حاوی ۲۵۰ میلیون ملکول از پروتئین‌هایی است که دارای آهن هستند و هموگلوبین نام دارند و قادرند ۴ ملکول اکسیژن روی خود سوار کنند. در نتیجه یک سلول قرمز خون می‌تواند تا یک بیلیون ملکول اکسیژن را حمل و نقل کند. اگر شریانها و مویرگها و سیاهرگها را به یکدیگر وصل کنیم و دو انتهای آنها را امتداد دهیم، می‌تواند به طور متوسط ۹۶۵۶۱ کیلومتر در کودکان و ۱۶۰۹۳۵ کیلومتر را در افراد بالغ پوشش دهد. همین مقدار کافی است حداقل ۲ مرتبه دور زمین را بپوشاند.

بینی و زبان و کلو: هر روزه بیش از ۷۰ درصد از ۲۰ بیلیون ذرات گرد و غباری که تنفس می‌شود، توسط بینی فیلتر می‌گردد. بینی دمای هوای وارد شده را تغییر می‌دهد و به حدود ۳۵ درجه سانتیگراد می‌رساند، و رطوبت را نیز تا ۱۰۰ درصد تنظیم می‌کند. سریع‌ترین عطسه‌ای که تا به حال ثبت شده است، سرعتی حدود ۱۶۰ کیلومتر در ساعت داشته است. بینی شما حاوی ۲۰ گونه از سلولهای شناسائی‌کننده بو است که می‌تواند بین هزاران بوی مختلف تفاوت قائل شوند. زبان نیز ۳ تا ۱۰ هزار پیاز چشائی دارد، و گرچه می‌تواند صدها طعم مختلف را احساس کند، اما اغلب فقط شیرینی، تلخی، شور و ترشی را شناسائی می‌کند. دهان نیز هر روز یک لیتر بزاق می‌سازد.

از روح متعلق به خود در او دمیده است، و بدین وسیله بر بسیاری از آفریده‌های جهان برتری پیدا کرده است، این چنین می‌خواهد.

ایمان وسیله‌ای است برای محقق ساختن و پیاده کردن آن وضعی است که در آن انسان در والاترین حالات خود خواهد بود. زیرا انسان بدان هنگام در حالتی قرار می‌گیرد که خدا او را برای زیستن و بسر بردن در آن آفریده است. همان سرشتی است که خدا او را بر آن سرشته است، و انسان آن سرشت را دارد پیش از آن که فساد و تباهی و کژی و انحراف سرشت او را برگیرد و درگیرد.

پس از این سه پسوده‌ای که راجع به زمین و ذات انسان و آسمان به میان می‌آید، یزدان سبحان به ذات بزرگوار خود بر راستی و درستی همه این سخنان سوگند می‌خورد و می‌فرماید:

﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطُقُونَ﴾.

به خداوند آسمان و زمین سوگند که این (مطلب، یعنی وقوع رستاخیز، حساب و کتاب، جزا و سزا، بهشت برای دینداران، و دوزخ برای بی‌دینان) حق است، درست همان گونه که شما سخن می‌گوئید (و سخن گفتن کاملاً برایتان محسوس است و در باره آن شک و تردیدی ندارید).

سخن گفتن ایشان حقیقتی است که در حضور ایشان است و روشن برای آنان است. در باره سخن گفتن خود مجادله و ستیزی نمی‌ورزند، و در باره آن شک و تردیدی، و تخمین زدن و گمان بردنی ندارند... این سخنان هم کلاً بدین سان است... خداوند راست‌گوترین گویندگان است.

اصمعی لطیفه‌ای را روایت کرده است که زمخشری آن را در تفسیر کشاف بیان داشته است. ما نیز به خاطر ظرافت و لطافتی که دارد بدون کم و کاست آن را ذکر می‌کنیم. اصمعی گفته است:

«از مسجد جامع بصره برگشتم. یک عرب بدوی را

باورمندان و یقین‌دارندگان است. نشانه‌ها و دلائلی است که دل را به سوی خدا برمی‌گردانند تا دل به رزق و روزی فضل خدا چشم امید بدوزد، و از سنگینیها و گرفتاریهای زمین، و از بندها و کمندهای آز و طمع، و از اسباب و وسائل ظاهری رزق و روزی، رهائی یابد، و دل نگذارد این قبیل چیزها میان آن و میان چشم انتظار دوختن به منبع اصلی و سرچشمه نخستینی حائل و مانع گردد که این اسباب و وسائل را آفریده است و هستی بخشیده است.

دل با ایمان این نگاه و نگرش را آن گونه که هست درک و فهم می‌کند، و حال و وضع این نگاه و نگرش را درک و فهم می‌کند، و می‌داند مقصود و منظور چنین نگاه و نگرشی این نیست که انسان زمین و اسباب و وسائل آن را رها کند. بلکه انسان موظف و مکلف است خلافت در زمین را انجام دهد و زمین را آباد گرداند. مقصود و منظور این است که انسان خود را آویزه و آویخته زمین نسازد، و در کار عمران و آبادانی جهان از یزدان سبحان غافل و بی‌خبر نگردد. انسان باید در زمین کار بکند و در حین کار به آسمان چشم امید بدوزد. از اسباب و وسائل استفاده بکند، ولی در عین حال یقین و اطمینان داشته باشد که اسباب و وسائل نیست که بدو رزق و روزی می‌رسانند. چه رزق و روزی انسان در آسمان مقدر و مقرر گردیده است، و چیزی را که خدا وعده آن را داده است حتماً و قطعاً می‌شود و روی می‌دهد.

بدین وسیله دل انسان مؤمن از اسارت اسباب و وسائل ظاهری موجود در زمین آزاد و رها می‌گردد. بلکه با بالهای این اسباب و وسائل ظاهری به سوی ملکوت آسمانها پرواز می‌کند، وقتی که در همچون اسباب و وسائلی نشانه‌ها و دلائلی را می‌بیند که دال بر آفریدگار اسباب و وسائل هستند، و با دلی زیست می‌کند که با آسمان پیوند دارد، در حالی که پاهایش بر زمین قرار دارند و استوارند. خدا برای این انسان چنین می‌خواهد. خدا برای این آفریده‌ای که او را از گل سرشته است و

به ما تذکر می دهد، سوگندی که به ذات خود خورده است، بدین صفت:

﴿رَبِّ السَّاءِ وَالْأَرْضِ﴾.

خدای آسمان و زمین.

این امر بر جلال و عظمت حقیقی می افزاید که بر آن سوگند خورده می شود. این حقیقتی است که بدون سوگند هم واقعاً حقیقت است و نیازی به سوگند ندارد.



این، بخش نخستین در سوره بود. و اما بخش دوم اشاراتی دربر دارد به داستانهای ابراهیم، لوط، موسی، عاد که قوم هود است، ثمود که قوم صالح است، و قوم نوح... این بخش با ماقبل و با مابعد خود نیز در روند سوره ارتباط دارد.

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ صَافِ بْنِ إِزْهَامٍ الْمَكْرَمِ؟ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ، فَقَالُوا: سَلَامًا. قَالَ: سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ. فَرَأَى إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ. فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ: أَلَا تَأْكُلُونَ؟ فَأَوْحَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً. قَالُوا: لَا تَخَفْ، وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ. فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا، وَقَالَتْ: عَجُوزٌ عَقِيمٌ. قَالُوا: كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ، إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ. قَالَ: فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ؟ قَالُوا: إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ، لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ. مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ. فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾.

آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟ در آن زمانی که بر او وارد شدند و گفتند: سلام (بر تو!) گفت: سلام بر شما! (شما مهمانان، برایم) مردمان نا آشنا و ناشناسی هستید. به دنبال آن، پنهانی به سوی خانواده خود رفت، و گوساله فربه ای را (که بریان کرده بودند، برای ایشان) آورد، و آن را نزدیک ایشان گذارد. (ولی با تعجب دید دست به سوی غذا نمی برند و از آن چیزی نمی خورند!) گفت: آیا نمی خورید؟! (هنگامی که دید دست به سوی غذا نمی برند) در دل از

دیدم که نشسته بود. گفت: ای مرد تو از کدام قبیله ای؟ گفتیم: از قبیله بنی اصمع. گفت: از کجا می آئی؟ گفتیم: از جایی که در آن کلام یزدان مهربان خوانده می شود. گفت: از کلام یزدان بر من بخوان. پس برای او خواندم: ﴿وَالذَّارِيَاتِ...﴾. هنگامی که به این فرموده خداوند بزرگوار رسیدیم:

﴿وَفِي السَّاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾.

در آسمان، روزی شما است و نیز چیزهایی که بدان

وعد و وعید داده می شوید.

گفت: این تو را پس است! پا شد و به سوی شتر خود رفت و آن را قربانی کرد و گوشت آن را به کسانی داد که می آمدند و می رفتند. به شمشیر و کمانش دست برد و آنها را شکست و پشت کرد و رفت! وقتی که با هارون الرشید به حج رفته و به طواف پرداختم، ناگهان کسی مرا با صدای نازکی فریاد زد. نگاه کردم. دیدم همان فرد عربی بدوی است. لاغر گردیده است و زرد رنگ شده است. بر من سلام کرد، و از من تلاوت سوره ذاریات را خواست. وقتی که به خود این آیه رسیدم فریادی کشید و گفت: واقعاً ما بدانچه پروردگارمان به ما وعده داده بود رسیدیم. سپس گفت: آیا جز این چیز دیگری مانده است؟ ادامه دادم و خواندم:

﴿فَوَرَبِّ السَّاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾.

به خداوند آسمان و زمین سوگند که این (مطلب، یعنی وقوع رستاخیز، حساب و کتاب، جزا و سزا، بهشت برای دینداران، و دوزخ برای بی دینان) حق است.

فریادی کشید و گفت: ای سبحان الله! چه کسی خداوند بزرگوار را خشمگین کرده است، تا بدانجا که سوگند خورده است؟ فرموده خدا را باور نداشته اند و راست ندانسته اند تا این که او را وادار به سوگند خوردن کرده اند! سه بار این جمله را تکرار نمود و قالب تهی کرد و مرد.

این لطیفه ای است چه درست باشد و چه نادرست. هرچه هست جلال و عظمت این سوگند یزدان سبحان را

برایشان اکرام و احترام قائل گردیده است، و همان گونه که در داستان آمده است ابراهیم بزرگوارشان داشته است و با اعزاز و اکرام پذیرۀ ایشان رفته است. بخشنندگی و سخاوت و ناچیز شمردن اموال ابراهیم آشکارا جلوه گر است. همین که مهمانان سر می رسند و بر او داخل می شوند و می گویند: سلام؛ و او پاسخ سلام ایشان را می دهد، در حالی که آنان را نمی شناسد و با ایشان آشنائی ندارد، به محض شنیدن سلام و پاسخ بدان، به سوی خانواده اش - یعنی همسرش - می رود و شتاب می گیرد تا برایشان خوراک آماده کند. برای آنان خوراکی زیادی می آورد، خوراکی که برای ده ها نفر کافی و بسنده است:

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ﴾.

به دنبال آن، پنهانی به سوی خانواده خود رفت، و گوساله فربه ای را (که بریان کرده بودند، برای ایشان) آورد.

فرشتگان آن گونه که روایت می شود سه نفر بوده اند ... رانی از این گوساله چاق برای ایشان بس بوده است. ﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ. قَالَ: أَلَا تَأْكُلُونَ﴾.

و آن را نزدیک ایشان گذارد. (ولی با تعجب دید دست به سوی غذا نمی برند و از آن چیزی نمی خورند!) گفت: آیا نمی خورید؟!.

این پرسش وقتی به میان آمده است که ابراهیم دیده است مهمانان دست به سوی غذا نمی برند، و به نظر هم نمی رسد که آنان بعداً هم بخواهند بخورند. ﴿فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً﴾.

(هنگامی که دید دست به سوی غذا نمی برند) در دل از ایشان احساس ترس و وحشت کرد.

ترس و وحشت ابراهیم یا بدان خاطر بود که اگر مهمانی که سر می رسد و طعام مهماندار را نمی خورد از نیت شرّ و قصد خیانت خبر می دهد، و یا این که به نظر رسیده است که چیز عجیب و غریبی در ایشان است و مایه شگفت و شگرف است! در این وقت برای او پرده از حقیقت خودشان برداشتند، یا به عبارت دیگر او را

ایشان احساس ترس و وحشت کرد. گفتند: مترس! سپس او را به تولّد پسر دانا و آگاه بشارت دادند. همسرش جلو آمد، در حالی که (از تعجب) فریاد می کشید و به صورت خود می زد و می گفت: من پیرزنی نازا هستم (مگر می شود در این سن و سال بزایم و فرزندی به دنیا بیاورم؟!). فرشتگان گفتند: همان گونه خواهد بود که گفتیم. پروردگارت دستور فرموده است (و قطعاً چنین خواهد شد). او (کارهایش) دارای حکمت، و آگاه (از هر چیز) است. ابراهیم گفت: ای فرستادگان! (بعد از مژده، مأموریت شما چیست و) چه کار مهمی دارید؟ گفتند: ما به سوی مردمان بزهکاری فرستاده شده ایم، تا بارانی از سنگ گلی بر آنان ببارانیم. این سنگها، از جانب پروردگارت برای اسرافکاران (در فسق و فجور) نشاندار شده بود. ما تمام مؤمنانی را که در شهرهای قوم لوط زندگی می کردند (قبل از نزول بلا از شهرها) بیرون بردیم. در آن مناطق جز یک خانواده مسلمان (راستین) نیافتیم. در آن سرزمین نشانه ای (دالّ بر هلاک کفار) برای کسانی برجای گذاشتیم که از عذاب دردناک (دنیوی و اخروی خدا) می ترسند.

این آیه ای یا آیتی در تاریخ رسالتها و پیامبرها است. بسان این آیتی که یزدان سبحان بدانها اشاره فرموده است، هنگامی که از زمین و انسان صحبت نموده است. این هم وعده ای یا وعده هائی است که تحقق می پذیرد و پیاده می شود، و از جمله وعده هائی است که در بخش پیشین به تحقق یافتن و پیاده شدن آنها اشاره کرده است. سخن در بارۀ ابراهیم با پرسشی می آغازد:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَافٍ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ؟﴾.

آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟ این پرسش برای توجّه دادن بدین خبر، و آماده ساختن ذهنها برای شنیدن آن است. همراه با اینها از مهمانان ابراهیم با صفت بزرگواران یاد می شود. این هم یا بدان خاطر است که آنان در پیشگاه یزدان، بزرگوار و مکرم هستند، و یا این که اشاره دارد به این که ابراهیم

درک و فهم انسان را مقید می سازند، و تصوّرهای اندیشه های او را محدود می کنند. این است که انسان به وحشت می افتد هنگامی که چیزی را می بیند که مخالف الفت و عادت معمول و مرسوم است، و به شگفت می افتد که چنین چیزی چگونه می شود و انجام می پذیرد. و چه بسا در این وقت انسان به خود بنزد و منکر وقوع همچون چیزی بشود! اراده و مشیت مطلق خدا راه خود را در پیش می گیرد و به مألوف و معروف کوچک و ناچیز انسانها مقید نمی گردد. آنچه را بخواهد می آفریند، و آنچه را اراده کند می شود، بدون این که حدود و ثغور و قیودی بر سر راه آید و اراده ایزد متعال را محدود و مقید نماید.

بدین هنگام ابراهیم شتابان می پرسد، در حالی که حقیقت حال مهمانان خود را شناخته است، از روی کاری که برای انجام آن روانه شده اند:

﴿قَالَ: فَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ؟﴾.

ابراهیم گفت: ای فرستادگان (بعد از مژده، مأموریت شما چیست و) چه کار مهمتی دارید؟

﴿قَالُوا: إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ﴾.

گفتند: ما به سوی مردمان بزهکاری فرستاده شده ایم. آنان بزهکاران، قوم لوط هستند، همان گونه که در سوره های دیگری آمده است.

﴿لُرْسِلَ عَلَيْهِمْ جِبَارَةٌ مِنْ طِيفٍ، مُسَوِّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ﴾.

تا بارانی از سنگ گلی بر آنان ببارانیم. این سنگها، از جانب پروردگارت برای اسرافکاران (در فسق و فجور) نشاندار شده بود.

این سنگهای گلی نشاندار یا آماده و مهیا از جانب خدا برای اسرافکاران مستجاوز از حق بود - قوم لوط اسراف کنندگان در تجاوز از حریم فطرت و حق و دین بودند - هیچ مانعی هم نیست این سنگها، سنگهای آتش فشان در حال فورانی بوده باشند که گدازه های گلی را از درون زمین پرت کرده باشد. این است که:

﴿عِنْدَ رَبِّكَ﴾.

اطمینان دادند و بدو مژده رساندند:

﴿قَالُوا: لَا تَخَفْ. وَبَشِّرْهُ بِعَلَامٍ عَلِيمٍ﴾.

گفتند: مترس! سپس او را به تولّد پسر دانا و آگاه بشارت دادند.

این مژده، مژده تولّد اسحاق از همسر نازای ابراهیم است.

﴿فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا. وَقَالَتْ: عَجُوزٌ عَقِيمٌ﴾.

همسرش جلو آمد، در حالی که (از تعجب) فریاد می کشید و به صورت خود می زد و می گفت: من پیرزنی نازا هستم (مگر می شود در این سنّ و سال بزام و فرزندی به دنیا بیاورم؟).

همسر ابراهیم مژده را شنید. مات و مبهوت گردید وقتی که ناگهان چنین سخنی را شنید. صدای ترس و هراس از او برخاست. چنان که عادت زنان است با کف هر دو دست بر گونه هایش زد، و گفت: من پیرزنی نازا هستم ... او که پیرزنی نازا است ترس و هراس خود را از این مژده به اطلاع می رساند. او که در اصل نازا بوده است، این مژده ناگهانی به گوشش می رسد، مژده ناگهانی سخت و دشواری که هرگز انتظار آن را نداشته است. او فراموش کرده است کسانی که این مژده را می دهند فرشتگانند! در این هنگام فرستادگان الهی او را به سوی حقیقت نخستین برمی گردانند، حقیقت قدرتی که چیزی آن را مقید نمی سازد، و قدرتی است که هر کاری را از روی حکمت و فلسفه و علم و دانش انجام می دهد و آن را می چرخاند و می گرداند:

﴿قَالُوا: كَذَلِكَ قَالَ رَبِّكَ، إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾.

فرشتگان گفتند: همان گونه خواهد بود که گفتیم. پروردگارت دستور فرموده است (و قطعاً چنین خواهد شد). او (کارهایش) دارای حکمت، و آگاه (از هر چیز) است.

هر چیزی می شود و روی می دهد وقتی که خطاب بدان گفته شود: بشو. خدا که فرموده است. بالاتر از فرمودن و گفتن خدا چه چیز است؟ الفت گرفتن و عادت کردن،

از جانب پروردگارت.

بدین اعتبار آن گدازه‌ها مطابق اراده و قوانین خدا هریک گریبانگیر کسی از اسراف‌کنندگان گردیده است. مقدر و مقرر بوده است که در زمان و در مکان خود مطابق علم و دانش و تدبیر و تقدیر قدیم بر جوشد و ببارد و کسی از اسراف‌کنندگان را نابود و تباہ گرداند، و فرشتگان یزدان در چهارچوب اراده و قوانین او مأمور ارسال آن گدازه‌ها گردیده باشند. آیا ما حقیقت وجود فرشتگان یزدان را می‌دانیم؟ و آیا ما حقیقت ارتباط فرشتگان را با این جهان و آنکه و آنچه در آن است می‌دانیم؟ و آیا ما حقیقت نیروهای هستی را می‌دانیم، نیروهائی که برحسب ظواهری که دارند و گاه گاهی برای ما جلوه گر می‌آیند و نامهائی از سوی خود بر آنها می‌نهمیم؟ ما را چه رسد که اعتراض بگیریم بر خبری که یزدان به ما می‌رساند و می‌فرماید که او برخی از این نیروها را در وقتی از اوقات قدرت داده است که برخی از نیروهای دیگر را به شکلی از اشکال به سوی قومی از اقوام، در سرزمینی از سرزمینها، روانه و حواله کرده باشند؟ ما را چه رسد که اعتراض بگیریم بر خبری که خدا به ما می‌رساند و اعلام می‌دارد، در حالی که هنوز که هنوز است ما هراندوخته آگاهی و شناختی که داریم فرضیه‌ها و نظریه‌ها و تأویلهای تعبیرهای از ظواهر این نیروها است و بس، و اما حقیقت آنها از دسترس ما دور است؟! پس این سنگها چه سنگهای آتشفشانی بوده باشند، و چه سنگهای دیگری بوده باشند، چه این و چه آن در دست قدرت یزدان و از ساختار ایزد سبحان است، و رازی از رازهای غیب او است و هر وقت بخواهد پرده از آن برمی‌دارد!

﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾

ما تمام مؤمنانی را که در شهرهای قوم لوط زندگی می‌کردند (قبل از نزول بلا از شهرها) بیرون بردیم.

آنان را بیرون بردیم تا ایشان را از بلا نجات دهیم و آنان را محفوظ گردانیم...

﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾

در آن مناطق جز یک خانواده مسلمان (راستین) نیافتیم.

آن هم خانواده پیغمبر خدا لوط بود، همان گونه که در جاهای دیگری ذکر گردیده است. آنان همه نجات یافتند مگر همسر لوط که از نابودشدگان گردید.

﴿وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾

در آن سرزمین نشانه‌ای (دال بر هلاک کفار) برای کسانی برجای گذاشتیم که از عذاب دردناک (دنیوی و اخروی خدا) می‌ترسند.

کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند آنانی هستند که آن نشانه را می‌بینند و آن را درک و فهم می‌کنند و از آن سود می‌برند و درس عبرت می‌گیرند. ولی دیگران نشانه‌های خدا را نمی‌بینند، نه درزمین و نه در ذات خودشان و نه در رخدادها و حوادث تاریخ!



نشانه دیگری در داستان موسی است. یزدان سبحان اشاره تند و گذرائی بدان می‌کند، وقتی که به بیان کردن و نشان دادن نشانه‌هایی از تاریخ پیغمبران می‌پردازد:

﴿وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ. فَتَوَلَّىٰ بُرْكَيْهِ وَقَالَ: سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ. فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُ فِي الْيَمِّ. وَهُوَ مُلِيمٌ﴾

در (داستان زندگی) موسی نیز پند و عبرت وجود دارد. آن گاه که او را مجهز به نیروی آشکاری (از معجزات که عصا و ید بیضا بود) به سوی فرعون فرستادیم. او همراه با نیروهای (نظامی و انتظامی) خود از (پیام حق و از ایمان به) موسی رویگردان شد و گفت: او جادوگر یا دیوانه است. ما او را و لشکریانش را گرفتار کردیم و به دریایشان انداختیم، و او سزاوار سرزنش بود (و لذا تاریخ، نام ننگین و رفتار و کردار شرم‌آورش را همیشه به خاطر خواهد داشت).

قدرتی که واژه «سُلْطَان» بیانگر آن است و خدا موسی را همراه با آن به سوی فرعون روانه فرموده است، عبارت از دلیل و حجت قوی، و برهان قاطع است. آن هم هیبت عظیمی است که یزدان جهان خلعت آن را به

﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ. مَا تَدْرُمْنَ شَيْءًا أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ﴾.

در سرگذشت قوم عاد نیز پند و عبرتی است، بدان گاه که تندباد بی خیر و برکتی (که مرگ و نابودی ایشان را به همراه داشت) به سوی ایشان وزان کردیم. به هر چیزی که برمی خورد برجایش نمی گذاشت، مگر همچون استخوانهای پوسیده و پودر شده اش می کرد. بادی که به سوی قوم عاد وزان و روان گردیده است «عقیم» یعنی نازا نامیده شده است، بدان خاطر که آبی با خود حمل نمی کرده است و حیات و زندگی به همراه نداشته است، آن گونه که انتظار می رفته است. بلکه این باد با خود مرگ را حمل می کرده است و نابودی را در خود داشته است و دمار از روزگار آن گونه مردمان برآورده است. بر هر چیزی که وزیده است بسان مرده ای درآورده است که فرسوده و پوسیده شده باشد و پودر گردیده باشد!

باد نیروئی از نیروهای این جهان است. لشکری از لشکری یزدان است. کسی جز خدا لشکریهای پروردگار تو را نمی شناسد و از آنها آگاهی ندارد. خداوند آن لشکرها را - در چهارچوب مشیت و اراده و قوانین و مقررات خودش - حرکت می دهد و می فرستد، به شکلی از اشکالی که دارند، و در وقت مقدر و مقرر، به سوی کسانی که هلاک و نابودی ایشان را بخواهد، یا ماندن و زندگی ایشان را بخواهد... جای هیچ گونه اعتراضی در باره همچون مواردی نیست، اعتراض ساده لوحانه ای که دارند و می گویند: باد برابر نظم و نظام و قاعده و قانون جهانی می وزد، و با پیروی از عوامل طبیعی بدینجا و آنجا روان می شود... آن کسی که باد را وزان می کند، و برابر نظم و نظام و با پیروی از عوامل طبیعی، آن را روان می گرداند، همان کس است که باد را بر هرکس که بخواهد و مشیت و اراده و تدبیر و تقدیرش بر آن باشد مسلط می گرداند. آن کس می تواند که باد را مسلط سازد آن گونه که خودش می خواهد در چهارچوب نظم و نظامی که مقدر و

تن موسی کرد. موسی با وجود دلیل و برهان قوی و هیبت و عظمت شگفتی که داشت پیام الهی را شنید و حق را آن گونه که باید دید. اما فرعون با نیروهای نظامی و انتظامی ای که داشت از پیام الهی رویگردان شد و حق را نادیده گرفت، و از حق روشن و آشکار و از دلیل و برهان قوی و قاطع کناره گیری کرد و منحرف گردید، و در بساره موسی پیغمبر که نشانه های خارق العاده و معجزه های خدا را بدو نشان داد، گفت:

﴿سَاحِرٌ أَوْ جُنُونٌ﴾.

او جادوگر یا دیوانه است.

این امر می رساند که نشانه ها و معجزه ها دلی را هدایت نمی دهند که برای هدایت آمادگی پیدا نکرده باشد، و زبانی را ساکت نمی گردانند که بر باطل اصرار می ورزد و به تهمت زدن می پردازد.

روند قرآنی در اینجا بیش از این سخن را در باره داستان موسی و فرعون شرح و بسط نمی دهد. بلکه به پایان داستان می پردازد، پایانی که نشانه ماندگار مذکور در تاریخ، در آن جلوه گرمی آید:

﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ﴾.

ما او را و لشکریانش را گرفتار کردیم و به دریایشان انداختیم، و او سزاوار سرزنش بود (و لذا تاریخ، نام ننگین و رفتار و کردار شرم آورش را همیشه به خاطر خواهد داشت).

او مستحق لومه و سزاوار سرزنش بود، به سبب سرکشی و طغیان و تکذیب و بهتانی که کرد.

در تعبیر سخن، کار مستقیم خدا در گرفتار کردن فرعون و قوم او و به دریا انداختن ایشان، آشکار و روشن است. این هم همان آهنگ مقصود و نوای منظوری است برای برجسته نشان دادن نشانه ای که خدا در داستان موسی گنجانده است، و هنگام ذکر نشانه های یزدان در زمین و در وجود انسان و در تاریخ پیغمبرها و پیغمبران، از آن سخن رفته است.

❦

نشانه دیگری در سرگذشت قوم عاد قرار دارد:

صاعقه‌ای که مأمور نابودی قوم ثمود می‌گردد نیز گفته می‌شود. همه اینها نیروهای جهانی هستند و به فرمان خدا کار می‌کنند، و فرمانبردار مشیت و اراده خدا و قوانین و مقررات او هستند، و خدا آنها را بر کسانی که بخواهد چیره و مسلط می‌گرداند در چهارچوب قوانین و قواعدی که موجود است، و آنها نقش خود را اداء می‌کنند، نقشی که خدا آنها را به عنوان لشکری از لشکریانش موظف و مکلف بدان می‌فرماید.

● نشانه چهارم در باره قوم نوح است:
﴿وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾.

پیش از آنان، ما قوم نوح را هلاک ساخته بودیم، چراکه ایشان قوم فاسقی بوده و (با انجام کفر و معاصی) از فرمان خدا خارج شده بودند.

این هم اشاره تند و گذرائی است که داستان را با یک پسوده بدون توضیح می‌پساید. انگار گفته می‌شود: یاد کن قوم نوح را. واژه «قَوْم» منصوب آمده است بدون حرف «فی». منصوب به تقدیر فعل مقدم «أَذْكُرُ» است. بعد از آن «وَالْأَسْمَاءُ بَيْنِيهَا...» آمده است و معطوف بر «قَوْم» است... این نشانه، یک نشانه جهانی است، و آن نشانه، یک نشانه تاریخی. روند سخن آن دو را به یکدیگر پیوند می‌دهد، و این بخش را نیز به دو بخش پیشین و به بخش سوم سوره ارتباط می‌بخشد...

﴿وَالْأَسْمَاءُ بَيْنِيهَا بَآئِدٌ، وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ، وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ، وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ، إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ. وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾.

ما آسمان را با قدرت بنا ساخته‌ایم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم. و زمین را پهن کرده‌ایم (و برای زندگی مردمان آماده ساخته‌ایم) و چه آماده‌کنندگان خوبی بوده‌ایم! ما از هر چیز جفتی را آفریده‌ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید. به سوی (عبادت)

مقررش فرموده است، و با پیروی از عوامل طبیعی‌ای که در جهان آنها را پدید آورده است و برقرار داشته است، دیگر چه جای مخالفت کردن و شبهه و گمان افکندن و اعتراض و رخنه گرفتن است؟

● نشانه سوم در باره قوم ثمود است:
﴿وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ: تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ. فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ، فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ. فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ﴾.

در سرگذشت قوم ثمود نیز پند و عبرت است بدان هنگام که بدیشان گفته شد: مدت کوتاهی از زندگی تمتع بگیرید و بهره ببرید. آنان از فرمان پروردگارشان سرباز زدند و صاعقه ایشان را فراگرفت و آنان خیره خیره بدان نگاه می‌کردند (و نابودی خویش را می‌دیدند و قدرتی بر دفاع از خویشان نداشتند!) آنان (چنان نقش زمین شدند که) نتوانستند برخیزند و نتوانستند (از کسی یاری بطلبند) و خویشان را کمک کنند.

اشاره‌ای که در این فرموده خدا است:
﴿إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ﴾.
بدان هنگام که بدیشان گفته شد: مدت کوتاهی از زندگی تمتع بگیرید و بهره ببرید.

چه بسا مراد فرصت و مهلتی باشد که پس از کشتن شتر سه روز بدیشان داده شد. این فرصت و مهلت همان است که در آیه آمده است:

﴿قَالَ: تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ﴾.

صالح بدیشان گفت: در خانه و کاشانه خود سه روز زندگی کنید. (هود/۶۵)

و چه بسا مراد بهره‌مندی از حیات است از سرآغاز رسالت صالح تا آن گاه که شتر را می‌کشند، و از فرمان پروردگارشان سرکشی می‌کنند، و هلاک و نابودی سزاوارشان می‌گردد.

آنچه در باره سنگهایی گفته می‌شود که به سوی قوم لوط پرتاب می‌گردند، و در باره بادی گفته می‌شود که به سوی قوم عاد وزان و روان می‌شود، در باره



خدا بشتابید. من بیم‌دهنده آشکاری از سوی او برای شما هستم (و پیغمبری من با دلائل و معجزات، برای شما روشن است). با خدا معبود دیگری را انباز مسازید. من بیم‌دهنده و بیانگر (عاقبت و حشتناک شرک و بت‌پرستی) از سوی خدا برای شما می‌باشم. برگشت دوباره به نمایشگاه جهانی است، نمایشگاهی که این سوره با آن افتتاح گردیده است. نمایشگاه جهانی در اینجا در شکلی از اشکال بسیاری است که قرآن آنها را برای دلها آشکار می‌دارد و به نمایش می‌گذارد. اشاره به نشانه‌های شناخت خدا در اینجا و آنجا ادامه می‌یابد. نشانه نوح را به نشانه آسمان و به نشانه زمین و به نشانه آفریده‌های انسان نام متصل می‌دارد. آن گاه می‌پردازد بدان دعوتی که انسانها را بدان فریاد می‌دارد و از ایشان می‌خواهد به سوی خدا بگریزند و یگانه‌پرست و پاک‌باخته باشند.

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾.

ما آسمان را با قدرت بنا ساخته‌ایم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم.

واژه «أَيْدٍ» به معنی قدرت و قوت است. قدرت و قوت روشن‌ترین چیزی است که ساختن آسمان هراس‌انگیز و مرتبط و هماهنگ از آن خبر می‌دهد. ساختن آسمان بیانگر قدرت و قوت است، آسمان به هر معنی از معانی خود که باشد. آسمان چه به معنی مدارهای سیارگان و ستارگان باشد، یا مراد از آسمان مجموعه‌ای از مجموعه‌های سیارگانی باشد که بدانها کهکشان می‌گویند و شامل میلیونها سیاره است. یا این که مراد از آسمان طبقه‌ای و چینی از طبقه‌ها و چینهای این فضائی باشد که سیارگان و ستارگان در آن پخش و پراکنده‌اند... یا این که آسمان جز اینها مدلول و مفهوم دیگری داشته باشد.

وسعت دادن و گسترش بخشیدن هم که از واژه «مُوسِعُونَ» استنباط می‌شود، روشن و آشکار است. چه این سیارگان و ستارگان دارای حجمهای خوفناک و بزرگی هستند و شماره آنها میلیونها میلیون برآورد

می‌شود، بیش از این بشمار نمی‌آیند که گرد و غبارهای پراکنده در این فضای وسیع بشمار آیند و بس. چه بسا در اشاره‌ای که به وسعت بخشیدن و گسترش دادن می‌شود اشاره دیگری به مخزنها و گنجینه‌های ارزاق باشد، ارزاقی که جلوتر در سوره آمده بود که ارزاق در آسمان است، اگرچه آسمان تنها رمز چیزی باشد که در پیشگاه یزدان است. ولی تعبیر قرآنی سایه روشن مشخصی دارد. گمان می‌رود که در تعبیر مقصود همان باشد. چرا که باید با ذهن و شعور انسانها با خطاب الهام‌گرانه‌ای گفتگو کرد، و از چیزی سخن گفت که برایشان قابل درک و فهم باشد.^(۱)

بسان همین اشاره، اشاره دیگری به زمین آمده و پهن می‌شود:

﴿وَالْأَرْضَ قَرَشْنَاهَا فَتَنعَمُ الْمَأْهُدُونَ﴾.

زمین را پهن کرده‌ایم (و برای زندگی مردمان آماده ساخته‌ایم) و چه آماده‌کنندگان خوبی بوده‌ایم!

همان گونه که در گذشته گفتیم، خداوند این زمین را آماده فرموده است تا گهواره‌ای برای زندگی باشد. فرش کردن، به سهل و سادگی و آسایش و آرامش و توجه و عنایت اشاره دارد. زمین تهیّه دیده شده است و آماده گردیده است تا پرورشگاه مهیا و مجهزی باشد. هر چیزی در آن با دقت مقدر و مقرر گردیده است و به اندازه لازم و مقدار بایسته و شایسته تهیّه دیده شده است، تا زندگی در آن میسر شود و تضمین گردد:

۱- «إِنَّا لَمُوسِعُونَ»: این بخش از آیه، اشاره به نظریه گسترش جهان دارد. علم امروز ثابت کرده است که نه تنها کره زمین، بر اثر مواد آسمانی تدریجاً فربه و سنگین‌تر می‌شود، بلکه آسمانها نیز در حال گسترش هستند. ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند، به سرعت از مرکز کهکشان دور می‌شوند، و میلیاردها کهکشان در فضای جهان از یکدیگر دور می‌گردند، و بالاخره جهان پیوسته در حال انبساط و توسعه است. حتی دانشمندان می‌گویند: تمام کرات آسمانی و کهکشانها در آغاز در مرکز واحدی جمع بوده - با وزن مخصوص فوق‌العاده سنگین - سپس انفجار عظیم و بسیار وحشتناکی در آن رخ داده، و به دنبال آن، اجزای جهان متلاشی شده، و به صورت کرات درآمد است، و به سرعت در حال عقب‌نشینی و توسعه است. (نگاه: المنتخب، و نمونه)... (مترجم)

﴿فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾.

چه آماده کنندگان خوبی بوده ایم!

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

ما از هر چیز جفتی را آفریده ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید.

این حقیقت شگفتی است و پرده از قانون خلقت در این زمین - و چه بسا در این هستی - برمی دارد. چه تعبیر سخن، قانون خلقت زوجیت را تنها به کره زمین اختصاص نمی دهد. زوجیت در زنده ها آشکار و پدیدار است. ولی واژه «شئی» یعنی چیز، شامل غیرزنده ها نیز می گردد. تعبیر سخن مقرر می دارد که اشیاء بسان اشیاء، یعنی چیزها همانند زنده ها براساس زوجیت آفریده شده اند.

وقتی که به یاد می آوریم که انسانها با این نصّ چهارده قرن پیش از این آشنا بوده اند، و اندیشه زوجیت همگانی - حتی در زنده ها - برای مردمان آن روزگار معروف و مشخص نبوده است، چه رسد به این که زوجیت در هر چیزی را بشناسد، خود را در برابر کار شگفتی و بزرگی می یابیم... این نصّ ما را مطلع می سازد از حقائق جهانی با این شکل شگفت و شیوه شگرفی که کاملاً ابتکاری است، و قرآن پیش از علم مسأله زوجیت را آشکارا بیان داشته است.^(۱)

همچنین این نصّ ما را بر آن می دارد که ترجیح دهیم پژوهشهای دانش نوین راه رسیدن به حقیقت را می سپرد. دانش نوین می گوید: ساختار جهان از اتمها است. هر اتمی دارای دو جفت بار الکتریکی است: بار الکتریکی مثبت و بار الکتریکی منفی! در این صورت این پژوهشهای علمی که راه حقیقت را می سپردند در پرتو این نصّ شگفت و شگرف حرکت می کنند.

در سایه این پسودهائی که دارای عبارتهای کوتاه ولی بُرد طولانی هستند، چه در باره نواحی آسمان، و چه در باره فاصله های زمین، و چه راجع به ژرفاهای آفرینش آفریده ها، انسانها را فریاد می دارد که به سوی آفریدگار آسمان و زمین و سائر آفریده های دیگر بگریزند، و از زیر بار توده های سنگینی بیرون بیایند که

بر ارواح ایشان سنگینی می کند و ارواحشان را به قید و بند می کشد. یگانه پرست باشند و خدائی را بپرستند و پرستش کنند که این جهان را به تنهائی آفریده است و هیچ گونه انبازی در آن نداشته است و ندارد.

﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ، إِنَّ لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ. وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، إِنَّ لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾.

به سوی (عبادت) خدا بشتابید. من بیم دهنده آشکاری از سوی او برای شما هستم (و پیغمبری من با دلائل و معجزات، برای شما روشن است با خدا، معبود دیگری را انباز مسازید. من بیم دهنده و بیانگر (عاقبت و حشتناک شرک و بت پرستی) از سوی خدا برای شما می باشم).

تعبیر سخن با واژه گریختن، واقعاً شگفت انگیز است. اشاره دارد به این که بارهای سنگین و کمر شکن، قیدها و بندها، غلها و زنجیرها، و دامها و کمندها، بر سر راه است که نفس بشری را بدین زمین محکم می بندند، و آن را از حرکت و آزادی بازمی دارند، و آن را محاصره می کنند و اسیر می سازند و در غل و زنجیر رهایش می کنند. بویژه بندها و کمندهای رزق و روزی و حرص و آز، نفس انسان را محکم بدین زمین می چسباند و به اسباب و وسائل ظاهری بهره و نصیب موعود، سرگرم و وابسته می گرداند. بدین خاطر فریاد بلندی و صدای نیرومندی برای رهایی و نجات و گریختن به سوی یزدان از دست چنین سنگینیها و غلها و زنجیرهایی در می رسد، فریاد زده می شود که به سوی خداوند یگانه و منزّه از هرگونه شریک و انبازی بگریزید. به مردمان تذکر داده می شود که حجتی و عذری برایشان نمانده است:

﴿إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾.

۱- سابق بر این مردم معتقد بودند نر و ماده تنها مربوط به انسان و حیوان است. ولی اکنون ثابت شده است حتی نباتات و جمادات و تمام ذرات جهان بر زوجیت استوارند، و دارای بار الکتریکی منفی و بار الکتریکی مثبت می باشند. حتی جانداران خنثی نیز دارای اندام نرینگی یا مادینگی هستند. قرآن مجید مسأله زوجیت را در آیات مختلف بیان می فرماید. از جمله در این آیه و پس/۳۶ و رعد/۳. (مترجم)

پیغمبری به سوی مردمان پیش از ایشان نرفته است، مگر این که گفته اند: او جادوگر یا دیوانه است!

این مشرکان هم چنین می گویند! انگار در طول قرون و عصور همدیگر را به همچون پذیره رفتنی و استقبال کردنی توصیه و سفارش کرده اند! همدیگر را به چیزی توصیه و سفارش نکرده اند، بلکه سرشت طغیان و تعدی از حق و تخطی از راستای راه راست، گذشتگان و آیندگان را به همدیگر ملحق می گرداند!

نتیجه طبیعی ای که بر همچون موضعگیری و موقیعت مکرری که انگار طاعیان و سرکشان همدیگر را در طول قرون و عصور بدان توصیه و سفارش کرده اند، مترتب می شود و باید چنان رفت و چنان کرد، این است که پیغمبر ﷺ به تکذیب کردن مشرکان اهمیّت ندهد و گوشش بدان بدهکار نباشد. چه او در برابر گمراه شدن ایشان لومه و سرزنش نمی شود، و در هدایت کردن آنان مقصر بشمار نمی آید:

﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾

از سستیزه با آنان روی بگردان، چون تو سرزنش نمی گردی (که چرا ایشان ایمان نمی آورند). او تنها و تنها تذکردهنده است. بر او است که تذکر و پند و اندرز دهد، و به کار تذکر و پند و اندرز ادامه دهد و بر آن باشد و بر آن رود، هر اندازه هم رویگردانان روی بگردانند، و تکذیب کنندگان به تکذیب بپردازند:

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾

پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مؤمنان سود می رساند (و کاری می کند که خدا را فراموش نکنند، و پیوسته بر ایمان و یقینشان بیفزایند).

پند و اندرز به غیر مؤمنان سود نمی رساند، و منکران حق و حقیقت را از منجلا ب گمراهی و سرگشتگی رها نمی گرداند. تذکر دادن و نصیحت کردن وظیفه پیغمبران است. هدایت و ضلالت از دائرة این وظیفه بیرون است. هدایت دادن و گمراه ساختن تنها به خدای یگانه مربوط است و پس. خدای یگانه ای که مردمان را برای کاری آفریده است که انجام آن را اراده کرده است و خواسته

من بیم دهنده آشکاری از سوی او برای شما هستم (و پیغمبری من با دلائل و معجزات، برای شما روشن است).

تکرار این بیدارباش و هوشیارباش در دو آیه پشت سر هم، بر آگاه بودن و برحذر شدن می افزاید و بیدارباش و هوشیارباش را چندین برابر می نماید.

انگار این اشاره ای که به آیه ها و نشانه های آسمان و زمین و آفرینش می شود، با آیات رسالتها و پیغمبرها و رسولان و پیغمبران همسو و همگام می گردد و راستای راه را ادامه می دهد. این است وقتی که پیرو داستانهای پیغمبران در روند سخنان پیشین درمی رسد، این چنین زمزمه می شود و به گوش می رسد:

﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا: سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ. أَتَوَاصَوْا بِهِ؟ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ. فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ. وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾

همین گونه (که ایشان شما را تکذیب می دارند) هیچ پیغمبری به سوی مردمان پیش از ایشان نرفته است، مگر این که گفته اند: او جادوگر یا دیوانه است! مگر همدیگر را (به گفتن چنین سخنی) سفارش کرده اند؟! نه، بلکه آنان مردمان طغیانگریند (و عامل وحدت عمل ایشان همان روحیه واحد خبیث طغیانگریشان است). از سستیزه با آنان روی بگردان، چون تو سرزنش نمی گردی (که چرا ایشان ایمان نمی آورند). پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مؤمنان سود می رساند (و کاری می کند که خدا را فراموش نکنند، و پیوسته بر ایمان و یقینشان بیفزایند).

آنان نسل یگانه ای هستند و تکذیب کنندگان سرشت یگانه ای دارند. همه ایشان یک گونه پذیرای حق و پیغمبران می روند. منحرفان و کزراه روندگان همین گونه از حق و از پیغمبران استقبال می کنند:

﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا: سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ﴾

همین گونه (که ایشان شما را تکذیب می دارند) هیچ

است.

❶

بدون وظیفه شده است، و زندگیش خالی از مقصود و منظور گردیده است، و از معنی اصلی زندگی تهی شده است، معنی اصلی‌ای که زندگی ارزش نخستین خود را از آن دریافت می‌دارد. چنین کسی از قانونی که در پرتو آن پای به هستی نهاده است گریخته است، و کارش به ضائع گشتن و هدر رفتن کامل سر کشیده است، ضائع گشتن و هدر رفتنی که گریبانگیر هر پدیده‌ای می‌گردد که از قانون هستی بگریزد، قانونی که او را محافظت می‌کند و ثابت قدم می‌دارد و ماندگاری را برایش تضمین می‌نماید.

این وظیفه مشخصی که پریها و انسانها را به قانون هستی پیوند می‌دهد، پرستش کردن یزدان است. یا به عبارت دیگر بندگی کردن یزدان است... این وظیفه برای این است که در جهان بنده و معبود باشد، بنده‌ای که می‌پرستد، و معبودی که پرستش می‌شود، و سراسر زندگی بنده بر پایه این اعتبار راست و درست درآید و راستای راه را به سوی خدا در پیش بگیرد.

بدین خاطر جانب دیگری از این حقیقت بزرگ و سترگ جلوه‌گر می‌شود، و روشن و آشکار می‌گردد که مفهوم و مقصود عبادت باید فراخ‌تر و فراگیرتر از انجام شعائر و مراسم دینی باشد. چه پریها و انسانها تمام زندگی خود را صرف انجام شعائر و مراسم دینی نمی‌کنند. خدا هم ایشان را وادار به همچون کاری نمی‌فرماید. بلکه خدا انواع و اقسام دیگری از فعالیت و تلاش از ایشان می‌خواهد که بیشترین قسمت از زندگانشان را دربر می‌گیرد. ما که دقیق نمی‌دانیم یزدان جهان بر پریان و جتیان چه انواع و اقسامی از فعالیت و تلاش را واجب فرموده است. بلکه ما می‌دانیم حدود و ثغور فعالیت و تلاش خواسته شده از انسانها تا به کجا است. از قرآن از این فرموده یزدان بزرگوار:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم. (بقره/۳۰)
در این صورت وظیفه‌ای که انسانها بر عهده دارند

در اینجا واپسین آهنگ و نوای سوره درمی‌رسد، و معنی گریختن به سوی خدا، و نجات و رهایی از بندها و کمندها و سنگینیا، برای انجام وظیفه‌ای که یزدان بندگان را برای آن آفریده است، و بدیشان هستی بخشیده است تا آن را انجام دهند، روشن و آشکار می‌شود:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ. إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾.

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. من از آنان نه درخواست هیچ‌گونه رزق و روزی می‌کنم، و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند. تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس.

این نصّ کم و کوتاه، حقیقت بزرگ و سترگی را دربر می‌گیرد، حقیقتی که از بزرگ‌ترین و سترگ‌ترین حقائق هستی است. حقیقتی است که بدون درک و فهم آن و یقین و اطمینان بدان، زندگی انسانها، یا زندگی انسانیت به طور کلی، در همه قرون و عصور، راست و درست در نمی‌آید و خوب و نیک نمی‌گردد.

قرآن مجید جوانب و زوایای متعددی از معانی و مقاصد را باز می‌کند که همه آنها زیر این حقیقت بزرگ و سترگ جای می‌گیرند، حقیقتی که سنگ زیربنائی بشمار می‌آید که ساختمان زندگی بر آن استوار و پایدار می‌گردد.

نخستین جانب از این جوانب، و نخستین زاویه از این زوایا این حقیقت است که هدف معینی از وجود پریها و انسانها است. این هدف در وظیفه کسی مجسم می‌گردد که به انجام وظیفه‌اش برمی‌خیزد و آن را انجام می‌دهد. کسی که وظیفه خود را انجام دهد هدف از وجود خود را تحقق بخشیده است و آن را پیاده کرده است. و کسی که در انجام وظیفه‌اش کوتاهی کند یا از آن سرباز زند، هدف از وجود خود را پوچ و باطل گردانده است، و

خدا می‌شود، و جهاد در راه خدا همگون صبر و استقامت ورزیدن در سختیها و دشواریها و رضای به قضای خدا می‌گردد... همه اینها عبادت است، و همه اینها تحقق بخشیدن و پیاده کردن نخستین وظیفه‌ای است که خدا پریها و انسانها را برای انجام آن آفریده است. همه اینها خشوع و خضوع در برابر قانون همگانی‌ای است که در بندگی کردن همه چیز برای خدا نه کس دیگری مجسم می‌گردد و جلوه‌گر می‌آید.

در این وقت است که انسان متوجه می‌شود بر روی این زمین زندگی می‌کند. تا به وظیفه‌ای عمل نماید که از سوی خدای بزرگوار تعیین گردیده است. او آمده است تا در دوره‌ای از زمان به انجام این وظیفه بپردازد، محض اطاعت از خدا و عبادت و پرستش کردن خدا. در زمین جز اطاعت و عبادت هیچ هدف دیگری در زمین ندارد، و از زندگی جز اطاعت و عبادت خدا نمی‌خواهد، و مزد و پاداش اطاعت و عبادتش را در همین جهان در دل و درون خود می‌یابد که آرامش و خشنودی از وضع و عملی است که دارد، و انس و الفتی است که به رضای خدا و رعایت و عنایت او پیدا می‌کند. گذشته از این جهان در آن جهان پاداش او بزرگداشت خدا و نعمت فراوان و فضیلت بزرگ و مقام ستراگی است که داده یزدان متان است.

در این وقت است که واقعاً او به سوی خدا گریخته است. از بندها و کمندهای این زمین و از جاذبه‌ها و کششهای آن گریخته است، جاذبه‌ها و کششهایی که انسان را از پرستش و بندگی یزدان بازمی‌دارند. از چیزهائی گریخته است که گول می‌زنند و انسان را به خود مشغول می‌دارند. با همچون گریختنی است که انسان آزاد و رها می‌گردد. واقعاً از بندها و کمندها و سنگینیهائی گریخته است، و خالصانه از آن خدا شده است، و در موقعیت جهانی اصیلی استقرار پذیرفته است و جای گرفته است. یعنی: بنده خدا گردیده است، خدائی که او را برای پرستش آفریده است. اقدام به انجام کاری کرده است که برای آن آفریده شده است، و هدف از بودن خود را تحقق بخشیده است و پیاده کرده است.

خلافت در زمین است. خلافت شامل انواع و اقسامی از فعالیتها و تلاشها است: فعالیت و تلاش زنده در راه آباد کردن زمین، آشنائی با نیروها و انرژیهای زمین، پی بردن به اندوخته‌ها و نهانیهای زمین، و پیاده کردن و تحقق بخشیدن اراده و خواست خدا در استفاده از زمین و رشد و ترقی بخشیدن به زندگی در آن. همچون خلافتی در زمین اقتضاء می‌کند که برابر شریعت خدا در زمین زیست تا برنامه الهی که هماهنگ با قانون همگانی جهانی است پیاده شود و محقق گردد.

بدین جهت روشن می‌شود که معنی عبادت و پرستشی که هدف وجود بشری است، یا به عبارت دیگر نخستین وظیفه انسان است، فراخ‌تر و فراگیرتر از شعائر و مراسم صرف است، و وظیفه خلافت قطعاً داخل در معنی و مفهوم عبادت و پرستش است. در این صورت حقیقت عبادت و پرستش در کار اصلی مجسم می‌گردد: ۱- استقرار معنی و مفهوم بندگی کردن برای یزدان سبحان در میان دل و جان. یعنی جایگزین شدن این احساس و شعور در درون که در جهان بنده و معبود است. بنده می‌پرستد، و معبود پرستیده می‌شود. جز این چیز دیگری در میان نیست. جز این وضع و جز این اعتبار در میان نیست. در سراسر هستی پرستشگر و پرستش‌شونده است و بس. ارباب یکی است که خدا است، و همه و همگان بندگانند و بس.

۲- رو کردن به خدا در هر حرکتی که در دستگاه‌های درون است، و در هر حرکتی که در اندامهای بیرون است، و در هر حرکتی که در زندگی انجام می‌گیرد... در هر حرکت و جنبشی باید خالصانه رو به خدا کرد، و از هرگونه احساس و شعور دیگری پالود و زدود و مخلصانه رو به خدا نمود، و از هر معنی و مفهومی جز این معنی و مفهوم بندگی کردن و پرستش نمودن خدا، دوری گزید و دور شد.

در پرتو این بند و آن بند است که معنی عبادت محقق می‌گردد و پیاده می‌شود، و اعمال و افعال بسان شعائر و مراسم می‌شود، و شعائر و مراسم همسان آباد کردن زمین می‌گردد، و آباد کردن زمین همچون جهاد در راه

از مقتضیات استقرار معنی عبادت این است که به وظیفه خلافت در زمین برخیزد، و به انجام تکالیف و وظائف آن اقدام کند، و ثمرات نهائی آن را تحقق بخشد و فراهم چیند. در عین حال هم دستهایش را از زمین برافشاند، دلش را از جاذبه‌ها و کششها و گول زندهای آن بیالاید و بزداید. او به کار خلافت برنمی‌خیزد و ثمرات آن را پیاده و محقق نمی‌دارد به خاطر خودش یا به خاطر خلافت، ولیکن او خلافت را برای تحقق بخشیدن و پیاده کردن معنی عبادت در خلافت انجام می‌دهد، و پس از آن از خلافت می‌گریزد به سوی ایزد! همچنین از مقتضیات استقرار معنی عبادت این است که در دل انسان ارزش اعمال با انگیزه‌های اعمال سنجیده شود نه با نتایج اعمال. نتایج هرچه می‌شود بگذار که بشود. چه انسان، دلدادۀ این نتایج نیست. بلکه او دلدادۀ انجام عبادت در اقدام بدین اعمال است، و پاداش او در نتایج اعمال نیست، بلکه پاداش او در عبادتی است که انجام می‌دهد.

بدین خاطر موضع و موقعیت انسان در برابر واجبات و تکالیف و اعمال، کاملاً تغییر می‌کند. انسان به همه اینها به معنی عبادت نهان در آنها نگاه می‌کند. هر وقت این معنی را تحقق بخشید و پیاده کرد، وظیفه او به پایان آمده است و هدف او حاصل گردیده است. آن وقت نتایج هرچه می‌شود بگذار که بشود. چه این نتایج داخل در وظیفه او و جزو حساب او نیست، و نتایج، کار او بشمار نمی‌آید. بلکه نتایج مربوط به قضا و قدر و اراده و مشیت خدا است، و انسان و تلاش او و نیت و عمل انسان گوشه‌ای از قضا و قدر و اراده و مشیت یزدان است.

هر وقت انسان دل از نتایج عمل و تلاش کند، و احساس کرد که او بهره خود را برده است و نصیب خود را گرفته است، و پاداش خود را تضمین کرده است، همین که معنی عبادت در انگیزه کار و تلاش تحقق پیدا کرده است و پیاده شده است، دیگر در این وقت در دل او آثاری از حرصها و آزمائشهای باقی نمی‌ماند که انسان را به جمع شدن و گرد آمدن بر کالاهای این زندگی، و

جنگیدن و ستیزه کردن بر سر دارائی و اموال دنیوی فرامی‌خوانند. انسان از یک سو نهایت تلاش و توان خود را در کار خلافت و در انجام تکالیف و وظائف صرف می‌کند، و از دیگر سو دست خود را و دل خود را از چنگ زدن به کالاهای و دارائیهای این زمین و از ثمرات این تلاش برمی‌افشاند و پاک می‌دارد. او این ثمرات را حاصل آورده است و تحقق بخشیده است تا معنی عبادت را در آن ثمرات پیاده کند و تحقق بخشد، نه این که بدان ثمرات برسد و آنها را برای خود گرد آورد و به خود اختصاص دهد.

قرآن این احساس را تغذیه و تقویت می‌کند، با آزاد و رها کردن ذهن و شعور انسان از سرگرم شدن به غم و اندوه رزق و روزی، و با آزاد و رها کردن نفس انسان از بخل و تنگچشمی. چه رزق و روزی خود به خود تضمین شده است. خدای بزرگوار برای بندگان خود آن را تضمین کرده است. خدا روشن است که از بندگان خود نمی‌خواهد او را خوراک دهند یا او را روزی برسانند، وقتی که بندگان خود را مکلف می‌سازد از اموال و دارائی خود به نیازمندان بدهند، و حق محرومان را از آن بپردازند:

﴿ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا. إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴾

من از آنان نه درخواست هیچ‌گونه رزق و روزی می‌کنم، و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند. تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس.

در این صورت انگیزه مؤمن برای کار کردن و تلاش ورزیدن در راه انجام خلافت، حرص و آز به دست آوردن رزق و روزی نیست. بلکه انگیزه او پیاده کردن و تحقق بخشیدن معنی عبادتی است که با صرف نهایت تلاش و توان انجام می‌پذیرد و حاصل می‌گردد. بدین خاطر دل انسان آویزه محقق ساختن و پیاده کردن معنی عبادت با تلاش و کوشش است. او در این راه از قید و بند نتایج تلاش و کوشش رها است و کاری به نتایج ندارد... این هم اندیشه و احساس بزرگوارانه‌ای است که جز در سایه این گونه تصوّر و جهان‌بینی ارزشمند

پدید نمی آید.

خارج از حدود و ثغور وظیفه او است... او که دانسته است او بنده ای است، و ذهن و شعور خود را و مطالب و مقاصد خود را از مرزهای بنده فراتر نبرده است. او دانسته است که خدا پروردگار است، و این است که بی باکانه به کاری دست نمی یازد که جزو کارهای خدا است نه بنده خدا. ذهن و شعور او در این حد و مرز متوقف می گردد و مستقر می شود، و خدا از او راضی است و او از خدا راضی است.

این گونه، گوشه هایی از آن حقیقت بزرگ و سترگ پدیدار و جلوه گر می آید، حقیقتی که آیه یگانه کوتاهی آن را بیان می دارد:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾.

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده ام.

این حقیقتی است که می تواند چهره زندگی را به طور کلی تغییر دهد و دگرگون کند، وقتی که واقعاً در دل و درون مستقر و جایگزین شود...



در پرتو این حقیقت بزرگ، کسانی را بیم می دهد که ظلم کرده اند و ایمان نیاورده اند، و در فرارسیدن وعد و وعید خدا شتاب ورزیده اند، و حق و حقیقت را تکذیب کرده اند و دروغ نامیده اند. این سوره هم با چنین بیم دادن واپسینی پایان می گیرد:

﴿فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا^(۱) مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ. فَلَا يَسْتَغْفِرُونَ. فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾.

کسانی که ستم می کنند، سهم بزرگی از عذاب دارند، همانند سهم بزرگ یاران شان (از اقوام ستمگر پیشین!)، بنابراین، از من با شتاب وقوع عذاب را نخواهید. و اوایلا بر کافران از دست آن روزی که ایشان بدان وعده داده می شوند.

وقتی که انسانها این احساس و شعور را درک و فهم نمی کنند و آن را نمی چشند و مزه آن را نمی دانند، این بدان جهت است که انسانها در سایه این قرآن زیسته اند، بدان گونه که نسل مسلمان نخستین در سایه آن زیسته اند، و انسانها ارکان و اصول زندگانی خود را از آن قانون بزرگ دریافت نداشته اند.

وقتی که انسان بدین افق برسد که افق عبادت و پرستش، یا افق عبودیت و بندگی است، و بر اوج آن قرار بگیرد، خود انسان قطعاً و حتماً برای تحقق بخشیدن و پیاده کردن هدف والای ارزشمندی، از وسیله پست و حقیری استفاده نمی کند. هرچند هم این هدف، پیروزی خود دعوت به سوی خدا باشد، و فرمان یزدان را بدان بالا برد و برتری بخشید. چه وسیله پست و حقیر از یک سو معنی عبادت پاک و ارزشمند را درهم می شکند، و از دیگر سو چنین انسانی نمی خواهد خود را به اهداف برساند، بلکه می خواهد خود را ابزار ادای واجبات گرداند، و معنی عبادت را در انجام عبادت تحقق بخشد و پیاده گرداند. و اما اهداف، به خدا واگذار است. خدا برابر قضا و قدری که می خواهد اهداف را پیش می آورد و حاصل می گرداند. دیگر هیچ گونه نیازی به استفاده نادرست از وسائل و راهها برای وصول به هدفی نیست که کار و بار آن واگذار به یزدان است، و جزو حساب و کتاب مؤمن پرستشگر خدا نیست.

آن گاه بنده پرستشگر، از آسایش درون، و از آرامش جان، و از خوبی دل و نیکی حال، در همه احوال بهره مند می گردد، چه ثمره عمل خود را ببیند یا نبیند. ثمره عمل او تحقق پیدا کرده است. و پیاده گردیده است آن گونه که خودش در نظر داشته است و برآورد کرده است، یا برعکس آنچه در نظر داشته است و برآورد کرده است. او که کار خود را به پایان رسانیده است، و پاداش خود را تضمین کرده است، همان زمان که معنی عبادت را تحقق بخشیده است و پیاده کرده است، و آسوده نشسته است. آنچه بعد از آن روی می دهد

۱- «ذُنُوبًا»: دلو. سطل. کنایه از این است که بر سر آنان همان چیزی می آید که بر سر ستمگران پیش از ایشان آمده است.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة طور مکی و ۴۹ آیه است

نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿۱﴾ فَذَكَرْنَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا يَحْتُونُ ﴿۲﴾ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّبَّيْنَاهُ بِرَبِّهِ رَيْبَ الْمُنُونِ ﴿۳﴾ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُرْتَبِصِينَ ﴿۴﴾ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَقَهُمْ بِذَلِكَ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿۵﴾ أَمْ يَقُولُونَ نَقُولُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۶﴾ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿۷﴾ أَمْ خَلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿۸﴾ أَمْ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿۹﴾ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَيْكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ ﴿۱۰﴾ أَمْ لَهُمْ سُلَاطِنُ مُبِينٌ ﴿۱۱﴾ أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ ﴿۱۲﴾ أَمْ نَسْتَأْذِنُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿۱۳﴾ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿۱۴﴾ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿۱۵﴾ أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۶﴾ وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ ﴿۱۷﴾ فَذَرَهُمْ حَتَّى يَلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿۱۸﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۱۹﴾ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۰﴾ وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۲۱﴾ وَمِنْ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ﴿۲۲﴾

سُورَةُ الطُّورِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالطُّورِ ﴿۱﴾ وَكَتَبَ مُسْطُورٍ ﴿۲﴾ فِي رَقٍّ مَشْهُورٍ ﴿۳﴾ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿۴﴾ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿۵﴾ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿۶﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿۷﴾ مَا لَهُمْ مِنْ دَافِعٍ ﴿۸﴾ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ﴿۹﴾ وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ﴿۱۰﴾ قَوْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿۱۲﴾ يَوْمَ يَدْعُوكَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً ﴿۱۳﴾ هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُتِبَ بِهَا كُذُوبُكُمْ ﴿۱۴﴾ أَنْتُمْ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۱۵﴾ أَصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿۱۷﴾ فَنَكِهِينَ بِمَاءٍ أَنْهَمُ رِيحُهُمْ وَوَقْنَهُمْ رِيحُهُمْ عَذَابُ الْجَحِيمِ ﴿۱۸﴾ كُلُوا وَأَشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾ مُتَكَبِّرِينَ عَلَى سُرُرٍ مُصَفُوفَةٍ وَرَوَّجَتْ لَهُمْ خُيُوفُ عِزٍّ ﴿۲۰﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَأَنْبَغَتْ لَهُمْ دُرَرُهُمْ بِأَيْمَنِ الْفُقَاتِ بِهَمِّ دُرَرَتِهِمْ وَمَا لَنتَهُمْ مِنْ عَمَلٍ لَهُمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿۲۱﴾ وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَنَاحِهِمْ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۲۲﴾ يَنْشَرُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْنِيَةٌ ﴿۲۳﴾ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُعْدَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكُونٌ ﴿۲۴﴾ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۲۵﴾ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلَ فِي آهِلِنَا مُتَشَفِّقِينَ ﴿۲۶﴾ فَمَنْ آتَاهُ عَذَابُ السَّعِيرِ ﴿۲۷﴾ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ

این سوره یورش را می آغازد که تأثیر ژرفی در دل انسان دارد. و سوسه ها و گمانها و شبهه ها و باطلها را سخت می راند و دنبال می کند. آن و سوسه ها و گمانها و شبهه ها و باطلهائی که بر دل می تازند و به نیرنگ می نشینند و در اینجا و آنجای گوشه ها و کناره های دل پنهان و نهان می گردند. به باطل گرداندن هر حجتی و هر عذری می پردازد که دل برای کناره گیری از حق و دوری از ایمان برمی گزیند و بدان چنگ می زند ... یورش است که هیچ دلی تاب مقاومت در برابر آن را ندارد. یورش است که پیایی بر دل می شود تا آن را وادار به اقرار و اعتراف و تسلیم شدن و فرمان بردن می گرداند!

قطعاً عذاب پروردگارت واقع می شود (و کفار را در آغوش خود می کشد). و هیچ کس و هیچ چیزی نمی تواند از وقوع آن جلوگیری کند. روزی (این عذاب الهی رخ می دهد که) آسمان سخت به تکان و جنبش می افتد و تند درهم می لولد. و کوه ها (از جا کنده می شوند و) به شتاب روان می گردند.

در میانه صحنه هراس انگیز، می بینیم و می شنویم چیزی را که به تکان و زلزله می اندازد و به ترس و هراس می افکند. آن چیز وای و واویلا، و سرکوب کردن و به جزع و فزع انداختن است:

﴿قَوْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ. يَوْمَ يَدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاءَ هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ. أَفَسِحْرٌ هَذَا؟ أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ؟ أَصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا، سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ، إِنَّمَا تُحْزَنُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

آن روز، وای به حال کسانی که (حق را) تکذیب کرده اند! آنان که سرگرم کارهای باطل خویشند (و پیوسته مشغول طعنه زدن به اسلام و قرآن و پیغمبرند). روزی آنان را با زور به میان آتش دوزخ می اندازند. (در این وقت فرشتگان بدیشان می گویند:) این همان آتشی است که آن را دروغ می پنداشتند. آیا این جادو است؟ یا این که شما نمی بینید؟ به آتش وارد شوید و بدان بسوزید، چه شکیبائی هم کنید و چه بیتابی، به حال شما تفاوتی نمی کند. چرا که تنها برابر کارهایی که خودتان کرده اید کیفر داده می شوید.

این مرحله ای از یورش است که می تازد و می راند. به دنبال آن مرحله دیگری فرامی رسد و نوع دیگری و رنگ دیگری دارد. مرحله ای است که دلhائی را که آن هول و هراس وحشتناک را دیده است به طمع می اندازد، طمع کردن به امن و امان و نعمت بهشت جاویدان. این مرحله با نشان دادن تصویر پرهیزگاران و آنچه برای ایشان از تعظیم و تکریم آماده گردیده است می آغازد. بدیشان نموده می شود که از نعمتهای خوب و خوش و دلربا و دل انگیز چه اندازه برایشان آماده

یورشی است که واژه و عبارت، معنی و مدلول، تصویرها و سایه روشنها، و آهنگها و نواهای طنین انداز و نغمه پرداز این سوره، و بندها و فاصله های آن، یکسان و هم آوا، در آن شرکت دارند. از آغاز تا به انجام این سوره، آمدها پشت سر هم می آیند. انگار آمدهای این سوره گدازه هائی هستند که پرت می گردند، و آهنگها و نواهای این سوره صاعقه ها و آذرخشها هستند، و تصویرها و سایه روشنهای این سوره تازیانه های گزنده ای هستند که بر احساس و شعور می تازند و یک لحظه هم از آغاز تا به انجام به حس و شعور مهلت و فرصت نمی دهند!

این سوره با سوگندی می آغازد که یزدان سبحان به چیزهای مقدسی در زمین و آسمان می خورد. برخیا معلوم و مشخص هستند، و بعضیا نهان و ناپیدا و نامعلوم می باشند:

﴿وَ الطُّورِ. وَ كِتَابِ مَسْطُورٍ. فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ. وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ. وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَ الْبَحْرِ الْمُنْجُورِ﴾.

سوگند به کوه طور (که موسی بالای آن با خدا به گفتگو و مناجات پرداخته است). و قسم به کتاب نوشته شده (آسمانی) که برای رهنمود انسانها به کره زمین فرستاده شده است. کتابی که نوشته شده است (در صفحاتی و میان جهانیان) پخش گردیده است. و قسم به خانه آبادان (کعبه! که دائماً از زائران موج می زند). و سوگند به سقف برافراشته (آسمان). و سوگند به دریای سراپا آتش!

سوگند خورده می شود بر کار بزرگ هراس انگیزی که دل را به تکان و لرزه می اندازد، و احساس و شعور را هراسناک می گرداند. با تعبیری سوگند یاد می شود که لفظ آن با معنی هراس انگیز آن مناسبت دارد. در صحنه ای نیز به میان می آید که دلها از آن به لرزش و چندش می افتند:

﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ، مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ، يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا، وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا﴾.

به فرزندانشان بدهیم، و یا بدین وسیله بر حسنات فرزندان بیفزائیم و یا گناهانشان را از این راه بزدانیم). چرا که هرکس در گرو کارهایی است که کرده است، پیوسته هرگونه میوه‌ای و گوشتی را که بخواهند در اختیارشان می‌گذاریم. آنان در آنجا جامهای (شراب ظهور) را که نه بیهوده‌گوئی و یاوه‌سرایی در آن است و نه با گناه همراه است، از دست یکدیگر می‌گیرند (و سر می‌کشند و خوش می‌شوند). پیوسته در گرداگرد آنان نوجوانان ایشان (برای خدمتگزاریشان) در چرخش و گردشند. انگار آنان (در صفا و پاکی) مروریدهای پنهان (در صدف) هستند. پرسش‌کنان روی به همدیگر می‌کنند (و هریک از آنان از نعمتها و خوشیهای بهشت و الطاف بیکران یزدان با دیگری سخن می‌گوید). می‌گویند ما پیش از این (در دنیا) در میان خانواده و فرزندانمان بیمناک (از خشم خدا و حساب و کتاب و جزا و سزای قیامت) بودیم. سرانجام خداوند در حق ما لطف و مرحمت فرمود، و از عذاب سراپا شعله دوزخ ما را به دور داشت. ما پیش از این (در جهان، تنها) او را به فریاد می‌خواندیم و فقط وی را پرستش می‌کردیم. واقعاً او نیکوکار و مهربان است.

اکنون که دلهای انسانها تازیانه‌های عذاب را در مرحله اول احساس کرده است، و شیرینی نعمت را در مرحله دوم چشیده است، مرحله سوم درمی‌رسد و سوسه‌ها و دغدغه‌ها را می‌راند و پخش و پریشان می‌گرداند. شبهه‌ها و گمراهیها و سرگشتگیها را تعقیب می‌کند و دور می‌نماید. حجتها و دلایل نابجا و عذرها و معذرتهای ناروا را باطل می‌سازد. حقیقت را برجسته و آشکار و سهل و ساده و استوار و پایدار نشان می‌دهد. حقیقتی که با منطق توانا و گیرائی سخن می‌گوید که توجیه و تأویلی نمی‌شناسد، و با کلام راست و درستی اظهار نظر می‌کند که پیچ و خمی در آن نبوده و سرگیجه‌آور نیست. این مرحله گردنها را سخت به سوی خود پیچ می‌دهد و آنها را به اعتراف و تسلیم وامی‌دارد ... این مرحله با روی کردن به پیغمبر

گردیده است، آن اندازه که سخن از آن به درازا می‌کشد، و شرح و بسط آن طولانی می‌شود، و انواع و رنگهای آن بسیار و بیرون از شمار است. آن گونه از نعمتها سخن می‌رود که به انسان احساس لذت بردن از نعمتها و آسودن در میان آنها دست می‌دهد، آن هم پس از این که از عذاب و عقاب و از هول و هراس عذاب و عقاب سخن رفته است:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ. فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ. وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ. كَلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْضُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، وَ مَا أَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ. كُلُّ أَمْرٍ إِذَا كَسَبَ رَهِينٌ. وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ بَآئِمٍ يَشْتَهُونَ. يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَ لَا تَأْنِي. وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُعْلَانٌ هُمْ كَاتِبَتُهُمْ أَنْ يَكُونُوا مَكْنُونٌ. وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ. قَالُوا: إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ. فَنَزَّلَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ. إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾.

قطعاً پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و نعمتهای فراوان جای دارند، و در برابر چیزهایی که بدیشان داده است شاد و خوشحالند، و (نعمت بزرگتر از این، این که) خدای ایشان، آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصون داشته است. به پاداش کارهایی که کرده‌اید بخورید و بیاشامید، نوش و گوارایتان باد! این در حالی است که بر تختهای ردیف و کنار هم چیده تکیه زده‌اند، و زنان سیاه‌چشم و درشت چشم زیبای بهشتی را همسرشان نموده‌ایم (و در کنارشان قرار داده‌ایم). کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندانشان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده‌اند، (در بهشت) فرزندانشان را بدین ملحق می‌گردانیم (تا زادگان دلبند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذت بیشتر ببرند) بی آن که ما اصلاً از عمل آن کسان چیزی بکاهیم (و از اندوخته پدران و مادران چیزی برداریم و

خدا ﷻ و مخاطب قرار دادن او می‌آغازد. بدو امر می‌شود که به پند و اندرزشان بپردازد، هرچند که آنان با او سوء ادب داشته و بی‌حرمتی کنند. درپچه‌های دل‌های ایشان را با چنین منطق روشن و نیرومند و راست و درستی بگوید:

﴿فَذَكِّرْ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ. أَمْ يَقُولُونَ: شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ؟ قُلْ: تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُرَبِّصِينَ. أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَاؤُهُمْ بِهَذَا؟ أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ؟ أَمْ يَقُولُونَ: تَقَوْلُهُ؟ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ. فَلْيَا تُوَا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ. أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ؟ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ؟ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ بَلْ لَا يُوقِنُونَ. أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَيْكِ؟ أَمْ هُمُ الْمُصْطَرُّونَ؟ أَمْ هُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ؟ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ. أَمْ لَهُ الْآلِهَاتُ وَلَكُمْ الْآلِهَتُونَ؟ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ؟ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ؟ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا؟ فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ. أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ؟ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.

(مردمان را به قرآن) پند و اندرز بده، تو در پرتو لطف و مرحمت پروردگارت نه غیبگوئی و نه دیوانه. آیا آنان می‌گویند که او شاعر است (و بگذارید تا زنده است اشعار خود را بسراید و دل مردمانی را برباید) و ما در انتظار مرگ او هستیم (تا دفتر اشعار و طومار عمرش را درهم پیچد و ما را از دست او راحت سازد). بگو: شما در انتظار (پندارهای خامتان) باشید، و من هم با شما در انتظار (عاقبت نیک خود و سرانجام بد شما) هستم. آیا خردهایشان ایشان را به این (سخنان متناقض) دستور می‌دهد؟ یا این که اصلاً مردمان طغیانگر و سرکشی هستند (و سرپیچی از فرمان حق، سرشت و خصیصه آنان شده است؟). آیا می‌گویند: (محمد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است و) آن را فراهم آورده است؟! بلکه ایشان اصلاً ایمان ندارند. اگر راست می‌گویند (که محمد خودش قرآن را از پیش

خود ساخته است) سخنی همچون آن را بیاورند و ارائه دهند. آیا ایشان (همین جورى از عدم سر برآورده‌اند و) بدون هیچ‌گونه خالقى آفریده شده‌اند؟ و یا این که (خودشان خویشتن را آفریده‌اند و) خودشان آفریدگارند؟ یا این که آنان آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند. آیا گنجینه‌های پروردگارت نزد ایشان و در اختیار آنان است (تا هرگونه که بخواهند قضاوت کنند و نبوت را به این بدهند و به آن ندهند؟) یا این که ایشان (بر همه چیز جهان) سیطره دارند (و ارباب و فرمانده کل کائنات هستند؟). آیا نردبانی دارند و بالای آن (می‌روند و در آسمانها، به عالم ملکوت) گوش فرا می‌دارند (و اسرار وحی را می‌شنوند؟). گوش فرادهنده ایشان دلیل روشنی بیاورد و ارائه دهد (و این ادعای خود را ثابت کند). آیا دختران، سهم خدایند، و پسران سهم شما؟! یا این که تواز آنان اجر و پاداشی (در مقابل ابلاغ رسالت خود بدیشان) می‌خواهی، و همچون بارگرانی بر دوش آنان سنگینی می‌کند؟ یا این که نزد ایشان، علم غیبیات و اسرار نهان (جهان و ملکوت یزدان) است و از روی آن (برای مردم هرچه بخواهند) می‌نویسند؟ یا این که می‌خواهند نیرنگ بزنند (و طرح‌های شیطانی بریزند و حيله‌گری کنند، تا پیغمبر را از میان بردارند، یا با آئین او مقابله کنند. باید بدانند که) کفار به حیلَت خود گرفتار می‌آیند (و توطئه‌های ایشان سرانجام بر ضد خودشان تمام می‌شود و جملگی ایشان محکوم نقشه‌های الهی هستند). یا این که (آنان خیال می‌کنند که) معبودی (و حامی و یاورى) جز خدا دارند؟ خدا پاک و منزّه از چیزهائی است که انبازش می‌دانند و می‌خوانند.

به دنبال این پرسشهای پیاپی، بلکه این گدازه‌های آذرخشی که باطل را کاملاً درهم می‌نورد و نابود می‌کند، و خودبزرگ‌بین و ستیزه‌جو را به تنگنا می‌افکند، و هر زبانی را لال می‌سازد که از حق کناره‌گیری می‌کند یا با حق به مجادله می‌پردازد، رخنه گرفتن و عیبجویی کردن و دشمنانگی ورزیدن آنان را

بسان آن یافته نمی شود، و قبلاً هم پیغمبری و فرستاده ای با آن مخاطب قرار داده نشده است:

﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ، فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا، وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ، وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ﴾.

برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبائی پیش گیر و با استقامت و شجاعت، پیام آسمانی را به گوش انسانها برسان و مترس) که تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی. وقتی که (سحرگاهان از خواب) بلند می شوی، به تسبیح و تقدیس و شکر و سپاس پروردگارت بپرداز. و در پاره ای از شب، و در وقت ناپدید شدن ستارگان (به سبب نور خورشید به هنگام طلوع فجر) شکر و سپاس و تسبیح و تقدیس خدای را بجای آور.

این آهنگ و نوائی است که بر درد و رنج و سختی و گرفتاری ای مرهم می نهد که پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله از دست آن دشمنان بدخواه و رنج افزائی می کشد که چنین یورش سخت و راندن و تعقیب کردن تند ایشان را می طلبیده است ...

﴿وَالطُّورِ. وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ. فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ. وَالسَّيِّئَاتِ الْمَغْفُورِ. وَالسَّعْفِ الْمُرْفُوعِ. وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ. إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ. مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ. يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا. وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا. فَوَيْلٌ لِّيَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ. يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً. هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ. أَفَسِحْرُ هَذَا؟ أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ؟ أَصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا، سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ، إِنَّمَا تُحْزَنُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

سوگند به کوه طور (که موسی بالای آن با خدا به گفتگو و مناجات پرداخته است). و قسم به کتاب نوشته شده (آسمانی! که برای رهنمود انسانها به کره زمین فرستاده شده است. کتابی که نوشته شده است) در صفحاتی و (میان جهانیان) پخش گردیده است. و قسم

در شکل و قیافه کسی به تصویر می کشد که بزرگی می فروشد و چیز محسوس و معلومی را به خاطر لاف و گزاف خود نمی پذیرد:

﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا: سَحَابٌ مَّرْكُومٌ﴾.

اگر بنگرند که قطعه ای از آسمان فرو می افتد، می گویند: ابر متراکمی است.

میان قطعه ای که از آسمان فرو می افتد، و میان ابری که در آن وجود دارد، فرق آشکاری است. اما آنان به دنبال هرگونه شبهه ای هستند تا به بهانه آن از حق آشکار و پدیدار کناره گیری کنند.

در اینجا واپسین گدازه را به سویشان می اندازد، گدازه تهدید هراس انگیزی که خبر از فرا رسیدن صحنه هولناکی می دهد که در آسرغاز این سوره از آن بیم داده شده بودند:

﴿فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ. يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾.

پس ایشان را به حال خود واگذار، تا برسند به روزی که در آن هلاک می گردند. آن روزی که نیرنگها و توطئه هایشان سودی به حالشان نخواهد داشت، و (از

هیچ سوئی) مدد و یاری نمی شوند.

آن گاه این سوره با آهنگ رضایت بخش خوشایندی پایان داده می شود ... این آهنگ رضایت بخش دلنواز برای پیغمبر بزرگوار به نغمه درمی آید که در باره او می گفتند:

﴿شَاعِرٌ نَّرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُتَوْنِ﴾.

او شاعر است (و بگذارید تا زنده است اشعار خود را بسراید و دل مردمانی را برباید) و ما در انتظار مرگ او هستیم (تا دفتر اشعار و طومار عمرش را درهم پیچد و ما را از دست او راحت سازد).

و می گفتند: او غیگو یا دیوانه است ... این آهنگ از سوی پروردگارش خطاب بدو به نغمه درمی آید و با آن او را دلداری می دهد و با اعزاز و اکرام بدو لطف و عنایت می فرماید، با بیان و تعبیری که در سراسر قرآن

آنچه متبادر به ذهن می شود این است که مراد کتاب موسی علیه السلام است، کتابی که در الواح نوشته شده بوده است. چه میان این کتاب و میان طور مناسبتی است. همچنین گفته شده: مقصود لوح محفوظ است، این نیز برای همگامی با چیزی است که بعد از آن ذکر می گردد:

﴿الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ﴾.

خانه آبادان، و سقف برافراشته.

هیچ مانعی نیست که مراد همین باشد.

﴿الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ﴾. خانه آبادان.

چه بسا کعبه باشد. ولیکن ارجح این است که مراد خانه عبادت فرشتگان در آسمان باشد. چرا که در صحیح مسلم و بخاری راجع به معراج آمده است:

﴿ثُمَّ رُفِعَ بِي إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَإِذَا هُوَ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفًا لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ إِلَّا خَرًا مَا عَلَيْهِمْ﴾.

سپس مرا به بیت المعمر بردند. مسجدی است که هر روز هفتاد هزار فرشته بدانجا وارد می شوند و دیگر هرگز بدانجا برنمی گردند.

یعنی فرشتگان در آنجا عبادت می کنند و پیرامون آن طواف می نمایند، همان گونه که ساکنان کره زمین کعبه خود را طواف می کنند!

﴿السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ﴾.

آسمانه برافراشته.

یعنی آسمان. سفیان ثوری و شعبه و ابواحوص، از سماک پسر خالد پسر عرعره، و او از علی - کرم الله وجهه - این معنی را روایت کرده است. سفیان گفته است: علی علیه السلام سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾.

ما آسمان را سقف محفوظی نمودیم، ولی آنان از نشانه های (خداشناسی موجود در) آن روی گردانند (و) در باره این همه عظمتی که بالای سرشان جلوه گر است نمی اندیشند.

(النبیاء/۳۲)

﴿الْبَحْرِ﴾. دریای سراپا آتش.

دریای لبریز و پر ... این معنی مناسب ترین چیزی

به خانه آبادان (کعبه! که دائماً از زائران موج می زند). و سوگند به سقف برافراشته (آسمان!) و سوگند به دریای سراپا آتش! که قطعاً عذاب پروردگارت واقع می شود (و کفار را در آغوش خود می کشد). و هیچ کس و هیچ چیزی نمی تواند از وقوع آن جلوگیری کند. روزی (این عذاب الهی رخ می دهد که) آسمان به تکان و جنبش می افتد و تند درهم می لولد. و کوه ها (از جا کنده می شوند و) به شتاب روان می گردند. آن روز، وای به حال کسانی که (حق را) تکذیب کرده اند! آنان که سرگرم کارهای باطل خویشند (و پیوسته مشغول طعنه زدن به اسلام و قرآن و پیغمبرند). روزی آنان را با زور به میان آتش دوزخ می اندازند. (در این وقت فرشتگان بدیشان می گویند:) این همان آتشی است که آن را دروغ می پنداشتید. آیا این جادو است؟ یا این که شما نمی بینید؟ به آتش وارد شوید و بدان بسوزید، چه شکیبائی هم کنید و چه بیتابی، به حال شما تفاوتی نمی کند. چرا که تنها برابر کارهائی که خودتان کرده اید کیفر داده می شوید.

این آیه های کوتاه، و فاصله های آهنگین، و آهنگهای جدا جدا، این سوره را از آغاز همراهی می کنند. این سوره با یک واژه می آغازد، آن گاه دو واژه می گردد، آن گاه کم کم واژه ها بیشتر و بیشتر می شوند تا در پایان سوره به دوازده واژه می رسد. در همه این آیه های کوتاه و بلند، نیروی آهنگ به تمام و کمال حفظ می گردد.

«طور»: به کوهی گفته می شود که دارای درخت باشد. ارجح این است که مراد کوه طور مشهور در قرآن است، کوهی که در داستان موسی علیه السلام از آن سخن رفته است، و الواح تورات بالای آن نازل گردیده است. چه فضا، فضای مقدّساتی است که خداوند سبحان بدانها بر کار بزرگی سوگند یاد می کند، کاری که از آن سخن خواهد رفت.

﴿كِتَابٍ مَسْطُورٍ. فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ﴾.

کتاب نوشته در صفحاتی پخش شده.

است که با آسمان در صحنه‌ای ذکر گردد. مناسبت آن در فراخی و لبریز و پر بودن و امتداد داشتن است. دریای لبریز و پر، نشانه‌ای از نشانه‌های خداشناسی است. نشانه‌ای است که در آن ترس و هراس است و دارای زیبایی و فریائی است. این دو چیز دریای لبریز را سزاوار آن می‌کنند که همراه با این صحنه‌ها ذکر شود، صحنه‌هایی که بدانها بر کار بزرگی و امر سترگی سوگند یاد می‌شود. چه بسا معنی مسجور، شعله‌ور و فروزان هم باشد. همان گونه که در سورة دیگری آمده است:

﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾.

و هنگامی که دریاها سراسر برافروخته می‌گردند (و گدازه‌ها و گازه‌های درون زمین طوفان‌های آتشین و انفجارهای هولناکی پدید می‌آورند). (تکویر/۶)

یعنی سراسر آتش برافروخته و فروزان شد. همچنین ممکن است به پدیده و آفریده دیگری اشاره داشته باشد بسان «الْبَيْتِ الْمُعْمُورِ» و «السَّفْفِ الْمَرْفُوعِ» خدا از آن آگاه باشد و بس.

یزدان سبхан بدین آفریده‌های بزرگ بر کار سترگی سوگند می‌خورد، بعد از آن که با این آهنگها و نواها، ذهن و شعور آمادگی پذیره رفتن آن کار سترگ را پیدا می‌کند:

﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ، مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾.

قطعاً عذاب پروردگارت واقع می‌شود (و کفار را در آغوش خود می‌کشد) و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند.

﴿وَالطُّورُ...﴾. سوگند به کوه طور....

﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ، مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾.

قطعاً عذاب پروردگارت واقع می‌شود (و کفار را در آغوش خود می‌کشد) و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند.

این کار قطعاً و حتماً روی می‌دهد. هرگز کسی نمی‌تواند از روی دادن آن جلوگیری به عمل آورد. آهنگ و نوای دو آیه، و فاصله‌های آنها، جازم و قاطع

است. به ذهن و شعور چنین می‌اندازد که این کار، کار روی دهنده و کمرشکنی است. از دست آن حفظ کننده و نگاه‌دارنده‌ای وجود ندارد. وقتی که این آهنگ و نوا بدون پرده به ذهن و شعور انسان می‌رسد، انسان را به تکان درمی‌آورد و به لرزه می‌اندازد و بر دست و پای می‌افکند، و با او چه کارها که نمی‌کند!.. حافظ ابوبکر پسر ابی‌الدنیا گفته است: پدرم برایمان روایت کرده است که موسی پسر داوود از صالح مری، و او از جعفر پسر زید عبیدی، برایش نقل کرده است و گفته است: عمر شی در مدینه برای آگاهی از وضع مردم گشت می‌زد. از کنار خانه‌ای از خانه‌های مسلمانان گذشت. چنین اتفاق افتاد که صاحب آن منزل به نماز ایستاده بود. عمر ایستاد و به قرائت او گوش فراداد. آن مرد تلاوت کرد:

﴿وَالطُّورُ...﴾. سوگند به کوه طور....

تا رسید به:

﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ، مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾.

قطعاً عذاب پروردگارت واقع می‌شود، و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند.

عمر رضی الله عنه گفت: سوگند درستی است، به پروردگار کعبه. از الاغ خود پائین آمد، و به دیواری تکیه زد. اندکی توقف کرد. سپس به خانه‌اش برگشت. یک ماه بیرون نیامد. مردمان به عیادتش می‌رفتند و نمی‌دانستند بیماریش چیست.

عمر رضی الله عنه پیش از این هم این سوره را شنیده بود و خوانده بود و در نماز قرائت کرده بود. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در نماز مغرب این سوره را می‌خواند. عمر این را می‌دانست و از او پیروی می‌کرد. ولیکن این سوره این بار با همه سنگینیا و درشتیا و حقیقتهای آسمانیش یک راست به دلش خزید. گاهی در لحظه‌های ویژه‌ای همچون حقایقی به دلها می‌خزد و پیچ و خمها و ژرفاهای دلها را گشت می‌زند، و با پسوده بدون واسطه‌ای دلها را می‌پساید و تلنگری بدانها آشنا می‌نماید، بسان این پسوده مستقیمی که به دل عمر رضی الله عنه

آنان را نفرین می‌کند و وای به حالشان را اعلام می‌فرماید:

﴿قَوْلٌ يُؤْمِذُ لِّلْمُكَذِّبِينَ. الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ﴾.

آن روز، وای به حال کسانی که (حق را) تکذیب کرده‌اند! آنان که سرگرم کارهای باطل خویشند (و پیوسته مشغول طعنه زدن به اسلام و قرآن و پیغمبرند).

واویلا سر دادن یزدان بر ایشان، دستور مرگ و نابودی آنان بشمار است. قطعاً چنین کاری دامنگیرشان می‌گردد و حال زاری پیدا می‌کنند، و هیچ کسی و هیچ چیزی همچون بلائی را از ایشان باز نمی‌دارد و به دفع آن نمی‌کوشند. حتماً حال زاری و وضع نابهنجاری خواهند داشت، آن روزی که آسمان سخت به تکان و جنبش می‌افتد و تند درهم می‌لولد، و کوه‌ها با شتاب روان می‌گردند. این هول و هراس، همخوان و متناسب با آن وای و واویلا است. همه اینها دامنگیر تکذیب‌کنندگان می‌گردد و تازیانه‌های مرگ و عذاب بر آنان فرود می‌آید:

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ﴾.

آنان که سرگرم کارهای باطل خویشند (و پیوسته مشغول طعنه زدن به اسلام و قرآن و پیغمبرند).

این وصف پیش از هر چیز شامل آن‌گونه مشرکان و معتقدات خرافی ایشان و اندیشه‌های سست آنان، و زندگیشان می‌گردد، آن زندگی که بر چنان معتقدات و اندیشه‌هایی استوار بوده است و قرآن آنها را در موارد بسیاری بیان و نقل نموده است. آن زندگی که بازیچه و سرگرمی بوده است و جدی نبوده است. بازیچه و سرگرمی‌ای بوده است که بدان پرداخته‌اند و بسان شناگری که با شوخی و مزاح خود را به آب بیندازد و بدان فرو رود و جز فرو رفتن و بازی کردن ساحلی یا هدفی را در نظر نداشته باشد، مشرکان به بازیچه زندگی نشسته‌اند، و غرق در آن گردیده‌اند و مقصود و هدفی از آن نداشته‌اند!

آشنا گردید و آیه را از سرچشمه اصلی دریافت همان‌گونه که دل مبارک پیغمبر خدا ﷺ آیات را مستقیماً از سرچشمه اصلی درمی‌یافت و فهم می‌کرد چون آمادگی دریافت آنها را داشت. اما سوای پیغمبر ﷺ گاهی چیزی از آن گونه چیزهائی که به دل عمر رضی الله عنه افتاد به دل‌هایشان می‌افتد، و حالی را پیدا می‌کنند و آنی را دریافت می‌دارند زمانی که حقیقت اصلی آیات با همان نیروی اصلی خود به دل‌هایشان پرتوافکن می‌گردد...

این آوای هراس‌انگیز را صحنه هراس‌انگیزی پی می‌گیرد و همراهی می‌کند:

﴿يَوْمَ تَوُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا، وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا﴾.

روزی (این عذاب الهی رخ می‌دهد که) آسمان سخت به تکان و جنبش می‌افتد و تند درهم می‌لولد، و کوه‌ها (از جا کنده می‌شوند و) به شتاب روان می‌گردند.

صحنه آسمانی که با قدرت تمام ثابت و استوار آفریده شده است هم اینک به تکان و جنبش می‌افتد و زیر و رو می‌گردد بدان سان که موج دریا از اینجا بدانجا سرگشته می‌دود و می‌افتد و آرام و قرار ندارد، و صحنه کوه‌های سختی که به دل زمین فرو رفته‌اند و قرص و محکم برجای استوار مانده‌اند، ولی هم اینک سهل و ساده از هم می‌پاشند و تکه و پاره به راه می‌افتند و نه ثباتی دارند و نه آرام و قراری، صحنه هراسناک شگفتی است. وضعی است که انسان را هراسان و پریشان و حیران و ویلان می‌سازد. بیانگر هول و هراسی است که آسمان در آن به تکان و جنبش می‌افتد، و کوه‌ها در آن به چرخش و گردش درمی‌آیند، انسان کوچک و ضعیف در آن خوف و هراس و حشتناک وحشت‌انگیز باید چه حالی داشته باشد؟!

در گیر و دار این هول و هراس و وحشت و حیرتی که هیچ چیزی در برابرش تاب ایستادگی ندارد، و همه کس و همه چیز را به لرزه و تکان می‌اندازد، یزدان به حال تکذیب‌کنندگان می‌رسد با چیزی که هراس‌انگیزتر و وحشتناک‌تر از همه اینها است. خدای توانا و شکوهمند

... ولی جهان‌بینیهای فلاسفه تلاشها و کوششهای اجزاء کوچکی از این هستی برای تفسیر سراسر هستی است. خوب، فرجام این تلاشهای ناچیز و بی‌ارزش پیدا و هویدا است!

جهان‌بینیهای بزرگان فلاسفه، بازیچه و بیهوده دست و پا زدن و بیفائده به اندیشه فروختن و به ژرفاها شیرجه رفتن است ... زمانی که تلاش و کارشان در این راستا با شکل جهان‌بینی کامل و پخته و مطابق با فطرتی سنجیده می‌شود که قرآن آن را به مردمان نشان می‌دهد و پیشنهاد می‌کند، ولی برخی از آنان آن را رها می‌کنند و بدان تلاشها و کوششهای ناقص و دست و پا شکسته و سرگشته‌ای حواله می‌دارند که هرگز کمال و پختگی نمی‌یابد و به خود نمی‌بیند!

در ذهن و شعور انسان و در آئینه اندیشه‌اش، کارها نابسامان و آشفته، و متأثر از جهان‌بینیهای منحرف از راستای راه حقیقت، و متأثر از تلاشها و کوششهای ناقص بشریت، به نظر می‌رسد ... سپس انسان در باره موضوعی که بدان می‌پردازد به آیاتی از قرآن گوش فرامی‌دهد، ناگهان نور آرام و آرام‌بخشی، و ترازوی راست و درستی، و معیار و مقیاس استوار و پایداری را می‌بیند. انسان در جهان‌بینی قرآن هر چیزی را در جای خود می‌یابد، و هر کاری را در مکان خود می‌یابد، و هر حقیقتی را آرام و آرام‌بخش مشاهده می‌کند. هر حقیقتی برجا و برپا است و نابسامانی و پریشانی نمی‌شناسد و لرزش و جنبش ندارد و درهم نمی‌لرزد. بعد از آن انسان احساس می‌کند که نفس او آسوده است، و دلش آرام گرفته است، و خردش به حق واضح و آشکار اطمینان پیدا کرده است، و تاریکی و پریشانی رخت برسته است، و کارها استقرار پذیرفته است و روبراه گردیده است.

همچنین انسانها چنین به نظر می‌رسند که از لحاظ تلاش و توجهی که در زندگی دارند به بازیچه مشغولند و سرگرم کارهای کودکانه و باطلند، وقتی که تلاشها و توجهات آنان با تلاشها و توجهات مقایسه

ولی این وصف شامل هر کسی است که جدای از جهان‌بینی اسلامی برابر جهان‌بینی دیگری زندگی بکند ... این حقیقتی است که انسان بدان پی نمی‌برد مگر وقتی که همه جهان‌بینیهای مشهور انسانها را در پرتو جهان‌بینی اسلامی راجع به وجود انسان و آنگاه سراسر هستی، بررسی کند و پژوهش نماید، چه معتقدات آنان باشد و چه افسانه‌های آنان و چه فلسفه‌های ایشان ... قطعاً سائر جهان‌بینیهای دیگر - حتی جهان‌بینیهای فلاسفه‌ای که تاریخ اندیشه بشری به وجود آنان می‌نازد - تلاشها و کوششهای کودکانی به نظر می‌آیند که ناسنجیده راه می‌افتند و در راه رسیدن به حقیقت گام برمی‌دارند. آن حقیقتی که در جهان‌بینی اسلامی - به ویژه در قرآن - آرام و روشن و نیرومند و ساده و ژرف عرضه می‌شود، با فطرت سازگار و هما‌وا است، و بدون رنج و تلاش و پیچیدگی مستقیماً با فطرت تماس می‌گیرد. زیرا جهان‌بینی اسلامی فطرت را از حقیقت اصیل ژرفی آگاه می‌سازد که در خود فطرت است. همچنین از یک سو برای فطرت، هستی را تعبیر می‌کند و توضیح می‌دهد، و ارتباط فطرت با هستی را برای فطرت روشن و معلوم می‌گرداند، و از دیگر سو برای فطرت ارتباط هستی با آفریدگار هستی را بیان و عیان می‌کند، بیان و عیان کردنی که مشابه و موافق با چیزی است که در فطرت جایگزین است.

خیلی پیش تعجب می‌کردم بدان‌گاه که من جهان‌بینیهای بزرگان فلاسفه را مطالعه می‌کردم و درد و رنج کُشنده‌ای را می‌دیدم که آنان آن را تحمل می‌کنند در آن حال که می‌کوشند این هستی را و ارتباطهای آن را تفسیر و توجیه کنند. انگار کودک کوچکی می‌کوشد معادله ریاضی سنگینی را حل کند ... جلو من جهان‌بینی قرآنی، آشکار و روشن و سهل و ساده و طبیعی، قرار داشت. جهان‌بینی‌ای که هیچ‌گونه کجی و کژی و پیچیدگی و دشواری نداشت. این هم طبیعی است. زیرا تفسیر قرآنی تفسیر سازنده این هستی درباره طبیعت هستی و ارتباطهای موجود در آن است

آفریدگار همگان است.

این تعبیر و تفسیر بر تلاشها و توجّهات بشری، در زندگی منعکس می‌گردد، و تلاشها و توجّهات را به سطح خود اوج می‌دهد و بالا می‌برد. بدین خاطر است که تلاشها و توجّهات دیگران در ذهن و شعور مسلمانی که سرگرم پیاده کردن و تحقق بخشیدن وظیفه بزرگ خود در این جهان هستی است کوچک و ناچیز می‌نماید، و از قبیل بازیچه‌ها و بیهوده کاریهای کوچک و بی‌ارزشی به نظر می‌رسد که بازی‌کنندگان بدانها می‌پردازند و بدانها فرو می‌روند!

زندگی شخص مسلمان زندگی مهمّ و ارزشمندی است. چرا که صرف وظیفه مهمّ و ارزشمندی می‌گردد، و دارای ارتباط با این جهان بزرگ است، و در زندگی این جهان سترگ مؤثر است. زندگی شخص مسلمان بالاتر و بالاتر و گرانباتر و گرامی‌تر از آن است که آن را در بیهوده کاریها و سرگرمیها و لهو و لعبها صرف کند. بسیاری از تلاشها و توجّهات مردمان در زمین، بیهوده‌کاری و لهو و لعب و فرو رفتن به سرگرمیها و بازیچه‌ها بشمار می‌آید، زمانی که با تلاشها و توجّهات شخص مسلمان سنجیده می‌شود، تلاشها و توجّهاتی که نشأت می‌گیرد از جهان بینی او در باره آن وظیفه بزرگ و سترگی که دارد و مرتبط با حقیقت جهان هستی است.^(۱)

و اوایل به حال آن کسانی که سرگرم کارهای پوچ و بیهوده می‌گردند و به بازیچه می‌پردازند:

﴿يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً﴾.

روزی آنان را با زور به میان آتش دوزخ می‌اندازند. صحنه دشوار و ناگواری است. «دَعَا» که مصدر «يُدْعَوْنَ» است، به معنی پرت کردن و بر پشت افکندن است. این هم حرکت خشن و درشتی است که سزاوار آن گونه کسانی است که به کارهای بیهوده می‌پردازند

می‌گردد و سنجیده می‌شود که اسلام آنها را در درونها برمی‌انگیزد، و دل را آویزه آنها می‌نماید، و دل را به تدبّر و تفکّر و تحقیق و پژوهش آنها مشغول می‌سازد ... این تلاشها و توجّهات هیچ و پوچ جلوه‌گر می‌آید، زمانی که شخص مسلمان می‌بیند انسانهایی بدانها سرگرم هستند، و در آنها فرو رفته‌اند، و آنها را بزرگ و سترگ می‌شمارند، و از آنها به گونه‌ای سخن می‌رانند که انگار همچون تلاشها و توجّهاتی امور بزرگ جهانی هستند! در این وقت است که شخص مسلمان بدانان نگاه می‌کند با نگاهی که به کودکان می‌اندازد، آن کودکانی که با عروسکهای شیرینی‌جات و با عروسکهای مرده سرگرمند و آنها را اشخاص زنده‌ای می‌پندارند، و اوقات خود را با انواعی از آنها و بازی کردن با آنها و بدانها بسر می‌برند!!!

اسلام تلاشها و توجّهات انسان را بالا می‌برد، بدان اندازه که جهان بینی انسان را در باره هستی بشری و هستی کلّ جهان بالا می‌برد، و بدان اندازه که برای انسانها از علّت وجود انسانها و حقیقت وجودشان و سرانجام و سرنوشتشان پرده برمی‌دارد، و همچنین بدان اندازه که پاسخ راست و درست و روشن و آشکاری را به پرسشهایی می‌دهد که متبادر به ذهن هر کسی می‌گردد، از قبیل: از کجا آمده‌ام؟ چرا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟

پاسخ اسلام بدین گونه پرسشها، جهان بینی راستین را در باره هستی انسان و هستی کلّ جهان، مشخص می‌سازد. در جهان بینی اسلامی انسان تافته جدابافته از همه آفریده‌ها و پدیده‌ها نیست، بلکه انسان یکی از آفریده‌ها و پدیده‌های جهان است. انسان از همان جایی آمده است که جهان از آنجا آمده است. انسان با کلّ جهان در علّت وجود شرکت دارد. به همان جایی می‌رود که حکمت آفریدگار کلّ هستی اقتضاء می‌کند که برود. پاسخ بدین پرسشها تفسیر کامل و تعبیر شامل کلّ جهان هستی است، و بیانگر ارتباطهای جهان، و ارتباطهای انسان با جهان، و ارتباطهای جملگی جهان و انسان با

۱- اندیشه اسلام در باره جهان و زندگی و انسان. (پژوهشی است که مؤلف امیدوار است به نگارش و انتشار آن موفق گردد).

به حال گرفتار عذاب ندارد. باید در آن بماند چه شکیبائی بکند و چه بیتابی. در آن، جاودانگی مقرر است و ماندگاری مقرر... آخر این پادافره و سزای کارهائی است که شخص گرفتار عذاب و عقاب کرده است و خود کرده را چاره نیست. این سزائی است که سبب آن قبلاً بوده است و علت آن پیشاپیش آمده است. این است که تغییر و تبدیلی در آن صورت نمی پذیرد!

با ذکر این سوختن و ساختن، این صحنه هراسناک و هول انگیز پایان می گیرد، همان گونه که مرحله نخستین هم با آهنگ و آوای درشت و زمخت خود پایان می پذیرد.



و اما مرحله دوم، آن هم ذهن و شعور را برمی انگیزد، ولیکن با چیزی که در آن از خوشی و رفاه و فراخی نعمت است، و با نغمه دل انگیزی که لذت و نعمت را فریاد می دارد و دل از کف می رباید، آن هم پس از ذکر صحنه ای که بیانگر عذاب زشت و عقاب پلشت است، سخن از آن به میان می آید:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ. فَاكْبِهْنَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ، وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ. كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. مُتَكَبِّينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْضُوفَةٍ وَزَوَاجُهُمْ بِحُورٍ عِينٍ. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ، أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، وَ مَا أَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، كُلُّ أَمْرٍ إِذَا كَسَبَ رَهِيْنٌ. وَ أَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مَّائِيٍّ يَنْشَرُونَ، يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٍ فِيهَا وَلَا تَأْنِي. وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ. وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ. قَالُوا: إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ؛ فَنَزَّلَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ. إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ، إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾.

قطعاً پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و نعمتهای فراوان جای دارند. و در برابر چیزهائی که خدا بدیشان داده است شاد و خوشحالند، و (نعمت بزرگتر از این،

و به بازیچه می نشینند. زندگی را جدی نمی گیرند و جدی عمل نمی کنند. متوجه کارهائی که پیرامون ایشان می گذرد نیستند. این است که سرانجام کارشان به جائی می کشد که سخت رانده می شوند و ایشان را تند بر پشتهایشان می افکنند!

وقتی که آنان را هل می دهند و به لبه آتششان می برند و به دوزخ پرتشان می کنند، بدیشان می گویند:

﴿هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾.

این همان آتشی است که آن را دروغ می پنداشتید!

زمانی که آنان در این گیر و دار غم و اندوه گرفتارند، و میان هل دادن و آتشی که بدون اختیار ایشان یقه آنان را می گیرد، رسوایشان می دارند و سرکوفتشان می زنند و به تکذیبی اشاره می کنند که قبلاً از ایشان سر زده است:

﴿أَفَسِحْرُ هَذَا؟ أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ؟﴾.

آیا این جادو است؟ یا این که شما نمی بینید؟

در باره قرآن می گفتند: قرآن جادو است. آیا این آتشی که می بینند هم جادو است؟ یا این که حق هراس انگیز بسیمناک است؟ یا این که این آتش را نمی بینند همان گونه که حق را در قرآن مجید نمی دیدند؟

وقتی که این تنبیه و توبیخ تلخ به پایان می رسد، با ناامید کردن ناگواری بدانان روی می کند و بدیشان می گوید:

﴿اِصْلَوْهَا. فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا. سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُحْزِنُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

به آتش وارد شوید و بدان بسوزید، چه شکیبائی هم کنید و چه بیتابی، به حال شما تفاوتی نمی کند. چرا که تنها برابر کارهائی که خودتان کرده اید کیفر داده می شوید.

نکبتی و بلائی بدتر از این نکبت و بلا نیست، این که نکبت زده و بلادیده ببیند و بداند که شکیبائی کردن و شکیبائی نکردن یکسان است. عذاب در میان است. هیچ کسی و هیچ چیزی آن را طرد و دفع نمی کند. درد عذاب چه صبر بشود و چه جزع و فزع در بگیرد فرقی

می ماند. نعمتهای محسوس که پیش از هر چیزی با ذهن و شعور سخن می رانند، و دلها و درونهای اشخاص را با لذتهای محسوس و در شکلهای پاکیزه و دلکش، جذب خود می گردانند. این صحنه در مقابل صحنه عذاب سخت و شدیدی است که دلهای خشکیده و همچنین دلهای پوچگرا با آن رویاروی می شوند:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ۖ فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ ۖ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ۖ﴾

قطعاً پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و نعمتهای فراوان جای دارند. و در برابر چیزهایی که خدا بدیشان داده است شاد و خوشحالند، و (نعمت بزرگتر از این، این که) خدای ایشان، آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصون داشته است..

خود محفوظ و مصون داشتن از عذاب دوزخ فضل و لطف و نعمت خدا است، عذابی که صحنه های آن در این سوره نشان داده شده است. تا چه رسد به این که همراه با محفوظ و مصون داشتن، این باشد:

﴿جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ۖ﴾

باغهای بهشت و نعمتهای فراوان.

همچنان همراه با این باشد که آنان لذت ببرند از چیزهایی که خدا بدیشان داده است و از آنها شاد و خوشحال باشند.

همراه با نعمتها و لذت بردنها تبریک و تهنیت و بزرگ داشتن و حرمت گرفتن است:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۖ﴾

به پاداش کارهایی که کرده اید بخورید و بیاشامید، نوش و گوارایتان باد!

این هم خودش نعمت و نصیبی بس بزرگ است. آنان با این صدای آسمانی فریاد زده می شوند، و استحقاق ایشان برای نعمتهایی که در آنها هستند اعلان می گردد:

﴿مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ ۖ﴾

این در حالی است که بر تختهای ردیف و کنار هم چیده تکیه زده اند.

تختهای ردیف و کنار هم چیده، لذت گردهمائی ایشان

این که) خدای ایشان، آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصون داشته است. به پاداش کارهایی که کرده اید بخورید و بیاشامید، نوش و گوارایتان باد! این در حالی است که بر تختهای ردیف و کنار هم چیده تکیه زده اند، و زنان سیاه چشم و درشت چشم زیبایی بهشتی را همسرشان نموده ایم (و در کنارشان قرار داده ایم). کسانی که خودشان ایمان آورده اند و فرزندانشان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده اند، (در بهشت) فرزندانشان را بدیشان ملحق می گردانیم (تا زادگان دلبند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذت بیشتر ببرند). بی آن که ما اصلاً از عمل آن کسان چیزی بکاهیم (و از اندوخته پدران و مادران چیزی برداریم و به فرزندانمان بدهیم، و یا بدین وسیله بر حسنات فرزندان بیفزائیم و یا گناهانشان را از این راه بزدانیم). چرا که هرکس در گرو کارهایی است که کرده است. پیوسته هرگونه میوه ای و گوشتی را که بخواهند در اختیارشان می گذاریم. آنان در آنجا جامه های (شراب طهور) را که نه بپهوده گوئی و یاوه سرائی در آن است و نه با گناه همراه است، از دست یکدیگر می گیرند (و سر می کشند و خوش می شوند). پیوسته در گرداگرد آنان نوجوانان ایشان (برای خدمتگزاریشان) در چرخش و گردشند. انکار آنان (در صفا و پاکی) مرواریدهای پنهان (در صدف) هستند. پرسش کنان روی به همدیگر می کنند (و هریک از آنان از نعمتها و خوشیهای بهشت و الطاف بیکران یزدان با دیگری سخن می گوید). می گویند ما پیش از این (در دنیا) در میان خانواده و فرزندانمان بیمناک (از خشم خدا و حساب و کتاب و جزا و سزای قیامت) بودیم. سرانجام خداوند در حق ما لطف و مرحمت فرمود، و از عذاب سراپا شعله دوزخ ما را به دور داشت. ما پیش از این (در جهان، تنها) او را به فریاد می خواندیم و فقط وی را پرستش می کردیم. واقعاً او نیکوکار و مهربان است.

این صحنه بسیار به صحنه های نعمتهای محسوس

را با دوستانشان در میان این نعمتهای فراوان یزدان، فراهم می آورد:

﴿وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾.

و زنان سیاه چشم و درشت چشم زیبای بهشتی را همسرشان نموده ایم (و در کنارشان قرار داده ایم). این هم لذت بخش ترین چیزی را مجسم می گرداند که به خاطر انسان می گذرد و به دلش وارد می گردد، از چیزهای لذت بخش و زیبایی که انسان می تواند تصور بکند.

این تعظیم و تکریم گامی به جلو برمی دارد، ناگهان دیده می شود که فرزندان و زادگان مؤمن ایمانداران پیرامونشان گرد می آیند و در این نعمتها همایش می نمایند. این هم بر رعایت و عنایت یزدان در حق انسان می افزاید. اگر اعمال فرزندان و زادگان انسان کم تر و پائین تر از آن باشد که ایشان را به مقام پرهیزگاران برساند، باز هم با پدران و نیاکان پرهیزگار خود گرد می آیند و همایش می نمایند، به شرط این که مؤمن باشند. این هم بدون این که چیزی از اعمال پدران و نیاکان و درجات و مقامات ایشان کاسته شود، و بدون این که زبانی به قاعده مسؤولیت فردی، و به قانون حساب و کتاب شخصی، وارد شود. بلکه هر کسی در برابر کارهایی که کرده است پاداش خود را دریافت می دارد. ولی این امر از فضل و کرم یزدان در حق همگان است:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ. وَ مَا أَكْثَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ. كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾.

کسانی که خودشان ایمان آورده اند و فرزندانشان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده اند، (در بهشت) فرزندانشان را بدیشان ملحق می گردانیم (تا زادگان دلبند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذت بیشتر ببرند) بی آن که ما اصلاً از عمل آن کسان چیزی بکاهیم (و از اندوخته پدران و مادران چیزی برداریم و به فرزندانشان بدهیم، و یا بدین وسیله بر حسنات

فرزندان بیفزائیم و یا گناهانشان را از این راه بزدائیم). چرا که هرکس در گرو کارهایی است که کرده است.

صحنه ادامه پیدا می کند. انواع نعمتها و لذتها را در آن جایگاه پر نعمت و خوشی نشان می دهد. ناگهان میوه و گوشتی عرضه می شود که پرهیزگاران دوست دارند و می خواهند. در میان خود جامهائی رد و بدل می کنند و به یکدیگر می دهند که می و شراب آن بسان می و شراب دنیا نیست. می و شراب دنیا سخنان پوچ و یاهو را بر لبها و زبانها می آورد، و در حس و شعور و اندامها گناه می آفریند و می پراکند.

می و شراب بهشت پالوده و پاکیزه است:

﴿لَا لَغْوُ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ﴾.

نه بیهوده گوئی و یاهو سرائی در آن است و نه با گناه همراه است.

آنان آن گونه می و شرابی را از همدیگر می گیرند و می ربایند و همگان از آن سر می کشند و می نوشند، تا بر انس و الفتشان بیفزاید و لذت و نعمتشان را فراخ و فراوان نماید. در همان حال نوجوانان به خدمتشان می پردازند و جامه های شراب را برایشان به گردش می اندازند، نوجوانان برازنده و پاکیزه و تمییز و نظیف و معصوم و مصون از گناه و دور از نافرمانی:

﴿كَانَتْهُمْ لَوْ لَوْ مَكُونٌ﴾.

(در صفا و پاکی) انکار آنان مرواریدهای پنهان (در صدف) هستند.

آنان بر انس و الفت مجلس آراسته و پیراسته می افزایند، و لطف و صفای دل پاکان و اندام پاکان مجلسیان را مضاعف می نمایند.

برای تکمیل فضای مأنوس، داستان زندگانشان را برای همدیگر بیان می کنند، و از گذشته هایشان می گویند، و خاطرات خود را به یاد می آورند و نقل می نمایند. اسباب و علل چیزی را بیان می کنند که اینک در آن بسر می برند، از قبیل: امن و امان، رضایت و خشنودی، رفاه حال، فراخی نعمت، و انس و الفت ... قرآن راز این بهره مندی را برای دلها می گوید، و به راهی اشاره

می‌کند که بدین نعمتها و خوشیها می‌انجامد:

﴿وَأَقْبَلُ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ. قَالُوا: إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ. فَنَزَّلَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ. إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ، إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾.

پرسش‌کنان روی به همدیگر می‌کنند (و هریک از آنان از نعمتها و خوشیهای بهشت و الطاف بیکران یزدان با دیگری سخن می‌گویند). می‌گویند ما پیش از این (در دنیا) در میان خانواده و فرزندانمان بیمناک (از خشم خدا و حساب و کتاب و جزا و سزای قیامت) بودیم. سرانجام خداوند در حق ما لطف و مرحمت فرمود، و از عذاب سراپا شعله دوزخ ما را به دور داشت. ما پیش از این (در جهان، تنها) او را به فریاد می‌خواندیم و فقط وی را پرستش می‌کردیم. واقعاً او نیکوکار و مهربان است.

راز کار در این صورت این است که آنان خود را از همچون روزی برحذر داشته‌اند و از آن ترسیده‌اند. زندگی کرده‌اند و در آن از ملاقات پروردگارشان هراسیده‌اند. از محاسبه یزدان با ایشان هراس داشته‌اند. همچنین در میان اهل و عیال خود که محل امن و امان گول‌زننده‌ای است، گول نخورده‌اند، و محل سرگرمی غافل‌کننده‌ای است، غافل نبوده‌اند و در غفلت بسر نبرده‌اند.

ایسن است که یزدان مهربان در چنین جایگاه هراس‌انگیزی بر ایشان لطف و عنایت فرموده است، و آنان را از عذاب سراپا شعله دوزخ به دور داشته است، عذابی که بسان زهر و سم تافته و گزنده به لابلای بدن و اندامها نفوذ می‌کند! یزدان مهربان ایشان را در سایه فضل و کرم خداوندگارش از چنین عذابی به دور داشته است، چون بر پرهیزگاری و ترس و هراس ایشان مطلع بوده است، و آنان هم می‌دانسته‌اند که یزدان جهان هر لحظه و آن ناظر احوالشان و مطلع بر اوضاعشان است. همچنین ایشان می‌دانسته‌اند که کار و عمل، جز در پرتو فضیلت و عنایت یزدان، انسان را به

بهشت نمی‌رساند و داخل نمی‌گرداند. چه تنها کاری که کار و عمل می‌کنند این است که برای صاحب خود گواهی دهد او تاب و توان خود را به کار برده است، و بدانچه در پیشگاه ایزد سبحان است رغبت و رزیده است و علاقه‌مند بوده است. این چیز است که انسان را سزاوار فضل و لطف خدا می‌کند.

آنان همراه با ترس و هراس و برحذر بودن و پرهیزگاری کردن، خدا را فریاد می‌داشتند و به یاری می‌خواندند:

﴿إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ﴾.

ما پیش از این (در جهان، تنها) او را به فریاد می‌خواندیم و فقط وی را پرستش می‌کردیم.

آنان می‌دانسته‌اند که از جمله صفات یزدان مهربان نیکویی در حق بندگان خود و لطف و مرحمت کردن بدیشان است:

﴿إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾.

واقعاً او نیکوکار و مهربان است.

بدین وسیله راز گفتگوی این رستگاران بزرگوار در سرای نعمت و خوشی آشکار می‌گردد، و معلوم می‌شود چرا به گفتگو نشسته‌اند و پیچ‌پیچ‌کنان در کنار همدیگر آرمیده‌اند.



هم اینک که حس و شعور انسان تازیانه‌های عذاب سخت و دردآور را در مرحله نخستین دریافت داشته است، و در مرحله دوم فریاد و صدای نعمت فراوان را شنیده است، با این فریاد و صدا و با آن تازیانه‌ها، آمادگی دریافت حقائق را پیدا کرده است. . . این است که روند قرآنی به سراغ حس و شعور می‌رود، و با یورش و تاختی که آهنگها و نواهای سریع و تندی دارد، به سوی آن می‌رود، و آن را با حقائق روشنی پی می‌گیرد، و وسوسه‌ها و دغدغه‌های آن را در سوراخ سنبه‌های نفس انسان دنبال می‌کند، به صورت پرسشهای انکاری، و به شکل مبارزه طلبی‌های قوی‌ای که هستی بشری تاب ایستادگی در برابر آن را ندارد و

تسلیم آن می شود، زمانی که چنان پرسشها از هر راهی که شده است به داخل نفس انسان راه پیدا کند:

﴿قَدْ كُذِّرَ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا جُنُودٍ. أَمْ يَقُولُونَ: شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَبِّبُ السُّنُونِ؟ قُلْ: تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ التَّارَبِّصِينَ. أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا؟ أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ؟ أَمْ يَقُولُونَ: تَقْوَلُوهُ؟ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ. فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ. أَمْ خَلَقُوا مِنَ غَيْرِ شَيْءٍ؟ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ؟ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ بَلْ لَا يُوقِنُونَ. أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَتِ رَبِّكَ؟ أَمْ هُمْ الْأَصْبِطُونَ؟ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ؟ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ. أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ؟ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ؟ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ؟ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا؟ فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ. أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ؟ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ. وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا: سَحَابٌ مَرْكُومٌ.﴾

(مردمان را به قرآن) پند و اندرز بده، تو در پرتو لطف و مرحمت پروردگارت نه غیبگوئی و نه دیوانه. آیا آنان می گویند که او شاعر است (و بگذارید تا زنده است اشعار خود را بسراید و دل مردمانی را بریاید) و ما در انتظار مرگ او هستیم (تا دفتر اشعار و طومار عمرش را در هم پیچد و ما را از دست او راحت سازد). بگو: شما در انتظار (پندارهای خامتان) باشید، و من هم با شما در انتظار (عاقبت نیک خود و سرانجام بد شما) هستم. آیا خردهایشان ایشان را به این (سخنان متناقض) دستور می دهد؟ یا این که اصلاً مردمان طغیانگر و سرکش هستند (و سرپیچی از فرمان حق، سرشت و خصیصه آنان شده است؟). آیا می گویند: (محمد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است و) آن را فراهم آورده است؟! بلکه ایشان اصلاً ایمان ندارند. اگر راست می گویند (که محمد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است) سخنی همچون آن را بیاورند و ارائه دهند. آیا ایشان (همین جوری از عدم سر

برآورده اند و) بدون هیچ گونه خالق آفریده شده اند؟ و یا این که (خودشان خویشتن را آفریده اند و) خودشان آفریدگارانند؟ یا این که آنان آسمانها و زمین را آفریده اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند. آیا گنجینه های پروردگارت نزد ایشان و در اختیار آنان است (تا هرگونه که بخواهند قضاوت کنند و نبوت را به این بدهند و به آن ندهند؟). یا این که ایشان (بر همه چیز جهان) سیطره دارند (و ارباب و فرمانده کل کائنات هستند؟). آیا نردبانی دارند و بالای آن (می روند و در آسمانها، به عالم ملکوت) گوش فرا می دارند (و اسرار وحی را می شنوند؟). گوش فرادهنده ایشان دلیل روشنی بیاورد و ارائه دهد (و این ادعای خود را ثابت کند). آیا دختران، سهم خدایند، و پسران سهم شما؟! یا این که تو از آنان اجر و پاداشی (در مقابل ابلاغ رسالت خود بدیشان) می خواهی، و همچون بار گرانی بر دوش آنان سنگینی می کنی؟ یا این که نزد ایشان، علم غیبیات و اسرار نهان (جهان و ملکوت یزدان) است و از روی آن (برای مردم هرچه بخواهند) می نویسند؟ یا این که می خواهند نیرنگ بزنند (و طرح های شیطانی بریزند و حيله گری کنند، تا پیغمبر را از میان بردارند، یا با آئین او مقابله کنند. باید بدانند که) کفار به حیل خود گرفتار می آیند (و توطئه های ایشان سرانجام بر ضد خودشان تمام می شود و جملگی ایشان محکوم نقشه های الهی هستند). یا این که (آنان خیال می کنند که) معبودی (و حامی و یاور)ی جز خدا دارند؟ خدا پاک و منزّه از چیزهایی است که انبازش می دهند و می خوانند. اگر بنگرند که قطعه ای از آسمان فرومی افتد، می گویند: ابر متراکمی است.

﴿قَدْ كُذِّرَ﴾: (مردمان را به قرآن) پند و اندرز بده.

خطاب به پیغمبر ﷺ است. از او خواسته می شود به پند و اندرز خود ادامه دهد و بی ادبی مشرکان با او وی را از کار خود دلسرد نکند و اتهام بدی که بدو می زنند او را از انجام وظیفه اش به دور ندارد. در باره آن حضرت گاهی می گفتند: او غیبگو است، و گاهی هم

می‌پاید. نعمت و مرحمت و عنایت خدا شامل هر کسی شود، غیبگوئی و دیوانگی دامنگیرش نمی‌گردد:

﴿فَمَا أَنْتَ بِغَيْبِكِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾.

تو در پرتو لطف و مرحمت پروردگارت نه غیبگوئی و نه دیوانه.

آن‌گاه گفتارشان را زشت می‌شمارد، اینکه می‌گفتند: او شاعر است.

﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّرَئِصٌ بِهِ رَيْبُ الْمُنُونِ؟﴾.

آیا آنان می‌گویند که او شاعر است (و بگذارید تا زنده است اشعار خود را بسراید و دل مردمانی را بریاید) و ما در انتظار مرگ او هستیم (تا دفتر اشعار و طومار عمرش را درهم پیچد و ما را از دست او راحت سازد؟). این چنین سخنی را گفته‌اند. برخی به بعضی گفته‌اند: در انتظارش بمانید و شکبیا باشید، تا مرگ او فرا رسد و ما را از دستش آسوده بکند! همدیگر را توصیه می‌کردند که صبر پیش گیرد و دنباله کار خویش گیرد تا مرگ او در رسد و ما را از دستش خلاص کند و رهایمان گرداند! آن‌گاه به پیغمبر ﷺ می‌گوید که بدانان با تهدید کنایه آمیز پاسخ دهد:

﴿قُلْ: تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُرَبِّصِينَ﴾.

بگو: شما در انتظار (پندارهای خامتان) باشید، و من هم با شما در انتظار (عاقبت نیک خود و سرانجام بد شما) هستم.

خواهید دانست فرجام کار چه کسی خوب و پسندیده خواهد بود، و انتظار چه کسی به پیروزی و بهروزی می‌انجامد، و چه کسی سر می‌افتد و چه کسی ور می‌افتد.

پیران و سران قریش به خردمندان یا صاحبان فهم و درایت ملقب بودند. این لقب به برتری خردهایشان و بینش‌هایشان در اداره امور و شؤون اشارت داشت. قرآن ایشان را به تمسخر می‌گیرد، و خردهایشان را در حق اسلام ناچیز می‌شمرد. موضعگیری آنان در برابر اسلام، فرزاندی و خردمندی ایشان را نفی می‌کند. تمسخرکنان می‌پرسد: آیا این صفت‌هایی که

می‌گفتند: او دیوانه است. آنچه هر دو وصف ایشان را در نزدشان گرد می‌آورد و در میانشان شائع بود این بود که می‌گفتند: غیبگویان از شیاطین پیام و الهام دریافت می‌دارند. شیطان نیز گاهی به برخی از مردمان آزار می‌رساند و ایشان را دیوانه می‌گرداند. آنان هم دیوانه می‌گردند و جن‌زده می‌شوند. شیطان به عقیده ایشان عامل مشترک دو وصف: غیبگو یا دیوانه است؛ چیزی که آنان را بر آن می‌داشت که پیغمبر ﷺ را بدین وصف یا بدان وصف بخوانند، یا او را شاعر یا ساحر بدانند، موقعیتی بود که در برابر قرآن مجید پیدا می‌کردند. قرآن مجید ایشان را مات و مبهوت می‌کرد. قرآن مجید معجزه‌ای بود ناگهان با ایشان به سخن می‌پرداخت و آنان سخنی بسان قرآن را نشنیده بودند، هرچند که سخنور و سخن‌شناس بودند! از آنجا که نمی‌خواستند - به علت چیزی که در دل داشتند - اقرار و اعتراف بکنند که قرآن از سوی یزدان نازل گردیده است، مجبور بودند که برای منبع برتر از منابع بشری قرآن علت تراشی کنند و خویشتن را به آب و آتش بزنند. این بود که می‌گفتند: قرآن پیام و الهام جتّیان و پریان است. و یا این که می‌گفتند: قرآن با کمک جتّیان و پریان فراهم گردیده است، و لذا آورنده قرآن یا غیبگو است و از جتّیان و پریان قرآن را دریافت داشته است، و یا این که جادوگر است و از جتّیان و پریان مدد و کمک می‌گیرد. یا او شاعر است و همدم و همراهی از جتّیان و پریان طرف مشورت و رهنمود او است. یا او دیوانه است و شیطان او را لمس کرده است و اصلاً جن‌زده است، و شیطان با همچون گفتار شگفتی او را به سخن درآورده است!

سخنشان سخن رسواگران زشت و پلشتی است. یزدان سبحان پیغمبرش را تسلیت و دل‌داری می‌دهد که از همچون سخنی نرنجد و گوشش بدان بدهکار نباشد. آن را ناشنیده و نادیده بگیرد و بدان اهمّیت ندهد. خدا گواهی می‌دهد که او از هر سو با نعمت پروردگارش احاطه گردیده است و مرحمت و عنایت خدا او را

گذشته از آن که ایشان را از درک و فهم حقیقت این قرآن باز داشته است. اگر حقیقت این قرآن را درک و فهم می کردند قطعاً می دانستند که این قرآن ساختار انسان نیست، و جز پیغمبر صادق امینی آن را از سوی یزدان جهان به ارمغان نمی آورد.

دلای آنان مادام که حقیقت این قرآن را درک و فهم نکند، این گونه ویلان و حیران و نادان خواهند ماند. یزدان سبحان ایشان را به مبارزه می طلبد و آنان را با برهان و دلیل واقعیتهای به میدان این مبارزه فرا می خواند که جای ستیز و جدالی باقی نمی گذارد:

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾.

اگر راست می گویند (محمد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است و آن را فراهم آورده است) سخنی همچون آن را بیاورند و ارائه دهند.

این مبارزه طلبی در قرآن مجید بارها تکرار گردیده است، و منکران آن را شنیده اند و دریافت کرده اند، و عاجز و درمانده برجای مانده اند، و در برابرش خوار و ذلیل ایستاده اند و مات و مبهوت گردیده اند. تا روز سزا و جزای قیامت نیز هر کسی در مقابل این مبارزه طلبی حیران می ماند و ناتوان می ایستد.

در این قرآن راز ویژه ای است. هرکس که نصوص و آیات قرآن را بخواند پیش از هر چیز بدین امر پی می برد و ناتوانی انسان از ساختن قرآن را احساس و لمس می کند، قبل از این که موارد اعجاز موجود در قرآن را پژوهش و بررسی نماید. کسی که با نصوص و آیات قرآن روبرو می شود، سلطه خاصی را در عبارات این قرآن احساس می کند. احساس می کند که در فراسوی معانی و مفاهیمی که خرد می تواند آنها را بفهمد و از آنها تعبیر کند، چیز دیگری و فراتری است. عنصری در میان است که به محض شنیدن این قرآن به حس و شعور فرومی ریزد و فرومی خزد. برخی از مردمان چنین عنصری را واضح و روشن درک و فهم می کنند، و بعضی از آنان آن را مبهم و غیر روشن می بینند. ولیکن هرگونه که هست، موجود است. این

محمد ﷺ را بدانها متصف می گردانند، و این موضوعگیریهائی که در برابر رسالت او به خود می گیرند، از پیام و الهام خردها و بینش هایشان است؟ یا این که آنان سرکشان و ستمگرانند و تسلیم چیزی نمی گردند که خردها و بینشها می گوید و مقتضی آن است؟

﴿أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا؟ أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ؟﴾.

آیا خردهایشان ایشان را به این (سخنان متناقض) دستور می دهد؟ یا این که اصلاً مردمان طغیانگر و سرکشی هستند (و سرپیچی از فرمان حق، سرشت و خصیصه آنان شده است؟).

در پرسش نخستین، ریشخند گزنده ای است. در پرسش دوم، متهم کردن ننگین کننده ای است. یکی از این دو چیز قطعاً ملحق بدیشان در موضوعگیری شک انداز ایشان می گردد.

زبانشان در حق پیغمبر خدا ﷺ دراز گردیده است، و او را متهم کرده اند به این که قرآن را از پیش خود می سازد و آن را به خدای جهان نسبت می دهد. قرآن در اینجا به گونه پرسش بدیشان می گوید: اگر آنان اظهار می دارند که محمد آن را از پیش خود ساخته است و به ایزد سبحان نسبت داده است . . . (آنان هم سوره ای بسان یکی از سوره های قرآن را بسازند و ارائه دهند). انگار بدیشان می گوید: همچون سخنی را نباید گفت. به صورت یک پرسش انکاری از همچون سخنی سؤال می کند:

﴿أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ؟﴾.

آیا می گویند: (محمد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است و) آن را فراهم آورده است؟!

فوراً هم به بیان علت گفتن همچون سخن شگفتی می پردازد:

﴿بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾. بلکه ایشان اصلاً ایمان ندارند.

چون دلهایشان به ایمانی پی نبرده است، پی نبردن به ایمان ایشان را به گفتن چنین سخنی واداشته است،

آن ستیزه نمی‌کند انسانی که برای حس و شعور خود احترام قائل باشد، و خویشتن را محترم بداند، و حقیقتی را احترام بگیرد که آن را نیرومند و ژرف و روشن مشاهده می‌کند هر زمان که با دل سالم این قرآن را مطالعه کند و پژوهش و واری نماید...

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾.

اگر راست می‌گویند (محمد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است) سخنی همچون آن را بیاورند و ارائه دهند.

پرسش بعدی در باره حقیقت وجود ایشان است، وجود خودشان. این هم حقیقتی است که برجا و برقرار است و چاره‌ای جز روبرو شدن با آن را ندارند، و هیچ راهی برایشان در تفسیر آن نیست مگر این که همان چیزی را بگویند که خود قرآن در باره آن حقیقت می‌گوید. و آن این که آفریدگاری آنان را آفریده است و پدید آورده است، و او یزدان سبحان آفریدگار کل جهان است. یزدان سبحان همیشه بوده است، و آنان مخلوق و آفریده هستند.

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ؟ أَمْ هُمُ الْمُخْلَقُونَ؟﴾.

آیا ایشان همین جوری از عدم سر برآورده‌اند و بدون هیچ‌گونه خالق آفریده شده‌اند؟ و یا این که (خودشان خویشتن را آفریده‌اند و) خودشان آفریدگارند؟

بودن ایشان همین جوری و بدون آفریدگار، کاری است ناپذیرفتنی، و پیش از هرچیز منطق فطرت آن را نمی‌پسندد و مردود می‌شمارد، و نیازی به مجادله و گفتگو چه اندک و چه بیش ندارد. و اما این که خودشان آفریدگار خویشتن باشند، کاری است که هیچ کس آن را ادعاء نکرده و هیچ کس آن را ادعاء نمی‌کند. اگر این دو فرض، یعنی همین جوری و بدون آفریدگار پدیدار آمده باشند، و یا این که خودشان آفریدگار خویشتن باشند، کاری است که هیچ کس آن را ادعاء نمی‌کند. اگر این دو فرض، یعنی همین جوری و بدون آفریدگار پدیدار آمده باشند، و یا این که خودشان آفریدگار

عنصری که به حس و شعور فرومی‌ریزد و فرومی‌خزد، معین و مشخص کردن اصل آن دشوار است. آیا این عنصر، خود عبارت است؟ معنی نهان در عبارت است؟ تصویرها و سایه‌روشنهائی است که عبارت، آنها را پرتوافکن می‌کند؟ یا این که اینها و چیزهای دیگری است که در فراسوی عبارت جای دارد و نامعین و نامشخص است؟!

این رازی است که در هر متن و نص قرآنی جای داده شده است، و هرکس که با متون و نصوص این قرآن روبرو گردد پیش از هر چیز آن را احساس می‌کند... سپس به دنبال آن راز، رازهای دیگری است که با تدبیر و تفکر در باره ساختار کل قرآن، درک و فهم می‌شوند و هویدا و پیدا جلوه‌گر می‌آیند. از جمله:

این رازی است در جهان‌بینی کامل صحیحی که قرآن آن را در حس و شعور و دل و خرد پدید می‌آورد، جهان‌بینی در باره حقیقت هستی آدمی، و حقیقت کل جهان هستی، و حقیقت نخستینی که هر حقیقتی از آن سرچشمه می‌گیرد، و آن حقیقت یزدان سبحان است. این رازی است در فراگیری و هماهنگی و هماوائی موجود در میان همه رهنمودها و رهنمونهای قرآن، و در برقرار و پایدار ماندن بر بالای افق یگانه‌ای در همه آن رهنمودها و رهنمونها، به گونه‌ای که اصلاً در کارهای انسانها دیده نشده است و دیده نمی‌شود، کارهائی که بر حال و احوال یگانه‌ای استوار و پایدار نمی‌ماند، و بر سطح یگانه‌ای راست و درست نمی‌ایستد، و همه جوانب و زوایا را فرا نمی‌گیرد، و هماهنگی مطلقی ندارد که افزایش و کاهش و افراط و تفریط در آن نباشد، هماهنگی مطلقی که برخورد و نابهنجاری در اصول و فروع آن اعمال و افعال نشناسد. این پدیده‌های پیدا و هویدا، و امثال آنها، همراه با آن راز نهانی که قابل انکار نیست، از زمره چیزهائی است که نشان اعجاز مطلق در تمام قرون و اعصار بدین قرآن می‌دهد و این قرآن را پیوسته معجزه نگاه می‌دارد. معجزه بودن قرآن مسأله‌ای است که در باره

آنان می پرسد: آیا ایشان مالک گنجینه ها و دفینه های خدا هستند؟ آیا آنان رزق و روزی را کم می کنند و زیاد می گردانند؟ و آیا ایشان ضرر و زیان را دفع می کنند و یا نفع و سود می رسانند؟

﴿أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَيْكٍ؟ أَمْ هُمُ الْمُصْطَرُّونَ؟﴾.

آیا گنجینه ها و دفینه های پروردگارت نزد ایشان و در اختیار آنان است (تا هرگونه که بخواهند قضاوت کنند و مثلاً نبوت را به این بدهند و به آن ندهند؟) یا این که ایشان (بر همه چیز جهان) سیطره دارند (و ارباب و فرمانده کل کائنات هستند؟).

وقتی که آنان چنین نباشند، و چنین چیزی را نیز ادعاء نکرده اند، پس چه کسی مالک خزینه ها و دفینه ها است؟ و چه کسی زمام امور آسمانها و زمین را در دست دارد؟ قرآن می فرماید: چنین کسی خدا است که روزی را کاهش و افزایش می دهد، و امور جهان را می گرداند و مدبر کل جهان هستی است. این یگانه تفسیر و توجیه اموری است که در سراسر هستی در جریان است، اعم از کاهش و افزایش روزی، و اداره امور و تقدیر و تدبیر شئون. این از یک سو، از دیگر سو نفی می شود که آنان مالک خزینه ها و دفینه ها بوده و بر امور و شئون جهان حاکم و مسلط باشند و کار و بار کیهان را بگردانند.

آن گاه پلّه دیگری ایشان را پائین می آورد، و از آنان می پرسد: آیا وسیله و ابزاری برای گوش فرادادن به نازل کننده این قرآن دارند؟

﴿أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ؟ فَلَيَأْتِيَنَّ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾.

آیا نردبانی دارند و بالای آن (می روند و در آسمانها، به عالم ملکوت) گوش فرامی دارند (و اسرار وحی را می شنوند؟). گوش فرادهنده ایشان دلیل روشنی بیاورد و ارائه دهد (و این ادعای خود را ثابت کند).

محمد ﷺ بدیشان می گوید: او پیغمبر است و بدو وحی می شود. اما چیزی جز این است! او می گوید: این

خویشن باشند، برابر قضاوت منطق فطرت ناشدنی و ناپسندی است، پس جز این حقیقت نمی ماند که قرآن آن را می گوید. و آن این که همگان آفریده یزدان هستند، یزدان یگانه ای که کسی در آفریدن و پدید آوردن شریک و انباز او نیست، و درست هم نمی باشد کسی در ربوبیت و عبادت، شریک و انباز او گردد. . . این هم منطق واضح و روشنی و سهل و ساده ای است. یزدان جهان ایشان را با آسمانها و زمینی رویاروی می گرداند که در برابر دیدگان ایشان است. آیا آنان این آسمانها و زمین را آفریده اند؟ پیدا است که آسمانها و زمین هم خود را نیافریده اند و به جهان گسیل نداشته اند، همان گونه که ایشان نیز خود را نیافریده اند و به جهان گسیل نداشته اند:

﴿أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ بَلْ لَا يُؤْقِنُونَ﴾.

یا این که آنان آسمانها و زمین را آفریده اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند.

آنان - و هر عقلی که منطق فطرت را به قضاوت می گیرد - نمی گویند: آسمانها و زمین، خود را آفریده اند، یا آسمانها و زمین بدون آفریدگاری آفریده شده اند و پدیدار گردیده اند. آدمیان هم ادعاء نمی کنند که آنان آسمانها و زمین را آفریده اند و درست کرده اند. . . آسمانها و زمین هم جلو دیدگانشان حاضر و آماده و برقرار و استوار است و به صورت پرسش زنده ای درآمده اند، پرسشی که پاسخ را می طلبد و درخواست می کند چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است! از آنان وقتی که سؤال می گردید چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ می گفتند: خدا. . . اما این حقیقت در ذهن و شعورشان آن اندازه روشن و واضح نمی گردید که آثار خود را در دل پدید آورد، و دل را به سوی اعتقاد روشن و واضح و دقیقی حرکت بدهد و بکشانند. ﴿بَلْ لَا يُؤْقِنُونَ﴾. بلکه آنان طالب یقین نیستند.

آن گاه ایشان را پلّه ای از پلّه آفریدن و به جهان گسیل داشتن خویشن یا آسمانها و زمین پائین می آورد. از

جور در نمی آید.

از این که پیغمبر ﷺ ایشان را به سوی هدایت دعوت می کرد، ناراحت بودند، و چنین دعوتی بر ایشان سنگینی می کرد. هر چند پیغمبر ﷺ در دعوت ایشان به سوی هدایت مزدی از آنان درخواست نمی کرد. بلکه دعوت او محض رضای خدا بود و بس. اصلاً نه از ایشان چیزی می خواست و نه باج و خراجی می طلبید. ساده ترین چیزی که از این دعوت پاک مراد بود این بود از خود دعوت کننده زیبا و محترمانه استقبال کنند و پسندیده و خردمندانه پذیره او روند. اگر هم نمی پذیرند چیزی را که بدیشان تقدیم می شود و عرضه می گردد، زیبا و پسندیده پاسخ رد دهند و نپذیرند. یزدان سبحان در اینجا روش رفتارشان و روند کارشان را زشت می شمارد، رفتار و کرداری که انگیزه خردمندانه ای ندارد ... می فرماید:

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ؟﴾

یا این که تو از آنان اجر و پاداشی (در مقابل ابلاغ رسالت خود بدیشان) می خواهی، و همچون بار گرانی بر دوش آنان سنگینی می کنی؟

یعنی سنگین بار و بارگران هستند به سبب زیان و تاوانی که تو آن را بر ایشان تحمیل می کنی به عنوان اجر و پاداشی که از آنان در برابر چیزی که می گوئی می طلبی و می خواهی!.. وقتی که واقعیت جز این است و هیچ گونه مزد و باج و خراجی از ایشان درخواست نمی شود، کارشان چه اندازه زشت و پست و خوار و رسواگرانه جلوه گر می آید؟ باید چه اندازه از این کارشان شرمنده بشوند، وقتی که همچون سخنی بدیشان گفته می شود؟

یزدان سبحان به سویشان برمی گردد و ایشان را با حقیقت وجودشان و وضع و حالشان در گستره این هستی، رویاروی می کند. آنان بندگانش، و حدود و ثغوری در جهان دارند. مقدار اندکی از جهان می دانند و با مقدار کمی از پدیده های کیهان آشنایند. در

قرآن از جهان والا از سوی یزدان برای او نازل می گردد. ایشان سخنش را تکذیب می کنند و او را دروغگو می نامند! پس آیا نردبانی دارند تا بالای آن بروند و گوش فرادارند و بدانند که محمد بدو وحی نمی گردد، و حق چیزی جدای از این است که می گوید؟! ﴿فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾.

گوش فرادهنده ایشان دلیل روشنی بیاورد و ارائه دهد (و این ادعای خود را ثابت کند).

یعنی دلیل قوی بیاورد، دلیلی که بر دلها و درونها چیره شود و آنها را وادار به تصدیق کردن و باور نمودن گرداند. در این امر، نهانی به قرآن اشاره می گردد و سلطه و قدرت قرآن پیش چشم داشته می شود، سلطه و قدرتی که ایشان را به مطالعه آیات و مشاهده دلائل موجود در آن وامی دارد، در حالی که آنان خود بزرگ بینی و ستیزه گری می کنند و سر لجاج و عناد دارند!

آن گاه یزدان سبحان یکی از گفته های بیهوده و پوچ ایشان را نقد می فرماید که در باره یزدان جهان می گویند. و آن این که ایشان فرشتگان را دختر می دانند، و همچون دخترانی را به ایزد منان نسبت می دهند. مستقیماً بدیشان خطاب می شود، تا بیشتر، ایشان را شرمنده و خوار دارد:

﴿أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ؟﴾

آیا دختران، سهم خدایند، و پسران سهم شمایند؟!.

آنان دختران را پائین تر از پسران می شمردند. تا بدانجا دختران را ناچیز می دانستند، وقتی که به تولد دختر مژده می دادند از غم و اندوه شدید و خشم و کینه زیاد، چهره هایشان سیاه می گردید. با وجود این از نسبت دادن دختران به یزدان جهان شرم نمی کردند و خجالت نمی کشیدند!.. یزدان در اینجا برابر عرف و عادت و آداب و رسوم خودشان با ایشان سخن می گوید تا در این ادعاء آنان را شرمنده کند. والا ترجیح پسران و تحقیر دختران پوچ و نادرست است و با عقل و خرد

فرا سوی این مقدار اندک و کم چیزهای بسیار و خارج از شماری است و از دیدگانشان و از دانش و آگاهیشان پنهان است و در پس پرده غیب نهان است! چیزهایی که تنها صاحب این جهان خدا از آنها مطلع و باخبر است و بس. جهان غیب در میان است و فقط و فقط یزدان آگاه از غیب است، و بندگان چیزی در باره آن نمی دانند و در برابرش حیران و ویلان هستند. هیچ گونه علم و اطلاعی از دنیای غیب ندارند، بدان خاطر که آنان بندگانند:

﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ؟﴾

یا این که نزد ایشان علم غیبیّات و اسرار نهان (جهان و ملکوت یزدان) است و از روی آن (برای مردم هرچه بخواهند) می نویسند؟

آنان می دانند نزد ایشان علم غیبیّات و اسرار نهان نیست، و ایشان به هیچ وجه قدرت و توانی بر غیب ندارند، و آنان در دفتر غیب چیزی را نمی دانند. بلکه این خدا است که در دفتر غیب چیزهایی را که بخواهد می نویسد، چیزهایی که خودش آنها را برای بندگان مقدر و مقرر می فرماید و مشخص و معین می نماید.

آن کسی که کار و بار جهان غیب را در دست دارد و آن را اداره می نماید و چیزها را در آن مقدر و مقرر می فرماید، او است که می تواند در جهان غیب دخل و تصرف کند و طرح دراندازد و نقشه بچیند. آنان را چه شده است وقتی که از جهان غیب بی خبرند و از آن در پس پرده اند، و نمی توانند در دفتر آن چیزی بنگارند، می خواهند در باره ات توطئه بچینند و به نیرنگ بنشینند، و گمان می برند که آنان بر هر کاری از کار و بار آینده توانایند، و می گویند: او شاعری است در انتظار مرگ او می مانیم؟! انتظر مرگ او می مانیم؟!

﴿أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا؟ فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمُكِيدُونَ!﴾

یا این که می خواهند نیرنگ بزنند (و طرح های شیطانی بریزند و حيله گری کنند، تا پیغمبر را از میان بردارند، یا

با آئین او مقابله کنند. باید بدانند که) کفار به حیل خود گرفتار می آیند (و توطئه های ایشان سرانجام بر ضد خودشان تمام می شود و جملگی ایشان محکوم نقشه های الهی هستند).

آنان هستند که گرفتار قضا و قدر می گردند که خداوندگار جهان غیب را برایشان مقدر و مقرر می دارد. آنانند که نقشه و طرح خدا دامنگیرشان می شود و ایشان را در بر می گیرد. خداوند بهترین چاره ساز و خنثی کننده نیرنگ نیرنگباز است.

﴿أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ؟﴾

یا این که (آنان خیال می کنند که) معبودی (و حامی و یاور) جز خدا دارند؟

خیال می کنند معبودی جز خدا دارند که ایشان را محفوظ و مصون می کند و آنان را از چاره جوئی و چاره سازی خدا نجات می دهد ...

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

خدا پاک و منزّه از چیزهایی است که انباش می دانند و می خوانند.

یزدان سبحان پاک و منزّه از تصوّر باطل و بیمار ایشان است!

با این پاک و منزّه داشتن یزدان سبحان از هرگونه شرک و ورزیدنها و از جملگی انبازها، این یورش پیاپی و گام به گام پایان داده می شود، یورشی که دارای آهنگها و آواهای نیرومند و قوی است. این هم وقتی صورت می پذیرد که هرگونه شک و شبهه ای برطرف گردیده است، و هرگونه دلیل و برهانی مردود شده است و به شکست انجامیده است، و مشرکان در برابر حقیقت آشکار و عیان درمانده شده اند، و هیچ عذری برایشان، و هیچ دلیلی در دستشان نمانده است. حیران و ویلان ایستاده اند و کاملاً خلع سلاح گردیده اند. بدین هنگام است که یزدان سبحان حقیقت و ماهیّت ایشان را به رُخشان می کشد، و آنان را سستیزه گران و خودبزرگ بینانی معرفی می کند که در باره حق واضح و

پیغمبر خدا ﷺ رو می‌کند و بدو می‌گوید: از کار و بارشان دست بردارد و از ایشان قطع امید کند، و آنان را به روزی واگذار نماید که از آن در سرآغاز این سوره سخن رفته است و صفت آن بیان گردیده است. آنان را به عذابی بسپارد که پیش از فرارسیدن آن روز منتظرشان است. در برابر فرمان پروردگارش شکیبائی کند و صبر پیش گیرد، پروردگاری که او را عزیز و گرمی می‌دارد و او را تحت رعایت و عنایت خود قرار می‌دهد و سرپرستی وی را بر عهده می‌گیرد و او را می‌پاید و محافظت می‌نماید. در بامدادان که از خواب بیدار می‌گردد و بلند می‌شود به تسبیح و تقدیس و حمد و ثنای یزدان پردازد، و در شب و هنگام ناپدید شدن ستارگان در سحرگاهان نیز حمد و سپاس خدا را بجای آورد و به ذکرش در خروش باشد:

﴿قَدَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ. يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ. وَلَئِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا، وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ. وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ﴾.

پس ایشان را به حال خود واگذار، تا برسند به روزی که در آن هلاک می‌گردند. آن روزی که نیرنگها و توطئه‌هایشان سودی به حالشان نخواهد داشت، و (از هیچ سوئی) مدد و یاری نمی‌شوند. برای ستمگران عذابی پیش از آن (عذاب سرمدی و ابدی، در همین جهان) هست، ولی بیشتر ایشان متوجه نمی‌گردند و نمی‌فهمند. برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبائی پیش گیر (و با استقامت و شجاعت، پیام آسمانی را به گوش انسانها برسان و مترس) که تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی. وقتی که (سحرگاهان از خواب) بلند می‌شوی، به تسبیح و تقدیس و شکر و سپاس پروردگارت پرداز. و در پاره‌ای از شب، و در وقت ناپدید شدن ستارگان (به سبب نور خورشید به

آشکار به ستیزه می‌پردازند، و به شک و شبهه‌ای متوسل می‌شوند که بسی ناچیز و بسیار دور از عقل است:

﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا: سَحَابٌ مَّرْكُومٌ﴾.

اگر بنگرند که قطعه‌ای از آسمان فرومی‌افتد، می‌گویند: ابر متراکمی است.

یعنی اگر خدا عذاب را به صورت تکه و قطعه‌ای از آسمان به سویشان روانه کند و بر آنان فروافتد و موجب هلاک و نابودی گردد، هرچند ببینند که دارد فرومی‌افتد، می‌گویند:

﴿سَحَابٌ مَّرْكُومٌ﴾. ابر متراکمی است.

ابر متراکمی است و در آن آب و زندگی است! این هم بدان خاطر است که دشمنانگی خود را نشان دهند و تسلیم حق نگردند، هرچند - چنان که می‌گویند - شمشیر بالای گردنهایشان باشد! چه بسا در ذکر این آیه اشاره‌ای به داستان قوم عاد هم باشد. آنان وقتی که ابر مرگ و نابودی را دیدند، گفتند:

﴿عَارِضٌ مُّطْرِنَا﴾.

ابری است که بر ما باران می‌باراند. (احقاف/۲۴)

پاسخ آنان در همان موضع چنین است:

﴿بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ. رَیحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ تَدْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا﴾.

(هود بدیشان چنین گفت:) بلکه این همان چیزی است که آنان آن را با شتاب می‌خواستید. تندبادی است که عذاب دردناکی به همراه آورده است! همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌سازد.

(احقاف/۲۴ و ۲۵)

وقتی که این اندازه سرکشی آنان و ستیزه‌گری ایشان با حق، به تصویر کشیده می‌شود، و بیان می‌گردد که حق را نمی‌پذیرند اگر هم مرگ و هلاک را بالای سر خود ببینند و بدانند که گریبانگیرشان می‌شود، قرآن به

هنگام طلوع فجر) شکر و سپاس و تسبیح و تقدیس
خدای را بجای آور.

این هم مرحله تازه‌ای در تاخت بردن و یورش کردن است. این مرحله با تهدید می‌آغازد، تهدید کردن با آن روز هراسناک و هراس‌انگیزی که در آن به صور می‌دمند و آنان هلاک و نابود می‌شوند - اندکی پیش از آن که رستاخیز مردگان و گرد آوردن ایشان صورت پذیرد - در آن روز تدبیر و چاره‌اندیشی بدیشان سودی نمی‌رساند، و مددکار و یآوری به فریادشان نمی‌رسد و کمکشان نمی‌کند. اگر امروز آنان به مکر و نیرنگ می‌نشینند و در باره چاره کار می‌اندیشند، در آن روز مکر و کید و نیرنگشان سودی به حالشان ندارد و تدبیر و چاره‌اندیشی فائده‌ای بدیشان نمی‌بخشد.

با این تهدید واپسین، از کار و بار تکذیب‌کنندگان ستمگر دست برمی‌دارد، تکذیب‌کنندگان ستمگری که این همه ایشان را دنبال کرد و سخت آنان را راند و مدت زمان طولانی تند و سریع بر ایشان تاخت برد. تا آنان را به جایگاهی برساند که ایشان را از آن می‌ترساند، و در آنجا دیر یازود عذاب منتظرشان است ... از کار و بار ایشان می‌پردازد تا به پیغمبر بزرگواری که گردنکشان بر او گردن کشیده‌اند، و تهمت‌زندگانی بدو تهمت زده‌اند و به دروغ سخنانی را از پیش خود ساخته‌اند و بدو نسبت داده‌اند، رو بکند و او را در برابر چنین سرکشی و دشمنانگی و تکذیب کردن و گردن‌افراختنی، به صبر و استقامت بخواند، و بدو بگوید بر راستای راه سخت و طولانی دعوت شکیبا باشد و پایدار و استوار بماند، و کار را به حکم خدا حواله دارد تا خدا هرچه خواهد کند در حق ایشان انجام دهد:

﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ﴾

برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبائی پیش گیر (و با استقامت و شجاعت، پیام آسمانی را به گوش انسانها برسان).

همراه با رهنمود به صبر و شکیبائی، عزت بخشیدن خدا، رعایت و عنایت الهی، انس و الفت دوست داشتنی‌ای که سختیهای راه را می‌زداید، و صبر و شکیبائی در برابر دشواریها را عزیز و گرمی می‌گرداند، اعلان و اعلام می‌شود. صبر و شکیبائی وسیله رسیدن بدین اکرام و اعزاز ارزشمند است:

﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾

برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبائی پیش گیر (و با استقامت و شجاعت، پیام آسمانی را به گوش انسانها برسان و مترس) که تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی.

وای چه تعبیر قشنگ و زیبایی! وای چه به تصویر کشیدنی و به تصویر زدن! وای چه ارج نهادن و قدر شناختنی!

این درجه و مرتبه‌ای است که هرگز انسانی بدان نرسیده است، این درجه و مرتبه‌ای که این تعبیر آن را به تصویر می‌کشد. تعبیری که در سراسر قرآن، و حتی در میان تعبیرهای مشابه، تک و یگانه است.

به موسی علیه السلام اینها گفته شده است:

﴿وَأَنَا آخِزُّكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾

من تو را (برای مقام رسالت) برگزیده‌ام، پس گوش فرا ده بدانچه وحی می‌شود (تا آن را خوب بیاموزی و به قوم خود برسانی).

﴿وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾

من محبت را بر تو افکندم (بدان گونه که هرکس تو را ببیند بی اختیار دوستت داشته باشد). هدف هم این بود که تحت نظارت و رعایت من چنان که باید پرورش یابی.

﴿وَأَظْنَعُكَ لِنَفْسِي﴾

و تو را برای (وحی خود و حمل رسالت) خویش برگزیدم.

همه اینها تعبیرهایی هستند که بیانگر مقامات و منازل والا و بالاینند. ولیکن به محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفته شده است:

﴿فَأَنذَرْتُكَ بَأَعْيُنِنَا﴾.

تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی.

این تعبیری است که در آن اکرام و اعزاز و ویژه‌ای، و انس و الفت ویژه‌ای است. سایه روشن منحصر به فردی می‌اندازد، سایه روشنی که لطیف‌تر و شفاف‌تر از هر سایه روشنی است... تعبیر بشری نمی‌تواند گویای این تعبیر ویژه باشد. پس ما را بس که به سایه‌روشنهای قرآنی اشاره کنیم و در زیر این سایه‌روشنها بمانیم و زندگی کنیم.

همراه با این انس و الفت بخشیدن، هدایت و رهنمون کردن به راه تماس دائم با یزدان سبحان بیان می‌گردد:

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ. وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ﴾.

وقتی که (سحرگاهان از خواب) بلند می‌شوی، به

تسبیح و تقدیس و شکر و سپاس پروردگارت بپرداز. و در پاره‌ای از شب، و در وقت ناپدید شدن ستارگان (به سبب نور خورشید به هنگام طلوع فجر) شکر و سپاس و تسبیح و تقدیس خدای را بجای آور.

در طول روز، هنگام بیداری از خواب، در اوقات شب، و هنگام پشت کردن و پنهان گردیدن ستارگان در بامدادان در وقت طلوع فجر، همه و همه این ازمنه جولانگاه بهره‌مندی و لذت بردن از این انس و الفت دوست داشتنی و گرامی است. تسبیح و تقدیس، زاد و توشه و انس و الفت و راز و نیاز دلها است. آیا دل عاشقی که محبوب و مقرب یزدان است باید در پرتو تسبیح و تقدیس در این ازمنه و اوقات چه حالی پیدا کند؟؟؟



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة نجم مکی و شصت و دو آیه است

سُورَةُ النَّجْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝۲ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝۴ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ۝۵ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ۝۶ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ۝۷ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ۝۸ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ۝۹ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ۝۱۰ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ۝۱۱ أَفَتَسْمُرُونَ عَلَىٰ مَابَرَىٰ ۝۱۲ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ۝۱۳ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ۝۱۴ عِنْدَ هَاجَةِ الْمَآوَىٰ ۝۱۵ إِذِغْشَى السَّيْدَةَ مَا يَعْشَىٰ ۝۱۶ مَا رَأَى الْبَصَرُ وَمَا طَفَىٰ ۝۱۷ لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ۝۱۸ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ۝۱۹ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ۝۲۰ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ۝۲۱ تِلْكَ إِذْ أَوَّسَعُ صُدُورِي ۝۲۲ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ ۝۲۳ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ ۝۲۴ أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّىٰ ۝۲۵ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ ۝۲۶ وَكَمَ مِنْ مَلَكَ فِي السَّمَوَاتِ لَا تَعْنَى شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ ۝۲۷ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَىٰ ۝۲۸ وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ الظَّنُّ لَا يَصِفُ مِنْ الْحَقِّ شَيْئًا ۝۲۹ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلْيُرِذْ إِلَّا الْحَيَاةَ

الدُّنْيَا ۝۳۰ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۝۳۱ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ ۝۳۲ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْتَوُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ ۝۳۳ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَثِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ إِلَّا اللَّمَمَ ۝۳۴ إِنَّ رَبَّكَ وَسِعَ الْمَغْفِرَةَ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذَا أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّو أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ ۝۳۵ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ ۝۳۶ وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ ۝۳۷ أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ ۝۳۸ أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ۝۳۹ وَإِذْ هَمَّ بِالَّذِي وَفَىٰ ۝۴۰ أَلَا نُزِّلُ زُلْفَةً وَسُجُودًا أُخْرَىٰ ۝۴۱ وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ۝۴۲ وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَىٰ ۝۴۳ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَىٰ ۝۴۴ وَأَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ۝۴۵ وَأَنْتُمْ هُمْ أَضْحَكُ وَأَنْتُمْ هُمْ أَمَاتُ ۝۴۶ وَأَنْتُمْ هُمْ أَمْيَاتُ ۝۴۷ وَأَنْتُمْ هُمْ أَزْوَاجُ الْأُنثَىٰ ۝۴۸ مِنْ تَطْفَأَةِ إِبْرَاهِيمَ ۝۴۹ وَأَنْ عَلَيْهِ النَّشَاءُ الْأُخْرَىٰ ۝۵۰ وَأَنْتُمْ هُمْ أَهْلُ الْأَوَّلَىٰ ۝۵۱ وَأَنْتُمْ هُمْ أَهْلُ الْآخِرَىٰ ۝۵۲ وَأَنْتُمْ هُمْ أَهْلُ الْأُولَىٰ ۝۵۳ وَتَمُودُ أَمَّا أَبْنَىٰ ۝۵۴ وَقَوْمُ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَبْلُغَ أَكْثَاهُمْ أَظْلَمُ وَأَطْفَىٰ ۝۵۵ وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ۝۵۶ فَغَشَّيْنَاهَا أَغْشَىٰ ۝۵۷ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تُشْمَارَىٰ ۝۵۸ هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَىٰ ۝۵۹ أَرَأَيْتَ الْآزِفَةَ ۝۶۰ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ۝۶۱ أَفَرَأَيْتَ هَذَا الْحَدِيثَ تَعْبُجُونَ ۝۶۲ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ۝۶۳ وَأَنْتُمْ سَمِيدُونَ ۝۶۴ فَاتَّبِعُوا اللَّهَ وَاعْبُدُوا ۝۶۵

این سوره به طور کلی انگار یک منظومه موسیقی آسمانی است. آهنگین و نغمه دار است. نغمه ها و آواهایش در ساختار و ازگانی سوره طنین انداز است، همان گونه که در فاصله های هماهنگ و قافیه دار آن طنین انداز است. این نغمه و آوا در این سوره به طور کلی دیده و شنیده می شود. در برخی از موارد، نغمه و آوا آشکارا مقصود و مراد است. گاهی واژه ای اضافه می گردد، و گاهی قافیه ای برگزیده می شود، تا

بندهای میان بند نخستین و بند واپسین، در فضا و موضوع نزدیک بدان دو است.

تصویرها و سایه‌روشنها در بند نخستین، با جولانگاه آسمانی‌ای پرتوافکن می‌گردد که رخدادهای نورانی و صحنه‌های ربّانی در آن به وقوع می‌پیوندد و این بند آنها را ردیف می‌کند و به صف می‌زند. و با حرکتها و جنبشهای خوشایند روح‌الأمین یعنی جبرئیل، آراسته و پیراسته می‌شود، بدان‌گاه که او جلو دیدگان پیغمبر بزرگوار ﷺ نمایان و پدیدار می‌گردد. . . . تصویرها و سایه‌روشنها و جنبشها و صحنه‌ها و فضای روحانی همراه، از آن آهنگ تعبیرگر و نوای بیانگر کمک می‌گیرد و بدان هم کمک می‌دهد، و با آن می‌آمیزد و هماهنگ می‌گردد، و در آن با آوا و نوای هم‌آوا و نغمه‌پرداز شگفت و شگرفی، جلوه‌گر و پدیدار می‌آید و دل از دست می‌رباید.

آن گاه آن بوی خوش، سراسر فضای سوره را فرامی‌گیرد، و آثار خود را در بندهای پیاپی خویش برجای می‌گذارد، تا بدانجا که سوره با آهنگ الهام‌بخش شدید و بسیار مؤثری که به ژرفاهای دلها می‌خزد پایان می‌پذیرد، آهنگی که از آن هر ذره‌ای از هستی انسان به لرزه می‌افتد و به تکان درمی‌آید و همراه با آن بال و پر می‌گیرد و بدان پاسخ و لَبّیک می‌گوید.



موضوعی که این سوره بدان می‌پردازد، موضوع سوره‌های مکی به طور کلی است. از قبیل: عقیده و موضوعهای اصلی آن که وحی و توحید و آخرت است. این سوره به موضوع خود از زاویه خاصی می‌نگرد، زاویه‌ای که متوجه بیان صداقت وحی و مورد اعتماد بودن عقیده‌ای است که بیان می‌دارد، و ذکر سستی و پوچی عقیده شرک، و لرزان بودن اساس و پایه خیالی و هیچی که بر آن استقرار دارد.

بند نخستین این سوره هدفش بیان حقیقت وحی و سرشت آن است. دو صحنه از صحنه‌های وحی را نشان

نغمه‌پردازی درست و سالم بماند، و آهنگ و نوا با دقت طنین‌انداز گردد، بدون این که خلل و زبانی برسد به معنی مراد و مقصودی که سوره آن را در روند گفتار اداء می‌کند و آن را برعهده دارد. این هم سرشت تعبیر قرآنی و کلام ربّانی است. مثل این سخن:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ. وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾.

آیا چنین می‌بینید (و این‌گونه معتقدید) که لات، و عزی، و منات، سومین بت دیگر (معبود شما و دختران خدایند، و دارای قدرت و عظمت می‌باشند؟!).

(نجم/۱۹ و ۲۰)

اگر می‌فرمود: «وَمَنَاةَ الْأُخْرَىٰ» وزن درهم می‌شکست. و اگر تنها می‌فرمود: «مَنَاةَ الثَّالِثَةِ» آهنگ قافیه از میان می‌رفت. هر واژه‌ای ارزش و جایگاه خود را در معنی عبارت دارد. با وجود این، وزن و قافیه نیز مورد نظر است. برای مثال واژه «إِذْنٌ» در دو آیه بعد از آن را در نظر داشته باشید:

﴿أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ؟ تِلْكَ إِذْنٌ قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ!﴾.

آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم‌ارزش‌تر از پسرانند؟!). در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه‌ای است.

(نجم/۲۱ و ۲۲)

واژه «إِذْنٌ» برای رعایت وزن ضروری است. هرچند - گذشته از این - یک هدف هنری را در عبارت اداء می‌کند. . . . و به همین منوال و روال. . .

این آهنگ و نوا دارای نوعی موسیقی ویژه است. نوعی که در آن خیزش و ریزش دیده می‌شود، به ویژه در بند نخستین و در بند واپسین سوره. این نوع موسیقی ویژه، با موج‌زدنها و شُرشرهائی که دارد هماهنگ با تصویرها و سایه‌روشنهای دلگشائی است که در بند نخستین روان می‌گردد و بال و پر زنان به پیش می‌رود، و در بند واپسین با معانی و مفاهیم و پسوده‌های آسمانی هم‌آوا می‌گردد، و در

می‌دهد، و صحت و واقعیت وحی را در سایه این دو صحنه به اثبات می‌رساند، و دریافت پیغمبر ﷺ از جبرئیل علیه السلام این را مؤکد می‌سازد، دریافتی که در آن جبرئیل را دیده است و با دقت او را ورنه انداز کرده است، و بر نشانه‌های بزرگ پروردگارش اطلاع پیدا نموده است.

بند دوم از خدایان دروغین و مورد ادعای مشرکین، یعنی لات و عزری و منات، صحبت می‌دارد، و از گمانها و خیالهای باطل ایشان در باره فرشتگان سخن می‌گوید، و بر افسانه‌هایشان در باره این که فرشتگان دختر هستند و دختران خداوند، قلم بطلان می‌کشد. تکیه آنان در همه این چیزها بر ظن و گمان بود، و ظن و گمان اصلاً انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌گرداند. در صورتی که پیغمبر ﷺ از روی یقین و ثبوت و دیدن و مشاهده کردن چیزی که آنان را به سوی آن دعوت می‌کرد، ایشان را دعوت می‌نمود و فرامی‌خواند.

﴿ هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَىٰ. أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ. لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ. أَفَنُ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَكُونَ، وَلَا تَتَّبِعُونَ، وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ؟ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا. ﴾

این (پیغمبر، یکی از پیغمبران خدا، و) از زمره بیم‌دهندگان پیشین است. قیامت نزدیک گردیده است. جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آن را ظاهر و پدیدار کند. آیا از این سخن تعجب می‌کنید و به شگفت می‌افتید؟ و آیا می‌خندید و گریه نمی‌کنید؟ و آیا پیوسته در غفلت و هوسرانی بسر می‌برید؟ اکنون که چنین است، خدا را سجد کنید و او را بپرستید. (نجم/۵۶-۶۲)

در این واپسین آیات است که سرآغاز و سرانجام، در امر پیام و تصویرها و سایه‌روشنها و آهنگ و نوای عام و همگانی، به یکدیگر می‌رسد.



﴿ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ. وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ. فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ. أَفَتَسَاهَوْنَهُ عَلَىٰ مَا بَرَىٰ؟ وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ. إِذْ يَغْشَىٰ السَّدْرَةَ مَا يَشْفَىٰ. مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ. لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ. ﴾

می‌دهد، و صحت و واقعیت وحی را در سایه این دو صحنه به اثبات می‌رساند، و دریافت پیغمبر ﷺ از جبرئیل علیه السلام این را مؤکد می‌سازد، دریافتی که در آن جبرئیل را دیده است و با دقت او را ورنه انداز کرده است، و بر نشانه‌های بزرگ پروردگارش اطلاع پیدا نموده است.

بند دوم از خدایان دروغین و مورد ادعای مشرکین، یعنی لات و عزری و منات، صحبت می‌دارد، و از گمانها و خیالهای باطل ایشان در باره فرشتگان سخن می‌گوید، و بر افسانه‌هایشان در باره این که فرشتگان دختر هستند و دختران خداوند، قلم بطلان می‌کشد. تکیه آنان در همه این چیزها بر ظن و گمان بود، و ظن و گمان اصلاً انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌گرداند. در صورتی که پیغمبر ﷺ از روی یقین و ثبوت و دیدن و مشاهده کردن چیزی که آنان را به سوی آن دعوت می‌کرد، ایشان را دعوت می‌نمود و فرامی‌خواند.

بند سوم به پیغمبر ﷺ می‌گوید از کسی روی بگرداند که از ذکر و یاد خدا روی می‌گرداند، و خود را تنها سرگرم دنیا می‌سازد، و از این مرز پا را فراتر نمی‌گذارد، و چیزی بالاتر از این را نمی‌داند. به آخرت اشاره می‌کند و از چیزهایی صحبت می‌دارد که در آن است. از سزا و جزای قیامت سخن می‌راند و سزا و جزا را مبنی بر اعمال مردمان می‌شمارد. بیان می‌دارد که یزدان جهان از حال و احوال مردمان مطلع و باخبر است، از آن زمان که ایشان را از خاک زمین آفریده است، و بدان‌گاه که جنبه‌هایی در شکهای مادرانشان بوده‌اند. چه خدا آگاه‌تر از انسانها از خود انسانها است. بر پایه و اساس این آگاهی یقینی و دانش قطعی - نه ظن و گمان - حساب و کتابشان انجام می‌گیرد، و سزا و جزایشان داده می‌شود، و کارشان در پایان گشت و گذار جهان بدان می‌انجامد.

بند چهارم که واپسین بند این سوره است، اصول و ارکان عقیده را بیان می‌دارد - آن‌گونه که در قدیم‌ترین رسالتها بوده است - از جمله: مسؤولیت شخصی، و

سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند! یار شما (محمّد) گمراه و منحرف نشده است، و راه خطا نه‌پوئیده است و به کژراهه نرفته است، و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد. همان کسی که دارای خرد استوار و اندیشه‌وارسته است. سپس او (به صورت فرشتگی خود و با بالهائی که کرانه‌های آسمان را پر کرده بود) راست ایستاد. در حالی که او در جهت بلند (آسمان روبروی بیننده) قرار داشت. سپس (جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت، تا آن که فاصله او (و محمّد) به اندازه دو کمان یا کم‌تر گردید. پس جبرئیل به بنده خدا (محمّد) وحی کرد آنچه می‌بایست وحی کند. دل (محمّد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود. آیا با او در باره چیزی که دیده است، ستیزه می‌کنید؟ او که بار دیگر (در شب معراج) وی را دیده است، نزد سدره‌المنتهی. بهشت که منزل (و مأوی متّقیان) است در کنار آن است. در آن هنگام، چیزهائی سدره را فراگرفته بود که فراگرفته است! (و چنان عجائب و غرائبی، قابل توصیف و بیان، با الفبای انسان نیست). چشم (محمّد) در دید خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت و سرکشی نکرد. (تنها به همان چیزی نگریست که می‌بایست ببیند و بنگرد). او بخشی از نشانه‌های بزرگ (و عجائب ملکوت) پروردگارش را (در آنجا) مشاهده کرد. (از جمله، سدره‌المنتهی، بیت‌المعمور، بهشت، دوزخ، و جبرئیل را با قیافه فرشتگی خود).

در این سرآغاز، لحظه‌هائی در آن افق تابان و آزاد و فراخ بسر می‌بریم، افقی که دل محمّد ﷺ در آن بسر برده است. بدان افق بالا و بالا با بالهای نور به پرواز درمی‌آئیم، و بدان آهنگ دلنواز طنین‌انداز، گوش فرامی‌داریم، آهنگی که هم در زمزمه‌های عبارتها و سایه‌روشنها، و هم در پیامها و الهامهای آنها است. لحظه‌هائی با دل محمّد ﷺ بسر می‌بریم، بدان گاه که

برای آن دل پرده‌ها کنار زده شده است و مانعها زدوده شده است. در آن حال که از جهان والای فرشتگان پیام دریافت می‌دارد. می‌شنود و می‌بیند. آنچه را به خاطر سپرده است حفظ می‌کند. لحظه‌هائی است که بدان دل پاک اختصاص داده شده است. ولیکن یزدان جهان با بندگان خود بزرگواری و لطف می‌فرماید، و این لحظه‌ها را با توصیف الهام‌بخش و مؤثری برایشان وصف می‌نماید. صداها و پژواکها و سایه‌روشنها و پیامها را برای دلهایشان می‌گوید و به دلهایشان می‌رساند. برایشان کوچ و سفر این دل پاک را توصیف می‌کند، کوچ و سفری که در فراخنای والای جهان و در میان فرشتگان انجام گرفته است این لحظه‌ها را گام به گام و صحنه به صحنه و حال به حال، برایشان روایت می‌کند، به گونه‌ای که گوئی آنان آن لحظه‌ها را می‌دیده‌اند و در آنها حاضر و آماده بوده‌اند! این توصیف الهام‌بخش! با سوگندی آغاز می‌گردد که یزدان سبحان آن را یاد می‌کند:

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾.

سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند! حرکت درخشیدن ستاره، و سپس پائین آمدن و نزدیک شدن آن، به صحنه فرشته وحی جبرئیل می‌ماند که سوگند در باره او خورده شده است:

﴿وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ. فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾.

در حالی که او در جهت بلند (آسمان روبروی بیننده) قرار داشت. سپس (جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت، تا آن که فاصله او (و محمّد) به اندازه دو کمان یا کم‌تر گردید. پس جبرئیل به بنده خدا (محمّد) وحی کرد آنچه می‌بایست وحی کند.

بدین وسیله در صحنه و حرکت و سایه‌روشن و آهنگ، هماهنگی و همطرازی به نظر می‌آید و جلوه‌گر می‌آید. ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾.

سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند! در باره ستاره مورد نظر در این آیه، نظریه‌های مختلفی

نیست که (از سوی خدا بدو) وحی می‌گردد.

دوست شما راهیاب است نه گمراه. راسترو است نه کجرو. مخلص است نه مغرض. حق را از سوی حق می‌رساند نه این که چیزی را از پیش خود گمان برد و سر هم کند و به خدا نسبت دهد. از روی هوا و هوس در باره چیزی صحبت نمی‌کند که از سوی خدا می‌رساند و رسالت نام دارد. آنچه می‌گوید وحی است و بدو وحی می‌گردد. آنچه بدو وحی می‌گردد به شما می‌رساند، و در رساندن وحی صادق و امین است.

حامل این وحی، برای شما شناخته شده است و معروف شما است. راه او مورد اطمینان و یقین است. کوچ آسمانی او محسوس و مشهود بوده است. پیغمبر ﷺ با چشم سر و دیده دل، آن را دیده است و سپری کرده است. او که دچار وهم و گمان نبوده است و با بال خیال به پرواز درنیامده است، و گول زده و فریب خورده نبوده است:

﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى. وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى. فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى. أَفَتَسْمُرُونَ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ﴾.

(جبرئیل، فرشته) پس نیرومند آن را بدو آموخته است. همان کسی که او در جهت بلند (آسمان روبه‌روی بیننده) قرار داشت. سپس (جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت، تا آن که فاصله او (و محمد) به اندازه دو کمان یا کم‌تر گردید. پس جبرئیل به بنده خدا (محمد) وحی کرد آنچه می‌بایست وحی کند. دل (محمد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود. آیا با او در باره چیزی که دیده است، ستیزه می‌کنید؟

﴿شَدِيدُ الْقُوَى﴾: دارای نیروهای شگفت و قدرتهای عظیم، همان «ذُو مِرَّةٍ» است. «مِرَّةٌ»: قوت و تیزهوشی. خرد استوار. پختگی اندیشه. دقت و وارستگی ... ذُو مِرَّةٍ: تیزهوش و خردمند. دقیق و تیزبین. شدیدالقول و ذُو مِرَّةٍ، جبرئیل علی‌ه السلام است. جبرئیل به دوست شما چیزی را آموخته است که او آن

روایت شده است. نزدیک‌ترین نظریه‌ای که متبادر به ذهن می‌گردد و به عقل و شعور نزدیک‌تر می‌نماید، این است که مراد ستاره «شعری» باشد. چرا که برخی از مشرکان ستاره شعری را می‌پرستیدند. همچنین از ستاره شعری در همین سوره نام برده شده است:

﴿وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى﴾.

او خداوندگار ستاره شعری است. (نجم/۴۹)

پیشینیان به ستاره شعری اهمیت زیادی می‌دادند. از جمله مصریان قدیم معتقد بودند وقتی که ستاره شعری از آسمان بالا بگذرد رودخانه نیل فیضان می‌کند و سرریز می‌شود. بدین جهت ستاره شعری را رصد می‌کردند و حرکات آن را می‌پایندند. ستاره شعری در افسانه‌های ایرانیان و همچنین در افسانه‌های عربها جایگاه ویژه‌ای دارد. چه‌بسا همچون اشاره‌ای در اینجا بدین پرستش کردن و اهمیت دادن باشد. مقصود و مراد از گزینش صحنه پائین آمدن و غروب کردن ستاره شعری هماهنگی‌ای بوده است که بدان اشاره کردیم. معنی دیگری هم مراد است. و آن این که اشاره‌ای بدین امر است که ستاره هر اندازه هم بزرگ و هراس‌انگیز باشد پائین می‌آید و غروب می‌کند و جای آن تغییر می‌پذیرد و مقامش دگرگون می‌شود. پس سزاوار این نمی‌باشد که پرستیده شود و معبود بشمار آید. معبود ثابت است و همیشه دارای اوج و والاتی است و پیوسته برقرار و ماندگار می‌باشد.

این بود سوگند و قسم. و اما آنچه بر آن سوگند و قسم خورده می‌شود، کار و بار و شأن و مقام پیغمبر ﷺ و وحی است، وحی‌ای که از آن برایشان صحبت می‌دارد:

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى. وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.

یار شما (محمد) گمراه و منحرف نشده است، و راه خطا نیویخته است و به کژراهه نرفته است. و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی

را به تبلیغ و رساندن چیزهائی موظف و مکلف سازد که می آموزد. دیگر ستیزه و جدال به پایان آمده است، و ستیزه و جدال پس از یقین حاصل کردن و پی بردن دل، جائی ندارد و بیجا است.

این نخستین بار نیست که محمد ﷺ جبرئیل علیه السلام را به شکل فرشتگی دیده است. بلکه بار دیگری او را به شکل فرشتگی خود مشاهده کرده است:

﴿وَلَقَدْ رَأَوْهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ. إِذْ يَخْشَى الْسُدْرَةَ مَا يَعْشَىٰ. مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ. لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾.

او که بار دیگر (در شب معراج) وی را دیده است، نزد سدرۃ المنتهی. بهشت که منزل (و مأوی متقیان) است در کنار آن است. در آن هنگام، چیزهائی سدره را فراگرفته بود که فراگرفته است! (و چنان عجائب و غرائبی، قابل توصیف و بیان، با القای انسان نیست). چشم (محمد در دید خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت و سرکشی نکرد. (تنها به همان چیزی نگریست که می بایست ببیند و بنگرد). او بخشی از نشانه های بزرگ (و عجائب ملکوت) پروردگارش را (در آنجا) مشاهده کرد. (از جمله، سدرۃ المنتهی، بیت المعمور، بهشت، دوزخ، و جبرئیل را با قیافه فرشتگی خود).

این دیدن، در شب اسراء و معراج بود - برابر راجح ترین اقوال - جبرئیل با شکل و قیافه فرشتگی خود، همان شکل و قیافه ای که خدا او را بر آن سرشته است، بار دیگری پائین آمده است و به پیغمبر ﷺ نزدیک گردیده است.

﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ﴾.

نزد سدرۃ المنتهی.

سدره آن گونه که مشهور همگان است و از لفظ آن پیدا است درختی است (به نام کُنَّار). این که سدرۃ المنتهی، یعنی کُنَّار نهائی، گفته شده است، چه بسا اشاره به این باشد که آنجا نقطه پایانی گشت و گذار است. چه

را به شما ابلاغ داشته است. راه این است و بس. کوچ واقعی همین است و بس. دقائق و وقائع آن دیدنی بوده است و مشاهده گردیده است: او در جهت بلند (آسمان) روبروی بیننده قرار داشته است. آنجائی که محمد ﷺ او را دیده است. این دیدن، در سرآغاز وحی بوده است. در آن زمان محمد ﷺ جبرئیل علیه السلام را به شکل فرشتگی خودش - بدان صورت که خدا او را بر آن آفریده است و سرشته است - دیده است. او را دیده است که با پیکر شگفتی که دارد افق را فراگرفته است. سپس جبرئیل پائین آمده است و سر در نشیب گذاشته است و بدو نزدیک گردیده است، و فاصله او و محمد ﷺ به اندازه دو کمان یا کم تر شده است. بسیار نزدیک گردیده است، به اندازه دو کمان یا کم تر ... فاصله دو کمان یا کم تر، بیانگر نزدیکی نهائی و منتهای قرب است. سپس به بنده خدا وحی کرد آنچه که می بایست وحی کند ... این دیدن، چکیده وار و احترام آمیز و هراس انگیز ذکر می گردد.

این دیدار از نزدیک صورت می پذیرد، بعد از آن از دور دیده شده است. این وحی است و یاد دادن و دیدن و یقین پیدا کردن است.

حالی است که در آن، دروغی در دیدن نیست. ستیزی یا جدالی در آن، جای ندارد:

﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ. أَفَتُنَارُؤُهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ؟﴾.

دل (محمد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود. آیا با او در باره چیزی که دیده است، ستیزه می کنید؟

مشاهده چشم دل، صادق تر و ثابت تر است، زیرا گول خوردن چشم سر را ندارد، و بسان آن گول نمی خورد و به اشتباه نمی افتد. پیغمبر ﷺ جبرئیل را دید و برای او ثابت شد و یقین هم پیدا کرد که او فرشته است، آن فرشته ای که آورنده وحی است. فرستاده پروردگارش به سوی او است. از سوی پروردگارش به پیش او آمده است تا پیامهای آسمانی را بدو برساند و بیاموزد، و او

بهشت که منزل و مأوای متقیان است در کنار آن است. به عبارت دیگر در آنجا کوچ معراج پایان گرفته است. یا چه بسا مصاحبت و همراهی جبرئیل با پیغمبر ﷺ در آنجا پایان پذیرفته است. در آنجا جبرئیل از سیر و صعود متوقف مانده است و پیغمبر ﷺ بالاتر و بالاتر رفته است تا به عرش پروردگارش نزدیک تر از هر چیزی گردیده است و کم ترین فاصله را پیدا کرده است... همه اینها غیب است، و اطلاع از غیب به خدا اختصاص دارد و بس. بنده برگزیده خود را بر آن بخش از غیب مطلع نموده است. به هر حال اینها فراتر از آن هستند که ما کیفیت و چگونگی آنها را درک و فهم کنیم. انسان کیفیت و چگونگی آنها را درک و فهم نمی کند مگر این که پروردگار انسان و پروردگار فرشتگان او را از آنها آگاه و مطلع فرماید، پروردگار بس آگاه از ویژگیهای انسان و از ویژگیهای فرشتگان ...

آنچه همراه با این دیدنی که در کنار سدره المنتهی صورت پذیرفته است ذکر می گردد، برای تأکید و یقین بیشتر است:

﴿إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى﴾.

در آن هنگام، چیزهائی سدره را فرا گرفته بود که فرا گرفته بود (و چنان عجائب و غرائبی، قابل توصیف و بیان، با الفبای انسان نیست).

چیزهائی پیرامون سدره را فرا گرفته بود که نمی توان به شرح و بیان آن زبان گشود و آنها را مشخص و معین نمود. چرا که فراتر و شگفت انگیز تر از توصیف و تشریح و تعیین و تبیین بود.

همه آنها حق راستین و مورد یقین بود:

﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى﴾.

چشم (محمد در دید خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت و سرکشی نکرد. (تنها به همان چیزی نگریست که می بایست ببیند و بنگرد).

پرش و اشتباه چشم نبود. سر کردن چشم هم نبود. بلکه دیدن واضح و محقق بود که جای شک و گمانی در آن

نبود. پیغمبر ﷺ در این دیدن، نشانه هائی از نشانه های بزرگ و شگرف ملکوت پروردگارش را مشاهده کرد، و دل او با حقیقت لخت و بدون واسطه و بی پرده، تماس گرفت.

کار در این صورت - یعنی کار وحی - کار آشکار و دیدنی، دیدن محقق و واقعی، یقین قاطع، تماس بدون واسطه، شناخت مؤکد، همدمی محسوس، و کوچ واقعی است، با تمام شرح و بسطها و منابع و مراجعی که دارد... بر پایه این یقین و اطمینان، دعوت «صَاحِبُكُمْ» دوست شما» برپا و برجا می گردد، آن کسی که کارش را نمی پسندید و او را تکذیب می کنید و در باره راست بودن وحی و پیام آسمانی بدو شک و تردید دارید. او دوست شما است، دوستی که او را شناخته اید و وی را آزموده اید. او که برای شما ناشناخته نیست تا او را شناسید و با او آشنا نباشید. پروردگار او را تصدیق می کند و بر صداقتش سوگند می خورد، و برای شما بیان می دارد که چگونه بدو وحی گردیده است، و در چه شرائط و ظروفی صورت پذیرفته است، و توسط چه کسی وحی بدو رسیده است و چگونه آن را دریافت کرده است، و کجا وحی آورنده را دیده است!



این، کار مورد اطمینانی است، کاری که محمد ﷺ ایشان را به سوی آن دعوت می کند. و اما آنان در پرستش خود، و در معبودها و خداگونه هائی که برگرفته اند، و در افسانه هایشان متکی به کدام دلیل و برهان و سند و دستاویزی هستند؟ در پرستش لات و عزری و منات چه دلیل و برهانی دارند و متکی به کدام سند و دستاویزی هستند؟ همچنین در این که ادعای گنگ و مبهمی دارند و می گویند: فرشتگان دختران خدایند، و دختران خدا شفاعت می کنند و می توان به شفاعتشان در پیشگاه یزدان امیدوار بود، برابر کدام دلیل و برهان چنین می گویند؟ متکی به چه حجت و استدلالی می باشند؟ در این اوهام و خیالات بر کدام قدرت تکیه دارند؟ اینها چیزهائی است که بند دوم

سوره بدانها می پردازد:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ، وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ. أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ؟ تِلْكَ إِذْ نَفَسَتْ هَضْبَىٰ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْهَاءٌ سَعَتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ. إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ، وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ. أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى؟ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ. وَكَمِ مِنْ مَلَكَ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُعْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا، إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ. إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمَعُونَ أَلْمَلَايِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ. وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ، إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾.

آیا چنین می بینید (و این گونه معتقدید) که لات، و عزی، و منات، سومین بت دیگر (معبود شما و دختران خدایند، و دارای قدرت و عظمت می باشند؟! آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم ارزش تر از پسرانند؟! در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه ای است. اینها فقط نامهایی (بی محتوا و اسمهایی بی معنی) است که شما و پدرانتان (از پیش خود) بر آنها گذاشته اید. هرگز خداوند دلیل و حجتی (بر صحت آنها) نازل نکرده است. آنان جز از گمانهای بی اساس و از هواهای نفس پیروی نمی کنند. در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای ایشان آمده است (و در پرتو آن می توانند به ناچیزی بتها پی ببرند و رضای خدا را بجویند و راه سعادت بیابند). مگر آنچه انسان آرزو کند به آن می رسد و خواهد داشت؟! چرا که دنیا و آخرت از آن خدا است (و قانونگذاری و فرماندهی هر دو سرا مربوط بدو است). چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و (با وجود عظمت و بزرگواریشان) شفاعت ایشان سودی نمی بخشد و کاری نمی سازد، مگر بعد از آن که خدا بخواهد به کسی (که شفیع است) اجازه دهد، و (از مشغوع له) راضی و خشنود گردد. کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را با

نامهای زنان وصف و نامگذاری می کنند. ایشان در این باب چیزی نمی دانند (و از نر و ماده بودن فرشتگان کاملاً بی خبرند) و جز از ظن و گمان پیروی نمی کنند، و ظن و گمان هم (در بخش اعتقادات، به کسی سودی نمی رساند، و انسان را) بی نیاز از حق نمی گرداند.

«لات» صخره سنگ سفیدرنگ و دارای نقش و نگار بود. در طائف ساختمانی بالای آن ساخته بودند که پرده ها و پرده دارانی داشت. پیرامون آن، حیاط بزرگی بود که متعلق به اهالی طائف، یعنی ثقیف و پیروان آنان بود. اهالی طائف به بتهایشان بر دیگران، یعنی بر دیگر آبادیهای عرب بجز قریش افتخار می کردند و خویشتن را بزرگ تر می شمردند و بالاتر می دیدند. اما چون قریش کعبه را داشتند که خانه ابراهیم علیه السلام بود، خود را بالاتر و بالاتر از ایشان نمی دیدند. گمان می رود که «اللات» مؤنث واژه جلاله «الله» سبحانه و تعالی باشد. «عزی» درختی در میان ساختمانی بود. عزی در منطقه نخله - میان مکه و طائف - قرار داشت. قریشیان عزی را بسی تعظیم می کردند و بزرگ می داشتند، همان گونه که ابوسفیان در جنگ احد بیان داشت و گفت:

«لَنَا الْعُزَّىٰ وَلَا عُزَّىٰ لَكُمْ».

«ما عزی داریم و شما عزی ندارید».

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«قُولُوا: اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَىٰ لَكُمْ».

«بگوئید: خدا سرور و آقای ما است و شما سرور و آقای ندارید».

گمان می رود «عزی» که نام آن بت بوده است، مؤنث «عزیز» باشد.^(۱)

«منات» در منطقه مشلل، در ناحیه قدید، میان مکه و مدینه بود. قبیله خزاعه و اوس و خزرج در دوران جاهلیت خود آن را تعظیم می کردند و بزرگ می داشتند، و از آنجا برای حج کعبه تبلیه را سر می دادند و لیبیک لیبیک ... را می گفتند.

این آیه بیانگر این واقعیت است که همچون معبودهائی پیوند استواری با افسانه مؤنث دانستن فرشتگان و دختران یزدان نامیدن ایشان است، و مؤید نظری است که ما در باره آن چنان معبودها و بتهائی اظهار داشتیم. عربها از تولد دختران بدشان می آمد. با وجود این شرم نکرده اند که فرشتگان را مؤنث بدانند. ایشان اصلاً از فرشتگان چیزی نمی دانستند، چیزی که آنان را ملزم به داشتن چنین تصوّر و جهان بینی ای کند، و این مؤثنان را به خدای سبحان نسبت دهند!

یزدان سبحان در اینجا با ایشان برابر تصوّرات و افسانه هایشان صحبت می کند، و آنان را و تصوّرات و افسانه هایشان را به باد استهزاء می گیرد:

﴿الْكُفَّاءُ لَكُمْ وَالْأُنثَىٰ؟﴾

آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم ارزش تر از پسرانند؟!)

در این صورت، تقسیم ناعادلانه ای در میان خودتان و یزدان انجام می دهید!

﴿تِلْكَ إِذْ نَفَسَتْ هَذِهِ﴾

در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه ای است.

این قضیه به طور کلی گمان است، و براساس علم و بر پایه واقعیت استوار نبوده و دلیل و حجتی بر صحت آن نیست:

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أُنثَاءٌ سَمِيَّتُهُنَّ أَثُمَّ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ. إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ. وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ﴾

اینها فقط نامهای (بی محتوا و اسمهای بی معنی) است که شما و پدرانتان (از پیش خود) بر آنها گذاشته اید. هرگز خداوند دلیل و حجتی (بر صحت آنها) نازل نکرده است. آنان جز از گمانهای بی اساس و از هواهای نفس پیروی نمی کنند، در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای ایشان آمده است (و در پرتو آن می توانند به ناچیزی بتها پی ببرند و رضای خدا را بجویند و راه سعادت بیابند).

در جزیره العرب عربستان معبودهای زیادی از این قبیل بودند که قبیله های گوناگون آنها را تعظیم و تکریم می کردند. ولی این سه بت از بتهای دیگر بزرگ تر و سترگ تر بشمار می آمدند.

گمان می رود این معبودها نمادهائی از فرشتگان بوده اند. عربها فرشتگان را مؤنث بشمار می آوردند، و می گفتند: فرشتگان دختران خداوند. بدین سبب بود که آنان را پرستش می کردند، در اغلب اوقات اصل فراموش می شود و فرع جایگزین آن می گردد. در اینجا هم نمادها جایگزین فرشته ها گردیده اند و از سوی عامه مردم خود نمادها به جای فرشته ها پرستیده شده اند. تنها افراد روشنفکر اندکی در اینجا و آنجا مانده اند و اصل افسانه را به یاد داشته اند.

وقتی که یزدان سبحان این سه معبود را یاد می کند، و از آنها و از پرستش آنها اظهار شگفتی می فرماید، همان گونه که ساختار پرش و واژگان آن می رسانند:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ. وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ؟﴾

آیا چنین می بینید (و این گونه معتقدید) که لات، و عزّی، و منات، سومین بت دیگر، (معبود شما و دختران خداوند، و دارای قدرت و عظمت می باشند؟!)

اظهار شگفتی و شهره همگان کردن، در سرآغاز پرش واضح و آشکار است:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ؟﴾ آیا چنین می بینید؟

و در سخن از «منات» با واژگان: سومین بت دیگر، پیدا است که تعجب از کارشان و از معبودشان است ...

وقتی که یزدان سبحان این معبودها را ذکر می فرماید، پیروی می زند مبنی بر زشت بودن ادعایشان که می گفتند ماده ها برای یزدان و نرها برای ایشان است:

﴿الْكُفَّاءُ لَكُمْ وَالْأُنثَىٰ؟ تِلْكَ إِذْ نَفَسَتْ هَذِهِ﴾

ضیعی! ﴿﴾

آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم ارزش تر از پسرانند؟!)

در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه ای است.

این نامها: لات، عزی، منات، و غیر اینها . . . و آنها را
 إلهه و معبود دانستن، و فرشته نامیدن . . . و فرشتگان
 را مؤنث دانستن و با اسمهای زنان نامگذاری کردن . .
 . و فرشتگان را مؤنث قلمداد کردن و آنان را دختران
 یزدان گمان بردن . . . همه و همه اینها نامهای بدون
 مفهوم و مدلول است و حقیقتی در فراسوی آنها نیست.
 خدا هم در این نامیدنها و دانستنهای حجت و دلیلی در
 اختیار شما قرار نداده است. هر چیزی را هم خدا مقرر و
 معین نفرماید نه دارای قدرت و قوتی است و نه دلیل و
 برهانی به همراه دارد. چون آن چیز حقیقت ندارد.
 حقیقت هم ارج و ارزش خود را دارد، و دارای قوت و
 قدرت ویژه خود است. حقیقت دلیل و برهان خود را
 دارد. ولی باطل سبک است و ارج و ارزشی ندارد.
 ضعیف است و قوت و قدرت ندارد. خوار و پست است
 و عاری از سلطه و قدرت است.

در نیمه آیه فوق ایشان را رها می کند و آنان را به
 خیالبافیها و افسانه هایشان می سپارد. خطاب بدیشان را
 رها می کند و به ترک ایشان می گوید. از آنان روی
 می گرداند به گونه ای که انگار نبوده اند و نیستند، و با
 ساختار واژگان غائب از ایشان سخن می گوید و
 غائبشان قلمداد می کند:

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾.

آنان جز از گمانهای بی اساس و از هواهای نفس پیروی
 نمی کنند.

دیگر نه حجت و برهانی و نه علم و دانشی و نه یقین و
 اطمینانی دارند. بلکه به دنبال گمان روان می گردند و
 عقیده را بر ظن و گمان استوار می دارند، و از هواها و
 هوسها دلیل و برهان می گیرند. معلوم است عقیده جای
 ظن و گمان و هوا و هوس را ندارد، و باید در عقیده
 یقین و اطمینان کامل داشت، و از هواها و هوسها و
 غرضها و هدفها پالود و دوری نمود . . . آنان از ظن و
 گمان و هوا و هوس هم پیروی نکرده اند به خاطر عذر یا
 علتی که داشته اند بلکه کورکورانه پیروی کرده اند:

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى﴾.

در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان
 برای ایشان آمده است (و در پرتو آن می توانند به
 ناپیزی بتها پی ببرند و رضای خدا را بجویند و راه
 سعادت ببینند).

پس حال که چنین است راه نه این است. دیگر عذر و
 بهانه ای نمانده است، و هرگونه علت و حجتی پوچ و
 ناپذیرفتنی گردیده است.

هر زمان که کار به خواستهای دل و درون واگذار بشود،
 و از هواها و هوسها فرمان دریافت شود، کار به سامان
 نمی آید و راست و درست نمی گردد، و رهنمون و
 رهنمود سودی نمی بخشد، و هدایت و ارشاد بیفایده
 می گردد. زیرا در این وقت، علت انحراف و
 کژراهه روی پنهان و نهان بودن حق نمی باشد، و به
 خاطر ضعف دلیل هم نیست. بلکه این هواها و هوسهای
 سرکشی است که چنین می خواهد و اراده می نماید.
 آن گاه به دنبال سبب و علتی می گردد که کار او را توجیه
 و پسندیده جلوه گر نماید! این هم بدترین حالت و
 وضعی است که دل و درون انسان پیدا می کند، و با
 بودن همچون حالت و وضعی رهنمون و رهنمود و
 هدایت و ارشاد سودمند نمی افتد، و دلیل و برهان دل و
 درون را قانع نمی گرداند!

بدین خاطر است که با یک پرسش انکاری می پرسد:

﴿أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى؟﴾.

مگر آنچه انسان آرزو کند به آن می رسد و خواهد

داشت؟!.

مگر هرچه انسان بخواهد و آرزو کند به حقیقت
 می پیوندد، و هرچه بخواهد و آرزو کند به واقعیت
 تبدیل خواهد شد؟! کار نه چنین است. چه حق، حق
 است، و واقعیت، واقعیت است. هواها و هوسهای دل و
 درون و آرزوهای نفس انسان، حقائق را دگرگون
 نمی سازد و باعث تغییر و تبدیل حقائق نمی گردد. بلکه
 این انسان است که به سبب هواها و هوسهایش گمراه و
 سرگردان می شود، و به علت خواستها و آرزوهایش
 هلاک و نابود می گردد. انسان ضعیف تر از آن است که

نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد، مگر بعد از آن که خدا بخواهد به کسی (که شفیع است) اجازه دهد، و (از مشفوع له) راضی و خشنود گردد.

بدین خاطر ادّعی ایشان از بنیاد ویران می‌گردد و سقوط می‌کند، گذشته از این که آیات پیشین اعلان بطلان آن را بر عهده گرفته بودند و قلم بطلان بر آن کشیده بودند. عقیده از هر نوع و از هرگونه تاریکی و شک و شبهه‌ای می‌زداید و می‌پالاید. چه کار و بار در دنیا و آخرت به خدا واگذار است و در دست قدرت او قرار دارد. آرزوی انسان، هیچ چیزی از حقّ واقعی را دگرگون نمی‌نماید. شفاعت پذیرفته نمی‌گردد مگر این که خدا اجازه دهد و راضی گردد. کار و بار در نهایت به خدا حواله داده می‌شود، و راه در دنیا و آخرت به سوی او می‌رود و سرانجام بدو منتهی می‌گردد.

در نهایت این بند برای آخرین بار گمانها و خیالبافیهای مشرکان در بارهٔ فرشتگان را نقد و بررسی می‌کند، مشرکانی که به آخرت ایمان ندارند. در این نقد و بررسی پرده از پایه و اساس سست و بی‌بنیاد گمانها و خیالبافیها را کنار می‌زند، پایه و اساسی که اصلاً عقیده نباید بر آن برقرار و استوار بشود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ. وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ. إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾.

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را با نامهای زنان وصف و نامگذاری می‌کنند. ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند (و از تر و ماده بودن فرشتگان کاملاً بی‌خبرند) و جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند، و ظنّ و گمان هم (در بخش اعتقادات، به کسی سودی نمی‌رساند، و انسان را) بی‌نیاز از حقّ نمی‌گرداند.

این پیرو واپسین اشاره دارد به رابطهٔ لات و عزّی و منات با افسانهٔ مؤتّ بودن فرشتگان و نسبت دادن ایشان به یزدان سیحان! این گفته افسانهٔ خرافی و سستی بیش نیست. آنان در این باره جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند. چه آنان وسیله‌ای در دست ندارند تا

سرشت چیزها را تغییر دهد و دگرگون سازد. بلکه کار به طور کلی در دست خدا قرار دارد و بدو واگذار است. هرگونه که یزدان جهان بخواهد در کار این جهان و آن جهان به طور یکسان دخل و تصرف می‌فرماید:

﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ﴾.

چرا که دنیا و آخرت از آن خدا است (و قانونگذاری و فرماندهی هر دو سرا مربوط بدو است).

فراموش نمی‌کنیم که می‌بینیم در اینجا سرای واپسین یعنی آخرت، بر سرای نخستین یعنی دنیا، جلوتر آورده شده است. از یک سو به خاطر سجع و قافیۀ این سوره، و از دیگر سو یک نکتهٔ معنوی از این تقدیم و تأخیر در مدّ نظر است. این هم شیوهٔ قرآنی در جمع میان ادای معنی و نغمه‌پردازی آهنگ و نوا است. بیان معنی را با آوای آهنگ گرد می‌آورد بدون این که به معنی و یا به آهنگ سخن زبانی برسد! این کار هم بسان همهٔ کارهای دیگر یزدان و ساخته‌های ایزد سبحان است. زیبایی و جمال در سراسر جهان هماهنگ و هم‌آوا با وظیفه و تکلیف است!

وقتی که کارها همه در دنیا و آخرت، خالصانه و درست به خدا واگذار است، گمانها و خیالبافیهای مشرکان راجع به شفاعت و میانجیگری خداگونه‌هایی که ادّعاء می‌کنند - از قبیل فرشتگان - در پیشگاه یزدان، هیچ اساس و پایه‌ای ندارد. همان‌گونه که گفته‌اند:

﴿مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾.

ما آنان را پرستش نمی‌کنیم، مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند. (زمر/۳)

همچون گمانها و خیالبافیهای هیچ اصل و اساسی ندارد. چه فرشتگان راستین موجود در آسمان نمی‌توانند شفاعت و میانجیگری بکنند مگر این که یزدان جهان بدیشان در بارهٔ چیزی اجازه بفرماید:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا، إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِنِ شَاءٍ وَيَرْضَىٰ﴾.

چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و (با وجود عظمت و بزرگواریشان) شفاعت ایشان سودی

الْأَرْضِ، وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَتُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ. فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ. هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿٦٢﴾.

از کسی روی برگردان که به قرآن ما پشت می‌کند و جز زندگی دنیوی نمی‌خواهد. منتهای دانش ایشان همین است. پروردگار تو کسی را که از راه خدا منحرف شده باشد، و همچنین کسی را که راهیاب بوده باشد، به خوبی می‌شناسد (و بهتر از همه، احوال و اوضاع آنان را می‌داند). هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است، متعلق به خدا است. سرانجام خداوند بدکاران را در برابر کارهایی که می‌کنند کیفر می‌دهد، و نیکوکاران را در برابر کارهایی که می‌کنند به بهترین وجه پاداش عطاء می‌کند. همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند تنها صغیره است (و آن هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرد) چرا که پروردگار تو دارای آمرزش گسترده و فراخ است. خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده است، و از آن روز که شما به صورت جنینهای ناچیزی در درون شکمهای مادرانتان بوده‌اید، از (تمام) ذرات و همه جزئیات وجود) شما به خوبی آگاه بوده است و هست. پس از پاک بودن خود سخن مگوئید، زیرا که او پرهیزگاران را (از همه) بهتر می‌شناسد.

این دستور به روی گردانی از کسی که از یاد خدا غافل گردیده است، و به آخرت ایمان نیاورده است، و جز زندگی دنیا را نخواسته است، خطاب پیش از هر کس دیگری به پیغمبر ﷺ است و دستور این است کار و بار این مشرکان را هیچ و پوچ بگیرد، مشرکانی که در این سوره از افسانه‌هایشان و از خیالبافیها و عدم ایمانشان به آخرت سخن رفته است.

بعد از آن، این دستور خطاب به هر مسلمانی است که با کسی روبرو می‌شود که از یاد خدا غافل می‌گردد، و از ایمان به یزدان روی می‌گردانند، و هم و غم خود را تنها متوجه دنیا می‌سازد، و به چیزی فراتر از دنیا نگاه نمی‌کند، و به آخرت ایمان نمی‌آورد، و حساب و کتاب آن را پیش چشم نمی‌دارد. چنین می‌بیند که زندگی

توسط آن، چیز یقینی و مطمئنی از سرشت فرشتگان را بدانند. نسبت دادن فرشتگان تحت عنوان دختران به یزدان سبحان نیز باطل و پوچ است و دلیلی بر آن جز ظن و گمان باطل و پوچ وجود ندارد! همه اینها انسان را بی‌نیاز از حق نمی‌گردانند، و جایگزین حق به هیچ وجه نمی‌گردند، حتی که به ترک آن می‌گویند، و با خیالبافیها و گمانها خود را از حق بی‌نیاز می‌دانند!

قرآن وقتی که بدین اندازه سخن می‌گوید از سستی عقیده شرک و سقوط و پوچی آن، عقیده کسانی که به آخرت ایمان ندارند، و برای خدا شریک و انباز قرار می‌دهند، و دختران را به یزدان جهان نسبت می‌دهند، و فرشتگان را با نامهای زنان وصف و نامگذاری می‌کنند! رو به پیغمبر ﷺ می‌کند و خطاب بدو می‌گوید که شأن و مقام و کار و بار آنان را ناچیز بگیرد و از ایشان روی بگرداند و توجهی بدیشان ننماید، و کار و بارشان را به خدائی واگذارد که بدکار و نیکوکار را می‌شناسد، و راهیاب و گمراه را جزا و سزا می‌دهد، و کار و بار آسمانها و زمین را در دست دارد، و کار و بار دنیا و آخرت بدو واگذار است. با هر کسی دادگرانه حساب و کتاب انجام می‌دهد و به کسی ظلم و ستم نمی‌کند. از گناهانی صرف نظر می‌فرماید که انجام‌دهندگان آنها بر آنها اصرار نورزند و پافشاری نمایند. خدا پس آگاه از نیات و رازها و نیازها و پیچ و خمهای درونها است. زیرا خدا آفریدگار انسانها و مطلع از حقیقت آنان در همه احوال و اوضاع دوران زندگانی ایشان است:

﴿ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى. وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا، وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى. الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثَمِ وَالْفَوَاحِشَ - إِلَّا اللَّغَمَ - إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ. هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنْ

یاد خدا غافل می‌گردند و به ذکر خدا پشت می‌کنند، و جز زندگی دنیا را نمی‌خواهند، و تمام نیرو و توانشان را در غیر جای مناسب خود صرف می‌کنند، نیرو و توانی که خدا آن را بدیشان بخشیده است.

گذشته از اینها، روی گردانی جهت دیگری هم دارد، و آن بی‌ارزش و خوار داشتن کار و بار این گروه است، گروهی که به خدا ایمان نمی‌آورند، و چیزی در فراسوی زندگی دنیا نمی‌خواهند. پس کار و بارشان هرچه باشد آنان از حقیقت در پس پرده‌اند، و از درک و فهم حقیقت وامانده‌اند، و در پشت درهای دیوارهای دژ زندگی دنیا ایستاده‌اند:

﴿ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾.

منتهای دانش ایشان همین است.

همین مقدار هم هرچند که بسیار و بزرگ جلوه‌گر آید ناچیز و بی‌ارزش است. کوتاه و کم دامنه است هر اندازه هم شامل و فراگیر باشد. گمراه‌کننده است هرچند هم هدایت‌کننده و راهنما پدیدار آید. کسی که دل و ذهن و شعور و عقل و خرد خود را در حدود و ثغور این زمین متوقف سازد، ممکن نیست چیز ارزشمند و گرانبهائی را بداند. در فراسوی زمین - حتی آشکارا دیده می‌شود - جهان فراخ و هولناکی است که خودش را نیافریده است و هستی نبخشیده است. پیدایش جهان بدون دخالت یزدان، کاری است که آشکارا مردود و نامقبول است. جهان بیهوده آفریده نشده است وقتی که آفریدگاری دارد. بازیه چه هم است اگر بگوئیم زندگی دنیا هدف نهائی این آفریدگان بزرگ انسان نام است. . چه درک و فهم حقیقت این جهان از هر سوئی و زاویه‌ای از سوها و زاویه‌های حقیقت این دنیا، ضامن ایمان آوردن به آفریدگار جهان است. همچنین ضامن ایمان آوردن به آخرت است. و کار بیهوده کردن و کار بی‌هدف انجام دادن را از آفریدگار بزرگ و سترگ این جهان سلب و نفی می‌کند، آفریدگاری که این جهان بزرگ را از نیستی به هستی آورده است و پدیدار گردانده است و پیوسته هم چیزها و جهانهای می‌آفریند

انسان بر روی این زمین هدف نهائی بودن او است، و هیچ‌گونه هدف دیگری در فراسوی زندگی دنیا وجود ندارد. برنامه زندگی خود را بر این اعتبار و بر این جهان‌بینی پایه‌گذاری می‌کند، و دل انسان را برمی‌کند از این که ذهن و شعور خود را صرف این کند که خدائی کار و بار او را می‌گرداند، و در برابر کاری که می‌کند از او حساب و کتاب بازپس می‌گیرد، بعد از آن که کوچ و سفر محدود را بر سطح این زمین به پایان می‌رساند. کسانی که در زمان ما بدین ایده و عقیده نزدیک‌تر از هر کس دیگری هستند و این صفت شامل ایشان می‌شود، پیروان مذبه‌های مادی‌گرا می‌باشند.

شخص مؤمن به خدا و به آخرت، نمی‌تواند به کسی دل بدهد - چه رسد به این که معامله بکند یا زندگی بکند - که از یاد خدا غافل می‌گردد، و آخرت را از حساب و کتاب خود حذف می‌کند. زیرا شخص مؤمن، و همچون کسی، برنامه ویژه خود را در زندگی دارند، و این دو نفر در یک گام از گامهایشان با همدیگر نیستند. شخص مؤمن از همچون کسی جدا و بیگانه است، و در یک نقطه از نقاط، و در تمام معیارها و مقیاسهای زندگی، و در همه اهداف زندگی از همدیگر جدایند و با یکدیگر گرد نمی‌آیند. نقاط زندگی و معیارها و مقیاسها و اهداف زندگی جهان در جهان‌بینی هر دوی ایشان، با همدیگر مختلف و متفاوت است. پس در این صورت ممکن نیست با یکدیگر همکاری و همیاری در زندگی داشته باشند، و نمی‌توانند با همدیگر در هیچ فعالیت و تلاش و کوششی بر روی این زمین با یکدیگر اشتراک و اتحاد داشته باشند، به سبب این اختلاف اصلی و اصلیی که در جهان‌بینیهای ارزشها و هدفها و برنامه‌های تلاشها و کوششها در زندگی، و در فرجام و سرانجام این تلاشها و کوششها دارند. وقتی که همکاری و همیاری و مشارکت ناممکن باشد، پس چه انگیزه‌ای برای اهمّیت دادن و توجّه کردن به یکدیگر در میان می‌ماند؟ شخص مؤمن کار بیهوده‌ای می‌کند اگر اهمّیت بدهد و توجّه بکند به کار و بار آن کسانی که از

و پدیدار می گرداند.

بدین خاطر واجب و لازم است روی گردانی از کسی که از یاد خدا غافل می گردد، و به ذکرش در خروش نمی آید، و در کنار حدود و ثغور این دنیا می ایستد، روی گردانی از او برای حفظ شخصیت خود و احترام قائل شدن برای توجه کردن و اهمیت دادن خود به این که در غیر جایگاه مناسب صرف گردد، و روی گردانی برای خوار داشتن و تحقیر کردن کسی که دانش او همین اندازه است و بس. ما بدین کار مأموریم اگر می خواهیم فرمان یزدان را دریافت داریم تا از آن اطاعت کنیم، نه این که همان چیزی را بگوئیم که یهودیان می گفته اند: شنیدیم و نافرمانی کردیم^(۱)... پناه به خدا از گفتن همچون سخن ناروایی!

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى﴾.

پروردگار تو کسی را که از راه خدا منحرف شده باشد، و همچنین کسی را که راهیاب بوده باشد، به خوبی می شناسد (و بهتر از همه، احوال و اوضاع آنان را می داند).

خدا دانسته است که اینان گمراهند، و او نخواستہ است از پیغمبرش و از راهیابان امت پیغمبرش که خود را سرگرم کار و بار گمراهان سازند، و با ایشان همدمی بکنند، و بدیشان اهمیت بدهند و توجه بنمایند، و گول ظاهر دانش گمراه ساز کوتاه بینانه ایشان را بخورند، دانشی که در حدود و ثغور زندگی دنیا می ایستد و بدان بس می کند، و حائل و مانع می شود میان فهم و درک بشر و میان حقیقت خالصی که کسی را که آن را درک و فهم کند رهنمود و رهنمون می گرداند به سوی ایمان آوردن به یزدان سبحان، و ایمان آوردن بدان جهان، و او را از حدود و ثغور این کره نزدیک زمین نام فراتر می برد، و از این زندگی محدود و بسته این جهان او را می گذراند و به جهان بالاتر و بالاتر می رساند.

دانشی که این کوتاه فکران گمراه بدان می رسند در برابر دیدگان عوام و همگنان ایشان، آنان که عوام دل و فهم

و درک و ذهن و شعورند، چیز بسیار بزرگی به نظر می آید، چیزی که کارآ و مؤثر در واقعیت زندگی دنیا است! اما داشتن همچون صفتی در پیش همچون کسانی، صفت گمراهی را در نهایت از ایشان نفی نمی کند، و صفت جهل و قصور را از آنان سلب نمی گرداند. چه حقیقت پیوند میان این جهان و آفریدگار آن، و حقیقت پیوند میان عمل انسان و جزا و سزای آن، دو حقیقت ضروری و ناگسیختنی از هر دانش حقیقی است. بدون وجود آن دو حقیقت، دانش پوسته غیر مؤثری در زندگی انسان خواهد بود و زندگی انسان را بالا نمی برد و والا نمی گرداند. ارزش هر علمی در گرو تأثیری است که در دل و درون و در ارتباطهای معنوی بشری دارد. در غیر این صورت پیشرفت در آلاآت و ادوات و تکنولوژی است، و برگشت انسان به سوی قهقرا بشمار است و عقبگرد و سر در نشیب نهادن است. چه بد است و چه زشت است علمی که بدین منوال و بر این روال باشد، علمی که ابزار و وسائل با آن بالا برود و پیشرفت بکند، ولی به حساب آدمیزادگان و بر ضد معنویات ایشان!!!

انسان وقتی که پی می برد آفریدگاری دارد، و این آفریدگار او را و همه این جهان را برابر قانون یگانه هماهنگی آفریده است، احساس او را در باره زندگی، و احساس او را در باره چیزی که و کسی که پیرامون او است تغییر می دهد، و برای وجود او ارزشی و هدفی و فرجامی قرار می دهد که بسی بزرگ و فراگیر و والا است. از آنجا که وجودش مرتبط با سراسر این جهان می گردد، او بزرگ تر از ذات خودش می شود که دارای روزهای اندک و قابل شمارشی است. از خانواده اش بزرگ تر می شود که افراد اندک و قابل شمارشی دارد. از قوم و قبیله اش بزرگ تر می گردد. از میهنش بزرگ تر می گردد. از طبقه و گروه و دسته ای بزرگ تر می گردد که پیروان مکتبهای مادیگرای نوین آن را فریاد

همیاری و سازگاری، و یا حتی آشنائی و شناختی که بخشی از اهمیّت دادن از آن سرچشمه می گیرد، بیجا و ناپسند است.

از اینجا است که ممکن نیست پیوندی، یا دوستی، یا مشارکتی، یا همکاری و همیاری ای، یا دریافتن و دادنی، و یا اهمیّت دادن و توجه کردن، میان کسی که به خدا ایمان دارد، و میان کس دیگری که از یاد خدا غافل است و جز زندگی دنیا را نخواست است، صورت بگیرد. هر سخنی جز این سخن، ناممکن و محال است و جدال و ستیز بشمار است و با فرمان یزدان مخالفت دارد:

﴿ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴾.

از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می کند و جز زندگی دنیوی نمی خواهد.

﴿ وَ لِلّٰهِ مِا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مِا فِي الْاَرْضِ. لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَسَاءُوْا بِمَا عَمِلُوْا وَ يَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا بِالْحَسَنٰى ﴾.

هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است، متعلق به خدا است. سرانجام خداوند بدکاران را در برابر کارهایی که می کنند کیفر می دهد، و نیکوکاران را در برابر کارهایی که می کنند به بهترین وجه پاداش عطاء می کند.

بیان مالکیت یزدان یگانه بر هر آنچه در آسمانها و بر هر آنچه در زمین است، نیرو و تأثیر به مسأله قیامت می بخشد. زیرا آن کسی که آخرت را ترتیب داده است و مهیا کرده است، و آن را مقدّر و مقرر فرموده است، همان کسی است که تنها او مالک هر آن چیزی است که در آسمانها و در زمین است. و فقط او است که بر سزا و جزا دادن توانا است. سزا و جزا دادن تنها بدو اختصاص دارد و بس، و فقط او است که مالک اسباب و وسائل سزا و جزا دادن است. کار و بار این مالکیت می طلبد که سزا و جزای کامل و دادگرانه ای را محقق سازد و پیاده کند:

می دارند و طنین انداز می کنند. از تلاشها و فعالیتهای جملگی این تشکّلها و دار و دسته ها والاتر و بالاتر می گردد.

انسان وقتی که پی می برد به این که او آفریدگاری دارد، و این آفریدگار در آخرت از او حساب و کتاب می گیرد، و بدو پاداش و پادافره می دهد، این پی بردن، اندیشه ها و جهان بینیها و معیارها و مقیاسها و انگیزه ها و هدفهای او را تغییر می دهد. احساس اخلاقی موجود در ذات او را با سراسر سرنوشت و فرجامش پیوند می دهد. در نتیجه بر نیرو و تلاش ذات او می افزاید. زیرا هلاک یا نجات او در گرو بیداری این احساس و تأثیر آن در نیت او و در عمل او است. بدین خاطر «انسان» نیرومند و توانا می شود و بر کردارها و رفتارهای این پدیده چیره می گردد. چون پاسبان مراقب بیدار و هوشیار گردیده است! و چون حساب و کتاب نهائی و واپسین در آنجا در انتظار او است. از دیگر سو همچون انسانی به خیر و خوبی اطمینان دارد، و به یقین می داند که خیر و خوبی در حساب و کتاب نهائی و واپسین پیروز می گردد، حتی اگر ببیند خیر و خوبی در این کره زمین در برخی از چرخشها و میدانها شکست می خورد! همچون انسانی همیشه مکلف و موظف است خیر و خوبی را یاری دهد و در راه آن برزمد چه در این کره زمین خیر و خوبی شکست بخورد و چه پیروز بشود، زیرا پاداش نهائی در آخرت منتظر او است!

این ایمان به یزدان و این ایمان به آخرت، قضیه بزرگ و سترگی است. یک قضیه اساسی و بنیادین در زندگی انسان است. این قضیه بزرگ تر از نیازهای خوراک و پوشاک و خوردنی و نوشیدنی است. این قضیه اگر وجود داشته باشد «انسان» انسان بشمار می آید، و اگر این قضیه در میان نباشد انسان حیوانی است از جمله حیوانات حیوان!

وقتی که معیارها و مقیاسها و هدفها و نتیجه ها و جهان بینی زندگی همه و همه این گونه مختلف و گوناگون باشد، دیگر در این صورت مشارکت، یا

﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾.

سرانجام خداوند بدکاران را در برابر کارهایی که می‌کنند کیفر می‌دهد، و نیکوکاران را در برابر کارهایی که می‌کنند به بهترین وجه پاداش عطا می‌کند.

آن‌گاه روند قرآنی معین و مشخص می‌دارد آن کسانی را که نیکوکارند، و آن کسانی را که به بهترین وجه پاداششان عطا می‌کند:

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ، إِلَّا اللَّمَمَ﴾.

همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند تنها صغیره است (و آن هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرد).

«كِبَائِرُ الْإِثْمِ»: گناهان بزرگ است. «الْفَوَاحِشُ»: هر نوع گناهی که بزرگ و زشت و پلشت باشد. «الْلَّمَمَ»: در باره معنی این واژه سخنان گوناگونی گفته شده است. ابن‌کثیر می‌گوید: استثنای منقطع است. چه لَمَم از جمله گناهان کوچک و اعمال محقر است. امام احمد فرموده است: عبدالرزاق از معمر، و معمر از ابن طاووس، و او از پدرش، و پدرش از ابن عباس، برایمان نقل کرده‌اند که ابن عباس گفته است: چیزی را همگون‌تر و شبیه‌تر به لَمَم از آنچه ابوهیرة از زبان پیغمبر ﷺ نقل کرده است، ندیده‌ام. و آن این که پیغمبر ﷺ فرموده است: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الرِّزَا أَدْرَكَ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ. فَرَزْنَا أَلْعَيْنَ النَّظَرُ، وَرَزَا أَلِّلْسَانَ أَلْطَوُ، وَ أَلْنَفْسَ تَمَيَّ وَ تَشْتَهَى، وَ أَلْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ).^(۱)

یزدان بزرگوار هرگاه بر آدمیزادی بهره‌ای از زنا واجب و لازم گرداند، بدون شک آن فرد بدان دست می‌یابد. زنا چشم نظر کردن است، و زنا زبان گفتن است. نفس انسان آرزو می‌کند و دوست می‌دارد، و این عورت است که آن را راست یا دروغ می‌گرداند. (یعنی به مرحله عمل می‌رساند).

ابن جریر گفته است: محمد پسر عبدالاعلی، و ابن ثور،

و معمر، از اعمش، و اعمش از ابوالضحی، برایمان روایت کرده‌اند که ابن مسعود گفته است: زنا چشم نظر انداختن، زنا لبها بوسیدن، زنا دستها زدن، و زنا پاها راه رفتن است. عورت است که همچون کاری را راست یا دروغ می‌گرداند. اگر با عورت نزدیکی کرد، او زناکار است، و الا مرتکب لَمَم، یعنی گناهان کوچک شده است. مسروق و شعبی نیز همین‌گونه گفته‌اند.

عبدالرحمن پسر نافع که بدو ابن لبابة طائفی گفته می‌شود، گفته است: از ابوهیرة در باره این فرموده خداوند بزرگوار پرسیدم:

﴿إِلَّا اللَّمَمَ﴾. مگر گناهان کوچک.

پاسخ داد و گفت: بوسیدن و نگریستن و نیشگون گرفتن، و تماس پیدا کردن است. هرگاه محلّ ختنه به محلّ ختنه رسید غسل واجب می‌شود. و زنا این است. اینها سخنان دیگری در این زمینه است:

علی پسر طلحه به نقل از ابن عباس گفته است: «إِلَّا اللَّمَمَ» یعنی مگر آنچه بوده است و گذشته است. زید پسر اسلم نیز همین‌گونه گفته است.

ابن جریر گفته است: ابن مثنی از محمد پسر جعفر، و محمد پسر جعفر از شعبه، و شعبه از منصور، و او از مجاهد، برایمان روایت کرده‌اند و گفته‌اند که مجاهد در باره این آیه گفته است: «إِلَّا اللَّمَمَ»، یعنی کسی که به گناهی رو می‌کند سپس به ترک آن می‌گوید.

ابن جریر گفته است: سلیمان پسر عبدالجبار از ابوعاصم، و ابوعاصم از زکریا، و زکریا از ابن اسحاق، و ابن اسحاق از عمرو پسر دینار، و عمرو پسر دینار از عطاء، و او از ابن عباس، برایمان روایت کرده است در باره:

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾.

همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها

جدای از معنی سخنان پیشین مشخص می‌دارد. آنچه ما بدان معتقدیم این است سخن دوم تناسب بیشتری با این فرمودهٔ یزدان بزرگواری دارد، فرموده‌ای که به دنبال خود آیه می‌آید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ﴾.

قطعاً پروردگار تو دارای آمرزش گسترده و فراخ است.

زیرا ذکر آمرزش فراخ و گسترده مناسب دارد با این که لم به معنی مرتکب شدن آن گونه گناهان بزرگ و بدکاریهای پلشت باشد که بعدها از آنها توبه گردد. در این صورت استثناء منقطع نخواهد بود، بلکه متصل خواهد بود. کسانی هم که نیکوکارند و کارهای نیک می‌کنند، همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها دوری می‌گیرند و اجتناب می‌ورزند. البته چه بسا دوباره مرتکب گناهی از آنها بشوند و دیگر باره هرچه زودتر برگردند و توبه کنند و به بزهکاری و بدکرداری نیفتند و در گناه و نافرمانی اصرار و پافشاری نکنند. همان‌گونه که یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ - وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ ذُنُوبَ إِلَّا اللَّهُ - وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.

و کسانی (از زمرهٔ پرهیزگارانند) که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند، یا (با انجام گناه صغیره‌ای) بر خویشتن ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند (و وعده و عید و عقاب و ثواب و جلالت و عظمت او را پیش چشم می‌دارند و پشیمان می‌گردند) و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند - و بجز خدا کیست که گناهان را بیامرزد؟ - و با علم و آگاهی بر (زشتی کار و نهی و وعید خدا از آن) چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند (و به تکرار گناه دست نمی‌یازند).

(آل عمران/۱۳۵)

یزدان جهان اینان را «متقین» یعنی پرهیزگاران نامیده است و بدیشان وعدهٔ مغفرت و بهشتی را داده است که عرض آن به اندازهٔ آسمانها و زمین (منظومهٔ شمسی)

کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند تنها صغیره است (و آن هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرد). ابن عباس گفته است: آنان کسانی که مرتکب گناه زشت و بدکاری می‌گردند، سپس توبه می‌کنند و دست می‌کشند. ابن عباس ادامه می‌دهد و می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

﴿إِنْ تَغْفِرِ اللَّهُ تَغْفِرَ جَمًّا - وَأَيُّ عَبْدٍ لَكَ مَا أَلَمْتُ؟﴾ خداوند! اگر می‌بخشی، همگان را ببخش. آخر کدام بنده تو است که مرتکب گناه نشده باشد؟.

ترمذی بدین شکل آن را از احمد پسر عثمان بصری، و او از ابو عاصم نبیل، روایت کرده است. سپس گفته است: این، حدیث صحیح حسن غریبی است جز از طریق زکریا پسر اسحاق با آن آشنائی نداریم. برآز نیز این‌گونه گفته است: این حدیث به صورت متصل جز از این راه روایت نشده است.

ابن جریر گفته است: محمد پسر عبدالله پسر یزید، یزید پسر زریع، و یونس، برایمان از حسن روایت کرده‌اند. حسن از ابوهریره رضی الله عنه (گمانم به شکل مرفوع) در بارهٔ این آیه:

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾.

همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند تنها صغیره است (و آن هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرد). گفته است: لَمَّه از جملهٔ زنا است. شخص از آن توبه می‌کند، و دیگر به سوی آن بر نمی‌گردد. لَمَّه از جملهٔ دزدی است. شخص از آن توبه می‌کند، و دیگر به سوی آن بر نمی‌گردد. لَمَّه از جملهٔ میخوارگی است. شخص از آن توبه می‌کند و دیگر به سوی آن بر نمی‌گردد. . . . آن‌گاه گفته است: الْإِثْمُ یعنی پرداختن به کار، از این قبیل است.

به گونهٔ موقوف بر حسن نیز این چنین روایت شده است.

اینها سخنان دیگری است که معنی لَمَّه را به شکلی

خوشتن را بدو بشناسانید، و نیازی به این ندارد که اعمال و افعال خود را برایش بسنجید و ارزیابی کنید. زیرا او علم و اطلاع کامل دارد. ترازوی دقیق دارد. سزا و جزای او دادگراانه است. گفتارش فیصله بخش است. کارها همه بدو برگردانده می شود.



بعد از این، واپسین بند در سوره فرامی رسد، با آهنگی که طنین و نغمه آن به تمام و کمال است، و همگون با آهنگ بند نخستین است. حقیقتهای بنیادین عقیده را مقرر می دارد، حقیقتهایی که از زمان ابراهیم علیه السلام استوار و پایدار مانده اند، ابراهیمی که به ارمغان آورنده دین حقگرای نخستین است. این بند مردمان را با آفریدگارشان آشنا می نماید، از راه شناساندن مشیت و اراده کارآی نوآفرین مؤثر در زندگانیان بدیشان یک آثار چنین مشیت و اراده ای را به شکلی عرضه می دارد که وجدان بشری را تلنگر می زند و می پساید و آن را تذکر می دهد و سخت به تکان می آورد و از ژرفا بیدار و هوشیار می گرداند. . . تا بدانجا وقتی که پایان سوره درمی رسد و واپسین آهنگ گوش نواز می شود، احساس و ذهن و شعور، محتوای این بند را لرزان و هراسان و پاسخگو و متأثر از آن، دریافت می دارد:

﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى، وَ أَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى؟ أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى؟ أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى، وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى. أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى. وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى. وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَى. ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى. وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى. وَ أَنَّ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى. وَ أَنَّ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا. وَ أَنَّ هُوَ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى. وَ أَنَّ عَلَيْهِ أَلَنُشَاءَ الْأُخْرَى، وَ أَنَّ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى. وَ أَنَّ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى. وَ أَنَّ هُوَ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى، وَ نُوحًا هَامَانَ، وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا

است^(۱). . . این معنی سازگارتر از هر معنی دیگری با رحمت خدا و با مغفرت فراخ و گسترده او است.

یزدان سبحان آیه را پایان می دهد با این مطلب که سزای بدی و جزای نیکی متکی به علم و اطلاع خدا است، علم و اطلاعی که خدا از حقیقت چیزهایی دارد که به دلها و درونهای مردمان در کلیه اوضاع و احوال زندگانیان می گذرد.

﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ، وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾.

خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده است و از آن روز که شما به صورت جنینهای ناچیزی در درون شکمهای مادرانتان بوده اید، از (تمام نژات و همه جزئیات وجود) شما به خوبی آگاه بوده است و هست.

علم و اطلاع خدا علم و اطلاعی است که مقدم بر ظاهر اعمالشان بوده است و پیش از بروز کردارشان از افعالشان خبر داشته است. علم و اطلاع خدا متعلق به حقیقت ثابت ایشان است، حقیقت ثابتی که آنان از آن آگاهی ندارند، و کسی جز آن که ایشان را آفریده است با آن آشنا نیست. علم و اطلاعی است که وجود داشته است در آن حال که اصل آنان را از زمین می آفریده است، بدان گاه که ایشان هنوز در جهان غیب بوده اند. هنوز آن جنینهایی در شکمهای مادرانشان بوده اند و نور را ندیده اند. علم و اطلاع از حقیقت، پیش از بروز و ظهور، و از سرشت، پیش از کار است.

کسی که این سرشت علم و اطلاع او باشد، هرزه درائی و یاهو سرائی است - بلکه بی ادبی است - اگر انسانی خود را بدو معرفی کند، و حقیقت ذات خود را بدو بشناساند! و خود را در برابر او بستاند و بگوید: من اینم و من آنم:

﴿فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾.

از پاک بودن خود سخن مگوئید، زیرا که او پرهیزگاران را (از همه) بهتر می شناسد.

خدا نیازی به این ندارد که او را به خود رهنمود کنید و

هُمْ أَظْلَمَ وَأَظْفَى. وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى. فَغَشَّاهَا مَا
عَشَى. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى؟ ﴿۶۱﴾

مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةً. أَفَرَأَيْتَ هَذَا الْخَدِيثَ تَعَجَّبُونَ، وَ
تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ، وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ؟ ﴿۶۲﴾

این (پیغمبر، یکی از پیغمبران خدا، و) از زمرة بیم‌دهندگان پیشین است. قیامت نزدیک گردیده است. جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آن را ظاهر و پدیدار کند. آیا از این سخن تعجب می‌کنید و به شگفت می‌افتید؟ و آیا می‌خندید و گریه نمی‌کنید؟ و آیا پیوسته در غفلت و هوسرانی بسر می‌برید؟

﴿فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا﴾

اکنون که چنین است خدا را سجده کنید و او را بپرستید.

آن کسی که:

﴿الَّذِي تَوَلَّى، وَاعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى﴾

کسی که (از پیروی حق) دوری گزیده است، و اندکی بذل و بخشش کرده است و بعد از بذل و بخشش دست کشیده است.

آن کسی که خدا را از کار شگفت خود به شگرف می‌آورد، بنا به گفته برخی از روایتها فرد معین و مشخصی است. آن شخص، اندکی در راه خدا بذل و بخشش کرده است و سپس به خاطر ترس از فقیر شدن و تهیدست گردیدن از بذل و بخش دست کشیده است. زمخشری در تفسیر خود به نام «کشاف» آن شخص را مشخص کرده است و گفته است او عثمان پسر عفان رضی الله عنه است! در این باره داستانی را ذکر کرده است، داستانی که مستند به چیزی نیست، و کسی که عثمان رضی الله عنه را بشناسد، و فطرت او را، و بذل و بخشش فراوان و بدون انقطاع و بدون حساب و کتاب او را نیز در راه خدا بداند، و با عقیده او و تصور او در باره پیامد کار و تلاش، و مسؤولیت شخصی، آشنا باشد، همچون داستانی را نمی‌پذیرد. (۱)

آیا آن کسی را دیده‌ای که (از پیروی حق) دوری گزیده است؟ و اندکی بذل و بخشش کرده است و بعد از بذل و بخشش دست کشیده است؟ آیا او علم غیب دارد، و می‌بیند (که پشت به اسلام کردن و حق را نپذیرفتن و بخل ورزیدن و بذل و بخشش ننمودن، پسندیده و بلامانع است؟). یا بدانچه در تورات موسی بوده است، مطلع و باخبرش نکرده‌اند؟ یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، مطلع و باخبرش نکرده‌اند؟ ابراهیمی که (قهرمان توحید بوده و وظیفه خود را) به بهترین وجه ادا کرده است. (در صحف ایشان آمده است) که هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد. و این که برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است. و این که قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد. سپس (در برابر کارش) سزا و جزای کافی داده می‌شود (و بازگشت همگان در پایان جهان بدو است). و این که قطعاً او است که می‌خنداند و می‌گریاند. و این که قطعاً او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند. و این که او است که جفت‌های نر و ماده را می‌آفریند، از نطفه ناچیزی، بدان گاه که (به رحم) جهانده می‌شود. و این که قطعاً بر خدا است که (رستاخیز را پدیدار و مردگان را) زندگی دوباره بخشند. و این که او است که قطعاً ثروتمند می‌کند و فقیر می‌گرداند. و این که او است خداوندگار ستاره‌ی شعری. و این که او است که عادت نخستین را نابود کرده است. و قوم ثمود را هلاک کرد و از ایشان هیچ باقی نگذاشت. و نیز قوم نوح را قبل از آنان هلاک ساخت. چرا که ایشان از همگان ستمگرت‌تر و سرکش‌تر بودند. و شهرهای زیر و رو شده قوم لوط را فروانداخت. آن را فروپوشاند آنچه می‌بایست آن را فروپوشاند. پس (ای کافر نعمت) آیا به کدام یک از نعمتهای پروردگارت شک و تردید می‌ورزی؟

﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى. أَزِفَتِ الْآزِفَةُ. لَيْسَ لَهَا

۱- زمخشری گفته است: «روایت گردیده است که عثمان رضی الله عنه اموال و دارائی خود را در راه خیر و خیرات صرف می‌کرد. عبدالله پسر سعد پسر ابوسرح که برادر شیری او بود بدو گفت: نزدیک است چیزی برای خودت

چه بسا مراد این آیات فرد خاصی، و یا نمونه‌ای از مردمان باشد. فرق نمی‌کند. زیرا کسی که از این برنامه روی برمی‌گرداند، و از مال یا جان خود در راه این عقیده بذل و بخشش می‌کند، و سپس عطاء را قطع می‌نماید و بخل می‌ورزد و دست بازمی‌دارد - یعنی در طئی طریق ضعیف می‌گردد و از ادامه راه بازمی‌ایستد - کار و بارش عجیب و غریب است، و سزاوار شگفتی و شگرفی است. قرآن مجید از حال و احوال او مناسبتی برای بیان حقائق عقیده و توضیح آن، ترتیب می‌دهد:

﴿أَعْنَدُهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوَ يَرَى؟﴾.

آیا او علم غیب دارد، و می‌بیند (که پشت به اسلام کردن و حق را نپذیرفتن و بخل ورزیدن و بذل و بخش نمودن، پسندیده و بلا مانع است؟).

غیب به خدا اختصاص دارد و بس. کسی جهان غیب را جز خدا نمی‌بیند. هیچ انسانی ایمن از چیزی نیست که در جهان غیب پنهان و نهان گردیده است. بر او است کار نیک خود را پی بگیرد و ادامه بدهد و بذل و بخشش خویش را پیگیری بکند و استمرار ببخشد. در طول زندگانش به عهد و پیمان خود به تمام و کمال وفا بکند و برحذر و هوشیار و بیدار زندگانی را ادامه بدهد. بذل و بخشش نکند و سپس آن را قطع نماید. آخر او را از دست جهان غیب نهان از دیدگان نمی‌رهاند و در برابر آن ضامن سعادت او نمی‌گردد مگر برحذر بودن و کار کردن و وفای به عهد نمودن او، و امیدوار بودنش با همه اینها به مغفرت خدا و مورد پذیرش قرار گرفتن آنها در پیشگاه او.

﴿أَمْ لَمْ يَنْبَأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى، وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى...﴾.

یا بدانچه در تورات موسی بوده است، مطلع و باخبرش نکرده‌اند؟ یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، مطلع و باخبرش نکرده‌اند؟ ابراهیمی که (قهرمان توحید بوده و وظیفه خود را) به بهترین وجه اداء کرده است....

این آئین، قدیم قدیم است. اواخرش به اوائلش متصل

است. اصول و ارکان آن ماندگار و پایدار است. برخی از آن برخی دیگر را در رسالت‌های پیاپی پیغمبران، و در طول زمان و مکان، تصدیق و پشتیبانی می‌کند. این آئین در تورات موسی بوده است، و پیش از موسی در آئین ابراهیم وجود داشته است، ابراهیمی که وظیفه خود را به بهترین وجه اداء کرده است، و در هر چیزی به عهد خود کاملاً وفا کرده است. به وظیفه و عهد خود و کار خود وفای مطلق کرده است، و بدان سزاوار این وصف مطلق شده است. وفائی که در اینجا آمده است در مقابل دست نگاه داشتن و بخل ورزیدن و از خیر و خیرات گسیختن ذکر می‌گردد با این ساختار واژگانی «وَقَى» با تشدید ذکر می‌شود تا هم‌آوا با آهنگ طنین‌انداز و با قافیه مستمر این سوره شود.

آیا چه چیزهایی در تورات موسی، و در صحف ابراهیم بوده است، ابراهیمی که به عهد و پیمان و وظیفه و کار خود به تمام و کمال وفا کرده است و کوشا بوده است؟.. در آنها بوده است:

﴿أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؟﴾.

هیچ کس بار گناهان دیگری را بردوش نمی‌کشد. هیچ کسی بار دیگری را بر نمی‌دارد. نه بار دیگری را سبک می‌دارد، و نه بار دیگری را سنگین می‌نماید. زیرا هیچ کسی نمی‌تواند از بار خود و از گناه خود سبک کند و بردارد و هیچ کسی نمی‌تواند بپذیرد و بر عهده گیرد این که چیزی را از بار و گناه کس دیگری بردارد و بردوش خود کشد!

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾.

نماند. عثمان گفت: من گناهان و لغزش‌هایی داشتم. من با کاری که می‌کنم رضای یزدان بزرگوار را می‌طلبم، و عفو و گذشت او را چشم می‌دارم. عبدالله بدو گفت: شتر ماده‌ات را همراه با زین و یراق آن به من عطاء کن، و من هم همه گناهان تو را برعهده می‌گیرم و تقبل می‌کنم! عثمان آنچه را خواست بود بدو داد و بر او گواهی گرفت، و دست از بذل و بخشش کشید پس این آیات نازل گردید!... این روایتی است که باطل و پوچ بودن آن آشکار و نمایان است. چرا که عثمان این چنین نمی‌اندیشیده است و این چنین نبوده است.

اصحاب بر ما در انجام آن پیشی می گرفتند. در باب قریات، یا به عبارت دیگر در کارهایی که بدانها می توان به خدا تقرب جست، باید به نصوص اکتفاء کرد و بس، و برابر قیاسهای گوناگون و نظرهای مختلف نباید در این زمینه عمل کرد. و اما دعا کردن و صدقه دادن چیزهایی هستند که بر اصول آن اتفاق است، و نصوصی از سوی شارع بر صحت انجام آنها ذکر گردیده است. (۲)

﴿وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ. ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَىٰ﴾.

و این که قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد. سپس (در برابر کارش) سزا و جزای کافی داده می شود.

چیزی از تلاش و کار و کسب هدر نمی رود. چیزی از علم خدا پنهان نمی ماند، و چیزی در ترازوی دقیق خدا نهان نمی گردد. هر شخصی به سزا و جزای سعی و تلاش خود به تمام و کمال می رسد، و هیچ کم و کاستی و هیچ ظلم و ستمی در آن نمی رود.

همچنین در کنار عدالت در جزا و سزا، اصل مسؤولیت فردی مشخص می گردد. ارزش انسانیت انسان تحقق پیدا می کند. انسانیتی که بر این استوار و پایدار است که انسان آفریده رهایی و مسؤول و ایمن بر خویشتن است. انسان بزرگوار است و بدو فرصت کار و تلاش داده می شود. سپس در برابر کارش محاسبه می گردد. بدو اطمینان داده می شود که در جزا و سزا عدالت مراعات می گردد، عدالت مطلق که هوا و هوس آن را به انحراف نمی کشاند، و قصور و کوتاهی آن را بر جای نمی نشاند، و آشنا نبودن با حقائق امور بدان لطمه ای نمی زند و کم و کاستی بدان نمی رساند.

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ﴾.

و این که قطعاً پایان راه به پروردگار تو منتهی می شود (و بازگشت همگان در پایان جهان بدو است).

هیچ راهی در میان نیست مگر راهی که بدو منتهی

و این که برای انسان پاداش و بهره ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است.

این چنین است و بس. به حساب انسان گرفته نمی شود و با او حساب و کتاب نمی رود مگر مطابق چیزی که به دست آورده است و تلاشی که ورزیده است و کاری که کرده است. از اعمال و افعال دیگران چیزی بر او نمی افزایند و بدو نمی دهند، و از اعمال و افعال دیگران چیزی بر او نمی افزایند و بدو نمی دهند، و چیزی از اعمال و افعال او کم نمی کنند تا دیگران بدان دست یابند و بدان برسند. این زندگی دنیوی فرصتی است که بدو داده شده است تا در این فرصت به کار پردازد و به تلاش بنشیند. هر وقت که انسان بمیرد فرصت از دست می رود و کار منقطع می شود. مگر آن چیزی که فرموده پیغمبر خدا ﷺ در این گفتار گهربار آشکارا بر آن رفته است:

﴿إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ أَنْفَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: مِنْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ. أَوْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ مِنْ بَعْدِهِ. أَوْ عِلْمٍ يَنْتَفَعُ بِهِ.﴾ (۱)

هرگاه انسان مرد، عمل او قطع می شود و می گسلد، مگر از سه جهت: از جانب فرزند صالحی که برای او دعا کند. یا از طریق صدقه و بذل و بخششی که بعد از او جاری و بر دوام باشد. و یا از راه دانشی که از آن سود برده شود.

این سه چیز در حقیقت از زمره عملکرد خودش است. از این آیه ارزشمند شافعی رحمه الله و کسانی که از جمله پیروان او هستند چنین برداشت و استنباط کرده اند که هدیه کردن ثواب قرائت قرآن به مردگان نمی رسد، زیرا همچون هدیه ای از جمله عملکرد و فراچنگ آورده ایشان نمی باشد. پیغمبر خدا ﷺ امت خود را به هدیه قرائت قرآن سفارش نفرموده است، و آنان را بدان تشویق نکرده است و برنینگخته است، و ایشان را با نصی یا با اشاره ای بدان رهنمود و رهنمون ننموده است. این کار از کسی از اصحاب رضی الله عنهم نقل نگردیده است. اگر هدیه قرائت قرآن خوب و پسندیده بود

۱- مسلم در صحیح خود - با اسنادی که دارد - آن را از روایت ابوهریره استخراج و نقل کرده است.

۲- مسلم - با اسناد خود - آن را از قول ابوهریره استخراج کرده است.

می‌شود، و هیچ پناهی جز او وجود ندارد، و هیچ منزل و مأوایی جز سرای او در بهشت یا در دوزخ در میان نیست... این حقیقت، ارزش خود را و تأثیر خود را در دگرگونی ذهن و شعور انسان و در تغییر اندیشه و جهان‌بینی او دارد. چه زمانی که انسان احساس می‌کند که سرانجام هر چیزی و هر کاری و هر کسی بدو منتهی می‌شود، از همان آغاز راه به پایانه راه پی می‌برد، پایانه‌ای که گریزی و گزیری از آن نیست. آن وقت انسان خود را و عمل خود را برابر این حقیقت می‌سازد، یا تا آنجا که می‌تواند در این راه به تلاش و کوشش می‌پردازد، و دل او و نگاه او از سرآغاز راه متوجه آن پایانه می‌گردد، و از اوّل بدان نهایت می‌نگرد.

وقتی که روند قرآنی دل انسان را بدان پایانه گشت و گذار و بدان فرجام کار و بار می‌رساند، شتابان او را به زندگی برمی‌گرداند، و آثار مشیت و اراده خدا را در هر مرحله‌ای و در هر حالی از مراحل و احوال زندگی بدو می‌نمایاند:

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَابْكِي﴾.

و این که او است که می‌خنداند و می‌گریاند.

در زیر این نصّ، حقائق زیادی پنهان است. از لابلای آن تصویرها و سایه‌روشنهای الهام‌گرانه برانگیزنده‌ای است... می‌خنداند و می‌گریاند... او است که خاصیت خندیدن و ویژگی گریستن را در انسان پدید آورده است. خندیدن و گریستن رازی از رازهای هستی بشری است. کسی نمی‌داند چگونه این امر صورت می‌پذیرد. چگونه در این دستگاه آمیخته پیچیده به وقوع می‌پیوندد، دستگاهی که آمیختگی و پیچیدگی روانی آن کم‌تر از آمیختگی و پیچیدگی جسمانی آن نمی‌باشد. دستگاهی است که انگیزه‌های روانی و انگیزه‌های جسمانی آن در هم می‌تند و درهم می‌رود و در پدید آوردن خنده و در پدید آوردن گریه با یکدیگر به کار می‌پردازند و خندیدن و گریستن را به راه می‌اندازند.

می‌خنداند و می‌گریاند... خدا است که انگیزه‌های

خندیدن و انگیزه‌های گریستن را در وجود انسان به ودیعت نهاده است. انسان را به گونه‌ای آفریده است که برابر رازهای پیچیده موجود در بدنش، از این کار می‌خندد و از آن کار می‌گرید. فردا می‌خندد از آنچه امروز او را به گریه انداخته است، و امروز می‌خندد از آنچه دیروز او را گریانده است، بدون این که دیوانگی یا بیهوشی در میان باشد. بلکه خندیدن و گریستن مطابق حالت‌های روحی انجام می‌پذیرند، حالت‌هایی که دگرگون و زیر و رو می‌گردند. برابر معیارها و انگیزه‌ها و جاذبه‌ها و دافعه‌ها و حساب‌ها و کتاب‌هایی صورت می‌گیرند که در ذهن و شعور انسان بر یک حال و بر یک وضع ماندگار نمی‌مانند!

می‌خنداند و می‌گریاند... یزدان انسان را در یک لحظه می‌خنداند و می‌گریاند. هریک از خنده و گریه به سبب مؤثره‌ای صورت می‌گیرد که گریبانگیر انسان می‌گردند. چه بسا دسته‌ای از مردمان در برابر چیزی بخندند که دسته دیگری در برابر آن بگریند. چرا که تأثیر آن بر اینان به گونه‌ای باشد و بر آنان به گونه دیگری... انسان همان انسان است. ولی در شرائط و ظروفی قرار می‌گیرد که انسان این لحظه انسان لحظه دیگری نخواهد بود. انسان این لحظه و دم، با انسان آن لحظه و دم، جدای جدا است!

می‌خنداند و می‌گریاند... خود یک انسان، امروز از این کار می‌خندد، و بعد از آن فردا نتیجه این کار گریبانگیرش می‌شود یا پیامدهایش درمی‌رسد و خود او به گریه درمی‌آید! آرزو می‌کند که کاش این کار را نمی‌کرد و نمی‌خندید. زیادت کسانیکه در دنیا می‌خندند و در آخرت می‌گریند، در آنجائی که گریه سودی نمی‌بخشد!

این تصویرها و سایه‌روشنها و دانشها و بینشها و حالها و وضعها، و چیزهای جز اینها زیاد و بسیاری که از لابلای نصّ کوتاهی برمی‌جوشند، و در برابر حسّ و شعور جلوه‌گر می‌آیند. انبوهی از این قبیل چیزها از لابلای نصّ کوتاهی برمی‌دمد و سر می‌زند هر زمان که

و بس!

می میراند و زنده می گرداند... میلیونها مرگ و زندگی به شکلهای مختلف در یک لحظه در جهانهای همه زنده ها برمی جوشند و برمی دمند و پدیدار و نمودار می گردند. در همین یک لحظه، چه اندازه میلیونها میلیون از زنده ها مرده اند، و چه اندازه میلیونها میلیون از زنده ها کوچ و سفر زندگی را آغازیده اند. بدانها راز حیات خزیده است و دمیده است از جایی که و به گونه ای که خودشان نمی دانند، و کسی جز خدا نمی داند! چه بسیارند مرده هایی که فرو افتاده اند و ناگهان خودشان انگیزه ها و اسباب و علل حیات گردیده اند! از این گونه شکلهای و صورتها در طول قرنهای و عصرها چه اندازه زیاد هویدا و پیدا گردیده است، وقتی که مرغ خیال به سوی گذشته دور و دراز بال و پر می گشاید و به پرواز درمی آید، گذشته ای که پیش از وجود انسانها بر این ستاره بوده است و رفته است. انواع ممات و اقسام حیاتی را رها می کنیم که در ستارگان دیگر بوده است و بر سطح آنها گذشته است و به دل انسان نگذشته است و نمی گذرد!

انبوه ها و انبوه ها از تصویرهای مرگ و زندگی در میان است، و این واژه های اندک بدانها اشاره می کنند، و دل بشری را از ژرفاها و ژرفاهایش به تکان درمی آورند، و دل برجای نمی ماند، و تحت تأثیر آواهای گوناگون و صداهای جوراجور، دل از دست می رود و نمی تواند خود را نگاه دارد!

﴿وَأَنَّهُ خَلَقَ الزُّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ﴾.

و این که او است که جفتهای نر و ماده را می آفریند از نطفه ناچیزی، بدان گاه که (به رحم) جهانیده می شود. این حقیقتی است بس شگفت، حقیقتی که در هر لحظه ای به کرات و به مراتب صورت می پذیرد و تکرار می شود. انسان این حقیقت را که جلو چشمان او صورت می پذیرد فراموش می کند. این حقیقت عجیب تر از همه عجایی است که انسان آنها را به تصوّر درمی آورد و

پشتوانه تجربه ها و آزموده های نفس انسان افزایش می گیرد، و هر زمان که انگیزه های خنده و گریه نفس انسانها بهتر بررسی و پژوهش می شود و آگاهیهای نوینی از خندیدن و گریستن نصیب مردمان می گردد. این هم اعجاز است به شکلی از اشکال بسیاری که اعجاز در این قرآن است.

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا﴾.

و این که او است که می میراند و زنده می گرداند. در این نصّ نیز تصویرهای بیشمار در حسّ و شعور پرتوانداز می شود.

می میراند و زنده می گرداند... خدا است که مرگ و زندگی را آفریده است، همان گونه که در سورة دیگری فرموده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾.

همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است.

(ملک ۲)

مرگ و زندگی کاملاً شناخته شده اند. چرا که پیوسته و پیایی روی می دهند. ولی زمانی که انسانها می کوشند سرشت مرگ و زندگی و راز نهان آن دو را از دیدگاه زندگان بررسی و پژوهش کنند، کاملاً مرگ و زندگی پنهان و مخفی هستند!.. مرگ چیست؟ زندگی چیست؟ حقیقت مرگ و زندگی کدام است، وقتی که انسان از لفظ و شکل آن دو بگذرد، لفظی که می شنود و شکلی که می بیند؟ حیات چگونه به پیکر پدیده زنده دمیده است؟ اصلاً حیات چیست؟ حیات از کجا آمده است؟ چگونه حیات با این پدیده آمیخته است و این پدیده انسان گردیده است؟ حیات چگونه راهی را درپیش گرفته است به سوی این پدیده انسان نام یا به سوی سایر پدیده های زنده، و انسان را و جانداران را به مسیر خود، یعنی حیات انداخته است؟ مرگ چیست؟ مرگ چگونه پدید آمده است پیش از این که حیات به پیکره ممات بخزد و بدمد؟ مرگ پس از ترک پیکره های زنده ها چیست و چه می شود؟ مرگ راز نهانی در پس پرده فروانداخته ای است. خدا از آن داند

بر صفحه خیال می نگارد!

نطفه‌ای که جهانیده و پرت می شود . . . ریخته می شود
... نطفه‌ای که ترش‌خی از ترشحات زیاد بدن انسان از
قبیل عرق و اشک و آب دهان است! ناگهان این نطفه
ناچیز پس از دورهٔ مقدر و مقرّر در تدبیر و تقدیر خدا
... ناگهان چه می شود؟ ناگهان انسان می شود! انسان نر
یا ماده‌ای می گردد! چگونه؟ چگونه این پدیدهٔ شگفتی
که - اگر رخ نمی داد - به خیال نمی گذشت که سر و
سامان بگیرد، سر و سامان گرفت و تشکیل و تکمیل
شد؟ این انسان با این ترکیب‌بند پیچیده و آمیزه‌های گره
خورده کجا بوده است؟ در نقطهٔ آبکی آن نطفه کجا
نهان بوده است؟ اصلاً این انسان در کدام یک از
میلیونها میلیون اجزاء فراوان نطفه نهان بوده است؟
استخوان، گوشت، پوست، رگها، موها، ناخنها، نشانه‌ها،
خطها، سیماها، خلق و خواها، و استعدادهای انسان در
کدام اجزاء پنهان و نهان بوده است؟! کجا پنهان و نهان
بوده است در این سلول میکروسکوپی شناور در میان
میلیونها سلول شناور امثال خود در داخل یک نقطه از
آن نطفه‌ای که جهانیده می شود و پرت می گردد؟!
بخصوص ویژگیهای نر و ویژگیهای ماده، در آن سلول
کجا قرار داشته است، سلولی که در پایان گشت و گذار
بردمیده است، و وجود خود را به شکل جنین اعلان و
اعلام داشته است؟!

کدام دل بشری است که در برابر این حقیقت سترگ و
شگرف بایستد. سپس تعادل خود را نگاه دارد یا
خویش‌تنداری و پایداری کند؟ چه رسد به این که منکر
شود و به خود ببالد و بگوید: این سلول همین جوری
پدید آمده است والسلام! همین جوری راه خود را در
پیش گرفته است والسلام! همین جوری به خطّ سیر
خود راهیاب شده است والسلام!.. یا خود را دانشورانه
نشان بدهد و بگوید: این سلول خطّ سیر خود را در
پیش گرفته است به سبب آمادگی و استعدادی که در
ترکیب‌بند آن برای تولید و ادامهٔ نوع خود سرشته شده
است! کار و بار این سلول بسان کار و بار سائر زنده‌ها

و جاندارانی است که با این آمادگی و استعداد مجهّزند!
این تعبیر به نوبهٔ خود به تعبیر دیگری نیاز دارد. آیا چه
کسی در این سلول این آمادگی و استعداد را به ودیعت
نهاده است؟ چه کسی این علاقهٔ نهان را در این سلول
برای حفظ نوع خود با تولید و استمرار دوبارهٔ آن، به
ودیعت گذاشته است؟ چه کسی قدرت تولید و استمرار
همنوع را بدان بخشیده است، بدان موجودی که بسی
ضعیف و ناچیز است؟ چه کسی راه برایش ترسیم کرده
است تا راهیاب در آن گام بردارد و به پیش برود، و این
علاقهٔ نهان در وجودش را پیاده کند؟ چه کسی در آن،
ویژگیهای تولید همانوع را در وجودش سرشته است؟
این عشق و علاقهٔ آن چیست، و چه مصلحتی برای آن
در تولید و استمرار همانوع با همین ویژگیها است؟ اگر
مشیت و ارادهٔ مدبری در فراسوی آن نیست که کاری
را می خواهد، و آن کار را مقدر و مقرّر می دارد، و راه
را برای آن ترسیم می کند؟!

از آفرینش نخستین که همیشه در حال پیدایش و رخ
دادن است و پیوسته تکرار می گردد و کسی منکر آن
نمی باشد، مستقیماً به آفرینش واپسین، یعنی رستاخیز
مردگان و حیات دوباره می پردازد:

﴿وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْآخِرَى﴾

و این که قطعاً بر خدا است که (رستاخیز را پدیدار و
مردگان را) زندگی دوباره بخشد.

آفرینش دوباره و پیدایش حیات مجدد، غیب است،
ولیکن آفرینش نخستین و پیدایش پیشین حیات، دلیل و
بیانگر آن است. دلیل بر امکان وقوع است. چه کسی که
جفت‌های نر و ماده را از نطفه‌ای می آفریند وقتی که
پرت و جهانیده می شود، او قادر و توانا است - بدون
شک - از استخوانهای فرسوده و پوسیده آفرینش را
برگشت دهد و جان بدانها بدمد. چه استخوانهای
فرسوده و پوسیده، ناچیزتر از آیگونهٔ منی نیست که
ریخته و پاشیده می گردد! آفرینش نخستینی که همیشه
در حال پیدایش و استمرار است، دلیل بر حکمت وقوع
رستاخیز با دست قدرتمند کردگار است. این تدبیر نهان

مردمان با آن آشنایند و با دیدگان نشان و دلهایشان آن را در اینجا و آنجا مشاهده می نمایند. پس باید به سرچشمه یگانه داشتن و نداشتن چشم بدوزند، و تنها به خزینه ها و گنجینه های لبریز و آباد آن سرچشمه یگانه بنگرند و چشم بدورند، چون جز آن سرچشمه یگانه، فروتپیده و ویران و خالی و پوچ است!

﴿وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرِی﴾.

و این که او است خداوندگار ستاره شعری.

شعری ستاره ای است که بیست برابر خورشید وزن دارد، و نور آن پنجاه برابر نور خورشید است، و یک میلیون بیش از خورشید از ما دور است.

کسانی بوده اند که ستاره شعری را می پرستیده اند. اشخاصی هم بوده اند که آن را به عنوان ستاره مهم و مؤثری رصد می نموده اند و می پائیده اند. این که قرآن می فرماید یزدان خداوندگار شعری است، جایگاه خود را در سوره دارد، سوره ای که با سوگند به ستاره در وقت غروب آغاز گردیده است، و از کوچ و سفر به جهان بالا (و والای فرشتگان) سخن می گوید. همچنین به بیان و توضیح عقیده توحید و یگانه پرستی می پردازد، و عقیده سست و پوچ شرک را نفی می کند. با این کار، این چرخش و گردش دور و دراز در آفاق و انفس پایان می پذیرد، تا بعد از آن، چرخش و گردش دیگری را در باره قدرت و مشیت خدا بیازد، و از عملکرد قدرت و مشیت خدا در حق یکایک ملت های پیش از ایشان سخن بگوید:

﴿وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ، وَنُوحًا ثَمًّا أَبْنَىٰ. وَمَا أَهْلَكَ نُوحٌ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا أَهْلًا أَطْلَمَ وَأَطْغَىٰ. وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ. فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَنَبَّأُ؟﴾.

و این که او است که عاد نخستین را نابود کرده است، و قوم ثمود را هلاک کرده است و از ایشان هیچ باقی نگذاشته است، و نیز قوم نوح را قبل از آنان هلاک ساخته است. چرا که ایشان از همگان ستمگرتر و سرکش تر بوده اند؛ و شهرهای زیر و رو شده قوم لوط

و تقدیر پنهانی که سلول زنده کوچکی را در راه دور و دراز سختی که در پیش دارد، رهنمود و رهنمون می گرداند تا تبدیل به نری یا ماده ای می شود، همین تدبیر نهان و تقدیر پنهان باید گستره آن فراتر از کوچ زمینی باشد که در آن چیز کاملی صورت نمی پذیرد، و محسن و نیکوکار به پاداش کامل خود نمی رسند، و مفسد و بدکار نیز به کیفر کامل خود رسانده نمی شوند. این بدان علت است که در حساب این تدبیر و تقدیر، آفرینش دیگری و پیدایش برتری است. آفرینش و پیدایشی که در آن هر چیزی کامل می شود. دلالت آفرینش و پیدایش نخستین بر آفرینش و پیدایش واپسین، همراه و همگام با یکدیگر است. این است که در اینجا پیش از آفرینش و پیدایش واپسین، بدان این گونه اشاره ای رفته است (و در ضمن آیات پیشین گنجانده شده است).

در آفرینش و پیدایش نخستین، و در آفرینش و پیدایش واپسین، خداوند هرکس را که بخواهد بی نیاز یا نیازمند می گرداند:

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ﴾.

و این که او است که قطعاً ثروتمند می کند و فقیر می گرداند.

یزدان جهان هرکس را که بخواهد در دنیا از همه بندگان با انواع دارا بودن و از راه های گوناگون بی نیاز می گرداند، دارا بودن مال، تندرستی، فرزندان، دل و درون، اندیشه و بالأخره دارا بودن پیوند با خدا و توشه ای که توشه ای همانند آن نیست.

یزدان جهان هرکس را بخواهد در آخرت با دارائی های آخرت بی نیاز می گرداند! و در دنیا و در آخرت هرکس را از بندگان که بخواهد فقیر می گرداند، و از هر توشه ای که در دنیا اندوخته می شود تهیدست می نماید. مردمان فقیر و بی چیزند. بی نیاز نمی گردند و توشه بر نمی دارند مگر از خزینه ها و گنجینه های خدا. او است که بی نیاز می نماید و دارائی می بخشد. او است که نیازمند می سازد. این هم پسوده ای از واقعیتهای است که

تردید می‌ورزی؟! خطاب به هر فردی، و به هر دلی، و به هر کسی است که به بررسی و واریسی خلق خدا می‌پردازد و در بارهٔ آن می‌اندیشد و نعمت را حتی در بلا هم می‌بیند!

بر بالای نابودگاه‌ها و نقش زمین شدنهای گذشتگانی که پیغمبران را تکذیب کرده‌اند - بعد از عرضه کردن مظاهر مشیت و آثار آن در آفاق و انفس - واپسین آهنگ را نیرومند و ژرف و سخت سر می‌دهد. انگار این آهنگ، سوت خطر است که اندکی پیش از بلای فراگیر رستاخیز بلند می‌گردد:

﴿ هَذَا نَذِيرٌ مِنَ التَّنْذِرِ الْأُولَى. أَرْفَتِ الْأَرْفَةَ. لَيْسَ هَذَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةً ﴾.

این (پیغمبر، یکی از پیغمبران خدا، و) از زمرهٔ بیم‌دهندگان پیشین است. قیامت نزدیک گردیده است. جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آن را ظاهر و پدیدار کند.

این پیغمبری که در بارهٔ رسالت و بیم دادن او به ستیزه می‌پردازید، پیغمبری از پیغمبران پیشین است، پیغمبرانی که در پی ایشان روی داد آنچه روی داد! قیامت نزدیک گردیده است. قیامتی که همه چیز را درهم می‌نوردد و جارو می‌زند و با خود می‌برد. این همان طامه^(۱)، یعنی بلای سخت و فراگیر است. این همان قارعه^(۲)، یعنی بلای بزرگ و کوبنده است. همان طامه و قارعه‌ای است که این پیغمبر آمده است شما را از آن بترساند و برحذرتان گرداند. او به عبارت دیگر هول و هراس‌آفرینی است که جز خدا کسی نوع و موعد آن را نمی‌داند، و کسی جز خدا نمی‌تواند آن را پدیدار و همچنین برطرف گرداند:

﴿ لَيْسَ هَذَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةً ﴾.

جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آن را ظاهر و پدیدار کند.^(۳) در حالی که خطر فراگیر نزدیک است، پیغمبر بیم‌دهنده

را فروانداخته است. آن را فروپوشانده است آنچه می‌بایست آن را فروپوشاند. پس (ای کافرِ نعمت) آیا به کدام یک از نعمتهای پروردگارت شک و تردید می‌ورزی؟

این چرخش و گردشی است تند و سریع. این چرخش و گردش شتابان از توقّف کوتاهی بر نابودگاه‌ها و نقش زمین شدنهای هر ملت است. پسودهٔ سخت و درشتی است که به ذهن و شعور سوزن فرو می‌برد و بیدار و هوشیارش می‌گرداند.

خوب، بندهٔ قرآن در موارد زیادی با عاد و ثمود و قوم نوح آشنائی پیدا می‌کند! مؤتفکه همان ملت لوط است. از دروغ‌پردازیهایی شاخدار و بهتان و تهمت و ضلالت، زیر و رو شدند ... خداوند ایشان را به دوزخ فرو انداخت و نابودشان کرد.

﴿ فَعَسَاهَا مَا عَشِيَ ﴾.

ایشان را فروپوشاند آنچه که فروپوشاند.

این گونه نامعلوم و ستبر و سترگ و هراس‌انگیزی که از لابلای آن تصویرهای هلاک و نابودی و به دل زمین فرو بردن و توبیخ کردن دیده می‌شود، هلاک و نابودی و به دل زمین بردن و توبیخ کردنی که هر چیزی را دربر می‌گیرد و هر چیزی را می‌پوشاند، بدان‌گونه که دیده و شناخته نمی‌شود.

﴿ قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى ﴾.

پس (ای کافرِ نعمت) آیا به کدام یک از نعمتهای پروردگارت شک و تردید می‌ورزی؟

در این صورت آن نابودگاه‌ها و نقش زمین شدنهای نعمتها و لطفهای خدا بوده است. مگر خدا شر را از میان نبرده است؟ مگر حق را به جان باطل نینداخته است و حق مغز باطل را فروپاشانده است و دمار از روزگارش برآورده است و نابود گردیده است؟ آیا خدا در سرزمینهای ایشان نشانه‌هایی برجای ننهاده است برای کسانی که بیندیشند و هوشیار و بینا گردند؟ آیا همهٔ اینها نعمتها و لطفهای خدا نیست؟ پس ای کافر نعمت آیا به کدام یک از نعمتهای پروردگارت شک و

۱- نگا: نازعات/۳۴. (مترجم)

۲- نگا: القارعه/۱. (مترجم)

۳- معنی دیگر آیه: جز خدا هیچ کس نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند. (مترجم)

بدین خاطر سجده بردند. در حالی که مشرک بودند باز هم سجده بردند. همان مشرکانی سجده بردند که در باره وحی و قرآن ستیزه می کردند. در باره خدا و پیغمبر نیز ستیزه می کردند!

سجده بردند زیر ضربات این پتکهای هراس انگیزی که بر دلهایشان فرود می آمد، در آن حال که پیغمبر ﷺ این سوره را بر ایشان تلاوت می فرمود. مسلمانان و مشرکان با همدیگر سجده بردند. این یکی سجده برد و آن دیگر سجده کرد. همگان سجده کردند و کرنش بردند. مسلمانان و مشرکان سجده بردند. نتوانستند در برابر تأثیر این قرآن مقاومت کنند. نتوانستند در برابر این سلطه و قدرت خویشان را نگاه دارند... آن گاه پس از مدتی بیدار و هوشیار شدند. از سجده بردن خود گیج و ویج گردیدند، همان گونه که گیج و ویج سجده بردند!

در باره این سجده بردن روایتها پیایی آمده اند. بعد از آن، در باره علت این واقعه عجیب و غریب، اختلاف پیدا کرده اند. البته این واقعه در حقیقت عجیب و غریب نیست. چرا که پیدایش این رخداد بر اثر تأثیر این قرآن عجیب و غریب است، تأثیر شگفت و شگرفی که قرآن در دلهای آنها دارد!



این حادثه ای است که روایتها پیایی آمده اند و متواتر شده اند، حادثه سجده بردن مشرکان همراه با مسلمانان. این که مشرکان همراه با مسلمانان از دیدگاه من نیاز به بررسی و پژوهش داشت. می بایستی علت و سبب آن را جستجو کرد. این دیدگاه من بود پیش از این که یک تجربه آگاهانه و ویژه ای برایم رخ دهد و علت این واقعه را روشن گردانند، و سبب اصلی آن را پدیدار و نمودار سازد.

روایتها دروغین و ناروایی را در باره داستان غرانیق خوانده بودم. داستانی که ابن سعد آن را در کتاب طبقات خود نقل کرده است، و ابن جریر طبری نیز آن را در تاریخ طبری ذکر نموده است. بعضی از مفسران هم این

دلسوز، شما را به سوی نجات دعوت می کند، جای شگفت است که شما ویلان می روید و حیران می گردید و بسی خبر بسر می برید و روزگار را به بازیچه می گذرانید، و برای حاضر و آماده شدن و ایستادن در پیشگاه خدا ارزشی قائل نیستید و بدان توجهی نمی کنید و از خواب غفلت بیدار نمی گردید و هوشیار نمی شوید.

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّحْدِثَ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ؟ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ...﴾.

آیا از این سخن تعجب می کنید و در شگفت می افتید؟ و آیا می خندید و گریه نمی کنید؟ و آیا پیوسته در غفلت و هوسرانی بسر می برید؟...

این سخن، جدی و بزرگ است. بر دوش انسانها وظائف و واجباتی می اندازد، در حین این که ایشان را به سوی برنامه کاملی سوق می دهد و می کشاند. پس از چه چیز تعجب می کنند؟ و از چه چیز می خندند؟ این جدیت قاطعانه، و این مسؤولیتها و پیامدهای بزرگ، و آنچه در انتظار مردمان از حساب و کتاب زندگانی آنان در زمین است، همه و همه گریستن را سزاوارتر از خندیدن در حق جایگاهی می سازد که جدی است و شوخی بردار نیست، و در حق هول و هراس و غم و اندوهی که در پی دارد.

در اینجا روند قرآنی بر سرشان فریاد می زند، فریادی که پژواک آن در همه جا می پیچد، و به گوشها و دلهایشان فرو می خورد، و به سوی چیزی دعوتشان می کند که لازم است با انجام آن خویشان را دریابند، چه آنان بر لبه دوزخ قرار دارند:

﴿فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا﴾.

اکنون که چنین است خدا را سجده کنید و او را بپرستید.

این فریاد تکان دهنده و بیهوش کننده ای که در روند قرآنی و در این سایه روشنها است فریادی است که بعد از این دیباچه طولانی قرار می گیرد و دلهای آن به لرزه در می آید.

داستان را روایت کرده‌اند، بدان‌گاه که به این فرموده یزدان بزرگوار رسیده‌اند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّيَ الْاَلُ الشَّيْطَانُ فِيْ اٰمَنِيَّتِهٖ، فَيَنْسُخُ اللّٰهُ مَا يُلْقِى الْاَلُ الشَّيْطَانُ، ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ اٰيَاتِهٖ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ...﴾ (الح).

ما پیش از تو رسولی و نبی‌ای را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است اهریمن (با ایجاد وسوس و اباطیل در دل شنوندگان سست ایمان، و با پخش یاهوهرائی توسط ذرّیه و دار و دسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه‌گر ساخته است). اما خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است (و شبهات و ترهات اهریمنان انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است) و سپس آیات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلائل نابجای نیرنگ‌بازان بی‌مایه و دسیسه‌بازان بی‌پایه) پایدار و استوار داشته است، زیرا که خداوند بس آگاه (از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان‌صفقتان بوده و همه کارهایش از روی فلسفه و) دارای حکمت است (و لذا اهریمن و پیروان او را همیشه مهلت داده است تا به دسائس و وسوس خود بپردازند) ... تا آخر ... (حج/۵۲)

اینها روایت‌هایی هستند که ابن کثیر - خداوند بدو پاداش خیر دهد - در باره آنها گفته است: «ولی این روایتها از راه‌هایی نقل گردیده‌اند که همه به شیوه مرسل بوده، و آنها را مستند به وجه صحیح و راه درستی ندیدم».

روایتی که بیش از همه این روایتها شرح و بسط دارد، و کم‌تر از همه آنها غرق در خرافه‌گویی و تهمت زدن به پیغمبر خدا ﷺ است، روایت ابن ابی حاتم است. او گفته است: موسی پسر ابوموسی کوفی، محمد پسر

اسحاق شبی، محمد پسر فلیح، برایمان از موسی پسر عقبه، و او از ابن شهاب، روایت کرده‌اند که ابن شهاب گفته است: سورة نجم نازل گردید. مشرکان می‌گفتند: اگر این مرد در باره معبودها و بت‌های ما خوب می‌گفت و از ایشان به خیر یاد می‌کرد، او را و یاران او را به رسمیت می‌شناختیم و بدیشان اقرار و اعتراف می‌کردیم. ولی او در باره کسانی از یهودیان و مسیحیان که با آئین او مخالف هستند چیزی نمی‌گوید و از ایشان به بدی یاد نمی‌کند، و بدی و دشنامی که به معبودها و بت‌های ما می‌دهد به یهودیان و مسیحیان نمی‌دهد. اذیت و آزار و تکذیب‌کردنهای مشرکان، پیغمبر ﷺ و یارانش را سخت می‌آزرد، و گمراهی مشرکان پیغمبر ﷺ را اندوهناک و غمزه کرده بود. آرزو می‌کرد مشرکان هدایت یابند و راهیاب گردند. هنگامی که خداوند این سوره را نازل کرد، پیغمبر فرمود:

﴿اَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ، وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْاٰخِرَىٰ؟﴾.

آیا چنین می‌بینید (و این‌گونه معتقدید) که لات و عزی، و منات، سومین بت دیگر (معبود شما و دختران خدایند، و دارای قدرت و عظمت می‌باشند؟).

اهریمن همراه با آن آیات، در آنجا که یزدان سبحان از طاغوتها سخن می‌گوید، واژه‌هایی را القاء کرد. این بود پیغمبر ﷺ فرمود:

﴿وَإِنَّهُمْ لَهُنَّ الْغُرَانِيقُ الْعُلَىٰ، وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَهَىٰ الَّتِي تُرْجَىٰ...﴾.

«از جمله آنها غرانیق والامقام هستند، و قطعاً شفاعت آنها جای امیدواری است...».

این واژگان، ناشی از سجع و فتنه شیطان بود... این دو جمله در دل هر مشرکی از اهالی مکه مؤثر افتاد. دهان به دهان آن را روایت و نقل مجالس کردند، و بدان به یکدیگر مژده دادند، و گفتند: محمد به آئین نخستین خود و آئین قوم خود برگشته است... هنگامی که پیغمبر ﷺ به آخرین بخش سورة نجم رسید سجده برد، و همه کسانی که در خدمتش بودند - اعم از

خشنودی قریش و سازش با ایشان، غرانیق را در لابلای آیات قرآنی ذکر کرده است!!! حاشا و کلاً هرگز پیغمبر خدا ﷺ چنین کاری نکرده است و چنین سخنی نفرموده است.

در همان مرحله نخست همه این روایت‌هایی را مردود دانسته‌ام و به ترک آنها گفته‌ام... این روایت‌ها گذشته از این که با عصمت نبوت و با محافظت یزدان از قرآن از هرگونه یاه و تحریفی، مخالفت دارند و جفا می‌نمایند، خود روند این سوره قاطعانه آن روایت‌ها را نفی می‌کند. چرا که روند این سوره بر آن است که عقیده مشرکان را در باره معبودها و خداگونه‌ها، و افسانه‌های مشرکان در باره آنها را سست گرداند. دیگر چه جای این است که این دو عبارت در لابلای روند این سوره ذکر گردد. حتی کسی که گفته است: شیطان این عبارت را تنها به گوش مشرکان رساند، نه مسلمانان، سخنش یاه و ناروا است. زیرا مشرکان عرب بودند، و با زبان خود آشنائی داشتند، و آن را خوب درک و فهم می‌کردند. آنان وقتی که این دو عبارت پفیده و وراآمده را می‌شنیدند، و بعد از آنها این آیات را گوش می‌کردند: ﴿الْكُمْ اَلذَّكَرَ وَلَهُ الْاُنْثٰی؟ تَلْکَ اِذَنْ قَسَمَ ضَیْرٰی. اِنْ هٰی اِلَّا اُنْثَآءٌ سَمِیْتُمْوْهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ، مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ...﴾... الخ...

آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم‌ارزش‌تر از پسرانند؟! در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه‌ای است. اینها فقط نام‌هایی (بی‌محتوا و اسم‌هایی بی‌مسمی) است که شما و پدران‌تان (از پیش خود) بر آنها گذاشته‌اید. هرگز خداوند دلیل و حجتی (بر صحت آنها) نازل نکرده است ... تا آخر ...

و پس از آن می‌شنیدند:

﴿اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ لَیَسْمُوْنَ الْمَلٰٓئِکَةَ تَسْمِیَةَ الْاُنْثٰی وَ مَا لَهُمْ بِهٖ مِنْ عِلْمٍ. اِنْ یَتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنَّ الظَّنَّ لَا یُعْیٰی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا﴾.

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را با

مسلمان و مشرک - سجده بردند، مگر ولید پسر مغیره که مرد کهنسالی بود. او مشت‌های خاک برداشت و بر آن یک مشت سجده برد. هر دو دسته مسلمانان و مشرکان از سجده بردن دسته جمعی خود به دنبال سجده بردن پیغمبر تعجب کردند. مسلمانان از سجده بردن مشرکان در شگفت شدند، وقتی که دیدند مشرکان بدون ایمان و یقینی که داشته باشند با ایشان به سجده افتادند. مسلمانان چیزی را نشنیده بودند که شیطان به گوش‌های مشرکان رسانده بود... مشرکان هم اطمینان پیدا کرده بودند از آنچه شیطان به دل پیغمبر خدا ﷺ افکنده بود، و این را به مشرکان گفته بود که پیغمبر خدا ﷺ همچون چیزی را در این سوره قرائت و تلاوت کرده است. این بود که مشرکان برای معبودها و بت‌های خود به سجده افتادند. این سخن در میان مردم پخش گردید، و شیطان هم آن را شائع کرد، تا بدانجا که به سرزمین حبشه، و به گوش مسلمانانی رسید که در آنجا بودند. یعنی به گوش عثمان پسر مظعون و یارانش رسید و بدیشان گفتند: اهل مکه جملگی ایمان آورده‌اند و مسلمان گردیده‌اند و با پیغمبر خدا ﷺ نماز خوانده‌اند. نحوه سجده بردن ولید پسر مغیره بر روی مشت‌های خاک نیز به گوش‌شان رسید. برایشان گفتند که مسلمانان در مکه در امن و امان بسر می‌برند و ترس و خوفی در میان نیست. آنان با عجله به سوی مکه حرکت کردند... خداوند آنچه را که اهریمن القاء کرده بود منسوخ فرمود و آیات خود را محکم و متقن کرد، و قرآن را از افتراء و سخنان دروغین زدود و پاک نمود. مشرکان هم به گمراهی خود برگشتند و به دشمنانگی خود با مسلمانان ادامه دادند، و برایشان سخت گرفتند... (سخن ابن ابی حاتم به پایان آمد).

روایت‌های دیگری نقل گردیده است که دارای جسارت و پروئی بیشتری برای تهمت زدن و دروغ شاخدار سر هم کردن و گفتار غرانیق را به پیغمبر خدا ﷺ نسبت دادن، در میان است. آن روایت‌های دروغ‌بینی که می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ با رضا و رغبت خود برای

نامهای زنان و صف و نامگذاری می‌کنند. ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند (و از نر و ماده بودن فرشتگان کاملاً بی‌خبرند) و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند، و ظن و گمان هم (در بخش اعتقادات، به کسی سودی نمی‌رساند، و انسان را) بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند.

و پیش از آن می‌شنیدند:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾.

چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و (با وجود عظمت و بزرگواریشان) شفاعت ایشان سودی نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد، مگر بعد از آن که خدا بخواهد به کسی (که شفیع است) اجازه دهد، و (از مشفوع‌له) راضی و خشنود گردد.

وقتی که این چیزها را در روند کلی سوره می‌شنوند آنان قطعاً با پیغمبر ﷺ به سجده نمی‌روند و کرنش نمی‌برند. زیرا رشته کلام راست و درست در نمی‌آید، و مدح و ثنای معبودها و خداگونه‌ها و بت‌هایشان، و بیان این که آنها دارای شفاعت هستند و شفاعتشان جای امیدواری است، راست و درست نمی‌گردد و با یکدیگر نمی‌خواند. مشرکان عرب کردن نبودند بسان آن کسانی که چنین روایت‌هایی را سرهم کرده‌اند و به دروغ به خدا و پیغمبرش چنین چیزی را نسبت داده‌اند، روایت‌هایی که خاورشناسان مغرض و کینه‌توز یا جاهلان و نادانان آنها را قاپیده‌اند و انگیزهٔ راژخانی نموده‌اند!

چنین چیزی سبب این نگردیده است که مشرکان سجده ببرند. این چیز هم سبب نگردیده است که مهاجران از حبشه برگردند و دیگر باره همراه با برخی دیگر از مسلمانان به حبشه بروند. بلکه به سبب و علت دیگری جدای از این مسئله، سجده بردن مشرکان، و برگشتن مهاجران صورت پذیرفته است.

در اینجا فرصت نیست در بارهٔ برگشتن مهاجران و عودت ایشان همراه دیگران به حبشه، پژوهش و بررسی شود. . . ولی کار سجده بردن چیزی است که در این مناسبت بدان می‌پردازیم:

مذتها بود در بارهٔ سببی پژوهش می‌کردم که ممکن است موجب همچون سجده بردنی شده باشد. گاهی به دلم می‌گذشت که احتمال دارد چنین سجده بردنی روی نداده است. بلکه تنها روایتی است نقل گردیده است تا برگشتن مهاجران از حبشه پس از دو یا سه ماه بدان توجیه شود. این هم کاری بوده است که نیاز به علت و سبب داشته است.

وقتی که من این چنین بودم، آن تجربهٔ روحانی ویژه به من دست داد، تجربهٔ ویژه‌ای که قبلاً بدان اشاره کردم. با جمعی از دوستان شب‌نشینی داشتیم. ناگهانی صدای قاری قرآنی در نزدیکیهای ما بلند گردید و به گوشهایمان رسید. سورةٔ نجم را می‌خواند. سخنانمان قطع گردید. سراپا گوش شدیم، تا در برابر قرآن مجید سکوت کنیم و آیات آسمانی را بشنویم. صدای دلنشین قاری القرآن مؤثر بود. قرآن را زیبا تلاوت می‌کرد.

کم‌کم به عالم آنچه می‌خواند رفتم و زیستم. با دل محمد ﷺ زیستم، در آن کوچ و سفری که به جهان والای فرشتگان داشت. با محمد ﷺ همراه شدم که داشت جبرئیل علیه السلام را به صورت فرشتگی خودش می‌دید، صورتی که خدا او را بر آن آفریده است. آن رخدادی که بسی شگفت است اگر انسان در باره‌اش بیندیشد و تلاش کند آن را به تصوّر درآورد. با محمد ﷺ بسر می‌بردم در حالی که او کوچ و سفر آسمانی و آزاد از قید و بند را سپری می‌کرد. در کنار سدرهٔ المنتهی بود، آنجا که بهشت خدا است و منزل و مأوای پرستشگران خدا است. با محمد ﷺ بودن بدان اندازه که خیالم مرا کمک می‌کرد، و مرغ اندیشه‌ام بال و پر می‌زد. بدان اندازه که ذهن و شعور و احساسم قد می‌کشید و توانائی داشت. . . احساس او را دنبال می‌کردم و به خود می‌گفتم چه حالی داشته است بدان گاه که افسانه‌های مشرکان را پیرامون فرشتگان و پرستش کردن ایشان و دختر خدا بودن آنان و ماده بودنشان را می‌شنیده است. . . تا آخر آن خیالبافیها و خرافه‌های خنده‌آوری که می‌شنیده است، خیالبافیها و

آیا از این سخن تعجب می کنید و به شگفت می افتید؟ و
آیا می خندید و گریه نمی کنید؟ و آیا پیوسته در غفلت و
هوسرانی بسر می برید؟

هنگامی که شنیدم:

﴿فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا﴾.

اکنون که چنین است خدا را سجده کنید و او را
بپرستید.

لرزه ای که به دلم افتاده بود واقعاً به یکایک بندها و
مفصلهای وجودم خزید. اندامهای ظاهری هم به لرزه
افتادند. لرزش اندامها محسوس بود. نتوانستم پایداری
کنم. همه پیکرم به لرزه و رعشه درآمد. نتوانستم
بایستم و خویشتنداری کنم. نتوانستم جلو شر شر
اشکهایم را بگیرم. هرچه کردم و تلاش نمودم نتوانستم
اشکهای ریزان را نگاه دارم. اشکها می ریخت و
می ریخت!

در این لحظه فهمیدم که رخداد سجده بردن درست بوده
است. علت آن هم به ذهن نزدیک است. علت آن همان
سلطه شگفت و شگرفی است که این قرآن دارد، و این
آهنگهای متزلزل کننده ای است که در روند این سوره
است. این هم اولین باری نبود که سوره نجم را
می خواندم یا می شنیدم. ولیکن این سوره این بار تأثیر
شگفتی داشت، و این پاسخ از من برخاست ... این،
راز قرآن است ... لحظه های ویژه ای است که وعده
آنها به گوش رسیده است، ولی نمی توان انتظارشان را
کشید. در این لحظه ها است که آیه ای یا سوره ای دل را
می پساید، و جایگاه پذیرش و پاسخگوئی را لمس
می نماید. آن پسوده ای که به دل می رسد به تمام و
کمال قدرت و قوت می رسد و سخت تأثیر می گذارد، و
از آن سرچشمه می گیرد و می شود، آنچه که سرچشمه
می گیرد و می شود!

لحظه ای مثل این لحظه، دل جملگی حاضران را پسوده
است، در آن حال و احوالی که محمد ﷺ این سوره
را می خوانده است، این سوره را با تمام وجودش
می خوانده است، و در میان تصویرها و پرتوهایش

خرافه هائی که به محض شنیدن از دل و دیده می افتند.
در برابر هستی انسان ایستادم که داشت از زمین پدید
می آمد. در برابر جنینها ایستادم بدانگاه که در
شکمهای مادرانند، و علم خدا آنان را می باید و ایشان
را احاطه می نماید.

وجودم به لرزه درآمد بر اثر این پتکهای پسوده های
پیایی در واپسین بند این سوره ... غیب پنهان و نهان
است. کسی جز خدا آن را نمی بیند. عمل نوشته
می شود، و چیزی از آن از حساب و کتاب و سزا و
جزای یزدان در نمی رود و مخفی نمی شود. سرانجام
همگان به سوی یزدان جهان برمی گردند، و از هر راهی
که بندگان در پیش می گیرند به پیشگاه دادگاه او
می رسند. دسته های خندان و دسته های گریان، و
جملگی مردگان، و همگی زندگان، به سوی یزدان برده
می شوند. نطفه در تاریکیها به راه خود رهنمود و
رهنمون می گردد. گامهای خود را برمی دارد، و
رازهایش برملا می شود و سر برمی زند و ناگهان نطفه،
پسر یا دختر می گردد. آفرینش دوباره و رستاخیز
مردگان، جایگاه های نقش زمین شدن و تار و مار
گردیدن گذشتگان، شهرهائی که زیر و رو و نابود
گردیده است، و بر سر اهالی آنجا آمده است آنچه آمده
است، و ایشان را فرا گرفته است آنچه فرا گرفته است!..
گوش به صدای واپسین پیغمبر بیم دهنده فرا دادم.
صدائی را با گوش جان شنیدم که پیش از بلای بزرگ و
فراگیر قیامت در می رسد:

﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى. أَرَفَتِ الْأَرْفَةُ لَيْسَ لَهَا
مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ﴾.

این (پیغمبر، یکی از پیغمبران خدا، و) از زمره
بیم دهندگان پیشین است. قیامت نزدیک گردیده است.
جز خدا هیچ کس نمی تواند آن را ظاهر و پدیدار کند.

آن گاه فریاد واپسین در رسید، و سرپای وجودم در
برابر این تهدید و بیم به لرزه افتاد و فروتپید:
﴿أَفَنُفِئَ هَذَا الْخَبِيثِ تَعْجَبُونَ، وَ تَضْحَكُونَ وَلَا
تَبْكُونَ، وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ؟﴾.

قاری القرآن می شنیدم. فرق این دو بسیار است، و بدون شک فرق این یکی با آن یکی نه درخور شمار است!

دوم: آن مشرکان نیز دل‌هایشان از لرزه و رعشه در امان نبوده است، در آن حال و احوالی که به محمد ﷺ گوش فرامی داده‌اند. تنها ستیز و سرکشی ساختگی بوده است که میان ایشان و میان اعتراف و اقرار فاصله انداخته است... دو رخداد زیر، گواه بر این است که لرزه و رعشه به دل‌های مشرکان افتاده است:

ابن عساکر در بارهٔ شرح حال عتبه پسر ابولهب روایت کرده است و گفته است: محمد پسر اسحاق از عثمان پسر عروه، و از ابن زبیر، و ابن زبیر از پدرش، و پدرش از هناد پسر اسود، نقل نموده است که گفته است: ابولهب و پسرش عتبه آمادهٔ سفر به سوی شام شدند. من هم با آنان آماده شدم. پسر ابولهب عتبه گفت: به خدا سوگند به سوی محمد می‌روم، و او را در بارهٔ خدایش - سبحانه و تعالی - می‌آزارم. پس به سوی محمد رفت و به نزد او رسید. گفت: ای محمد، من باور ندارم به:

﴿دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى...﴾.

(جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت، تا آن که فاصلهٔ او (و محمد) به اندازهٔ دو کمان یا کم‌تر گردید.

پیغمبر ﷺ فرمود:

﴿اللَّهُمَّ سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبًا مِنْ كَلَابِكِ﴾.

خداونداسگی از سگهای خود را بر او چیره گردان.

عتبه از پیش محمد برگشت و به نزد پدرش آمد. ابولهب به پسرش گفت: فرزند گرامیم به محمد چه گفتی؟ آنچه بدو گفته بود برای پدرش نقل کرد. ابولهب گفت: او به تو چه گفت؟ گفت: او به من گفت: خداوندا سگی از سگهای خود را بر او چیره گردان. ابولهب گفت: فرزند گرامیم از دعای او علیه تو ایمن نیستم!.. راه شام را در پیش گرفتیم تا رسیدیم به آبراه که در سد است. در کنار دیر راهبی فرود آمدیم. راهب گفت: ای گروه عرب، چه چیز شما را بدینجا کشانده است و شما

می‌زیسته است، تصویرها و پرتوهای که بارها و بارها خودش در میان آنها زیسته است و بسر برده است. در این لحظه سراسر قدرتهای پنهان و نیروهای نهان در این سوره، از لابلای نغمه‌های صدای محمد ﷺ به اعصاب شنوندگان می‌ریخت. شنوندگان بر خود می‌لرزیدند و می‌شنیدند:

﴿فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا﴾.

اکنون که چنین است خدا را سجده کنید و او را بپرستید.

محمد ﷺ و مسلمانان سجده می‌برند... پس آنان هم سجده می‌برند.

چه بسا گفته شود: تو کار ایشان را بر لحظه‌ای قیاس می‌کنی که بر سرت آمده است، و با تجربه‌ای می‌سنجی که خودت آن را چشیده‌ای و رنج آن را برده‌ای. تو که مسلمان هستی. بدین قرآن اعتقاد داری. این قرآن در وجود و هستی تو تأثیر ویژه‌ای دارد... ولی آنان مشرک بوده‌اند و ایمان نداشته‌اند، و این قرآن را نپذیرفته‌اند و بدان معتقد نبوده‌اند!..

در پاسخ می‌گوئیم: دو چیز را از مدّ نظر به دور ندارید، دو چیزی که ارزش و اعتبار خود را در رویارویی با این سخنی دارند که گفته می‌شود:

اول: آن کسی که سورهٔ نجم را می‌خوانده است محمد ﷺ پیغمبر خدا بوده است. آن که این قرآن را مستقیماً از سرچشمه‌اش برمی‌گرفت، و با آن می‌زیست و برای آن می‌زیست. آن اندازه قرآن را دوست می‌داشت وقتی که قرآن را از کسی می‌شنید که در خانه‌اش آن را قرائت و تلاوت می‌کرد، پاهایش سنگینی می‌کرد و گام از گام بر نمی‌داشت و در کنار در می‌ایستاد و بدان گوش فرامی‌داد تا قرائت و تلاوت آن شخص به پایان می‌آمد! محمد ﷺ مخصوصاً با این سوره لحظه‌هایی می‌زیست که در جهان والای فرشتگان با آن لحظه‌ها زیسته بود. با این سوره هم‌ره روح‌الأمین جبرئیل زیسته بود و او را در شکل فرشتگی خود دیده بود... ولی من تنها این سوره را از

رخداد دوم که مربوط به عتبه پسر ابوربیعه است، چنین است: قریش عتبه پسر ابوربیعه را به سوی محمد ﷺ فرستادند، تا با او گفتگو کند در باره این که دست از کاری بردارد که قریش را متفرق کرده است و از معبودها و خداگونه‌ها و بت‌هایشان بدگوئی و عیبجوئی نموده است. اگر دست از این کار بکشد هرچه بخواهد از مال یا ریاست و یا ازدواج با زن، بدو بدهند. وقتی که عتبه پسر ابوربیعه پیام خود را رساند، پیغمبر

خدا ﷺ بدو فرمود:

(أَفَرَعْتَ يَا أَبَا الْوَلِيدِ؟)

«ای ابولید سخت تمام شد؟»

گفت: بلی ... فرمود:

(فَاسْمَعْ مِنِّي).

«پس از من بشنو».

گفت: چنین می‌کنم ... فرمود:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. حَم. تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾.

به نام خداوند بخشنده مهربان. حا. میم. (این کتابی است که از طرف خداوند بخشایشگر مهرورز نازل گردیده است. کتابی است که آیات آن تفصیل و تبیین شده است (و واضح و روشن گشته است. یعنی) قرآن که به زبان عربی است، برای قومی (فهم معانی آن آسان) است که اهل دانش باشند. قرآن بشارت‌دهنده (مؤمنان به نعمت‌های فراوان و جاویدان) و ترساننده (کافران به عذاب دردناک و سرمدی یزدان) است. ولی (تشویق و تهدید قرآن در دل متعصبان لجوج بی‌اثر است) و اکثر آنان (از حق و حقیقت رویگردانند و این است که (روح شنوائی و پذیرائی را از دست داده‌اند و کوئی که کند و) هیچ نمی‌شنوند. (فضلت ۱-۴)

سپس آیات را ادامه داد تا رسید به این فرموده یزدان بزرگوار:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ: أَنْذَرْتُكُمْ ضَاعِقَةً مِثْلَ ضَاعِقَةِ

را در اینجا نازل گردانیده است؟ در اینجا شیرها می‌گردند و به دنبال شکارند همان‌گونه که گوسفندان می‌گردند و می‌چرند! ابولهب گفت: ای عرب‌ها شما که سن و سال زیاد مرا و حتی را که بر شما دارم می‌دانید. این مرد (یعنی محمد) بر پسرم دعا کرده است، به خدا سوگند از دعای او ایمن نیستم. پس کالاهای خود را در این دیر جمع کنید، و آنها را زیر پسرم بگسترانید. آن‌گاه دور و بر او کالاهای دیگر را بچینید ... ما هم چنین کردیم. شیری بیامد. چهره‌هایمان را بوئید. وقتی که خواسته خود را نیافت، خود را جمع کرد و بالای کالاهای پدید. چهره عتبه را بوئید. سپس پنجه‌ای بر او زد و سرش را کند. ابولهب گفت: من که می‌دانستم پسرم از دعای محمد نمی‌تواند دربرود و بگریزد!

این رخداد نخستین و در باره ابولهب بود، ابولهبی که سرسخت‌ترین دشمنان محمد ﷺ و کینه‌توزترین ایشان بود. کسی بود که خودش و خانواده‌اش مردمان را بر ضد محمد ﷺ متحد و متفق می‌کردند و برمی‌شوراندند. همان کسی است که در قرآن او و خانواده‌اش نفرین گردیده‌اند.

﴿تَبَّتْ يُدَا أُبَى هَبٍ وَ تَبَّ. مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ. سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ هَبٍ. وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ. فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾.

نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد. دارائی و آنچه (از شغل و مقام) به دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند (و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند). به آتش بزرگی درخواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه‌کش و شعله‌ور خواهد بود. و همچنین همسرش که (در اینجا آتش بیار معرکه و سخن‌چین است در آنجا بدبخت و) هیزم‌کش خواهد بود. در گردنش رشته طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است. (سورة مسد)

این احساس حقیقی ابولهب در قبال محمد ﷺ و گفتار او بوده است. این هم لرزه و عرشه دل او و مفصل‌های اندام‌های او در برابر دعای محمد ﷺ علیه پسرش بوده است.

عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٠٠﴾

اگر (مشرکان مکه از پذیرش ایمان) رویگردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقه عَاد و ثمود می‌ترسانم. (فصلت/۱۳)

بدین هنگام عتبه از جای پرید و دهان پیغمبر ﷺ را گرفت، در حالی که می‌ترسید و می‌لرزید و می‌گفت: تو را به حرمت خویشاوندی سوگند می‌دهم بس کن و دیگر مگو... عتبه به پیش قریش برگشت و کار و بار را برایشان شرح داد و نقل کرد. سپس ادامه داد و گفت: شما که می‌دانید محمد وقتی چیزی را می‌گوید دروغ نمی‌گوید. من ترسیدم که عذاب را بر شما نازل کند.^(۱) این احساس مردی است که مسلمان نبوده است. ترس و هراس او هویدا و پیدا است. متأثر شدنِ سرکوب شده

در برابر دشمنانگی و سرکشی و خودبزرگ‌بینی، آشکار و پدیدار است. این گونه اشخاص وقتی که سورة نجم را از محمد ﷺ شنیده‌اند، چه بسا دلهایشان به لحظه پذیرشی رسیده است که در برابرش تاب مقاومت نیاورده‌اند، و گرفتار سلطه و قدرت این قرآن گردیده‌اند، و با سجده‌برندگان به سجده افتاده‌اند... بدون این که غرانیقی و چیزهای دیگری از این قبیل روایت‌های دروغ‌بافان و تهمت‌زنندگان وجود داشته باشد!

۱- چکیده‌ای از چند روایت است.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة قمر مکی و ۵۵ آیه است

سُورَةُ الْقَمَرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَفَرَبَّ السَّاعَةِ اَنشَقَّ الْقَمَرُ ۝۱ وَان يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا
وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَقَرٌّ ۝۲ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ
وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ ۝۳ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ
مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ۝۴ حِكْمَةٌ بَلِیْغَةٌ فَمَا تُغْنِ التَّنْذِرُ
۝۵ فَتَوَلَّوْا عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ تُكْرِهُونَ
خُشْعًا أَبْصَرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَحْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ۝۶
مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ۝۷ كَذَّبَتْ
قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَحْجُونٌ وَازْدَجَرٌ ۝۸ فَدَعَا
رَبَّهُ أَفِي مَغْلُوبٍ فَانْتَصِرَ ۝۹ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَا يُمْطَرُ
۝۱۰ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ فَرَّدَ ۝۱۱
وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَّاجِ وَدَسَّرَ ۝۱۲ تَجْرَىٰ بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَن كَانَ
كُفِرَ ۝۱۳ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهُ آيَةً فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ ۝۱۴ فَكَيْفَ كَانَ
عَذَابِي وَنُذْرٍ ۝۱۵ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ
۝۱۶ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ۝۱۷ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ۝۱۸ تَنَزَّعُ النَّاسُ كَأَنَّهُمْ أَعْجَارٌ
تَخْلِي مُنْفَعِرٌ ۝۱۹ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ۝۲۰ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ ۝۲۱ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنَّذْرِ ۝۲۲ فَقَالُوا أَبَشْرًا
مِّثْلًا وَجِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفَىٰ ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ۝۲۳ أَهْلَى الذِّكْرِ عَلَيْهِ
مِنَ الْبَيْنَاتِ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ۝۲۴ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ
الْأَشِرِّ ۝۲۵ إِنَّا مَرْسِلُوا النَّافَةَ فَنَنفَعُ لَهُمْ فَاتَقْبَهُمْ وَأَصْطَبِرَ ۝۲۶

وَيَنْتَهُمُ أَنَّ الْمَاءَ فِئْصَمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلٌّ شَرْبٌ خَجَرٌ ۝۲۷ فَادْعُوا صَاحِبَهُمْ
فَتَعَالَىٰ فَعْفُورٌ ۝۲۸ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ۝۲۹ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
صَبْحَةً وَجِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمٍ الْمُخْتَطِرِ ۝۳۰ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ ۝۳۱ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنَّذْرِ ۝۳۲ إِنَّا أَرْسَلْنَا
عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا عَالَ لُوطٌ يُجَاهِدُهُمْ يُسْحَرُ ۝۳۳ نِعْمَةٌ مِن عِنْدِنَا
كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ۝۳۴ وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا
بِالنَّذْرِ ۝۳۵ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا
عَذَابِي وَنُذْرٍ ۝۳۶ وَلَقَدْ صَبَحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقَرٌّ ۝۳۷
فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ ۝۳۸ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ
۝۳۹ وَلَقَدْ جَاءَهُ آلُ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ ۝۴۰ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَلْهَاءً فَخَذَّ مِنْهُمْ
أَخَذَ عِزُّ مُّقْدِرٍ ۝۴۱ أَكْفَارًا كَثِيرًا مِّنْ أَوْلِيَّتِكُمْ أُولَٰئِكَ رِجَالُ الْعِرَاءِ
فِي الزُّبُرِ ۝۴۲ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ ۝۴۳ سَيَهْمُ الْجَمْعُ
وَيُؤَلِّوْنَ الْذُّبْرَ ۝۴۴ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذَىٰ وَأَمْرٌ
۝۴۵ إِنَّا الْمَجْرُمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ۝۴۶ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ
عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ۝۴۷ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ۝۴۸
وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ۝۴۹ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا
أَشْيَاءَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ ۝۵۰ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ
فِي الزُّبُرِ ۝۵۱ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ ۝۵۲ إِنَّا لَكُنْقِينُ
فِي جَنَّتٍ وَنَهْرٍ ۝۵۳ فِي مَقْعَدِ صَدِّقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْدِرٍ ۝۵۴

این سوره از سرآغازش تا سرانجامش یورش
هراس‌انگیز و ترسناک و سخت و شدید بر دل‌های
کسانی است که پیغمبران را تکذیب می‌کرده‌اند. بدان
اندازه هم این سوره آرامش ژرف و مورد اطمینان و
اعتماد برای دل‌های بالیامانی است که پیغمبران را
تصدیق کرده‌اند. این سوره به حلقه‌های پیاپی تقسیم
می‌شود. هر حلقه‌ای از آن صحنه‌ای از صحنه‌های
تکذیب کردن تکذیب‌کنندگان است. روند قرآنی در
پایان این سوره حس و شعور بشری را می‌گیرد و
می‌فشارد و تکانش می‌دهد و بدو می‌گوید:

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي؟﴾.

آیا عذاب و عقاب من و بیم دادن‌ها و برحذر داشتن‌های من چگونه بوده است؟! (آیا واقعیت داشته است، و یا افسانه بوده است؟).
(قمر/ ۱۶ و ۱۸ و ۲۱ و ۳۰)
آن‌گاه حس و شعور را بعد از فشار دادن و تکان دادن رها می‌کند و بدو می‌گوید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؟﴾.

ما قرآن را آسان ساخته‌ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟
(قمر/ ۱۷)

محتویات موضوعی این سوره در سوره‌های مختلف مکی نازل گردیده است. سرآغاز و سرانجام این سوره صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت است. میان آن دو، نشان دادن سریع و گذرانی از نقش زمین شدن قوم نوح و عاد و ثمود و لوط، و نابود شدن فرعون و فرعونیان است. همه اینها موضوعهائی است که سوره‌های مکی به شکلهای گوناگون از آنها موج می‌زند.

ولی خود این موضوعها در این سوره به گونه ویژه‌ای نشان داده می‌شود، به گونه ویژه‌ای که این موضوعها را کاملاً تازه و نو جلوه گر می‌گرداند. این موضوعها سخت و طوفانی، و قاطعانه و برنده نشان داده می‌شود. انگار از آنها هول و هراس برمی‌جوشد، و پیرامون آنها ترس و خوف می‌پراکند، و هلاک و جزع و فزع و خفه شدن بر آنها سایه می‌اندازد!

ویژه‌ترین چیزی که این موضوعها را در روند این سوره برجسته و ممتاز می‌گرداند این است که هریک از آنها حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیره عذاب را خوفناک و سریع و نفس‌کشان و دم‌زنان و اندوه‌افزا نشان می‌دهد. انگار تکذیب‌کنندگان خودشان آنها را می‌بینند، و انگار خودشان را نیز در میان آنها مشاهده می‌کنند، و صدهای تازیانه‌های آنها را احساس می‌کنند. وقتی که حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیره عذاب به پایان می‌آید و آنان نفسی تازه می‌کنند، و زبانی را که بیرون کشیده‌اند واپس می‌کشند و اندوهی را بسر می‌برند، حلقه جدیدی از حلقه‌های زنجیره عذاب سر می‌رسد و با هول

و هراس هرچه بیشتر بر سرشان می‌تازد... کار به همین منوال و روال است تا حلقه‌های هفتگانه زنجیره عذاب در این فضای هراس‌انگیز و خفه‌کننده به پایان می‌آید. آن‌گاه صحنه واپسین در این سوره سرک می‌کشد. فضای دیگری ناگهان در می‌رسد. فضائی است با سایه‌روشنهای دیگری. ناگهان امن و امان و آرامش و آسایش فرامی‌رسد. این صحنه، صحنه پرهیزگاران است:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ. فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾.

قطعاً پرهیزگاران در باغها و کنار جویباران بهشتی جای خواهند داشت. در مجلس راستینی که (یاوه‌سرائی و بزهکاری در آن جایی ندارد... در) پیشگاه پادشاه بزرگ و توانائی (که آفریدگار و خداوندگار همه کائنات) است.
(قمر/ ۵۴ و ۵۵)

این فضای دلربا در گیر و دار آن هول و هراس ترساننده، و جزع و فزع تکان‌دهنده، و عذاب خوارکننده تکذیب‌کنندگان، سر می‌رسد:

﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾.

روزی داخل آتش، بر رخساره، روی زمین کشیده می‌شوند (و بدیشان گفته می‌شود): بچشید لمس و پسوده دوزخ را.
(قمر/ ۴۸)

این کجا و آن کجا؟ این صحنه کجا و آن صحنه کجا؟ این مقام و منزلت کجا و آن جایگاه و نابودگاه کجا؟ این قوم کجایند و آن قوم کجایند؟ این سرانجام و سرنوشت کجا و آن سرانجام و سرنوشت کجا؟



﴿إِقْرَبْتِ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ. وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا: سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ. وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ. وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ. حَكْمَةٌ بِالْعَمَةِ فَمَا تُفْغِي التَّنْذِرَ. فَتَوَلَّى عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُوا الدَّاعِيَ إِلَىٰ شَيْءٍ نَكِرٍ. خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ

مُتَنَشِّرٌ. مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِي يَقُولُ الْكَافِرُونَ: هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ^(۱).

قیامت هرچه زودتر فرامی‌رسد، و (در آن) ماه به دو نیم می‌گردد. و اگر مشرکان معجزه بزرگی را ببینند از آن رویگردان می‌گردند (و بدان ایمان نمی‌آورند) و می‌گویند: جادوی گذرا و ناپایداری است. آنان تکذیب می‌کنند و به دنبال هواهای خویش می‌روند. هر کاری هم ثابت و ماندگار می‌ماند (و هیچ چیز در جهان از میان نمی‌رود، و انسان جزا و سزای کردار بد و نیک خود را می‌بیند). اخباری که بتوانند موجب بیزاری (و دوری ایشان از گناه‌ها و بدیها) شود به اندازه کافی برای آنان آمده است. (این آیات) عبرتهای بسنده و اندرزه‌های رسائی هستند (که می‌توانند در روح و جان شنوندگان و بینندگانی که آماده پذیرش حق و حقیقت باشند، اثر بگذارند) اما برحذر داشتتها و بیم دادنهای (ی قرآنی برای افراد لجوج بیفائده است و به حال آنان) سودی ندارد. بنابراین از ایشان روی برگردان. آن روزی (را) خاطرنشان ساز (که فراخوانده (اللهی برای گرد آمدن مردمان در محل حساب و کتاب قیامت ایشان را) به سوی چیز ناخوش آیندی فرامی‌خواند. با چشمانی فروهسته و به زیر انداخته (از شرمساری و خواری) از گورها بیرون می‌آیند (و به هر سو می‌روند و می‌دوند) انگار آنان ملخهای پراکنده‌اند (که در دسته‌ها و گروه‌های نامنظم و بی‌هدف، راهی اینجا و آنجا می‌شوند). شتابان به سوی فراخوانده (اللهی، اسرافیل) می‌روند (و بدو می‌نگرند و چشم از او برنمی‌دارند). کافران می‌گویند: امروز روز بسیار سخت و هراس‌انگیزی است.

سرآغازی است مبهوت‌کننده و برانگیزنده. بیدارباشی در باره یک رخداد بزرگ جهانی است. خبر از روی دادن رخداد بزرگ‌تری می‌دهد که این رخداد بزرگ جهانی با آن قابل مقایسه نیست:

﴿اِقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾.

قیامت هرچه زودتر فرامی‌رسد، و (در آن) ماه به دو

نیم می‌گردد.^(۱)

وای چه بیدارباشی! وای چه خبری! رخداد نخستین را دیده‌اند و چیزی باقی نمانده است جز این که منتظر رخداد بزرگ‌تر بمانند.

روایات در باره دو نیم شدن ماه، و دیدن عربها ماه را در وقت دو نیم شدن، متواتر است. این روایتها همه بیانگر روی دادن دو نیم شدن ماه بوده، و تنها در وضع و شکل دو نیمه ماه است که کجا و چگونه بوده است. روایتها در این باره مشروح و مفصل یا چکیده و مختصر آمده است:

از روایت انس پسر مالک رضی الله عنه است ... امام احمد گفته است: معمر از قتاده، و قتاده از انس پسر مالک، برامیان ذکر کرده‌اند که گفته است: اهل مکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزه‌ای را درخواست کردند. ماه در مکه دو دفعه دو نیم گردید. پس فرمود:

﴿اِقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾.

قیامت هرچه زودتر فرامی‌رسد، و (در آن) ماه به دو نیم می‌گردد.

بخاری گفته است: عبدالله پسر عبدالوهاب برایم گفته است، بشر پسر مفضل از سعید پسر ابوعروه، و او از قتاده، و قتاده از انس پسر مالک، نقل کرده است که اهالی مکه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کردند که معجزه‌ای بدیشان بنماید. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماه را دو نیم بدیشان نشان داد تا بدانجا که حراء را میان آن دو نیمه دیدند ... مسلم و بخاری از راههای دیگری این حادثه را به نقل از قتاده، و او از قول انس، روایت کرده‌اند ...

۱- ﴿اِنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾: ماه به دو نیم می‌گردد ... ماه به دو نیم گشته است

... معنی اخیر مبنی بر روایات متعددی است که می‌گویند پنج سال قبل از هجرت نبوی، اهل مکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کردند که ماه را به عنوان معجزه برای ایشان دو نیم بسازد، و پیغمبر نیز با اشاره انگشت چنین کرد ... بسیاری از مفسران قرآن این امر را پذیرفته‌اند، و بسیاری هم آن را نقد نموده و حادثه را مربوط به آینده می‌دانند. (نگاه: التفسیر القرآنی للقرآن، المراغی، المنتخب، المصحف المیسر). (مترجم)

نیم می‌گردد. و اگر مشرکان معجزه بزرگی را ببینند از آن رویگردان می‌گردند (و بدان ایمان نمی‌آورند) و می‌گویند: جادوی گذرا و ناپایداری است. (قمر/۱ و ۲)

از روایت عبدالله پسر عمر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - است ... حافظ ابوبکر بیهقی گفته است: ابوعبدالله حافظ، و ابوبکر احمد پسر حسن قاضی، گفته‌اند: ابوالعباس اصم، از عباس پسر محمد دوری، و او از وهب ابن جریر، و او از شعبه، و شعبه از اعمش، و او از مجاهد، و او از عبدالله پسر عمر در باره این فرموده خداوند بزرگوار نقل کرده است:

﴿اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾.

او گفته است: در روزگار پیغمبر خدا ﷺ ماه دو تکه شد. تکه‌ای جلو کوه و تکه‌ای آن سوی کوه قرار گرفت. پس پیغمبر ﷺ فرمود:

(اللَّهُمَّ أَتْمِمْهُ). «خداوند! گواه باش».

به همین شکلی این واقعه را مسلم و ترمذی از راه‌های گوناگون از شعبه، و او از اعمش، و اعمش از مجاهد، روایت کرده‌اند ...

از روایت عبدالله پسر مسعود رضی الله عنه است ... امام احمد گفته است: سفیان از ابن ابونجیح، و او از مجاهد، و مجاهد از ابومعمر، و او از ابن مسعود روایت کرده است که گفته است: ماه در روزگار پیغمبر خدا ﷺ دو تکه شد. مردمان بدان نگریستند و آن را دیدند. پیغمبر خدا ﷺ پس از آن فرمود:

(اللَّهُمَّ أَتْمِمْهُ). «خداوند! گواه باش».

بخاری و مسلم از گفته سفیان پسر عیینه نیز این چنین نقل کرده‌اند. از گفته اعمش، و او از ابراهیم، و او از ابومعمر عبدالله پسر سخبه، و او از ابن مسعود، همین گونه روایت نموده‌اند. بخاری گفته است: ابوداود طرابلسی گفته است: ابوعوانه از مغیره، و مغیره از ابوالضحی، و او از مسروق، و او از عبدالله پسر مسعود، روایت کرده‌اند که گفته است: ماه در روزگار پیغمبر خدا ﷺ دو نیم شد. قریشیان گفتند: این جادوی پسر ابوکبشه است. آن‌گاه گفتند: بنگرید

از روایت جبیر پسر مطعم رضی الله عنه است ... امام احمد گفته است: محمد پسر کثیر از سلیمان پسر کثیر، او از حصین پسر عبدالرحمن، و وی از محمد پسر جبیر پسر مطعم، و او از پدرش، نقل کرده است که گفته است: در زمان پیغمبر ﷺ ماه دو تکه شد. تکه‌ای بالای این کوه و تکه‌ای بالای آن کوه قرار گرفت. اهالی مکه گفتند: محمد ما را جادو کرده است. به خود گفتند: اگر محمد ما را جادو کرده است او که نمی‌تواند همه مردمان را جادو کند ... تنها امام احمد این روایت را بدین شکل روایت کرده است ... بیهقی در دلائل آن را از راه محمد پسر کثیر، و او از برادرش سلیمان پسر کثیر، و او از حصین پسر عبدالرحمن، نقل و مستند دیده است ... ابن جریر، و بیهقی از راه‌های دیگری آن را از جبیر پسر مطعم، چنین نقل نموده‌اند ...

از روایت عبدالله پسر عباس رضی الله عنه است ... بخاری گفته است: یحیی پسر کثیر، از بکر، بکر از جعفر، و او از عراق پسر مالک، و وی از عبیدالله پسر عبدالله پسر عتبّه، و او از ابن عباس روایت کرده است که گفته است: ماه در روزگار پیغمبر ﷺ دو نیم گردید ... بخاری و مسلم نیز این سخن را با سند سابق از راه دیگری از عراق روایت کرده‌اند که ابن عباس چنین سخنی را گفته است ... ابن جریر از راه دیگری به نقل از علی پسر ابوطلحه، و او از زبان ابن عباس، همگون چنین سخنی را روایت نموده است. ابن عباس گفته است: این واقعه پیش از هجرت روی داد. ماه دو نیم شد. تا بدانجا که مردمان هر دو نیمه را دیدند ... عوفی از ابن عباس شبیه این سخن را نقل کرده است ... طبرانی با سند دیگری از عکرمه، و او از ابن عباس روایت نموده است که گفته است: ماه در روزگار پیغمبر ﷺ خسوف کرد. مردمان گفتند: ماه جادو شده است. این آیات نازل گردید:

﴿اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ. وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا: سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾.

قیامت هرچه زودتر فرامی‌رسد، و (در آن) ماه به دو

مسافرانی که به پیش شما برمی گردند چه خبری دارند که به شما بگویند. چه محمد نمی تواند همه مردمان را جادو بکند. مسافران برگشتند و همان حادثه را بیان کردند... بیهقی از راه دیگری از مسروق، و او از عبدالله پسر مسعود، چیزی را روایت کرده است که نزدیک به همین سخن است.

این روایات متواترند و از راه های گوناگون در باره این حادثه ذکر شده اند. مکان این حادثه مکه است، جز این که روایتی از عبدالله پسر مسعود رضی الله عنه نقل شده است که ما آن را ذکر نکرده ایم. در این روایت آمده است که مکان وقوع حادثه منی است... از لحاظ زمان هم متفق القول گفته اند این حادثه در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و پیش از هجرت بوده است... در باره شکل و سیمای ماه در این حادثه گفته اند: ماه دو نیم شده است. تنها در یک روایت آمده است که ماه خسوف نموده است. یعنی ماه گرفتگی بوده است... این واقعه با این روایات متواتری که مکان و زمان و وضع رخداد را بیان می دارند ثابت است.

این حادثه ای است که قرآن مشرکان را در زمان نزول خود با آن رویاروی کرده است، و روایت نشده است که مشرکان وقوع آن را تکذیب کرده باشند. پس قطعاً این رخداد روی داده است و نمی توان آن را تکذیب کرد. اگر مشرکان از راه جدال و ستیز هم می توانستند این رخداد را تکذیب کنند، چنین می کردند، همان که از راه جدال و ستیز با آیات قرآنی و معجزات ربّانی سر ستیز داشته اند و به مجادله و دشمنانگی نشسته اند. آنچه از مشرکان روایت گردیده است این است که گفته اند: محمد ما را جادو کرده است، ولی او که نمی تواند مردمان خارج از مکه را جادو سازد. مردمانی که بیرون از مکه بوده اند نیز چنین واقعه ای را دیده اند، و وقتی که از آنان در باره همچون رخدادی سؤال گردیده است به وقوع آن اعتراف کرده اند و بر آن گواهی داده اند.

سخنی برای ما در باره روایتی مانده است که می گوید:

مشرکان از پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزه ای را درخواست کردند. پس ماه دو نیم شد... این روایت با مفهوم نصّ قرآنی برخورد دارد. مدلول قرآنی بیانگر این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزاتی را با خود نیاورده است که پیغمبران پیشین با خود آورده اند. آن هم علت معین و مشخصی داشته است:

﴿وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ﴾.

(قریشیان می خواهند، کوه صفا را طلا کنی، و کوه های پیرامون ایشان را از میان برداری، و غیره). چیزی ما را از انجام این معجزات (مادی پیشنهادی) باز نمی دارد، مگر این که (ما قبلاً چنین معجزاتی را بر دست پیغمبران پیشین انجام داده ایم، و) گذشتگان آنها را (پس از مشاهده) تکذیب کرده اند. (سنت ما هم بر این رفته است که پس از نمودن معجزات مادی، در صورت عدم پذیرش پیشنهادکنندگان، آنان را هلاک سازیم).

(اسراء/۵۹)

مفهوم این آیه چنین است حکمت خدا مقتضی بوده است که آیات، یعنی خوارق و معجزات، انجام نپذیرد، چون پیشینیان آنها را تکذیب کرده اند.

در هر مناسبتی مشرکان معجزه ای را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می خواستند. پاسخ ردّی که می داد بیانگر این است که همچون چیزی خارج از حدود و ثغور وظیفه او است، و او انسانی بیش نیست و به عنوان پیغمبر روانه گردیده است. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله درخواست ایشان را نمی پذیرفت و آنان را به قرآن حواله می داد و با قرآن ایشان را به مبارزه می طلبید، چرا که قرآن یگانه معجزه این آئین است:

﴿قُلْ: لَئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً. وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ، فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً. وَ قَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً؛ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا

یزدان برای رهنمود مردمان) هستم؟ (معجزه در دست خدا است، نه من). (اسراء/۸۸-۹۳)

این سخن که دو نیم شدن ماه پاسخ به درخواست مشرکان بوده است، مشرکانی که آیه - یعنی خارق العاده و معجزه - را درخواست می کردند، از مفهوم نصوص قرآنی دور است، و با رویکرد این رسالت واپسین نمی خواند، رسالتی که تنها دل انسان را با قرآن مخاطب قرار می دهد. اعجازی که در قرآن است آشکار و نمایان است. گذشته از این، یزدان دل بشری را از راه قرآن به آیات و معجزاتی رهنمود می گرداند که در آفاق و انفس وجود دارند، و در رویدادهای تاریخ نیز جلوه گر و پدیدارند... اما خوارق و معجزاتی که عملاً از پیغمبر ﷺ سر زده است، و روایتهای صحیح بر آنها گواهی داده است، محض اکرام و احترام یزدان به بنده اش بوده است، نه این که دلیل بر اثبات رسالت او بوده باشد.

بدین خاطر است که ما این حادثه - حادثه دو نیم شدن ماه - را با نص قرآنی و با روایتهای متواتری ثابت می کنیم که مکان و زمان و چگونگی این رخداد را تعیین و تبیین می کنند، و از بیان علت و سبب این حادثه بازمی ایستیم، علت و سببی که برخی از روایات ذکر کرده اند، و به اشاره قرآن بدان همراه با اشاره به نزدیک شدن قیامت بسنده می کنیم. چون این اشاره دل بشری را لمس می کند و می پساید و آن را بیدار و هوشیار و پاسخگو می نماید.

دو نیم شدن ماه در این صورت یک معجزه جهانی بوده است و قرآن دلها را و چشمها را متوجه آن گردانده است. همان گونه که پیوسته دلها را و چشمها را متوجه معجزات جهانی دیگر می گرداند، و از کار و بار مردمان و موضعگیری ایشان در برابر معجزات جهانی اظهار شگفت می نماید، بدان سان که از موضعگیریهایشان در برابر معجزات جهانی دیگر اظهار شگفت می کند.

خوارق عادات و معجزات محسوس مادی چه بسا دل انسانها را در مراحل ابتدائی آنان به دهشت و وحشت

تَفْجِرًا. أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ - كَمَا زَعَمَتْ - عَلَيْنَا كِسْفًا، أَوْ تَأْتِيَ بِلَهُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ، وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزَعْيِكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ. قُلْ: سُبْحَانَ رَبِّي! هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا؟ ﴿۹۳﴾

بگو: اگر همه مردمان و جملگی پریان گرد آیند و متفق شوند بر این که همچون این قرآن را (با این شیوه های دلربا و معانی زیبا بسازند و) بیاورند، نمی توانند مانند آن را بیاورند و ارائه دهند، هرچند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند (چرا که قرآن کلام یزدان و معجزه جاویدان آفریدگار است و هرگز از معلومات محدود آفریدگان چنین چیزی ساخته نیست). ما در این قرآن، هر نوع مثلی را برای مردم، به شیوه های گوناگون بارها بیان داشته ایم، ولی بیشتر مردم جز انکار (حق)، و نادیده گرفتن دلائل هدایت، و تکذیب خدا و رسول، چیزی قبول نمی کنند (و) نمی پذیرند. (و هنگامی که کافران مکه در برابر اعجاز قرآن و دلائل روشن آن درمانده و مبهور شدند) گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که از زمین (خشک و سوزان مکه) چشمه ای برای ما بیرون جوشانی (که آب آن دائم و روان باشد). یا این که باغی از درختان خرما و انگور (در مکه) داشته باشی و رودبارها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. یا آسمان را تکه تکه بر سر ما فرود آری همان گونه که می پنداری (و می گوئی که خدا ما را بیم داده است) و یا این که خدا و فرشتگان را بیاوری و با ما رویاروی گردانی. یا این که سرای بزرگ زرنگاری داشته باشی، و یا این که به سوی آسمان بالا روی؛ و تنها به بالا رفقت از آسمان هم ایمان نمی آوریم مگر این که کتابی همراه خود برایمان بیاوری که آن را بخوانیم (و ببینیم که از جانب خدا در آن نوشته شده است که تو فرستاده پروردگار می باشی). بگو: پروردگار من منزه است (از آن که کسی بدو فرمان دهد، یا این که در قدرت او شریک گردد). مگر من جز انسان فرستاده ای (از سوی

بس.

سراسر گستره جهان جولانگاه دیدگان درون و بیرون انسان است، و آیات و معجزات خدا را می توان در آن دید و بدانها نگرست و در باره آنها اندیشید. آیات و معجزاتی که پایان نمی پذیرند، و از میان نمی روند، و پنهان و نهان نمی شوند. جهان هستی خودش آیه و معجزه است، و هر چیز کوچکی و هر چیز بزرگی که در آن است آیه و معجزه است. دل انسانها در هر لحظه ای برای دیدن خوارق عادات و معجزات موجود و پیوسته آماده، دعوت می گردد، و دل انسانها فراخوانده می شود که بیاید و گواهی قاطعانه و جداساز حق و باطل را از آن خوارق عادات و معجزات بشنود، و همچنین عجائب لذت بخش نوآفرینی و زیبانگاری را ببیند، و مشاهده کند که چگونه در آن عجائب و غرائب، جمال با کمال می آمیزد، و اثر وحشت و حیرت با پدیده ایمان و باور آرام و ژرف، آمیزه یکدیگر می شود.

در سرآغاز این سوره، چنین اشاره ای به نزدیک بودن قیامت، و دو نیم شدن ماه، می شود با آهنگی که دل انسان را سخت به لرزه و تکان می اندازد. انسان قیامتی را انتظار می کشد که نزدیک گردیده است، و در باره معجزه ای می اندیشد که روی داده است، و رخدادهای قیامت را در سایه این رخداد بزرگ جهانی که مخاطبان آن را با چنین آهنگ برانگیزنده ای دیده اند به تصور درمی آورد و پیش چشم می دارد.

در باره موضوع نزدیک شدن قیامت، امام احمد روایت کرده است و گفته است: حسین از محمد پسر مطوف، و او از ابوحازم، و ابوحازم از سهل پسر سعد، روایت نموده است و گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم می گفت:

(بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ هَكَذَا).^(۱)

«من و قیامت این گونه برانگیخته شده ایم».

نداخته است، پیش از آن که انسانها برای درک و فهم آیات و معجزات جهانی آمادگی پیدا کنند، آیات و معجزاتی که همیشه هستند و هویدا و پدید آیند، و تأثیر ثابت و آرام خود را در دلها طنین انداز می نمایند. همه خوارق عادات و معجزاتی که بر دست پیغمبران - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - جاری و ساری گردیده است، پیش از آن که انسانها به رشد و ترقی و به پختگی و فرهیختگی برسند. در جهان آیات و معجزاتی است که از آن خوارق عادات و معجزات بزرگ تر و سترگ ترند، هر چند که این خوارق عادات و معجزات بزرگ و سترگ جهانی بسان آن خوارق عادات و معجزات مادی، ذهن و شعور انسانهای ابتدائی را برنینگخته اند و متأثر نگردانیده اند!

فرض کنیم دو نیم شدن ماه به عنوان معجزه ای روی داده است... خود ماه معجزه بزرگ تر و سترگ تر از آن رویداد است! این ستاره با حجمی که دارد، و با وضعی که دارد، و با طبیعت و سرشتی که بر آن است، و منازلی را که می پیماید، و چرخش و گردشی که می نماید، و پیامدها و پسمادهائی که در زندگی زمین دارد، و وجودش بدین شکل و شیوه در هوا، بدون هیچ گونه ستونی، اینها خودش برای دیده ها و دلها معجزه بزرگ و برجا و برپای همیشگی است، و آهنگ و نوای خود را دارد، و سایه روشنهای خود را می اندازد، و در برابر عقل و شعور شاهد و گواهی بر قدرت نوآفرین و زیبانگاری است که نمی توان آن را انکار کرد، مگر این که سر لجاج و عناد و ستیزه و دشمنانگی با حق در میان باشد!

قرآن آمده است تا دل انسانها را در برابر سراسر جهان نگاه دارد، و آیات و معجزات موجود در جهان و حاضر و آماده در مقابل دیدگان را نشان دهد، و دل انسانها را با این جهان و آیات و معجزات همیشه آماده در هر لحظه و آن آشنا گرداند، نه این که فقط در زمان مشخصی آیات و معجزات را پدیدار و نمودار نماید، و فقط نسلی از مردمان در مکان معینی آنها را ببینند و

۱- در روایتی به جای «هَكَذَا» «كَهَاتَيْنِ» آمده است. واژه «السَّاعَةُ» را نیز با رفع و نصب ذکر کرده اند. (مترجم)

به انگشت شهادت و میانه خود اشاره فرمود.^(۱)

با وجود نزدیک بودن موعد هراس‌انگیز، و با وجود روی دادن رخداد جهانی اعجاب‌انگیز، و وجود آیات و معجزاتی که آنها را به شکلهای گوناگون می‌دیدند، آن گونه دل‌ها به سرکشی و ستیزه‌گری ادامه می‌دادند، و بر گمراهی پافشاری می‌کردند، و از تهدید و بیم قیامت نمی‌ترسیدند و متأثر نمی‌شدند، همان‌طور از وقوع آیات و معجزات زیاد و کافی برای پند گرفتن و دست کشیدن از تکذیب کردن نیز متأثر نمی‌شدند و متحوّل نمی‌گردیدند:

﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ. وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ. وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ. حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِي الْأَنْذَرُ﴾.

و اگر مشرکان معجزه بزرگی را ببینند از آن رویگردان می‌کردند (و بدان ایمان نمی‌آوردند) و می‌گویند: جادوی گذرا و ناپایداری است. آنان تکذیب می‌کنند و به دنبال هواهای خویش می‌روند. هر کاری هم ثابت و ماندگار می‌ماند (و هیچ چیز در جهان از میان نمی‌رود، و انسان جزا و سزای کردار بد و نیک خود را می‌بیند). اخباری که بتوانند موجب بیزاری (و دوری ایشان از گناه‌ها و بدیها) شود به اندازه کافی برای آنان آمده است. (این آیات) عبرتهای بسنده و اندرزهای رسائی هستند (که می‌تواند در روح و جان شنوندگان و بینندگانی که آماده پذیرش حق و حقیقت باشند، اثر بگذارند) اما بر حذر داشتند و بیم دادنهای (ی قرآنی برای افراد لجوج بیفایده است و به حال آنان) سودی ندارد.

آنان روی گرداندند و گفتند: جادو شده‌ایم. ایشان آیه و معجزه خدا را در دو نیم شدن ماه می‌بینند. این دیدگاه ایشان با آیات قرآن است. ایشان گفته‌اند: قرآن جادوی تأثیرگذاری است. این سن ایشان بوده است هر وقت آیدای را دیده‌اند، و هر زمان که آیات متوالی پیاپی گردیده است گفته‌اند: قرآن جادوی همیشگی و مستمری است و گسیخته نمی‌شود. از این روی

گردانده‌اند که در باره سرشت آیات و حقیقت آنها بیندیشند و پژوهش کنند. همچنین از دلالت و گواهیهای آیات روی می‌گردانند، و آیات و گواهیهای آنها را تکذیب می‌کنند و دروغ می‌شمارند. این تکذیب و دروغ شمردن آیات به خاطر پیروی از هواها و هوسهایشان است نه این که به حجّت و برهان استناد جویند و تکیه کنند، و نه این که در باره حق ثابت و استوار و پایداری بیندیشند و پژوهش کنند که در همه چیز این هستی پیرامونشان است.

﴿وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ﴾.

هر کاری هم ثابت و ماندگار می‌ماند (و هیچ چیز در جهان از میان نمی‌رود، و انسان جزا و سزای کردار بد و نیک خود را می‌بیند).

هر چیزی در سراسر این جهان بزرگ در جای مناسب خود قرار دارد. هر کاری در مکان ثابت خود است، مکان ثابتی که تزلزل نمی‌پذیرد و نابسامان نمی‌گردد. کار و بار این جهان هستی بر ثبات و استقرار استوار است، نه بر هوا و هوس متغیّر و متحوّل، و نه بر مزاج تغییرپذیر و دگرگون‌شونده، یا بر تصادف گذرا و ناگهانی روی دهنده... هر چیزی در جهان، در جای خود و در زمان خود است. ثبات و استقرار بر هر چیزی که در پیرامون آنان است حاکم و فرمانروا است، و ثبات و استقرار در هر چیزی جلوه‌گر می‌آید: در گردش کرات، سنن و قوانین حیات، احوال و اوضاع گیاهان و جانداران، و در ظواهر ثابت اشیاء و مواد... نه تنها در اینها، بلکه ثبات و استقرار حاکم و فرمانروا است بر نظم و نظام وظائف اجسام و اعضاء ایشان، اجسام و اعضائی که هیچ‌گونه سلطه و قدرتی بر آنها ندارند، و از هواها و هوسهایشان پیروی نمی‌کنند! در همان زمان که این ثبات و استقرار محیط بر ایشان و مسلّط بر هر چیزی در پیرامونشان است، و پدیدار و نمودار در هر چیزی است که از آنها اطلاع دارند یا ندارند، ناگهان

می بینیم که تنها آناند که پریشانند و هواها و هوسها آنان را جلب و جذب می کند!

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ﴾.

اخباری که بتوانند موجب بیزاری (و دوری ایشان از گناهها و بدیها) شود به اندازه کافی برای آنان آمده است.

مراد خبرهای معجزات جهانی ای است که یزدان سبحان آنها را در این قرآن برای ایشان بیان داشته است. و خبرهای تکذیب کنندگانی است که پیش از ایشان زیسته اند و نقش زمین گشته اند و به عذابهای گوناگون دچار آمده اند. و همچنین مراد خبرهای آخرت است که قرآن آنها را برای ایشان به تصویر کشیده است... در همه اینها هم رادع و مانع دوری گزیدن و بیزاری جستن از گناهان و بدیها وجود دارد برای کسی که بخواهد خویشتن را از نابایستها و ناشایستها به دور دارد و از آنها دست بکشد. همچنین در همه اینها حکمت و کاربجائی یزدان است، حکمت و کاربجائی ای که دلها را به تدبیر و تقدیر حکیمانه یزدان رهنمود و آشنا می گرداند. ولیکن دلهای کور و بی نور برای دیدن آیات و معجزات باز نمی گردد، و از خبرها سود نمی برد، و در برابر صدای بیم دهندگان پیاپی بیدار و هوشیار نمی شود:

﴿حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ الْأَنْدُرُ﴾.

(این آیات) عبرتهای بسنده و اندرزه های رسائی هستند (که می توانند در روح و جان شنوندگان و بینندگانی که آماده پذیرش حق و حقیقت باشند، اثر بگذارند) اما برحذر داشتنها و بیم دادنهای (قرآنی برای افراد لجوج بیفایده است و به حال آنان) سودی ندارد.

ایمان است که عطیۀ یزدان برای دلی است که جهت پذیرش ایمان آمادگی داشته باشد، و سزاوار و لائق همچون عطاء و خلعتی باشد.

در این حد و مرز تصویر روی گردانی ایشان از حق و حقیقت، و پافشاری آنان بر یاوه سرائی و باطلگرایی، و استفاده نکردن و سود نبردن از اخبار، و فائده چندان

نداشتن پنדהا و اندرزه ها با این چنین افرادی، به پیغمبر خدا ﷺ رو می شود و خطاب می گردد که از آنان روی بگرداند، و ایشان را به حال خود رها گرداند تا می رسند به روزی که گوش به بیم دادن از نزدیک شدن آن فرامی دارند، و در حالی که ماه دو نیم گردیده است و خبر از فرارسیدن آن روز می دهد، گوششان بدان بدهکار نیست:

﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُو الدَّاعِيَ إِلَى شَيْءٍ نَكِيرٍ خُشْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ. مَهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِيَ يَقُولُ الْكَافِرُونَ: هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴾.

بنا بر این از ایشان روی بگردان. آن روزی (را) خاطر نشان ساز که فراخوانند (الهی برای گرد آمدن مردمان در محل حساب و کتاب قیامت ایشان را) به سوی چیز ناخوش آیندی فرامی خواند. با چشمانی فرو رفته و به زیر انداخته (از شرمساری و خواری) از گورها بیرون می آیند (و به هر سو می روند و می روند) انگار آنان ملخهای پراکنده اند (که در دسته ها و گروه های نامنظم و بی هدف، راهی اینجا و آنجا می شوند). شتابان به سوی فراخواننده (الهی، اسرافیل) می روند (و بدو می نگرند و چشم از او بر نمی دارند). کافران می گویند: امروز روز بسیار سخت و هراس انگیزی است.

این صحنه ای از صحنه های آن روز است. هول و هراس و سختی و شدت آن با سایه روشنهای سراسر این سوره سازگار است، و هماهنگ است با هوشیارباش و بیدارباش که قیامت نزدیک است. این صحنه گذشته از اینها با خبر دادن از دو نیم شدن ماه، و با آهنگ موسیقی موجود در سراسر این سوره، همراه است.

«این صحنه دارای گامهای نزدیک و تند است. ولی با وجود سرعتی که دارد ممتاز و پویا است. نشانه ها و جنبشهای کاملی دارد. این دسته ها و گروه ها در یک لحظه از گورا سر برمی آورند. انگار آنان ملخهای پراکنده اند - صحنه ملخهای پراکنده معروف و معلوم

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؟ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي؟ وَلَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؟ ﴿١﴾

پیش از ایشان، قوم نوح، بنده ما (نوح) را تکذیب کردند (و دروغگویش نامیدند) و گفتند: دیوانه‌ای است و (از میان خردمندان) رانده شده است. تا آنجا که نوح پروردگار خود را به فریاد خواند (و عرض کرد): پروردگار! من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر). پس درهای آسمان را با آب تند ریزان و فراوانی از هم گشودیم. (به گونه‌ای که گوئی درهای آسمان همه باز شده و هرچه آب است فرومی‌بارد). و از زمین چشمه‌ساران زیادی برجوشانیدیم (به گونه‌ای که گوئی تمام زمین یکپارچه به چشمه تبدیل شده است) و آبها درهم آمیختند، برای اجرای فرمانی که (از جانب خدا صادر و) مقدر شده بود. و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخها، سوار کردیم. این کشتی تحت مراقبت و مواظبت ما حرکت می‌کرد، برای پاداش دادن به کسی که بدو ایمان آورده نشده بود و تصدیق نگشته بود (و نعمت وجود او کفران شده بود). ما این داستان را (که بیانگر غرق شدن کافران و نجات مؤمنان است) به عنوان درس عبرتی (در میان ملت‌ها) باقی گذاردیم. آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست؟ آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادن‌ها و برحذر داشتن‌های من چگونه بوده است؟! (آیا واقعیت داشته است، و یا افسانه بوده است؟).

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ﴾

پیش از ایشان، قوم نوح تکذیب کرده‌اند.

قوم نوح رسالت را و آیات و معجزات را تکذیب کرده‌اند.

﴿فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا﴾

بنده ما را تکذیب کرده‌اند.

است، و برای به تصویر کشیدن منظره‌ای که نشان داده می‌شود کمک می‌کند - این دسته‌ها و گروه‌های سر برآورده از گورها به سبب خواری و ترس چشمانشان فروهسته است. با سرعت به سوی فراخواننده سرعت می‌گیرند، فراخواننده‌ای که ایشان را به سوی کار شگفت و ناخوش آیند و ناپسند سخت و شدیدی فرا می‌خواند، کاری که با آن آشنائی و بدان اطمینان ندارند... در لابلای این همایش و کرنش و شتاب گرفتن، کافران می‌گویند:

﴿هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ﴾

امروز روز بسیار سخت و هراس‌انگیزی است.

این سخن غمزده در مانده‌ای است که با کار دشوار هراس‌انگیزی رویاروی می‌شود! ﴿١﴾

این روزی است که نزدیک گردیده است. روزی که آنان از آن روی می‌گردانند، و آن را تکذیب می‌کردند و دروغ می‌شمردند. پس از آنان روی بگردان و ایشان را به روزی واگذار که می‌آید. ایشان را به سرنوشت و فرجامشان در آن بسیار، آن سرنوشت و فرجامی که این چنین هراس‌انگیز و وحشتناک است!

پس از این آهنگ تند و سختی که در سرآغاز این سوره است، و بعد از صحنه غم‌افزایی که تکذیب‌کنندگان را در روز قیامت فرا می‌گیرد، روند قرآنی به نشان دادن صحنه‌های عذاب و عقابی می‌پردازد که عملاً نسل‌های تکذیب‌کننده قبل از ایشان را فرا گرفته است. محل‌های نقش زمین و نابودگاه‌های ملت‌هایی را به تصویر می‌کشد که پیش از اینان راه اینان را سپرده‌اند و کار اینان را کرده‌اند. نخست به قوم نوح می‌پردازد:

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ، فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا: مَجْنُونٌ وَازْدُجِر... فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِر. فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ، وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا، فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ. وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسِّرَ. تَجَرَّى بِأَعْيُنِنَا جَزَاءٌ لِمَن كَانَ كُفِرَ.

۱- چکیده مختصری است از کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن». چاپ دارالشروق.

مراد نوح علیه السلام است.

﴿وَقَالُوا: بَحْثُونُ﴾.

و گفتند: دیوانه است.

همان گونه که قریشیان، ستمگرانه در باره محمد صلی الله علیه و آله چنین گفتند و او را به سنگسار کردن تهدید نمودند، و با تمسخر اذیت و آزارش کردند، و از او درخواستند که دست از ایشان بردارد، و او را با پرخاش و درشتخوئی رانندند.

﴿وَأَزْدُجِرَ﴾. (از میان خردمندان) رانده شده است.

بجای این که خودشان از زشتیها و پلشتیها دست بکشند و به خود بیایند، نوح را از میان خود رانندند و او را طرد کردند.

بدین هنگام نوح رو به خدای خود کرد، خدائی که او را به عنوان پیغمبر فرستاده بود و به کار مهم تبلیغ مکلف ساخته بود. روی به خدای خود کرد تا بدو عرض کند که کارش با قومش به کجا کشیده است، و نتیجه تلاش و کوشش و کارش به کجا رسیده است، و تاب و توانش به کجا انجامیده است. نوح کار را به خدا حواله می‌دارد پس از آن که تاب و توانی برایش نمانده است و تلاش و کوششی نیست که آن را صرف نکند و به کار نگیرد، و دیگر برایش راه چاره‌ای و قدرتی ماندگار نمانده است:

﴿قَدَعَا رَبَّهُ: إِنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ﴾.

تا آنجا که نوح پروردگار خود را به فریاد خواند (و عرض کرد): پروردگارا! من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر).

تاب و توانم نمانده است. تلاش و کوششم به پایان آمده است. قدرت و قوتم به انتهای رسیده است. شکست خورده‌ام و سر درگم گشته‌ام.

﴿إِنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ﴾.

من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر).

تو ای خدا کمک کن. یاری بده دعوت خود را. حق و حقیقت خود را مدد فرما. برنامه خود را نصرت و

پیروزی عطاء کن. تو خودت کمک فرما، کار کمک و یاری کار تو است و پس. کار، کار تو است. دعوت، دعوت تو است. دیگر نقش من به پایان آمده است!

هنوز این سخنان چنانکه باید گفته نمی‌شود، و هنوز آن گونه که باید پیغمبر کار را تسلیم صاحب کار بزرگوار توانا ننموده است، دست توانای چیره به ازابه هولناک خردکننده هستی اشاره می‌فرماید... ازابه هستی چرخش طنین‌انداز و پرطمطراق خود را می‌آغازد:

﴿فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ. وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ﴾.

پس درهای آسمان را با آب تند ریزان و فراوانی از هم گشودیم. (به گونه‌ای که گوئی درهای آسمان همه باز شده و هرچه آب است فرومی‌بارد). و از زمین چشمه‌ساران زیادی برجوشاندیم (به گونه‌ای که گوئی تمام زمین یکپارچه به چشمه تبدیل شده است) و آبها درهم آمیختند، برای اجرای فرمانی که (از جانب خدا صادر و) مقدر شده بود.

این هم یک حرکت جهانی سترگ فراگیری است که واژه‌ها و عبارتهای گزیده آن را به تصویر می‌کشد، و با نسبت دادن کار مستقیماً به یزدان دادار می‌آغازد:

﴿فَفَتَحْنَا﴾. پس باز کردیم و از هم گشودیم.

خواننده قرآن دست خداوند توانا را احساس می‌کند که دارد باز می‌کند:

﴿أَبْوَابَ السَّمَاءِ﴾. درهای آسمان را.

با این گونه واژگان و این گونه جمع.

﴿بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ﴾. با آب سخت ریزان و زیاد و فراوان.

آب فراوان و پیاپی ریزان... با نیروی خودش و با حرکت خودش:

﴿وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا﴾.

و از زمین چشمه‌ساران زیادی برجوشاندیم (به گونه‌ای که گوئی تمام زمین یکپارچه به چشمه تبدیل شده است).

تعبیری است که صحنه‌ای از جوشش آب را به تصویر می‌کشد. انگار آب از تمام زمین برمی‌جوشد و غلغل و

﴿جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفِرًا﴾.

برای پاداش دادن به کسی که بدو ایمان آورده نشده بود و تصدیق نگشته بود (و نعمت وجود او کفران شده بود).

کسی که انکار شده است و رانده گردیده است. این پاداشی است که در برابر جفای آن گونه مردمان مراعات حالش می شود، و در برابر تمسخر و استهزاء ایشان تکریم می گردد و بزرگ داشته می شود. اندازه توان کسی به تصویر کشیده می شود که در راه خدا شکست می خورد. آن کسی که تاب و توان خود را به کار می گیرد. سپس به سوی یزدان برمی گردد و کار و بار خود را بدو واگذار می کند و کار و بار دعوت را بدو می سپارد و درخواست می نماید که کمک و مدد کند و دعوت را پیروز گرداند... نیروهای بزرگ و سترگ و هراس انگیز جهان همه و همه به کمک او می شتابد و به خدمت او درمی آید و برای پیروزی او به کار می پردازد. یزدان هم با جبروت و قدرتی که دارد در پشت سر این نیروها است و کمک و یاری می فرماید. روند قرآنی در کنار صحنه پیروزی شگفت و شگرف و کامل، و مستحق و قاطع و شامل، به دلہائی رو می کند که صحنه را مشاهده می کرده اند به گونه ای که انگار آن را می دیده اند. با پسودۀ پیروی، به دلہا رو می کند، بدان امید که دلہا متأثر شوند و پاسخ مثبت بدهند:

﴿وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؟﴾.

ما این داستان را (که بیانگر غرق شدن کافران و نجات مؤمنان است) به عنوان درس عبرتی (در میان ملتہا) باقی گذاریم. آیا هیچ پندگیرندہ ای هست؟

این رخداد را همراه با شرائط و ظروف معروف و مشہور آن به عنوان آیه و معجزہ ای برای نسلہای آیندہ برجای گذاشته ایم:

﴿فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؟﴾.

آیا هیچ پندگیرندہ ای هست؟

آیا هیچ پندگیرندہ ای هست متذکر بشود و عبرت بگیرد؟.. آن گاه پرسشی می شود تا دلہا بیدار گردند و

قلقل می زند. انگار سراسر زمین چشمه ها و چشمه سارها گردیده است.

آب بارندہ از آسمان با آب جوشندہ از زمین به هم رسیده است و به هم آمیخته است.

﴿عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ﴾.

(آبہا درهم آمیختند) برای اجرای فرمانی که (از جانب خدا صادر و) مقدر شده بود.

آبہای آسمان و آبہای زمین درهم آمیختند برای کاری که مقدر و مقرر گردیده بود. آبہای آسمان و زمین متحد و متفق گردیدند برای این کار مقدر و فرمان مقرر. هر دوی آبہای آسمان و زمین فرمانبردار فرمان بودند، و قضا و قدر را پیاده کردند و تحقق بخشیدند. تا بدانجا که طوفانی گردید که موج می زد و فرامی گرفت، و سطح زمین را می پوشاند، و کثافات و ناپاکیهائی را درهم نوردید که سطح زمین را فرا گرفته بود. پیغمبر که از پاک شدن آن کثافات مأیوس گردیده بود. در چاره سازی و چاره جوئی آن شکست خورده بود. دست قدرتمند مہربان یزدان به سوی پیغمبری دراز گردید که پروردگار را این گونه به یاری و کمک طلبیده بود. همه جهان برای پاسخ بدین دعا به جنبش درآمد. این دست قدرتمند مہربان برای نجات و بزرگداشت پیغمبرش دراز گردید:

﴿وَمَحَلَّنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسِّرَ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفِرًا﴾.

نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته ها و میخها، سوار کردیم. این کشتی تحت مراقبت و مواظبت ما حرکت می کرد، برای پاداش دادن به کسی که بدو ایمان آورده نشده بود (و نعمت وجو او کفران شده بود).

از عبارت قرآن، بزرگی کشتی و سترگی کار آن، پیدا و هویدا است. این کشتی دارای تخته ها و میخها بوده است. از تخته ها و میخها سخن می رود، ولی بزرگی و ارزش آنها ذکر نمی شود. این کشتی تحت عنایت و رعایت خدا حرکت می کرده است و زیر نظر او به پیش می رفته است:

و نُذِرْ؟ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؟ ﴿١﴾

قوم عاد (هم پیغمبر خود، هود را) تکذیب کردند. آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادن و بر حذر داشتنهای من به چه منوالی بوده است؟! ما تندباد و وحشتناک و سردی را در یک روز شومی که (هفت شب و هشت روز) ادامه داشت، بر آنان وزان و روان کردیم. بادی که مردمان را از زمین برمی داشت، به گونه ای که گویی تنه های درختان خرمائی هستند که از جا کنده شده باشند. آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادن و بر حذر داشتنهای من (در باره مخالفان) چگونه و به چه منوالی بوده است؟! ما قرآن را ساده و آسان ساخته ایم، آیا پندپذیر و عبرت گیری هست؟

این حلقه دوم، یا صحنه دوم از صحنه های عذاب دادن شدید است. نابودگاه ها و نقش زمین شدنهای است که روند قرآنی بالای آن می ایستد، بعد از آن که بالای نابودگاه ها و نقش زمین شدنهای قوم نوح، یعنی نخستین هلاک شوندگان، ایستاده بود.

این صحنه را می آغازد با خبر دادن از تکذیب قوم عاد. پیش از این که آیه و نشانه قدرت یزدان را به پایان برساند سؤال شگفت انگیز و هراس انگیزی را مطرح می کند:

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي؟﴾

آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادن و بر حذر داشتنهای من (در باره مخالفان) چگونه و به چه منوالی بوده است؟!.

عذاب و عقاب من بعد از تکذیب قوم عاد چگونه بوده است؟ .. آن گاه پاسخ می دهد ... عذاب و عقاب آن گونه بوده است که این وصف سریع هراس انگیز بیانگر آن است:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ. تَزْعُ النَّاسُ كَانْتَهُمْ أَعْجَازًا تَحُلُّ مُنْقَعِرٍ.﴾

ما تندباد و وحشتناک و سردی را در یک روز شومی که (هفت شب و هشت روز) ادامه داشت، بر آنان وزان و

متوجه هول و هراس عذاب و صداقت و راستی پیغمبر بیم دهنده باشند:

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي؟﴾

آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادن و بر حذر داشتنهای من (در باره مخالفان) چگونه و به چه منوالی بوده است؟.

کار همان گونه شد که قرآن آن را به تصویر کشیده است. عذاب بزرگ ویرانگری فرارسید. بیم و تهدیدی که بدین عذاب داده شده بود راست و درست درآمد.

قرآن حاضر و آماده است. در دسترس است. ساده می توان آن را فهمید. کشتی دارد تا خوانده شود و واریسی گردد، و به تدبیر و تفکرش پردازند. در قرآن کشتی صدق و صداقت و آسانی و سادگی، و موافقت با فطرت، و به جوش و خروش در انداختن سرشت است. شگفتیها و شگرفیهای قرآن به پایان نمی آید. با کثرت مطالعه و تکرار قرائت آن، کهنه نمی شود. هر زمان دل قرآن را بررسی و واریسی کند و به تدبیر و تفکرش پردازد از کاری که می کند با توشه تازه ای برمی گردد. نفس انسان هر زمان با قرآن انیس و مونس شود انس و الفتش با آن بیشتر و بیشتر می شود:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؟﴾

ما قرآن را آسان ساخته ایم، آیا پندپذیرنده و عبرت گیرنده ای هست؟.

این پیروی است که تکرار می گردد به دنبال هر صحنه ای که به تصویر کشیده می شود ... روند قرآنی دل بشری را در کنار همچون پیروی نگاه می دارد و آن را آهسته و آرام به پند گرفتن و اندیشیدن فرامی خواند. از دل می خواهد پند بگیرد و بیندیشد هر زمان که حلقه ای از حلقه های زنجیره عذاب دردناکی را بدو نشان می دهد که بر سر تکذیب کنندگان آمده است.

﴿كَذَّبَتْ عادٌ، فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي؟ إِنَّا أَرْسَلْنَا

عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ، تَزْعُ النَّاسُ كَانْتَهُمْ أَعْجَازًا تَحُلُّ مُنْقَعِرٍ. فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي

روان کردیم. بادی که مردمان را از زمین برمی داشت، به گونه ای که گوئی تنه های درختان خرمائی هستند که از جا کنده شده باشند.

باد صرصر، باد تند و سردی است. طنین واژگان نوع باد را به تصویر می زند. نحس: شوم. کدام نحس و شومی است که گریبانگیر قومی بشود و سخت تر و بدتر از چیزی باشد که به قوم عاد رسیده است و یقه ایشان را گرفته است؟ باد ایشان را برمی داشت و آنان را می کشید و ایشان را درهم می شکست. آنان را رها می ساخت، انگار که تنه های درختان خرما هستند، تنه هایی که از ریشه کنده شده باشند و درهم شکسته باشند!

صحنه وحشتناک و هراس انگیزی است. طوفان شدیدی است. بادی که به سوی قوم عاد وزان و روان گردیده است «این باد از لشکریان خدا است». این باد نیروئی از نیروهای این هستی است، نیروئی که یزدان آن را آفریده است. باد برابر قانون جهانی ای حرکت می کند که خدا آن را برگزیده است. خدا باد را بر هرکس که بخواهد چیره و مسلط می گرداند. باد راه خود را با آن قانون جهانی و همگانی طی می کند، بدون این که میان خط سیر جهانی آن، و میان انجام وظیفه فردی آن، برخوردی پیش بیاید، انجام وظیفه فردی ای که بدان دستور داده می شود برابر مشیت و اراده ای که خدا دارد، خدائی که صاحب فرمان و صاحب قانون جهان او است و پس:

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي؟﴾

آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادن و برحذر داشتنهای من (در باره مخالفان) چگونه و به چه منوالی بوده است؟!.

این بخش پس از نشان دادن صحنه، تکرار می شود، و خود صحنه جواب این سؤال است.

آن گاه این حلقه با پیرو مکرری که در این سوره برابر روش ویژه خود می آید خاتمه می پذیرد:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؟﴾

ما قرآن را ساده و آسان ساختیم، آیا پندپذیرنده و عبرت گیرنده ای هست؟.

آن گاه قرآن به سوی صحنه بعدی در روند سخن و در روند تاریخی می رود:

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ. فَقَالُوا: أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ؟ إِنَّا إِذْنُ لَنِي ضَلَالٌ وَسُعُرٌ. أَلَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا؟ بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ. سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشْرُ. إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبِعْهُمْ وَاصْطَبِرْ. وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ، كُلُّ شَرْبٍ مُحْتَظَرٌ. فَأَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ. فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي؟ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ... وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؟﴾

قوم ثمود نیز بیم دادن و برحذر داشتنها (ی پیغمبر خود صالح) را تکذیب کردند و دروغش نامیدند. آنان گفتند: آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها (و بدون قوم و عشیره) هم هست؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود. آیا از میان همه ما (افراد بزرگ و محترم و دانا و دارا) وحی بدو شده است؟! (نه، چنین نیست). بلکه او بسیار دروغگو و خودخواه است (و با تکبر و جاه طلبی می خواهد بر ما ریاست کند). فردا خواهند دانست که بسیار دروغگوی متکبر و خودخواه کیست. ما ماده شتر را برای امتحان ایشان خواهیم فرستاد، بنگر و ببین که چه می کنند و بر سر آنان چه می آید، و بسیار شکبائی داشته باش (که خدا با تو است، و دستشان را از انیت و آزارت کوتاه خواهد کرد). به آنان بگو که آب (چاهی که دارند، به فرمان خدا) میان ایشان و شتر تقسیم شده است (یک روز مال شما و یک روز متعلق به شتر است). نوبت هر کدام که باشد، بر سر آب می رود. قوم ثمود، یار خود (قدار پسر سالف) را صدا زدند (که بیا این شتر را بکش). او هم بی باکانه دست به کار شد و شتر را پی کرد. آیا عذاب و عقاب، و بیم دادن و برحذر داشتنهای

قوم و عشیره) هم هست؟!

من به چه منوالی بوده است (و به چه شکلی کافران را دربر گرفته است؟!); ما بر آنان یک صدای سهمناک سر دادیم و ایشان همگی به صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان در آغل جمع آوری می کند. ما قرآن را (برای یادگیری) ساده و آسان نموده ایم. آیا پندپذیری و عبرت گیری هست؟.

ثمود قبیله ای بود که از لحاظ نیرو و قدرت و سلطه و حکومت در جزیره العرب پس از قوم عاد بود... قوم عاد در جنوب و قوم ثمود در شمال می زیستند. قوم ثمود بسان قوم عاد عذاب و عقاب و بیم دادنها و برحذر داشتنها را تکذیب کردند و دروغ نامیدند، و به نابود گردیدن و نقش زمین شدن معلوم و مشهور عاد در نواحی جزیره العرب اهمیت ندادند و بدان توجهی نمودند.

﴿قَالُوا: أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ؟ إِنَّا إِذْنُ لَنِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ. أَلَلَّيْكَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا؟ بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشِرٌّ﴾.

آنان گفتند: آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها (و بدون قوم و عشیره) هم هست؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود. آیا از میان همه ما (افراد بزرگ و محترم و دانا و دارا) وحی بدو شده است؟! (نه! چنین نیست). بلکه او بسیار دروغگو و خودخواه است (و با تکبر و جاه طلبی می خواهد بر ما ریاست کند).

این شبهه مکرری است که به سینه های تکذیب کنندگان در نسلهای پایی وارد و داخل می گردد:

﴿أَلَلَّيْكَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا؟﴾.

آیا از میان ما (افراد بزرگ و محترم و دانا و دارا) وحی بدو شده است؟!

تکبر و خودبزرگ بینی تو خالی است که به حقیقت دعوت نمی نگرند، بلکه به شخص دعوت کننده نگاه می کند:

﴿أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ؟﴾.

آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها (و بدون

چه عیبی دارد خدا از میان بندگان یکی را برگزیند... خدا بهتر می داند که رسالت خود را به چه کسی وامی گذارد... و بدو ذکر را - یعنی وحی و رهنمودها و رهنمودهای تذکر و تدبیری که در بر دارد - حواله می دارد. در این گزینش بندهای از بندگان یزدان که خدا خودش در او آمادگی و استعداد را سراغ دارد، چه عیب و کم و کاستی است، خدائی که آفریدگار انسانها و نازل کننده وحی است؟ این شبهه واهی و سستی است و جز به دلها و درونهای منحرف و کجرو راه پیدا نمی کند، دلها و درونهای کسانی که نمی خواهند به دعوت بنگرند تا حق و حقیقتی و صدق و صداقتی را ببینند که در آن است. بلکه به دعوت کننده می نگرند و خودشان را بزرگ تر از آن می بینند که از فردی از افراد بشر پیروی بکنند، از ترس این که نکند در پیروی آنان از دعوت، فداکاری و از خودگذشتگی برای دعوت کننده باشد و مایه تعظیم و تکریم دعوت کننده گردد. در صورتی که این گونه مردمان خودشان را بالاتر و بالاتر از اقرار و اعتراف و تسلیم و پذیرش می دانند. این است که به خودشان می گویند:

﴿أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ؟ إِنَّا إِذْنُ لَنِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾.

آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها (و بدون قوم و عشیره) هم هست؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود.

یعنی اگر این کار زشت و ناپسند از ما سر بزنند، ما گمراه و دیوانه بشمار می آئیم! عجیب ترین چیز این است که خود را گمراه می دانند اگر از هدایت پیروی کنند! و خویشان را دچار دیوانگیها - نه یک دیوانگی - می دانند اگر به زیر سایه های ایمان در آیند!

بدین خاطر است که پیغمبر خود را متهم می سازند، پیغمبری که یزدان او را برگزیده است تا ایشان را در راه حق و اعتدال رهنمود گرداند. او را به دروغگوئی و خودخواهی متهم می سازند:

﴿بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ﴾.

روز متعلق به شتر است). نوبت هر کدام که باشد، بر

سر آب می‌رود.

بلکه او بسیار دروغگو و خودخواه است (و با تکبر و

جاه‌طلبی می‌خواهد بر ما ریاست کند).

دروغگو است و بدو وحی نگردیده است. خودخواه و جاه‌طلب است. با حرص و آز زیادی می‌خواهد مکان و منزلت به دست بیاورد!.. این اتهامی است که به هر دعوت‌کننده‌ای زده‌اند. اتهام دعوت‌کننده این بوده است که او دعوت را پرده‌ای برای تحقق بخشیدن و پیاده کردن مقاصد و مصالح خود می‌گرداند... این ادعای کسانی بوده است که کوردل هستند و بینش خود را از دست داده‌اند، و انگیزه‌های دلها و درونها را درک و فهم نمی‌کنند.

در آن هنگام که روند قرآنی به شیوه داستانی خود ادامه می‌دهد و از داستانی سخن می‌گوید که در تاریخ گذشته است، ناگهان رو می‌کند و انگار کار حاضر و آماده است، و رخدادها پیش آمده است و در جریان است. از چیزی سخن می‌گوید که هرچه زودتر روی می‌دهد، و از این چیزی که هرچه زودتر روی می‌دهد بیم می‌دهد و بدان تهدید می‌کند:

﴿سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشْرِ﴾.

فردا خواهند دانست که بسیار دروغگوی متکبر و خودخواه کیست!

فردا حقیقت را برایشان معلوم می‌دارد. آنان از وقوع چنین حقیقتی، رهائی و نجاتی ندارند. این حقیقت، پرده از بلای ویرانگر و خانمانسوز دروغگوی متکبر کنار می‌زند و آشکار و نمودارش می‌سازد!

﴿إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ، فَأَرْتَبْنَهُمْ وَأَصْطَبِرُ. وَ نَبْنُهُمُ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ، كُلُّ شَرِبٍ مُحْتَضَرٌ﴾.

ما ماده شتر را برای امتحان ایشان خواهیم فرستاد. بنگر و ببین که چه می‌کند و بر سر آنان چه می‌آید، و بسیار شکیبائی داشته باش (که خدا با تو است، و دستشان را از انزیت و آزارت کوتاه خواهد کرد). به آنان بگو که آب (چاهی که دارند، به فرمان خدا) میان ایشان و شتر تقسیم شده است (یک روز مال شما و یک

خواننده این قرآن می‌ایستد و چیزی را ورنه انداز می‌نماید و می‌پاید که روی خواهد داد، وقتی که خدا شتر را برای امتحان ایشان می‌فرستد، و آن شتر آزمونی می‌گردد که حقیقت و ماهیت آنان را معلوم می‌کند و نشان می‌دهد. پیغمبر - یعنی پیغمبر ﷺ - ایشان - می‌ایستد و می‌نگرد تا چه بشود. به فرمان پروردگار باید شکیبائی کند و راجع بدیشان صبر پیش گیرد تا امتحانشان شروع گردد و به پایان بیاید. همراه آن پیغمبر ﷺ تعلیمات و مقرراتی است... آب در میان قبیله دو قسمت می‌شود. یک قسمت بدیشان می‌رسد، و یک قسمت بهره شتر است - قطعاً این شتر ماده، شتر ویژه‌ای و دارای ویژگیهای معینی بوده است که این شتر را نشانه و معجزه‌ای گردانیده است - یک روز شتر بر سر این آب می‌آید و از آن استفاده می‌نماید، و یک روز آنان به سوی آن آب می‌روند و از آن استفاده می‌کنند. هم شتر و هم آنان در روز مشخص خود از آب می‌نوشند و بس.

آن گاه روند قرآنی به شیوه داستانسرای برمی‌گردد، و به روایت آنچه بعد از آن شده است و از ایشان سر زده است، می‌پردازد:

﴿فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ﴾.

قوم ثمود، یار خود (قدار پسر سالف) را صدا زدند (که بیا این شتر را بکش). او هم بی‌باکانه دست به کار شد و شتر را پی کرد.

یار ایشان یکی از گروه مفسدان در شهر بود. آن مفسدانی که یزدان جهان در باره ایشان در سوره نمل فرموده است:

﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾.

در آن شهر (که جگر نام داشت) نه گروهک بودند که در سرزمین (آنجا با آراء و تبلیغ و خرابکاری خود) تباهی می‌کردند و به اصلاح (حال خویش و جامعه)

نمی پرداختند.

(نمل/۴۸)

این فرد همان کسی است که یزدان جهان در باره او در سورة شمس فرموده است:

﴿إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا﴾.

آن گاه که بدبخت ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند).

(شمس/۱۲)

گویند: این شخص میخوارگی کرد و مست گردید تا دلیر شود و جرأت پیدا کند کاری را بکند که میخواست بدان اقدام کند. این کار پی کردن شتری بود که خداوند آن را به عنوان معجزه ای برای ایشان فرستاده بود، و پیغمبرشان آنان را برحذر داشته بود از این که بدان آسیبی برسانند. چرا که اگر آسیبی بدان برسانند خداوند ایشان را به عذاب دردناکی گرفتار می سازد:

﴿فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ﴾.

قوم ثمود، یار خود (قدار پسر سالف) را صدا زدند (که بیا این شتر را بکش). او هم بی باکانه دست به کار شد و شتر را پی کرد.

آزمایش به پایان آمد و بلا در رسید:

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾.

آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادن ها و برحذر داشتن های من به چه منوالی بوده است (و به چه شکلی کافران را دربر گرفته است؟!).

این پرسش جنبه شگفت زده کردن و به هراس انداختن را دارد. این پرسش وقتی مطرح است که پس از بیم دادن و برحذر داشتن هنوز عذاب دامن گیرشان نگردیده است:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ﴾.

ما بر آنان صدای سهمناک سر دادیم و ایشان همگی به صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان در آغل جمع آوری می کند.

قرآن این صدا را شرح و بسط نمی دهد. هر چند که در سورة «فصلت» این صدا را صاعقه می نامد:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ: أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ

عَادٍ وَثُمُودَ﴾.

اگر (مشرکان مکه از پذیرش ایمان) رویگردان شدند، بگو: شما را از صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود می ترسانم.

(فصلت/۱۳)

چه بسا واژه صاعقه توصیف صدا بوده، و این صدا صدای صاعقه باشد. یا این که صاعقه اثری از آثار صدائی باشد که نمی دانیم آن صدا را چه کسی و چه چیزی سر داده است.

به هر حال یک صدا بر سر آن قوم کشیده شد. بر سرشان آورد آنچه که آورد. کاری با آنان کرد که ایشان را بسان گیاه خشکی درآورد که صاحب چهارپایان در آغل جمع آوری می کند:

﴿كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ﴾.

بسان گیاه خشکی که صاحب چهارپایان در آغل جمع آوری می کند.

مُحْتَظِر به کسی می گویند که آغل و چهاردیواری برای حیوانات خود می سازد. او آغل و چهاردیواری را از چوبهای خشک تهیه می بیند و می سازد. آن قوم هم بسان آن چوبهای خشک گردیدند، چوبهای خشک که خشک می گردد و درهم می شکند و تکه تکه و پریپر می شود. یا این که کسی که آغل و چهاردیواری برای چهارپایان خود می سازد، گیاهان خشک را برای حیوانات خود جمع آوری می کند، و حیوانات او از آن شاخه ها و گیاهان خشک می خورند. آن قوم بسان همچون چوبها و گیاهان خشک و پریپر درآمدند وقتی که آن یک صدا را شنیدند!

صحنه دردناک هراس انگیزی است. پاسخ خود بزرگ بینی و تکبر را بیان می دارد. ناگهان خود بزرگ بینان و متکبران بسان گیاهان خشکیده درمی آیند، گیاهان خشکیده بی ارزشی همگون گیاهان خشکیده کسی که گیاهان را برای چهارپایانش گرد می آورد!

در برابر این صحنه خشن هولناک، دلهایشان را به سوی قرآن برمی گرداند تا متذکر گردند و ببندیشند و به تدبّر و تفکر بپردازند. قرآن برای تذکر و تدبّر، ساده و آسان

ساخته شده است:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ. فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؟﴾.

ما قرآن را آسان ساخته ایم. آیا پندپذیرنده و عبرت گیرنده ای هست؟

پرده روی گیاهان خشک بی ارزش فرومی افتد. صحنه ای از آن در چشم باقی است، و در دل از آن اثری برجا است. قرآن کسی را فرامی خواند که پند می گیرد و می اندیشد ...

آن گاه پرده از حلقه تازه بعدی - به دنبال حلقه قبلی - در خط سیر تاریخ کنار می رود، حلقه تازه ای که آن هم در جزیره العرب روی داده است:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِي إِذَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلُ لُوطٍ نَحْنِئْنَاهُمْ بِسَحَرٍ. نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا. كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ. وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتْنَا فَتَمَارَوْا بِالَّذِي. وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرْ. وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقَرٌّ. فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرْ. وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾.

قوم لوط نیز بیم دادن و برحذر داشتن های (پیغمبر خود لوط) را تکذیب کردند. ما بر آنان تنبادهای که ریگها را به حرکت درمی آورد گماشتیم (و همگان را هلاک ساختیم) جز خاندان و پیروان لوط را که ما سحرگاهان ایشان را نجات دادیم (و از آن سرزمین بلالزده رهاییشان بخشیدیم). این نعمتی بود از جانب ما (به آل لوط). ما این گونه کسی را پاداش می دهیم که شکرگزار باشد. لوط ایشان را از گرفتار کردن و کیفر دادن ما بیم داد، ولی آنان بر شک و گمان خود نسبت به بیم دادن و برحذر داشتن افزودند و (بدانها باور نکردند و بیراهه رفتند). و با لوط در باره مهمانانش سخن گفتند (و از او خواستند آنان را در اختیار ایشان برای انجام کار منافعی عفت بگذارند). ما چشمانشان را کور کردیم، (و بدیشان گفتیم): بجشید عذاب و عقاب مرا، و بیم دادن و برحذر داشتن های مرا. بامدادان عذاب پیاپی و کوبنده

و پایدار به سراغ ایشان آمد. پس بجشید عذاب و عقاب مرا، و بیم دادن و برحذر داشتن های مرا. ما قرآن را (برای یاد گرفتن) ساده و آسان نموده ایم، آیا پندپذیری و عبرت گیری هست؟

داستان لوط به طور مشروح در موارد دیگری آمده است. مقصود از بیان آن در اینجا شرح و بسط آن نیست. بلکه مراد از آن درس عبرتی است که از فرجام تکذیب کردن گرفته می شود. بیان می گردد که تکذیب کردن به عذاب دردناک گرفتار آمدن را در پی دارد. بدین خاطر داستان لوط با یادآوری چیزی آغاز می گردد که از ایشان سر زده است. آنچه از ایشان سر زده است تکذیب کردن و دروغ نامیدن بیم دادن و برحذر داشتنها است:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِي﴾.

قوم لوط نیز بیم دادن و برحذر داشتن های (پیغمبر خود لوط) را تکذیب کردند.

به دنبال این اشاره، عذاب و عقاب و کیفری را توصیف می کند که گریبانگیرشان گردیده است و بر سرشان آمده است:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَحْنِئْنَاهُمْ بِسَحَرٍ. نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ...﴾.

ما بر آنان تنبادهای که ریگها را به حرکت درمی آورد گماشتیم (و همگان را هلاک ساختیم) جز خاندان و پیروان لوط را که ما سحرگاهان ایشان را نجات دادیم (و از آن سرزمین بلالزده رهاییشان بخشیدیم). این نعمتی بود از جانب ما (به آل لوط). ما این گونه کسی را پاداش می دهیم که شکرگزار باشد

«خاصب»: بادی است که سنگریزه ها را برمی دارد. در جاهای دیگری آمده است که یزدان جهان سنگهایی از گل به سویشان روانه کرد. واژه خاصب دارای طنین است. انگار فرو افتادن سنگ و برخورد آن با چیزی است. بیانگر شدت و حدت و درشتی و پرخاشی است که با فضای صحنه مناسبت دارد. جز آل لوط - مگر

همسرش - نجات نیافت. نجات ایشان نعمتی از سوی یزدان به عنوان پاداش ایمانشان و سپاسگزاریشان بود...

﴿كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ﴾.

ما این گونه کسی را پاداش می دهیم که شکرگزار باشد. سپاسگزار نعمت را نجات می دهیم و درگیر و دار مهلکه ها و نابود گشتنها و ترسها و هراسها بدو نعمت می بخشیم.

هم اینک روند قرآنی دو سوی داستان را بیان کرده است: یک سوی آن تکذیب کردن، و دیگر سوی آن سخت گرفتار نمودن و کیفر دادن است. روند قرآنی برمی گردد و با اندک شرح و بسطی چیزی را ذکر می کند که میان این دو سو روی داده است... این هم راهی از راه های سخن گفتن از داستان است، وقتی که مراد بیان پیامهای مشخصی باشد که در این خط سیر و بدین روال گفته می شود.^(۱) این شرح و بسط عبارت است از:

﴿وَلَقَدْ أُنذَرَهُمْ بِطُغْيَانِهِمْ فَاسْتَأْذَنُوا بِالنُّذُرِ. وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِي. وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ﴾.

لوط ایشان را از گرفتار کردن و کیفر دادن ما بیم داد. ولی آنان بر شک و گمان خود نسبت به بیم دادن و برحذر داشتنها افزودند (و بدانها باور نکردند و بیراهه رفتند). و با لوط در باره مهمانانش سخن گفتند (و از او خواستند آنان را در اختیار ایشان برای انجام کار منافی عفت بگذارند). ما چشمانشان را کور کردیم، (و بدیشان گفتیم:) بچشید عذاب و عقاب مرا، و بیم دادن و برحذر داشتنهای مرا. بامدادان عذاب پیاپی و کوبنده و پایدار به سراغ ایشان آمد.

از دیرباز لوط قوم خود را از فرجام کار زشت و پلشت همجنس بازی ای بیم داده بود که مرتکبش می شدند. ولی آنان بر شک و گمان خود نسبت به بیم دادن و برحذر داشتنها افزودند و بدانها باور نکردند و بیراهه رفتند. با پیغمبرشان در این باره ستیز ورزیدند و به

جدال پرداختند. فسق و فجور و بیشرمی آنان بدانجا رسید که با خود او در باره تحویل مهمانانش بدیشان سخن گفتند. مهمانان لوط فرشتگان بودند. قوم لوط ایشان را نوجوانان زیبایی گمان برده بودند. این بود آتش همجنس بازی کثیف و پلید ایشان شعله ور گردید! به سوی لوط تاختند و بر او پریدند. می خواستند به مهمانانش تعدی و تجاوز کنند. دیگر نه بزرگمنشی کردند و نه خجالت کشیدند. بی باک از این بودند که حرمت پیغمبرشان را نمی گیرند، پیغمبری که ایشان را از عاقبت این همجنس بازی کثیف و پلید و ناسالم و نادرست برحذر داشته بود و بیم داده بود. در این هنگام دست قدرت دخالت کرد، و فرشتگان برای انجام وظیفه ای که بدیشان واگذار شده بود و به خاطر آن آمده بودند، به حرکت درآمدند:

﴿فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ﴾.

ما چشمانشان را کور کردیم.

دیگر نه کسی را و نه چیزی را دیدند، و نتوانستند بر لوط بتازند و بپرند و مهمانان او را نگاه دارند! اشاره کردن به کور کردن چشمان ایشان، جز در این مورد و آن هم این گونه آشکار و روشن نیامده است. در جای دیگر آمده است:

﴿قَالُوا: يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ﴾.

(فرشتگان بعد از اطلاع از پریشانی لوط و اصرار بزهکاران، به لوط) گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگارت هستیم. (این زشتکاران) دستشان به تو نمی رسد (و نمی توانند کوچکترین بلا و کمترین زیانی به تو برسانند)....

(هود/۸۱)

در اینجا ذکر حالتی را افزوده است که ایشان را بازداشته است از این که بتوانند به لوط دسترسی پیدا کنند و زیان و ضرری برسانند. این حالت، کور شدن چشمها است!

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصوير الفني في القرآن»، فصل: «داستان در

قرآن»، چاپ دارالشروق.

در همان حال که روند قرآنی راه خود را در داستانسرائی ادامه می‌دهد، ناگهان به چیزی می‌پردازد که انگار حاضر و آماده و در جلو دیدگان است. ناگهان خطاب به عذاب‌دیدگان و شکنجه‌شوندگان رو می‌کند و می‌گوید:

﴿فَذُوقُوا عَذَابِي وَنَذِيرِ﴾.

پس بچشید عذاب و عقاب مرا، و بیم داندنها و برحذرداشتهای مرا.

این همان عذاب و عقابی است که از آن برحذر داشته می‌شدید، و این همان بیم داندنها و برحذرداشتهائی است که در پاره‌اش به ستیز و جدال می‌پرداختید!

کور شدن چشمها در شب بوده است . . . شب را به انتظار بامدادی بسر برده‌اند که خدا در آن مقدر و مقرر فرموده بود همگی آنان گرفتار آیند:

﴿وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ﴾.

بامدادان عذاب پیاپی و کوبنده و پایدار به سراغ ایشان آمد.

این همان عذابی است که در روند قرآنی با شتاب از آن سخن رفته است. همان تندبادی است که ریگها را به حرکت درآورده است و زمین را از لوث و از فساد آنان پاک گردانده است.

باز هم شیوه بیان و عرضه کردن تغییر می‌کند، و صحنه را حاضر می‌آورد، آن گونه که گوئی همین لحظه روی داده است. عذاب شوندگان فریاد زده می‌شوند در حالی که دارند عذاب می‌بینند:

﴿فَذُوقُوا عَذَابِي وَنَذِيرِ﴾.

(بدیشان گفتم:) پس بچشید عذاب و عقاب مرا، و بیم داندنها و برحذرداشتهای مرا.

آن گاه پیرو مشهور و معهود، به دنبال صحنه خشن و ناگوار، درمی‌رسد:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؟﴾.

ما قرآن را (برای یادگیری) ساده و آسان نموده‌ایم، آیا پندپذیری و عبرت‌گیری هست؟.

این حلقه‌ها با حلقه‌ای که مربوط به خارج از جزیره العرب است، و با نابودگاه و نقش زمین شدنی از نابودگاه‌ها و نقش زمین شدنیهای مشهور و مذکور، به پایان می‌آید. این صحنه با اشاره سریع و گذرائی خاتمه می‌پذیرد:

﴿وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذِيرُ. كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا، فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ﴾.

بیدارباشها و هوشدارها (یکی پس از دیگری) به سراغ فرعونیان آمد. آنان همه آیات ما را تکذیب کردند، و ما هم ایشان را گرفتار کردیم و کیفر دادیم بسان گرفتار ساختن و کیفر دادن خدائی چیره و پیروز و قدرتمند و زبردست.

این‌گونه داستان فرعون و فرعونیان از دو سو مختصر و کوتاه می‌شود: به سراغ فرعون و فرعونیان آمدن بیدارباشها و هوشدارهای پیاپی، و تکذیب کردن آنان آن بیدارباشها و هوشدارها و آیاتی که پیغمبرشان برایشان آورده بود و گرفتار شدن آنان بعد از آن در دست خداوند چیره و پیروز و قدرتمند و زبردست . . . اشاره به عزت و اقتدار یزدان دادر، سایه روشنهای شدت و حدت خود را در گرفتار ساختن و به کیفر رساندن را دارد. در آن اشاره‌ای هم به اعتزاز و اقتدار فرعون بر ظلم کردن و ستم ورزیدن است. عزت باطل، ضائع گردیده است و هدر رفته است، و اقتدار خیالی سقوط کرده است و فرو افتاده است. خداوند او را و فرعونیان را گرفته است و به کیفرشان رسانده است، خداوندی که واقعاً با عزت و با اقتدار است و عزت او برقرار و قدرت او پایدار است. خداوند فرعون و فرعونیان را سخت فرو گرفت، فرو گرفتن شدیدی که مناسبت داشت با ظلم و ستم و قدرت‌نمایی و تاخت و تاز و بگیر و ببندی که به راه انداخته بود.

بر این حلقه واپسین، بر بالای نابودگاه و نقش زمین شدن فرعون قلدر و زورگو، پرده فرو می‌افتد . . .

اینک که پرده فرو افتاده است بر روی واپسین صحنه

است. چرا که) فرمان ما فرمانی بیش نیست، (و چنان با سرعت انجام می‌گیرد که انگار همسان با یک چشم برهم زن، (و همانند یک نگاه سریع و با عجله است. ما اشخاص همچون شما را (در روزگاران پیشین) نابود و هلاک ساخته‌ایم. آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟! هر کاری را که کرده‌اید، در کتابها و نامه‌های اعمال (با دست فرشتگان مأمور، ثبت و ضبط و) موجود است. هر کار کوچک و بزرگی (که در دنیا کرده‌اند، در دفاتر مخصوص) نوشته شده است.

این بیم دادن از عذاب دنیا و عذاب آخرت است. این بیم دادن هیچ‌گونه شک و تردیدی در راستی و درستی آن نیست. هیچ‌گونه راه‌گریزی و هیچ‌گونه امید به فراری و رهائی از آن وجود ندارد. هیچ‌گونه اشتباهی در حساب و کتاب اتفاق نمی‌افتد. با هیچ‌گونه حيله و نیرنگی از سزا و جزا نمی‌توان گریز زد!

این نقش زمین شدن‌ها و مهلکه‌های تکذیب‌کنندگان پیشین است. چه چیزی شما را از همچون فرجام و سرنوشتی به دور می‌دارد؟

﴿ أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكَمْ؟ ﴾

(ای قریشیان!) آیا کافران شما بهتر از آنانی هستند که برایتان روایت کردیم (مثل: قوم نوح، عاد، ثمود، لوط، فرعون؟!).

امتیاز کفار شما بر آن کافران چیست؟

﴿ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ؟ ﴾

یا این که برای شما امان‌نامه‌ای در کتابها (از سوی خدا) نازل شده است (مبنی بر این که کافران‌تان را عذاب نمی‌رسانیم؟!).

آیا بر این امان‌نامه کتابهای آسمانی گواهی می‌دهند، این است که شما از پیامدها و پسمادهای کفر ورزیدن و تکذیب کردن معاف می‌باشید؟ . . نه این است و نه آن است. شما بهتر از آنان نیستید، و در کتابهای آسمانی امان‌نامه‌ای برای شما وجود ندارد. در آنجا که قیامت است جز ملاقات فرجامی و رسیدن به سرنوشتی نیست که کافران پیش از شما بدان گرفتار می‌آیند بدان

از صحنه‌های عذاب و عقاب و تنبیه کردن و کیفر دادن، و تکذیب‌کنندگان حاضرند و می‌بینند و صدای این صحنه‌ها را احساس می‌کنند . . . اینک که نقش زمین شدن‌ها و نابودگاه‌ها بر صفحه خیال ایشان پیاپی حاضر و ظاهر می‌شود، و بر احساس و شعورشان فشار وارد می‌آورد . . . اینک خطاب را متوجه ایشان می‌کند، و آنان را از این‌گونه نقش زمین شدن‌ها و نابودگاه‌ها برحذر می‌دارد، و ایشان را از چیزی می‌ترساند که بدتر و سخت‌تر از اینها است:

﴿ أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكَمْ؟ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ؟ أَمْ يَقُولُونَ: نَحْنُ جَمِيعٌ مُنتَصِرُونَ؟ سَيَهْمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْلَوْنَ أَلْدَبِيرُ. بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْهَى وَ أَمَرُّ. إِنَّ الْأَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ. يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ: ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ. إِنْ أَكَلْ شَيْءٌ خَلْقْنَاهُ بِقَدَرٍ. وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ. وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ. وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَ كُلُّ صَغِيرٍ مُسْتَطَرٍّ. ﴾

(ای قریشیان!) آیا کافران شما بهتر از آنانی هستند که برایتان روایت کردیم. (مثل: قوم نوح، عاد، ثمود، لوط، فرعون؟!). یا این که برای شما امان‌نامه‌ای در کتابها (از سوی خدا) نازل شده است (مبنی بر این که کافران‌تان را عذاب نمی‌رسانیم؟! یا این که می‌گویند: ما جمعیت متحد و نیرومند شکست‌ناپذیری هستیم و همدیگر را یاری می‌دهیم و از دشمنان خود انتقام می‌گیریم. جمعیت ایشان به زودی شکست می‌خورند و پشت می‌کنند و می‌گریزند. بلکه موعدشان قیامت است، و قیامت برای آن عظیم‌تر و تلخ‌تر (از کشتن و اسارت این جهانی برای ایشان) است. قطعاً گناهکاران، گمراه و دیوانه و گرفتار آتشند. روزی داخل آتش، بر رخساره، روی زمین کشیده می‌شوند (و بدیشان گفته می‌شود): بپشید لمس و پسوده دوزخ را. ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم. (نه تنها اعمال ما از روی حکمت است، بلکه توأم با نهایت قدرت

پس ابوبکر رضی الله عنه دستش را گرفت و عرض کرد: ای فرستاده خدا این پس تو را که بر پروردگارت الحاح و اصرار کردی!.. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت و به سوی زره خود پرید و آن را به تن کرد و گفت:

﴿سَيُزَمُّ الْجُمُعُ وَيُولُونُ الدُّبُرَ﴾.

جمعیت ایشان به زودی شکست می‌خورند و پشت می‌کنند و می‌گریزند.

در روایتی که ابن ابی حاتم به عکرمه نسبت می‌دهد، می‌گوید: وقتی که این آیه نازل شد:

﴿سَيُزَمُّ الْجُمُعُ وَيُولُونُ الدُّبُرَ﴾.

عمر گفت: کدام جمعیت شکست می‌خورد؟ کدام جمعیت چیره می‌شود؟.. عمر گفته است: وقتی که روز بدر فرارسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم به سوی زره می‌پرد و آن را به تن می‌کند و می‌فرماید:

﴿سَيُزَمُّ الْجُمُعُ وَيُولُونُ الدُّبُرَ﴾.

همان روز تفسیر این آیه را فهمیدم!

این تازه شکست دنیا بود، ولیکن این واپسین شکست نیست. این شکست شدیدترین و سخت‌ترین شکست نیست. روند قرآن در اینجا از ذکر شکست باز می‌ایستد تا شکست دیگری را بیان دارد:

﴿بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَبُ وَأَمْرٌ﴾.

بلکه موعدهشان قیامت است، و قیامت بلای عظیم‌تر و تلخ‌تر (از کشتن و اسارت این جهانی برای ایشان) است.

قیامت بلای عظیم‌تر و تلخ‌تر از هر عذابی است که در این کره زمین دیده‌اند یا این که می‌بینند. قیامت بلای عظیم‌تر و تلخ‌تر از هر صحنه‌ای است که دیده‌اند و در آنچه گذشت ترسیم گردیده است. از قبیل: طوفان، باد تند و سرد صرصر، صاعقه، طوفان شن، گرفتار آمدن فرعون و فرعونیان به عذاب خداوند چیره و توانا و شکوهمند!

شرح و بسط نمروده است چگونه قیامت بلای عظیم‌تر و تلخ‌تری است. در صحنه خشنی از صحنه‌های قیامت این امر را تا اندازه‌ای بازگو کرده است:

شکل و صورتی که یزدان برای شما مقرر و مقدر می‌فرماید.

آن‌گاه روند قرآنی، خطاب بدیشان را پایان می‌دهد، و از آن به خطاب عام می‌پردازد. در این خطاب عام از کار و بارشان اظهار شگفت می‌کند:

﴿أَمْ يَقُولُونَ: نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ﴾.

یا این‌که می‌گویند: ما جمعیت متحد و نیرومند شکست‌ناپذیری هستیم و همدیگر را یاری می‌دهیم و از دشمنان خود انتقام می‌گیریم.

این سخن را وقتی می‌گویند که جمعیت خود را می‌بینند و قدرت و قوتشان آنان را به شگفت می‌آورد. از این همایش و اتحاد خود مغرور می‌شوند و گول می‌خورند و می‌گویند: قطعاً ما پیروزیم و هیچ کسی نمی‌تواند ما را شکست بدهد و بر ما چیره بشود.

در اینجا است بدیشان اعلام و اعلان می‌دارد، اعلام و اعلانی که در همه جا می‌پیچد و قاطعانه است و کار را یکسره می‌سازد:

﴿سَيُزَمُّ الْجُمُعُ وَيُولُونُ الدُّبُرَ﴾.

جمعیت ایشان به زودی شکست می‌خورند و پشت می‌کنند و می‌گریزند.

همایش و اتحادشان ایشان را مصون و محفوظ نمی‌دارد. قدرت و قوتشان یاری و کمکشان نمی‌کند... آن کسی که بدیشان چنین اعلام و اعلان می‌دارد خداوندگار توانا و چیره بر همگان و همه کار است. این چنین بوده است و روی داده است، و قطعاً هم این چنین خواهد بود و روی خواهد داد!

بخاری در سخنی که به ابن عباس نسبت می‌دهد می‌گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بدان گاه که در خیمه‌ای بود که روز بدر برایش زده بودند:

(أَنْشِدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبِدْ بَعْدَ الْيَوْمِ فِي الْأَرْضِ أَبَدًا...).

«خداوندا تو را به عهده و وعده‌ات قسم می‌دهم. خدایا اگر خواسته‌ای که پس از امروز در زمین هرگز پرستیده نشوی...».

بوده است، از قبیل: آفریدن و هستی یافتن و اداره جهان هستی، همه اینها، و هر چیز کوچک و بزرگی که با قضا و قدر یزدان آفریده شده است. با قصد و هدف اداره می شود، و با حکمت و کار به جایی رو به راه می گردد. هیچ چیزی ناسنجیده نیست. هیچ چیزی بیهوده نیست. هیچ چیزی از روی تصادف سر از گریبان عدم برنیاورده است. هیچ چیزی ناگهانی برنجوشیده است و پدیدار نگردیده است:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾.

ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده ایم.

هر چیزی را ... هر چیز کوچکی و هر چیز بزرگی را. هر چیز گویائی و هر چیز ساکنی را. هر چیز متحرکی و هر چیز ساکنی را. هر چیز گذشته ای و هر چیز حاضری را. هر معلومی و هر مجهولی را. همه چیز را ... به اندازه لازم آفریده ایم ...

هر چیزی را به اندازه لازم آفریده ایم، اندازه ای که حقیقت آن چیز را مشخص می دارد، صفت آن چیز را معین می کند، مقدار آن را مشخص می سازد، زمان آن را معین می دارد، مکان آن را مشخص می نماید، ارتباط آن را با سایر چیزهای پیرامون آن معین می سازد، و تأثیر آن را در هستی این جهان معلوم می نماید.

این نص کوتاه و اندک قرآنی، به حقیقت بزرگ و سترگ و فراگیری اشاره می کند. مصداق این حقیقت، سراسر این جهان هستی است. حقیقتی است که دل آن را به تمام و کمال درک می کند وقتی با این جهان هستی روبرو می گردد، و با آن هماوا و همنا می شود، و بدان پاسخ می گوید، و از آن دریافت می دارد و می شنود، و احساس می کند که این جهان هستی آفریده هماهنگی است و دارای سنجش دقیقی و ظریفی است. هر چیزی

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ. يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ﴾.

قطعاً گناهکاران، گمراه و دیوانه و گرفتار آتشند. روزی داخل آتش، بر رخساره روی زمین کشیده می شوند (و بدیشان گفته می شود): بچشید لمس و پسوده دوزخ را. در گمراهی و ضلالتی خواهند بود که خردها و جانها را عذاب می دهد. در آتش سراپا شعله ای خواهند بود که پوستها و بدنها را داغ می کند ... این عذاب مقابل چیزی است که ایشان و امثال ایشان قبلأ می گفتند:

﴿أَبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ؟ إِنَّا إِذْنُ لَنِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ﴾.

آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها (و بدون قوم و عشیره) هم هست؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود. تا بدانند گمراهی کجا خواهد بود و آتش سراپا شعله کجا خواهد بود.^(۱)

آنان در آتش با درشتی و تحقیر بر رخساره کشیده می شوند. این هم مقابل افتخار به قوت و قدرتی است که داشته اند و تکبری است که می ورزیده اند. با شکنجه روانی بر عذابشان افزوده می شود، عذابی که انگار همین لحظه آماده است و گوشها آن را می شنوند و چشمها آن را می بینند:

﴿ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ﴾.

بچشید لمس و پسوده دوزخ را.



قرآن مجید در سایه این صحنه هراس انگیز تکان دهنده، روی سخن را به جملگی مردمان به طور عام، و بدان قوم به طور خاص، می کند، تا حقیقت قضا و قدر یزدان و حکمت و تدبیر او را به دلهايشان بیندازد و استوار و پایدارش سازد.

این گرفتار کردن در دنیا است، و این عذاب در آخرت است. رسالتهایی که پیش از اینها بوده است و پیدارباشها و هوشدارباشهایی که شده است، قرآن و همه کتابهای آسمانی، و هر چیزی که پیرامون همه اینها

۱- واژه «سُعْر» در این آیه دو معنی دارد: الف- دیوانگی و جنون. ب- آتش سراپا شعله. مؤلف بیشتر معنی دوم را در نظر داشته است. (مترجم)

در این جهان هستی به اندازه لازم است، به اندازه‌ای که این هماهنگی و سنجش مطلق را محقق می‌سازد و پیاده می‌کند. هماهنگی و سنجشی که پرتو آن یکسره به دل می‌افتد وقتی که با این جهان هستی روبرو می‌گردد.

آن‌گاه پژوهش و دیدن و آزمودن، از درک و فهم این حقیقت، به اندازه لازم هر چیزی در جهان پی می‌برد، آن اندازه لازمی که وسائل و ابزار بشری به کشف آن نائل می‌آید، و عقل و خرد آدمی توان درک و فهم آن را دارد، و فطرت بدان آگاهی پیدا می‌کند، بدان اندازه که صدای هماهنگی جهان با سرشت می‌آمیزد، و سروش آن به گوش جان آواز همناوایی و هماوایی می‌خواند. خود فطرت تگه‌ای از این جهان آفریده هماهنگ است، و هر چیزی در جهان به اندازه لازم آفریده شده است و به هستی گسیل گردیده است.

دانش نوین به گوشه‌هایی از این حقیقت دسترسی پیدا کرده است، بدان اندازه که با وسائل و ابزاری که دارد به درک و فهم این حقیقت می‌تواند دستیابی پیدا کند... دانش نوین از روی هماهنگی میان فاصله‌های ستارگان و سیارگان و حجم و توده و جاذبه‌ای که میان آنها است به جایی رسیده است که دانشمندان می‌توانند موقعیت ستارگان و سیارگان را مشخص کنند که هنوز آنها را ندیده‌اند. اما هماهنگی، مقتضی بودن آنها در جایگاه‌هایی است که دانشمندان مشخص می‌کنند. همین وجود آنها در موقعیت خود است که ظواهر معینی را در حرکت سیارگانی که آنها را رصد می‌کنند و می‌پایند، تفسیر می‌کند... سپس همان می‌شود که فرض کرده‌اند و در نظر گرفته‌اند. محقق شدن فرضیه و نظریه دانشمندان بیانگر دقت بی‌نهایت در تقسیم این ستارگان و سیارگان در گستره فراخ و شگفت‌انگیز فضا است، آن هم با نسبتهای مقرر و معینی که در میان آنها است و خلل نمی‌پذیرد و آشفتگی نمی‌شناسد!

دانش نوین تا بدانجا هماهنگی را در قرار گرفتن این زمینی که بر روی آن زندگی می‌کنیم تشخیص داده است، هماهنگی‌ای که باید باشد تا زمین شایسته و

بایسته نوعی حیات باشد که خدا در زمین مقرر و مقدر فرموده است، که اگر در نسبتی از نسبتهای موجودی که در میان ستارگان و سیارگان است، کم‌ترین خللی رخ دهد، موجب نابودی حیات به طور کلی بر روی زمین می‌گردد، یا این که اصلاً اجازه نمی‌دهد حیاتی بر روی زمین شکل بگیرد و پدیدار بشود. حجم این زمین، توده آن، دوری زمین از خورشید، توده خورشید، درجه حرارت خورشید، میل محوری زمین بدین اندازه‌ای که هست، گردش زمین به دور خود و به دور خورشید، دوری ماه از زمین، حجم ماه، توده ماه، تقسیم آب و خشکی در زمین، و هزاران نسبت از این نسبت‌هایی که مقرر و معین است و کاملاً سنجیده و حساب شده است، اگر در هریک از این نسبت‌ها خللی ایجاد گردد همه چیز متغیر و دگرگون می‌شود، و همین یک خلل، پایان‌بخش عمر این حیات بر این زمین می‌گردد!

دانش نوین به درک هماهنگی موجود در میان تعداد زیادی از ضوابط و قواعدی نائل گردیده است که حیات را نگاه می‌دارند و مایه ادامه حیات می‌گردند، و میان جانداران و محیط و شرائط پیرامونشان هماوایی برقرار می‌کنند، و این یکی را با آن یکی همنا می‌سازند... تا بدانجا که اندیشه‌ای به انسان در باره آن حقیقت ژرف بزرگی عطاء می‌کنند که این آیه بدان اشارت دارد. نسبت میان عوامل حیات و ماندگاری و میان عوامل مرگ و نابودی در محیط زندگی و در سرشت جانداران، پیوسته محفوظ است بدان اندازه که به پیدایش حیات و ماندن و ادامه آن اجازه می‌دهد. در عین حال انتشار حیات را تا بدانجا محدود می‌سازد که شرائط و ظروف آماده و لازم برای جانداران، کافی و بسنده نباشد، و در وقتی از اوقات نتوانند همزیستی و زندگانی بکنند!

شاید مفید باشد اشاره‌گذاری به گوشه‌ای از این هماهنگی موجود در ارتباط‌های برخی از جانداران با برخی دیگر داشته باشیم. هرچند که تا اندازه‌ای مفصل در سوره‌های دیگر به هماهنگی موجود در بنیاد ساختار

جهان، و موجود در شرائط و ظروف کره زمین، اشاره کرده ایم^(۱)...

«پرندگان شکاری ای که از پرندگان کوچک تغذیه می کنند تعدادشان کم است، زیرا تخمهای اندکی و جوجه های کمی دارند. گذشته از این، جز در مکانهای ویژه محدودی زندگی نمی کنند. در مقابل این امور، عمر زیادی دارند. اگر با این عمر زیادی که دارند جوجه های زیادی هم می داشتند و در هر جایی هم می توانستند به زندگی ادامه دهند، همه پرندگان کوچک را از میان می بردند، هر اندازه هم زیاد بودند و زیاد جوجه می داشتند. یا دست کم تعداد پرندگان کوچک کم می شد، تعدادی که به جای خود و در نقشی که بر عهده دارند، وجودشان برای خوراک پرندگان شکاری و همچنین برای خوراک آمیزادگان، و در نقشهای دیگری و در انجام وظائف دیگری که در این کره زمین بر عهده دارند، ضروری است!

(يُغَاثُ الطَّيْرُ أَكْثَرُهَا فِرَاحًا)
وَأُمُّ الْصَّفَرِ مِثْلُ نَزْوَرٍ

«پرندگان کوچک جوجه هایشان بیشتر است، و شاهین مادر دارای یک جوجه است یا جوجه های کمی دارد». این هم به خاطر فلسفه و حکمتی است که خدا مقدر و مقرر فرموده است همان گونه که دیدیم، تا تعادل عوامل ماندن و عوامل نماندن در میان پرندگان شکاری و پرندگان کوچک به هم نخورد!

مگس میلیونها تخمک می گذارد، ولیکن مگس جز دو هفته نمی ماند. اگر مگس چند سال عمر می داشت، و با این نسبت تخم ریزی می کرد، مگسها روی زمین را با زاده های خود می پوشانند، و زندگی نژادهای بسیاری - و نخستین آنها انسان - بر روی زمین غیرممکن می گردید. اما چرخ ازابه هماهنگی عیب پیدا نمی کند و خلل نمی پذیرد، چرخ که زمام آن در دست قدرتی است که این جهان را اداره می کند و امور آن را می گرداند. این دست قدرت میان فراوانی نسل و زاده ها و میان کوتاهی عمر توازن و همآوایی برقرار فرموده

است. در نتیجه همین است که می بینیم! میکروبها - که از همه موجودات زنده تعدادشان بیشتر، و تکثیر و تولیدشان زیادتر، و بلای زیادتری می رسانند - همچنین از همه زنده ها مقاومت و ماندگاری آنها ضعیف تر و ناچیز تر و عمر آنها کم تر است. میلیونها میلیون از آنها در برابر سرما، و بر اثر گرما، و در مقابل نور، و به سبب اسیدهای معده، و پادتن های خونی، و توسط عوامل زیاد دیگری می میرند. میکروبها جز بر تعداد محدودی از حیوانات و انسانها چیره نمی گردند. اگر میکروبها مقاومت نیرومندانه ای یا عمر طولانی داشتند، حیات و زنده ها را نابود می کردند و درهم می کوبیدند.

هر جاندار و جانوری از جانداران و جانوران، مجهز به اسلحه ای است که با آن از یورشهای دشمنانش خود را محفوظ می دارد و بر خطر نیستی غالب می آید. این اسلحه ها مختلف و متنوع است. گاهی شماره زیاد، اسلحه بشمار می آید. و زمانی نیروی تاخت و تاز، اسلحه است. میان این دو، اسلحه های گوناگون و جوراجور است...

مارهای کوچک مجهز به زهر یا به سرعت گریز از دشمنانشان هستند. اژدهاها و مارهای بزرگ مجهز به نیروی عضله ها و اندامها می باشند. این است که مار سعی در میانشان کم است!

جعلها - که کم حيله و کم چاره اند - مجهز به ماده گزنده بدبوی زشتی هستند. هرکس که به جعلها دست بزند این بوی بد و پلشت را به مشام او می رسانند، تا بدین وسیله خود را از دشمنان در امان بدارند!

آهوها مجهز به سرعت دویدن و پریدن هستند. شیرها مجهز به نیروی حمله و شکارند!

به همین منوال و روال، هر جاندار و جانوری از جانداران و جانوران، کوچک باشند یا بزرگ، مجهز به اسلحه ای یا اسلحه هایی برای ادامه حیات خود هستند!

همچنین هر جاننداری و هر جانوری از جانداران و جانوران مجهّز به ویژگیها و وسائلی است که توسط آنها به خوراک خود دسترسی و دستیابی پیدا می‌کند، و از این نوع غذا با چنین طعم و رنگی با کمک آنها بهره‌مند می‌گردد و سود می‌برد... انسان، حیوان، پرنده، و پائین‌ترین رده‌انواع و اقسام جانداران و جانوران، همسان برخوردار از ویژگیهای راهکارهای زندگی ویژه خود هستند... تخمک یا اوول بعد از تلقیح با سلول نرینه یا اسپرماتوزوئید، به جدار رحم می‌چسبد. موجود پرخوری است و خاصیت پرخوری دارد. جدار رحم پیرامون خود را پاره می‌کند، و آن را به حوضچه‌ای از خون مناسب برای مکیدن و رشد خود تبدیل می‌سازد. طناب نافیه که جنین را به مادرش مرتبط می‌سازد تا از راه آن از مادرش تغذیه بکند تا آن زمان که وضع و حالش به تمام و کمال می‌رسد، در تشکیل آن طناب ناف مراعات گردیده است و در نظر داشته شده است هرآنچه این بند ناف برای آن ساخته شده است، بدون این که کار به درازا بکشد و طول کشیدن موجب تخمیر و ترشیدگی غذا در آن لوله بشود، و بدون این که کار با سرعت بیشتر از حد معمول انجام بگیرد، و با شتاب غذا به کودک برسد، شتابی که چه بسا بدو اذیت و آزار برساند»^(۱)

«پستان در پایان زمان حمل و سرآغاز وضع حمل، مایع سفید رنگ مائل به زردی را ترشح می‌کند. از کار شگرف یزدان این است که این مایع فراهم آمده است از مواد شیمیائی مذابی که کودک را از سرایت بیماریها محفوظ می‌دارد. در روز دوم تولّد، شیر شروع به تشکیل شدن می‌کند. در پرتو تدبیر و تقدیر اداره‌کننده بزرگوار جهان مقدار شیری که پستان ترشح می‌کند روز به روز بیشتر و بیشتر می‌گردد، تا بعد از یک سال به حدود دو کیلو و نیم در روز می‌رسد. در صورتی که مقدار آن در روزهای نخستین بیش از چند اوقیه^(۲) نیست. اعجاز تنها در کمیت و مقدار شیری نیست که برابر رشد و نموّ کودک فزونی می‌گیرد و افزایش

می‌یابد. بلکه ترکیب شیر نیز تغییر می‌کند و مواد سازنده‌اش دگرگون می‌شود و متمرکز می‌گردد و غلظت پیدا می‌کند. شیر در اوّل امر تقریباً آب است و سپس از مواد نشاسته‌ای و مواد قندی آمیزه آن است. سپس مواد تشکیل‌دهنده شیر متمرکز می‌شود و غلظت پیدا می‌کند و نسبت مواد نشاسته‌ای و مواد قندی و چربی اندک اندک بالا می‌رود و مرحله به مرحله افزوده می‌شود. بلکه روز به روز این مواد افزایش می‌یابند بدان گونه که با بافتها و دستگاه‌های رشد و نموّ مستمرّ کودک همگام و همراه می‌شوند»^(۳)

دنبال کردن و پژوهش نمودن دستگاه‌های مختلف پیکره انسان، و وظائف و تکالیف آنها، و شیوه عملکرد آنها، و نقش هریک از آنها در محافظت حیات خود و صحت خود... پرده از شگفتیها و شگرفیهای دقت تقدیر و کمال تدبیر برمی‌دارد. و دست یزدان را به ما نشان می‌دهد که دارد کار هر فردی، بلکه کار هر عضوی را، و بلکه کار هر سلولی از سلولهای بدن را رو به راه می‌کند و آن را می‌گرداند و می‌چرخاند، و چشم خدا ناظر آن است و آن را می‌پاید و از آن محافظت و مراقبت می‌نماید. ما هرگز در اینجا نمی‌توانیم این عجائب و غرائب را شرح و بسط دهیم. پس به اشاره گذرائی بسنده می‌کنیم، اشاره گذرائی به تقدیر دقیق و تدبیر ظریفی که در دستگاهی از این دستگاه‌ها به کار رفته است. به دستگاه غدد درون‌ریز اشاره گذرائی می‌کنیم «آن کارگاه‌های شیمیائی کوچکی که به جسم با اعطاء ترکیبات شیمیائی ضروری کمک می‌کنند و یاری می‌رسانند. این کارگاه‌های شیمیائی کوچک آن اندازه نیرومند هستند که یک جزء از هزار بلیون جزء یک غده آثار مهمّ و بزرگی را در بدن انسان پدید می‌آورد.

۱- کتاب: «الله والعلم الحديث». تألیف: استاد عبدالرزاق نوفل. صفحات ۴۶ و ۴۷.

۲- اوقیه $\frac{1}{13}$ لیتر است. (مترجم)

۳- کتاب: «الله والعلم الحديث». تألیف: استاد عبدالرزاق نوفل. صفحات ۴۷ و ۴۸.

غذّه‌ها آن اندازه مرتّب و منظم هستند که ترشّح هر غذّه‌ای ترشّح غذّه دیگری را تکمیل می‌کند. آنچه از این ترشّحات شناخته شده است این است که ترشّحات غذّه‌ها ترکیب پیچیده و دشواری دارد، پیچیده و دشواری که سرسام‌آور و هراس‌انگیز است. همچنین هرگونه خللی که در ترشّحات غذّه‌ها صورت بگیرد باعث تلف شدن همگانی در جسم می‌شود، تلف شدنی که به مرز خطر می‌رسد، زمانی که این خلل مدّت کوتاهی هم ادامه داشته باشد»^(۱).

حیوانات دستگاه‌های بدنشان با اختلاف انواع آنها و محیط‌های آنها و شرائط و ظروف زندگیشان، اختلاف پیدا می‌کند ...

«شیرها و ببرها و گرگها و کفتارها، و هرگونه جاندار شکاری‌ای که در بیابان زندگی می‌کنند، و غذائی برایشان یافته نمی‌شود مگر موجوداتی که با یورش بردن بر آنها و چیره شدن بر آنها و شکارشان میسر می‌گردد، دهانشان با نابه‌ای برنده، و دندانهای جلو تیز، و دندانهای آسیاب سفت، مجهّز گردیده است. از آنجا که در یورش بردن از عضلات خود باید استفاده بکنند، پاهایشان عضلات قوی دارد، و پاهایشان مسلّح به ناخن‌ها و چنگالهای تیز است، و معدّه‌هایشان دارای اسیدها و آنزیم‌هایی است که گوشتها و استخوانها را هضم می‌گرداند»^(۲).

و اما حیوانات نشخوارکننده اهلّی که در علفزارها به چرا می‌پردازند، چیزهائی که بدانها مجهّز هستند گوناگون و جورا جور است ...

«دستگاه‌های هاضمه آنها به گونه‌ای طرح‌ریزی و ساخته شده است که متناسب با محیط زیست باشد. دهانهای تا اندازه‌ای گشاد دارند که فاقد نابه‌ای نیرومند و دندانهای آسیاب سفت است. در عوض این امر دارای دندانهای تیز و برنده است. حیوانات اهلّی گیاهان خشک و گیاهان سبز را با سرعت می‌چرند و می‌خورند، و همچنین یکباره می‌بلعند. تا برای آنها ممکن گردد خدماتی را به انسانها بنمایند که برای ادای

آنها آفریده شده‌اند. عنایت آفریدگار برای این قسم از آفریده‌ها شگفت‌انگیزترین دستگاه‌های هاضمه را ساخته است. خوراکی که حیوانات اهلّی می‌خورند وارد «سیرابی» می‌گردد. سیرابی انبار غذا است. وقتی که کار روزانه حیوان به پایان آمد و به استراحت پرداخت، خوراک از سیرابی به جائی برمی‌گردد که تو خالی است و «نگاری» نام دارد. سپس خوراک از راه مری به دهان برمی‌گردد. دیگر باره غذا خوب جویده می‌شود. سپس به مکان تو خالی سومی که «هزارلا» نام دارد فرستاده می‌شود. سپس از آنجا به مکان تو خالی چهارمی برمی‌گردد که «شیردان» گفته می‌شود. همه این عملیات دور و دراز^(۳) برای حمایت و حفاظت از حیوان صورت می‌پذیرد. چرا که حیوانات اهلّی اغلب در علفزارها مورد حمله دزدگان قرار می‌گیرند. پس لازم است این گونه حیوانات با سرعت غذای خود را فراهم آورند و خود را پنهان دارند. دانش می‌گوید: کار نشخوار ضروری، و بلکه حیاتی است. زیرا گیاهان با دشواری هضم می‌گردند، چون دارای سلولزی هستند که همه سلولهای گیاهی را می‌پوشاند. حیوانات برای هضم غذا به زمان درازی نیاز دارند. اگر حیوانات نشخوار نمی‌کردند، و در معدّه آنها انبار ویژه‌ای نبود، وقت زیادی برای چریدن در علفزار لازم داشتند. چه بسا تمام روز لازم بود حیوانات بچرند، بدون این که مقدار غذای ضروری را تهیّه و فراهم بکنند. عضله‌ها را نیز در عملیات چریدن و جویدن خسته و درمانده می‌کردند. اما با سرعت خوردن، سپس انبار کردن، آن گاه پس از اندک تجزیه غذا را به دهان برگرداندن و جویدن و آسیاب کردن و بلعیدن، همه هدفهای حیوانات را از قبیل کار و خوراک و زیبا هضم کردن، تأمین و محقّق می‌کند ... و الا مقام یزدان سبحان، اداره‌کننده کار

۱- مرجع سابق، صفحات ۵۱ و ۵۲.

۲- مصدر سابق، صفحات ۷۱ و ۷۲.

۳- مصدر سابق، صفحات ۷۱ و ۷۲.

و بار جهان است! (۱)

«پرنندگان شکاری، بسان جغد و زغن، دارای منقار خمیده تیزی به شکل قلاب برای تگه و پاره کردن گوشت دارند. در صورتی که غاز و مرغابی منقار پهن و رآمده‌ای به شکل ماله دارند، و منقارشان مناسب جستجوی غذائی است که در گل و آب است. گذشته از منقار زائده‌های کوچکی همسان دندان دارند و به قطع کردن و بریدن گیاهان کمک می‌کنند.

و اما مرغ و کبوتر و سائر پرنده‌گانی که از روی زمین دانه برمی‌چینند، دارای منقار کوتاه متحرک هستند تا منقار این هدف را برآورده کند. در صورتی که منقار پلیکان مثلاً کاملاً دراز است، و در زیر منقار کیسه‌ای است شبیه به توربه تا بسان تور ماهیگیر باشد. زیرا ماهی غذای اصلی پلیکان است.

منقار هدهد و مرغ کهنه‌خوار دراز و متحرک است. آمادگی کامل دارد برای جستجوی حشرات و کرمهائی که غالباً در زیر سطح زمین هستند. دانش می‌گوید: برای انسان امکان دارد غذای هر پرنده‌ای را با نگاه گذرائی به منقار آن تشخیص بدهد و بداند!

دستگاه هاضمه پرنندگان نیز بسی عجیب و غریب و شگفت و شگرف است. از آنجا که به پرنندگان دندان عطاء نگردیده است، به پرنندگان سنگدان و چینه‌دان داده شده است. سنگدان و چینه‌دان مایه هضم غذا می‌گردد. پرنندگان مواد سخت و سنگریزه‌هائی را برمی‌دارند و می‌قاپند تا سنگدان و چینه‌دان به هضم غذا کمک کند. (۲)

بررسی ما به درازا می‌کشد، و از برنامه فی ظلال القرآن خارج می‌گردیم، اگر از این بیشتر انواع و اقسام جانداران و جانوران را دنبال و پژوهش کنیم. پس بهتر است گامها را سریع و تند به سوی «آمیب» برداریم که یک موجود تک‌سلولی است، تا دست خدا را در ساختار ترکیب‌بند آمیب مشاهده کنیم، و ببینیم که چگونه چشم خدا آمیب را می‌پاید و بر آن نظارت می‌نماید، و دریابیم که خدا است که دقیقاً کار و بار

آمیب را جمع و جور می‌گرداند.

آمیب موجود زنده نازک اندامی است. در آبگیرها و لجنزارها، یا بر روی سنگهای ته‌نشین در آنها زندگی می‌کند. اصلاً با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود. بلکه با میکروسکوپ قابل رؤیت است. آمیب یک توده ژلاتینی است. شکل آن با تغییر ظروف و شرائط و حوائج و نیازمندیها تغییر پیدا می‌کند. هنگامی که حرکت می‌کند تکه‌هائی را از خود بیرون می‌دهد که زائده‌هائی هستند و بسان پاها از آنها استفاده می‌شود، بدین خاطر این زائده‌ها پاهای کاذب نام گرفته‌اند. هرگاه غذائی برای آمیب یافته شود، آن را با یک زائده یا دو زائده می‌گیرد، و روی آن شیرۀ هضم‌کننده‌ای ترشح می‌کند و می‌پاشد، و قسمتهای سودمند آن را می‌خورد. بقیه را از بدن خود دور می‌اندازد! آمیب با دریافت اکسیژن از آب با تمام بدن تنفس می‌کند. . . این موجود را به تصور درآور که با چشم اصلاً دیده نمی‌شود. زندگی می‌کند و حرکت می‌نماید. تغذیه می‌کند و تنفس می‌نماید، و مواد اضافه و فضلات را دفع می‌کند! هر وقت که رشد و نمو آن به تمام و کمال رسید به دو بخش تقسیم می‌گردد، تا هر بخشی جاندار تازه‌ای شود.

عجائب و غرائب و شگفتیها و شگرفیهائی که در گیاهان است دست کمی در برانگیختن تعجب و دهشت از عجائب و غرائب و شگفتیها و شگرفیهائی ندارد که در انسانها و حیوانها و پرنده‌ها است. تقدیر و تدبیری که در آمیب به کار رفته است دست کمی از تقدیر و تدبیری ندارد که در چنان جاندارانی پدیدار و نمودار می‌گردد.

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (۳)

همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است.

(فرقان/۲)

۱- مرجع سابق، صفحات ۷۲ و ۷۳.

۲- مرجع سابق، صفحات ۷۳ و ۷۴.

۳- مرجع سابق، صفحات ۱۰۱ و ۱۰۲.

پرورش بیابد. زن عزیز مصر، یوسف را به خود بخواند. اما یوسف بر گول زدن غالب گردد و فریب نخورد تا به زندان افکنده شود... چرا چنین شد؟ چنین شد تا در زندان با دو خادم شاه ملاقات کند، و خواب را برای آنان تعبیر نماید... برای چه؟ تا آن لحظه پاسخی به خواب شاه داده نشده است! دسته‌ای از مردمان می‌پرسند: برای چه؟ برای چه‌ای خدا، یوسف عذاب می‌بیند؟ برای چه ای خدا، یعقوب عذاب می‌بیند؟.. برای چه این پیغمبر، از غم و اندوه چشمان خود را از دست می‌دهد؟ برای چه این همه درد و رنج به اشکال گوناگون گریبانگیر یوسف پاک و بیگناه می‌شود؟ برای چه؟.. نخستین بار اولین پاسخ بعد از بیش از یک چهارم قرن بسر بردن در عذاب درمی‌رسد، و آن این که قضا و قدر یوسف را آماده می‌کند زمام اداره امور مصر و ملت آنجا و ملت‌های همسایه را در سالهای هفتگانه قحطی به دست بگیرد! گذشته از این، دیگر برای چه؟ گذشته از آن برای این که پدر و مادرش و برادرانش را به مصر بیاورد، و از نسل ایشان ملت بنی اسرائیل پدید آید، و فرعون آنان را اذیت و آزار برساند، و موسی در میانشان متولد شود و در کاخ فرعون پرورش پیدا کند - و تقدیر و تدبیری صورت بگیرد که همراه با زندگانی موسی بوده است - همچنین برای این که مسائل و حوادث و امواجی در فراسوی همه این کارها پدیدار و نمودار گردد، که جهان امروزه به طور کلی در آنها زندگی بکند، و آنها در سیر زندگی سراسر جهان تأثیر داشته باشند.

چه کسی است که بگوید برای مثال ازدواج ابراهیم پدر بزرگ یعقوب با هاجر مصری، یک حادثه شخصی و فردی نبوده است؟ ازدواج ابراهیم، و حوادثی که پیش از آن روی داده است باعث گردیده است ابراهیم محل زندگی خود در عراق را رها کند و گذرش به مصر بیفتد، تا هاجر را از مصر بگیرد و او اسماعیل را برایش بزاید، و هاجر و اسماعیل در جوار بیت الله الحرام سکونت کنند، تا بعدها محمد ﷺ از نسل

کار از همه اینها بزرگ‌تر و فراگیرتر در مسأله تقدیر و تدبیر است. حرکت همه این جهان هستی با تمام حوادث و وقایع و موجها و فرکانسهائی که در آن است، کوچک و بزرگ آن، اندازه‌گیری و سنجیده و اندیشیده، شده است. هر حرکتی در تاریخ بسان انجام هر نفس از نفسهای هر انسانی که از سینه برمی‌آید، مقدر و مقرر است که در وقت خود، و در مکان خود، و در ظروف و شرائط خود، صورت بگیرد. همین یک نفس با نظام و سیستم هستی، و با حرکت جهان هستی مرتبط است، و در هماهنگی جهان هستی بسان همه رخدادهای بزرگ و سترگ حساب آن مورد نظر بوده است و مراعات و محسوب گردیده است!

این نهالی که تک و تنها در بیابان روئیده است، برابر قضا و قدر، به اندازه و سنجیده سر برآورده است، و وظیفه‌ای را انجام می‌دهد که با تمام هستی ارتباط دارد از آن زمان که هستی بوده است! این مورچه‌ای که به سوراخ زمین می‌خزد، و این ذره غباری که در هوا به پرواز درمی‌آید، و این سلولی که در آب شناور می‌گردد، بسان همه آسمانها و ستارگان و سیارگان بزرگ و سرسام‌آور، حساب آنها شده است و مورد نظر بوده است!

در زمان، مکان، مقدار، و صورت، تقدیر و تدبیر موجود است، و هماهنگی مطلق میان همه شرائط و ظروف و احوال و اوضاع در میان است.

چه کسی است که برای مثال بگوید: ازدواج یعقوب با زن دیگری که مادر یوسف و برادرش بنیامین است، یک حادثه شخصی و فردی نبوده است؟.. ازدواج یعقوب با زن دیگری قضا و قدری است که حساب آن شده است و مقرر و مقدر بوده است تا برادران یوسف که از مادر او نبوده‌اند کینه یوسف را به دل بگیرند، و او را با خود ببرند و به چاه بیندازند - اما او را نکشند - تا کاروانیان بیابند و او را بیرون بیاورند و برای فروش با خود به مصر ببرند. و او در کاخ عزیز مصر ببالد و

اشاره یزدان، بزرگ و کوچکی وجود ندارد. این بزرگ است و آن کوچک، مقیاس بشری برای سنجش اشیاء است. نه زمانی برای کار خدا لازم است، و نه چیزی بسان چشم به هم زدن در میان است. بلکه این تشبیهی برای نزدیک گرداندن عملکرد به حس و شعور انسان است. چه زمان چیزی جز تصوّر بشری از گردش زمین کوچک آنان نیست. این تصوّره‌های محدود اصلاً در حساب مطلق خدا وجود ندارند!

تنها اشاره‌ای است که این جهان هستی هولناک را پدید می‌آورد. تنها اشاره‌ای است که در این جهان هستی هولناک، تغییر و تبدیل به وجود می‌آورد. تنها اشاره‌ای است که جهان را آن‌گونه که بخواهد از میان می‌برد. تنها اشاره‌ای است که به هر موجود زنده‌ای حیات می‌بخشد. تنها اشاره‌ای است که انسان را بدینجا و بدانجا می‌برد. تنها اشاره‌ای است که انسان را می‌میراند. تنها اشاره‌ای است که انسان را دوباره به شکلی از اشکال زنده می‌گرداند. تنها اشاره‌ای است که جملگی آفریدگان را زندگی دوباره می‌بخشد و رستاخیز را برپا می‌گرداند. تنها اشاره‌ای است که مردمان را برای روز حشر و حساب و کتاب گرد می‌آورد. تنها اشاره‌ای است که نیازی به جدّ و جهد، و به زمان ندارد. تنها اشاره‌ای که قدرت دارد و قدرتش با تقدیر و تدبیر همراه است. هر کاری تنها با اشاره‌ای انجام می‌پذیرد و آسان است.



با اشاره‌ای هلاک تکذیب‌کنندگان در طول تاریخ صورت پذیرفته است. در این آیه مشرکان را به سرنوشت امثالشان از تکذیب‌کنندگان تذکر می‌دهد و یادآور می‌شود:

﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاءَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؟ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ، وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ﴾.

ما اشخاص همچون شما را (در روزگاران پیشین) نابود و هلاک ساخته‌ایم، آیا پندپذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟! هر کاری را که کرده‌اند، در کتابها و

ابراهیم علیه السلام در این جزیره پرورش یابد، جایی که خوب‌ترین و شایسته‌ترین مکان روی زمین برای رسالت اسلام است... و بالاخره تا از همه این حوادث، آن بزرگ‌ترین رخداد در تاریخ بشری به طور عام صورت بگیرد!

این قضا و قدر خدا است که در فراسوی آن سرِ دُور رشته هر حادثه‌ای، و هر پیدایشی، و هر سرنوشتی، و پشت سر هر نقطه‌ای، و هر گامی، و هر تبدیل یا تغییری، قرار دارد.

این قضا و قدر نافذ و شامل و دقیق و عمیق خدا است. گاه‌گاهی انسانها سرِ نزدیکِ رشته را می‌بینند، و سرِ دُورِ آن را نمی‌بینند. گاه‌گاهی زمان میان آغاز و انجام، در عمر کوتاه انسانها، به طول می‌انجامد، در نتیجه حکمت تدبیر و فلسفه تقدیر بر ایشان پنهان می‌ماند، و شتاب می‌ورزند و می‌خواهند آنچه مراد است با شتاب انجام بگیرد، و پیشنهاد می‌دهند و انجام کاری را پیشنهاد می‌کنند. گاهی هم خشمگین می‌گردند، یا گردن می‌افرازند و سرکشی می‌کنند!

خداوند در این قرآن به مردمان یاد می‌دهد هر چیزی به اندازه لازم است و برابر قضا و قدر صورت می‌گیرد. تا مردمان کار را به صاحب کار واگذارند، و دل‌هایشان بیارامد و اطمینان پیدا بکند و بیاسایند و راحت باشند، و با قضا و قدر خدا در همگامی و هماهنگی همراه شوند و حرکت کنند، و با قضا و قدر در گامهای مطمئن و ثابت و مورد اعتماد آن، انس و الفت بگیرند.



همراه با تقدیر و تدبیر، قدرتی است که بزرگ‌ترین واقعه‌ها را با ساده‌ترین اشاره‌ها انجام می‌دهد:

﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾.

فرمان ما فرمانی بیش نیست (و چنان با سرعت انجام می‌گیرد که انگار همسان با یک چشم برهم زدن، و) همانند یک نگاه سریع و با عجله است.

تنها با یک اشاره، یا با یک کلمه، هر کاری صورت می‌پذیرد، چه بزرگ و چه کوچک آن. اصلاً در برابر

نامه‌های اعمال (با دست فرشتگان مأمور، ثبت و ضبط و) موجود است. هر کار کوچک و بزرگی (که در دنیا کرده‌اند، در دفاتر مخصوص) نوشته شده است.

این نابودگاه‌ها و محلّ نقش زمین شدنهای تکذیب‌کنندگان بود که قبلاً در حلقه‌های زنجیره سخن این سوره گنجانده شده است... ﴿فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؟﴾

آیا پندپذیرنده و عبرت‌گیرنده‌ای هست؟!.

آیا پندپذیرنده و عبرت‌گیرنده‌ای هست تا متذکر گردد و عبرت بگیرد؟ حساب و کتاب تکذیب‌کنندگان با هلاک دردناک و نقش زمین شدنهای سخت و شدیدشان به پایان نمی‌آید. چه در فراسوی ایشان حساب و کتابی است که هیچ چیزی از آن پنهان نمی‌گردد و به در نمی‌شود:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي آثَرٍ﴾

هر کاری را که کرده‌اند، در کتابها و نامه‌های اعمال (با دست فرشتگان مأمور، ثبت و ضبط و) موجود است. در کتابها و نامه‌ها نوشته شده است برای روز حساب و کتاب:

﴿وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ﴾

هر کار کوچک و بزرگی (که در دنیا کرده‌اند، در دفاتر مخصوص) نوشته شده است.

چیزی از کارهایشان فراموش نمی‌شود، و بلکه در کتابی نوشته شده است!

در این حدّ و مرز نشان دادن و پیرو زدن، روند قرآنی به صفحه دیگری جدای از صفحه تکذیب‌کنندگان می‌نگرد، و تصویر دیگری را در سایه خوش آیند و ایمنی نشان می‌دهد، و آن تصویر متبّیان و پرهیزگاران است:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾

قطعاً پرهیزگاران در باغها و کنار جویبارهای بهشتی جای خواهند داشت. در مجلس راستینی که

(یاوه‌سرانی و بزهکاری در آن جایی ندارد... در) پیشگاه پادشاه بزرگ و توانائی (که آفریدگار و خداوندگار همه کائنات) است.

اینان بدین گونه بسر می‌برند، در صورتی که بزهکاران در حیرانی و ویلانی و شعله و آتش می‌افتند. در میان آتش دوزخ با خواری و رسوائی بر رخسارهایشان کشیده می‌شوند. با سرزنش و توسری نیش زده می‌شوند، همان گونه که با آتش نیش زده می‌شوند:

﴿ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾

بچشید لمس و پسوده دوزخ را.

این، دو سوی نعمت است:

﴿فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾

در میان باغها و کنار جویبارها.

﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾

در مجلس راستینی که (یاوه‌سرانی و بزهکاری در آن جایی ندارد... در) پیشگاه پادشاه بزرگ و توانائی (که آفریدگار و خداوندگار همه کائنات) است.

چنین نعمتهائی، نعمتهای حسّ و شعور باطنی و اندامهای ظاهری است که در تعبیر جامع و شاملی بیان گردیده است:

﴿فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾

در میان باغها و کنار جویبارها.

این تعبیر حتّی سایه روشنهای نعمت و آسایش را در واژگان لطیف و ظریف و سلیس و روان خود نمایان و جلوه گر می‌سازد... واژه «نهر» که با فتح هاء ذکر شده است تنها برای حفظ قافیه نیست و بس. بلکه ذکر آن با فتح هاء برای سایه‌روشن انداختن آسایش و آرامش توسط نغمه طنین واژه و آهنگ تعبیر است!

نعمت دل و جان، نعمت قربت و بزرگداشت است:

﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾

در مجلس راستینی که (یاوه‌سرانی و بزهکاری در آن جایی ندارد... در) پیشگاه پادشاه بزرگ و توانائی (که آفریدگار و خداوندگار همه کائنات) است.

مجلس ثابت و مطمئن، و جایگاه نزدیک و ارزشمندی

سوره‌ای که حلقه‌های آن پر از جزع و فزع و غم و اندوه و بگير و ببند و ویران کردن و نابود ساختن است. ناگهان بعد از همچون حلقه‌هائی، سایه پر امن و امان و آهنگ آرام و دلنواز سر می‌رسد و مزه و طعم ویژه‌ای پیدا می‌کند و مایه آسایش بیشتر و ژرف‌تری می‌گردد و روح پرورتر و دلچسب‌تر می‌شود. . . . این تربیت، تربیت کامل است. تربیت خداوندگار بس دانا و کاریجا است، خداوندگاری که آگاه‌تر از هر کسی از راه‌های نفوذ به درونهای مردمان و سلطه بر دل‌های ایشان است. این تقدیر و تدبیر دقیق و ظریف خدائی است که هر چیزی را به اندازه لازم آفریده است، و او بس ریزبین و بس آگاه است.



است. جای انس است به سبب نزدیکی به خدا. جای اطمینان است به سبب منزلت و مکانتی که دارد و جایگاه ماندگاری است. این بدان خاطر است که آنان پرهیزگاراند. از خدا ترسندگانند. خدا را می‌پایند و او را حاضر و ناظر می‌دانند. خدا دو تا ترس و هراس را برای کسی گرد نمی‌آورد: ترس انسان از یزدان در این جهان، و ترس انسان از یزدان در روز قیامت. کسی که در دنیا از خدا بترسد خدا او را در آخرت در امن و امان می‌دارد. گذشته از امن و امان در هراسناک‌ترین جایگاه، خدا او را غرق انس و الفت و تعظیم و تکریم می‌گرداند.



در جوار این آهنگ آرام و دلنواز، و در کنار این سایه‌روشن پر امن و امان، این سوره به پایان می‌آید،

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الرحمن مدنی و ٧٨ آیه است

سُورَةُ الرَّحْمَنِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنُ ١ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ٢ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ٣ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ٤ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مَحْسَبَانِ ٥ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ٦ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ٧ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ٨ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ٩ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ١٠ فِيهَا فَكْهَةٌ وَالتَّنْعَلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ١١ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ ١٢ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ١٣ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ ١٤ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ ١٥ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ١٦ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ١٧ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ١٨ مَجْرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ١٩ بَيْنَهُمَا بَرْحٌ لَابِثِيَانِ ٢٠ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٢١ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ٢٢ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٢٣ وَلَهُ الْخَازِنُ الْمُشْتَكَاتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ٢٤ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٢٥ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ٢٦ وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ٢٧ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٢٨ يَنْشَلُهُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ٢٩ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٣٠ سَنَعْرُجُ لَكُمْ آيَةَ الْفُلْكَانِ ٣١ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٣٢ يَنْعَقِرُ الْخَيْلُ وَالْإِنْسُ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ

أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْظُرُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ٣٣ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٣٤ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْفَصِرَانِ ٣٥ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٣٦ فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ٣٧ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٣٨ فَيَوْمَذِي لَا يَنْسَلُ عَنْ ذِيهِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ٣٩ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٤٠ يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ سِيسْمَتَهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنُّوَصِ وَالْأَقْدَامِ ٤١ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٤٢ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ٤٣ يَطُوفُونَ فِيهَا بَيْنَ ذَيْنِ جَمِيعٍ ٤٤ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٤٥ وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ٤٦ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٤٧ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ٤٨ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٤٩ فِيهَا عِصْيَانٌ ٥٠ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٥١ فِيهَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ رِزْقَانٌ ٥٢ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٥٣ مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَحَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ٥٤ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٥٥ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذُو الْأَعْقَابِ ٥٦ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٥٧ كَانَتْهُنَّ الْيَاقُوتَ وَالْمَرْجَانَ ٥٨ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٥٩ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ ٦٠ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٦١ وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ٦٢ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٦٣ مُدْهَاتَانِ ٦٤ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٦٥ فِيهَا عِصْيَانٌ فَضَاخَتَانِ ٦٦ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٦٧ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ٦٨ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٦٩ فِيهَا خَيْرٌ حَسَنٌ ٧٠ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٧١ حُورٌ مَقْصُورَتٌ فِي الْخِيَامِ ٧٢ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٧٣ لَمْ يَطْمِئْنِمْ إِسْنٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ٧٤ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٧٥ مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضِرَ وَعَبَقْرِيُّ حَسَنَانِ ٧٦ فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكْمًا يُكْدَبَانِ ٧٧ تَبَرَّكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ٧٨

این سوره مکی^(۱) دارای شیوه ویژه قابل ملاحظه‌ای است. اعلان همگانی در گستره جهان بزرگ هستی است. اعلام نعمتهای چشمگیر و آشکار، در ساختار زیبایی کردگار، در نوآوریها و زیانگاریهای آفریدگار در آفریده‌های بشمار دادار، در تدبیر و تقدیر یزدان سبحان در اداره جهان و چرخاندن امور آن، و متوجه ساختن جملگی مردمان به سوی ایزد بزرگوار مَنان است... این سوره گواه کردن کلّ جهان بر تَقْلَین، یعنی بر انس و جنّ است، انس و جنّی که مخاطبان این سوره به طور یکسان هستند. این سوره انسانها و پریها را در گستره هستی، به شهادت هر موجودی، مخاطب قرار می‌دهد، و ایشان را به مبارزه می‌طلبد و از ایشان می‌خواهد اگر می‌توانند نعمتهای خدا را انکار کنند، این گوی و این میدان. این مبارزه طلبی به دنبال بیان هر نعمتی که خدا آن را برمی‌شمرد و جداجدا پیش چشم می‌دارد، تکرار می‌گردد. یزدان سبحان در این سوره گستره کلّ جهان را نمایشگاه نعمتهای خود می‌سازد، و گستره جهان آخرت را نیز همین گونه معرفی می‌کند. طنین اعلان در بنیاد کلّ این سوره، و در آهنگ فاصله‌های آن جلوه‌گر می‌آید... طنین اعلان در بلند گرداندن صدا بدان بالا بالاها، و در کشش صدا و رساندن ندا بدان دور دستها جلوه‌گر می‌آید. همچنین طنین اعلان جلوه‌گر می‌آید در سرآغاز بیدارکننده و هوشدار دهنده‌ای که مایه هوشیاری و بیداری و انتظار خبرهائی می‌گردد که پس از سرآغاز این سوره می‌رسند و آگاهی می‌دهند... ﴿الرَّحْمَنُ﴾ یک کلمه است. مبتدای مفرد است. رحمان واژه‌ای است و بیانگر معنی رحمت است. در طنین آن، اعلان است. این سوره گذشته از اینها بیانگر پسوده‌های رحمت و مهربانی، و نمایشگاه نعمتهای یزدان مهربان است.

نمایشگاه نعمتهای یزدان با تعلیم قرآن باز می‌گردد، و در معرض دید همگان قرار می‌گیرد. تعلیم قرآن به عنوان بزرگ‌ترین لطف یزدان در حق انسان قلمداد می‌شود. پیش از این که از آفرینش انسان و تعلیم سخن

گفتن بدو سخن رود، از تعلیم قرآن سخن به میان می‌آید.

پس از ذکر تعلیم قرآن به انسان، از آفرینش انسان، و اعطای صفت بزرگ بشری بدو، یعنی سخن گفتن و مفاهیم و مقاصد را بیان کردن، صحبت می‌شود.

سپس صفحات هستی را باز می‌کند، صفحاتی که گویای نعمتهای خدا است... خورشید، ماه، درخت، آسمان بلند، ترازویی که گذاشته شده است، زمین و چیزهائی که در آن است، از قبیل: میوه، درخت خرما، دانه، گیاهان خوشبو، پریها و انسانها، مشرقها و مغربها، دو دریائی که میان ایشان سدّ و مانعی است و با یکدیگر نمی‌آمیزند، آنچه از آن دو دریا بیرون می‌آید و حاصل می‌گردد، و آنچه بدان دو دریا می‌ریزد و در آنها جاری می‌گردد...

وقتی که نشان دادن این صفحات بزرگ به پایان می‌آید، در سایه وجود مطلق ذات خدای بزرگوار و جاویدان، صحنه نیستی و نابودی همه آفریدگان نشان داده می‌شود. خدائی که جملگی آفریده‌ها بدو رو می‌کنند و روی می‌آورند تا در باره کار و بارشان آن گونه که می‌خواهند تصرف کند و آنچه می‌خواهد بکند. در سایه نیستی مطلق و ماندگاری مطلق، تهدید هراس‌انگیزی درمی‌رسد و مبارزه طلبی جهانی با انسانها و پریها مطرح می‌شود:

﴿سَنَفَعُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ. فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا. لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ. فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ. فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾.

ای پریها و انسانها! به حساب شما خواهیم پرداخت.

۱- این سوره برابر سخن جمهور صحابه و تابعین مکی است. گروهی نیز از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفته است: این سوره مدنی است، و در باره صلح حدیبیه نازل گردیده است... (نگاه: تفسیر «التحریر و التنویر» تألیف: ابن عاشور). (مترجم)

﴿الرَّحْمَنُ﴾: خداوند مهربان

الرحمن با این آهنگ بلندی که تا دور دستها می‌رسد، در طبقات هستی می‌پیچد و طنین انداز می‌گردد، و کلّ هستی را مخاطب می‌سازد، و هر پدیده‌ای متوجّه طنین آن می‌شود، طینتی که فضای آسمانها و زمین را پر می‌کند، و به هر گوشه و به هر دلی می‌رسد.

﴿الرَّحْمَنُ﴾: خداوند مهربان

بس می‌کند، و آیه به پایان می‌رسد. هستی جملگی ساکت می‌شود، و بعد از این سرآغاز بزرگ چشم به راه خبر سترگی می‌گردد. بعد از آن خبری که انتظار می‌رود درمی‌رسد. آن خبری که دل هستی از آن به تکان و لرزه درمی‌آید.

﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ. الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ. وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ. وَ السَّاءُ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ. أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ. أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ. وَ الْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ. فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ. وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرَّيْحَانُ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ؟﴾

قرآن را یاد داد. انسان را بیافرید. به او بیان (آنچه در دل است) آموخت. خورشید و ماه برابر حساب (منظمی در چرخش و گردش) هستند. گیاهان و درختان برای خدا سجده می‌کنند و کرنش می‌برند. آسمان را برافراشت، و قوانین و ضوابطی را گذاشت. هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید و) از (حدّ و مرز) قوانین و ضوابط (مقررّه) تجاوز نکنید. در وزن کردن و برکشیدن (کالاها و در متر کردن و اندازه‌گیری چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهد (و کم و کاست ندهید و کم‌فروشی نکنید). خداوند زمین را برای (زندگی) انسانها آفریده است. در زمین میوه‌های فراوان، و از جمله خرما است که دارای غلاف است. و (در زمین) گیاهان خوشبو وجود دارد، و همچنین

پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را انکار و تکذیب می‌کنید؟! ای گروه پریها و انسانها! اگر می‌توانید از نواحی آسمانها و زمین بگذرید، بگذرید، ولیکن نمی‌توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم (مادی و معنوی). پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟! آتش بی‌دود و مس گداخته به سوی شما روانه می‌گردد و بر سر شما ریخته می‌شود، و شما همدیگر را نمی‌توانید یاری بدهید. پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید!؟

(الرحمن/۳۱-۳۶)

بعد از آن صحنه پایانی نشان داده می‌شود که صحنه قیامت است. این صحنه در یک تصویر جهانی نشان داده می‌شود. در این تصویر، صحنه آسمان، سرخ و مایع، و صحنه عذاب بزهکاران، و پاداش پرهیزگاران به گونه طولانی و مفصل، ترسیم می‌گردد.

آن‌گاه پایان مناسبی با نمایشگاه نعمتها درمی‌رسد:

﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾.

نام پروردگار بزرگوار و گرامی تو، چه مبارک نامی است!

(الرحمن/۷۸)

این سوره به طور کلی اعلان همگانی در گستره جهان بزرگ است. اعلانی است که از جهان والای فرشتگان شنیده می‌شود، و نواحی و زوایای هستی آن را پاسخ می‌گویند، و بر آن گواهی می‌دهد هرکس و هرچه که در جهان هستی است.

﴿الرَّحْمَنُ﴾: خداوند مهربان

این سرآغاز، لفظ و معنی آن، و آهنگ و نوای آن، مقصود و مراد است.

﴿الرَّحْمَنُ﴾: خداوند مهربان

الرحمن با این طنین در جهان می‌پیچد، پژواک آزاد و کشیده آن در همه نواحی و زوایای این جهان به گوش جان می‌رسد، و گوشه و کنار این جهان، هم‌آوا با آن می‌شود، و بدان پاسخ می‌گوید.

پیاده کردن و تحقق بخشیدن انسانیت و الایشان به دست می آورند. انسانیت و الا هم با یگانه وسیله اش به دست می آید که ایمان است، ایمانی که نفخه خدا را در جانهایشان تازه می نماید، و نعمت بزرگ او در حق انسان را پیاده می گرداند.

بدین خاطر است که یزدان تعلیم قرآن را بر آفرینش انسان مقدم داشته است. چه با قرآن است که در این پدیده، معنی انسان تحقق حاصل می کند، و انسان آدم می شود.

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾.

انسان را بیافرید، و بدو بیان (آنچه در دل است) آموخت.

در اینجا موقتاً آفرینش اولیه انسان را رها می کنیم. ذکر آن پس از اندکی در همین سوره خواهد آمد. زیرا مقصود از ذکر آفرینش انسان در اینجا چیزی است که به دنبال آن می آید که یاد دادن بیان و سخن گفتن است. ما انسان را می بینیم که سخن می گوید و به تعبیر و تبیین می پردازد، و تفهیم و تفهم دارد، و به دیگران پاسخ می دهد و دیگران بدو پاسخ می دهند و گفت و شنود دارند... به سبب طول انس و الفت، عظمت این عطیه، و سترگی این کار خارق العاده و اعجاز آمیز را فراموش می کنیم. قرآن ما را بدین کار خارق العاده و اعجاز آمیز توجه می دهد و برمی گرداند، و ما را در موارد مختلفی بیدار و هوشیار می سازد تا در باره این کار شگفت بیندیشیم و به تدبیر و تفکر راجع بدان بنشینیم.

انسان چیست؟ اصل و اساس انسان کدام است؟ چگونه زندگی را می آغازد؟ و چگونه بیان کردن و سخن گفتن بدو آموخته می شود؟

این تک سلولی که زندگیش در رحم می آغازد، سلول ساده کوچکی است. بسی ناچیز و بسی خوار است! با میکروسکوپ دیده می شود و تا اندازه ای پدید می آید.

ولی نمی تواند از خود بگوید و خود را بشناساند! اما همین سلول، چیزی طول نمی کشد که به جنین تبدیل

دانه هائی است که در میان پوسته قرار دارند. (ای گروه پریها و انسانها) کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟

این بند نخستین است که در باره بیان نعمتهای خدای مهربان است. این خبر اول است که بعد از آن اعلان در می رسد.

﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾: قرآن را یاد داد.

این نعمت بزرگی است که مرحمت خداوند مهربان در حق انسان در آن جلوه گر است... قرآن... قرآن ترجمه صادق و کامل قوانین این هستی است. قرآن برنامه آسمان برای زمین است، برنامه ای که ساکنان زمین را با قانون هستی پیوند می دهد، و عقیده و اندیشه ها و معیارها و مقیاسها و ارزشها و نظامها و احوال و اوضاع مردمان را بر پایه ثابت و پایداری استوار و پابرجا می دارد، پایه ای که هستی بر آن استوار و پابرجا است. بدیشان آسایش و آرامش و تفهیم و تفاهم و همآوایی با قانون جهان می بخشد.

قرآن دریچه احساس و شعور مردمان را رو به این جهان زیبا باز می گرداند، به گونه ای که انگار اولین بار است ایشان به دیدن و ورنانداز کردن جهان می پردازند. در نتیجه احساس ایشان در حق ذات خودشان را تازه می گرداند، همچنین احساس آنان در حق هر چیز پیرامونشان را نیز تازه می گرداند. بر تازگی می افزاید و به هر چیز پیرامونشان حیات پویائی می بخشد که با انسانها همآوا و همنو می گردد و به آنان مهر می ورزد، و ایشان هم بدو مهر می ورزند، و ناگهان همه مردمان می بینند که در میان دوستان و یاران مهربان و دوستدار بسر خواهند برد، هرجا بروند یا هرجا بمانند، در طول این کوچ دور و درازی که بر روی این ستاره دارند!

قرآن همان است که به دلهايشان می اندازد که آنان جانشینان روی زمین هستند. آنان در نزد خدا گرامی و عزیزند. ایشان عهده داران امانتی هستند که آسمانها و زمین و کوهها از پذیرش آن ترسیدند. قرآن مردمان را با ارزش خودشان آشنا می سازد، ارزشی که آن را با

گفتن، کار پیچیده‌ای است. مراحل و گامها و دستگاه‌های زیادی دارد. کار پیچیده‌ای است و در برخی از مراحل هنوز پنهان و نهان برای انسان است.

این کار پیچیده با احساس نیاز به گفتن واژه معنی برای ادای هدف مشخصی می‌آغازد. این احساس از ادراک یا خرد و یا جان، به ابزار محسوس کار یعنی مغز منتقل می‌شود، اما نمی‌دانیم چگونه! گویا مغز است که از طریق اعصاب فرمان گفتن این واژه مطلوب را صادر می‌کند. واژه نیز همان چیزی است که یزدان آن را به انسان آموخته است، و معنی آن را شناسانده است. در اینجا است که ریه مقداری از هوای اندوخته در خود را پرت می‌کند تا از نایژه و نایژکها بگذرد و به لوله نای برسد و از آنجا به حنجره و تارهای شگفت صوتی آن منتقل شود، تارهای شگفت صوتی‌ای که تارهای صوتی یا هیچ ابزار صوتی ساخت انسان با نغمه‌های گوناگون آن قابل مقایسه نیست! این هوا در حنجره صدائی را تولید می‌کند، و حنجره آن را آن گونه که عقل می‌خواهد شکل می‌بخشد... بلند یا پائین، تند یا کند، خشن یا نرم، پهن یا دراز. کوتاه یا کشیده... و اشکال و صفات دیگری که صدا دارد. با حنجره زبان و لبها و فک و دندانها، همیاری و همکاری می‌کنند. این صدا از حنجره می‌گذرد و با فشارهای ویژه‌ای در مخرجهای حروف مختلف شکل می‌گیرند. به ویژه در زبان، هر حرفی از منطقه‌ای می‌گذرد که دارای آهنگ مشخص است. در زبان فشار معین به تمام و کمال می‌رسد، تا حرف با طنین مشخص به صدا درآید...

همه اینها یک واژه است و بس... به دنبال آن واژه، عبارت، موضوع، اندیشه، و احساسهای پیشین و پسین قرار می‌گیرد. هریک از اینها جهان عجیب و غریبی است که در این وجود بشری عجیب و غریب، با صنع خدای مهربان و با فضل ایزد متان، پدیدار و نمودار

می‌شود، جنبی که از میلیونها میلیون سلولهای گوناگون شکل می‌گیرد و پدیدار می‌گردد... سلولهای استخوانی... عضلاتی... عصبی... پوستی... از سلولها همچنین اندامها و حواس و وظائف شگفت‌انگیز و هراس‌انگیز آنها پیدا و هویدا می‌شود: شنوائی، بینائی، چشائی، بویائی، پسائی... آن‌گاه معجزه بزرگ و راز سترگِ درک و فهم نمودن و بیان کردن و پی بردن و پیام گرفتن و پیام‌رسانی... نمودار و پدیدار می‌آید. همه اینها از همان تک‌سلول ساده کوچک ناچیز خوار سر برمی‌زنند، سلولی که نزدیک است پدیدار نیاید و خود را ننماید!

چگونه؟ از کجا؟... توسط خدای مهربان، و با عملکرد یزدان سبحان.

حال بنگریم بیان کردن و سخن گفتن چگونه انجام می‌پذیرد:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾.

خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی (از جهان دور و بر خود) نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد. (نحل/۷۸)

تشکیل دستگاه نطق و بیان خودش چیز عجیب و غریبی است، و شگفتیها و شگرفیهایش به پایان نمی‌آید... زبان، لبها، فک، دندانها، حنجره، نای، نایژه‌ها، نایژکها، ششها^(۱)... همه اینها در کار اتوماتیک ایجاد صدا شرکت دارند. تازه این حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیره نطق و بیان است. اینها هرچند که مهم و قابل توجه هستند، ولی جز جنبه مکانیکی اتوماتیکی در این کار پیچیده را نشان نمی‌دهند، کار پیچیده‌ای که بعد از آن به گوش و مغز و اعصاب تعلق می‌گیرد. آن‌گاه به عقل مربوط می‌گردد و از عقل چیزی جز نام آن نمی‌دانیم. چیزی از ماهیت و حقیقت عقل درک و فهم نمی‌کنیم. بلکه نزدیک است که چیزی از عملکرد و روش و شیوه آن ندانیم!

گوینده چگونه واژه‌ای را می‌گوید؟

۱- در مجموع دو شش، حدود سیصد میلیون کیسه هوایی وجود دارد.

(نگاه: کتاب زیست‌شناسی، سال دوم نظام جدید آموزش متوسطه، سال

۱۳۷۸، صفحه ۸۴). (مترجم)

می‌گردد.



حیات زمین دارند، و چه موقعیتی در فضا با ستارگان و سیارگان دیگر دارند، همه برابر حساب و کتاب کاملاً دقیقی است...

می‌خواهیم به گوشه‌ای از حساب و کتاب دقیق خورشید و ماه اشاره‌ای بکنیم، حساب و کتاب دقیقی که خورشید و ماه در رابطه با کره زمین ما و با زندگی و زنده‌های آن دارند:

خورشید از زمین ۵/۹۲ میلیون مایل دور است. اگر به ما نزدیک‌تر از این فاصله قرار می‌داشت، زمین می‌سوخست یا ذوب می‌شد و یا بخار می‌گردید و به هوا می‌رفت و در فضا پراکنده می‌شد! اگر خورشید از ما دورتر از این فاصله قرار می‌داشت هر موجود زنده‌ای که بر روی زمین زندگی می‌کند یخ می‌زد! حرارتی که از خورشید به ما می‌رسد بیش از یک جزء از دو میلیون جزء حرارت آن نیست. این مقدار ناچیز حرارت برای زندگی ما بسنده و سازگار است. اگر ستاره‌ی شعری با ضخامت و حرارتی که دارد در جای خورشید ما بود، کره زمین بخار می‌گردید، و در فضا پراکنده می‌شد!

همچنین ماه نیز حجم آن و دوری آن از زمین، باید بدین اندازه و در این فاصله باشد و بس. اگر ماه حجم آن بزرگ‌تر از حجم فعلی می‌بود، امواجی که در دریاهای زمین ایجاد می‌کرد برای زیر گرفتن زمین با طوفانی بسنده بود که همه چیزهای روی زمین را فرامی‌گرفت و غرق خود می‌کرد. همچنین اگر ماه از موقعیتی که خدا برابر حساب و کتاب دقیق خود آن را در آن قرار داده است، حساب و کتابی که به اندازه موئی اشتباه نمی‌کند و به خطا نمی‌رود، باز طوفان جزر و مدّ دریاهای زمین را فرامی‌گرفت و غرق آب می‌کرد!

جاذبه خورشید و جاذبه ماه نسبت به زمین، دارای حساب و کتاب خود در توازن موقعیت زمین، و در حفظ آن در خطّ سیری دارد که این زمین در این گستره فراخ هراس‌انگیز در پیش گرفته است. خطّ سیری که زمین و منظومه شمسی ما همه باهم در یک جهت آن را با سرعت هزار مایل در ساعت به سوی مکانی

آن‌گاه روند قرآنی به ذکر نعمتهای خدای مهربان در نمایشگاه جهانی همگانی، ادامه می‌دهد:

﴿الْشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانٍ﴾.

خورشید و ماه برابر حساب (منظمی در چرخش و گردش) هستند.

خورشید و ماه به گونه‌ای در کارند که دقت تقدیر و تدبیر و سنجش و منش در هماهنگی منظم وجود و هستی و چرخش و گردش آنها جلوه‌گر و پدیدار است. به گونه‌ای که دل را از زیبایی و دل‌آرایی و ترس و هراس پر می‌کند، و عقل و خرد را محو نگاه این بزرگی و سترگی جلوه‌گر در این اشاره، و پدیدار در حقائق ژرف واقع در لابلای این اشاره، می‌سازد.

خورشید بزرگ‌ترین اجرام موجود در آسمان نیست. بلکه در این فضائی که انسانها حدود و ثغور آن را نمی‌دانند میلیونها میلیون ستاره وجود دارد، و بسیاری از آنها از خورشید بزرگ‌ترند و گرما و نور بیشتری دارند. برای مثال ستاره شعری ایمانی بیست برابر وزن خورشید وزن دارد، و نور آن پنجاه برابر نور خورشید است. سماک رامح، حجم آن هشتاد برابر حجم خورشید، و نور آن هشت هزار برابر نور خورشید است. سهیل دو هزار و پانصد برابر خورشید نیرو دارد ... و به همین منوال و روال ...

ولی خورشید مهم‌ترین ستاره برای ما ساکنان کره کوچک زمین است. زمین و جملگی ساکنان زمین در پرتو نور خورشید و گرما و جاذبه آن زندگی می‌کنند. ماه که تابع کوچک زمین است به همین سان برای زمین و ساکنان آن بسی مهم است. دارای تأثیر بسزائی در حیات موجود در زمین است. مهم‌ترین عامل جزر و مدّ دریاهای است.

حجم خورشید، و درجه حرارت آن، و دوری آن از ما، و حرکت آن در مدار خودش، و همچنین حجم ماه و دوری آن و گردش آن، و آناری که خورشید و ماه در

رویگردان جان هستی به آفریدگار خود را تشخیص داده است. دل حقیقت این حیات و حقیقت این رویکرد را با الهام خدائی موجود در سرشت خود درک و فهم نموده است. ولیکن این حقیقت گاهی بر دل سایه می افکند و ابری می شود و از آن پنهان می گردد هر زمان که دل بخواهد آن را شکار کند با عقلی که مقید به تجارب و آزموده های حواس است!

در این اواخر انسان توانسته است به اطراف و اکناف نزدیک به حقیقت وحدت در ساختار هستی برسد، ولیکن هنوز که هنوز است در این راه دور از وصول به حقیقت جان زنده خود است!

امروزه علم گرایش به این دارد که فرض کند اتم سازنده ساختار جهان است. اتم هم در حقیقت خود فقط تشعشع است، و حرکت پایه و اساس جهان است، و خاصیت مشترک در میان همه اتمها است.

جهان که حرکت پایه و اساس و ویژگی و خاصیت آن است، با این حرکت به کجا رو می کند؟

قرآن می فرماید: جهان با حرکت جاننش رو به هستی بخش خود می کند و می رود. حرکت جان جهان حرکت اصیل است، چه حرکت ظاهر جهان جز تعبیری از حرکت جان جهان نیست. حرکت جان جهان است که آیات بیشماری در قرآن آن را به تصویر می کشند. از جمله آنها این آیه است:

﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾.

گیاهان و درختان برای خدا سجده می کنند و کرنش می برند.

از این قبیل آیات یکی هم این آیه است:

﴿تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِحُ بِحَمْدِهِ، وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾.

آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی، تسبیح خدا می گویند و (با تنزیه و تقدیسش،

می پیمایند که برج جبار^(۱) نام دارد. با وجود چنین سرعتی در مدت میلیونها میلیون سال، در راه خود به ستاره های برخورد نکرده اند و نمی کنند!

در این گستره فراخ و هراس انگیز، مدار ستاره های به اندازه موئی مختل نمی گردد و به هم نمی خورد، و حساب و کتاب هماهنگی و همآوایی، نه در حجم و نه در حرکت، پس و پیش نمی شود و مختل نمی گردد! خداوند بزرگوار راست فرموده اند:

﴿الْشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾.

خورشید و ماه برابر حساب (منظمی در چرخش و گردش) هستند.

﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾.

گیاهان و درختان برای خدا سجده می کنند و کرنش می برند.

اشاره آیه پیشین به حساب و کتاب و تقدیر و تدبیر در ساختار جهان بزرگ بود، ولی این اشاره در این آیه به جهت و رویکرد این جهان و ارتباط آن است. این هم اشاره الهام بخشی به حقیقت یگانه ای دارد که تنها او هادی و راهنمای همگان است.

این جهان با سرچشمه نخستین خود و با آفریدگار نوآفرین و زیبانگار خود، ارتباط بندگی و پرستش دارد. گیاهان و درختان نمونه هایی از این جهان هستند، و بر جهت و رویکرد کل جهان دلالت دارند... بعضی از مفسران «نجم» را ستاره های تفسیر کرده اند که در آسمان است. برخی از آنان آن را گیاهی تفسیر کرده اند که بسان درخت بر تنه خود استوار نمی گردد. چه نجم به معنی ستاره و چه به معنی گیاه باشد، گستره اشاره در این نص یکسان است، و به حقیقت رویکرد این جهان و ارتباط آن سر می کشد و منتهی می شود.

جهان آفریده زنده ای و دارای جان است. جانی است که مظهر و شکل و درجه آن در پدیده ای تا پدیده دیگری فرق می کند، ولی حقیقت آن یکی است.

از دیرباز دل بشری حقیقت این حیات ساری و جاری در گستره کل هستی را درک و فهم کرده است، و حقیقت

آسمان را برافراشت، و قوانین و ضوابطی را گذاشت. هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید و) از (حدّ و مرز) قوانین و ضوابط (مقرّره) تجاوز نکنید. در وزن کردن و برکشیدن (کالاها و در متر کردن و اندازه گیری چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید (و کم و کاست ندهید و کم فروشی نکنید).

مراد از اشاره به آسمان - بسان سائر اشاره های قرآنی به جولانگاه های این هستی - بیدار کردن دل غافل، و نجات دادن آن از تنبلی الفت و عادت گرفتن، و توجّه دادن او به بزرگی و هماهنگی و زیبایی این جهان، و آگاه کردن او از قدرت و قوّت و شکوه و جلال دستی است که جهان را از نیستی به هستی آورده است.

مراد از اشاره به آسمان - مفهوم و مقصود از آسمان هرچه هست - جلب توجّه به والائی است. چشمها را به بالا خیره کردن، و بدان فضای هراس انگیز و بلند دوختن است. فضائی که حدود و ثغور آن ناشناخته و ناپیدا است، و میلیونها میلیون ستاره بزرگ در آن شناور است ولی دو تایی آنها با یکدیگر برخورد نمی کنند، و منظومه شمسی ما با منظومه دیگری تصادف نمی نماید ... گاهی منظومه ای نزدیک به هزار میلیون ستاره

دارد، مثل منظومه های کهکشانی که منظومه شمسی ما یکی از آنها است. در کهکشان ما خورشیدهائی وجود دارد که کوچک تر از خورشید ما است، و خورشیدهائی وجود دارد که هزاران برابر از خورشید ما بزرگ تر است. قطر خورشید ما $\frac{1}{2}$ میلیون کیلومتر است!.. همه این ستاره ها، و همه این منظومه ها در گستره هستی با سرعتهای هراس انگیزی حرکت می کنند، و با وجود این که در این فضای فراخ هراس انگیز، تگّه های شناور پرتی است، با آنها تصادف و برخورد نمی کنند!

در کنار این عظمت موجود در برافراشتن این آسمان هراس انگیز فراخ، این مطلب ذکر می شود:

﴿وَضَعُ الْمِيزَانَ﴾

رضای او می جویند. اصل آن تنها آسمانهای هفتگانه و زمین) بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید (چرا که زبانشان را نمی دانید و از ساختار اسرارآمیز عالم هستی و نظام پیچیده جهان آفرینش چندان مطلع نیستید. پس هماهنگ با سراسر جهان هستی به یکتاپرستی بپردازید و از راستای جملگی کنار نروید و دور نشوید. درهای توبه و برگشت به سوی یزدان جهان به روی همگان باز است).

(اسراء/۴۴)

همچنین این آیه:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجِعُ لِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْظُّلُمُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾

(ای پیغمبر!) مگر نمی دانی که همه کسانی و همه چیزهائی که در آسمانها و زمین بسر می برند، و جملگی پرندگان در حالی که (در هوا) بال گسترده اند، سرگرم تسبیح (خدا و فرمانبر اوامر) او هستند؟! همگی به نماز و تسبیح خود آشنایند (و برابر فرمان تکوینی یا تشریعی، و یا الهام الهی، به وظیفه خویش در زندگی آگاهند، و به زبان قال یا حال بیانگر عظمت و جبروت پروردگار و نمایانگر قدرت و حکمت آفریدگارند).

(نور/۴۱)

درباره این حقیقت بیندیش، و جهان را در عبادت و تسبیح تعقیب و واریسی کن. این کار به دل انسان لذّت و بهره عجیب و غریبی می بخشد. در آن حال که انسان احساس می کند هرچه پیرامون او است زنده است و بدو عطوفت و مهربانی می ورزد، و با او رو به آفریدگارش می کند. انسان میان جانهای همه چیزها ایستاده است. جانها در همه چیزها می دمد، و همه چیزها را برادران و یاران او می گرداند!

این اشاره ای است با ابعاد و فواصل و اعماقی که دارد...

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ. أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ. وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾

﴿وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ﴾.

خداوند زمین را برای (زندگی) انسانها آفریده است. در زمین میوه‌های فراوان، و از جمله خرما است که دارای غلاف است. و (در زمین) گیاهان خوشبو وجود دارد، و همچنین دانه‌هایی است که در میان پوسته قرار دارند.

ما به سبب طول ماندگاری و استقرارمان بر روی زمین، و به سبب خوی و الفتی که با اوضاع و احوال زمین و با ظواهر و پدیده‌های آن گرفته‌ایم، و نیز به خاطر موقعیت و جایگاهی که در زمین پیدا کرده‌ایم و بر آن رفته‌ایم، ما به خاطر همه این چیزها نزدیک است دست قدرتی را احساس نکنیم که این زمین را برای زندگی انسانها «آفریده است»، و استقرار و ماندگاری ما را بر آن ممکن و ساده نموده است، تا بدانجا که ما نزدیک است این استقرار و ماندگاری را احساس نکنیم، و متوجه عظمت معنی استقرار و ماندگاری خودمان بر آن نشویم، و بزرگی نعمت خدا بر خود را فراموش کنیم، مگر گاه‌گاهی که یک آتش‌فشانی فوران می‌کند، یا زلزله‌ای به راه می‌افتد، و این زمین پرامن و امان زیر ما را می‌آورد و می‌برد و بدین سو و آن سو تاب می‌دهد. آن وقت است که زمین نابسامان می‌شود و به تکان و حرکت درمی‌آید. بدین هنگام است که معنی استقراری را به یاد می‌آوریم که از آن در پرتو لطف خدا بر روی این زمین برخورداریم و استفاده می‌کنیم. سزاوار انسانها است که این حقیقت را در هر لحظه‌ای به یاد آورند. این حقیقت را هم وقتی به یاد می‌آورند که گوش دل خود را به زمینی فرادارند که روی آن زندگی می‌کنند و بدان تکیه می‌ورزند، و بدانند این زمین جز ذره خاکی نیست که در فضای فراخ یزدان شناور است، و در این فضای فراخ بی‌انتهاء می‌گردد و می‌چرخد. دور خود با سرعت حدود هزار مایل در ساعت می‌گردد و می‌چرخد. گذشته از این، زمین به دور خورشید با سرعت شصت هزار مایل در ساعت می‌گردد و می‌چرخد. همچنین زمین و خورشید و

قوانین و ضوابطی را گذاشت.

ترازوی حق را قرار داد. آن را ثابت و برقرار و استوار کرد. آن را برای ارزیابی ارزشها پابرجا داشت، ارزیابی ارزشهای اشخاص و رخدادها و چیزها. تا راستی و درستی ارزشها مختل نگردد، و وزن و ارج آنها آشفته نشود، و ارزشها از نادانی و کینه‌توزی و هوا و هوس پیروی نکنند.

ترازوی حق را در فطرت، و در این برنامه الهی پابرجا و استوار داشت، برنامه‌ای که همه رسالت‌های آسمانی آن را با خود به ارمغان آورده‌اند و قرآن آن را در بر دارد:

﴿وَضَعَ الْمِيزَانَ... أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾.

قوانین و ضوابطی را گذاشت... هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در زندگی خود رعایت کنید و) از (حد و مرز) قوانین و ضوابط (مقرره) تجاوز نکنید.

تا دچار افراط و زیاده‌روی و تفریط و کوتاهی نشوید....

﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾.

در وزن کردن و برکشیدن (کالاها) در متر کردن و اندازه‌گیری (چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهد (و کم و کاست ندهید و کم‌فروشی نکنید).

بدین خاطر وزن کردن و برکشیدن، دادگرانه صورت می‌پذیرد، و افزایشی و کاهشی وجود نخواهد داشت. بدین جهت حق در زمین، و حق در زندگی انسانها، با ساختار بنیاد هستی و نظم و نظام آن ارتباط پیدا می‌کند. حق با مفهوم معنوی آسمان نیز پیوند پیدا می‌نماید. چرا که وحی خدا و برنامه او از آسمان نازل می‌گردد. حق با مدلول منظور و مشهود آسمان هم ارتباط می‌یابد. زیرا آسمان، بزرگی هستی و ثبات آن را می‌رساند که به فرمان یزدان و با قدرت ایزد سبحان برقرار و استوار است... این دو مفهوم و مدلول، با آهنگ و سایه‌روشنهای الهام‌گرانه خود، متبادر به ذهن و شعور می‌گردد.

نطق و بیان به انسان، هماهنگی خورشید و ماه برابر حساب و کتاب، برافراشتن آسمان، وضع قوانین و ضوابط، مهیا کردن و آماده ساختن زمین برای مردمان، قرار دادن آنچه در زمین از میوه و خرما و دانه و گیاهان خوشبو... پریها و انسانها را فریاد می‌دارد رو در روی جهان و جهانیان:

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾.

(ای گروه پریها و انسانها!) کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟

این پرسشی برای مسجّل کردن و گواه نمودن است. چه در همچون مقامی نه انسانها و نه پریها نمی‌توانند نعمتهای خداوند مهربان را تکذیب کنند و انکار نمایند.

سپس روند قرآنی از مَنّت نهادن بر آنان، و در حقّ ایشان بزرگواری کردن با نعمتهای خدا در جهان، می‌پردازد به مَنّت نهادن بر آنان و در حقّ ایشان با نعمتهای وجود خودشان، و به ویژه آفریدن آنان و هستی بخشیدن ایشان:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ. وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ... فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾.

خدا انسان را از گِل خشکیده‌ای همچون سفال آفریده است. و جنّ را از زبانه شعله‌ور آتش خلق نموده است. (ای گروه پریها و انسانها!) کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌نمائید؟

نعمت آفریدن و پدید آوردن، اصل نعمتها است. پیش از هر چیز فاصله میان بودن و نبودن با هیچ مقیاس و معیاری از مقیاسها و معیارهایی که انسانها می‌شناسند قابل اندازه‌گیری و محاسبه نیست. زیرا همه مقیاسها و معیارهایی که در دسترس انسانها است یا عقل و خرد انسانها به فهم و درک آنها نائل می‌گردد، مقیاسها و معیارهایی هستند که با آنها می‌توان موجودی و موجودی را با یکدیگر سنجید و فرق آن دو را تشخیص داد و گفت. ولی فهم و درک بشری هیچ وقت و به هیچ وجه نمی‌تواند فاصله موجود و غیر موجود را

منظومه شمسی همه با هم در این فضای گسترده با سرعت هزار مایل در ساعت به سوی جهتی از آسمان به نام برج الجبار رهسپارند!

بلی اگر مردمان دل جان را فرادارند به این که آنان سوار بر این ذره خاک شناور در فضا با این سرعت هستند، ذره خاکی که گستره فضا را پیایی طی می‌کند و بدون هیچ گونه تکیه‌گاهی در فضا آویزان و کرانه‌های آن را با چیزی جز قدرت خدا طی نمی‌کند، همیشه دلها و چشمهای ایشان دوخته به درگاه خدا می‌ماند، و جانهایشان و بندهای اندامشان ترسان از یزدان می‌گردد، و به کسی و به چیزی جز واحد قهّاری تکیه نمی‌کنند که این زمین را برای مردمان تهیّه دیده است و گسترانیده است، و این گونه ایشان را بر روی زمین استقرار بخشیده است و ماندگار فرموده است!

یزدان مهربان زندگی را برای مردمان در این زمین میسر و ممکن کرده است، در حالی که زمین ایشان را پیرامون خود و پیرامون خورشید می‌گرداند و می‌چرخاند، و با خورشید و منظومه شمسی با همچون سرعت هراس‌انگیزی در تک و پو است. یزدان سبحان در زمین اقوات لازم را مقدّر و مقررّ داشته است که از آن اقوات میوه را در اینجا ذکر می‌کند، به ویژه از خرما سخن می‌راند که داخل غلافها است. «اکمام» جمع «کم» است. «کم» غلاف خوشه خرما است. خرما در داخل آن پرورش می‌یابد. تا به زیبایی سیمای درخت خرما، گذشته از فائده میوه آن اشاره‌ای نکند. از جمله اقوات دانه را ذکر می‌نماید، دانه‌ای که برگ و ساقه دارد، و درو می‌گردد و خوراک چهارپایان می‌شود. از جمله اقوات از گیاهان خوشبو سخن می‌رود... گیاهان خوشبو دارای اقسام و انواع مختلفی در زمین است. از جمله آنها برخیها خوراک انسانها است، و بعضیها خوراک حیوانات است، و بخشی هم وسیله خوشی و لذّت ایشان است.

وقتی که روند قرآنی بدین بند می‌رسد و نعمتهای خدا را برمی‌شمارد: تعلیم قرآن، آفرینش انسان، یاد دادن

تشخیص دهد و اندازه گیری کند. چنین می دانیم که پریها هم بدین سان و در این پایه و مایه اند. پریها هم آفریده هائی بیش نیستند، و معیارها و مقیاسهایشان معیارها و مقیاسهای مخلوقات و آفریده ها است!

زمانی که یزدان سبحان بر پریها و انسانها با نعمت آفریدن و پدید آوردن ممت می نهد، در حقیقت بر آنان با نعمتی ممت می نهد که بالاتر و والاتر از درک و فهم است.

بعد از آن، خداوندگار حق سبحان، ماده آفرینش انسانها و پریها را بیان می فرماید. آن ماده هم آفریده ایزد متان است. «صَلْصَال»: گلی را می گویند که خشک شود و وقتی که بدان تلنگر زده شود صدا و طنین داشته باشد. چه بسا این امر حلقه ای از حلقه های زنجیره آفرینش از گل یا از خاک باشد. همچنین یادی هم از حقیقت وحدت ماده انسان و ماده زمین در عناصر آفرینش است.

«دانش نوین ثابت کرده است که جسم انسان از همان عناصری فراهم آمده است که زمین از آنها ساخته و پرداخته گردیده است. انسان فراهم آمده است از: کربن، اکسیژن، ایدروژن، فسفر، گوگرد، ازت، کلسیم، پتاسیم، سدیم، کلر، منیزیم، آهن، منگنز، مس، ید، فلور، کبالت، روی، سیلیکون و آلومینیوم. خود اینها هم عناصر تشکیل دهنده خاک هستند. هرچند این عناصر در انسانی و انسان دیگری، و در انسان و در خاک، اختلاف دارد، ولی انواع و اقسام آنها یکی است»^(۱)

اما باید در نظر داشت آنچه که علم آن را ثابت کرده است جائز نیست تفسیر قطعی نص قرآنی بشمار آید. چه بسا حقیقت قرآنی همین چیزی باشد که علم آن را ثابت کرده است، یا این که چیزی جدای از این مراد قرآن باشد، و شکل دیگری از شکل های بسیاری مقصود باشد که معنی آفرینش انسان از خاک، یا گل، و یا گِل خشکیده را برسانند و آن را تفسیر و تبیین گردانند.

آنچه را که سخت یادآور می گردم و توجه همگان را بدان جلب می کنم این است که نص قرآنی را محدود به

کشف علمی انسان نکنیم، کشفی که چه بسا اشتباه و چه بسا درست باشد، و در آن تعدیل و تبدیل صورت گیرد، زمانی که آگاهیهای انسان فراخی و گسترش پیدا کند، و کشفیات علمی پیشرفت نماید و اوج گیرد، و وسائل و ابزار کارهای تحقیقاتی و پژوهشی زیاد گردد و بهتر و خوبتر شود، و نظریه های ثابت شده و یا فرضیه های علمی تغییر پیدا کند ... برخی از پژوهشگران مخلص با نیت اعجازهایی که در قرآن است به سوی مطابقت مدلول نصوص قرآنی و کشفیات علمی - اعم از کشفیات ثابت شده و چه فرضیه ها - شتاب می گیرند. قرآن معجزه است، خواه کشفیات علمی متغیر و ناپایدار با نصوص ثابت و برقرار قرآن مطابقت بکند یا مطابقت نکند. نصوص قرآن، مدلول و مفهوم فراخ تر و گشادتر از آن را دارد که محدود و منحصر در دایره و کمر بند آن کشفیاتی گردد که اصل و اساس آنها پیوسته در معرض تبدیل و تعدیل، و بلکه خطا و صواب قرار دارد! آنچه از کشفیات علمی در تفسیر نصوص قرآن می تواند مفید باشد این است که کشفیات علمی مدلول و مفهوم نصوص قرآن را در تصوّر و اندیشه ما وسعت می بخشد هر زمان که علم ما را بر چیزی آگاه کند که آیات خدا در باره آفاق و انفس اشاره های مجمل و مختصری بدان چیز داشته باشد. اما نباید نص قرآنی را حمل بر آن کرد که مدلول و مفهوم این آیه یا این آیات فقط همان چیزی است که علم به کشف آن نائل آمده است. درست این است که گفته شود این چیزی که علم به کشف آن نائل آمده است یکی از مقاصد و مفاهیمی است که این نص قرآنی بدان اشاره می کند.

و اما آفرینش «جان» از زبانه آتش، مسأله ای است بیرون از حدود و ثغور علوم بشری. یگانه منبع راجع بدان همین قرآن است و بس. خبر راست خدائی که جهان هستی را آفریده است و داناتر و آگاه تر از هر کس دیگری از چیزی و چیزهایی است که آفریده است ...

برد داشته باشد . . . آنجا که طلوع است و آنجا که غروب است خدا آنجا است . . . ربوبیت، مشیت، سلطه و قدرت، نور، و رهنمون و رهنمود خدا آنجا است. چه بسا مراد از مشرقها و مغربها، طلوع خورشید و ماه، و غروب آن دو تا باشد، چرا که خورشید و ماه قبلاً از جمله نعمتهای خدا بشمار آمده‌اند و با نعمتها ذکر شده‌اند. چه بسا هم مراد مکانهای گوناگون طلوع و غروب خورشید در تابستان و زمستان باشد.

به هر حال سایه‌روشنهای این اشاره سزاوار توجه و دقت است. سایه‌روشنهای رو به مشرق و مغرب کردن، و با چشم دل و خرد خدا را آنجا دیدن، و پی بردن به این که دست خدا است که ستارگان و کرات را می‌گرداند، و دیدن نور خدا و ربوبیت خدا در کرانه‌ها و اقصای اینجا و آنجا و همه جا. پشتوانه و اندوخته‌ای که دل با خود به ارمغان می‌آورد از این تفکر و تدبّر و نگرستن به مشرقها و مغربها، و زاد و توشه آگاهی و بینشی که زوایای بدن از آن لبریز و سرریز می‌گردد، و جانها آن را اندوخته و ذخیره می‌کند.

ربوبیت و خداوندگاری خدا بر مشرقها و مغربها، برخی از نعمتهای خدا در این جهان هستی است. بدین جهت است همان پیرو معهود و معروف سوره، بعد از این نگرش کوتاه، درمی‌رسد:

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟!

مشرقها و مغربها گذشته از آن که از زمره آیات و نشانه‌های شناخت یزدانند، از زمره نعمتهای خدا برای پریها و انسانها نیز هستند. چرا که در مشرقها و مغربها خیر و صلاح جملگی ساکنان این زمین است. بلکه مشرقها و مغربها اسباب و وسائل حیات هستند، حیاتی که با طلوع کردن پدیدار و نمودار می‌آید، و به غروب کردن نیز نیاز دارد. اگر یکی از طلوع کردن و غروب نمودن، و یا هر دو تایی آنها مختل گردد، اسباب و وسائل حیات از کار می‌افتد و از میان رخت

«مارج»: مشتعل متحرکی است بسان زبانهای آتش که با دها بدنها بخورد! جَنَان می‌توانند با انسانها در این زمین زندگی بکنند. ولی ما نمی‌دانیم جَنَان چگونه زندگی می‌کنند. آنچه مسلم است آنان هم مخاطبان این قرآن هستند، همان گونه که قبلاً هنگام تفسیر این فرموده خداوند بزرگوار گفته شد:

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ...﴾

(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز) زمانی را که گروهی از جَنَان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند....

(احقاف/۲۹)

در اینجا در سورة الرحمن نیز حال همین است و سخن همان.

در اینجا خطاب به پریها و انسانها است، تا هر دو گروه نعمت وجود را یادآور شوند و متذکر گردند. هر گروهی بداند اصل او چیست، اصلی که خدا او را از آن آفریده است. این هم نعمتی است که سائر نعمتهای دیگر استوار بر آن و به دنبال آن است. بدین خاطر است با مسجل کردن قضیه و گواه گرفتن همگان، پیرو زده می‌شود:

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

(ای گروه پریها و انسانها) کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟

دیگر در این جایگاه دیدنی و شهادت دادنی، تکذیب کردنی در میان نخواهد بود!

﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

او پروردگار مشرقها و پروردگار مغربها است. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟

این اشاره‌ای است که دل را از امواج فراگیر پی بردن به وجود خدا پر می‌کند، هر کجا را بنگرد، و به هر کجا رو کند، و دیدگانش به هر کجای آفاق پیرامونش بنگرد و

نیست. بلکه آب بر مبنای اندازه گیری عجیبی و مقدار دقیقی خلق گردیده است. آب شور حدود سه چهارم سطح زمین را فرا گرفته است، و بخشی از آن با بخش دیگر متصل گردیده است. خشکی یک چهارم زمین را فرا گرفته است. این مقدار زیاد آب شور، مقدار لازمی است و با دقت برای پاک کردن فضای زمین و محافظت از آن تا همیشه شایسته زندگی بماند تهیه دیده شده است.

«با وجود فوران گازها از زمین در طول روزگاران دور و دراز - اغلب آنها هم سستی است - هوا در واقع بدون آلودگی باقی مانده است، و نسیتهای لازم و هماهنگ هوا برای وجود انسان به هم نخورده است... چیزی که چرخه مهم این کار را برقرار می دارد و چرخ ازابه موازنه و هماهنگی را به پیش می راند، توده بزرگ و گستره سترگ آب است که اقیانوس نام دارد».^(۱)

از این توده سبتر فراخ، به وسیله حرارت خورشید بخارها تولید و به هوا متصاعد می شود. این بخارها است که برمی گردد و به شکل بارانها به زمین می افتد و آب شیرین به شکلهای گوناگون از آن به وجود می آید. بزرگ ترین شکل از این اشکال، رودخانه ها و رودبارها است. هماهنگی موجود در میان فراخی اقیانوس و حرارت خورشید و سردی طبقات بالای فضا، و عوامل فلکی دیگر است که باران از آن حاصل می گردد و پدیدار می آید، بارانی که از آن، توده آب شیرین تولید می شود، و در سایه همین آب شیرین، حیات گیاه و حیوان و انسان برقرار و استوار می ماند...

تقریباً همه رودخانه ها به دریاها می ریزند. رودخانه ها املاح و نمکهای زمین را با خود می برند و به دریاها منتقل می کنند. اما طبیعت دریاها را تغییر نمی دهند و بر دریا چیره نمی گردند. سطح رودخانه ها بالاتر از سطح دریاها است. بدین خاطر دریاها بر رودخانه هایی که

روند قرآنی از این شناوری ژرف در آفاق و کرانه ها به زمین برمی گردد، و از آبی سخن می گوید که در آن است. آبی که خدا آن را به اندازه آفریده است، و نوع آب را نیز به اندازه لازم خلق کرده است، و کاربرد آن را نیز به اندازه لازم تعیین فرموده است، و استفاده و بهره وری از آن را هم مشخص نموده است:

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟ يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾.

دو دریای (مختلف شیرین و شور، و گرم و سرد) را در کنار هم روان کرده است و مجاور یکدیگر قرار داده است. اما در میان آن دو حاجز و مانعی است که نمی گذارد یکی با دیگری بیامیزد و سرکشی کند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟! خدا کشتیهائی ساخته و پرداخته (آفریدگان خود به نام انسانها) در دریاها دارد که همسان کوهها هستند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید و انکار می نمائید؟!

دو دریائی که بدانها اشاره شده است دریای شور و دریای شیرین است. اوّلی شامل دریاها و اقیانوسها می گردد، و دومی شامل رودخانه ها و جویبارها می شود. «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»: دو دریا را حرکت داده است و به سوی همدیگر روان کرده است تا با یکدیگر برخورد کنند. اما با یکدیگر نمی آمیزند و بر همدیگر سرکشی نمی کنند، و هیچ یک از آن دو از حد و مرز مقرر تجاوز نمی کند، و از وظیفه معین خود در نمی گذرد. میان آن دو حاجز و مانعی از سرشت خودشان است که صنع و ساختار یزدان است.

تقسیم آب بدین نحو و بدین شیوه در کرة زمین تصادفی و خود به خود و ناسنجیده و همین جوری

۱- به نقل از کتاب: «الإنسان لا يقف وحده» تألیف: ۱. کرسی مورسیون، رئیس آکادمی علوم در نیویورک، ترجمه محمد صالح فلکی، تحت عنوان: «العلم يدعو إلى الإيمان».

«مرجان از جمله عجائب و غرائب آفریده‌های یزدان است. در دریاها زندگی می‌کند در عمق میان پنج متر تا سیصد متر. طرف پائین بدن خود را به صخره‌ای یا به سنگی و یا گیاهی می‌چسباند و خود را نگاه می‌دارد: دهانه دهان مرجان در بالای جسمش قرار دارد. چند زائده‌ای به نام تازک در اطراف دهان است و آنها را برای به دست آوردن غذا به کار می‌برد. هرگاه شکاری با این زائده‌ها یا تازکها برخورد کند - اغلب هم شکار از جمله جانداران ریز و کوچک همچون میگوها است - فوراً فلج می‌گردد، و زائده‌ها یا تازکها بدن می‌چسبند سپس زائده‌ها یا تازکها به هم می‌آیند و جمع می‌گردند و به سوی دهان خم برمی‌دارند و خم می‌شوند، و شکار از کانال تنگی بسان مری انسان عبور می‌کند و به درون مرجان سرازیر می‌شود.

این جاندار با خارج کردن سلولهای جنسی از خود تکثیر می‌یابد. از لقاح این سلولها با تخمکها، مرجانهای نوزاد به وجود می‌آیند که به صخره‌ای یا گیاهی متصل شده و زندگی مستقلی را تشکیل می‌دهد که همسان جاندار اصلی است.

از دیگر دلائل قدرت آفریدگار این است که مرجان به روش دیگری یعنی جوانه زدن هم تکثیر می‌یابد. جوانه‌ها به منشأ خود متصل می‌مانند و درختچه مرجانی را تشکیل می‌دهند، درختی که دارای ساقه ستبر است. این ساقه کم‌کم نازک می‌شود و در آخرین بخش شاخه‌ها نازکی به نهایت خود می‌رسد. طول درخت مرجانی به سی سانتیمتر می‌رسد. جزیره‌های مرجانی زنده دارای رنگهای مختلف است. در دریاها آنها را به شکل زرد پرتقالی، سرخ میخکی، آبی زمردی، و خاکی خیره‌کننده، مشاهده می‌کنیم.

مرجان سرخ محور اصلی بقایای اندامهای مرجان بعد از مرگ آن است. پیکرهای سنگی مرجانها کلونیهای بزرگ و هولناکی را تشکیل می‌دهند.

بدانها می‌ریزند چیره نمی‌گردند، و مسیرهای آنها را با آب شور نمی‌بندند تا رودخانه‌ها را از کار خود بازدارند و بر طبیعت آنها چیره گردند! میان دریاها و رودخانه‌ها همیشه چنین برزخ و مانعی وجود دارد که ساخت یزدان دادار است، و این است که بر همدیگر چیره نمی‌شوند و غالب نمی‌آیند.

دیگر جای شگفت نیست این که دو دریا و برزخ و مانع میان آنها را در جولانگاه یاد نعمتها ذکر می‌کند.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾

(ای گروه پریها و انسانها!) کدام یک از نعمتهای

پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟

سپس نعمتهای خدا در دریاها را ذکر می‌کند، آن بخش از نعمتها که در زندگی مردمان ملموس و خیلی به زندگی ایشان مربوط است:

﴿يَخْرُجُ مِنْهَا الْوُثُوءُ وَالْمَرْجَانُ﴾

از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌آید.

«وُثُوءُ» یا صدف مروارید، در اصل خود جانوری است. «شاید وُثُوءُ شگفت‌انگیزترین چیزی باشد که در دریاها است. وُثُوءُ به ژرفاها می‌رود. وُثُوءُ داخل صدفی است که از مواد آهکی ساخته شده است. صدف وُثُوءُ را از خطرها حفظ می‌کند. این جانور با جانوران زنده در ترکیب‌بند و نحوه زندگی فرق می‌کند. این جانور تور نازک و ظریفی دارد که بسان تور شکارچی است. بافت شگرفی دارد. همانند صافی است. اجازه می‌دهد آب و هوا و غذا به درونش بیاید، ولی نمی‌گذارد شنها و سنگریزه‌ها و چیزهای دیگر وارد شود. زیرِ تور، دهانهای این جانور است. هر دهانی چهار لب دارد. هرگاه ذره شنی، یا تکه سنگریزه‌ای، و یا جاندار مضرّی با زور به داخل صدف برود، وُثُوءُ شروع به ترشح ماده لزج و چسبناکی می‌کند و با آن دور و بر آن چیز را می‌پوشاند. ماده لزج و چسبناک منجمد و سفت می‌شود و تبدیل به مروارید می‌گردد! برحسب آن ذره یا چیزی که نفوذ کرده است حجم مروارید فرق پیدا می‌کند و کوچک یا بزرگ می‌شود»^(۱)

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌کنید؟!



هم اینک نشان دادن صفحه جهان دیدنی به پایان می‌آید، و صفحه آفریده‌های فناپذیر درهم پیچیده می‌شود، و شبحها و سایه‌های جملگی آفریده‌ها از دیدگان نهان می‌گردد، و ذات بزرگواری خداوند باقی جلوه‌گر می‌آید و متجلی می‌شود. تنها بقا از آن خدا است، و جلال و کمال او را است و بس... حقیقت بقا به ذهن و شعور انسان می‌افتد و بر پرده خیال نقش می‌بندد، و وقتی که انسان سایه‌های فنا را می‌بیند:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ. وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾

همه چیزها و همه کسانی که بر روی زمین هستند، دستخوش فنا می‌گردند. و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تومی‌ماند و بس. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟!

در سایه این نص قرآنی نفس‌ها پائین می‌آید، و صداها پائین می‌آید و به خضوع و خشوع می‌افتد، و اندامها از حرکت بازمی‌مانند... سایه فنا و نیستی هر زنده‌ای را دربر می‌گیرد، و هر حرکتی را درهم می‌پیچد، و کرانه‌های آسمانها و زمین را فرامی‌گیرد...

جلال و عظمت ذات والای باقی و سرمدی بر جانها و اندامها، و بر زمان و مکان، سایه می‌اندازد، و سراسر هستی را با بزرگی و سترگی و شکوه و وقار فرامی‌گیرد...

تعبیر بشری نمی‌تواند این موقعیت را به تصویر بکشد، و نمی‌تواند چیزی بر نص قرآنی بیفزاید، نصی که به اندامها آرامش فروتنانه‌ای، و جلال و عظمت فراگیری، و سکوت هراس‌انگیزی می‌بخشد، و صحنه فنانی فروتپیده‌ای، و سکون مرگ چادرزده بدون حرکتی را

از جمله این کلونیها زنجیره سنگهای مرجانی معروف به سد بزرگ مرجانی است که در شمال شرقی استرالیا قرار دارد. طول این زنجیره به دو هزار و سیصد و پنجاه مایل می‌رسد. این زنجیره از همین موجودات زنده نازک و اندک حجم تشکیل گردیده است»^(۱)

از مروارید و مرجان زیورآلات گرانبها تهیه می‌شود. خداوند به وسیله اعطاء این دو چیز بر بندگان منت می‌نهد، و به دنبال بیان آنها همان پیرو گواهی شده را می‌آورد:

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌کنید؟!

آنگاه منتقل می‌گردد به سخن گفتن از کشتیهائی که در دریا حرکت می‌کنند، و انگار به سبب ضخامت و ستبری کوه‌هایند:

﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾

خدا کشتیهائی ساخته و پرداخته (آفریدگان خود به نام انسانها) در دریاها دارد که همسان کوه‌ها هستند.

این کشتیهای ساخته و پرداخته را «کله» از آن او که خداوند پاک و منزّه و بزرگواری است می‌شمارد. چرا که کشتیه با قدرت یزدان حرکت می‌کنند. در میان آبهای زیاد و موج دریاها و بر پشت امواج جز خدا کسی حافظ آنها نیست و جز حفاظت و رعایت او چیزی آنها را در میان امواج خروشان نمی‌پاید و مراقبت و نگهداری نمی‌نماید. کشتیه پس متعلق به یزدان سبحان هستند. کشتیه همیشه از نعمتهای بزرگی بوده‌اند و خواهند بود که خدا با آن نعمتها بر بندگان منت نهاده است، و اسباب و وسائل زندگی و کوچ و سفر و آسایش و کسب و کار را برایشان میسر فرموده است و تهیه دیده است، اسباب و وسائلی که سزاوار است از آنها یاد بشود و به خاطر بماند و انکار نگردد و فراموش نشود. نعمت کشتیه آن اندازه بزرگ و سترگ و پیدا و هویدا است که مشکل است بتوان آن را تکذیب و انکار کرد:

همه چیزهایی که به وجودشان ارتباط دارد، رو می‌کنند و می‌گیرند به سوی خدای یگانه و پشتیبان و زنده و پایدار:

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ. فَيَأْتِي آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾.

همه چیزها و همه کسانی که در آسمانها و زمینند (به زبان حال یا قال، روزی و نیاز خود را) از خدا درخواست می‌کنند. او پیوسته دست اندر کاری است. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!.

همه چیزها و همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند از خدا درخواست می‌کنند. چه تنها خدا است که باید از او درخواست کرد و چیزی خواست. از کسی جز او درخواست نمی‌شود، زیرا آن کس فانی است و سزاوار درخواست چیزی از او نیست. . . . از او درخواست می‌کنند، و تنها او است استجابت می‌کند و می‌پذیرد. آن کس که بدو رو می‌کند ناامید نمی‌شود. هرکس که به غیر او رو بکند، او از محلّ درخواست و از محلّ امید و از محلّ جواب، منحرف گردیده است و گمراه شده است. . . . آخر شخص فانی برای شخص فانی چه کاری می‌تواند بکند؟ و فرد نیازمند برای فرد نیازمند چه چیز می‌تواند بکند؟

یزدان سبحان پیوسته دست‌اندرکار کاری است.^(۱) این جهان هستی که حدود و ثغور آن ناشناخته و ناپیدا است، همه و همه واگذار به قدرت خدا است، و آویزه مشیت خدا، و برجا و برپا با تدبیر و تقدیر او است. این تدبیر و تقدیری که گستره سراسر هستی را دربر می‌گیرد، و یکایک افراد آن را جدا جدا دربر می‌گیرد، و هر عضوی و هر سلولی و هر ذره‌ای را می‌پاید و نظارت می‌نماید، و هر چیزی را خلقت می‌بخشد، و وظیفه خود را بدان اعطاء می‌کند، و آن گاه او را در

ترسیم می‌کند. صحنه‌ای را به تصویر می‌کشد که صدا و ناله‌ای بر نمی‌خیزد در این جهانی که لبریز از حرکت و حیات بوده است. در همان وقت حقیقت بقای دائم را ترسیم می‌کند، و آن را در حس و شعور انسانی سرشته می‌کند که در تجارب خود شکلی از بقای دائم را نشناخته است. اما هم اینک در پرتو این نصّ شگفت قرآنی، ژرف و خوب آن را درک و فهم می‌کند!

بر این پسوده بس ژرف و مؤثر، خود همان پیرو را می‌زند. آن گاه ثبوت این حقیقت را، حقیقت فانی هر کسی که بر روی زمین است، و بقای ذات بزرگوار و والای خداوند و بس، نعمت می‌شمارد، نعمتی که پریها و انسانها را در نمایشگاه عرضه نعمتها با آن روبرو می‌سازد:

﴿فَيَأْتِي آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمایید؟!

این نعمت است. بلکه این نعمت اصل و اساس جملگی نعمتها است. چه از حقیقت وجود باقی، همه این آفریده‌ها، و قانون و نظام و ویژگیهای جهان، برمی‌جوشند و سر برمی‌زنند. همچنین از حقیقت وجود باقی، قوانین و معیارها و مقیاسها و فرجام و سرنوشت و سزا و جزای جهان، استقرار می‌پذیرد و برجای می‌ماند. ذات زنده باقی است که می‌آفریند و از نیستی به هستی می‌آورد. او است که محافظت می‌کند و می‌پاید. او است که با بندگان حساب و کتاب می‌کند و جزا و سزایشان را می‌دهد. او است که از افق بقا به میدان فنا می‌نگرد. . . . پس در این صورت از حقیقت بقا است که همه نعمتها برمی‌جوشد و سر برمی‌زند. این جهان بر نمی‌دمد و پدیدار نمی‌آید، و کار و بار جهان راست و درست نمی‌گردد، مگر این که در فراسوی آن این حقیقت وجود دارد، حقیقت بقا در پس فنا.



۱- یعنی خدا دنیا را آفریده است و آن را به حال خود رها نساخته است. بلکه پیوسته بر آن نظارت دارد و دست‌اندرکار آفرینش نو و دگرگونی تازه است، و متصرف در شؤون آفریده‌های خود است. (مترجم)

از حقیقت بقای دائمی که به دنبال آفریده‌های فانی است، حقیقت دیگری سر برمی‌زند: همه فرزندان فنا در

تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ. قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ؟
يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنَحَّاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ.
قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ؟ ﴿١٤٦﴾

ای پریها و انسانها! به حساب شما خواهیم پرداخت.
پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را انکار و
تکذیب می‌کنید؟! ای گروه پریها و انسانها! اگر
می‌توانید از نواحی آسمانها و زمین بگذرید، بگذرید،
ولیکن نمی‌توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم (مادی و
معنوی). پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را
تکذیب و انکار می‌کنید؟! آتش بی‌دود و مس گداخته به
سوی شما روانه می‌گردد و بر سر شما ریخته
می‌شود، و شما همدیگر را نمی‌توانید یاری بدهید. پس
کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!
﴿سَنَفُوعُ لَكُمْ أَهْيَأَ أَلْتَقْلَانِ﴾

ای پریها و انسانها! به حساب شما خواهیم پرداخت.
وای از این ترس و هراس به تب و لرز اندازنده‌ای که
انسانها و پریها تاب ایستادگی در برابر آن را ندارند! و
کوه‌های محکم و استوار و ستاره‌ها و کرات در برابرش
نمی‌توانند بایستند! خدا - جَلَّ جَلَّالُهُ - خدای قدرتمند و
توانا، خدای قهار و جبار و والا و بزرگوار، خدای
سیحان به حساب این دو آفریده ناتوان کوچک، یعنی
پریها و انسانها خواهد رسید! ایشان را بیم می‌دهد و از
انتقام خود می‌ترساند!

این کاری است! این هول و هراس است! کاری و هول و
هراسی است که فراتر از تصوّر و تاب و توان است!
یزدان سیحان به گونه‌ای سرگرم امور نیست که غافل
بشود، و بعدها دستش خالی گردد و به حساب انسانها و
پریها برسد. این سخن برای نزدیک گرداندن کار به
ذهن و شعور انسان است. آهنگ و وعید، به شکل
بیهوش‌کننده و به تب و لرز اندازنده‌ای است. به شکلی
است همین که تصوّر شود هستی انسان را خرد و تکه و
پاره می‌کند. چه این جهان هستی با کلمه‌ای پدید آمده
است، تنها یک کلمه و بس!

﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾.

(بقره/۱۱۷...)

بشو، و می‌شود.

خراب و ویران کردن جهان نیز نیازی به چیزی ندارد:

﴿إِلَّا وَاحِدَةً كَلِمَةٍ بِالنَّصْرِ﴾.

حال انجام وظیفه‌اش زیر نظر و تحت مراقبت می‌دارد.
این تدبیر و تقدیر پیگیری و پیجویی می‌کند هر آن
چیزی را که سبز می‌شود و می‌روید، و هر برگی را که
از گیاه و درختی می‌افتد، و هر دانه‌ای را که در دل
تاریکیهای زمین به درز و چاله و چوله‌ای سقوط
می‌کند و نهان می‌گردد، و هر چیز تر یا خشکی را
می‌پاید و نظارت می‌نماید. ماهیها را در دریاها، کرمها
را در درزها و سوراخها، حشره‌ها را در نهانگاه‌ها و
مخفی‌گاه‌ها، حیوانات وحشی را در سوراخ سنبه‌ها،
پرنده‌گان را در آشیانه‌ها، هر تخمی را، هر جوجه‌ای را،
هر بالی را، هر پری را، و هر سلولی را در جسم
زنده‌ای، دنبال می‌کند و می‌پاید و مراقبت می‌نماید.

صاحب این تدبیر و تقدیر را کاری از کاری غافل و
بی‌خبر نمی‌گرداند، و ظاهر و باطن و پیدا و ناپیدائی از
دائرة دانش و آگاهی او به در نمی‌رود بدین خاطر
یزدان سیحان انسانها و پریها را با این نعمت رویاروی
می‌گرداند، رویاروی گرداندن با ثبت و ضبط کردن، و
به گواهی و شهادت طلبیدن:

﴿قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ﴾.

پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب
می‌کنید و انکار می‌نمائید؟!

از جمله کارهائی که او را از کارهای دیگری غافل و
بی‌خبر نمی‌گرداند، کار و بار بندگان در زمین است، چه
کار و بار انسانها و چه کار و بار پریها ...

با بیان این حقیقت کلی و حقائقی که از آن سرچشمه
می‌گیرد، نشان دادن صحنه‌های جهانی، و رویاروی
کردن پریها و انسانها با آن صحنه‌ها، پایان می‌یابد، و
بند و بخش تازه‌ای می‌آغازد. در این بند و بخش
تهدید کردن و بیم دادن است، تهدیدی که هراس‌انگیز و
ترس‌آور است، و بیم دانی که انسان را به تب و لرز
می‌اندازد و پریشان و نابسامان می‌گرداند. این هم
دییاحه‌ای برای هول و هراس قیامت است، هول و
هراسی که بعد از این در روند سوره انسانها و پریها را
متوجه خود می‌گرداند و به دیدن خود فرامی‌خواند:

﴿سَنَفُوعُ لَكُمْ أَهْيَأَ أَلْتَقْلَانِ. قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّكُمْ
تَكْذِبَانِ؟ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ
تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا. لَا

تَنْصِرَانِ ﴿۱﴾

آتش بی دود و مس گداخته به سوی شما روانه می گردد و بر سر شما ریخته می شود، و شما هم دیگر را نمی توانید یاری بدهید.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾

پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید و انکار می نمائید؟!

این شکل از هول و هراس، گونه ای از ترس و خوف است که فراتر از عادات و شناخته های مردمان است. اصلاً فراتر از عادات و شناخته های هر آفریده ای از آفریدگان است. بالاتر از تصوّر انسان و از تصوّر هر آفریده دیگری است.

شکل نادر و ناشناخته ای است. نظائر آن در قرآن کم است. نظائری که بدان فقط تشبیه گردد، نه این که همسان و همگون آن شود. همان گونه که یک بار آفریدگار بزرگوار فرموده است:

﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ﴾

مرا با ثروتمندانی واگذار که (تو را و رسالت آسمانی را دروغ می نامند و) تکذیب می دارند. (مزمّل ۱۷)

همچنین فرموده است:

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً﴾

مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون

جز یک کلمه، (سریع) بسان یک لحظه و چشم به هم زدن. (قمر/۵۰)

حال انسانها و پریها چگونه خواهد بود، وقتی که خدا همه چیز را کنار می گذارد و تنها بدیشان می پردازد تا از آنان انتقام بگیرد؟!

در سایه این هول و هراس وحشت انگیز، خدا از انسانها و پریهای مسکین می پرسد:

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾

پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید و انکار می نمائید؟!

آن گاه به آهنگ ترسناک و تکان دهنده ادامه می دهد، و انسانها و پریها را به مبارزه می خواند و از ایشان می خواهد از نواحی آسمانها و زمین بگذرند:

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا﴾

ای گروه پریها و انسانها! اگر می توانید از نواحی آسمانها و زمین بگذرید، بگذرید. (۱)

چگونه بگذرند؟ و کجا بروند؟

﴿لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾

ولیکن نمی توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم (مادی و معنوی).

سلطه و قدرت را نیز ندارد مگر صاحب سلطه و قدرت جهان، یزدان سبحان ...

بار دیگر انسانها و پریها را با همان پرسش رویاروی می گرداند:

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾

پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید و انکار می نمائید؟!

آیا در وجودشان چیزی که به تکذیب بپردازد یا اصلاً قصد نطق و بیان داشته باشد، باقی مانده است؟!

اما یورش خردکننده تا آخر خود، دوام پیدا می کند، و تهدید هولناک انسانها و پریها را دنبال می نماید، و سرنوشت هلاک کننده برایشان به تصویر درمی آید:

﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا

۱- این آیه دارای دو معنی عمده است: الف - آیه ناظر به دنیا، و اشاره به مسافرتها فضائی بشر است که قرآن شرط آن را داشتن سلطه علمی و صنعتی و قدرت مادی دانسته است. در این صورت معنی آیه چنین است: [ای گروه پریها و انسانها اگر می توانید از نواحی آسمانها و زمین بگذرید، بگذرید، ولیکن نمی توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم (مادی و معنوی)]. ب - آیه ناظر به رستاخیز، و اشاره به عدم فرار از چنگال عدالت الهی در قیامت است. در این صورت معنی آیه چنین است: [ای گروه پریها و انسانها! اگر می توانید از چنگال عدالت الهی و مجازات اخروی بگریزید و از گوشه ها و کناره های آسمانها و زمین بگذرید و فرار کنید، تا از دادگاه الهی و عذاب سرمدی اخروی برهید، این کار را بکنید و از نواحی آسمانها و زمین بالا بروید و بگذرید تا خوشبختی را از کیفر و عذاب اخروی قاثم و پنهان کنید، ولیکن قادر به چنین کاری نخواهید بود مگر با سلطه مادی و معنوی که چنین چیزی هم برایتان ممکن نیست]. (مترجم)

دارائی و اموال و اولاد آفریده‌ام.
(مذکر/۱۱).
باز هم این فرموده خداوند بزرگوار:
﴿سَتَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ﴾.

ای پریها و انسانها! به حساب شما خواهیم پرداخت.
شدیدتر و قوی‌تر و خوفناک‌تر و دارای بلای عظیم‌تر
است ...

از اینجا تا پایان این سوره، صحنه‌های روز قیامت
می‌آغازد، صحنه انقلاب جهانی در روز قیامت، و
چیزهایی که به دنبال آن می‌آید. از قبیل: صحنه‌های
حساب و کتاب، و صحنه‌های عذاب و ثواب.
نشان دادن این صحنه‌ها با یک صحنه جهانی می‌آغازد،
صحنه‌ای که با اوائل این سوره و جولانگاه جهانی آن،
تناسب و همخوانی دارد:
﴿فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾.

بدان گاه که آسمان شکافته شود، و گلگون گردد
همچون روغن گداخته (حوادث هولناکی رخ می‌دهد که
به گفتار در نمی‌آید).

﴿وَرْدَةٌ﴾: سرخ. مایعی مثل روغن داغ ... مجموعه
آیاتی که در باره صفت جهان در روز قیامت آمده
است، همه و همه به وقوع نابودی کامل افلاک و کواکب
اشاره دارند، نابودی به تمام و کمالی که به دنبال این
هماهنگی و هماوایی موجود، و هم اینک حاکم بر وجود
است، و میان مدارات و حرکات افلاک و کواکب
هنوائی و همخوانی را برقرار می‌سازد، رخ می‌دهد. از
جمله آنها این آیه، و این آیات است:

﴿إِذَا رَجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا، وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا،
فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا﴾.

این در هنگامی است که زمین سخت به تکان و لرزه
انداخته می‌شود، و کوه‌ها سخت درهم کوبیده
می‌شوند و ریزه ریزه می‌گردند، و به صورت گرد و
غبار پراکنده درمی‌آیند.
(واقعه/۴-۶)

﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ، وَخَسَفَ الْقَمَرُ، وَجُمِعَ الشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ ...﴾.

هنگامی که چشمها (از شدت هول و هراس) سراسیمه و
آشفته می‌شود، و ماه بی‌نور و روشنائی می‌گردد، و
خورشید و ماه گردآوری می‌گردد ...
(قیامت/۷-۹)
﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ، وَإِذَا
الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ، وَإِذَا الْوُحُوشُ
حُفِرَتْ، وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ...﴾.

هنگامی که خورشید درهم پیچیده می‌شود (و نظام
جهان درهم می‌ریزد)، و هنگامی که ستارگان تیره و
تار می‌گردند و فرو می‌افتند، و هنگامی که کوه‌ها (از
جای خود برکنده می‌شوند و به این سو و آن سو)
رانده می‌شوند، و هنگامی که (با ارزش‌ترین اموال، از
جمله) شتران آبستنی که ده ماه از حمل آنها گذشته
است به دست فراموشی سپرده می‌شوند، و هنگامی که
دندان و جانداران گرد آورده می‌شوند (و خوی درندگی
و رمندگی را از ترس فراموش می‌کنند، و برای کاستن
از وحشت در کنار هم قرار می‌گیرند و به هم
می‌آمیزند)، و هنگامی که دریاها سراسر برافروخته
می‌گردند (و گدازه‌ها و گازهای درون زمین طوفانهای
آتشین و انفجارهای هولناکی پدید می‌آورند ...).

(تکویر/۱-۶)

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ، وَإِذَا
الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ...﴾.

هنگامی که آسمان شکافته می‌گردد، و هنگامی که
ستارگان از هم می‌پاشند و پخش و پراکنده می‌شوند، و
هنگامی که دریاها شکاف برمی‌دارند و به هم
می‌پیوندند ...
(انفطار/۱-۳)

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ، وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ، وَإِذَا
الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ، وَأَذِنَتْ
لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ ...﴾.

هنگامی که آسمان می‌شکافد، و فرمان پروردگارش را
می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حق هم همین است، و
هنگامی که زمین گسترده می‌شود (و با زودده شدن
فرازها و نشیبها و پستیها و بلندیهای آن، صاف و
هموار می‌گردد)، و آنچه (از خزینه‌ها و مرده‌ها) در

هر فردی و عمل او شناخته می شود. نشانه های بدبختی در چهره ها به شکل رنگ سیاه نمایان می گردد، و نشانه های رستگاری به شکل رنگ سفید نمایان می شود. این نشانه ها و آن نشانه ها در ظواهر چهره ها پدیدار می آید. در چنین موقعیتی آیا تکذیب کردن و انکار نمودن ممکن است؟

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟!

﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَبِّهَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾.

گناهکاران با قیافه هایشان شناخته می شوند، و ایشان با سرها و پاها گرفتار می گردند.

این صحنه ناگوار و نابهنجاری است. با این ناگواری و نابهنجاری، خواری و رسوائی همراه است. چرا که پاها و چهره ها با یکدیگر گرد آورده می شود، و سپس بزهکاران با این شکل و قیافه به آتش افکنده می شوند. . . . آیا در چنین موقعیتی و با همچون وضع و حالتی، تکذیب کردن و انکار نمودن ممکن است؟

در همان حال که صحنه نشان داده می شود، و با چهره ها و پاها گرفتن و به آتش انداختن بر دوام و برقرار است، روند سخن به مشاهده کردن این نشان دادن می گراید و روی می نماید. انگار بزهکاران هنگام تلاوت این سوره حاضرند و پدیشان گفته می شود:

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴾.

این همان دوزخی است که گناهکاران پیوسته آن را دروغ می نامند و تکذیبش می کنند.

این دوزخ است که حاضر است و مشاهده کردنی است، همان گونه که دارید می بینید.

﴿يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آِنِ﴾.

گناهکاران در میان آتش دوزخ و آب بسیار گرم و سوزان در رفت و آمد خواهند بود.

آب بسیار گرم و داغی که انگار خوراک پخته ای بر روی آتش است. بزهکاران میان دوزخ و میان این مایع

درون خود دارد بیرون می اندازد، و (از آنها) خالی می گردد، و فرمان پروردگارش را می برد، و چنین هم می سزد و حق هم همین است

(انشقاق ۱-۵)

این آیات و آیات دیگری بدان حادثه هولناکی اشاره می کنند که در سراسر جهان هستی روی می دهد، و حقیقت این حادثه را جز خدا نمی داند.

﴿فَإِذَا أَنْشَقَّتْ أَسْمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾.

بدان گاه که آسمان شکافته شود، و گلگون گردد همچون روغن گداخته (حوادث هولناکی رخ می دهد که به گفتار در نمی آید).

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾.

پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟!

بدین هنگام نه تکذیب نمودنی و نه انکار کردنی در میان است.

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ﴾.

در آن روز هیچ پری و انسانی از گناهش پرسش نمی گردد (چرا که آن روز زمان تخریب جهان است؛ نه وقت سؤال و پرسش یزدان).

این وضع و حال در موقعیتی از موقعیتهای آن روز دیدنی پیش می آید، آن روزی که موقعیتهای گوناگونی در آن خواهد بود. موقعیتی از آن موقعیتهای وقتی است که از بندگان در آن پرسش می گردد، و موقعیتی هم وجود دارد که در آن از بندگان در باره چیزی پرسیده نمی شود. موقعیتی هم هست که در آن هر کسی از خود به دفاع می پردازد. موقعیتی هم هست که در آن انسان مسؤولیت را متوجه انبازها و شریکها می سازد و ایشان را مقصر می شمارد. موقعیتی هم هست که در آن به کسی اجازه داده نمی شود که سخنی بگوید و به مجادله و مخاصمه بپردازد! روز قیامت روز دور و درازی است. هر موقعیتی از موقعیتهای آن هولناک و دیدنی است.

اینجا موقعیتی است: هیچ پری و انسانی از گناهش پرسش نمی گردد. این موقعیت، وقتی است که خصلت

﴿فِيهَا عَيْنَانِ تَحْرِيَانِ﴾.

در آنجاها چشمه سارانی جاری است.

آب آن دو باغ فراوان است، و سهل و ساده در دسترس است.

﴿فِيهَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ﴾.

در آنجاها از هر میوه ای، انواع و اقسامی موجود است.

میوه های آن دو باغ گوناگون و زیاد و فراوان است. باید حال و وضع ساکنان این دو باغ چگونه باشد؟ ما ایشان را می نگریم:

﴿مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ﴾.

بر فرشهایی تکیه می زنند و می لند که (چه رسد به

رویه های آنها) آسترهای آنها از ابریشم ضخیم است.

«إِسْتَبْرَقُ»: ابریشم پرزدار سبزه است. اگر آسترهای آن فرشها چنین چیزی باشد، رویه های آنها باید چه باشد؟! ﴿وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾.

و میوه های رسیده باغهای بهشت، نزدیک و در دسترس است.

میوه ها در دسترس است و چیدن آنها زحمتی ندارد. اما تنها این چیزها نیست که در این دو باغ از خوشی و رفاه است. بلکه نعمتهای سرور انگیز دیگری نیز در آنجاها موجود است:

﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ﴾.

در باغهای بهشت زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند و پیش از آنان کسی از انسانها و پریها با ایشان نزدیکی و مقاربت نکرده است.

آن زنان پاکدامن هستند و دارای عقل و شعور پاکی و دیده ها و نگاه های پاکی هستند. چشمان خود را به غیر شوهران خود نمی دوزند. دست نخورده و مصون و محفوظند. کسی از انسانها و پریها با ایشان نزدیکی و مقاربت نکرده است.

بسیار گرم و داغ در رفت و آمدند. بنگرید! همین حالا دارند میان دوزخ و میان این مایع بسیار گرم و داغ می آیند و می روند!

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟!.

این کناره عذاب دردناک است. هم اینکه به کناره بهشت پر نعمت و ارزشمند نزدیک می شویم:

﴿وَلَيْنَ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾.

هر کسی که از مقام پروردگار خود بترسد، باغهایی

(در بهشت) دارد.

برای نخستین بار - در سوره هایی که از قرآن تا اینجا مطالعه کرده ایم - دو باغ ذکر می گردد. آنچه به نظر می رسد این دو باغ در داخل بهشت بزرگ و مشهور قرار دارند. ولی ذکر آنها به طور خاص در اینجا بیانگر مرتبت و منزلت آن دو است. در سوره واقعه خواهد آمد که بهشتیان دو گروه بزرگ هستند: گروهی پیشتازان مقرب، و گروهی یاران دست راستی نام دارند. هر گروهی از آنان از نعمت برخوردارند. در اینجا چنین هم به نظر می رسد که این دو باغ متعلق به یک گروه عالی مقام باشد. چه بسا این گروه والامقام گروه پیشتازان مقرب است که در سوره واقعه از آنان سخن رفته است. آن گاه دو باغ دیگر را می بینیم که پائین تر و کم ارزش تر از آن دو باغ پیشین هستند. چنین پیدا است این دو باغ هم متعلق به گروه دیگری باشد که در کنار گروه قبلی قرار دارند. چه بسا هم آنان گروه یاران دست راستی باشند.

به هر حال بگذار دو باغ نخستین را ببینیم، و لحظه هایی در آنها بسر ببریم. آن دو باغ:

﴿دَوَانَا أَفْنَانٍ﴾.

دارای انواع درختان پرمیوه، با شاخه های ترد و

شاداب هستند.

«أَفْنَانٍ»: ^(۱) شاخه های کوچک ترد و شاداب است. شاخه های درختان این دو باغ سیراب و شاداب هستند.

۱- «افنان»: جمع فن، انواع و اقسام... جمع فن، شاخه های ترد و شاداب. (مترجم)

آن زنان گذشته از این، تر و تازه و درخشان و رخشان و زیبا و دلبر و دل آرایند:

﴿كَانَتْهُنَّ أَلْيَاقُوتَ وَالْمُرْجَانُ﴾.

انگار که آن حوریان، یاقوت و مرجان هستند.

این چیزها همه پاداش کسی است که از مقام و منزلت پروردگار خود بترسد، و به گونه‌ای پروردگار را بپرستد که انگار او را می‌بیند، و احساس بکند که خدا هم او را می‌بیند. بدین وسیله به مرتبه احسان رسیده باشد، احسانی که پیغمبر خدا ﷺ آن را توصیف فرموده است.^(۱) همچون کسانی به پاداش احسان از جانب یزدان می‌رسند:

﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؟﴾.

آیا پاداش نیکی کردن جز نیکی دیدن خواهد بود؟

وقتی که از نعمت دادن و نیکی کردن و نیکی دیدن سخن می‌رود، پس از هر بندی و بخشی چنین پیروی می‌آید:

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!

هم اینک به سوی گروه دیگری می‌رویم که دارای دو باغ دیگرند:

﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾.

جداى از باغهای پیشین، باغهای دیگری وجود دارد. اوصاف آن دو باغ، کم‌تر از دو باغ پیشین است. این دو باغ:

﴿مُدْهَامَّتَانِ﴾.

هر دو کاملاً سرسبز و خرم هستند (و از شدت سبزی و شادابی به سیاهی می‌زنند).

یعنی سرسبز و خرم هستند و به سبب گیاهانی که در آنها است به سیاهی می‌زنند.

﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ تَصَاحَتَانِ﴾.

در آن باغها چشمه‌هایی است که قلقل‌کنان از زمین می‌جوشند.

آب آنها قلقل می‌زند و برمی‌جوشد. قلقل زدن و

برجوشیدنی که جریان پیدا کردن و روان شدن ندارد!

﴿فِيهَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمانٌ﴾.

در آن باغها میوه‌ها و از جمله خرما و انار است. در آنجاها:

﴿مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ رَّوْجَانِ﴾.^(۲)

از هر میوه‌ای، انواع و اقسامی موجود است.

﴿فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾.

در میان باغهای بهشت، زنان خوب و زیبا هستند.

واژه «خَيْرَاتٌ» با سکون یا با تشدید یاء، صفت مشبّهه است. تفسیر خیرات با سکون یا با تشدید یاء در آیه بعدی است:

﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾.

سیاه چشمانی که هرگز از خیمه‌ها بیرون (نمی‌شوند و

اینجا و آنجا به دنبال کارهای ناپسند) نمی‌روند.

خیمه‌ها سایه صحرانشینی را می‌اندازد. این نعمت، نعمت صحرانشینی است، و یا این که خواستهای صحرانشینان را به تصویر می‌کشد... حوریان اینجا «مَقْصُورَاتٌ»^(۳) هستند. ولی حوریان دو باغ پیشین «فَاصِرَاتُ الطَّرَفِ»^(۴) می‌باشند.

﴿لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ﴾.

پیش از شوهرانشان، کسی از انسانها و پریها با ایشان نزدیکی و مقاربت نکرده است.

این حوریان در پاکدامنی و حفظ آبرو بسان حوریان آنجا هستند. بگذارید به ساکنان این دو باغ بنگریم:

﴿مُتَكَبِّرِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرُى حِسَانٍ﴾.

بهشتیان بر بالشهای نگارین گرانبهای سبز رنگ تکیه

۱- در حدیث ایمان آمده است که پیغمبر ﷺ در پاسخ این سؤال: احسان چیست؟ فرموده است: «أَنْ تُعْبِدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ». «احسان این است که تو خدا را به گونه‌ای پرستی که انگار او را می‌بینی»... مراد از احسان در اینجا اخلاص است که شرط صحت ایمان و اسلام است. (مترجم)

۲- «رَوْجَانِ»: دو صنف. دو نوع... مراد انواع و اقسام است. (مترجم)

۳- «مَقْصُورَاتٌ»: جمع مقصورة، محدود. مخدّره و محجّبه. کاخ‌نشینان.

(مترجم)

۴- دارای چشمانی نیم نگاه. دارای چشمانی خمارآلود. (مترجم)

انکار می‌کنید؟!

می‌زنند، و بر فرشهای منقش بی‌نظیر بسیار زیبا می‌لمند.

«رَقْرَقَ»^(۱) بالشها. انگار ساخت «عَبَقَر» هستند. توصیف عبقری برای نزدیک گرداندن این گونه بالشها به ذهن عربها است. عربها هر چیز عجیب و غریب و بی‌نظیری را به «عَبَقَر» نسبت می‌دادند. عبقر، به سرزمین جَنِّان گفته شده است!.. بالشهای باغهای قبلی آسترهای آنها از ابریشم ستبر و ضخیم بود. دو باغ در آنجا بود که میوه‌هایشان در دسترس بود. پس این دو باغ با دو پیشین فرق دارند، و دارای مرتبه جداگانه‌اند.

در آنجا هم بعد از بیان صفت باغها و ذکر نعمت آنها، این چنین پیروی آمده است:

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و

در پایان این سوره‌ای که نعمتهای خدا را در هستی، و نعمتهای خدا را در آفرینش و آفریده‌ها، و نعمتهای خدا را در آخرت، پیش چشم می‌دارد و برمی‌شمارد، واپسین نوا و آوا درمی‌رسد که تسبیح و تقدیس یزدان سبحان و ذکر نام ایزد مَنان است. خدائی که هر زنده‌ای فانی می‌شود، ولی ذات او باقی می‌گردد:

﴿تَبَارَكَ أَتَمُّ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾.

نام پروردگار بزرگوار و گرامی تو، چه مبارک نامی است!

این هم مناسب‌ترین خاتمه برای سورة الرحمن است ...

۱- «رَقْرَقَ»: اسم جنس جمعی است، و مفرد آن «رَقْرَقَة» است: بالشها. پشتیها. شادروانها. (مترجم)

باسم الرحمن الرحيم

سورة واقعه مكي و ٩٦ آيه است

وَلَا كَرِيمٍ ۚ (١) إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ۚ (٢) وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحَنِثِ الْعَظِيمِ ۚ (٣) وَكَانُوا يَقُولُونَ أَيْدَاؤُنَا وَمَنَا وَكُنَّا رَبَابًا وَعَظْمًا إِيَّا نَالَمُ بَعُوثُونَ ۚ (٤) أَوَّاهَا وَنَا أَلَا وَلُونَ ۚ (٥) فَلَا تَكُ الْآوَالِينَ وَالْآخِرِينَ ۚ (٦) لَمَجْبُوعُونَ إِلَىٰ مِقْدَتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ۚ (٧) ثُمَّ إِنَّكُمْ إِنِّي أَلَمَّا لَئِن الْصَّالُونَ الْمَكْذِبُونَ ۚ (٨) لَا يَكُونُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُفُورٍ ۚ (٩) فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبَاطِلُونَ ۚ (١٠) فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ۚ (١١) فَشَرِبُونَ شَرْبَ الْحَمِيمِ ۚ (١٢) هَذَا نَزَلْنَاهُ يَوْمَ الدِّينِ ۚ (١٣) فَخَنَّا خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ۚ (١٤) أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ۚ (١٥) أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ۚ (١٦) خُذْ فَرَسًا بَيْنَ يَدَيْكَ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۚ (١٧) عَلَىٰ أَنْ نُبْدِلَ أَمْثَلَكُمْ وَنُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ۚ (١٨) وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ۚ (١٩) أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ۚ (٢٠) أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ۚ (٢١) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطًا فَظَلَمْتُمْ تَفْكَهُونَ ۚ (٢٢) إِنَّا لَمَغْرُمُونَ ۚ (٢٣) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۚ (٢٤) أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ۚ (٢٥) أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ۚ (٢٦) لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجْحًا جَا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ۚ (٢٧) أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ۚ (٢٨) أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ۚ (٢٩) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَفِتْنَةً لِلْمُقَرَّبِينَ ۚ (٣٠) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۚ (٣١) * فَلَا أَقْسَمُ بِمَوْجِعِ الشُّجُورِ ۚ (٣٢) وَإِنَّهُ لَفَسُّهُ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ۚ (٣٣) إِنَّهُ لَقَرَأَ أَنْ كَرِيمٌ ۚ (٣٤) فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ۚ (٣٥) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۚ (٣٦) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۚ (٣٧) أَفَهِذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهِبُونَ ۚ (٣٨) وَتَعْمَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ ۚ (٣٩) فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ۚ (٤٠) وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ۚ (٤١) وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ۚ (٤٢) فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ۚ (٤٣) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۚ (٤٤) فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۚ (٤٥) فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٍ ۚ (٤٦) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ۚ (٤٧) فَسَلْسَلٌ مِمَّنْ أَسْلَمُوا سَلَمًا ۚ (٤٨) وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ ۚ (٤٩) عُرَابًا أَرْبَابًا ۚ (٥٠) لَا صَحْبَ الْيَمِينِ ۚ (٥١) ثَلَاثَةٌ مِنْ أَهْلِ الْآوَالِينَ ۚ (٥٢) وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ۚ (٥٣) وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ۚ (٥٤) فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ۚ (٥٥) وَظِلٍّ مِنْ يَحُمُّهُمْ ۚ (٥٦) لَا بَارِدُ وَلَا كَرِيمٌ ۚ (٥٧)

سورة الواقعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۚ (١) لَيْسَ لَوْعِهَا كَاذِبَةٌ ۚ (٢) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ۚ (٣) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ۚ (٤) وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا ۚ (٥) فَكَانَتْ هَبَاءً مُبَدَّنًا ۚ (٦) وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ۚ (٧) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ۚ (٨) وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۚ (٩) وَالسَّيْفُونا السَّيْفُونَ ۚ (١٠) وَأُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ۚ (١١) فِي جَنَّتِ النَّعِيمِ ۚ (١٢) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآوَالِينَ ۚ (١٣) وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ۚ (١٤) عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ۚ (١٥) مُتَكِينِينَ عَلَيْهِا مُتَقَابِلِينَ ۚ (١٦) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ ۚ (١٧) بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكُاسٍ مِنْ مَعِينٍ ۚ (١٨) لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُزْفُونَ ۚ (١٩) وَفَكَهْهُمَا بِمَا تَخَيَّرُونَ ۚ (٢٠) وَلَحْوَ طَيرٍ مِمَّا يَشْتَبُونَ ۚ (٢١) وَحُورٌ عِينٌ ۚ (٢٢) كَأَمْثَلِ اللَّوْلُوفِ الَّتِي لَا يَنْفُكُونَ ۚ (٢٣) جَزَاءً لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ (٢٤) لَا تَسْمَعُونَ فِيهَا لِقَاءً وَلَا تَأْتِيهَا ۚ (٢٥) إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ۚ (٢٦) وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ۚ (٢٧) فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ ۚ (٢٨) وَطَلْحٍ مَانُودٍ ۚ (٢٩) وَظِلٍّ مَمْدُودٍ ۚ (٣٠) وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ ۚ (٣١) وَفَكَهْهُمَا كَثِيرَةً ۚ (٣٢) لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ۚ (٣٣) وَفُرُشٌ مَرْفُوعَةٍ ۚ (٣٤) إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ۚ (٣٥) جَعَلْنَاهُنَّ أَجْزَارًا ۚ (٣٦) عُرَابًا أَرْبَابًا ۚ (٣٧) لَا صَحْبَ الْيَمِينِ ۚ (٣٨) ثَلَاثَةٌ مِنْ أَهْلِ الْآوَالِينَ ۚ (٣٩) وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ۚ (٤٠) وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ۚ (٤١) فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ۚ (٤٢) وَظِلٍّ مِنْ يَحُمُّهُمْ ۚ (٤٣) لَا بَارِدُ وَلَا كَرِيمٌ ۚ (٤٤)

واقعۀ نام این سوره و همچنین بیانگر موضوع آن است. نخستین مسأله‌ای که این سوره بدان می‌پردازد مسألهٔ پیدایش آخرت است. این بخش پاسخ سخن کسانی است که در بارهٔ قیامت دچار شک و تردیدند، و خدا را قبول ندارند، و قرآن را دروغ می‌دانند و نمی‌پذیرند:

﴿أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَ لَمُبْعُوثُونَ؟ أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟﴾

آیا زمانی که مُردیم و خاک و استخوان گشتیم، آیا دوباره زنده گردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان پیشین ما هم؟! (که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است، دوباره زنده می‌شوند!؟).

(واقعه/۴۷ و ۴۸)

بدین خاطر است که این سوره با توصیف قیامت می‌آغازد. قیامت را به گونه‌ای توصیف می‌کند که هر سخنی را خاتمه می‌دهد، و هر شک و شبهه‌ای را از میان می‌برد، و این کار را به عنوان رخداد مسلمی که روی می‌دهد به دلها و درونها می‌اندازد:

﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَئِيسَ لَوْفَعَتِهَا كَازِبَةٌ﴾

هنگامی که واقعه (ی عظیم قیامت) برپا شود، رخ دادن آن قطعی و جای تکذیب نیست.

(واقعه/۲۰)

حوادثی را از این روز ذکر می‌کند که چنین روزی را از همهٔ روزهای دیگر جدا می‌سازد. در همچون روزی قدر و منزلت مردمان، و اوضاع و احوال زمین، بر اثر هول و هراس دگرگون می‌شود، هول و هراسی که زمین را به زمین دیگری تبدیل می‌نماید، و معیارها و ارزشها را هم به معیارها و ارزشهای دیگری تغییر می‌دهد:

﴿خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ... إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا، وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا، فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا. وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً...﴾

(گروهی را) پائین می‌آورد و (گروهی را) بالا می‌برد... این در هنگامی است که زمین سخت به تکان و لرزه انداخته می‌شود، و کوه‌ها سخت درهم کوبیده می‌شوند و ریزه ریزه می‌گردند، و به صورت گرد و غبار پراکنده درمی‌آیند، و شما سه گروه خواهید شد...

(واقعه/۳-۷)

... تا آخر ...

آن‌گاه این سوره سرنوشت این گروه‌های سه‌گانه را شرح و بسط می‌دهد: پیشتازان، و یاران دست راستی، و یاران دست چپی ... به نعمت یا عذابی که می‌رسند به تفصیل سخن می‌گوید، تفصیلی که کاملاً وافی و کافی است. این سخن مفصل به ذهن و شعور می‌اندازد که این کار، قطعی و شدنی است، و شک و تردید در آن جای ندارد. این هم دقیق‌ترین تفصیلات آن است و چشمها آنها را می‌نگرند. تا بدانجا که تکذیب‌کنندگان واضح و روشن سرنوشت خود را و سرنوشت مؤمنان را می‌بینند، و حتی در آنجا پس از توصیف عذاب دردناکی که بدان گرفتار می‌آیند، گفته می‌شود:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ. وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ. وَكَانُوا يَقُولُونَ: أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَ لَمُبْعُوثُونَ؟ أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟﴾

چرا که آنان پیش از این (در دنیا، مست و مغرور نعمت و) خوشگذران بوده‌اند. و پیوسته بر انجام گناهان بزرگ، پافشاری داشته‌اند، و می‌گفته‌اند: آیا زمانی که مردیم و خاک و استخوان گشتیم، آیا دوباره زنده گردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان پیشین ما هم؟! (که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است، دوباره زنده می‌شوند!؟).

(واقعه/۴۵-۴۸)

انگار عذاب حاضر است و سر رسیده است، و دنیا گذشته است و به سر آمده است، و هم اینک از دنیا برای خوار کردن و رسوا نمودن یاد می‌شود، خوار شمردن حالشان در دنیا، و رسوا قلمداد کردن کاری که در آن می‌کرده‌اند، و آن تکذیب نمودن بوده است! با این بیان مرحلهٔ اول سوره پایان می‌پذیرد. مرحلهٔ جدیدی می‌آغازد که به مسألهٔ کلی عقیده می‌پردازد. بر قضیهٔ رستاخیز که موضوع نخستین این سوره است تکیه می‌کند، و آن را با پسوده‌های مؤثری تعقیب می‌نماید. موضوع و مادهٔ این پسوده‌ها را از چیزهایی انتخاب می‌کند و برمی‌گیرد که برای انسانها محسوس و ملموس هستند، و در قلمرو مشاهداتی است که اغلب

انسان آنها را می‌آزماید و تجربه می‌نماید، انسان در هر محیطی که باشد، و دانش و آگاهی او در هر سطحی که باشد.

پیدایش نخستین ایشان را بیان می‌دارد که از منی‌ای است که پرت می‌گردد. مرگشان را عرضه می‌دارد، و پیدایش دیگران را ذکر می‌کند. آن کسانی که همسان ایشانند و از همین خاک به دنیا می‌آیند. این کار را دلیل پیدایش و آفرینش مجدد انسانها در آخرت می‌گیرد، پیدایش و آفرینشی که کار و سرشت آن ساده‌تر از کار و سرشت پیدایش و آفرینش نخستین است. آنان جملگی پیدایش و آفرینش اولیّه انسانها را از خاک زمین می‌دانند.

تصویر کشت و کار و زراعت را پیش چشم می‌دارد. کشت و کار و زراعت هم پیدایش و آفرینش حیات به شکلی از اشکال حیات است، و رستنیها با دست و قدرت خدا می‌رویند و از حیات موج می‌زنند. اگر خدا بخواهد رستنیها نرویند نمی‌رویند، و اگر خدا بخواهد ثمر ندهند ثمر نمی‌دهند.

تصویر آب شیرین را پیش چشم می‌دارد، آب شیرینی که حیات به طور کلی به سبب آن پدیدار می‌آید. آب شیرین هم با قدرت خدا به وجود می‌آید. خدا است که آب را از ابرها می‌باراند. اگر خدا می‌خواست آب شور و تلخ می‌گردید، و حیاتی با آن به وجود نمی‌آمد، و برای حیات شایسته و بایسته نمی‌گردید.

آتش را به تصویر می‌کشد، آتشی که آن را برمی‌افروزند. اصلی را بیان می‌دارد که آتش از آن پدیدار می‌آید، و آن درخت است... هنگامی که از آتش یاد می‌کند، وجدانشان را می‌پساید و تهدیدشان می‌نماید، و آنان را با یاد آتش دنیا به یاد آتش آخرتی می‌اندازد که در باره‌اش شک و تردید می‌ورزند.

همه اینها تصویرهایی از عاداتها و مأنوسهای واقعیت زندگی ایشان است. این مرحله دل‌هایشان را با آنها می‌پساید، و ایشان را جز بدین مکلف نمی‌نماید که بیدار گردند و دست خدا را ببینند در آن حال که دارد

دل‌ها را می‌آفریند و در آنها به کار می‌نشیند. همچنین این مرحله به مسأله قرآن می‌پردازد، قرآنی که با ایشان از «واقعه» صحبت می‌کند، و آنان درباره عید و تهدیدش شک و تردید می‌ورزند. این است این مرحله با سوگند به جایگاه‌ها و مسیرها و مدارهای ستارگان می‌آغازد، و این سوگند را بزرگ می‌شمارد تا تأکید کند این کتاب قرآن ارزشمند است و در کتاب نهانی محفوظ است (که لوح محفوظ است) و جز پاکان بدان دسترسی ندارند، و از سوی پروردگار جهانیان نازل گردیده است.

سپس روند قرآنی ایشان را در پایان سوره با پسوده ژرف و مؤثری با صحنه دم مرگ روبرو می‌سازد، در آن هنگام که روح به گلوگاه می‌رسد، و صاحب روح بر لبه جهان آخرت قرار می‌گیرد، و همگان دست بسته و ناتوان می‌ایستند و نمی‌توانند برای او کاری بکنند، و نمی‌دانند که پیرامون شخص دم مرگ چه می‌گذرد، و در درون وجودش چه چیز می‌گذرد، و او همه کارهای خود را درست به خدا واگذار می‌نماید، پیش از این که این جهان را به درود گوید، و او راه آینده خود را مشاهده می‌کند، ولی در آن زمان نمی‌تواند چیزی از آنچه می‌بیند بگوید یا بدان اشاره کند!

آن گاه سوره با تأکید خبر درست، و با تسبیح و تقدیس خدائی که آفریننده جهان و جهانیان است، خاتمه داده می‌شود:

﴿إِنَّ هَذَا هُوَ حَقُّ الْيَقِينِ. فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾.

قطعاً این (چیزهایی که در باره پیشگامان و سمت راستیها و سمت چپها گفته شد) عین واقعیت است. حال که چنین است، نام پروردگار بزرگ خود را ورد زبان ساز (و سپاسگزار نعمتهای فراوان او باش، و به ستایش وی بپرداز).

﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ. لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ. خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ. إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا. وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا.

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبِتًا ﴿٩٦﴾

هنگامی که واقعه (ی عظیم قیامت) برپا شود، رخ دادن آن قطعی و جای تکذیب نیست. (گروهی را) پائین می آورد و (گروهی را) بالا می برد. این در هنگامی است که زمین سخت به تکان و لرزه انداخته می شود. و کوه ها سخت درهم کوبیده می شوند و ریزه ریزه می گردند، و به صورت گرد و غبار پراکنده درمی آیند....

در این سرآغاز، بیم دادن از این حادثه هولناک، پیدا و هویدا است. این سرآغاز شیوه و ویژه ای را دنبال می کند، شیوه ای که در آن این معنی ملاحظه می گردد، و با مفاهیم عبارت هماهنگ می شود. دو دفعه این سرآغاز با اذای شرطیه شروع می شود. فعل شرط آن ذکر می گردد، ولی جواب شرط آن ذکر نمی گردد:

﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ. لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَازِبَةٌ. خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ﴾

هنگامی که واقعه (ی عظیم قیامت) برپا می شود، رخ دادن آن قطعی و جای تکذیب نیست. (گروهی را) پائین می آورد و (گروهی را) بالا می برد.

دیگر نمی فرماید وقتی که واقعه روی داد چه می شود، واقعه ای که راست است و دروغ نیست و قطعاً رخ می دهد، و گروهی را پائین می آورد و گروهی را بالا می برد... بلکه سخن تازه ای را می آغازد:

﴿إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا. وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا. فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبِتًا﴾

این در هنگامی است که زمین سخت به تکان و لرزه انداخته می شود، و کوه ها سخت درهم کوبیده می شوند و ریزه ریزه می گردند، و به صورت گرد و غبار پراکنده درمی آیند.

بار دیگر نیز نمی فرماید چه چیز می شود وقتی که این هول و هراس بزرگ درگرفت... انگار همه این هول و هراس دیباجه و پیش درآمدی است و نتیجه ها و پسامدهای آن ذکر نمی شود. زیرا نتیجه ها و پسامدهای آن هولناک تر از آن است که الفاظ از آن تعبیر کنند، و

جملات به بیان آن بپردازند!

این شیوه و ویژه با تصویر هراس انگیز و بیمناکی که خود این سرآغاز آن را ترسیم می کند تناسب دارد. چه واقعه با معنائی که دارد و با ظنینی که خود واژه دارد - با داشتن حرف مدّ، و سکون دنبال آن - به ذهن و شعور چنین می اندازد که انگار وزنه سنگینی و سستبری از بالای کوهی فرو می افتد و سپس می ایستد و آرام و قرار می گیرد، بدون این که بعد از آن تکان و جنبشی درگیرد و برکنند و تکه و پاره شدنی باشد!

﴿لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَازِبَةٌ﴾

رخ دادن آن قطعی و جای تکذیب نیست.

به دنبال سقوط این وزنه سنگین و بزرگ و پرت شدن آن، انگار ذهن و شعور انتظار جنبش و لرزشی را دارد. روند سخن این انتظار را پاسخ می گوید و ناگهان بیان می دارد:

﴿خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ﴾

(گروهی را) پائین می آورد و (گروهی را) بالا می برد.

این واقعه قدر و منزلتهائی را پائین می آورد که در زمین بالا و والا شمرده می شد، و قدر و منزلتهائی را بالا می برد که در سرای فنا و نیستی پائین و ناچیز به حساب می آمد. چرا که در دنیا معیارها و مقیاسها خلل می پذیرد و کج و کژ می گردد، ولی آن وقت در ترازوی خدا معیارها و مقیاسها راست و درست خواهد بود و صحیح و مستقیم خواهد ماند.

آن گاه هول و هراس در هستی این زمین به ظاهر ثابت و برقرار سخت به تکان و لرزه درمی آید - این هم حقیقتی است که از آن تعبیر می شود، تعبیری که در ذهن و شعور با رخ دادن واقعه هماهنگی دارد - سپس ناگهان کوه های سخت و استوار - بر اثر این رخداد - درهم کوبیده می شوند و ریزه ریزه می گردند و بسان گرد و غبار در هوا پراکنده می شوند:

﴿وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا، فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبِتًا﴾

و کوه ها سخت درهم کوبیده می شوند و ریزه ریزه می گردند، و به صورت گرد و غبار پراکنده درمی آیند.

دسته سوم را ذکر می‌کند که گروه پیشتازانند. از ایشان با وصفی که دارند سخن می‌گوید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾.

و پیشتازان پیشگام!

انگار می‌خواهد بفرماید: پیشتازان پیشگام، همان کسانی که هستند و بس! مقامی که ایشان دارند، توصیف و تعریف، چیزی بر آن نمی‌افزاید!

بدین خاطر به قدر و منزلتی می‌پردازد که در پیشگاه پروردگارشان دارند، و نعمتی را شرح و بسط می‌دهد که خدا برایشان آماده کرده است. انواع و اقسام نعمتهائی را برمی‌شمرد که عقل و شعور مخاطبان آن را درک و فهم می‌کند، و آگاهیه و آزموده‌های آنان بدان قد می‌کشد و قدرت شناخت آن را دارد:

﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ. وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ. عَلَى سُرُورٍ مَوْضُوعَةٍ. مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ. يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ. بِأَكْوَابٍ. وَ بَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ. لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُزْفَوْنَ. وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَفَتُونَ. وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ. وَ حُورٌ عِينٌ. كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ. جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيًا. إِلَّا قِيلًا. سَلَامًا سَلَامًا﴾.

آنان، مقربان (درگاه یزدان) هستند. در میان باغهای پر نعمت بهشت جای دارند. گروه زیادی از پیشینیان (هر دینی، از زمره دسته سوم) هستند. و گروه اندکی از پسینیان (هر دینی، در میان دسته سوم) می‌باشند. اینان بر تختهای مرصع و مطرز می‌نشینند. و روبروی هم بر آن تختها تکیه می‌زنند. نوجوانانی، همیشه نوجوان (برای خدمت بدیشان، پیرامونشان در آمد و رفت هستند و باده را) برای آنان می‌گردانند. (برای آنان به گردش درمی‌آورند) قدحها و کوزه‌ها و جامهائی از رودبار روان شراب را. از نوشیدن آن، نه سردرد می‌گیرند، و نه عقل و شعور خود را از دست می‌دهند. (نوجوانان بهشتی برای آنان می‌گردانند) هر نوع میوه‌ای را که برگزینند، و گوشت پرنده‌ای که

چه هراسناک است این هول و هراسی که زمین را سخت به تکان و لرزه می‌اندازد، و کوه‌ها را سخت درهم می‌کوبد و آنها را ریزه ریزه می‌گرداند، و به صورت گرد و غبار در هوا پراکنده می‌سازد! چه نادانند کسانی که این واقعه را می‌شنوند و آخرت را تکذیب می‌نمایند و وجود خدا را انکار می‌کنند، و از این واقعه ترس و خوفی به خود راه نمی‌دهند که زمین و کوه‌ها را این چنین می‌گرداند!

این سوره بدین گونه می‌آغازد، به گونه‌ای که وجود انسان را به لرزه می‌اندازد، و احساس بشری را به هول و هراس می‌افکند، در برابر مسأله‌ای که منکران آن را انکار می‌کنند، و تکذیب‌کنندگان آن را دروغ می‌نامند. این صحنه نخستین واقعه به پایان می‌آید تا ما آثار آن را در پائین آوردن و بالا بردن، و در قدر و منزلتهای انسانها و در واپسین سرنوشت آنان ببینیم:

﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً. فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ. مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ؟ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ. مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ؟ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ...﴾.

و شما سه گروه خواهید شد. سمت راستیها! اما چه سمت راستیهای؟! (اهل سعادت و خوشبختی! خوشا به حالشان). و سمت چپها! اما چه سمت چپیهائی؟! (اهل شقاوت و بدبختی! بدا به حالشان). و پیشتازان پیشگام!...

در اینجا مردمان را سه گروه - نه دو گروه چنان که در صحنه‌های قرآنی عرضه کردن، پیدا و فرمانروا است - خواهیم یافت. نخست از یاران دست راستی، یا اهل سعادت و میمنت، سخن می‌رود. ولیکن به طور مفصل از ایشان صحبت نمی‌شود. بلکه با پرسشی در باره آنان به توصیفشان می‌پردازد، پرسشی که بیانگر بزرگی و سترگی است:

﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ. مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ؟﴾.

سمت راستیها! اما چه سمت راستیهای؟! (اهل سعادت و خوشبختی! خوشا به حالشان).

با همین شیوه از سمت چپها سخن می‌گوید. آن گاه

محمد ﷺ هستند. ابن کثیر سخن دوم را ترجیح داده است. در ترجیح سخن دوم از حسن و ابن سیرین روایت شده است که ابن ابی حاتم گفته است: حسن پسر محمد پسر صباح از عثمان، عثمان از عبدالله پسر ابوبکر مزنی برایمان روایت کرده است که گفته است: از حسن شنیدم وقتی که این آیه را شنید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾.

و پیشتازان پیشگام! آنان، مقربان (درگاه یزدان) هستند.

گفت: «پشتازان رفتند و سر خود گرفتند. ولیکن خداوندا ما را از یاران دست راستی گردان» ... سپس گفت: پدرم از ابوولید، و ابو ولید از سری پسر یحیی برایمان روایت کرده است که گفته است: حسن این آیه‌ها را خواند:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ﴾.

و پیشتازان پیشگام! آنان، مقربان (درگاه یزدان) هستند. در میان باغهای پر نعمت بهشت جای دارند. گروه زیادی از پیشینیان (هر دینی، از زمره دسته سوم) هستند.

گفت: «گروهی از کسانی که رفتند و از میان این امت بودند» ... پدرم از عبدالعزیز پسر مغیره منقری، و او از ابو هلال، و ابو هلال از محمد پسر سیرین برایمان روایت کرده است که درباره این آیه گفته است:

﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾.

گروه زیادی از پیشینیان، و گروه اندکی از پسینیان می باشند.

او گفته است: می گفتند، یا امیدوار بودند که همه پیشتازان پیشگام از این امت باشند.

روند قرآنی بعد از بیان کسانی که پیشتاز پیشگامند، به شرح و بسط نعمتهای بهشتی می پردازد که برایشان آماده گردیده است. معلوم است نعمتهائی ذکر می گردد که انسانها می توانند آنها را درک و فهم کنند و آنها را به تصوّر درآورند. در فراسوی این نعمتهای قابل درک

بخواهند و آرزو کنند. و حوریان چشم درشت بهشتی دارند. همسان مروارید میان صدقند. (اینها بدیشان داده می شود) به پاداش کارهایی که می کرده اند. در میان باغهای بهشت، نه سخن یاهو می شنوند، و نه سخن گناه آلود. مگر سخن سلام! سلام! را ...

بیان این نعمتها با بزرگترین نعمت و با گرانبهارترین نعمت می آغازد، و آن نعمت قرب و نزدیکی به پروردگارشان است:

﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾.

آنان، مقربان (درگاه یزدان) هستند. در میان باغهای پر نعمت بهشت جای دارند.

همه باغهای پر نعمت بهشت، با این قرب و نزدیکی برابری نمی کند، و با این بهره و نصیب همسنگ و همطراز نمی شود.

بدین جهت روند سخن در کنار این پله و درجه می ایستد تا بگوید پیشتازان پیشگامی که باغهای پر نعمت بهشت را به دست می آورند، چه کسانی هستند ... آنان عبارتند از:

﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾.

گروه زیادی از پیشینیان (هر دینی، از زمره دسته سوم) می باشند، و گروه اندکی از پسینیان (هر دینی، در میان دسته سوم) می باشند.

آنان تعداد محدودی هستند. گروه برگزیده ای می باشند. بسیاری از ایشان از پیشینیانند، و اندکی از آنان از پسینیانند. روایتها در باره این که پیشینیان کدامها هستند و پسینیان کدامها می باشند، مختلف است. سخن نخستین در این زمینه این است: پیشینیان کسانی هستند که قبل از دیگران ایمان آورده اند و درجه عالی داشته اند در میان ملت‌هایی که پیش از اسلام بوده اند. و پسینیان کسانی‌اند که در پذیرش اسلام بر دیگران سبقت گرفته اند و در راه آن بلاها و مصیبتها دیده اند ... سخن دوم این است که پیشینیان و پسینیان از زمره امت محمد ﷺ هستند. پیشینیان امت محمد ﷺ افراد صدر اسلام هستند، و پسینیان از میان متأخران امت

آنجا بر دوام و در امان است و همیشگی و ماندگار است.

﴿وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ. وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ﴾
(نوجوانان بهشتی برای آنان می گردانند) هر نوع میوه ای را که برگزینند، و گوشت پرندۀ ای که بخواهند و آرزو کنند.

در اینجا که بهشت است هیچ چیزی ممنوع نیست، و هیچ چیزی وجود ندارد مگر آنچه که بهشتیان سعادتمند سرمدی بخواهند و آرزو کنند.

﴿وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ﴾
و حوریان چشم درشت بهشتی دارند که همسان مروارید میان صدفند.

«اللؤلؤ المكنون»: مروارید پنهان در میان صدف است، مرواریدی که دست بدان نخورده است و چشمی آن را ندیده است. دستی آن را سوراخ نکرده است و چشمی آن را خدشه دار ننموده است!.. در این فرموده ها کنایه نهفته است، کنایه هایی از مفاهیم ملموس و محسوس، و از معانی نفسانی و روانی لطیف و ظریفی که در این حوریان درشت چشم موجود است. همه اینها هم:

﴿جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾
(بدیشان داده می شود) به پاداش کارهایی که می کرده اند.

اینها پاداش کارهایی است که در سرای کار می کرده اند. اینها مکافاتی است که در سرای فنا و نیستی کم و کاستی داشت با هر نعمتی که داده می شد. چرا که دنیا سرای مکافات جزئی بود، ولی آخرت سرای مکافات کلی و پایان ناپذیر است... گذشته از اینها بهشتیان در آسایش و آرامش بسر می برند. والامقام و بزرگوار زندگی می کنند، و از سخنان پوچ و هیچ در گفتارشان پرهیز می کنند، و از هرگونه جدال و ستیزی و همدیگر را مؤاخذه کردن و مقصّر دانستن دوری می نمایند.

﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا. إِلَّا قِيلًا: سَلَامًا سَلَامًا﴾
در میان باغهای بهشت، نه سخن یاهو می شنوند، و نه

و فهم نعمتهای دیگری است که در آنجا با آنها آشنا خواهند شد و آنها را خواهند شناخت، در آن روزی که برای آشنائی و شناخت نعمتها آمادگی پیدا می کنند، نعمتهائی که هیچ چشمی آنها را ندیده است و هیچ گوشی آنها را نشنیده است و بر دل هیچ انسانی نگذشته است!

﴿عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ﴾.

اینان بر تختهای مرصع و مطرز می نشینند.

بر تختهایی می نشینند و می لند که با جواهرات قیمتی آراسته و پیراسته شده اند.

﴿مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ﴾.

روبروی هم بر آن تختها تکیه می زنند.

بر تختها خوش و آسوده تکیه می زنند و می لند، بدون این که غم و اندوهی داشته و در اندیشه گرفتاریها و مشغله های فکری باشند. آسوده خاطر در نعمتها غوطه ورنند، و ترس و خوفی از تمام شدن آنها و از دست دادن آنها ندارند، و بعضیها به برخیها رو می کنند و از گذشته ها می گویند و خوش می گذرانند.

﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّحْدَدُونَ﴾.

نوجوانانی، همیشه نوجوان (برای خدمت بدیشان، پیرامونشان در آمد و رفت هستند و باده را) برای آنان می گردانند.

زمان بر همچون نوجوانانی نمی گذرد، و بسان نوجوانان کره زمین، سن و سال در جوانی و زیبایی ایشان تأثیری ندارد. برای بهشتیان به گردش درمی آورند:

﴿بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ﴾.

قدحها و کوزه ها و جام هایی از رودبار روان شراب را. به گردش درمی آورند شراب صاف و پالوده و خوشمزه و گوارا را.

﴿لَا يَصَدُّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُزْفُونَ﴾.

از نوشیدن آن، نه سردرد می گیرند، و نه عقل و شعور خود را از دست می دهند.

نه آنان از آن جدا می شوند، و نه آن از جلو دستهایشان برچیده می شود و به اتمام می رسد. چه همه چیز در

سخن گناه آلود... مگر سخن سلام! سلام! را.

زندگانی آنان همه پر از سلامت است، و بر زندگانشان درود در پرواز است، و در آن درود شائع و پخش است. فرشتگان به آنان در آن فضای خوشایند و پر امن و امان درود می گویند، و یکی بر دیگری درود می گوید. فرشتگان درود و رحمت خدا را بدیشان ابلاغ می دارند. فضا سراسر آن سلام است و سلام... زمانی که سخن از آن گروه پیشتاز پیشگام برگزیده به پایان می آید، سخن از گروه دیگری می رود که پس از آنان هستند، گروه یاران دست راستی:

﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ. مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ؟ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ. وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ. وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ. وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ. وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ. إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً. فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا. عُرْيًا تُرَابًا. لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ. ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ. وَ ثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ﴾.

سمت راستیها! چه سمت راستیهای؟! (اوصاف مواهب و نعمتهایشان در بیان نمی گنجد). در (سایهٔ درخت) سدر بی خار آرمیده اند. و در سایهٔ درختان موزی بسر می برند که میوه هایشان رویهم ردیف و چین چین افتاده است. و در میان سایه های فراوان و گسترده و کشیده (خوش و آسوده اند). و در کنار آبشارها و آبهای روان (بسر می برند که زمزمهٔ آن گوش جان را نوازش می دهد و منظرهٔ آن چشم انسان را فروغ می بخشد). و در میان میوه های فراوان هستند که نه تمام می شود و نه منع می گردد. و در بین همسران ارجمند و گرانقدر (خوش می گذرانند). ما آنان را (در) آغاز کار، بدین شکل زیبا و شمائل دلربا پدیدار کرده ایم. ایشان را دوشیزگانی ساخته ایم (که پس از آمیزش، بکارت خود را باز می یابند!). شیفتگان (همسر خود، و همه جوان و طناز و همسن و سال هستند. همهٔ این نعمتهای ششگانه) متعلق به سمت راستیها است. سمت راستیها گروه زیادی از پیشینیان (گروندگان به هر دینی از ادیان آسمانی) هستند. و

گروه زیادی از پسینیان (گروندگان به هر دینی از ادیان الهی).

یاران دست راستی، آنان صاحبان میمنت هستند، کسانی که آن اشارهٔ مختصر و مذکور در اوّل سوره بدیشان رو کرده است. سپس تفصیل نعمتهایشان را به تأخیر انداخته است و به موعدی واگذار نموده است که در اینجا بعد از پیشتازان مقرب بیان می گردد. روند سخن با این ساختار، پرسش را در بارهٔ ایشان تکرار می کند، پرسشی که مفید بزرگ داشت و بیانگر عظمت است:

﴿مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ؟﴾.

چه سمت راستیهای؟! (اوصاف مواهب و نعمتهایشان در بیان نمی گنجد).

این اشخاص که سمت راستیها پندارای نعمتهای ملموس و محسوسند. در اوصاف این نعمتها تا اندازه ای خسونت صحرانشینی پدیدار است، و به خواسته های درونی صحرانشینان پاسخ می گوید، بدان گونه که فهم و درک ایشان برای تصوّر کردن انواع و اقسام نعمتها قد می کشد و به ذهن آنان خطور می کند. آنان:

﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ﴾.

در (سایهٔ درخت) سدر بی خار آرمیده اند.

«سدر»: کنار خاردار است. ولی در اینجا خارهای این درخت چیده و برگرفته شده است.

﴿وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ﴾.

و (در سایهٔ) درختان موزی به سر می برند که میوه هایشان رویهم ردیف و چین چین افتاده است.

«طلح»^(۱) نوعی درخت از درختان سرزمین حجاز است. از جملهٔ درختان خاردار است. ولی در اینجا خارها چیده و برگرفته شده است و آمادهٔ خوردن بدون هرگونه درد و رنجی است.

﴿وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ، وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ﴾.

و در میان سایه های فراوان و گسترده و کشیده (خوش

۱- «طلح»: درختی است سبز و خوش رنگ و خوشبو. درخت کنار. درخت موز. (مترجم)

ایشان را دوشیزگانی ساخته ایم (که پس از آمیزش، بکارت خود را بازمی یابند).
دست نخورده اند، و با ایشان تماس جنسی نگرفته اند.
﴿عُرْبًا﴾.

زنان شیفته و دلدادۀ ای که شوهران خود را سخت دوست داشته باشند و با سخن و ناز و غمزۀ و خنده عشق و محبت خود را بدیشان اظهار کنند. خلاصه سراپا عشق و والۀ شوهران باشند.
برای شوهرانشان دوست داشتنی هستند.
﴿أُتْرَابًا﴾.

زنان همسن و سال و جوان بکمال.
به سن و سال و جوانی رسیده اند.
﴿لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾.
(همۀ این نعمتهای ششگانه) متعلق به سمت راستیها است.

این گونه زنانی بدیشان اختصاص دارند. این هم برای این است تا هماهنگ شود با:
﴿فَرُشٍ مَرْفُوعَةٍ﴾.

در بین همسران ارجمند و گرانقدر (خوش می گذرانند).
و اما یاران دست راستی، آنان:
﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ. وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾.
سمت راستیها گروه زیادی از پیشینیان (گروندگان به هر دینی از ادیان آسمانی) هستند، و گروه زیادی از پسینیان (گروندگان به هر دینی از ادیان الهی).
تعداد اینان از پیشتازان مقرب، بیشتر است.
پیشتازان پیشگام، و سمت راستیها، با همان معنی و مفهومی که گفتیم.

در اینجا روند قرآنی ما را به سمت چپها می رساند - اینان همان بدبیاران و منحوسانی هستند که در سرآغاز این سوره بدانان اشاره شده است:

﴿وَأَصْحَابُ الشَّالِ مَا أَصْحَابُ الشَّالِ؟ فِي سَوْمٍ وَ

و آسوده اند). و در کنار آبشارها و آبهای روان (بسر می برند که زمزمۀ آن گوش جان را نوازش می دهد و منظرۀ آن چشم انسان را فروغ می بخشد).
همۀ اینها از جملۀ مراتع صحرانشینان و از زممرۀ خوشیهای ایشان است. خیال صحرانشینان است که به سوی چنین چیزهائی می گراید و علاقت ایشان است که به سوی همچون چیزهائی می رود.
﴿وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ. لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾.

و در میان میوه های فراوان هستند، که نه تمام می شود و نه منع می گردد.
روند قرآنی این بخش را بدون هرگونه تفصیل و تشریحی رها می کند، بخشی که انواع و اقسام نعمتهائی را برمی شمرد که مخصوصاً برای صحرانشینان شناخته شده و مشخص است.
﴿وَفَرُشٍ مَرْفُوعَةٍ﴾.

و در بین همسران ارجمند و گرانقدر (خوش می گذرانند).
این گستردنیها^(۱) نه مرصع و مطرزند و نه نرم و لطیف هستند. فقط بلندند و بس. بلندی دو معنی را به ذهن متبادر می سازد، یکی مادی و دیگر معنوی است، و هریک از اینها دیگری را می طلبد و با دیگری همراه است. در جا و مکان بلندند، و یا پاک از ناپاکی هستند. زیرا چیزی که از زمین بلند باشد از ناپاکی و آلودگی زمین دور می ماند. بلندی معنوی، ارزشمندی، و والائی و دور از ناپاکیهای اخلاقی و وجدانی است...
بدین خاطر روند قرآنی از فرشهای بلند و والا به ذکر همسرانی می پردازد که در بهشت هستند:

﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً﴾.

ما آنان را (در آغاز کار، بدین شکل زیبا و شمائل دلربا) پدیدار کرده ایم.

آنان را در آغاز کار پدیدار کرده ایم و به گونه حوری آفریده ایم. یا این که ایشان را دیگر باره برمی انگیزیم که همسران جوان هستند که زندگی دوباره یافته اند:
﴿فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا﴾.

۱- «فُرُش»: جمع فراش، کنایه از همسر است، همان گونه که لباس گاهی بدین معنی است (نگاه: بقره/۱۸۷). ولی مفسر فرزانه آن را به معنی گستردنی، یعنی فرش گرفته اند. (مترجم)

حَمِيمٍ وَظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ. لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ. إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ. وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ. وَكَانُوا يَقُولُونَ: أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَا لَمَبْعُوثُونَ؟ أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟ قُلْ: إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ. ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الْضَالُّونَ الْمَكْذِبُونَ. لَا كَيْلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زَقُومٍ. فَنَالَتُنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ. فَسَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ. فَسَارِبُونَ شُرَبَ الْهَمِيمِ. هَذَا نَزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ.

سمت چپها! چه سمت چپهایی؟! (بدا به حالشان!) آنان در میان شعله‌های آتش و آب جوشان بسر خواهند برد! و در سایهٔ دودهای بسیار سیاه و گرم قرار خواهند گرفت. نه خنک است و نه مفید فائده‌ای. چرا که آنان پیش از این (در دنیا، مست و مغرور نعمت و) خوشگذران بوده‌اند. و پیوسته بر انجام گناهان بزرگ، پافشاری داشته‌اند. و می‌گفته‌اند: آیا زمانی که مُردیم و خاک و استخوان گشتیم، آیا دوباره زنده گردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان پیشین ما هم؟! (که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است، دوباره زنده می‌شوند؟! بگو: پیشینیان و گذشتگان، و پسینیان و آیندگان، قطعاً جملگی در وعده‌گاه روز معین (رستاخیز) گرد آورده می‌شوند. سپس شما ای گمراهان تکذیب‌کننده (زندگی دوباره)، قطعاً از درخت زقوم خواهید خورد. و شکمها را از آن پر خواهید کرد. و روی آن، آب جوشان و سوزان خواهید نوشید. و همچون نوشیدن شترانی که مبتلا به بیماری تشنگی شده‌اند، از آن خواهید نوشید. این، وسیلهٔ پذیرائی از ایشان در روز جزا است.

اگر یاران دست راستی در زیر سایه‌های طولانی و در کنار آبشارها هستند، یاران دست چپی قرار دارند در: ﴿فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ، لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ﴾.

آنان در میان شعله‌های آتش و آب جوشان بسر خواهند برد! و در سایهٔ دودهای بسیار سیاه و گرم

قرار خواهند گرفت. نه خنک است و نه مفید فائده‌ای.

هوا زبانه و شعلهٔ آتش گرم است و به سوراخهای بدن فرو می‌رود و سرک می‌کشد، و اندامها را بریان و کباب می‌گرداند. آب در نهایت گرمی است. نه خنک می‌کند و نه سیراب می‌سازد. در آنجا سایه وجود دارد! ولیکن این سایه:

﴿ظِلٌّ مِّنْ يَحْمُومٍ﴾.

سایهٔ دودهای بسیار سیاه و گرم.

سایهٔ دود سوزندهٔ خفه‌کننده است. . . سایهٔ تمسخر کردن و ریشخند نمودن است. سایه‌ای است:

﴿لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ﴾.

نه خنک است و نه مفید فائده‌ای.

سایه‌ای است گرم، نه آسایشی در آن است و نه خنکی. همچنین این سایه، گزنده و گازگیرنده است. کسانی که به زیر آن روند آسایش و آرامشی بدیشان نمی‌بخشد و مایهٔ خوشی و خوشحالی آنان نمی‌گردد. . . همهٔ این سختیها و دشواریها و ناگواریها سزای موافق و همسنگ رفتار و گفتار و پندار ایشان است:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ﴾.

چرا که آنان پیش از این (در دنیا، مست و مغرور نعمت و) خوشگذران بوده‌اند.

گرفتاریها و سختیهای که گریبانگیر خوشگذرانان می‌گردد بسی دردناک و رنج‌آور است!

﴿وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ﴾.

و پیوسته بر انجام گناهان بزرگ، پافشاری داشته‌اند.

«الْحِنْثُ»: گناه. بزه. در اینجا مراد شرک و کفر است. اشاره‌ای در آن به شکستن عهد و پیمانی است که خدا از فطرت بندگان گرفته است، و آن این که به خدا ایمان بیاورند و او را به یگانگی پرستش کنند.^(۱)

﴿وَكَانُوا يَقُولُونَ: أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَا لَمَبْعُوثُونَ؟ أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟﴾.

و می‌گفته‌اند: آیا زمانی که مُردیم و خاک و استخوان

می‌اندازد و تصویر زشت و پلشت خود را ترسیم می‌کند! اصلاً واژه «زَقُوم» باطنین خود چیز خشن و خاردار و خمیده‌ای را به تصویر می‌کشد که به کف دست‌ها فرومی‌رود و می‌خلد - چه رسد به گلوگاه‌ها - این هم تقابل دارد با سدری که خارهای آن را چیده‌اند و با درخت کُناری که میوه‌هایش رویهم ردیف و چین چین افتاده است.^(۲)

با وجود این که زَقُوم همانند سرهای شیاطین است، آنان از آن می‌خورند:

﴿فَالْثَّوْنُ مِنْهَا الْبُطُونُ﴾.

و شکم‌ها را از آن پر خواهید کرد.

زیرا گرسنگی طغیان کرده است، و بلا چیره شده است ... خارِ خشن قطعاً آنان را به سوی آب می‌راند تا گلوها را صاف و صوف کرد و شکم‌ها را سیراب نمود! آنان می‌نوشند:

﴿فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ﴾.

و روی آن، آب جوشان و سوزان خواهید نوشید.

«حمیم»: آب جوشانی است که سوز تشنگی را برطرف نمی‌کند و تشنگی را نمی‌زداید و برطرف نمی‌نماید.

﴿فَشَارِبُونَ شُرْبَ أَهْمٍ﴾.

و همچون نوشیدن شترانی که مبتلا به بیماری تشنگی شده‌اند، از آن خواهید نوشید.

«هیم»: شترانی هستند که به بیماری استسقاء مبتلا شده باشند. چنین شترانی از آب سیراب نمی‌شوند.

﴿هَذَا نُزْهُمُ يَوْمَ الدِّينِ﴾.

این، وسیله پذیرائی از ایشان در روز جزا است.

در صورتی که پذیرائی برای آسایش و آرامش است. ولی سمت چپ‌ها این است وسیله پذیرائی از ایشان،

گشتیم، آیا دوباره زنده گردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان پیشین ما هم؟! (که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است، دوباره زنده می‌شوند؟!).

«كَانُوا يَقُولُونَ...»: می‌گفته‌اند ... قرآن این گونه تعبیر می‌کند. انگار دنیائی که مخاطبان در آن هستند طی شده است و به پایان آمده است. این است که دنیا گذشته به حساب می‌آید و ماضی است، و زمان حاضر، این صحنه و این عذاب است! این بدان خاطر است که دنیا همه لحظه‌ای یا آذرخشی است و بس. به دنبال این لحظه یا آذرخش قیامت حاضر است و فرجام کار فرارسیده است.

در اینجا روند قرآنی به دنیا رو می‌کند، رو کردن در مناسبت‌ترین زمان خود، تا بدان پرسش ایشان پاسخ دهد:

﴿قُلْ: إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾.

بگو: پیشینیان و گذشتگان، و پسینیان و آیندگان، قطعاً جمعی در وعده‌گاه روز معین (رستاخیز) گرد آورده می‌شوند.

این روز معلوم، همین الان آماده و نشان دادنی و دیدنی است!

آن‌گاه روند قرآنی به سوی چیزی برمی‌گردد که منتظر تکذیب‌کنندگان است. بدین وسیله تصویر عذابی که خوشگذرانان بدان می‌رسند و بدان می‌افتند کامل می‌شود:

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنتُمُ الضَّالُّونَ الْمَكْذُوبُونَ. لَا كِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُومٍ﴾.

سپس شما ای گمراهان تکذیب‌کننده (زندگی دوباره) قطعاً از درخت زقوم خواهید خورد.

هیچ کس نمی‌داند درخت زقوم چیست جز خدائی که آن را در سوره دیگری توصیف کرده است و فرموده است: شکوفه و میوه آن انگار کله‌های شیاطین است.^(۱) کسی هم کله‌های شیاطین را ندیده است. ولیکن ذکر کله‌های شیاطین آنچه لازم است به ذهن و شعور انسان

۱- مراجعه شود به سوره صافات آیه ۶۵ (مترجم)

۲- مراجعه شود به سوره واقعه آیه ۲۹. (مترجم)

۳- «هیم» جمع اَهِیم و هَيْمَاء، شترانی که به بیماری «هیم» مبتلا شده باشند. هیم دردی است که تشنگی سبب آن می‌گردد. شتران مبتلا به چنین مرضی آن قدر آب می‌نوشند تا می‌میرند یا سخت بیمار می‌گردند. (مترجم)

پذیرائی که آسایش و آرامشی به همراه ندارد! این وسیله پذیرائی از ایشان است در روزی که در باره اش شک و تردید می‌ورزیدند، و راجع بدان از همدیگر می‌پرسیدند، و خبر دادن قرآن از آن را تصدیق نمی‌کردند و باور نمی‌داشتند. همچنین برای خدا انباز قرار می‌دادند و کفر و شرک می‌ورزیدند، و از روزی نمی‌ترسیدند که وعده فرارسیدن آن داده می‌شد، روزی که دیدنی است و در آن گواهان به گواهی دادن می‌پردازند.

با ذکر همچون بلا و مصیبتی نشان دادن سرنوشتها و جایگاه‌های مردمان در روزی که واقعه روی می‌دهد، پایان می‌پذیرد، واقعه‌ای که پائین آورنده کسانی و بالا برنده افرادی است. همچنین مرحله اول سوره خاتمه می‌یابد.



و اما مرحله دوم این سوره، به طور کلی به ساخت و ساز عقیده‌ای می‌پردازد. در این مرحله تأکید برجسته در آن بر مسأله رستاخیز و پیدایش و آفرینش جهان دیگر است. در این مرحله شیوه قرآن در مخاطب قرار دادن فطرت بشر، و بیان دلائل ایمانی، و ساده و آسان با جانها و نفسها بر سر مهر آمدن و لطف و تفضل کردن، جلوه گر می‌آید. همچنین بزرگ‌ترین حقائق را با تصویرهای نزدیک به ذهن مطرح می‌سازد، و آنها را سهل و ساده پیش چشم می‌دارد.

این قرآن از چیزهایی که مردمان بدانها آشنائی دارند و معلوم و معروف ایشان است، و از رخدادهائی که پیوسته برایشان تکرار می‌شود، مسأله‌های بزرگ جهانی را ترتیب می‌دهد. در سایه آنها از قوانین الهی موجود در هستی پرده برمی‌دارد، و با آنها عقیده بزرگ و فراگیری، و جهان‌بینی کامل و همه‌جانبه‌ای از هستی می‌سازد. همچنین از آنها برنامه‌ای را برای نگریستن و اندیشیدن، و زندگی‌ای را برای جانها و دلها، و بیداری‌ای را در عقلها و بینشها و درکها و فهمها، پدیدار و نمودار می‌گرداند. به مردمان آگاهی و بیداری

می‌دهد در باره ظواهر این هستی و وجودی که بامدادان و شامگاهان و همه وقت و همه آن در برابر دیدگان ایشان در تجلی و جلوه‌گری است، ولی آنان از آن غافل و بی‌خبرند. و به مردمان آگاهی و بیداری می‌دهد در باره ذات خودشان و عجائب و غرائبی که در وجودشان و اندرونشان جریان دارد.

قرآن مردمان را به رخدادهای نادر خارق‌العاده، و به معجزه‌های ویژه و کمیاب حواله نمی‌کند و ارجاع نمی‌دهد. همچنین قرآن مردمان را وادار و مکلف نمی‌سازد که به دنبال خارق‌العاده‌ها و معجزه‌ها و نشانه‌ها و دلیلهای و برهانهای دور از خودشان بروند، و چیزهایی را بنگرند و واری کنند که در زندگی با آنها سر و کار ندارند و جدای از زندگانی روزمره ایشانند، و از پدیده‌های جهانی نزدیک بدیشان و شناخته شده برایشان نمی‌باشند. . . . قرآن مردمان را در فلسفه‌های پیچیده و دور از ذهن، یا در مشکلات دشوار عقلانی، و یا در مسائل علمی‌ای که هر کسی نمی‌تواند آنها را درک و فهم کند، گیر نمی‌اندازد و ویلان و حیران نمی‌سازد. . . تا بدین وسیله در اندرونشان عقیده‌ای ایجاد کند و باوری به وجود آورد، و جهان‌بینی اسوار بر همچون عقیده‌ای را بدیشان ارمغان دارد، جهان‌بینی‌ای که در پرتو آن به هستی و زندگی بنگرند و روزگار خود را با آن بسر برند.

خودشان ساخته و پرداخته یزدانند، و پدیده‌های جهان پیرامونشان نیز با قدرت یزدان از نیستی به هستی آمده است. معجزه در هر چیزی نهفته است که دست خدا آن را آفریده است. این قرآن هم قرآن خدا است. کسی که مردمان را به سوی این معجزات نهفته در وجود خودشان، و پراکنده در جهان پیرامونشان فرامی‌خواند، هم او است که ایشان را بدین خارق‌العاده‌ها و معجزه‌های معلوم و مانوس برایشان فرامی‌خواند، خارق‌العاده‌ها و معجزه‌هایی که آنها را می‌بینند ولی حقیقت اعجاز را در آنها احساس نمی‌کنند. زیرا به سبب طول الفت و انس بدانها از موارد اعجاز موجود

بر سرچشمه خودش دلالت می‌کند . . . سرچشمه قرآن یزدان است که سرچشمه کلّ جهان است. شیوه ساختار قرآن همان شیوه ساختار جهان است. از ساده‌ترین مواد جهان پیچیده‌ترین اقسام پدیده‌ها پدیدار می‌آید و بزرگ‌ترین آفریده‌ها ساخته می‌شود . . . گمان می‌رود که اتم ماده بنیان جهان است، و گمان می‌رود سلول، ماده بنیان حیات است . . . اتم با وجود کوچکی یک معجزه است. سلول با وجود ناچیزیش یک معجزه است . . . در اینجا هم در قرآن از ساده‌ترین دیدنیهای معلوم و مأنوس انسانها، ماده بنیان بزرگ‌ترین عقیده دینی و گسترده‌ترین جهان‌بینی جهانی ساخته می‌شود . . . دیدنیهایی که هر انسانی می‌تواند آنها را تجربه و امتحان کند، از قبیل: نسل و نژاد، کشت و زرع، آب، آتش، و مرگ و میر . . . کدام شخص است که روی کره زمین زندگی بکند و این مشاهدات را تجربه و امتحان نکرده باشد؟ کدام غارنشین است که پیدایش حیات جاندار کوچکی، رویش گیاهی، محلّ ریزش آبی، اجاق آتشی، و لحظه مرگ و میری را ندیده باشد؟.. از همین دیدنیهایی که هر انسانی آنها را دیده است، قرآن عقیده را پدید می‌آورد. زیرا قرآن هر انسانی را در محیط زندگی خودش مخاطب قرار می‌دهد . . . این دیدنیهای ساده و آسان خودشان بزرگ‌ترین و سترگ‌ترین حقائق جهانی هستند، و عظیم‌ترین اسرار و رموز ربّانی می‌باشند - به اضافه اشاره‌ای که به محلّ طلوع و غروب ستارگان شده است - این چیزهای دیدنی با وجود سادگی خود، فطرت هر انسانی را مخاطب قرار می‌دهد. فطرت انسان، در حقیقت موضوع بررسی و پژوهش داناترین و آگاه‌ترین فرزندگان و دانشمندان است:

مراد از جایگاه‌ها و مدارهای ستارگان، هندسه و نظام جهان است. پیدایش حیات بشری، سرّ اسرار و راز رازها است.

پیدایش حیات گیاهی، بسان حیات بشری، معجزه معجزات است.

در آنها غافل گردیده‌اند و بسی خبر مانده‌اند. یزدان سبحان مردمان را به سوی چنین چیزهایی فرامی‌خواند تا چشمهایشان را رو بدانها بازگرداند، و چشمانشان راز بزرگ و هولناک نهان در یکایک آنها را ببینند، راز قدرت نوآفرین زیبانگار، راز یگانه منحصر به فرد، و راز خدای ازلی‌ای که در وجود خودشان بدان سان عمل می‌کند و دست اندر کار است که در جهان هستی پیرامونشان عمل می‌کند و دست اندر کار است. خدائی که دلائل ایمان را و براهین عقیده را در وجودشان پراکنده می‌دارد، یا به تعبیر دقیق‌تری دلائل ایمان و براهین عقیده را در فطرتشان بیدار می‌گرداند.

روند قرآنی برابر همچون برنامه‌ای در این مرحله این سوره حرکت می‌کند و به پیش می‌رود، و نشانه‌های قدرت آفریدگار زیبانگار در هستی خودشان را بدیشان نشان می‌دهد، و آن نشانه‌ها را همچنین در کشت و زرع که با آن سر و کار دارند، و در آبی که آن را می‌نوشند، و در آتشی که آن را برمی‌افروزند، بدیشان ارائه می‌دهد. اینها هم ساده‌ترین چیزهایی هستند که در زندگانی معمولی خود با آنها سر و کار دارند و دیدگانشان آنها را می‌بینند. به همین شیوه و به همین سادگی لحظه پایانی را برایشان به تصویر می‌کشد، پایان زندگی آنان بر این زمین که سرآغاز زندگی ایشان در جهان دیگر است. لحظه‌ای را برایشان به تصویر می‌کشد که یکایک مردمان با آن روبرو می‌گردند، آن لحظه‌ای که هر مکر و نیرنگی و هر چاره‌جویی و چاره‌سازی‌ای در آن به پایان می‌آید و به نهایت می‌رسد، و زنده‌ها رویاروی می‌شوند با قدرت مطلق متصرّف در کار و بار جهان و جهانیان، رویاروی شدنی که فیصله‌بخش و خاتمه‌دهنده است، و تلاش و کوششی و فرصت و مهلتی در آن برای انسان نمی‌ماند! هنگامه‌ای است که در آن همه روپندها و سرپوشها فرومی‌افتد، و همه معذرتها و بهانه‌جوییها و علت‌تراشیها، باطل و پوچ می‌شود!

شیوه قرآن در مخاطب قرار دادن فطرت بشری، خودش

آنسان بیاوریم، و (سرانجام) شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه ببخشیم. شما که پیدایش نخستین (این جهان را دیده‌اید، و آن را لمس و اوضاع آن را) دانسته‌اید، پس چرا یادآور نمی‌گردید (و آفرینش جهان دیگر را بر آفرینش این جهان قیاس نمی‌کنید؟).

این کار، کار آفرینش نخستین و پایان آن، کار آفریدن و کار میراندن، کاری است که دیده می‌شود و معلوم همگان است و در زندگی مردمان پیوسته روی می‌دهد. پس چگونه باور نمی‌کنند که خدا ایشان را آفریده است؟ فشار این حقیقت بر فطرت، سبترتر و سنگین‌تر از آن است که وجود بشری در برابرش تاب ایستادگی داشته باشد یا در باره آن به جدال و ستیز بپردازد:

﴿حَسْبُ خَلْقِنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ؟﴾

ما شما را (از نیستی به هستی آورده‌ایم و) خلقت بخشیده‌ایم، پس چرا (آفرینش دوباره خود را از خاک نباید تصدیق و باور کنید؟).

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ؟ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ؟﴾ (۱)

آیا در باره نطفه‌ای که (به رحم زنان) می‌جهانید، اندیشیده‌اید و دقت کرده‌اید؟.

نقش انسان در این امر آفرینش، بیشتر از این نیست که مرد به ودیعت نهد آنچه را که به رحم زن پرت می‌کند و می‌جهاند. سپس کار مرد و کار زن به اتمام می‌رسد. دست قدرت یزدان یگانه جهان است که دست اندر کار این آب ناچیز می‌گردد. تنها این دست قدرت است که در آفرینش، پرورش، بالش، ساختن پیکر، و دمیدن جان به کالبد این آب ناچیز، دخالت می‌نماید و بس. در همان لحظه نخستین، و در هر لحظه دیگری معجزه روی

آب اصل حیات است.

آتش، معجزه‌ای که تمدن بشری را ساخته است. این شیوه بررسی اشیاء، و ساختن عقیده و اندیشه، شیوه کار انسانها نیست. چه انسانها وقتی که به چنین جولا نگاه‌هایی فرومی‌روند بدین مواد اولیه‌ای که مواد جهان هستی هم هست نمی‌پردازند. وقتی هم بدانها بپردازند با این سادگی و آسانی از آنها سخن نمی‌گویند. بلکه می‌کوشند مسأله را به قالب فلسفی بی‌محتوای پیچیده بریزند، قالب فلسفی بی‌محتوای پیچیده‌ای که جز برای مخاطب قرار دادن طبقه ویژه‌ای از مردمان، درخور و سزاوار نیست!

اما شیوه کار خدا این چنین است که گفتیم . . . از مواد اولیه‌ای که خود همان مواد جهان هستی است استفاده کردن، و عقیده را سهل و ساده با آن مواد اولیه ساختن و ترتیب دادن. درست به همان شکلی که یزدان سبحان مواد اولیه را می‌سازد، موادی که مواد هستی هستند، جهان هستی را نیز از همان مواد اولیه می‌سازد . . . این بسان آن است. نشانه ساختن یکسان است، و در اینجا و آنجا روشن و عیان است!

﴿حَسْبُ خَلْقِنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ؟ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ؟ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ؟ حَسْبُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ، وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ. عَلَىٰ أَنْ نَبْدَلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُثَبِّتُكُمْ فِيهَا لَّا تَعْلَمُونَ. وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ؟﴾

ما شما را (از نیستی به هستی آورده‌ایم و) خلقت بخشیده‌ایم، پس چرا (آفرینش دوباره خود را از خاک) نباید تصدیق و باور کنید؟ آیا در باره نطفه‌ای که (به رحم زنان) می‌جهانید، اندیشیده‌اید و دقت کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌آفرینید، و یا ما آن را می‌آفرینیم؟ ما در میان شما مرگ را مقدر و معین ساخته‌ایم، و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی‌شود (و کسی بر ما چیره نمی‌گردد و از دست ما به در نمی‌رود). هدف (از قانون مرگ) این است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای

۱- در هر انزال، بین دو تا چهار سانتیمتر مکتب مایع منی آزاد می‌گردد، و در هر سانتیمتر مکتب آن، قریب صد میلیون اسپرم وجود دارد! عمر اسپرم در خارج از دستگاه تناسلی نر کوتاه است، اما در درون رحم تا دو شبانه‌روز می‌تواند باقی بماند، و در انتظار اوول که تخمدان زن آن را تولید می‌کند بسر ببرد، و سرانجام با آن بیامیزد و عمل لقاح انجام پذیرد. (مترجم)

می دهد، و خارق العاده هائی به وقوع می پیوندد که جز خدا کسی این معجزه ها و خارق العاده ها را نمی آفریند و نمی سازد. انسانها اصل و اساس و ماهیت این معجزه ها و خارق العاده ها را درک و فهم نمی کنند و نمی دانند، و متوجه هم نیستند چگونه روی می دهند، چه رسد به این که در آفریدن و ساختن آنها شرکت داشته باشند!

هر کسی می تواند این اندازه تأمل و تدبّر بکند و در این باره بیندیشد. این هم برای پی بردن به عظمت این معجزه و متأثر شدن از آن پس است. ولی داستان این یک سلول از آن زمان که پرت می گردد و جهانیده می شود، تا آن زمان که مخلوقی می گردد، داستانی است که بالاتر و فراتر از آن است که نیروی خیال بدان قد بکشد و پی ببرد. داستانی است که عقل و خرد آن را تصدیق نمی کرد و باور نمی داشت اگر عملاً روی نمی داد، و هر انسانی وقوع آن را نمی دید!

این یک سلول شروع به تقسیم شدن و ازدیاد می کند. پس از مدت زمان کمی میلیونها میلیون سال به وجود می آید. هر مجموعه ای از این سلولهای جدید دارای ویژگیهای خاص است، و با ویژگیهای مجموعه های دیگر فرق می کند. زیرا هر مجموعه ای از سلولها موظف و مکلف است بخش مخصوصی از پیکره انسان را بسازد! مجموعه ای سلولهای استخوانند. مجموعه ای سلولهای عضلاتند. مجموعه ای سلولهای پوستند. مجموعه ای سلولهای اعصابند. و ... گذشته از اینها، مجموعه ای از سلولها سلولهای سازنده کار چشم هستند. مجموعه ای از سلولها سلولهای سازنده کار زبانند. مجموعه ای از سلولها سلولهای سازنده کار گوشند. مجموعه ای از سلولها سلولهای سازنده کار غده هایند ... سلولهای سازنده کار غده ها از مجموعه های سلولهای پیشین تخصص بیشتری دارند ... هر یک از سلولهای مجموعه ها هم جای کار خود را می داند. لذا سلولهای چشم مثلاً اشتباه نمی کنند تا به سوی بخش شکم یا بخش پا بروند. اگرچه اگر به طور مصنوعی برای مثال سلولهای چشم برداشته شوند و در

شکم کشت شوند در آنجا تشکیل چشم می دهند! اما مجموعه سلولهای چشم به اشتباه نمی روند تا به سوی شکم سرازیر بشوند و چشمی را در آنجا بسازند! مجموعه سلولهای گوش به سوی پا نمی روند تا گوش را در آنجا بسازند! ... هر یک از مجموعه های سلولها تحت نظارت خدا کار خود را در جایگاه خود انجام می دهند، و پیکره انسان را در زیباترین و بهترین شکل و سیما می سازند، بدون این که انسانها در این امر دخالتی داشته باشند و کاری بکنند.^(۱)

این سرآغاز کار است. اما پایان کار، از اعجاز و شگفتی آن چیزی مگو. هرچند هم نهایت کار بسان سرآغاز کار جزو دیدنیها و امور معلوم و مانوس مردمان است: ﴿غَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ، وَمَا غَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾. ما در میان شما مرگ را مقدر و معین ساخته ایم، و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی شود (و کسی بر ما چیره نمی گردد و از دست ما به در نمی رود).

این مرگی که هر زنده ای بدان می رسد، چیست؟ چگونه روی می دهد؟ چه سلطه و قدرتی دارد که با آن مقاومت نمی گردد؟

مرگ، قضا و قدر خدا است ... بدین خاطر کسی از آن نجات پیدا نمی کند، و کسی بر آن سبقت نمی گیرد تا از دست آن بگریزد و از دست آن به در رود ... مرگ حلقه ای از زنجیره آفرینش است و این زنجیره باید تکمیل شود ... ﴿عَلَىٰ أَنْ يُبْدَلَ أَثْمَالُكُمْ﴾.

هدف (از قانون مرگ) این است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای آنان بیاوریم.

میراندن شما و جایگزین کردن دیگران، برای آبادان کردن زمین، و ادامه خلیفه گری بعد از شما است. خدائی که مرگ را مقدر و مقرر فرموده است، حیات را نیز مقدر و مقرر کرده است. مرگ را مقدر و مقرر داشته

۱- مراجعه شود به تفسیر این فرموده خداوند بزرگوار: «وَأَنَّهُ خَلَقَ الزُّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ». در همین جزء، سورة نجم آیات ۴۵ و ۴۶.

پیچیدگی در آن نیست و خارج از محیط زندگی مردمان نمی‌باشد. فلسفه‌یافی نیز نبوده تا ذهن و عقل انسان را خسته و درمانده گرداند و به رنج و زحمت اندازد، و به وجدان نرسد و وجدان از آن بی‌خبر بماند ... این شیوه یزدان است، یزدانی که هستی‌بخش جهان و آفریدگار انسان و نازل‌کننده قرآن است ...



قرآن دیگر باره ساده و آسان دل‌های مردمان را به سوی کار معلوم و مأنوس برای ایشان جلب می‌کند، و به کاری توجّه‌شان می‌دهد که در مشاهدات زندگی‌شان مکرّر اتفاق می‌افتد. تا دست خدا را در آن کار به مردمان بنماید، و ایشان را بر معجزه‌ای مطلع نماید که در حضورشان و در جلو چشمانشان روی می‌دهد و اتفاق می‌افتد، در حالی که آنان از آن غافل و بی‌خبرند: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ؟ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ؟ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا، فَظَلَمْتُمْ تَفْكَهُونَ: إِنَّا لَمُعْرِضُونَ. بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ﴾.

آیا هیچ در باره آنچه کشت می‌کنید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانیید، یا ما می‌رویانییم؟ اگر بخواهیم کشتزار را به گیاه خشک و پرپر شده‌ای تبدیل می‌گردانیم، به گونه‌ای که شما از آن در شگفت بمانید، (و حیران و اندوهناک خواهید شد و می‌گوئید: ما واقعاً زیانمندیم! بلکه ما به کلّی بی‌نصیب و بی‌بهره (از رزق و روزی) هستیم!) (آخر چیزی برای ما نمانده است و بی‌چیز و بیچاره شده‌ایم).

این کشت و زری که در حضور خودشان می‌روید و رشد می‌کند و غلات و محصولات خود را می‌دهد، آیا آنان چه نقشی در آن دارند؟ آنان زمین را شخم می‌زنند و دانه‌ها و بذرهائی را در آن می‌افشانند که خدا آنها را ساخته است. سپس نقش ایشان به پایان می‌آید، و این دست قدرت یزدان جهان است که به عمل اعجاز‌انگیز و خارق‌العاده عجیب خود می‌پردازد. دانه یا بذر راه خود را در پیش می‌گیرد تا همسان و همگون خود را برگشت دهد و تولید کند. این دانه یا

است تا کسانی را به وجود بیاورد همسان کسانی که می‌میرند، تا آن زمان که پایان مقرر این زندگی دنیوی و سررسید معین آن است ... هنگامی که پایان مقرر و سررسید مشخص دنیا فرارسید، آن وقت پیدایش و آفرینش جهان اخروی سر می‌رسد: ﴿وَنُنْشِئُكُمْ فِيهَا لَأَتَعْلَمُونَ﴾.

و (سرانجام) شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه ببخشیم.

شما را پدیدار می‌کنیم و آفرینش می‌بخشیم در آن جهانی که پنهان و ناشناخته است، و انسانها از آن چیزی نمی‌دانند مگر آن مقداری را که یزدان در باره آن بدیشان خبر می‌دهد و از آن آگاهشان می‌گرداند. وقتی که مرگ همگان و مرگ جهان صورت گرفت، پیدایش و آفرینش تکامل پیدا می‌کند و به تمام و کمال خود می‌رسد، و قافله انسانها به مقرر و جایگاه سرمدی و اصلی خود می‌رسد.

این پیدایش و آفرینش دوم است.

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ قُلُوبًا تَذَكَّرُونَ﴾.

شما که پیدایش نخستین (این جهان را دیده‌اید، و آن را لمس و اوضاع آن را) دانسته‌اید، پس چرا یادآور نمی‌گردید (و آفرینش جهان دیگر را بر آفرینش این جهان قیاس نمی‌کنید؟).

پیدایش و آفرینش آن جهان نزدیک به پیدایش و آفرینش این جهان است. در پیدایش و آفرینش جهان دیگر هیچ‌گونه غرابت و شگفتی نیست. آن جهان را قیاس از این جهان بگیر.

با این سادگی و بدین آسانی، قرآن داستان پیدایش و آفرینش نخستین و پیدایش و آفرینش واپسین را بیان می‌دارد. و با این سادگی و بدین آسانی، فطرت را جلو منطقی نگاه می‌دارد که آن را درک و فهم می‌کند و می‌شناسد، و نمی‌تواند در باره آن به جدال و ستیز بپردازد. زیرا این منطق از بدیهیات و مسلمات خود فطرت برگرفته شده است، و از مشاهدات انسانها در زندگی نزدیکشان تهیه شده است، و هیچ‌گونه

می‌کند و می‌سپرد! اگر این کار اتفاق می‌افتاد و دانه می‌خشکید و به بار نمی‌نشست و فرایند نمی‌داد، مردمان سخن را می‌آراستند و آن را گوناگون می‌کردند و می‌گفتند:

﴿إِنَّا لَمُعْرِضُونَ﴾.

ما واقعاً زیانمندیم!

ما زیانبار و زیان خورده هستیم.

﴿بَلْ لَّحْنُ مَحْرُومُونَ﴾.

بلکه ما به کلی بی‌نصیب و بی‌بهره (از رزق و روزی) هستیم! (آخر چیزی برای ما نمانده است و بی‌چیز و بیچاره شده‌ایم).

اما لطف و فضل خدا ایشان را دربر می‌گیرد و بدانان ثمرات و غلات می‌دهد، و به گیاهک اجازة می‌دهد نقش خود را ایفاء و اجراء بکند، و کوچ خود را تکمیل نماید. این کوچ هم درست همان کوچی است که سلولی آن را طی می‌کند که پرت می‌گردد و جهانیده می‌شود ... این هم شکلی از اشکال حیاتی است که قدرت خدا آن را ایجاد می‌کند و بدان رعایت و عنایت می‌نماید و آن را محافظت می‌کند و می‌پاید.

پس چه غرابتی در پیدایش و آفرینش دوم است، وقتی که پیدایش و آفرینش اول این چنین است؟..



﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ؟ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ؟ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا. فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ!﴾.

آیا هیچ در بارهٔ آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آب را از ابر پائین می‌آوردید، یا ما آن را فرود می‌آوریم؟ اگر ما بخواهیم این آب (شیرین و گوارا) را تلخ و شور می‌گردانیم، پس چرا نباید سپاسگزاری کنید؟

این آب، اصل و اساس حیات است. عنصر بنیادین حیات است، عنصری که حیات جز با آن پدید نمی‌آید آن گونه که خدا مقرر فرموده است. آیا نقش انسان در پیدایش آب چیست؟ نقش انسان در پیدایش آب این است که آن را می‌نوشد. اما آن کسی که آب را از

بذر راه خود را می‌آغازد و به حرکت خود در این راه ادامه می‌دهد، بسان فرد خردمند فرزانهٔ آگاهی که مراحل راه را بداند! این دانه یا بذر به خطا نمی‌رود و اشتباه نمی‌کند، آن گونه که انسان در کار خود به خطا می‌رود. این دانه یا بذر از راه خود منحرف نمی‌شود و به کژراهه نمی‌افتد، و هدف معین خود را گم نمی‌کند! این دست قدرت یزدان است که گامهای این دانه یا بذر را در طول راه می‌پاید و از خطا و اشتباه مصون می‌نماید ... در کوچ شگفتی که عقل و خرد آن را تصدیق نمی‌کرد و باور نمی‌داشت، و خیال آن را به تصوّر در نمی‌آورد، اگر این کوچ عملاً روی نمی‌داد و روی ندهد و هر انسانی به شکلی از اشکال و به نوعی از انواع آن را نبیند ... آخر کدام عقل و خرد تصوّر می‌کرد که دانهٔ گندمی مثلاً در آن این چوب و این برگ، و این خوشه، و این همه دانه‌های زیاد، پنهان و نهان است؟! یا این که کدام عقل و خرد است که خیالش به تصوّر این چیز عجیب برسد، اگر وقوع آن را بامدادان و شامگاهان در حضور خود نمی‌دید؟ و اگر این داستان در برابر دیده‌ها و گوشهای جملگی مردمان تکرار نمی‌گردید و مکرّر وقوع پیدا نمی‌کرد؟ کدام انسان می‌تواند ادّعاء کند که او کاری در این چیز شگفت‌انگیز جز شخم زدن و بذرافشانی کردن دانه‌هایی که خدا آنها را ساخته است کرده است؟

مردمان می‌گویند: کاشته‌ایم!!! در حالی که آنان از شخم زدن و تخم افشانی کردن تجاوز نکرده‌اند. ولی داستان شگفتی که هر دانه‌ای و هر بذری گویای آن است، و هر معجزه و خارق‌العاده‌ای که از دل دانه و بذر برمی‌دمد و می‌روید و رشد می‌کند و می‌بالد و بالا می‌رود، همه و همه ساختار آفریدگار کشاورز است. اگر خدا می‌خواست چنین کوچی آغاز نمی‌شد، و اگر خدا می‌خواست داستانش کامل نمی‌گردید، و اگر خدا می‌خواست آن را خشک و پرپر می‌کرد پیش از آن که به بار بنشیند و ثمرهٔ خود را ببخشد. این دانه و بذر با مشیت و ارادهٔ خدا کوچ خود را از آغاز تا به انجام طی

خوی گرفتن بدان و تکرار آن در گذشت زمان، یک کار عادی شده است، و دیگر جلب توجه نمی‌کند، و مایه شگفت نمی‌شود... انسان آتش را برمی‌افروزد و آن را روشن می‌کند، اما چه کسی افروزینۀ آن را پدید آورده است؟ چه کسی درختی را خلق کرده است که آتش با آن روشن می‌شود؟ سخن از کشت و زرع رفت، درخت هم از جمله کشت و زرع است... اما ذکر «شَجَرَتَهَا» یعنی درخت آن، یادآور چیز دیگری عربها شاخۀ درختی را به شاخۀ درخت دیگری می‌مالیدند و با آنها آتش برمی‌افروختند. به همان شیوه و روش ابتدائی‌ای که تاکنون هنوز که هنوز است در محیطهای ابتدائی مستعمل است و کاربرد دارد. این امر نمایان‌تر از هر چیز برایشان و نزدیک‌تر از هر چیز به ذهنشان و آزموده‌های معلوم و هویدایشان بود. اما معجزۀ آتش و راز آن برای فرزندانگان پژوهشگر، جایگاه ویژه خود را برای پژوهش و نگرش و دقت و کنجکاوای دارد.^(۱) به مناسبت یاد آتش، روند قرآنی به آتش آخرت اشاره می‌کند:

﴿نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً﴾.

ما آن را وسیلۀ یادآوری نموده‌ایم.

ما آن را وسیلۀ یادآوری آتش آخرت نموده‌ایم... همچنین ما آن را وسیلۀ بهره‌مندی مسافران کرده‌ایم: ﴿مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ؟﴾.

وسیلۀ زندگی اقویاء و فقراء نموده‌ایم.

این اشاره تأثیر ژرف خود را در دل و درون مخاطبان داشت. چرا که مدلول و مفهوم زنده و آمادۀ ای در واقعیت زندگانشان داشت و آن را در امور زندگانی خود لمس می‌کردند و می‌دیدند.



۱- آیات ۷۲ و ۷۳ اشاره‌ای به ذخیره کردن حرارت و انرژی دارد. درختان حرارت و انرژی خورشید را در خود ذخیره می‌کنند و هنگام مالش آنها و یا سوختن آنها، حرارت و انرژی را آزاد می‌کنند. ضمناً ذخیره کردن انرژیها در درختان و گیاهان، و بازگرداندن انرژیها، دال بر قدرت خدا در میراندن مردمان و رستخیز مردگان است. مگر جز این است؟ رستخیز انرژیها نمونه‌ای از رستخیز مرده‌ها است!! (مترجم)

عناصر و موادش ساخته است و پدید آورده است، و آن کسی که آب را از ابرهایش پائین آورده است و بارانده است، او یزدان سبحان است. او است که مقدر و مقرر فرموده است آب شیرین باشد. ﴿لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا﴾.

اگر ما بخواهیم این آب (شیرین و گوارا) را تلخ و شور می‌گردانیم.

اگر آب، شور بود، گوارا نمی‌شد، و حیاتی را پدید نمی‌آورد. پس آیا لطف و فضل خدا را سپاسگزاری نمی‌کنید، خدائی که مشیت خود را آن گونه به مرحله اجراء درآورده است که آب شیرین و گوارا باشد؟ چیزی که پیش از هر چیز با مخاطبان در بارۀ آن سخن می‌رود، آبی است که از ابرها پائین می‌آید و می‌بارد، بدین صورت مستقیم و بدون واسطه‌ای که هست و مادۀ زندگانشان و مورد توجهشان است، و سخن گفتن از آن دل و درونشان را به تکان درمی‌آورد. قصائد و اشعار مردمان آب را جاودانه کرده است... از ارزش آب با پیشرفت تمدن انسانها کاسته نشده است، بلکه ارزش آب چند برابر گردیده است. کسانی که با علم سر و کار دارند و می‌کوشند پیدایش اولیۀ آب را تعبیر و تفسیر کنند، آنان ارزش این رخداد را از دیگران بهتر می‌دانند. آب هم مورد توجه صحرائشینان در صحرا است، و هم مورد توجه دانشمندانی است که سرگرم پژوهشها هستند.



﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَارَ الَّتِي تُورُونَ؟ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ؟﴾.

آیا هیچ در بارۀ آتشی که برمی‌افروزید، اندیشیده‌اید؟ آیا شما، در آغاز این آتش را پدیدار کرده‌اید، یا این که ما پدیدآورندگان آن هستیم؟ ما آن را وسیلۀ یادآوری (قدرت خدا) و وسیلۀ زندگی اقویاء و فقراء نموده‌ایم.

کشف آتش توسط انسان، رخداد بزرگی در زندگانش بود. چه بسا این رخداد بزرگ‌ترین حادثه‌ای بود که تمدن انسان از آن آغاز گردیده است. ولیکن بر اثر

بدین خاطر است که یزدان سبحان بدیشان فرموده است:

﴿وَأَنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾.

و این قطعاً سوگند بسیار بزرگی است، اگر (در باره) مفهوم آن بیندیشید، و از علم نجوم و ستاره‌شناسی، چیزی) بدانید.

ولی ما امروز از روی عظمت این سوگندی که بر آن جایگاه‌ها یاد شده است بسیار بیشتر از آنان می‌دانیم و بهره‌ی زیادتری از ایشان داریم، هرچند که ما هم جز اندکی از عظمت جایگاه‌های ستارگان نمی‌دانیم...

این مقدار اندکی که به کمک رصدخانه‌های کوچکی که دارای دوربینهای محدودند بدان نائل آمده‌ایم به ما می‌گوید: یک مجموعه از این مجموعه‌های ستارگانی که در فضای هولناک بدون حدود و ثغور و ابتدا و انتها پخش و پراکنده‌اند که کهکشان راه شیری است و منظومه شمسی جزو آن است، ستارگان این مجموعه به هزار میلیون ستاره می‌رسد!

«ستاره‌شناسان می‌گویند ستارگان و سیارگانی که تعداد آنها بیش از بیلیونهاست، برخیها با چشم غیر مسلح دیده می‌شود، و برخیها جز با دوربینها و دستگاه‌ها دیده نمی‌شوند، و بعضیها دستگاه‌ها آنها را احساس می‌کنند ولی آنها را نمی‌بینند. همه آنها هم در فضای گسترده و ناشناخته‌ای شناورند. هیچ‌گونه احتمالی هم نمی‌رود که میدان جاذبه ستاره‌ای به میدان جاذبه ستاره دیگری نزدیک بشود، و یا ستاره‌ای با ستاره دیگری تصادف برخورد بکند. احتمال تصادف و برخورد دو ستاره از این همه ستاره، بسان احتمال تصادف و برخورد دو کشتی است که یکی در دریای مدیترانه حرکت بکند و دیگری در اقیانوس آرام. هر دو هم به یک جهت حرکت بکنند، و با یک سرعت بروند. احتمال چنین تصادف و برخوردی اگر غیرممکن نباشد، بسیار بعید است»^(۱).

هنگامی که روند قرآنی بدین حد و مرز بیان این حقائق و اسرار می‌رسد، حقائق و اسراری که بیانگر دلائل ایمان بوده و ساده و آسان راه خود را به دلها و درونها و ذهنها و شعورها باز می‌کنند، به حقیقتی روی می‌نماید که این حقائق همه بدان منتهی می‌شوند. این حقیقت، حقیقت وجود و عظمت و ربوبیت خدا است. این حقیقت، حقیقتی است که با قدرت و قوت و سلطه و شوکت، با فطرت رویاروی می‌شود. بر سر پیغمبر ﷺ فریاد می‌کشد که این حقیقت را زنده بدارد و حق آن را اداء کند، و دلها را با آن در وقت مناسب خود لمس نماید و بپساید:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾.

حال که چنین است، نام پروردگار بزرگ خود را ورد زبان ساز (و سپاسگزار نعمتهای فراوان او باش، و به ستایش وی بپرداز).

سپس روند قرآنی، دیگر باره به تکذیب‌کنندگان این قرآن رو می‌کند، و میان قرآن و میان این جهان، با سوگندی از سوی پروردگار جهانیان، پیوند برقرار می‌سازد:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ - وَأَنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ - أَنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

سوگند به جایگاه‌های ستاره‌ها، و محل طلوع و غروب آنها! و این قطعاً سوگند بسیار بزرگی است، اگر (در باره) مفهوم آن بیندیشید، و از علم نجوم و ستاره‌شناسی، چیزی) بدانید. هرآینه این (چیزی را که محمد با خود آورده است) قرآن گرانقدر و ارزشمند است. در کتابی پنهان (از دیدگان و دور از دسترس شیطان، که لوح محفوظ است) قرار دارد. جز پاکان (یعنی فرشتگان یزدان) بدان دسترسی ندارند. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.

آن روز مخاطبان جز اندکی از جایگاه‌های ستاره‌ها نمی‌دانستند. چیزی که می‌دانستند همان چیزی بود که با چشمان غیر مسلح خود می‌دیدند و درک می‌کردند.

موقعیت و مدار سائر ستارگان دیگر است، و در آن موقعیت و مدار برابر فلسفه و سنجشی گذاشته شده است، و در تأثیراتی که می‌گذارد و در تأثیراتی که می‌پذیرد با سائر ستارگان و سیارگان هماهنگ است. بدان خاطر که توازن در میان همه این پدیده‌ها در این گستره هولناک و شگرف فضا برقرار و پایدار بوده و باشد.

این گوشه‌ای از عظمت جایگاه‌ها و قرارگاه‌های ستارگان است. این هم بسیار بیشتر از آن چیزی است که مخاطبان نخستین قرآن می‌دانستند. این گوشه‌ای هم که ما می‌دانیم خودش در برابر حقیقت کلی عظمت جایگاه‌ها و قرارگاه‌های ستارگان بسیار ناچیز و اندک است!

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾.

سوگند به جایگاه‌های ستاره‌ها، و محل طلوع و غروب آنها!

کار روشن‌تر و جلوه‌گرتر از آن است که نیازی به سوگند خوردن باشد.

﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾.

و این قطعاً سوگند بسیار بزرگی است، اگر (در باره مفهوم آن بیندیشید، و از علم نجوم و ستاره‌شناسی، چیزی) بدانید.

این اشاره کردن به سوگند خوردن و صرف نظر کردن از آن، شیوه مؤثری در بیان حقیقتی است که نیازی به سوگند خوردن ندارد، چون ثابت و واضح است...

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

هرآینه این (چیزی را که محمّد با خود آورده است) قرآن گرانقدر و ارزشمند است. در کتابی پنهان (از دیدگان و دور از دسترس شیطان، که لوح محفوظ است) قرار دارد. جز پاکان (یعنی فرشتگان یزدان) بدان دسترسی ندارند. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.

این قرآن ارزشمند و ارجمند است. آن گونه که شما ادّعاء می‌کنید قرآن سخن کاهن و غیبگو نیست. سخن

دیوانه هم نیست. افسانه‌های گذشتگان هم نیست که آنها را به ناروا به خدا نسبت داده باشند. شیاطین نیز آن را نازل نکرده‌اند!.. و سخنان پوچ و نادرست دیگری که در این باره گفته‌اند. بلکه قرآن، کلام ارزشمند و ارجمند خداوند جهان است. سرچشمه قرآن ارزشمند و والا است. خود قرآن نیز ارزشمند و ارجمند است. رویکردهای قرآن هم ارزشمند و گرانقدر هستند.

﴿فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ﴾.

در کتابی پنهان (از دیدگان و دور از دسترس شیطان، که لوح محفوظ است) قرار دارد.

مصون و محفوظ است... تفسیر این بخش از آیه، در این فرموده خداوند بزرگوار است که بعد از آن قرار دارد:

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾.

جز پاکان (یعنی فرشتگان یزدان) بدان دسترسی ندارند.

آیه هم نفی این گمان است... شیطان بدین کتاب نهان در علم یزدان و در کنف حمایت و حفاظت ایزد سبحان دسترسی ندارد. بلکه فرشتگان پاک آن را نازل می‌کنند...

این نظریه و دیدگاه، واضح‌ترین نظریه‌ها و دیدگاه‌ها در باره این فرموده است.

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾.

جز پاکان (یعنی فرشتگان یزدان) بدان دسترسی ندارند.

زیرا حرف «لا» در اینجا نافی است و رخ دادن کار را نفی می‌کند، و حرف ناهیه نیست و برای بازداشتن نیامده است. در کره زمین، پاک و ناپاک و مؤمن و کافر این قرآن را لمس می‌کند و می‌پساید. در این صورت نفی تحقق پیدا نمی‌کند. ولی نفی بدان معنی که گذشت و با شرائط و ظروف سخنان مشرکان هم هماوا و هموا است، تحقق پیدا می‌کند. مشرکان می‌گفتند: شیاطین قرآن را نازل کرده‌اند.^(۱) با نفی این گمان هماهنگی

دارد، زیرا که جز پاکان کتاب نهان آسمانی یزدان را لمس نمی‌کنند و نمی‌پسایند...

آنچه این نظریه را تأکید و تأیید می‌کند، فرموده خداوند بزرگوار است که بعد از این آیه می‌آید:

﴿تَزِيلُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.

دو حدیث روایت شده‌اند که معنی دیگری را مقّر می‌دارند. آن معنی این است که نباید جز شخص پاک (از حدّ اصغر و اکبر) به قرآن دست بزند... ابن کثیر درباره این دو حدیث گفته است: «این برداشت خوبی است، و زهری و جز او آن را پسندیده‌اند. ولی نباید به چنین سخنی عمل کرد. دارقطنی این دو روایت را به عمرو پسر حزم و عبدالله پسر عمر و عثمان پسر ابوالعاص، نسبت داده است، ولی در سند هریک از آن دو حدیث جای بحث و محلّ نظر است... خدا هم بهتر می‌داند و آگاه‌تر از هر کسی است».

✱

سپس واپسین آهنگ این سوره درمی‌رسد... لحظه مرگ... پسوده‌ای که بندهای اندامهای بدن از آن می‌لرزند و به تکان می‌افتند. لحظه‌ای است که هر جدال و ستیزی را پایان می‌دهد. لحظه‌ای است که هر شخص زنده‌ای در آن میان پایان راهی و آغاز راهی قرار می‌گیرد. آنجائی که شخص زنده نمی‌تواند برگردد و نمی‌تواند سر باز بزند و جلوتر نرود:

﴿أَفَهَذَا الْحَدِيثَ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ؟ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ. فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ. وَحَسْبُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ. فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ. تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

آیا نسبت به این کلام (یزدان، یعنی قرآن) سستی و سهل‌انگاری می‌کنید (و آن را جدّی نمی‌گیرید؟). و آیا بهره خود را از قرآن تنها تکذیب کردن آن می‌کنید؟ پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، (توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟). و شما در این حال می‌نگرید (و کاری از دستتان ساخته نیست). ما به او

نزدیک‌تریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید. اگر شما مطیع فرمان (یزدان) نمی‌باشید، اگر راست می‌گوئید (که خودتان مقتدر و توانا هستید) روح را بازگردانید.

آیا شما در باره این سخنی که راجع به پیدایش و آفرینش دوباره، شک و تردید می‌ورزید؟ آیا قرآن را و آنچه را که قرآن برای شما در باره آخرت می‌گوید، تکذیب می‌کنید؟ آیا آنچه را که قرآن در باره امور عقیده برایتان بیان می‌دارد دروغ می‌شمارید؟ ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ﴾.

و آیا بهره خود را از قرآن تنها تکذیب کردن آن می‌کنید؟

آیا تکذیب کردن و دروغ انگاشتن را در زندگی خود بهره خود می‌سازید و آن را تنها چیزی می‌گردانید که برای خود به دست می‌آورید و برای آخرت خویش می‌اندوزید؟ چه بهره و چه اندوخته بدی!

هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، و شما بر سر دوراهه نامعلوم و نامشخص می‌ایستید، چه کار می‌کنید؟ آن گاه روند قرآنی، موقعیت به تصویر زدن الهامگرانه قرآنی را ترسیم می‌کند، تصویر زدن الهامگرانه‌ای که همه سایه‌روشنهای موقعیت را در پسوده‌های سریع گویائی به تصویر می‌زند، پسوده‌های سریعی که گویای همه چیزهای موجود در موقعیت، و همه چیزهای موجود در فراوی موقعیت، و همه چیزهایی است که پیام می‌دهد و الهام می‌بخشد.

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ. وَحَسْبُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾.

پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، (توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟). و شما در این حال می‌نگرید (و کاری از دستتان ساخته نیست). ما به او نزدیک‌تریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید.

نزدیک است صدای غرغره دم مرگ را بشنویم، چینه‌ها و چروکهای سیماها و چهره‌های هنگامه مرگ را

بدون شک و گمان و جدال و ستیز همه چیز درست به خدا حواله می‌گردد:

﴿وَأَعْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾.

ما به او نزدیک‌تریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید.

در اینجا جلال یزدان بدین موقعیت عظمت می‌بخشد، و شوکت حضور خدای سبحان و بزرگواری بر شکوه موقعیت می‌افزاید. خداوند جهان که در همه وقت و در همه آن حاضر است، ولی تعبیر قرآنی عقل و شعور را بیدار می‌سازد و متوجه این حقیقت می‌گرداند که مردمان از آن غافل می‌شوند. ناگهان گذشته از عجز و ترس و گسیختن از جهان و جهانیان و به درود همگان گفتن، بر مجلس مرگ، شوکت حضور یزدان سبحان، و عظمت و شوکت ایزد مٔان، سایه می‌اندازد.

در سایه این احساسهای ترسان و هراسان و غمناک و اسفناک، به مبارزه خواستنی طنین‌انداز می‌گردد، و هر سخنی را قطع می‌کند، و هر جدال و ستیزی را پایان می‌دهد:

﴿فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ: تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

اگر شما مطیع فرمان (یزدان) نمی‌باشید، اگر راست می‌گوئید (که خودتان مقتدر و توانا هستید) روح را بازگردانید.

اگر کار آن چنان است که شما می‌گوئید: حساب و کتابی و سزا و جزائی در میان نیست، و شما آزاد و رهائید، و مطیع فرمان یزدان نیستید، و از شما بازخواستی نمی‌گردد، پس پا جلو بگذارید و روح را برگردانید - روحی که به گلوگاه رسیده است - تا حساب و کتاب و سزا و جزائی که روح به سوی آن می‌رود گریبانگیر روح نشود. شما پیرامون روح هستید و می‌نگرید. روح به سوی دادگاهی بزرگ می‌رود و شما خاموش و درمانده نشست‌اید!

در اینجا هرگونه معذرتی، هرگونه بهانه‌ای، هرگونه دلیلی و حجّتی، هرگونه نیرنگ و چاره‌ای، و هرگونه جدال و ستیزی، سقوط می‌کند و باطل می‌شود و منقطع می‌گردد و به پایان می‌آید. فشار این حقیقت بر وجود

مشاهده کنیم، و غم و اندوه و به تنگنا افتادن را از لابلای این فرموده یزدان جهان احساس نماییم:

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ﴾.

پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، (توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟).

همچنین کمی مانده است نگاه عاجزانه را و هراس مایوسانه را در سیماها و چهره‌های حاضران از لابلای این فرموده ایزد مٔان ببینیم:

﴿وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ﴾.

و شما در این حال می‌نگرید (و کاری از دستانتان ساخته نیست).

در اینجا، و در این لحظه، که جان از کار دنیا پرداخته است، و جهان را به درود گفته است، و زمین را و آنچه را که در زمین است پشت سر خود گذاشته است، و در حال رویارویی با دنیائی است که آن را نمی‌شناسد و با آن سر و کار نداشته است، و هیچ کاری از کارهای این دنیا را نمی‌تواند انجام دهد، و کاری به دردش نمی‌خورد، مگر کاری که ذخیره کرده است و اندوخته است، و مگر چیزی که از خوبی یا بدی به دست آورده است.

در اینجا، و در این حال که روح می‌بیند و نمی‌تواند از آنچه می‌بیند سخن بگوید، و از کسانی که پیرامون او بوده‌اند و از چیزهائی که دور و بر او بوده‌اند، گسیخته است، تنها حاضران، لاشه او را می‌بینند، ولی چیزی را نمی‌بینند که روی می‌دهد، و کاری را هم نمی‌توانند بکنند، در اینجا و در این حال است که قدرت انسانها و دانش انسانها حیران و ویلان در این مرز می‌ایستد، و جولانگاه تلاش و کوشش انسان به پایان می‌آید!

حاضران در اینجا می‌دانند - و جدال و ستیزی هم نمی‌کنند - می‌دانند که ایشان درمانده درمانده‌اند، و دستشان از همه چیز کوتاه کوتاه شده است.

در اینجا پرده بر روی دیدن، و بر روی دانستن، و بر روی جنبیدن، فرو می‌افتد. و دیگر تمام!

در اینجا تنها قدرت الهی، و تنها علم الهی، باقی و برجا می‌ماند و بس. همه کارها تنها به خدا واگذار می‌شود، و

درد برادران یاران سمت راستیهایش را بدو می‌رساند. درودی که در این وقت به گوش می‌رسد چه درودِ تر و تمیز و خوش آیند و دوست داشتنی و گرمی‌ای است! آن هم در آن زمان که روح به گلوگاه رسیده است! با همچون درودی دل محضر آرامش می‌یابد و احساس انس و الفت در مصاحبت و همدمی با یاران دست راستیها را پیدا می‌کند، مصاحبت و همدمی‌ای که در آینده پیش می‌آید.

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ، فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ، وَ تَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ﴾.

و اما اگر (شخص محضر) از جمله تکذیب‌کنندگان و گمراهان (دست چپی) باشد، (همین که محضر مُرد) با آب جوشان از او پذیرائی می‌گردد، و به آتش دوزخ فرو انداختن و جای دادن در آن و سوزاندن بدان است. چه پذیرائی بدی! و چه جایگاه بدی است داخل آب داغ و جوشان! عذاب این آتش دوزخ چه عذاب سختی است! آب داغ و جوشان و عذاب آتش دوزخی که از دور آنها را می‌بیند، و می‌داند که قطعاً بدانها درمی‌افتد و گرفتار آنها می‌گردد!

هم اینک که موقعیت به اوج خود رسیده است، خاتمه روند این سوره با آهنگ ژرف و متینی درمی‌رسد:

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ. فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾.

قطعاً این (چیزهایی که در باره پیشگامان و سمت راستیها و سمت چپها گفته شد) عین واقعیت است. حال که چنین است، نام پروردگار خود را ورد زبان ساز (و سپاسگزار نعمتهای فراوان او باش، و به ستایش وی بپرداز).

بالا گرفتن یقین و اطمینان، و سنگینی آن در ترازوی حق سبحان، با واقعه‌ای که این سوره بدان آغاز گردیده است، به هم می‌رسند. و این سوره با چیزی پایان داده می‌شود که همچون یقین ثابتی و اطمینان قاطعی آن را پیام می‌دهد و می‌طلبد، و آن رو به خدا کردن با تسبیح و تقدیس و تعظیم و تکریم است ...

بشری سنگینی می‌کند، و انسان در برابر آن تاب و توان ایستادن نخواهد داشت، هرچند که انسان بدین هنگام هم بدون دلیل و برهان خودبزرگ‌بینی می‌کند و می‌ستیزد!

آن گاه روند قرآنی به بیان سرانجام و سرنوشت این روح می‌پردازد و به پیش می‌رود، سرانجام و سرنوشتی که از دور برای این روحی که به گلوگاه رسیده است، و به زندگی فانی پشت کرده است، و به زندگی باقی روی آورده است، و به سوی دادگاه بزرگی می‌رود که تکذیب‌کنندگان آن را تکذیب کرده‌اند، پدیدار و نمودار است:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ. وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ السِّمِينِ، فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ السِّمِينِ. وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ، فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ، وَ تَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ﴾.

و اما اگر (شخص محضر) از زمره پیشگامان مقرب باشد، همین که مُرد، بهره‌او راحت و آسایش و گل‌های خوشبو و بهشت پر نعمت است. و اما اگر از یاران سمت راستیها باشد، از سوی یاران سمت راستیها درودت باد! و اما اگر (شخص محضر) از جمله تکذیب‌کنندگان و گمراهان (دست چپی) باشد، (همین که محضر مُرد) با آب جوشان از او پذیرائی می‌گردد! و به آتش دوزخ فرو انداختن و جای دادن در آن و سوزاندن بدان است. در اول این سوره تصویرهایی از نعمتهای مقربان را دیدیم. در اینجا روح نشانه‌های نعمتهایی را می‌بیند که در انتظار او است، و آن راحت و آسایش، و گل‌های خوشبو و بهشت پر نعمت است. از خود واژه‌ها لطافت و شادابی و تر و تازگی می‌تراود، و سایه‌روشنهای راحت و آسایش خوش و شیرین را پرتوافکن می‌کند، و نعمتهای دل‌آرا و دل‌انگیز و انس و الفت ارزشمند و گرانقدر را به تصویر می‌کشد.

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ السِّمِينِ ...﴾.

و اما اگر از یاران سمت راستیها باشد ...

روند قرآنی بدو رو می‌کند و با او سخن می‌گوید ...

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة حديد مدنی و ۲۹ آیه است

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ
بُشْرَتُهُمْ أَلْيَوْمَ جَنَّتٌ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ يَوْمَ يَقُولُ الْمُتَفِقُونَ وَالْمُتَفَقِتُ لِلَّذِينَ
ءَامَنُوا أَنْظِرُوا نَافِثِينَ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا
فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُم بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ
الْعَذَابُ ﴿١٣﴾ ينادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ
أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ
اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿١٤﴾ فَأَلْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا
مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أَوْفَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَكُمْ وَمَنْ أَلَمِصِيرُ
﴿١٥﴾

سُورَةُ الْحَدِيدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾ لَهُ مُلْكُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾
هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾
هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ
عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ
السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ ﴿٤﴾ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ
﴿٥﴾ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ ﴿٦﴾ ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ
مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾
وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِمُنَافِقَةٍ وَقَدْ
أَخَذْتُمْ مِيثَاقَكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ
ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ
لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٩﴾ وَمَا لَكُمْ لَا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ
وَقُنْطَلٌ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقُنْطَلُوا
وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحَسَنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾ مَنْ ذَا
الَّذِي يَقْرُضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ وَهَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١١﴾

این سوره به طور کلی گروه مسلمانان را دعوت می‌کند
حقیقت ایمان خود را در خویشتن پیاده کنند. این حقیقتی
که با آن دلها و درونهای مسلمانان در بست متعلق به
دعوت خدا می‌گردد. مسلمانان نباید در راه دعوت به
سوی خدا از چیزی دریغ بدارند، و نباید در راه دعوت
به سوی خدا تنگچشمی کنند و کوتاهی ورزند... باید
جان و مال را صرف آن کنند. دلهايشان برای آن بتپد.
آنچه در درون دارند، و آنچه در بیرون دارند باید فدای
دعوت به سوی خدا گردد... این است حقیقتی که
مسلمانان هر چند روی زمین زندگی می‌کنند، در پرتو
آن ربانی می‌شوند و آسمانی می‌گردند. معیارها و
مقیاسهایشان معیارها و مقیاسهای خدا می‌شود،
ارزشهائی که بدانها می‌نازند و به سوی آنها سبقت
می‌گیرند، ارزشهائی خواهد بود که برابر معیارها و
مقیاسهای خدا ارج و بها داشته باشد. این همان حقیقتی
است که دلها را با حقیقت خدا آشنا می‌گرداند، و دلها از
یاد خدا کرش می‌برند و می‌لرزند و از هر سدّ و مانعی
و از هر جاذبه و کششی می‌گریزند که آنها را از
گریختن به سوی خدا بازدارد.

براساس این حقیقت بزرگ، این سوره گروه مسلمانان
را به بذل و بخشش جان و مال در راه خدا دعوت

می‌کند:

﴿أَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْقُضُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ. فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْقَضُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ، وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. هُوَ الَّذِي يُزِيلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتِ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ. وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَكْثَرُ عَظَمُ دَرَجَةٍ مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا. وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى. وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.﴾

به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید، و از چیزهایی ببخشید که شما را در آنها نماینده (خود در تصرف و جانشین دیگران در به دست گرفتن اموال) کرده است. زیرا کسانی که از شما ایمان بیاورند و (در راه خدا) بذل و بخشش کنند، پاداش بزرگی دارند. چرا نباید به خدا ایمان بیاورید؟ در حالی که پیغمبر، شما را (با دلائل قوی و معجزات روشن) برای ایمان به پروردگارتان دعوت می‌کند؟ (خداوند هم) از شما پیمان (فطری و کونی) گرفته است (و نشانه‌های ایمان آوردن به خود را در درونتان سرشته است و در بیرونتان به معرض تماشا گذاشته شده است) اگر خواهان ایمان آوردن هستید؟ خدا است که آیه‌های واضح و روشن را بر بنده خود نازل می‌گرداند تا شما را از تاریکی‌ها (ی‌جهالت و ضلالت برهاند، و) به نور (ایمان و هدایت) برساند. چرا که خدا نسبت به شما بسیار با محبت و دارای مهر فراوان است. چرا در راه خدا نباید ببخشید و خرج کنید، و حال این که (اموال شما امانتی بیش نیست و تا آخر در دست شما نمی‌ماند، و همه چیزهای) برجای مانده آسمانها و زمین به خدا می‌رسد؟ کسانی از شما که پیش از فتح (مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان

فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید.

(حدید/۷-۱۰)

این سوره براساس این حقیقت بزرگ، گروه مسلمانان را به خشوع و خضوع در برابر یاد خدا و در برابر حقّی فرامی‌خواند که خدا آن را نازل کرده است تا بذل و بخشش ثمره این خشوع و خضوع برخاسته از حقیقت ایمانی پیشین گردد:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ، وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ، فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ، فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.﴾

آیا وقت آن برای مؤمنان فرانسیده است که دلهایشان به هنگام یاد خدا، و در برابر حقّ و حقیقتی که خدا فرورستاده است، بلرزد و کرنش برد؟ شما همچون کسانی نشوید که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است، و دلهایشان سخت شده است، و بیشترشان فاسق و خارج (از حدود دین خدا) گشته‌اند. (حدید/۱۶)

همچنین این سوره ارزشهای دنیا را در کفه‌ای از ترازوی حقّ، و ارزشهای آخرت را در کفه دیگر ترازوی حقّ می‌گذارد، و گروه مسلمانان را دعوت می‌کند کفه برتر را برگزینند، و به سوی ارزش ماندگار و سرمدی سبقت بگیرند:

﴿إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ، كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ، ثُمَّ يَهِيجُ فَرَّاهُ مُصْفَرًّا، ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا. وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ، وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ. وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ. سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ

الْعَظِيمُ ﴿

نهاده‌اند. در میان همچون مردمانی کسانی بوده‌اند که هنوز حقیقت بزرگ ایمان را درک و فهم نکرده‌اند، و با این حقیقت نزیسته‌اند و برای این حقیقت نزیسته‌اند، بدان گونه که آن گروه پیش‌تازِ پیشگامِ خالص و مخلص خدا زیسته‌اند. تکالیف و وظائف مالی و جانی بر آنان سنگینی می‌کرده است، و معیارها و مقیاسها و ارزشهای دنیا و زینت و زر و زیور آن ایشان را گول زده است و مغرور کرده است، و نتوانسته‌اند خود را از دعوت دنیا و گول زدن آن برهانند و به دور گردانند.

این سوره مخصوصاً این افراد را فریاد می‌دارد با آن فریادهای الهام‌بخش و پیام‌آوری که نمونه‌هایی از آنها را قبلاً ذکر کردیم، تا ارواح خود را از آن کمندها و بندها و جاذبه‌ها و کششها برهانند و به دور گردانند، و ارواحشان را به سوی حقیقت ایمانی بزرگ اوج دهند و به سطح آن برسانند، حقیقت ایمانی بزرگی که همه ارزشهای زمین در برابر آن کوچک و ناچیزند، و همه سدها و مانعها در حرارت و گرمی آن ذوب می‌گردند و از میان به در می‌روند!

آنجا طائفه دیگری بودند - جدای از اینان و آنان - آنان طائفه منافقان بودند، منافقانی که با مسلمانان آمیخته بودند و از ایشان تشخیص داده نمی‌شدند. این گروه مخصوصاً وقتی پدیدار گردیدند که اسلام قوی و چیره گردید. منافقان مجبور شدند خود را پنهان و نهان دارند و گوشه‌گیری کنند. ولی دل‌هایشان آلوده بود. دل‌هایشان خالص و مخلص نبود، و در انتظار فرصتها نشسته بودند، و با سیلاب فتنه‌ها می‌رفتند. اینان کسانی که این سوره سرنوشت ایشان را در روزی به تصویر می‌کشد که از مسلمانان جدا می‌شوند و از مؤمنان فاصله می‌گیرند:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ. بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا. ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا: انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ. قِيلَ: ازْجِعُوا وَرَاءَكُمْ

بدانید که زندگی دنیا تنها بازی، سرگرمی، آرایش و پیرایش، نازش در میان همدیگر، و مسابقه در افزایش اموال و اولاد است و بس. دنیا همچون باران است که گیاهان آن، کشاورزان را به شگفت می‌آورد، پس گیاهان رشد و نمو می‌کنند، و بعد زرد و پژمرده می‌شوند، و آن گاه خرد و پریز می‌گردند. در آخرت عذاب شدیدی (برای دنیاپرستان) و آمرزش و خشنودی خدا (برای خداپرستان) است. اصلاً زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست. بر یکدیگر پیشی بگیرید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمان و زمین است. برای کسانی آماده شده است که به خدا و پیغمبرانش ایمان داشته باشند. این، عطاء خدا است، و آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد، و خدا دارای عطاء بزرگ و فراوان است. (حدید/۲۰ و ۲۱)

در کنار همگانی بودن دعوت همیشگی به سوی آن حقیقت، از روند سوره پیدا است که حالتی را چاره‌جویی می‌کند که در میان گروه مسلمانان جامعه مدینه روی داده است، در آن مدت از زمان که از سال چهارم هجری تا زمان بعد از فتح مکه را دربر می‌گیرد. در کنار پیش‌تازانِ پیشگامِ مهاجران و انصار، کسانی که زیباترین نمونه‌ای بوده‌اند که انسانها آن را شناخته‌اند، زیباترین نمونه‌ای بوده‌اند در پیاده کردن حقیقت ایمان در ذات خودشان، و در بذل و بخشش و فداکاری با جان و مال خود، با خلوص شگفتی، و از خودگذشتگی کاملی، و با رهائی از کمندها و بندهای زمین، و نجات از مناطق و نواحی غریزه، و از سدها و مانعهای بازدارنده راه به سوی خدا، در کنار این گروه ممتاز و منحصر، گروه دیگری در آنجا در میان جماعت مسلمانان بوده‌اند که در این سطح ایمانی خالص و والا قرار نداشته‌اند، به ویژه بعد از فتح مکه، بدان هنگام که اسلام پخش و نمایان گردیده است و مردمان دسته دسته و گروه گروه اسلام را پذیرفته‌اند و بدان گردن

کافران، عوضی و غرامتی پذیرفته نمی شود. جایگاه شماها آتش دوزخ است. دوزخ سرپرستان است (و پناهگاهی جز آن ندارید) و چه بد سرنوشتی و چه بد جایگاهی است! (حدید/۱۲-۱۵)

گذشته از این منافقان، در جزیره العرب اهل کتاب یهودی و مسیحی باقی مانده بودند. این سوره به قسمتهائی از احوال و موضعگیریهای گذشته ایشان و حاضر آن زمان آنان اشاره می کند. مثل اشاره ای که پیش از این به سنگین دلی ایشان شد، در آن هنگام که مسلمانان بر حذر می گردند از این که مثل اهل کتاب سنگین دل باشند:

﴿وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾.

و آنان همچون کسانی نشوند که برایشان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است، و دلایشان سخت شده است.

(حدید/۱۶)

این اغلب اشاره به یهودیان است . . . همچنان که به مسیحیان هم در نزدیکی پایان این سوره در این فرموده خداوند بزرگوار اشاره می شود:

﴿ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ، وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ. فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا. فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ، وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾.

سپس به دنبال نوح و ابراهیم (و انبیاء پیشین و همعصر با ایشان) پیغمبرانی را روانه کردیم و به دنبال همه آنان، عیسی پسر مریم را فرستادیم و بدو انجیل عطاء نمودیم، و در دل پیروان عیسی مهر و عطوفت (مسلمانان) را قرار دادیم. پیروان او رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند (و بر خویشتن نذر و واجب

فَالْتَمِسُوا نُورًا. فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ، يُنَادُوهُمْ: أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ! وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ، حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ، وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ. فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، مَا أَوْكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ. وَيَسَّ الْمُسِيرُ﴾.

روزی مردان مؤمن و زنان مؤمن را خواهی دید که (به سوی بهشت حرکت می کنند و) نور (ایمان و اعمال خوب) ایشان، پیشاپیش آنان و در سمت راستشان در تالاول و درخشش است (و فرشتگان بدیشان مبارک باد می گویند و می فرمایند: مژده باد! که امروز به بهشتی درمی آئید که در زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها جاری است و جاودانه در آنجا بسر می برید و می مانید. پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ، این است (خوش باشید). روزی مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان می گویند: (با شتاب به سوی بهشت حرکت نکنید و) منتظرمان بمانید تا از نور شما فروغ و پرتوی (به ما بتابد و از آن) استفاده کنیم! بدیشان گفته می شود: به عقب برگردید (و مجدداً به دنیا بروید) و نوری به دست بیاورید! در این حال ناگهان دیواری میان آنان زده می شود که دری دارد. داخل آن (که به طرف مؤمنان است) رو به رحمت است (که بهشت و نعمت سرمدی است) و خارج آن (که به طرف منافقان است) رو به عذاب است (که دوزخ و نقت ابدی است). منافقان، مؤمنان را فریاد می دارند، مگر ما (در دنیا) با شما نبودیم؟ می گویند: بلی! ولیکن (با نفاق) خویشتن را گرفتار بلا کردید، و چشم به راه (مرگ پیغمبر، و نابودی مسلمانان، و برچیده شدن اسلام) ماندید و (در باره حقایق دعوت پیغمبر و قرآن و وجود معاد و رستاخیز) شک و تردید ورزیدید، و آرزوها و پندارها شما را گول زد تا این که فرمان خدا (دائر بر مرگتان) در رسید، و اهریمن (بدکاره و نفس امّاره) فریبکار، شما را در باره خدا فریب داد. پس امروز، هم از شما، و هم از

نموده بودند). اما آنان چنان که باید آن را مراعات نکردند. ما به کسانی که از ایشان (به محمد) ایمان آوردند پاداش درخورشان را دادیم، ولی بیشترشان (از راه راست منحرف و) خارج شدند (و سزای اعمال بد خود را دیدند). (حدید/۲۷)



از آنجا که مدار این سوره بر تحقق بخشیدن حقیقت ایمان در دل، استوار است، و بیشتر می‌خواهد فروتنی و پرهیزگاری و بیکرنگی و از خود گذشتگی و بذل و بخشش و فداکاری را که از این حقیقت برمی‌جوشند، در دل جایگزین و مستقر گرداند، این سوره به راه خود در استقرار بخشیدن این حقیقت در دل و درون کسانی ادامه می‌دهد که این حقیقت با آنان رویاروی شده است، - و این گونه کسان در همه جوامع اسلامی یافته می‌شوند - با روش مؤثری این حقیقت به دلها و درونها انداخته می‌شود، روشی که بسیار همگون با روش سوره‌های مکی است. لبریز از انگیزه‌هایی است که دارای آهنگ دلربا و دلچسب است و عقل و خرد را می‌ریاید و احساس را برمی‌انگیزد و برانگیخته می‌دارد!

سراغاز این سوره، به ویژه مجموعه آهنگهایی که دارای تأثیر بسیار است، با مجموعه‌ای از صفات یزدان سبحان با دل انسان روبرو می‌گردد. در این مجموعه خداشناسی همراه با پیام دادن به خلوص داشتن با خدا است، پیام دانی که دلربا و دلچسب است، و از پی بردن به الوهیت یگانه، و سیطره مطلق این الوهیت یگانه بر هستی، و برگشت هر چیزی در پایان گشت و گذار به سوی او، و علم و اطلاع او از رازهای دلها و نهانیهای سینه‌ها، و رو کردن هر چیزی بدو با پرستش و تسبیح و تقدیس، برمی‌خیزد و نشأت می‌گیرد:

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. هُوَ الَّذِي خَلَقَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا، وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. يُوجِبُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوجِبُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، وَهُوَ عَلَيْهِمْ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

هر آنچه در آسمانها و زمین است، خدای را تسبیح و تقدیس می‌کنند (و با کرنش و پرستش رضای او را می‌جویند) و خدا چیره کاردان است. مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است، و او زنده می‌گرداند و می‌میراند، و بر هر چیزی توانا است. او پیشین و پسین و پیدا و ناپیدا است، و او آگاه از همه چیز است. او است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید و سپس بر تخت (فرمانروائی کائنات) قرار گرفت. و او می‌داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می‌شود، و چه چیز از آسمان پائین می‌آید و بدان بالا می‌رود. و او در هر کجا که باشید، با شما است. و خدا می‌بیند هر چیزی را که می‌کنید. مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن او است، و همه کارها بدو برگردانده می‌شود. او شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌گرداند (و گاهی از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید، و گاهی از روز می‌کاهد و بر شب می‌افزاید، و نور و ظلمت را به دنبال هم آهسته و آرام روان می‌دارد) و او از انسانها و رازهای سینه‌ها مطلع و باخبر است. (حدید/۱-۶)

این سراغاز خودش و با آهنگهایش، کافی است که از یک سو دلها را سخت تکان بدهد، و به دلها ترس و هراس و لرزش و چندش بیندازد، و از دیگر سو عشق و علاقه زیادی از خلوص نسبت به خدا و پناه بردن بدو، و نجات از سدها و مانعها و بارهای سنگینی که مانع پاسخ به ندای رهایی از تنگچشمی در بذل جان و مال می‌شوند، به دلها بیندازد. گذشته از چنین سراغازی، خود روند سوره دربرگیرنده بسیاری از انگیزه‌هایی است که در لابلای چنان ندائی قرار می‌گیرند و آن را

و اندوه، و با سود و نفع و خوشی و آسایش، رویاروی می‌شود. نباید هیچ علت و سببی، و هیچ شرائط و ظروفی، و هیچ حادثه و رخدادی را شریک و انباز خدا بکند. چه همه اینها برابر قضا و قدر معلوم و برای مدت زمان مشخص است. همه کارها سرانجام به سوی خدا برمی‌گردد و بدو حواله می‌شود.



روند این سوره در پرداختن به موضوعات خود، در دو مرحله انجام می‌گیرد. مرحله اول را در سرآغاز این سخن ذکر کردیم، و بندها و بخشهای زیادی از مرحله دوم در لایبای روند این سوره آمده است. این دو مرحله با یکدیگر پیوند دارند و پیوسته با یکدیگر به پیش می‌روند. ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم، تا با روند این سوره به پیش برویم و به شرح و بسط بنشینیم.



﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا، وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. يُوجِبُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوجِبُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

هرآنچه در آسمانها و زمین است، خدای را تسبیح و تقدیس می‌کنند (و با کرنش و پرستش رضای او را می‌جویند) و خدا چیره‌کاران است. مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است، و او زنده می‌گرداند و می‌میراند، و بر هر چیزی توانا است. او پیشین و پسین و پیدا و ناپیدا است، و او آگاه از همه چیز است. او است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید و سپس بر

در موارد گوناگونی تأیید و تأکید می‌کنند، مثل این تصویر درخشان و روشن از مردان مؤمن و زنان مؤمن:

﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾.

نور (ایمان و اعمال خوب) ایشان، پیشاپیش آنان و در سمت راستشان در تالاول و درخشش است. (حدید/۱۲)

و مثل آن تصویری که ناچیزی زندگی دنیا و معیارها و مقیاسهای آن را در کنار معیارها و مقیاسهای آخرت و کارهای بزرگی که در آن صورت می‌پذیرد، نشان می‌دهد.

همچنین پسوده دیگری به میان آمده است که دلها را به حقیقت چیره قضا و قدر بر سراسر هستی برمی‌گرداند:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا. إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. لِكُنْ لَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ. وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. الَّذِينَ يَخْلَوْنَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ، وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾.

هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر این که پیش از آفرینش زمین و خود شما، در کتاب بزرگ و مهمی (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است. این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان به در رفته است، و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است. هرکس که (از این فرمان) روی‌گردان شود (به خدا زیبایی نمی‌رساند) چرا که خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است. (حدید/۲۲-۲۴)

این پسوده چنان می‌کند که نفس انسان در برابر خیر و خوبی یا شر و بدی از جای به در نرود و آرامش خود را حفظ کند، در راهی که به سوی خدا در پیش گرفته است. در برابر ترس و هراسی که پیش می‌آید خود را نیازد، و در وقت شادی و رفاه سرمست و مغرور نگردد. بداند که در مسیر زندگی، با زیان و ضرر و غم

الحکم

هرآنچه در آسمانها و زمین است، خدای را تسبیح و تقدیس می کنند (و با کرنش و پرستش رضای او را می جویند) و خدا چیره کاردان است.

این گونه، نصّ ارزشمند قرآنی در سرآغاز این سوره به راه می افتد. همه اقطار و نواحی و زوایای هستی، هم‌آوا به تسبیح و تقدیس خدا می پردازند، و هر چیزی که در آسمانها و زمین است ورد تسبیح و تقدیس را زمزمه می کند. هر دلی که باز باشد، و با پرده های فنا و نابودی پوشیده نشده باشد، این زمزمه تسبیح و تقدیس را می شنود... هیچ نیازی بدین نیست که نصّ قرآنی را از مدلول و مفهوم ظاهری به دور داریم. چه این را خداوند بزرگوار می فرماید، و این ما را بس. ما چیزی راست تر از آنچه خدا در باره سرشت این جهان و ویژگیهای آن می فرماید، سراغ نداریم... خدا که می فرماید:

﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

هرآنچه در آسمانها و زمین است، خدای را تسبیح و تقدیس می کنند.

قطعاً همین طور است و:

﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

دیگر نه تأویلی دارد و نه تعدیلی! از این سخن باید بدانیم هرآنچه در آسمانها و زمین است، دارای روح است. در پرتو این روح، با تسبیح و تقدیس رو به خدا می کند و رو به خدا می رود. این نزدیک ترین نظریه است که احادیث صحیح آن را تصدیق و تأیید می فرماید. همچنین تجارب برخی از دلها در لحظات صفا و پاکی و درخشش و تابش خود، و در لحظات تماس با حقیقت نهفته در چیزها، حقیقتی که در فراسوی شکلها و نمادهای ظاهری است، همین امر را تصدیق و تأیید می کنند.

در قرآن مجید آمده است:

﴿يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ﴾.

ای کوهها و ای پرندگان با او (در تسبیح و تقدیس خدا)

تخت (فرمانروائی کائنات) قرار گرفت. و او می داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می شود، و چه چیز از آسمان پائین می آید و بدان بالا می رود. و او در هر کجا که باشید، با شما است. و خدا می بیند هر چیزی را که می کنید. مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن او است، و همه کارها بدو برگردانده می شود. او شب را در روز، و روز را در شب داخل می گرداند (و گاهی از شب می کاهد و بر روز می افزاید، و گاهی از روز می کاهد و بر شب می افزاید، و نور و ظلمت را به دنبال هم آهسته و آرام روان می دارد) و او از انسانها و رازهای سینه ها مطلع و باخبر است.

این سرآغاز الهام بخش برگزیده، و چیزهایی که در خود از ویژگیهای الوهیت کارآ و مؤثر و نوآفرین و زیبانگاری که همه چیز را آفریده است، و محیط بر همه چیز و مراقب و محافظ همه چیز و مطلع و آگاه از همه چیز را در خود گردآوری کرده است، و چیزهایی را که از ابداعات دست قدرتمند نشان می دهد، در آن حال که در نواحی آسمانها و زمین به چرخش و گردش درآمده است، و آهسته و آرام به نهانیهای سینه ها و پنهانیهای دلها خزیده است، و از بالا بالاها بر هستی و آنچه در آن است می نگرد و همه چیز را و همه کس جهان را و رانداز می کند، این سرآغاز الهام بخش برگزیده، گوشه دلها را می گیرد و دلها را سخت تکان می دهد و دلها را فرومی گیرد، در همان حال که دلها را در سراسر هستی به چرخش و گردش می برد، و دلها جز خدا را نمی یابند، و جز خدا را نمی بینند، و جز خدا را احساس نمی کنند، و هیچ جایی را سراغ ندارند تا از دست قدرت خدا بدانجا بگریزند، و هیچ مخفیگاهی را نمی یابند تا از علم و اطلاع خدا خود را نهان کنند و در آنجا دور از چشم خدا باشند، و هیچ محل رجوع و برگشتی نمی یابند تا بدان رجوع کنند و برگردند جز ذات خدا، و هیچ جیتی را پیدا نمی کنند تا آن را در پیش بگیرند مگر جیتی که رو به سوی ذات بزرگوار پروردگار دارد:

﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ﴾

هما آوا و هم آواز شويد. (سبا/۱۰)
 كوها و همچنين پرندها با داود هما آوا و هم آواز
 می شود! در حديث آمده است: مسلم در صحيح خود از
 جابر پسر سمره روايت کرده است كه پيغمبر خدا ﷺ
 فرموده است:
 (إِنَّ مَكَّةَ حَجْرًا كَانَ يُسَلَّمُ عَلَى لِيَالِي يُعْتُ. إِنْ لَأَعْرِفُهُ
 الْآنَ).

«در مكّه سنگی است وقتی كه مبعوث گردیدم شبها بر
 من سلام می كرد. من هم اکنون آن را می شناسم».
 ترمذی - با سندی كه دارد - از علی پسر ابوطالب - كَرَّمَ
 اللَّهُ وَجْهَهُ - روايت کرده است كه گفته است: در مكّه با
 پيغمبر خدا بودم. هيچ درختی و هيچ كوهی نبود كه با او
 روياروي گردد، مگر اين كه می گفت: «سلام بر تو ای
 رسول خدا». بخاری - با سندی كه دارد - از انس پسر
 مالك روايت کرده است كه گفته است: «پيغمبر
 خدا ﷺ بر نهال درخت خرمايی تكيه می زد و خطبه
 می خواند و سخنرانی می كرد. وقتی كه برای او منبر
 ساختند و بالای آن خطبه خواند و سخنرانی كرد، آن
 نهال خرما به ناله درآمد بسان ناله شتر ماده. پيغمبر
 پائين آمد و بر آن نهال دست كشيد، و نهال آرام
 گرفت».
 آیات قرآنی زياد و صریحی در بيان اين حقیقت جهانی
 داریم:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْأَطْيَرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ﴾.
 (ای پيغمبر!) مگر نمی دانی كه همه کسانی و همه
 چیزهائی كه در آسمانها و زمین بسر می برند، و
 جملگی پرندگان در حالی كه (در هوا) بال گسترده اند،
 سرگرم تسبیح (خدا و فرمانبر اوامر) او هستند؟! همگی
 به نماز و تسبیح خود آشنایند (و برابر فرمان تكوینی یا
 تشریعی، و یا الهام الهی، به وظیفه خویش در زندگی
 آگاهند، و به زبان قال یا حال بیانگر عظمت و جبروت
 پروردگار و نمایانگر قدرت و حكمت آفریدگارانند).

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي
 الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَ
 الشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ﴾.

آیا ندیده ای و ندانسته ای كه تمام کسانی كه در آسمانها
 بوده و همه کسانی كه در زمین هستند، و خورشید و
 ماه و ستاره ها و كوها و درختان و جانوران و
 بسیاری از مردمان، برای خدا سجده می برند (و به
 تسبیح و تقدیس او مشغول و سرگرمند؟). (حج/۱۸)
 ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ
 تَسْبِيحَهُمْ﴾.

هیچ موجودی نیست مگر اين كه (به زبان حال یا قال)
 حمد و ثنای وی می گویند، ولی شما تسبیح آنها را
 نمی فهمید. (۱)

ديگر علتی ندارد اين نصوص صریح را تأویل كرد تا با
 مقرّرات و مشخصاتی موافق درآيند كه ما قبلاً برای
 سرشت اشیاء تعيين کرده ایم و در نظر گرفته ایم بدون
 اين كه نظریه ها و برداشتهای ما برگرفته از اين قرآن
 باشد. چه همه مقرّرات و مشخصات ما درباره هستی، و
 همه تصوّر ها و اندیشه های ما در باره جهان، لازم است
 پیش از هر چیز از مقرّرات و قوانین آفریدگار اين
 هستی، و از نیستی به هستی آورنده اين جهان،
 سرچشمه بگیرد و برگرفته بشود.
 ﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

و خدا چیره کار به جا است.
 تسبیح و تقدیسی كه همه چیزهای موجود در آسمانها و
 زمین برای خدا انجام می دهند، فرع عزّت غالب و
 حكمت بالغ خدا است. چه خدا با قدرت خود هر چیزی
 را می پاید و از هر چیزی محافظت می نماید، و هر
 چیزی را برابر حكمت خود می آفریند و در جایگاه لازم
 خود قرار می دهد.



هنوز دل انسان از فیض و برکت این نصّ، و از جشن جهان هستی تسبیحگوی آفریدگار خود در آسمانها و زمین، به خود نمی آید که روند قرآنی کوچ جدیدی را در ملکوت آسمانها و زمین می آغازد:

﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است، و او زنده می گرداند و می میراند، و بر هر چیزی توانا است.

هرچه در آسمانها و زمین است به تسبیح و تقدیس خدا می پردازد، خدائی که مالک آسمانها و زمین است، و هیچ گونه شریک و انبازی در مالکیت و حاکمیت خود ندارد. تسبیح و تقدیس که از سوی همه اشیاء جهان می شود، تسبیح و تقدیس بنده برای مالک منحصر به فردی است که زنده می گرداند و می میراند. حیات را می آفریند و مرگ را می آفریند. برای هر زنده ای حیات را و ممات را مقدّر می نماید. دیگر چیزی جز قضا و قدر او وجود ندارد.

سرشت حیات همیشه راز بوده است و راز می ماند. مصدر حیات نیز راز بوده است و راز می ماند. کسی نمی تواند بگوید حیات از کجا آمده است، و چگونه آمده است. گذشته از این که کسی به درستی نمی داند حیات چیست. نصّ قرآنی می گوید: خدا است که زنده می گرداند. خدا است که حیات به زنده می بخشد. کسی نمی تواند منکر این بشود و غیر آن را ثابت بکند. مرگ هم پسان حیات راز سر به مهری است. کسی سرشت مرگ را نمی داند، و کسی نمی تواند منکر این بشود و غیر آن را ثابت بکند. زیرا کسی که بخشنده حیات نمی باشد نمی تواند آن را بازپس بگیرد... هم این و هم آن جزو مظاهر و نمادهای مالکیت و حاکمیت مطلقه خدا در آسمانها و زمین است و زنده می گرداند و می میراند...

﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

او بر هر چیزی توانا است.

خدا بر هر چیزی توانا است... کوتاه و مختصر و بدون

حدّ و مرز و قید و بند. چه مشیت مطلقه بدون حدّ و مرز و قید و بند به پیش می رود، و بدانچه بخواهد تعلّق گیرد تعلّق می گیرد آن گونه که بخواهد. هر قید و بندی که عقل بشری با منطق بشری برای این مشیت تصوّر کند، هر نوع و هرگونه که باشد، باطل و پوچ است، و از سرشت عقل محدود بشری سرچشمه می گیرد! مشیت قوانین و سنی را که برای هستی برمی گزیند، این گزینش داخل در حقیقت آزادی مشیت است و نه قیودی دارد و نه حدودی. مشیت است که این قوانین و سنن را آزادانه برمی گزیند. مشیت است که این قوانین و سنن را در جهان به کار می اندازد بدون این که خودش مقید به این قوانین و سنن بوده و محصور در دایره این قوانین و سنن باشد. مشیت در فراسوی این قوانین و سنن قرار دارد و همیشه از اختیار و گزینش مطلق و مستمرّ برخوردار است.

قرآن بدین حقیقت عنایت زیادی دارد، و در هر مناسبتی از این حقیقت به صراحت سخن می گوید، به گونه ای که بیانگر آزادی مشیت از هرگونه قید و بندی است حتّی از قید و بند کاری که مشیت خودش آن را انجام می دهد. تا این حقیقت، واضح و آشکار بماند، و تصوّر آن غیر آلوده پیش چشم باشد. برای مثال خداوند به اهل بهشت وعده خلود و جاودانگی داده است، و به دوزخیان نیز وعده خلود و جاودانگی داده است، و این وعده از مشیت صادر گردیده است، ولی با وجود این خداوند مشیت را آزاد گذاشته است، و بیرون از دایره خود این وعده قرار داده است، در حالی که این وعده را خود مشیت داده است و آن را برگزیده است و خواسته است. در باره بهشتیان و در باره دوزخیان فرموده است:

﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ...﴾.

بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ جاودانه می مانند تا آن گاه که آسمانها و زمین (آنجا) برپا است،

مگر این که خدای تو بخواهد. (هود ۱۰۷ و ۱۰۸)

کار به همین منوال و بر این روال است در هر کجا که همچون مناسبتی پیش آمده باشد. منطق عقل بشری و مقررات عقل بشری در این جولانگاه فرصت پرواز ندارد. بر عقل بشری واجب است که همه مقررات خود را از این قرآن دریافت دارد، نه از سرچشمه دیگری جز این قرآن.

بدین خاطر برای دل بشری از لابلای این آیه، سلطه و قدرت مطلق خدا جلوه گر می آید، سلطه و قدرت مطلق خدا در ملک و مملکت خودش، ملک و مملکتی که کسی و چیزی در آن شریک و انباز خدا نیست، و چنین ملک و مملکتی با تسبیح و تقدیس رو به خدا می کند و رو به خدا می رود، و حق هم همین است که رو به خدا کند و رو به خدا رود و به تسبیح و تقدیس او بپردازد.



هنوز دل از تصوّر این حقیقت نمی پردازد، حقیقت بزرگی که وجود انسان را لبریز و سرریز می کند، حقیقت دیگری سر می رسد که چه بسا بزرگ تر و نیرومندتر از حقیقت پیشین باشد. این حقیقت که هیچ چیزی در این هستی در اصل وجود ندارد. وجود یگانه حقیقی یزدان سبحان است و بس. بدین خاطر خدا محیط بر هر چیزی است و مطلع و آگاه از هر چیزی است:

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

او پیشین و پسین و پیدا و ناپیدا است، و او آگاه از همه چیز است.

«اول» است، پس چیزی پیش از او نیست. «آخر» است، پس چیزی بعد از او نیست. «ظاهر» است، پس چیزی بالای او نیست. «باطن» است، پس چیزی پائین او نیست. . . . اول و آخر، کلّ حقیقت زمان را دربر می گیرد. ظاهر و باطن کلّ حقیقت مکان را دربر می گیرد. این دو حقیقت هم مطلق هستند. دل انسان می نگرد، وجودی برای چیزی جز برای خدا نمی یابد. ارکان و اصول هستی برای خدا ثابت است و بس.

دیگران در اصل هستی ندارند. حتی وجود خود این دل وجود پیدا نمی کند مگر این که از وجود خدا یاری بطلبد. وجود الهی وجود حقیقی است، وجودی که هر چیزی وجود خود را از او به دست می آورد و از او می یابد. این حقیقت، حقیقت نخستینی است که هر چیزی از او حقیقت خود را به دست می آورد و از او می یابد، و جز این حقیقت نخستین، حقیقت ذاتی و خودی در سراسر گستره هستی وجود ندارد. . . .

﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

او آگاه از همه چیز است.

او از همه چیز آگاه است، آگاهی حقیقی کامل. حقیقت هر چیزی از حقیقت الهی وجود پیدا می کند و از آن صادر می گردد. در این صورت هر چیزی غرق در علم لدنی خدا است، و آگاهی خدا آن را دربر گرفته است، آن علم و آگاهی ای که کسی در نوع و صفت و طریقه آن شرکت نمی کند و به گرد آن هم نمی رسد، علم و آگاهی بشری هر اندازه هم با ظواهر پدیده ها آشنائی پیدا کرده باشد و پیشرفت داشته باشد!

هنگامی که این چنین حقیقت بزرگی در دلی جایگزین بشود، کی چنین دلی به چیزی در این جهان جز یزدان سبحان اهمّیت می دهد؟ وقتی که می داند هیچ چیزی نه حقیقت و نه وجود دارد - حتی آن دل خودش نه حقیقت و نه وجود دارد - مگر آن حقیقت و آن وجودی که از آن حقیقت بزرگ برمی گیرد، و هر چیزی وهم و گمان و از میان رونده است، چرا که نخواهد بود و باقی نخواهد ماند جز ذات خدائی که در همه ارکان و اصول بودن و ماندن منحصر به فرد است.

استقرار این حقیقت در دلی، آن دل را تکه ای از این حقیقت می سازد! و اما دل پیش از این که بدین استقرار برسد، این آیه قرآنی برایش بس است تا به تدبّر و تفکر و تصوّر مفهوم و مدلول آن بنشیند، و بکوشد تا بدین مفهوم و مدلول یگانه برسد. این کار چنین دلی را بس است.

متصوّف به بدین حقیقت اساسی بزرگ چنگ زده اند، و با

او است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید و سپس بر تخت (فرمانروائی کائنات) قرار گرفت. و او می‌داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می‌شود، و چه چیز از آسمان پائین می‌آید و بدان بالا می‌رود. و او در هر کجا که باشید، با شما است. و خدا می‌بیند هر چیزی را که می‌کنید. مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن او است، و همه کارها بدو برگردانده می‌شود. او شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌گرداند (و گاهی از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید، و گاهی از روز می‌کاهد و بر شب می‌افزاید، و نور و ظلمت را به دنبال هم آهسته و آرام روان می‌دارد) و او از انسانها و رازهای سینه‌ها مطلع و باخبر است.

حقیقت آفرینش آسمانها و زمین، حقیقت بر تخت فرمانروائی کائنات قرار گرفتن و حفاظت از آن را بر عهده گرفتن، حقیقت علم و آگاهی از خود اشیاء این آفریده‌ها، حقیقت بودن با هر کسی هر کجا که باشد، حقیقت برگشت امور به یزدان یگانه، و حقیقت گرداندن امور جهان و دست‌اندرکار بودن دقیق یزدان در کل کیهان، و علم و آگاهی یزدان از آنچه در سینه‌ها می‌گذرد... همه این حقائق برجوشیده از آن حقیقت نخستین است... ولیکن عرضه این حقائق در این جولانگاه جهانی، آهنگها و سایه‌روشنهائی بدان حقائق در دل انسان عطا می‌کند... آسمانها و زمین با این دل رویاروی می‌گردد و آن را با بزرگی و سترگی و جلالت و عظمت و هماهنگی و زیبایی خود، به ترس و هراس می‌اندازد. همچنین آسمانها و زمین با دقت نظم و نظام خود، و با استمرار پدیده‌ها و نمادهای خود، و با سر و سامان حرکات خود، با این دل رویاروی می‌شود و آن را به هراس می‌افکند و می‌ترساند. گذشته از این، همه اینها آفریده‌هائی از آفریده‌های یزدان بسان دل انسان هستند، و دل انسان با آنها پیوند خانوادگی و انس و الفت خویشاوندی دارد. آنها بر تارهای دل آهنگهای الهی را می‌نوازند، وقتی که دل بدانها می‌گراید و توجه می‌نماید، و بدانها گوش فرامی‌دارد،

آن حیران و در آن ویلان شده‌اند. راه‌های گوناگونی را به سویش پیموده‌اند. برخی از آنان گفته‌اند: ما خدا را در هر چیزی که در جهان هستی است مشاهده می‌کنیم. بعضیها گفته‌اند: آنان خدا را در فراوی هر چیزی که در جهان هستی است می‌بینند. برخیها هم گفته‌اند: آنان خدا را می‌بینند و چیزی غیر از او را در جهان هستی نمی‌بینند... همه اینها سخنانی است که اگر از ظاهر واژه‌های قاصر از بیان در این میدان بگذریم، بدان حقیقت اشارت دارند. اما عیبی که از آنان گرفته می‌شود - چکیده و مختصر - این است که آنان در سایه این تصور و جهان‌بینی به زندگی اهمّیت نداده‌اند و بدان توجه نکرده‌اند. در حالی که اسلام با توازن مطلق خود و با اعتدال کامل خویش از دل انسان می‌خواهد این حقیقت را درک و فهم بکند و با آن زندگی کند و برای آن زندگی کند، بدان هنگام که کار خلافت را در زمین انجام می‌دهد، و همه مقتضیات خلافت را بجای می‌آورد و مراعات می‌دارد، از قبیل: اهمّیت دادن و توجه نمودن به زندگی و بدان عنایت داشتن، و تلاش و کوشش و جهاد و رزمیدن و جنگیدن در راه پیاده کردن و تحقق بخشیدن برنامه یزدان در زمین... چرا که همه اینها ثمره و نتیجه تصور آن حقیقت است، تصور هماوا و هماهنگ با فطرت انسان و با فطرت جهان، آن گونه که خدا آن دو را آفریده است.



روند قرآنی بعد از بیان آن حقیقت بزرگ، بیان می‌کند که چگونه حقائق دیگر جهان از آن حقیقت برجوشیده است و سرچشمه گرفته است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا. وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَا كُنْتُمْ. وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. يُوجِبُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوجِبُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

نظارت بر آن و حفاظت از آن است... همان گونه که بیان کردیم. تأویل در اینجا از برنامه‌ای خارج نمی‌گردد که کمی پیش بدان اشاره نمودیم. زیرا از مقررات و تصوّرات خود ما سرچشمه نمی‌گیرد و بر نمی‌جوشد. بلکه مستند به مقررات خود قرآن، و متکی به تصوّری است که قرآن در باره ذات و صفات یزدان جهان الهام می‌کند و پیام می‌دهد.

با آفرینش و نظارت و حفاظت، علم شامل و آگاهی دقیق همراه است. نصّ قرآنی جولانگاه این علم و آگاهی را به گونه شگفتی به تصویر می‌کشد، آن گونه شگفت که دل را بر آن می‌دارد در این جولانگاه فراخ آن را تعقیب کند و به دنبال آن روان گردد، و چنین بینگارد که در حرکت همیشگی و دائمی است و خسته و درمانده نمی‌شود. این سخن تنها صحبت از علم و آگاهی صرف و حقیقت مجرد علم و آگاهی نیست و بس. بلکه کار مؤثری و الهام‌بخشی است و زوایای وجود آدمی را پر و لبریز می‌کند، و دغدغه‌ها و خاطره‌های دل را به خود مشغول می‌دارد، و تسبیحات اندیشه و جهشهای خیال با آن فراخی می‌گیرد:

﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا﴾.

او می‌داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می‌شود، و چه چیز از آسمان پائین می‌آید و بدان بالا می‌رود.

در هر لحظه‌ای چیزهایی از انواع گوناگون زنده‌ها و غیر زنده‌های بیرون از شمار به زمین وارد می‌گردند، و چیزهای بیرون از شمار از پدیده‌ها از زمین بیرون می‌آیند که جز خدا کسی تعداد آنها را نمی‌داند. در هر لحظه‌ای از آسمان بارانها و اشعه‌ها و آذرخشها و شهابها و فرشته‌ها و قضاها و قدرها و رازها و رمزها پائین می‌آید، و در هر لحظه‌ای همچنین آفریده‌های دیدنی و نادیدنی بیرون از شماری به سوی آسمان بالا می‌روند که تعداد آنها را جز خدا نمی‌داند... این نصّ کوتاه اشاره می‌کند به این حرکت همیشگی و ناگسیختنی، و به این رخدادهای بزرگ و سترگی که

و با آنها عظوفت و مهربانی می‌ورزد! آنها به دل می‌گویند: خدائی که آنها را آفریده است همان است که تو را نیز آفریده است. آنها به تسبیح و تقدیس آفریدگارشان می‌پردازند باید دل هم به تسبیح و تقدیس آفریدگارش بپردازد! همچنین آنها به دل می‌گویند: آنها حقیقت هستی خود را از هستی آفریدگارش برگرفته‌اند، و دل هم همچنین هستی را از هستی‌بخش جهان هستی برگرفته است. پس در این صورت در اصل جز این حقیقت وجود ندارد و تنها او سزاوار اهمیت دادن و توجّه نمودن است!

حقیقت روزهای ششگانه را جز خدا نمی‌داند. این روزهایی که ما داریم جز سایه‌های حاصل از گردش زمین به دور خود در برابر خورشید نیست. این روزها وقتی پیدا گردیده‌اند که زمین و خورشید آفریده شده‌اند. پس این روزهای ما روزهایی نیستند که خدا آسمانها و زمین را در آنها آفریده است. لذا آگاهی از این روزهای ششگانه را به خدا وامی‌گذاریم. اگر خواست، ما را بر آنها مطلع می‌فرماید.

عرش نیز چنین است. ما به وجود عرش ایمان داریم بدان شکل که خدا آن را ذکر فرموده است، ولی از حقیقت آن آگاهی نداریم. و اما استواء بر عرش یا تکیه زدن بر تخت، تنها می‌توانیم در این راستا بگوئیم: کنایه از کاملاً چیره شدن و نظارت و حفاظت آفریده‌ها را به دست گرفتن است. این سخن را به استناد چیزی می‌گوئیم که از قرآن می‌دانیم و یقین داریم که یزدان سیحان تغییر احوال و دگرگونی اوضاع بدو رو نمی‌کند. لذا این نیست که بر عرش قرار نگرفته باشد و بر تخت تکیه نزده باشد، و بعدها بر عرش قرار گرفتن و بر تخت تکیه زدن حاصل گردیده باشد. این که می‌گوئیم به بر عرش قرار گرفتن و بر تخت تکیه زدن ایمان داریم، ولی چگونگی آن را نمی‌دانیم تفسیر فرموده خدای بزرگوار نیست که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَسْتَوَى...﴾. سپس قرار گرفت....

بهتر آن است که بگوئیم: کنایه از اداره کردن جهان و

هراس انگیز است با ترس و خوفی که دارد، و انیس و مونس با سایه روشنهای قرب و نزدیکی به خدا است. این حقیقت به تنهایی کافی و بسنده است که دل را بالا ببرد و آن را پاک گرداند، وقتی که دل انسان آن حقیقت را واقعاً احساس کند. چنین حقیقتی همچون دلی را از همه کالاهای و بهره‌های دنیا غافل می‌گرداند و به خود مشغول می‌نماید. همچنین دل را در زندگی همیشه برحذر و پیوسته ترسان و هراسان از هر ناپاکی و کثافتی و از هرگونه ظلم و زوری می‌سازد.



روند قرآنی دیگر باره به مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین برمی‌گردد، ولی در جولانگاه دیگری که جدای از جولانگاه نخستینی است که قبلاً مطرح بوده است و بدان پرداخته است:

﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾.

مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن او است، و همه کارها بدو برگردانده می‌شود.

در جولانگاه نخستین، از مالکیت و حاکمیت خدا در جولانگاه زنده گرداندن و میراندن و قدرت مطلق سخن رفته بود. در اینجا از مالکیت و حاکمیت خدا در جولانگاه برگشت همه کارها به خدا سخن می‌رود. برگشت همه کارها به خدا با مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین پیوند دارد، و مکمل حقیقت آن است.

احساس کردن این حقیقت، دل را در ابتداء و انتهای هر کاری از توجه به غیر خدا محفوظ می‌دارد، و در هر جنبش و کوششی دل را در هر چیزی که بخواهد از چشم دوختن به غیر خدا و انتظار چیزی داشتن از غیر خدا مصون می‌نماید. دل را در هر کاری از اعتقاد به مراقبت و مواظبت غیر خدا به دور می‌دارد. بلکه دل را بر راه خدا و رو به خدا می‌دارد در پنهان و آشکارش، و در حرکت و سکونش، و در سرها و رازهایش و در پیچ‌وپیچها و زمزمه‌هایش. چنین دلی می‌داند که گریزی از دست خدا جز به سوی خدا و آستانه خدا میسر

خارج از شمارند، و به ترک دل انسان می‌گوید تا پیوسته متوجه چیزهایی باشد که به زمین فرومی‌روند و چیزهایی که از زمین بیرون می‌آیند، و بنگرد چیزهایی را که از آسمان پائین می‌آیند و چیزهایی را که به سوی آسمان بالا می‌روند، و آگاه و بیدار علم و آگاهی فراگیر خدا را پیش چشم بدارد، علم و آگاهی الهی که همه این حرکات و حوادث را می‌پاید، و در سوراخها و درزهای ورودشان به زمین، و در راهها و مسیرهای صعودشان به آسمان، آنها را دنبال می‌کند و زیر نظر می‌دارد.

دلی که این گونه بیدار و هوشیار باشد و پدیده‌های جهان و ذات یزدان را این گونه پیش چشم بدارد، او با خدا زندگی می‌کند، و در ملکوت خدا به سیر و سیاحت می‌پردازد، در حالی که او در جای خود اقامت گزیده است. در راهها و دره‌های هستی می‌گردد، و در نواحی جهان آگاهانه در گشت و گذار است، و روشن و آشکار دید می‌زند و ورنانداز می‌کند، و از زیباییها و منفعل شدنهای بر خود می‌لرزد.

بدان هنگام که دل این گونه آگاهانه و هوشیارانه در زمین و آسمان در گشت و گذار است، ناگهان قرآن دل را به خودش برمی‌گرداند، و متوجه خودش می‌گرداند، و از درون او را می‌پساید و نگاهش را متوجه خودش می‌نماید. دل یک هو خدا را با خود می‌بیند! می‌بیند خدا ناظر اوضاع او است و مطلع بر احوال او است. کارهایش را می‌بیند، و بسیار بدو نزدیک است:

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

او در هر کجاکه باشید، با شما است. و خدا می‌بیند هر چیزی را که می‌کنید.

این سخن جنبه حقیقت دارد و نه این که کنایه و مجاز از چیزی باشد. چه خداوند سبحان با هر کسی و با هر چیزی در هر زمانی و در هر مکانی است. خداوند سبحان از کارهایی که بندگان می‌کنند مطلع است و بندگان را می‌بیند. این هم حقیقت بزرگی است که دل آن را به تصور درمی‌آورد. حقیقتی است که از یک سو هراس‌انگیز، و از دیگر سو انیس و مونس است.

نمی‌گردد، و پناه گرفتن از دست خدا جز در پناهگاه خدا ممکن نمی‌باشد!

این سرآغاز با حرکت لطیفی از حرکات قدرت در جولانگاه جهان بیرون، و در زوایا و نهانگاه‌های جهان درون، به پایان می‌آید:

﴿يُوجِ الْلَيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوجِ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ. وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

او شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌گرداند (و گاهی از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید، و گاهی از روز می‌کاهد و بر شب می‌افزاید، و نور و ظلمت را به دنبال هم آهسته و آرام روان می‌دارد) و او از انسانها و رازهای سینه‌ها مطلع و باخبر است.

ورود شب به روز، و ورود روز به شب، یک حرکت همیشگی است. در عین حال حرکت لطیف و ظریفی است، چه معنی این باشد که از روز کاسته می‌شود و بر طول شب افزوده می‌شود، و از شب کاسته می‌شود و بر طول روز افزوده می‌گردد. یا معنی این باشد که روند وقت غروب به داخل شب می‌رود، و شب وقت طلوع به داخل روز می‌رود... بسان این حرکت در مخفی شدن و لطیف بودن، حرکت علم و آگاهی از رازهای سینه‌ها است. «ذَاتِ الصُّدُورِ»: رازهایی که در سینه‌ها است، رازهایی که از سینه‌ها جدا نمی‌گردد و به ترک آنها نمی‌گوید!

اطلاع از این که دست خدا ظریف و لطیف شب را در روز، و روز را در شب، داخل می‌گرداند، در دل حالتی از تأمل دقیق، و تفکر لطیف، و حساسیت شفاف را پدید می‌آورد، بسان اطلاع از علم خدا که دقیق و لطیف از رازها آگاهی دارد، رازهایی که در زوایای سینه‌ها نهفته‌اند و آرام گرفته‌اند!

این بند با این آهنگهایش دلها را حساسیت تیزی و آمادگی فراوانی برای دریافت می‌بخشد. بدین خاطر دلها در مناسب‌ترین وقت فریاد زده می‌شوند که ایمان

بیاورند و بذل و بخشش بکنند. در این وقت فریاد زده می‌شوند که دریچه‌هایشان بازگردیده است، و ذهن و شعورشان آمادگی پیدا کرده است، و برای شنیدن آماده شده‌اند. در اینجا آن ندای خوشایند در بند بعدی روند این سوره به گوش می‌رسد. اما تنها یک نداء نیست و بس. بلکه این نداء طنین‌انداز می‌گردد و با خود انگیزه‌ها و آهنگها و پسوده‌های خود را دارد:

﴿آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ. وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ. فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ. وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ، وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ؟ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ. وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ، أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةٍ مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا كَلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید، و از چیزهایی ببخشید که شما را در آنها نماینده (خود در تصرف، و جانشین دیگران در به دست گرفتن اموال) کرده است. زیرا کسانی که از شما ایمان بیاورند و (در راه خدا) بذل و بخشش کنند، پاداش بزرگی دارند. چرا نباید به خدا ایمان بیاورید؟ در حالی که پیغمبر، شما را (با دلائل قوی و معجزات روشن) برای ایمان به پروردگارتان دعوت می‌کند؟ (و خداوند هم) از شما پیمان (فطری و کونی) گرفته است (و نشانه‌های ایمان آوردن به خود را در درونتان سرشته است و در بیرونتان به معرض تماشا گذاشته شده است) اگر خواهان ایمان آوردن هستید؟ خدا است که آیه‌های واضح و روشن را بر بنده خود نازل می‌گرداند تا شما را از تاریکی‌های جهالت و ضلالت برهاند، و به نور (ایمان و هدایت) برساند. چرا که خدا نسبت به شما بسیار با محبت و دارای مهر فراوان است. چرا در راه خدا نباید ببخشید و خرج کنید،

بکوشند از آن تقلید کنند!

آهنگهای نخستین، در سرآغاز این سوره، از نیرو و پیاپی آمدن و ژرفی و تأثیر بسزا برخوردارند، به گونه‌ای که دل‌های سخت و سفت را به لرزش و جنبش می‌اندازند، و دل‌های سنگین را نرم می‌کنند، و آنها را بسیار حساس می‌نمایند. ولیکن قرآن دل‌های مخاطبان را تنها بدین پسوده‌های نخستین واگذار نمی‌کند. بلکه در بخش بعدی مخاطبان را به سوی ایمان آوردن و بذل و بخشش کردن دعوت می‌فرماید:

﴿آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ﴾.

به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید، و از چیزهایی ببخشید که شما را در آنها نماینده (خود در تصرف و جانشین دیگران در به دست گرفتن اموال) کرده است. مخاطبان در اینجا مسلمانانند. ولیکن با این وجود، دعوت می‌شوند به خدا و پیغمبرش ﷺ ایمان بیاورند. در این صورت مراد حقیقت ایمان است. دعوت می‌شوند حقیقت ایمان را در دل‌هایشان در معنی واقعی خود تحقق بخشند و پیاده کنند. این نگرش دقیقی است. آنان دعوت می‌گردند بذل و بخشش کنند. همراه با این دعوت پسوده الهام‌بخشی است. چه آنان از اموال خود و به دلخواه خود نمی‌بخشند. بلکه به فرمان خدا از اموالی می‌بخشند که متعلق به خدا است و خدا ایشان را در آن نماینده خود کرده است! خدائی که:

﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن او است. خدا است که همه آدمیزادگان را در چیزی از ملک خود جانشین کرده است و به نمایندگی پذیرفته است. او است که:

﴿يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾.

زنده می‌گرداند و می‌میراند.

او است که نسلی از ایشان را جایگزین نسل دیگری می‌گرداند. بدین منوال و بر این روال، این اشاره با حقائق کلی مذکور در سرآغاز سوره پیوند پیدا می‌کند.

و حال این که (اموال شما امانتی بیش نیست و تا آخر در دست شما نمی‌ماند، و همه چیزهای) برجای مانده آسمانها و زمین به خدا می‌رسد؟ کسانی از شما که پیش از فتح (مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هرآن چیزی است که می‌کنید.

یزدان سبحان مخاطب قرار می‌دهد دل‌هایی را که خودش آنها را آفریده است، و احوال آنها را می‌داند، و با راه‌های ورود بدانها آشنا است، و از رازها و رمزهای درویشان مطلع است... خدا می‌داند که پاکی عقیده، و خلوص دل، و استقرار حقیقت ایمان به گونه واقعی استقرار، آثار و نتایج خود را در واقعیت زندگی دارد، از قبیل: بذل و بخشش و فداکاری و جان‌نثاری، خالصانه برای خدا و در راه خدا. این کار هم در موارد بسیاری برای تاب و توان بشری مشکلات و معضلاتی دارد، و جدّ و جهد و جهاد زیاد و درازآهنگی را می‌طلبد. بدین خاطر است که یزدان سبحان این مجموعه نواها و انگیزه‌ها را برای دل‌های انسانها گرد می‌آورد، و برای آنها پرده از حقائق جهانی برمی‌دارد تا آنها را ببینند و از آنها متأثر گردند، و هر چیزی را با ترازوی بزرگ و دقیق آن بکشند و بسنجند. یزدان سبحان دل‌های انسانها را پیاپی چاره‌جویی و به کرات و به مراتب چاره‌سازی می‌کند، و گام به گام به کمک و یاریشان می‌پردازد.

یزدان سبحان دل‌ها را به ندای یگانه‌ای، یا بیان یگانه‌ای، و یا انگیزه یگانه‌ای که بر تارهای دل‌ها آهنگ خود را بنوازد و سپس بس کند و صحنه را ترک کند، واگذار نمی‌فرماید... برنامه قرآن الهی در چاره‌جویی و چاره‌سازی دل‌ها می‌طلبد که کسانی که مردمان را به سوی خدا دعوت می‌کنند و داعیان به سوی خدا هستند زیاد در برابرش بایستند تا در باره‌اش ببینند و

این اشاره هم در جای خود شرم و حیای از خدا را برمی انگیزد، خدائی که ایشان را جانشین و نماینده کرده است و بدیشان دارائی و اموال بخشیده است. پس آنان چه می گویند وقتی که خدا ایشان را به بذل و بخشش چیزی از چیزهائی دعوت می کند که آنان را در آن جانشین و نماینده فرموده است، و جزو چیزهائی است که بدیشان عطاء کرده است؟! برای بازداشتن دلها و درونها از تنگچشمی این بس که آدمیزادگان بدانند خدا است که دهنده دارائی و اموال است، و آنچه خدا دارد پایان ندارد، پس چرا باید دست از بذل و بخشش بدارند، وقتی که آنچه دارند مرهون عطاء خدا است؟! ولی خدا ایشان را بدین تذکر و به چیزی که شرم و حیا را برمی انگیزد و مایه بزرگواری و امیدواری می شود، واگذار نمی نماید و آنان را به خود رها نمی فرماید. بلکه با انگیزه جدیدی ایشان را مخاطب قرار می دهد که آنان را از فضل و کرم خدا شرمنده می کند و به فضل و لطفش امیدوار می فرماید:

﴿فَاذْكُرُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَنْفُسَ الَّذِينَ أَفْرَأْتُمْ﴾

زیرا کسانی که از شما ایمان بیاورند و (در راه خدا) بذل و بخشش کنند، پاداش بزرگی دارند.

پس چگونه کسی از ایمان آوردن و بذل و بخشش نمودن خود را واپس می کشد، وقتی که با همچون بزرگواری و کرم و فضل و لطفی رویاروی می شود؟ قرآن ایشان را تنها بدین پسوده های نخستین و انمی گذارد و به خود رها نمی دارد، بلکه با الهام بخشهای ایمان و انگیزه های آن که برگرفته از واقعیت زندگانی ایشان و از شرائط و ظروف آن است، بر دلهاشان فشار وارد می کند و مصرا نه از ایشان می خواهد ایمان واقعی و بذل و بخشش داشته باشند:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ، وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾

چرا نباید به خدا ایمان بیاورید؟ در حالی که پیغمبر، شما را (با دلائل قوی و معجزات روشن) برای ایمان به پروردگارتان دعوت می کند؟ و (خداوند هم) از شما پیمان (فطری و کونی) گرفته است (و نشانه های ایمان آوردن به خود را در درونتان سرشته است و در بیرونتان به معرض تماشا گذاشته شده است) اگر خواهان ایمان آوردن هستید؟ خدا است که آیه های واضح و روشن را بر بنده خود نازل می گرداند تا شما را از تاریکیهای (ی جهالت و ضلالت برهاند، و) به نور (ایمان و هدایت) برساند. چرا که خدا نسبت به شما بسیار بامحبت و دارای مهر فراوان است.

آیا چه چیزی ایشان را از ایمان - حقیقت ایمان - باز می دارد، در حالی که پیغمبر ﷺ در میانشان است، و ایشان را به سوی ایمان دعوت می کند، و آنان بر ایمان آوردن با او بیعت کرده اند، و با او پیمان بسته اند؟ آیا چه چیزی ایشان را از ایمان به خدا باز می دارد، در حالی که خدا بر بنده اش آیات روشن و روشنگری را نازل می کند، آیاتی که آنان را از تاریکیهای گمراهی و شک و تردید و حیرانی و ویلانی بیرون می آورد و به سوی نور هدایت و یقین و اطمینان می برد؟ هم در این کار و هم در آن کار دلائل رأفت و رحمت در حق ایشان است، رأفت و رحمتی که سزاوار ایشان است.

قطعاً نعمت وجود پیغمبر ﷺ در میان آن قوم، پیغمبری که ایشان را با زبان آسمان دعوت می کند، و با کلام یزدان با ایشان سخن می گوید، و میان آنان و یزدان جهان در باره ذات خودشان و ویژگیهای کار و بارشان پیوند برقرار می سازد، نعمتی است که به تصور در نمی آید وقتی که ما اینک از دور آن را و رانداز می کنیم و با دیده خیال بدان می نگریم ... این دوره، دوره وحی و حیات پیغمبر ﷺ واقعاً دوره شکفت و شگرفی است ... یزدان سبحان با این انسان صحبت می فرماید، انسانی که ساخته و پرداخته دست خودش است. با زبان بنده اش محمد ﷺ و با رأفت و

بخش از الطاف و مراحم خدا را درک و فهم می‌کند و پی به اهمیت آنها می‌برد که قضا و قدر الهی زیستن در آن دوره و زمان شگفت و شگرف را نصیب او نکرده است:

در صحیح بخاری آمده است که پیغمبر خدا ﷺ روزی به اصحاب خود فرمود:

(أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَعْجَبُ إِلَيْكُمْ؟)

«کدام مؤمنان برایتان شگفت و شگرف هستند؟».

گفتند: فرشتگان. فرمود:

(وَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ؟)

«آنان چرا باید ایمان نیاورند در حالی که در پیشگاه پروردگارشان هستند؟».

گفتند: پس پیغمبران. فرمود:

(وَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَالْوَحْيُ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ؟)

«آنان چرا باید ایمان نیاورند، در حالی که وحی بر ایشان نازل می‌شود؟».

گفتند: پس ما. فرمود:

(وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟ وَلَكِنْ أَعْجَبُ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا قَوْمٌ يَحِبُّونَ بَعْدَكُمْ يَحْدُونَ صُحُفًا يُؤْمِنُونَ بِمَا قِيلَ).

«شما چرا باید ایمان نیاورید در حالی که من در میان شما هستم؟ ولی شگفت‌ترین و شگرف‌ترین مؤمنان از نظر ایمانی که می‌آورند کسانی هستند که بعد از شما می‌آیند و کتابها و نوشته‌هایی را می‌یابند و بدانچه در آنهاست ایمان می‌آورند».

پیغمبر خدا ﷺ راست فرموده است. کار متفاوت است. الهامها و پیامهای ایمان آوردن و موجبات آن برای اصحاب زیاد و بزرگ و شگفت بود. تا بدان اندازه اسباب و علل ایمان آوردن فراوان و سترگ بود که پیغمبر ﷺ تعجب می‌فرماید و می‌گوید: آنان چرا باید ایمان نیاورند؟ سپس از ایشان می‌خواهد اگر مؤمن هستند حقیقت ایمان را در خود پیاده کنند و تحقق بخشند!

آن‌گاه روند قرآنی ایشان را از موجبات و پیامهای

رحمت دل‌آرای آسمانی بدیشان می‌گوید: این را بگیرید، و آن را رها کنید! آهای راه من این است راستای آن را در پیش بگیرید و حرکت کنید! گامهایتان لغزیده است و از راه به چاه افتاده‌اید، این ریسمان من است بدان چنگ بزنید تا نجات پیدا بکنید! به اشتباه و لغزش افتاده‌اید و گناه و بزه کرده‌اید، توبه کنید و به سوی خدا برگردید! آهای این درگاه من است که باز است، بیائید و وارد شوید! بیائید و پراکنده نشوید و دور نیفتید! از رحمت من ناامید نگردید، رحمتی که همه چیز را فرا گرفته است!.. تو ای فلانی - خودت، بلی خودت - چنان گفתי، و آن خطا و اشتباه است. چنین و چنان به دل گرفتی و نیت کردی، و آن بزه و گناه است. چنین و چنان کردی، و آن خطا و اشتباه است... پس بیا اینجا، نزدیک شو به من، پاک شو، توبه کن، به پناهگاه من برگرد و به امن و امان من درآی... تو ای فلانی - خودت، بلی خودت - کاری که برایت مشکل شده است راه حل آن این است. پریشی که تو را به خود مشغول داشته است، پاسخش این است. کاری که کرده‌ای ارزش و بهای آن این است!

این خدا است که سخن می‌گوید. با این آفریدگان صحبت می‌فرماید. آنان با او زندگی می‌کنند. احساس می‌کنند که خدا با آنان است. حقیقتاً و واقعاً با آنان است. خدا به ناله و آهشان گوش فرامی‌دارد، و شکوه و شکایتشان را در دل شب می‌شنود و بدان پاسخ می‌گوید و دردشان را دوا میکند. خدا در هر گامی ایشان را می‌پاید و بدیشان عنایت می‌فرماید...

هان! تصوّر این امر، بالاتر از درک و فهم و تاب و توان کسی است که در این دوره نزیسته است. ولیکن مخاطبان نخستین این آیات عملاً با این آیات زیسته‌اند... گذشته از این، نیازمند همچون چاره‌جویی و چاره‌سازی، و همچون پسوده‌هائی، و همچون تذکر و رهنمود و رهنمونی شده‌اند... این نیاز هم فضل و لطف و مرحمتی است که افزون بر فضل و لطف و مرحمت زیستن در آن دوره و زمان است. کسی این دو

در آن روز و روزگاری که اسلام غریب بود و از هر سو محاصره شده بود، و از سوی همه دشمنان رانده و تعقیب می‌گردید، و یاران و پیروان آن اندک بودند. این بذل و بخششی از سوی مهاجران و انصار، خالصانه برای خدا بود، و هیچ‌گونه شائبه طمع و امیدی و بدلی و عوضی در زمین وجود نداشت و نمی‌رفت، و هیچ‌گونه ریائی هم در برابر جمعیت غالب و فراوان اسلام وجود نداشت. چرا که همچون کثرت غالبی در میان نبود. پس بذل و بخشش و فداکاری و جان‌نثاری مهاجران و انصار برگرفته و برجوشیده از گزینشی بود که از سوی یزدان انجام پذیرفته بود، و آنان چشم به راه خوبی و لطفی بودند که از سوی خدا بدیشان بشود، و تلاش و کوشش ایشان برای دفاع از عقیده‌ای بود که بدان گردن نهاده بودند و آن را بر هر چیز دیگری و بر همه ارواح و اموال خود ترجیح داده بودند... اما آنچه را بخشیده بودند و فدا کرده بودند از لحاظ کمی اندک بود، وقتی که با چیزی مقایسه می‌شد که کسانی که بعد از فتح داشتند و می‌توانستند ببخشند و فدا کنند. برخی از کسانی که بعد از فتح مکه بذل و بخشش می‌کردند بدان اندازه بذل و بخشش می‌نمودند که می‌دانستند و می‌شنیدند برخی از پیشتازان پیشگام مهاجر و انصار بذل و بخشش کرده‌اند! در اینجا بود که قرآن نازل می‌گردد تا با ترازوی حق و حقیقت بذل و بخشش اینان و آنان را برکشد و بسنجد، و بیان فرماید که کمیت چیزی نیست که در ترازوی حق و حقیقت مایه برتری و رجحان شود، ولیکن آنچه باعث برتری و رجحان می‌گردد و برتری و رجحان را به تصویر می‌کشد حقیقت ایمان است:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ. أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا﴾.

کسانی از شما که پیش از فتح (مکه)، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان

ایمان آوردن به موجبات و پیامهای اتفاق کردن و بذل و بخشش نمودن منتقل می‌کند و در این زمینه تأکیدها و تکرارها روا می‌دارد:

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟﴾.

چرا در راه خدا نباید ببخشید و خرج کنید، و حال این که (اموال شما امانتی بیش نیست و تا آخر در دست شما نمی‌ماند، و همه چیزهای) برجای مانده آسمانها و زمین به خدا می‌رسد؟

در این اشاره برگشتی به آن حقیقت شده است که می‌فرماید:

﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾.

مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آنِ او است، و همه کارها بدو برگردانده می‌شود.

میراث آسمانها و زمین، ملک خدا است و بدو برمی‌گردد. آنچه مردمان در آن جانشین و نماینده گردیده‌اند، از زمره میراث است و بدو برخواهد گشت. پس چرا ایشان نباید در راه خدا اتفاق نکنند و بذل و بخشش نمایند، وقتی که خدا ایشان را به اتفاق کردن و بذل و بخشش نمودن فرامی‌خواند، در حالی که خدا ایشان را جانشین و نماینده اموالی فرموده است که دارند، همان گونه که در آنجا بدیشان گوشزد کرده بود، و اموالشان همه به خدا برگشت داده می‌شود، همان گونه که در اینجا بدیشان می‌فرماید؟ دیگر انگیزه‌های بخل ورزیدن و ندهای تنگچشمی نمودن چرا باید در میان باشد، وقتی که در این خطاب همچون حقایقی وجود دارد؟

دسته برگزیده پیشتازان پیشگام مهاجران و انصار، آنچه در وسع و توانشان از مال و جان بود مبذول داشتند و فدا کردند در زمانی که تنگدستی و سختی در اوج خود بود و آنان بسیار در تنگنا بودند. این امر پیش از فتح - چه فتح مکه و چه فتح حدیبیه - بود. زیرا هم فتح مکه و هم فتح حدیبیه، اسلام بدانها عزت و قدرت پیدا کرد،

درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند.

کسی که اتفاق می‌کند و می‌بخشد و می‌جنگد و می‌رزد، در حالی که عقیده طرد می‌گردد و رانده می‌شود، و یاران دین اندک و کمند، و در افق، پرتوی از سود و نفع و سلطه و قدرت و رفاه و خوشی نمی‌درخشد، چنین کسی با فرد دیگری تفاوت دارد که اتفاق می‌کند و می‌بخشد و می‌جنگد و می‌رزد، در حالی که عقیده در امن و امان است، و یاران دین زیاد و بسیاریند، و پیروزی و چیره شدن و به مقصود و مراد رسیدن بسی نزدیک است... آن یکی بدون واسطه به خدا متوسل شده است، و کاملاً و بدون شک و شبهه از همه چیز جز خدا بریده است و مخلص خدا گردیده است، یقین و اطمینان به خدای یگانه پیدا کرده است، و دور از هر سبب ظاهری و رخداد نزدیکی در راه رضای خدا کوشیده است، و برای رسیدن به خیر و صلاح یاری و مددکاری نیافته است مگر چیزی را که از عقیده خود برگرفته است و به کمک طلبیده است... اما این یکی برای خوبی کردن و نیک بودن یارانی دارد، حتی وقتی که نیت او درست باشد و بسان پیشتازان پیشگام نخستین از همه چیز ببرد و خالص و مخلص خدا شود. امام احمد فرموده است: احمد پسر عبدالملک، از زهیر، و او از حمید طویل، و او از انس، برایمان روایت کرده است که گفته است: میان خالد پسر ولید و عبدالرحمن پسر عوف، بگو مگوئی درگرفت. خالد به عبدالرحمن گفت: شما خود را از ما بزرگ تر می‌دانید با چند روزی که پیش از ما به اسلام گرویده‌اید؟! متوجه شدیم این امر برای پیغمبر ﷺ ذکر گردیده است و فرموده است:

(دَعُوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أَحَدٍ - أَوْ مِثْلَ الْجَبَالِ - ذَهَبًا مَا بَلَغَتْ أَعْمَالُهُمْ).

اصحاب مرا برای من واگذارید، چه به خدائی سوگند که جان من در دست او است اگر همسان احد - یا همسان

کوه‌ها - طلا انفاق کنید و بذل و بخشش نمائید - به پای اعمال و افعال ایشان نمی‌رسید. (۱)

در حدیث صحیح آمده است:

(لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مَدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ).

«به اصحاب من دشنام ندهید. به خدائی سوگند که جان من در دست او است اگر یکی از شما همسان احد طلا انفاق کند و بذل و بخشش نماید، به مشتی گندم یکی از ایشان و به نیم آن هم نمی‌رسد».

روند قرآن بعد از مقرر کردن و بیان داشتن ارزشهای حقیقی و معیارها و مقیاسهای درست اینان و آنان در ترازوی یزدان، برمی‌گردد و بیان می‌دارد که جملگی خوبی دارند و نیکی می‌بینند:

﴿وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾.

اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد.

همگان خوبی و نیکی کرده‌اند، و درجات و مقامات خوبی و نیکی ایشان متفاوت و مختلف است.

تفاوت خوبی و نیکی، و پاداش دادن خوبی و نیکی به همگان، برمی‌گردد به آنچه خدا از برآورد اعمال و سنجش افعالشان می‌داند، و به نیت و قصد و هدفی برمی‌گردد که در فراسوی اعمال و افعالشان است و یزدان بزرگوار از آن نیت و اهداف، و همچنین از کارهایی که می‌کنند مطلع و آگاه است و می‌داند چه می‌خواهند و چه می‌کنند:

﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

خداوند آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید.

۱- از این حدیث معنی معنی برای اصحاب پیغمبر ﷺ معلوم و مشخص می‌شود. آن کسانی که بارها دیگران را در باره ایشان برحذر داشته است. اصحاب یعنی سابقین. پیغمبر ﷺ به مسلمانان پیرامونش و به کسانی که با او همدم و همصحب بودند می‌فرمود: ﴿دَعُوا لِي أَصْحَابِي...﴾. یاران مرا برای من رها کنید... این سخن می‌رساند که مراد پیغمبر ﷺ مصاحبت خاصی بوده است... یک بار در باره ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: ﴿دَعُوا لِي أَصْحَابِي...﴾. یاران مرا برای من رها کنید....

این، پسوده بیدارکننده دلها است، اطلاع و آگاهی از جهان نیات نهران در فراسوی کارهای نمایان! همین نیات نهفته در پشت سر اعمال و افعال است که ارزشها بدانها مربوط می گردد، و معیارها و مقیاسها بدانها بالا می رود و والا می شود...



آن گاه مرحله دیگری در بیدار کردن و به جوش و خروش انداختن دلها برای ایمان آوردن پیش می آید، و انگیزه های دیگری در فراسوی این انگیزه ها قرار می گیرد:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ؟ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا. ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا: انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ. قِيلَ: ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا. فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ، بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ. يُنَادُوهُمْ فِيهِمْ: أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى! وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ، وَتَبَايَضْتُمْ، وَارْتَبْتُمْ، وَغَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ، حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ، وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ. فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، مَا وَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ، وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾.

کیست که به خدا قرض نیکوئی دهد (و از اموالی که بدو داده شده است ببخشد) تا آن را برای او چندین برابر گرداند، و پاداش ارزشمندی بدو رساند؟ روزی مردان مؤمن و زنان مؤمن را خواهی دید که به (سوی بهشت حرکت می کنند و) نور (ایمان و اعمال خوب) ایشان، پیشاپیش آنان و در سمت راستشان در تلالؤ و درخشش است (و فرشتگان بدیشان مبارک باد می گویند و می فرمایند: مژده باد! که امروز به بهشتی درمی آید که در زیر (کاخها و درختان) آن، رودبارها جاری است و جاودانه در آنجا بسر می برید و می مانید. پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ، این است (خوش

باشید). روزی مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان می گویند: (با شتاب به سوی بهشت حرکت نکنید و) منتظرمان بمانید تا از نور شما فروغ و پرتوی (به ما بتابد و از آن) استفاده کنیم! بدیشان گفته می شود: به عقب برگردید (و مجدداً به دنیا بروید) و نوری به دست بیاورید! در این حال ناگهان دیواری میان آنان زده می شود که دری دارد. داخل آن (که به طرف مؤمنان است) رو به رحمت است (که بهشت و نعمت سرمدی است) و خارج آن (که به طرف منافقان است) رو به عذاب است (که دوزخ و نقت ابدی است). منافقان، مؤمنان را فریاد می دارند، مگر ما (در دنیا) با شما نبودیم؟ می گویند: بلی! ولیکن (با نفاق) خویشان را گرفتار بلا کردید، و چشم به راه (مرگ پیغمبر، و نابودی مسلمانان، و برچیده شدن اسلام) ماندید و (در باره حقایق دعوت پیغمبر و قرآن و وجود معاد و رستخیز) شک و تردید ورزیدید، و آرزوها و پندارها شما را گول زد، تا این که فرمان خدا (دائر بر مرگتان) در رسید، و اهریمن (بدکاره و نفس اماره) فریبکار شما را در باره خدا فریب داد. پس امروز، هم از شما، و هم از کافران، عوضی و غرامتی پذیرفته نمی شود. جایگاه شماها آتش دوزخ است. دوزخ سرپرستان است (و پناهگاهی جز آن ندارید) و چه بد سرنوشتی و چه بد جایگاهی است!

این، ندای الهام بخش مؤثر و گیرائی است. این خدا است که به بندگان فقیر نیازمند می گوید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا؟﴾.

کیست که به خدا قرض نیکوئی دهد (و از اموالی که بدو داده شده است ببخشد؟).

مسلمان همین که تصور بکند او که فقیر و ناچیز است به پروردگار خود قرض می دهد، باید بال زنان و پروازکنان به سوی بذل و بخشش بشتابد! مردمان معمولاً با یکدیگر مسابقه می دهند در قرض دادن به ثروتمند غنی خودشان - البته مردمان در اصل همه فقیرند - زیرا بازپرداخت تضمینی است. مردمان افتخار می کنند به

گرفته است و پیکرهای خاکیشان را رخسند و رخشان نموده است. یا چه بسا همان نوری باشد که یزدان، این جهان را و هرچه و هرکه را که در آن است از آن آفریده است.^(۱) این نور با حقیقتی که دارد در وجود این مجموعه از انسانها پدیدار و نمودار آمده است، مجموعه‌ای که حقیقت خود را در وجود تحقق بخشیده‌اند و پیاده نموده‌اند!

گذشته از این، این ما انسانها هستیم که می‌شنویم تکریم و تعظیم و مژده و تبریکی را که به مردان مؤمن و به زنان مؤمن گفته می‌شود:

﴿بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

مژده باد که امروز به بهشتی درمی‌آیند که در زیر (کاخها و درختان) آن، رودبارها جاری است و جاودانه در آنجا بسر می‌برید و می‌مانید. پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ، این است (خوش باشید).

ولیکن این صحنه در کنار این منظره زیبا و دلربا به پایان نمی‌آید... مردان منافق و زنان منافقی آنجا وجود دارند که حیران و ویلان و سرگردان و گمراهند، و خوار و رسوا ایستاده‌اند و بدیشان توجهی نمی‌شود و اهمیتی داده نمی‌شود. آنان دست به دامان مردان مؤمن و زنان مؤمن می‌شوند:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا: انْظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ﴾.

روزی مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: (با شتاب به سوی بهشت حرکت نکنید و) منتظرمان بمانید تا از نور شما فروغ و پرتوی (به ما بتابد و از آن) استفاده کنیم!

به هر کجا مردان مؤمن و زنان مؤمن بنگرند آن نور تابان و رخشان و زیبا و دلربا می‌تابد. ولیکن کی منافقان می‌توانند از این نور، کسب نور کنند و

این که بدان شخص ثروتمند و بدین شخص دارا قرض داده‌اند! پس باید چه بکنند و چه اندازه خوشحال بشوند که به خداوند بی‌نیاز ستوده قرض می‌دهند؟ یزدان سبحان مردمان را تنها بدین احساس و اطلاع و انمی‌گذارد. بلکه در برابر قرض نیکو و خالصانه و مخلصانه برای خدا، و دور از هرگونه ریا و نگرشی، بدیشان در برابر چنین قرض نیکویی، وعده چندین برابر آن را می‌دهد، و بدانان گذشته از این چندین برابر مقدار قرض، وعده پاداش ارزشمند از جانب خود را می‌دهد:

﴿فِيضَاعِفَهُ لَهُ، وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾.

آن را برای او چندین برابر گرداند، و پاداش ارزشمندی بدو رساند.

آن گاه روند قرآنی صفحه درخشانی از آن پاداش ارزشمند را نشان می‌دهد، در صحنه‌ای از صحنه‌های روز قیامت که آن پاداش ارزشمند در آن داده می‌شود. «صحنه‌ای که در اینجا است، با اجمال و تفصیلی که دارد، در میان صحنه‌های قیامت تازگی دارد. این صحنه از جمله صحنه‌هایی است که گفتگو آن را زنده می‌دارد، بعد از آن که تصویر جنبان آن گویا و واضح ترسیم می‌گردد. ما که همین لحظه قرآن را می‌خوانیم صحنه شگفتی را می‌بینیم. اینان مردان مؤمن و زنان مؤمنند که آنان را می‌بینیم. در پیشاپیش آنان و در سمت راست ایشان پرتو لطیف و زیبا و آرام و آرام‌بخشی را می‌بینیم. آن پرتو، نور ایشان است که از وجودشان پرتوانداز می‌گردد، و حضورشان را نورباران و رخشان می‌سازد، و پیشاپیش آنان را روشن می‌نماید. این پیکرهای انسانها است که می‌درخشد و می‌تابد و نورانی می‌گرداند. نوری از آن پیکرها امتداد می‌یابد که آنان جلو خود را در پرتو آن می‌بینند و سمت راست خود را مشاهده می‌کنند... این نوری است که یزدان سبحان از آن پیکرها بیرون می‌آورد، و ایشان را با آن از تساریکیها می‌رهاند و به سوی خود رهنمود می‌گرداند. نوری است که در جانهایشان درخشیدن

۱- امروزه اعتقاد بر این است که ماده جهان هستی نور است. نور از اتمهایی ساخته شده است. اتم در حقیقت جز پرتو نیست. چه بسا این نظریه نزدیک‌ترین نظریه‌ها به صحت باشد. زیرا راه قرآن را می‌سپرد.

روشنائی داشته باشند، وقتی که آنان تمام زندگانی خود را در تاریکی گذرانده‌اند؟ صدای ناشناخته‌ای ایشان را فریاد می‌دارد:

﴿قِيلَ ارْجِعُوا وِرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾.

(بدیشان) گفته می‌شود: به عقب برگردید (و مجدداً به دنیا بروید) و نوری به دست بیاورید!

چنین به نظر می‌آید که این صدا برای تمسخر و ریشخند باشد. همچنین چیزی را یادآوری کند که در دنیا در آن بودند و بر آن بودند. یعنی نفاق که می‌ورزیدند و دسیسه‌بازها و نیرنگهائی که در تاریکیها بدانها دست می‌یازیدند. به پشت سر خود برگردید و به سوی دنیا بروید. به چیزی برگردید که انجام می‌دادید. برگردید چه نور در آنجا کسب می‌شود و فراچنگ آورده می‌شود. نور از کار کردن در دنیا فراهم می‌آید. برگردید چه امروز نور به دست نمی‌آید! فوراً مردان مؤمن و زنان مؤمن، از مردان منافق و زنان منافق، جدا می‌گردند، و دور گردانده می‌شوند. آخر امروز روز جدائی افکندن و فاصله دادن است، هرچند که در دنیا همگان در میان جماعت مردمان آمیژه همدیگر بوده‌اند و در میان یکدیگر زیسته‌اند:

﴿فَضْرِبْ بَنِيَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾.

در این حال ناگهان دیواری میان آنان زده می‌شود که دری دارد. داخل آن (که به طرف مؤمنان است) رو به رحمت است (که بهشت و نعمت سرمدی است) و خارج آن (که به طرف منافقان است) رو به عذاب است (که دوزخ و نقت ابدی است).

به نظر می‌رسد این دیوار به گونه‌ای است که مانع دیدن می‌شود، ولی مانع شنیدن نمی‌گردد. این منافقانند که مؤمنان را فریاد می‌دارند:

﴿أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ؟﴾.

منافقان، مؤمنان را فریاد می‌دارند، مگر ما (در دنیا) با شما نبودیم؟

پس ما چرا از شما جدا می‌گردیم؟ مگر ما در دنیا با

یکدیگر روی یک خاک نمی‌زیستیم؟ مگر در اینجا با یکدیگر روی یک خاک زنده نشده‌ایم و برانگیخته نگردیده‌ایم؟

﴿قَالُوا: بَلَى!﴾.

مؤمنان می‌گویند: بلی!

بلی چنین بوده است.

﴿وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾.

ولیکن شما (با نفاق) خویشتان را گرفتار بلا کردید.

خود را از هدایت به دور داشتید و خوشتن را محروم کردید.

﴿وَتَرَبَّصُّمُ﴾.

و (چشم به راه مرگ پیغمبر، و نابودی مسلمانان، و برچیده شدن اسلام) مانندید.

عزم را جزم نکردید و تصمیم نگرفتید و خیر و خوبی قاطع و واقعی را برنگزیدید.

﴿وَأُزَيِّتُمْ﴾.

و (در باره حَقانیت دعوت پیغمبر و قرآن و وجود معاد و رستاخیز) شک و تردید ورزیدید.

شما اطمینان و یقینی نداشتید که در پرتو آن قاطعانه تصمیم بگیرید و عزم را جزم کنید.

﴿وَعَزَّيْتُمُ الْأُمَانِي﴾.

و آرزوها و پندارها شما را گول زد.

آرزوهای پوچ و پندارهای بیسود شما را گول زد و نگذاشت که رستگار شوید و سود ببرید. مذبذب بودن و متردد شدن، و عصا را از وسط گرفتن، شما را حیران و ویلان و گمراه کرد!

﴿حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ﴾.

تا این که فرمان خدا (دائر بر مرگتان) در رسید.

تا کار به پایان آمد.

﴿وَعَزَّيْتُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾.

و اهریمن (بدکاره و نفس‌اماره) فریبکار، شما را در باره خدا فریب داد.

«غُرُور»: اهریمنی است که شما را به حرص و آز می‌خواند و آرزوهای بیهوده و امیدهای پوچ را به

دلّتان می انداخت.

آن گاه مؤمنان به یادآوری کردن و سخن گفتن ادامه می دهند. انگار آنان در آن موقع و موضع، رأی دهندگان و حکم صادرکنندگانند:

﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، مَا أُولَئِكَ إِلَّا نَارٌ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾.

پس امروز، هم از شما، و هم از کافران، عوضی و غرامتی پذیرفته نمی شود. جایگاه شماها آتش دوزخ است. دوزخ سرپرستان است (و پناهگاهی جز آن ندارید) و چه بد سرنوشتی و چه بد جایگاهی است!

چه بسا هم این سخن، گفته فرشتگان باشد، و یا یزدان بزرگوار آن را بفرماید ...

از ناحیه هماهنگی هنری به نشان دادن صحنه می نگریم. می بینیم گزینش صحنه نور، مخصوصاً در این موقع و موضع، حکمت و فلسفه ویژه ای دارد ... در اینجا از مردان منافق و زنان منافق سخن می رود ... مردان منافق و زنان منافق باطن و نهای خود را مخفی و پنهان می دارند، و بر عکس چیزی تظاهر می کنند و خود را نشان می دهند که در دل و درونشان نهای و پنهان است، و در ظلمت و تاریکی نفاق و دسیسه و بیشرمی زندگی می کنند. نور چیزهای پنهان گردیده و پوشیده شده ایشان را نشان می دهد و نهای و پنهانشان را رسوا می سازد. همچنین در اینجا تقابل به کار رفته است. صفحه روشن و نمایان نور، مقابل صفحه تاریک و پوشیده نفاق قرار گرفته است. نور سزاوارترین چیز است که اشعه آن بر صحنه بزرگ محشر بتابد، و جلو و روبروی مردان مؤمن و زنان مؤمن، و طرف راست آنان را روشن گرداند. در صورتی که در آن هنگام منافقان در تاریکی و ظلمتی هستند که با تاریکیها و ظلمتهای دل و درون و با تاریکیها و ظلمتهای پنهان کاری کردن و پوشیده داشتن، مناسبت دارد»^(۱)

راستی کدام دل است که بدین نور عشق نورزد که در آن روز بتواند از می گردد؟ کدام دل است به ندای انفاق کردن و بذل و بخشش نمودن پاسخ ندهد، وقتی

که آهنگ این الهامها و پیامهای سخت مؤثر را می شنود؟

این قرآن است که ثابت قدم و استوار و پیاپی و پیوسته به چاره جوئی و چاره سازی دلها می پردازد، و دلها را دعوت می کند یا دعوت یزدانی که بسیار مطلع و بس آگاه از سرشت دلها و دریچه ها و ورودیهای آنها است. و می داند دلها به چه چیز پاسخ می گویند و چه چیز در دلها تأثیر می گذارد.

مرحله دوم در این سوره، ادامه دعوت کردن و فراخواندن، و بر الهامها و پیامهای پذیرش و پاسخگوئی افزودن است، مطابق این برنامه و در این راهی که در پیش است ...

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (۱۶)
 ﴿أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (۱۷) ﴿إِنَّ الْمُصْذِقِينَ وَالْمُصْذِقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضْعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾ (۱۸)
 ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ وَالشّٰهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ (۱۹) ﴿أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بَنَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ (۲۰)
 ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا عَرْضُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ

۱- عرضه این صحنه، با اندک تصرفی از کتاب: «مشاهد القيامة فی القرآن» برگرفته شده است.

اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٦١﴾ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٦٢﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٦٣﴾ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَبُولَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٦٥﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٦٦﴾ ثُمَّ فَتَيْنَا عَلَى آثَرِهِمْ رَسُولَنَا وَفَقَيْنَا بَعْثَنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَانَةٌ أَتَدْعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٦٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٦٨﴾

این مرحله ادامه موضوع اصلی این سوره است که پیاده کردن حقیقت ایمان در خود انسان است. تا از حقیقت ایمان بذل و بخشش خالصانه در راه یزدان سرچشمه بگیرد. در این مرحله، الهامها و پیامهای ایمان، و آهنگهای مؤثری است. الهامها و پیامها و آهنگهایی که نزدیک به همان چیزهایی است که در مرحله اول این سوره، پس از آن سرآغاز ژرف و احساس برانگیز بود.

این مرحله با طنین سرزنی می آغازد، سرزنی که یزدان سبحان مؤمنان را با آن بیدار و هوشیار می گرداند. مؤمنانی که بدان مرتبه ای نرسیده اند که یزدان جهان برای ایشان می خواهد. اشاره ای هم بدیشان می شود که بپایند راه اهل کتاب پیش از خود را نیمایند، اهل کتابی که سنگین دل شدند و در اعمالشان فسق و فجور در پیش گرفتند. مؤمنان از چنین سرانجامی برحذر داشته می شوند، سرانجامی که کار اهل کتاب بدان انجامید وقتی که روزگارشان طولانی شد و دورانشان به درازا کشید. همچنین در این مرحله یزدان سبحان مؤمنان را به یاری و کمک خود امیدوار می سازد، یزدانی که دلها را زنده می کند، بدان گونه که زمین مرده را زنده می گرداند.

وقتی که این پسوده به پایان می آید، پسوده دیگری به دنبال آن ذکر می شود. جولانگاه این پسوده جهان آخرت است. دعوت مؤمنان به قرض دادن به یزدان تکرار می گردد، قرض دادن زیبا و خداپسندی که اجر و پاداش فراوانی به دنبال دارد. ذکر می شود خداوند چه چیزی را برای قرض دهندگان به خود، در دنیا و آخرت آماده کرده است که عوض چندین برابر و پاداش ارزشمند است... بدان منوال و روالی که در مرحله اول هم بیان گردیده است.

پسوده سومی در می رسد. این پسوده همه ارزشهای جهانی را در کفه ای و ارزشهای اخروی را در کفه دیگر ترازوی خدا می گذارد... ارزشهای جهانی بازیکه ها و عروسکهائی به نظر می آیند که سبک و ناچیزند، و کفه آخرت والائی و برتری می گیرد، و کار جدی جلوه گر می آید و شایان توجه و اهمیتی پدیدار می گردد.

بدین خاطر یزدان مهربان ایشان را فریاد می دارد که بر یکدیگر پیشی و سبقت بگیرند و به سوی ارزشهای اخروی به مسابقه بپردازند... ارزشهایی که در بهشتی قرار دارند که عرض آن به اندازه عرض آسمانها و زمین است و برای کسانی آماده گردیده است که به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورند.

تا با تکرار، تأثیر آهنگها در دل، ژرف شود و گسترده گردد، و ضربه‌های نغمه‌ها با حرارت آهنگهای پیایی گرم و داغ به دلها فرو رود و بر دلها بنشینند!



﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ؟ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ، فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ، فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ، أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْصِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا. قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

آیا وقت آن برای مؤمنان فرا نرسیده است که دل‌هایشان به هنگام یاد خدا، و در برابر حق و حقیقتی که خدا فرو فرستاده است، بلرزد و کرنش برد؟ و آنان همچون کسانی نشوند که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است، و دل‌هایشان سخت شده است، و بیشترشان فاسق و خارج (از حدود دین خدا) گشته‌اند. بدانید که خداوند زمین مرده را زنده می‌کند. ما آیه‌ها را برای شما (با ذکر مثالها) روشن می‌گردانیم و بیان می‌داریم، تا این که شما (مطالب و مقاصد آنها را) فهم کنید.

این سرزنش مؤثری از جانب سرور بزرگوار مهربانی است. دل‌هایی که یزدان سبحان از فضل و لطف خود آنها را لبریز فرموده است، در پاسخ کامل دادن کندی کرده‌اند. این است خدا پیغمبر ﷺ را در میان ایشان برانگیخته است و او آنان را دعوت می‌کند که به خداوندگارشان ایمان بیاورند، و بر او آیات روشن و روشنگری را نازل کرده است تا ایشان را از تاریکی‌ها بیرون بیاورد و به سوی نور رهنمود گرداند، و بدانان معجزه‌ها و خارق‌العاده‌هایی در جهان هستی نشان داده است تا ببینند و بینش پیدا بکنند و خویشتن را از عقاب و عذاب الهی برحذر دارند.

سرزنشی است که در آن مودّت و محبت، تشویق و ترغیب، برجوشیدن احساس و شعور و پی بردن به جلال و عظمت خدا، خشوع و خضوع در برابر یاد خدا، دریافت حقی که از سوی خدا نازل گردیده است به

پسوده چهارمی درمی‌رسد که ایشان را از میدان آخرت برمی‌گرداند به سوی چیزی که در واقعیت زندگانی و رخدادهای آن داشتند و در آن بسر می‌بردند. دل‌هایشان را در زندگانی و در رخدادها، و همچنین در شادی‌ها و غم‌های آنها، آویزه قضا و قدر خدا می‌گرداند. بدین سبب بذل و بخشش را در نظرشان سهل و ساده جلوه گر می‌نماید، و نمی‌گذارد چیزی از کالاهای و دارائیهای زمین ایشان را مغرور بکند و فریب بدهد. آن وقت همه احساس‌هایشان با آسمان پیوند و ارتباط پیدا می‌کند.

بعد از آن بخشی از تاریخ دعوت خدا در زمین را برایشان بیان می‌کند. در این بخش وحدت برنامه، و راستی و درستی راه، پدیدار و نمودار می‌آید. روشن می‌شود کسانی که در هر دوره و زمانی از راستای چنین راهی کناره‌گیری کنند و منحرف گردند، بیرون‌روندگان از آئین الهی بشمار می‌آیند. برای مردمان به بعضی از کارهای اهل کتاب اشاره می‌کند، همان گونه که در سرآغاز این مرحله اشاره کرده است. سرانجام از این ندای واپسین می‌پردازد، و ایشان را به ترس و هراس از خدا، و ایمان به پیغمبرش فرامی‌خواند، تا در پرتو تقوا و ایمان دو پاداش از رحمت خود را بدیشان بدهد، و نیز برای آنان نوری را پدیدار گرداند که در پرتو آن حرکت کنند، و ایشان را بیمارزد و بیخشايد. چه فضل و لطف خدا تنها وقف اهل کتاب نیست، آن گونه که اهل کتاب خیال می‌کنند و گمان می‌برند. بلکه فضل و لطف خدا در دست خود خدا است، آن را به هر کس که خودش بخواهد عطاء می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

خداوند دارای فضل و عطاء فراوان و بزرگ است.

بدین منوال این سوره از اوّل تا به آخر حلقه‌های متصل به همدیگری در زنجیره خطّ سیر واحد و ثابتی دارد، و آهنگهای آن پیایی به گوش دل‌ها می‌رسد، آهنگهای گوناگون و همگونی که به اندازه لازم تکرار می‌گردد.

گونه‌ای که سزاوار حضرت حق باشد، ترس و هراس و فروتنی و کرنش و اطاعت و تسلیم فرمان یزدان گردیدن، پیدا و هویدا است. بوی تهدید هم در آن به مشام می‌رسد، و گلایه از کندی پاسخگویی به فرمان یزدان سبحان نیز در آن احساس می‌شود:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ؟﴾.

آیا وقت آن برای مؤمنان فرانسیده است که دل‌هایشان به هنگام یاد خدا، و در برابر حق و حقیقتی که خدا فرو فرستاده است، بلرزد و کرنش برد؟

در کنار تشویق و ترغیب، و ناخشنودی از کندی ورزیدن و سستی کردن در پاسخگویی به فرمان یزدان، برحذر داشتن از کندی ورزیدن و تأخیر کردن در پاسخگویی به فرمان یزدان فرامی‌رسد. از زنگی صحبت نمی‌شود که دل‌ها را می‌پوشاند وقتی که زمان بر دل‌ها به طول بینجامد و دل‌ها جلاء و صیقلی داده نشود. سنگدلی پس از دل‌نرمی گریبانگیر دل‌ها می‌گردد وقتی که دل‌ها از یاد خدا غافل بشود، و در برابر حق کرنش نبرد:

﴿وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ، فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ، فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾.

همچون کسانی نشوند که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است، و دل‌هایشان سخت شده است، و بیشترشان فاسق و خارج (از حدود دین خدا) گشته‌اند. به دنبال سنگین‌دلی و دل‌سختی، جز بیرون رفتن از دین خدا نیست.

این دل‌بشری، تند و سریع دگرگون می‌گردد، و با شتاب و عجله دچار فراموشی می‌شود. این دل‌بشری، شفاف می‌گردد و می‌درخشد و از نور پر و لبریز می‌شود، و بسان نور بال و پر می‌گیرد و بالا می‌رود. اما وقتی که زمان زیادی بر دل بگذرد و پند و اندرز و تذکری بدان داده نشود، کند و تنبل و سخت و سفت می‌شود، و پرتو

نمی‌اندازد و نمی‌درخشد، و تاریک و سیاه می‌گردد! پس باید این دل را پند و اندرز و تذکر داد، تا یادآور گردد و کرنش ببرد و فروتنی بکند. باید دریچه این را زد تا رقت و مهربانی پیدا کند و روشن و رخشان گردد. باید پیوسته این دل را بیدار و هوشیار کرد، تا تنبلی و سختی بدان رو نکند و تنبل و سخت نشود.

ولیکن نباید از دلی مأیوس شد که خواب‌آلود و سخت و سفت و تنبل شده باشد. چه همچون دلی ممکن است حیات بدان بخزد، و نور در آن بدرخشد، و در برابر ذکر و یاد خدا کرنش ببرد و فروتن بشود. زیرا خدا زمین را پس از مردن زنده می‌گرداند. وقتی که زنده شد حیات در آن به جنب و جوش درمی‌آید، و زمین پر از گیاه‌ها و شکوفه‌ها و گل‌ها می‌شود، و غلات و ثمرات می‌بخشد ... دل‌ها نیز این چنین هستند، وقتی که خدا بخواهد:

﴿إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾.

بدانید که خداوند زمین مرده را زنده می‌کند.

در این قرآن چیزی است که دل‌ها را زنده می‌کند همان گونه که زمین زنده می‌گردد، و با خوراک دادن و سیراب کردن و حرارت و گرمی بخشیدن، بدان مدد و یاری می‌شود:

﴿قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

ما آیه‌ها را برای شما (با ذکر مثال‌ها) روشن می‌گردانیم، تا این که شما (مطالب و مقاصد آنها را) فهم کنید.



قرآن این پسوده زنده‌کننده، و آن سرزنش شرمنده کننده، و آن پند و اندرز و تذکر دادن و برحذر داشتن را با برانگیزنده تازه‌ای برای بذل و بخشش و فداکاری، پیگیری و دنبال می‌کند:

﴿إِنَّ الْمَصْدَقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ، وَأَقْرَضُوا قَرْضًا حَسَنًا، يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ. وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ، وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ؛ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾.

مردان بخشنده و زنان بخشنده‌ای که (با دادن صدقات

همه انسانها باز است. افقی است که همگان می توانند خود را بدانجا برسانند. این مرتبه برای مقاماتی در نظر گرفته نشده است و احتکار نگردیده است. در این مرتبه خصوصياتی نیست که برای گروه مشخصی از مردمان دیوار کشیده شده باشد و تعیین گردیده باشد. چیزی جز عمل، صاحب عمل را به سوی والاترین و بالاترین درجات بالا نمی برد و نمی رساند. اسلام آئینی است که در آن مقامی نیست که برای طبقات ویژه ای محفوظ و مصون شود!

امام مالک در کتاب خود «موطأ» از صفوان پسر سلیم، و او از عطاء پسر یسار، و او از ابوسعید خدری، روایت کرده است که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است: (إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءُونَ أَهْلَ الْغَرْفِ مِنْ فَوْقِهِمْ كَمَا تَتَرَاءُونَ الْكُوكَبَ الدَّرِّيَّ الْغَابِرَ فِي الْأَفْقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوِ الْمَغْرِبِ، لِيَتَفَاضَلَ مَا بَيْنَهُمْ).

بهشتیان کاخ نشینان را بالای خود می بینند، همان گونه که شما (در دنیا) ستاره درخشان باقی مانده در افق مشرق یا مغرب را می بینید. این (فاصله زیاد و بالا بودن بعضیها و پائین بودن برخیها) به خاطر (تفاوت) فضیلت و برتری (درجات و مقامات) موجود در میان ایشان است.

گفتند: ای پیغمبر خدا این منازل و مراتب انبیاء است و کسی جز ایشان بدان منازل و مراتب نمی رسد. فرمود: (بَلَىٰ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ رِجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ).

«آری بدان کسی سوگند که جان من در دست قدرت او است، آن منازل و مراتب متعلق به کسانی است که به خدا ایمان آورده اند و انبیاء را تصدیق کرده اند.»^(۱) این پسوده ایمان است. و اما پسوده فداکاری، این فرموده خداوندی است که پس از آن پسوده ذکر می شود:

﴿وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾.

و انجام خیرات و حسنات) به خدا قرض نیکویی می دهند (پاداش بخشش و وامشان) برای ایشان چندین برابر می شود، و مزد بزرگ و قابل توجهی دارند. کسانی که به خدا و به پیغمبرانش ایمان بیاورند، آنان راستان و گواهان پیشگاه پروردگارشانند و اجر خود را دارند. اما کسانی که کافر بشوند و آیات ما را تکذیب کنند، آنان دوزخیانند.

قطعاً صدقه دهندگان و انفاق کنندگان مرد و زن، بر گیرندگان صدقه و دریافت کنندگان انفاق تفاخر نمی کنند و برتری نمی فروشند، و در صدقه و انفاقی که می دهند و در کارهای خوب و نیکی که می کنند، با مردمان معامله نمی نمایند. بلکه آنان به خدا قرض می دهند، و مستقیماً با خدا معامله می نمایند. چه انگیزه ای برای صدقه دادن مؤثرتر و ژرف تر از این است که انسان احساس کند به یزدان بی نیاز ستوده قرض می دهد، و با صاحب جهان هستی معامله می کند؟ و چیزی را که می بخشد و خرج می کند برایش چندین برابر ذخیره و اندوخته می شود، و گذشته از همه اینها پاداش بزرگوارانه و ارزشمندی دارد؟

مقام صدیقین، یعنی راستروان و راستگویان، مقام بالا و والائی است، آن گونه که احادیث نبوی شریف آن را به تصویر می کشند. با وجود والائی این مقام - در پرتو فضل و لطف خدا - سهل و ساده به دست می آید برای کسی که بخواهد و خواستار آن باشد. مقام صدیقین وقف افراد یا طائفه و ویژه ای و دسته خاصی نیست. هرکس که ایمان خود را به خدا و پیغمبرانش تحقق بخشد و پیاده کند باید که امید رسیدن بدین مقام والا را داشته باشد. آخر فضل و لطف خدا قرق برای اشخاصی و قدغن برای دیگران نیست:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾.

کسانی که به خدا و به پیغمبرانش ایمان بیاورند، آنان راستانند.

این خاصیت و ویژگی این آئین است. این راه، برای

شهیدان در پیشگاه پروردگارشان اجر خود را و نور خود را دارند.

در باره مقام شهیدان بارها در قرآن سخن به میان آمده است، و احادیث نبوی در باره مقام شهیدان، پیایی و متواتر ذکر شده است. این آئین پایدار و برقرار نمی ماند جز با نگاهانی از آن، و در زمین پیاده نمی گردد جز با جهاد در راه آن، جهاد کردن برای امن و امان عقیده، و امن و امان دعوت، و حمایت و حفاظت از پیروان آن به گونه ای که کسی نتواند پیروان این آئین را از دین برگرداند، و برای مراقبت از شریعت اسلام و حفظ آن از فساد و تباهی. بدین خاطر شهیدان راه خدا - تنها هم آنان شهداء نامیده می شوند و بس - مقام خود را و قرب خود را در نزد پروردگارشان دارند. همان قربی که از آن چنین تعبیر می شود:

﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾. در پیشگاه پروردگارشان.

در صحیح مسلم و بخاری آمده است:

(إِنَّ أَرْوَاحَ الشُّهَدَاءِ فِي حَوَاصِلِ طَيْرٍ خَضِرٍ تَسْرَحُ فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ، ثُمَّ تَأْوِي إِلَى تِلْكَ الْقُنَادِيلِ. فَأُطْلِعَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ إِطْلَاعَةً، فَقَالَ: مَاذَا تَرِيدُونَ؟ فَقَالُوا: نَحِبُّ أَنْ تَرُدَّنَا إِلَى الدَّارِ الدُّنْيَا فَنُقَاتِلَ فِيكَ فَتُقْتَلَ كَمَا قُتِلْنَا أَوَّلَ مَرَّةٍ. فَقَالَ: إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ أُنْهَمُ إِلَيْهَا لَا يَرْجِعُونَ.)^(۱)

«ارواح شهیدان در چینه دانهای پرندگان سبزرنگ خواهند بود. در بهشت هر کجا که بخواهند می روند و تغذیه می کنند. سپس بدان قندیلها (که در زیر عرش آویزانند) برمی گردند. پروردگارشان بدیشان نگاهی می اندازد و می فرماید: چه چیز می خواهید؟ می گویند: می خواهیم که ما را به سرای جهان برگردانی تا در راه تو بجنگیم تا آن گاه که بار دیگر در راه تو کشته می شویم. پروردگار می فرماید: من مقرّر و واجب داشته ام که مردمان به سرای جهان باز نمی گردند».

مسلم و بخاری و غیر آنان از انس رضی الله عنه روایت کرده اند

که گفته است: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

(مَا أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ حِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا وَلَهُ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ - إِلَّا الشَّهِيدُ - يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى

الدُّنْيَا فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ، لِمَا يَرَى مِنَ الْكَرَامَةِ).

«کسی نیست که وارد بهشت شود و بخواهد به دنیا برگردد، هر چند که آنچه روی زمین است بدو داده شود، جز شهید که می خواهد برگردد تا ده بار (= بارها) کشته شود، این به علت بزرگداشت و مقام شامخی است که می بیند».

زندگی این چنین ناچیز و بی ارزش می شد برای کسی که این الهامها و پیامها را می شنید، و منزلت و مکانت شهادت را در پیشگاه خدا می دانست ... امام مالک روایت کرده است از یحیی پسر سعید: «پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به جهاد تشویق و ترغیب فرمود، و از بهشت یاد کرد. مردی از انصار مشغول خوردن خرماهایی بود که در دست داشت. گفت: اگر من بنشینم تا همه این خرماها را بخورم، بر دنیا آزمند خواهم بود! پس خرماهایی را که در دست داشت دور انداخت و با شمشیر حمله کرد و جنگید تا کشته شد» ... روایت شده است که این فرد عبیر پسر حمام رضی الله عنه بود.

وقتی که صدیقین در آن مقام هستند، و شهداء در این مقام می باشند، نصّ قرآنی در باره کافران تکذیب کننده می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾.

و کسانی که کافر بشوند و آیات ما را تکذیب بکنند، آنان دوزخیانند.

چه کسی است که بزرگواری و بزرگداشت و نعمت و فضیلت را رها بکند، و بخواهد از زمره دوزخیان بشود؟! *

پسوده سوم در این مرحله می آید و پیرو دعوت به ایمان و بذل و بخشش، و دعوت به فداکاری و جانبازی می گردد، پیروی که سراسر دنیا را به شکل ناچیز و

۱- این حدیث در فی ظلال القرآن جلد اول صفحه ۳۸۸ به شکل مفصل تری آمده است.

جدی بودن کامل و توجه شامل به چشم می خورد و انسان را به خود مشغول می دارد . . . آن گاه روند قرآنی به پیش می رود و برای دنیا مثالی می آورد، مثالی که دنیا را به تصویر می زند، همان گونه که شیوه نوآفرین قرآن است:

﴿كَمَلَّ غَيْثٌ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾.

دنیا همچو باران است که گیاهان آن، کشاورزان را به شگفت می آورد.

«كُفَّار» در اینجا به معنی کشاورزان است. چه کافر در لغت به معنی زارع است. زارع دانه را پنهان می کند و آنها را با خاک می پوشاند. ولیکن گزینش واژه کُفَّار از اینجا کنایه و اشاره ای به تعجب و خوش آمد کافران از زندگی دنیا را دربردارد!

﴿ثُمَّ يَهِيحُ قَتْرَاهُ مُصْفَرًّا﴾.

سپس گیاهان رشد و نمو می کنند، و بعد گیاهان را زرد و پژمرده خواهی دید.

و آن گاه آماده برای درویدن می گردند . . . گیاهان دارای مدت زمان محدود و مشخصی هستند. زمان آنها هرچه زودتر بسر می رسد، و سررسید عمر آنها به زودی درمی رسد.

﴿ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا﴾.

و آن گاه خرد و پرپر می گردند.

همه نوار زندگی بدین شکل متحرک و برگرفته از مشاهدات معمول و مأنوس بشر جمع می گردد و درهم نوردیده می شود . . . با صحنه خرد و پرپر شدن، نوار هم تمام می شود!

و اما آخرت مقام و منزلتی دارد جدای از این مقام و منزلت. مقام و منزلتی دارد که شایان این است حساب آن را داشت، و بدان چشم دوخت، و خود را برای آن آماده کرد:

﴿وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ﴾.

در آخرت عذاب شدیدی (برای دنیاپرستان) است، و آمرزش و خشنودی خدا (برای خداپرستان) است.

بی ارزشی به تصویر می کشد. شأن و مقام دنیا را خوار و پست نشان می دهد، و مردمان را بالاتر و بالاتر از آن می گرداند که به دنبال دنیا راه بیفتند و دل به دنیا ببندند. بلکه مردمان را عاشق آخرت و ارزشهای آن می گرداند:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ، وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ، وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَلَّ غَيْثٌ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ، ثُمَّ يَهِيحُ قَتْرَاهُ مُصْفَرًّا، ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا. وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ. وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾.

بدانید که زندگی دنیا تنها بازی، سرگرمی، آرایش و پیرایش، نازش در میان همدیگر، و مسابقه در افزایش اموال و اولاد است و بس. دنیا همچون باران است که گیاهان آن، کشاورزان را به شگفت می آورد، پس گیاهان رشد و نمو می کنند، و بعد گیاهان را زرد و پژمرده خواهی دید، و آن گاه خرد و پرپر می گردند. در آخرت عذاب شدیدی (برای دنیاپرستان) و آمرزش و خشنودی خدا (برای خداپرستان) است. اصلاً زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.

زندگی دنیا وقتی که با معیارها و مقیاسهای خودش سنجیده می شود، و با ترازوی خودش برکشیده می شود، در مقابل دیدگان و برای ذهن و شعور انسان چیز عظیم و بزرگی جلوه گر می آید. ولیکن زمانی که زندگی دنیا با معیارها و مقیاسهای جهان هستی سنجیده می شود، و با ترازوی آخرت برکشیده می شود، چیز ناچیز و بی ارزش و سبکی جلوه گر می گردد. زندگی دنیا در این تصویر بازیچه کودکان به نظر می آید در برابر آنچه در آخرت است و جدی است و بعد از این بازیچه زندگی، سرنوشتها و فرجامها بدان می انجامد!

دنیا بازیچه، سرگرمی، آرایش و پیرایش، به خود بالیدن و خود را ستودن، مسابقه در افزایش مال و جاه، و نازش به دارائی و عزت و قدرت، است . . . این حقیقت است و در فراسوی همه چیزهایی قرار دارد که در آنها

آخرت در چشم به هم زدن به پایان نمی آید همان گونه که زندگی دنیا در چشم به هم زدن به پایان می آید. آخرت به گیاهان خشک و پرپر شده ای تبدیل نمی گردد، و گیاهانی نیست که تا مدت معینی عمر کنند و آن گاه زرد و خشک گردند و بیفتند... در آخرت حساب و کتاب و سزا و جزا است... آخرت ماندگار و بردوام است... شایان و سزاوار این است که بدان توجه گردد و اهمیت داده شود.

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾.

اصلاً زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.

این کالا در اصل حقیقت ندارد. ماندن خود را از غرور گول زنده ای برمی گیرد و براساس آن بند است. همچنین این کالا انسان را به خود مشغول می دارد و او را سرگرم می سازد و به فراموشی و بی خبری می اندازد. این کالا انسان را به غرور گول زنده ای می کشاند و مست و ملنگ و بیخود و بیهوش می گرداند.

این حقیقت دارد. وقتی که انسان از دل به دنبال حقیقت باشد، این را درک و فهم می کند. قرآن که این حقیقت را به تصویر می کشد هدفش این نیست که انسان از زندگی در زمین کناره گیری کند و به گوشه ای بنشیند و دامن زندگی فراهم چند، و در راه آبادانی دنیا نکوشد و به ترک خلافتی بگوید که خدا آن را بدین پدیده بشری واگذار نموده است.^(۱) بلکه مراد قرآن تصحیح معیارها و مقیاسهای دانش و بینش و ارزشهای نفسانی و روحانی است. همچنین قرآن از انسان می خواهد بر غرور کالای زوال پذیر، و بر جاذبه و کشش آن که انسان را به زمین می چسباند و میخکوب می گرداند، غالب و چیره گردد و خود را والاتر و بالاتر از کالاهای بهره های این چند روزه زندگی بداند. همان والاتی و بالائی و چیرگی و غلبه ای که مخاطبان نخستین این سوره نیازمند آن بودند تا ایمان خود را محقق و در عمل پیاده گردانند. همان والاتی و بالائی و چیرگی و غلبه ای که هر کسی که به عقیده ای ایمان داشته باشد

برای محقق و پیاده کردن عقیده اش نیازمند بدان است، هرچند محقق و پیاده کردن آن عقیده فدا کردن سراسر زندگی این دنیا را بطلبد!

بدین لحاظ قرآن مؤمنان را به سبقت گرفتن در میدان این مسابقه حقیقی دعوت می کند. از ایشان می خواهد بر یکدیگر پیشی بگیرند به سوی هدفی که سزاوار مسابقه دادن و سبقت گرفتن است. هدفی که فرجام کارشان بدان می انجامد و سرنوشتشان در گرو آن است. هدفی که بعد از این جهان فانی در سرای باقی همراهشان خواهد بود و خواهد ماند:

﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ، وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ. وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

بر یکدیگر پیشی بگیرید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمان و زمین است. برای کسانی آماده شده است که به خدا و پیغمبرانش ایمان داشته باشند. این، عطاء خدا است، و به هر کس که بخواهد آن را می دهد، و خدا دارای عطاء بزرگ و فراوان است.

مسابقه دادن و سبقت گرفتن برای رسیدن به لهُو و لعب و بازیچه و سرگرمی و بر یکدیگر بالیدن و نازیدن و در گردآوری کالاهای و رسیدن به بهره ها بر همدیگر پیشی گرفتن، شایان کسانی نیست که جوان گردیده اند و بزرگ شده اند و از طوق اسارت دنیا رها گردیده اند، و جهان لهُو و لعب و بازیچه و سرگرمی را به کودکان و کوچکان واگذار کرده اند. بلکه مسابقه دادن و سبقت گرفتن باید برای رسیدن به آن افق بالا، و آن هدف والا، و آن ملک و مملکت پهن و فراخ باشد:

﴿جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾.

بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمان و زمین است.

۱- مراجعه شود به تفسیر این فرموده خداوند بزرگوار: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»... در سوره ذاریات در همین جزء.

چه بسا در روزگاران گذشته - پیش از این که حقایق از گستره این جهان هستی کشف شود - بعضی از مفسران و محدثان آیه‌های همچون این آیه را، یا برخی از احادیث نبوی را، حمل بر مجاز کرده‌اند. مثل آن حدیثی که در باره کاخ‌نشینانی که بهشتیان آنجا را از دور می‌دیدند همان گونه که در دنیا مردمان ستاره درخشانی را در حال طلوع در افق مشرق یا مغرب مشاهده و ورنه می‌کنند ... اما امروزه که رصدخانه‌های کوچک انسانها از فاصله‌های بسیار دور گستره هستی پرده برمی‌دارند و ابعاد بسیار شگفت بدون حدود و ثغوری را کشف می‌کنند، سخن گفتن از پهنای بهشت، و سخن گفتن از دیدن کاخها از فاصله دور، جنبه قطعی و حقیقی پیدا می‌کند، و چیز ساده و معمولی به نظر می‌آید، و چنین آیاتی و چنین احادیثی اصلاً نیازی بدین ندارد که آنها را حمل بر مجاز کرد. برای مثال فاصله زمین تا خورشید چیزی نیست که با فواصل و ابعاد جهان هستی مقایسه گردد و فاصله چندان مهم و زیادی بشمار آید!

هرکس که بخواهد بدان ملک و مملکت عریض و طویل بهشت می‌رسد. هرکس که بخواهد برای رسیدن بدان به مسابقه می‌پردازد و به سوی آن سبقت می‌گیرد. پیش‌پرداخت آن، ایمان به یزدان و پیغمبران او است. ﴿ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾.

این، عطاء خدا است، و به هرکس که بخواهد آن را می‌دهد.

﴿وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

و خدا دارای عطاء بزرگ و فراوان است.

عطاء و فضل و کرم خدا ممنوع نیست و منحصر به اشخاص ویژه‌ای نیست. بلکه مباح است و به کسانی بخشیده می‌شود که مشتاق و خواهان باشند و برای رسیدن بدان به مسابقه بپردازند و سبقت بگیرند. مسابقه‌دهندگان باید در راه رسیدن به چنین چیزی به تلاش بپردازند و سبقت بگیرند و جلو بیفتند، نه این که برای تکه زمینی در زمینی که ارکان و اصول آن و مدت

ماندگاری آن محدود است و بسر می‌رسد! صاحب عقیده باید که با این جهان هستی بزرگ همراه و همکار شود، و خود را و دیدگاه و جهان‌بینی و توجه و عقل و شعور خود را محصور و محدود بدین زمین تنگ کوچک نسازد ... این برای صاحب عقیده لازم است تا او نقش سزاوار صاحب عقیده را اداء بکند. این نقش سخت و توان‌فرسا است. این نقش از یک سو برخورد می‌کند با چیزهای حقیر مردمان و با طمعها و آرزهای ایشان. و از دیگر سو برخورد می‌کند با گمراهی دلها و کجروی درونها. این نقش برخورد می‌کند با مقاومت باطل و چنگ زدن باطل به موضع و موقعیتی که در زمین دارد. مقاومتی را می‌آغازد که در برابر آن کسی تاب ایستادگی ندارد، مگر کسی که همراه و همکار باشد و با جهانی که بزرگ‌تر از این زندگی، و فراخ‌تر از این زمین، و برجای‌تر از این فنا و نیستی است.

معیارها و مقیاسهای این زمین و ترازوها و ابزارهای اندازه‌گیری آن، نمی‌توانند چنان حقیقتی را به تصویر کشند، حقیقتی که باید در دل و درون صاحب عقیده مستقر گردد و جانشین شود. در به تصویر کشیدن این حقیقت هم جز بدان اندازه از عهده کار بر نمی‌آیند که حجم زمین در برابر حجم جهان هستی نشان می‌دهد، و جز بدان اندازه که عمر زمین در برابر عمر ازل و ابد بیانگر آن است. فرق بسیار فراوانی در میان است، آن اندازه فراوان که همه معیارها و مقیاسهای زمین نمی‌تواند آن را مشخص سازد و یا حتی بدان اشاره کند!

بدین خاطر است که صاحب عقیده در افق حقیقت بزرگ باقی می‌ماند، و بر واقعیت کوچک زمین، خود را بالاتر و بالاتر می‌گیرد، هر اندازه هم این واقعیت سست و بزرگ شود و امتداد پیدا بکند و به درازا بکشد و طولانی بشود. صاحب عقیده در بالای آن افق والا می‌ایستد و با آن حقیقت بزرگ رها از قیدها و بندهای این واقعیت کوچک، همیار و همکار می‌گردد. با جهان

این هستی آن اندازه دقیق طرح ریزی و تنظیم گردیده است و به گونه‌ای هر چیزی در آن به مقدار لازم سر و سامان داده شده است که هیچ حادثه‌ای در جهان روی نمی‌دهد مگر این که در نقشه پیشین کیهان مقدر و مقرر گردیده است، و در گستره آن حساب آن شده است ... تصادف در گستره هستی جایی ندارد. هیچ چیزی در آن ناسنجیده و سرسری نیست. پیش از این که زمین آفریده شود و پیش از این که مردمان خلق گردند، هر حادثه‌ای که از آفریده‌ها سر می‌زند برای علم کامل و شامل و دقیق خدا مشخص و معلوم بوده است، و تعیین گردیده است در چه زمانی و در چه مکانی روی می‌دهد ... برای علم خدا هیچ چیزی نیست که گذشته یا حال و یا آینده بشمار آید. این فاصله‌های زمانی، نشانه‌ها و قراردادهای - ما فرزندان فنا - هستند. ما با آنها حدود و ثغور چیزها را می‌بینیم. ما چیزها را بدون حدود و ثغور زمانی و مکانی‌ای که آنها را جدا سازد و مشخص کند، درک و فهم نمی‌کنیم. ما مطلق را درک و فهم نمی‌کنیم مگر در پرتو درخششهایی که در آنها ارواح ما با آن مطلق تماس پیدا می‌کند، از راهی که جدای از راهی است که ما در درک و فهم چیزها بدان خوی گرفته‌ایم و عادت نموده‌ایم. ولی یزدان سبحان حقیقت مطلقی است که به طور کلی از سراسر این هستی، بدون حدودی و ثغوری، اطلاع دارد. این هستی و حوادث و رخدادها و احوال و اوضاعی که از آغاز جهان تا پایان کیهان در آن روی می‌دهد، در علم خدا همه و همه بدون حدود و ثغور و ابعاد و فواصل زمان یا مکان پیدا و هویدا و مشخص و معلوم است! هر حادثه و رخدادی موضع و موقع خود را در نقشه کلی جهان هستی دارد، و برای علم خدا نمودار و پدیدار است. هر مصیبتی - خیر یا شر، چه لفظ مصیبت در معنی آزاد و ازگانی مقید به خیر و شر نیست - که در سراسر زمین و در ذات انسانها یا مخاطبان آن روزی قرآن روی بدهد، جملگی در آن کتاب ازلی، پیش از پیدایش زمین و پیدایش انسانها، ثبت و ضبط است

بزرگی همزیستی می‌کند که در ازل و ابد به تصویر کشیده می‌شود. در ملک و مملکت فراخ آخرت زندگی را بسر می‌برد. با ارزشهای ایمانی ثابتی می‌زید، ارزشهای ایمانی ثابتی که به لرزه و تکان در نمی‌آید به سبب خلل و نقصی که در معیارها و مقیاسهای زندگی دنیای کوچک گول‌زننده پیدا می‌گردد و رخنه می‌کند ... این وظیفه ایمان در زندگی پیروان عقائد است، پیروانی که برگزیده شده‌اند تا ارزشهای زندگی و معیارها و مقیاسهای آن را تعدیل بخشند، نه این که با آنها سازش بکنند و در برابر مقتضیات آنها کرنش بکنند و فرمان ببرند ...



سپس پسوده چهارم با آهنگ ژرفی در باره قضا و قدری در می‌رسد که روی نمی‌دهد مگر آنچه او بر آن باشد و بخواهد:

﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا. إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. لَكِنِّي لَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ. وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. الَّذِينَ يَقُولُونَ يَا مُرُّونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ، وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾

هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر این که پیش از آفرینش زمین و خود شما، در کتاب بزرگ و مهمی (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است. این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان به در رفته است، و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است. خداوند هیچ شخص متکبر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد. همان کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را نیز به بخل ورزیدن دعوت می‌کنند. هرکس که (از این فرمان) روی گردان شود (به خدا زیانی نمی‌رساند) چرا که خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است.

بدان شکل و صورتی که با آن پدیدار می‌گردد و جلوه‌گر می‌آید...

﴿إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾.

این کار برای خدا ساده و آسان است.

ارزش این حقیقتی که عقل جز آن را به تصور در نمی‌آورد، زمانی که حقیقت بزرگ هستی را پیش چشم می‌دارد، ارزش آن در دل و درون بشری این است که به دل و درون انسان آرامش و اطمینان می‌بخشد بدان هنگام که انسان با حوادث خیر یا شر جهان رویاروی می‌گردد. انسان در پرتو ایمان به چنین حقیقتی، وقتی که با زیان و ضرر مالی یا بدنی و بلا و مصیبت روبرو می‌گردد، به جزع و فزع نمی‌پردازد که او را از حال ببرد و بیهوش بکند، و یا حسرت خوردنها و ناله سردادنها او را از پای در بیاورد و بکشد. وقتی هم با سود و نفع و شادی روبرو می‌گردد، مست و ملنگ نمی‌گردد و آن اندازه شاد و شنگول نمی‌شود که بر بال خیال بنشیند و به پرواز درآید و اعتدال و میانه‌روی را از دست بدهد:

﴿لَيْكُنْ لَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾.

این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان به در رفته است، و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است.

وسعت نظر، همراهی و همگامی با جهان بزرگ، تصور ازل و ابد، و دیدن رخدادها در موارد و مواضع مقدر در علم خدا، رخدادهایی که در نقشه این جهان هستی، ثابت و تغییرناپذیرند، همه اینها باعث می‌گردد که نفس انسان گشادتر و بزرگ‌تر شود، و در برابر حوادث گذرا ثبات و متانت بیشتری داشته باشد. وقتی که انسان می‌داند این حوادث او را در حرکت جهان هستی به حرکت درمی‌آورند و راه می‌برند.

انسان به جزع و فزع می‌افتد و از جای به در می‌رود و حوادث او را خوار و بازیچه دست خود می‌گردانند، زمانی که انسان وجود خود را از وجود جهان هستی

منفصل و جدا می‌داند، و با حوادث به گونه‌ای رفتار می‌کند که انگار حوادث یک چیز عارضی و غیر اصلی هستند و با وجود کوچک او برخورد دارند و ناسازگارند. و اما وقتی که در اندیشه و تصور و ذهن و شعور انسان بگنجد و جایگزین گردد که انسان خودش، و حوادثی که دامنگیرش می‌شود و بر او می‌گذرد، و دامنگیر دیگران هم می‌گردد و بر ایشان هم می‌گذرد، و سراسر زمین، همه و همه ذراتی در پیکره جسم بزرگی هستند که این جهان هستی است، و این ذرات در موقع و موضع خود در نقشه کامل و دقیق جهان هستی قرار می‌گیرند و هستی پیدا می‌کنند، و وجود یکی برای وجود دیگری لازم و ضروری است، و همه آنها هم در علم نهان یزدان مقدر و ترسیم شده و معلوم هستند، و وقتی که انسان چنین بداند و چنین بیندیشد، او احساس آسایش و آرامش می‌کند چون می‌پذیرد قضا و قدر یکسان شامل همگان و حاکم بر ایشان است. دیگر چنین انسانی بر چیز از دست رفته‌ای غم نمی‌خورد، آن گونه غمی که او را پریشان و لرزان و افتان و خیزان گرداند، و در برابر چیزی که فراچنگ او می‌آید شادی و شغف نمی‌کند، شادی و شغفی که او را خوار و سبک دارد و بیهوش و بیهوش کند. بلکه چنین انسانی فرمانبردار و خشنود، با قضا و قدر خدا راه را می‌سپرد، فرمانبرداری و خشنودی‌ای بسان فرمانبرداری و خشنودی کسی که آگاه است و می‌داند که آنچه باید بشود لازم است که بشود و می‌شود!

این پله و مرتبه‌ای است که جز افراد اندکی کسی تاب و توان آن را ندارد. ولی سائر مؤمنان از ایشان خواسته می‌شود درد و رنج و غم و اندوه زیان و ضرر مالی یا بدنی، و شادی و خوشی دارائی مادی یا معنوی، نه این و نه آن ایشان را از دایره یاد خدا و رو کردن به خدا، و اعتدال و میانه‌روی در شادی و شادمانی و غم و اندوه، بیرون نیندازد و پرتشان نگرداند... عکرمه علیه السلام گفته است: «هیچ کسی نیست که شاد نشود و غمگین نگردد. ولیکن شادی را به شکر و سپاسگزاری، و غم را به

خودش است. خدا بی نیاز است و هیچ احتیاجی به بندگان محتاج ندارد. خدا خودش ستوده و شایان ستایش است، و حمد و ستایش حمدکنندگان و ستایشگران سودی بدو نمی رساند!



در آخر، واپسین بند این سوره درمی رسد، و چکیده وار خط سیر رسالت را و تاریخ این عقیده از زمان نوح و ابراهیم تا زمان حال را بیان می دارد. حقیقت و هدف رسالت را در دنیای مردمان ذکر می کند، و به گونه ویژه ای به حال و وضع اهل کتاب و پیروان عیسی (علیه السلام) می پردازد:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ، وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ، وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ. إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ، وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ، فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ. ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا، وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ. وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً، وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ، إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ، فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا، فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ، وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾.

ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی چون آهن) این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را به گونه نهان و پنهان (از دیدگان مردمان) یاری می کنند. خداوند نیرومند و چیره است. ما نوح و ابراهیم را (پیغمبر، و به سوی مردم) روانه کرده ایم، و در دودمان

صبر و شکیبائی تبدیل کنید» ... اعتدال و میانه روی در اسلام که آئین آسان و آسانگیری برای همگان است این است.

﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّمَا يَتَّبِعُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ﴾.

خداوند هیچ شخص متکبر فخرفروشی را دوست نمی دارد. همان کسانی که بخل می ورزند و مردم را نیز به بخل ورزیدن دعوت می کنند.

ارتباط حقیقت پیشین، با تکبر ورزیدن و خودبزرگ بینی و فخرفروشی کردن، و ارتباط این و آن با بخل ورزیدن و تنگچشمی نمودن، و دستور دادن به بخل ورزیدن و تنگچشمی نمودن، این است که کسی که احساس می کند هرچه بدو می رسد و هر مصیبتی که گریبانگیر او می شود از سوی خدا و به فرمان خدا است، تکبر نمی ورزد و فخرفروشی نمی کند. تکبر نمی ورزد و فخرفروشی نمی کند با داشتن چیزهایی که بدو عطاء گردیده است. در چیزهایی که بدو داده شده است بخل نمی ورزد و تنگچشمی نمی کند، و دیگران را به بخل ورزیدن و تنگچشمی کردن فرامی خواند. ولی کسی که بدین حقیقت پی نبرده است، گمان می برد که دارائی و اموال و قدرت و قوت و جاه و مقامی که بدو داده می شود، از کسب و کار و تلاش و کوشش خودش است. و لذا فخرفروشی می کند و مست و ملنگ می شود بر اثر چیزهایی که دارد. گذشته از این، بخل می ورزد و چیزی از آن کالاهای و نعمتهای خدادادی نمی بخشد، و دیگران را نیز به بخل و تنگچشمی تشویق و ترغیب می کند تا اصل و اساس بخل و تنگچشمی را تحقق بخشد و برنامه آن را پیاده کند!

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾.

هرکس که (از این فرمان) روی گردان شود (به خدا) زبانی نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

هرکس که بذل و بخشش کند به سود خودش است، و هرکه پاسخ مثبت به فرمان یزدان بدهد به مصلحت

را با آن بسنجند و برکشند و راست و درست گردانند، و زندگی خود را بر آن استوار دارند و ایمن از دستخوش هواها و هوسهای نابسامان و پریشان، و از مزاجها و سرشتهای گوناگون، و از برخوردهای مصالح و منافع جوراچور گردانند. ترازوی ثابتی که از کسی جانبداری نمی‌کند، زیرا با حق الهی برای همگان برمی‌کشد و می‌سنجد، و حق را از کسی ضائع نمی‌کند و حیف و میل نمی‌نماید، چون خدا پروردگار جملگی مردمان است.

این ترازویی که خدا آن را در رسالت گنجانده است و نازل کرده است، ضمانت یگانه‌ای است که انسانها را از طوفانها و گردبادها و زلزله‌ها و نابسامانیها و پریشانیها و تزلزلهای می‌راند که در کارزار هواها، اضطراب عاطفه‌ها، جنجالهای رقابتها، و گیراگیر سودجوییها و خودپرستیها، انسانها را احاطه می‌کنند و در خود فرومی‌برند. قطعاً لازم است ترازوی ثابتی باشد و انسانها بدان مراجعه کنند و با آن برکشند و بسنجند، و در آن حق و عدل و انصاف را بیابند که از کسی و از چیزی جانبداری نکند و با کسی و با چیزی ساخت و پاخت ننماید.

﴿يَقُومُ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾.

تامردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند. بدون این ترازوی ثابت الهی موجود در برنامه خدا و شریعت او، مردمان به عدل و عدالت راهیاب نمی‌گردند و دسترسی پیدا نمی‌کنند، و اگر به عدل و عدالت هم راهیاب گردند و دسترسی پیدا کنند، شاهین ترازوی چنین عدل و عدالتی در دستهایشان بالا و پائین می‌افتد و این سو و آن سو می‌رود. چرا که دستهایشان در محلّ ورزش بادهای جهالتها و نادانیها و هواها و هوسها است و لرزشها و گرایشها پیدا می‌کند!

﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ، وَ لِيُعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾.

و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی

آنان نبوّت و کتابهای آسمانی، از جمله تورات و انجیل و زبور و قرآن) را قرار دادیم. برخی از آنان راهیاب شدند، و بسیاری از ایشان (از راه راست خداشناسی، منحرف و) خارج شدند. سپس به دنبال نوح و ابراهیم (و انبیاء پیشین و همعصر با ایشان) پیغمبرانی را روانه کردیم و به دنبال همه آنان، عیسی پسر مریم را فرستادیم و بدو انجیل عطاء نمودیم، و در دل پیروان عیسی مهر و عطوفت (مسلمانان) را قرار دادیم. پیروان او رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند (و بر خویشتن نذر و واجب نموده بودند). اما آنان چنان که باید آن را مراعات نکردند. ما به کسانی که از ایشان (به محمد) ایمان آوردند پاداش درخورشان را دادیم، ولی بیشترشان (از راه راست منحرف و) خارج شدند (و سزای اعمال بد خود را دیدند).

رسالت در اصل خود یکی است. پیغمبران آن را با خود آورده‌اند، و دلائل و براهینی بر صحت آن ارائه داده‌اند. اغلب پیغمبران معجزات و خوارق عادات را ارائه نموده‌اند، و بعضی از آنان کتاب بر ایشان نازل گردیده است. نصّ قرآنی می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ﴾.

و با آنان کتاب نازل کرده‌ایم.

پیغمبران یک دسته و گروه توصیف شده‌اند، و کتاب هم مفرد است و بیانگر وحدت است. یک دسته و گروه بودن انبیاء و ذکر کتاب به شکل مفرد، اشاره به وحدت رسالت و یگانگی آن در اصل خود است.

﴿الْمِزَانِ﴾.

ترازو ... معیار و مقیاس ارزیابیها و ارزشها ... مراد قواعد و ضوابطی است که در کتابهای آسمانی گنجانده شده است و جداکننده حق از باطل است.

نازل کردن کتاب و قرار دادن ترازو، با یکدیگر بیان گردیده است. چون همه رسالتها آمده‌اند تا در زمین و در زندگی مردمان ترازوی ثابتی را بگذارند و انسانها بدان مراجعه کنند، و اعمال و حوادث و اشیاء و اشخاص

به خدا و پیغمبرانش پیرو می‌زند. یاری و کمک آنان به خدا و پیغمبران، به معنی یاری و کمک کردن برنامه خدا و دعوت او است. و الاّ یزدان سبحان به یاری و کمک مردمان نیازی ندارد:

﴿إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾.

خداوند نیرومند و چیره است.

وقتی که از بیان وحدت رسالت در اصل و کتاب و میزان می‌پردازد، برمی‌گردد و وحدت حاملان رسالت را بیان می‌دارد. چه حاملان رسالت از نژاد نوح و ابراهیم هستند.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾.

ما نوح و ابراهیم را (پیغمبر، و به سوی مردم) روانه کردیم، و در دودمان آنان نبوت و کتابها (ی آسمانی، از جمله تورات و انجیل و زبور و قرآن) را قرار دادیم.

رسالت آسمانی تک‌درخت بلندی با شاخه‌های سر درهم کشیده‌ای است. در آن نبوت و کتاب است. این درخت از بامداد زندگی انسانها در زمان نوح تا رسیده است به ابراهیم سر برکشیده است و چمیده است و بالاتر و بالاتر رفته است و شاخه‌ها از آن پدیدار آمده است و پیغمبرها از شاخه بزرگ و سترگی از آن جوانه زده است، شاخه‌ای که تنه اصلی گردیده است و دراز و بلند شده است و تا انتهای رسالتها امتداد پیدا کرده است.

ولی نسلهائی که نبوتها و کتابها برایشان آمده است، یکسان نبوده‌اند و موضع یکسان در برابر نبوتها و کتابها نداشته‌اند:

﴿فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾.

برخی از آنان راهیاب شدند، و بسیاری از ایشان (از راه راست خداشناسی، منحرف و) خارج شدند.

این چکیده کوتاهی از آن خط سیر دراز و طولانی است. نزدیک به نهایت این خط سیر عیسی پسر مریم می‌آید:

﴿ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ﴾.

چون آهن) این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را به گونه نهان و پنهان (از دیدگان مردمان) یاری می‌کنند.

این تعبیر:

﴿أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ﴾. آهن را نازل کردیم.

بسان تعبیری است که در جای دیگری آمده است:

﴿أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجَ﴾.

برای شما هشت جفت چهارپا نازل کرد. (زمر/۶)

هردوی این نازل کردنها (به معنی خلق کردن و در دسترس قرار دادن است و) اشاره به اراده و خواست خدا و تقدیر و تدبیر او در آفریدن اشیاء و حوادث دارد. اینها هم با قضا و قدر و تقدیر و تدبیر خدا گسیل می‌گردند و در دسترس قرار می‌گیرند. گذشته از این، در اینجا با فضای آیه نیز هماهنگی وجود دارد. فضائی که در اینجا حاکم است فضای نازل کردن کتاب و میزان است. همچنین خدا هر چیزی را که آفریده است، بسان مقدر کردن کتاب و ترازوی خودش آن را مقدر فرموده است.

خداوند آن را پدید آورده است.

﴿فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾.

در آهن نیروی زیادی است.

نیروئی که در آن است در جنگ و صلح مورد استفاده است. می‌توان گفت تمدن امروزی انسانها بر آهن استوار و برقرار است.

﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾.

هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی، و همچنین آفرینش وسائلی چون آهن) این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را به گونه نهان و پنهان (از دیدگان مردمان) یاری می‌کنند.

این بخش اشاره به جهاد با اسلحه است. در جایگاهی از این سوره آمده است که سوره از بذل و بخشش مال و فدا کردن جان صحبت می‌کند.

وقتی که این سوره از کسانی سخن می‌گوید که خدا را و پیغمبران او را نهانی و پنهانی یاری می‌دهند و کمک می‌کنند، بر این سخن با توضیح معنی یاری و کمکشان

(و بر خویشتن نذر و واجب نموده بودند).

ارجح اقوال در تفسیر این آیه این است که چنین رهبانیتی که تاریخ مسیحیت به خود دیده است از سوی برخی از پیروان عیسی علیه السلام برگزیده شده است. آن را از پیش خود برای کسب رضای خدا و دوری کردن از آلودگیها و پلشتیهای زندگی، پدیدار کردند و ساختند. خداوند بزرگوار آن را پیش از آن بر ایشان واجب نفرموده بود. بلکه آنان خودشان رهبانیت را انتخاب و بر خویشتن واجب کرده بودند. بدین وسیله در برابر خدا مسؤول بودند وظائف و تکالیف آن را مراعات دارند، و مقتضیات آن را از قبیل پاکی و والائی و قناعت و عفت و ذکر و عبادت، محافظت نمایند... چیزهایی که در آنان حقیقت خلوصی را تحقق بخشد و پیاده کند که با این رهبانیت خودساخته قصد آن کرده بودند و نیت آن را داشتند.

ولی این رهبانیت مخلصانه سرانجام در اغلب اوقات و در نزد بیشتر اشخاص، به شعائر و مراسم و آداب و رسوم دینی خالی از روح تبدیل گردید، و بسیاری از مردمان چنین شعائر و مراسم و آداب و رسوم دینی بیجان را نماد عاری از حقیقت کردند، و بر وظائف و تکالیف این رهبانیت جز گروه اندکی شکیبائی نکردند و بر آنها استقامت نورزیدند:

﴿فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا. فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ، وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾.

اما آنان چنان که باید آن را مراعات نکردند. ما به کسانی که از ایشان (به محمد) ایمان آوردند پاداش درخورشان را دادیم، ولی بیشترشان (از راه راست منحرف و) خارج شدند (و سزای اعمال بد خود را دیدند).

خدا با نمادها و سیماهای ظاهری، و با آداب و مراسم آئینی و پشمینه پوشیها و ژنده پوشیها، به حساب مردمان نمی رسد. بلکه حساب و کتاب خدا با مردمان بر اساس عمل و نیت، و بر پایه حقیقت فهم و شعور و روش و منش است. خدا خودش از نهانیهای دلها و پنهانیهای سینه ها مطلع و آگاه است.

سپس به دنبال نوح و ابراهیم (و انبیاء پیشین و همعصر با ایشان) پیغمبرانی را روانه کردیم و به دنبال همه آنان، عیسی پسر مریم را فرستادیم.

یعنی به دنبال نسل پیشین نوح و ابراهیم، عیسی پسر مریم را فرستادیم. رسالت آسمانی ادامه پیدا کرد، و یکی پس از دیگری پرچم رسالت را بر دوش کشید، تا نوبت به عیسی پسر مریم رسید.

در اینجا صفت برجسته ای از صفات کسانی ذکر می شود که از عیسی پسر مریم پیروی و متابعت کرده اند:

﴿جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً﴾.

در دل پیروان عیسی، مهر و عطف (مسلمانان) را قرار دادیم.

پیروان عیسی ثمره دعوت مسیح علیه السلام و حاصل جان بزرگوار این دعوت، و نتیجه پاکي روان آن بودند. آنان که به رسالت عیسی علیه السلام واقعاً ایمان آوردند و از او پسندیده و زیبا پیروی کردند، شفافیت درخشان و مهر فراوان و رحمت نمایان این دعوت را در دل داشتند، و بی پرده و آشکار با مسلمانان دوستی ورزیدند و عطف نمودند. آیات دیگری در قرآن مجید بدین محبت و مرحمت اشاره می کنند. همان گونه که تاریخ شکلها و صورتهائی را به یاد دارد، تصویرهایی و شکلهایی که راویان از نجاشی و از گروه اعزامی نجران، و از دیگر کسانی نشان می دهند و روایت می کنند که به سرزمین اسلام بعد از ظهور آن آمدند و مشتاقانه اسلام را پذیرفتند، چون حق و حقیقت به دلهایشان خزیده بود و جایگزین گردیده بود، از همان زمان که واقعاً پیرو عیسی پسر مریم شده بودند.

همچنین این نص در اینجا پدیده دیگری را ذکر می کند که در تاریخ پیروان عیسی مسیح پسر مریم معلوم و مشهور است:

﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا - مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ - إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ﴾.

پیروان او رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند

این پیوند و تماس، ایشان را به ترس و هراس از خدا، و ایمان آوردن به پیغمبرش، دعوت می‌کند. ایمان مطلوب در معنی خاصی جلوه‌گر می‌آید، معنی حقیقت ایمان و آثاری که از ایمان سرچشمه می‌گیرد و حاصل می‌گردد. ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾.

از خدا بترسید و به پیغمبر او (محمّد ابن عبدالله، خاتم الانبیاء) ایمان بیاورید، تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما بدهد (یکی پاداش ایمان به عیسی، و دیگری پاداش ایمان به محمد).

یعنی دو بهره از رحمت خود را به شما می‌دهد. . . این تعبیر شگفتی است. چه رحمت خدا جزء جزء نمی‌گردد. رحمت خدا همین که انسان را بپساید و لمس نماید، حقیقت خود را به انسان عطاء می‌نماید. ولیکن در این تعبیر افزایش ادامه رحمت و فزونی فیض و کرم پیدا است.

﴿وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾.

و نیز برای شما نوری را پدیدار می‌گرداند که در پرتو آن حرکت کنید.

این هم یک عطای دیگر الهی است. خداوند این عطاء را به دل‌هائی می‌بخشد که از خدا می‌ترسند و پرهیزگاری می‌کنند، و چنان که باید به پیغمبرش ایمان می‌آورند. عطائی است که دل‌ها را روشن و منور می‌گرداند، و دل‌ها در پرتو نور آن عطاء می‌درخشند و تابان و رخشان می‌شوند. در نتیجه حقیقت را در فراسوی پرده‌ها و سدها و مانع‌ها می‌بینند، و از فراسوی شکله‌ها و نمادها مشاهده می‌کنند. در مسیر راه بر دست و پا نمی‌افتند و ویلان و حیران نمی‌شوند و راه را کج نمی‌کنند و منحرف نمی‌گردند. . . . ﴿نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾.

نوری که در پرتو آن حرکت می‌کنید و راه می‌روید.

﴿وَيَغْفِرْ لَكُمْ. وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

و شما را می‌بخشد. چرا که خدا بخشنایند و مهربان است.

انسان، انسان است. انسان قصور و کوتاهی می‌کند،

بعد از این نمایش تند و سریع، واپسین ندا درمی‌رسد و مؤمنان را فریاد می‌دارد. مخاطبان این ندا واپسین حلقه از زنجیره مؤمنان به رسالت خدا در تاریخ دور و دراز رسالت، و وارثان آن هستند. کسانی که این رسالت را به ارث برده‌اند و تا روز سزا و جزای قیامت آن را پاس می‌دارند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ. وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ. وَ يَغْفِرْ لَكُمْ. وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ، وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

ای کسانی که (از اهل کتاب بشمارید و به خدا و پیغمبران الهی و کتابهای تورات و انجیل) ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و به پیغمبر او (محمّد ابن عبدالله، خاتم الانبیاء، هم) ایمان بیاورید، تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما دهد (یکی پاداش ایمان به عیسی، و دیگری پاداش ایمان به محمد)، و نیز برای شما نوری را پدیدار گرداند که در پرتو آن حرکت کنید، و شما را ببخشاید، چرا که خدا بسیار بخشنایند و مهربان است. تا اهل کتاب بدانند که (اگر به محمد ایمان نیاورند) هیچ سهمی از فضل و عطاء الهی ندارند، و این که فضل و عطاء در دست خدا است، و آن را به هر کس که بخواهد مرحمت می‌کند، و خداوند دارای فضل و عطاء فراوان و بزرگ است.

این گونه نداء داده می‌شوند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا!﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

پسوده و ویژه‌ای در این نداء برای دل‌هایشان است. درخواست شرم و حیا کردن، از ایمان است. رعایت و عنایت خدا را باید پاس داشت و سپاس گفت. پیوند و تماسی به جوش و خروش درآورده می‌شود که ایشان را با پروردگارشان ارتباط می‌دهد، خدائی که ایشان را با این نداء بزرگوارانه و مهربانانه فریاد می‌دارد. به نام

است، و نه کم و کاست دارد:
﴿وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ﴾

خداوند دارای فضل و عطاء فراوان و بزرگ است.

این دعوتی است که در آن تشویق و ترغیب و بر سر شور آوردن برای سبقت گرفتن به سوی بهشت و رحمت است. این سوره با آن خاتمه می یابد، خاتمه ای که با روند سراسری سوره، و با ندای مکرری که در آن آمده است و دلها را فریاد می دارد تا ایمان خود را تحقق بخشند و در برابر پروردگار خود کرنش ببرند و فروتنی کنند و با اخلاص و از خودگذشتگی وظائف و تکالیف ایمان در اموال و ارواح را پاسخ بگویند.



گذشته از اینها این سوره نمونه ای از نمونه های روشن قرآنی در خطاب قرار دادن دل های بشری، و به جوش و خروش انداختن دلها با شیوه سخت مؤثری است. این سوره در سرآغاز، روند، پایان، آهنگها، تصویرها، سایه روشنهایش، و در شیوه پرداختن به موضوع و پیشرفت در آن، گشت و گذاری به دنبال گشت و گذاری و مرحله ای پس از مرحله ای است ... این سوره در همه اینها درس زیبایی برای پیروان این دعوت است. بدیشان یاد می دهد و می آموزد چگونه با مردم سخن بگویند و ایشان را مخاطب قرار بدهند، و چگونه فطرت را بیدار گردانند، و چگونه دلها را زنده نمایند!

این سوره یک درس خدائی است. درس خدا است که سازنده دلها است، و نازل کننده قرآن است، و آفریدگار هر چیزی به اندازه لازم است. در این مدرسه الهی شاگردانی فارغ التحصیل می گردند که دعوت کنندگان موفق هستند و مردمان به سخنانشان گوش می دهند و سخنانشان را می پذیرند ...



پایان جزء بیست و هفتم

به دنبال آن جزء بیست و هشتم می آید که با سوره مجادله آغاز می گردد.

حتی اگر راه را هم بشناسد. انسان نیازمند آمرزش است تا رحمت خدا او را دربر گیرد ...

﴿وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ﴾

خدا بخشاینده و مهربان است.

﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اٰمِنُوْا بِرِسُوْلِهِ﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و به پیغمبر او ایمان بیاورید.

از خدا بترسید و به پیغمبرش ایمان بیاورید، تا دو بخش از رحمت خدا را به دست آورید، یعنی دو پاداش بگیرید. و آن نوری بهره شما شود که در پرتو آن می توانید حرکت بکنید. و رحمت خدا شامل شما گردد با گذشتی که از گناهان و کوتاهیهای شما می فرماید ...

﴿لِّئَلَّا يَعْلَمَ اَهْلُ الْكِتٰبِ اَلَّا يَقْدِرُوْنَ عَلٰی شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللّٰهِ. وَاَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مِّنْ يَّشَاءُ﴾

تا اهل کتاب بدانند که (اگر به محمد ایمان نیاورند) هیچ سهمی از فضل و عطاء الهی ندارند، و این که فضل و عطاء در دست خدا است، و آن را به هرکس که بخواهد مرحمت می کند.

اهل کتاب گمان می بردند که ملت برگزیده خدا ایشانند، و آنان پسران خدا و عزیزان یزدانند:

﴿وَقَالُوْا كُوْنُوْا هُودًا اَوْ نَصٰرٰى تَهْتَدُوْا﴾

می گویند: یهودی یا مسیحی بشوید تا (به راه راست) رهنمود شوید.

﴿وَقَالُوْا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَن كَانَ هُودًا اَوْ نَصٰرٰى﴾

می گویند: جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز (کس دیگری) به بهشت در نمی آید.

خدا مؤمنان را دعوت می کند مستحق رحمت و بهشت و عطاء و آمرزش او شوند، تا اهل کتاب بدانند که آنان نمی توانند چیزی از فضل و لطف خدا را از کسی بازدارند و آن را تنها محدود و منحصر به خود کنند. فضل و لطف خدا در دست خدا است. آن را به هرکس که خودش بخواهد عطاء می فرماید. فضل و لطف خدا محدود و منحصر به قومی و گروهی نیست. به طائفه ای اختصاص ندارد. فضل و لطف خدا نه محدود و منحصر

فِي ظِلَالِ الْقُرْآنِ

جزء بیست و هشتم

سوره‌های مجادله، حشر، ممتحنه، صف، جمعه،

منافقون، تغابن، طلاق و تحریم

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة مجادله مدنی و بیست و دو آیه است

سُورَةُ الْمُجَادَلَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ
وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾ الَّذِينَ يُظْهِرُونَ
مِنْكُمْ مَن نَّسَاءَهُمْ مَا هُمْ أُمَّهَاتُهُمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا الَّتِي
وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ
اللَّهَ لَعَفْوٌ غَفُورٌ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ يُظْهِرُونَ مِنْ نَسَابِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ
لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذَلِكَ كَوْتُوعُطُوتٍ
بِئْسَ لِلَّهِ بَإِمْثَالُهُمْ يَعْمَلُونَ خَيْرٌ ﴿٣﴾ فَمَنْ لَمْ يُجِدْ فِصْيَامَ شَهْرَيْنِ
مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاطْعَامَ سِتِّينَ
مِسْكِيْنًا ذَلِكَ لَتُؤْمُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ
وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾ إِنْ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُنُوا
كَكَائِبٍ الَّذِينَ مِنْ قِبَالِهِمْ وَقَدْ أَرْزَأْنَاهُ أَنْتَ يَنْتَبِ وَلِلْكَافِرِينَ
عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا
عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَسُوءَ اللَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ
مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ
وَلَا آدَنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِنْ مَا كَانُوا يَتَّبِعُهُمْ
بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
نُهِوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ بِالْإِثْمِ
وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءَكَ حَيْوَتُكَ بِمَا لَمْ يَحْكَمْ
بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ

جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا فَنَفْسُ الْمَصِيرِ ﴿٨﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا
تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَنَجَّوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَجَّوْا
بِالْإِيمَانِ وَالْقَوْلِ وَأَنْقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُخْشَوْنَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا النَّجْوَى
مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ
ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ
اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا
مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَتِكُمْ
صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
﴿١٢﴾ ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَتِكُمْ صَدَقَتْ فَأَذَلَتْ تَقَعَلُوا
وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا
غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ حُتَّةً فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ
عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٦﴾ لَنْ تَغْنَى عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ
شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ
اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَّا
إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٨﴾ اسْتَحْذَوْهُمْ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ
اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٩﴾

﴿٢٠﴾ إِنْ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِينَ ﴿٢١﴾
كَتَبَ اللَّهُ لَا عَلَيْكَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّكَ اللَّهُ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٢﴾

لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ
حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ
أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ
الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا
عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٣﴾

أَوْ إِخْوَانِهِمْ أَوْ عَشِيرَتِهِمْ. أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ
الْإِيمَانَ، وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ، وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ
رَضُوا عَنْهُ. أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ. أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾.

مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند، هرچند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیله ایشان باشند. چرا که مؤمنان، خدا بر دلهایشان رقم ایمان زده است و با نفخهٔ ربّانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است، و ایشان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آنها رودبارها روان است، و جاودانه در آنجا می‌مانند. خدا از آنان خشنود، و ایشان هم از خدا خشنودند. اینان حزب یزدانند. ها! حزب یزدان، قطعاً پیروز و رستگار است.

(مجادله/۲۲)

اما پیشتازان پیشگام نسبت به مسلمانانی که پیوسته افزون و افزون تر می‌شدند، اندک بودند. مخصوصاً بعد از آن که اسلام نیروئی گردید که به حساب می‌آمد و از آن ترس و هراسی می‌شد - حتی پیش از فتح مکه - و بدان کسانی داخل شدند که از تربیت اسلامی بهره کافی نبرده بودند، و در فضای اسلامی زمان طولانی تنفس نکرده بودند. از دیگر سو منافقانی برای مصلحت شخصی یا حفظ خود اسلام را پذیرفته بودند، در حالی که دشمنانگیها و کینه‌توزیهای در بارهٔ اسلام به دلهایشان گرفته بودند، و در انتظار فرصتها نشسته بودند، و در کمین بودند که میان اردوگاه اسلامی و اردوگاه‌های دیگر آشوب به پا کنند، پایگاه‌هایی که در آن زمان نیرومند و دشمن اسلام بودند، از قبیل پایگاه‌های مشرکان یا یهودیان!

تربیت جانها و آماده ساختن درونها برای اجراء نقش جهانی بزرگی که بر عهدهٔ ایشان در زمین واگذار گردیده بود، تلاشها و کوششهای فراوانی و صبر و

ما در این سوره - و تقریباً در سراسر این جزء - همراه با رخدادهای سیره و گذشت پیغمبر اکرم ﷺ در جامعهٔ مدینه هستیم. با آن گروه نوپای مسلمانان بسر می‌بریم که دارند پرورش می‌یابند و می‌بالند و استوار و پایدار می‌گردند، و برای اجرای نقش جهانی خود آماده می‌شوند، و بلکه برای اجرای نقش خود در سراسر هستی آماده می‌شوند، نقشی که یزدان برای ایشان در گشت و گذار این جهان و در مقدرات این جهان مقدر کرده است. این نقش، نقش بزرگی است و از پیدایش جهان‌بینی تازهٔ کاملی سرچشمه می‌گیرد که این زندگی را فرامی‌گیرد. این جهان‌بینی در دل و درون همین گروه پدید می‌آید، و بر استوار کردن زندگی واقعی بر اساس این جهان‌بینی برقرار می‌شود. سپس این گروه همچون جهان‌بینی‌ای را به سراسر جهان می‌برد تا برای بشریت یک زندگی انسانی را بسازد که آن هم بر این جهان‌بینی برقرار و استوار بشود ... در این صورت این نقش، نقش بزرگی است و آماده کردن کاملی را می‌طلبد.

آن مسلمانانی که قضا و قدر ایشان را برای ادای این نقش آماده می‌کرد، مردمانی از آدمیزادگان بودند. در میان آنان پیشتازان پیشگام مهاجران و انصاری بودند که ایمانشان پخته شده بود، و جهان‌بینیشان در بارهٔ عقیدهٔ جدید کامل گردیده بود، و دل و درونشان مخلصانه آن را پذیرفته بود، و رسیده بودند ... رسیده بودند به حقیقت وجودشان و به حقیقت این جهان بزرگ، و حقیقت وجودشان با حقیقت جهان آمیخته بود، و بدین وسیله گوشه‌ای از قضا و قدر خدا در این جهان شده بودند. در درون خود کناره‌گیری از هستی را نمی‌یافتند، و در گامهایشان کم‌ترین تخلّفی از گامهای این جهان نمی‌دیدند، و در دلهایشان چیزی جز رضای خدا را سراغ نداشتند ... آنان آن گونه بودند که در این سوره در بارهٔ ایشان آمده است:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ
مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ

می‌دارد که اخلاق و آداب و عادات ایشان را تربیت می‌کند، تربیتی که لائق و سزاوار جماعت و گروهی است که خود را به کنف حمایت و تحت عنایت خدا می‌کشاند، و خویشتن را به خدا نسبت می‌دهد، و حزب او را تشکیل می‌دهد، و پرچم او را بلند می‌کند و برمی‌افرازد تا در سراسر زمین با به اهتزاز درآوردن آن شناخته شود.

بدین خاطر این سوره با تصویر شگفتی از تصویرهای این دوره بی‌نظیر و شگفت در تاریخ بشریت، آغاز می‌گردد. دوره پیوند آسمان با زمین به شکل مستقیم و محسوسی که آسمان در زندگی روزانه گروهی از مردمان شرکت می‌کند، شرکته پدیدار و آشکار:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ، وَاللَّهُ يَسْمَعُ خَاوِرًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾.

خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که در باره شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد. خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود. چرا که خدا شنوا و بینا است. (مجادله/۱)

می‌بینیم که آسمان در کار و بار روزانه خانواده فقیر و کوچک و به گرداب غم درافتاده‌ای دخالت می‌کند تا داوری خدا را در باره قضیه آنان بیان دارد. یزدان سبحان گفتار زنی را شنیده است که با پیغمبر خدا در باره آن قضیه گفتگو می‌کرده است، در حالی که عائشه که بدان زن نزدیک بوده است کمی مانده است که آن را نشنود!! این تصویری است که دل را از حضور خدا و نزدیکی و عنایت و رعایت او لبریز می‌کند.

به دنبال این تصویر، در روند این سوره تأکید اکیدی می‌آید و اعلان می‌دارد کسانی که با خدا و پیغمبرش می‌رزمند - همان کسانی که دشمنان گروه مسلمانانی هستند که در کنف حمایت و رعایت خدا می‌باشند - سرکوبی و شکست در زمین، و عذاب و عقاب خوارکننده و رسواکننده در آخرت، بر ایشان نوشته شده است و مقرر گردیده است. آنان گرفتار می‌گردند در

شکست‌های زیادی، و چاره‌جویی آهسته و کند می‌کند را در کارهای کوچک و بزرگ می‌طلبید... جنبشی که اسلام برای ساختار بنیادین خود بدان دست یازیده بود، و پیغمبر ﷺ آن را رهبری می‌کرد، جنبش شکوهمند و بزرگی بود. جنبشی که دلها و درونهای مردمان را می‌ساخت، مردمانی که جامعه اسلامی و دولت اسلامی را می‌ساختند، و مواظبت از برنامه خدا را به عهده می‌گرفتند. آن را درک و فهم می‌کردند، و آن را تحقق می‌بخشیدند و پیاده می‌کردند، و آن را نه در کتابها و گفتارها، بلکه به صورت زنده پویائی، به اطراف و انکاف زمین می‌رساندند.

ما در این سوره - و در سراسر این جزء - بخشی از آن تلاشها و کوششهای بزرگ، و همچنین گوشه‌ای از آن شیوه سترگ قرآنی در کار ساخت و ساز آن دلها و درونها، و در امر چاره‌سازی رخدادها و عاداتها و کشتها و جوششها، مشاهده می‌نمائیم. همچنین بخشی از مبارزه طولانی موجود در میان اسلام و میان دشمنان گوناگون آن از قبیل مشرکان و یهودیان و منافقان را مشاهده می‌کنیم.

در این سوره به گونه ویژه‌ای تصویر الهام‌گرانه‌ای از عنایت و رعایت خدا را می‌بینیم، عنایت و رعایتی که خدا به این جماعت نواخته و نوپا می‌نماید، بدان گاه که ایشان را با دیدبانی و پاسداری خود می‌سازد، و با برنامه خود آنان را تربیت می‌کند و می‌پروراند، و عنایت و رعایت خویش را بدیشان اعلام و اعلان می‌نماید، و در درونشان اطلاع زنده‌ای در باره شناخت یزدان سبحان پی‌ریزی می‌کند و سامان می‌دهد، و به دل‌هایشان می‌افکند که در ویژه‌ترین کارشان، و در کوچک‌ترین امورشان، و در نهانی‌ترین رازهایشان، خدا با ایشان است و حاضر و ناظر بر آنان است. ایشان را از مکر و کید و نیرنگ پیدا و ناپیدای دشمنانشان می‌باید و حراست و پاسداری می‌نماید. آنان را در کنف حمایت و حفاظت خود می‌گیرد، و ایشان را در زیر پرچم خود و سایه لطفش گرد می‌آورد. بدیشان اشعار

پرهیزگاری، پیچ و در گوشی صحبت نکنند. در این زمینه خودشان را تربیت و پرورده کنند، و خویشان را در این خصوص آراسته و پیراسته گردانند.

سپس قرآن به تربیت این افراد مؤمن ادامه می‌دهد. ایشان را به بزرگواری و فرمانبرداری در مجلس پیغمبر خدا ﷺ و در مجالس علم و ذکر دعوت می‌کند. همچنین ایشان را به ادب داشتن در پرسش و سخن با پیغمبر ﷺ فرامی‌خواند، و از آنان می‌خواهد در این کار جدی باشند و وقار و احترام را مراعات نمایند.

بعد از این، بقیه این سوره به سخن از کسانی می‌پردازد که یهودیان را به دوستی می‌گیرند، و همراه ایشان به نیرنگبازی و توطئه می‌پردازند، و نیرنگبازی و توطئه خود را با دروغ‌گویی و سوگند خوردن برای پیغمبر و مؤمنان پنهان می‌سازند. ایشان را در آخرت به تصویر می‌کشد که دارند در آنجا نیز سوگند می‌خورند و دروغ می‌گویند. می‌خواهند با سوگند خوردن و دروغ گفتن خویشان را از رویارویی با عذاب خدا به دور بدارند، همان‌گونه که در دنیا با این دو وسیله خود را از رویارویی با خشم پیغمبر خدا و خشم مؤمنان به دور می‌داشتند! تأکید می‌شود کسانی که با خدا و پیغمبرش مبارزه می‌کنند و می‌رزمنند، اعلام می‌گردد که از زمره خواران و زیانباران هستند. همچنین اعلام می‌شود که خدا و پیغمبرانش چیره می‌گردند. این کار برای خوار داشتن و ناچیز انگاشتن کارشان است، کاری که برخی از منتسبان به اسلام، و برخی از مسلمانان آن را بزرگ و سترگ می‌شمردند. بدین خاطر با ایشان مودت و دوستی خود را حفظ می‌کردند. نمی‌دانستند که باید صف اسلامی از صفهای دیگر جدا شود، و زیر پرچم خدای یگانه رفت و بس، و با داشتن رعایت و عنایت یزدان باید خود را بزرگ دید و چیره شمرد، و اطمینان داشت که خدا چنین گروهی را شبانه‌روز می‌پاید و از ایشان مراقبت می‌نماید و آنان را تحت نظارت و حفاظت خود می‌گیرد و می‌پاید، و ایشان را برای ادای نقش جهانی و معین و مقرّرشان آماده می‌سازد.

برابر کارهایی که کرده‌اند، کارهایی که خدا آنها را به حساب آورده است و بر آنان نوشته است، در حالی که خودشان آن کارها را فراموش کرده‌اند، کارهایی که خودشان انجام داده‌اند!

﴿وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

خدا حاضر و ناظر بر هر چیزی است. (مجادله/۶)

آن‌گاه تأکیدی و تذکری در باره حضور یزدان سبحان در وقت هر راز و نیازی و پیچ و نجوایی در هر خلوتکده‌ای و جایی درمی‌رسد. کسانی که بدان راز و نیاز و پیچ و نجوا می‌پردازند گمان می‌برند تنها خودشان از چیزهایی که به یکدیگر می‌گویند آگاهند و بس. ولی خدا با ایشان است هر کجا که باشند:

﴿ثُمَّ يَنْتَهِمُ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

بعداً خدا در روز قیامت آنان را از چیزهایی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. چرا که خدا از هر چیزی باخبر و آگاه است. (مجادله/۷)

این هم تصویری است که دل را از وجود و حضور خدا در همه جا، و از نظارت و اطلاع او از همه کارها، لبریز می‌گرداند.

این تأکید، دیباچه تهدید کردن و بیم دادن کسانی است که در نهانگاه‌ها و خلوتکده‌های خود به راز و نیاز و پیچ و نجوا می‌پردازند و می‌اندیشند که چگونه به نیرنگ بپردازند و مسلمانان را ریشه کن کنند و کارشان را یکسر سازند. چگونه دل‌های مسلمانان را از غم و اندوه و دغدغه پر گردانند. تهدید می‌گردند و بیم داده می‌شوند که کار و بارشان پیدا و هویدا است، و چشم خدا ایشان را می‌پاید، و راز و نیاز و پیچ و نجوای گناه‌آلود و کینه‌توزانه و نافرمانی ایشان از پیغمبر نوشته می‌شود و ضبط و ثبت می‌گردد، و خدا ایشان را در برابر آنها مؤاخذه می‌کند و گرفتارشان می‌سازد و عذابشان می‌دهد. همچنین به مسلمانان دستور می‌فرماید که از پیچ و پیچ کردن و در گوشی صحبت کردن ناروا بپرهیزند و جز برای نیکی و خوبی و تقوا و

در پایان این سوره تصویر درخشانی از حزب الله جلوه گر می آید، تصویری که همان پیشتازان پیشگام مهاجران و انصار آن را عملاً نشان می دادند، و این آیه بزرگوار نیز بدان اشارت دارد تا این که آنان که هنوز در راه هستند خود را در آن تصویر قرار دهند و آن را مشتمل بر خود گردانند!

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...﴾

مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند....

تا آخر آیه... همان گونه که در سرآغاز این مقدمه آمده است.

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ. الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُم مِّنْ نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ، إِنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ، وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا، وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ. وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَأْثَرُوا، ذَلِكَُمْ تُوَعِّظُونَ بِهِ، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَأْثَرُوا، فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِاطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا، ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ. وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ، وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

خداوند گفتار آن زنی را می پذیرد که در باره شوهرش با تو بحث و مجادله می کند و به خدا شکایت می برد. خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می شنود. چرا که خدا شنوا و بینا است. کسانی که زنان خود راظهار می کنند (و بدیشان می گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید). آنان مادرانشان نمی گردند، بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده اند. چنین کسانی سخن ناهنجار و دروغی را می گویند (چرا که مادر و

فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود). خداوند بسیار با گذشت و آمرزگار است (و اگر مسلمانی پیش از نزول این آیات، مرتکب این عمل شده باشد، خداوند او را می بخشد). کسانی که زنان خود راظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند پشیمان می شوند، باید بندهای را آزاد کنند، پیش از آن که با یکدیگر نزدیکی و آمیزش انجام دهند. این درس و پندی است که به شما داده می شود، و خدا آگاه از آن چیزی است که می کنید. اگر هم کسی بندهای را نیابد و توانائی آزاد کردن او را نداشته باشد، باید دو ماه پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد، پیش از آن که شوهر و همسر با همدیگر نزدیکی و آمیزش کنند. اگر هم نتوانست باید شصت نفر فقیر را خوراک دهد. این (قانونگذاری) بدان خاطر است که به گونه لازم به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید (و برابر دستور اسلام، نه جاهلیت، زندگی را بسر برید). اینها قوانین و مقررات خدا است (و آنها را مراعات دارید. هرکه آنها را مراعات نکند و ناچیز انگارد، به سوی کفر رهسپار است) و کافران عذاب دردناکی دارند.

در زمان جاهلیت، مرد چه بسا به سبب کاری بر زنش خشمگین می گردید و می گفت: تو برای من مثل پشت مادرم هستی!.. بدین وسیله همسرش بر او حرام می گردید. ولی آن زن طلاق داده نمی شد و آزاد نمی گردید، و به همین صورت می ماند. او نه برای شوهر حلال بود تا روابط زناشویی میانشان برقرار گردد، و نه مطلقه بشمار می آمد تا زن بتواند راه دیگری برای خود بیابد. این گوشه ای از درد و رنجی بود که زن در دوره جاهلی با آن رویاروی می گردید. هنگامی که اسلام بر سر کار آمد، حادثه ای روی داد که این آیات بدان اشاره می کند. هنوز حکمظهار مقرر نشده بود. امام احمد فرموده است: سعد پسر ابراهیم و یعقوب برایمان روایت کرده اند و گفته اند: ابی، محمد پسر اسحاق، معمر پسر عبدالله پسر حنظله، از یوسف

سپس برایم خواند:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ، وَاللَّهُ يَسْمَعُ خَوَاوِرَ كُلِّ إِنَّا اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾.

خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که در باره شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند، و به خدا شکایت می‌برد. خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود، چرا که خدا شنوا و بینا است.

تا این فرموده خداوند بزرگوار:

﴿وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

و کافران عذاب دردناکی دارند.

خوایله گفته است: پیغمبر خدا ﷺ به من فرمود: (مُرِّيهِ فَلْيُعْتِقْ رَقَبَةً).

«بدو دستور بده برده‌ای را آزاد نماید».

خوایله گفته است: بدو عرض کردم، او توانائی آزاد کردن برده‌ای را ندارد.

فرمود:

(فَلْيُضْمَ شَهْرَيْنِ مُتَابِعَيْنِ).

«پس دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد».

خوایله گفته است: گفتم به خدا سوگند او پیرمردی است که توانائی روزه گرفتن را ندارد. فرمود:

(فَلْيُطْعَمِ سِتِّينَ مِسْكِينًا وَسَقَا مِنْ قُرٍّ).

«پس سقایی از خرما را به شصت نفر فقیر بدهد».

خوایله گفته است: گفتم به خدا سوگند ای پیغمبر خدا این

مقدار را ندارد. پس پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(فَأَنَّا سَعَيْنُهُ بِعَرَقٍ مِنْ قُرٍّ).

«ما با زنبیلی از خرما بدو کمک خواهیم کرد».

خوایله گفته است: پس گفتم، ای فرستاده خدا من هم با زنبیل دیگری از خرما بدو کمک خواهم کرد. فرمود:

(قَدْ أَصَبْتَ وَأَحْسَنْتَ فَادْهَبْ فَتَصَدَّقْ بِهِ عَنْهُ، ثُمَّ

پسر عبدالله پسر سلام، و او از خوایله^(۱) دختر ثعلبه، برایمان نقل نموده است که گفته است: به خدا سوگند در باره من و اوس پسر صامت یزدان سبجان سرآغاز سورة مجادله را نازل فرموده است. او گفته است: من همسر اوس پسر صامت بودم. پیرمرد کهنسالی بود. اخلاق او بد شده بود. روزی به پیش من آمد. در باره چیزی با او به گفتگو پرداختم. او خشمگین شد و گفت: تو برای من مثل پشت مادرم هستی. سپس بیرون رفت. مدتی در مجلس قوم خود نشست، و آن‌گاه باز آمد. ناگهان دیدم که می‌خواست از من کام بگیرد و به من دسترسی پیدا بکند. گفتم: هرگز! هرگز! به من دست نخواهی یافت به خدائی سوگند که جان خوایله در دست او است، در حالی که تو گفتی آنچه که گفتم. تا خدا و فرستاده‌اش در باره من و تو داوری نکنند. شوهرم به سوی من پرید. من سرباز زدم و بر او چیره شدم، بدان شیوه‌ای که زنی می‌تواند بر پیرمرد ضعیفی چیره گردد. او را از خود دور انداختم. سپس از خانه بیرون آمدم، و از یکی از دوستانم جامه‌هایی را به امانت گرفتم. بیرون رفتم و به سوی پیغمبر خدا ﷺ حرکت کردم. به خدمتشان رسیدم، و در حضورشان نشستم، و برایشان آنچه بر سرم آمده بود بیان داشتم. از بدرفتاری و اخلاق زشت شوهرم به شکوه پرداختم. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(يَا خُوَيْلَةَ ابْنُ عَمِّكَ شَيْخٌ كَبِيرٌ فَاتَّقِ اللَّهَ فِيهِ).

«ای خوایله، پسر عمویت پیرمرد کهنسالی است. در باره او از خدا بترس».

خوایله گفته است: به خدا هنوز از جای خود برنخاسته بودم و حرکت ننموده بودم که قرآن درباره من نازل گردید. حالتی پیغمبر خدا را فراگرفت که به هنگام آمدن وحی او را دربر می‌گرفت. از آن حال و احوال بیرون آمد و به من فرمود:

(يَا خُوَيْلَةَ قَدْ أُنْزِلَ اللَّهُ فِيكَ وَفِي صَاحِبِكَ قُرْآنًا).

«ای خوایله، خداوند درباره تو و در باره همدم تو (آیاتی از) قرآن را نازل فرموده است».

۱- نام این زن را خوله نیز ذکر کرده‌اند. (مترجم)

۲- «وشق» شصت صاع است. برابر ۳۲۰ رطل حجازی، و ۴۸۰ رطل بغدادی... رطل بغدادی ۸۴ مثقال، و رطل حجازی ۹۱ مثقال است. (نگاه: النهایة، و فرهنگ معین). (مترجم)

۳- «عزق»: ۶۰ صاع است.

أَسْتَوْصِي بِأَيْنٍ عَمَّكَ خَيْرًا).

«به حقّ رسیدی و نیکو گفתי. برو خرماها را از جانب او ببخش. گذشته از این راجع به پسرعمویت به خیر و خوبی سفارش کن».

خوילה گفته است: من چنین کردم.^(۱)

این شأن و حالی بود که یزدان سبحان در آن گفتگویی را شنید که میان پیغمبر خدا ﷺ و زنی درگرفته بود که به خدمت او آمده بود و به جدال و ستیز راجع به شوهرش پرداخته بود. در باره این شأن و حال ایزد ذو الجلال از فراز هفت آسمان حکم خود را نازل فرموده است، تا بدین زن حقّ خود را بدهد، و دل او را و دل شوهرش را آسوده بسازد، و برای مسلمانان در مثل همچون مشکل روزانه خانوادگی راهی را ترسیم کند و پیش پایشان بگذارد!

این شأن و حالی است که سوره‌ای از سوره‌های قرآن با آن می‌آغازد: کتاب جاویدان یزدان، کتابی که هر کلمه‌ای از کلمات آن با جنبه‌ای از جنبه‌های هستی هماهنگ و هم‌آوا می‌گردد، کلماتی که از جهان والا و بالای فرشتگان نازل می‌شود. این سوره با همچون اعلان و اعلامی می‌آغازد:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...﴾.

خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که در باره شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند...

ناگهان یزدان سبحان بر این شأن و حال خصوصی زنی از عامّه مسلمانان حضور پیدا می‌کند، و اداره کردن ملکوت آسمانها و زمین او را از شنیدن سخن این شأن و حال غافل نمی‌گرداند، و کاری از کارهای آسمان و زمین او را از صدور فرمان در باره آن به خود مشغول نمی‌دارد!

این کار شگفتی است... این کار شگفتی است که همچون واقعه شگفتی رخ دهد، و گروهی از مردمان احساس کنند و بدانند که خدا این چنین با ایشان است، و بر کارهایشان حاضر و ناظر است، کارهای کوچک و بزرگشان. به مشکلات روزانه آنان توجه می‌کند، و به

بحرانهای عادی و مشکلات معمولی ایشان پاسخ می‌گوید... در حالی که او خدا است... بزرگ و سترگ است... چیره‌والامقامی است که ملک و مملکت آسمانها و زمین از آن او است، و او بی‌نیاز و ستوده است.

عائشه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - می‌گوید: حمد و سپاس خداوندی را سزا است که گوش او همه صداها را می‌شنود. خوله ستیزه‌گر به پیش پیغمبر ﷺ آمد. در گوشه‌ای از همین خانه بود. نمی‌شنیدم چه می‌گوید. خداوند بزرگوار نازل فرمود:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ...﴾.

خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که در باره شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد... در روایت خوله - یا خُوَيْلَه با صِغَةُ مُصْغَر، و به معنی راهنما و رهنمون - در باره این حادثه، و عملکرد خوله در آن، و رفتن او به پیش پیغمبر ﷺ و مجادله او با پیغمبر، و نزول حکم در قرآن... در همه اینها تصویری از زندگی این جماعت بی‌نظیر در این برهه شگفت از زمان است. این جماعت همچون ارتباط مستقیم و بدون واسطه‌ای را احساس می‌کند. چشم به راه رهنمود و رهنمون آسمان در باره هر کاری از کارهای خودشان می‌گردد. امیدوار است آسمان این انتظار را بپذیرد، انتظاری که همه آنان را اهل و عیال خدا می‌سازد، اهل و عیالی که خدا ایشان را می‌پاید و آنان هم بسان کودک کوچکی که به پدر و نگاهدار خود چشم انتظار می‌دوزد، و مواظبت پدر و نگاهدارش را می‌طلبد به خدا چشم انتظار می‌دوزند و مواظبت او را می‌طلبند و می‌پایند.

ما به روایت این حادثه مذکور در نصّ قرآن می‌نگریم. عناصر تأثیر و الهام و پرورش و رهنمود و رهنمون را

۱- ابوداود در کتاب سنن خود، در بخش طلاق آن را از دو طریق از محمّد پسر اسحاق پسر یسار روایت کرده است.

ناهنجار و دروغی را می‌گویند. (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود). خداوند بسیار باگذشت و آمرزگار است (و اگر مسلمانی پیش از نزول این آیات، مرتکب این عمل شده باشد، خداوند او را می‌بخشد).

این سخن مسأله را از بنیاد چاره‌جویی می‌کند. این ظهار بر اصل و اساسی استوار نیست. همسر، مادر نیست تا بسان مادر حرام بشود. مادر شوهر کسی است که او را زائیده باشد. غیر ممکن است که همسر با سخنی که گفته می‌شود مادر گردد. این سخن، گفته زشتی است و واقعیت آن را ناپسند و نادرست می‌داند. سخن دروغینی است که حق و حقیقت آن را زشت و پلشت و ناروا و نادرست می‌شمارد. کارها در زندگی باید روشن و آشکار و مشخص و معین بر پایه حقیقت و واقعیت استوار و پایدار شوند، و این چنین به هم نیامیزند و آمیخته همدیگر نگردند، و پریشان و نابسامان نباشند ...

﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ﴾.

خداوند بسیار باگذشت و آمرزگار است.

از چیزی که از این کارها تا به حال شده است و گذشته است، گذشت و صرف نظر می‌فرماید.

بعد از بیان اصل قضیه بدین شکل و شیوه مشخص و معین و روشن و آشکار، در باره این موضوع، حکم قضائی و راهکار دادگسترانه، صادر می‌گردد:

﴿وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَنَاسُوا ذَلِكَمْ تَوْعَظُونَ بِهِ، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند، باید بنده‌ای را آزاد کنند، پیش از آن که با یکدیگر نزدیکی و آمیزش انجام دهند.

این درس و پندی است که به شما داده می‌شود، و خدا آگاه از آن چیزی است که می‌کنید.

خداوند آزاد کردن برده را کفاره کارهای گوناگونی کرده است. آزاد کردن برده وسیله‌ای از وسائل آزاد کردن

می‌یابیم که پهلوی به پهلوی و دوش به دوش حکم حرکت می‌کند، و در لایلای این حکم قرار می‌گیرد، و به دنبال آن راه می‌افتد و پیرو آن می‌گردد، هم بدان گونه که شیوه این قرآن یگانه و بی‌نظیر است:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ، وَاللَّهُ يَسْمَعُ خَوَافُكُمَا، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾.

خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که در باره شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد.

خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود. چرا که خدا شنوا و بینا است.

این سرآغازی است که دارای آهنگ شگفتی است ...

شما فقط دو نفر نبوده‌اید و بس. بلکه خدا با شما بوده است. به شما گوش فرامی‌داشته است و سخنانتان را می‌شنیده است. سخن زنی را می‌شنیده است که با تو در باره شوهرش به بحث و گفتگو می‌پرداخته است و به خدا شکایت می‌برده است. خدا از همه داستان آگاه بوده است. گفتگویتان را می‌شنیده است و از همه چیز موجود در آن باخبر بوده است. زیرا خدا شنوا و بینا است. می‌شنود و می‌بیند. این کار خدا و این تصویری از کار خدا است در حادثه‌ای که خدا سومین نفر شما بوده است ...

همه اینها آهنگها و پسوده‌هایی است که دلها را به تکان می‌اندازند ...

آن‌گاه روند قرآنی اصل قضیه، و حقیقت وضع و حال موجود در آن را بیان می‌دارد:

﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ. إِنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ. وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا، وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ﴾.

کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند (و بدیشان می‌گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید)، آنان مادرانشان نمی‌گردند، و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده‌اند. چنین کسانی سخن

بردگان است، بردگانی که قانون و نظام جنگها بردگی آنان را پدید آورده است. بردگی با وسائل مختلف و از راههای گوناگون به پایان می آید. این هم وسیله ای از وسائل و راهی از راههای پایان دادن آن است. اقوال زیادی در باره مفهوم این بخش از آیه وجود دارد:

﴿ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا﴾.

سپس از آنچه گفته اند پشیمان می شوند.

ما از میان آنها این سخن را برمیگزینیم که می گوید: آنان به نزدیکی زناشویی و آمیزشی برمی گردند که آن را باظهار بر خود حرام کرده بودند. این برداشت با روند قرآنی سازش بیشتری دارد. لازم است پیش از آن که نزدیکی زناشویی و آمیزش صورت بگیرد، برده ای آزاد بشود... آن گاه این پیرو درمی رسد:

﴿ذَلِكَ تَوْعَدُونَ بِهِ﴾.

این درس و پندی است که به شما داده می شود.

کفاره اظهار، تذکر دهنده و پند دهنده است. تذکر می دهد و رهنمود می کند که نباید دیگر باره به اظهار برگشت، ظهاری که بر حق و حقیقت استوار و پایدار نیست، و در راه خوب و پسندیده ای به پیش نمی رود.

﴿وَاللَّهُ بِمَا نَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

و خدا آگاه از آن چیزی است که می کنید.

خدا از حقیقت اظهار آگاه است، و از وقوع آن باخبر است، و می داند نیت و قصد شما در آن چیست و چگونه است.

این پیرو پیش از بیان کامل حکم اظهار ذکر می شود برای بیدار ساختن دلها، و پرورش درونها، و توجه دادن به این که خدا حاضر و ناظر بر انجام کار است، و از ظاهر و باطن و پیدا و ناپیدای کار علم و آگاهی دارد... آن گاه توضیح حکم اظهار را پی می گیرد:

﴿فَنَ لَّمْ يَجِدْ فَصَيَّامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا. فَنَ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَاطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا﴾.

اگر هم بنده ای را نیابد و توانائی آزاد کردن او را نداشته باشد، باید دو ماه پیاپی روزه بگیرد، پیش از آن که شوهر و همسر با همدیگر نزدیکی و آمیزش کنند. اگر

هم نتوانست باید شصت نفر فقیر را خوراک دهد.

سپس این پیرو برای بازگویی و راهنمایی می آید:

﴿ذَلِكَ لِيُتُومِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾.

این (قانونگذاری) بدان خاطر است که به گونه لازم به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید (و برابر دستور اسلام، نه جاهلیت، زندگی را بسر برید).

آنان که به خدا و پیغمبرش ایمان داشتند... ولیکن این بیان، و این کفاره ها و آنچه در کفاره ها نهان است که پیوند احوال و اوضاعشان با فرمان یزدان و قضا و قدر او است، برای این است که ایمان واقعی را تحقق بخشد، و زندگی را با ایمان پیوند دهد، و ایمان را با زندگی مرتبط سازد، و برای ایمان سلطه آشکار و نموداری در واقعیت زندگی پدیدار گرداند.

﴿وَلِتُكَلِّمُوا بِهِ﴾.

و اینها قوانین و مقررات خدا است (و آنها را مراعات دارید).

اینها قوانین و مقررات خدا است، آنها را پدیدار و نمودار و برقرار و استوار کرده است تا مردمان در کنار آنها بایستند و آنها را مراعات نمایند، و از حدود و ثغور آنها تجاوز ننمایند... خدا بر کسی خشم می گیرد که آنها را مراعات ندارد، و در کنار آنها نایستد، و در پاسداری از آنها نکوشد:

﴿وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

(هر که آنها را مراعات نکند و ناچیز انگارد، به سوی کفر رهسپار است) و کافران عذاب دردناکی دارند.

کافران عذاب دردناکی دارند چون از حدود قوانین خدا درمی گذرند، و با قوانین خدا مبارزه می کنند، و بسان مؤمنان قوانین خدا را پاس نمی دارند و بدانها عمل نمی کنند...



این عبارت واپسین:

﴿وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

و کافران عذاب دردناکی دارند.

با پایان آیه پیشین مناسبت دارد. در عین حال میان آیه

پیش از خود و میان آیه بعد از خود پل ارتباطی است، و از کسانی سخن می‌گوید که با خدا و پیغمبرش دشمنی می‌ورزند. این هم شیوه قرآن است که از سخنی به سخن دیگری می‌رود و در زنجیره شگفتی از سخن شاخ به شاخ می‌شود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ. يَوْمَ يَنْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا، فَيَنْبِتُهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ أَلْحَضَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ، وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

کسانی که با خدا و پیغمبرش دشمنی می‌کنند، خوار و ذلیل می‌شوند، همان‌گونه که پیش از ایشان پیشینیان خوار و ذلیل شدند. ما آیات روشن و دلائل متقنی را فرو فرستادیم (که دال بر حق و حقیقت و واقعیت و حقایق اسلام هستند. کسانی که بدانها ایمان نیاورند کافروند) و کافران عذاب خوارکننده‌ای دارند. روزی خدا همگان را زنده می‌گرداند و آنان را از کارهایی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. کارهایی که ایشان آنها را فراموش کرده‌اند، ولی خداوند آنها را شمارش کرده است (و به حساب آنان گرفته است). خدا حاضر و ناظر بر هر چیزی است.

بند نخستین این سوره تصویری از تصویرهای رعایت و عنایت یزدان در حق گروه مسلمانان بود. این دومین بند تصویری از تصویرهای جنگ یزدان با گروه دیگری و تاخت بردن بر ایشان است. آن گروهی که با خدا و پیغمبرش دشمنی می‌ورزند و مبارزه می‌کنند. یعنی آن گروهی که در سوی دیگری در رویارویی با خدا و پیغمبرش موضعگیری می‌نمایند و به عداوت می‌نشینند! بیان «يُحَادُّونَ» یعنی دشمنی می‌کنند، به مناسبت ذکر «حُدُودُ اللَّهِ» یعنی قوانین و مقررات خدا، پیش از این آیه است. زیرا اینان در حدّ و مرزی نمی‌ایستند که حدّ و مرز خدا و پیغمبرش است. بلکه در حدّ و مرز دیگری می‌ایستند که مقابل حدّ و مرز خدا و پیغمبرش است! این هم تمثیلی از دو دسته دشمن

یکدیگر و مشغول پیکار با همدیگر است. این تمثیل برای رسوا کردن کار کافران و مشرکان و زشت نشان دادن موضعگیری‌شان است. چه بد است موضعگیری آفریدگانی که در آن آفریدگار و روزدهنده خود را به مبارزه می‌طلبند، و در سوئی می‌ایستند که رویاروی سوی آفریدگار و روزی‌دهنده ایشان است!

﴿كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾.

خوار و ذلیل می‌شوند، همان‌گونه که پیش از ایشان پیشینیان خوار و ذلیل شدند.

ارجح اقوال این است که این بخش از آیه دعا است، و نفرین ایشان را در بر دارد. دعا و نفرینی که از سوی خداوند سبحان باشد حکم است و اجراء می‌شود. چه خدا اراده می‌کند و می‌خواهد، و آنچه اراده بکند و بخواهد جدی و قطعی انجام می‌دهد. «كُبِتَ» شکست و خواری است. مراد از کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند اشخاصی است که در گذشته‌ها بوده‌اند، و یا اقوامی است که با دست مسلمانان سرکوب گردیده‌اند و شکست داده شده‌اند در برخی از پیکارهایی که پیش از نزول این آیه در گرفته است، همان‌گونه که برای مثال در جنگ بدر اتفاق افتاده است.

﴿وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾.

ما آیات روشن و دلائل متقنی را فرو فرستادیم (که دال بر حق و حقیقت، و واقعیت و حقایق اسلام هستند). این عبارت قرار گرفته است در میان سرنوشتی که دشمنان خدا و پیغمبرش در دنیا دارند، و میان سرنوشتی که آنان در آخرت خواهند داشت... تا بیان شود که این سرنوشت و آن سرنوشت با همین آیه‌های روشن و روشنگر تعیین و تبیین می‌گردد، و همین آیات عهده‌دار بیان آنها می‌شود.

آن‌گاه سرنوشت آخرت ایشان را بیان می‌دارد همراه با پیرو الهامگرانه بیدارکننده‌ای که دلها و درونها را پرورش می‌دهد:

﴿وَالْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ. يَوْمَ يَنْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا، فَيَنْبِتُهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ أَلْحَضَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ. وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ

شَئٍ شَهِيدٌ.

کافران عذاب خوارکننده‌ای دارند. روزی خدا همگان را زنده می‌گرداند و آنان را از کارهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. کارهائی که ایشان آنها را فراموش کرده‌اند، ولی خداوند آنها را شمارش کرده است (و به حساب آنان گرفته است). خدا حاضر و ناظر بر هر چیزی است.

خوار داشتن و زبون کردن سزا و جزای خودستائی و خودبزرگ‌بینی است. خوار داشتن و زبون کردن در روزی که یزدان جهان همگان را زنده می‌گرداند. خوار داشتن و زبون کردن در حضور همه گروه‌ها و دسته‌ها است. این هم عذابی است که بر اساس حق انجام می‌پذیرد و بیانگر کارهائی است که کرده‌اند. اگر آنان کارهای خود را فراموش کرده‌اند خداوند آنها را برشمرده است و سرشماری کرده است با علم و دانشی که چیزی از آن بیرون نمی‌افتد و به در نمی‌رود، و پنهان و نهانی از آن پوشیده و نهفته نمی‌گردد:

﴿وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

خدا حاضر و ناظر بر هر چیزی است.

تصویر رعایت و عنایت، با تصویر جنگ و سرکوبی، در علم و دانش و اطلاع و آگاهی خدا، و در حاضر و ناظر بودن خدا، به هم می‌رسد. خدا برای کمک نمودن و محافظت کردن حاضر است، و خدا در جنگیدن و شکست دادن و سرکوب نمودن شرکت دارد. از این رو مؤمنان باید به سبب حضور و شرکت خدا اطمینان خاطر و آرامش درون داشته باشند، و کافران باید به سبب حضور و شرکت خدا بترسند و بهراسند!

روند قرآنی از دنبال کردن این حقیقت بس می‌کند:

﴿وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

خدا حاضر و ناظر بر هر چیزی است.

و به ترسیم تصویر زنده‌ای از این حضور و شرکت می‌پردازد، تصویر زنده‌ای که تارهای دلها را می‌پساید و لمس می‌نماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ؛ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ، وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ، وَلَا آدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا، ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

مگر ندیده‌ای که خداوند می‌داند چیزی را که در آسمانها و چیزی را که در زمین است؟ هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگوئی کنند، مگر این که خدا چهارمین ایشان است، و نه پنج نفری مگر این که او ششمین ایشان است، و نه کمتر از این و نه بیشتر از این، مگر این که خدا با ایشان است در هر کجا که باشند (و رازشان را می‌داند). بعداً خدا در روز قیامت آنان را از چیزهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. چرا که خدا از هر چیزی باخبر و آگاه است.

این آیه می‌آغازد با بیان علم و دانش خدا، علم و دانشی که به طور مطلق فراگیرنده هر آن چیزی است که در آسمانها و در زمین است. این آیه دل را رها و آزاد می‌سازد تا با علم و دانش خدا که محیط بر هر چیزی است که در گستره فراخ و گشاد جهان هستی است، کوچک یا بزرگ، و پنهان یا آشکار، و معلوم یا مجهول باشد، در کرانه‌های آسمانها و در نواحی زمین بگردد و به چرخش و گردش بپردازد...

سپس از این کرانه و از آن نواحی، اندک اندک پائین می‌آید، و سینه خیز می‌رود و نزدیک و نزدیک می‌شود تا خود مخاطبان را می‌پساید و دل‌هایشان را لمس می‌نماید، با تصویری از آن علم و دانش خدا یانه‌ای که دلها را به تکان و لرزه می‌اندازد:

﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ، وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ، وَلَا آدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا﴾.

هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگوئی کنند، مگر این که خدا چهارمین ایشان است، و نه پنج نفری مگر این که او ششمین ایشان است، و نه کمتر از این و نه بیشتر از این، مگر این که خدا با ایشان است در هر کجا که باشند.

مردمان است از آن باخبر می سازد، همچون چیزی چه اندازه شگفت و شگرف است؟! ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

قطعاً خدا از هر چیزی باخبر و آگاه است.

بدین منوال و بر این روال حقیقت علم و دانش الهی در دلها استقرار می پذیرد، و با شیوه های گوناگون عرضه کردن آن هم در یک آیه بر دلها می نشیند، شیوه هایی که این حقیقت را در دل آدمیزاد ژرفا می بخشد، در آن حال که از راه های مختلف و به شیوه های گوناگون به دلها می خزد و بدانها فرومی رود!



این بیان ژرف حقیقت حضور داشتن و ناظر بودن خدا، بدین شکل مؤثر و هراس انگیز، تهدید کردن منافقان و بیم دادن ایشان را زمینه سازی می کند، آن کسانی که با همدیگر به خلوت می نشستند و راز و نیاز می کردند و بر ضد پیغمبر ﷺ و بر ضد مسلمانانی که در مدینه بودند، توطئه ها می چیدند و نقشه ها می کشیدند. گذشته از این زمینه سازی، از موضع گیری شک برانگیز ایشان شگفت می شود:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ، وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْأَثَمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ، وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ، وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ: لَوْ لَا يَعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ! حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَيَنْسُ الْمَصِيرُ﴾.

آیا ندیده ای کسانی را که از نجوا نهی شده اند، ولی آنان به سوی چیزی برمی گردند که از آن نهی گشته اند، و برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیغمبر، با همدیگر به نجوا می پردازند، و هنگامی که به پیش تو می آیند به گونه ای تو را سلام می گویند که خدا تو را بدان گونه سلام نگفته است. در دل به خود می گویند: (اگر اعمال ما بد است و خدا می داند) پس چرا ما را به خاطر گفته هایمان کیفر نمی دهد؟! دوزخ بسنده ایشان است (و نیازی به مجازات دیگر نیست). داخل آن خواهند شد و با آتش آن خواهند سوخت، و چه بد

هرچند خود این امر حقیقت دارد، ولی در تصویر وازگانی سخت مؤثری جلوه گر می آید، تصویری که دلها را لرزان و هراسان می گرداند. دلها را بر آن می دارد که گاهی بلرزند و بهراسند، و گاهی انس و الفت بگیرند، بدان خاطر که در محضر خداوند بزرگواری هستند که می توان با او انس گرفت و در حضورش آرامید. در هر کجا که سه نفر با یکدیگر خلوت کنند، توجه دارند و می دانند که خدا چهارمین ایشان است. و هر کجا پنج نفر با یکدیگر خلوت کنند، توجه دارند و می دانند که خدا ششمین آنان است، و هر کجا دو نفر با همدیگر به خلوت بنشینند و با یکدیگر به راز و نیاز پردازند، خدا آنجا است! و هر کجا بیشتر از این هم باشند خدا آنجا حاضر و ناظر است!

این حالتی است که هیچ دلی در برابرش تاب مقاومت ندارد، و نمی تواند با این حالت روبرو گردد مگر این که به لرزه درمی آید و به تپش و تکان درمی افتد... بلی که این محضر، محضر انس و الفت است... ولیکن آخر بزرگ و خوفناک نیز هست. مگر نه این است که محضر خدا است؟! ﴿هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا﴾.

خدا با ایشان است در هر کجا که باشند.

﴿ثُمَّ يَنْتَبِهُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾.

بعداً خدا در روز قیامت آنان را از چیزهایی که کرده اند آگاه می سازد.

این هم پسوده دیگری است، پسوده ای که به لرزه می اندازد و به تکان درمی آورد... خود حضور خدا و شنیدن او، امر شگفتی و شگرفی است. وقتی که این حضور و شنیدن به دنبالش حساب و کتاب و عذاب و عقاب باشد، چه اندازه شگفت و شگرف خواهد بود؟ گذشته از این، آنچه را که راز و نیازگویان پنهانی به یکدیگر می گویند و آن را در خلوت دور از دیگران می گویند تا نهانش بدارند، روز قیامت در پیشگاه همگان برملا می شود و آشکار می گردد، و خدا همگان را در جهان فرشتگان در آن روزی که روز همایش

سرانجامی و چه بد جایگاهی است!

این آیه الهام بخش این واقعیت است که طرح پیغمبر خدا ﷺ با منافقان در اول کار، عبارت بود از پند و اندرز دادنشان، و دعوت آنان به راستی و درستی و اخلاص و یکرنگی، و نهی کردن و بازداشتن ایشان از دسیسه بازیها و توطئه چینیهای که به اتفاق یهودیان و با الهام از آنان در مدینه می کردند و به راه می انداختند. منافقان گذشته از آن خودشان به اجرای طرح و نقشه پلید خود می پرداختند و به نیرنگبازیها و دسیسه سازیهای نهانی خود فرومی رفتند، و به رایزنی زشتی و برنامه ریزی پلشتی برای نابودی گروه مسلمانان می پرداختند، و راههایی در پیش می گرفتند و از وسیله هایی سود می جستند که در آنها و با آنها از اوامر پیغمبر ﷺ نافرمانی کنند، و کار را بر او و بر مسلمانان مخلص تباه گردانند.

همچنین این آیه بیانگر این واقعیت است که برخی از آنان ساختار سلام کردن و درود گفتن را پیچ می دادند و آن را دارای معنی زشت نهانی می کردند:

﴿وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ﴾.

و هنگامی که به پیش تو می آیند به گونه ای تو را سلام می گویند که خدا تو را بد آن گونه سلام نگفته است.

مثلاً می گفتند: السَّامُ عَلَيْكُمْ. آنان چنین وانمود می کردند که می گویند: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ. معنی آن چنین بود: مرگتان باد! یا معنی آن این چنین بود: در دینتان ظلم و زور ببینید! و یا واژگان دیگری که ظاهر پاکی و خوش نمائی داشت، ولی باطن زشتی و پلشتی! آنان به خود می گفتند: اگر او واقعاً پیغمبر بود، خدا ما را در برابر این گونه سخنانمان عذاب و عقابان می داد. یعنی در برابر چنین سلام و درودی، یا در مجالس و نشستهای که داشتند و در آنها به راز و نیاز می پرداختند و دسیسه ها و دوز و کلکها سر هم می کردند و طرحها و نقشه ها می کشیدند.

از روند این سوره، از سرآغازش پیدا است که یزدان به پیغمبر ﷺ از آنچه به خود می گفته اند، و یا در

مجالس و توطئه هایشان می گفته اند، اطلاع داده است. در این سوره گذشت که یزدان سبحان اعلان و اعلام فرمود که سخن زن مجادله کننده را شنیده است، و این که هیچ سه نفری با یکدیگر به نجوا و راز و نیاز نمی پردازند مگر این که خدا چهارمین ایشان است . . . تا آخر . . . این می رساند که یزدان جهان پیغمبرش را باخبر کرده است از توطئه های آن چنان منافقانی، و خودش در مجالسشان حاضر و ناظر بوده است، و همچنین از آنچه به همدیگر می گفته اند و به دل خود راه می داده اند آگاهی داشته است.

سپس خداوند بزرگوار پاسخ ایشان را با این فرموده می دهد:

﴿حَسْبُكُمْ جَهَنَّمُ يَصْلُونَهَا فَيَسَّسَ الْمَصِيرُ﴾.

دوزخ بسنده ایشان است (و نیازی به مجازات دیگر نیست). داخل آن خواهند شد و با آتش آن خواهند

سوخت، و چه بد سرانجامی و چه بد جایگاهی است! پرده برداشتن از توطئه های نهانی، و افشای نجوا و راز و نیازشان، و رسوا کردن آنچه به خود می گفتند و به همدیگر پیام می دادند:

﴿لَوْلَا يَعِدُكُمُ اللَّهُ بِمَا نَقُولُ﴾.

(اگر اعمال ما بد است و خدا می داند) پس چرا ما را به خاطر گفته هایمان کیفر نمی دهد؟.

اینها را می کردند و می گفتند، بعد از آن که از کردن و گفتن آنها نهی شده بودند . . . اینها همه این حقیقت را تصدیق و تطبیق می کند که علم و دانش خدا همه چیزهایی را فرا گرفته است و احاطه کرده است که در آسمانها و زمین است، و او در کنار هرگونه نجوا و راز و نیازی حاضر و ناظر است، و در میان هر جماعت و گروهی حضور دارد. گذشته از این به دلها و درونهای منافقان می افکند که کار و بارشان رسواگرانه است. همچنین به دلها و درونهای مؤمنان اطمینان و اعتماد و یقین می بخشد.



در اینجا به مؤمنان رو می کند و با این ندا با ایشان

سخن می گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾.

ای مؤمنان!

تا ایشان را از نجوا کردن و راز و نیاز گفتنی باز دارد که منافقان می گفتند، نجوا کردن و راز و نیاز گفتنی که گناه و تجاوز و نافرمانی از پیغمبر را در بر داشت. بدانان تذکر می دهد که از خدا بترسند و تقوا داشته باشند. برایشان روشن می کند نجوا کردن و راز و نیاز گفتنی که بدین گونه باشد، الهام و پیام اهریمن است و می خواهد مسلمانان را غمگین سازد. پس چنین چیزی و چنین کاری سزاوار و شایان مؤمنان نیست:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ، وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى، وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ، إِنَّمَا التَّجَوُّى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که به نجوا پرداختید، برای انجام

گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیغمبر به نجوا

نپردازید، و بلکه در باره نیکی و پرهیزکاری نجوا کنید،

و از خدائی بترسید که در پیشگاه او گرد آورده

می شوید. نجوا تنها از ناحیه اهریمن است و می خواهد

مؤمنان را غمگین و اندوهناک سازد! اما هیچ زیانی

نمی تواند بدیشان برساند مگر این که اجازه خدا در

میان باشد. پس مؤمنان باید به خدا توکل کنند و بس.

چنین به نظر می رسد برخی از مسلمانانی که دلها و

درونهایشان هنوز با نظم و نظام اسلامی قالب نگرفته

بود و آشنا نشده بود، وقتی که کارها سخت و مشکل

می گردید، بدون حضور مقام رهبری گرد می آمدند و به

نجوا و راز و نیاز می پرداختند و به ریزنی می نشستند.

این هم کاری است که سرشت جماعت اسلامی، و روح

سیستم اجتماعی اسلامی، آن را نمی پسندد. سرشت

جامعه اسلامی می طلبد که هر رأی و هر اندیشه و هر

پیشنهادی پیش از هر چیز با مقام رهبری در میان نهاده

شود، و همایشهای جانبی در میان گروه مسلمانان انجام

نپذیرد. از دیگر سو چنین به نظر می رسد که در برخی از این همایشها چیزی مطرح می گردید و عنوان می شد که چه بسا به آشفتنگی و ناآرامی سر می کشید، و گاهی چیزی در میان نشان گفته می شد و به چرخش و گردش در می آمد که گروه مسلمانان را می آزد و مایه رنجش خاطر حاضران می گردید - هرچند هم قصد اذیت و آزار در دلها و درونهای نجواکنندگان و راز و نیازگویان نمی بود - ولیکن خود مطرح کردن و عنوان نمودن مسائل جاری و اظهار آراء در باره آنها بدون اطلاع و آگاهی کافی و احاطه کامل بر موضوعات، گاهی به اذیت و آزار منتهی می شد، و به عدم اطاعت سر می کشید و باعث نافرمانی می شد.

در اینجا است که یزدان سبحان مؤمنان را با صفت خودشان ندا در می دهد، صفتی که ایشان را به خودش پیوند و ارتباط می دهد، و باعث می گردد این ندا تأثیر خود را ببخشد و آوا و نوای ویژه خود را داشته باشد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾.

ای مؤمنان!

تا در سایه این ندا ایشان را از نجوا کردن و پیچ و در

گوشی سخن گفتن - اگر چنین کردند - در باره گناه و

تعدی و تجاوز و نافرمانی از پیغمبر ﷺ باز دارد.

برای آنان روشن می سازد که چه چیزهایی سزاوار

مؤمنان است در میان نشان مطرح گردد و موضوع نجوا

کردن و راز و نیاز گفتن آنان شود:

﴿وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾.

در باره نیکی و پرهیزکاری نجوا کنید.

در باره نیکی و پرهیزکاری به راز و نیاز بنشینید تا

وسائل آنها را فراهم آورید و مفاهیم آنها را پیاده کنید

و تحقق بخشید. «الْبِرُّ»: هرگونه خیر و خوبی. «التَّقْوَى»:

بیداری و پاسداری برای خداوند بزرگوار. آگاهانه خدا

را در نظر داشتن و او را مواظب و مراقب خود دیدن ...

همچون کاری هم جز به خیر و خوبی پیام نمی دهد و

رهنمون و رهنمود نمی کند. آن گاه یزدان سبحان مؤمنان

را تذکر می دهد از خدائی بترسید که در پیشگاه او گرد

در گوشی صحبت کردن و پنهانی در باره گروه مسلمانان سخن گفتن بازمی دارد و به دور می خواند، گروه مسلمانانی که خودشان از زمره آنانند، و مصلحت خودشان در مصلحت ایشان است، و لازم است که خود را از ایشان در هیچ کاری از کارها جدا نکنند و جدا ندانند. بدیشان می فرماید: وقتی که مسلمانان ببینند که افرادی در کناری به پیچ پیچ کردن و در گوشی سخن گفتن و اشاره نمودن و این سو و آن سو نگرستن مشغولند، اندوه و نگرانی به دلهايشان راه پیدا می کند، و فضائی از عدم اطمینان و عدم اعتماد به وجود می آید، و اهریمن نجواکنندگان را ترغیب و تشویق می کند که دلها و درونهای برادرانشان را غمگین گردانند، و دغدغه ها و غمها به دلها و درونها وارد شود. خدا مؤمنان را مطمئن می سازد که اهریمن نمی تواند در باره ایشان به هر چه می خواهد برسد:

﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا، وَ لَيْسَ بِضَارٍّ لَهُمْ شَيْئًا - إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ - وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

نجواتها از ناحیه اهریمن است و می خواهد مؤمنان را غمگین و اندوهناک سازد! اما هیچ زیانی نمی تواند بدیشان برساند مگر این که اجازه خدا در میان باشد. پس مؤمنان باید به خدا توکل کنند و بس.

مؤمنان جز بر خدا توکل نمی کنند. جز توکل بر خدا توکلی در میان نیست. جز خدا کسی در میان نیست که مؤمنان بر او توکل کنند.

احادیث نبوی ارزشمندی در صحیح مسلم و بخاری در باره نهی از نجوا کردن و در گوشی صحبت نمودن ذکر گردیده است، نجوا کردن و در گوشی صحبت نمودنی که در برخی از احوال انجام می پذیرد و موجب شک و تردید می شود و اعتماد را سست می کند و دغدغه را برمی انگیزد:

در صحیح مسلم و بخاری به نقل از اعمش - با اسنادی

آورده می شوند، و او از ایشان در آن زمان حساب می کشد، و از کارهایی که کرده اند و از آنچه فراچنگ آورده اند بازجوئی و بازخواست می کند. هرچند که خدا حاضر و ناظر بر کارهایی بوده است که پنهانش کرده اند و نهانش داشته اند و پوشیده و مخفی بدانها دست یازیده اند، و کارهایشان را برشمرده است و به حساب گرفته است.

امام احمد گفته است: بهز و عفان برایمان روایت کرده اند و گفته اند: همام از قتاده، و او از صفوان پسر محرز نقل کرده است که گفته است: دست ابن عمر را گرفته بودم. ناگهان مردی به پیش آمد و گفت: چه چیز از پیغمبر خدا ﷺ شنیده ای راجع به کثیر نجوا در روز قیامت؟ گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ، فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ، وَ يَسْتُرُهُ مِنْ النَّاسِ، وَ يَقْرُرُهُ بِذُنُوبِهِ، وَ يَقُولُ لَهُ: أَعْرِفْ ذَنْبَ كَذَا؟ حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ، وَ رَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ قَدْ هَلَكَ قَالَ: فَإِنِّي قَدْ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ. ثُمَّ يُعْطِي كِتَابَ حَسَنَاتِهِ، وَ أَمَّا الْكُفَّارُ وَ الْمُنَافِقُونَ فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).^(۱)

«خدا مؤمن را نزدیک می کند، و او را در کنف عنایت و لطف خود می گیرد، و او را از مردمان پنهان می دارد، و او را معترف به گناهانش می سازد، و بدو می فرماید: آیا فلان گناه را به یاد داری؟ آیا با فلان گناه آشنائی داری؟ آیا فلان گناه را به خاطر داری؟ تا بدانجا که او را به یکایک گناهانش معترف می کند، و او در دل خود چنان می پندارد که دیگر هلاک می گردد. در این وقت خدا می فرماید: من گناهانت را در دنیا پوشیده داشتم، و امروز هم آنها را می بخشم. سپس نامه خوبیهایش بدو داده می شود. و اما کافران و منافقان، گواهان می گویند: اینان کسانی که به پروردگار خود باور نداشته اند. هان نفرین خدا بر ستمگران باد!».

آن گاه یزدان سبحان مؤمنان را از نجوا کردن و نهانی و

این یک استثناء حفاظتی است و بیانگر آزادی اراده و مشیت الهی در هر مکان و موردی از امکان و موارد وعده و تصمیم است، تا بدین وسیله اراده و مشیت الهی در فراسوی وعده و تصمیم، آزاد و رها بماند و هیچ چیزی آن را مقید و محدود نسازد...

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

مؤمنان باید به خدا توکل کنند و بس.

خدا پاسدار و نگاهدار است. او توانا و چیره است. او دانا و آگاه است. او حاضر و ناظری است که غیبت نمی‌کند. چیزی در جهان صورت نمی‌گیرد و انجام نمی‌پذیرد مگر آنچه او بخواهد و اراده فرماید. خدا وعده داده است که مؤمنان را بسپارد و پاسداری و نگاهداری نماید. دیگر کدامین اطمینانی فراتر از این است و کدامین یقین بالاتر از این؟



سپس شیوه و رسم دیگری از شیوه‌ها و رسمهای گروه مؤمنان را به مؤمنان می‌آموزد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ: تَفْسَحُوا لِمَجَالِسِ الْفَاسِقِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ. وَإِذَا قِيلَ: أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا، يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ. وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که به شما گفته شد: در مجالس جای باز کنید، جای باز کنید تا خدا در کار شما گشایش دهد. و هنگامی که به شما گفته شد: برخیزید! برخیزید. اگر چنین کنید خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و بهره از علم دارند، درجات بزرگی می‌بخشد. و خدا آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید. از برخی از روایتهایی که سبب نزول این آیه را بازگو می‌کنند، چنین برمی‌آید که این آیه ارتباط واقعی با منافقان دارد، ارتباطی که میان این آیه و میان آیات پیش از آن را در روند قرآنی بیش از یک ارتباط می‌گرداند.

قتاده گفته است: این آیه در باره مجالس ذکر نازل

که دارد - از عبدالله پسر مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى أَثْنَانِ دُونَ صَاحِبِهَا فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزُنُهُ).

«هرگاه شما سه نفر بودید، نباید دو نفر به نجوا پردازند و دوست دیگرشان را شرکت ندهند. چه این کار او را غمگین می‌سازد».

این خو و روش والائی است. گذشته از آن خودداری حکمت‌آمیزی برای از میان بردن هرگونه شک و تردیدی است. اما اگر در وقتی از اوقات مصلحت در نهان داشتن راز یا پنهان کردن عیب و عاری باشد، چه در کار شخصی و چه در کار عمومی، مانعی از مشورت و رایزنی نهانی و کتمان و پنهان کردن راز و نیاز نیست. این عادت رهبرانی است که بار مسؤولیت گروه را مؤمنان بر دوش دارند. درست نیست که همایشی صورت بگیرد که دور از علم و اطلاع جماعت مسلمانان باشد و یک‌سوگرایی و یک‌تازی بشود این همان چیزی است که قرآن از آن نهی کرده است و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را قذغن فرموده است. این کاری است که گروه مسلمانان را پراکنده می‌دارد و از هم می‌پاشد، یا در صفوف آنان شک و تردید و عدم اطمینان و اعتماد ایجاد می‌کند. این چیزی است که اهریمن آن را به راه می‌اندازد تا بدین وسیله مؤمنان را غمگین و غمناک گرداند. خدا هم وعده قاطعانه‌ای داده است که اهریمن با این وسیله هرگز بدان چیزی نمی‌رسد که برای گروه مؤمنان می‌خواهد و در نظر دارد. زیرا خدا پاسدار و نگاهدار گروه مؤمنان است، و او حاضر و ناظر در هر راز و نیاز و نجوا کردن و در گوشی سخن گفتنی است، و می‌داند در آن چه می‌گذرد و چه نیرنگ و دسیسه و توطئه‌ای صورت می‌پذیرد و دور می‌زند. و هرگز اهریمن نمی‌تواند به مؤمنان زیان برساند...

﴿إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾.

مگر این که اجازه خدا در میان باشد.

که دیر آمده‌اند و کندی کرده‌اند... مقاتل گفته است: به ما چنین خبر رسیده است که پیغمبر ﷺ فرمود: (رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا يَفْسَحُ لِأَخِيهِ). «خدا رحمت کند کسی را که برای برادرش جای باز کند».

بعد از این همین مردمان سریع برمی‌خاستند، و برای برادران خود جای باز می‌کردند. این آیه روز جمعه نازل گردید.

اگر این روایت صحیح باشد، با احادیث دیگری مخالفت ندارد که برابر آنها نباید کسی فردی را از جایش بلند کند تا خودش بر جای او بنشیند. همان گونه که در صحیح مسلم و بخاری آمده است: (لَا يَقُمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ فَيَجْلِسَ فِيهِ، وَلَكِنْ تَفْسَحُوا وَتَوْسَعُوا).

«شخصی، شخصی را از جایگاهش بلند نکند تا بر جای او بنشیند. ولیکن جای باز کنید و گشایش ببخشید».

همچنین با چیزی هم مخالفت ندارد که می‌گوید: لازم است کسی که به مجلسی داخل می‌شود، هر کجا که جا باشد بنشیند. نباید او پای برگردنها و گرده‌های مردمان بگذارد تا در بالای مجلس جای بگیرد و جای خوش کند.

این آیه تشویق می‌کند برای تازه‌وارد جای باز شود تا بتواند بنشیند. همچنین تشویق می‌کند به اطاعت و فرمانبرداری از فرمان، وقتی که به نشسته‌ای گفته شد که برخیزد باید که برخیزد و جای باز کند. این فرمان را کسی می‌دهد که مسؤولیت نظم و ترتیب گروه مسلمانان را بر عهده دارد. نه این که شخص آینده فرمان بدهد.

هدف این است که گشایش در دل و درون حاصل گردد، پیش از این که گشایش در جا و مکان پدید آید. وقتی که در دل و درون گشایش حاصل گردد، فراخی می‌گیرد و بزرگواری می‌نماید، و نشسته از برادران و خواهران خود استقبال می‌کند، و با محبت و بزرگواری پذیره اشخاص تازه‌وارد می‌شود، و با رضا و رغبت و با

گردیده است. مسلمانان زمانی که می‌دیدند کسی از خودشان دارد می‌آید، بخل می‌ورزیدند که جایگاههای خود را در خدمت پیغمبر ﷺ ترک کنند، و جای خویش را بدان فرد بدهند. این بود که خداوند بزرگواری بدیشان دستور می‌دهد بعضی از آنان برای برخی از خودشان جای باز بکنند و جای بدهند.

مقاتل پسر حیان گفته است: این آیه روز جمعه نازل گردید. در آن وقت پیغمبر خدا ﷺ در صفه بود. جای نشستن تنگ بود. پیغمبر مهاجران و انصاری را گرامی می‌داشت که در جنگ بدر شرکت کرده بودند. مردمانی از شرکت‌کنندگان در بدر آمدند. کسانی پیش از ایشان آمده بودند و در صفه نشسته بودند. بدریان هنگام ورود پیغمبر ﷺ در برابرش برپای ایستادند و گفتند: ای پیغمبر سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد. پیغمبر ﷺ سلام ایشان را پاسخ داد. سپس بدریان به سائر مردمان سلام کردند. مردمان سلام آنان را پاسخ گفتند. بدریان برپای ایستادند و منتظر ماندند که بدیشان جای داده شود. پیغمبر ﷺ متوجه شد که آنان چرا سر پا ایستاده‌اند. دانست که اهل مجلس برایشان جای باز نکرده‌اند. این امر بر پیغمبر ﷺ گران آمد. به مهاجران و انصار پیرامون خود که در جنگ بدر شرکت نکرده بودند فرمود: پاشو ای فلانی. و تو ای فلانی برخیز. پیاپی جای آنان را به مهاجران و انصار شرکت‌کننده در بدر می‌داد، و بدریان را بر جای دیگران می‌نشاند. این امر برای کسانی گران آمد که بر کسانی که ایشان را از جایشان بلند کرده بود، و جای آنان را به دیگران داده بود. پیغمبر ﷺ این ناراحتی را از چهره ایشان دریافت. منافقان گفتند: آیا شما گمان نمی‌برید که این دوست شما در میان مردمان دادگری می‌کند؟ به خدا قسم ما ندیدیم که او با این مردمان عادلانه رفتار کرده باشد! مردمانی جای خود را گرفته‌اند و نشسته‌اند و دوست داشته‌اند که نزدیک پیغمبرشان بنشینند و در کنار او بمانند. اما او ایشان را بلند کرده است، و کسانی را بر جای ایشان نشاند است

می‌گشاید و اطاعت می‌نماید، هر دو انسان را به درجات والائی در پیشگاه خدا می‌رسانند. بالا رفتن درجات در پیشگاه خدا و برخاستن از جا به خاطر چیزی که رسول خدا ﷺ مصلحت دیده است، تقابل دارد.

﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

و خدا آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید.

خدا از روی علم و آگاهی از حقیقت آنچه می‌کنید، و از روی علم و آگاهی از احساس و شعوری که در فراسوی کارتان نهفته است، سزا و جزای شما را می‌دهد.

قرآن این گونه تربیت انسانها و پاکیزه داشتن ایشان را برعهده می‌گیرد، و این چنین جای باز کردن و بزرگواری نمودن و فرمان بردن را با شیوه تشویق و ترغیب و برانگیختن و به جوش و خروش انداختن بدیشان تعلیم می‌دهد. چه دین تنها با تکالیف مجرد و وظائف صرف حاصل نمی‌گردد، بلکه دین با دگرگونی در احساس و شعور، و تحوّل و انقلاب در دل و درون حاصل می‌گردد...



همچنین قرآن بدانان رفتار و کردار دیگری را در ارتباط ایشان با فرستاده یزدان ﷺ می‌آموزد. پیدا است که مردمان زیادی می‌خواستند با پیغمبر خدا ﷺ خلوت کنند، تا هریک از آنان در باره کار خاص خود با او سخن بگویند، و در راستای آن، رهنمود و رهنمون و رأی و نظر او را جویا شود، و تنهایی با جنابشان صحبت بکند. بدون این که متوجّه باشند پیغمبر ﷺ کارهای اجتماعی مهمّی دارد و باید بدانها برسد، و بدون این که ارزش وقت او را بدانند، و از جدّی بودن خلوت با او آگاه باشند و بدانند که خلوت با او باید برای کار مهمّی باشد و بس. این بود خدا خواست این معانی و مفاهیم را بدیشان یاد بدهد و برای این کار مالیاتی به نفع جامعه مسلمانان تعیین کند. بدین معنی هرکس که خواست با پیغمبر خدا ﷺ

آسودگی خاطر برایشان جای باز می‌کند. ولی رهبر وقتی که دید به نحوی از انحاء ضرورت دارد جا خالی گردد و مکان را به کس دیگری داد، باید که با رضای خاطر و آرامش درون پذیرفت، و قواعد کلی نیز مراعات گردد. از قبیل: برگردنها و گردها گام برداشته نشود. کسی کسی را از جایش بلند نکند تا خودش در جای او بنشیند. یا کسی بالای سر کسی نایستد تا جای خود را بدو بدهد. بلکه باید بزرگواری و احترام و نظم و نظامی را مراعات کرد که اسلام آنها را می‌طلبد. در هر حالی و در هر وضعی، باید ادب و نزاکت و خوشروئی داشت.

براساس روش و شیوه قرآن در برانگیختن احساس و شعور، در وقت درخواست هرگونه تکلیف و وظیفه‌ای، به افرادی که در مجالس برای دیگران جای باز می‌کنند و سبب آسایش آنان می‌شوند وعده می‌دهد که خدا برای ایشان جای باز می‌کند و بدیشان آسایش می‌رساند:

﴿فَافْسَحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ﴾.

جای باز کنید تا خدا در کار شما گشایش دهد.

به کسانی که به فرمان خدا از جای برمی‌خیزند و برای اطاعت از پیغمبر ﷺ مکان را خالی می‌کنند، وعده رفعت مقام می‌دهد:

﴿وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾.

و هنگامی که به شما گفته شد: برخیزید! برخیزید. اگر چنین کنید خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، و بهره از علم دارند، درجات بزرگی می‌بخشد.

این پاداش تواضع آنان، و برخاستن ایشان به محض دریافت دستور پا شدن است.

مناسبتی که در اینجا در میان است مناسبت نزدیک شدن به پیغمبر ﷺ برای دریافت علم و اطلاع در مجلس او است. این آیه به مسلمانان یاد می‌دهد: ایمانی که به سعه صدر و اطاعت از امر برمی‌انگیزد، و علم و اطلاعی که دل را پاکیزه می‌دارد، و در نتیجه دل

نمائید. ایند آگاه از همه کارهائی است که می‌کنید.

در این دو آیه، و در روایتهائی که سبب نزول این دو آیه را بیان می‌دارند، نوعی از انواع تلاشها و کوششهای تربیتی را می‌یابیم، تلاشها و کوششهایی که برای آماده‌سازی این گروه مسلمانان در کارهای کوچک و بزرگ بینش و منش و روش و رفتار به کار می‌رود.



سپس روند قرآنی روی به سوی منافقانی برمی‌گرداند که یهودیان را به دوستی می‌گرفتند. برخی از احوال و اوضاع آنان و موضعگیریهائی ایشان را به تصویر می‌زند. آنان را تهدید می‌کند که کارشان به رسوائی می‌کشد، و فرجام و سرنوشتشان ناجور و ناگوار می‌گردد، و با وجود همه چاره‌اندیشیها و توطئه‌هایی که برای برانداختن دعوت اسلامی و نابود کردن پیروانش در پیش می‌گیرند، دعوت اسلامی و پیروانش پیروز می‌گردند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ؟ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ، وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا، إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ. لَنْ تَغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَولَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا. أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ. اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

آیا آگاهی از کسانی که گروهی را به دوستی می‌گیرند که خدا بر آنان خشمگین است. اینان (منافقانی بیش نبوده و) نه از شمایند و نه از آنانند. چنین کسانی به گونه آگاهانه سوگند دروغ یاد می‌کنند! خداوند عذاب سختی را برای ایشان آماده کرده و تهیه دیده است. آنان چه کار بدی می‌کنند! آنان سوگندهایشان را

خلوت کند و وقت او را بگیرد که متعلق به همگان است پولی را به عنوان صدقه به جامعه می‌دهد، پیش از این که درخواست راز گفتن و خلوت گزیدن کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ. ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ. فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

ای مؤمنان! هرگاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگوئی کنید، پیش از نجوای خود، صدقه‌ای بدهید. این کار برای شما بهتر و پاکیزه‌تر (برای زدودن حب مال از دلها) است. اگر هم چیزی را نیافتید (که با آن صدقه را انجام دهید) خداوند آمرزگار و مهربان است.

امام علی - کرم الله وجهه - بدین آیه عمل کرد. آن گونه که روایت شده است او دیناری داشت، آن را به درهم تبدیل کرد. هر زمان که می‌خواست با رسول خدا ﷺ برای کاری خلوت کند درهمی را صدقه می‌داد!.. دادن صدقه بر مسلمانان دشوار آمد. خدا این را از مسلمانان دید، و خود صدقه دادن هم کار خود را کرد و معنی خود را بخشید. به مسلمانان تفهیم کرد خلوتی را که می‌طلبند چه ارزشی دارد. این بود که یزدان سبحان برای مسلمانان تخفیف قائل شد و بار ایشان را سلب کرد، و آیه بعدی نازل گردید این تکلیف و وظیفه را برداشت، و ایشان را به عبادات و طاعاتی دعوت نمود که اصلاح‌کننده دلها است:

﴿أَسْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ؟ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

آیا می‌ترسید که پیشاپیش نجوای خود صدقه‌هایی را بدهید (و مخارجی برای خود تولید کنید؟!.. حال که چنین کاری را نکرده‌اید و خداوند هم شما را بخشیده است (و این رنج را از دوش شما برداشته است و اجازه داده است بدون دادن صدقه با پیغمبر به نجوا بپردازید) پس نماز را چنان که باید بخوانید و زکات مال به در کنید و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری

انتظار داشتند به سبب کشف دسیسه بازیهایشان دامگیرشان گردد:

﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾.

آنان سوگندهایشان را سپری (برای حفظ جان و مال خود) ساخته‌اند.

﴿جُنَّةً﴾: سپر. یعنی محفوظ داشتن ... بدین وسیله به دسیسه بازیهای خود برای جلوگیری از راه خدا ادامه می‌دادند!

خدا ایشان را در لابلای این آیه‌ها بارها و بارها تهدید می‌فرماید:

﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا. إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

خداوند عذاب سختی را برای ایشان آماده کرده و تهیه دیده است. آنان چه کار بدی می‌کنند!

﴿فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.

و لذا عذاب خوارکننده‌ای دارند.

﴿لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا. أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

اموالشان و اولادشان، به هیچ وجه ایشان را از دست خدا مصون و محفوظ نمی‌دارد. آنان دوزخیانند و در دوزخ جاودانه می‌مانند.

صحنهٔ آنان را به تصویر می‌زند، صحنه‌ای که در روز قیامت دارند و وضع بسیار رسواگرانه و زبونساز است. آنان در آخرت برای یزدان سوگند می‌خورند، بدان گونه که در دنیا برای مردمان سوگند می‌خورند:

﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ﴾.

آن روز برای خدا (به دروغ) سوگند می‌خورند همان گونه که (امروز به دروغ) برای شما سوگند می‌خورند. این کار اشاره بدین امر دارد که نفاق در وجودشان ریشه دوانیده است و جزو هستیشان شده است. تا بدانجا که تا روز قیامت نیز با ایشان همراه و همدوش می‌گردد، و با کوله‌بار نفاق به پیشگاه یزدان بزرگوار می‌رسند، یزدانی که از نهانیهای دلها و از راز و رمزهای موجود در سینه‌ها آگاه است!

سپری (برای حفظ جان و مال خود) ساخته‌اند و بدین وسیله مردمان را از راه یزدان باز داشته‌اند و لذا عذاب خوارکننده‌ای دارند. اموالشان و اولادشان، به هیچ وجه ایشان را از دست خدا مصون و محفوظ نمی‌دارد. آنان دوزخیانند و در دوزخ جاودانه می‌مانند. روزی خداوند همهٔ آنان را زنده می‌گرداند. آن روز برای خدا (به دروغ) سوگند می‌خورند همان گونه که (امروز به دروغ) برای شما سوگند می‌خورند، و گمان می‌برند که ایشان دارای چیزی (از هوش و زرنگی) هستند! (و با این سوگندهای دروغ، خویششان را می‌رهانند و به جایی می‌رسانند). هان! ایشان دروغگویند (و گرفتار خشم و عذاب یزدانند). اهریمن بر آنان چیره گشته است (و با وسوسه‌های خود ایشان را از راستای راه به در کرده است) و یاد خدا را از خاطرشان برده است. اینان حزب اهریمن هستند. هان! قطعاً حزب اهریمن زیانکار و زیانبارند.

این یورش و تاخت نیرومند بر منافقانی که گروهی را به دوستی می‌گیرند که خدا بر آنان خشمگین است - که یهودیانند - دال بر این است که آنان برای نیرنگ زدن به مسلمانان سخت به تلاش می‌ایستاده‌اند و با دقت مسئلهٔ نابودی ایشان را پیگیری می‌کرده‌اند، و با سرسخت‌ترین دشمنان مسلمانان به توطئه می‌پرداخته‌اند و دسیسه‌بازی می‌نموده‌اند. همچنین می‌رساند که سلطهٔ اسلام گسترش پیدا کرده است و قدرت آن بزرگ و سترگ گردیده است، به گونه‌ای که منافقان از همچون سلطه و قدرتی به ترس و هراس افتاده‌اند، و ناچار شده‌اند - وقتی که پیغمبر خدا ﷺ و مؤمنان ایشان را با ساخت و پاختها و ریزنیها و توطئه‌هایشان مواجه و روبرو گردانند، ساخت و پاختها و ریزنیها و توطئه‌هایی که خدا به پیغمبرش و به مؤمنان خبر می‌داد، به دروغ سوگند بخورند و چیزی را انکار کنند که از توطئه‌ها و سخنها بدیشان نسبت داده می‌شود. در حالی که آنان می‌دانستند که در همچون سوگندهائی دروغ می‌گویند. آنان با سوگندهایشان خویششان را می‌رهانیدند از مواخذه و گرفتاریهایی که

﴿وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾.

و گمان می‌برند که ایشان دارای چیزی (از هوش و زرنگی) هستند.

آنان پا در هر ایند و بر پایه و اساسی استوار نبوده، و بر هیچ چیزی تکیه نکرده‌اند و مستقر نیستند! به سبب دروغگوئی ثابت و استواری که در نهادشان است، بینی آنان را به خاک مذلت می‌مالد و خوار و رسوایشان می‌گرداند.

﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾.

هان! ایشان دروغگویانند (و گرفتار خشم و عذاب یزدانند).

دلی که یاد خدا را فراموش می‌کند، و سراپا شرّ و بدی می‌گردد، صاحبان چنین دل‌هایی: ﴿أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ﴾.

آنان حزب اهریمن هستند.

خالصانه از آن اهریمنی می‌گردند که در زیر پرچم او گرد می‌آیند و می‌ایستند، و به نام او کار می‌کنند، و هدف‌های او را اجراء می‌نمایند. همچون کسانی شرّ و بدی محض هستند و به ضرر و زیان محض می‌رسند: ﴿أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

هان! قطعاً حزب اهریمن زیانکار و زیان‌بارند.

این تاخت سخت و یورش تندی است که با شرّ و بدی و اذیت و آزار و فتنه و آشوبی مناسبت دارد که در حقّ مسلمانان می‌اندیشند و با دشمنان مسلمانان برای انجام آنها به رایزنی می‌نشینند و خواب‌های بدی برایشان می‌بینند. دل‌های مسلمانان اطمینان و آرامش می‌یابد، وقتی که متوجّه می‌گردند که یزدان سبحان و بزرگوار به جای ایشان عهده‌دار تاخت و تاز بر دشمنان پنهان و نهانشان می‌گردد و به دفاع از ایشان می‌پردازد.



از آنجا که آن چنان منافقانی به یهودیان پناه می‌بردند، چون گمان می‌کردند که آنان نیروئی هستند که مردمان از ایشان می‌ترسند و می‌هراسند و بدیشان چشم امید می‌بندند. از یهودیان درخواست کمک و یاری و شور و رایزنی می‌کردند! خداوند منافقان را از یهودیان

مأیوس می‌فرماید، و بیان می‌نماید که برای خود و برای پیغمبر خود چیره شدن و پیروز گردیدن را مقدر و مقرر فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ. كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّا أَنتَا وَرُسُلِي. إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾.

مسلماً کسانی که با خدا و پیغمبرش دشمنی می‌کنند، از زمرهٔ پست‌ترین و خوارترین (مردمان) خواهند بود. خداوند چنین مقدر کرده است که من و پیغمبرانم قطعاً پیروز می‌گردیم. بیگمان خداوند نیرومند چیره است.

این وعدهٔ راستین خدا است، وعدهٔ راستینی که انجام پذیرفته است و قطعاً انجام می‌پذیرد و شده است و حتماً می‌شود، هرچند که گاه‌گاهی این وعدهٔ راستین در ظاهر انجام نمی‌پذیرد و خلاف قضیهٔ صورت می‌گیرد. آنچه عملاً روی داده است این است که ایمان و توحید بر کفر و شرک پیروز گردیده است، و باور به خدا در این زمین استقرار پذیرفته است. و بشریت بدان گردن نهاده است بعد از آن همه گردنه‌های شرک و بت‌پرستی‌ای که بر سر راهش ایستاده است، و بعد از آن همه درگیریهای طولانی و درازی که با کفر و شرک و بی‌دینی داشته است. اگر دوره‌هایی بوده است که بی‌دینی یا شرک در برخی از سرزمینهای کرهٔ زمین جلوه‌گر گردیده است - همان گونه که هم اکنون در دولتهای مادیرگرا و بت‌پرست روی می‌دهد - اما عقیدهٔ به خدا به طور عموم چیره و پیروز است. گذشته از آن، دوره‌های بی‌دینی و بت‌پرستی رو به زوال و نیستی حتمی است. زیرا آن چنان دوره‌هایی شایان ماندن نیست، و بشریت در هر روزی به دلائل تازه‌ای دسترسی پیدا می‌کند که او را به اعتقاد به خدا رهنمود می‌سازد، و عقیدهٔ ایمان و یگانه‌پرستی را استوار می‌دارد و استحکام می‌بخشد.

مؤمن به وعدهٔ یزدان به عنوان حقیقتی می‌نگردد که روی می‌دهد. هرگاه واقعیت کوچکی در نسل محدودی یا در سرزمین محدودی با آن حقیقت مخالف گردید، آن چنان واقعیتی چیز باطل و زوال‌پذیری است که در

آن می‌ایستند، یا ترازوی دقیقی که ایمان درونها را با آن می‌سنجند:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ. أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ، وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ. أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ. أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند، هرچند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیله ایشان باشند. چرا که مؤمنان، خدا بر دلهایشان رقم ایمان زده است، و با نفخهٔ ربّانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است، و ایشان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آنها رودبارها روان است، و جاودانه در آنجا می‌مانند. خدا از آنان خشنود، و ایشان هم از خدا خشنودند. اینان حزب یزدانند. هان! حزب یزدان، قطعاً پیروز و رستگار است.

این جدائی کامل میان حزب‌الله و حزب شیطان، و کناره‌گیری نهائی صف ممتاز است. پالودن صف ممتاز از هرگونه عائق و مانعی و از هرگونه جاذبه و کششی، و جنگ زدن به دستاویز یگانهٔ ریسمان یگانه است.

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾.

مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند.

چه خدا برای کسی دو تا دل در درونش نیافریده است، و هیچ انسانی در یک دل دو مودّت و محبت را گرد نمی‌آورد: مودّت و محبت خدا و پیغمبرش، و مودّت و محبت دشمنان خدا و پیغمبرش! یا ایمان است یا غیر ایمان. اما هر دو تا با یکدیگر گرد نمی‌آیند.

زمین به سبب حکمت خاصی یافته می‌شود. چه بسا این حکمت خاصّ به جوش و خروش در انداختن ایمان برای محقق ساختن و پیاده کردن وعدهٔ خدا در وقت معین خود باشد.

وقتی که امروزه انسان به جنگ هولناکی نگاه می‌کند که دشمنان ایمان بر ضدّ مؤمنان به شکلهای گوناگونش به راه انداخته‌اند، از قبیل: تاخت و تاز و فشار آوردن و نیرنگ زدن به انواع مختلف در روزگاران دور و دراز، و در برخی از آنها تاخت و تاز بر مؤمنان به جائی رسیده است که مؤمنان را کشته‌اند و پراکنده و تبعیدشان نموده‌اند و شکنجه شده‌اند و عذاب دیده‌اند و ارزاقشان قطع گردیده است، و همهٔ انواع اذیت و آزار را بدیشان رسانده‌اند، ولی با این وجود، ایمان در دل‌های مؤمنان مانده است و ایشان را از فروپاشی و سقوط بازداشته است، و نگذاشته است همهٔ دسته‌ها و گروه‌های ایشان شخصیت خود را از دست بدهند و هدر روند و در ملت‌های مهاجم ذوب شوند و در برابر سرکشان ستمگر و یاغیان یورشگر کرنش بکنند و فرمان ببرند. بلکه چندان نگذاشته است که بر سرکشان ستمگر و یاغیان یورشگر فرود آمده‌اند و آنان را درهم شکسته‌اند. . . . وقتی که انسان به این واقعیت دور و دراز تاریخ نگاهی می‌اندازد، مصداق فرمودهٔ یزدان بزرگوار را می‌بیند و می‌یابد. مصداق فرمودهٔ یزدان بزرگوار را در خود این واقعیت بدون نیاز به انتظار طولانی می‌بیند و می‌یابد!

به هر حال شک و تردیدی به شخص مؤمن دست نمی‌دهد در این که وعدهٔ خدا حقیقت موجود است و باید در هستی پدیدار و نمودار گردد و بروز و ظهور پیدا کند، و کسانی که با خدا و پیغمبرش می‌رزمند و دشمنی می‌ورزند، آنان خوار و رسوا می‌گردند، و خدا و پیغمبرانش چیره و پیروز می‌شوند. این چیزی است که هست و قطعاً و حتماً خواهد بود، ظاهر حال هرچند جز این بوده و جز این باشد.



در پایان، قاعدهٔ ثابتی می‌آید، قاعده‌ای که مؤمنان بر

﴿وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾.

هرچند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیله ایشان باشند.

این پیوندهای خون و خویشاوندی، در مرز ایمان گسیخته می‌گردد. پیوندها را می‌توان مراعات داشت اگر دشمنانگی و جنگی میان دو پرچم نباشد: پرچم یزدان و پرچم شیطان. نیکی و نیکوکاری در حق پدر و مادر دستور الهی است و باید مراعات بشود، وقتی که میان حزب یزدان و حزب شیطان جنگ نباشد. ولی اگر دشمنانگی و مبارزه و جنگ در میان باشد، پیوندهائی می‌گسلد که به یک دستاویز و به یک ریسمان متصل و پیوسته نیست. ابو عبیده در جنگ بدر پدرش را کشت. ابوبکر صدیق خواست پسرش عبدالرحمن را بکشد. مصعب پسر عمیر برادرش عبید پسر عمیر را کشت. عمر و حمزه و علی و عبیده و حارث، خویشاوندان و نزدیکان خود را کشتند. اینان همگی از پیوندهای خون و خویشاوندی گسیختند و به پیوندهای دین و عقیده پیوستند. این رساترین و والاترین چیزی است که تصوّر پیوندها و ارزشها در ترازوی خدا بدان قد می‌کشد و بدان می‌رسد.

﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ﴾.

آنان یزدان بر دلهایشان رقم ایمان زده است.

ایمان در دلهایشان با دست یزدان ثبت و ضبط گردیده است و در سینه‌هایشان با دست قدرت خدای مهربان نگاشته شده است. پس نه پاک می‌شود و نابود می‌گردد، و نه کهنه و فرسوده می‌شود، و نه محوی و نه پیچیدگی در آن است.

﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾.

و با نفخه ربّانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است.

ممکن نیست مؤمنان همچون اراده استواری را پیدا کنند مگر در پرتو نفخه‌ای از جانب یزدان مهربان. ممکن نیست دلهایشان با این نور درخشان و تابان گردد مگر در پرتو این نفخه‌ای که بدیشان قوت و

قدرت و درخشندگی و تابش می‌بخشد و نیرومندشان می‌نماید، و ایشان را به سرچشمه قوت و قدرت و نور و روشنی می‌رساند و متصل می‌گرداند.

﴿وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾.

و ایشان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آنها رودبارها روان است.

این هم پاداش این است که در زمین خود را از هرگونه رابطه و پیوندی و خویشی و خویشاوندی، جز رابطه و پیوند ایمانی، بریده‌اند و گسیخته‌اند، و هر هدف و کالائی از هدفها و کالاهای فناپذیر زمین را از دلهایش به دور انداخته‌اند.

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾.

خدا از آنان خشنود، و ایشان هم از خدا خشنودند.

این چهره درخشان و خشنود و آرمیده‌ای است که حالت این چنین مؤمنانی را به تصویر می‌کشد، مؤمنانی که در مقام بالا و والايند، و در فضای رضایت‌بخش و دلربايند ... خداوندگارشان از ایشان راضی است، و آنان هم از خداوندگارشان راضی هستند. آنان از همه چیز و از همه کس بریده‌اند و گسیخته‌اند و خودشان را به خداوندگارشان رسانده‌اند، و خداوندگارشان ایشان را پذیرفته است و در کنف حمایت خود گرفته است، و در آستانه‌اش برای ایشان جای باز کرده است، و رضایت خود را بدیشان اعلان و اعلام فرموده است، و آنان هم راضی و خشنود گردیده‌اند. دلها و درونهایشان از این قرب و منزلت راضی و خشنود شده است و بدان آرمیده است و انس و الفت گرفته است و به آرامش و آسایش رسیده است...

﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ﴾.

آنان حزب یزدانند.

چه ایشان دار و دسته یزدان هستند، دار و دسته‌ای که زیر پرچم او گرد آمده‌اند، و با رهبری او به حرکت درآمده‌اند، و با رهنمود و رهنمون او راهیاب شده‌اند، و برنامه او را تحقق بخشیده‌اند و پیاده کرده‌اند، و در

نمی‌دهد، نه رابطه و پیوند سرزمینی، و نه نژاد و فامیلی، و نه میهن و نه رنگی، و نه قوم و قبیله‌ای، و نه حسب و نسبی و دامادی و خویشاوندی‌ای... پیوند و ارتباط نخستین، یعنی عقیده است که روئیده است و سبز گردیده است، و همه این پیوندها و ارتباطها بر آن استوار می‌گردند و از آن می‌رویند و برمی‌دمند...



این آیه پیام می‌دهد که در میان گروه مسلمانان کسانی بوده‌اند که پیوندها و رابطه‌های خون و خویشاوندی و جاذبه‌های مصلحت و صداقت، ایشان را به یکدیگر محکم و استوار بسته است و مرتبط کرده است. این آیه به چاره‌جویی همچون چیزهائی می‌پردازد که در دلها و درونها ریشه دوانده است. ترازوی ایمان را با چنین قاطعیتی، و با همچون جداسازی قاطعانه و جازمانه‌ای، می‌گذارد و محکم و استوار می‌دارد... اما در همان وقت تصویر گروهی را ترسیم می‌کند که در میان جماعت مسلمانان بوده‌اند، آن کسانی که از همه وابستگیها بریده‌اند و مخلص گردیده‌اند و بدان مقام والا رسیده‌اند.

این تصویر مناسب‌ترین خاتمه برای سوره‌ای است که با تصویر رعایت و عنایت خدا آغاز گردیده است، رعایت و عنایتی که یزدان سبحان در حقّ این ملت مسلمان در واقعه زن فقیری داشته است، زن فقیری که خدا سخن او را شنیده است و پذیرفته است، در آن حال که با پیغمبر خدا ﷺ در باره کار و بار خود و در باره کار و بار شوهرش به مجادله پرداخته است و به ستیز نشسته است!

گسیختن از دیگران و پیوستن به یزدان مهربانی که این گونه بدین اَمّت عنایت دارد و آنان را می‌پاید و رعایت و پاسداری می‌نماید، یک پاسخ طبیعی و سرشتی به فرمان یزدان جهان است. جدا شدن حزب یزدان از حزب شیطان چیزی است که جز آن سزاوار مَلّتی نیست که یزدان آنان را برای اجراء نقش جهانی‌ای برگزیده است که مأموریت آن را برعهده ایشان گذاشته است.



زمین برای پیاده کردن و عملی ساختن چیزی کوشیده‌اند و به تلاش ایستاده‌اند که او مقدّر و مقرر فرموده است و قضا و قدرش بر آن رفته است، و لذا آنان قضا و قدری از قضا و قدر یزدان گردیده‌اند.

﴿لَا إِنْ حَزَبَ اللَّهُ هُمْ الْمُفْلِحُونَ﴾.

هان! حزب یزدان، قطعاً پیروز و رستگار است.

اگر یاران برگزیده یزدان، پیروز و رستگار نشوند، چه کسی در این صورت پیروز و رستگار می‌گردد؟ بدین منوال و بر این روال، انسانها به دو حزب تقسیم می‌شوند: حزب یزدان، و حزب شیطان. و انسانها در زیر دو پرچم گرد می‌آیند: پرچم حقّ و پرچم باطل. انسان یا از زمره حزب یزدان است و زیر پرچم حقّ می‌ایستد، و یا این که از جمله حزب اهریمن است و زیر پرچم باطل می‌ایستد... ایستادگان زیر پرچم حقّ، و ایستادگان زیر پرچم باطل، دو صف جدای از یکدیگرند، آمیزه همدیگر نمی‌گردند، و در یکدیگر ذوب نمی‌شوند، و آبشان به یک جوی نمی‌رود.

نه حسب و نسبی و نه خویشی و خویشاوندی در میان است. نه اهل و عیالی و نه قرابت و نزدیکی در کار است. نه کشور و میهن و نه نژاد و فامیلی پدیدار و مفید فائده‌ای است. نه عشیره‌گری و قومیت سود و ارزش دارد و سود و ارزش می‌رساند... بلکه آنچه در میان است و ارج و ارزش دارد عقیده است و بس. تنها و تنها عقیده است والسلام. پس هرکس به سوی حزب یزدان بگراید و برود و زیر پرچم حقّ بایستد، او و همه ایستادگان زیر این پرچم برادران خدائی یکدیگرند. رنگهایشان، میهنها و زادگاه‌هایشان، عشیره‌ها و قبیله‌هایشان، و خاندانها و خانواده‌هایشان، مختلف و متفاوت است، ولیکن آنان در رابطه و پیوندی به هم می‌رسند که حزب یزدان را تشکیل می‌دهد، و آن گاه همه جدائیها و اختلافها در زیر این پرچم یگانه ذوب می‌گردد و آب می‌شود و به دل زمین فرو می‌رود و از میان برمی‌خیزد. کسی هم که شیطان بر او چیره شود و در زیر پرچم باطل بایستد، رابطه و پیوندی او را به کسی از حزب یزدان ارتباط و پیوند

بسم الرحمن الرحيم

سورة حشر مدنی و بیست و چهار آیه است

سورة الحشر

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 ١ هُوَ الَّذِیْ اَخْرَجَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ مِنْ دِیْنِهِمْ
 لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ اَنْ يَّخْرُجُوْا وَظَنُّوْا اَنْهُمْ مَّتَاعُهُمْ
 حُصُوْنُهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَاَنْزَلْنٰهُمْ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوْا وَقَدَفَ
 فِيْ قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ یُخْرِیوْنَ بَیْوَتَهُمْ بِاَیْدِهِمْ وَاَیْدِی الْمُؤْمِنِیْنَ
 فَاعْبِرُوْا یٰۤاُولِی الْاَبْصٰرِ ٢ وَلَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ
 اَلْجَلَالَ لَعَذَّبْنٰهُمْ فِی الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ٣
 ذٰلِكَ بِاَنْهُمْ شَاقُوْا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَمِنْ یُّشَاقِ اللّٰهُ فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ
 الْعِقَابِ ٤ مَا قَطَعْتُمْ مِّنْ لِّسَنَةٍ اَوْ نَزَّكْتُمْ مَّا فَصَمَهَا فَیَسْمَعُ
 عَلٰی اَصُوْلِهَا فِیْ اَذْنِ اللّٰهِ وَلِیُخْرِی الْفٰسِقِیْنَ ٥ وَمَا اَفٰهَ اللّٰهُ
 عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْهُمْ فَمَا اَوْحٰفَتْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلِ وَلَا رِکَابٍ
 وَلٰكِنَّ اللّٰهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ
 قَدِیْرٌ ٦ مَا اَفٰهَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْ اَهْلِ الْاَقْرَبِیِّ فَلِلّٰهِ وَلِلرَّسُوْلِ
 وَلِذِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰكِیْنِ وَابْنِ السَّبِیْلِ لَا یَكُوْنُ
 دُوْلَةٌ بَیْنَ الْاَغْنِیَآءِ مِنْكُمْ وَمَا اَنْتُمْ اِلَّا رُسُوْلٌ فَخُذُوْهُ وَمَا
 نَهٰكُمْ عَنْهُ فَاَنْتَهُوْا وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ ٧
 لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِیْنَ الَّذِیْنَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِیْنِهِمْ وَاَمْوَالِهِمْ
 یَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا وَیَنْصُرُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ اُولٰٓئِکَ
 هُمُ الصّٰدِقُوْنَ ٨ وَالَّذِیْنَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْاِیْمٰنَ مِنْ قَبْلِہُمْ
 یُجِیْبُوْنَ مَنْ هَاجَرَ اِلَیْهِمْ وَلَا یَجِدُوْنَ فِی صُدُوْرِهِمْ حَآجَةً
 مِّمَّا اُوْتُوْا وَیُوْثِرُوْنَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِہُمْ حَصَاصَةٌ

وَمَنْ یُّوقْ شَحْ نَفْسِہٖ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ٩
 وَالَّذِیْنَ جَآءُوْا مِنْ بَعْدِہُمْ یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
 وَلِاِخْوَانِ الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمٰنِ وَلَا تَجْعَلْ فِی قُلُوْبِنَا
 غِلًا لِلَّذِیْنَ ءَامَنُوْا رَبَّنَا اِنَّکَ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ ١٠ اَلَمْ تَرَ اِلَی
 الَّذِیْنَ نَافَقُوْا یَقُوْلُوْنَ لِاِخْوَانِہُمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ
 الْکِتٰبِ لَیْنٌ اُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِیْعُ فِیْکُمْ
 اَحَدًا اَبَدًا وَاِنْ قُوْلُنَا لَنَنْصُرَنَّکُمْ وَاللّٰهُ یَشْہَدُ اَنْتُمْ لَکٰذِبُوْنَ
 ١١ لَیْنٌ اُخْرِجُوْا لَا یَخْرُجُوْنَ مَعَهُمْ وَلَیْنٌ قُوْلُوْا لَا یَنْصُرُوْنَهُمْ
 وَلَیْنٌ نَّصُرُوْهُمْ وَلَیْنٌ لِّیُوْلٰکِ الْاَدْبَارُ لَنُیْصِرَنَّکُمْ ١٢
 لَا تَنْتَ اَشَدُّ رَہْبَةً فِی صُدُوْرِهِمْ مِنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِاَنْتُمْ قَوْمٌ
 لَا یَفْقَهُوْنَ ١٣ لَا یَقْبَلُوْنَکُمْ جَمِیْعًا اِلَّا فِی قَرٰی
 مُحْصَنَةٍ اَوْ مِنْ وَرَآءِ حُدُوْدٍ بِأَسْہَمِہُمْ بَیْنَهُمْ شَدِیْدٌ یَّحْسِبُهُمْ
 جَمِیْعًا وَقُلُوْبُهُمْ شَتٰی ذٰلِكَ بِاَنْتُمْ قَوْمٌ لَا یَعْقِلُوْنَ ١٤
 کَذٰلِکَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِہُمْ قَرِیْبًا دَافُوْا بِاَلْاَمْرِہُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ
 اَلِیْمٌ ١٥ کَذٰلِکَ الشَّیْطٰنُ اِذْ قَالَ لِلْاِنْسٰنِ اَصْغُرْ فَلَمَّا کَفَرَ
 قَالَ اِنِّیْۤ اَبْرٰیۤ عَمَّکَ اِنِّیْۤ اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ ١٦

فَکَانَ عَقِیْبَتُہُمَا اَنْتَهُمَا فِی النَّارِ خٰلِدِیْنَ فِیْہَا وَذٰلِکَ جَزَاُ
 الظّٰلِمِیْنَ ١٧ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ
 نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ
 ١٨ وَلَا تَحْکُمُوْا کَالَّذِیْنَ نَسُوا اللّٰهَ فَاَنْسٰهُمْ اَنْفُسُهُمْ اُولٰٓئِکَ
 هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ١٩ لَا یَسْتَوِی اَصْحَبُ النَّارِ وَاَصْحَبُ
 الْجَنَّةِ اَصْحَبُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَآئِزُوْنَ ٢٠ لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا
 الْقُرْءَانَ عَلٰی جَبَلٍ لَّرَاٰیْتُمْ خُشُوعًا مُّثْقَلًا مِنْ خَشِیَةِ
 اللّٰهِ وَتِلْکَ الْاَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَكَّرُوْنَ
 ٢١ هُوَ اللّٰهُ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلِیْمُ الْغِیْبِ وَالشَّہِیْدُ
 هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ ٢٢ هُوَ اللّٰهُ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
 الْمَلِکُ الْقُدُّوْسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُہِمِّیْمُ الْعَزِیْزُ
 الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحٰنَ اللّٰهِ عَمَّا یُشْرَکُّوْنَ
 ٢٣ هُوَ اللّٰهُ الْخَلٰقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی
 یُسَبِّحُ لَہٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَكِیْمُ ٢٤

این سوره در باره حادثه بنی نضیر - طائفه‌ای از طوایف یهودیان - در سال چهارم هجری نازل گردیده است. بیان می‌دارد این حادثه چگونه به وقوع پیوسته است؟ چرا رخ داده است؟ به دنبال آن در جامعه اسلامی چه مقررات و تشکیلاتی پدیدار گردیده است... این سوره حادثه را با شیوه ویژه قرآنی روایت می‌کند، و بر رخدادها و مقررات و تشکیلات نیز به شیوه قرآن در راستای پرورش جماعت مسلمانان پیرو می‌زند، پرورش زنده‌ای که با رخدادها و رهنمودها و پیروها صورت می‌پذیرد.

پیش از این که نصوص قرآنی این سوره را عرضه بداریم، چیزی را خواهیم گفت که روایتها در باره این حادثه نقل کرده‌اند. حادثه‌ای که این سوره در باره آن نازل گردیده است. تا ویژگی عرضه کردن قرآنی، و ابعاد زمانی آن را در فراسوی حادثه‌های ملاحظه کنیم که این نصوص در باره آنها نازل می‌گردد، و به تمام و کمال مقتضیات حادثه‌ها را نشان می‌دهد، و از فراسوی آنها و پیرامون آنها می‌گذرد و به جولانگاه‌ها و گستره‌های فراخ‌تر و فراگیرتر از مقتضیات چنان حادثه‌های محدود در دائره زمان و مکان می‌گذرد و پای فراتر می‌نهد.

حادثه بنی نضیر در اوائل سال چهارم هجری بعد از جنگ احد و پیش از جنگ احزاب روی داد. از جمله چیزهائی که در باره این واقعه گفته می‌شود این است: پیغمبر خدا ﷺ با ده نفر از بزرگان اصحاب خود، از جمله ابوبکر و عمر و علی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ - به محله بنی نضیر می‌رود، و از ایشان می‌خواهد در پرداخت خون‌بهای دو کشته شرکت و همیاری کنند برابر عهد و پیمانی که در اولین روزهای ورودش به مدینه میان او و آنان منعقد گردیده است. یهودیان بنی نضیر با خوشروئی و خوش آمدگویی از او استقبال می‌کنند و بدو وعده می‌دهند سهم خودشان را پرداخت خواهند کرد. در همان حال برای ترور پیغمبر خدا ﷺ و کسان همراه او به اندیشه می‌پردازند و برنامه‌ریزی

می‌کنند. پیغمبر خدا ﷺ در پای دیواری از دیوارهای خانه‌هایشان می‌نشیند. بعضی از یهودیان به برخی دیگر می‌گویند: شما این مرد را در چنین حال و احوالی نخواهید یافت و چنین فرصتی به دست نمی‌آید. چه کسی از شما بالای این خانه می‌رود، و سنگ بزرگی را بر سر او فرو می‌کوبد، و ما را از سر او آسوده می‌گرداند؟ عمرو پسر جحاش پسر کعب بدین کار برخاست و گفت: من این مأموریت را انجام می‌دهم. بالای بام رفت تا سنگ بزرگی را بر سر او بیندازد همان گونه که گفته بود. توطئه‌ای که یهودیان چیده بودند به پیغمبر خدا ﷺ الهام گردید و بر غدر و خیانتشان مطلع شد. برخاست و چنین نشان داد که می‌خواهد یک کار ضروری را انجام دهد. هنگامی که غائب گردید و یارانش دیدند که دیر کرد و باز نیامد، از محله بیرون رفتند و سراغ او را گرفتند. دانستند که او به داخل مدینه بازگشته است.

پیغمبر خدا ﷺ دستور داد مسلمانان برای جنگ با بنی نضیر آماده و بسیج شوند، چرا که از ایشان خیانت پدیدار گردیده است و جلوه‌گر آمده است، و عهد و پیمان امن و امان و صلح و سازش را شکسته‌اند که میان پیغمبر ﷺ و میان ایشان بوده است. پیش از این هم بد و بیراه و ناسزاگویی کعب پسر اشرف - که از طائفه بنی نضیر بود - در هجو پیغمبر خدا ﷺ و ترغیب و تشویق دشمنان بر ضد او انجام پذیرفته بود. همچنین گویند که کعب و گروهی از بنی نضیر با کفار قریش تماس گرفته بودند و به توطئه و نیرنگ بر ضد پیغمبر ﷺ نشسته بودند و پیمان بسته بودند، با وجود این که عهد و پیمان میان او و بنی نضیر بردوام و برقرار بود. این کار باعث گردیده بود که پیغمبر ﷺ به محمد پسر مسلمة اجازه کشتن کعب پسر اشرف را داد، و محمد پسر مسلمة او را کشت.

هنگامی که توطئه و دسیسه بنی نضیر در محله بنی نضیر برملا گردید، چاره‌ای جز این نماند برابر قاعده و قانون اسلامی عهد و پیمان‌شان مردود گردد و به

خودشان برگردانده شود:

﴿وَإِنَّمَا تَخَافْنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْصِبْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾.

هرگاه (با ظهور نشانه‌هایی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را بشکنند و حمله غافلگیرانه بکنند، تو آنان را آگاه کن) و همچون ایشان پیمانشان را لغو کن (و بدون اطلاع بدانان حمله مکن، چرا که این کار خلاف مروت و شریعت است و خیانت بشمار است) بیگمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد. (انفال/۵۸)

این بود که پیغمبر خدا آماده شد و مسلمانان را بسیج کرد و محله بنی‌نضیر را محاصره نمود. بدیشان سه روز مهلت داد - و گفته‌اند ده روز مهلت داد - تا از همسایگی او بگوچند و دور بشوند و از این محله بروند. اموال خود را با خود ببرند، و بر باغها و کشتزارهایشان جانشینان و نمایندگان بگذارند. ولیکن منافقان مدینه و در رأس ایشان عبدالله پسر ابی پسر سلول سردسته منافقان، کسانی را به سوی بنی‌نضیر فرستادند و آنان را تحریک و تشویق کردند چنین چیزی را نپذیرند و استقامت ورزند و مقاومت نمایند. بدیشان پیام دادند: ثابت قدم بمانند و از خود دفاع کنند. ما هرگز شما را تسلیم مسلمانان نخواهیم کرد و به ترک شما نمی‌گوئیم. اگر با شما بجنگند همراه شما با مسلمانان می‌جنگیم، و اگر بیرون‌تان کنند با شما بیرون می‌آئیم.

در باره همین موضوع یزدان بزرگوار می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: لَئِنْ أَخْرَجَ بَغْضُنَا عَنْكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا، وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ، وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ، وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولِيَنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ. لَأَنَّهُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ...﴾.

آیا منافقانی را ندیده‌ای که پیوسته به برادران کافر اهل کتاب خود می‌گویند: هرگاه شما را بیرون کنند، ما هم با

شما بیرون خواهیم آمد، و هرگز به زیان شما از سخن کسی فرمانبرداری نخواهیم کرد، و اگر با شما جنگ و پیکار شود، قطعاً به کمک‌تان شتافته و یاریتان خواهیم داد. خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند (و به عهد خود وفا نمی‌کنند). هرگاه اخراج شوند با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با ایشان جنگ و پیکار شود، به کمکشان نمی‌شتابند و یاریشان نمی‌دهند، و اگر هم (فرضاً) به کمک و یاریشان روند، پشت می‌کنند و می‌گریزند، و دیگر کمک و یاری نخواهند شد (و خدا ایشان را هلاک می‌گرداند). هراس شما در سینه‌های ایشان، بیش از هراس آنان از خدا است! این بدان خاطر است که ایشان مردمان نفهم و نادانی هستند (و عظمت خدای را درک نمی‌کنند).

یهودیان در درختا سنگر گرفتند. پیغمبر خدا ﷺ دستور داد درختان خرما را قطع کنند و بسوزانند. فریاد برآوردند: ای محمد تو که از فساد و تباهی نهی می‌کردی، و آن را مایه ننگ کسی می‌دانستی که فساد و تباهی می‌کرد، پس چرا درختان خرما را قطع می‌کنی و آنها را با آتش می‌سوزانی؟ در پاسخ بدین گفته ایشان این فرموده خدای بزرگوار نازل گردید:

﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَبَنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْأَنفُسَ مِنَهَا﴾.

هر درخت خرمائی را که بریدید، یا بر پایه‌ها و ریشه‌های خود برجای گذاشتید، به فرمان خدا و اجازه او بوده است (و گاهی متوجه شما مسلمانان نمی‌باشد. خدا این را کرده است) تا بیرون‌روندگان (از دستورات الهی و منحرفان از شرائع آسمانی) را خوار و رسوا گرداند.

هنگامی که محاصره بیست و شش شبانه‌روز طول کشید، یهودیان از وعده منافقان بدیشان مأیوس گردیدند، و خدا ترس و هراس را به دل‌هایشان انداخت. از پیغمبر خدا ﷺ درخواست کردند به تبعید ایشان اکتفاء کند و آنان را نکشد، بدان سان که بنی قینقاع تبعید شده

اگر خداوند ترک دیار را بر آنان مقرر نمی‌کرد، در دنیا ایشان را به عذاب (سخت‌تر از اخراج) گرفتار می‌نمود. (بدا به حالشان! گذشته از این خفت اخراج دنیوی) آنان در آخرت عذاب آتش دوزخ دارند. این (کیفر دنیوی و اخروی) بدان خاطر است که آنان با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده‌اند، و هرکس با خدا دشمنی ورزد (خدا) او را به اشد مجازات می‌رساند) چرا که خدا سخت عذاب می‌دهد. (حشر-۲/۴)

برخی از بنی نضیر رهسپار خیبر شدند. برخی از ایشان هم به سوی شام بار سفر بر بستند. از جمله بزرگانی که رهسپار خیبر گردیدند، اینان بودند: سلام پسر ابو حقیق، و کنانه پسر ربیع پسر ابو حقیق، و وحی پسر اخطب. اینان از زمره کسانی که در تحریک و ترغیب مشرکان برای جنگ احزاب با مسلمانان، و در واقعه بنی قریظه که در سوره احزاب از آن سخن رفته است، نامشان آمده است. بعضی از آنان هم در فتح خیبر که در سوره فتح از آن سخن رفته است نامشان ذکر گردیده است.

اموال بنی نضیر غنیمت ویژه خدا و رسول بود، چون مسلمانان اسبها و شترهایشان را در آن به تاخت درنیاورده بودند و یورش نبرده بودند. این بود که پیغمبر خدا ﷺ غنیمت بنی نضیر را تنها به مهاجران عطاء فرمود و به انصار نداد بجز به دو نفر فقیر انصار به نامهای سهل پسر حنیف، و ابودجانه سناک پسر خرشه. این کار بدان خاطر بود که مهاجران دارائی نداشتند و تهیدست بودند، بعد از آن که اموال و دارائی خود را در مکه رها کرده بودند و به خاطر عقیده از ملک و مال خویش دست کشیده بودند. انصار ایشان را در خانه‌های خود با طیب خاطر والا، و با برادری راستینی، و با فداکاری شگفتی، جای داده بودند. وقتی که همچون فرصتی دست داد، پیغمبر خدا ﷺ با سرعت به پایدار کردن و سر و سامان بخشیدن اوضاع طبیعی جامعه اسلامی پرداخت، تا تهیدستان اموال

بودند. (در تفسیر سوره احزاب در جزء بیست و یک سبب و شرائط و ظروف آن را بیان داشته‌ایم).^(۱) آنان می‌بایستی تنها چیزهایی از اموال خود را با خود بردارند که بر شترها بار کنند و ببرند جز اسلحه. پیغمبر خدا ﷺ این امر را پذیرفت. آنان اموال خود را بر پشت شتران بار کردند، و چیزهایی را با خود بردند که شتران می‌توانستند ببرند. کسانی بودند خانه‌هایشان را ویران می‌کردند و حتی چوبهای چهارچوب درهایشان را نیز بر پشت شترهایشان می‌نهادند و می‌بردند، یا این که خانه‌هایشان را ویران می‌کردند تا به دست مسلمانان نیفتند. مسلمانان قبلاً برخی از دیوارهایی را تخریب نموده بودند که یهودیان در زمان محاصره به عنوان سنگر از آنها استفاده می‌کردند.

در باره این موضوع یزدان سبحان در این سوره می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ. مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ، فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا، وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ، يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ، فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین گردهمایی (و لشکرکشی مسلمانان و برخورد با ایشان در پیرامون مدینه) از سرزمینشان بیرون راند (و به خیبر کوچاند). شما گمان نمی‌بردید که آنان بیرون روند، و ایشان هم گمان می‌بردند که درها آنان را از عذاب خدا به دور می‌دارد. اما خدا از جانبی به سراغشان رفت که فکرش نمی‌کردند (از آن جانب بر آنان بتازند). به دل‌هایشان هراس انداخت، به گونه‌ای که با دستهای خود و با دستهای مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند! ای خردمندان! درس عبرت بگیرید.

ویژه‌ای داشته باشند، و مال و ثروت فقط در میان ثروتمندان دور نرزد و دست به دست نشود. از غنیمت بنی نضیر چیزی به انصار داده نشد جز به دو نفر فقیری که به سبب تنگدستی مستحق بودند ...

در باره اموال بنی نضیر برخیا گفتند آنچه گفتند. ارجح اقوال بیانگر این است که گویدگان آن گونه سخنان، منافقان بودند. خداوند بزرگوار راجع بدین مسأله فرموده است:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

چیزهایی را که خداوند از دارایی ایشان (یعنی بنی نضیر) به پیغمبر خود ارمغان داشته است شما اسبانی و شترانی را به تاخت درنیاورده‌اید (و با جنگ تصرف ننموده‌اید) و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هر کس که بخواهد چیره می‌گرداند، و خدا بر هر کاری توانا است.

پیغمبر خدا ﷺ به انصار فرمود:

(إِنْ شِئْتُمْ قَسَمْتُ لِّلْمُهَاجِرِينَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ وَدِيَارِكُمْ وَشَارِكْتُمُوهُمْ فِي هَذِهِ الْغَنِيمَةِ. وَإِنْ شِئْتُمْ كَانَتْ لَكُمْ دِيَارُكُمْ وَأَمْوَالُكُمْ، وَلَمْ يُقَسِّمْ لَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْغَنِيمَةِ).

اگر می‌خواهید می‌توانید اموالتان و خانه‌هایتان را میان خود و میان مهاجران تقسیم کنید و در این غنیمت با ایشان شریک گردید. و اگر می‌خواهید می‌توانید خانه‌هایتان و اموالتان را برای خودتان نگاه دارید، و از غنیمت چیزی میان شما تقسیم نمی‌شود.

انصار گفتند: بلکه ما بخشی از اموالمان و از خانه‌هایمان را میان مهاجران تقسیم می‌کنیم، و غنیمت را تنها بدیشان می‌دهیم و در آن با ایشان شریک نمی‌گردیم.

در باره همین چیز، این فرموده یزدان بزرگوار نازل گردید:

﴿لِّلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ

أَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجِزُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا، وَ يُوَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ. وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهای که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگاران.

(حشر/۸ و ۹)



این حادثه‌ای است که چنین سوره‌ای در باره آن نازل گردیده است، و نصوص این سوره بدان تعلق گرفته است. در این راستا خاتمه سوره نیز سخن می‌گوید، خاتمه‌ای که مؤمنان را مخاطب قرار می‌دهد، چه مؤمنانی که این حادثه را مشاهده کرده‌اند، و چه مؤمنانی که بعد از آن با آن آشنا می‌شوند. به شیوه‌ای که خاص قرآن در تربیت انسانها با ذکر رخدادها، و پیرو زدن بر آنها، و ارتباط دادن رخدادها با حقائق بزرگ و کلی است ... آن گاه آهنگ واپسین سوره درمی‌رسد و صفات خدائی را ذکر می‌کند که مؤمنان را فریاد می‌دارد و با این قرآن با ایشان سخن می‌گوید. صفاتی که کارآ و مؤثر در این جهان هستند، و براساس تصور حقیقت آنها، ایمان آگاه و هوشیار و بینا، پابرجا و استوار می‌گردد.

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ. مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا، وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ؛ فَأَنَّا هَمَّ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا، وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ؛ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ؛ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین گردهمایی (و لشکرکشی مسلمانان و برخورد با ایشان در پیرامون مدینه) از سرزمینشان بیرون راند (و به خیبر کوچاند). شما گمان نمی بردید که آنان بیرون روند، و ایشان هم گمان می بردند که دژهایشان آنان را از عذاب خدا به دور می دارد. اما خدا از جانبی به سراغشان رفت که فکرش نمی کردند (از آن جانب بر آنان بتازند). به دلهایشان هراس انداخت، به گونه ای که با دستهای خود و با دستهای مؤمنان خانه های خویش را ویران می کردند! ای خردمندان! درس عبرت بگیرید. اگر خداوند ترک دیار را بر آنان مقرر نمی کرد، در دنیا ایشان را به عذاب (سخت تر از اخراج) گرفتار می نمود. (بدا به حالشان! گذشته از این خفت اخراج دنیوی) آنان در آخرت عذاب آتش دوزخ دارند. این (کیفر دنیوی و اخروی) بدان خاطر است که آنان با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده اند، و هرکس با خدا دشمنی ورزد (خدا او را به اشد مجازات می رساند) چرا که خدا سخت عذاب می دهد.

از این آیات متوجه می شویم که خدا کافران اهل کتاب را در نخستین گردهمایی از سرزمینشان بیرون رانده است و کوچانده است. خدا می تواند هر چیزی را انجام بدهد. ساختار تعبیر، این حقیقت را به صورت مستقیم بیان می نماید. چنین به ذهن می افکند که یزدان اخراج آنان را بر عهده گرفته است بدون این که کار مردمان را برده نمایش قدرت خود نماید! اخراج شوندگان را به

این سوره با تسبیح خدا می آغازد و پایان می پذیرد، خدائی که آسمانها و زمین متعلق بدو است، و چیره و کاربجا است. بدین وسیله انجام و فرجام سوره با موضوع آن، و با دعوت مؤمنان به تقوا و خشوع و تفکر در باره اداره امور توسط یزدان کاربجا، هماهنگ و هماوا می شود.

هم اینک با نصوص قرآنی به پیش می رویم تا ببینیم چگونه حوادث را به تصویر می کشند، و چگونه دلها و درونها را با این حوادث تربیت می کنند و پرورش می دهند ...

﴿سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

به تسبیح و تقدیس خدا مشغولند تمام چیزهائی که در آسمانها و در زمین هستند، و خدا چیره کاربجا است. با این حقیقتی که در هستی روی داده است و بوده است، حقیقت تسبیح و تقدیس خدا توسط هر چیزی که در آسمانها و هر چیزی که در زمین است، و تنزیه و تمجید یزدان توسط همه چیز جهان، این سوره می آغازد. سرآغاز این سوره داستان اهل کتابی را بیان می دارد که یزدان سبحان ایشان را از خانه و کاشانه هایشان بیرون می کند، و ملک و مالشان را به مؤمنانی عطاء می فرماید که به تسبیح و تقدیس او می پردازند و نامهای خوب خدا را ورد زبان می نمایند.

﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

و خدا چیره کاربجا است.

خدا نیرومند است و می تواند دوستان خود را پیروز گرداند، و دشمنان خود را نابود نماید ... در اداره امور جهان و در سنجش و نظم و نظام آن کاربجا است. بودن و نبودن و گردش و چرخش هر چیزی دارای فلسفه ویژه است.

آن گاه خبر حادثه ای را بیان می دارد که این سوره در باره اش نازل گردیده است:

سوی سرزمینی می‌راند که از آنجا گرد آمده‌اند. دیگری برگشتی برای آنان به سرزمینی نیست که از آنجا بیرون رانده شده‌اند.

کار مستقیم خدا را در اخراج ایشان و راندشان و کوچاندشان، در بند دوم آیه تأکید می‌کند:

﴿ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا، وَظَنُوا أَنَّهُمْ مُّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ ﴾.

شما گمان نمی‌بردید که آنان بیرون روند، و ایشان هم گمان می‌بردند که دژهایشان آنان را از عذاب خدا به دور می‌دارد.

نه شما انتظار داشتید که آنان بیرون روند و بکوبند، و نه ایشان به فکرشان می‌رسید که همچون چیزی بشود! آنان آن اندازه نیرو و توان در دژهایشان داشتند که شما گمان نمی‌بردید که ایشان را از دژهایشان بیرون برانید بدان گونه که رانده و کوچانده شدند. به گونه‌ای این نیرو و توان ایشان را گول زد و مست و مغرور کرد که نیرو و توان خدا را فراموش کردند، نیرو و توانی که دژها جلو آن را نمی‌گیرد.

﴿ فَأَنَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا. وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ﴾.

خدا از جانی به سراغشان رفت که فکرش نمی‌کردند (از آن جانب بر آنان بتازند). به دل‌هایشان هراس انداخت.

خدا از درون خودشان بر آنان تاخت! نه از بیرون دژهایشان! از درون دل‌هایشان بر ایشان تاخت و به دل‌هایشان هراس انداخت. این بود که با دست‌های خودشان دژهایشان را باز کردند! خدا بدیشان نشان داد که آنان نمی‌توانند خود را نگاه دارند، و قدرت ندارند بر دل‌هایشان حاکم باشند. ایشان هرگز با اراده و تصمیم خود نمی‌توانند خویشان را از دست خدا برهانند، چه رسد به این که با ساختمانها و دژهایشان خویشان را از دست خدا برهانند. آنان حساب همه چیز را کرده بودند، ولی حساب این را نکرده بودند که از درویشان بر ایشان یورش برده شود و بر آنان تاخت و تاز رود!

آنان حساب این سو و این جهت را نکرده بودند، سو و جهتی که خدا از آن جانب بر ایشان تاخت و تار و مارشان ساخت. به همین منوال و روال است کاری که خدا می‌خواهد انجام بدهد. از سوئی که می‌داند بدانجا می‌رود، و از جایی که مقدر و مقرر می‌فرماید بدان جهت رهسپار می‌شود. او که از هر چیزی آگاه است. او که بر هر چیزی توانا است. دیگر در این صورت نه به سببی و نه به ابزاری نیاز دارد، سببی یا ابزاری که مردمان با آن آشنائی دارند و بر آن توانایند. چه سبب همیشه مهیا و آماده است، و ابزار پیوسته در دسترس است. سبب و نتیجه، ساختار او است، و ابزار و هدف، آفریده او است. نه سبب و نتیجه‌ای بر او دشوار می‌آید و سر از فرمایش می‌پیچد، و نه ابزار و هدفی برای او سخت و ناممکن و ناشدنی می‌شود... او چیره و توانا و فرزانه و کاربجا است... کافران اهل کتاب در دژهایشان ماندند و در آنجاها سنگر و پناه گرفتند. خدا از جانی بر ایشان تاخت که گمانش نمی‌بردند و حساب آن را نداشتند. به دل‌هایشان هراس انداخت. در خانه‌ها و کاخ‌هایشان جای گرفتند و به دفاع پرداختند. خداوند بر این خانه‌ها و کاخ‌ها ایشان را مسلط و مأمور کرد و خودشان با دست‌هایشان خانه‌ها و کاخ‌هایشان را ویران می‌کردند، و به مؤمنان امکان می‌دادند بیایند و خانه‌ها و کاخ‌هایشان را ویران گردانند!

﴿ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

با دست‌های خود و با دست‌های مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند.

بدین منوال و بر این روال، داستان رخداد کافران اهل کتاب، با این تصویر الهام‌بخش، و با این حرکت مجسم، پایان می‌پذیرد... یزدان سبحان از فراسوی دژها بر ایشان می‌تازد، و دژها به سبب عملکردهای خودشان سقوط می‌کند. افزون بر سقوط، خودشان دژهایشان را ویران می‌کنند و مؤمنان هم آنها را فرو می‌ریزند و درهم می‌کوبند.

در اینجا نخستین پیرو در سایه همچون تصویری، و با

آهنگ این حرکت، درمی‌رسد:

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾.

ای خردمندان! درس عبرت بگیرید.

این صدائی است که در مکان و در زمان خود بلند می‌شود. در حالی به گوش می‌رسد که دلها برای اندرز گرفتن آماده‌اند و برای درس عبرت آموختن بازند.

آیه بعدی مقرر می‌دارد که اراده خدا در تنبیه ایشان به هیچ وجه گریبان آنان را رها نمی‌کند و ایشان را از کيفر و بلائی معاف نمی‌دارد که در دنیا بدیشان می‌رسد، گذشته از آنچه در آخرت در انتظارشان است:

﴿وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبُهمْ فِي الدُّنْيَا، وَ لَهُمُ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ أَلَمٌ﴾.

اگر خداوند ترک دیار را بر آنان مقرر نمی‌کرد، در دنیا ایشان را به عذاب (سخت‌تر از اخراج) گرفتار می‌نمود. (بدا به حالشان! گذشته از این حَقّت اخراج دنیوی) آنان در آخرت عذاب آتش دوزخ دارند.

این یک امر مقرر و معین است که عذاب و عقوبت خدا گریبانگیرشان شود. به همین شکلی که روی داده است یا به صورت دیگری. اگر خدا تبعید و کوچاندنشان را بر نمی‌گزید، با عذاب و عقوبت دیگری شکنجه و عذابشان می‌داد. گذشته از عذابی که در آخرت انتظارشان را می‌کشد. آنان به هر حال سزاوار عذاب خدا به شکلی از اشکال عذاب شده‌اند!

﴿ذَلِك بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

این (کيفر دنیوی و اخروی) بدان خاطر است که آنان با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده‌اند، و هرکس با خدا دشمنی ورزد (خدا او را به اشدّ مجازات می‌رساند) چرا که خدا سخت عذاب می‌دهد.

مُشَاقَّة، (که مصدر يُشَاقُّ است) بدین معنی است که آنان شَقّی یعنی طرفی و جانبی را درپیش گیرند جدای از شَقّ، یعنی طرف و جانب خدا باشد. خدا طرف و جانب خود را طرف و جانب پیغمبرش ننموده است، بدان‌گاه که علت سزاوار عذابشان را در سرآغاز آیه

بیان فرموده است. خدا در آخر آیه تنها به دشمنانگی ایشان با خدا اکتفاء کرده است. چرا که دشمنانگی ایشان با خدا مشتمل و متضمن دشمنانگی آنان با پیغمبرش نیز می‌باشد. گذشته از این، دشمنان یزدان در ناحیه‌ای رویاروی خداوند سیحان می‌ایستند و موضعگیری می‌کنند، موضعگیری‌ای که خودستانی و خودبزرگ‌بینی زشت و پلشتی در آن پیدا و هویدا است، وقتی که آفریدگان رو در روی آفریدگار می‌ایستند و با او می‌رزمند! همچون موضعگیری‌ای هراس‌انگیز و خوفناک است، و این آفریدگان ضعیف و ناچیز خویشتن را در معرض خشم خدا و عذاب و عقاب او قرار می‌دهند. خدائی که عذاب و عقاب سختی دارد.

بدین منوال و بر این روال، حقیقت سرنوشت دشمنان یزدان در هر مکانی و در هر زمانی که باشند، در دلها استقرار می‌پذیرد، از لابلای سرنوشت کافران اهل کتاب، و از لابلای آنچه بدان سزاوار چنین عذاب و عقابی گردیدند.

نیاید از یادمان برود و باید ببینیم قرآن یهودیان بنی نضیر را این‌گونه نامگذاری می‌کند و این‌گونه می‌نامد:

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾.

کافران اهل کتاب.

تکرار این صفت در این سوره را نیز نباید از نظر به دور بداریم. چه این صفت حقیقت دارد. زیرا آنان آئین خدا را در شکل والائی که محمّد ﷺ آن را با خود به ارمغان آورده بود قبول نداشتند، آئینی که مذتها بود یهودیان انتظار آن را می‌کشیدند و چشم به راه فرارسیدنش بودند. ذکر این صفت در عین حال بیان می‌دارد که چرا آنان به عذاب و عقاب گرفتار می‌آیند. همچنین این صفت فهم و شعور مسلمانان را آگاه و بیدار می‌کند و بدیشان اطمینان روحی و روانی می‌بخشد، بدان‌گونه که دلهايشان از کاری که با یهودیان کرده‌اند، و از شکنجه و عذابی که بدیشان رسانده‌اند، تسکین پیدا می‌کند و آرام می‌گیرد و

آرامش می‌یابد. در این صورت ذکر این صفت در اینجا مقصود و مورد نظر است!



آن گاه یزدان جهان مؤمنان را مطمئن می‌سازد بر درستی هرآن چیزی که بر سر چنان کافرانی آورده‌اند، کافرانی که با خدا و پیغمبر جنگیده‌اند. چه قطع کردن درختان خرمایشان و چه سوزاندن و آتش زدن نخلستانهایشان، و چه رها کردن و بر سر جای باقی گذاشتن درختانشان. همچنین در باره بیان حکم خدا در این راستا، بدیشان اطمینان می‌دهد. چرا که در این باره به دلها و درونهای برخی از مسلمانان دغدغه و نگرانی افتاده بود:

﴿ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِبَنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ، وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴾.

هر درخت خرمائی را که بریدید، یا بر پایه‌ها و ریشه‌های خود برجای گذاشتید، به فرمان خدا و اجازه او بوده است (و گناهی متوجه شما مسلمانان نمی‌باشد. خدا این را کرده است) تا بیرون‌روندگان (از دستورات الهی و منحرفان از شرائع آسمانی) را خوار و رسوا گرداند.

«لِبَنَةٍ»: نوع خوب درخت خرما، یا نوع ممتاز آن است. در آن زمان در پیش عربها معروف و مشهور بوده است. مسلمانان در آن زمان برخی از درختان خرما می‌یهودیان را قطع کردند، و برخی را برجای گذاشتند. دل‌های مؤمنان از قطع کردن و قطع نکردن درختان خرما به دغدغه و نگرانی افتاد. آنان پیش از این حادثه و بعد از آن از روی نهادن به ویران کردن و سوزاندن نهی شده بودند و نهی می‌گردند. لذا این استثناء به توضیح ویژه‌ای نیاز پیدا کرد، توضیحی که دل‌ها را آرام کند و آرامش بخشد. این بود همچون توضیحی برایشان می‌آید و انجام همچون کاری و ترک همچون کاری را به اجازه و اذن خدا مرتبط می‌نماید، و می‌گوید: این خدا است که چنین کاری را با دست‌های خودش به انجام می‌رساند، و آنچه خواسته است در آن بشود می‌شود، و

قضا و قدر خود را در آن به اجراء درمی‌آورد، و هر چیزی که در این واقعه شده است با اجازه او بوده است و انجام پذیرفته است، و با انجام آن خواسته است بیرون‌روندگان از دستورات الهی و منحرفان از شرائع آسمانی را خوار و زبون بدارد. قطع درختان خرما، ایشان را با حسرت و آه خوار و زبون می‌دارد، و به ترک آنها گفتن و بر جای خود رها کردن آنها آنان را با حسرت و آه ناپود شدن خوار و زبون می‌نماید. مشیت و اراده خدا در فراسوی هر دو تایی این کار و آن کار، به طور یکسان قرار دارد.

بدین وسیله دل‌های نگران و پریشان مسلمانان می‌آرامد، و سینه‌های ایشان از نیش خارِ دغدغه و وسوسه نجات پیدا می‌کند و بهبودی می‌یابد. خدا هرچه بخواهد می‌کند، و مسلمانان جز پرده اجراء قدرت خدا نیستند، و او هرچه بخواهد بر روی این پرده به نمایش درمی‌آورد.



بند دوم این سوره درمی‌رسد و حکم غنیمتی را مقرر می‌دارد که آن را بهره پیغمبرش در این واقعه نموده است، و در امثال آن بهره او می‌سازد و بدو ارمغان می‌دارد، غنیمتی که مسلمانان در آن نمی‌جنگند و نبرد نمی‌نمایند... یعنی رخدادهائی که دست قدرت خدا آشکارا و مستقیم و بدون پرده‌ای از آفریدگانش آنها را بسان این واقعه به انجام می‌رساند:

﴿ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ. وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ، وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ. كُنِيَ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ. وَمَا أَتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ. وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ قَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا، وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، أُولَٰئِكَ هُمُ

الْصَّادِقُونَ. وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ، وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا، وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ. وَمَنْ يُوقِ شَعْنَهُ فَإِنَّا لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ، وَمَنْ يُؤْمَرْ بِالْمَالِ فَإِنَّهُ لَمَكْرُومٌ مُخَذَّبٌ. وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ، وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا. رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۲۴﴾

چیزهائی را که خداوند از دارائی ایشان (یعنی بنی‌نضیر) به پیغمبر خود ارمغان داشته است شما اسبانی و شترانی را به تاخت درنیاورده‌اید (و با جنگ تصرف ننموده‌اید) و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هرکس که بخواهد چیره می‌گرداند، و خدا بر هر کاری توانا است. چیزهائی را که خداوند از اهالی این آبادیها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد (و نیازمندان از آن محروم نشوند). چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید. از خدا بترسید که خدا عقوبت سختی دارد. همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ

گردند، ایشان قطعاً رستگارانند. کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگار! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیمارز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگار! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.

این آیاتی که حکم خدا را در باره این چنین غنیمتی و امثال آن بیان و روشن می‌گردانند، در عین حال توصیفی از احوال و اوضاع گروه مسلمانانی را به تصویر می‌کشند که در روزگار نزول این آیات می‌زیسته‌اند و مخاطبان آنها بوده‌اند. از دیگر سو سرشت ملت مسلمان را در طول زمانها و دورانهای متوالی بیان می‌دارند، و ویژگیهای برجسته‌ای را ذکر می‌نمایند که ملت مسلمان در پرتو آن و ویژگیها با یکدیگر پیوند می‌یابند و در طول روزگاران با همدیگر متحد و متفق می‌شوند، و نسلی از نسلی نمی‌گسلد، و قومی از قومی جدا نمی‌شود و فردی از فردی دور نمی‌افتد، در طول ازمنه و عصور که نسلها در آنها در همه سرزمینها و مکانها پیایی می‌آیند و می‌روند و جایگزین یکدیگر می‌گردند. این حقیقت بزرگی است که باید در برابر آن بسی با تدبیر و تفکر ژرف ایستاد... ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

چیزهائی را که خداوند از دارائی ایشان (یعنی بنی‌نضیر) به پیغمبر خود ارمغان داشته است شما اسبانی و شترانی را به تاخت درنیاورده‌اید (و با جنگ تصرف ننموده‌اید) و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هرکس که بخواهد چیره می‌گرداند، و خدا بر هر کاری توانا است.

«ایجاف»: مصدر فعل «أَوْجَفْتُمْ» به معنی تاختن و به جولان درآوردن است. «رِکَاب»: شتران. این آیه به مسلمانان تذکر می‌دهد که این غنیمتی را که بنی‌نضیر از خود برجای گذاشته‌اند آنان اسبانی را برای به دست

از این قضا و قدرند، قضا و قدری که یزدان آن را بر هرکس که بخواهد مسلط و چیره می‌گرداند.

﴿وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

خدا بر هر کاری توانا است.

بدین وسیله، کار و بار پیغمبران با قضا و قدر مستقیم و بدون واسطه یزدان سبحان پیوند پیدا می‌کند، و جای و مکان آنان در دولا ب و گردونه چرخنده قضا و قدر، مشخص و معین می‌گردد. روشن می‌شود که آنان - هرچند که انسان هستند - با اراده و مشیت خدا تماس محکم ویژه و پیوند استوار خاصی دارند، و این تماس و پیوند محکم و استوار برایشان نقش مشخص و معینی در محقق ساختن و پیاده کردن قضا و قدر یزدان در زمین تعیین می‌کند. این است که ایشان در برابر هوا و هوس و آرزو و خواست خودشان حرکت نمی‌کنند و به تلاش نمی‌پردازند، و برای خودشان و به حساب خودشان چیزی نمی‌گیرند یا ادعائی نمی‌کنند، و نمی‌جنگند و نمی‌رزمند یا نمی‌نشینند و واپس نمی‌کشند، و دشمنی نمی‌ورزند یا صلح و ساز نمی‌کنند، مگر برای محقق ساختن و پیاده کردن گوشه‌ای از قضا و قدر الهی در زمین، قضا و قدری که مربوط بدیشان و واگذار به کارهایشان و مرتبط با عملکردها و سعی و تلاشهای ایشان است. در پشت سر و در فراسوی همه اینها خدا است که انجام‌دهنده کارها است، و او بر هر چیزی توانا است.

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ... كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ. وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ. وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا. وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

چیزهایی را که خداوند از اهالی این آبادیها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلق به خدا و پیغمبر و

آوردنش به تاخت درنیاورده‌اند، و شترانی را به سویس به سرعت و شتاب نینداخته‌اند. پس حکم آن حکم غنیمت معمولی نیست، غنیمتی که خدا چهارپنجم آن را به مسلمانان داده است، و فقط یک پنجم آن را برای خدا و پیغمبر و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و مسافران وامانده در راه، در نظر گرفته است و برجای گذاشته است، همان گونه که در غنائم بدر کبری، خدا حکم صادر فرموده است. خداوند همه این غنیمت یعنی فئی را به خدا و پیغمبر و خویشاوندانش و یتیمان و مستمندان و مسافران وامانده در راه داده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله است که در همه این اموال و تعیین سهمها دخالت و تصرف می‌کند و آن گونه که بخواهد به مصرف می‌رساند. خویشاوندان مذکور در این دو آیه، خویشاوندان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هستند. زیرا زکات برای آنان حلال نیست، و بدین خاطر در زکات سهمی بدیشان تعلق نمی‌گیرد، و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم از خود ارثی برجای نمی‌گذارد. این است که خویشاوندانش از اموال او چیزی به ارث نمی‌برند و نصیبی ندارند. از جمله کسانی که از غنیمت بهره‌مند می‌شوند فقراء^(۱) هستند، آن کسانی که تهیدست بوده و منبع درآمدی ندارند. بدین جهت یزدان مهربان از یک پنجم غنائم سهمی را بدیشان اختصاص داده است، همان گونه که از این فئی و امثال آن برایشان سهمی قرار داده است. و اما بقیه گروهها و دسته‌ها و سائر موارد، برنامه آنها معروف و معلوم است، و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن گونه که بخواهد در آنها دخل و تصرف می‌نماید.

این حکم فئی است که این آیات آن را تعیین و تبیین می‌نماید. ولیکن این آیات به ذکر حکم و علت نزدیک آن بسنده نمی‌کند. بلکه دلها را متوجه حقیقت بزرگ دیگری می‌نماید:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ﴾.

و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هرکس که بخواهد چیره می‌گرداند.

این حکم، قضا و قدر یزدان است. پیغمبران هم بخشی

۱- در اینجا اختلاف فقهی است. آیا مراد از فقراء، مستمندان خویشاوند پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند که مستحق زکاتند، یا همه مستمندان؟ ارجح اقوال این است که مراد جمله‌ی فقراء و مستمندان است.

خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد (و نیازمندان از آن محروم نشوند). چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید. از خدا بترسید که خدا عقوبت سختی دارد.

این آیه حکمی را روشن می سازد که به طور مفصل از آن سخن گفتیم. آن گاه این آیه علت همچون تقسیمی را بیان می دارد، و با بیان آن، قانون بزرگی از قوانین نظام اقتصادی و سیستم اجتماعی در جامعه اسلامی را وضع می کند:

﴿كُنِيَ لَا يَكُونُ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾.

این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند دست به دست نگردد (و نیازمندان از آن محروم نشوند).

همچنین این آیه، قانون بزرگی را در قانونگذاری جامعه اسلامی بنیاد می نهد:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.

چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید.

هرچند که این دو قانون به مناسبت فئی و تقسیم آن ذکر گردیده اند، ولی این دو قانون از حد و مرز این حادثه فراتر می روند و به ابعاد فراخ و فراوانی در اصول و بنیاد نظام و سیستم اجتماعی اسلام سر می کشند و درمی رسند.

قانون نخستین، قانون سیستم اقتصادی است. این قانون بیانگر بخش بزرگی از اصول و ارکان دیدگاه اقتصادی در اسلام است. در این دیدگاه، مالکیت فردی به رسمیت شناخته شده است و بدان اعتراف گردیده است، ولی محدود به این قاعده شده است. این قاعده که

دارائی و اموال میان ثروتمندان دست به دست نشود و بس؛ و فقراء و مستمندان از آن بی بهره و بی نصیب نگردند، و بلکه بدان دسترسی پیدا کنند. هر حال و وضعی که بدین نتیجه بینجامد که دارائی و اموال تنها در میان ثروتمندان دست به دست شود و به چرخ و گردش درآید، حال و وضعی است که با دیدگاه اقتصادی اسلامی مخالفت دارد، همان گونه که با هدفی از اهداف نظم و نظام کلی اجتماعی مخالفت دارد. جملگی تماسها و ارتباطات و معاملات در جامعه اسلامی باید که به گونه ای تهیّه و تنظیم شود که همچون حال و وضعی را پدید نیاورد، و بر همچون حال و وضعی اگر در میان باشد ماندگار نگردد و باقی نماند. اسلام عملاً نظام و سیستم خود را براساس این قانون، پابرجا و استوار داشته است. اسلام زکات را واجب نموده است. از اصل سرمایه ها و دارائیهای نقدی دو و نیم درصد (۲/۵٪)، و در سائر محصولات و غلات و درآمدها ده درصد (۱۰٪) یا پنج درصد (۵٪) باید زکات داد. معادل اینها هم در چهارپایان زکات پرداخت می شود. در منابع و معادن که گنجها و گنجینه های زمین هستند همسان سرمایه و دارائی نقدی زکات تعلق می گیرد، یعنی ۲/۵٪. اینها هم سهمها و نسبتهای زیاد و فراوانی است.

اسلام چهارپنجم غنیمت را به مجاهدان می دهد، چه فقیر باشند و چه ثروتمند. در صورتی که فئی را به طور کلی به فقراء و تهیدستان می دهد. اسلام نظام و سیستم برگزیده خود را در اجاره دادن زمین بر مزارع^(۱) استوار داشته است که شریک شدن صاحب زمین و کشاورز در محصولات و غلات زمین است. اسلام این حق را به پیشوای مسلمانان داده است که مازاد اموال ثروتمندان را دریافت دارد و آن را به فقراء و تهیدستان برگرداند. همچنین اسلام به پیشوای

۱- اختلاف فقهی در این باره وجود دارد، ولی نظریه برتر و روشن تر همان است که نگاشته ایم.

باز داشته است، دست بکشید.

این قانون هم دیدگاه قانونمندی اسلامی را مجسم می‌سازد. سلطهٔ قانون در اسلام سرچشمه می‌گیرد از این که شریعت را پیغمبر ﷺ به شکل قرآن یا سنت با خود به ارمغان آورده است. همهٔ ملت و خود پیشوا و رهبر بسان ایشان نمی‌توانند با چیزی مخالفت ورزند که پیغمبر ﷺ آن را به ارمغان آورده است. هرگاه چیزی قانون گردد که با چیزی مخالفت داشته باشد که پیغمبر ﷺ آن را با خود به ارمغان آورده است، چنین شریعتی سلطه‌ای ندارد و بدان توجه نمی‌گردد. زیرا سند معتبر نخستین را از دست می‌دهد، سند معتبر نخستینی که سلطهٔ خود را از آن دریافت می‌دارد. . . این دیدگاه با همهٔ دیدگاه‌های قانونگذاری بشری فرق دارد. چرا که ملت را سرچشمهٔ سلطه‌ها می‌سازد. بدین معنی که ملت حق خواهد داشت برای خود هرچه را می‌خواهد وضع و قانونگذاری کند، و هرچه را وضع و قانونگذاری می‌کند دارای سلطه خواهد بود. در صورتی که سرچشمهٔ سلطه‌ها در اسلام شریعت خدا است، شریعتی که پیغمبر ﷺ آن را با خود به ارمغان آورده است، و اعضاء ملت بر همچون شریعتی ماندگار می‌مانند و از آن پاسداری می‌کنند و آن را اجراء می‌نمایند. پیشوا هم در این راستا نمایندۀ ملت است و باید همچون ایشان رفتار کند. حقوق ملت هم منحصر به همین می‌گردد. پس ملت حق ندارد با چیزی مخالفت کند که پیغمبر ﷺ آن را با خود به ارمغان آورده است در هرگونه قانونگذاری‌ای که نموده است.

ولی وقتی که در نصوص و آیاتی که پیغمبر با خود به ارمغان آورده است در بارهٔ کاری که برای ملت روی داده است چیزی نباشد، راه چارهٔ ملت این است برای خود قانونگذاری کند قانونی را که با اصلی و رکنی از اصول و ارکان آنچه پیغمبر ﷺ با خود به ارمغان

مسلمانان این حق را می‌دهد که در وقت کسر بودجه و تهی بودن بیت‌المال، در اموال ثروتمندان تصرف کند و وظیفه و تکلیفی را تعیین نماید. اسلام احتکار و ربا را حرام کرده است. احتکار و ربا دو وسیلهٔ اصلی دست به دست شدن اموال در میان ثروتمندان بوده و دارائی را تنها در میان ثروتمندان به چرخش و گردد درمی‌آورد. اسلام به طور کلی نظام و سیستم اجتماعی خود را به گونه‌ای استوار و برقرار داشته است که این قانون بزرگ را تحقق بخشد و پیاده کند، قانون بزرگی که قید واقعی و بند حقیقی برای حق مالکیت فردی، در کنار سائر قیدها و بندهای دیگر است.^(۱)

بدین خاطر نظام و سیستم اسلامی نظام و سیستمی است که مالکیت فردی را آزاد و مباح می‌شمارد، ولیکن نظام و سیستم سرمایه‌داری نمی‌باشد، و نظام و سیستم سرمایه‌داری هم از نظام و سیستم اسلامی برگرفته نشده است و از آن انتقال پیدا نکرده است. چه نظام و سیستم سرمایه‌داری اصلاً بدون ربا و بدون احتکار نیست. بلکه نظام و سیستم اسلام، نظام و سیستم مستقل و خاصی است که از جانب خداوند کاریجا و آگاه تهیه و ارمغان گردیده است. تنها و جدا پدید آمده است، و تنها و جدا حرکت کرده است و به پیش رفته است، و تنها و جدا تا به امروز باقی مانده است، به عنوان نظام و سیستم منحصر به فردی که همهٔ گوشه و کنار آن هماهنگ و هم‌آوا است و دارای حقوق و وظائف متعادل است. هماهنگ و هم‌آوا است بسان هماهنگی و هم‌آوایی سراسر جهان هستی، از آن زمان که از سوی آفریدگار هستی پائین آمده است. هستی هماهنگ و هم‌آوا و موزون و متعادل است.

و اما قانون دوم که قانون دریافت شریعت از سرچشمه یگانه است:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.

چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهائی که شما را از آن

۱- مراجعه شود به کتاب: «العدالة الاجتماعية فی الإسلام». فصل: سیاست مال.

که خدا دارای عذاب و عقاب سخت و شدید است. مؤمنان می‌دانستند که آنان موظف و مکلف هستند بدانند که دارائی و ثروت نباید تنها در میان ثروتمندان رد و بدل و دست به دست شود. آنان باید چیزی را با دل و جان و رضا و رغبت بپذیرند و بگیرند که پیغمبر ﷺ برایشان به ارمغان آورده است، و باید ایشان از چیزی دست بردارند و دست بکشند که آنان را از آن نهی کرده است و بازداشته است، بدون این که سهل‌انگاری کنند و رخصت بطلبند. چه آنان روز سختی درپیش دارند.

تقسیم قیء بنی نضیر فقط در میان مهاجران، بجز دو نفر از انصار، اجراء کردن قانون ویژه قیء بود، و برای پیاده کردن قانون:

﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾.

این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند دست به دست نگردد (و نیازمندان از آن محروم نشوند).

انجام گرفت . . . و اما حکم عام و همگانی این است که به همه فقراء و مستمندان داده شود، اعم از مهاجران و انصار، و کسانی که پس از ایشان در میان نسلهای آینده پای به قید حیات می‌گذارند. این قانون را آیات بعدی که در روند سوره می‌آیند، دربر دارند.

ولی قرآن احکام را خشک و جداگانه ذکر نمی‌کند. بلکه احکام را در فضای زنده‌ای بیان می‌دارد، فضای زنده‌ای که زندگان در آن از همدیگر می‌شنوند و به یکدیگر پاسخ می‌گویند. بدین خاطر قرآن هریک از این سه گروه را احاطه می‌کند با صفات واقعی و زنده‌ای که دارند و سرشت و حقیقت آنان را به تصویر می‌زند، و حکم را زنده معین و مشخص می‌دارد، حکمی که با این زنده‌ها دست‌اندرکار می‌شود:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا، وَيَنْصَرُّونَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾.

همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه

آورده است مخالفت نداشته باشد. این هم دیدگاه پیشین را نقض نمی‌کند، و بلکه همچون چیزی فرع آن دیدگاه بشمار می‌آید. اصل قضیه در هرگونه قانونی که وضع می‌شود این است با چیزی که پیغمبر ﷺ به ارمغان آورده است مخالف نباشد، اگر نصی وجود دارد. اگر هم نصی در مسأله‌ای وجود نداشته باشد با اصلی از اصولی که پیغمبر ﷺ با خود به ارمغان آورده است ضد و نقیض نیفتد. سلطه و قدرت ملت - و پیشوای جانشین ملت - محدود و منحصر به همین حدود و ثغور است. اسلام نظام و سیستم بی‌ظنیر و بی‌همتائی است و هیچ‌گونه نظام و سیستم دیگری که انسانها از نظامها و سیستمها وضع کرده‌اند و پدید آورده‌اند و با آنها آشنا شده‌اند و بوده‌اند، با آن برابری نمی‌کند و هم‌تراز نمی‌گردد. اسلام نظام و سیستمی است که قانونگذاری برای انسانها را با قانون کل جهان هستی ارتباط می‌دهد، و میان قانون جهان هستی که خدا آن را برای جهان هستی وضع فرموده است، و میان قانونی که از جانب خدا آمده است و بر انسانها فرمانروائی می‌کند، هماهنگی و هم‌آوایی برقرار می‌سازد. تا بدین وسیله قانون انسانها با قانون جهان هستی برخورد نکنند و مخالف نیفتد، و به سبب برخورد و مخالفت قانون جهان و قانون انسان، مردمان بدبخت شوند یا درهم شکنند و یا تلاش و کوشش آنان به هدر رود و باد هوا شود!

این آیه این دو قانون را در دل‌های مؤمنان به سرچشمه اصلی خودشان ارتباط و پیوند می‌دهد . . . و آن خدا است . . . ایشان را به سوی پرهیزگاری فرامی‌خواند، و آنان را از عذاب خدا می‌ترساند:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

از خدا بترسید که خدا عقوبت سختی دارد.

این همان ضمانت بزرگی است که نمی‌توان آن را گول زد و با آن به نیرنگ پرداخت، و گزیری و گریزی از آن میسر نیست. مؤمنان می‌دانستند که یزدان جهان آگاه از رازهای ایشان است، و از اعمال و افعال ایشان باخبر است، و بازگشت به سوی او است. مؤمنان می‌دانستند

تصویری که بر روی زمین حرکت می‌کند و مردمان آن را می‌بینند!

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ، يُحِيطُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ، وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ. وَمَنْ يُوقِ شَحْنَنَفسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگاردند.

این تصویر نیز بسان تصویر پیشین، تصویر رخشان و درخشان راستینی است، و مهم‌ترین سیماهای ممتاز انصار را برجسته و آشکار نشان می‌دهد. این گروه از مردمان منحصر به فرد در صفات و خصالی هستند، و به افقها و کرانه‌هایی رسیده‌اند، اگر عملاً دیده نمی‌شدند و با چشم سر رؤیت نمی‌گردیدند، مردمان آنان را خوابهای شیرین و بلندپروازانه، و رؤیاهای شگفت بالدار و پرنده در آسمان خیال، و نمونه‌های والا و بالائی می‌انگاشتند که خیال‌بافیها و گمانهای بلندپرواز، آنها را آراسته و پیراسته کرده است و ساخته و پرداخته نموده است!

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾.

آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند.

یعنی سرای هجرت که یثرب نام داشت و بعدها مدینه الرسول ﷺ نامیده شد. انصار مدینه را پیش از آمدن مهاجران تهیه و آماده کرده بودند، همان گونه که در مدینه ایمان را آماده و مهیا نموده بودند، بدان

و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند.

این تصویر صادقانه‌ای است که مهم‌ترین سیماها و قیافه‌های بارز و برجسته مهاجران در آن نمودار و پدیدار می‌آید. . . مهاجرانی که از خانه‌هایشان و از میان اموالشان اخراج گردیده‌اند و رانده شده‌اند. باعث این اخراج گردیدن و رانده شدن، اذیت و آزار و شکنجه و فشار و پدرفتاری خویشاوندانشان و قوم و قبیله خودشان در مکه بود. گناهی جز این نداشتند که می‌گفتند: خداوندگار ما خدا است و بس. . . آنها از مکه بیرون آمدند و خانه و کاشانه و دارائی و اموال خود را رها کردند و به ترک آنها گفتند:

﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾.

فضل و لطف خدا را و خشنودی او را می‌جویند و می‌خواهند.

تکیه و اعتمادشان بر خدا و به خدا است. فضل و لطف خدا را می‌جویند و رضا و خشنودی او را می‌خواهند. پناه و پناه‌گاهی جز خدا، و آستانه‌ای جز بارگاه الله ندارند. . . آنان هرچند رانده و مانده و کم و اندک هستند، ولی:

﴿يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾.

خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند.

خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند با دل‌هایشان و با شمشیرهایشان در دشوارترین و سخت‌ترین ساعتها، و در تنگ‌ترین و پرفشارترین وقتها. چرا که:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾.

آنان واقعاً ایمان دارند و راست و درست هستند.

کسانیکه واژه ایمان را با زبان‌هایشان می‌گویند، و با اعمالشان آن را تصدیق می‌کنند. آنان با خدا راست و درست هستند در این که می‌گویند خدا را برمی‌گزینند، و ایشان با پیغمبرش راست و درست هستند در این که می‌گویند از او پیروی می‌کنند، و آنان با حق راست و درست هستند در این که ایشان تصویری از حق هستند،

شکلی که گوئی منزل و مأوی مهاجران را آراسته و پیراسته پذیرائی کرده‌اند. این هم تعبیری است که دارای سایه‌روشنهای ویژه‌ای است، و بیش از هر چیز دیگری مقام و موقعیت ایمان انصار را به تصویر می‌کشد. آنجا خانه ایشان و محلّ نزول و پذیرائی از ایشان و میهن و وطنشان بود. خانه و محلّ و وطنی که دل‌هایشان در آن می‌آسود، و جان‌هایشان در آن می‌آرمید. بدانجا برمی‌گشتند و آرامش و آسایش می‌یافتند، بدان گونه که انسان به منزل و مأوایش برمی‌گردد، و در آنجا آرام و قرار می‌گیرد و می‌آساید.

﴿يُجِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾.

کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است.

سراسر تاریخ بشریت، یک رخداد دسته‌جمعی و گروهی ندیده است که بسان رخداد استقبال انصار از مهاجران باشد، استقبالی که با این عشق و علاقه بزرگوارانه، و با این بذل و بخشش سخاوتمندانه، و با این مشارکت خشنودانه، و این گونه پیشتازانه باشد، و در پناه دادن و جای دادن و تحمّل رنج‌ها کردن، این گونه به مسابقه بنشینند و بر همدیگر سبقت گیرند. تا بدانجا که روایت می‌شود هیچ فرد مهاجری به خانه یک نفر انصاری درنیامده است و نرفته است مگر با قید قرعه. برای این که تعداد مشتاقان و انبوه عاشقان منزل دادن و میزبانی کردن بیش از تعداد مهاجران بود!

﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾.

در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است.

در دل‌ها و درون‌هایشان احساس و رغبت نیازی نمی‌کردند به مقام بالا و والائی که گاهی به مهاجران داده می‌شد، و مال و ثروتی که به مهاجران اختصاص داده می‌شد مانند این فئی و غنیمتی که به مهاجران داده شد و بس. اصلاً چیزی از اینها را به دل نمی‌گرفتند و

احساس نیازی بدانها نمی‌نمودند. . . . یزدان سبحان نمی‌فرماید: حسودی نمی‌کردند، و دلتنگ نمی‌شدند. بلکه می‌فرماید: «شَيْئاً» یعنی چیزی^(۱). . . این هم سایه‌روشنهای پاکیزگی کامل سینه‌هایشان و پاکی مطلق دل‌هایشان را به تصویر می‌کشد. بیانگر این واقعیت است در سینه‌ها و در دل‌هایشان اصلاً نیاز به چیزی احساس نمی‌گردد که به مهاجران داده می‌شود، و در این باره ناراحتی در درون خود نمی‌یابند، و بلکه:

﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾.

ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند.

دیگران را بر خود ترجیح دادن با وجود نیازمندی خود، اوج فداکاری است. قلّه بسیار بلندی از والائی است که تنها انصار بر فراز آن رفتند و بس، آن هم به گونه‌ای که بشریت همانند و همگون آن را ندیده است. انصار در هر دفعه‌ای و در هر حالتی این چنین بودند و به صورت خارق‌العاده جلوه‌گر می‌آمدند، و در گذشته و حال بالاتر از چیزی بودند که انسان‌ها می‌شناخته‌اند و می‌شناسند.

﴿وَمَنْ يُوقِ شَعْنُ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارانند.

این بخل که بخل نفس است، انسان را از هرگونه خیر و خوبی بازمی‌دارد. زیرا خیر و خوبی بذل و بخشش به شکلی از اشکال است. بذل و بخشش اموال و دارائی است. بذل و بخشش عاطفه است. بذل و بخشش تلاش و کوشش است. بذل و بخشش زندگی در وقتی است که اقتضاء کند. ممکن نیست بخیلی خیر و خوبی بکند که پیوسته می‌خواهد بگیرد و دریافت دارد، و یک بار هم قصد ندارد که بدهد و بپردازد. کسی که از بخل نفس مصون و محفوظ گردد، از همچون مانع خیر و بازدارنده خوبی درمان گردیده است و به دور داشته

۱- واژه «شَيْئاً» در این آیات ذکر نگردیده است. شاید مراد مفسر فرزانه واژه «حَاجَةً» باشد.

شده است. لذا به سوی خیر و خوبی رهسپار می‌گردد، و بزرگوارانه می‌دهد و می‌بخشد. رستگاری در معنی حقیقی خود همین است.

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ، وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا، رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾.

کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند ببامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.

این تصویر سوم پاک و پسندیده و آگاه، تصویری است که مهم‌ترین سیماها و چهره‌های تابعین را برجسته و آشکار نشان می‌دهد، و ویژه‌ترین ویژگی‌های ملت مسلمان را به طور مطلق در همه سرزمین‌ها و در همه زمان‌ها آشکارا می‌نماید. اینان کسانی‌اند که پس از مهاجرین و انصار می‌آیند - و هنوز در زمان نزول این آیه در مدینه پای به دنیا نهاده‌اند. بلکه در علم خدا و در حقیقت موجود در علم آزاد و رها از حدود و ثغور زمان و مکان، وجود داشته‌اند - نشانه اشخاص تابعین این است که برای طلب آموزش رو به پروردگارشان می‌کنند، اما فقط برای خود طلب آموزش نمی‌کنند، بلکه برای گذشتگان‌شان نیز آموزش می‌خواهند، گذشتگانی که پیش از آنان ایمان آورده‌اند و جهان را به درود گفته‌اند. از پروردگارشان عاجزانه درخواست می‌کنند که دل‌هایشان را از کینه و دشمنانگی با مؤمنان به طور کلی بزداید و پاکیزه دارد، کینه و دشمنانگی کسانی که پیوند ایمان ایشان را بدانان پیوند می‌دهد. از رأفت و رحمت خدا آگاهند، و این رأفت و رحمت خدا را درخواست می‌کنند و با دعا و زاری می‌طلبند:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾.

پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.

از فراسوی این نصوص، سرشت این ملت مسلمان، و چهره درخشان و رخشان ایشان در این هستی، جلوه‌گر

می‌آید. پیوند نیرومند استواری جلوه‌گر می‌شود که اوّل این ملت را به آخر آن مرتبط می‌کند و می‌پیوندد، و آخر آن را به اوّل آن متصل می‌سازد و همبسته می‌دارد، در ضمانت اجتماعی و همدردی و همبستگی و مودت و محبت و مهر و عطوفتی که باید با یکدیگر داشته باشند. باید احساس کنند همگان با همدیگر خویشاوندی ژرفی دارند. خویشاوندی‌ای که از مرزهای زمان و مکان و نژاد و دودمان فراتر می‌رود، و تنها این خویشاوندی در دل‌ها باشد و ماندگار بشود، و احساسات را از لابلای قرون و اعصار طولانی بی‌اغالاند و برشوراند و به جنبش و حرکت درآورد. به گونه‌ای که مؤمن برادر مؤمن خود را پس از سپری شدن قرون و اعصار دور و دراز یاد کند و از او بگوید، بدان سان که برادر زنده خود را یاد می‌کند و از او می‌گوید، و بلکه باید با احترام و بزرگداشت و کرامت و محبت بیشتر و شدیدتر از برادر دیرین و پیشین خود یاد بکند و از او بگوید. گذشتگان باید حساب آیندگان را پیش چشم بدارند، و آیندگان دنباله‌رو گذشتگان و در مسیر ایشان باشند. یک صف و یکدل و یک جهت، در یک صف و در یک سپاه در طول زمان و در سرزمین‌های گوناگون، در زیر پرچم خدا کوچ خود را به سوی بالا و به سوی افق ارزشمند والا طی کنند، و چشم امید به پروردگار یگانه‌مهربان و دارای رأفت و رحمت خود بدوزند.

این، تصویر زیبا و دلربای حیران‌کننده‌ای است که حقیقت برجا و موجودی را پیش چشم می‌دارد. همچنین والاترین و بزرگوارترین نمونه بشریت را به تصویر می‌زند، تصویری که دل بزرگواری می‌تواند آن را خیال بکند و پیش چشم بدارد. تصویر بسیار ارزشمند و والا و بالا و درخشان و رخشان جلوه‌گر می‌آید وقتی که برای مثال با تصویر کینه‌توزانه زشت و پلشت و ویرانگر و پستی سنجیده و مقایسه می‌گردد که مکتب کمونیستی در انجیل کارل مارکس آن را به تصویر می‌کشد و بدان مژده می‌دهد، تصویر کینه‌توزانه‌ای که

رخدادی برمی گردد که این سوره در باره آن نازل گردیده است. تا تصویری از گروه دیگری ترسیم کند که در آن شرکت دارند، و آنان گروه منافقاند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: لَئِنْ أَخْرَجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ، وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا، وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ، وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ، وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ. وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ، ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ. لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. لَا يَقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ، بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ، تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ. كَمْثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ: أَكْفَرُ. فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ: إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا، وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾.

آیا منافقانی را ندیده‌ای که پیوسته به برادران کافر اهل کتاب خود می‌گویند: هرگاه شما را بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم آمد، و هرگز به زیان شما از سخن کسی فرمانبرداری نخواهیم کرد. و اگر با شما جنگ و پیکار شود، قطعاً به کمکتان شتافته و یاریتان خواهیم داد. خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند (و به عهد خود وفا نمی‌کنند). هرگاه اخراج شوند با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با ایشان جنگ و پیکار شود، به کمکشان نمی‌شتابند و یاریشان نمی‌دهند، و اگر هم (فرضاً) به کمک و یاریشان روند، پشت می‌کنند و می‌گریزند، و دیگر کمک و یاری نخواهند شد (و خدا ایشان را هلاک می‌گرداند). هراس شما در سینه‌های ایشان، بیش از هراس آنان از خدا است! این بدان خاطر است که ایشان مردمان نفهم و نادانی هستند (و عظمت خدای را درک نمی‌کنند). یهودیان هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در پس دژهای محکم و یا از

بر ضدّ چینها و طبقه‌ها، و بر ضدّ نسلهای پیشین انسانها، و بر ضدّ ملت‌های حاضری که کینه‌توزی زشت و پست طبقاتی را نمی‌پذیرند و بدان گردن نمی‌نهند، و بر ضدّ ایمان و مؤمنان هر ملتی و هر آئینی، در سینه‌ها می‌کنند، و در درون‌ها خرناس می‌کشد!

این دو تا دو تصویرند که نه در پرتوی و نه در نشانه‌ای، و نه در پسوده‌ای و نه در سایه‌روشنی، به یکدیگر نمی‌رسند و تفاهمی ندارند. تصویری بشریت را به بالاترین درجه و پله می‌رساند، و تصویری بشریت را به پائین‌ترین و پست‌ترین درکه و چاله فرومی‌اندازد و پرتش می‌گرداند. تصویری نسلها را از فراسوی زمان، مکان، نژاد، میهن، قبیله و عشیره، و حسب و نسب، پیش چشم می‌دارد، و انسانها را مرتبط و پیوسته و دارای ضمانت اجتماعی با یکدیگر، مهربان، آشنا، بالارونده در راه خود به سوی خدا، و دارای سینه‌های پاک از کینه، و دل‌های زدوده از حقد و حسد، می‌بیند. و تصویری انسانها را دشمنان خونین همدیگر معرفی می‌کند. یکی کینه‌توز دیگری است. این یکی به آن دیگری نیرنگ می‌زند و بدو خیانت می‌کند و نادردستی و کژی می‌ورزد و با او دغلکاری و حقّه‌بازی می‌نماید. حتی اگر در پرستشگاه عبادت باشند و به نماز و نیایش بایستند، نماز و نیایششان جز دامی بشمار نمی‌آید! و به طور کلی دین جز تله‌ای نیست که سرمایه‌داران برای زحمتکشان نصب می‌کنند!

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ، وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا. رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾.

این قافله ایمان است. و این دعای ایمان است. این قافله، قافله بس بزرگ و سترگی است. و این دعا، دعای ارزشمند و ارجمندی است.



هنگامی که روند قرآنی از ترسیم این تصویر تابان و رخشان می‌پردازد، و آن را بالا می‌برد و به افق می‌رساند، و در قباب نور قرار می‌دهد، به سوی

﴿لَئِنْ أَخْرَجَـمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعَ فِیْكُمْ أَحَدًا أَبَدًا، وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ﴾.

هرگاه شما را بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم آمد، و هرگز به زیان شما از سخن کسی فرمانبرداری نخواهیم کرد، و اگر با شما جنگ و پیکار شود، قطعاً به کمکتان شتافته و یاریتان خواهیم داد.

خدا بس آگاه و مطلع از حقیقت حالشان است و چیزی را می‌فرماید که برخلاف چیزی است که آنان می‌گویند، و چیزی را تأکید می‌کند که جدای از چیزی است که آنان تأکید می‌کنند:

﴿وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. لَئِنْ اَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُوْنَ مَعَهُمْ، وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُوْنَهُمْ، وَ لَئِنْ نَصَرُوْهُمْ لَيُوَلِّنَنَّ الْاَذْدَبَارَ. ثُمَّ لَا يَنْصُرُوْنَ﴾.

خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند (و به عهد خود وفا نمی‌کنند). هرگاه اخراج شوند با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با ایشان جنگ و پیکار شود، به کمکشان نمی‌شتابند و یاریشان نمی‌دهند، و اگر هم (فرضاً) به کمک و یاریشان روند، پشت می‌کنند و می‌گریزند، و دیگر یاری نخواهند شد (و خدا ایشان را هلاک می‌گرداند).

سرانجام همان چیزی شد که خدا بدان گواهی داده بود، و دروغ از آب درآمد آنچه منافقان به برادران و دوستان اهل کتاب کافر خود گفته بودند!

سپس حقیقتی را بیان می‌دارد که در دلها و درونهای منافقان و برادران و دوستان اهل کتاب ایشان برقرار و برجا بود:

﴿لَا تَنْتُمْ اَشَدُّ رَهْبَةً فِیْ صُدُورِهِمْ مِنَ اللّٰهِ. ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُوْنَ﴾.

هراس شما در سینه‌های ایشان، بیش از هراس آنان از خدا است! این بدان خاطر است که ایشان مردمان نفهم و نادانی هستند (و عظمت خدای را درک نمی‌کنند).

منافقان از مؤمنان بیش از یزدان می‌ترسند! اگر آنان از یزدان می‌ترسیدند از کسی از بندگان نمی‌ترسیدند. خوف و هراس یگانه‌ای است. بیم و ترس یگانه‌ای

پشت دیوارها نمی‌جنگند. عداوت و دشمنی در میان خودشان شدت دارد. تو ایشان را متحد می‌بینی، ولی پراکنده دل بوده و هماهنگ نمی‌باشند. این بدان خاطر است که مردمان بیشعور و ناآگاهی هستند. سرگذشت ایشان به سرگذشت کسانی می‌ماند که چندی پیش از ایشان (در جنگ بدر) طعم تلخ کار بد خود را چشیدند، و (گذشته از این، در آخرت نیز) عذاب دردناکی دارند. (داستان منافقان با یهودیان) همچون داستان اهریمن است که به انسان می‌گوید: کافر شو (تا مشکلات تو حل شود). اما هنگامی که (بر اثر وسوسه‌های اهریمن) کافر می‌گردد، اهریمن می‌گوید: من از تو بیزار و گریزانم! چرا که من از خدا، یعنی پروردگار جهانیان می‌ترسم. سرانجام کار (اهریمن و کسی که او گمراهش کرده است) بدانجا می‌انجامد که هر دو تا در آتش دوزخ جاودانه می‌مانند، و این سزای ستمگران است.

این حکایت چیزی است که منافقان به یهودیان بنی‌نضیر گفتند، و سپس به گفته خود وفا نکردند، و خوار و رسوایشان داشتند، تا خدا از سوئی بر آنان تاخت که حساب آن را نمی‌کردند، و به دل‌هایشان هراس انداخت، ولی در هر جمله قرآنی نگرشی است که حقیقتی را بیان می‌دارد، و دلی را می‌پساید، و واکنشی را برمی‌انگیزد، و اصلی از اصول تربیتی و آموزشی و شناخت و ایمان ژرف را مقرر می‌دارد.

نخستین نگرش بیان نزدیکی میان منافقان و کافران اهل کتاب است:

﴿اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ نَافَقُوْا یَقُوْلُوْنَ لِاِخْوَانِهِمُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ ...﴾.

آیا منافقانی را ندیده‌ای که پیوسته به برادران کافر اهل کتاب خود می‌گویند:

این اهل کتابها که در اینجا از ایشان سخن می‌رود کافرنند. منافقان برادران و دوستان آنانند، هرچند هم جامعه اسلام به تن می‌کنند!

آن گاه این تأکید سخت و شدید در باره وعده منافقان به برادران و دوستان اهل کتابشان فرامی‌رسد:

است. خوف و هراس از یزدان، و بیم و ترس از چیزی جز او در یک دل گرد نمی آید. چه عزّت و عظمت جملگی از آن خدا است، و همه نیروهای جهان هستی فرمانبردار دستور یزدان است:

﴿ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا ﴾.

هیچ جنبنده‌ای (اعم از انسان و غیر انسان) نیست مگر این که خدا بر او تسلط دارد (و زمام اختیارش را در دست دارد). (هود/۵۶)

پس کسی که از خدا می ترسد، در این صورت از چه چیز باید بترسد؟ ولی کسانی که این حقیقت را نمی دانند، از بندگان خدا می ترسند بیش از آن اندازه که از خدا می ترسند!

﴿ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴾.

این بدان خاطر است که ایشان مردمان نفهم و نادانی هستند (و عظمت خدای را درک نمی کنند).

قرآن بدین منوال و بر این روال پرده از حقیقت واقعی چنین مردمانی برمی دارد، و در عین حال آن حقیقت مجرّد و صرف را بیان می کند، و به پیش می رود و یک حالتی را ذکر می کند که در دلها و درونهای منافقان و کافران اهل کتاب برجا و برقرار و مستقرّ است، حالتی که از حقیقت پیشین ایشان نشأت می گیرد، و از ترس ایشان از مؤمنان بیش از ترس آنان از یزدان، پدیدار می آید.

﴿ لَا يَأْتِئُوكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ. بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ. تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴾.

یهودیان هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در پس دژهای محکم و یا از پشت دیوارها نمی جنگند. عداوت و دشمنی در میان خودشان شدّت دارد. تو ایشان را متحد می بینی، ولی پراکنده دل بوده و هماهنگ نمی باشند... این بدان خاطر است که مردمان بی شعور و ناآگاهی هستند.

پیوسته روزها و روزگارا از حقیقت اعجاز موجود در «تشخیص» حالت و وضع منافقان و اهل کتاب پرده

برمی دارد، هرکجا که مؤمنان با ایشان در هر زمانی و در هر مکانی رویاروی شوند و برزمند. دیدگان این امر را به شکل آشکار و روشن می بینند. گیر و دارها و رزمها و جنگهای اخیر در سرزمین قدس میان مؤمنان جان نثار فدائی و میان یهودیان، مصداق این خبر الهی به شکل شگفتی بود. یهودیان با مؤمنان جز در میان آبادیها و ساختمانهای استوار سرزمین فلسطین نمی جنگیدند و به نبرد بر نمی خاستند. هروقت لحظه‌ای پدیدار می گشتند و در جاهای باز دیده می شدند، بسان موشها پشت می کردند و می گریختند. تا بدانجا که انگار این آیه پیش از هر کس دیگری در باره ایشان نازل گردیده است! پاک و منزّه یزدان بس دانا و بس آگاه است!

آنچه باقی می ماند این سیماها و نمادهای روانی دیگر است:

﴿ بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ ﴾.

عداوت و دشمنی در میان خودشان شدّت دارد.

﴿ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ﴾.

تو ایشان را متحد می بینی، ولی پراکنده دل بوده و هماهنگ نمی باشند.

برخلاف مؤمنانی که نسلهای ایشان دارای ضمانت اجتماعی هستند، و پیوند خویشاوندی ایمان از فراسوی فاصله‌های زمان و مکان، از فراسوی نژاد و میهن و عشیره و قبیله، ایشان را گرد هم می آورد و متحد و متفقشان می سازد... ﴿ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴾.

این بدان خاطر است که مردمان بی شعور و ناآگاهی هستند.

نمادهای بیرونی گاهی ما را گول می زنند. از روی نمادهای بیرونی اتحاد و اتفاق کافران اهل کتاب را مشاهده می کنیم و ایشان را یکپارچه و یک مسیر می بینیم. چنین درک و فهم می کنیم که از یکدیگر جانبداری و طرفداری می کنند و هوای همدیگر را دارند و همدیگر را پاس می دارند. همان گونه که گاهی

همدیگری دارند:

﴿بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ﴾.

عداوت و دشمنی آنان در میان خودشان شدت دارد.

﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾.

تو ایشان را متحد می بینی، ولی پراکنده دل بوده و هماهنگ نمی باشند.

قرآن مجید این حقیقت را در دل‌های مؤمنان تثبیت می کند و مستقر می سازد، تا کار و بار دشمنان و شأن و منزلت ایشان را در دل‌هایشان بی ارزش و ناچیز بدارد، و ترس و هراس و شوکت و هیبت دشمنانشان را برطرف نماید و از گستره دل‌هایشان بزداید. این پیامی است که بر حقیقت استوار است، و ندای آن از حقیقت برمی خیزد، و یک آمادگی روحی و روانی است که بر حق استوار و پایدار است. هرگاه مسلمانان قرآن خود را جدی بگیرند و با صداقت و جدیت آن را در دست بگیرند، و در واقعیت زندگی برابر آن بیندیشند و بگویند و بکنند، کار و بار شأن و منزلت دشمنانشان دشمنان یزدان ناچیز و زبون در برابر دیدگان‌شان جلوه گر و نمودار و پدیدار می آید، و دل‌های مسلمانان در یک صف یگانه گرد می شود، و نیروی در زندگی در برابرشان تاب ایستادگی نخواهد داشت.

کسانی که به خدا ایمان دارند برایشان لازم است که حقیقت حال خود را، و حقیقت حال دشمنان خود را خوب بدانند و نیکو بشناسند. این کار خودش نصف جنگ و پیکار بشمار است. قرآن مؤمنان را بر این حقیقت آگاه می سازد در روند توصیفی که از واقعه‌ای دارد که روی داده است، و در روند پیروی که بر آن واقعه می زند، و شرح و بسطی که در باره حقائق و دلائلی دارد که در فراسوی چنان واقعه‌ای قرار دارند، شرح و بسطی که از آن استفاده می کنند آنان که آن واقعه را با چشم خود دیده اند، و آن کسانی که پس از ایشان می آیند و در باره آن واقعه می اندیشند و می خواهند واقعاً حقیقت جهان را بشناسند!

واقعه بنی نضیر نخستین نوع چنین واقعه‌هائی نبوده

منافقان را در اردوگاهی جمع می بینیم و در کنار یکدیگرشان می یابیم. ولیکن خبر راست و درستی از آسمان برایمان می آید و می فرماید آنان در حقیقت خود چنین نیستند. این اتحاد و اتفاق نمادین گول زنده‌ای است. گاه گاهی این پرده گول زنده فرومی افتد، و در فراسوی آن، صدق این خبر در جهان واقعی و دیدنی پدیدار و نمودار می گردد، و معلوم می شود در داخل اردوگاه متحد و متفق ایشان کشمکش و اختلاف است، و آنان دارای مصالح مختلف، و خواسته‌های جوراجور، و رویکردهای ضد و نقیض هستند، و در نزاع و نفاق بسر می برند. زمانی نبوده است که مسلمانان راست و درست بوده باشند، و دل‌هایشان واقعاً برای رضای خدا به یکدیگر نزدیک شده باشد، مگر این که در برابر دیدگان‌شان اردوگاه دشمن پرده از اختلافات و دشمنانگی و ریا و خودنمایی‌ای برداشته است که بیانگر حقیقت حال ایشان نبوده است و هم اینک از پرده بیرون افتاده است. روزی و روزگاری نبوده است که مؤمنان صبر و استقامت نشان داده باشند و ثابت قدم و استوار مانده باشند، مگر این که دیده شده است که نمای بیرونی اتحاد و اتفاق اهل باطل از هم پاشیده است و تکه تکه شده است و سقوط کرده است، و اختلافات تند و شدید و دشمنانگی و نیرنگبازی و دسیسه سازی موجود در دل‌های پراکنده و دور از همدیگرشان، برملا گردیده است و پیدا و هویدا شده است!

منافقان و کافران اهل کتاب وقتی می توانند به مسلمانان ضربه بزنند و بر آنان چیره بشوند که دل‌های مسلمانان پراکنده گردند و از همدیگر بگسلند، و حقیقت مؤمنانی را نشان ندهند که این آیه در بخش پیشین این سوره آن حقیقت را بیان داشته است. اما اگر جز این باشد و مؤمنان به حقیقت مؤمن باشند، منافقان ناتوان‌تر و درمانده تر از آن هستند که به نظر می آیند، و منافقان و کافران اهل کتاب آشکارا دیده می شوند که خواسته‌ها و آرزوها و مصلحت‌ها و دل‌های پراکنده و دور از

می انداختند، و به مسلمانان جنگ و دندان نشان می دادند و دنبال بهانه می گشتند تا خود بزرگی کنند و ماجراجویی نمایند. روایتها در باره این چنین کاری، ماجرائی را در باره زنی نقل می کنند. می گویند: زن عرب بادیه نشینی کالائی را به مدینه آورد و آن را در بازار بنی قینقاع به فروش رساند. نزد زرگری که در بازار بود نشست. یهودیان از او خواستند چهره خود را نشان دهد و روبند از چهره کنار بکشد. زن خودداری کرد. زرگر جامه او را نهانی گرفت و آن را بر پشت زن گره زد. وقتی که آن زن برخاست عورت او پدیدار گردید. یهودیان بدو خندیدند. زن فریاد کشید. مردی از مسلمانان بر سر و روی زرگر پرید و او را کشت. یهودیان یورش آوردند و از هر سو او را در برگرفتند و وی را کشتند. اهل و عیال و خانواده آن مرد مسلمان، مسلمانان را به کمک طلبیدند. مسلمانان خشمناک گردیدند، و شرّ و بلا میان آنان و میان بنی قینقاع درگرفت. پیغمبر خدا ﷺ یهودیان بنی قینقاع را محاصره کرد، تا به حکم او تن دردادند و دستور او را پذیرفتند. سردهسته منافقان عبدالله پسر ابی پسر سلول از جای برخاست و در باره ایشان با پیغمبر خدا ﷺ به مجادله و ستیز پرداخت، تحت عنوان این که میان آنان و میان خزرج عهد و پیمان است! ولیکن حقیقت این بود که میان منافقان و میان دوستان و برادران کافر اهل کتاب ایشان ارتباط و پیوند بود! سرانجام پیغمبر خدا ﷺ بدین خشنود گردید که یهودیان بنی قینقاع از مدینه بگوچند، و اموال و کالاهای خود را ببرند - بجز اسلحه - یهودیان بنی قینقاع به سوی شام بار سفر بر بستند و رفتند.

این واقعه ای است که قرآن بدان اشاره می کند و حال و وضع بنی نضیر و حقیقت ایشان را بر آن واقعه حمل و قیاس می کند . . . و حال منافقان را با اینان و آنان مقایسه می نماید و می سنجد!

برای منافقانی که برادران و دوستان کافر اهل کتاب خود را به مقاومت تشویق و ترغیب کردند، و کار آنان را

است. بلکه بر واقعه بنی نضیر از جمله واقعه بنی قینقاع پیشی گرفته است و بر آن سبقت داشته است، واقعه ای که آیه بعد از آن بیشتر بدان اشاره می کند:

﴿كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذُاقُوا وَبَالَ أَمْرِهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

سرگذشت اینان به سرگذشت کسانی می ماند که چندی پیش از اینان (در جنگ بدر) طعم تلخ کار بد خود را چشیدند، و (گذشته از این، در آخرت نیز) عذاب دردناکی دارند.

واقعه بنی قینقاع، بعد از جنگ بدر، و پیش از جنگ احد بوده است. میان بنی قینقاع و میان پیغمبر خدا ﷺ عهد و پیمان بوده است. وقتی که مسلمانان در جنگ بدر بر مشرکان پیروز شدند، یهودیان از آن ناخشنود شدند، و کینه مسلمانان را به دل گرفتند از این که مسلمانان به چنین پیروزی بزرگی رسیدند. ترسیدند که این پیروزی در موقعیت ایشان در مدینه اثر بگذارد و تأثیر بدی داشته باشد، و بدان اندازه که مقام و منزلت مسلمانان بالا می رود و نیرومند می شوند، به همان اندازه از مقام و منزلت ایشان کاسته شود و ضعف پیدا کنند. به گوش مبارک پیغمبر خدا ﷺ رسید چیزی که پنهانی با یکدیگر در گوشی می گفتند، و شرّ و بلائی که در باره اش می اندیشیدند و در صدد بودند که آن را گریبانگیر مسلمانان کنند. پیغمبر ﷺ عهد و پیمانشان را بدیشان خاطر نشان کرد و تذکر داد، و آنان را از فرجام بد این رویکرد برحذر داشت. ایشان پاسخ بسیار تند و درست و خشمگینانه ای بدو دادند و او را تهدید کردند و گفتند: ای محمد! آیا تو خیال می کنی که ما مثل قوم و قبیله قریش تو هستیم؟ این تو را گول نزند که تو با قومی رزمیده ای که با فنون جنگی آشنائی نداشته اند و جنگجوی واقعی نبوده اند. این است که فرصت پیروزی بر آنان را به دست آورده ای. به خدا سوگند اگر ما با تو بجنگیم قطعاً خواهی دانست که مردان مرد ما هستیم!

بعد از آن، یهودیان مسلمانان را به جان یکدیگر

بدان سرانجام ید و روزگار سیاه رساندند، مثال می‌زند. مثال ایشان را بسان مثال حال و وضع دائمی و همیشگی موجود در گستره هستی می‌داند، حال و وضع شیطان با انسان، انسانی که به گول زدن و فریب دادن شیطان پاسخ مثبت می‌دهد و گول و فریب او را می‌خورد، و فرجام کار شیطان و کار چنین انسانی به بدترین فرجام و سرنوشت می‌انجامد:

﴿كَمْثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ: اكْفُرْ. فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ: إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. فَكَانَ عَاقِبَتُهُمْ أَنَّهُمْ فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا، وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾.

(داستان منافقان با یهودیان) همچون داستان اهریمن است که به انسان می‌گوید: کافر شو (تا مشکلات تو حل شود). اما هنگامی که (بر اثر وسوسه‌های اهریمن) کافر می‌گردد، اهریمن می‌گوید: من از تو بیزار و گریزانم! چرا که من از خدا، یعنی پروردگار جهانیان می‌ترسم. سرانجام کار (اهریمن و کسی که او گمراهش کرده است) بدانجا می‌انجامد که هر دو تا در آتش دوزخ جاودانه می‌مانند، و این سزای ستمگران است.

تصویر شیطان و نقش او در اینجا با کسی که بدو پاسخ مثبت می‌دهد و سخن او را می‌شنود و می‌پذیرد، هردو تای تصویر و نقش اهریمن با سرشت او و وظیفه او سازگار است. اما جای بسی شگفت است که انسان سخن شیطان را بپذیرد و به دنبال او رود، تا حال و وضع انسان بدینجا بینجامد و این چنین شود!

این حقیقت دائمی و همیشگی است، و روند قرآنی از لابلای این واقعه موقتی بدان می‌پردازد، و میان یک رخداد فردی و میان حقیقت کلی، در جولانگاه زنده‌ای از واقعیت، پیوند برقرار می‌کند. حقائق معنوی را نیز تنها در ذهن نگاه نمی‌دارد. چه حقائق معنوی سرد، در فهم و شعور تأثیر نمی‌گذارند و تأثیری ندارند، و دلها را برای پذیرش و پاسخگویی به جوش و خروش وانمی‌دارند. فرق برنامه قرآن در مخاطب قرار دادن دلها، و فرق برنامه‌های فیلسوفان و دانش‌پژوهان و

پژوهشگران، در همین است!

با این مثال الهام‌گراانه، داستان بنی‌نضیر به پایان می‌آید، داستانی که در لابلای خود و در پیروهای خویش این مجموعه تصاویر و حقیقتها و رهنمودها را دربر دارد، و حوادث و وقایع محلی آن، با حقائق بزرگ معنوی و همیشگی جهان پیوند پیدا می‌کند. این داستان، کوچی در جهان واقعیت و بیرون و در جهان دل و درون است. کوچی است که از حدود و ثغور خود واقعه بسی فراتر می‌رود و دورتر می‌شود. نقل آن هم در کتاب یزدان با نقل آن در کتابهای انسان جدائی پیدا می‌کند، بدان اندازه که میان ساختار خدا و ساختار بشر جدائی‌هایی است که به سنجش و شمارش در نمی‌آید.



در این حد و مرز روایت این واقعه و پیرو زدن بر آن و پیوند دادن آن با حقائق ژرف و دور دیگر، در این سوره خطاب به مؤمنان می‌گردد، و به نام ایمان فریادشان می‌زند، و با صفتی ندایشان درمی‌دهد که ایشان را با صاحب خطاب مرتبط می‌سازد، و برایشان میسر می‌کند که به رهنمود و رهنمون و وظیفه و تکلیف او پاسخ مثبت بدهند و با گوش جان دعوتش را بپذیرند. بدیشان رو می‌کند تا آنان را به تقوا و پرهیزگاری بخواند. از ایشان می‌خواهد به چیزی بنگرند و چشم امید بدوزند که برای آخرت آن را آماده کرده‌اند، و پیوسته بیدار و هوشیار باشند، و بپایند خدا را فراموش نمایند، بدان سان که انسانهایی پیش از ایشان خدا را فراموش کرده‌اند، انسانهایی که سرنوشت گروهی از ایشان را دیده‌اند، و از جمله کسانی شده‌اند که خدا واجب فرموده است که به دوزخ بیفتند و از زمره دوزخیان بشوند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ، وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ، وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ، أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ. أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾.

هر اندازه هم کار خیر کرده باشد و تلاش و کوشش نموده باشد. حال اگر اندوخته‌اش از خیر و خوبی اندک باشد، و بهره‌اش از نیکی و نیکوئی ناچیز باشد، این آیه باید او را چه اندازه بیدار و هوشیار گرداند؟! این پسوده‌ای است که بعد از آن هرگز دل به خواب غفلت نمی‌رود، و از بازنگری و زیر و رو کردن امور باز نمی‌ایستد!

آیه‌ای که همه این احساسها و شعورها را برمی‌انگیزد هنوز به پایان نمی‌رسد از دلهای مؤمن با پافشاری و اصرار، و با نواها و آواهای بیشتری می‌خواهد:

﴿وَأَتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

و از خدا بترسید، قطعاً خدا آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید.

با این افزایش آواها و نواها بر حساسیت و ترس و شرمندگی این دلهای می‌افزاید... خدا آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنند.

به مناسبت بیداری و هوشیاری‌ای که این آیه ایشان را بدان دعوت می‌کند، در آیه بعدی ایشان را برحذر می‌دارد از این که مثل کسانی باشند که خدا را فراموش کرده‌اند:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾.

همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد.

این حالت شگفتی است، ولیکن حقیقت دارد... چه کسی که خدا را فراموش بکند، در این زندگی سرگردان و ویلان می‌گردد، و رشته‌ای در دستش نمی‌ماند تا او را بدان افق والای والا محکم و استوار ببندد، و هدفی برای این زندگی ندارد تا او را از حیوانات چرنده سرگشته، برتر ببرد و جدا بکند. انسانی این چنین، انسانیت خود را فراموش می‌کند. به این حقیقت، حقیقت دیگری افزوده می‌شود یا حقیقت دیگری از این حقیقت پدید می‌آید و سرچشمه می‌گیرد، و آن خود فراموشی انسان است. وقتی هم انسان خود را فراموش کرد، دیگر توشه‌ای برای زندگی دور و دراز جاویدان اندوخته

ای مؤمنان! از خدا بترسید و هرکسی باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا (ی قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از خدا بترسید، خدا آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید. و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد! آنان بیرون‌روندگان (از حدود شرائع الهی) و خارج‌شوندگان (از دائرة ایمان) هستند. بهشتیان و دوزخیان یکسان و برابر نیستند. بهشتیان (به همه آرزوهای خود رسیده‌اند و) رستگار و پیروزند.

تقوا حالتی در دل است. واژه تقوا (با سایه‌روشن خود بدان حالت اشاره می‌کند، و لیکن عبارت نمی‌تواند حقیقت آن حالت را به تصویر بکشد. حالتی است که دل را در وضعی از اوضاع بیدار و حساس و آگاه از خدا می‌گرداند. دل را به گونه‌ای درمی‌آورد که از خدا می‌ترسد و از گناه می‌پرهیزد، و خجالت می‌کشد که خدا او را در حال و احوالی ببیند که آن را نپسندد و زشتش بداند. چشم خدا هم در هر لحظه‌ای هر دلی را می‌پاید و بدان نگاه می‌نماید. پس چه وقت دل مؤمن ایمن می‌گردد که خدا او را نبیند؟!)

﴿وَلَنَنْتَظِرُ نَفْسَ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾.

هرکسی باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا (ی قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است.

این هم تعبیری است که دارای سایه‌روشنها و پیامهائی است که گسترده‌تر و فراخ‌تر از سایه‌روشنها و پیامهای واژگان خود است... همین که این تعبیر به دل گذرد، جلو آن پرونده کارهایش را می‌گشاید، و بلکه پرونده زندگانش را باز و گشوده می‌دارد، و چشمش را به همه سطرهایش خیره می‌دارد تا به تفکر و تدبیر آنها پردازد و به پشتوانه و پس‌انداز حساب خود در پرتو واژه‌هایش و شرح و بسط‌هایش بنگرد و نظر اندازد. برای این که در این پرونده چیزی را ببیند که برای فردای خود فرستاده است... این تدبیر و تفکر، ضامن می‌گردد که او را بیدار سازد و موارد ضعف و مواضع نقض و جایگاه‌های قصور و کوتاهی را بدو نشان بدهد،

نمی‌کند، و به اندوخته و پس اندازی نمی‌نگرد که دیروز پیشاپیش برای خویشتن فرستاده است.
﴿أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

آنان بیرون‌روندگان (از حدود شرائع الهی) و خارج‌شوندگان (از دائرة ایمان) هستند.

آنان منحرفان و بیرون‌روندگان و خارج‌شوندگانند.
در آیه بعدی مقرر می‌فرماید که اینان یاران آتش هستند و به دوزخ می‌روند. به مؤمنان اشاره می‌کند که راهی جدای از راه ایشان را در پیش بگیرند، چرا که مؤمنان یاران بهشت هستند، و راه بهشتیان از راه دوزخیان جدا است:

﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ. أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾.

بهشتیان و دوزخیان یکسان و برابر نیستند. بهشتیان (به همه آرزوهای خود رسیده‌اند و) رستگار و پیروزند.

بهشتیان و دوزخیان برابر نیستند، نه از لحاظ سرشت و حال، و نه در راه و روش و رفتار، و نه در رویکرد و سرنوشت و سرانجام. هریک از این دو گروه بر سر راهی از دوراهه جدائی هستند، و هرگز در راهی، نشانه‌ای، مسیری، سیاسی، و در صف واحدی، در دنیا و آخرت به همدیگر نمی‌رسند:

﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾.

بهشتیان (به همه آرزوهای خود رسیده‌اند و) رستگار و پیروزند.

قرآن سرنوشت بهشتیان را ثبت و ضبط می‌کند، ولی سرنوشت دوزخیان را مسکوت می‌گذارد. چرا که سرنوشت ایشان معلوم است. انگار سرنوشت آنان هدر رفته است و ارزش بیان را ندارد و سزاوار سخن گفتن نیست!

آن‌گاه آهنگی درمی‌رسد که به ژرفاهای دل فرو می‌رود و آن را به تکان درمی‌آورد، در آن حال و احوالی که از تأثیر قرآن در صخره سنگ سختی سخن

می‌گوید، اگر به فرض بر آن نازل شود:

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

اگر ما این قرآن را برای کوهی فرو می‌فرستادیم، کوه را از ترس خدا، کرنش‌کنان و شکافته می‌دید! ما این مثالها را برای مردمان بیان می‌داریم، شاید که ایشان ببیندیشند (و با دید بینا و بینش آگاه به آیات قرآنی بنگرند و دل سنگین خود را با برق قرآن منفجر و آن را به تکان و لرزه آورند).

این آیه حقیقتی را به تصویر می‌زند. چه این قرآن دارای سنگینی و سلطه و تأثیری است که هستی انسان را به لرزه و تکان می‌اندازد. سنگینی و سلطه و تأثیری که هیچ چیزی در برابر آن تاب پایداری ندارد وقتی که حقیقت آن را دریافت بدارد. عمر پسر خطاب رضی الله عنه گرفتار آمد بدان چیزی که گرفتار آمد، زمانی که شنید قاری قرآنی می‌خواند:

﴿وَالطُّورُ، وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ، فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ، وَالسَّبِّتِ الْمَعْمُورِ، وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَّا لَهُ مِنْ دَافِعٍ...﴾.

سوگند به کوه طور! (که موسی بالای آن با خدا به گفتگو و مناجات پرداخته است)، و قسم به کتاب نوشته شده (آسمانی! که برای رهنمود انسانها به کره زمین فرستاده شده است. کتابی که نوشته شده است) در صفحاتی و (میان جهانیان) پخش گردیده است. و قسم به خانه آبادان (کعبه! که دائماً از زائران موج می‌زند). و سوگند به دریای سراپا آتش! که قطعاً عذاب پروردگارت واقع می‌شود (و کفار را در آغوش خود می‌کشد). و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند....
(طور/۱-۸)

عمر پسر خطاب رضی الله عنه به دیواری تکیه زد. سپس به خانه‌اش برگشت. به سبب چیزی که بر سرش آمد یک ماه مردمان به عیادتش می‌رفتند!

جهان هستی، و در حرکت و جنبش آن، و در پدیده‌ها و نماها و نمادهای آن دارد. جهان هستی وقتی که با این نامها تسبیح و تقدیس می‌آغازد، در ضمن بر تأثیرات آنها نیز گواهی می‌دهد:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾.

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست! آگاه از جهان نهان و آشکار است (و ناپیدا و پیدا در برابر دانشش یکسان است). او دارای مرحمت عامه (در این جهان، در حق همگان)، و دارای مرحمت خاصه (در آن جهان، نسبت به مؤمنان) است.

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ، سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. او فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والامقام و فرازمند است. خداوند دور و فرا از چیزهایی است که انبیا او می‌کنند.

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ، لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نامهای نیک و زیبا است. چیزهایی که در آسمانها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند، و او چیره‌کار بجا است.

این، تسبیح و تقدیس طولانی فراهم آمده از این صفات بزرگ است. دارای سه بند است. بند نخستین آن با صفت توحید و یکتاپرستی می‌آغازد:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾.

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست.

یا:

﴿هُوَ اللَّهُ...﴾ ﴿هُوَ اللَّهُ...﴾.

خدا کسی است... خدا کسی است...

در لحظه‌هایی که وجود انسان برای دریافت چیزی از حقیقت قرآن باز باشد، هستی او در آن لحظه‌ها سخت به تکان درمی‌آید و بر خود می‌لرزد. قرآن در هستی انسان در آن لحظه‌ها دگرگونیها و تحولاتی را پدید می‌آورد بسان دگرگونیها و تحولاتی که در جهان ماده، آهن‌ربا و برق در اجسام پدید می‌آورند. و بلکه قرآن در آن لحظه‌ها شدیدتر از کار آهن‌ربا و برق تغییرات و تحولات ایجاد می‌کند.

خدا که آفریدگار کوه‌ها و نازل‌کننده قرآن است می‌فرماید:

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾.

اگر ما این قرآن را برای کوهی فرومی‌فرستادیم، کوه را از ترس خدا، کرنش‌کنان و شکافته می‌دیدیم!

کسانی که چیزی از پسوده قرآن را در هستی خود احساس کرده باشند، این حقیقت را می‌چشند، به گونه‌ای می‌چشند که جز این نص قرآن درخشان الهام‌بخش نمی‌تواند از آن تعبیر کند و سخن بگوید.

﴿وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

ما این مثالها را برای مردمان بیان می‌داریم، شاید که ایشان بیندیشند (و با دید بینا و بینش آگاه به آیات قرآنی بنگرند و دل سنگین خود را با برق قرآن منفجر و آن را به تکان و لرزه آورند).

سزاوار است این مثالها دلها را برای تدبّر و تفکر و بینش و پژوهش بیدار گردانند...



در پایان، این تسبیح و تقدیس طولانی فراهم آمده از نامهای زیبایی‌یزدان، به میان می‌آید. انگار این تسبیح و تقدیس اثری از آثار قرآن در سراسر هستی جهان است. جهان هستی زبان بدان نامها می‌گشاید و همه ناحیه‌ها و کرانه‌های آن، چنان نامهایی را هم‌آوا با یکدیگر سر می‌دهند، و پژواک آواهای آن نامها در همه‌جا می‌پیچد. این نامها تأثیرات روشنی در اصل

او دارای مرحمت عامّه (در این جهان، در حقّ همگان)،
و دارای مرحمت خاصّه (در آن جهان، نسبت به
مؤمنان) است.

در پرتو چنین سخنی، احساس آرامش و اطمینان
می شود، آرامش و اطمینانی که به سبب رحمت خدا
بهره انسان می گردد، و ترسیدن و امیدوار بودن، و
بی تاب و آرامش، متعادل می گردد. خدا در اندیشه
مؤمن، بندگان را نمی راند، و بلکه از آنان مراقبت و
مواظبت می نماید. برای بندگان شرّ و بلا نمی خواهد،
و بلکه رهنمود و رهنمون می کند و ایشان را دوست
می دارد، و آنان را به خود رها نمی کند و به ترک ایشان
نمی گوید تا آنان با بدیها و بلاها و هواها و هوسها
دست و پنجه نرم کنند و به مبارزه پردازند.

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾.

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست.
این تسبیح و تقدیس را در سرآغاز تسبیح و تقدیس
بعدی تکرار می گرداند، چون این تسبیح و تقدیس پایه
و اساسی است که سائر صفات بر آن استوار و پایدار
می گردند ...

﴿الْمَلِكُ﴾. فرمانفرما. فرمانروا. این واژه به دل و
درون می اندازد که هیچ شاه و فرمانروائی جز خدا
وجود ندارد، خدائی که معبودی سوای او در میان
نیست. وقتی که مالکیت یکی باشد برای زیردستان و
بندگان جز یک سرور وجود نخواهد داشت، سروری که
بدو رو می کنند، و جز او کسی را خدمت نمی کنند. چه
انسان دو سرور را در یک زمان خدمت نمی کند.

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قُلُوبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾.

خداوند دو دل را در درون کسی قرار نداده است (همان
گونه که کسی دو پدر و یا مادر ندارد). (احزاب/۴)

﴿الْقُدُّوسُ﴾. پاک و منزّه. این واژه اسمی است که
قداست مطلق و طهارت مطلق را پرتوافکن می کند. به
دل شخص مؤمن این پرتو پاک را می اندازد، و دل او را
پاک و پاکیزه می دارد. تا او سزاوار دریافت فیضها و
لطفهای فرمانفرمای پاک و منزّه، و شایان دریافت

هر اسمی از این اسمهای نیک و زیبا تأثیر پدیداری در
این جهان هستی، و تأثیر ملموسی در زندگی انسانها
دارد. این تسبیح و تقدیس کارائی و عملکرد این اسمها
و صفتها را به دل الهام می کند و بدان پیام می دهد،
کارائی و عملکردی که دارای تأثیر و پیوند با مردمان و
زندگان است. این اسمها و صفتها، اسمها و صفتهای
منفی، یا برکنار از وجود جهان هستی، و دورافتاده از
اوضاع و احوال و نماها و نمادها و پدیده های موجود
در جهان وجود نیستند.

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾.

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست.
با گفتن چنین سخنی، یگانگی اعتقاد، یگانگی عبادت،
یگانگی رویکرد، و یگانگی کارائی، از آغاز آفرینش
تا انتهای آن، در دل و درون جایگزین می شود. بر این
یگانگی، برنامه کاملی در باره اندیشه و فهم و شعور و
روش و رفتار، و در باره ارتباط های مردمان با جهان و
با سائر زندگان، و در باره ارتباط های مردمان با
یکدیگر بر اساس یگانگی خدا، پدیدار و برقرار
می گردد.

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾.

آگاه از جهان نهان و آشکار است (و ناپیدا و پیدار
برابر دانشش یکسان است).

با بیان این کلام، در دل و درون جایگزین می شود که
خدا از ظاهر و باطن و آشکار و نهان آگاه و مطلع
است. بدین خاطر دل و درون، خدا را مراقب و مواظب
پیدا و ناپیدا می بیند، و معتقد می شود هر کاری را که
می کند زیر نظر خدا و در برابر دیدگان یزدان انجام
می دهد، و او تنها زندگی نمی کند و روزگار بسر
نمی برد، هر چند هم در خلوت بسر برد یا به دعا و
مناجات مشغول شود. روش و رفتار چنین کسی هم در
پرتو چنین درک و فهمی دگرگون می شود، درک و
فهمی که دلی با بودن آن غافل نمی شود و به خواب
نمی رود!

﴿هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾.

برکتهای تسبیح و تقدیس فرمانروای مقدّس و منزّه شود.

﴿الْسَّلَامُ﴾. بی عیب و نقص. این واژه نیز اسمی است که صلح و صفا و امن و امان و آرامش و آسایش را در کرانه‌های جهان و در گوشه گوشه آن پرتوانداز می‌کند، و به دل مؤمن در برابر پروردگارش نور می‌پاشد و او را ایمن می‌سازد. در نتیجه مؤمن ایمن و مطمئن در جوار پروردگارش می‌آرامد، و در کنف حمایت او سالم می‌ماند. مؤمن در برابر جهان هستی و ساکنان جاندار و بیجان آن، سالم و در امن و امان می‌ماند. دل از سوی این اسم، سالم و راحت و مطمئن باز می‌گردد. در حالی از سوی آن باز می‌گردد که شرارت و بدخوئی او فروکش کرده است و فرومرده است، و دلش آرام گرفته است، و به صلح و صفا و صمیمیت گرائیده است.

﴿الْمُؤْمِنُ﴾. امنیت بخشنده. امان‌دهنده. بخشنده امن و امان. دهنده ایمان. ساختار واژگانی این اسم، دل را از ارزش ایمان باخبر می‌سازد، زیرا که انسان مسلمان در واژه مؤمن با یزدان جهان اشتراک پیدا می‌کند، و در پرتو آن با یکی از صفات خدای جهان متّصف می‌گردد. در این صورت با صفت ایمان به سوی جهان والا و بالای فرشتگان اوج می‌گیرد.

﴿الْمُهَيِّنُ﴾. محافظ و مراقب. این هم سرآغاز صفحه دیگری در تصوّر صفت خداوند سبحان است. چرا که صفات پیشین عبارت بودند از:

﴿الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ﴾.

منزّه، بی عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده ... اینها صفاتی هستند که خاصّ خدایند. ولی صفت «مُهَيِّن» متعلّق به ذات خدا است و عامل و کارآ در جهان و در مردمان است، و بیانگر سلطه و قدرت و محافظت و مراقبت است.

همچنین است صفات:

﴿الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾.

قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند، و الوامقام و فرازمند است.

اینها صفاتی است که بیانگر قدرت، بزرگی و شکوه، و الوائی و برتری است. هیچ کسی عزیز و چیره جز خدا نیست. هیچ کسی دارای جبروت و عظمت نیست جز او. هیچ کسی شکوهمند و بزرگ نیست جز او. کسی در این صفات با او شرکت ندارد، و کسی جز او بدین صفات متّصف نمی‌گردد. خدا است که منحصر و منفرد بدین صفات است، و شریک و انبازی با او در چنین صفاتی نیست.

بدین خاطر در پایان آیه این چنین می‌آید:

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.

خداوند دور و فراز چیزهائی است که انباز او می‌کنند. آن گاه واپسین بند تسبیح و تقدیس طولانی و درازآهنگ می‌آغازد:

﴿هُوَ اللَّهُ﴾. خدا کسی است الوهیت یکی است و بس. کسی جز خدا معبود نیست.

﴿الْمَخْلِقُ﴾. اندازه گیرنده اشیاء در کمیت و کیفیت لازم. طراح هستی.

﴿الْبَارِئُ﴾. آفریدگار جهان از نیستی. خلق: نقشه کشیدن و طراحی کردن و اندازه گیری نمودن است. برّء: اجراء کردن و بیرون آوردن است. هردوی خَلْق و بَرّء، صفت و متّصل به یکدیگرند، و فرق میان آن دو، بس لطیف و ظریف و دقیق و باریک است ...

﴿الْمُصَوِّرُ﴾. صورتگر. شکل‌دهنده جهان بدین گونه که هست. این هم صفتی است که با دو صفت پیش از خود ارتباط دارد. معنی آن، نشانه‌ها و سیماها و نمادها و نماها بخشیدن است، نشانه‌ها و سیماها و نمادها و نماهائی که به هر چیزی شخصیت ویژه خود را می‌دهد. پیاپی آمدن این صفات مرتبطی که دارای جداگانگی دقیق و باریکی هستند، دل را به جوش و خروش می‌اندازد تا کار اندازه گیری و نقشه کشی و آفرینش و پیدایش و ایجاد و اخراج را پلّه پلّه و مرحله به مرحله دنبال کند. پلّه پلّه و مرحله به مرحله برحسب تصوّر بشری، و الا در جهان حقیقت، پلّه پلّه و مرحله به مرحله و گام به گامی در میان نیست. آنچه ما از مدلول و

با این اسمهای زیبا به نغمه و زمزمه می‌افشد، و در پایان این تسبیح و تقدیسی که دارای مدلولها و مفهومیهای الهام‌بخش و جوشان و خروشان شگفت و شگرف است، صحنه تسبیح و تقدیس خدا قرار دارد، تسبیح و تقدیسی که در کران تا کران و در گوشه گوشه جهان می‌درخشد، و از سراسر هستی برمی‌خیزد و به گوش می‌رسد:

﴿يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

چیزهائی که در آسمانها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند، و او چیره کار بجا است.

این صحنه‌ای است که دل به دنبال ذکر همچون نامهای زیبایی انتظار فرارسیدن و دیدن آن را دارد، و امیدوار است در آن تسبیح و تقدیس با همه چیزها و زنده‌ها شرکت جوید و ملکا ذکر تو گوئیم گوید!.. همچنین در این صحنه، آغاز و انجام این سوره، با هماهنگی و هم‌آوایی، به همدیگر می‌رسد و همنوا و هم‌آوا می‌گردد.



مفهوم این صفات می‌دانیم حقیقت مطلق نیست. حقیقت مطلق را کسی جز ذات خدا نمی‌داند. بلکه ما چیزی از آثار این صفات را درک و فهم می‌کنیم، چیزی که در حدود و ثغور تاب و توان و نیروی ناچیز ما است و بس!

﴿لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾.

او دارای نامهای نیک و زیبا است.

زیبا است در ذات خود. هیچ گونه نیازی به زیبا دانستن و زیبا شمردن آفریدگان نیست. زیبا بودن آن اسمها منوط به زیبا دانستن و زیبا شمردن مردمان نمی‌باشد. آن اسمها زیبایند، آن گونه زیبا که به دلها زیبایی می‌اندازند و دلها را لبریز و سرریز از زیبایی می‌کنند. این اسمها بدان گونه‌اند که انسان مؤمن به تدبیر و تفکرشان می‌نشیند و به تماشایشان می‌ایستد تا خود را برابر الهام و پیام و رویکرد و روند آنها بسازد. زیرا می‌داند که خدا دوست می‌دارد او بدانها متصف شود، و در حالی که بدانها چشم امید بدوزد، پله پله از مراتب و منازل آن بالا برود.

در پایان این تسبیح و تقدیس طولانی و درازآهنگی که

مَنْ يَذَرِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
 ﴿٨﴾ إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُواكُمْ
 مِنْ دِينِكُمْ وَظَهَرُوا عَلَيَّ إِخْرَاجَكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ
 هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ
 مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتِحُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ
 فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهْنِ حِلُّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَأَتَوْهُنَّ
 مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيَّكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْنَهُنَّ أَجْرَهُنَّ
 وَلَا تَمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُفَّارِ وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ أَنْفَقُوا
 ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾ وَإِنْ فَاتَكُمْ
 شَيْءٌ مِنْ أَرْزَاقِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَابَقْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ
 أَرْزَاقُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَأَنْفَقُوا اللَّهُ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾
 يَأَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايَعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرَكَ
 بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يُشْرَفَنَّ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ
 بِبَهْتِنٍ يَفْعَلْنَ بَيْنَهُنَّ أَيْدِيَهُنَّ وَأَرْجُلُهُنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ
 فِي مَعْرُوفٍ فَيَايَعُهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ﴿١٢﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
 قَدْ يَسْأَلُونَ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسْأَلُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴿١٣﴾

این سوره حلقه‌ای در زنجیره تربیت ایمانی، و نظم و نظام اجتماعی، و دولت در جامعه اسلامی مدینه است. حلقه‌ای از آن زنجیره طولانی، یا از آن برنامه برگزیده الهی برای گروه مسلمانان برگزیده است، گروه مسلمانان برگزیده‌ای که یزدان جهان پیاده کردن و تحقق بخشیدن برنامه خود را بدیشان واگذار نموده است. برنامه‌ای که خدا آن را برای زندگانی بشریت به شکل واقعی و در قالب عملی خواسته است، و اراده فرموده است در زمین به شکل سیستم و نظامی درآید و استقرار پیدا کند و دارای نشانه‌ها و حدود و ثغور و شخصیت متمایز و جداگانه‌ای باشد، و انسان‌ها گاهی بتوانند بدان دستیابی پیدا کنند و دسترسی داشته باشند،

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة ممتحنه مدنی و سیزده آیه است

سُورَةُ الْمُتَبَحِّثَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ
إِلَيْهِم بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ
وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ جِهَنَّمَ فِي سَبِيلِ
وَأَيْغَاةَ مَرْضَاتِي تُشِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ
وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١﴾ إِنْ
يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيهِمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ
بِالسُّوءِ وَوَدُّوا أَنْ تُكْفُرُوا ﴿٢﴾ إِنْ تَتَفَعَّلُوا أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَاكُمْ
يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾ قَدْ
كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ
إِنَّا بَرَاءُؤُكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا
وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا
قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا اسْتَغْفِرُ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ
رَبَّنَا عَلَيْنَا نَوْلُكُنَا وَإِلَيْكَ آبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾ رَبَّنَا اجْعَلْنَا
فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْزِزْنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٥﴾
لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ
وَمَنْ يَتْلُ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦﴾ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مُودَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ غَفُورٌ رَحِيمٌ
﴿٧﴾ لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ

و گاه گاهی هم نتوانند بدان برسند، ولیکن پیوسته آویزان در برابر دیدگانشان بوده و بدانند پیاده کردن آن به تلاش و کوشش ایشان واگذار است. در برابر دیدگانشان یک شکل عملی در جهان واقعیت بوده و مطلع گردند که این برنامه روزی در این کره زمین تحقق پیدا کرده است و پیاده شده است.

این امر - همان گونه که در اوّل این جزء گفتیم - آمادگی فراوان و طولانی در برداشتن گامها و پیمودن مرحله‌ها را می‌طلبد. حوادث و رخدادهایی که در محیط این گروه اتفاق می‌افتاد، و یا بدانان مربوط می‌گردید، ماده‌ای از مواد این آمادگی بود. ماده‌ای که در علم خدا مقدر بود، ماده دیگری بر آن پابرجا و استوار می‌گردید که تفسیر و توضیح و تعقیب و توجیه بشمار می‌آمد.

در ناسبامانیهای رخدادها، و در امواج جوشان و خروشان زندگی، کار ساخت و ساز ساختار دلها و درونهای آن گروه برگزیده برای پیاده کردن و تحقق بخشیدن آن برنامه الهی در زمین صورت گرفت. هیچ گونه گوشه‌گیری و عزلتی جز گوشه‌گیری و عزلت با جهان‌بینی جدید ایمانی وجود نداشت. تنها می‌بایست با جهان‌بینی جدید ایمانی گوشه‌نشینی و کناره‌گیری نمود و بس. و با هیچ دسته و گروهی جز با گروه مؤمن و مسلمان نیامیخت، و پینه‌ای و وصله‌ای جدای از اسلام بر جامه ایمان ندوخت، بدان هنگام که این گروه نوپای مسلمان خودسازی می‌کند و دل و درون خود را شکل و جهت می‌بخشد. تربیت مستمری در میان بود که پیوسته در راستای این جهان‌بینی اسلام گام برمی‌داشت و رو بدین جهان‌بینی اسلامی ویژه و یگانه می‌رفت. آن جهان‌بینی اسلامی ویژه و یگانه‌ای که حقیقت آن و سرشت آن از سائر جهان‌بینیهای حاکم در سراسر جهان آن روزی به طور عام، و از جهان‌بینیهای جزیره العرب آن روزی به طور خاص، دور و برکنار بود. ولی مردمانی که این جهان‌بینی ممتاز و جداگانه از همه جهان‌بینیها در نهادشان پدید آورده می‌شد، از واقعیت زندگی و از تلاطم امواج حوادث برکنار و دور

نبودند. بلکه در بوتۀ کوره حوادث روز به روز و بارها و بارها گداخته و تافته می‌شدند، و گداختن و تافتن آنان در یک امری و کاری و در یک خلق و خوئی، بارها و بارها تکرار می‌گردید، و زیر فشار انگیزه‌های گوناگون بسیاری و عوامل مختلف زیادی قرار می‌گرفتند. زیرا خدائی که این نهادها و درونها را ساخته است می‌داند که همه این نهادها و درونها اثر نمی‌پذیرند و پاسخ نمی‌دهند و شکل نمی‌گیرند و بر کیفیتى که با همان پسوده نخستین پیدا کرده‌اند پایدار نمی‌مانند. خدا می‌داند که ته‌نشستها و رسوبات گذشته، و کششها و جاذبه‌ها سرشتی آرزوها و گرایشها، و ضعف بشری، و پسوده‌های واقعیت، و فرمانروائی الفت و عادت، همه اینها چه بسا به بازدارنده‌های نیرومندی تبدیل شوند و بر عوامل تربیت و رهنمود و رهنمون، بارها و بارها چیره گردند و غلبه کنند، و برای مقاومت و مبارزه با آنها به تذکر مکرر و یادآوری پیاپی، و گداختن و تافتن متوالی، نیاز باشد. . . . رخدادها بدان سان که در قضا و قدر یزدان ردیف بود، پیاپی رخ می‌داد، و پندها و اندرزاها با آنها پشت سر هم انجام می‌گرفت، و بارها و بارها در پرتو آنها بیدارباش و هوشیارباش داده می‌شد، و با رهنمود و رهنمون آنها ارشاد و راهنمایی صورت می‌گرفت.

پیغمبر خدا ﷺ با بیداری همیشگی و الهام بینا، از این حوادث و وقایع و مناسبات در هر فرصتی که دست می‌داد استفاده می‌فرمود، و از آنها با حکمت و فرزاندگی زیاد خود در ساخته و پرداخته کردن نهادها و درونها سود می‌جست. وحی و الهام هم او را تأیید می‌کردند و بر استقامت و پایداریش می‌افزودند، تا این گروه برگزیده، تحت نظارت و زیر نظر خدا و با توفیق خدا، و با دست مبارک پیغمبر خدا ﷺ ساخته و پرداخته گردد.



این سوره حلقه‌ای از زنجیره آن آماده‌سازی دور و دراز است. با دیگر سوره‌هایی که در راستای موضوع

دیگری از رازها و رمزهای نهفته در سینه‌ها ... در میان است.

بر عهده اسلام بود که همه این چیزها را در گروهی چاره‌جویی و چاره‌سازی بکند که آنان را برای تحقق بخشیدن و پیاده کردن برنامه خدا در زمین به شکل عملی واقعی آماده و مهیا می‌کرد. تازه خود این شکل هم حلقه‌ای در زنجیره چاره‌جویی و چاره‌سازی طولانی و درازآهنگ بود.

برخی از مهاجرانی که خانه و کاشانه و اموال و فرزندان و اهل و عیال خود را به خاطر نجات عقیده رها کرده بودند، هنوز نهادها و درونهایشان به برخی از چیزها و کسانی که در مکه پشت سر خود گذاشته بودند و به ترک آنها گفته بودند، از قبیل فرزندان و همسران و خویشاوندان، وابستگی و دلبستگی داشتند و بدانان عشق می‌ورزیدند. با وجود همه رنجها و اذیت و آزارهایی که در میان قریشیان چشیده بودند، باز هم برخیها آرزو داشتند کاش میان مسلمانان و میان اهالی مکه صلح و ساز و نیکی و مهربانی صورت می‌پذیرفت، و این دشمنانگی سخت و دشواری که ایشان را وادار به جنگ با اهالی و نزدیکان و خویشاوندانشان می‌کند، و ارتباطها و پیوندهای میان مسلمانان و آنان را می‌گسلد، به پایان می‌آمد.

خداوند می‌خواست همچون نهادها و درونهای را صفا ببخشد و پاکیزه دارد، و از همه این پیوندها و ارتباطها نجات دهد و بپالاید، و چنین نهادها و درونهای را یکسره و دریست به دین و عقیده و برنامه خود اختصاص دهد. یزدان سبحان می‌دانست چه اندازه فشار واقعیت بر همچون نهادها و درونهای سنگینی می‌کند، و آرزوهای سرشتی و ته‌نشستهای جاهلیت جملگی چه اندازه تولید دشواری می‌نماید و تاب و توان تحمل کردن و شکیبائی نمودن را از نهادها و درونها می‌گیرد. به ویژه عربها برابر سرشتی که دارند از همه مردم تعصب بیشتری نسبت به قبیله و عشیره و خانواده و خاندان خود دارند. یزدان سبحان روز به روز به

آن آمده‌اند، به پابرجائی جهان ربّانی خالصی در نهاد و درون مسلمان می‌پردازند، جهانی که محور آن ایمان به یزدان یگانه است. مسلمانان را سخت بدین محور یگانه می‌بندد با دستاویز یگانه‌ای که گسیختن ندارد. دلها و درونهایشان را شفا می‌دهد و پاکیزه می‌دارد از هرگونه جانبداری دیگری، جانبداری قومی، یا نژادی، یا زمینی، عشیره‌ای و قبیله‌ای، و یا خویشی و نزدیکی ... تا بر جای همگی اینها پیمانی قرار می‌دهد، و آن پیمان ایمان به خدا، و ایستادن در زیر پرچم خدا، همراه با جملگی حزب الله است.

جهانی که اسلام می‌خواهد جهان ربّانی انسانی است. ربّانی است بدین معنی که همه اصول و ارکان خود را از رهنمود و رهنمون و دستور و فرمان خدا برمی‌گیرد، و با تمام قوای فهم و شعور خود، و با همه اعمال و افعال خود به خدا رو می‌کند. انسانی است بدین معنی که شامل همه نژادهای بشری می‌شود و همگان را در گستره میدان عقیده قرار می‌دهد. فاصله‌های نژاد و میهن و زبان و حسب و نسب، و سائر چیزهایی که انسانی را از انسانی جدا می‌سازد در آن ذوب می‌گردد. آنچه می‌ماند و اهمّیت دارد عقیده ایمان است. عقیده ایمان است که جهان والا و شایان است، و انسان بزرگوار در پیشگاه یزدان می‌تواند در آن زندگی بکند، انسانی که نفخه‌ای از روح متعلق به خدا در هستی او است.

بدون همچون جهانی سدها و مانعهای زیادی بر سر راه خواهد بود. این سدها و مانعها در محیط عربی بودند و همیشه در سراسر جهان تا به امروز بوده‌اند و خواهند بود، سدها و مانعهای تعصب خانواده، تعصب قبیله و عشیره، تعصب نژاد، تعصب زمین، و ... سدها و مانعهای دیگری از علائق و رغائب درونها، هواها و آرزوهای دلها، حرصها و آزاها، بخلها و تنگچشمیها، خواستن خوبیها برای خود، خودستائیه‌ها و خودبزرگ‌بینیهای شخصی، کج‌رویها و کژراهه‌گرائیه‌های روانی، و انواع و اقسام و اشکال و الوان فراوان

فرستاد. نامه را از او گرفتند.

بخاری در بخش مغازی، و مسلم در صحیح خود، به نقل از حصین پسر عبدالرحمن، و او از سعد پسر عبیده، و او از ابوعبدالرحمن سلمی، و وی از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرموده است: «پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرا با ابومرثد و زبیر پسر عوام فرستاد - همه ما سوار بودیم - و فرمود:

«إِنْ طَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ، فَإِنَّ هَآ أَمْرَأَةً مِّنَ الْمُشْرِكِينَ مَعَهَا كِتَابٌ مِّنْ حَاطِبٍ بِنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ».

«بروید تا به باغ خاخ می‌رسید. زنی از مشرکان در آن است و نامه‌ای از حاطب پسر ابوبلته به همراه دارد و آن را برای مشرکان نوشته است».

بدان زن رسیدیم. سوار شتری بود که داشت و به سوی همان جایی می‌رفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود. گفتیم: نامه کجا است؟ گفت: نامه‌ای با من نیست. شتر را خوابانیدیم و نامه را جستجو کردیم، ولی نامه‌ای پیدا نکردیم. گفتیم: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ نمی‌فرماید. کتاب را بیرون می‌آوری و الا تو را لخت و عریان می‌کنیم. زن وقتی که دید کار جدی است، به سوی نشیمن خود خم شد که با جامه‌ای پوشیده شده بود، و نامه را بیرون آورد. آن نامه را به پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بردیم، و بدو عرضه کردیم. عمر گفت: ای پیغمبر خدا! حاطب پسر ابوبلته به خدا و پیغمبرش و مؤمنان خیانت کرده است. پس به من اجازه بده تا گردنش را بزنم! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا حَمَلَكَ عَلَىٰ مَا صَنَعْتَ؟»

«ای حاطب! چه چیز تو را بر آن داشته است که کرده‌ای؟».

حاطب گفت: به خدا سوگند من هیچ هدف و نظری ندارم جز این که مؤمن به خدا و پیغمبرش صلی الله علیه و آله باشم و بس. من خواستم در نزد آن قوم یار و یآوری داشته

چاره‌جویی و چاره‌سازی ایشان می‌پرداخت، و با رخدادهای و پیامدهای رخدادهای به مداوای خوشایند و مفید برای ایشان اقدام می‌نمود، و کاری می‌کرد که چاره‌جویی و چاره‌سازی و مداوای ایشان در صحنه نمایش رخدادهای انجام گیرد، و در زمانی که آهن گرم و تافته است پتکها بر آن فرود آید و بدان آشنا شود.

روایتهای حادثه معیتی را ذکر می‌کنند و می‌گویند سرآغاز این سوره در باره آن نازل گردیده است. چه بسا این روایتهای در باره سبب نزول مستقیم و بدون واسطه صحیح باشند. ولیکن گستره نصوص قرآنی همیشه فراتر از رخدادهای مستقیم و بدون واسطه است.^(۱)

در راستای این حادثه گفته شده است: حاطب پسر ابوبلته مردی از مهاجران بود. از زمره کسانی بود که در جنگ بدر حضور داشتند. اولاد و اموالی در مکه داشت. حاطب از قبیله قریش نبود. بلکه همپیمان با عثمان بود: وقتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خواست مکه را فتح کند، در آن هنگام که اهالی آنجا پیمان حدیبیه را شکستند، به مسلمانان دستور داد برای جنگ با آنان مجهز و آماده شوند. و فرمود:

(اللَّهُمَّ عَمَّ عَلَيْهِمْ خَبَرْنَا).

خداوندا خبر ما را از آنان نهان و پوشیده بدار.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دسته‌ای از اصحاب خود را از مقصد و هدف خود آگاه کرد. از جمله آنان حاطب بود. حاطب بی‌درنگ نامه‌ای را نوشت و آن را به وسیله زن مشرکی که گویا از قبیله مزینه بود و به مدینه آمده بود و کمک می‌خواست، به سوی اهالی مکه روانه کرد. خواست ایشان را از تصمیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آگاه کند و بدیشان بگوید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خیال جنگ با ایشان را دارد. حاطب این کار را بدان جهت کرد تا پایگاهی در پیش قریشیان داشته باشد. یزدان جهان پیغمبرش را از این کار باخبر فرمود. چرا که دعای او را پذیرفته بود، و قضا و قدر خدا بر آن رفته بود که مکه فتح شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله کسانی را برای تعقیب آن زن

فراتر ننهیم، و از راه پیغمبر خدا ﷺ رهبر و مربی بزرگ منحرف نشویم و کژراهه نرویم . . .

نخستین چیزی که انسان در برابر آن می‌ایستد عملکرد حاطب است، حاطب مسلمان و مهاجر. او از زمره کسانی بود که پیغمبر خدا ﷺ ایشان را از راز حمله آگاه کرد . . . در این عملکرد چیزی است که پرده از کجیها و کجرویهای شگفت انسانها برمی‌دارد. گاهی این نفس برای لحظه‌هایی دچار ضعف بشری می‌شود، هرچند که به کمال و قوت خود رسیده باشد. هیچ کسی و هیچ چیزی هم نمی‌تواند در این لحظه‌ها نفس انسان را بپاید و از آن مواظبت و مراقبت بنماید مگر یزدان سبحان. تنها یزدان سبحان است که از نفس انسان در این لحظه‌ها مراقبت و مواظبت می‌نماید و نفس انسان را بر ضد این لحظه‌ها مدد و یاری می‌دهد.

گذشته از این، انسان بار دیگر در برابر بزرگواری پیغمبر ﷺ می‌ایستد، بدان هنگام که شتاب نمی‌ورزد، و بلکه می‌پرسد:

«مَا حَمَلَكَ عَلَىٰ مَا صَنَعْتَ؟»

«(ای حاطب!) چه چیز تو را بر آن داشته است که کرده‌ای؟»

با سعه صدر و مهربانی، در باره این لحظه ضعف که بر نهاد رفیق صحابی او عارض گردیده است، می‌پرسد چه چیز تو را بر آن داشته است که کرده‌ای؟ بدو الهام می‌گردد که حاطب راست گفته است. بدین خاطر دست اصحاب را از او کوتاه می‌دارد و می‌فرماید:

«صَدَقَ. لَا تَقُولُوا إِلَّا خَيْرًا.»

«او راست گفت. در باره او جز خوبی مگوئید.»

تا بدین وسیله به حاطب کمک و یاری کند و او را از لغزشی که داشته است و از اشتباهی که کرده است به دور دارد. او را در برابر لغزشش از خود نمی‌رانند و نمی‌گذارد کسی او را از خود برانند. در همان حال می‌بینیم که عمر رضی الله عنه به سبب ایمان قاطع و استواری که دارد برمی‌جهد و می‌گوید: «حاطب به خدا و پیغمبرش و مؤمنان خیانت کرده است، اجازه بده گردنش را بزنم.»

باشم. خداوند با دست آن یار و یاور، اهل و عیال و مال و منال مرا بپاید و از ایشان جانبداری و دفاع نماید. هیچ یک از اصحاب تو نیست مگر این که در آنجا عشیره و قوم و قبیله‌ای دارد، و خدا با دست ایشان از اهل و عیال و مال و منالشان دفع بلا می‌کند و نگاهداریشان می‌نماید. پیغمبر ﷺ فرمود:

«صَدَقَ. لَا تَقُولُوا إِلَّا خَيْرًا.»

«او راست گفت. در باره او جز خوبی مگوئید.»

عمر گفت: او به خدا و پیغمبرش و مؤمنان خیانت کرده است. اجازه بده تا گردنش را بزنم. پیغمبر ﷺ فرمود:

«أَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ؟»

«آیا او از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر نیست؟»

آن گاه فرمود:

«لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ وَجَبَتْ لَكُمْ الْجَنَّةُ - أَوْ - قَدْ غُفِرَتْ لَكُمْ.»

«چه بسا خدا به سوی اهل بدر سرک کشیده است و فرموده است: هرچه می‌خواهید بکنید، بهشت را برای شما واجب و مقرر داشته‌ام - یا فرموده است - شما را بخشیده‌ام و آمرزیده‌ام.»

اشک از چشمان عمر سرازیر شد و گفت: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند و آگاه‌ترند ... بخاری در مبحث مغازی افزوده است: خداوند این سوره را نازل کرد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَةِ ...﴾

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید . . .

در روایت دیگری آمده است که فرستاده‌شدگان، علی و زبیر و مقداد بودند.

اندک ایستادنی در برابر این رخداد، و آنچه در باره آن گفته شده است و به جریان درآمده است، ما را بر آن می‌دارد که از «سایه‌های قرآن» و از تربیت با این قرآن و با رخدادها و رهنمودها و پیروها، دور نگردیم و پا

«صَدَقَ. لَا تَقُولُوا إِلَّا خَيْرًا».

«او راست گفت. در باره او جز خوبی مگوئید».

در آخر، انسان در برابر تقدیر خدا در این حادثه می ایستد. این که حاطب از زمره اندک مردمانی است که پیغمبر خدا ﷺ راز حمله را بدو می گوید. لحظه ضعف بشری بدو دست می دهد، هرچند که از گروه اندک برگزیده است. آن گاه قضا و قدر خدا زیان و ضرر این لحظه را از مسلمانان به دور می دارد. انگار مراد تنها کشف این کار و چاره جوئی آن بوده است و بس. دیگر این که مقصود این بوده است کسانی که با ایشان راز حمله در میان گذاشته نشده است اعتراضی بر چیزی نداشته باشند که روی داده است. و به خود نبالند و نگویند: بنگرید! یکی از کسانی که رازدارشان دانستند و راز را با ایشان در میان نهادند خیانت کرد. اگر راز را با ما در میان می نهادند ما آن راز را به کسی نمی گفتیم و آن را فاش نمی کردیم! چیزی از این قبیل گفتارها به میان نیامد و قضیه ای روی نداد. این هم دال بر ادب مسلمانان با رهبرشان است، و بیانگر فروتنی آنان در گمان نیک بردن در باره خودشان است، و گویای اندرز گرفتن و درس عبرت آموختن ایشان از چیزی است که برای برادرشان رخ داده است...

این حادثه از جهت روایت متواتر است. نزول این آیات در باره آن، یکی از روایتهای بخاری است. ما صحت این روایت را بعید نمی دانیم. وی مضمون نص قرآنی - همان گونه که گفتیم - دارای مفهوم فراخ تر و گسترده تر و رساتر و پرمحتواتر است. یک حالت روانی را چاره جوئی می کند که از حادثه حاطب فراتر و مهم تر است، حادثه ای که روایتها به گونه متواتر از مناسبت وقوع آن - برابر شیوه قرآن - سخن می گویند.

قرآن به حل مشکل پیوندهای خویشاوندی، و مسأله جانبداریهای کوچک، و رفع حرص و آز نهادها و درونها بر عادات و رسوم موروثی و تقلیدی می پردازد، تا همچون نهادها و درونهای را از تنگناهای محلی بیرون بیاورد و آنها را به سوی افق انسانی

عمر ﷺ به خود لغزش و اشتباه می نگرد و احساس قاطع و ایمان راسخ او به جوش و خروش درمی آید. اما پیغمبر خدا ﷺ به لغزش و اشتباه حاطب از لابلای درک و فهم فراوان خود و آشنا با حقیقت نهاد بشری، می نگرد و از همه جوانب آن را ورنانداز می کند، و با مهر و عطوفت بزرگوارانه و الهام شده ای به قضیه نگاه می کند که شناخت کامل آن را ایجاد می نماید و پدید می آورد. در موقعیت مربی بزرگوار و مهربان و شکیبا می ایستد و به همه جوانب و شرائط و ظروف می نگرد...

آن گاه انسان در برابر واژگان حاطب می ایستد، در آن هنگام که در لحظه ضعف خود است. ولیکن جهان بینی او در باره قضا و قدر الهی و در باره اسباب و علل زمینی، جهان بینی صحیح ایمانی است... زیرا وقتی که می گوید: «خواستم در نزد آن قوم یار و یآوری داشته باشم... خداوند با دست آن یار و یاور، اهل و عیال و مال و منال مرا بپاید و از ایشان جانبداری و دفاع نماید»... خدا است که می پاید و جانبداری و دفاع می نماید، و خود این یار و یاور نیست که می پاید و جانبداری و دفاع می نماید. بلکه این خدا است که توسط آن یار و یاور می پاید و جانبداری و دفاع می نماید. این جهان بینی را تقویت می کند بقیه سخنانی که دارد. بدان گاه که می گوید: «هیچ یک از اصحاب تو نیست مگر این که در آنجا عشیره و قوم و قبیله ای دارد، و خدا با دست ایشان از اهل و عیال و مال و منالشان دفع بلا می کند و نگاهداریشان می نماید». خدا در جهان بینی حاطب حاضر و ناظر است، و او است که می پاید و نگاهداری می نماید نه عشیره و قوم و قبیله. بلکه عشیره و قوم و قبیله ابزاری است که خدا با آن دفع بلا می کند و پاسداری و دفاع می نماید...

چه بسا احساس الهام شده پیغمبر خدا ﷺ این جهان بینی درست زنده را در گفتار حاطب دیده است و مراعات فرموده است، و این سببی از اسباب گفتار پیغمبر خدا ﷺ شده است که فرموده است:

جهانی رهنمون شود و بالا ببرد.

قرآن در این نهادها و درونها شکل تازه‌ای، ارزشهای تازه‌ای، معیارها و مقیاسهای تازه‌ای، و اندیشه تازه‌ای در باره هستی و زندگی و انسان پدید می‌آورد، و از وظیفه مؤمنان در زمین، و از هدف وجود بشری، سخن می‌راند و رهنمود می‌دارد.

قرآن انگار این نورسته‌های کوچک تازه دمیده را در کنف حمایت خدا گرد می‌آورد، تا خدا آنان را پیرورد، و بدیشان حقیقت وجودشان و هدف از بودنشان را بیاموزد، و در این راستا بدانان آگاهی و بینش بدهد، و چشمانشان را باز کند بر آنچه از دشمنانگیا و نیرنگها و حقه‌بازیه‌ها پیرامونشان را گرفته است و آنان را احاطه کرده است. بدیشان هم اطلاع دهد که آنان مردان او و حزب او هستند، و او می‌خواهد با دستهای ایشان کاری را به انجام برساند، و به وسیله آنان قضا و قدر خود را محقق سازد و پیاده گرداند. بدین خاطر آنان با درجه و نشان او درجه‌دار و نشاندار می‌شوند و مدال و نشان او را با خود برمی‌دارند، و با این مدال و آن نشان در میان جملگی اقوام و همگی مردمان در دنیا و آخرت شناخته می‌شوند. در این صورت باید در جهان اندیشه و پندار و در جهان روش و رفتار، خالصانه و درست از آن خدا شوند، و ولایت و سرپرستی او را بپذیرند و از ولایت و سرپرستی جز او بگسلند، و از هرگونه رابطه و پیوندی جز رابطه و پیوند او ببرند.

سراسر این سوره در این جهت و در مسیر این رویکرد است. حتی آیاتی که در آخر این سوره آمده‌اند و بیانگر قوانین شریعت و سازمان‌دهی بوده و از رفتار با زنان مؤمن مهاجر سخن می‌رانند، و از بیعت با زنانی صحبت می‌کنند که اسلام را می‌پذیرند و بدان وارد می‌گردند، و از جدائی انداختن میان زنان مؤمن و میان شوهران کافر ایشان، و از جدائی انداختن میان مردان مؤمن و زنان کافرشان بحث می‌کنند، همه اینها یک رشته سر و سامان بخشیدنی و نظم و نظام دادنی است که از آن رهنمود و رهنمون همگانی سرچشمه

می‌گیرند.

آن گاه این سوره با همان چیزی به پایان می‌رسد که سرآغاز این سوره بدان آغاز گردیده بود. آن چیز عبارت از نهی از دوستی و یاری با دشمنان خدا است، آن کسانی که خدا بر ایشان خشم گرفته است، چه از میان مشرکان و چه از میان یهودیان. تا بدین وسیله جدائی و گسیختن و بریدن از هر لحاظ حاصل شود از همه خویشاوندیها و پیوستگیها و ارتباطها، و جز رابطه عقیده و جز خویشاوندی و پیوستگی ایمان، در میان نماند.



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ. إِنَّ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ؛ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ. إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً، وَبَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَالسِّنَنَهُم بِالسُّوءِ، وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾.

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید، در حالی که آنان به حق و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است. پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است (از شهر و دیارتان) بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خشنودی‌م (هجرت کرده‌اید و از زادگاه خویشتن) بیرون آمده‌اید (با ایشان پیوند دوستی برقرار نسازید). در نهان با آنان دوستی می‌کنید، در حالی که من نسبت به هرچه پنهان می‌دارید یا آشکار می‌سازید (از همگان) مطلع‌تر و آگاه‌تر هستم. هرکس از شما چنین کاری را بکند، از راستای راه منحرف گشته است. اگر بر شما دست یابند، دشمنان شما می‌گردند، و دست تعدی به سویتان دراز می‌کنند، و زبان را در حق شما به بدی می‌گشایند، و آرزو

می کنند که کاش می شد کافر شوید!

این سوره با آن ندای مهربانانه و الهامگرانه می آغازد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾

ای مؤمنان!...

ندائی است از سوی پروردگارشان، پروردگاری که بدو ایمان دارند. ایشان را به نام ایمان فریاد می زند، ایمانی که آنان را بدان منسوب می گرداند. ایشان را فریاد می زند تا حقائق موقعیشان را بدیشان بفهماند، و آنان را از حقائق موقعیشان مطلع گرداند. ایشان را از دامها و تله های دشمنانشان برحذر می دارد، و وظیفه بزرگ و تکلیف سترگی را بدیشان گوشزد می کند که بر عهده و برگرده ایشان است.

با مودّت و محبت، دشمنان ایشان را دشمن خود، و دشمنان خود را دشمنان ایشان می شمارد:

﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ...﴾

دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبت می کنید و مودّت می ورزید....

به مؤمنان اطلاع می دهد و می فهماند که مؤمنان از آن او هستند و به سوی او برمی گردند. آن کسانی که با ایشان دشمنی می ورزند با او دشمنی می ورزند. چه مؤمنان مردان یزدان هستند و بدو نسبت داده می شوند، و مدال و نشان او را در زمین بر دوش و سینه خود دارند. آنان دوستان و عزیزان یزدانند. پس درست نیست در حق دشمنانشان و دشمنان خدایشان مودّت و محبت کنند.

به مؤمنان جرم و جنایت این دشمنان در حق ایشان و در حق آئینشان و نسبت به پیغمبرشان را تذکر می دهد، و یادآور می شود که آنان جنایتگرانه و ستمگرانه با همه اینها دشمنی می ورزند:

﴿وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ. يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ. أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ﴾

در حالی که آنان به حق و حقیقتی ایمان ندارند که برای

شما آمده است. پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است (از شهر و دیارتان) بیرون می رانند.

پس آنان با وجود این بزهکاریها و جنایتهای ستمگرانه، چه چیز برای دوستی ورزیدن و مودّت و محبت نمودن باقی گذاشته اند؟ ایشان حق و حقیقت را قبول نمی کنند و نمی پذیرند. پیغمبر و مؤمنان را بیرون کرده اند، نه به خاطر چیزی، بلکه تنها به خاطر این که به خدای خود که پروردگارشان است ایمان آورده اند! این امر در دلهای مؤمنان این یادمانها و یادآوریهای مرتبط با عقیده ایشان را به تکان و هیجان می آورد، عقیده ای که به خاطر آن نه به خاطر چیز دیگری، مشرکان با ایشان جنگیده اند. قرآن این مسأله را برجسته و نمایان نشان می دهد، مسأله ای که مخالفت و خصومت و جنگ به جهت آن بوده است. این مسأله، مسأله عقیده است نه چیز دیگری. مسأله حق و حقیقتی است که مشرکان آن را قبول ندارند و نمی پذیرند، و مسأله بیرون کردن پیغمبر ﷺ است، و مسأله ایمانی است که به خاطر آن مؤمنان را بیرون کرده اند.

وقتی که این مسأله این گونه خلاصه و چکیده و روشن و آشکار می گردد، یزدان سبحان به مؤمنان تذکر می دهد در این صورت جای مودّت و محبت میان ایشان و میان مشرکان نیست اگر از شهر و دیارشان برای جستن و به دست آوردن رضای خدا و جهاد در راه او بیرون آمده اند:

﴿إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي﴾

اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خشنودی (هجرت کرده اید و از زادگاه خویشتن) بیرون آمده اید (با ایشان پیوند دوستی برقرار نسازید).

زیرا در یک دل گرد نمی آید و همایش ندارد آن دل که برای جهاد در راه خدا و جستن و به دست آوردن خشنودی خدا بیرون آمده باشد، ولی با کسی مودّت و محبت بورزد که او را به خاطر ایمان به خدا بیرون کرده

اندیشه‌ها و احساسها و فهمها و درکها و ایستادن بر راستای راه و آرامش دل خود مؤمن است و مؤمنانه می‌زید، از برگشتن به کفر آن اندازه بیزار است که بیزار است او را به میان آتش بیندازند و پرت کنند، و بلکه سخت‌تر و بدتر از این. دشمن خدا کسی است که دوست می‌دارد او را به میان آتش سوزان کفر برگرداند، در حالی که او از آنجا بیرون آمده است و به بهشت ایمان درآمده است. دوست می‌دارد او را از جهان آبادان ایمان به جهان خالی و بی‌محتوای کفر برگشت دهد.

قرآن آهسته و آرام، پله‌پله دل‌های مؤمنان را بر ضد دشمنان خدا و دشمنان مؤمنان به هیجان درمی‌آورد تا به اوج دشمنانگی پای می‌نهد، و با این سخن به مؤمنان می‌گوید:

﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾.

و آرزو می‌کنند که کاش می‌شد کافر شوید!



این، چرخش و گردش نخستین است با همهٔ پسوده‌های فراوانی که دارد. به دنبال آن چرخش و گردش دوم درمی‌آید همراه با پسودهٔ یگانه‌ای که دارد. از احساسات خویشاوندی و از پیوندهای اصیل سخن می‌گوید، احساسها و پیوندهائی که در دل‌ها به غوغا و فریاد و گیر و دار درمی‌آیند، و دل‌ها را به سوی محبت و مودت منحوس می‌کشانند، و یاد تکالیف و وظائف جداگانگی عقیده را از دل‌ها می‌برند، و دل‌ها فراموش می‌کنند که تنها امتیاز انسان در پرتو عقیده و با عقیده است و بس.

﴿لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ. يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ. وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

هرگز خویشاوندان و فرزندانان سودی به حالتان نخواهند داشت. روز قیامت، خدا در میانان قضاوت و داوری خواهد کرد. خدا می‌بیند هر کاری را که خواهید کرد.

شخص مؤمن کار می‌کند و آخرت را چشم می‌دارد.

باشد، و همچنین دشمن خدا و دشمن پیغمبر خدا نیز باشد!

آن‌گاه ایشان را با برحذر داشتن نهان و پنهانی از آنچه دل‌هایشان در خود مخفی می‌دارند، و از مودت و محبتی که در نهان با دشمنانش و دشمنان یزدان می‌ورزند، ایشان را بیم می‌دهد و هوشیار و بیدارشان می‌گرداند، و بدیشان خبر می‌دهد که خدا بر رازهای نهان دل‌ها و بر آشکارای آنها مطلع و آگاه است:

﴿تَسِرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ﴾.

در نهان با آنان دوستی می‌کنید، در حالی که من نسبت به هرچه پنهان می‌دارید یا آشکار می‌سازید (از همگان) مطلع‌تر و آگاه‌تر هستم.

آن‌گاه با تهدید سهمگینی آنان را بیم می‌دهد، تهدید سهمگینی که ترس و هراس به دل با ایمان می‌اندازد:

﴿وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ فَعْدَ ضَلِّ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾.

هرکس از شما چنین کاری را بکند، از راستای راه منحرف گشته است.

آیا چیزی مؤمن را بیش از این می‌ترساند که او راستای راه را گم کرده باشد، پس از آن که هدایت را به دست آورده باشد و به حق و حقیقت دست یافته باشد؟! بالاتر و بدتر و سخت‌تر و کشنده‌تر، این است:

﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾.

و آرزو می‌کنند که کاش می‌شد کافر شوید!

این یکی برای مؤمن سخت‌تر و ناگوارتر از هر اذیت و آزاری و از هر بدی و بلائی است که با دست یا با زبان بدو می‌رسد. کسی که آرزو می‌کند که مؤمن این گنج گرانبها و والا را از دست بدهد، یعنی گنج ایمان را، و می‌خواهد که او به کفر برگردد و کافر شود، او دشمن‌ترین دشمن است، دشمنی که او را با دست و با زبان می‌آزارد!

کسی که شیرینی ایمان را بعد از کفر می‌چشد، و با نور ایمان بعد از گمراهی راهیاب می‌گردد، و با زندگی مؤمنی زیست می‌کند که در تمام جهان‌بینیها و

جدا از دیگری خواهید بود و خویشاوندیها و فرزندیها در میان نخواهد بود.

زیرا دستاویزی که شما را به یکدیگر مرتبط می‌کرده است و می‌پیوسته است، گسیخته و پاره گردیده است تنها دستاویزی که گسیخته و پاره نمی‌گردد، دستاویز عقیده است، و جز آن، چیزی در پیشگاه خدا انسانها را به یکدیگر پیوند و ارتباط نمی‌دهد.

﴿وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

خدا می‌بیند هر کاری را که خواهید کرد.

خدا از کار ظاهر و از نیت پنهانی باخبر است که در پشت سر کار است و در دل و درون جای دارد.



سپس چرخش و گردش سوم فرامی‌رسد، و مسلمانان را به اوّل همین مِلّت یگانه، یعنی مِلّت توحید و یکتاپرستی، و به قافله یگانه، یعنی قافله ایمان، پیوند می‌دهد. ناگهان پدیدار می‌آید که این کاروان در طول زمان پیایی به دنبال یکدیگر آمده است، و با ایمان جدا گردیده است و متمایز شده است، و از هر رابطه و پیوندی گسیخته است و بریده است که با رابطه و پیوند عقیده منافات داشته است و مخالف افتاده است... این مِلّت همان ملّتی است که از روزگار ابراهیم امتداد پیدا کرده است و به راه افتاده است، ابراهیمی که پدر نخستین ایشان، و صاحب آئین حق‌گرای نخستین بوده است. ابراهیم الگو بوده است نه تنها در عقیده و بس، بلکه در شیوه زندگانی، و در آزمونها و آزموده‌هایی که با عاطفه خویشاوندی و پیوندهای قربایت داشته است و با آنها درافتاده است و سختیها چشیده است. بعدها او و مؤمنان همراه او از فشار عاطفه خویشاوندی و پیوندهای قربایت، سربلند بیرون آمده‌اند، و خالصانه از آن عقیده خود گردیده‌اند و بس:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ: إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ، وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، كَفَرْنَا بِكُمْ، وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ. إِلَّا قَوْلَ

اینجا کشت می‌کند و می‌کارد، و در آنجا درو می‌کند و محصول برمی‌دارد. پسوده دلش بدو می‌گوید وقتی که رابطه عقیده قطع گردد، در آخرت همه رابطه‌های دیگر از قبیل رابطه خویشاوندی و نزدیکی قطع می‌گردد. این چنین پسوده‌ای، منزلت و مرتبت چنین رابطه‌ها و پیوندها را در دوران زندگی کوتاه دنیا سبک و کم‌ارزش جلوه‌گر می‌گرداند، و انسان مؤمن را متوجه جستن و به دست آوردن رابطه و پیوندی می‌سازد که همیشگی و سرمدی است و هرگز نه در دنیا و نه در آخرت قطع نمی‌شود و نمی‌گسلد.

بدین خاطر بدیشان می‌گوید:

﴿لَنْ تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ﴾.

هرگز خویشاوندان و فرزندانان سودی به حالتان نخواهند داشت.

همان خویشاوندی و رابطه‌ای که به سوی آن بال و پر می‌گیرید، و دل‌هایتان برای آن پرپر می‌زند و آویزه آن می‌گردد، و شما را بر آن می‌دارد که با دشمنان یزدان و دشمنان خودتان مودّت و محبّت و دوستی و رفاقت نشان دهید تا ایشان را با خود همراه و همیار باقی نگاه دارید - همان گونه که برای حاطب پیش آمد و حرص و آزش بر اموال و اولادش آن واقعه را آفرید - از دیگر سو خاطره‌های افراد جز خود را نیز در باره خویشاوندانشان و فرزندانشان به جوش و خروش می‌اندازد، خویشاوندان و فرزندان که در سرای هجرت، یعنی مکه پشت سر رها کرده‌اند و به ترک آنان گفته‌اند. بدانان هم می‌گوید:

﴿لَنْ تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ﴾.

هرگز خویشاوندان و فرزندانان سودی به حالتان نخواهند داشت.

این بدان خاطر است که:

﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ﴾.

روز قیامت، خدا در میانتان قضاوت و داوری خواهد کرد.

روز قیامت شما را از یکدیگر جدا می‌کند و هر یکی

إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ، لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ، وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ. رَبَّنَا عَلَيْنَكَ تَوَكَّلْنَا، وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا، وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا، وَاعْرِضْ لَنَا رَبَّنَا، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ... لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.﴾

(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدان گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهائی که بغیر از خدا می پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید. (کردار و رفتار ابراهیم و گروندگان بدو، سرمشق خوبی برای شما است) مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آمرزش می کنم، و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتداء کنید). پروردگارا! به تو توکل می کنیم، و به تو روی می آوریم، و بازگشت به سوی تو است (و همه راه ها سر به جانب تو دارد و به تو منتهی می گردد). پروردگارا! ما را گرفتار دست کافران مکن، پروردگارا! ما را بیمارز که تو چیره کار بجائی. (برنامه زندگی) ابراهیم و گروندگان بدو، الگوی زیبایی برای شما است، برای شما کسانی که خدا و آخرت را در مد نظر دارید. هرکس هم (از چنین الگویی) رویگردان شود (به خود ستم می کند و) خدا بی نیاز و شایسته هرگونه ستایش است.

مسلمان می نگرد، ناگهان می بیند که او دارای حسب و نسب اصیل و ریشه داری است. گذشته دور و درازی دارد. الگویی دارد که در طول روزگاران سرمشق مؤمنان بوده است. ناگهان مسلمان می بیند که حسب و نسب به ابراهیم می رساند، نه تنها در عقیده او و بس، بلکه در آزمونهای که دیده است و در آموخته هائی که

رنج آنها را چشیده است و زحمت آنها را دیده است. در این وقت مسلمان احساس می کند و متوجه می شود که او پشتوانه ای از آزموده ها و آموخته ها دارد، آزموده ها و آموخته هائی که بیشتر و بزرگ تر از پشتوانه شخصی او، و از پشتوانه نسلی است که او در میان شان زندگی می کند. این کاروان در دره های زمان لمیده است و از مؤمنان به آئین خدا، و ایستاده در زیر پرچم خدا، تشکیل گردیده است. این کاروان همان چیزهائی را دیده است که شخص مسلمان خواهد دید. این کاروان در آزمونها و آزموده های خود به قرارگاهی رسیده است و اقامت گزیده است که خودش آن را انتخاب کرده است و در نظر داشته است. پس این کار، کار تازه ای نیست، و پدیده نوینی هم نیست، و تکلیف و وظیفه ای هم نیست که برای مؤمنان دشوار و ناممکن باشد... گذشته از این، او ملتی دارد بزرگ و سترگ و دارای عرض و طولی به پهنا و درازای تاریخ بشریت. او بدین ملت در عقیده می پیوندد و بدان برمی گردد، زمانی که روابط میان او و میان دشمنان عقیده اش از ریشه بگسلد و قطع شود. او شاخه ای از درخت گشن و بلندی است که ریشه های ژرفی و شاخه های زیادی و سایه های گسترده ای دارد... درختی که نخستین فرد از مسلمانان آن را کاشته است که ابراهیم است...

ابراهیم و کسانی که همعقیده و همراه او بودند همین تجربه تلخ را دیده و چشیده اند، تجربه تلخی که مسلمانان مهاجر آن را می بینند و می چشند. آنان الگوی خوبی برای مسلمانان به طور عام و برای مسلمانان مهاجر به طور خاص بوده اند:

﴿إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ: إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، كَفَرْنَا بِكُمْ، وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾.

بدان گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهائی که بغیر از خدا می پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا

﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ﴾.

ولی هنگامی برای او روشن شد که پدرش (در قید حیات بر کفر اصرار می ورزد و برابر وحی آسمانی دار فانی را با کفر وداع می گوید، دانست که او) دشمن خدا است، از او بیزارى جست (و ترک طلب آمرزش برای وی گفت). (توبه/۱۱۴)

همان گونه که در سوره دیگری (به نام توبه) آمده است. در اینجا ثبت و ضبط می شود که ابراهیم کار و بار را یکسره به خدا حواله داشته است و واگذاشته است، و با توکل کردن و توبه نمودن و برگشتن به سوی خدا در همه حال و در همه آن، رو به یزدان جهان کرده است و همه چیز را بدو واگذار نموده است:

﴿وَمَا أُمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ. رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾.

در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتداء کنی). پروردگارا! به تو توکل می کنیم، و به تو روی می آوریم، و بازگشت به سوی تو است (و همه راهها سر به جانب تو دارد و به تو منتهی می گردد).

این تسلیم مطلق خدا شدن، نشانه آشکار ایمانی ابراهیم است. قرآن این نشانه را در اینجا برجسته و روشن نمایان می دارد تا دل های فرزندان مسلمان ابراهیم را به سوی آن جلب و خیره گرداند، و به عنوان حلقه ای از حلقه های زنجیره تعلیم و تربیت و رهنمود و رهنمون، آن را با ذکر داستان و پیرو زدن بر آن بنمایاند، و چیزهائی را پیش چشم دارد که در لابلای آن داستان از قبیل سیماها و نشانه ها و راهنماییها نهفته است، همان گونه که روش قرآن مجید است.^(۱)

بدین منظور و در این راستا قرآن به پیش می رود، و بقیه دعای ابراهیم و راز و نیاز او را با مولایش ثبت و ضبط می کند:

زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید.

این بیزارى جستن و گریختن از قوم و معبودهایشان و عباداتشان است. قبول نکردن آنان و بی اعتناء بودن نسبت بدیشان است. ولی پذیرش خدا و ایمان آوردن به یزدان است. نپذیرفتن آنان و بی اعتناء بودن در حق ایشان، و پذیرش خدا و ایمان آوردن به یزدان، دشمنانگی و کینه توزی است، دشمنانگی و کینه توزی ای که گسیخته نمی گردد و به پایان نمی آید تا قوم او به خدای یگانه ایمان می آورند و باور می دارند. این هم بریدن و گسیختن و قطع رابطه قاطعانه ای است که چون رابطه عقیده، و خویشاوندی ایمان، بریده و گسیخته شود، هیچ چیزی از رابطه ها و خویشاوندیها را برجای نمی گذارد و باقی نگاه نمی دارد. واپسین داوری انجام می پذیرد، و حکم نهائی اعلام می شود، با سخن از همچون تجربه ای که مؤمن باید آن را به یاد داشته باشد و عملی بکند در هر نسل و نژادی که بسر خواهد برد. در قرارداد ابراهیم و همعقیده ها و همراهان او، الگوی بزرگی برای جانشینان مسلمان آنان، تا روز سزا و جزای قیامت است.

برای برخی از مسلمانان در طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش - در حالی که مشرک بود - سوراخی بود که عواطف و احساسات سرکوب شده و زندانی گشته ایشان، و مودتها و محبت های مربوط به خویشاوندان مشرک آنان، از آن سوراخ رخنه می کرد و سرک می زد. بدین خاطر قرآن نازل گردید تا حقیقت موقعیت ابراهیم را برای ایشان بیان کند، و شرائط و ظروف سخنی را روشن سازد که در آن به پدرش گفت:

﴿لَا تَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ﴾.

من قطعاً برای تو طلب آمرزش می کنم.

ابراهیم چنین سخنی را گفت پیش از این که از پافشاری پدرش بر شرک یقین حاصل کند و به اطمینان برسد. زمانی چنین سخنی را به پدرش گفت که امیدوار بود ایمان بیاورد و انتظار داشت از زمره مؤمنان بشود:

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفني فی القرآن»، فصل: قصه در قرآن.

﴿رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾.

پروردگارا! ما را گرفتار دست کافران مکن.

پروردگارا! کافران را بر ما مسلط و چیره مگردان. چه این کار آزمون کافران را دربر دارد. زیرا کافران می‌گویند: اگر ایمان‌انداران را حفظ می‌کرد و پاسداری می‌نمود، ما بر آنان مسلط نمی‌شدیم و چیره نمی‌گشتیم و مغلوبشان نمی‌کردیم و شکستشان نمی‌دادیم! این هم شبهه‌ای است در بسیاری از اوقات در سینه‌ها به غوغا درمی‌آید و سینه‌ها را قلقلک خواهد داد، وقتی که در دوره‌ای از ادوار، باطل بر حق دست می‌یابد، و طاغیان و یاغیان بر ایمانداران و مؤمنان مسلط و چیره می‌شوند، به خاطر حکمتی که خدا از آن آگاه است. مؤمن در برابر بلا و آزمون شکیبایی می‌کند، و لیکن این بدان معنی نیست که مؤمن خدا را به فریاد نخواند و از خدا درخواست نکند که او را به بلا و مصیبت گرفتار نسازد، بلا و مصیبتی که مؤمن را وسیله آزمایش دیگران می‌گرداند، و باعث ایجاد شبهه‌ای در سینه‌ها می‌نماید.

بقیة دعا این چنین است:

﴿وَأَغْفِرْ لَنَا﴾.

ما را ببامرز.

ابراهیم خلیل‌الله، این دعا را سر می‌دهد و می‌گوید. آخر او سطح عبادتی را دریافته است که سزاوار خدا است و باید او برای خداوندگارش انجام دهد. درماندگی و ناتوانی بشری خودش را نیز دریافته است و می‌داند باید به سطح عبادتی برسد که نعمتها و مرحمتهای خداوندگارش را بدان پاسخ گوید و با فضل و لطف خدا هم همخوانی و هماوائی داشته باشد، و بتواند بزرگی و سترگی خدا را بیان نماید و بستاید. چون ناتوان از این است چاره همین است آموزش پروردگارش را بخواهد، و در درک و فهمی که دارد و در درخواست و طلبی که می‌نماید سرمشق و الگوی کسانی باشد که با او هستند و یا بعد از او می‌آیند و پای به جهان می‌گذارند. ابراهیم دعای خود را و توبه و درخواست آموزش خود

را با صفتی خاتمه می‌دهد که مناسب مقام کبریائی خدا، و با این دعا همخوان و همنا باشد:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

پروردگارا! تو چیره کار بجائی.

«الْعَزِيزُ»: توانای بر کار. «الْحَكِيمُ»: کاربجا در تدبیر و تقدیری که انجام می‌گیرد و صورت می‌پذیرد.

در پایان این عرضه موقعیت ابراهیم و کسانی که با او بوده‌اند، و در پایان ذکر تسلیم فرمان خدا شدن ابراهیم و برگشت او به سوی پروردگار، قرآن برمی‌گردد و سرمشق و الگو را مقرر و مکرر می‌دارد، همراه با پسوده تازه‌ای که دل‌های مؤمنان را با آن می‌پساید و لمس می‌نماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ
وَالْيَوْمَ الْآخِرَ. وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ
الْحَمِيدُ﴾.

(برنامه زندگی) ابراهیم و گروندگان بدو، الگوی زیبایی برای شما است، برای شما کسانی که خدا و آخرت را در مد نظر دارید. هرکس هم (از چنین الگویی) رویگردان شود (به خود ستم می‌کند و) خدا بی‌نیاز و شایسته هرگونه ستایش است.

سرمشق و الگو بودن ابراهیم و کسانی که با او بوده‌اند، محقق و مشخص است، سرمشق و الگو بودن برای کسانی که خدا و آخرت را در مد نظر داشته، و خواهان یزدان و آن جهان باشند. اینان کسانی‌اند که ارزش تجربه‌ای را می‌دانند که این گروه بزرگوار آن را دیده‌اند و رنج آن را کشیده‌اند. اینان در همچون تجربه‌ای سرمشق و الگویی می‌بینند که باید پیروی بشود، و پیشینه‌ای می‌یابند که هدایت‌بخش است و رهنمود و رهنمون می‌کند. لذا کسی که خدا و آخرت را در مد نظر می‌دارد و خدا و آخرت را می‌خواهد، باید چنین تجربه‌ای را سرمشق و الگو بکند و بدین راه و رسم رود... این هم اشاره الهامگرانه‌ای برای مؤمنان حاضر در صحنه است.

و اما کسانی که می‌خواهند به این برنامه پشت نکنند، و

از راه این قافله کناره گیری نمایند، و از این حسب و نسب ریشه دار و نجیب ببرند و بگسلند، چه باک! یزدان سبحان که نیازی به چنین کسانی ندارد:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾.

خدا بی نیاز و شایسته هرگونه ستایش است.

این چرخش و گردش به پایان می آید، در حالی که مؤمنان برگشته اند به اوائل تاریخ دور و دراز خود، و به یاد یادمانهائی افتاده اند که در زمین داشته اند بدان گاه که پیدایش پیدا می کرده اند و برای نخستین بار پای به جهان هستی می گذاشته اند. همچنین با تجربه های اندوخته برای خود در میان نسلهای پیاپی و دور و دراز کاروان بشریت آشنا شده اند، و جایگاه و پایگاهی را دیده اند که کار کسانی بدانجا انجامیده است که این تجربه را آزموده اند و درد و رنج آن را چشیده اند. راستای جاده ای را هم پیدا کرده اند که پیش از ایشان مسطح و آماده گردیده است، و ایشان نخستین راهروان این جاده نبوده اند، و بلکه راه پیمایان زیادی بدین راه گام نهاده اند و این راه را طی کرده اند.

قرآن مجید این جهان بینی را تأکید می کند و تکرار می کند تا کاروانیان مؤمنان به همدیگر برسند و به یکدیگر ببینند، و دیگر راهروان این راه احساس غربت یا وحشت نکنند - هرچند راهرو این راه گاهی در میان نسلی تک و تنها باشد - و احساس مشقت و سختی نمایند در انجام تکلیف و وظیفه ای که بر دوش گرفته اند و راهروان این راه همدوش و همراه با ایشان بدین تکلیف و وظیفه برخاسته اند و عاشقانه بدین امر برخاسته اند و دردها و رنجهای آن را به جان پذیرفته اند و نادیده انگاشته اند!



بعد از آن، قرآن برمی گردد و نسیم لطف و مهربانی را بر دلهای وزان می سازد که خدا می داند چه عشق و علاقه و امید و آرزویی دارند دشمنی هرچه زودتر تمام بشود و جفائی از میان برخیزد که این درد و رنج و دشواری را گریبانگیرشان می گرداند. بر این دلها نسیم

لطف و مهربانی می وزد و باد صبای خوش لقای امید و آرزو بدیشان مژده می دهد که این دشمنان به زیر پرچم اسلام درمی آیند، و به صفهای مسلمانان وارد می شوند، و بدین وسیله راه نابودی جفاکاری و مردم آزاری باز می شود، و جفا به وفا تبدیل می گردد، و محبت و مودت بر اساس و پایه محکم خود استوار و پایدار می شود... آن گاه برای بار دوم دردها و رنجهایشان را سبک می کند، بدان گاه که قانون بزرگ اسلامی در باره روابط ملتها را در میان مسلمانان و غیر مسلمانان بنیانگذاری و وضع می کند. بدین منظور قطع رابطه و دشمنی را خاص حالت تعدی و دشمنانگی و تجاوز پیشگی می شمارد. ولی زمانی که تعدی و تجاوز و دشمنانگی در میان نباشد، باید خوبی و نیکی کرد در حق کسانی که مستحق خوبی و نیکی هستند. این هم دادگری در معامله و در عدالت است:

﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً، وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ، وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ. وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

امید است خدا میان شما و میان دشمنانتان (با توفیق دادن آنان به ایمان و پذیرش اسلام) پیوند محبت برقرار سازد، چرا که خدا بسیار توانا است، و او آمرزنده مهربان است. خداوند شما را باز نمی دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما جنگیده اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده اند. خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. بلکه خداوند شما را باز می دارد از دوستی ورزیدن با کسانی که به خاطر دین با شما جنگیده اند، و شما را از شهر و دیارتان بیرون نرانده اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده اند و یاری داده اند. کسانی که ایشان را

به دوستی گیرند، ظالم و ستمگرند.

اسلام آئین صلح و صفا است. اسلام عقیده محبت و مودت است. نظام و سیستمی است که می خواهد سایه خود را بر سراسر جهان بیفکند، و برنامه خود را در جهان برپا و برجا گرداند، و مردمان را زیر پرچم خدا گرد آورد به گونه ای که همه برادر و دوست و آشنا و دوستدار یکدیگر باشند. سدی و مانعی بر سر راه اسلام وجود ندارد و جلو آن را نمی گیرد مگر دشمنانگی دشمنان اسلام و مسلمین. کسانی که سر راه رهنمود کردن و پیام رساندن اسلام را بگیرند دشمن اسلام و مسلمین بشمار می آیند. ولی اگر کسانی با اسلام صلح و ساز کنند، اسلام خواهان دشمنانگی نیست و دشمنانگی هم نمی ورزد.

اسلام حتی در حالت دشمنانگی با دشمنان، اسباب و وسائل مودت و محبت را در نهادها و درونها با شیوه پاک و با رفتار دادگرانه باقی و برجای می گذارد، و انتظار روزی را می کشد که دشمنانش در آن قانع گردند و یقین پیدا کنند که خیر و خوبی در این است زیر پرچم بالا و برافراشته اسلام جمع شوند و بیارامند. اسلام از همچون روزی ناامید نیست، روزی که مردمان در آن راه راست را در پیش گیرند، و بدین رویکردِ راست و درست رو بکنند و پیش بروند.

در آیه نخستین این بند، اشاره ای بدین امید است، امیدی که یأس بر آن غلبه نمی کند و چیره نمی شود. این اشاره بدان گاه به میان می آید که در نظر است اندکی از دردها و رنجهای درون برخی از مهاجران کاسته شود، و بر دلهای مجروح و خسته ایشان بر اثر قطع رابطه با خویشاوندان و جنگ با اهل و عیال و عشیره و قبیله، مرهم نهاده شود و تقویت گردد:

﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً﴾.

امید است خدا میان شما و میان دشمنانتان (با توفیق دادن آنان به ایمان و پذیرش اسلام) پیوند محبت برقرار سازد، چرا که خدا بسیار توانا است، و او

آمرزنده مهربان است.

امیدی که خدا از آن سخن بگوید، معنی قطعی و حتمی دارد و بیگمان محقق می گردد و انجام می پذیرد. مؤمنانی که این امید را شنیدند بدان یقین و اطمینان پیدا کردند. چیزی بعد از ذکر این امید نگذشت که مکه فتح گردید، و قریشیان ایمان آوردند و مسلمان شدند و جملگی در زیر پرچم یگانه ای گرد آمدند، و کشت و کشتارها و دشمنانگیها و کینه توزیها در هم پیچیده شد، و همگان برادران یکدیگر و یکدل و متحد گردیدند.

﴿وَاللَّهُ قَدِيرٌ...﴾.

خدا بسیار توانا است....

هرچه بخواهد می کند و باز پرس و پیجویی ندارد.

﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ...﴾.

خدا آمرزنده مهربان است....

شرکی که بوده است و گناهانی که رفته است، همه را می بخشد و عفو می فرماید.

تا آن وقت که وعده خدا تحقق می یابد، وعده ای که امیدواری موجود در آیه بیانگر آن است، یزدان سبحان به مسلمانان اجازه فرموده است با کسانی محبت و مودت بورزند و دوستی و مهربانی داشته باشند که به سبب دین با ایشان جنگیده اند، و آنان را از شهر و دیارشان بیرون نکرده اند. هیچ مانعی برای مسلمانان نمی بیند که با همچون کسانی خوبی و نیکی کنند، و در معاملاتشان با ایشان دادگری نمایند و چیزی از حقوقشان نکاهند. ولیکن نهی فرموده است از دوستی و همیاری با کسانی که به سبب دین با مسلمانان جنگیده اند و ایشان را از شهر و دیارشان بیرون رانده اند و در بیرون کردنشان کمک و مساعدت نموده اند. یزدان جهان کسانی را ظالم و ستمگر قلمداد فرموده است که با آن چنان اشخاصی دوستی می ورزند و همیاری می کنند... یکی از معانی ظلم، شرک است. با مراجعه به این فرموده یزدان بزرگوار این معنی روشن می شود:

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.

واقعا شرک ستم بزرگی است. (لقمان/۱۳)

این تهدید هراسناکی است. مؤمن از آن به داد و فریاد می افتد، و خود را جمع و جور می کند تا این تهدید هراسناک شامل او نگردد.

این قانون در رفتار با غیر مسلمانان، دادگرانه ترین قوانین است، و با سرشت این آئین و رویکرد و دیدگاه آن در باره زندگی بشری، و بلکه با دیدگاه کلی آن در باره این جهان هستی، سازگار است، جهانی که ساختار خدای یگانه است، و رو به خدای یگانه می کند، و با وجود همه اختلافهای ظاهری، و با وجود همه اقسام و انواع گوناگون دیدنی، در نقشه و طرح الهی و در تقدیر و تدبیر ازلی، همه و همه همکار و همآوا بوده و ذره ذره پدیده ها و آفریده های جهان با یکدیگر همساز و مرتبط هستند.^(۱)

این قانون، اساس مقررات حکومتی در اسلام است. این قانون، حالت صلح و صفا را میان اسلام و میان جملگی مردمان حالت ثابتی می داند. صلح و صفا اصل است. چیزی صلح و صفا را نباید به هم بزنند. آنچه حالت صلح و صفا را به هم می زند تعدی و تجاوز جنگی، و برگشت از دین و خروج از آئین است. یا ترس از خیانت در وقتی است که پیمان بسته شده است و تعهد داده شده است. خیانت هم وقتی پیش می آید و اتفاق می افتد که با تعدی و تجاوز تهدید کنند، یا با سلطه و قدرت رو در روی آزادی دعوت و آزادی اعتقاد بایستند. این هم تعدی و تجاوز است. جز این موارد، باید صلح و صفا برقرار، و مودت و محبت در میان، و خوبی و نیکی کردن، و عدالت و دادگری به کار بردن با جملگی انسانها باشد و بس.^(۲)

گذشته از این، چنین قانونی با جهان بینی اسلامی متفق و همساز است، جهان بینی ای که این مسئله را میان مؤمنان و میان مخالفان، مسئله این عقیده قرار می دهد، و مسئله دیگری را چنین نمی شمارد و نمی داند. ارزشی را هم که مؤمن آن را گرانها می داند و برای محافظت و پاسداری از آن می جنگد و

می رزمند، مسئله عقیده است و جز آن نیست. تنها چیزی که مسلمانان بر سر آن با دیگران دشمنی می ورزند و می جنگند، آزادی دعوت، آزادی عقیده، آزادی پیاده کردن برنامه خدا در زمین، و بالا بردن فرموده یزدان است.

این رهنمود و رهنمون، با جهت و رویکرد سراسر این سوره در اظهار و ابراز ارزش عقیده، و عقیده را پرچم یگانه ای کردن تا مسلمانان در زیر آن بایستند، سازگار و همساز است. هرکس با مسلمانان در زیر این پرچم بایستد، از زمره مسلمانان است. و هرکس با آنان به سبب این پرچم بجنگد، از زمره دشمنان ایشان است. هرکس با مسلمانان به صلح و آشتی درآید، و مسلمانان را با عقیده خودشان و با دعوت خودشان آزاد بگذارد، و مردمان را از این عقیده باز ندارد و جلو ایشان را نگیرد، و میان مردمان و میان شنیدن این عقیده حائل و مانع نشود، و مؤمنان به این عقیده را از دین برنگرداند، او در صلح و صفا با اسلام است، و اسلام مانع نمی گردد با او خوبی و نیکی گردد و با او با عدل و داد رفتار بشود.

مسلمان در این زمین برای عقیده اش زندگی می کند، و عقیده را مسئله ای با خود و مسئله ای با مردمان پیرامونش می سازد. دیگر دشمنانگی برای مصلحت در میان نیست. جهاد برای جانبداری - هرگونه جانبداری ای که باشد - از نژادی یا زمینی یا عشیره و قبیله ای و یا حسب و نسبی در میان نیست. بلکه جهاد تنها و تنها برای بالا بردن فرموده یزدان، و برای این که عقیده یزدان برنامه زندگی باشد و در زندگی پیاده شود، انجام می گیرد و نه برای چیز دیگری.

بعد از آن، سوره توبه نازل گردید. در آن آمده است:

﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنْ

۱- مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام». فصل: سرشت صلح و صفا در اسلام.

۲- مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام». فصل: صلح و صفای جهان.

الْمُشْرِكِينَ...﴾... الخ...

(این، اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش از مشرکانی است که شما (مؤمنان) توسط فرستاده خدا، فرمانده کل قوا) با آنان پیمان بسته‌اید (و ایشان آن را به دلخواه شکسته‌اند و به دشمنان اسلام پیوسته‌اند. به آنان چهار ماه فرصت داده می‌شود که در این فاصله یا به اسلام بگریند، یا سرزمین عربستان را ترک کنند، و یا این که آماده نبرد با مسلمانان شوند) تا آخر... (توبه/۱)

بدین وسیله حالت پیمان و صلح میان مسلمانان و همه مشرکان به پایان آمد. چهار ماه به کسانی مهلت داده شد که پیمانهای بدون تعیین زمان داشتند، و به کسانی که دارای پیمانهای با زمان معین بودند تا آخر مدت پیمانها، بدیشان مهلت و فرصت داده شد. ولی کاری که در اینجا انجام گرفته است بدان خاطر بوده است که تجربه‌ها ثابت کردند این مردمان عهدها و پیمانهایشان را با مسلمانان تنها تا زمانی نگاه می‌دارند و نمی‌شکنند که فرصتی بدیشان دست بدهد و در آن عهد و پیمان شکنی نکنند. وقتی که دیدند سودشان در این است که عهد و پیمان کنار گذاشته شود، عهد و پیمان را نادیده می‌گیرند. این بود که قاعده و قانون دیگری شامل حالشان شد:

﴿وَأَمَّا خَوَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْذِرْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾.

هرگاه (با ظهور نشانه‌هایی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را بشکنند و حمله غافلگیرانه کنند، تو آنان را آگاه کن و) همچون ایشان پیمانشان را لغو کن (و بدون اطلاع بدانان حمله مکن، چرا که این کار خلاف مروت و شریعت است و خیانت بشمار است و) بیگمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد. (انفال/۵۸)

این ضرورتی بود برای تأمین امنیت مرکز اسلامی که در آن روز سراسر شبه جزیره عربستان بود. تأمین امنیت از دست دشمنانی که در کمین مسلمانان بودند و با مسلمانان همزیستی داشتند. دشمنان مشرکان و اهل

کتابی که عهدشکنیها و خیانتهایشان بارها اتفاق افتاده بود، و پیوسته در انتظار فرصتی بودند که بر مسلمانان بتازند و کارشان را یکسره سازند. این هم در اصل خود تعدی و تجاوز بشمار است، و قانون تعدی و تجاوز بر آن منطبق می‌گردد. به ویژه دو تا امپراتوری که سرزمین اسلام را احاطه کرده بودند شروع کردند به گردآوری و بسیج نیروهای خود، و از سوی اسلام احساس خطر می‌کردند، و امیرنشینهای عربی هممرز متصل به یکدیگر و فرمانبردار دو دولت روم و ایران را بر ضد اسلام تحریک می‌نمودند و برمی‌شوراندند. لذا چاره‌ای جز این نبود می‌بایستی اردوگاه اسلامی را از بقیه دشمنان اسلام پاک کرد، پیش از آن که پیکارهای خارجی مورد انتظار در آن روز و روزگار درگیرند.

بدین اندازه از پیگیری مسأله بسنده می‌کنیم تا به روند این سوره در باره حکم زن مهاجر برگردیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ، اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ، فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ، لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ، وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا، وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ؛ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ، وَأَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَا تَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا. ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ، وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَلَا قَبْلَهُمْ فَأَتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا، وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمائید - خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است (تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران برنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند. آنچه را که همسران ایشان (به عنوان مهریه) خرج کرده‌اند، بدانان مسترد دارید. گناهی بر شما

دو طرف متأثر نبوده، و در آن جور و جفا و ظلم و ستمی نیست. این هم شیوه اسلام در همه معاملات و روابط داخلی و خارجی و شخصی و کشوری است. نخستین عملکرد، امتحان کردن این گونه زنان مهاجر است تا علت مهاجرت روشن شود، و مهاجرت به خاطر نجات از ازدواج اجباری و ناخوشایند نباشد، و یا به خاطر نفع و سودی انجام نگیرد، و همچنین به خاطر عشق به سرزمین اسلام و بسر بردن در آنجا نباشد.

ابن عباس گفته است: پیغمبر ﷺ زنان مهاجر را این گونه می آزمود که بگوید: به خدا سوگند به خاطر بد آمدن از شوهر بیرون نیامده‌ام. به خدا سوگند بدین سبب بیرون نیامده‌ام که از سرزمینی بیزار و گریزان بوده و به سرزمینی مائل و عاشق باشم. به خدا سوگند برای جستن و خواستن دنیا بیرون نیامده‌ام. به خدا سوگند جز به خاطر دوست داشت خدا و پیغمبرش بیرون نیامده‌ام.

عکرمه گفته است: به زن مهاجر گفته می شد: تو را جز دوست داشت خدا و پیغمبرش بدینجا نیاورده است. عشق مردی از ما تو را بدینجا نکشانیده است. گریز از دست شوهرت تو را راهی اینجا ننموده است.

این نحوه امتحان بود . . . پیغمبر خدا ﷺ تکیه می فرمود بر ظاهر حالشان و اعترافشان و سوگند خوردن به خدا. و اما نهانیها و رازهای درون سینه‌ها به خدا واگذار می شد، چرا که انسان راهی برای پی بردن بدانها ندارد:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ...﴾

خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است (تا شما).

وقتی که زنان این چنین اقرار و اعتراف کردند، ایشان را به سوی کفار برنگردانید:

﴿فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ﴾

آنان را به سوی کافران برنگردانید.

﴿لَهُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾

این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان، حلال نیستند.

نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورد و مهریه ایشان را بپردازد. با زنان کافر (غیر اهل کتاب) ازدواج نکنید و همسران کافر را در همسری خود نگاه ندارید (چرا که با کفر شوهر یا همسر، رابطه زوجیت به هم می خورد. اگر هم همسران شما کافر شدند و به دیار کفر گریختند، از کافران چیزی را که (به عنوان مهریه) خرج کرده‌اید درخواست کنید و مردان کافر نیز چیزی را که (به عنوان مهریه) خرج کرده‌اند درخواست کنند. اینها حکم خدا است، و خدا است که در میانتان فرمانروائی و داوری می کند، و او آگاه کاربجا است. اگر همسری از همسرانتان به سوی کافران رفت (و مرتد گردید، و کافران مهریه شما را بازپرداخت نکردند) و شما (با ایشان جنگیدید و مغلوبشان کردید و) به عقوبت گرفتارشان ساختید، (ای سران و سرداران مؤمنان، از غنائم کافران) مهریه‌ای را که چنین مؤمنانی پرداخته‌اند به اینان بازپرداخت کنید، و از خداوندی بهراسید که شما بدو ایمان دارید.

در باره سبب نزول این احکام روایت شده است که پس از صلح حدیبیه که یکی از بندهای پیمان این بود:

«بدین شرط هرکس از ما به سوی تو بیاید، هرچند بر آئین تو باشد، باید که او را به پیش ما برگردانی».

هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ و مسلمانان همراهش در دامنه پائین حدیبیه بودند، زنان مؤمنی به خدمتش آمدند و درخواست هجرت و رفتن به سرزمین اسلام، یعنی مدینه کردند. قریشیان هم آمدند و درخواست برگرداندن آن زنان، برابر پیمان‌نامه کردند. چنین پیدا بود که نص در باره موضوع زنان قاطع نبوده است. این دو آیه نازل گردید و برگرداندن زنان مهاجر مؤمن به سوی کفار را منع کرد. چرا که زنان ضعیف بودند و از آئین خود برگردانده می شدند. احکام این حالت دولتی و بین‌المللی نیز با آن نازل گردید. ساخت و ساز دو جانبه را بر دادگراانه‌ترین قانون پایه گذاری کرد، قانونی که خودش سراپا دادگری است، و از رفتار هیچ یک از

پرداختن است. دادگری و برابری و عدالت و مساوات هم همین را می‌طلبد. برای اجرای این امر، به شوهر کافر پول مهریه‌ای پرداخت می‌شود که به همسر مؤمن خود داده است، همسر مؤمنی که از او جدا گردیده است. این امر برای جبران زیان و ضرری است که دیده است و عوض هزینه‌ای است که کرده است. همچنین به شوهر مؤمن پول مهریه‌ای پرداخت می‌شود که به زن کافر خود داده است، زن کافری که او را از حباله نکاح خود آزاد و رها می‌سازد و طلاقش می‌دهد.

بعد از آن برای مردان مؤمن حلال خواهد بود با زنان مؤمن مهاجر ازدواج کنند هر وقت مهریه ایشان را به خودشان دادند... البته در اینجا اختلاف فقهی در میان است، در این که آیا چنین زنانی عده دارند، یا عده‌ای در میان نیست؟ مگر برای زنانی که حامله باشند که عده ایشان وضع حمل است. اگر عده‌ای در میان است آیا همان عده زنانی است که طلاق داده می‌شوند که سه حیض یا سه بار پاک شدن از حیض است... یا این که عده آنان پاک شدن رحم با یک حیض است و بس؟

﴿وَآتُوهُمْ مَّا أَنْفَقُوا، وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ. وَلَا تُنْكَسُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ، وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلْوَا أَنْفَقُوا﴾.

آنچه را که همسران ایشان (به عنوان مهریه) خرج کرده‌اند، بدانان مستقره دارید، گناهی بر شما نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریه ایشان را بپردازید. با زنان کافر (غیر اهل کتاب) ازدواج نکنید و همسران کافر را در همسری خود نگاه ندارید (چرا که با کفر شوهر یا همسر، رابطه زوجیت به هم می‌خورد. اگر هم همسران شما کافر شدند و به دیار کفر گریختند، از کافران چیزی را که (به عنوان مهریه) خرج کرده‌اید درخواست کنید و مردان کافر نیز چیزی را که (به عنوان مهریه) خرج کرده‌اند درخواست کنند.

آن گاه همه این احکام را به ضمانت بزرگی و مهمی و امی‌گذار و پیوند می‌دارد که در نهاد و درون شخص

پیوند نخستین و رابطه پیشین گسیخته است و قطع گردیده است... پیوند ایدئولوژی و رابطه عقیدتی... دیگر پیوند و رابطه دیگری در میان نیست، پیوند و رابطه‌ای که بتواند این گسیختن و قطع گردیدن را پیوند بزند و متصل بکند. زناشویی و زوجیت حالت آمیختن و درهم تنیدن و قرار و آرام گرفتن است. وقتی که این پیوند نخستین و رابطه پیشین بگسلد و ببرد، ممکن نیست زناشویی و زوجیت برپا و برجا و پایدار و برقرار بماند. ایمان بنیاد زندگی دل است که عاطفه دیگری جای آن را نمی‌گیرد و جایگزین آن نمی‌شود. هرگاه دلی از بنیاد ایمان خالی و تهی شود، هیچ دل با ایمانی نمی‌تواند با آن دل هم‌آوا و هماهنگ بشود، و بدان انس و الفت بگیرد و با آن همسخن گردد، و آن را دوست بدارد و با آن در منزل و مأوایی بسر برد و در کنارش بیارامد و آرامش به هم رساند. ازدواج هم عبارت است از مودت و محبت و مهر و عطوفت و انس و الفت، و بالأخره در منزل و مأوایی بودن و آسودن و بسر بردن.

این امر در آغاز هجرت بدون نصی رها شده بود و آیه‌ای در باره آن نیامده بود. این بود که میان همسر مؤمن و شوهر کافر، و میان شوهر مؤمن و همسر کافر، جدائی افکننده نمی‌شد. زیرا جامعه اسلامی هنوز قوانین و مقررات و ارکان و اصول آن مقرر و مستقر نشده بود. ولی بعد از صلح حدیبیه، یا بنا به تعبیر بسیاری از راویان فتح حدیبیه، وقت آن فرا رسیده بود که جدائی کامل میان چنین زنها و شوهرهائی انداخته شود، و در نهاد و درون مردان و زنان مؤمن مستقر شود، همان گونه که در واقعیت زندگی می‌بایست مستقر شود، این که هیچ گونه پیوند و رابطه‌ای جز پیوند و رابطه ایمان، و هیچ گونه خویشاوندی و نزدیکی‌ای جز خویشاوندی و نزدیکی عقیده، وجود ندارد، و هیچ گونه ارتباطی جز ارتباط میان کسانی در میان نیست که در راه خدا ارتباط می‌گیرند و با یکدیگر تماس حاصل می‌کنند. همراه کار جدائی افکندن، کار عوض دادن و عوض

مؤمن است. و آن ضمانت مراقبت و نظارت الهی، و ترس و هراس از خدا است:

﴿ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ، وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

اینها حکم خدا است، و خدا است که در میانتان فرمانروائی و داوری می‌کند، و او آگاه کاربجا است.

مراقبت و نظارت خدا، و ترس و هراس از او، ضمانت یگانه‌ای است که می‌توان از نقض آن و کجروی و حيله‌گری در آن ایمن بود. چه حکم خدا، حکم خدای بس آگاه و کاربجا است. این حکم خدائی است که از نیتها و رازهای سینه‌ها آگاه است. این حکم خدائی است که نیرومند و توانا است. کافی است نهاد و درون شخص مؤمن این رابطه و پیوند را احساس کند و بدان پی ببرد، و سرچشمه حکم را درک و فهم نماید تا بر آن راست و درست بماند و آن را رعایت کند و بپاید. شخص مؤمن آخر می‌داند که به سوی خدا برمی‌گردد و سرانجام گذرش به دادگاه خدا می‌افتد.

هرگاه چیزی از هزینه‌ای که مردان مؤمن کرده‌اند از دستشان رفت، برای مثال زنان کافر یا کسان ایشان سرپیچی کنند از این که حق شوهر مؤمن را بازپرداخت کنند - همان‌گونه که در برخی حالات پیش آمده است - رهبر و پیشوای مسلمانان آن هزینه را به چنان مردان مؤمنی می‌دهد از حق و حقوق کافرانی که زنانشان مهاجرت کرده‌اند و به سرزمین اسلام آمده‌اند، و یا از اموال کافرانی پرداخت می‌کند که به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاده است یا می‌افتد:

﴿وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَقَابْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْقَضُوا﴾.

اگر همسری از همسرانتان به سوی کافران رفت (و مرتد گردید، و کافران مهریه شما را بازپرداخت نکردند) و شما (با ایشان جنگیدید و مغلوبشان کردید) و به عقوبت گرفتارشان ساختید، (ای سران و سرداران مؤمنان، از غنائم کافران) مهریه‌ای را که چنین مؤمنانی پرداخته‌اند به اینان بازپرداخت کنید.

این حکم را و پیاده کردن آن را نیز به ضمانتی مربوط

می‌سازد و پیوند می‌دهد که هر حکمی و هر نوع پیاده کردنی آویزه آن و متعلق بدان می‌شود:

﴿وَأَتَقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾.

و از خداوندی بهراسید که شما بدو ایمان دارید.

این هم پسوده‌ای است برای مؤمنانی که به خدا ایمان دارند، و تأثیر عمیق و ژرفی در دلها دارد.

بدین منوال و بر این روال، احکام جداسازی این چنین شوهران و همسرانی، به میان می‌آید، و جهان‌بینی اسلامی و دیدگاهی را که در باره ارزشهای زندگی و پیوندهای زندگی دارد در عمل پیاده می‌کند و تحقق می‌بخشد. جهان‌بینی اسلامی صف اسلامی را یکی می‌داند و آن را از سائر صفهای دیگر جدا می‌سازد. در جهان‌بینی اسلامی زندگی به طور کلی باید بر پایه عقیده استوار و پایدار گردد، و سراسر زندگی را باید به محور ایمان بست و پیرامون آن چرخاند و سپری کرد. باید جهان بشریت را به گونه‌ای درآورد که همه جدائیهای نژادی و رنگ و حسب و نسب و سرزمین در آن ذوب شود و از میان رود. تنها یک نشان و مدال در میان بماند و انسانها را از همدیگر جدا سازد. آن نشان و مدال، نشان و مدال حزبی است که مردمان بدان منسوب می‌گردند. دو حزب هم بیشتر در میان نیست: حزب یزدان و حزب شیطان.



آن گاه قرآن برای فرستاده یزدان ﷺ روشن می‌کند که چگونه با زنان ذر ایمان آوردن بیعت کند، چه زنان که ایمان آورده‌اند و مهاجرت گزیده‌اند، و چه زنان دیگری که جدای از ایشانند و می‌خواهند به دایره اسلام درآیند. قرآن روشن می‌سازد که زنان بر چه شرایط و شروطی و ارکان و اصول باید بیعت کنند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى الْأَلَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا يَسْرِقْنَ، وَلَا يَزْنِينَ، وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ، وَلَا يَأْتِينَ بِسَبْتَانٍ يَفْتَرِيَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَزْجُلِهِنَّ، وَلَا يَعْفِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ، فَبَايِعْهُنَّ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

فرزندش را بدو نسبت می‌داد و ملحق می‌ساخت، هرچند که می‌دانست پدر آن کودک چه کسی و کیست! واژه‌ها همه این حالتها و جز اینها را شامل می‌گردد، و دربرگیرنده هر بهتانی و تهمتی است که سرهم گردد و ادعا بشود. چه بسا ابن عباس و مقاتل این بخش از آیه را چنین معنی کرده‌اند و بدین مفهوم اختصاص داده‌اند، به مناسبت واقعه‌ای که بدان هنگام روی داده است.

شرط واپسین چنین است:

﴿وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ﴾.

و در کار نیکی (که آنان را بدان فرامی‌خوانی) از تو نافرمانی نکنند.

این بخش شامل وعده اطاعت از پیغمبر ﷺ در هر کاری است که دستور انجام آن را بدیشان بدهد. معلوم است که پیغمبر ﷺ جز به انجام کار خوب و پسندیده دستور نمی‌دهد. اما این شرط یکی از پایه‌های قانون در اسلام است، و بیان می‌دارد که بر رعایا و زیردستان اطاعت از رهبر یا فرمانروا واجب نیست مگر در کار خوب و پسندیده‌ای که با آئین خدا و با شریعت او سازگار باشد. چیز دیگری که می‌رساند این است که اطاعت مطلق از ولی‌الامر در هر کاری لازم نیست! این هم قانونی است که نیروی قانونگذاری و فرمانروایی از شریعت خدا سرچشمه و نشأت می‌گیرد، نه از اراده و خواست رهبر، و نه از اراده و خواست ملت. وقتی که اراده و خواستی با شریعت خدا مخالفت داشته باشد، مردود و نامقبول است. زیرا رهبر و ملت هر دو تا فرمانبردار و مطیع شریعت خدا هستند، و از شریعت خدا سلطه و قدرت دریافت می‌دارند.

هرگاه زنان برابر این اصول و ارکان شامل و کامل بیعت کردند، بیعت ایشان پذیرفته می‌گردد، و پیغمبر ﷺ در باره کارهای گذشته برای آنان طلب آمرزش می‌کند. ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

مسئلاً خدا آمرزگار و مهربان است (و مغفرت و مرحمت خود را شامل چنین خانمهایی می‌گرداند.

ای پیغمبر! هنگامی که زنان مؤمن، پیش تو بیایند و بخواهند با تو بیعت کنند و پیمان بندند بر این که: چیزی را شریک خدا نسازند، و دزدی نکنند، و مرتکب زنا نشوند، و فرزندان را نکشند، و به دروغ فرزندی را به خود و شوهر خود نسبت ندهند که زاده ایشان نیست، و در کار نیکی (که آنان را بدان فرامی‌خوانی) از تو نافرمانی نکنند، با ایشان بیعت کن و پیمان ببند و برایشان از خدا آمرزش بخواه. مسلماً خدا آمرزگار و مهربان است (و مغفرت و مرحمت خود را شامل چنین خانمهایی می‌گرداند).

این قواعد و قوانین، ارکان و اصول بزرگ عقیده‌اند، همان گونه که ارکان و اصول زندگی اجتماعی جدیدند. از جمله این ارکان و اصول، به هیچ وجه شریک و انباز قرار ندادن برای خدا است... تجاوز نکردن از حدود و ثغور است... دزدی و زنا نکردن است... نکشتن اولاد و فرزندان است... این بخش اشاره به کار زشت و پلشتی است که در دوره جاهلیت رواج داشت، و آن زنده به گور کردن دختران است. همچنین اشاره دارد به کشتن جنینها به علنی از علل... زنان بر کودکانی که در شکم دارند امین بشمارند و باید امین باشند...

﴿وَلَا يَأْتِيَنَّ بِهِمْ نِسَاءٌ يَفْتَرِينَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ وَلَا يَرْجُلِينَ﴾.

و به دروغ فرزندی را به خود و شوهر خود نسبت ندهند که زاده ایشان نیست.

ابن عباس گفته است: جز فرزندان خود، فرزندان دیگری را به شوهران خود نسبت ندهند. مقاتل نیز همین سخن را گفته است. چه بسا این محافظت و مراقبت - پس از بیعت بر عدم زنا - بوده است. در حالات واقعیّت زندگی دوره جاهلی اتفاق می‌افتاد، زنی خود را برای چند مرد آزاد گرداند، و خویشان را در اختیارشان قرار دهد. وقتی هم کودکی را به دنیا می‌آورد، می‌نگریست کودک را شبیه‌تر به هرکس از آنان می‌دید، کودک را بدو نسبت می‌داد و ملحق می‌کرد. چه بسا این زن زیباترین آن مردان را انتخاب و

خدا می بخشاید و مرحمت می نماید و لغزشها را نادیده می گیرد و از آنها درمی گذرد.



در پایان، این آهنگ همگانی به گوش می رسد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، قَدْ يَسْأَلُونَ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسْأَلُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾.

ای مؤمنان! گروهی را به دوستی نگیرید که خدا بر آنان خشمگین است. (چرا که با حق و حقیقت دشمنی می ورزند، و با اسلام سر جنگ دارند، و به فساد و گناه افتخار می کنند). آن کافران بدان سان که از مردگان قطع امید کرده اند (که زنده نمی شوند و به دنیا بر نمی گردند) از آخرت قطع امید کرده اند (و به وجود آن و طبعاً به حساب و کتاب و جزا و سزای در آن، ایمان ندارند).

ندائی درمی رسد و مؤمنان را به نام ایمان، و با صفتی دعوت می کند که ایشان را از سائر اقوام جدا می سازد. زیرا این صفت ایشان را متصل و مرتبط می سازد، و آنان را از دشمنان خدا جدا و منفصل می سازد.

برخی از روایتها چنین می گویند که مقصود و مراد از قومی که خدا بر آنان خشم گرفته است، یهودیانند، به

استناد این که در جاهای دیگری از قرآن با همچون صفتی یهودیان سرکوب و منکوب شده اند و بر آنان تاخت رفته است. ولیکن این امر مانع عمومیت نص نمی گردد و شامل یهودیان و مشرکانی می شود که از ایشان در این سوره نام رفته است، و شامل همه دشمنان خدا می گردد، و خدا بر همه ایشان خشم گرفته است، و جملگی آنان از آخرت مأیوس و ناامیدند، و آخرت را چشم نمی دارند و بدان ایمان ندارند، و حساب و کتابی برای آن باز نمی کنند و آن را چیزی بشمار نمی آورند، بدان سان که کفار از مردگان داخل گورها مأیوس و ناامید گردیده اند، چون معتقدند کار مردگان به پایان آمده است، و رستاخیز و حساب و کتابی ندارند.

این نداء فریادی است که از همه آهنگهای این سوره و از رویکردهای آن تشکیل گردیده است و طنین انداز شده است. این است که با این نداء این سوره پایان می پذیرد بدان گونه که با ندای همسان آن آغاز گردیده بود. این بدان جهت است که واپسین آهنگ شود، واپسین آهنگی که این سوره پژواکهای آن را در دلها طنین انداز و رها سازد. . .



مِّنَ اللَّهِ وَفَتَحَ قُرْبُوبٌ وَيَسِّرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا
 أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ
 قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَتَأَيَّفَ مَا مَنَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ
 وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿١٤﴾

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره دو کار اساسی روشنی را دنبال می‌کند و پی می‌گیرد، دو کاری که کاملاً در روند این سوره روشن هستند. گذشته از آن دو کار اساسی، اشاره‌ها و نگاه‌هایی هم در میان است که فرعی هستند و می‌توان آنها را بدان دو کار اساسی برگرداند:

نخستین کار این است که به دل مسلمان می‌اندازد که آئین او برنامه الهی برای انسانها در شکل واپسین خود است. پیش از این آئین هم شکلهای دیگری از آئین الهی آمده‌اند که مناسب با احوال و اوضاع و مدارج و مراتب معینی در تاریخ بشریت بوده‌اند. بر این آئین تجربه‌ها در زندگانی انبیاء و در زندگانی گروه‌ها و دسته‌ها سبقت گرفته است. همه آنها راه را برای این شکل واپسین آئین یگانه الهی آماده کرده‌اند و دیباجه آن بشمار آمده‌اند. خدا خواسته است این شکل واپسین آئین یگانه الهی، پایان‌بخش رسالتها و آخرین آنها باشد، و آن را بر همه آئینهای روی زمین غالب و چیره گرداند.

بدین خاطر رسالت موسی را ذکر می‌کند تا بگوید که قوم موسی که موسی به سوی آنان روانه شده بود، او را آزرده و اذیت و آزارش رساندند، و از رسالت او منحرف گردیدند و گمراه شدند. این بود که دیگر آنان امین دین خدا در زمین نماندند:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ: يَا قَوْمِ لِمَ تَتُودُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ. فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ، وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾.

خاطر نشان ساز زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا مرا می‌رنجانید و آزار می‌رسانید با این که می‌دانید که من قطعاً فرستاده خدا به سوی شما

سوره صف مدنی و چهارده آیه است

سُورَةُ الصَّفِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 ﴿١﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾
 كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ
 اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقِيمُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ
 بُنِينَ مَرْصُوصٍ ﴿٤﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يُقُولُوا لِمَ
 تُوَدُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا
 زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾
 وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا
 لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا
 جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سَاحِرٌ مِّثْلُ ﴿٦﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ
 عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
 ﴿٧﴾ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ
 الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ
 عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذْكَرُ
 عَلَىٰ بَعْدِهِ نَجِيحُكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾ تَوَسَّلُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ يُجَاهِدُونَ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾
 يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَسَيُكَفِّرُ
 طَبَقَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ وَآخَرَىٰ يُحِبُّونَهَا نَصْرٌ

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.

خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همه آئینهای دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند. (صف/۹)

بر این هدفِ اوّل و روشن سوره، حذف دوم استوار می‌گردد. زیرا وقتی که مسلمان این حقیقت را درک و فهم می‌کند، و به داستان عقیده پی می‌برد، و نصیب خود را از امانت عقیده در زمین پیش چشم می‌دارد، عقل و شعورش تکالیف و وظائف این امانت را دنبال می‌کند و او را به صدق نیّت در جهاد وامی‌دارد، جهادی که برای چیره شدن آئینش بر همه آئینهای دیگر ضروری است - همان گونه که خدا خواسته است - و نباید میان گفتار و کردار فاصله و دوگانگی باشد و انسان مسلمان دچار شکّ و گمان گردد. بسی زشت است که مؤمن عشق و علاقه به جهاد را اعلام کند، ولی از جهاد سرباز زند و عقب‌نشینی نماید. همان گونه که چنین پیدا است برابر روایتی همچون کاری از گروهی از مسلمانان سر زده است... بدین جهت در سرآغاز این سوره، پس از اعلان تسبیح و تقدیس جهان و آنچه در آن است برای یزدان سبحان، این چنین می‌آید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ﴾.

ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می‌گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد. خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد و یکپارچه در خطّ و صفّ واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند. (صف/۲-۵) سپس در وسط این سوره مؤمنان را به پرسودترین

هستم؟! آنان چون از حقّ منحرف شدند، خداوند دلهایشان را بیشتر از حقّ دور داشت. یزدان مردمان نافرمان (و بیرون‌رونده از دائرة احکام آسمان) را هدایت نمی‌دهد. (صف/۵)

در این صورت سرپرستی و نظارت قوم موسی بر دین خدا به پایان آمده بود، و امینان دین خدا نمانده بودند، از آن زمان که از حقّ منحرف گشته بودند و خدا هم دلهایشان را بیشتر از حقّ دور داشته بود، و از آن زمان که گمراه شده بودند و خدا هم برگمراهیشان افزوده بود، و خدا مردمانی را هدایت نمی‌دهد که از راستای راه بیرون افتاده باشند و از آئین او دست کشیده باشند.

رسالت عیسی را ذکر می‌کند تا بگوید که او برای ادامه رسالت موسی آمده بود. آمده بود تا توراتی را تصدیق کند که پیش از او نازل گردیده بود. آمده بود همچنین تا راه را برای رسالت واپسین آماده کند، و زمینه‌ساز فرارسیدن آن شود، و به آمدن پیغمبر واپسین رسالت مژده بدهد، و پیوندهنده دین کتابی پیشین، و دین کتابی واپسین باشد:

﴿وَ إِذْ قَالَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ، وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَتَمَّهُ أَهْمَدُ﴾.

و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما بوده و توراتی را که پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم، و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، مژده می‌دهم. (صف/۶)

در این صورت، عیسی پسر مریم آمده است دینی را که پس از موسی حمل کرده است به پیغمبری تسلیم کند و واگذار که به آمدن او مژده می‌دهد.

در علم خدا مقرّر، و در تقدیر و تدبیر او مشخص گردیده است که این گامها به جایگاه ثابت دائمی برسند و در آنجا مستقرّ شوند، و دین خدا در زمین به شکل واپسین خودش با دستهای پیغمبر واپسین خدا جایگزین شود و ماندگار گردد:

بازرگانی دنیا و آخرت دعوت می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ. ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَآخَرَىٰ تُحِبُّونَهَا: نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ، وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است. (اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می‌بخشاید، و شما را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن جویبارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغهای بهشت جاویدان ماندگار، واقع شده‌اند. پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. (گذشته از این نعمتها) نعمت دیگری دارید که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است (که در پرتو آن مکه به دست شما می‌افتد) و به مؤمنان مژده بده (به چیزهایی که قابل توصیف و بیان نیست، و فراتر از آن است که با الفبای انسانها به انسانها شناساند).

(صف/۱۰-۱۳)

آن گاه این سوره را با ندای واپسینی پایان می‌دهد، ندائی که مؤمنان را فریاد می‌دارد یاران خدا باشند، بدان گونه که حواریون و پیروان عیسی یاران خدا بودند و در راه خدا می‌رزمیدند، هرچند که بنی اسرائیل عیسی را دروغگو نامیدند و تکذیبش کردند و با خدا دشمنی نمودند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ. فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي

إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ، فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾.

ای مؤمنان! یاران (دین) خدا باشید، همان گونه که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی یاران من برای (یاوری دین) خدا خواهند بود؟ حواریون گفتند: ما جملگی یاران (دین) خدا خواهیم بود. سپس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند، و گروهی کافر گشتند. ما کسانی را که ایمان را پذیرفتند، علیه دشمنانشان مدد کردیم، و آنان پیروز شدند. (صف/۱۴)

این دو خط سیر در این سوره کاملاً آشکارند. تقریباً تمام آیه‌های آن را به خود اختصاص می‌دهند. چیزی که می‌ماند تهدید کردن کسانی است که رسالت واپسین را تکذیب کرده‌اند. می‌توان گفت داستان این سوره و هدف این سوره هم همین است. این تهدید کردن همیشه در این سوره به دو خط سیر اساسی آن متصل و پیوسته است. از جمله، این فرموده خدای بزرگوار در باره پیغمبر خدا ﷺ است که بعد از مژده عیسی علیه السلام به آمدن او ذکر می‌گردد:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا: هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ. وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ؟ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ، وَاللَّهُ مُبِينٌ نُورِهِ، وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾.

هنگامی که آن پیغمبر (احمد نام) همراه با معجزات روشن و دلائل متقن، به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است. چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد، در حالی که او به اسلام فراخوانده می‌شود؟! خدا مردمان ستمگر را رهنمود نمی‌گرداند (و به حق نمی‌رساند). می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند. (صف/۶-۸)

در پرتو این فرموده، برای دل مؤمن روشن می‌گردد که آئین او، آئین خدا در شکل واپسین خود، برای ساکنان

خدا مقدر و مقرر فرموده است این آئین بر همه آئینها پیروز می گردد هرچند که مشرکان بدشان بیاید و دوست نداشته باشند. این سرآغاز اشاره دارد به این که امانتی که مسلمانان عهده دار و نگاهدار و نگاهبان آن هستند امانت هستی به طور کلی است، و عقیده ای که از ایشان جهاد را می طلبد عقیده همه چیزهائی است که در آسمانها و در زمین است، و پیروز شدن و چیره گردیدن این دین بر همه ادیان دیگر، پدیده جهانی است و با جهت و رویکرد کل هستی هماهنگ و هماوا است، و کل هستی هم رو به سوی خدای با عزت و چیره و کاربجا دارد.



سپس خداوند مؤمنان را سخت سرزنش می کند در برابر کاری که از دسته ای از ایشان سر زده است، کاری که خداوند سخت آن را زشت می شمارد، و بسیار بر آن خشمگین است، و به ویژه آن را از مؤمنان ناپسند می شمارد و ناروا می داند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾.

ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی کنید؟ اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می گردد. خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او متحد و یکپارچه در خط و صف واحدی می رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

علی پسر طلحه از ابن عباس روایت کرده است که گفته است: مردمانی از مؤمنان پیش از این که جهاد واجب گردد می گفتند: دوست داریم خدا ما را به عزیزترین و گرامی ترین کار رهنمود می فرمود تا آن را انجام می دادیم. خداوند به پیغمبرش خبر می دهد که عزیزترین و گرامی ترین کار ایمان به خدا است، و شکئی در این باره نیست. و جهاد با بزه کارانی است که

کره زمین است، و امانت عقیده در میان همه انسانها بدو سپرده شده است. می داند که او مجبور و موظف است در راه خدا به جهاد بپردازد و به تلاش بایستد، آن گونه که خدا دوست می دارد. راه او روشن است، و در اندیشه و جهان بینی او تاریکی و تیرگی وجود ندارد، و در طول زندگانش نق نق زدن و منگ منگ کردن در باره این مسأله، و شک و تردید ورزیدن و از هدف معلوم و از نصیب مقسوم در علم ازلی خدا و در قضا و قدر دیرین او، روی گردان شدن، جایگاهی و پایگاهی ندارد.

در همان حال که مسلمان را بدین هدف روشن رهنمود می نماید، به اخلاق مسلمان و به سرشت نهاد او رو می کند. بدو تذکر می دهد که چیزی را نگوید که خودش آن را انجام نمی دهد، و گفتار و کردارش مخالف نیفتد، و ظاهر و باطنش ضد و نقیض نشود، و درون و بیرونش ناهماهنگ نگردد. در همه حال خودش باشد، و خالص و مخلص برای خدا بوده و در بست در اختیار دین خدا، و در گفتارش و در کردارش رک و راست و بدون غل و غش باشد. در راه خود ثابت قدم بوده، و با دوستانش همکار و همدرد و همپشت بسان دیوار آهنین و سد فولادین گردد...



﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

آنچه در آسمانها و در زمین است به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است و او چیره کاربجا است.

این تسبیح و تقدیس که از سوی همه جهان هستی در برابر خدای با عزت و چیره و کاربجا انجام می پذیرد، در سرآغاز این سوره می آید، سوره ای که به مسلمانان اعلام می کند آئینشان آخرین حلقه زنجیره دین خدا است، و آنان امینان این آئین هستند، آئینی که خدا را به یگانگی می ستاید، و بر کافران و مشرکان کفرشان و شرکشان را زشت می شمارد، و مسلمانان را به جهاد برای پیروزی آئینشان فرامی خواند، و اعلام می دارد

و گفتند: پروردگار! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می شد اگر به ما فرصت بیشتری می دادی (تا از لذات دنیا بهره می گرفتیم؟). بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است (و جزای شما داده می شود) و کم ترین ستمی به شما نشود. هر کجا باشید، مرگ شما را درمی یابد، اگرچه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید. (نساء/۷۷ و ۷۸)

قتاده و ضحاک گفته اند: این آیه نازل گردید برای توبیخ گروهی که می گفتند: کشتیم. زدیم. نیزه فرو بردیم. و کردیم... ولی اینها را نکرده بودند!

سخن خوبی که از روند آیه ها و از ذکر جنگ برمی آید، این است که مناسبت نزول همان است که جمهور گفته اند و ابن جریر آن را برگزیده است. ولیکن نصوص قرآنی همیشه دارای ابعاد فراتری از رخدادهای مشخص و جداگانه ای هستند که آیه ها به خاطر رویارویی با آنها نازل گردیده اند، و حالتی زیادی را دربر می گیرند که جدای از حالتی هستند که آیه ها به سبب آنها نازل گردیده اند. بدین خاطر ما با این نصوص به سوی مدلولها و معنیهای همگانی آنها به پیش می رویم، و حادثه ای را هم پیش چشم می داریم که روایتی راجع به نزول، آن را ذکر کرده اند.

این آیه می آغازد با عیبجویی از حادثه یا حادثه هایی که روی داده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟﴾.

ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی کنید؟

دوباره می پردازد به زشت شمردن این کار و این خوی با شیوه و ساختاری که این زشت شمردن را بزرگ تر نشان می دهد:

﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾.

اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می گردد.

کینه و خشمی که خدا آن را بزرگ به حساب بیاورد،

با ایمان مخالفت ورزیده اند و بدان اعتراف نموده اند و گردن نهاده اند. هنگامی که حکم جهاد نازل گردید، اشخاصی از مؤمنان از آن بدشان آمد، و کار جهاد بر ایشان دشوار آمد. این بود که یزدان سبحان گفت:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ...﴾.

ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی کنید؟ اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می گردد...

ابن جریر در تفسیر خود این گفته را برگزیده است. ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: جمهور می گویند این آیه وقتی نازل گردیده است که مسلمانان آرزو کردند که کاش جهاد بر ایشان واجب می گردید. هنگامی که جهاد واجب گردید، برخی از آن سرپیچی کردند و سرباز زدند. همان گونه که این فرموده یزدان بزرگوار بدان اشاره دارد:

﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ: كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ، فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً. وَقَالُوا: رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ؟ لَوْ أَخَّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تَظْلُمُونَ قِتِيلًا. إِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ﴾.

آیا نمی بینی (ای محمد و تعجب نمی کنی از) کسانی که (پیش از آن که اجازه جنگ صادر شود، نسبت به جنگ علاقه نشان می دادند و هرچند) بدیشان گفته می شد: (وقت جهاد فرا رسیده است) دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید (در ظاهر شتاب می کردند و گوششان به کسی بدهکار نبود). اما وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته ای از ایشان از مردم همان گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند!

مگر در محیط گروه منظم و مرتبط و متحد با یکدیگر، و دارای نظام و سیستمی، و دارای هدف جمعی، و در عین حال هر فردی خویشان را مسؤول و کار را به خود مربوط بدانند. اسلام پابرجا داشتن برنامه الهی در نیت درون و در عمل بیرون و در کره زمین است. اسلام در کره زمین پابرجا نمی‌گردد مگر در جامعه‌ای که زندگی بکند و به کار بپردازد و تولید بکند مطابق قوانین برنامه الهی.

اسلام هرچند که به درون و نهاد فردی، و به مسؤولیت فردی، سخت توجه دارد، ولی اسلام آئین افراد گوشه گیر و دیرنشین نیست، افرادی که دور از همدیگر هر کسی در صومعه و دیر خود خدا را پرستش کند و به عبادت او بپردازد... این کار اسلام را در درون و نهاد خود فرد پیاده نمی‌کند و تحقق نمی‌بخشد، و اسلام را روشن است در زندگی فرد هم پیاده نمی‌کند و تحقق نمی‌بخشد. اسلام نیامده است تا این چنین گوشه گیری و عزلت نشینی‌ای را در پیش بگیرد. بلکه آمده است تا بر زندگی انسانها حکومت بکند و فرمان برانند و زندگی انسانها را بگرداند و بچرخاند، و هرگونه تلاش فردی و تلاش گروهی را در همه جهتها و رویکردها بیاید و پاسداری نماید. انسانها هم تک تک و فرد فرد زندگی نمی‌کنند، بلکه گروه گروه و ملت ملت زندگی می‌کنند. اسلام آمده است بر انسانها حکومت کند و فرمان برانند، در حالی که انسانها بدین گونه زندگی می‌کنند که گفتیم. اسلام بر این پایه و اساس آمده است، پایه و اساسی که انسانها بدین گونه زندگی کنند و باشند. بدین خاطر آداب و مقررات و قواعد و قوانین اسلام جملگی بر این پایه و اساس ساخته و پرداخته گردیده است. وقتی که اسلام به نهاد و درون فرد توجه می‌کند، این نهاد و درون را بر این پایه و اساس می‌سازد که او در میان گروه زندگی می‌کند. فرد و گروهی که در میان آنان زندگی می‌کند، رو به خدا می‌دارند. فرد - در میان جمع - بر امانت دین خود در زمین نظارت می‌نماید و آن را می‌پاید، و برابر برنامه

بزرگ‌ترین کینه و خشم، و سخت‌ترین کینه‌توزی و دشمنانگی، و بدترین زشت و پلشت خواهد بود... این نوع رسوا کردن و زشت و پلشت شمردن کاری، بدترین نوع رسوا کردن و زشت و پلشت شمردن است. به ویژه در دل و درون مؤمنی که با صفت ایمان فریاد زده می‌شود، و مؤمنی پروردگارش او را فریاد می‌دارد، پروردگاری که مؤمن بدو ایمان آورده است.

آیه سوم اشاره می‌کند به موضوعی که بلافاصله در باره آن سخنی گفته‌اند که بدان عمل نکرده‌اند... و آن جهاد است... این آیه چیزی را بیان می‌دارد که خدا در باره کار جهاد آن را دوست می‌دارد و بدان خشنود است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانًا مَرْصُوصًا﴾.

خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد و یکپارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

این جنگ، تنها جنگ نیست و بس. بلکه جنگ در راه خدا است! جنگ مسلمانان به گونه اتحاد و اتفاق موجود در صف آنان. جنگ با ایستادگی و پایداری: ﴿صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانًا مَرْصُوصًا﴾.

در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

قرآن - همان گونه که در مناسبت‌های متعددی در همین جزء گفته‌ایم - ملتی را می‌ساخت. ملتی را می‌ساخت تا بر امانت دین خودش در زمین، و بر برنامه خودش در زندگی، و بر نظام و سیستم خودش در میان مردمان، نظارت و قیمومت داشته باشد. برای این کار چاره‌ای جز این نبود که نهادهای یکایک آنان و گروه ایشان را با عمل و در جهان واقعیت بسازد... فردی و گروهی و عملی را جملگی در یک زمان و یک اوان به انجام برساند و رو به راه بگرداند... چه مسلمان، فردی و جداگانه از گروه ساخته نمی‌شود. اسلام پدیدار نمی‌آید

فراخ تر از موضوع جنگی باشد که در آیه سوم می آید. قرآن بر این نشانه شخصیت مسلمان بسیار تکیه می کند و انگشت می فشارد. حدیث نبوی نیز بارها این نشانه را دنبال می کند و آن را مؤکد می دارد. یزدان بزرگوار یهودیان را تهدید می کند و می فرماید:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ. أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟﴾.

آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می دهید (و از ایشان می خواهید که بیشتر به طاعت و نیکبها بپردازند و از گناهان دست بردارند) و خود را فراموش می کنید (و به آنچه به دیگران می گوئید، خودتان عمل نمی کنید؟) در حالی که شما کتاب می خوانید (و تورات را در اختیار دارید و در آن تهدید خدا را در باره آن که کردارش مخالف گفتار است، مطالعه می کنید؟). آیا نمی فهمید (و عقل ندارید تا شما را از این کردار زشت بازدارد؟). (بقره/۴۴)

وقتی هم منافقان را تهدید می کند می فرماید:

﴿وَيَقُولُونَ: طَاعَةٌ: فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ﴾.

(این گروه متردد) می گویند: (از اوامر و نواهی تو فرمانبرداری و اطاعت (می شود). ولی هنگامی که از پیش تو برخاستند و رفتند، دسته ای از آنان در خفاء چیزی را تدارک می بینند که مخالف آن (اوامر و نواهی و) چیزهایی است که تو می گوئی (و ایشان را بدانها گوشزد می نمائی!). (نساء/۸۱)

باز هم در باره منافق می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ، وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثُ وَ النَّسْلُ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾.

در میان مردم کسی یافته می شود که سخن او در (باره امور و اسباب معاش) زندگی دنیا، تو را به شگفت می اندازد (و فصاحت و حلاوت کلام او، مایه اعجاب تو می شود) و خدا را بر آنچه در دل خود دارد گواه

آئین خود زندگی را سپری می نماید، و نظام و سیستم آئین خود را پاس می دارد و بر آن پایدار و استوار می ماند.

از همان روز نخست دعوت اسلام که جامعه اسلامی - یا گروه مسلمان - پدید آمد، دارای رهبری ویژه خود گردید، رهبری ای که از آن اطاعت و فرمانبرداری می شد، و آن رهبری پیغمبر خدا ﷺ بود. جامعه اسلامی یا گروه مسلمان، تعهدات گروهی در میان افراد خودش داشت، و دارای وجود مستقل خودش بود، وجود مستقلی که آن را از سایر گروه های پیرامونش جدا و ممتاز می کرد، و دارای آداب و مراسمی بود که به نهاد و درون انسان تعلق داشت و در عین حال زندگی گروه اسلامی در آن مراعات شده بود ... همه اینها پیش از تشکیل دولت اسلامی در مدینه بود. بلکه پیدایش گروه اسلامی، وسیله تشکیل دولت اسلامی در مدینه گردید ...



به این آیه های سه گانه نگاه می اندازیم. می بینیم اخلاق فردی با نیازمندی گروهی، در سایه عقیده دینی، آمیخته است. سرشت عقیده دینی هم می طلبد در زندگی انسانها پیاده شود، به صورت نظام و سیستمی که بر آن ماندگار و استوار بماند کسی که آن نظام و سیستم را پاسداری می نماید و بدان متعهد می گردد و آن را می پاید.

دو آیه اول از عقاب و عذاب یزدان سبحان، و از زشت و پلشت بودن کار مؤمنانی صحبت می کنند که می گویند چیزی را که خودشان بدان عمل نمی کنند و برابر سخن خود نمی آیند و نمی روند ... این دو آیه بدین وسیله جانب اصیلی از شخصیت مسلمان را ترسیم می کنند که صدق و صداقت و راستی و درستی است. و این که باطن مسلمان بسان ظاهر او بوده، و کردارش با گفتارش مطابق و متفق باشد ... در همه جا و همه چیز این چنین باشد ... تنها به جنگ محدود نشود. بلکه کار مسلمان در این راستا باید در گستره

احمد دید آن مرد دامن خود را جمع می‌کند و قاطر خود را فرا می‌خواند و آن را به گمان می‌اندازد که در دامش خوراک است، در حالی که چیزی در آن نبود. امام احمد چون چنین دید نخواست از او حدیث را روایت کند، بدان دلیل که او با قاطرش دروغ می‌گفت!

این ساختار اخلاقی دقیق و نظیف نهاد و درون مسلم و شخصیت او است، شخصیتی که سزاوار کسی است که پاسدار امین برنامه خدا در زمین است. برنامه‌ای که این سوره آن را بیان می‌دارد، و این حلقه از حلقه‌های زنجیره تربیتی گروه مسلمانی است که خدا آنان را آماده می‌سازد تا این امر را بپایند و آن را پاسداری نمایند.

چون به موضوعی رسیده‌ایم که این آیة‌ها در وقت نزول مستقیماً بدان پرداخته‌اند، و آن موضوع جهاد است، ما جلو موضوعهای گوناگونی می‌ایستیم، تا از آنها سخن بگوئیم و ملاحظه‌هایی داشته باشیم و درسهای عبرتی بیاموزیم.

پیش از هر چیز جلو نفس بشری می‌ایستیم. لحظه‌های ضعفی گریبانگیر این نفس می‌گردد. در آن لحظه‌ها جز یاری و کمک ذات باری آن را محفوظ و مصون نمی‌دارد، و چیزی جز تذکر همیشگی، و رهنمود دائمی، و تربیت دائمی، به فریادش نمی‌رسد...

اینان گروهی از مسلمانانند که در بعضی از روایتهای گفته شده است آنان از زمره مهاجرانی بودند که آرزو می‌کردند خدا بدیشان اجازه جنگ بدهد، بدان هنگام که هنوز در مکه بودند. این آرزو به خاطر شدت شور و غوغائی و جوش و خروشی بود که در سر داشتند و ایشان را به جنگ ترغیب می‌کرد و برمی‌انگیخت. بدنان دستور داده می‌شد که دست نگاه دارند و نماز بخوانند و زکات بدهند.

﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ...﴾

اما هنگامی که دستور پیکار به آنان داده شد....

(نساء/۷۷)

می‌گیرد (و ادعاء دارد که آنچه می‌گوید، موافق با چیزی است که در درون پنهان می‌دارد، و گفتار و کردارش یکی است). و حال آن که او سرسخت‌ترین دشمنان است. و هنگامی که پشت می‌کند و می‌رود (و یا به ریاست و حکومتی می‌رسد)، در زمین به تلاش می‌افتد تا در آن فساد و تباهی ورزد و زرع و نسل (انسانها و حیوانات) را نابود کند (و با فساد و تباهی خود اقوات و اموال و ارواح را از میان ببرد) و خداوند فساد و تباهی را دوست نمی‌دارد. (بقره/۲۰۴ و ۲۰۵)

پیغمبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أُؤْتِيَ خَانَ».

«نشانه منافق سه چیز است: وقتی که سخن بگوید دروغ می‌گوید، و وقتی که وعده بدهد خلاف وعده می‌کند، و زمانی که امین شناخته شود خیانت می‌کند».^(۱)

احادیث در این باره زیاد است. چه بسا حدیثی که در اینجا نقل می‌کنیم از دقیق‌ترین و لطیف‌ترین رهنمودهای ارزشمند نبوی در این زمینه باشد... امام احمد و ابوداود از عبدالله پسر عامر پسر ربیعہ روایت کرده‌اند که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ به پیش ما آمد. در آن وقت من کودکی بودم. رفتم که بیرون بروم و بازی کنم. مادرم گفت: ای عبدالله بیا تا به تو بدهم... پیغمبر خدا به مادرم فرمود:

«مَا أَرَدْتُ أَنْ تُعْطِيَهُ؟».

«می‌خواستی بدو چه چیز بدهی؟».

مادرم گفت: خرما را. پیغمبر ﷺ فرمود:

«أَمَا إِنَّكَ لَوْ لَمْ تَفْعَلِي كُتِبَتْ عَلَيْكَ كَذِبَةٌ».

«اگر تو چنین نمی‌کردی دروغی بر تو نوشته می‌شد».

چه بسا با توجه به همین منبع و برگرفتن از همین چشمه پاک و زلال نبوی باشد امام احمد پسر حنبل رحمته الله نخواست از روایت مردی استفاده بکند و یادداشت بردارد که از فاصله‌های دور به پیش او رفت تا حدیثی را از او بشنود و از آن بهره‌مند شود. وقتی که امام

این نکوهش هراس انگیز در قبال این کار ایشان را نکوهش می نماید!

بار دوم در برابر مودّت و محبّت خدا در حقّ کسانی می ایستیم که در راه او در یک صفّ می جنگند و می رزمند، انگار دیوار آهنین و روئین هستند... در جلو این تشویق و ترغیب نیرومند و ژرف به جنگ در راه خدا می ایستیم... نخستین چیزی که در اینجا نوشته می شود و ثبت و ضبط می گردد در باره رویارویی از کار بازنشستن و عقبگرد کردن و جنگ را دوست نداشتن است. ولیکن این سبب شگفت و شگرف در رخداد محدودی این را نفی نمی کند که تشویق و ترغیب عام و همگانی است، و در فراسوی آن حکمت دائم و همیشگی است.

اسلام جنگ را دوست نمی دارد. و جنگ را به خاطر عشق به جنگ نمی خواهد. ولی اسلام جنگ را واجب می کند، چون واقعیت، جنگ را حتمی و قطعی می داند، و هدفی که در فراسوی جنگ است بزرگ و سترگ است. اسلام برنامه الهی را در شکل واپسین و ثابت خود به انسانها عرضه می دارد. این برنامه هرچند که به فطرت سالم پاسخ مثبت می دهد، اما مردمان را به تلاش و کوشش و رنج و زحمت هم می اندازد، تا به سطح اسلام اوج گیرند و برسند، و در این سطح بالا والا ماندگار گردند. نیروهای زیادی در این زمین است که دوست نمی دارند این برنامه مستقرّ شود. زیرا این برنامه بسیاری از امتیازات را از ایشان می گیرد، امتیازاتی که بر ارزشهای پوچ و ناروا تکیه می زنند، و این برنامه با آنها می رزد و آنها را از میان می برد زمانی که در زندگی انسانها استقرار بپذیرد و جای بگیرد. این نیروهای پوچگرا از ضعف انسانها استفاده می کنند، ضعفی که بر ماندگاری در سطح ایمان و در انجام تکالیف و وظائف آن دارند. از دیگر سو از نادانی خردها، و از ترکه های نسلها استفاده می کنند، چون با این برنامه تعارض و دوگانگی دارند و بر سر راه این برنامه سدّ و مانع ایجاد می کنند. شرّ و بدی آزاردهنده و

هنگامی که در مدینه بدیشان دستور جنگ داده شد در وقت مناسبی که خدا مقرر و مقدرّ فرموده بود...

﴿إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً، وَ قَالُوا: رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ؟ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ!﴾.

بدین هنگام دسته ای از ایشان از مردم همان گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می شد اگر به ما فرصت بیشتری می دادی (تا از لذات دنیا بهره می گرفتیم؟). (نساء/۷۷)

یا همچون کسانی گروهی از مسلمانان در مدینه بودند. از گرامی ترین کارها در پیشگاه خدا می پرسیدند تا آن را انجام بدهند. هنگامی که آنان را به جهاد دستور دادند آن را زشت شمردند و نپسندیدند!

این ایستادن و نگرستن کافی است چشمان ما را باز کنند و بر ضرورت کمک و یاری نفس بشریت با تقویت و ثابت نگاه داشتن و رهنمود کردن آگاه بشویم، یاری و تقویت و ثابت نگاه داشتن و رهنمود کردن در آن حال و احوالی که نفس بشری با تکالیف و وظائف سخت و دشوار رویاروی می گردد. تا بدین وسیله نفس بشری در راستای راه خود استوار بماند، و بر لحظه های ضعف خود پیروز و چیره بشود، و پیوسته به افق دور بنگرد. همچنین این ایستادن و نگرستن به ما الهام می کند و پیام می دهد که در جستجوی تکالیف و وظائف، متواضع و فروتن باشیم، در آن حال که سالم هستیم و از آن تکالیف و وظائف معاف می باشیم؛ زیرا چه بسا ما نتوانیم در کاری که به خدا پیشنهاد می دهیم و آن را از او درخواست می کنیم توفیق حاصل نمائیم و از عهده آن برآئیم. وقتی که خدا آن کار را به ما حواله می فرماید و وادارمان به انجام آن می نماید! اینان گروهی از مسلمانان پیشین و پیشقراول هستند، چیزی را می گویند که آن را انجام نمی دهند، تا بدانجا که خدا با این سرزنش سخت، آنان را سرزنش می فرماید، و با

شریعتی که جز خدا آن را وضع می‌کنند و آن را پدید می‌آورند.

بناچار افرادی با این برنامه می‌جنگند. طبقه‌ها و چینهائی، و ملت‌ها و دولتهائی با این برنامه می‌جنگند. چاره‌ای هم نیست اسلام باید با این جنگ رود و برود و به پیش رود. چاره‌ای هم نیست باید جهاد بر مسلمانان واجب شود، برای پیروز شدن این برنامه، و برای تحقق پیدا کردن اراده خدا در زمین و بالا و بالا شدن و ماندن فرمان یزدان در زمین... بدین خاطر است که یزدان سبحان کسانی را دوست می‌دارد که در راه او در یک صف متحد و متفق می‌جنگند و می‌رزمند، انگار دیوار آهنین و سد فولادین هستند.^(۷) برای بار سوم می‌ایستیم در برابر حالتی که خدا دوست می‌دارد مجاهدان بجنگند و آن را داشته باشند:

﴿صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾.

(در راه او متحد و یکپارچه) در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

این امر در ذات خود یک وظیفه فردی است، ولیکن فردی است اما به صورت گروهی، و در میان گروهی دارای نظم و نظام انجام می‌پذیرد. زیرا آنان که با اسلام رویاروی می‌شوند و می‌جنگند با نیروهای گروهی و جمعی با اسلام رویاروی می‌شوند و می‌جنگند، و دسته‌ها و گروه‌های انبوهی را بر ضد اسلام برمی‌شوراند و برمی‌انگیزانند. پس چاره‌ای جز این نیست که لشکریان و سربازان اسلام با دشمنان اسلام در خط و صف واحدی رویاروی شوند و بجنگند، خط و صف واحدی که منظم و مرتب و استوار و پایدار باشد. گذشته از این سرشت این دین چنین است، وقتی که پیروز می‌شود و محافظت و پاسداری را بر عهده می‌گیرد، بر جمعی و گروهی محافظت و پاسداری را انجام می‌دهد، و جامعه متحد و متفق و

اذیت‌رساننده است. باطل خودستا است. شیطان پست و پلشت است. لذا بر حاملان ایمان و پاسداران برنامه آن واجب و لازم می‌گردد نیرومند باشند تا بر مزدوران شر و بدی و بر همدستان و یاران شیطان چیره و پیروز شوند. نیرومند باشند هم در اخلاقتان، و نیرومند باشند هم در جنگ با دشمنانشان. بر ایشان واجب و لازم می‌گردد بجنگند وقتی جنگ یگانه وسیله تضمین آزادی دعوت برنامه جدید، و آزادی اعتقاد به آن، و آزادی کار کردن برابر نظم و نظام مرسوم و معلوم آن می‌گردد.

حاملان ایمان و پاسداران آن در راه یزدان می‌جنگند... نه در راه وجود خودشان یا در راه نژادشان از هر جنس و رنگی که باشند. برای جانبداری از نژاد، جانبداری از سرزمین، جانبداری از قوم و قبیله و طائفه و عشیره، و برای جانبداری از خانه و خاندان نمی‌جنگند. بلکه تنها و تنها در راه خدای یگانه می‌جنگند و می‌رزمند، تا فرمان یزدان بالا و بالا باشد و بماند. پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».^(۸)

«کسی که بجنگد تا فرمان یزدان بالا و بالا باشد و بماند، او در راه خدا می‌جنگد و جنگ او در راه خدا است».

«کَلِمَةُ اللَّهِ» بیانگر اراده و خواست خدا است. اراده و خواستی که خدا دارد و برای ما آدمیزادگان ظاهر و پدیدار است همان اراده و خواستی است که با قانونی هماهوا و همساز است که تمام جهان هستی بر آن استوار و در سیر و حرکت است، جهان هستی‌ای که با حمد و سپاس پروردگارش در تسبیح و تقدیس است. برنامه خدا در شکل و اپسینی که اسلام آن را به ارمغان آورده است، برنامه‌ای است که با آن قانون، همنوا و هماهوا و همراه و همسفر است، و تمام جهان هستی را - و مردمان را که در ضمن آن هستند - بر آن می‌دارد که برابر شریعت خدا فرمانروائی و داوری کنند، نه برابر

۱- هر پنج تا آن را نقل و روایت کرده‌اند.

۲- مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام». فصل: صلح جهان.

قُلُوبِهِمْ، وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤﴾.

خاطر نشان ساز زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا مرا می رنجانید و آزار می رسانید با این که می دانید که من قطعاً فرستاده خدا به سوی شما هستم؟! آنان چون از حق منحرف شدند، خداوند دل‌هایشان را بیشتر از حق دور داشت. یزدان مردمان نافرمان (و بیرون رونده از دائره احکام آسمان) را هدایت نمی دهد.

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾.

و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما بوده و توراتی را که پیش از من آمده است تصدیق می کنم، و به پیغمبری که بعد از من می آید و نام او احمد است، مژده می دهم.

اذیت و آزاری که بنی اسرائیل به موسی می رساندند - موسائی که نجات دهنده ایشان از دست ظلم و جور فرعون و فرعونیان، و پیغمبرش و رهبرشان و آموزگارشان بود، اذیت و آزار طولانی و دارای انواع و اشکال گوناگون بود. جهادی که موسی در راه راست و درست گرداندنشان آغازید جهاد کشنده و طاقت فرسا و سختی بود. قرآن در داستانهای بنی اسرائیل شکلهای مختلف و جوراجوری را از آن اذیت و آزار، و از این رنج و خستگی را ذکر می کند.

بر موسی خشم می گرفتند، در آن حال که موسی با فرعون برای نجاتشان در پیکار بود و می کوشید ایشان را نجات دهد، و خود را در معرض تاخت و تاز و زورگوئی و قلدری فرعون قرار می داد، و آنان با خواری و مذلتی که در برابر فرعون نشان می دادند، ایمن و بی درد سر بسر می بردند! بیزاری خود را از موسی اعلام می داشتند، و سرزنش کنان بدو می گفتند:

﴿أَوَدِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا﴾.

پیش از آن که به پیش ما بیائی (گرفتار شکنجه فرعون

یکپارچه و یکدست و هماهنگ را ایجاد می کند و پدید می آورد . . . چه شکل فرد گوشه گیری که تنها به پرستش بپردازد، و تنها جهاد بکند، و تنها زندگی را بسر ببرد، شکلی است دور از سرشت این آئین، و دور از مقتضیات این آئین در حالت جهاد، و گذشته از آن در حالت محافظت و پاسداری از زندگی.

شکلی را که یزدان برای مؤمنان دوست می دارد و می خواهد، سرشت آئینشان را برایشان ترسیم می کند، و نشانه های راه را برایشان روشن و آشکار می سازد، و برایشان پرده از سرشت ضمانت اجتماعی محکم و استواری برمی دارد که تعبیر نوآور قرآنی آن را به تصویر می زند:

﴿صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾.

(در راه او متحد و یکپارچه) در خط و صف واحدی می رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

دیواری است که آجرهای آن همدیگر را کمک می کنند و به یکدیگر متصل می شوند و می پیوندند، و هر آجری نقش خود را اجراء می کند، و سوراخ خود را می گیرد، زیرا سراسر دیوار فرو می ریزد اگر آجری از آن از مکان خود بلغزد و بیفتد. فرق نمی کند جلو برود یا عقب برود، این سو و آن سو و پس و پیش بشود یا بالا و یا پایین برود، ویرانی به بار می آورد . . . این تعبیر، تعبیری است که حقیقت را به تصویر می کشد، نه فقط برای تشبیه همگانی باشد و بس. تعبیری است که سرشت گروه را، و سرشت ارتباط های افراد در میان گروه را به تصویر می زند. ارتباط هایی که روحی و فکری، و یا ارتباط های حرکتی و جنبشی است، و در داخل نظام و سیستم مشخصی و معینی انجام می پذیرد، و رو به سوی هدف مشخصی و معینی دارد و می رود.



بعد از آن، داستان این برنامه الهی و مراحل آن را در رسالت های پیش از اسلام بیان می دارد.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ: يَا قَوْمِ لِمَ تَوَدُّونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ؟ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ

شکیبائی نداریم. از خدای خود بخواه که برای ما آنچه را زمین از سبزی و خیار و گندم و سیر و عدس و پیاز می‌رویاند، بیرون آورد. (بقره/۶۱)

در حادثه گاو که مکلف و مجبور بودند آن را سر ببرند و قربانی کنند، شروع کردند به جدال و ستیز و تندخویی، و بهانه‌گیری می‌کردند و با پیغمبرشان و با پروردگارشان بی‌ادبی می‌کردند و می‌گفتند:

﴿أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ﴾.

از خدای خود بخواه که برایمان روشن کند چه گاو (مورد نظر) است. (بقره/۶۸)

﴿أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْهًا﴾.

از خدای خود بخواه که برایمان بیان دارد، رنگ آن چگونه است. (بقره/۶۹)

﴿أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا﴾.

خدایت را برای ما فراخوان تا برای ما روشن کند چگونه گاو است. به راستی این گاو بر ما مشتبه است (و ناشناخته مانده است). (بقره/۷۰)

﴿فَذَبِّحُوها وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾.

پس گاو را سر بریدند، گرچه نزدیک بود که چنین نکنند. (بقره/۷۱)

آن گاه یک روز تعطیلی مقدس را خواستار شدند. وقتی که شنبه برای ایشان واجب گردید، در آن به تعدی و سرکشی پرداختند و از فرمان خدا سرپیچی کردند.

جلو سرزمین مقدسی که خدا بدیشان مژده و ورود بدانجا را داده بود خوار و رسوا ایستادند، و در همان حال از موسی رویگردان شدند و از فرمانش سرپیچی کردند:

﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ، وَإِنَّا لَنُ نَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ﴾.

گفتند: ای موسی! در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می‌کنند، و ما هرگز بدانجا وارد نمی‌شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن

بوده‌ایم) و پس از آمدنت (هم از سوی او) اذیت و آزار شده‌ایم! (اعراف/۱۲۹)

انگار آنان در رسالت موسی خیر و خوبی نمی‌بینند، یا انگار مسؤولیت این اذیت و آزار واپسین را متوجه او می‌کنند!

هنوز ایشان را از خواری و پستی فرعون نجات نداده بود، و فرعون را در جلو دیدگان‌شان غرق نکرده بود، به سوی پرستش فرعون و فرعونیان تمایل پیدا کردند ... ﴿فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامِهِمْ. قَالُوا: يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾.

(در مسیر خود) به گروهی رسیدند که بت‌های داشتند و مشغول پرستش آنها بودند. (در این هنگام بنی‌اسرائیل به موسی) گفتند: ای موسی! برای ما معبودی بساز (تا به پرستش آن بپردازیم) همان گونه که آنان دارای معبودهائی هستند (و به پرستش آنها مشغول می‌باشند!). (اعراف/۱۳۸)

هنوز موسی به معیادگاه پروردگارش بالای کوه نرسیده بود تا لوح‌ها را دریافت بدارد، سامری ایشان را گمراه کرد:

﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا. فَقَالُوا: هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ!﴾.

سپس مجسمه گوساله‌ای را برای مردم (از میان آتش) بیرون آورد (که به علت تعبیه سوراخ‌هایی در آن، به هنگام وزش باد، صدائی همچون) صدای گوساله داشت. (سامری و پیروانش) گفتند: این معبود شما و معبود موسی است و او (چنین چیزی را) فراموش کرده است (و در طلب آن به کوه طور رفته است).

(طه/۸۸)

آن گاه در بیابان از خوراک خود ترنجبین و بلدرچین ایراد می‌گیرند و از آن خشمگین می‌گردند و می‌گویند:

﴿يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَعَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا﴾.

ای موسی! ما بر یک خوراک (ترنجبین و بلدرچین)

﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾.

یزدان مردمان نافرمان (و بیرون رونده از دایره احکام آسمان) را هدایت نمی‌دهد.

با این کارها قیومت و سرپرستی ایشان بر آئین یزدان به پایان آمد و به انتهای رسید، و دیگر شایستگی این کار را پیدا نکردند، و آنان بر این کجی و کژی و گمراهی و ویلانی ماندند.

سپس عیسی پسر مریم آمد. آمد تا بدیشان بگوید:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ﴾.

ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم. عیسی پسر مریم به بنی اسرائیل نگفت که: من خدا هستم... و بدیشان نگفت: من پسر خدا هستم. بدیشان هم نگفت: من اقمونی و شخصیتی از اقمونها و شخصیت‌های خدا هستم.

﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾.

توراتی را که پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم، و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، مژده می‌دهم.

در این ترکیب‌بند و ساختاری که حلقه‌های زنجیره رسالت مرتبط را به تصویر می‌کشد، حلقه‌ای را به حلقه دیگری واگذار می‌کند، در حالی که همه حلقه‌ها به یکدیگر متصل و مرتبط هستند، و همه آنها در جهت همدیگرند، و زنجیره آنها از آسمان به سوی زمین کشیده شده است و امتداد یافته است، و حلقه‌ای به دنبال حلقه‌ای در این زنجیره دراز متصل قرار گرفته است... این شکل لائق و سزاوار کار یزدان و برنامه او است. چه برنامه خدا در اصل خود برنامه یگانه‌ای است، ولی در شکل‌های گوناگونی، مطابق با استعدادها، نیازمندیها، توانائیا، تجربه‌ها، اندوخته‌ها و پشته‌های آگاهی و دانش انسانها، نازل گردیده است، تا انسانها به مرحله رشد عقلی و ذهنی خود رسیده‌اند. در این وقت است که واپسین حلقه زنجیره رسالت به شکل واپسین و کامل و شامل نازل می‌گردد، و در پرتو

سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت. (مانده/۲۲)

وقتی که موسی تشویق و ترغیب و دل دادن و جرأت بخشیدن را بارها تکرار کرد، خودبزرگ‌بینی کردند و کافر گردیدند:

﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا ذَا مَوْا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلْ إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾.

گفتند: ای موسی! ما هرگز بدان سرزمین مقدس پای نمی‌نهیم مادام که آنان در آنجا بسر برند. پس (دست از سر ما بردار و) تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا ننشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم). (مانده/۲۴)

گذشته از اینها موسی را خسته و درمانده کردند با پرسشها و پیشنهادها و نافرمانیها و سرکشیهائی که ورزیدند، و با تهمت ناروائی که بدو زده‌اند، همان گونه که در بعضی از روایتها آمده است.

این آیه در اینجا گفتار سرزنشگرانه و مهربانانه موسی بدیشان را ذکر می‌کند:

﴿يَا قَوْمِ لِمَ تَوَدُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ﴾.

ای قوم من! چرا مرا می‌رنجانید و آزار می‌رسانید با این که می‌دانید که من قطعاً فرستاده خدا به سوی شما هستم؟!

آنان قطعاً این را می‌دانستند و بدان ایمان داشتند... این آیه شیوه سرزنش و اندرز را دارد...

سرانجام این شد که آنان از حق و حقیقت منحرف شدند، بعد از آن همه تلاش و کوششی که موسی نمود، و همه اسباب و وسائل استقامت را بدیشان نشان داد. این بود که یزدان بر انحراف و کجروی آنان افزود، و دل‌هایشان را از پذیرش حق و حقیقت و گرایش به راستی و درستی کج و منحرف کرد، و انحراف ظاهری آنان را به انحراف باطنی ایشان سرایت داد. دیگر همچون دل‌هایی شایسته هدایت نشدند، و گمراه گردیدند، و خدا برای همیشه گمراهی را بر ایشان واجب و لازم گرداند:

به هر حال نصّ قرآنی خودش در همچون خبرهائی قاضی و داور است، و آخرین سخن را می‌زند.



چنین به نظر می‌آید آیات زیر اغلب در باره پذیره رفتن و رویاروی شدن بنی‌اسرائیل - یهودیان و مسیحیان - با پیغمبری است که کتابهایشان بدو مژده و خبر داده بود. از تهدید کردن ایشان از همچون پذیره رفتنی و رویاروی شدنی سخن می‌رود. از کید و نیرنگی گفتگو می‌شود که آنان در حقّ دین جدیدی روا می‌داشتند که خدا مقدّر فرموده بود آن را بر همه دینهای دیگری چیره و پیروز گرداند، و آن دین، دین واپسین باشد!

﴿ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا: هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ. وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ؟ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ، وَاللَّهُ مُنِيرُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۝﴾.

هنگامی که آن پیغمبر (احمد نام) همراه با معجزات روشن و دلائل متقن، به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است. چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد، در حالی که او به اسلام فراخوانده می‌شود؟! خدا مردمان ستمگر را رهنمود نمی‌گرداند (و به حقّ نمی‌رساند). می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند. خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همه آئینهای دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند.

بنی‌اسرائیل در مقابل دین جدید ایستادند و به دشمنانگی و نیرنگ و گمراهسازی پرداختند. با این دین جدید با وسائل مختلف و از راه‌های گوناگون

آن تجربه‌ها خردِ رشدیافته را مخاطب قرار می‌دهد، و این خرد را آزاد می‌گذارد در حدود و ثغور خود کار بکند، و در داخل کمر بند برنامه معین برای انسان به طور کلی، بیاید و برود، و به اندازه توانائیا و استعدادهای انسان، دست اندر کار بشود و به تلاش و کوشش بپردازد.

مژده‌ای که مسیح به فرارسیدن احمد می‌دهد با این نصّ ثابت است، چه انجیلیهایی که در دسترس هستند این مژده را در خود داشته باشند یا نداشته باشند. معلوم است راه و رسمی که این انجیلا در آن نوشته شده‌اند، و شرائط و ظروفی که انجیلا را دربر گرفته‌اند، نمی‌گذارد که انجیلا در این زمینه و در این باره، مرجع و منبع گردند.

قرآن در جزیره العرب بر یهودیان و مسیحیان خوانده شده است و تلاوت گردیده است. در قرآن هم همچون آیه‌ای بوده است:

﴿ اَلَيْسَ الْاُمِّي الَّذِي يَحْدُوهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْانْجِيلِ ۝﴾.

پیغمبر امی (که خواندن و نوشتن نمی‌داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. (اعراف/۱۵۷)
برخی از فرزنانگان مخلص ایشان که مسلمان شده‌اند به چنین حقیقتی اعتراف کرده‌اند، حقیقتی که اهل کتاب همدیگر را به پنهان کردن و کتمان نمودن آن سفارش می‌نموده‌اند!

همچنین روایتهای تاریخی ثابت می‌دارند که یهودیان بعثت پیغمبری را انتظار می‌کشیدند که زمان آن به نظرشان فرارسیده بود. همچنین برخی از یگانه پرستان گوشه گیر پیشوایان مسیحی در جزیره العرب همچون چیزی را انتظار می‌کشیدند و چشم به راه مبعوث شدن پیغمبری بودند. ولیکن یهودیان می‌خواستند چنین پیغمبری از خودشان باشد. وقتی که خدا خواست آن پیغمبر از نژاد دیگری که نژاد ابراهیم است ظهور کند و مبعوث گردد، او را نپسندیدند و با او به جنگ پرداختند!

جنگیدند، جنگ سخت و کورکورانه‌ای که تا به امروز شعله آتش آن فروکش نکرده است. با این دین جدید با تهمت زدن و متهم کردن جنگیدند:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا: هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾.

هنگامی که آن پیغمبر (احمد نام) همراه با معجزات روشن و دلائل متقن، به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است.

سخن گفتند و به دسیسه نشستند بسان کسانی که کتابهای آسمانی را نشانند و از مژده فرارسیدن دین جدید بی‌خبر باشند. با نیرنگبازی و دسیسه‌بازی و بیشرمی و دروغ‌پردازی در میان اردوگاه اسلامی به جنگ پرداختند، تا میان مهاجران و انصار در مدینه آشوب برپا سازند و ایشان را به جان یکدیگر بیندازند، و میان اوس و خزرج انصار، جنگ و جدال برپا دارند و دعوا و مرافعه به راه اندازند. با این دین جدید جنگیدند گاهی با ساخت و پاخت و توطئه‌چینی با منافقان، و گاهی با مشرکان. با این دین جدید جنگیدند با ملحق شدن و پیوستن به اردوگاه‌های مهاجمان و یورش‌آورندگان، همان گونه که در جنگ احزاب چنین کردند و چنین رفتند. با این دین جدید جنگیدند با پخش سخنان ناروا و مطالب نابجا، همان گونه که در قضیه افک توسط عبدالله پسر ابی پسر سلول چنین کردند و چنین رفتند. و همان گونه که در آشوب عثمان توسط دشمن خدا عبدالله پسر سبأ، بعدها چنین کردند و چنین رفتند. با این دین جدید جنگیدند با دروغها و یاه‌سرائیها و خرافه‌های اسرائیلیاتی که در لابلای احادیث گنجانند، و در شرح حال پیغمبر ﷺ و در تفسیر قرآن جای دادند، زمانی که از جعل و کذب در قرآن مجید عاجز ماندند و ناتوان شدند.

جنگ آنان با دین اسلام لحظه‌ای متوقف نشده است تا همین لحظه حاضر هم که در آن هستیم. صهیونیسم جهانی و صلیبی جهانی با این دین در جنگهای صلیبی در شرق جنگیدند. با این دین در اندلس در غرب جنگیدند. با این دین در خاورمیانه با آخرین خلافت

جنگیدند، جنگ کورکورانه‌ای که خلافت را با آن پخش و پراکنده کردند و میراث آن را میان خود تقسیم نمودند، میراثی که آن را مرده ریگ «مرد بیمار» می‌نامیدند... آنان مجبور شدند که قهرمانان دروغینی را در سرزمینهای اسلام بسازند تا برای اجرای کینه‌توزیها و نیرنگهایشان بر ضد اسلام کار بکنند و مزدوری نمایند. برای نمونه وقتی که خواستند «خلافت» را درهم شکنند و آخرین مظهر از مظاهر فرمانروائی اسلامی را از میان بردارند، در ترکیه «قهرمانی» را (به نام اتاترک) ساختند.. در او دمیدند و بادش کردند. لشکرهای همپیمان و متحدی که آستانه را احاطه کرده بودند در مقابل او شکست خوردند و رفتند، تا در برابر دیدگان همیهانش از او قهرمانی را بسازند، قهرمانی که می‌تواند خلافت را باطل اعلام کند، و زبان عربی را بردارد و حذف نماید، و ترکیه را از مسلمانان جدا سازد، و آن را یک دولت متمدن و جدای از دین، یعنی لائیک اعلان کند! صهیونیستها و صلیبیها همیشه این گونه قهرمانان دروغین را می‌سازند هر زمان که بخواهند به اسلام ضربه بزنند، و جنبشهای اسلامی را در کشوری از کشورهای مسلمانان سرکوب کنند، تا بجای اسلام طرفداری و جانبداری‌ای را به وجود بیاورند جدای از طرفداری و جانبداری از دین، و پرچمی را برافراشته کنند جدای از پرچم دین.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ. وَاللَّهُ مَعَ تَوَّابٍ لَّوْكَرَةِ الْكَافِرُونَ﴾.

می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند.

این نص قرآنی گویای حقیقتی است. در عین حال تصویری را ترسیم می‌کند که به گریه و شیون و تسمخر و استهزاء فرامی‌خواند! این حقیقت این است که آنان با زبانهایشان می‌گفتند:

﴿هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾.

این جادوی آشکاری است.

و چیره سازد. این هم قطعی و حتمی است که می شود و روی می دهد:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.

خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همه آئینهای دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند.

گواهی خدا بر این آئین مبنی بر این که این آئین: ﴿الْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ﴾.

هدایت و رهنمود، و آئین راستین است.

گواهی واقعی است. سخن داورانه ای است که با وجود آن، هر سخنی زائد است، و جای سخن گفتنی بعد از آن نیست. اراده و خواست خدا کامل گردید و این دین بر همه ادیان پیروز شد. به عنوان آئینی پیدا گردیده است، و هیچ آئین دیگری در حقیقت و سرشت خود در برابر آن نمی ایستد و تاب ایستادگی ندارد. برای مثال آئینهای بت پرستی در این جولانگاه چیزی بشمار نمی آیند. آئینهای اهل کتاب، این آئین واپسین آئین آنها است، و شکل نهائی و کامل و شامل آئین خدائی است. این آئین با این شکل نهائی و والای خود، تا پایان جهان شایسته و بایسته و بسنده است.

این آئینها تحریف شده اند، و پریشان و پراکنده گردیده اند. بر آنها افزوده شده است چیزی که جزو آنها نیست. از گوشه و کنار آنها کاسته شده است و کم گردیده است، و به حال و احوالی درآمده اند که به هیچ وجه شایسته رهبری زندگی را ندارند. حتی اگر این آئینها بدون تحریف و تغییر هم برجای می ماندند و کاهش و آمیزشی در آنها صورت نمی گرفت، باز هم شایسته و بایسته رهبری و رهنمونی زندگی را نداشتند، چرا که آنها نسخه پیشین و سابق هستند که اصلاً همه مطالب زندگی تازه را دربر نداشتند و جامع و کامل و شامل نبودند، چرا که آنها در تقدیر و تدبیر الهی برای مدت زمان محدودی آمده اند و تعیین

و نیرنگ می زدند و توطئه می چیدند و می کوشیدند این دین جدید را از میان بردارند. این هم تصویر بدی از ایشان است. آنان می کوشند نور خدا را با فوت کردن با دهانهایشان خاموش کنند، آنان که از زمره ضعیفان و ناتوانانند!

﴿وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾.

ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند.

وعدۀ خدا راست بوده است و راست درآمده است. خدا نور خود را در زندگانی پیغمبر ﷺ کامل گرداند. گروه اسلامی یک تصویر زنده عملی از برنامه برگزیده الهی را برپا و برجا داشتند، تصویری که نشانه های روشن و حدود و ثغور مشخص خود را داشت. نسلهائی این تصویر را ترسیم کردند نه فقط در داخل کتابها و به شکل نوشته ها، بلکه به شکل حقیقتی در جهان واقع. یزدان سبحان نور خود را کامل کرد. چه برای مسلمانان دینشان را کامل گرداند، و نعمت خود را بر ایشان کامل نمود، و برایشان پسندید که اسلام آئینشان باشد، آئینی که دوستش می داشتند، و در راهش جهاد می کردند. تا بدانجا دوستش می داشتند که هریک از آنان دوست می داشت به آتش انداخته شود، ولی به کفر برنگردد. این بود که حقیقت دین هم در دلها و هم در زمین کامل گردید. همیشه این حقیقت زمان به زمان برانگیخته می شود و برمی جهد، و می جنبد و تکان می خورد و استوار و پایدار جلوه گر می آید، با وجود آن همه جنگ و جدال و نیرنگ و تبعید و تنبیه و تاخت و تاز شدیدی که بر اسلام و مسلمین می شود. زیرا نور خدا ممکن نیست دهانها آن را خاموش گردانند، و آتش و آهن نمی توانند آن را نپهان و نابود نمایند، آتش و آهنی که در دستهای بندگان است! هرچند که طایغان و یایغان قلدر، و قهرمانان ساخته صلیبیان و یهودیان گمان برند که آنان بدین هدف دور خواهند رسید و این آرزوی بزرگ را خواهند دید!

قضا و قدر خدا بر این جاری است که این آئین را غالب

گرفته‌اند.

این پیاده شدن و تحقق حاصل کردن وعده خدا از ناحیه سرشتی این دین و حقیقت آن است. و اما از ناحیه واقعیت زندگی، وعده خدا یک بار پیاده شده است و تحقق پیدا کرده است. این آئین در قدرت و حقیقت و نظام حکومتی بر همه دینها چیره شده است و غلبه پیدا کرده است، و بیشتر سرزمینهای آباد آن روز زمین، مدت یک قرن از زمان، به زیر فرمان آئین اسلام درآمده‌اند و از آن فرمان برده‌اند. سپس به دنبال آن به وسط آسیا و آفریقا لشکرکشی مسالمت آمیز و سالمی داشته است. تا بدانجا که پنج برابر کسانی که در اوقات جنبشهای جهادی نخستین اسلام را پذیرفته‌اند مسلمان شده‌اند، با دعوت صرف به دائرة اسلام درآمده‌اند و مسلمان گردیده‌اند... هنوز که هنوز است اسلام پیوسته گسترش می‌یابد بدون این که یک دولت هم داشته باشد، از آن زمان که صهیونیزم جهانی و صلیبی جهانی واپسین خلافت را در ترکیه با دستهای «قهرمانی» که او را ساخته بودند، از میان برداشتند! اما با وجود همه جنگها و نیرنگها و توطئه‌هایی که در اطراف و اکناف زمین بر ضد اسلام به راه افتاده است و به راه می‌افتد و به سویش نشانه رفته‌اند و نشانه می‌روند، و با وجود درهم شکستن جنبشهای اسلامی که در هر مملکتی از ممالک اسلامی برمی‌خیزند و به تلاش می‌ایستند، و با دستهای پلید «قهرمانان» دیگری از ساخته‌ها و ساختارهای صهیونیزم جهانی و صلیبی جهانی به طور یکسان، درهم شکسته می‌شوند، اسلام گسترش می‌یابد و به پیش می‌رود!

همیشه این دین نقشه‌هایی در تاریخ بشریت دارد و آنها را اداء و اجراء می‌کند، و با اجازه خدا بر همه ادیان چیره و پیروز می‌گردد، تا وعده خدا تحقق یابد و پیاده گردد، وعده‌ای که تلاشها و کوششهای بندگان لاغر و ضعیف نمی‌تواند جلو آن بایستد و راه آن را سد کند، هر اندازه هم بندگان لاغر و ضعیف از قوت و قدرت و کید و مکر برخوردار و در گمراهسازی سرآمد باشند!

این آیه‌ها مؤمنان مخاطب خود را بر حمل امانتی برمی‌انگیزد که خدا آنان را برای حمل آن انتخاب کرده بود و برگزیده بود، بعد از آن که یهودیان و مسیحیان آن امانت را مراعات ننموده بودند. این آیه‌ها به دلهای مؤمنان مخاطب خود اطمینان می‌داد، در آن حال و احوالی که قضا و قدر خدا را در چیره کردن و غالب نمودن دینی به مرحله اجراء درمی‌آورند که یزدان اراده فرموده است و خواسته است چیره و پیروز گردد، و آنان هم جز ابزار و آلت آن نبوده‌اند. هنوز که هنوز است این آیه‌ها برانگیزاننده و اطمینان‌دهنده دلهای مسلمانان مؤمن به وعده خدا هستند، و پیوسته این آیه‌ها در نسلهای آینده همچون احساسات و افکاری را برمی‌انگیزند و به دل‌هایشان یقین و اطمینان می‌دهند تا وعده خدا بار دیگر در واقعیت زندگی با اجازه خدا تحقق پیدا می‌کند و پیاده می‌شود.



در سایه داستان عقیده، و در جایگاه بیان وعده خدا در استقرار بخشیدن و پیروز گرداندن این آئین واپسین، قرآن مجید مؤمنان را فریاد می‌دارد، مؤمنانی که مخاطبان اولیة این خطاب بوده‌اند، و مؤمنانی که بعد از آنان تا روز قیامت پای به جهان می‌گذارند، ایشان را فریاد می‌دارد که بیایند و تجارتی را انجام دهند که پرسودترین بازرگانی در دنیا و آخرت است، تجارت ایمان به خدا و جهاد در راه خدا:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. تُمْنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ. ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَ آخِرَىٰ حُبُوبِنَا: نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ، وَ بَشَرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک (دوزخ) رها سازد؟ (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان

می آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است. (اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می بخشد، و شما را به باغهای بهشتی داخل می گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن جویبارها روان است، و شما را در منازل و خانه های خوبی جای می دهد که در باغهای بهشت جاویدان ماندگار، واقع شده اند. پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. (گذشته از این نعمتها) نعمت دیگری دارید که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است (که در پرتو آن مگه به دست شما می افتد) و به مؤمنان مژده بده (به چیزهایی که قابل توصیف و بیان نیست، و فراتر از آن است که با الفبای انسانها به انسانها شناساند).

این موضوع اصلی و بنیادینی است که این سوره بدان می پردازد. بدین شیوه می آید، و این گونه تکرار می شود، و با این روند و روال بیان می گردد. یزدان سبحان می دانسته است که نفس بشری به همچون تکراری، و به همچون دگرگونی و تنوعی، و به همچون الهامهائی و پیامهائی، نیاز دارد، تا بدین تکلیف سخت و وظیفه دشوار برخیزد، تکلیف و وظیفه ای که ضروری است، و برای برقرار نمودن و استوار داشتن این برنامه، و برای پاسداری از آن در زمین، گزیری و گریزی از آن نیست ... آن گاه بر عرضه این تجارت پیرو می زند، تجارتی که با تحسین و تزیین و آراستن و پیراستن آن، ایشان را بدان راهنمایی کرده است:

﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است. آگاهی از حقیقت، شخص دانا را بدان خیر و خوبی مؤکد سوق می دهد و می کشاند ... آن گاه این خیر و خوبی را در آیه بعدی مستقلی، شرح و بسط می دهد. زیرا شرح و بسط مفصل، به دنبال سخن مجمل و مختصر، دل را مشتاق آن می سازد، و آن را در حس و شعور استقرار می بخشد و جایگزین می کند:

﴿يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾.

(اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می بخشد.

این، خودش بس است! چه کسی است آن که خدا تضمین کند گناه او را ببخشد، افزون بر این چیز دیگری را چشم بدارد؟! یا چه کسی است که خدا تضمین کند گناه او را ببخشد، او دارائی خود را در راه فراچنگ آوردن آن صرف نکند، و چیزی را دریغ بدارد و در

ساختار تعبیر و بیان، با فصل و وصل، و استفهام و جواب، و تقدیم و تأخیری که در آن است، ساختاری است که در آن قصد و هدف استقرار این نداء در دلها با همه وسائل و اسباب تأثیر تعبیر و بیان، نمایان و پدیدار است:

این سخن با ندا کردن و صدا زدن به نام ایمان می آغازد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ...﴾.

ای مؤمنان! ...

به دنبال آن پرسش الهام بخشی می آید. چه یزدان سبحان است که از ایشان می پرسد و آنان را مشتاق پاسخ می سازد:

﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ؟﴾.

آیا شما را به بازرگانی و معامله ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک (دوزخ) رها سازد؟ کیست که مشتاق نشود که خدا او را بدین تجارت رهنمود فرماید؟ در اینجا این آیه به پایان می آید، و دو جمله برای تشویق انتظار پاسخ مورد نظر، از یکدیگر جدا می افتند. سپس پاسخ درمی رسد، پاسخی که دلها و گوشها چشم به راه آن بوده اند:

﴿تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾.

پیش خود باقی بگذارد؟! به هر حال لطف و فضل خدا بسیار است و حدود و ثغور ندارد:

﴿وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِينٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَذْنٍ﴾.

و شما را به باغهای بهشتی داخل می گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن جویبارها روان است و شما را در منازل و خانه های خوبی جای می دهد که در باغهای بهشت جاویدان ماندگار، واقع شده اند.

این تجارت، پرسودترین تجارت است، این که مؤمن در زندگی کوتاه خود جهاد بکند - حتی وقتی هم همه این زندگی را از دست بدهد - سپس عوض آن، چنین باغهایی و چنین خانه هایی را در بهشت پرنعمت ماندگار بدو بدهند ... واقعاً:

﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

پیروزی و رستگاری بزرگ همین است.

انگار حساب و کتاب تجارت پرسود در اینجا به پایان می آید. این سود فراوان و شگفتی و شگرفی است که مؤمن دنیا را بدهد و آخرت را بستاند. چه کسی که درهمی را در تجارت خرج کند و ده درهم را با آن به دست آورد، موجب رشک همه کسانی خواهد شد که در بازارند. پس حال کسی چگونه خواهد بود که در روزگاران اندک و قابل شمارش این زمین به تجارت بپردازد، و کالاها و خوشبیهای محدود و معین آن را در این زندگی بدهد و با آن بازرگانی کند، و در برابرش جاودانگی و سرمدی ای را به دست آورد که جز خدا کسی از چگونگی و اندازه آن اطلاع ندارد، و به کالاها و خوشبیهائی برسد که نه قطع می گردد و نه قدغن می شود؟

بیعت با همچون معامله ای میان پیغمبر خدا ﷺ و میان عبدالله پسر رواحه رضی الله عنه در شب عقیقه به پایان آمد. عبدالله پسر رواحه به پیغمبر خدا ﷺ گفت: «برای خدای خود و نفس خویش آنچه را می خواهی بخواه و شرط نما. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَشْرَطُ لِرَبِّي أَنْ تَعْبُدُوهُ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَ

أَشْرَطُ لِنَفْسِي أَنْ تَمْعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ»

«آنچه را که برای خدای خود شرط می نمایم و می خواهم این است که خدا را بپرستید و چیزی را انباز او مگردانید. و آنچه را که برای خود شرط کرده و می طلبم این که از آنچه خودتان و اموالتان را از آن محفوظ می نمائید و به دور می دارید، مرا نیز از آن حفظ و نگهداری کنید».

عبدالله پسر رواحه گفت: اگر چنین کنیم، پاداش ما چه خواهد بود؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(الْجَنَّةُ). بهشت.

گفتند: معامله پرسودی است و آن را می پذیریم و به انجام آن مبادرت می ورزیم و آن را به هم نمی زنیم و پشیمان هم نخواهیم شد.

و اما فضل و لطف خدا گسترده و فراوان است. خدا می داند که دلهای انسانها آویزه چیز نزدیک موجود در این کره زمین است. این است که یزدان بدین خواست انسانها پاسخ مثبت می دهد، و بدانان مژده چیزی را می دهد که در علم نهای و پنهان خود مقدر و مقرر فرموده است. و آن چیره و پیروز گرداندن این دین در زمین، و پیاده کردن و تحقق بخشیدن برنامه خود و پاسداری خود از زندگی در میان آن نسل است:

﴿وَ آخَرَى تُحِبُّونَهَا: نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ. وَ بَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

(گذشته از این نعمتها) نعمت دیگری دارید که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است (که در پرتو آن مکه به دست شما می افتد) و به مؤمنان مژده بده (به چیزهایی که قابل توصیف و بیان نیست، و فراتر از آن است که با الفبای انسانها به انسانها شناساند).

در اینجا معامله به اوج سودی می رسد که جز خدا کسی حاضر به پرداخت آن نیست. خدائی این سود را عطاء می کند که گنجهایش تمام شدنی نیست و به پایان نمی آید. خدائی است که کسی نمی تواند جلو رحمت او را بگیرد. این رحمت مغفرت و باغهای بهشت و

سوی خشنود شدن به واقعیت دنیای پست و فرودین می‌کشاند ...

بدین خاطر قرآن با همچون نفسی آن چنان جهادی را می‌آغازد، و با آن چاره‌جویی به چاره‌سازیش می‌پردازد، و با آن گونه فریادهای مکرر و متنوع، در مناسبت‌های گوناگون، با الهامها و انگیزه‌ها فریادش می‌دارد و ندایش می‌زند، و نفس آدمی را تنها به ایمان وانمی‌گذارد، و فقط به یک صدا و ندا زدنش به نام این ایمان بسنده نمی‌کند.

هان! این قرآن است که این سوره را با صدا و ندای تازه‌ای پایان می‌دهد. صدا و ندائی که قالب جدیدی، و تشویق جدیدی، و الهام و پیام جدیدی دارد و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ، كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ. فَأَمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ. فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾.

ای مؤمنان! یاران (دین) خدا باشید، همان گونه که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی یاران من برای (یاوری دین) خدا خواهند بود؟ حواریون گفتند: ما جملگی یاران (دین) خدا خواهیم بود. سپس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند، و گروهی کافر گشتند. ما کسانی را که ایمان را پذیرفتند، علیه دشمنانشان مدد کردیم، و آنان پیروز شدند.

حواریون شاگردان مسیح علیه السلام بودند. گفته‌اند: حواریون همان دوازده نفری هستند که بدو پناه می‌آوردند، و برای یاد گرفتن و دانش‌اندوزی کردن از او، گوشه‌گیری می‌کردند و از دیگران می‌بریدند. آنان بعد از وفاتش به نشر تعالیم او و محافظت از وصایا و سفارشهایش پرداختند.

این آیه در اینجا موقعیت را به تصویر می‌کشد. هدفش تنها به تصویر کشیدن موقعیت آنان است، نه شرح و بسط داستانی از زندگانشان. ما نیز با این آیه به پیش می‌رویم و در زیر سایه‌های مراد و مقصود آن به سوی

خانه‌های خوش و پاک آنجا و بهشت پر نعمت جاودانه خدا در آخرت است. بالاتر از این و افزون‌تر بر این ... بلی بالاتر از این و افزون‌تر بر این بیعت سودمند و معامله سودآور، پیروزی و فتح نزدیک است ... چه کسی است که خدا او را بدین تجارت رهنمون و رهنمود فرماید، آن گاه او از آن تجارت عقب‌نشینی کند و دست بردارد یا کناره‌گیری و دوری کند؟!

در اینجا در برابر این تشویق و ترغیب و شیفته و شیدا کردن، اندیشه‌ای به دل می‌گذرد ... مؤمنی که حقیقت جهان‌بینی ایمانی را در باره جهان هستی و زندگی درک و فهم می‌کند، و با دل در این جهان‌بینی بسر می‌برد، و از کرانه‌ها و فاصله‌های این جهان‌بینی آگاه است، آن گاه به زندگی بدون ایمان می‌نگرد، و آن را در محدوده تنگ کوچکش و رانداز می‌کند، و آن را در سطح‌های فرودین خوار، و با تلاشها و کوششهای پوچ و ناچیز می‌بیند ... همچون دلی نمی‌تواند یک لحظه هم بدون آن چنان ایمانی زندگی کند، و یک لحظه هم در کار جهاد شک و تردید به خود راه نمی‌دهد و برای پیاده کردن آن جهان‌بینی بزرگ و فراخ و والا در جهان واقعیت، به جهاد می‌پردازد تا در جهان واقعیت زندگی کند، و مردمان پیرامون خود را نیز ببیند که در آن زندگی می‌کنند ... همچون کسی در برابر این جهاد خود، پاداشی بیرون از جهاد نمی‌خواهد. چه خود جهاد پاداش است. این جهاد، و آنچه جهاد از خشنودی و آسایش به دل می‌ریزد و می‌دهد، پاداش مجاهد است ... دیگر چنین مجاهدی نمی‌تواند در جهان فاقد ایمان زندگی کند. نمی‌تواند بدون جهاد بنشیند، جهادی که جهانی را به وجود می‌آورد که ایمان بر آن حکومت می‌کند. او یکپارچه به جهاد پرت می‌گردد، و به جهاد می‌نشیند، سرنوشت او در جهاد هرچه می‌خواهد بشود، پاک نیست ...

اما یزدان سبحان می‌داند که نفس انسان ضعیف می‌گردد، و جهش و پرش سقوط می‌کند، و جدّ و جهد کاسته و خسته می‌شود، و عشق به سلامت گاهی همه آن احساسات پاک و والا را پائین می‌آورد، و آنها را به

هدف بیانش در این جایگاه سوره، گام برمی داریم:
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾.

ای مؤمنان! یاران (دین) خدا باشید.

یاران خدا باشید در این موقعیت ارزشمند و والائی که خدا شما را در آن به سوی خود می برد. آیا مکانی هست که والاتر از مکانی باشد که خدا بنده را در آنجا یار و یاور پروردگار بخواند؟! این صفت، ارج و ارزشی را بیان می دارد و در خود دارد که بزرگ تر از بهشت و نعمتهای آن است... یاران و یاوران خدا باشید، همان گونه که:

﴿كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ﴾.

همان گونه که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی یاران من برای (یاوری دین) خدا خواهند بود؟ حواریون گفتند: ما جملگی یاران (دین) خدا خواهیم بود.

بدین امر برخاستند و بدین بزرگی و بزرگواری رسیدند. عیسی آمد تا به پیغمبر جدید و دین واپسین مژده دهد... بسی سزاوار پیروان محمد ﷺ است که بدین کار همیشگی برخیزند، همان گونه که حواریون بدین کار موقت برخاستند! این پسوده روشنی در بیان این گفتگو در همچون روندی است.

سرانجام چه شد؟

﴿فَأَمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾.

سپس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند، و گروهی کافر گشتند. ما کسانی را که ایمان را پذیرفتند، علیه دشمنانشان مدد کردیم، و آنان پیروز شدند.

تفسیر این نص را می توان متوجه یکی از دو معنی کرد: یا کسانی که ایمان آورده اند به رسالت عیسی ﷺ مسیحیان هستند، چه کسانی که بر شاهراه توحید مانده اند، و چه کسانی که خرافه ها به عقیده ایشان داخل گردیده است و منحرف شده اند. خداوند مسیحیان را بر یهودیانی پیروز فرموده است که اصلاً به عیسی ایمان

نیاورده اند، همان گونه که در تاریخ مذکور است. و یا این که کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که بر توحید مانده اند و بر یگانه پرستی پافشاری کرده اند، و با مسیحیانی رزمیده اند و جنگیده اند که عیسی را خدا دانسته اند و به سه خدا معتقد گردیده اند، و سائر مذاهب دیگری که از توحید و یگانه پرستی منحرف شده اند. معنی این که آنان پیروز و چیره شده اند، یعنی با حجت و برهان برتری پیدا کرده اند و موفق گردیده اند. یا این که یگانه پرستی و توحیدی که آنان بر آن هستند همان چیزی است که خدا با آن این دین واپسین را پیروز و چیره کرده است، و واپسین چرخش و گردش را در زمین نصیب آن نموده است و برتریش بخشیده است، همان گونه که در تاریخ آمده است. این معنی اخیر، نزدیک تر و برتر در این روند به نظر می آید.

درس عبرتی که از این اشاره و از این نداء می توان آموخت، درس عبرتی که بدان اشاره کردیم. و آن جنبش و خیزش همت مؤمنان در پرتو دین واپسین است، مؤمنانی که امینان برنامه خدا در زمین و پاسداران آن هستند، و وارثان عقیده و رسالت الهی می باشند، آن کسانی که برای این کار مهم بزرگ برگزیده شده اند و انتخاب گردیده اند، جنبش و خیزش همت ایشان برای کمک و یاری کردن خدا و آئین او... ﴿كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ﴾.

همان گونه که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی یاران من برای (یاوری دین) خدا خواهند بود؟ حواریون گفتند: ما جملگی یاران (دین) خدا خواهیم بود.

پیروزی، عاقبت نصیب یاران مؤمن خدا خواهد شد. این، چرخش و گردش واپسین در این سوره است، و آخرین پسوده در روند این سخن است. این پسوده دارای رنگی و دارای مزه ای است که با فضای این سوره و روند آن مناسبت دارند. رنگ آن تازه به تازه می شود، و مزه آن تنوع دارد و گونه به گونه می گردد.

این سوره بعد از سوره صف پیشین نازل گردیده است، و به همان موضوعی می پردازد که سوره صف بدان پرداخته است، ولی از زاویه دیگری، و با شیوه دیگری، و با انگیزه های تازه ای.

این سوره می خواهد به دل های گروه مسلمانان در مدینه بیندازد و در دل های شان مستقر سازد که آنان آخرین برگزیدگان برای حمل امانت عقیده ایمانی هستند. این هم فضل و لطف خدا در حق آنان است. بدیشان هم تفهیم می کند که مبعوث شدن آخرین پیغمبر در میان امیها و بیسوادان - یعنی عربها - فضل و لطف بزرگی است و سزاوار توجه و تشکر و شکر و سپاس است، و تکالیف و وظائفی را می طلبد که باید مجموعه ای که فرمان پیغمبر ﷺ را پذیرفته اند، و امانت الهی را بر عهده گرفته اند، بدانها برخیزند و در راه انجام آنها بکوشند. این تکالیف و وظائف در طول زمان، موجود و متصل است، و قطع نمی گردد و نمی گسلد. یزدان سبحان مقدر و مقرر فرموده است که این دانه بروید و سبز گردد و بلند شود و بالا رود. بعد از آن که بنی اسرائیل از حمل این امانت شانه خالی کردند و سرباز زدند، و پیوندشان با امانت آسمان گسیخت، و تورات را برداشتند بسان الاغی که کتابهایی را برمی دارد، و هیچ وظیفه و تکلیفی در درک و فهم آن کتابها، و هیچ شرکتی و مشارکتی در کار آنها ندارد!

این حقیقت اصلی است، حقیقتی که این سوره می خواهد آن را در دل های مسلمانان، جایگزین و مستقر بدارد، مخصوصاً مسلمانانی که آن روز در مدینه بودند، همان کسانی که خدا پیاده کردن و تحقق بخشیدن برنامه اسلامی به شکل عملی و در واقعیت زندگی را بدیشان واگذار فرموده بود. و سائر مسلمانانی که بعد از آنان می آیند و پای به جهان می گذارند، همان کسانی که این سوره بدانان اشاره کرده است، و در زنجیره دراز زمان ایشان را قرار داده است و به حساب آورده است.

در همان وقت این سوره به چاره جوئی و چاره سازی برخی از حالت های می پردازد که گریبانگیر آن گروه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره جمعه مدنی و یازده آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾ مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ رَعَيْتُمْ أَنْكُمْ أُولِيَاءَ اللَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦﴾ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ إِلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٧﴾ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمَنِ الْبَحْرُ وَوَاللَّهُ خَبِيرُ الرَّزِيقِينَ ﴿١١﴾

مسلمانی را ساخت که به حمل امانت این عقیده برخیزند، و بکوشند و تلاش بکنند این عقیده را در جهان واقعیت تحقق بخشند همان گونه که گروه نخستین مسلمانان این عقیده را در جهان واقعیت تحقق بخشیدند.

در این سوره مباحثه با یهودیان وجود دارد. بدین شکل که آنان دعا و درخواست کنند که باطلگرایان و نادرستان گروهی از دو گروه بمیرند و نابود گردند. این هم مردود و نامقبول بودن ادعای آنان را می‌رساند، در این که می‌گفتند: آنان دوستان و عزیزان خدایند و هیچ کس دیگری! و آنان ملت برگزیده خدایند و بس! و پیغمبری در میان غیر ایشان برانگیخته نمی‌شود و مبعوث نمی‌گردد! همان گونه که ادعای می‌کردند. قرآن قاطعانه می‌گوید یهودیان این مباحثه را نپذیرفتند، مباحثه‌ای که بدان دعوت می‌گردیدند و فراخوانده می‌شدند. ایشان از این مباحثه سرباز زدند چون می‌دانستند ادعای آنان پوچ و نادرست است. این سوره بر این امر پیرو می‌زند، بدین مضمون که مرگی که از آن می‌گریزند حقیقت دارد و فرامی‌رسد، و مرگ گریبانگیرشان می‌شود هرچند بگریزند و راه فرار در پیش بگیرند، و آنان را به سوی خداوند آگاه از جهان نادیدنی و دیدنی برمی‌گردانند، و او ایشان را مطلع از کارهایی می‌کند که آنان می‌کرده‌اند... این هم حقیقتی است و این بیان تنها به یهودیان اختصاص ندارد. بلکه قرآن همچون سخنی را می‌گوید و آن را وامی‌گذارد تا در دلها و درونهای جملگی مؤمنان نیز تأثیر خود را بیخشد و بگذارد. این حقیقت لازم است در دلها و درونهای حاملان امانت خدا در زمین استقرار پذیرد، تا به وظائف و تکالیف این امانت برخیزند، در حالی که راه را بلد باشند و مسیرشان را بشناسند!

این، جهت و رویکرد این سوره است. چنین جهت و رویکردی به جهت و رویکرد سوره صف پیش از خود نزدیک است، با وجود این که هریک از این دو سوره در ناحیه‌ای که در پیش می‌گیرند جدای از یکدیگرند، و

پیشین شده است، در اثنا کار ساخت و ساز روانی که کار دشوار و طولانی و دقیقی است. این سوره در صدد بود آن گروه برگزیده را از جاذبه‌ها و کششهای بازدارنده حرص و آز، و رغبتها و علاقه‌های زودگذر نفع و سود، و ترکه‌های محیط و عرف و عادت، و به ویژه از عشق به دارائی و اموال و اسباب و وسائلی که آنان را از امانت بزرگ الهی غافل می‌کرد، و از آمادگی‌هایی که درون نسبت بدانها به طور طبیعی دارد، نجات دهد و خلاص کند. این سوره به واقع معینی اشاره می‌کند. و آن این که پیغمبر خدا ﷺ برای مسلمانان مشغول خطبه جمعه بود. کاروانی از کاروانهای تجاری و بازرگانی ایشان برگشت. همین که کاروان آمد و حضور خود را اعلان کرد، گوش فرادهندگان خطبه جمعه پراکنده شدند و به سوی تجارت و بازرگانی، و لهو و لعبی رفتند که بنا به رسم و عادت جاهلیت به همراه داشت. از قبیل: دزدانها، و آواز خواندن ساربانها، و هلله‌ها و عریده‌ها... پیغمبر خدا ﷺ را ایستاده رها کردند. تنها دوازده نفر از ثابت‌قدمان و فرزنانگان نرفتند، از جمله ابوبکر و عمر، ماندند و گوش فرادادند! همان گونه که روایتها بیان می‌دارند، روایتی که در بیان شماره اشخاص باقیمانده چه بسا دقیق نباشند، ولی حادثه‌ای را که بیان داشته‌اند روی داده است و راست و درست است. این که تعدادی از حاضران چنین حرکتی از ایشان سر زده است، و می‌طلبیده است که در قرآن مجید بیدارباش و هوشیار باشی بدان بشود و اشاره‌ای بدان برود.

این حادثه همچنین پرده از اندازه تلاش و کوشش و جدّ و جهدی برمی‌دارد که برای تربیت این گروه پیشین و نخستین مبذول گردیده است تا بدانجا رسیده‌اند که رسیده‌اند، و نمونه منحصر به فرد و الگوی سرآمدی در تاریخ اسلام و در تاریخ بشریت به طور کلی گردیده‌اند. این حادثه به ما الهام می‌کند و پیام می‌دهد که باید بر سختیها و دشواریهای ساختن انسانها در میان هر نسلی از نسلها صبر و شکیبائی کرد، تا بتوان گروه

همگان به سوی یزدان برگردانده می شوند، و حساب و کتاب به میان می آید، «عزیز» یعنی چیره و شکوهمند، ذکر می شود. به مناسبت انتخاب امیها و بیسوادان برای ارسال پیغمبری در میان ایشان، پیغمبری که بر آنان آیات خدا را تلاوت و قرائت می کند، و بدیشان کتاب و شریعت می آموزد، «حکیم» یعنی کاربجا ذکر می شود ... همه اینها مناسباتی است که دارای روزنه لطیف و پیوند دقیق هستند.



آن گاه به موضوع اصلی سوره می پردازد:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ، وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

خدا کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است. تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدیشان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را می آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

گویند عربها را امیین نامیده اند چون آنان نمی خوانند و نمی نوشتند، بیشتر ایشان و اغلب آنان. از پیغمبر ﷺ روایت شده است که فرموده است: ماه این چنین و آن چنان و آن گونه بود ... با انگشتانش اشاره فرمود، و گفت:

(إِنَّا نَحْنُ أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَحْسَبُ وَلَا نَكْتُبُ).^(۱)

ما یک ملت اُمّی و بیسواد هستیم. نه حساب، و نه نوشتن می دانیم.

گفته اند: به کسی که نوشتن نمی داند اُمّی گفته شده است چون به حال تولّدش از «امّ» یعنی مادر نسبت داده شده است. زیرا نوشتن را با استفاده کردن و آموزش دیدن

در شیوه ای که دارند و دلها را با آن فراچنگ می آرند متفاوت هستند، و در سایه روشنهایی که دارند و این سوره و آن سوره آنها را در جهت یگانه و رویکرد یگانه همگانی می اندازند، جدایند و با یکدیگر فاصله دارند. حال بنگریم شیوه قرآنی این جهت و این رویکرد را چگونه در پیش می گیرد و می سپرد.



﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین ست، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است، خدائی که مالک و حاکم (کل جهان) است. از هر نقص و عیبی مبرا و منزّه است، و چیره کاربجا است.

این سرآغاز، حقیقت تسبیح و تقدیس مستمر و دائمی همه چیزهای هستی برای خدا را مقرر می دارد، و خدا را با صفاتی توصیف و موصوف می کند که پیوند لطیف و ظریفی با موضوع این سوره دارند. سوره ای که نام آن «جمعه» است، و در آن درسی از نماز جمعه آموزش داده می شود. یادآوری می گردد که باید در وقت نماز جمعه به ذکر و یاد خدا پرداخت، و لهو و لعب و تجارت و بازرگانی را رها کرد، و چیزی را جست که در پیشگاه خدا است، و آن چیز بهتر از لهو و لعب و تجارت و بازرگانی است. بدین خاطر این سوره به مناسبت تجارت و بازرگانی ای که به سوی شتاب می گیرند و می روند به امید به دست آوردن چیزی، «ملک» یعنی مالک و حاکم را ذکر می کند ... آن کسی که مالک و دارنده همه چیز است. و به مناسب لهو و لعبی که به سوی آن می روند و از یاد خدا غافل می شوند. «قدّوس» یعنی پاک و منزّه را ذکر می کند، آن که تسبیح و تقدیس می گردد، و پاک و منزّه و بی عیب و نقص داشته می شود، و با تقدیس و تنزیه، هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است بدو رو می کند. و به مناسبت مباحله ای که یهودیان بدان فراخوانده می شوند، و مرگی که قطعاً گریبانگیر همه مردمان می گردد، و

۱- امام جصاص مؤلف احکام القرآن این روایت را بدون سند ذکر کرده است.

می توان آموخت.

چه بسا عربها را اَمِّین نامیده اند بدان خاطر که یهودیان ملت‌های دیگر و جدای از خود را به زبان عبری «جوییم» یعنی اُمَمِها می نامند، که اسم منسوب به اُمَم است. آخر یهودیان خود را ملت برگزیده خدا می دانند، و جز خود را اُمَم، یعنی ملت‌های دیگر می گویند. در زبان عربی هم مفرد را نسبت می دهند که «اُمّة» است و جمع آن اُمّیون و اَمّیین می شود. چه بسا این سخن نسبت به موضوع این سوره، به صحت نزدیک تر باشد.

یهودیان در انتظار بعثت پیغمبر واپسین از میان خود بودند. انتظار داشتند او بیاید و گردشان آورد و از پراکندگی نجاتشان دهد، و بعد از شکست پیروزشان گرداند، و بعد از خواری عزّتشان بخشد. آنان می گفتند با آمدن پیغمبر خاتم بر عربها پیروز می شوند و در سایه او فتح و ظفر را به دست می آورند.

ولی حکمت خدا مقتضی این بود که این پیغمبر از میان عربها مبعوث گردد، و از میان اَمّیین غیر یهود باشد. خدا می دانسته است که یهودیان شایستگیهای رهبری تازه و کامل بشریت را از دست داده اند - همان که در بند بعدی این سوره می آید - و یهودیان منحرف و گمراه گردیده اند، همان گونه که در سوره صف آمده است. دیگر آنان شایان حمل امانت الهی را ندارند، هر چند در تاریخ دور و درازشان این امانت بدیشان واگذار بوده است!

دعای ابراهیم علیه السلام دوست خدای مهربان، در میان است، آن دعائی که او و اسماعیل علیه السلام در سایه کعبه آن را سر داده اند:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ... رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ، وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

و (به یاد آورید) آن گاه را که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند (و در اثنای آن دست دعا به سوی خدا برداشته و می گفتند): ای پروردگار ما! (این عمل را) از ما بپذیر، بی گمان تو شنوا و دانا (به گفتار و نیات ما) هستی. ای پروردگار ما! چنان کن که ما دو نفر مخلص و متقاد (فرمان) تو باشیم، و از فرزندان ما ملت و جماعتی پدید آور که تسلیم (فرمان) تو باشند، و طرز عبادات خویش را (در کعبه و اطراف آن) به ما نشان بده و (اگر نسیان و لغزشی از ما سرزد) بر ما ببخشای (و در توبه را بر رویمان بازگذار)، بی گمان تو بس توبه پذیر و مهربانی. ای پروردگار ما! در میان آنان (که از دودمان ما و متقاد فرمان تویند) پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر ایشان فروخواند و کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار شریعت و مقاصد آن) را بدیشان بیاموزد و آنان را (از شرک و اخلاق ناپسند) پاکیزه نماید، بی گمان تو عزیز و حکیمی (و بر هر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می کنی بنا بر مصلحتی و برابر حکمتی) است. (بقره/۱۲۷-۱۲۹)

این دعا در پس پرده غیب، و در فراسوی قرن‌ها، در پیشگاه خدا محفوظ می ماند و ضائع نمی شود و هدر نمی رود، تا موعد آن که در علم خدا مقدر و مقرر است فرامی رسد، و برابر حکمت خدا روی می دهد، و در وقت مناسب در قضا و قدرش و هماهنگ با قضا و قدرش محقق می گردد و سر می رسد و پیاده می شود. تا نقش خود را در جهان هستی برحسب تدبیر و تقدیر الهی ایفاء و اجراء کند، تدبیر و تقدیری که چیزی از موعد مقرر آن جلو نمی افتد، و چیزی از موعد مقرر آن عقب نمی افتد.

این دعا - برابر قضا و قدر و تدبیر و تقدیر یزدان - پیاده شد و محقق گردید، با مفهوم همان نصی که این سوره در اینجا آن را تکرار می کند، و واژگان ابراهیم را ذکر و نقل می نماید:

﴿رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَ

يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ .

از میان ایشان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند، و کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را بدیشان بیاموزد. همان گونه که ابراهیم گفته بود و خواسته بود! حتی همان صفتِ خدا که در دعای ابراهیم بوده است، آنجا که گفته است:

«إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» .

بی گمان تو عزیزی و حکیمی (و بر هر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می کنی بنا بر مصلحتی و برابر حکمتی است). (بقره/۱۲۹)

در اینجا پیروی می شود بر تذکر لطف و فضل خدا:

«وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» .

و او چیره کار بجا است.

از پیغمبر خدا ﷺ در باره خودش پرسیده شد. فرمود:

«دَعَاؤُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ، وَبُشْرَى عِيسَى. وَرَأَتْ أُمِّي حِينَ حَمَلْتُ بِي كَأَنَّهُ خَرَجَ مِنْهَا نُورٌ أَضَاءَتْ لَهُ قُصُورُ بَصْرَى مِنْ أَرْضِ الشَّامِ» .^(۱)

«من حاصل دعای پدرم ابراهیم، و مورد مژده عیسی هستم. مادرم وقتی که به من حامله بود در خواب دید که نوری از بدن او خارج شد، و کاخهای شهر بصری در سرزمین شام در پرتو آن، روشن گردید».

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» .

خدا کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدیشان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را می آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

فضل خدا پیدا و هویدا است در این که یزدان سبحان

امیان را برگزیده است تا آنان را دارای کتاب روشن و روشنگر قرآن بسازد، و پیغمبری را از خودشان به میانشان روانه نماید، و باگزینش او از ایشان به مقام منزلت بالا و والائی برسند، و این پیغمبر آنان را از اُمّی بودن و بیسواد بودن یا از اُمّی بودن و ملتهای دیگر بودن، با تلاوت و قرائت آیات خدا برایشان، و با تغییر دادن آنچه در آنند و بدان گرفتارند، و با ممتاز گرداندنشان بر جهانیان، بیرون بیاورد . . .

«وَيُزَكِّيهِمْ» . آنان را از معاصی و اخلاق نکوهیده

پاک می دارد.

این پاکسازی واقعاً پاکسازی است. پاکسازی با آن چیزی که پیغمبر ﷺ ایشان را با آن تربیت می کرد. پاکسازی دل و درون، رفتار و کردار، زندگی زناشویی، و زندگی اجتماعی است. پاکسازی ای است که دلها و درونها در پرتو آن از عقائد شرک اوج می گیرند و به عقیده توحید و یگانه پرستی می گرایند، و از جهان بینیهای باطل و اندیشه های پوچ به در می آیند و به اعتقاد صحیح و درست در می آیند، و از افسانه های مبهم و گنگ نجات پیدا می کنند و به یقین واضح می رسند، و از کثافت هرج و مرج اخلاقی می رهند و به پاکی خلق و خوی ایمانی اوج می گیرند، و از زشت و پلشتی ربا و حرام دوری می گیرند و به پاکی کسب و کار حلال دست می یازند . . . این تزکیه، تزکیه فراگیری است که فرد و گروه، و زندگی جهان نهان درون، و زندگی پیدای واقعیت بیرون را دربر می گیرد. تزکیه ای است که انسان را و اندیشه های انسان را از همه زندگی، و از خود انسان، و از پیدایش انسان، بالاتر می گرداند و فراتر می برد، و او را به افقهای نور می رساند، افقهایی که در آنجاها با پروردگارش تماس می گیرد و ارتباط پیدا می کند، و با جهان بالا و والای فرشتگان همساز و همراه می گردد و بده و بستان خواهد

۱- از روایت ابن اسحاق است . . . ثور از زید، و او از خالد پسر معدان، و او از اصحاب پیغمبر خدا ﷺ برایم روایت کرده اند. این کثیر گفته است: این اسناد خوبی است، و از راههای دیگری شواهدی دارد.

به سوی خدا دعوت کرد تا او را به یگانگی بپرستیم و یکتایش بدانیم، و او را پرستش کنیم، و آنچه را جز او از سنگها و بتها ما و پدران و نیاکان ما می پرستیدیم دیگر پرستش نکنیم و نپرستیم. به ما دستور داد صدق و صداقت در گفتار داشته باشیم. امانتدار باشیم و امانت را به صاحب امانت برگردانیم. صلۀ رحم را مراعات داریم و وظیفۀ خویشی و خویشاوندی انجام دهیم. همجواری و همسایگی را به گونه زیبا بجای آوریم و حسن جوار داشته باشیم. از حرامها و خونریزیها پرهیزیم. از زناکاری و تهمت زدن و دروغگوئی دوری کنیم. از خوردن اموال یتیم پرهیز نمائیم. به زنان پاکدامن تهمت زنا نزنیم. به ما دستور داد خدا را پرستیم و چیزی را انباز او نکنیم. به ما فرمان داد نماز بخوانیم و زکات را پردازیم و روزه بگیریم»...

با وجود همه گمراهیها و ویلانیهای که آنان در دورۀ جاهلیت بر آن بودند، خدا می دانست که ایشان حاملان این دعوت جدید می باشند و بر آن امین هستند. چرا که خدا می دانست در نهادشان آمادگی پذیرش خیر و صلاح است، و پشتوانۀ اندوخته شده ای برای دعوت جدید دارند. ولی نهاد یهودیان از این پشتوانۀ اندوخته شده خالی و بی بهره گردیده است، نهادی که خواری طولانی و ذلت زیاد در مصر آن را تباه کرده است. لذا نهادشان از عقده ها و کجیها و کژپها و انحرافها پر گردیده است و لبریز شده است. بدین سبب نهادشان هرگز بعد از آن راست و درست نگردیده است، و راستای راه را در پیش نگرفته است، نه در زمان زندگانی موسی (علیه السلام) و نه بعد از او. تا بدانجا که خداوند لعنت و نفرین و خشم و غضب خود را نصیب آنان فرمود، و تا روز قیامت امانت پاسداری از دین خود در زمین را از دستشان بیرون آورد.

خدا می دانست که جزیرۀ العرب عربستان در آن وقت

داشت، و در افکار و احساسات و رفتار و کردار خود، حساب آن جهان بالا و والای فرشتگان بزرگوار را در مد نظر می دارد.^(۱)

﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾.

او بدیشان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را می آموزد.

او بدیشان کتاب را می آموزد و آنان اهل کتاب می گردند. بدیشان حکمت و فرزوانگی را می آموزد، در نتیجه حقائق امور را درک و فهم می کنند، و خوب می توانند کارها را بسنجند و ارزیابی بکنند، و جانهایشان حکم درست و کار درست را الهام می کند و پیام می دهد، و این خودش خیر و خوبی فراوان بشمار است.

﴿وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لِي ضَالِّينَ﴾.

آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

در گمراهی جاهلیتی بودند که جعفر پسر ابوطالب برای نجاشی حبشه توصیف کرد، بدان گاه که قریش عمرو پسر عاص و عبدالله پسر ابو ربیعۀ را به پیش نجاشی فرستادند تا اندیشۀ او را در حق مهاجرین مسلمان بد کنند، و موقعیت ایشان را در نزدش تباه نمایند، و در نتیجه آنان را از مهمانداری و همجواری خود محروم سازد و بیرونشان گرداند... جعفر اظهار داشت:

«ای شاه! ما قوم نادانی و اهل جاهلیت بودیم. بتها را می پرستیدیم. مردار را می خوردیم. زشتیها و پلشتیها و بزه ها و گناه ها می کردیم. وظیفۀ خویشی و خویشاوندی را انجام نمی دادیم و تماس قرابت و خویشاوندی را قطع می کردیم. همجواری و همسایگی را پشت گوش می انداختیم و به فراموشی می سپردیم. قوی ما حق ضعیف ما را می خورد... بر این روش و روال بودیم تا خداوند پیغمبری از خود ما را مبعوث و روانه کرد. پیغمبری که حسب و نسب و صدق و صداقت و امینی و امانتداری و عفت و پاکدامنی او را می شناختیم. ما را

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «الإنسان بین المادیة و الإسلام». تألیف: محمد قطب.

پشتوانه بذل و بخشش و داد و دهش را سراغ داشت. این بود پیغمبری از میانشان برانگیخت که بر آنان آیات خدا را تلاوت بکند و بدیشان کتاب و حکمت بیاموزد. آنان پیشتر در گمراهی آشکاری بوده‌اند.

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

او مبعوث برای دیگران نیز هست، آنانی که هنوز به اینان نپیوسته‌اند (و بعدها به دنیا می‌آیند). خدا چیره کار بجا است.

در باره «آخَرین» یعنی دیگران، روایتهای متعددی ذکر گردیده است.

امام بخاری - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - گفته است: عبدالعزیز پسر عبدالله، و سلیمان پسر بلال، از ثور، و او از ابوالغیث، و او از ابوهریره رضی الله عنه برایمان روایت کرده‌اند که ابوهریره گفته است: «ما نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم. سوره جمعه بر او نازل گردید. گفتند: ای پیغمبر خدا مراد از «آخَرینَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» چه کسانی است؟ تا سه بار از او سؤال نشد بدیشان پاسخ نداد. سلمان فارسی در میان ما بود. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستش را روی سلمان فارسی گذاشت. سپس فرمود: «لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثَّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ أَوْ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلَاءِ».

«اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، مردانی یا مردی از اینان بدان می‌رسد».

این روایت اشاره دارد به این که این نصّ شامل ایرانیان می‌گردد. بدین خاطر مجاهد در باره این آیه گفته است. «آخَرین» یعنی دیگران، ایرانیان، و هر کسی از غیر عرب است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق کرده است و باور داشته ست.

ابن ابی حاتم گفته است: پدرم، ابراهیم پسر علاء زبیدی، ولید پسر مسلم، و ابومحمّد عیسی پسر موسی، برایمان

خوبترین و بهترین گهواره برای دعوتی است که آمده است تا سراسر جهان را آزاد کند از گمراهی و ویلانی جاهلیت، و خوبترین و بهترین جایگاه برای رهائی تمدّن، در امپراتوریهای بزرگ از فروپاشی و انحلال است، امپراتوریهای بزرگی که موریانها تا مغز آنها را خورده بودند! این حالت را یک نویسنده اروپائی معاصر توصیف می‌کند و می‌گوید:

«در دو قرن پنجم و ششم، جهان متمدّن بر لبه پرتگاه هرج و مرج قرار داشت. زیرا عقائدی که به پابرجائی و ماندگاری تمدّن کمک می‌کرد فرو افتاده بود و سقوط کرده بود. چیز مورد توجه و مهمتی هم در میان نبود که بتواند جای آن عقائد را بگیرد و پر کند. چنین به نظر می‌رسید در آن هنگام تمدّن بزرگی که ساختن و رو به راه کردن آن چهار هزار سال طول کشیده است دارد از هم می‌پاشد و منحلّ می‌گردد، و نزدیک است بشریت هر آن دیگر باره برگردد به سوی هرج و مرجی که بدان گرفتار بوده است. زیرا قبیله‌ها با یکدیگر می‌جنگیدند و همدیگر را می‌کشتند. نه قانونی در میان بود و نه نظام و سیستمی. مقرّراتی هم که مسیحیان آنها را پدید آورده بودند در مسیر تفرقه و پراکندگی بود، بجای این که اتّحاد و نظم و نظام بیافریند. تمدّن به درخت گشن و بزرگی می‌ماند که شاخه‌های زیادی داشته باشد، و سایه آن سراسر جهان را فراگرفته باشد، و قامت راست کرده و ایستاده باشد و مرگ به تنه‌اش خزیده و تا مغز آن فرو رفته باشد. بایستد و بنالد و در انتظار مرگ بماند ... در میان نمادهای این فساد فراگیر و همه‌جاگستر، مردی متولّد شد که کلّ جهان را متحد و متّفق کرد».^(۱)

این سیمای جامعه آن روزی از دیدگاه یک نویسنده اروپائی است. جامعه آن روزی از دیدگاه اسلامی بسیار تاریک‌تر و ناهنجارتر است!

یزدان سیحان، آن ملّت بدوی و صحرانشین را در شبه جزیره بیابانی برای حمل این آئین برگزید، چون در نهادها و درونهایشان و در شرائط و ظروفشان قابلیت و شایستگی اصلاح و اصلاحگری و ذخیره و اندوخته

۱- کتاب: «العواطف کاساس للحضارة» تألیف: ج. ه. دنیسون به نقل از کتاب «الاسلام و النظام العالمی الجدید». تألیف مولای محمدعلی. ترجمه استاد احمد جودة السحار.

هرکس که بخواهد (و لائق و شایسته‌اش بدانند) می‌بخشد، و خدا دارای فضل و کرم بزرگی است. برگزیدن خدا ملتی را یا گروهی را و یا فردی را تا این امانت بزرگ را حمل کنند، و محل نور خدا باشند و نور خدا در آنان پرتوفاشان شود، و محل دریافت فیض و فضل خدا گردند، و جایگاه نقطه تماس آسمان با زمین شوند، همچون برگزیدگانی از سوی خدا قطعاً لطف و کرمی است که هیچ لطف و کرمی به پای آن نمی‌رسد و همطراز آن نمی‌شود. لطف و کرم بزرگی است که بالاتر و فراتر از هر چیزی است که فرد مؤمن از جان و مال و زندگی خود بذل و فدا می‌کند. و بسی بیشتر و افزون‌تر از رنجها و خستگیهای راه و دردهای مبارزه و سختیهای جهاد است.

خداوند گروه مسلمانان مدینه را، و کسانی را که بعد از آن گروه مسلمان مدینه آمده‌اند و متصل بدانان بوده‌اند، و کسانی را که بدانان متصل نبوده‌اند و بعدها آمده‌اند، تذکر می‌فرماید و به یادشان می‌اندازد این فضل و لطف را که فضل و لطف برگزیدن آنان برای حمل این امانت از سوی یزدان سبحان است. به یادشان می‌اندازد که خدا پیغمبر ﷺ را از میان ایشان و در میان ایشان مبعوث کرده است و برانگیخته است، پیغمبری که کتاب قرآن را برایشان می‌خواند و تلاوت می‌فرماید، و ایشان را پاک و پاکیزه می‌دارد، و بدیشان کتاب قرآن و حکمت و فرزانی را می‌آموزد. بدین دو آیه در گشت و گذار زمان، آن پشتوانه سترگ و بزرگ زاد و توشه الهی را، و نمونه‌های واقعی در زندگی گروه نخستین مسلمانان را و می‌گذارد. این فضل بزرگ را به یاد مسلمانان می‌آورد، فضل بزرگی که در برابر آن، همه ارزشها، و همه نعمتها، کوچک و اندک می‌نماید، همان گونه هم در برابر آن، همه فداکاریها و جان‌نثاریها و دردها و ناراحتیها کم و ناچیز می‌نماید...



بعد از آن چیزی را بیان می‌کند که می‌رساند نقش یهودیان در حمل امانت خدا به پایان آمده است؛ دیگر

از ابوحازم، و او از سهل پسر سعد ساعدی، روایت کرده‌اند که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرموده است: «إِنَّ فِي أَصْلَابِ أَصْلَابِ رِجَالٍ وَنِسَاءٍ مِنْ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

«در پشتهای پشتهای مردان و زنانی از امت من کسانی هستند که بدون حساب و کتاب (چندانی) وارد بهشت می‌گردند».

سپس خواند:

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾.

آنانی که هنوز به اینان نپیوسته‌اند (و بعدها به دنیا می‌آیند).

یعنی بقیه کسانی که از امت محمد ﷺ باقی مانده‌اند و بعدها به دنیا می‌آیند.

هر دو سخن جزو مدلول این آیه هستند. چه این آیه بر دیگرانی دلالت دارد که غیر عرب هستند. و بر دیگرانی هم دلالت دارد که عرب هستند و جدای از نسلی می‌باشند که قرآن در روزگار ایشان نازل می‌گردیده است. همچنین این آیه اشاره دارد به این که زنجیره این ملت دارای حلقه‌های متصل و فراوانی است که در دره‌های مکان و در دره‌های زمان لمیده است و به درازا کشیده است. این نسلهای مؤمن در گستره مکان و در پهنه زمان، این امانت بزرگ را برمی‌دارند و از آن پاسداری می‌نمایند، و بر آئین واپسین یزدان، استوار و پایدار می‌مانند.

﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

خدا چیره کار و باهوش است.

خدا نیرومند و توانا بر گزینش است. کاریجا و آگاه از موارد گزینش است.

گزینش خدا در میان پیشینیان و در میان پسینیان، فضل و لطف در حق مردمان، و بزرگ داشتن و ارزش دادن به برگزیدگان است:

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

این (نعمت بعثت) فضل و کرم خدا است. آن را به

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾

مردمانی که آیات خدا را تکذیب می‌دارند، بدترین مثل را دارند. خداوند مردمان ستمکار را هدایت نمی‌دهد (و به سعادت هردو سرائل نائل نمی‌گرداند).

بسان کسانی که تورات بر دوش ایشان گذاشته شد، ولی آن را بر دوش نکشیدند، همه اشخاصی این چنین بشمارند که امانت عقیده بر دوش آنان گذاشته می‌شود سپس آن را بر دوش نمی‌کشند و به وظائف و تکالیف آن بر نمی‌خیزند. مسلمانانی که در گذشته‌ها بوده‌اند و نسلها و نسلها آمده‌اند و بسان چنین یهودیانی شمرده شده‌اند بسیاریند. کسانی که در این زمان زندگی می‌کنند، و نامهای مسلمانان را بر خود می‌نهند و یدک می‌کشند، و افعال و اعمال مسلمانان را انجام نمی‌دهند، و به ویژه آن کسانی که قرآن و کتابهای دیگر می‌خوانند، و بدانچه در قرآن و کتابهای دیگر است عمل نمی‌کنند، اینان جملگی بسان خرها و درازگوشهائی بشمارند که کتابهایی را بر آنها بار کرده‌اند و با خود می‌برند. اینان خیلی فراوان و بسی بسیارند! قضیه هم تنها قضیه کتابهایی نیست که برداشته می‌شود و بررسی و مطالعه می‌گردد. بلکه مسأله، مسأله فهمیدن و عمل کردن به چیزی است که در کتابها است.

یهودیان گمان می‌بردند - همان گونه که تا به امروز گمان می‌برند - آنان ملت برگزیده خدایند، و تنها آنان - نه کسان دیگری - اولیاء و دوستان خدایند. بلکه جز خودشان «جوییم» یعنی دیگران، یا اُمّیّان یا امّیان هستند. بدین خاطر است از یهودیان خواسته نمی‌شود که احکام دینشان را با امّیان غیر خود مراعات کنند:

﴿قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ﴾

ما در برابر امّیها (یعنی غیر یهود) مسؤول نبوده و بازخواستی نداریم. (آل عمران/۷۵)

و دیگر ادعاهائی که داشتند، ادعاهائی که در آنها بر خدا دروغ می‌بستند، و بدون دلیل سخنانی را سرهم می‌کردند و به خدا نسبت می‌دادند! در اینجا یهودیان به

آنان دلہائی برایشان نمانده است که این امانت را بردارند، امانتی که جز دلہای زندہ فہمیدہ درک کنندہ ہوشیار مخلصی کہ عمل بکنند بدانچہ برمی‌دارند، آن را بر نمی‌دارد:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَا يُحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ! وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

کسانی که تورات بدیشان واگذار گردید، ولی بدان عمل نکردند و حق آن را اداء ننمودند به درازگوشی می‌مانند که کتابهایی را برمی‌دارد (ولی از محتوای آنها خبر ندارد). مردمانی که آیات خدا را تکذیب می‌دارند، بدترین مثل را دارند. خداوند مردمان ستمکار را هدایت نمی‌دهد (و به سعادت هردو سرائل نائل نمی‌گرداند).

به بنی اسرائیل تورات واگذار گردید، و مکلف و موظف به حمل امانت عقیده و شریعت شدند ...

﴿ثُمَّ لَمْ يُحْمِلُوهَا﴾

ولی بدان عمل نکردند و حق آن را اداء ننمودند.

حمل تورات با درک و شعور و علم و دانش می‌آغازد، و با کار و تلاش برای پیاده کردن و جای دادن معنی و مفهوم آن در جهان درون و در جهان بیرون به پایان می‌آید. ولیکن تاریخ زندگانی بنی اسرائیل - همان گونه که قرآن مجید ذکر کرده است، و همان گونه که در حقیقت، آن چنان است - بیان نمی‌دارد که آنان توانسته باشند این امانت را بردارند و بر دوش بکشند، و حقیقت معنی و مفهوم آن را درک، و بدان عمل کنند. بدین خاطر آنان بسان الاغهایی شده‌اند که کتابهای قطور و بزرگی را برمی‌دارند و بر پشت می‌کشند، ولی از معنی و مفهوم آنها بی‌خبرند و فائده‌ای برای آنها ندارند جز سنگینی بار آنها. در این صورت آن الاغها صاحب آنها نیستند، و در هدف آنها شریک نمی‌باشند! این تصویر ننگین و بدی است. ضرب المثل ناجور و زشتی است. ولی تصویری است که بیانگر حقیقت درستی است:

﴿بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ، وَاللَّهُ

و او از عکرمه، و عکرمه از ابن اسحاق نقل کرده است که گفته است: ابوجهل - نفرین خدا بر او باد - گفت: اگر محمد را در کنار کعبه ببینم به سویش می‌روم و پا بر گردنش می‌نهم. پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «لَوْ فَعَلَ لَأَخَذَتْهُ الْمَلَائِكَةُ عَيْنَانِ. وَلَوْ أَنَّ الْيَهُودَ تَمَنَّوْا الْمَوْتَ لَمَاتُوا وَرَأَوْا مَقَاعِدَهُمْ مِنَ النَّارِ. وَلَوْ خَرَجَ الَّذِينَ يُبَاهِلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَرَجَعُوا لَا يَجِدُونَ أَهْلًا وَلَا مَالًا»^(۱).

«اگر ابوجهل همچون کاری را بکند، فرشتگان آشکارا او را خواهند گرفت و به مکافاتش می‌رسانند. و اگر یهودیان آرزوی مرگ بکنند خواهند مرد و جایگاه‌های خود را در آتش دوزخ خواهند دید. اگر کسانی که بیرون می‌روند تا با پیغمبر خدا ﷺ مباحله کنند، برمی‌گردند، در حالی که اهل و عیال و دارائی و اموالی نخواهند یافت».

چه بسا این مباحله نباشد، بلکه تنها به مبارزه طلبیدن باشد. آنان گمان می‌بردند تنها ایشان و نه دیگر مردمان، اولیاء و دوستان خدایند، پس در این صورت چه چیزی باید ایشان را از مرگ بترساند، و آنان را ترسوترین آفریدگان یزدان گرداند؟ مگر نه این است که می‌گویند وقتی که بمیرند بدان چیزی می‌رسند که در پیشگاه خدا است و اولیاء و مقربان بدان می‌رسند و بس؟!

آن گاه بر این مبارزه‌طلبی پیرو می‌زند بدین مضمون و مفهوم که آنان در چیزی که ادعاء می‌کنند صادق و راستگو نیستند، و آنان می‌دانند که ایشان چیزی را پیشاپیش خود بدان جهان نفرستاده‌اند که از آن اطمینان و آرامش پیدا کنند و مایه آسایش و آرامش ایشان گردد، و در پرتو آن چیز، به پاداش و تقرب امیدوار باشند. بلکه آنان دست به گناه یازیده‌اند و بزه و معصیتی را پیشاپیش فرستاده‌اند که ایشان را از مرگ و

مباحله دعوت می‌شوند، مباحله‌ای که دعوت آن با ایشان و با مسیحیان و با مشرکان تکرار گردیده است:

﴿قُلْ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ. وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ إِلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ. قُلْ: إِنِ الْمَوْتَ الَّذِي تَتَرَفَّوْنَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ، ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

بگو: ای یهودیان! اگر شما می‌پندارید که شما دوستان خدا هستید نه مردمان دیگر، اگر راست می‌گویند خواستار مرگ شوید (تا از خانه بلا و محنت، به سرای نعمت و جنت برسید، و دیدار جانان برای شما عاشقان میسر شود). آنان به خاطر کارهایی که مرتکب شده‌اند هرگز مرگ را برای خود نمی‌خواهند، و خدا از حال ستمکاران به خوبی آگاه است (و سرانجام، ایشان را به کیفر اعمالشان می‌رساند). بگو: قطعاً مرگی که از آن می‌گریزند، سرانجام با شما رویاروی می‌گردد و شما را درمی‌یابد. بعد از آن به سوی کسی برگردانده می‌شوید که از پنهان و آشکار آگاه است و شما را از آنچه کرده‌اید باخبر می‌گرداند.

مباحله بدین معنی است که دو گروهی که با یکدیگر کشمکش و نزاع دارند رو در روی همدیگر بایستند، و هردو گروه با یکدیگر از خدا بخواهند که خدا گروه ناحق و باطل آن دو دسته را به بلائی گرفتار سازد که درس عبرتی برای دیگران شوند... پیغمبر خدا ﷺ همه کسانی را که به مباحله دعوت فرموده است، ترسیده‌اند، و از مباحله سرباز زده‌اند، و از شرکت در مبارزه مباحله سرباز زده‌اند. این خودداری از مباحله دال بر این است که همچون کسانی در درون دل خود، صدق و صداقت پیغمبر خدا ﷺ را می‌دانسته‌اند، و به راستی و درستی او پی برده‌اند، و حَقَانِیت این آئین را درک و فهم کرده‌اند.

امام احمد گفته است: اسماعیل پسر یزید زرقی، ابوزید، فرات، برایمان از عبدالکریم پسر مالک جزری،

۱- بخاری و ترمذی و نسائی آن را از حدیث عبدالرزاق که از معمر، و معمر از عبدالکریم روایت کرده است، نقل نموده‌اند.

حتمی است. هیچ گریز و گریزی و رهایی و نجاتی از حساب و کتاب و سزا و جزا در میان نمی باشد.

طبری در فرهنگ خود حدیث مرفوعی را از معاذ پسر محمّد هذلی، و او از یونس، و او از حسن، و او از

سمره، روایت کرده است:

(مَثَلُ الَّذِي يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ كَمَثَلِ الثَّعْلَبِ، تَطْلُبُهُ الْأَرْضُ بِدَيْنٍ، فَجَاءَ يَسْعَى، حَتَّى إِذَا أَعْيَا وَانْهَرَ دَخَلَ جُحْرَهُ، فَقَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ: يَا ثَعْلَبُ! دَيْنِي. فَخَرَجَ لَهُ حُصَاصٌ. فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى تَقَطَّعَتْ عُنُقُهُ قَتَاتٍ).

داستان کسی که از مرگ می گریزد، بسان داستان روباهی است که زمین از او درخواست بازپرداخت وامی کرد. روباه به تلاش و کوشش پرداخت تا از دست زمین بگریزد. سرانجام خسته شد و درمانده گردید. داخل سوراخ خود شد. زمین بدو گفت: ای روباه! وام مرا بده. بیرون پرید و دویدن گرفت. دوید و دوید تا گردنش شکست و مرد.

این تصویری است متحرک و الهام بخش و دارای پیام ...



هم اینک واپسین بند این سوره درمی رسد که در باره آموزش نماز جمعه است. به مناسبت همان حادثه ای ذکر می گردد که چه بسا بیش از یک بار روی داده است. زیرا ساختار سخن بیانگر تکرار است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که روز آئینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این (چیزی که بدان دستور داده می شوید) برای شما بهتر و سودمندتر است اگر متوجه باشید. آن گاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکنده

از چیزهائی که در فراسوی مرگ آماده است می ترسند. کسی که زاد و توشه ای با خود برنداشته باشد، از رهسپار شدن و از گام به راه گذاشتن می ترسد:

﴿وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾.

آنان به خاطر کارهائی که مرتکب شده اند هرگز مرگ را برای خود نمی خواهند، و خدا از حال ستمکاران به خوبی آگاه است (و سرانجام، ایشان را به کیفر اعمالشان می رساند).

در پایان این چرخش و گردش، حقیقت مرگ و چیزی را که بعد از مرگ است بیان می دارد، و برای آنان روشن می سازد که گریختن از دست مرگ بیفایده است. مرگ حتمی و قطعی است و گریزی از آن ممکن نیست. بعد از مرگ برگشت به سوی خدا است، و حساب و کتاب اعمال و افعال نیز حتمی و قطعی است و هیچ گونه شک و تردیدی در باره آن نیست:

﴿قُلْ: إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ. ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

بگو: قطعاً مرگی که از آن می گریزید، سرانجام با شما رویاروی می گردد و شما را درمی یابد. بعد از آن به سوی کسی برگردانده می شوید که از پنهان و آشکار آگاه است و شما را از آنچه کرده اید باخبر می گرداند.

این هم نگرشی از نگرشهای الهامگرانه قرآنی است. نگاهی به مخاطبان نخستین این قرآن و به مخاطبان جدای از آنان انداخته می شود. حقیقتی به دلها می اندازد و در دلها مستقر می دارد که مردمان آن را فراموش می کنند، ولی با آنان روبرو می گردد و بدیشان می رسد هر کجا که باشند ... این زندگی به پایان می رسد. دوری از خدا در این زندگی، سرانجام آن برگشت به خدا است. چه هیچ پناهگاهی و گریزگاهی جز پیشگاه او وجود ندارد. حساب و کتاب و سزا و جزا، بعد از برگشت به سوی خدا، وجود دارد و قطعی و

مَشَىٰ وَلَمْ يَرْكَبْ، وَذَنَا مِنَ الْإِمَامِ وَأَسْتَمَعَ وَلَمْ يَلْغُ، كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَجْرٌ سَنَةِ صِيَامِهَا وَقِيَامِهَا».

«هرکس روز جمعه با همسر خود نزدیکی کند و خود را بشوید، و زود به سوی نماز جمعه بیاید و به اوّل خطبه برسد، و پیاده برود و سوار نشود، و به امام جمعه نزدیک گردد و بدو گوش فرادهد و سخنان پوچ نگردد و کارهای بیهوده نکند، در برابر هر گامی مزد یک سال دارد، یک سال همراه با روزه و شب زنده داری آن».

امام احمد از کعب پسر مالک، و او از ابویوب انصاری روایت کرده است که گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

«مَنْ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَمَسَّ مِنْ طَيِّبٍ أَهْلِهِ إِنْ كَانَ عِنْدَهُ، وَلَيْسَ أَحْسَنَ ثِيَابِهِ، ثُمَّ خَرَجَ يَأْتِي الْمَسْجِدَ، فَيَرُكِعُ إِنْ بَدَأَ لَهُ، وَلَمْ يُوْذِ أَحَدًا، ثُمَّ أَنْصَتَ إِذَا خَرَجَ إِمَامُهُ حَتَّى يُصَلِّيَ، كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْآخِرَى».

«کسی که روز جمعه غسل بکند و خود را بشوید، و از عطر اهل و عیال خود اگر داشته باشد به خود بمالد، و زیباترین لباس خود را بپوشد، سپس بیرون بیاید و به سوی مسجد برود. وقتی که به مسجد رسید اگر خواست نماز بخواند، و کسی را نیازارد، و سپس به خطیب گوش فرادهد وقتی که خطیب او بیرون آمد تا نماز را می خواند، این نماز جمعه کفّاره گناهان می گردد از این نماز جمعه تا نماز جمعه دیگری».

آیه نخستین این بند، به مسلمانان دستور می دهد معامله و هرگونه کار و کوشش دیگری را تعطیل و رها کنند، همین که اذان را شنیدند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید.

گردید و به دنبال رزق و روزی خدا بروید و خدای را (با دل و زبان) بسیار یاد کنید، تا این که رستگار شوید. ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا آنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا. قُلْ: مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ. وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾.

(برخی از اصحاب، در یکی از جمعه ها) هنگامی که تجارت و یا سرگرمی ای را دیدند از پیرامون تو پراکنده شدند، و تو را ایستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها کردند! بگو: آنچه در پیش خدا (از فضل و ثواب) است، بهتر از سرگرمی و بازرگانی است، و خدا بهترین روزی رسان است.

نماز جمعه همان نماز آدینه است که جز به صورت جماعت، درست نیست خوانده شود... نماز جمعه یک نماز هفتگی است. لازم است مسلمانان برای خواندن آن جمع شوند و به همدیگر برسند و به خطبه ای گوش فرابدهند که ایشان را به یاد خدا می اندازد. نماز جمعه یک عبادت سازماندهی به شیوه اسلام در آماده سازی برای دنیا و آخرت در کار سازماندهی یگانه و در عبادت یگانه است. هردوی سازماندهی و پرستش، عبادت هستند^(۱)... نماز جمعه دلالت و ویژه ای بر سرشت عقیده گروهی اسلامی دارد که از آن در سایه روشنهای سوره صف سخن گفتیم. احادیث زیادی راجع به فضیلت این نماز، و در باره تشویق بدین نماز کردن، و خود را شستن و جامه های پاکیزه پوشیدن و خود را خوشبو نمودن، آمده است.

در صحیح بخاری و مسلم از ابن عمر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا -

نقل شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْجُمُعَةِ فَلْيَغْتَسِلْ».

«هرگاه کسی از شما برای نماز جمعه آمد، غسل بکند و خود را بشوید».

چهار امام اهل سنت از اوس پسر اوس ثقفی روایت کرده اند که گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که

فرمود:

«مَنْ غَسَلَ وَ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَ بَكَرَ وَ ابْتَكَرَ، وَ

۱- مراجعه شود به کتاب: «فی النفس و المجتمع». تألیف: محمد قطب. فصل: عبادتهای اسلامی.

وظائف امانت بزرگ برخاستن و به تلاش در راه آن پرداختن، ممکن نمی‌گردد و نمی‌گنجد. به یاد خدا بودن قطعاً باید در لابلای تلاش در پی معاش باشد. خدا را در نظر داشتن در ضمن کار و کوشش است که کار و کوشش را به عبادت تبدیل می‌کند. ولیکن با وجود در نظر داشتن خدا در امور زندگی و به یاد او بودن در همه حال و در همه آن، لازم است مدّتی خالصانه و درست به یاد خدا بودن، و به طور کامل برای ذکر او گسیختن، و تنها و تنها به عبادتش پرداختن. همان گونه که این دو آیه الهام و پیام می‌دارند.

عراک پسر مالک رضی الله عنه وقتی که نماز جمعه را می‌خواند، می‌رفت و دم در مسجد می‌ایستاد و می‌گفت: «خداوندا! من دعوت تو را پذیرفتم، و نماز واجب تو را خواندم، و همان گونه که به من دستور فرمودی پراکنده و متفرّق شدم. پس از فضل و لطف خود به من عطاء فرما، و رزق و روزی خود را نصیب من نما. تو بهترین روزی دهنده‌گانی». این را ابن ابی حاتم روایت کرده است... این تصویر به ما نشان می‌دهد که کار چگونه سهل و ساده جدّی می‌شد. این فرمان، دستوری است که باید به محض شنیدن، دقیق و بدون کم و کاست آن را اجراء کرد و حقیقت آن را نیز تحقق بخشید و به عنوان سرمه به چشم کشید!

چه بسا همین درک و فهم جدّی و آشکار و پدیدار و راست و درست و سهل و ساده بوده است که آن مجموعه مخلص صدر اسلام را بدان سطح والا و بالائی رسانده است که بدان رسیده‌اند و بر آن لمیده‌اند. با وجود این که در میان ایشان آن همه جاذبه‌های جاهلیت بوده است، آن جاذبه‌هایی که آیه واپسین این سوره گوشه‌ای از آنها را به تصویر کشیده است:

﴿وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا. قُلْ: مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ. وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴾.

(برخی از اصحاب، در یکی از جمعه‌ها) هنگامی که

مؤمنان را به دست کشیدن از کار و بار زندگی و از تلاش در پی معاش تشویق می‌کند، و آنان را ترغیب می‌نماید بروند و در این وقت به ذکر و یاد خدا بپردازند:

﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

این چیزی که بدان دستور داده می‌شود (برای شما بهتر و سودمندتر است اگر متوجّه باشید).

این بخش الهام‌بخش این امر است که دست کشیدن از کارهای بازرگانی و زندگانی همچون تشویق و ترغیبی را می‌طلبد. در عین حال این امر خودش یک نوع تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش دلها و درونهای مؤمنان است. باید در اوقات و احوالی دل از سرگرمیهای زندگی و از جاذبه‌های زمینی ببرد و بگسلد، تا به پروردگار خود بپردازد، و خالصانه به ذکر و یادش بنشیند، و این مزه خاص بریدن از جهان مردمان و پیوستن به جهان فرشتگان را بجشد، و دلش و سینه‌اش از آن هوای پاک و خالص و عطرانگیز پرگردد، و بوی خوش آن را استشمام کند و ببوید.

آن گاه شخص مؤمن به سرگرمیها و مشغلههای زندگی با یاد و ذکر خدا برگردد و بدانها بپردازد:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ، وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ، وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

آن گاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکنده گردید و به دنبال رزق و روزی خدا بروید و خدای را (بآدل و زبان) بسیار یاد کنید، تا این که رستگار شوید.

این هماهنگی و هم‌آوایی‌ای است که برنامه اسلامی نشاندار بدان است، هماهنگی و هم‌آوایی میان مقتضیات و خواستههای زندگی در زمین، از قبیل کار کردن و رنج کشیدن و تلاش ورزیدن و روزی به دست آوردن، و میان بریدن و گسیختن روح برای مدّتی از این فضا، و بریدن و گسیختن دل از این دنیا، و خالص و مخلص پرداختن به یاد و ذکر و طاعت خدا... اینها هم برای زندگی دل لازم و ضروری است، و بدون آنها پیوند یافتن و تماس گرفتن و دریافتن و برای انجام تکالیف و

هستند. بدیشان پشتوانه‌ای از صبر و استقامت عطاء می‌کند، صبر و استقامت در برابر ضعف و نقص و گریز و نافرمانی و لغزشی که در راه می‌بینند و می‌یابند. این خود انسانها هستند. خوب دارند و بد دارند. به هر حال انسانها قابلیت این را دارند که اوج بگیرند و به مراتب و منازل والای عقیده و پاکی و تزکیه بدون حدود و ثغور برسند، در پرتو صبر و شکیبائی و درک و فهم و شعور و ثبات و استقامتی که باید داشت و باید نشان داد، و هرگز از نیمه راه برنگشت و از رنج و زحمت دست نکشید. خدا پشتیبان و یاور مؤمنان است، و این بس!



تجارت و یا سرگرمی‌ای را دیدند از پیرامون تو پراکنده شدند، و تو را ایستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها کردند! بگو: آنچه در پیش خدا (از فضل و ثواب) است، بهتر از سرگرمی و بازرگانی است، و خدا بهترین روزی‌رسان است.

این رخداد - همان گونه که گفتیم - پرده از اندازه جدّ و جهد و تلاش و کوششی برمی‌دارد که برای تربیت و ساخت و ساز دلها و درونها به کار رفته است تا تربیت و ساخت و ساز به پدید آوردن جماعت و گروهی منتهی شده است که در تاریخ منحصر به فرد و تک و یگانه‌اند. این جدّ و جهد و تلاش و کوشش صدر اسلام به کسانی درس فعالیت و پشتکار می‌آموزد که در هر زمانی که هست مسؤولان و عهده‌داران دعوت خدا

این سوره که این نام ویژه را دارد، یعنی «منافقون»، بیانگر موضوع خود است... این یگانه سوره‌ای نیست که در آن از نفاق و منافقان سخن رفته است، و در آن احوال و اوضاع و مکرها و نیرنگهایشان به میان آمده است. هیچ سوره مدنی‌ای یافته نمی‌شود که خالی از ذکر منافقان با اشاره یا آشکار و بی‌پرده باشد. ولیکن این سوره تقریباً منحصر به سخن از منافقان، و اشاره به برخی از رخدادهای و گفتارهایی است که از ایشان سر زده است و در باره آنان روایت گردیده است.

این سوره تاخت و تاز سخت و تندی بر اخلاق و دروغها و دسیسه‌ها و مانورها و دغلکاریهای منافقان را در بر دارد، و بر کینه‌توزیها و نیرنگبازیهای می‌تازد که با مسلمانان دارند، و بر پستی و ترسوئی و کورچشمی و کوردلی ایشان یورش و ایلغار می‌برد.

جز این در این سوره چیزی نیست مگر نگرشی در پایان سوره به کسانی که ایمان آورده‌اند تا ایشان را بر حذر دارد از هر چیزی که صفتی از صفات منافقان را بدیشان بچسباند، هر چند هم احتمال دوری داشته باشد. پست‌ترین درجات نفاق مخلص خدا نبودن، و از ذکر و یادش غافل شدن با پرداختن به اموال و اولاد، و دست کشیدن از بذل و بخشش در راه خدا، تا بدان گاه که روزی فرامی‌رسد که در آن بذل و بخشش و صدقه دادن و اتفاق کردن سودی ندارد.

حرکت نفاق که با دخول اسلام به مدینه آغاز گردید، و تا نزدیک به وفات پیغمبر خدا ﷺ ادامه داشت، و تقریباً هیچ وقت قطع نگردید و استمرار داشت، هر چند نمادها و سیماها و وسائل و ابزار نفاق گاه‌گاهی تغییر می‌یافت و دگرگون می‌شد... این حرکت دارای تأثیر روشن و آشکاری در نحوه زندگی این دوره تاریخی و در رخدادهای آن دارد. این حرکت مقدار زیادی از جدّ و جهد مسلمانان و اوقات ایشان و تاب و توان آنان را به خود مشغول داشت و به خود اختصاص داد. ذکر این حرکت در قرآن مجید و در حدیث شریف بارها و بارها آمده است و تکرار شده است. این هم بر بزرگی و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة منافقون مدنی و یازده آیه است

سُورَةُ الْمُنَافِقِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا أَتَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
 إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾
 اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿٢﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ
 فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ
 وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ
 صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوٌّ فَاحْذَرْهُمْ فَذَلَّلَهُمُ اللَّهُ أَنَّهُمْ لَا يُؤْفَكُونَ ﴿٤﴾
 وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّازُةً وَهُمْ
 وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
 أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ
 اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٦﴾ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ
 لَا تُبْفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ
 خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾
 يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعَزُّ
 مِنْهَا أَلَدَّلَ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ
 الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ
 أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ
 ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩﴾ وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ
 مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي
 إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠﴾ وَلَنْ
 يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

سترگی این حرکت، و بر تأثیر زیاد آن در زندگی دعوت در آن زمان دلالت دارد.

فصل خوبی در بارهٔ این حرکت در کتاب: «سیره الرسول: صور مقتبسة من القرآن الکریم» تألیف استاد «محمد عزّة دروزه» ذکر گردیده است. بخشهای روشنگری را از آن گلچین می‌کنیم:

«علّت پیدایش این حرکت در مدینه، روشن است. چه پیغمبر ﷺ و مسلمانان نخستین، در مکه از لحاظ نیرو و نفوذ در حالتی نبودند که اقتضاء کند گروهی از مردمان از ایشان بترسند یا به خیر و خوبی آنان امیدوار گردند. در نتیجه در برابرشان چاپلوسی کنند و در ظاهر به سویشان بگرایند، و بر ضدّ آنان به توطئه بنشینند، و در نهان بدیشان نیرنگ و کلک بزنند، همان گونه که این شیوه و رفتار همهٔ منافقان به طور عام بوده است. اهل مکه و مخصوصاً سردستگان و رؤسای ایشان با پیغمبر آشکارا دشمنانگی می‌ورزیدند، و به هرکس از مسلمانان دسترسی پیدا می‌کردند و می‌توانستند اذیت و آزار برسانند، اذیت و آزار زیاد و سختی می‌رساندند. با دعوت اسلام با تمام وسائل ممکن بدون هرگونه پنهان‌کاری و محافظت‌کاری می‌جنگیدند و در برابرش مقاومت می‌کردند. قدرت و قوّت هم یار و مددکار ایشان و در اختیار آنان بود. تا بدانجا که مسلمانان وادار به هجرت شدند و دین خود را و جان خود را نخست به حبشه فراری دادند، سپس به یثرب یعنی مدینه بردند. تا بدانجا که برخی از مسلمانان با جبر و زور وادار به ترک آئین خود گردیدند، یا با تشویق و ترغیب و تحریک و تهدید، دین خود را رها کردند و به کفر و شرک برگشتند. برخیا هم متزلزل گردیدند و بیزار شدند و با مشرکان نفاق ورزیدند و دورویی کردند. بعضیها هم که بر آئین خود ماندگار شدند به سبب اذیت و آزاری که دیدند وفات فرمودند و شربت شهادت نوشیدند ...

و اما در مدینه کار و بار کاملاً تغییر یافت. چه پیغمبر ﷺ توانست پیش از این که به مدینه

مهاجرت فرماید دوستان و یاران نیرومندی از اوس و خزرج پیدا کند. مهاجرت نفرمود مگر وقتی که از جایگاه و موضع خود اطمینان پیدا کرد، و تقریباً خانهای از خانه‌های عربها نمانده بود که اسلام بدانجا داخل نشده باشد. در این حالت، ساده نبود کسانی که بدو ایمان نیاورده بودند - به سبب نادانی و کودنی، یا به سبب رشک و حسد و سرکشی و دشمنی، زیرا آنان با آمدن پیغمبر ﷺ بدانجا از سلطه و قدرت و نفوذشان کاسته می‌گردید و جلو یکه‌تازیشان گرفته می‌شد - موضع انکار و دشمنانگی آشکار و علنی با پیغمبر و مسلمانان مهاجر و انصار را در پیش گرفتند. حسّ ناسیونالیستی و نژادگرایی در آن حال و احوال تأثیر زیادی در این داشت که موضعگیری آن چنانی در میان نباشد و نتوانند در برابر اسلام و مسلمین ایستادگی و مبارزه کنند. زیرا عامهٔ اوس و خزرج، یاران و انصار پیغمبر ﷺ شده بودند، و با پیمانهای دفاعی و یاری بدو پیوند پیدا کرده بودند و مرتبط شده بودند. بیشترشان به نحو احسن اسلام را پذیرفته بودند و مسلمان واقعی شده بودند. پیغمبر را فرستادهٔ خدا می‌دانستند، و او را پیشوا و رهبر والا و واجب‌الاطاعة خود می‌شمردند، و او را مرشد و رهبر اعظمی به حساب می‌آوردند و پیروی از او را بر خود واجب می‌دیدند. دیگر برای کسانی که جاذبهٔ شرک بر آنان چیره بود، و بیماری دل و خودبزرگ‌بینی و کینه‌توزی بر ایشان فرمانروائی داشت، و این امر آنان را به دشمنانگی با پیغمبر ﷺ و با دعوت او و با نفوذ او سوق می‌داد و می‌کشاند، امکان نداشت که آشکارا خواست خود را و دشمنانگی خود را آشکارا اظهار کنند و نشان بدهند. جز این جلو پا و سر راهشان نبود که به پذیرش اسلام تظاهر کنند، و ارکان و اصول اسلام را در ظاهر انجام دهند، و با قبیله‌های خود همکاری و همپشتی کنند، و نیرنگ و حيله‌گری و دسیسه‌بازی و توطئه‌های خود را به گونهٔ حقّه‌بازی و فریبکاری و ظاهرسازی و پنهان‌کاری به انجام برسانند. اگر گاهی

موضعگیریهایشان علنی می‌شد و با مکر و نیرنگ همراه و همساز می‌گردید، و نفاق ایشان برجسته و آشکار خودنمایی می‌کرد، این امر وقتی اتفاق می‌افتاد و از ایشان سر می‌زد، در شرائط و ظروفی و بحرانهای سختی بود که به پیغمبر و مسلمانان رو می‌کرد و گریبانگیرشان می‌شد. از این فرصتها استفاده می‌کردند، و انگیزه مصلحت و منطق و احتیاط را حجت و برهان خود می‌دانستند. به هر حال به کفر یا نفاق خود اعتراف و اقرار نمی‌کردند. اما نفاقشان و کفرشان و موضعگیریهایشان در وقت نیرنگبازی و دسیسه‌سازی و ساخت و پاخت با دیگران، بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر اصحاب مخلص مهاجر و انصار او نهان و پنهان نمی‌ماند. از دیگر سو موضعگیریهای علنی که به خود می‌گرفتند در فرصتهای بحرانهای که بر کفرشان و بر نفاقشان رسوائی و خشم خدا می‌افزود، ایشان را روسیاه نشان می‌داد و جلوه‌گرشان می‌نمود، و پرده از نفاقشان فرومی‌افتاد. آیات قرآنی نازل می‌گردید، و بارها و بارها روسیاهیها را متوجه ایشان می‌نمود، و چیزهایی را که می‌کردند یا نیرنگهایی را که می‌زدند، گواه بر ایشان و دال بر آنان می‌کرد، و با بدیها و شرارتها و ناپاکیها و مکر و کیدهایی که داشتند، بر سرشان می‌تاخت و مغز سرشان را زیر پایهایشان می‌انداخت. این آیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان را از ایشان در همه شرائط و ظروف و در همه مناسبات برحذر می‌داشت.

موضعگیریهای منافقان و مکرها و نیرنگهایشان فراخ و فراوان بود، و تأثیر زیادی در چیزهایی داشت که آیه‌های مدنی آنها را پیام می‌دهند و الهام می‌کنند. تا بدانجا که انگار مبارزه سختی درگرفته است، و ما را به یاد مبارزه‌ای می‌اندازد که میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و رؤسای مکه بوده است، هرچند که دوره‌ها و نتیجه‌ها مختلف و جداگانه است. زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی نگذشت مقام و منزلتش بیفزود و استوار و استقرار حاصل نمود. بر نیرو و قدرتش افزوده گردید. دائره

اسلام فراخی و وسعت پیدا کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله سلطه و قدرت و فرمانروائی یافت. فرمانش اجراء می‌گردید، و عزتش بیشتر می‌شد. ولی منافقان مجموعه‌ای نبودند که دارای ضمانت اجتماعی و شخصیت ویژه برجسته‌ای باشند. ضعف ایشان و ناچیزی شماره آنان و شأن و مقامشان سیر قهقرائی داشت، و با افزایش نیرو و قدرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و وسعت گرفتن دائره اسلام، و استوار شدن عزت و فزونی سلطه و قدرتشان، تناسب معکوس داشت.

برای این که به خطر نقشی که منافقان بازی کردند به ویژه در اوائل کار پی ببری، کافی است که بدانی منافقان تا اندازه‌ای نیرومند بودند. چرا که جانبداریهای نژادگرایانه‌ای داشتند، جانبداریهای نژادگرایانه‌ای که هنوز تأثیر نیرومندی در دلها و درونهای توده قبائلشان داشتند، و هنوز هم کاملاً رسوا نشده بودند، و اسلام هم هنوز در میان این توده مردمان کاملاً رسوخ نکرده بود و به تمام و کمال به میانشان نرفته بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله هم با مشرکان منکر و ملحد از هر سو احاطه شده بود. اهالی مکه هم دشمنان سرسخت او بودند، اهالی مکه که قبله مردمان جزیره العرب عربستان بودند، و پیوسته منتظر بلاهایی بودند که گریبانگیر پیغمبر صلی الله علیه و آله شود. برای فرصتی و وسیله‌ای روزشماری می‌کردند که در آن و با آن دمار از روزگارش برآورند و کار او را یکسره سازند. یهودیان در مدینه و پیرامون آن از همان روزهای اول او را ناشناخته قلمداد کردند و بدی و زشتی روا داشتند و بدو فال بد زدند و او را نحس دانستند. سپس بدو کفر ورزیدند و او را نپذیرفتند و با او شروع به دشمنی و حيله‌گری نمودند. چیزی طول نکشید که میان یهودیان و منافقان یک پیمان سرشتی مبنی بر یگانگی خط سیر تلاش و کوشش ایشان، و همدستی و همپشتی آنان در موضعگیری مبارزه و دشمنی و حيله و نیرنگبازی بسته شد، تا بدانجا که می‌توان گفت: منافقان قوی نشدند، و ثابت و استوار نماندند، و آن همه اذیت و آزار سخت و شدید از

حضورش با زبان به رسالت او گواهی می‌دادند، و از این گواهی قصد حقّ و حقیقت نداشتند. بلکه برای تقیه گواهی می‌دادند و مرادشان از آن حفظ خودشان بود. بدین وسیله حقیقت کار خود را و اصل ذات خود را از مسلمانان پنهان می‌داشتند. آنان دروغ می‌گفتند در این که بیان می‌داشتند ما آمده‌ایم تا گواهی دهیم به رسالت پیغمبر ﷺ. بلکه آنان می‌آمدند تا مسلمانان را با این گواهی گول بزنند. خداوند ایشان را در این گواهی دادن دروغگو می‌نامد، پس از آن که حقیقت رسالت را ثابت می‌کند و از آن پاسداری می‌نماید:

﴿وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ﴾.

خدا می‌داند که تو فرستاده خدا می‌باشی.

﴿وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾.

خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند. (چرا که به سخنان خود ایمان ندارند).

تعبیر سخن از دَقّت و احتیاط کامل برخوردار است. به گونه‌ای دَقّت و احتیاط گردیده است که اعجاب‌انگیز است. تعبیر سخن قبل از این که سخن منافقان را تکذیب کند به اثبات رسالت می‌پردازد و به حَقّانیت آن گواهی می‌دهد. اگر این احتیاط نبود ظاهر عبارت منافقان را در موضوع شهادت که رسالت است تکذیب می‌کرد. تکذیب رسالت هم مقصود و مراد نیست. بلکه مقصود و مراد تکذیب اعتراف و اقرارشان است. چرا که آنان رسالت را تصدیق نمی‌کنند و بدان باور ندارند، و با دل پاک از نفاق به رسالت گواهی نمی‌دهند و در گفته خود مخلص نیستند و گواهیشان از معتقدات درونشان سرچشمه نمی‌گیرد!

﴿اَتَّخِذُوا اٰيٰمَهُمْ جُنَّةً﴾.

آنان سوگندهای (دروغین) خود را سپری (برای رهائی از گرفتار آمدن به دست عدالت، و پوشاندن چهره واقعی خویش) می‌گردانند.

ایشان دیده نشد، و به نیرنگبازی و دسیسه‌سازی ادامه ندادند و به مکر و کید نشستند، مگر به سبب پشتیبانی و تقویتی که از یهودیان دیدند، و مگر به سبب برقراری ضمانت اجتماعی در میانشان، و اطمینان و اعتمادی که به همدیگر داشتند. از شأن و مقام و رونق بازار منافقان کاسته نشد، و خطر ایشان سبک و ناچیز نگردید، مگر زمانی که خدا پیغمبر ﷺ را بر یهودیان چیره و پیروز نمود، و شرّ و بلایشان را از سر او به دور داشت.» (۱)



این سوره می‌آغازد با شناساندن راه و روش منافقان. منافقان با کفری که در دل دارند سازش می‌کنند. اعلان می‌دارند اسلام را می‌پذیرند، و گواهی می‌نمایند پیغمبر ﷺ فرستاده خدا است. به دروغ سوگند می‌خورند، تا مسلمانان بدیشان باور کنند و راستگویشان پندارند. سوگندهائی را که در این زمینه می‌خورند سپر پاسداری از خود می‌کنند. در پشت سپر سوگندهای دروغینشان، حقیقت کار و بارشان را پنهان می‌دارند. مسلمانان را در باره خود گول می‌زنند و دچار اشتباه می‌کنند:

﴿اِذَا جَاءَكَ الْمُنٰفِقُوْنَ قَالُوْا: نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُ اللّٰهِ - وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُهُ - وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَكَٰذِبُوْنَ. اَتَّخِذُوا اٰيٰمَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ، اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ﴾.

هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی! - خداوند می‌داند که تو فرستاده خدا می‌باشی - ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند (چرا که به سخنان خود ایمان ندارند). آنان سوگندهای (دروغین) خود را سپری (برای رهائی از گرفتار آمدن به دست عدالت، و پوشاندن چهره واقعی خویش) می‌گردانند، و (خود را و مردمان را) از راه خدا بازمی‌دارند. ایشان چه کار بدی می‌کنند.

آنان به خدمت پیغمبر خدا ﷺ می‌آمدند و در

کفر بر نمی‌گردد. آخر چه کسی بعد از چشیدن مزه ایمان و آشنائی با آن، و اطلاع پیدا کردن از جهان بینی ایمانی در باره هستی، و با چشیدن مزه ایمان در باره زندگی، و نفس کشیدن در فضای ایمانِ هوشیارانه، و زیستن در پرتو نور تابان و رخشانِ ایمان، و بسر بردن در زیر سایه‌های خوشِ ایمان، بر می‌گردد به سوی کفر ترشروی مردهٔ تو خالی خشک ناسپاس حق ناشناس؟ چه کسی چنین کاری را می‌کند مگر فرد کوردل ناسپاس و حق ناشناس و کینه‌توزی که این فرق کاملاً آشکار و پدیدار را فهم نمی‌کند و احساس نمی‌نماید و بدان پی نمی‌برد!

﴿قَطِيعٌ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾.

پس بر دل‌هایشان مهر نهاده شد، و ایشان دیگر (حقیقت را درک نمی‌کنند، و از ایمان چیزی) نمی‌فهمند.

آن گاه روند سخن شکل منحصر به فرد و شگفتی را ترسیم می‌کند، شکلی که تمسخر و استهزاء و ننگ و پلشتی این نوع از مردمان مسخ شدهٔ کوردل را نشان می‌دهد، و ایشان را به بی‌فائده بودن و سست و بی‌کاره و کوردل و ترسو و بیتاب و کینه‌توز و ناسپاس و حق ناشناس بودن، نشاندار و ننگین می‌سازد. بلکه به عنوان مجسمهٔ تمسخر، و نشان تیره‌های استهزاء، ایشان را در نمایشگاه هستی نصب می‌کند:

﴿وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَبَٰعِبَكَ أَجْسَامُهُمْ. وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَتَمُّهُمْ حُسْبٌ مُّسْنَدَةٌ. يَحْسَبُونَ كُلَّ صَٰحِحَةٍ عَلَيْهِمْ. هُمُ الْعُدُوّ فَاخْذَرْهُمْ. قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَتَىٰ يَوْفُكُونُ؟﴾.

هنگامی که ایشان را می‌بینی، پیکر و سیمایشان تو را می‌گیرد و به شگفت می‌آورد (و به خود می‌گوئی: چه انسانهای باوقار و برازنده‌ای!) و هنگامی که به سخن درمی‌آیند (به علت حلاوت کلامشان) به سخنانشان گوش فرامی‌دهی. (با وجود این جذبۀ سیما و گیرائی گفتار) آنان انگار تخته‌هایی هستند که (بر دیوار) تکیه داده شده باشند (بی‌جان و بی‌ایمان، هیكلهای تو خالی، درونهای بی‌نور و صفا، نقشهائی بر در و دیوارها). هر

این هم می‌رساند که آنان سوگند می‌خورند هر زمان که کارشان آشکار می‌گردد، یا به مکر و کید و توطئه و دسیسه‌ای از ایشان پی می‌برند، یا از ایشان سخن بدی در بارهٔ مسلمانان نقل می‌گردید. آنان سوگند می‌خورند تا خود را از چیزی در امان دارند که نتیجهٔ رسوائی کاری از کارهایشان بود. سوگندهای خود را وسیلهٔ حفاظت از خود و سپری برای خویش می‌کردند که در فراسوی آن خویشان را بیایند و از خود محافظت نمایند، و به مکر و کید و دسیسه‌بازی و گمراه‌سازی خود با گول خوردگان‌شان ادامه دهند.

﴿فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾.

و (خود را و مردمان را) از راه خدا بازمی‌دارند.

خود را و دیگران را از راه خدا بازمی‌دارند! برای این کار از سوگندهای دروغین خود کمک و مدد می‌گیرند: ﴿إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

ایشان چه کار بدی می‌کنند.

آیا بدتر از دروغ گفتن برای گمراه کردن و ویلان نمودن وجود دارد؟!

این حال تباهشان و گواهی نادرست و دروغشان، و سوگندهای دروغ و فریبنده‌شان، و بازداشتن خود را و دیگران را از راه خدا، و کار زشت و پلشتشان را چنین تعلیل و تبیین می‌کند که آنان بعد از ایمان کافر گردیده‌اند، و بعد از شناخت اسلام کفر را برگزیده‌اند:

﴿ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا فَطٰعِعَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ﴾.

این (نفاق و دروغگوئی و بازداشتن از دین) بدان خاطر است که (نخست با زبان) ایمان آورده‌اند و سپس (با دل) کافر شده‌اند، پس بر دل‌هایشان مهر نهاده شد، و ایشان دیگر (حقیقت را درک نمی‌کنند، و از ایمان چیزی) نمی‌فهمند.

پس در این صورت آنان ایمان را شناخته‌اند و بدان پی برده‌اند، ولیکن با این وجود برگشتن به کفر را برگزیده‌اند. دلی که در آن دانش و بینش، یا ذوق سلیم، و یا حیات باشد، بعد از آن که ایمان را بشناسد به سوی

می‌برند که آن حرکت یا صدا و یا ندا ایشان را می‌طلبید و می‌جوید، چه به اصل کارشان پی برده است و از حقیقت امرشان سر درآورده است!!

وقتی که کار دانش و بینش و جان گرفتن و اطلاع پیدا کردن در پرتو آهنگها و نواهای ایمان، مطرح است، آنان تخته‌های تکیه داده شده و جسیبانه شده هستند. زمانی که کار ترس و هراس بر جان و مال در میان است، آنان به یک نی لرزان می‌مانند که بازپچه باد گردیده است و بدین سو و بدان سو می‌افتد و می‌رود! آنان با وجود این کار و آن حال، اولین دشمنان پیغمبر ﷺ و مسلمانان بشمار می‌آیند:

﴿هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ﴾.

آنان دشمنان بشمارند و از ایشان برحذر باش.

آنان دشمنان حقیقی هستند. دشمنانی هستند که در داخل اردوگاه اسلامی خود را پنهان داشته‌اند. در صف مؤمنان نهان مانده‌اند. ایشان از دشمنان خارجی و آشکار خطرناک‌ترند.

﴿فَاحْذَرُهُمْ﴾.

پس از ایشان برحذر باش.

اما در اینجا به پیغمبر ﷺ دستور داده نشد که ایشان را بکشد. بلکه خط سیر دیگری را با ایشان درپیش گرفت، خط سیری که در آن حکمت و سعه صدر و اطمینان به نجات از نیرنگشان بود، همان گونه که بعد از اندکی نمونه‌ای از این رفتار و کردار خواهد آمد.

﴿قَاتِلْهُمْ اِنَّهُ اَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾.

خدايشان بکشد! چگونه (از حق) برگردانده می‌شوند (و منحرف می‌گردند!؟).

خدا با ایشان می‌جنگد هرکجا که بروند و به هرکجا که رو بکنند. دعائی که خدا می‌کند، حکم اجراء مدلول آن را دارد. یعنی مفهوم آن پیاده می‌گردد و قطعاً به اجراء درمی‌آید. هیچ چیزی نمی‌تواند جلو این قضا و قدر نافذ را بگیرد، و هیچ گونه پیگردی ندارد... این کار در نهایت گشت و گذار، روی داد، و آنچه می‌بایست بشود، شد.

فریادی را بر ضد خود می‌پندارند و هر آوازی را به زیان خویش! آنان دشمنان بشمارند و از ایشان برحذر باش. خدايشان بکشد! چگونه (از حق) برگردانده می‌شوند (و منحرف می‌گردند!؟).

آنان پیکره‌هایی هستند که به شگفت می‌آورند، نه مردمانی که سخن بگویند و پاسخ بدهند! مادام که آنان ساکت و خاموشند، ایشان پیکره‌های شگفتی بشمارند که چشمها را به خود خیره می‌دارند... وقتی هم صحبت می‌کنند از هر معنی و مفهومی، و از هر حس و شعوری، و از هر اندیشه و تفکری، خالی هستند... ﴿تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ﴾.

به سخنانشان گوش فرامی‌دهی. آنان انگار تخته‌هایی هستند.

اما آنان تخته‌هایی نیستند و بس. بلکه این تخته‌ها:

﴿خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ﴾. تخته‌هایی هستند که تکیه داده شده‌اند.

هیچ گونه تکانی و حرکتی ندارند. به کنار دیوار جسیبانه شده‌اند!

این جمود و رکود و فسردن، ایشان را از لحاظ دانش و بینش ارواحشان به تصویر می‌کشد، تازه اگر ارواحی داشته باشند! از سوی دیگر، در مقابل آن، حالتی از نگرانی همیشگی و ترس و هراس و لرزش دائمی، قرار می‌گیرد:

﴿يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾.

هر فریادی را بر ضد خود می‌پندارند و هر آوازی را به زیان خویش!.

زیرا آنان می‌دانند که ایشان منافقانی هستند که خود را در زیر پرده نازکی از تظاهر و سوگند و چاپلوسی و کجروی، پنهان کرده‌اند. آنان می‌ترسند هر لحظه کارشان سر به رسوائی کشد، و پرده روی ایشان به کنار رود و فروافتد. تعبیر قرآنی ایشان را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که انگار آنان همیشه پیرامون خود را می‌نگرند و می‌پایند. از هر حرکتی می‌ترسند. از هر صدائی به تکان می‌افتند. از هر ندائی می‌لرزند. گمان

بسیاری از راویان سلف نقل کرده‌اند که همه این سخنان در باره عبدالله پسر ابی پسر سلول نازل گردیده است. ابن اسحاق این مسأله را در سخنانی که در باره جنگ بنی‌مصطلق، دارد، به تفصیل ذکر کرده است، جنگی که در سال ششم هجری در کنار آبی به نام مریسیع روی داد... زمانی که پیغمبر ﷺ کنار آن آب بود بعد از آن که جنگ به پایان آمده بود. آب‌کشندگان مردمان به سوی مریسیع آمدند. عمر پسر خطاب کارگری داشت از قبیله بنی‌غفار. نام او جهجاه پسر مسعود بود. اسب عمر پسر خطاب را می‌راند. جهجاه و سنان پسر وبر جهنی، همیمان بنی‌عون پسر خزرج در کنار آب به هم رسیدند. با یکدیگر جنگیدند. جهنی فریاد زد: ای گروه انصار! جهجاه هم فریاد زد: ای گروه مهاجرین! عبدالله پسر ابی پسر سلول خشمگین گردید. نزد او گروهی از قومش بودند. زید پسر ارقم که نوجوانی بود در میان ایشان حضور داشت. عبدالله پسر ابی پسر سلول گفت: آیا مهاجران چنین جسارتی را کرده‌اند؟ آنان در شهر و دیار خودمان با ما به مفاخره پرداخته‌اند و در فخر بر ما چیره شده‌اند. به خدا سوگند مسأله خودمان با او باش^(۱) قریش را جز بسان ضرب‌المثل پیشینیان نمی‌بینم که گفته‌اند: تو سگت را چاق گردان تا بخوردت! ولی به خدا سوگند وقتی که به مدینه برگردیم حتماً عزیزترین مردمان ذلیل‌ترین مردمان را بیرون خواهند کرد. سپس به کسانی از قوم خود که حاضر آمده بودند رو کرد و بدیشان گفت: این چیزی است که خودتان با خویشان کرده‌اید: آنان را به شهر و دیار خود راه داده‌اید و وارد گردانده‌اید، و اموال خویش را با ایشان تقسیم نموده‌اید. به خدا سوگند اگر دست‌هایتان را از ایشان بازدارید و کمکشان نکنید، آنان قطعاً به شهر و دیار دیگری فلنگ خود را می‌بندند و به در می‌روند. زید پسر ارقم این سخنان را شنید. آن را به سمع مبارک

روند سخن به پیش می‌رود و عملکردهایشان را بیان می‌دارد، عملکردهایی که دال بر فساد و تباهی دل‌هایشان، و بیانگر توطئه نهانی ایشان در باره پیغمبر ﷺ و دروغگویی آنان هنگام رویارویی و حضور است... اینها مجموعه صفاتی است که منافقان بدان شناخته شده‌اند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُوسَهُمْ، وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ. سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ. هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ: لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا. وَاللَّهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْفَهُونَ. يَقُولُونَ: لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، وَاللَّهُ الْعَزِيزُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ. وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

چون به آنان گفته شود که بیایید تا پیغمبر خدا برایتان آمرزش بخواهد، سرهای خود را (از روی غرور و تکبر، و به عنوان استهزاء) تکان می‌دهند و آنان را خواهی دید مستکبرانه روی می‌گردانند و می‌روند. برای آنان یکسان است چه برای ایشان آمرزش بخواهی، و چه آمرزش نخواهی، (چون آنان از نفاق خود دست نمی‌کشند) هرگز خدا ایشان را نخواهد بخشید. خداوند قطعاً مردمان فاسق را هدایت نمی‌دهد. آنان کسانی که می‌گویند: به آنانی که (از مکه به مدینه مهاجرت کرده‌اند و) نزد فرستاده خدا هستند، بذل و بخششی نکنید و چیزی ندهید تا پراکنده شوند و بروند. (غافل از این که) گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خدا است (و به هرکس که بخواهد از آنها بدو عطاء می‌کند) و لیکن منافقان نمی‌فهمند. می‌گویند اگر (از غزوه بنی‌مصطلق) به مدینه برگشتیم باید افراد باعزت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند. عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است، ولیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند.

۱- در متن عربی: «جلایب قریش» است که به معنی پیراهنها و جامه‌های قریش است. (مترجم)

«أَوْ مَا بَلَغَكَ مَا قَالَ صَاحِبُكُمْ؟».

«آیا آنچه دوست شما گفته است به گوش تو نرسیده است؟».

اسید پسر حضیر گفت: چه گفته است؟ فرمود:

«زَعَمَ أَنَّهُ إِنْ رَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ أَخْرَجَ الْأَعْزَمُ مِنْهَا الْأَذَلَّ».

«گمان برده است اگر او به مدینه برگردد عزیزترین مردمان ذلیل ترین مردمان را از مدینه بیرون می کند».

اسید پسر حضیر گفت: پس تو ای پیغمبر خدا، به خدا سوگند اگر خواهی حتماً او را از مدینه بیرون خواهی کرد. به خدا سوگند ذلیل او است و عزیز تو هستی.

سپس گفت: ای پیغمبر خدا! با او مهربان باش. چه به خدا سوگند وقتی که خدا تو را به پیش ما آورد، قوم او برای او مهره ها می چیدند و ترتیب می دادند تا تاجگذاری او را انجام دهند و او را شاه خود کنند. او چنین می بیند که تو حکومت و فرمانروایی را از او سلب کرده ای و باز گرفته ای!

آن گاه پیغمبر خدا ﷺ سراسر آن روز مردمان را راه برد تا شب فرارسید. و تمام آن شب ایشان را به حرکت و سفر واداشت تا صبح فرارسید. سر صبح آن روز هم ایشان را به کوچ و حرکت واداشت تا بدان گاه که سوز خورشید آنان را بیازرد. آن وقت اجازه فرمود فرود آیند و بیاسایند. همین که بدنشان با زمین تماس گرفت به خواب فرورفتند و نقش زمین شدند. پیغمبر خدا ﷺ چنین کاری را کرد تا مردمان را از سخن گفتن در باره سخنی بازدارد که دیروز عبدالله پسر ابی پسر سلول گفته بود.

ابن اسحاق گفته است: آن وقت سوره ای نازل گردید که یزدان سبحان در آن از منافقان یاد کرده است. از قبیل: عبدالله پسر ابی پسر سلول، و کسانی که راه و رسم او را داشتند و بسان او رفتار می کردند. وقتی که این سوره نازل گردید، پیغمبر خدا ﷺ گوش زید پسر ارقم را گرفت، سپس فرمود:

«هَذَا الَّذِي أَوْفَى لِي بِأُذُنِهِ».

«این کسی است که با گوشش، به تمام و کمال به پیمان

پیغمبر خدا ﷺ رساند. این امر وقتی روی داد که پیغمبر خدا ﷺ از سرکوبی دشمنانش فارغ شده بود. وقتی که زید پسر ارقم خبر را بدو رساند، عمر پسر خطاب در خدمتش بود. عمر گفت: دستور بده عباد پسر بشر او را بکشد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«فَكَيْفَ يَا عُمَرُ إِذَا تَحَدَّثَ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ؟ لَا وَلَكِنْ أَدْنُ بِالرَّحِيلِ».

«ای عمر! چه می شود وقتی که مردمان به همدیگر بگویند: محمد یارانش را می کشد؟ نه، و بلکه برای کوچیدن صدا بزن و ندا درده».

این بار سفر بریستن و کوچیدن در ساعتی از زمان انجام گرفت که پیغمبر خدا ﷺ هرگز در آن ساعت بار سفر بر نمی بست و نمی کوچید. مردمان بار سفر بر بستند و کوچیدند. عبدالله پسر ابی پسر سلول به خدمت پیغمبر خدا ﷺ رفت، وقتی که شنید زید پسر ارقم آنچه را شنیده بود به سمع مبارک پیغمبر ﷺ خدا رسانده است. به خدا سوگند خورد آنچه را زید پسر ارقم گفته است نگفتم، و بدان زبان نگشوده ام. عبدالله پسر ابی پسر سلول در میان قوم خود بسیار محترم و بزرگ بود. انصاری که در محضر پیغمبر خدا ﷺ بودند گفتند: ای پیغمبر خدا! این نوجوان چه بسا در باره سخنانش دچار وهم و گمان شده باشد و اشتباهی شنیده باشد، و آنچه را که عبدالله پسر ابی پسر سلول گفته است غلط برداشت کرده است و درست به خاطر نسپرده است. این سخن را برای دلسوزی با عبدالله پسر ابی پسر سلول، و دفع شر و بلا از او گفتند. ابن اسحاق گفته است: وقتی که پیغمبر خدا ﷺ سوار شد و حرکت کرد، اسید پسر حضیر به خدمتش آمد، با درود و سلامی که سزاوار مقام نبوت بود، درودش گفت. آن گاه بدو عرض کرد: ای پیغمبر خدا! به خدا سوگند در ساعت غیر معمول و در وقت غیر عادی حرکت فرموده ای، ساعت و وقتی که در همچون ساعتها و وقتهائی حرکت نمی کرده ای و نمی رفته ای. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

خدا وفا کرده است».

به گوش عبدالله پسر عبدالله پسر ابی، خبر کار و بار پدرش رسید. ابن اسحاق گفته است: عاصم پسر عمر پسر قتاده برایم روایت کرده است، عبدالله به خدمت پیغمبر خدا ﷺ رفت و گفت: ای پیغمبر خدا، شنیده‌ام که تو می‌خواهی عبدالله پسر ابی را به سبب چیزی که از او برایم روایت کرده‌اند بکشی. اگر قطعاً چنین کاری را می‌کنی، به من دستور بفرما تا سرش را از بدنش جدا سازم و برایم بیاورم. به خدا سوگند قبیلۀ خزرج می‌داند که در میان‌شان کسی یافته نمی‌شود که از من برای پدرش خوبتر و بهتر باشد. من می‌ترسم به فرد دیگری جز من دستور بفرمائی پدرم را بکشد، آن وقت من نتوانم به قاتل عبدالله پسر ابی بنگرم که روی زمین سالم راه برود، و من او را بکشم! در نتیجه مؤمنی را در برابر کافری خواهم کشت، و به دوزخ خواهم افتاد! پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«بَلْ تَرَفَّقَ بِهِ وَنَحْسِنُ صُحْبَتَهُ مَا بَقِيَ مَعَنَا».

«بلکه ما با او مهربان خواهیم بود و زیبا با او رفتار خواهیم کرد تا وقتی که با ما باشد و با ما بماند».

بعد از آن هرگاه عبدالله پسر ابی پسر سلول حادثه‌ای را پدید می‌آورد، قوم خودش او را سرزنش می‌کردند و گرفتارش می‌نمودند و بر او سخت می‌گرفتند و می‌تاختند. پیغمبر خدا ﷺ به عمر پسر خطاب فرمود، وقتی که این کار را شنید:

«كَيْفَ تَرَى يَا عُمَرُ؟ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتَهُ يَوْمَ قُلْتُ لِي: أَقْتُلْهُ لَأَزَعَدْتَ لَهُ أَنفُ لَوْ أَمَرْتَهَا الْيَوْمَ يَقْتُلُهُ لَقَتَلْتُهُ».

«ای عمر چه می‌بینی؟ به خدا سوگند اگر آن روز که به من گفتی: او را بکش، او را می‌کشتم، بینیهائی برای طرفداری از او باد می‌کرد و به تکان درمی‌افتاد. اگر امروز بدانان دستور کشتن او را بدهم، او را خواهند کشت».

عمر گفت: به خدا سوگند متوجه شدم که عملکرد پیغمبر خدا ﷺ خیر و برکت آن بیشتر از خیر و برکت عملکرد من است.

عکرمه و ابن زید و غیره گفته‌اند: وقتی که مردمان به سوی مدینه برگشتند، عبدالله پسر عبدالله پسر ابی جلو دروازه مدینه ایستاد، و شمشیر خود را کشید. مردمان از کنار او می‌گذشتند و داخل مدینه می‌شدند. هنگامی که پدرش عبدالله پسر ابی آمد و خواست وارد دروازه مدینه شود، پسرش بدو گفت: برو عقب! پدرش بدو گفت: تو را چه شده است؟ وای به حالت! پسرش گفت: به خدا سوگند از اینجا نمی‌گذری مگر وقتی که پیغمبر خدا ﷺ به تو اجازه دهد! چه او عزیز و گرامی است و تو ذلیل و حقیر! وقتی که پیغمبر خدا ﷺ تشریف آورد - او همیشه در آخر سپاه حرکت می‌کرد^(۱) - عبدالله پسر ابی از پسرش بدو شکایت کرد. پسرش عبدالله گفت: به خدا سوگند! ای پیغمبر خدا او وارد مدینه نمی‌گردد مگر این که تو بدو اجازه بفرمائی. پیغمبر خدا ﷺ بدو اجازه ورود داد. عبدالله گفت: حالا که پیغمبر خدا ﷺ به تو اجازه داده است، برو و داخل شو^(۲)...



یک بار به رخدادها می‌نگریم، و یک بار به مردان نگاه می‌کنیم، و دیگر بار به نص قرآنی نگاهی می‌اندازیم. خویشتن را با سیره و شیوه زندگانی پیغمبر ﷺ و با برنامه تربیتی الهی، و با قضا و قدر شگفت یزدان در اداره کردن و گرداندن امور جهان می‌یابیم.

این، صف مسلمانان است که منافقان بدان فرومی‌خزند، و در میان آن در قید حیات پیغمبر ﷺ حدود ده سال زندگی می‌کنند! پیغمبر ﷺ ایشان را از صف مسلمانان بیرون نمی‌کند، و یزدان سبحان نامهای ایشان را بدو نمی‌گوید، و خود آنان را بدو نمی‌شناساند، مگر اندکی پیش از این که پیغمبر ﷺ وفات بفرماید، هرچند که پیغمبر ﷺ منافقان را از روی شیوه گفتار،

۱- پیغمبر ﷺ دنبال سپاه حرکت می‌کرد تا افراد عقب‌مانده و گمشده و نیازمند کمک را بیابد و یاریشان نماید.

۲- پیدا است که قضیه افک به دنبال این جنگ بوده است، قضیه‌ای که عبدالله پسر ابی پسر سلول بیشترین سهم آن را بر عهده داشته است.

هم نمی‌گفت!

بدین منوال و بر این روال حوادث روی می‌داد و می‌گذشت - آن گونه که قضا و قدر ترسیم می‌کرد - برابر حکمت و فلسفه و هدف و مقصودی که از آن حوادث مورد نظر بوده است، از قبیل تربیت و عبرت و پدید آوردن اخلاق و مقررات و آداب و رسوم ... خود این حادثه‌ای که این آیات در باره آن نازل گردیده است، به تنهایی عبرتها در بر دارد و متضمن اندرزهای زیادی است.

این عبدالله پسر سلول است. در میان مسلمانان زندگی می‌کند. به پیغمبر خدا ﷺ نزدیک است. رخدادهای پیاپی می‌گردد. آیات در حضور او و در غیاب او نازل می‌شوند، آیاتی که حقیقت این دین، و صدق این پیغمبر را تصدیق و اثبات می‌کنند. ولیکن خدا دل او را به سوی ایمان هدایت نمی‌دهد و رهنمود و رهنمون نمی‌کند، چون این رحمت و این نعمت نصیب او نشده بود. میان این فیض و برکت جوشان و نور درخشان و تأثیر بسزا و فراوان، و میان او کینه‌ای حائل و مانع شده بود. کینه‌ای که به سینه‌اش خزیده و نشسته بود بدان خاطر که بر اوس و خزرج شاه نشده بود، چون پیغمبر خدا ﷺ اسلام را به مدینه آورده بود! این کینه به تنهایی او را از هدایت باز می‌دارد، هدایتی که دلائل و براهین آن از هرسو با او رویاروی می‌گردد و برایش عیان و جلوه‌گر می‌شود. آخر او در میان دریای پرجوش و خروش اسلام و در وسط امواج بلند آن در مدینه زندگی می‌کند!

این پسر او عبدالله - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ - است که نمونه‌ی والای مسلمان مخلص و مطیع است. به سبب وجود پدرش خود را بدبخت می‌داند. از نیرنگها و دسیسه‌هایش به تنگنا می‌افتد. از موضع‌گیریهایش خود را شرمند می‌بیند. اما این بدبختی و دلتنگی و شرمندگی را از پدرش پنهان می‌دارد، بسان پسر نیک و مهربانی که این جور چیزها را از پدرش پنهان می‌کند و به خدمتش می‌ایستد و بدو احترام می‌گذارد. عبدالله

و از روی کژی و نادرستی و رفتار و کردار می‌شناخت. ایشان را از روی سیماها و نمادها و آثار و اکنشها و نقش‌پذیریها در چهره‌ها و قیافه‌ها می‌شناخت. این بدان خاطر بود که خدای دلهای مردمان را به مردمان واگذار نمی‌کند. چه دلهای تنها و تنها در اختیار خدایند و پس. او است که می‌داند در دلهای چه چیز است و در برابر آن از انسان حساب می‌کشد و از او بازپرسی می‌کند. ولی تنها ظاهر امر به مردمان واگذار است، و مردمان نباید با ظن و گمان همدیگر را گرفتار بکنند، و نباید هوشیاری و زیرکی را در کارهایشان مدرک بدانند و بر اساس آن حکم صادر نمایند. حتی زمانی که خدا کسانی را به پیغمبر ﷺ معرفی فرمود که تا آخر عمرش بر نفاق ماندگار ماندند، پیغمبر ﷺ آنان را از میان جماعت مسلمانان بیرون نراند، زیرا آنان اظهار اسلام می‌کردند و واجبات آن را انجام می‌دادند. پیغمبر ﷺ آنان را شناخت و ایشان را فقط به یکی از اصحاب خود شناساند. او حذیفه پسر یمان رضی الله عنه است. حذیفه نامهایشان را در میان مسلمانان پخش نکرد. تا بدانجا که عمر رضی الله عنه به پیش حذیفه می‌رفت تا از زبان او بشنود که پیغمبر ﷺ نام او را در میان منافقان ذکر نفرموده است، و بدین وسیله از خود مطمئن گردد و بر خویشتن اطمینان پیدا کند! حذیفه بدو می‌گفت: ای عمر تو از زمره آنان نیستی. دیگر بیشتر از این نمی‌گفت! به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده شده بود که بر کسی از منافقان نماز میت را نخواند. اصحاب پیغمبر رضی الله عنه وقتی که می‌دیدند او بر مرده‌ای نماز نمی‌خواند، می‌دانستند که آن شخص مرده از زمره منافقان بوده است. وقتی که پیغمبر رضی الله عنه وفات فرمود، حذیفه نماز نمی‌خواند بر کسی که از زمره منافقان به حساب آمده است. عمر بر مرده‌ای نماز نمی‌خواند تا نمی‌نگریست و حذیفه را نمی‌دید که آنجا حاضر آمده است. وقتی که حذیفه را می‌دید می‌دانست که این شخص از جمله منافقان نبوده است. اما اگر حذیفه را نمی‌دید که حاضر آمده است، او هم بر آن مرده نماز نمی‌خواند و چیزی

خودش را از کاری برهاند که از دید او بزرگ تر و وحشتناک تر است ... این که کششها و منشه‌های بشری او را وادار به کشتن مؤمنی در برابر کافری سازد، و در نتیجه به آتش دوزخ در افتد ... شکوه و عظمت صدق و صداقت، و وضوح و صراحت، زیبا و دلربا است، بدان گاه که او خود را روبروی پدرش می‌یابد و ضعف خود را می‌داند و می‌گوید:

«به خدا سوگند قبیله خزرج می‌داند که در میانشان کسی یافته نمی‌شود که از من برای پدرش خوبتر و بهتر باشد». او از پیغمبرش و از رهبر و سرورش درخواست می‌کند که او را بر ضدّ این ضعف کمک و مدد کند، و او را از این تنگناها برهاند، نه این که فرمان را بازپس بگیرد یا این که آن را تغییر بدهد - چه فرمانش اطاعت می‌گردد و اشاره‌اش اجراء می‌شود - بلکه کار را بدو واگذارد و اجازه بدهد سر پدرش را از تن جدا کند و آن را به خدمتش بیاورد!

پیغمبر بخشنده و بزرگوار صلی الله علیه و آله این انسان مؤمن و به تنگنا افتاده را می‌بیند. با بزرگواری و بخشنندگی بر درد و رنج او دست می‌کشد و این زحمت و مشقت را از او می‌زداید و می‌فرماید:

«بَلْ تَرَفَّقَ بِهِ وَتُحْسِنُ صُحْبَتَهُ مَا بَقِيَ مَعَنَا».

«بلکه ما با او مهربان خواهیم بود و زیبا با او رفتار خواهیم کرد تا وقتی که با ما باشد و با ما بماند».

پیش از این، عمر پسر خطاب رضی الله عنه را از رأی خود باز می‌دارد و می‌فرماید:

«فَكَيْفَ يَا عُمَرُ إِذَا تَحَدَّثَ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ؟».

«ای عمر! چه می‌شود وقتی که مردمان به همدیگر بگویند: محمد یارانش را می‌کشد؟».

آن گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله در این حادثه بسان یک رهبر الهام شده فرزان‌ای عمل می‌کند ... به عمر دستور می‌دهد که سپاهیان حرکت نکنند و در غیر زمان مرسوم و معمول کوچ نمایند، و این کوچ را تا خسته و درمانده می‌شوند ادامه بدهند. تا بدین وسیله مردمان را از

می‌شنود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌خواهد پدر او را بکشد. عاطفه‌ها و احساسهای گوناگون و جوراجور دلش را به تکان درمی‌آورد. عبدالله آشکارا و نیرومندانه و روشن با این عاطفه‌ها و احساسها درمی‌افتد و رویاروی می‌شود. او اسلام را دوست می‌دارد. اطاعت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارد. دوست دارد فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله را اجراء کند هر چند این فرمان در باره پدرش باشد. اما تاب و توان این را ندارد که کسی جلو بیاید و گردن پدرش را بزند، و آن گاه قاتل پدرش جلو چشمانش روی زمین بیاید و برود. عبدالله می‌ترسد نفس او بدو خیانت کند، و نتواند بر اهریمن نژادگراستی، و بر ندای خون‌بها گرفتن و قصاص کردن غلبه کند و چیره شود ... در اینجا پناه می‌برد به پیغمبرش و به رهبر و سرورش تا او را در برابر خاطره‌ها و اندیشه‌های دلش کمک و یاری کند، و این درد و رنج را از او به دور دارد که بدان گرفتار آمده است و به سراغش می‌آید. از پیغمبر صلی الله علیه و آله درخواست می‌کند اگر چاره‌ای جز کشتن پدرش نیست، بدو دستور بدهد که خودش پدرش را بکشد! عبدالله که مطیع است. قطعاً سر او را از تن جدا می‌کند و به خدمت می‌آورد. خودش این کار را می‌کند تا جز خودش کسی این کار را بر عهده نگیرد. چون تاب و توان این را ندارد که قاتل پدرش را ببیند که بر روی زمین می‌آید و می‌رود. این است او را می‌کشد. در نتیجه مؤمنی را در برابر کافری می‌کشد، و بدین سبب به دوزخ می‌افتد ...

واقعاً این شکوه و عظمت است. شکوه و عظمتی است که با دل رویاروی می‌گردد هر کجا و به هر سو که بنگرد و نظر اندازد و این موضعگیری را ورنه انداز کند. شکوه و عظمت ایمان در دل انسانی است، انسانی که به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد می‌کند سخت‌ترین کار برای نفس انسان را بدو حواله دارد - و آن این که پدرش را بکشد! - او در پیشنهاد خود راستگو است و دارای نیت راستین است. با این کار او می‌خواهد

گروه از مردمان را بالای آن برد. آنان را بالای آن قلّه برد، در حالی که هنوز انسان بودند و ضعف انسان در وجودشان بود. دارای عواطف و احساسات بشری بودند، و افکار و اندیشه‌های بشری در سر داشتند. این زیباترین و راست‌ترین چیزی است که در این عقیده است، وقتی که مردمان این عقیده را بر حقیقت خود ببینند و دریابند. و زمانی که خودشان حقیقت آن عقیده می‌گردند، عقیده‌ای که در شکل انسانها بر روی زمین بیاید و برود و خوراک بخورد و در بازارها راه بیفتد.



آن گاه ما در زیر سایه‌های نصوص قرآنی زندگی می‌کنیم، نصوصی که این حادثه‌ها را دربر گرفته‌اند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَعِزْزُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوْؤَا زُؤُوسَهُمْ، وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾. چون به آنان گفته شود که بیایید تا پیغمبر خدا برایتان آمرزش بخواهد، سرهای خود را (از روی غرور و تکبر، و به عنوان استهزاء) تکان می‌دهند و آنان را خواهی دید مستکبرانه روی می‌گردانند و می‌روند.

آنان کار ناجوانمردانه خود را می‌کنند، و سخن منافقانه خود را می‌گویند، و وقتی که می‌دانند که کارشان و سخنان به گوش پیغمبر خدا ﷺ رسیده است، می‌ترسند و زبون می‌گردند و سوگندها می‌خورند و سوگندهایشان را سپر می‌کنند. وقتی کسی بدیشان می‌گوید: بیایید تا پیغمبر خدا برایتان آمرزش بخواهد - در حالی که در امن و امان از روبرو شدن با او هستند - سرهای خود را از روی غرور و تکبر تکان می‌دهند! این کار و آن کار هر دو نشانه‌های ملازم و همراه یکدیگر در ذات منافق هستند. هرچند که این کار معمولاً از کسانی سر می‌زند که در میان قوم خود مقام و منزلتی و ارج و ارزشی داشته باشند. آنان خودشان ضعیف‌تر از آن هستند که بیایند و روبرو شوند. ایشان متکبر و خودبزرگ‌بین هستند. سرهای خود را تکان می‌دهند و پیچ می‌دهند مادام که در امن و امان می‌باشند. وقتی که رویاروی می‌گردند، آنچه دارند و

نژادگرایی گندیده‌ای و از تعصب پوچی برگردانند که فریاد دو مرد مخالف همدیگر، آن را برانگیخته بود. یکی فریاد زده بود: آهای انصار! و دیگری فریاد زده بود: آهای مهاجرین!.. پیغمبر ﷺ همچنین خواست آنان را از فتنه و آشوبی منصرف گرداند که عبدالله پسر ابی پسر سلول منافق آن را برپا داشته و به راه انداخته بود. او خواسته بود مودّت و محبت و برادری و دوستی بی‌نظیری را بسوزاند و نابود گرداند که میان انصار و مهاجرین پدید آمده بود و در تاریخ عقائد و در تاریخ انسان بی‌سابقه و بدون مثل و مانند بود... همچنین سخنی که پیغمبر ﷺ به اسید پسر حضیر می‌گوید، جای تأمل است. در این سخن آمادگی روحی است، آمادگی بر ضدّ فتنه و آشوبی که به پا خاسته است و جوش و خروشی برانگیخته است. این فرموده جلو دست فتنه‌گر و فتنه‌ساز را می‌گیرد، فتنه‌گر و فتنه‌سازی که در میان قوم خود حتی پس از ورود اسلام به مدینه هم منزلت و مکانتی داشت!

در آخر جلو صحنه زیبا و با شکوه دیگری می‌ایستیم، صحنه مرد مؤمنی که عبدالله پسر عبدالله پسر ابی است. او دم دروازه شهر مدینه می‌ایستد و بر پدر خودش شمشیر می‌کشد و بدو اجازه دخول نمی‌دهد، تا سخنش راست در بیاید و جلوه‌گر آید که گفته بود:

﴿لِيُخْرِجَنَ الْأَعْزَمُ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾.

باید افراد باعزت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند.

تا عبدالله پسر ابی پسر سلول بدانند که پیغمبر خدا ﷺ باعزت و با قدرت است، و او خوار و ناتوان است. عبدالله پسر عبدالله پسر ابی پسر سلول، پدرش را نگاه می‌دارد تا پیغمبر خدا ﷺ می‌آید و بدو اجازه ورود به مدینه می‌دهد. آن گاه او با اجازه پیغمبر ﷺ داخل می‌شود، و در عمل ثابت می‌گردد که باعزت و با قدرت کیست و خوار و ناتوان کدام، آن هم در خود همان حادثه، و در خود همان زمان. هان! این قلّه، قلّه بلندی است. آن قلّه‌ای که ایمان، آن

این نقشه منافقان است، همان گونه که این آیه آن را حکایت می‌کند. آنان می‌خواستند یاران پیغمبر خدا ﷺ بر اثر فشار ضیقت و گرسنگی از پیرامون او پراکنده شوند و به ترک او بگویند!

این نقشه کمونیستها است. آنان در کشورهای خود افراد متدین را از قدرتهای مالی محروم می‌کنند تا از گرسنگی بمیرند، یا خدا را رها کنند و کافر شوند، و نماز را نخوانند!

این نقشه همه کسانی است که با دعوت به سوی خدا و با حرکت جنبش اسلامی در کشورهای اسلام می‌جنگند، جنگ با محاصره اقتصادی و گرسنه کردن و تلاش برای سد و مانع ایجاد نمودن بر سر راه اسباب و وسائل کار و کسب روزی و تلاش در پی معاش ...

بدین منوال و بر این روال، همه دشمنان ایمان از قدیم الایام تا به امروز بر این وسیله کثیف گرد آمده‌اند و به همدیگر رسیده‌اند ... حقیقت ساده‌ای را فراموش کرده‌اند که قرآن پیش از پایان این آیه آن را بدیشان تذکر می‌دهد:

﴿وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْنَهُونَ﴾.

گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خدا است (و به هرکس که بخواهد از آنها بدو عطاء می‌کند)، ولیکن منافقان نمی‌فهمند.

از گنجینه‌های خدا که در آسمانها و زمین است روزی می‌خورند همین کسانی که تلاش می‌کنند بر ارزاق مؤمنان فرمانروائی کنند. آنان روزی خودشان را نیز نمی‌آفرینند. چه کودکانی و چه نادان مردمانی هستند! آنان روزی خودشان را نمی‌آفرینند، ولی با این وجود تلاش می‌کنند روزی دیگران را قطع کنند و ببرند!

بدین صورت یزدان سبحان مؤمنان را ثابت‌قدم و استوار می‌دارد، و دل‌هایشان را قوی و نیرومند می‌سازد برای مبارزه و رویارویی با این نقشه شوم و با این وسیله پستی که دشمنان خدا در جنگ با مؤمنان بدان چنگ می‌زنند و متوسل می‌شوند. یزدان سبحان مؤمنان را مطمئن می‌سازد که گنجینه‌های خدا در

در میان می‌گذارند، ترسوئی و زبونی و خواری و سوگند خوردنها است!

بدین خاطر به پیغمبر خدا ﷺ خطاب می‌شود و چیزی بدو ابلاغ می‌شود که در هر حال برایشان مقدر و مقرر گردیده است. بدو اعلام هم می‌شود که پس از ثبوت قضا و قدر، طلب آموزش برای آنان هیچ گونه فائده و سودی ندارد و مفید و سودمند واقع نمی‌شود: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾.

برای آنان یکسان است چه برای ایشان آموزش بخواهی، و چه آموزش نخواهی، (چون آنان از نفاق خود دست نمی‌کشند) هرگز خدا ایشان را نخواهد بخشید. خداوند قطعاً مردمان فاسق را هدایت نمی‌دهد. گوشه‌ای از فسق و فجورشان را نقل می‌کند، فسق و فجوری که به سبب آن قضا و قدر یزدان در حق ایشان واجب و لازم گردیده است:

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ: لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْقُضُوا﴾.

آنان کسانی‌اند که می‌گویند: به آنانی که (از مکه به مدینه مهاجرت کرده‌اند) نزد فرستاده خدا هستند، بذل و بخششی نکنید و چیزی ندهید تا پراکنده شوند و بروند. این گفتار ناجوانمردانه‌ای است که در آن پلیدی و پستی سرشت، جلوه‌گر و پیدا و هویدا است. طرح ایشان گرسنه نگاه داشتن است، گرسنه نگاه داشتنی که روشن و آشکار است دشمنان حق و ایمان، در زمانها و مکانهای مختلف در جنگ با عقیده و ادیان، بدان توصیه و سفارش می‌کنند. زیرا آنان به خاطر پستی فهم و شعورشان، لقمه زندگی را همه چیز حیات می‌دانند همان گونه که در ذهن ایشان نقش بسته است، و با لقمه زندگی با مؤمنان می‌جنگند و می‌رزمند.

این نقشه قریش بود، بدان هنگام که با بنی‌هاشم قطع رابطه کردند و در شعب ابوطالب ایشان را محاصره و محدود نمودند تا از پیرامون پیغمبر خدا ﷺ پراکنده شوند و دست از کمک و یاری او بکشند و او را به مشرکان تسلیم کنند.

دل با ایمان نموده است. عزّتی که از عزّت خداوند متعال مدد جسته است. عزّتی که سبک نمی‌گردد و سستی نمی‌پذیرد، و کج و خم نمی‌شود و نرم و شل نمی‌گردد، و در تنگاترین و دشوارترین لحظه‌ها دل با ایمان را رها نمی‌کند مگر این که ایمان در آن دل سستی و کاستی پذیرد و افت کند. چه هرگاه ایمان استقرار بپذیرد و رسوخ پیدا کند، عزّت با آن استقرار می‌پذیرد و رسوخ پیدا می‌کند. یعنی ماندگاری ایمان راستین، مساوی با ماندگاری عزّت جهان آفرین در اندرون مؤمنین است.

﴿وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

ولیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند. منافقان چگونه این را درک و فهم می‌کنند، وقتی که مزه این عزّت و طعم این قدرت را نچشیده‌اند، و با منبع اصیل آن تماس پیدا نکرده‌اند؟

واپسین ندای این سوره رو به مؤمنانی می‌کند که یزدان سبحان ایشان را در صف خود همراه با پیغمبر خود ﷺ نگاه داشته بود، و از عزّت خود بدیشان عزّت داده بود. آنان را فریاد می‌زند تا به سوی این مکان و منزلت والا و بالا اوج بگیرند، و از هرگونه صفتی که به صفات منافقان شبیه باشد و همگون شود بیریزند و خویشتن را از آن بپیرایند، و بپایند خویش را بدان نیالایند. آن مکان و منزلت را برگزینند که والاتر و بالاتر از اموال و اولاد است، و نگذارند، اموال و اولاد ایشان را از رسیدن بدان مکان و منزلت نورانی و درخشان غافل سازد و بازدارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. وَأَنْفِقُوا بِمَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ، فَيَقُولَ: رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا، وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

ای مؤمنان! اموالتان و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نکند. کسانی که چنین کنند (و اموال و اولادشان، آنان را

آسمانها و زمین، گنجینه‌های ارزاق برای همگان است. و خدائی که از این ارزاق به دشمنان خود عطاء می‌کند، دوستان خود را فراموش نمی‌نماید. مرحمت خدا خواسته است بندگان دشمن خود را با گرسنه کردن و قطع ارزاق گرفتار نفرماید. خدا می‌داند که بندگان دشمن او نمی‌توانند زیاد یا کم به خودشان روزی برسانند، اگر او ارزاق را از ایشان قطع کند! خداوند بزرگوarter و بخشنده‌تر از آن است که بندگان را - هرچند دشمنان او باشند - به چیزی واگذار کند و حواله بدهد که قطعاً آنان از آن درمانده و ناتوانند. گرسنه کردن و گرسنه نگاه داشتن طرح و نقشه‌ای است که در باره آن نمی‌انیدید مگر پست‌ترین پستان و ناکس‌ترین ناکسان!

آن گاه واپسین سخنشان ذکر می‌شود:

﴿يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأُولَى﴾.

می‌گویند: اگر (از غزوه بنی‌مصطلق) به مدینه برگشتیم، باید افراد باعزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند.

دیدیم که عبدالله پسر عبدالله پسر ابی چگونه این امر را پیاده کرد! و چگونه خوارترین و زبون‌ترین فرد وارد مدینه نشد مگر با اجازه عزیزترین و گرامی‌ترین فرد! ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ. وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

عزّت و قدرت از آن خدا و فرستاده او مؤمنان است، ولیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند.

یزدان سبحان پیغمبرش را و مؤمنان را در طرف خود قرار می‌دهد، و از عزّت خود بر ایشان می‌افزاید! این هم گرامی‌داری است که جز خدا آن را مبذول نمی‌فرماید! کدام بزرگ‌داشت است که بالاتر از این باشد که یزدان سبحان پیغمبرش را و مؤمنان را با خود و در جوار خود نگاه دارد؟ و بفرماید: ما اینان هستیم! این پرچم عزیزتران و قدرتمندان است، و این صف عزّت و قدرت است!

خداوند راست فرموده است. عزّت را همتای ایمان در

و احسان کنید.

ایشان را به یاد منبع این رزق و روزی که در دست آنان است می اندازد. این رزق و روزی از سوی خدائی فرامی رسد که بدو ایمان دارند، و او بدیشان به بذل و بخشش و صدقه و احسان دستور می دهد.

﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ...﴾.

پیش از آن که مرگ یکی از شما دررسد....

او هر چیزی را برای غیر خود از پس خودش برجای بگذارد، و بنگرد و چیزی را نیابد که برای خویشتن پیشاپیش فرستاده باشد. این کار حماقت ترین حماقت و زیانبارترین زیان است.

آن وقت است که همچون زیانباری درخواست می کند و تمنا می نماید که بدو فرصت و مهلت داده شود تا احسان بکند و صدقه بدهد، و از زمره صالحان و خوبان شود!.. کی چنین فرصت و مهلتی بدو داده می شود؟! ﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا﴾.

خداوند هرگز مرگ کسی را به تأخیر نمی اندازد هنگامی که اجلش فرارسیده باشد.

تازه کی بدو فرصت و مهلت داده می شود تا در این فرصت و مهلت اندوخته ای ببندد و بدو پیشاپیش خود آن را بفروشد و در پرتو آن جلو بیفتد و پیشی بگیرد؟ ﴿وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

خداوند کاملاً آگاه از کارهایی است که انجام می دهید (و سزا و جزای شما را خواهد داد).

اینها پسوده های گوناگونی در یک آیه است که در مکان مناسب خود می آیند، بعد از نشان دادن نشانه های منافقان و بیان نیرنگ ایشان در باره مؤمنان، و جای گرفتن مؤمنان در صف یزدان، یزدانی که مؤمنان را از نیرنگ منافقان محفوظ و مصون می نماید... در این صورت سزاوار است مؤمنان به وظائف و تکالیف ایمان برخیزند و اقدام کنند، و از یاد خدا غافل نگردند، چه یاد خدا سرچشمه امن و امان است... .

بدین منوال و بر این روال یزدان سبحان مسلمانان را با این قرآن ارزشمند تربیت می کند... .

سرگرم و به خود مشغول دارد) ایشان زیانکارند. از چیزهایی که به شما داده ایم بذل و بخشش و صدقه و احسان کنید، پیش از آن که مرگ یکی از شما دررسد و بگوید: پروردگارا! چه می شود اگر مدت کمی مرا به تأخیر اندازی و زنده ام بگذاری تا احسان و صدقه بدهم و در نتیجه از زمره صالحان و خوبان شوم؟! خداوند هرگز مرگ کسی را به تأخیر نمی اندازد هنگامی که اجلش فرارسیده باشد. خداوند کاملاً آگاه از کارهایی است که انجام می دهید (و سزا و جزای شما را خواهد داد).

اموال و اولاد، انسان را سرگرم می کنند و به خود مشغول می دارند، هرگاه دل بیدار و هوشیار نباشد، و انسان هدف وجودش را درک و فهم نکند، و نداند که هدف والائی دارد که سزاوار آفریده ای است که خدا از روح متعلق به خود در او دمیده است، و در جان او شوق و رغبت تحقیق برخی از صفات الهی خود را در حدود توان بشری بدو داده است. یزدان به انسان اموال و اولاد بخشیده است تا به خلافت در زمین برخیزد، نه این که اموال و اولاد او را از یاد خدا غافل کند و از تماس با منبعی بگسلاند که انسان از او چیزی را دریافت داشته است که با آن انسان انسان گردیده است. هرکس از تماس با آن منبع ببرد، و این بریدن او را از یاد خدا غافل سازد، یادی که همچون تماسی در پرتو آن کامل می گردد، چنین کسانی:

﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

ایشان زیانکارانند.

نخستین چیزی را که از دست می دهند این نشان است، نشان انسان بودن. نشان انسان بودن در گرو پیوند و تماس با منبعی است که با آن انسان انسان شده است. کسی که خود را از دست بدهد، همه چیز را از دست داده است، هر اندازه هم اموال و اولاد داشته باشد.

در موضوع اتفاق کردن و هزینه نمودن پسوده های گوناگونی در یک آیه ایشان را می پساید.

﴿وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾.

از چیزهایی که به شما داده ایم بذل و بخشش و صدقه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ النَّعْصِائِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هدف آنها ساختن پایه‌های عقیده، و پدید آوردن جهان‌بینی اسلامی در دلها است، با شیوه‌ای که سوره‌های مکی دارند. سوره‌های مکی نخست با کفّار مشرک رویاروی می‌شدند، و با این جهان‌بینی بسان سخن گفتن با مبتدی به هنگام رویاروی شدن با او، با ایشان سخن می‌گفتند. سپس این بخشها از یک سو انگیزه‌های جهانی و نفسانی را به کار می‌گیرد. و از دیگر سو فرجامها و سرنوشت‌های گذشتگان تکذیب‌کنندهٔ پیش از ایشان، و صحنه‌های قیامت را برای اثبات رستاخیز، بدانان نشان می‌دهد. اثبات رستاخیز را با تأکید سختی مؤکّد می‌دارد. خود این تأکید و تأیید می‌رساند که مخاطبان آن از جملهٔ منکران ملحد بوده‌اند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا ۖ أُولَٰئِكَ سَاءَ الْمَصِيرُ ﴿١٠﴾ مَا أَصَابَ مِنْ
مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ ۚ وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ

در زندگی بشری سخن می‌گوید:

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَنُكِّمَكُمْ كَافِرٌ وَ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ، وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ. يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ. وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است. حاکمیت و مالکیت از آن او است، و سپس و ستایش خاص او است. او بر هر چیزی توانا است. او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است). گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید. خدا می‌بیند هر چه را که می‌کنید. خداوند، آسمانها و زمین را به حق آفریده است (نه به باطل. در آفرینش آن، نظام دقیق و راستینی به کار رفته است، و دارای هدفی حکیمانه و مسیری درست است) و شما را شکل بخشیده است و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است. سرانجام بازگشت به سوی او است. او می‌داند که در آسمانها و زمین چه چیزهایی است، و از آنچه شما پنهان یا آشکار می‌دارید باخبر است، و خدا بس آگاه از عقائد و نیاتی است که در درون سینه‌ها است.

این جهان‌بینی جهانی ایمانی، دقیق‌ترین و فراخ‌ترین جهان‌بینی‌ای است که مؤمنان در تاریخ عقیده آن را شناخته‌اند. همه رسالتهای الهی وحدانیت و یگانگی خدا را به ارمغان آورده‌اند، و از آفرینش این هستی و همه آفریده‌ها توسط خدا سخن گفته‌اند، و بیان داشته‌اند خدا است که هر پدیده‌ای را در هستی می‌پاید... ما در این باره شک و تردیدی نداریم، زیرا قرآن این موضوع را از زبان پیغمبران و به نقل از همه رسالتها روایت می‌دارد. آنچه را که در کتابهای دروغین و تحریف شده می‌یابیم، یا در کتابهایی می‌بینیم که در باره مقایسه ادیان نزدیک به همدیگر توسط

اما بخشهای واپسین، با کسانی سخن می‌گوید که مؤمن هستند با همان چیزی که در سوره‌های مدنی آنان را بدان مخاطب قرار می‌دهد. بدین وسیله ایشان را به بذل و بخشش تشویق می‌کند، و آنان را از آزمون اموال و اولاد می‌ترساند. این دعوتی است که نظائر آن در دوران مدنی به سبب مقتضیات زندگی اسلامی نخواست و نوبای آنجا تکرار گردیده است. همچنین در این بخشهای واپسین چیزی است که مؤمنان را در برابر گرفتاریها و سختیهای دل‌داری می‌دهد که متوجه ایشان گردیده است، و در آن کار را به قضا و قدر خدا واگذار نموده است، و در تثبیت این جهان‌بینی کوشیده است... این هم چیزی است که در سوره‌های مدنی مکرر می‌گردد، به‌ویژه بعد از دستور دادن به جهاد و فداکاریهایی که جهاد می‌طلبد و قربانیهایی که جهاد به دنبال دارد.

روایتهایی بیانگر هستند که این سوره مکی است، و روایتهای دیگری این سوره را مدنی می‌دانند و مدنی بودن را ترجیح می‌دهند. نزدیک بود به مکی بودن این سوره بگرام، با متأثر شدن از شیوه بخشهای پیشین این سوره و فضائی که بر آن حاکم است. ولی من با مدنی بودنش ماندم، و با رأی راجح در باره آن همراه شدم. زیرا هیچ مانعی نیست که بخشهای پیشین خطاب به کفار بعد از هجرت باشد، چه کفار مکه، و چه کفار نزدیک مدینه. همچنین هیچ مانعی نیست که قرآن مدنی در برخی از اوقات به روشن گرداندن و جلوه‌گر ساختن ارکان و اصول عقیده، و به روشنگری جهان‌بینی اسلامی بپردازد، با همان شیوه چیره بر شیوه قرآن مکی... خدا هم بهتر می‌داند.



بند نخستین این سوره به ساختن جهان‌بینی ایمانی جهانی، و به عرضه حقیقت ارتباط موجود میان آفریدگار سبحان و میان جهانی که آن را آفریده است می‌پردازد. حقیقت برخی از صفات خدا و اسماء حسنا و او را بیان می‌دارد، و از تأثیر اسماء حسنی در هستی و

انسانها احساس نماید در پرتو آثاری که در وجود آنان دیده می شود و درک می گردد. و در جولانگاه این قدرت و در میان آثار آن زندگی کند، آثاری که از دید احساس و عقل و الهام نهان نمی گردد و پنهان نمی شود. و قدرت خدا را محیط بر همه چیز ببیند، و آن را محافظ و مراقب همه چیز بداند، و معتقد باشد که چیزی از دائره قدرت خدا بیرون نیست و کنار نمی افتد، چه چیزی که بزرگ و سترگ باشد، و چه چیزی که کوچک و اندک باشد.

همچنین از جمله چیزهائی که این جهان بینی به همراه دارد این است که در پرتو آن، دل انسان در حساسیت تیز، و در آمادگی همیشگی، و در ترس و هراس از خدا، و در امید بدو و درخواست از او بسر می برد، و خدا را مراقب و مواظب خود می بیند. زندگی را سپری می کند به گونه ای که در هر حرکتی و در هر اندیشه ای آویخته و آویزه خدا است، و قدرت و قوت، حفاظت و مراقبت، علم و اطلاع، جبروت و عظمت، رحمت و فضیلت، و قربت و نزدیکی خدا به خود را در هر حالی و وضعی احساس می کند.

خلاصه از جمله چیزهائی که این جهان بینی به همراه دارد این است که در پرتو آن، انسان احساس می کند سراسر جهان هستی رو به آفریدگار خود دارد، لذا او هم رو به پروردگار خود می کند. انسان احساس می کند سراسر جهان هستی به حمد و ثنای آفریدگار خود مشغول است، لذا او هم به حمد و ثنای آفریدگار خود مشغول می شود و با کل جهان در تسبیح و تقدیس مشارکت می نماید و همگام و همراه می گردد. انسان همه جهان را می بیند به فرمان یزدان می گردد و می چرخد و اداره می شود، پس او هم سر بر خط فرمان شریعت و قانون یزدان می نهد و برابر آن می آید و می رود. . . بدین خاطر جهان بینی اسلامی، جهان بینی ایمانی جهانی، با این معنی، و با معانی بسیار دیگری است که در موارد بشمار از قرآن جلوه گر است، مواردی که عرضه گوشه هائی از این جهان بینی ایمانی

نویسندگانی نوشته می شوند که به همه قرآن یا به برخی از آن ایمان ندارند، فاقد ارزش و اعتبار است. کناره گیری از عقیده ایمانی ناشی از عملکرد پیروان عقیده است. وقتی که دیدیم آئینی توحید خالص را به ارمان نمی آورد و به بشریت تقدیم نمی دارد، و به محافظت و مراقبت و سلطه و قدرت یزدان بر همه چیز جهان ایمان ندارد، این تحریف و انحراف است، و از پیروان آن آئین پدید آمده است و عارض گردیده است، نه این که در اصل آئین آسمانی چنین چیزی بوده است و به همین صورت از سوی خدا نازل گردیده است. چه آئین خدا از نخستین رسالتها تا واپسین رسالتها آئین یگانه ای است. غیر ممکن است خدا آئینی را نازل بفرماید که با این قواعد و قوانین مخالفت داشته باشد، آن گونه که کسانی گمان می برند با استناد به چیزی که در کتابهای به هم بافته یا تحریف شده ای که هم اینک وجود دارند و کتابهای دین الهی نامیده شده اند!

ولی بیان این حقیقت، شامل جهان بینی اسلامی در باره ذات خدا، و صفات والای الهی، و آثار این صفات در هستی و در زندگی بشریت نمی گردد. . . چرا که جهان بینی اسلامی فراخ تر و دقیق تر و کامل تر از همه جهان بینیهائی است که در دیانت های پیشین الهی بوده است. . . فراخی و دقت و کمالی که در جهان بینی اسلامی است هماهنگ با سرشت رسالت الهی و با وظیفه واپسین آن است، و هم آوا و هم ساز با رشد و تکامل بشری است، رشد و تکاملی که این رسالت آمده است تا با آن سخن بگوید و آن را رهنمود و رهنمون کند، و این جهان بینی شامل و کامل را با تمام مقتضیات و فروع و آثاری که دارد در چنان رشد و تکاملی پدید آورد و نمودار گرداند.

از جمله چیزهائی که این جهان بینی به همراه دارد این است که در پرتو آن، عقل بشری - بدان اندازه که در توان دارد - حقیقت الوهیت و عظمت آن را درک و فهم کند، و به قدرت الهی پی ببرد، و قدرت الهی را در آثار دیدنی هستی مشاهده کند، و قدرت الهی را در وجود

از سوی همه چیز جهان، و رو کردن همه چیز جهان با حمد و سپاس به سوی یزدان، گوشه‌ای از آن جهان‌بینی ایمانی بزرگ است.

پسوده دوم در ژرفای دل آدمی است، آدمی که در گستره دریای هستی در کناری می‌ایستد، هستی‌ای که به خدا ایمان دارد و سرگرم حمد و ثنای خدا است. این آدمی است که گاهی مؤمن و گاهی کافر است. و تنها او است که این چنین موقعیت منحصری دارد.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَنُكِّمُ كَافِرًا وَ مِّنْكُمْ مُّؤْمِنٌ﴾.

او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است). گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید.

اراده و قدرت یزدان انسان را آفریده است. در سرشت انسان توان روی کردن به کفر و توان گرائیدن به ایمان به ودیعت نهاده شده است. انسان با این استعداد مزدوج و آمادگی دوگانه در میان همه آفریده‌های خدا مستقل و منحصر گردیده است، و به حکم این استعداد و آمادگی امانت ایمان بدو سپرده شده است، امانتی که بس بزرگ و سترگ و هولناک و خوفناک است. ولیکن خدا این آفریده را کرامت و عظمت بخشیده است. چه در وجودش قدرت تشخیص و تمییز و قدرت اختیار و انتخاب به ودیعت نهاده است، و افزون بر این با ترازویی بدو کمک فرموده است که می‌تواند با آن اعمال و افعال خود را برکشد و بسنجد، و با آن رویکرد و جهت خود را برآورد کند. این ترازو آئینی است که به همراه پیغمبران خود آن را فروفرستاده است. یزدان انسان را با همه این چیزها برای حمل این امانت کمک و یاری کرده است، و بدو اصلاً ظلم ننموده است.

﴿وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

خدا می‌بیند هرچه را که می‌کنید.

یزدان مراقب این انسان است در هر کاری که می‌کند.

و شامل و کامل و محیط و دقیق را بر عهده دارند. نزدیک‌ترین مثال این موارد، در پایان سوره حشر، و در همین جزء از قرآن آمده است.^(۱)

﴿يُسَبِّحُ لِلّٰهِ فِى السَّمٰوٰتِ وَ فِى الْاَرْضِ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است. حاکمیت و مالکیت از آن او است.

هر چیزی که در آسمانها و زمین است رو به پروردگار خود دارد، و به تسبیح و تقدیس و حمد و ثنای او مشغول است. دل این هستی مؤمن است. روح هر چیزی در این هستی مؤمن است. خدا مالک همه چیز است. هر چیزی هم این حقیقت را احساس می‌کند و می‌داند. خدا خود به خود ستوده است، و از سوی همه آفریده‌ها به مجد و عظمت ستوده می‌گردد و ستایش می‌شود. اگر انسان در دریای این هستی بزرگ، با دل کافری و با روح جامدی بایستد، سرکش و نافرمان باشد، به تسبیح و تقدیس خدا نپردازد، و به سرور خود رو نکند، او تنهای تنها می‌ماند و منحصر و منفرد می‌گردد، و دورافتاده و پرت از همه چیزهایی می‌شود که در گستره هستی وجود دارند.

﴿وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

او بر هر چیزی توانا است.

خدا دارای قدرت مطلقی است که مقید به قید و قیودی نیست. این حقیقتی است که قرآن آن را در دل با ایمان می‌نگارد و نقش می‌نماید، و دل با ایمان با این حقیقت آشنا می‌گردد و از مدلول و مفهوم آن متأثر می‌شود، و می‌داند و آگاه می‌شود که او وقتی که بر پروردگار خود تکیه می‌کند بر قدرتی تکیه می‌زند که هرآنچه را بخواهد می‌کند، و هرآنچه را اراده نماید محقق می‌سازد و پیاده می‌کند، بدون این که حدود و ثغور و قید و قیودی در میان باشد و به میان بیاید.

این جهان‌بینی در باره قدرت خدا، و تسبیح و تقدیس او

۱- «اندیشه اسلام در باره جهان و زندگی و انسان» پژوهشی است که امیدوارم که خدا توفیق عطاء فرماید آن را بنویسم و ارائه نمایم.

می‌دهد که آئین او بر آن استوار است، و جهان هستی پیرامون او بر آن پایدار و برقرار است. حق و حقیقت باید که پیدا باشد، و باید که باقی باشد، و باید که در آخر بعد از زوال کف و خس و خاشاک باطل، استقرار بپذیرد و جای بگیرد.

حقیقت دوم این است:

﴿وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ﴾.

و شما را شکل بخشیده است و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است.

این حقیقت به انسان می‌فهماند که چه اندازه در پیشگاه یزدان گرامی است، و چه اندازه یزدان مهربان در خوب و زیبا گرداندن انسان به انسان فضل و لطف فرموده است. صورت زیبای سرشتی و صورت زیبای فهم و شعور را به انسان بخشیده است. انسان کامل‌ترین زندگان در زمین از لحاظ خلقت جسمانی است. همچنین انسان مترقی‌ترین زندگان از لحاظ خلقت درک و فهم و از لحاظ استعدادهای روحی است. استعدادهای روحی انسان دارای رازها و رمزهای شگفتی است. بدین خاطر به انسان خلافت زمین داده شده است، و در این ملک و مملکت فراخ نسبت بدو، مقیم گردانده شده است!

نگاهی پژوهشگرانه به هندسه عمومی ترکیب‌بند انسان، یا به هر دستگاهی از دستگاه‌های بدن انسان، این حقیقت را ثابت می‌کند و پیش چشم مجسم می‌دارد:

﴿وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ﴾.

و شما را شکل بخشیده است و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است.

هندسه‌ای است که در آن جمال به کمال می‌پیوندد و جمال با کمال همراه می‌افتد. میان شکلی و شکلی جمال متفاوت است، ولیکن نقشه زیبا و طرح دلربا است، و ساختار کامل است، و وافی برای انجام وظائف، و کافی در داشتن خصائص است، خصائصی که انسان با داشتن آنها در زمین بر سائر جانداران برتری می‌یابد و والائی

حقیقت نیت انسان و رویکرد او را می‌بیند. پس در این صورت انسان باید کار بکند و خود را از خشم و عذاب این مراقب بینا بپاید و برحذر نماید...

این جهان‌بینی در باره حقیقت انسان و جایگاه او، گوشه‌ای از جهان‌بینی اسلامی روشن و آشکار و راست و درست است در باره موقعیت انسان در این جهان، و در باره استعدادها و آمادگی‌هایی که دارد، و در باره مسؤولیتهایی که انسان در پیشگاه آفریدگار جهان دارد.

پسوده سوم به حق اصلی اشاره می‌کند که در سرشت هستی نهفته است، حق اصلی که آسمانها و زمین با آن برقرار و پایدار می‌مانند. همچنین این پسوده به ساختار زیبای یزدان در وجود انسان اشاره می‌نماید، و بیان می‌دارد که برگشت همگان در پایان این گشت و گذار به سوی یزدان است:

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ، وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است (نه به باطل. در آفرینش آن، نظام دقیق و راستینی به کار رفته است، و دارای هدفی حکیمانه و مسیری درست است) و شما را شکل بخشیده است و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است. سرانجام بازگشت به سوی او است.

سرآغاز این نص چنین است:

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است (نه به باطل).

این سرآغاز به فهم و شعور مؤمن جای می‌دهد که حق در هستی این جهان اصل است، نه عارضی و نه غیر لازم. چه ساختار بنیاد هستی بر این پایه و اساس استوار و پایدار است. آن کسی که چنین حقیقتی را بیان می‌فرماید خدائی است که آسمانها و زمین را آفریده است. خدائی است که می‌داند آسمانها و زمین بر چه چیزی استوار و پایدارند. استقرار این حقیقت در حس و شعور مؤمن بدو اطمینان و اعتماد به حق و حقیقتی

می‌یابد.

﴿وَالِيهِ الْمَصِيرُ﴾.

سرانجام بازگشت به سوی او است.

در پرتوها آنها زندگی کند، و در هر حرکتی و در هر رویکردی، حقیقت وجود خود را، و حقیقت همه جهان را، و پیوند خود با خدا را، و ادب خود با پروردگارش را، و ترس و هراس و تقوا و پرهیز از عذاب و خشم خدای خود را، درک و فهم کند . . .



بند دوم این سوره، سرنوشت گذشتگانی را تذکر می‌دهد که پیغمبران و دلائل روشن و آشکار کتابهای آسمانی را تکذیب می‌کرده‌اند، و بر انسان بودن پیغمبران اعتراض می‌گرفته‌اند، همان گونه که مشرکان بر انسان بودن پیغمبر ﷺ اعتراض می‌کردند، و پیغمبر ﷺ را و دلائل روشن حقایق چیزی را تکذیب می‌داشتند که برایشان به ارمغان آورده بود:

﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ؟ وَهُمْ عَذَابُ آلِمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ، فَقَالُوا: أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا؟ فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا، وَاسْتَعْنَى اللَّهُ، وَاللَّهُ عَنِ حَبِيدٍ﴾.

آیا خبر کافرانی که در روزگاران پیشین می‌زیسته‌اند به شما نرسیده است؟ آنان عقوبت ناگوار کارهای خود را (در دنیا) چشیدند، و عذاب دردناکی (هم در آخرت) دارند. این (سوء عاقبت و عذاب آخرت) بدان خاطر است که پیغمبرانشان به پیش ایشان می‌آمدند و معجزات روشن و دلائل متقن برای آنان می‌آوردند و ایشان می‌گفتند: آیا آدمیان، ما را هدایت می‌کنند؟ (مگر می‌شود انسانهایی همچون خودمان پیغمبران خدا شوند؟ پیغمبران باید فرشته باشند بدین وسیله به مخالفت برمی‌خاستند و) کافر می‌گشتند و سر برمی‌تافتند و رویگردان می‌شدند، و خدا هم بی‌نیاز (از ایمان و اطاعت ایشان) بود و (همیشه هم) بی‌نیاز است و سزاوار ستایش و سپاس.

در اینجا بیشتر خطاب به مشرکان است. بدیشان فرجام تکذیب‌کنندگان را تذکر می‌دهد، و ایشان را از همچون فرجامی برحذر می‌دارد. پرسشی که در اینجا است چه بسا برای زشت شمردن حال و احوالشان باشد، حال و

بازگشت هر چیزی و هرکاری و هر آفریده‌ای به سوی خدا است . . . بازگشت این جهان و بازگشت این انسان به سوی او است. انسان از اراده و خواست خدا برجوشیده است و بردمیده است، و به سوی یزدان سبحان برمی‌گردد. پیدایش از او و بازگشت بدو است. او اول و او آخر است. او محیط بر هر چیزی از دو سوی آن است: از سرآغازش و از سرانجامش. یزدان سبحان غیرمحدود است!

پسوده چهارم در این بند به تصویر کشیدن علم الهی محیط بر هر چیز و مطلع از راز نهان و کار آشکار انسان است. بلکه آگاه از چیزی است که از راز نهان‌تر و پوشیده‌تر است. آن رازهایی که هرگز از سینه‌ها دور نمی‌افتند و پیوسته در میان سینه‌هايند:

﴿يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ، وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

او می‌داند که در آسمانها و زمین چه چیزهایی است، و از آنچه شما پنهان یا آشکار می‌دارید باخبر است، و خدا پس آگاه از عقائد و نیاتی است که در درون سینه‌ها است.

استقرار این حقیقت در دل با ایمان معرفت و شناخت خدا را بدو می‌دهد، و خدا را آن گونه که باید می‌شناساند. همچنین دل با ایمان را با گوشه‌ای از جهان‌بینی ایمانی جهانی آشنا می‌سازد، و در احساسها و ادراکها و جهت‌گیریه‌ها و رویکردهایش تأثیر می‌گذارد. در نتیجه بسان کسی شرم و حیا می‌کند که می‌داند سراپا لخت و عریان در برابر دیدگان یزدان است، و سرّ و رازی از او بر خدا نهان و پنهان نمی‌ماند، و نیّی در ژرفاهای دل و درونش وجود ندارد که پروردگارش آن را نبیند، چرا که پروردگارش از عقائد و نیاتی آگاه است که در درون سینه‌ها است.

سه آیه بسان این آیه‌ها به تنهایی بسنده است که انسان

احوالی که پیدا می‌کنند پس از آن که خبر کسانی بدیشان می‌رسد که در گذشته به دنبال کفر رفته‌اند و کيفر الحاد خود را چشیده‌اند. چه بسا هم این پرسش برای متوجّه کردن ایشان بدین خبری باشد که برای آنان روایت می‌شود. آنان اخبار برخی از هلاک‌شدگان و نابودگشتگان پیشینیان را می‌دانستند و اخبارشان را برای یکدیگر روایت می‌کردند، هلاک‌شدگان و نابودگشتگانی بسان عاد و ثمود و اهالی شهرها و آبادیهای لوط. مشرکان در شبه جزیره عربستان در کوچها و مسافرتهاى خود به شمال و جنوب از میان سرزمینهای عاد و ثمود و لوط می‌گذشتند و آثار برجای مانده ایشان را می‌دیدند.

قرآن به فرجام مشهور و معلوم دنیای ایشان، کيفری را می‌افزاید که در آخرت در انتظارشان است:

﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

و عذاب دردناکی (هم در آخرت) دارند.

آن گاه قرآن پرده از سببی برمی‌دارد که به علت آن سزاوار چیزی شده‌اند که در دنیا گریبانگیرشان شده است، و در آخرت در انتظارشان نشسته است:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا: أَبَشْرٌ مِّثْلُكُمْ؟﴾.

این (سوء عاقبت و عذاب آخرت) بدان خاطر است که پیغمبرانشان به پیش ایشان می‌آمدند و معجزات روشن و دلائل متقن برای آنان می‌آوردند و ایشان می‌گفتند: آیا آدمیان، ما را هدایت می‌کنند؟ (مگر می‌شود انسانهایی همچون خودمان پیغمبران خدا شوند؟! پیغمبران باید فرشته باشند).

این همان اعتراضی است که مشرکان از پیغمبر ﷺ می‌گرفتند. این اعتراض نامعقول از عدم آگاهی از سرشت رسالت نشأت می‌گیرد، و از عدم اطلاع مردمان از این امر ناشی می‌گردد که نمی‌دانند رسالت یک برنامه الهی برای انسانها است. پس باید رسالت در انسانی مجسم گردد و شکل بگیرد، انسانی که با آن زندگی بکند و با آن بزید، و ذات او مترجم آن در

واقعیت زندگی باشد، و دیگران خودشان را همچون او بسازند، به اندازه تاب و توانی که دارند. او در جنس خود از ایشان جدا نباشد. اگر او در جنس خود از ایشان جدا باشد برایشان دشوار می‌گردد که یک شکل واقعی برای رسالت پیدا بکنند و کوشش بنمایند آن را در وجود خویشان، و در زندگی و زندگانی خویشان، پیاده بکنند و تحقق بخشند. همچنین همچون دیدگاهی ناشی از ناآگاهی از سرشت خود انسان و رفعت و والائی حقیقت انسان است، انسانی که رسالت آسمان را دریافت می‌دارد و آن را به دیگران می‌رساند، بدون این که نیازی بدین باشد که فرشته‌ای آن را بر دارد و به سوی مردم بیاورد، همان گونه که آنان پیشنهاد می‌کردند. آن نفخه‌ای که یزدان از روح متعلق به خود در انسان دمیده است، انسان را برای دریافت رسالت از خدا آمادگی می‌بخشد، و او را آماده می‌سازد به تمام و کمال رسالت الهی را انجام بدهد، بدان گونه که آن را از جهان والای فرشتگان دریافت می‌دارد و تحویل می‌گیرد. این هم خودش کرامت و شرافتی برای همه انسانها است. کسی این کرامت و شرافت را انکار نمی‌کند مگر شخص جاهلی که مکانت و منزلت انسان را در پیش یزدان نمی‌داند، مکانت و منزلت آن کسی که حقیقت این نفخه روح متعلق به یزدان در خود را پیاده می‌کند و محقق می‌سازد. همچنین انکار این مکانت و منزلت، در نهایت از سوی کسی صورت می‌پذیرد که کارش رخنه گرفتن و خودبزرگ بینی دروغین در برابر پیروی کردن از پیغمبری از انسانها باشد. انکار اگر همچون نادانان خودبزرگ‌بین از پیغمبری از پیغمبران پیروی کنند از ارزش و مقام خودشان کاسته می‌شود! لذا در عرف آنان جائز است از پیغمبری از جنس دیگری جز انسان پیروی کنند، زیرا در این صورت از ارزش و مقامشان کاسته نمی‌شود. اما اگر از پیغمبری از پیغمبران بشری پیروی کنند، از نظر ایشان این کار کاهش ارج و ارزش ایشان را دربر دارد و از درجه و پله آنان می‌کاهد!

تَعْمَلُونَ خَيْرٍ. يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعِ، ذَلِكَ يَوْمُ
التَّغَابُنِ، وَمَنْ يُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ
سَيِّئَاتِهِ، وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا. ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَالَّذِينَ
كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
خَالِدِينَ فِيهَا وَبَشَ الْمُصِرِّ. مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، وَمَنْ يُؤْمِنَ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ، وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ، وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، فَإِنْ
تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ، وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٨﴾.

کافران می‌پندارند که هرگز زنده و برانگیخته نخواهند
گردید! بگو: چنین نیست که می‌پندارید. به پروردگارم
سوگند! زنده و برانگیخته خواهید شد، و سپس از آن
چیزهائی که می‌کرده‌اید باخبرتان خواهند کرد، و این
کار برای خدا ساده و آسان است. ایمان بیاورید به خدا
و پیغمبرش و نوری که (قرآن نام دارد و آن را برای
روشن کردن راه سعادت دنیا و آخرت شما انسانها)
نازل کرده‌ایم. خداوند کاملاً آگاه از هرآن چیزی است
که انجام می‌دهید. زمانی، خداوند شما را در روز
گردهمایی (جملگی پیشینیان و پسینیان) جمع می‌آورد.
آن روز، روز زیانمندی (کافران، و سودمندی مؤمنان)
است. کسانی که به خدا ایمان بیاورند و کارهای
شایسته بکنند، خداوند بدیهای ایشان را می‌زاید، و
آنان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر
(کاخها و درختان) آن رودبارها جاری است، و در آنجا
برای همیشه جاودانه می‌مانند. این است رستگاری
سترگ و پیروزی بزرگ. و کسانی که کافر بشوند و
آیات ما را تکذیب بکنند، آنان دوزخیانند، جاودانه در
آنجا می‌مانند، و چه سرانجام و جایگاه بدی (که دارند!).
هیچ واقعه و حادثه‌ای جز به فرمان و اجازه خدا رخ
نمی‌دهد، و هرکس که به خدا ایمان داشته باشد، خدا دل
او را (به ثبات و آرامش، و خشنودی به قضا و قدر الهی
می‌رساند) و رهنمود می‌گرداند، و خداوند از هر چیزی
کاملاً آگاه است. از خدا و پیغمبر اطاعت کنید. اگر

بدین خاطر کافر می‌گردند و از پیغمبران رویگردان
می‌شوند و به دلائل آشکار و براهین پدیدار آنچه با
خود به ارمغان آورده‌اند پشت می‌کنند، و این
خودبزرگ‌بینی و آن نادانی در سینه‌هایشان جایگیر و
جایگزین می‌گردد، و شرک و کفر را برای خود انتخاب
می‌کنند و برمی‌گزینند ...
﴿وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. وَاللَّهُ عَنِّي حَمِيدٌ﴾.

و خدا هم بی‌نیاز (از ایمان و اطاعت ایشان) بود و
(همیشه هم) بی‌نیاز است و سزاوار ستایش و سپاس.
این خبر کسانی است که پیش از این کفر را برگزیده‌اند
و ملحد گردیده‌اند و کیفر کارشان را چشیده‌اند و
دیده‌اند. این سبب چیزی بوده است که چشیده‌اند و
دیده‌اند، و سبب چیزی است که در انتظارشان است.
آخر چگونه به دنبال این خبر تکذیب‌کنندگان نوین به
تکذیب می‌پردازند؟ آیا این کار را برای این می‌کنند تا
به سرنوشتی بسان سرنوشت پیشینیان دچار آیند؟

بند سوم بقیه بند دوم است. حکایت می‌کند از تکذیب
کردن کسانی که رستاخیز و زندگی دوباره را
نمی‌پذیرند و بدان ایمان ندارند. روشن است کسانی که
کافر شده‌اند همان مشرکانی هستند که پیغمبر ﷺ
دعوت را بدیشان می‌رسانیده است و آئین اسلام را
بدانان عرضه می‌کرده است. در این بند پیغمبر ﷺ
رهنمون و رهنمود می‌شود که کار رستاخیز و زندگی
دوباره را با تأکید محکمی مؤکد بدارد، و صحنه قیامت
را برایشان به تصویر بکشد، و سرنوشت
تکذیب‌کنندگان حقّ و حقیقت، و تصدیق‌کنندگان حقّ و
حقیقت را در این صحنه پیش چشم ایشان بدارد، و آنان
را به سوی ایمان آوردن و اطاعت کردن و حواله دادن
هر چیزی که در زندگی برایشان پیش می‌آید به خدا،
دعوت بکند.

﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعْثُوا. قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي
لَتُعْثَنَّ، ثُمَّ لَنَنْبُوَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ. وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.
فَأْمُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْأَنْزِلِ الَّذِي أَنْزَلْنَا. وَاللَّهُ بِمَا

از سوی خدا نازل گردیده است، و خدا نور آسمانها و زمین است. قرآن در آثار خودش نور است. زیرا دل را منور می‌سازد، و دل هم درخشان می‌شود و حقیقت نهفته در ذات خود را می‌بیند.

آن گاه بر دعوت ایشان به سوی ایمان، پیرو می‌زند با چیزی که بدانان می‌فهماند آنان در برابر دیدگان یزدان، آشکار و بی‌پرده قرار دارند، و چیزی از کارهایشان بر یزدان پنهان و نهان نمی‌گردد:

﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

خداوند کاملاً آگاه از هرآن چیزی است که انجام می‌دهید.

بعد از این دعوت، به سوی کامل گرداندن صحنه رستاخیز برمی‌گردد، رستاخیزی که با مؤکدترین تأکید آن را برایشان مؤکد کرده است:

﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ﴾.

زمانی، خداوند شما را در روز گردهمائی (جملگی پیشینیان و پسینیان) جمع می‌آورد. آن روز، روز زیانمندی (کافران، و سودمندی مؤمنان) است.

آن زمان، روز گردهمائی گفته شده است چون همه آفریدگان از هر نسلی که بوده‌اند و در هر دوره‌ای که زیسته‌اند در آن زنده می‌گردند و برانگیخته می‌شوند، و خود فرشتگان نیز در آن گرد می‌آیند. تعداد فرشتگان را جز ذات یزدان نمی‌داند. ولیکن چیزی که در حدیث پیغمبر خدا ﷺ ذکر شده است تعداد آنها را تا اندازه‌ای به تصویر می‌کشد. از ابوذر رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ، وَأَسْمَعُ مَا لَا تَسْمَعُونَ. أَطَبَّ السَّمَاءِ وَحَقٌّ هَا أَنَّا تَنَظُّ، مَا فِيهَا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ إِلَّا وَفِيهِ مَلَكٌ وَاضِعٌ جَهَنَّمَ لِلَّهِ تَعَالَى سَاجِدًا. وَاللَّهُ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ لَصَحَّحْتُمْ قَلِيلًا، وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا، وَلَمَا تَلَدَّدْتُمْ بِالنِّسَاءِ عَلَى الْفُرُشِ، وَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَجَارُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. لَوَدِدْتُ أَنِّي شَجَرَةٌ تُعْضَدُ»^(۱).

رویکردان شوید، بر فرستاده‌ها جز رساندن پیام روشن و آشکار نیست. جز خدا معبودی نیست. پس مؤمنان باید بر خدا توکل کنند و بس.

از همان سرآغاز، یزدان سبحان سخن کافران را در باره نبودن رستاخیز، گمان می‌نامد، و این عدم اعتقاد به زندگی دوباره را در نخستین واژگان نقل گفتارشان، دروغ قلمداد می‌فرماید. سپس پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌کند که فرارسیدن رستاخیز را با استوارترین تأکیدها مؤکد سازد. بدین گونه که در این راستا به پروردگارش سوگند بخورد! بالاتر از سوگند یاد کردن پیغمبر ﷺ به پروردگارش، تأکیدی وجود ندارد:

﴿قُلْ: بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثَنَّ﴾.

بگو: چنین نیست که می‌پندارید. به پروردگارم سوگند!

زنده و برانگیخته خواهید شد.

﴿ثُمَّ لَتُسَبَّوْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ﴾.

سپس از آن چیزهائی که می‌کرده‌اید باخبرتان خواهند کرد.

چیزی از کارهائی که کرده‌اید رها نمی‌گردد و ترک نمی‌شود. خدا دانای و آگاه‌تر از خودشان نسبت به کارشان است، و خدا در روز قیامت بدانان از اعمال و افعالشان خبر خواهد داد!

﴿وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾.

و این کار برای خدا ساده و آسان است.

زیرا خدا آگاه از هرآن چیزی است که در آسمانها و زمین است. خدا آشکار و نهان را می‌داند. او آگاه از رازها و رمزهائی است که در سینه‌ها است. او بر هرچیزی توانا است، همان گونه که در سرآغاز این سوره به عنوان دیباجه این سخن، آمده است و بیان گردیده است.

یزدان سبحان در سایه این تأکید محکم و استوار، ایشان را دعوت می‌کند به خدا و پیغمبرش و نوری که همراه پیغمبرش به ارمغان فرستاده است ایمان بیاورند. این نور، این قرآن است. و قرآن این دینی است که قرآن بدان مژده می‌دهد. قرآن در حقیقت خود نور است، زیرا

گویا را به تصویر می‌زند و تفسیر می‌کند که بعد از آن قرار گرفته است:

﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا. ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾.

کسانی که به خدا ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند، خداوند بدهیهای ایشان را می‌زداید، و آنان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها جاری است، و در آنجا برای همیشه جاودانه می‌مانند. این است رستگاری سترگ و پیروزی بزرگ. و کسانی که کافر بشوند و آیات ما را تکذیب بکنند، آنان دوزخیانند، جاودانه در آنجا می‌مانند، و چه سرانجام و جایگاه بدی (که دارند!).

پیش از این که فریاد زدن ایشان و دعوت به سوی ایمان را تکمیل نماید، قاعده‌ای از قواعد جهان‌بینی ایمانی در باره قضا و قدر، و در باره تأثیر ایمان به یزدان در رهنمود و رهنمون دل را بیان می‌کند:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ. وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

هیچ واقعه و حادثه‌ای جز به فرمان و اجازه خدا رخ نمی‌دهد، و هرکس که به خدا ایمان داشته باشد، خدا دل او را (به ثبات و آرامش، و خشنودی به قضا و قدر الهی می‌رساند) رهنمود می‌گرداند، و خداوند از هر چیزی کاملاً آگاه است.

چه بسا مناسبت ذکر این حقیقت در اینجا تنها بیان این حقیقت باشد در وقتی که حقیقت ایمان مطرح می‌شود، ایمانی که در این بند ایشان را به سوی آن دعوت می‌کند. این ایمان، ایمانی است که هر چیزی را به خدا برمی‌گرداند و از خدا می‌داند. و معتقد است که هر چیزی که از خیر یا از شر روی می‌دهد با اجازه خدا است و بس. این هم حقیقتی است که بدون آن ایمانی در میان نیست. این حقیقت پایه و اساس همه بینشهای

«من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید، و می‌شنوم چیزی را که شما نمی‌شنوید. آسمان به ناله درآمده است، و حق دارد که به ناله درآید. در آسمان جایی به اندازه جایگاه چهار انگشت وجود ندارد مگر این که در آنجا فرشته‌ای است و پیشانی خود را سجده‌کنان گذاشته است. به خدا سوگند اگر بدانید آنچه را که من می‌دانم کم می‌خندیدید، و زیاد می‌گریستید، و در رختخوابها با زنان لذت نمی‌بردید، و بیرون می‌رفتید و در راه‌ها به بارگاه خداوند بزرگوار شیون سر می‌دادید و واویلا می‌کردید. من دوست می‌دارم درختی می‌بودم که بریده می‌شود».

آسمانی که جای چهار انگشتی در آن نیست مگر، این که فرشته‌ای در آنجا است، این گستره فراخی است که انسان حدود و ثغور آن را نمی‌داند. آسمان این گستره عظیم است، گستره‌ای که خورشیدی مثل خورشید ما در آن بسان ذره‌ای از گرد و غباری است که در فضا شناور و در پرواز است. آیا این مثال از تعداد فرشتگان چیزی به تصور انسانها می‌کشد؟ همه فرشتگان از زمرة گردآمدگانی هستند که در روز گردهمائی گرد می‌آیند و در این همایش همگانی شرکت می‌کنند!

در صحنه‌ای از این گردهمائی و همایش همگانی، تغابن، یعنی: زیانمند گشتن گروهی و سومند شدن گروهی، وجود دارد. تغابن یک عمل دوجانبه از ماده غبن است. تصویری است از چیزی که روی می‌دهد. و آن رستگار شدن و به نعمت بهشت نائل گشتن مؤمنان، و محروم شدن کافران از همه چیز بهشت و به دوزخ درافتادن آنان است. این دو بهره از یکدیگر دور و با یکدیگر متفاوتند. انگار در دنیا مسابقه‌ای برای رسیدن به همه چیز بوده است. هر گروهی از این دو دسته برنده بشود، گروه دیگر را زیانمند می‌گرداند! در این مسابقه مؤمنان برنده شده‌اند و به هدف خود رسیده‌اند، و در این مسابقه کافران بازنده شده‌اند و شکست خورده‌اند! تغابن و زیانمند شدن این است که با این معنی پویا و جنبان به تصویر درآمده است! چیزی این معنی پویا و

هرکس که به خدا ایمان داشته باشد، خدا دل او را (به ثبات و آرامش، و خشنودی به قضا و قدر الهی می‌رساند) و رهنمود می‌گرداند.

برخی از پیشینیان همچون هدایتی را ایمان به قضا و قدر خدا و تسلیم فرمان یزدان شدن در وقت بلا و مصیبت، تفسیر و معنی کرده‌اند. از ابن عباس روایت شده است که فرموده است: مراد این است که یزدان دل مؤمن را رهنمود می‌کند، رهنمود مطلق. و دریچه دل او را برای دریافت حقیقت پنهان الهی باز می‌کند، و دل او را با اصل چیزها و رخدادها آشنا می‌سازد، و در نتیجه دل او سرچشمه چیزها و رخدادها، و هدف و فرجام آنها را درک و فهم می‌کند. بدین جهت دل او می‌آرامد و آرامش پیدا می‌کند و آسوده می‌گردد. آن گاه شناخت کلی حاصل می‌شود، شناختی که متصل به منبع اصلی است. دیگر از دیدن جزئی بی‌نیاز می‌گردد، دیدنی که با اشتباه و خطا و با قصور و کوتاهی احاطه می‌شود.

بدین خاطر همچون پیروی بر آن زده می‌شود:

﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

خداوند از هر چیزی کاملاً آگاه است.

این رهنمود، رهنمون به چیزی از علم خدا است. خدا مقداری از علم خود را به کسی می‌بخشد که او را هدایت می‌دهد، زمانی که ایمانش درست می‌گردد و سزاوار کنار زدن پرده‌ها برای او، و مستحق کشف اسرار می‌شود. . . . البته بدان اندازه و مقدار که آفریدگار بخواهد. . . .

فراخواندن ایشان را به سوی ایمان دنبال می‌کند. آنان را فرامی‌خواند به سوی اطاعت از خدا و اطاعت از

پیغمبر ﷺ و می‌فرماید:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾.

از خدا و پیغمبر اطاعت کنید. اگر رویگردان شوید، بر فرستاده ما جز رساندن پیام روشن و آشکار نیست.

پیش از این، سرنوشت کسانی بدیشان گوشزد شده بود که پشت کرده‌اند و نافرمانی نموده‌اند. در اینجا برایشان

ایمانی در رویارویی زندگی با رخدادهای خیر یا شر آن است. از دیگر سو جائز است در وقت نزول این سوره مناسبت دیگری در واقعیت حال و احوال آن برهه از زمان وجود داشته است. یا این که این آیه از این سوره در باره وقایعی نازل گردیده است که میان مؤمنان و مشرکان درمی‌گرفت.

به هر حال این گوشه مهمی از جهان‌بینی ایمانی است، جهان‌بینی‌ای که اسلام آن را در دل و درون مؤمن پدید می‌آورد. مؤمن در پرتو آن، دست یزدان را در هر حادثه و رخدادی، و در هر حرکت و تکانی، مشاهده می‌کند، و دل او در برابر هرچه از خوشی و ناخوشی و از خوبی و بدی روی دهد، می‌آرامد و می‌آساید. در برابر ناخوشی و بدی شکیبائی می‌کند و صبر در پیش می‌گیرد، و در برابر خوشی و خوبی شکر و سپاسگزاری می‌کند. گاهی به افق‌های اوج می‌گیرد که بالاتر و فراتر از این است. در برابر خوشی و ناخوشی و خوبی و بدی شکر می‌کند و سپاس می‌گوید! زیرا در وجود خوبی و بدی، و در وجود خوشی و ناخوشی، فضل و لطف و رحمت و عطا و عطا خدا را می‌بیند. چه کار خدا را یا مایه بیدارباش، یا باعث اندیشه، یا موجب بالا رفتن شاهین ترازوی حسنات، و یا در هر حال خود خیر و خوبی می‌داند.

در حدیثی که مورد اتفاق است، آمده است:

«عَجَبًا لِلْمُؤْمِنِ! لَا يَقْضِي اللَّهُ قَضَاءً إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ. إِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَاءٌ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ. وَإِنْ أَصَابَتْهُ سَرَاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ. وَلَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ».

«کار مؤمن مایه شگفت است! خداوند هرگونه کاری را که مقدر و مقرر فرماید خیر و خوبی مؤمن را در بر دارد. اگر زیان و ناخوشی گریبانگیر مؤمن گردد، صبر و شکیبائی می‌کند، و کار به خیر و صلاح او تمام می‌شود. اگر سود و خوشی بدو برسد، شکر می‌کند و سپاس می‌گوید، باز هم به خیر و صلاح او می‌انجامد. این امر برای کسی جز شخص مؤمن فراهم نمی‌آید».

﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾.

تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ، وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ. فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا، وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ. وَمَنْ يُوقِ شَحْنَ نَفْسِهِ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. إِنْ تَقْرَضُوا مِنَ اللَّهِ قَرْضًا حَسَنًا يَضَاعِفْهُ لَكُمْ، وَيَغْفِرْ لَكُمْ، وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ. عَلَامُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

ای مؤمنان! قطعاً بعضی از همسران و فرزندانان دشمنان شما هستند. (شما را از راه خدا بازمی‌دارند، و از عبادت و طاعت سست می‌گردانند) پس از ایشان خویشتر را برحذر دارید. اگر عفو کنید و چشم‌پوشی نمائید و ببخشید (خدا هم شما را مشمول عفو و مرحمت و مغفرت خود می‌نماید) چرا که خداوند بخشایندهٔ مهربان است. قطعاً اموالتان و اولادتان، وسیلهٔ آزمایش شمایند، و (اگر در این میدان آزمایش، از عهده برآئید، برای شما) اجر و پاداش بزرگی در پیشگاه خدا است. پس آن قدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید، و (درسها و اندرزهای آسمانی را) بشنوید و بپذیرید، و (از قوانین و فرمانهای خدا) اطاعت کنید، و (در راه خدا، صدقه و احسان و) بذل و بخشش کنید. (انجام این کارها) به سود شما خواهد بود. کسانی که از بخل و حرص نفس خویش، مصون داشته شوند، آنان قطعاً رستگارانند. اگر به خدا قرض الحسنه‌ای بدهید، آن را برایتان چندین برابر می‌سازد، و شما را می‌آمرد. خداوند سپاسگزار و بردبار است (و او از بندگان به وسیلهٔ دادن پاداشهای عظیم تشکر می‌نماید، و در پرتو بردباری خود، در عقوبت بندگان تعجیل نمی‌فرماید، و بلکه گناهانشان را می‌بخشاید). او آگاه از نهان و آشکار، و چیرهٔ کاربجا است.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بارهٔ آیهٔ نخستین این روند قرآنی، روایت شده است، بدان گاه که مردی از او راجع بدین آیه پرسش کرد، گفت: آنان مردانی بودند که در مکه مسلمان شده بودند، و خواستند به خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بیایند. ولی همسرانشان و فرزندانانشان ایشان را رها نکردند و آنان را از این کار منع کردند.

بیان می‌دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبلغ و پیام‌رسان است و بس. هرگاه فرمان یزدان را بدیشان ابلاغ کند و برساند، ادای امانت نموده است، و وظیفهٔ خود را انجام داده است، و اقامهٔ حجت کرده است. آنچه مانده است چیزی است که در انتظار ایشان است که کیفر نافرمانی و پشت کردن است، همان کیفری که اندکی پیش بدان تذکر داده شده‌اند.

سپس این بند با بیان یگانگی و وحدانیتی ختم می‌گردد که آن را نمی‌پذیرفتند و تکذیبش می‌کردند. همچنین از کسانی صحبت می‌کند که به خدا ایمان دارند، و بیان می‌دارد آنان با یزدان چه رفتار و عملکردی دارند:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

جز خدا معبودی نیست، پس مؤمنان باید بر خدا توکل کنند و بس.

حقیقت توحید و یکتاپرستی، بنیاد جهان‌بینی ایمانی به طور کلی است. مقتضی همچون حقیقتی این است که تنها بر خدا توکل شود و بس. این تأثیر جهان‌بینی ایمانی در دلها است.

با این آیه، روند قرآنی وارد مخاطب قرار دادن مؤمنان می‌گردد. این آیه، پیوندهندهٔ آن چیزی است که از این سوره گذشته است با آن چیزی که از این سوره مانده و خواهد آمد.

در پایان این سوره، روی سخن به مؤمنان می‌کند، و ایشان را از فتنه و بلای همسران و فرزندان و اموال می‌ترساند، و آنان را به سوی تقوا و ترس از خدا دعوت می‌کند، و از ایشان می‌خواهد فرمان یزدان را بشنوند و بپذیرند و اطاعت و فرمانبرداری و بذل و بخشش بکنند. همچنین ایشان را از بخل درون برحذر می‌دارد، و در برابر آن بدیشان رزق و روزی چندین برابر، و آموزش و رستگاری را وعده می‌دهد. در آخر بدانان تذکر می‌دهد که خدا آگاه از حاضر و غائب است، و دارای قوت و قدرت است، و بر هر چیزی چیره و توانا است، و آگاه و کاربجا است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَأَحْذَرُوهُمْ، وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا

می بینند. چه بسا مجاهد در راه خدا رنجها و دشواریها را برای خود بپذیرد، اما تاب و توان پذیرش رنجها و دشواریهای همسرش و فرزندش را نداشته باشد. در نتیجه بخل بورزد و بترسد تا برای آنان امن و امان و قرار و آرام یا کالا و مال فراهم سازد. در این صورت همسران و فرزندان دشمن او می گردند، زیرا او را از راه خیر و خوبی باز می دارند، و مانع پیاده کردن و تحقق بخشیدن هدف والای وجود انسانیش می شوند. همچنین گاهی همسران و فرزندان بر سر راه او می ایستند و او را از اقدام به وظیفه و انجام تکلیف خود باز می دارند، تا خویشانش را از بلایا و مصائبی محفوظ دارند که به خاطر عملکرد او متوجهشان می شود. گاهی هم همسران و فرزندان کسی در مسیری هستند که جدای از مسیر او است، و او نتواند میان خود و میان ایشان جدائی بیندازد و در بست از آن خدا شود... همه اینها شکلهای و گونه هائی از دشمنانگی هستند، دشمنانگی ای که دارای مراتب و درجات مختلف و متفاوت است... هم این و هم آن، در زندگی شخص مسلمان، در همه حال و همه آن، پیش می آید.

بدین جهت، این حال و وضع پیچیده و درهم تنیده، بیدارباش و هوشیارباش و ترس و هراس از خدا را می طلبد، تا بدین وسیله بیداری در دلهای کسانی برانگیخته و برپا گردد که ایمان آورده اند، و خود را بر حذر دارند از این که همچون احساسها و اندیشه ها به خاطر گذرد، و فشار این گونه انگیزه ها انسان مؤمن را از انجام وظیفه ایمانی باز دارد.

آن گاه قرآن این تذخیر و بیدارباش و هوشیارباش را در فتنه اموال و اولاد، تکرار می کند. واژه فتنه برداشت دو معنی را دارد:

نخست این که خداوند شما را با اموال و اولاد می آزماید و امتحان می نماید. پس متوجه این باشید، و پبائید و پیوسته بیدار و هوشیار باشید تا پیروزی و رستگاری را در این آزمون به دست آورید، و خالص و مخلص از آن خدا شوید. همان گونه که زرگر طلا را با آتش ذوب و امتحان می نماید تا آن را از مواد آغشته پیلاید و خالص و سره نماید.

زمانی که به خدمت پیغمبر خدا ﷺ رسیدند مردمان را دیدند که در دین آگاهی پیدا کرده اند. خواستند که همسران و فرزندان خود را شکنجه بدهند. این بود یزدان سبحان این آیه را نازل فرمود:

﴿وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

اگر عفو کنید و چشم پوشی نمائید و ببخشید (خدا هم شما را مشمول عفو و مرحمت و مغفرت خود می نماید) چرا که خداوند بخشنیده مهربان است.

ترمذی با سند دیگری آن را به همین شکل، روایت کرده است و گفته است: سخن حسن صحیحی است. عکرمه برده آزاد شده ابن عباس هم این چنین گفته است.

اما نص قرآنی فراگیرتر از یک حادثه جزئی است و از مرز زمان و مکان محدودی می گذرد و فزاتر می رود. این بیدارباش و هوشیارباش در باره همسران و فرزندان بسان همان بیدارباش و هوشیارباش در باره اموال و اولاد در آیه بعد از آن است:

﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾.

قطعا اموالتان و اولادتان، وسیله آزمایش شمایند.

آگاه کردن از این است که در میان همسران و فرزندان کسانی که دشمن هستند... این هم اشاره دارد به حقیقت ژرفی که در زندگی بشری است، و پیوندهای درهم تنیده و دقیق و ظریفی را می پساید که هم در ترکیب بند عاطفی و هم در شرائط و ظروف زندگی موجود است. همسران و فرزندان چه بسا وسیله غفلت و سرگرمی شوند، و انسان را از یاد خدا غافل و بی خبر بکنند. همان گونه هم گاهی همسران و فرزندان انگیزه ای برای کوتاهی کردن در مسؤولیتهای ایمان می شوند. کوتاهی کردن برای پرهیز از گرفتاریها و دشواریها و سختیهای که به همسران و فرزندان می رسد اگر مرد مؤمن به وظیفه و تکلیف خود برخیزد، و بدو همان برسد که به مجاهد در راه خدا می رسد! مجاهد در راه خدا با زیان زیادی رویاروی می شود، و فداکاریها و جان نثاریهای زیادی را تحمل می کند. مجاهد در راه خدا، و خانواده اش رنجها و دشواریها

دوم این که این اموال و اولاد فتنه و بلای شما است و شما را به مخالفت و معصیت می‌اندازد و مفتون و گرفتار تان می‌کند. پس از این فتنه و بلا خود را بپایید و برحذر نمائید، تا نکند سیلاب آن شما را با خود ببرد و از خدا دورتان گرداند.

هردوی این معنیها بسی با واژه فتنه سازگار است. امام احمد با سندی که دارد از عبدالله پسر بریده روایت کرده است که گفته است: از پدرم بریده شنیدم که می‌گفت: پیغمبر خدا ﷺ سرگرم خطبه بود. حسن و حسین - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - آمدند. هر دو پیراهن قرمز به تن داشتند. راه می‌رفتند و می‌لغزیدند و می‌افتادند. پیغمبر خدا ﷺ از منبر پائین آمد و آن دو را برداشت، و ایشان را در حضور خود گذاشت. سپس فرمود:

«صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ. نَظَرْتُ إِلَى هَذَيْنِ الْأَصْبَيْنِ يَمْشِيَانِ وَيَعْتَرَانِ، فَلَمْ أَصْبِرْ حَتَّى قَطَعْتُ حَدِيثِي وَرَفَعْتُهُمَا».

«خدا و پیغمبرش راست گفته‌اند. قطعاً اموالتان و اولادتان، وسیله آزمایش شمایند. بدین دو کودک نگاه کردم. دیدم راه می‌روند و می‌لغزند و می‌افتند. نتوانستم شکیبائی کنم. تا بدانجا که سخنم را قطع کردم و آن دو را برداشتم».

محدثان این را از زبان ابن واقد روایت کرده‌اند. این پیغمبر ﷺ است، و اینها پسران دخترش هستند. . . در این صورت، کار مهم است و دارای اهمیت است. مسأله بزرگی است و خطر در میان است. باید خود را برحذر داشت و پائید، و در آن بیدار و هوشیار بود. برحذر و مواظب و بیدار و هوشیار بودن آن اندازه در این مسأله مهم است که اندازه اهمیت آن را کسی مقرّر و معین می‌فرماید که دل‌های مردمان را آفریده است، و این احساسها و اندیشه‌ها را در آنها به ودیعت نهاده است، تا خویشتن را از سرکشی و از زیاده‌روی بازدارند، و بدانند که این پیوندها و رابطه‌ها و نزدیکیها و خویشاوندیها گاهی کاری می‌کنند که دشمنان در حق انسان می‌کنند، و مردمان را به جایی و فرجامی می‌کشاند که حیل‌ها و نیرنگهای دشمنان انسانها را

بدانجا و بدان فرجام می‌کشاند!

بدین خاطر بعد از برحذر داشتن و بیداریاش و هوشیارباش دادن در باره آزمون و بلای اموال و اولاد، و ذکر دشمنانگی نهان در وجود برخی از فرزندان و همسران، به چیزی اشاره می‌نماید که برای مؤمنان در پیشگاه یزدان حاضر و آماده است:

﴿وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.

اجر و پاداش بزرگی در پیشگاه خدا است.

مؤمنان را فریاد می‌دارد که در حدود تاب و توان از خدا بترسند و تقوا و پرهیزگاری داشته باشند، و از خدا فرمان ببرند و اطاعت بکنند:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَأَسْمَعُوا وَأَطِيعُوا﴾.

پس آن قدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید، و (درسها و اندرزهای آسمانی را) بشنوید و بپذیرید، و (از قوانین و فرمانهای خدا) اطاعت کنید.

در این قید: ﴿مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾. آن قدر که در توان دارید. لطف یزدان در حق بندگانش، و اطلاع او از اندازه توانشان در پرهیزگاری و اطاعت از او، جلوه گر می‌شود و پدیدار می‌آید. پیغمبر خدا ﷺ فرموده است: «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَمَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ»^(۱).

«هرگاه شما را به کاری دستور دادم، بدان اندازه که می‌توانید آن را انجام دهید. و هرگاه شما را از کاری نهی کردم و بازداشتm، از آن دوری گزینید (و یکسره به ترک آن بگوئید)».

اطاعت در کاری حدود و ثغور ندارد. بدین خاطر به اندازه توان پذیرفته و انجام می‌گیرد. ولی چیزی که از آن نهی می‌شود، تقسیم نمی‌گردد و بخش بخش نمی‌شود. بلکه به تمام و کمال و بدون کم و کاست باید آن را رها کرد و به ترک آن گفت.

آن گاه به مؤمنان نهیب می‌زند و فریادشان می‌دارد:

﴿وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ﴾.

و (در راه خدا، صدقه و احسان و) بذل و بخشش کنید،

(انجام این کارها) به سود شما خواهد بود.

چه آنان برای خود بذل و بخشش می‌کنند. خدا بدیشان دستور می‌دهد از اموال و دارائی خود ببخشند این کار برایشان خوب خواهد بود. انگار خرج و هزینه‌ای که می‌کنند مستقیماً برای خودشان خرج و هزینه می‌کنند، و بعد از آن که نفقه کردند و بذل و بخشش نمودند، خیر و خوبی آن به خودشان می‌رسد.

قرآن بخل درونشان را بلای دامنگیر خودشان می‌شمارد. خوشبخت کسی است که از دست بخل نجات پیدا کند و از آن بپرهیزد. خود را از بخل دور کردن فضل و لطفی از سوی خدا است:

﴿وَمَنْ يُوقِ شَحْنَهُ فَإِنَّكَ لَهُمُ الْمَفْلُحُونَ﴾.

کسانی که از بخل و حرص نفس خویش، مصون داشته شوند، آنان قطعاً رستگارانند.

آن گاه در تشویق ایشان به بذل و بخشش، و در ترغیب آنان به بذل و بخشش، به پیش می‌رود. بذل و بخشش آنان را قرضی می‌نامد که به خدا داده می‌شود! آن چه کسی است که از این فرصت استفاده نکند؟ فرصتی که در آن به سرورش یزدان قرض می‌دهد! سروری که قرض را می‌گیرد، و آن را چندین برابر می‌کند، و قرض‌دهنده را می‌آمزد، و از او سپاسگزاری می‌کند، و اگر هم در سپاسگزاری از خدا کوتاهی کرده باشد، خدا در حق او شکیبائی می‌کند. آخر او خدا است!

﴿إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ. وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ﴾.

اگر به خدا قرض‌الحسنه‌ای بدهید، آن را برایتان چندین برابر می‌سازد، و شما را می‌آمزد. خداوند سپاسگزار و بردبار است (و او از بندگان به وسیله دادن پاداشهای عظیم تشکر می‌نماید، و در پرتو بردباری خود، در عقوبت بندگان تعجیل نمی‌فرماید، و بلکه گناهانشان را می‌بخشاید).

تبارک الله! او چه بزرگوار است! او چه اندازه بخشاینده است! خدا است که بنده را می‌آفریند. سپس بدو رزق و روزی می‌دهد. آن گاه اضافه چیزی را که بدو داده است از او درخواست می‌کند. از او به عنوان قرض آن مقدار اضافه را درخواست می‌نماید!.. و سپس آن

قرض را برایش چندین برابر می‌گرداند... دیگر چه؟.. آن گاه از بنده‌اش سپاسگزاری می‌فرماید، بنده‌ای که خودش او را آفریده است و خودش بدو نعمت و دارائی داده است!.. با بنده‌اش با حوصله و شکیبائی رفتار می‌کند، وقتی که بنده‌اش در سپاسگزاری سرورش و در شکرگزاری مولایش قصور ورزیده باشد و کوتاهی کرده باشد!.. وای چه خدائی و چه مولائی!!!

یزدان سبحان - با صفات خود - به ما می‌آموزد چگونه بر کمی و کاستی و ضعف و سستی خود چیره شویم و برتری گیریم، و پیوسته به بالا بنگریم تا یزدان سبحان را ببینیم و بشناسیم، و بکشیم از او در حدود توان اندک و محدودمان تقلید و پیروی کنیم. یزدان سبحان از روح متعلق به خود در انسان دمیده است، و انسان را برای همیشه مشتاق پیاده کردن و تحقق بخشیدن نمونه والا در حدود تاب و توان و طبیعت و سرشتش کرده است. بدین خاطر درهای آفاق بالا همیشه باز است تا این پدیده انسان نام، به کمال، چشم امید بدوزد، و کمال را در حد توان خود و رانداز کند، و بکوشد پله پله اوج گیرد و بالا رود، تا خدا را ملاقات می‌کند، و خدا بدو می‌دهد آنچه را که برایش می‌پسندد و از آن راضی و خشنود می‌شود.

این چرخش و گردش را به دنبال این آوا و نوای شگفت پایان می‌دهد. آن را خاتمه می‌بخشد با صفت خدا، صفتی که بیانگر آگاهی و اطلاع و مراقبت و موزنیت از دلها است:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

او آگاه از نهان و آشکار، و چیره کار بجا است.

همه چیز برای علم خدا عیان است، و در برابر سلطه و قدرتش کرنش می‌برد و مطیع فرمان است. با حکمت خود امور جهان را می‌گرداند. تا انسانها زندگی نکنند و متوجه باشند که چشم خدا ایشان را می‌بیند و می‌پاید. خدا بر آنان سلطه و قدرت دارد. حکمتش همه کارهای حاضر و غائب را اداره می‌کند... کافی است که این جهان‌بینی در دلها مستقر شود، تا از خدا بترسد و خالص و مخلص او شود، و گوش به فرمان یزدان جهان گردد.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره طلاق مدنی و دوازده آیه است

سُورَةُ الطَّلَاقِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا
الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ
وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفِدْحَةٍ مُنِبِّئَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ
اللَّهِ وَمَنْ تَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ
اللَّهُ يَحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ
بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ
وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ كُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَنَزَّلَهُ
مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ﴿٣﴾ إِنَّ اللَّهَ
بَلِّغَ أَمْرِهِ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٤﴾ وَالَّتِي يَبْسُنُ
مِنْ الْمَحْجُضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ
وَالَّتِي لَمْ يَحْضَنْ وَأُولَتْ الْأَحْمَالُ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٥﴾ ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ
إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿٦﴾
أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ وَلَا تُضَارَّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا
عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ
فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَارْزُقُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَأَتِمُّوا إِلَيْكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ
تَعَاسَرْتُمْ فَسَرِّضْ لَهُ أُخْرَى ﴿٧﴾ لَيْسَ فِي ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ

وَمَنْ قُدِّرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلَيْسَ فِيقَ مَعَاءَ إِنَّهُ اللَّهُ لَا يَكْفُلُ اللَّهُ نَفْسًا
إِلَّا مَاءَ أَمْنَهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٨﴾ وَكَانَ مِنْ قَرَبَةٍ
عَنْتَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَمَا سَبَبَتْهَا حَسَبًا بِأَشَدِّدًا وَعَذَّبَتْهَا
عَذَابًا تُكْرَهُ ﴿٩﴾ فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَقِبَهُ أَمْرُهَا خُسْرًا ﴿١٠﴾
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا
قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١١﴾ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ
لِيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَكُمْ رِزْقًا ﴿١٢﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ
سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِيَعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٣﴾

این سوره طلاق است. خداوند در آن احکام طلاق را بیان و روشن می کند، و حالاتی را شرح و بسط می دهد که در سوره دیگری که سوره بقره است شرح و بسط نشده اند. سوره بقره برخی از احکام طلاق را دربر داشت. در این سوره احکام حالات و اوضاعی را بیان می فرماید که پیامد طلاق در خانواده است. این سوره زمانی را بیان می کند که طلاق در آن روی می دهد، طلاق که خدا آن را می پذیرد و موافق با قانون او انجام می گیرد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ﴾.

ای پیغمبر! وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده (یعنی آغاز پاک شدن زن از عادت ماهانه که شوهرش در آن با او نزدیکی نکرده باشد) طلاق دهید.

حق زن طلاق داده شده و وظیفه او در مدت ماندن در خانه خودش که خانه شوهرش می باشد، بیان می گردد. در زمان عده زن طلاق داده شده از خانه بیرون نمی رود و نباید او را از خانه بیرون بکنند مگر این که آن زن کار زشت و پلشت آشکاری (همچون زنا و

فحاشی و ناسازگاری طاققت فرسا با شوهر یا اهل خانواده) انجام دهد:

﴿لَا تَحْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا تَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ﴾.

زنان را (بعد از طلاق، در مدت عدّه) از خانه‌هایشان بیرون نکنید، و زنان هم (تا پایان عدّه، از منازل شوهرانشان) بیرون نروند، مگر این که زنان کار زشت و پلشت آشکاری (همچون زنا و فحاشی و ناسازگاری طاققت فرسا با شوهران یا اهل خانواده) انجام دهند.

(طلاق/۱)

حقّ زن طلاق داده شده بیان می‌گردد و گفته می‌شود که بعد از پایان گرفتن زمان عدّه، آن زن می‌تواند بیرون برود و هر کاری که می‌خواهد نسبت به خود انجام بدهد، مگر این که شوهر بدو رجوع کرده باشد و در دوره عدّه او را به عنوان همسر نگاه داشته باشد. البته اگر شوهر این نگاه داشتن را برای زیان رسانیدن به همسر و اذیت و آزار او، و برای محروم کردن او از ازدواج با دیگران، انجام نداده باشد. بلکه این کار برای برگشت زندگی زناشویی شایسته و بایسته میان شوهر و همسر انجام پذیرفته باشد:

﴿فَإِذَا بَلَغَ الْأَجَلُهَا فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾.

هنگامی که مدت عدّه آنان نزدیک به پایان آمد، یا ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید، و یا به طرز بایسته‌ای از ایشان جدا شوید.

(طلاق/۲)

گذشته از این، باید بر نگاه داشتن یا جدا شدن گواهی گرفت:

﴿وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾.

و بر (نگاهداری و یا جدائی) آنان دو فرد عادل از میان خودتان گواه کنید. (تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچ یک از شوهر و همسر نتوانند واقعیت را انکار کنند).

(طلاق/۲)

خدا در سورة بقره مدت عدّه مطلقه دارای عادت ماهانه حیض را بیان فرموده است که سه قُرء، یعنی سه بار رخ

دادن عادت ماهانه حیض یا سه بار پاک شدن از عادت ماهانه حیض است - برابر اختلافات فقهی - در اینجا یزدان سبحان مدت عدّه زنی را بیان می‌فرماید که دوران حیض او به پایان آمده است و دیگر عادت ماهانه برای او مطرح نیست. همچنین عدّه زنی را بیان می‌فرماید که کوچک است و هنوز به حیض نیفتاده است و عادت ماهانه ندیده است:

﴿وَاللَّائِي يَكْسَنُ مِنَ الْمَحْضِ مَنْ نِسَائِكُمْ إِنْ أَرَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ﴾.

زنان شما وقتی که ناامید از عادت ماهانه‌اند، و همچنین زنانی که هنوز عادت ماهانه ندیده‌اند، اگر (در باره حکم عدّه ایشان) مترددید، بدانید که عدّه آنان سه ماه است.

(طلاق/۴)

عدّه حامله را نیز بیان فرموده است:

﴿وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾.

(طلاق/۴)

و عدّه زنان باردار، وضع حمل است.

آن گاه حکم منزلی را بیان فرموده است که زن عدّه‌دار در آن سکونت می‌گزیند. نفقه و هزینه زندگی چنین زنی، و مخارج زندگی زن حامله را تا وضع حمل تعیین کرده است:

﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ، وَلَا تَنْضَارُوهُنَّ لِتَضَيَّقُوا عَلَيْهِنَّ. وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾.

زنان مطلقه را در جایی سکونت دهید که خودتان در آنجا زندگی می‌کنید و در توان دارید. و بدیشان زیان نرسانید تا (با زیان رساندن خود بر آنان سختگیری کنید و) در تنگنایشان قرار دهید (و ایشان مجبور به ترک منزل شوند). اگر آنان باردار باشند، خرج و نفقه ایشان را بپردازید تا زمانی که وضع حمل می‌کنند.

(طلاق/۶)

آن گاه حکم شیر دادن به فرزند مطلقه پیش می‌آید، وقتی که او را به دنیا می‌آورد. از مزد مادر در برابر شیر دادن سخن می‌رود، وقتی که میان پدر و مادر توافق حاصل می‌گردد و هر دو مصلحت کودک را در

نظر می گیرند. همچنین صحبت می شود از حالتی که پیش می آید و زن دیگری به جای مادرش شیر دادن را به عهده می گیرد:

﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَأَقْرَبُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ. وَإِنْ تَعَاَصَرْتُمْ فَسَرِّضْ لَهُ أُخْرَى﴾.

اگر آنان (حاضر شدند بعد از جدائی، فرزندان) شما را شیر دهند، مزدشان را به تمام و کمال بپردازید. با یکدیگر در باره سرنوشته فرزندان، زیبا و پسندیده مشورت کنید (و اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن، برحسب عرف و عادت تعیین کرده، و به نوزادان و کودکان از هر نظر عنایت شود). اگر هم بر همدیگر سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، دایه ای شیر دادن به کودک مرد را بر عهده می گیرد (تا نزاع و کشمکش ادامه نیابد).

آن گاه حکم نفقه و دستمزد در همه حالتها را بیشتر توضیح و تفصیل می دهد، و آن را پیرو وضع شوهر و اندازه توان او می گرداند:

﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ، وَمَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ. لَا يَكُلْفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾.

آنان که دارا هستند، از دارائی خود (برای زن شیردهنده، به اندازه توان خود) خرج کنند، و آنان که تنگدست هستند، از چیزی که خدا بدیشان داده است خرج کنند. خداوند هیچ کسی را جز بدان اندازه که بدو داده است مکلف نمی سازد. (طلاق/۷)

بدین وسیله نصوص قرآنی با احکام مفصل و دقیق، سائر حالتها را دنبال کرده است، و خودداری از آنها را ذکر نموده است، و پیامد آنها را بیان داشته است. چیزی از تگه ها و پاره های خانواده از هم پاشیده با طلاق را فرونگذاشته است مگر این که آن را به جای خود برگردانده است، و به گونه مناسب از آن سخن گفته است و حکم آن را مهربانانه و دقیق و روشن بیان داشته است. . . .



انسان در برابر این سوره حیران و ویلان می ایستد،

وقتی که می بیند این سوره احکام این حالت و پیامدهای آن را بازگو می کند. این همه ترغیب می کند و این همه بیم می دهد. بر هر حکمی پیرو می زند. این کار را به قضا و قدر خدا که در آسمانها و زمین اجراء می شود، و به قوانین و سنن خدا در هلاک کردن سرکشان از فرمان یزدان، و در آسایش و آرامش و قدرت و نعمت دادن به کسانی که از او می ترسند و راه تقوا را در پیش می گیرند، این کار را به رفتار شایسته و کردار بایسته و بزرگواری و رضایت و ترجیح کار زیبا، و امیدوار کردن به خیر و خوبی، و تذکر دادن به قضا و قدر یزدان در باره آفریده ها و رزق و روزیها، سختیها و ناخوشیها و گشایشها و خوشیها . . . پیوند و ارتباط می دهد . . .

در برابر این همه حقائق بزرگ جهانی، انسان سرگشته و دهشت زده می ماند و می ایستد وقتی که می بیند همه اینها در وقت سخن گفتن از طلاق مطرح می شود و برای توجه و اهمّیت دادن بدان اظهار می گردد. تا بدانجا به طلاق اهمّیت داده می شود که خطاب به شخص پیغمبر ﷺ می گردد، هرچند که طلاق یک کار همگانی مؤمنان، و یک مسأله عمومی مسلمانان است. خطاب به شخص پیغمبر ﷺ کردن بیانگر توجه زیاد و اهمّیت فراوانی است که به کار طلاق داده می شود، و می رساند که چه اندازه کار مورد گفتگو، بزرگ و سترگ است. شرح مفصل و دقیق یکایک احکام، سختگیری در هر حکمی و دقّت در مراعات آن، از خدا ترسیدن در اجرای هر حکمی، خدا را حاضر و ناظر بر خود دیدن در وقت اجرای هر حکمی، و دنبال کردن مسأله با ترغیب و تهدید، همه اینها و سخن به درازا کشاندن در آنها، به دل پیام می دهد که انگار این کار، خود اسلام به طور کلی است! خود دین به طور کلی است! این قضیه ای است که آسمان در آن سخن به درازا می کشاند. آسمان ایستاده است و اجرای احکام را می پاید و نظارت می نماید! به کسانی که در این احکام تقوا و پرهیزگاری داشته باشند به بزرگ ترین و

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ... وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾.

هرکس هم از خدا بترسد و پرهیزکاری کند، خدا راه نجات (از هر تنگنایی) را برای او فراهم می‌سازد، و به او از جایی که تصوّرش نمی‌کند روزی می‌رساند... و هرکس بر خداوند توکل کند (و کار و بار خود را بدو واگذارد) خدا او را بسنده است. خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هرچه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند. خدا برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است. (طلاق/۲ و ۳)

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾.

هرکس که از خدا بترسد و پرهیزکاری کند، خدا کار و بارش را ساده و آسان می‌سازد. (طلاق/۴)

﴿ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ﴾.

این (قانونگذاری) فرمان خدا است که آن را برای شما فرستاده است. (طلاق/۵)

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾.

هرکس که از خدا بترسد و پرهیزکاری کند، بدیها و گناهان او را محو کرده و می‌زداید، و پاداش وی را بزرگ می‌نماید. (طلاق/۵)

﴿سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾.

خدا بعد از سختی و ناخوشی، گشایش و خوشی پیش می‌آورد. (طلاق/۷)

همچنین خواننده قرآن در این سوره این تهدید سخت و تند و مفصل و طولانی را می‌خواند:

﴿وَكَأَيُّ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا، وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نَكِيرًا. فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا. أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا﴾.

چه بسیار مردمان شهرها و آبادیهائی که از فرمان پروردگارشان و دستور پیغمبران او، سرپیچی و سرکشی کرده‌اند، و در نتیجه ما سخت به حسابشان

والا ترین چیزی ایشان را مؤدّه می‌دهد که شخص مؤمن بدان چشم می‌دوزد، و کسانی را که در این احکام کجرو و نادرت و زیان‌رسان باشند، به سخت‌ترین و ناگوارترین چیزی تهدید می‌کند که شخص سرکش و بزهکار بدان می‌رسد و بدان کیفر داده می‌شود. به مردمان هم پیام می‌دهد که امید خوب، و خیر و صلاح نیک، در فراسوی امر به معروف و بزرگواری کردن و نیکوکرداری نمودن و فراهم آوردن آسایش و آرامش برای انسانها، پنهان و نهان است.

خواننده قرآن در این سوره می‌خواند:

﴿وَأَتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ﴾.

و از خدا که پروردگار شما است بترسید و پرهیزکاری کنید. (طلاق/۱)

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾.

اینها قوانین و مقررات الهی است، و هرکس از قوانین و مقررات الهی پا فراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند. (چرا که خود را در معرض خشم خدا قرار می‌دهد و به سعادت خویش لطمه می‌زند). (طلاق/۱)

﴿لَا تَذَرْنِي لَعَلَّ اللَّهُ يَخْذِبْ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾.

تو نمی‌دانی، چه بسا خداوند بعد از این حادثه، وضع تازه‌ای پیش آورد. (طلاق/۱)

﴿وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾.

و بر (نگاهداری و یا جدائی) آنان، دو مرد عادل از میان خودتان گواه کنید، (تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچ یک از شوهر و همسر نتوانند واقعیت را انکار کنند)، و گواهی دادن را برای خدا اداء کنید (و انگیزه شهادت محض رضای خدا باشد، و از هیچ کدام جانبداری ننمائید).

﴿ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

این (احکام) چیزی است که کسی بدان پند و اندرز می‌گردد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد.

بزرگ هستی برداشته نمی‌شود. این آفرینش عظیم بدان خاطر است) تا بدانید خداوند بر هر چیزی توانا است، و آگاهی او همه چیز را فراگرفته است. (طلاق/۱۲)

خواننده این قرآن، همه اینها را به عنوان پیرو احکام طلاق می‌خواند، و سورة کاملی را در قرآن از این دست و بدین شیوه می‌یابد. این سوره را به تمام و کمال در باره تنظیم این حالت و سر و سامان دادن به پیامدها و نتایج آن می‌بیند. مشاهده می‌کند که این سوره بدین وسیله با بزرگ‌ترین حقائق ایمان در جولانگاه جهان کبیر هستی و در زوایای جهان صغیر بشری مرتبط است. این حالت هم یک حالت ویرانگری است نه یک حالت سازندگی. یک حالت پایان گرفتن است نه یک حالت پیدایش یافتن ... در باره خانواده‌ای است ... نه در باره دولتی است ... این هم به حس و شعور انسان می‌اندازد که این حالت بزرگ‌تر و سترگ‌تر از تشکیل دولتی است!

چرا بر این کار دلالت می‌کند؟

این کار چند دلیل دارد. همه آنها بیانگر والائی این آئین و جدی بودن آن و بردمیدن آن از منبع غیر بشری، به طور قطع و یقین است. تا بدانجا که اگر دلیلهای دیگر جز این سوره در میان نبود، خود این سوره برای اثبات حقایق این آئین بس بود!

این سوره پیش از هر چیز دالّ بر بزرگی مرتبه خانواده در سیستم اسلامی است. چه اسلام سیستم خانوادگی است. خانه از نظر اسلام جای برگشتن بدان و سکونت گزیدن در آن است. در سایه خانواده دلها و درونها محبت و مرحمت و عطوفت و عفت و خوبی و پاکدامنی و پاکیزگی پیدا می‌کنند و همدیگر را دوست می‌دارند و به یکدیگر مهر می‌ورزند. در کنف حمایت خانواده کودکان پیدا می‌آیند و رشد می‌کنند، و پای به نوجوانی می‌نهند. در سایه خانواده است که پیوندهای رحمت و عطوفت و رابطه‌های ضمانت اجتماعی پدیدار و نمودار می‌آید.

بدین خاطر یزدان سبحان پیوند خانوادگی را به تصویر

رسیده‌ایم و به مجازات ناگوار و کيفر ناخوشایندشان رسانده‌ایم. و عقوبت اعمالشان را چشیده‌اند، و عاقبت کار و بارشان زیان و خسران بوده است. خداوند برای ایشان عذاب شدیدی را فراهم ساخته است. (طلاق/۱۰-۸)

به دنبال این تهدید سخت و تند و مفصل و طولانی، از همچون سرنوشتی برحذر می‌دارد، و به نعمت خدا تذکر می‌دهد که وجود مبارک پیغمبر ﷺ و نوری است که همراه با او است. به اجر و پاداش بزرگ اشاره می‌شود:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا، قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا. رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِثَّاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا﴾.

ای خردمندانی که مؤمن هستید، شما پرهیزگاری کنید و خویشتان را از (عذاب و خشم) خدا بدور دارید، خدا که برای شما قرآن را نازل کرده است. و پیغمبری را به میانتان روانه کرده است که آیات روشن خدا را برایتان می‌خواند تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی (بطالت و ضلالت) بیرون آورد و به روشنائی (حقیقت و هدایت) درآورد. کسانی که به خدا ایمان بیاورند و کارهای پسندیده بکنند، خدا آنان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است. برای همیشه در آنجا ماندگار می‌مانند، و خدا روزیشان را خوب و نیکو می‌گرداند. (طلاق/۱۰ و ۱۱)

آن‌گاه خواننده این قرآن این آهنگ هولناک و ستر را در باره جولانگاه بزرگ هستی می‌خواند:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ، يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ، لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾.

خدا همان است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (خدا) همواره در میان آنها جاری است (و تدبیر هدایت و رهبری او، لحظه‌ای از جهان

اسلام این کندو و کاشانه، یا این کودکستان، و یا این مکان و مأوا را کاملاً می‌پاید و با رعایت و عنایت کامل و با همه تضمینها و ضمانتهای خود از آن کندو یا کودکستان و یا مکان و مأوا مواظبت می‌نماید. اسلام همان گونه که سرشت کلی آن است به تجلیات روحی بسنده نمی‌کند. بلکه با تجلیات روحی، مقررات قانونی و ضمانتهای اجتماعی را همراه می‌سازد.^(۱)

کسی که به قوانین و مقررات خانواده در قرآن و سنت نبوی در باره هر وضعی از اوضاع خانواده و برای هر حالتی از حالات آن بنگرد، و رهنمودها و رهنمونهای ضمیمه این قوانین و مقررات را پیش چشم بدارد، و این همه انگیزه‌ها و پیروها را مشاهده کند که پیرامون آن قوانین و مقررات گرد آمده‌اند، و ببیند کار خانواده در هر جایی مستقیماً به خدا واگذار و حواله گردیده است، همان گونه که در این سوره و در سوره‌های دیگری دیده می‌شود، کاملاً درک و فهم می‌کند که شأن و مقام خانواده در سیستم و نظام اسلامی تا به کجا است، و این کار در پیشگاه خدا چه ارزشی دارد، در آن حال که در اوّل سوره نساء میان تقوا و ترس از خداوند سبحان، و میان تقوا و ترس از صله رحم انسان را گرد می‌آورد، و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً، وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾.

ای مردمان! از (خشتم) پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت. و از (خشتم) خدائی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (و صله رحم را نادیده گیرید)، زیرا که

می‌کشد، تصویر مهربانانه شفاف‌ی که از آن نور عاطفه می‌پراکند، و در آن سایه‌روشنها بال می‌گیرند، و شادی و شادمانی در آن پرتوافکن می‌گردد، و از آن بوی عطر و عبیر می‌پراکند:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾.

یکی از نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بپارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت (و هریک را شیفته و دل‌باخته دیگری ساخت، تا با آرامش و آسایش، مایه شکوفائی و پرورش شخصیت همدیگر شوید، و پیوند زندگی انسانها و تعادل جسمانی و روحانی آنها برقرار و محفوظ باشد). (روم/۲۱)

﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ هُنَّ﴾.

آنان لباس شمایند و شما لباس آنانید. (بقره/۱۸۷)

رابطه، رابطه جان با جان است. رابطه آرامش و آسایش است. رابطه مودت و محبت و مرحمت است. رابطه پوشاندن و آراستن است. انسان در خود واژه‌ها مهربانی و دوستی و گرایش و همزیستی احساس می‌کند. از لابلای واژه‌ها شادابی و سایه می‌بیند و خوشی و صفا می‌یابد. این فرموده‌ها تعبیر کاملی از حقیقت رابطه‌ای است که اسلام آن را برای این پیوند انسانی و مهربانانه استوار می‌انگارد و پیش چشم می‌دارد. همراه با این امر و همزمان با آن، همه اهداف چنان پیوند انسانی و مهربانانه استواری را ملحوظ می‌دارد. از جمله: ادامه زندگی با به دنیا آوردن فرزندان. به همه این اهداف هم قالب پاکی و بیگناهی می‌دهد، و به پاک و جدی بودن آنها اعتراف می‌کند، و میان جهات و مقتضیات آنها هماهنگی برقرار می‌سازد، بدان هنگام که می‌گوید:

﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ﴾.

زنان شما محل بذرافشانی شما هستند. (بقره/۲۲۳)

بدین وسیله معنی تولید و تکثیر مورد نظر است.

عنایتی که در راستای آفرینش شامل آفریدگان می‌فرماید شک و تردیدی نیست، و همگان بدون استثناء مشمول رعایت و عنایت او هستند.

دلیل دوم در روند این سوره، و در امر توجّه دادن و اهمّیت بخشیدن به کار و بار روابط زناشویی و عائله‌مندی در تمام قرآن، بدین گونه و بدین سان، این است که نظام و سیستم اسلامی این ارتباطها و پیوندهای انسانیت را تا سطح پرستش خدا بالا می‌برد و بدان ارزش می‌دهد، و این ارتباطها و پیوندهای انسانیت را وسیلهٔ پاکیزگی روحی و پاکیزگی شعوری می‌گرداند! نه این که بدین ارتباطها و پیوندها به گونه‌ای بنگرد که در عقائد بت پرستی بدانها نگرسته‌اند، و پیروان آئینهای تحریف شده بدان می‌نگرند، آئینهایی که بر اثر تحریف از فطرتی که خدا مردمان را بر آن سرشته است دور از حقیقت گشته‌اند و به کژراهه افتاده‌اند.

«اسلام با انگیزه‌های فطرت نمی‌جنگد و آنها را زشت و پلشت نمی‌شمرد. بلکه اسلام انگیزه‌های فطرت را نظم و نظام می‌دهد و پاک و تمییز می‌گرداند، و آنها را از سطح حیوانی بالاتر می‌برد و اوج می‌دهد تا بدانجا که محوری می‌گردند که بسیاری از آداب روحی و رسوم اجتماعی پیرامون آن می‌گردند. اسلام علائق و روابط جنسی را بر اساس احساسات والای بشری، پدیدار و پایدار می‌سازد. احساسات والائی که از به همدیگر رسیدن دو بدن، به همدیگر رسیدن دو شخص و دو جان و دو دل را تشکیل می‌دهد. به تعبیر فراگیرتری، به همدیگر رسیدن دو انسان را تشکیل می‌دهد که زندگی مشترکی، آرزوهای مشترکی، دردها و رنجهای مشترکی، و آیندهٔ مشترکی آنان را به یکدیگر می‌پیوندد، آیندهٔ مشترکی که در فرزندان برومندی منعکس می‌گردد، و در نسل جدیدی دیده می‌شود. نسل جدیدی که در لانه و کاشانهٔ مشترکی رشد و نمو می‌کنند که پدر و مادر از آن پاسداری و

بیگمان خداوند مراقب شما است (و کردار و رفتار شما از دیدهٔ او پنهان نمی‌ماند).

همچنین میان پرستش خدا و نیکی کردن به پدر و مادر را در سورهٔ اسراء و سوره‌های دیگری گرد می‌آورد:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.

(ای انسان!) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید (و با آنان نیکیو رفتار نمائید).

همچنین میان شکر و سپاس از خدا و شکر و سپاس از پدر و مادر را در سورهٔ لقمان گرد آورده است:

﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾.

(توصیهٔ ما به انسان این است:) که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش.

عنایت فراوان یزدان به کار و بار خانواده، هماهنگ است با مسیر قضا و قدر الهی در پایدار کردن زندگی بشری پیش از هر چیز بر اساس خانواده، بدان هنگام که قضا و قدر خدا بر آن تعلّق گرفت نخستین کندو و کاشانهٔ وجود انسان خانوادهٔ آدم و همسرش باشد، و بعد از آن این نخستین کندو و کاشانهٔ مردمان تکثیر پیدا کنند و افزایش یابند. یزدان سبحان می‌توانست میلیونها افراد بشری را یکباره بیافریند و روانهٔ گسترهٔ زندگی سازد. اما قضا و قدر او بر این جاری و ساری شد، و به خاطر فلسفهٔ نهان در وظیفهٔ بزرگ خانواده در زندگی این آفریده، همین شد که گذشت. زندگی خانواده پاسخگوی فطرت انسان و هماهنگ با استعدادهای او است. زندگی خانواده شخصیت و فضائل انسان را رشد می‌دهد، و در آن ژرف‌ترین انگیزه‌های موجود در زندگی انسان به هم می‌رسند و هماوا و همنا می‌گردند. گذشته از این، عنایت یزدان در سیستم و نظام اسلامی - برنامهٔ واپسین خدا در زمین - پیش از هر چیز با قضا و قدر الهی در آفرینش انسان همراه گردیده است. البته کار و بار خدا در هماهنگ کردن هر چیزی که در جهان می‌آفریند همین است، و در لطف و

که فطرت او می‌طلبد. از دیگر سو نظام و سیستم اسلامی تلاش می‌کند نفس بشری را بالا ببرد و بدان سطح والا برساند، به اندازه استعدادها و آمادگی‌هایی که نفس بشری از آنها برخوردار است، و به اندازه شرائط و ظروفی که برای آن پیش می‌آید. بدین خاطر نظام و سیستم اسلامی به قانونگذاری دقیق در این کاری که به دل و درون واگذار است بسنده نمی‌کند، و به رهنمود و رهنمون کردن هم اکتفاء نمی‌نماید. بلکه هم این و هم آن را در رویارویی با واقعیت نفس و با واقعیت زندگی به کار می‌گیرد و مورد استفاده قرار می‌دهد.

اصل در رابطه زناشویی، استقرار و استمرار است. اسلام این رابطه را با همه ضمانتها احاطه می‌کند، ضمانتهایی که استقرار و استمرار این رابطه را تضمین می‌نماید. در راه این هدف، پیوند زناشویی را تا پلّه طاعات و عبادات بالا می‌برد، و برای ایجاد پیوند زناشویی مردان و زنان فقیر، از دارائی دولت، یعنی بیت‌المال استفاده می‌کند. آداب و رسومی را واجب و لازم می‌گرداند که از لختی و خودنمایی و فتنه و آشوب جلوگیری می‌کند تا عواطف آرام گیرد و استقرار پذیرد، و دلها به ندای فتنه‌گری لختی و خودنمایی در بازارها توجه نکند و نگراید. حدّ زنا و حدّ تهمت زدن ناموسی را واجب می‌کند. حرمت و احترام به خانه‌ها می‌دهد با اجازه گرفتن برای ورود، و اجازه خواستن اهل خانواده در داخل خانه‌ها.

اسلام روابط زناشویی را با قانون مشخصی نظم و نظام می‌دهد، و نظام خانه را بر اساس سرپرستی یکی از دو شریکی که تواناتر و قویتر است قرار می‌دهد، تا از هرج و مرج و پریشانی و نابسامانی و کشمکش جلوگیری شود. . . . و سائر ضمانتهای اجتماعی و سر و ساماندهیهای دیگری را گذشته از رهنمودها و رهنمونهای عاطفی به کار می‌گیرد. بالاتر از همه اینها پیوند زناشویی را به تقوا و ترس از خدا و به نظارت و

نگاه‌داری می‌کند و از یکدیگر جدا نمی‌شوند»^(۱). اسلام ازدواج را وسیله پاکیزگی و اوگیری می‌شمارد. برای این کار، ملت مسلمان را برای به ازدواج درآوردن مردان و زنان دعوت می‌کند، وقتی که دیدند مال و دارائی گردنه‌ای بر سر راه محقق گشتن و پیاده شدن این وسیله ضروری برای پاکسازی زندگی و بالا بردن آن می‌گردد:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ، إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. وَلَيْسَتِ الْفُقَرَاءُ الَّذِينَ لَا يُحْدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

مردان و زنان مجرد خود را و غلامان و کنیزان شایسته (ازدواج) خویش را (با تهیه نفقه و پرداخت مهریه) به ازدواج یکدیگر درآورید (و به فقر و تنگدستی ایشان ننگرید و نگران آینده آنان نباشید. چرا که) اگر فقیر و تنگدست باشند (و ازدواجشان برای حفظ عفت و دوری از گناه انجام گیرد) خداوند آنان را در پرتو فضل خود دارا و بی‌نیاز می‌گرداند. (نور/۳۲ و ۳۳)

ازدواج «احسان» یعنی خود را حفظ کردن و مصون داشتن نامیده می‌شود. در نهادهای مؤمنان چنین جای می‌گیرد و استقرار می‌پذیرد که زندگی کردن بدون محفوظ و مصون داشتن خود با ازدواج، هرچند هم مدت کوتاهی باشد، مورد رضایت خدا نیست و خدا آن را نمی‌پسندد. امام علی - کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - پس از وفات فاطمه دختر پیغمبر ﷺ برای ازدواج شتاب گرفت و فرمود: «من ترسیدم که به پیشگاه خدا برسم، در حالی که بیوه باشم». ازدواج در آداب و رسوم مؤمن از جمله طاعات و عبادات است، طاعات و عباداتی که با آنها به خدا تقرب می‌جوید. این رابطه در دل و درون مؤمن به جایگاه قداست می‌رسد، چون یکی از طاعات و عبادات پروردگارش می‌باشد.

دلیل سوم در روند سورة طلاق و در سوره‌های همگون و همسان آن، واقعیت این نظام و سیستم اسلامی، و سازگاری آن با زندگی و با نفس بشری است بدان گونه

هرگاه کار از قضیه دوست داشتن و بد داشتن تجاوز کرد، و کار به سرباز زدن و بیزار بودن و نافرمانی کردن و گریزان بودن کشید، نخستین راه چاره‌ای که به دل می‌گذرد و اسلام بدان رهنمود می‌کند طلاق نیست. بلکه باید دیگران تلاش و کوشش کنند، و افراد نیک میان شوهر و همسر سازش برقرار کنند:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ، وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾.

و اگر (در میان زن و شوهر اختلافی افتاد و) ترسیدید (که این کار باعث) جدائی میان آنان شود، داوری از خانواده شوهر، و داوری از خانواده همسر (انتخاب کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را (کمک نموده و در یکی از دو کار: سازش نیک و خدایسندانه، یا جدائی زیبا و معقولانه) موفق می‌گرداند. بیگمان خداوند مطلع (بر ظاهر و باطن مردمان و) آگاه (از نیات همگان) است. (نساء/۳۵)

﴿وَإِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا. فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾.

هرگاه همسری دید که شوهرش (خویشتن را بالاتر از او می‌گیرد و از انجام امور خانوادگی) سرباز می‌زدند و (یا با او نمی‌سازد و از او) رویگردان است، بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست این که (بکوشند به وسیله صرف نظر کردن زن از برخی از مخارج و همبستری با خود) میان خویشتن صلح و صفرا راه بیندازند، و صلح (همیشه از جنگ و جدائی) بهتر است. (نساء/۱۲۸)

هرگاه این میانجیگری یافته نشد، در این صورت کار جدی است، و در این وقت همچون زندگی‌ای با وجود همچون قضیه‌ای سازگار و درست در نمی‌آید، و قرار و آرامی در چنین زندگی‌ای میسر نمی‌گردد. نگاهداری زندگی زناشویی با این وضع تلاش ناموفق و مردودی است، و فشار آوردن عدم توفیق و عدم سازش را

مراقبت او حواله می‌دهد و واگذار می‌کند.

اما زندگی واقعی انسان ثابت می‌کند حالتها و وضعهائی پیش می‌آید که در آنها زندگی درهم می‌ریزد و درهم می‌شکند با وجود بودن همه ضمانتها و رهنمودها. این حالتها و وضعها باید با مقابله عملی رویاروی شوند. انسان باید اعتراف بکند منطق واقعیت را می‌توان انکار کرد. زمانی پیش می‌آید زندگی زناشویی در آن مشکل و دشوار می‌شود، و نگاهداری زندگی زناشویی بیهوده می‌گردد و بر پایه و اساسی نمی‌ایستد.

«اسلام با شتاب به سوی رشته پیوند زناشویی مقدس نمی‌رود تا آن را در نخستین مرحله، و در پیدایش نخستین اختلاف بگسلد و تکه و پاره کند. اسلام سخت این رشته را تاب می‌دهد و با نیرو بدان چنگ می‌زند، و نمی‌گذارد این رشته از چنگ به در رود، مگر این که هیچ تلاش و کوششی سودمند نماند، و یأس و ناامیدی کامل پیش بیاید.

اسلام مردان را ندا در می‌دهد:

﴿وَاعْشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ. فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾.

با زنان خود به طور شایسته (در گفتار و در کردار) معاشرت کنید، و اگر هم از آنان (به جهاتی) کراهت داشتید (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدائی نگیرید). زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد. (نساء/۱۹)

آنان چه می‌دانند، شاید در این زمانی که از آنان خوششان نمی‌آید و ایشان را نمی‌پسندند، خیر و خوبی باشد، و خدا این خیر و خوبی را برایشان اندوخته کند. پس درست نیست آن خیر و خوبی را از خود رماند و آن را از دست داد. اگر سزاوار چنین مردانی نباشد آن خیر و خوبی را نگاه دارند و گرامی بدارند، دست کم شرم و حیا کنند و جلو احساسات تند خود را بگیرند و نرمش داشته باشند و خود را در برابر ناخوش آیندیه‌ها تمرین بدهند و شعله آتش خشم را فرو نشانند.

چاره جوئی می کند. در باره این امر هم آن احکام دقیق و مفصل به میان آمده است و تدوین گردیده است که خود دالّ بر واقعیت این آئین در چاره سازی و چاره جوئی زندگی است. و زندگی را پیوسته به پیش می راند و به ترقی می کشاند، و همیشه زندگی را به سوی آسمان اوج می دهد و بالا می برد.

دلیل چهارم این سوره، و آنچه از ترغیب و تعقیب و تفصیل فراوان و تأکید در آن است، بیانگر این است که این سوره با حالت های واقعی موجود در میان گروه مسلمانان رویاروی گردیده است، حالت هایی که از رسوبات و ته نشسته های جاهلیّت برجای مانده است. از جمله آنها درد و رنج و ظلم و زوری است که زن می دیده است و می چشیده است، درد و رنج و ظلم و زوری که این همه سختگیرها، و این همه انگیزه های روحی، و تفصیلات دقیق و باریکی را می طلبیده است که نگذارد و مجال و فرصت ندهد به وسیله چیزهایی که در دلها و درونها از اندیشه ها و جهان بینی های برجای مانده از روابط دو جنس زن و مرد، و آثار برجای مانده فروپاشی و هرج و مرج زندگی خانوادگی که در دلها و درونها ته نشین شده اند، به بازی و کجروی بپردازند و تاخت و تاز ببرند.^(۲)

حال و وضع تنها در شبه جزیره عربستان این چنین نبود، بلکه در سراسر جهان آن روز این حال و وضع شائع و موجود بود. حال و وضع زن، حال و وضع برده بود، و بلکه حال و وضع زن در تمام گوشه و کنار زمین بدتر از برده بود. گذشته از آن، به روابط و علائق جنسی به نظر بد و زشتی می نگریستند و آن را کثیف و ناپاک می دانستند، و زن را اهریمنی می انگاشتند که با کثافت و ناپاکی خود گول می زند و می فریبد!

از این گودال جهانی، اسلام زن را بلند کرد و ارج بخشید، و روابط زناشویی را بدان سطح والا و بالا و

بیشتر و افزونتر می سازد. در این وقت حکمت در این است که انسان تسلیم واقعیت شود، و این زندگی را به پایان برد، هرچند که پایان دادن مورد پسند اسلام نیست. چه ناپسندترین حلال در پیش خدا طلاق است...»^(۱)

هرگاه شوهر خواست همسرش را طلاق بدهد، در هر لحظه و آنی طلاق دادن درست نیست. سنت نبوی بیانگر این است که طلاق باید در زمان پاکی زن از عادت ماهانه حیض باشد، و در آن زمان هم نزدیکی زناشویی انجام نپذیرفته باشد... در این مدت، وقت قطع رشته پیوند به تأخیر می افتد، و مدت زمانی از خشم و غضب و انقلاب و انفعال درونی می گذرد، و موضعگیری نابهنگام و ناسنجیده سپری می گردد. در خلال این مدت چه بسا طوفان درونها فروکش کند، و دلها بیارامند و نهادها دگرگون شوند، و یزدان سبحان میان شوهر و همسر پیکار جو صلح و صفا راه بیندازد و طلاق به میان نیاید.

آن گاه از مدت عده سخن می رود. مدت عده سه قوه، یعنی به حیض افتادن یا پاک شدن از حیض است، برای خانمی که عادت ماهانه حیض دارد و می زاید. مدت عده برای زن مایوس از حیض و کوچک هم سه ماه است. عده زنان حامله نیز دوران حاملگی است. در خلال زمان عده، مجال و فرصت برگشتن به زندگی زناشویی وجود دارد اگر در دلها رگی از عشق و محبت زد، و میل و رغبتی برای از سر گرفتن زندگی زناشویی پدیدار و نمودار گردید، و خواستند رشته پاره شده زناشویی را دیگر باره گره زنند و به همدیگر وصل کنند.

اما همه این تلاشها و کوششها این را نفی نمی کند که جدائی می افتد و انفصال و انقطاع روی می دهد، و حالت هایی پیش می آید که شریعت با آنها رویارویی عملی و واقعی پیدا می کند، و برای آنها قانونگذاری می نماید، و اوضاع آنها را نظم و نظام می دهد و سر و سامان می بخشد، و آثار آنها را چاره سازی و

۱- مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام». صفحات ۶۵ و ۶۶

۲- مراجعه شود به جلد یازدهم فی ظلال القرآن، صفحه ۲۵۹-۲۶۹.

یزدان را برای شریعت انسان رها نمی‌کند مگر آن کس که به زمین بچسبد و به پستی بگراید و از هوا و هوشش پیروی نماید.



هم‌اینک احکام را در روند این سوره بررسی می‌کنیم - بعد از پیجوئی و پیگیری‌ای که زیاد هم از فضای این جزء، و از سر و ساماندهی موجود در آن، و از تشکل گروه مسلمانان، دور نمی‌گردد - احکام، چیز زنده‌ای است. در آن روح است. در آن حرکت است. در آن زندگی است. در آن پیام است... و دارای آهنگ و نوا است. این است فرق اصلی که میان بررسی احکام در قرآن، و میان بررسی احکام در کتابهای فقه و اصول فقه است.



﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ، وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ، وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ، لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ، وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ، وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ، وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ، لَا تَذَرِي لَ اللَّهِ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾.

ای پیغمبر! وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده (یعنی آغاز پاک شدن زن از عادت ماهانه‌ای که شوهرش در آن با او نزدیکی نکرده باشد) طلاق دهید، و حساب عده را نگاه دارید (و دقیقاً ملاحظه کنید که زن سه بار ایام پاکی خود از حیض را به پایان رساند، تا نژادها آمیزه یکدیگر نشود)، و از خدا که پروردگار شما است بترسید و پرهیزگاری کنید (و اوامر و نواهی او را به کار بندید، به ویژه در طلاق و نگهداری زمان عده). زنان را (بعد از طلاق، در مدت عده) از خانه‌هایشان بیرون نکنید، و زنان هم (تا پایان عده، از منازل شوهرانشان) بیرون نروند، مگر این که زنان کار زشت و پلشت آشکاری (همچون زنا و فحاشی و ناسازگاری طاقت‌فرسا با شوهران یا اهل خانواده) انجام دهند (که ادامه حضور ایشان در منازل،

پاک و ارزشمندی رسانید که بدان اشاره گردید. و به زن ارج و ارزش و بها و اعتبار و حقوق و ضمانتهائی بخشید که بخشید... دختر نوزاد زنده به گور نمی‌شود و بدو توهین نمی‌گردد. زن به ازدواج در نمی‌آید مگر با اجازه خودش، دختر باشد یا بیوه. زن همسری است که علاوه از ضمانتهای قانونی دارای حقوق رعایت و عنایت است و باید مخارج و هزینه زندگی او تأمین شود و مورد حمایت و حفاظت واقع گردد. زنی که طلاق داده می‌شود دارای حقوقی است که در این سوره و در سوره بقره و در سوره‌های دیگری شرح و بسط داده شده است...

اسلام همه اینها را مقرر داشته است، نه بدان خاطر که زنان در شبه جزیره عربستان یا در هر مکان دیگری در جهان آن روزی احساس کرده‌اند مکان و مقام ایشان رضایت‌بخش نیست! و نه بدان جهت که احساس مردان به سبب حال و وضع زنان جریحه‌دار گردیده است و خاطرشان رنجیده است. و نه بدان سبب که اتحادیه زنان عربی یا جهانی وجود داشته است و به دفاع از آنان پرداخته است. و نه بدان علت که زنان به پارلمان یا به مجلس شورای ملی راه یافته‌اند. و نه بدان خاطر که یک تلفن در زمین زنگ زده است و تغییر احوال و اوضاع را خواسته است... بلکه تنها و تنها شریعت آسمان برای زمین چنین خواسته است، و آسمان آسمانی مقتضی این برای زمین بوده است، و آسمان برای زمین اراده کرده است... آسمان برای زمین خواسته است زندگی انسانها را از این گودال اوج بدهد و بالا ببرد، و روابط و علائق زناشویی را از این ننگ بزداید و پاک و پاکیزه نماید، و برای شوهر و همسر که از یک نوع و جنس هستند، حقوق انسان و کرامت انسان باشد...

این آئین والا است... از این آئین والا جز آدم کوردل رویگردان نمی‌شود. از این آئین جز آدم عوضی و ناکس عیبجوئی نمی‌کند و رخنه نمی‌گیرد. با این آئین جز آدم نگون بدبخت نمی‌جنگد. قطعاً کسی شریعت

شهاب، و او از سالم، روایت کرده است و گفته است: عبدالله پسر عمر بدو خبر داده است که زنش را در حال حیض طلاق داد. عمر مسأله را به سمع مبارک پیغمبر ﷺ رساند. پیغمبر ﷺ خشمگین شد. سپس فرمود:

«لَبِئْسَ أَجْعُهَا، ثُمَّ يَمْسِكُهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحْيِضُ فَتَطْهُرُ، فَإِنْ بَدَأَ لَهُ أَنْ يُطْلِقَهَا فَلْيُطْلِقْهَا طَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَمْسَهَا، فَبَلَّكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ بِهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ».

«باید بدو برگردد. سپس او را نگاه دارد تا پاک می‌گردد. سپس به عادت ماهانه حیض دچار می‌آید و پاک می‌شود. آن وقت اگر خواست که طلاقش بدهد طلاقش می‌دهد در حالی که پاک است پیش از آن که با او نزدیکی زناشویی کرده باشد. این عده‌ای است که خداوند بزرگوار بدان دستور داده است».

مسلم نیز آن را روایت کرده است، با این واژگان: «فَبَلَّكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُطْلَقَ لَهَا النَّسَاءُ».

«این عده‌ای است که خداوند دستور داده است زنان پس از آن طلاق داده شوند».

بدین وسیله روشن می‌گردد که برای طلاق دادن وقت مشخصی است. شوهر حق ندارد هر زمان که خواست طلاق بدهد، مگر وقتی که زن از حیض پاک شده باشد، و در این پاک شدن میان شوهر و همسر نزدیکی زناشویی صورت نگرفته باشد. روایتهای دیگری بیانگر این امر هستند که حالت دومی نیز وجود دارد که در آن طلاق انجام می‌پذیرد. و آن این است که همسر حامله بوده و حمل او آشکار باشد. فلسفه این زمان‌بندی این است که اولاً زمان طلاق دادن به تأخیر بیفتد بعد از لحظه‌ای که نفس انسان در آن به هیجان درآمده است و تصمیم به طلاق گرفته است. چه بسا همین به تأخیر انداختن باعث شود شور و هیجانی که پیدا آمده است آرام گردد و طوفان درون از موج بیفتد و دلها و درونها به سوی عشق و علاقه برگردند و بر سر مهر و محبت آیند و راه سازش در پیش گیرند. از دیگر سو پیش از وقوع طلاق، حامله بودن یا نبودن

باعث مشکلات بیشتر گردد). اینها قوانین و مقررات الهی است، و هرکس از قوانین و مقررات الهی پا فراتر نهد و تجاوز کند، به خویشستن ستم می‌کند. (چرا که خود را در معرض خشم خدا قرار می‌دهد و به سعادت خویش لطمه می‌زند). تو نمی‌دانی، چه بسا خداوند بعد از این حادثه، وضع تازه‌ای پیش آورد (و ماندن زن در خانه زمینه‌ساز پشیمانی شوهر و همسر و رجوع آنان به یکدیگر گردد، و ابرهای تیره و تاریک و کدورت از آسمان زندگی ایشان به دور رود، و مهر و محبت فضای سینه‌ها را لبریز کند، و فرزندان از دامن عطفوت مادری بی‌بهره نمانند).

این نخستین مرحله است، و این نخستین حکم است، حکمی که با آن به پیغمبر ﷺ خطاب می‌شود:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ!...». ای پیغمبر!...

سپس روشن می‌شود حکم به مسلمانان تعلق دارد نه به شخص پیغمبر ﷺ:

«إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ... الخ».

وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید... تا آخر.

این شیوه از تعبیر بیانگر چیزی است که در فراسوی آن است، و آن برانگیختن توجه و اهتمام، و به تصویر کشیدن جدی بودن مسأله است. این هم کار مهم و قابل توجهی است. خدا شخص پیغمبر خودش را ندا درمی‌دهد تا فرمان خود را در این باره بدو ابلاغ فرماید، و پس از او به دیگران ابلاغ نماید. اینها پیامهای روان‌کاوانه آشکاری است، و روشن و آشکار بیانگر توجه و اهمیت دادن است.

«إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ...».

وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده (یعنی آغاز پاک شدن زن از عادت ماهانه‌ای که شوهرش در آن با او نزدیکی نکرده باشد) طلاق دهید....

در باره مشخص کردن معنی این آیه، بخاری حدیث صحیحی را با این واژگان روایت کرده است:

«یحیی پسر بکیر از لیث، و لیث از عقیل، و عقیل از ابن

می‌پاید، و از دوستان و نزدیکان او می‌خواهد در این باره دقت لازم را داشته باشند!

﴿وَأَتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ، لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ، وَلَا تَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ﴾.

و از خدا که پروردگار شما است بترسید و پرهیزگاری کنید (و اوامر و نواهی او را به کار بندید، به ویژه در طلاق و نگهداری زنان عده). زنان را (بعد از طلاق، در مدت عده) از خانه‌هایشان بیرون نکنید، و زنان هم (تا پایان عده، از منازل شوهرانشان) بیرون نروند، مگر این که زنان کار زشت و پلشت آشکاری (همچون زنا و فحاشی و ناسازگاری طاقت‌فرسا با شوهران یا اهل خانواده) انجام دهند (که ادامه حضور ایشان در منازل، باعث مشکلات بیشتر گردد).

این نخستین بیداری‌اش و هوشیارباش - بعد از ندای نخستین - است. نخستین برحذر داشتن از خشم و عذاب خدا، و ترغیب و تشویق به داشتن تقوا است. این بیداری‌اش و هوشیارباش، و تقوا و پرهیزگاری کردن، پیش از دستور دادن به بیرون نکردن زنان از خانه‌هایشان است. خانه‌هایی که در اصل خانه‌های شوهرانشان است، ولیکن آنها را خانه‌های همسران می‌نامد تا مؤکد فرماید زنان حق اقامت در خانه‌های شوهرانشان را در مدت عده دارند. نباید از خانه‌های شوهرانشان بیرون کرده شوند، و نباید زنان از آن خانه‌ها بیرون بروند، مگر در حالت و وضعی که کار زشت و پلشت آشکاری از آنان سر بزنند. روایت است که مراد از این کار زشت و پلشت می‌تواند زنا باشد که برای حدّ زدن بدو بیرون برده می‌شود، و می‌تواند اذیت و آزار رسانیدن به اهالی خانوادهٔ مرد باشد. و چه بسا نافرمانی و نشوز از شوهر باشد - هرچند که او را طلاق داده است - و کاری از زن سر بزند که شوهر را بیازارد. . . . گذشته از اینها فلسفهٔ ماندن مطلقه در خانهٔ شوهر،

همسر کاملاً واضح و روشن شود. شوهر هم اگر متوجه گردد همسر او حامله است ممکن است از طلاق دادن او صرف نظر کند و دست بردارد. اگر هم مدتی گذشت و حمل واضح و روشن گردید و مرد در آن دوره از زمان بر سر تصمیم خود بود، این امر می‌رساند که مرد واقعاً خواستار طلاق است، هرچند زن حامله باشد. شرط بودن پاکی از حیض و عدم نزدیکی زناشویی در مدت زمان همین پاکی، برای این است که حامله نبودن محقق و مبرهن گردد، و شرط حامله بودن هم بدین خاطر است که کار روشن شود و فرجام کار کودک مشخص باشد. این نخستین تلاش و کوشش برای اصلاح شکاف در بنیاد خانواده است، و تلاش و کوششی برای دور کردن کلنگ از آن بنیاد است.

معنی این کار هم این نیست که طلاق جز در این دوره از زمان وقوع پیدا نمی‌کند. بلکه طلاق در هر زمانی وقوع پیدا می‌کند.^(۱) بلکه در هر زمانی طلاق دادن، خدا از آن خشنود نیست و مورد خشم پیغمبر خدا ﷺ نیز می‌باشد. همین حکم برای دل و درون مؤمن کافی است که مدت طلاق را به تأخیر بیندازد تا وقت مناسب فرا برسد، و خدا آنچه راجع بدین مسأله می‌خواهد انجام بدهد.

﴿وَأَخْضُوا الْعِدَّةَ﴾.

و حساب عده را نگاه دارید (و دقیقاً ملاحظه کنید که زن سه بار ایام پاکی خود از حیض را به پایان رساند، تا نژادها آمیزه یکدیگر نشود).

تا حساب عده را نگاه نداشتن، زمان را برای مطلقه به درازا نکشاند، و بدو زیان نرساند، به وسیلهٔ بازداشتن او از ازدواج بعد از سپری شدن مدت عده. اگر هم حساب عده دقیق نباشد و کم‌تر از زمان مشخص باشد، هدف نخستین که خاطر جمع شدن از زدودن رحم مطلقه از حمل احتمالی به منظور نیامیختن نسلها است حاصل نمی‌گردد. گذشته از این، حساب عده را درست و دقیق ثبت و ضبط کردن، دالّ بر اهتیت مسأله طلاق است، و می‌رساند که آسمان این مسأله را زیر نظر می‌دارد و

۱- نظریهٔ فقهی راجح همین است. البته قولی هم در میان است که در این دوره از زمان، طلاق وقوع پیدا نمی‌کند.

خدا قرار می‌دهد، خدائی که پاسدار حدود و ثغور خود است و آنها را می‌پاید و رعایت می‌نماید. به خویشتن ستم می‌کند، چون به همسر خود ستم می‌کند. همسر او و خود او یک نوع و یک جنس هستند. لذا هرکس به همسرش ستم کند در حقیقت به خودش ستم می‌کند، چون هر دو هم‌نوع و هم‌جنس هستند... گذشته از این...

﴿لَا تَذَرْنِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾.

تو نمی‌دانی، چه بسا خداوند بعد از این حادثه، وضع تازه‌ای پیش آورد (و ماندن زن در خانه زمینه‌ساز پشیمانی شوهر و همسر و رجوع آنان به یکدیگر گردد، و ابرهای تیره و تاریکینه و کدورت از آسمان زندگی ایشان به دور رود، و مهر و محبت فضای سینه‌ها را لبریز کند، و فرزندان از دامن عطف مادری بی‌بهره نمانند).

این پسوۀ الهام‌بخش مؤثری است. زیرا چه کسی است که غیب خدا را و قضا و قدر او را که در فراسوی دستورش به عده، و فرمانش به ماندن مطلقه‌ها در خانه‌هایشان، نهان و پنهان است بدانند؟.. آرزوی پرتو می‌افکنند و می‌تابد. امیدی از درز و سوراخی می‌درخشد و سوسو می‌زند. چه بسا سراسر خیر و خوبی باشد. گاهی احوال و اوضاع تغییر می‌کند و به خوشی و رفاه و رضایت و خشنودی تبدیل می‌شود. قضا و قدر خدا پیوسته در سیر و حرکت است. همیشه تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود. دائماً رخدادها در آن صورت می‌پذیرد. تسلیم فرمان یزدان شدن بهتر و خویتر است. خدا را در نظر داشتن موافق‌تر و سازگارتر است. ترس از خدا و داشتن تقوا، و خدا را حاضر و ناظر دیدن در کار زن دارای خیر و صلاح است، خیر و صلاحی که در آنجا رخشان و پرتوانداز است!



گاهی لحظه‌ی زمان حاضر، و اوضاع و احوال و شرائط و ظروفی که در آن پیش می‌آید، نفس بشری را غرق خود می‌کند. چه بسا پنجره‌ها و سوراخهای آینده را بر

دادن مجال و فرصت برای مراجعت، و از سرگیری زندگی زناشویی، و برانگیختن عواطف مودت و محبت، و به یاد آوردن یادها و خاطره‌های زندگی مشترک است. در این مدت هرچند همسر به حکم طلاق از تن دور است ولی به دیده نزدیک است. این امر کار خود را در احساسات و ذهن و شعور شوهر و همسر انجام می‌دهد! اما زمانی که زن در لجنزار زنا فرو برود، در حالی که در خانه شوهر است، یا اهالی خانواده شوهر را برنجاند و اذیت و آزار برساند، و یا این که از نزدیکی زناشویی سرپیچی کند و با شوهرش مجدداً نیامیزد و نشوز کند، دیگر جایی برای زنده گرداندن احساسات و عواطف پاک، و محلی برای برانگیختن و به جوش و خروش درآوردن مودت و محبت نهان در گوشه و کنار دل و جان، وجود ندارد، و هیچ گونه نیازی به ماندن آن زن در مدت عده نمی‌ماند. زیرا نزدیکی همسر به شوهر در همچون زمانی پیوندها را پاره می‌کند و خویشاوندیها را از میان می‌برد، و پیوندها و خویشاوندیها را زنده نمی‌دارد.

﴿وَلَيْكَ حُدُودُ اللَّهِ. وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾.

اینها قوانین و مقررات الهی است، و هرکس از قوانین و مقررات الهی پا فراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند. (چرا که خود را در معرض خشم خدا قرار می‌دهد و به سعادت خویش لطمه می‌زند).

این هم برحذر داشتن دوم است. چه کسی که این حکم را می‌پاید و بر آن نظارت می‌نماید، خدا است. پس کدام مؤمن است که خود را به حدّ و مرزی بزند که خدا آن را پاسداری و دیدبانی می‌فرماید؟! متعزّض همچون حدّ و مرزی شدن هلاک و نابودی است...

﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾.

هرکس از قوانین و مقررات الهی پا فراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند.

به خویشتن ستم می‌کند، زیرا خود را در معرض خشم

هنگامی که مدت عده آنان نزدیک به پایان آمد، یا ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید، و یا به طرز شایسته‌ای از ایشان جدا شوید، و بر (نگاهداری و یا جدائی) آنان دو مرد عادل از میان خودتان گواه کنید. (تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچ یک از شوهر و همسر نتوانند واقعیت را انکار کنند) و گواهی دادن را برای خدا اداء کنید (و انگیزه شهادت محض رضای خدا باشد، و از هیچ کدام جانبداری ننمائید). این (احکام) چیزی است که کسی بدان پند و اندرز می‌گردد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد. هرکس هم از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات (از هر تنگنایی) را برای او فراهم می‌سازد، و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند. هرکس بر خداوند توکل کند (و کار و بار خود را بدو واگذارد) خدا او را بسنده است. خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هرچه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند. خدا برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است.

این مرحله دوم است، و این هم حکم آن است. مراد از رسیدن به اجل، یعنی سر رسید مدت، آخر دوران عده است. شوهر می‌تواند در مدتی که مطلقه هنوز به پایان عده نرسیده است و عده را بسر نبرده است - مدت گوناگون عده که بیان آن گذشت - با همسرش نزدیکی زناشویی کند. به محض تماس جنسی، آن زن همسر مجدد او می‌گردد و به حباله نکاح او درمی‌آید. امساک و نگهداری زن این است. یا شوهر می‌تواند بگذارد مدت عده بسر رسد. در این صورت زن از او جدا می‌گردد و برای او حلال نخواهد بود، مگر این که ازدواج تازه‌ای صورت بگیرد و به عنوان همسر تازه‌ای به عقد نکاح او درآید. چه شوهر به همسرش مراجعه کند و زندگی را با او از سر گیرد، و چه از او جدا شود و به ترک او بگوید، در هر دو حال باید خوب و پسندیده رفتار کند و نیکی در پیش گیرد. نهی شده است که با مراجعت به همسرش بدو زیان برساند و متضررش بکند. بدین صورت که شوهر مثلاً اندکی پیش از پایان

روی او می‌بندد. این است که در زندان لحظه زمان حاضر زندگی می‌کند. احساس می‌کند که او سرمدی است، و او باقی است، و احوال و اوضاعی که در آن است همیشه با او همراه می‌گردد و پیوسته او را دنبال می‌کند. . . . این زندان روانی است. زندانی است که درهای آن بسته است. در بسیاری از اوقات اعصاب را تباہ می‌کند.

این حقیقت نیست. قضا و قدر خدا پیوسته در کار است. همیشه تغییر می‌دهد و دگرگون می‌سازد. دائماً تبدیل می‌کند. همیشه احوال و اوضاعی را پدید می‌آورد که با حساب و کتاب انسان نمی‌خواند و به ذهن او در نمی‌آید. گشایش به دنبال به تنگنا افتادن، سختی در پی آسانی، و خوشی بعد از ناخوشی درمی‌رسد و پیاپی می‌شود. خدا هر روز در کاری و دست‌اندرکاری است. آن را برای آفریدگان ظاهر می‌گرداند، بعد از آن که از ایشان در پس پرده بوده است.

خدا می‌خواهد این حقیقت در نهاد انسانها مستقر شود، تا چشم دوختن ایشان به کاری که خدا پدید می‌آورد تازه و دائمی بماند. دروازه‌های آرزو بر روی تغییر اوضاع و احوال باز و دائمی بماند. دلها و درونهایشان با آرزو چرخان و گردان بماند، و با امید تازه و شاداب بماند، و پنجره‌ها را بر روی خود نبندد و در زندان زمان حاضر زندگی نکند. لحظه بعدی چه بسا با خود بیاورد چیزی را که در حساب و کتاب نبوده است. . . . ﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾.

تو نمی‌دانی، چه بسا خداوند بعد از این حادثه، وضع تازه‌ای پیش آورد.

﴿فَإِذَا بَلَغَ الْأَجَلَ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَأَرْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ، وَ أَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ، وَ أَقْبِمُوا أَلْشَّهَادَةَ لِلَّهِ. ذَلِكَمْ يَوْعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ. وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾.

برجوشد و بخروشد، و تهمت‌ها و بهتان‌ها و دروغ‌ها سرهم شود. اسلام در همچون پیوندها و ارتباط‌هایی، و در دل‌ها و درون‌ها، و در زبان‌ها، روشنی و پاکی می‌خواهد. مراجعت به زندگی زناشویی، و همچنین جدا شدن و به ترک همدیگر گفتن شوهر و همسر، به عقیده برخی از فقهاء بدون گواهی گرفتن هم درست است و صورت می‌پذیرد، و به عقیده بعضی دیگر مراجعت یا مفارقت بدون گواهی گرفتن صحیح نمی‌باشد و صورت نمی‌پذیرد. ولیکن اجماع بر این است که گواهی لازم است بعد از مفارقت یا مراجعت، و یا همراه با مفارقت یا مراجعت.

بعد از بیان حکم، پس‌وده‌هائی و رهنمون‌هائی پیاپی می‌آید:

﴿وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾.

گواهی دادن را برای خدا اداء کنید (و انگیزه شهادت محض رضای خدا باشد، و از هیچ کدام جانبداری ننمائید).

چه این قضیه، یک قضیه الهی است. گواهی در آن هم باید برای خدا باشد. خدا است که به گواهی دادن دستور می‌دهد. هم او ادای راست و درست گواهی را می‌طلبد و مراقب آن است و بر آن نظارت می‌فرماید. او است که در برابر آن سزا و جزا می‌دهد. شرکت در گواهی دادن و در آن به خود زحمت دادن، کاری است که با خدا و برای خدا می‌شود، نه با شوهر و نه با همسر و نه با مردمان و برای آنان!

﴿ذَلِكَ يُوَعِّظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ﴾.

این (احکام) چیزی است که کسی بدان پند و اندرز می‌گردد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد.

مخاطبان این احکام مؤمنانی هستند که به روز آخرت معتقد هستند. خدا بدیشان می‌فرماید: خدا ایشان را پند و اندرز می‌دهد به چیزی که کار آنان و وظیفه ایشان است. اگر آنان در ایمان به خدا و به روز آخرت راست و درست هستند، ایشان در این صورت وعظ و اندرز

گرفتن عده با همسرش تماس زناشویی بگیرد و او را دیگر باره زن خود کند. بعداً برود او را برای بار دوم و سپس بار سوم طلاق بدهد تا مدت ماندگاری بدون ازدواج زن طول بکشد! یا با همسر همبستر شود و بدو رجوع کند تا او را پا در هوا سازد، و بدو نیرنگ بزند تا همسر خود را از دست او با تاوان دادن و بازخرید کردن برهاند و آزاد گرداند. هر دو شکل این مسأله در زمان نزول این سوره بوده است و انجام پذیرفته است، و هر دو شکل این مسأله هنوز که هنوز است پیوسته رخ می‌دهد هر زمان که دل‌ها و درون‌ها از تقوا و ترس از خدا منحرف می‌گردد و به کژراهه می‌افتد. این هم نخستین ضمانت احکام خدا است، احکامی که مربوط به معاشرت و مفارقت است. همچنین نهی شده است که شوهر به همسر زیان برساند زمانی که از او جدا می‌شود، زیان رساندن با دشنام دادن و بدگویی کردن و درشتی نمودن در گفتار، و خشمگین گردیدن. زیرا این پیوند که پیوند زناشویی است با خوبی و نیکی می‌آغازد و پابرجا می‌شود، و با خوبی و نیکی به پایان می‌رسد، تا بدین وسیله محبت‌ها و مودت‌های دل‌ها برقرار و استوار بماند. زیرا چه بسا آن محبت‌ها و مودت‌ها باعث همزیستی و معاشرت مجدد گردد، و به سبب یادمان زشت و پلشتی که از سخن بدی، یا از اشاره نابهنجاری، و یا از شک و گمانی، نشأت گرفته است و در خاطره‌ها مانده است، صفا و صمیمیت را به هم بزند و جویبار زلال زندگی را کدر سازد، وقتی که زناشویی مجدد پیش می‌آید و همدمی دوباره می‌آغازد. گذشته از اینها ادب محض اسلامی می‌طلبد که انسان در همه حال خوب و نیک رفتار بکند، و برابر فرمان اسلام زبان‌ها و دل‌ها شایسته بگویند و بایسته بیندیشند.

در هر دو حالت مفارقت یا مراجعت، هم بر این و هم بر آن گواهی دو نفر از افراد دادگر خواسته می‌شود، تا بدین وسیله شک و تردید در میان نماند. چه بسا مردمان از طلاق دادن اطلاع پیدا کنند، ولی از مراجعت بی‌خبر بمانند و چیزی از آن ندانند. لذا شک‌ها و گمان‌ها

را در گوش می گیرند و درس عبرت می آموزند. این محک ایمان‌شان است. این مقیاس و معیار ادعای ایمان آنان است!

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾.

هرکس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات (از هر تنگنایی) را برای او فراهم می سازد، و به او از جایی که تصوّرش نمی کند روزی می رساند.

راه نجات از هر تنگنایی را برای او در دنیا و آخرت فراهم می سازد. بدو از جایی روزی می رساند که تصوّرش نمی کند و انتظارش را نمی کشد. این یک بیان همگانی، و یک حقیقت همیشگی است. ولیکن مربوط کردن آن به احکام طلاق در اینجا، این مطلب را الهام می کند و پیام می دهد که احکام طلاق باید با دقت هرچه بیشتر اجراء و پیاده گردد. به ویژه کسانی که از خدا می ترسند و متقی هستند باید دقت کامل در اجراء و پیاده کردن این احکام را داشته باشند. چرا که در این کار هیچ پاسبانی از پاسبان عقل و شعور و دل و درون حسّاس تر و دقیق تر نیست. به بازی گرفتن و بازچه قرار دادن این کار، گستره فراخی و جولانگاه وسیعی و مجال فراوانی دارد. چیزی جلو آن را نمی تواند بگیرد و راه آن را سد کند، مگر ترس و هراس از خدا و حسّاس شدن دل و درون.

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾.

هرکس بر خداوند توکل کند (و کار و بار خود را بدو واگذارد) خدا او را بسنده است. خداوند فرمان خویش را به انجام می رساند و هرچه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می کند.

مجال مکر و کید، و فرصت حيله و نیرنگ، در این پیوند و ارتباط، فراخ و فراوان است، و راه های دسیسه و حقّه بازی در آن زیاد است. چه بسا تلاش کردن برای پرهیز از مکر و کید و حيله و نیرنگ، به مکر و کید و حيله و نیرنگ می انجامد! در اینجا الهام و پیامی است

برای ترک کردن و خودداری نمودن از همچون تلاشی. بلکه باید بر خدا توکل کرد، و او برای کسی که بدو توکل کند بس است. زیرا خدا فرمان خویش را به انجام می رساند، و هرچه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می کند. هرچه را مقدر و مقرر فرماید می شود، و هرچه بخواهد خواهد شد. توکل کردن بر خدا، تکیه کردن بر قدرت خدای توانائی، و بر نیروی یزدان چیره ای است که هرچه را بخواهد زود آن را به انجام می رساند، و هرچه را بخواهد بدان می رسد.

این نصّ، همگانی است. مقصود از آن پدید آوردن جهان بینی ایمانی صحیح در دل است، جهان بینی در باره اراده و خواست خدا و قضا و قدر او... لیکن ذکر آن در اینجا به مناسبت احکام طلاق، دارای الهام و پیام و تأثیر ویژه ای در این جولانگاه است.

﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾.

خدا برای هر چیزی زمان و اندازه ای را قرار داده است. هر چیزی از لحاظ مقدار، زمان، مکان، شرائط و ظروف، نتایج، و اسباب و علل خود، مقدر و مقرر و مشخص و معین است. چیزی ناستجیده و تصادفی، و در چیزی گراف و بیهوده، در سراسر این جهان هستی، و در ذات خود انسانها و در زندگی آنان نبوده و نیست... این امر، حقیقت بزرگی است که بخش سترگی از جهان بینی ایمانی بر آن استوار است... در باره این امر به تفصیل سخن گفتیم بدان هنگام که این فرموده خداوند بزرگوار را در سورة فرقان بررسی می کردیم:

﴿وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾.

همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه گیری و کاملاً برآورد کرده است.

و این فرموده یزدان سبحان را در سورة قمر واریسی می نمودیم:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾.

ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده ایم.

ولی ذکر این حقیقت کلی در اینجا قضا و قدر خدا در

این آیه نازل گردیده است و حکم او را روشن ننموده است و اشتباهی و شکّی در میان نمانده است. این آیه برای این گروه و آن گروه سه ماه تعیین می‌کند. زیرا هر دو گروه در عدم حیض شرکت دارند، حیضی که عده آنان بدان محاسبه و برآورد می‌شود. و اما زنان حامله عده ایشان را وضع حمل فرموده است، این زمان وضع حمل به طول بینجامد یا کوتاه باشد. هرچند که مدّت زمان پاک شدن زن زائو از نفاس که خونابه و زردابه ولادت است چهل شبانه روز باشد. زیرا پاک شدن رحم، پس از وضع حمل قطعی است، و دیگر نیازی به انتظار کشیدن نیست. زن مطلقه از شوهر طلاق دهنده‌اش با وضع حمل جدا می‌گردد، و بعد از آن انتظار کشیدن هیچ گونه حکمت و فلسفه‌ای ندارد. چنین زنی جز با عقد جدیدی به هیچ وجه بدو مراجعت نمی‌گردد. خداوند برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است. هیچ حکمی وجود ندارد مگر این که در فراسوی آن حکمت و فلسفه‌ای نهفته است.

حکم این بود. سپس پسوده‌ها و پیروها درمی‌رسند:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾.

هرکس که از خدا بترسد و پرهیزکاری کند، خدا کار و بارش را ساده و آسان می‌سازد.

ساده و آسان بودن بالاترین هدفی است که انسان آن را می‌طلبد. این بزرگ‌ترین نعمتی است که یزدان کارها را برای بنده‌ای از بندگانش ساده و آسان گرداند. دیگر هیچ‌گونه رنجی و مشقّتی و سختی و دشواری‌ای برای همچون بنده‌ای وجود ندارد. ساده و آسان با اندیشه و خرد به کارها می‌پردازد، و ساده و آسان بدون دغدغه خاطر به جنبش و کنش دست می‌یازد، و ساده و آسان از نتیجه و فرجام و دستاورد خود راضی و خشنود می‌گردد. از این ساده و آسان گرفتن و بدون دغدغه بودن و راضی به قضای خدا شدن، خوش و خرم و آسوده خاطر زندگی می‌کند تا آن زمان که به لقای یزدان مشرّف می‌گردد... هان! ذکر این امر در مسأله طلاق تشویق به ساده و آسان گرفتن بسان ساده و

بارۀ طلاق و مدّت آن، و عده و زمان آن، و گواهی دادن و ادای شهادت را بدین حقیقت پیوند می‌دهد. این احکام را با قالب سنّت اجراء شونده الهی، و با قانون کلی همگانی، قالب می‌زند. به عقل و شعور چنین می‌اندازد که این کار بسان جدّی بودن نظم و نظام مقدّر و مقررّ جهان در همه آفریده‌های یزدان، جدّی است.

﴿وَاللّٰی یَسِّنَ مِنَ الْمَحِضِ مِنْ نَسَائِكُمْ - اِنْ اَرْتَبْتُمْ - فَعِدَّتُهُمْ ثَلَاثَةُ اشْهُرٍ وَاللّٰی لَمْ یَحِضْنَ - وَ اُولَاتُ الْاَحْمَالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ - وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ یُسْرًا - ذٰلِكَ اَمْرُ اللّٰهِ اَنْزَلَهُ اِلَیْكُمْ - وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یُكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ اُجْرًا﴾.

زنان شما وقتی که ناامید از عادت ماهانه‌اند، و همچنین زنانی که هنوز عادت ماهانه ندیده‌اند، اگر (در بارۀ حکم عده ایشان) متردّدید، بدانید که عده آنان سه ماه است، و عده زنان باردار، وضع حمل است. هرکس که از خدا بترسد و پرهیزکاری کند، خدا کار و بارش را ساده و آسان می‌سازد. این (قانون‌گذاری) فرمان خدا است که آن را برای شما فرستاده است. هرکس که از خدا بترسد و پرهیزکاری کند، بدیها و گناهان او را محو کرده و می‌زداید، و پاداش وی را بزرگ می‌نماید.

این مشخص کردن مدّت عده زنانی است که عادت ماهانه ندارند یا حامله نمی‌شوند. این مدّت، زنانی را نیز در بر می‌گیرد که حیض آنان قطع گردیده است، یا به خاطر کوچک و کم سن و سال بودن یا به علت دیگری. مدّتی که قبلاً در سورة بقره تعیین شده است شامل زنانی است که به حیض می‌افتند و عادت ماهانه دارند. چنین مدّتی سه حیض یا پاک شدن از سه حیض است. سه حیض یا پاک شدن از سه حیض، از جمله اختلافات فقهی در بارۀ این مسأله است. ولی زنی که حیض او قطع گردیده است، و زنی که به حیض نیفتاده است و اصلاً عادت ماهانه نداشته و ندیده است، حکم آن جای تأمل دارد: آیا عده چنین زنی چگونه حساب می‌شود؟

آسان گرفتن در همه کارهای دیگر زندگی است.

﴿ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ﴾.

این (قانونگذاری) فرمان خدا است که آن را برای شما فرستاده است.

این پسوده دیگری از گوشه دیگری است. پسوده جدی بودن و متوجه سرچشمه فرمان بودن است... خدا است که این فرمان را داده است و این امر را فروفرستاده است! یزدان این فرمان و دستور را برای کسانی صادر و نازل کرده است که بدو ایمان دارند. اطاعت از او هم پیاده کردن معنی ایمان، و تحقق بخشیدن به رابطه موجود در میان خودشان و میان ایزد منان است.

آن گاه به تقوا برگشت می شود، تقوائی که در این جولانگاه پیاپی بدان اشاره می شود و زنگ آن به صدا درمی آید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾.

هرکس که از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، بدیها و گناهان او را محو کرده و می زداید، و پاداش وی را بزرگ می نماید.

بخش نخستین اشاره به ساده و آسان کردن زندگی دارد. بخش دومین بیانگر محو کردن و زدودن گناهان، و بعد از محو کردن و زدودن گناهان، از بزرگ کردن و افزودن اجر و پاداش سخن می رود... این فیض و فضلی است که تشویق کننده و برانگیزنده است. بیان کردن و عرضه داشتنی است که انسان را به جنبش و کوشش می اندازد. حکم عام و وعده شاملی است. ولیکن بر موضوع طلاق سایه می اندازد، و دل را سراپا متوجه خدا و فضل و لطف فراوان یزدان می گرداند. پس در این صورت انسان چرا باید سخت بگیرد و پیچ بدهد و کار را بر خود و بر دیگران دشوار و ناگوار بسازد؟ در حالی که یزدان بر انسان ساده و آسان می گیرد و با آموزش سترگ و پاداش بزرگ او را در بر می گیرد و وی را غرق عنایت و رعایت خود می سازد.

﴿أَسْكِنُوهُمْ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ، وَلَا تَضَارُّوهُمْ لِنَصِيحَتِهِمْ. وَإِنْ كُنْ أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ. فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَأَكْرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ، وَإِنْ تَعَارَضْتُمْ فَسْتَرْضِعْ لَهُ أُخْرَى. لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ، لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا، سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾.

زنان مطلقه را در جایی سکونت دهید که خودتان در آنجا زندگی می کنید و در توان دارید، و بدیشان زیان نرسانید تا (با زیان رساندن خود بر آنان سختگیری کنید و) در تنگنایشان قرار دهید (و ایشان مجبور به ترک منزل شوند). اگر آنان باردار باشند، خرج و نفقه ایشان را بپردازید تا زمانی که وضع حمل می کنند. اگر آنان (حاضر شدند بعد از جدائی، فرزندان) شما را شیر دهند، مزدشان را به تمام و کمال بپردازید. با یکدیگر در باره سرنوشته فرزندان، زیبا و پسندیده مشورت کنید (و اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن، برحسب عرف و عادت تعیین کرده، و به نوزادان و کودکان از هر نظر عنایت شود). اگر هم بر همدیگر سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، دایه ای شیر دادن به کودکِ مرد را بر عهده می گیرد (تا نزاع و کشمکش ادامه نیابد). آنان که دارا هستند، از دارائی خود (برای زن شیردهنده، به اندازه توان خود) خرج کنند، و آنان که تنگدست هستند، از چیزی که خدا بدیشان داده است خرج کنند. خداوند هیچ کسی را جز بدان اندازه که بدو داده است مکلف نمی سازد. خدا بعد از سختی و ناخوشی، گشایش و خوشی پیش می آورد.

این واپسین سخن در شرح و بسط مسأله ماندن در خانه ها، و نفقه دادن و هزینه کردن در مدت عده است، عده ای که در باره مدت آن اختلاف است. دستور این است که زنان را در منازلی سکونت دهند که در اختیار و در توان دارند. ایشان را در جاهائی سکونت ندهند که

دادن باید ضائع گردد و هدر رود، به سبب سختگیری آنان بر یکدیگر، پس از عدم موفقیت ایشان در زندگی با همدیگر.

آن گاه در باره مقدار نفقه و هزینه سخن به درازا می کشاند. مقدار نفقه و هزینه هم در پرتو ساده و آسان گرفتن، و همیاری و همکاری کردن، و عدالت و دادگری نمودن، حلّ و فصل می گردد. نه پدر باید ظلم و جور بکند، و نه مادر باید به زحمت بیندازد و به لجبازی بپردازد. آن کس که خدا بدو بیشتر داده است و بر دارائش افزوده است باید به اندازه وسع و توانائی مالی خود نفقه و هزینه بپردازد، چه در کار مسکن و چه در خرج و مخارج زندگانی و یا در مزد شیر دادن. کسی هم که از لحاظ رزق و روزی در فشار و در تنگنا است، گناهی بر او نیست، و او به اندازه توان خود نفقه و هزینه را می پردازد. زیرا خدا از کسی بیش از آنچه خودش بدو داده است نمی خواهد که خرج کند. عطاءکننده خدا است. کسی نمی تواند جز آنچه را که خدا بدو می دهد فراچنگ آورد. هیچ منبع دیگری و هیچ سرچشمه دیگری جز منبع و سرچشمه الهی در میان نیست، و گنجی و خزانه ای جز گنج و خزانه الهی وجود ندارد:

﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾.

خداوند هیچ کسی را جز بدان اندازه که بدو داده است مکلف نمی سازد.

آن گاه پسوده خشنود و راضی گرداندن، و امید و رجا را گسترش دادن و فراخی بخشیدن است، برای هر دو نفر شوهر و همسر به طور یکسان:

﴿سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾.

خدا بعد از سختی و ناخوشی، گشایش و خوشی پیش می آورد.

کار و اگذار به خدا است در خوشی و گشایشی که به دنبال سختی و دشواری، پیش می آید، و در آسایش و آسودگی ای که به دنبال ناخوشی و گرفتاری حاصل می گردد. پس شایسته تر و بایسته تر برای شوهر و

کم تر از منزلی باشد که خودشان در آنجاها زندگی می کنند، و استطاعت مالی بر آنجاها داشته و توان دسترسی بدانها را دارند. نخواهند به زنان زیان برسانند، چه با دشوار گرفتن و به تنگنا انداختن آنان از لحاظ مسکن یا بهره مندی ایشان از سطح زندگی شوهران، و یا در رفتار با آنان ... از نفقه و هزینه زنان حامله مخصوصاً سخن رفته است - با وجود این که نفقه و هزینه متعلّق به هر زنی است که در مدت عده بسر می برد - تا این توهم را از میان بردارد که طول دوران حاملگی به مدّتی از زمان حاملگی محدود و مربوط می گردد نه به تمام دوران حاملگی. یا این که اگر دوران حاملگی کوتاه باشد بیش از آن باید پرداخت شود. این است که نفقه و هزینه را تا وضع حمل واجب کرده است. زمان وضع حمل پایان موعد عده است. این نکته برای روشننگری بیشتر قانونگذاری در این زمینه است.

آن گاه مسأله شیر دادن را شرح و بسط داده است. شیر دادن را بدون مزد بر مادر واجب ننموده است. تا وقتی که او کودک مشترک خود و شوهرش را شیر می دهد، حقّ دارد در برابر شیر دادنش مزدی دریافت کند که با آن زندگی خود را بچرخاند و به کمک آن شیر کودک را بیشتر گرداند. این نهایت مراعات مادر در این شریعت است. در همان حال به پدر و مادر دستور می دهد خوب و نیک در باره این کودک به رایزنی بنشینند و مصلحت او را در نظر بگیرند. کودک امانت خدا در میان این دو نفر است و باید از او پاسداری کنند. نباید ناسازگاری و عدم موفقیت آنان در زندگی زناشویی موجب بدبختی کودک بیگناهشان شود.

این ساده و آسان گرفتنی است که یزدان ایشان را بدان می خواند. ولی اگر بر یکدیگر سخت گرفتند و در باره شیر دادن و مزد آن به توافق نرسیدند، حقوق این کودک باید محفوظ بماند.

﴿فَسَتَرْضِعُهُ أُخْرَى﴾.

دایه ای شیر دادن به کودک مرد را بر عهده می گیرد. نه مادر باید اعتراض کند، و نه حقوق کودک در کار شیر

همسر این است که کار را یکسره به خدا واگذارند و با او عقد و پیمان ببندند، و کار را یکباره برای او بکنند و رو بدو بکنند. خدا را حاضر و ناظر بدانند، و از او بهراسند و از خشم و عذاب او خود را به دور دارند، و همه کارها را از او بدانند. او است دهنده، و او است بازدارنده. او است که نعمت را برای انسان فراخ یا کم می‌گرداند. به تنگنا افتادن و به آسایش رسیدن، تنگدستی و رفاه، داشتن و نداشتن، و سختی و فراخی نعمت، همه و همه در دست خدا است و بس.



تا اینجا سائر احکام طلاق و پیامدهای آن را بیان کرده است، و هر اثری از آثار طلاق را دنبال نموده است تا بدانجا که کار به حلّ واضح و روشنی منتهی گردیده است. از خانه ویران شکسته‌ها و گرد و غبارهایی را رها نکرده است که درونها را پر کنند و دلها را فروپوشند. گذشته از این، سدها و مانعهای سر راه را رها ننموده است مگر این که آنها را زدوده است و چاره‌سازی کرده است. غمها و صداهائی را برطرف نموده است و بریده است که باعث اضطراب و پریشانی می‌شوند.

همچنین همه وسوسه‌ها و دغدغه‌هایی را برطرف نموده است که در دلها به جوش و خروش می‌افتند، و دلها را از بخشنده‌گی و بزرگواری و آسانگیری و زیباکرداری بازمی‌دارند. شبهای فقر و تنگدستی و ضائع شدن اموال را از درون شوهر به دور می‌گرداند، شبهایی که او را احاطه می‌کنند وقتی که به مطلقه‌اش منزل و مأوا بدهد، و نفقه و هزینه او را بپردازد، و بر او یا شیردنده فرزندش ببخشد و بذل و بخشش کند و رفاه ایشان را فراهم نماید. همچنین شبهایی را به دور می‌دارد از درون همسری که به سبب مخارج و هزینه‌های تنگدستی، یا از چشم طمع دوختن به افزایش چیزی که از دارائی شوهر سابق خود انتظار دارد او را دنبال و احاطه می‌کنند. این است که تأکید می‌کند که آسانی و آسایش به دنبال سختی و گرفتاری درمی‌رسد برای کسی که متقی باشد و از خدا بهراسد، و آرامش و

آسایش پس از شدت و ضیقت سر می‌رسد، و رزق و روزی از جائی و به گونه‌ای فراهم می‌آید که حساب و کتابی برای آن نمی‌شود و انتظارش کشیده نمی‌شود. گذشته از رزق و روزی دنیا رزق و روزی آخرت، و اجر و پاداش بزرگ در آنجا فراهم است گذشته از این که گناهان بخشوده و نادیده گرفته می‌شود.

همچنین به چاره‌جویی چیزهایی پرداخته است که حالت مخالفت و ناسازگاری و دشمنی آنها را به دنبال آورده است، حالتی که به طلاق سرکشیده است و منتهی گردیده است، چیزهایی از قبیل: خشم و کین و سختگیری و غبارهایی که فضای ذهن و شعور و دل و درون را آلوده است و تیره و تار کرده است... بر همه اینها دست مهربانی و زیبایی کشیده است، و بر آنها نسیم مرحمت خدا و امید بدو وزانده است، و چشمه‌های مودت و محبت و خوبی و نیکی را در دلها برجوشانده است و به غلغل و قلقل انداخته است با پسوده‌های تقوا و ترس از خدا، و امید به خدا داشتن و انتظار رضای او کشیدن.

این چاره‌جویی شامل و این چاره‌سازی کامل، و این پسوده‌های مؤثر و ژرف، و این تأکید استوار و مکرّر، همه اینها تضمینهای منحصری در راستای این مسأله برای اجرای شریعت مقرّره هستند. دیگر پاسبان و نگاهبانی جز حساسیت درونها و تقوای دلها در میان نیست. هردوی شوهر و همسر می‌توانند به همدیگر نیرنگ بزنند تا تلخی ایشان از میان رود و کامشان حاصل شود. این وقتی خواهد بود که موانع تنها موانع قانونی بوده و فقط قانون بازدارنده باشد. برخی از اوامر آن اندازه از نرمش برخوردار است که همه اینها را فرامی‌گیرد. چه دستور به زیان نرساندن:

﴿وَلَا تُضَارُّوْهُنَّ﴾. و بدیشان زیان نرسانید.

شامل نهی از انواع و اقسام درد و رنج و سختی و دشواری‌ای است که متن قانونی هر اندازه هم فراگیر باشد شامل آنها نمی‌گردد. بلکه کار و بار آن بدین انگیزه‌های وجدانی، و بدین جوش و خروش حسّ تقوا

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا، وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا. أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا. فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا، قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا. رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا. قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا.

چه بسیار مردمان شهرها و آبادیهائی که از فرمان پروردگارشان و دستور پیغمبران او، سرپیچی و سرکشی کرده‌اند، و در نتیجه ما سخت به حسابشان رسیده‌ایم و به مجازات ناگوار و کیفر ناخوشایندشان رسانده‌ایم. و عقوبت اعمالشان را چشیده‌اند، و عاقبت کار و بارشان زیان و خسران بوده است. خداوند برای ایشان عذاب شدیدی را فراهم ساخته است. ای خردمندانی که مؤمن هستید، شما پرهیزگاری کنید و خویشتان را از (عذاب و خشم) خدا به دور دارید. خدا که برای شما قرآن را نازل فرموده است. پیغمبری را به میانتان روانه کرده است که آیات روشن خدا را برایتان می‌خواند تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی (بطالت و ضلالت) بیرون آورد و به روشنائی (حقیقت و هدایت) درآورد. کسانی که به خدا ایمان بیاورند و کارهای پسندیده بکنند، خدا آنان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است. برای همیشه در آنجا ماندگار می‌مانند، و خدا روزیشان را خوب و نیکو می‌گرداند.

این بیم دادن دور و درازی است، و برحذر داشتنی با صحنه‌های مفصل است. همچنین یادآوری ژرف و عمیقی به نعمت ایمان و نور خدا است، و بیان وعده‌ای که یزدان به اجر و پاداش قیامت می‌دهد، اجر و پاداشی که زیباترین و بزرگوارترین رزق و روزی است. خدا گرفتار عقاب و عذاب خود می‌سازد کسانی را که از فرمانش سرپیچی و سرکشی می‌کنند، و تسلیم

و ترس از خدای آگاه از رازها، و محیط بر همه چیزها، موکول و واگذار است. نیاز به عوضی دارد که یزدان سبحان آن را به پرهیزگاران در دنیا و آخرت وعده می‌دهد. به ویژه در مسأله رزق و روزی‌ای که ذکر آن به صورتهای گوناگون مکرر گردیده است، زیرا مسأله رزق و روزی عامل مهمی در کاستن از شدت و حدت موضعگیری، و آب پاشیدن بر خشکی‌ای است که حالت طلاق آن را پدید می‌آورد.

شوهر و همسر - در سایه این حکمها و رهنمونها - از یکدیگر جدا می‌شوند، در حالی که در دلهایشان دانه‌های مهر و محبت نخشکیده است و تباه نگردیده است، و طراوت و نم ژاله گونه‌ای هست که چه بسا این دانه‌ها را زنده بدارد و این دانه‌ها برویند و رشد و نمو پیدا کنند. . . گذشته از اینها اسلام ادب زیبا و والائی را می‌طلبد، ادبی که می‌خواهد با آن زندگی گروه مسلمانان را بیاراید، و بوی خوش و عطراگین آن را پخش و پراکنده نماید.



وقتی که روند سخن از همه اینها می‌پردازد، واپسین درس عبرت را می‌آغازد. این درس عبرت در باره سرانجام و سرنوشت کسانی است که از دستور پروردگارشان سرپیچی کرده‌اند، و از پیغمبران خدا فرمان نبرده‌اند، و گوش شنوا نداشته‌اند و حقائق را نپذیرفته‌اند، و برابر احکام آسمانی رفتار ننموده‌اند و زندگی را سپری نکرده‌اند. این درس عبرت را بالای سرهای مردمان آویزان کرده است و در جلو دیدگانشان نگاه داشته است. ایشان را بدین سرانجام و سرنوشت بدفرجام تذکر می‌دهد، سرانجام و سرنوشت بدفرجامی که در انتظار کسانی است که راه تقوا در پیش نمی‌گیرد و از فرمان یزدان اطاعت نمی‌کنند. همچنین نعمت خدا را بدیشان تذکر می‌دهد، نعمتی که خدا به مؤمنان مخاطب این سوره و این شریعت روا دیده است:

﴿وَكَايٌ مِنْ قُوَّةٍ عَنَّا عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ، فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَبْنَاهَا عَذَابًا نَكْرًا.﴾

الهام می بخشد که کار طلاق تنها کار چند خانواده یا چند شوهر و همسر نیست و بس. بلکه طلاق کار همه ملت مسلمان است و با سرنوشت آن گره می خورد. چه ملت مسلمان مسؤول این کار است! و ملت مسلمان در کار طلاق از سوی شریعت یزدان مورد بازخواست قرار می گیرد. مخالفت ملت مسلمان از فرمان یزدان در آن - یا مخالفت با فرمان یزدان در غیر کار طلاق - یا مخالفت با فرمان یزدان در هر کاری و حکمی از کارها و احکام این سیستم و نظام، یا این برنامه کامل الهی برای زندگی - سرپیچی و سرکشی از فرمان خدا است. تنها افرادی که مرتکب آن می شوند گرفتار نمی آیند و مؤاخذه نمی گردند و بس. بلکه شهری و آبادی ای یا ملتی بدان گرفتار می آید و مؤاخذه می گردد که مخالفت از فرمان یزدان در میانشان انجام می پذیرد، و آن شهر و آبادی یا ملت از برنامه خدا و فرمان او در سر و سامان بخشیدن به زندگی منحرف می گردد. زیرا این دین آمده است تا از آن پیروی گردد، و همه احکام آن اجراء شود، و بر سراسر زندگی مراقبت و پاسداری داشته باشد. کسانی که از فرمان یزدان که در این آئین است - هرچند که این نافرمانی در احوال شخصی و اوضاع خصوصی افراد باشد - سرپیچی و سرکشی کنند، خود را در معرض همان چیزی قرار می دهند که شهرها و آبادیها با آن روبرو شدند و گرفتار آمدند، و سنت و قانون خدا به سراغشان آمد و گریبانگیرشان گردید، سنت و قانونی که هرگز تخلف نمی ورزد و از هدف باز نمی ماند.

این شهرها و آبادیها فرجام بد و کیفر کارهای خود را دیده اند و به زیان و خسران آن رسیده اند، در همین زمین پیش از حساب و کتاب واپسین آخرت ... این فرجام بد را دیده اند و این کیفر ناگوار را چشیده اند شهرها و آبادیها و ملتها و گروهائی که در این زمین از

رهنمودها و رهنمونهای پیغمبرانش نمی شوند. این هم یک سنت و قانون مکرر خدا است:

﴿وَكَايٌ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكَرًا﴾.

چه بسیار مردمان شهرها و آبادیهای که از فرمان پروردگارشان و دستور پیغمبران او، سرپیچی و سرکشی کرده اند، و در نتیجه ما سخت به حسابشان رسیده ایم و به مجازات ناگوار و کیفر ناخوشایندشان رسانده ایم.

تفصیل گرفتار ساختن مردمان شهرها و آبادیها، و بیان حسابرسی سخت و عذاب و عقاب ناگوارشان نخست ذکر می گردد، و بعد از آن عاقبت بد و سرنوشت ناجورشان به تصویر کشیده می شود:

﴿فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا﴾.

و عاقبت اعمالشان را چشیده اند و عاقبت کار و بارشان زیان و خسران بوده است.

آنگاه تصویر این عاقبت زیانبار در آیه بعدی ذکر می شود:

﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا﴾.

خداوند برای ایشان عذاب شدیدی را فراهم ساخته است.

همه اینها برای گسترش دادن این صحنه، و برای تفصیل گامها و مرحله ها است. این هم راهی از راه های شیوه قرآنی در ژرفا بخشیدن تأثیر در حس و شعور، و به درازا کشاندن ماندگاری تأثیر در داخل اعصاب و در میان جان و روان است.^(۱)

لحظه ای در جلو این برحذر داشتن می ایستیم. می بینیم که یزدان شهرها و آبادیها را یکی پس از دیگری گرفتار بلا و تیر قضا کرده است. هر زمان که مردمان آنجاها از فرمان پروردگارشان و از دستور پیغمبرانش سرپیچی و سرکشی کرده اند ... می بینیم این برحذر داشتن و بیم دادن در اینجا به مناسبت طلاق و احکام آن ذکر می شود، و طلاق و حکم آن بدین سنت و قانون کلی ارتباط پیدا می کند. این پیوند خوردن پیام می دهد و

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفني فی القرآن» فصل «هماهنگی هنری».

آن، خردمندانی را فریاد می‌دارد که ایمان آورده‌اند، آن کسانی که خردهایشان ایشان را به ایمان آوردن رهنمود و رهنمون کرده است. آنان را فریاد می‌دارد از خدائی بترسند که قرآن را بر ایشان نازل فرموده است:

﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾.

خدا که برای شما قرآن را نازل فرموده است.

قرآن را که در اینجا «ذِکْرًا» نامیده شده است، مجسم نشان می‌دهد، و آن را با شخص پیغمبر ﷺ مزوج و آمیخته می‌دارد، و شخص بزرگوار او را ذکر می‌نامد، یا به عبارت دیگر «رَسُولًا» را بدل «ذِکْرًا» می‌سازد، در این عبارت: (۱)

﴿رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ﴾.

پیغمبری را به میانتان روانه کرده است که آیات روشن

خدا را برایتان می‌خواند.

در اینجا نگرش زیبا و ژرف و راستینی است با دلایل گوناگونی که با خود دارد ...

این ذکرى که از رسول خدا برای ایشان نازل گردیده است از خلال شخصیت پیغمبر راستین عبور کرده و به سويشان آمده است، تا بدانجا که گوئی ذکر، آمیخته با ذات او، بدیشان رسیده است، و شخصیت پیغمبر ﷺ اصلاً پرده و مانعی برای ذکر نگردیده است.

نظریه دوم پیام این نصّ چنین است که شخصیت پیغمبر ﷺ به ذکر تبدیل گردیده است، و شخصیت آن حضرت تصویر مجسمی برای این ذکر شده است. با ذکر آن چنان ساخته است که عین آن گردیده است. و لذا او ترجمه زنده‌ای از حقیقت قرآن بشمار است. پیغمبر خدا ﷺ همین گونه بود. بدین گونه عائشه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - پیغمبر ﷺ را وصف کرده است. وقتی که می‌گوید:

(كَانَ خَلْقُهُ الْقُرْآنَ).

اخلاق او قرآن بود.

برنامه خدا منحرف گردیده‌اند و کناره‌گیری کرده‌اند. ما این فرجام بد و کيفر ناگوار را مشاهده کرده‌ایم و دیده‌ایم، و پدران و نیاکان ما هم آن را مشاهده کرده‌اند و دیده‌اند. مشاهده کرده‌ایم و مشاهده کرده‌اند و دیده‌ایم و دیده‌اند که چگونه شهرها و آبادیها و ملت‌ها و گروه‌ها همچون فرجام بد و کيفر ناگوار را به صورت فساد و تباهی، پراکندگی و فروپاشی، فقر و قحطی، ظلم و جور، و زندگی خوفناک و بیمناک بدون امن و امان و امنیت و صلح و صفا و آرامش، دیده‌اند و مرّه آن را چشیده‌اند و به فغان درآمده‌اند و چه بسا بر باد فنا رفته‌اند و سرمایه وجودشان را باخته‌اند! مصداق همچون بیم دادن و برحذر داشتنی را هر روز می‌بینیم می‌شنویم.

گذشته از این، عذاب شدیدی در انتظار سرکشان از فرمان یزدان و منحرفان از برنامه او در زندگی است.

یزدان سبحانه می‌فرماید:

﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا﴾.

خداوند برای ایشان عذاب شدیدی را فراهم ساخته است.

خداوند راست‌گوترین گویندگان است و آنچه فرماید همان شود و همان است.

قطعاً این آئین، برنامه نظام و سیستم اجتماعی است - همان گونه که در سورة صف از آن سخن گفتیم - این آئین آمده است تا گروه مسلمان صاحب نظام و سیستم خاصی را پدید آورد. آمده است تا سراسر زندگی این گروه مسلمان را اداره کند و امور آن را بچرخاند. بدین خاطر همه آنان مسؤول این آئین هستند. مسؤول احکام آن هستند. این گروه مسلمان هر وقت از این احکام سرباز بزند و مخالف آن احکام کند و رود، بر سر آنان همان می‌آید که بر سر شهرها و آبادیهای آمده است که از فرمان پروردگارشان و از رهنمودها و رهنمونهای پیغمبرانش سرباز زده‌اند و به کژراهه رفته‌اند.

در رویاروی گرداندن با این برحذر داشتن و بیدارباش گفتن، و رویاروی نمودن با صحنه‌های فراخ و فراوان

۱- «رَسُولًا» مفعول به برای فعل محذوفی است که مقام دلالت بر آن دارد. تقدیر چنین است: أُنْزِلَ رَسُولًا... (مترجم).

قرآن در خاطر مبارک او در رویارویی با زندگی چنین بود. او قرآن بوده که با زندگی روبرو می‌گردید!

گذشته از نعمت قرآن و هدایت و صلاح و فلاح، به نعمتهای باغهای بهشت وعده داده است، بهشتی که همیشه در آنجا بسر می‌برند و ماندگار می‌مانند. تذکر هم داده می‌شود که این رزق و روزی زیباترین رزق و روزی است. اصلاً رزق و روزی زمین، با آن قابل سنجش و مقایسه نیست:

﴿قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا﴾.

خدا روزیشان را خوب و نیکو می‌گرداند.

خدا روزی‌رسان در دنیا و در آخرت است، ولیکن روزی‌ای از روزی دیگری بهتر و خویر است. انتخاب زیباترین روزی از سوی یزدان، انتخاب درست و گزینش ارزشمندی است.

بدین منوال بار دیگر نقطه رزق را می‌پساید، و با این اشاره رزق زمین را در مقابل رزق بهشت ناچیز و کم‌بها جلوه‌گر می‌نماید. در باره این مسأله صحبت می‌فرماید بعد از آن که در بندهای نخستین به فراخی رزق زمین نیز وعده فرموده است ...



در پایان، این آهنگ هراس‌انگیز جهانی درمی‌رسد و موضوع این سوره و قوانین و مقررات و رهنمودها و رهنمونهای آن را با قضا و قدر یزدان و با قدرت و علم او در جولانگاه جهان عریض و طویل پیوند می‌دهد:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ، يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ، لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾.

خدا همان است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (خدا) همواره در میان آنها جاری است (و تدبیر هدایت و رهبری او، لحظه‌ای از جهان بزرگ هستی برداشته نمی‌شود، این آفرینش عظیم بدان خاطر است) تا بدانید خداوند بر هر چیزی توانا است، و آگاهی او همه چیز را فراگرفته است.

از حقیقت مدلول و مفهوم و ابعاد و فاصله‌های

آسمانهای هفتگانه آگاهی نداریم. همچنین از زمینهای هفتگانه بی‌خبریم. چه بسا معنی مثل آسمانها^(۱) این باشد که این زمین از جنس آسمانها است، و زمین در ترکیبات یا ویژگیهای خود مثل آسمانها است ... به هر حال هیچ ضرورتی ندارد این نصوص را با مقیاس و معیار علم و دانشی بسنجیم که بدان دسترسی پیدا کرده‌ایم. زیرا علم و دانش ما محیط بر جهان هستی نمی‌باشد، تا به صورت قطعی و محقق بگوئیم: مراد قرآن این است و بس. هرگز درست هم نخواهد بود چنین بگوئیم مگر روزی و روزگاری که انسان ترکیب‌بند این جهان را کاملاً بشناسد، و با یقین و اطمینان، بدان علم و آگاهی پیدا کند! ... این هم بعید و ناشدنی است ...

ما از الهام و پیام این اشاره استفاده می‌کنیم و از حقیقت آن در جولانگاه روانی، و در ایجاد جهان‌بینی صحیح ایمانی جهانی سود می‌جوئیم.

اشاره‌ای که بدین جهان هولناک هستی می‌شود:

﴿سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾.

هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است.

این اشاره عقل و شعور را به هراس می‌اندازد، و دل را روبروی صحنه‌ای از صحنه‌های قدرت آفریدگار، و در برابر گستره ملک و مملکت او، نگاه می‌دارد. ملک و مملکتی که سراسر این کره زمین در مقابل آن کوچک و ناچیز بشمار است، گذشته از بعضی از چیزهایی که در آن است، و گذشته از بعضی از رخدادهایی که در آن روی می‌دهد. اصلاً درهمهای ناچیزی که شوهر خرج همسر می‌کند، یا همسر آنها را می‌بخشد و از آنها صرف نظر می‌کند کجا و گستره فراخ جهان هستی کجا؟! مسأله‌ای بدین کوچکی آن اندازه در این آئین مهم است که با مسأله آسمانها و زمین مطرح می‌گردد و

۱- «مِثْلَهُنَّ» اشاره به زمینهای متعددی است که در عالم هستی وجود دارد. تا آنجا که بعضی از دانشمندان ستاره‌شناس می‌گویند: کراتی که مشابه کره زمین بر گرد خورشیدها در پهنه هستی گردش می‌کند حداقل سیصد میلیون کره است (نگاه: المرأی). (مترجم)

قضیه جهانی می شود!!!

این پسوده در اینجا از دو جهت ارزش ویژه خود را دارد:

یکم این که خداوندی که علم و آگاهی او هر چیزی را دربر گرفته است و محیط بر هر چیزی است، او است که بدین احکام دستور می دهد. او که محیط بر همه شرائط و ظروف و مصالح و استعدادها و توانائیهای ایشان است این احکام را نازل کرده است و فروفرستاده است. پس باید از این احکام پیروی گردد، و نباید به هیچ وجه از آنها روی بگردانند و کمترین بی توجهی بدانها نکنند. این احکام را خدائی وضع و مقرر کرده است که علم و آگاهی او همه چیز را در بر گرفته است و محیط بر همه چیز است.

دوم این که این احکام خود به خود به دلها و درونها موکول و واگذارند. زیرا احساس این که علم و آگاهی خدا همه چیز را در بر گرفته است و محیط بر همه چیز است، خود این امر تضمین می کند که دلها و درونها حساس باشند، در کاری که هیچ چیزی سودمند نمی افتد و به درد نمی خورد مگر تقوا و ترس از خدائی که آگاه از رازهای سینه ها است.



بدین منوال و بر این روال، این سوره با این آهنگ و نوا به پایان می آید، آهنگ و نوائی که به هول و هراس می اندازد و به ترس و خوف می افکند. بدان اندازه هم دلها را به جنب و جوش می اندازد که کرنش ببرند و فرمانبرداری بکنند. پاک و منزّه آفریدگاری است که این دلها را آفریده است، و آگاه و باخبر از هر آن چیزی است که در پیچ و خمها و لابلاها و راهها و خط سیرهای دلها است.



از میان این آسمانهای هفتگانه و زمین یا زمینهای هفتگانه فرمان یزدان صادر و نازل می گردد. از آن جمله فرمانی که آنان در این روند قرآنی در صدد آن هستند. در این صورت کار بسی بزرگ است، حتی برابر مقیاسها و معیارهایی که انسانها دارند، و برابر جهان بینی هایی که در باره مکان و زمان به اندازه تاب و توان خودشان دارند و بدان اندازه که می توانند بیندیشند و برآورد کنند. مخالفت با فرمان یزدان و کجروی از آن، مخالفت با فرمانی است که اقطار و اکناف آسمانها و زمینها بدان هماوا پاسخ می گوید، و فرشتگان صدر نشین عالم بالا و سائر پدیده ها و آفریده های دیگر در اقطار و اکناف آسمانها و زمینها آن را می شنوند و بر دیده منت می نهند. بنابر این چنین مخالفتی و چنین انحرافی زشت و رسواگرانه است. هرگز هیچ عاقل مؤمنی بدان بر نمی خیزد و آن را در پیش نمی گیرد. عاقل مؤمنی که پیغمبری به سوی او بیاید و بر او آیه های روشن و روشنگر خدا را بخواند، و این کار را برای او روشن گرداند، و این فرمان را بدو برساند، تا او را از تاریکیها بیرون بیاورد و به سوی نور رهنمود و رهنمون گرداند...

این فرمان از میان آسمانها و زمین صادر و نازل می شود، تا در دل انسان مؤمن این عقیده را پدید آورد که خدا بر هر چیزی توانا است. هر چیزی را که بخواهد به انجام می رساند، و چیزی او را درمانده و ناتوان نمی سازد. علم و آگاهی او محیط بر همه چیز است. چیزی از علم و آگاهی او به در نمی رود و ناپیدا نمی شود در میان همه چیزهایی که در ملک و مملکت فراخ و گسترده او است، و رازی از رازهایی که مردمان در زوایای دلها پنهان می دارند بر او پوشیده نمی ماند.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة تحریم مدنی و دوازده آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْلُغْ مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾ قَدْ فُضِّضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾ وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَ بِهِ، وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَ هَاهُنَا قَالَتْ مَنْ أَبْنَاكَ هَذَا قَالَ تَبَايَ الْأَعْلِيمُ الْخَيْرُ ﴿٣﴾ إِنْ نُبُوا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِحَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾ عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنْ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنْ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَنَاطَتْ تَحْتِ يَدَيْ عِبْدَتِ رَبِّكَ خَيْرٌ مِنْ نَفْسِكَ وَأَنْكَارٌ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْبُدُوا الْيَوْمَ إِلَّا بَعْضَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ ثَوْرَهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتَيْمُ لَنَا ثَوْرَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ
وَمَا لَهُمْ حَجهُهُمْ وَيَسَّ الْمَصِيدُ ﴿١﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَمْرَاتُ نُوحٍ وَأَمْرَاتُ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ
عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادٍ نَاصِلِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا
مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ ﴿٢﴾
وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَمْرَاتُ فِرْعَوْنَ إِذْ
قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَبِخَيِّ مِنْ فِرْعَوْنَ
وَعَمَلِهِ وَبِخَيِّ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٣﴾ وَمَرْيَمُ ابْنَتْ
عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا
وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَسَاتِينِ ﴿٤﴾

هنگامی که قضا و قدر خدا بر این قرار گرفت که اسلام را واپسین رسالت گرداند، و برنامه اسلام را برنامه جاویدان تا واپسین انسان فرماید و پایدارش نماید، و زندگی مؤمنان با آن مطابق قانون همگانی جهان بچرخد و به گردش درآید، و این آئین، آئینی باشد که زندگی بشریت را رهبری و رهنمود کند و بر همه تلاشها و کوششهای انسانها در همه میدانها و زمینهها نظارت و مراقبت داشته باشد، بدین هنگام خداوند سبحان این برنامه را بدین صورت کامل و شامل درآورد، برنامه فراگیری که پاسخگوی همه نیروها و استعدادهای انسانها است، زمانی که انسانها نیروها و استعدادهای خود را به افق والاتی اوج دهند که سزاوار این آفریدگان یزدان در زمین است، و برآزنده این وجودهائی است که یزدان آنان را بر بسیاری از بندگان ترجیح و برتری داده است، و از روح متعلق به خود در ایشان دمیده است.

خداوند سرشت این آئین را آن چنان ساخته است و پرداخته است که زندگی را همزمان از نظر رشد و نمو و ترقی و تعالی و والائی و پاکی، به پیش برد. این آئین نیروی سازندهای را بدون استفاده رها نمی‌کند، و استعداد سودمندی را سرکوب نمی‌سازد. بلکه این آئین

هنوائی عقیده‌ای شود که این پیغمبر ﷺ برای آن برگزیده شده است . . .

گذشته از اینها خدا زندگی خصوصی و عمومی این پیغمبر ﷺ را کتاب باز و گشوده‌ای برای امت او و برای همهٔ انسانها می‌سازد تا بتوانند تصویرهای این عقیده را در آن کتاب ببینند و مطالب آن تصویرها را در آن کتاب بخوانند، و در وجود گرانمایه‌اش تطبیقات واقعی و تحقیقات عملی این عقیده را مشاهده کنند و آنها را پدیدار و نمودار ببینند و بنگرند. بدین خاطر یزدان جهان در این عقیده هیچ رازی را پوشیده نمی‌دارد، و هیچ پرده‌ای را فروهسته نمی‌گذارد. بلکه در قرآن نواحی و جوانب زیاد و فراوانی از این عقیده را نشان می‌دهد، و پرده از چیزهایی برمی‌دارد که اغلب در زندگی انسان معمولی از دیدگان مردمان پوشیده و پنهان می‌گردد. حتی جاهای ضعف بشری را نشان می‌دهد، جاهایی که هیچ انسانی هیچ گونه چاره‌سازی و چاره‌جویی‌ای در آنها ندارد . . . می‌توان گفت نزدیک است انسان ببیند که قصد و عمدی در پرده‌برداری از این موارد و مواضع زندگی پیغمبر ﷺ برای مردمان است!

مگر نه این است که هیچ چیز ویژه‌ای در ذات پیغمبر ﷺ برای خود او نیست، بلکه هرچه هست یکسره برای این عقیده است؟ پس چرا گوشه‌ای از گوشه‌های زندگی پیغمبر ﷺ پنهان یا نهان بماند؟ زندگی او صحنهٔ دیدنی نزدیک این عقیده است، صحنه‌ای که انسانها باید آن را ببینند و در زندگی خود آن را پیاده کنند. این پیغمبر ﷺ آمده است تا این عقیده را در شخص خود و در زندگی خود به مردمان نشان دهد، و آن را با زبان خویش و با رهنمون خویش بگوید و بنماید. برای همین آفریده شده است، و برای همین آمده است.

دقیق‌ترین بخشهای این زندگی را یاران پیغمبر ﷺ حفظ کرده‌اند و از او به خاطر سپرده‌اند - خداوند خیرشان دهاد! - و آن را برای مردمان بعد از خود

نیروها را فعال و سر حال می‌کند، و استعدادها را بیدار می‌سازد، و در عین حال هماهنگی و هماوائی جنبش پیشرفت را با جنبش اوج‌گیری به سوی افق بالا و والا را محافظت می‌نماید، افق بالا و والائی که روحها را در دنیا برای رسیدن به سطح نعمت پر بار سرای آخرت آماده می‌سازد، و این آفریده‌های فناپذیر انسان نام را برای زندگی جاویدان در سرای جاودانگی آمادگی می‌بخشد.

هنگامی که قضا و قدر خدا بر آن قرار گرفت که پیغمبر ﷺ این عقیده را نیز انسانی بسازد که این عقیده با تمام ویژگیهایش در او مجسم و پدیدار گردد، و این پیغمبر ﷺ خودش و زندگی‌اش ترجمهٔ صحیح و کاملی از سرشت این عقیده و رویکرد آن باشد. انسانی باشد که همهٔ نیروهای انسانیت او به کمال، ترکیب‌بند جسم او قوی، بنیهٔ توانا، ساختار سالم، دارای حواس درست، احساس بیدار باشد، و محسوسات را به صورت کامل و سالم درک و فهم کند. در عین حال او دارای عاطفهٔ بزرگ و سترگ، سرشت زنده و جاندار، احساس راست و درست باشد، و زیبایی را شایسته و بایسته بشناسد، و دریچه‌های دریافت و پاسخ‌گویش باز و گشوده باشد. گذشته از اینها دارای عقل و خرد سرشار، اندیشهٔ فراخ، افق وسیع، و ارادهٔ نیرومند باشد. حاکم بر نفس خود بوده نه این که نفس بر او حاکم باشد . . . این پیغمبر ﷺ گذشته از همهٔ اینها هم پیامبری باشد که روح او با نور کلیٔ درخشان و رخشان باشد، و روح او تاب و توان اسراء و معراج، یعنی سفر زمینی و سفر آسمانی را داشته باشد. پیامبری باشد که از آسمان ندا زده شود. نور پروردگار خود را مشاهده کند، و حقیقت وجود او با حقیقت هر چیزی در هستی از فراسوی اشکال و ظواهر تماس پیدا کند. در نتیجه سنگها و سنگریزه‌ها بدو سلام کنند و درود بگویند، و تنهٔ خرما برای او بنالد، و کوه احد از او به لرزه درافتد! . . گذشته از اینها همهٔ این نیروها در شخصیت او هم‌آوا و هم‌نوا باشد، و این هم‌آوا و هنوائی پذیرهٔ هم‌آوا و

است... و ابن هشام درباره شرح حال پیغمبر ﷺ با برخی از پینوشتهای گذرا در کتاب سیره خود ثبت و ضبط کرده است:

نخستین همسر پیغمبر ﷺ خدیجه دختر خویلد است. پیغمبر خدا ﷺ در سنّ بیست و پنج سالگی یا بیست و سه سالگی با خدیجه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - که چهل سال یا بیشتر سنّ داشت ازدواج فرمود. خدیجه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - سه سال پیش از هجرت وفات یافت. تا او وفات نکرد پیغمبر ﷺ با زن دیگری ازدواج نفرمود. گرچه سن او ﷺ از پنجاه بالاتر بود.

وقتی که خدیجه وفات یافت پیغمبر ﷺ با سوده دختر زمعه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - ازدواج فرمود، سه سال پیش از این که مهاجرت نماید. روایت نشده است که سوده دختر زمعه، زیبا یا جوان بوده است. بلکه او بیوه زن سکران پسر عمرو پسر عبدشمس بود. شوهرش جزو مسلمانانی بود که پیش از دیگران اسلام را پذیرفته بودند. او از جمله مهاجران به حبشه بود. وقتی شوهر سوده وفات یافت، پیغمبر خدا ﷺ با او ازدواج فرمود.

سپس با عائشه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - دختر ابوبکر صدیق - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ - ازدواج فرمود، در حالی که کوچک بود. با او همبستر نشد تا این که مهاجرت فرمود. با دوشیزه‌ای

جز او ازدواج نفرموده است، و او محبوب‌ترین همسرش بوده است. گویند سنّ عائشه نه سال بود، و نه سال و پنج ماه با پیغمبر ﷺ زندگی را سپری کرد. آن‌گاه پیغمبر خدا ﷺ وفات یافت.

دو سال و چند ماه بعد از هجرت با حفصه دختر عمر - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ عَنْهَا - که بیوه‌ای بود، ازدواج فرمود. این وقتی انجام پذیرفت که پدر حفصه، او را به ابوبکر و به عثمان پیشنهاد کرده بود، ولی آنان نپذیرفتند. پیغمبر به پدرش وعده شخص خوب‌تر از آن دو نفر را داد، و با حفصه ازدواج کرد!

سپس با زینب دختر خزیمه ازدواج فرمود. شوهر پیشین

روایت کرده‌اند. هیچ کار کوچکی یا کار بزرگی - حتی در زندگی روزانه او - نبوده است که نوشته نشود و ثبت و ضبط و نقل و روایت نگردد... این هم بخشی از قضا و قدر خدا در نگارش زندگی این پیغمبر ﷺ یا در نگارش دقائق و نکات باریک و ریز این عقیده است، دقائق و نکات باریک و ریزی که در زندگی پیغمبر ﷺ پیاده شده است. این هم در کنار چیزهایی که قرآن مجید از این زندگی نگاشته است، کتاب ماندگاری تا پایان زندگی بر سطح کره زمین بوده و خواهد بود.

این سوره در سرآغاز خود صفحه‌ای از زندگی خانوادگی پیغمبر خدا ﷺ را می‌نگارد، و تصویری از واکنشها و پذیرشهای بشری موجود در میان زنان پیغمبر ﷺ را پیش چشم می‌دارد، واکنشها و پذیرشهایی که زنان او برابر سرشت انسانی با همدیگر، و همچنین آنان با پیغمبر ﷺ داشتند! این واکنشها و پذیرشها را در زندگی پیغمبر ﷺ و نیز در زندگی گروه مسلمانان، و گذشته از آن، در رهنمودها و رهنمونهای همگانی این ملت، در پرتو آنچه در خانه‌های پیغمبر خدا ﷺ روی داده است و میان همسرانش درگرفته است، منعکس می‌سازد.

زمانی که این رخدادها در آن روی داده است، رخدادهایی که این سوره بدانها اشاره می‌کند، مشخص و معین نیست. ولیکن با رجوع به روایتی که در این راستا نقل گردیده‌اند می‌توان تأکید کرد و قاطعانه گفت که این رخدادها پس از ازدواج پیغمبر خدا ﷺ با زینب دختر جحش روی داده‌اند و درگرفته‌اند.

شاید زیبا باشد که ما در اینجا چکیده‌ای از داستان همسران پیغمبر ﷺ و از زندگی خانوادگی را ذکر کنیم، تا کمک کند به تصور رخدادها، و به تصور نصوصی که در این سوره راجع بدین رخدادها نازل گردیده‌اند. در این چکیده تکیه ما بر چیزهایی است که امام ابن حزم در کتابش به نام: «جوامع السیر» نوشته

او عبیده پسر حارث پسر عبدالمطلب بود که در جنگ بدر کشته شده بود. این زینب در زمان حیات پیغمبر ﷺ وفات یافت. گویا شوهر او پیش از پیغمبر ﷺ عبدالله پسر جحش اسدی بوده است که در جنگ احد شهید گردیده است. چه بسا این سخن به صحت نزدیک تر باشد.

بعد با ام سلمه ازدواج فرمود. ام سلمه قبل از ازدواج با پیغمبر ﷺ همسر ابوسلمه بود که در جنگ احد مجروح گردید. جراحت او پیوسته تجدید می شد و گریبانگیرش می گردید تا وفات یافت. پیغمبر ﷺ با بیوه او ازدواج کرد، و فرزندان را پیش خود آورد و تحت سرپرستی خود قرار داد، فرزندی که از ابوسلمه باقی مانده بودند.

سپس با زینب دختر جحش ازدواج فرمود. پیغمبر ﷺ پیش از آن، زینب را به ازدواج برده و پسر خوانده خود زید پسر حارثه درآورده بود. ولی زندگی آن دو روی سازگاری به خود ندید و کارشان به طلاق کشید. داستان زینب دختر جحش را در سوره احزاب در جزء بیست و دوم بیان داشتیم. زینب دختر جحش زیبا و نورانی بود. این همان زنی است که عائشه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - احساس می کرد به خاطر خویشاوندیش با پیغمبر ﷺ چه بسا خود را از او بالاتر بگیرد و رقیب او بشود. چرا که زینب، دختر عمه پیغمبر ﷺ و زیبا و دلریا بود.

سپس پیغمبر ﷺ با جویریّه دختر حارث، سرور و سالار بنی مصطلق ازدواج فرمود، پس از غزوه بنی مصطلق که در اواسط سال ششم هجری روی داد. ابن اسحاق گفته است: محمد پسر جعفر پسر زبیر، از عروه پسر زبیر، و او از عائشه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - برایم روایت کرده است که گفته است: «وقتی که پیغمبر خدا ﷺ اسیران بنی مصطلق را تقسیم کرد، جویریّه دختر حارث جزو سهام ثابت پسر قیس پسر شماس، یا جزو سهام پسر عموی ثابت پسر قیس پسر شماس شد. جویریّه با او عقد کتابت، یعنی قرارداد بازخريد خود بست.

جویریّه زن دل آرا و شیرین زبانی بود. هیچ کسی او را نمی دید مگر این که به دلش می نشست. جویریّه به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمد و از جنابش درخواست کرد در این قرارداد بازخريد بدو کمک و یاری فرماید. عائشه گفته است: به خدا سوگند همان زمان که جویریّه را بر در اطاق خود دیدم از او بدم آمد و نگران شدم! و دانستم که پیغمبر خدا ﷺ از او همان ملاحظت و آنی را می بیند که من دیدم. به خدمت پیغمبر ﷺ رسید و گفت: ای پیغمبر خدا، من جویریّه دختر حارث پسر ابوصرار هستم که آقا و سالار قوم خود بود. بلائی به من رسیده است که از دیده مبارک تو پنهان نیست. من سهم ثابت پسر قیس پسر شماس - یا پسر عموی او - شده ام. با او عقد کتابت بسته ام و در انتظار بازخريد خود نشسته ام. به خدمتتان آمده ام و برای رسیدن به آزادی خود از حضورتان کمک و یاری می طلبم. فرمود:

«فَهَلْ لَكَ فِي خَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ؟»

«آیا چیزی بهتر از آن برای خودت می خواهی؟»

گفت: ای پیغمبر خدا آن چه چیز است؟ فرمود:

«أَقْضِي عَنْكَ كِتَابَتَكَ وَأَتَزَوَّجُكِ».

«مبلغ عقد کتابت تو را می پردازم و با تو ازدواج می کنم».

جویریّه گفت: باشد ای پیغمبر خدا. فرمود:

«قَدْ فَعَلْتُ».

«کار را انجام دادم (و ازدواج صورت گرفت)».

سپس با ام حبیبه دختر ابوسفیان، پس از صلح حدیبیه ازدواج فرمود. ام حبیبه مهاجر مسلمانی در کشور حبشه بود. شوهرش عبدالله پسر جحش مرتد گردید و مسیحی شد و ام حبیبه را رها کرد. پیغمبر ﷺ از او خواستگاری فرمود. نجاشی حبشه بجای پیغمبر ﷺ مهریه اش را پرداخت. ام حبیبه از حبشه به مدینه برگشت.

پس از فتح خیبر که به دنبال حدیبیه روی داد، پیغمبر ﷺ با صفیه دختر حبیب پسر اخطب، رئیس

بنی نضیر ازدواج فرمود. صفیه همسر کنانه پسر ابوحقیر بود که او هم از رؤسای یهودیان بود. ابن اسحاق در باره داستان ازدواج پیغمبر ﷺ با صفیه، بیان می‌دارد: صفیه را همراه با زن اسیر دیگری آوردند. بلال رضی الله عنه آن دو را از کنار کشتگانی از کشتگان یهودی عبور داد. هنگامی که زن همراه صفیه آن کشتگان را دید، فریاد برآورد و بر رخساره خود زد و خاک بر سرش پاشید. پیغمبر ﷺ فرمود:

«أَعْرَبُوا عَنِّي هَذِهِ الشَّيْطَانَةَ».

«این اهریمن را از من دور سازید».

به صفیه دستور داد پشت سرش بنشیند. عباى خود را بر او انداخت. مسلمانان دانستند که پیغمبر خدا صفیه را برای خود برگزیده است. آن گونه که به من خبر رسیده است، پیغمبر ﷺ وقتی که عملکرد آن زن یهودی را دید، به بلال فرمود:

«أَنْزَعَتْ مِنْكَ الرَّحْمَةُ يَا بِلَالُ؟ حِينَ تَمُرُّ بِامْرَأَتَيْنِ عَلَى قَتْلِي رِجَالِهِنَّ؟».

«ای بلال آیا رحم از دلت بیرون رفته است، دو زن را از کنار لاشه مردانشان عبور می‌دهی؟».

سپس با میمونه دختر حارث پسر حزن ازدواج فرمود. میمونه خاله خالد پسر ولید و عبدالله پسر عباس بود. پیش از ازدواج با پیغمبر ﷺ همسر ابورهم پسر عبدالعزی، یا به قولی همسر حویطب پسر عبدالعزی بود. میمونه آخرین زنی است که پیغمبر ﷺ او را به ازدواج خود درآورده است.

بدین منوال می‌بینی که ازدواج با هر همسری از همسرانش داستانی و سببی دارد. آنان بجز زینب دختر جحش، و جویریّه دختر حارث، جوان نبوده‌اند و از زمره زنانی نبوده‌اند که مردان به خاطر جمالشان بدیشان دل بدهند و عاشقشان بشوند. عائشه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - محبوب‌ترین همسر در میان همسران او بوده است. حتی این دو زنی که از زیبایی و جوانی برخوردار بودند، گذشته از جنبه جذّابیت، عامل روانی و انسانی دیگری برای ازدواج با ایشان وجود داشته

است. البته هرگز من نمی‌گویم که عنصر جذّابیت و دلربائی را نفی کنم، آن جذّابیت و دلربائی‌ای که عائشه برای مثال در جویریّه دیده است، و عنصر زیبایی و جمالی را نفی کنم که زینب بدان موصوف و معروف بوده است. هرگز نیازی به نفی همچون عناصری نیست، عناصر انسانی‌ای که در زندگی پیغمبر ﷺ بوده است. این عناصر موضع اتهامی نیستند که یاران به دفع آن اتهام از پیغمبرشان پردازند، وقتی که دشمنانش دوست بدارند او را متهم کنند! او برگزیده شده است تا انسان باشد، ولیکن انسان والا مقام. و چنین هم بود. انگیزه‌های او در زندگی و نسبت به همسرانشان این چنین بود، البته با اختلاف انگیزه‌ها و سببیهائی که در میان بوده است.

او در خانه‌اش با همسرانش به عنوان یک انسان و یک پیغمبر زندگی می‌کرد، همان گونه که خدا او را آفریده بود، و همان گونه که خدا بدو دستور داده بود که بگوید: «قُلْ: سُبْحَانَ رَبِّيَ! هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا؟».

بگو: پروردگار من منزّه است (از آن که کسی بدو فرمان دهد، یا این که در قدرت او شریک گردد). مگر من جز انسان فرستاده‌ای (از سوی یزدان برای رهنمود مردمان) هستم؟ (السراء/۹۳)

از همسران خود کامیاب می‌شد و آنان را کامیاب می‌کرد، همان گونه که عائشه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - در باره او گفته است: «وقتی با زنانش خلوت می‌کرد از همه مردمان نرمخوتر بود، و از همه مردمان بزرگواری تر بود. بسی خندان و خوشرو بود»^(۱). او از زنان کامیاب می‌شد، و ایشان را از خود کامیاب می‌کرد، و از فیض و برکت دل خود و از حسن ادب خویش و از رفتار بزرگوارانه‌اش ایشان را بهره‌مند می‌نمود. ولی زندگی مادی همسرانش اغلب به اندازه لازم و کفاف معیشت بود، حتی بعد از آن که فتحها دست داد و مسلمانان از

۱- سیوطی این سخن را در «الجامع الصغیر» از ابن سعد و ابن عساکر، و او از عائشه، روایت کرده است.

درخواستی را داشته است. پیغمبر ﷺ فرمود:
 «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ بَشَرًا مِّنْ دُونِ نِسَاءٍ، وَلَكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّمًا مِّسْرًا، لَا تَسْأَلُنِي أَمْرًا مِنْهُمْ عَآءًا أَخْرَجْتَ إِلَّا أَخْبَرْتُهَا...» (۳)
 «خداوند بزرگوار مرا سختگیر برنینگخته است و مبعوث نفرموده است. بلکه مرا آموزگار و آسانگیر برانگیزخته است و مبعوث فرموده است و هیچ زنی از آنان از چیزی که برگزیده‌ای از من نمی‌پرسد مگر این که او را از آن آگاه می‌کنم...».

این رخدادهائی که عائشه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - خودش آنها را در باره خودش نقل کرده است، به خاطر انگیزه‌هایی از صدق و صداقتی که داشته است، و به جهت تربیت روشن اسلامی که از آن برخوردار بوده است، مثالهایی بیش نیستند از زنان غیر خود، مثالهایی که این فضای بشری را به تصویر می‌زنند، فضائی که در مثل چنین زندگی‌ای هیچ چاره‌ای از آن نیست. همچنین به تصویر می‌زنند که پیغمبر ﷺ چگونه رسالت خود را در خانه‌اش با آموزش و پرورش و بالا بردن و رشد دادن اداء می‌فرموده است، همان گونه که در میان امت خود آن را انجام می‌داده است.



این رخدادی که سرآغاز این سوره در باره آن نازل گردیده است، نمونه‌ای از آن رخدادهائی است که در زندگی پیغمبر ﷺ و در زندگی همسرانش روی می‌داده است. در باره این رخداد روایتهای فراوان و گوناگونی نقل گردیده است. ما بدین روایتها می‌پردازیم هنگامی که بررسی نصوص قرآنی را در این سوره می‌آغازیم.

به مناسبت این رخداد، و رهنمودها و رهنمونهای که در باره آن آمده است، و به ویژه به مناسبت فراخواندن دو همسر به توبه کردن، دو همسری که در باره این رخداد

غنائم زیادی برخوردار شدند. در سوره احزاب گذشت که همسران پیغمبر ﷺ از او درخواست فراخی نفقه و فراوانی هزینه معیشت کردند. این درخواست بحرانی را پیش آورد که منتهی گردید به مختار کردن همسران او میان انتخاب خدا و پیامبرش و سرای آخرت، و میان بهره‌مند شدن از متاع دنیا و بیرون رفتن از حریم عصمت رسول اکرم ﷺ. آنان خدا و پیامبرش و سرای آخرت را برگزیدند. (۱)

ولیکن زندگی در فضای نبوت و در خانه‌های پیغمبر خدا ﷺ به گونه‌ای نبود که احساسات بشری و افکار انسانی را از میان ببرد، و به نداهای درونی بشری و به فریادهای دلهای بشری همسران - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُنَّ - پیغمبر ﷺ خاتمه دهد. گاهی در میان همسران او چیزی پدیدار می‌آمد یا درمی‌گرفت که قطعاً در دلهای زنان در همچون حالی پدیدار می‌آید و درمی‌گیرد. قبلاً گذشت که در روایت ابن اسحاق که از عائشه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - نقل کرده است که او همین که جویریّه را دیده است از جویریّه بدش آمده است و نگرانی بدو دست داده است. زیرا احساس کرده است پیغمبر خدا ﷺ وقتی که جویریّه را ببیند او را زیبا و فریبا مشاهده فرماید. آنچه انتظار داشت عملاً روی داد! همچنین عائشه خودش روایت کرده است حادثه‌ای را که با صفتیّه داشته است. در این راستا گفته است: «به پیغمبر ﷺ گفتم: فلان چیز و فلان چیز صفتیّه برای تو بس است. راوی گفته است: مراد عائشه این بوده است که صفتیّه کوتاه قد است... پیغمبر ﷺ فرمود:

«لَقَدْ قُلْتُ كَلِمَةً لَّوْ مَرَجَتْ بِمَاءِ الْبَحْرِ لَمَرَجَتْ» (۲)

«سخنی را گفتمی که اگر با آب دریا آمیخته شود، با آن می‌آمیزد (و آن را آلوده می‌کند)».

همچنین عائشه در باره خود می‌گوید: وقتی که آیه مختار کردن در سوره احزاب نازل گردید، من خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را انتخاب کردم، و از پیغمبر ﷺ درخواست کردم همسرانش را از گزینش من مطلع نفرماید!... پیدا است چرا عائشه چنین

۱- مراجعه شود به فی ظلال القرآن. جلد یازدهم. جزء بیست و دوم.

صفحات ۳۴۲-۳۵۲.

۲- ابوداود آن را استخراج کرده است.

۳- مسلم آن را استخراج کرده است.

(رازگوئی) را (برای همسر رازگویش حفصه) بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری کرد. هنگامی که همسرش را از آن (رازگوئی) مطلع کرد، او گفت: چه کسی تو را از این (موضوع) آگاه کرده است؟ پیغمبر گفت: خداوند بس دانا و آگاه مرا باخبر کرده است.

(تحریم/۳)

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا، وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ. عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ فَاِتِّمَاتٍ تَأْتِيْنَ غَابِطَاتٍ سَائِحَاتٍ ثِيَابٍ وَأُكْرَامًا﴾.

اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند برگشت و توبه شما را می پذیرد) چرا که دلایتان (از حفظ سرّ که پیغمبر دوست می داشت) منحرف گشته است. و اگر بر ضدّ او همدست شوید (و برای آزارش بکوشید، باکی نیست) خدا یاور او است، و علاوه از خدا، جبرئیل و مؤمنان خوب و شایسته، و فرشتگان، پشتیبان او هستند. اگر پیغمبر شما را طلاق دهد، چه بسا پروردگارش به جای شما همسرانی را نصیب او گرداند که بهتر از شما باشند. زنان دوشیزه یا غیردوشیزه فرمانبردار، باایمان، فروتن، توبه کار، پرستشگر، و گردنده (و پرتحرک در جهان اندیشه و در مسیر طاعت و عبادت).

(تحریم/۵و۴)

در باره سبب نزول این آیات روایتهای زیادی نقل شده است. از جمله آنها روایتی است که بخاری راجع بدین آیه نقل کرده است و گفته است: ابراهیم پسر موسی، از هشام پسر یوسف، او از ابن جریج، و او از عطاء، و وی از عبید پسر عمیر، از عائشه برایمان روایت کرده است که عائشه گفته است: پیغمبر ﷺ نزد زینب دختر جحش عسل میل می فرمود، و پیش او می ماند. من و حفصه توافق کردیم بر این که پیغمبر ﷺ به پیش هریک از ما بیاید بدو بگوید: تو مغافیر^(۱) خورده ای.

به توطئه چینی پرداخته اند و به نیرنگ نشسته اند، در این سوره پیروی می آید و به توبه کردن فرامی خواند، و از صاحبان خانه ها تربیت کردن و پرورش نمودن می طلبد، و از ایشان می خواهد خویشان را و اهل و عیال خویشان را از آتش دوزخ بپایند و مصون نمایند. همچنین صحنه کافران در این آتش نشان داده می شود. این سوره با سخن گفتن از زن نوح و زن لوط به عنوان مثال کفر در خانه مؤمن، و با سخن گفتن از زن فرعون به عنوان مثال ایمان در خانه کافر، و همچنین با سخن گفتن از مریم دختر عمران که پاکی در پیش گرفت و نفعی از روح متعلق به خدا را دریافت داشت، و سخنان پروردگار و کتابهای او را تصدیق کرد، و از زمره مطیعان و کرنش بران بود، پایان می پذیرد و خاتمه می یابد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ، تَتَّبِعِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ، وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

ای پیغمبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، به خاطر خشنود ساختن همسرانت، بر خود حرام می کنی؟ خداوند آمرزگار مهربانی است (و تو را و همسران تو را می بخشد). خداوند راه گشودن سوگندانتان را برای شما مقرر می دارد. (بدین نحو که کفاره قسم را می دهید و خود را از زیر بار مسؤولیت آن بیرون می آورید). خدا یاور و سرور شما است، و او بس آگاه و کاربجا است.

(تحریم/۱و۲)

﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ، فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ: مَنْ أَنْبَاكَ هَذَا؟ قَالَ: نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

خاطر نشان ساز وقتی را که پیغمبر با یکی از همسرانش (به نام حفصه) رازی را در میان نهاد، و او آن راز را (به عائشه) خبر داد، و خداوند پیغمبرش را از این (افشای سرّ) آگاه ساخت. پیغمبر برخی از آن

که فقط آن بخشی را بدانند که برای او روایت و بازگو کرده است!

به سبب این رخداد، و توطئه چینی و نیرنگهائی که در خانه پیغمبر ﷺ درگرفته است و پدیدار گردیده است، پیغمبر ﷺ خشمگین شده است، و سوگند خورده است یک ماه آمیزش با همسرانش نداشته باشد. قصد کرد آنان را طلاق بدهد - به خاطر این که مردمان آن را شنیده و به یکدیگر گفته بودند - آن گاه این آیات نازل گردید. خشم پیغمبر ﷺ فروکش کرده بود. به سوی زنان خود رفت، بعد از شرح و تفصیلی که آن را بیان خواهیم داشت پس از روایت دیگری که در باره این حادثه نقل گردیده است.

این روایت دیگر را نسائی از سخن انس استخراجه نقل کرده است. انس گفته است: پیغمبر خدا ﷺ کنیزی داشت و با او آمیزش می کرد. پیوسته عائشه و حفصه در این راستا مزاحم پیغمبر ﷺ می گردیدند و بچ پیچ و منگ منگ می کردند، تا کار بدانجا کشید که پیغمبر ﷺ او را بر خود حرام نمود. خداوند بزرگوار این آیه را نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ؛ تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ﴾.

ای پیغمبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، به خاطر خشنود ساختن همسرانت، بر خود حرام می کنی؟... (تحریم ۱۷)

در روایت ابن جریر و ابن اسحاق آمده است که پیغمبر ﷺ با ماریه در خانه حفصه همبستر شد که مادر بچه اش ابراهیم بود. حفصه از این کار خشمگین شد، و آن را نسبت به خود اهانت دانست. پیغمبر خدا ﷺ بدو وعده داد که ماریه را بر خود حرام می کند، و بر این تحریم سوگند یاد کرد. از حفصه خواست چنین چیزی را پنهان دارد و به دیگران نگوید. حفصه آن را با عائشه در میان نهاد... این بود سخنی که در این سوره از آن یاد گردیده است.

محتوای هریک از این دو روایت امکان وقوع دارد.

من از تو بوی مغفیر استشمام می کنم. پیغمبر ﷺ در پاسخ این سخن فرمود:

«لَا. وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ فَلَنْ أَعُوذَ لَهُ. وَقَدْ حَلَفْتُ. لَا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا».

«نه. بلکه من نزد زینب دختر جحش عسل می خوردم. دیگر آن عسل را نمی خورم. سوگند یاد می کنم. تو این را برای کسی بازگو مکن».

این چیزی بوده است که پیغمبر آن را بر خود حرام فرموده است، هرچند برای او حلال بوده است:

﴿لَمْ تُحَرِّمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ؟﴾.

چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است (بر خود) حرام می کنی؟ (تحریم ۱۷)

پیدا است زنی که پیغمبر ﷺ این سخن را بدو فرموده است و بدو دستور داده است که آن را پنهان و پوشیده دارد، او آن را به همتای همیمان خود گفته است. خدا پیغمبر خود ﷺ را از این کار آگاه فرموده است. پیغمبر ﷺ به سوی آن همسر برمی گردد و این امر را برایش بازگو می کند. پاره ای از آنچه میان او و همتایش گذشته است نقل می فرماید. ولی همه ماجرا را تا آخر بیان نمی کند. چرا که ادب بزرگوارانه اش چنین اقتضاء می کرد. تنها چکیده ای از موضوع را گفته است تا بدانند که او از موضوع آگاه است و بس. آن همسر به دهشت می افتد و از او می پرسد:

﴿مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا؟﴾.

چه کسی تو را از این (موضوع) آگاه کرده است؟

(تحریم ۲۱)

چه بسا بر دل این همسر گذشته است که همتای همیمان آن را بدو اطلاع داده است! ولی پیغمبر ﷺ بدو پاسخ داد:

﴿تَبَانِي الْعِلْمُ الْخَبِيرُ﴾.

خداوند بس دانا و آگاه مرا باخبر کرده است. (تحریم ۲۲)

خبر از سوی منبعی است که همه ماجرا را می داند. مضمون این سخن چنین است که پیغمبر ﷺ آگاه از هر چیزی است که میان آن دو همسر گذشته است، نه این

باره ایشان فرموده است:

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾.

چه کسانی هستند؟ عمر گفت: وای از تو ای ابن عباس! .. زهری گفته است: به خدا سوگند عمر دوست نداشت چیزی را که ابن عباس در باره اش از او پرسیده است، ولی موضوع را پنهان نکرده است ... عمر گفت: آنان عائشه و حفصه هستند ... آن گاه سخن را دنبال کرد، و حادثه را چنین بازگو نمود: ما مردمان قریش، کسانی بودیم که بر زنان غلبه داشتیم و چیره بودیم. زمانی که به مدینه آمدیم مردمانی را یافتیم که زنان بر آنان غلبه دارند و چیره هستند. زنان ما شروع کردند به آموزش از زنان ایشان. منزل من در سرای امیه پسر زید واقع در ناحیه عوالی بود. روزی بر زنم خشم گرفتم و پرخاش کردم. ناگهان دیدم او با من مشاجره و یک به دو کرد و سخنانم را پاسخ گفت. این مشاجره و یک به دو کردن و پاسخ سخنان گفتن را زشت شمردم و ناراحت گردیدم. زنم گفت: چرا از این بدت می آید که پاسخ را بگویم و جوابت را بدهم؟ به خدا سوگند همسران پیغمبر خدا ﷺ با او مشاجره و بحث می کنند. چه بسا یکی از آنان از بامدادان تا شامگاهان با او قهر کند و به ترک او بگوید! .. پا شدم و رفتم و وارد منزل حفصه شدم و گفتم: آیا تو با پیغمبر خدا ﷺ بگویم و مشاجره می کنی؟ گفت: بلی. گفتم: هرکس از شما چنین کاری را کرده باشد نومید و زیان دیده باد! آیا هیچ یک از شما ایمن از آن است که خدا به سبب خشم پیغمبرش، بر او خشم گیرد و ناگهان هلاک شود و نابود گردد؟ با پیغمبر خدا ﷺ مشاجره و یک به دو مکن، و از او چیزی درخواست منما. اگر دیدی به چیزی از آنچه دارم نیاز داری از خودم بخواه. این که همتای تو زیباتر و در پیش پیغمبر خدا ﷺ محبوب تر است مایه حسادت تو نشود و گولت نزنند ... مرادش عائشه است. عمر گفته است: من همسایه ای از انصار داشتم. ما به نوبه به خدمت پیغمبر خدا ﷺ می رفتیم. روزی او به خدمتش می رفت، و روزی من

روایت دوم به فضای نصوص و به چیزی نزدیک تر است که باعث خشمی گردیده است که اندکی مانده است کار به طلاق دادن همسران پیغمبر ﷺ بکشد، زیرا موضوع حساس بوده است و حساسیت شدیدی را پدید آورده است. ولیکن روایت نخستین دارای سند قوی تری است. گذشته از این امکان وقوع بیشتری را هم دارد، و می تواند آثاری را پدید آورد که بر آن مترتب شده است و به دنبال آورده است. هرگاه به سطحی بنگریم که حاکم بر خانه های پیغمبر ﷺ بوده است، متوجه می گردیم که ممکن است حادثه ای بدین وصف، چیز بزرگی بشمار آید ... خدا هم بهتر می داند کدام یک از این دو کار روی داده است.

اما وقوع این حادثه - حادثه سوگند خوردن پیغمبر ﷺ بر دوری گزیدن از همسرانش، سخنی را به تصویر می زند که امام احمد آن را در مسند خود از زبان ابن عباس - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - روایت کرده است. این روایت هم گوشه ای از جامعه اسلامی آن روزی را ترسیم می کند ... امام احمد گفته است: عبدالرزاق از معمر، و معمر از زهری، و زهری از عبیدالله پسر عبدالله پسر ابوثور، و او از ابن عباس، برایمان روایت کرده است که گفته است: «پیوسته آزمند بودم که از عمر در باره دو زن از همسران پیغمبر خدا ﷺ بپرسم، دو زنی که خداوند بزرگوار در باره آنان فرموده است: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾».

اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند برگشت و توبه شما را می پذیرد) چرا که دلایتان (از حفظ سر که پیغمبر دوست می داشت) منحرف گشته است.

(تحریم/۴)

تا این که عمر به حج رفت و من هم همراه او به حج رفتم. وقتی که در راه عمر از راه کنار رفت و به گوشه ای خزید، من هم آفتابه را بدانجا بردم. هنگامی که از پیشاب به سوی من برگشت آب بر دستهایش ریختم و وضو گرفت. بدو گفتم: ای امیر المؤمنین! آن دو زن از همسران پیغمبر ﷺ که یزدان بزرگوار در

ناگهان غلام مرا صدا زد و گفت: بیا برو وارد شو. به تو اجازه داد. داخل شدم و بر پیغمبر خدا ﷺ سلام دادم. دیدم که بر حصیر تافته و بوربای بافته‌ای تکیه زده است و نی‌های آن در پهلوهایش اثر گذاشته است. گفتم: ای پیغمبر خدا! آیا زنان را طلاق داده‌ای؟ سر را بلند کرد و به من نگرست و گفت:

«لا». «نه»... گفتم: الله اکبر! ای پیغمبر خدا! تو می‌دانی ما مردمان قریش بر زنان چیره بودیم. ولی وقتی که به مدینه آمدیم مردمانی را دیدیم که زنانشان بر آنان چیره هستند. زنان ما اندک اندک از زنانشان درس آموختند. من روزی بر زنم خشم گرفتم و بر او پرخاش کردم. ناگهان دیدم او پاسخ مرا می‌گوید و با من یک به دو می‌کند. من از این پاسخ دادن و یک به دو کردن ناراحت و رنجیده خاطر شدم و آن را نپسندیدم. زنم به من گفت: آیا بدت می‌آید از این که پاسخ را می‌دهم و با تو مشاجره می‌کنم؟ به خدا سوگند همسران پیغمبر ﷺ با او مشاجره و یک به دو می‌کنند، و چه بسا یکی از آنان از بامدادان تا شامگاهان از او قهر می‌کند و به ترک او می‌گوید. گفتم: کسی که چنین کند نومید و زیانمند باد! آیا کسی از شما ایمن است از این که خدا به سبب خشم پیغمبرش خشمگین بشود، و ناگهان هلاک و نابود شود؟ پیغمبر خدا ﷺ لبخند زد. گفتم: ای پیغمبر خدا به پیش حصه رفتم و گفتم: این که همتای تو زیباتر و در پیش پیغمبر خدا ﷺ محبوب‌تر است مایه حسادت تو نشود و گولت نزد... بار دیگر پیغمبر ﷺ لبخند زد. گفتم: ای پیغمبر خدا در پیش تو بمانم. فرمود:

«نعم». «بلی». پس نشستم. سرم را بلند کردم و به خانه نگاه کردم. چیزی را در خانه ندیدم که چشم را متوجه خود کند مگر هیبت و وقار جایگاه آن. پس گفتم: ای پیغمبر خدا از خدا بخواه که نعمت را بر امت تو فراخ و فراوان گرداند. به ایرانیان و رومیان نعمت فراخ و فراوان داده است و برایشان توسعه بخشیده است، در حالی که آنان خدا را نمی‌پرستند و او را پرستش

به خدمتش می‌رفتم. او خبر وحی و چیزهای دیگری را برام می‌آورد، و من خبر وحی و چیزهای دیگری را برای او می‌آوردم. با یکدیگر صحبت می‌کردیم و می‌گفتم غسانیان اسبهای خود را تمرین می‌دهند تا بر ما بتازند و به جنگ ما بپردازند. روزی دوست من به خدمت پیغمبر ﷺ رفت. شامگاهان برگشت و درگاه خانه‌ام را زد. سپس فریاد برآورد. من به سوی او رفتم. گفت: کار بزرگی رخ داده است. گفتم: چه چیز شده است؟ آیا غسانیان آمده‌اند؟ گفت: نه. بلکه کار بزرگ‌تر و مهم‌تر از این است! پیغمبر خدا ﷺ زنان را طلاق داده است! گفتم: حصه باخت و خود را دچار زیان ساخت! من گمان می‌بردم که چنین چیزی می‌شود. هنگامی که نماز صبح را خواندم جامه‌هایم را جمع و جور کردم و خویشتن را چست و چالاک نمودم. سپس به راه افتادم و به پیش حصه رفتم. دیدم گریه می‌کند. گفتم: آیا پیغمبر خدا ﷺ شما را طلاق داده است؟ گفت: نمی‌دانم. او در این غرفه غذاخوری گوشه گیر شده است. به پیش غلام سیاهی رفتم و گفتم: برای عمر اجازه ورود بگیر. غلام داخل شد. سپس بیرون آمد و به من گفت: من نام تو را گفتم و اجازه ورودت را خواستم ولی پیغمبر ﷺ ساکت شد و چیزی نفرمود! حرکت کردم و رفتم تا به منبر رسیدم. ناگهان دیدم گروهی نشسته‌اند و برخی از آنان گریه می‌کنند. اندکی در پای منبر نشستم. سپس غم و اندوه درونم بر من چیره گردید. به پیش آن غلام برگشتم و گفتم: برای عمر اجازه ورود بگیر. او به اندرون رفت. سپس به پیش من برگشت و گفت: من نام تو را گفتم و اجازه ورودت را خواستم ولی پیغمبر ﷺ سکوت کرد و چیزی نگفت! بیرون رفتم و در پای منبر نشستم. سپس غم و اندوه درونم بر من چیره گردید. به پیش آن غلام برگشتم و گفتم: برای عمر اجازه ورود بگیر. او به داخل رفت. آن گاه به نزد من برگشت و گفت: من نام تو را گفتم و اجازه ورودت را خواستم ولی پیغمبر ﷺ خاموش ماند و چیزی نفرمود! پشت کردم و رفتم.

برای او حلال کرده است و لذت بردن و استفاده کردن از آن را آزاد فرموده است. پیغمبر ﷺ غسل را یا ماریه را بر خود حرام نکرده است، حرام کردنی که شرع مقرر می‌فرماید. بلکه بر خود لازم داشته بود خویشتن را از غسل یا از ماریه محروم بسازد و به دور بدارد. این سرزنش درمی‌رسد و پیام می‌دهد چیزی را که خدا حلال کرده است جائز نیست به عمد و قصد خویشتن را از آن برای خشنودی کسی محروم و بی‌بهره ساخت ... پیروی این چنین در پی آن می‌آید:

﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

خداوند آمرزگار مهربانی است.

این پیرو بیانگر این است که این محروم و بی‌بهره کردن، موجب مؤاخذه و بازخواست است، و آمرزش خدا و مهربانی او باید آن را دریابد. این الهام و پیام، الهام و پیام دل‌انگیز و زیبایی است.

و اما سوگندی که این نصّ بدان اشاره می‌فرماید و می‌گوید پیغمبر ﷺ آن سوگند را خورده است، خداوند شکستن و به هم زدن آن را واجب فرموده است. یعنی کفّاره سوگند را می‌پردازد و آنچه را که بر خود حرام کرده است حلال می‌سازد. مادام که سوگند در باره کار بد و ناپسند خورده شده باشد، بدان سوگند عمل نکردن و کفّاره آن را پرداخت کردن، بهتر و سزاوارتر است.

﴿وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ﴾.

خدا یاور و سرور شما است.

خدا که یاور و سرور شما است، شما را کمک می‌کند که بر ضعف خود و بر چیزی که برای شما تولید مشقت می‌کند غالب آئید و چیره شوید. بدین خاطر شکستن و به هم زدن سوگندها را واجب کرده است، تا از زنج و سختی و مشقت و دشواری به در آئید و بیاسائید:

﴿وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

و او بس آگاه و کاربجا است.

از روی آگاهی و از روی کاربجائی برایتان قانونگذاری می‌کند و قوانین و مقررات تعیین

نمی‌کنند. راست شد و نشست و فرمود:

«أَفِي شَكٍّ أَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَابِ؟ أَوْلَيْكَ قَوْمٌ عَجَلَتْ لَهُمْ طَبَائِفُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».

«آیا تو ای پسر خطاب شک و تردید داری؟ آنان مردمانی هستند که خوشیهایشان در این دنیا با شتاب بدیشان داده شده است».

گفتم: ای پیغمبر خدا برایم طلب آمرزش کن ... پیغمبر ﷺ سوگند خورده بود که یک ماه به نزد همسران خود نرود به سبب خشم شدیدی که بر ایشان گرفته بود، تا بدانجا که یزدان بزرگوار او را سرزنش فرمود ... «(بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی، آن را از راه‌های گوناگونی با همین متن از زهری روایت کرده‌اند).



روایت چنین حادثه‌ای در کتابهای سیره و شرح زندگانی پیغمبر ﷺ است. هم اینک به روند زیبای قرآنی بنگریم:

این سوره با این سرزنش یزدان سبحان می‌آغازد. یزدان سبحان پیغمبر خود ﷺ را این گونه سرزنش می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ، تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ، وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؟ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ، وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ، وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

ای پیغمبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، به خاطر خشنود ساختن همسرانت، بر خود حرام می‌کنی؟ خداوند آمرزگار مهربانی است (و تو را و همسران تو را می‌بخشاید). خداوند راه‌گشودن سوگندانتان را برای شما مقرر می‌دارد (بدین نحو که کفّاره قسم را می‌دهید و خود را از زیر بار مسؤولیت آن بیرون می‌آورید). خدا یاور و سرور شما است، و او بس آگاه و کاربجا است.

این سرزنش مؤثر و الهام‌بخشی است. زیرا جائز نیست که مؤمن بر خویشتن چیزی را حرام گرداند که خدا

می فرماید، و شما را به انجام کاری دستور می دهد که با تاب و توان شما مناسب است، و به خیر و صلاح شما است. پس جز چیزی را که خدا حرام کرده است حرام نکنید، و جز چیزی را که خدا حلال کرده است حلال نسازید. این هم پیروی است که با رهنمود و رهنمون پیش از خود مناسبت دارد.

سپس بدان سخن اشاره می کند، ولی موضوع آن را و تفصیل آن را بیان نمی دارد. زیرا موضوع آن مهم نیست، و عنصر ماندگار در آن نیست. بلکه عنصر ماندگار، مفهوم و مقصود آن، و آثار برجای مانده آن است:

﴿وَإِذْ أَسْرَأْنِي إِلَىٰ بَعْضِ أَوْأَجِهٍ حَدِيثًا﴾.

خاطر نشان ساز وقتی را که پیغمبر با یکی از همسرانش (به نام حفصه) رازی را در میان نهاد. از لابلای این نصّ بر نمونه ای از آن دوره شگفت در تاریخ بشری آگاه می شویم، دوره ای که مردمان در آن با آسمان زندگی می کنند، و آسمان آشکارا و مفصل در کار و بارشان دخالت می نماید. آگاه می شویم که یزدان جهان پیغمبر خود را بر چیزی مطلع می فرماید که میان دو همسرش در باره سخنی رد و بدل گردیده است و گذشته است که او آن را با یکی از همسرانش در میان نهاده است، و وقتی که با همسر رازگوش راجع بدان صحبت می کند، به بخشی از آن اشاره فرموده است و گوشه ای از آن را گفته است. تا خود را از روایت دور و دراز والاطر و بالاتر بدارد و بگیرد، و زیبا و شایسته از شرح و بسط مفصل خود را برهاند و رستگار گرداند، و تنها منبعی را به همسرش خبر داده است که منبع آگاهی و علم او است، و آن منبع، منبع اصلی است:

﴿فَلَمَّا بَيَّنَّتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ. فَلَمَّا بَيَّنَّاهَا بِهِ قَالَتْ: مَنْ أُنْبَأَكَ هَذَا؟ قَالَ: تَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾.

هنگامی که او آن راز را (به عائشه) خبر داد، و خداوند پیغمبرش را از این (افشای سرّ) آگاه ساخت، پیغمبر برخی از آن (رازگوئی) را (برای همسر رازگوش

حفصه) بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری کرد، هنگامی که همسرش را از آن (رازگوئی) مطلع کرد، او گفت: چه کسی تو را از این (موضوع) آگاه کرده است؟ پیغمبر گفت: خداوند بس دانا و آگاه مرا باخبر کرده است.

اشاره به علم و آگاهی در اینجا اشاره مؤثری در حال و وضع توطئه سازی و نیرنگبازیهای سخت و استوار و تافته و بافته در فراسوی پرده ها است! زن پرسنده را به حقیقتی برمی گرداند که چه بسا آن را فراموش کرده است یا از آن غافل مانده است. و دلها را جملگی بدین حقیقت برمی گرداند هر وقت که این قرآن را بخواند.

روند سخن از حکایت حادثه ای که روی داده است، به رویاروی شدن و مخاطب قرار دادن آن دو زن می پردازد. انگار که آن کار هم اینک حاضر و آماده است:

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا. وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِلُ وَضَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾.

اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند برگشت و توبه شما را می پذیرد) چرا که دلهایتان (از حفظ سرّ که پیغمبر دوست می داشت) منحرف گشته است. و اگر بر ضدّ او همدست شوید (و برای آزارش بکوشید، باکی نیست) خدا یاور او است، و علاوه از خدا، جبرئیل و مؤمنان خوب و شایسته، و فرشتگان، پشتیبان او هستند.

ما هنگامی که از سر آغاز این خطاب، و از دعوت کردن آن دو نفر به توبه کردن می گذریم، توبه کنند تا دلهایشان برگردد و به سوی خدا بگراید، چرا که دلها به سبب آنچه از آنها رخ داده است و شده است از خدا دور گردیده است... وقتی که از این دعوت به توبه کردن می گذریم، تاخت و تاز تند و سختی، و حمله بزرگ و سترگی، و تهدید کردن و بیم دادن هراسناک و بیمناکی را می یابیم... از تاخت و تاز و حمله بزرگ و هراس انگیز، ژرفی

حادثه و کلانی تأثیر آن را در دل پیغمبر خدا ﷺ درک و فهم می‌کنیم. آن اندازه حادثه بزرگ و مؤثر بوده است که کار به جایی کشیده است که دوستی و یاری خدا و جبرئیل و مؤمنانِ خوب، و افزون بر این، پشتیبانی فرشتگان نیز اعلان و اعلام شود! تا دل مبارک پیغمبر ﷺ خوش شود و خاطر خطیرش بیاساید، و احساس آرامش و آسایش کند، و از بابت این کار بزرگ و سترگ اطمینان حاصل نماید!

قطعاً موقعیت در حس و شعور پیغمبر خدا ﷺ و در پیرامون او آن اندازه فراخ و ژرف و مؤثر بوده است که با این حمله بزرگ و یورش سترگ تناسب داشته است. شاید حقیقت آن را از این نص و از آنچه در روایت از زبان فرد انصاری، دوست عمر - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - می‌شنویم وقتی که عمر از او می‌پرسد: آیا غسانیان آمده‌اند؟ او پاسخ می‌دهد و می‌گوید: نه بلکه قضیه بزرگ‌تر و مهم‌تر از این است. غسانیان یک دولت عربی و دست‌نشانده کشور روم بودند. در شام در حاشیه جزیره العرب عربستان می‌زیستند. حمله آن در آن روزگار کار خطرناکی بود. ولیکن کار دوم در دل و درون مسلمانان بزرگ‌تر و مهم‌تر بشمار می‌آمد! مسلمانان چنین عقیده داشتند که آرامش این دل بزرگ، و امنیت این خانه ارجمند، از هرکار و از هرچیز دیگری بزرگ‌تر و مهم‌تر است. و پریشانی این دل بزرگ و نابسامانی این خانه ارجمند برای گروه مسلمانان از حمله غسانیان که مزدوران روم بودند، خطرناک‌تر و بدتر است. این ارزیابی و سنجش بیانگر مفاهیم و معانی گوناگون دیدگاه آن دسته از مسلمانان در باره امور است. این ارزیابی و سنجش با ارزیابی و سنجش آسمان در باره این کار به هم می‌رسد و متحد و متفق درمی‌آید. لذا این دیدگاه، دیدگاه درست و استوار و ژرفی است.

همچنین از معنی و مفهوم آیه بعدی، و شرح و بسط صفات زنانی که ممکن است خداوند ایشان را جایگزین همسران پیغمبر ﷺ گرداند، اگر

پیغمبر ﷺ ایشان را طلاق دهد، و همچنین از رو کردن خطاب به همگان در معرض تهدید کردن و بیم دادن، بزرگی و ژرفی و اهمیت این موضوع را درک و فهم می‌کنیم:

﴿عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مَسْلَمَاتٍ، مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ، تَائِبَاتٍ، عَابِدَاتٍ، سَائِحَاتٍ، ثَيِّبَاتٍ، وَأَبْكَارًا﴾.

اگر پیغمبر شما را طلاق دهد، چه بسا پروردگارش به جای شما همسرانی را نصیب او گرداند که بهتر از شما باشند. زنان دوشیزه یا غیردوشیزه فرمانبردار، بالایمان، فروتن، توبه‌کار، پرستشگر، و گردنده (و پرتحرک در جهان اندیشه و در مسیر طاعت و عبادت). اینها صفاتی است که یزدان جهان همسران پیغمبر ﷺ را با ایماء و اشاره به داشتن آنها دعوت می‌فرماید.

اسلام واقعی آن است که اطاعت کردن و انجام اوامر دین بیانگر آن باشد. ایمان واقعی آن است که دل را آبادان سازد. وقتی که ایمان صحیح و کامل باشد اسلام از آن برمی‌جوشد. قنوت، یعنی فروتنی، و آن اطاعت قلبی و درونی است. توبه پشیمان شدن بر بزه و گناهی است که انجام گرفته است، و روی به طاعت و عبادت آوردن است. عبادت ابزار تماس با خدا و وسیله تعبیر از بندگی انسان برای یزدان است. سیاحت تأمل و تدبّر و تفکر در باره نوآوری و نوآفرینی خدا، و گشت و گذار با دل در ملکوت او است. آن چنان زنانی با داشتن همچون صفاتی، دوشیزه و غیر دوشیزه‌اند. همان گونه که زنان حاضر و موجود پیغمبر ﷺ دوشیزه و غیردوشیزه بوده‌اند.

این تهدید کردن و بیم دادن زنان پیغمبر ﷺ است. قطعاً چیزی از تأثیر نیرنگ‌هایشان در دل پیغمبر خدا ﷺ مقتضی چنین تهدید و بیمی گردیده است و عامل ایجاد چنین اوضاعی شده است. پیغمبر ﷺ در برابر چیز اندکی خشمگین نمی‌گردیده است.

پس از نزول این آیات، پیغمبر ﷺ خشنود گردید، و

خطاب خدا با او و با اهل بیت او موجب خرسندی شد. و این خانه بزرگوار به دنبال همچون زلزله‌ای روی آرامش به خود گرفت، و آرامش پیشین بدان برگشت با رهنمود و رهنمونی که یزدان سبحان بدین خانه ایمان روا دید. این هم بزرگداشت این خانه، و رعایت و عنایتی است که با نقش این خانه در ایجاد کردن و پدید آوردن برنامه یزدان در زمین، و پایدار و استوار داشتن ارکان و اصول آن در زمین، تناسب دارد.

بگذریم، این تصویری از زندگی خانوادگی آن مردی است که برای ایجاد کردن و پدید آوردن ملّتی برمی‌خیزد و بر پای می‌ایستد. می‌خواهد دولتی را تشکیل دهد که ناشناخته است، و نمونه و همسانی نداشته است، با شیوه و روشی که مسبوق به سابقه نبوده است. می‌خواهد امتی را بسازد که امانت عقیده الهی را در واپسین شکل خود بردارد، و در زمین یک جامعه ربّانی را ایجاد کند و پدید آورد، به صورت واقعی‌ای که مردمان از آن پیروی نمایند و آن را الگوی خود سازند.

این تصویری از زندگی انسان بزرگوار و والا و بزرگ و سترگی است. آن انسانی که انسانیت خود را به کار می‌برد در همان زمان که نبوّت خود را به دست می‌گیرد. این را از آن جدا نمی‌سازد، زیرا قضا و قدر چنین خواسته است که او بشر پیغمبری باشد، در آن زمان قضا و قدر بر این رفته بود که رسالت واپسین را برای انسانها بر دوش او بگذارد، یا به عبارت دیگر برنامه واپسین را برای زندگی توسط او به مردمان ارمغان بدارد.

این رسالت کاملی است که پیغمبر کاملی آن را بر دوش می‌کشد، و انسان در پرتو کمال این رسالت انسان می‌شود. این رسالت نیروئی از نیروهای سازنده انسان را سرکوب نمی‌کند، و استعدادی از استعدادهای سودمندش را بیهوده رها نمی‌سازد و هدر نمی‌دهد. همزمان با آن انسان را پاکیزه می‌دارد و تربیتش می‌کند و پرورده‌اش می‌سازد، و او را تا بالاترین درجات

بشری اوج می‌دهد و والايش می‌گرداند.

اسلام این چنین کرد با کسانی که آن را فهمیدند و خویشان را با آن دگرگون کردند، تا بدانجا که نسخه‌های زنده‌ای از آن شدند. شیوه زندگی پیغمبرشان و زندگانی عملی او، با تمام چیزهائی که در آن از عملکردها و آزموده‌ها و تلاشهای انسان، و ضعف انسان، و قوّت انسان بود، آمیزه حقیقت دعوت آسمانی گردید، و در پرتو آن گام به گام اوج گرفت و بالا رفت - همان گونه که در زندگانی اهل و عیال او و نزدیک‌ترین مردمان بدو پیدا و هویدا است - و نمونه عملی تلاشهای پیروزمندانه شد. آن را می‌دید و از آن متأثر می‌گردید هرکس که الگوی ساده عملی و واقعی را می‌خواست، الگویی که در هاله‌ها و در خیالها زندگی نمی‌کرد!

حکمت قضا و قدر در نازل کردن رسالت واپسین برای انسانها به صورت کامل و شامل و کمال‌پذیر و کمال‌بخش، و در گزینش پیغمبری که توان دریافت آن رسالت را و تاب ترجمه آن را به شکل زنده‌ای داشت، و زندگی این پیغمبر را کتاب باز و گشوده‌ای کردن به گونه‌ای که همگان بتوانند آن را بخوانند، و نسلها در پی نسلها بتوانند بدان مراجعه کنند و وارسی و بررسی نمایند، پیاده گردید و تحقق پیدا کرد ...



در سایه این حادثه‌ای که تأثیر عمیقی در دلها و درونهای مسلمانان داشت، قرآن مؤمنان را فریاد می‌دارد که وظیفه و تکلیف خود را در خانه‌هایشان، از قبیل: تربیت کردن و رهنمود نمودن و تذکر دادن، اداء کنند و انجام دهند، و خود را و اهل و عیال خویش را از آتش دوزخ محفوظ و مصون دارند. قرآن صحنه‌ای از صحنه‌های آتش دوزخ را برای مؤمنان به تصویر می‌کشد، و حال و اوضاع کافران را در دوزخ پیش چشم آنان می‌دارد. در سایه توبه‌ای که در روند این رخدادها از آن سخن رفته است، مؤمنان را به توبه کردن فرا می‌خواند، و بهشتی را برایشان به تصویر می‌زند که

در انتظار توبه کاران است. سپس پیغمبر ﷺ را دعوت می کند با کافران و منافقان به جهاد بپردازد . . . این بند دوم این سوره است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا، وَفُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ، عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ، إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ، نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ، يَقُولُونَ: رَبَّنَا آتِنَا لَنَا نُورَنَا، وَاعْفُ رَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاعْلِظْ عَلَيْهِمْ، وَمَا وَاهُمْ جَحَمٌ وَبَشَّ الْمَصِيرُ﴾.

ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی برکنار دارید که افروزیته آن انسانها و سنگها است. فرشتگانی بر آن گمارده شده اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی کنند، و همان چیزی را انجام می دهند که بدان مأمور شده اند. (در روز قیامت خطاب به بی دینان گفته می شود): ای کافران امروزه پوزش بخواهید و عذرخواهی کنید، چرا که تنها در برابر کارهایی که (در دنیا) می کرده اید کیفر داده می شوید. ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبه خالصانه ای بکنید، شاید پروردگارتان گناهانتان را محو نماید و بزداید، و شما را به باغهای بهشتی داخل گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است. این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیغمبر و کسانی را خوار و سبک نمی دارد که با او ایمان آورده اند. (بلکه ایشان را والا می گرداند و به درجات بالا می رساند). نور (ایمان و عمل صالح) ایشان، پیشاپیش و سوی راستشان (رو به جانب بهشت) در حرکت است. (وقتی که خاموش شدن نور منافقان را می بینند، رو به درگاه

خدا می کنند و) می گویند: پروردگار! نور ما را کامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسیم) و ما را ببخشای، چرا که تو بر هر چیزی بس توانائی. ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق به دور داری) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است، و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!

قطعاً مسؤولیتی که مؤمن در قبال خود، و در برابر اهل و عیال خود دارد، مسؤولیت سنگین و هراس انگیزی است. چه آتش دوزخ در آنجا است. شخص مؤمن و اهل و عیال او به آتش دوزخ عرضه می گردند! بر شخص مؤمن واجب است که میان خودش و اهل و عیالش و میان آتش دوزخ مانع و حائل ایجاد کند، آتش دوزخی که در آنجا در انتظار است. شوخی نیست! آتش است! آتش رسواکننده و شعله وری است:

﴿وَفُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾.

افروزیته آن انسانها و سنگها است.

انسانها در داخل آن آتش درست همسان سنگهایند! سنگها چه اندازه خوار هستند، و چه اندازه بی ارزش هستند، و سنگها بدون توجه انداخته می شوند و پرت می گردند، بدون این که بدانها اعتبار و عنایتی بشود، انسانها در دوزخ بدان گونه و بدان شکل خواهند بود! چه آتش بد و رسواکننده ای است آتشی که با سنگها برافروخته می گردد! چه عذاب سختی است این عذابی که با شدت و حدت سوزش و گزش، خواری و رسوائی را گرد می آورد! هرچه هم با آن آتش و بر آن آتش است، خوارکننده و رسواکننده و هراسناک و خوفناک است:

﴿عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ﴾.

فرشتگانی بر آن گمارده شده اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند.

سرشت فرشتگان با سرشت عذابی که بدانان واگذار گردیده است تناسب دارد . . .

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾.

از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی کنند و همان چیزی را انجام می دهند که بدان مأمور شده اند.

از جمله ویژگیهای فرشتگان اطاعت از خدا در هر آن چیزی است که بدیشان دستور انجام آن را می دهد. ویژگی دیگری از ویژگیهایشان داشتن قدرت و توان بر اقدام بدان چیزی و انجام آن چیزی است که خدا بدیشان فرمان می دهد... فرشتگان با این خشونت و تندخویی، و با این زورمندی و سختگیری شان مأمور این آتش شدید و غلیظ گردیده اند. لذا بر مؤمن است که خود را و اهل و عیال خود را از این آتش مصون و محفوظ دارد، و میان اهل و عیال و میان این آتش مانع و حائل پدید آورد، پیش از این که فرصت از دست برود، و معذرت خواستن و عذر تراشی نمودن بیسود شود. هم اینک این کافران بر لبه آتش ایستاده اند و معذرت می خواهند و عذرآوری می کنند، ولی به معذرت خواهی و عذرآوری ایشان توجه نمی شود، بلکه با مأیوس گرداندن و ناامید کردن رویاروی می گردند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ. إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

(در روز قیامت خطاب به بی دینان گفته می شود): ای کافران! امروزه پوزش نخواهید و عذرخواهی نکنید، چرا که تنها در برابر کارهایی که (در دنیا) می کرده اید کفر داده می شوید.

پوزش نخواهید و عذرخواهی نکنید، چه امروز روز پوزش خواستن و عذرخواهی کردن نیست. بلکه امروز روز سزا و جزا دادن اعمال و افعالی است که انجام پذیرفته است. شما اعمال و افعالی داشته اید که در برابر آنها باید با این آتش بسوزید!

آیا مؤمنان چگونه خود را و اهل و عیال خویش را از این آتش می رهانند؟ یزدان سبحان راه را برایشان روشن می فرماید، و آزمند امیدشان می نماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا، عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ، نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ، يَقُولُونَ: رَبَّنَا آتِنَا نُورَنَا، وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبه خالصانه ای بکنید، شاید پروردگارتان گناهانتان را محو نماید و بزداید، و شما را به باغهای بهشتی داخل گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است. این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیغمبر و کسانی را خوار و سبک نمی دارد که با او ایمان آورده اند. (بلکه ایشان را والا می گرداند و به درجات بالا می رساند). نور (ایمان و عمل صالح) ایشان، پیشاپیش و سوی راستشان (رو به جانب بهشت) در حرکت است. (وقتی که خاموش شدن نور منافقان را می بینند، رو به درگاه خدا می کنند و) می گویند: پروردگارا! نور ما را کامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسیم) و ما را ببخشای، چرا که تو بر هر چیزی بس توانائی.

راه این است... توبه خالصانه... توبه ای که دل را نصیحت کند و اندرز دهد و آن را نجات و رهایی بخشد، و گذشته از این، به دل خیانت نکند و دل را گول نزند. توبه از گناه و سرکشی، توبه ای که با پشیمانی از کاری که شده است می آغازد، و به کار نیک و طاعت و عبادت می انجامد. توبه در این صورت است که دل را نصیحت می کند و اندرز می دهد، و آن را از ته نشسته های گناهها و بزه ها و تیرگیهای معصیتهای می رهند، و به دنبال آنها دل را بر کار نیک تشویق می کند و برمی انگیزد. توبه خالصانه این است، توبه ای که بعد از انجام گرفتن پیوسته دل را تذکر می دهد و یادآور می کند و به اندرز می نشیند، و دیگر دل به سوی گناهان بر نمی گردد.

وقتی که همچون توبه ای انجام پذیرد، جای امید است که یزدان سبحان پدیده ها و بزه ها را بدان محو کند و از

آنان مَنّت می‌نهد و بزرگواری می‌فرماید، و این افزون بر مَنّت و بزرگواری است که تکریمشان داشته است و نور بدیشان عطاء فرموده است.

این فضل و لطف کجا، و آن آتش کجا، که افزونین‌اش مردمان و سنگها است؟

این پاداش، و همچنین آن عذاب، هردو تا مسؤولیت مؤمن را به تصویر می‌کشند، مسؤولیتی که در مصون و محفوظ داشتن خود و اهل و عیالش از آتش دارد، و باید ایشان را بدین نعمت موجود در باغهای بهشت برساند، باغهایی که در زیر کاخها و درختهای آن رودبارها روان می‌گردد.

در سایه آن حادثه‌ای که در خانه‌های پیغمبر ﷺ در گرفته است، اشاره مقصود و پیام منظوری را درک و فهم می‌کنیم که در اینجا در فراسوی این نصوص نهفته است.

قطعاً شخص مؤمن مکلف و موظف است اهل و عیال خود را رهنمود و رهنمون کند، و خانه و خانواده خویش را اصلاح و خوب و نیک نماید، همان گونه که مکلف و موظف است خود را رهنمود و رهنمون کند، و دل خویش را اصلاح و خوب و نیک گرداند.

اسلام دین خانواده است - همان گونه که قبلاً در سورة طلاق گفتیم - بدین خاطر یزدان سبحان مسؤولیت مؤمن در میان خانواده‌اش را مقرر، و تکلیف و وظیفه او را در خانه بیان می‌فرماید. خانه مسلمان هسته گروه مسلمانان است. سلولی است که از آن و از سلولهای دیگر پیکر جسم زنده تشکیل می‌شود... یعنی جامعه اسلامی پدیدار و برقرار می‌گردد...

هر خانه‌ای دژی از دژهای این عقیده است. قطعاً باید ساکنان دژ در داخل دژ متحد و متفق باشند، و خود دژ در داخل محکم و استوار باشد. هر فردی از ساکنان دژ باید راه نفوذی را ببندد و پاسداری کند و نگذارد که از آنجا به داخل دژ نفوذ شود. در غیر این صورت بر لشکریان داخلی سهل و ساده می‌تازند، و شب‌تازان و یورشگران بیرون هیچ گونه مشکلی نخواهند داشت!

میان ببرد، و مؤمنان را به باغهای بهشت درآورد، در آن روز و روزگاری که کافران را در آن خوار و رسوا می‌سازد، همان گونه که در صحنه پیشین روند قرآنی گذشت، و پیغمبر ﷺ و کسانی را خوار و رسوا نمی‌سازد که با او ایمان آورده‌اند.

این تشویق و ترغیبی است که باید بدان چشم طمع دوخت، و بزرگداشت سترگی است که باید به انتظارش نشست، این که خداوند مهربان مؤمنان را به پیغمبر ﷺ می‌پیوندد و ایشان را با او یک صف می‌گرداند در روزی که روز خوار داشتن و رسوا کردن است! آن گاه برایشان نوری را هم تهیه می‌بیند که:

﴿يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾.

پیشاپیش و سوی راستشان (رو به جانب بهشت) در حرکت است.

نوری است که در پرتو آن در آن روز هولناک و سخت و وحشت‌انگیز شناخته می‌شوند. نوری است که در پرتو آن در آن ازدحام انبوه و درهم لولیدن راهیاب می‌گردند. نوری است که پیشاپیش آنان و در سوی راستشان حرکت و پرتوافشانی می‌کند رو به جانب بهشتی که در پایان گشت و گذار است!

به مؤمنان در میان ترس و هراس محشر، و در میان شدت و حدت آن جایگاه، و در پیشگاه خدا، دعای خوبی الهام می‌گردد:

﴿يَقُولُونَ: رَبَّنَا أَعْمَلْنَا نُورًا، وَ أَعْفَرْنَا، إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

می‌گویند: پروردگار! نور ما را کامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسیم)، و ما را ببخشای، چرا که تو بر هر چیزی بس توانائی.

الهام این دعا بدیشان در این جایگاه، جایگاهی که زبانها را لگام می‌زند، و دلها را فرومی‌افکند، نشانه پذیرش درخواست است. خداوند این دعا را به مؤمنان الهام نمی‌دارد مگر بدان خاطر که قضا و قدرش بر آن رفته است که آن را بپذیرد و استجابت بفرماید. دعا در آنجا نعمتی است که خدا با پذیرش آن از مؤمنان بر

کردن و رخنه نمودن بدان فراوان می‌گردد! در میان گروه مسلمانان نخستین، کار آسانتر بود از کاری که در این روزگار ما است . . . جامعهٔ مسلمانی در مدینه تشکیل شده بود و اسلام از آن پاسداری و از آن محافظت می‌کرد. اسلام با جهان‌بینی پاک خود که برای زندگی بشریت داشت از آن جامعه پاسداری و محافظت می‌کرد، و با قانونگذاری برگرفته از این جهان‌بینی آن را می‌پایید و زیر بال و پر دیدبانی خود می‌گرفت و بر سرش سایه می‌گسترانید. مرجع جملگی مردان و زنان در آن خدا و پیغمبرش بود، و همگان گوش به فرمان خدا و به فرمان پیغمبرش بودند. وقتی که حکمی نازل می‌گردید، حکم نهائی و فرمان واپسین بود . . . به سبب وجود این چنین جامعه‌ای، و به علت سیطره و تسلط جهان‌بینی آن و آداب و رسوم آن بر زندگی، کار زن آسانتر بود این که خود را بسازد بدان گونه که اسلام می‌خواهد. کار شوهران هم آسانتر بود در این که زنان خود را پند و اندرز بدهند، و فرزندان خود را برابر برنامهٔ اسلام تربیت کنند . . .

ما هم اینک در موقعیت متغیری هستیم. ما در جاهلیت به سر می‌بریم. جاهلیت جامعه، جاهلیت قانونگذاری، جاهلیت اخلاق، جاهلیت تقلیدها، جاهلیت مقررات، جاهلیت آداب و رسوم، و همچنین جاهلیت فرهنگ!

زن با این جامعهٔ جاهلی سر و کار دارد. زن سنگینی این بار کمرشکن را احساس می‌کند وقتی که می‌خواهد فرمان اسلام را بشنود و در گوش گیرد، چه خودش به اسلام راه یافته باشد، و چه مردی از قبیل شوهرش یا برادرش و یا پدرش او را بدان رهنمود و رهنمون کرده باشد . . .

آنچه در میان بود مرد و زن و جامعه بود و بس. همهٔ آنان، بلی همهٔ آنان داوری را به پیشگاه جهان‌بینی یگانه‌ای، و به پیشگاه حکم یگانه‌ای، و به پیشگاه قالب و سیمای یگانه‌ای می‌بردند، و از آن فرمان می‌بردند. ولی در اینجا مرد به جهان‌بینی مجردی مراجعه می‌کند که در دنیای واقعیت وجود ندارد. زن زیر بار سنگین

تکلیف و وظیفهٔ مؤمن این است که پیش از هرکس دیگری به خانه و اهل خانوادهٔ خود رو کند. بر او واجب است این دژ را از داخل پیاید و آن را ایمن نماید. لازم است مؤمن سوراخهای این دژ را ببندد، پیش از آن که از این دژ بیرون برود، و دور از آن دست اندر کار دعوت بشود.

قطعاً باید مادر مسلمان باشد. چه پدر مسلمان به تنهایی نمی‌تواند دژ خانه را ایمن گرداند و از تاخت و تازها مصون و محفوظ سازد. باید پدری و مادری باشند که به پاسداری از پسران و دختران بپردازند. بیهوده است مرد بکوشد جامعهٔ اسلامی را از مجموعه‌ای از مردان پدید آورد. قطعاً باید زنانی در این جامعه باشند. زیرا زنان پاسداران نسل جوان هستند، و نسل جوان دانه‌ها و میوه‌های آینده‌اند.

بدین خاطر است که قرآن برای مردان و زنان نازل می‌گردید. خانه‌ها را نظم و نظام می‌داد، و آنها را بر برنامهٔ اسلامی استوار می‌داشت، و بر دوش مؤمنان مسؤولیت اهل و خانواده‌هایشان را می‌گذاشت، همان گونه که مسؤولیت خودشان را بر دوش خودشان می‌نهاد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾.

ای مؤمنان! خود را و خانوادهٔ خویش را از آتش دوزخ

برکنار دارید.

این کاری است که دعوت‌کنندگان مردمان به سوی اسلام باید آن را بدانند و خوب آن را درک و فهم کنند. حتماً باید در سراغاز تلاش متوجه خانه شد. رو به همسر کرد. سپس به فرزندان اهمیت داد، و آن گاه به دیگر اهل خانواده به طور عام توجه کرد. باید اهمیت زیادی به همسر مسلمان داد تا خانهٔ مسلمان را پدید آورد و بسازد. کسی که می‌خواهد خانهٔ مسلمان را بسازد باید که پیش از هرچیز برای این کار همسر مسلمانی را جستجو و پیدا کند. در غیر این صورت ساختن بنیاد گروه اسلامی به تأخیر می‌افتد، و ساختار آن رو به ویرانی و فروریختن می‌نهد و راه‌های نفوذ

برکنار دارید.

بدین مناسبت بار دیگر برمی گردیم به سرشت اسلام، سرشتی که رستاخیز گروه مسلمانی را می طلبد که اسلام بر آنان سلطه و سیطره داشته باشد، و وجود واقعی اسلام در ایشان پیاده و جلوه گر شود. این کار می طلبد که گروهی وجود داشته باشد، گروهی که اسلام شریعت و قانون ایشان، و اسلام برنامه کامل آنان باشد، برنامه ای که آن جماعت همه جهان بینیها و اندیشه های خود را از آن برگیرند.^(۱)

این گروه پرورشگاهی هستند که جهان بینی اسلامی را می باید و از آن پاسداری می نماید، و آن را با خود برمی دارد و به دلها و درونهای مردمان می رساند، و مردمان را از یک سو از فشار جامعه جاهلی پیرامونشان محفوظ و مصون می گرداند، همان گونه که ایشان را از دیگر سو از بلای اذیت و آزار و برگرداندن از دین می رهند.

بدین خاطر اهمیت گروه مسلمانی پدیدار می گردد که دختر جوان مسلمان و زن مسلمان در میان آنان زندگی بکنند، و بدانان از فشار جامعه جاهلی پیرامونشان پناه ببرند. در این صورت است که احساسات و اذهان ایشان میان مقتضیات جهان بینی اسلامی آنان، و میان آداب و رسوم جامعه جاهلی فشار واردکننده و خردکننده، از هم نمی پاشد و پخش و پراکنده نمی شود. همچنین پسر مسلمان شریک خود را پیدا می کند، شریکی که با او در لانه مسلمان، یا در دژ مسلمانی که اردوگاه اسلامی از آن و از امثال آن تشکیل می شود، زندگی بکند.

وجود این گروه اسلامی واجب و ضروری است، نه این که مستحب و سنت باشد. واجب است این گروه مسلمان ظهور پیدا کند و راست قامت و استوار پای به میدان نهد، گروه مسلمانی که به اسلام سفارش و

جامعه ای می نالد که با آن جهان بینی دشمنی می ورزد، پسان دشمنی سرکشی که جاهلیت داشت! شکی نیست که فشار جامعه و آداب و رسوم آن بر حس و شعور زن، چندین برابر فشاری است که بر حس و شعور مرد وارد می شود!

در اینجا است که وظیفه مرد مؤمن چندین برابر می گردد. بر او است که خود را از آتش دوزخ بپاید! گذشته از آن بر او است که اهل و عیال را از آتش دوزخ بپاید، اهل و عیالی که زیر این فشار خردکننده و جاذبه سخت و کمرشکننده قرار دارند!

بدین خاطر بر شوهر لازم است این سنگینی و فشار را درک و فهم کند تا تلاش بدون واسطه خود را چندین برابر مبذول دارد، چندین برابر تلاشی که برادر مؤمن او در میان گروه مسلمانان نخستین مبذول می داشت. در این صورت بر کسی که می خواهد تشکیل خانواده دهد و خانه ای را بسازد، نخست همسری را بجوید که پاسدار دژ باشد، و جهان بینی خود را از منبع جهان بینی او برگیرد که اسلام است... در این راستا بر مرد لازم است فداکاری کند و چند چیز را قربان نماید: درخشش دروغین زن را، سرسبزی مزبله ها را، و سیمای رخشان لاشه هایی که در سطح آب و تاب جامعه شناورند. اینها را قربان کند و دنبال زنی بگردد که دیندار باشد، دینداری که بدو در ساختن خانه مسلمانی، و در پدید آوردن دژ مسلمانی، کمک و یاری کند! بر پدران مؤمن هم لازم است - پدران مؤمنی که خواهان پیدایش گروه اسلامی هستند و رستاخیز اسلامی را خواستارند - بدانند که کندوهای زنده این گروه اسلامی و رستاخیز اسلامی به عنوان امانت در دستهای ایشان هستند، و بر آنان واجب است که به دختران و به پسران بذل توجه کنند، و پیش از هرکس دیگری به دعوت و تربیت و آماده کردن آنان بپردازند، و به فرمان یزدان سبحان پاسخ دهند، آنجا که ایشان را فریاد می دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾.

ای مؤمنان! خود را و خانواده خویش را از آتش دوزخ

۱- مراجعه شود به فی ظلال القرآن، جزء بیست و هشتم، اوائل سورة صف.

نمی‌گردند تا از بیرون بر اردوگاه اسلامی بتازند، همان گونه که کافران چنین می‌کردند، یا این که از درون بر اردوگاه اسلامی بتازند، همان گونه که منافقان چنین می‌کردند.

این آیه کافران و منافقان را یک کاسه می‌کند و یکجا ذکر می‌نماید در دستور جهاد و رزم با ایشان و سخت گرفتن بر آنان. زیرا هریک از این دو دسته نقش همسان همدیگر را در تهدید اردوگاه اسلامی، و در درهم شکستن یا از هم پاشیدن آن، بازی می‌کند. پس جهاد و رزم با ایشان جهاد و رزمی است که موجب رهایی از آتش دوزخ می‌گردد. کفر کافران و منافقان سخت گرفتن پیغمبر خدا ﷺ و مؤمنان در دنیا بر ایشان است.

﴿وَمَا أُولَٰئِكَ إِلَّا فِي شَرٍّ أَسْتَكْتَرُوا﴾

جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!.

جایگاهی که در آخرت دارند.

بدین منوال و بر این روال، این چرخش و گردش میان آیه‌ها و میان رویکرد آنها هماهنگ و هماوا می‌گردد، همان گونه که آیه‌ها و رویکردها به طور کلی با چرخش و گردش نخستین در روند قرآنی هماهنگ و هماوا می‌شود ...



آن گاه چرخش و گردش سوم و واپسین درمی‌رسد. انگار این چرخش و گردش مکتل بدون فاصله چرخش و گردش نخستین است. زیرا این واپسین چرخش و گردش از زنان کافری سخن می‌گوید که در خانه‌های پیغمبران بوده‌اند، و از زنان مؤمنی صحبت می‌کند که در میان کافران زندگی کرده‌اند:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَةً لُّوطٍ، كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ، فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَقِيلَ: اذْخُلَا النَّارَ مَعَ الْفَٰئِزِينَ... وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ، إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا

دعوت بکنند، و اندیشه اسلام، اخلاق اسلام، آداب و رسوم اسلام، و همه جهان‌بینیهای اسلام را در آغوش بگیرد و بسپاید، و در میان خود با آن جهان‌بینیهای اسلامی زندگی کنند، و برای آن جهان‌بینی زندگی بکنند و آنها را بپایند و پاسداری نمایند و به سوی آنها دیگران را دعوت بکنند، به صورت واقعیتهایی که آن را ببینند کسانی که ایشان را به سوی آن دعوت می‌کنند تا از جامعه جاهلی گمراه بیرون بیایند، و از تاریکیهای آن خارج گردند و به خواست خدا به نور برسند. تا وقتی فرابرسد که به امید خدا اسلام سلطه و سیطره داشته باشد، و نسلها در سایه اسلام رشد پیدا کنند، و از جاهلیتی برهند که طنابهای دام آن همه جاگسترده شده است ...

برای حمایت و پاسداری از گروه مسلمانان نخستین بود که به پیغمبر خدا ﷺ فرمان داده شد که با دشمنان آنان به جهاد بپردازد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ، وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ، وَمَا أُولَٰئِكَ إِلَّا فِي شَرٍّ أَسْتَكْتَرُوا﴾

ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق به دور داری) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است، و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!.

این نگرشی است که معنی ویژه خود را و ارزش ویژه خود را دارد، آن هم بعد از این که به مؤمنان دستور می‌رسد که خودشان را و اهل و عیالشان را از آتش دوزخ بپایند و به دور نمایند، و توبه خالصانه‌ای بکنند، توبه‌ای که بدیها و گناهانشان را محو نابود می‌گرداند، و ایشان را به بهشتی می‌رساند که در زیر کاخها و درختهای آن رودبارها روان است ...

این نگرش، معنی ویژه خود و ارزش ویژه خود را دارد در ذکر ضرورت حمایت و پاسداری از پرورشگاهی که در آنجا محافظت خود از آتش دوزخ فراهم می‌آید. دیگر این عناصر تباهی پیشه کجرو ستمگر به خود رها

فِي الْجَنَّةِ، وَ نَحْيِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ، وَ نَحْيِي مِنْ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَ مَرْيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ
فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا، وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ
رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا.

خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده
است. آنان در حبالهٔ نکاح دو تن از بندگان خوب ما
بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش
اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند و آن دو
نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای ایشان
بکنند (و آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت
کمرشکن اخروی نجات دهند. به هنگام مرگ توسط
فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآئید همراه با
همهٔ کسانی که بدان درمی آیند. و خدا از میان مؤمنان،
زن فرعون را مثل زده است. وقتی (از اوقات) گفت:
پروردگارا برای من در بهشت، نزد خودت خانه‌ای بنا
کن، و مرا از فرعون و کارهایش رهایی بخش، و از این
مردمان ستمکاره نجات بده. همچنین خداوند (از میان
مؤمنان، دو مین الگو) مریم دختر عمران را مثل زده
است که دامن به گناه نیالود و خود را پاک نگاه داشت، و
ما از روح متعلق به خود در آن دمیدیم، و او سخنان
پروردگارش و کتابهایش را تصدیق کرد، و از زمرهٔ
مطیعان و فرمانبرداران خدا بود.

آنچه در بارهٔ خیانت زن نوح و زن لوط نقل شده است
این است که در کار دعوت خیانت کرده‌اند نه این که
خیانت ناموسی داشته باشند.^(۱) زن نوح با
تسخرکنندگان قوم به تمسخر نوح می‌پرداخت. زن
لوط مردمان را از مهمانان لوط آگاه و با خبر می‌کرد،
در حالی که می‌دانست مردمان با مهمانان نوح چه کار
زشتی و پلشتی دارند!

چیزی که در بارهٔ همسر فرعون نقل شده است این است
که او زن مؤمنی بود که در کاخ فرعون می‌زیست. چه
بسا آسیائی بوده است و از بازماندگان کسانی باشد که
پیش از موسی متدین به دین آسمانی بوده‌اند. در
تاریخ آمده است که مادر «امنحوتب چهارم» که

خدایان را در مصر یکی کرد و رمز خدای یگانه را
قرص خورشید قرار داد، و خود را «اخناتون» نامید،
آسیائی بوده است و آئینی جدای از آئین مصریان داشته
است. . . . خدا بهتر می‌داند که مقصود این بوده است
کسی که در این سوره از او سخن رفته است، یا این که
مراد زن فرعون همسر موسی است. . . . فرعون زمان
موسی جدای از این «امنحوتب» است.

تحقیق تاریخی در اینجا راجع به شخص زن فرعون
مراد ما نیست. چه اشارهٔ قرآنی بیانگر حقیقت دائمی
مستقل از اشخاص است. اشخاص تنها مثالهایی برای
ذکر این چنین حقیقتی هستند و بس. . .

آنچه مقصود است مسؤولیت فردی است. در اینجا مراد
بیان مسؤولیت فردی است. ذکر مسؤولیت فردی بعد از
حفظ خود و اهل و عیال از آتش دوزخ به میان آمده
است. در ضمن مراد این است به همسران پیغمبر ﷺ
و به همسران مؤمنان نیز گفته شود: با وجود هر چیزی
که هست، خودشان عهده‌دار و مسؤول خودشان هستند.
آنان مسؤول وجود خودشان می‌باشند، و این که
همسران پیغمبری یا فرد صالحی از مسلمانان هستند،
ایشان را از مسؤولیت معاف نمی‌دارد!

این هم زن نوح است. همچنین این هم زن لوط است.
﴿كَانَتْ تَحْتِ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ﴾.

آنان در حبالهٔ نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند.
﴿فَخَانَتْهُمَا﴾.

به آن دو خیانت کردند.
﴿فَلَمْ يَغْنَبْهَا مِنْ اللَّهِ شَيْئًا﴾.

آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای
ایشان بکنند.

﴿وَقِيلَ: ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ﴾.

و گفته شد: به دوزخ درآئید با همهٔ کسانی که بدان

۱- خیانت این دو همسر بدشگون، همکاری با دشمنان و گزارش اخبار و
پخش اسرار خانواده و مؤمنان بود. خیانت ایشان انحراف از جادهٔ عفت
نمود. زیرا هرگز همسر هیچ پیغمبری آلوده به بی‌عفتی نشده است (نگاه:
تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۳۰۱). (مترجم)

درمی آیند.

دیگر هیچ بزرگواری و کرامتی، و هیچ میانجیگری و شفاعتی، در کار کفر و ایمان، و در کار خیانت به عقیده، حتی از همسران پیغمبران، سودی نمی بخشد و مایهٔ رهایی از مسؤولیت فردی نمی شود.

این هم زن فرعون است. طوفان کفری که در کاخ فرعون بدان درافتاده است، او را از جستجوی نجات خود باز نمی دارد. . . . او از کاخ فرعون بیزاری می جوید، و از خداوندگارش خانه‌ای را در بهشت می طلبد. او از پیوند با فرعون بیزاری می جوید و از خداوندگارش نجات از فرعون را درخواست می کند. او از کار فرعون بیزاری می جوید از ترس این که نکند از کار فرعون چیزی به حساب او گرفته شود و جرقه‌ای از آتش عمل او بدو برسد. در حالی که از همهٔ مردمان به فرعون نزدیک تر بود:

﴿وَنَجَّيْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ﴾.

و مرا از فرعون و کارهایش رهایی بخش.

او از قوم فرعون و پیروانش بیزاری جست، در حالی که در میان ایشان می زیست:

﴿وَنَجَّيْ مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.

و مرا از این مردمان ستمکاره نجات بده.

دعای زن فرعون و موقعیت او، نمونهٔ برتری یافتن بر کالاهای زودگذر زندگی دنیا در دل‌انگیزترین و دلربا ترین شکل خود است. زن فرعون بود، فرعونی که بزرگ‌ترین شاهان آن روزگار بود. در کاخ فرعون بود، خوش‌ترین مکان و پر نعمت‌ترین جایی که زنی در آن به هر چه می خواست دست می یافت. . . . ولی این زن، در پرتو ایمانی که داشت بر همهٔ اینها برتری گرفت و الائی یافت. تنها از کالاهای زودگذر جهان نگذشت و بس، بلکه فرعون را شرّ و کثافت و بلا شمرد و از او به خدا پناه برد، و از مانعها و حائل‌های او گذر کرد، و از دست آنها نجات خود را خواست و رستگاری خویش را طلبید!

این زن تنهایی است در مملکت عریض و طویل و

نیرومندی . . . این هم لطف و کرم بزرگ دیگری که او را درمی یابد. زن - همان گونه که قبلاً گفتیم - احساس تیزتر و آمادگی بیشتری دارد برای له و لورد شدن در زیر گامهای جامعه و جهان‌بینیهای آن. وی این زن تنها، بلی این زن تنها، در میان فشار جامعه، فشار کاخ، فشار شاه، فشار اطرافیان و فرعونیان، و فشار شاهنشاهی، در میان همهٔ اینها سرش را به سوی آسمان بلند کرد. . . . تنهای تنها. . . در گرداب دریای این کفر سرکش!

این نمونهٔ والائی است که انسان بتواند از همهٔ این تأثیرگذارها، پیوندها و رابطه‌ها، سدها و مانعها، و از همهٔ این ندها و فریادها ببرد و تنها و تنها از آن خدا بشود و برای خدا کار بکند و بیاید و برود. . . . بدین خاطر است که این زن مؤمن سزاوار این اشاره در کتاب جاویدان یزدان می شود، کتابی که واژگان آن در گوشه گوشهٔ این جهان زمزمه می گردد، و پژواک آن در کرانه‌های آسمان می پیچد، در آن حال که از جهان والای فرشتگان برای آدمیان نازل می گردد. . . .

﴿وَمَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ﴾.

همچنین خداوند (از میان مؤمنان، دومین الگو) مریم دختر عمران را مثل زده است.

مریم نیز نمونهٔ از همه چیز بریدن و خالصانه از آن خدا شدن است. مریم از همان زمان رشد و نمو خالصانه از آن خدا شده است، همان گونه که خدا در سوره‌های دیگری از او و از کارهایش سخن گفته است. در اینجا از پاکی او سخن می گوید و می فرماید:

﴿الَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا﴾.

آن کسی که دامن به گناه نیالود و خود را پاک نگاه داشت.

خدا مریم را از آنچه یهودیان بزهکار بدو نسبت داده‌اند پاک می دارد و او را تبرئه می کند!

﴿فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا﴾.

ما از روح متعلق به خود در آن دمیدیم.

از این نفخه و دمیدن، عیسی علیه السلام پدید آمد، همان گونه که در یک سورهٔ طولانی به نام سورهٔ «مریم» از این

پیغمبر ﷺ از آن دو نفر برای همه زنان مؤمن سخن می‌رود، زنان مؤمنی که بعدها در میان همه نسلها به دنیا پای می‌گذارند ...



در پایان باید گفت این سوره - و سراسر این جزء - بخش زنده‌ای از شرح حال زندگانی پیغمبر ﷺ است. قرآن آن را با شیوه الهامگرانه خود ترسیم می‌کند. روایتهای تاریخی انسانها در باره آن دوره نمی‌تواند شرح حال زندگانی آن بزرگوار را به تصویر بکشد. چه تعبیر قرآنی از الهام و پیام بیشتری برخوردار است، و فاصله‌های زمانی و مکانی بیشتری را پیش چشم می‌دارد. قرآن حادثه‌ای را برای به تصویر کشیدن حقیقت مجرّدی به کار می‌گیرد، حقیقتی که در فراسوی حادثه و در فراسوی زمان و مکان باقی می‌ماند ... همان گونه که شیوه کار قرآن است ...



پایان جزء بیست و هشتم

تولّد به طور مشروح سخن رفته است. دیگر ما این تولّد را پیگیری نمی‌کنیم، تا در سایه نصّ حاضر بمانیم و با آن همگام بشویم، نصّی که پاکی مریم و ایمان کامل او و اطاعت و عبادت وی را به تصویر می‌کشد:

﴿وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَاتِنِينَ﴾.

او سخنان پروردگارش و کتابهایش را تصدیق کرد، و از زمره مطیعان و فرمانبرداران خدا بود.

سخن از زن فرعون در اینجا با مریم دختر عمران، دالّ بر منزلت و مکانت والائی است که او را در ردیف مریم مورد بررسی قرار می‌دهد. این هم به سبب شرائط و ظروف زندگی او است، شرائط و ظروفی که بدانها اشاره کردیم. این دو نفر، دو نمونه‌ای برای زن پاک و مؤمن و باورمند و فرمانبردار اوامر الهی هستند. خداوند آن دو را برای همسران پیغمبر ﷺ به مناسبت حادثه‌ای ذکر می‌فرماید که آیات سرآغاز این سوره در باره آن نازل گردیده است. بعد از همسران

فِي ظِلَالِ الْقُرْآنِ

جزء بیست و نهم

سوره‌های ملک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مزّمّل،
مدّثر، قیامت، انسان و مرسلات

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة ملک مکی و ۳۰ آیه است

تَمُورٌ ﴿۱﴾ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنِ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا
فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ ﴿۲﴾ وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ
كَانَ نَكِيرٍ ﴿۳﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَائِلٌ وَيَقِظُنَّ مَا
يُمَسْكُنُ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ﴿۴﴾ أَمِنْ هَذَا الَّذِي
هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصَرُّكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنْ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ
﴿۵﴾ أَمِنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي غُتُورٍ
وَتَقُورٍ ﴿۶﴾ أَمْ يَنْتَهِى مُكْبَرًا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمِنْ يَمْشِي سَوِيًّا
عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۷﴾ قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ
وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۸﴾ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ
فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۹﴾ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ﴿۱۰﴾ قُلْ إِنَّمَا أَعْلَمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿۱۱﴾
فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي
كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ ﴿۱۲﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ
أَوْ رَحِمْنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۱۳﴾ قُلْ هُوَ
الرَّحْمَنُ أَمَّا بَعْدُ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
﴿۱۴﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ﴿۱۵﴾

سُورَةُ الْمَلِكِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱﴾ الَّذِي خَلَقَ
الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ ﴿۲﴾
الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ
تَفَوتٍ فَإِذْ جَمِيعُ الْبَصَرِ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ﴿۳﴾ ثُمَّ أُنْجِيعُ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ
يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿۴﴾ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ
الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ
السَّعِيرِ ﴿۵﴾ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَيُسَّ السَّعِيرُ
﴿۶﴾ إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَعَوْا لَهَا شِعْطًا وَهِيَ تَقُورٌ ﴿۷﴾ تَكَادُ تَمَيَّزُ
مِنَ الْقَبِيطِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿۸﴾
قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ
إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ﴿۹﴾ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ
السَّعِيرِ ﴿۱۰﴾ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ فَسَوْخًا لَأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۱۱﴾
إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۱۲﴾
وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۳﴾ إِلَّا
يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۴﴾ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ
﴿۱۵﴾ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنِ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُخَفِّفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَلَمَّا هِيَ

سراسر این جزء از سوره های مکی فراهم آمده است. همان گونه که سراسر جزء پیشین از سوره های مدنی تشکیل یافته بود. هریک از این دو جزء قالب و سیمای جداگانه، و طعم و مزه و ویژه خود را دارد. . . . برخی از سرآغازهای سوره ها در این جزء از نخستین چیزهایی است که از قرآن نازل گردیده است، بسان سرآغاز سوره «مدثر» و سرآغاز «مزل». همچنین در این جزء سوره هایی است که احتمال می رود حدود سه سال بعد از بعثت نازل شده اند همچون سوره «قلم»، و سوره هایی که حدود ده سال بعد از بعثت، مانند سوره «جن». روایت شده است که سوره جن در برگشت پیغمبر خدا ﷺ از طائف نازل گردیده است، آنجا که از سوی طائفه بنی ثقیف اذیت و آزار دید. در راه

فراگیر از مرز جهان تنگ زمین، و از حوزه محدود دنیا تجاوز می‌کند، و به جهانهای دیگری در این آسمانها، و به زندگی دیگری در آخرت، و به آفریده‌های دیگری، گذشته از انسان در جهان زمین، از قبیل پریها و پرنده‌ها، و به آفریده‌های جهان دیگر از قبیل دوزخ و نگاهبانان آن می‌پردازد. از دنیای ناپیدا در جهان غیب و جدای از جهان ظاهر صحبت می‌دارد، دنیای ناپیدائی که دلهای مردمان و ادراکها و احساسهای ایشان آویزه آن می‌گردد. لذا تنها به زندگی حاضر و ظاهر موجود در این زمین نمی‌پردازد و بس. همچنین این سوره فکر و اندیشهٔ مردمان را برمی‌انگیزد و ایشان را بر آن می‌دارد که در بارهٔ چیزهائی بیندیشند که در حضور آنان و در دسترس ایشان و در واقعیت زندگیشان و وجودشان است و غفلت زده و بسی خبر از کنارشان می‌گذرند و بدانها توجه لازم نمی‌کنند.

این سوره در دلها و درونهای مردمان همهٔ شکلها و سرشته‌ها و ته‌نشستهای سفت و سخت و جامد و راکد و عقب‌افتادهٔ ناشی از جاهلیت را به جنبش و تکان درمی‌اندازد، و در اینجا و آنجا پنجره‌ها و دیدگاه‌ها را می‌گشاید، و گرد و غبارها را می‌زداید، و حس و شعورها و عقل و خردها و بینشها و منشها را آزاد و رها می‌سازد تا آزادانه در کرانه‌های جهان هستی، در ژرفای درونها، لایه‌های فضا، لابلای آنها، نهانها و پنهانیهای غیبها و ناپیداها، به گشت و گذار بپردازد، و در آنجاها دست نوآفرین خدا را ببیند، و حرکت وجود را مشاهده کند، حرکتی که از قدرت خدا برمی‌مد. آن گاه از این کوچ و سفر برگردد در حالی که احساس کند و پی ببرد که کار بسی بزرگ‌تر، و جولانگاه بسی فراخ‌تر از آن چیزی است که دیده است و شنیده است. از زمین با همه گستردگی آن به آسمان، و از ظواهر به حقائق، و از جمود و رکود به سیر و حرکت بگراید، و با حرکت قضا و قدر، و با حرکت زندگی و حیات، و با حرکت زنده‌ها و جاندارها، به حرکت درآید.

مرگ و زندگی دو چیزند، دو چیزی که معروف همگان

برگشت بود که خدا گروهی از جتیان را به سوی او فرستاد. آنان بدو گوش فرادادند بدان گاه که قرآن را تلاوت می‌کرد. سورهٔ جن در این جزء از همچون گوش فرادادنی حکایت می‌کند. این سفر بعد از وفات ابوطالب، و نزدیک به یک یا دو سال قبل از هجرت اتفاق افتاده است. هرچند که روایت دیگری که برتر و پسندیده‌تر به نظر می‌آید می‌گوید: این سوره در اوائل بعثت نازل شده است.

قرآن مکی اغلب به ایجاد عقیده به خدا و وحی می‌پردازد. از روز آخرت، و از ایجاد جهان‌بینی بردمیده از عقیدهٔ بدین هستی و رابطهٔ آن با آفریدگار هستی سخن می‌گوید. آفریدگار را به گونه‌ای می‌شناساند که شناخت خدا را در دل زنده نگاه می‌دارد. آن را مؤثر و رهنمون و الهام‌بخش احساسها و بینشهای می‌کند که سزاوار بنده‌ای است که رو به خداوند خود می‌کند و رو بدو می‌رود. ادبی را پدید می‌آورد که بنده با خدا باید داشته باشد. ارزشها و معیارهائی را پیش می‌آورد که انسان مسلمان اشیاء و حوادث و اشخاص را با آنها می‌سنجد و ارزیابی می‌کند. نمونه‌هائی از این قبیل را در سوره‌های مکی پیشین دیدیم، و نمونه‌هائی از آنها را در این جزء خواهیم دید.

قرآن مدنی اغلب به پیاده کردن این عقیده و این چنین جهان‌بینی‌ای و همچون معیارها و مقیاسهائی در زندگی واقعی و عملی می‌پردازد، و انسانها را بر آن می‌دارد که در کشاکش زندگی بار امانت این عقیده را بر دوش بکشند و در برابرش کرنش نکنند، و تکالیف و وظائف آن را چه در دنیای درون و چه در دنیای بیرون انجام بدهند. ما نمونه‌هائی از این قبیل را در سوره‌های مدنی پیشین و از جمله در سوره‌های جزء گذشته دیدیم.



این سوره نخستین - یعنی سورهٔ تبارک - به ایجاد جهان‌بینی تازه‌ای در بارهٔ هستی و روابط آن با آفریدگار هستی می‌پردازد. این جهان‌بینی فراخ و

آراسته‌ایم، و آنها را وسیلهٔ راندن اهریمنان

ساخته ایم (ملک/۳-۵)

از دیدگاه جاهلیت، زندگی دنیا هدف نهائی وجود انسان، و پایان کار گشت و گذار جهان است. ولیکن این سوره پرده از جلو جهان دیگری برمی دارد که برای اهریمنان و کافران حاضر و آماده است. جهان دیگری که لبریز از جنبش و آمادگی و انتظار است:

﴿وَأَعَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ. وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَيَسُوسُ الْمُصْبِرُونَ إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا مِنْهَا شَهيقاً وَهِيَ تَفُورُ. تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ. كُلِّمَ أَلْقَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا: أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟ قَالُوا: بلى! قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا: مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ. إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ. وَقَالُوا: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ. فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾.

و برای ایشان عذاب آتش سوزانی را آماده کرده‌ایم. کسانى که به پروردگار خود ایمان نداشته باشند، عذاب دوزخ دارند، و چه بد جایگاهی است! هر زمان که به دوزخ انداخته شوند، تنوره می‌زند و غرّشی از آن می‌شنوند. دوزخ از شدّت خشم (بر ایشان) نزدیک است بترکد و پاره پاره شود. هر زمان که گروهی بدان انداخته می‌شوند، دوزخبانان از آنان می‌پرسند: آیا پیغمبر بیم‌دهنده‌ای به میان شما نیامده است (تا شما را از چنین روزی و وضعی بترساند؟). می‌گویند: آری! پیغمبران بیم‌دهنده‌ای به میان ما آمدند و ما دروغگویشان نامیدیم و گفتیم: خداوند به هیچ وجه چیزی را (به نام وحی، برای کسی) نفرستاده است، و شما دچار گمراهی بزرگی هستید. و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم، و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمرهٔ دوزخیان نمی‌گشتیم. اینجا است که به گناه خود اعتراف می‌کنند. پس دوری (از حمت خدا) بهرهٔ دوزخیان باد! (ملک-۵/۱۱)

انسانها در دورهٔ جاهلیت از این وضع ظاهری که در آن می‌زیستند پا فراتر نمی‌نهادند، و به جهان غیب و آنچه

و مکرّر برای مردمانند. ولیکن این سوره انسان را بر آن می‌دارد که در بارهٔ چیزی بیندیشد که در فراسوی مرگ و زندگی است، از قبیل قضا و قدر یزدان، و امتحان و آزمون مردمان، و حکمت و تدبیر ایزد سبحان:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾.

همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را
بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره
و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است. (ملک/۲)

آسمان آفریده‌ای است که در برابر دیدگان کور آماده و
برجا است. چشمان کوری که دستی را نمی‌بیند که
آسمان را هستی بخشیده است. متوجّه کمالی نمی‌گردد
که در آسمان جای گرفته است. ولیکن این سوره،
جنبش و پویش اندیشیدن و غرق شدن در این جمال و
کمال را برمی‌انگیزد و به دنبال حرکت و اهدافی روان
می‌سازد که در فراسوی این جمال و کمال قرار دارد:

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا. مَا تَرَى فِي خَلْقِ
الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ فَأَرِجْ الْعَبَصَ. هَلْ تَرَى مِنْ
فُطُورٍ؟ ثُمَّ أَرِجْ الْعَبَصَ. كَرَّتَيْنِ يَنْتَقِلُ إِلَيْكَ الْعَبَصُ
خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ... وَلَقَدْ رَئَيْنَا الْأَشْيَاءَ الدُّنْيَا
بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ...﴾

آن کسی که هفت آسمان را بالای همدیگر و هماهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضاد و عدم تناسبی نمی‌بینی (و بلکه هستی با تمام عظمتی که دارد، از انسجام و استحکام شگفت برخوردار است، و نظم و نظام عجیب و قوانین و روابط دقیق بر ذره ذره کائنات حکمفرما است). پس دیگر باره بنگر (و با دقت جهان را واریسی کن) آیا هیچ‌گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟ باز هم (دیدۀ خود را بگشای و به عالم هستی بنگر و) بارها و بارها بنگر و ورنه انداز کن. دیده سرانجام فروهشته و حیران، و درمانده و ناتوان به سویت بازمی‌گردد. ما آسمان نزدیک (به شما) را با چراغهایی (به نام ستارگان)

پرندگان آفریده‌هائی هستند که مردمان آنها را بسیار می‌بینند، ولی جز اندکی در باره معجزه آنها نمی‌اندیشند. این سوره چشمان مردمان را به سوی پرندگان خیره می‌دارد تا بنگرند، و دل‌هایشان را به سوی آنها متوجه می‌سازد تا ببینند، و قدرت خدائی را مشاهده کنند که شکل بخشیده است و سنجیده است و مقرر و مقدر داشته است:

﴿أَمْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ الْأَطْيَرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ؟ أَمْ يَسْكُهُنَّ إِلَّا اللَّحْمُ، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾.

آیا پرندگانی را نگاه نکرده‌اند که بالای سر آنان (در پروازند و) گاهی بالهای خود را گسترده و گاهی جمع می‌کنند؟! جز خداوند مهربان کسی آنها را (بر فراز آسمان) نگاه نمی‌دارد، چرا که او هر چیزی را می‌بیند (و می‌داند هر آفریده‌ای برای ادامه زندگی خود نیازمند چیست). (ملک/۱۹)

در حالی که آنان در خانه‌هایشان ایمن نشسته‌اند، و به جا و مکانشان اطمینان پیدا کرده‌اند، بسان اطمینان شخصی که غافل از قدرت خدا و از قضا و قدر او است، این سوره ایشان را تکان می‌دهد و از این چرت زدن و به خواب غفلت رفتن روانی بیدار و هوشیار می‌گرداند، بعد از آن که زمین را زیر پاهایشان تکان داده است، و فضای پیرامونشان را به حرکت درآورده است. این سوره ایشان را با توجه دادن به قهر خدا و قدرت او به تکان می‌اندازد، خدائی که حساب او را نگاه نداشته‌اند و وی را به حساب نیاورده‌اند:

﴿أَمْ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصَرُّكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ؟ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ﴾.

آخر کدام اشخاص و افرادند که لشکر شمایند و جدای از خداوند مهربان به شما کمک می‌کنند و از شما مواظبت می‌نمایند؟! کافران گرفتار غرورند و بس.

(ملک/۲۰)

رزقی که در دسترس ایشان است، دارای اسباب و علل نزدیک در ذهن و شعورشان است، و بر سر به دست آوردن آن به رقابت و مسابقه می‌پردازند و به همدیگر

در بر دارد دل نمی‌دادند. چرا که آنان غرق در زندگی دنیا، و اسیر در قفس زمین ثابت و برجای بودند. اما این سوره دل‌هایشان و چشم‌هایشان را به جهان غیب و به آسمان و به قدرتی خیره می‌دارد و می‌دوزد که آن را چشمی ندیده است، ولیکن چنین قدرتی می‌تواند انجام دهد هرچه خواهد و هرگونه که بخواهد و هرجا که بخواهد. این سوره در فهم و شعورشان این زمین ثابتی را به تکان می‌اندازد که بدان اطمینان یافته‌اند و غرق آن گردیده‌اند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ. وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ أَجْهَرُوا بِهِ، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ. أَأَمِنْتُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ؟ أَمْ أَمِنْتُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا؟ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٌ﴾.

کسانی که در نهان، از پروردگار خود می‌ترسند، آمرزش و پاداش بزرگ و فراوانی دارند. چه سخنان خود را آهسته گویند و زمزمه کنید، و چه بلند گویند و آشکار سازید، (برای خدا یکسان و عیان است). چرا که او کاملاً آگاه از اسرار و خفایای سینه‌ها است. مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک‌بین بس آگاهی است؟! او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است. آیا از کسی که در آسمان است، خود را در امان می‌دانید که دستور بدهد زمین بشکافد و شما را فرو ببرد، و آن گاه بلرزد و بجنبد و حرکت بکند؟ یا این که از کسی که در آسمان است خود را در امان می‌دانید که طوفان شن بر شما گمارد (و شما را در زیر ریگ‌های روان دفن نماید؟). آن گاه خواهید دانست که تهدید من چگونه است. (ملک/۱۲-۱۷)

می تازند. این سوره چشمان آنان را به مکان دور آسمان می دوزد، و ذهن و شعورشان را متوجه فراسوی اسباب و علل معلوم برای ایشان در حد گمان و توانشان می سازد:

﴿أَمْ مَن هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنَّا أَمْسَكَ رِزْقَهُ؟ بَلْ جُلُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ﴾.

یا این که چه کسانی که اگر خداوند روزی خود را بازدارد بتوانند به شما روزی برسانند؟! اصلاً کافران در سرکشی و گریز پافشاری می کنند. (ملک/۲۱)

آنان سر در گمراهی خود نهاده اند، ولی گمان می برند که ایشان راهیابند، در حالی که سرگشته اند. این سوره حقیقت حال ایشان و حال راهیافتگان را راست و درست به شکل جنبنده و الهامگرانه ترسیم می کند:

﴿أَفَرَأَيْتُم مَّكِبًا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ؟ أَمْ مَن يَمْسِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؟﴾.

آیا آن کسی که نگونسار و بر رخساره راه می رود راهیاب تر است، یا کسی که بر پا ایستاده و درست در راه راست گام برمی دارد؟

آنان سود نمی برند و استفاده نمی کنند از چیزهایی که خدا بدیشان داده است و از آنان بهره مندشان کرده است، از قبیل استعدادها و ادراکاتی که در وجودشان سرشته است و به ودیعت گذاشته است. آنان از چیزهایی فراتر نمی نگرند و نمی روند که حواسشان بدانها پی می برد. آنان در باره چیزهایی نمی اندیشند که در فراسوی این واقعیت نزدیک قرار دارند. ولی این سوره ایشان را به یاد نعمت خدا می اندازد، نعمتی که در چیزهایی است که خدا بدیشان عطاء فرموده است. آنان را رهنمود می کند که این عطیة خدادادی را در روشن سازی و روشنگری آینده نهان در فراسوی حاضر ظاهر به کار گیرند، و از همین ابتدای کار به هدف نهایی کار بنگرند و ببندیشند:

﴿قُلْ: هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ، قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ. قُلْ: هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾.

بگو: خدا کسی است که شما را (از عدم) آفریده است، و برای شما گوش و چشم و دل درست کرده است (که وسیله کار و سعادت شما هستند. اما شما این نعمتها را کمتر سپاسگزاری می کنید. بگو: او کسی است که شما را در زمین تولید و تکثیر کرده و پخش و پراکنده نموده است، و در پیش او گرد آورده می شوید. (ملک/۲۴ و ۲۵)

آنان رستاخیز مردگان و همایش همگان در پیش یزدان را دروغ می دانند، و از موعد آن می پرسند. این سوره موعد قیامت را برایشان به تصویر می کشد، به گونه واقعی و ناگهانی و نزدیکی که وقوع آن ایشان را بدحال و ناراحت می کند:

﴿وَيَقُولُونَ: مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ؟ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ، وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ. فَلِمَ رَأَوهُ زُلْفَةً سَبَيْتَ وَجْهَ الَّذِينَ كَفَرُوا، وَقِيلَ: هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَدْعُونَ!﴾.

می گویند: اگر راست می گوئید: این وعده ای که می دهید، کی خواهد بود؟ بگو: اطلاع و آگاهی (از فرارسیدن مجازات دنیوی و یا وقوع قیامت) متعلق به خدا است و بس. من فقط بیم دهنده آشکاری هستم. هنگامی که این وعده الهی را از نزدیک مشاهده کردند. چهره های کافران درهم و زشت می گردد، و بدیشان گفته می شود: این همان چیزی است که خود می خواستید (و در فرارسیدن و دیدن آن شتاب می ورزیدید). (ملک/۲۵-۲۷)

آنان انتظار می کشند که پیغمبر ﷺ و کسانی که با او هستند هلاک و نابود شوند، و ایشان از این صدائی که خوابشان را با پند و اندرز و ترساندن و برحذر داشتن و بیدار کردن از آسایش رکود و آرامش جمود می رماند آسوده گردند! این سوره ایشان را تذکر می دهد که هلاک و نابود شدن مشتی مؤمن یا ماندن آنان تأثیری ندارد در چیزی که منتظرشان است که عذاب یزدان در برابر کفر و تکذیب ایشان است. پس سزاوار است آنان ببندیشند درباره کار و حال خود پیش از این که آن روز سخت فرارسد:

﴿قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟ قُلْ: هُوَ الَّذِي أَمَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.

بگو: به من خبر دهید اگر خداوند مرا و تمام کسانی را که با من هستند (و ایمان آورده‌اند) هلاک سازد، و یا به ما رحم نماید (و ما را فعلاً نکشد، به هر حال ما چه حال بمیریم و چه در آینده، اهل نجات هستیم). اما چه کسی کافران را از عذاب دردناک (دوزخ می‌راند و) در پناه خود می‌دارد؟ بگو: خدا مهربان است و بدو ایمان آورده‌ایم. لذا خواهید دانست که چه کسی (از ما و شما) در گمراهی و سرگشتگی آشکاری است. (ملک/۲۸ و ۲۹)

این سوره در پایان خود ایشان را بیم می‌دهد. آنان را از آن می‌ترساند که آبی از میان برود که بدان زندگی می‌کنند. آب همان چیزی است که خدا آن را به جریان می‌اندازد. همان خدائی که او را نمی‌پذیرند و بدو ایمان نمی‌آورند!

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاءُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ؟﴾.

بگو: مرا خبر دهید اگر آبهای (مورد استفاده) شما به زمین فرو رود، چه کسی می‌تواند آب روان در دسترس شما مردمان قرار دهد؟ (ملک/۳۰)

حرکت و جنبش است. حرکت و جنبش در حواس، در حس و شعور، در اندیشه و تفکر، و در ذهن و شعور.

کلید سراسر این سوره، و محور آن که حرکت و جنبش در این سوره بدان مربوط می‌گردد و پیوند می‌خورد، سرآغاز جامع الهامگرانه آن است:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمَلَكُوتُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی که فرمانروائی (جهان هستی) از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است. (ملک/۱)

از حقیقت فرمانروائی و از حقیقت توانائی، همه

شکلهائی که این سوره آنها را پیش چشم می‌دارد، و همه حرکت‌های نهان و آشکاری که دلها را بیدار می‌گردانند و متوجه آن شکلهای می‌سازند، پدیدار و نمودار می‌آیند...

از فرمانروائی و از توانائی، آفرینش مرگ و زندگی صورت می‌پذیرد. از آن دو، آزمودن پدید می‌گردد. در سایه فرمانروائی و توانائی، آفرینش آسمانها و آراستن آنها با چراغهای ستارگان، سنگباران اهریمنان با ستارگان، آماده کردن دوزخ با وصفی و هیئتی و محافظانی که دارد، آگاهی از پنهان و آشکار، زمین را رام انسانها کردن، نابود نمودن و سنگباران کردن و از تکذیب‌کنندگان پیشین ایراد گرفتن و اظهار ناخشنودی از ایشان، نگاه‌داری پرندگان در آسمان، چیره شدن و برتری یافتن، رزق و روزی دادن آن گونه که خدا می‌خواهد، پدید آوردن و عطاء کردن گوشها و چشمها و دلها، آفرینش انسانها در زمین و زنده گرداندن ایشان و گرد آوردن ایشان در قیامت، اختصاص آگاهی از فرارسیدن قیامت به یزدان سبحان، عذاب رساندن به کافران، پدید آوردن آبی که با آن زندگی پدیدار می‌گردد، و از میان برداشتن آب هر وقت که خدا بخواهد، و چیزهای دیگر، با فرمانروائی و توانائی، میسر می‌شود و بس...

همه حقائق و همه موضوعات این سوره، و همه تصویرها و الهامها، از الهام آن سرآغاز و از معنی مدلول فراگیر و بزرگ آن، نشأت می‌گیرد:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمَلَكُوتُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی که فرمانروائی (جهان هستی) از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است. (ملک/۱)

حقائق و پیامهای آن در روند قرآنی پیاپی می‌گردد، و بدون توقف برمی‌جوشد، و مدلول و مفهوم سرآغاز مختصر و فراگیر را تفسیر می‌کند. دیگر با همچون سرآغازی زحمت نیست که سوره را به بندها و بخشها

تقسیم کرد. با این سرآغاز، زیبا است این سوره را در روند خودش به تفصیل بررسی و واریسی نمود:



﴿ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی که فرمانروائی (جهان هستی) از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است.

این تسبیح و تقدیس در سرآغاز این سوره فزونی برکت خدا و چند برابر شدن آن را الهام می‌دارد، و این برکت فراوان و جوشنده را تمجید می‌نماید. ذکر ملک و فرمانروائی در کنار آن الهام‌بخش جوشش و ریزش این برکت بر این ملک و فرمانروائی است. تمجید آن در هستی بعد از تمجید آن در جوار ذات الهی، جوش و خروش این برکت را زمزمه می‌کند. این هم زمزمه‌ای است که اقطار و اطراف هستی آن را هم‌نوا و هم‌آوا می‌خوانند و پژواک می‌کنند، و دل هر موجودی با آن آباد می‌شود. این زمزمه از سوی خدا در کتاب ارزشمندش، کتاب نهان هستی برمی‌خیزد، و صدای آن به کتاب نمودار هستی می‌رسد و در آن منعکس می‌شود و می‌پیچد.

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ ﴾.

بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی است که فرمانروائی (جهان هستی) از آن او است.

خدا مالک جهان است. محافظ و مراقب آن است. زمام اختیار گیتی در دست قدرت او است. او است که کار و بار جهان هستی را می‌گرداند... این حقیقت است. این حقیقت وقتی که در دل جایگزین شود، رویکرد و خط سیر آن را مشخص می‌سازد. دل را از توجّه یا اعتماد و یا طلب از غیر خدا رها می‌سازد، خدائی که مالک و مواظب و متصرّف در ملک و مملکت جهان است و انبازی ندارد. همچنین دل را از بندگی و پرستش غیر مالک یگانه و سرور یگانه نجات می‌بخشد.

﴿ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است.

چیزی خدا را درمانده نمی‌سازد، و چیزی از دست او به در نمی‌رود. چیزی جلو اراده و خواست او را نمی‌گیرد. چیزی اراده و خواست او را محدود و مقید نمی‌سازد. هرچه را بخواهد می‌کند. هرچه را بخواهد انجام می‌دهد. خدا هرچه را بخواهد بر آن توانا است، و بر کار خود چیره و غالب است. حدود و قیودی برای اراده و خواست او نیست... این حقیقتی است، وقتی که در دل جایگزین شود و استقرار پذیرد، تصوّر او را نسبت به مشیّت خدا و عمل او از هرگونه قید و بندی آزاد و رها می‌سازد، قید و بندی که از چیزهائی به دل درمی‌آید که احساس یا عقل و یا خیال بدانها خوی گرفته است و با آنها الفت پیدا کرده است. چه قدرت خدا بالاتر از هر آن چیزی است که به شکلی از اشکال به ذهن و شعور انسان درمی‌آید... قیدها و بندهائی که به اندیشه انسانها درمی‌آید به حکم هستی محدود و بسته‌ای که دارند ایشان را اسیر چیزهائی می‌سازد که بدان عادت و الفت گرفته‌اند در سنجش و برآورد تغییر و تبدیل آنچه در فراسوی لحظه حاضر و واقعیت محدود کنونی انتظار دارند روی بدهد. اما این حقیقت حسّ و شعور انسانها را از این قید و بند اسارت می‌رهاند، و از قدرت خدا انتظار دارند هر چیزی را بدون قیود و حدود انجام دهد. و بالاخره همه چیز را بدون قیود و حدود به قدرت خدا وامی‌گذارند، و از بند اسارت لحظه حاضر و واقعیت محدود آزاد و رها می‌شوند.



﴿ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ﴾.

همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است.

از جمله آثار قدرت مطلق یزدان در ملک و مملکت جهان و گرداندن و چرخاندن کار و بار آن، و از جمله

می‌ترسد. خدا از یک سو چیره و توانا، و از دیگر سو آمرزگار و بخشاینده است، و گذشت می‌فرماید و بزرگواری می‌نماید. هرگاه دل بیدار و هوشیار گردد، و بداند که اینجا، یعنی این دنیا، سرای بلا دیدن و رنج کشیدن، و سرای امتحان و آزمایش است، و خویشش را بپاید و برحذر نماید، همچون دلی قطعاً به آمرزگاری و بخشایندگی خدا، و به رحمت و عنایت او، اطمینان داشته باشد، و بدان بیارامد و آسوده باشد!

خدا در حقیقتی که اسلام آن را به تصویر می‌زند تا در دلها جایگیر و جایگزین شود، انسانها را نمی‌راند و مطرود و منفور نمی‌گرداند، و آنان را به رنج و دشواری نمی‌اندازد و اذیت و آزارشان نمی‌رساند، و دوست نمی‌دارد ایشان را عقاب و عذاب دهد. بلکه خدا می‌خواهد انسانها بیدار و هوشیار باشند و متوجه هدف نهائی وجود خود گردند، و به سوی سطح حقیقت خود اوج گیرند و بدان برسند، و بزرگداشت یزدان در حق خودشان را تحقق بخشند و پیاده گردانند، بزرگداشتی که با دمیدن جان متعلق به خود به کالبدشان، و برتری دادن آنان بر بسیاری از آفریده‌هایش، نصیبشان فرموده است. هرگاه این امر در آنان پیاده و کامل شود، رحمت فراخ و یاری بزرگ و بزرگواری سترگ و عفو و گذشت از بسیاری از گناهانشان، بهره آنان و شامل حال ایشان می‌گردد.



آن گاه روند قرآنی این حقیقت را به همه جهان هستی در بزرگ‌ترین و بالاترین جولانگاه‌های دنیا و آخرت پیوند می‌دهد، همان گونه که از ناحیه دیگری حقیقت سزا و جزای آخرت را که به دنبال امتحان و آزمون دنیا فرامی‌رسد، به مرگ و ممات و به زندگی و حیات مرتبط می‌سازد:

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا. مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ، فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ؟ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ. وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا

آثار قدرت یزدان بر هر چیزی، و از جمله نشانه‌های آزادی اراده ایزد سبحان، این است که خداوند متان مرگ و زندگی، به عبارت دیگر ممات و حیات را آفریده است. مرگ و مماتی که شامل مرگ و ممات پیش از زندگی و حیات، و مرگ و مماتی که شامل مرگ و ممات پس از زندگی و حیات است. زندگی و حیات که شامل زندگی و حیات پیشین جهان، و زندگی و حیات پسین آخرت است. همه اینها آفریده خدا است، همان گونه که این آیه مقرر می‌دارد. آیتی که این حقیقت را در جهان‌بینی بشری پدید می‌آورد، و در جوار این حقیقت بیداری و آگاهی بر اختیار و امتحانی را برمی‌انگیزد که در فراسوی این حقیقت نهفته است و جای گرفته است. لذا مسأله تصادف کور و بدون اندیشه و تدبّر در میان نیست، و همچنین مسأله گزاف و سرسری بدون هدف معنی ندارد. بلکه مسأله اصلی و واقعی مسأله امتحان است، امتحان کردن برای ظاهر نمودن رفتار و کردار مردمان که بر روی زمین صورت می‌پذیرد و در دانش خدا نماند و پنهان است، و روشن شدن استحقاقی که مردمان در برابر اعمال و افعالشان پیدا می‌کنند و برابر آن سزا و جزای خود را خواهند گرفت:

﴿لِيُنْزِلَ لَكُمْ أَنتُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾.

تا شما را بپایانماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود.

استقرار این حقیقت در دل، دل را پیوسته بیدار و هوشیار و مواظب و آگاه از کوچک و بزرگ نیستها و رازهای درون، و از کارهای آشکار و پیدای بیرون نگاه می‌دارد، و نمی‌گذارد دل غافل شود یا به بازیچه سرگرم گردد.

همچنین نمی‌گذارد دل بیارامد یا به استراحت بپردازد. بدین خاطر پیروی این چنین درمی‌رسد:

﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ﴾.

او چیره و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است. تا به دلی آرامش بدهد که خدا را در نظر دارد و از خدا

بزرگی هستید. و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم، و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمرهٔ دوزخیان نمی‌گشتیم. اینجا است که به گناه خود اعتراف می‌کنند. پس دوری (از رحمت خدا) بهرهٔ دوزخیان باد!

همهٔ چیزهایی که در این آیه است مدلول و مفهوم آیهٔ نخستین است، و نمادها و سیماهائی از محافظت و تصرف یزدان در ملک و مملکت جهان است، و نشانه‌ها و علامتهائی از قدرتی است که قید و بند، آن را مقید و محدود نمی‌نماید. این آیه‌ها گذشته از این، آیهٔ دوم را تصدیق می‌کنند که از آفرینش مرگ و ممات و زندگی و حیات برای امتحان و آزمون، و سپس جزا و سزای اعمال و افعال سخن می‌گوید.

آسمانهای هفتگانه‌ای که بالای یکدیگر و هماهنگ با همدیگرند، و این آیه از آنها صحبت می‌دارد، قاطعانه نمی‌توان مدلول و مفهوم آن را از روی نظریه‌های ستاره‌شناسی گفت. چه این گونه نظریه‌ها در معرض تعدیل و تصحیح است، و با پیشرفت وسائل و ابزار رصد کردن ستارگان و در پرتو کشفیات علمی دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شود. کافی است بدانیم هفت آسمان وجود دارد، و آن آسمانها طبقه طبقه و بالای یکدیگرند و در فاصله‌های متفاوتی قرار دارند.^(۱)

قرآن دیدگان مردمان را متوجهٔ آفریدگان یزدان می‌سازد، به طور خاص آفریده‌هایی که در آسمانها هستند، و به طور عام همهٔ آفریده‌هایی که در کل جهان هستی هستند. قرآن دیدگان مردمان را متوجهٔ آفریدگان یزدان می‌سازد و ایشان را در کمال موجود در آفریده‌ها به مبارزه می‌طلبد، کمالی که دیدگان را درمانده و ناتوان و مبهوت و مدهوش برمی‌گرداند.

﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ﴾

بَصَابِیحَ، وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ، وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ، وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ، وَ يَسُُّ الْمُسِيرِ. إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهَقًا وَ هِيَ تَفُورُ. تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ، كُلًّا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا: أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟ قَالُوا: بَلَىٰ! قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا: مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ، إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ. وَ قَالُوا: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ. فَاسْأَلُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ! ﴿

آن کسی که هفت آسمان را بالای همدیگر و هماهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضاد و عدم تناسبی نمی‌بینی (و بلکه هستی با تمام عظمتی که دارد، از انسجام و استحکام شگفت برخوردار است و نظم و نظام عجیب و قوانین و روابط دقیق بر ذره ذره کائنات حکمفرما است). پس دیگر باره بنگر (و با دقت جهان را واری کن) آیا هیچ گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟ باز هم (دیدۀ خود را بگشای و به عالم هستی بنگر و) بارها و بارها بنگر و ورنه‌انداز کن، دیده سرانجام فرو رفته و حیران، به سویت باز می‌گردد. ما آسمان نزدیک (به شما) را با چراغهایی (به نام ستارگان) آراسته‌ایم، و آنها را وسیلهٔ راندن اهریمنان ساخته‌ایم، و برای ایشان عذاب آتش سوزانی را آماده کرده‌ایم. کسانی که به پروردگار خود ایمان نداشته باشند عذاب دوزخ دارند، و چه بد جایگاهی است! هر زمان که به دوزخ انداخته شوند، تنوره می‌زند و غرضی از آن می‌شنوند. دوزخ از شدت خشم (بر ایشان)، نزدیک است بترکد و پاره پاره شود. هر زمان که گروهی بدان انداخته می‌شوند، دوزخبانان از آنان می‌پرسند: آیا پیغمبر بیم‌دهنده‌ای به میان شما نیامده است (تا شما را از چنین روزی و وضعی بترسانند؟). می‌گویند: آری! پیغمبران بیم‌دهنده‌ای به میان ما آمدند و ما دروغگویشان نامیدیم و گفتیم: خداوند به هیچ وجه چیزی را (به نام وحی، برای کسی) نفرستاده است و شما دچار گمراهی

۱- آسمان اول قرآنی، تمام ستارگانی را دربر می‌گیرد که با چشم مسلح و غیرمسلح دیده می‌شوند (نگاه: صافات/ع و فضل/۱۲). (مترجم)

اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضاد و عدم تناسبی نمی‌بینی (و بلکه هستی با تمام عظمتی که دارد، از انسجام و استحکام شگفت برخوردار است، و نظم و نظام عجیب و قوانین و روابط دقیق، بر ذره ذره کائنات حکمفرما است).

هیچ گونه خلل و نقص و نابسامانی و آشفتگی، وجود ندارد ...

﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ﴾.

دیگر باره بنگر (و با دقت جهان را واری و ورنانداز کن).

برای تأکید و تأیید و ثبوت این کار، بار دیگر بنگر.

﴿هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ؟﴾.

آیا هیچ گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟

﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾.

باز هم (دیدۀ خود را بگشای و به عالم هستی بنگر و بارها و بارها بنگر و ورنانداز کن.

زیرا چه بسا در نگاه پیشین چیزی از تو نهان و پنهان گردیده باشد و آن را خوب ندیده باشی و روشن ننموده باشی. پس بنگر، و دیگر باره بنگر، و بنگر و بنگر ...

﴿يُنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾.

دیده سرانجام فروهشته و حیران، و درمانده و ناتوان، به سویت باز می‌گردد.

شیوه مبارزه طلبی این ویژگی را دارد که جلب توجه می‌کند و انسان را بر آن می‌دارد با دقت هرچه بیشتر و با تلاش هرچه بهتر نگاه بکند و به آسمانها و به همه آفریده‌های یزدان بنگرد. این نگاه تیز و کاوشگرانه و اندیشمندانه است که قرآن می‌خواهد آن را برانگیزد و ورناندازش گرداند. چه تنبلی الفت و عادت، زیبایی نگرش بدین جهان زیبا و دلربا و شگفت و شگرف و دقیق و لطیف را از میان می‌رود، جهانی که چشم از ورناندازی و بازنگری جمال و کمالتش، و دل از دریافت الهامها و پیامهایش، و عقل از تفکر و تدبیر نظم و نظام و دقت و لطافتش سیر نمی‌گردد. جهانی که هرکس با

همچون چشم و همچون نگاهی آن را بنگرد و ورنانداز کند، در جشن دلربا و زیبای خدایانه‌ای شرکت می‌کند و بسر خواهد برد، جشنی که زیباییها و شگفتیهایش از چشم نمی‌افتد و خستگی نمی‌آورد، زیرا زیباییها و شگفتیهایش همیشه برای چشم و دل و خرد تازه به تازه و نو به نو می‌شود.

هرکس که چیزی از سرشت و سامان این جهان بداند - همان گونه که علم جدید پرده از گوشه‌هایی از آن برداشته است و به کشفیاتی دسترسی یافته است - دهشت و وحشت او را فرامی‌گیرد و ویلان و حیران می‌گردد. اما زیبایی و دلربایی هستی بدین علم جدید و دانش نوین نیازی ندارد. چه از زمرۀ نعمت یزدان در حق انسان این است، در انسان قدرت همآوایی با این جهان را به ودیعت نهاده است. همین که انسان بنگرد و بیندیشد با جهان هم‌آوا می‌شود. زیرا دل نواهای این جهان هستی هراس‌انگیز و زیبا را مستقیماً دریافت می‌دارد، زمانی که دل باز می‌شود و آگاه می‌گردد. آن گاه است که با این نواها، هم‌آوا و هم‌نوا می‌شود، هم‌آوایی و هم‌نوایی زنده‌ای با زنده‌ای. تازه این پیش از آن است که با اندیشه‌اش و با رصد کردن ستارگان و با دانش ستاره‌شناسی چیزی از این آفریده‌های هولناک و عجیب و شگفت و شگرف، درک و فهم کند.

بدین خاطر قرآن مردمان را به نگرستن بدین جهان دعوت می‌کند، و از آنان می‌خواهد صحنه‌ها و شگفتیهایش را ورنانداز نمایند، و راجع بدانها تدبیر و تفکر کنند. قرآن همه مردمان را مخاطب قرار می‌دهد، و در هر عصر و زمانی با ایشان سخن می‌گوید. ساکنان بیشه‌ها را و ساکنان صحراها را مخاطب قرار می‌دهد، همان گونه که ساکنان شهرها را و مسافران دریاها را مخاطب می‌سازد. قرآن بیسوادان درس نخوانی را مخاطب قرار می‌دهد که چیزی را نخوانده‌اند و حرفی را ننوشته‌اند، همان گونه که فرزنانگان ستاره‌شناس و دانشمندان علوم طبیعی و علوم نظری را مخاطب قرار می‌دهد. هریک از اینان و از آنان، در قرآن چیزی را

این ستاره بی نظیری است که در آنجا سوسو می زند. انگار چشم زیبایی است که با محبت چشمک می زند، و شادمانه می درخشد.

دو ستاره دیگر بی مثل و مانند آنجایند. از ازدحام بریده اند و آنجا به راز و نیاز نشسته اند.

این مجموعه های به یکدیگر پیوسته، و گروه گروه اینجا و آنجا پراکنده، انگار در حلقه داستانی نشسته اند و در جشن آسمان شرکت کرده اند. آنها گرد می آیند و پراکنده می گردند، انگار دوستان شبانه ای در جشنی بوده اند و هم اینک پراکنده اند!

این ماه است، ماهی که شبی خواب شیرین می بیند، و غافل و بی خبر آرام آرام می رود. شبی هم سرمست می خرامد و به خود می بالد. شبی نیز شکسته و فرو افتاده همچون پیر فرتوتی لنگ لنگان می رود. شبی هم همچون جوان شادمان و به زندگی امیدواری می تازد. و شبی نیز بسان سالخورده ضعیف و ناتوانی به سوی فنا و نیستی می خزد و افتان و خیزان می رود!.. این فضای فراخی که دیدگان پایان آن را نمی بینند و به کرانه هایش نمی رسند، سراپا جمال و زیبایی است، زیبایی و جمالی که انسان می تواند با آن زندگی کند و آن را و رانداز نماید، ولیکن برای توصیف این زیبایی و جمال الفاظ و عباراتی نمی یابد در میان الفاظ و عباراتی که دارد!

قرآن انسان را متوجه زیبایی و جمال آسمان، و متوجه زیبایی و جمال سراسر جهان می گرداند، زیرا درک و فهم زیبایی و جمال هستی نزدیک ترین و درست ترین وسیله برای درک و فهم زیبایی و جمال آفریدگار هستی است. این درک و فهم است که انسان را به بالاترین افقی می رساند که انسان می تواند بدان برسد. زیرا انسان در این وقت به نقطه ای اوج می گیرد و می رسد که در آن انسان آماده برای جهان جاویدان می گردد، جهان جاویدانی که نامحدود و نامقید و زیبا و فریبا است، و از گرفتاریها و آلودگیهای جهان زمینی و زندگی زمینی زده و پالوده است. خوشترین و

می یابند که او را به جهان پیوند می دهد، و اندیشیدن و پاسخ گفتن و لذت بردن را در دلش برمی انگیزد.

جمال بسان کمال در نقشه و طرح این جهان، مقصود و مطلوب است. بلکه هر دو تای جمال و کمال، بیانگر و ثناگوی یک حقیقت هستند. چه کمال درجه و پله جمال را می رساند. بدین جهت قرآن دیدگان مردمان را متوجه جمال آسمانها می سازد، پس از آن که دیدگان نشان را به کمال آسمانها خیره می داد.

﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾.

ما آسمان نزدیک (به شما) را با چراغهایی (به نام ستارگان) آراسته ایم.

آسمان دنیا کدام است؟ آسمان دنیا نزدیک ترین آسمان به زمین و ساکنان زمین است، ساکنانی که مخاطبان این قرآن هستند. چه بسا مراد از چراغهایی که در اینجا بدانها اشاره می شود ستارگان و سیارگانی باشد که با دیدگان دیده می شوند وقتی که به آسمان می نگریم. این سخن هماهنگ با رهنمود و رهنمون مخاطبان به نگرستن به آسمان است. مخاطبان نخستین این قرآن چیزی برای نگرستن، جز دیدگان نشان نداشتند. آنچه می دیدند همان چیزهای درخشانی بود که آسمان را زینت می دادند و آرایه و آرایش آسمان بودند.

صحنه ستارگان در آسمان، زیبا است. در این باره شک و تردیدی نیست. آن اندازه زیبا که دلها را محو تماشای خود می سازد. زیبایی ای است که رنگهای گوناگون و متعدد آن با گونه گون شدن اوقات و تعدد آن، تازه به تازه و نو به نو می شود، و از بامدادان تا شامگاهان، از طلوع تا غروب، از شب مهتابی تا شب تاریک، و از صحنه صاف تا صحنه مه و ابر... هر دم به گونه ای درمی آید... بلکه ساعت به ساعت، و از گوشه ای تا گوشه ای و از جانبی تا جانبی که بدان نگریسته شود، مختلف و متنوع مشاهده می شود... سراپای همه چیز زیبا و با همه چیز زیبایی است، زیبایی ای که خردها را جذب و جلب می کند و شیفته و شیدای خود می سازد.

سعادتمندانه ترین لحظه ها برای دل انسان لحظه هایی است که در آنها پذیرای زیبایی و جمال نوآفرینی و نوآوری الهی در ساختار جهان می گردد. بدان خاطر که این لحظه ها لحظه هایی است که دل را آماده می سازند و راه را برایش مهیا می گردانند تا با زیبایی و جمال ذات الهی پیوند پیدا کند و آن را تماشا و ورنانداز نماید.

✽

نصّ قرآنی در اینجا یادآور می شود که این چراغهایی که آسمان دنیا را می آریند خود آنها وظیفه دیگری جدای از تزئین دارند:

﴿وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ﴾.

و آنها را وسیله راندن اهریمنان ساخته ایم.

ما در فی ظلال القرآن بر آن بوده ایم و بر آن رفته ایم که در کار و بار غیبیاتی که یزدان سبحان گوشه ای از خبر آنها را برایشان روایت می فرماید چیزی را بر آن نیفزائیم، و در کنار نصّ قرآنی بمانیم و از آن درنگ داریم و گامی جلوتر ننهیم. چرا که آنچه نصّ قرآنی در این راستا می گوید کافی و بسنده است.

ما ایمان داریم به این که آفریدگانی هستند که نامشان شیاطین است. برخی از اوصاف ایشان در قرآن آمده است. بدانان در این فی ظلال القرآن اشاره شده است، و بر آن چیزی نمی افزائیم. ما ایمان داریم یزدان سبحان از این چراغهایی که آسمان دنیا را می آریند تیربارهایی ساخته است که به سوی شیاطین رگبار می روند و انداخته می شوند، به صورت شهابهایی که در سوره های دیگر از آنها سخن رفته است:

﴿وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ﴾.

ما آن را از هر شیطان متمردی، کاملاً حفظ کرده ایم.

(صافات/۷)

﴿إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴾.

اما از آنان هر که با سرعت استراق سمعی کند، فوراً آذرخشی سوراخ کننده (ی جو آسمان و بدن آن شیطان) به دنبال او روان می گردد (و وی را می سوزاند و نابودش می گرداند).

(صافات/۱۰)

چگونه؟ با چه حجمی؟ به چه شکلی؟ از همه اینها خدا چیزی نفرموده است، و ما هم منبع دیگری نداریم، منبعی که در باره همچون کاری از آن کسب خبر کنیم و فتوا بطلبیم. ما تنها این را می دانیم و به رخ دادن آن ایمان داریم و بس. مقصود و مطلوب همین است. اگر خدا خیر و صلاحی در آگاهی بیش از این می دید، یا توضیح یا تفصیل زیادتری نیاز بود، یزدان سبحان مفصل و مشروح راجع بدان می فرمود. پس ما را چه رسد و کی سزد بکوشیم از چیزی اطلاع پیدا کنیم که خدا خیر و صلاحی در آن ندیده است، کاری که سنگباران کردن شیاطین با تیرهای شهاب است؟!

سپس روند قرآنی به پیش می رود و از چیزی سخن به میان می آورد که خداوند گذشته از سنگباران با شهابها برای شیاطین آماده کرده است:

﴿وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ﴾.

و برای ایشان عذاب سوزانی را آماده کرده ایم.

سنگباران کردن در دنیا، و عذاب سوزان در آخرت، بهره آن شیاطین است. چه بسا مناسبت ذکر این چیزهایی که خداوند آنها را برای شیاطین در دنیا و آخرت تهیه دیده است، ذکر آسمان پیش از این باشد. مناسبت دیگر سخن گفتن از کافران است. ارتباط موجود در میان شیاطین و در میان کافران پیدا و روشن است. وقتی که از چراغهای آسمان سخن رفته است، از آنها به عنوان ابزار سنگباران شیاطین صحبت به میان آمده است. وقتی هم از عذاب سوزانی سخن رفته است که خدا برای شیطان تهیه دیده است، بعد از آن از چیزی سخن به میان می آید که خدا برای کافران آماده کرده است، کافرانی که از جمله پیروان شیاطین هستند:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ

الْمَصِيرُ﴾.

کسانی که به پروردگار خود ایمان نداشته باشند، عذاب دوزخ دارند، و چه بد جایگاهی است!.

آن گاه صحنه ای از همچون دوزخی را ترسیم می کند، در آن حال که پذیره کافران می رود با خشم و کین و

تندی و تیزی سختی:

﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ. تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ!﴾

هر زمان که به دوزخ انداخته شوند، تنوره می‌زند و غرشی از آن می‌شنوند. دوزخ از شدت خشم (بر ایشان)، نزدیک است بترکد و پاره پاره شود!

این دوزخ، آفریده زنده‌ای است. خشم خود را قورت می‌دهد، در نتیجه نفسهایش با صدای وحشت‌انگیزی توأم می‌شود، و تنوره می‌زند و به غلیان درمی‌آید، و اندرونش از خشم و کین لبریز می‌شود. در نتیجه نزدیک است از خشم بترکد و پاره پاره بشود، خشمی که آن را قورت داده است. ناراحتی و ناخشنودی دوزخ تا بدان حد می‌رسد که به خشم و کین دوزخ درباره کافران تبدیل می‌شود!

تعبیر سخن به ظاهر مجاز به نظر می‌آید، و تصویری از حالت دوزخ را ترسیم می‌نماید. ولیکن - آن گونه که ما احساس می‌کنیم - تعبیر سخن نه مجاز، بلکه حقیقی را مقرر می‌دارد. چه هر آفریده‌ای از آفریده‌های یزدان زنده و دارای نوعی روح مخصوص به خود است، و هر آفریده‌ای پروردگار خود را می‌شناسد و به حمد و سپاس او می‌پردازد و تسبیح‌گوی او می‌گردد، و به دهشت و وحشت می‌افتد وقتی که انسان را می‌بیند که به آفریدگارش ایمان نمی‌آورد و کافر می‌گردد. از این بابت خشمگین می‌گردد، و در برابر این کفر زشت و پلشتی که فطرت او آن را بد می‌داند، و روح او از آن بیزار است، خشمناک می‌شود. این حقیقت در موارد گوناگونی از قرآن ذکر گردیده است. این امر می‌رساند حقیقتی در هر چیزی از چیزهای موجود در این هستی نهفته است.

در قرآن با عبارت صریح و آشکاری آمده است:

﴿تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ، وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾.

آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند

همگی تسبیح خدا می‌گویند و (با تنزیه و تقدیسش، رضای او می‌جویند. اصلاً نه تنها آسمانهای هفتگانه و زمین) بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید (چرا که زبان‌شان را نمی‌دانید و از ساختار اسرارآمیز عالم هستی و نظام پیچیده جهان آفرینش چندان مطلع نیستید). (اسراء/۴۴)

همچنین آمده است:

﴿يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ﴾.

ای کوه‌ها و ای پرندگان! با او (در تسبیح و تقدیس خدا) هما‌و و هم‌آواز شوید. (سبا/۱۰)

اینها تعبیرهای صریح و مستقیمی هستند، و تأویل و تفسیر در باره آنها جای ندارد. همچنین آمده است:

﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ: أُنَبِّئِي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا: أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾.

سپس اراده آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود (گونه و به شکل سحابیها در گستره فضای بی‌انتهاء، پراکنده) بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید (و شکل گیرید). گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای). (فصلت/۱۱)

این چیزی است که ممکن است بتوان گفت: مجاز است و حقیقت خضوع و فرمانبرداری آسمان و زمین را در برابر قانون خدا به تصویر می‌کشد. ولی این تأویل و تفسیر هیچ‌گونه ضرورتی ندارد. بلکه تأویل و تفسیر آن از معنی مستقیم و صریح آن دورتر می‌نماید.

صفت دوزخ در اینجا این چنین آمده است. در جای دیگری تعبیری از دهشت کائنات و خشم کائنات به سبب شریک و انباز قرار دادن برای پروردگارشان چنین به میان آمده است:

﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا. تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ، وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا، أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا، وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾.

ندارد.

بعد از آن همه خودستائی و انکار حقائق و تهمت گمراهی زدن به پیغمبران، جوابی که خوار و سرشکسته و معترف به نادانی و غفلت خود می دهند این است:

﴿قَالُوا: بَلَى! قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا، وَقُلْنَا: مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ. إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ. وَقَالُوا: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ!﴾.

می گویند: آری! پیغمبران بیم دهنده ای به میان ما آمدند و ما دروغ گویشان نامیدیم و گفتیم: خداوند به هیچ وجه چیزی را (به نام وحی، برای کسی) نفرستاده است، و شما دچار گمراهی بزرگی هستید. و می گویند: اگر ما گوش شنوا می داشتیم، و یا عقل خود را به کار می گرفتیم، هرگز از زمره دوزخیان نمی گشتیم!

آن کس که می شنود یا به فرمان عقل می رود، خود را به چنین جایگاه و باخیز نمی افکند، و چیزی را انکار نمی کند که این افراد بیچاره انکار می کنند، و در متهم کردن پیغمبران به گمراهی، بدین شیوه متکبران و پروایانه شتاب نمی ورزد، بسان کسی که در انکار کردن حقائق دلیل و برهانی در دست ندارد. گذشته از انکار کردن حقائق و ادعای عریض و طویلی در باره پیغمبران صادق یزدان، می گوید:

﴿مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ. إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ﴾.

خداوند به هیچ وجه چیزی را (به نام وحی، برای کسی) نفرستاده است، و شما دچار گمراهی بزرگی هستید!

﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾.

اینجا است که به گناه خود اعتراف می کنند، پس دوری (از رحمت خدا) بهره دوزخیان باد!

«سُحْقُ» به معنی دور شدن است. این هم دعای خدا بر ضد ایشان است، وقتی که آنان به گناه خود اعتراف می کنند، در جایگاهی که بدان ایمان داشته اند و فرارسیدن آن را باور نمی داشته اند. دعای خدا هم انجام کار است. پس آنان از رحمت خدا دور گردانده می شوند، و هیچ گونه امیدی به آمرزش برایشان نمی ماند، و نجات از عذاب ممکن نمی گردد. آنان به

واقعاً چیز بسیار زشت و زنده ای را می گویند. نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد، و زمین بشکافد، و کوه ها به شدت درهم فرو ریزد! از این که به خداوند مهربان، فرزندی نسبت می دهند. برای خداوند مهربان سزاوار نیست که فرزندی برگیرد. (مریم/۸۹-۹۲)

همه این نصها به حقیقتی اشاره دارند، حقیقت ایمان سراسر جهان هستی به آفریدگارش، و تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس خدا از سوی همه چیز دنیا، و دهشت و وحشت آفریده ها از انحراف انسان و کژراهه رفتن او وقتی که کافر می شود، و از کاروان جهان هستی دور می افتد و کناره می رود. این آفریده ها آماده می گردند خشمناک و کینه توز بر انسان بتازند و بر سر او فرود آیند، بسان کسی که به فردی نیزه بزنند که برای او گرامی و در پیش او محترم است، و او به خشم آید و کینه ور شود، و نزدیک گردد از خشم و کین بترکد و تکه و پاره شود. همان گونه که حال دوزخ چنین خواهد شد:

﴿تَفُورُ تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾.

دوزخ از شدت خشم (بر ایشان) نزدیک است بترکد و پاره پاره شود!

همچنین این پدیده را در نگاهبانان دوزخ مشاهده

می کنیم:

﴿كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا: أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟﴾.

هر زمان که گروهی بدان انداخته می شوند، دوزخیانان از آنان می پرسند: آیا پیغمبر بیم دهنده ای به میان شما نیامده است (تا شما را از چنین روزی و وضعی بترسانند؟).

روشن است همچون پرسشی در همچون موقعیتی برای سرکوب و سرکوفت و تنبیه و تحقیر است. این هم مشارکت فرشتگان با دوزخ در خشم و کین است. همان گونه که مشارکت ایشان در عذاب دادن است. برای شخصی که گرفتار آمده است و اندوهگین افتاده است چیزی تلخ تر از خوار داشتن و تنبیه کردنش وجود

آتش در افتادگانند و همدمان آتش هستند. وای چه بد همنشینی که دوزخ است. وای چه فرجام بد و سرنوشت نابهنجاری است!

این عذاب، عذاب آتش سوزان است در داخل دوزخی که تنوره می زند و فوران و غلیان دارد، و بر سر دوزخیان فریاد می کشد! واقعاً عذاب سخت و هراس انگیزی است! خدا به کسی ظلم نمی کند. چنین گمان می بریم - خدا هم بهتر می داند - کسی که خدای خود را قبول نمی کند و کافر می گردد - در حالی که خدا در فطرت او حقیقت ایمان و دلیل آن را سرشته است - چنین کسی خالی از هرگونه خیر و خوبی است. همچنین هرگونه صنعتی که در هستی بدو اعتبار بدهد در او موجود نیست. پس او بسان سنگی است که دوزخ بدان برافروخته می گردد. چنین کسی کارش به سرنگونی و واپسگرایی کشیده است و واژگون و یدشگون گردیده است و جایگاه او این چنین آتشی شده است، آتشی که از آن رهائی و گریزی نیست.

آن کسی که خدا را در زمین باور نمی دارد و راه کفر در پیش می گیرد، هر روز که در آن زندگی را به سر می برد پیوسته سر در نشیب می گذارد و واپس می رود و سرافکنده می شود، تا آنجا که به شکل زشت و پلشت و مسخ شده و دوزخی و رسوا و پستی درمی آید، شکلی که در زشتی و پلشتی و مسخ شدن، شکل دیگری بسان آن در این جهان دیده و یافته نمی شود. چه هر چیزی روح آن دارای ایمان است، و هر چیزی به تسبیح و تقدیس پروردگارش سرگرم است، و در هر چیزی این خیر و خوبی وجود دارد، و هر چیزی این پیوند در او است، پیوندی که او را به محور هستی محکم می بندد ... مگر این انسانهایی که از پیوندهای هستی می برند و می گریزند و رمان و شرور و نگون بخت و سر بر زانوی اندوه نهاده و مسخ شده و منفور می گردند! آخر این انسانهای پیوند گسیخته و دور افتاده از هر چیزی که در سراسر این هستی است، چه مکانی را می یابند تا بدانجا بروند و بیارمند؟ همچون انسانهایی راهشان به

دوزخ می افتد و جایشان در دوزخی خواهد بود که خشمگین است و زبانش را لیس می زند و داغ و تافته است، و هر معنی و هر حقی و هر کرامتی را از میان می برد، پس از آن که برای این گونه انسانها هیچ گونه معنی و حقی و کرامتی نمانده است و شخصیت ایشان بر باد رفته است!

آنچه معروف و مشهور در روند قرآنی است این است که در صحنه های قیامت دو صفحه مقابل یکدیگر را نشان می دهد. روند قرآنی در اینجا صفحه مؤمنان را در مقابل صفحه کافران نشان می دهد، برای تکمیل مدلول و مفهوم آیه دوم این سوره:

﴿لَيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾.

تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود.

بعد از ذکر امتحان و آزمون، ذکر جزا و سزا به میان می آید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾.

کسانی که در نهان، از پروردگار خود می ترسند، آمرزش و پاداش بزرگ و فراوانی دارند.

غیبی که در اینجا بدان اشاره شده است شامل ترسشان از پروردگارشان می گردد، پروردگاری که او را ندیده اند. همچنین شامل ترسشان از پروردگارشان می گردد ترسی که پنهان از دیده ها داشته اند. هر دوی این معنیها پسندیده و مهم است، و درک و فهم پاک، و برداشت آگاهانه است، و با پاداش بزرگی که روند قرآنی آن را مختصر و چکیده ذکر می کند همخوانی دارد، و آن آمرزش و بخشیدن گناهان، و اجر و پاداش فراوان است.

دل با خدا در پنهان و نهان، و در غیبی باشد که چشمها آن را نمی بینند و از آن آگاه نمی گردند، ترازوی حساسی در دل بشری، و ضمانت زندگی در درون است ... حافظ ابوبکر بزار در مسند خود گفته است: طالوت پسر عباد برایمان گفته است که حارث پسر عبید

﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

چرا که او کاملاً آگاه از اسرار و خفایای سینه‌ها است. اسرار و خفایائی که از سینه‌ها بیرون نیفتاده است! خدا بس آگاه از اسرار و خفایا است. زیرا خدا آنها را در سینه‌ها آفریده است، همان که سینه‌ها را او آفریده است!

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ﴾.

مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند؟

مگر کسی که جهان را آفریده است، از جال و احوال ایشان خبر ندارد؟

﴿وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾.

و حال این که او دقیق و باریک‌بین بس آگاهی است. خدا از ریز کوچک و پنهان پوشیده، اطلاع و آگاهی دقیق دارد.

انسانهائی که می‌کوشند حرکتی یا رازی یا یک نیت درونی را از خدا پنهان دارند افراد خنده‌آوری جلوه‌گر می‌آیند. چه درونی که آنان می‌خواهند در آن نیت خود را نهان دارند، آفریده خدا است، و خدا پیچ و خمهای آن و پنهانیها و نهانیهای آن را می‌داند. نیستی را هم که می‌خواهند پنهان کنند آفریده خدا است، و خدا از آن آگاه است و می‌داند کجا خواهد بود. پس چه چیز را پنهان می‌کنند؟ و کجا آن را می‌خواهند پنهان بکنند؟ قرآن می‌خواهد این حقیقت را در درون جایگزین کند.

زیرا استقرار این حقیقت در درون، به درون فهم و درک درست و برداشت صحیح امور را می‌بخشد، گذشته از این که در درون بیداری و حساسیت و پرهیزکاری را به امانت می‌گذارد، بیداری و حساسیت و پرهیزکاری هم امانت بدو تعلق می‌گیرد، امانتی که انسان مؤمن در این زمین آن را بر عهده می‌گیرد، و آن امانت عقیده و امانت عدالت، و امانت خلوص در عمل و نیت برای خدا بودن است. همچون چیزی هم میسر نخواهد شد مگر زمانی که دل یقین و اطمینان داشته باشد که او متعلق به خدا است، و هر رازی و هر نیستی که در آن

از ثابت، و او از انس روایت کرده است که گفته است: گفتند: ای پیغمبر خدا وقتی که ما در خدمت تو هستیم حالی داریم، ولی وقتی که به ترک تو گفتیم و رفتیم حال دیگری داریم. فرمود: (كَيْفَ أَنْتُمْ وَرَبُّكُمْ؟).

شما با پروردگارتان چگونه هستید؟

گفتند: خدا پروردگار ما در پنهان و آشکار است. فرمود:

(لَيْسَ ذَلِكُمْ أَلْتَّفَاقٌ).

این امر شما دورویی و دوگانگی نیست.

پیوند با خدا اصل و اساس است. هر وقت پیوند با خدا در دل باشد، همچون دلی مؤمن و صادق و مرتبط است.



این آیه پیشین، ماقبل خود با مابعد خود را در روند قرآنی پیوند می‌دهد، در این که خدا آگاه از پنهان و آشکار است، و او انسان را به مبارزه می‌خواند، در حالی که خدا است که انسانها را آفریده است، و از پیچ و خم و نهفته و راز آنان مطلع است، پیچ و خم و نهفته و رازی که خودش آنها را در انسانها به ودیعت نهاده است:

﴿وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ؛ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟﴾.

چه سخنان خود را آهسته گوئید و زمزمه کنید، و چه بلند گوئید و آشکار سازید (برای خدا یکسان و عیان است). چرا که او کاملاً آگاه از اسرار و خفایای سینه‌ها است. مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک‌بین بس آگاهی است؟!.

پنهان دارید و آهسته بگوئید، یا آشکار سازید و بلند بگوئید، فرق نمی‌کند و یکسان برای علم و آگاهی یزدان است. خدا از چیزی آگاه است که از آشکار و نهان، پنهان‌تر است.

کمین می‌کند و نهان می‌شود آفریده خدا است، و خدا از آفریده خود بس آگاه است. زیرا خدا بسیار آگاه و دقیق است...

بدین هنگام است که مؤمن در نیت پنهان و در خاطره نهان، از خدا می‌ترسد. هم بدان گونه که در حرکت دیدنی و در صدای آشکار خدا را پیش چشم می‌دارد، و درون و بیرون را با تقوا و پرهیزگاری همدوش می‌سازد. مؤمن سر و کارش با خدائی است که از نهان و عیان آگاه است. خدائی است که سینه‌ها را آفریده است و می‌داند که در سینه‌ها چه چیز است و چه می‌گذرد.



آن‌گاه روند قرآنی مردمان را از گفتگوی در باره نهادهای خودشان که خدا آنها را آفریده است، به سوی زمینی کوچ می‌دهد و توجهشان را جلب می‌کند که آن را برای ایشان آفریده است، و زمین را رام کرده است و اسباب زندگی را در آن به ودیعت نهاده است و فراهم آورده است.

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا، فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾.

او کسی است که زمین را رام شما کرده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است.

مردمان به سبب طول انس و الفت زندگانشان بر روی این زمین، و ساده و آسان آرام و قرار گرفتن بر آن، و سیر و حرکتشان در آن، و استفاده کردن و بهره بردن از خاک، آب، هوا، گنجها و منابعها و کانه‌ها، نیروها و انرژی‌ها، و روزیها و ارزاق آن، نعمت خدا را در رام کردن زمین برایشان، و مسخر کردن و در اختیارشان قرار دادن آن، فراموش می‌کنند. قرآن این نعمت بزرگ را به یادشان می‌اندازد و از آن آگاهشان می‌سازد، با این تعبیر و بیانی که هر کسی و هر نسلی از آن به اندازه علم و دانشی که در باره این زمین رام و مسخر پیدا خواهد کرد، درک و فهم خواهد نمود.

زمین رام و مسخر، در ذهن و شعور مخاطبان پیشین، همین زمین رام و آماده برای حرکت در آن با پا و سوار بر چهارپایان، و کوچ و سفر در دریاها با کشتیهائی که امواج آنها را می‌شکافند و به پیش می‌روند، و همین زمین رام و آماده برای کشت و زرع و میوه چیدن و درو کردن، و همین زمین رام و آماده برای زیستن در آن با همه چیزهائی که زمین از هوا و آب و خاک دارد و شایسته کشاورزی نمودن و رویاندن گیاهان است.

اینها مدلولها و مفهومهای مختصر و مجملی هستند، و علم و دانش به تفصیل و تشریح آنها می‌پردازد، و در باره آنها چیزهائی را می‌گوید که تا به امروز بدانها دسترسی پیدا کرده است. شرح و بسطی که علم و دانش در باره چنین چیزهائی دارد بر دایره بینش و دانش انسان راجع به آیات قرآن می‌افزاید.

از جمله چیزهائی که علم و دانش در باره مدلول و مفهوم زمین رام و مسخر می‌گوید، این صفت «ذلولاً» است که به طور عادی برای چهارپا به کار می‌رود، از نظر علم و دانش نیز مطلوب است برای زمین به کار برده شود. چرا که این زمینی که ما آن را ثابت و مستقر و ساکن می‌بینیم، چهارپای متحرکی است... بلکه سرافراز و دوان و تازان و گوش به فرمان است!! در عین حال که سرکش و چموش است سوار را از پشت خود فرو نمی‌اندازد، و گامهایش در هم نمی‌لولد و فرو نمی‌افتد. سوار خود را تکان نمی‌دهد و نمی‌جنباند و نمی‌رنجاند و خسته و درمانده نمی‌گرداند، بسان چهارپائی که رام نیست و بلکه سرکش و چموش است. گذشته از این، این چهارپا شیردهنده است همان‌گونه که رام و گوش به فرمان است!

این چهارپائی که ما بر آن سوار می‌گردیم پیرامون خود با سرعت هزار مایل در ساعت می‌چرخد. با وجود این، پیرامون خورشید با سرعت حدود شصت و پنج هزار مایل در ساعت می‌گردد. از این هم گذشته او و خورشید و منظومه شمسی جملگی با سرعتی در حدود بیست هزار مایل در ساعت به پیش می‌تازند به سوی

به زمین می‌چسباند. همچنین یزدان سبحان برای زمین فشار هوا قرار داده است، فشاری که اجازه می‌دهد سهل و ساده حرکت و رفت و آمد بر سطح زمین انجام بگیرد. اگر فشار هوا سنگین‌تر از این بود که هست برای انسان ناممکن یا مشکل می‌شد حرکت کند و جابه‌جا بشود و بدینجا و آنجا بیاید و برود. - بدان اندازه که فشار هوا سنگینی می‌کرد - در این صورت فشار هوا انسان را درهم می‌شکست یا از تکان و تلاش بازمی‌داشت. اگر هم فشار هوا کمتر می‌گردید از این مقداری که هست گامهای انسان مختل و مضطرب می‌شد یا اندرون انسان منفجر می‌گردید به خاطر افزایش فشار خود انسان بر فشار پیرامونش، همان‌گونه که چنین وضعی برای کسانی پیش می‌آید که در لایه‌های بالای هوا به مسافرتها فضائی بپردازند بدون این که فشار هوا را کنترل سازند.

خداوند زمین را رام و مسخر انسانها ساخته است با گسترش سطح زمین و پدید آوردن خاک نرم بر بالای آن. اگر سراسر زمین صخره سنگهای سختی می‌بود - همان‌گونه که علم فرض می‌کند که زمین پس از سرد شدن و منجمد گردیدن، چنین وضعی داشته است - سیر و حرکت در زمین ناممکن می‌گردید، و رویش گیاهان در آن انجام نمی‌پذیرفت. ولیکن عوامل جوئی از قبیل هوا و بارانها و جز آنها این صخره سنگهای سخت را تکه تکه کرده است، و یزدان به وسیله آنها این خاک حاصلخیز شایان زندگی را به وجود آورده است و سر و سامان بخشیده است، و گیاهان و ارزاق مورد استفاده سواران این چهارپای رام و فرمانبردار را پدید آورده است!

خداوند زمین را رام و مسخر کرده است، بدین گونه که هوائی را برای زمین تهیّه دیده است که محیط بر زمین و دارای عناصری است که زندگی بدانها نیاز دارد. این عناصر با نسبتهای دقیقی تهیّه و تنظیم گردیده‌اند، به گونه‌ای که اگر این نسبتها مختل گردند زندگی پدیدار و برقرار نمی‌شود، و اگر به فرض زندگی از بنیاد مقرر و

برج الجبار که در آسمان است . . . با وجود همه این تاخت و تازها انسان بر پشت آن ایمن و آسوده و مطمئن و سالم برجای می‌ماند و بندها و مفصلهای بدنش درهم نمی‌شکنند، و اندامهایش از هم نمی‌گسلد. بلکه مغزش نیز تکان نمی‌خورد و پخش و پراکنده نمی‌گردد، و یک بار هم از پشت این چهارپای رام و فرمانبردار فرو نمی‌افتد!

این حرکات سه گانه، حکمت و فلسفه خود را دارد. تأثیر دو تا از این حرکات را در زندگی انسان، و بلکه در سراسر زندگی روی زمین، می‌دانیم و می‌شناسیم. گردش زمین به دور خود سبب پیدایش شب و روز می‌گردد. اگر شب سردی بود سراسر زندگی از سرما یخ می‌زد. و اگر روز سردی بود سراسر زندگی از گرما می‌سوخت . . . از گردش زمین به دور خورشید فصلها پدیدار می‌آیند. اگر فصلی روی زمین بردوام می‌ماند و همیشگی می‌بود، زندگی به شکل فعلی بر روی زمین آن گونه که خدا خواسته است پدیدار نمی‌گردید و ماندگار نمی‌ماند. و اما حرکت سوم، پرده غیب از آن به کنار زده نشده است و حکمت و فلسفه آن هنوز که هنوز است روشن نگردیده است. قطعاً هم دارای ارتباط و پیوند با هماهنگی و همآوایی جهان بزرگ هستی است.

این چهارپای رام و رهواری که دارای این همه حرکات شگفت و شگرف در آن واحد است، در اثنای حرکت دارای یک وضع واحد است. میل محوری آن $23/5^\circ$ درجه است. این میل محوری است که فصول چهارگانه از آن و از حرکت زمین به دور خورشید به وجود می‌آید. اگر میل محوری زمین هنگام حرکت خلل پیدا کند، فصولی که دوره گیاهان و بلکه دوره زندگی به طور کلی در این زندگی دنیوی مترتب بر آن است، خلل می‌پذیرد و مختل می‌گردد.

خداوند زمین را رام و مسخر انسانها کرده است به وسیله نیروی جاذبه‌ای که به زمین داده است. نیروی جاذبه‌ای که انسانها را در اثنای حرکتها بزرگ زمین

﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ﴾.

در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید.

«مناکب» بلندیها یا اطراف و جوانب است. وقتی که خدا اجازه می‌فرماید بر اطراف و بلندیهای زمین راه بروند، قطعاً هم اجازه هم می‌فرماید در درّه‌ها و دشتهای آن راه بروند. وقتی که به انسانها اجازه داده است بالای قسمتهای سرکش و چموش زمین راه بروند، اجازه نیز داده است که بالای قسمتهای رام و مسخر آن هم راه بروند.

رزقی که در آن است همه آفریده او، و همه ملک او است. آفریده و ملک او بودن، مدلول و مفهوم فراخ‌تری را از واژه رزق به ذهن مردمان متبادر می‌سازد. آفریده و ملک تنها دارائی و اموالی نیست که فردی از افراد مردمان در اختیار دارد، و با آن دارائی و اموال به نیازمندیها و بهره‌مندیهای خود دسترسی می‌یابد. بلکه شامل هرآن چیزی است که خدا آن را در این زمین به ودیعت نهاده است، از قبیل اسباب رزق و تشکیل‌دهنده‌ها و سازنده‌های رزق. اسباب و علل روزی نیز در اصل به سرشت تشکیل زمین از عناصری برمی‌گردد که زمین از آنها تشکیل گردیده است، و به سرشت تقسیم این عناصرها با نسبتهایی که دارند. گذشته از آن به قدرتی برمی‌گردد که یزدان در گیاهان و حیوانات و جانداران - از جمله انسانها - به ودیعت نهاده است تا در پرتو آن بتوانند از این عناصر استفاده کنند و سود ببرند.

چکیده‌وار به گوشه‌هایی از حقیقت، بدین معنی و مفهوم، اشاره می‌کنیم:

«زندگی هر گیاهی همان گونه که مشهور است بر اندازه‌های بسیار ریز دی اکسید کربن موجود در هوا تکیه دارد، آن اندازه ریز که می‌توان گفت گیاهان آنها را می‌مکند و استشمام می‌کنند. برای این که این فعل و انفعالات شیمیائی آمیخته مختص به ترکیب نوری را با ساده‌ترین روش ممکن توضیح دهیم، می‌گوئیم: برگهای

مقدر گردد بردوام نمی‌ماند و ادامه پیدا نمی‌کند. در هوا تقریباً ۲۱٪ اکسیژن، ۷۸٪ آزت یا نتروژن، و بقیه دی اکسید کربن با نسبت سه بخش از ده هزار بخش، و عناصر دیگری است. این نسبتها دقیقاً برای بردوام و ماندگار ماندن زندگی بر روی زمین لازم و ضروری است.

خداوند زمین را رام و مسخر کرده است بدین گونه که هزاران هماهنگی و همسویی را برای پدید آمدن و برقرار ماندن زندگی در زمین، ایجاد کرده است و هم‌اوا و هم‌نوا فرموده است... از آن جمله: حجم زمین، حجم خورشید و ماه، دوری زمین از خورشید و ماه، درجه حرارت خورشید، ارتفاع پوسته زمین، درجه سرعت زمین، میل محوری زمین، نسبت تقسیم آب و خشکی در زمین، ضخامت هوای محیط بر زمین، و چیزهای بسیار دیگر است... این هماهنگیها و همسوییها است که رویهم‌رفته زمین را رام و مسخر ساخته‌اند، و در زمین رزق و روزی قرار داده‌اند و اجازه داده‌اند زندگی وجود داشته باشد، و زندگی این انسان به ویژه بر روی زمین ادامه پیدا کند.

نص قرآنی بدین حقائق اشاره می‌نماید تا هر فردی و هر نسلی آن حقائق را به خاطر سپارد، بدان اندازه که می‌تواند، و بدان اندازه که دانش و پژوهش او اجازه می‌دهد، تا دست خدائی را احساس کند که ملک و مملکت و فرمانروائی در دست او است، دستی که سرپرستی او و سرپرستی همه چیز پیرامون او را بر عهده دارد، و زمین را رام او کرده است، و او را و زمین را می‌باید و محافظت می‌نماید. اگر این دست یک لحظه از محافظت و مراقبت سستی کند، این جهان سراسر مختل می‌گردد و با هرکس و هر چیزی که در آن است درهم می‌شکند و درهم می‌ریزد!

هرگاه انسان درونش بیدار گردد و این حقیقت بزرگ را درک کند، آفریدگار بخشنده و مهربان بدو اجازه می‌دهد که بر جوانب و بلندیهای زمین راه برود، و از رزق و روزی موجود در آن بخورد:

اصلاً امکان ندارد».^(۱)

باید از نقش آزت یا نیتروژن در ارزاق زمین سخن گفت.

«بدون نیتروژن ممکن نیست هیچ گونه گیاهی از گیاهان خوراکی رشد و نمو پیدا کنند. یکی از دو وسیله‌ای که نیتروژن با آن وارد خاک کشاورزی می‌گردد شیوه تلاش «باکتریهای» ویژه است. این گونه باکتریها در ریشه‌های گیاهان حبوبات، از قبیل: ماش، نخود، لوبیا، باقلا، و دانه‌های فراوان دیگری، جایگزین می‌شوند. این باکتریها نیتروژن هوا را می‌گیرند و آن را به ترکیبات نیتروژن تبدیل می‌کنند، ترکیبات نیتروژنی که گیاهان بتوانند آن را بکنند. وقتی که گیاهان نابود می‌شوند مقداری از این ترکیبات نیتروژنی در زمین باقی می‌ماند.

طریقه دیگری نیز وجود دارد که بدان وسیله نیتروژن به زمین وارد می‌شود. این طریقه با رعد و برق صورت می‌پذیرد. وقتی که برق در لابلای هوا می‌درخشد آذرخش مقدار کمی از اکسیژن را با نیتروژن ترکیب می‌کند، و باران آن را به صورت ترکیبات نیتروژنی روی زمین می‌اندازد».^(۲)

یعنی باران نیتروژن را به شکلی درمی‌آورد و بر روی زمین می‌افکند که گیاهان می‌توانند آن را بکنند. زیرا گیاهان نمی‌توانند نیتروژن خالص را از هوا بکنند و مورد استفاده قرار بدهند. نسبت نیتروژن ۷۸٪ هوا است، همان گونه که قبلاً گفتیم.

ارزاق نهان در داخل زمین، از قبیل معدنهای جامد و مایع، همه و همه به سرشت ساختار زمین و احوال و اوضاعی برمی‌گردند که زمین را فرا گرفته‌اند و آمیزه آن گردیده‌اند. شرح و بسط ارزاق را طول نمی‌دهیم. چه ارزاق در پرتو این سخنان گذرا پیدا است که مدلول

درختان به منزله ریه‌ها هستند. در برابر نور خورشید می‌توانند دی اکسید کربن سرسخت را تجزیه و کربن و اکسیژن آن را جدا سازند. به عبارت دیگر گیاهان اکسیژن را آزاد و رها می‌سازند، و کربن را نگاه می‌دارند، و با ئیدروژن آب ترکیب می‌نمایند، آبی که گیاهان با ریشه‌های خود آن را جذب می‌کنند. آب هم به ئیدروژن و اکسیژن تجزیه می‌شود. طبیعت با فعل و انفعالات جادوگرانه‌ای از این عناصر قند یا سلولز، و مواد شیمیائی بیشمار دیگری، و میوه‌ها و گلها را می‌سازد. گیاهان به خودشان خوراک می‌رسانند و تغذیه می‌کنند، و خوراک سرشاری را برای هر حیوانی که بر روی زمین زندگی می‌کند فراهم می‌آورند. در عین حال گیاهان اکسیژنی را آزاد می‌کنند که ما تنفس می‌کنیم و می‌مکیم، و بدون آن زندگی ما پس از پنج دقیقه به پایان می‌رسد!

بدین منوال می‌بینیم که تمام گیاهان و بیشه‌زارها و چمنزارها، و هر قطعه‌ای از جلبکها، و هر آنچه وجودش متعلق به آبیاریها است ساختار هستی آن مخصوصاً از کربن و آب فراهم می‌آید. حیوانات و جانداران دی اکسید کربن را آزاد می‌کنند، در صورتی که گیاهان اکسیژن را آزاد می‌کنند. اگر چرخه و بده و بستان برقرار نبود، زندگی حیوانی یا زندگی گیاهی سرانجام همه اکسیژن، یا همه دی اکسید کربن را تقریباً از میان می‌برد. هرگاه توازن به طور کلی زیر و رو گردد، گیاهان پژمرده گردند، یا انسانها بمیرند، تند و سریع یکی به دیگری ملحق می‌گردد، و یکی به دنبال دیگری از بین می‌رود. در این اواخر کشف شده است که وجود دی اکسید کربن در اندازه‌های ریز نیز برای زندگی جانداران بسیار ضروری است. همچنین ثابت گردیده است گیاهان از مقداری از اکسیژن استفاده می‌کنند.

لازم است در باره ئیدروژن نیز سخن گفته شود، هرچند ما ئیدروژن را استشمام نمی‌کنیم. بدون ئیدروژن آب به وجود نمی‌آید. نسبت آب با مقایسه با مواد حیوانی یا گیاهی، زیاد و سرسام‌آور است. زندگی بدون آب

۱- کتاب: «العلم يدعو للإيمان» ترجمه محمود صالح فلکی، صفحه ۷۰ و

۷۱.

۲- مرجع سابق، صفحه ۷۶ و ۷۷.

برمی‌انگیزد و ناگهان طوفان شن و سنگریزه درمی‌گیرد و بر چهره‌هایشان و سینه‌هایشان می‌زند... چشمانشان را به آسمان و به جهان غیب نهان خیره می‌دارد، و دل‌هایشان را آویزه قضا و قدر یزدان می‌سازد:

﴿أَأَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ؟ أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا؟ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ! وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ. فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ؟﴾

آیا از کسی که در آسمان است، خود را در امان می‌دانید که دستور بدهد زمین بشکافد و شما را فرو ببرد و آن گاه بلرزد و بجنبد و حرکت بکند؟ یا این که از کسی که در آسمان است خود را در امان می‌دانید که طوفان شن بر شما گمارد (و شما را در زیر ریگهای روان دفن نماید؟). آن گاه خواهید دانست که تهدید من چگونه است.

انسانهایی که بر پشت این چهارپای رام زندگی می‌کنند، و آن را می‌دوشند و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند، و از روزی یزدان موجود در آن، بهره معلوم خود را به دست می‌آورند، می‌دانند زمین چگونه به چهارپای چموش و بدون شیر تبدیل می‌گردد، در برخی از ازمه و احيان، آن گاه که یزدان اجازه می‌دهد که اندکی نابسامان و پریشان بشود و بلرزد و همه چیز بالای پشت آن به تکان درآید یا درهم بشکند و درهم بریزد! و هر چیزی که بالای آن به سیر و حرکت می‌افتد و نابسامان و پریشان می‌گردد، و هیچ قدرتی و قوتی و هیچ حيله و نیرنگی جلو آن را نمی‌تواند بگیرد. این وقتی روی می‌دهد که زلزله‌ها درمی‌گیرد، یا آتشفشانها فوران می‌کند، زلزله‌ها و آتشفشانهایی که پرده از دژنده سرکشی کنار می‌زند که در وجود چهارپای رام زمین نام کمین کرده است، چهارپایی که یزدان جهان زمام آن را گرفته است و فوران نمی‌کند مگر اندکی، و سر نمی‌کشد مگر ثانیه‌های کمی. اما این اندک فراوان و این چند ثانیه از زمان، هر چیزی را درهم می‌شکند که انسانها آنها را بر پشت زمین

و مفهوم فراخ‌تر از مدلول و مفهومی دارد که مردمان از این واژه برداشت می‌کنند. اسباب و وسائل آن هم در تشکیل ساختار زمین، و در طرح کلّ جهان هستی، بیش از آن است که مردمان می‌شناسند و از آن آگاهند. وقتی که خدا اجازه می‌فرماید مردمان از آن بخورند، او بر آنان منت می‌نهد و آن را رامشان می‌گرداند و در دسترسشان قرار می‌دهد، همان خدائی که به انسانها قدرت عطاء می‌کند بتوانند از ارزاق زمین بخورند و سود ببرند:

﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ﴾

در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید.

راه رفتن بر روی زمین و خوردن از روزی خدا محدود به زمانی است که در علم و دانش و تدبیر و تقدیر خدا مقدر و مقرر است، و زمان امتحان انسانها با مرگ و زندگی، و با هر چیزی است که خدا آن را در این زندگی رام و مسخر انسانها می‌سازد. هر زمان که دوران امتحان به پایان آمد مرگ و چیزی که مربوط به زمان پس از مرگ است فرامی‌رسد:

﴿وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

زنده شدن دوباره در دست او است.

بازگشت همگان به سوی او است. بلی به سوی او... آخر اگر بازگشت به سوی او نباشد به سوی که و چه است؟ مگر نه این است ملک و مملکت و حکومت و فرمانروائی از آن او است؟ هیچ پناهگاهی نیست مگر پیشگاه او؟ او بر هر چیزی توانا است؟

❖

هم اینک که در این امن و امان بر پشت زمین رام قرار دارند، و در این رفاه و آسایش و آرامش سرشار، با اجازه و فرمان یزدان دادار، بسر می‌برند، هم اینک، بلی هم اینک این زمین ساکن و بدون حرکت را زیر پاهایشان به تکان درمی‌آورد و رفت و برگشتش می‌دهد و به تاب‌بازیش درمی‌آورد! زمین هم می‌لرزد و می‌جنبد و حرکت می‌کند!.. هوای پیرامونشان را

و با تهدیدی که اعصاب را درهم می‌ریزد، و بندهای اندام را از هم می‌گسلد، ایشان را می‌ترساند!

﴿فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٌ!!!﴾.

آن گاه خواهید دانست که تهدید من چگونه است!!!

قرآن برای انسانها مثالهایی از واقعیت بشری را ذکر می‌کند، و برایشان از رخدادهای گذشتگان تکذیب‌کننده حق و حقیقت نقل و روایت می‌نماید:

﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ؟﴾.

کسانی که پیش از اینان بوده‌اند (آیات و پیغمبران مرا) تکذیب کرده‌اند، ببین که خشم و کینه من بر سر ایشان چه آورده است و چه کرده است؟.

«نکیر» به معنی انکار و آثاری است که به دنبال دارد، یعنی بدآمدن و خشم و کینه. خداوند از کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند و حق و حقیقت را تکذیب کرده‌اند، بدش آمده است و بر ایشان خشم گرفته است. این است که از آنان می‌پرسد:

﴿فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ؟﴾.

خشم و کینه من بر سر ایشان چه آورده است و چه کرده است؟.

آنان می‌دانند که خشم و کینه یزدان بر سر تکذیب‌کنندگان چه آورده است و چه کرده است. آثار تخریب و تدمیر، برایشان توصیف می‌کند که همچون خشم و کینه‌ای چگونه بوده است و چه کار کرده است، و چه ویرانهایی به دنبال داشته است!

امن و امانی که یزدان از آدمیزادگان نمی‌پسندد، امن و امانی است که بیانگر غفلت از خدا و از قدرت و قوت و قضا و قدر او است، نه ایمن و مطمئن در پناه خدا و رعایت و رحمت او آسودن است. چه همچون امن و امان و آرمیدن و اطمینانی جدای از آن گونه غفلت و بی‌خبری است. زیرا شخص مؤمن در پناه پروردگار خود می‌آرامد و بدو اطمینان دارد، و رحمت و فضل خدای خود را می‌جوید. اما این کار او را به غفلت و فراموشی نمی‌کشاند و او را به سرمستی دنیاپرستی و

ساخته‌اند! یا زمین همه چیز را به شکم خود فرومی‌برد و قتی که یکی از دهانه‌های خود را باز می‌کند، و تکه‌ای از وجود خود را فرو می‌برد و ناپدید می‌کند... ناگهان زمین به سیر و حرکت درمی‌آید، و انسانها چیزی از این نمی‌دانند و در انجام کاری ناتوانند.

مردمان هنگام هول و هراس زلزله و آتشفشانی و فرو رفتن بخشی از زمین به دل زمین، بسان موشهای کوچکی جلوه‌گر می‌آیند که در قفس ترس و هراس گرفتار باشند. موشهای کوچکی که قبلاً ایمن و بی‌خبر و بازیکنان از قدرت بزرگی غافل بوده‌اند که زمام چهارپای سرکش و چموش زمین را به دست گرفته است!

انسانها نیز چنین هستند. طوفانهای بادهای سرکش و طوفانهای شن و ماسه را می‌بینند که دارد ویران می‌کند و خراب می‌سازد و می‌سوزاند و نابود می‌گرداند، و هر چیزی را در خشکی یا دریا و یا هوا بر سر راه دارد با خود می‌برد، و انسانها در برابر آن طوفانها کوچک و ناتوان و حسرت‌زده و نالان می‌ایستند، تا آن زمان که یزدان سبCHAN زمام چهارپای چموش زمین را می‌گیرد، و زمین آرام و رام می‌شود و مطیع فرمان می‌گردد!

قرآن به انسانهایی که آرامش چهارپای زمین، و در اختیار قرار دادن زمام خود به دستشان، و امن و امان زمین، آفریدگار زمین و رام‌کننده آن را از یادشان می‌برند، تذکر می‌دهد، و این سرکشیه و چموشیهایی را به یادشان می‌آورد که کم‌ترین کاری در برابرش نمی‌توانند بکنند، و زمینی که زیر گامهایشان ثابت و استوار است، ناگهان به تکان و لرزه و تاب خوردن درمی‌آید، و آنان در برابر آن ضعیف و ناتوان می‌ایستند و بر خود می‌لرزند، و زمین گدازه‌ها را بیرون می‌اندازد و آتشفشانیها فوران می‌کنند، و باد آرام پیرامونشان به گردبادها و طوفانهای شن و ماسه‌ای درمی‌آید که هیچ نیروئی از ساخته‌های انسانها نمی‌تواند جلو آن را بگیرد، و از ویران کردن و خراب نمودن، آن را بازدارند، قرآن مردمان را برحذر می‌دارد

فرمانروائی در دست او است، و او بر هر چیزی توانا است. به دل زمین فرو بردن، سنگباران کردن، طوفان شن و ماسه به راه انداختن، آتشفشانها را بیرون جهانیدن، زلزله‌ها را پدید آوردن، گردبادها و تندبادها را وزان کردن، و سائر نیروهای هستی و پدیده‌های طبیعی، چیزی از اینها در دست انسانها نیست. بلکه کار و بار آنها به خدا واگذار است. همه چیزهایی که انسانها در باره آنها می‌گویند فرضیه‌هایی است که تلاش می‌کنند با آنها رخدادهای آنها را تفسیر و توجیه کنند و بس. اما آنان هیچ دخل و تصرفی در وقوع آنها راندانند، و خویشان را نیز از آنها نمی‌توانند بپایند و به دور نمایند. همه چیزهایی را هم که بر روی زمین می‌سازند، لرزشی از لرزشها، یا طوفانی و گردبادی از طوفانها و گردبادهای زمین آنها را ویران و درهم می‌پیچد. انگار که با برگ درختی یا با برگ گیاهی به بازیچه نشسته است و آن را دستخوش خود قرار داده است! پس بهتر آن است کار و بار زمین را در این راستا به آفریدگار این هستی واگذارند، و به دست کسی بسپارند که قوانین را در جهان پدید آورده است که بر این رخدادها و پدیده‌ها فرمانروائی دارند، و نیروهای را در هستی به ودیعت نهاده است که گوشه‌ای از آنها در این رخدادها و پدیده‌ها جلوه‌گر می‌آیند. بلی برای انسانها بهتر است به آسمان چشم امید بدوزند - آنجا که رمز والائی است - و خدائی را یاد کنند که ملک و مملکت و فرمانروائی در دست او است، و او بر همه چیز توانا است.

انسان بدان اندازه نیرومند است که خدا بدو نیرو بخشیده است. بدان اندازه دانشور و دانا است که خدا بدو دانش و دانائی داده است. ولی زمام اختیار این هستی بزرگ و سترگ در دست آفریدگار جهان و کیهان است، و قوانین هستی ساختار یزدان است، و نیروهای هستی از کمک و یاری او سرچشمه می‌گیرند. این

به گرداب زمین و کالاهای و لذت‌پرستیهای آن نمی‌اندازد. بلکه رحمت و فضل یزدان او را به چشم دوختن به الطاف همیشگی الهی، و به شرم و حیای از خدا، و ترس و خوف از خشم او، و بیم از آنچه نهان در قضا و قدر است، دعوت می‌کند. چشم انتظار و شرم و حیا و ترس و هراس و بیم او، همراه با کرنش بردن برای خدا، و تکیه و اطمینان کردن بدو است و بس.

امام احمد - با اسنادی که دارد - از عائشه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - روایت کرده است که گفته است: من هرگز پیغمبر خدا ﷺ را کاملاً خندان ندیده‌ام، به گونه‌ای که تکه‌های زبان کوچک او را مشاهده کنم. بلکه او لبخند می‌زد... همچنین عائشه گفته است: پیغمبر خدا ﷺ هر وقت ابری را می‌دید یا وزیدن بادی مشاهده می‌فرمود، در چهره‌اش آثار آن دیده می‌شد... عائشه گفته است: گفتم ای پیغمبر خدا مردمان وقتی که ابر را می‌بینند شادمان می‌گردند. چرا که امیدوارند از آن باران بیارد. من تو را می‌بینم وقتی که ابر را می‌بینی در چهره‌ات علائم ناخوشایندی را مشاهده می‌کنم. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«يَا عَائِشَةُ مَا يُؤْمِنِي أَنْ يَكُونَ فِيهِ عَذَابٌ؟ قَدْ عَذَّبَ قَوْمٌ بِالرَّيْحِ وَقَدْ رَأَى قَوْمٌ الْعَذَابَ وَقَالُوا: هَذَا عَارِضٌ مُطَرِّئُنَا»^(۱)

«ای عائشه، چه چیز مرا در امن و امان می‌دارد اگر در آن عذاب باشد؟ مردمانی با باد عذاب داده شده‌اند. مردمانی هم عذاب را مشاهده کرده‌اند و گفته‌اند: این ابری است که بر ما باران می‌باراند».

این است احساس بیدار و هوشیاری که پیوسته خدا و قضا و قدر او را پیش چشم داشته است، و متوجه چیزهایی بوده است که قرآن از این قبیل زندگی روایت فرموده است. این هم با اطمینان داشتن به رحمت خدا و با انتظار کشیدن فضل او منافات ندارد.

گذشته از این، این کار ارجاع دادن همه اسباب ظاهری به سبب اوّل است، و برگشت دادن کار هرگونه که هست و به طور کلی به کسی است که ملک و مملکت و

طوفان در پناه چیزی بدارد و از سر راه آن کنار بکشد!.. گاه گاهی این چنین می شود کرد... ولی گاه گاهی طوفان انسان را در پشت دیوارهایش و در میان ساختمانهایش می کشد و پایمالش می کند. در دریا موجها و طوفانها انسان را بازیچه دست خود می سازند. گاهی بزرگ ترین کشتیها بسان عروسک کودکان در مسیر بادها قرار می گیرد و بدین سو و آن سو پرت می گردد. زلزله ها و آتشفشانها، از سر آغاز زمان تا سرانجام زمان همان زلزله ها و آتشفشانها بوده و خواهند بود! جز کوری و کوردلی نیست که برخی از افراد بدبخت و بدشگون را بر آن می دارد که بگویند: در این جهان «انسان می تواند به خود متکی شود و بر سر پای خود بایستد! یا بگویند: انسان آقای این جهان است!

انسان با اجازه یزدان در این زمین جایگزین گردیده است. آن اندازه قدرت و قوت و علم و اطلاع بدو داده می شود که خدا بخواهد. خدا محافظ و نگاهدار او است. خدا روزی رساننده و روزی دهنده او است. اگر دست خدا یک لحظه او را رها سازد، کم ترین نیروهائی که رام او و مسخر او است او را نابود می گرداند، و مگس و کوچکتر از مگس او را می خورد. ولیکن با اجازه خدا و با رعایت خدا محفوظ و مصون و محترم و بزرگوار می ماند. پس انسان باید بداند این تکریم و تعظیم و این لطف و فضل بزرگ و سترگ را از کجا می جوید.

بعد از این، روند قرآنی ایشان را از پسوده تهدید کردن و بیم دادن، به پسوده تأمل و تدبیر منتقل می سازد، در صحنه ای که بسیار آن را می بینند، ولی در باره اش جز اندکی نمی اندیشند. این صحنه، نمادی از نمادهای قدرت، و اثری از آثار تدبیر دقیق الهی است.

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ؟ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾.

آیا پرندگانی را نگاه نکرده اند که بالای سر آنان (در

نیروها برابر قوانین خدا و در حدود و ثغور قضا و قدر او حرکت می کنند و کارگر می افتند. وقائعی که رخ می دهند گاه گاهی انسان را دست بسته و حسرت زده در برابر نیروهای هولناک هستی نگاه می دارند. در این وقت جز این سزاوار انسان نیست که آفریدگار این نیروها و رام کننده آنها را یاد بکند و تنها به مدد و یاری او برای مقابله با آنها چشم امید بدوزد، و از نیروها در حدو توان خود آن اندازه که در توان دارد مسخر و رام خود سازد.

وقتی که انسان این حقیقت را فراموش می کند، و مغرور می گردد و گول می خورد به علم و دانش و قدرت و توانی که خدا بدو می دهد تا با آن برخی از نیروهای جهان را مسخر خود سازد، چنین انسانی آفریده مسخ شده بریده از علم و دانش حقیقی می گردد، علم و دانشی که روح را به سوی منبع والای روح اوج می دهد. چنین انسانی دور از روح جهان هستی به زمین چنگ می زند و بدان می چسبد! در صورتی که فرزانه مؤمن در جشن زیبای جهان هستی به رکوع می افتد و کرنش می برد، و با آفریدگار بزرگوار وجود تماس پیدا می کند. این هم لذتی است که مزه آن را نمی داند مگر کسی که خودش شیرینی آن را بچشد، وقتی که خدا آن را نصیب او می گرداند!

نیروهای بزرگ جهان هستی، انسان را وادار می سازند که در جایگاه عجز و تسلیم بایستد، چه این شیرینی بدو عطاء شده باشد و چه از آن محروم گردیده باشد. انسان کشف می کند آنچه را که باید کشف بکند، و ابداع می کند آنچه را که باید ابداع بکند، و به قدرت می رسد آن اندازه که باید بدان برسد. آن گاه با نیروهای هستی، شکست خورده و حسرت زده و کوچک و ناتوان رویاروی می شود. گاهی انسان می تواند خود را از طوفان محفوظ دارد، ولیکن طوفان راه خود را در پیش می گیرد و انسان نمی تواند آن را متوقف سازد، و بر سر راه آن بایستد و ایستادگی کند، و نهایت کاری که تلاش و دانش انسان می تواند بکند این است که خود را از

جز خداوند مهربان کسی آنها را (بر فراز آسمان) نگاه نمی‌دارد.

خداوند مهربان آنها را نگاه می‌دارد با قوانین هماهنگ موجود در ساختار هستی آنها، هماهنگ شگفتی که در هر چیز کوچک و بزرگ ساختمان بدن پرندگان ملاحظه گردیده است، و حساب هر سلول و اتمی نیز شده است ... قوانین هماهنگی است که در زمین و در فضا و در خلقت پرندگان، هزاران موافقت و همسوئی و هموائی دست به دست یکدیگر می‌دهد تا این خارق‌العاده انجام بگیرد و تکرار گردد، و همیشه هم با نظم و نظام تکرار شود و ادامه یابد.

خداوند مهربان پرندگان را با قدرت توانای خود و با عنایت دقیق خود نگاه می‌دارد، قدرتی که عاجز و درمانده نمی‌گردد، و عنایتی که حاضر و آماده است و هرگز غائب و نهان نمی‌شود. این قدرت و این عنایت است که این قوانین را پیوسته در کار و در هماهنگی و در نظم و نظام نگاه می‌دارد. این قوانین یک لحظه سستی نمی‌پذیرد و رخنه پیدا نمی‌کند و نابسامان و پریشان نمی‌گردد تا آن وقت که خدا بخواهد:

﴿ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا أَلَرْحَمَنُ ﴾.

جز خداوند مهربان کسی آنها را (بر فراز آسمان) نگاه نمی‌دارد.

با این تعبیر مستقیم، به دست خداوند مهربان اشاره می‌نماید، دستی که هر پرنده‌ای را و هر بالی را می‌گیرد، در آن حال که پرنده بالهای خود را صاف و صوف نگاه می‌دارد، و یا آن زمان که بالهایش را فراهم می‌آورد و آنها را جمع می‌گرداند، وقتی که در فضا معلق می‌زند و آویزان می‌گردد!

﴿ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ﴾.

او هر چیزی را می‌بیند (و می‌داند هر آفریده‌ای برای ادامه زندگی خود نیازمند چیست).

خدا از هر چیزی آگاه است و هر چیزی را می‌بیند. از کار و بار هر چیزی آگاه است و باخبر از حال و احوال آن است. بدین جهت آماده می‌سازد و تهیه می‌بیند. و

پروازند (و) گاهی بالهای خود را گسترده و گاهی جمع می‌کنند؟! جز خداوند مهربان کسی آنها را (بر فراز آسمان) نگاه نمی‌دارد، چرا که او هر چیزی را می‌بیند (و می‌داند هر آفریده‌ای برای ادامه زندگی خود نیازمند چیست).

این خارق‌العاده در هر لحظه‌ای روی می‌دهد. با روی دادن مکرر خود قدرت و عظمتی را از یادمان می‌برد که این خارق‌العاده بیانگر آن است. نگرستن بدین پرنده، در آن حال که بالهایش را شق و رق و صاف و صوف نگاه می‌دارد، و بعد از آن، بالهایش را جمع می‌کند و درهم می‌فشارد، در هر دو حالت: حالت راست و ریز نگاه داشتن بالها که اغلب هم چنین است، و حالت فراهم آوردن و درهم فشردن بالها که عارضی و موقت است، پرنده را در هوا نگاه می‌دارد، و ساده و آسان آن را شناور می‌سازد، و پرنده حرکاتی را انجام می‌دهد که تماشاگر گاهی چنین گمان می‌برد که این حرکات برای به نمایش درآوردن زیبایی معلق زدن و فرود آمدن و اوج گرفتن است!

این صحنه را و رانداز کردن، و هر قسم پرنده‌ای را در حرکات ویژه نوع خود زیر نظر گرفتن، دیده از تماشایش سیر نمی‌شود، و دل از تأمل خسته نمی‌گردد. این امر گذشته از لذتی که دارد، اندیشه را برمی‌انگیزد، و انسان را به تدبیر و تفکر در باره ساختار زیبای خدا وامی‌دارد، ساختاری که کمال و جمال در آن همدوش و هم‌آغوش است!

قرآن به نگرستن و واری کردن این صحنه دل‌انگیز اشاره می‌نماید:

﴿ أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَائِتٍ وَيَقْبِضْنَ؟ ﴾.

آیا پرندگانی را نگاه نکرده‌اند که بالای سر آنان (در پروازند و) گاهی بالهای خود را گسترده و گاهی جمع می‌کنند؟!

سپس اشاره دارد به تدبیر و تقدیری که در فراسوی این صحنه موجود است:

﴿ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا أَلَرْحَمَنُ ﴾.

قرآن ایشان را از به کام زمین فرو بردن و سنگباران کردن ترسانده است، و آنان را به یاد سرگذشت پیشینیانی انداخته است که خدا کارهایشان را نپسندیده است و نابودشان نموده است. هم اینک به سویشان برمی گردد تا از ایشان بپرسد: این چه کسی است که آنان را کمک می کند و در برابر خدا از ایشان دفاع و حمایت می نماید؟ چه کسی است که تاخت و تاز خدا را از ایشان به دور دارد؟ آیا کسی جز خدای مهربان می تواند از ایشان دفاع کند، و از بلا و مصیبت محفوظ و مصونشان دارد؟

﴿إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ﴾.

کافران گرفتار غرورند و بس.

غرور است که بدیشان الهام می دارد که آنان در امن و امان و در حمایت و رعایت و در آرامش و آسایش بسر می برند و هیچ خبر ناجوری در میان نیست. در حالی که آنان دچار خشم خداوند مهربان و مورد تاخت و تاز یزدان سبحانند. آنان دارای ایمان نیستند تا میانجی ایشان در پیشگاه یزدان شود. آنان اعمال خوب و پسندیده ندارند تا رحمت خدای مهربان را بهره ایشان سازد.

پسوده دیگری در روزی و رزقی است که از آن بهره مندند، و سرچشمه آن را فراموش می کنند، گذشته از این از پایان پذیرفتن و از میان رفتن آن نمی ترسند، و همراه با این کار در سرمستی و خودستائی و رویگردانی خود پافشاری می کنند:

﴿أَمْ مِنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ؟ بَلْ جَبُوا فِي عَتُوٍّ وَ تَقْوٍ﴾.

یا این که چه کسانی که اگر خداوند روزی خود را بازدارد بتوانند به شما روزی برسانند؟! اصلاً کافران در سرکشی و گریز پافشاری می کنند.

رزق و روزی جملگی انسانها - همان گونه که گذشت - مربوط به اراده خدا است. اراده خدا نخستین سبب از اسباب رزق و روزی در نقشه این جهان و در عناصر زمین و فضا است. انسانها بر اسباب رزق و روزی

همآوا و همنا می سازد، و قدرت می دهد، و هر چیزی را در هر لحظه ای می پاید و رعایت می نماید، پاییدن و رعایت کردن شخص بس آگاه و بس بینائی.

نگاهداری پرندگان در فضای آسمان، پسان نگاهداری چهارپایان بر روی زمینی که در فضا در حال پرواز است همراه با همه چیزی که در آن است، و پسان نگاهداری سائر کرات و اجرامی که جز خدا آنها را در مدار و مکان خود نگاه نمی دارد... همه این نگاهداریها شگرف و شگفت است، ولیکن قرآن چشمان مردمان و دلهای ایشان را متوجه هر صحنه ای می سازد که می توانند آن را ببینند و درک و فهم بکنند. قرآن دلهای مردمان را با اشاره ها و نواهای خود می پساید و لمس می نماید. ولی هر ساخته ای از ساخته های یزدان معجزه است و نوآفرینی است. همه آفریده های یزدان الهام و پیام و نوا و آوا است. هر دلی و هر نسلی از ساخته ها و آفریده های یزدان آنچه می تواند ببیند، و آنچه می توانند ببینند مورد ملاحظه و بررسی قرار می دهد، بدان اندازه که خداوند جهان، توافق را رفیق راه می کند.



سپس قرآن مجید دلهایشان را با پسوده دیگری می پساید، و ایشان را به صحنه ترس و هراس از به کام زمین فرو رفتن و سنگباران درگرفتن برمی گرداند، بعد از آن که ایشان را به چرخش و گردش با پرندگان شناور در فضا و در امن و امان به سبب قوانین خدا برده بود. دلهایشان را میان پسوده های گوناگون می برد و در برگشتن و رفتن به سیر و سیاحت می اندازد، بدان اندازه که یزدان تأثیر این رفت و برگشت را در دل بندگان سراغ دارد:

﴿أَمْ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدُ لَكُمْ يَنْصَرُّكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ؟ إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ﴾.

آخر کدام اشخاص و افرادند که لشکر شمایند و جدای از خداوند مهربان به شما کمک می کنند و از شما مواظبت می نمایند؟! کافران گرفتار غرورند و بس.

اصلاً قدرت ندارند، و اصلاً مربوط به عمل ایشان نیست. اسباب رزق و روزی در وجود بر ایشان سبقت دارد، و در نیرو از آنان زورمندتر، و بر نابود کردن نشانهٔ حیات از ایشان مقتدرتر است، وقتی که خدا بخواهد.

اگر خدا آب را بازدارد، یا هوا را بگیرد، و یا عناصر اولیه‌ای را از میان بردارد که وجود اشیاء از آنها ساخته و پرداخته می‌گردد، چه کسی به انسانها رزق و روزی می‌رساند؟

گسترهٔ مدلول و مفهوم رزق و روزی فراخ‌تر، و روزگار آن جلوتر و ریشه‌دارتر از چیزی است که به ذهن می‌رسد و متبادر بدان می‌گردد، هنگامی که این واژه شنیده می‌شود. در رزق و روزی هر چیز کوچک و هر چیز بزرگی به قدرت خدا و قضا و قدر او، و به اجازه دادن به اسباب که کارگر واقع شوند، و یا کارگر واقع نشوند، مربوط می‌گردد.

در این مدلول و مفهوم گستردهٔ سترگ ژرف، همهٔ مدلولها و مفهومهای نزدیک جای می‌گیرند، آن مدلولها و مفهومهایی که انسان گمان می‌برد او آنها را به دست آورده است، و آنها در توان او هستند، از قبیل: کار کردن، نوآوری نمودن، و تولید کردن... همهٔ اینها از یک سو به بودن اسباب و عناصر اولیه، و از دیگر سو به عطاء و بخشش یزدان به افراد و ملل جهان بستگی دارد. کارگر کدام است که بکشد، و کدامین حرکت است که انجام بدهد، مگر این که از رزق و روزی خدا باشد، خدائی که او را آفریده است، و بدو تاب و توان داده است، و همان نفسی که می‌کشد برایش آفریده است، و ماده‌ای را خلق کرده است که در بدنش می‌سوزد و بدو قدرت حرکت می‌دهد؟ کدامین پویش و کوشش عقلانی است که مخترعی آن را صرف کند و از رزق و روزی خدا نباشد، خدائی که قدرت تفکر و تدبّر و ابداع و نوآوری داده است؟ کدامین تولید است که کارگری یا مبتکری در ماده‌ای پدید آورد و ابداع کند مگر این که پیش از هر چیز جزو ساختار خدا نباشد،

و مگر این که با اسباب جهانی و انسانی بوده و در اصل از زمرهٔ رزق و روزی خدا نباشد؟..

﴿أَمْ مَنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ؟﴾.

یا این که چه کسانیست که اگر خداوند روزی خود را بازدارد بتوانند به شما روزی برسانند؟!

﴿بَلْ لَّجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ﴾.

اصلاً کافران در سرکشی و گریز پافشاری می‌کنند.

این تعبیر، یک چهرهٔ رویگردان خودبزرگ‌بین، و یک سیمای متکبر و خودستا را به تصویر می‌کشد. بعد از آن که حقیقت رزق و روزی را بیان داشته است، و گفته است که آنان در رزق و روزی جیره‌خواران خدایند. زشت‌ترین سرکشی و گریزپائی، و خودستائی و خودبزرگ‌بینی و رویگردانی و گردن‌افراشتن، آن است که از جیره‌خواران در برابر خوراک‌دهنده و جامه‌بخشنده صورت پذیرد، خوراک‌دهنده و جامه‌بخشنده‌ای که روزی‌دهندهٔ جیره‌خواران است، و جیره‌خواران هیچ چیزی از خود ندارند و هرچه دارند روزی‌رسان بدیشان ارزانی داشته است و تفضل فرموده است. اما آنان با وجود این، سرکش و رویگردان و پرویند!

این تصویری از حقیقت نفسهائی است که از دعوت به سوی خدا با سرکشی و تمرد روی می‌گردانند، و رویگردانی نفرت‌انگیزی دارند، و فراموش می‌کنند که آنان آفریده‌های یزدانند، و در پرتو فضل و لطف خدا زندگی می‌کنند، و از هستی و زندگی و رزق خودشان به طور کلی چیزی مال خودشان نیست!



آنان با وجود این، پیغمبر ﷺ و کسانی را که با او هستند به گمراهی متهم می‌کنند، و گمان می‌برند خودشان راهیاب‌ترند! همان‌گونه که امثال ایشان در هر زمانی با دعوت‌کنندگان به سوی خدا چنین می‌کنند. بدین جهت یزدان سبحان حال آنان و حال مؤمنان را در صحنهٔ زنده‌ای که حقیقت حال را روشن نشان می‌دهد به تصویر می‌کشد:

است.

قطعاً زندگی ایمان، ساده و راست و دارای هدف و سرانجام روشن است، و زندگی کفر دشواری و لغزیدن و افتادن و گمراه گردیدن دارد... آیا کدام یک از این دو راه رهنمود و رهنمون کننده تر است؟ آیا این امر نیازی به پاسخ دارد؟ این پرسش، پرسش مقرر گرداندن و ایجاب کردن است!

پرسش و پاسخ به اتمام می رسد و از دیدگان نهان می شود تا این صحنه زنده برجسته پویا، در جلو دلها پدیدار گردد... صحنه گروهی که بر رخساره ها و چهره هایشان راه می روند، یا می لغزند و می افتند و بر چهره هایشان سرنگون می گردند و هیچ گونه هدفی و راهی ندارند. صحنه گروه دیگری پیش چشم می آید که سرافراز و سربلند راه می روند، و گامهای راست و درستی برمی دارند، و در راه راستی به سوی هدف مشخصی رهسپار می شوند.

این مجسم کردن حقائق است، و زندگی را به شکلهای صورتها نشان دادن است، همان گونه که شیوه قرآن در تعبیر با تصویر است.^(۱)



در پرتو ذکر هدایت و ضلالت، به یادشان می آورد که یزدان چه وسائل هدایتی، و ادوات درک و فهمی، بدیشان بخشیده است، ولی آنان از آنها استفاده نکرده اند، و جزو سپاسگزاران نبوده اند:

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ، وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ، قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾.

بگو: خدا کسی است که شما را (از عدم) آفریده است، و برای شما گوش و چشم و دل درست کرده است (که وسیله کار و سعادت شما هستند. اما شما این نعمتها را کمتر سپاسگزاری می کنید.

حقیقت است که خدا است انسان را آفریده است و از

﴿أَفَنْ يَمُنُّوا بِمُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ؟ أَمْ مَنْ يَمُنُّ سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؟﴾.

آیا آن کسی که نگوینسار و بر رخساره راه می رود راهیاب تر است، یا کسی که بر پا ایستاده و درست در راه راست گام برمی دارد؟

کسی که نگوینسار و بر رخساره راه می رود، یا عملاً کسی است که بر رخساره اش راه می رود، و بر پاهایش راست و درست راه نمی رود، آن گونه که خدا او را آفریده است، و یا این که در راهی که در پیش گرفته است می لغزد و بر چهره اش می افتد. سپس برمی خیزد و دوباره می لغزد! هم این حال و هم آن حال، حال بیچاره و درمانده ای است که به مشقت و سختی و لغزش گرفتار می آید، و به هدایت و خیر دسترسی پیدا نمی کند و به هدف نمی رسد! این حال کجا و حال کسی کجا که راست و درست راه را در پیش می گیرد، راهی که چاله و چوله و کجی و کژی در آن یافته نمی شود، و سکندری خوردنها و لغزیدنها در آن وجود ندارد، و هدفی که بر سر راه دارد روشن و معلوم و مشخص است!؟

حال اوّل حال بدبخت فلک زده ای است که راه خدا را گم کرده است و حیران و ویلان شده است، و از هدایت خدا بی بهره گردیده است. کسی است که با قوانین خدا و آفریده های خدا برخورد و تضاد دارد. زیرا در سیر و حرکت خود با قوانین و آفریده های خدا ناهمگونی دارد، و راهی را در پیش می گیرد که خلاف راه قوانین و آفریده های خدا است، و خط سیری جدای از خط سیر آنها را می سپرد. پس او همیشه می لغزد و می افتد، و پیوسته در رنج و عذاب بسر می برد، و تا ابد سرگردان و ویلان می گردد.

حال دوم حال شخص خوشبخت و بزرگوار و راهیاب به سوی خدا است. شخصی است که از هدایت خدا بهره مند گردیده است، و برابر قوانین خدا راه گشاد و آبادی را طی می کند که کاروان ایمان و حمد و سپاس و مدح و ثنای یزدان آن را طی می کند. این کاروان، کاروان کل هستی است، با زنده ها و چیزهائی که در آن

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن»، فصلهای «شیوه قرآن» و «خیال پردازی محسوس و مجسم ساختن».

پرده صماخ بخورد و در نهایت امواج صدا به گوش داخلی برسد.

گوش داخلی مجراهائی به شکل نیمدایره و حلزونی دارد که فقط در قسمت حلزونی چهار هزار کمان کوچک موجود بوده که به عصب شنوائی مغز متصل هستند.

طول هر کمان و حجم آن چقدر است؟ چگونه این کمانها که تعدادشان به هزاران می رسد و هریک از آنها ساختار ویژه ای دارد، به یکدیگر متصل گردیده اند؟ محلی که در آنجا جای داده شده اند چه اندازه است؟ گذشته از استخوانچه های متحرک گوش میانی که همگی در فضایی قرار دارند که نزدیک است دیده نشود! در گوش صد هزار سلول شنوائی وجود دارد. اعصاب شنوائی به مژکهای بسیار ریز و شگفتی منتهی می شوند، آن اندازه ریز و شگفت که خرده ها را حیران و ویلان می سازند.^(۱)

«مرکز حس بینائی چشم است. چشم صد و سی میلیون گیرنده نوری دارد که پایانه های اعصاب بینائی هستند. چشم از صلیبه و قرنیّه و مشیمیّه و شبکیّه تشکیل شده است. . . . گذشته از تعداد زیاد و سرسام آور عصبها و گیرنده ها.^(۲) شبکیّه از نه لایه جداگانه تشکیل شده است. داخلی ترین لایه از سلولهای استوانه ای و مخروطی تشکیل گردیده است. گفته اند: تعداد سلولهای استوانه ای سی میلیون، و شماره سلولهای مخروطی سه میلیون است. همه آنها دارای ارتباط و همگرایی منظم و محکمی هستند، و همه آنها با عدسی چشم هماهنگی دقیق و استواری دارند. . . . ضخامت عدسی چشمان تو مرتباً تغییر می کند تا همه نورها را در کانونی جمع آوری کند. انسان در هیچ ماده غیر مرکبی به چنین خاصیت ویژه ای دست نیافته، برای نمونه در چیزی مثل

نیستی به هستی آورده است. ذات خدا با تأکید و توکییدی اثبات می شود که نپذیرفتن آن دشوار است. انسان هست - انسانی که والاترین و آگاه ترین و تواناترین آفریده ها است تا آنجا که معلوم است - انسان هم خودش را پدید نیاورده است. پس باید کسی باشد فراتر و داناتر و تواناتر از انسان باشد، او را بیافریند و هستی بخشد. . . . هیچ چاره ای از اعتراف به آفریدگار نیست. چه بودن انسان، انسان را با این حقیقت روبرو می سازد. سئیه با این حقیقت، نوعی لجبازی است و سزاوار احترام نیست.

قرآن این حقیقت را در اینجا ذکر می فرماید تا در کنار آن وسائل شناختی را تذکر دهد و یادآور کند که یزدان انسان را با آنها مجهز کرده است:

﴿وَجَعَلْ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾.

و برای شما گوش و چشم و دل درست کرده است (که وسیله کار و سعادت شما هستند).

انسان در برابر این نعمتها: نعمتهای آفرینش و گوش و چشم و دل، کاری که کرده است این است:

﴿قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾.

کمتر سپاسگزاری می کنید.

گوش و چشم دو معجزه بزرگ هستند که برخی از ویژگیهای شگفت آنها شناخته شده است. دل که قرآن با آن از نیروی درک و فهم و آگاهی و شعور تعبیر می کند، معجزه شگفت تر و شگرف تر است. تاکنون جز اندکی از شگفتیها و شگرفیهایش شناخته نشده است. دل رازی از رازهای خدا در وجود این آفریده بی نظیر است. . . .

دانش نوین تلاشهایی را برای شناخت مقداری از دو معجزه گوش و چشم آغاز کرده است. گوشه ای از آن را ذکر می کنیم:

«حس شنوائی از گوش خارجی آغاز می شود، و جز خدا کسی دقیقاً نمی داند به کجا منتهی می شود. علم می گوید: امواجی که صدا در هوا ایجاد می کند به گوش منتقل می گردد. گوش مسیر صدا را تنظیم می کند تا به

۱- به نقل از کتاب: «الله و العلم الحديث» تألیف استاد عبدالرزاق نوفل.

صفحه ۵۷.

۲- مرجع سابق، صفحه ۵۸.

شیشه» (۱).

تُحْشَرُونَ ﴿۱﴾

بگو: او کسی است که شما را در زمین تولید و تکثیر کرده و پخش و پراکنده نموده است، و در پیش او گرد آورده می‌شوید.

«دَزَّ» مصدر «دَزَّأْتُ» به معنی فراوان کردن و تکثیر نمودن است. معنی پخش کردن و پراکندن نیز در ضمن دارد. «حَشَرَ» هم که مصدر «تُحْشَرُونَ» است به معنی پخش کردن در اطراف و نواحی است. هردوی این واژه‌ها از لحاظ تصویر هنری دالّ بر حرکت و جنبش متقابل هستند. تقابل آن دو از لحاظ معنوی است. آن یکی صحنهٔ پدید آوردن مردمان و زاد و ولد دادن و افزایش و پراکندن ایشان در زمین است. این یکی هم صحنهٔ جمع آوردن آدمیزادگان از زمین و همایش ایشان در قیامت پس از افزودن و پراکندن آنان در دنیا است. در آنجا که قیامت است کار دیگری جدا از کار دنیا در میان است، و مقصود و مراد دیگری است که نتیجهٔ امتحان با مرگ و زندگی در این جهان است. اینجا محلّ امتحان و آنجا پاسخ امتحان است! روند قرآنی هر دو صحنه را در یک آیه گرد می‌آورد، تا این دو صحنه در حسّ و شعور و تفکر و تصوّر تقابل داشته باشند، همان گونه که اسلوب و شیوهٔ قرآن است. و تا انسانها بدانند و یادآور شوند در حالی که هنوز در زمین پخش و پراکنده‌اند، در آنجا که قیامت است هدف قرار دارد، و آنان به سوی آن می‌روند و در آنجا جمع می‌شوند. آنجا کاری است که جدای از کار اینجا است، و حاصل امتحان با مرگ و زندگی این چند روزهٔ دنیا و سزا و جزای این سرا است.

آن‌گاه شکّ و تردید ایشان را راجع به این همایش و گردآوری، و راجع بدین وعد و وعید، نقل می‌کند:

۱- به نقل از کتاب: «العلم يدعو للإيمان» ترجمهٔ استاد محمود صالح فلکی. صفحه ۱۱۳.

۲- مراجعه شود به تفسیر این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأُمَمَاتِ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ...» در جزء بیست و دوم، جلد یازدهم، صفحات: ۴۳۵-۴۳۹.

و اما دل و ویژگی‌ای است که انسان بدان انسان گردیده است. این ویژگی، نیروی درک و فهم و تشخیص و تمیز و شناخت و معرفتی است که بدان انسان در این ملک و مملکت عریض و طویل جانشین گردیده است و جایگزین شده است. همچنین انسان بدان، امانتی را برداشته است و بر عهده گرفته است که از برداشت و بر عهده گرفتن آن آسمانها و زمین و کوه‌ها ترسیده‌اند. این امانت، امانت ایمانِ اختیاری، و هدایت ذاتی، و استقامت ارادی بر برنامهٔ راست و درست الهی است. (۲) کسی ماهیت این نیرو، و مرکز آن را در داخل یا خارج جسم نمی‌داند! این خاصیت، سرّ و راز یزدان در انسان است. جز یزدان کسی بدان پی نبرده است. خداوند جهان این عطا‌های بزرگ را به انسان بخشیده است تا بدان امانت سترگ برخیزد و امانتداری خود را نشان دهد، ولی انسان سپاس آنها را نگفته است و شکر آنها را بجای نیاورده است:

﴿قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾.

کمتر سپاسگزاری می‌کنید.

سپاس نعمت نگفتن و شکر خدای را بجای نیاوردن، باعث شرمندگی است وقتی که انسانها بدان تذکر داده می‌شوند و به یادشان می‌آید، همان گونه که قرآن در این جولانگاه به یادشان می‌آورد، و از همهٔ کافران و منکران برایشان سخن می‌گوید، کافران و منکرانی که سپاس نعمت خدادادشان را نگفته‌اند. نعمتی که اگر سراسر زندگانشان را صرف سپاس آن کنند، به تمام و کمال نمی‌توانند شکر نعمت را بجای آورند!



آن‌گاه بدانان تذکر می‌دهد که یزدان سبحان انسان را نیافریده است و این ویژگیها را بیهوده و ناسنجیده بدیشان نداده است، بدون این که قصدی و هدفی در میان نباشد. بلکه دنیا را فرصتی برای امتحان، و آخرت را جایگاه جزا و سزا قرار داده است:

﴿قُلْ: هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ، وَإِلَيْهِ

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ؟﴾

می‌گویند: اگر راست می‌گوئید، این وعده‌ای که می‌دهید، کی خواهد بود؟

این سؤال کسی است که شک و تردید داشته باشد. از دیگر سو سؤال لجباز رنج‌افزائی است که به دنبال عیب و عار دیگران راه می‌افتد. آخر شناخت این وعده و وعید، و تشخیص زمان آن، کار را جلو یا عقب نمی‌اندازد، و ارتباطی با حقیقت وعده و وعید ندارد و زمان آن را دگرگون نمی‌سازد. قیامت روز سزا و جزا است و به دنبال امتحان این جهان فرامی‌رسد. برای ایشان فرق نمی‌کند این وعد و وعید قیامت فردا بیاید یا پس از میلیون‌ها میلیون سال فرا رسد... مهم این است که می‌آید، و آنان در آنجا گرد آورده می‌شوند، و در برابر کارهایی که در دنیا کرده‌اند سزا و جزا داده می‌شوند.

بدین خاطر است که یزدان سبحان کسی را بر زمان آن مطلع نفرموده است. زیرا هیچ‌گونه مصلحتی برای بندگان در شناخت و آگاهی از آن وجود ندارد. بدین سبب اطلاع از آن، با سرشت آن روز و حقیقت آن، پیوند و ارتباطی ندارد، و هیچ‌گونه تأثیری در تکالیف و وظائفی ندارد که از مردمان خواسته می‌شود که با انجام آنها برای آن روز آمادگی پیدا کنند. بلکه مصلحت و حکمت، در پنهان کردن زمان فرارسیدن آن از جملگی مردمان است. مصلحت و حکمت در این است که اطلاع از فرارسیدن قیامت مختص به ذات یزدان باشد و همه آفریدگان بی‌خبر از آن گردند:

﴿قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ، وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾

بگو: اطلاع و آگاهی (از فرارسیدن مجازات دنیوی و یا وقوع قیامت) متعلق به خدا است و بس. من فقط بیم‌دهنده آشکاری هستم.

در اینجا فرق میان آفریدگار و آفریدگان، برجسته و آشکار پدیدار است. ذات خدا و یگانگی او خالص می‌ماند و شریک و انباز و همتا و همگونی ندارد. علم و اطلاع از قیامت به یزدان سبحان اختصاص دارد و

بس. آفریدگان - از جمله پیغمبران و فرشتگان - در جایگاه خودشان، و مؤدب در برابر مقام بزرگ خداوندگاری می‌ایستند و پای فراتر نمی‌نهند:

﴿قُلْ: إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ، وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾

بگو: اطلاع و آگاهی (از فرارسیدن مجازات دنیوی، و یا وقوع قیامت) متعلق به خدا است و بس. من فقط و فقط بیم‌دهنده آشکاری هستم.

وظیفه من بیم دادن است. کار من بیان فرمان یزدان است. اما اطلاع و آگاهی از آن سرای، متعلق به صاحب اطلاع و آگاهی است که یگانه و یکتا و بدون شریک و انباز است.

در همان حال که آنان با شک و تردید از فرارسیدن قیامت می‌پرسند، و قاطعانه بدیشان پاسخ داده می‌شود، روند قرآنی چنین به ذهن و شعور می‌اندازد که قیامت فرارسیده است، و موعدی که در باره‌اش شک و تردید می‌ورزند آمده است. انگار هم اینک ایشان با آن روبرو گردیده‌اند، و در آن روی داده است آنچه باید روی بدهد:

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيَتْ وَجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا، وَقِيلَ: هَٰذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَدْعُونَ!﴾

هنگامی که این وعده الهی را از نزدیک مشاهده کردند، چهره‌های کافران درهم و زشت می‌گردد، و بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که خود می‌خواستید (و در فرارسیدن و دیدن آن شتاب می‌ورزیدید).

آن را از نزدیک دیده‌اند، و جلو خود حاضر و آماده با آن رویاروی گردیده‌اند، بدون این که انتظارش را کشیده باشند و آمادگی رویاروی شدن با آن را تهیه دیده باشند. پس این است که چهره‌هایشان درهم و زشت گردیده است، و ناخوشایندی در سیمایشان نمودار شده است، و تنبیه و تهدیدشان دررسیده است:

﴿وَقِيلَ: هَٰذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَدْعُونَ!﴾

گفته می‌شود: این همان چیزی است که خود می‌خواستید (و در فرارسیدن و دیدن آن شتاب

می‌ورزیدید).

این همان است و حاضر و آماده و نزدیکان است. این همان چیزی است که ادعاء داشتید که هرگز نمی‌شود و وقوع پیدا نمی‌کند!

این شیوه در عرضه کردن و نشان دادن چیزی که خواهد بود و خواهد شد در قرآن تکرار می‌گردد، تا شخص تکذیب‌کننده یا شک‌کننده را رویاروی چیزی نگاه دارد که تکذیبش کرده است یا در باره‌اش شک داشته است. او را نگاه دارد با یک احساس تصویری که ناگهان پدیدار می‌آید و تکذیب‌کننده یا شک‌کننده را با چیزی رویرو می‌گرداند که آن را تکذیب کرده است یا در باره‌اش شک و تردید ورزیده است.

گذشته از این، این شیوه در عین حال حقیقتی را به تصویر می‌کشد. این چنین روزی در علم خدا موجود است، و خط زمان میان آن روز و میان انسان با توجه به انسان برجا و برپا است. این هم یک مسأله نسبی است، حقیقت صرفی را مجسم و مشخص نمی‌دارد، همان‌گونه که در حساب خدا پدیدار و برقرار است. اگر خدا اجازه بدهد همین لحظه آن را می‌بینند آن‌گونه که در علم خدا وجود دارد. پس این انتقال ناگهانی از دنیا به آخرت، و از جایگاه شک و تردید به جایگاه رویاروی شدن و یک‌هو دیدن، به حقیقتی اشاره دارد که برپا و برجا است، و اگر خدا اجازه بدهد هم اینک عیان می‌گردد و پرده از آن فرومی‌افتد، در همین وقتی که این حقیقت برایشان به تصویر کشیده می‌شود، تصویری که وجدان و شعور ایشان را به تکان درمی‌آورد.



آنان در انتظار بودند که پیغمبر ﷺ و این جماعت اندک مؤمنان که در خدمتش بودند بمیرند و از شرشان آسوده بشوند. به همدیگر سفارش می‌کردند که صبر و شکیبایی داشته باشند و او را تحمل کنند تا اجل به سراغش بیاید، و این گردباد فروکش کند و این طوفان بیارامد، گردباد و طوفانی که دعوت به اسلام در میان

صفهایشان پدید آورده است و آرام و قرار را از ایشان گرفته است. گاهی آنان در میان خود به تکبر و لاف و گزاف می‌پرداختند و گمان می‌بردند که خدا محمد را و کسانی را هلاک خواهد ساخت که با او هستند، چرا که آنان گمراهند، و چیزی را که می‌گویند از پیش خود به هم می‌بافند و به دروغ به خدا نسبت می‌دهند! هم اینک در اینجا در برابر صحنه رستاخیز و همایش قیامت و سزا و جزا آماده‌اند. بدیشان اطلاع داده می‌شود که اگر آرزویشان تحقق هم پیدا کند ایشان را از فرجام کفر و ضلال نمی‌رهاند. پس برای ایشان چه بهتر که در باره کار و بارشان بیندیشند پیش از آن که این وعده و وعید فرارسد که ایشان را در اینجا رویاروی آن نگاه می‌دارد و انگار بر سرشان تاخته است و هم اینک فرارسیده است:

﴿قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا، فَنُجِيبُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ؟﴾

بگو: به من خبر دهید اگر خداوند مرا و تمام کسانی را که با من هستند (و ایمان آورده‌اند) هلاک سازد، و یا به ما رحم نماید (و ما را فعلاً نکشد، به هر حال ما چه حال بمیریم و چه در آینده، اهل نجات هستیم)، اما چه کسی کافران را از عذاب دردناک (دوزخ می‌رهاند و) در پناه خود می‌دارد؟

این سؤال، ایشان را به تدبیر و تفکر در باره حال و احوالشان، و در باره کار و بارشان می‌کشانند، و این سزاوارتر از هر چیز دیگر برای ایشان است. چه سودی به حالشان ندارد که آرزوهایشان تحقق پیدا کند و خدا پیغمبر ﷺ و کسانی را هلاک فرماید که با او هستند اگر هم خدا به پیغمبرش و به کسانی که با او هستند مرحمت و لطف فرماید، روشن است که مایه نجات و رستگاری ایشان نمی‌گردد. خدا باقی است و نمی‌میرد. او است که ایشان را در زمین پدیدار کرده است و افزایش داده است و پراکنده نموده است. و آنان در پیشگاه او گرد آورده می‌شوند... یزدان سبحان بدیشان نمی‌فرماید: چه کسی شما را از

پیغمبر ﷺ را رهنمود می فرماید که ارتباطی را آشکارا بیان دارد که ایشان را به پروردگار مهربان نشان ارتباط می دهد، و آن ارتباط ایمان است:

﴿أَمَّا بِهِ﴾ بدو ایمان آورده ایم.

و ارتباط توکل است:

﴿وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا﴾ و بدو پشت بسته ایم.

تنها بدو پشت بسته ایم و پشت می بندیم و بس... تعبیر سخن به قربتی اشاره می نماید که میان مؤمنان و میان یزدان مهربان است. یزدان سبحان است که به پیغمبرش و به مؤمنان لطف و بزرگواری می فرماید، و به پیغمبر ﷺ اجازه می دهد این قربت را اعلان دارد، و او را بدین اعلان رهنمود می نماید. انگار بدو می فرماید: از چیزی که کافران می گویند مترس. چه تو و کسانی که با تو هستند با من پیوند دارند و منتسب به من هستند. تو از سوی من اجازه داری این کرامت و حرمت، و این مقام و منزلت را بیان داری! پس بدیشان بگو... این هم مودت و محبت و تکریم و بزرگداشتی از سوی یزدان در حق ایشان است... آن گاه این تهدید پیچیده به میان می آید:

﴿فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.

خواهید دانست که چه کسی (از ما و شما) در گمراهی و سرگشتگی آشکاری است.

این هم شیوه ای است که اصرار و پافشاری بر انکار کردن را سست و ضعیف می گرداند. ایشان را به برگشت از موضعگیری خود دعوت می کند، بدین بهانه که نکند آنان گمراه باشند، و دچار عذابی شوند که ذکر آن در این آیه رفت:

﴿فَنُجِبرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾.

چه کسی کافران را از عذاب دردناک (دوزخ می رهاوند) (در پناه خود می دارد؟)

عذاب دردناک در پناه خود می دارد؟ و با نصّ قرآن نمی فرماید که آنان کافرنند. بلکه به عذابی اشاره می کند که در انتظار کافران است:

﴿فَنُجِبرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾.

اما چه کسی کافران را از عذاب دردناک (دوزخ

می رهاوند) در پناه خود می دارد؟.

این هم شیوه حکیمانه ای در کار دعوت است. از یک سو ایشان را می ترساند، و از سوی دیگری بدیشان فرصت می دهد از موضعگیری خود دست بردارند. اگر یک راست با ایشان جبهه گیری کند و آنان را کافر قلمداد نماید، و بگوید هیچ گریزی از عذاب دردناک ندارند و قطعاً بدان می افتند، چه بسا جهالت کنند و نادانی نمایند، و عزّت بزهکارانه و غرور گناه ایشان را فرا بگیرد، و کبریا و نخوت دروغین آنان را به انجام گناه بیشتر بکشاند، به سبب اتهام و تهدید مستقیمی که متوجه ایشان شده است.

در برخی از حالات شیوه اشاره کارآتر و مؤثرتر از شیوه تصریح در نفس انسان می باشد.

آن گاه از این یکسان بودن این کار یا آن کار، بالاتر می رود، و به بیان جایگاه مؤمنان در پیشگاه پروردگارشان، و یقین و اطمینانی که بدو دارند، و توکلی که بدو می نمایند، می پردازد. همراه با اشاره به این که مؤمنان به ایمان خود اطمینان، و به هدایتشان یقین دارند، و کافران در گمراهی آشکاری هستند.

﴿قُلْ: هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا. فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.

بگو: خدا مهربان است و بدو ایمان آورده ایم و بدو پشت بسته ایم. لذا خواهید دانست که چه کسی (از ما و شما) در گمراهی و سرگشتگی آشکاری است.

ذکر صفت «الرحمن» در اینجا به رحمت ژرف و بزرگ خدا در حق پیغمبرش و در حق مؤمنان همراه او اشاره می نماید. چه خدا هرگز ایشان را هلاک نمی گرداند، آن گونه که کافران آرزو می کنند یا آن گونه که ادعاء می نمایند.

این سوره، سوره سترگی است، سوره‌ای که بزرگ‌تر از حجم و پهنه و تعداد آیات خود است. انگار آیات این سوره تیرهایی هستند که به سوی مکان دوردستی نشانه می‌روند. و نزدیک است هر تیری جداگانه جهان نوینی را کشف بکند و بگشاید!

این سوره جوانب اساسی مهمی از ارکان و اصول جهان‌بینی اسلامی را بنیانگذاری می‌کند. این سوره در درون انسان حقیقت قدرت مطلقه یزدان، حقیقت سلطه و پاسداری مطلق خداوند متان، حقیقت امتحان و آزمونی با مرگ و زندگی برای آماده‌سازی رستاخیز و جمع‌آوری همگان و سزا و جزا دادن به مردمان، حقیقت کمال و جمال در ساختار ایزد سبحان، حقیقت علم و اطلاع مطلق از رازهای پنهان و پیچ‌های نهان، حقیقت سرچشمه رزق و روزی، حقیقت محافظت خدا از آفریده‌ها، و حضور ایزد سبحان در کنار هر آفریده‌ای از آفریدگان، و بخشهای دیگری از این گونه حقائق را استقرار می‌بخشد، حقائق اساسی و بنیادینی که جهان‌بینی مسلمان در باره پروردگارش، و جهان‌بینی او راجع به جهان و ارتباط آن با آفریدگار کیهان، بر آن پایدار و استوار می‌گردد. این جهان‌بینی است که برنامه زندگی شخص مؤمن به طور کلی از آن برمی‌جوشد، جهان‌بینی او در باره پروردگارش، خودش، مردمان، زندگان، و سراسر جهان اعم از زنده و اشیاء، از آن برمی‌جوشد. جهان‌بینی‌ای است که احساس و شعور و دل و درون و شخصیت و ارزشها و معیارها و مقیاسها و رو به زندگی کردن و رفتن او، با آن شکل می‌گیرد و دگرگون می‌شود...



است و با برخی از حالت‌های نفس تناسب و همگرایی دارد...

﴿قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْحَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَنُ يَأْتِيَكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ؟﴾.

بگو: مرا خبر دهید اگر آبهای (مورد استفاده) شما به زمین فرو رود، چه کسی می‌تواند آب روان در دسترس شما مردمان قرار دهد؟.

«الْمَاءُ الْغَوْرُ»: آب فرو رفته به زمین است، آبی که نتوانند بدان دسترسی پیدا کنند. «مَعِينٍ»: آب برجوشنده و بردمنده و روان است. این هم پسوده نزدیکی در زندگی ایشان است، هرچند آنان پیوسته آن روز را بعید می‌دانستند و در باره وقوع آن شک و تردید می‌ورزیدند... ملک و مملکت و فرمانروائی در دست خدا است، و او بر هر چیزی توانا است. چه می‌شود اگر اراده خدا بر محروم کردن ایشان از سرچشمه زندگی دنیوی قرار گیرد؟!

آن گاه به ترک ایشان می‌گوید تا بیندیشند در باره چیزی که خواهد شد اگر خدا اجازه دهد این کار روی بدهد، کاری که ایشان را از آن می‌ترساند.



بدین منوال و بر این روال این سوره به پایان می‌رسد، و این مجموعه فراوان آهنگها و پسوده‌ها هم پایان می‌پذیرد، و این سیر و سفرها و گشت و گذارها نیز خاتمه می‌یابد، سیر و سفرها و گشت و گذارهایی در افقها و کرانه‌ها و بلندیها و پستیهای فراخ و گسترده اطراف. هر آیه‌ای تقریباً آهنگ ویژه‌ای بود. یا به عبارت دیگر کوچی در جهان ناپیدای غیب، یا در جهان پیدائی بود که چشمها و دلها متوجه آنها نمی‌گردد.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة قلم مکی و ۵۲ آیه است

لَكَوْكَتَبَ فِيهِ نَدْرُسُونَ ﴿٣٧﴾ إِنَّ لَكَ فِيهِ لَمَّا تَخَرُّونَ ﴿٣٨﴾ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ
عَلَيْنَا بَلِغَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكُمْ لِمَا تَحْكُمُونَ ﴿٣٩﴾ سَأَلَهُمْ أَتَيْهِمْ
بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿٤٠﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٤١﴾
يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾
خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذُلُّهُمْ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ
﴿٤٣﴾ تَذَرْنِي وَمَنْ يَكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ
لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾ وَأَمْلِ لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿٤٥﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ
مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٦﴾ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿٤٧﴾ فَأَصْبَرَ
لِكُفْرِيكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾ نُوَلِّ
أَنْ تَذَرَهُ نِعْمَةً مِنْ رَبِّهِ أَتَلْبِثُ فِي الْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾ فَأَجْبَهُ رَبُّهُ
فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٥٠﴾ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَرِهِ
لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَنْجُونٌ ﴿٥١﴾ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٥٢﴾

سُورَةُ الْقَلَمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ت وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾
وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَعْنُونٍ ﴿٣﴾ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾
فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ ﴿٥﴾ بِأَيِّكُمْ الْمَقْتُولُ ﴿٦﴾ إِنْ رَأَيْتَ أَنَّ هُوَ
أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ يَهُودُ أَوْ نَصَارَى فَالْمُهْتَدِينَ ﴿٧﴾ فَلَا تَطِيعُ
الْمُكْذِبِينَ ﴿٨﴾ وَذُو الْأَوْتَانِ مِنْ دُونِكَ يُكَذِّبُونَ ﴿٩﴾ وَلَا تَطِيعُ كُلَّ
حَلَّافٍ مَهِينٍ ﴿١٠﴾ هَذَا مِثْلُ مَا سَمِعَ بِنِجِيمٍ ﴿١١﴾ مَتَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ
أَنِيْمٍ ﴿١٢﴾ عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴿١٣﴾ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ
﴿١٤﴾ إِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِ أَيْتَنَّا فَالْكَاسُطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾
سَنَسْمِعُهُ عَلَى الْحَرْطُومِ ﴿١٦﴾ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا
لَيَصْرُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿١٧﴾ وَلَا يَسْتَنْوُونَ ﴿١٨﴾ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ
وَهُمْ نَائِبُونَ ﴿١٩﴾ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿٢٠﴾ تَنَادَوْا مُصْبِحِينَ ﴿٢١﴾ أَنْ
أَعْدُوا عَلَى حَرْثٍ كَرِيمٍ ﴿٢٢﴾ فَاظْلَمُوا وَهَمَّ يَتَخَفَتُونَ ﴿٢٣﴾
أَنْ لَا يَدْخُلَهَا الْيَوْمَ عَلَيْهِمْ مُسْكِينٌ ﴿٢٤﴾ وَعَدُوا عَلَى حَرْثٍ قَدِيرٍ ﴿٢٥﴾ فَلَمَّا
رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ ﴿٢٦﴾ بَلْ لَعَنَ نَحْرُومُونَ ﴿٢٧﴾ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلْزَأْفَلْ
لَكُمْ لَوْلَا أَلَسْتُمْ هُنَا ﴿٢٨﴾ قَالُوا سُبْحَنَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٩﴾ فَأَقْبَلَ
بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتْلَمُومُونَ ﴿٣٠﴾ قَالُوا إِنَّا لَا نَدْرِي أَكُنَّا طَائِفِينَ ﴿٣١﴾ عَسَى
رَبَّنَا أَنْ يُدْخِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا لَنِارِعُونَ ﴿٣٢﴾ كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ
الْآخِرُ أَكْرَهُوا أَنْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتِ الْعِيعِمْ
﴿٣٤﴾ أَفَتَجْمَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٥﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾ أَمْ

نمی توان تاریخی را دقیقاً مشخص کرد که این سوره در
آن نازل گردیده است، چه سرآغاز آن و چه همه آن.
همچنین نمی توان قاطعانه گفت که سرآغاز این سوره
اول نازل گردیده است، و بقیه سوره بعد از آن نازل
شده است. حتی این احتمال را نمی توان ترجیح داد.
زیرا سرآغاز این سوره و پایان آن از یک کار سخن
می گوید، و آن گردن کشی و گردن افرازی کافران بر
شخص پیغمبر خدا ﷺ است. کافران می گفتند: او
دیوانه است!

روایتهائی که می گویند: این سوره دومین سوره ای
است که به دنبال سوره علق نازل شده است، بسیاری
کتابهای زیادی می گویند این سوره دومین سوره قرآن
است. اما روند این سوره و موضوع و اسلوب آن ما را
بر آن می دارد که عقیده ای جز این داشته باشیم. حتی
نزدیک است بگوئیم این سوره بعد از مدّت زمانی که
از کار دعوت عام گذشته است، دعوت عامی که حدود
سه سال بعد از دعوت فردی شروع گردیده است، در آن
زمان که قریشیان با این دعوت پیکار و ستیز

می‌دانیم. ما معتقدیم که این سوره به طور کلی مکی است. زیرا قالب این آیات، ژرف و عمیق مکی بودن را می‌رسانند. این هم مناسب‌ترین چیزی است که در روند این سوره در زمان نزول آن بیاید و هماهنگ با موضوع و با حالتی باشد که این سوره بدان می‌پردازد. نظریه‌ای که در باره سراسر این سوره ترجیح می‌دهیم این است: این سوره دومین سوره از لحاظ نزول نیست. بلکه این سوره بعد از مدت زمانی که از بعثت نبوی گذشته است، و بعد از این که به پیغمبر ﷺ دستور داده شده است که همگان را به سوی اسلام دعوت کند، و بعد از این که خداوند بدو چنین فرموده است:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾.

خویشاوندان نزدیک خود را (از شرک و مخالفت با فرمان پروردگار) بترسان (و آنان را به سوی توحید و دادگری فراخوان). (شعراء/۲۱۴)

همچنین بعد از این که سوره‌هایی از داستانهای پیشینان می‌گردد، سوره‌هایی که مقداری از داستانهای پیشینان و اخبار زندگانی ایشان را در بر دارد، از قبیل این سخنی که در باره آن داستانها می‌گوید:

﴿أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾.

افسانه‌های پیشینان است. (قلم/۱۵)

همچنین بعد از این که قریشیان جملگی به سوی اسلام دعوت شدند، و قریشیان این دعوت را با اتهامهای باطل و ناروا و جنگ سخت و نابجا پاسخ گفتند، اتهامها و جنگی که این تاخت تند و تیز را می‌طلبد است که در این سوره بر تکذیب‌کنندگان شده است، و این تهدید و بیم کمرشکن را اقتضاء می‌کرده است که هم در اوّل سوره و هم در آخر آن ذکر گردیده است ...

صحنه واپسین این سوره نیز بدین امر اشاره می‌نماید:

﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ: إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾.

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند، تو را با چشمان (خیره و زل‌زده) خود به

آغازیده‌اند و به راندن آن پرداخته‌اند، و در باره پیغمبر خدا ﷺ همچون سخن پلیدی را گفته‌اند، و قرآن به طرد و نفی آن برخاسته است، و دشمنان دعوت را تهدید کرده است، تهدیدی که در این سوره ذکر آن رفته است.

این احتمال ضعیفی است که می‌گویند: تنها سرآغاز این سوره پس از سرآغاز سوره علق نازل گردیده است، و نفی جنون و دیوانگی وارد در آن:

﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾.

در سایه نعمت و لطف پروردگار، تو دیوانه نیستی.

(قلم/۲۷)

به مناسبت ترس و هراس پیغمبر ﷺ بر خویشان در آغاز وحی بوده است، ترس و هراسی که نکند این چیزی که بدو دست داده است جنون و دیوانگی باشد!.. این احتمال بسی ضعیف است، زیرا همچون ترس و هراسی بدین شکل و صورت، روایت محققى راجع بدان نیامده است. روند هماهنگ و هماوا و متحد و متفق این سوره به ذهن بعضی انداخته است که آنچه در آخر این سوره آمده است همچون مفهومی دارد:

﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ: إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾.

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند، تو را با چشمان (خیره و زل‌زده) خود به سردرآوردند و هلاک سازند، و می‌گویند: او قطعاً دیوانه است. (قلم/۵۱)

وقتی که این سوره خوانده می‌شود، سوره‌ای که دارای حلقه‌های به هم متصل و مربوط است، چنین به ذهن متبادر می‌گردد این واپسین آیه در ردّ و نفی جنون و دیوانگی مورد نظر نازل شده است.

همچنین بعضی از روایتها نقل کرده‌اند که در این سوره آیات مدنی است: آیات هفده تا سی و سه که داستان باغداران و امتحان ایشان را بیان می‌کنند. و آیات چهل و دو تا آخر پنجاه، که به داستان صاحب ماهی (یعنی یونس) اشارت دارند ... ما این نظریه را نیز بعید

سردر آورند و هلاک سازند. و می‌گویند: او قطعاً دیوانه است.

این، صحنه دعوت همگانی گروه‌ها و دسته‌های بزرگی است. در اوّل دعوت هم کار بدین گونه نبوده است. بلکه دعوت متوجّه افراد به صورت فردی بوده است و دعوت اشخاص یکی یکی و جدا جدا صورت گرفته است. دعوت کفّار به گونه جمعی انجام نپذیرفته است و زمانی که پیشی هم بوده‌اند بدیشان خطاب نگردیده است و از آنان دعوت به عمل نیامده است، همان گونه که روایتهای معتبر ذکر کرده‌اند. بلکه دعوت جملگی و دسته‌جمعی بعد از گذشت سه سال از آغاز اسلام، شروع شده است.

این سوره اشاره می‌کند به پیشنهاد مشرکان به پیغمبر ﷺ این که با او سازش بکنند، و در نیمه راه به همدیگر برسند، و در مسأله مورد اختلاف که مسأله عقیده است، به یکدیگر رضایت بدهند و صلح و سازی داشته باشند:

﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾.

ایشان دوست می‌دارند که نرمش و سازش نشان دهی، تا آنان هم نرمش و سازش کنند (بدین امید که برخی از فرمانهای خدا را به خاطر آنان ترک کنی، و در بعضی از مسائل با ایشان همگام و هماهنگ شوی). (قلم/۹)

پیدا است که همچون تلاشی انجام نمی‌پذیرد، زمانی که دعوت به صورت فردی به عمل می‌آید، و از سوی آن احساس خطری نمی‌گردد. بلکه همچون تلاشی زمانی انجام می‌پذیرد که دعوت ظهور پیدا کرده باشد، و مشرکان از سوی آن احساس خطر نموده باشند.

بدین ترتیب شواهد فراوانی پیدا می‌گردند و همدیگر را تقویت می‌کنند، مبنی بر این که این سوره بعد از گذشت مدّت زمانی از دعوت آغازین صورت گرفته است، و دست کم سه سال یا بیشتر از آغاز دعوت تا وقت نزول این سوره فاصله بوده است. معقول هم نیست سه سال از دعوت بگذرد و در این مدّت چیزی از قرآن نازل نشده باشد. طبیعی است سوره‌های

زیادی، و بخشهایی از سوره‌ها، در طول این مدّت نازل گردیده باشد، سوره‌ها و بخشهایی که در باره خود عقیده سخن بگویند، بدون این که سخت بر تکذیب‌کنندگان این عقیده بتازند، همان گونه که در سرآغاز این سوره آمده است.

اما این هم نفی نمی‌کند این را که این سوره و سوره‌های مدّثر و مزّمّل در برهه نخستین دعوت نازل شده باشند، هرچند که از زمره نخستین چیزهایی نیستند که پیش از سایر قسمتهای قرآن نازل گردیده‌اند، و ما اسباب و علل این سوره را در همین جا ذکر کردیم، اسباب و عللی که می‌توانند شامل سوره‌های مزّمّل و مدّثر نیز باشند.



این نهال - یعنی نهال عقیده اسلامی - برای نخستین بار بود که در زمین به شکل والای خالص روشن خود کاشته می‌شد. برای احساس و شعور جاهلیت حاکم، بیگانه و ناشناخته بود، نه تنها در جزیره العرب عربستان، بلکه در اطراف و اکناف سراسر زمین، بیگانه و ناشناخته بود.

انتقال باشکوه و فاصله فراوانی بود میان تصویر جبران‌کننده و تحریف شده و آلوده و زشتی که آئین ابراهیم را بدان درآورده بودند، آئینی که مشرکان قریش به رشته‌های تغییر یافته‌ای از آن چنگ می‌زدند، و یاهوها و افسانه‌ها و نارواهای رائج در میان خود را بدان می‌چسبانند، و میان تصویر مبهوت‌کننده و شکوهمند و راست و روشن و ساده و فراگیر و همه جانبه‌ای که محمد ﷺ آن را برایشان به ارمغان آورده بود، و در ارکان و اصول خود متفق و متحد با آئین حق‌گرای نخستین، یعنی آئین ابراهیم علیّه بود، و به نهایت کمالی رسیده بود که شایان واپسین رسالت برای کره زمین باشد، و باقی و پاینده بماند، و رشد و نموّ خرد بشری را تا آخر زمان مخاطب قرار دهد و با آن به سخن درآید.

انتقال عظیمی بود میان انباز قرار دادن برای خدا، معتقد بودن به خدایان گوناگون و إلهه جوراجور، پرستش

و طائف) فرو فرستاده نشده است؟ (زخرف/۳۱)
این دو شهر، مکه و طائف است. پیغمبر خدا ﷺ با وجود بزرگی حسب و نسب خود، و این که حسب و نسب او در رأس خانواده‌های قریش بود، قبل از بعثت بزرگی و ریاست در میان ایشان نداشت. در صورتی بزرگی قریش و بزرگی ثقیف و جز این دو قبیله در محیطی بود که به بزرگی و ریاست قبیله‌گری، اعتبار کلی می‌داد. لذا خیلی ساده نبود همچون بزرگانی و رؤسائی پشت سر محمد ﷺ بایستند و از او فرمان ببرند!

اعتبارات و ارزشهای فامیلی و خاندانی در میان بود، اعتبارات و ارزشهایی که مردی بسان ابوجهل - یعنی عمرو بن هشام - را به گونه‌ای درمی‌آورد که مطیع حق و حقیقتی شود که در رسالت اسلامی بود و با قدرت هرچه بیشتر با او روبرو می‌گردید و خود را بدو نشان می‌داد، به دلیل این که پیغمبر این رسالت، از میان بنی‌عبدمناف بود... همان‌گونه که در داستان ابوجهل با اخنس پسر شریق و ابوسفیان پسر حرب آمده است. وقتی از اوقات آنان سه شب بیرون رفتند، و نهان از یکدیگر به تلاوت قرآن گوش فرامی‌دادند. هر شب به یکدیگر وعده می‌دادند که دیگر به چنین کاری برنگردند از ترس این که مردمان ایشان را ببینند و چیزی به دل‌هایشان رخنه کند. وقتی اخنس پسر شریق از ابوجهل نظرخواهی می‌کند و رأی او را می‌طلبد در باره چیزی که از محمد شنیده است، چنین پاسخی می‌دهد: «چه چیز شنیده‌ام؟ ما و بنی‌عبدمناف بر سر بزرگی و سترگی به مبارزه پرداختیم. آنان خوراک دادند، ما هم خوراک دادیم. آنان مردمان را سوار کردند و به مقصد رساندند، ما هم مردمان را سوار کردیم و به مقصد رساندیم. آنان به بذل و بخشش پرداختند، ما هم به بذل و بخشش پرداختیم. تا بدانجا که بر مرکبها نشستیم و بسان دو اسب مسابقه شدیم. آنان گفتند: از ما پیغمبری برانگیخته شده است که از آسمان بدو وحی می‌شود. دیگر ما کی به چنین چیزی دسترسی پیدا

فرشتگان و پرستش مجسمه‌های آنان، پرستش جثیه‌ها و پرستش ارواح ایشان، و سائر این تصورات پریشان و نابسامانی که عقیده جاهلی از آنها فراهم می‌آید، و میان صورت چشمگیر و دلربائی که قرآن از ذات یگانه الهی و قدرت او، و از اراده و خواست خدا در حق هر آفرده‌ای، ترسیم می‌کند.

همچنین انتقال عظیمی بود میان طبقه حاکمه جزیره‌العرب عربستان، کاهنگرائی و غیبگوئی حاکم بر دیانت آنجا، اختصاص چینه‌های ویژه‌ای از مردمان به سروری و آقائی و بزرگواری و پرده‌داری کعبه، و میانجیگری و واسطه‌گری پرده‌داران کعبه در میان آن چینه‌های ویژه و بین سائر عربهای دیگر،... و میان سادگی و برابری در مقابل خدا و تماس مستقیم بندگان با یزدان آن گونه که قرآن با خود به ارمغان آورده است...

بدین گونه و بدین سان بوده است انتقالی که میان اخلاق حاکم در جاهلیت و میان اخلاقی انجام پذیرفته است که قرآن آن را به ارمغان آورده است و مژده آن را داده است، و محمد ﷺ مردمان را بدان خوانده است و خودش هم متخلق بدان و بیانگر آن بوده است. خود همین انتقال اخلاقی به تنهائی بس بوده است برای برخورد میان عقیده جدید و میان قریشیان و معتقدات و اخلاق ایشان. اما تنها این هم به تنهائی مایه برخورد و باعث دشمنانگی نگشته است. بلکه در کنار آن، ارزشهای مهم دیگری در مدنظر بوده است که چه بسا برابر معیار و مقیاس قریشیان از خود عقیده هم مهم‌تر و بزرگ‌تر بشمار آمده است!

ارزشهای اجتماعی در میان بوده است، ارزشهای اجتماعی‌ای که برخی از قریشیان را بر آن داشته است که بگویند چیزی را که قرآن مجید از زبان ایشان بیان فرموده است:

﴿لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِیَّتَيْنِ عَظِیْمٍ!﴾

چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکه

و می گفتند: او قطعاً دیوانه است. (قلم/۵۱)

این هم جز تمسخر و استهزائی از تمسخرها و استهزاءهای فراوان نبود، تمسخرها و استهزاءهایی که قرآن آنها را در سوره‌های دیگری نقل و روایت کرده است. تمسخرها و استهزاءها متوجه شخص پیغمبر ﷺ و متوجه کسانی می‌گردید که ایمان آورده بودند و با او بودند. اینها گذشته از اذیت و آزاری است که گریبانگیر بسیاری از آنان با دست نزدیکان و خویشاوندانشان می‌گردید!

تمسخر و استهزاء - در وقت ضعف و کمی یاران و مددکاران - سخت روح بشری را می‌آزارند، هرچند که این روح، روح پیغمبری باشد.

بدین خاطر ما در سوره‌های مکی - بسان سوره‌های این جزء - می‌بینیم که یزدان سبحان پیغمبرش را و گروه اندک مؤمن همراه او را در حفاظت و عنایت خود می‌گیرد، و نوازشش می‌فرماید و غبار غم از چهره‌اش می‌زداید، و او را و مؤمنان را می‌ستاید. عنصر اخلاقی را که در این دعوت و در پیغمبر بزرگوار این دعوت مجسم است، نمودار و آشکار می‌گرداند. سخن ناروا و تهمت نابجائی را نفی می‌کند که نارواگویان و تهمت‌زنندگان زبان بدان می‌گشودند و ژاژخایی می‌کردند. دل‌های مستضعفان را اطمینان می‌دهد به این که جنگ با دشمنانشان را به جای آنان بر عهده می‌گیرد، و ایشان را از اندیشیدن در باره این چنین دشمنان نیرومند دارا رها می‌سازد!

از این قبیل چیزها را در سوره قلم می‌یابیم، مثل این فرموده یزدان بزرگوار در باره پیغمبر ﷺ اسلام:

﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ. مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾.

نون. سوگند به قلم! و قسم به چیزی که می‌نویسند! در سایه نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. تو

دارای پاداش بزرگ و ناگسیختگی هستی. (قلم/۱-۴)

و این فرموده یزدان جهان در باره مؤمنان:

می‌کنیم؟ به خدا سوگند هرگز بدو ایمان نمی‌آوریم و او را تصدیق نمی‌کنیم!»

اعتبارات و ارزشهای دیگری نیز در میان بود. از جمله اعتبارات و ارزشهای سود و نفع، و طبقاتی، و روانی باقیمانده از ته‌نشستهای جاهلیت در ذهن و شعور و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و اوضاع و احوال. همه آنها هم می‌کوشیدند نونهال تازه کاشته شده را با تمام وسائل ممکن از میان ببرند، پیش از آن که ریشه بدواند و به ژرفاها فرو رود، و پیش از آن که شاخه‌هایش طولانی گردد و درهم بتند و گشن گردد. مخصوصاً این دشمنانگی به اوج خود رسید وقتی که نقش دعوت شخصی و فردی به پایان آمد، و یزدان بزرگوار به پیغمبر خود ﷺ دستور فرمود دعوت را آشکار سازد، و نشانه‌های دعوت جدید برجسته و آشکار نمودار و پدیدار آمد، و از دیگر سو قرآن در باره عقیده شرک، و خدایان ادعائی نهفته در فراسوی عقیده شرک، و جهان‌بینیها و اندیشه‌های منحرف و تقلیدهای باطل و آداب و رسوم پوچ ایشان نازل گردید و سفیه و نادانانشان نامید.

پیغمبر ﷺ هرچند که پیغمبر است، و هرچند که از پروردگارش وحی دریافت می‌دارد، و هرچند که با جهان فرشتگان ارتباط دارد، اما هرچه هست او انسان است. احساسات و اندیشه‌های انسانی بدو دست می‌دهد. این مبارزه سخت را می‌دید و درد آن را می‌چشید، و آن جنگی را می‌دید که مشرکان شعله آتش آن را برافروخته بودند، و او و آن اندک مردمی که با وجود ناخوشایندی مشرکان بدو ایمان آورده بودند، ضربه‌های دردآورو سخت آن جنگ را می‌چشیدند و تحمل می‌کردند.

پیغمبر ﷺ و کسانی که بدو ایمان آورده بودند می‌شنیدند چیزی را که مشرکان پیرامون او سرهم می‌کردند و به ناروا بدو نسبت می‌دادند، و بر شخص بزرگوار او می‌تاخند و گردن می‌افراختند.

﴿وَيَقُولُونَ: إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾.

كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ﴿١٠﴾

روزی، هول و هراس به اوج خود می‌رسد، و کار سخت دشوار می‌شود. بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته می‌شود که سجده کنند و کرنش ببرند؛ اما ایشان نمی‌توانند چنین کنند. این در حالی است که چشم‌مانشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فراگرفته است. پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند (و ایشان با وجود توانائی، سجده و کرنش نمی‌کردند). (قلم/۴۲ و ۴۳)

برای ایشان باغداران - باغداران دنیا - را مثال می‌آورد، مثالی که بیانگر فرجام غرور و سرمستی است. با این مثال بزرگان قریش را تهدید می‌کند، بزرگانی که به سبب داشتن اموال و اولاد، خویشتن را مقتدر و گرامی می‌شمردند. بزرگانی که اموال و اولاد داشتند و به خاطر داشتن اموال و اولاد با دعوت سر ناسازگاری داشتند و به نیرنگ در باره دعوت دست می‌یازیدند.

در پایان این سوره، یزدان سبحان به پیغمبر ﷺ توصیه می‌فرماید که صبر جمیل در پیش گیرد:

﴿قَاصِرٌ لِّحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنُّ كَصَاحِبِ الْخَوْتِ...﴾

در برابر فرمان پروردگار شکبیا باش (و در کار تبلیغ، مقاوم و استوار). و همسان یونس مباش.... (قلم/۴۸...)

از لابلای این نوازش و این ستایش و این ثابت و استوار داشتن، همراه با یورش کمرشکنی بر تکذیب‌کنندگان، و بیم و تهدید هراس‌انگیز ایشان، یزدان سبحان خودش جنگ با آنان را بر عهده می‌گیرد، بدان گونه و بدان شیوه تند و سختی که بیان می‌فرماید ... از لابلای همه این چیزها نشانه‌ها و سیمای آن دوره را پیش چشم می‌داریم، دوره‌ای که دوره ضعف و ناتوانی و کم بودن مؤمنان، و رنج کشیدن و سختی

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ. أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ؟ مَا لَكُمْ؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾.

پرهیزگاران در نزد پروردگار خود، باغهای پر نعمت بهشت را دارند. آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می‌شماریم؟! شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟!

در باره یکی از دشمنان سرشناس پیغمبر می‌فرماید:

﴿وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مِّهِنٍ. هَٰذَا مَشَاءُ بَنِمٍ. مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَتَيْمٍ. عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ. أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ. إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ: أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ!﴾.

از فرومایه‌ای که بسیار سوگند می‌خورد، پیروی مکن. بسیار عیبجوئی که دائماً سخن چینی می‌کند. بسیار مانع کار خیر، و تجاوزپیشه و بزهکار است. علاوه بر اینها درشتخوی و سنگین‌دل، و انگشت‌نما به بدیها است. (آیا این همه زشتیها و پلشتیها) بدان خاطر است که دارا و دارای فرزندان است؟! هنگامی که آیه‌های ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است. ما بر بینی او داغ (ننگ) می‌نهم! (قلم/۱۰-۱۶)

آن‌گاه در باره جنگ همگانی و همه جانبه تکذیب‌کنندگان می‌فرماید:

﴿قَدَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبْ هَٰذَا الْخُدِيثِ. سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾.

مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند. (من خود می‌دانم که با ایشان چه کار می‌کنم). ما آنان را اندک اندک به گونه‌ای که درنیابند و از راهی که متوجه نشوند به سوی عذاب خواهیم کشاند. و به آنان فرصت می‌دهم (و در عذابشان شتاب نخواهم کرد). نقشه و چاره‌جویی من دقیق و استوار است (و کسی از آن رهائی ندارد). (قلم/۴۴ و ۴۵)

تازه این عذاب جدای از عذاب خوارکننده خودبزرگ‌بینان در آخرت است:

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ. خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذُلَّةٌ. وَقَدْ

دیدن ایشان، و تلاش طاقت فرسا برای کاشتن آن نهال ارزشمند در آن خاک سفت و سخت است!

همچنین از لابلای روش و شیوه این سوره، و از لابلای تعبیرها و موضوعهای آن، نشانه‌ها و سیمای محیطی را می‌نگریم که دعوت اسلامی با آن رویاروی گردیده است و برخورد پیدا کرده است. نشانه‌ها و سیماهائی است که سادگی و ابتدائی بودن جهان بینی و اندیشه و درک و فهم و تلاش و کوشش و سختیها و گرفتاریها در آنها پدیدار و نمودار است.

این سادگی را در شیوه جنگشان با دعوت می‌بینیم، وقتی که سخنشان را در باره پیغمبر ﷺ می‌شنویم: ﴿إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾.

او قطعاً دیوانه است. (قلم/۵۱)

این هم تهمت است که سر و ته و تار و پودی ندارد، و هنر و مهارتی در آن نیست. این شیوه کسی است که چیزی برای گفتن ندارد، مگر دشنام زشت و پلشتی که بدون مقدمه و بدون دلیل آن را بر زبان می‌راند، بدان سان که ساده لوحان بی فرهنگ صحرانشین چنین می‌گویند و می‌کنند.

این سادگی و ساده لوحی را در شیوه‌ای می‌بینیم که یزدان سبحان با آن، تهمت و بهتان ایشان را پاسخ می‌گوید، پاسخی که با حال و احوال آنان همخوانی و مناسبت دارد:

﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. وَإِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ. فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ. بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ﴾.

در سایه نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. تو دارای پاداش بزرگ و ناگسیختنی هستی. تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی. خواهی دید و خواهند دید که کدام یک از شما مبتلا به دیوانگی است (محمّد، یا شما کافران و مشرکان).

همچنین آن را در این تهدید آشکار و سخت می‌یابیم: ﴿قَدْ رَفِيَ وَمَنْ يَكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ. سَنَسْتَدْرِجُهُمْ

مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. وَأَمْلَىٰ لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتَنٌ﴾.

مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند. (من خود می‌دانم که با ایشان چه کار می‌کنم). ما آنان را اندک اندک به گونه‌ای که درنیابند و از راهی که متوجه نشوند به سوی عذاب خواهیم کشاند. و به آنان فرصت می‌دهم (و در عذابشان شتاب نخواهم کرد). نقشه و چاره‌جویی من دقیق و استوار است (و کسی از آن رهائی ندارد).

آن را در پاسخ بدین دشنام یکی از آنان می‌یابیم: ﴿وَلَا تَطْعَمُ كُلُّ خِلَافٍ مَّهِينٍ. هَٰذَا مَشَاءُ نَبِيمٍ. مَتَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَتَمُّ. عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ رَنِيمٌ...﴾.

از فرومایه‌ای که بسیار سوگند می‌خورد، پیروی مکن. بسیار عیب‌جویی که دائماً سخن‌چینی می‌کند. بسیار مانع کار خیر، و تجاوزپیشه، و بزه‌کار است. علاوه بر اینها درشتخوی و سنگین‌دل، و انگشت‌نما به بدیها است (قلم/۱۰-۱۲)

این سادگی را می‌یابیم در داستان باغدارانی که خداوند آن داستان را روایت می‌فرماید. داستان افراد ساده‌لوحی است که از لحاظ اندیشه و جهان بینی و غرور و سرمستی، ساده و بی‌فرهنگ به نظر می‌آیند. این ساده‌لوحی در حرکات و گفتار ایشان نیز نمودار و پدیدار می‌آید:

﴿وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ. أَلَا يَدْخُلُهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ...﴾.

پهچ کنان به راه افتادند (تا فقراء سخن ایشان را نشنوند و متوجه آنان نگردند). نباید امروز بی‌نواژی در باغ پیش شما بیاید (قلم/۲۲ و ۲۴ ...)

در پایان، سادگی و ساده‌لوحی ایشان را از لابلای مجادله‌ای می‌نگریم که با ایشان درمی‌گیرد:

﴿أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ. إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَحْيَرُونَ؟ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَقَّةِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنْ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ؟ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ يَذَلِكِ رَعِيمٌ؟﴾.

آیا شما کتابی (از جانب خدا) دارید که از روی آن (قوانین خدا را) می‌خوانید (و برابر آن حکم صادر

گوناگون فراهم آورد...

این معجزه است، معجزه‌ای که در انتقال از این سادگی و ساده‌لوحی به آن گستره فراخ و فراگیر دیده می‌شود، انتقال از سادگی و ساده‌لوحی پیدا و هویدا از لابلای همچون سوره‌ای. این انتقال، فراخ‌تر و بزرگ‌تر از تبدیل جماعت اندک به جماعت بسیار، و از تبدیل ضعف گروه ناتوانی به قدرت گروه قدرتمندی است. زیرا ساختن جانها و خردهای مردمان از افزایش دادن شماره‌ها و صفهای آنان بسی دشوارتر است.



﴿ن، وَالْقَلَمَ وَمَا يَسْطُرُونَ. مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ. فَسَتَبْصُرُ وَيُبْصِرُونَ بِأَيُّكُمْ الْفَتُونُ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُنْهَكِينَ. فَلَا تَطْعُ الْمُكْذِبِينَ. وَدَوَّا لَوْ تَذْهَبُ فَيَذْنُوهُنَّ. وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلَاظٍ مَّهِينٍ. هَٰذَا مَثَلٌ بَنِمٍ. مَنَاعَ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِمٍ. عُنْتُ بَعْدَ ذَلِكَ رَنِيمٍ. أَنْ كَانُوا دَاوَالٍ وَبَنِينَ. إِذَا تَنَلَّىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ: أَشَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. سَسِسْهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾.

نون. سوگند به قلم! و قسم به چیزی که می‌نویسند! در سایه نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. تو دارای پاداش بزرگ و ناگسیختگی هستی. تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی. خواهی دید و خواهند دید، که کدام یک از شما مبتلا به دیوانگی است (محمّد، یا شما کافران و مشرکان). پروردگار تو مسلماً (از هرکس دیگری) بهتر می‌داند که چه کسی از راه او گمراه شده است، و چه کسی راه‌یاب است. حال که چنین است، از تکذیب‌کنندگان اطاعت و پیروی مکن (و بر دعوت خود پایدار باش و به راه آنان مرو. اطاعت از ایشان گمراهی و بدبختی است). ایشان دوست می‌دارند که نرمش و سازش نشان دهی، تا آنان هم نرمش و سازش کنند (بدین امید که برخی از فرمانهای خدا را به خاطر آنان ترک کنی، و در بعضی از مسائل با ایشان همگام و

می‌کنید؟). و شما آنچه را که برمی‌گزینید (و برابر آن داوری می‌کنید) در آن است؟ یا با ما پیمانهای بسته‌اید که تا روز قیامت به هرچه حکم کنید حقّ شما باشد؟ از آنان بپرس، کدام یک از ایشان، ضامن چنین پیمانهای است؟ (قلم/۳۷-۴۰)

اینها نشانه‌ها و سیماهائی است که آشکارا از لابلای تعبیر قرآنی پدیدار و نمودار می‌آید، و در بررسی زندگانی پیغمبر ﷺ و رخدادهای آن، و در گامهایی که دعوت در زندگانی او برداشته است، جلوه‌گر می‌گردد. در فاصله‌ای نیز پیدا و هویدا است که قرآن بعدها آن را پیموده است، و این محیط را و آن گروه را در اواخر روزگار زندگی پیغمبر ﷺ بدان اوج داده است و والائی بخشیده است. این امر در شیوه‌های خطاب و گفتگوی مردمان در دوره بعد از انتقال از ساده‌لوحی به پختگی نیز نمایان است، پختگی در اندیشه و جهان‌بینی و درک و فهم و تلاشها و کوششها و مطالب و مقاصدی که مردمان پیدا کرده‌اند، و بعد از گذشت بیست سال نه بیشتر بدان رسیده‌اند. مدّت بیست سال در مدّت زمان حیات ملتّها درخشش آذرخشی است و قابل ذکر نیست، و طی کردن فاصله همچون سیر و سفر فراخ فراگیری در این مدّت اندک، شگفت و شگرف است، و با مقیاس و معیار بشری قابل سنجش و ارزیابی نیست. در این مدّت اندک جماعت مسلمانان فاصله زیادی را طی کردند، و زمام رهبری بشری را به دست گرفتند، و اندیشه‌ها و بینشها و اخلاق و صفات انسانها را به قله بلندی رساندند. قلّه‌ای که هرگز رهبریتی در تاریخ بشری بدانجا اوج نگرفته است و نرسیده است، نه از ناحیه سرشت عقیده، و نه از ناحیه آثار واقعی عقیده در زندگی انسانهای روی زمین، و نه از ناحیه فراخی و فراگیری، به گونه‌ای که بشریت را به طور کلی با بزرگواری و مهربانی دربر بگیرد، و به همه نیازمندیهای انسانها پاسخ بگوید، و نیازهای فکری ایشان را تأمین گرداند، و نیازمندیهای اجتماعی و قانونی آنان را در گستره‌ها و پهنه‌های

هماهنگ شوی). از فرومایه‌ای که بسیار سوگند می‌خورد، پیروی مکن. بسیار عیججی که دائماً سخن‌چینی می‌کند. بسیار مانع کار خیر، و تجاوزپیشه، و بزه‌کار است. علاوه بر اینها درشتخوی و سنگین‌دل، و انگشت‌نما به بدیها است. (آیا این همه زشتیها و پلشتیها) بدان خاطر است که دارا و دارای فرزندان است؟! هنگامی که آیه‌های ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است. ما بر بینی او داغ (ننگ) می‌نهم!

یزدان سبحان به نون، و به قلم، و به نوشتن، سوگند می‌خورد. رابطه میان حرف «نون» که یکی از حروف هجاء است و میان قلم و نوشتن، روشن است. و اما سوگند خوردن به حرف نون بزرگداشت آن و ارزش زیاد آن است. باعث می‌گردد بدان توجه بشود در میان ملّتی که از این راه به یادگیری و آموزش نمی‌گرائید، و نوشتن در میان ایشان عقب افتاده و کمیاب بود، در زمانی که در علم خدا مقدر و مقرر بود که این قدرت و توان در میان همچون ملّتی رشد و نمو پیدا کند، و در میانشان انتشار یابد، تا این ملّت بتواند این عقیده را و آنچه از برنامه‌های زندگی بر آن استوار می‌گردد به نواحی زمین منتقل سازد. گذشته از آن بتواند رهبری بشریّت را به گونه شایسته و بایسته انجام دهد. شکی نیست که نوشتن عنصر اساسی در اقدام بدین وظیفه بزرگ و مهم است.

آنچه این مفهوم را تأکید می‌کند، شروع وحی با این فرموده خداوند بزرگوار است:

﴿إِذَا بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾.

(ای محمّد! بخوان چیزی را که به تو وحی می‌شود. آن را بی‌اغاز و) بخوان به نام پروردگارت، آن که (همه جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است (از آنچه تو می‌انگاری. بعد از این، بزرگواریها و

بخشنندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در برابر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت. بدو چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست. (علق ۱-۵)

این مفهوم را تأکید می‌کند این که همچون خطابی متوجه پیغمبر بیسواد و درس‌نخوانی شود - پیغمبری که خدا مقدر و مقرر فرموده بود به خاطر حکمت معیّتی، بیسواد و درس‌نخوان باشد - ولیکن با وجود این، وحی خطاب بدو می‌آغازد و به خواندن و یاد دادن با قلم توجه می‌دهد. گذشته از آن، این نگرش را در اینجا با سوگند خوردن به نون و قلم و چیزی که می‌نویسد مؤکّد می‌دارد. این هم حلقه‌ای از حلقه‌های برنامه الهی در تربیت این ملّت، و آماده ساختن آنان برای اجرای نقش بزرگ جهانی‌ای است که در علم پنهان یزدان برای ایشان مقدر و مقرر گردیده است.



یزدان سبحان سوگند می‌خورد به نون و قلم و آنچه می‌نویسند. همان گونه که گفتیم ارزش نوشتن را پیش چشم می‌دارد، و مقام آن را بالا می‌برد، تا بدین وسیله از پیغمبر خود ﷺ تهمتی را به دور نماید که مشرکان بدو می‌زدند، و آن را بعید از او بدارد. نعمتی که یزدان به پیغمبرش ارمغان داشته است همچون تهمت ناروایی را مردود می‌سازد.

﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمِجْنُونٍ﴾.

در سایه نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. در این آیه کوتاه، اثبات می‌نماید و نفی می‌سازد. نعمت خدا را بر پیغمبرش اثبات می‌نماید با تعبیری که اشاره به نزدیکی و مهربانی دارد. چرا که آن را یزدان سبحان به ذات خودش اضافه می‌فرماید:

﴿رَبِّكَ﴾. پروردگارت.

آن صفت ساختگی و سرهم شده را که با نعمت خدا سازگار در نمی‌آید نفی می‌کند، نعمتی که آن را به بنده‌ای داده است که او را به خودش نسبت داده است و قریتش بخشیده است و وی را برگزیده است ...

﴿ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴾.

در سایه نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. این گونه با عطا و مهربانی، و در کمال تعظیم و تکریم، بدان کینه توزی نهان در دل و جان ایشان، و بدان تهمت زشت و پلشت آنان، پاسخ داده می شود.

﴿ وَإِنْ لَكَ لَأَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴾.

تو دارای پاداش بزرگ و ناگسیختنی هستی.

تو دارای پاداش همیشگی و ناگسیختنی هستی، پاداشی که قطع نمی گردد و به پایان نمی آید. پاداش بزرگی که از جانب پروردگارت است، پروردگاری که به تو نعمت داده است و لطف فرموده است با نبوت و مقام ارزشمندی که به تو بخشیده است و تو را بدان جای رسانده است و نائل فرموده است... این پاداش همچنین انس و الفت بخشیدن و غمزدائی کردن و شاد و مسرور نمودن، و عوض فراوان و فراگیری است که جای هرگونه محرومیت و هرگونه جفا دیدن و ستم کشیدن و هرگونه بهتان و تهمتی که مشرکان با پرت و جبران می سازد، بهتان و تهمتی که مشرکان با پرت و پلا می گفتند. کسی که پروردگارش در باره اش این چنین بگوید:

﴿ وَإِنْ لَكَ لَأَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴾.

تو دارای پاداش بزرگ و ناگسیختنی هستی.

چه چیز را از دست داده است؟ آن هم با مهربانی و عطا و مودت و محبت و تکریم و تعظیم!



آنگاه بزرگ ترین گواهی و تعظیم و تکریم فرامی رسد:

﴿ وَأَنْتَ لَعَلَّ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴾.

تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.

همه جوانب و نواحی جهان هستی در این ستایش منحصر پیغمبر بزرگوار ﷺ هماوا می گردد و آن را پژواک می کند. این ستایش آسمانی در دل جهان هستی استوار و پایدار می شود! هر قلمی و هر اندیشه ای از توصیف ارزش این سخن بزرگ خداوندگار هستی

شگفتی سراپای پژوهشگری را فرامی گیرد که شرح حال زندگانی پیغمبر ﷺ را در میان قوم خودش پژوهش کند. وقتی که می بیند آنان همچون سخن ناروایی را در باره او می زنند. در حالی که خود ایشان به برتری عقل او معترف بوده اند، و سالهای زیادی پیش از بعثت و رسیدن به مقام نبوت، او را در میان خود در بالا بردن حجله آسود به جایگاه ویژه اش، داور کرده اند. آنان همان مردمی بوده اند که لقب امین را بدو داده اند، و امانتهای خویش را بدو می سپرده اند تا روزی که بر اثر دشمنانگی سختشان با او، مهاجرت فرموده است. روشن است که علی - كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - چند روزی بعد از مهاجرت پیغمبر ﷺ در مکه مانده است، تا سپرده ها و امانتهائی را که در پیش آن حضرت بوده است به صاحبانش برگرداند، هرچند که آنان با او آن گونه دشمنانگی و پیکار سخت را آغازیده اند. آنان همان کسانی بوده اند که پیش از بعثت هم حتی یک دروغ از او نشنیده اند. وقتی که هرقل از ابوسفیان در باره او پرسیده است: آیا شما پیش از نبوت او، وی را به دروغ گفتن متهم می کرده اید؟ ابوسفیان - هرچند که پیش از مسلمان شدن، با پیغمبر ﷺ دشمن بوده است - پاسخ داده است و گفته است: نه. هرقل ادامه داده است و گفته است: کسی که با مردم دروغ نمی گوید، چگونه با خدا دروغ می گوید!

انسان تعجب می کند از این که خشم و کین، انسان را بدانجا بکشاند و برساند که مشرکان قریش را بدانجا کشاند و رساند، و ایشان را بر آن داشت که این سخن ناروا و چیز دیگری را در باره این انسان والا و گرامی، و مشهور به برتری عقل و اخلاق پسندیده در میان خود، بر زبان آورند و بگویند. اما کینه توزی و دشمنانگی انسان را کور و کر می سازد، و غرض ورزی انسان را بدون ترس و هراس از خدا به تهمت زدن و بهتان کردن وامی دارد! جای شگفت است که تهمت زننده و بهتان کننده پیش از هرکس دیگری می داند که خودش دروغ پرداز و بزهکار است!

درمانده و ناتوان می ماند. گواهی و شهادتی از جانب خدا است، و با مقیاس و معیار خدا است، و در باره بنده خدا است. در این گواهی و شهادت بدو می فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.

تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.

مدلول خُلُقِ عَظِيمِ همان است که در پیشگاه یزدان است. چیزی است که کسی از جهانیان نهایت آن را درک و فهم نمی کند!

دالت این سخن بزرگ، بر عظمت محمد ﷺ از زوایا و نواحی گوناگونی پدیدار و نمودار می آید:

این سخن از جانب خداوند بزرگ و سترگ است. جهان آن را در دل خود می نگارد. بر صفحه جهان ثبت و ضبط می شود. در جهان والا و بالای فرشتگان تا آن وقت که خدا بخواهد تکرار می گردد.

این سخن از جانب دیگری نیز برجسته و جلوه گر است. از این جانب که محمد ﷺ تاب و توان دریافت آن را دارد. خودش هم در پرتو لطف پروردگارش می داند که این از جانب یزدان است، و گوینده آن آفریدگار مهربان است. می داند: خدا کیست؟ عظمت او چه اندازه است؟ دالت سخنان او تا به کجا است؟ چه گستره ای دارد؟ پژواک آن به کجا می کشد و در کجا می پیچد؟ می داند چه کسی در کنار این عظمت مطلق قرار دارد، عظمت مطلق که او از آن چیزی می داند که کسی از جهانیان آن را نمی داند.

تاب و توان محمد ﷺ برای دریافت این سخن از این سرچشمه، و این که ثابت و استوار بماند، و زیر فشار هولناک آن له و لورد نشود - هرچند که این سخن، مدح و ثنا باشد - و شخصیت او زیر پتک آن تکان نخورد و پیریشان نشود، و بلکه با آرامش و اطمینان آن را دریافت کند، و خوشتندار و یکنواخت برجای بماند، این امر خودش دال بر عظمت شخصیت او است و بالاتر از هر دلیل دیگری است.

در شرح زندگانی محمد ﷺ از عظمت خلق و خوی

او سخن رفته است، و در باره عظمت خلق و خوی او از زبان اصحاب و یارانش روایتهای گوناگون و فراوانی نقل گردیده است. واقعیت زندگانی او بزرگ ترین گواهی است و از همه چیزهای دیگری که روایت گردیده اند رساتر و چشمگیرتر است. ولیکن این سخن ربّانی از همه چیز بزرگ تر و دارای معنی والاتری است. بزرگ تر است از آن لحاظ که از یزدان بزرگ و سترگ شرف صدور پیدا کرده است. بزرگ تر است چون محمد آن را دریافت داشته است، و او می داند خداوند بزرگ و سترگ چه کسی است. بزرگ تر است چون بعد از دریافت آن ماندگار و پایدار و استوار می ماند. بر بندگان تکبر نمی کند، و باد به غیبغ نمی اندازد، و خودبزرگ بینی و فخرفروشی نمی نماید، و حال این که او کسی است که شنیده است آنچه شنیده است، از خدائی که بزرگ و سترگ است!

خدا خودش بهتر می داند رسالت خود را به چه کسی می سپارد. جز محمد ﷺ با این عظمت نفسی که داشته است، کسی نبوده است این رسالت واپسین را با تمام عظمت جهانی ای که داشته است حمل کند و به گردن گیرد، و از یک سو خودش هم همتای آن رسالت باشد، و از دیگر سو تصویر زنده ای از آن باشد.

این رسالت، از لحاظ کمال و جمال، عظمت و شمول، صدق و یقین، و حق و حقیقت، به گونه ای است که نمی تواند آن را حمل کند و بر عهده گیرد، مگر مردی که خدا این مدح و ثنا را در باره اش می فرماید، و شخصیت او هم تاب و توان دریافت این مدح و ثنا را با خوشتنداری و هماهنگی و آرامش داشته باشد، آرامش دل بزرگی که حقیقت این رسالت و حقیقت این ستایش بزرگ در آن بگنجد... آن گاه سرزنش پروردگارش را دریافت می دارد، و پروردگارش او را در برابر برخی از کارهایش بازخواست می کند، کارهایی که با وجود چنان خوشتنداری و چنان هماهنگی و چنان آرامشی از او سر زده است. یزدان سبحان هم این را و هم آن را اعلام و اعلان می دارد، و نه از این و نه از آن

افق عظیم می‌رسد. این تنها محمد ﷺ است که به اوج قلّه کمال انسانی مجانس با نفخه ربّانی در هستی انسانی می‌رسد. این تنها محمد ﷺ است که برازنده این رسالت آسمانی برای سراسر جهان انسانی است. تا بدانجا که این رسالت در شخص او زنده مجسم می‌گردد، و در پیکره یک انسان، روی زمین راه می‌رود. این تنها محمد ﷺ است که خدا می‌داند است او سزاوار این مقام و منزلت است. خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را به چه کسی ارمغان می‌دارد. در این سوره خدا اعلان و اعلام فرموده است که محمد ﷺ دارای خلق عظیم و خوی سترگ است. در سوره دیگری هم اعلان و اعلام فرموده است که یزدان والا مقام و پاک ذات و پاک صفات، و فرشتگانش بر او درود می‌فرستند:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾.

خداوند و فرشتگانش بر پیغمبر درود می‌فرستند.

(احزاب/۵۶)

تنها خدای بزرگوار است که می‌تواند به بنده‌ای از بندگانش چنین فضل و کرمی را ارمغان بدارد.



این نگرش، معنی ویژه خود را در تمجید و تعریف عنصر اخلاقی در ترازوی خدا دارد، و بیانگر این واقعیت است که این عنصر در حقیقت اسلامی بسان حقیقت محمدی، اصالت دارد.

نگرنده بدین عقیده، بسان نگرانده به شرح حال زندگی پیغمبر این عقیده، عنصر اخلاقی را برجسته و اصل در این عقیده می‌یابد. اصول قانونگذاری و اصول تهذیب در این عقیده هر دو بخش بر عنصر اخلاقی استوار می‌گردد. . . . دعوت بزرگ و فراخوانی سترگ در این عقیده، به سوی پاکی و پاکیزگی، امانت و صداقت، عدالت و رحمت، خوبی و نیکی، رعایت و حفاظت عهد و پیمان، مطابقت و همخوانی گفتار با کردار، مطابقت و همخوانی گفتار و کردار با نیت و درون، نهی از: ظلم و جور، گول زدن و فریب دادن، خیانت و نادرستی کردن،

چیزی را نهان و پنهان نمی‌نماید . . . پیغمبر ﷺ در هر دو حالت، همان پیغمبر بزرگوار و بنده فرمانبردار، و پیام‌رسان امین است.

حقیقت این نفس جزو حقیقت این رسالت است. عظمت این نفس جزو عظمت این رسالت است. حقیقت محمدی بسان حقیقت اسلامی، دور از دسترس هرگونه دوربین و تلسکوپ است که انسانها بدانها دسترسی دارند. آنچه رصدکننده و نگرانده عظمت این حقیقت دو بعدی می‌تواند بکند تنها این است که آن را ببیند و گستره و مرز آن را معین و محدود نکند، و به مدار و خط سیر کیهانی آن اشاره کند بدون این که این مدار و خط سیر را مشخص و محدود گرداند!

من بار دیگر خود را مجبور می‌بینم که در کنار این معنی سترگ بایستم، معنی سترگ دریافت پیغمبر خدا ﷺ این سخن را از پروردگار خودش، در حالی که او استوار و پایدار و متعادل و آرام و خویشتندار ایستاده است و پایش از جای نلغزیده است و دلش از دست نرفته است . . . او که انسانی بوده است وقتی که یکی از اصحاب و یارانش را ستوده است، وجود آن کس و دوستانش به لوزه و تکان افتاده است به خاطر تأثیری که این ستایش بزرگ داشته است. در حالی که او انسان بوده است و یار او هم می‌دانسته است که او انسان است، و دوستان او می‌دانسته‌اند که او انسان است. او پیغمبر است، بلی که پیغمبر است، ولیکن در دایره معلوم و محدودی قرار دارد، دایره بشری با حدّ و مرز محدود بشری . . . اما پیغمبر ﷺ این سخن را از خدا دریافت می‌دارد، و او می‌داند خدا کیست. به ویژه او می‌داند خدا کیست! او در باره خدا چیزی را می‌داند که جز او کسی نمی‌داند. با وجود این، شکیبایی می‌کند و خود را نگاه می‌دارد و پیام را دریافت می‌کند و به راه خود ادامه می‌دهد. . . این کاری است که بالاتر از هر تصوّری و اندیشه‌ای، و فراتر از هر تقدیری و تدبیری است.

این محمد ﷺ بلی تنها محمد ﷺ است که بدین

مردمان یا مصلحت و یا ارتباطها و پیوندهای ایشان که در نسلی از نسلها بوده است، یاری نمی طلبد و تکیه نمی کند. بلکه اخلاق اسلامی از آسمان یاری می طلبد و بر آسمان تکیه می کند. از نداء زدن آسمان به زمین استمداد می جوید، ندائی که زمین را فریاد می دارد که به افق بنگرد. اخلاق اسلامی از صفات مطلق خدا یاری می جوید، تا انسانها آن صفات را در حدود تاب و توان خود تحقق بخشند و پیاده کنند. در نتیجه انسانیت والا را تحقق بخشند و پیاده کنند، و شایان آن چنان تکریم و تعظیم یزدان از ایشان و جانشین شدنشان در زمین گردند. و بالأخره شایان زندگی والای اخروی شوند:

﴿فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾.

در مجلس راستینی که (یاوه سرائی و بزهکاری در آن جایی ندارد... در) پیشگاه پادشاه بزرگ و توانائی (که آفریدگار و خداوندگار همه کائنات) است. (قمر/۵۵)

بدین خاطر، اخلاق اسلامی، مقتید و محدود به حدود و ثغوری از ارجها و ارزشهای پابرجا در زمین نیست. بلکه اخلاق اسلامی آزاد است، و تا بدانجا اوج می گیرد که انسانها تاب و توان آن را دارند. زیرا اخلاق اسلامی چشم می دوزد به پیاده کردن و تحقق بخشیدن صفات خدا که آزاد و رها از هرگونه حد و مرزی، و از هرگونه قید و بندی است.

گذشته از این، اخلاق اسلامی، فضائل جداگانه و گسیخته از یکدیگر، بسان: صدق و صداقت، امانت و عدالت، رحمت و شفقت، خوبی و نیکی، و... نیست. بلکه اخلاق اسلامی برنامه کاملی است که در آن تربیت تهذیبی با قوانین نظم و نظام زندگی، به تعاون و همیاری می پردازد، و اندیشه زندگی به طور کلی و رویکردهای آن جملگی، بر آن برنامه، استوار و پایدار می گردد، و در پایانه گشت و گذار به خدا منتهی می شود، نه به ارزش و اعتبار دیگری از ارزشها و اعتبارهای این زندگی!

این اخلاق اسلامی، با کمال و جمال و هماهنگی و راستی و درستی و استواری و پایداری و استمرار و

خوردن اموال مردمان به ناحق، تجاوز به مقدسات و اهل و عیال و ناموس دیگران، پخش زشتی و پلشتی و گناه و فحشاء به هر شکلی از اشکال... است. قانونگذاری و مقررات نگاری در این عقیده، برای حمایت از این اساسها و بنیادها، و برای حفظ عنصر اخلاقی در فهم و شعور و روش و رفتار، و در ژرفاهای درون و در واقعیت جامعه بیرون، و در ارتباطهای فردی و گروهی و دولتی است.

پیغمبر بزرگوار ﷺ می فرماید:

«أَنَا بَعُثْتُ لَكُمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».

«برانگیخته شده ام و روانه گردیده ام تا اخلاق نیک را تکمیل کنم».

او رسالت خود را در این هدف بزرگ و والا خلاصه می کند. فرموده های او در راستای تشویق به هرگونه خلق و خوی ارزشمند، پیاپی و ردیف می گردد. زندگانی شخصی او هم مثال زنده ای و صفحه پاکیزه ای و تصویر والای درخشنده ای است، زندگانی زیبا و دلربائی که سزاوار این می گردد که یزدان جهان در کتاب جاویدان خود در باره اش بفرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.

تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.

با این ستایش، پیغمبرش ﷺ را می ستاید، همان گونه که عنصر اخلاقی را در برنامه الهی می ستاید، برنامه ای که این پیغمبر بزرگوار آن را با خود به ارمغان آورده است، و با آن زمین را با آسمان پیوند می دهد، و دلهای دوستداران یزدان سبحان را آویزه ایزد منان می سازد، و ایشان را به سوی اخلاق و خصال راست و درستی رهنمود و رهنمون می گرداند که خداوندگار هستی دوست می دارد و می پسندد.

این ارج نهادن و اعتبار دادن، ارج و اعتبار یگانه و ممتازی در اخلاق اسلامی است. اخلاق اسلامی از محیط برگرفته نمی شود، و اصلاً از ارزشهای زمینی برنمی جوشد، و بر ارزشی از ارزشهای عرف و عادت

به همراه دارد که سخن شگفت و شگرف بدیع و نوین را بدو القاء می‌کند! اما این مفهوم دور از حقیقت حال پیغمبر ﷺ است، و با سرشت چیزی نمی‌خواند که بدو وحی می‌گردد، و آن سخن ثابت و استوار و راست و درست بود.

این وعده‌ای که خدا می‌دهد اشاره دارد به این که فردای آینده، پرده از حقیقت پیغمبر ﷺ و حقیقت تکذیب‌کنندگان او برمی‌دارد، و ثابت می‌نماید که کدام یک از آنان در برابر کاری که می‌کند گرفتار می‌آید، یا کدام یک از آنان گمراه است در چیزی که ادّعاء می‌نماید. خدا پیغمبرش را مطمئن می‌سازد که پروردگارش:

﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾.

او (از هرکس دیگری) بهتر می‌داند که چه کسی از راه او گمراه شده است، و چه کسی راهیاب است.

این پروردگار او است که بدو وحی کرده است، پس او می‌داند که وی راهیاب است و کسانی که با او هستند راهیابند. این امر او را اطمینان می‌بخشد، و دشمنانش را پریشان و نگران می‌سازد. به دل‌های دشمنانش نگرانی و پریشانی می‌اندازد، همان گونه که خواهد آمد.



خداوند برای او پرده از حقیقت حالشان، و از حقیقت فهم و شعورشان برمی‌دارد، در آن حال و احوالی که آنان با او دشمنی می‌ورزند و به جدال و ستیز می‌پردازند در باره حقی که با خود به ارمغان آورده است، و بدو تهمت می‌زنند آن گونه که خود بخواهند.

۱- «المفتون»: دیوانگی. مصدر است، مانند معقول به معنی عقل، و مجلول به معنی جلاده (نگاه: روح البیان). در این صورت حرف (ب) در اول (یا بُكِمَ) به معنی (فُی) است (نگاه: صفوة البیان) برخی هم حرف باء را زائد دانسته و (مفتون) را اسم مفعول محسوب نموده‌اند. در این صورت معنی آیه چنین است: که کدام یک از شما دیوانه است (نگاه: روح المعانی)... (مترجم).

استقراری که دارد، در محمد ﷺ مجسم گردیده است، و در مدح و ثنای یزدان بزرگوار نمودار و پدیدار آمده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.

تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.



پس از این ستایش ارزشمند از بنده خود، او را اطمینان می‌دهد به فردای آینده‌ای که با مشرکان دارد، مشرکانی که آن بهتان ناجوانمردانه را بدو زدند. ایشان را به رسوائی کارشان و پرده‌برداری از نادرستی و گمراهی آشکارشان، تهدید می‌کند.

﴿فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ. بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾.

خواهی دید و خواهند دید که کدام یک از شما مبتلا به دیوانگی است (محمد، یا شما کافران و مشرکان). پروردگار تو مسلماً (از هرکس دیگری) بهتر می‌داند که چه کسی از راه او گمراه شده است، و چه کسی راهیاب است.

«مفتون»^(۱): آن کسی است که خدا پیغمبر خود را اطمینان می‌دهد پرده از او برمی‌دارد و او را مشخص می‌فرماید، انسان گمراه است. یا او امتحان‌شونده‌ای است که امتحان پرده از حقیقت او به کنار می‌زند. هردو معنی نزدیک به همدیگرند... این وعده اطمینان دادن به پیغمبر خدا ﷺ و به مؤمنانی است که در خدمت او هستند. در آن به همان اندازه هم تهدید کردن و بیم دادن دشمنان او و تهمت‌زنندگان بدو است... مدلول و مفهوم دیوانگی و جنونی که تهمت آن را بدو می‌زنند هرچه بوده و هرچه باشد، آنچه گمان آن بیشتر می‌رود این است که مراد مشرکان و قصد ایشان زوال عقل نیست. چه واقعیت این را تکذیب می‌کند. بلکه مرادشان از دیوانگی سلطه جن بر او است. و جن این سخن شگفت و شگرف بدیع و نوین را بدو پیام داده است... آخر آنان معتقد بودند که هر شاعری شیطانی

است. جاهلیت دیروز و جاهلیت امروز، و جاهلیت فردا، همه یکسان و برابرند. گودالی که میان اسلام و جاهلیت است عبور کردن از آن ممکن نیست، و بر روی آن پلی زده نمی‌شود. عقیده تقسیم را نمی‌پذیرد، و پینه و وصله را قبول نمی‌کند. بلکه میان اسلام و جاهلیت جنگ تمام عیاری است که صلح و ساز نمی‌شناسد.

روایتهای گوناگونی نقل شده است دربارهٔ این که مشرکان با پیغمبر ﷺ سازش و نرمش می‌کردند، تا او نیز با ایشان سازش و نرمش داشته باشد، و بدگویی از اِلَهِهِ و معبودهایشان را ترک کند، و پرستش آنان را سفاقت و جهالت نداند. یا دست کم در چیزی از اعتقاداتی که داشتند با ایشان همراهی فرماید تا آنان از آئینش پیروی نمایند، و در نتیجه آبروی خودشان را در پیش تودهٔ عربها حفظ کنند! همان گونه که عادت معامله‌کنندگانی است که به دنبال راه حل‌های منصفانه و پایاپای هستند! اما پیغمبر ﷺ در موضعگیری آئینی خود قاطع بود. نه در آئین خود سازش می‌کرد و نه در آن نرمش می‌نمود. او در غیر کار آئین، خوش‌خلق‌ترین مردم، و خوش‌رفتارترین آنان، و بهترین کس در حق قوم و قبیلهٔ خود، و آزمندترین کس بر ساده زیستن و آسان گرفتن بر دیگران و آسایش بخشیدن بدیشان بود. اما دین، دین است و بس! او در کار دین برابر رهنمود و رهنمون پروردگارش رفتار می‌کرد:

﴿فَلَا تَطْعُ الْمُكْذِبِينَ﴾.

حال که چنین است از تکذیب‌کنندگان اطاعت و پیروی مکن (و بر دعوت خود پایدار باش و به راه آنان مرو. اطاعت از ایشان گمراهی و بدبختی است).

پیغمبر ﷺ در آئینش معامله نکرد، در حالی که او در مکه در تنگناترین و دشوارترین موقعیتهای بود. دعوت او در محاصره قرار داشت. یاران اندک او ربوده می‌شدند، و شکنجه و عذاب می‌دیدند، و در راه خدا اذیت و آزار رسانده می‌شدند، و آنان صبر و شکیبایی می‌ورزیدند. او از یک کلمه هم که لازم بود رودرروی زورمندان ستمگر گفته شود صرف نظر نکرد و ساکت

در آن حال و احوالی که خودشان دارای عقیدهٔ متزلزل و سستی در بارهٔ اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای جاهلیتی هستند که با قاطعیت و تصمیم خود در آنها تظاهر می‌کنند. ایشان حاضرند از چیزهای بسیاری از عقیدهٔ خود دست بکشند در مقابل این که پیغمبر ﷺ از برخی از آنچه ایشان را بدان دعوت می‌کند و فرامی‌خواند دست بکشند! آنان آمادگی این را دارند که سازش کنند و نرمش نشان دهند و تنها بر ظاهر امر باقی بمانند تا پیغمبر ﷺ با ایشان سازش کند و نرمش نشان دهد ... آنان دارای عقیده‌ای نیستند که بدان ایمان داشته باشند و آن را حق بدانند. بلکه ایشان افراد متظاهری هستند و برایشان مهم این است با جامعهٔ ریا و نفاق عقیدهٔ نهران را بپوشانند و از قافله عقب نمانند:

﴿فَلَا تَطْعُ الْمُكْذِبِينَ. وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيْدُهُنَّ﴾.

حال که چنین است از تکذیب‌کنندگان اطاعت و پیروی مکن (و بر دعوت خود پایدار باش و به راه آنان مرو. اطاعت از ایشان گمراهی و بدبختی است). ایشان دوست می‌دارند که نرمش و سازش نشان دهی، تا آنان هم نرمش و سازش کنند (بدین امید که برخی از فرمانهای خدا را به خاطر آنان ترک کنی، و در بعضی از مسائل با ایشان همگام و هماهنگ شوی).

پس در این صورت، این کار معامله است، و در نیمهٔ راه به هم رسیدن است، همان گونه که مردمان در تجارت انجام می‌دهند. میان اعتقاد و تجارت فرق زیادی است. صاحب عقیده از چیزی از عقیده صرف نظر نمی‌کند و دست نمی‌کشد. زیرا چیز کوچکی از عقیده همتان چیز بزرگی به شمار می‌آید. اصلاً در عقیده، کوچک و بزرگ وجود ندارد. عقیده حقیقت یگانه است و دارای اجزائی است که همدیگر را تکمیل می‌کنند. صاحب عقیده در کار عقیده از کسی اطاعت نمی‌کند، و هرگز از چیزی از کار و بار آن دست نمی‌کشد.

اسلام و جاهلیت ممکن نیست در نیمهٔ راه به همدیگر برسند. اصلاً در هیچ راهی به یکدیگر نمی‌رسند. این حال اسلام با جاهلیت در هر زمانی و در هر مکانی

نشست، تا دل‌های ایشان را به دست آورد، یا اذیت و آزارشان را بازدارد. او همچنین از توضیح حقیقتی که نزدیک یا دور به عقیده مربوط می‌گردد خاموش نشد و سکوت در پیش نگرفت.

ابن هشام در کتاب سیره خود از ابن اسحاق روایت کرده است که گفته است:

«هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ شروع کرد به دعوت قوم خود به سوی اسلام، و آنچه را که خدا بدو دستور فرموده بود آشکارا اعلام و اعلان داشت، قوم او از او دوری نگزیدند و به مقابله‌اش برخاستند - تا آنجا که به من رسیده است - تا وقتی که در بارهٔ الهه و معبودهایشان سخن گفت و از آنها عیبجویی نمود و به بدی یاد کرد. زمانی که چنین کاری را انجام داد آن را گناه بزرگی شمردند و زشتش دانستند، و با او به مخالفت و دشمنانگی پرداختند - مگر کسانی که خداوند بزرگ از میان آنان محفوظ و مصونشان داشت و اسلام را پذیرفتند، ولی بسیار اندک بودند و خویشان را پنهان می‌داشتند. عموی پیغمبر خدا ﷺ بدو عنایت و کرامت ورزید و او را از اذیت و آزار دیگران نگاه داشت و خویشان را سپر بلای او کرد و به دفاع از او برخاست. پیغمبر ﷺ برابر فرمان یزدان راه خود را در پیش گرفت، و برابر دستور خدا فرمان خدا را آشکارا به مردمان ابلاغ کرد، و چیزی نمی‌توانست او را از آن بازدارد و جلو او را بگیرد.

هنگامی که قریشیان دیدند که پیغمبر خدا ﷺ از چیزی که بر او زشت بدارند در نمی‌گذرد، و از ایشان بیزاری می‌جوید، و از معبودهایشان عیبجویی می‌کند، و عمویش ابوطالب او را مورد حمایت و عنایت خود قرار می‌دهد، و سینه سپر کرده است و به دفاع از او نشسته است، و او را بدیشان تسلیم نمی‌کند، مردانی از بزرگان قریش به پیش ابوطالب رفتند ... عتبه و شیبه پسران ربیعہ، ابوسفیان پسر حرب پسر امیہ، ابوبحرتری که نامش عاص پسر هشام بود، اسود پسر مطلب پسر اسد، ابوجهل که نامش عمرو پسر هشام و کنیه‌اش

ابوحکم بود، ولید پسر مغیره، نبیه و منبه پسران حجاج پسر عامر ... و هرکس دیگری که از قریشیان با ایشان رفتند. گفتند: ای ابوطالب، برادرزاده‌ات به معبودهایمان دشنام داده است، و از آئینمان رخنه گرفته است و عیبجویی کرده است، و خردهایمان را سبک داشته است، و پدرانمان را گمراه قلمداد کرده است، یا باید تو جلو او را بگیری و از این کارها بازداری، یا باید ما را با او واگذاری تا خودمان پاسخش بدهیم و جلو او را بگیریم. چرا که تو هم بسان ما بر عقیده‌ای هستی که مخالف با عقیدهٔ او است. ما را با او واگذار تا شر او را از تو هم بازداریم! ابوطالب با ایشان با مهربانی و نرمش سخن گفت، و پاسخ زیبایی بدیشان داد. پس آنان از پیش او برخاستند و رفتند.

پیغمبر خدا ﷺ به راه خود و به کار خود ادامه داد، و همان بود که بود. آئین خدا را آشکارا تبلیغ می‌کرد، و مردمان را به پذیرش آن دعوت می‌فرمود. تا وقتی که میان او و میان قریشیان کار شدت گرفت. از او بیزاری جستند و با او کینه‌توزی نمودند، و قریشیان نام او را بیشتر در میان خود بردند و غوغا کردند و بیش از پیش دشمنانگی را اوج دادند و همدیگر را بر ضد او تحریک کردند و برانگیختند. آن گاه بار دیگر به پیش ابوطالب رفتند، و بدو گفتند: ای ابوطالب تو در میان ما سنّ و سال و بزرگی و شکوه و منزلت و مرتبتی داری. ما از تو درخواست کردیم که برادرزاده‌ات را از ما بازدارد و پسند و اندرزش دهی. ولی تو او را بازنداشتی و پند و اندرزش ندادی. به خدا سوگند در برابر این وضع تاب و توانمان نمانده است و شکیبایی را از دست داده‌ایم، و دیگر بر این امر صبر نمی‌کنیم. چگونه صبر کنیم بر دشنام دادن به پدرانمان و اجدادمان؟ و سبک داشتن خردهایمان؟ و عیبجویی از معبودهایمان؟ یا او را از ما بازمی‌داری یا ما با او و با تو می‌جنگیم و می‌رزمیم، تا بدانجا که یکی از دو گروه هلاک و نابود می‌شود ... و چیزهای دیگری که بدو گفتند ... سپس از پیش او برخاستند و رفتند. ابوطالب

در زمانی است که عمویش از او دست می‌کشد، عمویش که پاسدار و پشتیبان او است، و آخرین دژ از دژهای زمین است، دژی که او را از دست کمین‌کنندگان و دشمنان هیجان‌زده در پناه خود می‌دارد.

این تصویر نیرومندانه زیبایی تازه در نوع خود است، از لحاظ حقیقتی که دارد، و از لحاظ شکلها و سایه‌روشنها و عبارت‌ها و واژه‌هائی که از آنها برخوردار است. . . تازه است بسان تازگی این عقیده. دل‌انگیز است بسان دل‌انگیزی این عقیده. نیرومند است بسان نیرومندی این عقیده. در آن مصداق این فرموده یزدان سبحان است:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.

تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.

تصویر دیگری، چیزی است که ابن اسحاق آن را نیز روایت کرده است. این تصویر بیانگر معامله‌ای است که مشرکان بدون واسطه می‌خواهند با پیغمبر خدا ﷺ آن را انجام دهند. این هم وقتی پیشنهاد می‌شود که کار و بار پیغمبر ﷺ ایشان را خسته و درمانده کرده است، و هر قبیله‌ای بر کسی پریده است و تاخته است که از ایشان مسلمان شده است. به عذاب و شکنجه‌اش پرداخته‌اند و خواسته‌اند او را از آئینش برگردانند.

ابن اسحاق گفته است: یزید پسر زیاد از محمد پسر کعب قرظی روایت کرده است که بیان داشته است: برایم روایت شده است عتبه پسر ربیع که یکی از رؤساء بود، روزی که در مجلس قریشیان نشسته بود، و پیغمبر خدا ﷺ هم در مسجد تنها نشسته بود، گفت: ای جماعت قریشیان آیا برخیزم و به پیش محمد بروم و کارها و چیزهائی بدو پیشنهاد بکنم، بلکه یکی از آنها را بپذیرد و آن را که می‌پذیرد بدو بدهیم و در برابر آن دست از سر ما بردارد؟ این وقتی بود که حمزه اسلام را پذیرفته بود، و قریشیان می‌دیدند که یاران پیغمبر ﷺ بیشتر و زیادتر می‌شوند. گفتند: ای ابوولید برخیز و به پیش او برو و با وی سخن بگو. عتبه

از دوری گزیدن و دشمنانگی کردن قوم خود سخت ناراحت و نگران شد. دلش هم نیامد و نخواست که پیغمبر خدا ﷺ را تسلیم ایشان کند، و یا او را خوار و زبون بدارد. ابن اسحاق گفته است: یعقوب پسر عقبه پسر مغیره پسر اخنس، برایم نقل کرده است و گفته است: اخنس نقل نموده است، وقتی که قریشیان این سخن را به ابوطالب گفتند، ابوطالب کسی را به پیش پیغمبر خدا ﷺ فرستاد و بدو گفت: ای برادرزاده‌ام، قوم تو به پیش من آمدند و به من چنین و چنان گفتند. سخنان ایشان را برایش نقل کرد، و بدو گفت: مرا و خود را زنده نگاه دار، و مرا به کاری وامدار که تاب و توان آن را نداشته باشم. پیغمبر خدا گمان برد که رأی عمویش در باره او برگشته است، و عمویش او را خوار و زبون می‌دارد و به دست قریشیان می‌سپارد. چون عمویش از یاری دادن و کمک کردنش ضعیف شده است و دیگر نمی‌تواند در صف او بماند و همسنگر او باشد. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

«يَا عَمُّ وَاللَّهِ لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي سِمَائِي عَلَىٰ أَنْ أَتْرُكَ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّىٰ يُظْهِرَهُ اللَّهُ أَوْ أَهْلَكَ فِيهِ مَا تَرَكْتُهُ».

«ای عموی من، به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم قرار بدهند، و اگر ماه را در دست چپ بگذارند، در مقابل این که این کار را رها کنم و به ترک آن بگویم، این کار را رها نمی‌کنم و به ترک آن نمی‌گویم، تا خدا آن را پیروز می‌گرداند یا من در راه آن هلاک و نابود می‌گردم».

روایت‌کننده گفته است: اشکهای پیغمبر خدا ﷺ سرازیر شد و گریست. سپس بلند گردید. وقتی پشت کرد و رفت، ابوطالب او را صدا زد و گفت: ای برادرزاده بیا جلو. وقتی که پیغمبر خدا ﷺ برگشت و به پیش او رسید، ابوطالب گفت: ای برادرزاده برو و بگو آنچه دوست داری. به خدا سوگند تو را هرگز به چیزی و به کسی تحویل نمی‌دهم و تسلیم نمی‌کنم».

این تصویری از پافشاری پیغمبر ﷺ بر دعوت خود،

الرَّحِمِ. كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ. وَقَالُوا: قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ، وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ. وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنَكَ حِجَابٌ، فَأَعْمَلْ إِنَّا غَامِلُونَ. قُلْ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ أَسْتَغْفِرْهُ وَ وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ... ﴿١﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان. حا. میم. (این کتابی است که) از طرف خداوند بخشایشگر مهرورز نازل شده است. کتابی است که آیات آن تفصیل و تبیین شده است (و واضح و روشن گشته است. یعنی) قرآن که به زبان عربی است، برای قومی (فهم معانی آن آسان) است که اهل دانش باشند. قرآن بشارت دهنده (مؤمنان به نعمتهای فراوان و جاویدان) و ترساننده (کافران به عذاب دردناک و سرمدی یزدان) است. ولی (تشویق و تهدید قرآن در دل متعصبان لجوج بی اثر است) و اکثر آنان (از حق و حقیقت) رویگرداند و این است که (روح شنوائی و پذیرائی حقائق را از دست داده اند و گوئی که کردند و) هیچ نمی شنوند. می گویند: دلایمان در برابر چیزی که ما را بدان می خوانی (که یگانه پرستی است) در میان پوششهایی قرار گرفته است (و آنچه می گوئی بدان نمی رسد) و در گوشهایمان سنگینی است (و کلام تو را نمی شنود) و میان ما و تو پرده ستبر و مانع بزرگی است (که نمی گذارد ما با تو در یکجا گرد آئیم). پس تو (برابر آئین خود) عمل کن و ما هم (برابر آئین خود) عمل می کنیم. بگو: من فقط و فقط انسانی مثل شما هستم، و به من وحی می شود که خداوندگار شما خداوندگار یگانه ای بیش نمی باشد، پس راست به سوی او رو کنید و روید (و پندار و گفتار و کردارتان در مسیر رضای وی باشد) و از او آمرزش بخواهید. وای به حال مشرکان!... (فضلت ۱-۶)

سپس پیغمبر ﷺ به قرائت خود ادامه داد و برای عتبه تلاوت کرد. وقتی که عتبه آیات قرآن را از او شنید، ساکت گردید و بدانها گوش فرا داد. دستهایش را

برخاست و رفت و در نزد پیغمبر خدا ﷺ نشست و بدو گفت: ای برادرزاده ام، تو می دانی در میان ما چه کسی و چه جایگاهی داری. منزلت والای تو در میان قبیله، و مکانت تو از لحاظ حسب و نسب تا به کجا و چگونه است. تو کار بزرگی را به میان قوم خود آورده ای. با آن جماعت ایشان را پراکنده کرده ای، و خردهایشان را سبک شمرده ای و نادانسان انگاشته ای، و با کاری که کرده ای از معبودهایشان عیبجویی نموده ای و آئینشان را به تمسخر گرفته ای، و نیاکان دیرین و رفتگان پیشین آنان را کافر و ملحد شمرده ای. بشنو از من چه کارهائی را پیشنهاد می کنم. بدین کارها بنگر شاید یکی از آنها را پسند کردی و برگزیدی. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(قُلْ يَا أَبَا الْوَلِيدِ أَسْمِعْ).

ای ابولید بگو تا بشنوم.

عتبه گفت: ای برادرزاده ام، اگر بزرگی می خواهی تو را بر خودمان رئیس می کنیم و کاری را بدون نظر تو انجام نمی دهیم. اگر هم شاهی می خواهی تو را شاه خودمان می کنیم و سلطه و قدرت می دهیم. اگر هم این چیزی که به سوی تو می آید جتن است و او را می بینی و نمی توانی از خود برانی، ما برای تو وسیله مداوا و معالجه را فراهم می آوریم و دارائی خود را خرج می کنیم تا تو را از دست او نجات می دهیم. چه بسا جتن بر کسی چیره می شود تا مداوا و معالجه می گردد و از دست او رهائی می یابد - و دیگر سخنانی که بدو گفت - تا عتبه از سخن گفتن بازایستاد، پیغمبر خدا ﷺ بدو گوش فرامی داد. آن گاه بدو فرمود:

(أَقْدَرَعْتُ يَا أَبَا الْوَلِيدِ؟)

ای ابولید سخنانت به پایان آمد؟

گفت: بلی. فرمود:

(فَأَسْمِعْ مِنِّي).

پس گوش به من فرادار.

گفت: چنین می کنم. فرمود:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. حَم. تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ

(فصلت/۱۳)

می ترسانم.

عتبه ترسان و هراسان برخاست. دستش را بر دهان پیغمبر خدا ﷺ گذاشت و گفت: ای محمد! تو را به خدا و به خویشاوندی سوگند می دهم... این سخن از ترس این بود که این چیزی که از آن بیم می دهد و برحذر می دارد، رخ دهد. آن گاه برخاست و به پیش مردمان رفت و آنچه لازم بود بدیشان گفت.

به هر حال این تصویر دیگری از تصویرهای معامله ای است که می خواستند بکنند، و همچنین شکلی از اشکال خُلق عظیم و خوی سترگ پیغمبر ﷺ است. این خُلق عظیم و خوی سترگ در ادب او پیدا و هویدا است، بدان گاه که به عتبه گوش می دهد تا سخنان بی معنی و بی مزه خود را می گوید و خاموش می گردد. سخنانی که سزاوار این نبود که فردی بسان محمد ﷺ با جهان بینی ای که در باره ارزشهای این جهان دارد، و معیار و مقیاسی که برای سنجش حق و ارزیابی کالای این زمین دارد، به همچون سخنان یساول و یسودای گوش فرا دارد. اما خُلق عظیم و خوی سترگش او را بر آن می دارد که سخنان عتبه را قطع نکند و شتاب نورزد و خشمگین نگردد و دلتنگ نشود، تا این مرد از گفتارش بس می کند و گفته اش را به پایان می برد، در حالی که او بدو رو کرده است و سراپا گوش شده است! آن گاه آرام بدو گفته است:

«أَقْدَرَ غَتَّ يَا أَبَا الْوَلِيدِ؟»

«ای ابولید سخنانت به پایان آمد؟»

این هم بیانگر مهلت و فرصت دادن به طرف، و تأکید کار و بار راستین خود، و اطمینان واقعی به حق و حقیقتی است که با خود به ارمغان آورده است. این را می رساند که باید در گوش فرادادن و سخن شنیدن و سخن گفتن، ادب داشت... هردوی این امور رویهم برخی از مفهوم و مدلول خُلق عظیم و خوی سترگ است.

تصویر سومی از معامله چیزی است که ابن اسحاق روایت کرده است و گفته است:

بر پشت گذاشت و بر آنها تکیه زد و به گوش کردن پرداخت. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ به بخش سجده سوره (یعنی آیه شماره ۳۸ سوره فصلت) رسید، سجده برد، سپس فرمود:

«قَدْ سَمِعْتَ يَا أَبَا الْوَلِيدِ مَا سَمِعْتَ. فَأَنْتَ وَ ذَاكَ».

«ای ابولید شنیدی آنچه شنیدی. این تو و آن».

عتبه بلند شد و به سوی یارانش رفت. بعضی به برخی گفتند: به خدا سوگند می خوریم ابولید با چهره ای به سوی شما برگشته است که جدای از چهره ای است که با آن رفته است. وقتی که ابولید در نزدشان نشست، گفتند: ابولید چه به دنبال داری؟ گفت: آنچه به دنبال دارم این است که من سخنی را شنیدم به خدا سوگند هرگز همانند آن را نشنیده ام. به خدا قسم این سخن، نه شعر است، و نه سحر است، و نه غیبگوئی کاهنان و غیبگویان است. ای جماعت قریش، از من اطاعت کنید، و کار را به من واگذارید. این مرد را با کارش واگذارید و کاری به کارش نداشته باشید. از او کناره گیری کنید و به ترک او بگوئید. به خدا سوگند سخنی را که من از او شنیده ام خبر بزرگی به دنبال دارد. اگر عربها بدو بلائی برسانند و با او کاری بکنند با دست دیگران از او رهائی یافته اید، و اگر او بر عربها پیروز شود، حکومت و فرمانروائی او حکومت و فرمانروائی شما است، و عزت و قدرت او عزت و قدرت شما است، و شما با وجود او و در سایه او خوشبخت ترین مردم خواهید شد... گفتند: ای ابولید به خدا سوگند محمد تو را با سخنان خود جادو کرده است. گفت: این رأی و نظر من در باره او است، هرچه می خواهید و صلاح می دانید بکنید...

در روایت دیگری آمده است: عتبه گوش فراداد تا

پیغمبر ﷺ رسید به این فرموده خداوند بزرگوار:

«فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ: أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ».

اگر (مشرکان مکه از پذیرش ایمان) روی گردان شدند،

بگو: شما را از صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود

وَبَيْنَ إِذَا تُثْلِي عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ: أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.
سَسِمْهُ عَلَى الْخُزُومِ».

از فرومایه‌ای که بسیار سوگند می‌خورد، پیروی مکن. بسیار عیبجویی که دائماً سخن چینی می‌کند. بسیار مانع کار خیر، و تجاوزپیشه و سنگین‌دل، و انگشت‌نما به بدیها است. (آیا این همه زشتیها و پلشتیها) بدان خاطر است که دارا و دارای فرزندان است؟! هنگامی که آیه‌های ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است. ما بر بینی او داغ (تنگ) می‌نهم! گفته شده است که این فرد ولید پسر مغیره است. او همان کسی است که آیه‌هایی از سورة مدثر نیز در باره او نازل گردیده است:

«ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا، وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا، وَبَنِينَ شُهُودًا، وَمَهْدَتْ لَهُ تُمَهِيدًا. ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ. كَلَّا! إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا. سَأَرْهُقُهُ صُعُودًا. إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ. فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ قَاتِلْ كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ نَظَرَ. ثُمَّ عَسَىٰ وَبَسَرَ. ثُمَّ أَذْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ. فَقَالَ: إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ. إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ. سَأُضْلِيهِ سَقَرًا».

مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام. و ثروت بسیاری بدو داده‌ام. و پسرانی بدو داده‌ام که (همواره در پیش او آماده، و در مجالس برای خدمتگزاریش) حاضرند. و (وسائل زندگی) را از هر نظر برای او فراهم ساخته‌ام (و بدو دم و دستگاه داده‌ام). گذشته از این (بدون شکر و سپاسی که بکند) امیدوار است که (بر نعمت و قدرتش) بیفزایم! هرگز! (چنین نخواهد شد و بدانچه آرزو می‌کند نخواهد رسید). چرا که با آیات ما دشمن و ستیزه‌جو است. به زودی او را به بالا رفتن از گردنه (مشکلات و معضلات زندگی) وامی‌دارم (و به سختیها و دشواریهای فراوان دچار می‌سازم). او (برای مبارزه با پیغمبر و قرآن) بیندیشید (و در نظر گرفت که چه بگوید و بکند) و نقشه و طرحی را (در ذهن خود) آماده ساخت. مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه

«از جمله چیزهائی که برایم روایت شده است این است که پیغمبر خدا ﷺ کعبه را طواف می‌کرد. در حین طواف رسید به اسود پسر مطلب پسر اسد پسر عبدالعزی، ولید پسر مغیره، امیه پسر خلف، و عاص پسر وائل سهمی. آنان در میان قوم خود قدرت و شوکتی داشتند. ایشان گفتند: ای محمد! بیا تا ما بپرستیم چیزی را که تو می‌پرستی، و تو نیز بپرستی چیزی را که ما می‌پرستیم. در نتیجه ما و تو در این راستا به همدیگر می‌رسیم و در کار و بار پرستش مشترک می‌شویم. اگر آنچه تو می‌پرستی بهتر از چیزی باشد که ما می‌پرستیم، ما به سهم خودمان از او می‌رسیم و بهره خودمان را از او برمی‌گیریم، و اگر آنچه ما می‌پرستیم بهتر از چیزی باشد که تو می‌پرستی، تو به سهم خود از او می‌رسی و بهره خود را از او برمی‌گیری!... این بود که خداوند بزرگوار در باره ایشان چنین نازل فرمود:

«قُلْ: يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ...».

بگو: ای کافران! آنچه را که شما (بجز خدا) می‌پرستید، من نمی‌پرستم....

تا آخر سورة «کافرون»...

خداوند این معامله خنده‌آور را با چنین داوری قاطعانه‌ای از میان می‌برد، و پیغمبر خدا ﷺ آنچه را که پروردگارش بدو دستور می‌دهد که بگوید، می‌گوید...



آن‌گاه یزدان سبحان ارزش عنصر اخلاقی را بار دیگر پیدا و هویدا می‌دارد و ممتاز و برجسته نمودار و پدیدار می‌گرداند، در بازداشتن پیغمبر ﷺ از اطاعت کردن از اینان که تکذیب‌کنندگانند. به ویژه از فردی که او را با صفات ننگین‌کننده و بیزارکننده‌ای به تصویر می‌کشد، و به خوار داشتن و تحقیر کردن، او را تهدید می‌کند:

«وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ. هَٰذَا مَشَاءُ بَنِمٍ. مَتَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِمٍ. عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ رَنَمٍ. أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ

اطمینان مردمان را جلب کند.

او «مُهین»، یعنی خوار و حقیر است . . . او برای خود احترام قائل نیست، و مردمان برای سخنش احترام قائل نیستند. نشانهٔ خواری و حقارت او نیاز داشتن به سوگند خوردن است. او به خویشتن اطمینان ندارد، و دیگران نیز بدو اطمینان ندارند. او خوار و حقیر است هرچند که دارای اموال و اولاد و جاه و مکان باشد. خواری و حقارت یک صفت روحی و روانی است، گریبانگیر انسان می‌گردد هرچند که او شاه طاغی و یاغی و ستمکاره و قلدری باشد. عزّت و قدرت و شکوه و شوکت یک صفت روحی و روانی است و از انسان بزرگوار جدا نمی‌گردد، هرچند که از همهٔ کالاهای زندگی دنیوی بی‌بهره باشد.

او «هَمَّاز»، یعنی بسیار عیبجو و رخنه‌گر است. از مردم رخنه می‌گیرد و عیبجویی می‌کند با گفتار و اشاره، هم در حضورشان و هم در غیب آنان. اسلام خلق و خوی عیبجویی و رخنه‌گری را سخت زشت می‌داند و پلشت می‌شمارد. عیبجویی و رخنه‌گری با مردانگی و جوانمردی، و با ادب نفس و روان، و با شیوهٔ رفتار با مردمان و حفظ بزرگواریها و بزرگمنشیهای ایشان، کوچک باشند یا بزرگ، مخالف است. نکوهش این خلق و خوی در جاهای گوناگون قرآن تکرار گردیده است.

خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾

وای به حال هرکه عیبجو و طعنه‌زن باشد. (همزه ۱/)

و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ. وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ. وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّغَابِ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را

طرحی که ریخت؟! باز مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! باز هم نگریست و دقت کرد. سپس چهره درهم کشید و شتابگرانه اخم و تخم کرد. بعد واپس رفت و گردن افراخت. آن گاه گفت: این (کتاب قرآن نام) چیزی جز جادوی منقول (از پیشینیان و روایت شده از دیگران) نمی‌باشد. این (چیزهایی که محمد کلام آسمانی نام می‌دهد) چیزی جز سخن انسانها نیست. هرچه زودتر او را داخل دوزخ می‌سازیم و بدان می‌سوزانیم. (مذکر، ۱۱-۲۶)

در بارهٔ ولید پسر مغیره موضعگیریه‌ها و موقعیتهای فراوانی ذکر شده است، موضعگیریه‌ها و موقعیتهایی که در آنها به نیرنگ زدن پیغمبر خدا ﷺ و اذیت کردن اصحاب و یاران او پرداخته است، و بر سر راه دعوت، سدّ و مانع ایجاد کرده است، و دیگران را از راه خدا بازداشته است. . . . همچنین گفته شده است: آیات سورة قلم در بارهٔ اخنس پسر شریق نازل گردیده است. . . . هردوی ایشان از زمرهٔ کسانی بوده‌اند که با پیغمبر خدا ﷺ دشمنی ورزیده‌اند، و در جنگ با او و تحریک اتحاد دیگران بر ضدّ او مذتهای زیاد پافشاری داشته‌اند.

این یورش سخت قرآنی در این سوره، و تهدیدهای کمرشکن در سورة دیگری، و در سوره‌های جز آنها، گواه بر شدّت و حدّت نقش او است - چه ولید یا چه اخنس باشد، هرچند ارجح ولید است - نقش او در جنگ با پیغمبر ﷺ و با دعوت. همچنین گواه بر نیت بد و درون تباه و نفس کثیف او، و خالی بودن ذهن و شعورش از خیر و صلاح است.

قرآن در اینجا با نه صفت که همه نکوهیده‌اند، او را موصوف می‌کند:

او «خَلَّاف» است، یعنی بسیار سوگند می‌خورد. جز انسان نادرست زیاد سوگند نمی‌خورد. انسان نادرست می‌داند مردمان او را دروغگو می‌دانند و بدو یقین و اطمینان ندارند. این است سوگند می‌خورد و زیاد هم سوگند می‌خورد تا با دروغگوئیش بسازد، و یقین و

سخن چینی می کرده است».

امام احمد - با سندی که دارد - از حذیفه روایت کرده است که گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ».

«سخن چین به بهشت نمی رود».

غیر از ابن ماجه همه اهل حدیث این را روایت کرده اند. «قَتَات» به معنی نقام است.

همچنین امام احمد - با سندی که دارد - از یزید پسر سکن روایت کرده است که گفته است: پیغمبر ﷺ فرمود:

«أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِخِيَارِكُمْ؟».

«آیا به شما خبر دهم که بهترین شما کیست؟».

گفتند: بلی ای پیغمبر خدا. فرمود:

«الَّذِينَ إِذَا رَأَوْا ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ».

«کسانیکه چون دیده شوند یاد خدای بزرگوار بشود».

سپس فرمود:

«أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِشَرِّكُمْ؟ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمَفْسِدُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ، الْبَاغُونَ لِلْبَرَاءِ الْعَيْبِ».

«آیا به شما خبر دهم که بدترین شما کیست؟ کسانیکه سخن چینی می کنند، و میان دوستان تباهی می نمایند، و برای پاکان و بیگناهان عیب و عار می جویند».

اسلام چاره ای جز این نداشت که از این خلق و خوی زشت و پلشت سخت نهی بکند، خلق و خوئی که دلها را تباه می گرداند، و دوستان را نیز به تباهی می کشاند، و خود سخن چین را پیش از این که میان مردمان تباهی بیندازد پست می گرداند، و دل او را و اخلاق او را می خورد پیش از این که سلامت جامعه را بخورد، و مردمان اعتماد به یکدیگر را از دست بدهند. در اغلب اوقات در حق پاکان و بیگناهان جنایت می کند!

او «مَتَاعٌ لِلْخَيْرِ»، یعنی بسیار مانع کار خیر است... خود را از انجام کار خیر باز می دارد، و دیگران را نیز از

طعنه نزید و مورد عیبجویی قرار ندهید، و یکدیگر را با

القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید. (حجرات ۱۱)

همه اینها نوعی عیبجویی و رخنه گری است.

او «مَشَاءٌ بَنَمِيمٍ»، یعنی بسیار سخن چین است. در میان مردمان سخن چینی و سخن پراکنی می کند. در میان مردمان چیزی را می آورد و می برد که دلهايشان را به تباهی می کشد، و روابط و پیوندهایشان را می گسلد، و مودتها و محبتهايشان را از میان می برد. این یک خلق و خوی نکوهیده است، همان گونه که یک خلق و خوی خوار و زبون است. هرگز کسی که برای خود احترام قائل است یا امیدوار است که در پیش دیگران احترام داشته باشد، بدین خلق و خوی خویشتن را مَتَصَف نمی سازد و به چنین خلق و خوئی اقدام نمی کند. حتی کسانی که گوشه‌هایشان را برای سخن چین که سخن این را برای آن، و سخن آن را برای این می آورد و می برد، و در میان دوستان فتنه گری می کند، از ته دل احترام قائل نیستند و دوستش نمی دارند.

پیغمبر خدا ﷺ نهی می فرمود از این که کسی برای او چیزی را روایت کند که دلش را بر یکی از یارانش تباه و چرکین سازد. می فرمود:

«لَا يُبَلِّغُنِي أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِي شَيْئًا فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُخْرَجَ إِلَيْكُمْ وَأَنَا سَلِيمٌ أَصْدَرٍ»^(۱).

«کسی چیزی را از یارنام به من نرساند. چه من دوست می دارم به پیش شما بیایم و سینه‌ام (از کینه) سالم بماند».

در صحیح مسلم و بخاری آمده است که مجاهد از طاووس، و طاووس از ابن عباس روایت کرده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ از کنار دو گور عبور کرد. فرمود:

«إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ. أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنَ الْبُؤْلِ وَ أَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ يَمْنِي بِالنَّمِيمَةِ».

«انسانهای این دو گور عذاب داده می شوند، و عذابشان هم در برابر چیز مهمتی نیست. اولی در وقت قضای حاجت عورت خود را پوشیده نمی داشته است، و دومی

ماندگار در او است!

او گذشته از همهٔ اینها «عُتْلُ» یعنی درشتخوی و سنگین دل است... این واژه با ظنین صدائی که دارد و با سایه روشنی که از آن برخوردار است، بیانگر مجموعهٔ صفاتی و مجموعهٔ علائمی است که گروهی از واژگان و صفت‌های دیگری به مرز آن نمی‌رسد و جایگزین آن نمی‌گردد. گاهی گفته می‌شود: «عُتْلُ» درشتخوی جفاپیشه. بسیار پرخور و بس نوشنده، به عبارت دیگر شکم پرست و شکم خواره. آزمند خوردن و نوشیدن بیش از اندازهٔ لازم، و بازدارندهٔ دیگران. «عُتْلُ»: کسی که به طور سرشتی پرت و پلاگو، و در ذات خود زشت و پلشت، و در رفتار و کردار با مردم بد است... از ابودرداء رضی الله عنه روایت گردیده است: «عُتْلُ: به کسی گفته می‌شود که شکم خواره، تند مزاج، پرخور و بسیارنوش، بسیار گردآورندهٔ دارائی و اموال، و بازدارندهٔ ثروت در راه خیر و خیرات باشد». ولی واژهٔ «عُتْلُ» خود به خود معنی رساتر از همهٔ اینها دارد، و شخصیت زشت و پلشت را از همهٔ جهات بهتر به تصویر می‌کشد و خوبتر پیش چشم می‌دارد.

او «زَنِيم» است. یعنی نشاندار به هرچه بدی و زشتی، و انگشت‌نما به بدیها و پستیها است... این آخرین صفت از صفتهای نکوهیدهٔ بدی است که در دشمنی از دشمنان اسلام گرد آمده‌اند - با اسلام دشمنی نمی‌ورزند و در نمی‌افتند، و بر دشمنانگی خودشان با آن پافشاری نمی‌کنند مگر کسانی که از این نوع مردمان نکوهیده و بد باشند - معنی‌ای از معانی «زَنِيم» انسان بی‌حسب و نسبی است که خود را به قومی بچسباند و به ناروا نسبت دهد و از ایشان نپاشد. یا حسب و نسب او در میان ایشان مورد گمان باشد. یکی دیگر از معانی «زَنِيم» انسانی است که در میان مردمان مشهور و معروف به پستی و ناپاکی و شروری باشد. معنی دوم بیشتر با حال ولید پسر مغیره می‌خواند. هرچند بیان این واژه بینی او را به خاک مذلت می‌مالد، و او را خوار و رسوا در میان قوم می‌گرداند، ولید پسر

کار خیر منع می‌کند و به دور می‌دارد... او از ایمان آوردن خود را محروم می‌کرد، و دیگران را نیز از ایمان آوردن باز می‌داشت، ایمان که مرکز و مجمع خیر است. او به فرزنداناش و به عشیره و قبیله‌اش می‌گفت، هر زمان که از ایشان گرایشی به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دیدید: اگر کسی از شما از آئین محمد پیروی کند هرگز بدو خوبی نمی‌کنم و سودی نمی‌رسانم. با این تهدید آنان را از پذیرش اسلام باز می‌داشت. بدین خاطر قرآن مجید صفت «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ» را در حق او ثبت و ضبط کرده است، زیرا او در کردار و در گفتار مانع کار خیر بوده است.

او «مُعْتَدٍ»، یعنی تجاوزپیشه است... او از حق و حقیقت به طور کلی درمی‌گذشته است، و گذشته از آن، در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان و اهل و عیال و عشیره و قبیلهٔ خودش، متجاوز بود. اهل و عیال و عشیره و قبیله‌اش را از هدایت بازمی‌داشت و مانع ایشان از پذیرش دین بود... تجاوز صفت نکوهیده‌ای است. قرآن مجید و حدیث شریف با دقت هرچه بیشتر این صفت زشت و پلشت را زیر نظر می‌دارند و سخت بر آن می‌تازند. اسلام انسان را از این صفت نکوهیده به هر شکلی از اشکالی که دارد، حتی در خوردنی و آشامیدنی، بازمی‌دارد و از آن نهی می‌فرماید:

﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ﴾.

از روزیهای پاکیزه‌ای که به شما داده‌ایم بخورید و در آن (از حدود و مقررات خدا) تجاوز نکنید. (طه/۸۷)
چرا که اعتدال و میانه‌روی و عدل و عدالت، نشان اصلی اسلام است.

او «أُثِيم»، یعنی بسیار گناهکار و بزهکار است... تا بدانجا مرتکب معصیتها و بزهکاریها می‌گردد که گناهکار صفت ثابت او می‌شود. «أُثِيم»، یعنی بسیار گناهکار و بزهکار است، بدون تعیین نوع گناهها و بزه‌هایی که مرتکب می‌شود. رویکرد تعبیر سخن بیانگر ثبوت این صفت، و دامنگیری آن به نفس است، و به شکل نشان دائمی درمی‌آید، و انگار این صفت پیوسته

مغیره‌ای که خودستا و فخر فروش بود.

سپس روند قرآنی این صفات ذاتی را با موضعگیریش در برابر آیات الهی پی می‌گیرد و دنبال می‌کند، و بر این موضعگیریش می‌تازد و آن را زشت می‌شمارد، موضعگیری کسی که با آن، نعمت یزدان را پاسخ می‌گوید، و آن را پاداش می‌دهد! نعمت خدا در حق خود را که اموال و اولادی است که یزدان بدو داده است:

﴿أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾.

(آیا این همه زشتیها و پلشتیها) بدان خاطر است که دارا و دارای فرزندان است؟! هنگامی که آیه‌های ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است. چه زشت است انسان نعمت اموال و اولادی را که خدا بدو داده است، با تمسخر آیه‌هایش، و با استهزاء به پیغمبرش، و با عداوت با آئینش، پاسخ دهد!... این صفت واپسین، به تنهایی برابر با همه صفات زشت و نکوهیده‌ای است که بیان آنها گذشت.

بدین خاطر این تهدید و بیم از سوی خداوند مقتدر و توانا فرامی‌رسد، و جایگاه خودستانی و افتخار با اموال و اولاد را می‌پساید و با آن برخورد می‌نماید، همان گونه که قبلاً جایگاه خودستانی او به سبب داشتن مکانث و منزلت و حسب و نسب را بیان داشته است... و عده قاطعانه یزدان را نیز به گوش مردمان می‌رساند می‌فرماید:

﴿سَنَسِيحُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ﴾.

ما بر بینی او داغ (ننگ) می‌نهم.

یکی از معانی «خُرطوم» نوک بینی خوک صحرائی است... چه بسا در اینجا مراد همان بوده و کنایه از دماغ و لید پسر مغیره باشد.

بینی در زبان عربی کنایه از عزّت و عظمت است. گفته می‌شود: بینی بلندی است. به کسی که چیره و باعزّت باشد. و بینی در خاک است. به کسی که زبون و ذلیل است... گفته می‌شود: بینی او باد کرده است، و بینی او

گرم شده است. وقتی که برای نشان دادن بزرگی و سترگی خشمگین شود. از این ریشه است «أَنَفَة»: عزّت نفس... تهدید کردن با داغ بر بینی نهادن، دو نوع خوار داشتن و رسوا نمودن را در بر دارد: نخست این که داغ کردن پسان داغ کردن بنده و برده. دوم بینی را پسان خرطوم به تصویر کشیدن، خرطومی همچون خرطوم خوک!

شکّی در این نیست که تأثیر این آیات بر نفس ولید کمرشکن بوده است. ولید از ملّتی بود که هجو کردن شاعری را - هرچند نادرست و باطل هم باشد - مذمّت و نکوهش خودشان می‌دانستند، مذمّت و نکوهشی که شخص بزرگوار از آن خود را به دور می‌دارد. پس به حقّ داغ کردن و ننگین نمودن او، توسّط یزدان جهان، آفریدگار زمین و آسمان، چه تأثیری بر او داشته است؟! آن هم با این شیوه‌ای که با آن مبارزه و مقابله نمی‌توان کرد، و در این کتاب جاودانه ثبت و ضبط است، کتاب جاودانه‌ای که با هر واژه‌ای از واژگان آن گوشه و کنار جهان هم‌آوا می‌گردد، و در گستره هستی استقرار می‌پذیرد و جایگزین می‌شود... و رنگ جاودانگی می‌گیرد...

این آیات واقعاً کمرشکن هستند، و دشمن اسلام، دشمن پیغمبر بزرگوار ﷺ و صاحب خلق عظیم، سزاوار و درخور آن است...



به مناسبت اشاره به اموال و اولاد، و غرور و سرمستی تکذیب‌کنندگان، یزدان سبّاحان برای مثال داستانی را ذکر می‌فرماید و بدان مثل می‌زند. داستانی که چنین به نظر می‌آید برای ایشان معروف و مشهور، و در میانشان شائع بوده است. در این داستان ایشان را به فرجام غرور و سرمستی و ناشکری و ناسپاسی نعمت، و جلوگیری و دوری از خیر و خوبی، و تجاوز و تعدّی به حقوق دیگران، تذکّر و بیدارباش می‌دهد. ایشان را هم آگاه می‌سازد. نعمت اموال و اولادی که هم اینک دارند، وسیله امتحان ایشان است، همان گونه که

داده‌ایم!). نیکمردترین ایشان گفت: مگر من به شما نگفتم: چرا نباید به تسبیح و تقدیس خدا بپردازید؟! گفتند: پروردگارمان پاک و منزّه است (از این که به کسی ستم کند). قطعاً ما (با انجام گناهان و ترک عبادات و خیرات، به خود) ستم کرده‌ایم. پس به همدیگر رو کردند و زبان به سرزنش یکدیگر گشودند. گفتند: وای بر ما! ما مردمان نافرمان و سرکشی بوده‌ایم (و زیر بار قانون خدا نرفته‌ایم، و به وظائف انسانی خود عمل نکرده‌ایم!). امیدواریم پروردگارمان (باغی) بهتر از این باغ را به ما ارزانی دارد. ما (در کارهای خود تجدید نظر نموده‌ایم و از اعمال بد خویش دست کشیده‌ایم و) رو به سوی پروردگارمان کرده‌ایم. عذاب (دنیوی خدا) این گونه است، و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر و بزرگتر (از این عذابهای دنیوی) است، اگر مردم متوجه بوده و بداندند.

این داستان چه بسا برای مردمان آشنا و شناخته بوده است، ولیکن روند قرآنی پرده از چیزی برمی‌دارد که در پشت سر رخدادهای آن بوده است و پیامد حوادث آن گردیده است. و آن کار خدا و قدرت او از یک سو، و از دیگر سو امتحان و سزا و جزا دادن به برخی از بندگان یزدان است. این بخش در روند قرآنی تازه است و تازگی دارد.

از لابلای آیه‌ها و حرکت‌های این داستان، گروهی از مردمان را می‌بینیم که ساده و ابتدائی هستند و در اندیشه‌ها و تصوّر‌ها و حرکت‌هایشان بیشتر به اهالی بادیه‌نشین ساده و ساده‌لوح می‌مانند. چه بسا این گروه از مردمان در این سطح زندگی، نمونه‌ای از نمونه‌های انسانهای ابتدائی، و به مخاطبان این داستان نزدیک بوده‌اند، مخاطبانی که دشمنی می‌ورزیدند و حقانیت اسلام را انکار می‌کردند، ولی مردمان پیچیده و مرموزی نبودند. بلکه ساده و ساده‌لوح و بدون شیله و پيله بودند!

این داستان از ناحیه ادای مطلب، بیانگر شیوه‌ای از شیوه‌های هنری داستان در قرآن است. در آن شیوه

قهرمانان این داستان اموال و اولادشان وسیله امتحانشان بوده است. بدانان اطلاع می‌دهد امتحان پیامد خود را دارد، و ایشان به خود واگذار نمی‌شوند تا بدین شیوه و بدین گونه زندگی را بسر ببرند:

﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ، وَلَا يَسْتَشْنُونَ. فَنَظَّافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ، فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ. فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ: أَنِ اغْدُوا عَلَى حَزَنِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَارِمِينَ. فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَسْتَخَافُونَ: أَلَا يَدْخُلُهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم مَّسْكِينٌ. وَغَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ. فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا: إِنَّا لَضَالُونَ، بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ. قَالَ أَوْسَطُهُمْ: أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ! قَالُوا: سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْهُمْ، قَالُوا: يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ، عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ... كَذَلِكَ الْعَذَابُ، وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.

ما آنان را آزموده‌ایم، همان گونه که صاحبان باغ را آزموده‌ایم. هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه‌های باغ را بامدادان (دور از انتظار مردم) بچینند، و هیچی از آن برجای نگذارند. شب هنگام که آنان در خواب بودند، بلای بزرگ و فراگیری از جانب پروردگارت سراسر باغ را دربر گرفت و باغ (سوخت و) همچون شب (تاریک و سیاه) گردید! سحرگاهان همدیگر را ندا دردادند، اگر می‌خواهید میوه‌های خود را بچینید، صبح زود حرکت کنید و خویشتن را به کشتزار خود برسانید. آنان پچ‌پچ‌کنان به راه افتادند (تا فقراء سخن ایشان را نشنوند و متوجه آنان نشوند). نباید امروز بینوایی در باغ پیش شما بیاید. بامدادان بدین قصد که می‌توانند (از ورود بینوایان به باغ) جلوگیری کنند و (ایشان را) بازدارند (به سوی باغ) روان شدند. هنگامی که باغ را دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده‌ایم! (این باغ ما نیست. بعد از اندکی تأمل، گفتند: ما درست آمده‌ایم و راه را گم نکرده‌ایم!) بلکه ما محروم (از حاصل و بهره) هستیم. (ای وای ما! ما همه چیز خود را از دست

هنری بر خوردهای ناگهانی تشویق کنند و ترغیب کنند است، همان گونه که در آن تمسخر به نیرنگ و دوز و کلک انسانهای ناتوان در برابر تدبیر و چاره اندیشی یزدان سبحانه است. در این شیوه هنری، سرزندگی در نمایش رویدادها و رویکردها است. تا بدانجا که شنونده یا خواننده قرآن انگار صحنه داستان را زنده می بیند، و مشاهده می کند که رخدادها داستان جلو چشمان او روی می دهند و پیاپی می شوند و به وقوع می پیوندند.^(۱) پس بکشیم که حوادث را ببینیم بدان گونه که در روند قرآن آمده اند:

هان! اینک ما جلو صاحبان باغ ایستاده ایم - باغ دنیا نه باغ آخرت - هان! آنان دارند در باره باغ با یکدیگر رایزنی و چاره اندیشی می کنند. بیچارگان از میوه این باغ بهره و نصیبی داشته اند - همان گونه که روایتها نقل می کنند - آن وقت که صاحب خوب و نیکوئی داشته است. اما وارثان می خواهند همه میوه ها را برای خود بردارند و چیزی از آن کنار نگذارند، و بیچارگان را محروم و بی بهره بدارند ... پس در این صورت بگذارید بنگریم حوادث چگونه روی می دهند!

﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَأْذِنُونَ﴾.

ما آنان را آزموده ایم، همان گونه که صاحبان باغ را آزموده ایم. هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را بامدادان (دور از انظار مردم) بچینند و هیچی از آن برجای نگذارند (و برای مستمندان کنار ننهند).

تصمیم گرفتند میوه ها را بامدادان زود بچینند، بدون این که چیزی برای بیچارگان کنار بگذارند و بدیشان بدهند. بر این کار سوگند یاد نمودند، و عزم خود را بر آن جزم کردند. با این نیت پلید به خواب شبانه فرو رفتند ... ایشان را وامی گذاریم در غفلت خود بسر برند یا با مکر و کید بمانند، مکر و کیدی که در میان خود مصلحت دیده اند و بدان تصمیم گرفته اند. بیائید بنگریم بر سر ایشان در ظلمت شب چه آمده است و بدون این که بفهمند چه گذشته است. خدا بیدار است و نمی خوابد

آن گونه که ایشان می خوابند. خدا برایشان تدبیر و تقدیری دارد جدای از تدبیر و تقدیری که آنان دارند. این هم پاداش کاری است که شبانه اندیشیده اند و با غرور و سرمستی بر سر آن رفته اند و بدان تصمیم گرفته اند، غرور و سرمستی حاصل از نعمتی که دارند و محروم کردن و بازداشتن از خیر و خوبی که می توانند، و بخل ورزیدن در سهم معلومی که بیچارگان در نعمتشان دارند ... در آنجا یک کار ناگهانی است که در نهان انجام می پذیرد، ناگهانی و نهان بسان حرکت شبها در تاریکیها. در حالی که مردمان هنوز در خوابند:

﴿قَطَافٌ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ﴾.

شب هنگام که آنان در خواب بودند، بلای بزرگ و فراگیری از جانب پروردگارت سراسر باغ را دربر گرفت و باغ (سوخت و) همچون شب (تاریک و سیاه) گردید.^(۲)

بگذارید باغ را و بلائی را رها سازیم که بر سر آن آمده است. بنگریم آن نیرنگبازان شبانه و چاره اندیشان دیوانه چه کار می کنند.

هان! این ایشانند که بامدادان زود بیدار می شوند بدان گونه که توطئه آن را چیده اند، و بعضی برخی را ندا درمی دهند تا انجام بدهند تصمیمی را که گرفته اند و عزم خود را بر آن جزم کرده اند:

﴿فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ: أَنْ أَغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ﴾.

سحرگاهان همدیگر را ندا دردادند، اگر می خواهید میوه های خود را بچینید، صبح زود حرکت کنید و

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصوير الفنى فى القرآن». فصل: داستان در قرآن.

۲- «الصريم»: شب. چیده شده ... با توجه به معنی اخیر، مفهوم آیه چنین است: شب هنگام که آنان در خواب بودند، بلای بزرگ و فراگیری باغ را دربر گرفت و همچون باغی گردید که میوه های آن را چیده و کنده باشند. (مترجم)

خویشتن را به کشتزار خود برسانید.

یکی دیگری را یادآوری می‌کند، و آن دیگری این یکی را سفارش می‌نماید، و حماسه یکایک آنان را دربر می‌گیرد!

آن گاه روند قرآنی به تمسخر ایشان ادامه می‌دهد. آنان را در راه به تصویر می‌کشد که دارند حرکت می‌کنند، و آرام آرام با یکدیگر صحبت می‌نمایند و همدیگر را به اندیشه ژرف و تدبیر استوار فرامی‌خوانند تا بتوانند همه میوه‌ها را گردآوری و به خود اختصاص دهند، و بیچارگان و تهیدستان را از میوه‌ها بی‌بهره و بی‌نصیب گردانند!

﴿فَانْطَلِقُوا هُمْ يَتَخَفَتُونَ: اَلَا يَدْخُلُهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِنٌ!!﴾.

آنان پیچ‌پچکنان به راه افتادند (تا فقراء سخن ایشان را نشنوند و متوجه آنان نشوند). نباید امروز بینوایی در باغ پیش شما بیاید!!!

انگار ما کسانی که به قرآن گوش فرامی‌دادیم یا قرآن را می‌خوانیم چیزی را می‌دانیم که صاحبان باغ در باره باغ نمی‌دانند... بلی ما آن دست نهان و لطیفی را مشاهده کرده‌ایم که در دل تاریکی به سوی باغ دراز گردیده است و همه میوه‌ها را از میان برداشته است و نابود کرده است. باغ را مشاهده کرده‌ایم انگار میوه‌هایش چیده شده است پس از آن بلای شبانه هراس‌انگیز و نهانی که آن را فراگرفته است! پس نفس‌هایمان را در این صورت قطع می‌کنیم و نفس نمی‌کشیم تا ببینیم نیرنگ‌بازان و چاره‌اندیشان شبانه، چه می‌کنند.

روند قرآنی پیوسته نیرنگ‌بازان و چاره‌اندیشان شبانه را به تمسخر می‌گیرد:

﴿وَعَدُوا عَلَىٰ حَزْدٍ قَادِرِينَ﴾.

بامدادان بدین قصد که می‌توانند (از ورود بینوایان به باغ) جلوگیری کنند و (ایشان را) بازدارند (به سوی باغ) روان شدند!

بلی آنان می‌توانند بازدارند و بی‌بهره و بی‌نصیب

گردانند... دست کم خود را بی‌بهره و بی‌نصیب گردانند!!!

این آنانند که با باغ ناگهان رویاروی می‌شوند. پس ما هم تمسخرکنان با روند قرآن حرکت می‌کنیم و به سویشان می‌رویم. ما ایشان را می‌بینیم که ناگهان باغ را به گونه‌ای می‌بینند که انتظارش را نداشتند:

﴿فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا: إِنَّا لَضَالُونَ﴾.

هنگامی که باغ را دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده‌ایم! (این باغ ما نیست).

این باغ ما نیست، باغی که سنگین بار از میوه است و از میوه موج می‌زند. ما راه باغ خود را گم کرده‌ایم و به راه دیگری افتاده‌ایم!... ولی از سخن خود برمی‌گردند و مؤکدانه می‌گویند:

﴿بَلْ نَحْنُ مَحْضُومُونَ﴾.

(بعد از اندکی تأمل، گفتند: ما درست آمده‌ایم و راه را گم نکرده‌ایم! بلکه ما محروم (از حاصل و بهره) هستیم. ای وای ما! ما همه چیز خود را از دست داده‌ایم!).

این خبر یقینی و راستین است! هم اینک که فرجام نیرنگ و مکر شبانه، و عاقبت بد سرمستی، و نتیجه بدشگون نیت بی‌بهره گرداندن بیچارگان، بدیشان رسیده است و دام‌گیرشان گردیده است، بهترین ایشان و خردمندترین و شایسته‌ترین آنان پای جلو می‌گذارد و به پیش می‌آید - این شخص چنین به نظر می‌آید که رأی و نظری جدای از رأی و نظر ایشان داشته است، ولیکن وقتی که با رأی و نظر او مخالفت کرده‌اند، از آنان پیروی کرده است، و بر حق و حقیقتی نمانده است و اصرار نورزیده است که آن را تشخیص داده است، لذا بدو همان رسیده است که به دیگران رسیده است و بر سرشان آمده است - این فرد پند و اندرز خود را و رهنمود و رهنمون خویش را بدیشان تذکر می‌دهد و به یادشان می‌آورد:

﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ: اَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ: لَوْلَا تُسَبِّحُونَ؟!﴾.

نیکم‌ردترین ایشان گفت: مگر من به شما نکفتم: چرا نباید به تسبیح و تقدیس خدا بپردازید؟!.

اکنون که فرصت از دست رفته است به سخنان دلسوز و اندرزگوی خود گوش فرامی‌دارند و سخنانش را می‌پذیرند:

﴿قَالُوا: سُبحَانَ رَبِّنَا، إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾.

گفتند: پروردگارمان پاک و منزّه است (از این که به کسی ستم کند). قطعاً ما (با انجام گناهان و ترک عبادات و خیرات، به خود) ستم کرده‌ایم.

همان گونه که وقتی که عاقبت معامله‌ای بد می‌گردد، هر شریکی مسؤولیت را از خود دور می‌گرداند و گناه را به گردن دیگری وامی‌گذارد، و شریکان دیگر را سرزنش می‌کند، اینان هم دارند همین کار را می‌کنند:

﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْنَ أُولَٰئِكَ﴾.

پس به همدیگر رو کردند و زبان به سرزنش یکدیگر گشودند.

بنگر بعد از آن، سرزنش کردن را رها می‌سازند تا جملگی در پیشگاه فرجام بد و بدشگون به خطای خود اعتراف کنند، بدان امید که یزدان گناهان ایشان را ببخشد، و به جای باغ از دست رفته باغ بهتری بدیشان بدهد، باغ از دست رفته‌ای که در کشتارگاه سرمستی، بازداشتن، بی‌بهره گرداندن، اندیشه بد، و رأی تباه، هدر رفته است و تباه گردیده است:

﴿قَالُوا: يَا وَيْلَنَا! إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ﴾.

گفتند: وای بر ما! ما مردمان نافرمان و سرکش بودیم (و زیر بار قانون خدا نرفته‌ایم، و به وظائف انسانی خود عمل نکرده‌ایم). امیدواریم پروردگارمان (باغی) بهتر از این باغ را به ما ارزانی دارد. ما (در کارهای خود تجدید نظر نموده‌ایم و از اعمال بد خویش دست کشیده‌ایم و) رو به سوی پروردگارمان کرده‌ایم. پیش از این که روند قرآن پرده بر روی صحنه واپسین فرواندازد، این پیرو را می‌شنویم:

﴿كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ. وَلَٰعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.

عذاب (دنیوی خدا) این گونه است، و قطعاً عذاب آخرت

سخت‌تر و بزرگ‌تر (از این عذابهای دنیوی) است، اگر مردم متوجه بوده و بدانند.

آزمایش با نعمت نیز این چنین است. پس اهالی مشرک مکه باید بدانند:

﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ﴾.

ما آنان را آزموده‌ایم، همان گونه که صاحبان باغ را آزموده‌ایم.

مشرکان مکه باید بنگرند و دقت کنند که در فراسوی آزمایش چه چیز وجود دارد ... آن گاه خویشان را برحذر دارند از مصیبت دنیا و از عذاب دنیا:

﴿وَلَٰعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.

عذاب (دنیوی خدا) این گونه است و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر و بزرگتر (از این عذابهای دنیوی) است، اگر مردم متوجه بوده و بدانند.



بدین سان یزدان سبحان این تجربه برگرفته از واقعیت محیط را به سوی قریشیان می‌برد. این تجربه از جمله داستانهای است که در میان آنان متداول بوده است. یزدان سبحان میان سنت و قانون خود در بین گذشتگان و میان سنت و قانون خود در حق حاضران، ربط و پیوند می‌دهد، و دلهایشان را با نزدیک‌ترین شیوه به واقعیت زندگانشان می‌پساید و لمس می‌نماید. در همان وقت به مؤمنان می‌فهماند آنچه از نعمت و ثروت در دست مشرکان - یعنی سردستانان قریش - می‌بینند، آزمایش خدا است، آزمایشی که پسماند و پیامد و عواقب و نتایج خود را دارد. سنت و قانون خدا بر آن رفته است و بوده است که مردمان را بانعمت و خوشی می‌آزماید همچنان که ایشان را با نعمت و ناخوشی می‌آزماید. و اما افراد مغرور و سرمستی که خود را و دیگران را از انجام خویبها و نیکیها باز می‌دارند، و به سبب نعمتهائی که از آنها برخوردارند گول می‌خورند، این مثالی برای سرانجام تباه ایشان است:

﴿وَلَٰعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.

و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر و بزرگتر (از این عذابهای

دنیوی) است، اگر مردم متوجه بوده و بدانند.

و اما پرهیزگاران که خویشتن را می‌پایند و از خشم و عذاب خدا برحذر می‌نمایند، در نزد پروردگارشان باغهای پر نعمت بهشت را دارند:

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ﴾.

پرهیزگاران در نزد پروردگار خود، باغهای پر نعمت بهشت را دارند.

این، تقابلِ سرانجام و فرجام کار، و همچنین تقابلِ راه و روش و حق و حقیقتی است که در پیش می‌گیرند و بر سر آن می‌روند و بر سر آن می‌میرند... تقابلِ ضد و نقیضی است که مسیرهای آن دو مختلف است، و در نتیجه پایان آن مسیرها مختلف می‌افتد و هریک از آنها به چیزی جدای از دیگری منتهی می‌گردد.

❦

در پایانِ ذکر این دو فرجام، یزدان سبحان با ایشان به بحث و گفتگویی می‌پردازد که پیچ و خمی و اشکال و ابهامی در آن نیست. آنان را به مبارزه می‌خواند، و با پرسشهای پیاپی در باره کارهایی که یک پاسخ بیشتر ندارد، و دشوار است بتوان در آن غلط اندازی کرد و به اشتباه انداخت، ایشان را به تنگنا می‌افکند و گیرشان می‌اندازد. آنان را در دنیا با صحنه هراس‌انگیزی تهدید می‌کند، و ایشان را در آخرت با جنگ با خداوندگار چیره‌توانای قدرتمند سختگیر بیم می‌دهد:

﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ؟ مَا لَكُمْ؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ؟ إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَحْفَرُونَ؟ أَمْ لَكُمْ أَثْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَقَابَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟ إِنْ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ؟ سَلِّمُوا لَهُمْ يَذَلِكْ زَعِمَ؟ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ؟ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ. يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ. خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُفُهُمْ ذِلَّةً. وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالُونَ. قَدْ رَفِئَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ، سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. وَآمَلِ لَهُمْ إِنْ كُنْدي مَتِينٌ. أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ؟ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ

يَكْتُمُونَ؟﴾.

آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می‌شماریم؟! شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟! آیا شما کتابی (از جانب خدا) دارید که از روی آن (قوانین خدا را) می‌خوانید (و برابر آن حکم صادر می‌کنید؟). و شما آنچه را که برمی‌گزینید (و برابر آن داوری می‌کنید) در آن است؟ یا با ما پیمان‌هایی بسته‌اید که تا روز قیامت به هرچه حکم کنید حق شما باشد؟ از آنان بپرس، کدام یک از ایشان، ضامن چنین پیمان‌هایی است. یا این که شریک‌هایی دارند (که همچون ایشان می‌اندیشند، و سردستانان و خط‌دهندگان ایشان بوده و از آنان حمایت و جانبداری می‌کنند؟). اگر راست می‌گویند، شرکاء (و رؤساء) خود را بیاورند (تا شهادت بر ضمانت خود را بدهند و بگویند که از مشرکان در محضر یزدان دفاع و حمایت خواهند کرد). روزی، هول و هراس به اوج خود می‌رسد، و کار سخت دشوار می‌شود. بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته می‌شود که سجده کنند و کرنش ببرند، اما ایشان نمی‌توانند چنین بکنند. این در حالی است که چشمانشان از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فرا گرفته است. پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند (و ایشان با وجود توانائی، سجده و کرنش نمی‌کردند). مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند. (من خود می‌دانم که با ایشان چه کار می‌کنم). ما آنان را اندک اندک به گونه‌ای که درنیابند و از راهی که متوجه نشوند به سوی عذاب خواهیم کشاند. و به آنان فرصت می‌دهم (و در عذابشان شتاب نخواهم کرد). نقشه و چاره‌جویی من دقیق و استوار است (و کسی از آن رهائی ندارد). چه بسا تو از ایشان (در برابر تبلیغ رسالت، بدون این که ما بدانیم) مزدی خواسته‌ای و پرداخت آن برای آنان سنگین است (و از ادای آن در

رنج هستند؟! یا این که اسرار غیب پیش ایشان است و آنان (آنچه را که می‌گویند از روی آن) می‌نویسند؟! تهدید کردن به عذاب آخرت، و بیم دادن از جنگ یزدان با ایشان در دنیا، - همان‌گونه که می‌بینیم - در لابلای آن مجادله و این مبارزه، به میان می‌آید، و گرمی مجادله را بالا می‌برد، و بر فشار مبارزه می‌افزاید.

پرسش انکاری نخستین، این چنین است:

﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ؟﴾

آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران، یکسان می‌شماریم؟!

این پرسش به فرجام اینان و فرجام آنان برمی‌گردد، فرجامی که در آیات پیشین از آن سخن رفته است. این هم پرسشی است که جز یک پاسخ ندارد... نه. چنین نمی‌شود. چه فرمانبردارانی که معترف به حق و حقیقت بوده و تسلیم پروردگارشان هستند، هرگز بسان بزهکارانی نخواهند بود که از روی لجابت گناه می‌کنند و بزهکاری می‌نمایند، گناه و بزه‌ی که ایشان را بدین صفت نکوهیده نشاندار و تنگین می‌سازد. با هیچ عقلی و با هیچ عدلی سازگار در نمی‌آید که فرمانبرداران و بزهکاران، در پاداش و در سرنوشت، همسان و یکسان بشوند.

بدین خاطر پرسش انکاری دیگری درمی‌رسد:

﴿مَا لَكُمْ؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟﴾

شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟!

شما را چه می‌شود؟ احکام خود را با استناد به چه چیز صادر می‌کنید؟ ارزشها و منزلتها را با چه چیز می‌سنجید؟ تا در معیار و مقیاس و حکم و داوری شما کسانی که فرمانبرداری می‌کنند و کسانی که بزهکاری می‌کنند برابر بشوند؟!

آنگاه روند قرآنی از زشت شمردن کارشان و از پلشت داشتن برداشتشان درمی‌گذرد و به ریشخند کردنشان و مورد تمسخر قرار دادنشان منتقل می‌گردد:

﴿أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ؟ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ؟﴾

آیا شما کتابی (از جانب خدا) دارید که از روی آن (قوانین خدا را) می‌خوانید (و برابر آن حکم صادر می‌کنید؟) و شما آنچه را که برمی‌گزینید (و برابر آن داوری می‌کنید) در آن است؟.

این ریشخند کردن و به تمسخر گرفتن است که از ایشان می‌پرسد: آیا آنان کتابی دارند که از روی آن می‌خوانند و چنین حکمی را از آن استنباط می‌کنند، حکمی که عقلی و عدلی آن را نمی‌پذیرد. همین کتاب است که بدیشان می‌گوید: فرمانبرداران بسان بزهکارانند! چنین کتابی، کتاب خنده‌آور و ناچیزی است، کتابی که با هواها و هوسهایشان موافقت دارد، و با خواستها و آرزوهایشان به تعلق می‌پردازد و هما‌را می‌گردد، و در آن برای ایشان هرچه را از احکام برگزینند و بخواهند وجود دارد! همچون چیزی با حق و حقیقتی، و با عدل و عدالتی، و با کار معقول و خردپسندی یا شایسته و بایسته‌ای، سازگار نمی‌افتد و جور در نمی‌آید.

﴿أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالِغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ؟﴾

یا ما با پیمانهای بسته‌اید که تا روز قیامت به هرچه حکم کنید حق شما باشد؟.

بنابر این اگر آن چنان کتابی در میان نباشد، پس این یکی در میان است که پیمانهای با خدا داشته باشند، و مضامین آن تا روز رستاخیز قابل اجراء است، و مقتضیات آن هم این است که هرگونه آنان داوری کنند حق دارند! و هرچه بخواهند برگزینند و در پیش گیرند!.. اما چیزی از این امور در میان نیست. آنان هیچ گونه عهدها و پیمانهای با خدا ندارند. پس در این صورت با استناد به چه چیز چنین و چنان می‌گویند؟! و مستند ایشان چیست؟!

﴿سَأَلَهُمْ أَتَيْتُمْ بِذَلِكَ زَعْمًا؟﴾

از آنان بپرس، کدام یک از ایشان، ضامن چنین پیمانهای است؟.

از ایشان بپرس چه کسی از آنان این را تعهد می‌کند؟

وجود ایشان را فرا گرفته است. پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می شدند (و ایشان با وجود توانائی، سجده و کرنش نمی کردند).

آنان را روبروی این صحنه نگاه می دارد، انگار این صحنه همین حالا حاضر است، و انگار ایشان را به مبارزه می طلبد که انباز هائی را بیاورند که گمانشان می برند. این چنین روزی، در علم خدا حقیقت حاضری است، حقیقتی که در علم خدا مقید به زمان نیست. حاضر آوردن آن صحنه در جلو دیدگان مخاطبان بدین گونه و در همین جهان، تأثیر ژرف و زنده و آماده ای به دلها و درونها می بخشد، بدان گونه که شیوه قرآن مجید است.

پاچه ها بالا زدن - در تعبیرات منقول زبان عربی - کنایه از شدت و سختی و غم و اندوه است.^(۱) این وضع در روز قیامت پیش می آید، روزی که در آن آستینها جمع و جور می گردد، و پاچه ها بالا زده می شود، غم و اندوه و مشقت و ضیقت شدت می گیرد... این افراد متکبر به سجده بردن فرا خوانده می شوند ولی نمی توانند به سجده بیفتند و سجده ببرند. یا بدان خاطر است که زمان سجده بردن گذشته است و فرصت از دست رفته است، و یا حال به شکل و وضعی درآمده است که در جای دیگری از ایشان سخن گفته است و به تصویرشان کشیده است:

﴿مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُوسِهِمْ﴾

(ستمگران همچون اسیران، از هراس) سرهای خود را بالا گرفته و یک راست (به سوی ندادهنده) می شتابند.

(ابراهیم/۴۲)

انگار از هول و هراس، اراده و اختیاری برایشان نمانده است، و ناخواسته اجسامشان و اعصابشان قفل کرده است و بسته شده است!... به هر حال، این تعبیری است

چه کسی از آنان متعهد می گردد که هرچه بخواهند خدا آن را می خواهد و آن چنان می شود؟ چه کسی از ایشان مسؤولیت این را می پذیرد که آنان با خدا پیمان دارند، پیمانی که تا روز رستاخیز بردوام و ماندگار است، بدین مضمون که هرگونه حکم و داوری کنند حق با ایشان است و در راستای پیمانشان با یزدان است؟!

این ریشخند بسیار تمسخرآمیز ژرف و رسائی، و مبارزه طلبی بی پرده و آشکاری است که چهره ها را ذوب می گرداند!

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ؟ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾

یا این که شریک هائی دارند (که همچون ایشان می اندیشند، و سردستانان و خطهندگان ایشان بوده و از آنان حمایت و جانبداری می کنند؟). اگر راست می گویند، شرکاء (و رؤساء) خود را بیاورند (تا شهادت بر ضمانت خود را بدهند و بگویند که از مشرکان در محضر یزدان دفاع و حمایت خواهند کرد). آنان برای خدا انباز هائی قرار می دادند، ولیکن تعبیر سخن انبازها را بدیشان نسبت می دهد و از آن ایشان می شمارد، نه این که به خدا نسبت بدهد و از آن او بداند. انگار انباز هائی در میان نیست. ایشان را به مبارزه می طلبد و از آنان می خواهد انبازهایشان را فریاد دارند و به یاری بخوانند اگر راست می گویند... ولیکن کی ممکن است آنها را به کمک بطلبند و آنها هم بیایند و یاری نمایند؟

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتِطِيعُونَ. خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذُلَّةٌ. وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ﴾

روزی، هول و هراس به اوج خود می رسد، و کار سخت دشوار می شود. بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته می شود که سجده کنند و کرنش ببرند، اما ایشان نمی توانند چنین کنند. این در حالی است که چشمانیشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی

۱- در زبان فارسی گفته می شود: دامن به کمر زدن... و آن کنایه از فرارسیدن هنگامه هول و هراس و وخامت کار و شدت و وحشت است. (مترجم)

پاره می گرداند:

﴿فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ﴾.

مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می کنند.

این تهدیدی است که انسان را به لرزه می اندازد و او را پریشان و هراسان می گرداند ... خداوند توانا و نیرومند و متین به پیغمبر ﷺ می فرماید: مرا با کسی واگذار که این سخن را دروغ می داند. مرا واگذار با او بجنم، چه من برای جنگ با او بس هستم!

این چه کسی است که این سخن را تکذیب می کند؟ این چنین کسی، آفریده کوچک ناتوان بیچاره ضعیفی است! او مورچه پس ضعیفی است. بلکه او ذره خاک پرت و پراکنده ای در هوا است ... بلکه او نیستی و عدمی است که چیزی به شمار نمی آید در برابر قدرت خداوندگار قادر و توانا و بزرگ جهان هستی.

پس ای محمد! مرا با این آفریده واگذار، و تو و مؤمنان همراه تو آسوده خاطر باشید. چه جنگ با من است نه با تو و نه با مؤمنان. جنگ با من است. این آفریده دشمن من است، و من کار و بارش را برعهده می گیرم و خود دانم و او. پس او را به من واگذار، و مرا با او رها کن. تو و همراهان تو بروید و بیاسائید و آسوده خاطر باشید! چه هول و هراس وحشتناکی که گریبانگیر تکذیب کنندگان می گردد؟! و چه آرامشی که به پیغمبر و مؤمنان دست می دهد، مؤمنانی که ضعیفشان می کرده اند و زبونشان می دیده اند؟!

آن گاه خداوند توانا پرده از مسیر جنگی برمی دارد که با این آفریده ناچیز کوچک ضعیف دارد!

﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾.

ما آنان را اندک اندک به گونه ای که درنیابند و از راهی که متوجه نشوند به سوی عذاب خواهیم کشاند. و به آنان فرصت می دهیم (و در عذابشان شتاب نخواهم کرد). نقشه و چاره جوئی من دقیق و استوار است (و کسی از آن رهائی ندارد).

که به غم و اندوه و عجز و ناتوانی و مبارزه طلبی هراس انگیزی اشاره دارد ... آن گاه روند قرآنی ترسیم هیئت و تصویر سیمایشان را تکمیل می کند:

﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُفُهُمْ ذِلَّةٌ﴾.

این در حالی است که چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فراگرفته است.

اینان همان متکبران خودستا هستند. چشمان فروهشته و به زیر افتاده، و خواری و پستی فراگیرنده، مقابل همان سرهای بالا گرفته و تکبر باد کرده هستند. این آیه تهدید و بیمی را به خاطر می آورد که در اوّل این سوره بدان اشاره شده است:

﴿سَنَسِمْهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾.

ما بر بینی او داغ (ننگ) می نهیم. (قلم/۱۶)

اشاره به خواری و رسوائی و فروافتادگی و شکست خوردگی، پیدا و هویدا است، و دارای تأثیر ژرف و مورد نظر است.

در آن حال و در آن زمانی که آنان در این جایگاه بوده و خواری و رسوائی ایشان را فراگرفته است، چیزی را به یادشان می آورد و بدیشان تذکر می دهد که آنان را بدین جایگاه کشانده است و بدین خواری و رسوائی افکنده است. آن چیز رویگردانی از حق و حقیقت، و خودبزرگ بینی کردن و تکبر نمودن است:

﴿وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالُونَ﴾.

پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می شدند (و ایشان با وجود توانائی، سجده و کرنش نمی کردند). آنان بدان هنگام می توانستند سجده ببرند، ولی سرباز می زدند و تکبر می نمودند ... این گونه بودند. هم اینک که در آن صحنه خوارکننده اند، و دنیا را پشت سر گذاشته اند، از ایشان خواسته می شود سجده ببرند، اما نمی توانند!

بدان هنگام که آنان گرفتار همچون غم و اندوهی هستند، تهدید خوفناکی درمی رسد که دلها را تگه و

و دیگر نمی تواند بگریزد. یزدان سبحان در اینجا می خواهد پرده از راه خود بردارد، و قانون و سنت خود را آشکار و روشن فرماید و بنماید، قانون و سنتی که خداوند مهربان آن را به مشیت و اراده اش واگذار فرموده است. به پیغمبرش ﷺ می فرماید: مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می کنند. و مرا واگذار با کسانی که با اموال و اولاد و جاه و جلال و سلطه و قدرت، خودشان را با عزت و با قدرت می انگارند. بدیشان مهلت و فرصت خواهم داد، و این نعمت و ثروت را دام ایشان می سازم! به پیغمبر ﷺ اطمینان می دهد و آرامش می بخشد، و دشمنان او را برحذر می دارد و می ترساند. . . آن گاه ایشان را بدان تهدید و وحشت انگیز می سپارد و حواله می دارد!

در سایه صحنه غم انگیز قیامت، و در سایه این تهدید و بیم هراس انگیز، مجادله و مبارزه و شگفت کردن از موضع گیری عجیب ایشان را تکمیل می کند:

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ؟﴾

چه بسا تو از ایشان (در برابر تبلیغ رسالت، بدون این که ما بدانیم) مزدی خواسته ای و پرداخت آن برای آنان سنگین است (و از ادای آن در رنج هستند؟!).

سنگینی غرامت و زیانی که تو به عنوان اجر و مزد هدایتی که آنان را به سوی آن فرامی خوانی ایشان را بر آن می دارد روی بگردانند و به تکذیب پردازند، و آن چنان سرنوشت و فرجام زشتی را برگزینند، و آن را بر بار سنگین آنچه باید پردازند، ترجیح می دهند!

﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ؟﴾

یا این که اسرار غیب پیش ایشان است و آنان (آنچه را که می گویند از روی آن) می نویسند؟!.

بدین سبب آنان از آنچه در پس پرده غیب است اطمینان کامل دارند، و این است که از چیزی که چشم به راه ایشان است و در پس پرده غیب است نمی ترسند. مگر نه این است که آنان از غیب اطلاع پیدا کرده اند، و همه چیز نهان در پس پرده آن را نوشته اند، و آنها را به

کار تکذیب کنندگان، و جملگی اهل زمین، ناچیزتر و کوچک تر از آن است که یزدان سبحان این تدابیر را در باره ایشان بیندیشد و چنین چاره جوئی هائی در حق آنان بکند. . . اما یزدان سبحان ایشان را از خودش برحذر می دارد و می ترساند تا خویشتن را دریابند پیش از این که فرصت از دست برود و وقت مناسب بگذرد و هدر شود. آنان باید بدانند که امان دادن و مهلت بخشیدن ظاهری بدیشان، دامی است که گول خوردگان چون ایشان بدان می افتند. فرصتی که برای زندگی بدانان داده می شود، با وجود جور و ستمی که می ورزند و اعراض و رویگردانی و گمراهی و ضلالتی که دارند، استدراج است. یعنی درجه به درجه بالایشان می بریم و کم کم در پیله نعمت اسیر و گرفتارشان می سازیم، و آهسته و آرام به سوی هلاک و عذابشان می کشانیم و می لغزانیم، و به بدترین سرنوشت و فرجامشان می رسانیم. این تدبیر و چاره اندیشی خدا است، و بدان خاطر صورت می پذیرد که ایشان بارهای گناهانشان را به تمام و کمال بردارند و بر دوش کشند، و به محشر، یعنی جایگاه همایش همگان در آن جهان، سنگین بار از گناهان بیایند، و سزاوار خواری و رسوائی و عذاب و عقاب بشوند. . .

از برحذر داشتن و ترساندن، و از پرده برداری از استدراج و تدبیر، عدالت و رحمتی بالاتر نیست. یزدان سبحان به دشمنان خود و به دشمنان دین خویش و به دشمنان پیغمبرش عدالت و رحمت تقدیم می کند وقتی که بدیشان با این برحذر داشتن و با آن بیم دادن، آگاه و هوشیارشان می فرماید. بعد از آن که بیدار و هوشیارشان کرد، هر کاری که دوست دارند برای خود بکنند و برای خود برگزینند، بگذار بکنند و برگزینند. چه رویند کنار زده شده است و امور روشن گردیده است!

یزدان سبحان گاهی مهلت می دهد و گاهی مهلت نمی دهد. به ستمگر مهلت می دهد تا آن زمان که گرفتار می کند و دیگر راه گریزی برای شخص گرفتار نمی ماند

تمام و کمال شناخته‌اند؟ یا مگر نه این است که آنان کسانیند که خودشان همه چیز موجود در پس پرده غیب را نوشته‌اند، و آنچه که می‌خواهند در آن نگاشته‌اند؟ نه این است و نه آن ... پس چرا آنان همچون موضوعگیری شگفت و شک‌برانگیزی را در پیش می‌گیرند؟! *

با این تعبیر شگفت الهامگرانه هراس‌انگیز:

﴿قَدْ زَنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ﴾.

مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند.

و با اعلان مسیر و نقشه پیکار، و پرده‌برداری از قانون جنگ میان خدا و دشمنان گول خورده‌اش ... با این و با آن، یزدان جهان پیغمبر ﷺ و مؤمنان را از پیکار میان ایمان و کفر، و میان حق و باطل، آزاد و رها می‌سازد. چه همچون جنگ و پیکاری، جنگ و پیکار یزدان سبحان است، و یزدان سبحان خودش چنین جنگ و پیکاری را برعهده می‌گیرد.

کار در حقیقت خود این چنین است، هرچند هم به نظر برسد که پیغمبر ﷺ و مؤمنان نقش اصلی در این جنگ دارند. وقتی که خدا نقش ایشان را برای آنان میسر و ممکن می‌گرداند، نقش ایشان بخشی از قضا و قدر یزدان در جنگ او با دشمنانش می‌گردد. آنان تنها ابزاری می‌شوند که خدا با آن کار را انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد. خدا در هر دو صورت انجام‌دهنده هر آن چیزی است که بخواهد. او در هر دو حال، خودش برابر قانونی از قوانین خودش که می‌خواهد جنگ و پیکار را برعهده می‌گیرد.

این نصّ وقتی نازل گردیده است که هنوز پیغمبر ﷺ در مکه است، و مؤمنان همراهش اندک هستند و نمی‌توانند کاری بکنند. این است در این نصّ اطمینان دادن به مستضعفان، و بیم دادن گول خوردگان و مغروران قدرت و قوّت و جاه و جلال و اموال و اولاد است ... بعدها در مدینه احوال و اوضاع دگرگون شد.

خدا خواست که پیغمبر ﷺ و مؤمنان همراهش نقش پیدا و هویدائی در پیکار داشته باشند. اما این سخن را مؤکدانه بدیشان می‌گوید در حالی که هنوز در مکه هستند و اندک و ضعیف می‌باشند. وقتی هم که در بدر پیروزند بدیشان می‌فرماید:

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ، وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى، وَلِئِنِّي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بِلَاءٌ حَسَنًا، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

(ای مؤمنان!) شما کافران را (با قوّت و قدرت خود در نبرد بدر) نکشتید، بلکه خدا (با پیروز نمودنتان بر آنان و افکندن هراس به دل‌هایشان) ایشان را کشت. و (ای پیغمبر! بدان گاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشمان ایشان فرو رفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی (چرا که مشتی خاک از حیث کمیت و کیفیت آن توانائی را ندارد) بلکه خداوند (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد (و به چشمان آنان رساند) تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید (و با اعطاء خوبیها آزمایششان نماید). بیگمان خداوند شنوای (دعا و استغاثه مؤمنان بوده و از صدق و اخلاص ایشان) آگاه است. (انفال/۱۷)

این بدان خاطر است تا در دل‌هایشان این حقیقت را جایگزین و مستقر گرداند. این حقیقت که پیکار، پیکار خداوند سبحان است. و جنگ، جنگ یزدان جهان است. و مسأله، مسأله ایزد متّان است. اگر خدا در پیکار و جنگ نقشی بدیشان می‌دهد بدان خاطر است که ایشان را خوب بیازماید، و در سایه این آزمایش پاداش بزرگی را برایشان بنویسد و بدیشان عطاء فرماید. و اما حقیقت پیکار و جنگ، خدا است که آن را برعهده می‌گیرد، و اما حقیقت پیروزی، همان است که خدا آن را می‌نویسد و لازم می‌گرداند ... یزدان سبحان است که پیکار و جنگ و نصرت و پیروزی را با ایشان و بدون ایشان پدیدار و نمودار می‌نماید. آنان وقتی که به پیکار و جنگ می‌پردازند، ابزاری برای قدرت خدا

می‌گردند، ابزاری که یگانه ابزار در دست ایزد دادار نیست.

این حقیقتی است که از لابلای نصوص قرآنی در هر جایی و در هر حالی و در هر وضعی، آشکارا جلوه‌گر می‌آید. همچنین این حقیقتی است که با جهان‌بینی ایمانی در باره قدرت و قوت، قضا و قدر، قانون و سنت، اراده و مشیت یزدان، و در باره حقیقت قدرت و قوت انسان، قدرت و قوتی که برای پیاده کردن قضا و قدر خدا روان می‌گردد و به جنبش و پویش می‌افتد، سازگار است. . . . قدرت و قوت انسان ابزاری است و بس، و بیش از ابزاری نخواهد بود. . . .

این حقیقتی است که به دل مؤمن آرامش و اطمینان می‌بخشد، چه در حال قدرت و توانائی و چه در حال ضعف و ناتوانی، مادام دلش با خدا و مخلص خدا باشد، و در جهادی که در پیش می‌گیرد بر خدا توکل کند و بدو پشت بندد و بس. این قدرت و توانائی انسان مؤمن نیست که در پیکار حق و باطل و ایمان و کفر او را پیروز می‌گرداند. بلکه تنها این خدا است که پیروزی را برای او تضمین می‌کند. این ضعف و ناتوانی انسان مؤمن نیست که او را شکست می‌دهد، زیرا قدرت یزدان در پشت سر انسان است و همین قدرت پیکار را بر عهده می‌گیرد و پیروزی را برای او تضمین می‌کند. ولیکن یزدان سبحان مهلت و فرصت می‌دهد و اندک‌اندک دشمنان را به سوی شکست روان می‌گرداند، و کارها را در اوقات خود برابر اراده و مشیت خود و مطابق حکمت و فلسفه لازم خویش، و موافق با عدالت و رحمت خویشن، به انجام می‌رساند و مقرر و مقدر می‌گرداند.

همچنین این حقیقتی است که دل دشمن را به هراس می‌اندازد، چه شخص مؤمن در مقابلش در حالت ضعف و ناتوانی باشد یا در حالت قدرت و توانائی. چه این مؤمن نیست که با دشمن می‌جنگد، بلکه این خدا است که با قدرت و قوت و عظمت و جبروت خود با دشمن می‌رزمَد، خدائی که به پیغمبرش می‌فرماید:

﴿قَدَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ﴾.

مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند.

مرا واگذار با این شخص بد و نیرنگباز و توطئه‌گر شبانه! خدا مهلت و فرصت می‌دهد و اندک‌اندک به سوی دوزخش می‌کشانند. پس او به دام هراس‌انگیز و بیمناک و خوفناکی افتاده است و گرفتار آمده است، هرچند که در اوج قدرت و قوت و توشه و کالا بغنود و بسر برد. آخر این نیرو و توان خودش دام است:

﴿وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتْنٌ﴾.

و به آنان فرصت می‌دهم (و در عذابشان شتاب نخواهم کرد). نقشه و چاره‌جویی من دقیق و استوار است (و کسی از آن رهائی ندارد).

اما چه وقت و کی می‌شود؟ این نهفته در علم یزدان است و نهان از این و آن است! چه کسی از غیب یزدان و چاره‌سازی و چاره‌جویی ایزد سبحان ایمن می‌گردد، مگر مردمان کافر و بیرون‌رونده از فرمان آفریدگار جهان؟



در برابر این حقیقت، خدا پیغمبرش ﷺ را به صبر و شکیبائی می‌خواند. صبر و شکیبائی بر تکالیف و وظائف رسالت، و صبر و شکیبائی بر کج‌رویها و کژراهه‌رویهای مردمان، و صبر و شکیبائی بر اذیت و آزار دیگران و تکذیب ایشان. . . . صبر و شکیبائی کردن تا بدانجا که یزدان در وقت مقرر و مقدر داوری می‌فرماید آن گونه که خود می‌خواهد. یزدان سبحان پیغمبرش را به یساد برادری از برادران انبیاء و پیغمبران می‌اندازد که از تکالیف و وظائف رسالت به تنگ آمد و صبرش از دست برفت، و اگر رحمت و نعمت خدا او را در نمی‌یافت پرت می‌گردید و نکو هیده رها می‌شد:

﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ، وَلَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْخَوَاتِ. إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ. لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ. فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنْ

الْصَّالِحِينَ ﴿۱﴾

در برابر فرمان پروردگار شکبیا باش (و در کار تبلیغ، مقاوم و استوار). و همسان یونس مباح که با دلی پرکینه و اندوه، خدا را به فریاد خواند (و خواهان تعجیل در عذاب قوم خود شد). اگر نعمت و رحمت پروردگار به یاریش نشتافته و به دادش نرسیده بود (از شکم ماهی) حتماً به بیرون افکنده می شد و نکوهیده در بیابان برهوت رها می گردید. پروردگار (با پذیرش توبه اش مجدداً) او را برگزید و از زمره شایستگانش کرد.

صاحب حوت، یا ماهی دار، یونس علیه السلام است همان گونه که در سورة صافات آمده است. چکیده تجربه ای که خدا آن را برای محمد صلی الله علیه و آله روایت می کند تا برای او توشه و پشتوانه ای گردد، محمدی که خاتم انبیاء است و تجربه های جملگی پیغمبران در کشتزار رسالت بر او سبقت گرفته است، تا دروگر واپسین باشد، و واپسین پشتوانه بدو برسد، و آخرین توشه را داشته باشد، و این کار در دشواری وظیفه سنگین و بزرگ بدو کمک کند، وظیفه هدایت جملگی انسانها، نه قبیله ای و نه شهری و نه ملتی. وظیفه جملگی نسلها نه یک نسل و نه یک قرن آن گونه که وظیفه پیغمبران پیشین چنین بوده است. وظیفه یاری دادن انسانهای بعد از خودش با همه نسلها و با همه اقوامی که دارند به وسیله برنامه دائمی و ثابت و شایان پاسخگوئی به همه احوال و اوضاع و تجاربی که در زندگانی انسانها پیش می آید، و هر چیز تازه ای که هر روزی آن را با خود می آورد...

چکیده آن تجربه این است که یزدان سبحان یونس پسر متی - سلام الله علیه - را به سوی اهالی شهری ارسال فرمود. گویا نام آن شهر نینوا در موصل است. ایمان آوردنشان به طول انجامید. درنگ کردنشان در ایمان آوردن یونس را بر سر خشم آورد. خشمناک ایشان را رها کرد و رفت و به خویشتن گفت: خدا با باقی گذاشتن من در میان این رنج دهندگان و دشمنان حق و حقیقت،

مرا به تنگنا نمی اندازد و به درد سر نمی افکنند. او می تواند مرا به سوی قوم دیگری بفرستد! خشم و ناراحتی او را به ساحل دریا کشاند. در آنجا سوار کشتی شد. هنگامی که کشتی به وسط امواج رسید، کشتی سنگین گردید و در معرض غرق شدن قرار گرفت. میان مسافران کشتی قرعه کشی کردند برای این که یکی را برای سبک شدن کشتی به دریا بیندازند... قرعه به نام یونس بیرون آمد. پس او را به دریا انداختند. ماهی بزرگی او را قورت داد و بلعید.

در این هنگام یونس - که لبریز از خشم و کینه و غم و اندوه بود - در میان غم و اندوه فراوان و در تاریکیها و در شکم ماهی قرار داشت، و در وسط امواج بود، پروردگار خود را به کمک و یاری خواند و فریاد برآورد:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾

(فریاد برآورد که کریم و رحیم!) پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی (از هرگونه کم و کاستی، و فراتر از هر آن چیزی هستی که نسبت به تو بر دلمان می گذرد و تصور می کنیم. خداوند بر اثر مبادرت به کوچ، بدون اجازه حضرت باری) من از جمله ستمکاران شده ام (مرا دریاب). (انبیاء/۸۷)

نعمت و رحمت پروردگار او را دریافت. ماهی او را به ساحل انداخت... گوشتی بود بدون پوست... پوست بدنش در شکم ماهی به انحلال رفته بود. خدا زندگی را با قدرت خود پائید، قدرتی که قید و بندی از قیدها و بندهایی که انسانهای محدود با آنها آشنایند آن را مقید نمی سازد و به بند نمی کشد.

در اینجا می فرماید: اگر نعمت و رحمت پروردگار به یاریش نمی شتافت و به دادش نمی رسید، ماهی او را بیرون می انداخت و نکوهیده و مورد مذمت و ملامت در بیابان برهوت رها می گردید. یعنی از سوی پروردگار بر کاری که کرده بود، و در برابر کم حوصلگی و ناشکیبائی ای که نموده بود، و خودسرانه و بدون اجازه خدا دست به کاری یازیده بود، مذمت و

ملامت و سرزنش می‌گردید. اما نعمت و رحمت خدا در این وقت او را دریافت و به دادش رسید، و خدا تسبیح و تقدیس و اقرار و اعتراف و ندامت و پشیمانی او را پذیرفت، و دید که او سزاوار نعمت و رحمت است، و شایسته این است که مجدداً برگزیده شود ﴿فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾.

پروردگارش (با پذیرش توبه‌اش مجدداً) او را برگزید و از زمره شایستگانش کرد.

این تجربه‌ای است که یونس علیه السلام از آن گذشت. خدا آن را برای پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله ذکر می‌کند، بدان گاه که به درد و رنج و تکذیب دشمنان گرفتار است. بعد از آن که او را از پیکار معاف داشته است و این حقیقت را بدو ابلاغ فرموده است. بدو دستور داده است که پیکار را بدو واگذارد تا آن گونه که خود می‌خواهد آن را برعهده گیرد، و آن را به گردش و چرخش درآورد وقتی که مصلحت بداند و بخواهد. او را به شکیبائی در برابر حکم خدا و قضا و قدرش در تعیین موعد فرارسیدنش فرامی‌خواند. از او می‌خواهد در تحمل سختیها و رنجهای راه، شکیبائی کند تا زمان مقرر فرامی‌رسد.

سختی و رنج حقیقی دعوت، سختی و رنج شکیبائی در برابر حکم و فرمان خدا است. شکیبائی کردن تا موعد حکم و فرمان خدا درمی‌رسد، در آن زمان که برابر حکمتش اراده می‌فرماید حکم و فرمانش پیاده بشود. در مسیر راه سختیها و رنجهای بیشماری است. سختیها و رنجهای تکذیب کردن و عذاب دادن، کجرویها و دشمنانگیها، باد به غلبه انداختن باطل، گول خوردن مردمان به ناحق به وسیله باطلی که مستکبران و پیروزمندانه خود را به دیدگان مردمان نشان می‌دهد و پفیده و آماسیده جلوه گر می‌آید و عامه مردمان را محو تماشای خود می‌نماید، سختیها و رنجهای خود را در برابر همه این چیزها خشنود و برجای و آرام نگاه داشتن و به فرارسیدن وعده راستین خدا اطمینان داشتن، سختیها و رنجهای راه هر اندازه که باشد نفس انسان دچار شک و تردید در طی طریق نگردد، ...

همه این سختیها و رنجها شکیبائی می‌طلبد، و شکیبائی تلاش زیاد و کوشش فراوانی می‌خواهد، و کمرشکن است و نیاز به اراده آهنین و استقامت فولادین و درخواست مدد و یاری و توفیق و پیروزی از خداوند باری است ... و اما خود پیکار، آفریدگار دادار در باره آن حکم صادر کرده است و کار را به پایان برده است و قضا و قدرش را بر آن قرار داده است که یزدان سبحان خودش آن را بر عهده گرفته است، و مقدر و مقرر فرموده است که مهلت و فرصت بدهد و برابر حکمتی که مصلحت دیده است و مصلحت می‌بیند استدرج باشد و آهسته آهسته و پله پله کافران و مشرکان را به سوی دوزخ بکشاند و بدانجا گرفتارشان گرداند. این گونه به پیغمبر خود وعده فرمود، و وعده‌اش را پس از مدتی راست و درست بدو نمود.



در پایان سوره صحنه‌ای از کافران را ترسیم می‌کند، صحنه‌ای که در آن دعوت را از زبان پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله دریافت می‌دارند، در حالی که سراپا خشم و کین، و لبریز از حسودی و حسادت ژرفی هستند که از نگاه‌های زهرآگین و کشنده ایشان می‌بارد. نگاه‌های زهرآگین خود را متوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌سازند و با تیرهای نگاهشان می‌خواهند او را از زمین بردارند و نابودش گردانند. قرآن این نگاه‌ها را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که بهتر از آن نمی‌توان آنها را به تصویر کشید:

﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ. وَيَقُولُونَ: إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾.

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند، تو را با چشمان (خیره و زلزله) خود به سردرآوردند و هلاک سازند، و می‌گویند: او قطعاً دیوانه است.

این نگاه‌ها نزدیک است که در پاهای پیغمبر صلی الله علیه و آله تأثیر کند، و پاهای او را بلغزاند و تعادل آنها را بر روی زمین به هم بزند و ناموزون و نا استوارشان گرداند!

مگه است و با آن انکار رویاروی می‌گردد، و پیغمبر ﷺ این دعوت با آن نگاه‌های زهرآگین تب‌آلود رویاروی می‌شود، و مشرکان برای جنگ با این دعوت با همه چیزی که دارند و با تمام آنچه می‌توانند آماده و در کمین هستند، در این وقت زود و در همین سرآغاز کار، و در این تنگنای همه‌جانبه و مسدود از هر سو، عالمیت و جهانی بودن خود را اعلام و اعلان می‌دارد. سرشت این دعوت و حقیقت آن هم چنین است، و عالمی و جهانی بودن، صفت این آئین است. این صفت تنها در مدینه اعلام و اعلان نشده است و در آنجا تازگی پیدا نکرده است - همان گونه که امروزه تهمت‌زنندگان ادعا می‌کنند و می‌انگارند - بلکه این صفت در نخستین روزهای دعوت در مکه اعلام و اعلان گردیده است، چون عالمی و جهانی بودن، حقیقت ثابت و استواری در درون این دعوت بوده است، از همان زمان که پدیدار و آشکار گردیده است.

خدا برای این دعوت این چنین خواسته است، و این چنین این دعوت از همان نخستین روزها به مردمان رو کرده است و گفته است، و این چنین این دعوت تا پایان زمان رو می‌کند و می‌گوید. خدائی که این دعوت را اراده فرموده است و خواسته است، او خودش صاحب این دعوت و محافظ و نگاهدار آن است. او از این دعوت دفاع می‌کند و او این دعوت را می‌پاید و از آن مراقبت می‌فرماید. او است که پیکار با تکذیب‌کنندگان را بر عهده می‌گیرد، و بر عهده پیروان و یاران این دعوت جز صبر و استقامت و شکیبائی و پایداری نیست تا آن زمان که خدا داوری می‌کند و فرمان می‌دهد، و او بهترین داوران و فرمانروایان است.



این تعبیری است که از این نگاه‌هایی که از خشم و کین، شرّ و حسادت، انتقام گرفتن و کینه‌توزی کردن، تب و تاب یورش کردن و تاخت بردن، و زهر و سم پلیدی درون، بالاتر و برتر را نشان می‌دهد... این نگاه‌های زهرآگین و تب‌آلود، با دشنامهای زشت، و بد و بی‌راه گفتنهای پلشت، و تهمتهای ناپسند و ناروا، همراه می‌گردد:

﴿وَيَقُولُونَ: إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾.

و می‌گویند: او قطعاً دیوانه است.

این صحنه‌ای است که قلم‌موی نوآور و نوپرداز آن را به تصویر می‌کشد، و به عنوان صحنه‌ای از صحنه‌های دعوت همگانی در مکه آن را ثبت و ضبط می‌کند. این صحنه جز یک حلقه همگانی از حلقه‌هایی نیست که در میان بزرگان دشمن و بزهکار پدیدار آمده است، آن کسانی که از دل‌هایشان و از نگاه‌هایشان همه این کینه‌های زشت تب‌آلود برجوشیده است و غلغل و قلقل زده است!

این صحنه با گفتار فیصله‌بخش و قاطعانه‌ای که هر سخنی را به پایان می‌برد پیرو زده می‌شود:

﴿وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾.

در صورتی که قرآن جز اندرز و پند جهانیان و مایه بیداری و هوشیاری ایشان نیست.

دیوانه اندرز و پند و سخنان بیدارکننده و هوشیاردهنده را نمی‌گوید. دیوانه اندرز و پند و سخنان بیدارکننده و هوشیاردهنده‌ای با خود ندارد... یزدان راست می‌فرماید و تهمت‌زنندگان دروغ می‌گویند...



لازم است پیش از رسیدن به پایان سخن، نگرشی به واژه «عالمین» داشته باشیم... در اینجا که دعوت در

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة حاقه مکی و ۵۲ آیه است

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ ﴿٣٥﴾ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسِيلٍ ﴿٣٦﴾ لَا يَأْكُلُهُمْ إِلَّا الْخَاطِطُونَ ﴿٣٧﴾ فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٨﴾ وَمَا لَا تَبْصِرُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّهُمْ لَقَوْلٌ رُسُلٍ كَرِيمٍ ﴿٤٠﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذْكُرُونَ ﴿٤٢﴾ نَزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٣﴾ وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَا يَمْكُرُ مِنْ أَجْلٍ عَنْهُ حَاجِرِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِنَّهُ لِنَذْرَةٍ لِّلْمُنْفِقِينَ ﴿٤٨﴾ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ سَكْرَتَكُمْ كَذِبِينَ ﴿٤٩﴾ وَإِنَّهُ لَحَصْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴿٥١﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٥٢﴾

این سوره هراس انگیزی و وحشت انگیزی است. کمتر جایی از آن یافته می شود که حس و شعور از آن سخت به تکان نیفتد. این سوره از آغاز تا به انجام حس و شعور را می کوبد و آن را با هول و هراس کمرشکن، و جد و جهد قاطعانه، و صحنه ای پس از صحنه ای، رویاروی می گرداند. همه صحنه ها آهنگ و نوای مصرانه ای بر حس و شعور، گاهی با هول و هراس، و گاهی با جلالت و عظمت، و زمانی با عذاب، و در همه اوقات با حرکت و تکان سخت، آشنا می سازند!

این سوره جملگی با نیروی تمام و زرفای بسیار، به حس و شعور احساس یگانه ای با معنی یگانه ای می بخشد. . . این کار - کار دین و عقیده - جدی و خالصانه و دوراندیشانه و قاطعانه است. تمام آن جدی است و هیچ شوخی و یاهوئی در آن نیست. اصلاً شوخی و یاهو جایی در آن ندارد. در باره دنیا جدی است، و در باره آخرت جدی است. در ترازو و حساب و کتاب خدا جدی است. جدی است و در اینجا و در آنجا نه کم و نه بیش احتمال ملاحظه ای در آن دیده نمی شود. کدام ملاحظه ای از آن در حق کسی صورت می پذیرد که شمشیر خشم خدا را بر سر خود فرود می آورد، و خدا قاطعانه او را می گیرد و گرفتارش می سازد؟ حتی با کسی هرچند که پیغمبر باشد ملاحظه ای ندارد. زیرا کار بزرگ تر از پیغمبر و

سُورَةُ الْحَاقَّةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَاقَّةُ ﴿١﴾ مَا الْحَاقَّةُ ﴿٢﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ ﴿٣﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِعَادَاتٍ الْفَارِعَةِ ﴿٤﴾ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُتِيَ بِكَوَابٍ طَائِغِيَّةٍ ﴿٥﴾ وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقُومَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَارٌ نَثَلَ خَاوِيَةٌ ﴿٧﴾ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾ وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَتِ الْفَالِطَةِ ﴿٩﴾ فَمَعَصَا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً ﴿١٠﴾ إِنَّا لَنَاطِقُا لَمَاءَ حَمَلَتُكُمْ فِي الْبَارِيَةِ ﴿١١﴾ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكُرَةً وَرَعِيًا أَذْنًا وَعِجَةً ﴿١٢﴾ فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾ وَجُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكْدَاكَةً وَاحِدَةً ﴿١٤﴾ فَيَوْمَ يَذِرُكَ الرَّاغِقَةُ ﴿١٥﴾ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَ يَذِرُهَا هَبٌ ةٌ ﴿١٦﴾ وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَ يَذِرُهَا يَوْمَ يَذِرُهَا تَعْرُضُونَ لَا تُخَفِّى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ﴿١٧﴾ فَأَمَّا مَنْ أَوْفَى كَتَبِهِ بِرِسْمِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ وَأَكْنِيبُ ﴿١٨﴾ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْكٌ حَسْبَاءُ ﴿١٩﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٢٠﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢١﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٢﴾ كُلُوا وَاشْرَبُوا هُنَا بِمَا أَسْفَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْفَالِيَةِ ﴿٢٣﴾ وَأَمَّا مَنْ أَوْفَى كَتَبِهِ بِرِسْمِهِ فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَأَرْثُ كَتَبِيَّةٍ ﴿٢٤﴾ وَلَوْلَا ذُرِّيَّتِي مَا كُنْتُ الْفَاضِيَّةِ ﴿٢٥﴾ يَلَيْتَنِي مَا كُنْتُ الْفَاضِيَّةِ ﴿٢٦﴾ مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِي ﴿٢٧﴾ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ ﴿٢٨﴾ خَذُوهُ فَتْلُوهُ ﴿٢٩﴾ فَرَأَى الْجَحِيمَ ﴿٣٠﴾ صَلَّوهُ ﴿٣١﴾ تَرَى فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ﴿٣٣﴾ وَلَا يَحْصِي عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ ﴿٣٤﴾

بزرگ تر از بشر است... این کار، حق است. حق یقین است. از جانب خدای عالمین است.

این معنی در نام برگزیده قیامت در این سوره جلوه گر می آید. نامی است که این سوره بدان نامگذاری شده است:

﴿الْحَاقَّةُ﴾. رخداد راستین...

این نام با ساختار واژگانی و طنین و معنی خود به حس و شعور، مفهوم جدیت و قاطعیت و حقایقیت و استقرار تلقاء می کند. آهنگ واژگانی آن از همه چیز بیشتر همگون بالا بردن چیز سنگینی برای مدت طولی، و آن گاه بر جای خود نهادن آن، آهسته و آرام و محکم و استوار است. بالا بردن در کشش «حا»، و جدیت آن در تشدید «ق» بعد از آن، و برجای نهادن و استقرار بخشیدن آن با پایان بخشیدن با «ة» که به صورت هاء ساکن خوانده می شود.

این معنی دیده می شود در جایگاه های نقش زمین شدن کسانی که دین و عقیده و آخرت را تکذیب کرده اند و قومی بعد از قومی، و گروهی پس از گروهی، نابود گردیده اند، نقش زمین شدن و نابود گردیدن آنان با طوفان کمرشکن و تند و تیزی:

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ. فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ. وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ. سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا، فَفَرَى الْقَوْمُ فِيهَا صَرْعَى، كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَحْلٍ خَاوِيَةٍ. فَعَلَّ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ؟ وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ. فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ، فَأَخَذَهُمُ أَخَذَةً رَابِيَةً. إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ، لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَتَعْيَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ﴾.

قوم ثمود و قوم عاد (رخداد راستین) درهم کوبنده را تکذیب کردند. در نتیجه قوم ثمود با عذاب سرکش و سهمگین (صاعقه) نابود گشتند. و قوم عاد به وسیله تندباد سرد و سرکش و پرسروصدای ویرانگری نابود شدند. خداوند چنین تندبادی را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گمارد. (اگر در آنجا می بودی) در این

مدت مردمان را می دیدی که روی زمین افتاده اند و انکار تنه های پوک و توخالی درختان خرمایند. آیا کسی را می بینی که از ایشان برجای مانده باشد. فرعون و کسانی که پیش از او بودند، و همچنین اهالی شهرها و آبادیهای زیر و رو شده (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند. آنان با فرستاده پروردگارشان به مخالفت برخاستند، و خداوند ایشان را به سختی فرو گرفت (و به عذاب شدیدی گرفتار ساخت). ما بدان گاه که (در طوفان نوح) آب طغیان کرد (و از حد معمول فراتر رفت، نیاکان) شما را سوار کشتی کردیم. تا آن (حادثه نجات مؤمنان و غرق شدن کافران، درس عبرتی و) مایه اندرزی، برای شما بوده و گوشه های شنوا آن را فراگیرند و به خاطر سپرند. (حاقه ۴-۱۲)

بدین منوال هرکس از این کار روی بگرداند سخت گرفتار می آید و با بلای کمرشکن نابود می گردد، بلای کمرشکنی که با جدیت قاطعانه و برنده موجود در این کار بزرگ هراس انگیز تناسب دارد، کار بزرگ و هراس انگیزی که شوخی و سستی نمی شناسد، و تحمل لهر و لعب را ندارد، و در اینجا یا آنجا رویگردانی از آن را نمی پذیرد.

این معنی جلوه گر می آید در صحنه قیامت هراس انگیز، و در پایان گرفتن وحشتناک جهان هستی، و در جلالت و عظمت تجلی یزدان بزرگوار، و این تجلی هراس انگیزترین و وحشت انگیزترین چیز است:

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ. وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً. فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ... وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾.

هنگامی که یک دم در صور دمیده می شود. و زمین کوه ها از جا برداشته شوند و یک باره درهم کوبیده و متلاشی گردند. بدان هنگام است که آن واقعه (بزرگ قیامت در جهان) رخ می دهد (و رستاخیز برپا می شود). و آسمان از هم می شکافت و می پراکند، و در آن روز

سترگ، اعلان می دارد:

﴿خُدُوْهُ. فَقُلُوْهُ. ثُمَّ اَلْحِمِ صَلَوَهُ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ
ذَرَعُهَا سَبْعُوْنَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوْهُ﴾.

(خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می فرماید: او را بگیرید و به غل و بند و زنجیرش بکشید. سپس او را با زنجیری ببندید که هفتاد ذراع درازا دارد.

(حاقه ۱۲-۱۷/۳۲-۳۰)

هر بندی و بخشی انگار سنگینی آسمانها و زمین را دارد، و با شکوه و عظمت هراس انگیزی، و با هول و هراس بیم دهنده ای، و با جدیت سنگینی، از بالا به پائین فرومی افتد ...

آن گاه چیزی به میان می آید که بر سخن داوری بزرگ پیرو می زند. و آن موجبات این حکم هراس انگیز و نهایت کار وحشت انگیز گناهکار است:

﴿اِنَّهٗ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ. وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ
الْمُسْكِيْنِ. فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيْمٌ. وَلَا طَعَامٌ اِلَّا
مِنْ غَسْلِيْنٍ. لَا يَأْكُلُهُ اِلَّا الْخَاطِئُوْنَ﴾.

چرا که او به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد، و مردمان را به دادن خوراک به بینوا، تشویق و ترغیب نمی کرد. لذا امروز در اینجا یار مهربانی ندارد. و خوراکی هم ندارد مگر از زردابه و خونابه (دوزخیان). چنین خوراکی را جز بزهکاران نمی خورند. (حاقه ۳۳-۳۷/۳۷-۳۳)

آن گاه این معنی، در اشاره ای به سوگند بزرگ، و در گفتار پروردگار در باره حقیقت آئین واپسین، پدیدار و نمودار می آید:

﴿فَلَا اُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُوْنَ وَ مَا لَا تُبْصِرُوْنَ. اِنَّهٗ لَقَوْلُ
رَّسُوْلٍ كَرِيْمٍ. وَ مَا هُوَ يَقُوْلُ شَاعِرٌ قَلِيْلًا مَا تُؤْمِنُوْنَ. وَ
لَا يَقُوْلُ كَاهِنٌ قَلِيْلًا مَا تَدْكُرُوْنَ. تَنْزِيْلٌ مِّنْ رَّبِّ
الْعَالَمِيْنَ﴾.

سوگند می خورم به آنچه می بینند و آنچه نمی بینند. این (قرآن از سوی خدا آمده است و) گفتاری است (که) از (زبان) پیغمبر بزرگواری (به نام محمد، پخش و تبلیغ می شود). و گفته هیچ شاعری نیست (چنان که شما گمان می بردید. اصلاً) شما کمتر ایمان می آورید (و به

سست و ناستوار می گردد. و فرشتگان در اطراف و کناره های آسمان (جدید آن روزی) قرار می گیرند، و در آن روز، هشت فرشته، عرش پروردگار را بر فراز سر خود برمی دارند. (حاقه ۱۲-۱۷/۱۷)

آن ترس و هراس، و این جلالت و عظمت، جدیت زیبا و دل آرای بزرگی را به صحنه حساب و کتاب راجع بدان کار هراس انگیز و وحشت انگیز می دهند. هر دو تای ترس و هراس و جلالت و عظمت، در ژرفا بخشیدن آن معنی در حس و شعور، با سائر آواها و پیامهای این سوره شرکت می ورزند. هم این و هم آنچه پس از آن می آید، از جمله گفتار نجات یافتگان و گرفتاران عذاب است:

﴿قَالَا مَنْ اَوْتِيَ كِتَابَهٗ بِمِثْنِهٖ فَيَقُوْلُ: هَاؤُمَّ اقْرَءُوْا
كِتَابِيْهِ. اِنِّي ظَنَنْتُ اَنِّيْ مُلَاقٍ حِسَابِيْهِ﴾.

و اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او داده شود، (فریاد شادی سر می دهد و) می گوید: (آهای اهل محشر! ببانید) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید! آخر من می دانستم که (رستاخیزی در کار است و) من با حساب و کتاب خود رویاروی می شوم. (حاقه ۱۹ و ۲۰/۲۰)

او نجات یافته است و نزدیک است باور نکند که نجات یافته است ...

﴿وَ اَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهٗ بِشِمالِهٖ فَيَقُوْلُ: يَا لَيْتَنِيْ لَمْ اُوْتِ
كِتَابِيْهِ، وَ لَمْ اَدْرِ مَا حِسَابِيْهِ. يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ.
مَا اَغْنِيْ عَنِّيْ مَالِيْهِ. هَلَكْتُ عَنِّيْ سُلْطَانِيْهِ﴾.

و اما کسی که نامه اعمالش به دست چپش داده شود، می گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی شد! و هرگز نمی دانستم که حساب من چیست! ای کاش پایان بخش عمرم، همان مرگ بود و بس! (حاقه ۲۵-۲۹/۲۹)

با این واویلا و آه و ناله طولانی، تصویری از رخ دادن چنین سرنوشت و سرانجامی به حس و شعور می افتد ... آن گاه آن جدیت قاطعانه و هول و هراس کمرشکن جلوه گر می آید در فرموده والای ایزد سبحان، فرموده ای که قضاوت هراس انگیز و وحشت انگیز را در آن روز هولناک و خوفناک، و در آن جایگاه بزرگ و

گزیدن از سخنان پوچ می پردازد، و تسبیح و تقدیس نام خدای بزرگوار را به پیش می کشد ...



این سوره خلاصه می شود در این که این معنی را به حس و شعور بیندازد. شیوه، آهنگ، صحنه ها، تصویرها، و سایه روشنهای این سوره، همه و همه می کوشند این معنی را به شکل مؤثر و زنده و شگفت القاء کنند و بیان دارند و ژرفا بخشند.

شیوه این سوره حس و شعور را با صحنه های زنده محاصره می کند، زنده زنده، آن اندازه زنده که از زیبایی و گیرائی آن نمی توان رها گردید. آن را جز زنده واقعی حاضر نمی توان تصوّر کرد. این سوره چنین معنائی را با سرزندگی و نیرو و کارآئی خود به شکل شگفتی و رانداز می کند!

این محلّهای نقش زمین شدن ثمود، عاد، فرعون، شهرهای زیرو رو شده لوط است که حاضر و برجسته مقابل دیدگان است. هول و هراسی است که صحنه های سوره را جاروب می زند و با خود می برد، و حس و شعور هم از دست آنها خلاصی و رهایی ندارد. این صحنه طوفان و انسانهای باقیمانده ای است که بر کشتی سوار بوده اند. این صحنه در دو آیه، تند و سریع ترسیم می گردد ...

چه کسی است که این را بخواند:

﴿وَأَمَّا عَادُ فَاهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ. سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا. فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازٌ نَحْلٌ خَاوِيَةٌ فَعِلُّ قَوْمِهِمْ مِنْ بَاقِيَةٍ؟﴾

و قوم عاد به وسیله تندباد سرد و سرکش و پر سر و صدای ویرانگری نابود شدند. خداوند چنین تندبادی را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گمارد. (اگر در آنجا می بودی) در این مدت مردمان را می دیدی که روی زمین افتاده اند و انگار تنه های پوک و توخالی درختان خرمایند. آیا کسی را می بینی که از ایشان برجای مانده باشد.

دنبال حق و حقیقت می افتد. و گفته هیچ غیبگو و کاهنی نیست. اصلاً شما کمتر پند می گیرید (و یادآور حق و حقیقت می گردید، و درست و نادرست را فرق می نهید. بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. (حاقه ۳۸-۴۳)

سرانجام، جدّیت در واپسین آوا، و در تهدید قاطعانه و گرفتار کردن کمرشکن شخصی جلوه گر می آید که این کار را به بازیچه می گیرد یا آن را تغییر می دهد. این شخص هرکس که هست، حتی اگر او محمد پیغمبر خدا باشد:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾

اگر پیغمبر پاره های سخنان را به دروغ بر ما می بست، ما دست راست او را می گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می کردیم. و کسی از شما نمی توانست مانع (این کار ما در باره) او شود (و مرگ را از او باز دارد).

(حاقه ۴۴-۴۷)

این همان کاری است که سهل انگاری و صرف نظر کردن و نرمش و سازشی در آن انجام نمی گردد. بدین هنگام این سوره با بیان قاطعانه و سخن داورانه واپسین در باره این کار بزرگ، پایان می گیرد:

﴿وَإِنَّهُ تَذَكُّرٌ لِّلْمُتَّقِينَ. وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ. وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ. وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ... فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾

مسلم قرآن پند و اندرز پرهیزگاران است. ما قطعاً می دانیم که برخی از شما (قرآن را) تکذیب می کنند. آخر قرآن، مایه حسرت و سبب اندوه کافران است. قرآن، یقین راستین (و حق و حقیقت فرو فرستاده جهان آفرین) است. حال که چنین است، با ذکر نام پروردگار بزرگوار خود، خدا را تسبیح و تقدیس کن.

(حاقه ۴۸-۵۲)

این پایانی است که هر سخنی را پایان می دهد. سخن فیصله بخش را می گوید، و به دست کشیدن و دوری

وعظمت و هول و هراس، حس و شعور او را فراگیرد، و بشنود:

﴿وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ. يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾.

و فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان (جدید آن روزی) قرار می‌گیرند، و در آن روز، هشت فرشته عرش پروردگارت را بر فراز سر خود برمی‌دارند. در آن روز (برای حساب و کتاب، به خدا) نموده می‌شوید، و (چه رسد به کارهای آشکارتان) چیزی از کارهای نهانیتان مخفی و پوشیده نمی‌ماند. (حاقه ۱۷ و ۱۸)

صحنه شخص رستگاری را پیش چشم دارید که نامه اعمال خود را گرفته است، و از شادی در دنیا نمی‌گنجد، و همه مردمان و آفریدگان را با طنین صدای شادی و غیظه فریاد می‌دارد که بیایند و نامه اعمال او را بخوانند:

﴿هَٰؤُلَاءِ أَقْرَأُوا كِتَابِيَّةً. إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةً﴾.

آهای (اهل محشر! بیایید) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید! آخر من می‌دانستم که (رستاخیزی در کار است و) من با حساب و کتاب خود رویاروی می‌شوم.

صحنه فلک‌زده نابود گردیده‌ای را پیش چشم دارید که نامه اعمالش را با دست چپ دریافت داشته است، و حسرت و آه در سخنانش و در طنین صدایش و در آواها و ناله‌هایش می‌پیچد:

﴿يَا لَيْتَنِي لَمْ أَوتَ كِتَابِيَّةً. وَلَمْ أَدْر مَا حِسَابِيَّةً. يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ. مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَّةُ، هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةً﴾.

ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی‌شد! و هرگز نمی‌دانستم که حساب من چیست! ای کاش پایان‌بخش عمرم، همان مرگ بود و بس! دارائی من، مرا سودی نبخشید، و به درد (بیچارگی امروز) من نخورد. قدرت من، از دست من برفت (و دلیل و برهان من، پوچ و نادرست از آب درآمد!). (حاقه ۲۵-۲۹)

و در برابر حس و شعورش منظره طوفانی و پر سر و صدا و ناله و آه و درهم شکننده و نابودکننده، مجسم نشود و پدیدار نیاید؟ هفت شب و هشت روز بیایی. صحنه مردمانی که بعد از آن چنان طوفانی، نقش زمین گردیده‌اند و روی زمین افتاده‌اند و به خود رها شده‌اند. ﴿كَانَتْهُمْ أَعْجَازٌ تَخَلُّ خَاوِيَةً﴾.

انگار آنان تنه‌های پوک و توخالی درختان خرمایند!

(حاقه ۷)

این صحنه زنده‌ای است که در جلو دیدگان پیدا و هویدا می‌گردد، و در برابر دل آشکار و نمودار می‌آید، و مرغ خیال آن را عیان می‌بیند! همه صحنه‌های سخت و شدید گرفتن و گرفتار کردن در این سوره این چنین است.

آن گاه صحنه‌های هراس‌انگیز پایان گرفتن این جهان پدیدار می‌آید. این صحنه‌ها بر پرده حس و شعور انسان به نمایش درمی‌آیند، و پیرامون او به تق و چق می‌افتند، و او را به ترس و هراس می‌اندازند و از غم و اندوه لیریز می‌سازند. چه کسی است که این را بشنود: ﴿وَمَحَلَّتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾.

و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یکباره درهم کوبیده و متلاشی گردند. (حاقه ۱۴)

و حس و شعور او تق و چق و صدای درهم شکستن را نشنود، بعد از آن که چشمانش برکندن و بالا بردن، و سپس درهم کوبیدن و متلاشی کردن را می‌بیند!!! چه کسی است که بشنود:

﴿وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ. وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا﴾.

و آسمان از هم می‌شکافد و می‌پراکند، و در آن روز سست و ناستوار می‌گردد، و فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان (جدید آن روزی) قرار می‌گیرند.

(حاقه ۱۶ و ۱۷)

و بر پرده خاطرش این پایان گرفتن غم‌انگیز، و این صحنه دردآور آسمان زیبا و استوار، ظاهر و پدیدار نگردد؟! گذشته از اینها چه کسی است که جلالت و

چه کسی است که حسّ و شعورش به لرزش و چندش در نیفتد، وقتی که این قضاوت هولناک را می شنود:

﴿ خُدُوهُ، فَعْلُوهُ، ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ، ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ... ﴾ الخ...

(خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می فرماید: او را بگیرد و به غل و بند و زنجیرش بکشید. سپس او را به دوزخ ببندازید. سپس او را با زنجیری ببندید و بکشید که هفتاد ذراع درازا دارد. (حاقه/۳۰-۳۲) ... تا آخر...

این بخش گواهی می دهد که چگونه مأموران برای اجراء فرمان هراس انگیز و بزرگ در حقّ آن بیچاره حسرت زده به مسابقه می پردازند و بر یکدیگر پیشی می گیرند!

حال و وضع این بیچاره حسرت زده در آنجا این چنین است:

﴿ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ، وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ. لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ. ﴾

او امروز در اینجا یار مهربانی ندارد. و خوراکی هم ندارد مگر از زردابه و خونابه (دوزخیان). چنین خوراکی را جز بزه کاران نمی خورند. (حاقه/۳۵-۳۷)

در پایان، چه کسی است که لرزه بر اندامش نیفتد، و ترس و هراس او را فرانگیرد، وقتی که تصویر تهدید شدیدی به ذهن خود در آورد که می فرماید:

﴿ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ. ﴾

اگر پیغمبر پاره ای سخنان را به دروغ بر ما می بست، ما دست راست او را می گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می کردیم، و کسی از شما نمی توانست مانع (این کار ما در باره) او شود (و مرگ را از او باز دارد). (حاقه/۴۴-۴۷)

اینها صحنه هایی از قدرت و قوّت و سرزندگی و جنبش و حضور است، صحنه هایی که حسّ و شعور انسان نمی تواند در طول این سوره از آنها روی برگرداند و بی توجه بدانها بماند. این صحنه ها با الحاح و اصرار

خود را بدو نشان می دهند و بر او فشار می آورند، و تأثیر حقیقی سختی بر اعصاب و احساسات وارد می گردانند!



آهنگ فاصله در این سوره از طنین ویژه ای برخوردار است. این طنین تغییر می کند، و برابر صحنه ها و موقعیتهای برای پیاده کردن آن تأثیر زنده ژرفی که از آن سخن رفت، دگرگون و جوراجور می شود... در سرآغاز این سوره آهنگ مدّ و شدّ و سکون است:

﴿ الْحَاقَّةُ. الْحَاقَّةُ؟ وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ؟. ﴾

رخداد راستین! رخداد راستین چگونه رخدادی است؟! تو چه می دانی رخداد راستین چگونه رخدادی است?! (حاقه/۱-۳)

طنین در یاء و هاء و هاء ساکن بعد از آنها می پیچد. چه تاء مربوطه ای باشد با سکون بر آن وقف کنند و بایستند، یا هاء سخته بوده و برای هماهنگی آوا در طول صحنه های ویرانگر دنیا و آخرت، و در صحنه های شادی و حسرت در جایگاه سزا و جزا باشد. سپس آهنگ تغییر پیدا می کند وقتی که حکم صادر می شود، و به طنین هولناک عظیم و طولی تبدیل می گردد:

﴿ خُدُوهُ، فَعْلُوهُ، ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ... ﴾

(خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می فرماید: او را بگیرد و به غل و به بند و زنجیرش بکشید. سپس او را به دوزخ ببندازید.... (حاقه/۳۰ و ۳۱)

آن گاه دیگر باره آهنگ تغییر پیدا می کند وقتی که اسباب و علل حکم بیان می شود، و جدّیت فرمان درمی رسد. به طنین رزین و متین و جدّی و قاطع و سنگین و مستقرّ بر میم یا نون، تبدیل می گردد:

﴿ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ. وَلَا يَحِصُّ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ. فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ. ﴾

چرا که او به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد، و مردمان را به دادن خوراک به بینوا، تشویق و ترغیب نمی کرد. لذا امروز در اینجا یار مهربانی ندارد، و خوراکی هم

ندارد مگر از زردابه و خونابه (دوزخیان). (حاقه ۳۲-۳۶)
﴿وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ. فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾.

قرآن، یقین راستین (و حق و حقیقت فروفرستاده جهان آفرین) است. حال که چنین است، با ذکر نام پروردگار بزرگوار خود، خدا را تسبیح و تقدیس کن.

(حاقه ۵۱ و ۵۲)

این تغییر در حرف فاصله، و در حرف مدّ پیش از آن، و در آهنگ به طور کلی، پدیده آشکار و چشمگیری است که از روند سخن و از صحنه‌ها و فضای موضوع پیروی می‌کند، و با موضوع و تصویرها و سایه‌روشنها به تمام و کمال هم‌آوا می‌گردد، و با حیات بخشیدن به صحنه‌ها و تقویت تأثیر آنها بر حس و شعور مشارکت می‌ورزد، در سوره‌ای که آهنگ نیرومند و تأثیر زرفی دارد.

این سوره، سوره هولناک و هراس‌انگیزی است. کم‌تر اتفاق می‌افتد که حس و شعور با آن رویاروی گردد و سخت به تکان نیفتد. این سوره خودش نیرومندتر از هرگونه عرضه کردن و بیان داشتی، و از هرگونه تحلیل و توجیهی، و از هر نوع تعلقه و تحشیه‌ای است!

﴿الْحَاقَّةُ. مَا الْحَاقَّةُ؟ وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ؟﴾.

رخداد راستین! رخداد راستین چگونه رخدادی است؟! تو چه می‌دانی رخداد راستین چگونه رخدادی است!؟

قیامت و صحنه‌ها و رخدادهای آن بیشترین قسمت این سوره را اشغال می‌کنند. بدین خاطر است که این سوره با نام قیامت می‌آغازد، و بدان نامگذاری می‌شود. همان گونه که گفتیم این نام با صدا و با معنی ویژه‌ای که دارد انتخاب و برگزیده شده است. چه «حاقه» همان چیزی است که حتماً و قطعاً فرامی‌رسد. یا حقیقت و واقعیت پیدا می‌کند و حکم خود را در باره مردم به همراه می‌آورد. و یا حق است و حق در آن انجام می‌پذیرد... همه این معانی، بیان قاطعانه‌ای است و با رویکرد این سوره و موضوع آن تناسب و هم‌آوایی دارند. گذشته از این، این سوره - همان گونه که قبلاً

گفتیم - با صدا و طنینی که دارد آهنگ معینی را القاء می‌کند که با این معنی نهان در آن هم‌آوا و هم‌نوا است، و با فضای کلی و مورد نظر این سوره تناسب دارد، و مقدمه چیزی را فراهم می‌آورد که سزاوار تکذیب‌کنندگان قیامت، در دنیا و آخرت است.

فضای این سوره به طور کلی فضای جدّیت و قاطعیت است، همان گونه که فضای ترس و هراس است. فضای این سوره همراه با چیزهایی که در دیباچه این سوره گفتیم، به حس و شعور از یک سو قدرت بزرگ الهی را القاء می‌کند، و از دیگر سو ناچیزی این پدیده انسان نام را در برابر قدرت الهی پیش چشم عقل و خرد می‌دارد. روشن می‌گرداند که در دنیا و آخرت خدا انسان را سخت می‌گیرد و به مکافات عمل می‌رساند، انسانی که منحرف شود و به کژراهه رود یا از این برنامه‌ای که خدا برای انسانها برگزیده است دوری گزیند، برنامه‌ای که پیغمبران آن را با خود به ارمغان می‌آورند و حق و عقیده و شریعت است. برنامه خدا نمی‌آید تا نسبت بدان اهمال و سستی شود، یا تبدیل و تغییر داده شود. بلکه این برنامه می‌آید تا از آن اطاعت گردد و مورد احترام قرا بگیرد، و باتقوا و پرهیزگاری از آن استقبال گردد. اگر چنین نشود گرفتار کردن و مؤاخذه نمودن و درهم شکستن و به هول و هراس انداختن است.

واژگان این سوره با طنین و معانی و همایش در ترکیب‌بند جمله‌ها، و دلالت مجموعه ترکیب‌بندها، در پدید آوردن این فضا و تصویر آن، شرکت می‌ورزند و اشتراک مفاهیم دارند. این فضا می‌آغازد و یک واژه مفرد را مطرح می‌سازد. تک واژه‌ای که در ظاهر لفظ بدون خبر است:

﴿الْحَاقَّةُ﴾.

رخداد راستین!

آن گاه با پرسشی که لیریز از ترساندن و بیم دادن و بزرگ جلوه گر دادن ماهیت این سخن سترگ است آن را دنبال می‌کند:

﴿مَا الْحَاقَّةُ؟﴾.

رخداد راستین چگونه رخدادی است؟.

آن گاه ترساندن و بیم دادن و بزرگ جلوه گر دادن را با پرسش از ندانستن و بدان پی نبردن، و بیرون بردن این مسأله از حدود و ثغور علم و دانش و ادراک و بینش انسانها، فزونی می بخشد:

﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ؟﴾.

تو چه می دانی رخداد راستین چگونه رخدادی است؟!

آن گاه خاموشی می گزیند و بدین پرسش پاسخ نمی دهد. به ترک تو می گوید تا در برابر این کار هراسناک و بزرگ بایستی، کاری که نمی دانی چیست، و تو را نسزد که بدانی آن چیست! زیرا بزرگ تر از آن است که علم و دانش و ادراک و بینش بدان پی ببرد!

❦

سخن را در باره تکذیب کنندگان قیامت می آغازد، و از هول و هراس و از بلای کمرشکنی سخن می گوید که بدان گرفتار آمده اند. چه آن کار جدی است و تکذیب کردن را نمی پذیرد، و کسی که به تکذیب ادامه دهد و در آن پافشاری کند، رستگار نمی گردد و نجات نمی یابد:

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ. فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ. وَ أَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ. سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا. فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازٌ مُخْلِ خَاوِيَةٍ. فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ؟﴾.

قوم ثمود و قوم عاد (رخداد راستین) درهم کوبیده را تکذیب کردند. در نتیجه قوم ثمود با عذاب سرکش و سهمگین (صاعقه) نابود گشتند. و قوم عاد به وسیله تندباد سرد و سرکش و پرسروصدای ویرانگری نابود شدند. خداوند چنین تندبادی را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گمارد. (اگر در آنجا می بودی) در این مدت مردمان را می دیدی که روی زمین افتاده اند و انگار تنه های پوک و توخالی درختان خرمایند. آیا کسی را می بینی که از ایشان برجای مانده باشد؟.

اسم و نام تازه ای برای «حاقه» است. گذشته از آن که

حتماً و قطعاً روی می دهد، درهم می کوبد... قَزَع که مصدر قَارِعَه است زدن چیز سختی و ضربه وارد کردن بر آن با چیزی مثل آن است. قارعه دلها را با ترس و هراس می کوبد، و جهان را درهم می کوبد با نابود کردن و درهم شکستن. آهای! این قیامت است با طنین و رنین خود می کوبد و می زند و درهم می کوبد و به وحشت می افکند!.. ثمود و عاد آن را تکذیب کرده اند. بنگریم که فرجام کارشان به کجا کشیده است و عاقبت تکذیبشان چگونه شده است:

﴿فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ﴾.

در نتیجه قوم ثمود با عذاب سرکش و سهمگین (صاعقه) نابود گشتند.

قوم ثمود - همان گونه که در جاهای دیگری آمده است - در حجر زندگی می کردند. حجر در قسمت شمالی حجاز است، میان حجاز و شام. آنان با صدای مهیب صاعقه نابود گردیدند همچنان که در بیش از یک جا آمده است. ولی در اینجا صدای مهیب بدون واژه آن ذکر می گردد...

﴿بِالطَّاغِيَةِ﴾. با عذاب سرکش و سهمگین (صاعقه).

این وصف لبریز از هول و هراس مناسب با فضای این سوره است. آهنگ وازگانی با آهنگ فاصله در این بند سوره همخوانی دارد. با این معجزه در باره قوم ثمود بسنده می کند، معجزه ای که طومار زندگی آنان را درهم می پیچد، و ایشان را فرا می گیرد، و آنان را بر باد نیستی می دهد، و بر ایشان سرکشی می کند و چیره می شود، و سایه ای از آنان را برجای نمی گذارد!

و اما قوم عاد، از بلا و مصیبتشان بیشتر می گوید و سخن را به درازا می کشاند. بلای ایشان هفت شب و هشت روز پیاپی طول می کشد. در صورتی که بلای قوم ثمود ناگهانی در رسید و در لحظاتی طومار هستی ایشان را درهم پیچید... فریاد و غرشی بود و بس... حادثه و بلایی بود که شدت آن از حد درگذشت... و اما عادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ﴾.

و قوم عاد به وسیله تندباد سرد و سرکش و پرسروصدای ویرانگری نابود شدند.

«رِیحٌ صَرْصَرٍ»: باد تند و سرد ... در خود واژه صرصر، سوت و زوزه باد است. بر شدت و حدت آن بلا همچون صفتی می افزاید: «عَاقِبَةُ»: سرکش. سخت ویرانگر ... تا این صفت با افزایش بر شدت و حدت، تناسب پیدا کند با سرکشی عاد و قدرت و جبروتی که قرآن در باره آنان ذکر کرده است. قوم عاد در احقاف می زیستند که در جنوب جزیره العرب عربستان، میان یمن و حَضْرَمَوْت است. مردمان نیرومند و سنگین دلی بودند. بر دیگران می تاختند و قلدری می کردند. خداوند این باد سرد و سرکش و پرسروصدای ویرانگر را بر آنان مسلط کرد:

﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا﴾.
خداوند چنین تندبادی را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گمارد.

«حُسُومًا»: قاطع و مستمر در قطع کردن و بریدن ... تعبیر قرآنی صحنه طوفانی را ترسیم می کند و پیش چشم می دارد که پرسروصدای ویرانگر است و در این مدت طولانی وزیده است، مدتی که با دقت مشخص شده است:

﴿سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾.
هفت شب و هشت روز.

آن گاه صحنه را برجسته و نمایان عرضه می دارد:

﴿فَقَرَى الْقَوْمُ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَحْلٍ خَاوِيَةٍ﴾.

(اگر در آنجا می بودی) در این مدت مردمان را می دیدی که روی زمین افتاده اند و انگار تنه های پوک و توخالی درختان خرمایند.

﴿فَقَرَى﴾. پس می بینی. انگار منظره آن به تماشا گذارده شده است و تو آن را می بینی. این چنین تعبیری اصرار می ورزد که حس و شعور آن چنان منظره ای را ورائداز کند! «صَرْعَى»: روی زمین افتادگان و نقش زمین شدگانی که اندامهایشان فرسوده و پوسیده و

پراکنده شده است.

﴿كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَحْلٍ﴾.

انگار تنه های پوک و توخالی درختان خرمایند. تنه ها و شاخه های این درختان خرما «خَاوِيَةٍ» پوک و توخالی است. درون تنه خورده شده است و پوسیده گردیده است و بر روی زمین فروتپیده است و بدون حرکت افتاده است! این صحنه ای است آماده در برابر دیدگان و برجسته و نمودار برای مردمان است. صحنه ساکت و ساکن و دل آزاری است که به دنبال طوفان پرسروصدای ویرانگر، پدید آمده است ...

﴿فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ؟﴾.

آیا کسی را می بینی که از ایشان برجای مانده باشد؟ نه! کسی از آنان باقی نمانده است!!!

کار عاد و ثمود این چنین گردید ... کار همه تکذیب کنندگان جز آنان هم این چنین خواهد بود و خواهد شد. یزدان سبحان در این دو تا آیه رخ دادهای گوناگونی را خلاصه می کند:

﴿وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ. فَفَصَّوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً﴾.

فرعون و کسانی که پیش از او بودند، و همچنین اهالی شهرها و آبادیهای زیر و رو شده (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند. آنان با فرستاده پروردگارشان به مخالفت برخاستند، و خداوند ایشان را به سختی فرو گرفت (و به عذاب شدیدی گرفتار ساخت).

فرعون در مصر بود - همان فرعون زمان موسی - و کسانی که پیش از او بوده اند، شرح و بسطی در باره ایشان داده نشده است. «مُؤْتَفِكَات» شهرها و آبادیهای زیرورو شده قوم لوط مراد است که به دنبال تهمت زدن ویران گردیده است، یا زیر و رو شده است. واژه «مُؤْتَفِكَات» بیانگر هم این معنی و هم آن معنی است. روند قرآنی کارهای همگی اینان را با اختصار بیان می دارد. در باره ایشان می گوید ایشان «خَاطِئَةٌ» یعنی گناه کردند و مرتکب بزه شدند. کار خطا کردند و راه خطا پویندند ...

﴿فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ﴾.

آنان با فرستاده پروردگارشان به مخالفت برخاستند. آنان با پیغمبران زیاد مخالفت ورزیده‌اند و از پیامهایشان سرکشی کرده‌اند. ولی حقیقت همه پیغمبران یکی بوده است، و رسالت‌هایشان در اصل خود یکی بوده است. پس پیغمبران، پیغمبری بوده‌اند، و آن پیغمبر یک حقیقت را به ارمغان آورده است - همچون سخنی الهامگر زیباییها و نوآوریهای اشارات قرآنی است - قرآن به طور اجمال ایشان را به فرجام و سرنوشتشان تذکر می‌دهد، با تعبیری که هول و هراس و قاطعیت دارد، و سازگار با فضای این سوره است:

﴿فَأَخَذَهُمُ أَخْذَةً رَّابِيَةً﴾.

خداوند ایشان را به سختی فرو گرفت (و به عذاب شدیدی گرفتار ساخت).

«راییه»: بالا و فراگیر و فوق‌العاده شدید ... همچون گرفتار کردن و فروگرفتنی، سازگار است با «طاعیه» حادثه و بلائی که شدت آن از حد درگذشت و قوم ثمود را دربر گرفت، و با «عائیه» سرکش و سخت ویرانگری که عاد را فرا گرفت. و متناسب است با فضای هول و هراس و ترس و وحشتی که در روند سخن، بدون شرح و بسط آمده است، و کلام به درازا کشانده نشده است! آن گاه صحنه طوفان و کشتی روان بر سطح آبهای سرکش و موج را مطرح می‌سازد. با این صحنه به محلّ نقش زمین شدن و نابود گردیدن قوم نوح اشاره می‌کند، آن زمان که به تکذیب حقّ و حقیقت پرداختند و چنان رفتند و سر خود گرفتند، انگار که نبودند! بر انسانها منت می‌گذارد که اصل و اصول آنان را نجات بخشیده است، اصل و اصولی که از آنها برجوشیده‌اند و پدیدار آمده‌اند. و یادآور می‌شود که سپاس این نعمت را نگفته‌اند و شکر آن را بجای نیاورده‌اند، و از این نشانه بزرگ خداشناسی درس عبرت نگرفته‌اند:

﴿إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ، لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُنْذُنٌ وَأَعْيَةٌ﴾.

ما بدان گاه که (در طوفان نوح) آب طغیان کرد (و از حدّ

معمول فراتر رفت، نیاکان) شما را سوار کشتی کردیم. تا آن (حادثه نجات مؤمنان و غرق شدن کافران، درس عبرتی و) مایه اندرزی، برای شما بوده و گوشهای شنوا آن را فراگیرند و به خاطر سپرند.

صحنه طغیان آب، و صحنه کشتی روان بر آب طغیان‌کننده، هردوای آنها با صحنه‌های این سوره و با سایه‌روشنهای آن هماهنگ می‌گردد. طنین واژه‌های «جاریه» و «واعیه» که کشتی روان و گوشهای شنوا معنی دارند با آهنگ قافیه نیز هماهنگ می‌گردد ... این پسوده:

﴿لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُنْذُنٌ وَأَعْيَةٌ﴾.

تا آن (حادثه نجات مؤمنان و غرق شدن کافران، درس عبرتی و) مایه اندرزی، برای شما بوده و گوشهای شنوا آن را فراگیرند و به خاطر سپرند.

دل‌های خاموش و گوشهای تنبل را می‌پساید، دل‌ها و گوشهائی که بعد از آن همه بیم دانهائی که گذشته است، و بعد از آن همه فرجامها و سرنوشتهائی که از آنها سخن رفته است، و پس از آن همه معجزه‌هائی که سخن از آنها به میان آمده است، و پس از آن همه پندها و اندرزهای که گفته آمده است، و بعد از آن همه نعمتها و لطفهائی که از سوی خدا به نیاکان این غافلان رسیده است، به تکذیب می‌پردازند!



همه این صحنه‌های هراس‌انگیز و وحشت‌انگیز و درهم‌شکننده و قاطعانه، در برابر بزرگ‌ترین هول و هراس که هول و هراس «حاقه» و «فارعه» یعنی قیامت است، ناچیز و کوچک است. تکذیب‌کنندگان، قیامت را تکذیب می‌کنند، در حالی که محلهای نقش زمین شدن تکذیب‌کنندگان پیشین را دیده‌اند.

هول و هراس این محلهای نقش زمین شدن - با وجود همه سترگی - محدود است، وقتی که با هول و هراس قیامت مقایسه می‌گردد، هول و هراسی که مطلق است، و از قید و بند حدود و ثغور آزاد است، و برای آن روز دیدنی اندوخته و ذخیره گردیده است. در اینجا بعد از

این دیباچه، نشان دادن و عرضه کردن را تکمیل می‌کند، و هول و هراس را برای تکمیل اندوخته صحنه‌های نخستین نشان می‌دهد:

﴿فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً. وَجُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً. فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ. وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ. وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾.

هنگامی که یک دم در صور دمیده می‌شود، و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند، و یکباره درهم کوبیده و متلاشی گردند، بدان هنگام است که آن واقعه (بزرگ قیامت در جهان) رخ می‌دهد (و رستاخیز برپا می‌شود). و آسمان از هم می‌شکافد و می‌پراکند، و در آن روز سست و ناستوار می‌گردد. و فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان (جدید آن روزی) قرار می‌گیرند، و در آن روز، هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز سر خود برمی‌دارند.

ما ایمان داریم که دمیدنی در صور، یعنی شیپور، در میان است، و به دنبال آن همچون رخدادهایی رخ می‌دهد. ما در شرح و بسط آن دمیدن، چیزی اضافه نمی‌کنیم. شرح و بسط هم بر حکمت نصّ و فلسفه سخن حق، چیزی نمی‌افزاید، و روان شدن به دنبال آن بیهوده است و هیچ‌گونه فائده‌ای در بر ندارد. آنچه از آن حاصل می‌آید به دنبال گمان راه افتادن است، و از به دنبال گمان راه افتادن هم نهی شده است.

هنگامی که یک بار در صور دمیده می‌شود، این چنین حرکت و تکان و جنبش هولناکی به دنبال دارد:

﴿وَجُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً...﴾.

و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یکباره درهم کوبیده و متلاشی گردند....

صحنه از جا برداشتن زمین و کوه‌ها، و متلاشی کردن و یک باره درهم کوبیدن آن، به گونه‌ای که بالای آن با پائین آن یکسان و برابر گردد، واقعاً صحنه هولناکی است. این زمینی که انسان ایمن و مطمئن در گوشه و

کنار آن می‌گردد، و زیر پاهایش زمین، مستقر و مطمئن آرمیده است، و این کوه‌های استوار و پابرجائی که بسان میخ‌ها به دل زمین فرو رفته‌اند و اینجا و آنجا سر برافراشته‌اند و با زیباییهای خود دل از کف می‌ربایند، و برجا و پابرجا ایستاده‌اند و گردن افراخته‌اند، هم این کوه‌ها و هم سراسر زمین، از جا برکنده می‌شوند و درهم کوبیده می‌گردند، همسان تویی که در دست پسر بچه‌ای باشد و آن را ناگهان بر زمین بزند... این صحنه‌ای است که انسان با تصوّر آن خویشتن را ناچیز می‌بیند، و دنیای خود را ناچیز می‌بیند، در مقابل آن قدرت توانائی که در چنان روز بزرگی همچون کاری را انجام می‌دهد...

هنگامی که این چنین چیزی صورت گرفت، یعنی در صور دمیده شد، و زمین و کوه‌ها از جا برکنده و یک‌باره درهم کوبیده شد، همان چیزی رخ می‌دهد که این سوره از آن سخن می‌گوید:

﴿فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾.

بدان هنگام است که آن واقعه (بزرگ قیامت در جهان) رخ می‌دهد (و رستاخیز برپا می‌شود).

«وَاقِعَه» نامی از نامهای آن روزی است، بسان «حَاقَه» و «فَارِغَه». واقعه این است، واقعه‌ای که باید رخ بدهد و قطعاً رخ می‌دهد. انگار سرشت و حقیقت همیشگی آن چنان است که باید رخ بدهد و وقوع پیدا کند! واقعه نامی است که پیام ویژه خود را دارد، پیامی که مقصود و منظور است در صدد شک و تردید و رزیدن در باره آن و تکذیب آن، به میان بیاید!

هول و هراس، محدود به برکندن و برداشتن زمین و کوه‌ها و درهم کوبیدن یک باره آنها نیست. بلکه آسمان در آن روز هراس‌انگیز از همچون هول و هراسی نجات پیدا نمی‌کند و برکنار نمی‌ماند:

﴿وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ﴾.

و آسمان از هم می‌شکافد و می‌پراکند، و در آن روز سست و ناستوار می‌گردد.

گردیده است. و نزدیک است ستارگان را ببینیم که پخش و پراکنده گردیده‌اند و تاریک و بی‌نور شده‌اند ... همهٔ اینها را از لابلای نصوص زندهٔ قرآنی مشاهده می‌کنیم، در صحنه‌هایی که برجسته و پیدا هستند و از نیروی کامل برخوردارند. انگار که این صحنه‌ها حاضر در برابر دیدگان می‌باشند ...

آن‌گاه جلالت و عظمت صحنه را فرامی‌گیرد، و ناله و فریادی که حس و شعور را از دمیدن و درهم کوبیدن و تکه تکه و پاره پاره گردیدن و پخش و پراکنده شدن، لبریز می‌گرداند، آرام و ساکت می‌گردد ... همهٔ این چیزها ساکن می‌شوند و می‌آرامند، و در صحنه، عرش خدای یگانهٔ توانا پیدا می‌گردد:

﴿وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا، وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾.

و فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان (جدید آن روزی) قرار می‌گیرند، و در آن روز، هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز سر خود برمی‌دارند.

فرشتگان در اطراف و کناره‌های این آسمان تکه تکه و پاره پاره هستند، و عرش خدا بر سر دارند و هشت نفر از آنان آن را بالای سر خود برمی‌دارند ... هشت فرشته، یا هشت صف از ایشان، یا هشت طبقه از طبقات آنان، و یا هشت چیز از آنچه خدا می‌داند و پس. ما نمی‌دانیم آنان کیستند و آنها چیستند. همچنین ما نمی‌دانیم عرش چیست؟ و چگونه برداشته می‌شود؟ خویشتن را از همهٔ این چیزهای غیبی آزاد و رها می‌سازیم، چیزهایی که از آنها آگاهی نداریم، و خدا ما را به اطلاع از آنها مکلف نفرموده است، جز آن چیزهایی که برای ما روایت کرده است. از واژگان این چیزهای غیبی درمی‌گذریم و خود را به زیر سایهٔ بزرگی می‌کشانیم و می‌رسانیم که بر محشر، یعنی جایگاه همایش، گسترده است و افتاده است. این چیز مقصود و مطلوب ما است و باید دلها و درونهایمان بدان پی ببرند. منظور و مراد از ذکر این رخدادها این چیز است. این چیز هم ذکر می‌گردد تا دل و درون انسان

ما دقیق نمی‌توانیم آسمان مورد نظری که این واژه در قرآن بدان اشاره دارد کدام است. آنچه این نص و نصوص دیگری در قرآن بدان اشاره دارند رخ دادن رخدادهای جهان هستی در آن روز بزرگ است، رخدادهایی که همهٔ آنها اشاره دارند به از هم گسیختن رشته گردن‌بند این هستی منظور و دیدنی، و اختلال پیدا کردن روابط و ضوابط آن است، روابط و ضوابطی که جهان هستی را در این نظم و نظام زیبایی دقیق نگاه می‌دارد، و نمی‌گذارد اجزاء جهان هستی از قید و بند قانون به در رود و پخش و پراکنده بشود ... چه بسا از جملهٔ تصادف‌های شگفت است که امروزه دانشمندان ستاره‌شناس متوجه وضعی شده‌اند شبیه بدین امر، وضعی که در آن پایان جهان است. این را با توجه به دیدگاه‌های علمی صرف و از روی پژوهش‌های دانش گفته‌اند و بس. این اطلاع اندکی که در بارهٔ سرشت این جهان پیدا کرده‌اند، و این مقدار اندکی که از داستان جهان فهمیده‌اند و فرض کرده‌اند، در جای خود ارزشمند است.

ولی ما نزدیک است این صحنه‌های هراس‌انگیز را از لابلای نصوص قاطعانهٔ قرآنی مشاهده کنیم. اینها نصوص مجمل و مختصری هستند که به چیز عامی اشاره دارند. ما در کنار پیام این نصوص می‌ایستیم و پا را جلوتر نمی‌گذاریم. زیرا این نصوص به عقیدهٔ ما یگانه خبر یقینی و مطمئن در این راستا است. چون از جانب صاحب این امر صادر گردیده است، آن کسی که جهان را آفریده است، و از آنچه آفریده است اطلاع کامل و شامل دارد. نزدیک است زمین را مشاهده کنیم در حالی که خودش و کوه‌هایش یک تکه و یک جا برکنده و برداشته می‌شود، زمینی که نسبت به ما بزرگ، و نسبت به جهان هستی کوچک است، آن اندازه کوچک که انگار ذره‌ای از گرد و خاک پراکنده در هوا است. از جای برکنده و برداشته می‌شود و یک باره درهم کوبیده می‌گردد! نزدیک است آسمان را مشاهده کنیم که تکه تکه و پاره پاره شده است و سست و شل

نمودار آمده‌اند، و نه بر آنها پرده‌ای است، و نه در آنها رازی نهان است!

هان! کار دشواری در میان است، دشوارتر از فروکوفتن و درهم کوبیدن زمین و کوه‌ها، و سخت‌تر از تکه‌تکه و پاره‌پاره شدن آسمان! ایستادن انسان با بدن لخت، با نفس و درون لخت، با احساسها و اندیشه‌های لخت، با تاریخ لخت، و با عمل پیدا و ناپیدای لخت، آن هم در جلو این گروه‌ها و مجموعه‌های فراوان آفریده‌های خدا، اعم از انسانها و پریها و فرشته‌ها، و زیر نظر خدا و پائین عرش عظیم او، که این از همه چیز مهم‌تر و بالاتر است.

سرشت انسان بسی پیچیده است. در درون انسان پیچها و خمهای گوناگون و راههای جوراجوری است. در این پیچها و خمها و راهها نفس انسان پنهان می‌گردد، و به احساسها و بینشها و کششها و لغزشها و خاطره‌ها و رازها و ویژگیهای خود نیرنگ می‌زند. انسان کاری می‌کند که از کار صدف نرم ژلاتینی دشوارتر است بدان هنگام که سوزنی به بدن صدف فرومی‌رود و تند و سریع خود را جمع می‌کند، و در داخل پوسته صدف خود را فراهم می‌آورد، و درز و شکاف را کاملاً بر روی خود می‌بندد. انسان کار سخت‌تر و دشوارتر از این را انجام می‌دهد، وقتی که احساس می‌کند چشمی بدو نیرنگ زده است و چیزی را از او پخش کرده است که او پنهانش می‌داشته است، و پرتوی از نور بر راهی از راههای نهانش یا بر پیچی از پیچهای پنهانش تابیده است! وقتی که کسی بر خلوتی از خلوتهای درک و فهمش اطلاع پیدا کند، احساس می‌کند مقدار زیادی از درد و رنج نیش زننده و گزنده گریبانگیرش گردیده است ...

حال این آفریده چگونه خواهد بود بدان گاه که لخت و عریان خواهد بود، واقعاً لخت و عریان. لخت و عریان از لحاظ بدن، دل، فهم و شعور، نیت، و درون. لخت و عریان از هرگونه پوششی. لخت و عریان ... چه حالی خواهد داشت با این وضع و حالی که دارد، بدان گاه که

به جلالت و عظمت و ترس و هراس و خشوع و خضوع موجود در آن روز بزرگ، و در آن جایگاه سترگ، پی ببرد:

﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾.

در آن روز (برای حساب و کتاب، به خدا) نموده می‌شوید، و (چه رسد به کارهای آشکارتان) چیزی از کارهای نهانیتان مخفی و پوشیده نمی‌ماند.

همه چیز پیدا و آشکار است. بدن پیدا، نفس هویدا، درون آشکار، عمل پدیدار، و فرجام نمایان و سرنوشت روشن است. همه پرده‌ها فرومی‌افتد و دور انداخته می‌شود، پرده‌هایی که رازها را می‌پوشاند. درونهای انسان بسان بیرونهای انسان، لخت و پدیدار می‌گردد. غیبهای نهان بسان عملهای نمایان جلوه‌گر و پیدا و هویدا می‌آید ... انسان هم از هرگونه توانی که داشت به در می‌آید. نه چاره‌سازی و نیرنگی، و نه تدبیر و تقدیری، و نه عقل و شعوری، برایش می‌ماند. آنچه آزمندانه می‌خواست آن را پنهان دارد، حتی از خودش نهان دارد، کارش به رسوائی می‌کشد، و از پرده برون می‌افتد! کار به رسوائی کشیدن و عیبها از پرده برون افتادن، در میان همگان، چه سخت و چه دشوار است! و اوایل رسوا شدن در جلو دیدگان همگان چه اندازه خوارکننده است! چشم خدا که همه چیز در همه وقت و در همه جا برای او عیان است. اما چشمان انسان چه بسا بدین کار چنان که باید پی نبرد. چرا که انسان با در میان بودن پرده‌های زمین گول می‌خورد. هم اینک این انسان است که کاملاً چنین چیزی را می‌داند، در آن حال که تک و تنها و مجرّد و عریان در روز قیامت است، و همه چیز سراسر جهان، آشکار و نمایان است. زمین صاف و صوف گردیده است و چیزی را در پس برجستگی و بلندائی نهان و پنهان نمی‌دارد. آسمان تکه‌تکه و پاره پاره گردیده است و سست و شل شده است و در فراسوی خود چیزی را پوشیده و مخفی نمی‌دارد. بدنهای عریانند و چیزی آنها را پوشیده نمی‌نماید. داخل بدنهای، یعنی دلها و درونهای نیز پدیدار و

می‌کند، و سراپای وجودش از شادی لبریز است، و شادی بر زبانش چیره می‌شود، و او فریاد برمی‌آورد:

﴿هَآؤُمُ أَقْرَأُ أَكْثَابِيَّةَ﴾.

آهای (اهل محشر! بیائید) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید!

آن گاه شاد و شنگول می‌گوید: او باور نمی‌کرد رستگار شود. بلکه انتظار داشت با او در حساب و کتاب شدت و حدت و پیجونی و بررسی دقیق بشود.

(وَمَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ عَذْبٌ).

با هرکس حسابرسی دقیق و موشکافانه انجام بگیرد، گرفتار عذاب می‌گردد.

همان گونه که در حدیث آمده است. از عائشه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - نقل شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«وَمَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ عَذْبٌ»

گفتم: مگر خداوند بزرگوار نمی‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَوْقَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾.

در آن وقت، هرکس نامه اعمالش به دست راستش داده شود، با او حساب ساده و آسانی خواهد شد، و خرم و شادان به سوی کسان و خویشان خود برمی‌گردد.

(انشقاق ۷-۹)

فرمود:

«إِنَّمَا ذَلِكَ الْغَرَضُ وَ لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا هَلَكٌ»^(۱)

«این فقط نشان دادن (نمایشی پرونده) است. هیچ کس نیست که از او در روز قیامت حساب کشیده شود مگر این که هلاک می‌گردد».

ابن ابی حاتم گفته است: بشر پسر مطر واسطی، و یزید پسر هارون، و عاصم، از احوال، و او از ابو عثمان برایمان روایت کرده‌اند که گفته است: نامه اعمال شخص مؤمن، (به ظاهر) پنهان از خدا به دست راستش

زیر عرش پروردگار قدرتمند، و در برابر جمع انبوه مردمان، بدون هرگونه پرده و پوشش است؟! هان این کار و حال، کار و حالی است تلخ‌تر و ناگوارتر از هر نوع کار و حالی!!!



بعد از این، روند سخن صحنه رستگاران و معذبان را نشان می‌دهد، به گونه‌ای که انگار این صحنه حاضر است و چشمها آن را می‌بیند...

﴿فَأَمَّا مَنْ أَوْقَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ: هَآؤُمُ أَقْرَأُ أَكْثَابِيَّةَ، إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةَ ... فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ. فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ. كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾.

و اما هرکس که نامه اعمالش به دست راست او داده شود، (فریاد شادی سر می‌دهد و) می‌گوید: (آهای اهل محشر! بیائید) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید! آخر من می‌دانستم که (رستاخیزی در کار است و) من با حساب و کتاب خود رویاروی می‌شوم... پس او در زندگی رضایت‌بخشی خواهد بود. در میان باغ والای بهشت، جایگزین خواهد شد. میوه‌های آن در دسترس است. در برابر کارهایی که در روزگاران گذشته (دنیا) انجام می‌داده‌اید. بخورید و بنوشید، گوارا باد!

دریافت کردن نامه اعمال با دست راست یا دست چپ و یا از پشت سر، چه بسا یک حقیقت مادی و محسوس باشد. و چه بسا راست و چپ و از پشت سر، یک تمثیل لغوی براساس اصطلاحات معمول زبان عربی باشد. عربها سمت خیر و خوبی را راست، و سمت شر و بدی را چپ یا پشت سر می‌نامند و تعبیر می‌کنند... فرق نمی‌کند چه این باشد و چه آن، مفهوم و مدلول یکسان است، و این مجادله‌ای را نمی‌طلبید که شکوه جایگاه با آن هدر رود و ضائع شود.

صحنه‌ای که به نمایش درمی‌آید، صحنه شخص رستگار در آن روز سخت و دشوار است. شخص رستگاری که سراپا شاد به راه می‌افتد، و در میان دسته‌ها و گروه‌های فراوانی که گرد آمده‌اند حرکت

داده می شود.

او بدیهای خود را می خواند. هروقت یک بدی را می خواند رنگش تغییر می کند، تا می رسد به خوبیهایش و آنها را می خواند در این وقت رنگ رخساره اش برمی گردد. بعد از آن نگاه می کند و می بیند که بدیهایش به خوبیها تبدیل شده است. در این هنگام خواهد گفت:

﴿هَآؤُمْ أَقْرَأُوا كِتَابِيَّةٌ﴾.

آهای (اهل محشر! بیائید) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید!

از عبدالله پسر حنظله - معروف به غسیل الملائکه^(۱)، یعنی شسته فرشتگان - روایت گردیده است که گفته است: خداوند بنده خود را در روز قیامت نگاه می دارد. بدیهایش را بر پشت نامه اعمالش آشکار می سازد، و بدو می گوید: تو این را انجام داده ای؟ بنده می گوید: بلی ای خداوند من! خدا بدو می فرماید: من تو را با آن رسوا نمی گردانم. من تو را بخشیدم. بنده در این وقت می گوید:

﴿هَآؤُمْ أَقْرَأُوا كِتَابِيَّةٌ. إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٌ﴾.

آهای (اهل محشر! بیائید) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید! آخر من می دانستم که (رستاخیزی در کار است و) من با حساب و کتاب خود رویاروی می شوم. در حدیث صحیح آمده است، و ابن عمر آن را روایت کرده است وقتی که از در گوشی صحبت کردن از او سؤال شده است. او گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

«يَذْنِي اللَّهُ الْعَبْدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقْرُؤُهُ بِذُنُوبِهِ كُلِّهَا، حَتَّى إِذَا رَأَى أَنَّهُ قَدْ هَلَكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَآنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ. ثُمَّ يُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ يَبْسُمُ بِهِ. وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُ فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ».

«خدا روز قیامت بنده را نزدیک می گرداند، و او را به

همه گناهانش معترف می کند، تا بداندجا که گمان می برد هلاک گردیده است و گرفتار آمده است. خدای بزرگوار بدین هنگام می فرماید: من گناهانت را در دنیا برای تو پوشانده ام، و امروزه آنها را از تو می بخشم. آن وقت نامه اعمال خوبیهایش را به دست راستش می دهند. ولی گواهان خطاب به کافر و منافق می گویند: اینان کسانیند که پروردگار خود را تکذیب کرده اند، همان نفرین بر ستمگران».

آنگاه خدا در حضور گواهان، اعلان و اعلام می فرماید نعمتهائی را که برای شخص رستگار آماده فرموده است، نعمتهائی که در اینجا انواعی از نعمتهای محسوس و مادی هستند، و با حال مخاطبان آن روزی تناسب دارند، مخاطبانی که تازه از جاهلیت به در آمده اند، و کسانی که از آنان ایمان آورده اند گامهای چندانی در راه ایمان برنداشته اند. گامهای طولانی در راه ایمانی برنداشته اند که حس و شعورش با آن بیامیزد و شکل بگیرد، و از میان نعمتها با نعمتهائی آشنا گردند که زیباتر و والاتر از هرگونه کالا و نعمت دیگری هستند:

﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ. فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ. قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ. كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾.

پس او در زندگی رضایت بخشی خواهد بود. در میان باغ والای بهشت، جایگزین خواهد شد. میوه های آن در دسترس است. در برابر کارهایی که در روزگاران گذشته (دنیا) انجام می داده اید. بخورید و بنوشید،

۱- حنظله پسر ابوعامر در جنگ احد به شهادت رسید. پیغمبر ﷺ فرمود:

(لَنْ ضَاجِكُمْ - يَغْنَى حَنْظَلَةٌ - لَتَنْفِيلُهُ الْمَلَائِكَةُ).

فرشتگان، دوست شما - یعنی حنظله - را می شویند.

از اهل و عیال او پرسیدند: حنظله چه کاری کرده است؟ از همسرش در باره حنظله سؤال کردند. گفت: حنظله همین که ندای آماده باش را شنید، جُنب بود، با همین وضع بیرون پرید و روانه جهاد شد. (ابن اسحاق آن را روایت کرده است).

گوارا باد!

این نوع از نعمت، با این قسم تکریم و تعظیم، وقتی رو می شود به افراد شایان آن و بدیشان گفته می شود:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا مِمَّا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾.

در برابر کارهایی که در روزگاران گذشته (دنیا) انجام می داده اید، بخورید و بنوشید، گوارا باد!

گذشته از این که نوعی از نعمت بیان می شود که درک و فهم مخاطبان قرآن در صدر اسلام بدان می رسد، و با تماسی که با خدا دارند تنها همچون نعمتی را می شناسند، پیش از آن که فهم و شعور بالا برود و در نزدیکی با خدا چیزی را درک نمایند که شگفت انگیزتر از هر نعمتی و بالاتر از هر کالائی است، گذشته از اینها همچون گفتاری بیانگر نیازمندیهای دلها و درونهای بسیاری در طول زمان و گذشت روزگاران است. نعمتها انواع دیگری بجز اینها دارد... گونه ها و رنگها دارد که نگو...

﴿وَأَمَّا مَنْ أَوْقَىٰ كِتَابَهُ بِشَآئِلِهِ﴾.

و اما کسی که نامه اعمالش به دست چپش داده شود... و آگاه شود که او در برابر بدیهایش گرفتار آمده است، و به دوزخ درمی افتد، و به عذاب گرفتار می آید، در این محلّ عرضه افراد و نمایش اعمال می ایستد، محلّی که از انسانها موج می زند و پر از بندگان یزدان است. می ایستد بسان ایستادن حسرت زده دل شکسته رنجیده ای...

﴿فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ! وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ! يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَهٗ! مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ! هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ!﴾.

می گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی شد! و هرگز نمی دانستم که حساب من چیست! ای کاش پایان بخش عمرم، همان مرگ بود و بس! دارائی من، مرا سودی نبخشید، و به درد (بیچارگی امروز) من نخورد. قدرت من، از دست من برفت (و دلیل و برهان من، پوچ و نادرست از آب درآمد).

این، ایستادن دور و درازی است. حسرت خوردن و آه

و ناله سردادن فراوانی است. آهنگ ناامیدانه ای است. زمزمه ناخوشایندی است. روند قرآنی بیان این ایستادن را طول می دهد تا به ذهن شنونده چنین بیندازد که تمام شدنی نیست و به پایان نمی رسد، و این آه و ناله و حسرت خوردن و رنج بردن پایانی ندارد و به انتها نمی رسد! این نیز یکی از شگفتیهای شیوه بیان قرآن است، در مواردی سخن را به درازا می کشاند، و در مواردی سخن را کوتاه می کند، موافق با پیام روانی لازمی که می خواهد در دلها و درونها جایگزین گرداند و مؤثر در آنها بماند. در اینجا نقش بستن پهنه عرضه حسرت و ناله، و پیام درد و رنج در اذهان مردمان است که از فراسوی آن صحنه آه و حسرت سرک می کشد و خودنمایی می کند. بدین خاطر رشته سخن به درازا می کشد و طولانی می گردد در باره نعمت دادن و لطف کردن. آن بدبیار بدکردار آرزو می کند بدین جایگاه آورده نمی شد، و نامه اعمالش به دستش داده نمی شد، و نمی دانست حساب و کتابش چیست. همچنین آرزو می کند کاش این بلای کوبنده قیامت نام، پایان بخش عمرش می بود!.. این بلای کوبنده به طور کلی او را نابود می کرد، و دیگر بعد از آن برگشتی به زندگی دوباره نمی داشت... سپس حسرت می خورد و واولا سر می دهد که ای وای! چیزی از آن چیزهایی که بدانها افتخار می نمود و قدرت و عزت برای خود تصوّر می کرد، یا آنها را گرد می آورد و می پائید، اصلاً به فریادش نرسید و دردی از او را دوا نکرد:

﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ﴾.

دارائی من، مرا سودی نبخشید، و به درد (بیچارگی امروز) من نخورد.

﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ﴾.

قدرت من، از دست من برفت (و دلیل و برهان من، پوچ و نادرست از آب درآمد).

نه دارائی و اموال به درد من خورد و به فریاد من رسید، و نه سودی به من بخشید. نه قدرت و فرمانروائی باقی ماند، و نه قدرت و فرمانروائی بلائی

سپس او را به دوزخ بیندازید.

نزدیک است بشنوم چگونه آتش دوزخ او را بریان می‌کند و می‌سوزاند ...

﴿ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾.

سپس او را با زنجیری ببندید و بکشید که هفتاد ذراع درازا دارد.

یک ذراع از زنجیرهای آتش دوزخ او را پس است؛ لیکن پیام به درازا کشاندن و به هراس افکندن، از فراسوی واژه «سَبْعُونَ» یعنی هفتاد، و از فراسوی تصویر این واژه، به فریاد و غرّش درمی‌آید ... چه بسا این پیام، مقصود و منظور باشد! .. (۲)

وقتی که کار به پایان می‌آید، اسباب و علل فراوان آن پخش می‌شود:

﴿إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَتَخَضَّعُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ﴾.

چرا که او به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد، و مردمان را به دادن خوراک به بینوا، تشویق و ترغیب نمی‌کرد. دل او خالی از ایمان به یزدان بوده است، و دل او از رحمت به بندگان تهی بوده است. این چنین دلی جز سزاوار همچون آتشی و آن چنان عذابی نیست.

دلش از ایمان به خدا خالی بوده است، پس همچون دلی مرده و ویران و تباه و بیسود است. همچون دلی خالی از نور است. همچون دلی از میان پدیده‌ها مسخ گردیده است، نه برابر با حیوان و جاندار است، و نه برابر با جمادی. چه هر چیزی مؤمن است، و به حمد و سپاس پروردگار مشغول است، و با منبع وجودش در تماس است. اما او از خدا گسیخته است و بریده است. او از جهان هستی مؤمن به خدا گسیخته است و بریده است. دلش از رحمت نسبت به بندگان و از مهر ایشان خالی گردیده است. در حالی که بیچاره و تهیدست

را برطرف و دردی را دوا کرد ... طنین غم‌انگیز و طولانی حسرت و آه که در حرف عِلَّة مدّی ساکن، و در حرف عِلَّة یاء که پیش از آن الف مدّی است، با اندوه و درد و آه و حسرت، به گوش می‌رسد، این جزئی از سایه‌روشنهای الهام‌بخش آه و حسرت و غم و اندوه جایگاه گردهم‌آیی آخرت است، الهامی که ژرف و عمیق و رسا است ... (۱)

این طنین غم‌انگیز دراز را قطع نمی‌کند مگر فرمان قاطعانه یزدان که با جلالت و حشمت و شوکت و قدرت، صادر می‌شود:

﴿خُذُوهُ. فَعْلُوهُ. ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾.

(خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می‌فرماید: او را بگیرید و به غل و بند و زنجیرش بکشید. سپس او را به دوزخ بیندازید. آن گاه او را با زنجیری ببندید و بکشید که هفتاد ذراع درازا دارد.

و او ایلا چه هول و هراسی! ای وای چه ترس و خوف کشنده‌ای! وای وای چه شوکت و حشمت برجا و برپائی!

﴿خُذُوهُ...﴾. او را بگیرید ... این سخنی است که از سوی خداوند والا مقام صادر می‌شود. تمام هستی برای گرفتن این بیچاره ناتوان به جنبش می‌افتد. فرشتگانی که بدین امر موظف می‌شوند از هر سو به سویش می‌دوند! همان گونه که ابوحاتم با سندی که دارد از منہال پسر عمرو روایت کرده است: «وقتی که خداوند متعال می‌فرماید: او را بگیرید! هفتاد هزار فرشته به سویش شتاب می‌گیرند. هر فرشته‌ای از آن فرشتگان این سخن را تکرار می‌کند و هفتاد هزار نفر را به آتش دوزخ می‌اندازد». همه آن فرشتگان به سوی این حشره ضعیف و غمناک و پریشان شتاب می‌گیرند!

﴿فَعْلُوهُ﴾: [و به غل و بند و زنجیرش بکشید].

هر کدام هفتاد هزاری که بدو می‌رسند، غل و زنجیر به گردش می‌اندازند! ..

﴿ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾.

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن»، فصل هماهنگی هنری، و کتاب «مشاهد القیامة فی القرآن» سورة حاقه.

۲- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن»، فصل هماهنگی هنری، و کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن»، سورة حاقه.

این است که خدا او را سزاوار گرفتار کردن و زندانی نمودن و با آتش سوزاندن و به غل و زنجیر کشیدن در زنجیری می‌گرداند که هفتاد ذراع در جحیم طول دارد. جحیم بخشی از بخشهای دوزخ است که عذاب آن سخت‌تر از جاهای دیگر دوزخ است... حال این یکی این چنین است، حال کسی باید چگونه باشد که خوراک را از بیچاره و تهیدست باز می‌دارد؟ یا حال کسی باید چگونه باشد که کودکان و زنان و پیران را گرسنه می‌دارد؟ یا حال کسانی باید چگونه باشد که بیچاره و تهیدستی در زمستان برای دریافت لقمه‌ای و جامه‌ای دست‌گدائی به سویشان دراز می‌کند ولی آنان بر او می‌تازند، و بسان جباران و قلدران وی را از خودشان می‌رانند؟ آیا اینان کجا می‌روند، اینان که در زمین گاه گاهی یافته می‌شوند؟ خدا برایشان چه چیز را آماده کرده است، وقتی که می‌بینیم خدا برای کسی که دیگران را به دادن خوراک تشویق و ترغیب نمی‌کند آن چنان عذابی را در دوزخ برایش آماده کرده است؟

این صحنه تند و خشن و احساس‌برانگیز به پایان می‌رسد، صحنه‌ای که چه بسا بدین شکل هراس‌انگیز پدیدار آمده است، چون محیط قلدر و زورگو و سنگین‌دل و ستیزه‌گر بوده است، و به نشان دادن چنین صحنه‌های تند و خشن نیاز بوده تا در مردمان تأثیر بگذارد و دلهایشان را به تکان درآرد و درونهای مرده را زنده بدارد. محیطی بسان این محیط در جاهلیتهائی که بشر پشت سر می‌گذارد تکرار می‌گردد و بارها و بارها شکل می‌گیرد و پدید می‌آید. در همان وقت در محیطهای مهربان و دلسوز هم همچون افراد سنگین‌دل نامهربانی پیدا می‌گردند. زیرا گستره زمین فراخ است، و سطوحها و نفسهای جوراجور و گوناگونی در پهنه آن یافته می‌شود. قرآن مجید هر سطحی و هر نفسی را با چیزی مخاطب قرار می‌دهد و با آن به سخن درمی‌آید که مؤثر در آن بوده، و وقتی که او را فراخواند بدو پاسخ مثبت بدهد و پذیرای رهنمودش گردد. زمین امروزه هم در برخی از نواحی دربرگیرنده دلهای بسیار

نیازمندترین بندگان به رحمت و مهر هستند، ولیکن این امر دل او را بر سر رحمت و مهر نیاروده است و متوجه کار بیچاره و تهیدست ننموده است. او دیگران را به دادن طعام و خوراک تشویق نکرده است، در صورتی که طعام و خوراک دادن گامی پس از طعام و خوراک دادن خودش به دیگران است. این بخش هم اشاره دارد به این که یک وظیفه اجتماعی در میان است و مؤمنان باید به انجام آن بپردازند و دست بیازند. این وظیفه با ایمان رابطه محکمی دارد. در نص قرآنی و در ترازوی یزدانی به دنبال ایمان قرار می‌گیرد:

﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ. وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ. لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾.

لذا امروز در اینجا یار مهربانی ندارد، و خوراکی هم ندارد مگر از زردابه و خونابه (دوزخیان). چنین خوراکی را جز بزهکاران نمی‌خورند. این تکمله اعلان آسمانی در باره سرنوشت آن فرد بدبیار بدبخت است. او که به خداوند بزرگوار ایمان نمی‌آورد، و به دادن خوراک به بیچاره و تهیدست تشویق و ترغیب نمی‌نمود. این است که او در اینجا از همگان بریده است و تک و تنها مانده است:

﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ﴾.

لذا امروز در اینجا یار مهربانی ندارد.

او محروم از همه چیز است:

﴿وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ﴾.

و خوراکی هم ندارد مگر از زردابه و خونابه (دوزخیان).

«غسَلین»: زردابه و خونابه دوزخیان است، اعم از قی و کیم! این چنین چیزی هم سزاوار دل بیسود و بی‌بهره و خالی از رحمت و عفو است. بندگان است. خوراکی است که:

﴿لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾.

چنین خوراکی را جز بزهکاران نمی‌خورند.

جز بزهکارانی که موصوف به این بزه و خطا هستند. همچون صفتی آمیزه ذات ایشان گردیده است.

است، و بدین گونه رخ می دهد که پدیدار و نمودار است. این کار نیازی به سوگند خوردن ندارد، چرا که حق است و از سوی حق آمده است. شعر شاعری، و غیبگویی غیبگویی، و به هم بافته و ساخته و پرداخته تهمت زننده و به هم بافته ای نیست. این کار نیازی به تأکید کردن و تأیید نمودن آن با سوگند خوردن ندارد: (۱)

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ﴾.

سوگند می خورم به آنچه می بینید، و سوگند می خورم به آنچه نمی بینید.

یادی از این بزرگی و سترگی، این گونه ترساندن و بیم دادن از غیب پنهان و نهان، در کنار حاضر پدیدار و آشکار ... دل را بیدار و انسان را هوشیار می گرداند ... جهان هستی بسیار بزرگ تر و سترگ تر از آن چیزی است که انسانها مشاهده می کنند و می بینند، بلکه از آنچه درک و فهم می کنند. انسانها جز گوشه ها و کناره های اندک و محدود و محصور را نمی بینند و مشاهده نمی کنند و درک و فهم نمی نمایند. آن هم گوشه ها و کناره هایی که پاسخگوی نیازشان در کار آباد کردن این زمین و جانشینی در آن است، بدان اندازه که خدا برایشان خواسته است. کل کره زمین جز گرد و غباری نیست که نزدیک است در میان این جهان بزرگ دیده نشود یا احساس نگردد! انسانها نمی توانند تجاوز کنند از آن مقداری که اجازه دارند آن را ببینند و یا درک و فهمش بکنند از این ملک و مملکت عریض و طویل، و از این رازها و قانونهای بیشمار که آفریدگار جهان آنها را در جهان به ودیعت نهاده است ...

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ﴾.

سخت، و سرشتهای بسیار خشک، و درونهای بسیار تنگی است که جز واژه هایی از آتش و گدازه بسان این واژه ها در آنها مؤثر نمی افتد، و جز صحنه ها و تصویرهایی بسان این صحنه ها و تصویرهای برانگیزنده آنها را به تکان نمی اندازد و به راه نمی آورد ...

در سایه این صحنه های خوفناک تکان دهنده ای که از سر آغاز این سوره پیاپی می آیند: صحنه های گرفتن و گرفتار کردن در دنیا و آخرت، صحنه های درهم کوبیدن و نابود کردن همه جهان هستی، صحنه های دلها و درونهای عریان و عیان نمایان آمده، صحنه های سراپا شادی و شادمانی، صحنه های پر از آه و حسرت نابسامانی ... در سایه همچون صحنه های سخت مؤثر در ذهن و شعور، بیان قاطع و برنده ای در باره حقیقت این سخن در می رسد، سخنی که پیغمبر بزرگوار ﷺ آن را برایشان به ارمغان آورده است، و آنان با شک و تردید و تمسخر و تکذیب پذیره آن می روند و با آن رویاروی می شوند:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ. إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ، قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ. وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ، قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

سوگند می خورم به آنچه می بینید، و سوگند می خورم به آنچه نمی بینید. این (قرآن از سوی خدا آمده است و) گفتاری است (که) از (زبان) پیغمبر بزرگوار (به نام محمد، پخش و تبلیغ می شود). و سخن هیچ شاعری نیست (چنان که شما گمان می برید. اصلاً) شما کمتر ایمان می آورید (و به دنبال حق و حقیقت می افتید). و گفته هیچ غیبگو و کاهنی نیست. اصلاً شما کمتر پند می گیرید (و یاد آور حق و حقیقت می گردید، و درست و نادرست را فرق می نهد. بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.

این کار نیازی به سوگند خوردن ندارد، کاری که این گونه روشن و آشکار است، و این گونه ثابت و استوار

۱- مؤلف فرزانه حرف «لا» را زائد ندانسته است. ولی حرف «لا» در قسمهای قرآنی زائد و برای تأکید است (نگاه: حافه ۳۸، معارج ۴۰، قیامت ۱ و ۲، تکویر ۱۵، انشقاق ۱۶، بلد ۱). به اغلب این چیزهایی که همراه «لا» مقسم علیه قرار گرفته اند در جاهای دیگر قرآن بدون «لا» بدانها سوگند خورده شده است (نگاه: پنجم ۱، مریم ۶۸، مدثر ۳۳، تکویر ۱۷ ...). (مترجم)

سوگند می‌خورم به آنچه می‌بینید، و سوگند می‌خورم به آنچه نمی‌بینید.

همچون اشاره‌ای دل را باز می‌کند، و فهم و شعور را آگاه می‌سازد از این که در فراسوی بُرد دیدگان، و در فراسوی مرزهای درک و فهم انسان، گوشه‌ها و کنارها و دنیاها و رازهای دیگری است که انسان آنها را نمی‌بیند و آنها را درک و فهم نمی‌کند. بدین وسیله افقهای جهان‌بینی انسان در باره جهان و حقیقت فراخ می‌شود و باز می‌گردد. دیگر همچون انسانی زندانی آنچه چشمانش می‌بیند نمی‌گردد، و زندانی آنچه ذهن و شعور محدود و محصورش درک و فهم می‌نماید نمی‌شود. زیرا جهان هستی فراخ‌تر است، و حقیقت بزرگ‌تر است از آن دستگاه‌ها و سازها و برگهائی که توان آنها در نهاد بشر اندوخته گردیده است و مناسب با وظیفه انسانها در این جهان هستی است، تاب و توانی که با وظیفه انسان در این جهان سازگار است، و آن وظیفه، جانشینی انسان در این زمین است. ولیکن انسان می‌تواند بزرگ شود و به فاصله‌های دورتری برسد، و به سوی افقهای بلندتری اوج گیرد، زمانی که یقین پیدا می‌کند که چشمانش و درک و بینش او محدود و محصور است، و این که در فراسوی چیزی که چشمانش می‌بیند و عقل و شعورش پی می‌برد جهانهای بزرگ‌تری و حقائق سترگ‌تری است. آن اندازه بزرگ‌تر و سترگ‌تر که قابل مقایسه با چیزی نیست که دیده است و بدان دست یافته است... در این وقت است که انسان بر وجود خودش برتری می‌گیرد، و از ذات خویشتن فراتر می‌رود، و با منابع شناخت کلی تماس پیدا می‌کند، منابع کلی‌ای که علم و نور به دلش می‌ریزد، و تماس مستقیم با چیزی بهره‌اش می‌سازد که در آن سوی پرده‌ها جای دارد!

قطعاً کسانی که خودشان را در حدود و ثغور چیزی محدود و محصور می‌سازند که چشمها آن را می‌بینند، و عقل و شعور آن را درک و فهم می‌کند با ابزارهائی که در دسترس دارد، بیچاره و درمانده‌اند! زندانیان

احساس و ادراک محدودشان هستند. در جهان تنگی گرفتارند هر اندازه هم فراخ باشد، جهانی که کوچک است وقتی که با آن ملک و مملکت بزرگ مقایسه می‌گردد...

در دوره‌های گوناگونی از تاریخ بشریت، بسیاری یا اندکی بوده‌اند و هستند که خود را با دستهای خود در زندان محسوسات محدود، و در زمان حاضر مشهود، زندانی کرده‌اند و می‌کنند، و پنجره‌های معرفت و نور را، و راه‌های تماس با حق بزرگ از راه ایمان و آگاهی را، بر روی خویشتن می‌بندند، و می‌کوشند این پنجره‌ها و راه‌ها را بر روی مردمان نیز ببندند بعد از آن که آنها را با دست خود بر روی خویش بسته‌اند... گاهی به نام جاهلیت و نادانی، و گاهی به نام علم‌گرایی و دانش‌پژوهی! این هم بسان آن، زندان بزرگی، و بیچارگی تلخی، و بریدن از منابع معرفت، و دور گشتن از سرچشمه‌های نور و روشنائی است!

علم در این قرن اخیر رهائی می‌یابد از آن میله‌های آهنینی که علم - از روی حماقت و غرور - آنها را پیرامون خود در دو قرن گذشته ساخته است و تنیده است... علم از آن میله‌ها رهائی می‌یابد، و از راه آزموده‌های خودش با نور و روشنائی تماس پیدا می‌کند، بعد از آن که از مستی و منگی غرور به هوش آمده است و به در آمده است، و از اسارت کلیسای طاغی و یاغی در اروپا بیرون جهیده است و خلاص گردیده است،^(۱) و حدود و ثغور خود را شناخته است، و در پرتو تجربه و آزمون دیده است که ادوات و ابزارهای محدود خودش، او را به سوی غیر محدود و غیر محصور در این جهان و در حقیقت نهان در آن می‌کشاند و رهنمودش می‌گرداند. و علم متواضعانه برگشته است و «علم به سوی ایمان فرامی‌خواند».^(۲)

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «الإنسان بین المادیة و الإسلام» تألیف محمد قطب، فصل «دیدگاه مسیحیت» و فصل «فروید».

۲- «العلم يدعو إلى الإیمان» عنوان کتابی است که کریسی موريسون

می‌برند که آنان نمی‌توانند به خدا ایمان بیاورند چون او را درک و فهم نمی‌کنند. در صورتی که انسان امین و راستکاری که در دل و درونش عشق علم است او را بر آن نمی‌دارد که خدا را تصوّر کند مگر بدان گونه که فرزانه آگاه از علوم طبیعی را بر آن می‌دارد که الکتریسته را تصوّر کند. زیرا تصوّر در هر دو حالت، ناقص و باطل است. الکتریسته قابل تصوّر به صورت مادی محسوس نیست، هرچند که آثارش از قطعه چوبی ثابت‌تر و آشکارتر است...» (۳).

دانشمند طبیعی مثل سیر ارثر طومسون، مؤلف مشهور اسکاتلندی را می‌بینیم که می‌گوید: «ما در زمانی هستیم که زمین سفت و سخت، شفاف و براق گردیده است، و چرخ اثیر وجود مادی خود را از دست داده است. این زمان از همه زمانهای دیگر صلاحیت کم‌تری برای غلو در تأویلات مادی دارد».

در مقالات مجموعه‌ای به نام «علم و دین» می‌گوید: «عقلی که دین داشته باشد حق ندارد امروزه تأسف بخورد. زیرا دانشمند طبیعی نمی‌تواند از راه طبیعت به پروردگار طبیعت پی ببرد. زیرا این رویکرد در مدّ نظر او نیست. گاهی نتیجه واقعاً بزرگ‌تر از مقدمه می‌گردد، زمانی که دانشمندان از طبیعت به فراتر از طبیعت پی ببرند. ما سزاواریم که شاد باشیم و شادی کنیم، زیرا دانشمندان طبیعی مسیر را برای جذبه و کشش دینی آسان و ساده کرده‌اند در فضای علم نفس بکشد. اما این کار در روزگار پدران و نیاکان ما ساده و آسان نبوده است... هرگاه کار دانشمندان طبیعی که در باره خدا پژوهش کنند - همان گونه که مستر لاندجدون دافیز گمان برده است و در کتاب خوب خود در باره انسان و جهان او به خطا رفته است - ما اندیشمندانه مقرر می‌داریم که

اوائل آن به آسایش و گشایش، یعنی بهره‌مندی از نعمتهای آسایش و گشایش مژده می‌دهد! دیگر انسان خودش را در فراسوی میله‌های ماده موهوم زندانی نمی‌کند، مگر این که مقدّر باشد به تنگنا بیفتد و به سختی دچار آید!

می‌بینیم دانشمندی همچون الکسیس کاریل، پزشک متخصص در پژوهشهای سلول و گردش خون، استاد دروس علم پزشکی و جراحی، رئیس آموزشگاه‌های پزشکی و انستیتوهای دیدگاه‌های معالجه و مداوا، دریافت‌کننده جایزه نوبل سان ۱۹۱۲، و مدیر آکادمیهای پژوهشهای انسانی در فرانسه، در زمان جنگ جهانی دوم، چنین می‌گوید:

«جهان با این همه فراخی لبریز از عقلهای کوشای جدای از عقلهای ما است. عقل انسان راهنما و راهیاب است. اما زمانی که تکیه‌گاه او تنها بر رهنمود و رهنمون خود باشد در میان راه‌های بیابان برهوتی سرگشته و ویلان می‌شود که پیرامون او قرار دارد. نماز از جمله وسائل و ابزارهایی است که ما می‌توانیم در سایه آن با عقلهائی تماس پیدا کنیم که پیرامون ما هستند. با عقل سرمدی چیره بر کلّ مقدرات و مقدّرات جهانها ارتباط حاصل نمائیم، چه جهانهای که برای ما نمایان هستند و چه جهانهای که از ما نهان و در پس پرده غیب پنهان می‌باشند» (۱).

«احساس پاکی همراه با نیروهای دیگر فعالیت روحانی، تأثیر ویژه‌ای در زندگی دارد. احساس پاکی ما را در تماس با آفاق نهان شگفت‌انگیز جهان روح نگاه می‌دارد...» (۲).

پزشک دیگری را می‌بینیم، پزشکی همچون «دی نوی» که کارش پژوهش مباحث جراحی و کالبدشکافی و علوم طبیعی است. او همکار استاد کوری و همسرش است. انستیتی رویکفلر او را و دستیارانش را دعوت به همکاری برای ادامه پژوهشی در زمینه ویژگیها و معالجه جراح، نموده است... او می‌گوید:

«بسیاری از افراد هوشیار نیک‌اندیش و پاک‌نیت گمان

رئیس آکادمی علوم در نیویورک آن را نوشته است، و محمود صالح فلکی آن را به عربی برگردانده است.

۱- به نقل از کتاب: «عقائد المفکرین فی القرن العشرين». تألیف عقّاد.

۲- به نقل از کتاب: «عقائد المفکرین فی القرن العشرين». تألیف عقّاد.

۳- به نقل از کتاب: «عقائد المفکرین فی القرن العشرين». تألیف عقّاد.

گمان نمی برد که روبه راه کننده و گرداننده آن مادی است.

واقعاً ما به درجه ای از پیشرفت رسیده ایم که بس است یقین حاصل کنیم و باور داشته باشیم بدین امر که یزدان به انسان پرتوی از نور خود را بخشیده است . . .».

بدین منوال و بر این روال، علم دارد با وسائل و اسباب خودش از ماده و دیوارهای دژ آن خارج می شود و بیرون می رود، و به فضا و هوای آزادی می رسد که قرآن در همچون آیه بزرگواری و آیه های همگون و متعدّد آن پدان اشاره می کند:

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ﴾.

سوگند می خورم به آنچه می بینید، و سوگند می خورم به آنچه نمی بینید.

اگر در میان ما انسانها، فرومایگان و کوتاه اندیشان و نابخردانی هستند که پیوسته با دستهای خودشان پنجره های نور را به نام علم بر روی خویشتن و بر روی کسان پیرامونشان می بندند، از لحاظ عقل از علم عقب افتاده اند، و از لحاظ روح از دین عقب افتاده اند، و از نظر شناخت حقیقت از آزادی رها از قید و بی بند عقب افتاده اند، و از نظر انسانی از آنچه سزاوار وجود بزرگوار آدمی است عقب افتاده اند!

سوگند می خورم بدانچه می بینید و بدانچه نمی بینید:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ، وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

این (قرآن از سوی خدا آمده است و) گفتاری است (که) از (زبان) پیغمبر بزرگواری (به نام محمد، پخش و تبلیغ می شود). و گفته هیچ شاعری نیست (چنان که شما گمان می برید. اصلاً) شما کمتر ایمان می آورید (و به دنبال حق و حقیقت می افتید). و گفته هیچ غیبگو و

بزرگ ترین خدمتی که علم بدان برخاسته است این است که انسان را به والاترین و ارزشمندترین اندیشه در باره خدا رهنمود و رهسپار کرده است. سر موئی از حق درنگذشته ایم اگر بگوئیم: علم برای انسان آسمان تازه ای و زمین تازه ای را پدید آورده است، و بدین جهت انسان را به سوی منتهای تلاش عقلی خود برانگیخته است و سوق داده است. این است که در بسیاری از اوقات صلح و صفا را نمی یابد مگر زمانی که گستره فهم و شعور را طی کند، و این کار وقتی میسر است که به خدا یقین و اطمینان داشت.^(۱)

دانشمندی را می بینیم بسان «ا. کریسی موریسون» رئیس آکادمی علوم در نیویورک، و عضو سابق هیئت اجرایی شورای پژوهشهای ملی گرائی و ناسیونالیستی در آمریکا. او در کتابش به نام: «انسان به تنهایی برجای نمی ماند»^(۲) می گوید:

«ما عملاً به جهان ناشناخته فراخی نزدیک می شویم. چرا که پی می بریم ماده به طور کلی از نظر علمی جلوه گاه یک وحدت جهانی گردیده است، و آن جهان در اصل خود جهان الکتریسته است. اما آنچه شک و تردیدی در آن نیست تصادف هیچ گونه دخل و تصرفی در تشکیل جهان هستی ندارد، زیرا که این جهان بزرگ فرمانبردار قانون است و قانون بر آن فرمانروا است.

رشد و تکامل انسانی حیوانی، و رسیدن انسان به پله ای که موجود اندیشمند آگاه از خویشتن شود، مرحله ای است بسیار بزرگ تر از این که از طریق تحوّل مادی، و بدون تصمیم آفریدن و قصد هستی بخشیدن، صورت بگیرد و پدیدار گردد.

وقتی که واقعیّت تصمیم و قصد پذیرفته بشود، باید دانست که انسان با این شکل و هیئتی که دارد یک دستگاه بشمار است. آیا چه چیز این دستگاه را روبه راه می کند و می گرداند؟ آخر این دستگاه بدون این که روبه راه گردد و گردانده بشود هیچ گونه سودی ندارد. علم نمی تواند رهنمود بکند که چه کسی روبه راه کردن و گرداندن چنین دستگاهی را بر عهده دارد، و همچنین

۱- به نقل از کتاب: «عقائد المفکرین فی القرن العشرين». تألیف عقاد.

۲- به زبان عربی «العلم يدعو الى الإيمان» ترجمه شده است. (مؤلف).
گویا به زبان فارسی تحت عنوان «علم به کجا می رود» برگردانده شده است. (مترجم)

در هر حال و وضعی به انسان دست می‌دهد، ثابت و استوار و برقرار و پایدار می‌ماند.

گذشته از این، جهان‌بینی ثابت و پایداری را که قرآن آن را به ارمغان آورده است، از بنیاد قرآن آن را پی افکنده است، چه در کلیات و چه در جزئیات، و منبع آن را منبع الهی معرفی کرده است. هرآنچه در این جهان‌بینی است پیام می‌دهد که از ساختار انسانها نبوده و نیست. چه سرشت انسانها مقتضی این است که انسانها نمی‌توانند جهان‌بینی جهانی کاملی بسان این جهان‌بینی را بیافرینند و ارائه دهند... این چنین چیزی از انسانها سر نزنده است و سر نمی‌زند... همه جهان‌بینیهایی که استعدادهای انسانها در باره جهان و نیروی پدیدآورنده آن و گرداننده نظام آن پدید آورده‌اند، در فلسفه و شعر، و در مکتبهای فکری جز آنها، عرضه گردیده است و نوشته شده است و حاضر و آماده است. هرگاه این جهان‌بینیها با جهان‌بینی قرآنی مقایسه گردد روشن و آشکار می‌شود که این جهان‌بینی از جهت و ناحیه‌ای سرچشمه می‌گیرد و صادر می‌گردد که جدای از آن جهتها و ناحیه‌هایی است که آن جهان‌بینیها سرچشمه می‌گیرند و صادر می‌گردند! این جهان‌بینی منفرد و منحصر است و دارای قالب معین و مشخصی است که این جهان‌بینی را از همه جهان‌بینیهای بشری، جدا و ممتاز می‌سازد.

در غیبت‌گویی و کاهنی نیز کار به همین منوال است، و در چیزهایی که از غیبت‌گویی و کاهنی سرچشمه می‌گیرد همین سخن را می‌توان گفت، و بر این روال در کلام سفت. چه تاریخ گذشته یا تاریخ حال سراغ ندارد غیبت‌گو و کاهنی را که برنامه کامل ثابتی را پدید آورده باشد و ارائه داده باشد بسان برنامه‌ای که قرآن آن را به ارمغان آورده است و به بشریت تقدیم کرده است. آنچه از غیبت‌گویان و کاهنان روایت گردیده است سجعهای وازگانی، یا حکمت ممتاز و دلپسند، و یا اشاره‌های چپستانی و لغزهای پیچیده و مبهم است و بس!

در قرآن نگرشها و دیدگاه‌هایی است که در توان

کاهنی نیست. اصلاً شما کم‌تر پند می‌گیرید (و یادآور حق و حقیقت می‌گردید، و درست و نادرست را فرق می‌نهد. بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.

از جمله چیزهایی که مشرکان در باره قرآن و در باره پیغمبر خدا ﷺ به هم می‌یافتند و به ناروا می‌گفتند: او شاعر است... او غیبگو و کاهن است... در این تهمت و سخن نابجا از یک شبهه سطحی متأثر بودند. سرچشمه این شبهه سطحی این بود که سرشت کلام قرآن بر سخنان مردمان برتری دارد. آنان گمان می‌بردند که شاعر همزادی از جتیان به همراه دارد و طرف مشورت او است و سخنان بالاتر از سخنان مردمان بدو می‌آموزد. غیبگو و کاهن هم با جتیان ارتباط و تماس دارد. این جتیان هستند که او را در آگاهی از فراوسوی جهان معمولی کمک می‌کنند!... این شبهه‌ای است که با اندک تأملی و تفکری در باره سرشت قرآن و رسالت آسمان، و در باره شعر گفتن و غیب‌گویی و کاهنی کردن، از میان برمی‌خیزد و فرومی‌افتد...

شعر چه بسا آهنگ و نوای موسیقی داشته باشد، و از خیالپردازیهای زیبا برخوردار باشد، و تصویرها و سایه‌روشنهای آراسته و پیراسته داشته باشد، ولیکن هرگز با این قرآن نمی‌آمیزد و اشتباه نمی‌گردد. اصلاً فرق اساسی و بنیادینی، و فاصله دور و بعیدی از همدیگر دارند. این قرآن برنامه کاملی برای زندگی مقرر و معین می‌دارد، برنامه‌ای که بر حق و حقیقت ثابت و پایداری، و بر دیدگاه یگانه‌ای استوار و برقرار می‌گردد، و از جهان‌بینی ثابتی در باره وجود خدا، و در باره جهان هستی و زندگی سرچشمه می‌گیرد. ولی شعر، پذیرشها و واکنشهای پیاپی، و عاطفه‌های جوشان و مهرورزیهای خروشان است. شعر کم‌تر بر دیدگاه یگانه‌ای در باره زندگی، در حالت‌های خشنودی و ناخشنودی، دوستی و دشمنی، خوشدلی و تنگدلی، خوش آمدن و بد آمدن، و متأثر شدنهای گوناگونی که

کی به دنیا می آید). هیچ شخص پیری عمر درازی بدو داده نمی شود (و زنده نمی ماند و عمر زیادی نمی کند)، و هیچ شخصی از عمرش کاسته نمی شود (و مرگ زودرس گریبانگیرش نمی گردد) مگر این که در کتاب (لوح محفوظ) ثبت و ضبط است. این برای خدا ساده و آسان است. (فاطر/۱۷)

همچنین هیچ انسانی در گذشته و حال نبوده است و نخواهد بود که این گونه ملتفت قدرتی شود که این جهان را نگاه می دارد و اداره می کند:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُسَكِّنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا. وَلَئِنْ زُلَّتَا إِنَّ أَمْسِكُنَّاهُ مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ...﴾

خداوند آسمانها و زمین را نگاهداری می کند و نمی گذارد (از مسیر خود) خارج و نابود شوند. هرگاه (هم بخواهند از مسیر خود) خارج و نابود شوند، جز خدا هیچ کس نمی تواند آنها را (در مسیر خود) نگاه و محفوظ دارد.... (فاطر/۳۱)

یا این نگرش به جوششهای حیات در جهان، از دست قدرت هستی بخش ابداعگر یزدان، و به چیزهایی که حیات را احاطه می کنند، از قبیل: هماهنگیهای کیهانی سنجیده اندازه گیری شده و حساب شده:

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى، يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ. ذَلِكَ اللَّهُ. فَاتَى تَوْفَكُونَ. فَالِقُ الْأَصْبَاحِ. وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا، ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ، فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا، نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا، وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ، وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونِ وَ أَلْأُشْجَانِ مُتَشَابِهَةٍ وَ غَيْرِ مُتَشَابِهَةٍ. أَنْظَرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

این خدا است که دانه و هسته را می شکافد (و گیاه و

سرشت انسان نیست و انسانها نمی توانند چنین نگرشها و دیدگاههایی داشته باشند. ما در برابر برخی از این نگرشها و دیدگاهها در این «فی ظلال القرآن» گاه گاهی ایستاده ایم و آنها را ورنه انداز کرده ایم. هیچ انسانی در گذشته و حال وقتی که خواسته است و بخواهد از علم شامل و دقیق و لطیفی تعبیر کند، به سوی همچون تصویری رو کرده باشد و به سخن درآمده باشد، تصویری که این چنین در قرآن آمده است:

﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ. وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا، وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾

گنجینه های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگ (از گیاهی و درختی) فرو نمی افتد مگر این که از آن خبر دارد. و هیچ دانه ای در تاریکیهای (درون) زمین، و هیچ چیزتر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا) از آن آگاه و در علم خدا پیدا است (و در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.

(انعام/۵۹)

یا مثل این تصویر:

﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا، وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ، وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

خدا می داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می شود، و چه چیز از آسمان پائین می آید و بدان بالا می رود. و او در هر کجا که باشید، با شما است. و خدا می بیند هر چیزی را که می کنید.

(حدید/۴)

یا این تصویر:

﴿وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أَثْقَى وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ. وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقَضُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ. إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾

هیچ زنی باردار نمی شود مگر که خدا می داند (جنین او پسر یا دختر است و در شکم مادر چه احوالی دارد و

و دلائل (خداشناسی) است برای کسانی که (حق) را می‌پذیرند و بدان ایمان می‌آورند. (انعام/۹۵-۹۹)

این نگرشهای جهانی در قرآن بسیارند، آن اندازه بسیار که چشمگیر و پدیدارند. قریحه‌ها و خاطره‌های انسانها هرگز نمی‌توانند از همچون معانی و مفاهیمی تعبیر کنند و به رشته سخن بکشند، معانی و مفاهیمی که قرآن از آنها تعبیر می‌کند و به رشته سخن می‌کشد ... این امر به تنهایی برای شناسائی منبع و منشأ این کتاب کافی و بسنده است ... اگر هم چشم‌پوشی شود از همه دلالتها و رسانیه‌های دیگری که در متن و نهاد این کتاب است، یا چشم‌پوشی شود از شرائط و ظروفی که با این کتاب همراه و همگام بوده است ...

این شبهه، سست و پوچ است. حتی آن زمان که این قرآن هنوز تکمیل نگردیده است، و از آن جز سوره‌هایی و آیه‌هایی نازل نشده است، سوره‌ها و آیه‌هایی که قالب و نشان ویژه یزدانی بر آنها بوده است، و در آنها نوری بوده است که منبع و مصدر منحصر و منفرد آنها را پیام داده است و بدانها اشاره نموده است.

بزرگان قریش به خویشان مراجعه می‌کردند و برمی‌گشتند، و گاه‌گاهی این شبهه را مردود می‌دانستند. ولیکن بغض و غرض کور می‌کند و کر می‌کند. وقتی که در پرتو این قرآن راهیاب و رهنمون نمی‌شدند، می‌گفتند: این ساخته و پرداخته انسان در روزگاران پیشین است و سخنان به هم بافته دیرین است! ... همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید.^(۱)

کتابهای شرح زندگانی پیغمبر ﷺ موردها و موضوعگیریهایی متعددی از بزرگان قریش را ذکر کرده‌اند. آنان بسیار بوده است این شبهه را در میان خود مطرح کرده‌اند و آن را مردود دانسته‌اند. از آن جمله چیزی است که ابن اسحاق در باره ولید پسر مغیره، و نضر پسر حارث، و عتبہ پسر ربیعہ روایت

درخت از آنها می‌رویانند. همو است که) زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (از قبیل آفریدن انسان از خاک، و تولید شیر از حیوان). این (چنین قادر توانائی) خدای شما است. پس چگونه (پس از این بیان، از عبادت یزدان به عبادت دیگران می‌گرائید، و از حق) منحرف می‌شوید؟ او است که صبح (سیمین را از شب قیرین) پدیدار ساخته است (تا زندگان برای کسب معاش به تلاش ایستند) و شب را مایه آرامش (و آسایش جسم و جان)، و خورشید و ماه را وسیله حساب (مردمان در امور روزمره عبادی و تجاری خود) کرده است. این (نظم بدیع و نظام استوار) سنجش دقیق و تدبیر محکم (دادار متعالی است که) چیره (بر جهان و) آگاه (از همه چیز آن) است. و او کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا (در شبهای سفر) در تاریکیهای خشکی و دریا بدانها رهنمود شوید. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (معانی آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را) می‌دانند. و او کسی است که شما را از یک شخص آفریده است که (آدم است و او هم از خاک زمین است و زمین هم در مدت حیات) محل استقرار و (پس از مرگ) محل تسلیم (به خاک شما) است. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را چنان که باید) می‌فهمند. و او کسی است که از (ابر) آسمان، آب (باران) فرومی‌فرستد، و ما (که خدائیم، با قدرت سترگ خود) به وسیله آن آب، همه رستنیها را می‌رویانیم و از رستنیها سبزینه بیرون می‌آوریم، و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون و یا غیرهمگونند. بنگرید به میوه نارس و رسیده یکایک آنها، آن گاه که میوه دارند. بیگمان در این (گونناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها

می‌توان در بارهٔ او گفت این است که بگوئید: او جادوگر است. سخن جادوگرانه‌ای با خود دارد که با آن میان مرد و پدرش، و میان مرد و برادرش، و میان مرد و همسرش، و میان مرد و قبیله و عشیره‌اش، تفرقه و جدائی می‌اندازد. پس بدین وسیله مردمان را از او دور و پراکنده بدارید... این بود قریشها بر سر راه‌های مردمان می‌نشستند - آن زمان که برای انجام حج می‌آمدند - کسی از کنار ایشان نمی‌گذشت مگر این که او را از پیغمبر ﷺ برحذر می‌داشتند، و کار و بار او را برایش می‌گفتند...».

در بارهٔ دومین نفر، یعنی نضر پسر حارث گفته است: «نضر پسر حارث گفت: ای جماعت قریشیان، به خدا سوگند کاری برایتان پیش آمده است که هنوز نتوانسته‌اید برای آن چاره‌اندیشی کنید. محمد نوجوانی در میان شما بود. رضایت‌بخش‌ترین شما، و راست‌گو‌ترین شما، و بزرگ‌ترین امانتدار در میان شما بود. زمانی که بر دو بناگوش او آثار پیری دیدید، و آورد برایتان آنچه آورد، گفتید: او جادوگر است! نه به خدا سوگند، او جادوگر نیست. ما جادوگران و فوت‌کردنها و دمیدن‌ها و گر زنده‌های ایشان را دیده‌ایم. گفتید: او غیبگو و کاهن است! نه به خدا سوگند او غیبگو و کاهن نیست. ما که غیبگویان و کاهنان و وسوسه‌ها و شوریدگی‌ها و تاخت و تازهایشان را مشاهده کرده‌ایم، و سجع و قافیهٔ ایشان را شنیده‌ایم. گفتید: او شاعر است! نه به خدا سوگند او شاعر نیست. ما که شعر را دیده‌ایم، و انواع چکامه را شنیده‌ایم، اعم از هزج و رجز آن. گفتید: او دیوانه است! ما که دیوانگی را دیده‌ایم، سخن او خفگی‌ها و آشفته‌گی‌ها و وسوسه‌شدنها و قاتی پاتی کردن‌های آن نیست... ای گروه قریشیان، به کار و بار خود بنگرید و نظر اندازید. به خدا سوگند کار بزرگی به شما رو کرده است و بر شما نازل گردیده است...».

نزدیک است کلام نضر پسر حارث، با کلام ولید پسر مغیره، کاملاً مطابقت بکند. کمی مانده است که بگوئیم یک رخداد بوده است، و گاهی بدین و گاهی بدان

کرده است. در بارهٔ نخستین نفر، یعنی ولید پسر مغیره نقل کرده است:

«وقتی که گروهی از قریشیان پیرامون ولید پسر مغیره که سن و سال بیشتری از آنان داشت گرد آمدند، در حالی که فصل حج هم فرارسیده بود، بدیشان گفت: ای جماعت قریش، فصل حج فرارسیده است. گروه‌ها و دسته‌های عرب‌ها در آن به سویتان خواهند آمد. در بارهٔ این رفیق شما چیزهائی شنیده‌اند. لذا در بارهٔ او هم‌رأی و هم‌سخن شوید. همه سخنی را بگوئید و سخنان گوناگون مخالف یکدیگر نگوئید تا برخی بعضی را تکذیب نکنند، و بخشی از سخنانتان بخش دیگری را دروغ جلوه ندهد. گفتند: ای ابو عبد شمس تو بگو، و رأی و نظری پیشنهاد کن تا آن را بگوئیم و بر آن برویم. ولید پسر مغیره گفت: شما بگوئید من می‌شنوم. گفتند: می‌گوئیم او غیبگو و کاهن است. گفت: نه به خدا سوگند، او غیبگو و کاهن نیست. ما غیبگویان و کاهنان را دیده‌ایم. آنچه او می‌گوید زمزمه و سجع غیبگو و کاهن نیست. گفتند: پس می‌گوئیم او دیوانه است. گفت: او دیوانه نیست. ما دیوانه را دیده‌ایم و او را شناخته‌ایم. سخنانی که او می‌گوید مبهمات و مهملات و پیریشان‌گوئیه‌ها و خیال‌بافی‌ها و وسوسه‌پردازیه‌ها و دغدغه‌ها و آشفته‌گی‌های دیوانه نیست. گفتند: می‌گوئیم او شاعر است. گفت: او شاعر نیست. ما که همهٔ انواع شعر را می‌شناسیم، اعم از رجز و هزج و قریض و مقبوض و مبسوط آن. سخنان او شعر نیست. گفتند: می‌گوئیم او جادوگر است. گفت: او جادوگر نیست. ما جادوگران و جادوی ایشان را دیده‌ایم. سخنان او فوت‌کردنها و دمیدن‌ها و گر زنده‌های آنان نیست. پس گفتند: ای ابو عبد شمس آخر چه بگوئیم؟ گفت: به خدا سوگند سخنانش حلاوت و شیرینی دارد. تنهٔ درخت سخنانش گشن و پرشاخ و برگ است. شاخه‌های درخت سخنانش سرشار از میوه‌های رسیده و آمادهٔ چیدن است. هرچه از این قبیل سخنان بگوئید معلوم و آشکار می‌گردد که باطل و بی‌اساس است. بهترین سخنی که

نسبت داده شده است. ولیکن بعید هم نیست که هر دو کلام مطابقت داشته باشد و به دو مرد از بزرگان قریش در دو موضعگیری همسان از موضعگیریهای حیرانی و ویلانی قریشیان در برابر این قرآن نسبت داده شده باشد.

ما از موضعگیری عتبه هنگام بررسی سورة قلم در این جزء سخن گفتیم و حکایت او را بازگو کردیم... موضعگیری او نزدیک به موضعگیری ولید و نضر در برابر محمد ﷺ و در برابر کلامی است که با خود آورده است...

سخنان قریشیان که می گفتند: جادوگر یا غیبگو و کاهن است، گاهی جز چاره اندیشی نیرنگبازانه، و گاهی جز شبهه رسواگرانه ای نبوده است. کار روشن تر از آن است که انسان را به اشتباه و لغزش بیندازد، همین که انسان اندکی بیندیشد و کمی بنگرد، پرده از نیرنگشان فرومی افتد و مشت حیلہ گریشان باز می شود. این است که برای اثبات چنین امری نیازی به سوگند خوردن به چیزی نخواهد بود که آن را می دانند یا به چیزی که آن را نمی دانند: این قرآن گفتار فرستاده بزرگواری است، و گفتار شاعری، و گفتار غیبگو و کاهنی نیست... بلکه کلامی است که از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است و پس.

بیان این که قرآن گفتار فرستاده بزرگواری است، بدین معنی نیست که قرآن از سخنان فرستاده ای فراهم می آید و از انشاء و پدیده های کلامی او است! بلکه در اینجا مراد این است که قرآن سخنی از نوع دیگر است. هیچ شاعری توان گفتن آن را ندارد و آن را نمی گوید، و هیچ غیبگو و کاهنی توان گفتن آن را ندارد و آن را نمی گوید. بلکه قرآن را فرستاده ای بازگو می کند که از سوی خدا با آن روانه گردیده است. این فرستاده آن را از آنجا با خود برمی دارد و با خود می آورد، از آن سرچشمه ای آن را برگرفته است که او را با آن روانه جامعه بشری فرموده است. چیزی که این معنی را کمک می کند این است که قرآن سخن فرستاده ای است.

یعنی فرستاده ای که همراه او قرآن از جانب یزدان جهان نازل و روانه گردیده است. او شاعر نیست، و او غیبگو و کاهن نیست، تا همچون کلامی را از پیش خود بگوید، یا به کمک جن همزادی یا اهریمن بدکرداری آن را سرهم کند و بیان دارد... بلکه آورنده آن فرستاده ای از سوی یزدان است و آن را از سوی خدائی با خود می آورد که او را مبعوث کرده است و به میان انسانها روانه فرموده است. این را مقرر و مشخص و قاطعانه روشن و بیان می دارد چیزی که بعد از آن آمده است: ﴿تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

(بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.

پیروی این چنین:

﴿قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ﴾.

شما کم تر ایمان می آورید (و به دنبال حق و حقیقت می افتید).

﴿قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾.

شما کم تر پند می گیرید (و یادآور حق و حقیقت می گردید، و درست و نادرست را فرق می نهد).

مدلول آن این است که ایمانی در میان نیست، و پند و اندرز گرفتن وجود ندارد. این هم با توجه به تعبیرات زبان عادی و معمول است. در سخن راجع به توصیف پیغمبر ﷺ آمده است:

﴿إِنَّهُ كَانَ يَقُلُ الْفُتُورَ﴾.

او کم تر سخن پوچ می گفت.

یعنی اصلاً سخن پوچ نمی گفت... لذا این پیرو اصل ایمان آوردن و اصل پند و اندرز گرفتن را از ایشان سلب می کند. یعنی هیچ گونه ایمانی ندارند، و به هیچ وجه پند و اندرز نمی گیرند. آخر کسی که مؤمن باشد نمی گوید: پیغمبر شاعر است. و کسی که اندیشمند و پندپذیر باشد نمی گوید: پیغمبر غیبگو و کاهن است. بلکه این کفر و غفلت است که همچون سخن ناروا و ناپسندی را برمی جوشاند و روان می دارد.

در فراسوی آنها پیامها و اشاره‌ها و نواها و آواها است! در آنها حرکت گرفتن دست راست و پاره کردن شاهرگ دل است. این هم حرکت تند و خشن و هولناک و هراس‌انگیز زنده‌ای در همان حال و آن است. در فراسوی آنها اشاره به قدرت عظیم خدا، و به عجز آفریده انسان نام و ضعف او در برابر این قدرت عظیم است... نه انسانی و بس، بلکه جملگی انسانها... همچنین در فراسوی این سایه‌روشنها اشاره می‌رود به جدّیت این کار، جدّیتی که سهل‌انگاری و سازشی با کسی در آن نیست، این کس هرکه هست و هرچه هست. هرچند این کس محمّد بزرگوار و مکرم و محبوب در نزد یزدان دادار باشد. گذشته از همه اینها در فراسوی همه این سایه‌روشنها، فریاد و صدای ترس و هراس و خشوع و خضوع است!



در پایان یک خاتمه بیانی می‌آید و حقیقت این امر و سرشت نیرومند آن را ذکر می‌کند:

﴿وَإِنَّهُ لَتَذْكُرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ. وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ. وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ. وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾.

مسلماً قرآن پند و اندرز پرهیزگاران است. ما قطعاً می‌دانیم که برخی از شما (قرآن را) تکذیب می‌کنند. آخر قرآن، مایه حسرت و سبب اندوه کافران است. قرآن، یقین‌راستین (و حق و حقیقت فرو فرستاده جهان‌آفرین) است.

این قرآن دلهای پرهیزگار را پند و اندرز می‌دهد و آن چنان دلهائی پند و اندرز می‌گیرند. حقیقتی که قرآن با خود آورده است در درون قرآن نهفته است. قرآن آن حقیقت را برمی‌انگیزد و به چنان دلهائی می‌رساند، و چنان دلهائی آن را می‌پذیرند و آویزه گوش جان خود می‌سازند. ولی کسانی که پرهیزکاری نمی‌کنند و راه تقوا در پیش نمی‌گیرند، دلهایشان وارونه و بسته گردیده است و با غفلتها اندوده شده است و غافل و بی‌خبر گردیده است، و دیگر باز نمی‌شوند و پند و

در پایان، این تهدید هراسناک درمی‌رسد خطاب به کسی که بر خدا دروغ ببندد و کار عقیده را به تمسخر گیرد. عقیده‌ای که جدّی و هیچ گونه سازشی در آن نیست. این تهدید هراسناک ذکر می‌شود تا بیان بدارد احتمالی را که احتمال دیگری جز آن در میان نیست، و این احتمال صدق و صداقت پیغمبر ﷺ و امانتداری او در هر آن چیزی است که بدیشان ابلاغ کرده است و ابلاغ می‌کند. چرا که خدا او را سخت گرفتار نکرده است و تنبیه ننموده است. اگر او کم‌ترین انحرافی از رعایت امانت تبلیغ می‌داشت گرفتار می‌گردید و تنبیه می‌شد. چون گرفتار نشده است و تنبیه نگردیده است، خود این امر شهادت و گواهی یزدان بر صدق و صداقت پیغمبر ﷺ است، و شهادت و گواهی یزدان برای او بس است:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾.

اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم، و کسی از شما نمی‌توانست مانع (این کار ما در باره) او شود (و مرگ را از او باز دارد).

مفاد این سخن از ناحیه بیانی این است که محمّد ﷺ در چیزی که بدیشان ابلاغ داشته است و بدانان رسانده است، صادق و راستگو است. اگر او برخی از سخنانی را که بدو وحی نشده بود سرهم می‌کرد و از سوی خود به هم می‌بافت، خدا او را می‌گرفت و بدین شیوه‌ای که آمده آن را بیان داشته‌اند او را می‌کشت. از آنجا که همچون کاری صورت نپذیرفته است و انجام نگرفته است، پس قطعاً او صادق و راستگو بوده است.

این یک قضیه بیانی است... ولیکن صحنه پرجنب و جوشی که این بیان در آن آمده است چیز دیگری است. چیزی که سایه‌روشنهای دوری در فراسوی معنی بیانی دارد. سایه‌روشنهائی که در آنها ترس و هراس و خوف و وحشت است. همچنین در آنها حرکت و حیات است.

اندرز نمی گیرند، و هیچ استفاده ای از این کتاب نمی کنند و بهره ای از آن نمی برند. اما پرهیزگاران در قرآن حیات و نور و معرفت و پند و اندرزی را می یابند که غافلان نمی یابند.

﴿وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ﴾.

ما قطعاً می دانیم که برخی از شما (قرآن را) تکذیب می کنند.

اما این کار تأثیری در حقیقت این امر ندارد، و چیزی از این حقیقت را تغییر نمی دهد. چرا که کار و بار شما تکذیب کنندگان کم تر از آن است که در حقائق امور تأثیر بگذارد.

﴿وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.

آخر قرآن، مایه حسرت و سبب اندوه کافران است.

قرآن مایه حسرت و سبب اندوه کافران به گونه ای است که کار و بار مؤمنان را اوج می دهد و بالا می برد، و قدر و ارزش تکذیب کنندگان را پائین می آورد، و سبب می گردد حق برجای بماند و باطل از میان برود، باطلی که کافران بدان چنگ می زنند. گذشته از این، قرآن حجت بر ایشان در پیشگاه یزدان در روز آخرت است. به سبب آن عذاب و عقاب داده می شوند، و مایه حسرت و آه ایشان می گردد چون به علت چیزهایی که در قرآن آمده است گرفتار می شوند. لذا قرآن حسرت و آه برای کافران در دنیا و آخرت است.

﴿وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾.

قرآن، یقین راستین (و حق و حقیقت فرو فرستاده جهان آفرین) است.

قرآن، یقین راستین است، هرچند که تکذیب کنندگان به تکذیب بپردازند. قرآن حق راستین است و تنها یقین

نیست و بس، ولیکن قرآن حق نهفته در این یقین است. این تعبیر ویژه ای است که معنی را مضاعف می کند و تأکید را چندین برابر می سازد. این قرآن ژرف و عمیق در حق، و ژرف و عمیق در یقین است. قرآن در هر آیه ای پرده از حق خالص به گونه ای برمی دارد که می رساند سرچشمه این قرآن، حق اولین اصل است که یزدان جهان آفرین است ...

این سرشت این قرآن و حقیقت راستین آن است. نه گفتار شاعری است، و نه گفتار غیبگو و کاهنی است. قرآن سخنان به هم بافته ای و سر هم تافته ای نیست که به دروغ به خدا نسبت داده شده باشد. بلکه قرآن از سوی پروردگار جهانیان نازل گردیده است، و پند و اندرز برای پرهیزگاران است، و حق راستین است.

در اینجا درس آسمانی درمی رسد و به پیغمبر بزرگوار ﷺ آموخته می شود، آن هم در مناسب ترین وقت، و در مناسب ترین حالت این درس آسمانی: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾.

حال که چنین است، با ذکر نام پروردگار بزرگوار خود، خدا را تسبیح و تقدیس کن.

تسبیح و تقدیسی سریده که در آن تنزیه و تمجید و پاکداشت و بزرگداشت باشد. در آن اعتراف و اقرار و تحقیق و تدقیق باشد. در آن عبودیت و خشوع و بندگی و کرنش باشد ... این احساس و شعوری است که دل را به تکان درمی آورد، بعد از آن که این واپسین سخن، و بعد از آن که این عرضه کردن طولانی در باره قدرت خداوند بزرگ، و راجع به عظمت پروردگار سترگ درمی رسد ...



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة معارج مکی و ۴۴ آیه است

سُورَةُ الْمَعَارِجِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿١﴾ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُمْ دَافِعٌ ﴿٢﴾ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ﴿٣﴾ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٥﴾ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٦﴾ وَرَأَيْنَهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْهَيْلِ ﴿٨﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾ وَلَا يَسْتَلُ حِمِيمٌ حِمِيمًا ﴿١٠﴾ يَبْصُرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُعْجَمِ لَوْ يَفْقَدُونَ مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ يُدْخِلُ بَيْنَهُ ﴿١١﴾ وَصَحْبَتَهُ وَأَخِيهَ ﴿١٢﴾ وَفَصِيلَتَهُ الَّتِي تُتَوَبَعُ ﴿١٣﴾ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴿١٤﴾ كَلَّا إِنَّمَا لَطَىٰ ﴿١٥﴾ زُرْعَةُ الشَّوَىٰ ﴿١٦﴾ تَدْعُوا مِنْ أَدْبُرٍ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٧﴾ وَجَمْعَ قَاوِعٍ ﴿١٨﴾ إِنَّا لَإِنْسُنٌ خَلَقْهُ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾ لَا الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿٢٥﴾ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الْآزِمِ ﴿٢٦﴾ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿٢٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢٩﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾ فَمَنْ أَتَّبَعَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٣١﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رِعُونَ ﴿٣٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾ عَنِ الْعِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾ أَطْمَعُ كُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

این سوره حلقه‌ای از حلقه‌های مداوای آهسته و آرام، دور و دراز، عمیق و ژرف، و دقیق و لطیف بیماریها و گرفتاریهای جاهلیت نفس انسان، و زدودن و از میان برداشتن سدها و مانعهای سر راه دعوت یزدان، در همه دوران است. جاهلیتی که قرآن در مکه با آن روبرو گردید، و ممکن است که در هر جاهلیت دیگری با آن روبرو گردد، با اختلافاتی که در سطوحها است نه در عمقها، و در ظواهر است نه در حقائق!

یا به عبارت دیگر، این سوره گردشی و چرخشی از گردشها و چرخشهای پیکار طولانی سختی است که در داخل نفس انسان درمی گیرد، و در لابلاها و پیچ و خمها و در ته نشستها و انباشته‌های درون آدمی آتش آن شعله‌ور می شود. این پیکار، بزرگ تر و ستبر تر و طولانی تر و دراز تر از پیکارهای جنگی و رزمی مسلمانان با کافران و مشرکان است که بعدها در گرفته است و درمی گیرد. همچنین این ته نشستها و آن سدها و مانعها، بسی بزرگ تر و سخت تر از نیروهائی بوده اند و خواهند بود که بر ضد دعوت اسلامی در کمین نشسته اند و می نشینند. همیشه هم در کمین دعوت اسلامی خواهند بود، چه در جاهلیتهای قدیم، و چه در جاهلیتهای جدید!

حقیقت اساسی و بنیادینی که این سوره بدان می پردازد حقیقت آخرت و سزا و جزائی است که در آخرت است، به ویژه عذابی که در آن گریبانگیر کافران می گردد، بدان سان که قرآن ایشان را از آن بیم می دهد و بر حذر می دارد. این سوره در راهی که به سوی استقرار این حقیقت طی می کند، به حقیقت نفس آدمی در وقت خوشی و ناخوشی و داشتن و نداشتن و سود بردن و

زیان دیدن می پردازد. حقیقت نفس آدمی وقتی که مؤمن می گردد، و زمانی که خالی از ایمان می شود، مختلف و متفاوت است. همچنین این سوره به نشانه های نفس مؤمن، و به برنامه آن در فهم و شعور، و در رفتار و کردار، و سزاواری آن برای تکریم و تعظیم، و به خواری و پستی کافران و بی باوران به خدا، و به خواری و رسوائی ای می پردازد که سزاوار متکبران و خودبزرگ بینان است... همچنین این سوره از اختلاف معیارها و مقیاسها و ارجها و ارزشها برابر سنجش یزدان و سنجش و ارزیابی انسان، صحبت می کند...

حلقه ای از حلقه های مداوای طولانی بیماریهای جاهلیت و جهان بینیهای آن، یا گردش و چرخشی از گردشها و چرخشهای پیکار سخت و دشوار در راههای نفس انسان و پیچ و خمهای آن، این حقائق را گرد می آورد. آن پیکاری که قرآن بدان پرداخت و در آن سرانجام پیروز شد بدون این که نیروئی جز نیروی ذاتی خود را داشته باشد. پیروزی حقیقی قرآن نخست در داخل نفس انسان بود، پیش از این که شمشیری داشته باشد که با آن فتنه و بلای دیگران را از مؤمنان به دور دارد، چه رسد به این که دشمنان خود را به تسلیم در برابر خویش وادارد!

کسی که این قرآن را می خواند - در حالی که در فکر و ذهن خود رخدادهای زندگانی پیغمبر ﷺ را حاضر و آماده می دارد - به نیروی چیره و به سلطه والائی پی می برد که این قرآن با آن با نفسهای چموش ساکنان مکه رویاروی می گردد و آنها را تمرین می دهد تا رام می شوند و زمام اختیار خود را عاشقانه و آزادانه به دست قرآن می سپارند. خواننده این قرآن می بیند که قرآن با آن نفسهای سرکش به شیوه ها و گونه های گوناگون و جوراجور و شگفت رویاروی می گردد... گاهی با آنها رویاروی می شود با دلائل الهامگرانه و با انگیزه های جاروکننده و زداینده ای که همگون و همانند سیلاب طوفان فراگیری است! گاهی نیز با جهان بینیها و

ته نشستهای درون آن نفسها رویاروی می شود با چیزی که به هاون دسته ای می ماند که خرد می کند و له و په می سازد هر چیزی را که بدان بخورد! گاهی نیز با آن نفسها رویاروی می شود با چیزی که به تازیانه های گزنده و نیش زنده ای می ماند که حس و شعور را با ضربات خود تافته می گرداند و شعله ور می سازد، و دیگر حس و شعور توان ضربات آنها را ندارد و در برابر گزشها و نیشهایش شکیبائی نمی ورزد! گاهی هم با آنها رویاروی می شود با چیزی که به راز و نیاز عاشقانه، و به شادی مهربانانه ای می ماند که عقل و شعور به سویش بال و پر می کشد، و دلها با آن انس و الفت می گیرد. گاهی هم با آنها رویاروی می شود با هول و هراس ترساننده ای، و با صدا و فریاد بیم دهنده ای که چشمان را در برابر خطری باز نگاه می دارد که نزدیک است و دارد در می رسد! گاهی نیز با آنها رویاروی می گردد همراه با حقیقتی که ساده و بی پرده جلوه گر می آید و روشن و آشکار دیدار می نماید، آن اندازه ساده و بی پرده و روشن و آشکار که فرصت نمی دهد از آن روی گرداند و به ستیز در باره آن پرداخت. گاهی نیز با آنها رویاروی می شود با امید زودرس و با آرزوی خوشایندی که نفسها را فریاد می دارد و با آنها به راز و نیاز می پردازد. زمانی هم به راهها و لابلاها و پیچ و خمهای نفسها می خزد و بر آنها پرتو می افکند، پرتوهائی که نفسها را با خودشان آشنا می سازد و آنها آشکارا می بینند که در خویشتن چه چیزهائی دارند و چه چیزهائی می گذرد. از برخیها شرم می دارند، و برخیها را زشت می شمارند، و آگاه و بیدار می گردند و به جنبشها و پذیرشهای از خود پی می برند که از آنها تا به حال غافل مانده اند و بی خبر بوده اند!.. خواننده قرآن به صدها پسوده، و به صدها نگرش، و به صدها صدا و نداء، و به صدها انگیزه پی می برد، خواننده قرآنی که این پیکار طولانی، و این مداوای آهسته و آرام را پی می گیرد و دنبال می کند. او می بیند که قرآن چگونه بر جاهلیت در داخل گستره آن نفسهای

سرکش کینه توز، غالب و پیروز گردیده است.

این سوره پرده از گوشه‌ای از این تلاش برمی‌دارد، تلاش در راه استقرار حقیقت آخرت، و در راه حقائق دیگری که این سوره در راه آن حقیقت به سوی آنها گام برداشته است و بدانها پرداخته است.

حقیقت آخرت همان چیزی است که سوره حاقه آن را برعهده گرفته است، و به گونه ویژه‌ای بدان می‌پردازد، و از زاویه تازه‌ای آن را نشان می‌دهد، و با تصویرها و سایه‌روشنهای تازه‌ای آن را پیش چشم مجسم می‌دارد...

در سوره حاقه به تصویر کشیدن هول و هراس روز قیامت مجسم و پدیدار می‌آید در تکانها و جنبشهای سختی که در صحنه‌های جهانی به وجود می‌آید و نمودار می‌گردد:

﴿فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً، وَجُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً. فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ﴾.

هنگامی که یک دم در صور دمیده شد، و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یک باره درهم کوبیده و متلاشی گردند. بدان هنگام است که آن واقعه (بزرگ قیامت در جهان) رخ می‌دهد (و رستاخیز برپا می‌شود).

و آسمان از هم می‌شکافد و می‌پراکند، و در آن روز سست و نااستوار می‌گردد. (حاقه/۱۲-۱۶)

سوره حاقه عظمت هولناکی را در آن صحنه هراس‌انگیز نشان می‌دهد:

﴿وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾.

فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان (جدید آن روزی) قرار می‌گیرند، و در آن روز، هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز سر خود برمی‌دارند.

(حاقه/۱۷)

پرده برافتادن از این صحنه شگفت، لرزه بر اندامها می‌اندازد، و عقل و شعور از تصوّر آن به هراس می‌افتد:

﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾.

در آن روز (برای حساب و کتاب، به خدا) نموده می‌شوید، و (چه رسد به کارهای آشکارتان) چیزی از کارهای نهانیتان مخفی و پوشیده نمی‌ماند. (حاقه/۱۸)

همچنین هول و هراس در صحنه‌های عذاب مجسم می‌گردد، حتی در بیان و اعلام این عذاب، وحشت و دهشت نمودار می‌شود:

﴿خُذُوا، فَعَلَوْهُ. ثُمَّ الْمَحْجَمُ صَلَوةٌ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾.

(خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می‌فرماید: او را بگیرید و به غل و بند و زنجیرش کشید. سپس او را با زنجیری ببندید و بکشید که هفتاد ذراع درازا دارد.

(حاقه/۳۰-۳۲)

همچنین هول و هراس در فریادهای عذاب‌داده‌شدگان و اوایلاها و حسرت‌خوردنها و ناله سر دادنهای ایشان پدیدار می‌آید:

﴿يَا لَيْتَنِي لَمْ أَوتَ كِتَابِيَّةً. وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَّةً. يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ...﴾.

ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی‌شد! و هرگز نمی‌دانستم که حساب من چیست! ای کاش پایان بخش عمرم، همان مرگ بود و بس! ... (حاقه/۲۵-۲۷)

و اما در اینجا در این سوره، هول و هراس در سیماها و نماها و دلهره‌ها و گامهای انسانها بیش از چیزی نمودار می‌گردد که در صحنه‌های جهان و حرکتها و تکانهای آن پدیدار می‌شود. تا بدانجا که ترس و هراس در صحنه‌های کیهانی، نزدیک است که به ترس و هراس نفسانی و روانی تبدیل بشود! به هر حال این گونه ترس و هراس، برجسته‌ترین و نمایان‌ترین ترس و هراس از ترسها و هراسهای صحنه محشر نیست. بلکه ترس و هراس، در درون نفس نهفته است، و اندازه آن در مقدار تزلزل و پریشانی و بیهوشی و بیمی جلوه‌گر می‌آید که در نفس ایجاد می‌نماید:

﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ، وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ. وَلَا يَسْأَلُ حِمِيمٌ حَمِيماً. يُبْصَرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ

﴿يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ، خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذُلَّةٌ، ذَٰلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾.

آن روزی که از گورها شتابان بیرون می‌شوند، گوشتی که به سوی بتهایشان می‌دوند؛ در حالی که چشمانشان (از هول و هراس) به زیر افتاده است، و خواری و پستی ایشان را فرا گرفته است. (بدیشان گفته می‌شود): این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد.

(معارج/۳۳ و ۴۴)

صحنه‌ها و تصویرها و سایه‌روشنهای این روز، در سوره معارج با صحنه‌ها و تصویرها و سایه‌روشنهای مذکور در سوره حاقه متفاوت است. چرا که قالب این دو سوره به طور کلی متفاوت و مختلف است، هرچند که حقیقت اصلی‌ای که این دو سوره آن را در همچون صحنه‌هایی نشان می‌دهند، متحد و متفق است.

بدین جهت سوره معارج از جمله چیزهایی که از آنها بحث می‌کند، به تصویر کشیدن نفس بشری در حالت زیان و ضرر و نداشتن و ناشادی، و در حالت سودمندی و بهره‌وری و داشتن و شادی است، آن هم در دو حالت بودن ایمان و نبودن ایمان در وجود مردمان است. این امر هماهنگ با قالب «روانی و روحانی» ویژه است. چه در باره صفت انسان این چنین آمده است:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً. إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً، وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً. إِلَّا الْمُسْلِمِينَ، الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ...﴾. الخ ...

آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است. هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت (از حسنات و خیرات دست بازمی‌دارد) و دریغ می‌ورزد. مگر نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند ... تا آخر ...

(معارج/۱۹-۲۳)

روند گفتار به پیش می‌رود و در اینجا صفات اشخاص مؤمن و نشانه‌های پیدا و ناپیدای ایشان را همگام و همراه با سرشت و شیوه این سوره به تصویر می‌کشد:

يَقْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمِئِذٍ بِنَبِيٍّ، وَ صَاحِبِيٍّ وَ أَخِيهِ، وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ، وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ﴾.

روزی آسمان، همسان فلز گداخته‌ای می‌شود. و کوه‌ها همسان پشم رنگین می‌گردد. هیچ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی، سراغ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی را نمی‌گیرد و از او نمی‌پرسد! (دوستان صمیمی و خویشاوندان نزدیک) به همدیگر نشان داده می‌شوند و معرفی می‌گردند (اما هرکس گرفتار کار خویشتن است، و هول و هراس بیش از آن است که کسی بتواند به دیگری ببیندیشد. وضع چنان است که) شخص گناهکار آرزو می‌کند کاش می‌شد برای رهائی خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد! همچنین همسر و برادرش را! همچنین فامیل و قبیله و عشیره‌ای که او را در پناه خود می‌گرفتند! و حتی تمام کسانی را که در روی زمین هستند (همگی را فدا کند) تا این که مایه نجاتش شود!

(معارج/۸-۱۴)

دوزخ در اینجا «نفسی» یعنی انسانی است که دارای فهم و شعور و بینش و کنش است. در بخش هول و هراس زنده و پویا، بسان زندگان شرکت می‌کند:

﴿إِنَّهَا لَظَىٰ. نَزَاعَةً لِلشَّوَى. تَدْعُو مِنْ أَدْبُرٍ وَ تَوَلَّىٰ وَ جَمَعَ قَاوَعِي﴾.

هرگز! (این تمنّاها و آرزوها برآورده نمی‌گردد، و هیچ فدیة و فدائی پذیرفته نمی‌شود) این، آتش سوزان و سراپا شعله (دوزخ) است. پوست بدن را می‌کند و با خود می‌برد. به سوی خود می‌خواند (و نام می‌برد) کسی را که پشت (به فرمان خدا) کرده است و (از اطاعت او) روی گردان بوده است. و دارائی را جمع آورده است و در خزینه‌ها نگاهداری کرده است (و در خیرات و حسنات آن را مصرف ننموده است).

(معارج/۱۵-۱۸)

خود عذاب، قالب روانی بیشتر از قالب محسوس، بر آن غالب است:

جزائی است که در قیامت است، و معیارها و مقیاسهائی که همچون سزا و جزائی دارد. لذا حقیقت آخرت، حقیقت اصلی در آن سوره است.

بدین جهت حقائق دیگری که در سوره معارج بیان می شود، همه پیوند مستقیمی با حقیقت آخرت دارند. از جمله در سوره معارج در باره فرق حساب و کتاب یزدان با حساب و کتاب مردمان در گشت و گذار روزگاران، و از دیدگاه خدا در باره روز آخرت و از دیدگاه انسانها در باره آن، سخن می رود:

﴿ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَأَصْبَحَ صَبْرًا جَمِيلًا. إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا ... ﴾. الخ ...

فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پرمی کشند و) بالا می روند در مدتی که پنجاه هزار سال (معمولی برای انسانها) طول می کشد. صبر جمیل داشته باش (و جزع و فرع و یأس و نومیدی به خود راه مده). آنان آن روز را بعید و دور می دانند، و ما آن را ممکن و نزدیک می دانیم (معارج/۴-۷) ... تا آخر ...

این کار مربوط به روز آخرت است.

از جمله چیزهائی که به روز آخرت مربوط است و در این سوره از آن سخن می رود، فرق موجود میان نفس انسانها در وقت ناخوشی و ناداری و زیان و ضرر، و در وقت خوشی و دارائی و سودمندی و بهره مندی از نعمت، در دو حالت ایمان داشتن و ایمان نداشتن است. همچنین در این سوره سخن می رود از غرور و سرمستی کافران و امید جملگی ایشان به ورود به بهشت و بهره مند شدن از نعمتهای آن، با وجود این که آنان در پیشگاه یزدان خوار و حقیرند، و نمی توانند بر او سبقت گیرند، و از عذاب و عقابش بگریزند و به در روند. این مسأله پیوند استواری با محور اصلی این سوره دارد.

بدین منوال و بر این روال نزدیک است این سوره به حقیقت آخرت محدود و منحصر شود، حقیقت بزرگی که این سوره بر آن است که آن را در دلها و درونها

﴿ إِلَّا الْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ. وَالَّذِينَ فِي أُمُورِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ. وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّمَ الَّذِينَ. وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ. وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ. فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴾.

مگر نمازگزاران. نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند. همان کسانی که در دارائی ایشان سهم مشخصی است برای دادن به گدا و بی چیز. آن کسانی که به روز جزا و سزا ایمان دارند. کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک و ترسانند. آخر، عذاب پروردگارشان امان نمی دهد (کسی را که در آن بیفتد). و آن کسانی که عورت خود را محافظت می دارند. مگر از زنان و کنیزان خود، که در این صورت لومه و سرزنشی بر ایشان نیست. آنان که فراتر از این را بطلبند، متعدی و متجاوز بشمارند (و از حلال به حرام گرانیده اند). و کسانی که امانتدار بوده و نگاهدارنده عهد و پیمان خود هستند. و کسانی که گواهیهای را که باید بدهند، چنان که باید اداء می کنند (و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمی کنند). و کسانی که مواظب و مراقب (اوقات و ارکان) نمازهای خود می باشند (معارج/۲۲-۳۴)

رویکرد اصلی در سوره حاقه به سوی بیان حقیقت جدی و قاطعانه در باره کار و بار عقیده بود. بدین خاطر حقیقت آخرت یکی از حقائق دیگر در آن سوره بود، بسان حقائق گرفتن و گرفتار کردن قاطعانه تکذیب کنندگان در خود این جهان، و گرفتن و گرفتن کردن حتمی و بدون چشم پوشی هرکسی که در عقیده به تغییر و تبدیل دست بیازد ... ولی رویکرد اصلی در سوره معارج به سوی بیان حقیقت آخرت و سزا و

استقرار ببخشد، با ذکر پسوده‌های گوناگون، و با بیان حقائق دیگری که با موضوع اصلی همراه و همدم است.



پدیده دیگری که دیده می‌شود دگرگونی و جوراجوری آهنگ موسیقی سوره است، آهنگی که از ساختار تعبیری آن برمی‌خیزد و گوش جان را نوازش می‌دهد ... دگرگونی و جوراجوری نوای موسیقی در سوره حاقه در تغییر قافیه بند بند روند سخن بود، تغییری که برابر معنی و فضای بندها جلوه گر می‌آمد ... اما در اینجا در سوره معارج پهنه تنوع و دگرگونی بیشتر و گسترده‌تر است. زیرا تنوع و دگرگونی شامل تنوع و دگرگونی همه جمله‌های آهنگین می‌گردد و تنها شامل قافیه نمی‌شود. جمله آهنگین در اینجا ترکیب بند ژرف‌تر و گسترده‌تر و تندتری دارد. این تنوع در نیمه اول چشمگیرتر است.

در این بند، سه جمله موسیقائی و آهنگین گوناگون است، هرچند که در پایان آنها آواها متفق و متحد است. این سه جمله از لحاظ درازا و از لحاظ آهنگها و نواهای جزئی، متنوع است، به گونه زیر:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾.

خواستاری (از روی تمسخر) درخواست عذابی کرد که به وقوع می‌پیوندد. (این عذاب) گریبانگیر کافران می‌گردد، و هیچ کس نمی‌تواند آن را از ایشان بازدارد. از ناحیه خدائی به وقوع می‌پیوندد که صاحب درجات و مقامات عالی است. فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پر می‌کشند و) بالا می‌روند در مدتی که پنجاه هزار سال (معمولی برای انسانها) طول می‌کشد. صبر جمیل داشته باش (و جزع و فرع و یأس و نومیدی به خود راه مده).

(معارج/۱-۵)

در این جمله، آهنگ پنجم با حرف مدّ الف خاتمه می‌پذیرد.

﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَزَاهٍ قَرِيبًا﴾.

آنان آن روز را بعید و دور می‌دانند، و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم.

(معارج/۶ و ۷)

در اینجا حرف مدّ الف، دو بار تکرار می‌گردد.

﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْهَيْلِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَلَا يَسْأَلُ حِمِيمٌ حَمِيمًا﴾.

روزی، آسمان، همسان فلز گداخته‌ای می‌شود. و کوه‌ها همسان پشم رنگین می‌گردد. هیچ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی، سراغ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی را نمی‌گیرد و از او نمی‌پرسد!

(معارج/۸-۱۰)

در اینجا آهنگ سوم با حرف مدّ الف به پایان می‌رسد. آهنگ و نوا در داخل جمله‌ها گوناگون است.

﴿يُصْرُغُونَ لِمَنْ يُدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِثَنِيهِ وَصَاحِبِيهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ. وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ. كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْفَى﴾.

(دوستان صمیمی و خویشاوندان نزدیک) به همدیگر نشان داده می‌شوند و معرفی می‌گردند (اما هرکس گرفتار کار خویشتن است، و هول و هراس بیش از آن است که کسی بتواند به دیگری ببیندیشد. وضع چنان است که) شخص گناهکار آرزو می‌کند کاش می‌شد برای رهایی خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد! همچنین همسر و برادرش را. همچنین فامیل و قبیله و عشیره‌ای که او را در پناه خود می‌گرفتند. و حتی تمام کسانی را که در روی زمین هستند (همگی را فدا کند) تا این که مایه نجاتش شود. هرگز! (این تمناها و آرزوها برآورده نمی‌گردد، و هیچ فدیة و فدائی پذیرفته نمی‌شود). این، آتش سوزان و سراپا شعله (دوزخ) است.

(معارج/۱۱-۱۵)

در اینجا هم، آهنگ پنجم بسان آهنگ اول با حرف الف مدّی پایان می‌پذیرد.

﴿نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى... تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى وَجَمَعَ فَأَوْعَى. إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا. إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ﴾.

جَزَوْعًا. وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٤٤﴾

پوست بدن را می‌کند و با خود می‌برد. به سوی خود می‌خواند (و نام می‌برد) کسی را که پشت (به فرمان خدا) کرده است و (از اطاعت او) روی گردان بوده است. و دارائی را جمع آورده است و در خزینه‌ها نگاهداری کرده است (و در خیرات و حسنات آن را مصرف ننموده است). آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است. هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بی‌قرار می‌گردد. و زمانی که خوبی بدو رو می‌کند، سخت (از حسنات و خیرات دست بازمی‌دارد و) دریغ می‌ورزد. (معارج/۱۶-۲۱)

آهنگ حرف مدّ الف، پنج بار تکرار می‌گردد. دو آهنگ در آخر هستند، و با سه آهنگ پیشین خود مختلف و متفاوت می‌باشند.

سپس آهنگ در باقی سوره، راست و روان بر حروف میم و نون قرار می‌گیرد، میم و نونی که پیش از آنها واو یا یاء است ...

تنوع آهنگ در سرآغاز این سوره، ژرف و بسیار پیچیده در ساختار موسیقائی است، به گونه‌ای که گوش موسیقی‌شناس را متوجه چیزی می‌دارد که در این تنوع پیچیده مترقی - از لحاظ موسیقی - است. از نظر زیبایی شکفت و دلربائی شگرفی که برای محیط عربی، و برای آهنگ موسیقی عربی دارد. ولی شیوه قرآنی این امر را مانوس و مألوف می‌گرداند، و آن را ساده و آسان می‌سازد، به شکلی که آن را به گوش عربی وارد می‌گرداند و گوش عربی آن را می‌پذیرد، هرچند که برای موسیقی مانوس و مألوف عربی، یک کار هنری و ابتکاری و ژرف و تازه است. (۱)

اکنون به تفصیل این سوره می‌پردازیم ...

السَّمَاءِ كَالْمُهْلِ، وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ، وَ لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا، يُصْعَقُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَقْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَيْنِيهِ، وَ صَاحِبِيهِ وَ أَخِيهِ، وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ، وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ. كَلَّا! إِنَّهَا لَظَنِي، نَزَّاعَةً لِّلشَّوْى، تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى، وَ جَمَعَ فَأَوْعَى ﴿٤٥﴾

خواستاری (از روی تمسخر) درخواست عذابی کرد که به وقوع می‌پیوندد. (این عذاب) گریبانگیر کافران می‌گردد، و هیچ کس نمی‌تواند آن را از ایشان بازدارد. از ناحیه خدائی به وقوع می‌پیوندد که صاحب درجات و مقامات عالی است. فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پرمی‌کشند و) بالا می‌روند در مدّتی که پنجاه هزار سال (معمولی برای انسانها) طول می‌کشد. صبر جمیل داشته باش (و جزع و فزع و یأس و نومیدی به خود راه مده). آنان آن روز را بعید و دور می‌دانند، و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم. روزی، آسمان، همسان فلز گداخته‌ای می‌شود. و کوه‌ها همسان پشم رنگین می‌گردد. هیچ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی، سراغ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی را نمی‌گیرد و از او نمی‌پرسد! (دوستان صمیمی و خویشاوندان نزدیک) به همدیگر نشان داده می‌شوند و معرفی می‌گردند (اما هرکس گرفتار کار خویشستن است، و هول و هراس بیش از آن است که کسی بتواند به دیگری بیندیشد. وضع چنان است که) شخص گناهکار آرزو می‌کند کاش می‌شد برای رهائی خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد. همچنین همسر و برادرش را. همچنین فامیل و قبیله و عشیره‌ای که او را در پناه خود می‌گرفتند. و حتی تمام کسانی را که در روی زمین هستند (همگی را فدا کند) تا این که مایه نجاتش شود. هرگز! (این تمناها و آرزوها برآورده

۱- کسانی که چیزی از ارکان و اصول موسیقی را بدانند، در فهم مدلول و معنی این سخن دچار هیچ مشکلی نمی‌گردند. برای نزدیک گرداندن مدلول و معنی آن به ذهن و شعور دیگران مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل: هماهنگی هنری.

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ، مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ، تَخْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَاَصْبُرْ صَبْرًا جَمِيلًا، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا، يَوْمَ تَكُونُ

عذاب چه رسد به این که شامل پرسندگان شتابگر است، هر کافر دیگری را نیز دربر می گیرد. این عذاب از سوی خدا درمی رسد و به فرمان یزدان روی می دهد، خدائی که:

﴿ذِي الْمَعَارِجِ﴾. دارای درجات والا و مقامات بالا است.

این هم تعبیری از والائی و بالائی و بزرگواری و سترگی است، همان گونه که در سوره دیگری فرموده است:

﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ﴾.

خدا دارای مقامات والا و کمالات بالا و تخت فرماندهی (جهان هستی) است. (غافر/۱۵)

پس از این سرآغازی که سخن واپسین و نهائی را در باره موضوع عذاب، وقوع آن، سزاواران آن عذاب، سرچشمه جهش و خیزش آن، و بالائی و والائی این سرچشمه می زند، سخنی که فرمان رخ دادن چنین عذابی را فرمان آسمانی می شمارد، و آن را اجراء شونده ای می داند که برگشتی ندارد و کسی نمی تواند آن را بازدارد و از آن جلوگیری کند، پس از چنین سرآغازی به معرفی همچون روزی می پردازد، روزی که این چنین عذابی در آن به وقوع خواهد پیوست، و کافران و مشرکان با شتاب فرارسیدن آن را می طلبند، در حالی که چنین عذابی بدیشان نزدیک است و هرچه زودتر دامنگیرشان خواهد شد. اما تدبیر و تقدیر خدا جدای از تدبیر و تقدیر انسانها، و معیارها و مقیاسهای یزدان جدای از معیارها و مقیاسهای ایشان است:

﴿تَخْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَأَصْبَحَ صَبْرًا جَمِيلًا، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا...﴾.

فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پرمی کشند و) بالا می روند در مدتی که پنجاه هزار سال (معمولی برای انسانها) طول می کشد. صبر جمیل داشته باش (و جزع و فزع و یأس و نومیدی به خود راه مده). آنان آن روز

نمی گردد، و هیچ فدیة و فدائی پذیرفته نمی شود). این، آتش سوزان و سراپا شعله (دوزخ) است. پوست بدن را می کند و با خود می برد. به سوی خود می خواند (و نام می برد) کسی را که پشت (به فرمان خدا) کرده است و (از اطاعت او) روی گردان بوده است. و دارائی را جمع آورده است و در خزینها نگاهداری کرده است (و در خیرات و حسنات آن را مصرف ننموده است).

حقیقت آخرت از جمله حقایقی بوده که فهم آنها برای مشرکان عرب دشوار بوده است. پیکار روانی ژرفی با حقیقت آخرت درگرفت. آخرت را بسیار شگفت و بیمناک و غریب می دیدند. آن را سخت انکار می کردند. پیغمبر ﷺ را به صورتهای گوناگون به مبارزه می طلبیدند، و از او درخواست می نمودند این روز موعود را برایشان حاضر آورد، یا بدیشان بگوید: این روز موعود چه وقت می آید.

در روایتی به نقل از ابن عباس آمده است: کسی که در باره عذاب پرسیده است نضر پسر حارث بود. در روایت دیگری از او نقل شده است که گفته است: این پرسش کافران در باره عذاب یزدان بوده است، و آن عذاب گریبانگیرشان می شود.

به هر حال این سوره روایت می فرماید که پرسنده ای از وقوع عذاب پرسش کرده است و با شتاب فرارسیدن آن را خواسته است. این سوره مقرر می دارد که این عذاب هم اینک گریبانگیر کافران است، و کافران عملاً در آن هستند. چرا که از یک سو در قضا و قدر خدا موجود و آماده است، و از دیگر سو این عذاب هرچه زودتر روی می دهد و فرامی رسد، و هیچ کسی نمی تواند آن را برطرف کند یا جلو وقوع آن را بگیرد. پرسش از عذاب داشتن و در وقوع آن شتاب ورزیدن - عذابی که درگرفته است و رخ داده است و برطرف کننده ای برای آن نیست و کسی نمی تواند از آن جلوگیری کند - بیانگر سیه روزی و بیچارگی پرسنده شتابگر است، این پرسنده شتابگر فردی باشد یا گروهی! این چنین عذابی گریبانگیر کافران می گردد، همه کافران... لذا این

را بعید و دور می‌دانند، و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم.

ارجح اقوال این است روزی که در اینجا بدان اشاره شده است روز قیامت است. زیرا روند سخن نزدیک است این معنی را کمک و بیان کند. در این روز فرشتگان و جبرئیل به سوی خدا بالا می‌روند. ارجح اقوال بیانگر این است که مراد از روح، جبرئیل علیه السلام است، همان که در سوره‌های دیگر جبرئیل، روح نامیده شده است. جبرئیل بعد از ذکر فرشتگان جداگانه ذکر شده است چون شأن و مقام ویژه‌ای دارد. بالا رفتن فرشتگان و جبرئیل در این روز برای امور و شؤون و کارهای مهم آن روزی، قابل توجه است. ذکر فرشتگان به طور عام و ذکر جبرئیل به طور خاص، بیانگر اهمیت و خصوصیت جبرئیل در آن روز است. ما نمی‌دانیم - و مکلف هم نشده‌ایم که بدانیم - سرشت این امور و شؤون چگونه است، و نمی‌دانیم فرشتگان چگونه بالا می‌روند، و به سوی کجا بالا می‌روند. همه این چیزها تفصیلاتی در باره غیب است و چیزی بر حکمت و فلسفه نص قرآنی نمی‌افزایند. ما راهی به سوی حکمت و فلسفه نص قرآنی نداشته، و دلیل و حجتی بر حکمت و فلسفه آن نداریم. ما را بس است که از لابلای این صحنه به اهمیت آن روز پی ببریم، روزی که فرشتگان و جبرئیل به کوششها و تلاشهایی می‌پردازند که مربوط به امور و شؤون مهم آن روز بزرگ است.

و اما در باره:

﴿كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾.

در مدتی که پنجاه هزار سال طول می‌کشد.

چه بسا پنجاه هزار سال، کنایه از طول آن روز باشد، همان گونه که در تعبیر عربی مأنوس و معروف است. و چه بسا هم حقیقت معینی بوده و مراد خود پنجاه هزار سال باشد. چه بسا هم مراد پنجاه هزار سال عمر اهالی کره زمین فعلی باشد و عملاً یک روز بشمار آید! تصوّر این حقیقت امروزه به ذهن نزدیک است. چرا که یک روز زمینی ما مقیاسی است برگرفته از گردش

زمین به دور خود در مدّت بیست و چهار ساعت. ستارگانی هستند که دور خود می‌گردند در مدّتی که برابر هزارها سال ما است. ... این هم بیانگر این نیست که چنین چیزی مقصود پنجاه هزار سال مذکور در اینجا است. بلکه ما این حقیقت را بدان خاطر ذکر می‌کنیم تا اختلاف مقیاسها و معیارهای موجود در میان روز و روز به ذهن نزدیک گردد.

وقتی که یک روز از روزهای خدا برابر با پنجاه هزار سال باشد، عذابی را که آنان با مقیاس و معیار خود دور می‌بینند، با مقیاس و معیار خدا نزدیک است. بدین خاطر خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله را ندا درمی‌دهد که صبر جمیل، یعنی شکیبائی زیبا و قابل توجه داشته باشد در برابر عجله‌ای که آنان می‌ورزند و تکذیبی که روا می‌دارند در حق آن عذابی که نزدیک است.

﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا﴾.

صبر جمیل داشته باش (و جزع و فزع و یأس و نومیدی به خود راه مده). آنان آن روز را بعید و دور می‌دانند، و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم.

دعوت کردن به صبر و شکیبائی، و رهنمون و رهنمود بدان، در هر ساعتی از رسالتهای آسمان بوده است، و خطاب به هر پیغمبری از پیغمبران، و خطاب به هر مؤمنی از مؤمنان که از پیغمبرانشان پیروی کرده‌اند شده است و تکرار گردیده است. دعوت به صبر و شکیبائی برای بر دوش کشیدن بار سنگین ایمان و طیّ راه دشوار آن، ضرورت دارد، و برای نگاهداری دلها و درونهای مؤمنان بر استقامت و رضای به فرمان یزدان لازم است، آن دلها و درونهایی که به قانون آسمان چنگ زده‌اند و درآویخته‌اند، و به هدف دوری چشم دوخته‌اند و با آن تماس گرفته‌اند و پیوند حاصل کرده‌اند، و هم اینک هم بدان افق بلند می‌نگرند و آن کرانه والا را و رانداز می‌کنند. ...

صبر جمیل، شکیبائی اطمینان‌بخشی است که دارنده آن بیزاری و پریشانی و شک و تردید در صدق و صداقت

درخواست می کنند . . . بدین هنگام است که همچون استوار داشتی و برجای نمودنی از سوی خداوند آگاه و کاربجا درمی رسد:

﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾.

صبر جمیل داشته باش (و جزع و فزع و یأس و نومیدی به خود راه مده).

خطاب در اینجا به پیغمبر ﷺ است، برای استوار داشتن و برجای داشتن دلش در برابر رنج و زحمت دشمنانگی و تکذیب کافران و مشرکان، و برای بیان حقیقت دیگری که مقیاس و معیار و تقدیر و تدبیر امور از سوی یزدان است، مقیاس و معیار و تقدیر و تدبیر مطلق که جدای از مقیاس و معیار و تقدیر و تدبیر کوچک و محدود مردمان است:

﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ تَرَاهُ قَرِيبًا﴾.

آنان آن روز را بعید و دور می دانند، و ما آن را ممکن و نزدیک می دانیم.

آن گاه صحنه های روزی را ترسیم می کند که این عذاب در آن روی می دهد، روزی که آنان آن را دور و بعید می بینند، و خدا آن را ممکن و نزدیک می داند. صحنه های آن را در جولانگاه های جهان و در ژرفاهای درون انسان ترسیم می کند. این صحنه ها به هول و هراسی اشاره می نمایند که ترس آور و خوفناک است و جهان هستی و همچنین دنیای درون انسان را پریشان و نابسامان می سازد:

﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ، وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ﴾.

روزی، آسمان همسان فلز گداخته ای می شود، و کوه ها همسان پشم رنگین می گردد.

«مُهْل»: مذاب تیره و تار فلزها همچون دُرد تهِ نشین شده روغن. «عِهْن»: پشم حلاجی شده. قرآن در جاهای گوناگون بیان می فرماید که رخدادهای کیهانی و جهانی بزرگی در آن روز به وقوع می پیوندد، رخدادهایی که اوضاع اجرام کیهانی و جهانی را و صفتها و نسبتها و رابطهای اجرام را دگرگون می سازد و آنها را به هم

وعد و وعید خدا، به خود راه نمی دهد. صبر کسی است که به فرجام کار اطمینان، و به آخرت ایمان کامل دارد، و راضی به قضا و قدر الهی است، و می داند در فراسوی هر بلا و مصیبتی حکمت و فلسفه ای نهفته است. صبر کسی که به خدا رسیده است، و هر کاری که برای او پیش بیاید آن را برای رضای خدا انجام می دهد و می پذیرد، یا از آن دوری می گزیند و دامن فراهم می چیند.

این نوع صبر، سزاوار صاحب دعوت است. این دعوت، دعوت خدا است. این دعوت، دعوت به سوی خدا است. چیزی از این دعوت برای خود صاحب دعوت نیست. هیچ هدفی در فراسوی این دعوت برای صاحب دعوت نیست. بلکه هرچه در مسیر این دعوت بر سر او آید در راه خدا و برای خدا است. هرچه در راه این دعوت روی بدهد به فرمان خدا است. پس در این صورت صبر جمیل باید در پیش گرفت، صبر جمیل که از این حقیقت برمی جوشد و هماهنگ با این حقیقت است، و جای در ژرفاهای درون دارد و با آوای مرغ دل هماوا است.

خدا صاحب این دعوت است، دعوتی که تکذیب کنندگان بر سر راه آن می ایستند و با آن می رزمند. خدا صاحب وعد و وعیدی است که کافران و مشرکان در فرار رسیدن آن شتاب می ورزند و آن را تکذیب می کنند. خدا است که رخدادهای را مقدر می فرماید و اوقات فرارسیدن آنها را مشخص می نماید، آن گونه که خود می خواهد، و حکمتش اقتضاء می فرماید و تدبیر و تقدیرش در سراسر جهان می طلبد. اما انسانها بدین تدبیر و تقدیر پی نمی برند. این است که با شتاب رویدادهای را می طلبند و در کارها عجله می کنند. هروقت هم زمان به طول انجامید دچار شک و تردید می شوند. گاهی پریشانی و دلهره گریبانگیر خود صاحبان دعوت می گردد، و آرزو و عشق و علاقه به دلهایشان می افتد و بر دلهایشان می گذرد و ایشان را به شتاب می اندازد و وقوع وعد و وعید را با عجله

او نمی پرسد! (دوستان صمیمی و خویشاوندان نزدیک) به همدیگر نشان داده می شوند و معرفی می گردند (اما هرکس گرفتار کار خویشتن است، و هول و هراس بیش از آن است که کسی بتواند به دیگری بیندیشد. وضع چنان است که) شخص گناهکار آرزو می کند کاش می شد برای رهائی خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد! همچنین همسر و برادرش را، همچنین فامیل و قبیله و عشیره ای که او را در پناه خود می گرفتند. و حتی تمام کسانی را که در روی زمین هستند (همگی را فدا کند) تا این که مایه نجاتش شود.

مردمان در غم و اندوهی هستند که ایشان را به خود مشغول می دارد. به کسی از آنان مجال و فرصت نمی دهد که به غیر خود بیندیشد و بپردازد، و در اندیشه و احساس خود جایی برای دیگری بیابد:

﴿وَلَا يَسْأَلُ حِمِّمْ حِمِّمًا﴾

هیچ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی، سراغ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی را نمی گیرد و از او نمی پرسد!

هول و هراس بیمناک همه پیوستگیها و رابطه ها را می برد، و همه اشخاص را به هم و غم خود گرفتار می نماید و زندانی خویش می کند. این است که کسی جز به خود نمی اندیشد و به دیگری نمی پردازد... برخی از آنان را به برخی دیگر نشان می دهند، نه این که همدیگر را نبینند:

﴿يُصْصِرُونَهُمْ﴾

(دوستان صمیمی و خویشاوندان نزدیک) به همدیگر نشان داده می شوند و معرفی می گردند.

انگار از روی قصد و عمد، مردمان را به همدیگر نشان می دهند و معرفی می کنند! اما با وجود دیدن و شناختن، هر کسی از ایشان به درد خود گرفتار می آید و به خویشتن می پردازد. هر دل و درونی خود را می کوشد و برای خود می تپد. به دل و درونی نمی گذرد که از حال و بال دوست خویش بپرسد، و به فکر یاری او نگردد. آخر غم و اندوه همه را در خود می پیچد، و ترس و

می زند. از جمله این رخدادها یکی این است که آسمان به شکل فلزهای گداخته می گردد. سزاوار است کسانی که سرگرم علوم طبیعی و ستاره شناسی هستند بدین آیه ها توجه داشته و در باره آنها بیندیشند و پژوهش کنند. رأی مرجع در پیش چنین کسانی این است که اجرام آسمانی از فلزهای گداخته و مذابی فراهم آمده است، گداخته و مذاب نزدیک به گاز گردیدن و به شکل گاز در آمدن - گاز گردیدن و به شکل گاز در آمدن هم مرحله ها بعد از ذوب شدن و سیلان پیدا کردن است. چه بسا اجرام آسمانی گازی شکل در روز قیامت خاموش بشوند، همان گونه که قرآن فرموده است:

﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾

و هنگامی که ستارگان تیره و تار می گردند و فرو می افتند. (تکویر/۲)

اجرام آسمانی سرد خواهند شد تا تبدیل به فلزهای مذاب می گردند. بدین وسیله سرشت فعلی ستارگان که گازی شکل است تغییر پیدا کند!

به هر حال این تنها احتمالی است که به پژوهشگران این علوم کمک می کند در باره آن بیندیشند و آن را پژوهش کنند. ما در برابر این نص می ایستیم و آن صحنه هراسناک را ورنه انداز می کنیم، صحنه هراسناکی که در آن آسمان بسان مذاب تیره و تار فلزات می گردد، و کوه ها در آن همچون پشم حلّاجی شده سست و نرم می شود. ما چیزی را ورنه انداز می کنیم که در فراسوی این صحنه هول و هراس قرار دارد، هول و هراسی که با دلها و درونها می آمیزد و جزو سرشت آنها می گردد. قرآن با ژرف ترین تعبیر از همچون چیزی به سخن می پردازد:

﴿وَلَا يَسْأَلُ حِمِّمْ حِمِّمًا. يُصْصِرُونَهُمْ، يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْقَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمِيذٍ بَنِينِهِ. وَصَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ. وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ. وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ﴾

هیچ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی، سراغ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی را نمی گیرد و از

هراس همه را فرامی گیرد...

«مُجْرِم» و گناهکار باید چه حال و حالی داشته باشد؟ هول و هراس، عقل و شعوری برایش باقی نمی گذارد. ترس و خوف سراپای وجودش را فرامی گیرد. او دوست می دارد کاش می شد خودش را از دست عذاب بازخیرد کند و با فدیة دادن خویشتن را از آن برهاند. کاش می توانست عزیزترین مردمان خود را فدای می کرد و فدیة می داد و خویشتن را نجات می داد. عزیزترین مردمان از آن کسانی که در زندگی جهان خویشتن را فدایشان می کرد، و از ایشان به دفاع می پرداخت، و برایشان می زیست... پسرانش را، همسرش را، برادرش را، قوم و قبیله و عشیره اش را، خویشان و خویشاوندانش را... قوم و قبیله و عشیره و خویشان و خویشاوندانی که او را در دنیا می پائیدند و از او حمایت و مراقبت می کردند... همه و همه را فدیة می داد و خودش نجات می یافت!.. بلکه سوز و گداز و پویش و کوشش برای نجات، شناخت دیگران و آشنائی با ایشان را به طور کلی از او سلب می کند، و فهم و شعوری نسبت به کسی جز خود برایش باقی نمی گذارد. این است که دوست می دارد کاش بتواند همه کسانی را که در زمین بوده اند بدهد و فدای کند و خویشتن را برهاند... این تصویری از سوز و گداز سرکش و فراگیر است. تصویری از جزع و فزع و وحشت انگیز است. تصویری از رغبت فراوان برای گریز از دست عذاب و نجات خویشتن است. تصویری است لبریز از هول و هراس، پوشیده از غم و اندوه، پیچیده با جزع و فزع، و سراپا ناله و آه در حسرت نجات... تصویری که از لابلای تعبیر الهامگر قرآنی ترسیم می شود و پدیدار و نمودار می آید.

بدان هنگام که مجرم و بزهکار در این حال و بال است، و این چنین آرزوی محال و غیرممکن را دارد، چیزی را می شنود که او را مأیوس از پرتو هرگونه امیدی، و نسامید از هرگونه خواست گول زنده دل و درون می سازد. گذشته از خودش جملگی فرشتگان و ساکنان

ملکوت، حقیقت جایگاه محشر را می بینند و ورنه انداز می کنند، و از هرچه در آن می گذرد آگاهند، و شنوای هر سخنی هستند:

﴿كَلَّا إِنَّهَا لَأُظْفَىٰ. نَزَّاعَةً لِّلشَّوْىِ. تَدْعُو مِّنَ أَذْبَرٍ وَ تَوَلَّىٰ وَ جَمَعَ فَأَوْعَىٰ﴾.

هرگز! (این تمناها و آرزوها برآورده نمی گردد، و هیچ فدیة و فدائی پذیرفته نمی شود). این، آتش سوزان و سراپا شعله (دوزخ) است. پوست بدن را می کند و با خود می برد. به سوی خود می خواند (و نام می برد) کسی را که پشت (به فرمان خدا) کرده است و (از اطاعت او) روی گردان بوده است. و دارائی را جمع آورده است و در خزینه ها نگاهداری کرده است (و در خیرات و حسنات آن را مصرف ننموده است).

این صحنه ای است که دل انسان از آن به پرواز درمی آید و پرتوگونه به فضا می رود، آن هم پس از این که غم و اندوه جایگاه محشر او را به ترس و هراس انداخته است، و خوف و وحشت آنجا او را به درد آورده است...

﴿كَلَّا!﴾. هرگز!

هرگز این آرزوهای ناممکن تحقق نمی یابد و برآورده نمی گردد، آرزوهائی که فدای کردن پسران، همسر، برادر، قبیله و عشیره، خویشان و نزدیکان، و همه کسانی است که بر روی زمین زیسته اند و بوده اند...

﴿كَلَّا إِنَّهَا لَأُظْفَىٰ﴾.

هرگز! (این تمناها و آرزوها برآورده نمی گردد، و هیچ فدیة و فدائی پذیرفته نمی شود). این، آتش سوزان و سراپا شعله (دوزخ) است.

دوزخ زبانه صرف و شعله خالص است. شعله ور است و می سوزاند.

﴿نَزَّاعَةً لِّلشَّوْىِ﴾.

پوست بدن را می کند و با خود می برد.

پوستهای چهره ها و سرها را کاملاً می کند... دوزخ غول هراسناکی است. جاندار و زنده است و از روی قصد و اراده در ترساندن و عذاب دادن شرکت می کند:

﴿ تَدْعُو مَنَ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى وَ جَمَعَ فَأَوْعَى ﴾.

به سوی خود می خواند (و نام می برد) کسی را که پشت (به فرمان خدا) کرده است و (از اطاعت او) روی گردان بوده است. و دارائی را جمع آورده است و در خزینه ها نگاهداری کرده است (و در خیرات و حسنات آن را مصرف ننموده است).

دوزخ او را فرامی خواند همان گونه که قبلاً به سوی هدایت فراخوانده می شد، ولی او پشت می کرد و می رفت! قبلاً از هدایت غافل و از دعوت روی گردان بود به سبب این که به گردآوری و نگاهداری آن در خزینه ها مشغول بود! اما امروز این دوزخ است که او را فرامی خواند و او نمی تواند از آن غافل شود. و نمی تواند خود را بازخرید و از دست دوزخ با دادن هر آنچه در زمین است برهاند و کلّ جهان را هم اگر بشود فدیۀ خود گرداند!

در این سوره، و در سورة پیش از آن، و در سورة قلم، بر جلوگیری از خیر و خوبی و دست بازداشتن از خیر و خوبی، و عدم ترغیب و تشویق به دادن طعام، و گردآوردن دارائی در خزینه ها، در کنار کفر و تکذیب و معصیت، تأکید و تکیه می شود. این تأکید و تکیه، می رساند که دعوت در مکّه با احوال ویژه ای رویاروی بود. در این احوال، بخل و حرص و آزمندی و سیری ناپذیری، با کفر و تکذیب و گمراهی همراه می گردید. به گونه ای که نیازمند تکرار اشاره بدین امر بوده است، و از فرجام آن بیم داده شده است و گفته آمده است این امر موجبی از موجبات عذاب است، و بعد از کفر و شرک به خدا قرار دارد.

در این سوره اشاره های دیگری است که همین معنی را می رسانند، و سیماها و نشانه های محیط مکی را مؤکّد می دارند، محیطی که دعوت با آن رویاروی می گردید. محیط سرگرم گردآوری اموال و دارائی در خزینه ها از راه بازرگانی و رباخواری بود. بزرگان قریش صاحبان تجارتخانه ها، و صاحبان قافله های کوچهای زمستان و تابستان بودند. بر ثروت و دارائی فرومی افتادند و در

گردآوری آن بر یکدیگر سبقت می گرفتند و بر همدیگر می تاختند. تنگچشمی مردمان، تنگدستی را از نعمت محروم می کرد، و یتیمان را هدر می داد و ضائع می ساخت. بدین خاطر این امر در این راستا تکرار گردیده است، و برحذر داشتن بارها به میان آمده است، و قرآن پیوسته به چاره جوئی این تنگچشمی پرداخته است، و این آزمندی را مطرح و بر آن تاخت برده است. قرآن به پیکار حرص و طمع در ژرفاهای نفس رفته است، و در راه های گوناگون آن با آز و آزمندی رزمیده است، و این پیکار و رزم، پیش از فتح مکّه و بعد از آن بوده است و ادامه داشته است. کسی این پیکار و رزم را نمودار و پدیدار می بیند که برحذر داشتن از رباخواری، خوردن اموال مردمان به ناحق، خوردن دارائی یتیمان با زیاده روی در هزینه های ایشان و شتاب ورزیدن در خوردن اموال یتیمان از ترس این که بزرگ گردند و اموال خود را به چنگ گیرند، جور و ستم کردن بر دخترکان یتیم، و به دور داشتن آنان از دسترسی به اموال خود با ازدواجهای ستمگرانه ای که به خاطر عشق به اموالشان صورت می گرفت، راندن گدا، تاختن بر یتیم، محروم کردن در ماندگان و بیچارگان ... همه اینها را دنبال و پیگیری کند، و تاختهای تند و یورشهای سخت دیگری را بررسی نماید که پیایی این تاختها و یورشها بر بسیاری از سیماها و نشانه های محیط رفته است ... گذشته از آن، این تاختها و تازها رهنمود و رهنمون همیشگی برای چاره سازی نفس بشری در هر محیطی است. دوست داشت اموال و دارائی، حرص و جوش بر آن، بخل ورزیدن در آن، و عشق به اندوختن و انباشتن اموال و دارائی، آفت و بلائی است که سخت بر دلها و درونهای مردمان می تازد، و نیاز به راهائی از بند اسارت آن، و نجات از یوغ آن، و به درآمدن از رشته و ریسمان گره خورده و چین چین آن است. خود را آزاد و رها کردن از بندها و یوغها و حلقه های رشته ها و ریسمانهای همچون چیزهائی، به پیکارها و رزمهای پیایی، و به مداوا و

چاره جوئی طولانی، نیاز است.



اینک که سخن از تصویر هول و هراس در صحنه های آن روز، و از نشان دادن شکل آن عذاب، به پایان آمده است، روند قرآنی رو می کند به تصویر زدن حقیقت نفس بشری در رویارویی با خیر و شر، در دو حالت ایمان داشتن و بدون ایمان بودن. سرنوشت و سرانجام مؤمنان را و سرنوشت و سرانجام مجرمان و بزهکاران را بیان می دارد:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا. إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا، وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا. إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ. وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلنَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ. وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدَّيْنِ. وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ. وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ. فَمَنْ أَتَّبَعَىٰ ذَٰلِكَ فَلَوْلِيكَ هُمْ الْعَادُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ. أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَّمُونَ﴾.

آدمی کم طاقت و ناشکیبا آفریده شده است. هنگامی که بدی بدو رو می کند، سخت بی تاب و بیقرار می گردد. و زمانی که خوبی بدو رو می کند، سخت (از حسنات و خیرات دست باز می دارد و) دریغ می ورزد. مگر نمازگزاران. نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند. همان کسانی که در دارائی ایشان سهم مشخصی است برای دادن به گدا و بی چیز. آن کسانی که به روز جزا و سزا ایمان دارند. کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک و ترسانند. آخر، عذاب پروردگارشان امان نمی دهد (کسی را که در آن بیفتد). و آن کسانی که عورت خود را محافظت می دارند، مگر از زنان و کنیزان خود، که در این صورت لومه و سرزنشی بر ایشان

نیست. آنان که فراتر از این را بطلبند، متعذی و متجاوز بشمارند (و از حلال به حرام گرایده اند). و کسانی که امانتدار بوده و نگاهدارنده عهد و پیمان خود هستند. و کسانی که گواهیهای را که باید بدهند، چنان که باید اداء می کنند (و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمی کنند). و کسانی که مواظب و مراقب (اوقات و ارکان) نمازهای خود می باشند. آنان (که دارای چنین صفاتی باشند) در باغهای بهشت مورد احترام و اکرام هستند.

شکل انسان - وقتی که دل او خالی از ایمان می شود - آن گونه که قرآن آن را ترسیم می کند، شکل شگفتی در صداقت و دقت و تعبیر کامل خود است، شکلی که قرآن از نماها و نمادهای اصلی این آفریده به تصویر می کشد، و جز عنصر ایمان چیزی او را از آنها مصون نمی دارد و چیزی او را از آنها به دور نمی گرداند. ایمانی که انسان را به سرچشمه ای می رساند که در کنارش می آرامد، و یقین و اطمینانی پیدا می کند که او را از جزع و فزع می رهاوند وقتی که شر و بلا بدو می رسد، و از بخل و تنگچشمی به دورش می گرداند هنگامی که از خیر و خوبی و خوشی و نعمت برخوردار می شود.

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا: إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا. وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾.

آدمی کم طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است: هنگامی که بدی بدو رو می کند، سخت بی تاب و بیقرار می گردد. و زمانی که خوبی بدو رو می کند، سخت (از حسنات و خیرات دست باز می دارد و) دریغ می ورزد.

گسویی هر واژه ای پسوده ای از قلم موی نوآفرین مبتکری است که خطی از نماها و نمادهای این انسان را می کشد. وقتی هم آیه های سه گانه کوتاه و دارای واژه های اندک پایان می پذیرد، شکل به سخن درمی آید و از سرزندگی و حیات موج می زند و به حرکت و جنبش درمی افتد، و از لابلای آن انسان به تکان درمی آید و با نماها و نمادها و سیماهای ثابت خود پدیدار می گردد. کم طاقت و ناشکیبا . . . هنگامی

در برابر شرّ و بلاکم طاقت و ناشکیبا است... در برابر خیر و خوبی نیز کم طاقت و ناشکیبا است... این تصویر زشت و پلشتی از انسان است. انسان این چنین می گردد وقتی که دلش خالی و تهی از ایمان می شود. بدین خاطر ایمان به یزدان، مسأله بزرگی در زندگی انسان است. ایمان تنها کلمه ای نیست که بر زبان رود و با زبان گفته شود. و تنها آداب و رسوم پرستش هم نیست که انجام پذیرد و پس. بلکه ایمان یک حالت روحانی و یک برنامه زندگی است. تصوّر کاملی از ارزشها و رخدادهای و احوال و اوضاع است. زمانی که دل خالی از این عنصر سازنده گردد، به تزلزل و تردید گرفتار می آید و به جنبش و لرزش می افتد، و بسان پرنده ای دستخوش بادها می شود و بدینجا و بدانجا پرت و پلا می گردد! همچون دلی در پریشانی و هراس دائم بسر می برد. چه وقتی که شرّ و بلا بدو می رسد به جزع و فزع درمی آید، و زمانی که خیر و خوبی و نعمت بهره اش می شود دست بازمی دارد. اما وقتی که ایمان دلی را فراگیرد، در سایه آن می آرامد، و مطمئن و سالم می گردد. زیرا همچون دلی با سرچشمه رخدادهای ارتباط و تماس پیدا می کند، و با گرداننده احوال و تغییردهنده اوضاع پیوند حاصل می نماید، و در نتیجه به قضا و قدرش چشم امید می دوزد، و رحمت و شفقتش را می پاید. حساب و کتاب آزمایش او را دارد، و پیوسته به گشایش بخشیدن و رها ساختن او از تنگناها چشم می دوزد، و آسایش بخشیدن او را می طلبد که به دنبال سختی بیاید و او را به سوی خوشی رهنمود نماید. چشم به خیر و خوبی خدا می دوزد، و آگاه است که خدا بدو از آنچه داده است و بخشیده است و بهره او نموده است، باز هم بدو می دهد و می بخشد و بهره او می نماید. او می داند که خدا بدو پاداش چیزی را می دهد که در راه او خرج می کند. مطلع است که خدا در دنیا و آخرت بدو عوض خوبیهایش را می دهد... ایمان پیش از این که در آخرت ثمره و پاداش داشته باشد، در دنیا ثمره و پاداش دارد. ایمان آسایش و

که شرّ و بدی بدو می رسد به جزع و فزع درمی آید. از گزش و نیش آن به درد می افتد و رنج می برد. از ضربه آن به ناله درمی آید. گمان می برد که دیگر شرّ و بدی همیشگی است و هیچ چیزی نمی تواند آن را از میان بردارد. فکر می کند لحظه حاضر سرمدی است و تا ابد چادر خود را بالای او برپا و برجا می دارد. از همین لحظه با غمها و اندوههای خود را در کوزه ای زندانی می کند و به شرّ و بلای این لحظه می اندیشد و پس. دیگر تصوّر نمی کند گشایشی فرابرسد، و انتظار ندارد خدا تغییر و تبدیلی پدید آورد. بدین جهت جزع و فزع او را می خورد، و بی تابی و ناشکیبائی او را پریشان و آشفته و تکه و پاره می سازد. این هم بدان علت است که او به تکیه گاه محکمی پناه نمی برد تا عزم و اراده خود را در پناه او استوار بدارد، و بدو چشم امید بدوزد و پشت ببندد... دست از خیرات و حسنات می کشد وقتی که توان خیرات و حسنات را داشته باشد. خیال می کند توان خیرات و حسنات خودش در سایه رنج و زحمتی است که می کشد، و نعمتهایش حاصل کسب و کاری است که می کند، و در سایه تلاش و کوششی است که می ورزد. این است که بخل نشان می دهد و خیرات و حسناتش را از دیگران بازمی دارد و از خوبی و نیکی بدیشان دریغ می ورزد. خیرات و حسنات و نعمات را برای شخص خود می اندوزد و انبار می کند. وجودش اسیر اموال و دارائیش می شود، و حرص و آز بر اموال را می پرستد و بنده عشق درهمها و دینارهایش می گردد! آخر او نمی داند حقیقت رزق و روزی چیست، و نقش او در رزق و روزی کدام است و چه نام است! به خیر و صلاحی چشم نمی دوزد که در رزق و روزی نهفته است، و با آن چه خوشبختی و سعادت در پیش پروردگارش می تواند فراچنگ خویش آورد. او امیدي به خوشبختی و سعادت پروردگارش ندارد. اصلاً همچون فهم و شعوری در دل او نیست، و دلش خالی از این چیزها است... او در هر دو حالت نداشتن و داشتن، کم طاقت و ناشکیبا است...

آرامش و یقین و اطمینان و ثبات و استقرار را در طول کوچ زندگی دنیا عطاء می‌کند.

صفت مؤمنانی که از کم‌طاقتی و ناشکیبائی مستثنی هستند، همان نشانه همگانی انسان است. روند قرآن در اینجا آن نشانه را شرح و معین می‌دارد:

﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾.

مگر نمازگزاران، نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند.

نماز گذشته از این که رکن اسلام و علامت ایمان است، وسیله پیوند و ارتباط انسان با یزدان و یاری و کمک خواستن از آن پشتوانه ازل و ابدی است. نماز نماد بندگی خالصانه‌ای است که در آن مقام ربوبیت با مقام عبودیت به گونه ویژه‌ای خلوت می‌کند. صفت همیشگی و مداومی که در اینجا ذکر می‌شود، این چنین است:

﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾.

همان کسانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند.

تصویر استقرار و پیگیری را ترسیم می‌کند. نماز این گونه کسانی نمازی است که قطع نمی‌گردد و هر روزه در موقع معین خوانده می‌شود و سستی و تنبلی در آن نمی‌رود. این نماز پیوند و تماس مستمر و غیرمنقطع با خدا است... پیغمبر ﷺ وقتی که عبادتی را انجام می‌داد بر آن مداومت می‌فرمود، و می‌گفت:

«إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَا دَامَ وَإِنْ قَلَّ»^(۱).

«گرامی‌ترین کارها در پیش خدای بزرگ کاری است که دوام و استمرار داشته باشد هرچند هم کم و اندک باشد».

باید اطمینان و استقرار و ثبات بر تماس با خدا را در مدّ نظر داشت، و بدین تماس احترام گذاشت. تماس با خدا بازیچه‌ای نیست که انجام بگیرد و گسیخته بشود هر وقت که دل بخواهد!

﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّغْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَخْرُومِ﴾.

همان کسانی که در دارائی ایشان سهم مشخصی است برای دادن به گدا و بی‌چیز.

این سهم مشخص، زکات به طور خاص، و صدقه‌هایی است که اندازه آنها معلوم است... همچون چیزی هم حقی در اموال مؤمنان است... چه بسا معنی فراتر و فراخ‌تر و سترگ‌تر از این باشد. چه آنان در اموال خود بخش مشخصی قرار می‌دهند، و چنین می‌دانند که این کار حقی برای گدا و بی‌چیز است. در انجام همچون کاری رهائی از بخل و تنگچشمی، و پیروز شدن و چیره گردیدن بر حرص و طمع است! همچنین آنان می‌دانند که همچون کاری وظیفه دارا در حق بی‌چیز و بی‌بهره از نعمتها است در میان این ملّتی که دارای ضمانت اجتماعی است... «سائِل»: کسی است که درخواست می‌کند و گدائی می‌نماید. «مَخْرُوم»: کسی است درخواست نمی‌کند و گدائی نمی‌نماید، و نیاز خود را آشکار نمی‌سازد. این است که محروم و بی‌بهره می‌گردد. یا این که بلاها و مصیبت‌هایی بدو رسیده است و محروم و بی‌بهره گردیده است و از درخواست کردن و گدائی نمودن خجالت می‌کشد و چنین کاری را نمی‌کند. انسان احساس کند حقی در اموال و دارائی او برای نیازمندان و بیچارگان است، از یک سو فضل و لطف خدا را در نظر داشتن است، و از دیگر سو احساس پیوستگی و خویشاوندی بشریت و انسانیت است. گذشته از این که آزاد شدن دل و درون از غل و بند حرص و آز و بخل و تنگچشمی است. همچنین این کار ضمانت اجتماعی جملگی افراد ملّت، و همکاری و همیاری ایشان با یکدیگر است. این امر واجب است و معانی گوناگون و جوراجوری هم در جهان درون و هم در جهان بیرون دارد... ذکر این فریضه در اینجا گذشته از این که خطّی از نمادها و نماهای دل و درون شخص مؤمن است، حلقه‌ای از حلقه‌های چاره‌جویی و

۱- عائشه این حدیث را روایت کرده است. هر شش نفر آن را ذکر

چاره سازی بخل و تنگچشمی و حرص و جوش در این
سوره است.

﴿وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّوْمِ الدِّينِ﴾.

آن کسانی که به روز جزا و سزا ایمان دارند.

این صفت، پیوند مستقیمی با موضوع اصلی این سوره دارد. این صفت در عین حال یک خطا و اشتباه بنیادین دل و درون شخص مؤمن را ترسیم می کند. تصدیق کردن روز سزا و جزا، بخشی از ایمان است، و تأثیر قاطعانه ای در برنامه زندگی هم در احساس و هم در رفتار دارد. ترازویی که در دست معتقد به روز سزا و جزای قیامت است، جدای از ترازویی است که در دست تکذیب کننده روز سزا و جزای آخرت، یا در دست شک و تردید کننده در باره آن روز است. این ترازو، ترازوی زندگی و ارزشها و کردارها و رخدادهای است ... معتقد به آخرت کار می کند، در حالی که به ترازوی آسمان می نگرد، نه به ترازوی زمین، و برای حساب و کتاب آخرت بدان می نگرد، نه برای حساب و کتاب زمین. شخص معتقد به آخرت، خیر و شر رخدادهای را می پذیرد، و برابر حساب او رخدادهای دیباچه ها و پیش درآمدهای نتایج آنها در آخرت است. این است که به رخدادهای نتایجشان را اضافه می کند - نتایجی که انتظارشان می رود - وقتی که رخدادهای را وزن می کند و می سنجد و ارزیابی و برآورد می کند ... تکذیب کننده روز سزا و جزا هر چیزی را مطابق آنچه برایش در این زندگی کوتاه و محدود پیش می آید و رخ می دهد، می سنجد و برآورد می کند، و در محدوده حدود و ثغور همین زمین و همین عمر به تلاش و تکاپو می افتد و می جنبد. چون تکذیب کننده قیامت تنها به رخدادهای دنیا و نتایج دنیوی آن می نگرد، و زندگی را مربوط به همین دنیا می بیند، حساب و کتاب او درباره زندگی به گونه دیگری است، و معیارها و مقیاسهای او به شکل دیگری است، و نتایج رخدادهای او دیدگاه او به گونه دیگری مشاهده می شود. نتایج رخدادهای او اشتباهی می بیند، و در ارزیابی و سنجش آنها اشتباه می کند،

گذشته از این که نتایج رخدادهای در ذهن او منحصر به همین مساحت محدود مکانی و زمانی است و بس ... چنین شخصی، بیچاره و فقیر و معذب و پریشان و نابسامان است. زیرا اندیشه ها و محاسبه ها و ارزیابیهای خود را به چیزهایی منحصر و محدود می سازد که در این نیمه جهان روی می دهد، و زندگی چند روزه عمرش را تشکیل می دهد. انسان، مطمئن و آسوده و دادگرا و خردمندانه زندگی نمی کند اگر حساب و کتاب نیمه دیگر جهان را بدین نیمه اضافه نکند، نیمه دیگری که بزرگ تر و طولانی تر از این نیمه است. بدین خاطر در این جهان بدبخت می شود و اطرافیان پیرامون خود را بدبخت می کند کسی که حساب و کتاب آخرت را حذف می نماید و بشمار در نمی آورد. آشکار است چنین کسی زندگی والائی پیدا نمی کند و در این کره زمین به پاداش اصلی و کامل خود نمی رسد ... بدین خاطر اعتقاد به روز آخرت نصف ایمانی است که برنامه زندگی در اسلام بر آن استوار می گردد.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ﴾.

کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک و ترسانند.
آخر، عذاب پروردگارشان امان نمی دهد (کسی را که در آن بیفتد).

این مرتبه دیگری است که در فراسوی اعتقاد به روز سزا و جزا قرار دارد، و آن مرتبه حساسیت نازک، مراقبت بیدار، پی بردن به کوتاهی کردن در حق یزدان با وجود عبادت فراوان، ترس از رویگردانی دل و بدین سبب در هر لحظه ای سزاوار عذاب گردیدن آن، و چشم امید دوختن به حمایت و حفاظت ایزد سبحان است.

پیغمبر خدا ﷺ که در پیشگاه خدا آن کسی است که هست، و او می داند که خدا او را برگزیده است و خلعت نبوت به تن او کرده است و وی را در پناه رعایت و عنایت خود گرفته است، پیوسته خویشتن را می پاید و برحذر می نماید و از عذاب خدا می ترسد و می هراسد.

سرزنشی بر ایشان نیست. آنان که فراتر از این را بطلبند، متعدی و متجاوز بشمارند (و از حلال به حرام گرائیده‌اند).

مراد این است که فرد و جماعت باید پاک باشند. چه اسلام جامعه پاک و تمیز را می‌طلبد. در عین پاک بودن، جامعه باید آشکار و پدیدار باشد. جامعه‌ای باید باشد که همه وظائف حیاتبخش در آن انجام بگیرد و همه انگیزه‌ها و کششهای فطری در آن پاسخ داده شود، ولیکن بدون هرج و مرجی که شرم و حیای زیبا را از میان می‌برد، و بدون کجی و کجروی‌ای که صراحت پاک را نابود می‌نماید. جامعه‌ای که برجا و برپا می‌گردد بر پایه خانوادگی شرعی دارای ارکان و اصول استوار، و بر خانه آشکار و پدیدار و دارای نشانه‌های نمودار. جامعه‌ای که در آن هر کودکی پدرش را می‌شناسد، و از تولد خودش شرم‌منده نمی‌شود. نه بدان سبب که شرم و حیا از چهره‌ها و درون‌ها برداشته شده است، ولیکن بدان خاطر که روابط جنسی بر پایه پاک آشکاری بنیان نهاده شده است، و دارای مدت طولانی است، و هدفهای واضحه دارد، و راه به سوی وظیفه انسانی و اجتماعی می‌سپرد، نه این که هدف از آن کشش و جهش حیوانی و هوا و هوس جنسی باشد و بس.

بدین جهت قرآن در اینجا برخی از صفات مؤمنان را ذکر می‌کند:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ يُقْرَوْنَ بِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ، فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾.

و آن کسانی که عورت خود را محافظت می‌دارند. مگر از زنان و کنیزان خود، که در این صورت لومه و سرزنشی بر ایشان نیست. آنان که فراتر از این را بطلبند، متعدی و متجاوز بشمارند (و از حلال به حرام گرائیده‌اند).

او یقین داشت که کردار و رفتارش او را مصون و محفوظ نمی‌دارد و به بهشت داخل نمی‌گرداند، مگر در پرتو فضل و لطف و رحمت و عنایت خدا. او به اصحاب خود فرمود:

«لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ».

«عمل کسی او را به بهشت وارد نمی‌گرداند».

عرض کردند و گفتند: تو هم نه‌ای پیغمبر خدا؟ فرمود:

«وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَّقِدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ».^(۱)

«من هم نه، مگر این که خدا مرا مشمول رحمت خود گرداند».

در گفتار یزدان سبحان که در اینجا می‌فرماید:

﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ﴾.

آخر، عذاب پروردگارشان امان نمی‌دهد (کسی را که در آن بیفتد).

اشاره به حساسیت همیشگی دارد، حساسیتی که یک لحظه هم دچار غفلت نمی‌شود. زیرا چه بسا موجبات عذاب در لحظه غفلت دست بدهد و انسان سزاوار عذاب گردد. خدا از انسان جز این بیداری و این حساسیت را نمی‌خواهد. هرگاه ضعف بشری با وجود این بیداری و این حساسیت بر انسانها چیره شود، رحمت خدا فراخ و فراوان، و آموزش او حاضر و آماده و در میان است. درگاه توبه باز است و قفلی بر آن زده نشده است! این اساس کار در اسلام میان غافل شدن و پریشان گردیدن است. اسلام هم نه این است و نه آن. دل به خدا رسیده خویشتن را برحذر می‌دارد و می‌پاید، و به الطاف خدا امیدوار می‌گردد و آموزش او را چشم می‌دارد، و می‌ترسد و می‌هراسد و امید می‌ورزد و چشم طمع می‌دوزد، و در هر حال به رحمت و مهر خدا اطمینان دارد.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ يُقْرَوْنَ بِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ، فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾.

و آن کسانی که عورت خود را محافظت می‌دارند. مگر از زنان و کنیزان خود، که در این صورت لومه و

نمی‌سپارد، هرج و مرج بدشگون و ناهنجاری که گریبانگیر زنان اسیر جنگها در قدیم و جدید می‌شده است و می‌شود. اسلام دسیسه‌بازی و کجروی نمی‌کند و با حيله و نیرنگ کنیزان را آزاده نمی‌نامد، کنیزانی که در اصل کنیزند.

﴿قَنْ أَبْتَعْنِي وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْغَادُونَ﴾.

آنسان که فراتر از این را بطلبند، متعدی و متجاوز بشمارند (و از حلال به حرام گرایده‌اند).

بدین وسیله در را بر روی هرگونه زشتی و پلشتی جنسی می‌بندد، در هر شکلی جز دو شکل روشن و آشکاری که گذشت. در خود وظیفه سرشتی، زشتی و پلشتی دیده نمی‌شود، بلکه زشتی و پلشتی در کجروی در آن و منحرف کردن آن است. اسلام پاک و آشکار راست و درست است^(۱)...

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾.

و کسانی که امانتدار بوده و نگاهدارنده عهد و پیمان خود هستند.

این از جمله ارکان و اصول اخلاقی‌ای است که اسلام سیستم اجتماعی را بر آنها بنیاد و استوار می‌دارد. رعایت امانتها و پیمانها در اسلام از رعایت امانت بزرگ می‌آغازد، امانت بزرگی که خدا آن را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها و همه جهان خلقت عرضه فرمود و پیشنهاد نمود، جملگی آنها از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان زیر بار آن رفت.^(۲) این امانت، امانت عقیده و استوار ماندن بر آن، به صورت اختیار است نه اجبار... با رعایت پیمان نخستینی که با فطرت مردمان بسته شده است بدان گاه که در پشت پدران بوده‌اند، مبنی بر این که خدای ایشان یکی است، و آنان با آفرینشی که

قرآن پاکي تماس با همسران و با کنیزان را مقرر می‌دارد - کنیزانی که به سبب مشروعی یافته می‌شوند - سبب مشروع یگانه‌ای که اسلام بدان اعتراف و اقرار می‌نماید، و آن اسیر کردن در جنگی است که در راه خدا درمی‌گیرد. حکم اصلی اسیر کردن همان است که سورة محمد آن را ذکر کرده است:

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَتَّمُواْهُمْ فُشِدُواْ الْوُثَاقُ، فَأِمَّا مَنًّا بَعْدَ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾.

هنگامی که با کافران (در میدان جنگ) رو به رو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید، و همچنان ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را (با کشتن و زخمی کردن) ضعیف و درهم می‌کوبید. در این هنگام (اسیران را) محکم ببندید، بعدها یا بر آنان منت می‌گذارید (و بدون عوض آزادشان می‌کنید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیة می‌گیرید (خواه با معاوضه اسراء و خواه با دریافت اموال. این وضع همچنان ادامه خواهد داشت) تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می‌نهد و نبرد پایان می‌گیرد. (محد/۴)

گاهی اسیران بدون منت نهادن بر آنان و آزاد و رها کردنشان، و یا بدون فدیة گرفتن و بدون دریافت اموال از ایشان، باقی می‌مانند، به خاطر شرائطی که پیش می‌آید. در این صورت اسیران بنده و برده می‌گردند، آن هم در صورتی که اردوگاه دشمن اسیران مسلمان را به شکلی از اشکال بنده و برده کردن، بنده و برده سازد - هرچند که بنده و برده کردن را نام دیگری بدهد و به گونه دیگری از آن تعبیر کند - اسلام در این صورت فقط به صاحب کنیزان اجازه می‌دهد که با کنیزان خود بیامیزند. آزاد کردن کنیزان را نیز به چیزها و وسیله‌های زیادی موکول کرده است، چیزها و وسیله‌هایی که اسلام آنها را برای خشکاندن این چشمه تهیه دیده است و پیشنهاد کرده است. اسلام در کنار قواعد و مقررات خود آشکار و پدیدار و پاک و پاکیزه می‌ماند، و زنان اسیر را به دست هرج و مرج آمیزش جنسی کثیف

۱- مراجعه شود به: جزء هیجدهم سورة مؤمنون، صفحات: ۲۹۵-۲۹۸، و

جزء بیست و ششم سورة محمد صفحات: ۳۳۰-۳۴۱.

۲- برای آشنائی با این چنین امانتی به سورة احزاب آیه ۷۲ در جزء بیست و دوم مراجعه شود.

در اینجا شهادت و گواهی را نشانه‌ای از نشانه‌های مؤمنان کرده است. شهادت و گواهی را امانتی از امانتها شمرده است. آن را به طور مستقل ذکر فرموده است تا بیانگر عظمت آن بوده و اهمیت آن را جلوه گر نماید. همان گونه که نشانه‌های مؤمنان را با نماز آغازیده است، و پایان آن نشانه‌ها را نیز با نماز خاتمه بخشیده است:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾.

و کسانی که مواظب و مراقب (اوقات و ارکان) نمازهای خود می‌باشند.

این صفتی جدای از صفت دوام بر نماز است، صفتی که در سرآغاز این صفتها ذکر شده است. این صفت با محافظت و مراقبت نماز در اوقات و ویژه خود، و با ادای فرائض، رعایت سنتها، مراعات شکل و شیوه نماز، و با در نظر گرفتن روح نماز بدان صورت که باید اداء بشود و انجام بگیرد، تحقق می‌پذیرد و حاصل می‌گردد. دیگر مؤمنان بر اثر سهل انگاری و سستی نمازها را ضائع نمی‌کنند و از دست نمی‌دهند، و با عدم خواندن نمازها آن گونه که باید و شاید نمازها را ضائع نمی‌گردانند و بیسود نمی‌نمایند... ذکر نماز در آغاز و در انجام، بیانگر توجه و اهمیتی است که نماز دارد. نشانه‌های مؤمنان نیز با این کار خاتمه می‌پذیرد...

بدین هنگام سرنوشت و سرانجام این دسته از مردمان نیز بیان می‌شود، همان گونه که سرنوشت و سرانجام دسته دیگری قبلاً بیان گردیده است:

﴿أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾.

آنان (که دارای چنین صفاتی باشند) در باغهای بهشت مورد احترام و اکرام هستند.

این نص کوتاه قرآنی میان نوعی و قسمی از نعمتهای محسوس، و میان نوعی و قسمی از نعمتهای روحی و نامحسوس، جمع‌آوری می‌کند و همایش برقرار

داشته‌اند بر این پیمان گواه بوده‌اند... از رعایت آن امانت و این پیمان، رعایت سائر امانتها و پیمانها در معاملات زمین سرچشمه می‌گیرد. اسلام در باره امانت و پیمان سخت گرفته است و بارها آنها را تکرار و تأکید نموده است، تا جامعه‌ای را بسازد که بر پایه‌های محکم خلقت و یقین و اطمینان برپا و برجا گردد. رعایت امانت و پیمان را نیز نشانه انسان با ایمان نموده است.^(۱) همچنین خیانت در امانت، و خلاف وعده و پیمان‌شکنی را نشانه انسان منافق و کافر قرار داده است. همچون چیزی در جاهای گوناگون قرآن و سنت آمده است و مجالی برای شک و گمان در راستای اهمیت فراوان این امر در آداب و رسوم اسلام باقی نگذاشته است.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ﴾.

و کسانی که گواهی‌هایی را که باید بدهند، چنان که باید اداء می‌کنند (و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمی‌کنند). یزدان سبحان حق و حقوق زیادی را به ادای شهادت و اظهار گواهی و اگذار فرموده است. بلکه اجرای حدّهای خود را به ادای شهادت و اظهار گواهی منوط نموده است و حواله داده است، حدّهایی که با ادای شهادت و وجود گواهی اجراء می‌گردند. پس چاره‌ای جز این نبوده است که یزدان سبحان در مسأله ادای شهادت و دادن گواهی، و در تخلف و سرپیچی از گواهی و پنهان کردن آن در پیش قاضی، و در ادای آن چنان که هست و بوده است شهادت و گواهی دادن، و جانبداری از حق کردن، و بدین سو و بدان سو نگرانیدن و گرایش پیدا نکردن، سختگیری نماید. خدا شهادت دادن و گواهی نمودن را شهادت و گواهی برای خودش بشمار آورده است تا بدین وسیله آن را به اطاعت عبادت خود پیوند بدهد. لذا فرموده است:

﴿وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾.

گواهی دادن را برای خدا اداء کنید (و انگیزه شهادت محض رضای خدا باشد، و از هیچ کدام جانبداری ننمائید).

(طلاق/۲)

هدایت یابند و راهیاب گردند. بلکه تنها برای این که با وحشت و دهشت اطلاع پیدا کنند و ترسان و هراسان پراکنده گردند، و آن گاه حلقه‌ها تشکیل دهند و گروه گروه بنشینند و در گوشی سخن بگویند در باره نیرنگی که می‌توانند نسبت به چیزی بزنند که می‌شنوند.

ایشان را چه شده است؟

﴿أَيُطَمِّعُ كُلُّ مَأْمُورٍ مِّنْهُمْ أَن يَدْخُلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ؟﴾

آیا هریک از ایشان امیدوارند که به بهشت پر نعمت وارد شوند (چرا که خویششان را در پیشگاه خدا بالاتر و گرامی‌تر از مؤمنان می‌دانند؟).

آنان بر این حال هستند، حالی که به بهشتشان نمی‌رساند، بلکه ایشان را به دوزخ شعله‌ور و زیانه‌کشی می‌کشاند که جایگاه بزهکاران است!

آنان چه بسا خودشان را چیز بزرگی در نزد خدا گمان می‌برند؟! چه ایشان کفر می‌ورزند، و پیغمبر ﷺ را می‌آزارند، و قرآن را می‌شنوند، و با یکدیگر نهانی آهنگ نیرنگ می‌خوانند، و توطئه می‌چینند. با وجود همه اینها آیا آنان امیدوارند به بهشت درآیند، چون در ترازوی خدا چیز بزرگی بشمارند؟! چه نادان مردمانند! ﴿كَلَّا!﴾. نه چنین است که می‌پندارند!

﴿كَلَّا!﴾ که به معنی هرگز است، حرف رد و انکار است و برای تحقیر به کار می‌رود... ﴿إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ!﴾.

ما ایشان را از چیزی که خودشان می‌دانند (از قطره آب کندیده و بدبوئی، منی نام) آفریده‌ایم.

آنان می‌دانند از چه چیز آفریده شده‌اند. از آن آب خوار و حقیری که آن را می‌شناسند. تعبیر ابداعگر قرآنی با این پسوده نهانی، و در عین حال ژرف، ایشان را می‌پساید. خودبزرگ‌بینی ایشان را سخت دست می‌کشد، و با آن خودبزرگ‌بینی ایشان را سرنگون و واژگون می‌سازد، بدون این که یک واژه دور از شأن، یا یک تعبیر رنجش‌آور و ملال‌انگیز بگوید. در عین حال این اشاره گذرا زبونی و خواری و خودداری از پذیرش حق و بی‌ارزشی ایشان را به بهترین وجه به

می‌سازد. مؤمنان در باغهای بهشت بسر می‌برند، و در آن باغها مورد احترام و اکرام قرار می‌گیرند. بدین وسیله لذت بردن از نعمتها با تکریم و تعظیمی که می‌شوند، گرد می‌آید و همسو می‌گردد، به عنوان پاداش سرشت بزرگوار و خلق عظیمی که مؤمنان داشته‌اند و در پرتو آن از دیگران جدا و ممتاز گردیده‌اند.

آن گاه روند قرآنی صحنه‌ای از صحنه‌های دعوت در مکه را نشان می‌دهد. بدان هنگام که مشرکان گامها را با شتاب برمی‌دارند به سوی مکانی که پیغمبر ﷺ در آنجا بود و قرآن تلاوت می‌فرمود. مشرکان پس از گوش فرادادن به قرآن گروه گروه از پیرامون آن حضرت پراکنده می‌شوند. یزدان سبحان شتاب گرفتن ایشان به سوی چیزی را زشت می‌شمارد که نمی‌خواهند از آن رهنمود و هدایت بگیرند، و با این حال پیرامون آن گرد می‌آیند ولی از آنچه می‌شنوند درس عبرت نمی‌گیرند و در پرتو آن راهیاب نمی‌شوند: ﴿فَا لِلَّذِينَ ظَلَمُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ؟ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ عَزِيزِينَ﴾.

کافران را چه شده است که به سوی تو شتابان می‌آیند (و گردن می‌کشند و به سخنان تو گوش فرامی‌دهند؟). دسته دسته، در راست و چپ (تو حلقه می‌زنند و) قرار می‌گیرند.

﴿مُهْطِعِينَ﴾: شتابنده. کسی که گامها را بلند و تند برمی‌دارد و گردن را بسان لگام بالا می‌کشد. ﴿عَزِيزِينَ﴾: گروه گروه. دسته‌های پراکنده... جمع عَزَّة بر وزن و معنی فُتَّة است... در تعبیر سخن، ریشخند نهانی در حق حرکت شک‌برانگیز ایشان است. تصویری از این حرکت، و از سیمانی است که این حرکت بدان تکمیل می‌شود. تصویری که شگفت و شگرف از حال و وضع آنان را نشان می‌دهد. از این حال و وضع ایشان پرسشی هم می‌شود! آنان گامها را بلند و تند به سوی پیغمبر ﷺ برمی‌دارند، نه بدان خاطر که بشنوند و

که یزدان سبحان می تواند بهتر از ایشان را بیافریند، و بر این که آنان نمی توانند بر خدا پیشی گیرند و از دست سزا و جزای او خود را رها کنند، و از گرفتار شدن به سرنوشت قطعی خویش بگریزند؟! *

وقتی که روند سخن بدین مقطع می رسد، بعد از به تصویر کشیدن هول و هراس عذاب در آن روز که پیش می آید و گواهان به گواهی دادن برمی خیزند، و بیان ارزش بهشت پر نعمت مؤمنان، و ذکر خواری و ناچیزی کافران در پیشگاه یزدان، روند سخن به پیغمبر خدا ﷺ رو می کند و بدو می گوید که ایشان را بدان روز حواله دارد، و بدان عذاب واگذارد. روند سخن صحنه کافران را به تصویر می کشد، صحنه ای که آنان در آن اندوهبار و خوار دیده می شوند:

﴿قَدَرَهُمْ يَحْضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ. يَوْمَ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً كَانَتْهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُوفِضُونَ، خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُفُهُمْ ذِلَّةً، ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾.

آنان را به حال خود واگذار تا به باطل خود فرو روند و به بازیچه بنشینند، تا زمانی که به روزی می رسند که بدیشان وعده داده شده است. (آن وقت می دانند که چه کار کرده اند). آن روزی که از گورها شتابان بیرون می شوند، گوئی که به سوی بتهایشان می روند! در حالی که چشمانشان (از هول و هراس) به زیر افتاده است، و خواری و پستی ایشان را فراگرفته است. (بدیشان گفته می شود: این همان روزی است که به شما وعده داده می شد.

در این خطاب، تحقیر کارشان، و پائین آوردن شأن و مقامشان، و بیم دادن و تهدید کردنشان، به گونه ای است که ترس و هراس برمی انگیزد، و انسان را به محافظت و مراقبت از خود، و مواظبت از اعمال و افعال خود، فرامی خواند و می کشاند. در صحنه ای که دارند، و در حال و وضعی که پیدا می کنند، و در جنبش و کنشی که در آن روز از خود نشان می دهند، چیزی

تصویر می کشد. آخر آنان چگونه امیدوارند که به بهشت پر نعمت درآیند، هرچند که کفر می ورزند و بدکردارند؟ آنان آفریده شده اند از آن چیزی که می دانند! ایشان خوارتر از آن هستند که بر خدا ناز و جسارت بکنند، و سنت و قانون یزدان در سزا و جزای دادگرا را بشکنند که پادافره بدان با دوزخ، و پاداش خوبان با بهشت است.

برای پیگیری خوار داشتن کارشان، و ناچیز کردن جایگاهشان، و درهم شکستن و سرنگون نمودن خودبزرگ بینی و تکبرشان، قرآن مقرر می دارد که خدا می تواند که بهتر از ایشان را بیافریند، و آنان نمی توانند خدا را درمانده کنند، و خود را از جزا و سزای دردناکی برکنار و به دور دارند که سزاوار آن هستند:

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ، عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمُسْبِقِينَ﴾.

سوگند به پروردگار خاورها و باخترها که توانائیم بر این که جای ایشان را به کسانی بدهیم که از آنان بهترند، و ما هیچ وقت مغلوب و شکست خورده نخواهیم بود.

این کار به سوگند خوردن نیاز ندارد. اشاره به خاورها و باخترها، بیانگر عظمت آفریدگار است. مراد از مشرقها و مغربها چه بسا خاورها و باخترهای فراوان ستارگان در این جهان گسترده و فراخ باشد. یا این که مشرقها و مغربهای متوالی و پیاپی سرزمینهای کره زمین باشد. مشرقها و مغربهایی که در هر لحظه پیاپی می گردند و تغییر می یابند. در هر لحظه ای در لابلای چرخش و گردش زمین به دور خود در برابر خورشید، مشرقی پیدا و مغربی ناپیدا می گردد...

مدلول و مفهوم مشرقها و مغربها هرچه باشد، بزرگی این جهان هستی، و سترگی آفریدگار آن را به دل الهام و پیام می دارد. آیا کار و بار آن آفریدگار در باره چیزی که می دانند، به سوگند خوردن به پروردگار خاورها و باخترها نیاز دارد، سوگند خورده شود بر این

است که ترس و هراس و جزع و فزع برمی انگیزد. همچنین در تعبیر سخن ریشخند کردن و به تمسخر گرفتنی است که مناسب خودبزرگ بینی و بالیدن به خودشان، و گول خوردن و مغرور گردیدن با جاه و جلال خودشان است ...

آنان وقتی که از گورها بیرون می آیند، گامها را تند و سریع برمی دارند. انگار به سوی بهتائی می روند که می پرستند ... در این ریشخندشان هماهنگی با حالشان در دنیا است. آنان در دنیا به سوی بتها سرعت می گرفتند، و پیرامون آنها گرد می آمدند. هم اینک این ایشانند امروزه سرعت می گیرند، ولی میان امروز و آن روز فرق بسیار است! امروز کجا و آن روز کجا!

آن گاه نشانه هایش با این سخن به اتمام می رسد:

﴿خَاسِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾.

در حالی است که چشمانشان (از هول و هراس) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فراگرفته است.

از لابلای واژگان سیماهای ایشان را کاملاً می بینیم. شکل روشنی از چهره هایشان برایمان ترسیم و جلوه گر

می شود. شکلی است خوار و حقیر و درمانده و ذلیل ... آنان در دنیا به بطالت فرومی رفتند و پوچگرائی می کردند، و به بازیچه و عبث عمر گرانمایه را بسر می بردند. امروزه این ایشانند که خوار و رسوا و ویلان و سرگردانند. گرفتار شکنجه و عذاب یزدانند ...

﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾.

(بدیشان گفته می شود): این همان روزی است که به شما وعده داده می شد.

آنان در دنیا در باره روز رستاخیز شک و تردید می ورزیدند، و آن را دروغ می نامیدند، و در فرارسیدن آخرت تمسخرکنان شتاب می کردند!



بدین وسیله سرآغاز و سرانجام این سوره با یکدیگر سازگار می گردد، و این حلقه از حلقه های بشمار پرداختن به مسأله رستاخیز مردگان و سزا و جزایشان، تکمیل می شود، و این چرخش و گردش از چرخشها و گردشهای پیکار طولانی میان جهان بینی جاهلی و میان جهان بینی اسلامی در باره زندگی، به پایان می آید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة نوح مکی و ۲۸ آیه است

مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أَغْرُقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ
 اللَّهِ أَنْصَارًا ﴿٢٥﴾ وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ
 دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يَفْضُلُوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا
 كَفَّارًا ﴿٢٧﴾ رَبِّ آغْفِرْ لِي وَلِوَلَدِي وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي
 مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَارًا ﴿٢٨﴾

این سوره جملگی داستان نوح علیه السلام با قوم خود را روایت می‌کند. تجربه‌ای از تجارب دعوت در کمره زمین را بیان می‌دارد. نقشی از نقشهای چاره‌جویی همیشگی و استوار و مکرر بشریت، و بخشی از بخشهای پیکار جاودانه میان خیر و خوبی و شر و بدی، و هدایت و ضلالت، و حق و باطل را به تصویر می‌کشد و پیش چشم می‌دارد.

این تجربه پرده از تصویری از تصویرهای انسانهای سرکش را برمی‌دارد، انسانهای گمراهی که به دنبال رهبریهای گمراه راه می‌افتند، و خودشان را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که حق را بپذیرند. آنان که از دلائل هدایت و پیامهای ایمان روی می‌گردانند، دلائلی که در جهان درون و در کرانه‌های جهان بیرون پیش چشمانشان داشته شده است، و در کتاب گشوده جهان، و در کتاب نهان درون انسان، رقم خورده است و نوشته شده است. این سوره در عین حال پرده از شکلی از اشکال رحمت الهی برمی‌دارد، رحمتی که در رعایت خدا در حق این آفریده انسان نام جلوه‌گر می‌آید، و در عنایتی که یزدان به رهنمود و رهنمون انسان دارد پدیدار می‌گردد. این رحمت متجلی می‌شود در پیاپی فرستادن پیغمبران به سوی این انسانهای سرکش و گمراهی که به دنبال رهبریهای گمراه‌سازی به راه می‌افتند که خویششان را بالاتر از آن می‌دانند که از حق و حقیقت و رهنمود و رهنمون پیروی کنند.

این سوره گذشته از این بخش و از آن بخش، تصویری از تصویرهای تلاش خسته‌کننده، و رنج کمرشکن، و صبر جمیل، و پافشاری بزرگوارانه و ارزشمندی را

سورة نوح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ
 عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١﴾ قَالَ يَقُولُونَ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٢﴾ أَنْ أَعْبُدُوا
 اللَّهَ وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا ﴿٣﴾ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ
 إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَهُ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 ﴿٤﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لِيَلَا وَهَارًا ﴿٥﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَايَ إِلَّا
 فِرَارًا ﴿٦﴾ وَإِنِّي كُنْتُ لَدَعْوَتِهِمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْوَابَهُمْ
 فِي مَا ذَاكُمُ وَأَسْتَفْشَوْا بَيْنَهُمْ وَأَصْرُوا وَأَسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا
 ﴿٧﴾ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا ﴿٨﴾ ثُمَّ إِنِّي أَغْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ
 لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّكُمْ كَانَتْ غَفَّارًا ﴿١٠﴾
 يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَبْنِ وَجْعَلْ
 لَكُمْ جَنَّاتٍ وَجَنَّةً لَكُمْ أَنْهَارًا ﴿١٢﴾ تَالِكُمْ لَازِحُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿١٣﴾
 وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ
 طِبَاقًا ﴿١٥﴾ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا ﴿١٦﴾
 وَاللَّهُ أُنْتَبِهُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ
 إِخْرَاجًا ﴿١٧﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا ﴿١٨﴾ لَتَسْكُنُوا مِنْهَا
 سُبُلًا مُخَارِجًا ﴿١٩﴾ قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَأَتَّبَعُوا مَا لَزَمَهُمْ
 بَغْيًا وَعَدُوَّةً ﴿٢٠﴾ وَاللَّهُ زَاوَا لَكُمْ أَسْوَاعًا لَا يَقُوتُ وَيَعُوقُ
 وَفَسَّرًا ﴿٢١﴾ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿٢٢﴾

گریز ایشان افزود! من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام تا (ایمان بیاورند و) تو آنان را بیامری، انگشت‌های خود را به گوشه‌هایشان فرو کرده‌اند (تا ندای حق را نشنوند) و جامه‌هایشان را بر سر کشیده‌اند (تا قیافه مرا نبینند) و (در فسق و فجور و ظلم و زور بیشتر فرو رفته‌اند و بر کفر) پافشاری کرده‌اند و سخت سرکشی نموده و بزرگی فروخته‌اند. سپس من آنان را آشکارا و با صدای بلند (به یکتاپرستی و ایمان راستین) دعوت کرده‌ام. گذشته از این، به گونه علنی و (جمعی)، و به صورت نهانی (و فردی، دعوت آسمانی را) بدیشان رسانده‌ام، و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آموزش کنید که او بسیار آموزنده است (و شما را می‌بخشاید. اگر چنین کنید) خدا از آسمان بارانهای پرخیز و برکت را پیاپی می‌باراند، و با اعطاء دارائی و فرزندان، شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و باغهای سرسبز و فراوان بهره شما می‌سازد، و رودبارهای پرآب در اختیارتان می‌گذارد. شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قائل نیستید؟ در حالی که خدا شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است (و در هر گام شما را رهبری و هدایت کرده، و به شما لطف و عنایت نموده است). مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است؟ خدا است که شما را از زمین به گونه شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند، و بعد شما را به گونه شگفتی (زنده می‌گرداند و) از زمین بیرون می‌آورد. خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است، تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید. (نوح-۵/۲۰)

آن گاه بعد از بیان این تلاش و کوشش همیشگی و پافشارانه و استوار و برقرار می‌گوید:

﴿رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي، وَ أَتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ
وَلَدَهُ إِلَّا خُسَارًا. وَ مَكْرُوا مَكْرًا كَبِيرًا. وَ قَالُوا:
لَا تَذَرُنْ آلِهَتَكُمْ، وَ لَا تَذَرُنْ وَدًّا وَ لَا سُوَاعًا وَ لَا

پیش چشم می‌دارد که پیغمبران - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - در راه هدایت انسانهای سرکش و طغیانگر و متمرد، تحمل کرده‌اند و از خود نشان داده‌اند. پیغمبران هیچ‌گونه مصلحتی در این مسأله نداشته‌اند، و هیچ‌گونه مزدی را از هدایت‌یافتگان در برابر هدایتشان درخواست ننموده‌اند، و هیچ‌گونه پاداشی و دستمزدی در نظرشان نبوده است تا آن را در برابر حصول ایمان از مؤمنان دریافت بدارند. پسان پاداش یا مستمری و یا حقوقی که مدرسه‌ها و دانشکده‌ها و مؤسسه‌ها و آموزگاران در زمان ما و در هر زمانی به شکل شهریه و هزینه آموزش درخواست می‌کنند و می‌گیرند.

این شکلی است که نوح (علیه السلام) آن را به پروردگارش نشان می‌دهد، در حالی که حساب واپسین خود را پس از نهصد و پنجاه سال به پروردگارش تقدیم می‌نماید، نهصد و پنجاه سالی که آن را در این تلاش و کوشش گُشنده، و رنج و زحمت در مانده‌کننده با قوم سرکش و کینه‌توز خود بسرده برده است، سرکشان و کینه‌توزانی که پشت سر رهبر گمراه و گمراه‌کننده صاحب قدرت و دارائی و حسب و نسب حرکت می‌کردند. او می‌فرماید:

﴿رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا. فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا. وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ، وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا. ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا. ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا. فَقُلْتُ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ، إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا، يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا، وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ، وَ يُجْعَلَ لَكُمْ جَنَّاتٌ وَ يُجْعَلَ لَكُمْ أَنْهَارًا. مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا؟ وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا؟ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا؟ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا؟ وَ اللَّهُ أَنْتَبِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا، ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا. وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا، لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا.﴾

پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی ایمان به تو) فراخوانده‌ام، اما دعوت و فراخواندنم تنها بر

يُغُوثٌ وَيَعْقُوقٌ وَنَسْرًا. وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا... ﴿٢٨﴾

پروردگارا! آنان از من نافرمانی کرده‌اند، و از کسانی پیروی نموده‌اند که اموال و اولادشان جز زیان و خسران (برای ایشان پدید نیاورده است و) بر آنان نيفزوده است. (چنین رهبران گمراهی) نیرنگ بزرگی به کار برده‌اند. آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید. و وُد، سُواع، یغوث، یعوق، و نسر را رها نسازید... و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند!...

دست‌آورد تلخی است، ولیکن رسالت، رسالت است! این تجربه تلخ برای پیغمبر خدا ﷺ بیان می‌شود، پیغمبری که امانت دعوت خدا در سراسر زمین و در آخر زمان بدو رسیده است و واگذار گردیده است. پیغمبری است که سنگین‌ترین بار مسؤولیت را بر دوش کشیده است... در این تجربه‌ای که بدو نموده است، تصویر مبارزه بزرگ و دور و درازی را می‌بیند که یکی از برادران انبیای او برای استقرار حقیقت ایمان در زمین در پیش گرفته است و بدان برخاسته است. از روی این تجربه مطلع می‌شود که انسانها در برابر دعوت حق چه اندازه سرکشی و دشمنانگی کرده‌اند و گردن افراخته‌اند و به مبارزه برخاسته‌اند. همچنین در آئینه این تجربه، فساد رهبری گمراه و غلبه آن بر رهبری راهیاب را مشاهده می‌کند. گذشته از این، می‌بیند که اراده و مشیت یزدان بر آن رفته است که با وجود چنین سرکشیها و دشمنانگیها و گردن‌افرازیهای، پیغمبران را از طلوع فجر بشریت بر دستهای نیای آنان نوح ﷺ پیایی روانه جامعه آدمیزادگان سازد.

این تجربه نشان داده می‌شود به گروه مسلمان ساکن مکه، و به ملت مسلمان به طور کلی، ملت مسلمانی که وارث دعوت خدا در زمین است، و وارث برنامه الهی بر جوشیده از این دعوت است، و نگاهبان این برنامه در میان جاهلیت مشرک آن روزی، و در میان هرگونه جاهلیتی است که به دنبال آن جاهلیت مشرک می‌آید... این گروه مسلمان و آن ملت مسلمان در تصویر این

تجربه مشاهده می‌کند شکل مبارزه و استقامت و استواری و پایداری را که از زمان ابوالبشر دوم در گرفته است و به طول انجامیده است. همچنین در این تصویر عنایت یزدان در حق جماعت اندک مؤمنان را می‌بینند، و مشاهده می‌کنند چگونه یزدان سبحان ایشان را از نابودی همگانی در آن زمین نجات داده است و پیروشان فرموده است.

این تجربه همچنین به مشرکان نیز نشان می‌دهد که فرجام نیاکان تکذیب‌کننده حق و حقیقت خود را مشاهده کنند، و نعمت و لطف خدا را در حق خود ببینند و متوجه گردند که یزدان با ارسال پیغمبری مهربان با ایشان چه بزرگواری و کرامتی فرموده است، پیغمبری که هلاک و نابودی کامل و شامل ایشان را از خدا نمی‌طلبد، بدان خاطر که ایزد سبحان مقدر فرموده است در حق ایشان لطف و مرحمت داشته باشد، و بدانان تا مدت زمانی مهلت ماندن و زیستن دهد. این بود از سوی پیغمبرشان دعائی بسان دعای نوح بر ضد ایشان نشد و گریبانگیرشان نگردد. دعائی که نوح پس از فقدان همه وسائل، و نماندن همه راهها و شیوه‌ها سرداد، بدان گاه که بدو الهام گردید بر ضد قوم خود دست دعا به سوی خدا بردارد، و از جمله گوید:

﴿وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا﴾

(پروردگارا! این خودخواهان گمراهند، گمراه‌ترشان کردن) و جز گمراهی بر ستمکاران ميفزا! (نوح/۲۴)

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾

(نوح به دعای خود ادامه داد) و گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی نگذار، که اگر ایشان را رها کنی، بندگان را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند.

(نوح/۲۶ و ۲۷)

از لابلای نشان دادن این حلقه از حلقه‌های دعوت الهی

و بعد شما را به گونه شگفتی (زنده می گرداند و) از زمین بیرون می آورد. خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است تا از جاده های وسیع آن بگذرید.
(نوح/۱۲-۲۰)

مستقر گرداندن این حقیقت در دلها و درونهای مسلمانان، ارج و ارزش خود را در ذهن و شعورشان دارد نسبت به حقیقت دعوتشان، و نسبت به حقیقت حسب و نسب اصیل و ریشه داری که دارند، و نسبت به حقیقت کاروانشان که متصل و مستمر از سرآغاز زندگی بشریت در سیر و حرکت بوده است و هست، و نسبت به نقش ایشان در استقرار بخشیدن این دعوت و نظارت بر آن. این دعوت، برنامه راست و درست و قدیمی خدا است.



انسان دچار شگفت و شگرف می شود، و همچنین هراس و فروتنی او را فرومی گیرد، وقتی که - بدین مناسبت - تلاش و کوشش مداوم پیغمبران - عَلَيْهِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ - را بررسی و پژوهش می کند، تلاش و کوششی که برای هدایت انسانهای گمراه کینه توز و ستیزه گر مبذول داشته اند. و وقتی که انسان در باره اراده خدا می اندیشد، اراده ای که قرار می گیرد بر این که پیغمبران را یکی پس از دیگری به سوی این انسانهای رویگردان و کینه توز، روانه سازد.

گاهی چنین به نظر انسان می رسد که بپرسد: چه می گویی آیا حاصل و فرجام کار، ارزش این همه تلاش و کوشش فراوان را دارد؟ و این همه قربانیهای ارزشمند و فداکاریهای والا و بالا را می طلبد و می ارزد؟ تلاش و کوشش و قربانیه و فداکاریهایی که از زمان نوح عليه السلام تا زمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم انجام پذیرفته است، و در روزگار وسط آن دو، و در روزگار بعد از آن دو، مؤمنان به دعوت خدا، چه کوششها و تلاشهایی که ورزیده اند، و چه قربانیها و فداکاریهایی که نموده اند و با جان و مال نشان داده اند، راستی ارج و ارزش این همه و این همه را داشته است و دارد؟

به انسانها، حقیقت وحدت عقیده، و ثبات اصول عقیده، و برجا و برپا و تغییرناپذیر بودن ریشه های عقیده، جلوه گر می آید. همچنین پیوند عقیده با جهان هستی، اراده یزدان، قضا و قدر الهی، و با رخدادهای زندگی که برابر قضا و قدر خدا به وقوع می پیوندند، پدیدار و آشکار می گردد. این امور از لابلای دعوت نوح از قوم خود هویدا و پیدا می آید و برداشت می شود:

﴿قَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ. أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقَوْهُ وَ أَطِيعُوا. يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى، إِنْ أَجَلَ اللَّهُ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ، لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

گفت: ای قوم من! من برای شما بیم دهنده روشن و روشنگرم. خدا را بپرستید، و از او بترسید، و از من فرمانبرداری کنید. (اگر دعوت مرا بپذیرید) خداوند گناهان شما را می آمرزد، و تا اجل نهائی مرگ شما را به تأخیر می اندازد. اما اگر متوجه باشید، هنگامی که اجل نهائی الهی فرارسد، تأخیر پیدانمی کند. (نوح/۲۶-۴) این امر پدیدار می آید در نقل گفتار نوح خطاب به قوم خودش:

﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً؟ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً؟ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً؟ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً؟ وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجاً؟ وَ اللَّهُ أَنْتَبِئَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً، ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجاً، وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطاً لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجاً﴾.

شما را چه می شود که برای خدا عظمت و شکوهی قائل نیستید؟ در حالی که خدا شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه های گوناگونی آفریده است (و در هر گام شما را رهبری و هدایت کرده، و به شما لطف و عنایت نموده است). مگر نمی بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است. خدا است که شما را از زمین به گونه شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی گرداند،

جملگی انسانها ارزش این همه عنایت بزرگوارانه یزدان سبحان را دارند، عنایتی که در دوام اراده یزدان سبحان بر ارسال پیامی پیغمبران به سوی آدمی‌زادگان با وجود سرکشی و دشمنانگی و رویگردانی و پافشاری بر باطل و تمرد از حق و تکبر و خودبزرگ بینی ایشان پدیدار و نمودار است، ایشان که آفریده‌های ناچیز و کوچک و حقیر و فقیرند و انسان نام دارند؟! پس از اندیشیدن و ورنه انداز کردن، پاسخ این است که بلی... جای جدال و ستیز نیست که پاسخ همین است و راه این...

استقرار بخشیدن ایمان به یزدان در زمین، این همه تلاش و کوشش، و این همه صبر و استقامت، و این همه رنج و مشقت، و این همه قربانی دادن و فداکاری نمودن بزرگ و سترگ و مستمر از سوی پیغمبران و پیروان راستین ایشان در میان همه نسلها و نژادها را می‌طلبد و می‌ارزد.

اصلاً استقرار بخشیدن این حقیقت، از وجود خود انسان، و بلکه از زمین و آنچه در آن و بر آن است، و بلکه از وجود این جهان هستی که زمین در برابر آن گرد و خاک بر بادرفته‌ای بیش نیست، گرد و خاکی که نزدیک است بودنش احساس نگردد یا دیده نشود، بزرگ‌تر و سترگ‌تر است.

اراده خدا بر آن قرار گرفته است که این پدیده انسان نام را همراه با ویژگیهای معین و مشخصی بیافریند، ویژگیهایی که استقرار این حقیقت را در دل و درون انسان، و در سیستم و نظام زندگی او، به تلاش و کوشش خود انسان واگذار می‌گرداند که در پرتو یاری و توفیق خدا به ثمر می‌نشیند. ما نمی‌دانیم چرا یزدان این پدیده انسان نام را همراه با این ویژگیها آفریده است، و او را به درک و فهم و تلاش و کوشش و اراده خودش در تحقق بخشیدن و پیاده کردن حقیقت ایمان در ذات خودش و در سیستم و نظام زندگی، واگذار فرموده است، و انسان را بر ایمان و اطاعت نسرشته است، به گونه‌ای که بسان فرشتگان جز ایمان و اطاعت

چه می‌گویی آیا حاصل و فرجام کار، ارزش این همه تلاش و کوشش را دارد که نوح در این سوره و در سوره‌های دیگر قرآن آن را توصیف و بیان داشته است، و عمر بسیار طولانی را دربر گرفته است، و قوم او تنها به پشت کردن و رویگردان شدن بسنده نکرده‌اند، بلکه به تمسخرش پرداخته‌اند و تهمت و بهتان‌ش زده‌اند، و او تمسخر و تهمت و بهتان‌شان را با صبر و شکیبائی پاسخ گفته است، و زیبا و پسندیده با ایشان برخورد کرده است، و با بیان روشنگر رهنمود و رهنمون‌شان نموده است؟

گذشته از این همه تلاش و کوشش و تحمل دشواریها و ناگواریهایی که نوح (علیه السلام) داشته است و به جان پذیرفته است، تلاشها و کوششهای مستمر از آن تاریخ به بعد نیز صورت گرفته است، و قربانیها و فداکاریهای بزرگ و سترگی مبذول داشته است، از جانب پیغمبرانی که مورد استهزاء قرار گرفته‌اند، یا با آتش سوزانده شده‌اند، یا با آزه بریده شده‌اند، و یا به ترک خانه و کاشانه و اهل و عیال گفته‌اند و راه هجرت سپرده‌اند... آری در طول تاریخ این چنین و آن چنان بوده است و شده است، تا نوبت رسالت واپسین فرارسیده است. آن گاه محمد (صلی الله علیه و آله) در راه این رسالت چه تلاشها و کوششهایی که ورزیده است، و چه رنجها و سختیهایی که به جان خریده است، تلاشها و کوششها و رنجها و سختیهایی که او و مؤمنان همراهش داشته‌اند و معروف و مشهور همگان است و عیان است. پس از آنان نیز در سراسر زمین و در میان همه نسلها و نژادها تلاشها و کوششهای کمرشکن و قربانیها و فداکاریهای سرسام‌آور، از سوی باورمندان بدین دعوت و پاسداران این رسالت صورت گرفته است و صورت می‌گیرد. راستی نتیجه و فرجام کار، این همه مایه و پایه داشته و دارد؟ و این همه ارج و بها ارزیده و می‌ارزد؟ چه می‌گویی، آیا حاصل و فرجام کار، ارزش این همه تلاش و کوشش، و این همه قربانی و فداکاری، و این همه جهاد تلخ و سخت را دارد؟.. گذشته از این، آیا

را شناسد و نداند، یا خدا او را بر شرّ و معصیت صرف نسرشته است تا بسان اهریمن جز شرّ و معصیت شناسد و نداند.

ما راز این را نمی‌دانیم. اما ایمان داریم که حکمت و فلسفه‌ای در میان است، حکمت و فلسفه‌ای که با سیستم و نظام سراسر جهان هستی پیوند دارد، و سیستم و نظام سراسر جهان هستی هم با این پدیده‌ای که دارای این ویژگیها است، پیوند دارد.

در این صورت برای استقرار بخشیدن حقیقت ایمان در جهان انسان، به تلاش و کوشش آدمیزاد نیاز است، تلاش و کوششی که برای آن منتخبانی از بندگان را برگزیده است، و آنان انبیاء و رسولانند. و نیز دسته‌ای از پیروان انبیاء و رسولان را برای این تلاش و کوشش برگزیده است که مؤمنان راستین هستند. خدا آنان را برای استقرار بخشیدن این حقیقت در زمین برگزیده است، حقیقتی که می‌ارزد تلاشها و کوششهای تلخ کمرشکنی، و قربانیها و فداکاریهای توان‌فرسای بزرگ و سترگی، در راه آن انجام بگیرد و تقدیم بشود.

استقرار این حقیقت در دلی، معنی آن این است که این دل پرتوی از نور خدا را دربرگیرد، و رازی از رازهای خدا را در خود به ودیعت نهد، و وجودش ابزاری از ابزارهای قضا و قدر نافذ خدا در این هستی شود. . . . این حقیقت، تنها تصویری نیست و بس. و تنها برای تقریب آن به ذهن و عقل نیست و بس. بلکه حقیقتی است بزرگ‌تر از ذات انسان و از زمین و آسمان او، و بلکه از سراسر این جهان بزرگ!

همچنین استقرار بخشیدن حقیقت ایمان در زندگی انسان - یا در زندگی جماعتی از ایشان - معنی آن، تماس زندگی زمینی با زندگی سرمدی، و بالا بردن و اوج دادن زندگی زمینی به سطحی است که آن را سزاوار این تماس می‌سازد. معنی آن هم تماس فنا با بقا، و جزء با کلّ، و محدود ناقص با کمال مطلق است ... این نیز حاصلی است که بر همه تلاشها و کوششها، و بر همه قربانیها و فداکاریها برتری دارد، هرچند این حاصل

در زمین، روزی یا قسمتی از روزی، در عمر دور و دراز انسانها، صورت بگیرد و به دست آید. زیرا تحقق پیدا کردن و پیاده شدن این حاصل - هرچند بدین شکل و صورت - مشعل نور را به صورت عملی و واقعی به پیش انسانها در میان همه نسلها و نژادها می‌دارد، و انسانها در میان همه نسلها و نژادها می‌کوشند خود را بدان مشعل نور برسانند و پرتو آن را آرایه خویشتن گردانند.

واقعیت تاریخی مکرر، ثابت کرده است که انسانها به کرانه‌های کمال مقدر برای انسانها با هیچ وسیله‌ای نرسیده‌اند، آن گونه که با استقرار بخشیدن حقیقت ایمان به خدا در وجودشان بدان کرانه‌ها گام نهاده‌اند و رسیده‌اند. و زندگی انسانها به سوی آن کرانه‌ها اوج نگرفته است با هیچ وسیله دیگری، آن گونه که زندگی انسانها با وسیله حقیقت ایمان به یزدان، به سوی آن کرانه‌ها اوج گرفته است. و در همه ادوار و ازمنه‌ای که این حقیقت در زمین استقرار پذیرفته است، و معتقدان بدین حقیقت زمام رهبری را به دست گرفته‌اند، زمین در اوج قلّه تاریخ بشریت بسر برده است. نه تنها در اوج قلّه تاریخ بشریت بسر برده است، بلکه زمین بالاتر از خیال رفته است، ولی در واقعیتی مجسم گردیده است که مردمان بتوانند در آن بسر برند و با آن بمانند. ممکن نیست انسانها از راه فلسفه‌ای یا علمی یا هنر و پیشه‌ای یا مکتبی از مکتبها یا سیستم و نظامی به سطحی برسند که از راه استقرار بخشیدن حقیقت ایمان به خدا در درونهای مردمان و در زندگی و اخلاق و جهان‌بینیها و ارزشها و معیارها و مقیاسهای ایشان، بدان رسیده‌اند یا می‌رسند. . . . از این حقیقت، برنامه کامل زندگی برمی‌جوشد، چه به صورت مجمل و مختصر، آن گونه که در رسلانهای پیشین بوده است، و چه به صورت مفصل و فراگیر و دقیق، آن گونه که در رسالت واپسین است.

دلیل قاطع بر این که این عقیده حقیقتی است که از سوی خدا آمده است و نازل گردیده است، همان است که

واقعیت تاریخی به اثبات رسانده است. و آن این که انسانها با استقرار بخشیدن حقیقت ایمان در زندگیشان به جایگاهی رسیده‌اند که هرگز به وسیله دیگری از ساخته‌ها و ساختارهای آدمی، از قبیل: علم و دانش، فلسفه، هنر و پیشه، و سیستم و نظامی از سیستمها و نظامها، بدان جایگاه نرسیده‌اند. و انسانها وقتی که رهبری مؤمنان راستین را از دست داده‌اند چیزی از همه این قبیل چیزها بدیشان سودی نرسانیده است، و بلکه ارزشها و معیارها و انسانیت ایشان سقوط کرده است و سر در نشیب نهاده است. همچنین غرق در بدبختی روانی و سرگردانی فکری و بیماریهای عصبی گردیده‌اند، هرچند که از لحاظ پیشرفت تمدن در سائر میدانها جلو افتاده باشند، و هرچند که عوامل آسایش بدنی، و کالاهای بهره‌مندیهایی عقلی، و اسباب و وسائل سعادت مادی ایشان به طور کلی فراهم و فراوان بوده باشد. ولیکن انسانها با وجود این هرگز به سعادت و آرامش و آسایش انسانی نرسیده‌اند و دست نیافته‌اند، و جهان‌بینی ایشان در باره زندگی هرگز اوج نگرفته است، آن گونه که در سایه حقیقت ایمانی اوج پیدا کرده است. و رابطه آنان با جهان هستی هرگز محکم و استوار نشده است آن گونه که در سایه این عقیده محکم و استوار شده است. و انسانها کرامت «نفس بشری» را هرگز احساس نکرده‌اند آن گونه که در دوره و زمانی آن را احساس کرده‌اند که این حقیقت در آن استقرار پذیرفته است و برپا و برجا بوده است. بررسی و پژوهش آگاهانه جهان‌بینی اسلامی در باره هدف جهان هستی به طور کلی، و در باره هدف جهان بشری، حتماً و قطعاً بدین نتیجه منتهی می‌شود و می‌رسد.

همه اینها - بدون شک - سزاوار همه چیزهایی است که مؤمنان باید مبذول دارند و فداء کنند، اعم از تلاشها و کوششهای طاقت‌فرسا و کمرشکنی که باید بورزند، و قربانیهایی که باید بدهند، و فداکاریها و جان‌نثاریهای ارزشمند و گرانبهائی که باید داشته باشند، برای این که حقیقت ایمان به خدا را در زمین استقرار بخشند، و

دل‌هائی را بر جای بدارند که پرتوی از نور خدا را دربر بگیرند، و با روح خدا تماس پیدا کنند، و زندگی بشریتی را برپا و برجا کنند که در آن برنامه یزدان برای زندگی پیدا و هویدا گردد، و در آن از یک سو جهان‌بینیهای انسانها و اخلاق ایشان اوج بگیرد و بالا و بالا برود، و از دیگر سو واقعیت زندگی ایشان بدان سطح بالا و والائی برسد که واقعیت زندگی بشریت در دوره‌ای از ادوار تاریخ شاهد آن بوده است و بدان نائل آمده است.

انسانها روی می‌گردانند همان گونه که از دعوت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد و دیگر برادران انبیاء او روی برگردانده‌اند. انسانها با رهبریهایی گمراه و گمراه‌ساز سر در گمراهی نهاده، راه خواهند رفت، و کسانی را عذاب خواهند داد که به سوی حق دعوت خواهند کرد. ایشان را با عذابهای گوناگون و به شکلهای جوراجور عذاب خواهند داد، و با انواع شکنجه آنان را شکنجه خواهند کرد. همان گونه که ابراهیم را به آتش انداختند، و جز او را با آزه بریدند، و در طول تاریخ پیغمبران و انبیاء را به تمسخر گرفتند و مورد استهزاء قرار دادند.

اما دعوت به سوی خدا باید صورت بگیرد و آن گونه که خدا خواسته است به راه خود ادامه دهد. زیرا حاصل کار و فرجام آن، سزاوار تلاشها و کوششهای طاقت‌فرسا و جان‌نثاریها و فداکاریهای بزرگ است. حاصل کار و فرجام آن، اگر کوچک شود و در یک دل جایگزین گردد، آن دل پرتوی از نور خدا را در خود جای می‌دهد، و با روح خدا تماس می‌گیرد!

این کاروان فراهم آمده از پیغمبران و رسالتها از روزگار نوح علیه السلام تا روزگار محمد صلی الله علیه و آله خبر از این می‌دهد که خواست خدا این است و این خواهد شد: دعوت ادامه می‌یابد و استمرار پیدا می‌کند و به حقیقت بزرگ ایمان منتهی می‌شود، و ارزش این دعوت بالا می‌رود و اوج می‌گیرد، و ارج و بهای حاصل این دعوت فزونی می‌یابد و هر روز گرمای‌تر از روز پیش

هم اینک داستان نوح را در این سوره عرضه می‌داریم، و از حقیقتی سخن خواهیم گفت که این داستان آن را بیان می‌کند و نشان می‌دهد.

•

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. قَالَ: يَا قَوْمِ: إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ: أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا. يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ، وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ، لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

مانوح را به سوی قومش فرستادیم (و بدو دستور دادیم) که قوم خود را (از عذاب خدا) بترسان، پیش از آن که عذاب دردناکی به سراغ ایشان بیاید. گفت: ای قوم من! من برای شما بیم‌دهنده روشن و روشن‌گرم. خدا را بپرستید، و از او بترسید، و از من فرمانبرداری کنید. (اگر دعوت مرا بپذیرید) خداوند گناهان شما را می‌آمرزد، و تا اجل نهائی مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد. اما اگر متوجّه باشید، هنگامی که اجل نهائی الهی فرارسد، تأخیر پیدا نمی‌کند.

این سوره با بیان کردن سرچشمه رسالت و عقیده می‌آغازد و تأکید می‌گردد:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ﴾.

مانوح را به سوی قومش فرستادیم.

از این سرچشمه، پیغمبران وظیفه و تکلیف را دریافت می‌دارند. همچنین از این سرچشمه، حقیقت عقیده را به ارمغان می‌آورند. این سرچشمه است که سراسر جهان از آن پدیدار آمده است و خلعت هستی به تن کرده است. حیات از همین سرچشمه برجوشیده است. این سرچشمه، خدائی است که انسانها را آفریده است، و در فطرت ایشان استعداد را به ودیعت نهاده است، استعدادی که به فطرت اجازه می‌دهد خدا را بشناسد و او را پرستش بکند. وقتی که انسانها از فطرت خداشناسی کناره‌گیری کرده‌اند و منحرف گردیده‌اند و به کژراهه افتاده‌اند، خدا پیغمبران خود را به سویشان روانه کرده است تا ایشان را به سوی او برگردانند.

خواهد شد. کم‌ترین سود حاصل کار دعوت این است که حقیقت ایمان در دل‌های خود دعوت‌کنندگان مستقر می‌گردد و پایدار می‌ماند. حتی اگر مرگ یا سخت‌تر از مرگ در راه دعوت به سراغ آنان بیاید ایشان از دعوت سرباز نمی‌زنند. بدین وسیله بر همه زمین اوج می‌گیرند، و از جاذبه‌های زمین آزاد و رها می‌گردند، و از قید و بند آن خلاصی پیدا می‌کنند و نجات می‌یابند. این خودش به تنهایی کسب موفقیت بسیار بزرگی است، بسیار بزرگ‌تر از تلاش و کوشش تلخ. این به تنهایی موفقیت برای دعوت‌کنندگان است، و کسب موفقیت برای انسانیت است، انسانیتی که با این صنف از مردمان افتخار و کرامت پیدا می‌کند، و سزاوار این می‌گردد که یزدان سبحان فرشتگان را در برابر این موجود به سجده درآورد، موجودی که در زمین تباهی می‌ورزد و خونها می‌ریزد. اما با وجود این در پرتو تلاش و کوشش و جان‌نثاری و فداکاری خود برای پذیرش پرتوی از نور خدا آمادگی پیدا می‌کند. همچنین آماده می‌شود - هرچند که موجود ضعیف و در مانده‌ای است - قضا و قدر خدا را در زمین، و برنامه او را در زندگی، تحقق بخشد و پیاده کند. آن اندازه آزادی و رهائی روحی پیدا می‌کند که حاضر است زندگی را فدا سازد و جان خود را ببازد، و رنج و مشقتی را تحمل کند که بزرگ‌تر از فدا کردن زندگی و جان‌بازی است، تا بدین وسیله عقیده خود را نجات دهد و به وظیفه خود در راه استقرار عقیده‌اش در زندگی دیگران، و محقق ساختن سعادت ایشان، و آزادی و والائی ارمغان داشتن بدیشان، عمل کند. زمانی که برای روح انسان این اندازه آزادی و رهائی پیدا می‌شود، تلاش و کوشش ساده و آسان می‌گردد، و رنج و مشقت کوچک و ناچیز به نظر می‌آید، و فداکاری و جان‌نثاری سبک جلوه‌گر می‌گردد، و اصلاً همه این چیزها در برابر دیدگانش نهان و پنهان می‌شود، تا موفقیت بزرگ و حاصل سترگی پدیدار و نمودار آید که بر زمین و آسمان در ترازوی یزدان برتری می‌گیرد و رجحان دارد...

مشاهدات است.

این سوره با بیان سرچشمه رسالت و تأکید آن می‌آغازد. آن گاه از محتوای رسالت نوح به اختصار سخن می‌رود که بیم دادن و برحذر داشتن است:

﴿أَنْ أُنْذِرَ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

(و بدو دستور دادیم) که قوم خود را (از عذاب خدا) بترسان، پیش از آن که عذاب دردناکی به سراغ ایشان بیاید.

حالت و وضعی که قوم نوح بدان انجامیده است، و آن روی گردانی و خودبزرگ بینی و سرکشی و گمراهی است، از لابلای حسابی پیدا و جلوه گر می‌آید که نوح سرانجام به پروردگار خود عرضه می‌دارد. این حالت و وضع بیم دادن و برحذر داشتن را مناسب‌ترین چکیده رسالت نوح می‌سازد. بیم دادن و برحذر داشتن که خلاصه رسالت نوح است، نخستین چیزی است که دعوت از قوم خود را بدان می‌آغازد، بیم دادن و برحذر داشتن از عذاب دردناکی که به سراغ ایشان می‌آید در دنیا یا در آخرت، و یا در مجموعه هر دو سرا.

روند سخن از صحنه تکلیف و وظیفه، مستقیم به صحنه تبلیغ می‌پردازد، و به گونه چکیده تبلیغ را می‌آغازد. چکیده‌ای که بیم دادن و برحذر داشتن، امیدوار و آزمند آمرزش کردن اشتباه‌ها و گناهانی که روی داده است، حواله دادن حساب و کتاب به زمان معین و مقرر خود که در آخرت فرامی‌رسد و خدا در آن به حساب و کتاب همگان می‌رسد، و بیان مجمل و مختصر اصول و ارکان دعوتی که نوح ایشان را به سوی آن فرامی‌خواند:

﴿قَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ: أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ، وَ اتَّقُوهُ، وَأَطِيعُوا أَمْرًا. يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤْخِرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى. إِنْ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤْخِرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

گفت: ای قوم من! من برای شما بیم‌دهنده روشن و روشنگرم. خدا را بپرستید، و از او بترسید، و از من فرمانبرداری کنید. (اگر دعوت مرا بپذیرد) خداوند

نوح علیه السلام نخستین فرد این پیغمبران پس از آدم علیه السلام بوده است. قرآن برای آدم رسالتی ذکر نمی‌کند. بعد از آن که آدم به زمین آمده است و زندگی را در آن آزموده است. چه بسا آدم نخستین معلم فرزندان و نوادگان خود بوده است، تا روزگار به طول انجامیده، و پس از وفات آدم، از عبادت خدای یگانه کناره گیری کرده‌اند و گمراه گردیده‌اند، و بتنهائی را خدا انگاشته‌اند. اول آنها را در قالب سنگ و چوب و غیره تصور کرده‌اند و در اینجا و آنجا نصب نموده‌اند، و آنها را رمز نیروهائی دانسته‌اند که آنها را مقدس پنداشته‌اند، نیروهائی که دیدنی یا نادیدنی بوده‌اند. پس خدا نوح را به سوی انسانها فرستاده است تا ایشان را به سوی یگانه پرستی برگرداند، و جهان بینی آنان را در باره خدا و زندگی و هستی تصحیح کند. کتابهای مقدس پیشین، ادریس علیه السلام را جلوتر از نوح می‌دانند. اما این کتابها در تشکیل عقیده مسلمان اعتباری ندارند، زیرا گمان می‌رود در این کتابها تغییر و تحریف و افزایش و کاهش صورت گرفته است، و شک و شبهه بدانها راه پیدا کرده است. کسی که داستانهای پیغمبران را در قرآن مطالعه می‌کند و می‌خواند معتقد می‌شود که نوح در بامدادان زندگانی انسانها بر روی زمین نخستین پیغمبر بوده است، و طول عمری که داشته است، و نهصد و پنجاه سال آن را در دعوت قوم خود سپری کرده است، بیانگر این است که قوم او نیز به همین نسبت دارای طول عمر بوده باشند... طول عمر نوح و طول عمر نسل او اشاره بدین دارد که انسانها هنوز در روی زمین کم هستند، و هنوز انسانها در میان نسلهای آینده افزایش نیافته‌اند و تکثیر پیدا نکرده‌اند. این سخن با قیاس بر چیزی است که ما از سنت خدا در باره جانداران می‌بینیم، و آن این که جاندارانی که عمر طولانی دارند تعدادشان و زاد و ولدشان کم است. انگار عمر طولانی آنها برای جبران این کاهش، و جهت برقراری تعادل میان شماره اندک و عمر دراز است...! خدا آگاه‌تر از این موضوع است... این نظریه‌ای در باره سنت و قانون خدا، و قیاس کار از

گناهان شما را می‌آمرزد، و تا اجل نهائی مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد. اما اگر متوجه باشید، هنگامی که اجل نهائی الهی فرارسد، تأخیر پیدا نمی‌کند.

﴿يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾.

ای قوم من! من برای شما بیم‌دهنده روشن و روشنگرم.

بیم دادن خود را آشکارا می‌گوید و آشکارش می‌سازد. حجت و برهان خود را روشن و بی‌پرده می‌گوید. منگ منگ نمی‌کند و مبهم و نامفهوم دم نمی‌زند، و آمیختگی و پیچیدگی در حقیقت چیزی که به سوی آن دعوت می‌کند، و در حقیقت چیزی که در انتظار تکذیب‌کنندگان است و در دعوت او از آن سخن به میان آمده است، وجود ندارد.

آنچه نوح انسانها را به سوی آن فرامی‌خواند ساده و آسان و روشن و نمایان و راست و درست است:

﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ، وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا﴾.

خدا را بپرستید، و از او بترسید، و از من فرمانبرداری کنید.

تنها خدا پرستیده شود و انبازی همراه او نشود. ترس از خدا به گونه‌ای باشد که بر عقل و شعور و رفتار و کردار چیره گردد و مواظبت و مراقبت به عمل آورد. از پیغمبر خدا اطاعت شود بدان گونه که فرمان او را منبعی سازند که تنها از آن سیستم زندگی و نظام حیات و قواعد رفتار را بگیرند و بس.

در این خطوط پهن و عریض، دیانت آسمانی به طور کلی خلاصه می‌شود. آن‌گاه در تفصیل و تبیین مبانی، و در تفریق و تفریع معانی، دیانت آسمانی جدائی پیدا می‌کند. فراخی جهان‌بینی، و سترگی و ژرفی و فراگیری و گستردگی آن، و دربرگیرندگی گوشه‌های گوناگون همه جهان هستی، و دربرگیرندگی جهان انسانی در این تفصیل و تبیین و تفریق و تفریع است که دیانت آسمانی را شاخه شاخه و گونه گونه می‌سازد.

پرستش خدای یگانه، برنامه کاملی برای زندگی است. این برنامه شامل جهان‌بینی انسان درباره حقیقت

الوهیت، حقیقت عبودیت، حقیقت ارتباط آفریدگان و آفریدگار، و حقیقت نیروها و ارزشها و معیارها و مقیاسها در جهان و در زندگی مردمان است. . . بدین وسیله سیستم و نظامی برای زندگی بشری پدید می‌آید، سیستم و نظامی که بر آن جهان‌بینی استوار و پایدار می‌گردد. و بر مبنای آن، برنامه ویژه‌ای برای زندگی پدیدار و برقرار می‌شود. برنامه ویژه‌ای که برنامه الهی است. این برنامه به حقیقت ارتباط عبودیت و الوهیت، و به ارزشها و معیارهایی برمی‌گردد که خدا آنها را برای زنده‌ها و چیزها، مقرر و معین می‌فرماید.

تقوا و ترس از خدا، ضمانت حقیقی برای استوار و ماندگار کردن بر آن برنامه است. تقوا و ترس از خدا نمی‌گذارد که مردمان در اینجا و آنجا از این برنامه کناره‌گیری کنند، و بدین برنامه ننگرند، و در باره این برنامه به نیرنگ بپردازند یا در اجرای آن کجروی کنند و به کژراهه بیفتند. تقوا و ترس از خدا همچنین سرچشمه اخلاق پسندیده‌ای است که در آنها خدا در مد نظر است. مردمان در پرتو تقوا و ترس از خدا، بدون ریاکاری و خودنمایی و ستیزه‌گری، رو به خدا می‌کنند و به سوی خدا رهسپار می‌شوند.

اطاعت از پیغمبر، وسیله استقامت و ماندگاری بر راستای راه راست است. اطاعت از پیغمبر، دریافت هدایت از سرچشمه‌ای است که متصل به سرچشمه نخستین است، آن سرچشمه‌ای که می‌آفریند و هدایت می‌بخشد. اطاعت از پیغمبر، تماس با آسمان از راه ایستگاه مستقیم و سالم و تضمین‌شده دریافت پیام است.

این خطهای عریض و طویلی است که نوح قوم خود را در بامدادان بشریت به سوی آنها فراخواند. این خطها چکیده دعوت خدا در میان همه نسلهائی است که پس از نوح آمده‌اند، و یزدان به مردمان وعده فرموده است که با رعایت آنها همان چیزهائی را بدیشان بدهد که به توبه کاران دریافت‌کننده پاداش عطاء می‌کند:

﴿يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُوَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ

مُسَمَّى).

(اگر دعوت مرا بپذیرید) خداوند گناهان شما را می‌آمرزد، و تا اجل نهائی مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد.

پاداش پاسخ مثبت به دعوت به سوی عبادت خدا و تقوا و ترس از خدا، و به سوی اطاعت از پیغمبر خدا، آموزش و رهائی از گناهان است، گناهایی که تا به حال گذشته است و صورت پذیرفته است. همچنین پاداش آن تأخیر انداختن حساب و کتاب تا اجل معین و سررسید عمری است که در علم خدا مشخص و مقرر گردیده است. و آن روز آخرت است. در دنیا نیز به عذاب ریشه کن کننده گرفتار نمی‌آیند... در حساب و کتابی که نوح به پروردگارش عرضه می‌دارد خواهد آمد که یزدان سبحان چیزهای دیگری را نیز بدیشان وعده داده است که در طول زندگی بدانان عطاء خواهد فرمود.

آن‌گاه برایشان بیان و روشن می‌دارد که سررسید زمان مشخص آخرت، قطعی و حتمی است و در موعد خود فرامی‌رسد، و عذاب آن بسان عذاب دنیا به تأخیر نمی‌افتد... برای مقرر داشتن این حقیقت سترگ اعتقادی، چنین آمده است:

﴿إِنْ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ، لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

اما اگر متوجه باشید، هنگامی که اجل نهائی الهی فرارسد، تأخیر پیدا نمی‌کند.

این نصّ محتمل معنی دیگری نیز می‌تواند باشد، و آن این که چنین بیانی شامل هرگونه اجل و وقت مشخصی باشد که خدا آن را تعیین می‌فرماید... تا این حقیقت به گونه همگانی در دلها جایگزین گردد. این نیز به مناسبت سخن از وعده به تأخیر انداختن حساب و کتابشان تا روز حساب و کتاب است، البته اگر اطاعت کنند و توبه نمایند.

❖

نوح علیه السلام به تلاش و کوشش بزرگوارانه و خالصانه و کریمانه خود برای هدایت کردن قوم خود آغاز کرد،

تلاش و کوششی که هیچ‌گونه مصلحتی و هیچ‌گونه منفعتی برای او در بر ندارد. در راه این هدف بزرگ و سترگ، رویگردانی و خودبزرگ‌بینی و استهزاء و تمسخر مردمان را تحمل می‌کند... نهصد و پنجاه سال این گونه ناگوارها و ناهنجاریها و دردسرها را به جان می‌خورد... تعداد پاسخگویان بدو چندان افزایشی ندارد، ولی رویگردانی و پافشاری بر گمراهی بالاتر و بالاتر می‌رود و اوج می‌گیرد و افزایش می‌یابد. در پایان گشت و گذار نوح برمی‌گردد و حساب و کتاب خود را به پروردگارش پس می‌دهد، پروردگاری که این وظیفه بزرگ و آن تلاش سنگین را بر عهده او گذاشته است و او را مکلف بدانها فرموده است. نوح برمی‌گردد و توصیف می‌کند آنچه را که کرده است و آنچه را که دیده است و بر سرش آمده است... در حالی که پروردگارش می‌داند چه کرده است و چه دیده است و بر سرش چه آمده است. نوح هم می‌داند که پروردگارش می‌داند و آگاه از آشکار و نهان است. ولیکن این شکوه دل رنج‌دیده خسته‌ای در پایان گشت و گذار است، شکوه‌ای به آستانه یگانه‌ای که انبیاء و پیغمبران و مؤمنانی که دارای ایمان حقیقی هستند بدان آستانه شکوه سر می‌دهند و می‌نالند... آستانه خدا...

﴿قَالَ: رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا، فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا، وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ، وَ اسْتَعْصَمُوا سُبُلَهُمْ، وَ أَصْرُوا، وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا. ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا، ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا. فَقُلْتُ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا، يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا، وَ يُنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِائِدًا مِنْ سَمَوَاتِ طِبَاقًا، وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا، وَ اللَّهُ أَنْتَ كَرِيمٌ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا، ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا. وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ بِسَاطًا، لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا﴾.

حساب و کتاب واپسین را در پایان مدّت زمان طولانی عمر خود عرضه می‌دارد. در این عرض حال، تلاش و کوشش همیشگی و بدون انقطاع خود را به تصویر می‌کشد:

﴿إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا﴾.

من قوم خود را شب و روز (به سوی ایمان به تو) فراخوانده‌ام.

نوح خسته نمی‌گردد. سستی نمی‌شناسد. در برابر رویگردانی و پافشاری دیگران بر باطل، مأیوس و ناامید نمی‌شود:

﴿فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾.

اما دعوت و فراخواندم تنها بر گریز ایشان افزوده است!

آنان از دعوت‌کننده به سوی خدا گریخته‌اند. خدائی که سرچشمه هستی و زندگی است. سرچشمه نعمتها و بخششها است. سرچشمه هدایت و نور است. نوح که پاداشی در برابر گوش فرادادن و شنیدن از آنان نمی‌خواست. مالیاتی درخواست نمی‌نمود. آنان می‌گریزند از کسی که ایشان را به سوی خدا می‌خواند تا خدا آنان را ببخشد، و از کیفر گناه و سرکشی و گمراهی نجاتشان دهد!

هر زمان که نتوانسته‌اند بگریزند، چون دعوت‌کننده به سوی خدا رود روی ایشان ایستاده است، و سر راه را بر آنان گرفته است، و فرصت دست داده است دعوت خود را به گوشه‌ایشان رسانده است، ایشان نخواسته‌اند صدای او به گوشه‌ایشان فرورود. دوست نداشته‌اند نگاه‌هایش بدیشان بیفتد. بر گمراهی پافشاری کرده‌اند. خود را بزرگ‌تر از آن دیده‌اند که صدای حق و هدایت را بشنوند و بپذیرند:

﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ، وَاسْتَعْصَمُوا بِئَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا، اسْتَكْبَارًا﴾.

من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام تا (ایمان بیاورند و) تو آنان را بیامرزی، انگشتهای خود را به

نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی ایمان به تو) فراخوانده‌ام. اما دعوت و فراخواندم تنها بر گریز ایشان افزود! من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام تا (ایمان بیاورند و) تو آنان را بیامرزی، انگشتهای خود را به گوشه‌هایشان فرو کرده‌اند (تا ندای حق را نشنوند) و جامه‌هایشان را بر سر کشیده‌اند (تا قیافه مرا نبینند) و (در فسق و فجور و ظلم و زور بیشتر فرو رفته‌اند و بر کفر) پافشاری کرده‌اند و سخت سرکشی نموده و بزرگی فروخته‌اند. سپس من آنان را آشکارا و با صدای بلند (به یکتاپرستی و ایمان راستین) دعوت کرده‌ام. گذشته از این، به گونه علنی و (جمعی)، و به صورت نهانی (و فردی، دعوت آسمانی را) بدیشان رسانده‌ام. و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است (و شما را می‌بخشاید. اگر چنین کنید) خدا از آسمان بارانهای پرخیز و برکت را پیاپی برایتان می‌باراند، و با اعطاء دارائی و فرزندان شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و باغهای سرسبز و فراوان بهره شما می‌سازد، و رودبارهای پرآب در اختیارتان می‌گذارد. شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قائل نیستید؟ در حالی که خدا شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است (و در هر گام شما را رهبری و هدایت کرده، و به شما لطف و عنایت نموده است). مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است؟ خدا است که شما را از زمین به گونه شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند، و بعد شما را به گونه شگفتی (زنده می‌گرداند و) از زمین بیرون می‌آورد. خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است، تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید.

این کاری است که نوح کرده است، و این چیزی است که گفته است. آن‌گاه برمی‌گردد و دوباره به پروردگار

لَهُمْ إِشْرَارٌ ﴿٢٨﴾

سپس من آنان را آشکارا و با صدای بلند (به یکتاپرستی و ایمان راستین) دعوت کرده‌ام. گذشته از این، به گونه علنی (و جمعی)، و به صورت نهانی (و فردی، دعوت آسمانی را) بدیشان رسانده‌ام.

در لابلاي همه اينها ايشان را به خير و خوبي دنيا و آخرت، حريص و آزمند می‌گرداند. آنان را به آموزش اميدوار می‌نماید. بدیشان می‌گويد اگر از پروردگارشان طلب آموزش کنند، يزدان سبحان آموزگار است و گناهانشان را می‌آمرزد:

﴿ قُلْتُ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴾.

و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آموزش کنید که او بسیار آمرزنده است (و شما را می‌بخشاید). ايشان را بر رزق و روزی فراوانی حريص و آزمند می‌سازد که از راه اسباب و عللی به دست می‌آید که با آنها آشنايند و جویای به دست آوردن آنهايند. از جمله باران پرآبی است که کشت و زرع بدان می‌رويد، و رودبارها از آن پر و لبريز و خروشان می‌گردند. همچنين ايشان را به رزق و روزی ديگري وعده می‌دهد که اولاد و اطفالی است که دوستشان می‌دارند، و اموال و دارائيهائی است که به دنبال آنها هستند و گرانهايشان می‌دانند:

﴿ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُبْدِلْكُمْ بَآمْوَالٍ وَبَنِينَ، وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا ﴾.

خدا از آسمان بارانهائی پرخير و برکت را پيایی برای شما می‌باراند، و با اعطاء دارائی و فرزندان شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و باغهای سرسبز و فراوان بهره شما می‌سازد، و رودبارهای پرآب در اختيارتان می‌گذارد.

يزدان سبحان میان طلب آموزش و میان این ارزاق و روزیها ارتباط برقرار می‌سازد، و آنها را به یکديگر مربوط قلمداد می‌فرماید. در قرآن جاهای مکرری است که در آنها این چنین پیوندها و ارتباطهائی میان خوبی دلها و ماندگاری آنها بر هدايت، و میان میسر

گوشه‌ایشان فرو کرده‌اند (تا ندای حق را نشنوند) و جامه‌هایشان را بر سر کشیده‌اند (تا قیافه مرا نبینند) و (در فسق و فجور و ظلم و زور بیشتر فرورفته‌اند و بر کفر) پافشاری کرده‌اند و سخت سرکشی نموده و بزرگی فروخته‌اند.

این تصویری از پافشاری دعوت‌کننده به سوی خدا بر دعوت است. هروقت فرصتی دست داده است دعوت خدا را به مردمان رسانده است. همچنین تصویری از پافشاری مردمان بر گمراهی است. از لابلاي این تصویر، نشانه‌های کودکی سرکش بشریت نمایان می‌آید. نمایان و جلوه‌گر می‌گردد در قرار دادن انگشته در گوشها، و پوشاندن سرها و چهره‌ها با جامه‌ها. تعبیر قرآنی با واژگان خود تصویر سرکشی کامل کودکی را ترسیم می‌کند و می‌گوید که آنان:

﴿ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ ﴾.

انگشته‌ای خود را به گوشه‌ایشان فرو کرده‌اند. گوشه‌ایشان که کاملاً جای همه انگشته‌ایشان را ندارند. بلکه با سر انگشته گوشها را می‌بندند، و می‌کوشند با زحمت زیاد گوشها را مسدود کنند. انگار می‌کوشند انگشته‌ایشان را کاملاً به گوشه‌ایشان فرو ببرند، تا بدین وسیله تضمین شود صدا به گوشها اصلاً نفوذ نمی‌کند! این هم از یک سو تصویر درشتخویانه‌ای از پافشاری و سرکشی است، و از دیگر تصویری از ابتدائی بودن کودکان بشریت است، کودکانی که از لحاظ قیافه و سن و سال بزرگ و پیرند، ولی از نظر رشد و نمو عقلانی کوچک و حقیرند.

همراه با پایداری و ماندگاری بر دعوت، و استفاده کردن از هر فرصتی که پیش آمده است و دست داده است، و پافشاری بر رویارویی و مبارزه‌جویی، نوح عليه السلام هرگونه شیوه‌ای را در کار دعوت به کار می‌برد. گاهی دعوت را آشکارا در میان می‌گذارد و اعلان می‌دارد، و گاهی میان اعلان کردن و پنهان کردن را در پیش می‌گیرد و وظیفه خود را به انجام می‌رساند:

﴿ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا، ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ ﴾

گرداندن ارزاق و روزیها و رفاه عمومی، وجود دارد ...
در جایی آمده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.

اگر مردمان این شهرها و آبادیها (به خدا و انبیاء) ایمان می آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می کردند، (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می گشودیم (و از بلایا و آفات بدورشان می داشتیم) ولی آنان به تکذیب (پیغمبران و انکار حقائق) پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم (و عبرت جهانیانشان کردیم). (اعراف/۹۶)

در جایی هم آمده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ. وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَ مِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ ...﴾.

اگر اهل کتاب (اعم از مسیحیان و یهودیان، بجای دشمنانگی و تباهاکاری، به اسلام بگروند و) ایمان بیاورند و پرهیزگاری پیشه کنند، گناهانشان را می زدائیم (و زشتیها و پلشتیهای گذشته ایشان را می بخشیم) و آنان را به باغهای پر نعمت بهشت داخل می سازیم. و اگر آنان به تورات و انجیل (اصلی و دست نخورده) و بدانچه که از سوی پروردگارشان (به نام قرآن) بر آنان نازل شده است عمل بکنند (و در میان خود قوانین الهی را پیاده کنند و برپای دارند) از بالای سر خود و از زیر پای خود (و از هرسو، غرق در نعمت شده و از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد.... (مائده/۶۵ و ۶۶)

در جای دیگری نیز آمده است:

﴿أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ. وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُغْفِرْ لَكُمْ مَنَاعِمَ حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ ...﴾.

(ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستید. بیگمان من از سوی خدا بیم دهنده (کافران به عذاب دوزخ) و مژده دهنده (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم. و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبه مخلصانه) شما را تادم مرگ به طرز نیکویی (از مواهب زندگی این جهان) بهره مند می سازد، و (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می دهد.... (هود/۲ و ۳)

این قاعده ای که قرآن آن را در موارد مختلفی بیان می دارد، قاعده صحیح و درستی است و بر اسباب و علی از وعده خدا و از سنت زندگی استوار است. همچنین واقعیت عملی گواه بر تحقق و پیاده شدن آن در طول قرون و اعصار است. سخن در راستای این قاعده از ملتها است نه از افراد. هر ملتی که شریعت خدا در میانشان اجرا گردیده است، و با عمل صالح و توبه و استغفار برخاسته از ترس خدا، واقعاً رو به خدا کرده اند، و هر ملتی که تقوا و پروای خدا داشته اند و خدا را پرستش کرده اند و شریعت او را برپا و برجا نموده اند، و عدالت و دادگری را پیاده کرده اند، و به جملگی مردمان امن و امان ارمغان داشته اند، خیرات و برکات در میانشان بر جوشیده است و فیضان کرده است، و خدا در زمین بدیشان سلطه و قدرت داده است، و در پرتو عمران و آبادی و خوبی و نیکی ایشان را در زمین جایگزین دیگران فرموده است.

اگر در برخی از ادوار ملتگاهی را می بینیم که تقوا و پروائی از خدا ندارند، و شریعت او را برجا و برپا نمی دارند، ولی با وجود این دارای قدرت و نعمت و روزی بسیاری اند، و در زمین مستقر و از اقتدار برخوردارند، این امر امتحان و آزمون خدا است و بس: ﴿وَبَلَّوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهْرِ فَتَنَةً﴾.

ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها (در زندگی دنیا) کاملاً می آزماییم. (انبیاء/۲۵)

گذشته از این، همچون قدرت و شوکتی، رفاه فاسد و

نموده است).

مراحل و احوالی که قوم نوح در آن زمان با آن مخاطب قرار گرفته‌اند و بدیشان گوشزد گردیده است، قطعاً باید خطاب و سخنی بوده باشد که آنان آن را فهم کرده باشند، یا دست کم آنان یکی از معانی و مفاهیم آن را درک نموده باشند، تا انتظار این را داشته باشند که تذکر دادنش در ایشان تأثیر می‌کند و آنان را آماده پذیرش می‌نماید و به پاسخگویی می‌کشاند. آنچه اکثر مفسران معتقد بدان هستند این است که مراد مراحل تکوینی و پیدایش جنین است، جنینی که از نطفه به علقه، و از علقه به مضغه، و از مضغه به هیكل، و از هیكل به موجود کاملی درمی‌آید. . . . این چیزی است که قوم نوح آن را درک و فهم کرده‌اند وقتی که بدان تذکر داده شده‌اند. زیرا جنین‌هایی که پیش از رسیدن به کمال در رحمها، بیرون افکنده می‌شوند، همین سقط جنینها بدیشان اندیشه‌ای و اطلاعی در باره همچون مراحل و مراتبی داده باشد. این هم مدلول و مفهومی از مدلولها و مفهومهای این آیه است. ممکن هم هست که مدلول و مفهوم این مراحل و مراتب همان چیزی باشد که دانش جنین‌شناسی می‌گوید. دانش جنین‌شناسی می‌گوید: جنین در اول امر شبیه جاندار تک‌سلولی است. سپس بعد از گذشت زمانی از حمل، جنین جاندار پرسلولی می‌گردد. سپس به شکل یک جاندار آبگونه درمی‌آید. آن گاه شکل یک جاندار پستاندار را پیدا می‌کند. بعد از آن شکل انسان را به خود می‌گیرد. . . . این نظریه با درک و فهم قوم نوح فاصله بسیاری دارد. این نظریه به تازگی کشف و ارائه شده است. چه بسا این نظریه مدلول و مفهوم فرموده یزدان در جای دیگری از قرآن باشد که عبارت است از:

﴿... ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَعَبَّارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

... از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیده دیگری خواهیم کرد. و الا مقام و مبارک یزدان است که بهترین اندازه‌گیرندگان و

تباهی است. آفتهای فروپاشی اجتماعی و سرنوشتی اخلاقی، یا ظلم و زور و پایمال کردن عزت و کرامت انسان، آن را می‌خورند. . . . دو دولت بزرگ با رزق و روزی فراخ و دارای شوکت و قدرت در زمین، پیش روی ما است. یکی از آن دو، دولت سرمایه‌داری است، و دیگری دولت کمونیستی است. در اولی سطح اخلاق به مرتبه پائین حیوانی رسیده است، و جهان‌بینی زندگی به پلّه فرودین سقوط کرده است. گذشته از این، سراپا بر دلار استوار گردیده است و همه چیز آن پول شده است! . . . در دولت دوم ارزش «انسان» به اندازه‌ای پائین آمده است و فروافتاده است که از ارزش برده کم‌تر گردیده است و پست‌تر شده است. جاسوسی فرمانروا است. مردمان در دلهره و نگرانی همیشگی بسر می‌برند از ترس و هراس کشتارگاه‌های بسیار و کشت و کشتارهای بیشمار. هر انسانی به شب که می‌رسد نمی‌تواند تضمین کند که به روز می‌رسد و سرش بر تنش ماندگار است، و به دام تهمتی که در تاریکیها تار و پود آن بافته شده است نمی‌افتد و گرفتار نمی‌آید! معلوم است نه این و نه آن، زندگی انسانی نیست، زندگی‌ای که نشان از رفاه و آسایش داشته باشد.

با نوح همراه می‌شویم و جهاد بزرگوارانه طولانی او را ورنه انداز می‌کنیم. او را می‌بینیم که قوم خود را به سوی نشانه‌های خداشناسی رهنمود می‌کند، نشانه‌هایی که در دستگاه‌های پیکر خودشان، و در گوشه و کنار جهان پیرامونشان، وجود دارد. نوح از بیشرمی و بی‌ادبی قوم خود با خدا شگفت‌زده می‌شود، و این بیشرمی و بی‌ادبی را بر ایشان زشت می‌شمارد:

﴿مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا؟ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا؟﴾.

شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قائل نیستید؟ در حالی که خدا شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است (و در هر گام شما را رهبری و هدایت کرده، و به شما لطف و عنایت

سازندگان است.

(مؤمنون/۱۴)

این نصّ و آن نصّ چه بسا مدلولها و مفهومهای دیگری داشته باشد و هنوز برای علم روشن نگردیده باشد ... ما هم این دو نصّ را مقید بدین معانی و مبانی نمی‌سازیم ...

به هر حال نوح قوم خود را متوجّه نگرش به وجود خویشتن ساخت. بر ایشان زشت شمرد که اکرام و احترامی برای خدای بزرگواری قائل نیستند که آنان را در مراحل و مراتب گوناگونی آفرینش بخشیده است و مردم به تن ایشان خلعت خلقتی کرده است ... این شگفت‌ترین و زشت‌ترین کاری است که از آفریده‌ای سر می‌زند.

همچنین نوح قوم خود را متوجّه کتاب گشوده جهان می‌گرداند:

﴿أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَ جَعَلَ الْأَقْمَرُ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا؟﴾.

مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است؟.

آسمانهای هفتگانه را نمی‌توان به مدلول و مفهومی محدود و منحصر دانست که فرضیه‌های علمی در باره شناخت جهان می‌گویند. چه هرچه گفته شده است فرضیه است و بس. نوح قوم خود را متوجّه آسمان ساخته است، و بدیشان خبر داده است - همان گونه که خدا بدو آموخته است - که آسمان هفت طبقه است.^(۱) در میانشان تابان است، و خورشید فروزان. آنان ماه را می‌بینند و خورشید را نیز می‌بینند، و چیزی را هم می‌بینند که بدان آسمان گفته می‌شود. آسمان این فضای کبود رنگ است. اما آسمان چیست؟ چنین چیزی از ایشان خواسته نشده است. تا به امروز هم کسی قاطعانه در این راستا چیزی نگفته است ... این رهنمود و رهنمون کافی است که انسان را برانگیزد و به دنبال آگاهی و اطلاع برود و به تدبّر و تفکّر در این راستا بپردازد و بیندیشد و پژوهش کند در فراسوی این

آفریده‌های بزرگ و سترگ و ترسناک و خوفناک چه قدرت نوپرداز و نوآفرینی قرار دارد ... مراد از این رهنمود و رهنمون هم همین است که پی بردن به جهان آفرین است. آن‌گاه نوح برمی‌گردد و قوم خود را متوجّه می‌سازد که به پیدایش خودشان از زمین بنگرند و برگشت خودشان را به زمین پس از مردن پیش چشم بدارند، تا حقیقت بیرون آمدن خودشان را از زمین در رستخیز سهل و ساده بدانند:

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا، ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا﴾.

خدا است که شما را از زمین به گونه‌ی شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند، و بعد شما را به گونه‌ی شگفتی (زنده می‌گرداند و) از زمین بیرون می‌آورد.

تعبیر از پیدایش انسان از زمین با «انبات» که مصدر «أَنْبَتَكُمْ» و به معنی رویاندن است، تعبیر شگفت و الهام‌گرانه‌ای است. این امر در قرآن به شکل‌های گوناگون تکرار می‌گردد. مثل این فرموده خداوند بزرگوار:

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا﴾.

زمین خوب (و دارای خاک مرغوب)، گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید و بالا می‌گیرد. اما زمین بد (و شوره‌زار) از آن جز گیاه ناچیز و کم‌سود نمی‌روید.

(اعراف/۵۸)

در اینجا اشاره می‌فرماید به این که پیدایش انسان بسان پیدایش گیاهان است. همچنین در موارد مختلف

۱- واژه «سَبْعَ» هفت، برای کثرت است. اگر مراد کثرت نباشد، و بلکه عدد هفت باشد، آسمان اوّل قرآنی تمام ستارگان و سیارگانی است که با چشم مسلح و غیرمسلح دیده می‌شود. (نگاه: صافات/۶ و فضلت/۱۲، و ملک/۵). واژه «طِبَاقًا» جمع طَبَق، یا طَبَقه است که به معنی یکی فوق دیگری، و یکی برتر از دیگری است ... یا این که همچون مطابقه، مصدر باب مفاعله است، و به معنی موافق و مرتبط و هماهنگ و هماوا با یکدیگر است. (مترجم)

پیدایش انسان را همراه می‌کند با پیدایش گیاهان. برای مثال در سوره حج در یک آیه هر دو را گرد می‌آورد، آنجا که در صدد ذکر دلیل و برهان بر حقیقت رستاخیز مردگان است. می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِمَّنْ نُطْفِقُ مِمَّنْ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِمَّنْ مُضْغَةً مُّخَلَّقَةً وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ، لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا، ثُمَّ لِنَبْلُوَهُمْ أَشَدُّكُمْ، وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَفْلَحَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا. وَ تَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً، فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ انبَثَّتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ سَهِجٌ﴾.

ای مردم! اگر در باره رستاخیز (مردگان و زندگانی دوباره ایشان) تردید دارید، (بدین نکته توجه کنید تا به گوشه‌ای از قدرت الهی پی ببرید و به خود آئید): شما را از خاک می‌آفرینیم. سپس (این خاک پیش پا افتاده را) به نطفه، و بعد (نطفه، این پدیده اسرارآمیز فراهم آمده از اسپر مرد و اوول زن را به خون بسته زالموانند)، و پس از آن (این خون بسته را به چیزی شبیه) به یک قطعه گوشت (جویده شده) درمی‌آوریم که برخی (کامل و تام‌الخلق و) بسامان، و برخی (ناقص و ناقص‌الخلق و) نابسامان است. (همه اینها) بدین خاطر است که برای شما روشن سازیم (که ما بر آفرینش و تغییر و تبدیل و هرگونه کاری، از جمله زندگی دوباره بخشیدن توانائیم). ما چنینهائی را که بخواهیم تا زمان خود در رحمها نگاه می‌داریم و آن گاه شما را به صورت کودک (پسر یا دختر، از شکم مادران) بیرون می‌آوریم، سپس (شما را تحت نظارت و رعایت خود می‌پائیم) تا به رشد جسمانی و عقلانی خود می‌رسید. برخی از شما (در این میان) می‌میرند و بعضی از شما به نهایت عمر و غایت پیری می‌رسند. تا بدانجا که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت (و دانسته‌های خویش را فراموش کرده و از یاد می‌برند، و درست همانند یک کودک می‌شوند. دلیل دیگری بر

قدرت خدا در همه چیز، به ویژه در باره مسأله رستاخیز، این است که ای انسان در فصل زمستان) تو زمین را خشک و خاموش می‌بینی، اشا هنگامی که (فصل بهار درمی‌رسد و) بر آن آب می‌بارانیم، حرکت و جنبش بدان می‌افتد و رشد و نمو می‌کند و انواع گیاهان زیبا و شادی‌بخش را می‌رویند. (حج/۵)

در سوره «مؤمنون» مراحل و مراتب پیدایش و رویش چنین ذکر می‌شود که نزدیک به مطالبی است که در سوره حج آمده است. بعد از آن چنین می‌آید:

﴿فَأَنشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ خِثْلٍ وَاعْنَابٍ﴾.

ما به وسیله این آب، نخلستانها و تاکستانها برای شما پدید آورده‌ایم. (مؤمنون/۱۹)

این پدیده‌ای است که بدون شک نگرش و پژوهش را می‌طلبد. اشاره به وجود وحدت در میان اصول و ارکان حیات بر روی زمین دارد، و می‌رساند که انسان بسان گیاهان از زمین پدید آمده است، و از عناصر اولیّه آن ساخته می‌شود، و از عناصر اولیّه آن تغذیه و رشد می‌کند. انسان گیاهی از گیاهان زمین است. خدا این نوع حیات را بدو ارمغان داشته است، و به گیاهان آن نوع حیات را داده است. هر دوی انسان و گیاه، زادگان زمین هستند، و هردوتای آنان از این مادر شیر می‌نوشند.

ایمان این چنین جهان‌بینی زنده‌ای را در باره پیوند زمین با جانداران پدید می‌آورد، جهان‌بینی‌ای که در آن دقت علمی و سرزندگی ذهن و شعور است. زیرا این جهان‌بینی بر حقیقت زنده‌ای استوار است که در دل و درون است. این هم وجه امتیاز شناخت ارزشمند قرآنی است.

مردمانی که از زمین برآمده‌اند، بار دیگری به درون آن برمی‌گردند. خداوند ایشان را به زمین برمی‌گرداند، همان‌گونه که آنان را از آن برآورده است. استخوانهای پوسیده و فرسوده ایشان با خاک زمین آمیخته می‌شود. ذرات وجودشان با ذرات زمین می‌آمیزد، همان‌گونه که قبلاً پیش از پیدایش از آن، با آن آمیخته بودند. آن گاه

دشتها برایشان راهها و گذرگاهها ترتیب داده است و جمع و جور کرده است، و آنان در آنجاها راه می‌روند، و سواره و پیاده عبور می‌کنند، و بدینجا و آنجا بار سفر برمی‌بندند، و رزق و روزی خدای را می‌جویند، و سهل و ساده با یکدیگر زندگی می‌کنند، و منافع و ارزاق را در میان خود ردّ و بدل می‌سازند.

آنان این حقیقت دیدنی را درک و فهم می‌کردند، بدون این که به پژوهشهای علمی پیچیده نیاز داشته باشند. پژوهشهایی که در پرتو آنها مطالعه کنند قوانینی را که بر وجودشان روی این زمین حکمفرما است، و زندگی را در زمین برایشان میسر و ممکن می‌سازد. هر زمان که برای انسان علمی افزوده شود، از این حقیقت گوشه‌های تازه‌ای و کرانه‌های دوری را درک و فهم می‌کند.^(۱)

این جور نوح راه پیدا کرد - یا تلاش نمود راه پیدا کند - به گوشها و دلها و خردهای قوم خود با شیوه‌های گوناگون، و با وسائل مختلف، و به طور مستمرّ و در زمان طولانی، و با صبر جمیل و تلاش ارزشمند و فراوان، در مدّت نهصد و پنجاه سال. سپس به سوی پروردگار خود برمی‌گردد، پروردگاری که او را به سوی ایشان فرستاده است. به پروردگارش حساب و کتاب خود را تقدیم می‌کند، و شکوه و شکایت خود را با این گفتار مفصل، و با این لهجۀ مؤثر، سر می‌دهد. از این بیان دقیق پی می‌بریم به آن تصویر بزرگوارانه صبر و شکیبایی و تلاش و کوشش و رنج و زحمتی که نوح از خود نشان داده است. این هم حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرۀ رسالت آسمانی برای انسانهای گمراه سرکش است. پس از این همه گفتن و بیان کردن چه چیز شد؟

﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنِّهِمْ عَصَوْنِي، وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا. وَمَكْرُوهًا مَكْرَأً كُبَّارًا. وَ قَالُوا: لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ، وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سَوَاعَا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا. وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا. وَ

خدائی ایشان را از زمین بیرون می‌آورد که آنان را نخستین بار از زمین بیرون آورده است، و ایشان را از زمین می‌رویاند همان گونه که نخستین بار آنان را از آن رویانیده است... مسأله سهل و ساده‌ای است. یک لحظه درنگ راجع بدان لازم نیست، وقتی که انسان از این زاویه بدان بنگرد، زاویه‌ای که قرآن آن را در آن عرضه می‌دارد و به تماشا می‌گذارد.

نوح علیه السلام قوم خود را متوجّه این حقیقت می‌کند تا دلهایشان دست خدا را احساس کند، بدان هنگام که ایشان را از این زمین به طرز شگفتی می‌رویاند، و دیگر باره آنان را به زمین داخل می‌گرداند. سپس دلهایشان را متوجّه می‌سازد که پیدایش و آفرینش دوم را ببینند، و حساب و کتاب آن را بنگرند و بکنند، پیدایش و آفرینشی که این اندازه سهل و ساده است، به گونه‌ای که جدال و ستیزی نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد.

سرانجام نوح دلهای قوم خود را متوجّه نعمت خدا می‌سازد، نعمتی که بدیشان داده است و زندگی را برایشان بر روی این زمین میسر ساخته است، و زمین را برای سیر و سیاحت و حرکت و سفرشان، و برای زندگانشان و کوچیدنشان، و برای زیستن آنان به شیوه‌ها و روشهای گوناگون بر روی آن، رام و فرمانبردار کرده است:

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا، لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا﴾.

خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است، تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید.

این حقیقت که نزدیک بدیشان است و در برابر دیدگانشان است و قابل درک و فهم برای ایشان است، با آنان کاملاً رویاروی می‌شود و نمی‌توانند از آن فرار کنند و بگریزند، همان گونه که از صدای نوح و برحذر داشتن و بیم دادن او فرار می‌کنند و می‌گریزند. این زمین نسبت بدیشان گسترده و آماده است. حتّی در کوه‌های زمین راهها و درّه‌هایی را برایشان ترتیب داده است تا از آنجاها بگذرند و بروند. همان گونه که در

لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿٢٨﴾.

نوح (بعد از یأس و نومیدی از ایشان به آستان الهی عرضه داشت و) گفت: پروردگارا! آنان از من نافرمانی کرده‌اند، و از کسانی پیروی نموده‌اند که اموال و اولادشان جز زیان و خسران (برای ایشان پدید نیاورده است و) بر آنان نیفزوده است. (چنین رهبران گمراهی) نیرنگ بزرگی به کار برده‌اند. آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید. و دَ، سُوعاً، یَعُوْثُ، یَعُوْقُ، و بُشْر را رها نسازید. و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند! (پروردگارا! این خودخواهان گمراهند گمراه‌ترشان گردان) و جز گمراهی بر ستمکاران میفزائ...

پروردگارا! آنان از من نافرمانی کرده‌اند! پس از این همه تلاشی که ورزیده‌ام، و پس از این همه رنجی که کشیده‌ام، و بعد از این همه رهنمود و رهنمونی که کرده‌ام، و بعد از این همه روشنگری افکاری که نموده‌ام، و بعد از این همه تهدید و بیم و امید و وعده اموال و اولاد و رفاهی که بدیشان داده‌ام ... بعد از همه اینها چیزی که صورت پذیرفته است سرکشی و عصیان بوده است. به دنبال رهبریهای گمراه و گمراهسازی راه افتاده‌اند که پیروان خود را با اموال و اولادی که دارند گول می‌زنند، و با نمادهای جاه و جلال و سلطه و قدرت می‌فریبند. آن کسانی که:

﴿لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا﴾.

اموال و اولادشان جز زیان و خسران (برای ایشان پدید نیاورده است و) بر آنان نیفزوده است.

اموال و اولاد، ایشان را به گمراهی و گمراهسازی تشویق کرده است و برانگیخته است، و حاصلی جز بدبختی و زیان نداشته است.

این رهبران به گمراهی بسنده نکرده‌اند ... بلکه:

﴿وَمَكْرُؤًا مَّكْرًا كُبْرًا﴾.

نیرنگ بزرگی که بار برده‌اند.

نیرنگی زده‌اند که در بزرگی به نهایت رسیده است. آنان برای باطل کردن کار دعوت، و بستن راه دعوت به

سوی دلهای مردمان نیرنگ زده‌اند و دوز و کلک ورزیده‌اند. مکر و کید کرده‌اند تا کفر و گمراهی و جاهلیتی را بپاریند و بپیرایند که مردمان بدان افتاده‌اند و در آن دست و پا زده‌اند. از جمله مکر و نیرنگشان تشویق مردمان به چنگ زدن به بتانی بوده است که آنها را إله نامیده‌اند:

﴿وَلَا تَذَرْنِ وَدَّاءً، وَلَا سُوعَاءً، وَلَا يَغُوثَ، وَيَعُوقَ وَنَسْرًا...﴾.

وَدَّ، سُوعاً، یَعُوْثُ، یَعُوْقُ، و نَسْر را وامگذارید....

اینها بزرگ‌ترین معبودها و إله‌ها آنان بودند. بعد از ایشان در همه جاهلیتها تا فرارسیدن روزگار رسالت محدّی پیوسته پرستیده شده‌اند.

همچنین این رهبریهای گمراه و گمراهساز بت‌هایی را ترتیب می‌دادند، و نامهای گوناگونی را بر آنها می‌نهادند، و آنها را به شکلهای مختلفی می‌ساختند، مطابق فریادها و شعارهایی که در هر جاهلیتی برخاسته است و فرمانروا بوده است. پیروان را پیرامون آنها گرد می‌آوردند، و جانبداری و دفاع از این بتها را در دلهایشان به هیجان درمی‌آوردند، تا مردمان را با این افسار به هرجا که می‌خواستند بکشاند و برانند، و ایشان را بر گمراهی و ضلالتی نگاه بدارند که اطاعت و فرمانبرداری را برای رهبریهای گمراه تضمین و تأمین گردانند:

﴿وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا﴾.

و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند.

بسان همه رهبریهای گمراهی که مردمان را پیرامون بتها گرد می‌آوردند، اعم از بت‌هایی که سنگ هستند، و بت‌هایی که انسان هستند، و یا بت‌هایی که فکر و اندیشه‌اند ... همه اینها یکسان بت هستند و بت‌پرستانی دارند ... ترتیب دادن بت‌ها برای جلوگیری از دعوت خدا، و رهنمود و رهنمون کردن دلها به سوی دوری از دعوت‌کنندگان است. بتها را با مکر و نیرنگ بس بزرگ، و با حیل‌گری و پافشاری بر ناحق، سر و سامان و نظم و نظام می‌دهند!



در اینجا از دل پیغمبر بزرگوار، نوح علیه السلام این دعا بر ضدّ ستمگران گمراه و گمراهساز و نیرنگباز و حیلہ گر برمی جوشد و برمی دمَد:

﴿وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا﴾.

(پرودگارا! این خودخواهان گمراهند گمراه ترشان گردان) و جز گمراهی بر ستمکاران میفزائ!

این دعا برمی جوشد و برمی دمَد از دلی که مدّتهای طولانی به جهاد پرداخته است و مبارزه کرده است، و بسیار رنج برده است و زحمت کشیده است، و پس از استفاده از هر شیوه و هر وسیله ای، سرانجام قانع گردیده است و بدینجا رسیده است که در دلهای ستمگر سرکش بزهکار، هیچ گونه خیر و خوبی نیست، و دانسته است که چنین دلهائی سزاوار هدایت و شایسته نجات نیستند.

روند قرآنی پیش از این که بقیّه دعای نوح علیه السلام را بیان دارد، فرجامی را بیان می دارد که ستمگران خطاکار در دنیا و آخرت بدان گرفتار می آیند. کار و بار آخرت بسان کار و بار دنیا، با توجّه به علم خدا، و با توجّه به وقوع ثابت و بدون تغییری که دارد، حاضر و آماده بشمار می آید:

﴿مَّا خَطْبُكُمْ أَغْرَقُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا. فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا﴾.

(سرانجام، همگی) به خاطر گناهانشان (در طوفان) غرق شدند، و به دوزخ درافتادند، و جز خدا برای خود یار و یاورى نیافتند (که بتواند از ایشان دفاع کند و از دوزخشان بربانند).

به سبب خطاها و گناه ها و سرکشیهایشان غرق شدند، و به آتش درافتادند: تعقیبی که با حرف «ف» در واژه «فَأَدْخِلُوا» انجام گرفته است معنی ویژه خود را دارد. زیرا داخل گرداندنشان به آتش، متصل به غرق گرداندنشان است. فاصله زمانی کوتاهی که میان غرق شدن و میان به آتش درافتادن است، به سبب کوتاهی انگار وجود ندارد. زیرا در میزان و معیار خدا این مدّت

چیزی به حساب نمی آید. لذا ترتیب با تعقیب، میان غرق گرداندنشان در زمین، و میان داخل گرداندنشان به آتش در آخرت، موجود است. چه بسا مراد از داخل گرداندنشان به آتش، عذاب گور در جهان برزخ موجود میان دنیا و آخرت باشد ...

﴿فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا﴾.

و جز خدا برای خود یار و یاورى نیافتند (که بتواند از ایشان دفاع کند و از دوزخشان بربانند).

دیگر نه اولادی و نه اموالی و نه سلطه و قدرتی برایشان است، و نه دوستان و یارانی از معبودهائی دارند که می پنداشتند و از خدایانی که می انگاشتند! در دو آیه کوتاه، کار و بار این سرکشان بزهکار به پایان می آید، و نامشان از صحنه روزگار پاک می گردد و درهم نوردیده می شود! این هم پیش از این انجام می پذیرد که روند قرآنی دعای نوح را تا آخر ذکر بکند، دعائی که هلاک و نابودی ایشان در آن خواسته می شود ... روند قرآنی در اینجا داستان غرق شدنشان را از داستان طوفانی فاصله نمی اندازد که آنان را غرق کرده است. زیرا سایه روشنی که مراد است نگاه داشتن در این موقعیت است، سایه روشن تند و سریع نابود کردن و بر باد فنا دادن. تا بدان اندازه تند و سریع که مسافت میان غرق کردن و سوزاندن را با حرف «ف» طی می کند، بدان گونه که شیوه قرآن در آهنگهای تعبیری و تصویری نوآور خود است. ما در سایه روشنهای روند قرآنی از سایه روشنهای در نمی گذریم و به داستان غرق کردن و سوزاندن نمی پردازیم! ..

آن گاه دعای واپسین نوح را کامل ذکر می کند، و راز و نیاز او با پروردگارش را در پایان گشت و گذار ذکر می نماید:

﴿وَقَالَ نُوحٌ: رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي يَصْلُوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا. رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ، وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا، وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ

الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارَكَ ﴿١﴾

(نوح به دعای خود ادامه داد و) گفت: پروردگار! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی نگذار، که اگر ایشان را رها کنی، بندگان را گمراه می سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی زایند و به دنیا نمی آورند. پروردگار! مرا، و پدر و مادرم را، و همه کسانی را که مؤمنانه و باورمندانه به خانه من درمی آیند و سائر مردان و زنان با ایمان را بیمارز! و کافران را جز هلاک و نابودی میفز!.

به دل نوح الهام شد که زمین به شستن نیاز دارد، شستنی که سطح زمین را از سیلاب شرّ و بدی کامل، پاک گرداند و بزدايد، سیلاب شرّ و بدی کاملی که مردمان زمان او بدان درافتاده بودند و در غرقاب آن می لولیدند. گاه گاهی جز پاک کردن سطح زمین از ستمگران و ظالمان، چاره دیگری نیست. زیرا وجود پلیدشان، دعوت به سوی خدا را راکد می کند، و از حرکت به سوی مقصد بازمی دارد، و میان دعوت به سوی خدا و میان رسیدن به دلهای دیگران، حائل و مانع می گردد. این همان حقیقتی است که نوح آن را بیان و بازگو کرده است، و عاجزانه از خدا خواسته است آن ستمگران را کاملاً نابود نماید، و جنبیده انسان نامی از ایشان را برجای نگذارد، و دیاری، یعنی صاحب خانه و داری از آنان را زنده نگاه ندارد. می فرماید:

﴿إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ﴾

اگر ایشان را رها کنی، بندگان را گمراه می سازند.

واژه «عِبَادَكَ» یعنی بندگان، اشاره دارد به این که آنان مؤمن بوده اند. در جاهائی از قرآن این واژه ذکر گردیده است و در روند قرآنی در همچون جاهائی بدین معنی آمده است. ستمگران مؤمنان را از عقیده و باورشان با قدرت ظالمانه خود برمی گردانند، یا دلهای مؤمنان با دیدن شوکت و شکوه ستمگران و سالم ماندن ایشان از دست انتقام یزدان، از آئین آسمانی برمی گردد!

گذشته از این، محیط و فضائی را خواهند یافت که در

آن محیط و فضا کافران به دنیا آورده می شوند، و کودکان در محیط کفر رشد و نمو می کنند، و ستمگران محیط کفر را پدید می آورند و قالب کفر بدان می دهند. این است که فرصتی پیدا نمی شود که در آن جوانان نور را ببینند از لابلای چیزهائی که محیط گمراه آنها را تهیّه می بیند و توطئه آنها را می چیند. این حقیقتی است که گفتار پیغمبر بزرگوار نوح علیه السلام بدان اشارت دارد، و قرآن آن را از او حکایت می کند:

﴿وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاِجْرًا كُفَّارًا﴾

و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی زایند و به دنیا نمی آورند.

آنان در فضای حاکم بر مردمان پوچگرائیها و گمراهیها را پخش می کنند و رواج می دهند، و عادات و اوضاع و مقررات و آدابی را بنیاد می نهند و پدید می آورند که در آن فضا کودکان بزهکار و کافر بزرگ می شوند و پا به سن می گذارند، همان گونه که نوح گفته است ...

بدین خاطر نوح علیه السلام دعای خردکننده و نابودکننده خود را سر می دهد، و به همین جهت هم یزدان سبحان دعای او را می پذیرد و برآورده می کند، و در نتیجه سطح زمین را از آن شرّ و بلا می زداید، و سدها و مانعهای را درهم می کوبد و از میان می برد که جز نیروی ایزد توانا و شکوهمند آنها را نمی تواند درهم بکوبد و از میان بردارد.

در کنار این دعای خردکننده و نابودکننده ای که آن را پایان بخش دعای خود می کند و می گوید:

﴿وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾

و کافران را جز هلاک و نابودی میفز!

یعنی هلاک و نابودشان گردان، در کنار آن، نیایش فروتنانه و ستایش مهربانانه ای را سر می دهد:

﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا، وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ...﴾

پروردگار! مرا، و پدر و مادرم را، و همه کسانی را که مؤمنانه و باورمندانه به خانه من درمی آیند، و سائر مردان و زنان با ایمان را بیمارز ...

که با او سوار کشتی می شدند و او همسفر و همدم آنان می شد.

دعای همگانی نوح بعد از آن برای مردان و زنان مؤمن، خوبی و نیکی مؤمن با جملگی مؤمنان در هر زمانی و در هر مکانی است. احساس خویشاوندی مؤمن با همگی مؤمنان در طول زمان و در همه مکانهای محل سکونت ایشان است. این هم راز شگفتی در این عقیده است، عقیده‌ای که صاحبان آن را با رشته محکم عشق و محبت، و شوق و علاقه ژرف، به همدیگر پیوند می دهد، با وجود این که زمان و مکان آنان از یکدیگر دور باشد. این رازی است که یزدان جهان آن را در این عقیده به ودیعت نهاده است، و در این دل‌های پیوسته با رشته عقیده جایگزین فرموده است...

در برابر این عشق و محبت در حق مؤمنان، تنفر و بیزاری از ستمگران قرار دارد.

﴿وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾.

و کافران را جز هلاک و نابودی میفزاید!



این سوره پایان پذیرفت، در حالی که آن تصویر درخشان را از جهاد پیغمبر بزرگوار نوح علیه السلام نشان داده است، و آن تصویر واژگون و بدشگون پافشاری سرکشان و ستمگران را پیش چشم داشته است... هم این و هم آن در دل محبت این روح بزرگوار را برجای گذاشته است، و شگفت و شگرفی از این جهاد گرانقدر را پدید آورده است، و زاد و توشه‌ای را تهیّه دیده است برای سیر و حرکت در این راهی که رو به بالا می رود، سختیها و دشواریها و خستگیها، و فداکاریها و جان نثاریها و دردها و رنجها، هرچه بوده و هرچه باشد. زیرا این یگانه راهی است که بشریت را به نهایت کمال می رساند، کمالی که برای بشریت در این زمین مقدر گردیده است و در مدّ نظر بوده است. این کمال وقتی حاصل می گردد که این راه یگانه او را به خدای یگانه والا مقام بزرگوار برساند...



دعای نوح پیغمبر در حالی که روی به خدا می نماید و از او طلب آموزش خود را می کند، این ادب پیغمبرانه بزرگی و سترگی است در آستانه خدای بزرگی و سترگی... ادب بنده در آستانه پروردگار است. بنده‌ای که فراموش نمی کند که بنده است، و او انسان است و به خطا می رود و به اشتباه می افتد، و او کوتاهی می کند و قصور می ورزد، هر اندازه هم اطاعت بکند و پرستش بنماید، و کسی با عمل خودش به بهشت در نمی آید مگر آن کس که یزدان او را غرق فضل و لطف خود فرماید، همان گونه که برادر پیغمبر بزرگوارش محمد صلی الله علیه و آله گفته است. این همان طلب آموزشی است که نوح قوم سرکش و بزهکار خود را بدان می خواند و تشویقشان می گرداند، ولی آنان بر او خودبزرگبینی کردند و تکبر ورزیدند... در صورتی که هرچند نوح پیغمبر است پس از این همه تلاش و کوشش، و این همه رنج و زحمت و مشقت از یزدان جهان طلب آموزش می کند، از خدا طلب آموزش می کند، در حالی که دفتر حساب و کتاب خود را بدو تقدیم می کند!

او برای پدرش و مادرش نیز دعا می کند. این هم خوبی و نیکی نبوت است که او را به خوبی و نیکی با پدر و مادر مؤمنش می کشاند - این چیزی است که از این دعا می فهمیم و برداشت می کنیم - اگر پدر و مادرش مؤمن نمی بودند، دعایش به خودش برگشت داده می شد و پذیرفته نمی گردید، همان گونه که دعایش به خودش برگشت داده شد و پذیرفته نگردید، دعائی که برای پسر کافرش کرد، پسری که با غرق شدگان غرق گردید، همان گونه که در سوره هود آمده است.

دعائی که برای کسانی کرده است که به خانه اش مؤمنان می آیند، این هم خوبی و نیکی مؤمن با مؤمن است. دوست داشتن خیر و صلاح مؤمن برای برادر مؤمن خویشان است. مؤمن همان گونه که برای خودش خیر و صلاح می خواهد برای برادر مؤمن خود نیز خیر و صلاح می خواهد. اختصاص خوبی و نیکی و خیر و صلاح به کسانی که به خانه اش مؤمنانه درمی آیند، بدان خاطر است که این صفت نشانه نجات مؤمنانی بود

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة جن مکی و ۲۸ آیه است

يَدْعُوهُ كَادُوا يُكُونُونَ عَلَيْهِ لَيْدًا ﴿١﴾ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿٢﴾ قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿٣﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُخِيرَ بِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٤﴾ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ ۚ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا ﴿٥﴾ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْمَعُونَ مِنْ أَصْغَفٍ نَاصِرًا وَقَلَّ عَدَدًا ﴿٦﴾ قُلْ إِنْ أَدْرَيْتَ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لِرَبِّي أَمَدًا ﴿٧﴾ عَلِيمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٨﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿٩﴾ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿١٠﴾

این سوره ناگهانی با حس و شعور رویاروی می شود - پیش از آن که حس و شعور به معانی و حقایق بنگرد که در این سوره آمده است - این سوره با چیز دیگری که در این سوره کاملاً روشن است، با حس و شعور رویاروی می گردد ... این سوره یک قطعه موسیقی با آهنگ یک نواختی است. نغمه اش نیرومند، طنین آن آشکار و پدیدار، دارای نوعی از غم و اندوه نهفته در آهنگ، پسوده ای از غم و اندوه در آواها، و مقداری از شکوه و ناله در طنین است. بر این پدیده تکیه می کند و هماهنگ با آن می شود تصویرهای این سوره و سایه روشننها و صحنه های این سوره، و گذشته از همه اینها جان پیام در آن است. به ویژه در نیمه دوم این سوره پس از پایان گرفتن نقل قول جنان، و روی خطاب شدن به پیغمبر یزدان ﷺ آواها و نواها با تصویرها و سایه روشننها می آمیزد و اوج می گیرد، و جان پیام به قالب واژگان می خزد. به پیغمبر خدا ﷺ به گونه ای خطاب می شود که مهر و عطوفت را نسبت بدو برمی انگیزد در دل هر کسی که این سوره را بشنود، مهر و عطوفتی که با عشق و محبت همراه می گردد، در آن حال که به پیغمبر ﷺ دستور داده می شود از همه چیز در راه این دعوت بگذرد و تنها و تنها به تبلیغ

سُورَةُ الْجِنِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا ﴿١﴾ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴿٢﴾ وَأَنَّهُ تَقَالُ جُدْرَيْنَا مَا تَخَذَ صُحْبَةَ وَلَا وَلَدًا ﴿٣﴾ وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا ﴿٤﴾ وَأَنَا ظَنَنَّا أَنَّ لَنْ نقُولَ الْإِنشَ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿٥﴾ وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يُعُودُونَ رِجَالًا مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾ وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنَّ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ﴿٧﴾ وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلَيَّتٌ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا ﴿٨﴾ وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدًا لِّلسَّمْعِ ۖ فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَّصَدًا ﴿٩﴾ وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أَرِيدَ يَمَنُ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ﴿١٠﴾ وَأَنَا مِمَّا الصَّلَاةُ حُونَ وَمَنَادُونَ ذَلِكَ كَمَا طَرَفُ قَدَدًا ﴿١١﴾ وَأَنَا ظَنَنَّا أَنَّ لَنْ نَعْجِزَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نَعْجِزَهُمْ هَرَبًا ﴿١٢﴾ وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْمَدَىٰ ءَامَنَّا بِهِ ۖ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ ۖ فَلَا يَحَافُ بِحَسَا وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾ وَأَنَا مِمَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِمَّا الْقَاسِطُونَ ۖ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ﴿١٤﴾ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾ وَأَلَوْ اسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقِ ۖ لَاسْقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا ﴿١٦﴾ لَقَيْنَهُمْ فِيهِ ۖ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ ۖ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ﴿١٧﴾ وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿١٨﴾ وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ

و پذیرش این حقائق، ذهن و شعور را با حالتی از تدبیر و تفکر احاطه می‌کند که متناسب با پسوده غم و اندوه، و با طنین ناله هماوای موجود در آهنگ موسیقی این سوره است.

تلاوت آرام آرام این سوره، به ذهن و شعور همان پسوده چیره بر این سوره را پرتوافکن می‌سازد.



وقتی که از این پدیده‌ای که ناگهانی با ذهن و شعور رویاروی می‌گردد می‌گذریم، و به موضوع و معانی و رویکرد این سوره می‌رسیم، این سوره را لبریز از دلائل و براهین و الهامها و پیامهای گوناگون می‌یابیم.

این سوره سرآغاز گواهی دادن جهان دیگری است بر بسیاری از مسائلی که مشرکان آنها را انکار می‌کردند و در باره آنها سخت به ستیز می‌پرداختند. کورکورانه در باره آنها سخن می‌گفتند، و ناسنجیده و بدون دلیل اظهار نظر می‌کردند، و گاه‌گاهی گمان می‌بردند که

محمد ﷺ آنچه را که در باره این گونه مسائل می‌گوید از جَنّیان دریافت می‌دارد! این است که از سوی خود جَنّیان گواهی داده می‌شود راجع به مسائلی که آنها را انکار می‌کردند و در باره آنها به ستیز و مجادله می‌پرداختند. ادعای ایشان را تکذیب می‌کنند در این که محمد ﷺ چیزی را از جَنّیان دریافت ندارد و از ایشان استمداد بجوید. جَنّیان از این قرآن خبر نداشته‌اند مگر وقتی که آن را از محمد ﷺ شنیده‌اند. وقتی که از او قرآن را شنیده‌اند به هول و هراسشان انداخته است، و مدهوش و مضطربشان گردانده است، و دل و درویشان را لبریز کرده است، تا بدانجا که سرریز شده است و نتوانسته‌اند بر چیزی که شنیده‌اند سکوت بکنند، و در برابر آنچه با آن آشنا گردیده‌اند زیبا رفتار کنند و کوتاه سخن بگویند، و در باره آنچه بدان پی برده‌اند جانب اختصار را مراعات ندارند. بلکه در باره آن ترسان و هراسان بسان اسیران، و همگون کسانی سخن گفتند که ناگهان با این حادثه بزرگ رویاروی شوند و حیران و ویلان گردند،

برخیزد و پیام آسمانی را برساند، و بداند که هنگام تبلیغ فرموده‌های یزدان و رساندن پیام آسمان، خدا او را می‌پاید و مشاهده می‌نماید و بر کار او نظارت و مراقبت می‌فرماید:

﴿قُلْ: إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا... قُلْ: إِنِّي لَا أُمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا... قُلْ: إِنِّي لَنْ يُخَيِّرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا، إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ، وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا، حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَقُولُونَ مَنْ أَضَعَفَ نَاصِرًا وَأَقَلَّ عَدَدًا... قُلْ: إِنْ أَذْرِي أَقْرَبُ مَا تُوَعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا، عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا، لِيُعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ، وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ، وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾.

بگو: تنها پروردگارم را می‌پرستم و کسی را انباز او نمی‌کنم. بگو: من نمی‌توانم هیچ گونه زبانی و سودی به شما برسانم، و به هیچ وجه نمی‌توانم گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم. بگو: (اگر من از خدا نافرمانی کنم) هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی‌دهد، و پناهگاهی (برای حفظ خود از عذاب خدا) جز خدا نمی‌یابم. لیکن (تنها کاری که می‌توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است. هرکس از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند، نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند. (کافران همواره به استهزاء خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مشاهده خواهند کرد چیزی را که بدانان وعده داده شده است. آن گاه خواهند دانست که چه کسی (از کافر و مؤمن) یاورانش ناتوانتر، و شماره و تعدادش کمتر است.

همه اینها در کنار آهنگ و نوای روحانی حقایقی قرار می‌گیرد که در نقل قول از زبان جَنّیان آمده است، و در گفتار طولانی ایشان ذکر گردیده است. اینها حقایقی است که ارج و بهای خود را دارد و در احساس و اندیشه تأثیر خود را می‌گذارد. پاسخگوئی بدین حقایق

حادثه‌ای که آسمان و زمین و انسانها و پریها و فرشتگان و ستارگان و سیارگان را به خود مشغول داشته است، و آثار و نتایج خود را در کلّ جهان برجای گذاشته است! .. بدون شکّ این گواهی ارزش خود را در دلها و درونهای انسانها دارد.

گذشته از این، این گواهی خیالیاتی که در دلها و درونهای مخاطبان سرآغاز این سوره، و در دلها و درونهای جملگی مردمان پیشین و پسین، در باره جهان جتّیان وجود داشته است. حقیقت این آفریده‌های نمان و پنهان را در جایگاه واقعی خود گذاشته است، و در باره ایشان غلوّ و زیاده‌روی و کجی و کژی انجام نداده است، و تجاوز و انحرافی نورزیده است. عربیانی که نخستین مخاطبان این قرآن بوده‌اند، عقیده داشته‌اند که جتّیان در زمین دارای سلطه و قدرت هستند. هروقت کسی از عربها از درّه‌ای یا بیابانی می‌گذشت به بزرگ جتّیان حاکم بر آن سرزمین پناه می‌برد و خود را در پناه او می‌داشت، و می‌گفت: خود را در پناه بزرگ این درّه می‌دارم از دست سفیهان و نادان قوم او ... آن گاه ایمن شب را بسر می‌برد! همچنین معتقد بودند که جتّیان غیب می‌دانند، و از غیب به غیبگویان خبر می‌دهند هرچه را که بخواهند خبر بدهند. در میان عربها کسانی بودند که جتّیان را پرستش می‌کردند، و میان جتّیان و یزدان حسب و نسب قرار می‌دادند، و برای ایزد سبحان معتقد به همسری از جتّیان بودند که برای او فرشتگان را می‌زاید!

اعتقاد به جتّیان بدین شکل و همسان آن، در هر جاهلیتی معروف و مشهور بوده است، و هنوز که هنوز است پیوسته خیالبافیها و افسانه‌ها و خرافه‌هایی از این دست و از این نوع بر محیط‌های زیادی - حتی در روزگار ما - غالب و چیره است!!!

در همان حال که در قدیم خیالبافیها و افسانه‌ها دلهای مردمان و احساسها و اندیشه‌های ایشان را در باره جنّ فراگرفته است، و هنوز هم که هنوز است فرامی‌گیرد، در

صف دیگری امروزه کسانی را می‌یابیم که اصلاً به وجود جنّ باور ندارند، و سخن گفتن از این آفریده غیبی و نمان و پنهان از دیدگان را سخن یاوه و خرافه می‌شمارند ...

میان زیاده‌روی در وهم و خیال، و زیاده‌روی در انکار، اسلام حقیقت جنّ را مقرر می‌دارد، و اندیشه‌های همگانی مردمان در باره ایشان را تصحیح می‌کند، و دلها را از ترس و هراس از ایشان و از کرنش بردن در برابر سلطه و قدرت موهومشان می‌پالاید و می‌زداید: جتّیان وجود دارند و یک حقیقت عملی و واقعی بشمار می‌آیند. آنان همان‌گونه هستند که خود را در اینجا معرفی می‌کنند:

﴿وَأَنَا مِنَّا الصّٰلِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذٰلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَرًا﴾.

برخی از ما تسلیم فرمان خدا و پرهیزگارند، و بعضی از ما جز این. (یعنی نافرمان و بی‌دین). اصلاً ما فرقه‌ها و گروه‌های متفاوت و گوناگونی هستیم. (جن/۱۷)

در میان ایشان افراد گمراه و گمراه‌ساز، و در میانشان افراد ساده‌بیگانه‌ای هستند که گول می‌خورند:

﴿وَأَنَّهُ كَانَ يَظُنُّ أَنَّهُ سَفِيهُنَا عَلَىٰ اللَّهِ شَطَطًا. وَأَنَا ظَنُّنَا أَنَّ لَن تَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا﴾.

نادانان ما در باره خداوند سخنان ناروایی می‌گفته‌اند. و ما (پیش از این) چنین می‌پنداشتیم که آدمیان و پریان هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند (و از زبان خدا دروغ نمی‌گویند و بدو نسبتهای ناروایی - همچون داشتن زن و فرزند - نمی‌دهند).

جتّیان قابل هدایت از ضلالت هستند. آنان می‌توانند قرآن را بشنوند و بفهمند و درک کنند و از آن متأثر شوند:

﴿قُلْ: أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا: إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الْرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ، وَ لَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا. وَأَنَّهُ كَانَ يَظُنُّ أَنَّهُ سَفِيهُنَا عَلَىٰ اللَّهِ شَطَطًا. وَأَنَا ظَنُّنَا أَنَّ لَن تَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ اللَّهِ

كَذِبًا ﴿١٠﴾

و کسانی از انسانها به کسانی از پریها پناه می‌آوردند،
و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان
می‌افزودند. (جَن/۶)

جَنِّانِ غِیْبِ نَمِی‌دَانَنْد، و اَرْبَاط و تَمَاسِی بَا آسْمَانِ
بِرَایْشانِ نَمَاندِه اسْت:

﴿وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجدْنَاهَا مُلْتَثَمَةً حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا، وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ، فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدُ لَهُ شُهَبًا رَصَدًا، وَأَنَّا لَا تَدْرِي أَشَرُّ أَرِيدُ يَمِّنَ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا﴾.

ما قصد آسمان کردیم، و همه جای آن را پر از محافظان و نگهبانان نیرومند (ملائکه) و شهابها (ای سوزنده) یافتیم. ما (پیش از این) در گوشه‌ها و کناره‌های آسمان برای استراق سمع می‌نشستیم (و کسب خبر می‌کردیم) ولی اکنون هرکس بخواهد گوش فراهد، شهاب آمده‌ای را در کمین خود می‌یابد که به سوی او نشانه می‌رود. ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شرّ و بلا در نظر گرفته شده است، و یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است؟.

(جَنّ ۸/۱۰)

میان جَنیان و یزدان سبحان خویشاوندی دامادی، و
حسب و نسبی در میان نمی‌باشد:

﴿وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾.

جلال و عظمت پروردگار ما والا است، او همسر و
فرزندى برنگرفته است. (جن/۳)

جَنِّان در برابر قدرت و قوَّت خدا، قدرت و قوَّتِ
ندارند، و راه چاره‌ای نمی‌شناسند:

﴿وَأَنَا ظَنُّنَا أَنَّ لَنَا تَغْفِرَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُغْفِرَهُ هَرَبًا﴾.

ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم، و نمی‌توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم. (بنا بر این، وقتی که نه راه غلبه وجود دارد، و نه راه گریز، چاره‌ای جز تسلیم فرمان دادگرانه او نیست).

(جَنّ/۱۲)

آنچه در این سوره در بارهٔ جنیان آمده است، به اضافهٔ

(ای محمد به امت خود) بگو: به من وحی شده است که گروهی از پریان (به تلاوت قرآن من) گوش فراداده‌اند، و (پس از مراجعت به میان قوم خود، بدیشان) گفته‌اند: ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم. همگان را به راه راست رهنمود می‌سازد، و ما بدان ایمان آورده‌ایم (و دیگر از ایمان خود برنمی‌گردیم و یکتاپرستی را در پیش می‌گیریم) و کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم. جلال و عظمت پروردگار ما والا است، او همسر و فرزندی برنگرفته است. نادانان ما در باره خداوند سخنان ناروایی می‌گفته‌اند. و ما (پیش از این) چنین می‌پنداشتیم که آدمیان و پریان هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند (و از زبان خدا دروغ نمی‌گویند و بدو نسبت‌های ناروایی - همچون داشتن زن و فرزند - نمی‌دهند).

(جن: ۱-۵)

جَنِّیان با خلقت و آفرینشی که دارند قابلیتِ کیفر دیدن و پادافره چشیدن، و پاداش ایمان و پادافره کفر دریافت داشتن را دارند:

﴿وَأَنَا لَمَّا سَفَعْنَا الْهَدْيَ آمَنَّا بِهِ، فَنَ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ كَيْدَ وَلَا رَهَقًا. وَأَنَا مَتَّ الْمُسْلِمُونَ وَمَتَّ الْقَاسِطُونَ، فَنَ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا، وَأَمَا الْقَاسِطُونَ، فَكَانُوا الْجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾.

ما هنگامی که رهنمود (قرآن را) شنیدیم، بدان ایمان آوردیم. هرکس که به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از کاستی (پاداش) می‌ترسد، و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بدیهایش). در میان ما، فرمانبرداران، و منحرفان و بیدادگراند. آنان که فرمانبردارند، هدایت و خیر را برگزیده‌اند. و اما آنان که ستمگر و بیدادگرند، هیزم و هیمهٔ دوزخ هستند.

(جن/۱۳-۱۵)

جَنّان به آدمیان هیچ گونه سودی نمی‌رسانند، وقتی که آدمیان بدیشان پناه می‌برند. بلکه بر گمراهی و سرکشی آدمیان مِم افزایند:

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿١٠﴾

مشخص کرده است و فرموده است:

﴿ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ، وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ ۖ ۱۵﴾

خدا انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفریده است، و جنیان را از زبانه شعله‌ور آتش خلق نموده است. (الرحمن/۱۴ و ۱۵)

این فرموده‌ها تصویری از سرشت جنیان نهان در جهان غیب را به دست می‌دهد، تصویری که وجود جنیان را اثبات می‌کند، و بسیاری از ویژگیهای آنان را معلوم می‌نماید، و در عین حال خیالبافیها و خرافه‌گوئیها و افسانه‌سرائیهای فراوانی را از میان برمی‌دارد و بر آنها قلم بطلان می‌کشد، چیزهای نادرست و ناروایی که در باره این آفریدگان ذهن و شعور انسانها را به خود مشغول داشته است و آویزه عقل و خرده‌ها گردیده است. و جهان‌بینی مسلمان را در باره وجود جنیان روشن و دقیق و آزاد از وهم و خیال و خرافه می‌سازد، و فکر و اندیشه مسلمان را از انکار سرکشانه و شتابگرانه بدون دلیل و برهان نیز مصون و محفوظ می‌دارد.

این سوره تصحیح ظن و گمانی را نیز بر عهده می‌گیرد که مشرکان عرب در باره قدرت جنیان و نقش ایشان در این جهان داشتند. کسانی که به طور کلی منکر بودن این آفریدگان هستند، نمی‌دانم پایه و اساس منکر بودن را بر چه بنیاد و بنیانی می‌گذارند، و از روی کدام دلیل و برهان به گونه حتم و قطع وجود این آفریدگان را مردود می‌شمارند، و اعتقاد به وجود ایشان را به تمسخر می‌گیرند، و آن را خرافه و یاهو می‌دانند و می‌نامند؟!

آیا کارشان بدان سبب است که آنان همه آفریده‌های جهان هستی را شناخته‌اند و بدانها پی برده‌اند، ولی در میان آنها جنیان را ندیده‌اند و نیافته‌اند؟! هیچ دانشمندی تا به امروز چنین چیزی را نگفته است و به ذهنش نگذشته است. در خود این زمین آفریده‌های زنده و جاندار زیادی است و روز به روز کشف می‌گردند و پرده از وجودشان فرومی‌افتد، ولی کسی

چیزهائی که در قرآن راجع به صفات دیگر جنیان بیان شده است، از قبیل مسخر کردن و به زیر فرمان سلیمان درآوردن گروهی از شیاطین - آنها هم از جنیان هستند - و شیاطین جز بعد از گذشت مدّت زمانی ندانستند سلیمان مرده است، این چیزها دالّ بر این است که جنیان غیب نمی‌دانند:

﴿ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ، فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنَّهُ لَكُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْعَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ۖ ۱۶﴾

زمانی که بر سلیمان (که سمبول قدرت و عظمت بود) مرگ مقرر داشتیم، جنیان را از مرگ او نیاگاهانید مگر چوبخواره‌هایی که (مدتها بود به عصای سلیمان رخنه کرده بودند و) عصای وی را می‌خوردند. هنگامی که سلیمان (که در میان جنیان بر عصای خود تکیه زده بود و کارهای ایشان را می‌پائید) فروافتاد، فهمیدند که اگر آنان از غیب مطلع می‌بودند، در عذاب خوارکننده (بیگاری و اسارت) باقی نمی‌ماندند (و راه خود را در پیش می‌گرفتند). (سبا/۱۶)

همسان این فرموده یزدان بزرگوار در باره یک ویژگی از ویژگیهای اهریمن و اعوان و یاران و همدستان او - و او هم از جنیان است - جز این که به شرّ و فساد و گول زدن و فریفتن، اختصاص پیدا کرده است:

﴿ إِنَّهُ يَزَاكُمُ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ۖ ۱۷﴾

شیطان و همدستانش شما را می‌بینند، در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید (لذا از راه‌های گوناگون و به شیوه‌های مختلفی که نهان از دید شما است بر شما یورش می‌آورند. باید چنین دشمنانی را پائید و از کید و مکرشان ترسید. با این توضیح که آنان بر مؤمنان تسلط ندارند). (اعراف/۲۷)

این امر دالّ بر این است که وجود جنیان برای انسانها نامرئی و نادیدنی است، در صورتی که وجود انسانها برای جنیان مرئی و دیدنی است.

افزون بر این، در سوره «الرحمن» یزدان سبحان ماده ساختار وجود جنیان، و ماده ساختار وجود انسانها را

افسانه‌های فراوانی پیرامون جَنّیان را فرا گرفته است؟ در این مورد راه چاره ما این است همچون خرافه‌ها و افسانه‌هایی را باطل و پوچ گردانیم و آنها را از اذهان خودمان و دیگران برانیم، همان گونه که قرآن مجید چنین کرده است. نه این که با نفی اساس این آفریده بدون دلیل و برهان، بر خود بیایم؛ در باره موجود نهان و پنهانی بسان جَنّیان باید خبر آن را از سرچشمه یگانه‌اش دریافت داریم، سرچشمه یگانه‌ای که صحت آن یقینی و مورد اطمینان است. با این سرچشمه هم با جهان‌بینیها و اندیشه‌های پیشین و پیش‌داوریهای نادرست و ناشیرینی رویاروی نشویم که از این سرچشمه یگانه برگرفته نشده‌اند. آنچه این سرچشمه توحید بگوید سخن قاطعانه و فیصله‌بخشی است و بس.



سوره‌ای که دم دست ما است، به اضافه آنچه گذشت، در پدید آوردن جهان‌بینی اسلامی راجع به حقیقت الوهیت و حقیقت عبودیت، گذشته از آنها راجع به این جهان و آفریده‌های آن، و پیوند میان این آفریده‌های گوناگون، سهم فراوانی دارد.

در سخن جَنّیان چیزی است که گواه است بر یگانگی یزدان، نفی همسر و فرزند از او، اثبات سزا و جزا در آخرت، و این که کسی از آفریدگان یزدان نمی‌تواند خدای را در زمین درمانده سازد، و از دست خدا بگریزد و رهائی یابد، و در نتیجه به سزا و جزای دادگرا نه خدا نرسد. برخی از این حقائق تکرار می‌گردد در چیزی که خطاب به پیغمبر ﷺ گفته می‌شود:

﴿قُلْ: إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾.

بگو: تنها پروردگارم را می‌پرستم و کسی را انباز او نمی‌کنم. (جن/۲۰)

﴿قُلْ: إِنِّي لَنْ يُخْرِجَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾.

بگو: (اگر من از خدا نافرمانی کنم) هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی‌دهد، و پناهگاهی (برای حفظ

نگفته است زنجیره کشفیات زنده‌ها و جاندارهای زمین به پایان آمده است و واپسین حلقه این زنجیره به دست آمده است و دیگر حلقه مفقوده‌ای از زندگان و جانداران در میان نمانده است یا در روزی از روزها این زنجیره به پایان خود می‌رسد و حلقه مفقوده‌ای در میان نمی‌ماند و کشفیات در این راستا به پایان می‌آید! آیا کارشان بدان خاطر است که آنان همه نیروهای نهان در این جهان را شناخته‌اند و جَنّیان را در میان آنها ندیده‌اند و نیافته‌اند؟! هیچ کسی چنین ادعائی را نکرده است و نمی‌کند. چرا که نیروهای نهانی در میان است و هر روزه کشف می‌شوند، نیروهایی که دیروز مجهول و ناشناخته بوده‌اند. دانشمندان برای شناخت نیروهای جهانی در تلاش و کوشش هستند. آنان فروتنانه اعلان می‌دارند، فروتنانه‌ای که خود کشفیات علمی ایشان را بدان رسانده است: ما بر لبه و کناره جهان ناشناخته‌های هستی قرار داریم، و ما هنوز چنان که باید به شناخت ناشناخته‌ها نپرداخته‌ایم، بلکه تازه داریم کارمان را در این راستا می‌آغازیم!

یا این که آنان همه نیروهایی را که به کار گرفته‌اند و مورد بهره‌برداری قرار داده‌اند، دیده‌اند و مشاهده کرده‌اند، ولی جَنّیان را در میان آنها ندیده‌اند؟! این هم که نیست. زیرا آنان در باره برق صحبت می‌کنند و آن را به عنوان یک حقیقت علمی معرفی کرده‌اند از آن زمان که اتم را شکافته‌اند. ولی کسی از ایشان هرگز برق را ندیده است. در کارگاه‌های ایشان هم دستگاه‌هایی نیست که با آنها برقی را از این برقهائی که از آنها سخن می‌گویند جدا کنند و جداگانه نشانش دهند!

پس چرا با این عزم و جزم، وجود جَنّیان را نفی می‌کنند؟ معلومات انسان در باره این جهان و نیروها و ساکنان آن، آن اندازه ناچیز است که به کسی که برای عقل خود احترام قائل باشد اجازه نمی‌دهد که قاطعانه در باره چیزی سخن بگوید. یا شاید بدین سبب وجود جَنّیان را نفی می‌کنند چون خرافات گوناگون و

خود از عذاب خدا) جز خدا نمی یابم. (جن/۲۲)
این وقتی ذکر می شود که جَنّیان گواهی کامل و آشکاری بر این حقیقت داده اند.

همچنین این گواهی مقرر می دارد که الوهیت خاصّ خدای یگانه است و بس، و عبودیت بالاترین مرتبه و درجه ای است که انسان می تواند بدان برسد:
﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾.

(به من وحی شده است که) چون بنده خدا (محمّد) بر پای ایستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد) و به پرستش خداوند پرداخت، کافران پیرامون او تنگ یکدیگر ازدحام کردند. (جن/۱۹)
روند قرآنی این حقیقت را مؤکّد می سازد، بدان گاه که به پیغمبر ﷺ رو می کند و می فرماید:
﴿قُلْ: إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾.

بگو: من نمی توانم هیچ گونه زبانی و سودی به شما برسانم، و به هیچ وجه نمی توانم گمراهتان سازم یا هدایتان دهم. (جن/۲۱)

غیب اختصاص به خدا دارد و بس، و جنّیان غیب نمی دانند:
﴿وَأَنَّا لَأَنْدَرِي أَسْرًا بِدِينٍ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا﴾.

ما نمی دانیم که آیا برای ساکنان زمین شرّ و بلا در نظر گرفته شده است، و یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است؟. (جن/۱۰)

پیغمبران نیز غیب نمی دانند. تنها از غیب چیزهایی را می دانند که خدا مصلحت دیده است آن چیزها را به خاطر حکمتی که خود می داند بدیشان خبر دهد:

﴿قُلْ: إِن أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا. عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ، فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا...﴾.

بگو: (ای کافران!) من نمی دانم آیا چیزی که به شما وعده داده می شود، نزدیک است، یا این که پروردگارم

زمان طولانی و زیادی را برای آن در نظر گرفته است. داننده غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد، مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد. خدا (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطلع می کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می دارد.... (جن/۲۵-۲۷)

اما پرستشگران و بندگان در این جهان، این سوره به ما آموخته است که میان برخی با برخی دیگر مشارکتها و ارتباطها و مدخلها و مسیرها است، هرچند که سرشت آنها مختلف و جداگانه باشد. مانند مشارکتهایی که میان جنّیان و آدمیان است و این سوره، و قرآن در موارد دیگری آنها را نقل کرده است. زیرا انسان کناره گیر و دورافتاده از آفریده های دیگر نیست - حتی در این زمین - بلکه میان او و میان آفریده های دیگر ارتباط و تماس و کنش و واکنش به شکلی از اشکال است. این گوشه گیری و عزلتی که انسان با همجنس خود - چه رسد به گوشه گیری و عزلت فردی یا قبیله ای و عشیرتی و یا قومی و نژادی - احساس می کند، نه در سرشت جهان موجود است، و نه در واقعیت جهان. این جهان بینی در ذهن و شعور انسان جهان را وسعت می بخشد، و ارواح و نیروها و رازهایی را گسترش می دهد که جهان را آباد می کنند و عمران می بخشند. چه بسا انسان این رواح و نیروها و رازها را نشناسد، اما عملاً پیرامون او وجود دارند. انسان یگانه ساکن این جهان نیست، همان گونه که گاهی انسان این گونه احساس می کند!

گذشته از این، میان راست و استوار ماندن آفریدگان بر راستای راه، و میان حرکات این جهان و نتایج آن حرکات، و میان قضا و قدر یزدان در باره بندگان، پیوند و ارتباط است:

﴿وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا لَّنَفْتَنَهُمْ فِيهِ. وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكُهُ عَذَابًا صَعَدًا﴾.

اگر آدمیان و پریان بر راستای راه (یکتاپرستی و

چیز میان شما و خبر آسمان مانع شده است. آنان حرکت کردند و به خاورها و باخترهای زمین سرزدند. میخواستند بدانند چه چیز میان ایشان و خبر آسمان مانع گردیده است. آن گروه شیاطینی که به سوی تهامه رفته بودند برگشتند و پیغمبر خدا ﷺ را در نخله دیدند که به سوی عکاظ می‌رفت. او را دیدند که با اصحاب نماز صبح را به صورت جماعت می‌خواند. وقتی که قرآن را شنیدند بدان گوش فرادادند. به خود گفتند: به خدا سوگند این همان چیزی است که میان شما و خبر آسمان مانع گردیده است. وقتی که از آنجا به پیش قوم خود برگشتند گفتند:

﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾.

ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم. همگان را به راه راست رهنمود می‌سازد و ما بدان ایمان آورده‌ایم (و دیگر از ایمان خود بر نمی‌گردیم و یکتاپرستی را در پیش می‌گیریم) و کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم. (جن/۱ و ۲)

خدا بر پیغمبر خود ﷺ نازل فرمود:

﴿قُلْ: أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ...﴾.

(ای محمد به امت خود) بگو: به من وحی شده است که گروهی از پریان (به تلاوت قرآن من) گوش فراداده‌اند.... (جن/۱)

سخنان جنیان بدو وحی شده بود. (بخاری از مسدّد شبیه این را روایت کرده است، و مسلم از شبیان پسر فروخ، و او از ابوعوانه، این متن را استخراج نموده است).

ایسن یک روایت است. روایت دیگری است که می‌گوید: مسلم در صحیح خود گفته است: محمد پسر مثنی، عبدالاعلی، داوود که پسر ابوهند است، برایمان از عامر روایت کرده‌اند که گفته است: از علقمه پرسیدم: آیا ابن مسعود با پیغمبر خدا ﷺ در شب جنیان حضور داشته است؟ علقمه گفت: من از ابن مسعود ﷺ پرسیدم و گفتم: آیا کسی از شما در شب جنیان با پیغمبر

فرمانبرداری از اوامر و نواهی الهی) ماندگار بمانند، آب زیاد (و نعمت فراوان) بهره ایشان می‌گردانیم. هدف این است که ما آنان را با این نعمت فراوان بیازمائیم، و هرکس از ذکر و یاد پروردگارش رویگردان گردد، او را به عذاب سخت و طاقت‌فرسائی داخل می‌گردانیم.

(جن/۱۶ و ۱۷)

این حقیقت، گوشه‌ای از جهان‌بینی اسلامی را در باره ارتباطاتی که میان انسان و جهان و قضا و قدر یزدان است تشکیل می‌دهد.

بدین منوال و بر این روال، پیامهای این سوره تا فاصله‌ها و مسافتهای بسیار دور امتداد پیدا می‌کند، سوره‌ای که از بیست و هشت آیه تجاوز نمی‌نماید، و در باره حادثه معینی و به مناسبت ویژه‌ای نازل گردیده است...



این حادثه‌ای که سوره بدان اشاره دارد، حادثه گوش فرادادن گروهی از جنیان به قرآن است. روایتها در این راستا گوناگون است. امام حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب خود «دلائل النبوه» گفته است: ابوالحسن علی پسر احمد پسر عبدان، احمد پسر عبید صفار، اسماعیل قاضی، مسدّد، ابوعوانه، و او از ابوبشر، و ابوبشر از سعید پسر جبیر، و او از ابن عباس - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - روایت کرده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ چیزی را برای جنیان نخوانده است و ایشان را هم نسدیده است. پیغمبر خدا ﷺ همراه گروهی از اصحاب خود به سوی بازار عکاظ حرکت کردند. میان شیاطین و میان خبر آسمان مانع ایجاد شده بود. شهابها به سویشان نشانه رفته بود. شیاطین به سوی قوم خود برگشته بودند. قوم آنان بدیشان گفتند: شما را چه شده است؟ گفتند: میان ما و خبر آسمان مانع ایجاد شده است، و شهابها به سویمان نشانه رفته است. اهالی قوم بدیشان گفتند: میان شما و خبر آسمان مانع ایجاد نگردیده است مگر به خاطر چیزی که رخ داده است. بروید خاورها و باخترهای زمین را بگردید و ببینید چه

است جنیان پیغمبر ﷺ را دعوت و به میان خود فراخوانده‌اند. بیهقی میان این دو روایت وفق داده است و گفته است: این دو روایت در باره دو حادثه هستند، نه در باره یک حادثه.

روایت سومی در میان است که ابن اسحاق آن را نقل کرده است و گفته است:

زمانی که ابوطالب وفات یافت قریش به پیغمبر خدا ﷺ اذیت و آزاری رساندند که پیش از آن در قید حیات ابوطالب آن را نرسانده بودند. پیغمبر خدا ﷺ تک و تنها به طائف رفت و از قبیله ثقیف کمک و یاری خواست. از دست قوم خود بدیشان پناه برد و از ایشان خواست او را از قریشیان مصون کند، و چیزی را بپذیرند که آن را از سوی یزدان بزرگوار برایشان با خود به ارمغان آورده است.

ابن اسحاق گفته است: یزید پسر زیاد، از محمد پسر کعب قرظی روایت کرده است و گفته است: وقتی پیغمبر خدا ﷺ به طائف رسید، به پیش گروهی از ثقیف رفت که در آن زمان سروران و بزرگان ثقیف بودند. آنان سه برادر بودند به نامهای یالیل پسر عمرو پسر عمیر، و مسعود پسر عمرو پسر عمیر، و حبیب پسر عمرو پسر عمیر... زنی از قریش از خاندان بنی جمح همسر یکی از آنان بود. پیغمبر خدا ﷺ نزد ایشان نشست، و آنان را به سوی خدا فراخواند. با ایشان در باره چیزی صحبت کرد که به خاطر آن تشریف آورده بود، و آن کمک و یاری دادنشان برای پیروز کردن اسلام، و همکاری با او بر ضد مخالفان قوم و قبیله‌اش. یکی از آنان بدو گفت: اگر خدا تو را به عنوان پیغمبر فرستاده باشد من جامه کعبه را تکه و پاره می‌کنم! دیگری گفت: آیا خدا جز تو کسی را نیافت که او را به عنوان پیغمبر به میان مردم بفرستد؟! و سومی گفت: به خدا سوگند با تو سخن نمی‌گویم، اگر تو همچنان که می‌گوئی پیغمبر خدا باشی خطر تو بیش از آن است که پاسخ سخن تو را بدهم. و اگر بر خدا دروغ ببندی و از زبان خدا ناروا بگوئی، مرا نسزد که با تو

خدا ﷻ بوده است؟ گفت: نه، ولیکن ما با پیغمبر خدا ﷻ شی بودیم. او را گم کردیم. به دنبال او بیابانها و دره‌ها را گشتیم. گفته شد: آیا پرواز داده شده است؟ آیا ربوده شده است؟ خلاصه بدترین شب را مردمان بسر بردند. وقتی که به بامداد رسیدیم، ناگهان دیدیم پیغمبر ﷻ پیدا شد. از سوی حراء می‌آمد. گفتیم: ای پیغمبر خدا تو را گم کردیم و به دنبال گشتیم و تو را نیافتیم. بدترین شب را داشتیم. امشب بدترین شبی بود که مردمان در آن بسر بردند. فرمودند:

(اَتَانِي دَاعِي الْجِنِّ، فَذَهَبْتُ مَعَهُمْ فَيَقْرَأُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ).

دعوت‌کننده جنیان به پیش من آمد. من با ایشان رفتم و قرآن را برایشان خواندم.

پیغمبر ﷻ ما را برد و آثار ایشان و آثار آتش آنان را به ما نشان داد. جنیان از پیغمبر ﷻ در باره خوراک پرسیده بودند. فرموده بود:

(كُلُّ عَظْمٍ ذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقَعُ فِي أَيْدِيكُمْ أَوْ فَرَمَا يَكُونُ لَحْمًا، وَكُلُّ بَعْرَةٍ أَوْ رَوْثَةٍ عُلْفٌ لِدَوَابِّكُمْ).

هر استخوانی که نام خدا بر آن برده شده باشد و به دستانت برسد، از هر چیزی که گوشت گردد بهره بیشتری دارد. هر پشکلی یا سرگینی هم علوفه چهارپایان شما است.

پیغمبر خدا ﷻ فرمود:

(فَلَا تَسْتَنْجُوا بِهَا فَإِنَّهَا طَعَامُ إِخْوَانِكُمْ).

پس (شما انسانها) با آن دو (یعنی استخوان و پشکل و سرگین) استنجاء نکنید. زیرا آن دو تا خوراک برادران شما است.

روایت دیگری از ابن مسعود ذکر گردیده است که گفته است آن شب او با پیغمبر خدا ﷻ بوده است. اما سند روایت پیشین قوی‌تر است. لذا از بیان آن و روایتهای امثال آن صرف نظر می‌کنیم... از دو روایتی که در صحیح مسلم و بخاری ذکر شده‌اند، چنین برمی‌آید: ابن عباس گفته است پیغمبر ﷻ متوجه حضور گروهی از جنیان نشده است. ابن مسعود هم گفته

وامی گذاری؟ مرا در دست بیگانه‌ای رها می‌سازی که بر من چهره درهم کشد و اخم و تخم نماید؟ یا مرا به دست دشمنی خواهی سپرد که کار مرا بدو واگذار کرده‌ای؟ اگر تو بر من خشم نگیری، هرچه شود مهم نیست و نسبت بدان بی‌مبالات خواهم بود. خداوند! پناه امن تو برای من فراخ‌تر از هر پناهی است. پناه می‌برم به نور ذات تو که تاریکیها بدان تابناک گشته‌اند و کارهای دنیا و آخرت بدان سر و سامان پذیرفته‌اند، از این که خشم خود را به من رسانی. شکایت خویش را تنها به آستانه تو می‌آورم تا آن گاه که خشنود خواهی شد، و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر این که سرچشمه آن از تو و در دست قدرت تو است.

ابن اسحاق گفته است: هنگامی که پسران ربیعہ، عتبه و شیبہ او را دیدند و بلاتی را مشاهده کردند که بر سر او آمده است، دلشان به حالش سوخت و بر سر مهر آمدند. غلام خودشان که مسیحی بود و عدّاس نام داشت فریاد زدند و بدو گفتند: این میوه انگور را ببر و آن را روی این طَبَق^(۱) بگذار، سپس آن را برای آن مرد ببر، و بدو بگو از آن بخورد. عدّاس چنین کرد. انگور را برای پیغمبر خدا ﷺ برد و آن را بدو نزدیک کرد و گفت: بخور. وقتی که پیغمبر خدا ﷺ دست خود را به میان طَبَق برد گفت:

﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾. به نام خدا.

سپس از آن انگور خورد. عدّاس به چهره‌اش نگاه کرد و بدو گفت: به خدا سوگند این سخن را اهالی این شهرها و نواحی نمی‌گویند. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

﴿وَمِنْ أَهْلِ أَيْ الْبِلَادِ أَنْتَ يَا عَدَّاسُ؟ وَمَا دِينُكَ؟﴾.

از اهالی کدام شهر و دیار هستی ای عدّاس؟ و آئین تو چیست؟

عدّاس گفت: مسیحی هستم، و من مردی از اهالی نینوا

سخن بگویم. پیغمبر خدا ﷺ از نزد ایشان برخاست در حالی که از خیر ثقیف ناامید گردیده بود. بدیشان گفت - آن گونه که برایم روایت شده است - :
(إِذْ قَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ فَأَكْتُمُوا عَنِّي).
آنچه کرده‌اید که کرده‌اید، دست کم راز مرا نگاه دارید (و در باره نشست من با خودتان به کسی چیزی نگوئید).

پیغمبر خدا ﷺ دوست نداشت چیزی از سخنانش به گوش قومش برسد، و این کار آنان را بر ضد او بی‌اغلاند و برشوراند.

اما آنان راز را پنهان نکردند، و نادانان و بندگان خود را ترغیب و تشویق کردند بدو دشنام بدهند و بر سرش فریاد بزنند. دشنام و غوغا مردمان را پیرامون او گرد آورد. هلهله درآنداختند و او را وادار کردند به باغی پناه ببرد که متعلق به عتبه پسر ربیعہ، و شیبہ پسر ربیعہ بود. آن دو نفر هم در باغ بودند. نادانان ثقیف که او را دنبال می‌کردند به ترک او گفتند و برگشتند. به زیر سایه شاخه‌ای از درختان انگور رفت و نشست. پسران ربیعہ بدو نگاه می‌کردند و می‌دیدند که از بیخردان اهل طائف بدو چه رسیده است... هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ آرامش خود را بازیافت - در چیزی که برایم روایت شده است آمده است - فرمود:

(اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي، وَقِلَّةَ حِيلَتِي، وَهَوَانِي عَلَى النَّاسِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعِفِينَ وَأَنْتَ رَبِّي، إِلَيَّ مَنْ تَكَلَّفَنِي؟ إِلَى بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي؟ أَمْ إِلَيَّ عَدُوٌّ مَلَكَتْهُ أَمْرِي؟ إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أُبَالِي، وَلَكِنْ غَافِيَتِكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي. أَعُوذُ بِنُورٍ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرِقَتْ لَهُ الْأَطْلُمَاتُ، وَصَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ أَنْ تُنْزِلَ بِي غَضَبَكَ، أَوْ يُحِلَّ عَلَيَّ سَخَطَكَ، لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ).

پروردگارا! شکایت از ناتوانی و بیچارگی و کم‌ارجمی در پیش مردم را تنها به پیشگاه تو می‌آورم؛ ای مهربان‌ترین مهربانان، تو خدای منی. مرا به چه کسی

می‌باشم. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(مِنْ قُوَّةِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ يُؤْنَسُ بِنِ مَتَى؟)

از شهر مرد شایسته، یونس پسر متی هستی؟

عدّاس بدو عرض کرد: تو چه می‌دانی یونس پسر متی

کیست؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(ذَاكَ أَخِي. كَانَ نَبِيًّا وَأَنَا نَبِيٌّ.)

او برادر من است. او پیغمبر بود و من نیز پیغمبر هستم.

عدّاس خود را بر روی پیغمبر خدا ﷺ افکند، و سر

و دستها و پاهایش را بوسید. ابن اسحاق گفته است:

پسران ربیعہ یکی به دیگری گفت: این مرد غلام تو را

تباه کرد! وقتی که عدّاس به پیششان برگشت بدو گفتند:

تو را چه شده است که سر و دستها و پاهای این مرد را

می‌بوسی؟ گفت: ای سروران من! چیزی در زمین بهتر

از این وجود ندارد. مرا از کاری باخیر کرد جز پیغمبر

آن را نمی‌داند. بدو گفتند: وای بر تو ای عدّاس! او تو

را از آئینت برنگرداند، آئین تو بهتر از آئین او است!

ابن اسحاق گفته است: سپس پیغمبر خدا ﷺ از

طائف به سوی مکه برگشت، بدان گاه که از خیر ثقیف

نوامید گردید. در راه به نخله رسید. در دل شب

برخواست و به نماز ایستاد. گروهی از جَنّیان که خدای

بزرگوار از ایشان صحبت فرموده است از کنار او

گذشتند. آن گونه که برای من روایت شده است آنان

هفت نفر و از جمله جَنّیان ساکن نصیبین بودند. به

پیغمبر ﷺ گوش فرادادند. وقتی که پیغمبر ﷺ از

نماز خود بپرداخت آنان به سوی قوم خود برگشتند و

ایشان را بیم دادند. خودشان ایمان آورده و چیزی را که

شنیده بودند پذیرفته بودند. خدا داستان آن جَنّیان را

برای پیغمبر ﷺ روایت کرد و فرمود:

(وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ

الْقُرْآنَ...)

(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز) زمانی را که گروهی از

جَنّیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند....

(احقاف/۲۹)

تا این فرموده یزدان سبحان:

(وَيُجِزُّكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ.)

و شما را در پناه خویش (محفوظ و مصون) از عذاب

سخت (آخرت) دارد. (احقاف/۳۱)

و خداوند بزرگوار فرموده است:

(قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ...)

(ای محمد! به امت خود) بگو: به من وحی شده است که

گروهی از پریان (به تلاوت قرآن من) گوش

فراداده‌اند.... (جن/۷)

تا آخر داستانی که در این سوره از آنان خبر می‌دهد.

ابن کثیر در تفسیر خود بر روایت ابن اسحاق حاشیه زده

است و گفته است: «این صحیح است ولیکن آنجا که

می‌گوید گوش فرادادن جَنّیان به قرآن در آن شب بوده

است، جای تأمل است. زیرا جَنّیان گوش فرادادند در

آغاز وحی بوده است همان گونه که سخن مذکور ابن

عبّاس - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ - بیانگر آن است. بیرون رفتن

پیغمبر ﷺ به سوی طائف پس از وفات عموی

بوده است. عموی هم یک سال یا دو سال پیش از

هجرت وفات یافته است، همان گونه که ابن اسحاق و

جز او مقرّر داشته‌اند... خدا بهتر می‌داند».

اگر روایت ابن اسحاق صحیح باشد که می‌گوید: این

حادثه پس از برگشت پیغمبر ﷺ از طائف روی داده

است. آن گاه که رنجیده خاطر و دل شکسته از کار و

بار پست و کینه‌توزانه بزرگان ثقیف برمی‌گردد، و سران

ثقیف آن عمل ناجوانمردانه و ابلهانه را در حق او روا

می‌دارند، و او آن دعای پرسوز و گداز را خطاب به

پروردگارش و سرور و مولایش سر می‌دهد، جای

شگفت است که خدا آن گروه جَنّیان را به سویی

بفرستد، و بدو وحی کند که چه کرده‌اند و به قوم خود

چه گفته‌اند. در این امر معانی و مفاهیم لطیف و ظریف

و دارای پیام و الهام است...

زمان این حادثه و شرائط و ظروف آن هر وقت باشد،

خود این حادثه بدون شک کار بزرگی است. از لحاظ

معانی و مفاهیم، بزرگ است. از لحاظ چیزهایی که در

بر دارد بزرگ است. از لحاظ سخنانی که به دنبال

می آورد و جَنّیان در باره این قرآن و این آئین می گویند بزرگ است ... پس بگذارد با همه اینها به پیش برویم، آن گونه که قرآن مجید نشان می دهد و عرضه می دارد.

﴿قُلْ: أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا: إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الْرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ، وَ لَكُن نُّشْرِكُ رَبَّنَا أَحَدًا، وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبَّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا، وَأَنَا ظَنَنَّا أَنَّ لَكُنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا. وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا. وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنَّ لَكُنْ يَبْيَعُتُ اللَّهُ أَحَدًا ۖ﴾.

(ای محمد به امت خود) بگو: به من وحی شده است که گروهی از پریان (به تلاوت قرآن من) گوش فراداده اند (و پس از مراجعت به میان قوم خود، بدیشان) گفته اند: ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده ایم. همگان را به راه راست رهنمود می سازد و ما بدان ایمان آورده ایم (و دیگر از ایمان خود برنمی گردیم و یکتاپرستی را در پیش می گیریم، و) کسی را انباز پروردگارمان نمی سازیم. جلال و عظمت پروردگار ما والا است. او همسر و فرزندی برنگرفته است. نادانان ما در باره خداوند سخنان ناروایی می گفته اند. و ما (پیش از این) چنین می پنداشتیم که آدمیان و پریان هرگز بر خدا دروغ نمی بندند (و از زبان خدا دروغ نمی گویند و بدو نسبتهای ناروایی - همچون داشتن زن و فرزند - نمی دهند). و کسانی از انسانها به کسانی از پریها پناه می آوردند، و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می افزودند. و (انسانهای کافر) گمان برده اند همان گونه که شما (پریهای کافر) گمان برده اید، که خداوند هرگز کسی را پیغمبر نمی سازد، و کسی را دوباره زنده نمی گرداند.

واژه «نَفَر» بیانگر سه تا نه است بسان واژه «رَهْق» ...

گویا جَنّیان مورد بحث این سوره هفت کس بوده اند.

این سرآغاز دالّ بر این است که اطلاع پیغمبر ﷺ از

کار و بار گوش فرادادن جَنّیان بدو، و آنچه بعد از شنیدن قرآن از او از ایشان سر زده است، خدا آن را بدو وحی فرموده است، و از چیزی بدو خبر داده است که روی داده است، و پیغمبر ﷺ از آن آگاهی نداشته است، بلکه خدا او را از آن آگاه فرموده است. چه بسا این نخستین بار بوده است، و سپس بار دیگر یا بارها و بارهای دیگر همین امر صورت پذیرفته است، و پیغمبر ﷺ از روی آگاهی و اطلاع و با قصد و هدف برای جَنّیان قرآن تلاوت فرموده است. بدین امر آنچه در باره خواندن سوره «الرحمن» توسط پیغمبر ﷺ برای جَنّیان آمده است گواهی می دهد. ترمذی با اسنادی که دارد از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ به پیش اصحاب خود آمد و سوره «الرحمن» را تا آخر برای ایشان خواند. اصحاب ساکت شدند. پیغمبر ﷺ فرمود:

«لَقَدْ قَرَأْتُهَا عَلَى الْجِنِّ فَكَانُوا أَحْسَنَ رُؤُودًا مِنْكُمْ. كُنْتُ كُلَّمَا أَتَيْتُ عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانِ؟ قَالُوا: لَا بَشَيٍّ مِنْ نِعَمِك. رَبَّنَا نَكَذَّبُ، فَلَكَ الْحَمْدُ».

«این سوره را برای جَنّیان خواندم. آنان از شما پاسخ زیباتری داشتند. هر زمان به این فرموده خداوند بزرگوار: «قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانِ؟» می رسیدم، می گفتند: پروردگارا ما چیزی از نعمتهای تو را تکذیب نمی کنیم. حمد و سپاس تو را سزا است».

این روایت، روایت ابن مسعود رضی الله عنه را تأیید می کند، روایتی که در مقدمه بدان اشاره گردید.

باید این باری را که این سوره آن را نقل می کند، همان باری باشد که آیه های سوره احقاف آن را بیان می دارند:

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ. فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا: أَنْصِتُوا. فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ. قَالُوا: يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ، مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ. يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ مِّنْ عَذَابِ

أَلَيْمٌ وَمَنْ لَا يُحِبُّ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعِزٍّ فِي الْأَرْضِ
وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ، أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ ﴿٢٨﴾

(ای پیغمبر! خاطر نشان ساز) زمانی را که گروهی از
جَنّیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند.
هنگامی که (تلاوت قرآن) به پایان آمد، به عنوان مبلغان
و دعوت کنندگان (همچنان خود، به آئین آسمانی) به
سوی قوم خود برگشتند. اینان گفتند: ای قوم! ما به
کتابی گوش فرادادیم که بعد از موسی فرستاده شده
است و کتابهای پیش از خود را تصدیق می کند (و)
همانک با کتابهای آسمانی پیشین است)، و به سوی
حق رهنمود می کند و به راه راست راه می نماید. ای قوم
ما! سخنان فراخواننده الهی را بپذیرید، و به او ایمان
بیاورید، تا خدا گناهانتان را بیامرزد و شما را در پناه
خویش (محفوظ و مصون از عذاب سخت آخرت) دارد.
هرکس هم سخنان فراخواننده الهی را نپذیرد، نمی تواند
خدای را از دستیابی به خود در زمین ناتوان کند (و)
خویش را از چنگال عذاب الهی پناه دهد، و از دست
انتقام او بگریزد)، و برای او جز خدا هیچ ولیها و
یاورهای نیست. چنین کسانی در گمراهی آشکاری
هستند. (احقاف-۲۹-۳۲)

این آیات، بسان این سوره، خبر می دهند از زمانی که
جَنّیان ناگهان با این قرآن روبرو می شوند، به گونه ای
ناگهانی که خویشتنداری را از ایشان می گیرد، و
دلهایشان را به تکان درمی آورد، و احساساتشان را به
خروش می اندازد، و سراپای وجودشان را یکباره متأثر
می سازد و لبریز از تأثر می گرداند و لبریز و سرریز
می شود. به سوی قوم خود روان می گردند، با دلها و
درونها پر و آکنده از چیزی که نمی توانند به دفع آن
بکوشند، و نمی توانند بر آن شکیبایی کنند. آرام و قرار
را از ایشان گرفته است. وقتی آرام و قرار ممکن است
که از کوزه درونشان بیرون ریزد و به کوزه های درون
دیگران بریزد و با همین جوش و خروش ایشان را
فراگیرد و با قلقل و غلغل به پیش رود، و با کوشش و

تلاش و با اهیّت و توجّه به همگان هدیه و ارمغان
گردد... این حالت کسی است که نخستین بار امواج
خروشان این قرآن ناگهان او را دربر می گیرد و هستی
او را سخت به تکان و حرکت می اندازد، و آرام و قرار
را از او می گیرد، و او را هل می دهد و به پیش
می اندازد آنچه را که دریافت داشته است و احساس
کرده است به دلها و درونهای دیگران نیز برساند و
بدیشان ارمغان دارد، و این مشعل نور را با حماسه و
غرور و با کوشش و جوشش و با دقت و اهیّت زیاد به
دست همگنان و همگان بپسارند و امانت دارند!

﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾.

ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده ایم.

نخستین چیزی که از قرآن ایشان را ناگهانی دربر
می گیرد و به غوغایشان می اندازد «عَجَبًا» است. یعنی
چیز شگفت و نامأنوس برای آنان است. قرآن دهشت و
وحشت را در دلها برمی انگیزد. این صفت قرآن است.
هرکس با قرآن با ذهن و شعور آگاهانه، دل گشاده و باز،
خرد هوشیار، و ذوق سلیم، روبرو گردد، عجب می بیند
و دچار شگفت و شگرف می شود. عملاً شگفت زده
می گردد... شگفت و شگرفی که از آن گروه جَنّیان
شنیده شده است می رساند که آنان واقعاً اهل دل و خرد
بوده اند و ذوق سلیم داشته اند و می توانسته اند حقّ و
حقیقت را بچشند و مزه کنند!

﴿يَهْدِي إِلَى الْرُشْدِ﴾.

همگان را به راه راست رهنمود می سازد.

این هم صفت برجسته دوم در این قرآن است، صفتی که
گروهی از جَنّیان آن را احساس کرده اند، آن گاه که
حقیقت آن را در دلهایشان یافته اند... واژه «رُشد» راه
راست و درستی است که پویندگان را به سر منزل
سعادت و کمال می رساند، خود به خود معنی و مفهوم
فراخی دارد. قرآن به سوی هدایت رهنمود و رهنمون
می کند. انسان را به حقّ و حقیقت ارشاد می نماید. اما
واژه «رُشد» سایه روشن دیگری بالاتر از همه اینها
دارد. سایه روشن پختگی، و استوار و برقرار گردیدن، و

می دهند، و این گونه اعتراف و اقرار می کنند، و اعتراف و اقرار خود را اعلان و اعلام می دارند:

﴿فَأَمَّا بِنَا﴾ . ما بدان ایمان آورده ایم.

منکر چیزی نمی شوند که از قرآن دلها و درونهایشان را پسوده است. با چیزی از قرآن سر جنگ ندارند که فهم و شعورشان را برانگیخته است. بسان مشرکان منکر و دشمن قرآن نمی شوند.

﴿وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ .

و هرگز کسی را انباز پروردگارمان نمی سازیم.

ایمان خالص و صریح و صحیح این است. ایمانی که با شرک نمی آمیزد. آمیزه وهم و گمان نمی شود. آغشته خرافه و یاهو نمی گردد. ایمانی است که از درک و فهم حقیقت قرآن سرچشمه می گیرد، و از حقیقتی برمی دمد که قرآن بدان انسان را دعوت می کند، حقیقت خدا را به یگانگی پرستیدن و بدون انباز دانستن.

﴿وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾ .

جلال و عظمت پروردگار ما والا است! او همسر و فرزندی برنگرفته است.

﴿جَدَّ﴾ بهره و نصیب، و آن قدر و منزلت و مقام و مرتبت، و جلال و عظمت و سلطه و قدرت است . . . همه اینها پرتوهائی از این واژه اند و با مقام تناسب دارند. معنی مجمل این واژه در این آیه، تعبیر از احساس والاتی یزدان سبحان، و بیان عظمت و جلال ایزد متان، و پاک و منزّه دانستن خداوند بزرگ و سترگ از برگرفتن زن و فرزند، اعم از پسر و دختر است.

عربها گمان می بردند که فرشتگان دختران یزدانند. این دختران از دامادی یزدان با جتّیان زاده اند و بهره خدا گردیده اند! . . جتّیان این خرافه افسانه ای را با تسبیح و تقدیس یزدان سبحان تکذیب می کنند و دروغ می شمارند، و از همچون جهان بینی و اندیشه ای بیزاری می جویند و سرباز می زنند. این عقیده و باور، تهمت بزرگی است که متکی بدان گمان پوچ و خیال سستی است که به جهان بینیها و اندیشه های مشرکان خزیده

شناخت درست هدایت و حقّ و حقیقت را دارد. سایه روشن درک و فهم خودبه خودی بینشگرانه این حقائق و ارکان و اصول را دارد. حالتی را در دل و درون ایجاد می کند که انسان خودبه خود در پرتو آن به خیر و خوبی و راستی و درستی دست می یابد.

قرآن انسان را به رشد می رساند، در سایه خرد باز و حسّاسیت تیز و بینش فراخ و شناخت زیاد، و تماس و پیوندی که با سرچشمه نور و هدایت به انسان می بخشد، و برای او هماهنگی با قوانین بزرگ الهی ایجاد و برقرار می سازد. همچنین قرآن انسان را به رشد می رساند، با برنامه ای که برای زندگی و اداره آن در بر دارد. آن برنامه ای که انسانها در طول تاریخ دور و دراز خود، در سایه تمدّنی از تمدّنهای سیستم و نظامی از سیستمها و نظامها، به چیزی نائل نیامده اند و نرسیده اند که در سایه این برنامه، انسانها به شکل فردی و جمعی، از لحاظ دلها و درونها، از نظر جامعه ها و ملتها، و از دیدگاه اخلاق فردی و معاملات اجتماعی، بدان نائل آمده اند و رسیده اند.

﴿فَأَمَّا بِنَا﴾ . ما بدان ایمان آورده ایم.

این پاسخگوئی سرشتی راست و درست شنیدن قرآن، و درک و فهم طبیعت آن، و متأثر گردیدن از حقیقت آن است . . . وحی آسمانی آن را به مشرکانی عرضه می فرمود که این قرآن را می شنیدند سپس ایمان نمی آوردند. اما آن را در همان زمان به جتّیان نسبت می دادند، و می گفتند: او کاهن و غیبگو، یا شاعر و چکامه سرا، و یا مجنون و دیوانه است! . . همه اینها صفات جتّیان است و جتّیان در آنها تأثیر دارند! . . اینان خود جتّیان هستند که شیفته قرآن گردیده اند. حیران و ویلان قرآن شده اند. دیوانه قرآن گشته اند. سخت از قرآن متأثر شده اند. سراپا پذیره قرآن رفته اند و دلباخته آن گردیده اند. تا بدانجا که نمی توانند خود را در برابر تکان و جنبشی برکنار دارند که هستی آنان را فرا گرفته است و ایشان را به لرزه درافکننده است و سراسیمه کرده است . . . آن گاه حقّ را می شناسند و بدان پاسخ

است و جای گزیده است. هر جهان‌بینی و اندیشه‌ای که همگون این جهان‌بینیها و اندیشه‌ها باشد، از خیالیاتیها و خرافه‌گراییهای کسانی سرچشمه گرفته است که به یزدان سبحان به شکلی از اشکال و برابر اندیشه‌ای از اندیشه‌ها فرزند نسبت می‌داده‌اند!

﴿وَأَنَّهُ كَانَ يَفُولُ سَفِينًا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا، وَأَنَا ظَنَّنَا أَن لَّنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾.

نادانان ما در باره خداوند سخنان ناروایی می‌گفته‌اند. و ما (پیش از این) چنین می‌پنداشتیم که آدمیان و پریان هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند (و از زبان خدا دروغ نمی‌گویند و بدو نسبت‌های ناروایی - همچون داشتن زن و فرزند - نمی‌دهند).

این پشیمانی و دست کشیدن جَنّیان است از چیزهایی که از نادانان خودشان است. پشیمانی و دست کشیدن از شرک ورزیدن، و ادّعیای همسر و فرزند و انباز داشتن برای خدا، پس از آن که به قرآن گوش فراده‌اند و از قرآن ناحق و نادرست بودن آنها را شنیده‌اند و دریافت داشته‌اند. اعلام می‌دارند که گویندگان چنین سخنان ناروا و ناپنجائی نادانان و نابخردان ایشان بوده‌اند، و کودنی و نادانی آنان را فرا گرفته است. این جَنّیان تصدیق کردن و به دنبال این گونه سفهاء راه افتادن پیشین خود را این گونه توجیه می‌کنند که آنان تصوّر نمی‌کرده‌اند کسی از انسانها یا از جَنّها بر خدا دروغ ببندد و چیز ناروا بگوید. آنان کار بسیار وحشتناک و هراسناکی می‌شمرد این که کسی جرأت این را به خود بدهد بر خدا دروغ ببندد و چیز ناروایی به خدا نسبت دهد. هنگامی که نابخردان و نادانان آنان بدیشان گفته‌اند: خدا همسر و فرزند دارد، و خدا شریک و انباز دارد، آنان را تصدیق کرده‌اند و راستگو پنداشته‌اند. زیرا ایشان تصوّر نمی‌کرده‌اند هرگز آنان بر خدا دروغ ببندند و راجع بدو ناروا بگویند. ... همین احساس و شعور این گروه در باره زشت و پلشت دانستن دروغ گفتن بر خدا است که ایشان را سزاوار ایمان کرده است و ایمان بدیشان ارمغان شده است. چرا که این احساس

و شعور دالّ بر این است که دلهایشان پاک است و بر راستای راه فطرت سالم قرار دارد. ضلالتی که بدان در برهه‌ای از زمان گرفتار آمده‌اند به سبب گول خوردن و پاک بودن بوده است! همین که حقّ و حقیقت بر تارهای دلشان آشنا شده است و ایشان را پسوده است به لرزه درآمده‌اند و تکان خورده‌اند، و این فریاد طنین‌انداز از ایشان برخاسته است:

﴿إِنَّا سَعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الْرُّشْدِ قَامَتَا بِهِ، وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا. وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾.

ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم. همگان را به راه راست رهنمود می‌سازد و ما بدان ایمان آورده‌ایم (و دیگر از ایمان خود بر نمی‌گردیم و یکتاپرستی را در پیش می‌گیریم)، و کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم. جلال و عظمت پروردگار ما والا است، او همسر و فرزندی برنگرفته است.

این تکان خوردن و به لرزه درآمدن بر اثر تماسی که حقّ و حقیقت با ایشان داشته است، و تارهای وجودشان را پسوده است، سزاوار است هوشیار و بیدار گرداند، دلهای بیشماری را که گول بزرگان قریش را خورده‌اند، و گمان ایشان را باور کرده‌اند که گفته‌اند خدا شریک و انباز یا همسر و فرزند دارد. سزاوار است این لرزه و تکان در همچون دلهائی ترس و هراس و بیداری و هوشیاری را پدید آورد. همچون دلهائی را بر آن دارد پژوهش کنند که آیا حقّ و حقیقت در سخنانی است که محمّد ﷺ می‌گوید، یا در سخنانی است که بزرگان قریش می‌گویند. سزاوار است که بنیاد یقین و اطمینان کورکورانه‌ای را خراب و ویران گرداند که به سخنان بزرگان نابخرد قریش دارند. ... همه اینها در ذکر این حقیقت، مورد نظر بوده است، و چرخش و گردشی از پیکار طولانی‌ای بوده که میان قرآن و میان قریشیان سرکش کینه‌توز درگرفته است. همچنین حلقه‌ای از حلقه‌های چاره‌جویی‌کننده بوده است که برای برطرف کردن سَدّها و مانع‌های جاهلیّت و جهان‌بینیها و

و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می افزودند.

«رَهَقَ» که به معنی سفاهت و جهالت، و گمراهی و سرکشی است، خبر از ویلانی و حیرانی و پریشانی و پریشی ای می دهد که گریبانگیر دلهای کسانی می گردید که به دشمن خود پناه می بردند و تکیه می زدند، و از دست او به خدا متوسل نمی شدند و بدو پناه نمی بردند! در صورتی که از زمان پدرشان آدم بدیشان امر شده است اهریمن را دشمن بدانند و بدارند، چون از دیرباز میان پدرشان آدم و میان اهریمن دشمنانگی کهن بوده است، و این دشمنانگی میان فرزندان و زادگان نشان پیوسته هست.

دل انسان وقتی که به غیر خدا پناه ببرد، به امید دستیابی به سود و منفعتی، یا برای دفع زیان و ضرری، بدو جز پریشانی و سرگردانی، و ناآرامی و نابسامانی نمی رسد. اصلاً همچون دلی کمتر روی آرامش به خود می بیند و برجای می ماند و استقرار و اطمینان پیدا می کنند... این هم «رَهَقَ» یعنی سفاهت و جهالت و گمراهی و سرگردانی در بدترین شکل خود است... رَهَقَی که دل با وجود آن، احساس امنیت نمی کند، و روی آسایش به خود نمی بیند.

قطعاً هر چیزی - جز خدا - و هر کسی - جز او - متغیر و غیر ثابت است، و از میان می رود و ماندگار نمی ماند. هرگاه دلی به چیزی و به کسی جز خدا بیاویزد و چنگ بزند، پیوسته متزلزل می گردد و متغیر می شود و در انتظار بلا و مصیبت می ماند و به ترس و هراس گرفتار می آید. هر زمان که این چیز یا آن کس که بدان و بدو امید بسته است از میان رفت، جهت خود را تغییر می دهد و رویکرد دیگری در پیش می گیرد. تنها خدای یگانه است که باقی و ماندگار است. زنده ای است که نمی میرد. جاودانه ای است که تغییر نمی کند. کسی که بدو رو کند رو به برجای استواری کرده است که زوال نمی پذیرد و نیستی نمی شناسد و بار سفر بر نمی بندد و از میان نمی رود:

اندیشه هائی صورت گرفته است که در چنان دلهائی جایگزین بوده است، دلهائی که بسیاری از آنها مشهور و پاک بوده اند ولیکن گمراه گردیده اند، و با افسار و هم و گمان و خرافه و یاهو و نیرنگهای گمراه سازان سردهندگان نابخرد و نادان بدین سو و آن سو برده شده اند و منحرف گردیده اند.

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾.

و کسانی از انسانها به کسانی از پریها پناه می آوردند، و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می افزودند.

این اشاره از سوی جنیان به چیزی است که در جاهلیت معمول بوده - و هنوز که هنوز است تا به امروز در محیطهای زیادی معمول است - این که جنیان بر زمین و بر مردمان سلطه و قدرت دارند، و در رساندن زیان و ضرر و سود و نفع توانائی دارند، و آنان در مناطقی از زمین یا در دریا و یا در فضا فرمانروایند، و تصورات دیگری از این قبیل... با توجه بدین امر بود که مردمان وقتی که در بیابانی و یا مکان خوفناکی می خواستند بخوابند قبلاً خویشان را در پناه آقای آن دشت و بیابان و درّه و مکان می داشتند تا از اذیت و آزار نابخردان و نادانان قوم او در امان بمانند، آن گاه ایمن به خواب می رفتند!

شیطان بر دلهای آدمیزادگان مسلط است، مگر آدمیزادگانی که خدا ایشان را بسپارد و از او رهایشان فرماید. کسانی که به شیطان تکیه کنند، او بدیشان سودی نمی رساند، چون او دشمن ایشان است. بلکه او آنان را خوار و پست می دارد و به رنج و زحمتشان می اندازد و اذیت و آزارشان می رساند... این گروه از جنیان نقل می کنند آنچه را که روی می داده است و اتفاق می افتاده است:

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾.

و کسانی از انسانها به کسانی از پریها پناه می آوردند،

﴿وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا﴾.

و (انسانهای کافر) گمان برده‌اند، همان گونه که شما (پریهای کافر) گمان برده‌اید، که خداوند هرگز کسی را پیغمبر نمی‌سازد، و کسی را دوباره زنده نمی‌گرداند. جَنّیان با قوم خود صحبت می‌کنند در باره اشخاصی که از آدمیزادگان به افرادی از جَنّیان پناه می‌برده‌اند. آنان می‌گویند: آن آدمیزادگان گمان می‌برده‌اند - همان گونه که شما نیز گمان می‌برید - که خداوند پیغمبری را روانه نمی‌دارد و برانگیخته نمی‌کند همراه با این قرآنی که به سوی رشد رهنمود می‌گرداند، یعنی راه راست و درستی که پویندگان را به سر منزل سعادت و کمال می‌رساند... یا ایشان گمان می‌برده‌اند که دوباره زنده شدن و رستاخیز و حساب و کتابی در میان نیست - همان گونه که شما گمان می‌برید - این است که برای آخرت کاری نکرده‌اند، و چیزی را دروغ نامیده‌اند که پیغمبر ﷺ بدیشان در باره قیامت وعده داده است. زیرا آنان قبلاً به قیامت ایمان و اعتقاد نداشته‌اند.

هردوی این گمانها با حقیقت راست و درست در نمی‌آید. بلکه در این گمان‌بردها جهل و نادانی و کج‌اندیشی و کوتاه‌فکری در باره حکمت یزدان در آفرینش انسان است. یزدان سبحان انسانها را به گونه‌ای آفریده است که دارای استعداد دوگانه برای انجام خیر و خوبی و شرّ و بدی، و راهیابی و هدایت و گمراهی و ضلالت است. همان گونه که از این سوره متوجّه می‌گردیم که جَنّیان نیز سرشت دوگانه دارند. یعنی می‌توانند خیر و خوبی و شرّ و بدی انجام دهند، و راه هدایت یا راه ضلالت در پیش گیرند، مگر افرادی از ایشان که وجودشان محض شرّ و بدی و ضلالت و گمراهی است، مانند ابلیس. ابلیس به سبب نافرمانی بزهکارانه خود از رحمت یزدان محروم گردیده است، و وجودش کاملاً شرّ و بدی شده است، و از حالت مزدوج و دوگانگی زدوده گردیده است و کنار افتاده است... بدین خاطر رحمت یزدان مقتضی بوده است انسانها را با فرستادن پیغمبران به سویشان کمک کند. پیغمبران

عنصر خیر و خوبی را در درون انسانها به جوش و خروش درمی‌آورند، و استعداد هدایت و راهیابی را در فطرتشان برمی‌انگیزند و از زیر توده‌های هواها و هوسها و ناهنجاریها و کژراهه‌رویها بیرون می‌کشند. دیگر جای اعتقاد بدین امر نمی‌نماید که گفته شود خدا کسی را بر نمی‌انگیزد و پیغمبر نمی‌کند و به سویشان روانه نمی‌دارد.

این بعثت به معنی برانگیختن و روانه کردن پیغمبران بود. اما بعثت به معنی رستاخیز مردگان در آخرت نیز هست. رستاخیز مردگان نیز برای پیدایش نخستین ضرورت دارد. پیدایش انسانها در این جهان صورت می‌گیرد، ولی حساب و کتاب به تمام و کمال در این جهان داده نمی‌شود، به خاطر حکمت و فلسفه‌ای که خدا اراده فرموده است و خواسته است، حکمت و فلسفه‌ای که به نظم و نظام جهان هستی مربوط و منوط است و ما آن را نمی‌دانیم و تنها خدا آن را می‌داند و پس. یزدان سبحان رستاخیز مردگان و زندگی دوباره سرمدی ایشان را ترتیب داده است تا انسانها به حساب و کتاب خوب یا بد خود به تمام و کمال برسند، و به چیزی دستیابی پیدا کنند که کردار و رفتار و پندار نخستین ایشان در زندگی دنیا آن را سزاوارشان کرده است و لائق ایشان نموده است. دیگر جای شکّ و گمان برای کسی باقی نمی‌ماند که بگوید خدا کسی از مردمان را بر نمی‌انگیزد و روانه نمی‌دارد. چون چنین شکّ و گمانی مخالف اعتقاد به حکمت و کمال خداوند بزرگوار سبحان است...

این گروه جَنّیان ظنّ و گمان قوم خود را تصحیح می‌کنند، و قرآن وقتی که حکایت حال ایشان را روایت می‌فرماید اوهام و خیالبافیهای مشرکان را تصحیح می‌نماید.



جَنّیان حکایت حال و وضعی را ادامه می‌دهند که بدان رسیده‌اند، و با کار و بار این رسالت آشنا شده‌اند از روی آنچه در گوشه و کنار جهان، و در آفاق و نواحی

خود برابر نقشه اهریمن مردمان را بفریبند و از راستای راه حق منحرف کنند! این کاهنان و غیبگویان از حق اندکی که به دست می‌آوردند سوء استفاده می‌کردند. این حق اندک را با بسیاری از چیزهای باطل می‌آمیختند، و آن را در مدت زمان میان دو رسالت، و خالی بودن زمین از پیغمبری، رواج می‌دادند... اما چگونه این کار انجام می‌گرفت و به چه شکلی صورت می‌پذیرفت، قرآن چیزی در این راستا به ما نفرموده است، و بررسی و پژوهش آن هیچ‌گونه ضرورتی ندارد. این خلاصه این حقیقت و محتوا و مضمون آن بود.

این گروه از جَنّیان می‌گویند: استراق سمع و دزدانه گوش فرادادنی نمانده است و ممکن نمی‌باشد. آنان وقتی که اکنون تلاش می‌کنند - برابر سخن خودشان آسمان را لمس می‌کنند - راه بدین کار را پر از نگهبانان و محافظان نیرومند می‌یابند که با شهابها به سویشان نشانه می‌روند. شهابها به سویشان فرود می‌آید. شهابها به سوی هرکس از ایشان نشانه برود او را می‌کشد. جَنّیان اعلان می‌دارند چیزی از غیب مقدر برای انسان را نمی‌دانند:

﴿وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أَرَادَ بَنِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا﴾.

ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شرّ و بلا در نظر گرفته شده است، و یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است!

این غیب واگذار به علم خدا است و جز او کسی آن را نمی‌داند. ما جَنّیان نمی‌دانیم خدا برای بندگان خود در زمین چه چیزی را مقدر فرموده است. آیا مقدر فرموده است شرّ و بلا بدیشان برساند، این است که به ضلالت و گمراهی واگذاشته شده‌اند؟ یا این که رشد را که هدایت است برای ایشان مقدر فرموده است؟... جَنّیان هدایت را در برابر شرّ و بلا به شمار آورده‌اند. پس هدایت در نظرشان خیر بوده است، و عاقبت آن هم خیر خواهد بود.

آن، و در احوال و اوضاع آسمان و زمین مشاهده کرده‌اند، تا دست بکشند از هر تلاش و کوششی که با اراده و خواست خدا از این رسالت جور در نمی‌آید و متفق و متحد در نمی‌آید. همچنین از هرگونه ادعای شناخت غیب و آشنائی با غیب خود را رها سازند، و از ادعای هر نوع قدرت و سلطه‌ای از این دست، دست بکشند:

﴿وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجدْنَاهَا مُلْتَثَمَةً حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا. وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ، فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَحِذُّ لَهُ شُهَبًا رَصَدًا. وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أَرَادَ بَنِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا؟﴾.

ما قصد آسمان کردیم، و همه جای آن را پر از محافظان و نگهبانان نیرومند (ملائکه) و شهابهای (سوزنده) یافتیم. ما (پیش از این) در گوشه‌ها و کناره‌های آسمان برای استراق سمع می‌نشستیم (و کسب خبر می‌کردیم) ولی اکنون هرکس بخواهد گوش فرادهد، شهاب آماده‌ای را در کمین خود می‌یابد که به سوی او نشانه می‌رود. ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شرّ و بلا در نظر گرفته شده است، و یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است؟

این وقائعی که قرآن آنها را در باره جَنّیان روایت می‌کند و از زبان خودشان آنها را بیان می‌فرماید، بیانگر این است که پیش از این رسالت واپسین - چه بسا در مدت زمان میان این رسالت و میان رسالتی که پیش از آن بوده است و رسالت عیسی علیه السلام است، جَنّیان تلاش می‌کرده‌اند با جهان بالا، یعنی عالم فرشتگان، تماس پیدا کنند، و استراق سمع نمایند و به چیزهایی گوش فرادهند که در آنجا میان فرشتگان در باره امور و شؤون آفریدگان زمین، یعنی آدمیزادگان، گفته می‌شده است و رد و بدل می‌گردیده است، چیزهایی که فرشتگان مکلف و موظف به انجام آنها برای اجرای اراده و مشیت خدا و قضا و قدر او می‌شده‌اند. آن‌گاه جَنّیان چیزهایی را که می‌شنیده‌اند و دریافت می‌کرده‌اند به کاهنان و غیبگویان می‌رسانیده‌اند، تا ایشان به نوبه

سویشان نشانه رود یا نشانه نرود آن گونه که اراده و مشیت خدا بخواهد، و قانون برابر آن اراده و مشیت تحقق پیدا کند و پیاده شود.

کسانی هستند که همه این چیزها را تنها برای مجسم کردن و به تصویر کشیدن محافظت یزدان سبحان از قرآن، و مصون داشتن قرآن از آمیختن با باطل می‌دانند، و می‌گویند این چیزها نباید حمل بر ظاهر شود... این بینش و این گویش بدان سبب است که آنان با جهان‌بینیها و اندیشه‌های مقرری که پیشتر در اذهانشان قرار گرفته‌اند و پذیرفته شده‌اند به قرآن می‌نگرند و قرآن را تفسیر می‌کنند، جهان‌بینیها و اندیشه‌هایی که آنها را از منابع و مصادری جز قرآن برگرفته‌اند... بدین خاطر فرشتگان را نماد نیروی خیر و طاعت، و شیاطین را نماد شرّ و معصیت می‌پندارند. رجم کردن و سنگبار نمودن را نماد محفوظ کردن و مصون نمودن گمان می‌برند... تا آخر... زیرا در مقرّرات پیشین ایشان - قبل از آن که با قرآن روبرو شوند - فرشتگان و شیاطین یا جَنّیان را نمی‌توانستند این گونه مجسم و ملموس تصوّر کنند، و این گونه حرکات محسوس و مشهود، و چنین تأثیرات واقعی و عملی داشته باشند. از کجا این را آورده‌اند؟ از کجا این مقرّرات را آورده‌اند، مقرّراتی که نصوص قرآن و حدیث را با آنها می‌سنجند و واری می‌کنند؟

بهترین راه در فهم قرآن و تفسیر آن، و در جهان‌بینی اسلامی و تشکیل آن، این است که انسان از ذهن خود همه جهان‌بینیهای پیشین را پاک بکند، و با قرآن روبرو شود با غیر مقرّرات جهان‌بینی یا خردگرایی و یا ذهنگرایی پیشین، بلکه مقرّرات خود را به طور کلی بسازد و ترتیب دهد آن گونه که قرآن و حدیث حقائق این هستی را به تصویر می‌کشند. بدین جهت انسان نباید قرآن و حدیث را با غیر قرآن بسنجد و واری می‌کند. نباید چیزی را نفی کند یا تأویل کند که قرآن آن را ثابت می‌کند و می‌پذیرد. و چیزی را نباید ثابت بکند و بپذیرد که قرآن آن را نفی می‌نماید یا باطل می‌شمارد.

وقتی که سرچشمه‌ای که کاهنان و غیبگویان گمان می‌برند معلومات خود را در باره غیب از آنجا برمی‌گیرند اعلام می‌دارد چیزی از غیب نمی‌داند، دیگر هر سخنی پایان می‌پذیرد، و هر گمانی و انگاری باطل می‌شود. این سرچشمه که کاهنان و غیبگویان گمانش می‌برند جَنّیان هم گفتارشان این است. پس بر کار کاهنان و غیبگویان خطّ بطلان می‌خورد و کارشان تمام است. غیب را تنها خدا می‌داند و بس. هیچ کس جرأت نمی‌کند ادّعا کند که غیب می‌داند یا از آن خبر می‌دهد. قرآن آزادی عقل بشری را از هر گمانی و از هر ظنّی از این قبیل گمانها و ظنّها اعلان داشته است، و رشد و هدایت بشری را از آن روز اعلام نموده است، و آزادی انسانها را از خرافه‌ها و افسانه‌ها به اطلاع همگان رسانده است.

اما نگهبانان و محافظان کجا می‌ایستند؟ چه چیزی و چه کسانی هستند؟ چگونه شیاطین را سنگباران می‌کنند و رجم می‌نمایند؟ همه اینها چیزهایی هستند که قرآن و حدیث در باره آنها چیزی بیان نفرموده‌اند. جز این دو منبع هم منبع دیگری وجود ندارد تا از آن در باره این غیب بپرسیم و بشنویم و آگاهی پیدا کنیم. اگر خدا می‌دانست در تفصیل آن خیر و خوبی برای ما وجود دارد، شرح و بسط می‌فرمود و ما انسانها را بهره‌مند می‌نمود. وقتی که خدا چنین نکرده است، تلاش ما در این راستا بیهوده است، و نه چیزی بر زندگی ما و نه چیزی بر شناخت شربخش ما می‌افزاید.

همچنین اعتراض یا ستیز پیرامون شهابها بیفائده است. شهابها پیش از بعثت و بعد از آن، مطابق نظم و نظام جهانی حرکت کرده و حرکت می‌کنند. دانشمندان ستاره‌شناس هم مطابق قانون حاکم بر هستی به شرح و بسط شهابها می‌پردازند. گاهی در شرح و بسط خود نظریه‌های درستی و گاهی نادرستی بیان می‌دارند. حتی اگر همه نظریه‌های ایشان درست باشد به موضوع ما مربوط نمی‌شود، و مخالف این نمی‌گردد که شیاطین با این شهابها رجم و سنگباران شوند، و شهابها به

جدای از آنچه قرآن آن را مثبت یا منفی می‌شمارد انسان می‌تواند برابر خرد یا تجربه خود در باره‌اش سخن بگوید ...

معلوم است این را برای کسانی می‌گوئیم که به قرآن ایمان دارند ... ولی با وجود این نصوص قرآن را تأویل می‌کنند تا با مقررات پیشین جایگزین در خردهایشان سازگار گردد، و با جهان‌بینیهای پیشین جایگزین در ذهنهایشان بخواند، جهان‌بینیهای که بدیشان می‌گوید حقائق هستی باید چگونه و بر چه روال و منوالی باشد^(۱) ...

اما کسانی که بدین قرآن ایمان ندارند، و این گونه جهان‌بینیها و اندیشه‌ها را ستمگرانه و سرسری نفی می‌کنند، تنها بدان جهت که علم به چیزی از آن پی نبرده است! آنان واقعاً مضحک هستند. زیرا علم اسرار موجودات ظاهر و حاضر در حضور خود را نمی‌داند، و از اسرار چیزهایی بی‌خبر است که در آزمونها و آزموده‌هایش از آنها استفاده می‌کند. این هم وجود همچون چیزهایی را نفی نمی‌کند. گذشته از این، بسیاری از دانشمندان حقیقی مثل افراد متدین به ناشناخته‌ها ایمان دارند، یا دست کم چیزهایی را انکار نمی‌کنند که آنها را نمی‌دانند و از آنها آگاهی ندارند. زیرا آنان - از راه خود علم - خویشتن را در برابر ناشناخته‌هایی می‌بینند که در حضور خویش می‌یابند، و چنان گمان برده‌اند آنها را کاملاً شناخته‌اند، و از آگاهی از آنها رسته‌اند و از احاطه بدانها فارغ گشته‌اند. لذا تواضع علمی ارزشمند خود را نشان داده‌اند، تواضعی که نشانی از ادعاء در آن نیست، و سیمای گردن‌افرازی بر ناشناخته‌ها در آن دیده نمی‌شود. گردن‌افرازی‌ای که مدعیان علم و مدعیان اندیشه علمی از خود نشان می‌دهند، آن کسانی که منکر حقائق دیانتها، و منکر حقائق ناشناخته‌هایند!

دنایای پیرامون ما از اسرار و رموز پر و لبریز است، پر و لبریز از ارواح، و سرریز از نیروها است. این سورة قرآن - بسان سورة‌های دیگر قرآن - گوشه‌هایی از

حقائق موجود در این جهان را بر ایمان بیان می‌دارد، و به ما در ساختار جهان‌بینی حقیقی در باره هستی و چیزهایی از قبیل نیروها و ارواح و حیاتهای کمک می‌نماید که در پیرامون ما موج می‌زنند و درهم می‌آمیزند، و با حیات ما و با اشخاص ما همکاری و همزیستی دارند. این جهان‌بینی است که مسلمان را ممتاز می‌سازد، و او را میانه‌رو در میان وهم و گمان و خرافه‌گرایی و خیالبافی، و میان ادعاء کردن و گردنکشی نمودن و سر از حقائق باز تافتن، نگاه می‌دارد. سرچشمه این جهان‌بینی، قرآن و حدیث است، و مسلمان هرگونه جهان‌بینی دیگری را و هرگونه گفتاری و هرگونه تفسیر و تعبیری را با آن دو می‌سنجد و واری می‌کند ...

عقل بشری جولانگاه معین و محدودی در گشت و گذار کرانه‌های ناشناخته‌ها دارد. اسلام انسان را به سوی همین جولانگاه معین و محدود برمی‌انگیزد و به تلاش و کوشش می‌اندازد ... اما عقل بشری در فراسوی این جولانگاه معین و محدود، قدرت آمد و شد ندارد. زیرا نیازی ندارد در فراسوی دائرة گشت و گذار معین و محدود خود بیاید و برود و ببیند و بگوید. چیزی که انسان در کار خلافت و جانشینی در زمین بدان نیاز ندارد، مجال دسترسی بدان را نیز ندارد، و هیچ حکمت و فلسفه‌ای هم در کمک کردنش برای دستیابی بدان نیست. زیرا این کار او و وظیفه او نبوده، و در محدوده ویژگیهایش قرار ندارد. آن اندازه که برای انسان ضرورت دارد تا در پرتو آن جایگاه خود را در جهان با توجه به چیزها و به کسان پیرامون خود بشناسد، یزدان سبحان آن را برای انسان بیان فرموده است، چون فراتر از تاب و توان انسان است. آن را برای انسان بیان

۱- من خود را تبرئه نمی‌کنم از این که در برخی از تألیفات خودم و در اجزاء پیشین همین «فی ظلال القرآن» چنین سبک و شیوه‌ای را تا اندازه‌ای در پیش گرفته‌ام ... امیدوارم آن را در چاپهای بعدی - اگر خدا توفیق را رفیق بفرماید - اصلاح و جبران نمایم ... چیزی را که در اینجا می‌گویم حق می‌دانم و در پرتو هدایت خدا معتقد بدان هستم.

نداشته باشد. یا کودکانی که تلاش می‌کنند معنای هستی را حلّ بکنند در حالی که هنوز تلفظ حروف الفباء را نمی‌دانند! این چنین فیلسوفانی جهان‌بینیها و اندیشه‌های خنده‌آوری داشته‌اند - در حالی که بزرگ‌ترین فیلسوفان بوده‌اند - واقعاً جهان‌بینیها و اندیشه‌های خنده‌آوری داشته‌اند وقتی که انسان تصوّرات و نظریّات ایشان را مقایسه می‌کند با جهان‌بینی و اندیشه روشن راست و درست و زیبا و دلربائی که قرآن آن را پدید می‌آورد. این جهان‌بینیها و اندیشه‌ها خنده‌آور هستند از لحاظ اشتباه‌ها و لغزشها، دوگانیه‌ها و تضادها، سستیها و تزلزلها، زشتیها و پلشتیها، و پستیها و خواریهائی که در آنها است، زمانی که با عظمت جهان هستی مقایسه می‌گردند، جهان هستی‌ای که آن را با همچون چیزهائی تفسیر و تعبیر می‌کنند و از آن سخن می‌گویند! .. از این سخن فیلسوفان بزرگ یونانی را نیز مستثنی و جدا نمی‌کنم، و فیلسوفان مسلمانی را نیز مستثنی و جدا نمی‌سازم که از فیلسوفان بزرگ یونان در برنامه اندیشه تقلید کرده‌اند و به دنبال ایشان رفته‌اند. فیلسوفان معاصر را نیز از آنان مستثنی و جدا نمی‌گردانم، وقتی که جهان‌بینی و اندیشه ایشان با جهان‌بینی و اندیشه اسلامی در باره هستی مقایسه می‌شود.^(۱)

این گروهی بود، و اما گروه دیگری، مأیوس شده‌اند از این که همچون سبک و همچون جهتی را در کار علم و معرفت در پیش بگیرند. این است از این جهت و رویکرد کنار رفته‌اند، و خودشان را و تلاش خودشان را منحصر به علم تجربی و تطبیقی کرده‌اند. از ناشناخته‌هائی که راهی به سوی دستیابی بدانها نیست، کنار کشیده‌اند، و در این ناشناخته‌ها از هدایت یزدان کمک نگرفته‌اند. بدان دلیل که نمی‌توانند خدا را درک و فهم کنند! این گروه در اوج غلو خود در دو قرن

فرموده است بدان اندازه که تاب و توان آن را دارد. از جمله این چیزها این غیب ویژه مربوط به فرشتگان و شیاطین و روح و سرآغاز و سرانجام است ... و اما کسانی که در پرتو هدایت خدا راهیاب شده‌اند، در باره این گونه امور و شؤون در کنار چیزی می‌ایستند و با چیزی بس می‌کنند که خدا آن را در کتاب خود معلوم فرموده است و بر زبان پیغمبران جاری نموده است. از آن، عظمت آفریدگار، حکمت و فلسفه خدا در آفرینش جهان، و شناخت جایگاه انسان ساکن زمین در برابر این جهانها و روحها را استفاده می‌کنند. نیروهای خرد خود را در پرده‌برداری از حقائق، و علم و اطلاع از چیزهائی صرف می‌کنند که برای عقل ممکن است، و عقل می‌تواند در محدوده این زمین و اجرام پیرامون آن به اندازه لازم برای آدمی‌زادگان راجع بدانها به تلاش بایستد و به تکاپو بپردازد. بهره‌برداری می‌کنند از چیزهائی که دانسته‌اند در راه کار و تولید و آبادانی این زمین، و برخاستن به کار خلافت و وظیفه جانشینی در زمین در پرتو هدایت و رهنمون یزدان. در این راستا هم رو به خدا می‌کنند و می‌روند، و بلند و بلند می‌شوند و اوج می‌گیرند و صعود می‌کنند تا بدانجا که یزدان سبحان اجازه فرموده است که به سوی آن اوج بگیرند و صعود بکنند.

ولی کسانی که در پرتو هدایت یزدان راهیاب نشده‌اند به دو گروه بزرگ تقسیم شده‌اند:

گروهی پیوسته با عقلها و خردهای محدود خود به تلاش و تکاپو می‌پردازند برای درک و فهم چیزهائی که نامحدودند و خداوند بزرگوار آنها را برای انسانها محدود و مشخص نکرده است و در دائره خردهایشان قرار نداده است، و در کتابهای آسمانی ایشان را با آن حقائق غیبی آشنا ننموده است. از جمله چنین کسانی فیلسوفان هستند که کوشیده‌اند این هستی و ارتباطها و پیوندهای آن را تفسیر و تعبیر کنند. در این راستا لغزیده‌اند و سکندری خورده‌اند، همدان کودکانی که می‌خواهند از کوه بلندی بالا بروند که قلّه آن نهایت

۱- اندیشه اسلام در باره هستی و زندگی و انسان، بررسی و پژوهشی است که مؤلف امیدوار است در پرتو عنایت یزدان آن را به پایان برساند و موفق به چاپ آن شود.

فرقه‌ها و گروه‌های متفاوت و گوناگونی هستیم. ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم، و نمی‌توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم. (بنا بر این، وقتی که نه راه غلبه وجود دارد، و نه راه گریز، چاره‌ای جز تسلیم فرمان دادگرانه او نیست). ما هنگامی که رهنمود (قرآن را) شنیدیم، بدان ایمان آوردیم. هرکس که به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از کاستی (پاداش) می‌ترسد، و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بیدیش). در میان ما، فرمانبرداران، و منحرفان و بیدادگراند. آنان که فرمانبردارند هدایت و خیر را برگزیده‌اند. و اما آنان که ستمگر و بیدادگرند، هیزم و هیمة دوزخ هستند.

این گفتار جَنّیان که بیان می‌کند در میان ایشان خوبان و بدان، و مسلمانان و منحرفان هستند، بیانگر مزدوج و دوگانه بودن سرشت جَنّیان، و آمادگی داشتن برای انجام خیر و شرّ، همچون انسانها است. جز جَنّیانی که به شرّ اختصاص پیدا کرده‌اند، و آنان اهریمن و پیروان او هستند. این گفتار دارای اهمّیت فراوانی در تصحیح جهان‌بینی همگانی ما در باره این آفریدگان است. اغلب ما، حتّی درس خواندگان آگاه ما بر این عقیده و باوریم که جَنّیان نماد شرّ و بدی هستند، و سرشت ایشان در شرّ و بدی خلاصه شده است. و این که در میان آفریدگان تنها انسان دارای طبیعت مزدوج و سرشت دوگانه است. این دیدگاه ناشی از مقرّرات پیشین ما در جهان‌بینی‌ایمان در باره حقائق جهان هستی است، همان‌گونه که قبلاً گفتیم. اینک وقت آن فرارسیده است که برابر مقرّرات صحیح قرآن به حقائق جهان هستی بنگریم.

﴿وَأَنَا مِنَّا الصّٰلِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذٰلِكَ﴾.

برخی از ما (تسلیم فرمان خدا و) خوب و شایسته‌اند، و بعضی از ما جز این. (یعنی نافرمان و بی‌دین).
حال ایشان را با صفت عامی بیان می‌دارد:
﴿كُنَّا طَرِيقَ قَدَدًا﴾.

اصلاً ما فرقه‌ها و گروه‌های متفاوت و گوناگونی هستیم.

هیچ‌دهم و نوزدهم بودند. ولیکن از سرآغاز این قرن، یعنی قرن بیستم از خواب غرور سرکش علمی بیدار شدند و از مستی و منگی آن برخاستند، بدان جهت که ماده از دستهایشان گریخت و به پرتو «ناشناخته اصل» تبدیل گردید! نزدیک است که گفته شود این چیز ناشناخته اصل و مجهول‌الهیّه، «ناشناخته قانون» گردید!

اسلام بر صخره سنگ یقین، استوار و پایدار باقی ماند. اسلام به انسانها از ناشناخته‌ها آن اندازه می‌شناساند که خیر و صلاحشان در آن باشد، و بر تاب و توان عقلایشان در کار خلافت زمین بیفزاید، و برای خرده‌هایشان جولانگاهی را آماده سازد که در آن خرده‌هایشان در امن و امان به کار پردازد، و آدمیان را به راهی رهنمود و رهنمون کند که راست‌ترین و درست‌ترین راه برای پرداختن به مجهولات و ناشناخته‌ها و به معلومات و شناخته‌ها باشد!

بعد از آن، آن گروه از جَنّیان حال و موضع خود را در برابر هدایت خدا بیان می‌دارند. از بیان ایشان متوجّه می‌گردیم که جَنّیان طبیعت مزدوج، یعنی سرشت دوگانه‌ای دارند، یسان طبیعت و سرشت انسان، در این که استعداد هدایت و استعداد ضلالت دارند. این گروه از جَنّیان در باره عقیده به پروردگارشان برایمان سخن می‌گویند، در آن حال که به پروردگار ایمان آورده‌اند. از اندیشه خود در باره فرجام کسانی سخن برایشان می‌گویند که راهیاب می‌گردند یا گمراه می‌شوند:

﴿وَأَنَا مِنَّا الصّٰلِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذٰلِكَ، كُنَّا طَرِيقَ قَدَدًا. وَأَنَا ظَنَّنَا أَنَّ لَنَا نِعْمَةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ نِعْمَتُهُ هَرَبًا. وَأَنَا لَمَّا سَفَعْنَا الْهَدْيَ آمَنَّا بِهِ، فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ كَيْدَ سَاسٍ وَلَا رَهَقًا. وَأَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ الْمَنَّا الْقَاسِطُونَ: فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا. وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾.

برخی از ما (تسلیم فرمان خدا و) خوب و شایسته‌اند، و بعضی از ما جز این. (یعنی نافرمان و بی‌دین). اصلاً ما

بیان کرده‌اند. ولی حال و وضع خود را در اینجا دیگر باره بیان می‌دارند به مناسبت سخن گفتن از فرقه‌ها و طائفه‌های خودشان در قبال ایمان:

﴿وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ﴾.

ما هنگامی که رهنمود (قرآن را) شنیدیم، بدان ایمان آوردیم.

هرکس که هدایت را بشنود باید بدان ایمان بیاورد. آنان قرآن را شنیدند، ولیکن آن را هدایت می‌نامند. حقیقت قرآن و نتیجه آن هم همین است. آن گاه بیان می‌دارند که به پروردگارشان یقین و اطمینان دارند. این یقین و اطمینان، یقین و اطمینان شخص مؤمن به سرور و آقای خودش است:

﴿فَنُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا﴾.

هرکس که به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از کاستی (پاداش) می‌ترسد، و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بدیهایش).

این یقین و اطمینان، یقین و اطمینان کسی است که به عدالت و دادگری خدا، و به قدرت و توانائی خدا، و گذشته از آن به سرشت ایمان و حقیقت آن، اعتقاد و اعتماد دارد... چه یزدان سبحان عادل و دادگر است، هرگز از حق مؤمن نمی‌کاهد، و بیش از تاب و توان بر او چیزی تحمیل نمی‌کند. یزدان مٔان قادر و توانا است، بنده مؤمن خود را می‌پاید و نمی‌گذارد اصلاً چیزی از آنچه استحقاق دارد کاسته شود، و بیش از حد تاب و توان بر او چیزی تحمیل گردد، و به رنج و زحمت انداخته شود. چه کسی می‌تواند از شخص مؤمن چیزی بکاهد یا بر او چیزی تحمیل کند، در حالی که مؤمن در کنف حمایت و رعایت او قرار دارد؟ گاهی مؤمن از برخی از کالاهای زندگی این دنیا محروم می‌گردد، ولی این کاستن از حق او بشمار نمی‌آید. چه عوضی که به جای چیزی که از آن محروم می‌گردد بدو داده می‌شود این کاهش را برطرف می‌کند. گاهی هم اذیت و آزاری از سوی نیروهای زمین بدو می‌رسد. لیکن این هم تحمیل بشمار نمی‌آید. زیرا پروردگارش تاب و توانی

یعنی هر گروهی از ما شیوه و روش و راه جدا و بریده و گسیخته از گروه دیگری دارد.

سپس این گروه از جَنِّیان بعد از ایمان آوردن خود عقیده و یژه خویش را بیان می‌دارند:

﴿وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ، وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا﴾.

ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم، و نمی‌توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم. (بنا بر این، وقتی که نه راه غلبه وجود دارد، و نه راه گریز، چاره‌ای جز تسلیم فرمان دادگرانه او نیست). آنان قدرت خدا را بر خود در زمین می‌دانند، و ناتوان بودن خود را در گریختن از سلطه خدا را نیز می‌دانند. می‌دانند که از پنجه قدرت یزدان سبحان رهایی و گریز امکانی ندارد، و نمی‌توان از قضا و قدر خدا گسیخت و رها گردید. پس آنان وقتی که در زمین هستند نمی‌توانند خدا را درمانده کنند. ایشان با گریختن از زمین هم نمی‌توانند خدا را ناتوان سازند. این هم بیانگر ضعف بنده در برابر پروردگار، و ضعف آفریده در برابر آفریدگار است. پی بردن به سلطه خداوند چیره و پیروزمند است.

این جَنِّیانند که کسانی از انسانها بدیشان پناه می‌برند! کسانی از انسانها در برآورد کردن نیازمندیها به چنین جَنِّیانی متوسل می‌شوند و از ایشان کمک می‌طلبند! همین جَنِّیان هستند که مشرکان میان یزدان سبحان و میان ایشان حسب و نسب قرار می‌دهند! این جَنِّیان خودشان به عجز و درماندگی‌شان، و به قدرت یزدان سبحان اعتراف می‌کنند. اقرار می‌نمایند به ضعف خودشان و به قدرت ایزد مٔان، و به شکست خودشان و به چیرگی خداوند جهان. در نتیجه این گروه از جَنِّیان نه تنها عقیده قوم خود را، بلکه عقیده مشرکان را نیز تصحیح می‌کنند، و می‌گویند: نیروی یگانه‌ای بر کل جهان و بر کسان موجود در آن، حاکم و غالب است.

آن گاه حال و وضع خود را بیان می‌دارند بدان گاه که هدایت را شنیده‌اند، هرچند قبلاً نیز حال و وضع خود را

و خیر و صلاح دوری می‌گزینند. این گروه از جَنِّان «فَاسِطُونَ» را در برابر «مُسْلِمُونَ» قرار داده‌اند. در این هم اشاره لطیف و ظریف و پر معنی و محتوایی است. چه مسلمان، عادل و دادگر و طالب خیر و صلاح است. مقابل او قاسط، یعنی ستمگر تباهی پیشه است ...

﴿فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشْدًا﴾.

آنان که فرمانبردارند، هدایت و خیر را برگزیده‌اند. تعبیر با واژه «تَحَرَّوْا» که به معنی: قصد کردند و گزینیدند و برگزیدند، است اشاره دارد به این که راهیابی به اسلام دقت در جستن هدایت را می‌طلبد. هدایت هم ضد گمراهی و ضلالت است. معنی آن، رفتن و جستجو کردن راست و درست است، و گزینش راست و درست از روی آگاهی و هدف است. راست و درست را باید جست، و پس از روشن شدن و آشکار گردیدن راست و درست آن را پذیرفت. جستجوی راست و درست، دست و پا زدن کورکورانه و روان شدن بدون درک و شعور نیست. معنی این سخن این است که مسلمانان عملاً به خیر و صواب رسیده‌اند و پی برده‌اند زمانی که اسلام را انتخاب کرده‌اند و برگزیده‌اند ... این هم معنی دقیق و زیبایی است ...

﴿وَأَمَّا الْفَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾.

و اما آنان که ستمگر و بیدادگرند، هیزم و هیمة دوزخ هستند.

یعنی کارشان روشن است و فرجامشان معین. آنان کارشان به جایی کشیده است که هیزم و هیمة دوزخ شده‌اند. دوزخ با افروزیته وجودشان شعله‌ور و زبانه کش می‌شود، و بر شعله‌های آن افزوده می‌گردد، همان گونه که آتش با هیزم و هیمة برمی‌افروزد و شعله‌ور می‌شود ...

این سخنان بیانگر این واقعیت است که جَنِّان هم با آتش دوزخ عذاب می‌گردند، و مفهوم آن این است که آنان از نعمت بهشت هم برخوردار و بهره‌مند می‌شوند ... نصّ قرآنی این گونه پیام می‌دهد. ما هم جهان‌بینی خود را از قرآن برمی‌گیریم و به فرمان قرآن می‌رویم.

بدو می‌دهد که درد و الم را تحمل می‌کند و از آن سود می‌برد و بدان بزرگ و والا می‌گردد. اصلاً ارتباط مؤمن با پروردگارش رنج و مشقت را برای او سبک می‌دارد، و این رنج و مشقت را به خیر و صلاح دنیا و آخرت او تبدیل می‌کند.

در این صورت مؤمن از کاهش حق و تحمیل ظلم، در امان روحی و روانی است:

﴿فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا﴾.

نه از کاستی (پاداش) می‌ترسد، و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بدیهایش).

این امن و امان تولید آسایش و آرامش در طول مدت عافیت و سلامت می‌کند. این است که مؤمن با پریشانی و نگرانی زندگی را بسر نمی‌برد. وقتی که زیان و ضرر و ناخوشی در میان است به عجله و شتاب و جزع و فزع نمی‌افتد، و راه‌ها و دروها بر او بسته نمی‌گردد ... بلکه زیان و ضرر و ناخوشی را امتحان پروردگارش می‌داند و بر آن شکیبائی می‌کند، و در برابر آن بدو اجر و پاداش داده می‌شود. به امید گشایشی که خدا می‌رساند می‌نشیند و بدو اجر و پاداش داده می‌شود. مؤمن در هر دو حالت از کاهش و تحمیل نمی‌ترسد، و کاهش و تحمیلی بر خود نمی‌بیند. آن گروه مؤمن جَنِّان در به تصویر کشیدن این حقیقت روشن، راست گفته‌اند.

سپس آن گروه جَنِّان، عقیده خود را در باره حقیقت هدایت و ضلالت، و در باره پاداش و پادافره هدایت و ضلالت بیان می‌دارند:

﴿وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْفَاسِطُونَ. فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشْدًا. وَأَمَّا الْفَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾.

در میان ما، فرمانبرداران، و منحرفان و بیدادگرانند. آنان که فرمانبردارند، هدایت و خیر را برگزیده‌اند. و اما آنان که ستمگر و بیدادگرند، هیزم و هیمة دوزخ هستند.

«الْفَاسِطُونَ»: ستمگرانی هستند که از عدالت و دادگری

هدف این است که ما آنان را با این نعمت فراوان بیازمائیم.

آنان را بیازمائیم که آیا شکر نعمت بجای می آورند و سپاسگزاری می نمایند، یا این که کفر می ورزند و ناشکری می کنند.

عدول از نقل قول جَنّیان و پرداختن به مفهوم و محتوای گفتارشان در این جا و در این نقطه، مدلول و مفهوم نقل قول ایشان را بیشتر تأکید می کند از این نظر که خدا در این باره از ایشان خبر می دهد و بدیشان وعده می دهد. همانند این نگرشها در شیوه قرآنی زیاد است. این شیوه برای زنده نگاه داشتن معانی، و تقویت مفاهیم، و بیشتر توجه کردن به معانی و مفاهیم، مفید و سودمند است.

این نگرش، چند حقیقتی را دربر دارد که در تشکیل عقیده مؤمن، و در جهان بینی او راجع به رویدادهای کارها و همبستگیهای آنها دخالت دارند:

نخستین حقیقت: پیوند میان ماندگاری ملّتها و گروهها بر یگانه راه رسیدن به خدا، و میان فراوان کردن رفاه و آسایش و اسباب و وسائل آن است، که اولین سبب و وسیله رفاه و آسایش هم وفور آب و بارش زیاد آن است. هنوز هم که هنوز است زندگی بر چرخه آب در هر ناحیه ای استوار و پایدار است. و هنوز که هنوز است رفاه و آسایش پیامد این چرخه پربرکت است حتّی در این روزگار که صنعت در آن پخش و پراکنده است، و دیگر کشت و زرع یگانه منبع رزق و روزی و رفاه و آسایش نیست. اما با این وجود آب در عمران و آبادانی آب است و اهمّیت خود را دارد ...

این پیوند میان ماندگاری بر راه، و میان رفاه و آسایش و استقرار در زمین، حقیقت برپا و برجائی است. عربها در بیابان خشک زندگی سختی را داشتند، تا وقتی که بر راستای راه قرار گرفتند. سرزمینهای برایشان فتح شد که در آنجاها آب فراوان بود، و ارزاق زیاد. بعد از آن از راستای راه کناره گیری کردند، زمین هم خیرات و برکات خود را از ایشان بازگرفت. هنوز که هنوز است آنان در بدیاری و سختی هستند، تا وقتی که به راستای

دیگر بعد از نصّ قرآن کسی حقّ ندارد چیزی بگوید و در آن گفته به جهان بینی غیر قرآنی استناد بکند، و برابر برداشت از گفتار غیر قرآنی از سرشت جَنّیان و سرشت آتش دوزخ و یا سرشت بهشت صحبت نماید و دم بزند ... آنچه خدا فرموده است حقّ خواهد بود و جای جدال و ستیزی در آن نیست.

آنچه بر جَنّیان منطبق می گردد از چیزهایی که برای قوم خود بیان داشته اند، بر آدمیان نیز منطبق می گردد، و وحی آسمانی با زبان پیغمبرشان آن را بدیشان گفته است و رسانده است ...



تا بدینجا وحی آسمانی سخنان جَنّیان را با واژگان خودشان در باره خودشان نقل و روایت می فرماید. سپس از این شیوه عدول می کند و به چکیده سخنان ایشان در باره کار خدا با کسانی می پردازد که راه خدا را در پیش می گیرند و به فرمان یزدان می روند. سخنان ایشان را با معانی و مفاهیم بیان می دارد نه با خود واژگان و گفته های آنان:

﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ، وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكُهُ عَذَابًا صَعَدًا﴾.

اگر آدمیان و پریان بر راستای راه (یکتاپرستی و فرمانبرداری از اوامر و نواهی الهی) ماندگار بمانند، آب زیاد (و نعمت فراوان) بهره ایشان می گردانیم. هدف این است که ما آنان را با این نعمت فراوان بیازمائیم، و هرکس از ذکر و یاد پروردگارش رویگردان گردد، او را به عذاب سخت و طاقت فرسایی داخل می گردانیم.

یزدان سبحانه می فرماید: جَنّیان در باره ما می گفتند چیزی را که مفهوم آن این است: مردمان اگر بر راستای راه می مانند، یا اگر ستمگران بر راستای راه می بودند، ما بدیشان آب فراوانی ارزانی می داشتیم که نماد و سبب نعمت فراوان است. در نتیجه رزق و روزی و آسایش و رفاه زیادی را بهره آنان می نمودیم.

﴿لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾.

و بس. ولی رفاه و آسایش انسان را به فراموشکاری و غفلت می‌کشاند، و به لهو و لعب و بی‌خبری سوق می‌دهد، و اندامها را سست می‌گرداند، و عناصر مقاومت و پایداری را در نفس به خواب می‌برد، و فرصت می‌دهد نعمت گول بزند و بفریبد، و اهریمن به خواب ببرد و بی‌خبر بگرداند!

امتحان نعمت و آزمون قدرت، نیاز مبرم به بیداری همیشگی و هوشیاری دائم دارد تا انسان را از فتنه و بلا محفوظ و مصون گرداند... نعمت مال و رزق، اغلب انسان را به فتنه و بلای سرمستی و کم‌شکری همراه با اسراف و زیاده‌روی، یا همراه با بخل و تنگچشمی، سوق می‌دهد و می‌کشاند. هردوی اینها هم آفت و بلای نفس انسان و زندگی هستند... نعمت قدرت اغلب

انسان را به فتنه و بلای سرمستی و کم‌شکری همراه با طغیان و سرکشی و ظلم و زور، سوق می‌دهد و می‌کشاند، و انسان را بر آن می‌دارد که به وسیله قدرت و قوت، بر حق و حقیقت و بر مردمان گردنکشی و گردن‌افرازی شود، و بر مقدّسات الهی تاخت و تاز گردد... نعمت جمال و زیبایی نیز در بسیاری از اوقات انسان را به فتنه و بلای تکبر و خودبزرگ‌بینی و ویلانی، سوق می‌دهد و می‌کشاند، و انسان را به جایگاه‌ها و مکانهای فسق و فجور و بزهکاری و گمراهی پرت می‌کند... نعمت ذکاوت و تیزهوشی هم در بسیاری از اوقات انسان را به فتنه و بلای غرور و سبک داشتن دیگران و ناچیز انگاشتن ارزشها و معیارها، سوق می‌دهد و می‌کشاند... تقریباً هیچ نعمتی بدون فتنه و بلا نیست، مگر نعمت کسی که به یاد خدا باشد و خدا او را بپاید و او را محفوظ و مصون فرماید...

حقیقت سوم: این حقیقت این است که رویگردانی از یاد خدا و پشت کردن به خدا که فتنه و بلای امتحان با رفاه و آسایش بدان می‌انجامد، منتهی به عذاب خدا می‌گردد. نصّ قرآنی صفت این عذاب را بیان می‌کند: ﴿يَسْلُكُهُ عَذَاباً صَعَدًا﴾.

راه برمی‌گردند و بر آن استوار و ماندگار می‌مانند. آن وقت است که وعده خدا در باره ایشان تحقّق می‌پذیرد و پیاده می‌شود.

اگر ملتّهائی هستند که بر راستای راه قرار ندارند، اما با وجود این از وفور نعمت و ثروت برخوردارند، قطعاً آن ملتّها با آفات و بلایای دیگری در انسانیت، امنیت، ارزش انسان و کرامت او، در میان خود گرفتارند، آفات و بلایائی که از آن وفور نعمت و ثروت، مفهوم رفاه و آسایش را می‌گیرد، و زندگی را در میانشان لعنت و نفرین منحوس برای انسانیت انسان، اخلاق، ارزش، بزرگواری، امن و امان، آرامش و آسایش انسان می‌سازد... همان گونه که توضیح آن در سورة نوح گذشت.

حقیقت دوم: حقیقتی است که از نصّ این آیه برمی‌جوشد. این حقیقت این است که رفاه و آسایش امتحان و آزمایشی است که یزدان از بندگان به عمل می‌آورد.

﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾.

ما شما را با سود و زیان و خوبیها و بدیها (در زندگی دنیا) کاملاً می‌آزماییم. (انبیاء/۲۵)

صبر و شکیبائی بر رفاه و آسایش، و شکر و سپاس آن را بجای آوردن، و در رفاه و آسایش خوبی و نیکی کردن و خوب و نیک ماندن، سخت‌تر و کمیاب‌تر از صبر و شکیبائی بر سختی و دشواری و رنج و گرفتاری است، برعکس آنچه در نگاه شتابگرانه و سطحی به نظر می‌آید... بسیاری از کسانی که بر سختی و دشواری و رنج و گرفتاری، صبر و شکیبائی می‌ورزند و در برابر آن می‌ایستند و خویشنداری می‌کنند. چرا که دشواریها و گرفتاریها در دل و درون انسان، خود را جمع و جور کردن و بیداری و هوشیاری و مقاومت و پایداری را برمی‌انگیزد. همچنین انسان را به یاد خدا و پناه بردن بدو و یاری و مدد خواستن از او می‌اندازد، به ویژه زمانی که تکیه‌گاه‌ها فرومی‌ریزد و پناهگاهی جز او نمی‌ماند، و تنها باید به پرده آستانه او چنگ زد

مسجدها مختص پرستش خدا است، و (در آنها) کسی را با خدا پرستش نکنند.

این آیه در هر دو حالت بیانگر این است که سجده‌ها - یا جایگاه‌های سجده که مسجدها است - جز برای خدا نیست.^(۱) در این صورت است که توحید خالص و یگانه پرستی کامل صورت می‌پذیرد و بس. بدین هنگام سایه هرگونه سجده بردنی و پرستش نمودنی برای هر کسی، و برای هر ارزشی، و برای هر اعتباری، از میان می‌رود و محو می‌شود. فضا می‌پالاید و منحصر می‌گردد و محض بندگی و پرستش خالصانه خدا می‌شود. دعاء که مصدر «لَا تَدْعُوا» است به معنی پرستش کردن و به کمک طلبیدن است. پرستش کردن یا به کمک طلبیدن دیگران با خدا بدین شکلها صورت می‌گیرد: با خدا جز خدا را پرستش کردن... به غیر خدا پناه بردن و خود را در پناه کسی جز خدا گرفتن... دل به کسی جز خدا دادن و کسی را جز خدا در دل حاضر آوردن.

اگر این آیه بیانگر گفته‌های جتّیان باشد، تأکید سخنان پیشین ایشان است:

﴿وَلَنْ نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾.

و کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم. (جن/۲)
در موضع خاصی آمده است که موضع عبادت کردن و سجده بردن است. اگر هم این آیه نقل قول جتّیان نبوده و خدا یک راست آن را فرموده باشد، رهنمود و رهنمونی بشمار است که به مناسبت گفتار جتّیان و یگانه پرستی ایشان، در جایگاه خود آمده است برابر شیوه و روشی که قرآن دارد.

آیه بعدی نیز همچنین است:

﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾.

۱- مؤلف محترم واژه «المساجد» را در این آیه مصدر میمی و اسم مکان بشمار آورده‌اند. با توجه به مصدر میمی بودن «المساجد» معنی «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ...» چنین است: سجده‌برده‌ها برای خدا است و بس... (مترجم).

او را به عذاب سخت و طاقت‌فرسائی داخل می‌گردانیم. این صفت عذاب، اشاره به رنج و مشقتی دارد بسان رنج و مشقت کسی که به سوی نقطه مرتفعی صعود بکند. چنین کسی هر اندازه بالاتر و بالاتر برود بر رنج و مشقتش افزوده می‌شود. قرآن اغلب به رنج و مشقت بالا رفتن و صعود کردن اشاره فرموده است. در جایی آمده است:

﴿فَن يُرِدُّ اللَّهُ أَنَّ يَهْدِيَهُ يَسْرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾.

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را (با) پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذیرش) اسلام می‌سازد، و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه‌اش را به گونه‌ای تنگ می‌سازد که کوئی به سوی آسمان صعود می‌کند (و به سبب رقیق شدن هوا و کمبود اکسیژن، تنفس کردن هر لحظه مشکل و مشکلت‌تر می‌شود. کافر لجوج نیز با پیروی از تقلید پوسیده، هر دم بیش از پیش از هدایت آسمانی دورتر و کینه‌اش نسبت به حق و حقیقت بیشتر و پذیرش اسلام برای وی دشوارتر می‌شود). (انعام/۱۲۵)

در جای دیگری آمده است:

﴿سَارُّهُفَّهُ صَعُودًا﴾.

به زودی او را به بالا رفتن (از گردنه مشکلات و معضلات زندگی) وامی‌دارم (و به سختیها و دشواریهای فراوان دچار می‌سازم). (مذثر/۱۷)
این حقیقت محسوس و ملموس و معروف و معلومی است. تقابل موجود در میان امتحان کردن با رفاه و آسایش، و عذاب سخت هنگام سزا و جزا، آشکار و روشن است.

آیه سوم این روند قرآنی، درست است نقل قول جتّیان باشد. و درست است از اوّل فرموده یزدان بوده و بر زبان جتّیان نرفته باشد:

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾.

و وحشت افتادن و ترس و هراس برداشتن جَنّیان که پیدا و هویدا در تمام سخنان ایشان است سازگارتر است ... خدا هم بهتر می داند ...



هنگامی که نقل قول جَنّیان به پایان می آید در باره این قرآن، و در باره کاری که ناگهانی با ایشان رویرو گردیده است، و ذهن و شعورشان را به تکان درآورده است، و آنان را متوجه کرده است که آسمان و زمین و فرشتگان و ستارگان بدین کار سرگرم و مشغولند، و ایشان را آگاه کرده است از آثاری که این کار در نظام همه جهان پدید آورده است، و آنان را آگاه نموده است که این کار چه جدّیتی و چه تلاشی را در بر دارد، و چه قوانینی با آن همراه و همگامند. زمانی که همه اینها به پایان می آید، خطاب متوجه پیغمبر ﷺ می شود با آهنگهای جدّی و قاطعانه و بڑا که بپا و تبلیغ نما. پس از رساندن پیام بر تو چیزی نیست. تبلیغ کن و برسان و خویشتن را یکسره بگسل و برهان از این کار و از هرگونه ادّعائی در باره غیب و بهره ها و توانائیهای مردمان ... همه اینها در فضائی بیان می شود که پسوده ای از غم و اندوه و ناله و افغان بر آن و در آن است، پسوده ای که با جدّیت و قاطعیت موجود در آن متناسب است:

﴿قُلْ: إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا. قُلْ: إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا. قُلْ: إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا. إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ. وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نُزُلًا مِنْ جَنَّاتٍ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا. حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْئَلُونَ مَنْ أَضْفَتْ نَاصِرًا وَ أَقْلَ عَدَدًا. قُلْ: إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا. عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا. إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ. فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا. لِيُعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ، وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾.

بگو: تنها پروردگارم را می پرستم و کسی را انباز او

(به من وحی شده است که) چون بنده خدا (محمد) بر پای ایستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد) و به پرستش خداوند پرداخت، کافران پیرامون او تنگ یکدیگر ازدحام کردند.

یعنی گرد هم آمده و پیرامون او را گرفته اند، وقتی که او برخاست و به نماز ایستاد و به پرستش پروردگارش پرداخت. «صلاة» معنی اصلی آن دعا و پرستش است. اگر این آیه از زبان جَنّیان نقل و روایت شده باشد، نقل قول ایشان در باره مشرکان عرب است. مشرکان عربی که دسته ها و گروه هایی از ایشان پیرامون پیغمبر خدا ﷺ گرد می آمدند، بدان هنگام که او به نماز می ایستاد، یا این که قرآن را می خواند و تلاوت می کرد، همان گونه که در سورة «معارج» آمده است:

﴿فَاللَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ؟ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ؟﴾.

کافران را چه شده است که به سوی تو شتابان می آیند (و گردن می کشند و به سخنان تو گوش فرامی دهند؟!).

دسته دسته، در راست و چپ (تو حلقه می زنند و) قرار می گیرند.

با دهشت و وحشت گوش فرامی دهند ولی نمی پذیرند و پاسخ نمی دهند. یا آنان گرد می آیند تا بدو اذیت و آزار برسانند، اما یزدان سبحان او را از دست ایشان محفوظ و مصون می دارد، همان گونه که بارها روی داده است ... جَنّیان این را به قوم خود گفته اند به عنوان اظهار شگفت از کار چنین مشرکانی!

اگر نقل قول جَنّیان نباشد، و بلکه تنها خبر دادن یزدان باشد، حکایت حال این گروه از جَنّیان خواهد بود، بدان گاه که قرآن را شنیده اند و سراپا شگفت شده اند ... گرفتار آمده اند و به هراس افتاده اند. گنگ شده اند و پیرامون پیغمبر خدا گرد آمده اند و به یکدیگر چسبیده اند و بر همدیگر افتاده اند، بسان تکه های پشم که برهم افکنده شود و بخشی به بخشی بچسبد و فروافتد! ... شاید این معنی به مدلول و مفهوم آیه نزدیک تر باشد، چرا که با شگفت زده شدن و به دهشت

دارد. این سخن، سخن انسانها و پریها است. هردوی آدمیان و جَنیان بر آن توافق دارند. پس کسی از این سخن همسان مشرکان کناره گیری و تخطی کند، او از جهانیان کناره گیری و تخطی می کند.



﴿قُلْ: إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾.

بگو: من نمی توانم هیچ گونه زیانی و سودی به شما برسانم، و به هیچ وجه نمی توانم گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم.

به پیغمبر ﷺ دستور داده می شود که بپالاید و خویشتن را از هر چیزی جز تبلیغ تبرئه نمایید. بدین دستور داده می شود از ادعای هر ویژگی از ویژگیهای که به دور دارد که به خدای یگانه ای اختصاص دارد که او را می پرستد، و کسی را شریک و انباز او نکند. چه تنها خدا است که زیان و ضرر و خیر و خوبی در دست او است. در اینجا مقابل «ضَرَّ» که به معنی زیان و ضرر و گمراهی و ضلالت است «رَشَدَ» قرار گرفته است که به معنی هدایت و رهنمود و رهنمون است. این واژه در سخنان پیشین جَنیان نیز آمده است:

﴿وَأَنَّا لَنَدْرِي أَشْرَ أُرِيدُكُمْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا﴾.

ما نمی دانیم که آیا برای ساکنان زمین شر و بلا در نظر گرفته شده است، و یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است؟

این دو سخن در رویکرد خود و در واژگان خود تقریباً متفق و متّحدند. این هم تطابق مقصود در داستان و پیرو آن است. این امر هم در اسلوب قرآنی بسیار است... هم در زیان رساندن و گمراه کردن، و هم در هدایت دادن و خیر و خوبی رساندن، جَنیان خود را برکنار می کنند و تبرئه می دارند، و بدین وسیله شبهه ای را از اذهان می زدایند که آیا جَنیان قدرت و توان سود و زیان رساندن دارند یا ندارند. پیغمبر ﷺ هم خود را از قدرت و توان زیان رساندن و گمراه کردن، و هدایت دادن و خیر و خوبی رساندن، برکنار می فرماید و تبرئه

نمی کند. بگو: من نمی توانم هیچ گونه زیانی و سودی به شما برسانم، و به هیچ وجه نمی توانم گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم. بگو: (اگر من از خدا نافرمانی کنم) هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی دهد، و پناهگاهی (برای حفظ خود از عذاب خدا) جز خدا نمی یابم. لیکن (تنها کاری که می توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است. هرکس از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند، نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می ماند. (کافران همواره به استهزاء خود ادامه می دهند) تا زمانی که مشاهده خواهند کرد چیزی را که بدانان وعده داده شده است. آن گاه خواهند دانست که چه کسی (از کافر و مؤمن) یاورانش ناتوان تر، و شماره و تعدادش کم تر است. بگو: (ای کافران!) من نمی دانم آیا چیزی که به شما وعده داده می شود، نزدیک است، یا این که پروردگارم زمان طولانی و زیادی را برای آن در نظر گرفته است. داندۀ غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد، مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد. خدا (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطلع می کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می دارد. تا خدا بداند که پیغمبران پیامهای پروردگارشان را رسانده اند، هرچند که خدا از همه چیزهایی که نزدیک ایشان است (و در درون و بیرون آنان است) کاملاً آگاه بوده و بدانها احاطه دارد، و هر چیزی را دانه دانه سرشماری کرده است و دقیقاً می داند.

ای محمد به مردمان بگو:

﴿إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾.

تنها پروردگارم را می پرستم (و به کمک می طلبم) و کسی را انباز او نمی کنم.

این اعلان پس از اعلان جَنیان به قوم خود می آید:

﴿وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾.

و کسی را انباز پروردگارمان نمی سازیم.

این اعلان بدین گونه مزه خود را و آوا و نوای خود را

گریزی و گزیری از انجام آن نیست. چه خدا آن را می خواهد و خدا در پشت سر آن قرار دارد!

حمل هدایت و خیر برای مردمان یک کار دلخواه نیست که تنها چون خوشمان می آید و لذت دارد آن را انجام می دهیم. بلکه این کار، یک کار آسمانی و به فرمان الهی است، و نباید از آن رویگردان شد، و نباید در آن شک و تردید کرد، و یک گام را به جلو برداشت و یک گام را به عقب!

کار دعوت این چنین است. معلوم و روشن است ... دعوت وظیفه و تکلیف و فرض و واجب است. در پشت سر آن هول و هراس است. جدّ و جهد می طلبید. در پشت سر آن خداوند بزرگ و سترگ است!

﴿وَمَنْ يَغْصُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا. حَقًّا إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفَ ناصِرًا وَأَقْلَبَ عَدَدًا﴾.

هرکس از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند، نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می ماند. (کافران همواره به استهزاء خود ادامه می دهند) تا زمانی که مشاهده خواهند کرد چیزی را که بدانان وعده داده شده است. آن گاه خواهند دانست که چه کسی (از کافر و مؤمن) یاورانش ناتوان تر، و شماره و تعدادش کمتر است.

این، تهدید کردن و بیم دادن پدیدار و پیچیده کسی است که این دستور بدو می رسد و سرپیچی و نافرمانی می کند، آن هم بعد از اشاره بدین کار جدی و قطعی که وظیفه تبلیغ است.

وقتی که مشرکان به قدرت و قوّت و شماره و عدد تکیه می کنند، و قدرت و قوّت خود را با قدرت و قوّت محمد ﷺ و مؤمنان اندک همراه او می سنجدند به زودی خواهند دانست وقتی که می بینند آنچه را که بدیشان وعده داده می شود - چه در دنیا و چه در آخرت:

﴿مَنْ أَضَعَفُ ناصِرًا وَأَقْلَبُ عَدَدًا﴾.

چه کسی (از کافر و مؤمن) یاورانش ناتوان تر، و شماره و تعدادش کمتر است.

می نماید. بلکه تنها ذات الهی است که این امور در دست قدرت او است و بس ... جهان بینی ایمانی با همچون پالایش کامل و صریح و واضحی، راست و درست می گردد.

﴿قُلْ: إِنِّي لَنْ يُخَيِّرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا. إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ ...﴾.

بگو: (اگر من از خدا نافرمانی کنم) هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی دهد، و پناهگاهی (برای حفظ خود از عذاب خدا) جز خدا نمی یابم. لیکن (تنها کاری که می توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است ...

این است سخن هراس انگیزی که دل را از جدی بودن این کار لبریز می کند ... کار رسالت و دعوت ... به پیغمبر ﷺ دستور داده می شود این حقیقت بزرگ را اعلان و اعلام کند: هیچ کس مرا در برابر خدا پناه نمی دهد، و پناهگاهی جز خدا نمی یابم. کسی را جز خدا سراغ ندارم از من حمایت و محافظت کند. فرمان این است که باید این کار را به انجام برسانم، و این امانت را اداء بکنم. رساندن پیام آسمانی، و ادای امانت الهی است که انسان را در پناه خدای یگانه می دارد، و او را به جوار ایمن یزدان می رساند. پناهگاه این است، و پناه دادن ایمن همین است. کار، کار من نیست. من چیزی در آن ندارم مگر تبلیغ. گریزی و گزیری برایم از این تبلیغ نیست. خدا این را از من می خواهد. اگر این کار را انجام ندهم کسی مرا از دست انتقام او نمی تواند در پناه خود بدارد، و جز او پناهگاه و پناهی نمی شناسم که مرا محفوظ و مصون بدارد. تنها راه نجاتم این است که تبلیغ کنم و پیام را برسانم، و امانت را اداء کنم و به وظیفه محوّله برخیزم!

وای چه وحشتی! وای چه دهشتی! وای چه کار جدی ای!

دیگر صاحب دعوت کارش مستحبّ و سنّت نیست که اگر خواست بدان برخیزد. بلکه وظیفه و تکلیف است. وظیفه و تکلیف حتمی و قطعی. وظیفه و تکلیفی که

کدام یک از دو گروه، ضعیف و خوار و اندک و ناچیز است.

به سخنان جَنّیان برمی گردیم و می بینیم که می گویند:

﴿وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّنْ نُّعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَكِن نُّعْجِزُهُ هَرَبًا﴾.

ما یقین داریم که هرگز نمی توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم، و نمی توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم. (بنا بر این، وقتی که نه راه غلبه وجود دارد، و نه راه گریز، چاره ای جز تسلیم فرمان دادگرانه او نیست). می بینیم که پیرو داستان با خود داستان هماهنگ می گردد. و می بینیم داستان آماده برای پیرو می شود، و پیرو در زمان مناسب خود و در موعد مطلوب خویش درمی رسد!

سپس به پیغمبر ﷺ دستور داده می شود از کار و بار غیب نیز خود را بیالاید و برکنار نماید و از آن دست بشوید و از خود در باره اش چیزی نگوید:

﴿قُلْ: إِن أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾.

بگو: (ای کافران!) من نمی دانم آیا چیزی که به شما وعده داده می شود، نزدیک است، یا این که پروردگارم زمان طولانی و زیادی را برای آن در نظر گرفته است. دعوت به فرمان پیغمبر ﷺ نیست، و او در آن سهمی ندارد. تنها کاری که برای انجام وظیفه می تواند بکند تبلیغ پیام و رساندن فرمان یزدان است. تا در نتیجه خویشتن را به منطقه امن و امان برساند، منطقه ای که بدان نمی رسد و وارد نمی گردد مگر با تبلیغ اوامر و ادای امانت یزدان که بر دوش او و واگذار بدو است. آنچه به کافران در برابر عصیان و تکذیب وعده داده می شود نیز غیب است و به خدا واگذار است، و او هیچ گونه دخل و تصرف و قدرت و قوتی در آن ندارد، و او نمی داند موعد آن کی است. او نمی داند این موعد نزدیک است یا دور است و خدا زمان طولانی برای آن قرار داده است. او نمی داند آنچه

بدیشان وعده داده است - چه عذاب دنیا باشد و چه عذاب آخرت - چه وقت گریبانگیرشان می گردد و بر سرشان می تازد. بلکه همه اینها غیب است و نهان در علم خدا است. دیگر کار و بار غیب به پیغمبر ﷺ واگذار نگردیده است و اصلاً بدو مربوط نیست. حتی او نمی داند وقت فرارسیدن آن کی است. یزدان سبحان است که غیب بدو اختصاص دارد، و جهانیان از غیب چیزی نمی دانند:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾.

داننده غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد.

پیغمبر ﷺ از هر صفتی جز صفت بندگی، خود را می پالاید و لخت و عریان می نماید. او بنده خدا است. بنده خدا بودن وصف او است در میان بالاترین درجات و مقاماتی که او دارد ...

جهان بینی اسلامی از هرگونه شک و شبهه ای، و از هرگونه تیرگی و تاریکی می پالاید و خود را سره می نماید. به پیغمبر ﷺ دستور داده می شود که تبلیغ بکند و اوامر یزدان را برساند. او هم تبلیغ می کند و اوامر یزدان را می رساند:

﴿قُلْ: إِن أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا. عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾.

بگو: (ای کافران!) من نمی دانم آیا چیزی که به شما وعده داده می شود، نزدیک است، یا این که پروردگارم زمان طولانی و زیادی را برای آن در نظر گرفته است. داننده غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد.

در اینجا فقط یک استثناء است ... و آن چیزی است که خدا اجازه می دهد از غیب دانسته شود، و آن هم پیغمبرانش بر آن اطلاع پیدا کنند و بس. آن هم در حدود چیزی که بدیشان کمک کند در کار تبلیغ دعوت یزدان به مردمان. چه هر چیزی را که یزدان به پیغمبران وحی می فرماید بخشی از غیب خدا است. آن را

دست می دهد، محفوظ و مصون می نمایند ...

این تعبیر هراس انگیز:

﴿ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ۝﴾

خدا محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می دارد.

محافظت و مراقبت همیشگی و کاملی از پیغمبران را به تصویر می زند، بدان هنگام که آنان این کار عظیم را انجام می دهند.

﴿ لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ ۝﴾

تا خدا بداند که پیغمبران پیامهای پروردگارشان را رسانده اند.

خدا که می داند. ولیکن مقصود این است تبلیغ را انجام بدهند و علم خدا در عالم واقع بدان تعلق بگیرد.

﴿ وَأَخَاطُ بِمَا لَدَيْهِمْ ۝﴾

و هر چند که خدا از همه چیزهایی که نزدیک ایشان است (و در درون و بیرون آنان است) کاملاً آگاه بوده و بدانها احاطه دارد.

خدا نه تنها به کارها و چیزهایی که پیغمبران انجام می دهند و دارند احاطه کامل دارد، بلکه خدا به همه چیز احاطه و آگاهی دارد. هم شمارش آنها و هم شماره آنها را می داند. شمارش و شماره را دانستن، دقیق ترین احاطه و آگاهی است.

تصوّر این حال، و این که پیغمبر ﷺ احاطه شده است با نگهبانان و مراقبان، خدا از هر چه او دارد و می کند مطلع است، و از هر چه پیرامون او است آگاه، او به عنوان سربازی وظیفه و تکلیف را دریافت می دارد و چیزی نمی تواند بکند مگر انجام وظیفه و ادای امانت، راه خود را در پیش می گیرد و به خویشتن هم رها و واگذار نگردیده است، به دست ضعف و زبونیش سپرده نشده است، به هوا و هوشش هم واگذار نشده است، به هر چه می خواهد بکند و از آن خشنود است نیز واگذار نگردیده است، بلکه کار جدی و قطعی و مراقبت و محافظت دقیق است، او این را می داند و راستای راه خود را در پیش می گیرد و به پیش می رود و در اینجا و

برایشان در زمان مناسب روشن می فرماید بدان اندازه که ضرورت دارد و لازم می نماید. در آن زمان که پیغمبران آن غیب را تبلیغ می کنند و به دیگران می رسانند، زیر نظر رعایت و عنایت خدا قرار دارند، و خدا ایشان را می پاید و بر کارشان نظارت می نماید ... به پیغمبر ﷺ دستور داده می شود این را به شکل جدی و هراس انگیزی اعلان کند:

﴿ إِلَّا مَنْ أَزْطَى مِنْ رَسُولٍ، فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا، لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ، وَأَخَاطُ بِمَا لَدَيْهِمْ، وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ۝﴾

مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد. خدا (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطلع می کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می دارد. تا خدا بداند که پیغمبران پیامهای پروردگارشان را رسانده اند، هر چند که خدا از همه چیزهایی که نزدیک ایشان است (و در درون و بیرون آنان است) کاملاً آگاه بوده و بدانها احاطه دارد، و هر چیزی را دانه دانه سرشماری کرده است و دقیقاً می داند.

پیغمبران کسانی که یزدان سبحان ایشان را برای تبلیغ دعوت خود برگزیده است و پسندیده است. آنان را بر گوشه ای از غیب خود که همین وحی است مطلع می گرداند، موضوع وحی، راه و روش وحی، فرشتگانی که وحی را با خود برمی دارند، سرچشمه وحی، حفظ وحی در لوح محفوظ، و چیزهای دیگری که به موضوع رسالتشان مربوط است، در دل غیب نهان است و جز یزدان کسی از پیغمبران هم از آن آگاهی ندارد.

در همان حال پیغمبران را از هرسو با نگهبانان و مراقبان فرشته می پاید و از ایشان محافظت و مراقبت می نماید. فرشتگان نگهبان و مراقب، پیغمبران را از وسوسه ها و تبهکاریهای اهریمن، و از وسوسه ها و خواسته های نفس، و از ضعف بشری در کار رسالت، و از نسیان یا انحراف، و از سائر نقصها و ضعفهایی که به انسانها

آنجا به چیزی نمی‌نگرد و از جاده منحرف نمی‌شود، او می‌داند پیرامونش نگهبانان و مراقبان هستند، او می‌داند از چه آگاهی و دانشی و از چه کشف و شهودی برخوردار است، اینها موضعی و موقعیتی را ایجاد می‌کنند که انسان را متوجه موضع و موقعیت پیغمبر ﷺ می‌گرداند، و از دیگر سو ترس و هراسی پیرامون این مقام و منزلت بزرگ برمی‌انگیزد.



با این آهنگ هراس‌انگیز و خوفناک، این سوره پایان می‌پذیرد، سوره‌ای که با ترس و لرز و شگفتی و شگرفی پدیدار در سخنان طولانی و مفصل جنیان، آغاز گردیده است، سخنانی که از آثار شگفتی و شگرفی و لرزه و هراس لبریز است.

این سوره‌ای که از بیست و هشت آیه تجاوز نمی‌کند، این همه حقائق اساسی و بنیادینی را بیان می‌دارد که در تشکیل عقیده مسلمان، و در پدید آوردن جهان‌بینی روشن و هماهنگ و راست و درست او دخالت دارد، جهان‌بینی‌ای که زیاده‌روی و کوتاهی نمی‌ورزد، و بر شخص مسلمان پنجره‌های آگاهی و شناخت را نمی‌بندد، و - با وجود این - به دنبال افسانه‌ها و خیال‌بافیها نمی‌افتد.

راست گفته‌اند گروهی که ایمان آورده‌اند بدان هنگام که قرآن را شنیده‌اند. این گروه می‌گویند:

﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الْرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ﴾.

ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم. همگان را به راه راست رهنمود می‌سازد، و ما بدان ایمان آورده‌ایم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة مزمل مکی و ۲۰ آیه است

سُورَةُ الْمَزْمَلِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ (۱) وَالْأَيْلُ (۲) لَا قَلِيلًا (۳) نَصْفُهُ (۴) وَأَنْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا (۵) أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرِثَ الْفَرَى (۶) أَنْ تَرْتَبِلَا (۷) إِنَّا سَلَّمْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا (۸) قَلِيلًا (۹) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا (۱۰) إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (۱۱) وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتَبَّلَا (۱۲) رَبُّ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (۱۳) وَأَصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَأَهْجِرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (۱۴) وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا (۱۵) إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَحِمَامًا (۱۶) وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا (۱۷) يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَيْبَابًا مَهِيلًا (۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ رَسُولًا شَهِيدًا عَلَيْكَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا فَرْعُونًا رَسُولًا (۱۹) نَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا (۲۰) فَكَيْفَ تَنْفَعُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (۲۱) السَّمَاءُ مِنْفُطِرَةٌ يُدُفَّ عَنْهَا الْمَاءُ وَيَصْفَى السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ طَائِفَةٌ مِنْ ذَلِكَ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُبِينٍ (۲۲) فَيُفْطَرُ السَّمَاءُ كَمَا فُطِرَتْ فَانْصَرِفْ (۲۳) وَأَنْتَ الْيَوْمَ عَلَى أَلْوَنٍ (۲۴) فَاتَّقِ اللَّهَ يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ الَّذِي فِي بُحْرَانٍ (۲۵) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَوْلَى الْقَائِمُ (۲۶) فَاتَّقِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۷) فَاتَّقِ اللَّهَ يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ الَّذِي فِي بُحْرَانٍ (۲۸) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَوْلَى الْقَائِمُ (۲۹) فَاتَّقِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۳۰)

در باره سبب نزول این سوره روایت می شود که قریشیان در دارالندوه گرد آمدند، و به توطئه و نیرنگ پیغمبر ﷺ و دعوتی پرداختند که آن را برایشان آورده بود. این امر به سمع مبارک پیغمبر خدا ﷺ رسید. از این امر غمگین گردید. خویشان را با جامه اش پوشاند و جامه اش را بر سر کشید و غمناک و غمزده خفت. جبرئیل علیه السلام نیمه اول این سوره را برایش آورد: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ قُمْ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا...﴾ الخ... ای جامه به خود پیچیده! شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان... تا آخر...

نیمه دوم این سوره به تأخیر افتاد که خداوند بزرگوار می فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَغْلِبُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ...﴾

پروردگارت می داند که تو نزدیک به دو سوم شب به نماز می ایستی....

تا آخر سوره... این تأخیر یک سال کامل طول کشید. در این مدت پیغمبر خدا ﷺ و جماعتی که با او بودند برای عبادت برمی خاستند و به نماز می ایستادند تا بدانجا که پاهایشان ورم کرد و آماسید، و در نیمه دوم سوره فرمان تخفیف پس از دوازده ماه صادر گردید.

روایت دیگری نقل می شود که در باره سوره «مدثر» نیز تکرار می گردد - همان گونه که در بررسی سوره مدثر آن شاء الله خواهد آمد - چکیده آن چنین است: پیغمبر خدا ﷺ سه سال پیش از بعثت در غار حراء اعتکاف و گوشه گیری می کرد. یعنی خودسازی و پرستش می نمود. اعتکاف و گوشه گیری پیغمبر ﷺ در هر سال یک ماه، و آن ماه رمضان بود. در ماه رمضان به غار حراء می رفت. غار حراء حدود دو مایل از مکه دور است. اهل و عیالش او را همراهی می کردند و در نزدیکیهای او بسر می بردند. در غار حراء در این ماه اقامت می گزید. فقرائی که به خدمتش می آمدند بدیشان خوراک می داد. وقت خود را صرف عبادت و

تفکر می‌کرد. در بارهٔ صحنه‌های جهانی پیرامون خود می‌اندیشید. در بارهٔ قدرتی به تفکر می‌پرداخت که این مناظر و صحنه‌ها را آفریده است و هستی بخشیده است. . . او به عقائد شرک ضعیف و متزلزل قوم خود، و به جهان‌بینیهای سست ایشان، اطمینان نداشت. اما راه روشنی هم پیش پای خود نمی‌دید، و برنامهٔ معین و مشخصی وجود نداشت. راه راستی نبود که بدان دل بدهد و آن را بپسندد.

گزینش این اعتکاف و گوشه‌گیری پیغمبر ﷺ قسمتی از تدبیر خدا برای او بود. خدا بدین وسیله او را آمادهٔ کار بزرگی می‌کرد که در انتظارش بود. در این گوشه‌گیری با خویشتن خلوت می‌کرد. خود را از غوغای زندگی و سرگرمیهای کوچک آن رها می‌کرد. به پیامها و الهامهای جهان هستی گوش دل می‌داد. دلائل و براهین آفرینش را می‌شنید. روح او همراه روح جهان هستی به تسبیح و تقدیس می‌پرداخت. هم‌آغوش می‌شد با این جمال و با این کمالی که در طبیعت می‌دید. با حقیقت بزرگ هستی همزیست و هم‌آوا می‌شد. تمرین می‌کرد که با درک و فهم زبان طبیعت مسیر طبیعت را در پیش گیرد، و به همان جهتی رو بکند که کلّ جهان هستی بدان رو می‌کند و در برابرش کرنش می‌برد.

برای روحی که در نظر است در واقعیت زندگی بشری تأثیر بگذارد، و واقعیت زندگی را به جهت دیگری سوق بدهد و بکشاند، برای همچون روحی لازم است در برخی از اوقات خلوت بکند و عزلت بگزیند، از مشغله‌های زمین، و از غوغای زندگی، و از اهتمامات و خواسته‌های کوچکی ببرد که زندگی را به خود مشغول و سرگرم می‌کند.

باید مدّتی را اختصاص داد به اندیشیدن و نگرستن و همگام و همراه شدن با جهان بزرگ و با حقائق آزاد و نامحدود آن. چه سراپا غرق شدن در واقعیت زندگی، نفس انسان را بر آن می‌دارد که با واقعیت زندگی انس و الفت بگیرد و از آن به خواب غفلت فرو رود، و

نکوشد واقعیت زندگی را تغییر دهد و دگرگون سازد. ولی گسیختن از واقعیت زندگی برای مدّتی، و گوشه‌گیری کردن از آن، و زندگی کردن در آزادی و رهایی کامل از اسارت واقعیت کوچک زندگی، و دوری گزیدن از سرگرمیهای ناچیز و مشغله‌های کم‌ارزش، روح بزرگ را برای دیدن چیزی آماده می‌سازد که بزرگ‌تر از همهٔ اینها است. روح بزرگ را تمرین می‌دهد که به تکامل ذات خود پی ببرد بدون این که به عرف مردمان نیازی داشته باشد، و می‌آموزد از منبع دیگری جدای از این عرف معمول استمداد بجوید و کمک بگیرد.

یزدان سبحان برای محمد ﷺ این چنین خواست و این چنین نقشه کشید و طرح درانداخت، بدان‌گاه که او را برای حمل بزرگ‌ترین امانت، و تغییر و تبدیل روی زمین، و تعدیل خطّ سیر تاریخ، آماده می‌فرمود. این گوشه‌گیری و عزلت را به مدّت سه سال برای او برگزید، و سه سال پیش از تحمیل رسالت بر دوش او، گوشه‌گیری را بدو الهام فرمود. هر سال یک ماه بدین عزلت می‌پرداخت و با روح آزاد هستی گوشه‌گیری می‌کرد. می‌اندیشید در بارهٔ غیب نهان در فراسوی این جهان. تا آن زمان که با این غیب نهان در فراسوی این جهان آشنا شد، و وقتی که خدا اجازه فرمود با آن ساخت و طرح دوستی درانداخت.

هنگامی که خدا اجازه فرمود، و یزدان سبحان خواست از رحمت خود این فیض و برکت را بر اهالی زمین ریزان و باران کند، جبرئیل علیه السلام به پیش پیغمبر ﷺ آمد، آن‌گاه که در غار حراء بود. . . همان چیزی روی داد که پیغمبر خدا ﷺ داستان آن را روایت فرموده است و قصّهٔ خود را با جبرئیل بیان نموده است، بدان گونه که ابن اسحاق از وهب پسر کیسان، و او از عبید نقل کرده است و گفته است:

«جبرئیل به نزد من آمد. من خوابیده بودم. پارچه‌ای از ابریشم در دست داشت که در آن نوشته‌ای بود. گفت: بخوان. گفتم: من نمی‌توانم بخوانم. (در روایتهای

برمی گشتم. روی از او برمی گردانم و به کرانه های آسمان رو می کردم. هر ناحیه ای از آسمان را که نگاه می کردم او را آنجا می دیدم. آنجا ایستاده بودم، نه به جلو می رفتم و نه به عقب برمی گشتم. خدیجه فرستادگان خود را دنبال من فرستاد. به بالای مکه رسیدند. سپس به سوی خدیجه برگشتند. من در جای خود در همانجا ایستاده بودم. سپس جبرئیل از جلو دیدگان من رفت، و من هم به سوی اهل و عیال خود برگشتم و به پیش خدیجه آمدم. در نزدیک ران او نشستم و به ران او تکیه زدم. خدیجه گفت: ای ابوالقاسم کجا بودی؟ به خدا سوگند افراد خود را به دنبال تو فرستادم. آنان به مکه رسیدند و به پیش من برگشتند ... آن گاه من برای او آنچه دیده بودم گفتم. گفت: ای عموزاده مژه باد تو را و ثابت قدم و استوار بمان. بدان کسی سوگند که جان خدیجه در دست قدرت او است من امیدوارم تو پیغمبر این ملت بشوی».

سپس مدتی وحی به پیغمبر ﷺ نیامد. تا وقتی از اوقات بار دیگر در کوه بود. نگاه کرد، ناگهان جبرئیل را دید. لرزه بر اندامش افتاد، تا بدان اندازه که بر زانوهای افتاد و به سوی زمین خم گردید. به پیش اهل و عیال خود برگشت. فرمود:

(زَمِّلُونِي. دَثِّرُونِي).

ما برپوشانید. جامه بر سرم کشید.

اهالی خانه چنین کردند. از وحشت بر خود می لرزید. ناگهان جبرئیل او را فریاد زد:

(يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ).

(مزمل) ای جامه به خود پیچیده!

گفته شده است که جبرئیل او را فریاد زد:

(يَا أَيُّهَا الْمَذْثَرُ).

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده).

(مذثر)

خدا آگاه تر است که کدام یک از این دو آیه بوده است. چه روایت اول در باره سبب نزول نصف این سوره صحیح باشد، و چه روایت دوم در باره سبب نزول

دیگری آمده است که گفتم: من خواننده نیستم. مرا در برگرفت و آن چنان فشارم داد که گمان بردم می میرم. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: من نمی توانم بخوانم. مرا دربر گرفت و آن چنان فشارم داد که گمان بردم می میرم. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: من نمی توانم بخوانم. مرا در برگرفت و آن چنان فشارم داد که گمان بردم می میرم. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: چه چیز را بخوانم؟ ... پیغمبر فرموده است: این را نمی گفتم مگر برای این که خود را از دست او برهانم و او دوباره چنین کاری را با من نکنند ... جبرئیل گفت:

﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾.

(ای محمد! بخوان چیزی را که به تو وحی می شود. آن را بیاباغز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است (از آنچه تو می انگاری. بعد از این، بزرگواریها و بخشندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در برابر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت. بدو چیزهایی را آموخت که نمی دانست. (علق ۱-۵)

من آن را خواندم. آن گاه کار به پایان آمد و جبرئیل دست از من کشید و رفت. از خواب خود بیدار شدم. انگار نوشته ای را بر دلم نوشته ام. از غار بیرون آمدم و رفتم. وقتی که به وسط کوه رسیدم صدائی را از جانب آسمان شنیدم که به من می گفت: ای محمد تو پیغمبر خدا هستی و من جبرئیل هستم. سرم را به سوی آسمان بلند کردم و نگریدم. ناگهان جبرئیل را به شکل مردی دیدم که پاهای خود را در کرانه آسمان جفت کرده بود. به من می گفت: ای محمد تو پیغمبر خدا هستی و من جبرئیل هستم. ایستادم و بدو نظر انداختم و او را ورنه انداز کردم. نه به جلو می رفتم و نه به عقب

سرآغاز این سوره، درست باشد، پیغمبر خدا ﷺ دانست که دیگر خوابی در میان نمانده است. بلکه آنچه هست تکلیف سنگین، و جهاد طولانی است. باید بیدار و هوشیار ماند و به رنج و زحمت تن درداد و به تلاش و کوشش ایستاد. این هم وقتی آغاز شده است که آن نداء برخاسته است، و همیشه فریادش می‌زند، و هیچ وقت نمی‌گذارد به خواب رود.

به پیغمبر خدا ﷺ گفته شد:

﴿قُمْ﴾. برخیز.

او هم برخاست. و بعدها بیش از بیست سال برپای ایستاد و از پای ننشست. استراحت نکرد. آرامش نیافت و قرار و آرام نگرفت. برای خودش و برای اهل و عیال خودش زنده نماند و زندگی نکرد. برخاست و پیوسته بر کار دعوت به سوی خدا ماندگار و استوار ماند. بار سنگین و کمرشکن را بر دوش کشید و در زیر آن نالید، بار سنگین و کمرشکن بزرگ‌ترین امانت روی زمین را. بار سنگین و کمرشکن همه بشریت را، بار سنگین و کمرشکن همه عقیده را. بار سنگین مبارزه و جهاد در میدانهای مختلف را.

بار سنگین مبارزه و جهاد در میدان دل و درون بشری را، بشری که در خیالبافیها و گمانهای جاهلیت و جهان‌بینیهای آن غرق شده بود، و از بارهای سنگین زمین و جاذبه‌های آن سنگین بار بود، و به غل و زنجیر و حلقه و بند شهوات گرفتار بود... وقتی که دل و درون بعضی از اصحاب او از زیر توده‌های انباشته جاهلیت و زندگی زمینی رهائی یافت، پیکار دیگری در میدان دیگری آغاز گردید... بلکه پیکارهای پیاپی در گرفت... با دشمنان دعوت خدا، دشمنانی که بر ضد دعوت خدا و بر ضد مؤمنان بدان گرد آمده بودند و برانگیخته شده بودند، و حریص و آزمند بودند بر این که این نهال پاک را از جای خود بیرون بیاورند و از ریشه بخشکانند، پیش از این که رشد کند و بالا رود و گشمن شود، و ریشه‌هایش در خاک بگسترند و شاخه‌هایش در فضا ببالد و دراز شود، و بر مساحت‌های

دیگری سایه بیندازد... پیغمبر ﷺ هنوز از پیکارهای جزیره‌العرب عربستان تمام نشده بود که رومیان خود را برای مبارزه با این ملت تازه پای گرفته آماده می‌کردند، و در صدد این برمی‌خاستند که در مرزهای شمالی بر این ملت بتازند و کارشان را یکسره سازند.

در لابلای همه اینها، پیکار نخستین - پیکار دل و درون - به پایان نیامده بود. چرا که این پیکار، پیکار همیشگی و ماندگاری است. شیطان عهده‌دار همچون پیکاری است. او لحظه‌ای از تلاش خود در ژرفاهای دل و درون آدمی سستی به خود راه نمی‌دهد... محمد ﷺ بر دعوت مردمان به سوی یزدان برپا و برجا بود. بر پیکار همیشگی در میدانهای کارزار گوناگون استوار و برقرار بود. در سختی و دشواری زندگی می‌کرد هرچند که دنیا بدو روی می‌آورد. در تلاش و رنج بسر می‌برد هرچند که مؤمنان پیرامون او در سایه امن و امان و آسودگی و آسایش می‌آرمیدند. در زحمت و مشقت دائمی و ناگسیختنی بسر می‌برد... ولی بر همه اینها صبر جمیل در پیش می‌گرفت. شب‌زنده‌داری می‌کرد و در دل‌های شبها به پرستش و نماز می‌پرداخت. به عبادت پروردگارش، و به تلاوت قرآن او می‌نشست. از همگان می‌برید و به یزدان سبحان می‌پرداخت، همان گونه که یزدان سبحان بدو دستور داده بود که چنین کند و چنین باشد. بدان گاه که او را نداء درمی‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتَبَّلًا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾.

ای جامه به خود پیچیده! شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان. نیمی از شب، یا کمی از نیمه بگاه (تا به یک‌سوم

شب می‌رسد). یا بر نیمه آن بیفزاید (تا به دو سوم شب می‌رسد). و قرآن را بخوان خواندنی (همراه با دقت و تأمل، و در ضمن شمرده و روشن). ماسخن (پرمسؤولیت و پردردسر و لبریز از تکالیف و وظائف) سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد (که قرآن است). عبادت شبانه، (افعال آن) مؤثرتر و ماندگارتر، و اقوال (آن) درست‌تر و پابرجاتر است. تو در روز، تلاش فراوان و طولانی داری (و به سبب اشتغال به امور زندگی و تبلیغ رسالت، فراغتی برای پرداختن به قرائت قرآن نخواهی داشت). نام پروردگارت را ببر، و از همه چیز بتر و بدو بپیوند (و در دل‌های شب به نیایش و پرستش او بپرداز). یزدان، خداوندگار مشرق و مغرب (و همه جهان هستی) است، و جز او معبودی نیست. پس تنها او را به عنوان کارساز و یاور بگیر و برگزین (و کار و بار خویش را بدو واگذار کن). در برابر چیزهایی که می‌گویند شکیبائی کن، و به گونه پسنیدیده از ایشان دوری کن. (مزل ۷-۱۰)

محمد ﷺ این چنین برخاست. و این چنین در پیکار دائم و همیشگی بیش از بیست سال زندگی کرد. در طول این مدت کاری او را از کاری بازداشت و غافل نکرد، از آن زمان که ندای آسمانی بزرگوار را شنید و از آن تکلیف و وظیفه هراس‌انگیز را دریافت ... خداوند از طرف ما و از طرف همه انسانها بهترین پاداش را بدو عطا فرماید! ..



نیمه اول این سوره با آهنگ موسیقی یگانه‌ای به پیش می‌رود. این آهنگ، حرف لام مطلقه ممدودی است. آهنگ خوشایند محترمانه بزرگوار است. سازگار با عظمت تکلیف و جدیت فرمان است. هم‌آ و با هولها و هراسهای پیایی و متوالی روند سوره است ... هولها و هراسهای تهدید و بیم وحشتناک و ترسناک است:

﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّفْسِ وَمَهُلْهُمُ قَلِيلًا، إِنَّ لَدُنَّا أُنْكَالًا وَجَحِيمًا، وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا﴾.

مرا با ثروتمندانی و اگذار که (تو را و رسالت آسمانی را دروغ می‌نامند و) تکذیب می‌دارند، و با آسودگی خاطر آنان را اندکی مهلت بده. (خود دانم و ایشان). نزد ما غل و زنجیرها و آتش سوزان دوزخ است. و همچنین خوراک گلوگیری و عذاب دردناکی موجود است. (مزل ۱۱-۱۳)

و هولها و هراسهای جایگاه همایش همگان، یعنی محشری است که از میان صحنه‌های جهان و از ژرفاهای درون آدمیان سر برمی‌زند و پدیدار و نمودار می‌آید:

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كُنُيبًا مَهِيًّا﴾.

روزی، زمین و کوهها سخت به لرزش و جنبش درمی‌آید و (چنان کوهها درهم کوبیده می‌شود که) کوهها به توده‌های پراکنده و تپه‌های ریگ روان تبدیل می‌گردد. (مزل ۱۴)

﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا، أَلَسْمَاءَ مِنْقَطِرٍ بِهِ، كَان وَعْدُهُ مَقْعُولًا﴾.

اگر کافر شوید، چگونه خود را از (عذاب شدید) روزی برکنار می‌دارید که (ترس و هراس آن) کودکان را پیر می‌سازد؟! در آن روز آسمان (با همه قوت و عظمتی که دارد، از خوف و هول قیامت) از هم شکافته می‌گردد. وعده خدا قطعاً به وقوع می‌پیوندد. (مزل ۱۷ و ۱۸)

و اما آیه واپسین و طویلی که نیمه دوم این سوره را تشکیل می‌دهد، پس از گذشت یک سال شب‌زنده‌داری و عبادت و به نماز ایستادن تا بدان اندازه که پاهای پیغمبر ﷺ و جماعتی از کسانی که در خدمتش بودند ورم می‌کند و می‌آماسد، نازل گردیده است. خدا او را و ایشان را با این شب‌زنده‌داری و عبادت و به نماز ایستادن آماده می‌سازد برای چیزی که آنان را باید برای آن آماده سازد! آن گاه حکم تخفیف نازل شد. همراه با آن اطمینان داده می‌شود که این خدا است که ایشان را برابر علم و حکمتش برگزیده است و این بارهای سنگین و تکالیف دشوار را بر دوششان گذاشته

برگردانند، و در این راستا در برابر اذیت و آزارشان صبر و شکیبائی کنند، و با افکار و اندیشه‌های درونشان جهاد و پیکار نمایند. خودشان دست بکشند و بیالایند از کالاهائی که در زندگی انسان را گول می‌زنند، و از لذت‌هایی که انسان را به لهو و لعب و غفلت می‌کشانند، و از آسایشها و آسودگی‌هایی که افراد بی‌خیال بدانها سرگرم می‌شوند، و از خفتن و خوابیدنی که اشخاص بیکاره بدان تن درمی‌دهند.

هم اینک به بررسی این سوره می‌پردازیم و نصوص زیبای قرآنی آن را مطرح می‌سازیم.

است، بارهای سنگین و تکالیف دشواری که خدا آن را برایشان در علم خود مقدر و مقرر فرموده است ...

این آیه دارای شیوه و روال ویژه‌ای است. آیه‌ای است طولانی و دارای موسیقی و نوای موج و گسترده است. در آن آرامش و استقرار است، و دارای قافیه‌ای متناسب با این آرامش و استقرار است. و آن حرف میم است که پیش از آن حرف یاء مدّی است:

﴿عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. آمرزگار و مهربان است.

(مزمل/۲۰)

این سوره با دو بخش خودش، صفحه‌ای از تاریخ این دعوت را نشان می‌دهد. این سوره با ندای آسمانی و ارزشمند می‌آغازد، و وظیفه و تکلیف بزرگی را در شروع خود دارد. آمادگی برای انجام این وظیفه و تکلیف را به تصویر می‌کشد، و آن را در سایه شب‌زنده‌داری، خواندن نماز، تلاوت قرآن، ذکر و یاد خاشعانه و از همه چیز بریده و به خدا رسیده، تکیه و توکل بر خدای یگانه، صبر و شکیبائی و استقامت در برابر اذیت و آزار، به گونه زیبا به ترک تکذیب‌کنندگان گفتن، و ایشان را به خداوند قادر و توانا سپردن، خداوندی که صاحب دعوت و صاحب پیکار او است، حاصل می‌گردد ...

این سوره با پسوده نرمش، مهربانی، تخفیف دادن، آسان گرفتن، رهنمود کردن به طاعات و عبادات، توصیه به خیرات و حسناتی که موجب نزدیکی به خدا می‌گردند، و اشاره به مرحمت و مغفرت خدا، به پایان می‌آید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

(مزمل/۲۰)

خدا آمرزگار و مهربان است.

این سوره با دو بخش خود صفحه‌ای از صفحات جدّ و جهد و تلاش و کوشش ارزشمند و بزرگواری را به تصویر می‌کشد که آن گروه برگزیده بشری از خود نشان دادند. آن گروهی که در میان انسانهای گمراه برگزیده شده بودند تا ایشان را به سوی پروردگارشان

﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ. قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا. نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا. إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا. إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا. إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا، وَ أَذْكَرَ أَمَمٌ رَبِّكَ وَ تَبَيَّنَ إِلَيْهِ تَبْيِيلًا. رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾.

ای جامه به خود پیچیده! شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان. نیمی از شب، یا کمی از نیمه بگاه (تا به یک‌سوم شب می‌رسد). یا بر نیمه آن بیفتا (تا به دو سوم شب می‌رسد). و قرآن را بخوان خواندنی (همراه با دقت و تأمل، و در ضمن شمرده و روشن). ما سخن (پرمسئولیت و پردردسر و لبریز از تکالیف و وظائف) سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد (که قرآن است). عبادت شبانه، (افعال آن) مؤثرتر و ماندگارتر، و اقوال (آن) درست‌تر و پابرجاتر است. تو در روز، تلاش فراوان و طولانی داری (و به سبب اشتغال به امور زندگی و تبلیغ رسالت، فراغت برای پرداختن به قرائت قرآن نخواهی داشت). نام پروردگارت را ببر، و از همه چیز بتر و بدو بپیوند (و در دلهای شب به نیایش و پرستش او بپرداز). یزدان، خداوندگار مشرق و مغرب (و همه جهان هستی) است، و جز او معبودی نیست. پس تنها او را به عنوان کارساز و یاور بگیر و برگزین (و کار و بار خویش را بدو واگذار کن).

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ... قُمْ...﴾.

ای جامه به خود پیچیده... پاشو....

این دعوت آسمان است. صدای خداوند بزرگ و سترگ است... پاشو... پاشو برای انجام کار بزرگی که در انتظار تو است، و برای برداشتن بار سنگینی که آماده برای بر دوش کشیدن تو است. پاشو برای جدّ و جهد و رنج و زحمت و خسته شدن. پاشو زمان خوابیدن و آسودن به پایان آمده است... پاشو و برای این کار آماده شو و مهیا باش.

سخن بزرگ هراسناکی است. پیغمبر ﷺ را از رختخواب گرم خانه آرام و آغوش گرم بیرون می‌کشد، تا او را به میان دریای مواجی بیندازد که دستخوش طوفانها و بارانها است. تا او را به میان سختیها و دشواریها و جاذبه‌ها و دافعه‌های پهنه درونها و گستره واقعیت زندگی بیندازد. هم درونها و هم بیرونها را روبه‌راه سازد.

کسی که برای خودش زندگی می‌کند چه بسا آسوده زندگی بکند، اما او کوچک زندگی می‌کند و کوچک می‌میرد. لیکن شخص بزرگی که این بار سنگین بزرگ را بر دوش می‌کشد، او را با خواب چه کار؟ او را با آسایش چه کار؟ او را با رختخواب گرم و با زندگی آرام چه کار؟ او را با کالاهای و متاعهای آسایش‌بخش چه کار؟ پیغمبر خدا ﷺ حقیقت امر را شناخته است و ارزش آن را شناخته است. وقتی که خدیجه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - او را به آرامش دعوت می‌کند و بدو می‌گوید که بخواهد، پیغمبر ﷺ بدو می‌فرماید:

«مَضَىٰ عَهْدُ الْتَوْمِ يَا خَدِيجَةُ!»

«ای خدیجه، زمان خواب گذشت!»

بلی زمان خواب گذشت. از امروز به بعد آنچه هست شب‌زنده‌داری و خستگی و جهاد طولانی سخت است! ﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ قُمْ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا. نِصْفُهُ أَوْ أَنْقِصْ مِنْهُ قَلِيلًا. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾.

ای جامه به خود پیچیده، شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان. نیمی از شب، یا کمی از نیمه بکاه (تا به یک‌سوم

شب می‌رسد). یا بر نیمه آن بیفزای (تا به دو سوم شب می‌رسد). و قرآن را بخوان خواندنی (همراه با دقت و تأمل، و در ضمن شمرده و روشن).

این آماده شدن است برای وظیفه مهم و بزرگی با وسائل الهی تضمینی آماده شدن... شب‌زنده‌داری: بیشترین آن بیش از نیمه شب و کم‌تر از دو سوم شب. و کم‌ترین آن یک‌سوم شب است... شب‌زنده‌داری برای خواندن نماز و تلاوت قرآن. تلاوت، در خواندن قرآن صدا را بلند کردن و تجوید را مراعات نمودن است، بدون آواز سر دادن و طنین در انداختن و به نغمه‌سرایی پرداختن.

در باره نماز و تر پیغمبر خدا ﷺ در شب، روایت صحیح است که می‌فرماید: پیغمبر ﷺ بیش از یازده رکعت را نخوانده است. اما با این یازده رکعت اندکی کم‌تر از دو سوم شب را بسر برده است. در این مدت قرآن را چنان که باید تلاوت می‌فرمود.

امام احمد در مسند خود روایت کرده است: یحیی پسر سعد - که پسر ابو عروبه است - از قتاده، و او از زراره پسر اوفی، و او از سعید پسر هشام، برایمان روایت کرده است که سعید پسر هشام به پیش ابن عباس رفت و از او در باره وتر پرسید. ابن عباس گفت: آیا داناترین فرد روی زمین از وتر پیغمبر خدا ﷺ را به تو معرفی کنم؟ گفت: بلی. ابن عباس گفت: به نزد عائشه برو و از او در باره وتر بپرس. سپس به پیش من برگرد و از پاسخی که به تو می‌دهد مرا مطلع کن... سعید پسر هشام می‌گوید: گفتم: ای مادر مؤمنان مرا از اخلاق پیغمبر خدا باخبر کن. گفت: آیا قرآن را نمی‌خوانی؟ گفتم: بلی که می‌خوانم. گفت: اخلاق پیغمبر خدا ﷺ قرآن بود. خواستم که برخیزم و بروم. ولی به نظرم رسید از شب‌زنده‌داری پیغمبر خدا ﷺ سؤال کنم. گفتم: ای مادر مؤمنان از شب‌زنده‌داری پیغمبر خدا ﷺ مرا بی‌اگاهان. گفت: آیا این سوره را نمی‌خوانی: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ﴾؟ گفتم: بلی که می‌خوانم. گفت: خدا شب‌زنده‌داری را در اول این سوره فرض

ما سخن (پرمسؤولیت و پردردسر و لبریز از تکالیف و وظائف) سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد (که قرآن است).

این سخن پرمسؤولیت، قرآن و وظائف و تکالیفی است که به دنبال دارد ... قرآن در ساختار خود سنگین و مشکل نیست. بلکه ساده و آسان برای آموختن و پند گرفتن است. اما قرآن در ترازوی حق سنگین و گرانبها است، سنگین و گرانبها در تأثیری است که در دل دارد: ﴿لَوْ أَنزَلْنَاهُ الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾.

اگر ما این قرآن را برای کوهی فرو می‌فرستادیم، کوه را از ترس خدا، کرنش‌کنان و شکافته می‌دیدیم! (حشر/۲۱) خدا قرآن را نازل فرمود بر دلی که آن را دریافت می‌دارد و از کوه پابرجاتر و استوارتر است ... دریافت این فیض و برکت نور و آگاهی و هوشیاری، بس سنگین است و به آمادگی طولانی نیازمند است. سازش و سازگاری و همنوائی و هماوائی با حقائق بزرگ و خالص جهانی، سنگین است و نیاز به آمادگی طولانی دارد.

تماس گرفتن و ارتباط پیدا کردن با جهان بالا و عالم فرشتگان، و با روح هستی و ارواح آفریدگان جاندار و جماد بدان گونه که برای پیغمبر خدا ﷺ میسر گردید، سنگین است و نیاز به آمادگی طولانی دارد. استقامت و ماندگاری بر این امر، بدون شک و تردید و دودلی، و بدون توجه در اینجا و آنجا به ندها و جاذبه‌ها و سدّها و مانعهای سر راه، مشکل و دشوار است و نیاز به آمادگی طولانی دارد.

شب‌زنده‌داری و نیایش و پرستش شبانه، در حالی که مردمان در خواب ناز آرمیده‌اند، و گسیختن از

کرده است. پیغمبر خدا ﷺ و اصحاب او یک سال شب‌زنده‌داری کردند تا بدانجا که پاهایشان ورم کرد و آماسید. خداوند در آسمان مشک ختام آن را دوازده ماه کرد. پس از دوازده ماه تخفیف آن را در آخر این سوره نازل کرد. شب‌زنده‌داری بعد از آن که واجب بود سنت گردید ... خواستم که برخیزم و بروم. ولی به نظرم رسید از وتر پیغمبر خدا ﷺ ببرسم. گفتم: ای مادر مؤمنان از وتر پیغمبر خدا ﷺ برایم بگو. گفت: ما سواک و وسائل وضوی او را برایش آماده می‌کردیم. خدا او را آن گونه که می‌خواست در شب بیدار می‌کرد. او سواک می‌کشید. سپس وضو می‌گرفت. آن گاه هشت رکعت نماز می‌خواند و در آنها (برای تحیات) نمی‌نشست. به دنبال رکعت هشتم می‌نشست. به ذکر پروردگارش می‌پرداخت و دعا می‌کرد. سپس برمی‌خاست و سلام نمی‌داد. آن گاه به نماز ادامه می‌داد و رکعت نهم را می‌خواند. سپس می‌نشست و به ذکر خدای یگانه می‌پرداخت و دعا می‌کرد و او را به کمک می‌طلبید. آن گاه سلام می‌داد به گونه‌ای که صدا را به گوش ما می‌رسانید. آن گاه دو رکعت دیگر را نشسته می‌خواند. بعد از آن سلام می‌داد. پسر عزیزم این یازده رکعت شد. وقتی که سن پیغمبر خدا ﷺ بالا رفت و بدن او گوشت گرفت، نماز خود را هفت رکعت کرد. بعد از آن دو رکعت دیگر را نشسته می‌خواند و سلام می‌داد. فرزند عزیزم این نه رکعت شد. پیغمبر خدا ﷺ هرگاه نمازی را می‌خواند دوست می‌داشت بر آن مداومت داشته باشد. اگر خواب یا درد و یا بیماری او را از شب‌زنده‌داری و نماز شب بازمی‌داشت، در روز دوازده رکعت نماز می‌خواند. اطلاع ندارم که پیغمبر خدا ﷺ همه قرآن را در یک شب تا صبح خوانده باشد، و یک ماه کامل را پشت سر هم روزه گرفته باشد مگر ماه رمضان ...»^(۱)

این آماده کردن برای دریافت سخن مهم و پرمسؤولیتی است که خدا آن را بر او نازل خواهد کرد:

﴿إِنَّا سَنُلْقِيكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾.

۱- مسلم آن را از حدیث قتاده استخراج کرده است ... احادیث زیادی و اقوال متعددی در باره نماز پیغمبر ﷺ در شب، و در باره نماز وتر او نقل گردیده است. گونه‌های گوناگونی در باره این چنین نمازی به صحت رسیده است ... مراجعه شود به «زادالمعاد» تألیف ابن قیم که در باره رهنمود پیغمبر ﷺ در باره شب‌زنده‌داری و نماز شب است.

هرچه هست اعلان سلطه و سیطره روح، و پذیرش دعوت خدا، و ترجیح دادن انس و الفت با خدا است. بدین خاطر اقوال آن درست تر و پابرجا تر است. چرا که ذکر و یاد خدا در آن دارای حلاوت، و نماز در آن دارای خشوع و خضوع، و راز و نیاز و مناجات در آن رخشندگی و تابندگی ویژه خود را دارد. نماز و ذکر خدا در آن به دل انس و الفت و آرامش و آسایش و تابش و نور عطاء می کند. چه بسا انسان همچون چیزهائی را در نماز و ذکر روزانه اش نیابد... خدائی که این دل را آفریده است، راه های نفوذ در آن، و تارهای آن را می شناسد، و می داند چه چیزی بدان فرومی رود و بر آن به آوا و نوا درمی آید، و چه اوقاتی دل بیشتر گشایش و آمادگی پذیرش دارد، و چه اسباب و وسائلی بیشتر به دل چنگ می زند و بیشتر آویزه دل می شود و تأثیر ژرف تری در آن دارد.

یزدان سبحان است که بنده خود و فرستاده خود محمد ﷺ را آماده می کند تا سخن سنگین را دریافت بدارد، و بار سنگین و بزرگ مسؤولیت را بر دوش بکشد. بدین منظور شب زنده داری و نیایش و پرستش شبانه را برای او برگزیده است. چون خیزش و نیایش شبانه افعال آن مؤثرتر و ماندگارتر، و اقوال آن درست تر و پابرجا تر است. زیرا او در روز مشغله های خودش را دارد، و روز تلاشها و کوششهای را می طلبد که توان و نیرو و توجه زیادی را به خود اختصاص می دهد:

﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾.

تو در روز، تلاش فراوان و طولانی داری (و به سبب اشتغال به امور زندگی و تبلیغ رسالت، فراغتی برای پرداختن به قرائت قرآن نخواهی داشت).

بگذار روز را در این تلاش و جنبش بسر برد، و در شب خالصانه به پرستش پروردگارش بپردازد. در آن به نماز بایستد و به ذکر و دعا بنشیند:

﴿وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَئِلْ إِلَيْهِ تَتَذَكَّرُ﴾.

نام پروردگارت را ببر، و از همه چیز بترس و بدو بپیوند

تاریکیهای زندگی روزانه و کارهای بیهوده و بی ارزش آن، و تماس گرفتن با خدا، و دریافتن فیض و برکت و نور خدا، و انس و الفت با خدا و خلوت با او، و تلاوت قرآن در آن حال که جهان ساکت و آرام است، تلاوت قرآن در این وقت به گونه ای که انگار دارد از جهان بالا و عالم فرشتگان نازل می شود و اقطار و اکناف هستی در لحظه تلاوت، بدون واژه ها و کلمه ها و جمله ها و عبارتهای بشری با آن هم آوا می گردد و بدو پاسخ می گوید، و پذیره پرتوها و پیامها و آهنگهای آن در شب تاریک می رود، اینها همه زاد و توشه آن سخن سنگین، و برداشتن آن بار کمر شکن و جدّ و جهد تلخی است که در انتظار پیغمبر ﷺ است، و در انتظار کسی است که در میان هر نسلی و نژادی با این دعوت به دعوت می پردازد، و دلها را در راه سخت و طویل منور می کند، و دلها را از وسوسه اهریمن محفوظ و مصون می دارد، و دلها را از حیرانی و ویلانی در تاریکیهای می باید که این راه روشن را لبریز و سرریز کرده اند و سراسر آن را پوشانده اند.

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾.

عبادت شبانه، (افعال آن) مؤثرتر و ماندگارتر، و اقوال (آن) درست تر و پابرجا تر است.

﴿نَاشِئَةُ اللَّيْلِ﴾. قیام و برخاستن شبانه... مراد

عبادت شبانه است.

نَاشِئَةُ اللَّيْلِ: هر آن چیزی است که بعد از عشاء از شب پدید می آید. این آیه می فرماید:

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً﴾.

عبادت شبانه، (افعال آن) مؤثرتر و ماندگارتر است.

یعنی برای بدن خستگی آورتر است.

﴿وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾.

و اقوال (آن) درست تر و پابرجا تر است.

یعنی خیر و خوبی آن بیشتر و ماندگارتر است... همان گونه که مجاهد گفته است. چه غلبه بر ندای خواب و کشش رختخواب، آن هم بعد از رنج و زحمت روزانه، تأثیر بیشتری دارد و برای بدن خسته کننده تر است. اما

(و در دل‌های شب به نیایش و پرستش او بپرداز).

نام پروردگار بردن تنها گفتن و بر زبان راندن این نام بزرگوار نیست. تنها گفتن این نام والا و شمردن آن با دانه‌های صدگانه یا هزارگانه تسبیح نیست. بلکه نام بردن و ذکر کردن آن باید با حضور دل باشد. باید دل و زبان هم‌آوا شود. یا مراد از این ذکر، نماز است. نماز را خواندن و قرآن را در آن تلاوت کردن است. تبتّل هم کناره‌گیری و یکپارچه از غیر خدا بریدن، و به طور کلی با پرستش و نیایش رو بدو کردن است. از هر اندیشه‌ای و از هر کاری گسیختن، و با احساس و شعور کامل با خدا حضور پیدا کردن است.

وقتی که تبتّل که به معنی بریدن و گسیختن از هر چیزی بجز خدا است ذکر گردیده است، بعد از آن ذکر شده است این که جز خدا چیزی وجود ندارد که کسی بدو رو کند اگر بخواهد که رو بکند:

﴿رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾.

یزدان، خداوندگار مشرق و مغرب (و همه جهان هستی) است، و جز او معبودی نیست. پس تنها او را به عنوان کارساز و یاور برگزیر و برگزین (و کار و بار خویش را بدو واگذار کن).

او خداوندگار هر جهتی و رویکردی است . . . خداوندگار مشرق و مغرب است . . . او یگانه و یکتا است. جز او معبودی نیست. بریدن و گسیختن از هر کسی و از هر چیزی و پرداختن و گرائیدن بدو، پرداختن و گرائیدن به سوی حقیقت یگانه در این جهان هستی است. توکل کردن بر او و تکیه زدن بدو توکل و تکیه بر نیروی یگانه در این جهان هستی است. توکل بر خدا و پشت بستن به خداوند یگانه، ثمره مستقیم اعتقاد به وحدانیت و یگانگی خدا، و اعتقاد به سلطه و سیطره او بر مشرق و مغرب، یعنی بر کل جهان است . . . پیغمبری که فریاد زده می‌شود: برخیز . . . برخیز تا بار سنگین مسؤولیت را بر دوش کشد، نیازمند این است که پیش از هر چیز از هر کس بگسلد و ببرد و تنها با خدا باشد و

تنها بر او تکیه و توکل کند، نه بر کس دیگری. چه از همین آستانه باید نیرو و توشه را بطلبد و کمک و یاری بجوید برای برداشتن این بار سنگین در این راه دور و درازی که در پیش است.



آن گاه خداوند پیغمبر ﷺ را به صبر جمیل بر چیزی رهنمود می‌فرماید که از قوم خود می‌بیند، از قبیل تهمت زدن، رویگردانی، جلوگیری از پذیرش دعوت، و کار دعوت را به تعطیل کشاندن و راكد نگاه داشتن. او را رهنمود می‌فرماید تکذیب‌کنندگان را به حال خود رها کند و کاری به کارشان نداشته باشد. ایشان را اندکی مهلت و فرصت دهد، چه عذاب و تنبیه ایشان در دست یزدان است:

﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَبِيلًا. وَذُرِّيَ الْمَكْذِبِينَ أُولَىٰ النِّعْمَةِ وَمَهْلُكُمْ قَلِيلًا. إِنَّ لَدُنَّا أُنْكَالًا وَجَحِيمًا. وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا. يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ، وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا. . . إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا، فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا. فَكَيْفَ تَسْتَقُونُ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا، السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا﴾.

در برابر چیزهائی که می‌گویند شکیبائی کن، و به گونه پسنیدنه از ایشان دوری کن. مرا با ثروتمندانی واگذار که (تو را و رسالت آسمانی را دروغ می‌نامند و) تکذیب می‌دارند، و با آسودگی خاطر آنان را اندکی مهلت بده. (خود دانم و ایشان)، نزد ما غل و زنجیرها و آتش سوزان دوزخ است. و همچنین خوراک گلوگیری و عذاب دردناکی موجود است. روزی، زمین و کوه‌ها سخت به لرزش و جنبش درمی‌آید و (چنان کوه‌ها درهم کوبیده می‌شود که) کوه‌ها به توده‌های پراکنده و تپه‌های ریگ روان تبدیل می‌گردد. (ای اهل مکه!) ما پیغمبری را به سوی شما فرستاده‌ایم که (در روز قیامت) گواه بر شما است، همان گونه که به سوی

کین، و بدون دشنام و بدگوئی و سختگیری و تندخویی ... این هم خطّ سیر دعوت در مکه است، به ویژه در اوائل کار دعوت ... در اوائل کار دعوت، تنها دلها و درونها مورد خطاب قرار می گرفت و سخن با دلها و درونها بود و بس، و فقط تبلیغ آرام و تنها بیان روشنگر در میان بود.

زیبا و پسندیده به ترک دیگران گفتن با وجود گردنکشی و تکذیب آنان، گذشته از ذکر و یاد خدا نیاز به صبر و شکیبائی دارد. صبر و شکیبائی سفارش خدا به هر پیغمبری از پیغمبران خود است. آن هم نه یک بار، بلکه بارها و بارها و بارها، و توصیه خدا به بسندگانش است، بسندگانی که به پیغمبرانش ایمان آورده اند. ممکن نیست کسی عهده دار این دعوت بشود، مگر این که صبر و شکیبائی زاد و توشه و ساز و برگ و سپر و اسلحه و سنگر و پناهگاه او است. این دعوت، جهاد است ... جهاد با نفس و شهوات و انحرافات و ضعف و گریزپائی و شتابگری و ناامیدی نفس است ... جهاد با دشمنان دعوت، و با وسائل و تدبیر و تفکر و مکر و کید و اذیت و آزارشان است ... جهاد به طور عام با اشخاصی است که از تکالیف و وظائف این دعوت سرباز می زنند و می گریزند، و در جسامه های زیادی خویشتن را مخفی می دارند، جسامه هایی که برازنده ایشان نیست و بر تن آنان چست در نمی آید. دعوتگر هم هیچ گونه زاد و توشه ای ندارد مگر صبر و شکیبائی کردن در برابر همه اینها، و به ذکر و یاد خدا پرداختن، ذکر و یاد خدا هم تقریباً پیوسته همدم صبر و شکیبائی است.

در برابر چیزی که می گویند صبر و شکیبائی کن، و به گونه پسندیده و زیبا از ایشان دوری کن و به ترک ایشان بگو ... مرا با تکذیب کنندگان واگذار، چه من برای ایشان بس هستم. خود دانم و ایشان:

﴿وَذُرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا﴾

مرا با ثروتمندانی واگذار که (تو را و رسالت آسمانی را

دروغ می نامند و) تکذیب می دارند، و با آسودگی خاطر

فرعون پیغمبری را فرستاده بودیم. فرعون با آن پیغمبر به مخالفت برخاست، و ما هم او را به سختی فرو گرفتیم (و به مجازات شدیدی گرفتار ساختیم). اگر کافر شوید، چگونه خود را از (عذاب شدید) روزی برکنار می دارید که (ترس و هراس آن) کودکان را پیر می سازد؟! در آن روز آسمان (با همه قوت و عظمتی که دارد، از خوف و هول قیامت) از هم شکافته می گردد. وعده خدا قطعاً به وقوع می پیوندد.

اگر روایت نخستین در باره نزول سرآغاز این سوره صحیح باشد که در ابتدای بعثت نازل گردیده است، قطعاً بخش دوم این سوره بعدها نازل شده است بدان هنگام که دعوت علنی و آشکار گردیده است، و تکذیب کنندگان و گردنکشان پدید آمده اند، و بر پیغمبر خدا ﷺ و بر مؤمنان سختگیری کرده اند. اما اگر روایت دوم صحیح باشد، نیمه نخستین این سوره جملگی به مناسبت اذیت و آزاری نازل گردیده است که مشرکان به پیغمبر ﷺ رسانده اند و به جلوگیری دعوت پرداخته اند.

به هر حال ما می بینیم به صبر و شکیبائی رهنمود می شود، بعد از رهنمود به شب زنده داری و نماز شبانه و ذکر خدای یگانه. این دو چیز اغلب با یکدیگر همراه هستند وقتی که مراد مجهز کردن دل با زاد و توشه این دعوت در راه طولانی و پر رنج و مشقت است، چه راه این دعوت در امر نفوذ به دلها و درونها باشد، و چه راه این دعوت در کار جهاد با دشمنان و کینه توزان باشد. هردوی اینها هم سخت و دشوار است ... می بینیم که به صبر رهنمود و رهنمون می شود:

﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾.

در برابر چیزهایی که می گویند شکیبائی کن.

شکیبائی در برابر چیزی که می گویند و مایه خشم و کین می گردد.

﴿وَأَهْجُزْهُمْ هَجْرًا جَبِيلًا﴾.

و به گونه پسندیده از ایشان دوری کن.

به ترک ایشان گفتن بدون عتاب و سرزنش و خشم و

هم در این زندگی دنیا از آنان انتقام گرفته نشود و سالم از دست انتقام خداوند قادر متعال رها شوند و خدا بدیشان مهلت و فرصت بدهد. سرانجام اسیر و گرفتارشان می‌سازد و کار ایشان را می‌سازد:

﴿إِن لَّدُنَّا أُنْكَالًا وَجَحِيمًا وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا﴾.

نزد ما غل و زنجیرها و آتش سوزان دوزخ است. و همچنین خوراک گلوگیری و عذاب دردناکی موجود است.

﴿أُنْكَالًا﴾: قیود. هر نوع غل و زنجیر سنگین و بند گران، و «جَحِيمًا»: آتش سوزان. و «طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ»: خوراکی که در گلو گیر کند و نه بیرون بیاید و نه درون برود. همه اینها سزاوار مناسبی است برای «أُولَى النَّعْمَةِ»: صاحبان نعمت. اشخاص دارائی که قدر نعمت را ندانسته‌اند، و شکردهنده نعمت را بجای نیاورده‌اند... ای محمّد در برابر ایشان صبر جمیل و شکیبائی پسندیده داشته باش، و مرا با آنان واگذار! ایشان را رها کن، چه در پیش ما غل و زنجیرها است که به دست و پای ایشان می‌افتد و اذیت و آزارشان می‌دهد. در پیش ما آتش فروزان دوزخ است که ایشان را تافته و بریان می‌کند و می‌سوزاند. در پیش ما خوراکی است که گلوگیر است. در پیش ما عذاب دردناکی در روز هراس‌انگیزی است...

آن گاه صحنه این روز هراس‌انگیز را ترسیم می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا﴾.

روزی، زمین و کوه‌ها سخت به لرزش و جنبش درمی‌آید و (چنان کوه‌ها درهم کوبیده می‌شود که) کوه‌ها به توده‌های پراکنده و تپه‌های ریگ و روان تبدیل می‌گردد.

آهای! این تصویر هول و هراس است که از مردمان تجاوز می‌کند و به زمین می‌پردازد و بزرگ‌ترین جولانگاه‌های آن را فرامی‌گیرد! زمین می‌جنبد و می‌لرزد و می‌ترسد و می‌هراسد و تکه تکه و پاره پاره

آنان را اندکی مهلت بده. (خود دانم و ایشان).

سخنی است که خداوند قادر و توانا و چیره و بزرگوار آن را می‌گوید:

﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ﴾.

مرا با تکذیب‌کنندگان واگذار.

تکذیب‌کنندگان آدمیزادگانی هستند از جمله مردمان. کسی که ایشان را تهدید می‌کند و بیم می‌دهد خداوندگاری است که ایشان را آفریده است، و این جهان بزرگ و سترگ را آفریده است، با: ﴿كُنْ﴾. بشو، نه بیشتر!

مرا با تکذیب‌کنندگان واگذار... چه این دعوت من است. و بر تو پیام باشد و بس. وظیفه تو ابلاغ است. پس از ابلاغ فرمان یزدان ایشان را واگذار تا تکذیب بکنند و دروغ بنامند. زیبا و پسندیده به ترک ایشان بگویی. من جنگ با ایشان را بر عهده خواهم گرفت. تو فکر خودت را به کار و بار تکذیب‌کنندگان مشغول مدار!

وای چه کمرشکن و تکان‌دهنده و هراسناک است وقتی که خداوندگار قادر متعال خودش به جنگ این آفریده‌های هیچ و ضعیف پردازد!..

﴿أُولَى النَّعْمَةِ﴾.

صاحبان نعمت... اشخاص دارا.

این تکذیب‌کنندگان دارا و ثروتمند هر اندازه قدرت بر آفریدگان امثال خود داشته باشند در برابر خدا کیستند و چیستند؟!

﴿وَمَهْلُهُمْ قَلِيلًا﴾.

آنان را اندکی مهلت و فرصت بده.

اگر در تمام زندگی دنیا بدیشان مهلت و فرصت بدهد اندک است. زندگی دنیا یک روز یا بخشی از یک روز است برابر حساب و کتاب خدا. برابر حساب و کتاب خودشان نیز چنین است وقتی که طومار زندگی درهم پیچیده می‌شود. بلکه آنان آن را یک ساعت از یک روز احساس می‌کنند وقتی که قیامت فرامی‌رسد! پس زندگی دنیا کم است مدت آن هرچند که باشد. تازه اگر

می شود و سقوط می کند و فرومی ریزد. پس مردمان ناچیز ضعیف باید چه حالی را پیدا کنند؟!

روند سوره در برابر این صحنه هراس انگیز و هراسناک، رو به تکذیب کنندگان دارا و صاحب نعمت می کند. برای ایشان از فرعون می گوید، و فرعون زورمدار و زورگو را به یادشان می آورد. برایشان می گوید که خداوند چیره و قدرتمند چگونه او را گرفتار کرد و کیفر داد:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا، فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا﴾.

(ای اهل مکه!) ما پیغمبری را به سوی شما فرستاده ایم که (در روز قیامت) گواه بر شما است، همان گونه که به سوی فرعون پیغمبری را فرستاده بودیم. فرعون با آن پیغمبر به مخالفت برخاست، و ما هم او را به سختی فرو گرفتیم (و به مجازات شدیدی گرفتار ساختیم).

این گونه کوتاه و مختصر از فرعون و فرعونیان می گوید، و دلای ایشان را به تکان و لرزه می اندازد و از جای می برد و آشفته می سازد. تکان و لرزش و آشفتگی دلها به دنبال صحنه زمین و کوه ها و تکان و لرزش و آشفتگی و سقوط کردن و فرو ریختن آنها ذکر می گردد. چه آن گرفتار کردن و کیفر دادن قیامت است، و این گرفتار کردن و کیفر دادن دنیا است. پس چگونه خودتان را نجات می دهید و از همچون هول و هراس وحشتناکی می رهانید؟

﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ - إِن كَفَرْتُمْ - يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ۚ أَلَسَاءُ مُنْقَطِرِينَ﴾.

اگر کافر شوید، چگونه خود را از (عذاب شدید) روزی برکنار می دارید که (ترس و هراس آن) کودکان را پیر می سازد؟! در آن روز آسمان (با همه قوت و عظمتی که دارد، از خوف و هول قیامت) از هم شکافته می گردد.

تصویری که از هول و هراس در اینجا ترسیم شده است بدین گونه است: آسمان از آن تکه و پاره می شود.

پیش از این هم زمین و کوه ها از آن به تکان و لرزه درآمده بودند. به گونه ای است که کودکان را پیر می سازد. هول و هراسی است که تصویرهایش در طبیعت ساکت، و در انسانیت زنده، ترسیم می شود... در صحنه هایی به تصویر درمی آید، و روند قرآنی آنها را به ذهن و شعور مخاطبان منتقل می کند، به گونه ای که انگار هم اینک رخ داده اند و در مقابل دیدگان آماده اند... آن گاه آن را تأکید می کند:

﴿كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا﴾.

وعدۀ خدا قطعاً به وقوع می پیوندد.

رخ می دهد و خلاقی در آن نیست. آنچه خدا بخواهد انجام می دهد، و آنچه بخواهد می شود و پیش می آید. در مقابل این هول و هراسی که در جهان بیرون و همچنین در جهان درون به تصویر درمی آید، دل های مردمان را می پساید تا متذکر و پندپذیر گردند و راه سلامت و ایمنی را در پیش گیرند... راه خدا:

﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ، فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾.

اینها اندرز و یادآوری است، هرکس که خواستار (استفاده از آنها) است، او راهی را به سوی پروردگار خود برمیگزیند (و خویشتن را به سعادت ابدی می رساند).

قطعاً راهی که رو به خدا دارد ایمن تر و آسان تر از راهی است که مورد شک و تردید است و رو به هول و هراس ناگوار و نابهنجار است.

در همان حال که این آیات پایه های تکیه گاه و پاهای تکذیب کنندگان را به جنبش و لرزش می اندازد، به دل پیغمبر ﷺ و به دل جماعت مؤمن و ضعیف و اندک آن زمان، آرامش و اطمینان و یقین می اندازد، و نور ایمان را در آن دلها بیشتر پرتوانداز می سازد. چرا که پیغمبر ﷺ و مسلمانان احساس می کردند پروردگارشان با ایشان است. دشمنانشان را می کشد، و آنان را به کیفر می رساند، و به غل و زنجیرشان می کشاند. مدت کمی بیشتر نمی گذرد و فرصت

کوتاهی بیشتر بدان داده نمی‌شود، به سر رسید مدّت زمان معلوم عمر می‌رسند و کار از کار می‌گذرد، و فرمان یزدان اجراء می‌شود. اجل در می‌رسد و یزدان دشمنان خود و دشمنان مؤمنان را به کیفر می‌رساند و به دوزخشان می‌اندازد و به عذاب دردناک گرفتارشان می‌سازد.

قطعاً خدا دوستان خود را در دست دشمنانش رها نمی‌کند، هر چند که تا مدّت زمانی هم بدیشان مهلت و فرصت دهد ...



هم اینک نیمه دوم این سوره فرامی‌رسد، و در یک آیه طولانی جای می‌گیرد. این آیه یک سال بعد از نزول سرآغاز این سوره نازل گردیده است، بنا به ارجح اقوال:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ. وَاللَّهُ يَقْدَرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ. عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحِصَهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ، فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ. عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ، وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ، وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ، وَ اقْرَءُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، وَ مَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَ أَكْثَرُ أَجْرًا، وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، نزدیک به دو سوم شب، یا نصف، و یا یک سوم آن را (نمی‌خواهید و به عبادت می‌پردازید و) به نماز می‌ایستید. خدا است که اوقات شب و روز را می‌داند و دقیقاً تعیین می‌کند. او می‌داند که شما نمی‌توانید (ساعات شب و روز را دقیقاً تعیین کنید و) حساب آن را داشته باشید. لذا (برای شما تخفیف قائل شد و) بر شما بخشید. پس آن مقدار از قرآن را (در نماز) بخوانید که برایتان میسر است. خدا می‌داند که کسانی از شما

بیمار می‌شوند، و گروهی دیگر برای جستجوی روزی و به دست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می‌کنند، و دسته دیگر در راه خدا می‌جنگند. لذا آن مقدار که برایتان ممکن است و توانائی دارید (در نماز شبانه) قرآن بخوانید. نماز بگزارید، و زکات مال به در کنید، و قرض الحسنه به خدا دهید. هر خوبی و خیری را که برای خود پیشاپیش می‌فرستید، آن را نزد خداوند بهتر و با پاداش بیشتری خواهید یافت. از خدا آمرزش بخواهید، چرا که خدا آمرزگار و مهربان است.

این پسوده زیبا و نمناک تخفیف است که بر رنجها و خستگیها و دشواریها دست می‌کشد. دعوت ساده گرفتن خدا از پیغمبر و مؤمنان است. خدا خلوص پیغمبر و خلوص مؤمنان را نسبت به خودش دیده است. پاهایشان بر اثر شب‌زنده‌داری طولانی برای به نماز ایستادن و مقدار زیادی از قرآن را در آن خواندن ورم کرده است و آماسیده است. خدا که نمی‌خواسته است پیغمبر خود را با این قرآن و با شب‌زنده‌داری بدبخت کند. بلکه خدا می‌خواسته است او را برای کار بزرگ و مهمی آماده کند، کار بزرگ و مهمی که در طول زندگی باقیمانده‌اش با آن رویاروی می‌گردد، و هم او و هم مجموعه مؤمنان اندکی که در شب‌زنده‌داری و پرستش و نیایش شبانه با او بوده‌اند، با آن رویاروی می‌شوند. در این سخنان، مودّت و محبت و اطمینان بخشیدن و دل‌داری دادن است:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ﴾.

پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، نزدیک به دو سوم شب، یا نصف، و یا یک سوم آن را (نمی‌خواهید و به عبادت می‌پردازید و) به نماز می‌ایستید.

خدا تو را دیده است! شب‌زنده‌داری و نمازت، شب‌زنده‌داری و نماز تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، پذیرفته شده است و در ترازوی خدا مقبول

و گروهی دیگری برای جستجوی روزی و به دست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می‌کنند. به دنبال روزی می‌روند و رنج و زحمت می‌کشند. طلب رزق و روزی هم ضرورتی از ضرورت‌های زندگی است. خدا هم نمی‌خواهد و نمی‌پسندد که شما به ترک امور زندگیتان بگوئید و بسان راهبان و دیرنشینان برای انجام شاعر و مراسم دینی از مردمان و کار و بار جهان بگسلید و گوشه‌گیری بکنید.

﴿وَأَخْرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾

و دسته دیگری در راه خدا می‌جنگند.

خدا می‌دانسته است که به شما اجازه جنگ با کسانی را خواهد داد که به شما ظلم و ستم می‌کنند تا پیروز بشوید، و پرچم اسلام را در زمین برافراشته کنید، پرچمی که ستمگران از آن می‌ترسند. پس بر خود آسان بگیرید:

﴿فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ﴾

پس آن مقدار از قرآن را (در نماز) بخوانید که برایتان میسر است.

بدون این که بر خود سخت بگیرید و تولید رنج و مشقت کنید ... و بر انجام فرائض و واجبات دینی استوار و ماندگار باشید:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾

نماز بخوانید و زکات بدهید.

بعد از آن به خدا وام بدهید تا خیر و خوبی آن برایتان باقی بماند ...

﴿وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ نَحْدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا﴾

و قرض الحسنه به خدا دهید. هر خوبی و خیری را که

برای خود پیشاپیش می‌فرستید، آن را نزد خداوند بهتر و با پاداش بیشتری خواهید یافت.

رو به خدا کنید و از او طلب آمرزش نمائید و عذر تقصیر به درگاهش ببرید. چه انسان قصور می‌کند و کوتاهی می‌ورزد و به لغزش و اشتباه دچار می‌آید، هر

افتاده است! ... پروردگارت می‌داند که پهلوه‌ای تو و پهلوه‌ای ایشان از رختخوابها دوری گزیده است و به ترک گرمی رختخوابها در شبهای سرد گفته است، و به ندای گول‌زننده رختخوابها گوش نداده است، و بلکه به ندای خدا گوش فراده است ... پروردگارت بر تو و بر یارانت می‌بخشاید و رحم می‌نماید و برایتان تخفیف ارمغان می‌فرماید ...

﴿وَاللَّهُ يَفْقَدُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾

خدا است که اوقات شب و روز را می‌داند (و حساب آنها را دارد).

بر این می‌افزاید و از آن می‌کاهد. این است که شب دراز می‌گردد و کوتاه می‌شود. تو و کسانی که با تو هستند نزدیک به دوسوم شب، یا نصف، و یا یک‌سوم آن را نمی‌خوابید و بیدار می‌مانید. خدا ضعف شما را در ادامه کار می‌داند. او نمی‌خواهد شما را به رنج و زحمت بیندازد و بر شما سخت بگیرد. بلکه خدا می‌خواهد زاد و توشه برگیرید که برگرفتید. پس بر خود سبک بگیرید، و کار را آسان بکنید:

﴿فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾

پس آن مقدار از قرآن را (در نماز) بخوانید که برایتان میسر است.

از قرآن آن مقدار در نماز شب بخوانید که می‌توانید و رنج و زحمت و مشقت چندانی به همراه ندارد. خدا می‌دانسته است که امور و شؤونی در انتظارتان است و جد و جهد و تاب و توان را می‌طلبید و صرف خود می‌کند، و با انجام آن امور و شؤون شب‌زنده‌داری و به نماز ایستادن طولانی شما را دچار مشقت می‌سازد:

﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى﴾

خدا می‌داند که کسانی از شما بیمار می‌شوند.

برای آن بیماران این شب‌زنده‌داری و به نماز ایستادن سخت خواهد بود.

﴿وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾

اللَّهُ

اندازه هم جدّ و جهد کند و به دنبال راستی و درستی بیفتد:

﴿وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

از خدا آمرزش بخواهید، چرا که خدا آمرزگار و مهربان است.

این پسوده مهر و مودّت و آسانگیری و آرامش بخشیدن و اطمینان دادن است که بعد از گذشت یک سال از شب‌زنده‌داری و به نماز ایستادن شبانه فرامی‌رسد!

خدا برای مسلمانان تخفیف می‌دهد، و شب‌زنده‌داری و نماز شبانه را برای آنان سنّت و مستحبّ می‌سازد نه فریضه و واجب. اما پیغمبر خدا ﷺ برنامه و شیوه خود را با پروردگار خود ادامه می‌دهد، و شب‌زنده‌داری و نیایش و پرستش شبانه خویش را از دوسوم شب

کم‌تر نمی‌کند. با پروردگار خود به مناجات می‌پردازد، و در خلوت شب و در سکوت آن با پروردگارش راز و نیاز می‌گوید. از این حضور در آستانه الهی، زاد و توشه زندگی و زاد و توشه جهاد برمی‌گیرد. هرچند که چشمانش به خواب برود، دلش به خواب نمی‌رود. چه دل پیغمبر ﷺ پیوسته به ذکر و یاد خدا مشغول بود. از دیگران می‌برید و به مولی و سرورش می‌پرداخت. دلش از هر چیزی پرداخته بود و گسیخته بود تنها به پروردگار پیوسته بود و به آستانه‌اش درآویخته بود! با وجود آن همه بارهای سنگینی که بر دوش می‌کشید، و با وجود آن همه رنج و زحمتی که از بارهای سنگین می‌دید ...



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة مدثر مکی و ۵۶ آیه است

عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿٢﴾ قَالُوا لَوْلَا اَنْزَلَكُمْ مِنَ الْمَٰلِكِينَ ﴿٣﴾ وَلَوْلَا تَطْعِمُ الْمَسْكِينِ ﴿٤﴾ وَكُنَّا نَحْنُ مَعَ الْفَٰطِرِينَ ﴿٥﴾ وَكُنَّا نَكْذِبُ بِیَوْمِ الدِّينِ ﴿٦﴾ حَتَّىٰ اَنْتَنَا الْیَقِیْنُ ﴿٧﴾ فَمَا نَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّٰفِعِیْنَ ﴿٨﴾ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذٰكِرَةِ مُعْرِضِیْنَ ﴿٩﴾ كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ﴿١٠﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿١١﴾ بَلْ یُرِیدُ كُلُّ اَمْرِیْ مِنْهُمْ اَنْ یُّوَفِّیْ صُحُفًا مُّنْشَرَةً ﴿١٢﴾ كَلَّا بَلْ لَا یَخَافُوْنَ الْآٰخِرَةَ ﴿١٣﴾ كَلَّا اِنَّهُمْ یَتَذَكَّرُوْنَ ﴿١٤﴾ فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ ﴿١٥﴾ وَمَا یَذْكُرُوْنَ اِلَّا اَنْ یَّشَاءَ اللّٰهُ هُوَ اَهْلُ النَّقْوِیْ وَاَهْلُ الْغَفْرِۃِ ﴿١٦﴾

آنچه قبلاً در باره سورة «مزمل» گفته شد، از نظر سبب نزول، و زمان نزول، بر این سوره هم منطبق است. در باره سورة مزمل روایتهائی است که اولین چیزی که بعد از سورة «علق» نازل گردیده است، سورة مزمل بوده است. روایت دیگری هم می‌گوید سورة مزمل بعد از آشکارا گردیدن دعوت، و شروع اذیت و آزار پیغمبر ﷺ توسط مشرکان، نازل شده است.

بخاری گفته است: یحیی از وکیع، وکیع از علی پسر مبارک، و او از پسر ابوکثیر برایمان روایت کرده است و گفته است: از ابوسلمه پسر عبدالرحمن در باره نخستین چیزی که از قرآن نازل گردیده است پرسیدم. گفت «یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» است... گفتیم: می‌گویند: «إِقرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» بوده است. ابوسلمه گفت: از جابر پسر عبدالله در این باره پرسیدم. همان چیزی که تو به من گفتی، من بدو گفتم. جابر گفت: برای تو نمی‌گویم، مگر آنچه را که پیغمبر خدا ﷺ برایمان بیان داشته است. پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

«جَاوَزْتُ بِجِزَاءٍ فَلَمَّا قَضَيْتُ جَوَارِي هَبَطْتُ فَنُودِيتُ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي فَلَمْ أَرْ شَيْئًا، وَنَظَرْتُ عَنْ شِمَالِي فَلَمْ أَرْ شَيْئًا، وَنَظَرْتُ أَمَامِي فَلَمْ أَرْ شَيْئًا، وَنَظَرْتُ خَلْفِي فَلَمْ أَرْ شَيْئًا، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَرَأَيْتُ شَيْئًا. فَأَتَيْتُ خَدِجَةَ فَقُلْتُ: ذَرُونِي وَصُوبُوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا... قَالَ: فَذَرُونِي وَصُوبُوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا. قَالَ: فَزَلْتُ: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ. وَ

سُورَةُ الْمَدَّثَرِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَرَبَّكَ فَطَعِّرْ ﴿٤﴾ وَالْجُرْفَ هَا جُرْ ﴿٥﴾ وَلَا تَمَنَّ أَنْ تَمُتَ كَثِيرٌ ﴿٦﴾ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾ فَإِذَا تَفَرَّقَ الْنَاقُورُ ﴿٨﴾ فَذَلِكَ يَوْمٌ يَوْمُ عِسِيرٍ ﴿٩﴾ عَلَى الْكَافِرِينَ عِيسِيرٍ ﴿١٠﴾ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَجِيدًا ﴿١١﴾ وَجَعَلْتُ لَهُمْ مَا لَا مَمْدُودًا ﴿١٢﴾ وَبَيْنَ شُهُودٍ ﴿١٣﴾ وَمَهَّدْتُ لَهُمْ تَعْهِدًا ﴿١٤﴾ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾ كَلَّا اِنَّهُمْ كَانُوا يُبَيِّنُا عَنِيَ اَلْحَدَّ ﴿١٦﴾ سَاءَ هَقْمُ صَعُودًا ﴿١٧﴾ اِنَّهُمْ مَكْرُومٌ قَدَرٌ ﴿١٨﴾ فَقِيلَ كَيْفَ قَدَرٌ ﴿١٩﴾ ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ قَدَرٌ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ اِنْ هَذَا اِلَّا اَسْفَرٌ يُؤْتَرُ ﴿٢٤﴾ اِنْ هَذَا اِلَّا اَقْوَلُ الْبَشَرِ ﴿٢٥﴾ سَٰعِیْلِهِ سَفَرٌ ﴿٢٦﴾ وَمَا اَدْرَاكَ مَا سَفَرٌ ﴿٢٧﴾ لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ ﴿٢٨﴾ لَوْ اَنَّ لِلْبَشَرِ ﴿٢٩﴾ عَلَیْهَا اِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٣٠﴾ وَمَا جَعَلْنَا اَصْحَابَ النَّارِ اِلَّا اَمَلًا كَمَا وَمَا جَعَلْنَا عَدُوَّهُمْ اِلَّا اَفْتَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيُسْتَفِیْقَ الَّذِينَ اٰوَنُوا اِلَى الْكِتٰبِ وَیَزِدَادَ الَّذِينَ اٰمَنُوا اِلٰی یُسْنٰی وَلَا یَزَابَ الَّذِينَ اٰوَنُوا اِلَى الْكِتٰبِ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَلِیَقُولَ الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَ الْكَافِرُوْنَ مَاذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهَذَا اَمَلًا كَذٰلِكَ یُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ یَّشَآءُ وَ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ وَ مَا یَعْلَمُ خُجُوْدُ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ وَ مَا هِیْ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْبَشَرِ ﴿٣١﴾ كَلَّا وَالْقَمَرِ ﴿٣٢﴾ وَاَوَّلَ اِذَا دَبَّرَ ﴿٣٣﴾ وَاصْبِحْ اِذَا اَسْفَرَ ﴿٣٤﴾ اِنَّهَا لِاِحْدٰی الْكُبَرِ ﴿٣٥﴾ نَذِیْرٌ لِّلْبَشَرِ ﴿٣٦﴾ لَمَنْ شَآءَ مِنْكُمْ اَنْ یَقْدَمَ اَوْ یَخْلُفَ ﴿٣٧﴾ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِیْنَةٌ ﴿٣٨﴾ اِلَّا اَصْحَابَ الْیَمِیْنِ ﴿٣٩﴾ فِی جَنَّتٍ یَسْأَلُوْنَ

رَبِّكَ فَكْبَرُ».

چیزی را که نقل کردیم همان واژگان و جملاتی است که بخاری ذکر نموده است.

ابن کثیر در تفسیر بر این حدیث حاشیه می‌زند و می‌گوید: «این روند سخن همان چیزی است که محفوظ گردیده است، و می‌رساند که وحی پیش از این نازل گردیده است. چرا که در آن آمده است: «ناگهان فرشته‌ای را دیدم که در حراء به پیش من آمده بود». این فرشته، جبرئیل است. او در دل غار حراء این سخن پروردگار را برای پیغمبر ﷺ به ارمغان آورده است: ﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ...﴾ بعد از این مدتی در نزول وحی تأخیر افتاده است. بعدها فرشته وحی فرود آمده است. آنچه این دو سخن را متحد و متفق می‌سازد این است که گفته شود اولین چیزی که بعد از دوران تأخیر وحی نازل گردیده است این سوره بوده است».

این روایتی است. روایت دیگری هم وجود دارد ... طبرانی گفته است: محمد پسر علی پسر شعیب سمسار از حسن پسر بشر بجلی، و او از معافی پسر عمران، و او از ابراهیم پسر یزید، برایمان روایت کرده است که ابراهیم پسر یزید گفته است: از پسر ابوملیکه شنیدم که گفت: از ابن عباس شنیدم که گفت: ولید پسر مغیره برای قریشیان خوراکی تهیه دید و ایشان را دعوت کرد.

وقتی که از خوردن تمام شدند، ولید پسر مغیره بدیشان گفت: در باره این مرد چه می‌گوئید؟ بعضی گفتند: او جادوگر است. بعضی گفتند: او جادوگر نیست. برخی گفتند: او کاهن و غیبگو نیست. جمعی هم گفتند: او شاعر است. جمعی پاسخ دادند: او شاعر نیست. گروهی هم گفتند: سخنانش سحر و جادوئی است که روایت و حکایت می‌شود. پس همگان متحد و متفق شدند که بگویند: سخنانش سحر و جادوئی است که روایت و حکایت می‌شود. این خبر به پیغمبر ﷺ رسید. غمگین گردید. سر به زیر جامه کشید، و جامه را بر خود پیچید. خداوند بزرگوار نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبُّكَ فَكْبَرُ﴾.

«به حراء پناه بردم و ماندم. هنگامی که پناه بردن و ماندنم را تمام کردم پائین آمدم. فریادم زدند. به راست خود نگاه کردم چیزی ندیدم. به چپ خود نگاه کردم چیزی ندیدم. به جلو خود نگاه کردم چیزی ندیدم. به پشت سر خود نگاه کردم چیزی ندیدم. پس سرم را بلند کردم، چیزی را دیدم. به پیش خدیجه رفتم و گفتم: مرا بپوشانید و آب سرد بر من بریزید ... فرمود: مرا پوشانند و آب سرد بر من ریختند ... فرمود: آن گاه ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبُّكَ فَكْبَرُ﴾، نازل گردید».

مسلم این حدیث را نقل کرده است از عقیل، و او از ابن شهاب، و او از ابوسلمه که گفته است: جابر پسر عبدالله به من اطلاع داده است و گفته است: او از پیغمبر خدا ﷺ شنیده است وقتی که در باره دوران وحی صحبت فرموده است. پیغمبر ﷺ در لابلاهای فرموده‌هایش گفت:

«قَبِينَا أَنَا أَمْشِي إِذْ سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ. فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِيلَ السَّمَاءُ، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءَ، فَأَعَدُّ عَلَى كُرْسِيِّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَجَنِّتُ مِنْهُ حَتَّى هَوَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ فَجِئْتُ إِلَى أَهْلِي فَقُلْتُ: زَمَلُونِي، فَدَثَرُونِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ ... إلى ... وَ أَلْرُجْزَ فَاهْجُرْ».

«وقتی از اوقات که من راه می‌رفتم، ناگهان صدائی را از سوی آسمان شنیدم. به سوی آسمان چشم دوختم. چشمم به فرشته‌ای افتاد که در حراء به پیش من آمده بود. دیدم روی صندلی میان آسمان و زمین نشسته است. پس از او به زانو افتادم و تا زمین خم برداشتم. به پیش اهل و عیال خود برگشتم و گفتم: مرا بپوشانید. آنان مرا پوشانند. خداوند بزرگوار نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ ... تا می‌رسد به: وَ أَلْرُجْزَ فَاهْجُرْ﴾».

ابوسلمه گفته است: «رُجْز» به بتها گفته می‌شود ... آن گاه بازار وحی گرم شد و پایی نازل گردید ... بخاری هم این حدیث را بدین گونه نقل کرده است ... این

سوره، همان کار و باری است که در سوره قلم از آن سخن گفتیم بدان شیوه و روالی که در آنجا در پیش گرفتیم.



سبب و مناسبت هرچه باشد، این سوره در سرآغاز خود آن ندای آسمانی را به همراه دارد. ندائی که پیغمبر ﷺ را برای این کار بزرگ نماینده می‌سازد، و خوابیدن و جامه بر سر کشیدن و گرم شدن را از او می‌گیرد، و او را به جهاد و مبارزه و رنج بردن می‌کشاند:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ﴾.

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!) برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان. (مدثر/۱ و ۲) همراه با آن، پیغمبر ﷺ رهنمود و رهنمون می‌شود به آمادگی پیدا کردن برای این کار بزرگ، و کمک گرفتن برای انجام آن از این چیزی که خدا او را بدان می‌خواند:

﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ. وَيُنَايِكَ فَطَهِّرْ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ. وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرْ. وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾.

و تنها پروردگار خود را به بزرگی و کبریائی بستی (و تنها او را بزرگ بشمار). و جامه خویش را پاکیزه دار (و خویشتن را از آلودگی پاک گردان). و از چیزهای کثیف و پلید دوری کن. بذل و بخشش برای این مکن که افزون طلبی کنی. (بلکه برای رضای خدا احسان و صدقه و بذل و بخشش کن). و برای (خشنودی و محض رضای) پروردگارت شکیبائی کن. (مدثر/۳-۷) مشک ختام این رهنمود و رهنمون در اینجا صبر و شکیبائی است، همان گونه که در آنجا در سوره مزمل چنین بود.^(۱)

این سوره بعد از این رهنمود و رهنمون، تهدید کردن و ترساندن کسانی را دربر دارد که آخرت را تکذیب می‌کنند. این چنین افرادی تهدید می‌گردند و بیم داده

يُنَايِكَ فَطَهِّرْ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ. وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرْ. وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾.

نزدیک است این روایت همان چیزی باشد که در باره سوره «مزمل» روایت گردیده است... این امر ما را بر آن می‌دارد که نتوانیم قاطعانه بگوئیم که کدام یک از این دو سوره جلوتر نازل گردیده است، و کدام یک از آن دو بدین مناسبت یا آن مناسبت نازل شده است.

جز این که می‌توان گفت: نگریستن به خود نص قرآنی اشاره بدین دارد که سرآغاز این سوره تا این فرموده خداوند بزرگوار: «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» چه بسا در اوائل نخستین روزهای دعوت نازل شده باشد. بسان سرآغاز سوره «مزمل» تا این فرموده یزدان بزرگوار: «وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً، رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً»... هم این بخش و هم آن بخش از سرآغاز سوره‌ها برای آماده‌سازی خود پیغمبر ﷺ است جهت برخاستن و پذیرفتن بزرگ‌ترین مسؤولیت، و بعد از آن رویاروی شدن با قریشیان و آشکارا دعوت را با ایشان در میان نهادن و همه چیز را بدانان گفتن. چیزهایی که سختیها و گرفتاریهای زیاد و گوناگونی به دنبال دارند. سختیها و گرفتاریهایی که رویاروی شدن با آنها نیاز به آمادگی روانی پیشین دارد... چه بسا آنچه بعد از سرآغاز سوره مدثر و آنچه بعد از سرآغاز سوره مزمل، نازل گردیده است، پس از گذشت مدت زمانی به مناسبت تکذیب مردمان و سرکشی و دشمنانگی ایشان، و اذیت و آزار رساندنشان به پیغمبر ﷺ با تهمت زدن و مکر و کید کردن پست و ناجوانمردانه، نازل شده باشد. اما احتمال، احتمال دیگری را نفی نمی‌کند. و آن این که هر دو سرآغاز سوره‌ها همراه با چیزهایی نازل شده باشند که به دنبال سرآغاز این سوره و آن سوره آمده‌اند و قرار دارند. آن هم به مناسبت یک چیز که تکذیب کردن، و غمگین شدن پیغمبر خدا ﷺ در برابر دغلبازی و نیرنگی است که قریشیان می‌کردند و می‌زدند و توطئه آن را می‌چیدند... کار و بار این دو

می شوند از جنگی که مستقیماً خدا با ایشان دارد، همان گونه که سورة مدثر دربر داشت:

﴿فَإِذَا نَفَخَ فِي السُّنُوفِ، فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ، عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ. ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً. وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَبْنُوداً، وَبَنِينَ شُهُوداً، وَمَهْدَتْ لَهُ نَهْجَهُ، ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ. كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً. سَأَرْهَقُهُ سُجُوداً﴾.

هنگامی که در صور دمیده می شود. آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود (و بلکه پرمشقت و دردسر خواهد بود). مرا وگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده ام. و ثروت بسیاری بدو داده ام. و پسرانی بدو داده ام (که همواره در پیش او آماده، و در مجالس برای خدمتگذاریش) حاضرند. و (وسائل زندگی را) از هر نظر برای او فراهم ساخته ام (و بدو دم و دستگاه داده ام). گذشته از این (بدون شکر و سپاسی که بکند) امیدوار است که (بر نعمت و قدرتش) بیفزایم! هرگز! (چنین نخواهد شد و بدانچه آرزو می کند نخواهد رسید). چرا که با آیات ما دشمن و ستیزه جو است. به زودی او را به بالا رفتن از گردنه (مشکلات و معضلات زندگی) وامی دارم (و به سختیها و دشواریهای فراوان دچار می سازم). (مدثر/۸-۱۷)

سورة مدثر یکی از تکذیب کنندگان را باصفت ویژه اش می شناساند و مشخص می دارد، و صحنه ای از صحنه های مکر و کید او را - بدان گونه که در سورة قلم آمده است - ترسیم می کند. چه بسا این شخص مورد نظر در اینجا و در آنجا فردی باشد. گفته شده است: او ولید پسر مغیره است... تفصیل روایتها هنگام رویارویی با نص خواهد آمد. این سوره سبب جنگ خداوند بزرگوار با او را تذکر می دهد:

﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ. فَقَتِلَ! كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ قُتِلَ: كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ نَظَرَ، ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ. ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ. فَقَالَ: إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ. إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾.

او (برای مبارزه با پیغمبر و قرآن) بیندیشید (و در نظر گرفت که چه بگوید و بکند) و نقشه ای که کشید و طرحی را (در ذهن خود) آماده ساخت. مرگ بر او باد! چه نقشه ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! باز مرگ بر او باد! چه نقشه ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! باز هم نگریست و دقت کرد. سپس چهره درهم کشید و شتابگرانه اخم و تخم کرد. بعد واپس رفت و گردن افراخت. آن گاه گفت: این (کتاب قرآن نام) چیزی جز جادوی منقول (از پیشینیان و روایت شده از دیگران) نمی باشد. این (چیزهایی که محمد کلام آسمانی نام می دهد) چیزی جز سخن انسانها نیست. (مدثر/۱۸-۲۵)

آن گاه فرجام و جایگاه او را تذکر می دهد:

﴿سَأُضْلِيهِ سَقَرَ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ! لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ. لَوَاحٍ لِّلْبَشَرِ. عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ﴾.

هرچه زودتر او را داخل دوزخ می سازیم و بدان می سوزانیم. تو چه می دانی که دوزخ چگونه است؟! دوزخ نه می میراند و نابود می کند (تا انسان از دست آن با مرگ همیشگی راحت شود) و نه رها می سازد (تا انسان از دست آن بگریزد و نجات پیدا کند). پوست تن را به کلی سیاه و دگرگون می سازد. نوزده (فرشته) بر آن گمارده شده اند. (مدثر/۲۶-۳۰)

به مناسبت صحنه دوزخ، و فرشتگان نوزده گانه ای که بر آن گماشته و مأمور شده اند، و این شماره چه غوغا و بلا و پرسش و گمان و تمسخری را در میان مشرکان و افراد ضعیف ایمان برانگیخت و به راه انداخت، این سوره بدین مناسبت از حکمت و فلسفه خدا در ذکر این شماره سخن می گوید. آن گاه دریچه ای را روی روی حقیقت غیب خدا، و اختصاص خدا بدین غیب باز می کند. این دریچه پرتوی از نور را بر گوشه ای از جهان بینی ایمانی حقیقت غیب نهان در علم یزدان را می تاباند:

﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً. وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمُ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا، لِيَسْتَفْتِنَ الَّذِينَ آمَنُوا أَوْ تَوَّابًا. الْكِتَابُ، وَ يَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا، وَلَا يَرْثَابُ﴾.

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ: مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا؟ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنِ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ، وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلنَّبِيِّينَ.

مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده ایم، و شماره آنان را نیز جز آزمایش کافران نساخته ایم. هدف این است که اهل کتاب یقین و اطمینان حاصل کنند (که آنچه قرآن در باره خازنان دوزخ می گوید، از طرف خدا است) و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید، و اهل کتاب و مؤمنان (در باره حقایق این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند، و کسانی که در دلشان بیماری (نفاق) است، و کافران بگویند: خدا مثلاً از بیان این (چنین عددی) چه می خواسته است؟ این گونه خداوند هرکس را بخواهد گمراه می سازد، و هرکس را بخواهد هدایت می بخشد. لشکریهای پروردگارت را جز او کسی نمی داند، و این جز اندرزی برای مردم نیست. (مدثر ۳۱)

آن گاه کار آخرت و دوزخ و نگهبانان آن را با صحنه های جهانی آماده و حاضر در برابر دیدگان، ربط و پیوند می دهد، تا بدین وسیله پیام این را و آن را برای دلها در نمایشگاه بیداری و هوشیاری و ترساندن و بیم دادن، گرد آورد:

﴿كَلَّا وَالْقَمَرِ. وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ. وَالصُّبْحِ إِذَا أَفْطَر. إِنَّهَا لَا تَأْخُذُ الْكُفْرَ. نَذِيرًا لِلْبَشَرِ. لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾.

این چنین نیست که ایشان می پندارند! سوگند به ماه! و سوگند به شب بدان گاه که پشت کند (و دامن برچیند و روی به رفتن آرد)، و سوگند به صبح، چون (نقاب از چهره بگیرد، و پرده برافکند، و) روشن گردد! دوزخ (یکی از مسائل مهم و حوادث عظیم، اصلاً) بلائی از بلاهای بزرگ است. وسیله بیم دادن انسانها است. برای کسانی از شما که می خواهند (به سوی خیرات و طاعات) پیش بروند، و یا کسانی از شما که می خواهند (از خیرات و طاعات) عقب بکشند. (مدثر ۳۲-۳۷)

همچنین از جایگاه بزهکاران و از جایگاه یاران دست راست سخن می رود، وقتی که تکذیب کنندگان به درازا اعتراف و اقرار می کنند به اسباب و عللی که ایشان را سزاوار اسارت و غل و زنجیر در روز سزا و جزا و حساب و کتاب می سازد. با سخن فیصله بخشی بر کار و بارشان پیرو می زند، کار و باری که میانجیگری میانجیگران بدیشان سودی نمی رساند و فائده ای برایشان ندارد:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ. إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ. فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ. مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلُوحِينَ. وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ. وَكُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ. وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الَّذِينَ. حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ. فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾.

هرکسی در برابر کارهایی که کرده است (در دوزخ زندانی می گردد) و گروگان می شود. مگر یاران سمت راستی (که مؤمنانند و خویشان را با انجام نیکیها در جهان از عذاب یزدان رها نیده اند). آنان در باغهای بهشت بسر می برند، و (از دوزخیان) می پرسند. از بزهکاران و گناهکاران (می پرسند): چه چیزهایی شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است؟ می گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده ایم، و به مستمند خوراک نمی داده ایم، و ما پیوسته با باطلگرایان (همنشین و همصدا می شده ایم و به باطل و یاوه و عیبجویی) فرو می رفته ایم. و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می دانسته ایم. تا مرگ به سراغمان آمد. دیگر شفاعت و میانجیگری شفاعت کنندگان و میانجیگران (اعم از فرشتگان و پیغمبران و صالحان) بدیشان سودی نمی بخشد. (مدثر ۳۸-۴۸)

در سایه این صحنه خوارکننده، و اعتراف و اقرار رسواکننده، از موضعگیری تکذیب کنندگان در برابر دعوت به پند گرفتن و نجات از این سرنوشت می پرسد، پرسشی که موضعگیری ایشان را زشت و پلشت می شمارد. صحنه مسخره کننده ای را هم از ایشان

اما (در عین حال پند گرفتن از آن، جز به مشیت و توفیق الهی نیست) آنان اندرز نمی گیرند مگر این که خدا بخواهد. سزد که از (خشم) خدا دوری جست، و او را سزد که آمرزگاری کند (و بر دیگران ببخشد).

(مدثر/۵۶)

•

بدین منوال و بر این روال این سوره حلقه‌ای از حلقه‌های مبارزه روانی را به تصویر می کشد، مبارزه‌ای که قرآن از یک سو با جاهلیت و با اندیشه‌های جاهلیت دلهای قریشیان آغاز کرده است، و از دیگر سو آن را آغاز کرده است با سرکشی و دشمنانگی و نیرنگ و رویگردانی از روی عمد و قصد با شیوه‌های گوناگون جوراجوری که دارد... مشابیه‌های زیادی میان رویکردهای این سوره و رویکردهای سوره مزمل و سوره قلم است. مشابیه‌هایی که دلالت دارند بر این که همه این سورها در زمانهای نزدیک به هم برای رویارویی با حالت‌های همگون و همانند نازل گردیده‌اند... به استثنای نیمه دوم سوره مزمل که سبب نزول ویسره‌ای دارد، و آن تسمین روانی و روحی پیغمبر ﷺ و گروهی از کسانی است که در خدمتش بوده‌اند، همان گونه که گذشت.

•

این سوره دارای آیه‌های کوتاهی است. حرکت سریع و تند دارد. فاصله‌ها و قافیه‌ها متنوع است. آهنگ سوره گاهی آرام و متین پیش می‌رود، و گاهی نفس‌زنان و شتابان به جلو می‌تازد؛ به‌ویژه شتاب می‌گیرد هنگامی که صحنه آن تکذیب‌کننده‌ای را به تصویر می‌کشد که می‌اندیشد و می‌سنجد و روی ترش می‌کند و اخم و تخم می‌نماید... و صحنه دوزخی را به تصویر می‌کشد که نه می‌میراند و نابود می‌کند و نه رها می‌سازد، و پوست تن را به کلی سیاه و دگرگون می‌نماید... و صحنه گریز ایشان را به تصویر می‌کشد که بسان گورخران رمنده‌ای که از شیر بگریزند، آنان هم می‌رند و می‌گریزند!

ترسیم می‌کند، صحنه‌ای که گریز چموشانه حیوانی ایشان را خنده‌آور و ننگین نشان می‌دهد:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُغْرَضِينَ؟ كَانَتْهُمْ حُمْرُ مُسْتَنْفِرَةٍ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾.

چرا باید ایشان، از قرآن رویگردان شوند؟ انگار آنان گورخران رمنده‌ای هستند. گورخرانی که از شیر گریخته و رمیده باشند. (مدثر/۴۹-۵۱)

برده از غروری برمی‌دارد که گریبانگیرشان می‌گردد و آنان را از شنیدن و پذیرفتن صدای تذکره‌دهنده دلسوز بازمی‌دارد:

﴿يَسْأَلُ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَةً﴾.

اصلاً هریک از ایشان می‌خواهد که (از سوی خدا، جداگانه) نامه سرگشاده‌ای (که همه بتوانند آن را ببینند و بخوانند) بدو داده شود. (نامه‌ای که ابلاغ پیغمبری یکایک آنان باشد، یا دال بر صدق پیغمبر اسلام باشد). (مدثر/۵۲)

این حسودی کردن با پیغمبر ﷺ و عشق به این است نامه سرگشاده‌ای به هریک از ایشان داده شود! سبب نهان دیگر این است تقوا ندارند و بیبک هستند:

﴿كَلَّا! بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ﴾.

نه چنین است (که ایشان می‌گویند و می‌خواهند!) اصلاً آنان از آخرت بیبک هستند. (مدثر/۵۳)

در آخر، بیان قاطعانه‌ای درمی‌رسد که سازشی و نرمشی در آن نیست:

﴿كَلَّا! إِنَّهُ تَذَكُّرٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ﴾.

نه چنین است (که ایشان در باره قرآن می‌اندیشند!) قرآن سراپا پند و اندرز و یاد و یادآوری است. هرکس بخواهد، آن را یاد می‌کند (و می‌خواند و بدانچه در آن است عمل می‌کند). (مدثر/۵۴، ۵۵)

و همه کارها را به اراده و مشیت و قضا و قدر خدا حواله می‌دهد:

﴿وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾.

این دگرگونی آهنگ و قافیه در صحنه‌ها و سایه‌روشنهای مختلف مزه و ویژه‌ای بدین سوره داده است. به ویژه هنگام برگشت دادن برخی از قافیه‌ها وقتی که به پایان می‌آیند و دیگر باره به میان می‌آیند، همچون قافیه راء ساکنه: الْمَدَّثِرُ. أَنْذِرْ. فَكَبِّرْ... همچنین برگشت دادن آن پس از گذشت چندی: قَدَّرَ. بَسَرَ. اسْتَكْبَرَ. سَفَرٌ... به همین سان انتقال از قافیه‌ای به قافیه دیگری در یک بند که ناگهانی صورت می‌گیرد، ولیکن به خاطر هدف خاصی که در میان است. بدان گاه که یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿فَأَنذَرْتُهُمْ لَآ إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ صُلُوبَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾

چرا باید ایشان، از قرآن رویگردان شوند؟ انکار آنان گورخران رمنده‌ای هستند، گورخرانی که از شیر گریخته و رمنده باشند. (مدثر/۴۹-۵۱)

در آیه نخستین می‌پرسد و زشت می‌شمارد. در آیه دوم و سوم به تصویر می‌کشد و به تمسخر می‌گیرد! و به همین روال و منوال...

هم اینک به شرح و بسط این سوره می‌پردازیم:



﴿يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ. قُمْ فَأَنذِرْ. وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ. وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ. وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرْ. وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!) برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان! و تنها پروردگار خود را به بزرگی و کبریائی بستی (و تنها او را بزرگ بشمار). و جامه خویش را پاکیزه دار (و خویشتن را از آلودگیها پاک گردان). و از چیزهای کثیف و پلید دوری کن. بذل و بخشش برای این مکن که افزون طلبی کنی. (بلکه برای رضای خدا احسان و صدقه و بذل و بخشش کن). و برای (خشنودی و محض رضای) پروردگار شکیبائی کن.

این ندای آسمانی است، ندای بزرگی برای کار سنگین و سترگی است... برحذر داشتن آدمیزادگان و بیدار

کردن ایشان است. نجات انسانها از شرّ و بلا در دنیا، و از آتش در آخرت است. رهنمود و رهنمون ایشان به راه خلاص شدن و نجات یافتن پیش از گذشت فرصت است... این هم وظیفه و تکلیف سخت و دشواری است، وقتی که به انسانی از انسانها واگذار می‌گردد، هرچند که این انسان فرستاده‌ای و پیغمبری باشد. چه انسانها آن اندازه سر به گمراهی و سرکشی و نافرمانی و دشمنانگی و پافشاری بر باطل و کجروی و گریز از این امر نهاده‌اند، کار دعوت را سخت‌ترین و سنگین‌ترین چیزی کرده‌اند که انسان انجام آن را از میان کارهای مهمّ موجود در این هستی برعهده می‌گیرد.

﴿يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ. قُمْ فَأَنذِرْ﴾

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!) برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان!

بیم دادن و برحذر داشتن نمایان‌ترین کار در امر رسالت است. بیم دادن و برحذر داشتن، آگاه کردن از خطر نزدیکی است که در کمین غافلانی است که سر در گمراهی نهاده‌اند و از خود بی‌خبر شده‌اند. در این آگاه کردن و بیدارباش دادن رحم و مهربانی یزدان در حقّ بندگان نمایان و جلوه‌گر است. بندگان وقتی که سر در گمراهی می‌گذارند و سرگردان و ویلان می‌شوند از ملک و مملکت و قدرت و شوکت خدا چیزی نمی‌کاهند. و زمانی که راه هدایت در پیش می‌گیرند و راهیاب می‌گردند بر ملک و مملکت و قدرت و شوکت خدا چیزی نمی‌افزایند. اما رحم و مهربانی یزدان مقتضی این است که این همه لطف و عنایت نسبت بدیشان داشته باشد تا از عذاب دردناک در آخرت نجات پیدا کنند و رهائی یابند، و از شرّ و بلای هلاک‌کننده و بر باددهنده در دنیا برهند و خلاص شوند. پیغمبران خدا هم ایشان را نداء بزنند و صدا بکنند تا برگردند و خدا ایشان را بیامرزد و در پرتو فضل و کرم خود آنان را به بهشت خویش داخل فرماید!

آن گاه یزدان مَنّ پیغمبر ﷺ را در باره خودش

رهنمود و رهنمون می‌فرماید، بعد از آن که او را موظف و مکلف به بیم دادن و برحذر داشتن دیگران کرده بود. او رهنمود و رهنمون می‌کند به این که پروردگار خود را به بزرگی بستاید:

﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرُ﴾.

و تنها پروردگار خود را به بزرگی و کبریائی بستای (و) تنها او را بزرگ بشمار).

تنها و تنها پروردگار یگانه‌ات را بزرگ و سترگ بدان، پروردگاری که شایان بزرگ داشتن و سترگ شمردن است. این هم رهنمود و رهنمون کردن به گوشه‌ای از جهان‌بینی ایمانی در باره معنی الوهیت، و معنی توحید و یگانه‌پرستی است.

قطعا هر کسی، هر چیزی، هر ارج و ارزشی، هر حقیقتی، و... کوچک است... تنها خدای یگانه بزرگ است... همه ستارگان و سیارگان، نیروها و ارزشها، رخدادها و حادثه‌ها، اوضاع و احوال، معانی و اشکال، و... پنهان و نهان می‌شوند، و در سایه‌روشنهای جلال و کمال خدای یگانه بزرگ و سترگ، محو می‌گردند.

این رهنمود و رهنمون پیغمبر ﷺ است که به بیم دادن و برحذر داشتن انسانها بگراید، و به سختیها و دشواریها و هولها و هراسها و سنگینیها و سرسختیهای ایشان با همچون جهان‌بینی و اندیشه‌ای، و با همچون ذهن و شعوری، بنگردد. تا هر مکر و کیدی، و هر قدرت و قوتی، و هر گردنه و سدّ و مانعی را کوچک ببیند و بداند. و آگاه و مطلع باشد که پروردگارش که او را نداء درمی‌دهد بدین بیم دادن و برحذر داشتن برخیزد، او بزرگ و سترگ است... و سختیها و دشواریهای دعوت و هولها و هراسهای سر راه آن، نیاز همیشگی به حاضر آوردن این جهان‌بینی و این درک و فهم دارد.

خدا پیغمبر ﷺ را به پاکی و پاکیزگی رهنمود می‌فرماید:

﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرُ﴾.

و جامه خویش را پاکیزه دار (و خویشتن را از آلودگیها پاک گردان).

پاکی جامه در زبان عربی کنایه از پاکی دل و اخلاق و کار است... پاکی ذات انسان نیز مراد است چون جامه آن را می‌پوشاند. مراد هرچه به جامه می‌چسبد و آن را لمس می‌کند نیز می‌باشد. (یعنی هم جامه ظاهری مراد است و هم جامه باطنی. یعنی عمل. چرا که اعمال هرکس به منزله لباس او است، و ظاهر هر شخص بیانگر باطن او است)... پاکی و پاکیزگی حالت مناسبی برای دریافت فرمان از عالم بالا و جهان فرشتگان است. همچنین پاکی و پاکیزگی از همه چیز بیشتر با سرشت این رسالت پیوستگی دارد. پاکی و پاکیزگی گذشته از همه اینها برای شرائط و ظروف بیم دادن و برحذر داشتن و تبلیغ و پیام رساندن، ضروری است. به دست گرفتن کار دعوت در وسط امواج کششها و کنشها و خواستها و آرزوها و راهها و روشها، و چیزی که از زشتیها و پلشتیها و کثافتها و آلودگیها و آمیزه‌ها و شائبه‌ها، با آنها همراه است، شخص دعوت‌نگر نیاز به پاکی و پاکیزگی کامل دارد تا بتواند آلودگان را نجات بدهد بدون این که خودش کثیف و آلوده گردد، و تا بتواند ناپاکان را برهاند بدون این که خودش ناپاک شود... این نگاه دقیق و ژرفی است که باید به شرائط و ظروف رسالت و دعوت و دست‌اندرکار شدن همچون کاری در محیطهای مختلف، و با دل‌های مختلف، انداخته شود.

خدا پیغمبر ﷺ را راهنمایی می‌فرماید که از شرک و موجبات عذاب دوری گزیند:

﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾.

و از چیزهای کثیف و پلید دوری کن.

پیغمبر ﷺ پیش از نبوت نیز از شرک و موجبات عذاب دوری گزیده بود. فطرت سالم او از این انحراف، و از توده‌های انبوه معتقدات پلشت، و از اخلاق و عادات زشت، بیزار و برکنار بود. از او دیده نشده است که او در چیزی از آلودگیهای جاهلیت شرکت کرده باشد. اما این رهنمود به پاکی و پاکیزگی، و به دوری کردن از آلودگیها و ناپاکیهای بت‌پرستی و جاهلیت،

خدا او را سزاوار آن شناخته است، و او را برای آن برگزیده است. او را توفیق داده است که بر آن توانا باشد و بدان دسترسی داشته باشد... این گزینش و بزرگداشت و لطف و کرمی است که باید شکر آن را بگذارد و خدای را سپاسگزاری بکند، نه این که با آن منت نهد و آن را بزرگ بداند و سترگ بشمارد.

یزدان سبجان در آخر، پیغمبر ﷺ را رهنمود می فرماید صبر و شکیبائی کند محض رضای خدا و بس:

﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾.

و برای (خشنودی و محض رضای) پروردگارت شکیبائی کن.

این سفارشی است که باید در وقت انجام هر وظیفه‌ای یا پایداری و استقامتی در راه این دعوت، در مدّ نظر و آویزه گوش دل و جان باشد. شکیبائی زاد و توشه اصلی در پهنه این پیکار سخت است. پیکار دعوت به سوی خدا، پیکار دو چندان با هواها و هوسهای نفس و آرزوها و خواستهای دل، و پیکار با دشمنان این دعوت، آن کسانی که شیاطین هواها و هوسها و آرزوها و خواستها ایشان را به میدان مبارزه با این دعوت برمی‌انگیزند و می‌کشاند و می‌رانند. این هم پیکار طولانی و سختی است که هیچ گونه زاد و توشه و ساز و برگی ندارد مگر شکیبائی و صبری که انسان آن را برای خدا از خود نشان بدهد، و در آن رو به خدا بکند، و تنها اجر آن را از خدا بخواهد و بس.



وقتی که این رهنمود و رهنمون الهی به پیغمبر بزرگوارش ﷺ پایان می‌پذیرد، روند قرآنی رو می‌کند به بیان چیزی که دیگران را از آن می‌ترساند، با پسوده‌ای که حسّ و شعور را بیدار می‌کند راجع بدان روز سخت و دشواری که بیم‌دهنده از آمدن آن بیم

بدین معنی است که باید از شرک و موجبات عذاب دوری کرد، و باید که پاک بود و پاک زیست. چه شرک و ناپاکی با یگانه‌پرستی و پاکی سازگار نیستند، و دو راه جدا از همدیگرند و هرگز به یکدیگر نمی‌رسند و میانشان صلح و آشتی صورت نمی‌گیرد. همچنین بدین معنی است که باید از آلودگی بدین ناپاکی و از گرفتاری بدین عذاب دوری جست. واژه «رُجُز» در اصل عذاب است.^(۱) سپس برای موجبات عذاب به کار رفته است. باید از لمس این پلیدی دوری جست و خود را بدان نیالود.

خدا پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌فرماید که خود را از یاد ببر، و از تلاشی که می‌ورزد منت نهد، یا تلاش خود را زیاد نشمارد و بزرگ نداند:

﴿وَلَا تُحِنُّ وَتَلَأُنَّ﴾.

بذل و بخشش برای این مکن که افزون طلبی کنی. (بلکه برای رضای خدا احسان و صدقه و بذل و بخشش کن). پیغمبر ﷺ چیزهای زیادی را تقدیم می‌دارد. چیزهای زیادی را بذل می‌کند و فداء می‌سازد. تلاش و کوشش و فداکاری و جان‌نثاری فراوانی را انجام می‌دهد، و رنجها و خستگیهای زیادی را می‌بیند. ولیکن پروردگارش از او می‌خواهد هرچه را تقدیم می‌دارد و فداء می‌سازد و می‌بخشد و می‌کند و می‌بیند بسیار بشمار نیآورد و بزرگش نداند و مهمش نشمارد، و با آن منت نهد... این دعوت با کسی جور در نمی‌آید و سر سازگاری ندارد آنچه را که می‌بذول می‌دارد احساس بکند و آن را در مدّ نظر داشته باشد. چه بذل و بخشش در راه این دعوت آن اندازه بزرگ و سترگ است که انسان نمی‌تواند آن را بردارد و در نظر آرد، مگر این که آن را فراموش کند و به خاطر نسپارد. بلکه مگر زمانی که اصلاً آن را احساس نکنند، بدان سبب که غرق در احساس خدا است، و می‌داند هرچه را تقدیم می‌دارد و فداء می‌سازد از فضل خدا و از داده‌ها و عطا‌های خدا است. این فضل و لطفی است که خدا بدو مرحمت فرموده است، و عطاء و هدیه‌ای است که

۱- «رُجُز»: چیزهای کثیف و پلید. وسوسه و نیرنگ اهریمن. تنها. گناه... این واژه مفهوم جامعی دارد و هرگونه عمل زشت و پلید و هر کاری را شامل می‌شود که موجب خشم و عذاب الهی باشد. (مترجم)

می‌دهد:

﴿فَإِذَا تَفَرَّغْنَا فِي النَّافُورِ. فَذَلِكَ يَوْمٌ مِّنْ يَّوْمٍ عَسِيرٍ.
عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ﴾.

هنگامی که در صور دمیده می‌شود، آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود (و بلکه پرمشقت و دردسر خواهد بود).

دمیدن در شیپور همان چیزی است که در جاهای دیگری دمیدن در صور تعبیر شده است. ولی تعبیر اینجا دارای پیام سخت‌تر و سنگین‌تری است. بیانگر شدت صدا و طنین آن است. انگار دمیدنی است که صدا را بلند می‌گرداند و در همه‌جا می‌پیچاند. صدائی که به گوشها فرومی‌رود سخت‌تر از صدائی است که گوشها آن را می‌شنود... بدین خاطر است آن روز را برای کافران دشوار توصیف می‌کند، و این دشوار بودن را با نفی هر سایه‌ای از آسانگیری، تأکید می‌نماید:

﴿عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ﴾.

برای کافران آسان نخواهد بود (و بلکه پرمشقت و دردسر خواهد بود).

آن روز سراسر سخت و دشوار است. سخت و دشوار است و آسانی و آسانگیری در لابلای آن وجود ندارد... پس سزاوار است که کافران به بیم‌دهنده گوش فرادارند و سخنانش را بپذیرند، پیش از آن که در صور دمیده شود، و آن روز بسیار سخت و بسیار دشوار با ایشان رویاروی شود!

❦

روند قرآنی از این تهدید و بیم همگانی رو به فرد ویژه‌ای از تکذیب‌کنندگان می‌کند. چنین به نظر می‌رسد آن فرد نقش اصلی ویژه‌ای در تکذیب کردن و توطئه چیدن برای این دعوت داشته است. رو بدو می‌کند با تهدید خردکننده‌ای و بیم درهم شکننده‌ای، و از او شکل زشتی را می‌کشد که باعث تمسخر و استهزاء حال و احوال و سیماهای چهره و اندامهای او می‌گردد، حال و احوال و سیماهایی که از لابلای کلمات نمودار و پدید می‌آید، به گونه‌ای که انگار زنده و

برجسته و دارای سیماها و نشانه‌های جنبنده است:

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا، وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَّمْدُودًا، وَنَبِينَ شُہُودًا، وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا؛ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدًا كَلَّا! إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا. سَأَرْهِقُهُ صَعُودًا. إِنَّهُ فَكَرَ وَقَدَّرَ. فَقَتِلْ! كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ قَتِلْ! كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ نَظُرْ، ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ، ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكَبَرَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ. إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ. سَأُضْلِيهِ سَقَرًا. وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرًا؟ لَا تُثْبِتْ وَلَا تَذَرُ، لَوَاحِةٌ لِلْبَشَرِ، عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرِ﴾.

مرا واکذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام. و ثروت بسیاری بدو داده‌ام. و پسرانی بدو داده‌ام که (همواره در پیش او آماده، و در مجالس برای خدمتگزاریش) حاضرند. و (وسائل زندگی را) از هر نظر برای او فراهم ساخته‌ام (و بدو دم و دستگاه داده‌ام). گذشته از این (بدون شکر و سپاسی که بکند) امیدوار است که (بر نعمت و قدرتش) بیفزایم! هرگز! (چنین نخواهد شد و بدانچه آرزو می‌کند نخواهد رسید). چرا که با آیات مادشمن و ستیزه‌جو است. به زودی او را به بالا رفتن از گردنه (مشکلات و معضلات زندگی) وامی‌دارم (و به سختیها و دشواریهای فراوان دچار می‌سازم). او (برای مبارزه با پیغمبر و قرآن) بیندیشید (و در نظر گرفت که چه بگوید و بکند) و نقشه و طرحی را (در ذهن خود) آماده ساخت. مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! باز هم نگر نیست و دقت کرد. سپس چهره درهم کشید و شتابگرانه اخم و تخم کرد. بعد واپس رفت و گردن افراخت. آن گاه گفت: این (کتاب قرآن نام) چیزی جز جادوی منقول (از پیشینیان و روایت شده از دیگران) نمی‌باشد. این (چیزهایی که محمّد کلام آسمانی نام می‌دهد) چیزی جز سخن انسانها نیست. هرچه زودتر او را داخل دوزخ می‌سازیم و بدان می‌سوزانیم. تو چه می‌دانی که دوزخ چگونه است؟! دوزخ نه می‌میراند و نابود می‌کند (تا انسان از دست آن با مرگ همیشگی راحت شود) و نه

رها کن تا در بارهٔ او بیندیشم ... وقتی که به اندیشه فرورفت گفت: این کلام جز سخنی نیست که آن را از دیگران می‌گیرد و روایت می‌نماید. پس نازل گردید:

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً...﴾

مرا و اگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام...

تا می‌رسد به:

﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾.

نوزده (فرشته) بر آن گمارده شده‌اند.

در روایت دیگری آمده است که قریشیان گفتند: اگر ولید از دین آباء و اجداد برگردد، همهٔ قریشیان از دین آباء و اجداد دست می‌کشند! ابوجهل گفت: من برای شما در برابر او بس هستم! سپس به پیش ولید رفت! ... ولید پس از اندیشهٔ زیاد گفت: این کتاب قرآن نام چیزی جز جادوی منقول از پیشینیان و روایت شده از دیگران نیست. مگر نمی‌بینید که میان مرد و خانواده‌اش، و میان او و فرزندانش و غلامان و بردگانش جدائی می‌اندازد؟

این رخدادی است که روایتها آن را روایت کرده‌اند. اما قرآن آن را بدین شیوهٔ زندهٔ برانگیزنده بیان می‌دارد ... با آن تهدید کمرشکن و هراس‌انگیز می‌آغازد:

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً﴾.

مرا و اگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام.

خطاب به پیغمبر ﷺ است. معنی آن چنین است: مرا و اگذار با آن کسی که او را تک و تنها و بدون هیچ دارائی و اموال و اولادی آفریده‌ام، چیزهایی که بدانها می‌بالد. از قبیل: دارائی زیاد و پسرانی که حاضر و آماده‌اند، و نعمتهائی که از داشتن آنها سرمست می‌گردد و به خود می‌نازد، و لاف می‌زند و تکبر می‌ورزد و بیشتر و فراخ‌تر می‌طلبد. مرا با او و اگذار و دل خود را به مکر و کید و نیرنگ او مشغول مدار. چه من خودم به جنگ او می‌پردازم و کار او را می‌سازم ... در اینجا است که انسان بر خود می‌لرزد و می‌هراسد.

رها می‌سازد (تا انسان از دست آن بگریزد و نجات پیدا کند). پوست تن را به کلی سیاه و دگرگون می‌سازد. نوزده (فرشته) بر آن گمارده شده‌اند.

روایت‌های متعددی نقل شده است در بارهٔ این شخصی که در اینجا مورد نظر است. گفته‌اند او ولید پسر مغیره مخزومی است. ابن جریر گفته است: ابن عبدالاعلی از محمد پسر ثوره، و او از معمر، و معمر از عبادہ پسر منصور، و او از عکرمه، برایمان روایت کرده است که ولید پسر مغیره به پیش پیغمبر ﷺ آمد. پیغمبر ﷺ قرآن را برایش خواند. انگار ولید از شنیدن قرآن خوش آمد و بدان نرمشی پیدا کرد. این امر به گوش ابوجهل پسر هشام رسید به پیش ولید پسر مغیر آمد و بدو گفت: ای عمو! قوم تو می‌خواهند اموالی را برایت جمع‌آوری کنند. ولید پسر مغیره گفت: چرا؟ ابوجهل گفت: آن را به تو می‌دهند. چون تو به پیش محمد رفته‌ای و خویشان را در معرض چیزی قرار داده‌ای که دارد - ابوجهل با خبثت و زرنگی می‌خواهد تکبر و خودبزرگ‌بینی را در او برانگیزد از ناحیه‌ای که می‌داند ولید پسر مغیره سخت بدان می‌نازد و می‌بالد - ولید پسر مغیره گفت: قریشیان می‌دانند که من از همهٔ ایشان بیشتر از دارائی و اموال برخوردارم! ابوجهل گفت: پس سخنی در بارهٔ محمد بگو که از روی آن قوم تو متوجه شوند تو منکر چیزی هستی که محمد گفته است، و تو سخن او را نمی‌پسندی. ولید پسر مغیره گفت: در بارهٔ او چه بگویم؟ به خدا سوگند در میان شما کسی نیست که مثل من اشعار را بشناسد، و از رجز و قصیده و چکامه‌های جنیان مطلع باشد. به خدا سوگند آنچه او می‌گوید هیچ یک از انواع شعر نیست. به خدا سوگند سخنش شیرینی دارد و آنچه می‌گوید دلپسند است. او آنچه در زیر دارد در هم می‌شکند، و او برتری می‌گیرد و والا می‌گردد، و بر او برتری گرفته نمی‌شود و بر او والائی حاصل نمی‌آید ... ابوجهل گفت: به خدا سوگند قوم خود را راضی نخواهی کرد تا در بارهٔ او چیزی نگویی ... ولید پسر مغیره گفت: مرا

در اینجا او را سخت از این آزمندی و طمع بازمی‌دارد، آزمندی و طمع که بیجا است. زیرا کار نیکی نکرده است و طاعت و عبادتی نداشته است و شکر نعمت خدای را بجای نیاورده است تا به سبب آن فزونی و افزایش بخواهد:

﴿كَلَّا!﴾. هرگز.

این واژه برای ردع و انکار و سرکوبی و تودهنی می‌آید.

﴿إِنَّهٗ كَانَ لَا يَأْتِنَا غَنِيًّا﴾.

او با آیات ما دشمن و ستیزه‌جو است.

او با دلائل حق و پیامهای ایمان دشمنی و ستیزه‌جویی می‌کند. رو در روی دعوت می‌ایستد، و با پیغمبر این دعوت می‌جنگد، و خویشان را و دیگران را از آن بازمی‌دارد، و پیرامون دعوت گمراه‌سازیه‌ها می‌کند و یاهو‌سرائیه‌ها می‌نماید.

بر این ردع و انکار با تهدید و بیمی پیرو می‌زند، تهدید و بیم تبدیل خوشی و آسایش و آسانی به ناخوشی و عدم آسایش و سختی و دشواری:

﴿سَأَرْهُقُهُ صُعُودًا﴾.

به زودی او را به بالا رفتن از گردنه (مشکلات و معضلات زندگی) وامی‌دارم (و به سختیها و دشواریهای فراوان دچار می‌سازم).

تعبیری است که حرکت را به تصویر می‌کشد. چه بالا رفتن در راه، سخت‌ترین رفتن است و دشوارترین خستگی را به همراه دارد. اگر این بالا رفتن از طرف دیگران بر انسان تحمیل شود و انسان وادار به بالا رفتن از سوی دیگران شود، درد و رنج آن برای بالارونده بیشتر، و خستگی و درماندگی زیادتری بدو می‌رساند. این امر در عین حال تعبیری از حقیقت است. چه کسی از راه سهل و ساده و دوست داشتنی ایمان منحرف می‌گردد و به کُزراه می‌افتد، در راه سنگلاخ و سخت و پر از چاله و چوله‌ای لنگ‌لنگان و افتان و خیزان می‌رود. زندگی را با پریشانی و سختی و اندوه و ضیقت بسر می‌برد. انگار به سوی آسمان صعود

وقتی که انسان نیروئی را به تصور درمی‌آورد که حدّ و مرزی نمی‌شناسد، نیروی خداوند قادر و توانائی که می‌خواهد این آفریده ضعیف و مسکین و لاغر و ناچیز را درهم کوبد و له و په کند! نصّ قرآنی چنین لرزه‌ای را در دل خواننده و شنونده‌ایمن خود پدید می‌آورد. پس کسی که این قرآن رو بدو می‌کند و با او رویاروی می‌شود باید چه حالی را پیدا بکند؟!

نصّ قرآن بیان حال و احوال این آفریده را طول می‌دهد، و بسیار سخن می‌گوید از نعمتها و بهره‌هایی که خدا بدو داده است، پیش از این که از رویگردانی و سرکشی و دشمنانگی او چیزی بگوید. خدا است که او را آفریده است بدون این که چیزی داشته باشد، حتی جامه به تن داشته باشد! سپس بدو دارائی و اموال فراوان و بسیاری را می‌دهد. پسرانی بدو می‌دهد که پیرامون او حاضر و آماده‌اند. در خدمت او هستند، و او از دیدارشان شاد و از نسبتشان به خود مسرور است. خدا زندگی را برای او آماده و آسان و مهیا و خوش کرده است ...

﴿ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ﴾.

گذشته از این (بدون شکر و سپاسی که بکند) امیدوار است که (بر نعمت و قدرتش) بیفزایم.

او بدانچه بدو داده شده است قانع نیست و بس نمی‌کند، و شکر نعمت بجای نمی‌آورد ... یا چه بسا امیدوار است که وحی بر او نازل شود، و کتابی بدو داده شود، همان گونه که در آخر این سوره خواهد آمد:

﴿بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنثَرَةً﴾.

اصلاً هر یک از ایشان می‌خواهد که (از سوی خدا، جداگانه) نامه سرگشاده‌ای (که همه بتوانند آن را ببینند و بخوانند) بدو داده شود (نامه‌ای که ابلاغ پیغمبری یکایک آنان باشد، یا دالّ بر صدق نبوت پیغمبر اسلام باشد).

ولید پسر مغیره از جمله کسانی بود که به پیغمبر ﷺ حسودی می‌کردند بر این که نبوت بدو داده شده بود.

دعوت است، از او فیلمبرداری می‌شود، و قضا و قدر چنین با او درمی‌افتد:

﴿قَتِلَ﴾. مرگ بر او! کشته و نابود باد!

کارش سراسر ناپسند و مایهٔ تمسخر است:

﴿كَيْفَ قَدَرُ؟﴾.

چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت!؟

دیگر باره دعوت تکرار می‌شود و کارش ناپسند و مایهٔ تمسخر قلمداد می‌گردد. تکرار برای افزایش پیام است. از او تصویر گرفته می‌شود در حالی که این چنین و آن چنان می‌نگرد و با تلاش ساختگی و زورکی نگاه می‌کند بلکه بتواند نیرنگی بزند. کارش مایهٔ تمسخر و استهزاء است.

تصویر دیگری از او گرفته می‌شود، بدان هنگام که ابروها را درهم کشیده است و اخم و تخم کرده است و چین و چروک بر چهره انداخته است و ترشرو به اندیشه فرو رفته است. می‌خواهد با سیمای خنده‌آوری که به خود گرفته است فکر خود را جمع بکند تا مگر کاری بکند!

بعد از این همه خود را تکان دادن و اندیشه را به جولان درآوردن، و بعد از این همه خود را فشردن و فسرده شدن، چه شد؟.. هیچی نصیب او نشد!.. تنها کاری که کرد به نور پشت کرد، و در برابر حق تکبر و ورزید و خودبزرگ‌بینی نمود... و گفت:

﴿إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ. إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾.

این (کتاب قرآن نام) چیزی جز جادوی منقول (از پیشینیان و روایت شده از دیگران) نمی‌باشد. این (چیزهائی که محمد کلام آسمانی نام می‌دهد) چیزی جز سخن انسانها نیست.

وقتی که یزدان سبحان این سیمای و نماهای زنده برجسته از این آفریده خنده‌آور را نشان می‌دهد، بر آن با تهدید هراس‌انگیزی پیرو می‌زند:

﴿سَأُصْلِحُ سَفَرَهُ﴾.

هرچه زودتر او را داخل دوزخ می‌سازیم و بدان می‌سوزانیم.

می‌کند. یا در راه ناهمگون و سخت و ناجوری بالا می‌رود که هیچ آبی و توشه‌ای در آن نیست، و هیچ آسایش و امیدی در پایان راه سراغ نمی‌رود!

آن گاه چهرهٔ زشتی را از او به تصویر می‌کشد که در زشتی سرآمد است. چهرهٔ زشتی است که باعث تمسخر و استهزاء می‌گردد. مردی است ذهن خود را خسته می‌کند، و بر اعصاب خود فشار وارد می‌سازد، و پیشانی را اخم و تخم و چین و چروک می‌دهد، ابروها را درهم می‌کشد، و بندهای اندامهایش را می‌فشارد، و سرپای وجودش را زشت و پلشت نشان می‌دهد، همهٔ اینها را انجام می‌دهد تا عیبی بیاید و قرآن را با آن معیوب سازد، و سخنی بیاید تا در بارهٔ قرآن بگوید:

﴿إِنَّهُ فَكَرَ وَقَدَّرَ. فَقَتِلَ! كَيْفَ قَدَرُ؟ ثُمَّ قَتِلَ! كَيْفَ قَدَرُ؟ ثُمَّ نَظَرَ. ثُمَّ عَسَىٰ وَبَسَرَ. ثُمَّ أَذْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ. فَقَالَ: إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ. إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾.

او (برای مبارزه با پیغمبر و قرآن) بیندیشید (و در نظر گرفت که چه بگوید و بکند) و نقشه و طرحی را (در ذهن خود) آماده ساخت. مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! باز هم نگریست و دقت نکرد. سپس چهره درهم کشید و شتابگرانه اخم و تخم کرد. بعد واپس رفت و گردن افراخت. آن گاه گفت: این (کتاب قرآن نام) چیزی جز جادوی منقول (از پیشینیان و روایت شده از دیگران) نمی‌باشد. این (چیزهائی که محمد کلام آسمانی نام می‌دهد) چیزی جز سخن انسانها نیست.

تعبیر قرآنی لحظه لحظه نگاه‌ها، خطر خطر دلها، حرکت حرکت اندامها را ترسیم می‌کند. این قلم‌موی نقاش است و همه چیز را به تصویر می‌کشد، نه این که کلمه‌ها و واژه‌ها است. نه‌نه، بلکه انگار گوئی فیلم سینمایی است و لحظه به لحظه را فیلمبرداری کرده‌اند و هم اینک بر پردهٔ سینما ظاهر می‌شود!

بدان گاه که او می‌اندیشد و در صدد جلوگیری از این

می دارد، و در خبری که خدا می دهد، و در سخنی که خدا می فرماید، مجادله و ستیزه نمی کند. و اما مشرکان با این عدد با دل‌های خالی از ایمان، و فاقد تعظیم در برابر یزدان، و تهی از جدی بودن در دریافت داشتن فرمان بزرگ، روبرو شدند. این عدد را وسیله تمسخر و ریشخند کردند، و آن را به بازی و شوخی گرفتند و انگیزه‌ای برای مزاح و لطیفه گوئی در میان خود نمودند. یکی از آنان می گفت: آیا ده نفر از شما کار یکی از این نوزده فرشته را نمی سازد؟! دیگری می گفت: شما کار دو نفر از این نوزده فرشته را بسازید، بقیه را به من حواله دهید! من خود برای آنان بس هستم. کارشان را برایتان می سازم! ... با این چنین روح کور و بسته و تهی، این سخن بزرگ و سترگ را دریافت داشتند. بدین هنگام آیات بعدی نازل می گردد، و پرده از حکمت خدا در کشف گوشه‌ای از غیب، و در ذکر این عدد برمی دارد، و آگاهی از غیب را به خدا وامی گذارد، و بیان می دارد چه فرجامی ذکر دوزخ و نگاهبانان آن به دنبال دارد، فرجامی که در محشر پیش می آید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً. وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا، لِيَسْتَعِيقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيُرَدَّا الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ: مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا؟ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنِ يَشَاءُ، وَيَهْدِي مَنِ يَشَاءُ، وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ، وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾.

مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده‌ایم، و شماره آنان را نیز جز آزمایش کافران نساخته‌ایم. هدف این است که اهل کتاب یقین و اطمینان حاصل کنند (که آنچه قرآن در باره خازنان دوزخ می گوید، از طرف

دوزخ چیزی است که بزرگ‌تر و هولناک‌تر از آن است که به درک و فهم انسان درآید! آن گاه با مقداری از صفات ناشناخته دوزخ پیرو می زند، صفاتی که بر هول و هراس از دوزخ می افزاید:

﴿لَا تُتَّقِي وَلَا تَدْرُ﴾.

دوزخ نه می میراند و نابود می کند (تا انسان از دست آن با مرگ همیشگی راحت شود) و نه رها می سازد (تا انسان از دست آن بگریزد و نجات پیدا کند!). دوزخ همه چیز را جارو می زند و با خود می برد، و قورت می دهد و می بلعد، و کاملاً نابود می کند. این است که هیچ چیزی بر سر راه آن برپای نمی ایستد و برجای نمی ماند. هیچ چیزی پس از آن باقی نمی ماند، و چیزی برای او زیاد نیست، و از او اضافه نمی ماند! گذشته از آن، برای انسانها پدیدار می آید و نمایان می شود:

﴿لَوْاحَةٌ لِّلْبَشَرِ﴾.

دوزخ برای انسانها جلوه گر می آید.^(۱)

همان گونه که در سورة معارج آمده است:

﴿تَدْعُو مِنْ أَدْبَرٍ وَ تَوَلَّى﴾.

دوزخ به سوی خود می خواند (و نام می برد) کسی را که پشت (به فرمان خدا) کرده است و (از اطاعت او) روی گردان بوده است. (معارج/۱۷)

دوزخ خود را می شناساند. انگار می خواهد در دل‌ها و درونها با منظره وحشتناک خود هول و هراس برانگیزد! نگاهبانانی بر دوزخ گماشته شده‌اند. تعداد آنان «نوزده» است. نمی دانیم که آیا نوزده نفر از فرشتگان تندخو و سختگیرند، یا نوزده صف از چنین فرشتگانی مراد است، و یا مقصود انواع و اقسامی از ایشان است. از سوی یزدان سبحان کار و بارشان را خواهیم دانست در آییه‌هایی که خواهد آمد ...

۱- این ترجمه با توجه به برداشت مؤلف فرزانه است ... دو معنی دیگر برای این آیه ذکر شده است: الف - پوست تن را به کلی سیاه و دگرگون می سازد. ب- دوزخ انسان را می سوزاند و سیاه می گرداند و قیافه او را دگرگون می سازد. نکا: روح البیان ... (مترجم).

مؤمنان فرموده‌های خدا را با رضا و تسلیم پذیرفتند، بسان رضا و تسلیم کسی که به پروردگارش وثوق و اطمینان دارد، و با او ادب بنده با خداوندش را مراعات

و شماره آنان را نیز جز آزمایش کافران نساخته ایم. کافران کسانی که بیان عدد و شماره، در دلهایشان میل و رغبت مجادله و ستیز را برمی انگیزد. آنان موارد تسلیم شدن، و موارد مجادله کردن را نمی دانند. کارهای غیبی یکسره به خدا واگذار می گردد و در دائره علم و دانش او است، و انسانها از کارهای غیبی نه کم و نه زیاد چیزی نمی دانند. هرگاه خدا از کارهای غیبی خبری داد یگانه منبع راستین در باره آنها همان است و بس. کار انسانها در باره امور غیبی تسلیم خبر یزدان شدن است. باید انسانها دل بدهند بدان و مطمئن باشند که خیر و صلاح در همان چیزی است که یزدان راجع به امور غیبی بدانان خبر داده است و ایشان را تا اندازه ای در جریان کار نهاده است. دیگر راجع بدان جای مجادله و بحث نیست. چرا که انسان مجادله و بحث می کند در باره چیزی که از آن آگاهی پیشین دارد. در پرتو این آگاهی پیشین است که انسان صحبت می کند از خبری که تازه به گوش می رسد، و آن را رد یا تأکید می کند ... و اما چرا تعداد فرشتگان نگاهبان دوزخ نوزده - مدلول و مفهوم آن هرچه هست - می باشد؟ این چیزی است که خدا آن را می داند، خدائی که سراسر هستی را نظم و نظام می بخشد، و هرچیزی را به اندازه لازم می آفریند. این عدد نیز بسان سائر اعداد است. کسی که طالب مجادله و ستیز است می تواند در باره هر عدد دیگری و باره هر کار دیگری خود همین مجادله و ستیز را بیاغازد ... چرا آسمانها هفت تا هستند؟ چرا آفرینش انسان از گل خشکیده ای همچون سفال است، و آفرینش جن از زبانه شعله ور آتش است؟ چرا نوزاد نه ماه در شکم مادر ماندگار می ماند؟ چرا لاک پشته هزاران سال زندگی می کنند؟ چرا؟ چرا؟ و چرا؟ ... پاسخ این است: چون آن که می آفریند و فرمان می دهد چنین می خواهد و هرچه خواهد می کند! این سخن داورانه و قاطعانه و فیصله دهنده و پایان بخشنده در همچون کارها است و بس ...

﴿لَيْسَتِيقِينَ الذِّينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ، وَ يَزِدَادُ الَّذِينَ

خدا است) و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید، و اهل کتاب و مؤمنان (در باره حقانیت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند، و کسانی که در دلشان بیماری (تفاسد) است، و کافران بگویند: خدا مثلاً از بیان این (چنین عددی) چه می خواسته است؟ این گونه خداوند هرکس را بخواهد همراه می سازد، و هرکس را بخواهد هدایت می بخشد. لشکرها را پروردگارت را جز او کسی نمی داند، و این جز اندرزی برای مردم نیست.

این آیه با بیان حقیقت آن نوزده نفر می آغازد، نوزده نفری که مشرکان در باره آنان ستیزه گری می کنند:

﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً﴾.

مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده ایم. آنان از جمله آفریدگان غیبی هستند، آفریدگانی که سرشت و نیروی ایشان را جز یزدان سبحان نمی داند. یزدان سبحان در باره ایشان به ما فرموده است:

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾.

از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی کنند، و همان چیزی را انجام می دهند که بدان مأمور شده اند.

یزدان سبحان بیان می فرماید که آن فرشتگان از خدا در آنچه بدیشان دستور می دهد اطاعت می کنند و فرمان می برند، و آنان دارای قدرت بر انجام کارهایی هستند که خدا بدیشان دستور انجام آنها را می دهد. در این صورت آنان مجهز به نیروی لازمی هستند که خدا برای انجام این وظیفه بدیشان مبدول فرموده است، بدان گونه و بدان شکل که صلاح دیده است. دیگر مجال مغلوب کردن و شکست دادن ایشان از سوی این انسانهای ضعیف وجود ندارد و هرگز نمی توانند بر آنان چیره گردند. این که همچون انسانهایی می گویند بر آنان چیره می گردند و ایشان را شکست می دهند، این ادعاء زاده جهل و نادانی فراوان انسانها در باره حقیقت آفرینش یزدان و تدبیر و تقدیر او راجع به امور جهان است.

﴿وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾.

آمَنُوا إِيمَانًا، وَلَا يَزْنَابُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿﴾

هدف این است که اهل کتاب یقین و اطمینان حاصل کنند (که آنچه قرآن در باره خازنان دوزخ می گوید، از طرف خدا است) و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید، و اهل کتاب و مؤمنان (در باره حَقَانِیت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند.

هم اینان و هم آنان در عدد نگاهبانان دوزخ چیزی را خواهند یافت که بر یقین و اطمینان بعضی می افزاید، و ایمان برخی را تقویت می نماید. اهل کتاب باید چیزی از این حقیقت را در پیش داشته باشند. چون وقتی که قرآن را شنیدند یقین و اطمینان پیدا کردند که آنچه قرآن در این راستا می گوید چیزی را تصدیق می کند که در باره آن خودشان در دسترس دارند. و اما مؤمنان هر سخنی که از جانب پروردگارشان بدیشان برسد بر ایمانشان می افزاید. زیرا دریجه دلهایشان برای دریافت حقائق باز است. دلهایشان به خدا رسیده است و سخنان یزدان را یک راست دریافت می دارند و بر دیدگان می گذارند. هر حقیقتی که از جانب خدا بدیشان برسد بر انس و الفتشان با خدا می افزاید، و بیش از پیش خوگرشان می نماید. . . . دلهایشان به حکمت خدا در باره این عدد پی می برد، و می دانند که یزدان جهان سنجش دقیقی و اندازه گیری ظریفی در کار آفرینش و آفریدگان خود دارد. این است که دلهایشان بر ایمان خود می افزاید. و این حقیقت در دلهای اینان و آنان استوار می گردد، و در پرتو این حقیقت در آنچه از سوی یزدان بدیشان برسد شک و تردید به خود راه نمی دهند.

﴿وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ: مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا؟﴾

و کسانی که در دلهایشان بیماری (نفاق) است، و کافران، بگذار بگویند: خدا مثلاً از بیان این (چنین عددی) چه می خواسته است؟ بدین روال و بر این منوال، حقیقت یگانه ای دو تأثیر

جداگانه ای در دلهای مختلف برجای می گذارد . . . کسانی که اهل کتاب هستند یقین و اطمینان پیدا می کنند، و کسانی که مؤمنند بر نیروی ایمانشان می افزایند. در همین حال کافران و کسانی که دلهای ضعیفی دارند و منافق نام دارند، با تعجب و حیرت می پرسند:

﴿مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا؟﴾

خدا مثلاً از بیان این (چنین عددی) چه می خواسته است؟

آنان حرکت این کار عجیب و غریب را نمی دانند. تسلیم این امر هم نمی شوند که خدا در اندازه و مقدار هر آفریده ای قطعاً حکمت و ویهی دارد، و به راست بودن خبر و وجود خیر نهفته در آن باور ندارند، خیری که نهفته و نهان در بیرون آوردن آن خبر از جهان ناپیدا به جهان پیدا است . . .

﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾

این گونه خداوند هرکس را بخواهد گمراه می سازد، و هرکس را بخواهد هدایت می بخشد.

این گونه . . . با بیان حقائق و نشان دادن نشانه ها، کسانی را گمراه می سازد، و کسانی را هدایت می بخشد. دلهای گوناگون به گونه های گوناگونی حقائق را دریافت و نشانه ها را می بینند. دستهای برابر اراده و مشیت خدا در پرتو آنها راهیاب می گردند، و دستهای برابر اراده و مشیت خدا با وجود آنها گمراه می شوند. هر چیزی در نهایت امر به اراده و مشیت مطلق خدا ارجاع داده می شود. این انسانها توسط قدرت خدا با استعداد مزدوج و آمادگی دوگانه برای راهیاب شدن و گمراه گردیدن، سر از عدم بیرون آورده اند و هستی یافته اند. چه کسانی که هدایت بیابند و راهیاب گردند، و چه کسانی که به ضلالت بیفتند و گمراه شوند، هر دو دسته در دائرة اراده و مشیتی به کار می پردازند که ایشان را با این استعداد مزدوج و آمادگی دوگانه آفریده است، و راه را در این مسیر و در آن مسیر برایشان آسان کرده است، و آنان در دائرة اراده و

و تلاش بیهوده‌ای بوده است، و سودی به دنبال نداشته است، چون کوششها و زحمتهایشان در پهنه میدان اصلی، و در راستای واقعی خود نبوده است...

ما اراده و مشیت نهان از ما در پس پرده غیب خدای جهان را نمی‌دانیم. ولی ما می‌دانیم یزدان سبحان از ما چه می‌خواهد تا با انجام آن و دنبال‌روی از آن سزاوار فضل و لطفی گردیم که بر خویشتن واجب فرموده است. در این صورت بر ما است که تاب و توان خود را در انجام کاری صرف کنیم که ما را مکلف و موظف بدان فرموده است، و غیب نهان در اراده و مشیت خدا را در باره خودمان به یزدان جهان واگذاریم. و آنچه بعداً خواهد شد این اراده و مشیت او است، و وقتی که آن چیز خواهد شد خواهیم دانست این اراده و مشیت او بوده است. دیگر پیش از روی دادن چیزی، از اراده و مشیت خدا در باره آن نپرسیم و نجوئیم و نگوئیم. به دنبال آن چیز چه حکمتی خواهد بود، تنها یزدان آگاه از همه چیز و دارای علم مطلق نسبت به همه چیز، آن را می‌داند و بس... تنها یزدان یگانه دارای علم مطلق است و آگاه از همه چیز جهان و یکایک حکمت همه چیز موجود در آن، یزدان سبحان است نه جز او... این راه و این روش مؤمن، در جهان‌بینی و در طرز اندیشیدن است...

﴿وَمَا يَفْلَهُمُ جُنُودُ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾.

لشکرهای پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند. لشکرهای پروردگار جزو غیب است. حقیقت آنان و وظیفه آنان و قدرت ایشان جزو غیب است... خدا است که اگر خواست پرده از غیب کار و بارشان برمی‌دارد. سخن داورانه و قاطعانه در باره کار و بارشان همین است و السلام! دیگر کسی حق ندارد در باره چیزی که خدا پرده از آن برداشته است، مجادله بکند یا بستیزد و یا بکوشد در باره آن شناخت پیدا کند. چرا که راهی برای شناخت همچون چیزی در میان نیست...

﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرُ الْمُبَشِّرِ﴾.

مشیت آزاد و رهای خدا از قید و بند، و برابر حکمت نهان یزدان، دست اندر کار می‌گردند و به کار دست می‌یازند.

نگریستن به آزادی اراده و مشیت یزدان و نگریستن به روی دادن هرچیز جهان به فرمان یزدان، نگریستن که کامل و در گستره فراخ باشد، خرده‌ها را از مجادله تنگ‌نظرانه پیرامون چیزی که جبر و اختیار بدان می‌گویند بی‌نیاز می‌سازد. همچون مجادله‌ای به جهان‌بینی درستی نمی‌رسد. به علت این که مسأله را از زاویه تنگی بررسی می‌کند، و آن را در شکلهای محدودی که از منطق انسان و آزموده‌ها و اندیشه‌های محدود او سرچشمه می‌گیرد، و رانداز و واریسی می‌نماید. در صورتی که مسأله مورد نظر قضیه‌ای از قضایای الوهیت غیرمحدود است.

خداوند راه هدایت و راه ضلالت را برای ما روشن کرده است، و برنامه‌ای برای ما معین داشته است، برنامه‌ای که می‌توانیم آن را دنبال کنیم تا هدایت یابیم و خوشبخت شویم و رستگار گردیم. و برای ما برنامه‌هایی را روشن فرموده است که اگر به دنبال آنها بیفتیم منحرف می‌گردیم و به کژراهه می‌افتیم و گمراه و بدبخت و زیانبار می‌شویم. دیگر خداوند مهربان ما را وادار نفرموده است بیش از این بدانیم، و به ما قدرت شناخت چیزی فراتر از این را نداده است. به ما فرموده است: مشیت و اراده من مطلق، و مشیت و اراده من اجراء می‌گردد... بر ما است به اندازه توانمان حقیقت مشیت و اراده مطلق و اجراءشونده خدا را به تصور درآوریم، و برنامه هدایت‌بخش را در پیش گیریم، و از برنامه‌های گمراه‌کننده دوری گزینیم، و به مجادله بی‌نتیجه پیرامون چیزی نپردازیم که قدرت درک و فهم اصل آن که جزو غیب نهان است به ما داده نشده است. بدین خاطر نگاه می‌کنیم و می‌بینیم تمام کوششها و زحمتهایی که متکلمان علم کلام در باره مسأله قضا و قدر تحمل کرده‌اند و کشیده‌اند، بدان گونه‌ای که از آن صحبت کرده‌اند و سخن گفته‌اند، نقش بر آب شده است،

و این جزا اندرزی برای مردم نیست.

﴿هـ﴾: آن مرجع این ضمیر جنود پروردگار، یا سَفَر و نگاهبانان دوزخ است.^(۱) نگاهبانان دوزخ هم جزو جنود و لشکریان یزدانند. ذکر سَفَر و نگاهبانان آن برای بیدارباش و برحذر باش است، نه این که موضوع مجادله و ستیزه شود. دلهای ایماندار است که از اندرز پند می آموزد و درس عبرت می گیرد. ولی دلهای گمراه اندرز را وسیله ستیزه و مجادله می سازد!

بر این نگرش و سخن از چنین حقیقتی که یکی از حقائق غیب است، و بر این سخن گفتن از برنامه های هدایت بخش و گمراه کننده جهان بینی، پیرو می زند، و در این پیرو حقیقت آخرت، و حقیقت دوزخ و حقیقت لشکریان پروردگار را به پدیده های دیدنی موجود در گستره این جهان، پیوند می دهد. پدیده هایی که مردمان، غافل و بی خبر از کنار آنها می گذرند، در حالی که این پدیده ها به تقدیر و تدبیر اراده و مشیت آفریدگار اشارت دارند، و پیام می دهند که در فراسوی این تقدیر و تدبیر و سنجش و اندازه گیری، مقصود و مطلوب و هدف و حساب و کتاب و سزا و جزائی، نهفته است:

﴿كَلَّا وَالْقَمَرِ. وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ. وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ. إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُتُبِ. نَذِيرٌ لِلْبَشَرِ﴾.

این چنین نیست که ایشان می پندارند! سوگند به ماه! و سوگند به شب بدان گاه که پشت کند (و دامن برچیند و روی به رفتن آرد). و سوگند به صبح، چون (نقاب از چهره بگیرد، و پرده برافکند، و) روشن گردد! دوزخ (یکی از مسائل مهم و حوادث عظیم، اصلاً) بلائی از بلاهای بزرگ است. وسیله بیم دادن انسانها است.

صحنه های ماه، و شب هنگامی که پشت می کند و روی به رفتن می نهد، و صبح وقتی که روشن می شود و سپیده می دمَد ... خود اینها صحنه های زنده اند، و به دل بشری چیزهای زیادی را می گویند، و رازهای زیادی را به ژرفاهای گوش دل می خوانند، و در ژرفاهای دل احساسها و بینشهای زیادی را به جوش و

خروش درمی اندازند. قرآن با این اشاره های سریع و گذرا کمینگاه های این احساسها و بینشها را می پساید و لمس می نماید. قرآن آگاهانه این کار را می کند، و دریچه ها و راه های ورود به دل، و سرک کشیدن به پیچ و خمهای آن را می داند.

کمتر دل بیدار می گردد و هوشیارانه به صحنه ما نگاه می کند، بدان گاه که طلوع می کند، و زمانی که در شب حرکت می نماید، و وقتی که غروب می کند ... و در این حال دل از ماه چیزی به خاطر نسپارد، چیزی که رازهای این هستی را به گوشش زمزمه می کند و می خواند. گاه گاهی ایستادن در مهتاب، دل را شستشو می دهد، گوئی با نور حَمَام می کند و خویشتن را می شوید!

کمتر دل بیدار می گردد و هوشیارانه به صحنه شب نگاه می کند، بدان گاه که دارد پشت می کند و دامن برمی چیند، در آن آرامش و سکوتی که اندکی پیش از طلوع همه جا را فرا می گیرد، و اندک اندک سراسر این هستی چشمانش را باز می کند و از خواب بیدار می شود و برمی خیزد ... در این حال در دل تأثیری از این صحنه نقش نبندد و به ژرفاهای دل اندیشه های روشن فرونرود، و مرغ دل بال و پر نگیرد و به پرواز در نیاید!

کمتر دل بیدار می گردد و هوشیارانه به صحنه صبح نگاه می کند، بدان گاه که سپیده می دمَد و بامداد روشن می شود، در این حال در دل نبض طلوع نزند و نشکفتد و احساس و شعور حال به حال نشود، و دل بهترین شایستگی دریافت نور را پیدا نکنند، نوری که در درونها طلوع می کند همراه نوری که در دیدگان ظاهر می گردد!

خدائی که دل انسان را آفریده است می داند که خود این صحنه ها در برخی از اوقات شگفتیها می آفریند، و انگار از نو دل را می سازد و پدیدار می گرداند.

است!



در سایه این آهنگهای برانگیزنده مهم و قابل توجه، مسؤولیت هر کسی را اعلام می‌کند، مسؤولیتی که به نفع خود یا به زیان خود دارد. انسانها را وامی‌گذارد که راه خود را و سرنوشت خود را برگزینند. به انسانها اعلان می‌کند که هرکاری را که با اختیار و گزینش خود می‌کنند در برابر آن مسؤولند، و همگان در گرو اعمال و افعال خود هستند و بارهای خود را بر دوش خود برمی‌دارند:

﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ. كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾.

برای کسانی از شما که می‌خواهند (به سوی خیرات و طاعات) پیش بروند، و یا کسانی از شما که می‌خواهند (از خیرات و طاعات) عقب بکشند. هر کسی در برابر کارهایی که کرده است (در دوزخ زندانی می‌گردد و) گروگان می‌شود.

هرکسی هم و غم و مسؤولیت خود را بر عهده می‌گیرد و بر دوش می‌کشد، و خود را در جایی می‌گذارد و رها می‌دارد که می‌خواهد در آنجا خود را برجای بدارد و رها بسازد. خود را جلو می‌اندازد یا واپس می‌اندازد. خوشتن را محترم و مکرم می‌نماید، یا خوشتن را خوار و رسوا می‌سازد. انسان در گرو چیزی خواهد بود که می‌کند و فراچنگ می‌آورد. به قید و بند و غل و زنجیر چیزی گرفتار می‌آید که می‌کند. یزدان مهربان برای انسانها راهی را روشن کرده است که باید آگاهانه بر آن بروند و هوشیارانه آن را بسپرنند. این اعلام و اعلان وقتی صورت می‌پذیرد که همگان با صحنه‌های الهامگرانه هستی، و با صحنه‌های دوزخی و روبرو می‌گردند که نه می‌میراند و نابود می‌گرداند، و نه رها می‌سازد و نه وامی‌گذارد... این اعلام و اعلان، تأثیر خود را و ارزش خود را دارد.

در برابر صحنه‌های کسانی که در گرو کارهایی هستند که کرده‌اند، و به غل و زنجیر و قید و بند چیزی گرفتار

در فراسوی این انگیزه‌ها و درخششها و پذیرشها، در ماه چیزی است، و در شب چیزی است، و در صبح چیزی است، چیزی از حقیقت شگفت هراس‌انگیزی است که قرآن عقل و شعور را متوجه آن می‌کند، و خردها را از آن آگاه می‌سازد. در این چیزها دلالت قدرت آفریدگار، و حکمت گرداننده جهان، و هماهنگی الهی در سراسر این گیتی، با دقت و ظرافتی پدیدار و جلوه‌گر می‌آید که تصور آنها خردها را واله و شیدا و حیران و ویلان می‌نماید.

یزدان سبحان بدین حقائق بزرگ جهانی سوگند می‌خورد تا غافلان را متوجه ارزشهای فراوان، و جایگاه‌های بزرگ، و دلالت‌های شورانگیز آنها سازد. یزدان سبحان سوگند می‌خورد بر این که «دوزخ» یا لشکریان نگهبان آن، یا آخرت و آنچه در آن است، یکی از امور بزرگ و شگفت و شگرفی است که انسانها را از خطری می‌ترساند که در پیش رو و در فراسوی ایشان است:

﴿إِنَّمَا لِإِخْدَى الْكَبِيرِ، نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾.

دوزخ (یکی از مسائل مهم و حوادث عظیم، اصلاً بلائی از بلاهای بزرگ است. وسیله بیم دادن انسانها است. سوگند خوردن خودش، و محتواها و مضمونهاش، و چیزی که بدین صورت بر آن سوگند خورده می‌شود، همه و همه پتکه‌هایی هستند که بر دل‌های انسانها با شدت و حدت فرو می‌آیند، و با «تَقَرُّ نَاقُور» یا دمیدن در شیپور و نفخ صور، و با پژواکی که برجای می‌گذارد در فهم و شعور، و با سرآغاز این سوره هماهنگ می‌گردد، سرآغازی که با ندای بیدارکننده به بیداری و هوشیاری فرامی‌خواند:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾.

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!).

و دستور می‌دهد بترسانند و آگاه و برحذر گردانند:

﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾.

برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان!

فضای سوره سراپا دمیدن و کوبیدن و از خطر ترساندن

والائی و بالائی هستند، و از بزهکاران حقّ پرسش دارند، بسان کسانی که صاحب شأن و مقامند، و کار و بار بدیشان واگذار است:

﴿ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ؟ ۞ ﴾

چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است و بدان درانداخته است؟

دلّهای مؤمنانی را می‌پساید که از بزهکاران در زمین می‌دیدند آنچه می‌دیدند؛ و امروز خود را در این جایگاه ارزشمند می‌بینند، و دشمنان متکبر خود را در همچون مکان رسواکننده و خوارکننده می‌یابند . . . نیروی صحنه به دلّها و درونهای هر دو گروه چنین القاء می‌کند که قیامت هم اینک برپا گردیده است و هر گروهی از ایشان در جایگاه ویژه خود ایستاده است و قرار گرفته است . . . صفحه زندگی دنیا با آنچه در آن است درهم پیچیده می‌شود و جمع می‌گردد، انگار گذشته‌ای بوده است و پایان گرفته است و پشت کرده است و رفته است!

اعتراف طولانی و مفصل، شامل بزهکاریهای بسیاری است که بزهکاران را به دوزخ درانداخته است. بزهکاران بدان گناهان با زبان خود در پیشگاه مؤمنان اعتراف می‌کنند، اعترافی که با خواری و پستی صورت می‌پذیرد و ذلّت و مسکنت وجودشان را فرامی‌گیرد:

﴿ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ۞ ﴾

می‌گویند: (در جهان) از جمله نمازگزاران نبوده‌ایم. از جمله نمازگزاران نبودن، کنایه از نداشتن کلّ ایمان است. این امر به اهمّیت نماز در پیکره این عقیده اشاره دارد، و نماز را رمز ایمان و دلیل داشتن ایمان معرفی می‌کند. انکار کردن نماز دالّ بر کفر است. به ترک نماز گفتن، شخص بی‌نماز را از صف مؤمنان خارج می‌سازد.

﴿ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ۞ ﴾

و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم.

این امر به دنبال عدم ایمان ذکر می‌شود. بنه مستمند خوراک دادن عبادت خدا کردن با کمک به بندگان خدا

آمده‌اند که انجام داده‌اند، آزادی و رهائی یاران دست راستی را از غل و زنجیر و قید و بند اعلان و اعلام می‌دارد، و بدیشان حقّ ایشان را می‌دهد که از بزهکاران بپرسند چه چیز ایشان را بدین سرنوشت گرفتار کرده است و بدین جایگاه دوزخ نام انداخته است:

﴿ إِلَّا أَصْحَابَ الْأَيْمَنِ، فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ: مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ، وَكُنَّا خُوضًا مَعَ الْفَاحِشِينَ، وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ، حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ ۞ ﴾

مگر یاران سمت راستی (که مؤمنانند و خویشتر را با انجام نیکبها در جهان از عذاب یزدان رها نیده‌اند). آنان در باغهای بهشت بسر می‌برند، و (از دوزخیان) می‌پرسند. از بزهکاران و گناهکاران (می‌پرسند): چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است و بدان درانداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده‌ایم. و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم. و ما پیوسته با باطل‌گرایان (همنشین و همصدا می‌شده‌ایم و به باطل و پناه و عیبجویی) فرو می‌رفته‌ایم. و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌دانسته‌ایم. تا مرگ به سراغمان آمد.

آزادی یاران دست راستی، و رهائی ایشان از گرو و قید و بند، به فضل و لطف خدائی واگذار می‌گردد که خوبها و نیکبهای آنان را برکت می‌دهد و چندین برابر می‌گرداند. اعلان و اعلام این کار در این جایگاه همایش همگان، و نشان دادن آن، دلّها را با پسوده مؤثری می‌پساید. دلّهای بزهکاران تکذیب‌کننده را می‌پساید، در حالی که خودشان را در این جایگاه خوار و رسواکننده می‌بینند. جایگاهی که در آن به گناهان خود اعتراف می‌کنند، و اعتراف را طول می‌دهند. در جایی که مؤمنان هم حاضر و آماده‌اند. مؤمنانی که در دنیا بدیشان اهمّیت نمی‌دادند و به حسابشان نمی‌آوردند. اما اینک مؤمنان در این مکان و منزلت

چه کسی که روز سزا و جزا را دروغ می‌داند شاهین همه ترازوها در دستش کج می‌شود و خلل می‌پذیرد، و همه ارزشها و معیارها در سنجش و ارزیابی او پریشان و نابسامان می‌گردد، و جولانگاه زندگی در ذهن و شعور او تنگ می‌شود، وقتی که تنها هدف او بدین عمر کوتاه محدود در این زمین، منحصر می‌گردد، و عواقب امور را با چیزی می‌سنجد و ارزیابی می‌کند که در این جولانگاه کوچک و کوتاه صورت می‌پذیرد و انجام می‌گیرد. اصلاً بدین عواقب نمی‌نگرد، و به فرجام زندگی این جهان باور ندارد، و حساب و کتاب مهم جهان واپسین در حساب و کتاب او جایی ندارد و اعتقاد بدان مسخره بشمار می‌آید... بدین سبب مقیاسها و معیارهای او جملگی تباهی می‌گیرد، و شاهین ترازوی همه امور این جهان در دست او کج و کژ و ناموزون و ناهمگون می‌شود، پیش از این که ارزیابی او در باره آخرت فساد پذیرد، و سرنوشت او در آخرت تباهی بگیرد... بدین خاطر او به بدترین سرنوشت گرفتار می‌آید و سر به سنگ ندامت و پشیمانی می‌ساید... بزحکاران می‌گویند: ما بر همچون احوال و اوضاعی ماندگار مانده‌ایم، و به مسکین و فقیر خوراک نداده‌ایم، و با باطل‌گرایان به باطل‌گرایی و یاوه‌سرائی فرورفته‌ایم، و روز سزا و جزا را تکذیب کرده‌ایم و دروغ نامیده‌ایم...

﴿حَقَّ أَثَانَا الْيَقِينُ﴾

تا مرگ به سراغمان آمد.

مرگی به سراغمان آمد که هرگونه شک و تردیدی را از میان می‌برد، و هرگونه گمانی را می‌زداید، و کار را پایان می‌بخشد، و برگشتی در میان باقی نمی‌ماند و برگشتنی به جهان وجود ندارد... دیگر مسجّل و فرصتی برای پشیمان شدن و توبه کردن و عمل صالح و کار خوب نمودن باقی نمی‌گذارد... چرا که یقین آمده است که مرگ است، و با مرگ چه توان کرد؟! روند سخن بر جایگاه بد و خوارکننده ایشان پیرو می‌زند. در این پیرو هر آرزویی را در تعادل بخشیدن

است، و پس از عبادت خود یزدان سبحان قرار می‌گیرد. ذکر کمک کردن به بندگان یزدان با قدرت هرچه بیشتر در موارد گوناگونی، دالّ بر حالت اجتماعی‌ای است که قرآن با آن رویاروی گردیده است. و می‌رساند که در این محیط سنگین دل نامهربان به فقراء کمک قطع گردیده است و کمک نمی‌شده است، هرچند که با بذل و بخشش به خود می‌نازیدند در جایگاه به خود بالیدن و به خود نازیدن. ولی بذل و بخشش را در جایگاه‌های مورد نیاز و عطف توجه کردن خالص و پاک، ترک می‌کردند.

﴿وَكُنَّا نَحْوُ فُضٍّ مَعَ الْخَافِضِينَ﴾

و ما پیوسته با باطل‌گرایان (همنشین و همصدا می‌شده‌ایم و به باطل و یاوه و عیبجویی) فرو می‌رفته‌ایم.

این آیه حالت بیش‌تری کردن در باره کار عقیده، و حقیقت ایمان، و به بازیچه و شوخی گرفتن عقیده، و به یاوه‌سرائی و باطل‌گرایی فرورفتن بدون این که به چیزی توجه شود و به کسی اهمیّت داده شود را به تصویر می‌کشد. عقیده بزرگ‌ترین کار جدی، و مهم‌ترین کار در زندگی انسان است. عقیده کاری است که باید دل و درون و عقل و شعور پیش از هر کاری از کارهای دیگر زندگی بدان پردازد و خود را با آن همسو و همگام سازد. زیرا بر اساس عقیده، جهان‌بینی و اندیشه و فهم و شعور و ارزشها و معیارهای انسان برپا و برجا می‌گردد، و انسان در پرتو عقیده راه خود را در پیش می‌گیرد و می‌سپرد. پس چگونه انسان کار خود را با عقیده یکسره نمی‌سازد و بدان نمی‌پردازد و آن را جدی نمی‌گیرد؟ چگونه انسان در باره عقیده با باطل‌گرایان و یاوه‌سرایان به باطل‌گوئی و یاوه‌سرائی فرومی‌رود، و با بازیچه‌پردازان عقیده را به بازیچه می‌گیرد؟

﴿وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ﴾

و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌دانسته‌ایم. روز سزا و جزا را دروغ دانستن، بنیاد همه بلاها است.

این سرنوشت بر باد می‌دهد:

﴿فَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾.

دیگر شفاعت و میانجیگری شفاعت‌کنندگان و میانجیگران (اعم از فرشتگان و پیغمبران و صالحان)

بدیشان سودی نمی‌بخشد.

زیرا کار از کار گذشته است، و داوری صورت پذیرفته است، و سخن داورانه یزدان بر آن رفته است، و سرنوشت و جایگاه سزاوار بزهکاران اعتراف‌کننده تعیین و مقرر گردیده است! کسی هم در آنجا وجود ندارد برای بزهکاران اصلاً شفاعت و میانجیگری بنماید. حتی به فرض این که شفاعتی هم بشود - هرچند که شفاعتی هم نمی‌شود - شفاعت شفاعت‌کنندگان بدیشان سودی نمی‌بخشد!

❦

در جلو این جایگاه خوار و رسواکننده و بدون کمترین امید قیامت، یزدان سبحان ایشان را به جایگاهشان برمی‌گرداند، جایگاهی که در دنیا داشته‌اند و از فرصت لازم برخوردار بوده‌اند، پیش از این که بدین جایگاه در آیند و بسر آیند. ایشان را با موقعیتی رویاروی می‌سازد که در زمین داشته‌اند. بدان گاه که فرصتی در میان است و آنان خود را و دیگران را از دعوت بازمی‌دارند و بدان پشت می‌کنند، و بلکه از هدایت و خیر و صلاح و وسائل نجات می‌گریزند، و سائلی که بدیشان نشان داده می‌شود. روند قرآنی از آنان شکل خنده‌آوری را ترسیم می‌کند، شکلی که باعث تمسخر و تعجب از کار شگفتشان می‌گردد:

﴿فَالَهُمْ عَنِ التَّذْكِيرَةِ مُعْرِضِينَ؟ كَأَنَّهُمْ مُّجْرَمُونَ مُسْتَفِرَّةٌ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ؟﴾.

چرا باید ایشان، از قرآن رویگردان شوند؟ انگار آنان گورخران رمنده‌ای هستند، گورخرانی که از شیر گریخته و رمیمه باشند.

صحنه گورخرانی که رمنده‌اند و به هرسو می‌گریزند، وقتی که صدای شیر را می‌شنوند و از آن می‌ترسند، صحنه‌ای است که عربها با آن آشنائی دارند. این

صحنه، صحنه پر از حرکت تند و سریعی است. بسیار خنده‌آور است وقتی که انسانها را بدان گورخران تشبیه می‌کنند و همانند می‌سازند! زمانی که آدمیان می‌ترسند و می‌هراسند! باید چگونه صحنه‌ای و تا چه اندازه خنده‌آور باشد زمانی که مردمان به گونه‌ای بگریزند که از آدمیزادگان به گورخران تبدیل گردند. آن هم نه بدان خاطر که ترسان و هراسان و تهدیدشدگان باشند، بلکه بدان خاطر که تذکردهنده‌ای ایشان را تذکر می‌دهد و آنان را به یاد خدایشان و سرنوشتشان می‌اندازد، و بدیشان فرصت می‌دهد از آن جایگاه ننگین و خوارکننده خویشتن را به دور دارند، و از آن سرنوشت سخت و دردناک خود را پرهیزند!

قلم‌موی نوآفرین و زیبانگاری است، قلم‌مویی که این صحنه را به تصویر می‌کشد و آن را در متن جهان هستی می‌نگارد و مسجل می‌دارد. تصویری که مردمان آن را ورنه‌انداز می‌کنند، و خجالت می‌کشند و نمی‌پسندند که در این صحنه قرار بگیرند، و خود رمندگان رویگردان خویشتن را از شرمندگی پنهان و نهان می‌دارند، و از رویگردانی و گریز سر به زیر می‌اندازند، چرا که از این تصویر زنده‌خشن می‌ترسند!

❦

این سیمای بیرونی ایشان است:

﴿مُجْرَمٌ مُّسْتَفِرَّةٌ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾.

گورخران رمنده‌ای هستند. گورخرانی که از شیر گریخته و رمیمه باشند.

گذشته از این، ایشان را رها نمی‌کند تا تصویری از درونشان را ترسیم نکنند، و احساسها و بینشهایی را نشان ندهد که در درونشان درهم می‌آمیزد و موج می‌زند:

﴿بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُّنَشَّرَةً﴾.

اصلاً هریک از ایشان می‌خواهد که (از سوی خدا، جداگانه) نامه سرگشاده‌ای (که همه بتوانند آن را ببینند و بخوانند) بدو داده شود، (نامه‌ای که ابلاغ پیغمبری

دیگری، جدای از این کار و حال متردّد و متزلزل می داشتند.

سپس دیگر باره کارشان را زشت و پلشت می شمارد، در آن حال و احوالی که واپسین سخن را با ایشان می گوید. و ایشان را رها می سازد هرچه برای خود می خواهند برگزینند، و هر راهی که آرزو دارند در پیش گیرند، و هر سرنوشت و فرجامی که می خواهند برای خویشتن فراهم سازند و فراچنگ آورند:

﴿كَلَّا! إِنَّهُ تَذَكُّرٌ. فَنُشَاءُ ذِكْرُهُ﴾.

نه چنین است (که ایشان در باره قرآن می اندیشند!). قرآن سراپا پند و اندرز و یاد و یادآوری است. هرکس بخواهد، آن را یاد می کند (و می خواند و بداند چه در آن است عمل می کند).

ایمن قرآن است، قرآنی که از شنیدن آن روی می گردانند، و بسان گورخران می گریزند. آنان در دل حسادت به محمد می ورزند، و بیشمرمی نسبت به آخرت در دل نهان می نمایند... قرآن سراپا پند و اندرز و یاد و یادآوری است. بیدار و هوشیار می کند، و پند و اندرز می دهد. هرکس که می خواهد بیدار و هوشیار شود و پند و اندرز گیرد، بیدار و هوشیار گردد و پند و اندرز در گوش گیرد. و هرکس چنین نمی خواهد خود داند. سرنوشت خود را هرگونه که می خواهد رقم بزند. می خواهد بهشت را برگزیند و کرامت و عزّت ببیند، یا دوزخ را برگزیند و حقارت و اهانت ببیند... هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت.



بعد از سخن از اراده و مشیت انسان در گزینش راه، سخن از آزادی اراده و مشیت یزدان می رود، و در نهایت همه کارها بدو برمی گردد و بدو واگذار می شود. این هم حقیقتی است که قرآن در بیان آن در هر مناسبتی حرص و جوش دارد تا جهان بینی ایمانی را تصحیح و رو به راه کند و بگوید: اراده و مشیت خدا آزاد و رها از هرگونه حدود و ثغور و قیودی است، و کاملاً فراگیر و محیط بر سراسر جهان هستی است، و در فراسوی

یکایک آنان باشد، یا دالّ بر صدق نبوت پیغمبر اسلام باشد).

این حسادت و رشک بردن به پیغمبر ﷺ است. بدو رشک می برند از این که خدا او را برمیگزیند، و بدو وحی می فرستد. مشتاق این هستند که هریک از ایشان بدین مکان و منزلت نائل آید، و نامه هایی به یکایک آنان داده شود که در میان مردمان پخش گردد و اعلان شود... قطعاً باید در اینجا اشاره به بزرگانی باشد که برایشان سخت بود وحی از ایشان درگذرد و به محمد ﷺ پسر عبدالله برسد. این بود که می گفتند:

﴿لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْفَرِثِيِّينَ عَظَمَ؟﴾.

گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟

(زخرف/۳۱)

خدا می دانست رسالت خود را به چه کسی بسپارد. برای رسالت خود آن انسان بزرگوار و بزرگمنش و بزرگ و سترگ را انتخاب کرد. این انتخاب موجب کینه و خشمی شد که در سینه ها قلقل و غلغل می زد. کینه و خشمی که قرآن از آن پرده برمی دارد، در آن حال و احوالی که علّت آن چموشی و گریز را بیان می دارد. آن گاه به ترسیم شکل درون انسانها می پردازد. از ذکر آن حرص و طمع درمی گذرد، و سبب دیگری از اسباب رویگردانی و نپذیرفتن و انکار کردن ایشان را بیان می کند. در آن حال و احوالی که آن حرص و طمع را زشت می شمارد، حرص و طمعی که متکی به سببی از صلاح و فلاح نیست، و به خاطر استعداد و آمادگی دریافت وحی و لطف خدا نمی باشد:

﴿كَلَّا! بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ﴾.

نه چنین است (که ایشان می گویند و می خواهند!). اصلاً آنان از آخرت بیباک هستند.

نترسیدن از آخرت است که ایشان را از پند و اندرز به دور می دارد، و از دعوت این چنین گریزان می کند. اگر دلهایشان به حقیقت آخرت پی می برد، ایشان کار و حال

همه رخدادهای کارها قرار دارد:

﴿وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَ أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ﴾.

اما (در عین حال، پسند گرفتن از آن، جز به مشیت و توفیق الهی نیست) آنان اندرز نمی گیرند مگر این که خدا بخواهد. سزد که از (خشم) خدا دوری جست، و او را سزد که آمرزگاری کند (و بر دیگران ببخشايد).

هر چیزی که در این هستی روی می دهد، مربوط و منوط به اراده بزرگ و مشیت سترگ است. هر چیزی در جهتی راه می رود و در جولانگاهی کار می کند که اراده و مشیت خدا بپسندد و بخواهد. هرگز کسی از آفریدگانش نمی تواند بخواهد جز چیزی را که اراده و مشیت خدا بخواهد و با اراده و مشیت خدا تعارض نداشته باشد. اراده و مشیت خدا بر همه قضاها و قدرهای هستی مسلط و چیره است. اراده و مشیت خدا است که جهان را هستی بخشیده است و قوانین آن را پدید آورده است. جهان با هر چیزی و هرکسی که در آن است در چهارچوب اراده و مشیت یزدان می آید و می رود، اراده و مشیت مطلق که آزاد و رها از هرگونه چهارچوبی و از هرگونه حد و مرزی و از هرگونه قید و بندی است.

پند و اندرز گرفتن و یادآور شدن، توفیقی است که یزدان به انسان می بخشد. یزدان سبحان آن را میسر و ممکن می فرماید برای هرکس که خدا از روی حقیقت نفس او بداند که او سزاوار توفیق است. دلها در میان دو انگشت از انگشتان یزدان مهربان قرار دارند هرگونه که بخواهد آنها را زیر و رو می گرداند و بدین سو و بدان سو می چرخاند. هرگاه خدا صدق و صداقت نیت انسان را ببیند، او را به سوی طاعات رهنمود و رهنمون می فرماید.

بنده نمی داند خدا برای او چه می خواهد، و با او چه می خواهد بکند. این امر غیب است و نهان از دانش انسان است. اما انسان می داند خدا از او چه می خواهد. این را خدا برای او بیان و روشن فرموده است. وقتی

که نیت انسان در اقدام و انجام چیزی که خدا آن را برای او بیان و روشن فرموده است راست و درست باشد، خدا او را کمک می کند و یاری می دهد، و او را برابر اراده و مشیت مطلق خود رهنمود و رهنمون می نماید.

قرآن می خواهد در حس و شعور مسلمان سرشته شود و ثبت و ضبط گردد: اراده و مشیت خدا آزاد و رها است، و محیط بر همه چیز و همه جا است... بدین وسیله توجه بنده خالصانه به اراده و مشیت خدا معطوف گردد، و مخلصانه تسلیم آن شود... این حقیقت قلبی تسلیم شدن است، حقیقتی که تسلیم شدن بدون آن در دلی جایگزین نمی شود. هنگامی که چنین حقیقتی در دلی جایگزین گردید، آن را از درون به گونه ویژه ای تغییر می دهد و دگرگون می کند، و در آن جهان بینی ویژه ای پدید می آورد و در همه رخدادهای زندگی داوری را به پیش آن می برد و قضاوت را از آن می خواهد... مقصود از بیان آزادی اراده و مشیت الهی و ذکر شمول و فراگیری آن، به دنبال سخن از وعده ای که به بهشت یا به دوزخ، و به هدایت یا ضلالت داده می شود، پیش از هر چیز این است و بس. و اما این آزادی را پیش کشیدن، و آن را به مجادله و ستیز پیرامون جبر و اختیار گرایش دادن، به گوشه ای از جهان بینی کلی و حقیقت مطلق پرداختن، و آن را به راه تنگ و باریک و بسته ای کشاندن است. این هم کاری است که به سخن دلچسب و آسوده کننده ای نمی انجامد. زیرا در روند قرآنی همچون گرایشی و رفتن به راه تنگ بسته ای نیست.

﴿وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾.

اما (در عین حال، پسند گرفتن از آن، جز به مشیت و توفیق الهی نیست) آنان اندرز نمی گیرند مگر این که خدا بخواهد.

آنان با اراده و مشیت خود، نمی توانند با اراده و مشیت خدا برخورد و تصادف داشته باشند، و در راهی نمی توانند رهسپار شوند، و به جهتی نمی توانند بروند،

خرید.



با این تسبیح و تقدیس خاشعانه، این سوره پایان می پذیرد، در آن حال و احوالی که نفس انسان چشم امید به ذات خداوند بخشنده و بزرگوار می دوزد، و فروتنانه از آستان مبارکش می طلبد که بخواهد توفیق ذکر و یاد خود را بهره او سازد، و به راه تقوا و پرهیزگاری رهنمود و رهنمونش گرداند، و با آمرزش خود بدو لطف و مرحمت فرماید.

﴿هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾.

سزد که از (خشم) خدا دوری جست، و او را سزد که آمرزگاری کند (و بر دیگران ببخشد).



مگر این که خدا بخواهد و ایشان را بر حرکت کردن و جهت گیری نمودن توانا سازد.

خدا ﴿هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ﴾.

سزد که از (خشم) خدا دوری جست.

از بندگان سزد که از یزدان بترسند و از خشم او دوری جویند. زیرا از بندگان همین خواسته شده است ...

﴿وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾.

و سزاوار آمرزگاری است.

خدا آمرزگاری را نصیب بندگان می سازد اگر اراده و مشیت او بخواهد و صلاح بداند.

تقوا و پرهیزگاری است که آمرزگاری یزدان را سزاوار بندگان می سازد. خداوند سبحان شایان هم این است و هم آن. باید از خدا ترسید و آمرزش او را به بهای تقوا

این سوره کوتاه برای دل انسان، حقیقتها، انگیزه‌ها، تصویرها، صحنه‌ها و پسوده‌هایی را گرد آورده است که دل اصلاً نه با آنها می‌تواند مبارزه و مقابله بکند، و نه از آنها می‌تواند بگریزد... آنها را با نیروی هرچه تمام‌تر به شیوه ویژه‌ای گرد می‌آورد. به شیوه‌ای که از آنها قالب قرآنی ممتازی می‌سازد، چه در اسلوب بیان سخن، و چه در اسلوب آوا و نوائی که دارد. به گونه‌ای که هم این و هم آن در آهنگی گرد می‌آید که دارای تأثیر احساس و شعور نیرومندی می‌گردد، احساس و شعوری که مشکل است بتوان با آن مبارزه و مقابله کرد، یا از آن گریخت و دوری گزید.

این سوره در دو آیه نخستین خود با آوائی از قیامت، و با نوائی از نفس می‌آغازد:

﴿لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾.

به روز قیامت سوگند! و به نفس سرزنشگر سوگند! (که) پس از مرگ زنده می‌گردید و رستاخیز حق است).

آن گاه سخن ادامه می‌یابد در باره نفس و راجع به قیامت، از سرآغاز سوره تا پایان آن. از نفس و قیامت همراه همدیگر سخن می‌رود تا سوره پایان می‌پذیرد. انگار این سرآغاز اشاره به موضوع این سوره دارد. یا انگار این سرآغاز آهنگ آن لازم است و همه آهنگهای این سوره باید به شیوه دقیق زیبایی بدان برگردند...

از جمله حقائق بزرگی که این سوره در رویارویی با دل انسان آنها را گرد می‌آورد، و با آنها پیرامون دل انسان دیوار بزرگی می‌سازد که نتوان از آن گریخت، حقیقت دشوار و هراس‌انگیز مرگ است. حقیقتی که به هر زنده‌ای روی می‌آورد، و هیچ زنده‌ای نمی‌تواند آن را از خود برگرداند و به دورش دارد، و هیچ کسی از اطرافیان او هم نمی‌تواند همچون کاری را برای او بکند! این حقیقت در هر لحظه‌ای صورت می‌پذیرد و تکرار می‌گردد، و بزرگان و کوچکان، و ثروتمندان و فقیران، و نیرومندان و ضعیفان، با آن روبرو می‌گردند،

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة قیامت مکی و ۴۰ آیه است

سُورَةُ الْقِيَامَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ ۝ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ۝ اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يَّجْمَعَ عِظَامُهُ ۝ بَلْ قَدَرِينْ عَلٰى اَنْ سُوِّىْ بَنَانُهُ ۝ بَلْ رُبُّدِ الْاِنْسَانِ لَیْفَجِّرْ اَمَامَهُ ۝ شَتَلْ اَيَّانَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ ۝ فَاِذَا بَرَأَ الْبَصَرُ ۝ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ۝ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ۝ قُلْ الْاِنْسَانُ یَوْمَیْذٍ اَنِ الْمَعْرُ ۝ كَلَّا لَا وَزَرَ ۝ اِلَیْ رَبِّكَ یَوْمَیْذٍ الْمُسْتَقَرُّ ۝ یَبْتَغِ الْاِنْسَانُ یَوْمَیْذٍ مَّا قَدَّمَ وَاَخَّرَ ۝ بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰى نَفْسِهِ بَصِیْرٌ ۝ وَاُولٰٓئِیْ مَعَاذِیْرُهُ ۝ لَا تَحْزَنْ لِهٰذَا لِسَانَكَ لِتَجْعَلَ لِهٰذَا ۝ اِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُمْ وَقَرُّهُ ۝ فَاِذَا قَرَأْتَ فَانْبِغْ قَرُّهُ ۝ ثُمَّ اِنْ عَلَيْنَا مِیَآنَهُ ۝ كَلَّا لَیْحَبُّنَ الْعَاجِلَةَ ۝ وَیَذَرُونَ الْآخِرَةَ ۝ وَجُوهٌ یَوْمَیْذٍ نَّاضِرَةٌ ۝ اِلَیْ رَبِّهَا فَاظْهَرَةٌ ۝ وَجُوهٌ یَوْمَیْذٍ بَاسِرَةٌ ۝ تَتَكَبَّرُ اَنْ یَّعْمَلَ فَا قَرُّهُ ۝ كَلَّا اِذَا بَلَغَتِ النَّارُ الْاَرَا ۝ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ۝ وَظَنَّ اَنْهُ الْاِلْرَاقُ ۝ وَالْفَتٰی السَّاقِیَ الْاَسَاقِی ۝ اِلَیْ رَبِّكَ یَوْمَیْذٍ الْمَسَاقِی ۝ فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَی ۝ وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلٰی ۝ ثُمَّ ذَهَبَ اِلَیْ اَهْلِهِ یَسْتَلِی ۝ اَوَّلًا لَكَ فَاوَلٰی ۝ ثُمَّ اَوَّلًا لَكَ فَاوَلٰی ۝ اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یُّدْرِكَ سُدٰی ۝ اَلرَّیْكَ لَطْفَةً مِنْ رَبِّیْ یَمْنٰی ۝ ثُمَّ كَانَ خَلْقًا فَخَلَقَ سُوءِی ۝ فَعَمِلَ مِنْهُ الْزَوٰجِیْنَ الذَّكْرَ وَالْاُنثٰی ۝ اَلِیْسَ ذٰلِكَ بِقَدْرِیْ عَلٰی اَنْ یَّحْیِیَ الْمَوْتٰی ۝

قاطعی بر وجود خداوند یگانه‌ای است که کار و بار جهان را می‌گرداند، و هر چیزی را به اندازه لازم می‌آفریند و با همدیگر در ارتباط تهیّه می‌بیند. همچنین پیدایش نخستین دلیل روشنی و غیرقابل برگشتی است بر آسان بودن پدید آوردن جهان و آسین برای یزدان جهان‌آفرین. پیام نیرومندی نیز بر ضروری بودن پدید آوردن جهان آخرت است، و همگام با تقدیر و تدبیری است که انسان را بیهوده رها نمی‌کند، و زندگی و کار او را بی‌ارزش و بدون حساب و کتاب نمی‌نماید... این آهنگی است که این سوره دلها را با آن می‌پساید، بدان گاه که در اوّل آن می‌فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ؟﴾

آیا انسان می‌پندارد که ما استخوانهای (پوسیده و پراکنده) او را گرد نخواهیم آورد؟. (قیامت/۳)

سپس در آخر سوره می‌فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى؟ أَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُنْفَى؟ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى؟ فَجَعَلَ مِنْهُ الْزَوْجَيْنِ الْأُنْثَى وَالْأُنْثَى؟ أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى؟﴾

آیا انسان (منکر معاد) می‌پندارد که او بیهوده به حال خود رها شود (و قوانین و مقررات الهی، و حساب و کتاب و سزا و جزای دنیوی و اخروی نداشته باشد؟).

آیا او نطفه ناچیزی از منی نیست که (به رحم مادر) پرت و ریخته می‌گردد؟ سپس به صورت خون لخته و دلمه‌ای درآمده است، و خداوند او را آفرینش تازه‌ای بخشیده است، و بعد اندام او را نظم و نظام و سر و سامان داده است؟ و از این (انسان) دو صنف نر و ماده را ساخته و پرداخته است. آیا چنین خدائی نمی‌تواند مردگان را زنده گرداند؟! (قیامت/۳۶-۴۰)

از جمله صحنه‌های مؤثری که این سوره آنها را گرد می‌آورد، و آنها را با دل انسان، سخت رویاروی می‌سازد، صحنه روز قیامت، و چیزهایی است که در آن می‌گذرد. از قبیل: دگرگونیهای جهانی، و پریشانیها و اضطرابهای نفسانی، و ویلانی و حیرانی حاصل از

و جملگی آنان در برابرش یک موقعیت پیدا می‌کنند... هیچ حيله و نیرنگی، و هیچ وسیله و ابزاری، و هیچ نیرو و توانی، و هیچ میانجیگری و شفاعتی، و هیچ دفع کردن و طرد نمودنی، و هیچ به تأخیر انداختن و به وقت دیگر افکندنی، در میان نیست و سودی نمی‌بخشد... چون این حقیقت از جهان بالا آمده است و از جانب مقام والا فرارسیده است، و لذا انسانها با آن نمی‌توانند کاری بکنند، و جز تسلیم آن شدن گزیری و گریزی در میان نیست! باید تسلیم اراده و مشیت آن جهان بالا و آن مقام والا شد و بس!... این آهنگی است که این سوره دلها را با آن می‌پساید، آن گاه که می‌فرماید:

﴿كَلَّا! إِذَا بَلَغَتِ الرَّأْقَى، وَقِيلَ: مَنْ رَاقٍ؟ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ. وَالتَّتَقَتِ أَسْقَابُ الشَّقَاقِ... إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسَاقُ﴾

چنین نیست که گمان می‌برند. هنگامی که جان به گلوگاه برسد، (از طرف حاضران و اطرافیان سراسیمه و دستپاچه او، عاجزانه و مأیوسانه) گفته می‌شود: آیا کسی هست که (برای نجات او) افسون و تعویذی بنویسد؟! و (محتضر) یقین پیدا می‌کند که زمان فراق فرارسیده است. ساق پائی به ساق پائی می‌پیچد و پاها جفت یکدیگر می‌گردد... در آن روز، سوق (همگان) به سوی پروردگارت خواهد بود. (قیامت/۲۶-۳۰)

از جمله این حقائق بزرگی که این سوره آنها را پیش می‌کشد، حقیقت پیدایش نخستین است. پیدایش نخستین دالّ بر صدق و راستی پیدایش و آسین است. همچنین بیانگر این است که تدبیر و تقدیری در آفرینش این انسان بر روی زمین است... این هم حقیقتی است که برای مردمان پرده از دقت ادوار پیدایش جهان و پیاپی گردیدن آن در ساختار نگارین و نوآفرینی است که کسی جز خدا بر آن توانا نیست، و هیچ کسی هم چنین ادعائی نکرده است و نمی‌کند حتی در میان کسانی که آخرت را تکذیب می‌کنند و دروغ می‌دانند و در باره آن به جدال و ستیز می‌پردازند. ساختار نگارین و بدون مدل پیشین جهان هستی، دلیل

می آورد! (قیامت/۵-۱۵)

از جمله این صحنه‌ها، صحنهٔ مؤمنان آرمیده در آستانهٔ پروردگارشان، و چشم دوخته به ذات خداوندگارشان در آن ترس و هراس حاکم بر جهان است. صحنهٔ دیگری هم به میان می‌آید، و آن صحنهٔ دیگران، یعنی صحنهٔ کسانی است که پیوند خود را با خدا بریده‌اند، و امیدی به لطف و کرم او ندارند. وقتی فرامی‌رسد که در آن وقت چشم به راه فرجام کفر و معصیت و تکذیبی هستند که قبلاً در دنیا داشته‌اند و مرتکب آنها شده‌اند. از این صحنه با نیرو و سرزندگی سخن می‌رود. بدان گونه که انگار همین لحظهٔ قرائت قرآن، آن صحنه حاضر و در برابر دیدگان است. از این صحنه بدین گونه سخن می‌رود تا پاسخی به عشق مردمان به جهان زودگذر، و سستی کردن و نادیده گرفتن جهان آخرت است. . . . در آخرت انجام می‌پذیرد آنچه باید انجام بگیرد و پیش بیاید:

﴿كَلَّا! بَلْ تُحِبُّونَ الْفَاجِلَةَ، وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ. وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ. وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ، تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾.

نه چنین است (که شما در بارهٔ معاد می‌پندارید!) اصلاً شما دنیای گذرا را دوست می‌دارید، و آخرت را رها می‌سازید. در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند. در آن روز، چهره‌هایی درهم کشیده و عبوسند، چرا که آنان می‌دانند که به بلا و عذاب کمرشکنی گرفتار می‌آیند! (قیامت/۲۰-۲۵)

در لابلای این سوره و در میان حقائق و صحنه‌هایش، چهار آیه به عنوان جمله‌های معترضه ذکر می‌گردند. این چهار آیه رهنمود و رهنمون ویژه‌ای برای پیغمبر ﷺ دربر دارد. بدو یاد می‌دهند که چگونه این قرآن را دریافت دارند و در وقت دریافت آن چگونه باشند و چگونه رفتار نمایند. چنین به نظر می‌آید که این تعلیم و تربیت به مناسبتی ذکر شده است که در خود این سوره موجود است. پیغمبر ﷺ می‌ترسید که چیزی را فراموش بکند از آنچه بدو وحی می‌گردد. این

رویاری شدن با رخدادهای چیره بر انسان و جهانیان، بدان گاه که هول و هراس در اصل جهان، و در ژرفاهای نفس انسان پدیدار می‌آید، و آدمیزاد بسان موشی که به تله افتاده باشد بر خود می‌تپد و بدینجا و بدانجا می‌پرد و می‌آید و می‌رود! این هم پاسخی به پرسش انسان در بارهٔ روز قیامت است، پرسشی که با شک و تردید در بارهٔ روز قیامت همراه است، و چه بسا بیانگر انکار آن روز نهان در غیب کیهان است، و گاهی بیانگر خوار داشتن آن و پافشاری بر فسق و فجور است. پاسخ درمی‌رسد با آهنگهای سریع و تند، و در صحنه‌های سریع و تند، و در درخشندگیهای سریع و تند:

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرْ أَمَامَهُ: يَسْأَلُ: أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؟ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ، وَ خَسَفَ الْقَمَرُ، وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ، يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ: أَيْنَ الْمَقَرُّ؟ كَلَّا! لَا وَزَرَ، إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ. بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾.

(انسان در قدرت خداوند بر گرد آوردن استخوانها و زنده کردن مردگان تردیدی ندارد) بلکه هدف انسان (از انکار) این است که می‌خواهد در مدت زمانی که در پیش دارد (تا زنده است) گناه کند؟! (پاسخ ایشان این است:) هنگامی که چشمها (از شدت هول و هراس) سراسیمه و آشفته می‌شود. و ماه بی‌نور و روشنائی می‌گردد. و خورشید و ماه گردآوری می‌گردد. انسان در آن روز خواهد گفت: راه گریز کجا است؟ (گریز میسر نیست). خیر! (اصلاً گریزگاهی در میان نیست، و گریز ممکن نیست و) هیچ گونه پناهگاهی وجود ندارد. در آن روز، قرارگاه (بهشت و دوزخ) در دست پروردگار تو است. در آن روز انسان را آگاه می‌سازند از چیزهایی که بر جای گذاشته است. اصلاً انسان خودش از وضع خود آگاه است (و وجودش شاهد و دلیل بر خویشستن است). در حالی که (به زبان) عذرهایی برای (دفاع از) خود

بود حرص و جوش داشت دچار فراموش کردن نشود. این امر او را بر آن می داشت که وحی را در وقت نزول تکرار بکند و بندبند آن را شتابان بر زبان براند، و زبان بدان بجنابد، تا از حفظ مطالب آن یقین و اطمینان پیدا کند. این است که از همچون تعلیم و تربیتی سخن می رود:

﴿لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَفْجَلَ بِهِ، إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ، فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾.

(به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان به خواندن آن مجنبدان (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان). چرا که گرد آوردن قرآن (در سینه تو) و (توانائی بخشیدن به زبان تو، برای) خواندن آن، کار ما است. (پس از ناحیه حفظ قرآن در میان دل و جان خود، و روان خواندن و درست تلاوت کردن آن با زبان خویش، نگران مباش). پس هرگاه ما قرآن را (توسط جبرئیل بر تو) خواندیم، تو خواندن آن را (آرام و آهسته) پیگیری و پیروی کن. (وظیفه تو پیروی از تلاوت پیک وحی، و ابلاغ رسالت آسمانی است و بس). گذشته از اینها، (در صورتی که بعد از نزول آیات قرآن مشکلی پیدا کردی) بیان و توضیح آن بر ما است.

(قیامت ۱۶-۱۹)

این تعلیم و تربیت درمی رسد تا او را مطمئن سازد که کار و بار این وحی، و حفظ این قرآن، و گردآوری آن، و بیان مقاصد و مفاهیم آن، همه و همه اینها به صاحب قرآن واگذار است. نقش پیغمبر ﷺ تنها دریافت وحی و رساندن پیام آن است و بس. پس دل او باید بیارامد و اطمینان نماید، و وحی را کامل دریافت دارد. وحی را در سینه خود منقوش و ماندگار می یابد. ... این چنین بود و این چنین شد ... این تعلیم و تربیت در جای خود و در همان جا که نازل گردیده است ثبت و ضبط شده است ... مگر این تعلیم و تربیت، جزو گفتار یزدان دادار نیست؟ و آیا سخن خدا در باره هر موضوعی که هست ثبت و ضبط نمی شود؟ و برای هر کاری که اراده فرموده است ثبت و ضبط نمی گردد؟

آخر این هم واژگانی از واژگان یزدان، و سخنانی از سخنان ایزد سبحان است و در اصل کتاب قرآن بسان همه واژگان و سخنان دیگر قرآن در لابلای آن جای می گیرد و ثبت و ضبط می شود ... ثبت و ضبط این آیه ها در این جایگاه خود در همین سوره، دلالت ژرف و معنی عمیقی دارد، و الهام بخش حقیقت لطیفی در باره عملکرد هر واژه ای از واژگان قرآن، و هر سخنی از سخنان آن، راجع به هر موضوعی و در خط سیر هر رویکردی است ... حقیقت لطیفی که در اینجا جای دارد این است که این قرآن هر واژه ای و هر سخنی را دربر دارد که به پیغمبر ﷺ وحی گردیده است، و حرفی از آن کاسته نشده است و نیفتاده است، و جمله یا عبارتی از آن کنار انداخته نشده است و حذف نگردیده است. این قرآن حق و حقیقت و صدق و صداقت و بزرگی و بزرگواری است، و برکنار از هرگونه کاهش و افزایشی است.



بدین منوال و بر این روال، دلی که با این سوره روبرو می گردد احساس می کند از هرسو محاصره شده است و راه گریزی ندارد. در برابر رفتار و کردار خود مسؤول است و از سزا و جزا و پاداش و پادافره عملکرد خویش نمی تواند بگریزد، و پناهگاه و پناهی نیست که او را از خدا در امان، و از حساب و کتاب او معاف دارد. پیدایش او، و رشد و نمو او، و گامهایش در مسیر زندگی، در برابر علم و آگاهی خدا قرار دارد، و در تدبیر و تقدیر خدا نمودار و پدیدار است، چه در پیدایش نخستین و چه در پیدایش واپسین، چیزی از کار و بار انسان از یزدان سبحان پنهان نبوده و نهان نمی ماند، حتی در آن هنگام که انسان به لُهو و لعب و بازی و بازیچه می پردازد و گول می خورد و سرمستی و تکبر نشان می دهد:

﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ وَلَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ، ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَمْتَطِي﴾.

(انسان منکر معاد) هرگز نه زکاتی داده است و نه

در جانی، و سپس بعد از مدتی با گوشه دیگری بدین حقیقت برگشتن و پرداختن، همه اینها از ویژگیهای روند قرآنی در مخاطب قرار دادن دل بشری است. این هم جزو چیزهایی است که شیوه دیگری بدان نمی پردازد، و راه دیگری بدان نمی رسد... بلکه این تنها شیوه قرآن و راه آن است.

پس بگذار با این سوره روبرو شویم، و بدان گونه بدین سوره پردازیم که در روند ویژه قرآنی آمده است:



﴿لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ، أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ؟ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ، بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرْ أَمَامَهُ، يَسْأَلُ: أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؟ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ، وَخَسَفَ الْقَمَرُ، وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ... يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ: أَيْنَ الْمَفْزُؤُ؟ كَلَّا! لَا وَزَرَ. إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ. يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَآخَرَ، بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ!﴾.

به روز قیامت سوگند! و به نفس سرزنشگر سوگند! (که پس از مرگ زنده می گردید، و رستاخیز حق است). آیا انسان می پندارد که ما استخوانهای (پوسیده و پراکنده) او را گرد نخواهیم آورد! آری! (آنها را گرد می آوریم) ما حتی می توانیم سرانگشتان او را (که یکی از دقائق اندام بدن است) کاملاً همسان خود بیافرینیم (و به حال اول بازگردانیم. انسان در قدرت خداوند بر گرد آوردن استخوانها و زنده کردن مردگان تردیدی ندارد). بلکه هدف انسان (از انکار) این است که می خواهد در مدت زمانی که در پیش دارد (تا زنده است) گناه کند. می پرسد: روز قیامت کی خواهد بود؟! (پاسخ ایشان این است) هنگامی که چشمها (از شدت

هول و هراس) سراسیمه و آشفته می شود، و ماه بی نور و روشنائی می گردد، انسان در آن روز خواهد گفت: راه گریز کجا است؟ (گریز میسر نیست). خیر! (اصلاً گریزگاهی در میان نیست، و گریز ممکن نیست) و هیچ گونه پناهگاهی وجود ندارد. در آن روز، قرارگاه

نمازی خوانده است. بلکه راه تکذیب (حق و حقیقت) را در پیش گرفته است و (به فرمان خدا) پشت کرده است. گذشته از این، مغرورانه و متکبرانه (از کفر و عناد خود) نزد خانواده و کسانش برگشته است.

(قیامت/۳۱-۳۳)

انسان در رویارو شدن با این همه حقائق و انگیزه ها و پسوده ها و الهامها و پیامها، تهدید کردن پیچیده ای را می شنود:

﴿أَوَلَيْ لَكَ قَاوَلِي. ثُمَّ أَوَلَىٰ لَكَ قَاوَلِي﴾.

مرگ بر تو! مرگ! باز هم، مرگ بر تو! مرگ!

(قیامت/۳۴ و ۳۵)

این تهدید کردن تأثیر خود را و معنی خود را دارد. بدین منوال و بر این روال، این سوره به سرکشی و رویگردانی و پافشاری بر بزهکاریها و سرگرم شدن این دل به لهو و لعب می پردازد، و به دل پیام می دهد که در کار و بار خود جدی و قاطع باشد، و کار و بار قیامت، و کار و بار زندگی خود را جدی بگیرد، و بداند که کار و بار جهان و از جمله انسان دارای نظم و نظام است و از حساب و کتاب دقیقی برخوردار است. پس نباید زندگی را سراسری گرفت و هرگونه که پیش آید خوش آید گفت و بسر برد... آن گاه سخن از کار قرآن می رود، قرآنی که حرفی از آن گاهش نمی یابد و بریده و کاسته نمی شود. زیرا قرآن فرموده یزدان بزرگوار جهان است، یزدانی که همه گوشه و کنار جهان هستی با سخنان او هماوا و همنا است و پاسخگوی فرمان او همه چیز و همه جا است. سخنان یزدان سبحان در کتاب ثابت جهان، و در متن این کتاب ارزشمند قرآن، ثبت و ضبط می گردد.



ما به حقائق این سوره و به صحنه های آن، جداگانه پرداختیم تنها تا سخنی گفته باشیم. ولی این حقائق و صحنه ها در روند این سوره چیز دیگری است. زیرا پیاپی آمدن آنها در روند سخن، و ذکر دو چیز متقابل در اینجا و در آنجا، و پسودن دل با گوشه ای از حقیقت

است: نفس لَوَّامه، نفس بزهکار است... جریر گفته است: هُمَّهٗ این گفتارها دارای معنی نزدیکی هستند. اما آنچه همگون ظاهر قرآن و همآوا با آن است این است که نفس لَوَّامه نفسی است که در برابر خیر و شر و خوب و بد، صاحب خود را سرزنش می‌کند، و بر چیزی که از دست رفته است پشیمان می‌شود.

ما در بارهٔ معنی «نفس لَوَّامه» سخن حسن بصری را برمی‌گزینیم که گفته است: «به خدا سوگند مؤمن را نخواهی دید مگر این که خود را سرزنش می‌کند و می‌گوید: مرادم از سخنم چه بود؟ مرادم از خوردنم چه بود؟ مرادم از سخن گفتن با خودم چه بود؟... ولی بزهکار به پیش می‌رود و زندگی را بسر می‌برد و خود را سرزنش نمی‌کند».

این نفس سرزنشگر است. نفسی که بیدار و پرهیزگار و خداترس و هوشیار است. خود را می‌پاید و از خود حساب و کتاب می‌کشد. مواظب اطراف خود است. حقیقت آرزوها و خواستهای خویش را معلوم می‌دارد. خویشتن را از خود فریبی برحذر می‌دارد و خود را گول نمی‌زند. نفس لَوَّامه این است و گرمی در پیشگاه یزدان جهان‌آفرین است. تا بدانجا بزرگوار در پیشگاه ایزد دادار است که آن را با قیامت یاد می‌کند و نام می‌برد. نفس لَوَّامه تصویری است در مقابل نفس بزهکار. نفس انسانی که می‌خواهد گناه بکند، و در گناهان به پیش می‌رود و سر در فسق و فجور می‌نهد. حق و حقیقت را تکذیب می‌کند. به حق و حقیقت پشت می‌کند. به سوی اهل و عیال خود متکبرانانه برمی‌گردد و سینه جلو می‌دهد و به خود می‌بالد، بدون این که از خود حساب و کتاب بگیرد، و از سرزنش باکی داشته باشد، و از گناهان خود را به دور دارد، و بدون این که بدین و بدان توجه کند و اهمّیت بدهد!

﴿لَا أَقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ، وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ
الْلَّوَّامَةِ﴾^(۱)

(بهشت و دوزخ) در دست پروردگار تو است. در آن روز انسان را آگاه می‌سازند از چیزهایی که پیشاپیش فرستاده است و از چیزهایی که برجای گذاشته است. اصلاً انسان خودش از وضع خود آگاه است (و وجودش شاهد و دلیل بر خویشتن است). در حالی که (به زبان) عذرهایی برای (دفاع از) خود می‌آورد.

این اشاره به سوگند و برگشت از آن، به حس و شعور پرتو سوگند مستقیمی را می‌اندازد. این پرتو سوگند، مقصود و مراد عبارت است. این مقصود و مراد به بهترین و کامل‌ترین شیوهٔ ویژه صورت می‌پذیرد. شیوهٔ ویژه‌ای که در موارد مختلفی از قرآن تکرار می‌گردد... آن گاه از فراسوی آن، حقیقت قیامت و حقیقت نفس سرزنشگر پدیدار و نمودار می‌آید.

از حقیقت قیامت، چیزهای زیادی در مواردی از این سوره ذکر می‌گردد. در بارهٔ نفس لَوَّامه یا سرزنشگر سخنان گوناگونی در تفسیرهایی آمده است که در سایهٔ احادیث توضیح داده شده‌اند. در تفسیرهای مأثور آمده است: از حسن بصری نقل است: شخص مؤمن را به خدا سوگند نخواهی دید، مگر این که خویشتن را سرزنش می‌کند: مرادم از سخنم چه بود؟ مرادم از خوردنم چه بود؟ مرادم از صحبت با خویش چه بود؟... ولی شخص بزهکار به پیش می‌رود و خود را سرزنش نمی‌کند... از حسن روایت است که گفته است: کسی از اهالی آسمانها و زمین نیست مگر این که در روز قیامت خود را سرزنش می‌کند... از عکرمه روایت است که گفته است: انسان خود را بر کار خیر و شر و خوب و بد سرزنش می‌کند و می‌گوید: کاش چنین و چنان می‌کردم... چنین چیزی از سعید پسر جبیر نیز روایت شده است... از ابن عباس روایت شده است که گفته است: نفس لَوَّامه این است. از او همچنین نقل است: نفس لَوَّامه، نفس سرزنش شده است... از مجاهد نقل است که گفته است: نفس لَوَّامه بر چیزی که از دست رفته است پشیمان می‌گردد و خود را در برابر آن سرزنش می‌کند... از قتاده روایت است که گفته

حال اوّل گرداندن و درآوردن سرانگشتان دست است. این هم کنایه از برگشت دادن وجود بشر است حتی دقیق ترین چیزی که در پیکره او است و از گردآوردن استخوانها نیز مهم تر است، و آن راست و ریز کردن و سر و سامان بخشیدن سرانگشتان، و جای دادن آنها در جای خود بدان سان که بوده است! این هم کنایه از برگشت دادن هستی بشری همراه با دقیق ترین اندام پیکره اش، و به تمام و کمال گردآوری اندامها است، بدان گونه که سرانگشتی هدر نرود و از جای خود این سو و آن سو نشود. بلکه راست و ریز و دقیق و ظریف در محل خود و به شکل خود درآید و کم و کاستی بدان روی ننماید و عضوی از بدن کم نیاید، و شکلی حتی از این اندام دقیق هم کژی و کاستی نپذیرد، هرچند هم کوچک و ریز و بسیار دقیق و ظریف است!

قرآن در اینجا بدین گفتار مؤکّد بسنده می کند. در پایان این سوره دلیل دیگری بر وقوع پیدایش نخستین خواهد آمد. در اینجا تنها پرده از علّت روانی همچون حساب و کتابی برمی دارد، و روشن می کند که چرا گردآوری استخوانها را ناشدنی می انگارند... دلیل این است که این انسان می خواهد فسق و فجور بکند، و به بزه و گناه ادامه بدهد. نمی خواهد چیزی او را از فسق و فجور و بزه و گناه بازدارد، و بپذیرد که حساب و کتابی، و عقاب و عذابی، سرانجام خواهد داشت. بدین خاطر پیدایش رستاخیز را بعید و ناشدنی می شمارد، و فرارسیدن روز قیامت را دور از عقل و

به روز قیامت سوگند! و به نفس سرزنشگر سوگند! (که پس از مرگ زنده می گردید و رستاخیز حق است). سوگند خوردنی بر رخ دادن قیامت، ولیکن وقتی که از سوگند صرف نظر شده است، آنچه بر آن قسم یاد می شود، یعنی جواب قسم نیز حذف گردیده است. بلکه جواب قسم به شکل دیگری به میان آمده است، به گونه ای که انگار سرآغاز سخن دیگری است که پس از بیدار نمودن و هوشیار کردن با این سرآغاز بیدارکننده و هوشیاردهنده، قرار می گیرد:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ جَمْعَ عِظَامَهُ؟ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾.

آیا انسان می پندارد که ما استخوانهای (پوسیده و پراکنده) او را گرد نخواهیم آورد؟ آری! (آنها را گرد می آوریم). ما حتی می توانیم سرانگشتان او را (که یکی از دقائق اندام بدن است) کاملاً همسان خودش بیافرینیم (و به حال اوّل بازگردانیم).

مشکل عقل و شعور مشرکان این بود که استخوانهای پوسیده و فرسوده و بر باد رفته و در میان خاکها پراکنده و در کره زمین متفرّق شده، چگونه گرد آورده می شود و انسان را دوباره از آن زنده می کنند؟... چه بسا هنوز هم این مشکل برای بعضیها حلّ نگردیده است و تا به امروز برایشان روشن نشده است و آسان جلوه گر نیامده است! قرآن این حساب و کتاب را به هم می زند و برگردآوری استخوانها تکیه می کند و وقوع همچون کاری را تأکید و تأیید می نماید:

﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾.

آری! (آنها را گرد می آوریم). ما حتی می توانیم سرانگشتان او را (که یکی از دقائق اندام بدن است) کاملاً همسان خودش بیافرینیم (و به حال اوّل بازگردانیم).

«بَنَان»: سر انگشتان انسان است. نصّ قرآنی کار جمع آوری استخوانها را تأکید می کند با چیزی که فراتر و بالاتر از خود جمع آوری استخوانها است، و آن سر و سامان و نظم و نظام دادن، و همسان وضع نخست و

پیوسته انسان را به بدیها و زشتیها فرامی خواند، و پلشتیها را برای او می آراید (نگاه: یوسف/۵۳). ب. نفس لواّمه، که از آن به عنوان وجدان اخلاقی نیز یاد می کنند، نفس بیدار و آگاهی است که هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته است و گاه گاهی لغزش پیدا می کند و به دامان گناه می افتد، اما هرچه زودتر به خود می آید و به مسیر سعادت بازمی گردد و به ملامت و سرزنش آدمی می پردازد و او را توبه می دهد. ج. نفس مطمئنّه، نفس تکامل یافته ای است که نفس اماره را رام خود کرده است و به مقام تقوای کامل و احساس مسؤولیت رسیده است و به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست (نگاه: فجر/۲۷)...

شعور می انگارد:

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرْ أَمَامَهُ. يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؟﴾.

(انسان در قدرت خداوند بر گرد آوردن استخوانها و زنده کردن مردگان تردیدی ندارد) بلکه هدف انسان (از انکار) این است که می خواهد در مدت زمانی که در پیش دارد (تا زنده است) گناه کند. می پرسد: روز قیامت کی خواهد بود؟!)

پرسیدن با واژه «أَيَّانَ» کی؟! این واژه ای که طولانی است و طنین خود را دارد، بیانگر این است که فرارسیدن روز قیامت بعید و ناشدنی است... این سخن را بدان جهت می گوید تا با هوا و هوس خود همراه و همگام شود که عشق به فسق و فجور و سر نهادن در بزه و گناه است. همچون کسی می خواهد به بزهدارها ادامه دهد و شیخ رستاخیز و شیخ آخرت او را باز ندارد... آخرت افسار نفسی است که عاشق و مائل به شرّ و بدی است، و بازدارنده دل عاشق فسق و فجور است. انسانی که به شرّ و بدی و فسق و فجور رغبت می ورزد تلاش می کند این چیز بازدارنده را از سر راه خود بردارد، و این زمام و افسار را بگسلاند، تا آزادانه به شرّ و بدی و فسق و فجور بپردازد، و حساب و کتاب روز محاسبه و دادگاهی را نپذیرد تا جلو نفس دنیاپرست او را نگیرد.

بدین خاطر پاسخ ریشخند کردن روز قیامت، و بعید و ناشدن شمردن آن، سریع و قاطع درمی رسد، و بسان آذرخی تند می درخشد، بدون درنگ و کندی حتی در آهنگ نظم و نظام جمله ها، و به هم زدن طنین و رنین واژه ها... صحنه ای از صحنه های قیامت تشکیل می شود. در آن حواس ظاهری و مشاعر باطنی انسانی، با صحنه های جهانی درهم می آمیزد و بر پرده خیال به نمایش درمی آید:

﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ. وَخَسَفَ الْقَمَرُ. وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ. يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيَّنَ الْمَقَرُّ؟﴾.

(پاسخ ایشان این است:) هنگامی که چشمها (از شدت

هول و هراس) سراسیمه و آشفته می شود. و ماه بی نور و روشنائی می گردد، و خورشید و ماه گردآوری می گردد، انسان در آن روز خواهد گفت: راه گریز کجا است؟ (گریز میسر نیست!).

چشم ربوده می گردد، و تند و سریع واژگون می شود بسان درخشیدن آذرخش آسمان و واژگون گردیدن آن. ماه روشنائی را از دست می دهد و خاموش می شود. خورشید و ماه که از همدیگر جدا بودند، باهم جمع آوری می گردند و درهم پیچیده می شوند. نظم و نظام ستاره شناسی معروف همگان خلل می پذیرد و درهم نور دیده می شود، و آن نظم و نظام دقیق و حاکم بر جهان منحلّ می گردد و می پراکند... در وسط این ترس و هراس و دگرگونی و واژگونی، انسان ترسان و هراسان می پرسد:

﴿أَيَّنَ الْمَقَرُّ؟﴾.

گریزگاه کجا است؟ گریز کجا میسر است؟!

در پرسش او ترس و هراس پیدا است. انگار به هرسو و جهتی می نگرند، و آن را بر روی خود بسته می بیند، بلکه به زیان خود می بیند!

نه پناهگاهی در میان است! نه کسی و نه چیزی انسان را می پاید! نه گریزگاه و گریزی از دست قدرت خدا میسر است، و نه از اسیر شدن سلطه خدا رهائی ممکن است. برگشت به سوی او است، و قرار گرفتن در نزد او است. نه برگشتگاه دیگری و نه قرارگاه دیگری در میان است:

﴿كَلَّا! لَا وُزَرَ. إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ﴾.

خیر! (اصلاً گریزگاهی در میان نیست، و گریز ممکن نیست، و) هیچ گونه پناهگاهی وجود ندارد. در آن روز، قرارگاه (بهشت و دوزخ) در دست پروردگار تو است. شوق و علاقه ای که انسان به سر در نهادن به فسق و فجور دارد، و حساب و کتابی را پیش چشم نمی دارد، و سزا و جزائی را انتظار نمی کشد، آن روز نخواهد ماند. بلکه آن روز هرکاری که در دنیا کرده است و هر چیزی را که به دست آورده است، با او حساب و کتاب

می‌شود. بعد از آن که عملکرد خود را فراموش کرده است، و فراچنگ آورده خود را از یاد برده است، همه چیز بدو تذکر داده می‌شود و به یادش آورده می‌شود، و پس از به یاد آوردن کارها و دیدن آنها، بدانها مواخذه و گرفتار می‌آید:

﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ﴾.

در آن روز انسان را آگاه می‌سازند از چیزهایی که پیشاپیش فرستاده است و از چیزهایی که برجای گذاشته است.

از چیزهایی که پیش از مردن انجام داده است، و از آثار اعمال خیر و شری که بعد از خود برجای نهاده است، او را باخیر می‌کنند و آگاه می‌سازند. اعمالی وجود دارد که آثاری در پی دارد. این آثار به حساب و کتاب انجام‌دهنده همچون اعمالی اضافه می‌گردد و گرفته می‌شود!

انسان هر اندازه عذر بیاورد، و معذرت‌های گوناگون اعمالی را بخواهد که انجام داده است و از او سر زده است، هیچ عذری از او پذیرفته نمی‌گردد. زیرا نفس او در گرو کارها است و به کارهایش واگذار می‌گردد، و کارهایش به نفس او واگذار می‌شود و وبال گردن خودش می‌گردد. بر انسان لازم است در این جهان کارهای خود را در جهت خیر و خوبی رهنمود و رهنمون کند و در مسیر خیر و خوبی رهبری نماید. وقتی که انسان کارهایش را در شر و بدی رهنمود و رهنمون کند، و در مسیر خیر و خوبی رهبری ننماید، خودش در آن جهان گروگان کارهایش می‌گردد، و کارهایش دلیل و حجتی علیه او و به زیان او می‌شود:

﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ﴾.

اصلاً انسان خودش از وضع خود آگاه است (و وجودش شاهد و دلیل بر خویشتن است). در حالی که (به زبان) عذرهایی برای (دفاع از) خود می‌آورد.

همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، در این سوره همه چیز کوتاه است: بندها، فاصله‌ها، آهنگ موسیقی، صحنه‌های

گذرا، و همچنین کار حساب و کتاب:

﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ﴾.

در آن روز انسان را آگاه می‌سازند از چیزهایی که پیشاپیش فرستاده است، و از چیزهایی که برجای گذاشته است.

این چنین سریع و مختصر... این هم پاسخی بدان امید دور و دراز، و روز حساب و کتاب را به بازیچه گرفتن و سبک داشتن است!



سپس آیه‌های چهارگانه ویژه‌ای به میان می‌آید که پیغمبر ﷺ را در باره کار و بار وحی رهنمود و رهنمون می‌گردانند و بدو می‌گویند که چگونه این قرآن را دریافت دارد:

﴿لَا تُخَوِّكَ بِلِسَانِكَ لِتَعْجَلَ بِهِ. إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ. فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾.

(به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان به خواندن آن مجنبن (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان). چرا که گرد آوردن قرآن (در سینه تو) و (توانائی بخشیدن به زبان تو، برای) خواندن آن، کار ما است. (پس از ناحیه حفظ قرآن در میان دل و جان خود، و روان خواندن و درست تلاوت کردن آن با زبان خویش، نگران مباش). پس هرگاه ما قرآن را (توسط جبرئیل بر تو) خواندیم، تو خواندن آن را (آرام و آهسته) پیگیری و پیروی کن. (وظیفه تو پیروی از تلاوت پیک وحی، و ابلاغ رسالت آسمانی است و بس). گذشته از اینها، (در صورتی که بعد از نزول آیات قرآن مشکلی پیدا کردی) بیان و توضیح آن بر ما است.

به اضافه آنچه در مقدمه این سوره در باره این آیات گفتیم، پیامی که این آیات به دل و درون انسان می‌دهند این است که یزدان جهان کار و بار این قرآن را به طور کلی بر عهده خود گرفته است، چه از نظر وحی کردن، حفظ نمودن، گردآوری کردن، و بیان نمودن و توضیح، و چه از نظر چیزهای دیگر... یزدان سبحان این قرآن را به خود نسبت می‌دهد و سراسر آن را متعلق به خود

می‌دوزند). و در آن روز، چهره‌هائی درهم کشیده و عیوسند. چرا که آنان می‌دانند که به بلا و عذاب کمرشکنی گرفتار می‌آیند.

نخستین چیزی که از لحاظ هماهنگی موجود در روند این سوره، دیده می‌شود، در اینجا از دنیا با واژه «عَاجِلَه» یعنی زودگذر، نام برده شده است. گذشته از پیام واژگانی به کوتاه بودن این زندگی و سرعت پایان گرفتن آن - که پیام مقصود و منظوری است - میان سایه‌روشن واژه و سایه‌روشن موقعیت پیشین معترضه در روند سوره، و میان فرموده یزدان بزرگوار به پیغمبرش ﷺ که می‌فرماید:

﴿لَا تُخْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾.

(به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان به خواندن آن مجنبن (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان). هماهنگی است. زیرا این زبان جنبدن و این شتابگری یکی از سایه‌روشنهای نشانه آدمیزاد در زندگی دنیا است... این هم هماهنگی لطیف و دقیقی است که تعبیر قرآنی در سبک و شیوه، آن را مورد ملاحظه قرار می‌دهد، و فهم و شعور بدان پی می‌برد. آن گاه به موقعیتی می‌رسیم که این نصّ شگفت قرآنی آن را ترسیم می‌کند:

﴿وَجُوهٌ يُّومِئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾.

در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند.

این نصّ اشاره گذرانی به حالتی دارد که واژه‌ها از به تصویر کشیدن آن درمانده و ناتوان است. همچنین فهم و ادراک نیز از تصوّر آن با همه حقیقتی که دارد عاجز و قاصر است. این هم وقتی است که یزدان سبحان به وعده داده‌شدگان خوشبخت حالتی از سعادت را وعده می‌دهد که هیچ حالتی نمی‌تواند شبیه و همگون آن بشود و همسان آن را نشان بدهد. در برابر این حالت، بهشت هم با همه انواع نعمت‌هایش، ناچیز می‌نماید! این چهره‌های شاداب و شادان، شادابی و شادانی آنها از این است که به پروردگار خودشان می‌نگرند...

می‌داند. کار پیغمبر ﷺ راجع به قرآن، تنها حمل کردن و برداشتن قرآن و تبلیغ کردن و رساندن آن به مردمان است و پس. آن گاه از حرص و جوش پیغمبر ﷺ بر حفظ کردن چیزی سخن می‌رود که بدو وحی می‌شود، و او آزمندانه و با جدّیت هرچه بیشتر در حفظ وحی می‌کوشد، و می‌ترسد عبارتی یا واژه‌ای از قرآن را فراموش کند. این امر پیغمبر ﷺ را بر آن می‌دارد که تلاوت جبرئیل علیه السلام را آیه به آیه و کلمه به کلمه پیگیری کند تا مطمئن گردد چیزی از قرآن هدر نرود، و خاطر جمع شود که بعدها هم چیزی از آن را از یاد نمی‌برد!

نگارش این رخداد در قرآن، قرآنی که همگان آن را می‌خوانند، دارای ارزش ویژه خود در ژرفا بخشیدن بدین پیام‌هایی است که آنها را در اینجا و مخصوصاً در دیباچه این سوره بیان داشته‌ایم.



آن گاه روند این سوره در نشان دادن صحنه‌های قیامت، و آن چیزهائی که نفس سرزنشگر با آنها رویاروی می‌شود، به پیش می‌رود. مردمان را با حقیقت نفس‌هایشان و با چیزهائی که در درون نفس‌هایشان می‌گذرد، از قبیل عشق به دنیا و سرگرم شدن بدان، و سستی کردن در حقّ آخرت و کم توجهی بدان، تذکر می‌دهد، و ایشان را روبرو می‌کند با موقعیت خودشان در آخرت که پس از این دنیا می‌آید، و حالشان در آن جهان بدان می‌انجامد. این موقعیت را در صحنه زنده‌ای برایشان به تصویر می‌کشد، صحنه زنده‌ای که دارای پیام نیرومند و آهنگ ژرف است:

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ. وَجُوهٌ يُّومِئِذٍ نَّاضِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ. وَجُوهٌ يُّومِئِذٍ بَاسِرَةٌ، تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾.

نه چنین است (که شما در باره معاد می‌پندارید!) اصلاً شما دنیای گذرا را دوست می‌دارید. و آخرت را رها می‌سازید. در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند (و چشم به الطاف او

به پروردگار خودشان؟! این چه سطحی از رفعت و والاتی است؟! این چه سطحی از سعادت و خوشبختی است؟!

روح انسان در برخی از اوقات لذت می برد از جمال نوآفرین الهی در هستی یا در نفس. آن زیبایی را مشاهده می کند در شب مهتابی، شب دامن فروهشته آرمیده، طلوع فجر، سایه دراز، دریای موج، دشت گسترده دارای لایه ها و چینها و پیچها و خمها، باغهای سرسبز و خرم، شکوفه های دلگشا، دل بزرگوار، ایمان محکم، صبر جمیل ... و جلوه های زیبایی دیگر در این هستی ... روح انسان از مشاهده این همه جمال و کمال، سرمست می گردد، و از سعادت پر می شود، و با بالهای نورین در جهانهای خیال پردازانه آزادانه به پرواز درمی آید. همه خارهای زندگی از دیده ها نهان می گردد، و درد و غمی و زشت و پلشتی در میان نمی ماند، و سنگینی خاک و سختی گوشت و خون، و مبارزه هواها و هوسهای زندگی بار سفر برمی بندد ... اما چگونه؟ نفسی در اینجا دیگر به زیبایی ساخته ها و ساختارهای خدا نمی نگرد، و بلکه به زیبایی ذات خدا می نگرد، چگونه حالی باید پیدا بکنند؟ اینجا مقامی است که پیش از هر چیز به کمک خدا نیاز است، و بعد از آن باید خدا انسان را نگاه بدارد، تا انسان بتواند خود را برپای دارد، و بایستد و از سعادت بهره مند بشود و لذت ببرد، سعادت که به توصیف در نمی آید، و حقیقت آن درک و فهم نمی شود و آن را نمی توان تصور کرد!

﴿وَجُودُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ... إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾.

در آن روز چهره هایی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می نگرند (و چشم به الطاف پروردگار خود می دوزند).

چنین چهره هایی چرا شاداب و شادان نشوند، وقتی که دارند به جمال پروردگار خود می نگرند؟

انسان به چیزی از ساختار خدا در زمین می نگرد، از قبیل: صورت زیبایی، گل نوشکفته ای، بال پروازی،

روح بزرگی، کار زیبایی، و ... ناگهان سعادت از دل او سرریز می گردد و بر سیماهایش می افتد، و رخسندگی و خرمی در آنها نمودار و پدیدار می آید. انسان را چه می شود و چه حالی پیدا می کند وقتی که به جمال کمال بنگرد، آن هم وقتی که آزاد و رها از هر چیزی باشد که در هستی است، چیزهایی که انسان را از سعادت جمال غافل بکنند و به خود مشغول بدارند؟ انسان بدان مقام نمی رسد، مگر این که از هر دغدغه ای پالوده است، هر دغدغه ای که انسان را از رسیدن بدان جایگاه والاتی که نیروی خیال از تصورش ناتوان است باز بدارد! انسان در این حال و احوال از هر دغدغه ای نه تنها در باره چیزهای پیرامونش، بلکه از هر دغدغه ای در باره خواسته های خودش، آزاد و رها است. آزاد و رها است از انگیزه های کمی و کاستی و نیاز به چیزی جز نگاه به خدا ...

و اما چگونه می نگرد؟ با چه اندامی می نگرد؟ با چه وسیله ای می نگرد؟.. اینجا سخنهایی است که به گوش دلی نمی خورد که اندکی از آن شادی و فرحی او را پسوده باشد که نص قرآنی بیان می دارد و به دل با ایمان و سعادت مندی می خواند که سعادت بر روح او پرتو افکنده است و شوق دیدار جمال و ویراندازی آن و آزادی و رهائی از بند همه چیز، او را واله و شیدا کرده باشد.

مردمانی را چه شده است که ارواح خود را محروم از این می کنند این نور سراپا شادی و خوشبختی را در آغوش بگیرند؟ آن مردمانی که ارواح خود را به مجادله و ستیز سرگرم می کنند و مشغول می دارند، مجادله و ستیز پیرامون چیز مطلق که عقلها و خردهای مقتید و محدود به چیزهای خوگر عقل و مقور خرد، از آن هیچی نمی دانند و از آن هیچی نمی فهمند.

اوج گرفتن وجود انسان از جهان خاکی به جهان افلاکی، و آزادی و رهائی آن از قیدها و بندهای زمین، و بال و پر زدن در فضای شناخت رب العالمین، تنها چیزی است که فرودگاه امید ملاقات کردن با حقیقت مطلق در

آن فیض مشغول داریم، چه خود این و راندازی نعمت بزرگی است. نعمت بزرگی که جز نعمتِ نگرستن به ذات بزرگوار یزدان، بالاتر از آن نیست ...

﴿وَجُودٌ يُؤْمِدُ بِأَسِرَةٍ، تَنْظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾.

و در آن روز، چهره‌هایی درهم کشیده و عبوسند. چرا که آنان می‌دانند که به بلا و عذاب کمرشکنی گرفتار می‌آیند.

این چهره‌ها، چهره‌های درهم کشیده و عبوس و بدبیباری هستند که از نگرستن و ورنانداز کردن محرومند و در پس پرده‌اند، به سبب گامهائی که برداشته‌اند، و سر در نشیبیهائی که داشته‌اند، و به کثافتکاریهائی که درافتاده‌اند، و به لجنزارهائی که فرورفته‌اند. این چیزها است که آنان را به خود مشغول می‌دارد، و ایشان را غمگین می‌کند، و ترشرویشان می‌سازد، و پردهٔ اخم و تخم بر چهره‌هایشان می‌اندازد، و بلای کمرشکنی بهرهٔ ایشان می‌سازد، بلائی که ستون فقرات را درهم می‌شکند ... بلی بلای کمرشکن. این چهره‌ها در آن زمان از ترس انتظار چیزهائی که دارند به لرزه درمی‌افتند و به غم و اندوه گرفتار می‌آیند، و اخم و تخم می‌کنند، و به هم می‌آیند و مکدر و آزرده می‌گردند ...

این همان آخرتی است که به ترک آن می‌گویند و در حق آن سستی می‌کنند و نادیده‌اش می‌گیرند. به دنیائی رو می‌کنند که زودگذر است. آن را دوست می‌دارند و بدان توجه می‌کنند و اهمیتی می‌دهند. در فراسوی ایشان امروز است که قیامت نام دارد، و سرنوشتها و چهره‌ها در آن اختلاف و تفاوت پیدا می‌کند، اختلاف و تفاوتی که دارای فاصلهٔ فراخ و فراوانی است. برخی از چهره‌ها در آن روز خرم و شادان هستند، و به پروردگار خود می‌نگرند. و چهره‌هایی که در آن روز ترشو و عبوسند، و می‌دانند که به بلا و عذاب کمرشکنی گرفتار می‌آیند!



هنگامی که صحنه‌های قیامت: هنگامی که چشمها

آن روز است. پیش از آزادی و رهائی از قیدها و بندهای زمین، و حرکت به سوی جهان آفرین، برای انسان مشکل است تصوّر کند - بلی تنها تصوّر کند - چگونه آن ملاقات دست می‌دهد و صورت می‌پذیرد. در این صورت، آن مجادله و ستیز طولانی و دور و درازی که معتزله خود را و افراد مقابل خود، یعنی اهل سنت و متکلمین را پیرامون حقیقت نگاه کردن و دیدن در همچون جایگاهی، بدان سرگرم کرده‌اند، مجادله و ستیز بیهوده‌ای است.

معتزله و گروه‌های مقابل آنان، با معیارها و مقیاسهای زمین به ارزیابی و سنجش می‌پردازند، و از انسان سنگین‌بار از مقررات عقل در زمین، سخن می‌رانند، و در بارهٔ همچون کاری با حواس و عقل و شعوری می‌اندیشند که جولانگاه آنها محدود و محصور است. حتی مدلول و مفهوم خود واژه‌ها نیز مقید به چیزهائی است که عقلها و اندیشه‌های محدودمان درک و فهم می‌کنند و پس. هرگاه انسان از این اندیشه‌ها آزاد و رها گردد، سرشت واژه‌ها نیز دگرگون می‌گردد. زیرا واژه‌ها جز رازها و رمزهایی نیستند که مدلول و مفهوم آنها بر حسب تصوّرات نهان در حواس و عقل و شعور انسان دگرگون می‌شود و اختلاف پیدا می‌کند. هرگاه نیرو و توان انسان دگرگون گردد، همراه با آن پشتوانهٔ تصوّرات، و سرشت مدلولها و مفهومهای واژه‌ها، تغییر پیدا می‌کند و دگرگون می‌شود. ما انسانها در این زمین با همین رازها و رمزها به اندازهٔ توان حال خود سر و کار داریم! آیا کی حق ما است پا به گسترهٔ کاری بگذاریم که برای ما حتی مدلول و مفهوم واژه‌ها پایدار و استوار نمی‌ماند، بلکه هر زمان مختلف و متفاوت می‌شود، و هر دم تعبیر و تفسیری پیدا می‌کند؟!

بگذارید به فیض سعادت بنگریم که فراگیر و آرام‌بخش است. به فیض شادی و فرحی خیره شویم که پاک و مقدّس است. آن فیضی که به سویمان روان می‌شود همین که حقیقت آن جایگاه را به اندازهٔ توانمان به تصوّر درآوریم. بگذارید ارواح خود را به ورناندازی

نیست. مرگی که زورمداران و قدرتمندان و بزرگان را بدان سان نقش زمین می‌گرداند که ضعیفان و گمنامان و کوچکان را نقش زمین می‌گرداند. فرمانروایان زورمند را آن گونه مغلوب و مقهور می‌سازد که فرمانبرداران ناتوان را مغلوب و مقهور می‌سازد! مرگی که انسانها چاره‌ای از آن ندارند، و با وجود این برخیا در باره نیروی چهره‌ای نمی‌اندیشند که مرگ را به جریان می‌اندازد:

﴿كَلَّا! إِذَا بَلَغَتِ الرَّاقِيَ، وَقِيلَ: مَنْ رَاقٍ؟ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ، وَالتَّقَىٰ أَلَسَّاقُ بِالسَّاقِ. إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسَاقُ﴾.

چنین نیست که گمان می‌برند؛ هنگامی که جان به گلوگاه برسد، (از طرف حاضران و اطرافیان سراسیمه و دستپاچه او، عاجزانه و مأیوسانه) گفته می‌شود: آیا کسی هست که (برای نجات او) افسون و تعویذی بنویسد؟! و (محتضر) یقین پیدا می‌کند که زمان فراق فرارسیده است. ساق پائی به ساق پائی می‌پیچد و پاها جفت یکدیگر می‌گردد. در آن روز، سَوق (همگان) به سوی پروردگارت خواهد بود.

این صحنه به دم مرگ رسیدن است. نصّ قرآنی آن را به گونه‌ای با مردمان مطرح می‌کند که انگار هم اینک حاضر و آماده است، و دم مرگ از لابلای واژگان برمی‌آید و به جنبش درمی‌افتد. همچنین سیماهای چهره از لابلای پسوده‌های قلم‌مو پدیدار می‌آید و رخ می‌نماید!

﴿كَلَّا! إِذَا بَلَغَتِ الرَّاقِيَ...﴾.

چنین نیست که گمان می‌برند. هنگامی که جان به گلوگاه برسد....

زمانی که روح به گلوگاه می‌رسد، و آخرین لحظات عمر درمی‌رسد، و سختیهای جان‌کندن و جان دادن هراس‌انگیز پیش می‌آید، و غم و اندوهی درمی‌رسد که چشمها از آن خیره می‌گردد... حاضران پیرامون شخص محتضر حلقه می‌زنند و به کوشش و تلاش می‌افتند چاره‌ای بیابند یا وسیله‌ای پیدا بکنند تا جان

سراسیمه و آشفته می‌شود، و ماه بی‌نور و روشنایی می‌گردد، و خورشید و ماه گردآوری می‌شود، و انسان در آن روز خواهد گفت راه گریز کجا است و گریز کی میسر است... معلوم است گریزگاه و گریزی در میان نیست... و زمانی که سرنوشتها و چهره‌ها جدای از همدیگر گردید، جداگانگی بسیار دور از همدیگر گردید، جداگانگی بسیار دور از همدیگر، و چهره‌هائی در آن روز شاداب و شادان شدند، و به پروردگار خود نگریستند، و در آن روز چهره‌هائی درهم کشیده و عبوس گردیدند، چرا که آنان می‌دانسته‌اند به بلا و عذاب کمرشکنی گرفتار می‌آیند...

وقتی که این چنین صحنه‌هائی درگرفت، صحنه‌هائی که نیرو و تأثیری را که در درون انسان دارند، از خود نیروی نهان در درون انسان، و از نیروی شیوه‌ ادای قرآنی برمی‌گیرند، شیوه‌ ادای قرآنی‌ای که نیروی نهان در درون انسان را برجسته و عیان می‌دارد، و بدان زندگی و سرزندگی می‌بخشد. این سوره پس از نشان دادن چنان صحنه‌هائی، اندک اندک نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود تا حس و شعور مخاطبان را با صحنه دیگری می‌پساید و لمس می‌نماید، صحنه‌ای که حاضر است و روی می‌دهد و تکرار می‌گردد. هیچ لحظه‌ای نیست مگر این که در این زمین با تمام نیرو و با روشنی هرچه بیشتر خود و با وزن سنگین خود با آدمیان رویاروی می‌شود!

این صحنه، صحنه مرگ است. مرگی که هر زنده‌ای بدان می‌انجامد. مرگی که هیچ زنده‌ای نمی‌تواند آن را از خودش و از دیگران براند و برطرف بگرداند. مرگی که میان عزیزان و دوستان جدائی می‌اندازد، و به راه خود ادامه می‌دهد و درنگ نمی‌ورزد و واپس نمی‌افتد. بدین سو و بدان سو نمی‌نگرد. به شیون ناله‌کننده و افغان سردهنده‌ای جواب نمی‌دهد و توجه نمی‌کند. به حسرت و آه رونده و جداشونده‌ای نمی‌نگرد. به عشق و علاقه عاشقی و علاقه‌مندی اهمّیت نمی‌دهد. به ترس و هراس شخص ترسان و هراسانی گوشش بدهکار

غمزده را دریابد و نگذارد او جان بدهد و از دست برود:

﴿وَقِيلَ: مَنْ رَاقٍ؟﴾

(از طرف حاضران و اطرافیان سراسیمه و دستپاچه او، عاجزانه و مأیوسانه) گفته می‌شود: آیا کسی هست که (برای نجات او) افسوس و تعویذ بنویسد؟! شاید دعا و نوشته‌ای فائده‌ای بدهد!... شخص غمزده با شدائد مرگ و نزع روان درهم می‌پیچد و طومار عمرش درهم می‌نوردد...
﴿وَالْتَفَتَ الْمَسَاقُ بِالْمَسَاقِ﴾

ساق پائی به ساق پائی می‌پیچد و پاها جفت یکدیگر می‌گردد.

هر چاره‌ای پوچ درمی‌آید. هر وسیله‌ای بیهوده و بی‌کاره می‌نماید. راهی پیدا می‌گردد که یگانه راهی است که هر زنده‌ای در پایان گشت و گذار عمر خود بدان انداخته می‌شود و در آن رانده می‌شود:
﴿إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾

در آن روز، سَوق (همگان) به سوی پروردگارت خواهد بود.

صحنه‌ای است که نزدیک است بچنید و به سخن درآید. هر آیه‌ای حرکتی را ترسیم می‌کند. هر بندی سیمانی را پدیدار می‌گرداند. حالت احتضار ترسیم می‌شود، و همراه با آن، جزع و فزع، حیرانی و ویلانی، افسوس و اندوه، و رویاروی شدن با حقیقت سخت و تلخی درمی‌رسد که نمی‌توان از آن جلوگیری کرد و آن را برگرداند و راند... آن گاه پایانی سر می‌رسد که گریز و گزیری از آن ممکن نیست:
﴿إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾

در آن روز، سَوق (همگان) به سوی پروردگارت خواهد بود.

پرده بر این صحنه دردناک فروهشته می‌شود. اما تصویری از آن در دیدگان ماندگار است. در ذهن از آن اثری باقی است. بر سراسر فضا سکوت و حشتناکی حکمفرما است!

در رویارویی با صحنه غمناک و پر از آه و افسوس و جدی و رخ داده، صحنه غافلان خوشگذار و به بازیچه پردازی نشان داده می‌شود که حق و حقیقت را تکذیب می‌دارند. آنان که با انجام اعمال نیک و طاعات پسندیده خویشتن را آماده و مجهز نمی‌سازند، و بلکه به معصیت و گناه و پشت کردن به حق و حقیقت دست می‌یازند. به کارهای بیهوده و بی‌فائده می‌پردازند و به بازیچه طلای عمر عزیز را می‌بازند، و به بزهکاری می‌بالند و به پشت کردن به حق و حقیقت و گریز از فرمان یزدان می‌نازند:

﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى، وَلَكِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى، ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى﴾

(انسان منکر معاد) هرگز نه زکاتی داده است و نه نمازی خوانده است. بلکه راه تکذیب (حق و حقیقت) را در پیش گرفته است و (به فرمان خدا) پشت کرده است. گذشته از این، مغرورانه و متکبرانه (از کفر و عناد خود) نزد خانواده و کسانش برگشته است.

روایت است که این آیات در باره شخص معینی سخن می‌گویند. گویا او ابو جهل «عمر و پسر هشام» است... ابو جهل گاه گاهی به خدمت پیغمبر خدا ﷺ می‌آمد. قرآن را از او می‌شنید. سپس از پیش او برمی‌خاست و می‌رفت. ایمان نمی‌آورد و اطاعت نمی‌کرد. ادب را مراعات نمی‌داشت و از خدا نمی‌ترسید. پیغمبر خدا ﷺ را با سخنان خود می‌آزرد. از راه خدا دیگران را بازمی‌داشت. می‌رفت و از کاری که می‌کرد به خود می‌بالید. از بدیهاتی که مرتکب می‌شد به خود می‌نازید. انگار کار مهمی کرده است و کارش باید نقل مجالس شود!...

تعبیر قرآنی او را به تمسخر می‌گیرد و ریشخندش می‌کند، و کارش را مایه شگفت نشان می‌دهد، بدان هنگام که حرکت متکبرانه او را به تصویر می‌کشد:
﴿يَتَمَطَّى﴾

می‌نازد و بزرگی می‌فروشد... تفرعن و تکبر می‌کند.

بزرگوار. پیش از ابوجهل هم فرعون به قوم خود گفته بود:

﴿ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي 》.

من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (قصص/۳۸)

و گفته بود:

﴿ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي؟ 》.

آیا حکومت و مملکت مصر، و این رودبارهایی که در زیر (کاخها و قصرهای) من روانند، از آن من نیست؟

(زخرف/۵۷)

بعدها خدا او را نیز گرفتار کرد و به سزا رساند.

ابوجهلهای زیادی در تاریخ دعوتهای بوده اند که به قوم و قبیله و عشیره و قدرت و قوت و سلطه خود نازیده اند و بالیده اند و خویشان را قدرتمند و زورمند دیده اند، و شوکت و عظمت فرمانبرداران خویش را چیزی انگاشته اند و خدا را فراموش کرده اند. سرانجام خدا ایشان را گرفتار کرده است و به سزا و کیفر رسانده است. خدا او را ناچیزتر از پشه ای گرفتار کرده است و به مجازات رسانده است، و حقیرتر و ذلیل تر از مگسی به تور عذاب و عقاب درانداخته است. اجل موعود و سرسید عمر مشخص، لحظه ای جلو یا عقب نمی افتد!



در پایان دلها را با حقیقت دیگری می پساید، حقیقتی که در زندگانی ایشان روی می دهد. این حقیقت دال بر تدبیر و تقدیر خدا در زندگانی انسانهاست. دال بر پیدایش آخرت نیز می باشد، آخرتی که آن را سخت انکار می کنند. ولی هیچ چاره ای از رویارویی با آن نیست، و راهی برای پاسخگویی به دلالت آن وجود ندارد و قابل انکار نمی باشد:

﴿ اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُتْرَكَ سُدًى؟ اَلَمْ يَكُنْ نُطْقَةً مِنْ مَتْنٍ مُمْنًى؟ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوًى؟ فَجَعَلَ مِنْهُ الْاَبْرَاجِينَ: اَلَذَكَرَ وَالْاُنْثَى؟ اَلَيْسَ ذَلِكُمْ بِقَادِرٍ عَلٰى اَنْ يُخْجِيَ الْمَوْتَى؟ 》.

آیا انسان (منکر معاد) می پندارد که او بیهوده به حال

پشت خود را قوس می دهد و سینه را جلو می دهد. خودپسندی زشت و پلشتی را نشان می دهد و بدقواره خودنمایی می نماید.

ابوجهلهای زیادی در تاریخ دعوت به سوی خدا بوده اند و خواهند بود. قرآن را می شنوند و پشت می کنند و می روند، و در بازداشتن دیگران از راه یزدان هنرنمایی می کنند، و نیرنگها می زنند و توطئه ها می چینند، و اذیت و آزارهای جوراجوری برای داعیان به سوی خدا تهیه می بینند. مکر و حيله ها می کنند. به حق و حقیقت پشت می کنند، و از داعیان به سوی خدا می گریزند، و از پیامهایشان رویگردان می شوند. در حالی که از شر و بلائی که رسانده اند و می رسانند و از بدیهائی که کرده اند و می کنند، و از تباهی و فسادى که ورزیده اند و می ورزند، و از جلوگیریهای که از راه خدا، و از حيله و نیرنگی که با دین و عقیده خدا کرده اند و می کنند، به خود می بالند و می نازند!

قرآن این تکبر و خودبزرگ بینی زشت و پلشت را تهدید می کند و بیم می دهد:

﴿ اَوَّلٰى لَكَ فَاَوَّلٰى. ثُمَّ اَوَّلٰى لَكَ فَاَوَّلٰى 》.

مرگ بر تو! مرگ! باز هم مرگ بر تو! مرگ!

واژه «أَوَّلٰى» به معنی سزاوارتر و درخورتر، تعبیری است که متضمن تهدید و بیم است. یعنی سزاوارتر و درخورتر به مرگ و نابودی است. پیغمبر خدا ﷺ دفعه ای یقه ابوجهل را گرفت، و او را سخت تکان داد، و بدو فرمود:

﴿ اَوَّلٰى لَكَ فَاَوَّلٰى. ثُمَّ اَوَّلٰى لَكَ فَاَوَّلٰى 》.

مرگ بر تو! مرگ! باز هم مرگ بر تو! مرگ!

دشمن خدا ابوجهل گفت: ای محمد مرا تهدید می کنی و بیم می دهی؟ به خدا سوگند، تو و پروردگارت چیزی نمی توانید بکنید. من عزیزترین و مقتدرترین کسی هستم که در میان دو کوه مکه راه رفته است! ... در روز بدر خدا او را به دست مؤمنان گرفتار کرد و سزایش داد، مؤمنانی که به محمد ﷺ و به پروردگار محمد ﷺ ایمان داشتند، پروردگار بس مقتدر و

جهاندارى می پردازد و جهان را اداره می کند و توانا و کاربجا است و هر چیزی را مطابق قضا و قدر و حساب و کتاب انجام می دهد، و هر چیزی را به مقصد نهائی مشخصی می رساند، و ... این گونه اندیشه ها از قدرت تصوّر مردمان و از دائره درک و فهم ایشان، در آن زمان، بسی دور و بلکه ناشدنی بود.

چیزی که انسان را از حیوان ممتاز و جدا می سازد، آگاهی انسان از پیوند زمان و رخدادها و هدفها، و پی بردن به وجود هدف و فرجام هستی بشری، و به وجود هدف و فرجام همه چیز پیرامون انسان است. بالا رفتن انسان از نردبان انسانیت، از رشد و نمو و فراخی همین آگاهی، و از دقت تصوّر او در باره وجود قانون حاکم بر جهان، و ارتباط رخدادها و چیزها با این قانون، پیروی می کند. انسان در عمر خود با لحظه های بریده از همدیگر، و با رخدادهای گسیخته از یکدیگر، زندگی نمی کند. بلکه زمان و مکان و گذشته و حال و آینده در تصوّر انسان با یکدیگر پیوند دارد. گذشته از این، همه اینها با هستی بزرگ و با قوانین آن پیوند دارد. افزون بر این، همه اینها نیز با اراده و مشیت والا و بالائی پیوند دارد که آفریدگار هستی و گرداننده جهان است و انسانها را بیهوده و بی هدف نمی آفریند، و آنان را بیسود و بیفائده رها نمی کند و به خود واگذار نمی گرداند.

این جهان بینی بزرگ است که قرآن مردمان را از آن زمان دور بدان انتقال داده است، انتقال بس بزرگ و سترگی با قیاس با جهان بینیها و اندیشه های حاکم در آن روز و روزگار، و همیشه هم با قیاس با سائر جهان بینیهای جهانی، بزرگ و سترگ بوده و خواهد بود، جهان بینیهایی که فلسفه در قدیم و جدید آنها را شناخته است.^(۱)

این پسوده:

خود رها شود (و قوانین و مقررات الهی، و حساب و کتاب و سزا و جزای دنیوی و اخروی نداشته باشد؟!)
آیا او نطفه ناچیزی از منی نیست که (به رحم مادر) پرت و ریخته می گردد؟ سپس به صورت خون لخته و دلمه ای درآمده است، و خداوند او را آفرینش تازه ای بخشیده است، و بعد اندام او را نظم و نظام و سر و سامان داده است؟ و از این (انسان) دو صنف نر و ماده را ساخته و پرداخته است. آیا چنین خدائی نمی تواند مردگان را زنده گرداند؟!.

این بند واپسین و دارای آهنگ ژرف، شامل نگرشهای ژرفی در باره حقائق بزرگی است. حقائق بزرگی که بر دلهای مخاطبان این قرآن در آن زمان - یعنی در صدر اسلام - نمی گذشته است و قابل درک و فهم برای ایشان نبوده است. نخستین نگرش از این نگرشها نگرش به تقدیر و تدبیر یزدان در زندگی انسان است: ﴿أَلَيْسَ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى؟﴾.

آیا انسان (منکر معاد) می پندارد که او بیهوده به حال خود رها شود (و قوانین و مقررات الهی، و حساب و کتاب و سزا و جزای دنیوی و اخروی نداشته باشد؟!)
حیات از دیدگاه آن مردمان حرکتی بوده است که هیچ گونه علت و هدف و فرجامی نداشته است! .. رحمتهائی انسانها را بیرون می دهند، و گورهای انسانها را می بلعند! .. میان این دو تا لهُو و لعب و آرایش و پیرایش و نازش و بالش، و بهره مندی و لذت بردنی نزدیک به بهره مندی و لذت بردن حیوان است و بس! .. اما قانونی در جهان باشد، و در فراسوی آن هدفی باشد، و در پشت سر هدف حکمت و فلسفه ای باشد، و آمدن انسان به زندگی این جهان، برابر قضا و قدری که تا سرانجام مشخص و مقدّری در جریان باشد، و زندگی این جهان به حساب و کتاب و سزا و جزای آن جهان منتهی شود، و کوچ و سفر انسان بدین زمین آزمایش و آزمونی باشد و حساب و کتاب و سزا و جزائی در پی داشته باشد، این تصوّر دقیق و هماهنگ، و شناخت خدائی که در فراسوی این جهان به

۱- کتاب: «فکره الإسلام عن الكون والحياة والإنسان». پژوهشی است که امیدوارم توفیق نگارش و چاپ آن را پیدا کنم.

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى؟﴾

آیا انسان (منکر معاد) می‌پندارد که او بیهوده به حال خود رها شود (و قوانین و مقررات الهی، و حساب و کتاب و سزا و جزای دنیوی و اخروی نداشته باشد؟!).

یکی از پسوده‌های قرآن است، پسوده‌ای که دل انسان را رهنمود و رهنمون می‌گرداند، تا بنگرد و پیوندها و ارتباطها، و هدفها و فرجامها، و علتها و سببها را حاضر و آماده پیش چشم و در مدّ نظر دارد، و بداند اینها چیزهائی است که هستی انسان را با هستی کلّ جهان، و با اراده و مشیّت یزدان که گرداننده امور کلّ جهان است، پیوند می‌دهد.

قرآن ساده و آسان، و بدون پیچیدگی و ابهام، دلالتی را ذکر می‌کند که رخ داده‌اند و سهل و ساده‌اند، دلالتی که گواهی می‌دهند هرگز انسان بیهوده به خود رها نمی‌گردد... این دلائل، دلائل پیدایش نخستین است:

﴿أَلَمْ يَكْ نُطْفِقْ مِنْ مَنًى يَمُنًى؟ ثُمَّ كَانَ عَاقِلَةً فَخَلَقَ فَسَوًى؟ فَبَجَلْ مِنْهُ الْزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى؟﴾

آیا او نطفه ناچیزی از منی نیست که (به رحم مادر) پرت و ریخته می‌گردد؟ سپس به صورت خون لخته و دلمه‌ای درآمده است و خداوند او را آفرینش تازه‌ای بخشیده است، و بعد اندام او را نظم و نظام و سر و سامان داده است؟ و از این (انسان) دو صنف نر و ماده را ساخته و پرداخته است. آیا چنین خدائی نمی‌تواند مردگان را زنده گرداند؟!.

این انسان چیست؟ از چه چیز آفریده شده است؟ چگونه بوده است؟ چگونه شده است؟ چگونه کوچ و سفر بزرگ خود را سپری کرده است تا بدین ستاره رسیده است؟

آیا نطفه کوچکی آبکی از منی نبوده است، منی‌ای که پرت می‌گردد و ریخته می‌شود؟ آیا این نطفه از یک سلول کوچکی به خون لخته و دلمه‌ای درنیامده است و وضع خاصی در رحم پیدا کرده است و به دیواره‌های رحم چسبیده است تا زنده بماند و زندگی کند و خوراک به دست بیاورد و تغذیه کند؟ چه کسی او را

بدین راه داشته است و رهنمود و رهنمونش کرده است؟ چه کسی این سیر و حرکت را بدو الهام کرده است؟ چه کسی این قدرت و توان را بدو داده است؟ چه کسی او را بدین سوی و جهت داشته است؟

گذشته از اینها، چه کسی نطفه را آفریده است، و بعد به صورت جنین درآورده است، جنینی که دارای قامت معتدل و اندامهای هماهنگ است؟ جنینی که پیکرش از میلیونها میلیون سلول زنده تشکیل شده است، در حالی که نخست یک سلول (اسپرماتوزوئید) بوده است و با (اوّل) تخمک درآمیخته است؟ کوچ و سفر دور و درازی که طیّ کرده است از تک‌سلولی که بوده است و به جنین معتدل‌الأعضاء و راست و درستی درآمده است. این کوچ و سفر، مرحله‌ها دور و درازتر از کوچ و سفری است که از تولّد تا وفات طیّ می‌کند! تغییراتی که در هستی جنین در دوره جنینی پیدا می‌شود، بیشتر و گسترده‌تر از همه رخدادهائی است که از تولّد تا وفات گریبانگیر او می‌گردد! چه کسی او را در این کوچ و سفر طولانی همراهی و رهبری کرده است؟ او که آفریده کوچک ضعیفی بوده است، و نه عقل و خردی داشته است و نه از درک و فهمی و تجارب و رهنمودی برخوردار بوده است!

در پایان باید گفت: چه کسی از یک سلول، نر و ماده را آفریده است؟... این سلول چه اراده‌ای داشته است تا نر بشود؟ این سلول چه اراده‌ای داشته است تا ماده بشود؟ یا چه کسی است که ادّعاء کند او دخالت کرده است و گامهای نر و ماده را در تاریکیهای رحم رهنمود و رهنمون نموده است تا بدانجا که همچون گزینشی را داشته است و نر یا ماده بودن را برگزیده است؟!.

چاره‌ای جز تسلیم نیست و باید پذیرفت که دست لطیف آفریننده و گرداننده جهان، این نطفه آبکی را در راه دور و درازش رهبری و رهنمود کرده است تا او را بدین جایگاه و پایگاه رسانده است...

﴿فَبَجَلْ مِنْهُ الْزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى؟﴾

و از این (انسان) دو صنف نر و ماده را ساخته و

پرداخته است.

در برابر این حقیقتی که خود را کاملاً بر عقل و شعور انسان تحمیل می‌کند، آهنگ فراگیری از همه حقایقی درمی‌رسد که این سوره بدانها می‌پردازد:

﴿أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ؟﴾

آیا چنین خدائی نمی‌تواند مردگان را زنده گرداند؟!.

بلی که یزدان سبحان همچون کاری را می‌تواند بکند. او می‌تواند مردگان را زنده گرداند.

بلی که یزدان سبحان همچون کاری را می‌تواند بکند. او می‌تواند پیدایش پسین قیامت را پدید آورد و رستاخیز را برپا دارد.

بلی که یزدان سبحان همچون کاری را می‌تواند بکند. انسان هیچ چاره‌ای جز این ندارد که در برابر این حقیقت کرنش کند و کرنش ببرد، حقیقتی که کاملاً خود را تحمیل می‌کند.

بدین منوال و بر این روال، این سوره با این آهنگ به پایان می‌آید، آهنگی که قاطع و جازم و نیرومند و ژرف است. آهنگی است که عقل و شعور را لبریز و سرریز و جوشان و خروشان می‌سازد از حقیقت وجود انسانی، و از تدبیر و تقدیری که در فراسوی خود دارد...



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة انسان مکی و ۳۱ آیه است

وَمَنْ أَلَّيْلٌ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٣١﴾
هَؤُلَاءِ يُجْحُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذْرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٣٢﴾ تَحْنُ
خَلَقْتَهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمَنَّهُمْ تَبْدِيلًا
﴿٣٣﴾ إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾
وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٥﴾
يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٦﴾

در برخی از روایتها آمده است که این سوره مدنی است. اما این سوره مکی است. مکی بودنش کاملاً روشن است، روشن بودن در موضوع و در روند و در همه سیماها و نشانه‌هایی که این سوره دارد. ما نیز روایتهایی را ترجیح می‌دهیم که متفق بر مکی بودن این سوره هستند. بلکه ما از روند سخن در این سوره چنین می‌بینیم که این سوره از جمله نخستین سوره‌هایی است که در مکه نازل گردیده‌اند و نویر سوره‌های دیگر بوده‌اند... شکلها و تصویرهای محسوس و مفصل و دراز نعمتها، و شکلها و تصویرهای عذاب سخت و شدید، بدین امر اشاره دارد. همچنین رهنمود و رهنمون پیغمبر ﷺ به صبر و شکیبایی کردن در برابر حکم پروردگارش، و عدم اطاعت از بزهکار یا کافر آنان، بیانگر همین نظریه است. اینها از جمله چیزهایی است که هنگام شدت اذیت و آزار دعوت، و یاران و پیروان آن در مکه، نازل می‌گردید. افزون بر این، مهلت دادن مشرکان و ثابت قدم و استوار داشتن پیغمبر ﷺ بر حق و حقیقتی که بر او نازل می‌گردید، و عدم گرایش به سوی چیزی که مشرکان از آن سخن می‌گفتند و درخواست سازش می‌کردند... همان‌گونه که در سوره‌های قلم و مزمل و مدثر آمده است، چیزهایی نزدیک به راهنماییها و رهنمودهای این سوره است... احتمال دادن به مدنی بودن این سوره - به نظر ما - احتمال بس ضعیفی است، و می‌توان بدان توجه نکرد و اهمیتی نداد.

سُورَةُ الْإِنْسَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿١﴾
إِنَّا خَلَقْنَاهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا شَاحٍ نَّبْتَلِيهِ فَعَجَلَنَّهُ سَمِيعًا
بَصِيرًا ﴿٢﴾ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكَرَ وَإِنَّمَا كَفُورًا ﴿٣﴾
إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَلْنَا وُسْعَهُمُ ﴿٤﴾ إِنَّا
الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿٥﴾
عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾ يُوفُونَ بِالْأَنذَرِ وَعَافُونَ
يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾ يُطْعَمُونَ الْطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشَكَّيْنًا
وَبَيْسًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾ إِنَّمَا تُطْعَمُونَ فَبِغْيَةِ اللَّهِ لَا تَزِيدُكُمْ جَزَاءً وَلَا تَنْكُورًا ﴿٩﴾
إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمَ غَمَرَوْا بِقُلُوبِهِمُ ﴿١٠﴾ تَوَقَّعْتُمُ اللَّهَ شَرَّ ذَلِكَ
الْيَوْمِ وَلَقَّيْنَهُمْ نَصْرَهُ وَوَسَّوْا ﴿١١﴾ وَجَرَّوْهُمْ بِمَا صَبَّوْا وَجَنَّةَ وَحَرِيرًا
﴿١٢﴾ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَهَرًا وَدُورًا
وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَوْدَانُهَا لَدَلِيلًا ﴿١٣﴾ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِغَابِرٍ
مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ فَوَارٍ بِرَا ﴿١٤﴾ فَوَارٍ بِرَا مِّن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٥﴾
وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَجْجًا ﴿١٦﴾ عَيْنَا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسِلًا ﴿١٧﴾
وَيُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ ولَدَانٌ مُّخْلَدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنشُورًا ﴿١٨﴾
وَإِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُدُودٌ
خُضْرٌ وَأَسْتَرْقٌ وَخُلُوعٌ أَسَاوِرٌ مِّن فِضَّةٍ وَسَقَمَهُمْ رُبُّهُمْ شَرَابًا
طَهُورًا ﴿٢٠﴾ إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُم جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُورًا ﴿٢١﴾ إِنَّا
نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ آتٍ زَبْرًا ﴿٢٢﴾ فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطِعْ
مَنْهُمْ إِنَّمَا أَوْفَوْنَا ﴿٢٣﴾ وَأَذْكُرْ آتَمَ رَبِّكَ بَكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٤﴾

(انسان/۳)

ناسپاس.

پس از این سه پسوده الهامگرانه، و آنچه این سه پسوده در دل برمی‌انگیزد، از قبیل: اندیشه ژرف، نگاهی به پشت سر انداختن، سپس نگاهی به جلو افکندن، و آن گاه تقوا و پرهیزگاری در پیش گرفتن و اندیشیدن در وقت سرگزیدن راه ... بعد از این پسوده‌های سه گانه، این سوره انسان را فریاد می‌دارد بدان هنگام که بر سر دو راه قرار دارد، تا او را از راه دوزخ برحذر دارد، و وی را به راه بهشت تشویق و ترغیب کند، با همه شیوه‌ها و شکل‌هایی که تشویق و ترغیب دارد، و با همه ندهای آسودن و بهره‌مند بودن و نعمت داشتن و بزرگواری دیدنی که امکان دارد:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا. إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾.

ما برای کافران زنجیرها و غل‌ها و آتش فروزان دوزخ را آماده کرده‌ایم. نیکان، جامهای شرابی را سر می‌کشند و می‌نوشند که آمیخته به کافور است. (این جامها پر می‌شود از) چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و هر جا که بخواهند با خود روان می‌کنند و می‌برند. (انسان/۴-۶)

پیش از این که انواع بهره‌مندیها و اشکال نعمتها را نشان بدهد، سیماهای این نیکان را ترسیم می‌کند در عبارت‌هایی که سراسر لطف و صفا و مهر و مهربانی و جمال و زیبایی و کرنش و فروتنی است، چیزهایی که با آن نعمتهای گوارا و فراوان مناسبت دارد:

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ، وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا، وَيُطْعَمُونَ أَلْطَامًا - عَلَى حَبِّهِ - مُشْكِنًا وَ يَتِمُّوْنَ وَ أُسْرًا. إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا. إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَطْرًا﴾.

(بندگان که در جهان اعمال و اوصافی این چنین، در پیش می‌گرفتند: به نذر خود وفا می‌کردند، و از روزی می‌هراسیدند که شر و بلای آن گسترده و فراگیر است.

این سوره به طور کلی ندای خوشایند آرامی است برای فرمانبرداری کردن، به خدا پناه بردن، رضایت او را جستن، نعمتش را یاد نمودن، فضل و لطفش را به خاطر آوردن، خود را از عذاب و عقابش به دور داشتن، از امتحان و آزمونس آگاه و در آن هوشیار بودن، حکمت و فلسفه‌اش را در آفریدن و نعمت دادن و آزمودن و مهلت و فرصت دادن، درک و فهم کردن ... این سوره با پسوده مهربانانه‌ای با دل بشری به سخن می‌آغازد: انسان قبل از این که پا به جهان بگذارد کجا بوده است؟ چه کسی او را آفریده است؟ چه کسی او را چیز قابل توجهی در گستره این هستی نموده است؟ بعد از آن که نبوده است و هستی نداشته است:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا؟﴾.

آیا (جز این است که) مدت زمانی بر انسان (در شکم مادر، به گونه نطفه و جنین) گذشته است، و او چیز قابل ذکر و شایسته توجه نبوده است؟! (انسان/۱)

پسوده دیگری به دنبال این پسوده می‌آید در باره حقیقت اصل انسان و پیدایش او، و حکمت و فلسفه‌ای که خدا در آفرینش انسان داشته است، و او را با نیروها و توانها و درک و شعور ویژه مجهز نموده است و زاد و توشه بخشیده است:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾.

ما انسان را از نطفه آمیخته (از اسپر و اوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظائف و تکالیفی، بعدها) می‌آزمائیم، وی را شنوا و بینا، (به عبارت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم. (انسان/۲)

پسوده سومی در باره رهنمود و رهنمون کردن انسان به راه، و یاری کردن و کمک نمودنش در مسیر هدایت و دستیابی بدان، و بعد از آن او را به حال خود رها کردن و به سرنوشتی سپردن که خودش آن را برمی‌گزیند:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا﴾.

ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار

و خوراک می دادند به بینوا و یتیم و اسیر، به خاطر دوست داشت خدا. (به زبان حال، بدیشان می گویند: ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می دهیم، و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی خواهیم. ما (از عذاب) پروردگارمان می ترسیم؛ از (عذاب) روز بس ترشو و سخت اخمونی (که قیامت نام دارد). (انسان/۷-۱۰)

آن گاه از جزای کسانی سخن می گوید که دارای اراده های استوارند، و تکالیف و وظائف خود را به انجام می رسانند، و از روز عبوس و سخت قیامت می ترسند، و خیرات و حسنات انجام می دهند، و به مستمندان خوراک می دهند هرچند که خودشان به خوراک نیاز دارند. تنها در این کار رضایت خدا را می طلبند و خشنودی او را می جویند و بس. منتظر تشکری از کسی نیستند. بلکه از روزی خود را برحذر می دارند که ترشو و اخمو و سخت و شدید است. از جزای این ترسندگان از یزدان، و نگرانان فرجام کار، و خوراک دهندگانی سخن می گویند که در خوراک دادن، فقراء را بر خود ترجیح می دهند. جزای آنان امن و امان و خوشی و رفاه و نعمت خوب و فراوان است:

﴿فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا، وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا. مُتَكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا. وَذَانِبَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلُّيلًا. وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَ، قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا. وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا، عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا. وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا. وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا. عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُدُوسٌ خُضَرٌ اسْتَبْرَقُ، وَخُلُوعًا سَاوَرٌ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَّاهُمْ رُبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا. إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾.

به همین خاطر، خداوند آنان را از شرّ و بلای آن روز محفوظ می دارد، و ایشان را به خرمی و شادمانی

می رساند. و در برابر صبری که نموده اند، خداوند بهشت و جامه ابریشمین را پاداششان می کند. در بهشت بر تخته های زیبا و مجلّل تکیه می کنند، و نه (گرمای) آفتابی و نه سوز سرمائی در آنجا می یابند. سایه های (درختان) بهشتی بر آنان فرومی افتد، و میوه های آنجا سهل الوصول و در دسترس است. جامه های سیمین شراب و قدح های بلورین می میانشان به گردش درمی آید. قدح های بلورینی که از نقره اند. (خدمتکاران بهشتی) آنها را درست به اندازه لازم پیموده اند. در آنجا از جامه های شرابی بدیشان می دهند که آمیزه آن زنجبیل است. (این جامه ها پر می شوند از) چشمه ای که در بهشت است و سلسبیل نامیده می شود. همواره نوجوانان جاودانه ای میانشان می گردند (و به خدمتشان می پردازند) که هرگاه ایشان را بنگری چنین می انگاری که مروراید غلتانند. هنگامی که بنگری، در آنجا نعمت فراوانی و سرزمین فراخی و پادشاهی بزرگی را خواهی دید. بر تن ایشان، لباسهای ابریشم نازک سبز و دیبای ضخیم است، و با دستبندها و النگوهای سیمین، زیب و زینت شده اند، و پروردگارشان بدیشان شراب پاک می نوشاند. این (نعمتهای فراوان) پاداش (کارهای پسندیده دنیوی) شما است، و (بدین وسیله) از تلاش و کوشش شما قدردانی و سپاسگزاری می شود. (انسان/۱۱-۲۲)

وقتی که نشان دادن نعمت خوشایند و فراوان و دلپسند و گوارا و دوست داشتنی به پایان می آید، به پیغمبر خدا ﷺ خطاب می گردد و رو می شود، و از او خواسته می شود بر دعوت ثابت و استوار بماند، و رودرروی رویگردانی و کفر و تکذیب مشرکان، برپا و پایدار باشد. به صبر و استقامت فراخوانده می شود، و از او درخواست می گردد منتظر حکم خدا در این راستا باشد و ببیند خدا در این کار چه خواهد و چه خواهد کرد. با پروردگارش پیوند داشته و از او مدد و یاری بخواد هر زمان که کار به طول انجامید و راه به درازا کشید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ۚ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كُفُورًا ۚ وَأَذْكُرْ أَنْتَ رَبَّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۚ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا﴾.

ما خودمان قرآن را به تدریج بر تو نازل کرده ایم. حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکبیا باش، و از هیچ کدام از گناهکاران و بی‌دینان نشان فرمانبرداری مکن. بامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را ورد زبان ساز. و شبانگاهان برای خدا سجده و کرنش ببر، و در شب خیلی او را تسبیح و تقدیس کن.

آن گاه ایشان را به یاد روز سختی می‌اندازد که آنان حساب آن را نگاه نمی‌دارند و نمی‌دانند. روزی است که نیکان و خوبان از آن می‌ترسند و خویشتن را از آن برحذر می‌دارند. اشاره می‌شود که کافران و مشرکان در پیشگاه یزدان ارزشی ندارند و خوار و رسوا بشمارند. یزدانی که ایشان را آفریده است و بدیشان قوت و قدرتی داده است که هم اینک از آن برخوردارند. خدا می‌تواند ایشان را از میان ببرد، و قوم دیگری را بر سر کار بیاورد. اگر لطف و فضل خدا شامل ایشان نمی‌گردید و ماندن را بهره‌ای آنان نمی‌فرمود، اراده و مشیت یزدان در امتحان کردن ایشان پیاده می‌گردید و کار از کار می‌گذشت. برایشان در پایان به فرجام این امتحان اشاره می‌شود:

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ۚ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ ۚ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا ۚ إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ ۚ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ۚ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۚ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.

این (کافران و مشرکان) زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند، و روز سخت و دشوار آخرت را پس پشت می‌افکنند. ما ایشان را آفریده ایم و بندها و پیوندهای اندامشان را سفت به هم بسته و استوار داشته ایم، و

هروقت بخواهیم (ایشان را نابود می‌کنیم و) انسانهای دیگری را جایگزین آنان می‌سازیم. این (آیه‌ها) اندرز و یادآوری (برای جهانیان) است، و هرکس که بخواهد (می‌تواند با استفاده از آن) راهی را به سوی پروردگارش برگزیند، (راهی که او را به آمرزش و بهشت خدا می‌رساند). شما نمی‌توانید بخواهید، مگر این که خدا بخواهد. بیگمان خداوند بس آگاه و کاربجا است. خداوند هرکس را بخواهد (مشمول رحمت خود می‌سازد و) به بهشت خویش داخل می‌گرداند، ولی برای ستمکاران عذاب دردناکی را فراهم ساخته است.

(انسان/۲۷-۳۱)



این سوره با تذکر دادن و یادآور کردن پیدایش انسان، و تقدیر و تدبیر و ارزیابی و سنجش یزدان در آن پیدایش، و استوار کردن آن بر پایه آزمایش، می‌آغازد، و با بیان فرجام این آزمایش خاتمه می‌یابد، همان گونه که از ابتداء، اراده و مشیت یزدان مقتضی آن بوده است. این سوره با این سرآغاز و با این سرانجام، به تدبیر و تقدیری پیام می‌دهد که در فراسوی سراسر زندگی است. انسان با وجود آن نباید به بی‌ادبی و بی‌شرمی خود ادامه دهد، و ناآگاه و نفهم به پیش رود. او آفریده‌ای است که امتحان می‌گردد و مورد آزمایش قرار می‌گیرد. بدو نعمت درک و فهم داده شده است تا در امتحان و آزمایش قبول شود و موفق گردد.

میان سرآغاز و سرانجام این سوره، درازترین تصویر قرآنی در باره صحنه‌های نعمتهای بهشت قرار گرفته است. یا این که درازترین تصویر قرآنی در باره صحنه‌های نعمتهای بهشت در سوره واقعه آمده است. نعمتهایی که در اینجا از آنها سخن می‌رود، همه نعمتهای محسوس و مادی بوده و با قبول کردن و ارج نهادن همراه هستند. این امر هم با شرح و بسطی که دارد و با محسوس و ملموس بودن خود بیانگر مکی بودن این سوره است. از آنجا که مردمان به زمان جاهلیت نزدیک بودند، و سخت به لذائذ مادی و

بهره‌مندیهای محسوس و ملموس علاقه و الفت داشتند، این نوع از لذائذ و این‌گونه بهره‌مندیهایی برایشان دلچسب و چشمگیر بود، و مایه شگفت و شگرفشان می‌شد، و نگرش و مهرورزی ایشان را در این راستا برمی‌انگیخت. هنوز که هنوز است این نوع از بهره‌مندیهایی و لذت‌بردنها بعضی از مردمان را برمی‌انگیزد و مات و مبهوت خود می‌سازد، و می‌تواند سزا و جزائی باشد که بهتر از هر چیز دیگری عشق و علاقه آنان را ارضاء کند و ژرف‌ترین رغبت آنان باشد. خدا بهتر از هر کس دیگری می‌داند چه چیز سزاوار و پسندیده آفریدگانش بوده، و چه چیز سازگار با دل‌هایشان می‌باشد، و دل از کفشان می‌ریاید، و هماهنگ با سرشت هستی و فهم آنان است.

برخی از نعمتها است که از این نعمتهای محسوس و ملموس مادی بالاتر و دل‌انگیزتر است، مثل آن چیزی که در سوره قیامت آمده است:

﴿وَجُوهٌ يُّومِئِذٍ نَّاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾.

در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند. (قیامت ۲۲ و ۲۳)

﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا؟ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا. إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.

آیا (جز این است که) مدت زمانی بر انسان (در شکم مادر، به گونه نطفه و جنین) گذشته است و او چیز قابل ذکر و شایسته توجه نبوده است؟! ما انسان را از نطفه آمیخته (از اسپر و اوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظائف و تکالیفی، بعدها) می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا، (به عبارت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم. ماراه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس.

این پرسش که در سرآغاز این سوره آمده است، جنبه تقریر و توضیح را دارد. اما بدین شکل و در این ساختاری که آمده است، انگار از انسان در باره خودش

می‌پرسد: آیا انسان نمی‌داند که مدت زمانی بر او گذشته است و در آن مدت چیز قابل ذکر و شایسته توجه نبوده است؟ همچنین آیا انسان در باره این حقیقت نمی‌اندیشد و آن را ورنانداز و واری نمی‌کند؟ و آیا اندیشیدن و ورنانداز و واری کردن انسان در باره ذات خودش او را هیچ متوجه دستی می‌سازد که او را آفریده است و به نمایشگاه زندگی انداخته است، و نور را بر او پرتوافکن نموده است، و او را چیز قابل ذکر و شایسته توجه کرده است، بعد از آن که چیز قابل ذکر و شایسته توجه نبوده است؟

اینها اشاره‌های زیادی است که در فراسوی ساختار پرسش مذکور در این جایگاه به تکان و جنبش درمی‌افتند. این اشاره‌ها، اشاره‌های مهربانانه و ژرفی هستند که در دل و درون انسان اندیشه‌های گوناگون و نگرشهای جوراجوری را برمی‌انگیزند:

یکی از این اشاره‌ها پیش از هر چیز انسان را متوجه قبل از آفرینش انسان و پای به هستی گذاشتن او می‌گرداند. در آن مدت زمانی که جزو این جهان هستی بوده است و جهان هستی از انسان خالی بوده است... گمان می‌بری انسان چگونه بوده است؟... انسان آفریده مغرور و گول‌خورده‌ای در ارزیابی و در ارزش خود است. تا بدانجا که فراموش می‌کند جهان هستی روزگاران و زمانهای زیادی بوده است و وجود داشته است پیش از این که او آفریده گردد و به جهان آورده شود. چه بسا جهان انتظار نداشته است چیزی که «انسان» نامیده می‌شود آفریده شود... تا وقتی که این آفریده با اراده و مشیت خدا بر جوشیده است و پای به هستی نهاده است و انسان گردیده است!

اشاره دیگری از این اشاره‌ها به لحظه‌ای رو می‌کند که در آن هستی انسان بر جوشیده است و بردمیده است. این اشاره اندیشه‌های گوناگونی پیش می‌کشد در باره این لحظه‌ای که جز خدا کسی از آن مطلع و آگاه نیست. لحظه‌ای که این آفریده جدید در آن به جهان افزوده شده است، و کار و بارش پیش از وجود پیدا کردن در

قضا و قدر خدا حساب و کتاب پیدا کرده است و نقش او در خطّ سیر این جهان عریض و طویل تعیین شده است!

اشاره دیگری از این اشاره‌ها رو می‌کند به اندیشیدن در باره دست قدرت، دست قدرتی که این پدیده جدید را به نمایشگاه هستی می‌راند، و او را برای ادای نقش خود آماده می‌گرداند، و نقش او را نیز برای وی آماده می‌سازد، و رشته زندگی او را به محور کلّ هستی می‌بندد، و شرائط و ظروفی را برایش تهیّه می‌بیند و فراهم می‌چیند که ماندن و ادای نقش کردن او را ممکن و مقدور می‌سازد، و بعد از آن در هر گامی او را دنبال می‌کند، در حالی که رشته‌ای را در اختیار دارد که انسان را بدان محکم و استوار می‌دارد، و این رشته و همه رشته‌های این جهان بزرگ را می‌گیرد و به همدیگر می‌بندد و به همراه می‌برد!

اشاره‌ها و پیامهای فراوانی، و اندیشه‌ها و بینشهای گوناگونی را این نصّ به دل و درون می‌اندازد . . . از این اشاره‌ها و پیامها و اندیشه‌ها و بینشها، دل آگاهی پیدا می‌کند و می‌فهمد که قصد و هدف و تقدیر و تدبیری در پیدایش و کوچ و فرجام انسان در میان است.

و اما ادامه حیات این انسان بعد از آن، و ماندن و ماندگاری او داستان دیگری دارد:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾

ما انسان را از نطفه آمیخته (از اسپر و اوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظائف و تکالیفی، بعدها) می‌آزمائیم، وی را شنوا و بینا، (به عبارت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم.

«آمشاج»: آمیخته‌ها. آمیزه‌ها . . . چه بسا این اشاره‌ای باشد به تشکیل نطفه از سلول نر (اسپر) و تخمک ماده (اوول) بعد از تلقیح. چه بسا هم این آمیخته‌ها و آمیزه‌ها وراثتهای نهفته در نطفه باشد، همان چیزهائی که به زبان علمی «ژن» نامیده می‌شوند. ژنها همان واحدهای

وراثتی هستند که پیش از هر چیز حامل صفات جداکننده جنس انسان، و افزون بر آن حامل صفات جنین خانواده می‌باشند. خطّ سیر نطفه انسان در کوچ دور و درازی که برای تشکیل جنین انسان - نه جنین جاندار دیگری - در پیش دارد، بدین واحدها نسبت داده می‌شود. همچنین وراثت صفات ویژه خانواده نیز به همین واحدها نسبت داده می‌شود . . . چه بسا این واحدها همین آمشاج، یعنی اخلاط و آمیخته‌ها و آمیزه‌های وراثتهای گوناگون و جورا جور باشد . . .

دست قدرت انسان را از نطفه آمیخته و آمیزه این گونه آفریده است. انسان بیهوده و ناسنجیده و بازیچه آفریده نشده است. اما انسان آفریده شده است برای این که امتحان و آزمایش گردد و به محکّ آزمون زده شود. یزدان سبحان می‌داند که انسان کیست، و امتحان و آزمایش او چیست، و نتیجه و حاصل امتحان و آزمایش او چه خواهد بود. اما مراد این است که اینها در نمایشگاه هستی آشکار و نمودار گردند، و آثار مقدّرش در پیکره هستی بر آنها مترتب و جلوه گر شود، و آثار مقدّرش به دنبال آنها درآید، و مطابق نتیجه و حاصلی که از امتحان و آزمایش پدیدار و هویدا می‌گردد جزا و سزا بدهد.

بدین خاطر یزدان سبحان انسان را شنوا و بینا کرده است. یعنی او را با وسائل و اسباب درک و فهم مجهّز نموده است، تا انسان بتواند دریافت کند و دریابد و بپذیرد و پاسخگو باشد. چیزها را درک و فهم کند، و معیارها و ارزشها را بسنجد و ارزیابی کند و در باره آنها به قضاوت بنشیند و برگزیند، و مطابق گزینش خود امتحان بدهد و آزمایش را پشت سر گذارد . . .

در این صورت استقرار اراده و مشیّت یزدان بر ادامه حیات جنس انسان، و تکرار نسلها و پیاپی آمدن افرادشان با وسیله‌ای که خدا مقدّر و مقرر فرموده است که آفرینش ایشان از نطفه آمیخته و آمیزه است. در فراسوی این آفرینش حکمت و فلسفه‌ای و قصد و هدفی است. آفرینش انسان جهشی و ناگهانی و

ناسنجیده و خود به خود نبوده است... در فراسوی آفرینش انسان امتحان و آزمایش این پدیده قرار دارد. بدین خاطر بدو استعداد دریافت و پاسخگویی، و آگاهی و شناخت و امتحان و آزمون داده شده است... هر چیزی هم در آفرینش انسان و در مجهز کردن او به نیروی درک و فهم، و توان و امتحان دادن در زندگی، به اندازه و مقدار لازم است!

گذشته از این، یزدان سبحان انسان را همراه با شناخت و معرفت، با قدرت گزینش راه مجهز کرده است، و راه رسیدن به خدا را برایش روشن نموده است. آن گاه او را رها کرده است تا خودش آن راه را انتخاب بکند و در پیش بگیرد، او به کزراهه بیفتد و گمراه بشود، و در راه‌های جدای از راه خدا برمد و بگریزد، راه‌هایی که به خدا منتهی نمی‌شوند:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ: إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.

ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس.

از هدایت به شکر تعبیر کرده است. زیرا شکر نزدیک‌ترین چیزی است که به دل راهیاب می‌گذرد، پس از آن که می‌داند او چیز قابل توجهی نبوده است، و پروردگارش برایش خواسته است که چیز قابل توجهی بشود. بدین منظور بدو گوش و چشم داده است، و او را با قدرت بر شناخت و آگاهی پیدا کردن مجهز ساخته است. آن گاه او را به راه راست رهنمود و رهنمون کرده است، و او را آزاد گذاشته است و رها نموده است تا برگزیند... شکر اولین چیزی است که به دل مؤمن در این مناسبت وارد می‌گردد و بدان می‌گذرد. هرگاه انسان سپاسگزاری نکند، ناسپاس بشمار می‌آید، آن هم بسیار ناسپاس! با صیغه مبالغه‌ای که معنی ژرف آن فرورفتن در ناسپاسی و ناشکری است.

انسان احساس می‌کند کار جدی است و باید دقت کرد، پس از این پسوده‌های سه گانه‌ای که درمی‌رسد. متوجه می‌شود او آفریده‌ای دارای هدف و فرجام است. به معوری بسته شده است. مجهز به آگاهی و شناخت

است و در برابر آن بازپرسی و واریسی دارد و با او حساب و کتاب می‌شود. در اینجا امتحان می‌گردد و باید امتحان را پشت سرگذارد و موفق شود. او در زمان آزمایش و آزمون است و در زمین آن را به پایان می‌برد. او در زمان لهو و لعب و سستی و تنبلی نیست... انسان از این آیات سه گانه کوتاه با توشه و اندوخته‌ای از اندیشه‌های والای ژرف می‌پردازد و بیرون می‌تازد، بدان گونه که از آن می‌پردازد و بیرون می‌تازد با کوله‌بار سنگینی از مسؤولیت و جدیت و وقار و حرمتی که در تصور این زندگی به انسان دست می‌دهد، و از آگاهی از نتایجی که در فراسوی این امتحان است حاصل می‌آید. این آیات سه گانه کوتاه، دیدگاه انسان در باره هدف از وجودش را تغییر می‌دهد، و درک و فهم او را در باره حقیقت وجودش دگرگون می‌سازد، و به طور عام برداشت او در باره زندگی و ارزشهای آن متفاوت می‌شود.



آن گاه به چیزی می‌پردازد که بعد از امتحان، و برگزیدن و در پیش گرفتن راه شکرگزاری یا ناشکری، در انتظار انسان است.

در باره چیزی که منتظر کافران است به اختصار و اجمال از آن سخن می‌رود. زیرا سایه‌روشن این سوره سایه‌روشن خوشی پیدا در شکل و آهنگ، و در سایه‌روشن نداء‌زدنی است که به نعمتهای شادی‌بخش و شادی‌آور تشویق و ترغیب می‌کند. اما کوتاه و مختصر به عذاب اشاره می‌کند و با سرعت از آن درمی‌گذرد:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا﴾.

ما برای کافران زنجیرها و غلها و آتش فروزان دوزخ را آماده کرده‌ایم.

زنجیرهایی برای بستن پاها، و غلهایی برای قید و بند دستها، و آتشی که شعله‌ور و فروزان است و زنجیرها و به غل بسته شده‌ها بدان انداخته می‌شوند!

می‌کند. آن کسانی که این گونه نعمتها را بهره‌ایشان فرموده است:

﴿يُوقُونَ بِالْآثَرِ، وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطَبًّا، وَ يَطْعَمُونَ أَطْعَامًا عَلَىٰ حُبِّهِ - مُسْكِنًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا. إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطَطًا﴾.

(بندگانگی که در جهان اعمال و اوصافی این چنین، در پیش می‌گرفتند) به نذر خود وفا می‌کردند، و از روزی می‌هراسیدند که شرّ و بلاى آن گسترده و فراگیر است. و خوراک می‌دادند به یتیم و اسیر، به خاطر دوست داشت خدا. (به زبان حال، بدیشان می‌گویند:) ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می‌دهیم، و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم. ما (از عذاب) پروردگارمان می‌ترسیم؛ از (عذاب) روز بس ترشو و سخت اخموشی (که قیامت نام دارد).

این تصویر درخشان شفافى است از دلهاى مخلص و جدّی و صاحب اراده‌ای که می‌خواهند به عهد و پیمان خود با خدا وفا کنند، با انجام تکالیف و وظائف عقیده آسمانی، و با نیکی کردن به بندگان ضعیف یزدان، و ترجیح ایشان بر خودشان، و ترس و هراس از ایزد سبحان، و با شوق و رغبت، خشنودی خدا را جستن و به دنبال رضای او راه افتادن، و از عذاب او ترسیدن، ترسی که تقوا و پرهیزگاری و جدّیت و قاطعیّت که تصوّر کردن و پیش چشم داشتن وظیفه و تکلیف سنگین، آن را پدید می‌آورد.

﴿يُوقُونَ بِالْآثَرِ﴾.

به نذر خود وفا می‌کنند.

طاعاتی را که پذیرفته‌اند و بر عهده گرفته‌اند انجام می‌دهند. آنان کار را جدّی می‌گیرند و خالصانه برای خدا به انجام می‌رسانند، و نمی‌کوشند از پیامدهای آن شانه خالی کنند و از زیر بار مسؤولیت آن به‌در روند، و از مشکلات و معضلات آن خود را کنار بکشند، و بعد از تصمیم بر آن از آن کناره‌گیری کنند. معنی وفای

سپس روند سخن به سوی خوشی و فراخی نعمتها سرعت می‌گیرد:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾.

نیکان جامهای شرابی را سر می‌کشند و می‌نوشند که آمیخته به کافور است. (این جامها پر می‌شود از) چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و هرچاکه بخواند با خود روان می‌کنند و می‌برند.

این عبارت می‌رساند که شراب نیکان در بهشت با کافور می‌آمیزد. از آن می‌نوشند با جامی که از چشمه‌ای پر می‌گردد. آن چشمه برای ایشان سخت برجوشانده می‌شود، و دارای آب فراوان است. . . . عربها گاهی جامهای شراب را با کافور می‌آمیختند، و گاهی با زنجبیل، برای این که بیشتر از آن لذّت ببرند. این ایشانند که می‌دانند در بهشت شراب پاک آمیخته با کافور وجود دارد و زیاد و فراوان است. مرتبه و درجه این شراب مفهوم و روشن است. این شراب شیرین‌تر و خوشایندتر از شراب دنیا است. احساس می‌شود مزه آن بیشتر و بیشتر می‌گردد و ارج و ارزش آن بالاتر و بالاتر می‌رود. ما در این دنیا نمی‌توانیم مرتبه و درجه و نوع و جنس لذّت بردن از کالاهای و چیزهای آنجا را معین و مشخص کنیم. این صفتهائی که در باره کالاهای و چیزهای آنجا گفته می‌شود، اوصافی برای نزدیک کردن آنها به ذهن انسان است. خدا می‌داند آدمیزادگان چیزی جز اوصاف از این غیب نهان و فراتر از درک و شعور انسان، نمی‌توانند بیشتر برداشت و دریافت بکنند.

تعبیر سخن در آیه نخست ایشان را «ابرار»، یعنی نیکان و خوبان می‌نامد. و در آیه دوم آنان را «عباد الله»، یعنی بندگان خدا، می‌نامد. . . . گاهی برای انس گرفتن و بزرگداشت و اعلان فضل و لطفی که در حق ایشان است، و گاهی برای بیان نزدیکی ایشان به یزدان سبحان است، بدان‌گاه که از نعمتها و تکریم خدا از آنان سخن می‌رود.

آن‌گاه چنین نیکان و خوبان و بندگان یزدان را معرفی

و خالص، خوراک می‌داده‌اند، و این کار را محض رضای خدا می‌کرده‌اند. روند سخن این را از زبان حالشان، و از گفتار دل‌هایشان می‌گوید و حکایت می‌نماید.

﴿ إِنَّمَا نُنْعَمُكُمْ لُوحَهُ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا. إِنَّا خَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطْرِيرًا ۝ ﴾

(به زبان حال، بدیشان می‌گویند): ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می‌دهیم، و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم. ما (از عذاب) پروردگارمان می‌ترسیم: از (عذاب) روز بس ترش‌رو و سخت اخمونی (که قیامت نام دارد).

این مهر و محبتی است که از دل‌های نازک مهربانی برمی‌جوشد و غفل و قفل می‌زند و سرریز می‌شود. دل‌هایی که رو به خدا می‌کنند و رضا و خشنودی او را می‌طلبند. بذل و بخشش خود را برای پاداش دریافت کردن و مزد گرفتن از کسی از بندگان، و برای سپاسگزاری ایشان، و برای برتری گرفتن و الواسی یافتن بر نیازمندان، و برای خودستایی و بزرگ‌نمایی، انجام نمی‌دهند. خوراک دادن به نیازمندان را به خاطر ترس و هراس از روزی انجام می‌دهند که بسی ترش‌رو و اخمو است. روزی که انتظار آن را می‌کشند، و از آن می‌ترسند، و با این سپر بلا خویشتن را از آن مصون و محفوظ می‌دارند. پیغمبر خدا ﷺ ایشان را بدین امر رهنمود می‌نماید، آنجا که می‌فرماید:

(إِنِّي أَنَا نَارٌ وَلَوْ شِيقَ غَرَّةٍ).

خویشتن را از آتش دوزخ به دور دار، هرچند که با نصف خرمائی باشد.

خوراک دادن بدین شکل مستقیم و بدون واسطه، تعبیری از این عاطفه بزرگوارانه است. وسیله‌ای برای سیر کردن نیازمندان است. ولی شکلهای احسان کردن و وسائل خوبی و نیکی نمودن، برحسب محیطها و شرائط

به نذر خود این است. وفای به نذر، از آن معنی که به ذهن متبادر می‌گردد، و از آنچه در عرف از واژه «نذر» برمی‌آید، فراگیرتر و فراخ‌تر است.

﴿ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ۝ ﴾

و از روزی می‌هراسیدند که شرّ و بلای آن گسترده و فراگیر است.

آنان صفت این روز را می‌دانند، روزی که شرّ و بلای آن آشکار می‌گردد و بسیاری از کوتاهی‌کنندگان و بدکاران را فرامی‌گیرد. این است که نیکان و بندگان خدا از آن می‌ترسند و می‌هراسند که چیزی از شرّ و بلای آن دام‌گیرشان گردد. این هم نشانه پرهیزگاران است، پرهیزگاران که سنگینی وظیفه و سستی تکالیف را احساس می‌کنند، و از قصور کردن و کوتاهی نمودن می‌ترسند، هر اندازه هم طاعات و عبادات و کارهایی را کرده باشند که موجب نزدیکی به خدا باشد.

﴿ وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ - عَلَى حُبِّهِ - مُشْكِنًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا ۝ ﴾

و خوراک می‌دهند به بینوا و یتیم و اسیر، به خاطر دوست داشت خدا.

این آیه احساس خوبی و نیکی و مهر و عطف را در دادن خوراک به تصویر می‌کشد، خوراکی که دهنده آن به سبب نیاز خود بدان آن را دوست می‌دارد. (۱) همچون دل‌هایی نمی‌توان گفت: خوراکی را دوست می‌دارند که آن را به ضعیفان نیازمند - هرکس و هر نوع نیازمندی که هست - می‌دهند. مگر زمانی که خودشان به این خوراک نیازمند باشند. اما با این وجود نیازمندان را بر خودشان ترجیح می‌دهند.

این نگاه گذرا اشاره دارد به سنگدلی محیطی که در مکه مشرکان داشته‌اند. همچون محیطی چیزی را به ضعیفان نمی‌داده است، هرچند که در وقت افتخار کردن و بالیدن به خود مقدار زیادی را می‌بخشیده است. اما نیکان و خوبانی که بندگان یزدان، در این گرمای تافتة نیمروز بخل و تنگ‌چشمی، آبادی سبز و خرم سایه‌داری بوده‌اند. با طیب خاطر و دل پرمهر و محبت و نیت پاک

۱- «عَلَى حُبِّهِ»: دارای دو معنی است: الف - به خاطر دوست داشت خدا و عشق به الله. ب - با وجود دوست‌داشت خوراک و نیاز خود بدان. (مترجم)

بدین سبب آن تصویر بزرگوارانه و ارزشمند، از آن فهم و شعور بزرگوارانه و ارزشمند، سررسیده است و سر می‌رسد:

﴿قَوَّاهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا﴾.

به همین خاطر، خداوند آنان را از شرّ و بلای آن روز محفوظ می‌دارد، و ایشان را به خرمی و شادمانی می‌رساند.

روند قرآنی با شتاب نگاهداری ایشان را از آن روز ذکر می‌کند، روزی که از آن می‌ترسیدند. تا در دنیا بدان هنگام که این قرآن را دریافت می‌دارند و آن را تصدیق می‌کنند، ایشان را اطمینان بدهد و خاطر جمعشان نماید. بیان می‌فرماید که آنان از سوی خدا خرمی و شادمانی را دریافت داشته‌اند، و روز ترشرو و اخمو دامنگیرشان نگردیده است. این هم پاداشی همساز با ترسشان و هراسشان، و با تری و تازگی دل‌هایشان و خرمی و شادمانی فهم و شعورشان است. آن‌گاه روند قرآنی به دنبال ذکر چنین مطالبی، به توصیف و بیان نعمتهائی می‌پردازد که در بهشت بدانها رسیده‌اند و در آنها غوطه‌ور گردیده‌اند:

﴿وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾.

و در برابر صبری که نموده‌اند، خداوند بهشت و جامه ابریشمین را پاداششان می‌کند.

بهشتی که در آن سکونت می‌گزینند، و جامه ابریشمینی که آن را می‌پوشند و به تن می‌کنند.

﴿مُكَبِّينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا﴾.

در بهشت بر تخت‌های زیبا و مجلل تکیه می‌کنند، و نه گرمی (گرمای) آفتابی و نه سوز سرمائی در آنجا می‌یابند.

آنان در مکان آسایش‌بخش و آرامش‌بخش و ایمنی هستند. هوای پیرامون ایشان خوشایند و گرم است، نه گرمی داغ و سوزان و اذیت‌رسان. خنک است نه سرد. خورشید سوزانی در میان نیست تا نسیم‌ها را گرم سازد. سوز سرمائی وجود ندارد. «زَمْهَرِيرٌ»: سرمای

و ظروف، تغییر می‌کند. دیگر احسان کردن و خوبی و نیکی نمودن همیشه در این شکل مستقیم و ابتدائی باقی نمی‌ماند و محدود نمی‌گردد. اما در هر صورت آنچه باید حفظ شود و بماند حساسیت دل‌ها، و زنده ماندن عاطفه، و ماندگاری میل و رغبت به انجام خیرات و حسنات، محض رضای یزدان مهربان و خداوند جهان است و بس. در کنار آن باید در خیرات و حسنات از انگیزه‌های زمینی پالود، و چشم به راه سزا و پاداش یا شکر و سپاس و یا نفعی از منافع زندگی، از این و از آن نبود.

مالیات‌ها تعیین می‌شود، وظائف و تکالیفی واجب و لازم می‌گردد، هزینه‌هایی برای ضمانت‌های اجتماعی در نظر گرفته می‌شود، و بودجه‌هایی برای کمک به نیازمندان مشخص می‌گردد. اما همه اینها نیمی از مزایای رویکرد اسلامی است که این آیات بدان اشاره دارد، و بخشی است که اسلام فریضه زکات را بدان اختصاص داده است... این نیمه برای رفع نیاز نیازمندان بسنده است... این نیمه‌ای است... نیمه دیگر، پاک و پاکیزه داشتن ارواح بخشندگان و دهندگان، و بالا بردن ارواح آنان بدان سطح و مرتبه والا و ارزشمند است. این هم نیمه‌ای است که نباید از آن غافل گردید، و نباید از شأن و مقام آن کاست و ناچیزش انگاشت. چه رسد به این که تعبیرها دگرگون شود، و چنین جایگاه و پایگاهی ننکین و زشت و نازیبا و ناپسند جلوه‌گر گردد، و گفته شود: خیرات و حسنات و بذل و بخشش گیرندگان را خوار و ذلیل می‌کند، و دهندگان و عطاءکنندگان را تباه می‌گرداند!

اسلام عقیده دل‌ها است، و برنامه تربیتی آنها است. عاطفه بزرگوارانه، صاحبان این دل‌ها را پاک و پاکیزه می‌دارد، و سود می‌رساند به کسی که از میان برادرانشان چنین عاطفه‌ای را بدو اختصاص می‌دهند. بدین لحاظ دو جنبه تربیتی را به تمام و کمال می‌رساند، تربیتی که این آئین به سوی آن می‌گراید و توجه می‌نماید.

می گذارند. گذشته از این، این جامها و قدحها با زنجبیل آمیخته می شوند، و گاهی کافور آمیزه آنها می گردد. همچنین این جامها و قدحها از چشمه روانی پر می شوند که سلسبیل نام دارد. سلسبیل آب آن شیرین و گوارا برای نوشندگان است.

برای افزایش شادی و لذت بیشتر، کسانی که این جامها و قدحهای شراب را به گردش درمی آورند نوجوانان زیباچهره اند. نوجوانانی که زمان بر آنان نمی گذرد و در آنان تأثیر نمی کند. سن و سالشان بالا نمی رود و پیری گریبانگیرشان نمی شود. بلکه آنان در سن و سال جوانی و زیبایی و رخشنده گی، جاودانه می مانند! پسان مروارید غلتان اینجا و آنجا پراکنده و در رفت و آمد هستند:

﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثورًا﴾.

همواره نوجوانان جاودانه ای میانشان می گردند (و به خدمتشان می پردازند) که هرگاه ایشان را بنگری چنین می انگاری که مروارید غلتانند.

آن گاه روند قرآنی خط و خطوط منظره را زیبا می کند و می آراید، و نگاه کاملی بدان منظره می اندازد، و با آن نگاه چکیده آن منظره را در چشم و دل پرتوانداز می سازد:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ - ثُمَّ - رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلُكًا كَبِيرًا﴾.

هنگامی که بنگری، در آنجا نعمت فراوانی و سرزمین فراخی و پادشاهی بزرگی را خواهی دید.

نعمت فراوانی و سرزمین فراخی و پادشاهی بزرگی، همان چیزهایی است که خوبان و نیکان و بندگان مقرب یزدان، در آن بسر می برند. این خلاصه و مختصر نعمتها و یک اشاره همگانی به داده های خدا است. آن گاه بعد از ذکر عام، از نمادی از نمادهای نعمتها و سرزمین فراخ به طور خاص سخن می رود. انگار تعلیل و توضیح این وصف عام است:

﴿غَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوْا اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾.

سخت و شدید است. می توانیم بگوئیم: آن جهان، جهان دیگری است. خورشید ما و خورشیدهای دیگری شبیه خورشید ما در آنجا وجود ندارد... و این بس! ﴿وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا. وَ ذَلَّلْتُ قُطُوفُهَا تَذَلُّلًا﴾.

سایه های (درختان) بهشتی بر آنان فرومی افتد، و میوه های آنجا سهل الوصول و در دسترس است.

هنگامی که سایه ها نزدیک می گردند، و چیدن آنها در دسترس قرار می گیرند، خوشی و آسایش را به تصویر می کشند، خوشی و آسایش تا بدانجا که مرغ خیال بتواند تصور کند و به سوی آن بال و پر بزند!

این وضع همگانی آن بهشتی است که یزدان بندگان خوب خود را بدان وعده می دهد، بندگان خوبی که چنان تصویر ناز و زیبا و درخشانی را در دنیا از ایشان به تصویر می زند... آن گاه تفصیل این نعمتها و خدمتها به میان می آید:

﴿وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ، وَ اَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَ، قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا. وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا. عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا﴾.

جامهای سیمین شراب و قدحهای بلورین می میانشان به گردش درمی آید. قدحهای بلورینی که از نقره اند. (خدمتکاران بهشتی) آنها را درست به اندازه لازم پیموده اند. در آنجا از جامهای شرابی بدیشان می دهند که آمیزه آن زنجبیل است. (این جامها پر می شوند از) چشمه ای که در بهشت است و سلسبیل نامیده می شود.

آنان در لذت خود هستند. بر تختهای زیبا و مبلمان مجلل تکیه زده اند، میان سایه های گسترده و میوه های نزدیک و در دسترس و هوای دل انگیز و فضای جان پرور... نوشیدنیهایی در جامهای سیمین و همچنین در قدحهای سیمین برایشان به گردش درمی آید. اما این جامها و قدحهای شفاف پسان بلورند. در جهان چنین جامها و قدحهایی وجود ندارد. این جامها و قدحها در حجمها و اندازه هایی است که لذت می آورند و جمال و زیبایی را به تماشا

پیغمبر ﷺ و مؤمنان را از دین بازداشتن و اذیت و آزار بدیشان رساندن، و از راه خدا ممانعت به عمل آوردن، و به خیر و خوبی و بهشت و نعمت پشت کردن، در لابلای همه اینها، واپسین مقطع و بند این سوره درمی‌رسد، و به شیوه قرآن مجید به چاره‌جویی این موضوعگیری می‌پردازد:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا. فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كُفُورًا. وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا. وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا﴾.

ما خودمان قرآن را به تدریج بر تو نازل کرده‌ایم. حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکبیا باش، و از هیچ کدام از گناهکاران و بی‌دینان‌شان فرمانبرداری مکن. بامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را ورد زبان ساز. و شبانگاهان برای خدا سجده و کرنش ببر، و در شب خیلی او را تسبیح و تقدیس کن.

در این آیه‌های چهارگانه، حقیقت بزرگی از حقائق دعوت ایمانی نهفته است. حقیقتی که لازم است دعوت‌کنندگان به سوی خدا، بسیار با آن بمانند و با آن زندگی کنند، و با اندیشه کامل ژرفی بدان ببیندیشند، و به مدلولها و مفهومیهای آن بنگرند و آنها را ورنه‌انداز کنند، مدلولها و مفهومیهای واقعیّت، و نفسانی و روانی و ایمانی.

پیغمبر خدا ﷺ مشرکان را به سوی خدای یگانه دعوت می‌کرد. او با دل و درون مشرکان تنها با عقیده صرف رویاروی نمی‌شد و بس. اگر کار چنین بود بسیار آسان بود. زیرا عقیده متزلزل شرکی که بر آن بودند، آن اندازه قدرت و قوّت و شوکت و ثباتی نداشت که این چنین در برابر عقیده نیرومند و روشن و ساده اسلام آن را پایدار و برقرار کنند. بلکه شرائط و ظروفی که عقیده و موقعیّت را احاطه کرده بود بدین مبارزه سخت منتهی می‌گردید، مبارزه‌ای که روایتی تاریخی بدان گواهی داده‌اند، و قرآن آن را در موارد گوناگونی

بر تن ایشان، لباسهای ابریشم نازک سبز و دیبای ضخیم است، و با دستبندها و انگوهای سیمین، زیب و زینت شده‌اند، و پروردگارشان بدیشان شراب پاک می‌نوشاند.

«سُنْدُس»: حریر نازک است. «إِسْتَبْرَق»: دیبای ستبر و ضخیم است... آنان در این زیب و زینت و در این تمتّع و لذّت هستند، و همه اینها را از «رَبُّهُمْ» یعنی پروردگارشان دریافت می‌دارند. این عطای بزرگی از جانب عطاکننده بزرگی است. اینها هم افزوده می‌شوند به ارزش آن نعمتها و لطفهای یزدان والا.

آن گاه افزون بر آنها مهر و محبّت و بزرگداشت و احترام می‌بینند:

﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾.

این (نعمتهای فراوان) پاداش (کارهای پسندیده دنیوی) شما است، و (بدین وسیله) از تلاش و کوشش شما قدردانی و سپاسگزاری می‌شود.

این گفتار را از سوی جهان بالا می‌شنوند. خود این گفتار از جانب خدای دادار با همه این نعمتها برابری می‌کند، و بدین نعمتها گذشته از ارزش خودشان ارزش دیگری می‌بخشد... بدین وسیله آن عرضه کردن طولانی و مفصل و آن ندای الهامگر دلها به پایان می‌آید، ندائی که به آن نعمتهای پاک فرامی‌خواند، و به گریز از زنجیرها و غلها و آتش برافروخته دعوت می‌کند... این هم دو راه است: راهی به بهشت می‌رسد، و راهی به آتش برافروخته می‌کشد!



پس از پایان گرفتن ندای دعوت به بهشت و نعمتهای خوشایند و فراوان، حال و احوال مشرکانی را بیان می‌دارد که بر دشمنانگی و تکذیب پافشاری می‌کنند. آن کسانی که حقیقت دعوت را درک و فهم نمی‌کنند. این است که به سازش و معامله با پیغمبر ﷺ روی می‌آورند، بدان امید که پیغمبر ﷺ از این دعوت دست بردارد، یا از چیزی از آن دست بکشد که ایشان را می‌آزارد. در گیر و دار این سازش و معامله با

حکایت کرده است... مکان و منزلت اجتماعی، و به ارزشهای حاکم بر محیط نازیدن و بالیدن، و به مصالح مادی افتخار کردن، عنصر اصلی است، عنصری که انسان را به چنگ زدن به عقیده سست و نادرستی که پوچی آن پدیدار و نمودار است می کشاند، و آن عقیده سست و نادرست را به مبارزه عقیده نیرومندی سوق می دهد که راستی و درستی آن هویدا و پیدا است... گذشته از این، شکلهای زندگی جاهلیت، و انواع خوشیها و خوشگذرانیها و هوسبازیها و شهوترانیهای آن، بر مقاومت در برابر عقیده جدید، و در مقابل رویکردهای اخلاقی و ارزشهای والای آن می افزود، و با آن سخت دشمنانگی می نمود و از آن سرباز می زد. چرا که عقیده جدید اجازه نمی داد به دنبال غریزه ها و شهوتها روان شوند، و زندگی را به بازیچه بگیرند، و زندگی را بیهوده و لجام گسیخته بسر ببرند، و آن را از قیدها و بندهای اخلاقی آزاد و رها کنند و بی بند و باری را بر جامعه حاکم سازند.

از این اسباب و علل - چه آنچه متعلق به مکان و منزلت و ارزشها و معیارهای اجتماعی و سلطه و قدرت و مال و ثروت و مصالح شخصی و گروهی است، و چه آنچه مربوط به انس و الفت و عادت و شکلهای جوراجور زندگی تقلیدی بود، و چه آنچه راجع به آزادی از ارزشها و معیارها و قیدها و بندهای اخلاقی بود - رودرروی دعوت نخستین برپا و برجا بود، و اینها، بلی اینها رودرروی دعوت در هر سرزمینی و در هر زمانی می ایستند و می رزمند، و نمایندگان عناصر ثابت و استواری در پیکار با عقیده بوده و هستند. عقیده ای که چنین پیکاری را پیکار سخت و دشواری می سازد که بدین زودیها به پایان نمی آید، و مشکلات و وظائف و تکالیف و ثبات و ماندگاری بر این پیکار را از دشوارترین وظائف و تکالیف می داند و می شمارد.

بدین خاطر بر دعوت کنندگان به سوی آئین یزدان لازم است در هر سرزمینی و در هر زمانی با این حقیقت

بزرگ نهفته در این آیات، و با شرائط و ظروفی که این آیات در آنها بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده اند، بسی بسر برند و زندگی کنند. زیرا این شرائط و ظروف، شرائط و ظروف پیکار یگانه ای است که هرکسی که به سوی خدا دعوت کند بدان شرائط و ظروف درمی افتد و فرومی رود در هر سرزمینی و در هر زمانی که باشد! پیغمبر خدا ﷺ وظیفه و تکلیف را از سوی پروردگارش دریافت داشت تا با آن مردمان را از عذاب و عقاب خدا بترساند. بدو دستور داده شد:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَدَّثُرُّ قُمْ فَأَنْذِرْ﴾.

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!) برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان! (مذثر/۷۹) هنگامی که برخاست و به تبلیغ فرمان یزدان پرداخت، این عوامل و اسباب با او رویاروی گردید، عوامل و اسبابی که مردمان را از دعوت جدید باز می داشتند، و در دلها و درونهایشان پایداری و استقامت بر چیزی را برمی انگيختند که معتقد بدان بودند - هرچند که تزلزل و سستی آن را می دانستند - و مردمان را به دشمنانگی سخت و مبارزه دشواری فرامی خواندند و می کشاندند. گذشته از آن، از ایشان می خواستند برای دفاع از معتقدات خود، و جانبداری از اوضاع و احوال خویش، و از مصالح و منافعشان، و از آداب و عاداتی که در زندگی بدانها انس و الفت داشتند، و از لذات و شهواتشان، و بالأخره برای دفاع از هر آنچه دعوت جدید سخت آن را تهدید می کند به پیکار برخیزند و برزند و پایداری کنند.

این دفاع کینه توزانه نابخردانه به شکلهای گوناگونی درگرفت. در سرآغاز آن اذیت و آزار گروه اندک مؤمنانی بود که دعوت جدید را پذیرفته بودند. می کوشیدند این مؤمنان اندک را با شکنجه و آزار و تهدید و بیم از عقیده خود برگردانند. سپس خواستند این عقیده را پریشان و ناسامان و زشت و پلشت نشان دهند، و گرد و غبار شک و تردید پیرامون عقیده جدید و پیغمبر آن ﷺ با تهمت های جوراجور و با شیوه های

و به سرچشمه حقیقت آن است... این دعوت از سوی خدا است. خدا منبع یگانه آن است. او قرآن را با این دعوت نازل کرده است. این دعوت منبع دیگری جز خدا ندارد. ممکن نیست حقیقت این دعوت با چیز دیگری بیامیزد، چیزی که از این چشمه برنجوشد. هر چیزی که جدای از این منبع باشد، از او چیزی دریافت نمی‌گردد، و از او مدد و یاری گرفته نمی‌شود، و از او برای این عقیده چیزی به امانت دریافت نمی‌گردد، و از او چیزی با این عقیده نمی‌آمیزد... گذشته از این، خدائی که این قرآن را نازل فرموده است، و انسان را عهده‌دار این دعوت و مکلف بدان نموده است، دعوت‌کننده به سوی آن را هرگز رها نمی‌کند. زیرا خدا خودش دعوت‌کننده را مکلف و موظف بدان ساخته است، و قرآن را بر او نازل کرده است.

اما باطل به خود می‌نازد و باد به غیب می‌اندازد. شرّ بال و پر خود را پریشان و پخشان می‌سازد، و خویشتن را آماسیده و بادکرده نشان می‌دهد. اذیت و آزار به مؤمنان می‌رسد. برگرداندن از دین در کمین ایشان است. بازداشتن مردمان از راه یزدان در دسترس و توان دشمنان دعوت است و بدان دست می‌یازند و بر آن پافشاری می‌کنند. گذشته از اینها دشمنان دعوت، بر عقیده خود و بر اوضاع و احوال و آداب و رسوم و فساد و تباهی و شرّ و بدی خود پافشاری می‌کنند و پای‌بند می‌مانند! افزون بر اینها مصالحه و صلح و ساز را، و تقسیم شهر را به دو بخش، و در نیمه راه به همدیگر رسیدن را پیشنهاد می‌کنند و پیش می‌کشند... این هم پیشنهاد و پیش کشیدنی است که نپذیرفتن و برگرداندن آن در همچون شرائط و ظروف دشواری مشکل است.

در اینجا است که نگرش دوم درمی‌رسد:

﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ، وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آيَةً أَوْ

گوناگون برانگیزند. تا مؤمنان تازه‌ای بدان نگروند و نبیوندند. چه بسا جلوگیری کردن از گرویدن و پیوستن مردمان به پرچم عقیده، آسان‌تر از برگرداندن کسانی از دین باشد که حقیقت عقیده را شناخته‌اند و مزه آن را چشیده‌اند!

در همان زمان با صاحب دعوت ﷺ کوشیدند راه‌های دیگری برای گول زدن و فریب دادن - در کنار تهدید و بیم و اذیت و آزار - درپیش گیرند. از او خواستند در نیمه راه بدیشان پیوند، و دست از تاخت و تازی بردارد که معتقدات و اوضاع و آداب و رسوم ایشان را نابود می‌گرداند، و با آنان صلح و ساز در پیش گیرد تا ایشان هم با او راه صلح و ساز ببینند، صلح و ساز در چیزی که او بدان راضی گردد و آنان بدان خشنود شوند، بدان سان که مردمان در نیمه راه به همدیگر می‌رسند، وقتی که در مصالح و غنائم و کارهای مشهور و مشخص این زمین اختلاف پیدا می‌کنند.^(۱) خود این وسائل و عوامل یا شبیه آنها است که در هر سرزمینی و در میان هر نسلی، دعوت‌کننده به سوی خدا با آنها روبرو می‌گردد.

پیغمبر ﷺ هرچند که پیغمبر است، و خدا او را از برگرداندن از آئین محفوظ می‌نماید، و از دسترسی مردمان بدو مصون می‌فرماید، اما هرچه و هرکه هست انسان است. با واقعیت سنگین، همراه با گروه اندک و ضعیفی از مؤمنین، رویاروی می‌شود. خدا این ضعف بشری و کمی پیروان او را می‌بیند و سراغ دارد. این است که او را رها نمی‌کند و تنها نمی‌گذارد. او را رها نمی‌سازد که با واقعیت سنگین رویاروی شود بدون مدد و یاری و رهنمود و رهنمون به راه نجات و رستگاری.

این آیه‌ها حقیقت این مدد و یاری و رهنمود و رهنمون را دربر دارند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾.

ما خودمان قرآن را به تدریج بر تو نازل کرده‌ایم.

این نخستین نگرش به منبع وظیفه و تکلیف این دعوت،

۱- مراجعه شود به سورة قلم در همین جزء، آیه: «وَلَوْ أَنَّهُمْ لَفَقَهِتُونِ».

کُفُوراً ﴿۱﴾.

حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکبیا باش، و از هیچ کدام از گناهکاران و بی‌دینان نشان فرمانبرداری مکن.

امور در گرو قضا و قدر خدا است. خدا است که به باطل مهلت و فرصت می‌دهد. به شرّ و بدی زمان و مکان می‌دهد. دوران غم و محنت مؤمنان، و امتحان و آزمون ایشان، و مهلت و فرصت سره شدن آنان را طول می‌دهد و به درازا می‌کشاند... همه اینها دارای حکمت و فلسفه و پژهاند و خدا از آن آگاه است و بس. برابر قضا و قدرش ساری و جاری می‌گردند، و حکم و فرمان خود را در سایه آنها به اجراء درمی‌آورد... ﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ﴾.

حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکبیا باش.

تا موقع مناسب و معین آن فرامی‌رسد... در برابر اذیت و آزار و فتنه و آشوب شکبیائی کن. در برابر باطلی که غالب و چیره شده است، و در برابر شرّ و بدی‌ای که باد به غلبه انداخته است و باد کرده است صبر داشته باش. همچنین شکبیائی کن و بس شکبیا باش بر حقّ و حقیقتی که قرآن آن را برای تو به ارمغان آورده است. صبر کن و گوش به چیزی فرامده که از صلح و ساز و به همدیگر در نیمه راه رسیدن پیشنهاد می‌کنند و به حساب عقیده می‌گیرند:

﴿وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كُفُورًا﴾.

و از هیچ کدام از گناهکاران و بی‌دینان نشان فرمانبرداری مکن.

چه آنان تو را به سوی طاعت و عبادت و خیر و خوبی، دعوت نمی‌کنند. ایشان گناهکار و بی‌دین هستند. تو را به سوی چیزی از گناه و کفر فرامی‌خوانند، وقتی که تو را دعوت می‌کنند که در نیمه راه بدیشان برسی و به ملاقاتشان روی. و وقتی که چیزی را به تو عرضه می‌کنند و پیشنهاد می‌دهند که گمان می‌برند و می‌انگارند که تو را راضی می‌کنند و گولت می‌زنند!

آنان پیغمبر ﷺ را به نام هوس سلطه و قدرت، و به نام رسیدن به مال و ثروت، و به نام هوا و هوس تن و جسد، دعوت می‌کردند. منصب و مقام ریاست بر خودشان و ثروتمند شدن در میانشان را بدو پیشنهاد می‌کردند. ثروت و دارائی را تا بدانجا پیشنهاد می‌کردند که او ثروتمندتر از همه ثروتمندانشان شود. بدو پیشنهاد می‌دادند که زیباترین زنان را به ازدواج او درمی‌آورند. حتی عتبه پسر ربیعہ بدو می‌گفت: «از این کار دست بردار تا دخترم را به ازدواج تو درآورم. دختران من از دختران همه قریشیان زیباترند!»... همه امیال و شهواتی را پیشنهاد می‌کردند که طرفداران باطل برای خریدن دعوت‌کنندگان به سوی یزدان، در هر سرزمینی و در میان هر نسلی پیشنهاد می‌کنند!

﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ، وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كُفُورًا﴾.

حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکبیا باش، و از هیچ کدام از گناهکاران و بی‌دینان نشان فرمانبرداری مکن.

چه میان تو و میان ایشان به همدیگر رسیدن و ساخت و پاخت کردنی نیست. ممکن نیست بتوان پلی برای عبور بالای پرتگاه درّه فراخی زد که برنامه تو را از برنامه ایشان جدا می‌سازد، و جهان‌بینی تو در باره سراسر هستی را از جهان‌بینی ایشان دور می‌گرداند، و حقّ و حقیقت تو را از باطل و پوچ آنان فاصله می‌اندازد، و ایمان تو را از کفر ایشان جدا می‌سازد، و نور تو را از تاریکیهای آنان به دور می‌دارد، و آشنائی تو را با حقّ و حقیقت از جاهلیت ایشان جدا می‌کند.

اما صبر و شکبیائی سخت و دشوار است. به ناچار باید توشه و زادی برای آن برگرفت، و یار و مددکاری برای آن داشت:

﴿وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا، وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا﴾.

بامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را ورد زبان ساز، و شبانگاهان برای خدا سجده و کرش ببر، و در

شب خیلی او را تسبیح و تقدیس کن.

توشه و زاد این است. در پامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را ورد زبان ساز. در شب برای او زیاده سجده ببر و خیلی به تسبیح و تقدیسش بپرداز. این تماس است با منبعی که قرآن را بر تو نازل کرده است، و تو را مکلف و موظف به دعوت نموده است. او سرچشمه نیرو و توان، و منبع توشه و زاد و مدد و یاری است... تماس با خدا با ذکر و عبادت و دعا و تسبیح و تقدیس او... شب دراز و طولانی... زیرا راه دراز و طولانی است، و بار سنگین است. باید توشه و زاد بسیاری هم برگرفت، و یاری و کمک زیادی دریافت کرد.

خدا آنجا است. آنجا که بنده با پروردگارش خلوت و گوشه گیری می کند. به الطاف الهی چشم می دوزد و با آستانه اش انس و الفت می گیرد. از او آسایش می رسد، و بر زخم خستگی و کوفتگی مرهم نهاده می شود. از او نیرو می رسد و ضعف و قلت را چاره جوئی می کند. جان از احساسها و اندیشه ها و کارهای کوچک می زداید، و عظمت و وظیفه و تکلیف چهره می گشاید و بزرگی و سترگی امانت روی می نماید و پدیدار می آید. بدین هنگام است که روح خارهای راه را کوچک و ناچیز می شمارد، خارهایی که خلیده اند و می خلدند!

خداوند مهربان است. بنده خود را به دعوت کردن مکلف ساخته است، و قرآن را بر او نازل کرده است، و سختیهای بار سنگین مسؤولیت، و خارهای راه را بدو شناسانده است. پیغمبر خود ﷺ را بدون مدد و یاری رها نکرده است. آخر یزدان سبحان می داند این مدد و یاری توشه و زاد حقیقی و شایان این کوچ رنج آور و درمانده کننده، در مسیر این راه خاردار است... این است، بلی این است توشه و زاد دعوت کنندگان به سوی خدا در هر سرزمینی و در میان هر نسلی. این دعوت، دعوت یگانه ای است. ظروف و شرائط آن هم یکی و یکسان است. موضع گیری باطل در برابر آن هم یکی و یکسان است. اسباب و عوامل این موضع گیری

هم یکی و یکسان است. وسائل و ابزار باطل همان وسائل و ابزار باطل است. پس باید وسائل و ابزار حق همان وسائل و ابزار باطل باشد که خداوند دانسته است که وسائل و ابزار این راه هستند.

حقیقتی که لازم است دعوت کنندگان به سوی یزدان متوجه آن باشند همان حقیقتی است که یزدان به صاحب دعوت نخستین ﷺ تلقین فرموده است و آموخته است. و آن این است که تکلیف و وظیفه ای است از سوی خدا نازل و تعیین می گردد. چه او صاحب این دعوت است، و حق را که این دعوت با خود آورده است نباید با باطلی آمیخت که گناهکاران کافر مردمان را به سوی آن دعوت می کنند و فرامی خوانند. این است که همکاری و همیاری میان حق و حقیقت این دعوت، و میان باطل و پوچ ایشان، امکان پذیر نیست، و ملاقات افراد گرد آمده بر حق، با افراد ایستاده بر باطل، در نیمه راه ممکن نیست. زیرا آنها دو برنامه متفاوت هستند، و دو راهی می باشند که به یکدیگر نمی رسند. زمانی که باطل با نیروی خود و با جمع خود، بر قلت و کمی و ضعف و ناتوانی ایشان چیره می گردد، به خاطر حکمتی که خدا آن را می بیند، باید شکیبائی کرد تا خدا حکمت خود را نشان می دهد. از خدا مدد جستن، و با دعا و تسبیح یاری گرفتن - شب درازی - توشه و زاد تضمینی این راه است... این حقیقت بزرگی است و باید راه روندگان و راه پیمایان آن را درک و فهم بکنند، و روندگان این راه با آن زیست کنند و بزنند...



آن گاه روند سخن در تأکید جدائی میان برنامه پیغمبر ﷺ و میان برنامه جاهلیت به پیش می رود. از غفلت ایشان از دید خیر و خوبی برای خودشان سخن می گوید، و ناچیزی توجهات ایشان را پیش می کشد، و از کوچکی جهان بینیها و اندیشه هایشان صحبت می کند. می گوید:

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾

این (کافران و مشرکان) زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند، و روز سخت و دشوار آخرت را پس پشت می‌افکنند.

چیزهایی که آنان بدانها دل می‌بندند و بدانها توجه می‌کنند، چیزهای نزدیک، و خواسته‌های کوچک، و تصوّرات کوتاه‌بینانه است... این افراد کوچک و حقیری که غرق در مسائل این جهان می‌گردند، و آن روز سخت و سنگین را پشت گوش می‌اندازند، سخت از لحاظ پیامدهائی که دارد، و سخت از نظر نتایجی که در آن پدیدار و نمودار می‌گردد، و سنگین از لحاظ وزنی که در ترازوی حقیقت دارد... به همچون کسانی در چیزی پیروی نمی‌شود، و در راهی از آنان دنباله‌روی نمی‌گردد، و در هدفی و در مقصدی با مؤمنان به هم نمی‌رسند و گرد هم نمی‌آیند، و بدیشان توجه نمی‌گردد و اهمّیت داده نمی‌شود، بدان علّت که آنان تنها به چیزهایی توجه می‌کنند و اهمّیت می‌دهند که در این جهان است، از قبیل: ثروت و دارائی و سلطه و قدرت و بهره و لذّت. این جهان با شتاب می‌گذرد، و بهره‌مندیا و لذّتهایش اندک و ناچیز است، و آنان هم کوچک و حقیرند.

گذشته از این، این آیه به غفلت ایشان از دیدن خیر و خوبی خودشان اشاره می‌کند. زیرا آنان این جهان زودگذر را برمی‌گزینند، و روز سخت و سنگین قیامت را رها می‌کنند، روز سخت و سنگینی که منتظر ایشان است، و در آنجا با زنجیرها و غلها و آتش فروزان - بعد از حساب و کتاب و کتاب سخت - چشم به راه آنان است. این آیه در ثابت‌قدم و استوار داشتن پیغمبر ﷺ و مؤمنانی که در خدمت او هستند به پیش می‌رود، و او را و مؤمنان همراهش را فرامی‌خواند و به استقامت و پایداری در برابر آن کسانی که در این جهان زودگذر آنچه می‌خواهند بدیشان داده شده است. در کنار این تشویق و ترغیب، تهدید کردن و بیم دادن پیچیده و نهان شیفتگان این جهان، از آن روز سخت و سنگین است.

به دنبال آن، خوار داشتن کارشان و حالشان در پیشگاه یزدان می‌آید، یزدانی که قدرت و قوّتی که دارند او بدیشان عطاء کرده است. هم او می‌تواند ایشان را از میان ببرد، و دیگران را بر جای آنان بنشاند و مستقرّ گرداند. اما خداوند بدیشان مهلت و فرصت ماندن می‌دهد، به خاطر حکمتی که خود می‌داند و قضا و قدر قدیمش آن را می‌گرداند و می‌چرخاند:

﴿نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا﴾.

ما ایشان را آفریده‌ایم و بندها و پیوندهای اندامشان را سفت به هم بسته و استوار داشته‌ایم، و هر وقت بخواهیم (ایشان را نابود می‌کنیم و) انسانهای دیگری را جایگزین آنان می‌سازیم.

این نگرش و نگاه، بدین کسانی که به قدرت و قوّت خود می‌نازند، به سرچشمه این قدرت و قوّت، و پیش از هر چیز به سرچشمه وجود خودشان، تذکّر می‌دهد. آن گاه کسانی را اطمینان می‌دهد - یعنی مؤمنانی که اندک بوده‌اند و در حالت ضعف بسر برده‌اند - اطمینان بدین امر که دهنده این قدرت و قوّت همان کسی است که آنان خود را بدو نسبت می‌دهند و برای دعوت او به پا می‌خیزند و دعوت او را به پیش می‌برند. همچنین این نگرش و نگاه، در دل و درون مؤمنان حقیقت قضا و قدر یزدان را مستقرّ می‌سازد، و ایشان را با حکمت مقصود در فراسوی حقیقت قضا و قدر آشنا می‌گرداند، حقیقتی که حادثه‌ها و رخدادها برابر آن روی می‌دهند تا آن زمان که خدا قضاوت و داوری می‌فرماید، و او بهترین قضاوت‌کنندگان و داوران است.

﴿وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا﴾.

و هر وقت بخواهیم (ایشان را نابود می‌کنیم و) انسانهای دیگری را جایگزین آنان می‌سازیم. آنان با قدرت و قوّت خودشان خدا را ناتوان و درمانده نمی‌سازند. چه خدا ایشان را آفریده است و آن قدرت

و قوت را بدیشان داده است. او می‌تواند انسانهای دیگری را بر جای ایشان بنشاند و جایگزینشان گرداند ... وقتی که می‌بینند که خدا بدیشان مهلت و فرصت ماندن داده است و امثال آنان را بر جای ایشان ننشاند است، باید بدانند این فضل و لطف یزدان در حق ایشان است. یزدان است که در حق ایشان بزرگواری فرموده است و قضا و قدرش و حکمت و فلسفه کارش فعلاً به ترک ایشان گفته است و فرصت ماندن داده است.

بدین خاطر این آیه پایدار کردن و برقرار داشتن پیغمبر ﷺ و کسانی را پی می‌گیرد و ادامه می‌دهد، و حقیقت موضع و موقع ایشان، و حقیقت موضع و موقع دیگران را بیان می‌دارد ... از دیگر سو، این آیه پسوده‌ای برای دلهای این افراد غرق امور این جهان زودگذر است، کسانی که گول قدرت و قوت ترکیب‌بند تن خود را خورده‌اند. بدیشان تلنگری می‌زند تا بیدار و هوشیار شوند و نعمت خدا را به یاد آورند، نعمتی که ایشان را مغرور و سرمست کرده است. بدان می‌نازند و سر از پای نمی‌شناسند، و شکر آن را بجای نمی‌آورند. آنان را بیدار و هوشیار می‌کند و ایشان را متوجه امتحان و آزمونی می‌سازد که در فراسوی این نعمت، نهان و پنهان است، امتحان و آزمونی که در سرآغاز این سوره برایشان از آن سخن گفته است و آن را بدیشان گوشزد کرده است.



آن گاه ایشان را بیدار و هوشیار می‌گرداند و متوجه فرصتی می‌سازد که بدیشان داده شده است، بدان گاه که قرآن بر آنان نازل و عرضه می‌گردد. از جمله این قرآن این سوره است که ایشان را تذکر می‌دهد و یادآور می‌گرداند:

﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾.

این (آیه‌ها) اندرز و یادآوری (برای جهانیان) است، و هرکس که بخواهد (می‌تواند با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش برگزیند، (راهی که او را به آموزش و بهشت خدا می‌رساند).

بر این نگرش و نگاه با آزادی اراده و مشیت خدا، و برگرداندن هر چیزی بدین اراده و مشیت، پیرو زده می‌شود، تا واپسین رویکرد بدان شود، و آخرین تسلیم، تسلیم حکم آن بوده، و انسان از هرگونه قدرت و قوتی خویشتن را خلع نماید، و به قدرت و قوت این اراده و مشیت گردن نهد، و هرگونه تاب و توانی را از خود سلب، و به تاب و توان آن خود را حواله دارد ... تسلیم فرمان یزدان شدن در اصل و حقیقت خود این گونه و این چنین است:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

شما نمی‌توانید بخواهید، مگر این که خدا بخواهد. بیگمان خداوند بس آگاه و کاربجا است.

این بدان خاطر است که دلهای انسانها بدانند که خدا کارکننده مختار، و متصرف توانا در کار و بار جهان است. بدانند چگونه به خدا رو کنند و تسلیم قضا و قدر او شود ... این است جولانگاه حقیقتی که همچون آیاتی در آن جاری و ساری می‌گردد و تحقق پیدا می‌کند. این مطلب هم بیان می‌شود که قدرت و قوتی که خدا خودش بخواهد برای درک و فهم حق و باطل به مردمان عطاء می‌فرماید، و رویکرد بدین سو یا بدان سو برابر اراده و مشیت خدا انجام می‌پذیرد، خدائی که بس آگاه از حقیقت دلهای، و از آن مقدار درک و فهم حق و باطلی است که یزدان بندگان را با اعطاء آن کمک و یاری داده است و ایشان را با آن آشنا کرده است، و راه را برایشان روشن نموده است، و پیغمبران را گسیل داشته است، و قرآن را نازل فرموده است ... اما همه اینها به قضا و قدر خدا منتهی می‌گردد و پیوستگی دارد، خدائی که پناه‌برنده بدو پناه می‌برد و پناهنده می‌شود، و خدا او را توفیق می‌دهد به ذکر و طاعت و عبادت پردازد و توشه راه را فراهم سازد. هرگاه انسان در دل خود با حقیقت قدرت چیره بر همه چیز آشنا نشود، و بدین قدرت چیره پناه نبرد تا او را کمک کند و کار را برایش ساده و آسان سازد، هیچ‌گونه هدایتی و

رهنمودی، و هیچ گونه ذکر و یادی، و هیچ گونه توفیق

دستیابی به خیر و صلاحی، در میان نخواهد بود! ..

بدین خاطر مسأله این و روال بر این است:

﴿يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ، وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.

خداوند هرکس را بخواهد (مشمول رحمت خود

می سازد) به بهشت خویش داخل می گرداند، ولی

برای ستمکاران عذاب دردناکی را فراهم ساخته است.

این اراده و مشیت آزاد است که هرچه بخواهد انجام

می دهد. از جمله خواسته های او این است که هرکه را

بخواهد مشمول رحمت خود می گرداند، از میان آن

کسانی که بدو پناهنده می شوند و پناه می برند، و کمک

و یاری او را بر انجام طاعات و عبادات می طلبند، و

توفیق او را در رسیدن به هدایت و رهنمود درخواست

می نمایند ...

﴿وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.

برای ستمکاران عذاب دردناکی را فراهم ساخته است.

خدا به ستمکاران فرصت داده است، و بدیشان مهلت

عطاء کرده است تا آن زمان که بدین عذاب دردناک

دراقتاده اند و گرفتار آمده اند!

این سرانجام با سرآغاز این سوره همآوایی و همسازی

دارد، و پایان آزمایشی را به تصویر می کشد که خدا

انسان را برای آن از نطفه آمیخته آفریده است، و بدو

گوش و چشم بخشیده است، و او را به راه رهنمود و

رهنمون کرده است، و این انسان است که راه بهشت را

درپیش می گیرد یا راه دوزخ را ...



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة مرسلات مکی و ۵۰ آیه است

این سوره دارای سیمای تند و تیز است. صحنه‌های خشنی دارد. آهنگ بلندی در آن طنین‌انداز است. انگار این سوره تازیانه‌های گزنده‌ای از آتش است. این سوره انگار دل را برای محاکمه هراسناکی نگاه می‌دارد. آنجا که سیلابی از پرسشها و انکارها و تهدیدها را روان می‌دارد، و آنها را بسان تیرهای پیکاندارِ سفت و سخت به دل فرومی‌برد!

این سوره صحنه‌های دنیا و آخرت را به تماشا می‌گذارد. حقائق جهان هستی و نفس انسان را نشان می‌دهد. منظره‌های هول و هراس و عذاب و عقاب را در مقابل دیدگان نگاه می‌دارد، و آن گونه که لازم است به تماشا درمی‌آرد. به دنبال هر صحنه و منظره‌ای با پیروی دل گناهکار را برمی‌تابد و تافته می‌دارد که انگار شعله‌ای از آتش است:

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!

این پیرو ده بار در این سوره تکرار می‌گردد. در آن آهنگش یکسان و همسان است، و مناسب‌ترین پیرو برای سیمای تند و تیز، و برای صحنه‌های خشن، و برای آوا و نوای بلند و شدید این سوره است.

این پیرو تکراری و یکسان، ما را به یاد پیرو تکراری و همسان سورة «الرحمن» می‌اندازد، پیروی که به دنبال نشان دادن هر نعمتی از نعمتهای یزدان که به بندگان داده شده است قرار می‌گیرد:

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و

انکار می‌کنید؟!

سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْمُرْسَلَاتُ عُرْفًا ۝۱ فَالْعَصْفَتِ عَصْفًا ۝۲ وَالنَّشْرِ نَشْرًا ۝۳
فَالْفَرْقَتِ فَرْقًا ۝۴ فَالْمُفْلَتِ ذِكْرًا ۝۵ عَذْرًا أُنْذَرًا ۝۶ إِنَّمَا
تُوعَدُونَ لَوْعَةً ۝۷ فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ۝۸ وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ۝۹
وَإِذَا الْجِبَالُ سُفِفَتْ ۝۱۰ وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِنَتْ ۝۱۱ لَأَيُّ يَوْمٍ أُخِّلَتْ
۝۱۲ لِيَوْمِ الْفَصْلِ ۝۱۳ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ ۝۱۴ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝۱۵ أَلَمْ تَهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ۝۱۶ ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخَرِينَ ۝۱۷
كَذَلِكَ نَفْعِلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۝۱۸ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝۱۹
أَلَمْ تَخْلُقْهُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ۝۲۰ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۝۲۱
إِلَّا قَدَرٌ مَّعْلُومٌ ۝۲۲ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَدَرُونَ ۝۲۳ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝۲۴
أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ كَهَاتَا ۝۲۵ أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتَا ۝۲۶ وَجَعَلْنَا فِيهَا رِوْاسِي
سَلَمًا مَّخْتًا ۝۲۷ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ۝۲۸ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝۲۹
أَنْظِلُوا إِلَى مَا كُتِبَ بِهِ تَكَذِّبُونَ ۝۳۰ أَنْظِلُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ
شُعَبٍ ۝۳۱ لَا ظِلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَرَمِ ۝۳۲ إِنَّمَا تَرَى بِشَكْرِ
كَ الْقَصْرِ ۝۳۳ كَأَنَّهُ جُمْلَةٌ صَفَرٌ ۝۳۴ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝۳۵
هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ۝۳۶ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْبُدُونَ ۝۳۷ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝۳۸ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ ۝۳۹ فَإِنْ كَانَ
لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ ۝۴۰ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝۴۱ إِنَّ الْمُتَعَبِينَ فِي
ظُلُلٍ وَّعِثُونَ ۝۴۲ وَفَوْكَهَ مِمَّا يَسْتَهْوُونَ ۝۴۳ كَلُوا وَأَشْرِبُوا هَيْتَا

سازش دارد.

قرآن در این باب، روش ویژه‌ای در گزینش چهارچوبی برای صحنه‌ها در برخی از سوره‌ها بسان این نوع صحنه‌ها و قوت آنها دارد... این نمونه‌ای از آنها است، همان گونه که چهارچوبی را از چاشتگاه و شب وقتی که همه جا را فرا می‌گیرد، برای صحنه‌های رعایت و عنایت و مهر و عطوفت و پناه دادن و در کنف حمایت خود گرفتن ساخته است در سورة «ضحی». و چهارچوبی از اسبان تازنده‌ای ترتیب داده است که نفس زنان و شیهه کشان گرد و خاک برمی‌انگیزند، برای صحنه‌های زیر و رو گردیدن گورها و زنده شدن مرده‌ها و فراچنگ آوردن هرآنچه در سینه‌ها است. در سورة «عادیات»... جز اینها موارد و مطالب در این زمینه زیاد است.^(۱)

هر بندی از بندهای ده گانه سوره، پس از این سرآغاز، چرخش و گردش یا کوچ و سفری در جهان می‌آغازد، و این سوره همراه با آن به مساحتها و پهنه‌های گسترده‌ای از اندیشه‌ها و احساسها و خاطره‌ها و تأثیرپذیریه‌ها و پاسخگوئیه‌ها تبدیل می‌شود... مساحتها و پهنه‌هایی که بسیار گسترده‌تر از مساحتها و پهنه‌های واژه‌ها و عبارتها است. انگار این مساحتها و پهنه‌ها تیرهایی است که به سوی جهانهای پراکنده و گوناگون اشاره می‌نماید.

چرخش و گردش نخستین در میان صحنه‌های روز قضاوت و داوری می‌آغازد. صحنه‌هایی هستند که دگرگوئیهای هولناک هستی را به تصویر می‌کشند، دگرگوئیهای که در آسمان و زمین درمی‌گیرد. این هم همان موعدی است که کار پیغمبران در آن به پایان می‌آید، و حساب و کتابشان با مردمان می‌آغازد:

﴿فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ. وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ. وَإِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتَتْ. لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ؟﴾

همچنین ما را به یاد پیرو تکراری و همسانی در سورة «قمر» می‌اندازد که به دنبال هر حلقه‌ای از حلقه‌های عذاب ذکر می‌شود:

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾.

آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادن‌ها و برحذر داشتنهای من (در باره مخالفان) چگونه و به چه منوالی بوده است؟.

تکرار این پیرو بدین گونه بدین سوره نشانه ویژه‌ای، و مژه جداگانه‌ای می‌بخشد، مژه تند و تیزی... بندهای این سوره و فاصله‌های آن، کوتاه و تند و خشن، و با قافیه‌های متعدد، و هر بندی با قافیه‌ای، پیاپی می‌گردد و به دنبال یکدیگر می‌آید. روند سخن در بعضی اوقات به برخی از قافیه‌ها پیاپی برمی‌گردد. احساس انسان این بندها و فاصله‌ها و قافیه‌ها را با نیش ویژه‌اش و با خشونت ویژه‌اش یکی پس از دیگری دریافت می‌دارد. هنوز از زیر پتک ضربه‌ای برنخاسته است پتک ضربه دیگری با همان خشونت و با همان شدت فرود می‌آید.

از همان سرآغاز سوره، هوا طوفانی و آشفته با صحنه بادها یا فرشتگان است:

﴿وَالْمُرْسَلَاتُ عُرْفًا. فَأَلْغَا صِفَاتٍ عَصْفًا. وَالتَّائِيَّاتُ نَشْرًا. فَأَلْفَارِقَاتٍ فَرْقًا. فَأَلْمَقِيَّاتِ ذِكْرًا. عُدْرًا أَوْ نُذْرًا﴾.

سوگند به آیه‌هایی که (توسط جبرئیل، پیاپی بر محمد) فرو فرستاده می‌شود! برای پخش خوبیها و نیکیها. و سوگند به آیه‌هایی که (سائر ادیان را) سخت درهم نوردیده و منسوخ می‌کنند! و سوگند به آیه‌هایی که (حکمت و هدایت را در دل جهانیان) به گونه گسترده‌ای پخش می‌کنند! و سوگند به آیه‌هایی که (حق و باطل را) کاملاً از هم جدا می‌سازند! و سوگند به آیه‌هایی که یاد (خدا) و پند و اندرز (آسمانی) را (به مردم) می‌رسانند! برای (اتمام حجت با بندگان و رفع) عذر، و بیم دادن (ایشان از عذاب).

(مرسلات ۱-۶)

این افتتاح با فضای سوره و سایه روشن آن کاملاً

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفني فی القرآن»، فصل: هماهنگی

يَوْمَ الْفُضْلِ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفُضْلِ؟ وَيَلَّ
يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴿١٥﴾

هنگامی که ستارگان محو و تاریک می گردند. و هنگامی که آسمان شکافته می گردد. و هنگامی که کوه ها برکنده و پراکنده می گردند. و هنگامی که برای پیغمبران تعیین وقت می گردد (تا برای ادای شهادت بر ملت خود حاضر شوند... این کارها) برای چه روزی پس انداخته و در نظر گرفته شده اند؟ برای روز قضاوت (در میان مردم) و جدائی انداختن (میان حق و باطل، و صفوف مؤمنان از صفوف کافران، و نیکوکاران از بدکاران، و بالاخره بهشتیان از دوزخیان). تو چه می دانی روز داوری و جدائی چیست؟ در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان! (مرسلات ۱۵-۸)

چرخش و گردش دوم در میان محلّهای نقش زمین شدنهای گذشگان، و اشاره به قوانین و سنن خدا در باره تکذیب کنندگان است:

﴿أَلَمْ تُنْهِكِ الْأَوَّلِينَ؟ لَمْ تَنْبَهُهُمْ الْآخِرِينَ؟ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ. وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴿١٦﴾﴾

آیا ما پیشینیان (تکذیب کننده) را نابود نساختم؟ سبب پسینیان را به دنبالشان روانه نکرده ایم؟ ما با گناهکاران چنین رفتار می کنیم. در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان! (مرسلات ۱۶-۱۹)

چرخش و گردش سوم در باره پیدایش نخستین می آغازد، و به تقدیر و تدبیری اشاره می کند که انسان را می آفریند:

﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ؟ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ؟ فَقَدْ زَنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ. وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴿١٧﴾﴾

آیا ما شما را از آب حقیر و ناچیزی (به نام منی) نیافریده ایم؟ و آن را در جایگاهی استوار قرار داده ایم (که رحم مادر است و آن اندازه مناسب و جالب و عجیب است که هر انسانی را در شگفتی فرو می برد) تا مدت زمانی مشخص (که دوران ماندگاری در شکم پایان می گیرد، و روز ولادت فرامی رسد). ما توانائی

(این کار را) داشته ایم (که از نطفه ناچیز و حقیری چنان انسان شریف و کاملی بسازیم) و ما بهترین توانا بوده و هستیم. در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان!

(مرسلات ۲۰-۲۴)

چرخش و گردش چهارم در باره زمینی می آغازد که فرزندان خود را دربر می گیرد و در خود جای می دهد، وقتی که زنده اند و زمانی که می میرند. زمین فرزندان خود را روی سطح خویش قرار و آرام می بخشد و آبی را در دسترستان می گذارد که زندگی می بخشد و مایه حیات است:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا؟ أَحْيَاءَ وَ أَمْواتًا. وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَاخِجَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا؟ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴿٢٥﴾﴾

آیا ما زمین را گردآورنده (مردمان در حال حیات بر روی خود، و در حال ممات در دل خود) نساختم؟ هم در حال حیات و هم در حال ممات؟ و در آن کوه های استوار و بلند پدید نیاورده ایم، و از آب گوارا به شما ننوشانده ایم؟ در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان!

(مرسلات ۲۵-۲۸)

چرخش و گردش پنجم می آغازد با تکذیب کنندگان و آنچه در روز قضاوت از عذاب و عقاب و سرکوفت و سرزنش بدیشان می رسد:

﴿إِنظِلُّوا إِلَى مَا كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ. إِنظِلُّوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ لَا ظَلِيلَ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَلَبِ. إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جِبَالٌ صَفْرٌ. وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴿٢٦﴾﴾

(بدانان گفته می شود) به سوی همان چیزی رهسپار شوید که پیوسته دروغش می شمردید. بروید به سوی سایه سه شاخه (دودهای خفقان آور آتش). نه سایه دار خنک و آسایش بخشی است، و نه از سوزندگی شعله های آتش جلوگیری می کند (چرا که خود برخاسته از آتش است). آتشی که (چنین دود مرگباری از آن برمی خیزد) آتشپاره هایی از خود بیرون می دهد که انگار کوشک (بزرگ و برافراشته ای) هستند. در آن

است در موقعیت سرکوفت زدن و سرزنش کردنی که پیدا کرده‌اند:

﴿كُلُوا وَامْتَنُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ تُجْرِمُونَ. وَيَلُومُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾.

(در این چند روز کوتاه دنیا) کمی بخورید و چندی لذت ببرید (ولی بدانید که عذاب الهی در انتظار شما است، چرا که) شما گناهکارید. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان! (مرسلات/۴۶ و ۴۷)

چرخش و گردش دهم نگاه گذرائی به تکذیب‌کنندگان انداخته می‌شود در موقعیت تکذیب کردنی که سرگرم آن هستند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: أَرْكَبُوا لَّا يَرْكَبُونَ. وَيَلُومُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾.

(چنان از باده غرور سرمست هستند که) وقتی بدانان گفته می‌شود: (در برابر اوامر و نواهی الهی) خضوع کنید و کرنش ببرید خضوع نمی‌کنند و کرنش نمی‌برند! در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان! (مرسلات/۴۸ و ۴۹) در پایان این چرخشها و گردشها و عرضه کردنها و نشان دادنها و نیش زدنها و نیشگون گرفتنها و آواها و نواها، این چنین سخنی گفته می‌شود:

﴿فَيَأْتِي حَدِيثٌ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؟﴾.

(اگر به قرآن که دلائل صدق و نشانه‌های حقایق آن در تمام آیات و تعبیرات آشکار است، ایمان نیاورید) پس به کدام سخن دیگر - غیر از قرآن - ایمان می‌آورید؟

(مرسلات/۵۰)

بدین روال و بر این منوال، دل با روند تند و سریع این سوره به پیش می‌رود. انگار با آهنگ و تصویرها و صحنه‌های این سوره زبان بیرون می‌کشد و نفس نفس زنان راه می‌سپرد. حقائق موضوعی این سوره، در سوره‌های دیگر قرآن - به ویژه در سوره‌های مکی - تکرار گردیده‌اند. اما حقائق قرآنی از جوانب متعدد، و در پرتوهای مختلف، و با طعمها و مزه‌های متفاوت، برابر حالت‌های روانی‌ای که با آنها رویاروی می‌شوند، و مطابق راه‌های ورود به دلها، و موافق با احوال و

روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان! (مرسلات/۴۹-۴۸) چرخش و گردش ششم و هفتم همگامی با موضعگیری تکذیب‌کنندگان، و سرکوفت و سرزنش و خوار داشتن و پست نمودن بیش از پیش ایشان است:

﴿هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ، وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ. وَيَلُومُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ جَعَلْنَاكَ وَالْأُولَى. فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُون. وَيَلُومُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾.

امروز، روزی است که (تکذیب‌کنندگان) آیات الهی دم نمی‌زنند و) سخن نمی‌گویند (چرا که خداوند بر دهانشان مهر سکوت می‌نهد). و بدیشان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بطلبند و عذرخواهی بکنند. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان! (بدیشان گفته می‌شود: امروز، روز داوری (در میان مردم) و جداسازی (مؤمنان از کافران، و حق از باطل، و بالآخره بهشتیان از دوزخیان) است، شما را با همه پیشینیان گرد آورده‌ایم. اکنون اگر حیله و چاره‌ای (برای گریز از چنگال عقاب و عذاب من) دارید، نسبت به من انجام دهید (و با هر طرح و نقشه‌ای که می‌توانید خویشتن را از دست من برهانید!) در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان! (مرسلات/۳۵-۳۰)

چرخش و گردش هشتم با پرهیزگاران می‌آغازد، و به سخن گفتن از نعمتهایی می‌پردازد که برایشان آماده گردیده است:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ، وَفَوَاكِهٍ مَّاءٍ يَشْتَهِونَ. كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. وَيَلُومُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾.

پرهیزگاران در زیر سایه‌ها در کنار چشمه‌سارانش. و در میان میوه‌هایی که بخواهند و آرزو کنند. در برابر کارهایی که می‌کرده‌اید، خوش بخورید و خوش بنوشید، گوارا باد. ما این گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!

(مرسلات/۴۱-۴۵)

چرخش و گردش نهم نگاه گذرائی به تکذیب‌کنندگان

برای ساختار عقیده بر اصول و ارکان خود در درونها بدان توجّه شود. گذشته از آن برای تصحیح میزانها و معیارهای ارزشها در سراسر زندگانی آنان بدان اهمّیت داده شود. چه اعتقاد به روز قیامت سنگ زیربنا در عقیده آسمانی است. همچنین سنگ زیربنا در جهان‌بینی زندگی بشری است. در زندگانی این جهان همه چیز به مسأله قیامت برمی‌گردد، و تصحیح میزانها و معیارها و ارزشها در باره هر چیزی بدان ارجاع داده می‌شود... بدین خاطر است مسأله قیامت این همه تلاش و کوشش فراوان را می‌طلبیده است تا در دلها و خردها جایگزین و مستقرّ شود.

یزدان سبحان در سرآغاز این سوره سوگند یاد می‌کند بر این که وعده‌ای که به قیامت داده می‌شود حتماً روی می‌دهد و قیامت واقع می‌شود. ساختار سوگند پیش از هر چیز بیانگر این است آنچه خدا بر آن سوگند یاد می‌کند ناشناخته‌ای از ناشناخته‌های نمان در دل غیب، و از جمله نیروهای پنهان آن و مؤثر در این جهان و در زندگانی انسانها است. گذشتگان در باره حقیقت مدلول و مفهوم واژه‌های مرسلات و عاصفات و ناشرات و فارقات و ملقیات، اختلاف نظر داشته‌اند. بعضیها گفته‌اند: مراد همه بادهای گوناگون است. بعضیها هم گفته‌اند: مراد همه فرشتگان است. برخیها نیز گفته‌اند: بخشی از مدلول و مفهوم این واژه‌ها بادها، و بخشی از آن فرشتگان است...^(۱) بدین لحاظ روشن است این واژه‌ها و مدلولها و مفهومهای آنها پیچیدگی داشته و مبهم و نامشخص است. این پیچیدگی و ابهام سزاوار سوگند یاد کردن بدانها بر امر غیبی پنهان و نمان در علم یزدان است. این امر غیبی روی می‌دهد و واقع می‌گردد همان‌گونه که این مدلولها و مفهومهای غیبی در زندگی

اوضاع درونها که نازل‌کننده این قرآن بر پیغمبر خود از آنها آگاه است، عرضه می‌گردند. در هر حالتی حقائق قرآنی تازه جلوه‌گر می‌آیند، زیرا در درونها پاسخگوئیهای تازه‌ای را به جوش و خروش می‌اندازند.

در این سوره صحنه‌های دوزخ تازگی دارد. با این صحنه‌ها به رویارویی تکذیب‌کنندگان رفتن تازگی دارد. در شیوه نشان دادن و مخاطب قرار دادن به طور کلی تازگی وجود دارد. بدین جهت شخصیت ویژه‌ای این سوره پیدا می‌کند. سیمایا و نمادهای تند و تیزی دارد. مزه تیزی دارد، آهنگ نفس‌نفس زنانی دارد! هم اینک این سوره را در روند قرآنی خودش شرح و بسط می‌دهیم و به تفصیل از آن سخن می‌گوئیم:

❦

﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا. فَأَلْغَا صِفَاتٍ عَصْفًا. وَالتَّائِيَّاتِ نَشْرًا. فَأَلْفَارِقَاتٍ فَرْقًا. فَأَلْمَلَقِيَّاتِ ذِكْرًا. عُدْرًا أَوْ نُذْرًا... إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ﴾.

سوگند به آیه‌هایی که (توسط جبرئیل، پیاپی بر محمد) فروفرستاده می‌شود! برای پخش خوبیه و نیکیها! و سوگند به آیه‌هایی که (سائر ادیان را) سخت درهم نوردیده و منسوخ می‌کنند! و سوگند به آیه‌هایی که (حکمت و هدایت را در دل جهانیان) به گونه گسترده‌ای پخش می‌کنند! و سوگند به آیه‌هایی که (حق و باطل را) کاملاً از هم جدا می‌سازند! و سوگند به آیه‌هایی که یاد (خدا) و پند و اندرز (آسمانی) را (به مردم) می‌رسانند! برای (اتمام حجت با بندگان و رفع) عذر، و بیم دادن (ایشان از عذاب). قطعاً چیزی که از آن بیم داده می‌شوید (و قیامت نام دارد) به وقوع می‌پیوندد.

مسأله، مسأله قیامت است. قیامتی که تصوّر وقوع آن برای مشرکان سخت بود. این است که قرآن مجید قیامت را برایشان در جاهای گوناگون با تأکیدهای گوناگون مؤکد می‌سازد. عنایت کردن به استقرار بخشیدن این مسأله در خردهایشان، و برجای داشتن آن در دلهایشان، یک مسأله ضروری است، و لازم است

۱- در باره پنج واژه «مُرسلات، عاصفات، تائیات، فارقات، و ملقیات» در پنج آیه اول این سوره، نظریه‌های گوناگونی اظهار شده است. برخی آنها را فرشتگان، و برخی بادها، و بعضی آیات قرآن مجید می‌دانند. این سه نظریه از سائر نظرات طرفداران بیشتری دارد. ما رأی سوم را برگزیده‌ایم که در تفسیر کبیر و تفسیر المنتخب بدان اشاره شده است. (مترجم)

انسانها روی می دهند و واقع می گردند و مؤثر هستند.
﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾.

سوگند به آیه هائی که (توسط جبرئیل، پیاپی بر محمد) فرو فرستاده می شود! برای پخش خوبیها و نیکیها.
از ابوهریره روایت شده است که مُرْسَلات، فرشتگانند.
همین معنی از مسروق، ابوضحی، مجاهد در یکی از روایات، سدی، ربیع پسر انس، و ابوصالح در روایتی، نقل گردیده است... با توجه بدین نظریه، معنی چنین می شود: سوگند به فرشتگانی که پیاپی فرستاده می شوند، بدان گونه که انگار یالهای اسبان در وقت حرکت کردن و پیاپی قرار گرفتن هستند.

ابوصالح در باره عاصِفَات و نَاشِرَات و فَارِقَات و مُلَقِّیَات، گفته است: آنها فرشتگانند.
از ابن مسعود روایت شده است: «الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا» بادهای هستند... با توجه بدین گفته، معنی چنین می شود: بادهای پیاپی روانه می شوند بسان یالهای اسبان در امتداد یکدیگر و پیاپی همدیگر قرار می گیرند و ردیف می شوند. ابن مسعود در باره «الْعَاصِفَاتِ عَصْفًا وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا» نیز همین را گفته است. ابن عباس و مجاهد و قتاده و ابوصالح در روایتی بر این نظریه اند.
ابن جریر در باره «الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا» ایستاده است و گفته است: آیا مراد فرشتگان یا بادهای است؟ آن گاه گفته است: قطعاً عاصفات بادهایند. همچنین ناشرات هم بادهایند که ابرها را در نواحی آسمان پراکنده می کنند.
از ابن مسعود روایت است:

﴿فَالْفَارِقَاتِ فَرَّقًا فَمَا لِمُلَقِّیَاتٍ ذِكْرًا، عُدْرًا أَوْ نُذْرًا﴾.

و سوگند به آیه هائی که (حق و باطل را) کاملاً از هم جدا می سازند! و سوگند به آیه هائی که یاد (خدا) و پند و اندرز (آسمانی) را (به مردم) می رسانند! برای (اتمام حجت با بندگان و رفع عذر، و بیم دادن (ایشان از عذاب).

مراد فرشتگان است. همچنین: ابن عباس، مسروق، مجاهد، قتاده، ربیع پسر انس، سدی، و ثوری، بدون

اختلاف این را گفته اند. زیرا فرشتگان فرمان یزدان را برای پیغمبران می آورند، و بدین وسیله حق و باطل را جدا می کنند. وحی بر پیغمبران نازل می کنند، که در این وحی هم معذور داشتن مردمان نهفته است و هم بیم دادن ایشان.

ما ملاحظه می کنیم که در مجهول داشتن و نهان و پنهان کردن این اموری که بر آنها سوگند خورده شده است، هول و هراسی مورد نظر است. بسان همان هول و هراسی که وجود دارد در:

﴿وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا﴾.

سوگند به بادهای که (ابرها را برمی انگیزند و به این سو و به آن سو برابر فرمان یزدان می برند و) به سرعت پراکنده می دارند.

(ذاریات/۱)

﴿وَالنَّازِعَاتِ غُرْفًا﴾.

سوگند به همه چیزهائی که (نیروئی بدانها داده شده است که بدان اشیاء را از قرارگاه خود) کاملاً برمی کنند و بیرون می کشند!

(نازعات/۱)

... و

این اختلاف در باره آنها دلیل مبهم بودن آنها است. این مبهم بودن هم عنصری در آنها و در این جایگاه است. پیام مختصری که در اشاره است، نمایان ترین چیز در این مقام است. این ابهام خودش احساس و شعور را تکان می دهد، و با پیام طنین و پیاپی آمدن آهنگ و با سایه روشنهای مستقیمی که می اندازد، زلزله ای را به راه می اندازد. این تکان و زلزله و جنبش و لرزشی را که در نفس انسان پدید می آورد، شایان ترین چیز به موضوع سوره و رویکرد آن است... گذشته از این، هر بندی از بندهای این سوره جنبش و لرزشی به راه می اندازد، بسان کسی که گلوئی فردی را بگیرد و او را سخت تکان دهد، و از او در باره گناهی بپرسد، یا از او نشانه پدیداری را بپرسد و او آن را انکار بکند. آن گاه وی را با تهدید و بیم رها سازد...

﴿وَلَيْلٌ يُمَيِّدُ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان!



است که در جشنها برپا می‌دارند و ترقه‌ها پرت می‌کنند و می‌ترکانند. این بازیچه‌ها و ترقه‌ها در برابر بمبهای اتمی و تیدروژنی چه چیزند، زلزله‌ها و آتشفشانها و صاعقه‌ها در برابر تق و تاق و نعره و غرش و انفجارهای هراس‌انگیز خرابی و ویرانی جهان، این گونه، و بلکه کم‌ترند. این هم جز مثالی برای نزدیک کردن قضیه به ذهن نیست... و آله‌ها و هراسی که از انفجار این جهان و از پراکنده شدن و فروپاشی آن پدیدار می‌آید، بسی بالاتر از آن است که به تصور انسان درآید!

در کنار این هول و هراس صحنه‌های جهان، این سوره کار بزرگ دیگری را عرضه می‌دارد که تا روز قیامت روی نمی‌دهد... آن هم موعد پیغمبران برای نشان دادن حاصل دعوت است، دعوت خدا در زمین در طول زندگانی پیغمبران... چه برای پیغمبران برای چنین روزی تعیین وقت شده است، و وعده ایشان بدینجا حواله گردیده است. بدینجا برسند و حساب و کتاب نهائی کار بزرگی با آنان انجام پذیرد که بر آسمانها و زمین و کوه‌ها برتری دارد. پیغمبران بیایند در باره همه مسائل و قضایائی داوری کنند که در زندگی زمینی بدانها رسیدگی نشده است و پرونده آنها بسته نشده است. بیایند و برابر فرمان خدا در باره مسائل پرونده‌ها قضاوت کنند. تا حکم نهائی اعلان و اعلام شود، حکمی که گروه‌ها و نسلها با آن رویاروی می‌گردند...

در این تعبیر بیم دادن از این کار بزرگ است، بیم دادنی که اشاره به بزرگی حقیقت آن کار بزرگ دارد، آن اندازه بزرگ که از دایره درک و فهم انسان فراتر است: ﴿وَإِذَا الرُّسُلُ أَقْبَتُوا لَأَيُّ يَوْمٍ أَجَلَتْ؟ لَيَوْمِ الْفَضْلِ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمِ الْفَضْلِ؟﴾

و هنگامی که برای پیغمبران تعیین وقت می‌گردد (تا برای ادای شهادت بر ملت خود حاضر شوند. این کارها) برای چه روزی پس انداخته و درنظر گرفته شده‌اند؟ برای روز قضاوت (در میان مردم) و جدائی انداختن (میان حق و باطل، و صفوف مؤمنان از

بعد از آن تکان سختی در صحنه‌های دگرگون گردیده جهان در روزی درمی‌گیرند که موعد معیّنی است و برای پیغمبران تعیین شده است تا حامل رسالت آنان در میان جملگی انسانها نشان داده شود:

﴿فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ، وَإِذَا السَّمَاءُ فُرْجَتْ، وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ، وَإِذَا الرُّسُلُ أَقْبَتُوا لَأَيُّ يَوْمٍ أَجَلَتْ؟ لَيَوْمِ الْفَضْلِ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمِ الْفَضْلِ؟ وَيَوْمِ يَوْمِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾

هنگامی که ستارگان محو و تاریک می‌گردند. و هنگامی که آسمان شکافته می‌گردد. و هنگامی که کوه‌ها برکنده و پراکنده می‌گردند. و هنگامی که برای پیغمبران تعیین وقت می‌گردد (تا برای ادای شهادت بر ملت خود، حاضر شوند. این کارها) برای چه روزی پس انداخته و درنظر گرفته شده‌اند؟ برای روز قضاوت (در میان مردم) و جدائی انداختن (میان حق و باطل، و صفوف مؤمنان از صفوف کافران، و نیکوکاران از بدکاران، و بالاخره بهشتیان از دوزخیان). تو چه می‌دانی روز داوری و جدائی چیست؟ در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!

روزی ستارگان خاموش می‌شوند و نور آنها از میان می‌رود، و آسمان درز برمی‌دارد و شکافته می‌گردد، و کوه‌ها برکنده می‌شوند و به صورت گرد و غبار درمی‌آیند... صحنه‌های این دگرگونی جهانی در سوره‌های گوناگون قرآن ذکر شده است. همه این صحنه‌ها اشاره دارد به این که رشته گردن‌بند این جهان دیدنی از هم می‌گسلد، گسستی که همراه با تق و توق و نعره و غرش و انفجارهای هراس‌انگیزی است. به گونه‌ای که انسانها همچون چیزی را در میان رخدادهای کوچکی ندیده‌اند، رخدادهایی که از آنها ترسیده‌اند و به هراس افتاده‌اند، از قبیل: زلزله‌ها و آتشفشانها و صاعقه‌ها... و چیزهایی از این دست... چه این چیزها وقتی که با هول و هراس روز قضاوت و جداسازی حق از باطل مقایسه می‌گردد، شبیه به بازیچه‌های کودکان

دسته‌های بیشمار مردم حضور دارند. در یک ضربه هم محلّهای نقش زمین شدن دیگران آشکار می‌شود، آنجا که محلّهای نقش زمین شدن آنها تا چشم کار می‌کند پدیدار می‌گردد، و دستها و پاها و اندامهای فراوانی آنجا افتاده است. در جلو اینها زبان بیم و تهدید گویا می‌شود و از قوانین و سنن خدا سخن می‌گوید:

﴿كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾.

ما با گناهکاران چنین رفتار می‌کنیم.

این قانون است. این قانون اجراء می‌گردد و از خط سیر خود کناره‌گیری نمی‌کند و این سو و آن سو نمی‌رود... در همان زمان که بزهکاران انتظار دارند نقش زمین شوند بدان‌سان که پیشینیان و پسینیان نقش زمین گردیده‌اند و هلاک شده‌اند، دعای نابودی درمی‌رسد، و تهدید به واپسلا به میان می‌آید:

﴿وَلَّيْلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!



از چرخش و گردش در محلّهای نقش زمین شدن آنها و اندامهای تکه و پاره، به چرخش و گردش در آفریدن و پدید آوردن و زندگی بخشیدن می‌پردازد، و از آنجا هم به تقدیر و تدبیر کوچک و بزرگ نگاهی می‌اندازد:

﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ؟ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ؟ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ؟ فَقَدْ زُنَّا فَجَعَلْنَا قَفَادِرُونا. وَلَّيْلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

آیا ما شما را از آب حقیر و ناچیزی (به نام منی) نیافریده‌ایم؟ و آن را در جایگاهی استوار قرار داده‌ایم (که رحم مادر است، و آن اندازه مناسب و جالب و عجیب است که هر انسانی را در شگفتی فرو می‌برد). تا مدت زمانی مشخص (که دوران ماندگاری جنین در شکم پایان می‌گیرد، و روز ولادت فرامی‌رسد). ما توانائی (این کار را) داشته‌ایم (که از نطفه ناچیز و حقیری چنان انسان شریف و کاملی بسازیم) و ما بهترین توانا بوده هستیم. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!

صفوف کافران، و نیکوکاران از بدکاران، و بالأخره بهشتیان از دوزخیان). تو چه می‌دانی روز داوری و جدائی چیست؟

از شیوه تعبیر پیدا است که از کار هراسناک بزرگی سخن می‌رود. زمانی که این آهنگ به حس و شعور رسید و ترس و هراس خود را بخشید، ترس و هراسی که از ترس و هراس محو و نابود شدن ستارگان، و آسمان تکه و پاره شده، و کوه‌های برکنده، بالاتر و شگفت‌انگیزتر است، آهنگ خوفناک و بیم دادن ترسناک درمی‌رسد:

﴿وَلَّيْلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!

این بیم دادن خداوند چیره توانا از رویارویی هول و هراسی که بر جهان حاکم می‌گردد، و از جلالت و عظمتی که با حضور پیغمبران در مجلس قضاوت و داوری و جدائی حق از باطل بر جلسه حاکم می‌شود، و پیغمبران واپسین حساب و کتاب را در موعد معین و مقررشان پس می‌دهند... این بیم دادن در این وقت مژه خود را و ارزش خود را و تأثیر پریشان‌کننده خوفناک خود را می‌بخشد...



روند سخن ایشان را از این چرخش و گردش در میان ترسها و هراسهای روز قضاوت و داوری و جدائی حق و باطل برمی‌گرداند، و آنان را به محلّهای نقش زمین شدنهای گذشتگان پیشین و پسین می‌برد و در آنجا به چرخش و گردش و ادارشان می‌گرداند:

﴿أَلَمْ يَهْلِكِ الْأَوَّلِينَ؟ ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخَرِينَ؟ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ. وَلَّيْلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

آیا ما پیشینیان (تکذیب‌کننده) را نابود نساخته‌ایم؟ سپس پسینیان را به دنبالشان روانه نکرده‌ایم؟ ما با گناهکاران چنین رفتار می‌کنیم. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!

بدین روال و بر این منوال در یک ضربه محلّهای نقش زمین شدن پیشینیان آشکار می‌شود، آنجا که گروه‌ها و

آغوش می‌کشد؟

﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَاخِحَاتٍ﴾.

و در آن کوه‌های استوار و بلند پدید آورده‌ایم.

«شَاخِحَاتٍ»: ثابت و استوار. بلند و سر به فلک کشیده.

بالای قلّه‌ها و بلندیه‌های آن ابرها گرد می‌آیند، و از ابرها آب شیرین فرومی‌ریزد. آیا این کارها جز در سایه قدرت و تقدیر، و حکمت و تدبیر انجام می‌پذیرد؟ ..

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!



پس از نشان دادن این صحنه‌ها، و پر شدن حس و شعور از تأثیرهایی که به دل و درون می‌ریزند، روند قرآنی بدین هنگام ناگهانی به جایگاه حساب و کتاب و سزا و جزا منتقل می‌شود. کار هراسناکی را در باره بزه‌کاران می‌شنویم. دستور می‌رسد راه خود را به سوی عذابی در پیش گیرند که در دنیا آن را تکذیب می‌کردند و دروغ می‌نامیدند. این دستور با سرکوب و سرکوفت تلخی و با رنجاندن سختی و با به درد آوردن شدیدی بدیشان خطاب می‌شود:

﴿انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ. انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ! لَا ظِلِيلَ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَلَبِ. إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ. كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

بروید به سوی سایه سه شاخه (دودهای خفقان‌آور آتش). نه سایه‌دار خنک و آسایش‌بخشی است، و نه از سوزندگی شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند. (چرا که خود برخاسته از آتش است). آتشی که (چنین دود مرگباری از آن برمی‌خیزد) آتشپاره‌هایی از خود بیرون می‌دهد که انگار کوشک (بزرگ و برافراشته‌ای) هستند. آتشپاره‌هایی که انگار (از لحاظ رنگ و حرکت و سرعت) شتران زردی هستند. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!

بعد از گروگان بودن و زندانی بودن در روز قضاوت و داوری و جدائی حق از باطل دور و دراز، آزاد و رها

این کوچ و سفری در گستره پیدایش دور و دراز و شگفت و شگرف جنین است. روند سخن آن را در اینجا در پسوده‌های اندکی خلاصه می‌کند: آب حقیر و ناچیزی، جای دادن او در قرارگاه استوار رحم، تا مدت زمان مشخصی و وقت معلومی. و ... در برابر این اندازه‌گیری روشن در آن آفرینش و پیدایش، و مراحل دقیق آن، پیروی می‌آید و به حکمت والائی اشاره می‌نماید که همه چیز را با قضا و قدر خود می‌پاید و با استواری مبارک و زیبای خود از آن محافظت و مراقبت می‌نماید:

﴿فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ﴾.

ما توانائی (این کار را) داشته‌ایم (که از نطفه ناچیز و حقیری چنان انسان شریف و کاملی بسازیم) و ما بهترین توانا بوده و هستیم.

در برابر تقدیر و تدبیری که چیزی از آن نمی‌گریزد و به در نمی‌رود، همان تهدید شناخته پیشین درمی‌رسد:

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!



آن‌گاه چرخش و گردشی در این زمین می‌آغازد، و تقدیر و تدبیر خدا را بیان می‌دارد که در آن برای زندگی مردمان است. از ویژگی‌هایی سخن می‌گوید که خداوند برای روبه‌راه ساختن و میسر نمودن این زندگی آنها را در زمین به ودیعت نهاده است:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا؟ أَحْيَاءُ وَأَمْواتًا؟ وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَاخِحَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا؟ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

آیا ما زمین را گردآورنده (مردمان در حال حیات بر روی خود، و در حال ممات در دل خود) نساخته‌ایم؟ هم در حال حیات و هم در حال ممات؟ و در آن کوه‌های استوار و بلند پدید نیاورده‌ایم، و از آب گوارا به شما نوشانده‌ایم؟ در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان! آیا ما زمین را گردآورنده مردمان نساخته‌ایم، زمینی که فرزندان خود را زنده و مرده در آغوش می‌گیرد و به

قصر به خانه‌ای گفته شود که بزرگ و وسیع باشد. خلاصه مراد قصر امروزی نیست که به معنی کاخ است... این شراره‌ها و شعله‌ها وقتی که پیایی زبانه می‌کشند و به دنبال همدیگر قرار می‌گیرند، بدان گونه که انگار شتران زردرنگی هستند که بروند و اینجا و آنجا بچرند! این شراره‌ها و شعله‌ها است، خود آتشی که شراره‌ها و شعله‌ها از آن برمی‌خیزند باید چگونه باشد؟!

در لحظه‌ای که حس و شعور بدین هول و هراس می‌اندیشد و غرق اندیشیدن در باره آن می‌شود، پیرو پیشین درمی‌رسد:

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!



روند سخن بعد از نشان دادن هول و هراس محسوس مادی در قالب دوزخ، به تکمیل صحنه با نشان دادن هول و هراس معنوی می‌پردازد، هول و هراسی که خاموشی گزیدن و سراپا خشمگین شدن است:

﴿هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ. وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾

امروز، روزی است که (تکذیب‌کنندگان آیات الهی، دم نمی‌زنند و) سخن نمی‌گویند (چرا که خداوند بر دهانشان مهر سکوت می‌نهد). و بدیشان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بطلبند و عذرخواهی بکنند.

هول و هراس در اینجا در سکوت خوفناک، و در سرکوبی هراس‌انگیز، و در کرنش ترس‌آوری نهان و پنهان است که سخنی در لابلاي آن گفته نمی‌شود، و معذرتی بیان نمی‌گردد. زمان مجادله بسر رسیده است، و وقت عذر تقصیری نمانده است:

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان.

روند قرآنی در صحنه‌های دیگری از حسرت بردن و افسوس خوردن و پشیمان شدن و سوگند یاد کردن و معذرت‌خواهی ایشان سخن می‌گوید. روزِ دراز و طولانی است، هم این و هم آن در آن صورت

بروید. اما به کجا؟ آزاد و رها بودنی است که گروگان بودن و زندانی بودن از آن بهتر است:

﴿انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾

بروید به سوی همان چیزی که پیوسته دروغش می‌نامیدید.

آهای! آن چیز در جلوتان حاضر و آماده است و مشاهده می‌گردد!

﴿انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ﴾

بروید به سوی سایه سه شاخه‌ای (از دودی که از بالای سر و از طرف راست و از طرف چپ، آنان را در کام خود فرومی‌برد).

این سایه دود دوزخ است که زبانه آن در سه جهت امتداد می‌یابد. ولی سایه‌ای است که شعله از آن بهتر است:

﴿لَا ظِلِّيلَ وَلَا يُنْفِئُ مِنَ اللَّهَبِ﴾

نه سایه‌دار خنک و آسایش‌بخشی است، و نه از سوزندگی شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند. (چرا که خود برخاسته از آتش است).

این سایه‌ای است که خفه‌کننده و داغ و سوزنده است. سایه نامیدن آن ادامه همان ریشخند پیشین است. سایه انداختن دود آتش خبر از گرمی و تافتگی دوزخ می‌دهد. بروید و حرکت کنید. خودتان خواهید دانست به کجا خواهید رفت. آتشی را خواهید شناخت که به سوی آن می‌روید و بدان می‌افتید. لازم نیست از آن نام برده شود:

﴿إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ. كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ﴾

آتشی که (چنین دود مرکب‌اری از آن برمی‌خیزد) آتشپاره‌هایی از خود بیرون می‌دهد که انگار کوشک (بزرگ و برافراشته‌ای) هستند. آتشپاره‌هایی که انگار (از لحاظ رنگ و حرکت و سرعت) شتران زردی هستند.

شراره‌ها و شعله‌ها پیایی می‌گردند با حجمی بسان اطاقهای منزل... عریبا واژه «قَصْر» را به خانه‌ای می‌گفتند که دارای چند اطاق باشد. لازم نیست واژه

می پذیرد، همان گونه که ابن عباس - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - گفته است. ولی در اینجا این چیز بر سر راه اقتاده ساکن و خوفناک را ذکر می کند، به مناسبت جایگاه همایش همگان در برابر یزدان، و سایه روشنی که در روند سخن است.

❖

﴿ هَذَا يَوْمُ الْقَضَلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ. فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ. وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴾.

(بدیشان گفته می شود): امروز، روز داوری (در میان مردم) و جداسازی (مؤمنان از کافران و حق از باطل و بالأخره بهشتیان از دوزخیان) است، شما را با همه پیشینیان گرد آورده ایم. اکنون اگر حيله و چاره ای (برای گریز از چنگال عقاب و عذاب من) دارید، نسبت به من انجام دهید (و با هر طرح و نقشه ای که می توانید خویشتن را از دست من برهانید). در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان!

امروز روز قضاوت و داوری و جدائی حق از باطل است، نه روز معذرت خواهی و عذرآوری. شما را با جملگی پیشینیان گرد آورده ایم. اگر تدبیری دارید بیندیشید، و اگر چاره جوئی می توانید بکنید چاره جوئی کنید. اگر بر انجام چیزی قدرت و توان دارید، انجام دهید! اما بدانید هیچ گونه تدبیر و چاره جوئی و توانی ندارید. آنچه توان کرد سکوت خفه کننده و صدای خشم در گلو شکسته ای است در برابر سرکوب و سرکوفت دردناکی که دارید!

﴿ وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان.

❖

وقتی که صحنه سرکوب و سرکوفت بزهکاران به پایان می آید، به پرهیزگاران با تکریم و تعظیم خطاب می شود:

﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ. وَقَوَاكِمٍ مِّثْلَ يَشْتَهُونَ. كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

پرهیزگاران در زیر سایه ها در کنار چشمه ساراند. و در میان میوه هائی که بخواهند و آرزو کنند. در برابر کارهائی که می کرده اید، خوش بخورید و خوش بنوشید، گوارا باد. ما این گونه به نیکوکاران پاداش می دهیم. در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان!

پرهیزگاران در زیر سایه هایند... این بار سایه های واقعی در میان است. نه سایه هائی که سه شاخه است و نه سایه می اندازد و می افکند و نه از حرارت و گرما رهائی می بخشد و آسوده می گرداند. در میان چشمه ساران آب هستند نه در میان دودهای خفه کننده و خفقان آوری که تشنگی سوزانی را پدید می آورد:

﴿ وَقَوَاكِمٍ مِّثْلَ يَشْتَهُونَ ﴾.

و در میان میوه هائی که بخواهند و آرزو کنند. آنسان گذشته از این نعمتهای محسوس، تکریم و بزرگداشت از طرف خداوند والا مقام می بینند، آن هم تکریم و بزرگداشتی که در برابر دیدگان مردمان و نزدیک به گوشه های همگان صورت می پذیرد:

﴿ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴾.

در برابر کارهائی که می کرده اید، خوش بخورید و خوش بنوشید، گوارا باد. ما این گونه به نیکوکاران پاداش می دهیم.

وای چه لطفی این تکریم و بزرگداشت دارد! تکریم و بزرگداشت از سوی خداوند والا و بزرگوار!

﴿ وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان!

این هم در برابر این نعمتها و این تکریم و بزرگداشتها است! تصدیق کنندگان، نعمت و لطف و تکریم و بزرگداشت می بینند، ولی تکذیب کنندگان، عذاب و عقاب و بدا به حالتان می بینند!

❖

در اینجا در یک نگاه تند و گذرا، صفحه زندگی دنیائی که درهم پیچیده شده است، در روند سخن نشان داده می شود، و ناگهان ما بار دیگر خود را در زمین

با وجود این که بدیشان این دید و دیدار داده می شود، و بدین گونه بیم داده می شوند و برحذر می گردند، ولی راستای راه عبادت و اطاعت را درپیش نمی گیرند، و به کزراهه می افتند و کزراهه می سپرند.

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؟﴾.

(اگر به این قرآن که دلائل صدق و نشانه های حَقَّانیت آن در تمام آیات و تعبیراتش آشکار است، ایمان نیاورند) پس به کدام سخن دیگر - غیر از قرآن - ایمان می آورند؟

کسی که بدین سخن ایمان نمی آورد، سخنی که کوه های استوار را به تکان و لرزه می اندازد، و بدین تکانها و لرزه هایی که کوه ها را به زلزله می اندازد، ایمان نمی آورد، به هیچ سخن دیگری هرگز ایمان نمی آورد. این هم بدبختی و بدبیاری و سرنوشت بدفرجامی است که دارد. این بدبختی بدبیاری، وای و وایلا برایش اندوخته و آماده گردیده است!



این سوره خودش، با ساختار تعبیر، و با آهنگ موسیقی، و با صحنه های خشن، و با نیشها و گزشهای ناگوار و دردآوری که دارد، حمله ای بشمار است که هیچ دلی در برابرش تاب مقاومت و توان ماندگاری را ندارد، و هیچ وجودی نمی تواند در برابرش خویشتنداری و شکیبائی کند.

پاک و منزّه خداوندگاری است که قرآن را نازل فرموده است، و این سلطه و قدرت را در آن به ودیعت نهاده است و بدان سپرده است!



پایان جزء بیست و نهم

به دنبال آن جزء سی ام می آید و با سوره نبأ می آغازد

می یابیم! و ناگهان می بینیم که سرکوب و سرکوفت و خوار داشتن و تحقیر کردن به بزه کاران رو می کند!

﴿كُلُوا وَامْتَنَعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ تُجْرِمُونَ. وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

(در این چند روز کوتاه دنیا) کمی بخورید و چندی لذت ببرید (ولی بدانید که عذاب الهی در انتظار شما است، چرا که) شما گناهکارید. در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان!

بدین منوال و بر این روال در دو بند پیاپی، و در دو صحنه عرضه شده، دنیا و آخرت به هم می رسد و درهم می آمیزد. انگار هردو تای آنها در یک زمان حاضر و آماده اند، هرچند که فاصله آنها زمانها و زمانها است. آن خطابی که در آخرت متوجه پرهیزگاران می گردد، ناگهان در همین جهان متوجه بزه کاران می شود! انگار بدیشان گفته می شود: فرق این دو موضع را ببینید ... در این دنیا کمی بخورید و چندی لذت ببرید، تا در آن دنیا محروم شوید و عذاب ببینید ...

﴿وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان!



سپس روند سخن از کار و بار مردمان، شگفت زده صحبت می کند. آنان به سوی هدایت و رهنمون دعوت می شوند، ولی ایشان نمی شنوند و بدان پاسخ مثبت نمی دهند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَزْكُوا لَأَيُّكُمْ يُؤْمِنُ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

(چنان از باده غرور سرمست هستند که) وقتی بدانان گفته می شود: (در برابر اوامر و نواهی خدا) خضوع کنید و کرنش ببرید، خضوع نمی کنند و کرنش نمی برند! در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان!

فِي ظِلَالِ الْقُرْآنِ

جزء سی ام

سوره‌های نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار،
مطفّین، انشقاق، بروج، طارق، اعلی، غاشیه، فجر،
بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بیّنه،
زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش،
ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس

این جزء همه آن - از جمله این سوره - قالب غالبی دارد ... سوره‌های این جزء بجز سوره‌های «بیته» و «نصر» مکی هستند. همه سوره‌ها کوتاه می‌باشند با اختلافی که در کوتاهی دارند. مهم‌تر از این، قالب ویژه‌ای است که بدین جزء تقریباً در موضوع، رویکرد، آهنگ، تصویرها و سایه‌روشنها، و شیوه همگانی، وحدت می‌بخشد.

اینها پتکهای پیاپی هستند که بر حس و شعور وارد می‌گردند. پتکهای سخت و سنگین و قوی و نیرومند و والا و بالاینده. فریادهایند. فریادهایی هستند که بر سر خفتگان غرق در خواب کشیده می‌شود! آن خفتگانی که خوابشان سنگین است! یا بر سر مستانی کشیده می‌شود که مستی بر حس و شعورشان سنگینی کرده است! یا فریادهایی است که کشیده می‌شود بر سر نادانان و ابلهانی که در شب‌نشینی می‌رقصند و عریده می‌کشند و کف می‌زنند و سوت می‌کشند! این پتکها بر حس و شعورشان پیاپی فرود می‌آید، و این فریادها بر سرشان کشیده می‌شود، پتکها و فریادهایی که از همه سوره‌های این جزء با آهنگ یگانه‌ای و با بیم دادن یگانه‌ای برمی‌خیزند و برمی‌جوشند: به هوش آئید. بیدار شوید. بنگرید. متوجه باشید. بیندیشید. تدبیر و تفکر کنید ... آهای! خدائی وجود دارد. تدبیر و تقدیری در پیکره جهان هستی است. همه چیز به اندازه لازم آفریده شده است و در جهان سنجیده و ارزیابی گردیده است. امتحانی در میان است. مسؤولیت وجود دارد. حساب و کتاب وجود دارد. سزا و جزا در میان است. عذاب و عقاب سخت در انتظار بدان است. نعمت بزرگ و بهشت سترگی چشم به راه نیکان است ... به هوش آئید. بیدار شوید. بنگرید. متوجه باشید. بیندیشید. تدبیر و تفکر کنید ... آهای! خدائی وجود دارد. تدبیر و تقدیری در پیکره جهان هستی است. همه چیز به اندازه لازم آفریده شده است و در جهان سنجیده و ارزیابی گردیده است. امتحانی در میان است. مسؤولیت وجود دارد. حساب و کتاب وجود دارد. سزا و جزا در میان است. عذاب و عقاب سخت در

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة نبا مکی و ۴۰ آیه است

سُورَةُ النَّبَاِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾ الَّذِي هُوَ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٣﴾
كَلَّا سَمِعْتُمُونَ ﴿٤﴾ كَلَّا سَمِعْتُمُونَ ﴿٥﴾ اَلَّذِي جَعَلَ لَآلِئَ الْاَرْضِ مَهْدًا ﴿٦﴾
وَالْجِبَالِ اَوْتَادًا ﴿٧﴾ وَخَلَقَ كُرًّا وَّرُجًا ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا تَوْمَكُمْ سُبَّانًا ﴿٩﴾
وَجَعَلْنَا الْاَلَّ لِيَّاسًا ﴿١٠﴾ وَجَعَلْنَا النَّارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾ وَبَنَيْنَا
فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴿١٣﴾ وَاَنْزَلْنَا
مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾ لِّنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾ وَجَنَّاتٍ
اَلْفَاافًا ﴿١٦﴾ اِنْ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَتًا ﴿١٧﴾ يَوْمَ يُفْعَلُ فِي الْاَصْوِرِ
فَنُتَوْنَ اَفْوَاجًا ﴿١٨﴾ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾ وَسُيِّرَتِ
الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾ اِنْ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾ اَلطَّغْيِينَ
مَتَابًا ﴿٢٢﴾ لَّيْسَ فِيهَا اَحْقَابٌ ﴿٢٣﴾ لَا يَدْخُلُ فِيهَا بَرْدٌ وَلَا اَسْرَابٌ
﴿٢٤﴾ اَلْاَحْيَاءُ مَوْتًا ﴿٢٥﴾ جَزَاءُ وِفَاقًا ﴿٢٦﴾ اِنَّهُمْ كَانُوا
لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٢٧﴾ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا ﴿٢٨﴾ وَكُلُّ شَيْءٍ
اَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٢٩﴾ فَذُرُّوهُمْ اَنْ يُزِيدَكُمْ لَآعْذَابًا ﴿٣٠﴾
اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾ خَالِدًا فِيْهَا وَاَعْنَابًا ﴿٣٢﴾ وَكَوْاعِبَ اُزْرَابًا ﴿٣٣﴾ وَكَأْسًا
دِهَانًا ﴿٣٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا ﴿٣٥﴾ جَزَاءُ مِمَّنْ رَّبِّكَ عَطَاءٌ
حِسَابًا ﴿٣٦﴾ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنُ لَا يَمْلِكُونَ
مِنْهُ خُطَابًا ﴿٣٧﴾ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ
اِلَّا مَن اُذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾ ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْاَلْحَقُ فَمَنْ
شَاءَ اَتَّخَذْ اِلٰى رَبِّهِ مَتَابًا ﴿٣٩﴾ اِنَّا اَنْذَرْنَكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ
يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿٤٠﴾

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ...﴾.

انسان باید به غذای خود بنگرد و در باره آن بیندیشد.

(عبس/۲۴)

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ؟...﴾.

انسان باید بنگرد و دقت کند که از چه چیز آفریده شده

است؟! (طارق/۵)

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؟ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ؟ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ؟ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؟﴾.

آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌اند؟! و به

آسمان نگاه نمی‌کنند که چگونه برافراشته شده است؟! و به

کوه‌ها نمی‌نگرند که چگونه نصب و پابرجای

شده‌اند؟! و به زمین نمی‌نگرند که چگونه پهن و

گسترانیده شده است؟! (غاشیه/۱۷-۲۰)

و آن‌گاه که می‌خواند:

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا؟ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا. وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا. وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا. أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا. وَالْجِبَالُ أَرْسَاهَا. مَتَاعًا لَكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ﴾.

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدد پس از مرگ) شما

سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خدا آن را (با این

همه عظمت سرسام‌آور و نظم و نظام شگفت، بالای

سرتان همچون کاخی) بنا نهاده است؟ ارتفاع و بلندی

آن را بالا برد و گسترش داد، و آن را آراسته و

پیراسته کرد و سر و سامانش بخشید. و شب آن را

تاریک کرد، و روز آن را پدیدار و روشن ساخت. و پس

از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی درآورد و)

گستراند. آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد. و کوه‌ها

را محکم و استوار کرد. برای استفاده شما و چهارپایان

شما (همه اینها را سر و سامان داده و سرگشته و

فرمانبردار کرده‌ایم). (نازعات/۲۷-۳۳)

﴿أَمْ يَجْعَلُ الْأَرْضَ مِهَادًا؟ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا؟ وَ

خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا وَ جَعَلْنَا

الَّيْلَ لِبَاسًا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ

انتظار بدان است. نعمت بزرگ و بهشت سترگی چشم

به راه نیکان است... به هوش آئید. بیدار شوید.

بنگردید. متوجه باشید. بیندیشید. تدبّر و تفکر کنید...

و... به همین منوال، بار دوم، بار سوم، بار چهارم، بار

پنجم... بار دهم... همراه با پتکها و فریادها دست

نیرومندی است که خفتگان مست فرورفته در فسق و

فجور و گناه و بزهکاری را سخت به تکان درمی‌آورد

... آنان انگار چشمان خود را باز می‌کنند و مستانه

می‌نگرند. سپس به کاری که سرگرم آن بوده‌اند

می‌پردازند! آن دست نیرومند دیگر باره سخت ایشان

را تکان می‌دهد. صداها و فریادهای بلند دیگر باره بر

سرشان کشیده می‌شود که آهای به هوش آئید و بیدار

شوید. پتکهای سخت و شدید از نو بر گوشها و دلها

نواخته می‌شود... گاه‌گاهی خفتگان بیدار می‌شوند تا

با اصرار و سرکشی بگویند: نه... آن‌گاه فریادزنده

بیم‌دهنده بیدارکننده را سنگباران می‌کنند و بدو پرت و

پلا و بد و بیراه می‌گویند... سپس دیگر باره به همان

کاری برمی‌گردند که در آن بودند و می‌کردند. آن دست

نیرومند دیگر باره از نو تکانشان می‌دهد...

این گونه به نظر من رسیده است، بدان‌گاه که من این

جزء را می‌خوانده‌ام. احساس می‌کردم که این جزء

متمرکز بر حقائق معین و تعداد اندکی از این حقائق

است. حقایقی که ارزش والائی دارند، و در ترازوی

خدا سنگین و گرانبهایند... متوجه شده‌ام آهنگهای

معینی این جزء دارد و با آن آواها و نواها بر تارهای

دلها می‌نوازند. صحنه‌های مشخصی دارد، صحنه‌هایی

در گستره بیرون جهان، و در پهنه درون انسان...

واقعه‌های مشخص و رخداد‌های معینی را دربر دارد که

در روز قضاوت و داوری و جدائی حق از باطل پیش

می‌آیند. می‌بینم که آنها تکرار می‌گردند با تنوعی که

پیدا می‌کنند. این تکرار الهامگرانه هربار اشاره به

کاری و هدفی دارد!

این چنین خواننده این جزء احساس می‌کند و

می‌اندیشد، وقتی که می‌خواند:

و او می خواند:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ؟﴾.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است (که چنان بی باکانه نافرمانی می کنی و خود را به گناهان آلوده می سازی؟! پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است. و آن گاه به هر شکلی که خواسته است تو را درآورده است و ترکیب بسته است.

(انفطار/۶-۸)

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى. وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى، فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى﴾.

تسبیح و تقدیس کن پروردگار و الا مقام خود را. همان خداوندی که (چیزها را) می آفریند و سپس (آنها را) هماهنگ می کند و) می آراید. خداوندی که اندازه گیری می کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می آفریند. و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می نماید (که باید بکند). خداوندی که چراگاه را (برای تغذیه جانداران از زمین می رویاند و) بیرون می آورد.

(اعلیٰ/۱-۵)

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ؟ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؟﴾.

ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده ایم. سپس ما او را به میان پست ترین پستان برمی گردانیم (و از زمره بدترین مردمان می گردانیم). مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و بی منت دارند. پس (ای انسان ناسپاس! به دنبال مشاهده این همه دلائل و نشانه های معاد) دیگر چه چیز

سُبْعاً شِدَاداً؟ وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً؟ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُفْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً؟ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَبَاتاً وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافاً؟﴾.

آیا ما زمین را جایگاه آماده ای (برای زندگی شما انسانها) نساخته ایم؟ و آیا کوه ها را میخهائی (برای نگاهداری زمین در برابر فشار مواد مذاب درونی) ننموده ایم؟ و شما را به صورت جفتهای (نر و ماده) نیافریده ایم؟ و خوابتان را مایه آرامش و آسایش نکرده ایم؟ و شب را جامه و پوشش ننموده ایم؟ (تا در خلوت شب، دور از دیدگان مردمان آرامش و آسایش کنید، و به تجدید قوا بپردازید). و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی نکرده ایم؟ (تا پس از تجدید قوا در شب، در روز به کار و کسب بپردازید). و بالای سر شما هفت آسمان استوار نساخته ایم؟ (و بر فراز فرش زمین، خرگاه آسمان را برافراشته نکرده ایم؟) و چراغ درخشان و فروزانی را نیافریده ایم؟ (تا در بزمگاه جهان محیط را برایتان روشن و گرم دارد؟). و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریزنده فرو نفرستاده ایم؟ تا با آن برویانیم دانه ها و گیاه ها را، و باغهای درهم و انبوه را.

(نبا/۱۶)

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ. أَأَنْتَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبّاً، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقّاً، فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبّاً وَ عِنَباً وَ قَضْباً وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً، وَ حَذَائِقَ غُلْباً، وَ فَاكِهَةً وَ أَبّاً، مَتَاعاً لَكُمْ وَ لَا نُنْعَمُ بِكُمْ﴾.

انسان باید به غذای خویش بنگرد و در باره آن ببیند (که چگونه ما آن را برای او فراهم کرده ایم، و در ساختمان مواد غذایی و اجزاء حیات بخش آن، چه دقت و مهارت و ظرافتی به کار برده ایم). ما آب را از آسمان به گونه شگفتی می بارانیم. سپس زمین را می شکافیم و از هم باز می کنیم، در آن دانه ها را می رویانیم (که مایه اصلی خوراک انسان است). و رزها و گیاهان خوردنی را. و درختان زیتون و خرما را. و باغهای پردرخت و انبوه را. و میوه و چراگاه را. برای استفاده و بهره مندی شما و چهارپایان شما.

(عبس/۲۳-۲۲)

موقع) هرکسی می‌داند چه چیزی را آماده کرده است و تهیه دیده است و با خود به قیامت آورده است).

(تکویر/۱-۱۴)

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ، عَلِمْتَ نَفْسُ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ﴾.

هنگامی که آسمان شکافته می‌گردد. و هنگامی که ستارگان از هم می‌پاشند و پخش و پراکنده می‌شوند. و هنگامی که دریاها شکاف برمی‌دارند و به هم می‌پیوندند. و هنگامی که گورها زیر و رو می‌گردند (و مردگان زنده می‌شوند و بیرون می‌آیند و برای حساب آماده می‌شوند). آن گاه هرکسی می‌داند چه چیزهائی را پیشاپیش فرستاده است، و چه چیزهائی را واپس

(انفطار/۵-۱)

نهاده است و برجای گذاشته است. ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ، وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ، وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ...﴾.

هنگامی که آسمان می‌شکافد، و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حق هم همین است. و هنگامی که زمین گسترده می‌شود (و با زوده شدن فرازها و نشیبها و پستیها و بلندیهای آن، صاف و هموار می‌گردد). و آنچه (از خزینها و مرده‌ها) در درون خود دارد بیرون می‌اندازد، و (از آنها) خالی می‌گردد. و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حق هم همین است. (انشقاق/۱-۵)

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا، وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا هَـذَا... يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بَأْنَ رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾.

هنگامی که زمین سخت به لرزه درانداخته می‌شود. و زمین (از هم می‌شکافد و گدازه‌های درونی و دغینه‌ها و مرده‌ها، و همه) سنگینها و بارهای خود را بیرون می‌اندازد (و به گونه دیگری درمی‌آید). و انسان می‌گوید: زمین را چه شده است؟.. در آن روز (که سرآغاز قیامت است) زمین خبرهای خود را بازگو

تو را بر آن می‌دارد که روز سزا (و جزای قیامت) را دروغ پنداری (و در دادگاه الهی خویشتن را محکوم به سقوط از درجهٔ انسانیت سازی؟). مگر خداوند فرمانرواترین فرمانروایان (و داورترین داوران) نمی‌باشد؟. (تین/۳-۸)

و او می‌خواند:

﴿إِذَا النُّفُوسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ، وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، وَإِذَا الْعُشَارُ عُطِّلَتْ، وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ، وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ، وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ، وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ، وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ، وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ، عَلِمْتَ نَفْسُ مَا أَخْضَرْتَ﴾.

هنگامی که خورشید درهم پیچیده می‌شود (و نظام جهان درهم می‌ریزد). و هنگامی که ستارگان تیره و تار می‌گردند و فرومی‌افتند. و هنگامی که کوه‌ها (از جای برکنده می‌شوند و به این سو و آن سو) رانده می‌شوند. و هنگامی که (بالارزش‌ترین اموال، از جمله) شتران آبیستی که ده ماه از حمل آنها گذشته است به دست فراموشی سپرده می‌شوند. و هنگامی که ددان و جانداران گرد آورده می‌شوند (و خوی درندگی و رمنده‌گی را از ترس فراموش می‌کنند، و برای کاستن از وحشت در کنار هم قرار می‌گیرند و به هم می‌آمیزند). و هنگامی که دریاها سراسر برافروخته می‌گردند (و گدازه‌ها و گازه‌های درون زمین طوفانهای آتشی و انفجارهای هولناکی پدید می‌آورند). و هنگامی که دوباره جانها به پیکرها درآورده می‌شوند و جفت یکدیگر می‌گردند. و هنگامی که از دختر زنده به گور پرسیده می‌شود به سبب کدامین گناه کشته شده است؟ و هنگامی که نامه‌های اعمال پخش و گشوده می‌شود. و هنگامی که آسمان (همچون پوست حیوان) برکنده می‌شود. و هنگامی که دوزخ کاملاً برافروخته و شعله‌ور می‌شود. و هنگامی که بهشت (برای پرهیزگاران) نزدیک آورده می‌شود. (آری! در آن

می‌کند (و به زبان قال یا حال خواهد گفت که چیزهائی بر آن گذشته است. این احوال و اقوال زمین) بدان سبب است که پروردگار تو بدو پیام می‌دهد (که چه بشود و چه بگوید).

و او می‌خواند پرتوها و تسبیحها و تقدیسهای جهانی را در سرآغاز تعدادی از سوره‌ها و در لابلای آنها:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ. الْجَوَارِ الْكُنُوسِ. وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ. وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾.

سوگند به ستارگانی که واپس می‌روند (و در پرتو خورشید از دیدگان مردمان پنهان می‌شوند!) ستارگانی که (حرکت می‌کنند و از دیده‌ها) پنهان و مخفی می‌شوند. و سوگند به شب بدان گاه که پشت می‌کند و به آخر می‌رسد (و رو به سوی روشنائی و نور می‌رود!) و سوگند به صبح بدان گاه که می‌دمد (و با طلوع سپیده، چهره نورانی و پرفروغ خود را به جهانیان می‌نمایاند، و با نسیم حیات‌بخش خویش خفتگان را به حرکت و تلاش می‌کشانند، و از بی‌خبری به بیداری و هوشیاری می‌رساند!).

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشُّقَىٰ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ. وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ﴾.

سوگند به شفق! و سوگند به شب و هرآنچه که فرامی‌گیرد و زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند! و سوگند به ماه، بدان گاه که (بدر کامل می‌شود و نور و شکل آن) جمع و جور می‌گردد!

﴿وَالْقَجْرِ. وَ لَيَالٍ عَشْرٍ. وَالشُّعِ وَالْوَتْرِ. وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرَ﴾.

به سپیده‌دم (صبحگاهان) سوگند! و به شبهای دهگانه سوگند! و به جفت و تک (هر چیزی) سوگند! و به شب سوگند بدان گاه که (به سوی روشنائی روز) حرکت می‌کند!

﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا. وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها. وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَاها. وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا. وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا. وَالْأَرْضِ وَمَا طَبَّاهَا. وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَنسَمَاهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾.

سوگند به خورشید (که منبع نور است) و سوگند به پرتو آن (که سرچشمه حیات است!). و سوگند به ماه بدان گاه که از پس خورشید برمی‌آید (و به نیابت آفتاب زمین را زیر بال سیمین مهتاب می‌گیرد!). و سوگند به روز آن گاه که خورشید را ظاهر و جلوه‌گر می‌سازد (و عظمت آن را در سیمای خود می‌نمایاند). و سوگند به شب بدان گاه که خورشید را می‌پوشاند (و آن را در پس پرده ظلمت پنهان می‌نماید). و سوگند به آسمان، و به آن که آن را ساخته است! و سوگند به زمین، و به آن که زمین را پرت کرده است و غلتانده است (و با وجود گرد و کروی بودن و گردش شتاب‌آمیز، آن را برای زندگی انسانها و رویش گیاهان) پهن نموده است و گسترانیده است! و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است!). سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است).

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ. وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ. وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ﴾.

سوگند به شب در آن هنگام که (روی زمین را فرامی‌گیرد، و همه اشیاء را با تاریکی خود) می‌پوشاند (و مردمان و جانداران را به استراحت و سکون می‌کشانند!). و به روز سوگند، در آن هنگام که جلوه‌گر و روشن می‌گردد (و ظلمت شب را می‌راند و مردمان و جانداران را دیگر باره به جنبش و تلاش می‌اندازد!). و به آن که نر و ماده را می‌آفریند.

﴿وَالصُّحُفِ. وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ﴾...

سوگند به روز (در آن زمان که آفتاب بلند می‌گردد و همه جا را فرامی‌گیرد!). و سوگند به شب در آن هنگام که می‌آرامد (و تاریک می‌شود و همه جا را فرامی‌گیرد!).

تا آخر... تا آخر...

در این جزء به طور کلی تکیه بر پیدایش پیشین انسان

از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری بازمی‌دارد. در آن روز چهره‌هائی شاد و درخشانند. خندان و مسرورند. و در آن روز چهره‌هائی غبار (غم و اندوه) بر آنها نشسته است. ابر تیره و سیاه (هراس و اندوه) آن رخسارها را می‌پوشاند. (عبس/۳۴-۴۱)

آن گاه سورة «تکویر» صحنه‌های دگرگونی و واژگونی هراس‌انگیز جهانی آن روز را به تصویر می‌کشد، و صحنه‌های جهانی الهام‌بخشی را عرضه می‌دارد بدان هنگام که در صدد سوگند خوردن بر حقیقت وحی و صدق رسول برمی‌آید. سپس سورة «انفطار» نیز به نشان دادن صحنه‌های دگرگونی و واژگونی جهان، و عرضه کردن صحنه‌های نعمت و عذاب، و تکان درونهای انسانها در برابر این صحنه‌ها و آن صحنه‌ها می‌پردازد:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ...﴾
الح...
ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور

ساخته است و در حق او گولت زده است... تا آخر... (انفطار/۶)

سورة «انشقاق» نیز صحنه‌های دگرگونی و واژگونی هستی، و صحنه‌های نعمت و عذاب را نشان می‌دهد... سورة «بروج» آهنگهای سریع و تندی را پیرامون صحنه‌های جهان و صحنه‌های روز را نشان می‌دهد، آن‌گاه که در صدد اشاره به عذاب رساندن کفار به گروه مؤمنان در دنیا با آتش، و عذاب رساندن یزدان به کفار در آخرت با آتش دوزخ برمی‌آید، عذاب دوزخی که سخت‌تر و دردآورتر از عذاب آتش دنیا است.

سورة «طارق» صحنه‌های جهان را با پیدایش انسان و پیدایش گیاهان نشان می‌دهد بدان گاه که در صدد سوگند خوردن به جملگی آنها برمی‌آید:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ، وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾.

مسلماً قرآن سخن فیصله‌بخشی است (که خیر و شر، و خوب و بد، و حق و باطل را از هم جدا می‌سازد، و یگانه

و زنده‌های دیگر از قبیل گیاهان و حیوانات در این زمین است. تکیه می‌شود بر صحنه‌های این جهان هستی و نشانه‌های خداشناسی موجود در کتاب باز و گشوده گیاهان، و صحنه‌های سخت و فراگیر و پر سر و صدا و کوبنده و فراگیر، و صحنه‌های حساب و کتاب و سزا و جزا، اعم از نعمت بهشت، و عذاب دوزخ به شکلهائی که درهم می‌کوبند و مدهوش می‌کنند و به لرزه و تکان می‌اندازند بسان صحنه‌های جهانی قیامت که بزرگ و سترگ و هراسناک و هولناک هستند... همه اینها هم به عنوان دلائل و براهینی بر آفریدن و اداره کردن و پیدایش دیگری بخشیدن و میزانشا و معیارهای قاطع در آن ایجاد کردن ذکر می‌گردند. البته جنبه بیم دادن و به هراس افکندن و برحذر داشتن نیز در آنها مورد نظر است... گاه گاهی هم با این چنین صحنه‌هائی شکلهائی از نقش زمین شدن گذشتگان تکذیب‌کننده به میان می‌آید. ذکر مثالهائی برای این امر، همه این جزء را تشکیل می‌دهد. اما ما به برخی از نمونه‌ها در این دیباچه اشاره می‌کنیم:

این سوره - یعنی سورة نبا - به طور کلی نمونه کاملی از تکیه کردن بر این حقائق و صحنه‌ها است. سورة «نازعات» همین گونه است، و در دیباچه سورة «عبس» به رخداد ویژه‌ای از رخدادهای دعوت اشاره می‌شود. .. بقیه آيات آن از پیدایش حیات بشری و حیات گیاهی، و آن‌گاه از «صاخه» صحبت می‌کند که صدای گوش‌خراش نفخه صور دوم است و به دنبال برخورد اجرام و کرات آسمانی بر اثر تخریب جهان طنین‌انداز می‌گردد، و انسان را از همه چیز جز خودش و اعمالش و سرنوشتش غافل می‌کند:

﴿يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَخْبِهِ، وَأُمِّهِ، وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ، لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ. وَجُودَ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ. صَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، وَجُودَ يَوْمَئِذٍ عَلَيْنَا عَبْرَةٌ، تَرَاهُهَا قَرَّةٌ﴾.

در آن روز انسان فرار می‌کند از برادر خود، و از مادر و پدرش، و از همسر و فرزنداناش! در آن روز هر کدام

حواس ایشان را جذب و جلب نماید و دل از کشفان بر باید . . . همه اینها به شکل واضحی در مثالی بسان تعبیر لطیفش از ستارگانی که واپس می‌کشند و خود را پنهان و نهان می‌دارند، همچون آهوهائی که در پناهگاه و جایگاه‌هایشان گاهی خود را نهان می‌دارند و گاهی خود را نشان می‌دهند، و در مثالی همچون شب جلوه‌گر می‌آید، شبی که انگار موجود زنده‌ای است و در تاریکیها گام برمی‌دارد و راه می‌رود. و در مثالی بسان بامداد پدیدار می‌گردد که انگار زنده‌ای است و نور را استشمام می‌کند:

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنُوسِ، الْجَوَارِ الْكُنُوسِ، وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ. وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾.

سوگند به ستارگانی که واپس می‌روند (و در پرتو خورشید از دیدگان مردمان پنهان می‌شوند!). ستارگانی که (حرکت می‌کنند و از دیده‌ها) پنهان و مخفی می‌شوند. و سوگند به شب بدان گاه که پشت می‌کند و به آخر می‌رسد (و رو به سوی روشنائی و نور می‌رود!). و سوگند به صبح بدان گاه که می‌دمد (و با طلوع سپیده، چهره نورانی و پرفروغ خود را به جهانیان می‌نمایاند. و با نسیم حیات‌بخش خویش خفتگان را به حرکت و تلاش می‌کشاند، و از بی‌خبری به بیداری و هوشیاری می‌رساند!). (تکویر ۱۵-۱۸)

این هنرنمایی در نشان دادن صحنه‌های غروب و شب و ماه نیز چشمگیر است:

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ، وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ﴾.

سوگند به شفق! و سوگند به شب و هر آنچه که فرامی‌گیرد و زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند! و سوگند به ماه، بدان گاه که (بدر کامل می‌شود و نور و شکل آن) جمع و جور می‌گردد! (انشقاق ۱۶-۱۸)

این هنرنمایی پدیدار می‌آید در صحنه‌های بامدادان و شب که راه می‌رود و حرکت می‌کند:

﴿وَالْفَجْرِ. وَلَيَالٍ عَشْرٍ. وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ. وَاللَّيْلِ إِذَا يَنزَلَ﴾.

وسیله راه تشخیص حقائق از اوهام، و دیانت‌های آسمانی از خرافه‌های زمینی است). و سخن گزافه نبوده و شوخی نمی‌باشد. (بلکه جدی و قطعی است و از آستانه باعظمت و محکمه دادگرای الهی صادر شده است).

سورة «اعلی» از آفرینش و سر و سامان بخشیدن و ارزیابی و سنجش و رهنمود و رهنمون، و از بیرون آوردن چراگاه و سبزه‌زار و احوال و اوضاع آن، سخن می‌گوید، به عنوان پیش‌درآمد سخن از قرآن و آخرت و حساب و کتاب و سزا و جزا . . .

سورة «غاشیه» تصویری از صحنه‌های نعمت و عذاب را پیش چشم می‌دارد. سپس به آفرینش شتر و آسمان و زمین و کوه‌ها توجه می‌دهد . . . این گونه . . . و این گونه . . . تا پایان این جزء از همچون صحنه‌ها و چیزهائی سخن می‌رود، مگر سوره‌های کمی که از حقائق عقیده و برنامه ایمان صحبت می‌دارند، بسان سوره‌های اخلاص، کافرون، ماعون، عصر، قدر، و نصر. یا سوره‌های اندکی از پیغمبر خدا ﷺ غمزدائی می‌کنند و همدردی و همدلی می‌نمایند و او را رهنمود و رهنمون می‌کنند به این که از هر بلا و بدی خویشتن را در پناه پروردگار خود دارد. همچون سوره‌های ضحی، انشراح، کوثر، فلق، و ناس . . . به هر حال اینها هم سوره‌های اندکی هستند.

❦

پدیده دیگری در بیان تعبیر این جزء وجود دارد. در این جزء زیبایی روشنی در تعبیر است. پسوده‌هایی برای بیان موارد زیبایی در هستی جهان و در درونهای مردمان است. هنرنمایی نوآفرینی در تصویرها و سایه‌روشنها و آهنگهای موسیقی و قافیه‌ها و فاصله‌ها است. هنرنمایی نوآفرینی که جملگی آنها با سرشت ویژه‌اش هم‌آوا می‌گردد در خطاب قرار دادن غافلان خفته‌ای که سر در فسق و فجور نهاده‌اند. می‌کوشد آنان را بیدار و هوشیار کند، و با انواع گوناگون و با آهنگهای جوراجور و با انگیزه‌های مختلف احساس و

چگونه است؟! آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است.

(قارعه/۸-۱۱)

زیبائی تعبیر روشن و آشکار است، بدان گونه که مقصود و مراد از آن در پسوده‌های زیبایی صحنه‌های جانی و خطرهای نفسانی روشن و آشکار است.

گاه گاهی از معنی مستقیم واژه به کنایه پرداختن، و واژه نزدیک به ذهن را در معنی دور به کار بردن، به خاطر آهنگ و نغمه‌ای که مراد است، این نگرش را تقریباً در لابلای سراسر این جزء تأکید می‌کند.

این سوره نمونه‌ای از رویکرد این جزء است در: موضوعات، حقائق، آهنگها، صحنه‌ها، سایه‌روشنها، نواها و آواهای موسیقی، پسوده‌های جهان بیرون و جهان درون، دنیا و آخرت، و بالاخره گزینش واژه‌ها و عبارتها برای تأثیر هرچه بیشتر آنها در حس و شعور و دل و درون.

این سوره می‌آغازد با پرسشی که الهام‌بخش و برانگیزنده هول و هراس و بزرگ جلوه دادن حقیقتی است که در باره آن اختلاف دارند. روشن است این حقیقت بسی بزرگ و سترگ است و شک و شبهه‌ای در بزرگی و سترگی آن نیست. بر این پرسش پیروی می‌زند و ایشان را از روزی بیم می‌دهد که در آن چنان کار بزرگی و سترگی را خواهند دید و خواهند دانست:

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ؟ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. كَلَّا سَيَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾.

(این مردم) در باره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از خبر بزرگ (و مهم) رستاخیز می‌پرسند). آن خبری که راجع بدان اختلاف دارند. نه چنین است (که می‌پندارند!) به زودی خواهند فهمید. باز هم نه چنین است (که می‌پندارند!) به زودی خواهند فهمید. (نبا/۷-۵)

بدین خاطر روند سخن از معنی درمی‌گذرد و صحبت از این خبر را رها می‌کند و به زمان خود حواله می‌دارد. مردمان را متوجه چیزی می‌کند که در حضورشان و در پیرامونشان راجع به ذات خودشان و به جهان اطرافشان روی می‌دهد، و کار بزرگی است و بیانگر چیزی است

به سپیده‌دم (صبحگاهان) سوگند! و به شبهای دهگان سوگند! و به جفت و تک (هر چیزی) سوگند! و به شب سوگند بدان گاه که (به سوی روشنائی روز) حرکت می‌کند!

﴿وَالْضُّحَى. وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى﴾.

سوگند به روز (در آن زمان که آفتاب بلند می‌گردد و همه جا را فرا می‌گیرد!). و سوگند به شب در آن هنگام که می‌آرامد (و تاریک می‌شود و همه جا را فرا می‌گیرد!).

در خطاب الهام‌گرانه‌ای که با دل انسان دارد نیز جلوه گر می‌آید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؟ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ...﴾.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است (که چنان بی‌پاکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی؟! پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامان داده است و بعد معتدل و متناسب کرده است.

در توصیف بهشت نیز هنرنمایی آشکار است:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةً، فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ، لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ...﴾.

مردمانی در آن روز شادان و شاداب و دارای نعمت و لذت خواهند بود. از کوشش خود خشنود و به سبب تلاش خویش راضی خواهند بود. در بهشت برین و عالیه‌تر بسر خواهند برد. در آنجا سخن سیاوه‌ای نخواهند شنید....

در توصیف آتش نیز هنرنمایی پیدا و هویدا است:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةُ نَارٍ خَامِيَةٍ!﴾.

و اما کسی که ترازوی حسنات و نیکیهای او سبک شود، مادر (مهربان) او، پرتگاه (ژرف دوزخ) است (و برای در آغوش کشیدن او، دهان خود را به سویش باز کرده است). تو چه می‌دانی، پرتگاه دوزخ چیست و

که در فراسوی آن پدیدار می‌آید و به دنبال آن قرار می‌گیرد:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا، وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا؟ وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا؟ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا؟ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا، وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا؟ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا؟ وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا؟ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا؟ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا؟﴾

آیا ما زمین را جایگاه آماده‌ای (برای زندگی شما انسانها) نساخته‌ایم؟ و آیا کوه‌ها را میخ‌هایی (برای نگاهداری زمین در برابر فشار مواد مذاب درونی) ننموده‌ایم؟ و شما را به صورت جفت‌های (نر و ماده) نیافریده‌ایم؟ و خوابتان را مایه آرامش و آسایشتان نکرده‌ایم؟ و شب را جامه و پوشش ننموده‌ایم؟ (تا در خلوت شب، دور از دیدگان مردمان آرامش و آسایش کنید، و به تجدید قوا بپردازید). و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی نکرده‌ایم؟ (تا پس از تجدید قوا در شب، در روز به کار و کسب بپردازید). و بالای سر شما هفت آسمان استوار نساخته‌ایم؟ (و بر فراز فرش زمین، خرگاه آسمان را برافراشته نکرده‌ایم؟). و چراغ درخشان و فروزانی را نیافریده‌ایم؟ (تا در بزمگاه جهان، محیط را برایتان روشن و گرم دارد؟). و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریزنده فرو نفرستاده‌ایم؟ تا با آن برویانیم دانه‌ها و گیاه‌ها را، و باغهای درهم و انبوه را.

مردمان را از مجموعه این حقائق و صحنه‌ها و تصویرها و آهنگها برمی‌گرداند به سوی آن خبر بزرگی که ایشان در باره آن اختلاف می‌ورزند، خبر بزرگی که آنان را بدان تهدید می‌کند در آن روزی که می‌دانند! بدیشان می‌گوید آن روز چیست؟ و چگونه خواهد بود:

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا. يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا. وَ فَتُحِبَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا. وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾

روز دوری (خداوند جهان در بین مردمان) و جدائی

(حق از باطل، و حقائق از اوهام، و مؤمنان از کافران) وقت مقرر (رستاخیز همگان) است. همان روزی که در صور دمیده می‌شود و شما گروه گروه و دسته دسته (به سوی میدان محشر) می‌آئید. و آسمان باز و گشوده می‌گردد و به درها و دروازه‌ها تبدیل می‌شود. و کوه‌ها به حرکت انداخته می‌شوند (و روان می‌گردند و در فضا به شکل غباری درمی‌آیند) و یک سراب بزرگی را تشکیل می‌دهند.

آن گاه صحنه عذاب با تمام قدرت و قوت و درشتی و سختی خود جلوه گر می‌آید:

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا، لِّلطَّاعِينَ مَأْبَأٌ، لِأَشْقِيَئِ فِيهَا أَحْقَابًا، لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا، إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا، جزاءً وَ فاقًا. إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا، وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا، وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا. فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾

دوزخ کمینگاه بزرگی است (و در انتظار نخچیرهای گریزان از فرمان یزدان، و ورودشان به کام خود است). مرجع و مأوی سرکشان است. روزگاران مقوالی بیکران در آن می‌مانند. در آنجا نه (هوای) خنکی می‌چشند و نه نوشیدنی گوارائی می‌نوشند. ولیکن آب جوشان و سوزان، و زردابه و خونابه (زخم دوزخیان) را می‌نوشند. (این) کیفری است مناسب و موافق (با) اعمال آنان. ایشان در دنیا از فرمان خدا سرکشی کردند، دل‌های ستم‌دیدگان را سوزاندند، جانشان را به آتش کشیدند، و با ظلم و زور خود بر کسی رحم ننمودند، هم اینک سزاوار است که در دوزخ کیفرشان چنان و نوشابه‌هایشان چنین باشد). این بدان خاطر است که ایشان توقع بازپرسی و حسابرسی نداشتند (و معتقد به رستاخیز و دادگاهی آخرت و سزا و جزای نیکان و بدان نبودند). آنان آیه‌های ما را به کلی تکذیب می‌کردند، و کاملاً دروغ می‌انگاشتند. ما همه چیزها را کاملاً شمارش نموده‌ایم و با دقت ثبت و ضبط کرده‌ایم. پس بپشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و درد و رنج، برایتان نمی‌افزائیم.

صحنه نعمت نیز جوشان و خروشان است:

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا: خَدَائِقَ وَأَعْنَابًا، وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا، وَكَأَسًا دِهَاقًا، لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا. جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا﴾.

مسلماً پرهیزگاران، رستگاری (از دوزخ) و دستیابی (به بهشت) بهره ایشان می‌گردد. باغهای سرسبز، و انواع رزها (بهره ایشان می‌گردد). و دختران نوجوان نارپستان همسن و سال، و جام پر از شراب. بهشتیان در آنجا نه سخن پوچ و بیهوده‌ای می‌شنوند، و نه دروغگوئی و دروغگو نامیدنی. این پاداش پروردگار تو است و عطیهٔ بسنده‌ای (برای برآورد خواستها و آرزوهای بهشتیان است).

این سوره با آهنگ بلندبالائی خاتمه می‌یابد، آهنگی که حقیقت آن والا، و صحنه عرضه آن بالا است. بیم دادن و برحذر داشتن و اندرز دادن و نصیحت کردن درمی‌رسد پیش از این که روزی فرابرسد که این صحنه بزرگ و سترگ در آن پیش بیاید:

﴿رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا. يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا. ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ. فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً. إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا. يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ، وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾.

پروردگار مهربان آسمانها و زمین و همه چیزهائی که در میان آنها قرار دارد. هیچ کسی توان گفتن و یارای آغاز سخن با او را ندارد. در آن روزی که جبرئیل و فرشتگان به صف می‌ایستند، و هیچ کدام زبان به سخن نمی‌کشایند، مگر کسی که خداوند مهربان بدو اجازه دهد و او نیز سخن راست و درست بگوید. آن روز واقعیت دارد (و حتمی و قطعی است؛ نه پندار و خیال و داستان و افسانه). پس هرکس که بخواهد می‌تواند به سوی پروردگارش برگردد (راه رضای خدا و خوشبختی را در پیش گیرد). ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می‌دهیم (که رخ می‌دهد در) آن روزی که

انسان همه کارهائی را که کرده است می‌بیند، و انسان کافر فریاد برمی‌آورد: کاش من خاک می‌بودم!

(نبا/۳۷-۴۰)

آن چنان خبری، خبر بزرگی است. خبری که در باره آن از همدیگر می‌پرسند. این خبر همان خبر بزرگی است که روزی و روزگای از آن اطلاع پیدا خواهند کرد.



﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ؟ عَنِ النَّبِئِ الْعَظِيمِ. الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. كَلَّا! سَيَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا! سَيَعْلَمُونَ!﴾.

(این مردم) در باره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از خبر بزرگ (و مهم رستاخیز می‌پرسند). آن خبری که راجع بدان اختلاف دارند. نه چنین است (که می‌پندارند!). به زودی خواهند فهمید. باز هم نه چنین است (که می‌پندارند!). به زودی خواهند فهمید.

سراغازی است که در آن از پرسش پرسندگان بیزاری نشان داده می‌شود، و اظهار شگفت می‌گردد از این که همچون کاری جای پرسش باشد. آنان در باره روز رستاخیز می‌پرسیدند و راجع به قیامت کسب خبر می‌کردند. در این راستا سخت به مجادله و ستیز می‌پرداختند، و وقوع قیامت را نمی‌توانستند تصور کنند. در صورتی که این مسأله سزاوارترین چیزی است که باید روی بدهد و بشود.

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ؟﴾.

(این مردم) در باره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟

از چه چیز سخن می‌گویند؟ آن گاه پاسخ می‌دهد. پرسش آنان برای اطلاع از پاسخ درست و فهم موضوع نبوده است. از حال و احوالی که پرسندگان دارند، و از غرابت پرسشی که از همدیگر می‌نمایند، اظهار شگفت می‌گردد، و پرده از کاری و حقیقت و سرشت آن برداشته می‌شود که راجع بدان سؤال می‌کنند:

﴿عَنِ النَّبِئِ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾.

از خبر بزرگ (و مهم رستاخیز می‌پرسند). آن خبری که راجع بدان اختلاف دارند.

واژگان پرسش آنان را بیان نمی‌دارد. بلکه وصف آن را

سَبْعًا شِدَادًا؟ وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا؟ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمَغْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا؟ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا، وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا؟ ﴿۴۰﴾

آیا ما زمین را جایگاه آماده‌ای (برای زندگی شما انسانها) نساخته‌ایم؟ و آیا کوه‌ها را میخهائی (برای نگاهداری زمین در برابر فشار مواد مذاب درونی) ننموده‌ایم؟ و شما را به صورت جفت‌های (نر و ماده) نیافریده‌ایم؟ و خوابتان را مایه آرامش و آسایشان نکرده‌ایم؟ و شب را جامه و پوشش ننموده‌ایم؟ (تا در خلوت شب، دور از دیدگان مردمان آرامش و آسایش کنید، و به تجدید قوا بپردازید). و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی نکرده‌ایم؟ (تا پس از تجدید قوا در شب، در روز به کار و کسب بپردازید). و بالای سر شما هفت آسمان استوار نساخته‌ایم؟ (و بر فراز فرش زمین، خرگاه آسمان را برافراشته نکرده‌ایم؟). و چراغ درخشان و فروزانی را نیافریده‌ایم؟ (تا در بزمگاه جهان محیط را برایتان روشن و گرم دارد؟). و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریزنده فرو نفرستاده‌ایم؟ تا با آن برویانیم دانه‌ها و گیاه‌ها را، و باغهای درهم و انبوه را؟

این چرخش و گردشی که در نواحی این جهان فراخ و گسترده سر داده می‌شود، و در میان این مجموعه هولناک تصویرها و صحنه‌ها به پیش می‌رود، در مکان تنگی و با واژه‌ها و عبارتهای اندکی بیان می‌گردد و تذکر داده می‌شود. آن هم به گونه‌ای که آهنگ آنها سخت در حس و شعور مؤثر می‌افتد، و ارزش و بهای خود را پیدا می‌کند، و به ژرفاهای درونها می‌خزد. انگار پتکهائی است که پیایی فرود می‌آید و سستی و گسیختگی ندارد! ساختار پرسشی که از مخاطبان می‌شود - ساختاری که در زبان معنی تقریر و بیان را دارد - ساختار مورد نظری در اینجا است. این ساختار پرسشی انگار دست نیرومندی است که غافلان را به لرزه و تکان درمی‌آورد، بدان‌گاه که چشمانشان را و دلهایشان را متوجه این مجموعه آفریده‌ها و پدیده‌ها

ذکر می‌نماید ... خبر بزرگی است ... این هم برای دنبال گرفتن شیوه شگفت کردن و بزرگ داشتن است ... اختلاف در باره روز رستاخیز، میان کسانی بود که بدان ایمان داشتند، و میان کسانی که بدان ایمان نداشتند. پرسش را تنها اینان که بدان ایمان نداشتند مطرح می‌کردند.

آن گاه به پرسش پاسخ نمی‌گوید، و از حقیقت خبری که می‌خواستند به سخن در نمی‌آید. بلکه با وصف آن بسنده می‌کند و به ترک آن می‌گوید ... بزرگ است ... پس از ذکر صفت آن به اشاره‌ای می‌پردازد که تهدید نهان و پیچیده‌ای در خود دارد. این اشاره نهان و پیچیده از پاسخ مستقیم و بدون واسطه مؤثرتر است، و در بیم دادن و ترساندن ژرف‌تر و کارآتر است:

﴿كَلَّا! سَيَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا! سَيَعْلَمُونَ﴾.

نه چنین است (که می‌پندارند!)، به زودی خواهند فهمید. باز هم نه چنین است (که می‌پندارند!)، به زودی خواهند فهمید.

واژه «كَلَّا» نه چنین است! برای ردع و انکار و راندن و به دور داشتن گفته می‌شود. این واژه با سایه‌روشنی که مراد است مناسبت بیشتری از هر واژه دیگری دارد. تکرار آن، و تکرار جمله‌ای که در آن است، جملگی تهدید و بیمی در بر دارند که دارند.

آن گاه در ظاهر امر از موضوع آن خبر بزرگی که در باره‌اش اختلاف دارند درمی‌گذرد. تا پس از اندکی بدان برگردد. به چرخش و گردش نزدیکی می‌رود که گستره آن در این جهان دیدنی است. این چرخش و گردش به میان مجموعه‌ای از جهانها و پدیده‌ها و حقیقتها و صحنه‌ها سر می‌کشد. وقتی که دل این مجموعه را پیش چشم می‌دارد و در باره آنها می‌اندیشد، به لرزه و تکان درمی‌آید:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا؟ وَ الْمَجَالِ أَوْثَادًا؟ وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا؟ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا؟ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا؟ وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا؟ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ

جز این که این حقیقت بزرگ تر و گسترده تر از آن است که انسانهای اولیه تنها با ذهن و شعور خود برای نخستین بار بدان پی می بردند. هر زمان که دانش و معارف انسان بالا رفته است، و شناخت انسان در باره این جهان و مراحل آن بیشتر گردیده است، این حقیقت در عقل و خرد او بزرگ تر و سترگ تر جلوه گر آمده است و فراتر و بالاتر رفته است، و در پشت سر آن تقدیر بزرگ الهی و تدبیر دقیق و حکیمانه او را بهتر درک و فهم کرده است، و هماهنگی میان افراد این هستی و نیازمندیهای ایشان را خوبتر لمس نموده است و پسوده است، و آمادگی این زمین را برای زمینه سازی زندگی بشری و تمدن انسانی روشن تر دیده است، و آمادگی این انسان را برای سازش با محیط و تفاهم با آن شگفت تر مشاهده کرده است و دریافت نموده است.

ساختن زمین به عنوان جایگاه آماده حیات و گهواره آرامش و آسایش - به ویژه برای حیات بشری - گواه شاهدی است که جای ستیز با گواهی و شهادت آن نیست. گواهی و شهادت بر وجود عقلی که این جهان پیدا و هویدا را اداره می کند و کار و بار آن را می گرداند. هرگاه فقط یک نسبت از نسبتهایی که در آفرینش زمین بدین گونه و با این شرائط و ظروف مورد نظر بوده است خلل بپذیرد و به هم بخورد، یا یک نسبت از نسبتهایی که در پیدایش حیات بر زمین و ادامه آن در زمین مورد نظر بوده است خلل بپذیرد و به هم بخورد، خلل چه در این و در آن، زمین جایگاه آرامش و آسایش و گهواره زیستن نمی گردد و نمی ماند، و این حقیقتی را که قرآن بدان این اشاره مختصر را دارد تا هر انسانی برابر مرتبه شناخت و آگاهی و درجه علم و دانش خود آن را درک و فهم کند، باقی و برجای نمی گذارد...

کوه ها را میخها کردن... انسان می تواند این را از ناحیه شکلی با چشم غیر مسلح هم ببیند. کوه ها شبیه ترین چیز به میخهایی هستند که خیمه را با آنها

می سازد، آفریده ها و پدیده هایی که به تدبیر و تقدیری اشارت دارند که در فراسوی آنها است، و بیانگر قدرتی هستند که توانسته است بیافریند و می تواند آفرینش را دوباره برگرداند و جهان را از نو برپا گرداند. همچنین اشارت به حکمتی دارند که کار آفریدگان را پوچ و بیهوده نمی گرداند و بدون حساب و کتاب و سزا و جزا نمی گذارد... بدین خاطر به خبر بزرگ می پردازد، خبر بزرگی که آنان در باره اش اختلاف می ورزند.

نخستین پسوده در این چرخش و گردش، در باره زمین و کوه ها است:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا، وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا؟﴾

آیا ما زمین را جایگاه آماده ای (برای زندگی شما انسانها) نساخته ایم؟ و آیا کوه ها را میخهایی (برای نگاهداری زمین در برابر فشار مواد مذاب درونی) ننموده ایم؟

«مِهَاد»: جایگاه آماده برای سیر و حرکت... جایگاه آماده ای که نرم و خوشایند بسان گهواره است... هر دو معنی نزدیک به همدیگرند. این هم حقیقتی است که در هر مرحله ای از مراحل تمدن و علم و معرفت انسان برای انسان محسوس بوده و محسوس است. دیگر این امر نیازی به علم و دانش زیادی ندارد تا به صورت واقعی خود درک و فهم شود. کوه ها که میخهای دیدنی هستند، چشم آنها را مشاهده می نماید. حتی چشم انسانهای نخستین هم بدانها می افتاده است و آنها را می دیده است. زمین (که گهواره پرورش و بستر آسایش و جولانگاه کار و کوشش است) و کوه ها که میخهای زمین هستند (و کیلومترها در دل زمین فرو رفته اند و در آنجا به هم پیوسته اند و همچون زرهی پوسته زمین را در برابر فشار ناشی از مواد مذاب درونی، و طوفانهای عظیم دریاها و اقیانوسها حفظ می کنند) هردوی اینها تأثیر ژرفی در حس و شعور دارند، که نفس انسان بدان حقیقت توجه بکند و اهمیت بدهد.

وقتی که بدان توجه کند و در باره اش بسپندیشد، و می فهمد چه قصد و هماهنگی و تدبیر و تقدیری در آن نهفته است.

در فراسوی این احساس گنگ و برداشت مبهم در باره قیمت این حقیقت و ژرفای آن، اندیشه ها و کنشهای دیگری نیز متبادر به ذهن می گردد و پیدا و هویدا می آید، وقتی که انسان در علم و دانش پیشرفت بیشتری پیدا می کند و به پله های فهم و شعور بهتری پای می گذارد... انسان در باره قدرتی می اندیشد که جهان را اداره می کند و از نطفه ای نر را به وجود می آورد، و از نطفه ای ماده را می آفریند، بدون این که در این نطفه یا در آن نطفه جداگانگی ظاهری به نظر آید. این نطفه را به راه خود می اندازد تا تر بشود، و آن نطفه را به راه خود می اندازد تا ماده بشود... هیچ کسی جز خدا نمی داند چگونه چنین چیزی صورت می پذیرد. آن که از این کار باخبر است اراده قدرت آفریننده و تدبیر و تقدیر نهان او است و بس. او است که نطفه را می آفریند، و نطفه را دقیق و ظریف رهنمود و رهنمون می گرداند، و ویژگیهایی را که لازم می داند در این نطفه یا در آن نطفه به ودیعت می گذارد، تا از آنها جفتهای نر و ماده پدید آید، و در سایه آن دو، زندگی رشد و نمو پیدا کند و پیش برود و ترقی کند!

﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا. وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا. وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾.

و خوابتان را مایه آرامش و آسایشتان گردانده ایم. و شب را جامه و پوشش نموده ایم (تا در خلوت شب، دور از دیدگان مردمان آرامش ببینید و آسایش بیابید، و به تجدید قوا بپردازید). و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی کرده ایم (تا پس از تجدید قوا در شب، در روز به کار و کسب بپردازید).

از جمله تدبیر و تقدیر یزدان در باره انسان این است که خواب را وسیله آسایش و آرامش کرده است. خواب ایشان را درمی رباید و درک و فهم و تلاش و کوشش را از آنان می گیرد، و ایشان را به حالتی می اندازد که نه

برپا و نگاه می دارند و می بندند. اما حقیقت کوهها را باید از قرآن دریافت داریم، و از قرآن بفهمیم که کوهها زمین را ثابت نگاه می دارند و توازن و هماهنگی آنها را مصون و محفوظ می کنند... چه بسا این حفظ توازن و هماهنگی بدان خاطر باشد که کوهها تعادل موجود در میان نسبتهای ژرفاهای دریاها و نسبتهای ارتفاعات کوهها را برقرار و ماندگار می دارند... یا بدان خاطر باشد که کوهها میان چینها و فرورفتگیهای داخلی زمین، و میان چینها و فرورفتگیهای بیرونی زمین تعادل برقرار می سازند... یا این که بدان خاطر باشد که کوهها زمین را در نقاط معینی سنگین می کنند. این است که بر اثر زلزله و آتشفشانها و لرزشها و تکانهای داخلی، زمین به جولان و نوسان در نمی افتد... و چه بسا به علت چیزهای دیگری کوهها میخها نامیده شده اند که هنوز کشف نشده اند و معلوم نگردیده اند... روشن است قانونها و حقیقتهایی در میان بوده است که قرآن بدانها اشاره کرده است، ولی مجهول مانده اند و کشف نشده اند، و انسانها گوشه هایی از آنها را در مدّت صدها سال شناخته اند و پرده از بخشی از آنها برداشته اند!

پسوده دوم در باره ذات انسانها، و در باره نواحی و حقائق گوناگونی است:

﴿وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا﴾.

و شما را به صورت جفتهای (نر و ماده) آفریده ایم. این حقیقت هم پدیدار است و هر انسانی ساده و آسان آن را درک و فهم می کند... خداوند انسان را به صورت نر و ماده آفریده است، و ادامه حیات این جنس را بر مختلف بودن این دو جفت و تماس زناشویی آنان استوار و ماندگار فرموده است. هر انسانی این پدیده را درک و فهم می کند، و بدون نیاز به دانش فراوان می داند که در فراسوی این پدیده چه آسایش و خوشی و لذّت و بهره و تجدید حیاتی است. بدین خاطر قرآن انسان را با این پدیده مخاطب قرار داده است در هر محیطی که باشد، چون انسان آن را درک و فهم می کند

آن فرد است. وقتی که بیدار می شود انگار شخص دیگری و موجود نوینی است . . . این معجزه به شکل واضحی برای مسلمانان خسته و درمانده جنگ بدر و جنگ احد روی داد، و با چرت زدنی بدیشان بزرگواری و لطف فرمود. آنجا که می فرماید:

﴿إِذْ يَغْشَىٰكُمْ الْغَاسُ أَمَنَّهُ مِنْهُ﴾.

(ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که (از دشمنان و کم آبی به هراس افتادید و خداوند خواب سبکی بر شما افکند تا مایه آرامش و امنیت (روح و جسم شما) از ناحیه خدا گردد.

﴿ثُمَّ أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ﴾.

سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی به گونه خواب سبکی بر شما چیره کرد که گروهی از (مؤمنان راستین) شما را فراگرفت.

همچون حالتی برای بسیاری در اوضاع مشابهی روی داده است!

این «سُبَات»، یعنی گسیختن از درک و فهم و بریدن از تلاش و کوشش در پرتو خواب، ضرورتی از ضرورت های هستی انسان زنده است، و رازی از رازهای قدرت آفریننده، و نعمتی از نعمت های خدا است و کسی جز او نمی تواند آن را عطاء کند. رهنمود بدان بدین شکل و شیوه قرآنی دل را با ویژگیهای آشنا می سازد، و دستی را بدو می شناساند که این ویژگیها را در وجودش به ودیعت نهاده است، و با پسوده ای دل را می پساید که تأمل و تدبیر و تأثر را در آن برانگیخته می نماید.

از جمله تدبیر و تقدیر خدا یکی نیز این است که حرکت جهان را موافق و همآوا با حرکت زندگان کرده است. همان گونه که در انسان راز خواب و آرمیدن بعد از کار و تلاش را به ودیعت نهاده است، در جهان نیز پدیده شب را به ودیعت گذاشته است، تا شب جامه و لباسی برای جهان باشد و آن را بپوشاند و آرمیدن و گوشه گیری کردن در آن صورت بگیرد. همچنین پدیده

مرگ است و نه زندگی. آسایش بدنهایشان و آرامش اعصابشان را تضمین می کند، و آسایش و آرامش را جایگزین تلاش و کوششی می سازد که بدنها و اعصاب در حالت بیداری مبذول داشته اند، و در گستره زندگی به کار پرداخته اند، و به امور زندگی سرگرم بوده اند . . . همه اینها به شیوه شگفتی صورت می پذیرد که انسان اصل آن را درک و فهم نمی کند، و هیچ اراده ای در آن ندارد، و ممکن نیست که بداند این امر چگونه در وجودش انجام می گیرد. انسان در حال بیداری نمی داند در حال خواب چه حالتی پیدا می کند. در حالت خواب هم نمی داند چه حالتی دارد و توان ملاحظه خود را ندارد! حالت خواب رازی از رازهای ترکیب بند این موجود زنده است. بدین راز کسی جز آن خدائی پی نمی برد که این موجود زنده را آفریده است و این راز را در پیکر او سرشته است و به ودیعت نهاده است، و زندگی او را بدان منوط و مربوط فرموده است. هیچ زنده ای نیست که بتواند بدون خواب جز مدت کوتاه و محدودی زنده بماند. هرگاه با اسباب و وسائلی خارج از بدن انسان او را وادار به بیدار ماندن کنند و نگذارند به خواب برود قطعاً او می میرد.

در خواب رازهایی غیر از نیاز بدن و اعصاب است . . . خواب آتش بس روح در پیکار سخت زندگی است. آتش بسی است که به انسان دست می دهد تا سلاح و سپر خود را دور بیندازد - چه بخواهد و چه نخواهد - و تسلیم مدت زمانی از صلح و صفای ایمن شود، صلح و صفاتی که انسان بدان گونه بدان نیاز دارد که به خوردنی و نوشیدنی نیاز دارد. خوابی که دست می دهد در برخی از حالات به معجزات می ماند. آن گاه که پلکها سنگین می شوند، و چرتها به پلکها می افتند، و روح سنگین می شود، و اعصاب خسته و درمانده می گردد، و نفس پریشان، و دل هراسان می شود. انگار این چرت زدن - گاهی بیش از لحظاتی هم دست نمی دهد - انقلاب تام و دگرگونی کاملی در هستی این فرد است، و نه تنها تجدید کامل قوا، بلکه تجدید خود

زمین ما یا با مجموعه منظومه شمسی ما مرتبط هستند...^(۱)

این آیه اشاره می‌کند بدین هفت چیز محکم و دارای ترکیب‌بند استواری که ساختار قوی دارد، و با نیروی به همدیگر بسته شده است و مرتبط گردیده است که آن را از فروپاشی و تکروری و جداگانگی بازمی‌دارد. این چیزی است که آن را می‌بینیم و می‌دانیم و در سرشت کرات و افلاک سراغ داریم، و بدان آسمان می‌گوئیم و هرکسی هم آن را درک و فهم می‌کند... همچنین این آیه اشاره دارد به ساختار این هفت چیز محکم و استواری که با جهان زمین و انسان دارای هماهنگی و هم‌آوایی است. بدین جهت این امر در وقت سخن از تدبیر و تقدیر خدا در باره زندگی زمین و انسان ذکر می‌شود. بر این کار ما بعد آن دلالت دارد:

﴿وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا﴾.

و چراغ درخشان و فروزانی را آفریده‌ایم (تا در بزمگاه جهان محیط را برایتان روشن و گرم دارد).
این چراغ درخشان و فروزان، خورشید منور و رخشان است که گرما و حرارت تولید می‌کند، گرما و حرارتی که زمین و زنده‌های موجود در آن در پرتو آن زندگی می‌نمایند. همچنین در پرتو آن آب‌های اقیانوس‌های بزرگ و فراخ زمین بخار می‌گردند، و به طبقات فضای بالا می‌روند و به ابرها تبدیل می‌گردند. ابرها همان «مُغْصِرَات»^(۲) هستند:

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُغْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا﴾.

و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریخته

روز را در جهان به ودیعت نهاده است تا زمان زندگی و خیزش و کوشش و جهش باشد و حرکت و فعالیت در آن صورت بگیرد... بدین وسیله آفریدگان خدا میان‌شان توافق و هم‌نوائی ایجاد گردیده است، و این جهان محیط مناسبی برای زندگان شده است. محیطی که پاسخگوی ویژگی‌هایی است که در پیکره زندگان سرشته گردیده و به ودیعت نهاده شده است. زندگان با ترکیب‌بند پیکره‌ای مجهز هستند که در حرکت و نیازمندیهایش هم‌آوا و هم‌نوا با ویژگی‌ها و هم‌نوائیهایی است که در جهان به ودیعت نهاده شده‌اند. هم این و هم آن، یعنی هم انسان و هم جهان، ساختار دست قدرت نوآفرین و اداره‌کننده و گرداننده هستی هستند، و کاملاً هماهنگ با یکدیگرند!

پسوده سوم در باره آفرینش آسمان است، آسمانی که با زمین و زندگان هماهنگ و هم‌نوا است:

﴿وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا. وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا. وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُغْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا. لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا، وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا﴾.

و بالای سر شما هفت آسمان استوار را ساخته‌ایم (و بر فراز فرش زمین، خرگاه آسمان را برافراشته کرده‌ایم). و چراغ درخشان و فروزانی را آفریده‌ایم (تا در بزمگاه جهان محیط را برایتان روشن و گرم دارد). و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریخته فرو فرستاده‌ایم، تا با آن دانه‌ها و گیاه‌ها و باغهای درهم و انبوه را برویانیم.

هفت چیز استواری که یزدان آنها را بالای سر ساکنان زمین ساخته است آسمانهای هفتگانه است که در جای دیگری تحت عنوان راه‌های هفتگانه از آنها سخن رفته است... مقصود از این هفت آسمان به طور دقیق و مشخص کار یزدان جهان و در حیطه دانش ایزد سبحان است و بس... چه بسا مراد هفت مجموعه کهکشانی باشد، کهکشانی که مجموعه‌هایی از ستارگان هستند که هر مجموعه‌ای از صدها میلیون ستاره تشکیل شده است. و چه بسا هفت آسمان هفت کهکشانی باشد که با

۱- «سَبْعًا»: هفت. این عدد برای تکثیر است، و اشاره به کرات متعدد آسمان و مجموعه‌های منظومه‌ها و کهکشانی‌های فراوان جهان هستی است که دارای ساختار استوار و بزرگی هستند. و یا بر تحدید دلالت دارد، اما آنچه ما از ستارگان می‌بینیم همه متعلق به آسمان اول است، و ماورای آن، شش آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون و فراتر است (نگاه: صافات/ ۶/ فصلت/ ۱۲). (مترجم)

۲- «الْمُغْصِرَات»: جمع مُغْصِر، ابرهای که زمان باریدن آنها فرارسیده باشد. گویا ابرها به هنگام تراکم، سیستمی بر آنها حاکم می‌شود که خود را می‌فشارند و در نتیجه باران از آنها می‌بارد (نگاه: نمونه)... (مترجم).

فروفرستاده‌ایم.

ابرها وقتی که خود را می‌فشارند، آب موجود در آنها فرومی‌ریزد و روی زمین می‌افتد. چه کسی آنها را می‌فشارد؟ چه بسا بادهای آنها را بفشارند. ممکن هم هست که تخلیه الکتریکی در طبقات فضا چنین کند. در پشت این و آن، دست قدرتی است که این انگیزه‌ها را در هستی به ودیعت می‌نهد! در چراغ افروزش و گرما و نور است... اینها هم به وفور در خورشید است. لذا انتخاب واژه «سِرَاج» به معنی چراغ، با دقت کامل صورت گرفته است و گزینش بجائی است...

از این چراغ درخشان و از پرتوهائی که می‌افکند و در آنها نور و حرارت است، و از این ابرهای فشارنده، و آب ریزنده‌ای که از آنها می‌چکد، بارها و بارها آب فرومی‌بارد هر زمان که تخلیه الکتریکی صورت بگیرد. این هم «تَجَاج»، یعنی بسیار ریزنده و بارنده، و پیاپی ریزان است. در سایه این آب و این پرتوافکنی، دانه‌ها و گیاههائی پدید می‌آیند و می‌رویند که خورده می‌شوند، و باغهای انبوه و پردرخت و گشن، با شاخه‌های سردرهم کشیده پدیدار می‌آیند و زمین را می‌آرایند.

این هماهنگی موجود در طرح و نقشه جهان، پدید نمی‌آید مگر این که دستی در فراسوی آن باشد و بدان همنوائی و هماوائی ببخشد، و حکمتی باشد که هر چیزی از آن را به اندازه لازم بیافریند، و اراده‌ای باشد که آن را اداره کند و بگرداند. هر انسانی که ذهن و شعور خود را متوجه این هماهنگی و نظم و نظام و سر و سامان جهان بگرداند این را با دل و احساس خود درک و فهم می‌کند. هرگاه انسان در علم و معرفت پیشرفت کند، افقها و کرانه‌ها و درجه‌ها و پله‌هائی از این هماهنگی برایش روشن می‌شود و پدیدار می‌گردد که خرده‌ها را حیران و مغزها را ویلان می‌گرداند، و سخنی را پوچ و ابلهانه نشان می‌دهد که می‌گوید همه اینها تصادفی پدیدار گردیده است! اصلاً همچون سخنی شایسته بررسی نیست و ارزش مجادله را ندارد.

از دیگر سو گریز از رویاروی شدن با قصد و تدبیر موجود در این جهان را رنج و خستگی می‌شمارد، گریزی که سزاوار احترام نیست.

این جهان آفریدگاری دارد. در پشت سر این جهان تدبیر و تقدیر و هماوائی وجود دارد. پیاپی آمدن این حقائق و صحنه‌ها در این نصّ قرآنی بدین شکل: زمین را گهواره، کوه‌ها را میخ، آفرینش انسان به صورت نر و ماده، خواب مردمان را مایه آرامش و آسایش کردن - آرامش و آسایشی که پس از جنبش و هوشیاری و تلاش و فعالیت سردادن - شب را جامه و لباس پوشاندن و گوشه‌گیری کردن، روز را زمان زیستن آگاهانه و فعالیت و تلاش در پی معاش نمودن، ساختار هفت آسمان استوار و محکم، چراغ درخشان خورشید را برافروختن، پائین آوردن آب ریزان و فراوان از ابرهائی که خود را می‌افشند برای رویاندن دانه‌ها و گیاه‌ها و باغها... پیاپی آمدن همه این حقائق و صحنه‌ها بدین شیوه و گونه، اشاره دارد به هماهنگی دقیق، و اشاره دارد به تدبیر و تقدیر، و می‌رساند که آفریدگار کاربجا و قدرتمندی وجود دارد. دل را با پسوده‌های بیدارکننده و الهامگرانه‌ای می‌پساید که هان در پشت سر این زندگی قصد و هدفی قرار دارد... در اینجا روند سخن به خبر عظیمی می‌رسد که مردمان در باره‌اش اختلاف دارند!



همه اینها برای کار کردن و از دنیا بهره‌مند شدن است. در فراسوی همه اینها هم حساب و کتاب و سزا و جزا است. روز داوری و جدائی حقّ از باطل، همان موعدی است که تاریخ آن برای داوری و جدائی حقّ از باطل معین و مشخص گردیده است:

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا. يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا. وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا. وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾.

روز داوری (خداوند جهان در بین مردمان) و جدائی (حقّ از باطل، و حقائق از اوهام، و مؤمنان از کافران)

چگونگی آن سرگرم داریم. چرا که کیفیت و چگونگی آن بر ایمان ما نمی‌افزاید، و در بارهٔ رخداد رستاخیز به ما کمک نمی‌نماید. یزدان سبحان تاب و توان ما را محفوظ و مصون داشته است از این که صرف پژوهش و پیگیری این غیب نماند، و در دنبال کردن همچون چیزی هدر رود. بدان اندازه به ما تاب و توان عطاء فرموده است که به ما سود برساند، و بر آن نیفزائیم و از مرز آن جلوتر نرویم. تنها ما می‌توانیم تصور کنیم دمیدنی و فوت کردنی در میان است. با این دمیدن و فوت کردن، مردمان زنده می‌شوند و گروه گروه و دسته دسته جمع می‌گردند و روانهٔ میدان محشر می‌شوند... این صحنه را به تصور درمی‌آوریم، صحنه‌ای که آفریدگانی که بدنهایشان نسلهای پیایی در دل خاک گم و پنهان گردیده است، و روی زمین برای نسلهای بعدی خالی شده است تا سطح محدود زمین برایشان تنگ نگردد، صحنهٔ این آفریدگان را پیش چشم می‌داریم که همگان زنده می‌شوند، و گروه گروه و دسته دسته جمع می‌گردند. از دره‌ها و راه‌ها پس از زنده شدن رهسپار همایشگاه قیامت می‌شوند. به تصور درمی‌آوریم گورهای پراکنده و این آفریده‌هایی که در آنها سکونت گزیده‌اند، و به تصور درمی‌آوریم گروه‌ها و دسته‌هایی که نخستین آنان واپسین ایشان را نمی‌شناسد، و به تصور درمی‌آوریم این هول و هراسی که این گروه‌ها و دسته‌هایی که گرد هم می‌آیند آن را ایجاد می‌کنند، گروه‌ها و دسته‌هایی که هرگز در یک زمان و در یک ساعت جز امروز گرد هم نیامده‌اند و در کنار یکدیگر جای نگرفته‌اند... در کجا؟ نمی‌دانیم... اما در این جهانی که با آن آشنائیم رخدادهای بزرگ و هراسهای سترگ دست می‌دهد:

﴿وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا. وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾.

و آسمان باز و گشوده می‌گردد و به درها و دروازه‌ها تبدیل می‌شود. و کوه‌ها به حرکت انداخته می‌شوند (و روان می‌گردند و در فضا به شکل غباری درمی‌آیند) و

وقت مقرر (رستاخیز همگان) است. همان روزی که در صور دمیده می‌شود و شما گروه گروه و دسته دسته (به سوی میدان محشر) می‌آئید. و آسمان باز و گشوده می‌گردد و به درها و دروازه‌ها تبدیل می‌شود. و کوه‌ها به حرکت انداخته می‌شوند (و روان می‌گردند و در فضا به شکل غباری درمی‌آیند) و یک سراب بزرگی را تشکیل می‌دهند.

انسانها بیهوده آفریده نشده‌اند، و بیهوده به خود رها نمی‌گردند. خدائی که زندگی مردمان را بدان شکل که بند گذشته در روند سخن بدان اشاره دارد مقدر و مقرر و سنجیده ترتیب داده است، و زندگانی ایشان را با جهانی که در آن پسر می‌برند هم‌آوا و هم‌نوا کرده است، ممکن نیست ایشان را به خود رها فرماید و بیهوده و بیفائده زندگی نمایند و بمیرند و به خود رها شوند و با ایشان حساب و کتابی نرود و نشود. در زمین اصلاح و خوبی بکنند، و یا تباهی و بدی بکنند، و سپس بمیرند و بروند و در میان خاک هدر شوند و گم و گور گردند. در زندگی راهیاب شوند یا گمراه گردند، و سپس یک سرنوشت و فرجام داشته باشند. در زمین دادگری بکنند یا ستمگری بکنند، و سپس هردوتای دادگری و ستمگری از میان برود و بی‌خبر بشود!

روزی در میان است که در آن داوری می‌گردد و میان حق و باطل جدائی انداخته می‌شود و میان همهٔ چیزهایی که بوده است و شده است فرق گذاشته می‌شود. این روز همان روزی است که از سوی خدا زمان سررسید آن تعیین و معلوم و مشخص گردیده است:

﴿إِنَّ يَوْمَ الْقَضَىٰ كَانَ مِيقَاتًا﴾.

روز داوری (خداوند جهان در بین مردمان) و جدائی (حق از باطل، و حقائق از اوهام، و مؤمنان از کافران) وقت مقرر (رستاخیز همگان) است.

«صُور»: بوق. شیپور... ما از صور جز نام آن را نمی‌دانیم. چیزی جز این از آن نمی‌دانیم که در آن دمیده خواهد شد. ما را نسزد که خود را به کیفیت و

یک سراب بزرگی را تشکیل می‌دهند.

آسمان بنای محکم و استوار آن باز و گشوده می‌شود و به درها و دروازه‌ها تبدیل می‌گردد... تکه تکه می‌شود... از هم می‌شکافد و پاره پاره می‌گردد... همان گونه که در جاهای دیگر و در سوره‌های دیگر آمده است. به وضع و حالی درمی‌آید که ما با آن آشنا نبوده و نیستیم. کوه‌های محکم و میخ زمین به حرکت درآورده می‌شوند و به شکل سراب درمی‌آیند. کوه‌ها درهم کوبیده می‌شوند و پخش و پراکنده می‌گردند و به شکل گرد و غبار درمی‌آیند و در فضا پخش می‌شوند. هوا آنها را به حرکت درمی‌آورد، همان گونه که در جاهای دیگری و در سوره‌های دیگری آمده است. بدین خاطر وجود ندارند بدان سان که سراب وجود حقیقی ندارد و آب‌نما است و بس! یا این که اشعه در آنها منعکس می‌شود و گرد و خاکی بیش نیستند و به شکل سراب به نظر می‌رسند!

این هول و هراسی است که در دگرگونی جهان دیدنی پدیدار می‌آید، بسان آن هول و هراسی که پس از دمیدن در صور در محشر پدیدار می‌گردد. این روز داوری، و جدائی حق از باطل، و حقائق از اوهام، و مؤمنان از کافران است که برابر حکمت و تدبیری معین و مشخص گردیده بود...



آن‌گاه روندن سخن گامی را به دنبال دمیدن در صور و همایش همگان برمی‌دارد و جلوتر می‌گذارد، و سرنوشت سرکشان و سرنوشت پرهیزگاران را به تصویر می‌کشد. نخست از سرکشانی می‌آغازد که حقائق را تکذیب می‌کردند و در باره خبر بزرگ رستاخیز سؤال می‌نمودند:

﴿إِنْ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا، لِّلطَّاعِينَ مَأْبَأٌ، لَّا يَبْنِي فِيهَا أَحْقَابًا. لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا، إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا. جَزَاءً وَفَاقًا. إِنَّهُمْ كَانُوا لِإِزْجُونَ حِسَابًا. وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا. وَكُلُّ شَيْءٍ أَخْضَيْنَاهُ كِنَابًا. فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾.

دوزخ کمینگاه بزرگی است (و در انتظار نخجیرهای گریزان از فرمان یزدان، و ورودشان به کام خود است). مرجع و مأوای سرکشان است. روزگاران متوالی بیکران، در آن می‌مانند. در آنجا نه (هوای) خنکی می‌چشند، و نه نوشیدنی گوارائی می‌نوشند. ولیکن آب جوشان و سوزان، و زردابه و خونابه (زخم دوزخیان) را می‌نوشند. (این) کیفری است مناسب و موافق (با اعمال آنان. ایشان در دنیا از فرمان خدا سرکشی کردند، دل‌های ستم‌دیدگان را سوزاندند، جانشان را به آتش کشیدند، و با ظلم و زور خود بر کسی رحم ننمودند، هم اینک سزاوار است که در دوزخ کیفرشان چنان و نوشابه‌هایشان چنین باشد). این بدان خاطر است که ایشان توقع بازپرسی و حسابرسی نداشتند (و معتقد به رستاخیز و دادگاهی آخرت و سزا و جزای نیکان و بدان نبودند). آنان، آیه‌های ما را به کلی تکذیب می‌کردند، و کاملاً دروغ می‌انگاشتند. ما همه چیزها را کاملاً شمارش نموده‌ایم و با دقت ثبت و ضبط کرده‌ایم. پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و درد و رنج، برایتان نمی‌افزاییم.

دوزخ آفریده شده است و پدید آورده شده است و در کمین سرکشان است. ایشان را می‌پاید و چشم به راه آنان است، و سرانجام سرکشان بدان می‌رسند و می‌افتند و آن را آماده برای خود می‌بینند، و پذیرای ایشان می‌گردد و به استقبالشان می‌رود. انگار سرکشان در کوچ و سفری در روی زمین بوده‌اند. سپس از آن به منزل و مأوای اصلی خود برگشته‌اند! آنان بدین بازگشتگاه وارد می‌شوند تا سالهای سال و مدت‌های نامحدودی در آنجا بمانند و پیایی و بی‌نهایت در آن بسر برند!

﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا﴾.

در آنجا نه (هوای) خنکی می‌چشند، و نه نوشیدنی گوارائی می‌نوشند.

آن‌گاه استثنائی به میان می‌آید... استثنائی که تلخ‌تر و بالاتر است:

﴿إِلَّا حِمْبًا وَعَسَاقًا﴾.

ولیکن آب جوشان و سوزان، و زردابه و خونابه (زخم دوزخیان) را می‌نوشتند.

مگر آب داغ و گرمی که حلقها را و شکمها را بریان می‌کند. این چیز خنک! و مگر زردابه و خونابه‌ای که از بدنهای سوختگان می‌تراود و روان می‌شود. این هم نوشیدنی!

﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾.

(این) کیفری است مناسب و موافق (با اعمال آنان). ایشان در دنیا از فرمان خدا سرکشی کردند، دلهای ستمدیدگان را سوزاندند، جانیشان را به آتش کشیدند، و با ظلم و زر و زور خود بر کسی رحم ننمودند، هم اینک سزاوار است که در دوزخ کیفرشان چنان و نوشابه‌هایشان چنین باشد).

کیفری است موافق با چیزی که در گذشته کرده‌اند و پیشاپیش فرستاده‌اند ...

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِلَّا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾.

این بدان خاطر است که ایشان توقع بازپرسی و حسابرسی نداشتند (و معتقد به رستاخیز و دادگاهی آخرت و سزا و جزای نیکان و بدان نبودند).

انتظار نداشتند بازگشتی صورت بپذیرد و مرجع و مأوایی در دوزخ ببینند ...

﴿وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذْبًا﴾.

آنان، آیه‌های ما را به کلی تکذیب می‌کردند، و کاملاً دروغ می‌انگاشتند.

طنین واژگانی از شدت و حدت برخوردار است. این شدت و حدت هم به شدت و حدت تکذیب‌کردنشان، و شدت و حدت پافشاری و اصرارشان بر دروغ نامیدنشان اشاره دارد.

در همان زمان یزدان سبحان هر چیزی را به حساب ایشان گرفته است و سرشماری دقیقی از آن داشته است، و حرفی از دست او به در نرفته است:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾.

ما همه چیزها را کاملاً شمارش نموده‌ایم و با دقت ثبت و ضبط کرده‌ایم.

در اینجا توییخی درمی‌رسد و سرزندی درمی‌گیرد که هرگونه امیدی را که به تغییر اوضاع و تخفیف عذاب داشته باشند، نقش بر آب می‌کند:

﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾.

پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و درد و رنج، برایتان نمی‌افزائیم.



آن گاه صحنه مقابل نشان داده می‌شود: صحنه پرهیزگاران در میان نعمتهای بهشت که بعد از صحنه سرکشان در میان آب داغ و جوشان، مطرح می‌شود:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ مَفَازًا. حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا. وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا. وَكَأَسًا دِهَاقًا. لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا... جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا﴾.

مسلماً پرهیزگاران، رستگاری (از دوزخ) و دستیابی (به بهشت) بهره ایشان می‌گردد. باغهای سرسبز، و انواع رزها (بهره ایشان می‌گردد). و دختران نوجوان نارپستان همسن و سال. و جام پر از شراب. بهشتیان در آنجا نه سخن پوچ و بیهوده‌ای می‌شنوند، و نه دروغگوئی و دروغگو نامیدنی... این پاداش پروردگار تو است و عطیه بسنده‌ای (برای برآورد خواسته‌ها و آرزوهای بهشتیان است).

وقتی که دوزخ در کمین سرکشان و محل بازگشت ایشان است، و سرکشان نمی‌توانند از دوزخ بگریزند و از آن درگذرند، پرهیزگاران نیز به رستگاری می‌رسند و نجات پیدا می‌کنند، رستگاری و نجاتی که جلوه‌گر می‌آید در:

﴿حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا﴾.

باغهای سرسبز، و انواع رزها (بهره ایشان می‌گردد). رزها و انگورها به گونه خاص ذکر می‌شود و مشخص و معین می‌گردد، چون مخاطبان آن را می‌شناختند ...

﴿وَكوَاعِبَ أَتْرَابًا﴾. و دختران نوجوان نارپستان ... دخترانی که پستانهایشان برآمده و گرد گردیده است.

﴿أَتْرَابًا﴾. همسالان. همسن و سالان ... دخترانی که به سن و سال و زیبایی و جمال تام و تمام رسیده‌اند.

﴿وَكَأْسًا دِهَاقًا﴾. و جام پر از شراب...

لبریز از شراب.

اینها نعمتهائی است که ظاهر آنها محسوس و مادی است. ذکر این نعمتها در قالب محسوس و مادی، برای نزدیک کردن آنها به ذهن انسان و اندیشه بشری است. اما حقیقت مره آن و بهره‌مندی از آن برای اهل زمین قابل درک و فهم نیست، وقتی که آنان با درک و فهم و تفکر و اندیشه زمین مقید و در بند هستند... در کنار آن، حالتی است که دل آن را می‌چشد، و عقل آن را فهم می‌کند:

﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا﴾.

بهشتیان در آنجا نه سخن پوچ و بیهوده‌ای می‌شنوند، و نه دروغگوئی و دروغگو نامیدنی.

زندگی بهشت، از سخنان پوچ و بیهوده و از دروغگو و دروغگو نامیدن محفوظ است. دروغگو نامیدن وقتی است که مجادله و ستیز باشد. در آنجا حقیقت روشن و آشکار است و جای مجادله و ستیزی نیست. سخنان پوچ گفتن هم جای ندارد، چرا که در سخنان پوچ خیر و خوبی نیست... سخنان پوچ نبودن، و تکذیب کردن وجود نداشتن، خودش حالتی از الوائی و لذت است و سزاوار سرای جاودانه است...

﴿جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا﴾.

این پاداش پروردگار تو است و عطیۀ بسنده‌ای (برای برآورد خواستها و آرزوهای بهشتیان است).

در اینجا پدیده زیبایی و جمال را در تعبیر و موسیقی موجود در تقسیم «جَزَاءً» و «عَطَاءٌ» مشاهده می‌کنیم... زیبایی و جمالی که تقریباً در همه نواها و آواهای فاصله‌ها مشاهده می‌نمائیم... این پدیده، پدیده آشکاری تقریباً در سراسر این جزء است.



برای تکمیل صحنه‌های روزی که همه اینها در آن صورت می‌پذیرد، و روزی که پرسندگان در باره آن از همدیگر می‌پرسند، و راجع بدان اختلاف پیدا می‌کنند، صحنه پایانی این سوره درمی‌رسد... در حضور یزدان مهربان جبرئیل علیه السلام و فرشتگان در یک صف

خاشعانه می‌ایستند و در این جایگاه هراسناک و با عظمت سخن نمی‌گویند و دم نمی‌زنند، مگر کسی که یزدان مهربان بدو اجازه بفرماید:

﴿رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا. يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾.

پروردگار مهربان آسمانها و زمین و همه چیزهایی که در میان آنها قرار دارد، هیچ کسی توان گفتن و یاری آغاز سخن با او را ندارد. در آن روزی که جبرئیل و فرشتگان به صف می‌ایستند، و هیچ کدام زبان به سخن نمی‌گشایند، مگر کسی که خداوند مهربان بدو اجازه دهد و او نیز سخن راست و درست بگوید.

این پادافره و پاداشی است که در بند پیشین آن را جداگانه بیان فرموده است: پادافره سرکشان، و پاداش پرهیزگاران... این پادافره و پاداش از جانب خداوندگار تو است:

﴿مِّن رَّبِّكَ﴾. از سوی پروردگارت.

﴿رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ﴾.

پروردگار مهربان آسمانها و زمین و همه چیزهایی که در میان آنها قرار دارد.

این مناسبتی است که برای این پسوده و این حقیقت بزرگ آماده شده است. حقیقت پروردگار یگانه‌ای که خداوندگار انسانها، و خداوندگار آسمانها و زمین، و خداوندگار دنیا و آخرت است. پروردگاری که سزای سرکشی و پاداش پرهیزگاری را می‌دهد، و دنیا و آخرت بدو منتهی می‌گردد. گذشته از این، او «رحمان» و مهربان است... از جمله رحمت و مهربانی او پاداش و پادافره‌ای است که بدینان و بدانان می‌دهد. حتی عذاب رساندن به سرکشان از رحمت و مهربانی خداوند رحمان و مهربان سرچشمه می‌گیرد. از جمله رحمت و مهربانی، شرّ و بدی به سزای خود برسد، و فرجام شرّ و بدی با فرجام خیر و خوبی یکسان نشود. با وجود رحمت و مهربانی و جلالت و عظمت ایزد سبحان:

﴿لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾.

﴿فَنُشَاءُ أَنْتَحَذَّ إِلَى رَبِّهِ مَا بَأْ﴾.

پس هرکس که بخواهد می تواند به سوی پروردگارش برگردد و (راه رضای خدا و خوشبختی را در پیش گیرد).

پیش از این که دوزخ در کمین قرار گیرد و بازگشت بدو شود! این تهدید کردن و بیم دادنی است که از خواب غفلت مستی و منگی بیدار می گرداند:

﴿إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا﴾.

ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می دهیم (که رخ می دهد). این عذاب، دور نیست. دوزخ در انتظارتان است و در کمینتان نشسته است و منتظرتان است. بدان گونه که دیدید. چه دنیا کوچ اندکی است، و مدت زمان آن کوتاه است. سن و سال انسان هم هرچه زودتر سپری می شود!

این هم عذابی از هول و هراس است، وقتی که یزدان کافران را رها می کند، عدم و نیستی را بر وجود هستی ترجیح دهند:

﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ. وَيَقُولُ الْكَافِرُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾.

آن روزی که انسان همه کارهائی را که کرده است می بیند، و انسان کافر فریاد برمی آورد: کاش من خاک می بودم.

انسان کافر این را نمی گوید مگر وقتی که به تنگنا رسیده است و غمزه و اندوهناک بر دست و پای افتاده است!

این هم تعبیری است که سایه های ترس و هراس و ندامت و پشیمانی می اندازد، تا بدانجا که انسان کافر آرزو می کند نابود شود، و به عنصر غیرقابل توجه و ناچیزی تبدیل گردد. این نابودی و بی ارزشی را ساده تر و آسان تر از رویاروی شدن با جایگاه هراس انگیز و سخت و شدید بازپرسی می بیند... جایگاهی که مقابل پرسش پرسندگان و شک و تردید شک و تردیدکنندگان در باره آن خبر بزرگ و سترگ قرار دارد!

هیچ کسی توان گفتن و یارای آغاز سخن با او را ندارد. در آن روز هراس انگیز و ترسناک، آن روز که جبرئیل علیه السلام و فرشتگان دیگر، در یک صف می ایستند:

﴿صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ﴾.

به صف می ایستند و هیچ کدام زبان به سخن نمی گشایند.

مگر کسی که خداوند مهربان بدو اجازه دهد، وقتی که سخن، بجا و درست باشد. خداوند مهربان به گفتن سخنی اجازه نمی فرماید مگر این که بداند آن سخن خوب و درست است.

موقعیت کسانی که مقربان خداوند مهربانند، و از گناه و نافرمانی پاک و به دورند، این گونه است: خاموش و ساکت می ایستند، و جز با اجازه و از روی حساب و کتاب سخن نمی گویند، و شکوه و عظمت و ترس و هراس و وقار، فضای جایگاه را می پوشاند. در سایه این صحنه فریادی از فریادهای تهدید کردن و بیم دادن بلند می شود، و خفتگان خواب غفلت و فروروندگان در مستی و منگی را تکان می دهد و به لرزه می اندازد:

﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ. فَنُشَاءُ أَنْتَحَذَّ إِلَى رَبِّهِ مَا بَأْ. إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا. يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ. وَيَقُولُ الْكَافِرُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾.

آن روز واقعیت دارد (و حتمی و قطعی است، نه پندار و خیال و داستان و افسانه). پس هرکس که بخواهد می تواند به سوی پروردگارش برگردد و (راه رضای خدا و خوشبختی را در پیش گیرد). ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می دهیم (که رخ می دهد در) آن روزی که انسان همه کارهائی را که کرده است می بیند، و انسان کافر فریاد برمی آورد: کاش من خاک می بودم!

این تکان سخت کسانی است که با شک و تردید می پرسیدند و پرسش سر می دادند:

﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾.

آن روز واقعیت دارد (و حتمی و قطعی است).

دیگر جای پرسش و اختلاف نیست... فرصت و مهلت هم هنوز باقی و در دسترس است!

این سوره نمونه‌ای از نمونه‌های این جزء است، در رابطه این که به دل انسان حقیقت آخرت را اعلام کند. ترس و هراس و بزرگی و سترگی قیامت را بیان دارد. بگوید کار قیامت جدی است، و در تقدیر الهی برای پیدایش این جهان انسانی گنجانده شده است، و در تدبیر آسمانی برای مراحل این پیدایش و گام به گام آن بر روی زمین و در دل زمین مورد نظر بوده است. گذشته از این در سرای آخرت هم که پایان این پیدایش و فرجام آن است، حساب آن رفته است و بدان توجه شده است.

در راه اعلام حقیقت ترسناک و بزرگ و سترگ آخرت، روند سخن آهنگهای گوناگون و نواهای جوراجوری را بر تارهای دل می‌نوازد، و دل را با پسوده‌های متنوع پیرامون این حقیقت بزرگ می‌پساید و لمس می‌نماید. این آهنگها و نواها و پسوده‌ها و لمسها با حقیقت آخرت ارتباط کامل دارند. چه این حقیقت است که برای آن آهنگها و نواها و پسوده‌ها و لمسها در حس و شعور جایگاه آماده می‌سازد، و حس و شعور را برای پذیرش آگاهانه و هوشیارانه آنها مهیا می‌کند...

روند سخن برای آن آهنگها و نواها و پسوده‌ها و لمسها جایگاه آماده می‌سازد با سرآغازی که اصل آن پیچیده و ناپیدا است. با این پیچیدگی و ناپیدائی خود مقداری حدس و گمان و هول و هراس و دغدغه و دلهره را برمی‌انگیزد، و آن را در یک آهنگ موسیقی لرزان شتابان سوق می‌دهد. انگار به سبب آن نفسها از ترس و هراس می‌برد، و از ناگهانی بودن و بهت‌زده کردن آن، نفسها به پایان می‌آید:

﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا. وَالتَّاسِطَاتِ نَشْطًا. وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا. فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾.

سوگند به همه چیزهایی که (نیروئی بدانها داده شده است که بدان اشیاء را از قرارگاه خود) کاملاً برمی‌کنند و بیرون می‌کشند! و سوگند به همه چیزهایی که (نیروئی بدانها داده شده است که بدان اشیاء را از

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة نازعات مکی و ۴۶ آیه است

سُورَةُ النَّازِعَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ۱ وَالنَّشِيطَاتِ نَشْطًا ۲ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ۳ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ۴ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّجِفَةُ ۵ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ ۶ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ۷ أَبْصَرُهَا ۸ خَشْيَةٌ ۹ يَقُولُونَ أَوْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَاوِرَةِ ۱۰ أَلَمْ ذَاكُنَا عِظْمًا تَفْجَرُ ۱۱ قَالُوا لَئِنْ أَذْكَرَةَ خَاسِرَةٌ ۱۲ فَلَمَّا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ۱۳ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ۱۴ هَلْ أَنتَكَ حَدِيثٌ مُوسَى ۱۵ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۱۶ أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِذْ هُوَ طَغَى ۱۷ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَرْكَبَ ۱۸ وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى ۱۹ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى ۲۰ فَكَذَّبَ وَعَصَى ۲۱ ثُمَّ أَذْبَرْشَعَى ۲۲ فَحَشَرَ فَنَادَى ۲۳ فَقَالَ أَنَارِيكُمْ أَلاَ أَعْلَى ۲۴ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى ۲۵ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى ۲۶ مَا أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا ۲۷ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيَهَا ۲۸ وَأَغَطَّشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ۲۹ وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ۳۰ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَ حَامٍ وَمَرَعَهَا ۳۱ وَالْجِبَالَ أَرَسَهَا ۳۲ مِمَّا كُورَ لَا تَعْلَمُونَ ۳۳ فَإِذَا جَاءَ بِالسَّاعَةِ الْكُبْرَى ۳۴ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى ۳۵ وَبُرِزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ رَى ۳۶ فَأَمَّا مَنْ طَغَى ۳۷ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۳۸ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى ۳۹ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى ۴۰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى ۴۱ يَتَذَكَّرُكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُنْذِرُ ۴۲ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِنَا ۴۳ إِلَى رَبِّكَ مِنْهُمْ نَهَا ۴۴ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ ۴۵ مَنْ يَخْشَى ۴۶ كَانَتْهُمْ يَوْمَ يُرَوُّهَا لِرَبِّكُنَا الْأَعْيُنُ أَوْصَحُهَا ۴۷

قرارگاه خود) چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند! و سوگند به همه چیزهایی که (سرعتی بدانها داده شده است که در پرتو آن، وظائف خود را هرچه زودتر) به گونه ساده و آسان انجام می‌دهند! و سوگند به همه چیزهایی که (در انجام وظائف محوله بر دیگران) کاملاً سبقت می‌گیرند! و سوگند به همه چیزهایی که (با ویژگی‌هایی که بدانها داده شده است) به اداره امور می‌پردازند! (۱)

به دنبال این سرآغاز پیچیده ترسناک و وحشت‌انگیز، صحنه اول از صحنه‌های آن روز درمی‌رسد. سایه‌روشن این صحنه همان سایه‌روشن سرآغاز، و قالب آن قالب همان سرآغاز است. انگار سرآغاز این سوره، چهارچوب و غلاف این صحنه است:

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاحِفَةُ تَتَّبِعُنَا الرَّادِفَةُ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ يَقُولُونَ: إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً قَالُوا: تِلْكَ إِذْ نَكَّرَ خَاسِرَةً فَأَيْنَمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾.

(رستاخیز و قیامت برپا گردد) در آن روزی که (نفخه اول، در صور دمیده می‌شود و) زلزله‌ای درمی‌گیرد (و دنیا خراب می‌گردد و همگان می‌میرند). سپس (نفخه دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت (که مردگان زنده می‌گردند و رستاخیز و قیامت آغاز می‌شود، و جهان ابدی آغاز می‌گردد). دل‌هایی در آن روز تپان و پریشان می‌گردند، و چشمانشان فروافتاده و فروتپیده می‌گردد. (اینان در دنیا) می‌گفتند: آیا ما دوباره (زنده می‌گردیم و) به زندگی بازگردانده می‌شویم؟! آیا وقتی که استخوان‌های پوسیده و فرسوده‌ای خواهیم شد (به زندگی بازگردانده می‌شویم؟ تمسخرکنان) می‌گفتند: این (بازگشت به زندگی دوباره، اگر انجام‌پذیر گردد) در این صورت بازگشت زیانبار و زیان‌بخشی خواهد بود! (و ما هرگز از این زیانها نخواهیم کرد، و چنین کاری ممکن نیست... بازگشت آنان مشکل نیست) تنها

صدائی (از صور) برمی‌خیزد و بازگشت انجام می‌پذیرد. ناگهان همگان (به پا می‌خیزند و) در دشت پهناور و سفید محشر آماده می‌شوند. (نازعات ۶-۱۴)

از اینجا به بعد در این فضای لرزان و ترسان و بهت‌زده و هراسان، روند سخن به نشان دادن یک محل نقش زمین شدن از محل‌های نقش زمین شدنهای تکذیب‌کنندگان سرکش را در حلقه‌ای از حلقه‌های داستان موسی با فرعون می‌پردازد. در نتیجه آهنگ موسیقی آهسته به گوش می‌رسد، و تا اندازه‌ای آهنگ نرم‌تر و ملایم‌تر می‌گردد تا با فضای داستان و نشان دادن، سازگار گردد:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى. إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِأَلْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى: إِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى. فَقُلْ: هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى؟ وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى؟ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى، فَكَذَّبَ وَعَصَى، ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى، فَحَشَرَ فَنَادَى، فَقَالَ: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى. فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى﴾.

آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟ بدان گاه که پروردگارش او را در زمین مقدس طوئ صدا زد. (بدو گفت:) برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است. بگو: آیا میل داری (از آنچه در آن هستی) رها و پاک گردی؟ و تو را به سوی پروردگارت رهبری کنم (و او را به تو بشناسانم) تا تو (از او) اندیشناک و بیمناک گردی (و خلاف نکنی؟ موسی به پیش فرعون رفت و) معجزه بزرگ (خود، یعنی تبدیل عصا به اژدها) را بدو نشان داد. اما فرعون، موسی را دروغگو نامید و

۱- برای واژه‌های پنجگانه (نازعات، ناشطات، سابحات، سابقات، مذبرات) بیش از شش معنی بیان کرده‌اند. از جمله: فرشتگان، ستارگان آسمان، اسبان مجاهدان، ارواح مردگان، غازیان و جهادگران، قلوب مردمان، و گاهی آمیزه‌ای از اینها. اما غالب مفسران طرفدار ستارگان و فرشتگانند. بهترین نظریه، سخن تفسیر «المنتخب» است و ما آن را در ترجمه آیات مذکور پسندیده و تقدیم داشته‌ایم.

در اینجا - بعد از این آمادگی بخشیدنهای که مطالب را به ذهن انسان نزدیک می‌گردانند، و بعد از این پسوده‌های الهامگرانه - صحنه بلای سخت و فراگیر و بزرگ قیامت، و آنچه به همراه دارد از سزا و جزای کارهایی که در دنیا انجام پذیرفته است، به میان می‌آید، سزا و جزائی که در صحنه‌هایی مطرح می‌گردد که تصویرها و سایه‌روشنهایشان با مصیبت طاقت‌فرسای بزرگ قیامت هماهنگی دارد:

﴿فَإِذَا جَاءَتْ أَطَاةُ الْكُبْرَى، يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى، وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى! فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى. وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾.

هنگامی که بزرگ‌ترین حادثه (و بلای سخت طاقت‌فرسای قیامت) فرامی‌رسد. در آن روز، انسان به یاد می‌آورد همه کوششها و تلاشهایی را که کرده است. و دوزخ برای هر فرد بینائی، آشکار و نمایان می‌گردد (و بر کسی مخفی نمی‌ماند). اما آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد، و زندگی دنیا را (برگزیده باشد و بر آخرت) ترجیح داده باشد، قطعاً دوزخ جایگاه (او) است. و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد، و نفس را از هوا و هوس بازداشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه (او) است.

(نازعات/۳۴-۴۱)

در لحظه‌ای که احساس برانگیخته از صحنه‌های بزرگ‌ترین حادثه و بلای سخت طاقت‌فرسای قیامت وجدان را فرومی‌گیرد، و صحنه‌های برجسته دوزخ به کسانی نشان داده می‌شود که ببینند و چشم بینا داشته باشند، و فرجام کسانی مطرح است که سرکشی کرده‌اند و زندگی دنیا را ترجیح داده‌اند، و فرجام کسانی مطرح است که از مقام و منزلت پروردگارشان ترسیده‌اند و نفس را از هوا و هوس بازداشته‌اند... در این لحظه روند سخن به سوی تکذیب‌کنندگان قیامت برمی‌گردد، به سوی آن کسانی که از موعد قیامت از پیغمبر ﷺ

(نبوت او را نپذیرفت، و از چیزی که از جانب خدا با خود آورده بود) سرپیچی کرد. سپس پشت کرد و رفت (برای مبارزه با موسی) به سعی و تلاش پرداخت. آن‌گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد، و گفت: من والاترین معبود شما هستم! خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد. در این (داستان درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از خدا) بترسد.

بدین وسیله روند سخن به هدف می‌رسد، و برای آن حقیقت بزرگ زمینه‌سازی می‌کند.

آن‌گاه از پهنه تاریخ به کتاب باز هستی می‌پردازد، و صحنه‌های هولناک آن را نشان می‌دهد، صحنه‌هایی که گواه بر نیرو و تدبیر و تقدیر خداوندگاری است که جهان را آفریده است، و حافظ سرنوشتها و فرجام آن در دنیا و آخرت است. صحنه‌های جهان را در تعبیرات نیرومند گیر، و با آهنگهای قوی، نشان می‌دهد، تعبیرات و آهنگهایی که با دیباچه این سوره و با آوای همگانی آن هنوا است:

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا، رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا، وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا، وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا، أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا، وَالْجِبَالُ أَزْشَاهَا، مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ﴾.

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدد پس از مرگ) شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خدا آن را (با این همه عظمت سرسام‌آور و نظم و نظام شگفت، بالای سرتان همچون کاخی) بنا نهاده است؟ ارتفاع و بلندی آن را بالا برد و گسترش داد، و آن را آراسته و پیراسته کرد و سر و سامانش بخشید. و شب آن را تاریک کرد، و روز آن را پدیدار و روشن ساخت. و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی درآورد و) گستراند. آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد. و کوه‌ها را محکم و استوار کرد. برای استفاده شما و چهارپایان شما (همه اینها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده‌ایم).

(نازعات/۲۷-۳۳)

ویژگی‌هایی که بدانها داده شده است) به اداره امور می‌پردازند!

تفسیر این واژگان، فرشتگان است. فرشتگان جانها را سخت می‌کنند. سرزنده و تلاشگر در حرکات خود روان می‌شوند. در جهانهای بالا شناور می‌گردند. در ایمان یا اطاعت امر پروردگارشان بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. گردانندگان کارهایی هستند که بدیشان حواله می‌گردد. گفته شده است: هدف از این واژه‌ها ستارگان است. ستارگان در مدارهای خود برکنده می‌شوند، و می‌گردند، و به سرعت می‌افتند، و از برجی به برجی منتقل می‌شوند. در فضای خدا شناور می‌گردند و در آن معلق می‌مانند، و در جریان و دوران خود سبقت می‌گیرند، و نتایجی را به بار می‌آورند و پدیده‌هایی را پدیدار می‌سازند که یزدان سبحان آنها را بدانها واگذار فرموده است و در زندگی زمین و کسانی که روی زمین زندگی می‌کنند مؤثرند.

گفته شده است: نازعات و ناشطات و سابحات و سابقات، ستارگان هستند، و مدبرّات فرشتگانند.

مفهوم این واژه‌ها هرچه هست باشد. ما که در زندگی فضای قرآنی چنین احساس می‌کنیم بیان این واژگان بدین شیوه پیش از هر چیز در حسّ تکانی را و در شعور هراسی را پدید می‌آورد، و باعث می‌گردد انتظار چیزی برود و آمادگی برای چیزی پیدا بشود که می‌ترسند و به هراس می‌اندازد. بدین خاطر با سرآغاز این سوره نیرومندان شرکت می‌کند در این که حسّ و شعور را آماده سازد برای برخورد با چیزی که می‌ترسند و به هراس می‌اندازد، و آن حاصل «رافقه» یعنی لرزان و لرزاننده، و «رافقه» یعنی پیرو و به دنبال آینده، و در نهایت «الطامة الكبرى» یعنی حادثه بزرگ و بالای طاقت فرسا و فراگیر است.

برای همگامی با این احساس، ترجیح می‌دهیم این مسأله را بدون توضیح بیشترِ مفهوما و مدلولهای آن، و جدال و ستیز در آن، رها سازیم، تا در سایه‌های قرآن بمانیم و با همه الهامها و اشاره‌هایی که در سرشت آن

پرسش داشته‌اند برمی‌گردد. با آهنگی به سوشان برمی‌گردد که بر ترس و هراس از دوزخ و بر بزرگی و سترگی آن می‌افزاید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا؟ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا؟ إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا. إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَنِ يَخْشَاهَا. كَانَتْهُمْ يَوْمَ يُزَوُّنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾.

از تو در باره قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟ تو را چه آگهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی‌دانی؟). آگاهی از زمان قیامت به پروردگارت واگذار می‌گردد (و اطلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است، نه تو). وظیفه تو تنها و تنها بیم دادن و هوشدار باش به کسانی است که از قیامت می‌ترسند (و روح حق جوئی و حق طلبی دارند). روزی که آنان برپائی رستاخیز را می‌بینند (چنین احساس می‌کنند که در جهان) کوئی جز شامگاهی یا چاشتگاهی در آن درنگ نکرده‌اند و بسر نبرده‌اند! (نازعات/۴۲-۴۶)

هاله‌ای مدوده دارای آهنگ بلند کشیده‌ای است و در برجسته نشان دادن بزرگی و سترگی، و در مجسم ساختن هول و هراس، شرکت می‌ورزد!

❶

﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا. وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا. وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا. فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾.

سوگند به همه چیزهایی که (نیروئی بدانها داده شده است که بدان اشیاء را از قرارگاه خود) کاملاً برمی‌کنند و بیرون می‌کشند! و سوگند به همه چیزهایی که (نیروئی بدانها داده شده است که بدان اشیاء را از قرارگاه خود) چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند! و سوگند به همه چیزهایی که (سرعتی بدانها داده شده است که در پرتو آن، وظائف خود را هرچه زودتر) به گونه ساده و آسان انجام می‌دهند! و سوگند به همه چیزهایی که (در انجام وظائف محوله بر دیگران) کاملاً سبقت می‌گیرند! و سوگند به همه چیزهایی که (با

نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت (که مردگان زنده می‌گردند و رستاخیز و قیامت آغاز می‌شود، و جهان ابدی آغاز می‌گردد). دل‌های در آن روز تپان و پریشان می‌گردند و چشمانشان فرو افتاده و فرو تپیده می‌گردد. (اینان در دنیا) می‌گفتند: آیا ما دوباره (زنده می‌گردیم و) به زندگی بازگردانده می‌شویم؟! آیا وقتی که استخوان‌های پوسیده و فرسوده‌ای خواهیم شد (به زندگی بازگردانده می‌شویم؟ تمسخرکنان) می‌گفتند: این (بازگشت به زندگی دوباره، اگر انجام‌پذیر گردد) در این صورت بازگشت زیانبار و زیان‌بخشی خواهد بود! (و ما هرگز از این زیان‌ها نخواهیم کرد، و چنین کاری ممکن نیست ... بازگشت آنان مشکل نیست) تنها صدائی (از صور) برمی‌خیزد و بازگشت انجام می‌پذیرد. ناگهان همگان (به پا می‌خیزند و) در دشت پهناور و سفید محشر آماده می‌شوند.

روایت شده است که «راجفه» زمین است، با تکیه بر فرموده‌ی خدای بزرگوار در سورة دیگری:

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ﴾.

روزی، زمین و کوه‌ها سخت به لرزش و جنبش درمی‌آید. (مَزَل/۱۴)

«رادفه» هم در روایت آمده است که آسمان است. یعنی آسمان به دنبال زمین به لرزش و جنبش درمی‌افتد، و در دگرگونی از زمین پیروی می‌کند، چرا که ستارگان تکه‌تکه و پاره‌پاره می‌گردند و از هم می‌پاشند ...

همچنین روایت شده است که «راجفه» فریاد و صدای نخستین است، فریاد و صدائی که به سبب آن زمین و کوه‌ها و جبلگی زنده‌ها به لرزش و جنبش درمی‌آیند، و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). «رادفه» نفخه دومی است که با دمیدن آن در صور همگان زنده و تندرست می‌گردند و در محشر گرد آورده می‌شوند، همان گونه که در سورة زمر آیه ۶۸ آمده است ...

بسر بریم. زیرا تکان دادن دل و بیدار کردن آن خودش هدف است. هدفی که خطاب قرآنی با وسائل گوناگون آن را برمی‌گزیند و پی می‌گیرد ... گذشته از این، عمر بن خطاب رضی الله عنه الگوی ما است. او وقتی که سورة «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» را خواند تا رسید به این فرموده خداوند بزرگوار: «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» گفت: «می‌دانیم فاکهه چیست. اما آب چه باشد؟ اندکی اندیشید و گفت: به جان تو سوگند ای پسر خطاب این تکلف و خود را به سختی افکندن است. چه می‌شود که تو واژه‌ای را در کتاب خداوند بزرگوار ندانی؟!» ... در روایت دیگری آمده است که او گفت: همه اینها را فهمیدیم، اما آب چیست؟ سپس چوگانی را که در دست داشت از خشم درهم شکست و گفت: «این به خدا سوگند تکلف و خود را به مشقت انداختن است! ای پسرِ مادر عمر چه می‌شود که تو ندانی آب یعنی چه». سپس گفت: «به دنبال چیزی بروید که از این کتاب درک و فهم می‌کنید، و چیزی را که نمی‌فهمید به ترک آن بگوئید» ... اینها سخنانی است که از ادب در برابر کلمات بزرگ خدا سرچشمه می‌گیرند. ادب بنده در برابر کلمات خداوندگار، کلماتی که چه بسا سر بسته بمانند خودش هدف و بیانگر مقصودی باشد.



این سرآغاز در ساختار سوگند آمده است، سوگند خوردن بر کاری که آیات بعدی این سوره آن را به تصویر می‌کشند:

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. تَتْبُعُهَا الرَّادِفَةُ. قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ. أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ. يَقُولُونَ: أِنَّا لَمُرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ؟ أِذَا كُنَّا عِظَامًا تَحَرَّةً؟ قَالُوا: بَلْكَ إِذْ نَكْرَةٌ خَاسِرَةٌ!... فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ. فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ﴾.

(رستاخیز و قیامت برپا می‌گردد) در آن روزی که (نفخه اول، در صور دمیده می‌شود و) زلزله‌ای درمی‌گیرد (و دنیا خراب می‌گردد و همگان می‌میرند). سپس (نفخه دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزله

استخوانهای پوسیده و فرسوده‌ای خواهیم شد (به زندگی بازگردانده می‌شویم؟).

آنان از همدیگر می‌پرسند: آیا ما به زندگی برگردانده می‌شویم و راه پیشین خود را می‌سپریم... گفته می‌شود: «رَجَعَ فِي خَافِرَتِهِ»، یعنی به راهی برگشت که از آن آمده بود. ایشان در این حالت سرگشتگی و هراسانی خود، از همدیگر می‌پرسند: آیا راه پیشینی را دوباره در پیش می‌گیرند که از آنجا آمده‌اند، و به زندگی خود باز می‌گردند؟! دهشت‌زده می‌پرسند: این چگونه امکان دارد بعد از این که ایشان استخوانهای پوسیده شده‌اند، و تو خالی گشته‌اند و باد در آنها می‌پیچد و سوت می‌کشد؟!

چه بسا ایشان به خود آیند و بیدار و هوشیار شوند، یا بنگرند و ببینند و بینا گردند و بدانند که این برگشتن به زندگی است، ولیکن زندگی دیگری. در اینجا است که آنان به خود می‌آیند و به زیانباری خود و فرجام بد خویش در این بازگشت پی می‌برند، و این چنین سخنی از دهانشان بیرون می‌پرد:

﴿قَالُوا: تِلْكَ إِذْنٌ كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ﴾.

(تمسخرکنان) می‌گفتند: این (بازگشت به زندگی دوباره، اگر انجام‌پذیر گردد) در این صورت بازگشت زیانبار و زیان‌بخشی خواهد بود! (و ما هرگز از این زیانها نخواهیم کرد، و چنین کاری ممکن نیست).

این بازگشتی است که حساب آن را نکرده‌اند، و توشه‌ای برای آن پیشاپیش نفرستاده‌اند. در این بازگشت به زندگی نوین جز زیان کامل چیزی ندارند! در اینجا - هنگام رویاروی شدن با این صحنه - روند قرآنی حقیقی را پیرو می‌زند، حقیقی که روی داده است و در گرفته است:

﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ. فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾.

(بازگشت آنان چندان مشکل نیست) تنها صدائی (از صور) برمی‌خیزد و بازگشت انجام می‌پذیرد. ناگهان همگان (به پا می‌خیزند و) در دشت پهناور و سفید محشر آماده می‌شوند.

فرق نمی‌کند چه معنی این باشد و چه آن، دل انسان زلزله و تکان و جنبش و هول و هراس و پریشانی را احساس می‌کند، و به لرزش ترس و هراس و نگرانی و پریشانی گرفتار می‌آید و تپان و هراسان می‌شود، و آماده می‌گردد که ببیند در آن روز چه جزع و فزع و گریبانگیر می‌شود. جزع و فزعی که با وجود آن آرام و قراری نمی‌ماند، و معنی این فرموده خداوند بزرگوار درک و فهم می‌گردد:

﴿قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِعَةٌ. أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ﴾.

دل‌هایی در آن روز تپان و پریشان می‌گردند، و چشمانشان فروافتاده و فروانداخته می‌گردد. دل‌ها سخت پریشان می‌شوند. آثار خواری و رسوائی بر آنها پدیدار می‌گردد. ترس و هراس و سرشکستگی و سرخوردگی دام‌نگیرشان می‌شود، و لرزش و فروافتادگی آنها را فرامی‌گیرد. اینها چیزهایی است که روی می‌دهد در آن روز لرزنده و لرزان به جنبش و تپش درمی‌افتد، و دنبال‌رو از آن پیروی می‌کند و به دنبال آن روی می‌دهد. سوگند بر این چیزها یاد شده است به همه چیزهایی که کاملاً برمی‌کنند و بیرون می‌کشند! و به همه چیزهایی که چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند، و به همه چیزهایی که به گونه ساده و آسان وظائف خود را انجام می‌دهند، و به همه چیزهایی که کاملاً سبقت می‌گیرند، و به همه چیزهایی که به اداره امور می‌پردازند... این هم صحنه‌ای است که در سایه روشن خود و در آهنگ خود با آن سرآغاز متفق و متحد می‌گردد.

آن‌گاه روند قرآنی به پیش می‌رود و از گمان نادرست و سرگشتگی ناهجای ایشان سخن می‌گوید، در آن حال که از گورها برمی‌خیزند و پریشان و نابسامان بر پای می‌ایستند:

﴿يَقُولُونَ: أَأَنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ؟ أَلَا إِذَا كُنَّا عِظَامًا مَّخْرُجَةً﴾.

(اینان در دنیا) می‌گفتند: آیا ما دوباره (زنده می‌گردیم و) به زندگی بازگردانده می‌شویم؟! آیا وقتی که

«زَجْرَةً»: صدا و فریاد. در اینجا با این واژه تند گفته می‌شود تا فضای صحنه با جملگی صحنه‌های دیگر هماهنگ گردد. «شَاهِرَةً»: دشت و بیابان سفید و هموار و پهناور. سرزمین سفید و بَرّاق است که سرزمین محشر و همایش همگان است. سرزمین محشر و همایش همگان هم نمی‌دانیم در کجا خواهد بود. سراغی از آن نداریم، مگر خبر راستینی که آن را دریافت می‌داریم، و ما از خود چیزی بر آن نمی‌افزاییم، چیزی که مورد اعتماد نیست و تضمینی ندارد.

این فریاد و صدای یگانه - با استناد به نصوص دیگر - به نظر می‌آید نفخه ثانی، یعنی دومین دمیدن در صور باشد، که دمیدن زنده گرداندن و گردآوری مردمان در پهنه محشر است. تعبیر از آن با واژه «زَجْرَةً» بیانگر سرعت است. خود این واژه خبر از سرعت می‌دهد. آهنگ سراسر این سوره نیز از نوعی شتاب و راندن برخوردار است. دل‌های پریشان و هراسان هم صفت پریشانی و هراسانی خود را از سرعت نبض و ضربان می‌گیرند. پس هماهنگی در هر حرکتی و در هر اشاره‌ای و در هر سایه‌روشنی از روند سخن، دیده می‌شود.



آن گاه آهنگ تا اندازه‌ای در چرخش و گردش آینده می‌آرمد، تا با فضای داستان‌سرایی هم‌آوا و مناسب گردد، بدان هنگام که روند سخن بیان می‌دارد چیزی را که میان موسی و فرعون درگرفته است، و کار این طاغی و یاغی به کجا کشیده است وقتی که سرکشی و نافرمانی آغاز کرده است:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى. إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِي الْمَقْدَسِ طُوًى. إِذْ هَبَّ إِلَيْهِ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ غَفَى. قُلْ: هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنَا تَزَكَّى؟ وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى؟ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى. فَكَذَّبَ وَعَصَى. ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى. فَحَشَرَ فَنَادَى. فَقَالَ: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى. فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى﴾.

آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟ بدان گاه که

پروردگارش او را در زمین مقدس طُوًی صدا زد. (بدو گفت): برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است. بگو: آیا میل داری (از آنچه در آن هستی) رها و پاک گردی؟ و تو را به سوی پروردگارت رهبری کنم (و او را به تو بشناسانم) تا تو (از او) اندیشناک و بیمناک گردی (و خلاف نکنی؟ موسی به پیش فرعون رفت و) معجزه بزرگ (خود، یعنی تبدیل عصا به اژدها) را بدو نشان داد. اما فرعون، موسی را دروغگو نامید و (نبوت او را نپذیرفت، و از چیزی که از جانب خدا با خود آورده بود) سرپیچی کرد. سپس پشت کرد و رفت و (برای مبارزه با موسی) به سعی و تلاش پرداخت. آن‌گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد، و گفت: من والاترین معبود شما هستم! خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد... در این (داستان) موسی و فرعون، درس عبرت بزرگی است برای کسی که (از خدا) بترسد.

داستان موسی از همه داستان‌هایی که در قرآن آمده‌اند بیشتر آمده است و شرح و بسط بیشتری به خود اختصاص داده است... داستان موسی پیش از این در سوره‌های زیادی ذکر گردیده است. حلقه‌های گوناگونی از آن بیان شده است. به شیوه‌های مختلفی مطرح گردیده است. همه آن شیوه‌ها با روند سوره‌ای که در آن آمده‌اند مناسب داشته‌اند، و در ادای هدف برجسته روند سخن مشارکت نموده‌اند. همان گونه که شیوه قرآن در بیان داستانها و روایت آنها است.^(۱)

در اینجا این داستان چکیده‌وار، و با صحنه‌های سریع و پرشتاب بیان می‌گردد. از همان جایی می‌آغازد که موسی در سرزمین مقدس و پاک فریاد زده می‌شود، تا بدانجا که فرعون گرفتار می‌گردد... گرفتار آمدن او در دنیا و بعد از آن در آخرت... بدین وسیله این داستان به موضوع اصلی سوره می‌رسد که بیانگر

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفني في القرآن» فصل: قضاة در قرآن.

آن را در این جایگاه بگوئیم، جایگاهی که درک و فهم بشری نمی تواند به چیزی از آن برسد و چیزی از آن را فراچنگ آورد. این است که انسان در چهارچوب توان خود می ایستد و منتظر می ماند تا یزدان سببان برای او پرده از آن بردارد و او هم با ذهن و شعور خود آن را بچشد و مزه کند.

در جایهای دیگر، تفصیل این مناجات و راز و نیاز موسی با پروردگارش در چنین جایگاهی ذکر گردیده است. ولی اینجا جولانگاه مختصرگونی و آهنگهای پرشتاب است. بدین خاطر روند قرآنی به دنبال ذکر نداء در سرزمین مبارک و پاک طوی، به حکایت فرمان تکلیف الهی به موسی مبادرت می ورزد:

﴿إِذْ هَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ أَنَّهُ طَغَىٰ. فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَن تَزَكَّىٰ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ؟﴾

(بدو گفت): برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است. بگو: آیا میل داری (از آنچه در آن هستی) رها و پاک گردی؟ و تو را به سوی پروردگارت رهبری کنم (و او را به تو بشناسانم) تا تو (از او) اندیشناک و بیمناک گردی (و خلاف نکنی؟).

﴿إِذْ هَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ أَنَّهُ طَغَىٰ﴾.

برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است. طغیان و سرکشی کاری است که نباید بشود و نباید در میان بماند. طغیان و سرکشی کار ناپسند و زشتی است. زمین را به تباهی می کشاند، و مخالف چیزی است که خداوند آن را دوست می دارد، و به چیزی منتهی می شود که ناپسند و زشت است... برای جلوگیری از طغیان و سرکشی، یزدان سببان بندهای از بندگان برگزیده خود را نماینده می کند. خداوند خودش او را نماینده می سازد تا بکوشد جلو این شرّ و بلا را بگیرد و آن را متوقف نماید، و این فساد را بازدارد، و جلو این طغیان و سرکشی را سدّ کند... طغیان و سرکشی کار بسیار ناپسند و زشتی است، تا بدانجا که یزدان سببان خودش بندهای از بندگان را مخاطب قرار می دهد و بدو می گوید به سوی این فرد طغیانگر و سرکش برو

حقیقت آخرت است. این قسمت طولانی داستان در اینجا در چند آیه اندک و کوتاه و پرشتاب ذکر گردیده است تا با شرکت این سوره و با آهنگ آن متناسب باشد.

این آیه های کوتاه و پرشتاب، چند حلقه و چند صحنه از این داستان را دربر می گیرند...

این آیه ها با رو کردن خطاب به پیغمبر ﷺ می آغازند:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى؟﴾.

آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟

این پرسش برای زمینه سازی و آماده کردن نفس و گوش است تا داستان دریافت شود و ورنه انداز و بررسی گردد...

آن گاه به سخن از داستان می پردازند. خود داستان نیز «حدیث» یعنی سخن نامیده شده است. این هم اشاره به واقعیت داستان دارد. چه این داستان سخنی بوده است و در گرفته است. داستان با صحنه صدا زدن و مناجات کردن می آغازد:

﴿إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِي الْمَقْدَسِ طَوًى﴾.

بدان گاه که پروردگارش او را در زمین مبارک و پاک طوی صدا زد.

«طوی» بنا به ارجح اقوال، نام سرزمینی است که در کنار کوه طور و در طرف راست آن قرار دارد برای کسی که از مدین به سوی طور بیاید. مدین هم در شمال حجاز واقع است.

لحظه نداء در دادن لحظه هراسناک سترگی است. همچنین لحظه شگفتی است. خداوند سببان خودش بندهای از بندگان را نداء در بدهد کار بزرگ و هولناکی است. هولناک تر از آنچه واژه های انسانها بتوانند از آن تعبیر کنند. این هم رازی از رازهای بزرگ الهی است. همچنین رازی از رازهای هستی بشری است، رازهایی که خدا در این پدیده به ودیعت نهاده است، و او را برای دریافت همچون ندائی آمادگی بخشیده است. این نهایت چیزی است که ما می توانیم

و بکوشد او را از طغیان و سرکشی‌ای که در پیش گرفته است بازدارد، و حجت بر او تکمیل کند و عذر او را بخواهد پیش از این که خداوند بزرگوار او را به عذاب دنیا و به عقاب آخرت گرفتار سازد و کار از کار بگذرد.

﴿فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ. فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ﴾.

(موسی به پیش فرعون رفت و) معجزه بزرگ (خود، یعنی تبدیل عصا به اژدها) را بدو نشان داد. اما فرعون موسی را دروغگو نامید و (نبوت او را نپذیرفت، و از چیزی که از جانب خدا با خود آورده بود) سرپیچی کرد.

موسی چیزی را که به تبلیغ آن موظف شده بود رساند، با شیوه‌ای که پروردگارش بدو القاء و تعلیم فرموده بود. اما این شیوه دوست داشتنی و زیبا در نرم کردن دل طغیانگر و سرکش فرعون که خالی از شناخت پروردگارش بود موفق نشد و به پیروزی نرسید. این بود که موسی معجزه بزرگ را بدو نشان داد، و آن عصا و ید بیضا بود، همان‌گونه که در جاهای دیگر آمده است:

﴿فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ﴾.

اما فرعون، موسی را دروغگو نامید و (نبوت او را نپذیرفت، و از چیزی که از جانب خدا با خود آورده بود) سرپیچی کرد.

صحنه ملاقات و تبلیغ، در کنار دروغگو نامیدن و معصیت و سرکشی کردن، کوتاه و مختصر به پایان می‌رسد.

آن گاه صحنه دیگری را نشان می‌دهد. صحنه فرعون که به موسی پشت می‌کند و از او روی برمی‌تابد، و برای مبارزه سحر و حق به تلاش می‌ایستد و جادوگران را گرد می‌آورد، زمانی که بر او گران می‌آید تسلیم حق و هدایت گردد:

﴿ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَىٰ. فَحَسَرَ فَنَادَىٰ. فَقَالَ: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ﴾.

سپس پشت کرد و رفت و (برای مبارزه با موسی) به سعی و تلاش پرداخت. آن‌گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد، و گفت: من والاترین معبود

برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است. آن گاه خدا به موسی می‌آموزد چگونه با آن طغیانگر و سرکش سخن بیاغازد. او را با زیباترین و دوست داشتنی‌ترین شیوه مخاطب قرار دهد، و با شیوه و شکلی با او سخن بگوید که برای دلها کاملاً کشش و جاذبیت داشته باشد. بلکه دست از طغیان و سرکشی بردارد، و از خشم خدا بترسد و از انتقام او بهراسد:

﴿فَقُلْ: هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَن تَزْكَىٰ؟﴾.

بگو: آیا میل داری (از آنچه در آن هستی) رها و پاک گردی؟

آیا میل داری که از پلیدی طغیان و کثافت عصیان پاک گردی؟ آیا می‌خواهی به راه عبادت و برکت برگردی؟ ﴿وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ﴾.

و تو را به سوی پروردگارت رهبری کنم (و او را به تو بشناسانم) تا تو (از او) اندیشناک و بیمناک گردی (و خلاف نکنی؟).

آیا میل داری راه پروردگارت را به تو بشناسانم؟ هرگاه پروردگارت را بشناسی ترس از او به دلت می‌افتد. انسان طغیان و سرکشی نمی‌کند و دست به عصیان و گناه نمی‌یازد مگر زمانی که از پروردگارش دور برود و دور گردد. و مگر وقتی که راه خدا را گم کند و در نتیجه دلش سنگین و تباه می‌شود، و طغیان و سرکشی از آن برمی‌خیزد!

این بخش از داستان در صحنه نداء زدن و موظف کردن بود. بخش بعدی در صحنه رویارویی و رساندن پیام است. روند قرآنی بیان آن را تکرار نمی‌کند، بلکه به نشان دادن و ذکر آن در اینجا بسنده می‌کند. چیزی را که پس از صحنه نداء زدن قرار دارد درهم می‌پیچد و از آن سخن نمی‌گوید، و عبارت پیام‌رسانی را در

شما هستم!

روند سخن در اینجا شتابان به ذکر گفتار طغیانگر کافر می‌پردازد، و صحنه‌های تلاش او و گسردآوری جادوگران و چشم‌اندازهای تفصیلات آن را به طور مختصر بیان می‌کند. او پشت کرد و رفت و در مکر و کید خود به تلاش ایستاد و کوشش کرد. جادوگران را و عامهٔ مردمان را جمع کرد. آن گاه این سخن بیش‌رمانه و گردن‌افرازان‌های که لبریز از غرور و جهالت بود از دهان او بیرون پرید:

﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾.

من والاترین معبود شما هستم!

طغیانگری که گول غفلت تودهٔ مردمان، و اطاعت کورکورانهٔ ایشان را خورده است همچون سخنی را گفته است. آخر طاغیان را چیزی بسان غفلت تودهٔ مردمان و رام شدن و اطاعت کردن و فرمانبرداری ایشان گول نمی‌زند و فریب نمی‌دهد. طغیانگر جز فردی نیست که در حقیقت هیچ‌گونه قدرت و تسلطی ندارد، و این توده‌های غافل و رام و خوار است که بدو سواری می‌دهند و او را برگردهٔ خود می‌نشانند و راه می‌برند، و او هم سوار می‌شود و افسار ایشان را به دست می‌گیرد و هرگونه و هرکجا بخواهد آنان را سر می‌دهد و راه می‌برد! آنان گردن‌هایشان را برایش دراز می‌کنند و او هم ایشان را می‌گسلد! سرهایشان را برایش خم می‌کنند و او هم برگردهٔ ایشان می‌نشیند! آنان از حق عزت و کرامت خود برایش درمی‌گذرند و او هم طغیان و سرکشی می‌آغازد!

توده‌های مردم این کارهای ناروا را به دو سبب انجام می‌دهند: از یک جهت چون گول می‌خورند و فریب داده می‌شوند، و از جهت دیگر چون می‌ترسند. این چنین ترس و هراسی هم جز از وهم و گمان سرچشمه نمی‌گیرد. شخصی طغیانگر که یک نفر است ممکن نیست از هزارها و میلیون‌ها نفر قوی‌تر و نیرومندتر باشد، به شرط این که این توده‌ها به انسانیت خود پی ببرند، و عزت و کرامت و آزادی خود را درک بکنند. فرد فرد

توده‌های مردم از لحاظ نیرو و توان با شخص طغیانگر برابر و همتا است، ولی طغیانگر توده‌ها را گول می‌زند و به خیال ایشان چنین می‌اندازد که او می‌تواند برایشان کاری بکند، و چیزی برای سرکوبی آنان در اختیار دارد! ممکن نیست هرگز فردی در میان ملت بزرگواری طغیان و سرکشی بی‌آغازد. ممکن نیست هرگز فردی در میان ملت خردمند و راهیابی سر به طغیان بردارد. ممکن نیست هرگز فردی در میان ملتی طغیانگری و سرکشی کند که پروردگارش را بشناسند و بدو ایمان داشته باشند و آنان نمی‌پذیرند فردی از آفریدگان یزدان را پرستند و پرستش بکنند، فردی که نمی‌تواند بدیشان زیان و سودی برساند و ایشان را راهیاب گرداند.

ولی فرعون در قوم خود غفلت و ذلت و خالی بودن دل از ایمان دید. این امر او را جرأت بخشید این سخن کفرآلود بزه‌کارانه را بگوید و فریاد برآورد:

﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾.

من والاترین معبود شما هستم!

او هرگز نمی‌توانست همچون سخن زشت و پلشتی را بر زبان براند اگر ملت را آگاه و بزرگوار و مؤمن می‌دید، و آن ملت می‌دانست که فرعون بندهٔ ضعیفی است و بر چیزی توانائی ندارد، و اگر مگس چیزی را از او برباید و سلب نماید، نمی‌تواند آن چیز را از آن مگس رها نماید!

در برابر این گردن‌افرازی بیش‌رمانه، و به دنبال آن طغیان زشت و پلید، نیروی بزرگ به جنبش و خروش افتاد:

﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى﴾.

خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد.

در اینجا عذاب آخرت را بر عذاب دنیا جلوتر ذکر کرده است، بدان علت که عذاب آخرت از عذاب دنیا سخت‌تر و ماندگارتر است. عذاب آخرت عذاب واقعی است. عذابی که طغیانگران و سرکشان و بزه‌کاران و نافرمایان را سخت فرامی‌گیرد و سرمدی و ابدی ایشان

برمی داشتند. روند سخن از این چرخش و گردش به سوی مشرکانی برمی گردد که آنان هم به قدرت و قوت خود می نازیدند و بزرگی می فروختند. ایشان را برمی گرداند به سوی چیزی از نمادهای قدرت و قوت بزرگ و سترگی که در این جهان است و آفریدگار این جهان است و قدرت و قوت ایشان در برابر آن چیزی بشمار نمی آید:

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ؟ بَنَاهَا. رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا. وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا. وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا. أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا. وَالْجِبَالُ أَوَّسَاهَا. مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾.

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدد پس از مرگ) شما سخت تر است یا آفرینش آسمان که خدا آن را (با این همه عظمت سیرسام آور و نظم و نظام شکفت، بالای سرتان همچون کاخی) بنا نهاده است؟ ارتفاع و بلندای آن را بالا برد و گسترش داد، و آن را آراسته و پیراسته کرد و سر و سامانش بخشید. و شب آن را تاریک کرد، و روز آن را پدیدار و روشن ساخت. و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی درآورد و) گستراند. آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد. و کوهها را محکم و استوار کرد. برای استفاده شما و چهارپایان شما (همه اینها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده ایم).

این پرسشی است که جز پاسخی ندارد. پاسخ آن تسلیم شدن بدون جدال و ستیز است:

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ؟﴾.

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدد پس از مرگ) شما سخت تر است یا آفرینش آسمان؟

آفرینش آسمان! دیگر جای جدال و ستیز و سخن گفتن نیست. کدام قدرت و قوت شما است که شما را گول می زند و می فریبد؟ این است متوجه نیستید که آفرینش آسمان مشکل تر از آفرینش شما است، و خدائی که آسمان را آفریده است از آسمان فراتر و والاتر است؟.. این گوشه ای از پیام پرسش است. گوشه دیگری هم در

را گرفتار می سازد... جلوتر ذکر کردن عذاب آخرت علت دیگری نیز دارد، و آن این که جلوتر ذکر کردن آن مناسب تر با روندی است که از آخرت سخن می گوید، و آخرت را موضوع اصلی خود قرار می دهد... از سوی دیگر از لحاظ واژگانی با آهنگ موسیقی موجود در قافیه هم آواتر است، افزون بر این که از لحاظ معنوی با موضوع اصلی، و با حقیقت واقعی، همسازتر و همخوان تر است.

عذاب دنیا سخت و سنگین بود. باید عذاب آخرت چگونه باشد وقتی که سخت تر و شدیدتر و بدتر است؟ فرعون دارای قدرت و قوت و سلطه و عظمت و شوکتی بود که آن را از دیرباز به ارث برده بود و ریشه در تاریخ داشت. آیا باید حال تکذیب کنندگان جز او چگونه باشد؟ آیا حال آن مشرکانی که با دعوت رویاروی می گردند و به مقابله و مبارزه آن می پردازند باید چگونه باشد؟

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى﴾.

در این (داستان موسی و فرعون، درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از خدا) بترسد.

کسی که پروردگار خود را می شناسد، و از او می ترسد، او کسی است که می داند و می فهمد در حادثه فرعون چه درس عبرتی برای دیگران است. اما کسی که دل او با تقوا و پرهیزگاری آشنا نیست، میان او و میان درس عبرت سد و مانعی برقرار است، و میان او و میان پند و اندرز گرفتن پرده و حجابی است. زمان می گذرد تا می رسد به وقتی که همچون کسی با فرجام خود روبرو می گردد، و خدا او را به عذاب دنیا و به عذاب آخرت گرفتار می سازد. هرکسی برنامه ای دارد، و هرکسی فرجامی دارد. کسی درس عبرت می گیرد که از خدا بترسد...

روند سخن از این چرخش و گردش در میان محللهای نقش زمین شدن و کشتارگاه طغیانگران تجاوزپیشه برمی گردد، طغیانگران تجاوزپیشه ای که با قدرت و قوتی که داشتند سر به طغیان و تجاوزگری

دهشت و وحشت و ترس و هراس سراپای ایشان را فرامی‌گیرد، و از تجزیه و تعبیر آن درمانده می‌گردند، و جز اقرار و اعتراف به وجود نیروی بزرگی که آن را اداره می‌کند و همه چیز آن را به اندازه لازم و با ویژگی معلوم آفریده است، و سنجیده و دقیق آن را راه می‌برد، چاره‌ای نخواهند داشت، هرچند چنین پژوهشگرانی اصلاً از زمره مؤمنان به دینی از ادیان نباشند!

﴿وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا﴾.

و شب آن را تاریک کرد، و روز آن را پدیدار و روشن ساخت.

در این تعبیر شدت و حدّتی در طنین واژگان و در معنی آنها است. شدّت و حدّتی که متناسب با سخن از شدّت و حدّت و قدرت و قوّت است.

﴿أَغْطَشَ لَيْلَهَا﴾ یعنی شب آن را تاریک کرد. ﴿أَخْرَجَ ضُحَاهَا﴾ یعنی روز آن را روشن کرد. ولیکن واژگان در هماهنگی با روند سخن همگام می‌گردند...

پیایی آمدن حالت‌های تاریکی و روشنی در شب و چاشتگاه که اوّل روز است حقیقتی است که هرکسی آن را می‌بیند، و هر دلی از آن متأثر می‌گردد. چه بسا انسان به سبب طول الفت به تاریکی شب و روشنی روز، و تکرار آمد و رفت آنها چنین حقیقتی را فراموش بکند. این است قرآن با متوجّه ساختن ذهن و شعور به سوی آنها، تازگی این حقیقت را برگشت می‌دهد و عودت می‌بخشد. این حقیقت همیشه تازگی دارد. هر روز تازه می‌شود، و ذهن و شعور آن را تازه می‌یابد و از روی دادن آن متأثر می‌گردد. قوانینی که در فراسوی این حقیقت قرار دارد نیز از دقت و عظمتی برخوردار است که به وحشت و دهشت می‌اندازد کسی را که با آنها آشنائی پیدا کند. هر زمان که علم و دانش مردمان بیشتر بشود و پیشرفت بکند این حقیقت دل‌ها را

میان است. چه چیزی را در دوباره زنده کردن خود مشکل می‌یابید؟ خدا آسمان را آفریده است، و آفریدن آسمان از آفریدن شما دشوارتر است. دوباره زنده گرداندن شما آفرینش شما را برگشت دادن و تکرار کردن است. آن کسی که آسمان را آفریده است که کار مشکل‌تری است، می‌تواند شما را دیگر باره زنده کند و به زندگی برگرداند، و زندگی مجدّد بخشیدن و دیگر باره زنده کردن شما، از آفرینش آسمان آسان‌تر و ساده‌تر است.

این آسمان آفرینش سخت‌تر و دشوارتری دارد و جای ستیز و جدال نیست... ﴿بَنَاهَا﴾: خدا آن را بنانهاده است. بنا نهادن و ساختن اشاره به نیرو و پیوند دارد. آسمان نیز چنین است. پیوستگی دارد. ستارگان و سیّارگان آن خلل نمی‌پذیرند و پراکنده نمی‌گردند. از مدارها و جایگاه‌های خود خارج نمی‌شوند. فرو نمی‌افتند و سقوط نمی‌کنند. چه آسمان بنای استوار و محکم و دارای اجزاء وابسته به یکدیگر و در ارتباط با همدیگر است.

﴿رَفَعَ سَمَكَهَا قَسْوَاهَا﴾.

ارتفاع و بلندای آن را بالا برد و گسترش داد، و آن را آراسته و پیراسته کرد و سرو سامانش بخشید.

﴿سَمَكٌ﴾: ارتفاع. بلند. آسمانه... سَمَكٌ هر چیزی بلند و ارتفاع آن است. آسمان بلند و برافراشته و هماوا و هم‌نوا است. همه اجزاء آن مرتبط است... این ساختن و پرداختن است.

﴿قَسْوَاهَا﴾: ساخته و پرداخته کرد.^(۱)

با چشم غیر مسلّح و مشاهده معمولی می‌توان این هماهنگی مطلق را دید. آشنائی با حقیقت قوانینی که این آفریده‌های بزرگ و هراس‌انگیز را نگاه می‌دارند، و میان حرکات و آثار و تأثیرات آنها هماهنگی برقرار می‌دارند، بر دایره معنی این تعبیر می‌افزاید، و گستره این حقیقت هولناک و سترگی را فراخ می‌گرداند که مردمان در پرتو علوم خود جز گوشه‌هایی از آن را نمی‌دانند، و در برابرش مدهوش و مبهوت می‌مانند، و

۱- یعنی هریک را فواصل معین و اندازه و خاصیت ویژه بخشید و در مدارات خود جای داد و یکی را با دیگری مرتبط ساخت. (مترجم)

برای استفاده شما و چهارپایان شما (همه اینها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده ایم).
قرآن با این اعلان از یک سو به مردمان عظمت تدبیر و اداره کردن خدا را تذکر می دهد، و از دیگر سو به عظمت تقدیر و سنجش و آفرینش هر چیزی به اندازه لازم در ملک و مملکت خدا اشاره می کند. چه ساختن بنای آسمان بدین گونه، و گسترانیدن زمین و به شکل بیضی درآوردن آن نیز بدین گونه، هیچ کدام ناگهانی خود به خود پدید نیامده است و تصادفی پدیدار نگردیده است. بلکه در آنها حساب و کتاب آفریدگانی مورد نظر بوده است که در زمین جایگزین می گردد، و وجود و رشد و ترقی آنان مقتضی همآوایی و همگامی جدی فراوانی در طرح جهان، و در طرح منظومه شمسی به طور خاص، و در طرح زمین به طور اخص، بوده است.

قرآن - بنا به شیوه ای که در اشاره کردن کوتاه الهامگرا نه متضمن اصل حقیقت دارد - در اینجا از این همآواییها و همگامیها، ساختار آسمانها، تاریک کردن شب، روشن گرداندن روز، گسترانیدن و به شکل بیضی درآوردن زمین، بیرون آوردن آب و چراگاه زمین، و محکم و استوار کردن کوه های آن را یادآور می شود. اینها را هم برای استفاده انسانها و چهارپایانسان بدین شکل و گونه درآورده است. این نیز اشاره ای است که بیانگر حقیقت تدبیر و اداره کردن، و حقیقت تقدیر و اندازه گرفتن و به اندازه لازم آفریدن در برخی از پدیده هایی است که همگان آنها را می بینند، و می سزد در باره آنها با هر انسانی سخن گفت، در هر محیطی و

بیشتر به هراس و دهشت می اندازد و باعث شگفت و شگرف زیاده تری می گردد.

﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا. أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا. وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا﴾.

و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی درآورد و) گستراند. آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد. و کوه ها را محکم و استوار کرد.

دَحو زمین، تمهید بخشیدن و آماده ساختن و قشر آن را گستردن است،^(۱) به گونه ای که شایسته سیر و حرکت بر روی آن ممکن گردد، و خاک آن درخور روئیدن گیاهان و درختان بر روی آن شود. محکم و استوار شدن کوه ها هم نتیجه قرار و آرام گرفتن سطح زمین، و رسیدن درجه حرارت آن به اعتدالی است که اجازه می دهد زندگی بر روی آن میسر بشود بدین سان که هم اینک هست. یزدان سبحان از زمین آب آن را بیرون آورده است، چه آبی که از چشمه ها برمی جوشد، یا آبی که از آسمان پائین می آید. آبی هم که از آسمان پائین می آید همان آبی است که در زمین بخار می شود و بالا می رود و به شکل باران پائین می آید. یزدان سبحان از زمین چراگاه آن را بیرون آورده است، چراگاه نیز گیاهانی است که مردمان و چهارپایان از آنها می خورند و جانداران و جانوران مستقیماً یا با واسطه با آنها زندگی می کنند و زندگی را بسر می برند ...

همه اینها پس از ساختن آسمان میسر گردیده است، و به دنبال سیاه شدن شب و سفید شدن روز، یعنی پدید آمدن شب و روز، صورت گرفته است. نظریه های ستاره شناسی جدید به مدلول و مفهوم این نص قرآنی نزدیک است. وقتی که فرض می کند زمین صدها میلیون سال بوده است و گردشهای خود را داشته است، و شبها و روزها پیایی آمده است و گذشته است، پیش از آن که بگسترند و آماده کشت و زرع بشود، و سطح آن آرام و قرار پیدا بکند و دشتها و کوه ها بر روی آن پدید آید و بدین شکل و بدین گونه درآید.

قرآن اعلان می کند همه اینها بوده است و شده است:

﴿مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾.

۱- «دَحاها»: آن را پرت کرد و غلتاند ... آن را به شکل بیضی درآورد و گستراند ... چون اغلب تفسیرها و فرهنگها «دَحو» را تنها به معنی گستراندن ذکر کرده اند، چند جمله را برای تأکید معنی غلتاندن و قِل دادن، از دو تفسیر عیناً ذکر می نمایم: أَضَلَّ الدَّخْوِ الْإِزَالَهَ لِلشَّيْءِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ. وَ مِنْهُ يُقَالُ: لَئِنْ الضَّبُّ يَذْخُو بِالْكُرَةِ، أَيْ يُقَذِّفُهَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ (نگاه: تفسیر کبیر). دَحاها: بَسَطَهَا وَ أَوْسَعَهَا لِشَيْءٍ أَهْلَهَا. أَوْ جَعَلَهَا عَلَى شَكْلِ دَحْنَةٍ، وَ هِيَ الْبَيْضَةُ (نگاه: تفسیر و بیان مفردات القرآن) ...

جاذبه‌ای است که این سیاره دارد. این فاصله معتدل نیز لازم است. زیرا جرم نزدیک به خورشید گرم و تافته می‌گردد، و اجسام در آن، استوار و برقرار نمی‌مانند. و جرم دور از خورشید سرد می‌گردد، و اجسام در آن درهم نمی‌آمیزند و ترکیب نمی‌یابند.

این ترکیب‌بند هم لازم است، ترکیب‌بندی که عناصر به نسبت لازم در آن هماهنگ گردد، و حرکت حیات در آن ادامه پیدا کند. زیرا این نسبت برای پیدایش گیاهان، و پیدایش حیاتی که متکی به وجود گیاهان در ایجاد غذا است، لازم و ضروری است.

موقعیت زمین به گونه‌ای و در جایی است که شایسته‌ترین موقعیتها است برای فراهم آمدن شرائطی که هرگز حیات از آنها بی‌نیاز نیست. حیاتی که ما آن را می‌شناسیم، و تاکنون شکل دیگری از آن سراغ نداریم و نمی‌شناسیم»^(۱).

بیان حقیقت تدبیر و اداره جهان، و ذکر تقدیر و گنجاندن هر چیزی به اندازه لازم در طرح این هستی بزرگ، و حساب مکانی برای انسان در آن، هم از لحاظ خلقی و سرشتی که دارد و هم از لحاظ مراحل که می‌پیماید و حال و احوالی که پیدا می‌نماید، کاری است که دل و خرد را برای دریافت حقیقت آخرت و چیزهائی که در آن از قبیل حساب و کتاب و سزا و جزا است، آماده می‌سازد که با اطمینان کامل و با رضا و تسلیم دریافت نماید. ممکن نیست این واقعیت پیدایش جهان و پیدایش انسان باشد، و سپس به تمام و کمال خود نرسد، و انسان سزا و جزای خویش را دریافت ندارد. معقول نیست انسان کار و بارش با پایان گرفتن زندگی کوتاه این جهان زودگذر و فناپذیر به پایان بیاورد، و شرّ و طغیان و باطل با کاری که در این جهان کرده است رستگار گردد و بدون کیفر بماند، و خیر و عدل و حقّ در این زمین آنچه بر سرشان آمده است و گریبانگیرشان گردیده است همین جوری سپری شود و

در هر زمانی که باشد. چرا که نیازی به درجه علم و معرفت نیست تا بهره انسان را هر کجا و هرگونه که هست بیفزاید. این بدان خاطر است تا بتوان همه آدمیزادگان را در همه مراحل زندگی بشری بر روی زمین و در همه زمانها با این قرآن مخاطب قرار داد.

در فراسوی این سطح، فاصله‌ها و کرانه‌های دیگری از این حقیقت بزرگ وجود دارد. حقیقت تقدیر و تدبیر در طرح این جهان بزرگ است. در این جهان بزرگ تصادف و گراف جایی ندارد. سرشت این جهان فریاد برمی‌آورد تصادف امکان ندارد، و گراف جای ندارد. سرشت تصادف به گونه‌ای است که این همه هم‌آوائیهای شگفت و همگامیهای شگرف با آن سر سازگاری ندارد. به عبارت دیگر تصادف کور نمی‌تواند این همه قوانین منظم و مرتب و همسوییها و همگراییهای شگفت و شگرف را بیافریند، و از لحاظ عقل و خرد ممکن نیست همه این عجائب و غرائب، ناستجیده و ناگهانی سر از عدم برآورد و ادامه پیدا کند. این هم‌آوائیها و همسوییهای که در منظومه شمسی است، منظومه‌ای که زمین ما کره‌ای از آن است، نظم و نظام شگفتی در میان صدها میلیون منظومه‌های ستارگان دیگر است. زمین ما با این موقعیت ویژه که در این منظومه شمسی دارد، یک پدیده منحصر به فرد و نامکزی است، و از جایگاه ویژه‌ای در میان همه ستارگان منظومه شمسی برخوردار است. موقعیت آن به گونه‌ای است که آن را شایسته زندگی بشری می‌سازد. تا به امروز انسانها ستاره دیگری را پیدا نکرده‌اند و کشف ننموده‌اند که این همه هم‌آوائیها و همسوییهای ضروری در آن باشد، هم‌آوائیها و همسوییهای که هزارها هزار بشمار است!

«اسباب زندگی در این کره به وفور یافته می‌شود. دارای حجم متناسب، و فاصله معتدل، و ترکیب‌بندی است که عناصر حیات در آن به نسبت لازمی که حرکت حیات در آن میسر و روبه‌راه گردد یافته می‌شود.

این حجم متناسب، لازم است. زیرا بقای فضای هوایی یا اتمسفر موجود در اطراف این سیاره وابسته به نیروی

این کالای محدود را فرامی‌گیرد. جهان محکم و مقدّر و منظم را فرامی‌گیرد. آسمان استوار و زمین گسترده و کوه‌های محکم و زنده‌ها و زندگی، و بالاخره همه کشتارگاه‌ها و محلّهای نقش زمین شدن‌ها و موقعیت‌ها و جایگاه‌ها را فرامی‌گیرد و درهم می‌پیچد. بزرگترین حادثه بزرگتر از همه اینها است. بزرگترین حادثه همه اینها را فرامی‌گیرد و درهم می‌پیچد.

بدین هنگام است که انسان به یاد می‌آورد همه کارهائی را که کرده است و برای آنها به تلاش ایستاده است. سعی و تلاش خود را به یاد می‌آورد و پیش چشم می‌دارد. هرچند که رخدادهای زندگی، و سرگرمیهای کالای زندگی، او را از تلاش و کوشش بی‌خبر کرده است، و فعالیتها و کارهای انجام شده را از یادش برده است. هرچند که به یاد آوردن و پیش چشم داشتن بدو سودی نمی‌رساند و جز آه و ناله و غم و حسرت به دنبال ندارد. آنچه در پی دارد عذاب و عقاب و آشوب و وایلا است و بس.

﴿وَبُرَزَّتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى﴾

و دوزخ برای هر فرد بینائی، آشکار و نمایان می‌گردد (و بر کسی مخفی نمی‌ماند).

دوزخ برجسته و آشکار برای هر شخص بینائی است. تعبیر با واژه مشدّد «بُرَزَّتْ»: نمودار و آشکار می‌گردد، از دوزخ تعبیر می‌کند. برای این که معنی و طنین را تشدید بخشد، و صحنه را به هر چشمی نشان دهد. در آن هنگام سرنوشتها و فرجامها متفاوت می‌گردد، و هدف تدبیر و تقدیر موجود در آفرینش نخستین و پیدایش پیشین، جلوه‌گر و پدیدار می‌آید:

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى، وَآتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾

اما آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد، و زندگی دنیا را (برگزیده باشد و بر آخرت) ترجیح داده باشد، قطعاً دوزخ جایگاه (او) است.

طغیان و سرکشی در اینجا فراگیرتر از معنی نزدیکی است که به ذهن متبادر می‌گردد. صفتی است برای هرکسی که از حق و هدایت دربگذرد و تجاوز بکند. و

دیگر بس! ... سرشت این فرض با سرشت تقدیر و تدبیر روشنی که در طرح جهان بزرگ است سازگار در نمی‌آید و بلکه مخالف است ... بدین خاطر این حقیقتی است که روند قرآنی در این بند می‌پساید، با حقیقت آخرتی برخورد و ملاقات می‌نماید که موضوع اصلی این سوره است، و سزاوار این است که زمینه‌ساز آخرت در دلها و خردها باشد. بعد از آن از «الطَّامَّةُ الْكُبْرَى» یعنی حادثه عظیم، در جای مناسب خود و در وقت مناسب خود سخن می‌رود!



﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى، يَوْمَ يَخْرُجُ الْإِنْسَانُ مِمَّا سَعَى، وَبُرَزَّتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى. فَأَمَّا مَنْ طَغَى، وَآتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى، وَآتَرَ الْخَيْرَ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾

هنگامی که بزرگترین حادثه (و بلای سخت طاقت‌فرسای قیامت) فرامی‌رسد، در آن روز، انسان به یاد می‌آورد همه کوششها و تلاشهایی را که کرده است. و دوزخ برای هر فرد بینائی، آشکار و نمایان می‌گردد (و بر کسی مخفی نمی‌ماند). اما آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد، و زندگی دنیا را (برگزیده باشد و بر آخرت) ترجیح داده باشد، قطعاً دوزخ جایگاه (او) است. و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوا و هوس بازداشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه (او) است.

زندگی دنیا کالائی است. کالائی است که با دقت مقدّر و مقرر گردیده است. کالائی است که کاملاً سنجیده و برآورد شده است. کالائی است که برابر تدبیری مشخص و محدود گردیده است که سراسر جهان را و زندگی را و انسان را به یکدیگر پیوند و ارتباط داده است، ولیکن هرچه هست کالائی است، کالائی که تا مدت معینی در اختیار است و سررسید مشخصی دارد. در سررسید خود پایان می‌گیرد ... وقتی که بزرگترین حادثه و بلای سخت طاقت‌فرسای قیامت فرامی‌رسد، همه چیز را فرامی‌گیرد و همه چیز را درهم می‌پیچد.

اطاعت و عبادت است. چه هوا و هوس انگیزه نیرومندی برای طغیان و سرکشی، و برای هرگونه تجاوز و تعدی، و برای هرگونه گناه و بزهی است. هوا و هوس پایه فتنه و آشوب، و سرچشمه شرّ و بدی است. فتنه و آشوب و شرّ و بدی، اغلب از سوی هوا و هوس به جانب انسان می آید و بر سر او می تازد. چه نادانی و جهالت سهل و ساده مداوا و معالجه می گردد. ولیکن هوا و هوس با وجود علم و دانش آفت نفس انسان است، آفتی که معالجه آن به جهاد سخت و درازآهنگ و طولانی نیاز دارد.

ترس از خدا سدّ و مانع محکم و استواری در برابر انگیزه های شدید هوا و هوس است. جز این سدّ و مانع، کمتر سدّ و مانعی است که در برابر انگیزه های هوا و هوس پایدار بماند و فرونریزد. بدین خاطر است که روند قرآنی ترس از خدا و بازداشتن نفس از هوا و هوس را در آیه ای یکجا گرد می آورد. کسی که در اینجا از هوا و هوس سخن می گوید آفریدگار این نفس است. آفریدگاری که کاملاً آگاه از دردهای نفس، و بس مطلع از دواهای آن است. تنها او است که راه ها و پیچ و خم های آن را می داند، و آگاه است که هواها و هوسها و دواها و درمانهای نفس کجا کمین می کند، و چگونه از کمینگاه ها و نهانگاه هایش طرد می گردد و رانده می شود.

خدا انسان را مکلف نفرموده است که هوا و هوس در نهاد او نباشد و درنگیرد. بلکه یزدان سبّاح می داند که این امر خارج از توان انسان است. اما انسان را موظف فرموده است که نفس را از هوا و هوس بازدارد و آن را کنترل کند، و زمام اختیارش را در دست خود بگیرد. در این مسیر از ترس و هراس کمک دریافت دارد، ترس و هراس از جایگاه و مقام هولناک پروردگار بزرگوار و سترگ و بزرگ خود. پروردگارش در برابر این جهاد سخت بهشت را بدو عطاء می کند، و آنجا را منزل و مأوای او می سازد:

﴿فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾.

قطعاً بهشت جایگاه (او) است.

گستره آن فراخ تر از طغیانگران و سرکشان صاحب قدرت و شوکت و جبروت و عظمت است. چرا که شامل هرکسی می گردد که از هدایت منحرف شود، و زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح دهد، و دنیا را بجای آخرت برگزیند، و کار و تلاش خود را تنها به زندگی دنیا محدود و مربوط سازد، و حساسی برای آخرت باز نکند و آخرت را به حساب نیاورد. آخرت را به حساب آوردن و در نظر داشتن، شاهین ترازوها را در دست و دل انسان راست و درست نگاه می دارد. هنگامی که انسان حساب آخرت را مهمل گذارد و ناچیز انگارد، و زندگی دنیا را بر آن ترجیح دهد، شاهین همه ترازوها در دستش خلل می پذیرد و بالا و پائین می افتد، و همه ارزشها و معیارها در ارزیابی و سنجش او عیب و نقص پیدا می کند، و همه قواعد و ارکان فهم و شعور و رفتار و کردار در زندگیش متزلزل می شود، و آن وقت او طاغی و یاغی و ستمگر و ستمکار و متعدی و متجاوز از محدوده انسانی خود بشمار می آید. همچون کسی:

﴿فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾.

قطعاً دوزخ جایگاه (او) است.

دوزخ بی پرده و برجسته و نزدیک و آماده، در روز بزرگترین حادثه و بلای سخت طاقت فرسای قیامت، جایگاه او است!

﴿وَأُمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ.

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾.

و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد، و نفس را از هوا و هوس بازداشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه (او) است.

کسی از جاه و مقام پروردگار خود بترسد به گناه و نافرمانی اقدام نمی کند. هر زمان هم به گناه و نافرمانی به سبب ضعف بشری اقدام کند، ترس و هراس از این جاه و مقام بزرگ او را به پشیمانی و درخواست آمرزش و توبه کردن رهنمود و رهنمون می گرداند و می کشاند. در نتیجه در دائرة اطاعت و عبادت می ماند. بازداشتن نفس از هوا و هوس، نقطه مرکزی در دائرة

انسان سقوط نموده است و پرت گردیده است و آماده زندگی در نشیب فرودین دوزخ شده است، آنجا که انسانیت او هدر می‌رود و ضائع می‌شود، و به چیزی تبدیل می‌گردد که آتش بدان برافروخته می‌شود، آتشی که افروزینۀ آن انسانهایی - از این دست و از این نوع - و سنگ است!

این درجۀ بالا و برین، و این پلۀ پائین و فرودین، بازگشتگاه سرشتی بالا رفتن و اوج گرفتن، و سر در نشیب نهادن و به پرتگاه درافتادن، در ترازوی این آئینی است که حقیقت اشیاء را وزن می‌کند و برمی‌کشد...



سرانجام واپسین آهنگ این سوره درمی‌رسد، هولناک و ژرف و دراز:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا؟ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا؟ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا. إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا. كَانَتْهُمْ يَوْمَ يُورَثُهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾.

از تو در بارۀ قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟ تو را چه آگهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی‌دانی). آگاهی از زمان قیامت به پروردگارت واگذار می‌گردد (و اطلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است نه تو). وظیفۀ تو تنها و تنها بیم دادن و هوشدارباش به کسانی است که از قیامت می‌ترسند (و روح حق جوئی و حق طلبی دارند). روزی که آنان برپائی رستاخیز را می‌بینند (چنین احساس می‌کنند که در جهان) کوئی جز شامگاهی یا چاشتگاهی در آن درنگ نکرده‌اند و بسر نبرده‌اند.

مشرکان رنج‌افزا از پیغمبر ﷺ می‌پرسیدند، هر زمان که صفت هولها و هراسهای قیامت و حوادث آن را می‌شنیدند، و از حساب و کتاب و سزا و جزای قیامت سخنی استماع می‌کردند: کی قیامت فرامی‌رسد؟ یا موعد آن کی است؟ .. یا همان‌گونه پرسش می‌شد که در اینجا قرآن از زبان ایشان روایت می‌کند:

﴿أَيَّانَ مُرْسَاهَا؟﴾.

این بدان خاطر است که یزدان جهان، بزرگی این جهاد و ارزش آن را در پاکیزه نمودن و پاک گرداندن نهاد انسان، و در راست و درست نگاه داشتن نهاد او، و بالا بردن انسان به مقام والا و ارجمند، کاملاً می‌داند.

انسان با این بازداشتن و کنترل کردن نفس، و با این جهاد و پیکار، و با این اوج گرفتن و بالا رفتن، انسان است. انسان با رها کردن نفس خود در دست هوا و هوس، و اطاعت از کششها و جاذبه‌های درون خود برای رسیدن به هوا و هوس، به بهانه این که هوا و هوس آمیخته و آمیزه سرشت او است، انسان بشمار نمی‌آید. زیرا خدائی که استعداد جوشیدن و خروشیدن هوا و هوس را در سرشت انسان به امانت نهاده است، همان خدا استعداد به دست گرفتن زمام اختیار را در سرشت انسان به ودیعت نهاده است، و قدرت این را بدو داده است که خود را از هوا و هوس بازدارد، و از دائره جاذبه نفس خویشتن را بالاتر و برتر ببرد، و اگر در این مبارزه پیروز بشود و اوج بگیرد و بالا برود، بهشت را جائزۀ او می‌سازد.

یک آزادی انسانی در میان است که سزاوار بزرگداشت یزدان از انسان است. این آزادی انسانی آزادی پیروزی بر هوا و هوس نفس، و رهایی از بند اسارت شهوت، و استفاده از شهوت به طور متعادل و مقبولی که آزادی اختیار و احترام بشری محفوظ و مصون بماند. یک نوع آزادی حیوانی نیز در میان است. این آزادی عبارت است از شکست خوردن انسان در برابر هوا و هوس خودش، و به بندگی شهوت درآمدن انسان، و بیرون رفتن زمام اختیار از دست اراده انسان است. این آزادی را فریاد نمی‌دارد مگر آفریده‌ای که انسانیت او شکست خورده باشد و به بندگی شهوت درآمده باشد. او تنها بر بندگی خود جامۀ آزادی نادرستی را می‌پوشاند!

انسان اوّل همان است که اوج گرفته است و بالا رفته است و برای زندگی والای آزاد در منزل و مأوای بهشت آماده گردیده است. انسان دوم همان است که سر در نشیب نهاده است و واپسگرایی کرده است و از مقام

در چه زمانی واقع می‌شود؟

پاسخ این چنین بود:

﴿فَمِ أَنْتَ مِنْ ذُكْرَاهَا؟﴾

تو را چه آگهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی‌دانی).

این پاسخی است که عظمت و بزرگی و ضخامت و سترگی قیامت را می‌رساند. به گونه‌ای پاسخ داده می‌شود که پرسش را ناچیز و نابخردانه و کودکانه و کجروانه جلوه می‌دهد. ببینید و بنگرید، این چنین به پیغمبر بزرگوار گفته می‌شود:

﴿فَمِ أَنْتَ مِنْ ذُكْرَاهَا؟﴾

تو را چه آگهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی‌دانی).

قیامت بزرگتر از آن است که در باره آن پرسشی یا از تو در باره موعده آن پرسیده شود. چه کار و بار قیامت به پروردگار تو واگذار می‌گردد، و آگهی از آن ویژه خدا است و کار تو نیست:

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾

آگاهی از زمان قیامت به پروردگار و اگذار می‌گردد (و اطلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است نه او).

کار و بار قیامت به خدا واگذار می‌گردد، و خدا است که وقت فرارسیدن آن را می‌داند، و او است که عهده‌دار همه چیزهایی است که در قیامت روی می‌دهد:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مِّنْ بَحْشَاهَا﴾

وظیفه تو تنها و تنها بیم دادن و هوشدارباش به کسانی است که از قیامت می‌ترسند (و روح حق جوئی و حق طلبی دارند).

ترساندن و هوشدارباش دادن وظیفه تو است. حدود اختیار تو همین است... حدود اختیار تو این است که کسی را از قیامت بترسانی که ترساندن بدو سود برساند. آن کسی که دلش حقیقت قیامت را احساس می‌کند و از قیامت می‌ترسد و برای قیامت کار می‌کند، و انتظار می‌کشد یزدان سبحان که صاحب قیامت است قیامت را در موقع و موعد مقرر و معین خود برپا گرداند.

آن گاه هول و هراس و بزرگی و عظمتی به تصویر می‌کشد که قیامت در ذهنها و اندیشه‌ها پدید می‌آورد. زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت را به تصویر می‌زند، زندگی دنیا برابر احساس مردمان و مطابق سنجش و برآورد ایشان:

﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾

روزی که آنان برپائی رستاخیز را می‌بینند (چنین احساس می‌کنند که در جهان) گوئی جز شامگاهی یا چاشتگاهی از آن، درنگ نکرده‌اند و بسر نبرده‌اند.

قیامت بر اثر تأثیر عظیمی که در دل و درون انسانها پدید می‌آورد، زندگی دنیا، سالهای دنیا، کالاهای بهره‌مندیهای دنیا، و اشیاء دنیا، در نظرشان اندک و ناچیز جلوه‌گر می‌گردد. تا بدانجا که خیال می‌کنند زندگی دنیا بخشی از یک روز بوده است... شامگاهی یا چاشتگاهی از یک روز بوده است!

این دنیا درهم پیچیده می‌شود، دنیائی که ساکنان آن بر سر آن با یکدیگر می‌جنگند و همدیگر را می‌کشند و در آسیاب جنگ خرد می‌سازند. دنیائی که آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند، و بهره آخرت خود را در راه به دست آوردن دنیا رها و فدا می‌سازند. به خاطر دنیا مرتکب بزهکاری و نافرمانی و طغیان و سرکشی می‌گردند. هوا و هوس ایشان را جارو می‌کند و جلو می‌راند تا بدانجا که در دنیا برای هوا و هوس زندگی می‌کنند... این زندگی در دل و درون خود دنیاپرستان درهم می‌پیچد و برچیده می‌شود تا بدانجا که دنیا شامگاهی یا چاشتگاهی از یک روز دنیا به نظرشان می‌آید.

این دنیا است، و دنیا این است: کوتاه، شتابنده، ناچیز، زودگذر، بی‌ارزش و خوار... آیا آنان برای شامگاهی یا چاشتگاهی از یک روز باید آخرت را فدا سازند؟! آیا ایشان باید به خاطر شهوت موقت و ناپایداری منزل و مأوای بهشت را رهاکنند؟!

هان! این کار حماقت بزرگی است، حماقتی که انسانی مرتکب آن نمی‌شود که بشنود و ببیند!

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة عبس مکی و ۴۲ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَتَوَلَّى ۱ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۲ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكَّى ۳ أَوْ يَذْكُرُ فَنَنْفَعُهُ ۴ الَّذِي كَرِهَ ۵ أَمَّا مَنْ أَسْتَفْتَى ۶ فَاتَّ كَلِمَ تَصَدَّى ۷ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيَ ۸ وَأَمَّا مَنْ جَاءَهُ يَسْعَى ۹ وَهُوَ يَخْشَى ۱۰ فَاتَّ عَنْهُ لَهْفٌ ۱۱ فَلَا أَنفَافَ تَذْكُرُهُ ۱۲ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ۱۳ فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ۱۴ رُفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ۱۵ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ۱۶ كِرَامٍ بَرَرَةٍ ۱۷ قُلْ لَا لِلنَّاسِ مَا أَكْفَرُوا ۱۸ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُمْ ۱۹ مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقْنَاهُمْ فَقَدَرُوا ۲۰ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ ۲۱ ثُمَّ أَمَانَةً أَفَقَرُوا ۲۲ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أُنْشِرُوا ۲۳ كَلَّا لَمَّا يَقُضِ مَا أَمَرُوا ۲۴ فَلَيْسَ لِلنَّاسِ الْإِنْسَانُ إِلَّا طَعَامٌ ۲۵ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ۲۶ ثُمَّ شَقَقْنَاهُ ۲۷ الْأَرْضَ شَقًّا ۲۸ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۲۹ وَرَعَيْنَا وَخُضًّا ۳۰ وَزَيَّنَّا أَنْجِلًا ۳۱ وَحَدَّائِنَ عَلَيْهَا ۳۲ وَفَكَكَّهٗ ۳۳ وَأَبَّا ۳۴ مَنَعْنَا كُفْرًا ۳۵ وَلَا نَعْمِيكَ ۳۶ فَإِذَا جَاءَتِ الْإِصْلَافَةُ ۳۷ يَوْمَ يَفِرُّ الْآزِفَةُ ۳۸ مِنْ أَيْحَى ۳۹ وَأُمَيْهٖ ۴۰ وَأَبِيهٖ ۴۱ وَصَنْجِبِهِ وَبَنِيهِ ۴۲ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَ يَمِيزُ شَأْنٌ ۴۳ يُغْنِيهِ ۴۴ وَجُوهٌ يَوْمَ يَمِيزُ سُفْرَةٌ ۴۵ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ۴۶ وَوُجُوهٌ ۴۷ يَوْمَ يَمِيزُ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ۴۸ تَرْهَقُهَا قَفَرَةٌ ۴۹ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُ الْفَجَرَةُ ۵۰

بخش نخستین این بندها و بخشها به رخداد ویژه‌ای از رخدادهای زندگانی پیغمبر ﷺ می‌پردازد. پیغمبر ﷺ سرگرم کار و بار گروهی از بزرگان قریش بود. ایشان را به سوی پذیرش دعوت می‌فرمود. در این وقت ابن امّ مکتوم که مرد کور و فقیری بود به خدمتش آمد. او نمی‌دانست که پیغمبر ﷺ به کار و بار این گروه از مردمان سرگرم است. از پیغمبر ﷺ درخواست کرد که بدو بیاموزد چیزهایی از آنچه خدا بدیشان آموخته است. پیغمبر خدا ﷺ از درخواست نابه‌هنگام او خوشش نیامد و چهره‌اش را درهم کشید و از او روی برتافت. سرآغاز این سوره از قرآن نازل گردید و پیغمبر ﷺ را مورد سرزنش شدیدی قرار داد. و حقیقت ارزشها و معیارهای موجود در زندگی گروه مسلمان را با شیوه تند و برنده‌ای بیان داشت. همچنین حقیقت این دعوت و سرشت آن را تذکر داد:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكَّى. أَوْ يَذْكُرُ فَنَنْفَعُهُ الَّذِي كَرِهَ. أَمَّا مَنْ أَسْتَفْتَى فَاتَّ كَلِمَ تَصَدَّى. وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيَ؟ وَ أَمَّا مَنْ جَاءَهُ يَسْعَى وَهُوَ يَخْشَى، فَاتَّ عَنْهُ لَهْفٌ! فَلَا أَنفَافَ تَذْكُرُهُ، فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ، رُفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾.

چهره درهم کشید و روی برتافت! از این که نابینائی به پیش او آمد. تو چه می‌دانی، شاید او (از آموزش و پرورش تو بهره گیرد و) خود را پاک و آراسته سازد. یا این که پند گیرد و اندرز بدو سود برساند. اما آن کس که خود را (از دین و هدایت آسمانی) بی‌نیاز می‌داند، تو بدو روی می‌آوری و می‌پردازی! چه گناهی بر تو است اگر او (با آب ایمان، از چرک کفر) خویشتر را پاک و پاکیزه ندارد؟! اما کسی که شتابان و مشتاقانه به پیش تو می‌آید، و از خدا ترسان است، تو از او غافل می‌شوی (و بدو اعتناء نمی‌کنی!). نباید چنین باشد! این آیات (قرآنی و شریعت آسمانی) یادآوری و آگاهی است و بس. پس هر که بخواهد از آن پند گیرد (و هر که خواهد سر خویش پاکیزد). در نامه‌های گرامی و ارجمند ضبط

این سوره دارای بخشهای نیرومند، حقائق بزرگ، پسوده‌های ژرف، تصویرها و سایه‌روشنها و پیامهای ارزشمند و کمیاب، و آهنگهای معنوی و نواهای موسیقی به گونه یکسان است.

و او است که آن خوراک را پدید می آورد. همچنین خدا است که تدبیر و تقدیر خود را در آفرینش انسان به کار می برد و او را می آفریند:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا، فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا، وَعَبَّا وَقُضْبًا، وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا، وَحَدَائِقَ غُلْبًا، وَفَاكِهَةً وَأَبًّا، مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ﴾.

انسان باید به غذای خویش بنگرد و در باره آن ببیند (که چگونه ما آن را برای او فراهم کرده ایم، و در ساختمان مواد غذایی و اجزاء حیات بخش آن، چه دقت و مهارت و ظرافتی به کار برده ایم). ما آب را از آسمان به گونه شگفتی می بارانیم، سپس زمین را می شکافیم و از هم باز می کنیم. در آن دانه ها را می رویانیم (که مایه اصلی خوراک انسان است). و رزها و گیاهان خوردنی را. و درختان زیتون و خرما را. و باغهای پردرخت و انبوه را. برای استفاده و بهره مندی شما و چهارپایان شما. (عبس/۲۲-۲۳)

بخش واپسین، از «الصَّاحَّة» یعنی صدای هراس انگیز گوش خراش نفخه صور دوم، صحبت می کند. از روزی سخن می گوید که این صدای هراس انگیز گوش خراش، هول و هراس آن را به دنبال می آورد. هول و هراسی که در این واژه جلوه گر می آید. همان گونه که آثار آن هول و هراس در دل انسان پدیدار می گردد، انسانی که جز آن از همه چیز بی خبر می شود. همچنین آثار آن در چهره هائی دیده می شود که سخن می گویند از آنچه بدانها دست داده است و بر سرشان آمده است:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ، يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ، وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ، ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ، تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ، أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ﴾.

هنگامی که صدای هراس انگیز گوش خراش (نفخه صور دوم) برآید، در آن روز انسان فرار می کند از برادر خود، و از مادر و پدرش! و از همسر و

و ثبت است. (نامه هائی که) فرا و بالا (از کلام بشر) و دارای مکان و منزلت و الایند (و دور از هرگونه تحریف و آمیزش) و پاک (از هر نوع شائبه خرافات و عقائد باطل و فاسد، و زدوده از نقص و کم و کاست) هستند. با دست نویسندگانی (نگارش یافته اند. نویسندگانی که بزرگوار و نیکمنش و نیکوکردارند.

(عبس/۱-۱۶)

بخش دوم از کفر و زندقه زشت انسان، و انکار کردن پلشت پروردگارش صحبت می کند. بدو سرچشمه هستی او را تذکر می دهد، و اصل پیدایش وی را یادآور می شود. بدو می گوید چه کسی بدو حیات بخشیده است و زندگی را برایش میسر کرده است. پروردگار او است که مرگ وی و دوباره زنده کردن او را در دست دارد. او با این وجود کوتاهی می ورزد و در کار خویش قصور می ورزد:

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ! مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؟ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ، ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ، ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ، ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ، كَلَّا! لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ﴾.

کشته باد انسان! چه خدانشناس و ناسپاس است! خدا او را از چه چیز می آفریند؟! او را از نطفه ناچیزی می آفریند و قوت و قدرت (و جمال و کمال) بدو می بخشد. سپس راه (شناخت خوبی و بدی) را برای او آسان می کند (تا راه هدایت را در پیش گیرد، و راه ضلالت را ترک گوید). بعد او را می میراند و وارد گورش می گرداند. سپس هر وقت خواست او را زنده می گرداند. هرگز! هرگز! انسان (با وجود طول حیات) دستوری را که خدا بدو داده است (و وظائفی را که برای وی تعیین کرده است، آن چنان که شایسته مقام با عظمت الهی است) هنوز که هنوز است انجام نداده است!.

(عبس/۱۷-۲۳)

بخش سوم دل انسان را متوجه ضروری ترین اشیاء برای انسان می سازد که خوراک خودش و خوراک چهارپایان او است. به انسان تذکر می دهد که تدبیر و تقدیر یزدان سبحان در پشت سر آن خوراک قرار دارد

سر خویش گیرد). در نامه‌های گرامی و ارجمند ضبط و ثبت است. (نامه‌هایی که) فرا و بالا (از کلام بشر) و دارای مکانت و منزلت و الایند (و دور از هرگونه تحریف و آمیزش) و پاک (از هر نوع شائبه خرافات و عقائد باطل و فاسد، و زدوده از نقص و کم و کاست) هستند. با دست نویسندگانی (نگارش یافته‌اند، نویسندگانی) که بزرگوار و نیکمنش و نیکوکردارند.

رهنمودی که در باره این حادثه نازل گردیده است، واقعاً یک چیز مهم و قابل توجهی است. بسیار بزرگتر و سترگتر از آن است که در نگاه نخستین جلوه‌گر می‌آید. کاری است که معجزه بشمار می‌آید. هم خودش معجزه است و هم حقیقتی معجزه است که خواسته است این معجزه در زمین استقرار پیدا کند، و آثاری بر استقرار آن عملاً در زندگی بشری پدیدار و نمودار گردد. چه بسا این معجزه نخستین معجزه اسلام، و حتی بزرگ‌ترین معجزه آن باشد. اما این رهنمود - به عنوان پیروی بر حادثه فردی - ذکر می‌شود، همان‌گونه که شیوه خدائی قرآن است یک حادثه فردی و یک مناسبت محدود را فرصتی برای بیان حقیقت مطلق و برنامه مستمری سازد.

حقیقتی که در اینجا این رهنمود بیان آن را هدف قرار داده است، و آثار واقعی‌ای که عملاً بر بیان آن در زندگی ملت مسلمان مترتب است، اصل اسلام است. حقیقتی است که اسلام - و همه رسالت‌های آسمانی پیش از آن - خواسته‌اند نهال آن را در زمین بکارند.

این حقیقت تنها این نیست: چگونه با فردی از مردمان رفتار می‌شود؟ یا چگونه با گروهی از مردمان برخورد می‌شود؟ همان‌گونه که معنی نزدیک این حادثه و پیرو آن، این چنین است. بلکه این حقیقت بسیار فراتر و فراگیرتر از این، و بسیار بزرگ‌تر و سترگ‌تر از این است. این حقیقت این چنین است: مردمان چگونه همه کارهای زندگی را باید بسنجند و ارزیابی کنند. ارزشها و معیارهایی را که برای سنجش و ارزیابی به کار می‌برند و بدانها مقدار و اندازه آنها را برآورد می‌کنند،

فرزندانش. در آن روز هرکدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری بازمی‌دارد. در آن روز، چهره‌هایی غبار (غم و اندوه) بر آنها نشسته است. ابر تیره و سیاه (هراس و اندوه) آن رخسارها را می‌پوشاند. آنان، کافران بزهکار و بدکردارند. (عبس/۳۳-۴۲)

عرضه کردن بخشها و آیات این سوره - بدین شیوه تند و شتابان - به حس و شعور انسان آهنگهای بسیار مؤثری می‌افکند. این آهنگها تا بدان اندازه نیرومند و ژرف هستند که به محض پسودن دل، کار خود را می‌کنند و آن را دگرگون می‌سازند.

خواهیم کوشید پرده از گوشه‌هایی از فاصله‌های دوری برداریم که برخی از بخشها بدانها اشارت دارند، و با نخستین نگاه آشکار و جلوه‌گر نمی‌آیند.



﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكَّى؟ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى؟ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ فَأَنُتَ لَهُ تَصَدَّىٰ! وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكَّى؟ وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ وَ هُوَ يَخْشَىٰ، فَأَنُتَ عَنْهُ تَلَهَّى؟﴾ كَلَّا! إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ، فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾.

چهره درهم کشید و روی برتافت! از این که نابینائی به پیش او آمد. تو چه می‌دانی، شاید او (از آموزش و پرورش تو بهره گیرد و) خود را پاک و آراسته سازد. یا این که پند گیرد و اندرز بدو سود برساند. اما آن کس که خود را (از دین و هدایت آسمانی) بی‌نیاز می‌داند، تو بدو روی می‌آوری و می‌پردازی! چه گناهی بر تو است اگر او (با آب ایمان، از چرک کفر) خویشتن را پاک و پاکیزه ندارد؟! اما کسی که شتابان و مشتاقانه به پیش تو می‌آید، و از خدا ترسان است، تو از او غافل می‌شوی (و بدو اعتناء نمی‌کنی!). نباید چنین باشد! این آیات (قرآنی و شریعت آسمانی) یادآوری و آگاهی است و بس. پس هر که بخواهد از آن پند گیرد (و هر که خواهد

از کجا برمی گیرند و دریافت می نمایند؟

حقیقتی که این رهنمود می خواهد آن را استقرار بخشد این است: مردمان باید در زمین ارزشها و معیارهای خود را از ارزشها و معیارهای برگیرند که کاملاً آسمانی و الهی باشد، و از آسمان برایشان بیاید، و مقید به شرائط و ظروف معتبر زمینشان نباشد، و خودشان آنها را وضع ننموده باشند، و از اندیشه ها و جهان بینیهای ایشان برنجوشیده، اندیشه ها و جهان بینیهای که مقید به قراردادهای و شرائط و ظروف خودشان است.

این هم کار بسیار بزرگی است. همان گونه هم کار بسیار دشواری است. دشوار است مردمان در زمین با ارزشها و معیارهای زندگی بکنند که از آسمان نازل می گردد، و آزاد و رها از قراردادهای معتبر زمین است، و دور از فشار چنان قراردادهایی است.

عظمت این کار و دشواری آن را درک و فهم می کنیم وقتی که انبوه واقعیت بشری، و سنگینی آن را بر احساسها، و فشار آن را بر جانها، و سختی دست کشیدن از شرائط و ظروف و فشار ناشی از زندگی واقعیت مردمان را درک و فهم بکنیم. واقعیتی که از اوضاع و احوال زندگانی مردمان، از ارتباطها و پیوندهای زندگانی ایشان، از میراثها و برجای مانده های محیط آنان، از ته نشستها و رسوبات تاریخشان، و از سائر شرائط و ظروف دیگرشان که آنان را سخت به زمین می چسباند و وابسته می گرداند، و بر فشار ارزشها و معیارها و جهان بینیها و اندیشه هایشان بر نفسها می افزاید، سرچشمه می گیرد و برمی جوشد.

همچنین عظمت این کار و دشواری آن را درمی یابیم وقتی که بدانیم نفس محمد پسر عبدالله ﷺ برای این که بدین امر برسد، نیازمند این رهنمود و رهنمون است. و بلکه بدین سرزنش شدیدی که به مرز شگفت از عملکرد او می رسد نیازمند است!

برای تصوّر عظمت هر کاری در این هستی، کافی است

در باره آن گفته شود: نفس محمد پسر عبدالله ﷺ برای این که بدین امر برسد، به بیدارباش و هوشیارباش و رهنمود و رهنمون نیاز داشته است! بلی این بس است. چه عظمت این نفس و بالائی و والائی آن، کاری را که این نفس برای رسیدن بدان به بیدارباش و هوشیارباش و رهنمود و رهنمون نیاز داشته است آن اندازه بزرگ و سترگ می کند که آن را بالاتر از عظمت، و بالاتر از والائی می سازد. این حقیقت این کار است، کاری که رهنمود و رهنمون الهی به مناسبت این رخداد فردی می خواهد آن را در زمین پدیدار و برقرار گرداند... این امر به مردم می آموزد که انسانها باید ارزشها و معیارهای خود را از آسمان دریافت دارند، و آزاد و رها گردند از ارزشها و معیارهای زمینی، ارزشها و معیارهایی که همه از واقعیت زندگی آنان برمی دمد و برمی جوشد... کار بزرگ این است...

معیاری که خداوند برای مردمان همراه پیغمبران نازل کرده است تا با آن همه ارزشها را راست و درست گردانند، این است:

﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾.

بیکم گرامی ترین شما در نزد خدا متقی ترین شما است. (حجرات/۱۳)

این یگانه ارزشی است که وزن مردمان با آن در ترازوی یزدان بالا می رود یا پائین می افتد. این ارزش آسمانی خالص است. اصلاً هیچ گونه پیوندی با قراردادهای و مقررات زمین، و با شرائط و ظروف آن ندارد...

ولیکن مردمان در زمین زندگی می کنند، و با پیوندها و ارتباطهای گوناگونی به یکدیگر می پیوندند و مرتبط می شوند. همه پیوندها و ارتباطها دارای وزن و سنگینی و کشش و جاذبه خود در زندگی ایشان است. آنان با ارزشهای دیگری با همدیگر رفتار می نمایند و برخورد می کنند... در آن ارزشها حسب و نسب و قوت و قدرت و مال و ثروت نقش دارد. در میان آن

ارزشها چیزهائی جای می‌گیرد که از برکشیدن و وزن کردن با همچون ارزشهائی حاصل می‌گردد. از قبیل پیوندها و ارتباط‌های عملی اعم از اقتصادی و غیراقتصادی... احوال و اوضاع مردمان در آنها متفاوت می‌شود و برخی نسبت به برخی فرق پیدا می‌کند...

آن اسلام می‌آید تا بگوید:

﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾.

بیکمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. (حجرات/۱۳)

بدین وسیله از همه این ارزشهای سنگین وزن در زندگی مردمان، و دارای فشار فراوان بر ذهن و شعورشان، و برخوردار از کشش و جاذبه‌ای که ایشان را به زمین می‌چسباند، روی می‌گرداند و بر آنها قلم بطلان می‌کشد، و بجای همه آنها این ارزش تازه بدون واسطه از آسمان دریافت شده را جایگزین می‌سازد، ارزشی که در ترازوی خدا تنها بدو ارج و اعتبار داده می‌شود و بس!

سپس این رخداد روی می‌دهد تا این ارزش را در یک مناسبت واقعی معین بیان دارد، و به همراه آن این قانون بنیادین را مقرر نماید: ترازو ترازوی آسمان است و بس. و ارزش ارزش آسمان است و بس. بر ملت مسلمان واجب است همه ضوابط و قوانینی را رها سازند که معمول و معروف مردمان است، و به ترک همه ارزشها و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و معیارها و مقیاسها و آداب و رسوم بگویند که از پیوندها و ارتباط‌های زمین برمی‌دمد و برمی‌جوشد. تا بدین وسیله تنها از ارزشهای نازل شده از آسمان کمک گرفته شود، و تنها با ترازوی آسمان برکشیده شود!

مرد کور فقیری می‌آید که ابن امّ مکتوم نام دارد. به پیش پیغمبر خدا ﷺ می‌آید در حال و احوالی که او سرگرم صحبت با گروهی از بزرگان قریش است. عتبه و شیبیه پسران ربیعہ، ابوجهل عمرو پسر هشام، امیه پسر خلف، ولید پسر مغیره، همراه با عباس پسر عبدالمطلب

آمده‌اند و در خدمت پیغمبر ﷺ حضور به هم رسانیده‌اند. پیغمبر ﷺ دارد ایشان را به سوی اسلام فرامی‌خواند. امیدوار است با پذیرش اسلام از سوی آنان، خیر و خوبی بهره اسلام گردد. اسلامی که در تنگنا قرار گرفته است و دشواریها و سختیها در مکه بدان روی آورده است. این جماعت همانهائی هستند که با مال و جاه و جلال و قوت و قدرت خود در راه اسلام ایستاده‌اند، و مردمان را از اسلام باز می‌دارند، و آشکارا با اسلام سخت به نیرنگ ایستاده‌اند تا اسلام را در مکه محبوس و از حرکت به جای دیگری بازدارند. در عین حال دیگران هم در خارج از مکه ایستاده‌اند و به دعوت روی نمی‌آورند. دعوتی که نزدیک‌ترین مردمان صاحب دعوت رودروی آن ایستاده‌اند، و کسانی که از همگان در حسب و نسب و فامیلی با صاحب دعوت پیوند بیشتری دارند با دعوت او به مبارزه برخاسته‌اند، آن هم در محیط جاهلی قبیله‌گری و عشیره‌گری که همه ارزشها و همه اعتبارها را به قبیله و عشیره می‌دهد و بس.

مرد کور فقیری به خدمت پیغمبر خدا ﷺ می‌آید، در حالی که او سرگرم کار و بار این گروه است. آن هم نه برای نفع خودش، و نه برای مصلحت خودش، و بلکه به سود اسلام و برای مصلحت اسلام. چه اگر این گروه مسلمان می‌شدند، سدها و مانعهای سخت و ناگوار فرو می‌ریخت، و خارهای تیز از راه دعوت در مکه برچیده می‌شد، و آن گاه اسلام بعد از مسلمان شدن این سران بزرگ به بیرون از مکه می‌رفت و پیرامون آن را فرامی‌گرفت و تسخیر می‌کرد.

این مرد می‌آید، و به پیغمبر خدا ﷺ می‌گوید: ای پیغمبر خدا قرآن را بر من بخوان و از چیزی که خدا به تو آموخته است به من بیاموز... این سخن را تکرار می‌کند، در حالی که می‌داند پیغمبر ﷺ به چه کاری سرگرم است. این است که پیغمبر ﷺ از این که او سخشن را قطع می‌کند و وی را از توجه و اهتمام به موضوع باز می‌دارد، ناراحت می‌گردد، و آثار ناراحتی

شکل در پسوده‌های سریع و شتابنده، و در قالب عبارتهای بریده بریده، و با تعبیرهایی که انگار پذیره‌ها و دگرگونیاهاست، و با طنینها و نشانه‌ها و نگرشهای زنده، بیان دارد!

﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾...

چهره درهم کشید و روی برتافت، از این که نابینائی به پیش او آمد...

در ساختار واژگانی که برای غائب به کار می‌روند و از کس دیگری جدای از شنونده نقل می‌کند. در این شیوه الهام و پیام است، الهام و پیامی که می‌رساند کار مورد بحث و گفتگو آن اندازه در پیش خدا ناپسند است که یزدان سبحان دوست نمی‌دارد که آن را رو در روی پیغمبر بگوید. چرا که بدو لطف و مرحمت می‌نماید، و برای احترام او وی را از رویارویی با این کار زشت محفوظ و مصون می‌فرماید!

بعد از پنهان داشتن عملی که سرزنش به سبب آن پدیدار گردیده است و به میان آمده است، تعبیر دور می‌زند و با واژگان مستعمل برای مخاطب به سرزنش می‌پردازد. نخست تا اندازه‌ای آرام سرزنش را می‌آغازد:

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكُبُ؟ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعُهُ
الذِّكْرُ؟﴾.

تو چه می‌دانی، شاید او (از آموزش و پرورش تو بهره گیرد) خود را پاک و آراسته سازد؟ یا این که پندگیرد و اندرز بدو سود برساند؟

تو چه می‌دانی شاید این خیر بزرگ حاصل گردد؟ این مرد کور فقیری که مشتاقانه آمده است و به خیر و خوبی موجود در پیش تو چشم دوخته است، دلش بیدار گردد و پندپذیر شود و نصیحت و اندرز بدو سود برساند؟ تو چه می‌دانی شاید این دل با پرتوی از نور خدا منور گردد و بدرخشد، و مناره‌ای در زمین شود، و از نور آسمان روشنی بگیرد و نورانی گردد؟ کاری که صورت می‌پذیرد هر زمان که دلی برای هدایت بگشاید و حقیقت ایمان در آن به تمام و کمال درآید. این هم

بر چهره‌اش پدیدار می‌آید - هرچند که این مرد چهره‌اش را نمی‌بیند - و چهره درهم می‌کشد و روی برمی‌تابد. روی برمی‌تابد از مرد تنهای فقیری که او را از این کار مهم و بزرگ باز می‌دارد. کاری که در فراسوی صورت گرفتن آن برای دعوتش و برای دینش چیزهای فراوانی وجود دارد. کاری که برای پیروزی آئینش، نجات کار دعوتش از تنگنا، مصلحت اسلام، و حرص و آز بر انتشار اسلام، بدان رغبت و علاقه دارد. در اینجا است که آسمان دخالت می‌کند. آسمان دخالت می‌کند تا سخن فیصله‌بخش را در باره این کار بگوید، و همه نشانه‌های راه را بگذارد، و ترازویی را بنهد که همه ارزشها با آن سنجیده و برکشیده می‌شود، و از همه شرائط و ظروف و آداب و رسوم معمول و معروف مردمان چشم‌پوشی می‌گردد. حتی از خود آن چیزی چشم‌پوشی می‌شود که مردمان مصلحت دعوت را در آن می‌بینند، و بلکه سرور انسانها وَالْمَلَائِكَةُ مصلحت دعوت را در آن می‌بینند.

در اینجا یزدان والای والامقام پیغمبر بزرگوار خود را سرزنش می‌فرماید، پیغمبری که دارای خلق عظیم و اخلاق بزرگ است. سرزنش به شیوه سخت و شدید می‌آغازد، آن هم تنها یک بار در سراسر قرآن. در این سرزنش به فرستاده محبوب و مقرب آستانه یزدان جهان گفته می‌شود:

﴿كَلَّا﴾. نباید چنین کرد.

این واژه در گفتگو برای رد و انکار است، و معنی بازداشتن و دور کردن می‌دهد. آخر این کار بزرگی است که این آئین بر آن استوار و پایدار می‌گردد! شیوه‌ای که قرآن عهده‌دار آن در این سرزنش الهی گردیده است، شیوه بی‌نظیری است که نمی‌توان آن را به زبان نوشتار بشری ترجمه کرد. چه زبان نوشتار، قیدها و بندها و اوضاع و احوال و آداب و رسومی دارد. اگر شیوه را به زبان نوشتاری بشری ترجمه کرد و برگرداند، از گرمی این الهامها و پیامهای زنده مستقیم می‌کاهد. تنها شیوه قرآنی است که می‌تواند آن را بدین

و خود را از عذاب و خشم خدا برحذر می دارد.
﴿فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى؟﴾

تو از او غافل می شوی (و بدو اعتناء نمی کنی!).
غافل شدن از مرد مؤمن مشتاق خیر و خوبی، و متقی و پرهیزگار، توجه نکردن بشمار آمده است... این هم صفت کوبنده بسیار سختی است.
سپس طنین این سرزنش بلندتر می شود تا بدانجا که به مرز بازداشتن و راندن می رسد:
﴿کَلَّا!﴾. نباید چنین کرد!

نباید هرگز چنین کرد... این خطابی است در این جایگاه جلب توجه می کند و بیداری و هوشیاری را می طلبد.

آن گاه حقیقت این دعوت و کرامت و عظمت و رفعت آن را بیان می دارد، و بی نیازی این دعوت را از هر کسی، و از هر تکیه گاهی ذکر می کند. لطف و عنایت این دعوت فقط شامل کسی می گردد که این دعوت را به خاطر خود این دعوت بخواهد، آن کس هر وضع و حالی و جاه و مقامی و ارزش و بهائی با معیارها و مقیاسهای دنیا داشته باشد، مهم نیست:

﴿إِنَّمَا تَذَكَّرُ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ. فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ. مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ. بِأَيْدِي سَفَرَةٍ. كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾.

این آیات (قرآنی و شریعت آسمانی) یادآوری و آگاهی است و بس. پس هرکه بخواهد از آن پند گیرد (و هرکه خواهد سر خود گیرد). در نامه های گرامی و ارجمند ضبط و ثبت است. (نامه هائی که) فرا و بالا (از کلام بشر) و دارای مکان و منزلت والايند (و دور از هرگونه تحریف و آمیزش) و پاک (از هر نوع شائبه خرافات و عقائد باطل و فاسد، و زوده از نقص و کم و کاست) هستند. با دست نویسندگانی (نگارش یافته اند. نویسندگانی) که بزرگوار و نیکمنش و نیکوکردارند.

آیات قرآن از هر نظر ارزشمند و گرانبهائند. ارزشمند و گرانبهائند در نامه هائی که قرار دارند. بالا و والا و پاک و پاکیزه اند. سفیرانی در جهان بالا و در عالم فرشتگان گمارده شده اند آیات را برای برگزیدگان

کاری است که در ترازوی خدا بزرگ و سترگ و سنگین و وزین است...

سپس طنین سرزنش بلندتر می شود، و لهجه سرزنش شدت و حدت می گیرد، و به شگفت زده کردن از آن کاری می پردازد که مایه سرزنش شده است و جای سرزنش است:

﴿أَمَّا مَنْ أَسْتَفْنَى، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى؟! وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ؟ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَهُوَ يَخْشَى، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى؟﴾.

اما آن کس که خود را (از دین و هدایت آسمانی) بی نیاز می داند، تو بدو روی می آوری و می پردازی! چه گناهی بر تو است اگر او (با آب ایمان، از چرک کفر) خویشتن را پاک و پاکیزه ندارد؟! اما کسی که شتابان و مشتاقانه به پیش تو می آید، و از خدا ترسان است، تو از او غافل می شوی (و بدو اعتناء نمی کنی!).

اما کسی که بی نیازی خود را از تو و از آئین تو، و از هدایت و خیر و خوبی و نور و پاکی موجود در پیش تو، اظهار می دارد، تو به چنین کسی روی می آوری و می پردازی و بدو توجه می کنی و اهمیتی می دهی، و می کوشی او را رهنمود و رهنمون گردانی، و بدو رو می کنی و او به تو پشت می کند!
﴿وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ؟﴾.

چه گناهی بر تو است اگر او (با آب ایمان، از چرک کفر) خویشتن را پاک و پاکیزه ندارد؟

چه زبانی به تو می رسد اگر او در زشتی و پلشتی و کثافت خود باقی بماند؟ از تو که در باره گناه و بزه او نمی پرسند، و تو با او کمک نمی شوی و پیروز نمی گردی، و تو کار او را انجام نمی دهی و بجای او به کار نمی پردازی...

﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى...﴾.

و اما کسی که شتابان و مشتاقانه به پیش تو می آید...

با رضا و رغبت و به اختیار خود به پیش تو می آید.

﴿وَهُوَ يَخْشَى...﴾.

و از خدا ترسان است...

﴿إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ﴾.

بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. (احزاب/۱۳)

متقی‌ترین، گرامی‌ترین فرد در پیشگاه خدا است. او سزاوار رعایت و عنایت، و توجه کردن و اهمیت دادن است. اگرچه چنین کسی فاقد معیارها و اعتبارات دیگری باشد که مردمان تحت فشار واقعیت زمینی خودشان، و تحت فشار مقررات و قوانین زمینیشان بدانها الفت گرفته‌اند و آنها را پسندیده‌اند. از قبیل: حسب و نسب و قوت و قدرت و دارائی و اموال ... و سائر ارزشها و معیارهای دیگری که هیچ ارج و بهائی ندارند وقتی که با ایمان و تقوا همراه نباشند. یگانه حالتی که درست است بدان ارج و بها داد و آن را معتبر و محترم شمرد حالتی است که در آن به حساب ایمان و تقوا به بذل و بخشش می‌پردازد و خدا را از خود راضی می‌سازی.

این حقیقت بزرگی است که رهنمود و رهنمون الهی می‌خواهد در این مناسبت آن را برقرار دارد و هدف قرار دهد، همان گونه که شیوه قرآن است. شیوه قرآن این است که یک رخداد فردی و مناسبت محدودی را وسیله استقرار حقیقت مطلق و برنامه مستمری می‌گرداند.



نفس پیغمبر ﷺ از این رهنمود و رهنمون و عتاب و سرزنش، منقلب و دگرگون گردید. سخت و گرم منقلب و دگرگون شد، و برای استقرار این حقیقت در سراسر زندگانش، و در زندگانی جماعت مسلمان، برجست و به پا خاست، و آن را به عنوان نخستین حقیقت اسلام توصیف و سفارش کرد.

نخستین حرکتی که پیغمبر ﷺ در این راستا انجام داد این بود که رهنمود و رهنمون و عتاب و سرزنشی را اعلان داشت که به سبب این حادثه نازل گردیده بود. واقعاً این اعلان کار بس بزرگ و زیبا بود. کاری بود که از هرسو بدان بنگریم جز پیغمبری از پیغمبران در آن

زمین می‌آورند تا برگزیدگان هم آنها را به مردمان برسانند. آنان نیز بزرگوار و نیکمنش و نیکوکردارند ... آیات قرآن ارزشمند و پاکند در هر چیزی که بدانها مربوط و متعلق باشد، و آلاشی دور یا نزدیک بدانها نمی‌آمیزد و آنها را نمی‌پساید. آیات قرآن گرامی و بزرگ هستند و با آنها به روگردانان و روبرافتگانی پرداخته نمی‌شود و رونمی‌گردد که خود را بی‌نیاز از آنها می‌دانند. بلکه آیات قرآن به کسانی می‌پردازند و روی می‌کنند که کرامت و عظمت آیات را می‌شناسند و ارج و بهای آنها را می‌دانند، و می‌خواهند در پرتو رهنمود و رهنمون آنها پاک و پاکیزه گردند.

این ترازو است، ترازوی خدا، ترازویی که ارزشها و اعتبارها بدان برکشیده و سنجیده می‌شود، و با آن انسانها و اوضاع برآورد می‌گردند ... سخن این است، سخن خدا، سخنی که هر گفته‌ای و هر حکمی و هرگونه داوری و قضای با آن به محک امتحان زده می‌شود. این کجا بود؟ چه وقت بود؟ در مکه بود. در آن حال و احوالی که دعوت طرد می‌شد و رانده می‌گردید، و مسلمانان اندک بودند. رو کردن و پرداختن به بزرگان به خاطر مصلحت شخصی نبوده است. بی‌توجهی و روی گرداندن از کور فقیر به خاطر منافع شخصی نبوده است. بلکه تنها به خاطر خود دعوت بوده است. ولیکن فقط دعوت ترازو است، و فقط دعوت، معیارها و ارزشها است. دعوت آمده است تا این ترازو و این ارزشها را در زندگی انسانها مستقر گرداند. دعوت عزیز و گرامی نمی‌گردد، و قوی و نیرومند و پیروز نمی‌شود، مگر با استوار نگاه داشتن این ترازو و استقرار این ارزشها ...

گذشته از این - همان گونه که گذشت - این کار بزرگ‌تر و فراگیرتر از این حادثه فردی، و از موضوع مستقیم آن است. کاری که باید بشود این است که مردمان مقیاسها و معیارها را باید از آسمان دریافت بدارند نه از زمین، و مقررات آسمانی را معتبر بدانند نه مقررات زمینی را ...

زمان بر آن توانا نبوده است.

بلی جز پیغمبری از پیغمبران توانائی آن را نداشته است به مردمان اعلان کند که او عتاب و سرزنش شده است با این عتاب و سرزنش سخت و شدید، و بدین شکل شگفت، به سبب خطائی که از او سر زده است! برای هر شخص بزرگی - بجز پیغمبر - کافی بود بدین خطا پی ببرد و آن را در آینده جبران بکند. اما این نبوت است. کار دیگری است، و افقها و کرانه‌های دیگری دارد!

جز پیغمبری از پیغمبران توانائی این را ندارد همچون کاری را بدین شکل و شیوه رودر روی بزرگان قریش در چنین موقعیتی و شرائط و ظروفی بیان دارد، موقعیت و شرائط و ظروفی که دعوت در آن قرار داشت، و با آن چنان کسانی رویاروی بود. کسانی که به وسیله حسب و نسب و جاه و جلال و اموال و اولاد و قدرت و قوت به خود می‌بالیدند و خویشان را بزرگ می‌دیدند. در محیطی که همچون چیزهائی معتبر و مقبول بود. محیطی بود که در باره محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم گفته می‌شد:

﴿لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمًا﴾

چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟! (زخرف/۳۱)

این حسب و نسب پیغمبر ﷺ در میان ایشان است ... این چنین می‌گفتند تنها به خاطر این که او پیش از رسالت در میانشان ریاست نداشت!

گذشته از این، همچون کاری در همچون محیطی صورت نمی‌پذیرد مگر به فرمان وحی آسمان. چرا که ممکن نیست همچون کاری از زمین سرچشمه بگیرد و برجوشد ... به‌ویژه از چنان سرزمینی و در چنان زمانی!!!

این قوت و قدرت آسمان است که همچون کاری را به راه خود می‌دارد و به پیش می‌راند. از درون نهاد پیغمبر ﷺ به محیط پیرامونش خیز برمی‌دارد و می‌رود، و در آن محیط با قدرت و عمق و جهش

استقرار می‌پذیرد، و مدت‌های مدید و در طول زمان در زندگی این ملت مسلمان ماندگار می‌ماند و استمرار می‌یابد.

این امر توگد جدید بشریت بود، بسان توگد انسان در طبیعتی که در آن است. بلکه این توگد جدید ارج و بهای بیشتری داشت ... این توگد جدید بشریت این بود که انسان، هم از جهت شعور و هم از جهت واقعیت اجتماعی از همه ارزشهای معمول و به رسمیت شناخته شده در زمین بگذرد، و به سوی ارزشهای دیگری روان گردد که از آسمان نازل می‌گردد، ارزشهایی که بریده و گسیخته از همه ارزشها و معیارها و مقیاسها و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و آداب و رسوم و پذیرفته‌ها و شرائط و ظروف عملی، و جدای از همه پیوندها و ارتباطهای اجتماعی است، چیزهائی که بر انسانها فشار می‌آورند و سنگینی می‌کنند. همچنین جدای از پیوندها و خویشاوندیهای است که با گوشت و خون و اعصاب و ذهن و شعور آمیخته‌اند و معجون گردیده‌اند. با این وجود همگان ارزشهای جدید را بشناسند و بپذیرند، و بدان تن در دهند و گردن نهند. از دیگر سو این کار بزرگی که نفس محمد ﷺ نیاز به بیداری و هوشیاری و رهنمود و رهنمون پیدا کرد تا بدان برسد، تبدیل به کار بزرگی گردید که برای دلها و درونهای مسلمان روشن و بدیهی شد، و برای جامعه مسلمان شریعت و قانون گردید، و به صورت نخستین حقیقت زندگی در جامعه اسلامی درآمد، و در سراسر حیات دور و دراز مسلمانان نخستین حقیقت زندگی شد و خواهد شد.

چنان که باید ما حقیقت این توگد جدید را درک و فهم نمی‌کنیم. زیرا ما حقیقت این آزادی و رهائی را نمی‌توانیم در دلها و درونهایمان مجسم سازیم، آزادی و رهائی از همه چیزهائی که اوضاع زمین و ارتباطها و پیوندهای آن آنها را پدید می‌آورد. از قبیل: ارزشها و معیارها و مقیاسها و اعتبارهائی که دارای سنگینی خردکننده‌ای و درهم‌شکننده‌ای هستند. تا بدان اندازه که

سرزنش فرمود.

پیغمبر ﷺ پس از هجرت به مدینه، دو دفعه او را جانشین و قائم مقام خود کرد.

برای این که معیارها و مقیاسهای محیط، و ارزشهای برآمده از اعتبارهای زمین و از قوانین و مقررات آن را درهم بشکند و درهم بریزد، دختر خاله خود زینب دختر جحش اسدی را به ازدواج غلام خود زید پسر حارثه درآورد. مسأله ازدواج و دامادی مسأله بسیار حساسی است، به ویژه در یک محیط عربی از حساسیت بیشتری برخوردار است.

پیش از آن هم، زمانی که در آغاز هجرت میان مسلمانان برادری ایجاد فرمود، عموی خود حمزه را و غلام خود زید را برادران یکدیگر کرد، و خالد پسر رویحه خنمی و بلال پسر رباح را برادران همدیگر ساخت.

در جنگ مؤته زید را فرمانده سپاه کرد. جعفر پسر ابوطالب را معاون اوّل او، و عبدالله پسر رواحه انصاری را معاون دوم او نمود. زید را فرمانده سپاهی کرد که از سه هزار نفر مهاجر و انصار تشکیل شده بود، و در میانشان خالد پسر ولید بود.

پیغمبر ﷺ شخصاً بیرون آمد و این سپاه را بدرقه کرد. این جنگ همان جنگی است که هر سه نفر ایشان ﷺ در آن شهید شدند.

و پسین کار پیغمبر ﷺ این بود که اسامه پسر زید را فرمانده سپاهی کرد که به جنگ با رومیان می رفت. این سپاه از انبوهی از مهاجران و انصار فراهم آمده بود. در میان این سپاه، ابوبکر و عمر دو وزیر پیغمبر ﷺ و دو دست او، و دو خلیفه بعد از او به اجماع مسلمانان بودند. در میان آنان همچنین سعد پسر ابی وقاص بود که خویش پیغمبر ﷺ و از زمره قریشیانی بود که پیش از دیگران به اسلام گرویده بودند.

برخی از مردم از فرماندهی اسامه که نوجوانی بود ناراحت گردیدند و بر خود پیچیدند. در این راستا ابن عمر - رضی الله عنهما - فرموده است: پیغمبر خدا ﷺ

برخی از پیروان مکتبهای «پیشرو» چنین گمان می برند تنها جنبه ای از آنها - که اوضاع اقتصادی است - سرنوشتهای مردمان و عقیده های انسانها، و علوم و فنون و هنرها و آداب و رسوم و جهان بینی ایشان را در باره زندگی تشکیل می دهد و مقرر می دارد! همچنین پیروان مکتب مادی همین را در باره تاریخ می گویند، و بسیار تنگ نظرانه می نگرند، و جهالت و نادانی طفیانگرانه ای در باره حقائق نفس و حقائق زندگی دارند.

این معجزه است. معجزه توّلّد جدیدی برای انسان با دست اسلام در آن زمان است ...

از آن زمان که این توّلّد جدید به ظهور رسیده است، ارزشها و معیارهایی که با آن حادثه بزرگ جهانی پدیدار آمده است حاکم گردیده است و سیادت خود را بر جهان گسترده است ... اما این مسأله در محیط عربی، و در میان خود مسلمانان، ساده و آسان نبوده است ... جز این که پیغمبر ﷺ با خواست خدا، و با عملکردهای خود، و با رهنمودها و رهنمونهای خود که برخاسته از گرمی تأثیرپذیری او از رهنمودها و رهنمونهای ثابت قرآنی بوده است، توانسته است این حقیقت را در مزرعه درونها و در کشتزار حیات بکارد و سبز کند، و از آن پاسداری و مراقبت نماید تا ریشه هایش در زمین بدود و استوار بشود، و شاخه هایش برافراشته گردد و بالا برود و گشن گردد، و بر زندگی گروه مسلمانان قرنهای زیاد و طولانی سایه بيفکند ... و علی رغم همه عوامل سرنگونی و واژگونی دیگر، برقرار و پایدار بماند و سربرافرازد و رقص سبز آن درگیرد.

پیغمبر خدا ﷺ بعد از این حادثه با دیدن ابن امّ مکتوم لبخند می زد و شادمان می شد و بدو عنایت می فرمود و حال او را مراعات می نمود، و هر زمان که بدو می رسید می فرمود:

(أَهْلًا بِمَنْ غَاتَبَنِي فِيهِ رَبِّي).

مرحبا به کسی که پروردگارم به خاطر او مرا عتاب و

سپاهی را روانه کرد. اسامه پسر زید - رضی الله عنهما - را فرمانده آن سپاه کرد. برخی از مردم بر فرماندهی او اعتراض کردند و بدان طعنه زدند. پیغمبر ﷺ فرمود: «إِنْ تَطْعُنُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعُنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ. وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ خَلِيفًا لِلْإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لِمَنْ أَحَبَّ النَّاسُ إِلَيَّ. وَإِنْ هَذَا لِمَنْ أَحَبَّ النَّاسُ إِلَيَّ...» (۱).

«اگر شما بر فرماندهی او اعتراض می کنید و بدان طعنه می زنید، شما که قبلاً بر فرماندهی پدرش اعتراض داشته اید و بدان طعنه زده اید. به خدا سوگند پدرش سزاوار فرماندهی بود، و از محبوب ترین مردمان برای من بود. قطعاً این هم از محبوب ترین مردمان برای من است...».

زمانی هم زبانها به بدگوئی سلمان فارسی پرداختند، و از ایرانی و عربی سخن راندند، بنا به پیامهای نژادگرایی تنگ نظرانه، پیغمبر خدا ﷺ در این راستا ضربت قاطعانه خود را فرود آورد و زد و فرمود:

«سَلْمَانُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» (۲).

«سلمان از ما اهل بیت است».

پیغمبر ﷺ با ارزشهای آسمانی و ترازوی آن که در دست داشت، از همه کرانه های حسب و نسبی که بدان می نازیدند و می بالیدند و خویشان را بزرگ و عزیز می دیدند درگذشت و آنها را پشت سر افکند، و همه مرزهای نژادگرایی تنگ نظرانه ای را زیر پا نهاد که درباره اش حماسه سرایی می کردند و شور و غوغا برپا می داشتند... و سلمان فارسی را یک راست جزو اهل بیت خود محسوب و معرفی فرمود!

وقتی هم میان ابوذر غفاری، و بلال پسر رباح - رضی الله عنهما - گفتگوئی درگرفت و بر زبان ابوذر رفت:

«ای پسر مرد سیاه پوست... پیغمبر ﷺ از این سخن سخت برآشفته و خشمگین شد، و تند و تهدیدآمیز رودرروی ابوذر فرمود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ طَفَّ الْأَصَاغُ لَيْسَ لِابْنِ الْبَيْضَاءِ عَلَى ابْنِ السَّوْدَاءِ فَضْلٌ» (۳).

«ای ابوذر پیمانانه لبریز شد (و بس کن که پیمانانه ریخت) پسر مرد سفیدپوست بر پسر مرد سیاه پوست برتری ندارد».

این کار را از ریشه بخشکاند و کاملاً از یکدیگر جدا گرداند. یا اسلام است که از ارزشهای آسمان و معیارهای آسمان تشکیل می گردد، و یا جاهلیت است که از ارزشهای زمین و از معیارهای زمین فراهم می آید!

فرموده پیغمبر ﷺ با حرارت خود به دل حساس ابوذر فرو رفت و بدان نشست، و مهم ترین تأثیر را گذاشت. پیشانی خود را بر زمین نهاد و سوگند خورد که آن را از زمین بر نمی دارد تا بلال بر آن پای نگذارد، تا کفاره گفتر بزرگی بشود که آن را گفته است!

این ترازویی که بلال با آن بالا گرفت و سر افتاد، ترازوی آسمان بود... از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«يَا بِلَالُ حَدِّثْنِي بِأَرْجَى عَمَلٍ عَمِلْتَهُ فِي الْإِسْلَامِ مَنَفَعَةً عِنْدَكَ. فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّيْلَةَ خُشِفَ نَعْلُكَ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْجَنَّةِ».

«ای بلال برای من سخن بگو از کاری که در اسلام کرده ای و بیشترین امید سود را بدان داری. چه من امشب صدای کشهای تو را در حضور خود در بهشت شنیدم».

بلال گفت: من در اسلام کاری نکرده ام که به سود آن زیاد امیدوار باشم، جز این که من وضو کاملی را در وقتی از شب یا از روز می گیرم و تا آنجا که مقدور باشد با آن نماز می خوانم. (۴)

پیغمبر خدا ﷺ می فرمود، وقتی که عمار پسر یاسر اجازه ورود به خدمتش را می خواست:

۱- مسلم و بخاری و ترمذی آن را استخراج و روایت نموده اند.

۲- طبرانی و حاکم آن را استخراج و روایت کرده اند.

۳- ابن المبارک در باب خوبی کردن و صلوة رحم بجای آوردن با اندک اختلافی آن را استخراج و روایت کرده است.

۴- مسلم و بخاری آن را استخراج و روایت کرده اند.

«إِنذِنُوا لَهُ مَرْحَبًا بِالطَّيِّبِ الْمَطِيبِ».

«بدو اجازه دهید. مرحبا به پاک پاکیزه».

همچنین در باره عمار پسر یاسر فرموده است:

«مُلِيَ عَمَّارٌ إِلَى إِيْمَانًا إِلَى مُشَاشِهِ»^(۱)

«عمار - خدا از او خوشنود بادا - تا سر استخوانش

سرشار از ایمان است».

از حذیفه رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

فرمود:

«إِنِّي لَا أَدْرِي مَا بَغَايَ فَيْكُمْ فَأَقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي -

وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - وَاهْتَدُوا

بِهَدْيِ عَمَّارٍ، وَ مَا حَدَّثَكُمْ ابْنُ مَسْعُودٍ فَصَدِّقُوهُ»^(۲)

«من نمی دانم تا کی در میان شما باقی می مانم. بعد از

من از دو نفر پس از من پیروی کنید - اشاره فرمود به

ابوبکر و عمر - خدا از آنان خوشنود بادا - و بارهنمود و

رهنمون عمار راهیاب و راهرو شوید، و چیزی را که

ابن مسعود برایتان می گوید آن را تصدیق کنید و راست

بدانید».

هر شخص غریبی که از اهالی مدینه نمی بود ابن مسعود

را از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله می پنداشت ... از

ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفته است: من و

برادرم از یمن آمدم. مدتی در مدینه ماندیم. ابن

مسعود و مادرش را جز از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

نمی پنداشتیم. به سبب این که بسیار به خدمت پیغمبر

خدا صلی الله علیه و آله می رفتند و در پیش او زیاد می ماندند و

بسیار همراهش می شدند.^(۳)

جُلَیْبِیْبِ مردی از بردگان آزاد شده بود. پیغمبر

خدا صلی الله علیه و آله شخصاً برای او خواستگاری کرد تا زنی از

انصار را به ازدواج او دریاورد. وقتی که پدر و مادر

آن زن رضایت ندادند، آن زن گفت: آیا می خواهید

فرمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را نپذیرید؟ اگر این مرد را

برای شما پسندیده است و بدو رضایت داده است او را

به دامادی قبول کنید. پس پدر و مادر او رضایت دادند

و آن زن را به ازدواجش درآوردند.^(۴)

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در جنگی که پس از گذشت اندک

زمانی از ازدواج جُلَیْبِیْبِ درگرفته بود و وی به شهادت
رسیده بود، به جستجویش پرداخت ... از ابوهرزه
اسلمی رضی الله عنه روایت گردیده است که گفته است: پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله در جنگی شرکت داشت. خدا غنیمت را
نصیب او کرد.

پس از پیروزی به اصحاب خود فرمود:

«هَلْ تَقْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟».

«آیا کسی را از دست داده اید؟».

گفتند: بلی فلانی و فلانی و فلانی را ... سپس فرمود:

«هَلْ تَقْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟».

«آیا کسی را از دست داده اید؟».

گفتند: بلی فلانی و فلانی و فلانی را ... سپس فرمود:

«هَلْ تَقْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟».

«آیا کسی را از دست داده اید؟».

گفتند: بلی فلانی و فلانی و فلانی را ... سپس فرمود:

اصحاب عرض کردند: نه. کس دیگری را از دست

نداده ایم. فرمود:

«لَكَيْتَ أَقْفَدُ جُلَیْبِیْبًا».

«اَمَّا مَنْ جَلِیْبِیْبِ را از دست داده ام و به دنبالش

می گردم».

اصحاب به جستجوی جلیبیب پرداختند. او را در کنار

هفت نفر از کشتگان یافتند که ایشان را کشته است و

سپس او را کشته اند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی او رفت و

بالای سرش ایستاد. سپس فرمود:

«قَتَلَ سَبْعَةً ثُمَّ قَتَلُوهُ. هَذَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ. هَذَا مِنِّي وَأَنَا

مِنْهُ».

«او هفت نفر را کشته است و سپس او را کشته اند. این

از من است و من از او هستم. این از من است و من از

او هستم».

۱- نسائی آن را استخراج و روایت کرده است.

۲- ترمذی آن را استخراج و روایت کرده است.

۳- مسلم و بخاری و ترمذی آن را استخراج و روایت کرده اند.

۴- بخشی از حدیثی است که در مسند امام احمد، از انس روایت گردیده

می خورد: «به خدا سوگند تو پیاده نمی شوی، و به خدا سوگند من هم سوار نمی شوم. چه می شود اگر ساعتی پاهای خود را در راه خدا غبار آلود کنم؟».

سپس ابوبکر چنین دید که به عمر نیاز دارد، در آن حال که بار سنگین خلافت را بر دوش گرفته است. اما عمر تنها سربازی در سپاه اسامه است، و اسامه فرمانده است. پس باید از اسامه اجازه بگیرد عمر را در پیش خود نگاه دارد. در این وقت خلیفه به اسامه گفت: «اگر می خواهی مرا کمک کنی اجازه بده عمر در اینجا بماند». . . ای والله! اگر می خواهی مرا کمک کنی چنین کن . . . چه کرانه ها و افقهای بلندی است! کرانه ها و افقهایی که نمی توان به سوی آنها اوج گرفت و بدانها رسید مگر با خواست خدا که بر دستهای پیغمبری از پیغمبران خدا صورت می پذیرد!

آن گاه چرخ زمان دور برمی دارد و به پیش می رود و عمر پسر خطاب خلیفه را می بینم، خلیفه ای که عمار پسر یاسر را فرماندار کوفه می کند.

دم در عمر، سهیل پسر عمرو پسر حارث، و ابوسفیان پسر حرب، و جماعتی از بزرگان آزاده قریش می ایستند. پیش از ایشان به صهیب و بلال اجازه ورود می دهد. زیرا این دو نفر از سبقت گیرندگان بر دیگران در پذیرش اسلام، و از شرکت کنندگان در جنگ بدر بودند. بینی ابوسفیان باد می کند و با همان انگیزه غرور جاهلیت می گوید: «من هرگز همسان چنین روزی را ندیده ام. بدین بندگان و بردگان اجازه می دهد، و ما را بر در خود نگاه می دارد!». دوستش که حقیقت اسلام به ذهن و شعورش رخنه کرده است و دویده است، به ابوسفیان می گوید: «ای مردمان! من به خدا سوگند آنچه را که بر چهره دارید می بینم. اگر خشمگین هستید بر خویشتن خشم بگیرید. مردمان به سوی اسلام دعوت گردیدند، و شما نیز به سوی اسلام دعوت شدید. آنان برای پذیرش اسلام شتافتند، و شما کندی

سپس جلیبیب را روی بازوهای خود گذاشت. برای او تخت و زیراندازی جز بازوهای پیغمبر ﷺ نبود. برای او گوری را کردند، و در گورش نهادند . . . از غسل دادن او سخنی به میان نیامده است.^(۱)

❦

با این رهنمود الهی، و با این رهنمون نبوی، تو لد جدید بشریت بدین شکل کمیاب و بدین شیوه بی نظیر انجام پذیرفت. جامعه ربّانی ای پدیدار گردید که ارزشها و معیارهای خود را از آسمان دریافت می داشت، و آزاد و رها از قیدها و بندهای زمین بود، هرچند که روی زمین می زیست . . . این معجزه بزرگ اسلام بود. معجزه ای بود که جز با خواست خدائی و با عملکرد پیغمبری صورت نمی گرفته است. معجزه ای که می رساند این آئین از سوی یزدان جهان است، و آن کس که آن را با خود آورده است پیغمبری است.

این تدبیر و تقدیر الهی بوده است که به دنبال وفات پیغمبر خدا ﷺ دوست نخستین او ابوبکر، و دوست دوم او عمر، جانشین وی گردند و عهده دار این کار بزرگ بشوند . . . دو نفری که از همگان بهتر سرشت این کار را می شناختند، و از همگان سخت تر با هدایت پیغمبر خدا ﷺ قالب گرفته بودند، و از همگان ژرف تر نسبت به پیغمبر خدا ﷺ مهر و محبت داشتند، و آزمندتر به جستجوی موارد علاقه او و گام به گام رفتن در راه او بودند.

ابوبکر رضی الله عنه از یار خودش پیغمبر صلی الله علیه و آله به یاد داشت آنچه را در باره اسامه خواسته بود. پس از به دست گرفتن کار خلافت، نخستین کاری را که کرد روانه کردن اسامه به عنوان فرمانده سپاهی بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آن را آماده و تا بیرون مدینه بدرقه کرده بود. اسامه سوار بود و ابوبکر خلیفه پیاده. اسامه جوان شرم می کرد که سوار بشود و سواره برود، در حالی که خلیفه پیر پیاده او را همراهی کند و پیاده برود. این بود که گفت: «ای جانشین پیغمبر خدا یا تو باید سوار بشوی، و یا من باید پیاده بشوم». خلیفه سوگند

زنده بود من او را جانشین خود می‌کردم». عمر این را می‌گوید، در حالی که عثمان را و علی را، و طلحه را، و زبیر را جانشین خود نکرده است. . . . بلکه شورا را به شش نفر بعد از خود واگذار نموده است، و کسی را به طور مشخص برای جانشینی تعیین نکرده است.

علی پسر ابوطالب - کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - عَمَّار و حسن پسر علی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - را به سوی اهالی کوفه می‌فرستد تا ایشان را بسیج کند در باره واقعه‌ای که میان او و میان عائشه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - درگرفته است، و می‌گوید:

«من قطعاً می‌دانم که عائشه همسر پیغمبرتان ﷺ است در دنیا و در آخرت. اما خداوند شما را مورد آزمایش قرار داده است که آیا از من پیروی می‌کنید، یا از همسر پیغمبر ﷺ». (۳)

مردم در باره کار عائشه أم المؤمنین، دختر ابوبکر صدیق - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ جَمِيعاً - از علی علیه السلام پیروی کردند.

ابو رویحه خثعمی از برادر اسلامی خود بلال پسر رباح درخواست می‌کند او را در کار ازدواج کمک کند و واسطه شود میان او و خانواده‌ای از اهالی یمن. بلال می‌پذیرد و هنگام سخن بدانان می‌گوید: «من بلال پسر رباح هستم، و این برادر من ابو رویحه است. او مرد بدی از لحاظ اخلاق و دین است. اگر می‌خواهید دخترتان را به ازدواج او درآورید، باشد، به ازدواج او درآورید، و اگر خواستید نپذیرید، باشد، نپذیرید». . . . نه کار را از آنان پنهان می‌دارد و بدانان نیرنگ می‌زند، و نه چیزی از کار برادرش را پنهان می‌دارد. نه خود را واسطه خواستگاری قلمداد می‌کند، و نه فراموش می‌کند که او در آنچه می‌گوید در پیشگاه خدا باید پاسخگو باشد. . . . آن خانواده از این صداقت اطمینان پیدا می‌کنند، و دخترشان را به ازدواج برادر

کردید. اگر روز قیامت ایشان را به سوی بهشت فراخوانند و به ترک شما بگویند وضع شما چگونه خواهد بود؟!». (۱)

عمر برای اسامه پسر زید سهمی بیش از سهم عبدالله پسر عمر تعیین می‌کند. وقتی که عبدالله راز این امر را از پدر می‌پرسد، بدو پاسخ می‌دهد: «پسر عزیزم! زید ﷺ در پیش پیغمبر خدا ﷺ محبوب‌تر از پدرت بوده است! و اسامه ﷺ در پیش پیغمبر خدا ﷺ از تو محبوب‌تر بوده است! این است که محبت پیغمبر خدا ﷺ را بر محبت خودم ترجیح و برتری داده‌ام». (۲)

عمر این سخن را می‌گوید، چون او می‌داند محبت پیغمبر خدا ﷺ با ترازوی آسمان برکشیده شده است و راست و درست گردیده است.

عمر عمار را می‌فرستد تا به حساب خالد پسر ولید رسیدگی کند، خالد پسر ولیدی که سردار پیروز و دارای شخصیت خانوادگی ریشه‌داری است. عمار یقنه او را می‌گیرد. . . . گویند: او را با عمامه‌اش محکم می‌بندد تا رسیدگی به حساب او پایان می‌یابد، و بیگناهی وی روشن می‌گردد. آن وقت بند و رشته او را باز می‌کند و با دست خویش عمامه‌اش را می‌بندد. . . . خالد در این کار اشکال و مانعی نمی‌بیند و ناراحتی نشان نمی‌دهد. آخر او عمار یار و یاور پیغمبر خدا ﷺ است. کسی است که از زمره مؤمنانی است که پیش از دیگران به اسلام گرویده‌اند. پیغمبر خدا ﷺ هم در باره عمار فرموده است آنچه فرموده است!

عمر همان کسی است که در باره ابوبکر - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - گفته است: ابوبکر سرور ما است، و او است که سرور ما بلال را آزاد کرده است. بلال بنده امیه پسر خلف بود، و او را سخت شکنجه می‌داد. ابوبکر بلال را از او خرید و آزادش کرد. . . . عمر پسر خطاب در باره بلال می‌گوید: بلال سرور ما است! . . . عمر کسی است که گفته است: «اگر سالم غلام ابو حذیفه

۱- به نقل از کتاب: «العدالة الاجتماعية في الإسلام».

۲- ترمذی آن را استخراج و روایت کرده است.

۳- بخاری آن را استخراج و روایت کرده است.

است و به سوی ارزشهای ناچیز جاهلیت برگشته است، ارزشهایی که هیچ‌گونه پیوندی با ایمان و تقوا ندارند... دیگر آرزویی در میان نمانده است مگر آرزویی که به دعوت اسلامی پیوند پیدا می‌کند. امید است دعوت اسلامی همه انسانها را بار دیگر از جاهلیت نجات دهد، و بر دستهای آن تولّد جدید بشریت روی دهد، بسان تولّدی که نخستین بار انسانها آن را دیدند، و آن حادثه که سرآغاز این سوره آمده است تا آن را نقل و در آیات اندک و قاطعانه و بزرگ اعلان کند...

پس از بیان این حقیقت بزرگ در لابلای پیروی که بر آن حادثه در بند اوّل این سوره زده می‌شود، روند قرآنی در بند دوم از کار این انسان اظهار تعجب می‌کند، انسانی که از هدایت روی می‌گرداند، و خویش را از ایمان بی‌نیاز می‌داند، و از دعوت به سوی پروردگار خویش را برتر می‌گیرد... روند قرآنی از کار این انسان و از کفر ورزیدن او شگفت نشان می‌دهد، انسانی که سرچشمه وجودش را فراموش می‌کند، و اصل پیدایش خود را نادیده می‌گیرد، و عنایت خدا بدو و محافظت خدا از او در هر مرحله‌ای از مراحل پیدایش خود را در دنیا و آخرت نادیده می‌گیرد و پیش چشم نمی‌دارد، و وظیفه خویش را در برابر آفریدگار و روزی‌رسان و حسابرس خود انجام نمی‌دهد:

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ! مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؟ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ. ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ. ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ. كَلَّا! لَمَّا يَفْضِ مَا أَمَرَهُ﴾.

کشته باد انسان! چه خدانشناس و ناسپاس است! خدا او را از چه چیز می‌آفریند؟! او را از نطفه ناچیزی می‌آفریند و قوّت و قدرت (و جمال و کمال) بدو می‌بخشد. سپس راه (شناخت خوبی و بدی) را برای او آسان می‌کند (تا راه هدایت را در پیش گیرد، و راه

بلال درمی‌آورند، و می‌گویند: کافی است که داماد عرب است و حسب و نسب اصیلی دارد، و بلال غلام حبشی میانجی او است!

این چنین حقیقت بزرگی در جامعه اسلامی برقرار و پایدار گردید، و بعد از آن تا مدتهای مدید برقرار و پایدار ماند، با وجود عوامل بازدارنده فراوانی که در میان بود. «نام عبدالله پسر عباس برده می‌شد و همراه آن نام غلامش عکرمه بر زبان می‌رفت. هرگاه از عبدالله پسر عمر یادی به میان می‌آمد همراه او نام غلامش نافع نیز به میان می‌آمد. نام انس پسر مالک را همراه با نام غلامش ابن سیرین یاد می‌کردند. ابوهریره را با غلامش عبدالرحمن پسر هرمز ذکر می‌نمودند. در بصره حسن بصری، و در مکه مجاهد پسر جبر، و عطاء پسر رباع، و طاووس پسر کیسان، فقهاء بودند. در مصر در زمان عمر پسر عبدالعزیز یزید پسر ابوحبیب که غلام سیاه‌پوستی از دنقله بود مفتی بود»^(۱)...

میزان آسمان، پرهیزگاران را بالا می‌برد، هرچند پرهیزگاران از همه ارزشهای زمین بی‌نصیب و بی‌بهره باشند... پرهیزگاران از دیدگاه خودشان و از دیدگاه مردمان پیرامونشان بالا و والايند. این ترازو از روی زمین برداشته نشده است مگر در روزگار بسیار نزدیکی که جاهلیت در نواحی سراسر زمین به طغیان و سرکشی همه‌جانبه برخاسته است. در این زمان است که انسانها در آمریکا بر پشتوانه دلارهای خود تکیه می‌زنند، آمریکائی که ریاست دولتهای غربی را برعهده دارد. و انسانها جملگی در مکتب مادیگرایی چیره بر اوضاع روسیه با اسباب و ابزار کار هم برابر نیستند، روسیه‌ای که ریاست دولتهای شرقی را بر عهده دارد. در سرزمین مسلمانان هم جاهلیت نخستین حاکم است، جاهلیتی که اسلام آمد تا آن را از لجنزار برگیرد و بلندش گرداند. در سرزمین مسلمانان فریادهائی برخاسته است که اسلام آنها را ریشه کن کرده بود. جاهلیت آن ترازوی الهی را درهم شکسته

برجای نمی ماند... ولیکن این آفریدگار او است که او را ارزش بخشیده است. بدو ارزش داده است. او را با ساختار خود سنجیده است و ارزیابی فرموده است، و بدو قدر و منزلت داده است و آفرینش راست و درست و همساز و هماوایش بخشیده است. او را محترم و مکرم نموده است و آفرینش ارجمند و ارزشمندی بدو داده است. او را از آن اصل فرودین بالا برده است و به مقام والائی رسانده است، مقام و منزلتی که زمین و هرچه در آن است مسخرش می گردد.

﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ﴾.

سپس راه (شناخت خوبی و بدی) را برای او آسان می کند (تا راه هدایت را در پیش گیرد، و راه ضلالت را ترک گوید).

راه زندگی را برایش آسان ساخته است. یا راه هدایت را برایش سهل و ساده نموده است. با اعطاء ویژگیا و استعدادهایی که در وجودش به ودیعت نهاده است، راه را برایش آسان نموده است. چه راه زندگی، و چه راه رسیدن به هدایت در زندگی را برایش سهل و ساده کرده است.

وقتی که کوچ زندگی به پایان می آید، به پایانه ای می رسد که هر زنده ای بدون اختیار بدان درمی آید و از آن راه گریزی ندارد:

﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ﴾.

بعد او را می میراند و وارد گورش می گرداند.

کار او در پایان زندگی، بسان کار او در سرآغاز زندگی، در دستی قرار می گیرد که او را به صحنه حیات گسیل داشته است وقتی که خواسته است، و کار او را به پایان رسانده است وقتی که اراده فرموده است، و جایگاه او را در درون زمین قرار داده است برای احترام و حفظ حرمت او. شیوه کار را چنین نساخته است که او را بر روی زمین رها کنند و به دست درندگان و پرندگان گوشتخوار بپسارند. در سرشت انسانها به ودیعت نهاده است که با حرص و آز مرده خود را پنهان کنند و در گور بگذارند. این هم گوشه ای

ضلالت را ترک گوید). بعد او را می میراند و وارد گورش می گرداند. سپس هر وقت خواست او را زنده می گرداند. هرگز هرگز! انسان (با وجود طول حیات) دستوری را که خدا بدو داده است (و وظائفی را که برای وی تعیین کرده است، آن چنان که شایسته مقام باعظمت الهی است) هنوز که هنوز است انجام نداده است!

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ!﴾. کشته باد انسان!

او سزاوار کشتن است به سبب کار شگفتی که می کند و عملی که درپیش می گیرد... همچنین ساختار وژگانی برای رسوا کردن و زشت شمردن و نپسندیدن کارش ذکر می شود. و می رساند که او مرتکب چیزی گردیده است که سزاوار کشتن است...

﴿مَا أَكْفَرَهُ!﴾. چه خدانشناس و ناسپاس است!

خدانشناسی و ناسپاسی و انکار کردن و عدم آشنائی او از مقتضیات پیدایش خودش و از آفرینش خودش چه اندازه زیاد است! اگر این مقتضیات را پیش چشم می داشت آفریدگار را سپاس می گفت و شکر او را بجای می آورد، و در زندگانی دنیای خود فروتنی می کرد، و آخرت خود را به یاد می داشت...

اگر چنین نیست پس چرا تکبر می ورزد و خودبزرگ بینی می کند و خویشتن را بی نیاز می شمارد و روی می گرداند؟ اصل او کدام است و سرآغاز او کدام؟

﴿مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ؟﴾.

خدا او را از چه چیز می آفریند؟

اصل فروتنانه ناچیزی است. همه ارزش خود را از لطف و فضل و نعمت خدا برمی گیرد. همه ارزش خود را از تقدیر و تدبیر خدا دریافت می دارد:

﴿مِنْ نُّطْقَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ﴾.

او را از نطفه ناچیزی می آفریند و قوت و قدرت (و جمال و کمال) بدو می بخشد.

از چیزی او را آفریده است که هیچ ارزشی ندارد. او را از این اصل آفریده است، اصلی که برپای نمی ایستد و

انسان به خوراک خودش، و آیا به خوراک چهارپایان خودش در این کوچ نگریسته است؟ این هم چیزی از چیزهایی است که آفریدگار انسان آنها را میسر و در دسترس قرار داده است:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ. أَأَنْتَ صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا. ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا. فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا. وَعَبَّا وَقُضْبًا. وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا. وَحَدَائِقَ غُلْبًا. وَفَاكِهَةً وَأَبًّا. مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾.

انسان باید به غذای خویش بنگرد و در باره آن ببیند (که چگونه ما آن را برای او فراهم کرده ایم، و در ساختمان مواد غذایی و اجزاء حیات بخش آن، چه دقت و مهارت و ظرافتی به کار برده ایم). ما آب را از آسمان به گونه شگفتی می بارانیم. سپس زمین را می شکافیم و از هم باز می کنیم. در آن دانه ها را می رویمانیم (که مایه اصلی خوراک انسان است). و رزها و گیاهان خوردنی را. و درختان زیتون و خرما را. و باغهای پردرخت و انبوه را. و میوه و چراگاه را. برای استفاده و بهره مندی شما و چهارپایان شما.

این داستان خوراک انسان است. مرحله به مرحله توضیح داده شده است. این داستان خوراک انسان است و انسان باید بدان داستان بنگرد. آیا خودش در پیدایش خوراکش دستی داشته است؟ آیا خودش در پیدایش خوراکش تدبیر و تقدیری داشته است؟ دستی که انسان را آفریده است و به پهنه زندگی گسیل داشته است و داستان او را پدید آورده است، همان دست است که خوراک انسان را پدید آورده است و داستان آن را به وجود آورده است:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾.

انسان باید به غذای خویش بنگرد و در باره آن ببیند (که چگونه ما آن را برای او فراهم کرده ایم، و در ساختمان مواد غذایی و اجزاء حیات بخش آن، چه دقت و مهارت و ظرافتی به کار برده ایم).

انسان باید به غذای خویش بنگرد، غذا که چسبیده ترین، و نزدیک ترین، و ملازم ترین چیز بدو

از تدبیر و تقدیر خدا در باره انسان است.

انسان در داخل گور خواهد بود تا زمانی که اراده و خواست خدا می خواهد او را به زندگی برگرداند تا آنچه می خواهد در باره اش روا دارد:

﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴾.

سپس هر وقت خواست او را زنده می گرداند.

انسان بیهوده به حال خود رها نمی شود، و بدون حساب و کتاب و سزا و جزا نمی گردد. . . آیا او خود را برای این کار آماده کرده است و آمادگی این امر را پیدا نموده است؟

﴿كَلَّا! لَمَا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ﴾.

هرگز! هرگز! انسان (با وجود طول حیات) دستوری را که خدا بدو داده است (و وظائفی را که برای وی تعیین کرده است، آن چنان که شایسته مقام با عظمت الهی است) هنوز که هنوز است انجام نداده است.

انسان به طور همگانی، و فردا فرد ایشان، و همه نسلهایشان، کاری را انجام نداده است که خدا بدو دستور فرموده است. . . تا واپسین لحظه های زندگی وظیفه خود را چنان که باید انجام نداده است. این پیامی است که تعبیر آن را با واژه «لَمَّا» یعنی هنوز نه، تاکنون نه. . . بیان می دارد. خیر او مقصّر است و کوتاهی کرده است، و وظیفه و تکلیف خویش را بجای نیاورده است. اصل آفرینش و پیدایش خود را چنان که باید به یاد نداشته است. . . شکر و سپاس آفریدگار خود را و روزی رسان خود را چنان که باید بجای نیاورده است. راه این کوچ را بر روی زمین با آمادگی برای روز حساب و کتاب و سزا و جزا نسپوده است. . . بلی انسان در مجموع به همین ترتیب است. بالاتر از این، اکثریت مردم همواره از پذیرش حق روی می گردانند و بدان پشت می کنند و می روند. و خویشتن را بزرگ تر از آن می دانند که هدایت یابند!



روند قرآنی به پسوده دیگری در بند تازه ای منتقل می شود. . . آن پسوده پیدایش این انسان است. . . آیا

در آمده است. ممکن نبوده است اکسیژن و نئودروژن ترکیب گردند و متحد شوند مگر زمانی که حرارت به ۴۰۰۰ درجه فارنهایت رسیده است. بدین هنگام بوده است که عناصر با یکدیگر به جهش و کنش پرداخته‌اند، و آبی را تشکیل داده‌اند که امروزه می‌شناسیم و به شکل هوای کره زمین می‌یابیم. قطعاً باید آب به شکل هولناکی در آن زمان بوده باشد. همه اقیانوسها در آسمان بودند. همه آن عناصری که هنوز متحد و یکپارچه نشده بودند به شکل گازها در فضا بودند. آب که در فضای خارجی بود به سوی زمین سرازیر شد، ولی نتوانست بدان برسد. زیرا درجه حرارت نزدیک زمین زیادتر از دمای مسافت هزاران مایل بالاتر از زمین بود. معلوم است وقت آن فرارسیده بود که طوفان به زمین برسد تا برای بار دوم به شکل گاز از زمین به بالا برود. از آنجا که اقیانوسها در فضا بودند فیضانها و جوششهایی با پیشرفت سرد شدن پدیدار آمدند که فراتر از حساب و کتاب است. این فیضانها و جوششها به حرکت درآمدند و در عین حرکت پراکنده گردیدند...»^(۱)

این فرضیه - هرچند ما نصّ قرآنی را آویزه آن نمی‌گردانیم - حدود و ثغور تصوّر ما را در باره نصّ قرآنی و تاریخی که بدان اشاره می‌کند گسترش می‌دهد، تاریخی که آب در آن فرو ریخته است و پائین آمده است. چه بسا این فرضیه درست باشد، و چه بسا فرضیه‌های تازه‌تر دیگری در باره اصل آب در زمین مطرح و به میان آمده است و به میان می‌آید. نصّ قرآنی شایان این بوده و خواهد بود که همه مردمان در هر محیطی و در میان هر نسلی بدان مخاطب قرار گیرند.

سراغاز داستان خوراک این چنین است:

﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا﴾

است... انسان باید به این چیز میسر و ضروری و حاضر و مکرر بنگرد. باید به داستان شگفت و اندک آن بنگرد. چرا که سهل و ساده به دست آمدن آن، شگفتی را از یادش می‌برد که در آن است. این چیز سهل و ساده، معجزه‌ای است بسان معجزه آفرینش و پیدایش خود انسان. هر گامی از گامهایش و هر مرحله‌ای از مراحلش با دست قدرتی برداشته می‌شود و پدید آورده می‌شود که انسان را از نیستی به هستی آورده است:

﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا﴾.

ما آب را از آسمان به گونه شگفتی می‌بارانیم.

فرو ریختن و باراندن آب به صورت باران، حقیقتی است که هر انسانی در هر محیطی و در هر مرحله‌ای از مراحل علم و معرفت و تجربه و آزمون که باشد، بدان آشنا است. این حقیقتی است که هر انسانی بدان مخاطب می‌گردد. اما اگر انسان در علم و معرفت پیشرفت و آگاهی بیشتری داشته باشد، بهتر مفهوم و مدلول آن را درک و فهم می‌کند، و بیشتر از آن سر درمی‌آورد. از باران معمولی که هر روزه تکرار می‌گردد و هر کسی آن را می‌بیند فراتر و فراخ‌تر می‌فهمد و در حوزه گسترده‌تری مرغ اندیشه‌اش بال و پر می‌گشاید. نزدیک‌ترین فرضیه‌ها امروزه برای تفسیر وجود اقیانوسهای بزرگی که آب آنها بخار می‌گردد و سپس به صورت باران پائین می‌آید، این است که این اقیانوسها نخست در آسمان بالای سر ما پدید آمده‌اند و سپس بر روی زمین فرو ریخته‌اند!

در این راستا یکی از دانشمندان عصر حاضر می‌گوید: «اگر صحیح باشد که درجه حرارت زمین هنگام جدا شدن از خورشید حدود ۱۲۰۰۰ درجه سانتیگراد بوده است. یا این که این درجه حرارت سطح زمین بوده است. در این صورت همه عناصر آزاد بوده‌اند. بدین سبب ممکن نبوده است ترکیب شیمیایی مهمی صورت بگیرد. هنگامی که کره زمین، یا اجزاء تشکیل‌دهنده کره زمین اندک اندک سرد شده است، ترکیبات انجام پذیرفته است، و واحد جهان بدان شکلی که می‌شناسیم

۱- به نقل از کتاب: «الإنسان لا يقوم وحده» تألیف: ا. کریسی مورسون. ترجمه عربی آن تحت عنوان: «العلم يدعو إلى الإيمان» مترجم محمود صالح فلکی.

ما آب را از آسمان به گونه شگفتی می بارانیم.

هیچ کسی گمان نمی برد که او آب را به شکلی از اشکال پدید آورده است، و در تاریخی آن را پدیدار کرده است و در زمین به جریان در انداخته است، تا داستان خوراک در این راه به سیر و حرکت درآید و بیاغازد!

﴿فَمُشَقِّقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا﴾.

سپس زمین را می شکافیم و از هم باز می کنیم.

این مرحله بعد از فرو ریختن و باراندن آب است. این مرحله شایانی این را دارد که انسان ابتدائی با آن مخاطب قرار داده شود. انسانی که می بیند آب از آسمان فرو می ریزد به وسیله قدرتی که جدای از قدرت او، و به وسیله تدبیری جدای از تدبیر او است. آن گاه آب را می بیند که زمین را می شکافد و به میان خاک آن فرو می رود. یا گیاه را می بیند که خاک زمین را با قدرتی که پروردگار بدو داده است از هم می شکافد و سر برمی زند و در فضای بالای زمین بالا می رود... آن گاه که این گیاه باریک باریک است، و زمین روی آن سنگین سنگین است. اما دستی که جهان را اداره می کند زمین را کاملاً برایش می شکافد، و آن را کمک می کند در خاک نفوذ کند هر چند که ضعیف و نرم و نازک است. این هم معجزه ای است که هر کس که بیندیشد در باره سربازدن گیاهک از خاک آن را مشاهده می کند، و احساس می نماید در فراسوی آن نیروی روان است که در گیاهک نرم پنهان است و کمین کرده است.

اما وقتی که علوم و معارف انسان پیشرفت بکند افق و کرانه دیگری از تفکر و تصور در باره این نصّ برایش آشکار و روشن می گردد. چه بسا شکافتن زمین برای رویش گیاهان از هر چیز دیگری که تصور می کنیم نزدیک تر به ذهن باشد. چه بسا مراد همه همان خرد شدن سطح صخره سنگهائی باشد که به سبب فیضانها و جوششهای سهمگین مذکور در فرضیه علمی پیشین درهم شکسته اند. یا مراد چیزی است که فرزندانگان امروزی بدان معتقدند و می گویند سطح زمین یکپارچه

از صخره سنگها تشکیل شده است و عوامل بسیار جوی صخره سنگهای قشر زمین را تکه تکه کرده اند تا خاکی به وجود آمده است که قابل کشت و زرع گردیده است. این هم اثری از آثار آب بوده است، و تاریخ بارش و ریزش آب بر آن پیشی گرفته است. این سخن با دنبال هم آمدن و پیاپی قرار گرفتن مطالب مورد اشاره آیات همخوانی و همآوایی بیشتری دارد...

چه این واقعه و چه آن واقعه و چه چیزی جدای از دو واقعه روی داده باشد، مطالبی که دو آیه پیشین بدانها اشاره می کنند در داستان مورد نظر جلوتر از مرحله سوم بوده اند که مرحله پیدایش گیاهان با انواع و اقسامی که دارند می باشد. از این انواع و اقسام در اینجا از آنچه نزدیک تر به ذهن مخاطبان است سخن رفته است، گیاهانی که انسانها و چهارپایان آنان بیشتر در خوردن مورد بهره برداری قرار می دهند:

﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا﴾.

در آن دانه ها را می روینیم (که مایه اصلی خوراک انسان است).

این بخش، شامل همه دانه ها می گردد. دانه هایی که مردمان به شکلی از اشکال از آنها تغذیه می کنند، و دانه هایی که حیوانات در همه حال آنها را می چرند و از آنها می خورند.

﴿وَعِنَبًا وَقَضْبًا﴾.

ورزها و گیاهان خوردنی.

عِنَب یا انگور مشهور و معروف همگان است. قَضْب: گیاهان خوردنی همچون سبزیجات، که اغلب دستچین و به صورت خام خورده می شوند و بارها و بارها چیده می شوند.

﴿وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا. وَحَدَائِقَ غُلْبًا. وَفَاكِهَةً وَأَبًّا﴾.

و درختان زیتون و خرما را، و باغهای پردرخت و انبوه را، و میوه و چراگاه را.

زیتون و خرما را هر شخص عربی می شناسد. حدائق جمع حدیقه است، به معنی باغهای پردرخت میوه داری است که دیوارهایی برای محافظت پیرامون آنها کشیده

می‌کنید و بهره‌مند می‌شوید. آن وقت این استفاده و بهره‌مندی به پایان می‌رسد، استفاده و بهره‌مندی‌ای که یزدان آن را مقدر فرموده است بدان هنگام که زندگی را مقدر فرموده است. بعد از آن، کار دیگری پیش می‌آید که به دنبال این استفاده و بهره‌مندی خواهد بود. کاری که بر انسان لازم است در باره‌اش بیندیشد و به فکرش باشد پیش از این که بیاید:



﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ، يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ. لِكُلِّ أُمَرٍيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ... وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ، ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ، وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ، تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ، أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ﴾.

هنگامی که صدای هراس‌انگیز گوش‌خراش (نفخه صور دوم) برآید، در آن روز انسان فرار می‌کند از برادر خود، و از مادر و پدرش، و از همسر و فرزندان. در آن روز هر کدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری بازمی‌دارد. در آن روز، چهره‌هایی غبار (غم و اندوه) بر آنها نشسته است. ابر تیره و سیاه (هراس و اندوه) آن رخسارها را می‌پوشاند. آنان، کافران بزهکار و بدکردارند.

این پایان استفاده کردن و بهره‌برداری نمودن است. این فرجام با تقدیر طولانی، و با تدبیر فراگیر متفق و هماهواست در هر گامی و در هر مرحله‌ای از گامها و مرحله‌های پیدایش انسان. در این صحنه پایانی است که با سرآغاز همنوا و هماهنگ است. همنوا و هماهنگ است با عملکرد کسی که به تلاش می‌ایستد و از خدا می‌ترسد. و با عملکرد کسی که خود را از خدا و هدایت بی‌نیاز می‌داند، و به رهنمود و رهنمون پشت می‌کند... آن گاه عملکرد این دو گروه از مردمان به ترازوی خدا درمی‌آید.

«الصَّاحَّةُ»: صدای گوش‌خراش. صدای کرکننده. حادثه عظیم... واژه‌ای است که طنین زمخت و سخت

شده باشد. «عُلبًا»: جمع غلباء است. غلباء باغی است که دارای درختان تنومند و پر و انبوه باشد. «فَاكِهَةً»: میوه که ثمره باغها است. «أُبًّا»: چراگاه. گیاهان خودرو... گمان می‌رود گیاهانی بیشتر مورد نظر است که چهارپایان آنها را می‌چرند و از آنها می‌خورند. «أَبٌ» همان چیزی است که عمر پسر خطاب در باره آن سؤال می‌کند، و سپس از پرسش خود برمی‌گردد و خویشتن را سرزنش می‌کند! بدان گونه که هنگام سخن در باره سورة نازعات گذشت. ما نیز چیزی بر آن نمی‌افزاییم.

این است داستان خوراک. همه چیزهای داستان را دستی پدید آورده است که انسان را آفریده است. انسان در مراحل ساختن و پدید آوردن آن چیزها دستی و سهمی ندارد... حتی انسان در دانه‌ها و بذرهائی که در زمین می‌پاشد، او دانه‌ها و بذرها را پدید نیاورده است و پدیدار نمی‌گرداند. معجزه‌ای که در پدید آوردن اولیّه دانه‌ها و بذرها نهفته است فراتر از تصور انسان، و بالاتر از درک و فهم او است. خاکی که در حضور انسان آماده است یک خاک است، ولیکن دانه‌ها و بذرها گوناگونند، و هریک از آنها که در تکه زمینهای کنار یکدیگرند و با یک آب سیراب می‌گردند میوه‌ها و خوردنیهای جوراجوری را می‌دهند! آن دست آفریننده‌ای که گیاهان را گوناگون می‌آفریند، ثمره‌ها و میوه‌های گوناگونی را هم از آنها بیرون می‌آورد، و در دانه کوچکی ویژگیهای مادری را قرار می‌دهد که آنها را زائیده است و به دنیا آورده است. این ویژگیها را مادری به دخترش منتقل می‌کند، دختری که او را می‌زاید... همه این چیزها صورت می‌پذیرد پنهانی و نهانی از انسان! انسان نه راز آنها را می‌داند، و نه آنها را می‌تواند انجام دهد، و با او در کاری از کارهای آنها مشورت نمی‌گردد... این بود داستانی که دست قدرت آن را پدیدار و نمودار فرموده است:

﴿مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾.

برای استفاده و بهره‌مندی شما و چهارپایان شما.

شما و چهارپایانتان تا مدت زمانی از آنها استفاده

نمی شود تا با آن غم و اندوهی را به تصویر کشید که ذهن و شعور و دل و درون را به خود مشغول می دارد: ﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾.

در آن روز هر کدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می کند و از هر چیز دیگری باز می دارد! (۱)

این حال همگی آفریدگان در هول و هراس آن روز است... آن زمان که صدای کرکننده و گوش خراش (صور دوم) برمی خیزد... آن گاه روند قرآنی به تصویر زدن حال مؤمنان و حال کافران می پردازد، حالی که هر دو گروه پس از سنجش کارهایشان و برکشیدن اعمالشان با ترازوی یزدان در آنجا، پیدا می کنند: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ. ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ﴾.

در آن روز، چهره هائی شاد و درخشانند. خندان و مسرورند.

اینها چهره های روشن و روشنگرند. شاد و شادمانند. امیدوار به الطاف خداوند مهربانند. رضا و خشنودی پروردگارش را از خودشان می دانند، و بدین سبب اطمینان پیدا می کنند و می آرمانند. آنان از هول و هراس آن صدای کرکننده گوش خراش ترس آور رها و درماندند، و لذا شادند و شادمانند و می خندند و خوش و خرم می گردند. یا این چهره ها سرانجام و سرنوشت خود را دانسته اند، و جایگاهشان را دیده اند، این است که شادمان گردیده اند، و به سبب نجات از هول و هراس سهمگین و ترس آور شاد و شنگول شده اند... ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ. تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ. أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ﴾.

و در آن روز چهره هائی غبار (غم و اندوه) بر آنها نشسته است. ابر تیره و سیاه (هراس و اندوه) آن رخسارها را می پوشاند. آنان کافران بزهکار و بدکردارند.

اما اینان غبار غم و اندوه و آه و حسرت بر آنها

نفوذکننده ای دارد. نزدیک است پرده گوش را پاره کند. هوا را با سر و صدا و پافشارانه می شکافد تا به گوش برسد.

روند قرآنی با این طنین زمخت و درشت، صحنه ای را به تصویر می کشد که به دنبال آن می آید: صحنه مردی که می گریزد، و از نزدیک ترین مردمان بدو دست می کشد:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَضَاجِرَتِهِ وَبَنِيهِ﴾.

در آن روز که انسان فرار می کند از برادر خود. و از مادر و پدرش. و از همسر و فرزندان.

از این کسان می گریزد، کسانی که پیوندهای خویشاوندی آنان را بدو می پیوندند، و رابطه هائی ایشان را بدو مربوط می دارد که نباید بگسلد. ولیکن این صدای کرکننده و گوش خراش این پیوندها و ارتباطها را سخت تکه و پاره می کند و از هم می گسلد، و خویشاوندیها را از میان برمی دارد.

هول و هراسی که در این صحنه است، هول و هراس روانی صرف است. نفس انسان را به ترس و لرز می اندازد، و از دور و بر خودش می گسلاند. سخت بر آن می تازد و آن را بازپچه دست خود می سازد. هرکسی به خود مشغول است و در اندیشه کار خود است و خود را می باید و سرگرم کار خودش می گرداند. غم و اندوهی برای خود دارد که از غم و اندوه دیگران وی را غافل می سازد. غم و اندوهی دارد که هوش و تلاشی برای او باقی نمی گذارد تا به فکر دیگران و نجات ایشان باشد:

﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾.

در آن روز هر کدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می کند و از هر چیز دیگری باز می دارد!

سایه روشنهایی که در فراسوی این عبارت و در لابلای آن نهان و پنهان است، سایه روشنهای ژرف و خردکننده ای است. دقیق تر و فراگیرتر از این تعبیر یافته

می‌شود. انگار چهره‌ها برجسته و پدیدند و همه چیز خود را می‌نمایند، به سبب نیروئی که تعبیر قرآنی دارد، و دقت کاملی که در پسوده‌ها جلوه‌گر است.

بدین وسیله سرآغاز و سرانجام این سوره هماهنگ می‌گردد... سرآغاز سوره حقیقت معیار و میزان را بیان می‌دارد، و سرانجام سوره نتیجه این معیار و میزان را به رشته سخن می‌کشد. این سوره کوتاه این همه حقائق بزرگ و صحنه‌ها و منظره‌های سترگ، و آهنگها و پیامهای مهم را به گوش جان می‌خواند، و همه آنها را این گونه زیبا و دقیق می‌رساند...



می‌افتد، و سیاهی خواری و گرفتاری ایشان را می‌پوشاند. می‌دانند چه چیزهائی را پیشاپیش کرده‌اند و برای خود فرستاده‌اند. لذا کاملاً می‌دانند چه کیفر و سزائی دارند...

﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ﴾.

آنان، کافران بزهکار و بدکردارند.

ایشان کسانی‌ند که به خدا و به رسالتهای آسمانی ایمان نمی‌آوردند، و از حدود و ثغور قوانین خدا درمی‌گذشتند، و حرمت مقدسات را نگاه نمی‌داشتند... در چهره‌های اینان و در چهره‌های آنان، سرنوشتشان ترسیم گردیده است و فرجامشان پدیدار شده است. سیماها و نشانه‌ها از لابلای واژه‌ها و عبارت‌ها دیده

تعلق دارد. از قبیل صفت فرشته‌ای که وحی می‌آورد، و صفت پیغمبری که آن وحی را دریافت می‌دارد. افزون بر آن، در باره کار مردمانی سخن می‌گوید که مخاطبان این وحی هستند، و در حق این وحی و دریافت‌کننده آن، و در حق اراده و مشیت بزرگی که ایشان را آفریده است و وحی را برایشان نازل کرده است چه می‌کنند و چه رفتاری دارند.

آهنگ همگانی این سوره همسان حرکت درنده‌ای است که از غل و زنجیر خود رها شود، و هر چیزی را زیر و رو گرداند، و هر چیزی را پخش و پراکنده سازد، و آرامش موجود را به هم بزند، و امن و امان ایمن را به هراس تبدیل کند، و هرچیز مأنوسی را با خود ببرد، و هرچیز معروفی را دگرگون سازد، و نفس انسان را سخت به تکان درآورد و مدتها بجنباند و بلرزاند، و هر چیزی را از او بگیرد که عادت داشته است در پناه آن بیارامد و بدان چنگ بزند. انسان ناگهان خود را در گردباد هولناکی ببیند که همه چیز را ویران می‌کند، و او را بسان پر سبکی با خود ببرد و آرام و قرار را از او بگیرد. هیچ پناهگاهی برای او نماند مگر پناهگاه خداوند یگانه قدرتمندی که تنها او می‌ماند و ماندگار است، و آرام و قرار و اطمینان در پیشگاه او است و بس...

در این سوره - با وجود این - ثروت هنگفتی از صحنه‌های زیبا است، چه صحنه‌هایی که در این جهان زیبایی هستند و ما آنها را مشاهده می‌کنیم، و چه صحنه‌هایی که مربوط به روز آخرت هستند، آن روز که جهان و همه اوضاع دگرگون می‌شود، جهان و اوضاعی که با آنها آشنائیم. همچنین ثروتی از تعبیرهای دلربا در این سوره وجود دارد، تعبیرهایی که برای صحنه‌های گوناگون و آهنگهای جوراجور برگزیده شده‌اند. صحنه‌ها و آهنگها در گستره تنگ سوره به یکدیگر می‌رسند و بر حس و شعور فشار می‌آورند و با نیرو و پیام بدان نفوذ می‌کنند.

اگر در تعبیرات این سوره واژه‌ها و عبارتهائی نبود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره تکویر مکی و ۲۹ آیه است

سُورَةُ التَّكْوِيْنِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾ وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿١٠﴾ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾ وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ﴿١٢﴾ وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾ فَلَا أَقِيمُ بِالْخَفِيسِ ﴿١٥﴾ الْخِوَارِ الْكُنْسِ ﴿١٦﴾ وَالْأَيْلُ إِذَا عَسَّعَسَ ﴿١٧﴾ وَالصَّبِيحُ إِذَا نَفَسَ ﴿١٨﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾ مُطَاعٍ تَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿٢٢﴾ وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ ﴿٢٣﴾ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿٢٥﴾ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٢٦﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٢٧﴾ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿٢٨﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾

این سوره دارای دو بخش است. در هر بخشی از آن دو بخش بیان حقیقتی از حقائق عقیده است:

نخستین حقیقت، حقیقت قیامت، و چیزهایی است از دگرگونی جهانی هولناک کاملی که خورشید، ستارگان، کوه‌ها، دریاها، زمین، آسمان، چهارپایان، درندگان، جانوران، و آدمیزادگان را دربر می‌گیرد.

دومین حقیقت، حقیقت وحی، و چیزهایی است که بدان

پرسیده می‌شود. به سبب کدامین گناه کشته شده است؟ و هنگامی که نامه‌های اعمال پخش و گشوده می‌شود. و هنگامی که آسمان (همچون پوست حیوان) برکنده می‌شود. و هنگامی که دوزخ کاملاً برافروخته و شعله‌ور می‌شود. و هنگامی که بهشت (برای پرهیزگاران) نزدیک آورده می‌شود. (آری! در آن موقع) هرکسی می‌داند چه چیزی را آماده کرده است و تهیّه دیده است و با خود به قیامت آورده است).

این صحنه دگرگونی کامل همه چیزهایی است که معروف و مشهور است. شورشی است که همه موجودات را فرا می‌گیرد. دگرگونی‌ای که اجرام آسمان و زمین، درندگان گریزا، چهارپایان اهلی، نفسهای انسانها، و اوضاع امور را دربر می‌گیرد. آن وقت که هرچیز پنهانی نمایان می‌گردد، و هر ناشناخته‌ای شناخته می‌شود. هرکسی در کنار پشتوانه و توشه‌ای می‌ایستد که تهیّه دیده است و حاضر آورده است، در کنار پشتوانه و توشه خود در جایگاه حساب و کتاب برپای می‌ایستد، در آن حال و احوالی که هرچیز پیرامونش طوفانی و آشفته است، و همه چیز پیرامونش واژگون شده است!

این حادثه‌های بزرگ جهانی رویهمرفته اشاره دارند به این که جهانی که ما می‌شناسیم، جهانی که هماهنگ و زیبا است، دارای حرکت سنجیده، برخوردار از نسبت مشخص، دارای ساختار محکم، و ساخته شده با دست قدرت و برخوردار از استحکام، این چنین جهانی رشته نظم و نظامش پاره می‌گردد و از هم می‌گسلد، و اجزاء آن پراکنده می‌شود، و این صفاتی که دارد و بدان پایدار است از بین می‌رود. به سررسید عمر خود می‌رسد و بر باد نیستی می‌رود، همان گونه و بدان گونه که آفریدگان به سررسید عمر خود می‌رسند و به صورت دیگری از هستی و زندگی و حقائق درمی‌آیند که جدای از این چیزهایی است که در این جهان آنها را دیده‌اند و بدانها آشنا شده‌اند و خوی گرفته‌اند! این احساس و شعوری است که به انسان دست می‌دهد

در این زمان برای خواننده مأنوس و روشن نیستند، ترجیح می‌دادم این را به حال خود رها سازم تا با آهنگها و تصویرها و سایه‌روشنها و حقائق و صحنه‌های خود به ادای مطالب بپردازد، مطالبی که هیچ ترجمه و شرح و بسطی از زبان بشر نمی‌تواند آن مطالب را بیان دارد. این سوره را رها می‌کردم تا خودش برسد به تارهای دلها و آنها را از زرفا به تکان درآورد و نواها و آواهای خود را بر آن تارها بنوازد.

ولیکن چه می‌توان کرد. باید کاری انجام بشود که از انجام آن چاره‌ای نیست. ما در این زمان خودمان از الفت با زبان قرآن دور شده‌ایم!

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ، وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، وَإِذَا الْعُشُورُ عَطَلَتْ، وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ، وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ، وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ: بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ، وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ، وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ، وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ... عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ﴾.

هنگامی که خورشید درهم پیچیده می‌شود (و نظام جهان درهم می‌ریزد). و هنگامی که ستارگان تیره و تار می‌گردند و فرو می‌افتند. و هنگامی که کوه‌ها (از جای برکنده می‌شوند و به این سو و آن سو) رانده می‌شوند. و هنگامی که (بارزش‌ترین اموال، از جمله) شتران آبستنی که ده ماه از حمل آنها گذشته است به دست فراموشی سپرده می‌شوند. و هنگامی که ددان و جانداران گرد آورده می‌شوند (و خوی درندگی و رمندگی را از ترس فراموش می‌کنند، و برای کاستن از وحشت در کنار هم قرار می‌گیرند و به هم می‌آمیزند). و هنگامی که دریاها سراسر برافروخته می‌گردند (و گدازه‌ها و گازه‌های درون زمین طوفانهای آتشین و انفجارهای هولناکی پدید می‌آورند). و هنگامی که دوباره جانها به پیکرها درآورده می‌شوند، و جفت یکدیگر می‌گردند. و هنگامی که از دختر زنده به گور

است و به سبب چنان حرارتی به شکل گازهای آزاد و شعله‌ور درآمده است، در آن روز از این حالت به در می‌آید و به حالت انجماد همچون قشر زمین درمی‌آید، و درهم پیچیده می‌شود. بدان هنگام زیانه‌ها در میان نمی‌ماند و سر برزدن و امتداد یافتنی وجود نخواهد داشت.

چه‌بسا این چنین باشد، و چه‌بسا چیز دیگری جز این وضع و حالت به میان بیاید... اما چگونه چنین چیزی وقوع پیدا می‌کند و عواملی که سبب وقوع آن می‌گردند کدامند، آن را خدا می‌داند و پس.



تیره و تار شدن ستارگان چه بسا معنی آن پخش و پراکنده شدن آنها و گسیختن آنها از این نظم و نظامی است که آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، و خاموش شدن شعله‌های آنها و از میان رفتن نور آنها مورد نظر باشد. خدا آگاه‌تر از ستارگانی است که این حادثه شاملشان می‌گردد. آیا همچون ستارگانی همان ستارگان نزدیک به ما است؟.. آیا مراد منظومه شمسی ماست؟ یا مراد کهکشان ما است که صدها میلیون ستاره در آن است؟.. یا این که مراد همه ستارگان است، ستارگانی که شماره آنها و موقعیت آنها را جز خدا نمی‌داند؟.. چه در فراسوی ستارگانی که ما در رصدخانه‌ها می‌بینیم، کهکشانها و فضاهائی وجود دارد. کهکشانها و فضاهائی که شماره آنها و مرز پایانی آنها را نمی‌دانیم. ستارگانی در جهان هستند که تیره و تار می‌گردند و خاموش می‌شوند، همان گونه که این خبر راست و درست از آن خبر می‌دهد، خبری که جز خدا کسی از حقیقت آن اطلاع ندارد...



چه‌بسا مراد از حرکت دادن کوه‌ها برکندن آنها و پخش و پراکنده نمودن آنها در هوا باشد، همان گونه که در سوره‌های دیگری آمده است:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا﴾

(ای پیغمبر!) از تو در باره کوه‌ها می‌پرسند و)

وقتی که این صحنه‌های دگرگونی هولناک را مطالعه می‌کند.

اما حقیقتی که بر کلّ این کائنات جاری و ساری می‌گردد، خدا از آن آگاه است و پس. حقیقتی است که بزرگ‌تر از آن است که حالا ما آن را با این عقل و خرد و تصوّرات مقید به مألوفات و مأنوسات حسّ و تفکّرمان، درک و فهم کنیم... و بسیار بزرگ‌تر از دگرگونیهائی است که ما بدانها آشنائیم. از قبیل زلزله ویرانگری که در آن، زمین، ما را به تکان درمی‌آورد و می‌لرزاند. یا آتشفشان سرکشی که از دل زمین برمی‌جوشد، یا این که شهاب کوچکی فرود می‌آید، یا صاعقه‌ای درمی‌گیرد... سخت‌ترین چیزی که انسانها از طغیان آب سراغ دارند طوفان است... یا این که سخت‌ترین حادثه‌ای که انسانها از حوادث جهان رصد کرده‌اند و پائیده‌اند انفجارهای جزئی در خورشید بوده است، خورشیدی که صدها میلیون مایل از انسانها دور است...

همه اینها در مقایسه با آن دگرگون فراگیر و هولناکی که روز قیامت روی می‌دهد، بسان بازیها و سرگرمیهای کودکانند!

اگر چاره‌ای نباشد جز این که چیزی از آن حقیقت را بدانیم، حقیقت چیزهائی که بر سر کائنات می‌آید، آنچه پیش رو و در توان داریم نزدیک گرداندن آن دگرگونی با عبارتیهائی است که در این زندگی با آنها انس و الفت گرفته شده است!



چه بسا مراد از تکویر خورشید سرد شدن آن، و خاموش گردیدن شعله‌هایش، و فروکش کردن زیانه‌های شعله‌وری است که از همه جوانب خورشید هم اینک برمی‌خیزد و تا هزاران مایل در فضای پیرامونش سر برمی‌کشد. این امر در رصدخانه‌ها در وقت کسوف پیدا و هویدا است. گازهائی که بر اثر حرارت بسیاری که خورشید دارد و به ۱۲۰۰۰ درجه می‌رسد به وجود آمده‌اند، و همه موادی که خورشید از آنها تشکیل شده

هستند که شخص عرب دارد. شتری بدین صفت و در این حالت گرانباترین چیز شخص عرب است، زیرا انتظار بچه زائیدن و شیر دادن آن می رود، و سودرسانی آن نزدیک است. در همچون روزی که این گونه احوال روی می دهد، این شتران قیمتی نیز رها می گردند و ارزشی نخواهند داشت و کسی بدانها توجه نمی کند و اهمّیت نمی دهد... شخص عرب این گونه شتران را رها نمی سازد و دست از آنها نمی شوید مگر در حالتی که مشاهده کند آن حالت برایش بسی سخت است و سخت ترین چیزی است که بر سرش می آید!



﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾

و هنگامی که ددان و جانداران گرد آورده می شوند (و خوی درندگی و رمندگی را از ترس فراموش می کنند، و برای کاستن از وحشت در کنار هم قرار می گیرند و به هم می آمیزند).

این ددان رمنده، ترس و هراسی بدیشان دست می دهد که گرد هم می آیند و در کنار هم جمع می شوند و کز می کنند. از گریختن و پراکندن در درّه ها و درزهای کوه ها خودداری می ورزند. ترس و هراس از همدیگر را فراموش می کنند. تخجیرهای خود را از یاد می برند، و سرگشته و ویلان و حیران بدینجا و آنجا می روند و می گریزند. به سوراخها و جایگاه های خود پناه نمی برند، همان گونه که قبلاً عادتشان بوده است. به دنبال شکار نمی روند و نمی دوند، بدان گونه که پیش از این به دنبال نخجیر می رفتند و می دویدند. هول و هراسی که برای ددان خوی و سرشت و ویژگیهای درندگان را باقی نمی گذارد! این حال ددان و جانوران در آن وقت و زمان است، باید حال مردمان در آن هول و هراس چگونه باشد؟! ❁

و اما تسجیر دریاها، چه بسا معنی لبریز شدن دریاها از آبها باشد. یا آبها از فیضانها و جوششهایی حاصل آید که می گویند با پیدایش زمین و سرد شدن آن همراه

می گویند: کوه هائی بدین عظمت - که به عقیده ایشان قابل تزلزل نیست - به هنگام پایان گرفتن جهان چه سرنوشتی خواهند داشت؟! بگو: پروردگار آنها را از جامی کند و (در هوا) پراکنده می دارد (و بر باد می دهد). (طه/۱۰۵)

﴿وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا﴾

و کوه ها سخت درهم کوبیده می شوند و ریزه ریزه می گردند، و به صورت گرد و غبار پراکنده درمی آیند. (واقعه/۵ و ۶)

﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾

و کوه ها به حرکت انداخته می شوند (و روان می گردند و در فضا به شکل غباری درمی آیند) و یک سراب بزرگی را تشکیل می دهند. همه اینها به حادثه ای بسان این حادثه ای که گریبانگیر کوه می گردد اشاره دارند، حادثه ای که ثبات و رسوخ و پیوند و استقرار کوه ها را از بین می برد. چه بسا این امر مقدمه همان زلزله ای باشد که زمین را فرامی گیرد، و قرآن در باره آن می فرماید:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا...﴾

هنگامی که زمین سخت به لرزه درانداخته می شود، و زمین (از هم می شکافد و گدازه های درونی و دفینه ها و مرده ها، و همه) سنگینیها و بارهای خود را بیرون می اندازد (و به گونه دیگری درمی آید)... (زلزله/۱ و ۲) همه این حادثه ها در آن روز دراز و طولانی رخ می دهد...



اما این فرموده یزدان سبحان:

﴿وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾

و هنگامی که (بارزش ترین اموال، از جمله) شتران آبستنی که ده ماه از حمل آنها گذشته است به دست فراموشی سپرده می شوند.

«العِشَار»: شتران آبستنی که در ماه دهم آبستنی خود هستند. این گونه شتران بهترین و گرانباترین چیزی

در تشکلات همجنس و همفکر قرار می گیرند.



﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ: بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟﴾.

و هنگامی که از دختر زنده بگور پرسیده می شود: به سبب کدامین گناه کشته شده است؟

یکی از زبونیهای نفس بشری در جاهلیت این بود که خوی زنده بگور کردن دختران معمول بود. دختران را از ترس ننگ و عار و از ترس فقر و فاقه زنده بگور می کردند. قرآن از این خوی یاد می کند تا این زشتی جاهلیت را بنگارد، جاهلیتی که اسلام آمده است عربها را از گودال آن بلند گرداند، و اصلاً همه بشریت را والا و بالا دارد. در جایی فرموده است:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ. يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ. أَيُسْكِنُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ؟ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ!﴾.

(دختران را مایه ننگ و سرشکستگی و بدبختی می دانستند) و هنگامی که به یکی از آنان مژده دختر داده می شد (آن چنان از فرط ناراحتی چهره اش تغییر می کرد که) صورتش سیاه می گردید و مملو از خشم و غضب و غم و اندوه می شد. از قوم و قبیله (خود) به خاطر این مژده بدی که به او داده می شد خویشتن را پنهان می کرد (و سرگشته و حیران به خود می گفت): آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را ننگ دارد و یا او را در زیر خاک زنده بگور سازد؟ هان! چه قضاوت بدی که می کردند! (نحل/۵۸ و ۵۹)

در جای دیگری فرموده است:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّجُلِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ. أَوْ مَنْ يُثَشِّقُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ؟﴾.

در حالی که هرگاه یکی از آنان را به همان چیزی (که دختر است) مژده دهند که نظیر و شبیه برای خدای مهربان می سازد، چهره اش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و مملو از خشم و کین می گردد! آیا کسی را که

بوده است، سرد شدنی که در سورة نازعات از آن سخن گفتیم. یا این زلزله ها و آتشفشانیهای که درمی گیرد سدها و مانعها و فرازهای میان دریاها را از میان برمی دارند و آنها به سوی یکدیگر سرازیر می گردند و درهم می ریزند ... یا این که معنی آن چنین است که دریاها شعله ور می شوند و منفجر می گردند، همان گونه که در جای دیگری آمده است:

﴿وَإِذَا الْبِلَاقُ فُجِّرَتْ﴾.

و هنگامی که دریاها منفجر گردانده شد. (انفطار/۳۲)
یعنی عناصر آب منفجر گردد و اکسیژن و نیدروژن آن از یکدیگر جدا شود. یا ذرات آب منفجر گردد بدان گونه که اتم منفجر می شود. این امر بسیار هولناک است. یا به هر شکل دیگری ... وقتی که این کار صورت بگیرد آتش هولناکی تشکیل می گردد که اندازه و چگونگی آن قابل تصوّر نیست، آتشی که از دریاها به حرکت و جریان درآید. زیرا انفجار مقدار محدودی از اتمها در بمب اتمی و بمب نیدروژنی هول و هراسی به وجود می آورد که دنیا بدان آشنا است. اگر اتمهای دریاها بدین نحو یا نحو دیگری منفجر گردند درک و فهم بشری از تصوّر هول و هراس آن درمانده می گردد، و هرگز نمی تواند دوزخ هراس انگیزی را به اندیشه خود درآورد که از این دریاها فراخ روان می شود و به حرکت درمی آید!



تزیین نفوس، یعنی جفت اصل خود گرداندن، و به منشأ خویش درآوردن، احتمال دارد به معنی جمع آوردن ارواح با اجساد بعد از برگشت دادن به زندگی دوباره باشد. احتمال هم دارد که به معنی هر گروهی از ارواح را به مجموعه ارواح همجنس و همفکر رساندن باشد، همان گونه که در جای دیگری فرموده است:

﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾.

و شما سه گروه خواهید شد. (واقعه/۷)
یعنی شما سه صنف خواهید شد که مقرّبین و اصحاب میمنه و اصحاب مشأمه هستند. یا دسته های دیگری که

وقتی که دختر ازدواج می‌کرد و شوهرش می‌مرد، قیوم شوهر می‌آمد و جامهٔ خود را بر روی آن زن می‌انداخت. بدین وسیله او را از مردم بازمی‌داشت و وی را به ازدواج کسی در نمی‌آورد. اگر خودش از او خوشش می‌آمد وی را همسر خود می‌کرد، بدون این که به رغبت و علاقه و اراده و خواست آن خانم توجه بشود و نظر و رأی او مطرح باشد! اگر هم قیوم شوهرش از آن خانم خوشش نمی‌آمد و زیبایش نمی‌دید، او را زندانی می‌کرد تا می‌مرد و دارائیش را به ارث می‌برد. یا آن خانم در این حالت یا در آن حالت با دادن مبلغی یا چیزی که داشت خود را بازخريد می‌کرد و خويشتن را از بند اسارت می‌رهانيد. بعضیها هم بدین‌گونه عمل می‌کردند: آن زن را آزاد می‌نمودند و از او تعهد می‌گرفتند تنها با کسی ازدواج بکند که قیوم شوهرش قبول می‌کرد. یا با مهریه‌ای خود را بازخريد می‌نمود که شوهر جدید بدو می‌پرداخت ... برخی هم این‌گونه رفتار می‌کردند: وقتی که شوهر می‌مرد زن او را قیوم شوهر برای پسرک کوچک خانواده‌اش نگاه می‌داشت تا بزرگ می‌شد و آن خانم را از آن خود می‌نمود ... یا اگر دخترک یتیمی تحت نظارت و قیمومت مردی می‌بود، او را نگاه می‌داشت بدان امید که زن خودش بمیرد و با آن دخترک یتیم روزی و روزگاری ازدواج بکند! یا او را به ازدواج پسر کوچکش درمی‌آورد و چشم طمع به مال یا جمال او می‌دوخت! ...

به هر حال این دیدگاه جاهلیت در بارهٔ زن بود. تا اسلام آمد و بر این آداب و عادات تاخت و آنها را زشت و پلشت قلمداد نمود. از زنده بگور کردن نهی کرد، و آن را سنگدلی شمرد. زنده بگور کردن را موضوعی از موضوعات حساب و کتاب روز قیامت بشمار آورد. آن را در روند سخن از جملهٔ همچون هول و هراس متلاطم و تکان‌دهنده‌ای ذکر می‌کند، انگار زنده بگور کردن رخدادی از رخدادهای بزرگ جهانی است، و در این راستا می‌گوید: از دختر زنده بگور شده پرسیده

در لابلای زینت و زیور پرورش می‌یابد، و به هنگام گفتگو و کشمکش در بحث و مجادله (به خاطر حیا و شرم و عاطفه نازکی که دارد) نمی‌تواند مقصود خود را خوب و آشکار بیان و اثبات کند (فرزند خدا می‌دانید و پسران را فرزند خود؟!).

در جای سوم می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ، نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾.

و (از آنجا که روزی در دست خدا است) فرزندان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان را و شما را روزی می‌دهیم (و ضامن رزق همگانیم). (اسراء/۳۱)

زنده بگور کردن به صورت سنگدلانه‌ای انجام می‌پذیرفت. چرا که دختر دفن می‌شد در حالی که زنده بود! برای دفن کردن دختر زنده، روشهای گوناگونی داشتند. در میان‌شان گاهی کسی می‌بود وقتی که دختری برایش متولد می‌شد او را رها می‌کرد تا شش ساله بشود. آن وقت به مادر دختر می‌گفت: او را بیا را و خوشبو کن تا وی را به پیش اقوام و خویشان ببرم! قبلاً برای او در بیابان چاهی می‌کند. او را بدانجا می‌برد، و بدو می‌گفت: به چاه نگاه کن. آن‌گاه او را هل می‌داد و به درون چاهش می‌انداخت، و خاک بر او می‌ریخت! برخی هم عادتشان بر این بود: وقتی که مادر را درد زایمان می‌گرفت، بالای گودالی که کنده بودند می‌نشست. اگر نوزاد دختر می‌بود او را بدان گودال می‌انداخت و خاک بر او می‌ریخت و گودال را پر و صاف می‌کرد. و اگر نوزاد پسر می‌بود او را نگاه می‌داشت و با خود می‌برد! بعضیها هم اگر نمی‌خواستند دختر نوزاد را زنده بگور کنند، او را نگاه می‌داشتند تا بزرگ می‌گردید و می‌توانست شتران را بچراند. جبه‌ای از پشم یا از مو به تن او می‌کردند و وی را روانهٔ دشت و بیابان می‌نمودند تا شترانشان را بچرانند!

اما کسانی که دختران را زنده بگور نمی‌کردند و آنان را ساریان نمی‌نمودند برای شکنجه و آزار و ظلم و ستمگری بدیشان وسائل و راه‌های دیگری داشتند ...

برای زن ترتیب داد و مهیا کرد. وضعی که پای بند ارزش خالص آسمانی است و تنها با ترازوی آسمانی سنجیده می‌گردد و برکشیده می‌شود و بس!



﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴾.

و هنگامی که نامه‌های اعمال پخش و گشوده می‌شود. نامه‌های اعمال مراد است. پخش شدن و گشوده گردیدن آنها به معنی آشکار شدن و آشنا گردیدن با مطالب و مفاهیم آنها است. در این وقت دیگر چیز نهان و پنهان و مشکل و پیچیده‌ای در میان نمی‌ماند. آشکار شدن و علنی گردیدن کارها برای انسانها سخت‌تر و دردآورتر از هر چیز است. بسیار است بدیهای نهان و پنهانی که انجام‌دهنده آنها از یادآور شدن آنها شرمند می‌گردد، و از برملا شدن آنها بر خود می‌لرزد و آب می‌شود! چه رسد به این که در آن روز نامه‌ها پخش بشود و همه چیز دیده گردد!

این پخش نامه‌ها و این پدیدار آمدن کارها، نوعی از انواع هول و هراس در آن روز خوفناک است. همچنین نشانه‌ای از نشانه‌های دگرگونی جهان است. چرا که نهان آشکار می‌شود، و پوشیده نمایان می‌گردد، و راز پنهان در سینه‌ها سر به رسوائی می‌کشد.



این آشکار شدن نهانیهای سینه‌ها، صحنه‌ای از صحنه‌های جهان که هسان آن است در مقابلش قرار دارد:

﴿وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ﴾.

و هنگامی آسمان (همچون پوست حیوان) برکنده می‌شود.

نخستین چیزی که از واژه «السَّمَاء» یعنی آسمان، متبادر به ذهن می‌گردد، این پرده برافراشته بالای سرها است. برکندن آن، از میان بردن آن است... اما این کار چگونه روی می‌دهد و چگونه خواهد شد، نمی‌توان در باره آن قاطعانه چیزی گفت. اما ما چنین تصوّر می‌کنیم انسان بنگرد و نگاه بکند ولی این قبه را بالای سر خود

می‌شود چرا زنده بگور گردیده است... چه رسد به زنده بگور کنند! راستی باید با زنده بگور کننده چگونه سخن برود و سؤال بشود؟!

ممکن نبود هرگز در محیط جاهلی کرامت زن رشد می‌کرد و می‌شکفت اگر شریعت خدا و برنامه او کرامت زن را همراه کرامت جملگی بشریت نازل نمی‌کرد، و انسان را چه نر و چه ماده بزرگ نمی‌داشت، و انسان را به مکان شایسته این موجود بالا نمی‌برد، موجودی که روح متعلق به جدای والامقام در او دمیده شده است. کرامت زن از همین سرچشمه بردمیده است، کرامتی که اسلام به ارمغان آورده است، نه این که از عاملی از عوامل محیط برجوشیده باشد.

زمانی که تولّد جدید انسان با کمک گرفتن از عملکرد به ارزشهای آسمانی نه زمینی تحقق یافت، کرامت زن هم تحقق پیدا کرد. دیگر ضعف زن و وظائف حیات مادی او در راستی و درستی و ارج و بهای زن مورد نظر اهالی خانواده‌اش قرار نگرفت. زیرا اینها از زمره ارزشهای آسمانی نبوده و در ترازوی آن وزنی ندارند. بلکه چیزی که در این ترازو وزن دارد روح بزرگوار بشری است، روحی که با خدا پیوند و تماس دارد. در این هم نر و ماده یکسان و برابرند.

زمانی که دلائل دالّ بر صحت نزول این آئین از جانب خداوند عالَمین، توسط محمد امین صلی الله علیه و آله برشمرده می‌شود، بالا رفتن مقام زن در اسلام یکی از همین دلائل بشمار می‌آید، دلیلی که به خطا نمی‌رود، بلکه پایدار و ماندگار و بس محکم و استوار است. چرا که در آن محیط یک نشانه هم یافته نمی‌شد بیانگر این باشد که زن بدین کرامت می‌رسد. هیچ انگیزه‌ای از انگیزه‌های محیط، و به‌ویژه هیچ وضعی از اوضاع اقتصادی آن محیط نبود این کرامت را به زن بدهد اگر این برنامه الهی نازل نمی‌گردید تا همچون احوالی را بسازد و ترتیب بدهد، آن هم با انگیزه‌های جدای از انگیزه‌های زمینی، و مخصوصاً جدای از همه انگیزه‌های محیط جاهلی. اسلام آمد و وضع تازه‌ای

روی داد، بدین هنگام برای مردمان در کاری که کرده‌اند، و در توشه‌ای که برای این روز فراهم آورده‌اند، و چه چیزی را برای عرضه کردن با خود برداشته‌اند، و چه چیزی را برای حساب و کتاب حاضر آورده‌اند، شک و تردیدی نمی‌ماند:

﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضَرَتْ﴾.

(آری! در آن موقع) هرکسی می‌داند چه چیزی را آماده کرده است و تهیه دیده است و با خود به قیامت آورده است).

هرکسی در این روز خوفناک می‌داند با خود چه دارد، و چه چیز به سود او، و چه چیز به زیان او است... بلی می‌داند، آن هم در حالی که این هول و هراس او را احاطه می‌کند و او را فرومی‌گیرد... بلی می‌داند، آن هم در حالی که نمی‌تواند چیزی را از چیزهایی که حاضر آورده است تغییر دهد، و نمی‌تواند چیزی را بر آنها بیفزاید یا از آنها بکاهد... بلی می‌داند، آن هم در حالی که از همه چیزهایی که بدانها خوی و انس و الفت گرفته بود دور افتاده است و بریده است، آن چیزهایی که در زندگی دنیا همدم و همراه او، و یا در دسترس اندیشه او بود. از جهان آنها گسیخته است، و آنها هم از جهان او بریده‌اند. همه چیز تغییر کرده است و دگرگون شده است. هیچ چیزی جز خدای بزرگوار به حال خود نمانده است، خدای بزرگواری که تغییر و تبدیل نمی‌یابد و نمی‌شناسد... پس بهتر آن است مردمان رو به سوی خدای بخشنده بزرگوار کنند. چه فقط او را می‌یابند زمانی که همه چیز از ایشان رویگردان گردیده است و دگرگون شده است!

با این آهنگ، بخش اول پایان می‌پذیرد. بخشی که در آن حس و شعور لبریز و سرریز شده است از صحنه‌های روزی که این دگرگونی در آن صورت پذیرفته است و به گونه دیگری درآمده است.

نبیند بر اثر هر چیزی که این اوضاع جهان را دگرگون می‌سازد، اوضاعی که به سبب تغییر آن همچون پدیده‌ای نمودار و پدیدار می‌آید، خود این بس است و بس...

آن گاه گام واپسین، در صحنه‌های هراس‌انگیز خوفناک آن روز برداشته می‌شود:

﴿وَإِذَا الْجُحُومُ سُعِّرَتْ. وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ﴾.

و هنگامی که دوزخ کاملاً برافروخته و شعله‌ور می‌شود، و هنگامی که بهشت (برای پرهیزگاران) نزدیک آورده می‌شود.

آنجا که دوزخ برافروخته و شعله‌ور می‌شود، و زبانه‌ها و شعله‌ها و گرمای آن افزایش می‌یابد... اما این در کجا خواهد بود؟ و چگونه برافروخته و شعله‌ور می‌شود؟ و با چه چیز برافروخته و شعله‌ور می‌گردد؟ جز این فرموده یزدان سبحان را سراغ نداریم:

﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ﴾.

افروزینه آن انسان و سنگ است. (بقره/۲۴ و تحریم/۶)

این هم بعد از فروانداختن دوزخیان به دوزخ است. اما پیش از آن، خدا بهتر می‌داند دوزخ کدام و افروزینه آن چیست!

آن وقت بهشت نزدیک می‌گردد و پدیدار می‌آید برای کسانی که بدان وارد می‌گردند، آنان که بهشت بدیشان وعده داده شده است. بهشت سهل و ساده جلوه‌گر می‌آید، و ورود بدان برایشان سهل و ساده می‌نماید. بهشت نزدیک آورده شده است و آماده پذیرائی گردیده است. واژه «أُزْلِفَتْ» به معنی نزدیک آورده شد، به گونه‌ای طنین انداز است که انگار بهشت به سوی سزاواران بهشت می‌لغزد و رهسپار می‌شود، یا انگار گامهای آنان به سوی بهشت سهل و ساده می‌لغزد و بدان می‌افتد!

هنگامی که این حادثه‌های هراس‌انگیز همه در هستی جهان، و در احوال زندگان، و در اوضاع اشیاء کیهان،

آن گاه بخش دوم این سوره فرامی‌رسد. این بخش می‌آغازد با سوگند به صحنه‌های جهانی زیبایی که

را که در کرانه روشن (عالم بالا، در سدره المنتهن، به صورت فرشتگی خود) مشاهده کرده است. او (که محمد امین است، مطالب وحی آسمانی را بر شما پوشیده نمی‌دارد، و از اعلام آن دریغ نمی‌ورزد و) نسبت به شما در باره غیب بخل نشان نمی‌دهد. و این قرآن، گفتار اهریمن رانده و مانده (از درگاه رحمت الهی) نیست. پس کجا می‌روید؟ (محمد با بیان حجت و رساندن حق و حقیقت بر شما اتمام حجت کرده است. پس هرجائی و راهی که بروید، گمراهی و سرگشتگی است). این قرآن جز پند و اندرز جهانیان نیست (و سراسر آن بیداریاش و هوشیاریاش شعور و فطرت‌های خفته است). برای کسانی از شما که (خواستار راستی و درستی و طی طریق جاده مستقیم باشند و) بخواهند راستای راه را در پیش بگیرند. و حال این که نمی‌توانید بخواهید جز چیزهایی را که خداوند جهانیان بخواهد.

مراد از ﴿الْحَنَسِ الْجَوَارِی الْكُنُسِ ...﴾ ستارگانی است که برمی‌گردند، یعنی در گردش فلکی خود رجوع می‌کنند و حرکت می‌نمایند و مخفی می‌شوند. تعبیر قرآنی به ستارگان حیات دلربائی بسان حیات آهوان می‌دهد. آهوها حرکت می‌کنند و در کاشانه خود پنهان می‌شوند، و از ناحیه دیگری برمی‌گردند. پس انگار در آنجا حیات است و جنب و جوشی در میان است، و این جنب و جوش از لایلای تعبیر زیبا و دلربای قرآنی در باره ستارگان نمایان است. همچنین پیامی به ذهن و شعور درمی‌آید که در حرکت ستارگان جمال و زیبایی وجود دارد، جمال و زیبایی دارند بدان هنگام که پنهان می‌شوند و بدان هنگام که پدیدار می‌آیند. در آن وقت که پشت می‌کنند و می‌روند و در آن سوی کوه‌ها غروب می‌کنند. و در آن وقت که طلوع می‌کنند و پرده از رخسار برمی‌دارند. در آن هنگام که حرکت می‌کنند و می‌روند، و در آن هنگام که برمی‌گردند و باز می‌آیند. در مقابل این پیام، پیام جمال موجود در واژگان و طنین آنها است.

دگرگوئیهای دلربائی برای آنها برگزیده می‌گردد و بدانها داده می‌شود ... سوگند به سرشت وحی خورده می‌شود، و از صفت قاصدی سخن می‌رود که آن را می‌آورد، و به صفت پیغمبری اشاره می‌گردد که آن را دریافت می‌دارد، و به موضعی که مردمان در برابر وحی مطابق مشیت خدا در پیش می‌گیرند، نگاهی انداخته می‌شود:

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنُوسِ، الْجَوَارِ الْكُنُسِ، وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ، وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ. إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ. وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ. وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ. وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ. وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ. فَأَیْنُ تَذْهَبُونَ؟ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِینَ. لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِمْ، وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ﴾.

سوگند به ستارگانی که واپس می‌روند (و در پرتو خورشید از دیدگان مردمان پنهان می‌شوند)؛ ستارگانی که (حرکت می‌کنند و از دیده‌ها) پنهان و مخفی می‌شوند. و سوگند به شب بدان گاه که پشت می‌کند و به آخر می‌رسد (و رو به سوی روشنائی و نور می‌رود)؛ و سوگند به صبح بدان گاه که می‌دمد (و با طلوع سپیده، چهره نورانی و پرفروغ خود را به جهانیان می‌نمایاند، و با نسیم حیات‌بخش خویش خفتگان را به حرکت و تلاش می‌کشانند، و از بی‌خبری به بیداری و هوشیاری می‌رساند!). این قرآن، کلام (خدا و توسط) فرستاده بزرگواری (جبرئیل نام برای محمد پیغمبر اسلام، روانه شده) است. او (در ادای مأموریت خود توانا و) نیرومند است، و نزد خداوند صاحب عرش دارای منزلت و مکانت والاّی است. او در آنجا (که ملکوت اعلی و عالم فرشتگان است) فرمانروا، و (در کار ابلاغ وحی و پیام الهی) امین و درستکار است. همدم و معاشر شما (محمد پسر عبدالله) دیوانه نیست (و خوب او را می‌شناسید و به عقل و شخصیت و بزرگی او اعتراف دارید). محمد به طور مسلم جبرئیل

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ﴾.

و سوگند به شب بدان گاه که پشت می‌کند و به آخر می‌رسد (و رو به سوی روشنائی و نور می‌رود).
«عَسَسَ»: یعنی تاریک شد. اما در این واژه همچون پیامهائی نیز وجود دارد. واژه «عَسَسَ» از دو آوای عَسَ، فراهم آمده است. با طنین خود پیام زندگی را در این چنین شبی می‌دهد. او در شب با دست خود یا با پای خود به جستجو و گشت و گذار می‌پردازد، بدون این که دیده شود! این هم پیام شگفتی و گزینش تعبیر خوشایند شگرفی است.
پسان همین واژه است:

﴿وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾.

و سوگند به صبح بدان گاه که می‌دمد (و با طلوع سپیده، چهره نورانی و پرفروغ خود را به جهانیان می‌نمایاند، و با نسیم حیات‌بخش خویش خفتگان را به حرکت و تلاش می‌کشانند، و از بی‌خبری به بیداری و هوشیاری می‌رسانند).

بلکه این یکی، از سرزندگی نمایان‌تری، و از پیام راست‌تری بهره‌مند است. صبح زنده‌ای است که نفس می‌کشد. انفاَس او نور و حیات و حرکتی است که به وجود هر زنده‌ای می‌دود. نزدیک است قاطعانه بگویم که زبان عربی با آن همه مقولات مبسوط در تعبیرات، هسان این تعبیر را در باره صبح ندارد. دیدن صبح، نزدیک است به دل باز، چنین الهام کند که دارد نفس می‌کشد! آن گاه این تعبیر درمی‌رسد و این حقیقت را به تصویر می‌کشد، حقیقتی که دل باز بدان پی می‌برد.

هرکس که می‌تواند مزه جمال تعبیر و تصویر را بچشد درک و فهم می‌کند که این فرموده خداوند بزرگوار:

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنُوسِ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ، وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ، وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾.

سوگند به ستارگانی که واپس می‌روند (و در پرتو خورشید از دیدگان مردمان پنهان می‌شوند!) ستارگانی که (حرکت می‌کنند و از دیده‌ها) پنهان و مخفی می‌شوند. و سوگند به شب بدان گاه که پشت

می‌کند و به آخر می‌رسد (و رو به سوی روشنائی و نور می‌رود). و سوگند به صبح بدان گاه که می‌دمد (و با طلوع سپیده، چهره نورانی و پرفروغ خود را به جهانیان می‌نمایاند، و با نسیم حیات‌بخش خویش خفتگان را به حرکت و تلاش می‌کشانند، و از بی‌خبری به بیداری و هوشیاری می‌رسانند).

گنجینه بی‌نظیری است از احساس و شعور و تعبیر و بیان... گذشته از آن که به حقائق جهانی اشاره می‌کند، گنجینه زیبای بدیعی دلربائی است، و به پشتوانه دانش و بینش بشری افزوده می‌شود، در حالی که پذیره این پدیده‌های جهانی با احساس آگاهانه می‌گردد.



روند قرآنی این صحنه‌های جهانی را پیش چشم می‌دارد و خلعت حیات را به تن آنها می‌کند، و روح انسان را به ارواح آنها می‌رساند از لابلای تعبیر زیبایی که از آنها می‌کند. تا بدین وسیله به روح انسان اسرار آنها را بریزد و بیفکند، و به قدرتی اشاره کند که در پشت سر آنها قرار دارد، و با صدق حقیقت ایمانی‌ای با آنها سخن می‌گوید که همگان را به سوی آن می‌خواند... آن گاه این حقیقت را در مناسب‌ترین حالاتی که باید یاد نمود و پذیره آن رفت یاد می‌کند:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ﴾.

این قرآن، کلام (خدا و توسط) فرستاده بزرگواری (جبرئیل نام برای محمد پیغمبر اسلام، روانه شده) است. او (در ادای مأموریت خود توانا و) نیرومند است، و نزد خداوند صاحب عرش دارای منزلت و مکانت والاّی است. او در آنجا (که ملکوت اعلی و عالم فرشتگان است) فرمانروا، و (در کار ابلاغ وحی و پیام الهی) امین و درستکار است.

قطعه این قرآن، و این وصف روز آخرت، سخن فرستاده بزرگواری است که جبرئیل است. جبرئیل است که این سخن را برداشته است و با خود آورده است و آن را ابلاغ کرده است. این سخن او شده است به اعتبار

«صَاحِبُكُمْ»: دوست و رفیق، و مصاحب و معاشر شما است.

عمر درازی است که او را چنانکه باید شناخته‌اید. شما را چه شده است وقتی که حق را برایتان آورده است در باره او می‌گوئید آنچه می‌گوئید. راه‌ها و شیوه‌های گوناگونی را راجع به کارش در پیش می‌گیرد. او که «دوست و همدم شما» است، دوست و همدمی که او را می‌شناسید و با او بیگانه نیستید. او امین بر غیبی است که با اطمینان برایتان از آن سخن می‌گوید:

﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ يَمْنُنُ. وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُقْيُ الْمُبِينِ. وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ. وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ. فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ؟ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ﴾.

همدم و معاشر شما (محمد پسر عبدالله) دیوانه نیست (و خوب او را می‌شناسید و به عقل و شخصیت و بزرگی او اعتراف دارید). محمد به طور مسلم جبرئیل را در کرانه روشن (عالم بالا، در سدره المنتهی به صورت فرشتگی خود) مشاهده کرده است. او (که محمد امین است، مطالب وحی آسمانی را بر شما پوشیده نمی‌دارد، و از اعلام آن دریغ نمی‌ورزد و نسبت به شما در باره غیب بخل نشان نمی‌دهد. و این قرآن، گفتار اهریمن رانده و مانده (از درگاه رحمت الهی) نیست. پس کجا می‌روید؟ (محمد با بیان حجت و رساندن حق و حقیقت بر شما اتمام حجت کرده است. پس هرجائی و راهی که بروید، گمراهی و سرگشتگی است). این قرآن جز پند و اندرز جهانیان نیست (و سراسر آن بیدارباش و هوشیارباش شعور و فطرت‌های خفته است). برای کسانی از شما که (خواستار راستی و درستی و طی طریق جاده مستقیم باشند و) بخواهند راستای راه را در پیش بگیرند. و حال این که نمی‌توانید بخواهید جز چیزهایی را که خداوند جهانیان بخواهد.

این که او آن را ابلاغ نموده است. صفت این فرستاده‌ای که برای حمل این سخن و ابلاغ آن انتخاب گردیده است «کریم» یعنی بزرگوار در پیشگاه پروردگار خود است. پروردگارش در باره او می‌گوید: «ذی قُوَّةٍ». نیرومند است... این بند بیانگر این است که حمل این سخن به نیرو نیاز دارد.

﴿عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَكِینٌ﴾.

نزد خداوند صاحب عرش دارای منزلت و مکانت والائی است. مقام او والا و مکانت و منزلت او بالا است... در پیش چه کسی؟ در پیش خداوندگار صاحب عرش بزرگ و سترگ.

﴿مُطَاعٌ ثَمَّ﴾.

او در آنجا (که ملکوت اعلی و عالم فرشتگان است) فرمانروا است.

فرمانروا در ملکوت اعلی و عالم فرشتگان است. ﴿أَمِینٌ﴾. او (در کار ابلاغ وحی و پیام الهی) امین و درستکار است.

او امین در چیزی است که آن را حمل می‌کند و در چیزی که آن را ابلاغ می‌کند...

این صفات رویهم‌رفته بیانگر بزرگی این سخن و سترگی و والائی آن است. همچنین بیانگر عنایت یزدان سبحان در حق انسان است. تا بدانجا که همچون فرستاده‌ای با داشتن همچون صفاتی برگزیده می‌شود تا این رسالت را برای پیغمبر ﷺ بردارد و بیاورد، و آن را به پیغمبری برساند که برای آن برگزیده شده است... این هم عنایتی است که انسان که در ملک و ملکوت یزدان سبحان چیزی نیست از آن شرم‌منده می‌شود، اگر یزدان سبحان بدو لطف نمی‌فرمود و با این کرامت و مکانت بدو بزرگواری نمی‌نمود.

این صفت فرستاده‌ای بود که سخن را حمل کرد و آن را رساند. اما فرستاده‌ای آن سخن را برداشت و برایتان به ارمغان آورد، او:

کارشان را زشت می‌شمارد، از ایشان می‌پرسد:
﴿فَأَيُّنَ تَذْهَبُونَ؟﴾

پس کجا می‌روید؟ (محمّد با بیان حجت و رساندن حقّ و حقیقت بر شما اتمام حجت کرده است. پس هرجائی و راهی که بروید، گمراهی و سرگشتگی است).
در قضاوتی که می‌کنید، و در گفتاری که دارید، چه راهی و چه شیوه‌ای در پیش می‌گیرید؟ .. یا وقتی که به حقّ پشت می‌کنید و از حقّ منصرف و منحرف می‌گردید، کجا می‌روید؟ هرکجا که بروید حقّ با شما رویاروی می‌شود!

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾

این قرآن جز پند و اندرز جهانیان نیست (و سراسر آن بیداری‌باش و هوشیارباش شعور و فطرت‌های خفته است).

قرآن ایشان را به حقیقت وجودشان تذکّر می‌دهد، و آنان را از حقیقت پیدایششان آگاه می‌سازد، و با حقیقت جهان پیرامونشان آشنایشان می‌گرداند ...
﴿لِلْعَالَمِينَ﴾

برای جهانیان است.

این قرآن یک دعوت جهانی است. این جهانی بودن در همان مرحله نخستین دعوت بدیشان ابلاغ می‌گردد، در حالی که هنوز این دعوت در مکّه محاصره می‌گردد و تحت تعقیب قرار می‌گیرد، همان‌گونه که نصوصی بسان این آیات مکّی بدان گواهی می‌دهند ...



در جلو همین بیان الهام‌گرانه دقیق، بدیشان تذکّر می‌دهد که راه هدایت باز است و هرکسی که بخواهد می‌تواند خود را به هدایت برساند و رهنمود و رهنمون آسمانی را نصیب خود گرداند. در این صورت ایشان مسؤول خویش‌ن هستند. یزدان سبحان این راه سهل و ساده هدایت را بدیشان نشان داده است و بدانان بخشیده است، دیگر خود دانند:

﴿لَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾

برای کسانی از شما که (خواستار راستی و درستی و

دیوانه است. اهریمنی سخنان نادره و شگفتی را برایش می‌آورد ... معتقد بودند هر غیبگو و کاهنی اهریمنی دارد که از غیب دور سخنانی برایش می‌آورد و سخنان شگفت‌انگیزی را بدو می‌رساند. اهریمن به برخی از مردمان اذیت و آزار می‌رساند و ایشان را دیوانه می‌گرداند، و بر زبان آنان سخنان عجیب و غریبی را جاری می‌سازد! .. ایشان یگانه علت اصلی راستین را رها می‌کردند و از آن صحبت نمی‌نمودند، و آن این که سخنان او وحی است و از جانب پروردگار جهانیان نازل می‌گردد.

قرآن آمد و در این بخش از سوره از جمال جهان زیبا، و از سرزندگی صحنه‌های زیبای آن برایشان سخن گفت، تا به دل‌هایشان پیام دهد که قطعاً قرآن سرچشمه می‌گیرد از جانب آن قدرتی که نوآفرین و زیبانگار است. آن قدرتی که آن جمال دلربای بی‌همتا و بی‌مثال را آفریده است و از نیستی به هستی آورده است. قرآن آمده است تا برایشان سخن بگوید از صفت قاصدی که آن سخنان را برایشان آورده است، و سخن بگوید از پیغمبری که آن سخنان را بدیشان رسانده است. او که دوست و همدم خودشان است، دوست و همدمی که خوب او را می‌شناسند، و دقیق می‌دانند که او دیوانه نیست. آن کسی را هم که پیغمبر بزرگوار ﷺ درست او را دیده است، جبرئیل است. او را دیده است در حالی که در افق روشن بوده است، افق روشنی که در آن با یقین و اطمینان، دیدن انجام می‌پذیرد. پیغمبر ﷺ بر غیب امین است.

در خبری که می‌دهد گمانی در صداقت آن نمی‌رود، و محلی برای شک و تردید در آن نیست. ایشان از او جز راستی و درستی و صدق و یقین ندیده‌اند.

﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِمْ﴾

و این قرآن، گفتار اهریمن رانده و مانده (از درگاه رحمت الهی) نیست.

چرا که شیاطین چنین برنامه استوار و درستی را پیام نمی‌دهند و به کسی نمی‌رسانند ... در حالی که

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾.

و حال این که نمی‌توانید بخواهید جز چیزهائی را که خداوند جهانیان بخواهد.

این بدان خاطر است که چنین نفهمند و برداشت نکنند اراده و مشیت آنان منقطع از اراده و مشیت بزرگی است که هرکاری بدان برمی‌گردد. دادن آزادی‌گزینش، و آسانی راهیابی، بدین اراده و مشیت برمی‌گردد، اراده و مشیتی که بر هر چیزی محیط است یا محیط می‌گردد. این نصوصی که قرآن مجید آنها را پیرو می‌سازد وقتی که از اراده و مشیت آفریدگان سخن می‌رود، مراد این است جهان‌بینی ایمانی و اشتغال آن بر حقیقت بزرگی تصحیح بشود. آن حقیقت این است: هر چیزی در این هستی به اراده و مشیت خدا برمی‌گردد، و وقتی که به مردمان اجازه می‌دهد قدرت اختیار و گزینش داشته باشند، این هم بخشی از اراده و مشیت خدا است بسان هر تقدیر و تدبیر دیگری که انجام می‌پذیرد. این قدرت اختیار و گزینش بسان اجازه دادن به فرشتگان است که کاملاً اطاعت بکنند و فرمان ببرند آن گونه که بدیشان دستور داده می‌شود، و قدرت کامل بر انجام کاری داشته باشند که بدیشان فرمان انجام داده می‌شود. این هم گوشه‌ای از اراده و مشیت خدا است بسان دادن قدرت به مردمان برای گزینش یکی از دو راه، به دنبال آگاه کردن ایشان و بیان فرمان یزدان.

این حقیقت باید در جهان‌بینی مؤمنان جایگزین بشود و جای بگیرد، تا درک و فهم کنند چه چیز واقعاً حق است. و به اراده و مشیت بزرگ پناه ببرند و از او مدد و یاری بخواهند و طلب توفیق بکنند، و در آنچه انجام می‌دهند و در آنچه رها می‌سازند در مسیر راهی که در پیش دارند، با آن اراده و مشیت پیوند و ارتباط داشته باشند.



طی طریق جاده مستقیم باشند و بخواهند راستای راه را در پیش بگیرند.

بخواهند راست و درست بر راستای راه هدایت خدا باشند. راهی را در پیش گیرند که به خدا برسد و منتهی به هدایت او شود، بعد از شنیدن این بیان و سخنی که هرگونه شبهه‌ای را می‌زداید، و هرگمانی را برطرف می‌نماید، و هر عذری را ساقط می‌کند، و با انسان اتمام حجت می‌فرماید. به دل سالم راه راست را پیام می‌دهد. پس هرکس راه راست را در پیش نگیرد و راسترو نشود مسؤول کژی و انحراف خود است و باید پاسخگوی کجروی خویشتن گردد. چرا که پیش پای او راه راست بوده است و می‌توانسته است راست بشود و راست برود.

واقعیت این است که دلائل هدایت یافتن و پیامهای ایمان آوردن موجود در درونهای مردمان و در افقها و کرانه‌های جهان، آن اندازه فراوان و نیرومند و ژرف هستند و بر انسان فشار می‌آورند و سنگینی می‌کنند که برای دل دشوار است از فشار آنها خود را رها کند و نجات دهد مگر با تلاش و کوشش عمدی و زورکی. به ویژه وقتی که دل، رهنمود و رهنمون به دلائل و پیامها را خطاب به خود می‌شنود، آن هم با اسلوب الهام‌گرانه و بیدارکننده قرآن. پس از چنین امری، کسی از راه خدا منحرف نمی‌گردد، مگر آن کس که بخواهد منحرف گردد و به کژراهه رود، بدون این که عذری موجه و دلیل قانع‌کننده‌ای داشته باشد.



قرآن وقتی که امکان هدایت، و آسانی راستروی و ماندگاری بر راه راست را می‌انگارد، برمی‌گردد و به بیان حقیقت بزرگی می‌پردازد که در فراسوی اراده و خواستشان می‌پردازد. این حقیقت بزرگ این است که اراده و مشیت فعال و کارآ در پشت سر هر چیزی، اراده و مشیت یزدان سبحان است:

در لایبلاهای خود تهدید و بیم دارند! بدین خاطر این سوره در صحنه‌های دگرگونیه و زیرورو گردیدن‌ها جانب اختصار را می‌گیرد و چکیده‌وار جلوه گر می‌آید. گرچه قالب چیره این سوره چنین نمی‌ماند، بدان‌سان که در سوره تکویر ماندگار است. زیرا فضای سرزنش کردن آرام‌تر، و آهنگ سرزنش کردن کندتر است... همچنین است آهنگ موسیقی این سوره. آن هم همین قالب را دارد. بدین لحاظ هماهنگی و هم‌آوایی و اتحاد و اتفاق در شخصیت این سوره به کمال می‌رسد.

این سوره در بخش نخستین از شکافته شدن و درز برداشتن آسمان، پخش و پراکنده گردیدن ستارگان، انفجار دریاها، و زیر و رو شدن گورها، سخن می‌گوید. به عنوان احوال و اوضاعی از آنها سخن می‌گوید که انگار هرکسی در آنها و در آن روز خطرناک از هر آنچه کرده است و پیشاپیش فرستاده است و از هر آنچه نکرده است و برجای گذاشته است، آگاه و مطلع است.

در بخش دوم، پسوده سرزنی می‌آغازد که نهانی تهدید می‌کند و بیم می‌دهد آن کسی را که پروردگارش نعمتها را در وجودش و در خلقتش بر او ریزان و فراوان می‌گرداند، ولی وی قدر این نعمتها را نمی‌داند و حق و حقوق آنها را بجای نمی‌آورد، و فضل و لطف و کرامت پروردگار را ارج نمی‌نهد و سپاس نمی‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ؟ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارتر مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است (که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی؟! پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسب کرده است. و آن گاه به هر شکلی که خواسته تو را درآورده است و ترکیب بسته است. (انفطار/ ۶-۸)

در بخش سوم، روند قرآنی علت این انکار کردن و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره انفطار مکی و ۱۹ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشَرتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ ﴿٤﴾ عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ ﴿٩﴾ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَنِينِينَ ﴿١١﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾ إِنْ لَا أَمْرًا لِّيَ نَعِيمَ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَارَ لَلِّيَ جَحِيمَ ﴿١٤﴾ يَصَلُّوْنَ يَوْمَ الذِّينِ ﴿١٥﴾ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿١٦﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الذِّينِ ﴿١٧﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الذِّينِ ﴿١٨﴾ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَ لِلَّهِ ﴿١٩﴾

این سوره کوتاه از دگرگونیه و زیر و رو گردیدن‌های هستی سخن می‌گوید. همان دگرگونیه و زیر و رو گردیدن‌هایی که سوره تکویر از آنها صحبت می‌کند. اما این سوره شخصیت دیگری، و نشانه و ویژه دیگری بدانها می‌دهد. انسان را به جولانگاه‌های خاصی می‌برد، و دل بشری را در آن جولانگاه‌ها به گردش و چرخش می‌اندازد. پسوده‌ها و آهنگهای تازه‌ای از نوع دیگر، گوش دل را می‌نوازند، پسوده‌ها و آهنگهایی که آرام و ژرفند. پسوده‌ها انگار سرزنش می‌کنند، هرچند

کاری ساخته نیست، و در آن روز، فرمان، فرمان خدا است و بس، و کار و بار کلاً بدو واگذار می‌گردد.

(انفطار/۱۷-۱۹)

خود این سوره به طور کلی حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیره آهنگها و ضربه‌هایی است که سراسر این جزء با شیوه‌ها و روشهای گوناگونی عهده‌دار آنها است.



﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ، وَإِذَا الْجِبَالُ فَجُورَتْ، وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ. عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ﴾.

هنگامی که آسمان شکافته می‌گردد، و هنگامی که ستارگان از هم می‌پاشند و پخش و پراکنده می‌شوند، و هنگامی که کورها زیر و رو می‌گردند (و مردگان زنده می‌شوند و بیرون می‌آیند، و برای حساب آماده می‌شوند)، آن گاه هرکسی می‌داند چه چیزهایی را پیشاپیش فرستاده است، و چه چیزهایی را واپس نهاده است و برجای گذاشته است.

در سوره گذشته از پیامی صحبت کردیم که از دیدن این جهان به حس و شعور انسان وارد می‌گردد، جهانی که دست قدرت آن را تغییر می‌دهد، و تکان اعجاب‌انگیزی آن را به لرزش و جنبش درمی‌آورد. به گونه‌ای که چیزی بر حال و احوال خود در این جهان بزرگ باقی نمی‌ماند. گفتیم: این پیام نفس انسان را خالی می‌کند از هر چیزی که در این هستی بر آن تکیه می‌زند، مگر یزدان سبحان که آفریدگار این جهان است، و باقی و ماندگار می‌ماند بعد از آن که هر چیز موجودی که در جهان هستی است فانی و نابود می‌گردد. لذا باید دل به حقیقت یگانه ماندگار و ثابتی داد که ازلی و ابدی است و دگرگونی نمی‌پذیرد و راه زوال نمی‌سپرد، تا در پیشگاه او به امن و امان و به آرامش و آسایش رسید، بدان هنگام که چنین دگرگونی و اضطراب و زلزله و فروریختن و از هم پاشیدنی در همه چیزهایی روی می‌دهد که آنها را ثابت و منظم دیده است و یافته است، ثبوت و نظامی که بیانگر

کفران نعمت نمودن را بیان می‌دارد. علت آن را تکذیب کردن دین - یعنی حساب و کتاب - می‌شمارد. از این تکذیب کردن، هرگونه بدی و زشتی و هرگونه انکار کردن و ناباوری سرچشمه می‌گیرد. بدین خاطر این حساب و کتاب را سخت تأکید می‌کند، و فرجام آن را و کیفر قطعی آن را مؤکد می‌دارد:

﴿كَلَّا! بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّهْنِ. وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ. يَلْفَلْهُونَ مَا تَفْعَلُونَ. إِنَّ الْأُزَارَ لَفِي نَعِيمٍ. وَإِنَّ الْفُجَارَ لَفِي حَجِيمٍ. يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّهْنِ. وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ﴾.

هرگز! هرگز! (آن چنان که می‌پندارید نیست). اصلاً شما (روز) سزا و جزا را دروغ می‌پندارید و نادرست می‌دانید. بدون شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده‌اند. نگاهبانی که (در پیشگاه پروردگار مقرب و) محترم هستند و پیوسته (اعمال شما را) می‌نویسند. می‌دانند هر کاری را که می‌کنید. مسلماً نیکان در میان نعمت فراوان بهشت بسر خواهند برد. و مسلماً بدکاران در میان آتش سوزان دوزخ بسر خواهند برد. در روز سزا و جزا داخل آن می‌گردند و با آتش آن می‌سوزند. و آنان هیچ گاه از دوزخ بیرون نمی‌آیند و از آن دور نمی‌شوند. (انفطار/۹-۱۶)

و اما واپسین بخش، بزرگی و سترگی روز حساب و کتاب و هول و هراس آن را به تصویر می‌کشد. پیش چشم می‌دارد که هیچ کسی در آنجا قدرت و شوکتی ندارد، و یزدان سبحان است که فرمان عظیم خود را صادر می‌کند و تنها او دارای عظمت و قدرت است و بس:

﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّهْنِ؟ ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّهْنِ؟ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا، وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾.

(ای انسان!) چه می‌دانی که روز سزا و جزا چگونه است؟ آخر تو (ای انسان!) چه می‌دانی که روز سزا و جزا چگونه است؟ روزی است که هیچ کسی برای هیچ کسی کاری نمی‌تواند بکند و از دست کسی برای کسی

نموده‌اند، و در فضای فراخی که کسی پایان آن را نمی‌داند سرگشته نشده‌اند، و بلکه با یکدیگر پیوند و ارتباط هم داشته‌اند. بلی ستارگان همه در مدارهای حرکت با سرعت‌های عجیب و غریب می‌گردند، و از مدارهای خود خارج نمی‌شوند، و در فضای وسیعی که کسی پایان آن را نمی‌داند حیران و ویلان نمی‌گردند، و با یکدیگر پیوند و ارتباط دارند. اگر ستارگان از هم بپاشند و پراکنده گردند - همان گونه که در روز پایان مهلت ماندگاری خود چنین می‌شوند - و از آن رشته محکم بگسلند، رشته نامرئی‌ای که آنها را نگاه می‌دارد و محافظت می‌نماید، همه آنها در فضا پراکنده می‌گردند و پخش و پریشان می‌شوند، بدان گونه که ذرات خاکها در هوا می‌پراکنند و بر باد می‌روند.

منفجر کردن دریاها احتمال دارد مراد لبریز و سرریز گردیدن آنها و فروگرفتن خشکیها و سرکشی آبهای دریاها بر رودبارها باشد. چه بسا مراد از منفجر کردن آنها، جدا شدن اکسیژن و نیدروژن آنها باشد. چه آب از این دو عنصر گازی شکل تشکیل گردیده است. چه بسا آبهای دریاها بدین دو گاز تبدیل شوند، همان گونه که قبلاً چنین بودند، پیش از آن که خدا اجازه دهد گرد آیند و دریاها از آنها تشکیل شود. همچنین احتمال دارد مراد از منفجر کردن آنها انفجار اتمهای این دو گاز باشد - همان گونه که در انفجار بمبهای اتمی و نیدروژنی امروزه صورت می‌پذیرد... این انفجار آن اندازه بزرگ و هراسناک است که بمبهای اتمی و نیدروژنی وحشت‌انگیز کنونی، در برابر آن، ترقه‌های ساده بازیچه‌های کودکان است! .. یا چه بسا انفجار آن روزی به شکل دیگری و به گونه دیگری باشد، جدای از شکل و گونه‌ای که انسانها با آنها آشنایند... آنچه معلوم است این است هول و هراسی که درمی‌گیرد اعصاب انسانها در هیچ حال و احوالی با آن رویاروی نگردیده است و به خود ندیده است!

زیورو شدن، و پراکنده و گشوده گردیدن گورها، یا به سبب رخ دادن حادثه‌ای از این حوادث پیشین باشد. یا

جاودانگی بوده است، در صورتی که جاودانگی تنها آفریدگاری را سزا است که معبود کل جهان است.

در اینجا از نشانهای دگرگونی جهان فروپاشی آسمان را ذکر می‌کند... یعنی آسمان تکه و پاره می‌گردد و از هم می‌پراکند. در جاهای دیگری هم فروپاشی و تکه و پاره شدن آسمان ذکر گردیده است. در سورة الرحمن فرموده است:

﴿فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾.

بدان گاه که آسمان شکافته شود و گلگون گردد همچون روغن گداخته (حوادث هولناکی رخ می‌دهد که به گفتار در نمی‌آید). (الرحمن/۳۷)

در سورة الحاقه فرموده است:

﴿وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ﴾.

و آسمان از هم می‌شکافت و می‌پراکند، و در آن روز سست و نالاستوار می‌گردد. (الحاقه/۱۶)

در سورة انشقاق فرموده است:

﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ...﴾.

هنگامی که آسمان می‌شکافت... (انشقاق/۱)

شکافته شدن و فروپاشیدن آسمان، حقیقتی از حقائق آن روز سخت و دشوار است. اما مقصود از شکافته شدن و فروپاشیدن، درست چیست و مشخص چگونه است، سخن گفتن از آن دشوار است. همان گونه که سخن گفتن از حال و وضع شکافته شدن و فروپاشیدنی که روی می‌دهد دشوار است... آنچه به ذهن می‌گذرد صحنه دگرگونی شدیدی است که در وضع جهان دیدنی پیش می‌آید، و صحنه پایان پذیرفتن نظم و نظام معمولی، و پاره گردیدن رشته گردن‌بند سامان جهان است، رشته‌ای که بدان این نظم و نظام دقیق جهان نگاه داشته می‌شود...

در تشکیل این صحنه، چیزی شرکت دارد که از پراکندن ستارگان ذکر می‌شود. پراکندن ستارگان بعد از آن که همه در مدارهای خود حرکت کرده‌اند با سرعت‌های شگفت‌انگیز و هراس‌انگیزی که داشته‌اند. همه در مدارهای خود جای گرفته‌اند و از مدارهایشان تجاوز

فرستاده است، و اطلاع بر آنچه در زندگانی لازم بود بکند و نکرده است، و یا خبردار شدن از آثار خوب و بدی که از خود در دنیا برجای نهاده است، پسند و کافی نیست، و کار بدینجا خاتمه پیدا نمی‌کند. خود این آگاهی و اطلاع پیدا کردن تأثیر سختی در انسان دارد و او را آشفته و پریشان و یا خوشحال و خندان می‌گرداند، بسان همان صحنه‌های دگرگون جهانی. تعبیر قرآنی بدون این که با نصّ همچون چیزی را بیان دارد، سایه‌روشن آن را می‌اندازد، و شبح آن را پدیدار می‌سازد. این تعبیر نیز خوبتر و مؤثرتر است.



روند سخن بعد از این سرآغاز بیدارکننده و هوشیاردهنده حسّ و شعور و عقل و خرد و دل و درون، رو به واقعیت کنونی انسان می‌کند، انسانی که غافل است و به لهو و لعب و بازیچه مشغول است و سر در بدیها نهاده است و سرگرم پوچها شده است! . . در اینجا دلِ همچون انسانی را می‌پساید، با پسوده‌ای که سرزنش پسندیده‌ای، و تهدید نهانی، و نعمت اوّلیّه خدا بدو در آن است، نعمت اوّلیّه خدا که آفرینش انسان بدین صورت زیبا و قیافه آراسته و پیراسته است. در صورتی که خدا اگر می‌خواست می‌توانست او را به صورت دیگری و به شکل دیگری درآورد. یزدان جهان این صورت زیبا و قیافه آراسته و پیراسته را برای او برگزیده است و بدین جمال او را اعتدال بخشیده است ... اما او شکر نعمت خدا را بجای نمی‌آورد و قدر آن را نمی‌داند و بدان ارج و بها نمی‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوار مغرور ساخته است و در حقّ او گولت زده است (که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی؟!). پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و

این که حادثه‌ای است که خود گورها بدان گرفتار می‌آیند و در آن روز دور و دراز درگیر آن می‌گردند، روز دور و درازی که صحنه‌ها و رخدادها فراوانی در آن روی می‌دهد. بدین علّت بدن‌ها از گورها به درمی‌آیند، بدن‌هایی که خداوند دوباره جان به تن آنها کرده است و آنها را از نو زنده نموده است، بدان سان که نخستین بار آنها را آفریده است و جان به کالبد‌هایشان دمیده است. تا به حساب و کتاب خود برسند و سزا و جزای خود را ببینند . . .

این را تأیید و با آن هماهنگ می‌کند فرموده‌ای که پس از ذکر این صحنه‌ها و رخدادها آمده است:

﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ﴾.

آن گاه هرکسی می‌داند چه چیزهایی را پیشاپیش فرستاده است، و چه چیزهایی را واپس نهاده است و برجای گذاشته است.

یعنی آنچه را که نخست انجام داده است یا بعد انجام داده است. یا آنچه را در دنیا انجام داده است، و آنچه را در دنیا از پس خود برجای نهاده است و آثاری که داشته است. یا آنچه را که در دنیا از آن استفاده کرده است و فقط در دنیا از آن بهره‌مند گردیده است، و آنچه را برای آخرت اندوخته است و برای بعد از دنیا روانه کرده است.

به هر حال، هر کسی از این چیزها مطلع و باخبر خواهد گردید در آن حال و احوالی که این هول‌ها و هراس‌های بزرگ پیش می‌آید، و این اطلاع و خبر پیدا کردن یکی از آن هول‌ها و هراس‌های بیم‌دهنده می‌گردد بسان همه این صحنه‌ها و حوادثی که خوفناک و دلهره‌انگیزند.

تعبیر نادر قرآنی می‌فرماید:

﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ﴾.

انسان می‌داند.

این تعبیر از لحاظ معنی بیانگر این است که هرکسی می‌داند، ولی دانستن انسان در این وقت از هروقت دیگری خوبتر و مؤثرتر است. همچنین تنها آگاهی پیدا کردن انسان بر آنچه در زندگانی کرده است و پیشاپیش

متناسبیت کرده است. و آن گاه به هر شکلی که خواسته است تو را درآورده است و ترکیب بسته است.

این خطاب:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ﴾. ای انسان!

انسان را با بزرگواریترین چیزی نداء درمی دهد که در وجود او است، و آن «انسانیت» انسان است. انسانیتی که در پرتو آن انسان از سائر جانداران جدا و ممتاز گردیده است، و به ارزشمندترین جایگاه رسیده است، و در آن انسانیت بزرگداشت یزدان در حق انسان جلوه گر آمده است، و وجود و کرم سرشار یزدان بر انسان ریزان شده است.

سپس به دنبال آن سرزنش نیکوی بزرگوار، می آید:

﴿مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؟﴾.

چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوار مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است؟

ای انسانی که پروردگارت در حق تو بزرگواری کرده است، و محافظ و مراقب و معلّم و مربّی تو بوده است، و انسانیت ارزشمند و هوشمند و والا را به تو ارزانی داشته است؛ ای انسان چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوار مغرور ساخته است، و تو را بر آن داشته است که در حق خدا کوتاهی کنی، و در اجراء فرمان او سستی نمائی، و نسبت یدو بی ادب باشی؟ او پروردگار بزرگوار تو است، پروردگاری که فضل و کرم و نیکی خود را متوجّه تو کرده است و بر تو ریزان و باران نموده است. از جمله این ریزان و باران کردن، ریزان باران کردن انسانیت تو است، انسانیت ارزشمند و هوشمندانه و والائی که تو را از سائر آفریدگان یزدان جدا و ممتاز می کند و برتر و والاتر می گرداند. انسانیتی که در پرتو آن ممتاز می گردی و خرد می ورزی و درک و فهم می کنی چیزی را که لازم است یا لازم نیست در حق او انجام بگیری یا نگیری.

آن گاه روند قرآنی مقداری از این جود و کرم و بزرگداشت الهی را به طور مفصّل بیان می دارد، بعد از آن که قبلاً آن را به طور مجمل در ندای الهامگرانه

پرمعنی و محتوا و مشتمل بر بسیاری از اشارات نهان در تعبیر قرآن، بیان فرموده است. مقداری از این جود و کرم و بزرگداشت الهی را بیان می دارد آن گاه که از انسانیت انسان سخن رانده است و در سرآغاز آیه انسان را با آن مخاطب قرار داده است و فریادش داشته است. در این تفصیل اشاره می کند به آفرینش انسان و آراستگی و پیراستگی و تعادل و توافقی که در ترکیب بند هستی او است. خدا که می توانست او را برابر مشیت و اراده اش به صورت دیگری درآورد و پیکر او را به گونه دیگری بسازد و به راه اندازد. امّا این صورت زیبا و پیکر دل آرا را برای انسان برگزیده است، تنها به خاطر فضل و کرمی که در حق انسان دارد، و تنها به خاطر مرحمت و مکرمتی که بدو لطف می نماید، و می خواهد باران رحمت خود را بر او ریزان فرماید. بر انسانی که شکر نعمت او را سپاس نمی گزارد، و ارج و بهائی بدان روا نمی دارد! بلکه مغرور می گردد و سر در مسیر گناهان می نهد!

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ؟﴾.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوار مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است (که چنان بی باکانه نافرمانی می کنی و خود را به گناهان آلوده می سازی؟! پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسب کرده است.

این خطابی است که هر ذره ای از هستی انسان را به تکان درمی آورد، وقتی انسانیت انسان بیدار می گردد. خطابی است که به تار و پود پرده دل می رسد، و به ژرفاهای آن سرک می کشد. بدان گاه که انسان سر در سیایان برهوت گناهان نهاده است، و در پرستش پروردگارش کوتاهی ورزیده است، و در حق سرور خود - سروری که او را آفریده است و آراسته و پیراسته و متعادل و متناسبش نموده است - بی ادبی کرده است، خدا این زیبایی و برازندگی را به یادش

می آورد!...

قطعاً آفرینش انسان بدین صورت زیبا و قیافه متعادل و متناسب، و پیکری که از لحاظ سیما و وظائف اعضا کامل است، چیزی است که سزاوار اندیشه فراوان، و سپاس ژرف، و ادب تمام، و عشق انسان به پروردگار بزرگوارش می باشد. پروردگاری که انسان را با این گونه خلقت و سرشت، ارج نهاده است و کرامت بخشیده است، آن هم تنها از روی لطف و فضل و عنایت و مرحمتی که نسبت به انسان دارد، و در پرتو آن او را می پاید و حمایت و حفاظت می نماید. خدا که می توانست انسان را به شکل دیگری درآورد و سیما و هیئت دیگری که خود می خواست بدو ببخشد. اما خدا این صورت زیبا و قیافه دل آرا و متعادل و متناسب را برای او برگزیده است و این خلعت آراسته و پیراسته را به تن او کرده است.

انسان آفریده ای است که از هستی زیبا، و خلقت متعادل و متناسب، و طرح و نقش جمع و جور برخوردار است. شگفتیهای آفرینش در سرشت انسان، بزرگ تر و سترگ تر از آن است که به درک و فهم او درآید، و شگفت انگیز تر و شگرف تر از هر آن چیزی است که در پیرامون خود می بیند.

به طور کلی زیبایی و تعادل و توافق در هستی جسمانی او پیدا است، و در هستی عقلانی او هویدا است، و در هستی روحانی او به کمال و به تمام جلوه گر است. تألیفات کاملی در صف کمال اندامهای هستی انسانی و دقت ساختار اندامها و استواری آنها به رشته تحریر درآمده است. در اینجا فرصت سخن را به درازا کشاندن نیست، به درازا کشاندن سخن در بیان شگفتیهای هستی انسان. ولیکن ما به اشاره هایی به برخی از آنها بسنده می کنیم:

دستگاه های عمومی ساختمان جسمانی انسان عبارتند از: دستگاه استخوان بندی، دستگاه عضلانی، دستگاه پوستی، دستگاه گوارش، دستگاه گردش خون، دستگاه تنفسی، دستگاه تناسلی، دستگاه لنفاوی، دستگاه عصبی، دستگاه ادرار، و دستگاه های چشائی و بویائی و شنوائی

و بینائی ... هریک از اینها به گونه ای شگفت و شگرف است که همه شگفتیها و شگرفیهای ساختار انسان با آن قابل مقایسه نیست، ساختارهایی که انسان در برابرشان حیران و ویلان می ایستد و مدهوش می ماند، و چه بسا شگفتیها و شگرفیهای دستگاه های وجود خودش را از یاد می برد، دستگاه هایی که سترگ تر و ژرف تر و دقیق تر از آن هستند که مصنوعات دست و اندیشه انسان حتی با آنها مقایسه گردد و سنجیده شود. «مجله علوم به زبان انگلیسی می گوید: دست انسان در پیشاپیش شگفتیهای نادر و کمیاب قرار دارد. بسیار دشوار، و بلکه محال است که ابزاری ساخته شود با دست انسان در سادگی و توانائی و سرعت دگرگونی، همسان و همگون شود. هنگامی که می خواهی کتابی را بخوانی آن را با دست خود می گیری. آن گاه آن را در وضعی قرار می دهی که با خواندن سازگار بوده و همآوائی داشته باشد. این دست است که از پیش خود جای مناسب آن کتاب را تنظیم و تعیین می کند و آن را در وضع لازم قرار می دهد. وقتی که صفحه ای از صفحات آن کتاب را ورق می زنی انگشتهای خود را زیر آن ورقه می گذاری، و بدان اندازه بر آن فشار وارد می کنی که آن را با انگشتهایت ورق بزنی. سپس فشار با ورق خوردن آن ورقه پایان می پذیرد. دست قلم را می گیرد و با آن می نویسد. دست همه ابزارهایی را به کار می برد که برای انسان لازم است و انسان با آنها سروکار دارد، از قاشق تا کارد، و تا وسیله نگارش. پنجره ها را باز می کند و آنها را می بندد، و هر آن چیزی را برمی دارد که انسان بخواهد ... هریک از دو دست انسان بیست و هفت استخون و نوزده مجموعه عضله و ماهیچه دارد.»^(۱)

«بخشی از گوش انسان، گوش میانی است. این بخش زنجیره ای است که حدود چهار هزار قوس ریز پیچیده دارد که در حجم و شکل با نظم و نظام کاملی درجه بندی شده اند! می توان گفت این قوسها به آلت

موسیقی و ابزار نوازندگی می مانند. چنان ترتیب داده شده اند و آماده گردیده اند که به گونه ویژه ای هر صدائی که بدانها بخورد آن را دریافت و به مغز منتقل می کنند، هر صدائی و هر ناله ای که باشد، از غرش رعد و برق گرفته تا خش خش درختان و گیاهان، گذشته از آمیزه خوشایندی از نغمه های هنر نوح آلات و ابزار موسیقی در ارکستر و دستگاه های منظم آن»^(۱)

«مرکز حس بینائی چشم دارای صد و سی میلیون گیرنده نوری است. گیرنده های نوری در اطراف اعصاب قرار دارند. پلکها با مژه های خود شب و روز آنها را می یابند و از آنها مراقبت می نمایند. حرکات پلکها غیرارادی و به طور اتوماتیک است. پلکها از چشم خاکها و ذره ها و اجسام بیگانه را بازمی دارد. همچنین پلکها شدت نور خورشید را در هم می شکنند و از حدت آن می کاهند، با سایه هایی که مژه ها بر چشم می افکنند. حرکت پلکها گذشته از این حفاظت، نمی گذارد چشم خشک بشود. مایع محیط بر چشم که به نام اشک شناخته می شود نیرومندترین پاک کننده است...»^(۲)

«دستگاه چشائی در انسان زبان است. کار چشائی به مجموعه هایی از سلولهای چشائی واگذار می گردد. سلولهای چشائی در پرزهای غشاء مخاط قرار دارند. این پرزها اشکال گوناگونی دارند. برخیها رشته ای و برخیها قارچی و بعضیها عدسی شکل هستند. مویرگهائی از اعصاب مکنده، و از اعصاب چشنده، این پرزها را تغذیه می کنند. هنگام غذا خوردن اعصاب چشنده تحریک می شوند و تأثیر آن به مغز منتقل می گردد. این دستگاه در اول دهان قرار دارد تا انسان بتواند دور بیندازد چیزی را که احساس می کند زیان دارد. با این دستگاه انسان تلخی و شیرینی و سردی و گرمی و ترشی و شوری و تیزی و امثال اینها را احساس می کند. زبان دارای نه هزار پرزهای باریک چشائی است. هر پرزی از آنها با بیش از یک عصب به مغز متصل است. آیا تعداد عصبها چند است؟ آیا حجم عصبها چقدر است؟ چگونه هر عصبی جداگانه کار

می کند، ولی عصبها به مغز که می رسند همه یک احساس پیدا می کنند؟!»^(۳)

«دستگاه عصبی که بر بدن کاملاً مسلط و چیره است از مویرگهای باریکی تشکیل شده است. این مویرگهای نازک عصبی در تمام گوشه و کنار جسم پخش و پراکنده می گردند، و با مویرگهای دیگری که بزرگتر از آنها هستند پیوند می یابند. این عصبها هم به دستگاه مرکزی عصبی متصل می گردند. هروقت جزئی از اجزاء بدن متأثر گردید، هرچند که این متأثر شدن به سبب تغییر ساده ای در درجه حرارت فضای اطراف باشد، مویرگهای عصبی این احساس را به مراکز پراکنده در جسم مخابره می کنند. این مراکز نیز احساس را به مغز می رسانند تا هرگونه که ممکن باشد در آن دخل و تصرف بکند. سرعت مخابره اشارات و انتقال اطلاعات به مغز صد متر در ثانیه است»^(۴)

«ما وقتی که می نگریم به عمل هضم در کارگاه شیمیائی، و به طعمائی که می خوریم و به مواد متروکه و رهاشده ای، فوراً می فهمیم که عمل هضم، شگفت و شگرف است. زیرا عمل هضم همه چیزهائی را هضم می کند که می خوریم بجز خود معده!

ما به این کارگاه انواعی از طعام را وامی گذاریم و رها می داریم، بدون اینکه توجهی به خود این کارگاه داشته باشیم، یا بدون این که در باره کیفیت شیمیائی آن بیندیشیم. ما تکه های گوشت و کلم و ماهی سرخ شده و دانه های جو را می خوریم و با مقداری آب آنها را به پائین فرومی بلعیم...

معده از میان این آمیزه ها چیزهائی را برمیگزیند که دارای فائده هستند. این کار را با متلاشی ساختن و تجزیه کردن هرنوع از طعام به اجزای شیمیائی مخصوص خود انجام می دهد، و در این امر به تفاله ها و زوائد توجهی نمی کند. ساختار بقیه را به شکل

۱- به نقل از کتاب: «العلم يدعو إلى الإيمان».

۲- به نقل از کتاب: «الله و العلم الحديث».

۳- به نقل از کتاب: «الله و العلم الحديث».

۴- به نقل از کتاب: «الله و العلم الحديث».

توزیع و پخش، در نهایت نظم و نظام و حساب و کتاب صورت می‌پذیرد!»^(۱)

در باره هر دستگاهی از دستگاه‌های بدن انسان سخنان فراوانی را می‌توان گفت. لیکن این دستگاه‌های بدن انسان - با وجود اعجاز روشنی که دارند - به شکلی از اشکال، حیوان هم در آنها با انسان مشارکت دارد. فقط ویژگیهای عقلانی و روحانی منحصر و شگفتی است که برجای خود ماندگارند و حیوانات در آنها با انسان شرکت ندارند. این ویژگیهای عقلانی و روحانی است که یزدان سبحان در این سوره با اعطای آنها به انسان بر انسان منت می‌نهد و بزرگواری می‌فرماید. مخصوصاً این صفت:

﴿الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ﴾.

پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است. این بخش پس از ندائی قرار گرفته است که خداوند انسان را با آن مورد خطاب قرار داده است و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ! ...﴾.

ای انسان! ...

این درک و فهم عقلانی ویژه‌ای است که ما اصل و حقیقت آن را نمی‌دانیم. زیرا خود عقل، ابزار درک و فهم است، و ماهیت عقل شناخته نمی‌گردد، و چگونگی درک و فهم عقل دانسته نمی‌شود!

این دریافته‌ها و فهمیده‌ها، فرض می‌کنیم همه از راه دستگاه دقیق عصبی به مغز می‌رسند، ولیکن مغز آنها را کجا انداخته می‌سازد؟! اگر این مغز نوار پرشده‌ای باشد انسان در مدت شصت سال عمر متوسط خود به هزاران میلیون متر نیاز دارد تا این همه تصویرها و شکله‌ها و واژه‌ها و جمله‌ها و معنیها و برداشتها و احساسها و تأثیرها را بر آن ضبط کند، برای این که بعدها آنها را به یاد آورد، بدان گونه که هم اینک آنها را بعد از ده‌ها سال به یاد می‌آورد!

پروتئینهای جدیدی درمی‌آورد، پروتئینهایی که غذای سلولهای مختلف می‌گردند. معده کلسیم و گوگرد و ید و آهن و همه مواد ضروری را برمی‌گزیند، و نمی‌گذارد اجزاء اصلی و اساسی از میان برود و هدر شود، و از دیگر سو تولید هورمون‌ها ممکن گردد، و همه نیازمندیهای حیاتی برای زندگی، در مقدارهای لازم و منظم، و حاضر و مهیا برای رویارویی با هر نوع ضرورت و نیازی، آماده و در دسترس باشد. معده چربی و مواد احتیاطی دیگر را برای برخورد با هر حالت اتفاقی و ناگهانی مانند گرسنگی ذخیره می‌کند. معده همه کارها را می‌کند بدون این که به اندیشه انسان و تجزیه و تحلیل او توجهی داشته باشد. ما این همه مواد گوناگون بيشمار را بدین کارگاه شیمیائی می‌ریزیم، بدون این که تقریباً هیچ نگاهی بدانچه می‌خوریم بیندازیم. در این راستا بر چیزی تکیه می‌کنیم که آن را یک عمل اتوماتیکی و خودبه‌خود برای بقای زندگی خودمان می‌شماریم. زمانی که این خوراکها حل می‌گردد و به تحلیل می‌رود و از نو آماده و مجهز می‌شود، به مرور به یکایک بیلیونها سلول تقدیم می‌گردد، سلولهایی که تعدادشان در یک بدن بیش از تعداد نوع بشر در روی زمین است! لازم است که خوراک‌رسانی به هر سلولی دائمی و مستمر باشد، و جز آن موادی که این سلول معین بدانها نیازمند است بدو نرسد و وارد نگردد تا این که سلولها آن مواد ویژه را به استخوانها و ناخنها و گوشت و مو و چشمها و دندانها تبدیل کنند. از دیگر سو هر سلول مختص به عضوی، تنها موادی را دریافت می‌دارد که بدان عضو اختصاص دارد و بس!

در این صورت در اینجا کارگاه شیمیائی وجود دارد، کارگاهی که آن اندازه مواد را تولید می‌کند که بیش از مواد کارگاه‌هائی است که هوش انسان آن کارگاه‌های تولیدی را ساخته است! در اینجا نظم و نظامی برای وارد کردن است که بیش از نظم و نظام حمل و نقل، یا توزیع و پختی است که جهان آن را شناخته است و بدان آشنا گردیده است! هرچیزی در کار حمل و نقل یا

و او را با آن سرزنش شرمنده کننده سرزنش می فرماید:
﴿ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ 》

چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است (که چنان بی باکانه نافرمانی می کنی و خود را به گناهان آلوده می سازی؟!)

این عتاب و سرزنش مستقیم یزدان با انسان است. آنجا که یزدان سبحان فریادش می زند و او را در جلو خود به عنوان شخص مقصّر و بزهکار و گول خورده و جلال یزدان را ناشناخته، و بی ادب نسبت به جناب باری تعالی، نگاه می دارد. آن گاه بزرگترین نعمت را بدو تذکر می دهد و به یادش می آورد. سپس کوتاهی کردن و بی ادبی نمودن و مغرور گردیدن و گول خوردن را بدو تذکر می دهد و به خاطر می آورد!

این عتاب و سرزنشی است که انسان را ذوب و نابود می کند، وقتی که «انسان» حقیقت سرچشمه و اصل خویش را، و حقیقت خبر و سرگذشت خویش را، و حقیقت موضع و موضعگیری خویش را به تصور درمی آورد، موضع و موضعگیری اش که او را در پیشگاه خدا برپای نگاه داشته است، و خدا او را با همچون ندائی نداء درمی دهد، و سپس این گونه به عتاب و سرزنشش می پردازد:

﴿ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ 》

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است (که چنان بی باکانه نافرمانی می کنی و خود را به گناهان آلوده می سازی؟!). پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است، و آن گاه به هر شکلی که خواسته تو را در آورده است و ترکیب بسته است.



آن گاه پسرده از علّت غرور و کوتاهی کردن را برمی دارد، و علّت آن را دروغ نامیدن روز حساب و

گذشته از این، انسان چگونه میان این واژه ها و جمله ها و معنیهای جدا جدا، و میان حادثه ها و رخ داده های جدا جدا، و میان تصویرها و شکل های جدا جدا، جمع می زند و آنها را با یکدیگر ربط و پیوند می دهد تا از آنها فرهنگ جامعی می سازد، و آن گاه از معلومات، به علم ارتقاء پیدا می کند؟ و از تجربه ها و آزمون ها، به معرفت و شناخت دسترسی می یابد؟

این ویژگی یکی از ویژگیهای است که انسان را از موجودات دیگر جدا می سازد... اما با وجود این، این ویژگی بزرگترین ویژگیهای انسان نیست، و والاترین چیز از چیزهایی نیست که انسان را از سائر پدیده ها جدا و ممتاز می گرداند. چه پرتو شگفتی از روح متعلق به خدا در میان است... روح ویژه انسان در میان است، روحی که تماس این پدیده را با جمال هستی، و با جمال آفریدگار هستی تهیه می بیند، و لحظه های پرواز رخشان و درخشانی را در پرتو تماس با قادر مطلق بدو می بخشد که حدود و ثغوری ندارد. همچون تماسی بعد از تماس با پرتوهای جمال جهان هستی میسر می گردد.

این روحی است که انسان اصل و ماهیت آن را نمی داند. مگر انسان پائین تر از روح را می داند که درک و فهم انسان از مدرکات محسوس است؟! این روحی است که انسان را از پرتوهای شادی و خوشبختی آسمانی بهره مند می سازد، حتی بدان گاه که انسان هنوز بر روی زمین است. انسان را با جهان بالا و بالای فرشتگان ارتباط می دهد و می پیوندد، و انسان را برای زیستن با زندگی مرسوم بهشت و جاودانگی، و برای نگرستن به جمال الهی در آن جهان سعادت و خوشبختی، آماده می سازد!

این روحی است که هدیه بزرگ یزدان به انسان است. روحی است که انسان با آن انسان گردیده است. یزدان که این روح را به انسان بخشیده است، او را به نام خودش مخاطب می سازد:

﴿ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ! 》

ای انسان!...

پروردگار خود اطاعت می‌کنند، و او را از روی عشق و محبت می‌پرستند، نه به سبب ترس و هراس از عقاب و عذابش، و نه به خاطر چشم طمع دوختن به پاداش و ثوابش. همچون دل‌هائی به روز سزا و جزا ایمان دارند، و از آن روز هراس دارند، و انتظار آن روز را می‌کشند، تا پروردگارشان را ملاقات کنند، پروردگاری که دوستش می‌دارند و مشتاق دیدار او هستند و چشم امید بدو می‌دوزند. اما وقتی که انسان چنین روزی را دروغ بنامد و بداند، ادبی را مراعات نمی‌دارد، و طاعت و عبادتی نمی‌کند، و نور و روشنی ندارد. هرگز دلی در او زنده نمی‌ماند، و درونی در او بیدار و هوشیار نمی‌گردد.

شما روز سزا و جزا را دروغ می‌نامید و می‌دانید ... شما دارید به سوی آن روز می‌روید و بدان می‌رسید. هرآنچه کرده‌اید با شما حساب و کتابش می‌رود و از شما در باره‌اش پرسیده می‌شود و چیزی از آن هدر نمی‌رود، و چیزی از آن فراموش نمی‌شود:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، كِرَامًا كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾.

بدون شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده‌اند، نگاهبانانی که (در پیشگاه پروردگار مقرب و) محترم هستند و پیوسته (اعمال شما را) می‌نویسند، می‌دانند هر کاری را که می‌کنید.

این نگاهبانان ارواحی از فرشتگانند که بر انسان گمارده شده‌اند، فرشتگانی که با انسان همراه می‌گردند و مراقب او هستند و از وی پاسداری می‌نمایند، و هر چیزی را بکند آن را به حساب او می‌گیرند و ثبت و ضبط می‌کنند ... ما نمی‌دانیم این کارها چگونه انجام می‌پذیرد. ما موظف و مکلف نیستیم که کیفیت این کارها را بدانیم. خدا می‌داند که آمادگی و استعداد درک و فهم کیفیت این کارها به ما عطاء نگردیده است. هیچ گونه خیر و خوبی هم برای ما در درک و فهم کیفیت همچون کارهائی وجود ندارد. زیرا این امر در دائرة وظیفه و تکلیف ما قرار ندارد، و جزو هدف وجود ما نیست. این است که هیچ ضرورتی ندارد ما در فراسوی

کتاب می‌شمارد، و حقیقت حساب و کتاب، و تفاوت سزا و جزا را سخت و قاطعانه بیان می‌فرماید:

﴿كَلَّا! بَلْ تُكْذِبُونَ بِالَّذِينَ. وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، كِرَامًا كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ. إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ. وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ، يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الَّذِينَ، وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ﴾.

هرگز! هرگز! (آن چنان که می‌پندارید نیست). اصلاً شما (روز) سزا و جزا را دروغ می‌پندارید و نادرست می‌دانید. بدون شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده‌اند. نگاهبانانی که (در پیشگاه پروردگار مقرب و) محترم هستند و پیوسته (اعمال شما را) می‌نویسند. می‌دانند هر کاری را که می‌کنید. مسلماً نیکان در میان نعمت فراوان بهشت بسر خواهند برد. و مسلماً بدکاران در میان آتش سوزان دوزخ بسر خواهند برد. در روز سزا و جزا داخل آن می‌گردند و با آتش آن می‌سوزند. و آنان هیچ گاه از دوزخ بیرون نمی‌آیند و از آن دور نمی‌شوند.

«كَلَّا» واژه بازداشتن و منع کردن از چیزی است که در آن هستند. «بَلْ» واژه روی گردانی و روی برتافتن از سخنی است که در میان بوده است، و پرداختن به نوعی از سخن تازه و نو است. این نوع سخن در اینجا بیان کردن و ذکر نمودن و تأیید و تأکید کردن است. این هم جدای از عتاب و سرزنش و تذکر دادن و به تصویر کشیدن است ...

﴿كَلَّا! بَلْ تُكْذِبُونَ بِالَّذِينَ﴾.

هرگز! هرگز! (آن چنان که می‌پندارید نیست). اصلاً شما (روز) سزا و جزا را دروغ می‌پندارید و نادرست می‌دانید.

حساب و کتاب و گرفتن و به سزا و جزا رساندن را فراموش می‌کنید. علت غرور و سبب گول خوردن و کوتاهی کردن این است.

دل اگر حساب و کتاب و سزا و جزا را دروغ بنامد و بداند، بر رهنمون و رهنمود و هدایت و خیر و خوبی و طاعت و عبادت، ماندگار و استوار نمی‌ماند. گاهی دل‌ها لطیف و نازک می‌گردند و اوج می‌گیرند. در نتیجه از

سرنوشت و سرانجامی که بعد از حساب و کتاب با انسان، برابر آنچه فرشتگان بزرگوارِ مأمور نگارش اعمال نوشته‌اند، پیش می‌آید:

﴿إِنَّ الْأُبْرَارَ لَنُحْمِ. وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَنُجَحِمِ. يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ. وَمَا لَهُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ﴾.

مسلمانان نیکان در میان نعمت فراوان بهشت بسر خواهند برد. و مسلماً بدکاران در میان آتش سوزان دوزخ بسر خواهند برد. در روز سزا و جزا داخل آن می‌گردند و با آتش آن می‌سوزند. و آنان هیچ گاه از دوزخ بیرون نمی‌آیند و از آن دور نمی‌شوند.

این سرنوشت و سرانجام قطعی و مؤکدی، و عاقبت مشخص و معینی است. این که نیکان به میان نعمتهای بهشت بروند، و بزهکاران به آتش سوزان دوزخ بیفتند. نیک کسی است که کارهای نیک را می‌کند تا کارهای نیک عادت و صفت ملازم او می‌گردد. اعمال نیک هم به طور کلی هرچیز خوب و پسندیده‌ای است که انجام می‌پذیرد. صفت «اَبْرَار» یعنی نیکان، در سایه روشن خود، هماهنگ و هماوا با بزرگواری و انسانیت است، همان گونه که صفت متضاد و مقابل آن «فُجَّار» یعنی بدکاران، در آن بی‌ادبی، و بیشرمی در ارتکاب گناه و نافرمانی است. آتش سوزان دوزخ، همخوان و همعنان با بدکاریها و گناهان است. . . . سپس قرآن مجید حال بدکاران را بیشتر روشن می‌کند و آشکارا تر نشان می‌دهد:

﴿يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ﴾.

در روز سزا و جزا داخل آن می‌گردند و با آتش آن می‌سوزند.

و بر تأکید و بیان آن می‌افزاید و می‌فرماید:

﴿وَمَا لَهُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ﴾.

و آنان هیچ گاه از دوزخ بیرون نمی‌آیند و از آن دور نمی‌شوند.

پیش از هر چیز بدکاران نمی‌توانند از دوزخ دوری کنند و بگریزند، و بعد از فروافتادن به دوزخ خلاصی و رهائی از آن - هرچند برای مدتی - ممکن و میسر نیست! تقابل به تمام و کمال می‌رسد در میان: ابرار و

چیزی از غیب بگردیم که یزدان سبحان برایمان پرده از آن برداشته است و ما را با آن آشنا فرموده است. آنچه از غیب برایمان روشن داشته است ما را بس. کافی است که دل انسان بداند و بفهمد که انسان به خود و اگذار نگریدیده است و بیهوده رها نشده است، و نگاهبانان مقرب و محترمی بر او گمارده شده‌اند، نگاهبانانی که پیوسته اعمال او را می‌نویسند و از هر آنچه انجام دهد آگاهی دارند. دل انسان لازم است اینها را بداند تا تکان بخورد و بر خود بلرزد و بیدار و هوشیار گردد، و ادب داشته باشد. این امر مقصود و مورد نظر است.

از آنجا که فضای این سوره فضای کرم و کرامت و احترام و حرمت است، از جمله صفات نگاهبانان و پاسداران انسان این صفت ذکر می‌شود:

﴿كِزَامًا﴾. بزرگواران.

تا در دلها احساس خجلت و شرمندگی، و تجمل و خودآرائی را در محضر این بزرگواران برانگیزد. زیرا انسان موقرانه رفتار می‌کند و شرم و حیا می‌نماید زمانی که در محضر مردمان بزرگوار باشد، و می‌کوشد در حضورشان حرکت ناپسندیده‌ای انجام ندهد، یا در گفتار یا رفتار یا در دخل و تصرف کاری، ناجور و نازیبا جلوه‌گر نیاید و دیده نشود. . . . پس انسان باید چگونه باشد وقتی که احساس می‌کند و تصوّر می‌نماید او در هر لحظه‌ای از لحظات خود، و در هر حالتی از حالات خویش، در محضر فرشتگان نگاهبان و پاسداری است که «بزرگواران» مقرب و محترم آستانه یزدانند، بزرگوارانی که نسزد از انسان ببینند مگر صفات و خصال و اعمال و افعال بزرگوارانه و محترمانه را؟!!

قرآن مجید با استقرار بخشیدن این حقیقت در دل انسان، آن هم با این چنین تصوّر واقعی زنده نزدیک به فهم، و معلوم برای همگان، والاترین احساسها و بالاترین بینشها را در دل انسان به جوش و خروش درمی‌اندازد. . . .

پس قرآن مجید سرنوشت و سرانجام نیکان، و سرنوشت و سرانجام بزهکاران را بیان می‌دارد،

تکرار پرسش بر هول و هراس می افزاید و ترس و بیم را بیشتر می نماید . . .

آن گاه توضیح و بیانی درمی رسد که با این اندیشه و تصور هماهنگ و هماوا می گردد:

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا﴾.

روزی است که هیچ کسی برای هیچ کسی کاری نمی تواند بکند و از دست کسی برای کسی کاری ساخته نیست.

عجز و ناتوانی، همگانی و فراگیر است. درماندگی، مطلق و کامل است. پرده از کار برافتادن و در خود فرورفتن و از همه چیز جز خود بریدن بر همه آدمیزادگان حاکم است! هرکسی به خود مشغول است و به درد خود گرفتار و در گرو غم خویش است، به گونه ای که کاری به کسانی هم ندارد که آنان را می شناسد!

﴿وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾.

و کار و بار کلاً بدو واگذار می گردد.

تنها یزدان سبحان همه کاره است و دست اندر کار است. در دنیا و آخرت فرمان، فرمان او است و بس. ولیکن در این روز - روز سزا و جزا - این حقیقت جلوه گر می آید، حقیقتی که غافلان و گول خوردگان مغرور و سرمست از آن گاهی به غفلت می افتند. دیگر این حاکمیت مطلق پنهان نمی ماند، و از هیچ گول خورده ای و نیرنگ زده ای نپنهان نمی گردد!



این هول و هراس ساکت و بزرگ و سترگی که در آخر این سوره از آن سخن رفته است، با آن هول و هراس جنبان و خروشان و مواجی که در سرآغاز این سوره از آن صحبت شده است، به همدیگر می رسند، و حس و شعور انسان میان این دو هول و هراس درمی ماند و گیر می افتد . . . هردوی این هول و هراس، بیهوش کننده و ترساننده و وحشت انگیزند! در میان آن دو هم آن سرزنش و عتاب بزرگ و شرمنده کننده و ذوب کننده و نابودکننده قرار دارد.



نیکان و فجّار و بدکاران، و در میان نعیم و جحیم، یعنی بهشت پر نعمت و دوزخ سوزان. با این تفاوت که راجع به حالت واردشوندگان به دوزخ، توضیح و تقریر بیشتری انجام گرفته است.



از آنجا که روز سزا و جزای قیامت در معرض تکذیب کردن و دروغ نامیدن است، قرآن مجید به سوی آن برمی گردد بعد از آن که از چیزی سخن گفته است که در آن روز واقع می گردد. قرآن مجید به سوی آن برمی گردد تا حقیقت ذاتی آن را بیان دارد و بر سترگی و هراسناکی آن بیفزاید با مجهول جلوه گر دادن آن، و با سخن گفتن از چیزی که دامنگیر انسانها در آن می گردد، از قبیل عجز و ناتوانی کامل انسان در آن، و پیراستن از هرگونه شبهه ای و دست شستن از هر نوع گمانی که در باره یاری یا همکاری می رود. تا به مردمان بگوید یاری و همکاری به هیچ وجه در قیامت صورت نمی پذیرد، و انتظار کمک و همیاری نباید داشت. قرآن مجید همچنین بیان می دارد در آن روز سخت کار و بار تنها به خدا واگذار است و بس:

﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ؟ ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ؟ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا، وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾.

(ای انسان!) چه می دانی که روز سزا و جزا چگونه است؟ آخر تو (ای انسان!) چه می دانی که روز سزا و جزا چگونه است؟ روزی است که هیچ کسی برای هیچ کسی کاری نمی تواند بکند و از دست کسی برای کسی کاری ساخته نیست، و در آن روز، فرمان، فرمان خدا است و بس، و کار و بار کلاً بدو واگذار می گردد.

این پرسش بیانگر ناشناخته ماندن و پی نبردن است، و در شیوه و اسلوب تعبیر قرآنی مشهور و بسی مستعمل است. همچون پرسشی به حس و شعور آدمی می اندازد که کار بسی بزرگ تر و بسیار هولناک تر از آن است که درک و فهم محدود آدمیزاد آن را دربر بگیرد و به گرد آن برسد. چه این کار بالاتر از هر اندیشه و تصویری، و بالاتر از انتظار، و فراتر از هرگونه عرف و عادت است که مردمان بدان آشنایند.

این سوره بخشهائی از واقعیت عملی زندگانی را به تصویر می‌کشد. واقعیتی که دعوت اسلام با آن در مکه رویاروی گردیده است، در کنار چیزهائی که مورد هدفش بوده است. از قبیل: بیدار کردن دلها، و به تکان درآوردن احساسها و اندیشه‌ها، و رهنمود و رهنمون کردن دلها و احساسها و اندیشه‌ها به سوی این رخداد تازه‌ای که در زندگی عربها و در زندگی انسانیت درگرفته است. این رخداد تازه، رسالت آسمانی برای زمین است، و متضمن جهان‌بینی تازه و فراگیر و شامل و کاملی است.

این سوره این بخشهای واقعیت عملی زندگی را در سرآغاز خود به تصویر می‌کشد، بدان گاه که مطففین، یعنی کاهندگان (از جنس و کالای مردمان به هنگام کشیدن و پیمودن و متر کردن اشیاء و اجناس) را تهدید به واویلا و وای به حال خود، در روز بزرگ قیامت می‌کند:

﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند. (مطففین/۶)

همچنین این سوره بخشهائی از واقعیت عملی زندگی را در پایان خود به تصویر می‌کشد، بدان گاه که سوء ادب کسانی را بیان می‌دارد که بزهکارند. بزهکارانی که با مؤمنان بی‌تریبی می‌کردند، و بدیشان گوشه و کنایه و طعنه می‌زدند، و بدیشان می‌خندیدند و به تمسخرشان می‌پرداختند، و در باره آنان می‌گفتند:

﴿إِنْ هَؤُلَاءِ لَضَالُونَ﴾.

اینان قطعاً گمراه و سرگشته‌اند! (مطففین/۳۲)

در کنار این، حال بزهکاران و بدان، و حال نیکوکاران و خویان، و سرانجام اینان و آنان را در آن روز بزرگ به تصویر می‌کشد.

این سوره از سه بند و بخش فراهم می‌آید... بند و بخش اول با اعلان جنگ با کاهندگان می‌آغازد:

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ. الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ؛ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ. أَلَا

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره مطففین مکی و ۳۶ آیه است

سُورَةُ الْمُطَفِّفِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾
وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ
مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾
كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَعِيرٍ ﴿٧﴾ وَمَا أَذْرَكَ مَا يَحْسَبُنَ ﴿٨﴾ كِتَابَ
مَرْفُومٍ ﴿٩﴾ وَيَلُومُنَادٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يَكْذِبُونَ يَوْمَ الَّذِينَ
وَمَا يَكْذِبُ بِهِمْ وَلَا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١١﴾ إِذَا نُنَادِي عَلَيْهِمْ إِيشَاقَالَ اسْطِيرُ
الْأُولَىٰ ﴿١٢﴾ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٣﴾ كَلَّا إِنَّهُمْ
عَنِ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَجِرُونَ ﴿١٤﴾ ثُمَّ رَأَوْهُمْ لَصَاحُوا الْجَحِيمِ ﴿١٥﴾ ثُمَّ بَقَالَ
هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٦﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيَّينَ ﴿١٧﴾
وَمَا أَذْرَكَ مَا عَلِمُونَ ﴿١٨﴾ كِتَابَ مَرْفُومٍ ﴿١٩﴾ شَهِدَهُ الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٠﴾
إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢١﴾ عَلَى الْأَرَاكِ يَنْظُرُونَ ﴿٢٢﴾ تَعْرِفُ فِي
وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٣﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْمُومٍ ﴿٢٤﴾
خِتَمُهُمْ مِنْهُ مُسَكَّ ۖ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴿٢٥﴾ وَمِرَاجُهُمْ
مِنْ تَسْنِيمٍ ﴿٢٦﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ
أَجْرُمَا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٢٨﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ
يَتَعَاضَّرُونَ ﴿٢٩﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٣٠﴾
وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُونَ ﴿٣١﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
حَفِظِينَ ﴿٣٢﴾ قَالِيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٣﴾
عَلَى الْأَرَاكِ يَنْظُرُونَ ﴿٣٤﴾ هَلْ تُؤِيبُ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٥﴾

يَظُنُّ أَوَلَيْكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ؟ يَوْمَ يَقُومُ
الْإِنْسَانُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؟ ﴿٦٠﴾

وای به حال کاهندگان (از جنس و کالای مردمان به هنگام خرید و فروش با ایشان!). کسانی که وقتی (در معامله) برای خود می‌پیمایند (یا وزن و مترای می‌نمایند) به تمام و کمال و افزون بر اندازه لازم دریافت می‌دارند. و هنگامی که (در معامله) برای دیگران می‌پیمایند یا وزن می‌کنند (و یا مترای می‌نمایند) از اندازه لازم می‌کاهند. آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند (و باید حساب و کتاب چنین افزایش و کاهشی را پس بدهند؟). در روز بسیار بزرگ و هولناکی (به نام قیامت). همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند. (مطففین: ۶۰-۶۱)

بند و بخش دوم در بارهٔ بدان و بزهکاران با شدت و حدت سخن می‌گوید، و ایشان را به هلاک و نابودی تهدید می‌کند، و از گناه و بزه و تعدی و تجاوز بازشان می‌دارد، و بیدارباش و هوشیارباششان می‌دهد. سبب این کوری و کوردلی را بیان می‌کند. سزا و جزای روز قیامت آنان را به تصویر می‌کشد. بدیشان گوشزد می‌کند که از رحمت یزدان در پس پردهٔ محرومیت می‌مانند، بدان گونه که دل‌هایشان در این جهان بر اثر گناهان در حجاب افتاده است و از دیدن حقائق بازمانده است. سپس بدان و بزهکاران را از دوزخ می‌ترساند و خوارشان می‌گرداند و فریادشان می‌دارد که هان! دوزخ است بر سر راهتان:

﴿كَلَّا. إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينَ؟ كِتَابٌ مَرْقُومٌ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيِّمٌ أَلَدِينَ. وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كَلٌّ مُعْتَدِلٌ أَثِمٌ، إِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. كَلَّا بَلْ رَأَىٰ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ. ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ. ثُمَّ يُقَالُ: هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ﴾.

هرگز! هرگز! مسلماً نوشتهٔ اعمال بزهکاران و بدکاران

در «سِجِّین» قرار دارد. (ای انسان!) تو چه می‌دانی که «سِجِّین» چه و چگونه است؟ کتاب نوشته شده‌ای است (که نشاندار به علائم مشخصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است). در آن روز وای به حال دروغ‌نامندگان (قیامت و سزا و جزای آخرت!). آن کسانی که روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌نامند. روز سزا و جزا را دروغ نمی‌نامند، مگر آن کسانی که در بدکاری از حد بگذرند و بسیار بزهکار باشند. آن کسانی که چون آیات ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است. هرگز! هرگز! اصلاً کردار و تلاش (پلشت و زشت) ایشان دل‌هایشان را زنگ زده کرده است (و همچون زنگاری بر قلوبشان نشسته است و سوراخ‌های هدایت را بر روی ایشان بسته است). هرگز! هرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهایی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان) مطرودند. سپس آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و بدان می‌سوزند. آن گاه بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که آن را دروغ می‌نامیدید.

(مطففین: ۷۱-۷۲)

بند و بخش سوم، صفحهٔ مقابل این صفحه را نشان می‌دهد، صفحهٔ خوبان و نیکوکاران را. صفحه‌ای که در آن خوبان و نیکان و والائی مقام ایشان و جایگاه بلند آنان، نعمتهای مقرر و مشخص برایشان، سرسبزی و خوشی و شادی حاصل از مقام و جایگاه و نعمتهای بر رخسارهایشان، شرابی که سر می‌کشند بدان گاه که بر تختها تکیه می‌زنند و می‌لند و بدین سو و بدان سو نگاه می‌کنند . . . صفحه‌ای است پر از نعمت و نور، و درخشان و رخشان از شادمانی و سرور:

﴿كَلَّا. إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيٍّ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ؟ كِتَابٌ مَرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ. إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، عَلَى الْأَرْزَاقِ يُنظَرُونَ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نُصْرَةَ اللَّهِ، يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ، خِتَامُهُ مِسْكٌ - وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ -

وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٣٦﴾
 هرگز! هرگز! قطعاً نوشته اعمال نیکوکاران در «عَلِّین»
 قرار دارد. (ای انسان!) تو چه می دانی که «عَلِّین» چه و
 چگونه است؟ کتاب نوشته شده ای است (که نشاندار به
 علائم مشخصه بوده و نوشته هایش خوانا و گویا
 است). فرشتگان مقرب (برای نوشتن مطالب) در آنجا
 حضور به هم می رسانند. بی گمان نیکان در میان انواع
 نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد. بر تخته های
 مجلل (بهشتی) تکیه می زنند و (به زیباییها و نعمتهای
 بسیار آنجا) می نگرند. (هرگاه بدیشان بنگری) خوشی
 و خرمی و نشاط نعمت را در چهره هایشان خواهی
 دید. به آنان از شراب زلال و خالصی داده می شود که
 دست نخورده و سر بسته است. مُهر و دربند آن از
 مشک است (و با دست زدن بدان، بوی عطر مشک در
 فضا پراکنده می شود). مسابقه دهندگان باید برای به
 دست آوردن این (چنین شراب و سائر نعمتهای دیگر
 بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی
 بگیرند. آمیزه آن، تسنیم است. تسنیم چشمه ای است
 که مقربان (بارگاه یزدان) از آن می نوشند.

(مطففين ۱۸-۲۸)

بند و بخش واپسین، چیزهائی را توصیف می کند که
 خوابان و نیکوکاران در سرای غرور و فریب باطل دنیا
 از سوی بدان و بزهکاران می بینند. از قبیل: اذیت و
 آزار، تمسخر و استهزاء، و بی ادبی و بی تربیتی. تا در
 مقابل این صفحه، صفحه ای قرار دهد که کار و بار
 نیکان و نیکوکاران و کار و بار بدان و بزهکاران در
 جهان جاویدان و طولانی بدان می انجامد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ، وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ، وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ، وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ. وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ خَافِضِينَ. قَالِیَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ. عَلَى الْأَرَائِكِ یَنْظُرُونَ. هَلْ تُؤِثُّبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا یَفْعَلُونَ؟﴾

گناهکاران پیوسته (در دنیا) به مؤمنان می خندیدند و

ایشان را ریشخند می کردند. و هنگامی که مؤمنان از
 کنار ایشان می گذشتند، با اشارات سر و دست و چشم
 و ابرو، آنان را مورد تمسخر و عیبجوئی قرار می دادند.
 و هنگامی که گناهکاران به میان خانواده های خود
 برمی گشتند، شادمانه باز می گشتند (و به استهزاءها و
 تمسخرهایشان مباحثات و افتخار می کردند! انگار با این
 کارها فتح عظیمی کرده اند و پیروزی مهمی فراچنگ
 آورده اند). و هنگامی که مؤمنان را (در کوچه و بازار)
 می دیدند، می گفتند: اینان قطعاً گمراه و سرگشته اند. و
 حال این که بزهکاران برای نگهبانی مؤمنان فرستاده
 نشده بودند (پس به چه حقی، و مطابق کدام منطقی بر
 آنان خرده می گرفته اند و برخوردهای ناجوانمردانه و
 سختی با ایشان می کرده اند؟! لذا امروز (که روز سزا
 و جزای قیامت است) مؤمنان به کافران می خندند و
 ریشخندشان می کنند. بر تخته های مجلل (بهشتی) تکیه
 می زنند و (به زیباییها و نعمتهای بسیار آنجا، و به حال
 زار کافران) می نگرند. (خطاب به دوزخیان می گویند):
 آیا به کافران پاداش و سزای کارهائی که می کرده اند،
 داده شده است؟

این سوره به طور عام، گوشه ای از محیط دعوت را
 نشان می دهد، و گوشه ای از شیوه دعوت در رویارویی
 با واقعیت محیط، و در رویارویی با نفس بشری را
 می نمایاند... این چیزی است که ما تلاش خواهیم کرد
 پرده از آن برداریم هنگامی که بدین سوره به طور
 مفصل می پردازیم...



﴿وَلِلْمُطَفِّفِينَ: الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ، وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ. أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ؟ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؟﴾

وای به حال کاهندگان (از جنس و کالای مردمان به
 هنگام خرید و فروش با ایشان!). کسانی که وقتی (در
 معامله) برای خود می پیمایند (یا وزن و مترای
 می نمایند) به تمام و کمال و افزون بر اندازه لازم

و سزا و جزا به میان می‌آید، و جملگی مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان به پاداش و پادافره خود می‌رسند:

﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ؟ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؟﴾

آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند (و باید حساب و کتاب چنین افزایش و کاهش را پس بدهند؟). در روز بسیار بزرگ و هولناکی (به نام قیامت؟). همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند.

به کار کاهندگان پرداختن با این شیوه در یک سورة مکی، جای تأمل است و جلب نظر می‌کند. چه سورة مکی معمولاً به اصول کلی عقیده می‌پردازد. از قبیل: بیان یگانگی یزدان، آزادی اراده و مشیت ایزد سبحان، سلطه و قدرت خدا بر جهان و جهانیان، و مراقبت و مواظبت او از دنیا و مردمان... حقیقت وحی و نبوت... حقیقت آخرت و حساب و کتاب و سزا و جزا... عنایت کردن و توجه نمودن به تشکیل احساس اخلاقی به طور عام، و پیوند دادن اخلاق به اصول عقیده. ولی پرداختن به یک مسئله خاص از میان مسائل اخلاقی - بسان کاستن از پیمان و متراژ نمودن و وزن کردن - انجام معاملات به طور عام، کاری است که بعدها در سوره‌های مدنی آمده‌اند و مورد توجه واقع گردیده‌اند، بدان هنگام که به سر و سامان دادن و نظم و نظام بخشیدن زندگی جامعه در سایه دولت اسلامی پرداخته می‌شود، و برابر برنامه اسلامی زندگی پیش می‌رود، و برنامه فراگیر اسلامی دارد بر جامعه حاکم می‌شود... بدین خاطر پرداختن بدین کار ویژه در این سورة مکی، سزاوار دقت و عنایت است. چه بسا این امر به چند نکته و معنی گوناگون اشاره داشته باشد که در فراسوی این آیه‌های کوتاه قرار دارند:

نخست این معنی دارد که اسلام در محیط مکی با حالتی رویاروی شد که این کاستن را فریاد می‌داشت، حالتی که بزرگان آن را پدید آورده بودند و بدان دست

دریافت می‌دارند. و هنگامی که (در معامله) برای دیگران می‌پیمایند یا وزن می‌کنند (و یا متراژ می‌نمایند) از اندازه لازم می‌کاهند. آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند (و باید حساب و کتاب چنین افزایش و کاهش را پس بدهند؟). در روز بسیار بزرگ و هولناکی (به نام قیامت؟). همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند.

این سوره با جنگ می‌آغازد، جنگی که خدا آن را بر ضد کاهندگان اعلان می‌دارد:

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾

وای به حال کاهندگان (از جنس و کالای مردمان به هنگام خرید و فروش با ایشان).

«وَيْلٌ» یعنی هلاک و نابودی. خواه مراد آن باشد که بیان گردد که همچون کاری حتمی و قطعی است و حکم آن صادر شده است، و خواه جنبه دعا و نفرین داشته باشد. نتیجه در هر دو حال یکسان است، چون دعا و نفرین خدا بیانگر قرار و ثبوت است. یعنی قطعی و حتمی چنین خواهد بود و چنین خواهد شد... دو آیه بعدی معنی مطففین، یعنی کاهندگان را تفسیر و تبیین می‌کنند. آنان:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ. وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾

کسانی که وقتی (در معامله) برای خود می‌پیمایند (یا وزن و متراژ می‌نمایند) به تمام و کمال و افزون بر اندازه لازم دریافت می‌دارند. و هنگامی که (در معامله) برای دیگران می‌پیمایند یا وزن می‌کنند (و یا متراژ می‌نمایند) از اندازه لازم می‌کاهند.

آنان کسانی که وقتی که مشتری هستند، کالای خود را درخواست می‌کنند و به تمام و کمال دریافت می‌دارند، و وقتی که فروشنده هستند، کالای دیگران را کم می‌دهند و از آن می‌کاهند... این کار را در زندگی دنیا انجام می‌دهند، انگار در آستانه الهی ایشان را و همگان را نگاه نمی‌دارند در آن روز بزرگی که حساب و کتاب

یازیده بودند. بزرگانی با استفاده از بزرگی خودشان بازرگانیهای گسترده‌ای را در اختیار گرفته بودند. می‌توان گفت بازرگانی تنها به خودشان اختصاص داشت و در انحصار خودشان بود. دارائی و اموال فراوانی در دست این بزرگان بود. با آن دارائی و اموال در کوچه‌های زمستانی و تابستانی که به یمن و شام داشتند و کاروانها به راه می‌انداختند، بازرگانی می‌کردند. همچنین بازارهای فصلی برپا می‌نمودند، بسان بازار عکاظ که در موسم حج برپا می‌گردید. در آن بازار، به معاملات اشتغال می‌ورزیدند و اشعار می‌سرودند.

نصوص قرآنی در اینجا اشاره دارند به این که کاهندگان و کم‌دهندگانی که یزدان جهان ایشان را به هلاک و نابودی تهدید می‌کند، و این چنین جنگی را بر علیه ایشان اعلان می‌دارد، همان طبقه و چین بزرگان صاحب نفوذ بودند، صاحبان نفوذی که می‌توانستند مردمان را وادار به کاری کنند که خود می‌خواستند. آنان با کیل و پیمانه دریافت می‌داشتند:

﴿عَلَى النَّاسِ﴾. علیه مردمان و به زیان ایشان.

نه این که:

﴿مِنَ النَّاسِ﴾. از مردمان.

انگار به علتی از علل، اینان سلطه و قدرتی بر مردمان داشتند، سلطه و قدرتی که با آن می‌توانستند پیمانه و ترازو را به تمام و کمال و آن گونه که می‌خواستند و تا بدانجا که زور داشتند دریافت می‌داشتند. بلکه بیشتر از حق خود را نیز دریافت می‌کردند، و با زور و قلدری آنچه می‌خواستند به تمام و کمال می‌گرفتند! زمانی هم که برای مردم به پیمانه می‌زدند و وزن می‌کردند و برمی‌کشیدند قدرت این را داشتند که از حق مردم بکاهند و بدیشان کم بدهند، بدون این که مردمان جرأت کنند از ایشان عدل و انصاف بخواهند و حق خود را به تمام و کمال درخواست نمایند... این سلطه و قدرت بر مردمان، فرق نمی‌کند سلطه و قدرت ریاست و جاه و مقام قبیله‌گری و عشیره‌گری باشد، یا سلطه و قدرت

دارائی و اموال، و نیاز مردمان به چیزهایی باشد که از دارائی و اموال در اختیار داشتند، و بدین وسیله بازرگانی هم در انحصار ایشان قرار داشته است، تا بدانجا که مردمان ناچار به پذیرش این جور و ستم ایشان گردیده‌اند، بدان گونه که هم اینک در بازارها روی می‌دهد و در جریان است... در مکه چنین کاستن و کم دادن و زور گفتنی بوده است که این توجه و عنایت زودرس را خواهان بوده است و فریادش داشته است.

از دیگر سو این توجه و عنایت زودرس در محیط مکی، نشان از سرشت این آئین می‌دهد، و اشاره به فراگیری برنامه این آئین دارد، برنامه‌ای که واقعیت زندگی، و کار و بار عملی آن را دربر می‌گیرد، و می‌رساند که سرشت این آئین براساس اخلاق ژرف و اصیل استوار است، و اخلاق ژرف و اصیل خمیرمایه این برنامه راست و درست کردگار است. این آئین این حالت را که ظلم و ستم و انحراف اخلاقی در معاملات را فریاد می‌دارد، زشت و پلشت می‌شمارد، بدان گاه که هنوز خودش زمام اختیار زندگی اجتماعی را به دست نگرفته است، تا آن را برابر شریعت خودش با قدرت و قوت قانون خودش و با سلطه و اقتدار دولت خودش، نظم و نظام و سر و سامان بخشد. در این حال و احوال این فریاد طنین‌انداز را برای جنگ با کاهندگان و کم‌دهندگان را بلند می‌گرداند، و هلاک و نابودی ایشان را فریاد می‌دارد، در آن موقعیتی که کاهندگان و کم‌دهندگان بلند می‌گرداند، و هلاک و نابودی ایشان را فریاد می‌دارد، در آن موقعیتی که کاهندگان و کم‌دهندگان بزرگان مکه، و صاحبان سلطه و قدرت در آنجا بودند. سلطه و قدرت نه تنها بر ارواح و احساسات و عقل و خرد مردمان از راه عقیده بت پرستی داشتند، بلکه بر اقتصاد و امور زندگانی ایشان نیز چیره بودند و سیطره داشتند. این آئین صدای خود را بلند و آشکار رودرروی زیانمند کردن و کاستن و کم دادن طنین‌انداز کرد و به گوش همگان رساند، در حالی که اکثریت ملت

هجرت و نه بعد از هجرت خاموشی نپذیرفت و بار و بنه خود را فرونهاد و بازاریستاد. جنگی را به راه انداختند که بیانگر دفاع از اوضاعشان به طور کلی، در برابر اوضاع اسلامی بود، نه این که تنها دفاع از اعتقاد صرف و از جهان بینی صرف باشد و بس...

کسانی که با سیطره برنامه اسلامی بر زندگی انسانها در میان هر نسلی و نژادی و در هر سرزمینی و ناحیه ای می جنگند، این حقیقت را درک و فهم می کنند. واقعاً این حقیقت را درک و فهم می کنند. می دانند برنامه استوار و پایدار و گرانبها و ارزشمند اسلامی، به طور کلی اوضاع و احوال باطل و پوچ ایشان را و مصالح غصبی آنان را و وجود هستی نادرست و نابجایشان را و رفتار و کردار کجروانه و کژراهه ایشان را کاملاً تهدید می کند.

طاغیان و ظالمان و سرکشان کاهنده پیمان دزد - به هر شکلی از اشکال کاستن و پیمان دزدی کردن در دارائی و اموال، یا در سائر حقوق و وظائف - کسانی که بیشتر از دیگران از سیطره این برنامه دادگراانه پاک می ترسند، برنامه دادگراانه پاکی که سازش نمی شناسد، و چانه نمی زند و باطل نمی گوید، و راه حل های نیمه بند را نمی پذیرد.

این را درک و فهم کرده بودند کسانی که از سران اوس و خزرج در پیمان عقبه دوم، پیش از هجرت، با پیغمبر خدا ﷺ بیعت نموده بودند. ابن اسحاق گفته است: عاصم پسر عمر پسر قتاده برای من روایت کرده است: مردمان وقتی که برای بیعت با پیغمبر خدا ﷺ گرد آمدند، عباس پسر عباد پسر نضله انصاری همپیمان قبیله بنی سالم پسر عوف گفت: ای قبیله خزرج، آیا می دانید بر سر چه چیز با این مرد دست بیعت می دهید و پیمان می بندید؟ گفتند: بلی. گفت: شما بدو دست بیعت می دهید و پیمان می بندید بر جنگ با سرخ و سیاه مردمان. اگر شما می دانید وقتی که مصیبتی اموالتان را از میان برد، و کشت و کشتاری بزرگانتان را هلاک کرد، او را تسلیم (دشمن) می کنید (و به خود وامی گذارید) از

به غل و زنجیر اقتصادی بزرگان بازرگان خود افتاده بودند، و در بند معاملات زورگویانه بزرگان رباخوار و احتکارکنندگان ارزاق خود می نالیدند. همچون بزرگانی بر توده های مردمان با اوهام و خرافات دین حکومت می کردند و برگردۀ ایشان سوار بودند! اسلام با این فریاد که از نهاد اسلام و از برنامه آسمانی برخواست، توده های مردمان اسیر ظلم و ستم و زر و زور و تزویر را بیدار و هوشیار گرداند. آئین اسلام هرگز افیون توده ها نبوده است، حتی در آن زمان که خودش در مکه در محاصره بوده است و در تنگنا قرار داشته است، از سوی کسانی که بر جامعه با مال و جاه و دین سیطره و سلطه داشته اند، و مردمان را از همه سو زیر فشار همه جانبه مادی و معنوی خود قرار داده اند!

از اینجا به قسمتی از اسباب و علل حقیقی پی می بریم، اسباب و عللی که بزرگان قریش را بر آن می داشته است که رودرروی دعوت با این شدت و حدت بایستند و به پیکارش بروند. زیرا آنان بدون شک می دانستند این کار تازه ای که محمد ﷺ آن را با خود آورده است، تنها عقیده ای نیست که در دل و درون نهفته بماند، و از ایشان جز گواهی دادن با زبان نخواهد که لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ است. و جز خواندن نمازی نخواهد که بتهای سنگی و غیرسنگی در آن شریک یزدان نگردد... هرگز! هرگز! تنها این نبود و بس!... آنان خوب می دانستند که این عقیده برنامه ای دارد که همه پایه های جاهلیتی را درهم می شکند که اوضاع و مصالح و مقامات اجتماعی ایشان بر آن استوار است. خوب می دانستند که سرشت این برنامه دوگانه پرستی و شرک ورزی را نمی پذیرد، و با هیچ عنصر زمینی که از عنصر آسمانی آن سرچشمه نگیرد سازگار نمی گردد و جوش نمی خورد. سرشت این برنامه آن چنان است که همه ارکان و اصول سست و پست زمینی را تهدید می کند، ارکان و اصولی که جاهلیت بر آن استوار و ماندگار می ماند... بدین خاطر آنان آتش جنگی را بر ضد آن برافروختند و به راه انداختند که نه پیش از

همین حالا (دست از او بردارید و او را به خود واگذارید!) به خدا سوگند اگر این کار را بکنید رسوائی دنیا و آخرت را به همراه دارد. و اگر می‌دانید که شما به عهد و پیمان خود با او وفا می‌کنید و تصمیم دارید در همه حال با او باشید، و نابود شدن اموال و کشته شدن بزرگان، خللی به عهد و پیمانتان و به اراده و تصمیمتان وارد نخواهد کرد، او را دریابید و بدو دست بیعت بدهید. به خدا سوگند این کار خیر و صلاح دنیا و آخرت را به همراه دارد. گفتند: ما او را درمی‌یابیم و بدو دست بیعت می‌دهیم هر چند که اموال دچار بلا شود و کشت و کشتار گریبانگیر بزرگان گردد. اما ای پیغمبر خدا اگر چنین به عهد و پیمان وفا کنیم، چه پاداشی خواهیم داشت؟ فرمود:

﴿الْجَنَّةُ﴾. بهشت.

گفتند: دست را باز کن. پیغمبر ﷺ دستش را باز کرد، و آنان با او بیعت کردند.

اینان سرشت این آئین را درک و فهم کرده بود، همان‌گونه که قبلاً بزرگان قریش سرشت این آئین را درک و فهم کرده بودند. این آئین بسان لبهٔ شمشیر برای اجراء عدالت و انصاف، و پایدار و استوار داشتن زندگی مردمان بر عدالت و انصاف، آماده و برآمده است. این آئین زیانمند کردن و از حق دیگران کاستن و استثمار نمودن را از مردمان نمی‌پذیرد. بدین خاطر هر شخص طاغی و یاغی و ظالم و ستمگری، و هر شخص متکبر و خودپسند و استثمارگری با این آئین می‌جنگد، و در برابر دعوت این آئین می‌ایستد، و در کمین دعوت‌کنندگان به سوی این آئین می‌نشیند.

﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ؟ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؟﴾.

آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند (و باید حساب و کتاب چنین افزایش و کاهشی را پس بدهند؟). در روز بسیار بزرگ و هولناکی (به نام قیامت). همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند.

کار و بارشان موجب شگفت است. چه تنها گمان بردن زنده شدن در آن روز بزرگ، روزی که مردمان تک و تنها و بدون هرگونه قدرت و توانی در پیشگاه پروردگار جهانیان برپای می‌ایستند، در آن روز نه سروری جز خدا برایشان است، و به چیزی جز قضاوت یزدان در بارهٔ خودشان چشم نمی‌دوزند، و می‌دانند برای ایشان جز خدا سرپرست و مددکاری نیست، برای آنان بس است که ایشان را از کاستن و کم دادن، و از خوردن اموال مردمان به ناحق و به باطل، و از بکار بردن سلطه و قدرت در راه ظلم به مردمان و کاستن از حقشان در معامله، بازدارد... اما آنان راه کاستن و کم دادن را در پیش می‌گیرند و بدین راه ادامه می‌دهند، انگار گمان نمی‌برند که ایشان زنده می‌گردند! این هم کار شگفتی است، و امر عجیب و غریبی است!



یزدان سبحان در بند و بخش نخست، ایشان را کاهندگان نام داده است، ولی در بند و بخش دوم ایشان را بدان و بزهکاران نام می‌دهد. چرا که کاستن ایشان را به میان بدان و بزهکاران می‌برد و از زمرهٔ آنان می‌سازد. آن گاه از این بدان و بزهکاران سخن می‌گوید. بیان می‌دارد در پیشگاه خدا چه چیز بشمار می‌آیند و چه ارزش و اعتباری دارند. حال و احوالشان در دنیا چگونه است و چگونه خواهد شد، و در روز بزرگ که زنده می‌گردند چه چیز در انتظارشان است.

﴿كَلَّا! إِنَّ كِتَابَ الْفُتَارِ لَنِي سِجِّينَ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا سِجِّينَ؟ كِتَابٌ مَرْقُومٌ. وَبَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ: الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيِّمَ الدِّينِ، وَمَا يُكْذَبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِمٍ، إِذْ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. كَلَّا! بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ. كَلَّا! إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ لَمَحْجُوبُونَ. ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ. ثُمَّ يُقَالُ: هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾.

هرگز! هرگز! مسلماً نوشتهٔ اعمال بزهکاران و بدکاران در «سِجِّین» قرار دارد. (ای انسان!) تو چه می‌دانی که «سِجِّین» چه و چگونه است؟ کتاب نوشته شده‌ای است

گناهکاری از حدّ می‌گذرند. واژهٔ فجّار از لحاظ واژگانی این معنی را پیام می‌دهد. کتاب آنان دفتر بایگانی اعمالشان است. ما نمی‌دانیم چگونه است و ماهیّت آن کدام است. و بدین امر هم موظّف و مکلف نشده‌ایم. این امر، غیب بشمار است و ما از آن جز آن مقدار را نمی‌دانیم که صاحب آن به ما در باره‌اش خبر داده است. آنچه می‌دانیم این است که دفتر بایگانی اعمال بزهکاران و بدکاران وجود دارد و قرآن می‌فرماید: آن در سجّین^(۱) است. آن‌گاه قرآن پرسشی برای به هراس انداختن می‌کند، بدان گونه که در تعبیرات قرآنی معهود و مرسوم است:

﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَجِّينٌ؟﴾.

(ای انسان!) تو چه می‌دانی که «سجّین» چه و چگونه است؟

بدین وسیله سایه‌روشنهای بزرگ‌نمایی را می‌افکند، و به ذهن مخاطب متبادر می‌کند که کار بزرگ‌تر از آن است که او آن را درک و فهم کند، و سترگ‌تر از آن است که علم و دانش او آن را احاطه نماید و دربرگیرد. اما با این فرموده‌اش:

﴿إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ﴾.

مسلماً نوشتهٔ اعمال بزهکاران و بدکاران در «سجّین» قرار دارد.

جای آن را مشخص کرده است و آن را در موضع معینی قرار داده است، هرچند که این جایگاه برای انسان مجهول و ناشناخته است. این تعیین موضع و مکان، بر یقین مخاطب از راه اشاره به وجود این کتاب

(که نشاندار به علائم مشخصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است). در آن روز وای به حال دروغ‌نامندگان (قیامت و سزا و جزای آخرت!). آن کسانی که روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌نامند. روز سزا و جزا را دروغ نمی‌نامند مگر آن کسانی که در بدکاری از حدّ بگذرند و بسیار بزهکار باشند. آن کسانی که چون آیات ما بر آنان خوانده می‌شود می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است. هرگز! هرگز! اصلاً کردار و تلاش (پلشت و زشت) ایشان دل‌هایشان را زنگزده کرده است (و همچون زنگاری بر قلوبشان نشسته است و سوراخهای هدایت را بر روی ایشان بسته است). هرگز! هرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهایی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان) مطرودند. سپس آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و بدان می‌سوزند. آن‌گاه بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که آن را دروغ می‌نامیدید.

آنان گمان نمی‌برند که برای روز بزرگی زنده می‌گردند. . . . قرآن ایشان را از این بازمی‌دارد و می‌راند. برایشان مؤکدانه می‌گوید که آنان کتابی دارند که در آن پندار و کردار و گفتارشان نوشته می‌شود و به حسابشان گرفته می‌گردد. . . . جایگاه این کتاب را برای تأکید بیشتر مشخص می‌کند. ایشان را به اوایلا سر دادن و شیون نمودن در آن روزی تهدید می‌کند که کتاب نوشته شدهٔ آنان در آن نشان داده می‌شود:

﴿كَلَّا. إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَجِّينٌ؟ كِتَابٌ مُّزْمُومٌ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾.

هرگز! هرگز! مسلماً نوشتهٔ اعمال بزهکاران و بدکاران در «سجّین» قرار دارد. (ای انسان!) تو چه می‌دانی که «سجّین» چه و چگونه است؟ کتاب نوشته شده‌ای است (که نشاندار به علائم مشخصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است). در آن روز وای به حال دروغ‌نامندگان (قیامت و سزا و جزای آخرت!).

فجّار یا بزهکاران و بدکاران کسانی‌اند که در نافرمانی و

۱- «سجّین»: اسم خاص دیوان یا دفتر کلّ بایگانی نامه‌های اعمال بدکاران و بزهکاران است. صیغهٔ مبالغه «سجّین» است که به معنی زندان است. لذا سجّین، زندان بسیار سخت و تنگ است (نگاه: «فرهنگ لغات قرآن» تألیف دکتر قریب. تعبیر از آن بدین نام شاید به خاطر این باشد که محتویات این دیوان سبب زندانی شدن صاحبانش در دوزخ است. گویا اصل آن «سینجُون» و در زبان اتیوپی یا حبشی قدیم به گِل و لای گفته می‌شود. در این صورت بیانگر فرود و پستی نیز می‌باشد (نگاه: جزء عم شیخ محمّد عبده). (مترجم)

پیشینیان را ذکر می‌کند برای درس عبرت و پند و اندرز دیگران، و برای بیان قانون یزدان که در بارهٔ مردمان تخلف‌ناپذیر است و پیوسته اجراء می‌گردد و مسیر اصلی خود را در پیش می‌گیرد، و حاضران و آیندگان را بسان گذشتگان و پیشینیان گرفتار می‌سازد، و بدون کم‌ترین انحراف استمرار می‌یابد و به پیش می‌رود. قرآن بر این دست‌درازی و گردن‌افرازی و تکذیب کردن و دروغ‌نامیدن، با بیدارباش و هوشیارباش دادن و بازداشتن و منع کردن، پیرو می‌زند:

﴿كَلَّا!﴾. هرگز اهرکز!

آن چنان نیست که می‌گویند ...

آن گاه پرده از علت این دست‌درازی و گردن‌افرازی و تکذیب کردن و دروغ‌نامیدن برمی‌دارد، و این غفلت از حق آشکار، و از این کوردلی پدیدار در نهاد تکذیب‌کنندگان و دروغ‌نامندگان را بیان می‌دارد:

﴿بَلْ رَأَوْا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.

اصلاً کردار و تلاش (پلشت و زشت) ایشان دل‌هایشان را زنگ زده کرده است (و همچون زنگاری بر قلوبشان نشسته است و سوراخهای هدایت را بر روی ایشان بسته است).

یعنی گناهی که ورزیده‌اند و معصیتی که کرده‌اند دل‌هایشان را پوشانده است. اصلاً دلی که نافرمانی را تمرین می‌کند و بزهکاری را ادامه می‌دهد، کور می‌گردد و ستمگری می‌کند، و بر آن پردهٔ ستبری می‌افتد که نور را از آن پنهان و او را از نور نمان می‌سازد، و اندک اندک حساسیت را از آن می‌گیرد تا بدان جا می‌رسد که تبیل و کند می‌گردد و می‌میرد ... این جریر و ترمذی و نسائی و ابن‌ماجه از راه‌های گوناگون از محمد پسر عجلان، و او از قطاع پسر حکیم، و وی از ابوصالح، و ابوصالح از ابوهریره، و او از پیغمبر ﷺ روایت کرده‌اند، که فرموده است:

«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْتُبَ ذَنْبًا كَانَتْ نُكْتَةً سَوْدَاءَ فِي قَلْبِهِ. فَإِنْ ثَابَ مِنْهَا صَقَلَ قَلْبُهُ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ».

«بنده وقتی که گناهی را انجام می‌دهد لکهٔ سیاهی در

می‌افزاید. پیام مقصود از فراسوی ذکر این حقیقت بدین اندازه نه بیشتر، همین است و بس.

آن‌گاه قرآن به توصیف این کتاب بزهکاران و بدکاران برمی‌گردد و می‌گوید این کتاب:

﴿كِتَابٌ مَرْقُومٌ﴾.

کتاب نوشته شده‌ای است (که نشاندار به علائم مشخصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است).

یعنی کار آن به پایان آمده است. نه بر آن افزوده می‌شود و نه از آن کم می‌گردد، تا آن زمان که در آن روز بزرگ نشان داده می‌شود و عرضه می‌گردد.

وقتی که زمان نشان دادن و عرضه کردن آن فرا می‌رسد، و اوایل به حال تکذیب‌کنندگان قیامت و سزا و جزای آخرت:

﴿وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

در آن روز وای به حال دروغ‌نامندگان (قیامت و سزا و جزای قیامت!).

قرآن موضوع دروغ‌نامیدن، و حقیقت دروغ‌نامندگان را هم مشخص می‌دارد:

﴿الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بَيِّمَ الدِّينِ. وَمَا يُكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِمٍ. إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ: أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾.

آن کسانی که روز سزا و جزا (ی قیامت) را دروغ می‌نامند. روز سزا و جزا را دروغ نمی‌نامند مگر آن کسانی که در بدکاری از حد بگذرند و بسیار بزهکار باشند. آن کسانی که چون آیات ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است.

تعدی و تجاوز و بزه و گناه، متعدی و متجاوز و بزهکار و گناهکار را به تکذیب کردن و دروغ‌نامیدن آن روز می‌کشاند، و به امر بی ادبی با این قرآن می‌رسانند، تا بدانجا که در بارهٔ آیاتی که بر آنان خوانده می‌شود می‌گویند:

﴿أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾.

افسانه‌های پیشینیان است.

این را هم بدین جهت می‌گفتند چون قرآن داستانهای

آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و بدان می‌سوزند. آن گاه بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که آن را دروغ می‌نامیدید.

معصیتها و نافرمانیها و بزه‌ها و گناه‌ها دل‌هایشان را در پرده افکنده است و پوشیده داشته است. دل‌هایشان را از احساس شناخت پروردگارش در دنیا در پرده افکنده و پوشیده داشته است. . . . پس فرجام طبیعی و جزای موافق با کردارشان و متناسب با رفتارشان این است از نگرستن به ذات بزرگوار یزدان محروم و بی‌بهره شوند، و میان ایشان و میان این سعادت بزرگ حائل و مانع ایجاد گردد، سعادت بزرگی که اجازه بهره‌مندی از آن جز به کسی داده نمی‌شود که روح او شفاف و رقیق و لطیف و پاکیزه گردد، و سزاوار این شود که پرده‌ها از میان او و از میان پروردگارش به کنار رود. در باره همچون کسانی در سورة قیامت فرموده است:

﴿وَجُودُ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾.

در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند، به پروردگار خود می‌نگرند.

این در پس پرده افتادن از پروردگارش، و محروم گشتن از دیدار آفریدگارش، عذابی است بالاتر از همه عذابها. محروم شدن و بی‌بهره ماندن است فزاینده از همه محروم شدن‌ها و بی‌بهره ماندن‌ها. پایان و فرجام بدی است برای انسانی که انسانیت خود را از منبع یگانه‌ای استمداد می‌جوید و دریافت می‌دارد که پیوند دارد با روحی که متعلق به پروردگار بزرگوار او است. هرگاه انسان از این منبع یگانه محروم شود قطعاً ویژگیهای خود را از دست داده است، ویژگیهایی که به انسان بزرگوار تعلق دارد، و به پله‌ای فروافتاده است و سرنگون گردیده است که با آن سزاوار دوزخ می‌گردد:

﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ﴾.

سپس آنان داخل آتش می‌گردند و بدان می‌سوزند. گذشته از آتش سوزان، سرزنش و سرکوفت هم دارند، سرزنش و سرکوفتی که تلخ‌تر و ناگوارتر از آتش سوزان دوزخ است:

دلش پدیدار می‌گردد. اگر بنده از آن توبه کند دلش پاک و زدوده می‌شود، و اگر بر گناه بیفزاید آن لکه افزایش می‌یابد.

ترمذی گفته است: حدیث حسن صحیحی است. و ازگان حدیث در روایت نسائی چنین است:

«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَخْطَأَ خَطِيئَةً نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ. فَإِنْ هُوَ تَزَعَّ وَأَشْتَعَفَوْ وَ تَابَ صُقِلَ قَلْبُهُ، فَإِنْ عَادَ زِيدَ فِيهَا حَتَّى تَغْلُو قَلْبُهُ، فَهُوَ الزَّانُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَلَّا! بَلْ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

«بنده وقتی که دچار گناهی و لغزشی می‌گردد، لکه سیاهی در دلش به وجود می‌آید. اگر بنده از این گناه و لغزش دست کشید و درخواست آمرزش کرد و پشیمان گردید و توبه نمود دلش پاکیزه و زدوده می‌گردد. اگر بنده به گناه و لغزش برگشت و بر آن افزود، بر این لکه افزوده می‌گردد تا بدانجا که دلش را فرامی‌گیرد. این است زنگاری که خداوند بزرگوار در باره‌اش فرموده است: اصلاً کردار و تلاش (پلشت و زشت) ایشان دل‌هایشان را زنگ زده کرده است (و همچون زنگاری بر قلوبشان نشسته است و سوراخهای هدایت را بر روی ایشان بسته است)».

حسن بصری گفته است: این زنگار، گناه پشست سر گناه است تا بدانجا که دل کور می‌گردد و آن گاه می‌میرد. . . . آن حال بزهکاران و بدکاران تکذیب‌کننده است، و این هم علت فسق و فجور و تکذیب کردن و دروغ نامیدن است. . . . آن گاه قرآن از سرنوشت و فرجام ایشان در آن روز بزرگ سخن می‌گوید، سرنوشت و فرجامی که متناسب با علت فسق و فجور و تکذیب کردن و دروغ نامیدن است:

﴿كَلَّا! إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَخْجُوبُونَ. ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ. ثُمَّ يُقَالُ: هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾.

هرگز! هرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهایی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارش محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارش) مطرودند. سپس

﴿ثُمَّ يُقَالُ: هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾.

آن گاه بدیشان گفته می شود: این همان چیزی است که آن را دروغ می نامیدید.

نمودن و دروغ نامیدنی که ذکر گردیده است، در این فرموده:

﴿ثُمَّ يُقَالُ: هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾.

آن گاه بدیشان گفته می شود: این همان چیزی است که آن را دروغ می نامیدید.

با این فرموده «كَلَّا» هم بر آن پیروی می زند. آن گاه در باره خوبان و نیکوکاران با حزم و جزم و تأکید و توكید سخن می آغازد.

اگر کتاب فجار و بزهکاران و بدان در «سَجِّين» است، کتاب ابرار و نیکوکاران و خوبان در «عَلِّين» است... ابرار و نیکوکاران و خوبان، مطیعان اوامر یزدان و انجام دهندگان هرگونه خوبی و نیکی هستند. اَبْرار در مقابل فُجَّار قرار دارند، فُجَّار سرکشان از اوامر یزدان و متجاوزان از حدود و ثغور احکام شریعت هستند...

واژه «عَلِّين»^(۱) پیام والائی و اوج را در بر دارد. از این واژه می توان گفت واژه «سَجِّين» معنی پستی و پلشتی و پائین بودن و سقوط کردن را در بر دارد... آن گاه با پرسشی بر آن پیرو می زند، پرسشی که معمولاً برای ناشناخته داشتن و بیم دادن است:

﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ؟﴾.

(ای انسان) تو چه می دانی که «عَلِّين» چه و چگونه است؟.

«عَلِّين» چیزی است فراتر از علم و دانش و درک و فهم! از این سایه روشن الهام بخش می پردازد، و به بیان حقیقت کتاب اَبْرار، یعنی خوبان و نیکوکاران می پردازد... عَلِّين:

﴿كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾.

کتاب نوشته شده ای است (که نشاندار به علامت مشخصه بوده و نوشته هایش خوانا و گویا است).

سپس صفحه دیگری نشان داده می شود، صفحه خوبان و نیکوکاران. این هم شیوه قرآن است که اغلب دو صفحه متقابل را نشان می دهد، تا مقابله میان دو حقیقت و دو حالت و دو فرجام، به تمام و کمال صورت بگیرد: ﴿كَلَّا. إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيْنَ. وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ؟ كِتَابٌ مَرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ. إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ. عَلَى الْأَرْائِكِ يَنْظُرُونَ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ، يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ، خِتَامُهُ مِسْكٌ. وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ. وَ مِرْآةٌ مِنْ تَنْسِيمٍ. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾.

هرگز! هرگز! قطعاً نوشته اعمال نیکوکاران در «عَلِّين» قرار دارد. (ای انسان!) تو چه می دانی که «عَلِّين» چه و چگونه است؟ کتاب نوشته شده ای است (که نشاندار به علامت مشخصه بوده و نوشته هایش خوانا و گویا است). فرشتگان مقرب (برای نوشتن مطالب) در آنجا حضور به هم می رسانند. بی گمان نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد. بر تختهای مجلل (بهشتی) تکیه می زنند و (به زیباییها و نعمتهای بسیار آنجا) می نگرند. (هرگاه بدیشان بنگری) خوشی و خرمی و نشاط نعمت را در چهره هایشان خواهی دید. به آنان از شراب زلال و خالصی داده می شود که دست نخورده و سر بسته است. مُهر و دربند آن از مشک است (و با دست زدن بدان، بوی عطر مشک در فضا پراکنده می شود). مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سائر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند. آمیزه آن، تسنیم است. تسنیم چشمه ای است که مقربان (بارگاه یزدان) از آن می نوشند.

واژه «كَلَّا» در سرآغاز این بند و بخش برای بازداشتن و منع کردن است. بازداشتن و منع کردن از تکذیب

۱- واژه «عَلِّين» ملحق به جمع مذكر سالم است و به عنوان مفرد به کار می رود. اسم خاص دیوان یا دفتر کل اعمال نیکان و نیکوکاران است. به معنی بسیار والا و بالا است. تعبیر از آن بدین نام شاید به خاطر این باشد که محتویات این دیوان سبب درجات رفیعه صاحبان خود در بهشت است. (مترجم)

می‌گوئیم. پشه‌بند یا خانه عروس، شکل دنیوی آن بالاترین و لطیف‌ترین نمادهای نعمتها در نزد عربیهای بوده است که دارای زندگی خشن و پررنج بوده‌اند. ولی شکل اخروی آن تنها یزدان از آن مطلع و آگاه است. به هر حال پشه‌بند یا خانه عروس بالاترین و والاترین چیزی است که انسان بدان آشنا است و آن را از آزموده‌ها و اندیشه‌های خود در زمین برگرفته است و بدان دسترسی یافته است.

بهشتیان در این نعمتها سالم و آسوده‌خاطر بسر می‌برند، و خوشحال و خندان در آغوش نعمتها غوطه‌ورند، و آثار خوشی و شادمانی در چهره‌هایشان پیدا و در سیماهایشان هویدا است، تا بدانجا که هر بیننده‌ای آن شکوفائی و رخسندگی گل‌های چهره‌هایشان را خواهد دید:

﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ، خِتَامُهُ مِسْكٌ﴾.

به آنان از شراب زلال و خالصی داده می‌شود که دست نخورده و سر بسته است. مُهر و دربند آن از مشک است (و با دست زدن بدان، بوی عطر مشک در فضا پراکنده می‌شود).

«رَحِيقٌ» شراب خالص زلالی است که در آن آلودگی و دُردی نیست. توصیف آن با دست‌نخورده‌گی و سر بسته‌گی و مُهر و دربند از مشک داشتن، بیانگر این است که این شراب در بطریها آماده است، و این بطریها در بسته و پلمپ شده است، و هنگام نوشیدن باز می‌گردد و مُهر آنها برداشته می‌شود. این امر سایه‌روشن حفاظت و عنایت را می‌اندازد، و نشانه مراقبت و توجّه ویژه است. همچنین با مشک مهر کردن و دربند زدن، اشاره به خوش و خرم زیستن و در رفاه و آسایش بودن است. این شکل از زندگی را انسانها نمی‌توانند درک و فهم بکنند، مگر بدان اندازه که در زمین بدان آشنایند و با آن انس و الفت دارند. وقتی که انسانها به بهشت می‌روند و در همچون نعمتی غرق می‌شوند چشمها و ذائقه‌ها و مرادها و مقصودهای پیدا می‌کنند که از قیدها و بندهای فضای محدود زمین آزاد

فرشتگان مقرب (برای نوشتن مطالب) در آنجا حضور به هم می‌رسانند.

معنی واژه «مَرْقُوم» قبلاً ذکر شد. در اینجا بر آن اضافه می‌شود که فرشتگان مقرب بر این کتاب حاضر می‌شوند و آن را می‌بینند. بیان این حقیقت در اینجا سایه‌روشن ارزشمند پاک والائی را بر کتاب ابرار، یعنی خوبان و نیکوکاران می‌افکنند. کتاب خوبان و نیکوکاران مورد بازدید و مشاهده فرشتگان مقرب قرار می‌گیرد. به دیدن آن می‌آیند و از رؤیت اعمال و صفات ارزشمند پسندیده آنان لذت می‌برند! این سایه‌روشن ارجمند و ارزشمند و لطیف و ظریفی است و برای تکریم و تعظیم ذکر می‌گردد و جنبه بزرگداشت را دارد.

آن گاه در باره خود نیکان و نیکوکاران سخنی می‌رود، نیکان و نیکوکارانی که این کتاب ارجمند و ارزشمند را دارند. از نعمتهائی سخن گفته می‌شود که نیکان و نیکوکاران در آن روز بزرگ دارند و در آن هستند:

﴿إِنَّ الْأَزْوَاجَ لَنِعَمٍ﴾.

بی‌گمان نیکان در میان نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد.

این نعمتها در مقابل دوزخی است که بدان و بزهکاران کارشان بدان می‌انجامد.

﴿عَلَى الْأَرْزَاقِ يُنْظَرُونَ﴾.

بر تخته‌های مجلل (بهشتی) تکیه می‌زنند و (به زیباییها و نعمتهای بسیار آنجا) می‌نگرند.

یعنی آنان مورد احترام و بزرگداشت هستند. هرگونه که بخواهند و هرکجا را که بخواهند می‌توانند بنگرند و ببینند. بدیشان تحقیر و توهین نمی‌شود. بر اثر خواری و رسوائی سر به زیر نمی‌اندازند و چشمانشان را به زیر نمی‌افکنند. و به خاطر رنج و زحمت از نگاه کردن و نگرستن باز نمی‌ایستند. . . آنان بر روی تخته‌ها و سریرهای موجود در سراپرده‌ها می‌نشینند. نزدیک‌ترین چیزی که متبادر به ذهنمان شود و آن را به تصویر بکشد چیزی است که بدان «پشه‌بند» یا «خانه عروس»

و رها است!

پیش از این که وصف شرابی پایان بگیرد که در دو آیه بعدی می آید:

﴿وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾.

آمیژه آن، تسنیم است، تسنیم چشمه‌ای است که مقربان (بارگاه یزدان) از آن می نوشند.

این آوا و نوا برمی خیزد، و این رهنمود و رهنمون درمی رسد:

﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾.

مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین) شراب و سائر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.

آهنگ ژرفی است و بیانگر مفاهیم و مقاصد زیادی است ...

کاهندگان و کم دهندگان حق و حقوق و اموال مردمان کسانند که اموال مردمان را به باطل و به ناحق می خورند. حساب و کتاب قیامت و روز آخرت را پیش چشم نمی دارند. روز حساب و کتاب و سزا و جزا را دروغ می دانند. گناه و نافرمانی بر دل‌هایشان زنگار می افکند و دل‌هایشان را زنگ زده می کند ... اینان در اموال و امتعه ناچیز زمین به مسابقه می پردازند و بر یکدیگر پیشی می گیرند. هریک از آنان می خواهد به اموال و امتعه ناچیز دنیا زودتر سبقت بگیرد، و بیشترین نصیب آن را به دست آورد و بهره خود کند. بدین جهت ظلم و ستم می کند و فسق و فجور می آغازد. گناه می کند، و در راه به دست آوردن کالائی از کالاهای ناچیز دنیا مرتکب آنچه نشاید و نباید می شود ... اصلاً نباید در راه به دست آوردن کالای ناچیز جهان به مسابقه پرداخت و اسب آز و طمع را تاخت. بلکه باید در راه به دست آوردن آن نعمتهای سرمدی جهان ابدی، و در راه رسیدن بدان کرامت و شرافت جاویدان بر یکدیگر سبقت گرفت و به مسابقه پرداخت:

﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾.

مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین)

شراب و سائر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.

این مقصود و مطلوبی است که سزاوار مسابقه دادن و بر همدیگر پیشی گرفتن است. این افقی است که سزاوار سبقت گرفتن برای اوج گرفتن و رسیدن بدان است. این هدفی است که شایان غلبه کردن بر یکدیگر و پیشی گرفتن بر همدیگر برای رسیدن بدان است.

کسانی که برای به دست آوردن چیزی از چیزهای زمین به تک می نشینند و به مسابقه می پردازند، آن چیز هر اندازه بزرگ و سترگ و والا و بالا باشد، آنان در راه به دست آوردن چیز ناچیزی و اندکی و فناپذیر و نزدیکی به مسابقه می پردازند. دنیا در پیشگاه خدا بال پشه‌ای نمی ارزد. اما آخرت در ترازوی خدا سنگین و ارزشمند است. در این صورت این حقیقتی است و سزاوار مسابقه است، و شایان پیشی گرفتن برای فراچنگ آوردن آن است ...

جای شگفت است مسابقه دادن و بر یکدیگر پیشی گرفتن در راه کار و بار آخرت، جانهای جملگی مسابقه دهندگان را اوج می بخشد و والا می گرداند. در صورتی که مسابقه دادن در راه کار و بار دنیا، جانهای جملگی مسابقه دهندگان را فرود می آورد و به انحطاط می کشاند. سعی و تلاش برای فراچنگ آوردن نعمتهای آخرت، زمین را آباد و آبادان می سازد و آن را برای همگان پاک و پاکیزه می دارد. در صورتی که سعی و تلاش برای فراچنگ آوردن کالاهای دنیا زمین را به لجنزار و باخیزی تبدیل می کند که در آنجا کرمها یکی دیگری را می خورد، یا مگسها و حشره‌ها در آنجا پوستهای نیکان و پاکان را نیش می زنند.

مسابقه دادن در راه به دست آوردن نعمتهای آخرت، زمین را خراب و ویران و خالی از عمران و آبادانی نمی سازد، همان گونه که برخی از منحرفان و کجروان می اندیشند. بلکه اسلام دنیا را مزرعه آخرت قرار می دهد، و اقدام به کار خلافت زمین با انجام عمران و آبادانی همراه صلاح و تقوا را وظیفه هر مؤمن راستینی

﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾.

مسابقه‌دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین) شراب و سایر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.



انگار روند سخن در عرضه کردن نعمتهائی که مستنظر خوبان و نیکوکاران است صحبت را به درازا می‌کشاند، به عنوان پیش‌درآمدی برای سخن گفتن از اذیت و آزار و تمسخر و دست‌درازی و زبان‌درازی و ادعائی که در زمین از بزهکاران و بدان می‌دیدند ... همچنین در عرضه کردن، سخن را به درازا می‌کشد، تا در مورد تمسخری که مؤمنان از کافران می‌دیدند، سخن را به درازا بکشاند بدان‌گاه که کافران نعمتهای خوبان و نیکوکاران را مشاهده می‌کنند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ. وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ. وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ. وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ... وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ خَافِظِينَ... فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ، عَلَى الْأَرَائِكِ يُنْظَرُونَ... هَلْ تَوَبَّ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؟﴾.

گناهکاران پیوسته (در دنیا) به مؤمنان می‌خندیدند و ایشان را ریشخند می‌کردند. و هنگامی که مؤمنان از کنار ایشان می‌گذشتند، با اشارات سر و دست و چشم و ابرو، آنان را مورد تمسخر و عیبجویی قرار می‌دادند. و هنگامی که گناهکاران به میان خانواده‌های خود برمی‌گشتند، شادمانه بازمی‌گشتند (و به استهزاءها و تمسخرهایشان مباحات و افتخار می‌کردند! انکار با این کارها فتح عظیمی کرده‌اند و پیروزی مهمی فراچنگ آورده‌اند). و هنگامی که مؤمنان را (در کوچه و بازار) می‌دیدند، می‌گفتند: اینان قطعاً گمراه و سرگشته‌اند. و حال این که بزهکاران برای نگهداری مؤمنان فرستاده

می‌شمارد. اگر انسان مؤمن با انجام این خلافت رو به خدا کند، و خلافت را به عبادت خدا تبدیل سازد، همچون خلافتی هدف وجود و هستی او را تحقق می‌بخشد و پیاده می‌کند، همان‌گونه که یزدان سبحان بیان فرموده است، آنجا که می‌گوید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. (۱)

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

این فرموده:

﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾.

مسابقه‌دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین) شراب و سایر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.

این فرموده رهنمود و رهنمونی است که چشمها و دلهای اهل زمین را به فراسوی قطعه کوچک ناچیز زمین می‌دوزد و متوجه می‌سازد، در آن حال که آنان دارند به عمران و آبادانی زمین می‌پردازند و به کار خلافت در آن اشتغال می‌ورزند. چشمها و دلها را به افقهای بلندتر و پاک‌تری از لجنزار و مرداب گندیده می‌دوزد، در آن حال که ایشان دارند این لجنزار و مرداب را پاک می‌کنند و پاکیزه می‌دارند!

عمر انسان در این جهان زودگذر، محدود است. عمر انسان در آخرت نامحدود است و تنها خدا از آن آگاه است. کالاهای بهره‌مندیهایی این زمین هرچه هست محدود است. کالاهای بهره‌مندیهایی بهشت ناگسیختنی است و به تصور انسان در نمی‌آید. سطح نعمتها در این دنیا معروف همگان است. سطح نعمتها در آن دنیا متناسب با جاودانگی و سزاوار عمر سرمدی است. این جولانگاه کجا و آن جولانگاه کجا؟! اصلاً قابل مقایسه است این سرای زوگذر با آن سرای ابدی و سرمدی، با حساب و کتاب سود و زیانی که انسانها از آن سردر می‌آورند و با آن آشنایند؟! هان! آگاه باشید باید برای آنجا مسابقه داد و بر یکدیگر سبقت گرفت:

ریش‌خند می‌کردند، و به تمسخر و استهزایشان می‌پرداختند. این خنده‌ها و نیش‌خندها و ریش‌خندها به خاطر فقر و تنگدستی مؤمنان و حال تباه و وضع نابسامان ایشان بود. یا بدان علت بود که چون ضعیف بودند نمی‌توانستند اذیت و آزار کافران را از خود دفع و رفع کنند. و یا بدان سبب بود که مؤمنان خود را والاتر از آن می‌دیدند که در یاهو سرائی و نادانی یاهو سریان و نادانان شرکت کنند . . . همه این چیزها سبب می‌شد بزهکاران و بدان به نیش‌خند و ریش‌خند بپردازند، و مؤمنان را ماده‌ای برای تمسخرشان یا خنده‌های پستانه خودشان قرار دهند. بزهکاران و بدان، خوبان و نیکوکاران را شکنجه می‌دادند، و خنده رسواگرانه و پستانه خود را سر می‌دادند، و از این اذیت و آزار ناجوانمردانه‌ای که به مؤمنان می‌رسانیدند قهقهه می‌کشیدند و می‌خندیدند! مؤمنان هم صبر و شکیبائی در پیش می‌گرفتند، و سرافراز و سربلند خویشان را به اخلاق و ادب مؤمنانه می‌آراستند و می‌پیراستند!

﴿وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ﴾.

و هنگامی که مؤمنان از کنار ایشان می‌گذشتند، با اشارات سر و دست و چشم و ابرو، آنان را مورد تمسخر و عیب‌جویی قرار می‌دادند.

یکی به دیگری چشمک می‌زد، یا با دست اشاره می‌کرد، و یا با حرکت و اداء و اطواری که در میانشان رسم بود به تمسخر مؤمنان می‌پرداخت. این چنین حرکات و سکنات پستی را انجام می‌دادند، حرکات و سکنات پست و پلشتی که از بی‌ادبی آنان پرده برمی‌داشت، و از عدم نزاکت ایشان خبر می‌داد. بی‌تربیتی ایشان بدان هدف بود که مؤمنان را دل‌شکسته و شرم‌نده و متزلزل کنند. این اوباش و اراذل با اشارت سر و دست و چشم و ابرو، مؤمنان را مورد تمسخر و عیب‌جویی قرار می‌دادند!

﴿وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ...﴾.

و هنگامی که گناهکاران به میان خانواده‌های خود

نشده بوده‌اند. (پس به چه حقی، و مطابق کدام منطقی بر آنان خُرده می‌گرفته‌اند و برخوردهای ناجوانمردانه و سختی با ایشان می‌کرده‌اند؟!، لذا امروز (که روز سزا و جزای قیامت است) مؤمنان به کافران می‌خندند و ریش‌خندشان می‌کنند. بر تخته‌های مجلل (بهشتی) تکیه می‌زنند و (به زیباییها و نعمتهای بسیار آنجا، و به حال زار کافران) می‌نگرند. (خطاب به دوزخیان می‌گویند): آیا به کافران پاداش و سزای کارهایی که می‌کرده‌اند، داده شده است؟.

صحنه‌هایی که قرآن آنها را از تمسخر بزهکاران و بدان در حق مؤمنان و همچنین از بی‌ادبی بزهکاران و بدان با مؤمنان، و از گردنکشی آنان با ایشان، و از گمراه نامیدن مؤمنان، به تصویر می‌کشد، صحنه‌هایی است که از واقعیت محیط مکه ترسیم گردیده است . . . اما این تصویرها در میان نسلهای پیایی و در جاهای گوناگون تکرار می‌گردد، و بسیاری از معاصران آنها را مشاهده کرده‌اند و بر پرده سینمای زمان خود دیده‌اند! انگار این آیات در باره همین تصویرها و نمایش آنها نازل گردیده است . . . این کار می‌رساند که سرشت بزهکاران و بدان یکسان و همگون در موضعگیریهایشان در برابر خوبان و نیکوکاران در همه محیط‌ها و زمانها است!

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾.

گناهکاران پیوسته (در دنیا) به مؤمنان می‌خندیدند و ایشان را ریش‌خند می‌کردند.

﴿كَانُوا...﴾: چنین بوده‌اند . . .

روند قرآنی، طومار دنیای زودگذر زوال‌پذیر را درهم می‌پیچد، و ناگهان مخاطبان خود را به آخرت می‌برد. مخاطبانی که نعمتهای خوبان و نیکوکاران مؤمن را می‌بینند، و قرآن برای بزهکاران و بدان مخاطب خود، کار و بار دنیا را یادآوری می‌کند، و روزگاران پیشین را بر پرده خیالشان نمایش می‌دهد!

آنان به مؤمنان می‌خندیدند، و ایشان را با نیش‌خندها

برمی گشتند

بعد از آن که دل و درون کوچک پست خود را از ریشخند کردن مؤمنان و اذیت و آزار رساندن بدیشان سیراب می کردند ...

﴿ اِنْقَلِبُوا فَكِهِنَ ﴾

شادمانه باز می گشتند (و به استهزاءها و تمسخرهایشان مباحات و افتخار می کردند! انگار با این کارها فتح عظیمی کرده اند و پیروزی مهمی فراچنگ آورده اند!)

از خود راضی بودند، و از کاری که کرده بودند شادمان بودند. از این شرّ و بلای ناجوانمردانه پست لذّت می بردند. خود را سرزنش نمی کردند، و پشیمانی نمی بردند، و احساس حقارت از کارشان نمی نمودند، و از زشتی و پلشتی کارشان خجالت نمی کشیدند ... این نهایت پستی دل و درون انسان و مرگ آن است! مرگ عقل و شعور این است و بس!

﴿ وَاِذَا رَاوْهُمْ قَالُوْا: اِنْ هٰؤُلَاءِ لَضَالُوْنَ ﴾

و هنگامی که مؤمنان را (در کوچه و بازار) می دیدند، می گفتند: اینان قطعاً گمراه و سرگشته اند.

این سخن جای شگفت است ... اما جای شگفت نیست همچون بزهکاران و بدکارانی در باره هدایت و ضلالت این چنین سخن بگویند، و این چنین گمان ببرند وقتی که مؤمنان را مشاهده می کنند. و این که بگویند: مؤمنان گمراهانند! به مؤمنان اشاره بکنند و با تأکید مؤمنان را چنین تحقیر و معرفی کنند:

﴿ اِنْ هٰؤُلَاءِ لَضَالُوْنَ ﴾

اینان قطعاً گمراه و سرگشته اند.

فسق و فجور مرزی را نمی شناسد، و در حدّ و مرزی باز نمی ایستد. فاسق و فاجر از گفتن همچون سخنی خجالت نمی کشد، و خویشان را از همچون عملی سرزنش نمی کند. شرمندگی نمی برد از این که مؤمنان را ببینند و ایشان را متهم نماید که آنان گمراه هستند ... این سخنان بی مایه و بی پایه بیانگر این است که سرشت فسق و فجور تجاوز از همه حدود و ثغور و از همه

قوانین و سنن است.

قرآن نمی ایستد تا از مؤمنان دفاع کند، یا با سرشت تهمت و بهتان بستیزد. چرا که تهمت و بهتان واژه بزهکارانه ای است که سزاوار ستیزیدن نبوده و ارزش پیکار را ندارد. بلکه قرآن کسانی را سخت تمسخر می کند که بینیهایشان را در خاک مذلتی می مالند که کار آنان نیست و نمی بایستی بمالند، و بدون این که کسی ایشان را بدین کار دعوت کند سرزده به سوی آن کار می روند و طفیلی و مهمان ناخوانده آن می شوند:

﴿ وَمَا اُرْسِلُوْا عَلَيْهِمْ حَافِظِيْنَ ﴾

و حال این که بزهکاران برای نگهبانی مؤمنان فرستاده نشده بودند. (پس به چه حقی، و مطابق کدام منطقی بر آنان خُرده می گرفته اند و برخوردهای ناجوانمردانه و سختی با ایشان می کرده اند؟!)

آنان موظف به کار این مؤمنان نشده بودند، و ایشان را نگهبان و دیدبان مؤمنان ننموده بودند، و ارزیابی مؤمنان و سنجش حال ایشان بدانان واگذار نگردیده بود. پس چرا باید چنین وصف و حالی پیدا بکنند، و چنین بیانی در باره ایشان گفته بشود؟!

این تمسخر سخت و شدید به حکایت حال کار و بار بزهکاران و بدان دنیا می انجامد ... کار و باری که شده است و انجام پذیرفته است ... پرده این صحنه درهم پیچیده می شود، صحنه ای که بدان انجامیده است و به پایان آمده است. تا صحنه حاضر نشان داده شود، و از کسانی سخن رود که مؤمنند و انگار هم اینک در آن نعمتها بسر می برند:

﴿ قَالِيْمُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُوْنَ. عَلٰى الْاَرَآئِكَ يَنْظُرُوْنَ ﴾

لذا امروز (که روز سزا و جزای قیامت است) مؤمنان به کافران می خندند و ریشخندشان می کنند. بر تختهای مجلّت تکیه می زنند و (به زیباییها و نعمتهای بسیار آنجا، و به حال زار کافران) می نگرند.

امروز که کافران از محبت پروردگارشان محرومند، و در پس پرده بی بهره ماندن از لطف ربّ هستند، درد این

خوبان و نیکوکاران و منظره‌ها و خوشیهای آن را طول می‌دهد و به درازا می‌کشاند. می‌بینیم این طول دادن و به درازا کشاندن از لحاظ تأثیری که دارد هنر والائی در ادای تعبیر و فن بیان است. همان گونه که هنر والائی در چاره‌سازی ذهن و شعور، و در بیداری عقل و خرد است. آن گروه اندکی که از مسلمانان در مکه بودند به اندازه‌ای رنج و زحمت و اذیت و آزار از دست مشرکان می‌دیدند که در دل و درون بشری تأثیر سخت و ژرفی داشت و انسان را آزرده خاطر می‌ساخت و به هراس می‌انداخت. اما پروردگارشان به ترک ایشان نمی‌گفت و آنان را بدون یار و مددکار نمی‌گذاشت. ایشان را دلداری می‌داد و ثابت قدمشان می‌داشت و از آنان غمزدائی می‌کرد.

این تصویر مفصل و طولانی دردها و رنجهایی که از اذیت و آزار مشرکان می‌دیدند، مرهمی برای دل‌هایشان بود. چه این پروردگارشان است که از دردها و رنج‌هایشان سخن می‌گوید و شکنجه و آزارشان را به رشته بیان می‌کشد. پروردگارشان است که دردها و رنج‌ها و شکنجه‌ها و آزارها را می‌بیند. پروردگارشان هرچند که مدت زمانی به کافران مهلت و فرصت ماندن می‌دهد، اما در باره آن دردها و رنج‌ها و شکنجه‌ها و آزارها سستی نمی‌کند و آنها را نادیده نمی‌گیرد. همین بس برای دل شخص مؤمن که خدا آگاه از حال و احوال او است، و به دفاع از او می‌پردازد، و دست شفا بر دردها و زخم‌هایش می‌کشد! خدا می‌بیند که مسخره‌کنندگان چگونه مؤمنان را مسخره می‌کنند و به استهزایشان می‌پردازند، و چگونه بزهکاران و بدان مؤمنان را اذیت و آزار می‌رسانند، و چگونه گناهکاران و بدکاران از دردها و رنج‌های مؤمنان می‌خندند و گپ می‌زنند و شادمانی می‌کنند، و چگونه این سفیهان و ابلهان خود را سرزنش نمی‌کنند و پشیمان نمی‌گردند. پروردگارشان همه اینها را می‌بیند، و همه اینها را در قرآن خود به رشته تحریر می‌کشد و از آنها سخن می‌راند. پس در این صورت این امر در ترازوی او

محرومیت و بی‌بهره ماندن را می‌چشند، محرومیت و بی‌بهره ماندنی که انسانیت ایشان به سبب آن هدر می‌رود و ضائع می‌شود، و در نتیجه به دوزخ می‌افتند و با آتش آن می‌سوزند، و در داخل دوزخ و آتش آن خوار داشته می‌شوند و سرکوب می‌گردند و سرکوفت می‌خورند، آنجا که بدیشان گفته می‌شود:

﴿ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْدُبُونَ ﴾.

این، همان چیزی است که آن را دروغ می‌نامیدید. امروز مؤمنان بالای تخت‌ها می‌نشینند و می‌نگرند، و در میان آن نعمتها بسر می‌برند، و شراب مهر شده با مشک آمیخته به تسنیم دریافت می‌دارند و می‌نوشند...

﴿ قَالِيَوْم... الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴾.

لذا امروز (که روز سزا و جزای قیامت است) مؤمنان به کافران می‌خندند و ریشخندشان می‌کنند.

قرآن دیگر باره به تمسخر سخت و شدید روی می‌آورد، در آن حال که می‌پرسد:

﴿ هَلْ تُؤْتَبِ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ؟ ﴾.

(خطاب به دوزخیان می‌گویند: آیا به کافران پاداش و سزای کارهایی که می‌کرده‌اند، داده شده است؟)

بلی! آیا پاداش و سزایشان داده شده است؟ آیا پاداش و سزای کارهایی را که می‌کرده‌اند دریافت داشته‌اند؟ آنان «ثواب» معروف و مشهور و ازگانی این واژه را دریافت نکرده‌اند. چه ما هم اینک آنان را در داخل دوزخ می‌یابیم! ولیکن ایشان به سزای کارهایی رسیده‌اند که می‌کرده‌اند! سزای آنان در این صورت ثواب ایشان است!.. و اوایلا چه تمسخری که نهان در واژه ثواب در این جایگاه است!



لحظه‌ای در جلو این صحنه می‌ایستیم، صحنه‌ای که قرآن نشان دادن منظره‌های آن و حرکات آن را بسیار به درازا می‌کشاند. این صحنه، صحنه تمسخر بزهکاران در حق مؤمنان جهان است. این صحنه را بدان سان طول می‌دهد و به درازا می‌کشاند که صحنه نعمتهای

وسیله‌های پست بزهکاران، و از اذیت و آزار فراوان آنان، و از تمسخر پلشت ایشان، عذاب می‌دیدند و درد می‌کشیدند ... چه تسلی خاطر بالاتر از این: بهشت برای مؤمنان، و دوزخ برای کافران؟! تبدیل و تغییر دو حال، یعنی حال مؤمنان و حال کافران در دنیا و آخرت، تبدیل و تغییر به تمام و کمالی است. تنها همین بود که پیغمبر ﷺ آن را به بیعت‌کنندگان خودش وعده داد. از بیعت‌کنندگان بذل جان و مال، و از خدا اعطای بهشت!

و اما از پیروزی مؤمنان در دنیا و غلبه پیدا کردن ایشان در زمین، برای دلجوئی و غمزدائی و ثابت قدم داشتن و دل و جرأت بخشیدن، هرگز ذکری از آن در قرآن مکی نرفته است ...

قرآن دل‌هائی را پدید می‌آورد و آنها را برای حمل امانت آماده می‌ساخت. این دل‌ها می‌بایست آن اندازه قوی و نیرومند باشند و از همه چیز بگذرند، حتی در حالی که همه چیز را فدا می‌سازند و همه چیز را تحمل می‌کنند نباید به چیزی در این زمین چشم طمع بدوزند، و نباید منتظر چیزی جز آخرت باشند. نباید چیزی را بخواهند و بجویند و انتظار بکشند مگر رضای خدا را. یعنی قرآن دل‌هائی را پدید آورد و تهیه دید که آماده بودند سراسر کوچ زمین را در رنج و بدبختی و محرومیت و عذاب و فداکاری و جان‌نثاری و تحمل هرگونه مشقتی طی کنند و بسپرنند بدون این که پاداش نزدیکی در این زمین بخواهند، هرچند این پاداش پیروزی دعوت و غلبه اسلام و سلطه مسلمانان باشد! هرچند وقتی که این چنین دل‌هائی یافته شد، دل‌هائی که می‌دانستند در کوچ این زمین چیزی بر سر راه ندارند مگر این که خودشان را بدون عوض ببخشند و بذل کنند، و تنها انتظار آخرت را داشته باشند و آنجا را یگانه وعده‌گاه پاداش بدانند و جایگاه داوری میان حق و باطل بشمارند، بلی وقتی که این چنین دل‌ها یافته شد، و خدا صدق نیت آنان را در چیزی دید که بر آن بیعت کرده بودند و عهد و پیمان بسته بودند، بدیشان پیروزی

چیزی بشمار است و از حساب و کتابی برخوردار است ... و این بس! ... بلی این بس است برای دل‌های مؤمنی که هرچند زخمی و رنج دیده و رنجیده باشد، ولی بدانند که پروردگار آگاه از همه اینها و طرفدار مؤمنان است و انتقام ایشان را خواهد گرفت.

آن گاه پروردگار مؤمنان، بزهکاران را سخت تمسخر می‌کند، تمسخری که در آن گوشه زدن دردآور و اشاره رنج‌بخشی است. چه بسا دل‌های کور زنگ‌زده پوشیده از گناه بزهکاران، این گوشه زدن و اشاره کردن را احساس نکند. ولیکن دل‌های حساس و دقیق مؤمنان این گوشه زدن و اشاره کردن را احساس می‌کند، و ارزش آن را می‌دانند و خوب آن را می‌سنجد و ارزیابی می‌کند، و در کنار آن می‌آرمد و آرامش می‌یابد!

بعد از آن، دل‌های بالایمان حال و وضع خود را در پیشگاه پروردگار خویش، و در میان نعمتهای بهشت او می‌بینند، و کرامت و حرمت خود را در پیش ساکنان جهان بالا و فرشتگان خدا مشاهده می‌نمایند. همچنین حال و وضع دشمنان خود را، و حقارت ایشان را در پیش ساکنان جهان بالا و فرشتگان خدا، و عذاب و عقابشان را در دوزخ می‌بینند، و متوجه می‌شود چگونه در آنجا سبک داشته می‌شوند و خوارشان می‌گردانند ... این را و آن را در شرح و بسط فرموده یزدان مشاهده می‌نماید. دل‌های بالایمان پی می‌برد که چه حالی دارد و چه آنی! مزه این حال و آن را می‌چشد بسان چشیدن واقعی و یقینی. این گونه مزه کردن و چشیدن بر تلخیها و دشواریهایی که در آن است، و بر اذیت و آزار و تمسخر و کاستی و ضعفی که گرفتار بدانها است، دست شفا می‌کشد و بر زخمهای آنها مرهم می‌نهد. در برخی از دل‌ها این تلخیها و دشواریها و مرارتها عملاً به حلاوت و شیرینی تبدیل می‌گردد، آن گاه که این صحنه‌ها را در آن فرموده ارزشمند یزدان در قرآن می‌یابد و می‌بیند!

از جمله چیزهایی که مشاهده می‌شود تنها این چنین امری، دل‌داری الهی برای مؤمنان بود، مؤمنانی که از

گردیده‌اند، آن زمان که این کار خارج از برنامه مؤمن و انتظار و چشم‌داشت او بوده است. پیروزی خودش صورت گرفته است وقتی که مشیت خدا مقتضی گردیده است و اراده خدا خواسته است که این برنامه در واقعیت زندگی بشری عملی گردد، و این برنامه را به صورت مشخص مقرر فرماید، به گونه‌ای که نسلها آن را ببینند. پس این پیروزی، پاداش رنج و خستگی و فداکاری و جان‌نثاری و دردها و ناراحتیها نبوده است. بلکه این پیروزی جزو قضا و قدر خدا بوده است و حکمتی در فراسوی خود داشته است که هم اینک ما می‌کشیم آن را مشاهده کنیم.



در زمین را نیز عطاء فرمود، و بدیشان لطف و بزرگواری نمود. این هم نه به خاطر خودشان بود، بلکه برای این بود که به وظیفه امانتداری امانت برنامه الهی برخیزند. آنان سزاوار ادای این امانت شدند از آن زمان که بدیشان وعده غنیمتی در دنیا داده نشد تا آن را تقاضا و درخواست بکنند، و چشم امید هم به چیزی از غنیمت دنیا ندوختند تا بدیشان داده و پرداخت شود. بلکه آنان واقعاً مخلصانه و درست از آن خدا شدند، از همان روز که پدید آمدند و پاداشی نمی‌خواستند و نمی‌شناختند مگر رضای خدا را! همه آیاتی که از پیروزی در آنها نامی رفته است و ذکری به میان آمده است، بعدها در مدینه نازل

است، تسلیم شدن آسمان و تسلیم شدن زمین، مطیعانه و فروتنانه و سهل و ساده:

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ، وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ. وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ، وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ﴾.

هنگامی که آسمان می شکافد، و فرمان پروردگارش را می برد، و چنین هم می سزد و حق هم همین است. و هنگامی که زمین گسترده می شود (و با زدوده شدن فرازها و نشیبها و پستیها و بلندیهای آن، صاف و هموار می گردد). و آنچه (از خزینه ها و مرده ها) در درون خود دارد بیرون می اندازد، و (از آنها) خالی می گردد. و فرمان پروردگارش را می برد، و چنین هم می سزد و حق هم همین است. (انشقاق ۱-۵)

این سرآغاز فروتنانه بزرگوار، دیباچه ای است برای مخاطب قرار دادن «انسان» و ترس و هراس از پروردگارش را به دل او انداختن، و بدو کار و بار خودش، و فرجام و سرنوشتی را تذکر دادن که در پیشگاه پروردگار بدان می رسد و آن را می یابد. این ترس و هراس زمانی به دل او می افتد که سایه روشن فرمانبرداری و فروتنی و تسلیم گردیدن حس و شعور را فراموشی گیرد، فرمانبرداری و فروتنی و تسلیم گردیدنی که آسمان و زمین در صحنه سخت خوفناکی به حس و شعورش می اندازند:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فُلَا فِيهِ. فَأَمَّا مَنْ أَوْقَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُجَاسَبُ جِسَابًا يَسِيرًا، وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مُسْرُورًا، وَأَمَّا مَنْ أَوْقَى كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا، وَيَصْلَى سَعِيرًا. إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مُسْرُورًا. إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحْجُورَ. بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا﴾.

هان! ای انسان! تو پیوسته با تلاش بی امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و نتیجه رنج و تلاش خود را خواهی دید). در آن وقت، هرکس نامه اعمالش به دست راستش داده شود، با او حساب ساده و آسانی خواهد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة انشقاق مکی و ۲۵ آیه است

سُورَةُ الْاِنْشِقَاقِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ ۝ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ۝ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ۝
 ۲ وَالْقَتَّ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ۝ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ۝ يَتَابَعُهَا
 الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلْفِيهِ ۝ ۶ فَأَمَّا مَنْ أَوْقَى
 كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۝ ۷ فَسَوْفَ يُجَاسَبُ جِسَابًا يَسِيرًا ۝ ۸ وَيَنْقَلِبُ
 إِلَى أَهْلِهِ مُسْرُورًا ۝ ۹ وَأَمَّا مَنْ أَوْقَى كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ۝ ۱۰ فَسَوْفَ
 يَدْعُو ثُبُورًا ۝ ۱۱ وَيَصْلَى سَعِيرًا ۝ ۱۲ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مُسْرُورًا ۝ ۱۳
 إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحْجُورَ ۝ ۱۴ بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا ۝ ۱۵ فَلَا أَفْسِمُ
 بِالشَّفَقِ ۝ ۱۶ وَالْأَيْلِ وَمَا وَسَقَ ۝ ۱۷ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ۝ ۱۸
 لَتَرْكَبَنَ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ۝ ۱۹ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ ۲۰ وَإِذَا قُرِئَ
 عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْمَعُونَ ۝ ۲۱ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيُكَذِّبُونَ ۝ ۲۲
 ۲۳ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ۝ ۲۴ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ ۲۵
 إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ۝ ۲۶

این سوره می آغازد با برخی از صحنه های دگرگونیهای که در جهان هستی درمی گیرد، همان دگرگونیهای جهانی ای که در سورة تکویر، و سپس در سورة انفطار، و پیشتر در سورة نبا از آنها به طور مشروح و مفصل سخن رفته است. اما این دگرگونیها در اینجا قالب و سیمای ویژه ای دارند، قالب و سیمای تسلیم خدا شدن

مرگ، برزخ و رستاخیز و قیامت، و... (انشقاق/۱۶-۱۹)
آن گاه واپسین بند و بخش سوره درمی رسد، و در آن
از حال مردمانی اظهار شگفت می شود که ایمان
نمی آورند. این، حقیقت کار ایشان است، همان گونه که
در دو بند و بخش پیشین گذشت. سرانجام کار ایشان و
پایان دنیای آنان هم همین است که در سرآغاز این
سوره آمده است:

﴿فَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؟ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ
لَا يَسْجُدُونَ؟﴾.

ایشان را چه شده است که ایمان نمی آورند؟ و هنگامی
که قرآن بر آنان خوانده می شود (در برابر صاحب
قرآن و پروردگار زمین و آسمان به خاک مذلت و
بندگی نمی افتند و) کرنش نمی برند؟ (انشقاق/۲۰ و ۲۱)
آن گاه بیان می شود که یزدان مطلع است از آنچه در
دلها و درونهایشان نهان می دارند. همچنین ایشان
تهدید می گردند به سرانجام و سرنوشتی که قطعی و
حتمی است و بدان می رسند و گرفتار می آیند:

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ.
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الْصَّالِحَاتِ. لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾.

بلکه کافران (به سبب تعصّب و تقلید کورکورانه از
نیاکان، و حفظ منافع مادی، و کسب آزادی برای اشباع
هوسهای اهریمنانه، آیات الهی و رستاخیز و بهشت و
دوزخ را) تکذیب می دارند و دروغ می شمارند. خداوند
به خوبی می داند که آنان چه چیزهایی (از کینه و
دشمنیها بر ضد اسلام در درون دلهای خود) نگاه
می دارند. پس ایشان را به عذاب دردناکی مژده بده!
لیکن کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته
انجام داده اند، آنان دارای پاداش ناگسستنی و
پایان ناپذیرفتنی هستند. (انشقاق/۲۲-۲۵)



این سوره دارای آهنگ آرام و دلپذیری است. از پیام
بزرگ و سترگی برخوردار است. این طبیعت و سرشت
بر این سوره چیره است حتی در وقتی که از صحنه های

شد، و خرم و شادان به سوی کسان و خویشان مؤمن
خود برمی گردد. و اما کسی که از پشت سر نامه
اعمالش بدو داده شود، مرگ را فریاد خواهد داشت و
هلاک خود را خواهد طلبید، و به آتش سوزان دوزخ
درخواهد آمد و خواهد سوخت. این بدان خاطر است که
در میان خانواده و کسان خود (در جهان، سرمست از
شهوآت و لذائذ حیوانی، و) مسرور (از کفر و گناه
خویش) بوده است، و او گمان می برده است که وی
هرگز (به سوی خدا برای حساب و کتاب) بازخواهد
گشت! (ذهی خیال باطل!) آری که (او زنده می گردد و به
سوی پروردگارش برمی گردد و) پروردگارش او را
دیده است و آگاه از (احوال و افعال و اقوال) او بوده
است (و در لحظه لحظه زندگی وی را پائیده است).

(انشقاق/۶-۱۵)

بند و بخش سوم صحنه های حاضر هستی را نشان
می دهد، صحنه هایی که چیزهایی را نشان می دهد که
حسن و شعور «انسان» آنها را درک و فهم می کند، و
پیام ویژه خود را دارند و بر اندیشه و تدبیر، و
اندازه گیری و تقدیر دلالت می نماید. با سوگندی که
بدان خورده می شود اشاره می شود بدین امر که مردمان
به احوال و اوضاعی درمی افتند که مقرر گردیده است و
تدبیر آنها رفته است، و آنان هیچ گونه گریزی و گزیری
از دیدن آنها و رسیدن بدانها و گرفتار آمدن بدانها
ندارند:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ، وَالْقَمَرِ إِذَا
اتَّسَقَ؛ لَأَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾.

سوگند به شفق! و سوگند به شب و هرآنچه که
فرامی گیرد و زیر تاریکی خود جمع می گرداند! و
سوگند به ماه، بدان گاه که (بدر کامل می شود و نور و
شکل آن) جمع و جور می گردد! قطعاً مراتب و حالات
مختلفی را یکی پس از دیگری (در مسیر زندگی دنیوی)
طی خواهید کرد و با اوضاع و احوال گوناگونی (در
آخرت) روبرو خواهید شد. (از قبیل: کودکی و جوانی و
پیری، سلامت و بیماری، خوشی و ناخوشی، زندگی و

انسان است. دلها را بدون واسطه از دریچه‌های نزدیک نداء درمی‌دهد و با شیوه‌های عجیب با آنها به سخن درمی‌آید... این رنگ و روئی است که آن را خداوند بس آگاه و بس دانا داده است!



﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ. وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ، وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ﴾.

هنگامی که آسمان می‌شکافت، و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حق هم همین است. و هنگامی که زمین گسترده می‌شود (و با زبده شدن فرازها و نشیبها و پستیها و بلندیهای آن، صاف و هموار می‌گردد)، و آنچه (از خزینه‌ها و مرده‌ها) در درون خود دارد بیرون می‌اندازد، و (از آنها) خالی می‌گردد. و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حق هم همین است.

از شکافته شدن آسمان در سوره‌های پیشین سخن رفت. چیز تازه‌ای که در اینجا ذکر گردیده است تسلیم آسمان در برابر پروردگار خود است، و سزاوار همین بوده است، و حق هم همین بوده است، و آسمان در برابر این حق کرنش می‌برد و از آن اطاعت می‌کند: ﴿وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ﴾.

و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حق هم همین است.

اذن آسمان به پروردگارش، تسلیم شدن و اطاعت کردن از فرمان خدا در شکافته شدن است. آسمان سزاواری فرمانبرداری از پروردگارش را اعلام، و در عمل اجراء می‌نماید. فرمانبرداری آسمان نمادی از نمادهای کرنش بردن و سر فرود آوردن است. فرمانبرداری کردن و سر فرود آوردن بر آسمان واجب است و باید که تسلیم فرمان بشود و سر بر خط فرمان بنهد و در مسیر اطاعت برود.

چیز تازه‌ای که در اینجا است گسترش یافتن زمین است:

دگرگونیهای کیهانی و تغییرات جهانی صحبت می‌دارد، دگرگونیها و تغییراتی که سورة تکویر در فضای طوفانی آنها را نشان داده است. سورة انشقاق سوره‌ای است که در آن لهجه بینش‌بخش و آگاه‌ساز دلسوز مهربانی است. گام به گام دست انسان را می‌گیرد، و آسوده و آسان او را جلو می‌برد. پیام آرام ژرفی دارد. در آن این چنین خطاب می‌شود!

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ!﴾.

هان! ای انسان!

در این چنین خطابی گذشته از بیداریاش و هوشیارباش، دلها و درونها به جوش و خروش انداخته می‌شود.

این سوره با پیایی بودن بخشها و بندهایش به این شکل و شیوه، دل انسان را در جولانگاه‌ها و کرانه‌های جهانی و انسانی به گردش و چرخش می‌برد، و پیایی آمدن هدفدار و معلوم و مقصودی را دنبال می‌کند... با صحنه تسلیم کیهانی می‌آغازد. به پسوده دل «انسان» می‌پردازد. آن گاه از صحنه حساب و کتاب و سزا و جزا سخن می‌راند. پس از آن به صحنه جهانی کنونی و پدیده‌های الهام‌بخش آن می‌پردازد. بعد از آن با پسوده دیگری دل انسان را می‌پساید. سپس از حال کسانی اظهار شگفت می‌نماید با وجود همه اینها ایمان نمی‌آورند! آن گاه از عذاب و عقاب دردناک می‌ترساند و بیم می‌دهد، و مؤمنان را مستثنی می‌سازد و بدیشان مژده پاداش بدون منت و قطع ناشدنی را می‌دهد.

همه این جولانگاه‌ها و گردشها و چرخشها و اشاره‌ها و پیامها و پسوده‌ها، در سورة کوتاهی از آنها سخن رفته است که از چند سطر بیشتر نیست... این هم چیزی است که جز در این کتاب شگفت و شگرف سابقه ندارد، و سراغ آن گرفته نمی‌شود! زیرا این اهداف مشکل است جز در گستره فراخی بدانها دست یافت و آنها را نگاشت، و با این قدرت و قوت و با این تأثیر عجیب آنها را اداء و بیان کرد... اما این قرآن است و آماده ذکر کردن مطالب و مقاصد به گونه ساده و آسان برای

﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ﴾.

و هنگامی که زمین گسترده می شود (و با زدوده شدن فرازها و نشیبها و پستیها و بلندیهای آن، صاف و هموار می گردد).

چه بسا مراد گستردن پهنه زمین و شکل آن باشد که از دگرگونی قوانین ناشی می گردد، قوانینی که بر زمین فرمانروا بوده است، و آن را بدین شکل حفظ کرده است، شکلی که بدان منتهی گردیده است - گویند کروی یا بیضی است - تعبیر سخن بر سر زمین آمدن این کار را از یک عملکرد خارج از خودش می شمارد. این معنی را ساختار فعل مجهول به ذهن متبادر می کند:

﴿مُدَّتْ﴾: کشیده و گسترده شد.

﴿وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ﴾.

و آنچه (از خزینه ها و مرده ها) در درون خود دارد بیرون می اندازد، و (از آنها) خالی می گردد.

این تعبیری است که زمین را یک موجود زنده به تصویر می کشد، موجود زنده ای که بیرون می اندازد آنچه در خود دارد، و از آن خویشتن را خالی می گرداند. آنچه در زمین است فراوان است. از جمله این پدیده های بیشمار است که زمین در ادوار خود و در میان نسلهای پیاپی در خویشتن نهان داشته است و مخفی نموده است، آن همه چیزهایی که جز خدا کسی اندازه آنها را نمی داند. همچنین مراد سائر چیزهایی است که در درون زمین جای دارند. از قبیل: معدنها، فلزها، آبها، و رازهایی که جز آفریننده آنها از آنها خبر ندارد. زمین این چیزها را نسلها و نسلها و قرنهای پیاپی در خود برداشته است و برمی دارد تا آن گاه که آن روز و روزگاری درمی رسد که زمین آنچه در درون خود دارد بیرون می اندازد و از آنها خالی می گردد ...

﴿وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ﴾.

و فرمان پروردگارش را می برد، و چنین هم می سزد و حق هم همین است.

زمین هم به نوبه خود فرمان پروردگارش را می برد

بدان گونه که آسمان فرمان پروردگارش را می برد و چنین هم می سزد و حق هم همین است. فرمان پروردگارش را اطاعت می کند تسلیم فرمان است و بدان اعتراف دارد. اعتراف دارد که انجام همچون کاری بر او واجب است و باید فرمان را بپذیرا گردد، و او از دستور پروردگارش اطاعت می کند و آن را حق خدایش بر خویشتن می داند ...

آسمان و زمین در پرتو این آیاتی که آنها را به تصویر می کشند دارای روح بشمار می آیند و انگار جان به تن دارند و دو پدیده از میان زندگان هستند. فرمان را می شنوند، و فوراً می پذیرند و فرمان می برند و پاسخ مثبت می دهند، و بسان اعتراف کننده به حق اطاعت می کنند و تسلیم اوامر و مقتضیات حق می گردند. بدون هیچ گونه پیچ و خمی و اکراه و اجباری تسلیم می گردند. هرچند که این صحنه از صحنه های دگرگونیهای جهانی و کیهانی در آن روز و روزگار است، اما بر تصویر آن، فروتنی و بزرگی و سنجینی و آرامش ژرف سایه روشننها، سایه می افکند. آنچه از این صحنه در حس و شعور برجای می ماند، سایه روشن تسلیم مطیعانه و فروتنانه بدون غوغا و دشمنانگی و دم زدن و سخن گفتن است.



در این فضای فروتنانه فرمانبردارانه، ندای آسمانی خطاب به انسان درمی رسد. در آن حال که هستی با آسمان و زمینش در جلو او تسلیم پروردگارش می گردد، تسلیم شدنی که این گونه است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فُتْلَاقِيهِ﴾.

هان! ای انسان! تو پیوسته با تلاش بی امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و نتیجه رنج و تلاش خود را خواهی دید).

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ﴾.

هان! ای انسان!

رنگ بلا و گرفتاری فرق می‌کند. خود رنج کشیدن و زحمت دیدن در زندگی انسان مستقر و برجا است. . . در پایان گشت و گذار، همگان به پیشگاه یزدان برمی‌گردند و حضور پیدا می‌کنند.

ای انسان! .. تو هرگز در این زمین آسایش نمی‌یابی و آسوده نمی‌گردی. اما آسایش دیدن و آسوده زیستن در آنجا است. آسایش و آسودگی در آنجا بهره‌ی کسی می‌گردد که برای دستیابی بدان به طاعت و عبادت می‌پردازد و تسلیم فرمان یزدان می‌شود، و با طاعت و عبادت و تسلیم فرمان شدن و اطاعت کردن پذیرۀ آن می‌رود. . . رنج کشیدن و زحمت دیدن در زمین یکسان است، هرچند رنگ و مزۀ آن جدا و مختل است. ولی عاقبت فرق دارد و فرجام امر گوناگون است وقتی که به پیشگاه پروردگار می‌رسی. . . کسی به رنج و زحمتی می‌افتد که رنج و زحمت زمین پائین‌تر و ناچیزتر از آن است. کسی هم به نعمتهائی می‌رسد که همه‌ی دردها و ناراحتیهای زمین را از یاد می‌برد و می‌زداید، تا بدانجا که انگار در دنیا رنجی و زحمتی نبوده است. . .

ای انسان! .. انسانی که با ویژگیهای انسان امتیاز پیدا کرده‌ای، هان برای خویشتن چیزی را برگزین که سزاوار این امتیاز باشد، امتیازی که خدا آن را به تو اختصاص داده است. برای خودت آسایش را به جای رنج برگزین، بدان گاه که به پیشگاه خدا می‌رسی برای حسابرسی! پسوده‌ای که در این نداء نهان است انسان را به سرنوشتها و سرانجامهای رنج‌دیدگان و زحمتکشان توجّه می‌دهد بدان گاه که دارند به پایان راه می‌رسند، و پس از رنج و زحمتی که دیده‌اند پروردگارشان را ملاقات می‌کنند:

﴿وَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا، وَيَصْلِي سَعِيرًا. إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مُسْرُورًا. إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ. بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا﴾.

و اما کسی که از پشت سر نامه اعمالش بدو داده شود، مرگ را فریاد خواهد داشت و هلاک خود را خواهد

ای انسانی که پروردگارش او زیبا آفریده است و بدو لطف و مرحمت فرموده است، و او را با این «انسانیت» امتیاز بخشیده است. انسانیتی که انسان را در سراسر هستی با ویژگیهایی، منحصر به فرد کرده است. این ویژگیها می‌بایستی انسان را بهتر با پروردگارش آشنا سازد، و او را از زمین و آسمان در برابر فرمانش مطیع تر گرداند. خدا از روح متعلّق به خود در او دمیده است، و در هستی وی توانِ تماس گرفتن، و دریافتِ پرتوی از نور خود، و شاد شدن از پذیره رفتن فیض و کرمش سرشته است. در پرتو چنین فیض و کرمی بدو قدرت داده است که پاک و پاکیزه گردد یا تا بی‌نهایت اوج بگیرد و بالا برود، تا بدانجا که به کمال مقرر و مشخص جنس خود می‌رسد. اقله‌های این کمال بلند و دور است.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ... إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فُتْلَاقِيهِ﴾.

هان! ای انسان! .. تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و نتیجه رنج و تلاش خود را خواهی دید).

ای انسان! تو کوچ زندگی خود را با رنج و زحمت روی زمین طی می‌کنی، و بار سنگین خود را بر دوش می‌کشی، و تلاش خود را مبذول می‌داری، و راه خویشتن را می‌سپری. . . تا در پایان گشت و گذار به پیشگاه پروردگار می‌رسی. چه بازگشت به سوی او و برگشت به حضور او است، بازگشت و برگشت بعد از رنج کشیدن و زحمت دیدن و تلاش و پویش نمودن ... ای انسان! .. تو تلاش می‌ورزی و رنج می‌کشی حتی در لذّت بردن و در بهره‌مند شدن از کالاهای زندگی. به لذّت و بهره‌مندی هم در این زمین نمی‌رسی مگر با رنج و زحمت و تلاش و کوشش. اگر هم رنج و زحمت بدن و کار کردن نباشد، رنج و زحمت ذهن و شعور و اندیشه و تفکر در میان است. دارا و نادار یکسان و برابرند. بلکه تنها نوع رنج کشیدن و زحمت دیدن، و

او حساب و کتاب سخت، و حسابرسی دقیق انجام بگیرد به عقاب و عذاب گرفتار می آید».

از عائشه باز هم روایت شده است که گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که در یکی از نمازهای خود می فرمود:

«اللَّهُمَّ حَاسِبْنِي حِسَاباً يَسِيراً»

«خداوندا با من حساب و کتاب ساده و آسانی انجام بده».

وقتی که از نماز فارغ گردید گفتم: ای پیغمبر خدا! حساب و کتاب ساده و آسان کدام است؟ فرمود:

«أَنْ يُنْظَرَ فِي كِتَابِهِ فَيَتَجَاوَزَ لَهُ عَنْهُ. مَنْ نَوَّشَ الْحِسَابَ يَا عَائِشَةُ يَوْمَئِذٍ هَلَكَ»^(۲)

«حساب و کتاب ساده و آسان این است که به نامه اعمال او نگاه بشود و از او صرف نظر گردد. ای عائشه کسی که در آن روز با او حساب و کتاب سخت، و حسابرسی دقیق انجام بگیرد به عقاب و عذاب گرفتار می آید».

این است حساب و کتاب ساده و آسانی که با کسی صورت می پذیرد که نامه اعمالش را با دست راست دریافت می دارد... و آن گاه نجات می یابد:

«وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً».

و خرم و شادان به سوی کسان و خویشان مؤمن خود برمی گردد.

کسان و خویشان او رستگاران هستند که برای رفتن به بهشت بر او سبقت و پیشی گرفته اند... این هم تعبیری است که می رساند همه متحدها و همآویان بر ایمان و صلاح اهل بهشت گرد می آیند و تجمع می نمایند. چنین فرد خوشبختی با همه بهشتیان و همه اهالی خاندان و جملگی یاران مؤمن خود جمع می آید و همایش می نماید. تعبیری است که برگشتن رهائی یافته از

طلبد، و به آتش سوزان دوزخ درخواهد آمد و بدان خواهد سوخت. این بدان خاطر است که در میان خانواده و کسان خود (در جهان، سرمست از شهوات و لذات حیوانی، و) مسرور (از کفر و گناه خویش) بوده است، و او گمان می برده است که وی هرگز (به سوی خدا برای حساب و کتاب) باز نخواهد گشت! (زهی خیال باطل!) آری که (او زنده می گردد و به سوی پروردگارش برمی گردد، و) پروردگار او را دیده است و آگاه از (احوال و افعال و اقوال) او بوده است (و در لحظه لحظه زندگیش وی را پائیده است).

کسی که کتاب به دست راستش داده می شود، مورد رضایت خدا قرار گرفته است و خوشبخت گردیده است. کسی است که ایمان آورده است و کارهای نیک کرده است، و در نتیجه یزدان جهان از او خشنود گردیده است و نجات و رستگاری را برایش واجب فرموده است. همچون کسی حساب و کتاب ساده ای با او می شود. با او مباحثه و مجادله چندان نمی رود، و دقت و ریزه کاری در حساب با او انجام نمی شود. چیزی که این امر را به تصویر می کشد آثار و اخباری است که از پیغمبر ﷺ روایت گردیده است، و این خود بس است...

از عائشه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(مَنْ نَوَّشَ الْحِسَابَ عُذَّبَ).

هرکه با او در حساب و کتاب، مجادله و مباحثه بشود، به عذاب و عقاب گرفتار می شود.

عائشه عرض کرد: مگر یزدان سبحانه نفرموده است:

﴿فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَاباً يَسِيراً﴾.

با او حساب ساده و آسانی خواهد شد. (انشقاق/۸)

حضرت ﷺ فرمود:

«لَيْسَ ذَلِكَ بِالْحِسَابِ، وَلَكِنْ ذَلِكَ الْغَرَضُ. مَنْ نَوَّشَ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُذَّبَ»^(۱)

«این حساب و کتاب نیست بلکه این نشان دادن (عملکردهای او در دنیا) است. کسی که روز قیامت با

۱- بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی آن را استخراج کرده اند.

۲- امام احمد با اسنادی که دارد آن را از عبدالله پسر زبیر و او آن را از عائشه روایت کرده است. حدیث صحیحی است بنا به شرط مسلم. مسلم آن را استخراج نکرده است.

در ذهن و شعور ژرفا می بخشند. خدا بهتر می داند آنچه می شود چگونه صورت می پذیرد و تحقق پیدا می کند.

این فرد بدبختی که زندگانش را در زمین با رنج و زحمت بسر برده است، و راه خود را به سوی پروردگارش با رنج و زحمت سپری کرده است - ولیکن در نافرمانی و گناه و گمراهی - فرجام خود را می داند، و با سرنوشت خود رویاروی می گردد، و می فهمد که رنج فراوان بر سر راه است، رنج پیاپی ناگسیختنی و همیشگی ای که پایان نمی پذیرد. این است که مرگ خود را فریاد می دارد، و نابودی خود را به آرزو می خواهد.

مرگ را فریاد می دارد بیاید و او را از بدبختی ای که بدو روی آورده است برهاند و وی را نابود و آسوده گرداند! زمانی که انسان مرگ را فریاد می دارد و نابودی را می طلبد تا در سایه آن رهائی یابد، در موقعیتی قرار دارد که بالاتر از آن چیزی نیست که خویشتن را از آن بپرهیزد و به دور گرداند. تا بدانجا که هلاک و نابودی بالاترین آرزوی او می گردد و مهم ترین درخواست او می شود. این همان معنائی است که متنبی در نظر داشته است آنجا که گفته است:

كُنْ بِكَ دَاءٌ أَنْ تَرَى الْمَوْتَ شَافِئاً
وَحَسْبُ الْمُنَايَا أَنْ يَكُنَّ أَمَانِيَا

«این درد تو را بس است که مرگ را شفا بخش ببینی. مرگها را هم این بس است که به آرزوها تبدیل شوند». این بدبختی ای است که بدبختی دیگری فراتر از آن نیست. بدبختی است که بدبختی دیگری به پای آن نمی رسد!..

﴿وَيُضِلِّي سَعِيراً﴾

و به آتش سوزان دوزخ درخواهد آمد و خواهد سوخت.

این همان کسی است که مرگ را فریاد می دارد و نابودی را به آرزو می خواهد تا بباد و او را از آتش سوزان برهاند... اما دور است و ناشدنی! دور است و

حساب و کتاب را به تصویر می کشد. به تصویر می زند که او پس از رستگاری آن جایگاه ناگوار و دشوار به سوی مجموعه همفکر و همجنس خود برمی گردد، شادان و خندان از نجاتی که پیدا کرده است و از آرمیدن در بهشتی که به دست آورده است!

این وضع و حالی است که در مقابل وضع و حال کسی قرار دارد که گرفتار عذاب آمده است و طلای عمر را بر باد داده است و به زندان کارهای زشتش درافتاده است. آن کسی است که نامه اعمالش را به دست چپ او داده اند، نامه اعمالی که او از آن بیزار و گریزان بوده است:

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَزَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو
ثُبُوراً. وَيَضْلِي سَعِيراً﴾

و اما کسی که از پشت سر نامه اعمالش بدو داده شود، مرگ را فریاد خواهد داشت و هلاک خود را خواهد طلبید، و به آتش سوزان دوزخ درخواهد آمد و خواهد سوخت.

چیزی که در تعبیرات قرآن قبلاً بدان آشنا شده ایم دریافت نامه اعمال با دست راست و با دست چپ است. این هم شکل تازه ای است: شکل دادن نامه اعمال از پشت سر است. هیچ مانعی نیست کسی که نامه اعمال به دست چپش داده می شود، از پشت سر نیز نامه اعمال بدو داده شود. چرا که این شکل وضع و حال کسی را به تصویر می کشد که وادار می گردد خواری و رسوائی را بپذیرد و نامه اعمالش را دریافت بدارد.

ما حقیقت نامه اعمال و چگونگی دادن آن را به دست راست یا دست چپ و یا از پشت سر نمی دانیم. حقیقت نجات از فراسوی تعبیر نخست برایمان مشخص می گردد، و حقیقت هلاک شدن و بیچاره گردیدن نیز از فراسوی تعبیر دوم برایمان پدیدار می آید. این دو حقیقت، حقیقتهای مورد نظری است که می خواهیم در باره آنها یقین و اطمینان پیدا کنیم. شکلهای دیگری که جز این است صحنه را زنده می گردانند، و تأثیر آن را

ناشدنی!

در حضور همین صحنه نامیمون و نامبارک، روند سخن به گذشته این شخص بدبخت برمی گردد، گذشته ای که او را بدین بدبختی کشانده است:

﴿إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً. إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحْجُورَ﴾.

این بدان خاطر است که در میان خانواده و کسان خود (در جهان، سرمست از شهوات و لذائذ حیوانی، و) مسرور (از کفر و گناه خویش) بوده است، و او گمان می برده است که وی هرگز (به سوی خدا برای حساب و کتاب) باز نخواهد گشت.

این در دنیا بوده است... بلی در دنیا بوده است... اما ما انگار هم اینک - در پرتو این قرآن - در روز حساب و کتاب و سزا و جزا هستیم، و زمین را در فراسوی خود پشت سر نهاده ایم و در زمان و مکان بسیار دوری به ترک آن گفته ایم!

﴿إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً﴾.

این بدان خاطر است که در میان خانواده و کسان خود (در جهان، سرمست از شهوات و لذائذ حیوانی، و) مسرور (از کفر و گناه خویش) بوده است.

او از فراسوی لحظه حاضر غافل بوده است. خود را بی خبر از چیزی کرده است که در سرای آخرت به انتظارش نشسته است. اصلاً حساب و کتابی برای سرای آخرت نداشته است و آن را به حساب نیاورده است و توشه ای برای آن پیشاپیش نفرستاده است...
﴿إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحْجُورَ﴾.

او گمان می برده است که وی هرگز (به سوی خدا برای حساب و کتاب) باز نخواهد گشت.

او گمان برده است که به سوی پروردگارش بر نمی گردد، و هرگز به سوی آفریدگارش مراجعت ندارد. اگر او گمان می برد برگشتی در پایان گشت و گذار جهان در میان است، مقداری توشه در کیف خود می گذاشت و چیزی برای حساب و کتاب می اندوخت!

﴿بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيراً﴾.

(زهی خیال باطل!) آری که (او زنده می گردد و به سوی پروردگارش برمی گردد و) پروردگارش او را دیده است و آگاه از (احوال و افعال و اقوال) او بوده است (و در لحظه لحظه زندگیش وی را پائیده است).

او گمان برده است که وی هرگز به سوی خدا برای حساب و کتاب باز نخواهد گشت. اما حقیقت این است که پروردگارش از کار و بارش آگاه بوده است. بر اصل و حقیقت او احاطه داشته است. از حرکات او و گامهای او آگاه بوده است. می دانسته است که او به سبویش برمی گردد، و سزا و جزای عملکردش را می دهد. چنین بود، و چنین شد بدان گاه که گشت و گذار بدین امر مقرر و مقدر در دانش یزدان انجامیده است. این هم چیزی است که می بایستی بشود و چاره ای هم از آن نبوده است.

در مقابل تصویر این شخص بدبیار و بدبختی که در زمین در میان خانواده و کسان خود در جهان، سرمست از شهوات و لذائذ حیوانی، و مسرور از کفر و گناه خویش بوده است، تصویر شخص خوشبخت و سعادت‌مندی است که در جهان جاویدان آخرت خرم و شادان به سوی کسان و خویشان مؤمن خود برمی گردد، جهانی که آزاد و رها از قید و بند و حد و مرز زمان، زیبا و دل آرا، لبریز از سعادت و خوشبختی، خوشایند و دل پسند، و خالی از هرگونه شائبه رنج و زحمت است...



روند سخن از این گردش و چرخش فراوان و بسیار مؤثر و دارای صحنه ها و پسوده های زیاد برمی گردد، و ایشان را به الهامها و پیامهایی توجّه می دهد که در این جهان است، جهانی که زندگی خود را در آن سپری می کنند، در حالی که غافل از تدبیر و تقدیری هستند که آنان را نیز دربر می گیرد، و محکم و استوار احوال و اوضاعی را مقرر و مقدر می نماید که بر سر راهشان قرار دارد:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقِيقِ، وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ، وَالْقَمَرِ إِذَا

أَتَسْقُ... لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ ۝

سوگند به شفق! و سوگند به شب و هرآنچه که فرامی‌گیرد و زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند! و سوگند به ماه، بدان گاه که (بدر کامل می‌شود و نور و شکل آن) جمع و جور می‌گردد! قطعاً مراتب و حالات مختلفی را یکی پس از دیگری (در مسیر زندگی دنیوی) طی خواهید کرد و با اوضاع و احوال گوناگونی (در آخرت) روبرو خواهید شد. (از قبیل: کودکی و جوانی و پیری، سلامت و بیماری، خوشی و ناخوشی، زندگی و مرگ، برزخ و رستخیز و قیامت، ...).

این الهامها و پیامهای جهانی که با سوگند بدانها اشاره می‌کند تا دل‌های انسانها متوجه آنها گردد، و الهامها و پیامها و آواها و نواهایش را دریافت دارد، الهامها و پیامهایی است که دارای قالب خاص و سرشت ویژه‌ای است. قالب خاص و سرشت ویژه‌ای که فروتنی آرامی و جلال هراسناکی را گرد می‌آورد. این الهامها و پیامها سایه‌روشنهایشان با سایه‌روشنهای سرآغاز این سوره و صحنه‌های آن به طور عام هماهنگی و هم‌آوایی دارد. شفق زمان فروتنانه هراسناکی بعد از غروب است... بعد از غروب نفس انسان ترس آرام ژرفی را به خود می‌گیرد، و دل انسان معنی خداحافظی و اندوه آرام و ناله ژرفی را احساس می‌کند... همچنین هراس شبی را احساس می‌کند که فرامی‌رسد و رو می‌کند، و وحشت تاریکی‌ای را احساس می‌کند که آرام آرام می‌خزد و همه‌جا را فرامی‌گیرد، و در پایان خشوع و خضوع و ترس و هراس نهان و سکوت و سکونی او را در خود می‌پیچد!

﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ﴾ ۝

سوگند به شب و هرآنچه که فرامی‌گیرد و زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند.

این شب است و هرآنچه گرد می‌آورد و برمی‌دارد... با این فراگیری، و با این ناپیدائی و ناآشنائی، و با این ترساندن و به هراس انداختن. شب چیزهای زیادی را

گرد می‌آورد و در خود می‌گیرد و با خود برمی‌دارد. اندیشه دور می‌رود، وقتی که بررسی و واریسی می‌کند چیزهایی را که شب در خود گرد می‌آورد و دربر می‌گیرد و با خود برمی‌دارد، چیزها و زنده‌ها و پدیده‌ها و احساسها، جهانهای نهان و پنهان، و چیزهایی که در دل زمین فرو می‌روند، و چیزهایی که به درونها می‌خزند و داخل آنها می‌شوند... آن‌گاه اندیشه از این کوچ دور و دراز برمی‌گردد، در حالی که به تصویرهایی نرسیده است که این نصّ کوتاه قرآنی دربر دارد:

﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ﴾ ۝

سوگند به شب و هرآنچه که فرامی‌گیرد و زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند.

این نصّ ژرف شگفت، با ترس و هراس و نگرانی و خشوع و خضوع و سکون و سکوت اندیشه را فرامی‌گیرد، ترس و هراس و نگرانی و دلهره‌ای که با شفق هم‌آوا و هم‌نوا می‌گردد، و بر شفق خشوع و خضوع و ترس و هراس و سکون و سکوت می‌افزاید!

﴿وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ﴾ ۝

سوگند به ماه، بدان گاه که (بدر کامل می‌شود و نور و شکل آن) جمع و جور می‌گردد!

این هم صحنه آرام دلنواز جادوگرانه‌ای است... صحنه ماه است در شبهایی که بدر کامل است... آن گاه که با نور خیال‌گونه فروتنانه الهام‌بخش خود زمین را فرامی‌گیرد، و سکون و سکوت ارزشمندی را به زمین می‌دهد، و آن را به گردش دور و درازی در جهانهای پیدای بیرون، و در جهانهای ناپیدای درون می‌برد... این فضائی است که پیوند نهانی با فضای شفق دارد. شب و آنچه که فرامی‌گیرد. هر دو در جلال و خشوع و سکون به یکدیگر می‌رسند...

این اشاره‌ها و پیامهای زیبا و دلربا و هراس‌انگیز الهام‌بخش جهانی را قرآن تند و سریع برمی‌دارد و برمی‌گیرد، و با آنها دل‌های انسانها را مخاطب قرار می‌دهد و به سخن درمی‌آید، دل‌هایی که از خطاب

سوار شدنی است.

انگار همچون احوال و اوضاعی اسبهای سواری هستند و مردمان بر یکایک آنها سوار می‌گردند. هریک از این اسبها مردمان را برمی‌دارند و سوار بر خود می‌برند مطابق اراده و خواست قضا و قدری که اسبها را به حرکت درمی‌آورد و به راه خود می‌برد و می‌راند. سرانجام اسبها مردمان را می‌رسانند به پایان مرحله‌ای که سرآغاز مرحله تازه‌ای است. آن مرحله نیز مقدّر و مشخص است بسان خود این احوال و اوضاعی که پیایی دستخوش جهان می‌گردد. از قبیل: شفق، شب و آنچه دربر می‌گیرد، و ماه وقتی که جمع و جور می‌گردد و بدر کامل می‌شود... تا بدانجا که این اسبها مردمان را به ملاقات پروردگارشان می‌رسانند، ملاقاتی که بند و بخش گذشته از آن سخن گفت... این پیایی آمدن هماهنگ در بندها و بخشهای این سوره، و انتقال لطیف و دقیق از معنایی به معنایی، و از چرخش و گردشی به چرخش و گردش دیگری، نشانه‌ای از نشانه‌های این قرآن زیبا و دل‌آرا است...



در سایه این الهامها و پیامها و اشاره‌های واپسین، و صحنه‌ها و چرخشها و گردشهای پیش از آنها در سوره، شگفت از کار کسانی می‌شود که ایمان نمی‌آورند، با وجود این که این همه الهام و پیام ایمان، و این همه دلائل ایمان در وجود خودشان و در جهان است:

﴿فَأَلْهَمُوا لِيُؤْمِنُوا؟ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ؟﴾

ایشان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند؟ و هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می‌شود (در برابر صاحب قرآن و پروردگار زمین و آسمان به خاک مذلت و بندگی نمی‌افتند) و کرنش نمی‌برند؟

بلی! ایشان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند؟ الهامها و پیامها و اشاره‌های ایمان آوردن در پرتوهای هستی، و در احوال انسانها پدیدار و نمودار است، و با

جهانی و سخن کیهانی آن چیزها غافل و بی‌خبرند. قرآن با سوگند خوردن بدانها آنها را جلوه‌گر و پدیدار برای عقلها و خردها و دلها و درونها می‌سازد، و بدین وسیله آنها را با سرزندگی و زیبایی و الهام و پیام و آهنگ و نوائی که دارند نشان می‌دهد، و آن گونه آنها را پیش چشم می‌دارد که آشکارا می‌رسانند و پدیدار می‌گردانند دست قدرتی زمام نظم و نظام این جهان را در اختیار دارد، و هرچیز این جهان را به اندازه لازم می‌آفریند، و سنجیده و ارزیابی گردیده به جهان گسیل می‌دارد، و گام به گام خط سیر جهان را ترسیم و رو به راه می‌گرداند، و احوال و اوضاع جهان را و نیز احوال و اوضاع مردمان را تغییر می‌دهد و دگرگون می‌سازد. در حالی که مردمان، غافل و بی‌خبرند:

﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾

قطعاً مراتب و حالات مختلفی را یکی پس از دیگری (در مسیر زندگی دنیوی) طی خواهید کرد و با اوضاع و احوال گوناگونی (در آخرت) روبرو خواهید شد. (از قبیل: کودکی و جوانی و پیری، سلامت و بیماری، خوشی و ناخوشی، زندگی و مرگ، برزخ و رستاخیز و قیامت، و...).

یعنی حال به حال می‌شوید، و احوال و اوضاعی را می‌بینید و رنج آنها را می‌چشید، مطابق تقدیرها و شرائطی که برایتان ترسیم گردیده است و در مدّ نظر گرفته شده است. قرآن دیدن احوال و اوضاع پیایی را رکوب نامیده است. یعنی سوار شدن بر احوال و اوضاع، تعبیر فرموده است. تعبیر کردن با سوار شدن، در زبان عربی مرسوم است. می‌گویند: سوار کارها و خطرها و ترسها و حالها و وضعها شد. بسان این گفتارشان:

﴿إِنَّ الْمَظْطَرَّ يَرْكَبُ الصَّعْبَ مِنَ الْأُمُورِ وَهُوَ عَالِمٌ بِرُكُوبِهِ﴾.

شخص درمانده و ناچار بر کارهای دشوار سوار می‌گردد، در حالی که خودش آگاه از پیامد همچون

پیوند می‌دهد، و به دلها حقیقت بزرگ کیهان را می‌ریزد، حقیقتی که حقیقت آفریدگار بزرگ جهان را الهام می‌کند، و دلها را با یزدان سترگ آشنا می‌گرداند...

﴿فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؟ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ؟﴾

ایشان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند؟ و هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می‌شود (در برابر صاحب قرآن و پروردگار زمین و آسمان به خاک مذلت و بندگی نمی‌افتند و) کرنش نمی‌برند؟

واقعاً کار شگفتی است. روند قرآنی از آن درمی‌گذرد تا به بیان حقیقت حال کافران، و چیزهائی پردازد که در فرجام و پایان کارشان در انتظارشان است:

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ. فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾

بلکه کافران (به سبب تعصّب و تقلید کورکورانه از نیاکان، و حفظ منافع مادی، و کسب آزادی برای اشباع هوسهای اهریمنانه، آیات الهی و رستاخیز و بهشت و دوزخ را) تکذیب می‌دارند و دروغ می‌شمارند. پس ایشان را به عذاب دردناکی مژده بده.

بلکه کافران تکذیب می‌دارند و دروغ می‌شمارند. به طور مطلق تکذیب می‌دارند و دروغ می‌شمارند. تکذیب کردن و دروغ شمردن قالب و نشانه و سرشت اصلی ایشان است. خدا بهتر می‌داند چه چیزهائی را در سینه‌هایشان نهان می‌دارند، و در گوشه و کنار وجودشان پنهان می‌نمایند، از قبیل: شرّ و بلا و بدی و زستی و انگیزه‌های این تکذیب داشتن و دروغ نامیدن...

روند قرآنی به ترک سخن گفتن از آنان را می‌گوید، و خطاب به پیغمبر بزرگوار ﷺ می‌فرماید:

﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾

پس ایشان را به عذاب دردناکی مژده بده!

وای از مژده‌ای که مسرور و شادمان نمی‌گرداند! مژده‌ای است که آن را دوست نمی‌دارد کسی که چشم

دلهای انسانها رویاروی می‌شوند هرکجا را بنگرند و دید بزنند. این الهامها و پیامها و اشاره‌ها برای دلها به گونه فراوان یافته می‌شوند دلها هرکجا که باشند. آن اندازه فراوان و ژرف و نیرومند و در ترازوی حقیقت سنگین هستند که اگر دلها قصد گریز و رهائی از آنها را داشته باشند دلها را محاصره و احاطه می‌کنند و گریز و رهائی را دشوار و بلکه ناممکن می‌گردانند. با دلها به راز و نیاز می‌پردازند، و به گوش دلها زمزمه محبت می‌خوانند، و دلها را فریاد می‌دارند، هرگاه دلها حضور داشته باشند و گوش فرادارند!

﴿فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؟ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ؟﴾

ایشان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند؟ و هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می‌شود (در برابر صاحب قرآن و پروردگار زمین و آسمان به خاک مذلت و بندگی نمی‌افتند و) کرنش نمی‌برند؟

در حالی که قرآن با زبان فطرت با ایشان سخن می‌گوید، و دریچه‌های دلهایشان را بر روی الهامها و پیامها و اشاره‌های ایمان آوردن و دلائل ایمان آوردن باز می‌کنند، الهامها و پیامها و اشاره‌ها و دلائلی که در گوشه و کنار جهان بیرون، و در لابلاهای جهان درون یافته می‌شوند. قرآن در دلها احساس تقوا و پرهیزکاری و خشوع و خضوع و اطاعت و فرمانبرداری از آفریدگار هستی را به جوش و خروش می‌اندازد...

«سجده بردن» این است...

این جهان زیبا است. الهامگر است. در آن، الهامها و پیامها و اشاره‌ها و پرتوها و درخششها و لحظه‌ها و تسبیحها و تقدیسهائی است که در دلهای انسانها والاترین احساسهای پاسخگوئی و فروتنی را برمی‌انگیزد و به جوش و خروش می‌اندازد.

این قرآن هم زیبا است. الهامگر است. در آن، پسوده‌ها و الهامها و پیامها و اشاره‌هائی است که دلهای انسانها را با هستی زیبای جهان، و با آفریدگار بزرگوار آن

به راه مژده‌ای از مژده‌رسانی باشد.

در همان حال چیزهایی را به تصویر می‌کشد که در انتظار مؤمنانی است که تکذیب نمی‌کنند و دروغ نمی‌شمارند. بلکه با اعمال شایسته و افعال بایسته آماده می‌گردند به استقبال چیزهایی بروند و با چیزهایی روبرو بشوند که می‌پسندند و در انتظار آنها هستند.

این نشان دادن موجود در روند قرآنی انگار استثنائی از سرنوشت کافران تکذیب‌کننده و دروغ‌نامنده است:

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾.

لیکن کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آنان دارای پاداش ناگسستنی و پایان‌ناپذیرفتنی هستند.

این چیزی است که در قواعد زبان بدان استثناء منقطع می‌گویند. چه کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای

شایسته انجام داده‌اند از اوّل از زمره کسانی نبوده‌اند که همچون مژده سیاهی بدیشان داده شده است تا از مژده بدفرجام مستثنی شوند. اما تعبیر سخن بدین شکل و شیوه بیشتر و بهتر آگاهی و بیداری می‌بخشد و خویتر انسان را متوجّه چیز جدا شده و مستثنی گردیده می‌گرداند و مستثنی را پدیدارتر و آشکارتر می‌نمایاند.

پاداش ناگسستنی و پایان‌ناپذیرفتنی، پاداش دائمی و قطع نشدنی است، آن هم در سرای ماندگاری و جاودانی! ..

با این آهنگ کوتاه قاطعانه، این سوره به پایان می‌آید، سوره‌ای که دارای عبارتهای کوتاه، اما برخوردار از فاصله‌ای دور و دراز در جولانگاه‌های جهان بیرون و جهان درون است.



فراخی از حقیقت باز می‌گرداند.

موضوع مستقیم و بدون واسطه‌ای که این سوره از آن سخن می‌گوید، حادثه اصحاب الأخدود، یا صاحبان گودال شکنجه است... موضوع این است که جماعتی از مؤمنان پیش از اسلام - گویا مسیحیان یگانه پرست بوده‌اند - گرفتار دشمنان خود می‌گردند، دشمنانی که سرکش و سنگین دل و شروری بوده‌اند. از مؤمنان خواسته‌اند عقیده خود را رها کنند و به ترک آئین خویش بگویند. اما مؤمنان نمی‌پذیرند و سخت به عقیده خود چنگ می‌زنند. این کار باعث می‌گردد سرکشان گودالی را در زمین بکنند، و در آن آتش بیفروزند. گروهی از مؤمنان را در آن می‌اندازند. مؤمنان می‌سوزند و می‌میرند، در برابر دیدگان دسته‌ها و جماعت‌هایی که سرکشان چیره آنان را گرد آورده‌اند تا نقش زمین شدن جماعت مؤمنان را بدین شیوه زشت مشاهده کنند و سرکشان از دیدن صحنه سوختن خوش بشوند و بدان سرگرم گردند، سوختن آدمیزادگان مؤمن: ﴿وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾.

شکنجه‌گران هیچ ایرادی و عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز این که ایشان به خداوند قادر و چیره، و شایسته هرگونه ستایشی، ایمان داشتند. (بروج/۸)

این سوره با سوگند می‌آغازد:

﴿وَالسَّاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ، وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ، وَشَهِيدٍ مَّشْهُودٍ، قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ...﴾.

سوگند به آسمان که دارای برجها و باروها است! و سوگند به روز وعده داده شده (برای حساب و کتاب و سزا و جزا!). و سوگند به هرکه و هرچه گواهی دهد و به هرکه و هرچه مورد گواهی قرار گیرد! صاحبان گودال شکنجه، (به عذاب خدا و کیفر اعمال خود گرفتار آمدند و) ناپود گشتند.

بدین وسیله این سوره میان آسمان و برجها و باروهای بزرگ موجود در آن، و میان روز وعده داده شده و رخدادهای بزرگ آن، و میان مجموعه‌های زیادی که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة بروج مکی و ۲۲ آیه است

سُورَةُ الْبُرُوجِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالسَّاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿١﴾ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿٢﴾ وَشَهِيدٍ مَّشْهُودٍ ﴿٣﴾ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ﴿٤﴾ النَّارِ ذَاتِ الْوُوقُودِ ﴿٥﴾ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٨﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ﴿١٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١١﴾ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾ إِنَّهُمْ هُوبِدُوا لِرَبِّهِمْ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ ﴿١٤﴾ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿١٥﴾ فَعَالٌ لِمَآ يُرِيدُ ﴿١٦﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿١٧﴾ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴿٢٠﴾ بَلْ هُوَ قَوَّانٌ مَجِيدٌ ﴿٢١﴾ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴿٢٢﴾

این سوره کوتاهه حقائق عقیده و ارکان جهان بینی ایمانی را عرضه می‌دارد... کارهای بزرگی را نشان می‌دهد، و پیرامون آنها پرتوهای نیرومندی می‌اندازد. پرتوهایی که تا دوردستها را فرامی‌گیرند و روشن می‌کنند. گذشته از معانی و حقائق مستقیمی که آیات این سوره بیان می‌دارند، تا بدانجا که هر آیه‌ای - و چه بسا هر واژه‌ای در آیه - دریچه‌ای را روبروی جهان

او است، بر هر چیزی حاضر و ناظر است. (بروج/۹)
 اشاره می‌گردد به عذاب جهنم و عذاب آتش سوزانی که انتظار سرکشان بزهکار پست را می‌کشد. به نعمت بهشت اشاره می‌شود. آن رستگاری و رسیدن به مقصود و مرادی که در انتظار مؤمنان است. آن مؤمنانی که عقیده خود را بر زندگی ترجیح و برتری دادند، و بر فتنه آتش سوزان پیروز گردیدند و چیره شدند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ - ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا - فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ﴾.

بیگمان کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را شکنجه می‌دهند تا از دین الهی برگردند، و سپس توبه نمی‌کنند و از کرده خویش پشیمان نمی‌شوند، قطعاً عذاب دوزخ دامنگیر ایشان خواهد شد، و همچنین عذاب آتش سوزان بهره آنان خواهد بود. مسلماً کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، بدون شک باغهای بهشت از آن ایشان است که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است، و رستگاری و کامیابی بزرگ این است. (بروج/۱۰ و ۱۱)

اشاره می‌گردد به تاخت بردن و یورش کردن و درهم کوبیدن و ناگهانی دستگیر کردن و به کیفر رساندن سخت و شدید خدا، خدائی که آفرینش را آغازیده است و دوباره آفرینش را می‌آغازد:

﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ. إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَ يُعْبِئُ﴾.

بیگمان پروردگارت یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندنش سخت و شدید است. او است که قبلاً آفرینش را آغازیده است، و او است که بعداً آفرینش را دوباره بازمی‌گرداند. (بروج/۱۲ و ۱۳)

این حقیقتی است که پیوند سخت و مستقیمی با زندگی و حیاتی دارد که در آن حادثه گرفته شده است. این حقیقت پرتوهای روشنی می‌افکند و فاصله‌های دوردستی را فرا می‌گیرد...

در آن روز می‌بینند و گواهی می‌دهند و میان رخدادهایی که در آن روز دیده می‌شوند و مورد گواهی قرار می‌گیرند، ارتباط برقرار می‌کند. میان همه اینها و میان بلائی که آسمان بر سر ستمگران می‌آورد و از ایشان انتقام می‌گیرد، پیوند می‌دهد.

سپس صحنه دردناکی را در اشاره‌های گذرائی عرضه می‌دارد، و زشتی رخداد را به عقل و شعور بدون شرح و بسط به ودیعت می‌سپارد... در کنار آن اشاره می‌کند به عظمت عقیده‌ای که بر فتنه و آشوب مردمان - هرچند که سخت و شدید هم بوده است - پیروز و چیره گردیده است، و بر آتش غلبه کرده است، و بر خود زندگی غالب آمده است، و به اوجی رسیده است که آن اوج انسان را در میان همه نسلها بزرگی می‌بخشد و والائی عطاء می‌گرداند. همچنین اشاره دارد به زشتی و پلشتی چنان کاری که نسبت به چنان مؤمنانی انجام پذیرفته است. اشاره می‌شود به ستم و بدی و پستی کاری که صورت گرفته است، در کنار آن اوج و والائی و بیگناهی و پاکی‌ای که مؤمنان داشته‌اند:

﴿الْأَنْبَارِ ذَاتِ الْوُقُودِ. إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ. وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يُفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴾.

گودال پر از آتش و دارای هیمة و افروزیته فراوان. وقتی آنان بر کناره گودال آتش (به نظاره‌گری سوختن و جزغاله شدن مؤمنان) نشسته بودند. و ایشان چیزی را تماشا می‌کردند که بر سر مؤمنان می‌آوردند.

(بروج/۵-۷)

بعد از آن پیروهای پیاپی کوتاهی به میان می‌آید، پیروهائی که درگیرنده آن چنان امور بزرگی در باره دعوت و عقیده و جهان‌بینی اصیل ایمانی هستند:

اشاره به سلطنت یزدان در آسمانها و زمین، و حضور داشتن و آماده بودن خدای بزرگ در نزد هر آنچه در آسمانها و زمین روی می‌دهد:

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

خداوندی که سلطنت و سرزمین آسمانها و زمین از آن

بعد از آن، برخی از صفات خدای بزرگوار بیان می‌گردد. هر صفتی از این صفات معنی کاری و امری را دارد:

﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ﴾.

خدا آمرزگار و دوستدار (بندگان مؤمن) است. (بروج/۱۴)
آمرزگار توبه‌کنندگان از گناه است، گناه آنان هر اندازه بزرگ و زشت باشد. دوستدار بندگان خویش است، بندگان که او را بر هر چیزی برمی‌گزینند و بالاتر می‌بینند. مودت و محبتی که در اینجا از آن یاد می‌شود، مرهم شفابخش همچون زخمهائی است!

﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ. فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾.

او صاحب تخت (حکومت مطلقه بر عالم هستی) و دارای مجد و عظمت است. آنچه بخواهد هرچه زودتر و با قدرت هرچه بیشتر به انجام می‌رساند. (بروج/۱۵ و ۱۶)
اینها صفاتی است که محافظت مطلق، و قدرت مطلق، و اراده مطلق را به تصویر می‌کشد. . . همه اینها با آن حادثه شوم ربط و پیوند دارد. . . گذشته از این، پرتوهای روشنی را به فرا سوی این حادثه می‌افکند و فاصله‌های دور دستی را فرامی‌گیرند.

سپس اشاره تند و سریعی به سوابق کسانی می‌کند که از جمله سرکشان بوده‌اند و گرفتار خدا گردیده‌اند، گرچه سراپا مسلح بوده‌اند:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ. فِرْعَوْنُ وَثَمُودُ﴾.

آیا خبر لشکرها و سپاهیان (کفار) به تو رسیده است؟
لشکرهای فرعون و قوم ثمود؟ (بروج/۱۷ و ۱۸)
این دو لشکر، دو لنگه جداگانه در سرشت و آثار خود بوده‌اند. این دو تا همراه رخداد گودال، از شهرت زیادی برخوردار بوده‌اند و پرتوهای زیادی افکنده‌اند و داشته‌اند.

روند سخن در پایان این سوره کار و بار کسانی را ذکر می‌کند که کفر ورزیده‌اند. بیان می‌دارد که خدا ایشان را محاصره کرده است، بدون این که آنان بفهمند و متوجه باشند:

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ. وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ

مُحِطٌ﴾.

اصلاً کافران کارشان تکذیب (حق و حقیقت) است. خداوند، از پشت سر، ایشان را دور زده است و احاطه کرده است (و راه فراری برای ایشان باقی نگذاشته است و کاملاً مراقب اوضاع و احوالشان است).

(بروج/۱۹ و ۲۰)

حقیقت قرآن را بیان می‌دارد، و ثابت ماندن اصل آن، و محافظت از آن را ذکر می‌کند:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾.

(این سخن سحر و دروغ نیست) بلکه این، قرآن بزرگوار و عالقدر است. در لوح محفوظ جای دارد (و دست نااهلان و شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی‌رسد، و از هرگونه تغییر و تبدیل و زیاده و نقصانی برکنار و درامان است). (بروج/۲۱ و ۲۲)

این امر پیام می‌دهد که هرآنچه قرآن می‌گوید و مقرّر می‌دارد، سخن داورانه و واپسین سخن است، و قرآن آخرین مرجع در همه امور است.

اینها پیامها و اشاره‌های کوتاهی از پرتوهای این سوره و جولانگاه‌های بس فراخ آن است، و دیباجه نشان دادن مفصل این پرتوها را تهیه و تدارک می‌بیند:



﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ، وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ، وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾.

سوگند به آسمان که دارای برجها و باروها است. و سوگند به روز وعده داده شده (برای حساب و کتاب و سزا و جزا)! و سوگند به هرکه و هرچه گواهی دهد و به هرکه و هرچه مورد گواهی قرار گیرد!

این سوره پیش از اشاره کردن به رخداد گودال، با این نوع سوگند می‌آغازد: به آسمان سوگند که دارای برجها و باروها است. مراد از برجها و باروها یا ستارگان بزرگ است که انگار برجها و باروهای بزرگ آسمان هستند. یعنی انگار قصرها و کاخهای ساخته و پرداخته‌اند. همان‌گونه که فرموده است:

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾.

ما آسمان را با قدرت بنا ساخته ایم و همواره آن را وسعت می بخشیم.
(ذاریات/۴۷)

همچنین فرموده است:

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا؟...﴾

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدد پس از مرگ) شما سخت تر است یا آفرینش آسمان که خدا آن را (با این همه عظمت سرسام آور و نظم و نظام شگفت، بالای سرتان همچون کاخی) بنا نهاده است؟ ... (نازعات/۲۷)
یا این که مراد از برجها و باروها، منزلها و برجهایی است که ستارگان آسمان در گردش و چرخش خود بدانها می رسند و آنها را پشت سر می گذارند. یعنی جولانگاهها و مدارهایی که در گردش و چرخش خود در آسمان از آنها در نمی گذرند. اشاره بدانها کردن بیانگر بزرگی و سترگی است. سایه روشنی که در این فضا مراد است باید همین باشد.
﴿وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴾

سوگند به روز وعده داده شده (برای حساب و کتاب و سزا و جزا!).

این روز، روز داوری در بارهٔ رخدادهای دنیا، و تصفیهٔ حساب زمین، و آنچه در آن انجام پذیرفته است، می باشد. این چیز وعده داده شده ای است که یزدان جهان فرارسیدن آن را وعده داده است، و وعده داده است که حساب و کتاب در آن صورت می گیرد، و در آن سزا و جزا داده می شود. به طرفهای دعاوی و متقاضیان حق و حقوق، و به دشمنان همدیگر و خواستاران دادگاهی و دادستانی از همدیگر وعدهٔ فرارسیدن آن را داده است. این روز، روز بزرگی است که آفریدگان بدان چشم دوخته اند و منتظر آن مانده اند تا ببینند کارها به چه سرانجامی می انجامد.
﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾

سوگند به هرکه و هرچه گواهی دهد، و به هرکه و هرچه مورد گواهی قرار گیرد!

در آن روزی که اعمال در آن عرضه می گردد و نشان داده می شود، و مردمان در آن نمایان می آیند و دیده

می شوند. در نتیجه همه چیز و همه کس می بینند و همچنین دیده می شوند ... هر چیزی و هرکسی آگاه می گردد، و پدیدار و نمودار می آید، و به گونه ای نمایان می گردد که بدون هرگونه پرده و مانعی برای دلها و دیده ها عیان و آشکار می شود...

آسمان که دارای برجها و باروها است، و روز وعده داده شده، و هرکه و هرچه می بیند و دیده می شود، همهٔ اینها سایه روشن توجّه کردن و اهمّیت دادن و گرد آمدن و بزرگ بودن را بر فضائی می اندازند که بعدها رخداد گودال در آن به وقوع می پیوندد ... همچنین بیانگر جولانگاه فراخ و فراگیری است که این رخداد در آن مطرح می شود، و حقیقت آن در آن سنجیده می گردد و بررسی می شود، و حساب و کتاب آن در آن تصفیه می گردد ... جولانگاهی است پس فراخ تر از جولانگاه زمین، و بسیار درازتر و طولانی تر از زمان زندگی دنیا و مدّت محدود آن ...



بعد از ترسیم این فضا، و گشودن این جولانگاه، بدان رخداد در پسوده های اندکی، اشاره می شود:

﴿قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ. الْأَنْثَارِ ذَاتِ الْوُقُودِ. إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ. وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ. وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾

نفرین بر صاحبان گودال (شکنجه) باد! گودال پر از آتش و دارای هیمة و افروزیته فراوان. وقتی آنان بر کنارهٔ گودال آتش (به نظاره گری سوختن و جزغاله شدن مؤمنان) نشسته بودند. و ایشان چیزی را تماشا می کردند که بر سر مؤمنان می آوردند. شکنجه گران هیچ ایرادی و عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی دیدند جز این که ایشان به خداوند قادر و چیره، و شایستهٔ هرگونه ستایشی ایمان داشتند! خداوندی که سلطنت و سرزمین آسمانها و زمین از آن او است، و بر هر چیزی حاضر و ناظر است.

با اعلان انتقام از صاحبان گودال، اشاره به حادثه می‌آغازد:

﴿قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾.

نفرین بر صاحبان گودال (شکنجه) باد!

این سخنی است که دال بر خشم است، خشم خدا از این کار و انجام دهندگان. همچنین این سخن بر زشتی گناهی دلالت می‌کند که خشم خداوند شکیبیا را برمی‌انگیزد، و انتقام او را سبب می‌شود، و خدا انجام‌دهندگان آن را به کشتن تهدید می‌کند.

آن گاه شرح «أُخْدُود» به میان می‌آید:

﴿الْأَثَارِ ذَاتِ الْوُقُودِ﴾.

گودال پر از آتش و دارای هیمه و افروزیته فراوان.

أُخْدُود: شکافی در زمین است. صاحبان آن، گودالی را کنده بودند، و آتش در آن افروخته بودند تا گودال لبریز از اخگرها گردیده بود. نار، یعنی آتش بدل أُخْدُود، یعنی گودال است. این امر بیانگر این است که آتش داخل آن گودال، یکپارچه آتش شعله‌ور و فروزان گردیده است.

﴿قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾.

نفرین بر صاحبان گودال (شکنجه) باد!

آنان سزاوار این چنین انتقامی و خشمی شده‌اند، همان دم که در کنار آن آتش نشستند، و مرتکب همچون گناهی گردیده‌اند، و دست به چنین جنایتی بازیده‌اند:

﴿إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴾.

وقتی آنان بر کناره گودال آتش (به نظاره‌گری سوختن و جزغاله شدن مؤمنان) نشسته بودند، و ایشان چیزی را تماشا می‌کردند که بر سر مؤمنان می‌آوردند.

این تعبیری است که موقعیت و صحنه آنان را به تصویر می‌کشد، در حالی که ایشان آتش را برمی‌افروزند و شعله‌ور می‌گردانند، و مردان مؤمن و زنان مؤمن را بدان فرومی‌اندازند. خودشان کنار آتش نشسته‌اند، و بدین عملکرد زشت و پلشت عذاب دادن نزدیک شده‌اند، و دارند اقسام و انواع عذاب را تماشا می‌کنند،

و مشتاقانه کاری را می‌نگرند که آتش با بدن‌ها می‌کند، و از این سوختن و سوزاندن لذت می‌برند. انگار می‌خواهند این صحنه زشت و پلشت را در حس و شعور خود ثبت و ضبط کنند!

مؤمنان در پیش ایشان نه گناهی داشتند و نه قصاصی: ﴿وَمَا تَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

شکنجه‌گران هیچ ایرادی و عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز این که ایشان به خداوند قادر و چیره، و شایسته هرگونه ستایشی، ایمان داشتند! خداوندی که سلطنت و سرزمین آسمانها و زمین از آن او است، و بر هر چیزی حاضر و ناظر است.

گناه ایشان این بوده است که آنان به خداوند قادر و چیره ایمان داشته‌اند. خداوندی که هرکاری را بخواهد می‌تواند انجام بدهد. او در همه شایسته هرگونه ستایشی است. اگر هم نادانان به حمد و ستایش او نپردازند چه باک! او خودش محمود و ستوده است. سزاوار است یدو ایمان آورد و به بندگیش پرداخت. تنها او است که سلطنت و سرزمین آسمانها و زمین از آن او است. تنها او است که بر هر چیزی حاضر و ناظر است، و مشیت و اراده‌اش بر همه چیز تعلق حضور دارد. او حاضر و ناظر بر حال و وضع آن مؤمنان، و کار و بار صاحبان گودال شکنجه بوده است... این پسو‌ده‌ای است که دل‌های مؤمنان را اطمینان می‌بخشد، و سرکشان ستمگر و زورگو را تهدید می‌کند. خدا حاضر و ناظر بوده است، و این بس است که خدا حاضر و ناظر باشد.

روایت حادثه در این چند آیه کوتاه به پایان می‌آید. آیات کوتاهی که دل را از الکتریکی کراهیت و بیزاری از زشتی و پلشتی این چنین کاری و این چنین جنایتکارانی شارژ و انباشته می‌دارد. همچنین در دل انس‌دیشیدن در باره چیزی را به جوش و خروش می‌اندازد که به دنبال این حادثه روی می‌دهد، و

سنگینی آن را در نزد خدا، و انتقام و خشم خدا از آن را به تصویر می‌کشد. این کار در اینجا و بدین اندازه به پایان نمی‌آید، بلکه در فرا سوی آن حساب و کتاب خدا است، حساب و کتابی که تنها خدا خودش از کیفیت و کمیت آن آگاه است و بس!

روایت حادثه این چنین به پایان می‌آید در حالی که دل را از زیبایی و شکوه لبریز کرده است. زیبایی و شکوه ایمانی که بر فتنه و بلا برتری یافته است و چیره گردیده است، و زیبایی و شکوه عقیده‌ای که بر زندگی غلبه پیدا کرده است و پیروز شده است، و زیبایی و شکوه آزادی‌ای که رها از قید و بند پیکر، و رها از جاذبه زمین و لذائذ چند روزه آن است. مؤمنان می‌توانستند که زندگی خود را در مقابل شکست خوردن ایمانشان نجات دهند. اما اگر این کار را می‌کردند خویشتن را در دنیا پیش از آخرت چه اندازه زیانمند می‌نمودند؟ چه اندازه همه انسانها را زیانمند می‌کردند؟ اگر آنان این معنی بزرگ را نابود می‌کردند، معنی دوری از زندگی بدون عقیده، پرهیز از زشتی زندگی بدون آزادی، خودداری از پذیرش پستی زندگی وقتی که سرکشان بر ارواح مسلط گردند، بعد از آن که بر پیکرها چیره شده‌اند! این واقعاً معنی ارزشمندی و واقعاً معنی بزرگی است، این چیزی که سود آن را برده‌اند، در حالی که هنوز در زمین هستند. سود آن را برده‌اند بدان گاه که آنان می‌بینند آتش ایشان را فرامی‌گیرد و پیکرهایشان دارد می‌سوزد، و این معنی ارزشمند پیروز می‌گردد، معنائی که آتش آن را پاکیزه می‌دارد. بعد از آن در پیشگاه پروردگارش حساب و کتاب دارند، و دشمنان سرکش ایشان نیز حساب و کتاب دارند ... روند سخن بر این امر پیرو می‌زند ...



﴿إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ - ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا - فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. ذَلِكَ الْقَوْزُ الْأَكْبَرُ﴾.

بیگمان کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را شکنجه می‌دهند تا از دین الهی برگردند، و سپس توبه نمی‌کنند و از کرده خویش پشیمان نمی‌شوند، قطعاً عذاب دوزخ دامنگیر ایشان خواهد شد و همچنین عذاب آتش سوزان بهره آنان خواهد بود. مسلماً کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، بدون شک باغهای بهشت از آن ایشان است که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است، و رستگاری و کامیابی بزرگ این است.

رخدادی که در زمین و در زندگی دنیا روی داده است، پایان رخداد و پایان گشت و گذار نیست. بلکه بقیه آن در آنجا فرامی‌رسد. جزا و سزائی فرامی‌رسد که کار را در جای خود و در حد نصاب خود قرار می‌دهد، و داوری می‌کند در باره چیزی که میان مؤمنان و طاغیان درگرفته است. این مشخص و مقرر و مؤکد است، و روی می‌دهد همان گونه که یزدان از آن سخن می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ...﴾.

بیگمان کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را شکنجه می‌دهند ...

و سر در گمراهی خود می‌نهند و پیش می‌روند، و بر آنچه کرده‌اند و می‌کنند، پشیمان نگردیده‌اند و نمی‌گردند: ﴿ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا﴾.

و سپس توبه نمی‌کنند و از کرده خویش پشیمان نمی‌شوند.

﴿فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ﴾.

قطعاً عذاب دوزخ دامنگیر ایشان خواهد شد و همچنین عذاب آتش سوزان بهره آنان خواهد بود.

واژه «حریق» یعنی سوزان، در نص قرآن آمده است، هرچند که از «عَذَابُ جَهَنَّمَ» مفهوم است. ولیکن گفته می‌شود و در متن قرآن می‌آید تا مقابل حریق «أخدود» یعنی گودال شکنجه قرار بگیرد، و درست واژه‌ای به کار رود که یادآور رخداد مذکور شود. اما از لحاظ شدت یا مدت این سوزاندن کجا و آن سوزاندن کجا؟

آن‌گاه پیروها پیایی می‌گردد:

﴿إِنْ يَبْطِشْ رَبُّكَ لَشَدِيدٌ﴾.

بیگمان پروردگارت یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندنش سخت و شدید است.

بیان حقیقت یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندن، و ذکر شدت و حدت آن در این جایگاه چیزی است که مناسبت دارد با آنچه در رخداد مذکور گذشته است، رخدادی که مظهر یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندن اندک و ناچیزی که انجام دهندگان آن و مردمان روی زمین آن را بزرگ و سخت گمان می‌برند. تاخت بردن و یورش کردن و درهم کوبیدن و ناگهانی دستگیر کردن و به کیفر رساندن خداوند قدرتمندی که ملک و ملکوت و فرمانروائی و سلطنت آسمانها و زمین از آن او است تاخت بردن و یورش کردن و درهم کوبیدن و ناگهانی دستگیر کردن است، نه تاخت بردن و یورش کردن و درهم کوبیدن و ناگهانی دستگیر کردن و به کیفر رساندن انسانهای ضعیف و لاغری که بر قطعه محدودی از زمین در بخش محدودی از زمان تسلط پیدا می‌کنند...

تعبیر سخن پیوند میان مخاطب کلام را که رسول اکرم ﷺ است، و میان گوینده کلام را که خداوند ذوالجلال است، می‌نمایاند و پدیدار می‌سازد، آنجا که گفته می‌شود:

﴿إِنْ يَبْطِشْ رَبُّكَ...﴾.

بیگمان پروردگارت یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندنش...

پروردگارت که تو به ربوبیت او خود را نسبت می‌دهی، و پشتیبانت که به یاری و یاوریش تکیه می‌زنی... این نسبت دادن ارزش خود را در این جولانگاه دارد، جولانگاهی که در آن بزهکاران بر مؤمنان تاخت می‌برند و می‌تازند و به مجازات و شکنجه ایشان می‌پردازند!

﴿إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ﴾.

او است که قبلاً آفرینش را آغازیده است، و او است که

سوزاندنی که در دنیا انجام می‌پذیرد ناشی از آتشی است که مردمان روشن می‌کنند، ولی سوزاندنی که در آخرت انجام می‌پذیرد ناشی از آتشی است که یزدان روشن می‌فرماید! این کجا و آن کجا؟ سوزاندن دنیا لحظه‌هایی است و به پایان می‌آید. سوزاندن آخرت همیشه و همیشه است و جز خدا کسی کیفیت و کمیت آن را نمی‌داند! سوزاندن دنیا رضای یزدان از مؤمنان را، و پیروزی انسانیت والا را به دنبال دارد. سوزاندن آخرت خشم خدا را، و سقوط نکوهیده بشریت را به همراه دارد!

رضای یزدان و اعطاء نعمت او به کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته را انجام می‌دهند، در بهشت خلاصه می‌شود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾.

مسئلاً کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، بدون شک باغهای بهشت از آن ایشان است که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است.

این رهائی و رستگاری حقیقی است:

﴿ذَلِكَ الْقَوْزُ الْكَبِيرُ﴾.

و رستگاری و کامیابی بزرگ این است.

«قَوْز»: نجات و پیروزی است. نجات از عذاب آخرت قَوْز، یعنی رستگاری و کامیابی است، چه رسد به دستیابی به باغهای بهشتی که از زیر کاخها و درختان آن رودبارها و چشمه‌سارها روان است.

با این خاتمه، کار در حد نصاب و در جایگاه خود قرار می‌گیرد. این پایان حقیقی موقعیت است. در زمین جز گوشه‌ای از گوشه‌ها و بخشی از بخشهای آن صورت نگرفته است... این حقیقی است که پیرو نخستین رخداد، متوجه آن است، تا در دلهای جماعت اندک مؤمنان مگه استقرار پذیرد، و در دلهای جماعت مؤمنانی جایگزین شود که در طول تاریخ در معرض شکنجه و آزار قرار می‌گیرند.

بعداً آفرینش را دوباره بازمی گرداند.

آغازیدن و بازگرداندن هرچند معنی کلی آنها آفرینش و پیدایش نخستین و آفرینش و پیدایش واپسین است، اما آفرینش و پیدایش، رخدادهایی هستند که پیوسته و در هر لحظه از شبانه روز انجام می پذیرد. در هر لحظه ای آغازیدن و پدید آوردن، و در هر لحظه ای برگرداندن چیزی وجود دارد که پوسیده است و مرده است. همه جهان در آغازیدن مستمر، و در پوسیدن مستمر است^(۱)... در سایه این حرکت همیشگی فراگیر آغازیدن و برگرداندن، رخداد گودال شکنجه و نتایج ظاهری آن، در واقعیت امر و در حقیقت ارزیابی، یک مسأله گذرا است. این رخداد آغازیدن برای برگشت دادن، یا برگشت دادن برای آغازیدن، در دائرة این حرکت همیشگی و چرخشی است...

﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُدُ﴾.

خدا آمرزگار و دوستدار (بندگان مؤمن) است.

آمرزش با گفتار پیشین پیوند دارد، آنجا که می فرماید:

﴿ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا﴾.

سپس توبه نمی کنند.

مغفرت از رحمت فراوان و فضل ریزان بدون حدود و ثغور و قیود یزدان سرچشمه می گیرد... مغفرت و آمرزش درگاه باز و گشادی است که بر روی هیچ برگردنده توبه کننده ای بسته نمی شود، هر اندازه هم گناه بزرگ باشد و نافرمانی سترگ... و اما مودت و محبت، پیوند دارد با موقعیت مؤمنانی که پروردگارش را بر همه چیز ترجیح داده اند و او را برگزیده اند. این هم انس و الفت لطیف و شیرین و ارزشمندی است وقتی که یزدان بندگان را بالا می برد، بندگان که او را بر همه چیز ترجیح می دهند، و او را تا بدان درجه و مرتبه دوست می دارند که قلم از وصف آن درجه و مرتبه درمی ماند، اگر فضل خدا بر قلم نبخشد و توانائیش عطاء ننماید. درجه و مرتبه صداقت، صداقت میان پروردگار و بنده... درجه و مرتبه مودت و محبت خدا در حق دوستداران و شیفتگان مقرب خود... پس

حیاتی که آن را فداء کرده اند چیست، حیاتی که می گذرد و از میان می رود؟ غذایی که تحملش کرده اند چیست، غذایی که موقت و گذرا است؟ حیات و عذاب این چنانی در برابر قطره ای از این دریای مودت و محبت شیرین چیست و چه ارزشی دارد؟ حیات و عذاب این چنانی در برابر پرتوی از این انس و الفت دوست داشتنی ربانی چیست و چه ارزشی دارد؟

بندگانی از بردگان این زمین، بندگان کسی از انسانها، خود را به مهلکه می اندازند و جان شیرین را فداء می سازند در برابر کلمه ای که از دهان آقایان مبنی بر تشویقشان بشنوند، یا پرتوی از رضای او را بر چهره اش ببینند... در حالی که آقایان عبدی است و آنان هم عبدند... پس بندگان یزدان باید چه بکنند و چگونه شوند و روند، آن بندگان که یزدان با مودت و محبت بزرگ و ارزشمند خود ایشان را انس و الفت می دهد؟ یزدانی که:

﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ﴾.

او صاحب تخت (حکومت مطلقه بر عالم هستی) و

دارای مجد و عظمت است.

یزدان والا مقامی که بر همه چیز فرمانروائی دارد. دارای مجد و عظمت است. بزرگ و سترگ است... هان! با توجه به مقام و رضای یزدان، بذل حیات و زندگی هیچ است هیچ! هان درد و رنج کشیدن هیچ است هیچ! هان عذاب و عقاب دیدن هیچ است هیچ! هان فداء کردن همه چیز گرانها هیچ است هیچ! هان بذل و بخشش و بخشش و کشش همه اینها هیچ است هیچ در برابر پرتوی از رضائی که مولای مهربان و صاحب عرش و تخت جهان آن را بر بندگان خود بیندازد و بر ایشان ببخشد

۱- «هُوَ يُدِيءُ وَيُعِيدُ»: او است که آفرینش را از نیستی به هستی آورده است و پس از نابودی دوباره آن را هستی می بخشد. البته این کار همیشگی آفریدگار متعال است. یعنی همه موجودات به وسیله قدرت مطلقه پروردگار، پیوسته از ناچیزی چیز و باز ناچیز می شوند، و از ناتوانی توان می یابند و ناتوان می گردند، و بدون اراده و دخالت خود از صورتی به صورتی درمی آیند. (مترجم)

بدان مفتخرشان فرماید ...

﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾

آنچه بخواهد، هرچه زودتر و با قدرت هرچه بیشتر به انجام می‌رساند.

این صفت یزدان است که پیوسته در جریان است. چیزی است که پیوسته تحقق می‌پذیرد و پیاده می‌شود. همیشه در کار است. آنچه بخواهد هرچه زودتر و با قدرت هرچه بیشتر انجام می‌دهد. او دارای مشیت و اراده مطلق است. هرچه بخواهد برمی‌گزیند. آنچه بخواهد و پسندد می‌کند. پیوسته و همیشه دست اندر کار است. این صفت یزدان سبحان و خداوند دادار است.

گاهی می‌خواهد مؤمنان در سایه یاری و کمکش در این زمین، به خاطر حکمتی که در میان است پیروز شوند ... گاهی می‌خواهد ایمان بر شکنجه و آزار پیروز گردد و پیکرهای فانی به خاطر حکمتی که می‌خواهد از میان روند ... زمانی می‌خواهد قلدران و زورگویان زمین را گرفتار و نابود سازد ... زمانی می‌خواهد بدیشان مهلت و فرصت دهد تا روزی که وعده داده شده است ... به خاطر حکمتی که در اینجا تحقق می‌پذیرد، و در آنجا پیاده می‌شود، و در قضا و قدر یزدان مقرر و مشخص است ...

این هم گوشه‌ای از کاری است که خدا می‌خواهد انجام بگیرد. متناسب با رخدادهای مذکور است، و متناسب با سخنانی است که از قول فرعون و ثمود ذکر خواهد شد. حقیقت مشیت و اراده مطلق، و حقیقت قدرت و قوت مطلق، در فراسوی رخدادهای و در فراسوی حیات و زندگی، و در فراسوی جهان، پایدار و برجای است، و آنچه بخواهد در جهان هستی به انجام می‌رساند و می‌کند.

آنچه بخواهد، هرچه زودتر و با قدرت هرچه بیشتر به انجام می‌رساند ... نمونه‌ای از آنچه می‌خواهد بکند و به انجام برساند این است:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ: فِرْعَوْنُ وَ ثَمُودُ؟﴾

آیا خبر لشکرها و سپاهیان (کفار) به تو رسیده است؟

لشکرها و سپاهیان فرعون و قوم ثمود؟

این فرموده به دو داستان طولانی اشاره می‌کند. با تکیه به آشنائی کسانی ذکر می‌شود که مخاطبان این قضیه بوده‌اند، و آن دو داستان بسیار در قرآن مجید برایشان ذکر و تکرار گردیده است. یزدان سبحان آنان را لشکرها و سپاهها می‌نامد، تا اشاره باشد به قدرت و قوت و آمادگی و تجهیزات و ساز و برگ که داشته‌اند ... آیا سخن از ایشان به گوشت رسیده است؟ متوجه شده‌ای که پروردگارت با ایشان کرده است آنچه که خواسته است؟

این دو داستان، داستانهای هستند که از لحاظ سرشت و نتایج با یکدیگر تفاوت دارند ... داستان فرعون چنین بوده است: خدا او را و لشکریان و سپاهیان او را هلاک و نابود کرده است، و بنی اسرائیل را نجات داده است، و دوره‌ای از زمان ایشان را در زمین سلطه و قدرت بخشیده است، تا با دست آنان قضا و قدری از قضاها و قدرهای خود را، و مشیت و اراده‌ای از مشیتهای و اراده‌های خود را تحقق بخشد و پیاده کند. داستان ثمود نیز چنین بوده است: خدا قوم ثمود را به تمام و کمال هلاک و نابود کرده است و کسی از ایشان را برجای نگذاشته است، و صالح علیه السلام و جماعت اندکی را که با او بوده‌اند و از او پیروی کرده‌اند نجات داده است، جماعت اندکی که بعد از آن هم ملک و مملکتی و فرمانروائی و قدرتی نداشته‌اند. بلکه تنها از قوم فاسق و بزهکار ثمود نجات پیدا کرده‌اند و رهائی یافته‌اند و پس.

این دو قضیه دو نمونه از عملکرد و رویکرد مشیت و اراده یزدان است. دو شکل از اشکال دعوت به سوی خدا و تحمّل چیزهایی است که در کار دعوت انتظار می‌رود. در کنار آن چیزها احتمال دیگری در میان است که کمک و یاری یزدان سبحان است، همان چیزی که در رخدادهای گودال شکنجه انجام پذیرفته است ... قرآن همه اینها را برای جماعت اندکی روایت می‌فرماید که در مکه بوده‌اند، و گذشته از آنان همه اینها را برای هر

نسلی از نسلهای مؤمنان در طول تاریخ و زمان بیان می‌کند و بدانها خاطرنشان و تذکرشان می‌دهد . . .



در پایان سوره دو آهنگ نیرومند قاطعانه درمی‌رسد. در هریک از آن دو، بیان و توضیحی، و حکم نهائی و سخن فیصله‌بخشی است.

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ، وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾.

اصلاً کافران کارشان تکذیب (حقّ و حقیقت) است. خداوند از پشت سر، ایشان را دور زده است و احاطه کرده است (و راه فراری برای ایشان، باقی نگذاشته است و کاملاً مراقب اوضاع و احوالشان است). کار کافران و حقیقت حالشان شب و روز تکذیب کردن و دروغ نامیدن است:

﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾.

خداوند از پشت سر، ایشان را دور زده است و احاطه کرده است (و راه فراری برای ایشان باقی نگذاشته است و کاملاً مراقب اوضاع و احوالشان است).

آنان هم غافل از چیزی هستند که ایشان را احاطه کرده است، و آن قهر و علم خدا است. آنان ضعیف‌تر از موشهائی هستند که محصور در طوفان فراگیری باشند! ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾.

(این سخن سحر و دروغ نیست) بلکه این، قرآن بزرگوار و عالیقدر است. در لوح محفوظ جای دارد (و دست ناهلان و شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی‌رسد و از هرگونه تغییر و تبدیل و زیاده و نقصانی برکنار و در امان است).

«مَجِيدٌ»: شریف. دارای منزلت و مکانت. عالیقدر . . . آیا از سخن خدای بزرگوار شریف‌تر و والاتر و دارای منزلت و مکانت بالاتری یافته می‌شود؟ قرآن در لوح محفوظ است. ما نمی‌دانیم سرشت آن چگونه و چیست. زیرا لوح محفوظ جزو غیب است و غیب را خدا داند و بس. ما تنها از سایه‌روشنی سود می‌بریم که تعبیر سخن می‌افکند، و تنها از پیامی استفاده می‌کنیم که به دلها می‌دهد و در آنها برجای می‌گذارد. و آن این است که قرآن مصون و محفوظ و ماندگار و استوار می‌ماند. سخن خدا آخرین مرجع در هر کاری از کارها است. هر سخنی از میان می‌رود، ولی سخن قرآن محفوظ و مصون می‌ماند، و از آن محافظت و مراقبت می‌گردد . . .

قرآن سخن خود را در باره رخداد گودال شکنجه، و در باره حقیقت موجود در پشت سر آن گفته است، و سخن قرآن آخرین سخن است.



است.

از جمله صحنه‌های این سوره: «طارق»: مهمان شبانه. راه‌پیمای شبرو ... «ثاقب»: سوراخ‌کننده. درخشان و فروزان ... «ذاقق»: جهنده ... «رَجْع»: بازگرداندن ... «صَدْع»: شکاف برداشتن و از هم جدا شدن ... از معانی این سوره: نگهبانی و پاسداری از هر کسی است:

﴿إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾.

کسی وجود ندارد مگر این که بر او نگهبانی است (که او را می‌پاید و پندار و کردار و گفتارش را ثبت و ضبط و حفظ می‌نماید). (طارق/۴)

نفی کردن قدرت و قوت و یار و یاور است:

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ، فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾.

(این بازگشت) روزی تحقق می‌یابد که رازهای نهان و کارهای پنهان آشکار و آزموده می‌گردد. بدین هنگام برای انسان نه نیروئی است (که بر زشتیهای اعمال و عقائدش پرده بپفکند) و نه یار و یاور است (که او را از عذاب الهی رهایی بخشد). (طارق/۹ و ۱۰)

جَدِّت قاطعانه است:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِأَهْزَلٍ﴾.

مسلماً قرآن سخن فیصله‌بخشی است (که خیر و شر، و خوب و بد، و حق و باطل را از هم جدا می‌سازد، و یگانه و وسیله راه تشخیص حقائق از اوهام، و دیانت‌های آسمانی از خرافه‌های زمینی است). و سخن گزافه نبوده و شوخی نمی‌باشد. (بلکه جدی و قطعی است و از آستانه با عظمت و محکمه دادگرنه الهی صادر شده است). (طارق/۱۳ و ۱۴)

تهدید کردن در این سوره قالب ویژه خود را دارد:

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا. فَهَلِ الْكَافِرِينَ أَهْمُ لَهُمْ رُؤُودُ﴾.

آنان (که دشمنان اسلامند، در باره قرآن) پیوسته به نیرنگ می‌پردازند و (برای جلوگیری و نابودی اسلام) نقشه می‌کشند، و من هم (در برابر آنان) همیشه نیرنگ می‌زنم و نقشه می‌ریزم (و نیرنگ آنان را بی‌اثر، و نقشه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره طارق مکی و ۱۷ آیه است

سُورَةُ الطَّارِقِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿٢﴾ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿٣﴾ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يُخْرَجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿١١﴾ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ﴿١٣﴾ وَمَا هُوَ بِأَهْزَلٍ ﴿١٤﴾ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾ وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿١٦﴾ فَهَلِ الْكَافِرِينَ أَهْمُ لَهُمْ رُؤُودُ ﴿١٧﴾

در دیباچه این جزء آمده است که سوره‌های قرآن ضربه‌های پیاپی بر حس و شعور فرود می‌آورند، ضربه‌های سخت و نیرومند و بالا، و فریادهائی را بر سر خفتگان در خواب می‌کشند ... این ضربه‌ها و فریادها پیاپی با یک آهنگ و یک تهدید درمی‌رسند: «به خود آئید. بیدار شوید. بنگرید. توجه کنید. بیندیشید. تدبّر و تفکر کنید. خدائی وجود دارد. تدبیری در میان است. تقدیری در میان است. آزمایش وجود دارد. مسؤولیت هست. حساب و کتاب و سزا و جزائی در میان است. عذاب شدید و نعمت بزرگ بر سر راه است ...».

این سوره نمونه روشنی از این ویژگیها است. به ویژه در آهنگهای این سوره نوعی از صحنه‌ها، و نوعی از آهنگهای موسیقی، و طنین واژگان، و پیامهای معانی

صورت آن را بیان می‌دارد:
﴿النَّجْمُ الثَّاقِبُ﴾.

ستارگان درخشانی هستند که (با نور خود دل تاریکیها را می‌شکافند و) سوراخ می‌کنند.

ستارگان درخشانی هستند که دل تاریکیها را با نور قوی خود سوراخ می‌کنند. این صفت بر جنس ستارگان منطبق است. دیگر راهی برای منحصر کردن «نجم» به ستاره مشخصی در این نص وجود ندارد، و نیازی هم بدین انحصار نیست. بلکه بهتر است آن را شامل همه ستارگان کرد، تا معنی چنین شود: به آسمان و ستارگانش سوگند! ستارگانی که دل تاریکیها را می‌شکافند، و از پرده تاریکیهای می‌گذرند که اشیاء را در فراسوی خود نهان و پنهان می‌سازند. این اشاره پیام خود را دارد، پیامی که به حقائق این سوره و به صحنه‌های دیگر آن دارد. . . . همان گونه که خواهد آمد...

به آسمان و ستارگانش که دل تاریکیها را سوراخ می‌کنند سوگند می‌خورد: مبنی بر این که هرکسی به فرمان خدا نگهبان و پاسداری به همراه دارد:
﴿إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾.

کسی وجود ندارد مگر این که بر او نگهبانی است (که او را می‌پاید و پندار و کردار و گفتارش را ثبت و ضبط و حفظ می‌نماید).

این تعبیر با این ساختاری که دارد بر تأکید شدید دلالت دارد. . . . هیچ کسی نیست مگر این که حافظی دارد. او را می‌پاید، و پندار و کردار و گفتارش را سرشماری و ثبت و ضبط می‌نماید. به فرمان خدا مأمور انسان است. موظف است به انسانی که بر او گمارده شده است کمک کند. چون انسان منبع اسرار و افکار است، و سزا و جزا به عملکردش تعلق می‌گیرد.

در این صورت هرج و مرجی و نادیده گرفتن و بر باد دادن در میان نیست. مردمان همین جوری در زمین رها نگردیده‌اند، و بدون نگهبان و پاسدار سر داده نشده‌اند. بدون محافظ در دره‌های زمین پراکنده

ایشان را نقش بر آب می‌سازم). پس به کافران مهلت بده. بدیشان مختصر مهلتی بده (تا نسبت به ایشان اتمام حجت گردد، و بعدها کارشان زار و نزار، و خودشان در دنیا و آخرت شرمسار شوند).

(طارق/۱۵-۱۷)

نزدیک است این سوره همه موضوعاتی را دربر گیرد که در دیباچه این جزء بدانها اشاره شده است: «خدائی وجود دارد. تدبیری در میان است. تقدیری در میان است. آزمایشی بر سر راه است. مسؤولیتی وجود دارد. حساب و کتاب و سزا و جزائی در میان است. . . . تا آخر».

میان صحنه‌های جهانی و میان حقائق موضوعی این سوره هماهنگی مطلق و دقیقی ملاحظه گردیده است. این امر در بررسی این سوره در روند قرآنی زیبای خود پیدا و هویدا می‌آید. . . .

﴿وَالنَّجْمِ وَالطَّارِقِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ؟
النَّجْمُ الثَّاقِبُ. إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾.

سوگند به آسمان و به ستارگانی که شبانگاهان پدیدار می‌آیند! تو چه می‌دانی که ستارگانی که شبانگاهان پدیدار می‌گردند چه هستند؟! ستارگان درخشانی هستند که (با نور خود دل تاریکیها را می‌شکافند و) سوراخ می‌کنند، کسی وجود ندارد مگر این که بر او نگهبانی است (که او را می‌پاید، و پندار و کردار و گفتارش را ثبت و ضبط و حفظ می‌نماید).

این سوگند صحنه جهانی را و حقیقت ایمانی را دربر دارد. این سوگند با بیان آسمان و ستارگانی می‌آغازد که شبانگاهان پدیدار می‌گردند. دو بار پرسش معهود در تعبیر قرآنی به میان می‌آید:
﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ؟﴾.

تو چه می‌دانی که ستارگانی که شبانگاهان پدیدار می‌گردند چه هستند؟.

انگار چیزی است که بالاتر از درک و فهم و علم و دانش است. سپس آن را مشخص می‌کند، و شکل و

فقرات، و از استخوانهای سینه مادر که استخوانهای بالائی سینه است بیرون می آید... این رازی بود نهان در علم یزدان و بشر آن را نمی دانست. وقتی که نیمه دوم قرآن اخیر فرارسید، دانش نوین با شیوه ویژه خود بدین امر پی برد، و دانست که در استخوانهای ستون فقرات پشت، آب مرد تولید می شود، و در استخوانهای بالائی سینه زن آب زن تشکیل می گردد، و این دو آب در قرارگاه استوار (که رحم مادر است و آن اندازه مناسب و جالب و عجیب است که هر انسانی را در شگفتی فرومی برد) به همدیگر می رسند و از آن دو انسان به وجود می آید!

فاصله سرسام آوری که میان انجام و فرجام و سرآغاز و سرانجام است... یعنی میان آب جهنده ای که (از میان پشت و استخوانهای سینه مادر می گذرد و) بیرون می آید، و میان انسان فهمیده و خردمند و دارای اندامها و اعصاب و جان و خرد، فاصله بسیار است... این فاصله سرسام آوری که آب جهنده آن را تا انسان سخنگو می پیماید، فاصله ای است که بیانگر این واقعیت است که بیرون از ذات انسان دستی است که این چیز مانع را پیش می راند و پیش می برد. چیز مائی که آراسته و پیراسته و صاحب اختیار و اراده و قدرت و قوت نیست، ولی راه کوچ دور و دراز و شگفت و شگرف خود را در پیش می گیرد و می سپرد تا آن را به پایان می برد و خود را بدین فرجام عجیب و غریب می رساند! این کار اشاره بدین امر دارد که مراقب و محافظی در میان است. مراقب و محافظی که این نطفه بدون شکل و عقل و اختیار و اراده و قدرت و قوت را در کوچ دور و دراز و شگفت و شگرفش می پاید. نطفه ای که عجائب و غرائبی را در خود دارد که چندین برابر عجائب و غرائبی است که دامنگیر انسان از زادن تا مردن می گردد!

این یک سلول تلقیح شده ای که نزدیک است با میکروسکوپ دیده نشود، چرا که در هر انزالی میلیونها سلول همسان آن دفع می شود... این پدیده ای که نه

نگردیده و به خود رها نشده اند. آنان را رها نکرده اند تا هرچه بخواهند خودسرانه بکنند و ایشان را نپایند و مراقبت نمایند. بلکه سرشماری مستقیم و دقیقی در میان است، و این سرشماری حسابرسی می گردد. این نص قرآنی پیام هراسناک خود را دارد، به گونه ای که انسان احساس می کند هرگز تنها نیست، هرچند که با خود خلوت کرده باشد. بلکه محافظی دارد و مواظب او است وقتی که هیچ نگهبانی و پاسبانی او را نمی پاید، و از هر چشمی خود را به دور می نماید، و از هر واردشونده شبانه ای درامان است. محافظی دارد که هرگونه پوششی را بر او پاره می کند، و به هرگونه پوشیده و پنهان او راه پیدا می کند. بدان سان که ستارگان درخشان حجابهای فروهشته شب را پاره می سازند... کار خدا در باره انسانها و افقها یکسان و هماهنگ است.



از این پسوده ای که انسان را با جهان پیوند می دهد سخن را به پایان می برد و به پسوده دیگری می پردازد که حقیقت تقدیر و تدبیر را تأکید می کند، حقیقتی که بر آن به آسمان و به ستارگان درخشان سوگند یاد می کند. این پیدایش پیشین انسان بر این حقیقت دلالت دارد، و پیام می دهد که انسان به خود رها نشده است و بیهوده به ترک او گفته نشده است و بیفانده و بی صاحب نبوده است و نیست:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ. خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ. يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾.

انسان باید بنگرد و دقت کند که از چه چیز آفریده شده است؟! او از آب جهنده ناچیزی آفریده شده است. او از میان پشت و استخوانهای سینه (مادر می گذرد و) بیرون می آید.

انسان باید بنگرد و دقت کند که از چه چیز آفریده شده است و به چه چیز تبدیل گردیده است... او از آب جهنده ناچیزی آفریده شده است که از میان پشت و استخوانهای سینه مرد که استخوانهای پشتی ستون

سر و سامان، نه عقل و خرد، نه قدرت و قوت، نه اختیار و اراده‌ای دارد، همین که در رحم جایگزین گردید، به جستجوی غذا می‌پردازد. آخر دستی که مراقب و محافظ او است بدو ویژگی پرخوری داده است. با اعطاء این ویژگی بدو دیوارهٔ رحم مادر را به برکه‌ای از خون روان و آماده از غذای تازه برای او می‌سازد! این یک سلول تلقیح شده همین که بر غذای خود اطمینان پیدا کرد کار تازه‌ای را می‌آغازد. به طور مستمر شروع به تقسیم شدن می‌کند. از این تقسیم شدن سلولهای تولید می‌گردد!.. این پدیدهٔ ساده‌ای که نه سر و سامان، نه عقل و خرد، نه قدرت و قوت، و نه اختیار و اراده دارد، می‌داند چه چیز بکند، و چه چیز می‌خواهد و می‌طلبد و در پی چیست!.. آخر دستی که سلول را آفریده است و مراقب و محافظ برای آن مقرر و مشخص فرموده است، سلول را با رهنمود و رهنمون و آگاهی و شناخت و قدرت و قوت و اختیار و اراده‌ای مجهز کرده است که راه را در پرتو آنها می‌شناسد و می‌سپرد. سلول موظف است که هر دسته از این سلولهای تازه را به کار تازه‌ای در ساختن ارکان و اصول این ساختمان بزرگ و شگفت اختصاص دهد و بگمارد، ساختمان پیکر انسان... دسته‌ای شروع می‌کند به ساختن استخوان بندی بدن. دسته‌ای دستگاه عضلانی را می‌سازد. مجموعه‌ای سلسلهٔ اعصاب را ترتیب می‌دهد. مجموعه‌ای دستگاه لنفاوی را تشکیل می‌دهد... و هر دستگاهی از سائر ارکان و اصول بنیادین ساختمان بدن انسان توسط گروهی از این سلولها ساخته و پرداخته می‌گردد!.. اما کار بدین سادگی هم نیست... تخصص دقیق تر در میان است. چه هر استخوانی از استخوانها، و هر عضله‌ای از عضله‌ها، و هر عصبی از اعصاب، و... شبیه دیگری نیست و به دیگری نمی‌ماند. آخر ساختمان بدن دارای ساختار دقیق است. ساختار شگفتی دارد. وظائف گوناگون است... بدین خاطر هر دسته‌ای و هر مجموعه‌ای از سلولهای که می‌روند اصلی و رکنی از

اصول و ارکان ساختمان بدن را بسازند، به گروه‌های متخصصی تقسیم می‌شوند. هر گروهی از آنها به نوع معینی از کار می‌پردازند و به ساختن اصل و رکن مخصوصی از اصول و ارکان ساختمان بزرگ بدن دست می‌یازند!.. هر سلول کوچکی به حرکت می‌افتد و راه خود را می‌داند. می‌داند به کجا می‌رود، و چه چیز از آن خواسته می‌شود! یک سلول هم از سلولها راه خود را در این وادی ویلانی و حیرانی وحشت‌انگیز گم نمی‌کند و به خطا نمی‌رود! سلولهای که موظف و مکلفند چشم را بسازند می‌دانند چشم باید در چهره باشد، و هرگز نباید در شکم یا پا و یا بازو باشد، هرچند که هر مکانی از این مکانها می‌تواند محل رویش و پیدایش چشم گردد. اگر نخستین سلولی که موظف و مکلف به ساختن چشم است، به هریک از این مکانها برده شود و کشت گردد، در آنجا چشم را می‌سازد! اما این سلول وقتی که راه می‌افتد جز به مکانی نمی‌رود که در این دستگاه پیچیده اندام بشری به چشم اختصاص داده شده است!.. راستی چه کسی باید بدو گفته باشد: این دستگاه بزرگ و سترگ بدن در این مکان به چشم نیاز دارد نه مکان دیگری؟.. او خدا است. او مراقب و محافظ والائی است که این سلول را می‌پاید و در راه خودش در این وادی ویلانی و حیرانی که جز خدا راهنمایی در آنجا نیست رهنمود و رهنمونش می‌نماید!

همهٔ این سلولها به شکل انفرادی و به صورت گروهی در خط سیری کار می‌کنند که از مجموعهٔ معینی از واحدهای وراثتی یا ژنتیکی تشکیل گردیده‌اند و آن را ترسیم کرده‌اند، و خودشان در داخل آن سلول نهان شده‌اند. واحدهای وراثتی یا ژنتیکی حاملان وراثت هستند، و محافظان شناسنامهٔ وراثتی نوع و ویژگیهای نیاکان می‌باشند. برای مثال سلول چشم در حالی که تقسیم می‌گردد و تکثیر پیدا می‌کند تا چشم را بسازد، می‌کوشد در لابلای کار، شکل معین چشم و ویژگیهای مشخص آن را حفظ کند و برجای دارد، و آن را چشم

آفریده است، همو) قادر است که بار دیگر انسان را (پس از مرگ به زندگی) برگرداند. (این بازگشت) روزی تحقق می‌یابد که رازهای نهان و کارهای پنهان آشکار و آزموده می‌گردد. بدین هنگام برای انسان نه نیروئی است (که بر زشتیهای اعمال و عقائدش پرده بپفکند) و نه یار و یابوری است (که او را از عذاب الهی رهائی بخشد).

او - یعنی خدائی که وی را آفریده است و به جهان گسیل داشته است و از او مراقبت و محافظت فرموده است - می‌تواند پس از مرگ او را به زندگی برگرداند، و پس از فرسودن بدو حیات مجدّد بخشد. پیدایش و آفرینش نخستین بر قدرت خدا دلالت دارد، همان گونه که بر تقدیر و تدبیرش گواهی می‌دهد و اشاره می‌نماید. این پیدایش و آفرینش که دارای دقت بسیار و حکمت فراوان است همه و همه هدر می‌رود اگر برگشتی باشد که در آن نهانیا و رازها بررسی و واریسی گردد و سزا و جزای دادگرا نه آن داده شود:

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾.

(این بازگشت) روزی تحقق می‌یابد که رازهای نهان و کارهای پنهان آشکار و آزموده می‌گردد. درونهای نهانی که رازهای پنهان را در خود گرفته است، روزی مورد امتحان و آزمون قرار می‌گیرد، و نمایان و هویدا می‌گردد و پرده از آنها فرومی‌افتد و بروز پیدا می‌کند. بدان گونه که ستارگان درخشان از لابلای تاریکیها می‌گذرند و پرده تاریکیهای فراگیر و پوشاننده را پاره می‌کنند، و همان گونه که مراقب و محافظ انسان به درون نفس پیچیده در لایه‌ها و پرده‌ها سرک می‌کشد و راه پیدا می‌کند. به همین سان نهانیا و پنهانیا و رازها و رمزشا و نیّها و عقیده‌ها، و بالأخره هر چیزی که نهفته و پوشیده باشد، در روزی صورت می‌گیرد که آن روز انسان بریده و گسیخته از هر نیروئی و از هر یار و یابوری است:

﴿فَأَلَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾.

بدین هنگام برای انسان نه نیروئی است (که بر

انسان سازد، نه چشم حیوان و موجود زنده دیگری! چشم نیاکان هرکسی شکل معّتی و ویژگیهای مشخصی دارد... کم‌ترین انحرافی در نقشه و طرح چشم، چه از ناحیه شکل و چه از ناحیه ویژگیها، چشم را از خطّ سیر مرسوم و معلوم خود منحرف می‌سازد. چه کسی این قدرت را به سلول داده است؟ چه کسی این علم و دانش را به سلول تعلیم کرده و آموخته است؟ چه کسی این قدرت را و این اطلاع را به سلول ساده‌ای داده است که نه عقل و خردی دارد و نه درک و فهمی و نه اراده و اختیاری و نه قدرت و قوّتی؟.. خدا چنین کرده است و چنین آگاهیها و دانستیها و قدرتها و توانهایی را به سلول داده است. به سلول آموخته است چیزی را که همه انسانها در برابر نقشه و طرح آن عاجز و ناتوان می‌مانند اگر نقشه و طرح چشمی یا جزئی از چشم، بدیشان حواله گردد! در صورتی که یک سلول چشم یا عده‌ای سلول ساده این کار بزرگ را انجام می‌دهند!

در فراسوی این پرتو گذرا از تصویرهای کوچ دور و دراز و شگفت و شگرف موجود در فاصله آب جهنده و انسان گوینده، انبوه بیشمار از عجائب و غرائب است. عجائب و غرائب در ویژگیهای دستگاهها و اندامها، آن اندازه زیاد که ما در این «فی ظلال القرآن» از برشمردن و پیگیری آنها درمانده و ناتوانیم... همه آنها بر تقدیر و تدبیر گواهی می‌دهند، و اشاره بدین دارند که دست محافظ و مراقب و رهنمود و رهنمون و یار و مددکاری در میان است، و حقیقت نخستینی را تأکید و تأیید می‌کنند که با آسمان و ستارگان بر آن سوگند خورده شد، و زمینه حقیقت بعدی را فراهم می‌آورد، حقیقت پیدایش و آفرینش واپسین و آخری که مشرکان آن را باور نمی‌داشته‌اند، مشرکانی که مخاطبان اولیّه این سوره بوده‌اند...



﴿إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ. يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ. فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾.

بیگمان خداوند (تعالی) که انسان را در آغاز از آب نطفه

زشتیهایی اعمال و عقائدش پرده بپفکند) و نه یار و یآوری است (که او را از عذاب الهی رهایی بخشد).
آن روز انسان نیروی بدنی ندارد. کمک کننده‌ای هم جز خودش ندارد... از پرده بیرون افتادن و پدیدار و نمودار گردیدن و هیچ گونه نیروئی نداشتن، شدت و حدت محشر - یعنی جایگاه همایش - را چندین برابر می گرداند، و عقل و شعور پسوده‌ای را لمس می کند و می پساید که دارای تأثیر ژرف و عمیقی است. قرآن از گفتگوی راجع به جهان و انسان منتقل می گردد به پیدایش و آفرینش انسان و کوچ شگفت و شگرفی که او تا پایان گشت و گذار خود دارد، پایانی که در آن، پرده از وی فرو می افتد، و اسرارش برملا می گردد، و بدون هرگونه نیرو و یآوری می شود...

چهبسا شک و تردیدی پیش بیاید و به دل گذر نماید، یا اندک شک و تردیدی در دل و درون انسان مانده باشد، در باره این که همچون چیزی قطعاً صورت می پذیرد و روی می دهد... بدین جهت قاطعانه می گوید این سخن گفتار داورانه و فیصله دهنده‌ای است. میان همچون سخنی و میان صحنه‌های جهان هستی پیوند می دهد. هم بدان سان که در سرآغاز این سوره انجام داده است:

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ، إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ، وَمَا هُوَ بِأَهْزَلٍ﴾.

سوگند به آسمان برگرداننده (امواج رادیوئی و بخارهای آب به صورت برف و باران!)، و سوگند به زمین شکاف بردار (در برابر قدرت حرکت گیاه‌ها و ریشه دوانی آنها، و یا بر اثر عوامل دیگر!)، مسلماً قرآن سخن فیصله بخشی است (که خیر و شر، و خوب و بد، و حق و باطل را از هم جدا می سازد، و یگانه وسیله راه تشخیص حقائق از اوهام، و دیانت‌های آسمانی از خرافه‌های زمینی است). و سخن گزافه نبوده و شوخی نمی باشد. (بلکه جدی و قطعی است و از آستانه باعظمت و محکمه دادگرنه الهی صادر شده است).

«رَجْع» باران است. آسمان آن را بارها و بارها برمی گرداند. «صَدْع»: گیاه است. زمین را می شکافد و برمی دمد... باران و گیاه صحنه‌ای از زندگی را به شکلی از اشکال به تماشا می گذارند، و آن زندگی گیاه و پیدایش نخستین آن است: آب از آسمان می ریزد، و گیاه از زمین برمی دمد... این هم شبیه ترین چیز به آب جهنده از پشت و استخوانهای سینه، و به جنینی است که از تاریکیهای رحم سر برمی زند. زندگی، زندگی است. صحنه، صحنه است. حرکت، حرکت است... نظم و نظام ثابت و استوار، و درست کردن و ساختن آراسته و پیراسته، دال بر وجود آفریدگاری است که هیچ کسی همگون و همتای او نیست، نه در حقیقت درست کردن و ساختن، و نه در شکل ظاهری آن حقیقت.

این هم صحنه‌ای است که بسیار همگون ستارگانی که شبانگهان پدیدار می گردند، ستارگان درخشانی که با نور خود دل تاریکیها را می شکافند و سوراخ می کنند، و پرده‌ها و حجابها را پاره می سازند. همچنین این صحنه بسیار نزدیک به امتحان و آزمون رازها و رمزهای دل و درون، و کنار زدن پرده‌ها و حجابها است... ساختار یگانه‌ای است و به سازنده یگانه‌ای اشارت و دلالت دارد!

خداوند بین دو پدیده و بدین دو رخداد سوگند می خورد: آسمانی که برگرداننده است، و زمینی که شکاف بردارنده است... صحنه‌های این دو و پیامهای این دو از یک سو، و از دیگر سو طنین خود تعبیر، بر شدت و حدت و نفوذ پیدا کردن و قاطع بودن دلالت دارند... یزدان سبحان سوگند یاد می کند بر این که این سخن که برگرداندن و آزمودن - یا به طور کلی این قرآن است - سخن داورانه و فیصله دهنده‌ای است و یساوگی و هزلی در آن نیست. سخن داورانه و فیصله دهنده‌ای است که هر سخنی را و هر مجادله‌ای و هرگونه شک و هرگونه تردیدی را می زداید. سخنی است که بعد از آن سخنی نیست. بدین امر گواهی می دهد آسمانی که برگرداننده است، و زمینی که

شکاف بردارنده است!



می آید، بدون هرگونه قدرت و قوت و اختیار و اراده ای، و بدون هرگونه شناخت و آگاهی و رهنمود و رهنمونی. آن کسانی که دست قدرت در کوچ دور و درازشان ایشان را پائیده است و رهبریشان نموده است، آنان که بازگشت پیدا می کنند، بازگشتی که در آن نهانیا و پنهانیا و رازها و رمزها بررسی و واریسی می شود، در آن جایی که هیچ گونه قدرت و قوتی و یاری و یوری ندارند، این گونه افرادی به مکر و کید و توطئه و نیرنگ می پردازند.

من هم که آفریننده مردمان و همگان، راهنما و راهبر، مراقب و محافظ، برگرداننده به زندگی دوباره، آزماینده، قادر و توانا، غالب و چیره، آفریدگار آسمان و ستارگان درخشان، آفریدگار آب چهنده و انسان گویا، آفریدگار آسمان و زمین شکاف بردارنده ... من که خدا هستم نیرنگ می زنم و نقشه می کشم ... این نیرنگ است، و آن نیرنگ است. این پیکار است، و آن پیکار. اما این نیرنگ و پیکار کجا و آن نیرنگ و پیکار کجا؟! درحقیقت این نیرنگ و پیکار یک طرف دارد ... هرچند دو طرف به تصویر کشیده شده است. دو طرف را به تصویر کشیدن تنها برای تمسخر و استهزاء است و بس!

﴿فَهَلِ الْكَافِرِينَ﴾

پس به کافران مهلت بده.

﴿أَمْهَلُهُمْ رُؤِیداً﴾

بدیشان مختصر مهلتی بده.

شتاب مکن. پایان پیکار را دور بدان. تو که سرشت و حقیقت پیکار را دیده ای ... در فراسوی مهلت دادن، مهلت اندکی، حکمت نهفته است ... این مهلت، اندک بشمار است، هرچند که این مهلت تمام عمر زندگی دنیا را فراگیرد. چه عمر زندگی دنیا در برابر مدتهای مدید و نامحدود و سرمدی چقدر است؟

در تعبیر سخن دست نوازش الهی بر سر پیغمبر ﷺ

کشیده می شود، و مورد مهر خداوندی قرار می گیرد:

﴿فَهَلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُؤِیداً﴾

در سایه این سخن فیصله دهنده و داورانه راجع به برگرداندن و آزمودن، خطاب به پیغمبر ﷺ می گردد، در آن حال و احوالی که او و مؤمنان اندک همراه او در مکه از درد و رنج مکر و کید مشرکان می چشند آنچه می چشند، و از توطئه ها و نیرنگبازیهایشان نسبت به دعوت و در حق مؤمنان می بینند آنچه می بینند. مؤمنان در غم و اندوه بسیاری بودند. غم و اندوهی که آنان را زمینگیر و میخکوب کرده بود. غم و اندوه مشرکانی که در باره دعوت به مکر و کید می پرداختند و بر ضد دعوت به رایزنی می نشستند و همه راه ها را بر دعوت می بستند و سد می کردند و از وسائل و ابزارهای گوناگون در جنگ با دعوت استفاده می نمودند. خطاب به پیغمبر ﷺ می گردد و از او خواسته می شود که ثابت قدم و استوار بماند و آرامش خود را حفظ کند، و مکر و کید مشرکان را سبک بگیرد و نیرنگبازان را ناچیز بداند. مدت این مکر و کید و نیرنگبازان کوتاه است و بسر می رسد. میدان پیکار در دست خدای سبحان است و زیر نظر و رهبری او در گشت و گذار است. پس باید پیغمبر ﷺ و مؤمنان صبر و شکیبایی کنند و اطمینان و آرامش خود را حفظ نمایند:

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا، وَأَكِيدُ كَيْدًا، فَهَلِ الْكَافِرِينَ، أَمْهَلُهُمْ رُؤِیداً﴾

آنان (که دشمنان اسلامند، در باره قرآن) پیوسته به نیرنگ می پردازند و (برای جلوگیری و نابودی اسلام) نقشه می کشند. و من هم (در برابر آنان) همیشه نیرنگ می زنم و نقشه می ریزم. (و نیرنگ آنان را بی اثر، و نقشه ایشان را نقش بر آب می سازم). پس به کافران مهلت بده، بدیشان مختصر مهلتی بده (تا نسبت به ایشان اتمام حجت گردد، و بعدها کارشان زار و نزار، و خودشان در دنیا و آخرت شرمسار شوند).

اینان که از آب چهنده آفریده شده اند، آب چهنده ای که از استخوانهای پشت و استخوانهای سینه بیرون

گونه‌ای که انگار او نیز در آن سهمی و چیزی دارد. میان او و میان آستانهٔ پروردگارش که کار در آنجا برآورد و قطعی می‌گردد؛ فاصله‌ها و سدّها و مانعها برداشته می‌شود... انگار پروردگارش بدو می‌فرماید: تو اجازه داری در حقّ ایشان هرچه می‌خواهی روا داری، ولیکن مهلتشان بده. بدانان اندکی مهلت بده... این مودّت و محبّت مهربانانه‌ای، و انس و الفت لطیفی است که بر غم و اندوه، شدّت و سختی، رنج و زحمت، و مکر و کید، دست می‌کشد و دست می‌مالد، و در نتیجه همهٔ این چیزها محو و ذوب می‌گردد... و عطف مهربانانه و دوست داشتنی می‌ماند و بس...



پس به کافران مهلت بده، بدیشان مختصر مهلتی بده (تا نسبت به ایشان اتمام حجت گردد، و بعدها کارشان زار و نزار، و خودشان در دنیا و آخرت شرمسار شوند). انگار پیغمبر ﷺ فرمان‌دهنده و اجازه‌دهنده است. انگار او ﷺ اجازهٔ مهلت ایشان را می‌دهد، یا موافقت می‌فرماید که بدیشان مهلت داده شود. اما از همهٔ این چیزها هیچ چیزی در اختیار پیغمبر ﷺ نیست. بلکه انس و الفت و مودّت و محبّتی در این موضع و جایگاه است که نسیم رحمت را بر دل پیغمبر ﷺ وزان می‌کند، انس و الفتی که خواستِ دل و درون او را و مشیّت و ارادهٔ پروردگارش را آمیزهٔ همدیگر می‌سازد، و او را در کار شرکت می‌دهد، به

هردوی آنها را می خواند.

پیغمبر خدا ﷺ حق داشت که این سوره را دوست بدارد. این سوره سراسر هستی را برای او عبادتگاه و پرستشگاهی می سازد که همه نواحی و کرانه های آن در تسبیح و تقدیس پروردگار و الامقامش و در تعظیم و تمجید او هم آوا و هم صدا می گردد، و نمایشگاهی می شود که از الهامها و پیامهای تسبیح و تقدیس و حمد و ثنا موج می زند:

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى. وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى. فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى﴾.

تسبیح و تقدیس کن پروردگار و الامقام خود را. همان خداوندی که (چیزها را) می آفریند و سپس (آنها را هماهنگ می کند و) می آراید. خداوندی که اندازه گیری می کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می نماید (که باید بکند). خداوندی که چراگاه را (برای تغذیه جانداران از زمین می رویاند و) بیرون می آورد. سپس آن را خشک و سیاه می گرداند. (اعلی ۷-۵)

پیغمبر خدا ﷺ حق داشت که این سوره را دوست بدارد. این سوره مژده های بزرگی برای او دربر دارد. پروردگارش بدو می گوید و با او می گوید. پروردگارش تبلیغ و رساندن پیام، و پسند و اندرز دادن را بدو وامی گذارد:

﴿سَقَرُكُمْ فَلَا تَتْسَى - إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى - وَنُيْسِرُكَ لِلْيُسْرَى. فَذَكَّرَ إِنْ نَفَعْتَ الْأَذْكَرَى﴾.

ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و به تو خواهیم آموخت، و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد. مگر چیزی را که خدا بخواهد. قطعاً او آشکارا و نهان را می داند. (چنین خدائی نگاهبان قرآن است و آنچه مورد نیاز بشر بوده و هست از طریق وحی قرآن به تو می رساند، و چیزی را در این زمینه فروگذار نمی کند). ما تو را برای شریعت ساده و آسان (آئین اسلام) آماده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره اعلی مکی و ۱۹ آیه است

سُورَةُ الْأَعْلَى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۝ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ۝ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ۝
وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ۝ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ۝ سَقَرُكُمْ ۝
فَلَا تَتْسَى ۝ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُمْ يَعْلَمُونَ مَا يَخْفَى ۝ وَنُيْسِرُكَ ۝
لِلْيُسْرَى ۝ فَذَكَّرَ إِنْ نَفَعْتَ الذِّكْرَى ۝ سَيَذَكَّرُكَ مَخْفَى ۝
وَيَنْجِنُهَا الْأَشْفَى ۝ وَالَّذِي يَصِلُ النَّارَ الْكُبْرَى ۝ ثُمَّ لَا يَمُوتُ ۝
فِيهَا وَلَا يَحْيَى ۝ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَى ۝ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ۝
بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۝ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ۝ إِنَّ هَذَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى ۝ صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ۝

در روایتی از امام احمد نقل است که امام علی - کرم الله وجهه - فرموده است پیغمبر خدا ﷺ این سوره را: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾.

تسبیح و تقدیس کن پروردگار و الامقام خود را.

دوست می داشت ... در صحیح مسلم آمده است که پیغمبر ﷺ در دو عید رمضان و قربان، و در روز جمعه: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾، و: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ﴾.

آیا خبر حادثه فراگیر (روز قیامت که مردمان بی دین و گناهکار را در بر می گیرد) به تو رسیده است؟ (غاشیه ۷) را می خواند. چه بسا هردو تا در یک روز گرد می آمد و

الَّذِي قَدَّرَ فَهْدِي. وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمُرْعَى. فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى. ﴿١٩﴾

تسبیح و تقدیس کن پروردگار و الامقام خود را. همان خداوندی که (چیزها را) می آفریند و سپس (آنها را) هماهنگ می کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می نماید (که باید بکند). خداوندی که چراگاه را (برای تغذیه جانداران از زمین می رویاند و) بیرون می آورد. این سرآغاز، با این دیباچه خوشایند و بلند بالا، پیش از هر چیز نغمه های تسبیح و تقدیس را همراه با معنی تسبیح و تقدیس، در فضا پراکنده می دارد. این صفاتی که به دنبال تسبیح و تقدیس می آید:

﴿الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ قَسْوَى. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهْدِي. وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمُرْعَى. فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى.﴾

... پروردگار و الامقام خود را. همان خداوندی که (چیزها را) می آفریند و سپس (آنها را) هماهنگ می کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می نماید (که باید بکند). خداوندی که چراگاه را (برای تغذیه جانداران از زمین می رویاند و) بیرون می آورد. سپس آن را خشک و سیاه می گرداند.

سراسر هستی را عبادتگاه و پرستشگاهی می سازد که نواحی و کرانه هایش آن نغمه ها را طنین انداز می کند و پژواک آنها را در همه جای کیهان پراکنده می نماید، و دنیا را نمایشگاهی می گرداند که در آن آثار آفریدگار نوآفرین جلوه گر می آید:

﴿الَّذِي خَلَقَ قَسْوَى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهْدِي.﴾

خداوندی که (چیزها را) می آفریند و سپس (آنها را) هماهنگ می کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می نماید (که باید بکند).

می سازیم (و کارهای خیری را برای تو آسان می نمائیم و در انجام آنها توفیق می دهیم). اگر پند و اندرز سودمند باشد، پند و اندرز بده. (اعلیٰ/۶-۹)

در این سوره خدا برای پیغمبر ﷺ تضمین می فرماید که دل او قرآن را حفظ می کند و در خود نگاه می دارد. این مشکل را از دوش او برمی دارد، و بدو مژده می دهد که او را برای شریعت ساده و آسان آئین اسلام آماده می سازد، و در هرکاری از کارهای خودش و از کارهای این دعوت بدو آمادگی می بخشد و کار را برایش آسان می گرداند. این هم واقعاً چیز بزرگ و مهمی است.

پیغمبر خدا ﷺ حق داشت که این سوره را دوست بدارد. این سوره ارکان و اصول ثابت و ماندگار جهان بینی ایمانی را دربر دارد. از قبیل: توحید خداوند آفریدگار، و اثبات وحی الهی، و بیان سزا و جزا در آخرت. اینها نیز نخستین برجای و برپای دارندگان عقیده هستند. گذشته از این، این عقیده را به اصول و ارکان دیرینه اش پیوند می دهد، و بر رگها و ریشه هایی آن را می رویاند که در دره های زمان ریشه دوانده اند: ﴿إِنَّ هَذَا لَنِيَ الصُّحُفِ الْأُولَى. صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾.

این (چیزها) منحصر به این کتاب آسمانی نیست، بلکه (در کتابهای پیشین (نیز آمده و) بوده است. (از جمله در) کتابهای ابراهیم و موسی. (اعلیٰ/۱۸ و ۱۹)

گذشته از این، این سوره سرشت این عقیده را، و سرشت پیغمبری را که آن را ابلاغ می کند و به دیگران می رساند، و سرشت امتی را که پرچم آن را بر دوش می کشد، به تصویر می کشد... سرشت سادگی و آسانی و بزرگواری و سترگی...

هریک از اینها پیامها و الهامهای پراکنده ای در خود دارد، و در فراسوی آنها جولانگاه های فراخ و گسترده ای قرار دارد...

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. الَّذِي خَلَقَ قَسْوَى. وَ

بلافاصله پذیرش خود را اعلام می فرمود، و پیش از این که آیات دیگر سوره را بخواند، می گفت:

(سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى).

پاک و منزّه است پروردگار و الامقام من.

این خطاب است و پاسخ آن. فرمان است و اطاعت از آن. انس گرفتن است و بدان پاسخ گفتن ... آخر او در آستانه پروردگار خود است. بدون واسطه فرمان را دریافت می دارد و بدان پاسخ می گوید. انس گرفتن است و پاسخگوئی ... انس و الفت دارد و تماس نزدیک ... هنگامی که این آیه نازل گردید، فرمود:

(اجْعَلُوهَا فِي سُجُودِكُمْ).

آن را در سجده هایتان جای دهید.

وقتی که پیش از آن نازل گردید:

(فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ).

حال که چنین است با ذکر نام پروردگار بزرگوار خود، خدا را تسبیح و تقدیس کن.

(حاقه ۵۲)

(اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ).

آن را در رکوع خود جای دهید.

این تسبیح و تقدیسی که در رکوع و سجود است سخن زنده ای که به نماز ملحق گردیده است. این سخن به زندگی گرمی می دهد. این بدان خاطر است که پاسخ مستقیمی به فرمان مستقیمی است. یا به عبارت دقیق تر: پاسخ مستقیمی به اجازه مستقیمی است ... این که خدا به بندگان خود اجازه دهد او را حمد و ثنا گویند، و به تسبیح و تقدیشش بپردازند نعمتی از نعمتهای خدا و فضلی از فضلهای او است. یا به تعبیر دقیق تر: این سخن اجازه مستقیم است ... این که خدا به بندگانش اجازه دهد او را حمد و سپاس گویند، و به تسبیح و تقدیس او بپردازند، نعمتی از نعمتهای خدا در حق ایشان است، و فضلی از فضلهای خدا نسبت بدانان است. این اجازه تماس با خدا است. به شکلی بیان شده است که به درک و فهم محدود انسانها نزدیک و برای آنان قابل فهم است. یزدان جهان هرگونه اجازه تماسی را به بندگان بدهد - در هر شکلی از اشکال تماس -

تسبیح، خدا را به بزرگی یاد کردن و پاک و منزّه داشتن و معانی صفات زیبا را برای خدا حاضر آوردن، و همچنین در میان پرتوها و لطفها و درخششها و چشمشهای درونی آن صفات، با دل و جان زیستن و بسر بردن است. تسبیح تنها تکرار واژه «سُبْحَانَ اللَّهِ» نیست و بس. صفت:

(سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى).

تسبیح و تقدیس کن پروردگار و الامقام خود را.

در وجدان معنی و حالتی را پر توانداز می کند که با واژگان مشخص کردن آن و گفتن از آن، سخت و دشوار است. اما با دل و درون باید آن را مزه کرد و چشید. این صفت همراه با پرتوهای بردمیده از حاضر آوردن معانی صفات دیگر، حیات را پیام می دهد و زندگی را می آفریند.

نخستین صفت نزدیک در این نصّ، صفت «رَبِّ» یعنی پروردگار، و بعد از آن «أَعْلَى» یعنی و الامقام است. رَبِّ: مربّی و محافظ است. سایه روشنهایی این صفت مهربانانه از جمله چیزهائی است که با فضای این سوره و مژده ها و آهنگهای خوشایندش هماوا و همنا است ... صفت أَعْلَى هم انسان را بر آن می دارد که به افقها و کرانه هائی چشم بدوزد که پایانی ندارند، و مرغ جان را بر آن می دارد که آزاد و رها تا آنجا که می خواهد به پرواز درآید و اوج بگیرد و بال و پر بزند ... صفت اعلیٰ با تمجید و تعظیم و پاک و منزّه داشتن هماهنگ می گردد. اصلاً تمجید و تعظیم و پاک و منزّه داشتن، به صفت أَعْلَى پی بردن است ...

خطاب در اینجا قبل از هر چیز متوجّه پیغمبر خدا ﷺ است. این فرمان از سوی پروردگارش خطاب بدو صادر می شود، با این چنین صفتی:

(سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى).

تسبیح و تقدیس کن پروردگار و الامقام خود را.

مهر و لطف و انس و الفتی در این خطاب است که بالاتر از آن است که بتوان از آن تعبیر کرد و سخن گفت. پیغمبر خدا ﷺ این فرمان یزدان را می خواند.

بزرگواری کردن و لطف نمودن به بندگان است.
﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾.

تسبیح و تقدیس کن پروردگار و الامقام خود را.
﴿الَّذِي خَلَقَ فَسُوَّىٰ، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾.

همان خداوندی که (چیزها را) می آفریند و سپس (آنها را هماهنگ می کند) می آراید. خداوندی که اندازه گیری می کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می نماید (که باید بکند).

آن خداوندی که هر چیزی را آفریده است، و سپس آنها را هماهنگ کرده است و آراسته و پیراسته نموده است. ساختار آنها را کامل نموده است، و آنها را به نهایت کمالی رسانده است که مناسب آنها است. . . . خدائی است که برای هر آفریده ای وظیفه و هدفش را اندازه گیری کرده است و متناسب تعیین نموده است و آن را به سوی چیزی رهنمود و رهنمون فرموده است که به خاطر آن آفریده شده است. هدف از وجودش را بدو الهام فرموده است، و مقدر کرده است که در مدت ماندش چه چیز به مصلحت او است، و همچنین وی را به سوی آن راهیاب فرموده است و هدایت بخشیده است. . . .

این حقیقت بزرگ در هر چیزی در گستره این هستی پدیدار و آشکار است. همه چیز در گستره این هستی بر آن گواه است، همه چیز اعم از بزرگ و کوچک، و از ارزشمند و بی ارزش. . . . هر چیزی در صنعت و ساختار خدا از لحاظ خلقت کامل است، و آماده برای انجام وظیفه است. هدف از وجودش مشخص و مقرر است. توانمند برای انجام این هدف از آسانترین راه است. . . . همه چیزها به صورت جمعی از هماهنگی کامل برخوردار است، و توانا برای انجام نقش گروهی خود در میان جمع است، بدان سان که آماده برای انجام نقش فردی خود به طور جداگانه است.

اتم به تنهایی هماهنگی کاملی میان هسته و الکترونها و پروتونهای خود دارد. هر اتمی بسان منظومه ای مثل

منظومه شمسی است که خورشید و ستارگان و وابسته های آن هماهنگ هستند. . . . اتم بسان منظومه شمسی راه خود را می داند، و همچون منظومه شمسی وظیفه خود را انجام می دهد و به کار خود می پردازد. سلول زنده ای به تنهایی دارای خلقت کامل و استعداد کامل برای انجام همه وظائف خود است. کار و بارش بسان کار و بار پیشرفته ترین موجودات زنده مرکب و پیچیده است.

میان اتم واحدی، و میان منظومه شمسی، همچنین میان سلول واحدی، و میان پیشرفته ترین موجودات زنده، مراتبی از تنظیمات و ترکیبات است که همه آنها از همچون کمال خلقتی برخوردارند، و همچون هماهنگی گروهی دارند، تدبیر و تقدیر کاملی بر آنها حکمفرما است و آنها را اداره می کند و می چرخاند. . . . سراسر جهان گواه حاضر و آماده ای بر این حقیقت ژرف و اصیل است.

دل انسان این حقیقت را یکجا درک و فهم می کند هنگامی که آهنگهای این جهان را دریافت دارد. و زمانی که چیزها را در گستره خویش با حس و شعور باز، بررسی و واریسی کند. این چنین درک و فهم الهامی برای هیچ انسانی در هیچ محیطی مشکل نیست، و با هر درجه ای از درجات علم به دست آمده می توان بدان دسترسی پیدا کرد، وقتی که دریچه های دل باز باشد، و تارهای دل برای دریافت آهنگهای هستی مهیا و آماده باشد.

گذشته از این، مشاهده و علم تجربی با مثالهای فردی و خصوصی، واضح و آشکار می سازند چیزی را که الهام با نگاه نخستین درک و فهم می کند. . . . اندوخته ها و آزموده هایی از مشاهده و پژوهش در دسترس است که به گوشه ای از این حقیقت اشاره می نماید و بخشی از آن را نشان می دهد، حقیقتی که شامل همه چیز جهان هستی است.

دانشمند «ا. کریسی موریسون» رئیس آکادمی علوم در نیویورک، در کتابش به نام: «انسان به تنهایی

نمی‌تواند پایدار و استوار بماند»^(۱) می‌گوید:

«پرنندگان غریزه بازگشت به وطن دارند. گنجشک جنبان جیک جیک زن که بر سر درب خانه‌ات لانه گذاشته است، در پائیز به سوی جنوب مهاجرت می‌کند، و در بهار آینده به لانه‌اش برمی‌گردد. در ماه سپتامبر دسته‌ها و گروه‌های زیادی از پرنندگان ما^(۲) به سوی جنوب پرواز می‌کنند. اغلب حدود هزار مایل بالای دریاها را می‌پیمایند و طی می‌نمایند. با وجود این راه خود را گم نمی‌کنند. کبوتر نامه‌رسان وقتی که داخل قفس سفر دور و درازی را طی می‌کند، و در طول این کوچ طولانی بر اثر صداهائی که برایش تازه و ناآشنا است سرگشته و گیج می‌شود، مدتی دور می‌زند و می‌چرخد. آن گاه به وطن و جایگاه خود برمی‌گردد بدون این که ویلان و حیران شود و راه خود را و وطن و جایگاه خود را گم کند... زنبور عسل کندوی خود را پیدا می‌کند هرچند هم باد در وزیدن بر گیاهان و درختان همه نشانه‌های راهنمایی و راهیابی موجود را پنهان و نهان دارد. حس بازگشت به وطن و خانه و کاشانه در انسان ضعیف است. اما انسان این ساز و برگ اندک بازگشت را با وسائل و ابزار دریانوردی افزایش می‌دهد و کامل می‌کند. ما بدین غریزه نیازمندیم. عقل و خرد ما این نیاز را برآورده می‌سازد. قطعاً باید حشرات ریز و کوچک چشمهای میکروسکوپی، یعنی «ذره‌بین» داشته باشند. ما اندازه استحکام آن میکروسکوپیها را نمی‌دانیم. شاهینها چشمان تلسکوپی، یعنی «دوربین نزدیک‌کننده» دارند. در اینجا نیز انسان با ابزار و وسائل میکانیکی خودش برتری پیدا می‌کند. انسان با تلسکوپ خود سدیم را می‌بیند، سدیمی که بسیار ناچیز است. نیروی دید چشم انسان، باید دو میلیون برابر شود تا آن را ببیند. انسان با میکروسکوپ الکترونی خود می‌تواند باکتری نامرئی را مشاهده کند... همچنین انسان حشرات کوچکی را می‌بیند که او را می‌گزند.

تو اگر اسب پیر خود را تنها رها کنی، آن اسب راستای

راه خود را در پیش می‌گیرد هرچند هم شب تاریک باشد. آن اسب می‌تواند که راه را ببیند اگرچه کاملاً پدیدار و آشکار نباشد. ولی او اختلاف درجه حرارت جاده و دو سوی آن را می‌بیند با دو چشمی که اندکی از اشعه مادون قرمز جاده متأثر می‌گردند. جغد می‌تواند موش گرم و لطیفی را ببیند که دارد روی گیاه سرد حرکت می‌کند، هراندازه هم شب تاریک باشد. ما انسانها شب را می‌توانیم به روز تبدیل کنیم با ایجاد نور در مجموعه‌ای که آن را پرتو می‌نامیم.

زنبورهای عسل کارگر ماده خانه‌هایی را با حجمهای گوناگون می‌سازند در شانه‌ای که برای پرورش به کار می‌رود. خانه‌های کوچکی برای کارگران می‌سازند. خانه‌های بزرگتر از آنها را برای امیرها (یعنی زنبور عسلهای نر)، و اطاق ویژه‌ای برای ملکه‌های حامله می‌سازند. زنبور عسل ملکه، تخمهای بارور نشده‌ای را در خانه‌های مخصوص نرها می‌گذارد، و تخمهای بارور شده‌ای را در خانه‌های سالم و آماده برای کارگران ماده و برای ملکه‌های آینده می‌گذارد. کارگرانی که ماده و چابک و ورزیده‌اند، بعد از این که مدت زیادی انتظار نسل جدید را کشیدند، مهیا و آماده برای تهیه غذا جهت زنبور عسلهای نوزاد می‌گردند. بدین گونه که عسل را می‌چوند و مقدمات هضم را آماده می‌کنند و به کار تلقیح می‌پردازند. سپس در مرحله معینی از تکامل نرها و ماده‌ها دست از جویدن و تهیه مقدمات هضم می‌کشند، و غذائی جز عسل و تلقیح بدانها نمی‌دهند. ماده‌هایی که بدین شکل و شیوه خدمت می‌شوند و پرورش می‌یابند کارگران ماده می‌شوند.

و اما ماده‌هایی که در خانه‌های ملکه بسر می‌برند تغذیه آنها با جویدن عسل و آماده کردن مقدمات هضم باز هم ادامه می‌یابد. این ماده‌ها که بدین شکل و شیوه ویژه با

۱- استاد محمود صالح فلکی آن را تحت عنوان: «العلم يدعو إلى

الإيمان» به عربی ترجمه کرده است.

۲- پرنندگان آمریکا.

می‌سازد، و آن را به چیزی در زیر آب بند می‌کند و می‌آویزد. سپس حبابی را با مهارت روی موی بدنش نگاه می‌دارد و آن را به زیر آب می‌برد. آن گاه آن حباب را داخل لانه‌اش رها می‌سازد. این کار را بارها و بارها تکرار می‌کند تا بدانجا که لانه‌اش می‌آماسد و باد می‌کند. بدین هنگام نوزادان خود را به دنیا می‌آورد و آنها را تربیت می‌کند. از وزیدن بادهای ترسی بر آنها ندارد. در اینجا است که ما روش بافتن را می‌یابیم، بافتنی که از هندسه و اندازه‌گیری و ترکیب و شناوری در فضا برخوردار است!

ماهی «سلمون» کوچک سالها در دریا به کوچ و سفر می‌پردازد. سپس به رودخانه و یژه خود برمی‌گردد. گذشته از این، این ماهی از ساحل آن رودخانه بالا می‌رود تا به جویبار کوچکی می‌رسد که به دریا می‌ریزد، جویباری که او در آن متولد شده است! . کیست که ماهی کوچک «سلمون» را با دقت هرچه بیشتر به زادگاهش برمی‌گرداند؟ ماهی سلمون که از ساحل بالا می‌رود، اگر آن را بگیرند و به جویبار دیگری ببرند فوراً می‌فهمد که این جویبار خودش نیست. راه آن رودخانه را در پیش می‌گیرد، و برخلاف امواج آب حرکت می‌کند و سینه امواج آب را می‌شکافد و خود را به زادگاهش می‌رساند!

در اینجا چیستانی است که دشوارتر و پیچیده‌تر از آن است. این معما باید حل شود. این چیستان مربوط به مارماهیها است. مارماهیهای که برعکس این راه و روش عمل می‌کنند. این آفریده‌های شگفت وقتی که به رشد کامل خود رسیدند از برکه‌ها و رودخانه‌های گوناگون به مهاجرت می‌پردازند. اگر در اروپا باشند هزاران مایل را در اقیانوس می‌پیمایند و همگی به سوی جنوب برمودا کوچ می‌کنند و به ژرفاهای آنجا فرومی‌روند. در آنجا تخمگذاری می‌کنند و می‌میرند!

آنها رفتار می‌شود به ملکه‌های زنبوران عسل تبدیل می‌گردند. تنها این ملکه‌ها هستند که تخمهای بارور شده می‌گذارند. تکرار عملیات تولید نسل بدین شکل و شیوه، خانه‌های ویژه‌ای و تخمهای ویژه‌ای را می‌طلبد. غذا را نیز باید تغییر داد، چون تغییر غذا تأثیر شگفتی دارد. این امور ملتزم انتظار کشیدن و تمییز کردن و پیدا کردن غذائی است که تأثیر سازگاری داشته باشد! این تغییرات مخصوصاً در زندگی عمومی زنبوران عسل تأثیر بسزائی دارد، و برای وجود همه آنها ضروری به نظر می‌رسد. شناخت و مهارت که لازم و ملزوم برای انجام همچون کاری هستند قطعاً باید پیش از شروع زندگی گروهی و اجتماعی زنبوران عسل، دست داده و به کمال رسیده باشد. اما شناخت و مهارت برای پیدایش زنبوران عسل، و ادامه حیات آنها ضروری و ملازم یکدیگر نمی‌باشد. لذا به نظر می‌آید زنبوران عسل در شناخت تأثیر غذا در شرائط و ظروف مشخص بر انسان تفوق و برتری دارند!

سگ با بینی برتری که بدو داده شده است می‌تواند حیوانی را احساس کند که عبور کرده است. و حال آن که تاکنون انسان ابزار و وسیله‌ای اختراع نکرده است که بتواند با آن حس ضعیف بویائی خود را تقویت کند. اما با این وجود حس بویائی ما - هرچند که ضعیف است - آن اندازه دقیق است که می‌تواند ذرات بسیار ریز میکروسکوپی را تشخیص دهد ...

همه حیوانات صداها و آواهایی را می‌شنوند که بسیاری از آنها بیرون از محدوده امواج صوت قابل درک حس شنوائی ما است.^(۱) انسان با کمک گرفتن از وسائل و ابزارهایی که کشف کرده است می‌تواند صدای مگسی را بشنود که در فاصله چند مایلی در پرواز است، بدان گونه که انگار روی پرده صماخ او نشسته است. همچنین با همچون ادوات و ابزاری می‌تواند پرتو نور خورشید را ثبت و ضبط کند.

یکی از عنکبوت‌هایی که در آب زندگی می‌کند لانه‌ای برای خودش به شکل بالون از تارهای عنکبوت

۱- امواج صوت فقط در فاصله ۱۶ مرتبه در ثانیه تا ۲۰۰۰۰ مرتبه در ثانیه برای ما قابل درک است، و بیشتر یا کمتر از آن هرچه هست برای ما قابل درک نیست. (مترجم)

این آفریده ناچیز ایستگاه رادیو دارد؟ آیا پروانه نر دستگاه رادیویی عقلانی دارد، گذشته از سیم دریافت صدا یعنی «ایریال»؟ آیا پروانه ماده هوا را به تکان و نوسان درمی آورد، و پروانه نر این تکان و نوسان را دریافت می دارد؟

تلویزیون و رادیو از جمله دستگاهها و ابزارهای شگفت مادی هستند. تلویزیون و رادیو تماس ما را سریع برقرار می کنند. ولیکن ما در عملکرد آنها با سیم و ایستگاهی سر و کار داریم. بنا بر این پروانه هنوز که هنوز است از این جهت بر ما انسانها برتری دارد.

گیاه وکیلتهائی را به کار می گیرد تا خودش به زندگی ادامه دهد و افزایش پیدا کند، بدون این که وکیلتهای تمایل بدین کار داشته باشند! از قبیل: حشراتی که گرده را از گلی به گل دیگری منتقل می کنند. بادها. هر چیزی که به پرواز درآید یا راه برود. تا دانه های گیاه پخش گردد. در این اواخر گیاه انسان آقا و سرور را نیز به دام خود انداخته است! انسان جهان طبیعت را آراسته است، و طبیعت بدو سخاوتمندانه جائزه بخشیده است. و پاداشش داده است. اما انسان بدین امر بسنده نکرده است، چون سخت به دنبال افزایش ثروت است و فزونی طلب است. تا بدانجا که اسیر گاوآهن و خیش شده است. باید بذرافشانی کند و بدرد و انبار کند. باید تربیت کند و پیوند بزند. باید ببرد و بخورد. هرگاه این کارها را رها کند گرسنگی می کشد، و تمدن عقبگرد می کند و سقوط می نماید، و زمین به حالت طبیعی خود برمی گردد.

بسیاری از حیوانات بسان «خرچنگ دریائی» هستند. خرچنگ دریائی وقتی که چنگک خود را از دست بدهد می داند اندامی از بدنش هدر رفته است و ضائع گردیده است. با سرعت به تعویض و جایگزینی آن می پردازد! سلولها را فعال می سازد، و عوامل وراثت، یعنی ژنها را به تلاش می اندازد! هرگاه این امر صورت گرفت و چنگک جدید درست گردید، سلولها دست از کار و تلاش برمی دارند، چون از طریقی متوجه

نوزادان آنها هیچ گونه وسیله ای در دسترس ندارند تا با آن چیزی را بشناسند. جز آب خالی چیزی سراغ نمی رود و دیده نمی شود. اما نوزادان آنها برمی گردند و راهی را در پیش می گیرند که به سوی ساحل می رود، ساحلی که مادرانشان از آنجا آمده اند و به دریا خزیده اند. از آن ساحل هم به رودخانه یا دریاچه و یا برکه کوچکی می روند. بدین خاطر هر آبی از مارماهیهای خود پرمی گردد. این مارماهیها با امواج نیرومند دست و پنجه نرم کرده اند. در برابر جذر و مدها ایستاده اند. با طوفانهای دریائی رزمیده اند. با امواج متلاطمی جنگیده اند که سواحل را بازپچه دست خود قرار داده اند. به آنها در اینجا اجازه رشد داده شده است. وقتی که رشد آنها به کمال رسید یک قانون نهان آنها را برای برگشتن برمی انگیزد، برگشتن به جایگاهی که در آنجا بوده اند بعد از به پایان بردن کوچی که کرده اند. آیا برانگیزنده و محرکی که مارماهیها را بدین امر رهنمود و رهنمون می کند کیست؟ هرگز اتفاق نیفتاده است که مارماهی آمریکائی در آبهای اروپا شکار شود، یا مارماهی اروپائی در آبهای آمریکا صید گردد. طبیعت مارماهی اروپا را یک سال یا بیشتر از مارماهی آمریکائی به رشد می رساند تا تأخیر این مدت مسافتی را جبران کند که مارماهی اروپائی طی می کند. آخر فاصله کوچ مارماهی اروپائی طولانی تر از فاصله کوچ همون مارماهی آمریکائی خود است. به نظر تو آیا وقتی که ذره ها و گرد و غبارها دست به دست یکدیگر بدهند و در وجود مارماهی متحد و متفق شوند برای مارماهی حس رهنمود و رهنمون، و نیروی اراده لازم برای اجراء همچون عملیاتی می گردد.

وقتی که باد پروانه ماده ای را از لابلای پنجره به سر در خانه ات بیاورد، چیزی نمی گذرد این پروانه پیام نهانی را مخابره می کند. پروانه نر هر چند که در فاصله دوری باشد این پیام را دریافت می دارد، و بدان پاسخ می دهد. اگر تو با پخش بوهائی بخواهی این پروانه را سردرگم کنی در کار مخابره او خلل و نقصی پدید نمی آید. آیا

می‌گردند که هنگام استراحت فرارسیده است!

هزارپای دریائی وقتی که دو تکه شد، می‌تواند خود را از راه یکی از این دو نیمه اصلاح و ترمیم کند! تو اگر سر کرم خوراکی را قطع کنی، بی‌درنگ او به ساختن سر دیگری به جای آن می‌پردازد!... ما انسانها نیز می‌توانیم بهبودی و التیام زخمها را به شتاب اندازیم، اما چه وقت برای جرّاحان میسر و ممکن می‌گردد بدانند چگونه سلولها را به نشاط و تلاش وادارند تا بازوی جدیدی، یا گوشتی، یا استخوانی، یا ناخنهایی، و یا اعصابی را بسازند و جایگزین کنند؟ اگر این کار امکان داشته باشد؟!

حقیقت سرسام‌آوری در میان است که تا اندازه‌ای معنای این بازآفرینی و آفرینش نوین را روشن می‌گرداند. سلولها در مراحل اولیّه تکامل خود وقتی که تقسیم می‌شوند هر قسمتی از آن می‌تواند جاندار کاملی را پدید آورد. بدین خاطر هرگاه سلول اولیّه به دو قسمت تقسیم شود، و این دو قسمت جدا گردیدند، از آنها دو سلول جداگانه تولید می‌شود. این امر توجیهی برای مشابَهت دوقلوها است. اما معنی و مفهوم بیش از این را دارد، و آن این که هر سلولی در ابتدای امر فردی به تمام و کمال باشد. دیگر شکّی باقی نمی‌ماند که در این صورت تو خودت در هر سلولی و بافتی وجود داری!

در فصل دیگری می‌گوید:

«دانهٔ بلوطی که روی زمین می‌افتد، و پوستهٔ سفت خاکستری رنگش آن را از شکستن محفوظ و مصون می‌دارد، و به گودالی از زمین غلت می‌خورد و می‌افتد، در بهار سلول درون آن به جنبش و کنش درمی‌آید. پوستهٔ آن از هم می‌گسلد و پراکنده می‌گردد. سلول طعام را از مغز آن می‌بلعد، مغزی که شبیه تخم مرغی است که در آن «ژنها» یا «واحدهای وراثتی» پنهان و نهان گردیده‌اند. ریشه‌های خود را به زمین فرومی‌برد و در آن می‌گستراند. ناگهان تو شاخه‌ای یا نهالی را می‌بینی که بعد از گذشت چند سال درختی می‌گردد.

سلول که در آن ژنها وجود دارد تقسیم و تکثیر می‌شود و میلیونها میلیون برابر می‌گردد، و شاخه‌ها و پوسته را و همهٔ برگها و میوه‌ها را می‌سازد. میوه‌هایی که همدان میوه‌های درخت بلوطی است که از آن پدید آمده است و پای به هستی گذاشته است. در خلال صدها سال، میوه‌های بلوط بیشمار پدیدار آمده‌اند و در آنها نظم و ترتیب اتمها درست همان است که نخستین درخت بلوط را در میلیونها سال پیش تولید کرده است و به دنیا آورده است»^(۱)

در فصل سوم می‌گوید:

هر سلولی که در بدن هر آفریدهٔ زنده‌ای پدید می‌آید باید خود را دگرگون سازد تا جزئی از گوشت شود. یا خود را فداء سازد به عنوان جزئی از پوستی که همین که به وجود می‌آید فرسوده و پوسیده می‌گردد. سلول باید مبنای دندانها را بسازد. مائع شفاف داخل چشم را تهیه ببیند. یا در تشکیل بینی یا گوش شرکت بکند. گذشته از این بر هر سلولی لازم است خود را دگرگون سازد از لحاظ شکل و از لحاظ هر خاصیت دیگری که برای انجام وظیفهٔ خودش لازم است. مشکل است تصوّر کنیم از میان سلولهایی که مربوط به دست راست یا دست چپ هستند، یکی از این سلولها جزئی از گوش راست گردد، و سلول دیگری جزئی از گوش چپ شود. صدها هزار سلول چنین به نظر می‌آیند که وادار گردیده‌اند و به پیش رانده شده‌اند چیز مناسبی را در وقت معینی و در مکان مشخصی انجام بدهند!

در فصل چهارم می‌گوید:

در میان تودهٔ آفریدگان به برخی از آنها امکان داده شده است که پلهٔ بالائی از اشکال معین غریزه یا هوش و یا چیزی که نمی‌دانیم را نشان بدهند. برای مثال زنبور ملخ جهنده‌ای را شکار می‌کند. گودالی را در زمین می‌کند. به ملخ نیش می‌زند. سوزن نیش خود را دقیق

۱- مراجعه شود به مطالبی که در سوره «طارق» راجع به کوچ نطفه‌ای آمده است که چنین را پدید آورده است.

به مکان مناسبی از بدنش فرومی برد تا بدانجا که ملخ بیهوش می گردد، و بسان گوشت نگاهداری شده ای زیست می کند... زنبور ماده دقیقاً در جای مناسبی از بدن این ملخ تخمگذاری می نماید. چه بسا این زنبور نمی داند که نوزادان کوچک او وقتی که از تخمها بیرون می آیند می توانند از این غذا بهره مند شوند و بخورند بدون این که این حشره را بکشند که غذای آنها است! چرا که کشتن این حشره برای آنها خطر دارد. قطعاً باید زنبور از آغاز آفرینش این کار را کرده باشد و پیوسته آن را تکرار نموده باشد. در غیر این صورت هیچ گونه زنبوری بر روی زمین نمی ماند... علم برای این پدیده مرموز هیچ تفسیر و توضیحی ندارد. از دیگر سو این پدیده را نمی توان به تصادف نسبت داد.

زنبور ماده نخجیر را به گودالی می اندازد و روی آن را می پوشاند، و شادان کوچ می کند و سپس می میرد. نه این زنبور و نه پیشینیان او در باره این عملکرد اندیشیده اند، و نه این و نه آنها ندانسته اند برای نوزادانشان چه چیزی پیش می آید و چه چیزی رخ می دهد... و حتی ندانسته اند که خودشان زندگی کرده اند و به تلاش ایستاده اند تا نوع خودشان را حفظ کنند!

در میان برخی از انواع مورچگان، کارگران آنها دانه های ریزی را می آورند برای خوراک مورچگان دیگر در طول فصل زمستان. مورچگان جایی را می سازند مشهور به «انبار آرد کردن». مورچگانی که آرواره های بزرگ مجهزی برای آرد کردن دارند در آنجا هستند. این مورچگان آسیابان به جویدن و خرد کردن و آماده کردن خوراک برای ساکنان لانه می پردازند. این یگانه کاری است که این نوع مورچگان انجام می دهند. وقتی که پائیز فرامی رسد، و دانه ها همه آرد گردیده اند، قاعده «بزرگ ترین خیر و خوبی برای بیشترین افراد» می طلبد که این توشه خوراک مصون و محفوظ گردد. از آنجا که نسل جدید، مورچگان آسیابان زیادی را تولید و نظم و نظام

خواهند داد، مورچه های سرباز مورچگان آسیابان موجود را می کشند. شاید مورچه های سرباز وجدان حشرگی خود را راضی کنند به این که مورچگان آسیابان پاداش لازم و بسنده خود را دریافت کرده اند، چرا که آنها نخستین فرصت استفاده از غذا را در طول آسیاب کردن داشته اند و بهره کافی خود را برده اند!

انواعی از مورچگان وجود دارند که غریزه یا تفکر - هر کدام از این دو را که برای تو شیرین است برگزین - آنها را وادار می سازد که گیاهانی را جهت خوراک کشت کنند. می توان این کشتزارها را «باغچه های گیاهان» نامید. این مورچگان انواع معینی از کرمها و ساسها و شته ها^(۱) را شکار می کنند - شته ها حشرات کوچکی هستند که آفت شیره های عسلی هستند - کرمها و ساسها و شته ها گاوها و بزهای ماده این نوع مورچه ها بشمارند. مورچه ها ترشحات مشخصی که شبیه عسل است از این موجودات برمی گیرند و می خورند.

مورچه ها گروه ها و دسته هایی از این جانداران را اسیر و برده می سازند. بعضی از مورچه ها وقتی که لانه های خود را می سازند، برگها را تکه تکه می کنند در اندازه هایی که مطابق حجم مطلوب است. در آن هنگام که برخی از مورچه های کارگر بریده های برگها را در مکان مناسب می گذارند. نوزادان کوچک خود را - که در دوران دگردیسی هستند و می توانند ابریشم بافی کنند و تارها را بتابند - در کار جولانی و بافندگی با خود شرکت می دهند و آنها را به کار می گیرند! چه بسا نوزادان مورچه از ساختن پيله ای برای خود محروم هستند، ولیکن به جماعت مورچگان خدمت می کنند! راستی چگونه به اتمهای ماده ای که مورچه از آنها تشکیل می شود اجازه داده می شود که به همچون عملیات پیچیده و سختی برخیزند و به تلاش بایستند؟

۱- ماده این حشره از ابتدای بهار تا اواخر پائیز به طور بکرزایی مرتباً تولید نسل می کند و پیایی ماده های بکرزا به وجود می آورد، و فقط با شروع سرما نسل نر و ماده تولید می کند، و آنها باهم جفتگیری می کنند و تخمهای زمستانی را به وجود می آورند! (فرهنگ معین)

شک و تردیدی نیست آفریدگاری وجود دارد که این مورچگان را رهنمود و رهنمون می‌نماید، و آنها را بر انجام چنین کارهای شگفت و شگرفی توانائی و مهارت عطاء می‌فرماید»...

سخنان (۱). کریسی موریسون در اینجا به پایان می‌آید...

بلی. هیچ شک و تردیدی نیست آفریدگاری وجود دارد که مورچگان را رهنمود و رهنمون می‌فرماید، و آفریده‌های کوچک و بزرگ جدای از آنها را نیز راهنمائی و راهیابی می‌نماید، و بدانها بر انجام همه اینها قدرت و مهارت می‌بخشد... چرا که او:

﴿الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾.

پروردگار والامقامی که (چیزها را) می‌آفریند، و سپس (آنها را) هماهنگ می‌کند و می‌آراید. پروردگاری که اندازه‌گیری می‌کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید (که باید بکند).

اینها نمونه‌هایی بود که ما آنها را از سخنان آن دانشمند فرزانه گلچین کرده‌ایم. این گلچین جز چیز اندکی از مشاهداتی نیست که انسانها آنها را در باره جهانهای گیاهان و حشرات و پرندگان و حیوانات نوشته‌اند. گذشته از اینها توده‌ها و گروه‌های فراوان بسان اینها وجود دارند. این توده‌ها و گروه‌های فراوان هم بیش از این کاری نمی‌کنند که به گوشه ناچیزی از مدلول و مفهوم این فرموده خداوند بزرگوار اشاره‌ای داشته باشند:

﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾.

پروردگاری که (چیزها را) می‌آفریند، و سپس (آنها را) هماهنگ می‌کند و می‌آراید. خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید (که باید بکند).

اینها اشاره‌هایی است به چیزهای شگفت و شگرفی که در این جهان دیدنی است، جهانی که ما کمتر از اندک

آن را هم نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم. تازه در فراسوی این جهان دیدنی جهان نهانی، یعنی عالم غیبی وجود دارد که تنها از چیزهای آن، پرتوهائی بر ما می‌تابد که یزدان سبحان برای ما انسانها از آنها سخن می‌گوید، بدان اندازه که هستی ضعیف بشری ما تاب و توان درک و فهم آنها را دارد!



بعد از نشان دادن این گستره فراخ صفحه بزرگ هستی، و سر دادن تسبیح و تقدیس در گوشه‌ها و کرانه‌های جهان، و پیچیدن پژواک در اطراف و اکناف دوردست جهان و هم‌آوایی و هم‌نوائی همه چیز آن، به تکمیل این تسبیح و تقدیس بزرگ و سترگ می‌پردازد با پسوده‌ای در حیات گیاهان، پسوده‌ای که پیام و محتوای خود را دارد:

﴿وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى، فَجَعَلَ غُثَاءً أَحْوَى﴾.

خداوندی که چراگاه را (برای تغذیه جانداران از زمین می‌رویاند و) بیرون می‌آورد.

«مَرْعَى» هرگونه گیاهی است. هیچ گیاهی هم نیست مگر این که برای آفریده‌ای از آفریدگان خدا خوب و شایسته است. مَرْعَى در اینجا فراگیرتر از آن چیزی است که برداشت ما از مَرْعَى است که چراگاه چهارپایان خودمان است. خدا این زمین را آفریده است، و اقوات و ارزاق آن را برای هر زنده و جاندار که روی زمین حرکت بکند، یا در داخل زمین پنهان بشود، و یا در فضای زمین پرواز بکند، مقدر و مقرر فرموده است.

مَرْعَى - اعم از چراگاه و چمنزار و نباتات و گیاهان - نخست به رنگ سبز برمی‌دمد، سپس پژمرده می‌شود و خشک و پرپر می‌گردد، و بعد به سیاهی می‌زند. «أَحْوَى» یعنی سیاه تیره، این است. گیاهان بدان گاه که سبزرنگ هستند قابلیت خوردن به شکل پخته و خام را دارند. زمانی که پژمرده و پرپر و سیاه تیره هستند باز هم می‌توان آنها را به شکل پخته و خام خورد. در فاصله این دو حال نیز همین‌طور جنبه خوراکی دارند. پس در هر حالی از احوال برای کاری از کارهای این

آموخت، و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد. مگر چیزی را که خدا بخواهد. قطعاً او آشکارا و نهان را می‌داند. (چنین خدائی نگاهبان قرآن است و آنچه مورد نیاز بشر بوده و هست از طریق وحی قرآن به تو می‌رساند، و چیزی را در این زمینه فروگذار نمی‌کند). ما تو را برای شریعت ساده و آسان (آئین اسلام) آماده می‌سازیم (و کارهای خیری را برای تو آسان می‌نمائیم و در انجام آنها توفیق می‌دهیم). اگر پند و اندرز سودمند باشد، پند و اندرز بده.

این مژده می‌آغازد با برداشتن رنج محافظت از قرآن و رنج نگاهداری آن از دوش پیغمبر ﷺ:

﴿سَنَقْرِيكَ فَلَا تَنْسَى﴾.

ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و به تو خواهیم آموخت و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد.

آنچه بر پیغمبر ﷺ است خواندن قرآن است، خواندنی که آن را از سوی پروردگارش دریافت می‌دارد. بعد از آن این خدا است که ضامن ضبط قرآن در دل او است. دیگر فراموش نمی‌گرداند آنچه را که پروردگارش بر او می‌خواند.

این مژده‌ای است برای پیغمبر ﷺ مژده‌ای که او را آسوده‌خاطر می‌گرداند. بدو اطمینان می‌دهد که از سوی این قرآن بزرگ و زیبا و محبوب دلش خاطر جمع باشد. نگران این قرآن که سراپا عاشق آن است، و آزند بر آن است، و مسؤولیت بزرگی را نسبت بدان احساس می‌کند، اصلاً نباشد... عشق بدین قرآن و آز بر آن و احساس مسؤولیت در قبال آن، پیغمبر ﷺ را بر آن می‌داشت وقتی که جبرئیل قرآن را برایش نازل می‌کرد آیه آیه را تکرار بکند و زبان بدان بجناند از ترس این که نکند حرفی از آن را فراموش گرداند. تا این مژده‌های اطمینان‌بخش بدو رسید و خاطر جمع گردید که پروردگارش بجای او محافظت از این قرآن را بر

زندگی سزاوار و مفیدند، برابر تقدیر و تدبیر پروردگاری که جهان را آفریده است و همه چیز آن را به اندازه لازم آفریده است و هماهنگ و آراسته و پیراسته کرده است و به راه خود داشته است و رهنمود و رهنمون فرموده است.

اشاره‌ای که در اینجا به حیات نباتات می‌شود با گوشه چشمی پیام می‌دهد که هر گیاهی درویدن دارد، و هر زنده‌ای پایانی. این هم پسوده‌ای است که با سخن گفتن از زندگی دنیا و زندگی آخرت سازگار و هماهواست:

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾.

بلکه (بنا به سرشت انسانی) زندگی دنیا را (که محسوس و نقد است، بر زندگی آخرت که نامحسوس و نسبی است) ترجیح می‌دهید و برمی‌گزینید. در حالی که آخرت (از دنیا) بهتر و پاینده‌تر است (عاقل چرا باید فانی و گذرا را بر باقی و پایا ترجیح دهد؟).

زندگی دنیا بسان این چمنزار و گلزار و گیاهانی است که مدت زمان خود را سپری می‌کنند و سپس خشک و سیاه و پرپر می‌گردند... ولی آخرت جاودانه می‌ماند و پایان ندارد.

✽

در این سرآغازی که پرده از گستره فراخ صفحه بزرگ هستی برمی‌دارد، حقائق آئینده این سوره در روند گفتارش با این هستی در این چهارچوب زیبای بزرگ، ارتباط پیدا می‌کند، همان گونه که دیده می‌شود بیشتر سوره‌ها در این جزء همچون چهارچوبی دارند، چهارچوبی که با فضا و سایه‌روشن و آهنگ این سوره، همنوائی و همنوائی کاملی دارد.^(۱)

✽

پس از آن، این مژده بزرگ به پیغمبر خدا ﷺ و بعد از او به امت او داده می‌شود:

﴿سَنَقْرِيكَ فَلَا تَنْسَى - إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى - وَنُيْسِرُكَ لِلْيُسْرَى. فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى﴾.

۱- مراجعه شود به فصل هماهنگی هنری در کتاب: «التصوير الفني في القرآن».

عده می‌گیرد و مصون ماندن آن را تضمین خواهد کرد. این مژده گذشته از پیغمبر ﷺ برای امت او است. امتی که بعد از او می‌آیند و پای به جهان می‌گذارند. آنان هم مطمئن باشند اصل این عقیده که قرآن است محفوظ و مصون توسط یزدان است. این عقیده از سوی خدا آمده است و توسط او محافظت می‌گردد، و او ضامن و حافظ نگاهداری آن در دل پیغمبر ﷺ است. این عقیده است. این هم رعایت و عنایت یزدان سبحان است، و بیانگر بزرگواری این عقیده در پیشگاه خدا، و عظمت این کار در ترازوی او است.

در اینجا همان گونه که در هرجائی که وعده قطعی و حتمی داده می‌شود، یا این که قانون دائمی و همیشگی به میان می‌آید، پشت سر آن، آزادی اراده و مشیت الهی بیان می‌گردد. از عدم مقید بودن اراده و مشیت خدا سخن می‌رود، حتی اگر این قید و بند از وعده خدا و از قانون او سرچشمه بگیرد و پدیدار آید. قرآن بر بیان این حقیقت در هرجائی حرص و آز دارد، همان گونه که در گذشته در این فی ظلال القرآن مثال زده‌ایم و ذکر کرده‌ایم. از جمله در اینجا در این باره آمده است:

﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾.

مگر چیزی را که خدا بخواهد.

این پاسداری از قرآن و نگهبانی از آن نیز آزادی اراده و مشیت الهی را به دنبال دارد. هرچند وعده صادقانه داده شده است که این قرآن فراموش نمی‌گردد و از آن محافظت می‌شود، اما این پاسداری و نگهبانی نیز در چهارچوب اراده و مشیت بزرگ الهی قرار می‌گیرد و می‌ماند، و پیوسته بدین اراده و مشیت باید چشم دوخت حتی در کاری که خود این اراده و مشیت قبلاً وعده داده است. دل همیشه باید آویزه اراده و مشیت خدا بوده، و همیشه با این آویزه شدن زنده باشد و زندگی بکند...

﴿إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾.

قطعاً او آشکارا و نهان را می‌داند.

انگار این قسمت از آیه بیانگر برجای داشتن و

مژده فراگیر دوم این است:

﴿وَتُيسِّرُكَ لِلْيُسْرَى﴾.

ما تو را برای شریعت ساده و آسان (آئین اسلام) آماده می‌سازیم (و کارهای خیری را برای تو آسان می‌نمائیم و در انجام آنها توفیقت می‌دهیم).

مژده‌ای است به شخص پیغمبر ﷺ و بعد از او مژده‌ای به امت او است. بیان سرشت این آئین، و حقیقت این دعوت، و نقش این دعوت در زندگی انسانها، و جایگاه این دعوت در نظام جهان هستی است... این دو کلمه: «وَتُيسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» دربرگیرنده حقیقتی از بزرگ‌ترین سرشت این پیغمبر ﷺ را با سرشت این عقیده، و با سرشت این هستی پیوند می‌دهد، هستی‌ای که ساده و آسان با دست قدرت یزدان ساخته و پرداخته گردیده است، و ساده و آسان راه خود را می‌سپرد، و ساده و آسان رو به سوی هدفش می‌کند و می‌رود. این حقیقت از نور سرچشمه گرفتن و برآمدن است. از نور سرچشمه گرفتن و برآمدن به مسافتها و فاصله‌ها و افقها و کرانه‌های حقیقتی اشاره می‌نماید که حدود و ثغوری ندارد...

کسی که خدا او را برای شریعت ساده و آسان آئین اسلام آماده می‌سازد، در سراسر مسیر زندگانش ساده و آسان به پیش می‌رود. همراه با این جهان که دارای ترکیب‌بند و حرکت و رویکرد هم‌آوا و هم‌نوا است به سوی خدا رهسپار می‌شود... با کسی و چیزی برخورد نمی‌کند و ستیزه نمی‌جوید مگر با منحرفانی که از خط سیر این جهان بزرگ بریده‌اند و به کژراهه

خدا ﷺ را بالای منبر دیدم در حالی که عمامه سیاهی بر سر داشت، و سر آن را میان دو شانۀ او یخته بود. در صحیح مسلم از جابر روایت شده است که یک گوشه عمامه اش آویزان بود. این می‌رساند که سر عمامه یا گوشه آن را همیشه میان دو شانۀ او آویزان نمی‌کرده است. گویند: وقتی که پیغمبر ﷺ وارد مکه شد لباس رزمی بر تن داشت، و بر سرش کلاه خود بود. در این صورت باید گفت پیغمبر ﷺ در هر جایی جامه‌ای را می‌پوشید که متناسب با آنجا می‌بود.

در فصل دیگری ابن قیم گفته است: «درست این است که بهترین راه و روش همان راه و روش پیغمبر خدا ﷺ است. راه و روشی که آن را بنیاد نهاده است، و بدان دستور فرموده است، و بدان تشویق نموده است، و بر آن پایدار و ماندگار بوده است. راه و روش او در لباس پوشیدن این بوده است هر جامه‌ای که دست داده است پوشیده است. جامه‌اش گاهی از پشم، وقتی از پنبه، و زمانی از کتان بوده است. لباسهای کتانی راه راه یمنی و کتانی سبزرنگ را پوشیده است. جبهه و قبا و پیراهن و شلوار و رداء و عبا و پیراهن بلند را پوشیده، و خف و دمپایه و کفش را به پا کرده است، و سر دستار و عمامه را گاهی از پشت سر آویزان نموده است، و گاهی آویزان ننموده است ... تا آخر ...».

در باره راه و روش پیغمبر ﷺ در امر خوردن گفته است: «راه و روش پیغمبر ﷺ و سیره و شیوه او در امر خوردن چنین بود: خوراک موجودی را بر نمی‌گرداند و مردود نمی‌داشت. در باره خوراکی که موجود نبود خود را به رنج و مشقت نمی‌انداخت و آن را دنبال نمی‌کرد. هر طعام پاک و هر خوراک حلالی که بدو نزدیک می‌بود از آن می‌خورد - مگر این که از آن بیزار می‌بود و اشتهای آن را نمی‌داشت. در این صورت از خوردن آن خودداری می‌کرد، بدون این که

افتاده‌اند - معلوم است همچون کسانی وقتی که با این جهان بزرگ مقایسه می‌گردند و سنجیده می‌شوند، نه ارج و بهائی دارند و نه به حساب می‌آیند - او با سراسر این جهان، با رخدادها، با اشخاص و اشیاء، و با قضا و قدری که رخدادها و اشخاص و اشیاء را می‌چرخاند و اداره می‌گرداند، ساده و آسان و زیبا و لطیف و نرم و آرام، حرکت می‌کند و رهسپار می‌شود. سادگی و آسانی در دستهایش، در زبانش، در گامهایش، در کارش، در تصورش، در اندیشه‌اش، در شروع به کارهایش، در چاره‌جویی امورش، در رفتارش با خود، و در رفتارش با دیگران، پیدا و هویدا است.

پیغمبر خدا ﷺ در همه کارهایش این چنین بود ... هرگاه میان دو کار مختار می‌گردید ساده و آسان آن را برمی‌گزید، همان گونه که عائشه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - از او روایت کرده است.^(۱) و همان گونه که عائشه گفته است: «پیغمبر خدا ﷺ وقتی که در خانه‌اش خلوت می‌کرد و تنها می‌بود نرم‌ترین مردمان، و متبسم و خندان بود». در صحیح بخاری آمده است: «کنیزی دست پیغمبر خدا ﷺ را می‌گرفت و او را هرکجا و هرگونه که می‌خواست راه می‌برد!»

در طرز رفتار پیغمبر ﷺ در جامه پوشیدن و خوراک خوردن و خفتن و جز اینها چیزهایی روایت شده است که بیانگر گزینش سادگی و آسانی، و به طور کلی هرچه کمتر خود را به رنج و تکلف انداختن است. در کتاب «زادالمعاد» شمس الدین ابو عبدالله محمد بن قیم جوزی در باره «جامه‌های پیغمبر» ﷺ آمده است: «پیغمبر ﷺ عمامه‌ای داشت که سحاب یعنی ابر نامیده می‌شد. آن را بر سر علی بست. این عمامه را می‌پوشید و زیر آن کلاهی بر سر می‌نهاد. کلاه بر سر می‌نهاد بدون این که دستار ببندد. دستار می‌بست بدون این که کلاه بر سر بنهد. هرگاه عمامه می‌بست سر آن را میان دو شانۀ او فرومی‌آویخت - بنا بدانچه که مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده است. از عمر پسر حریث روایت شده است که گفته است: پیغمبر

آنها مشکل است. از جمله فرموده‌های پیغمبر ﷺ اینها است:

«إِنَّ هَذَا الدِّينَ يَسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ»^(۲)
 «این آئین سهل و آسان است، هیچ کسی با این آئین سختگیری نمی‌کند (و در انجام عبادت بیش از توان خود را به زحمت نمی‌اندازد) مگر این که این آئین بر او چیره می‌گردد و او را مغلوب خود می‌گرداند».

«لَا تُشَدُّوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَيُشَدَّدَ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَشَدَّدَ عَلَيْهِمْ...»^(۳)

«بر خویشتن سخت نگیرید. اگر بر خویشتن سخت بگیرید بر شما سخت گرفته می‌شود. چه قومی بر خویشتن سخت گرفتند، بر ایشان سخت گرفته شد».

«إِنَّ الْمُنْتَبِئَ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى»^(۴)

«شخص راه گم کرده و مرکوب مرده نه زمینی را طی می‌کند و نه پستی را سالم برجای می‌گذارد».

«يَسْرُوا وَلَا تَعْسَرُوا»^(۵)

«آسانگیری کنید و سختگیری نکنید».

در باره همزیستی و سازگاری فرموده است:

«رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا سَمَحًا إِذَا بَاعَ وَإِذَا اشْتَرَى وَإِذَا اقْتَضَى»^(۶)

«خداوند رحمت کند کسی را که آسانگیر باشد وقتی که می‌فروشد، و وقتی که می‌خرد، و وقتی که حق خود را می‌طلبد و انجام کاری را می‌خواهد».

«الْمُؤْمِنُ هَيِّنٌ لِّينٌ»^(۷)

«مؤمن، نرم‌خو و آرام و آسانگیر و کارآسان است».

«الْمُؤْمِنُ يَأْلَفُ وَيُؤْلَفُ»^(۸)

۱- سَوِيق غذائی که از آرد گندم یا جو تهیه می‌کردند، شاید سمنو و یا کاجی باشد. (مترجم)

۲- بخاری آن را روایت کرده است.

۳- ابوداود آن را روایت کرده است.

۴- بخاری آن را روایت کرده است.

۵- مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند.

۶- بخاری آن را روایت کرده است.

۷- بیهقی آن را روایت کرده است.

۸- دارقطنی آن را روایت کرده است.

آن را حرام اعلام کند - هرگز از طعام و خوراکی عیبجویی نمی‌کرد و رخنه نمی‌گرفت. اگر میل خوردن آن را می‌داشت از آن می‌خورد، و اگر اشتهای خوردن آن را نمی‌داشت به ترک آن می‌گفت، همان گونه که سوسمار خوردن را رها فرمود چون به خوردن آن عادت نداشت. اما سوسمار خوردن را بر امت خود حرام نفرمود. بلکه سوسمار بر سر سفره او خورده می‌شد و او نگاه می‌کرد و چیزی نمی‌فرمود. حلوا و عسل را می‌خورد و آنها را دوست می‌داشت. خرما، رطب و هنوع خرمائی را می‌خورد. شیر خالص و شیر مخلوط را می‌نوشید. سَوِيق^(۱) و عسل را با آب می‌خورد. دوشاب و افشرة خرما را میل می‌فرمود. خریزه - شوربا یا سوپ و یا آشی که از شیر و آرد درست می‌شد - خیار با خرما، کشک، نان و خرما، نان و سرکه، قدید یعنی گوشت کفانیده پاره کرده یا گوشت به درازا بریده خشک کرده، کدوی پخته - که آن را دوست می‌داشت - بلغور و گندم و جو پوست کنده، ترید با روغن، پنیر، نان و روغن زیتون، هندوانه با خرما، خرما با سرشیر - آن را دوست می‌داشت - همه اینها را می‌خورد. هرگز هیچ خوراک پاک و حلالی را بر نمی‌گردانید، و در به دست آوردن آن خود را به زحمت نمی‌انداخت. راه و روش او این بود هرچه ممکن می‌گردید و دست می‌داد می‌خورد، و اگر خوراکی پیدا نمی‌گردید و میسر نمی‌شد. صبر می‌کرد... تا آخر...

در باره راه و روش و رسم و رسوم خفتن و بیدار شدن پیغمبر ﷺ گفته است: «گاهی بر روی رختخوابش و گاهی بر روی پوست، و گاهی بر روی حصیر، و گاهی بر روی زمین، و گاهی بر روی تخت میان شنها، و گاهی بر روی جامه سیاهی می‌خوابید».

احادیث پیغمبر ﷺ که بر آسانگیری و بزرگواری و گذشت و نرمش داشتن در کارها، و سختگیری نکردن در امور، تشویق و ترغیب می‌کنند، و در ابتدای آنها کار عقیده و وظائف آن قرار دارد، زیادند و شمارش

«مؤمن الفتگیر و الفت پذیر است».

«إِنْ أَبْغَضَ الرَّجَالُ إِلَى اللَّهِ الْأَلَدُ الْخَصِمُ» (۱)

«مبغوض ترین و منفورترین مردمان در نزد خدا، دشمن ترین و کینه توزترین آنان است».

از نشانه های برجسته و از اشاره های ژرفی که دالّ بر بیزاری و ناخشنودی پیغمبر ﷺ از سختگیری و درشتخوئی و نابهنجاری و مشکل پسندی و مشکل تراشی حتّی در نامها و سیماهای چهره ها است، و بیانگر حقیقت سرشت او است و می رساند که پروردگارش وی را در خوی و هستی بر ساده بودن و ساده گرفتن ساخته و پرداخته است، اینها است: از سعید پسر مسیب روایت شده است که پدرش گفته است: پدرش (یعنی پدر بزرگ مسیب) به خدمت پیغمبر ﷺ رفت. پیغمبر ﷺ فرمود:

«مَا أَسْمُكَ؟» «اسم تو چیست؟»

پاسخ داد و گفت: حَزْنُ . . . (یعنی مکان سخت و ناهموار). فرمود:

«بَلْ أَنْتَ سَهْلٌ».

«بلکه تو سهل و صاف و هموار هستی».

گفت: نامی را تغییر نمی دهم که پدرم مرا بدان نامیده است! پسر مسیب - خدایش رحمت کند - گفته است: «این خشونت و نابهنجاری بعدها همیشه در میان ما بود!» (۲)

از ابن عمر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - روایت است که پیغمبر خدا ﷺ نام عاصیه (یعنی سرکش و نافرمان) را تغییر داد و او را جمیله (یعنی زیبا و آراسته) نامید. (۳)

از فرموده های پیغمبر ﷺ است:

«إِنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ أَنْ تَلْقَى أَخَاكَ بِوَجْهِ طَلِقٍ» (۴)

«از جمله کارهای نیک و پسندیده این است که با برادر (دینی) خود با چهره گشاده و روئی باز رویاروی گردی».

این حسّ و شعور دقیق و لطیفی است که نابهنجاری و ناهمواری و سختی و دشواری را حتّی در نامها و سیماها می بیند و مورد نظر قرار می دهد، و از آنها

بیزاری می جوید، و آنها را به سوی هنجاری و همواری و نرمش و سازش می کشاند و متمایل می گرداند. تاریخ زندگانی پیغمبر خدا ﷺ به تمام و کمال صفحه هایی از بزرگواری و گذشت و آسانگیری و صفا و صمیمیت و نرمش و سازگاری، و آسان گرفتن در جملگی کارها است.

این هم مثالی از چاره جوئی دلها و درونها است، مثالی که پرده از راه و روش پیغمبر ﷺ و از سرشت خوی او برمی دارد:

روزی عرب بادیه نشینی به خدمت او آمد و چیزی درخواست کرد. پیغمبر ﷺ آن را بدو داد، و گفت:

«أَحْسَنْتُ إِلَيْكَ؟»

«آیا با تو خوبی کردم؟».

عرب بادیه نشین گفت: نه، و بلکه زیبا هم رفتار نکردی! مسلمانان خشمگین شدند، و برخاستند و به سوی رفتند. پیغمبر بدیشان اشاره کرد که دست نگاه دارید و آرام باشید. سپس به خانه اش رفت، و کسی را به سراغ آن عرب بادیه نشین فرستاد. مقداری بر بخشش و عطای بدو افزود. سپس فرمود:

«أَحْسَنْتُ إِلَيْكَ؟»

«آیا با تو خوبی کردم؟».

گفت: بلی. خداوند پاداش خوب اهل و عیال و قوم و قبیله ات را بدهد. پیغمبر ﷺ بدو فرمود:

«إِنَّكَ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فِي نَفْسِ أَصْحَابِي شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ، فَإِذَا أَحْبَبْتَ فَقُلْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مَا قُلْتَ بَيْنَ يَدَيَّ، حَتَّى يَذْهَبَ مِنْ صُدُورِهِمْ مَا فُهِمَ عَلَيْكَ».

«تو گفתי آنچه که گفתי. در درون یارانم ناراحتی و رنجشی از آن سخن جای گرفته است. اگر دوست داری آنچه در پیش من گفתי در حضور ایشان هم بگو، تا آنچه نسبت به تو در سینه هایشان جای گرفته است از

۱- مسلم و بخاری آن را روایت کرده اند.

۲- بخاری آن را روایت کرده است.

۳- مسلم آن را روایت کرده است.

۴- ترمذی آن را روایت کرده است.

روش زندگانی پیغمبر ﷺ یافته می شود. همه نمونه ها دال بر ساده گرفتن و آسان نمودن کارها بر خویشان است، هم بدان گونه که پروردگارش بدو مژده داده است و در زندگانش توفیق رفیق راهش فرموده است، و در امر دعوت و در جملگی امور موفقش نموده است و راه را برایش هموار و کار را برایش آسان کرده است. . .

این شخصیت بزرگوار و محبوب و موفق و آماده برای دریافت ساده ترین آئین و سهل ترین شریعت، و برای پیمودن آسان ترین راه، این چنین بود تا بتواند این دعوت را بگیرد و آن را به انسانها برساند، و سرشت او با سرشت دعوت همسان و همگون، و حقیقت او با حقیقت دعوت همآوا و همنا شود، و همتا و همطراز با امانت بزرگی گردد که با وجود ستبری و سترگیش - در پرتو توفیق دادن و آمادگی بخشیدن خدا بدو - آن را برداشته است و بر دوش کشیده است. این است که رسالت با این چنین توفیق دادنی و آمادگی بخشیدنی از بار کمرشکنی به کار دوست داشتنی ای، و به ریاضت زیبایی، و به شادی و دلگشائی، تبدیل می گردد و تحوّل می پذیرد.

در بیان صفت محمد ﷺ و صفت وظیفه ای که آمده است تا آن را انجام دهد، در قرآن مجید آمده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾.

(ای پیغمبر!) ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده ایم.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْأَنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ، وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾.

(رحمت خود را اختصاص می دهد به) کسانی که پیروی می کنند از فرستاده (خدا محمد مصطفی) پیغمبر امی که (خواندن و نوشتن نمی داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می یابند. او آنان را به کار نیک

بین برود و کدورت و ملالی در میان نماند». عرب بادیه نشین گفت: بلی. زمانی که فردای آن روز فراسید او آمد. پیغمبر ﷺ فرمود:

«إِنَّ هَذَا الْأَعْرَابِيَّ قَالَ مَا قَالَ، فَرَدْنَاهُ، فَرَعَمَ أَنَّهُ رَضِيَ. أَ كَذَالِكَ؟».

«این عرب بادیه نشین گفت آنچه گفت. ما بر بخشش او افزودیم. وی گمان می برد که خشنود گردیده است. آیا چنین است؟».

عرب بادیه نشین گفت: بلی. خداوند پاداش خوب اهل و عیال و قوم و قبیله ات را بدهد. پیغمبر ﷺ فرمود:

«إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ هَذَا الْأَعْرَابِيِّ كَمَثَلِ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ نَاقَةٌ شَرَدَتْ عَلَيْهِ، فَتَبِعَهَا أَتْلَاسٌ، فَلَمْ يَزِدْ بِدُودِهَا إِلَّا نُفُورًا، فَنَادَاهُمْ صَاحِبُ النَّاقَةِ: خُلُوا بَيْنِي وَبَيْنَ نَاقَتِي، فَإِنِّي أَزُقُّ بِهَا وَأَعْلَمُ فَتَوَجَّهَ لَهَا صَاحِبُ النَّاقَةِ بَيْنَ يَدَيْهَا. فَأَخَذَ لَهَا مِنْ قَامِ الْأَرْضِ، فَرَدَّهَا هَوْنًا هَوْنًا، حَتَّى جَاءَتْ وَاسْتَنَاحَتْ، وَشَدَّ عَلَيْهَا رَحْلَهَا، وَاسْتَوَى عَلَيْهَا. وَإِنِّي لَوُ تَرَكْتُكُمْ حَيْثُ قَالَ الرَّجُلُ مَا قَالَ فَفَقَتَلْتُمُوهُ دَخَلَ أَلْتَارَ».

«داستان من و داستان این عرب بادیه نشین بسان داستان مردی است که شتر ماده ای داشت. شتر ماده اش گریخت. مردمان آن را دنبال کردند، ولی جز مایه گریز بیشتر آن نشدند. صاحب شتر ماده ایشان را فریاد زد: مرا با شترم آزاد گذارید، چرا که من با آن مهربانتر و در باره اش آگاه تر هستم. صاحب شتر ماده به سوی آن رفت. از علفهای روی زمین مقداری را برایش کند، و آرام آرام و نرمک نرمک آن را بازگرداند، تا بدانجا که برگشت و خفت. جل و پالان را بر پشتش محکم بست، و سوارش گردید. اگر من شما را رها می کردم آن وقت که این مرد هرچه خواست گفت، و شما او را می کشتید، او به آتش دوزخ درمی افتاد».

این چنین پیغمبر ﷺ با انسانهای سرکش و گریزان درمی افتاد، و چنین ساده و آسان و با چنین نرمش و سازشی با ایشان رفتار می نمود، و این گونه اتحاد و اتفاق برقرار می کرد . . . نمونه های گوناگونی در راه و

و تکالیفی که تعیین می‌کند جاری و ساری است.
﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾.

این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است.
(رو/۳۰)

انسان هرکجای این عقیده را بگردد و هرکجای این عقیده را بنگرد، آسان گرفتن و ساده رفتن را می‌یابد. می‌بیند این عقیده تاب و توان انسان را در نظر داشته است، و حالات گوناگون او را مراعات کرده است، و شرائط و ظروف مختلفی را در مدّ نظر گرفته است که انسان با آنها در محیطها و اوضاع و احوال با آنها رویاروی می‌شود و برخورد می‌کند... خود این عقیده ساده و آسان به تصوّر درمی‌آید: خدای یگانه‌ای است و چیزی بسان او نیست و بدو نمی‌ماند. او همه چیز را آفریده است و از نیستی به هستی آورده است، و به سوی سر منزل مقصودش و هدف مطلوبش رهنمود و رهنمون فرموده است. پیغمبرانی را به میان مردمان فرستاده است تا آن را از هدف وجودشان بی‌اگاهانند، و ایشان را به سوی خدایشان برگردانند، خدائی که آنان را آفریده است و خلعت وجود به تنشان کرده است. تکالیف و وظائف نیز همه و همه از این عقیده با هماهنگی مطلق که کجی و انحرافی در آن نیست برمی‌جوشد و سرچشمه می‌گیرد. بر مردمان است که از این تکالیف و وظائف به اندازه تاب و توان خود و بدون هرگونه زحمت و مشقّتی به دست بگیرند و انجام بدهند:

﴿إِذَا أَمَرْتُمْ بَأْمَرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا شِئْتُمْ، وَمَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ﴾.^(۱)

«هرگاه شما را به انجام کاری دستور دادم، بدان اندازه از آن کار انجام بدهید که می‌توانید، و چیزی را رها سازید که شما را از آن نهی می‌کنم و باز می‌دارم».

انجام چیزی که از آن نهی گردیده است و قدغن شده است در حالت ضرورت و در وقت اضطرار بلامانع

دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد، و بند و زنجیر (احکام طاعت فرسای همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت، و خودکشی به عنوان توبه) را از (دست و پا و گردن) ایشان به در می‌آورد (و از غُل استعمال و استئمارشان می‌رهاند).
(اعراف/۱۵۷)

پیغمبر ﷺ در این صورت به عنوان رحمت برای جهانیان آمده است. آمده است تا از دوش مردمان بارهای سنگین و غلها و زنجیرهایی را بردارد که بر ایشان واجب بوده است و تحمیل گردیده است، آن زمان که آنان بر خود سخت گرفته‌اند و در نتیجه بر ایشان سخت گرفته شده است.
در باره صفت رسالتی که آن را بر دوش گرفته است آمده است:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؟﴾.

ما قرآن را ساده و آسان ساخته‌ایم، آیا پندپذیر و عبرت‌گیری هست؟
(قمر/۲۲)

﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾.

در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است.
(حج/۷۸)

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾.

خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند (و هیچ گاه بالاتر از میزان قدرت شخص از او وظائف و تکالیف نمی‌خواهد).
(بقره/۲۸۶)

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾.

خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقّت اندازد، و بلکه می‌خواهد شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد.
(مائده/۶)

این رسالت آمده است که در حدود امکان کارها را ساده و آسان کند و بر مردمان سخت نگیرد و رنج نیفزاید. بلکه آسان گرفتن و آسان کردن در روان این رسالت، جاری و ساری است، همان‌گونه که در وظائف

است:

﴿إِلَّا مَا أَضْطُرُّنَا إِلَيْهِ﴾.

مگر ناچار و درمانده شوید و ادار بدان گردید.

(انعام/۱۱۹)

همه تکالیف و وظائف در این راستا است و بدین حدود و ثغور و قوانین و مقررات منحصر می‌گردد.

بدین خاطر سرشت پیغمبر ﷺ با سرشت رسالت، و حقیقت دعوت‌کننده با حقیقت دعوت، در این نشانه اصیل برجسته به همدیگر رسیده است و همنا و همآو گردیده است. امتی را هم که این پیغمبر ﷺ با رسالت ساده و آسانگیر خود ساخته و پرداخته است و به جهان گسیل داشته است نیز این چنین بود و این چنین است. ملت میانه‌روی است. ملتی است که مورد لطف و مرحمت است و لطف و مرحمت را بر دوش کشیده است و به ارمغان آورده است. این ملت ساده و آسان ساخته و پرداخته شده است و برای برداشتن و بردوش کشیدن سادگی و آسانی آماده گردیده است... سرشت این ملت با سرشت این هستی بزرگ، متحد و متفق شده است و همراه و همگام گردیده است...

این هستی با هماهنگی خود و با جریان حرکت خود، ساختار خدا را به تصویر می‌کشد، ساختاری که بیانگر آسانی و آسانگیری و جریان و حرکتی است که هیچ‌گونه تصادف و برخوردی در آن نیست... میلیونها میلیون اجرام آسمانی در فضای خدا شناور هستند و در مدارهای خود هماهنگ و شیفته می‌گردند و با نیروی جاذبه در کشش و کنش بوده، بدون این که با یکدیگر تصادف و برخورد کنند، و ناپسامان و پریشان گردند و از مسیر کج شوند و کژ روند... زندگی، میلیونها میلیون موجودات زنده را به سوی مقاصد نزدیکشان و هدفهای دورشان با نظم و نظام و استواری و استحکام رهسپار می‌سازد و روان می‌گرداند. هریک از آنها برای وظیفه و مأموریتی آماده و آراسته گردیده است که برای انجام آن آفریده شده است. هریک از آنها راه خود را به سوی مقصد و هدف خود می‌سپرد و روان در

مسیر رسیدن بدان است. میلیونها میلیون حرکات و حادثات و احوال و اوضاع گرد می‌آیند و پخش می‌شوند، در حالی که راه خود را می‌سپزند و به پیش می‌روند. بسان نغمه‌ها و نواهای گروه نوازندگانی که با آلتها و ابزارهای گوناگون می‌نوازند و می‌خوانند و همه باهم همآو می‌گردند و در مقام یگانه دور و درازی یک صدا و همنا می‌شوند!

توافق یکدست و مطلق میان سرشت جهان هستی، و سرشت رسالت، و سرشت پیغمبر ﷺ، و سرشت ملت مسلمان است... این هم چیز خدادادی و ساختار خدای یگانه است. این هم سرشتی است که خدای هستی‌بخش و کاربجا آن را عطاء فرموده است.

﴿فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى﴾.

اگر پند و اندرز سودمند باشد، پند و اندرز بده.

خدا پیغمبر ﷺ را قاری کرد است و دیگر فراموش نمی‌کند.

﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾.

مگر چیزی را که خدا بخواهد.

خدا پیغمبر ﷺ را برای شریعت ساده و آسان آئین اسلام آماده ساخته است و کارهای خیری را برای او آسان نموده است و در انجام آنها توفیقش داده است. تا امانت بزرگ را به خوبی پاس دارد و به وظائف آن برخیزد... تا پند و اندرز بدهد... او برای این آماده گردیده است، و بدین امر مژده داده شده است... پند و اندرز بده هرگاه فرصتی برای بیدار و هوشیار کردن دست دهد، و دریجه‌ای به سوی دلها باز باشد، و وسیله‌ای برای تبلیغ و رساندن پیام فراجنگ آید. پند و اندرز بده:

﴿إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى﴾.

اگر پند و اندرز سودمند باشد.

پند و اندرز همیشه سودمند خواهد بود، و همیشه هم کسی را خواهی یافت که کم یا بیش از آن استفاده کند و بهره‌مند گردد. هیچ نسلی یافته نمی‌شود، و هیچ سرزمینی نیست مگر این که در میان آن نسل و در آن

که در آن است زندگی نامیده) می شود. قطعاً رستگار می گردد کسی که خویشتن را (از کثافت کفر و معاصی) پاکیزه دارد، و نام پروردگار خود را ببرد و نماز بگذارد و فروتنی کند.

پند و اندرز بده ... از پند و اندرز سود می برد:
﴿مَنْ يَخْشَى﴾.

کسی که (احساس مسؤولیت می کند و از خدا) می ترسد.

پند و اندرز می گیرد کسی که دل او احساس ترس می کند. در نتیجه از خشم خدا و از عذاب او به هراس می افتد. دل زنده به ترس و هراس درمی آید، از آن زمان که می داند که هستی آفریدگاری دارد، آفریدگاری که جهان را آفریده است و آن را سر و سامان بخشیده است و همه ذرات هستی را با همدیگر ارتباط و پیوند داده است! هر چیزی از جهان را به اندازه لازم آفریده است و به جهان گسیل داشته است و به وظیفه خود رهنمود و رهنمون کرده است و آشنا فرموده است! این است که یزدان مردمان را بیهوده رها نمی سازد و به حال خود وانمی گذارد، و ایشان را سرگردان و بی سرپرست رها نمی کند. بلکه قطعاً در برابر هر کار خیر و شری از ایشان حساب خواهد کشید، و با عدل و داد سزا و جزایشان می دهد. بدین خاطر است کسی که دل زنده ای دارد به هراس می افتد. وقتی پند و اندرز داده شود بیدار و هوشیار می گردد و پند و اندرز می گیرد. و زمانی که حق و حقیقت را بدو نشان دهند حق و حقیقت را می بیند و می پذیرد، و زمانی که بدو درس عبرت بدهند عبرت می گیرد و بر بصیرت و بینش خود می افزاید.

﴿وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى﴾.

و بدبخت ترین فرد (پند و اندرز را کنار خواهد گذاشت و) از آن دوری خواهد گزید.

او از پسند و اندرز دوری می کند، و گوش بدان فرامی دهد و بدو سود نمی رساند. در این صورت او: «الْأَشْقَى»، یعنی بدبخت ترین فرد است. بلی مطلق و

سرزمین کسی یا کسانی یافته می شوند که گوش فرامی دهند و بهره می برند، هرچند که مردمان فاسد و تباه گردند و دلها سنگین شوند و پرده ها بر دلها فروافتند ...

وقتی که این ترتیب را در این آیه ها می بینیم، به عظمت این رسالت پی می بریم، و از بزرگی امانتی آگاه می شویم که برخاستن بدان و بر دست گرفتن آن همچون ساده کردن و آمادگی بخشیدنی را می طلبیده است، ساده و آسان کردن آئین اسلام، و آمادگی بخشیدن و توفیق دادن آورنده پیام، یعنی محمد ﷺ. همچنین می طلبیده است که خدا او را قاری کند، و پاسداری و نگاهداری از قرآن را یزدان جهان به عهد گیرد، تا پیغمبر ﷺ که این توشه بزرگ را دارد بتواند بار سنگین مسؤولیت تبلیغ را بر دوش کشد و دیگران را پند و اندرز دهد و رهنمود و رهنمون کند.

وقتی که پیغمبر ﷺ همچون کاری را کرد و این عمل سنگین را انجام داد، وظیفه خود را بجای آورده است، و مردمان بعد از آن خود دانند چه می کنند و چون می روند و چون می آیند. راه هایی که در پیش می گیرند گوناگون می گردد، و سرنوشتها و فرجامهائی که خواهند داشت مختلف است. خداوند در حق ایشان انجام می دهد آنچه که می خواهد انجام بدهد برابر پاسخی که بدین پند و اندرز داده اند و مطابق کاری که در پیش گرفته اند:

﴿سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى، وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى، الَّذِي يَصْلَى
النَّارَ الْكُبْرَى، ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى. قَدْ أَفْلَحَ
مَنْ تَزَكَّى، وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾.

کسی که (احساس مسؤولیت می کند و از خدا) می ترسد، پند و اندرز خواهد گرفت. و بدبخت ترین فرد (پند و اندرز را کنار خواهد گذاشت و) از آن دوری خواهد گزید. آن کسی که داخل عظیم ترین و هولناک ترین آتش خواهد شد و بدان خواهد سوخت. سپس در آن آتش (برای همیشه می ماند و) نه می میرد (و آسوده می گردد) و نه زنده (بشمار می آید و حالتی

مختصر باید گفت او بدبخت‌ترین کس است، بدبخت‌ترین کسی که نهایت بدبیاری و بدبختی در او گرد می‌آید. بدبخت‌ترین کس در دنیا است به سبب روح تهی مرده زنگار گرفته سنگینی که دارد، روحی که حقائق هستی را احساس نمی‌کند، و گواهی راستین حقائق هستی را نمی‌شنود، و از الهامها و پیامهای ژرف آنها متأثر نمی‌گردد. بدبخت‌ترین کس است و پیوسته با تشویش و نگرانی زندگی می‌کند، و آزمندانه بر چیزهایی که در زمین است فرومی‌افتد و بدانها هجوم می‌برد، و خود را برای مادیات حقیر دنیوی به رنج و زحمت فراوان می‌اندازد! .. بدبخت‌ترین کس در آخرت است، به سبب عذاب و عقابی که گریبانگیرش می‌گردد و بی‌اندازه و بی‌نهایت است!:

﴿الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ. ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾.

آن کسی که داخل عظیم‌ترین (و هولناک‌ترین) آتش خواهد شد و بدان خواهد سوخت. سپس در آن آتش (برای همیشه می‌ماند و) نه می‌میرد (و آسوده می‌گردد) و نه زنده (بشمار می‌آید و حالتی که در آن است زندگی نامیده) می‌شود.

بزرگ‌ترین آتش، آتش دوزخ است. بزرگ‌ترین آتش است از لحاظ حدّت و شدتی که دارد. بزرگ‌ترین آتش است از لحاظ ستبری و ضخامتی که دارد ... چرا که همچون کسی در همچون آتشی ماندگار می‌گردد و ماندنش به طول می‌انجامد. گرفتار آتش دوزخ نمی‌میرد تا مزه آسایش را ببیند و بچشد، و نه زنده بشمار است تا از امن و امان و آسودگی برخوردار شود. بلکه آنچه هست عذاب جاویدان و سرمدی است. عذاب تا بدانجا است که گرفتار آن، چشم به مرگ می‌دوزد و مردن را آرزو می‌کند. مردن را امنیت بزرگی و امن و امان سترگی می‌شمارد!

در صفحه مقابل، نجات و رستگاری و پاکی و اندرزپذیری را می‌یابیم:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى. وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾.

قطعاً رستگار می‌گردد کسی که خویشتن را (از کثافت کفر و معاصی) پاکیزه دارد. و نام پروردگار خود را ببرد و نماز بگزارد و فروتنی کند.

تزکّی پاک شدن از هر نوع کثافت و ناپاکی است. یزدان سبحان مقرّر می‌فرماید و بیان می‌نماید این کسی که خود را پاکیزه می‌دارد، و نام پروردگار را می‌برد، در دلش جلال و عظمت خدا را حاضر می‌آورد؛ نماز می‌خواند.

﴿فَصَلِّ﴾: نماز می‌خواند و فروتنی می‌کند.

معنی آن خشوع و خضوع، یا نماز خواندن اصطلاحی است. هر دو معنی چه بسا از پند و اندرز گرفتن، و حاضر آوردن جلالت و عظمت خدا در دل، و احساس هیبت و شوکت خدا در درون، پدیدار و نمودار آید ... کسی که پاکیزگی نموده است و پند و اندرز گرفته است و نماز خوانده است، او:

﴿قَدْ أَفْلَحَ﴾. قطعاً رستگار می‌گردد.

حتماً او رستگار است. او در دنیای خود رستگار است، چه زندگی را با تماس و ارتباط با خدا بسر می‌برد. با دل زنده زندگی می‌کند. با احساس شیرینی یاد خدا، و انس و الفت با یاد خدا می‌زید ... در آخرت نیز رستگار می‌گردد. چرا که از بزرگ‌ترین آتش دوزخ نجات می‌یابد، و به نعمت بهشت و رضای خدا نائل می‌گردد ...

این عاقبت و فرجام کجا است و آن عاقبت و فرجام کجا؟ این سرنوشت کجا است و آن سرنوشت کجا؟



در سایه این صحنه، صحنه بزرگ‌ترین آتش دوزخ برای بدبخت‌ترین شخص، و صحنه نجات و رستگاری کسی که خود را پاک و پاکیزه داشته است، روند سخن مخاطبان را برمی‌گرداند به سوی علّت بدبختی ایشان، و منشأ غفلتشان آنان را متوجّه بزرگ‌ترین آتش و سترگ‌ترین بدبختی می‌سازد:

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾.

بلکه (بنا به سرشت انسانی) زندگی دنیا را (که

مُوسَى ﴿۱۹﴾

این (چیزها منحصر به این کتاب آسمانی نیست، بلکه) در کتابهای پیشین (نیز آمده و) بوده است. (از جمله در کتابهای ابراهیم و موسی.

چیزی که در این سوره آمده است و متضمن اصول مهم عقیده است، همان حق و حقیقت اصیل ریشه‌داری است که در کتابهای پیشین، از جمله کتابهای ابراهیم و موسی بوده است.

یگانگی حق، و یگانگی عقیده، همان چیزی است که یگانگی رویکرد و جهتی آن را می‌طلبد که از آن سرچشمه گرفته است و صادر گردیده است، و یگانگی اراده و مشیّی آن را می‌طلبد که پیغمبران را مبعوث و به سوی مردمان روانه فرموده است. . . . این، چیز حق یگانه‌ای است، و به اصل یگانه‌ای برمی‌گردد. جزئیات و تفصیلات این حق یگانه با اختلاف حاجات و نیازمندیهای تازه‌ای که پیش می‌آیند، و با احوال و اوضاعی که پیاپی می‌گردند، متفاوت و گوناگون می‌شوند، ولیکن در کنار این اصل یگانه‌ای که از سرچشمه یگانه‌ای صادر گردیده است، به همدیگر می‌رسند. . . . این سرچشمه یگانه، پروردگار والای تو است که چیزها را می‌آفریند و سپس آنها را هماهنگ می‌کند و می‌آراید، و اندازه‌گیری می‌کند و هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری رهنمود می‌نماید که باید بکند. . . .



محسوس و نقد است، بر زندگی آخرت که نامحسوس و نسیه است) ترجیح می‌دهید و برمی‌گزینید. در حالی که آخرت (از دنیا) بهتر و پاینده‌تر است (عاقل چرا باید فانی و گذرا را بر باقی و پایا ترجیح دهد؟).

ترجیح دادن و برتری بخشیدن زندگی دنیا اساس و پایه هر بلائی است. از همچون ترجیح دادنی و برتری بخشیدنی پشت به پند و اندرز کردن سرچشمه می‌گیرد. سزاوار آنان است که حساب آخرت را داشته باشند و آخرت را بر دنیا ترجیح بدهند، ولی ایشان دنیا را می‌خواهند و دنیا را بر آخرت برتری می‌دهند. . . . ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَثْبَرُ﴾.

در حالی که آخرت (از دنیا) بهتر و پاینده‌تر است (عاقل چرا باید فانی و گذرا را بر باقی و پایا ترجیح دهد؟). آخرت در نوع خود بهتر، و از لحاظ مدت پاینده‌تر و ماندگارتر است.

در سایه این حقیقت، ترجیح دادن دنیا بر آخرت حماقت است و نشان‌دهنده سنجش ناسنجیده و محاسبه ناپخته می‌باشد. کسی که خردمند و آگاه باشد حماقت نمی‌ورزد و ناسنجیده و ناپخته پیش نمی‌رود.



در پایان این سوره، به پیشینگی و دیرینگی این دعوت، اصالت منشأ آن، امتداد ریشه‌های آن در درّه‌های زمان، و اتحاد و اتفاق اصول و ارکان آن در فراسوی زمان و مکان، اشاره می‌شود:

﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى. صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ

طویلی که برای دیدگان آشکار و نمودار است، و نشانه‌های خداشناسی موجود در آفریده‌های یزدان که جلو چشمان مردمان و در معرض دیدگان همگان است ... بعد از این دو چرخش و گردش هراس‌انگیز، مردمان را متوجه حساب و کتاب آخرت، و سلطه و سیطره خدا، و حتمی و قطعی بودن برگشت بدو در پایان گشت و گذار این جهان گذرا می‌سازد ... همه اینها با آهنگ ژرف و شیوه آرام ولی مؤثری، و متین ولی هراسناکی بیان می‌گردد.



﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ؟﴾

آیا خبر حادثه فراگیر (روز قیامت که مردمان بی‌دین و گناهکار را دربرمی‌گیرد) به تو رسیده است؟
با این سرآغاز، سوره‌ای می‌آغازد که می‌خواهد دلها را به سوی خدا برگرداند، و ایشان را متوجه نشانه‌های شناخت یزدان در گستره این جهان، و حساب و کتاب و سزا و جزای قطعی او در آن جهان گرداند. با این پرسش الهام‌بخش جلالت و عظمت و دال بر تقریر و بیان، این سوره می‌آغازد. از آخرت سخن می‌گوید، و در عین حال اشاره می‌کند بدین امر که آخرت قبلاً از آن سخن رفته است و بدان تذکر داده شده است. قیامت بدین نام تازه «غاشیه» نامگذاری می‌گردد که به معنی بلائی است که مردمان را فرا می‌گیرد و ایشان را با ترسها و هراسهای خود احاطه می‌کند. غاشیه نامی از نامهای تازه دوزخ است و در این جزء آمده است. از جمله نامهای وحشت‌انگیز است. از قبیل: «طامه». (حادثه عظیم. مصیبت طاقت‌فرسا. بلای سخت و فراگیر. «صاخه»: «صدای کرکننده. صدای گوش‌خراش. حادثه عظیم. «غاشیه»: «فراگیرنده. «قارعه»: «کوبنده. مصیبت سخت و بزرگ» ... این گونه نامها با سرشت آشنای این جزء مناسبت دارد.

این خطاب را:

﴿هَلْ أَتَاكَ...؟﴾

آیا به تو رسیده است...؟

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره غاشیه مکی و ۲۶ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ۝ وَجُوهٌُ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ۝
عَامِلَةٌ نَاصِيَةٌ ۝ تَصَلَّىٰ نَارًا حَامِيَةً ۝ تُشَقِّقُ مِنْ عَيْنٍ أَنِيعٍ ۝
لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ۝ لَا يَسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ۝
وَجُوهٌُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ ۝ لُصُغِيهَا رَاضِيَةٌ ۝ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۝
لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِلْغِيَةِ ۝ فِيهَا عَيْنٌ حَارِيَةٌ ۝ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ۝
وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ۝ وَنَارٌ مِصْفُوقَةٌ ۝ وَزَرَارٌ مَبْنُوءَةٌ ۝
أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَلْبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ۝ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ۝
وَالِى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ۝ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ۝
تَذَكَّرَ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ ۝ أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ۝
إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ۝ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ۝
إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۝ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ۝

این سوره یکی از آهنگهای ژرف و آرامی است که انسان را به تفکر و تدبیر وامی‌دارد، و به امید و انتظار فرا می‌خواند، و به ترس و هراس می‌اندازد. انسان را بر آن می‌دارد به حساب و کتاب خود برسد و خویشتن را برای روز حساب و کتاب آماده سازد.

این سوره دل انسان را در دو جولانگاه به چرخش و گردش می‌اندازد: جولانگاه آخرت، و جهان فراخ آن، و صحنه‌های مؤثری که دارد. جولانگاه هستی عریض و

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ، عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ. تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً. تُشْقَىٰ مِنْ عَيْنِ آيَةٍ. لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ. لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾.

مردمانی، در آن روز خوار و زبون خواهند بود. دائماً خواهند کوشید و رنج خواهند کشید. به آتش بس سوزان دوزخ درخواهند آمد و خواهند سوخت. از چشمه بسیار داغ و گرمی نوشانده خواهند شد. آنان خوراکی جز ضریع نخواهند داشت. نه فربه خواهد کرد و نه از گرسنگی خواهد رها شد.

این سوره با شتاب صحنه دوزخ را پیش از صحنه بهشت نشان می‌دهد. چرا که صحنه دوزخ به فضای «غاشیه» و سایه‌روشن آن نزدیک‌تر است. . . . در دوزخ: آن روز مردمانی خوار و زبون رنج‌دیده و خسته و زیر بار گناهان خمیده و لمیده خواهند بود. کار کرده‌اند و رنج کشیده‌اند، اما کار نیک و ستوده نکرده‌اند و فرجام پسندیده‌ای و رضایت‌بخشی نداشته‌اند، و جز زیان و خسران ندیده‌اند و به دست نیاورده‌اند. این است که بر درد و رنج و سختی و دشواری خود افزوده‌اند. بدین لحاظ آنان:

﴿عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ﴾.

دائماً خواهند کوشید و رنج خواهند کشید.

کار کرده‌اند برای غیر خدا. رنج کشیده‌اند نه در راه خدا. برای خودشان و برای فرزندانشان کار کرده‌اند. برای دنیای خود و برای آزمندیهای خود رنج کشیده‌اند و خسته شده‌اند. سپس فرجام کار و رنج را یافته‌اند و دیده‌اند. فرجام کارشان و رنجشان را در دنیا سختی کشیدن و تلاش ورزیدن بدون توشه و اندوخته یافته‌اند و دیده‌اند، و در آخرت ثمره کارشان و رنجشان روستیاهی و شرمساری یافته‌اند و دیده‌اند، روستیاهی و شرمساری‌ای که سر به عذاب می‌کشد و آنان را به آتش دوزخ می‌کشد. سرانجام با خواری و دشواری و سنگین باری و بدبختی و بدبیاری و ناامیدی رویاروی می‌شوند!

افزون بر این خواریه‌ها و رسوائیه‌ها و خستگی‌ها و

پیغمبر خدا ﷺ هر وقت هَلْ أَتَاكَ را می‌شنید آن را متوجه شخص خود احساس می‌کرد و تأثیر آن را در خویشتن می‌دید. انگار برای نخستین بار است که مستقیماً آن را از پروردگارش می‌شنود. چرا که دل مبارک او در برابر خطاب یزدان سبحان سخت حساس بود. حقیقت خطاب را پیش چشم می‌داشت. احساس می‌کرد هر وقت گوشه‌های مبارکش آن را می‌شنود انگار این خطاب مستقیماً و بدون واسطه بدو است. . . . ابن ابوحاتم گفته است: علی پسر محمد طنافسی از ابوبکر پسر عباس، و او از ابو اسحاق، وی از عمر پسر میمون برایمان روایت کرده است که گفته است: پیغمبر ﷺ از نزد زنی عبور فرمود. آن زن تلاوت می‌کرد:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ؟﴾.

آیا خبر حادثه فراگیر (روز قیامت که مردمان بی‌دین و گناهکار را دربرمی‌گیرد) به تو رسیده است؟

پیغمبر ﷺ سر را بلند کرد و گوش فراداد و فرمود:

«نَعَمْ قَدْ جَاءَنِي»

«بلی که به من رسیده است».

این خطاب - با وجود این - عام است و شامل هرکسی می‌گردد که این قرآن را می‌شنود. چه سخن غاشیه، یعنی حادثه فراگیرنده، سخن مکرر این قرآن است. . . . بدین قرآن پند و اندرز داده می‌شود، و بدان بیم داده می‌شود و بدان مژده داده می‌شود. با آن در دلها و درونها حساسیت و هراس و پرهیزگاری و ترس و لرز به جوش و خروش انداخته می‌شود. همچنین با آن امید داشتن و چشم به راه بودن و انتظار کشیدن برانگیخته می‌گردد. بدین خاطر این قرآن دلها و درونها را زنده نگاه می‌دارد، و همچون دلها و درونهای نمی‌میرند و غافل نمی‌گردند.

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ؟﴾.

آیا خبر حادثه فراگیر (روز قیامت که مردمان بی‌دین و گناهکار را دربرمی‌گیرد) به تو رسیده است؟

سپس چیزی از داستان غاشیه را بیان می‌دارد:

را چاق نمی‌کند هرچند که از آن بخورد، چون خار است و هیچ‌گونه سودی در آن نمی‌باشد، و از گرسنگی رهائی نمی‌بخشد، و کسی را بی‌نیاز از خوردن نمی‌گرداند... از مجموع این جهان‌بینیها درک و فهم بالاترین درجات درد و ناراحتی در حس و شعورمان گرد می‌آید. تازه عذاب آخرت سخت‌تر از این است. سرشت عذاب آخرت را نمی‌داند مگر کسی که آن را بچشد و بدان گرفتار آید - پناه بر خدا!

در سوی دیگری افراد دیگری هستند:

﴿وَجُودُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ غَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيَةٍ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ﴾

مردمانی در آن روز شادان و شاداب و دارای نعمت و لذت خواهند بود. از کوشش خود خشنود و به سبب تلاش خویش راضی خواهند بود. در بهشت برین و عالیقدر بسر خواهند برد. در آنجا سخن‌یاهای خواهند شنید. در آنجا چشمه‌های روانی است. در آنجا تختهای بلند و عالی است. و ساغرهای (در کنار چشمه‌هایی و در حضور بهشتیان) گذارده شده‌اند. و بالشها و پشتیهای که گسترده و پهن گشته‌اند.

در این سو مردمانی است که در چهره‌هایشان آثار نعمت پیدا است. خشنودی یزدان در ایشان هویدا است. مردمانی هستند که خوش و خرم بوده از چیزهایی که می‌بینند و می‌یابند. و می‌ستایند کاری را که کرده‌اند. فرجام کارشان را خوب و پسندیده می‌یابند. از احساس این روحیه والا لذت می‌برند. احساس خشنودی و رضایت می‌کنند وقتی که می‌بینند خدا از ایشان خشنود و راضی است. برای دل خوشتر و آرام‌بخش‌تر از این نیست که اطمینان پیدا کند به خیر و خوبی رسیده است

بیچارگیها، عذاب دردناک در میان است و درد و رنج فراوان در انتظارشان است:

﴿تَصْلَىٰ نَارًا خَامِيَةً﴾.

به آتش‌بس سوزان و گدازان دوزخ درخواهند آمد و خواهند سوخت.

عذاب آتش دوزخ را می‌چشند و بدان گرفتار می‌آیند.

﴿تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آيَةٍ﴾.

از چشمه بسیار داغ و گرمی نوشانده خواهند شد.

این آب، گرم گرم و داغ داغ است...

﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾.

آنان خوراکی جز ضریع نخواهند داشت. نه فربه خواهد کرد و نه از گرسنگی خواهد رهاند.

گویند «ضریع» درختی از آتش است که در دوزخ است. این برداشت با استناد به درخت زقوم است که در ته دوزخ می‌روید^(۱)... و گویند: نوعی خار است که به زمین می‌چسبد. شتر آن را می‌چرد و می‌خورد مادام که سبز است. آن را «شبرق» نیز می‌گویند. وقتی که این خار چیده شد بدان «ضریع» گفته می‌شود. بدین هنگام شتر نمی‌تواند از آن بخورد، چراکه در این حالت ستمی است. هم آب گرم و داغ، و هم ضریع نوعی از انواع خوراک است و در ردیف «غسلین»^(۲) به معنی زردابه و خونابه، و «عَسَاق»^(۳) به معنی خونابه و شوخابه است. ضریع و غسلین و عَسَاق، و سائر خوراکیهای دیگر از این دست، نه چاق می‌کنند و نه انسان را از گرسنگی رهائی می‌بخشند!

روشن است که ما در دنیا نمی‌توانیم سرشت همچون عذابی را که در آخرت است بفهمیم و درک کنیم. این اوصاف به میان می‌آید تا به حس و شعور و ذهن ما انسانها بیندازند نهایت چیزی را که از درد و الم می‌توانیم به تصور درآوریم و پیش چشم بداریم، درد و المی که از خواری و سستی و ناامیدی و سوزش سوختن با آتش سوزان، از خود را خنک کردن و سیراب شدن از آب بسیار داغ، خوردن خوراکی که شتر

۱- نگا: صافات / ۶۴ (مترجم).

۲- نگا: حاقه / ۳۶ (مترجم)

۳- نگا: ص / ۵۷ (مترجم)

خود واژگان این عبارت، جان می‌بخشند و صفا می‌آورند، و نرم نرمک و ساده و آسان روان می‌گردند، و با آوا و نوای خوشایند و ملایمی دل را می‌ربایند و شیفته و شیدای خود می‌نمایند! این پسوده اشاره‌ای هم بدین امر می‌نماید که زندگی مؤمنان در زمین، زمانی از جدال و ستیز و یاهه‌سرائی و پوچگرایی دوری می‌گزینند گوشه‌ای از زندگی بهشت بشمار است. مؤمنان با این نوع زندگی برای نعمتهای ارزشمند آن سرای آماده می‌شوند.

این گونه یزدان سبحان در میان اوصاف بهشت این معنی ارزشمند درخشان را جلو می‌اندازد. سپس نعمتهای دیگری را بیان می‌فرماید که احساس و حواس را سیر می‌نمایند. به شکلی ذکر می‌شوند که تصور کردن آنها انسان را مات و مبهوت خود می‌کند. نعمتها در بهشت مطابق خواست دل‌های بهشتیان تغییر می‌کند. آنچه آرزو بکنند و بخواهند صورت می‌پذیرد و مطابق میل ایشان فراهم می‌شود. چیزهایی فراهم می‌آید که کسی چگونگی آنها را نمی‌داند مگر آن کس که از آنها برخوردار می‌گردد و مزه آنها را می‌چشد!

﴿فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ﴾

در آنجا چشمه‌های روانی است.

چشمه روان، چشمه‌ای است که آب آن قلقل می‌زند و برمی‌جوشد. همچون چشمه‌ای افزون بر سیراب کردن دارای جمال و زیبایی است، جمال و زیبایی حرکت کردن و قلقل زدن و روان شدن. آب روان به حس و شعور سرزندگی می‌بخشد و جان می‌دهد، جانی که می‌جنبد و تکان می‌خورد. این هم لذتی برای دیده و دل است، لذتی که از گوشه نهانی به ژرفاهای حس و شعور می‌خزد و نفوذ می‌کند.

﴿فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ﴾

در آنجا تخت‌های بلند و عالی است.

بلندی و ارتفاع بیانگر نظافت است همان گونه که بیانگر طهارت است...

﴿وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ﴾

و از فرجام کار خود راضی و خشنود گردیده است، و ببیند یزدان سبحان هم از همچون فرجامی راضی و خشنود شده است و آن را پسندیده است. و ببیند که به میان بهشت افتاده است و غوطه‌ور در نعمت سرمدی گردیده است... بدین خاطر است قرآن مجید این نوع از سعادت را پیش از رفاه و خوشی و لذت و نعمتی ذکر می‌کند که در بهشت است. بعد از آن از بهشت سخن می‌گوید و نعمتهایی را برمی‌شمرد که در بهشت به این افراد خوشبخت داده می‌شود:

﴿فِي جَنَّةٍ غَالِيَةٍ﴾

در بهشت برین و عالیقدر بسر خواهند برد.

بهشت خودش والا و بالا است. ارزشمند و گرانبها است. سست‌رگ و بزرگ است. گذشته از این دارای درجات عالی و مقامات عالی است. والاتی و بالائی در حس و شعور آوا و نوای ویژه‌ای دارد.

﴿لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَٰغِيَةً﴾

در آنجا سخن یاهه‌ای نخواهند شنید.

این تعبیر فضائی را پدید می‌آورد لبریز از آرامش و آسایش، صلح و صفا، اطمینان و امن و امان، مودت و محبت، رضا و خشنودی، راز و نیاز، قصه‌گوئی و داستان‌سرائی دوستان و عزیزان، دوری گزیدن از هر سخنی که یاهه و بیهوده بوده و خیر و صلاحی در آن نباشد... این خودش به تنهایی نعمت است. این خودش به تنهایی سعادت است، سعادت که جلوه‌گر می‌آید هنگامی که عقل و خرد این چنین زندگی‌ای را پیش چشم حاضر می‌آورد، زندگی‌ای که یاهه و ستیز و مبارزه و نقش زمین نمودن و کشمکش و لجاجت و خصومت و جار و جنجال و تق و توق و داد و بیداد و هرج و مرجی، در آن نیست... آن‌گاه قرآن آرامش پر از امن و امان، صلح و صفای بی‌دغدغه، مودت و محبت مورد رضایت، و سایه خنک و خوشایند را با عبارت الهام‌گرانه‌ای به تصویر می‌کشد:

﴿لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَٰغِيَةً﴾

در آنجا سخن یاهه‌ای نخواهند شنید.

و ساغراهائی که (در کنار چشمه‌هائی و در حضور بهشتیان) گذارده شده‌اند.

ردیف چیده شده‌اند و آماده برای نوشیدن گردیده‌اند. نیازی به جستجو کردن آنها و آماده نمودن آنها نیست! ﴿وَمَنَاقِرٌ مَّضْفُوفَةٌ﴾.

و بالشها و پشتیهائی که گسترده و پهن گشته‌اند. بالشها و پشتیها برای آسوده تکیه کردن و لمیدن بر آنها!

﴿وَزَرَائٍ مَّيْبُوتَةٌ﴾.

و فرشهای فاخر و گرانبهائی که گسترده و پهن گشته‌اند.

«زَرَائٍ» فرشهای پرزدار و خوابدار گرانبها. «قالیچه‌ها» برای زینت و هم برای استراحت در اینجا و آنجا پهن گردیده‌اند!

همه اینها نعمتهائی است که مردمان همگون و همسان آنها را در زمین می‌بینند. این چیزها ذکر می‌گردند برای این که تا اندازه‌ای معنی آنها به ذهن نزدیک گردد. ولی سرشت آنها و سرشت لذت بردن و بهره‌مند شدن از آنها معلوم نیست و حواله می‌گردد به چشیدن و استفاده کردن از آنها در آنجا. توسط افراد خوشبختی که خدا این چشیدن و استفاده کردن را قسمت ایشان می‌فرماید. دخالت در مقایسه کردن یا پژوهش نمودنهایی که پیرامون سرشت نعمت یا سرشت عذاب آخرت صورت می‌پذیرد، بیهوده است. درک و فهم سرشت چیزی مربوط به نوع این درک و فهم است. ساکنان زمین با حس و شعوری درک می‌کنند و می‌فهمند که مقید به ظروف و شرائط این زمین و سرشت زندگی در آن است. وقتی که مردمان بدانجا می‌رسند پرده‌ها برداشته می‌شود، و مانعها از میان برمی‌خیزد، و جانها و خردها آزاد می‌گردد، و معنیها و مفهومیهای خود واژگان تغییر پیدا می‌کنند، به حکم آن که لذت بردن و استفاده کردن از آنها تغییر پیدا می‌کند، و خواهد شد آنچه خواهد شد از چیزهائی که ما نمی‌توانیم هم اینک بدانیم چگونه خواهند شد و خواهند بود!

ما از این اوصاف تنها استفاده‌ای که می‌بریم این است که عقل ما تا آنجا که می‌تواند شکلها و صورتهای لذت بردن و شیرینی چشیدن و بهره‌مند از نعمت گردیدن را تصور کند، ولی بداند که نعمتهای بهشت بالاتر از اینها است. این چیزی است که تا در اینجا هستیم می‌توانیم آن را تصور کنیم و مزه آن را بجشیم. آن وقت که بدانجا رسیدیم حقیقت آن نعمتها را خواهیم دانست، اگر خدا با فضل و لطف و رضا و بزرگواری خود بر ما منت نهد و آن نعمتها را بهره ما سازد.



چرخش و گردش در جهان آخرت پایان می‌پذیرد. روند سخن از این چرخش و گردش برمی‌گردد و بدین جهان پیدا و دم دست می‌پردازد. جهان پیدائی که به قدرت خداوند توانا، و به اداره کردن اداره‌کننده دانا، و به جدائی ساختار دادر و منحصر بودن قالب آن اشاره می‌نماید، ساختار و قالبی که دال بر این است که تقدیر و تدبیری در میان است، و در پشت سر این تقدیر و تدبیر کاری رخ می‌دهد و جهانی به دنبال این جهان می‌آید، کاری که جدای از کار این زمین است و فرجامی درمی‌رسد که جدای از فرجام مرگ است:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَيْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ، وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ، وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؟﴾.

آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌اند؟! و به آسمان نگاه نمی‌کنند که چگونه برافراشته شده است؟! و به کوه‌ها نمی‌نگرند که چگونه نصب و پابرجای شده‌اند؟! و به زمین نمی‌نگرند که چگونه پهن و گسترده شده است!؟

این آیه‌های چهارگانه کوتاه، اطراف و اکناف محیط عربی مخاطبان نخستین این قرآن را گرد می‌آورند. همچنین اطراف و اکناف آفریده‌های برجسته و آشکار موجود در سراسر هستی را دربرمی‌گیرند. چرا که از آسمان و زمین و کوه‌ها و شترها سخن می‌گویند. شترها هم نماد همه حیوانات دیگرند، و در آفرینش شترها

می‌سازد و آنان را به تدبّر و تفکّر در باره آفرینش و هستی آن فرامی‌خواند. شتر در دسترس آنان و در جلو دیدگانشان است. نیازی به کوچ کردن و بار سفر بر بستن برای دیدن شتر ندارند، و به علم و دانش جدید برای بررسی شتر احتیاج پیدا نمی‌کنند...

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؟﴾

آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌اند؟! آیا به خلقت و هستی شتر نمی‌نگرند؟ آن گاه ببیندیشند: شتر چگونه بدین شکل و شیوه مناسب با وظیفه و کارش آفریده شده است. هدف از خلقتش در مدّ نظر بوده است. خلقتش با محیطی که در آن زندگی می‌نماید و هم با کاری که می‌کند هماهنگی دارد. انسانها که شتر را نیافریده‌اند. شتر هم خودش را نیافریده است. چیزی جز این نمی‌ماند که گفته شود شتر آفریده آفریدگاری است که در ساخت و ساز خود منحصر به فرد است. ساختارش دالّ بر وجود او است، و قاطعانه وجود او را اثبات می‌کند. همچنین ساختارش بیانگر تدبیر و تقدیر او است.

﴿وَالِی السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ؟﴾

و به آسمان نگاه نمی‌کنند چه چگونه برافراشته شده است؟!

دل را متوجّه آسمان کردن، در قرآن مکرّر می‌گردد. سزاوارترین مردمان برای نگاه کردن به آسمان کسانی‌اند که در صحرا و بیابان زندگی می‌کنند. آنجا آسمان طعم و مزه خود را دارد. آوا و نوا و الهام و پیام خود را دارد. انگار آسمان در هیچ جای دنیا جز در صحرا و بیابان وجود ندارد!

آسمان روز روشن و آشکار و دل‌انگیز، شامگاهان دلربا و خوشایند و جادوگر، غروب زیبا و دوست‌داشتنی و منحصر به خود و الهام‌بخش، شبهای طولانی، ستارگان درخشان، زمزمه نرم نرمک، و پرتوهای قشنگ و زنده و روشن خود را دارد.

همچون آسمانی در صحرا و بیابان است... آیا بدان نمی‌نگرند؟ آیا بدان نگاه نمی‌کنند و در باره‌اش

مزیت و ویژه‌ای است. وجود شترها به طور عامّ، و ارزش آنها برای عربها به طور خاصّ جلب توجه می‌کند.

این صحنه‌ها در برابر دیدگان انسان قرار دارند هرکجا باشد... آسمان و زمین و کوه‌ها و حیوانها... بهره انسان از علم و تمدّن هرچه و هراندازه که باشد، این صحنه‌ها در حیطه جهان او و در دائره درک و فهم او است. به انسان پیام می‌دهند چیزی را که در فراسوی خود دارند، وقتی که انسان چشم و دل خود را متوجّه دلالت و اشارت آنها سازد.

معجزه در هریک از آنها نهفته است. ساخت و ساز خدا در آنها آشکار و پدیدار است، و همگون و همتا ندارد. همین امر کافی است که بیانگر نخستین حقیقت عقیده باشد. بدین جهت است که قرآن جملگی مردمان را متوجّه آن می‌کند:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؟﴾

آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه برافراشته شده‌اند؟! شتر نخستین حیوان شخص عرب است. بر آن سوار می‌شود و مسافرت می‌کند. بر آن بار می‌نهد و می‌برد. از شیر آن می‌نوشد، و از گوشت آن می‌خورد. از پشم و پوست آن پوشاک می‌سازد و می‌پوشد و خیمه و خرگاه تهیه می‌کند. شتر نخستین محلّ درآمد زندگی شخص عرب است. شتر ویژگی‌هایی دارد که آن را در میان حیوانات ممتاز و منحصر می‌گرداند. شتر با وجود قدرت و ضخامت و تنومندی و درشتی پیکرش رام است. کودکی شتر را می‌راند، و شتر از او فرمانبرداری می‌کند. شتر هرچند که سود زیادی دارد و خدمت فراوانی انجام می‌دهد مشکلات کمی دارد. چراگاه و علوفه‌اش ساده و آسان در دسترس است. هزینه‌اش ناچیز است. شکیباترین حیوان اهلی در برابر گرسنگی و تشنگی و رنج و بدی احوال و اوضاع است... گذشته از این سیما و هیئت شتر در هماهنگی صحنه طبیعی عرضه شده دارای امتیاز است، همان‌گونه که خواهد آمد...

بدین سبب قرآن چشمان مخاطبان را متوجّه شتر

نمی‌اندیشند چگونه برافراشته شده است؟ چه کسی آن را بدون ستون برافراشته است؟ و در آن ستارگان بشمار را پخش و پراکنده کرده است؟ و در آن این زیبایی و دلربائی و الهام و پیام قرار داده است؟ انسانها که آسمان را برنیرافراشته‌اند، و آسمان خودش خویشتن را برنیرافراشته است. پس باید برافرازنده‌ای و آفریننده‌ای داشته باشد. این کار نیاز چندانی به علم و دانش ندارد. لازم نیست در این راستا ذهن را خسته کرد و رنج داد. چه تنها نگاه هوشیارانه و نگرش آگاهانه کافی و بسنده است...

﴿وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ؟﴾.

و به کوه‌ها نمی‌نگرند که چگونه نصب و پابرجای شده‌اند؟!.

کوه‌ها برای فرد عرب - به طور خاص - مأوا و پناهگاه و همدم و رفیق است. صحنه کوه‌ها به دل و درون انسان - به طور عام - جلالت و عظمت و ترس و هراس می‌اندازد. چرا که انسان در برابر کوه‌ها ناچیز و کوچک می‌نماید. در برابر جلال و بلندی و وقار کوه کرنش می‌برد. دل و درون انسان در آغوش کوه به طور سرشتی رو به خدا می‌کند. احساس می‌نماید که در اینجا به خدا نزدیک‌تر است، و از جار و جنجال زمین، و از پستیها و حقارتها و خواستهای کوچک آن دور است. بیهوده و تصادفی نبوده است که محمد ﷺ در غار حراء کوه نور به عبادت بپردازد، و کسانی که می‌خواهند برهه‌هایی از زمان با روح خویشتن به راز و نیاز بنشینند به کوه پناه می‌برند.

کوه‌ها در اینجا:

﴿كَيْفَ نُصِبَتْ؟﴾.

چگونه نصب و پابرجای شده‌اند؟.

این پرتو از ناحیه تصویری، با سرشت صحنه سازگار است، همان گونه که خواهد آمد.

﴿وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؟﴾.

و به زمین نمی‌نگرند که چگونه پهن و گسترانیده شده

است؟.

زمین از لحاظ ظاهر مسطح به نظر می‌رسد. زمین آماده برای زندگی و تلاش و کار است. مردمان زمین را مسطح نکرده‌اند. پیش از این که مردمان باشند و پای به هستی بگذارند زمین مسطح بوده است... آیا به زمین نگاه نمی‌کنند و نمی‌اندیشند که این گسترش چه سودی به دنبال دارد؟ آیا از خود نمی‌پرسند: چه کسی زمین را مسطح کرده است و آن را گسترانیده است و بدین شکل آن را آماده برای زندگی نموده است؟

این صحنه‌ها چیزی را به دل پیام می‌دهند، همین که انسان با چشم بینا و هوشیار، و با اندیشه بیدار، بدانها بنگرد و به تدبّر بپردازد. همین اندازه برای به جوش و خروش انداختن وجدان، و زنده گرداندن دل، و حرکت دادن روح به سوی آفریدگار نوآفرین و زیبانگار این پدیده‌ها و آفریده‌ها بس و بسنده است.

اندکی در برابر جمال هماهنگی و همخوانی تصویرها و شکل‌های مجموعه صحنه جهان هستی می‌ایستیم تا مشاهده کنیم قرآن چگونه وجدان دینی را با زبان زیبایی هنری مخاطب قرار می‌دهد، و جمال هماهنگی با جمال هنری در حس و شعور آگاه، متحد و متفق می‌گردند، و با جمال هستی همراه و هم‌آوا می‌شوند... صحنه کلی صحنه آسمان برافراشته و زمین گسترده را دربرمی‌گیرد. در این گستره فراخ و دور و دراز، نیزه کوه‌ها «نصب شده» جلوه گر می‌آیند نه فرورفته در دل زمین و نه فروافتاده بر زمین. کوهان شترها هم نصب شده هستند... در این صحنه هراس‌انگیزی که پهنه فراخی را نشان می‌دهد، دو خط افقی و دو خط رو به بالا وجود دارد. ولی تابلویی است دارای ابعاد و رویکردهای هماهنگ و همخوان، بدان گونه که روش قرآن در نشان دادن صحنه‌ها، و تعبیر با تصویر به طور خلاصه است.^(۱)

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفني فی القرآن» فصل هماهنگی



هم اینک بعد از چرخش و گردش اوّل در جهان آخرت، و چرخش و گردش دوم در صحنه‌های دیدنی این جهان، قرآن رو به پیغمبر ﷺ می‌کند، و او را متوجّه حدود و ثغور وظیفه‌اش و سرشت آن می‌سازد، و دل‌های مخاطبان را با پسوده بیدارکننده و افسین می‌پساید و لمس می‌نماید:

﴿قَدْ كَرِهَ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ. إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ. فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ. إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾.

تو پند و اندرز بده و (مردمان را به وظائفشان) یادآوری کن. چرا که تو تنها پنددهنده و یادآوری‌کننده‌ای و بس. تو بر آنان چیره و مسلط نیستی (تا ایشان را به ایمان و اداری). اما کسی که (از حق و حقیقت روی بگرداند و به آئین الهی) پشت کند و کفر ورزد، خداوند بزرگ‌ترین عذاب را بدو می‌رساند (که عذاب اخروی است). مسلماً بازگشت آنان (پس از مرگ و رستاخیز) به سوی ما خواهد بود.

بدین و بدان پند و اندرز بده. ایشان را به یاد آخرت و آنچه در آن است بینداز. آنان را متوجّه جهان و آنچه در آن است کن. پند و اندرز بده تو تنها پند و اندرزدهنده‌ای و بس. این وظیفه مشخص تو است. جز این، کار دیگری نداری. این نقش تو در این دعوت است. فراتر از این، کاری نداری و مسؤولیتی نداری. بر تو است که پند و اندرز بدهی. تو مهیا و آماده برای همین کار شده‌ای و بس. بر عهده تو این است.

﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾.

تو بر آنان چیره و مسلط نیستی (تا ایشان را به ایمان و اداری).

تو هیچ‌گونه تسلطی بر دلهایشان نداری. کار دلهایشان در اختیار تو نیست. تا تو بتوانی دلهای را به فرمان خود درآوری و به ایمان آوردن و اداری. دلهای میان انگشتان خداوند مهربان قرار دارند و انسانی بر دلهای تسلط ندارد.

جهدی که بعد از آن واجب گردیده است برای این نیست که مردمان را با زور به ایمان آوردن وادارد. بلکه جهاد واجب گردیده است برای از میان بردن گردنه‌ها و سدها و مانع‌هایی که بر سر راه پند و اندرز و تبلیغ پیام قرار می‌گیرند. این تنها نقشی است که پیغمبر ﷺ آن را اجراء می‌فرماید.

این پیام که پیغمبر ﷺ در کار دعوت، چیزی جز اندرز و پند دادن و تبلیغ و رساندن پیام بر عهده ندارد و نمی‌تواند انجام بدهد، به علت‌های گوناگون تکرار می‌گردد. علت نخستین آزاد کردن اعصاب

پیغمبر ﷺ از فشار اندوه و بار غم دعوت است بعد از آن که آن را رساند و پیام داد. آن گاه که دعوت را رساند و پیام داد دیگر او وظیفه‌ای ندارد و بلکه دعوت را به قضا و قدر خدا وامی‌گذارد تا هرچه خواهد نسبت بدان انجام دهد و در باره‌اش روا دارد. پافشاری و اصرار مردمان بر پیروز شدن دعوت خیر و خوبی، و این که دیگران این خیر و خوبی را دریافت دارند و بپذیرند، پافشاری و اصرار سخت و جدی است و نیازمند این پیام مکرر است. پیام این که پیام‌رسان و دعوت‌کننده به سوی یزدان همچون پافشاری و اصراری و همچون آرزوها و خواسته‌هایی را از جولانگاه دعوت بیرون بیندازد و از حوزه آن به دور سازد، تا آزاد و رها بتواند وظیفه خود را انجام دهد و آن گاه بگذارد پاسخ به دعوت هرچه خواهد بود بشود، و عاقبت کار به هرچه می‌انجامد بینجامد. خودش را به غم کسی که ایمان آورده است و به غم کسی که ایمان نیاورده است نیازارد و گرفتار ندارد. دل خود را بدین غم سنگین، مشغول ندارد، وقتی که احوال و اوضاع پیرامون دعوت بد و ناگوار بشود، و کمتر پذیرفته گردد، و رویگردانان و دشمنان افزایش یابند.

از جمله چیزهایی که دالّ بر شوق و رغبت پافشاری و اصرار مردمان بر پیروزی دعوت خدا، و بر این که مردمان خیر و رحمتی را بپسندند و بپذیرند که در دعوت نهفته است، همین رهنمودها و رهنمون‌های

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾.

مسلماً بازگشت آنان (پس از مرگ و رستاخیز) به سوی ما خواهد بود. آن گاه حساب (و کتاب و سر و کار) ایشان با ما خواهد بود.

بدین گونه نقش پیغمبر ﷺ در کار این دعوت مشخص و محدود می‌گردد، و نقش هر دعوت‌کننده‌ای که بعد از او مردمان را به سوی این دعوت فرامی‌خواند، معین و محدود می‌شود... تو تنها و تنها پند و اندرزدهنده و یادآوری‌کننده‌ای و پس. بعد از آن سر و کار مردمان با خدا است. آنان چاره‌ای جز برگشت بدو ندارند و قطعاً برای حساب و کتاب در پیشگاه او حاضر می‌آیند و گریزی و گزیری از حساب و کتاب و سزا و جزای او ندارند. آنچه می‌ماند و باید درک و فهم شود این است: از جمله کار و بار پند و اندرز، برداشتنِ گردنه‌ها و سدّها و مانعها از سر راه دعوت است. تا در سایه این امر، دعوت به مردمان برسد و کار و بار پند و اندرز و تبلیغ رسالت به تمام و کمال انجام پذیرد. همچون کاری بخشی از وظیفه جهاد است آن گونه که از قرآن و هم از سیره پیغمبر ﷺ فهمیده می‌شود، بدون این که در آن کوتاهی و زیاده‌روی گردد و کاهش و افزایشی صورت بگیرد...



مکّرری است که متوجّه پیغمبر ﷺ می‌گردد. پیغمبر ﷺ هم روشن است چه اندازه پرورده با تربیت خدا و متأدّب به ادب الهی است، و چه اندازه آشنا با قوانین و قضا و قدر یزدان جهان است... به خاطر همین پافشاری و اصرار بر این عشق و علاقه پیروزی دعوت، و میل و رغبت به استقبال مردمان از دعوت است که در زمانهای مختلف و در موارد گوناگون چنین چاره‌جویی طولانی و مکّرری به میان می‌آید و صورت می‌پذیرد...

اما هر چند که این حدّ و مرز پیغمبر ﷺ است، اما کار بدینجا خاتمه نمی‌پذیرد و در این حدّ و مرز به پایان نمی‌آید. تکذیب‌کنندگان دعوت نجات پیدا نمی‌کنند، و سالم بر نمی‌گردند. بلکه خدا در میان است و کارها به پیشگاه او حواله می‌گردد و بدو برگشت داده می‌شود: ﴿إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ. فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ﴾.

اما کسی که (از حقّ و حقیقت روی بگرداند و به آئین الهی) پشت کند و کفر ورزد، خداوند بزرگ‌ترین عذاب را بدو می‌رساند (که عذاب اخروی است).

آنان قطعاً به سوی خداوند یگانه برمی‌گردند. خداوند یگانه حتماً ایشان را سزا می‌دهد. این آهنگ واپسین در این سوره است که با ساختار قاطعانه و مؤکّد ذکر می‌شود.

این سوره به طور عام حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیره این جزء در فریاد زدن دل انسان به سوی ایمان و پرهیزگاری و بیداری و اندیشه است... اما انواع گوناگونی از چرخشها و گردشها و آواها و نواها و سایه‌روشنها را دربر دارد، انواع گوناگونی که از پراکندگی آنها و از هماهنگی آنها آواز یگانه‌ای با نغمه‌های بیشماري فراهم می‌آید و در نوا و آوای یگانه‌ای گوش جان را نوازش می‌دهد!

در بعضی از صحنه‌های این سوره زیبایی لطیف و آرام‌بخشی است. نمادها و سیماها و آواها و نواهایی در صحنه‌ها است که دل را خنک می‌سازند. بسان این سرآغازی که با صحنه‌های جهانی لطیف و ظریفی که دارد و با سایه‌روشنهای عبادت و نماز که در لابلای آن صحنه‌ها قرار گرفته‌اند، تر و تازه و دلبر و دلربا شده است:

﴿وَالْفَجْرِ ۝ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ ۝ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ۝ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُ ...﴾

به سپیده‌دم (صبحگاهان) سوگند؛ و به شبهای دهگانه سوگند؛ و به جفت و تک (هر چیزی) سوگند؛ و به شب سوگند بدان گاه که (به سوی روشنایی روز) حرکت می‌کند... (فجر-۱/۴)

در برخی از صحنه‌های این سوره شدت و حدت و درهم شکستن و فریاد برآوردن است، چه در منظره‌ها و چه در آواها و نواهایش. بسان این صحنه خشن و هراس‌انگیز:

﴿كَلَّا ۚ إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۚ وَجَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۚ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ ۚ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ۚ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ۚ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا ۚ وَلَا يُوثِقُ وِثْقَاهُ أَحَدًا ۚ﴾

هرگز! هرگز! (حقیقت آن چنان نیست که می‌پندارند). زمانی که زمین سخت درهم کوبیده می‌شود و صاف و مسطح می‌گردد. و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف‌صف حاضر آیند. در آن روز دوزخ را حاضر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة فجر مکی و ۳۰ آیه است

سُورَةُ الْفَجْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝
وَالْفَجْرِ ۝ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ۝ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ۝ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُ ۝
هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حَبْرِ ۝ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ۝
إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۝ الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْإِلْدَادِ ۝
وَتُؤْمِدُ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۝ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْدَادِ ۝
الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْإِلْدَادِ ۝ فَاكْشَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ۝ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوَاطِعَ عَذَابٍ ۝
إِن رَّبُّكَ لِيَا لِمِرْصَادٍ ۝ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْنَلَهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ۝
وَأَمَّا إِذَا مَا ابْنَلَهُ فَقَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ ۝
كَلَّا ۚ لَأَتَذْكُرَنَّ الْأَنِيَامَ ۝ وَلَآتَخْضَوْنَ عَلَىٰ طَعَامٍ الْمُسْكِينِ ۝ وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثُ أَكَلًا لَّسًا ۝
وَتَحْجُبُونَ أَلْمَالَ جَبَّارًا ۝ كَلَّا ۚ إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۝
وَجَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۝ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ۝
يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ۝ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا ۝
وَلَا يُوثِقُ وِثْقَاهُ أَحَدًا ۝ يَتَأَيَّنُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۝ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً ۝ فَأَدْخُلِي فِي عِبْدِي ۝ وَأَدْخُلِي جَنَّتِي ۝

آورند (و نشاناش دهند). در آن روز انسان به خود می‌آید، ولی چنین به خود آمدنی کی سودی به حال او دارد؟! خواهند گفت: کاش برای زندگی خود (خیرات و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم! در آن روز (که چنین احوال و اوضاعی رخ می‌دهد، خداوند کافر را چنان عذابی می‌رساند که) هیچ کس عذابی همسان عذاب او را بدو نمی‌رساند! (در آن روز) هیچ کسی همچون خداوند او را به بند نمی‌کشد (و به غل و زنجیر نمی‌بندد).

در بعضی از صحنه‌های این سوره هم نرمی و شادابی و لطافت و ظرافت و رضا و خشنودی و آرامش دادن و آسایش بخشیدن است. در صحنه‌ها منظره‌ها و نغمه‌ها هماهنگ می‌گردد. بسان این خاتمه:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ﴾.

ای انسان آسوده‌خاطر (که در پرتو یاد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده‌ای و هم اینک با کوله‌باری از اندوخته طاعات و عبادات، در اینجا آرمیده‌ای!)، به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو (از کرده خود در جهان و از نعمت آخرت یزدان) خشنودی، و (خدا هم) از تو خشنود (است). به میان بندگانم درآی (و همراه شایستگان و از زمره بایستگان شو). و به بهشت من داخل شو (و خوش باش!).

در این سوره اشاره‌های تند و سریعی است به محل‌های نقش زمین شدن و هلاک و نابود گردیدن گذشتگان قلدر و زورگو... آواها و نواهای این سوره گاهی آوا و نوای داستان خوشایندی است، و گاهی آوا و نوای شیون هلاک و نابود گردیدن نیرومندی است:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ. وَتُمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ. وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ. فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾.

آیا ندانسته‌ای که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار

کرده است (و چه بلایی بر سر ایشان آورده است؟). قوم ارم که صاحب قامت‌های بلند ستون مانند، و (کاخها و خیمه‌های) ستوندار بودند. کسانی که همسان ایشان (از نظر پیکر تنومند و کاخهای بلند) باشد در شهرها و کشورها، آفریده و پیدا نشده است. و (آیا ندانسته‌ای که پروردگارت) با قوم ثمود چه کرده است؟ همان قومی که صخره‌های عظیم را در وادی القری (میان مدینه و شام) می‌بریدند و می‌تراشیدند (و در دل کوه‌ها خانه‌ها و کاخها می‌ساختند). و (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون چه کرده است؟ فرعونی که دارای (ساختمانهای محکم و استوار به شکل) میخها (ی) وارونه همچون هرم) بود. اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشی کردند. و در آنجاها خیلی فساد و تباهی به راه انداختند. لذا پروردگار تو تازیانه عذاب را بر سر ایشان فروگرفت (و شلاق عذاب را پایپای بر آنان فروآورد). مسلماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصد اعمال ایشان) است.

در این سوره از جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و ارزشها و بینشهای نامؤمنانه و کافرانۀ انسان سخن می‌رود. این بخش از لحاظ تعبیر و آهنگ، رنگ و ویژه و نوع خاصی در این سوره دارد:

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ: رَبِّي أَكْرَمَنِ. وَآثًا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ: رَبِّي أَهَانَنِ...﴾.

اما انسان (آن انسانی که در پرتو ایمان و خردش رشد نیافته است، و شخص خود را همه چیز می‌پندارد) همین که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار او را بزرگی بخشد و بدو نعمت بدهد، خواهد گفت: پروردگارم مرا بزرگواری و کرامی و محترم و مکرم دیده است! (و این عزت و نعمت، حق من و شایسته من است). و اما زمانی که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار روزی او را تنگ و کم نماید، خواهد گفت: پروردگارم مرا خوار و زبون داشته است (و با فقر و

فاقه، ذلیل و حقیرم نموده است)... (فجر/۱۵ و ۱۶)
سپس پاسخی بدین جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و بینشها داده می‌شود با بیان حقیقت حال و احوالی که دارند و این جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و بینشها از آن سرچشمه می‌گیرند و فرایند آنها هستند. این حقیقت شامل دو نوع از انواع عبارت‌پردازی و نغمه‌پردازی است:

﴿كَلَّا. بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ. وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ. وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا، وَتُحْيُونَ الْمَالَ حَيًّا جَمًّا﴾.

هرگز! هرگز! (چنین نیست که کرامت و ذلت انسان در نزد یزدان به دارائی و ناداری باشد). بلکه شما (گذشته از اقوال زشت، افعال پلشت هم دارید! از جمله: یتیم را گرامی نمی‌دارید. و همدیگر را تشویق و ترغیب نمی‌کنید به خوراک دادن به مستمند. و میراث را حریصانه یکجا می‌خورید (و ملاحظه حق بستگان و محرومان و یتیمان و ضعیفان نمی‌کنید، و حلال و حرام را رویهم انباشته و مشتاقانه صرف می‌کنید). و اموال و دارائی را بسیار دوست می‌دارید (و سخت دلباخته مال و متاع دنیا هستید، و لذا ملاحظه مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی‌کنید). (فجر/۱۷-۲۰)

ملاحظه می‌شود که رنگ و نوع واپسین، پلی میان حال و احوالشان، و میان چیزی است که سرانجام کار در انتظارشان است. بعد از این رنگ و نوع آمده است: ﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأُزُضُ دَكًّا دَكًّا...﴾... الخ...
هرگز! هرگز! (حقیقت آن چنان نیست که می‌پندارند). زمانی که زمین سخت درهم کوبیده می‌شود و صاف و مسطح می‌گردد... تا آخر... (فجر/۲۱)

این بخش وسط شدت و حدت آوا و نوای بیان نخستین و میان تهدید و بیم واپسین قرار گرفته است! از این عرضه تند و سریع، انواع و رنگهای متعددی پیدا و هویدا می‌گردد، انواع و رنگهایی که در صحنه‌های این سوره جای دارند. نواها و آواهای گوناگونی هم در تعبیر این سوره و در نغمه‌پردازی آن جلوه‌گر می‌آیند... همچنین نظم و نظام فراوان

فاصله‌ها و تغییر قافیه‌ها پدیدار و نمودار می‌گردد و جلوه‌گر می‌شود، آن هم برحسب معنیها و صحنه‌هایی است که در این سوره وجود دارند. این سوره از این لحاظ نمونه کافی و وافی، افق هماهنگی زیبایی در تعبیر قرآنی است.^(۱) گذشته از آن، در این سوره به طور عموم زیباییات انیس و مونس و دلبر و دل‌آرایی مشاهده می‌گردد!

و اما اهدافی که در این سوره است، موضوعهای آن را تشکیل می‌دهند، و این تعبیر هماهنگ زیبا آنها را به تصویر می‌کشد، در زیر به طور مفصل آنها را بیان و بررسی خواهیم کرد:



﴿وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ. وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ. وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ. هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ؟﴾.

به سپیده‌دم (صبحگاهان) سوگند! و به شبهای دهگانه سوگند! و به جفت و تک (هرچیزی) سوگند! و به شب سوگند بدان گاه که (به سوی روشنائی روز) حرکت می‌کند! آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمی برای افراد خردمند، موجود است؟

این سوگند در سرآغاز این سوره، این صحنه‌ها و آفریده‌ها را دربرمی‌گیرد. صحنه‌ها و آفریده‌هایی که دارای ارواح لطیف و مأنوس و شفاف هستند:

﴿وَالْفَجْرِ﴾. به سپیده‌دم (صبحگاهان) سوگند! سپیده‌دم، وقتی است که زندگی آرام و آسان و شادان و خندان نفس می‌کشد، و با محبت و مودت خوشایندی انیس و همدم زندگی می‌شود. جهان خفته و بی‌خبر، آهسته و آرام نرم نرمک از خواب برمی‌خیزد و آگاه می‌شود. انگار نفسهای بامدادان مناجات است، و انگار باز شدن و روشن گردیدن آن دعا کردن و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن است!

﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾.

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصوير الفني في القرآن» فصل هماهنگی هنری.

و به شبهای دهگانه سوگند!

نصّ قرآنی شبهای دهگانه را به طور مطلق ذکر کرده است. اما روایتهای گوناگونی در باره آن آمده است ... گویند: دهه ماه ذی الحجه است. همچنین گفته اند: دهه محرم است. بعضیها هم گفته اند: دهه رمضان است ... اما ذکر شبهای دهگانه به طور مطلق و این چنین آزاد و رها، مؤثرتر و خوشایندتر است. شبهای دهگانه ده شبی است که خدا از آن آگاه است. این شبهای دهگانه در پیشگاه او شأن و مقام خود را دارند. این شبهای دهگانه در روند سخن، سایه روشنهای شبهائی را به تصویر می کشند که شخصیت ویژه ای دارند. انگار این شبهای دهگانه آفریدگان زنده و جاندار معینی هستند و دارای روح می باشند، و از لابلای تعبیر دل آرای قرآنی با ما مهر و محبت می ورزند و ما نیز با آنها مهر و محبت می ورزیم!

﴿وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ﴾.

و به جفت و تک (هرچیزی) سوگند!

شفع، یعنی زوج و جفت، و وتر، یعنی فرد و تک و طاق، روح نماز و عبادت را در آن فضای مانوس و محبوب، یعنی فضای سپیده دمان و شبهای دهگانه، آزاد می سازد ... در حدیثی که ترمذی روایت کرده است آمده است:

﴿وَمِنَ الصَّلَاةِ الشَّفْعُ وَالْوَتْرُ﴾.

در میان نمازها جفت و طاق وجود دارد.

این معنی مناسب ترین معنیها در این فضا است، فضائی که در آن روح عبادت خاشعانه با روح هستی ساکت و آرام به همدیگر می رسند، و آنجا که ارواح پرستشگر با ارواح شبهای برگزیده، و با روح بامدادان و سحرگاهان درخشان و رخشان به یکدیگر می رسند.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُ﴾.

و به شب سوگند بدان گاه که (به سوی روشنائی روز)

حرکت می کند.

شب در اینجا آفریده زنده ای است. در هستی حرکت می کند. انگار شب زنده داری است که در تاریکیها

می گردد! یا انگار مسافری است که شب روی را برای کوچ دور و دراز خود برمی گزیند! چه تعبیر زیبایی است! چه صحنه انیس و همدمی است! چه نغمه های زیبایی گوش جان را می نوازند! چه هماهنگی ای که با سپیده دمان و شبهای دهگانه و جفت و تک، در میان است!

اینها تنها واژه ها و عبارتها نیست. بلکه نسیمهائی از نسیمهای فجر است، و زیباییها و دلربائیهای رخشان و آمیخته با عطر و عبیر است! یا انگار پیچ و رازگوئی لطیف و ظریفی با دل است؟ یا پسوده الهام بخشی با درون است؟

این زیبایی است ... زیبایی دوست داشتنی که همراه و رازگو و لطیف و ظریف است. زیبایی ای است که زیبایی تصورات شاعرانه و اندیشه های چکامه سرایانه آزاد هم به پای آن نمی رسد و همتای آن نمی گردد. زیرا این زیبایی، زیبایی نوآفرینی و نوآوری است، و در عین حال از حق می گوید و از حقیقت تعبیر می کند. بدین خاطر در پایان بر آن چنین پیرو می زند:

﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ؟﴾.

آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمتی برای افراد خردمند، موجود است؟

این پرسشی برای بیان داشتن است. قطعاً در این امر سوگندی است برای صاحب مغز و دارنده خرد. حتماً این امر قانع کننده کسی است که درک و فهم و فکر و اندیشه داشته باشد. ولیکن ساختار پرسشی - گذشته از بیان داشتن - حاشیه پردازی لطیف تری دارد. ساختار پرسشی با آن فضای رازگوی لطیف، همخوانی و همآوایی دارد.



اما آنچه همچون سوگندی بر آن یاد شده است، روند سخن آن را حذف کرده است و درهم پیچیده است، تا چیزی که بعد از آن می آید به شرح و بسط آن بپردازد و همگان را از آن آگاه سازد. موضوع، موضوع طغیان و فساد، و گرفتار کردن و فراچنگ آوردن اهل طغیان و

از آن محلّهای آگاهی خوبی را فراچنگ آورد. همه این مکانها را مخاطبان نخستین این قرآن می دانستند. آثار برجای مانده و داستانهای باقی مانده آنان هم در میان نسلهای پیاپی گواه بر این مکانها و بر این انسانها است. اضافه کردن عمل به «رَبُّکَ» یعنی پروردگارت، در این آیهها به شخص مؤمن اطمینان و آرامش و آسایش می دهد و مایه انس و الفت می گردد. به ویژه بدان کسانی اطمینان و آرامش و آسایش می داد و باعث انس و الفتشان می شد که در مکه بودند و طغیان، طاغیان، و ظلم ظالمان و قلدری قلدران مشرک را در حقّ خود می دیدند، مشرکانی که بر سر راه دعوت ایستاده بودند و در کمین پیروان آن نشستہ بودند.

یزدان سبحان در این آیههای کوتاه، محلّهای نقش زمین شدن نیرومندترین قدرتمندان زورگوئی را گرد آورده است که تاریخ قدیم آنها را شناخته است. . . . محلّهای نقش زمین شدن: «عاد ارم» که عاد پیشین است. گویا عاد پیشین از عربهای عاربه یا بائده بوده است.^(۱) منازل ایشان در احقاف قرار داشته است. احقاف به معنی تپه های شنی است. احقاف در جنوب جزیره العرب میان حضرموت و یمن واقع گردیده است. این عربها بدوی و صحرائشین بوده اند و خیمه هائی داشته اند که بر ستونها استوار بوده و برپای گردیده اند. در قرآن قدرتمند و یورشگر معرفی شده اند. قبیله عاد نیرومندترین و مشهورترین قبیله در زمان خودشان بوده اند:

﴿الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾.

کسانی که همسان ایشان (از نظر پیکر تنومند و کاخهای بلند) باشد در شهرها و کشورها، آفریده و پیدا

فساد توسط ذات پروردگار تو است. گرفتار کردن و فراچنگ آوردن ایشان حقّ است و روی می دهد، و بر آن این نوع لطیف و ظریف سوگند خورده می شود تا چنین سوگندی به طور اختصار و اجمال با پسوده های ساده و سبک این سوره تناسب و تطابق داشته باشد:

﴿لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ؟ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ، فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ، فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ﴾.

آیا ندانسته ای که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار کرده است (و چه بلائی بر سر ایشان آورده است؟). قوم ارم که صاحب قامتهای بلند ستون مانند، و (کاخها و خیمه های) ستوندار بودند. کسانی که همسان ایشان (از نظر پیکر تنومند و کاخهای بلند) باشد در شهرها و کشورها، آفریده و پیدا نشده است. و (آیا ندانسته ای که پروردگارت) با قوم ثمود چه کرده است؟ همان قومی که صخره های عظیم را در وادی القری (میان مدینه و شام) می بریدند و می تراشیدند (و در دل کوه ها خانه ها و کاخها می ساختند). و (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون چه کرده است؟ فرعونی که دارای (ساختمانهای محکم و استوار به شکل) میخها (ی و ارونه همچون هرم) بود. اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشی کردند. و در آنجاها خیلی فساد و تباهی به راه انداختند. لذا پروردگار تو تازیانه عذاب را بر سر ایشان فروریخت (و شلاق عذاب را پیاپی بر آنان فرو آورد). مسلماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصد اعمال ایشان) است.

ساختار پرسشی در مثل این روند سخن، بیداری و نگرش بیشتری را پدید می آورد و آگاهی و هوشیاری افزون تری می بخشد. پیش از همه خطاب به پیغمبر ﷺ است. بعد از او روی سخن با هرکسی است که محلّهای نقش زمین شدن آن اقوام را ببیند و یا

۱- در فی ظلال القرآن واژه «بائده»، بادیه ذکر گردیده است. چه بسا اشتباه باشد. زیرا قوم عرب را به دو دسته تقسیم کرده اند. یکی به نام عرب بائده، یعنی مقرض گشته. مانند: عاد، ثمود، طسم، جدیس . . . دسته دوم عرب باقیه که آنها نیز به دو قسم بزرگ تقسیم می شوند: اول قحطانی یا عرب عاربه و خالص . . . دوم عدنانی یا عرب مستعربه که مخلوطی از عرب و اقوام همسایه خویش بوده اند و به نزاری یا معدی مشهورند . . . (مترجم)

نشدۀ است.

﴿وَعُوْدَ الَّذِيْنَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ﴾.

و (آیا ندانسته‌ای که پروردگارت) با قوم ثمود چه کرده

است؟ همان قومی که صخره‌های عظیم را در وادی

القری (میان مدینه و شام) می‌بردند و می‌تراشیدند و

در دل کوه‌ها خانه‌ها و کاخ‌ها می‌ساختند.

قوم ثمود در حجر سکونت داشتند که در شمال

جزیره العرب میان مدینه و شام است. صخره سنگهایی

را قطعه قطعه نموده‌اند و به شکل کاخ‌ها درآورده‌اند.

در دل کوه‌ها نیز پناهگاه‌ها و دژها تراشیده‌اند و تهیّه

دیده‌اند ...

﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ﴾.

و (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون چه کرده

است؟ فرعونی که دارای (ساختمانهای محکم و استوار

به شکل) میخ‌ها (ی وارونه همچون هرم) بود.

«اوتاد» یعنی میخ‌ها؛ ارجح اقوال این است مراد از آنها

اهرام است. اهرام به شکل میخ‌هایی هستند که به زمین

فرورفته‌اند و محکم و استوارند. فرعون مورد اشاره در

اینجا همان فرعون طاغی و یاغی زمان موسی علیه السلام

است. همچون کسانی:

﴿الَّذِيْنَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ، فَاكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ﴾.

اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشی

کردند، و در آنجاها خیلی فساد و تباهی به راه انداختند.

در فراسوی طغیان جز فساد نیست. طغیان و سرکشی،

طاغی و سرکش را تباه می‌کند، و هم کسانی را تباه

می‌سازد که طغیان و سرکشی بر آنان می‌رود. طغیان و

سرکشی ارتباطها و پیوندها را در همه جوانب زندگی

می‌گسلد، و زندگی را از مسیر سالم و پاک و آبادکننده

و سازنده منحرف می‌کند، و به مسیر دیگری می‌اندازد،

مسیری که خلافت انسان در زمین به هیچ وجه با آن

سازگار نیست و همخوانی و هماوایی ندارد ...

طغیان و سرکشی طغیانگر و سرکش را اسیر هوا و

هوسش می‌سازد. چون طغیانگر و سرکش به معیار و

مقیاس ثابتی برنمی‌گردد، و در حد و مرز قانون

مشخصی نمی‌ایستد. او خودش پیش از هرکس دیگری

تباه می‌شود، و مقامی را در زمین اشغال می‌کند که مقام

بندۀ خلیفه نیست. فرعون این چنین گفته است:

﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾.

من والا ترین معبود شما هستم! (نازعات/۲۴)

این چنین ادعائی کرد وقتی که طغیان و سرکشی او را

فاسد و تباه ساخت، و او را از مکان بندۀ آفریده

منحرف کرد، و وی را به همچون ادعای زشتی کشاند.

این هم فساد و تباهی است، آن هم چه فساد و تباهی‌ای!

آن گاه فرعون همگان را بندگان خوار و ذیلی می‌سازد.

همگان کینه او را به دل می‌گیرند و در خود نهان

می‌دارند. در نتیجه احساس بزرگواری بشریت در

ایشان می‌میرد، و ملکه آزاد ابتکار و توان نوآوری که

جز در فضای آزاد رشد نمی‌کند در وجودشان سرکوب

می‌گردد و هدر می‌رود. وجودی که خوار و پست

گردانده می‌شود می‌گردد و عفونت پیدا می‌کند، و

جایگاه کرمهای هواها و هوسها و آرزوها و خواستهای

پست و غریزه‌های بیمار می‌شود. میدان انحرافها، و

مایۀ کوری بینش، و مانع درک و فهم می‌گردد، و

آسایش و آرامش و تصمیم تلاش و امید به آینده و

اندیشه اوج‌گیری و والائی بار سفر برمی‌بندد و در میان

نمی‌ماند ... این هم فساد و تباهی است، آن هم چه

فساد و تباهی‌ای! ..

طغیان و سرکشی، معیارها و مقیاسها و ارزشها و

اندیشه‌های درست را درهم می‌ریزد، زیرا اینها برای

طاغیان و سرکشان خطر دارند. باید ارزشها را نادرست

کرد، و معیارها و مقیاسها را کج نمود، و اندیشه‌ها را

تحریف کرد، تا شکل پلشت ظلم پذیرفته شود و مقبول

افتد، و زیبا و خوشایند جلوه‌گر آید ... این فساد و

تباهی است آن هم چه فساد و تباهی‌ای! ..

وقتی که طاغیان و سرکشان فساد و تباهی را در زمین

گسترش می‌دهند و زیاد می‌کنند، چاره کار پاک کردن

روی زمین از فساد و تباهی است:

﴿فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ. إِنَّ رَبَّكَ

لَبِئْزُ صَادٍ﴾.

لذا پروردگار تو تازیانه عذاب را بر سر ایشان

این نمونه و آن نمونه تربیت کرده است و تربیت می‌کند، مطابق احوال و اوضاع و شرائط و ظروفی که پیش آمده است و پیش می‌آید، و خود مؤمنان را برای این و برای آن آمادگی بخشیده است و آمادگی می‌بخشد، تا مؤمنان در هر دو حالت بیارامند، و انتظار هر دو کار را نیز داشته باشند. ولی در هر صورت همه چیز را به قضا و قدر خدا واگذارند تا آن گونه که می‌خواهند کار را ساری و جاری فرماید و اجراء نمایند.



﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِاِلْمُرْصَادِ﴾

مسئلاً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصد اعمال ایشان) است.

پروردگار تو می‌بیند و حساب می‌کند و به حساب و کتاب همگان می‌رسد و سزا و جزایشان را می‌دهد، مطابق معیار و مقیاس درست، و با ترازوی دقیقی که به خطا نمی‌رود. او ظلم نمی‌کند، و به ظواهر کارها بسنده نمی‌کند. بلکه حقائق کار را در مدّ نظر می‌گیرد... این انسان است که معیارها و مقیاسها و ترازوهایش به خطا می‌رود، و در سنجشها و اندازه‌گیریهایش غلط و اشتباه دیده می‌شود، و انسان جز ظواهر کارها را نمی‌بیند، اگر با ترازوی خدا برنکشد و برابر قانون خدا نسنجد:

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ، فَيَقُولُ: رَبِّي أَكْرَمَنِ. وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ: رَبِّي أَهَانَنِ﴾

اما انسان (آن انسانی که در پرتو ایمان و خردش رشد نیافته است، و شخص خود را همه چیز می‌پندارد) همین که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار او را بزرگی ببخشد و بدو نعمت بدهد، خواهد گفت: پروردگارم مرا بزرگوار و گرامی و محترم و مکرم دیده است (و این عزّت و نعمت، حقّ من و شایسته من است). و اما زمانی که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار روزی او را تنگ و کم نماید، خواهد گفت: پروردگارم مرا خوار و زیون داشته است (و با فقر و فاقه، ذلیل و حقیرم نموده است).

این اندیشه انسان در باره حال و احوالی است که خدا

فروگرفت (و شلاق عذاب را پیایی بر آنان فروآورد).
مسئلاً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصد اعمال ایشان) است.

پروردگار تو در کمین ایشان و مواظب آنان است، و اعمالشان را ثبت و ضبط می‌کند. هنگامی که فساد و تباهی فزونی یافته است تازیانه عذاب را بر سر ایشان فرو آورده است. این تعبیری است که بیانگر گزش و نیش عذاب است، گزش و نیشی که ذکر تازیانه آن را به یاد می‌آورد. هنگامی هم از ریختن و باراندن سخن می‌رود انسان به یاد فیض و لطف و خیر و برکت خداداد می‌افتد. آنجا درد گزنده، و گرداب و ورطه طاعی و سرکش گرد می‌آید و دامنگیر طایغان و سرکشانی می‌گردد که در شهرها و کشورها عصیان ورزیده‌اند، و در آنها فساد و تباهی را زیاد انجام داده‌اند و فراوان پخش نموده‌اند.

از فراسوی همه نقش زمین شدن و نابودگردیدن آنها آرامش به دل مؤمن ریزان می‌گردد، دل مؤمنی که در هر زمانی و در هر مکانی با طغیان و سرکشی طایغان و سرکشان رویاروی می‌شود. از این فرموده یزدان بزرگوار:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِاِلْمُرْصَادِ﴾

مسئلاً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصد اعمال ایشان) است.

آرامش ویژه‌ای فرومی‌ریزد و فرومی‌بارد. پروردگارت آنجا است. مترصد است و چیزی از او به دور نمی‌افتد و گم و گور نمی‌شود. مراقب است و کسی و چیزی از او نمی‌تواند بگریزد و به در رود. پس خاطر مؤمن آسوده باشد، و مؤمن پرچشمان خود بخواهد و به خواب رود. چه پروردگارش آنجا آماده است!... در کمین است و مترصد است... در کمین و مترصد طغیان و شرّ و فساد است!

بدین وسیله ما در اینجا نمونه‌هایی را از قضا و قدر خدا در باره کار دعوت می‌یابیم و می‌بینیم، گذشته از نمونه‌ای که سورة بروج در باره صاحبان گودال ذکر می‌کند. قرآن در گذشته - و بلکه همیشه - مؤمنان را با

و نادار بودن دال بر راضی بودن یا ناراضی بودن یزدان از انسان نمی باشد. چه خدا به فرد خوب و بایسته و به شخص بد و نابایسته دارائی و ثروت می بخشد، و از انسان صالح و ناصالح دارائی و ثروت را باز می دارد. اما سزا و جزا در فراسوی اینها است و بر آن تکیه می شود. خدا عطاء می فرماید تا ببازماید. خدا عطاء نمی فرماید باز هم تا ببازماید. تکیه بر نتیجه اینها است و نتیجه امتحان معتبر است و بس.

اما انسان - وقتی که دلش از ایمان خالی باشد - حکمت و فلسفه دادن و ندادن را نمی داند، و حقیقت ارزشها را در ترازوی خدا درک و فهم نمی نماید. . . . هنگامی که انسان دلش با ایمان آباد گردید پیوند و تماس پیدا می کند و می داند آنجا چه چیز وجود دارد. در ترازوی او کالاهای و متاعهای ناچیز دنیا سبک می گردد و بی ارزش می شود، و بیدار و هوشیار می گردد نسبت بدانچه در فراسوی امتحان است که سزا و جزای یزدان است. این است تنها برای سزا و جزا کار می کند چه در وقت داشتن و چه در زمان نداشتن. در هر دو حال دل به قضا و قدر خود می دهد و بدان می آرمند، و ارزش خود را در ترازوی خدا با چیزهای جدا از این ارزشهای ظاهری تو خالی می داند.



قرآن در مکه مردمانی را مخاطب قرار می داد - امثال آنان در هر جاهلیتی یافته می شود، جاهلیتی که پیوند و تماس خود را با جهان والاتر و بالاتر و فراخ تر و گسترده تر از زمین می برد - مردمانی که در گسترش نعمت و در کاهش نعمت چنان گمانی داشتند، و معیارها و مقیاسها و ارزشها را در زمین آن گونه ارزیابی می کردند. یعنی مال و متاع و جاه و مقام در نزد ایشان همه چیز بود. چه جز این معیار و مقیاسی نداشتند! بدین خاطر حرص و آز زیادی بر مال و دارائی داشتند. عشق آنان به مال و دارائی فراوان بود. پیرامون مال و دارائی سخت گرد می آمدند و در راه فراچنگ آوردنش با همدیگر مسابقه می دادند و بر همدیگر سرکشی می کردند. این امر ایشان را به طمعکاری و تنگچشمی

او را بدان می آزماید. خدا گاهی روزی را فراوان و گاهی کم می گرداند. گاهی روزی را می دهد، و گاهی باز می گیرد. . . . خدا انسان را با نعمت و احترام و اکرام بخشیدن بدو می آزماید. گاهی نیز با اعطاء پول و مقام بدو امتحان می نماید. انسان متوجه نمی گردد که همه اینها آزمایش است و مقدمه سزا و جزا است. بلکه انسان می پندارد این رزق و روزی فراخ و این مقام و مکان و دلیل بر شایستگی او در پیشگاه خدا جهت دریافت و رسیدن بدین چیزها و درجه ها است، و علامت گزینش و انتخاب او از سوی خدا برای دستیابی بدانها است. از دیگر سو او آزمایش را پاداش و پادافره، و امتحان را نتیجه می پندارد! کرامت و عظمت نزد خدا را با کالا و متاع این جهان می سنجد. یعنی داشتن دارائی را نشانه بزرگی و سترگی، و نداشتن دارائی را نشانه کوچکی و حقارت در پیشگاه خدا می شمارد! یزدان انسان را با کاهش نعمت می آزماید، و انسان این امتحان را کیفر می انگارد، و امتحان را عقوبت می شمارد، و تنگی معیشت را کوچکی و حقارت در پیشگاه خدا محسوب می دارد، و می گوید اگر خدا می خواست او را حقیر و ناچیز کند، رزق و روزی او را کم نمی کرد و بر او تنگ نمی گرفت. . . .

انسان در هر دوی این حالتها اندیشه اشتباه و سنجش نادرستی دارد. چه وسعت و فراخی رزق و روزی، یا کاهش و کاستی آن، امتحان یزدان از بنده خود انسان است. امتحان است تا معلوم شود انسان شکر نعمت را بجای می آورد، و یا این که سرمست و مغرور می شود و کفران نعمت می کند. آیا انسان صبر و استقامت نشان می دهد در برابر رنج و محنت و دلتنگی و آزرده گی یا خیر. . . . سزا و جزای پندار و گفتار و کردار بعدها داده می شود. چیزی که در این زمین از کالا و متاع دنیا داده می شود و یا بازگرفته می شود، سزا و جزا بشمار نمی آید. . . . ارزش بنده در پیشگاه یزدان به کالا و متاع دنیوی او تعلق نمی گیرد. ملاک رضا و خشنودی خدا یا خشم و کین خدا با کالا و متاع دادن به بنده یا بازداشتن کالا و متاع از بنده در این زمین نیست. یعنی دارا بودن

وظیفه و به کار همگانی خوب است. انجام خیر و خوبی به هر شکلی نشانه پذیرش اسلام و مسلمان بودن است ... شما معنی امتحان را نمی دانید. این است که نمی کوشید در امتحان موفق بشوید با بزرگداشت یتیم و سفارش کردن به طعام دادن مستمند. اما شما برعکس، میراث را حریصانه و آزمندانه می خورید، و مال و دارائی را بسیار دوست می دارید و بیش از حد بدن عشق می ورزید. تا بدانجا که در دل و درون شما خوشی دستگیری از نیازمندان باقی نمی ماند، و به بزرگداشت نیازمندان و خوراک دادن به مستمندان علاقه ای نخواهید داشت.

اسلام در مکّه - همان گونه که قبلاً ذکر کردیم - با حال و احوالی رویاروی گردید که مردمان نسبت به گردآوری اموال از هر راهی که شده است علاقه پیدا کرده بودند. این امر موجب سنگین دلی و نامهربانی شده بود. ضعف یتیمان و درماندگی بی پدران باعث شده بود اموالشان را غارت کنند، به ویژه اموال دختران یتیم را به شکل های گوناگون از چنگشان به درمی آوردند، مخصوصاً اموالی که از راه ارث به یتیمان می رسید. در موارد گوناگون فی ظلال القرآن در این باره سخن رفته است. همچنین پیش از اسلام عشق به مال و دارائی و گردآوری آن از راه ربا پدیده آشکاری در جامعه مکّه بود. این امر اصلاً نشانه جاهلیتها در هر زمانی و در هر مکانی است. تا به امروز این چنین بوده است و این چنین خواهد بود.

در این آیه ها گذشته از پرده برداشتن از واقعیت دلها و درونهایشان آنان را از این امر می ترساند، و ایشان را از همچون چیزی برحذر می دارد. این ترساندن و برحذر داشتن در تکرار واژه «کَلَّا» پدیدار و نمودار است. همچنین این امر در ساختار تعبیر و در آهنگ آن پیدا و هویدا است، بدان هنگام که با طنین خود شدت گردآمدن پیرامون مال و دارائی و سخت دل بستن بدان را به تصویر می کشد:

﴿وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا، وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾.

می انداخت و طمّاع و بخیلشان می نمود ... این است که قرآن سفره دلشان را باز می کند، و در این راستا رازهای سینه هایشان را بدیشان می گوید، و بیان می دارد که حرص و آز و بخل و تنگچشمی است که در درک و فهم معنی امتحان به خطا می روند، امتحانی که در فراسوی افزایش و کاهش ارزاق قرار دارد.

﴿كَلَّا، بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ، وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ. وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا، وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾.

هرگز! هرگز! (چنین نیست که کرامت و ذلت انسان در نزد یزدان به دارائی و ناداری باشد). بلکه شما (گذشته از اقوال زشت، افعال پلشت هم دارید! از جمله: یتیم را گرامی نمی دارید. و همدیگر را تشویق و ترغیب نمی کنید به خوراک دادن به مستمند. و میراث را حریصانه یکجا می خورید) و ملاحظه حق بستگان و محرومان و یتیمان و ضعیفان نمی کنید، و حلال و حرام را رویهم انباشته و مشتاقانه صرف می کنید). و اموال و دارائی را بسیار دوست می دارید (و سخت دلباخته مال و متاع دنیا هستید، و لذا ملاحظه مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی کنید).

هرگز! هرگز! کار آن چنان نیست که انسان بی ایمان می گوید. افزایش و گسترش روزی دلیل بر بزرگواری انسان در پیشگاه یزدان نیست. کاهش و کاستی روزی هم دلیل بر خواری و بی ارزشی انسان در برابر یزدان نیست. اصل این است که شما سپاس بذل و بخشش خدا را نمی گوئید، و حق مال و دارائی را به تمام و کمال اداء نمی کنید. زیرا شما یتیم کوچکی را گرامی نمی دارید که سرپرست و نان آور خود را از دست داده است وقتی که پدرش مرده است. و همدیگر را به دادن طعام به مستمندی که گدائی نمی کند هرچند که نیازمند است تشویق و ترغیب نمی کنید. قرآن تشویق نکردن و ترغیب نمودن و سفارش نکردن همدیگر به طعام دادن به مستمند را زشت و ناپسند می شمارد. همچنین اشاره می کند به این که ضمانت اجتماعی در میان گروه مسلمانان ضرورت دارد. این اشاره نهفته در رهنمود به

جهانی‌ای است که در روز قیامت رخ می‌دهد. و اما آمدن پروردگار تو و فرشتگان صف صف، یک امر غیبی است، و ما سرشت آن را نمی‌دانیم مادام که در این زمین و جهانیم. ولیکن ما از فراسوی تعبیر، جلال و عظمت و ترس و هراس را احساس می‌کنیم. همچنین است حاضر آوردن دوزخ. از تعبیر کلام متوجه نزدیک شدن دوزخ بدیشان و نزدیک شدن عذاب چشندگان بدان را برداشت می‌کنیم، و این ما را بس. ولی حقیقت چیزی که رخ می‌دهد، و کیفیت رخ دادن آن، جزو غیب نهان در علم یزدان است، و آن را باید به روز مشخص قیامت حواله کرد و ارجاع داد.

در فراسوی این آیه‌ها، و از لابلاهی موسیقی تند و بندیدن آن، و سخت گیرا و اسیرکننده آن، صحنه‌ای ترسیم می‌گردد که دلها از آن به لرزه درمی‌آیند، و چشمها از آن کرنش می‌برند و به زیر می‌افتند. زمین درهم کوبیده می‌شود و سخت درهم می‌ریزد! خداوند بزرگوار جلوه گر می‌آید، و داوری و قضاوت را برعهده می‌گیرد. فرشتگان صف صف می‌ایستند. آن گاه دوزخ آورده می‌شود و دوزخ هم حاضر می‌آید!

﴿يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ﴾.

در آن روز انسان به خود می‌آید. انسان به خود می‌آید، انسانی که از حکمت و فلسفه امتحان غافل بوده است، امتحانی که با بی‌بهره بودن از نعمت و با بهره‌مند بودن از نعمت انجام پذیرفته است. انسانی که میراث را آزمندانه یکجا خورده است و بدون ملاحظه حلال و حرام رویهم صرف کرده است، و مال و دارائی را بسیار دوست می‌داشته است، و یتیم را گرامی نداشته است، و دیگران را به طعام دادن به مستمند تشویق و ترغیب ننموده است، و طغیان و سرکشی را در پیش گرفته است، و فساد و تباهی را در پیش گرفته است، و به حق و حقیقت پشت کرده است ... در آن روز چنین کسی به خود می‌آید و به یاد می‌آورد. حق و حقیقت را به یاد می‌آورد و از آنچه می‌بیند پند می‌گیرد ... ولیکن فرصت گذشته است و مهلت از دست شده است.

و میراث را حریصانه یکجا می‌خورید (و ملاحظه حق بستگان و محرومان و یتیمان و ضعیفان نمی‌کنید، و حلال و حرام را رویهم انباشته و مشتاقانه صرف می‌کنید). و اموال و دارائی را بسیار دوست می‌دارید (و سخت دلباخته مال و متاع دنیا هستید، و لذا ملاحظه مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی‌کنید).

بعد از بیان این اندازه از رسوائی حقیقت حال زشت و پلشتشان، و بعد از به تصویر کشیدن خطا و اشتباه جهان‌بینی آنان در ارزیابی امتحان و آزمایشی که در بی‌بهره بودن و بهره‌مند بودن از کالا و متاع دنیا، تهدید هراس‌انگیزی با سزا و جزای قیامت و حقیقت آن درمی‌رسد. سزا و جزائی که نتیجه امتحان ایشان در این جهان است و در آن جهان گریبانگیرشان می‌گردد. این تهدید با آهنگ نیرومند و سختی درمی‌رسد:

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا. وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا. وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ. يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى؟ يَقُولُ: يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي. فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ. وَ لَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدٌ﴾.

هرگز اهرگزا! (حقیقت آن چنان نیست که می‌پندارید). زمانی که زمین سخت درهم کوبیده می‌شود و صاف و مسطح می‌گردد. و پروردگار تبیاید و فرشتگان صف صف حاضر آیند. در آن روز دوزخ را حاضر آورند (و نشانش دهند). در آن روز انسان به خود می‌آید، ولی چنین به خود آمدنی کی سودی به حال او دارد؟! خواهند گفت: کاش برای زندگی خود (خیرات و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم! در آن روز (که چنین احوال و اوضاعی رخ می‌دهد، خداوند کافر را چنان عذابی می‌رساند که) هیچ کس عذابی همسان عذاب او را بدو نمی‌رساند! (در آن روز) هیچ کسی همچون خداوند او را به بند نمی‌کشد (و به غل و زنجیر نمی‌بندد).

درهم کوبیدن زمین، به هم ریختن نشانه‌ها و صاف و مسطح کردن آن است. این یکی از دگرگونیهای

﴿وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى﴾.

ولی چنین به خود آمدنی کی سودی به حال او دارد؟! زمان به خود آمدن گذشته است. در اینجا که سرای سزا و جزا است به خود آمدن به کسی سودی نمی‌رساند و فائده‌ای برای کسی ندارد. به خود آمدن جز افسوس خوردن بر فرصت از دست دادن در سرای کار کردن در زندگی دنیا بهره انسان نمی‌سازد! وقتی که این حقیقت برای انسان آشکار و پدیدار می‌آید:

﴿يَقُولُ: يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾.

خواهد گفت: کاش برای زندگی خود (خیرات و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم! کاش من برای زندگی خود در اینجا چیزی را پیشاپیش می‌فرستادم. زندگی اینجا زندگی حقیقی است، آن زندگی که می‌توان بدان زندگی نام داد و اسمش را زندگی گذاشت. زندگی آخرت زندگی حقیقی بوده و باید برای آن آمادگی پیدا کرد و توشه پیشاپیش برای آن روانه و حواله نمود و اندوخته برای آن اندوخت و ذخیره برای آن ذخیره کرد. کاش من ... امید و آرزوی است که آه و حسرت در آن است و بس. این چنین امید و آرزوی بیفائده‌ای، تنها چیزی است که انسان در آخرت توان آن را دارد!

آن گاه قرآن سرنوشت انسان را به تصویر می‌زند، سرنوشتی که بعد از آن آه و حسرت دردناک و امید و آرزوی پوچ و بیسود به میان می‌آید و به انسان دست می‌دهد:

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ، وَلَا يُوثِقُ وِثْقَهُ أَحَدٌ﴾.

در آن روز (که چنین احوال و اوضاعی رخ می‌دهد، خداوند کافر را چنان عذابی می‌رساند که) هیچ کس عذابی همسان عذاب او را بدو نمی‌رساند! (در آن روز) هیچ کسی همچون خداوند او را به بند نمی‌کشد (و به غل و زنجیر نمی‌بندد).

خدا قدرتمند و چیره و توانا است. خدائی است که در آن روز تنها او عذاب و عقاب می‌دهد. عذاب و عقابی

که کسی بسان آن عذاب و عقاب نمی‌دهد. خدائی است که در آن روز هیچ کسی همچون او به غل و زنجیر نمی‌کشد و اسیر و گرفتار نمی‌سازد. قرآن عذاب و عقاب خدا و به غل و زنجیر کشاندن و اسیر و گرفتن او را در جاهای دیگری در صحنه‌های فراوان و گوناگون قیامت شرح و بسط می‌دهد، جاها و صحنه‌هایی که در لابلای سراسر قرآن پخش و پراکنده است. اما قرآن عذاب و عقاب و به غل و زنجیر کشاندن و اسیر و گرفتار کردن را در اینجا خلاصه می‌کند، و آنها را منحصر به خدا می‌شمارد، و بیان می‌دارد که عذاب و عقاب و به غل و زنجیر کشاندن و اسیر و گرفتار کردن انسان شبیه و همسان عذاب و عقاب و به غل و زنجیر کشاندن و اسیر و گرفتار کردن یزدان نیست. این کجا و آن کجا؟! اصلاً کیفر همه انسانها رویهمرفته کجا و کیفر خدا کجا؟! این هم مقابل چیزی است که راجع به طغیان و سرکشی طاغیان و سرکشانی همچون عاد و ثمود و فرعون، و فساد و تباهی فراوان ایشان در زمین که قبلاً در این سوره ذکر شده است و بیانگر عذاب و عقاب دادن مردمان توسط طاغیان و سرکشان، و به غل و زنجیر کشاندن مردمان توسط آنان است. این پروردگار تو است ای پیغمبر، و ای مؤمن، عذاب و عقاب می‌رساند به کسانی که در دنیا مردمان را عذاب و عقاب می‌دادند و ایشان را به غل و زنجیر می‌کشاندند. اما میان عذاب و عقاب ایشان و میان عذاب و عقاب یزدان، و میان به غل و زنجیر کشاندن آنان و میان به غل و زنجیر کشاندن ایزد سبحان، فاصله بسیاری است ... آنچه آفریده‌ها در این باره می‌توانند، بسی اندک و ناچیز است. اما آنچه آفریدگار در این راستا می‌تواند، بسی سترگ و بزرگ است. پس عذاب و عقاب طاغیان و سرکشان در حق مردمان، و به غل و زنجیر کشاندن ایشان توسط طاغیان و سرکشان هرچه هست باشد. چرا که طاغیان و سرکشان عذاب و عقاب خواهند شد، و به غل و زنجیر کشانده می‌شوند، عذاب و عقاب و به غل و زنجیر کشاندنی که فراتر از اندیشه و خیال است!

با این شادانی و شادابی ای که عطوفت و رضایت را بر سراسر فضای محیط می پراکند...
﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾

به میان بندگانم درآری (و همراه شایستگان شو).
 به میان بندگان مقرب و برگزیده من درآی، تا بدین قرب و نزدیکی برسی...
﴿وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾

و به بهشت من داخل شو (و خوش باش!).

به کنف حمایت و رحمت من داخل شو...
 این ندای مهر و عطوفت است، مهر و عطوفتی که نسیمهای بهشتی در آن وزیدن گرفته است از همان لحظه نخستینی که فریاد داشتن برخاسته است:
﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾

ای انسان آسوده خاطر.

ای انسانی که به پروردگارت اطمینان داری، از راه خود مطمئن می باشی، به قضا و قدر خدا اطمینان داری، در خوشی و ناخوشی، در وقت داشتن و نداشتن نعمت، در زمان دارائی و ناداری، اطمینان داری و دچار شک و تردید نمی گردی، و منحرف نمی شوی و به کژراهه نمی افتی. به خود اطمینان داری و در راه، بدین سو و آن سو نمی روی و کجروی نمی کنی. تو مطمئن هستی و در روز ترس و هراس و وحشتناک قیامت دچار ترس و هراس نمی شوی...

سپس آیه ها پیایی می گردند و سراسر فضای موجود را از امن و امان و رضا و خشنودی و آرامش و آسایش لبریز می کند، و با موسیقی دلپذیر و دل آرائی پیرامون صحنه را زیبا و فریبا می سازد، و با مودّت و محبت و قرب و نزدیکی و آرمیدن و آسودن صحنه را بال و پر می دهد و آن را به پرواز درمی آورد.

هان! این بهشت است با نسیمهای جان بخش و رضایت بخش و خنک و خوش آیندی که دارد. این بهشت است که از لابلای این آیه ها سرک می کشد و جلوه گر می آید. خداوند مهربان دیدار می نماید، دیدار بزرگوارانه و ارزشمندی که خود دارد...

در میانه این ترس و هراس وحشتناک، و این عذاب و عقاب و به غل و زنجیر کشاندنی که بالاتر از هرگونه تصویری است، از عالم بالا «نفس» مؤمن فریاد داشته می شود:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ. ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي. وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾

ای انسان آسوده خاطر (که در پرتو یاد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده ای و هم اینک با کوله باری از اندوخته طاعات و عبادات، در اینجا آرمیده ای!). به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو (از کرده خود در جهان و از نعمت آخرت یزدان) خشنودی، و (خدا هم) از تو خشنود (است). به میان بندگانم درآی (و همراه شایستگان و از زمره بایستگان شو). و به بهشت من داخل شو (و خوش باش!).

این گونه با عطوفت و مهربانی و به گونه قربت و نزدیکی فریاد داشته می شود:

﴿يَا أَيَّتُهَا﴾. ای... آهای....

با روحانیت و بزرگداشت:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ﴾

ای انسان....

با ستودن و اطمینان بخشیدن:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾

ای انسان آسوده خاطر.

در میانه شدّت و حدّت و به غل و زنجیر کشیدن، آزادی و رفاه به میان کشیده می شود:

﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ﴾

به سوی پروردگارت بازگرد.

پس از غربت زمین و دوری در مهد و گهواره پرورش به سوی محلّ صدور خود برگرد. به سوی پروردگارت در پرتو پیوند و تماس و معرفت و شناخت و نسبتی که میان تو و پروردگارت است برگرد...

﴿رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾

راضی و خشنود، و مورد رضایت و خشنودی.

این سوره با اشاره به سوگند بزرگی بر حقیقت ثابتی در زندگی انسان، آغاز می‌گردد:

﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ۚ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ۚ وَالْوَدِّ وَ مَا وَلَدَ ۚ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ۝﴾

سوگند به این شهر (مکه که کعبه در آن است). شهری که تو ساکن آنجا هستی (و وجود پرفیض و پربرکت تو، بر شرافت و عظمت آن افزوده است). و سوگند به پدر، و فرزندی که به وجود می‌آورد! ما آدمی را برای رنج و محنت آفریده‌ایم (نه برای راحت و آسایش).

«بَلَد» یعنی شهر، مکه است. کعبه است. کعبه نخستین خانه‌ای است که برای مردمان در زمین ساخته شده است^(۱)، تا پناهگاه و مأوای امن و امان مردم گردد.^(۲) مردمان اسلحه‌های خود و دشمنانگیاها و کینه‌توزیهای خویش را در آنجا کنار می‌گذارند، و در صلح و صفا با یکدیگر برخورد می‌کنند. خون یکی بر دیگری حرام است. همچنین کعبه و درختان و گیاهان و پرندگان و همه جانداران آنجا حرام و قدغن بشمار می‌آیند. گذشته از اینها کعبه خانه ابراهیم پدر اسماعیل است، اسماعیل که نیای عربها و جملگی مسلمانان است.

یزدان سبحان پیغمبر خود محمد ﷺ را گرامی می‌دارد. از او یاد می‌کند، و بیان می‌فرماید که محمد ﷺ در این شهر سکونت و اقامت دارد. این سکونت و اقامت را مایه افزایش حرمت این شهر اعلام می‌نماید، و آن را باعث افزایش عظمت آنجا می‌شمارد. این اشاره‌ای است که معنی ژرف خود را در این جایگاه دارد. مشرکان حرمت این خانه را نگاه نمی‌داشتند و حرمت‌شکنی می‌کردند. چرا که پیغمبر ﷺ و مسلمانان آنجا را اذیت و آزار می‌رساندند. این خانه، ارزشمند و محترم و مکرم است. این که پیغمبر ﷺ در آن شهر سکونت و اقامت دارد بر ارزش و احترام و اکرام آن خانه

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره بلد مکی و ۲۰ آیه است

سُورَةُ الْبَلَدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ۚ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ۚ وَالْوَدِّ وَمَا وَلَدَ ۚ
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ۝ أَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ۚ يَقُولُ أَهْلَكَ مَا لَا يُبْدَى ۝ أَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَ أَحَدٌ ۚ
أَلَمْ يَجْعَلْ لَمْ عَيْنَيْنِ ۚ وَلِسَانًا وَشَفْهَتَيْنِ ۚ وَهَدَيْنَهُ ۚ
الْجَبْدَيْنِ ۝ فَلَا أَقْنَمُ الْعُقَبَةَ ۚ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ ۚ
فَكَ رَقَبَةٍ ۚ أَوْ إِطْعَمْتُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ۚ بَيْنَمَا ذَا مَقْرَبَةٍ ۚ
أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ۚ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا ۚ
بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ۚ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمُنَافِقَةِ ۚ وَالَّذِينَ ۚ
كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۚ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ ۚ

این سوره کوچک دو بال خود را بر مجموعه‌ای از حقائق اساسی موجود در زندگی انسان فراهم می‌آورد و آنها زیر بال و پر خود می‌گیرد. مجموعه حقایقی که دارای پیامهای برانگیزنده و پیش‌برنده، و پسوده‌های الهام‌گرانه و پیام‌دهنده است. مجموعه‌ای که در این مکان کوچک گنجیده است مشکل است در غیر قرآن مجید بگنجد، و جز با اسلوب منحصر به فرد قرآن مجید همچون پسوده‌های سریع و عمیقی بر تارهای دل انسان نواخته شود ...

۱- مراجعه شود به سوره آل عمران، آیه ۹۶. (مترجم)

۲- مراجعه شود به سوره بقره، آیه ۱۲۵. (مترجم)

می‌افزاید. وقتی که یزدان سبحان بدین شهر و به مقیم در آن سوگند می‌خورد، بر عظمت و حرمت این خانه می‌افزاید، و موضعگیری مشرکان زشت و پلشت جلوه‌گر می‌آید که خود را پرده‌داران کعبه و فرزندان اسماعیل می‌دانستند و خویشتن را بر آئین ابراهیم می‌پنداشتند. موضعگیری همچون مشرکانی از هر لحاظ زشت و پلشت بود.

شاید این معنی پیش‌درآمدی باشد برای اعتبار:

﴿وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴾.

و سوگند به پدر، و فرزندی که به وجود می‌آورد.

این هم اشاره و یژه‌ای به ابراهیم، یا اسماعیل - عَلَیْهِمَا السَّلَامُ - است. اضافه کردن سوگند به شهر مکه و پیغمبر ﷺ که در آن مقیم است، اشاره دیگری به سازنده نخستین کعبه و فرزندش می‌باشد ... هرچند هم این امر این را نفی نمی‌کند که مراد از پدر و فرزندی که به وجود می‌آورد به طور کلی هر پدری و هر فرزندی بوده، و اشاره به سرشت پیدایش بشریت باشد، و بر زاد و ولد تکیه شود به عنوان پیش‌درآمد سخن گفتن از حقیقت انسان، حقیقتی که ماده اساسی و بنیادین این سوره است.

استاد امام شیخ محمد عبده در این مورد نگرش لطیف و دقیقی دارد که در «جزء عم» هنگام تفسیر این سوره بیان گردیده است. روح مطالب او با روح «فی ظلال القرآن» هماهنگی دارد. لذا آن را در اینجا به امانت می‌گیریم و ذکر می‌کنیم ... او - رَحِمَهُ اللَّهُ - فرموده است:

«آن‌گاه به پدر و آنچه به دنیا می‌آورد سوگند خورده است، تا نگاه ما را متوجه والائی این مرحله از مراحل هستی سازد - مرحله زاد و ولد - و نگاه ما را متوجه حکمت و فلسفه بالا و استواری و پایداری ساختار و سازندگی گرداند، و ما را توجه دهد به رنج و زحمتی که پدر و فرزند می‌کشند برای پدید آوردن و پروردن انسان و رساندن انسان به کمال و به رشد و نمو مقرر خودش.

وقتی که گیاه را پیش چشم بداری، و بیندیشی که دانه در مراحل رشد و نمو چه اندازه سختی می‌کشد، از قبیل: مقاومت در برابر فعل و انفعال فضا، تلاش برای مکیدن غذا از عناصر دور و بر خود، تا تبدیل می‌گردد به درخت پر شاخ و برگ، و آماده می‌شود دانه یا دانه‌های دیگری را تولید بکند، دانه یا دانه‌هایی که کار دانه یا دانه‌های پیشین را انجام بدهند، و با زیبایی سیمای خود جهان را بیارایند، وقتی که این را در ذهن و اندیشه خود حاضر آوری، و به حیوان و انسان که بالاتر از گیاه هستند توجه کنی، مفهوم پدر و فرزند در حیوان و انسان برایت پدیدار می‌آید، و رنج و زحمتی را به خاطر می‌آوری که هریک از پدر و فرزند می‌کشند در راه حفظ انواع، و برای پایدار نمودن زیبایی جریان به شکل‌هایی که پیدا می‌کند ... سخن استاد پایان یافت ... چنین سوگندی را بر حقیقت ثابتی که در موجود زنده انسان نام موجود است یاد می‌کند:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾.

ما آدمی را برای رنج و محنت آفریده‌ایم (نه برای راحت و آسایش).

انسان را برای رنج بردن و به مشقت افتادن و به تلاش ایستادن و کوشش نمودن آفریده‌ایم ... همان گونه که در سوره دیگری فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فُلَاqِيهِ﴾.

هان! ای انسان! تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و نتیجه رنج و تلاش خود را خواهی دید).

سلول نخستین به محض استقرار در رحم به رنج و زحمت می‌افتد و به تلاش و پویش می‌پردازد تا برای خود شرائط و ظروف سازگار با زندگی و غذا را - با اجازه پروردگارش - فراهم آورد. این رنج و زحمت و تلاش و پویش پیوسته ادامه دارد تا به مهبل یا لوله واژن می‌رسد و دچار انقباضات رحم و درد زایمان

حکومت و ملک و مملکت یا جاه و مقام. آن در راه خدا زحمت می‌کشد. این برای شهوت و پرش رنج می‌برد. آن برای عقیده و دعوت درد و رنج می‌برد. این برای به دوزخ افتادن تلاش و کوشش می‌کند. آن برای رفتن به بهشت سختی و مشقت تحمّل می‌نماید... هرکسی بار خود را برمی‌دارد و فراز و نشیب راه را می‌پیماید و رو به سوی پروردگارش با رنج و زحمت می‌رود و سرانجام بدو می‌رسد! در آنجا بزرگ‌ترین رنج و زحمت بهره بدبختان می‌گردد، و سترگ‌ترین آسودگی و آسایش نصیب خوشبختان می‌شود.

رنج و زحمت آمیزه زندگی دنیا است. سرشت این جهان رنج بردن همگان است. رنج بردن و زحمت کشیدن دارای اشکال مختلف و اسباب گوناگون است. هرچه هست رنج و زحمت است. بدبخت‌ترین و زیانبارترین کس فردی است رنج و زحمت دنیا را می‌چشد تا به رنج و زحمت سخت‌تر و تلخ‌تر در آخرت دچار گردد. و خوشبخت‌ترین و رستگارترین شخص کسی است رنج و زحمت می‌کشد در راهی که رو به پروردگارش می‌رود. او می‌خواهد با صلاحیتها و قابلیت‌های پروردگارش را ملاقات کند که درد و رنج زندگی او را به پایان ببرند، و او را به بزرگ‌ترین آسودگی و آسایش در سایه الطاف پروردگار برسانند.

گذشته از این، در خود همین زمین برخی از سزاهای جزای برخی از رنج و زحمت و تلاش و کوشش داده می‌شود. کسی که برای کار بزرگ زحمت می‌کشد، مثل کسی نیست که برای کار ناچیز رنج می‌برد. این چنین کسی که برای کار حقیر رنج و زحمت می‌کشد، با آن چنان کسی که برای کار بزرگ جدّ و جهد می‌کند، از لحاظ آرامش دل و خوشحال شدن از بذل و بخشش و جان‌نثاری و فداکاری، یکسان نیست. آن کسی که رنج می‌برد و آزاد از جاذبه‌های زمین و گِل و لای آن است، یا رنج می‌برد تا از جاذبه‌های زمین و گِل و لای آن رها شود، بسان کسی نیست که رنج می‌برد تا همچون حشره‌ها و کرم‌ها به گِل و لای فرو رود و به زمین

می‌گردد، و مادر می‌چشد آنچه می‌چشد. همین که جنین نور را می‌بیند گرفتار فشار می‌آید و پرت می‌گردد تا بدانجا که در مسیر خروج از رحم نزدیک است خفه شود!

از این لحظه به بعد، جدّ و جهد سخت‌تر، و رنج و زحمت تلخ‌تر می‌آغازد. جنین دست‌اندرکار تنفس و استنشام هوایی می‌گردد که برای او تازگی دارد و بی‌سابقه است. دهانش را و ریه‌هایش را برای نخستین بار باز می‌کند تا نفس بکشد و دم و بازدم بی‌آغازد همراه با سر و صدائی که راه می‌اندازد، سر و صدائی که اشاره به رنج و مشقت آغاز زندگی است! نقش هاضمه او و نقش گردش خون او به کار می‌پردازد، کاری که برای او نامأنوس و غیرعادی است! به تلاش و پوشش می‌ایستد تا موادّ زائد را دفع کند و اندرون خود را برای این کار تازه به تمرین وادارد و بدان عادت دهد! هر گامی از مراحل زندگی از این به بعد رنج و زحمت است، و هر حرکت و جنبشی بعد از این درد و مشقت است. کسی که کودکی را می‌پاید و نگاه می‌نماید که لوکیدن و غیژیدن می‌آغازد و چهار دست و پا راه می‌افتد و می‌خواهد تلوتلو رهمسپار شود، می‌فهمد چه اندازه کودک رنج می‌برد و سختی می‌کشد تا بدین حرکت ساده اقدام کند.

هنگام دندان درآوردن رنج و زحمت است. وقت راست ایستادن درد و مشقت است. زمان گام برداشتن راست و درست رنج و زحمت است. هنگام آموختن و یاد گرفتن درد و مشقت است. وقت اندیشیدن سختی و گرفتاری است. در هر تجربه جدیدی و آموزش تازه‌ای رنج و مشقت است بسان رنج و مشقت لوکیدن و غیژیدن و چهار دست و پا راه افتادن و گام به گام رفتن! بعد از آن راه‌ها جدا می‌شود. رنجهای گوناگون می‌گردد. این با عضلاتش رنج می‌برد. آن با اندیشه‌اش رنج می‌کشد. این رنج می‌برد برای به دست آوردن لقمه زندگی و جامه‌ای که بپوشد. آن زحمت می‌کشد تا هزار را دو هزار و ده هزار کند... این رنج می‌برد برای

می آغازد، بدون این که بترسد و بدون این که از زشتیها و پلشتیها بپرهیزد . . . این صفت و صفات کسی است که دلش تهی از ایمان باشد.

گذشته از این وقتی که به خیر و خیرات و بذل و بخشش - در مثل جاهائی که در این سوره ذکر شده‌اند

- فراخوانده می‌شود، می‌گوید:

﴿أَهْلَكْتُ مَا لَا لُبَدًا﴾.

من دارائی فراوانی را (در راه خوشگذرانیها و لذائذ خرج نموده‌ام و) نابود و تباه کرده‌ام.

چیز زیادی را خرج کرده‌ام و هزینه نموده‌ام. آنچه خرج و هزینه کرده‌ام و بذل و بخشش نموده‌ام برای من کافی و بسنده است!

﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ؟﴾.

آیا گمان می‌برد کسی او را ندیده است؟ (بی‌خبر است که اگر کسی هم از آفریدگان ندیده و دانسته است، خدا دیده و دانسته است که او این اموال را از کجا به دست آورده است و در چه راهی مصرف کرده است و نیت وی چه بوده است).

او فراموش می‌کند که چشمان یزدان نظاره‌گر او است، و علم و آگاهی خدا او را احاطه کرده است و دربر گرفته است. خدا می‌بیند آنچه را که او خرج می‌کند و هزینه می‌نماید، و چرا خرج می‌کند و هزینه می‌نماید. اما این «انسان» انگار این حقیقت را فراموش می‌کند، و چنین گمان می‌برد که او از دیدگان یزدان نهان و پنهان است!



در برابر این گول خوردن و غروری که به ذهن انسان می‌اندازد که او دارای قدرت و قوت است و توان دفاع از خود و دور کردن بلاها و ناگواریها از خویشتن را دارد، و در برابر تنگچشمی و بخلی که راجع به دارائی و اموال دارد، ولی ادّعاء می‌کند که او اموال زیادی را بخشیده است و خرج و هزینه کرده است، قرآن به مقابله می‌پردازد و او را رویاروی می‌کند با نعمتهای فراوانی که خدا از لحاظ وجود بدو بخشیده است، و در اصل

بچسبید. کسی که در راه دعوت می‌میرد، بسان کسی نیست که در راه پرش می‌میرد . . . چنین کسی بسان چنان کسی نیست از لحاظ آگاهی و شعوری که از جدّ و جهد و رنج و زحمت خود دارد.



یزدان سبحان بعد از بیان این حقیقت از سرشت زندگی بشری، به نقد برخی از ادّعاها و اندیشه‌هایی می‌پردازد که «انسان» دارد، ادّعاها و اندیشه‌هایی که اقوال و اعمال انسان بیانگر آنها است:

﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ؟ يَقُولُ: أَهْلَكْتُ مَا لَا لُبَدًا. أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ؟﴾.

آیا انسان (با وجود این همه درد و رنجی که بدان گرفتار است و نشانه ضعف او است) گمان می‌برد هرگز کسی بر او توانائی ندارد و بدو دست نمی‌یابد؟ (لذا هرکاری را بکند بازخواست نمی‌شود و از قلمرو مجازات در امن و امان است!). می‌گوید: من دارائی فراوانی را (در راه خوشگذرانیها و لذائذ خرج نموده‌ام و) نابود و تباه کرده‌ام. آیا گمان می‌برد کسی او را ندیده است؟ (بی‌خبر است که اگر کسی هم از آفریدگان ندیده و دانسته است، خدا دیده و دانسته است که او این اموال را از کجا به دست آورده است و در چه راهی مصرف کرده است و نیت وی چه بوده است).

این «انسان» آفریده شده در رنج و زحمت، انسانی که از رنج تلاش و پویش و درد کار و کوشش نجات پیدا نمی‌کند و رهائی ندارد، حقیقت حال خود را فراموش می‌کند، و گول مقدار قدرت و قوت و دارائی و کالا و متاعی را می‌خورد که آفریدگار بدو عطاء می‌کند. این است همچون کسی رفتار می‌کند که گمان نمی‌برد در برابر کارش گرفتار می‌آید، و انتظار ندارد قادر و توانائی بر او قدرت و توان داشته باشد و به حساب و کتاب او برسد و به دادگاهیش بپردازد . . . بدین سبب طغیان و سرکشی می‌آغازد و به غارت نمودن و دزدی کردن می‌پردازد، و در راه گردآوری اموال و افزایش ثروت ایلغار می‌تازد، و فسق و فجور و بزه و گناه

آن را بسپرد. «نَجْد» راه فرار و رو به ارتفاع است. اراده و مشیت خدا بر آن رفته است که به انسان قدرت حرکت در هریک از دو راه را بدهد. انسان را با سرشت مزدوج آفریده است مطابق حکمتی که خداوند متعال خودش برای انسانها خواسته است. خداوند متعال به هرچیزی آفرینشی بخشیده است، و راه انجام وظیفه اش را در گستره این هستی برایش ساده و آسان و امکان پذیر کرده است.

این آیه پرده برمی دارد از حقیقت سرشت بشریت، گذشته از آن، این آیه و آیه های دیگری در سورة شمس قاعده «دیدگاه روحانی اسلامی» را به تصویر می کشند:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.

سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه های جسمی او را تنظیم نموده است!)، سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است. قسم به همه اینها!) کسی رستگار و کامیاب می گردد که نفس خویشش را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی ناامید و ناکام می گردد که نفس خویشش (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، (و به معاصی بیالاید.

شرح و بسط این آیه ها را به جای دیگری در سورة شمس حواله می کنیم، زیرا در آنجا گستره سخن فراخ تر است.



این نعمتهائی که یزدان سبحان آنها را به انسان بخشیده است و در خود پیکرش و در اصل هستیش سرشته است، می بایستی انسان را در راه رسیدن به هدایت

پیکر و هستیش به ودیعت نهاده است، و استعدادها و ویژگیهای را بدو داده است و در نهادش سرشته است. او این نعمتها را سپاس نگفته است و حق ماندن آنها را در پیش خود اداء نکرده است:

﴿أَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ؟ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ؟ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ؟﴾.

مگر ما برای او دو چشم را ترتیب نداده و نساخته ایم؟ و زبانی و دو لب را نیافریده ایم؟ (و او را به دو پستان رهنمود نکرده ایم؟) و راه خیر و شر را بدو ننموده ایم؟ انسان با قوت و قدرتش می نازد و گول می خورد، در حالی که خدا این قوت و قدرت را بدو داده است. انسان راجع به مال و متاع بخل می ورزد و تنگچشمی می کند، در حالی که خدا این مال و متاع را بدو داده است. انسان راهیاب نمی گردد و سپاس نعمت را نمی گوید، در حالی که خدا بدو حواشی داده است که وی را در جهان محسوسات رهنمود و رهنمون می گردد: برای انسان دو چشم را ساخته است با دقت و ظرافت ساختاری که دارند و برای دیدن آماده و توانايند. خدا انسان را با نیروی گفتار ممتاز کرده است. و ابزار محکم و استوار سخن گفتن را بدو بخشیده است:

﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾.

و زبانی و دو لب را.

زبانی و دو لب را بدو داده است، و گذشته از اینها در دل و درونش قدرت درک و فهم خیر و خوبی و شر و بدی را، و تشخیص هدایت و راهیابی و ضلالت و گمراهی را، و جداسازی حق از باطل را به ودیعت نهاده است:

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ؟﴾.

(و او را به دو پستان رهنمود نکرده ایم؟) و راه خیر و

شر را بدو ننموده ایم؟.

راه خیر و راه شر را بدو ننموده ایم تا هر کدام را می خواهد برگزیند. در سرشت انسان استعداد مزدوج است. می تواند هریک از این دو راه را انتخاب کند و

در دل شب پیشه صالحان و شایستگان است.

سپس این فرموده خداوند بزرگوار را تلاوت فرمود:

﴿تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ...﴾.

پهلوهایشان از بسترها به دور می شود (و خواب

شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان

می پردازند).... (سجده/۱۶)

سپس فرمود:

﴿أَلَا أُخْبِرُكَ بِرَأْسِ الْأَمْرِ وَعَمُودِهِ وَذُرْوَةِ

سَنَامِهِ؟﴾.

آیا تو را از رأس کار و ستون آن و بالای کوهان آن

آگاه گردانم؟

گفتم: بلی ای پیغمبر خدا. فرمود:

﴿كُفَّ عَلَيْكَ هَذَا﴾.

این چیز خود را محفوظ و مصون بدار.

اشاره فرمود به زبان خودش... گفتم: ای پیغمبر خدا،

مگر در برابر سخنانی که می گوئیم ما مؤاخذه می گردیم

و گرفتار می آئیم؟ فرمود:

﴿ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ! وَهَلْ يَكْبُ الْأُنَّاسُ فِي الْأَنْرِ عَلَى

وُجُوهِهِمْ﴾^(۱) إِلَّا حَصَائِدُ السَّيِّئَاتِ؟﴾.

مادرت به عزایت بنشیند! مگر جز درویده های

زبانهای مردمان ایشان را سرنگون به آتش دوزخ

می اندازد؟

احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه، آن را روایت

کرده اند.

خدا نیروی درک و فهم خیر و شر، و شناخت راه بهشت

و راه دوزخ را به انسان عطاء فرموده است، و با اعطاء

این رهنمود و رهنمون بدو کمک نموده است...

همه این نعمتها این «انسان» را به گردنه رهایی از

شقاوت، و رسیدن به سعادت نزده است، گردنه ای که

میان او و میان بهشت سد و مانع گردیده است. یزدان

سبحان برای انسان این گردنه را در این آیه ها روشن

کمک کند: چشمانش چیزهایی را می بیند که در صفحات

و نواحی این هستی پراکنده و جلوه گرند. چیزهایی که

دلیل قدرت و موجب ایمان آوردن هستند. زبان و

لبه اش که ابزار سخن گفتن و تعبیر کردن هستند، و

انسان با آنها می تواند کارهای زیادی را انجام بدهد.

واژه گاهی به جای شمشیر و توپ و بالاتر از آنها

می نشیند. گاهی هم واژه گوینده خود را روانه دوزخ

می گرداند و بدان می اندازد. زمانی هم واژه گوینده

خود را بالا می کشاند یا او را پائین می اندازد. پائین

می اندازد به همین آتش دوزخ... «از معاذ پسر

جبل رضی الله عنه روایت شده که گفته است: با پیغمبر صلی الله علیه و آله در

سفری بودم. روزی بدو نزدیک گردیدم. بدان هنگام که

داشتیم راه می رفتیم. بدو عرض کردم: ای پیغمبر خدا

مرا از کاری آگاه فرما که اگر آن را انجام دهم من را به

بهشت ببرد، و از دوزخ به دور گرداند. فرمود:

﴿سَأَلْتُ عَنْ عَظَمٍ وَ إِنَّهُ لَيَسْپَرُ عَلَيَّ مَنْ يَسْرُهُ اللَّهُ

عَلَيْهِ: تَعْبُدُ اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً، وَ تُقِمُّ الصَّلَاةَ وَ

تُؤْتِي الزَّكَاةَ وَ تَصُومُ رَمَضَانَ وَ تَحْجُّ الْبَيْتَ﴾.

از چیز بزرگی پرسش نمودی. اما این چیز برای کسی

که خدا آن را برایش میسر فرماید و امکان پذیر نماید

سهل و ساده خواهد بود: خدا را می پرستی و چیزی را

انباز او نمی گردانی، و نماز را می خوانی، و زکات را

می دهی، و ماه رمضان روزه می گیری، و به حج خانه

خدا می روی.

سپس فرمود:

﴿أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَبْوَابِ الْخَيْرِ؟﴾.

آیا تو را به درگاه های خیر و خوبی رهنمود و رهنمون

گردانم؟

گفتم: بلی ای پیغمبر خدا. فرمود:

﴿الْصَّوْمُ جَنَّةٌ، وَ الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ

النَّارَ، وَ صَلَاةُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ شِعَارُ

الصَّالِحِينَ﴾.

روزه سپر است. صدقه گناه را از میان می برد همان

گونه که آب آتش را خاموش می گرداند. نماز شخص

۱- بجای ﴿عَلَى وَجُوهِهِمْ﴾ بر رخساره هایشان ﴿عَلَى مَنَاجِرِهِمْ﴾ بر

سوراخهای بینی هایشان هم روایت شده است... این بخش در اصل متن

بود آن را به حاشیه آورده ایم. (مترجم)

می‌گرداند:

﴿فَلَا أَقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ... وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ؟ فَكُّ رَقَبَةٍ. أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ، يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ، أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ. ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ. أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمُؤْمِنَةِ﴾.

(ما که دو راه پیش پای انسان نهاده‌ایم، آن کس که ناسپاس است) او خویشتر را به گردنه (رهائی از شقاوت و رسیدن به سعادت) نمی‌زند (و آن را پشت سر نمی‌گذارد). تو چه می‌دانی آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده و بنده است. یا خوراک دادن در زمان گرسنگی (قحطی و خشکسالی) است. (خاصه) به یتیمی خویشاوند. یا به مستمندی خاک‌نشین. گذشته از اینها، او باید از زمره کسانی باشد که ایمان می‌آورند و همدیگر را به صبر و شکیبائی توصیه می‌کنند، و به ترحم و مهربانی سفارش می‌نمایند. آنان (که دارای چنین صفات و خصال هستند) سمت راستیها و اهل سعادتند).

این گردنه‌ای است که انسان خود را بدان نمی‌زند، مگر کسی که از ایمان کمک بگیرد. این گردنه‌ای است که میان او و میان بهشت سد و مانع می‌گردد. اگر انسان از این گردنه بگذرد به مقصود می‌رسد! به تصویر کشیدن این گردنه برانگیزنده نیرومند و محرک قوی است. دل انسان را به جوش و خروش می‌اندازد. انسان را بر آن می‌دارد که خود را به گردنه بزند. این گردنه روشن گردیده است و پدیدار آمده است. با روشن شدن این گردنه، حائل و مانع موجود میان انسان و میان این حاصل بزرگ و سترگ روشن می‌گردد و پدیدار می‌آید...

﴿فَلَا أَقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾.

او خویشتر را به گردنه (رهائی از شقاوت و رسیدن به سعادت) نمی‌زند!

در همچون روندی، تشویق و ترغیب و به پیش راندن است!

آن گاه بزرگداشت این شأن و مقام سر می‌رسد:
﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ!﴾.

تو چه می‌دانی آن گردنه چیست؟!

مراد بزرگی حجم گردنه نیست. بلکه هدف بزرگ بودن آن در پیشگاه خدا است. با ذکر این عظمت، «انسان» را بر آن می‌دارد که خود را بدان گردنه بزند و از آن فرارود و بگذرد، هراندازه هم جد و جهد بطلبید و رنج و زحمت داشته باشد. جد و جهد و رنج و زحمت بگذار لازم باشد و خستگی و درماندگی دست بدهد، چه باک! وقتی که انسان آنها را برای خود را به گردنه زدن و گردنه را طی کردن انجام می‌دهد و بر خود می‌پذیرد، ثمره لازم را می‌دهد و عوض جد و جهد و درد و رنج کسی داده می‌شود که بی‌باکانه خود را به گردنه زده است و آن را پشت سر گذاشته است. زحمت او هدر نمی‌رود و رنج او برایش گنج می‌شود. پس بگذار هرچه پیش می‌آید پیش بیاید و خستگی و کوفتگی غوغا نماید، چه باک!

این گردنه پیدا و هویدا می‌آید، و سرشت آن نمودار و پدیدار می‌گردد، با دستوری که داده می‌شود. دستوری که محیط ویژه آن روزی بدان سخت نیاز داشت، محیطی که دعوت با آن رویاروی می‌گردد: نیاز شدید بود بردگان زحمتکش و رنج‌دیده آزاد شوند. طعام و خوراک داده شود به ضعیفانی که سخت به طعام و خوراک احتیاج داشتند، و محیط کافر و مال‌دوست و آزمند بدیشان ظلم می‌کرد، و بر آنان سخت می‌گرفت، و با ایشان سنگدل بود. این دستور از مرز زمان و مکان آن روزی فراتر می‌رود، و تنها مربوط به محیط ویژه‌ای و زمان خاصی نمی‌گردد. بلکه این فرمان با همه انسانها رویاروی می‌شود، انسانهایی که می‌خواهند از گردنه بگذرند و به نجات برسند:

﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾.

گذشته از اینها، او باید از زمره کسانی باشد که ایمان می‌آورند و همدیگر را به صبر و شکیبائی توصیه

می‌گفت: أَحَدًا! أَحَدًا!.. خدا یکی است! خدا یکی است!.. روزی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از کنار بلال گذشت. خانهٔ ابوبکر در میان خانه‌های بنی جمح بود. ابوبکر به امیه پسر خلف گفت: آیا از خدا نمی‌ترسی این بیچاره را شکنجه می‌دهی؟ این شکنجه تا کی؟ امیه گفت: تو هستی که او را تباه کرده‌ای، پس نجاتش بده از چیزی که می‌بینی. ابوبکر گفت: چنین کنم. من غلام سیاهی دارم که از بلال چابک‌تر و نیرومندتر است و بر آئین تو است. او را به تو می‌دهم، تو هم بلال را به من بده. امیه گفت: پذیرفتم. ابوبکر گفت: او مال تو است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه غلام سیاه‌پوست خود را به امیه داد، و بلال را از او گرفت و آزادش کرد.

ابوبکر پیش از مهاجرت به مدینه، شش نفر برده را در برابر مسلمان شدن آزاد کرد که بلال نفر هفتم آنان بود: عامر پسر فهیره که در جنگ بدر شرکت کرد و روز یثرب معونه شهید شد. ام عبیس. زنیره. زنیره. وقتی که ابوبکر او را آزاد کرد چشم زنیره آزار دید. قریشیان گفتند: چشم او را جز لات و عزّی از میان نبرده است و کور نکرده است. زنیره گفت: به بیت‌الله سوگند لات و عزّی زیان نمی‌رسانند و نفع هم نمی‌رسانند. یزدان سبحان چشمان او را برگرداند و سالم فرمود: ابوبکر نه‌دیده و دخترش را آزاد کرد. این دو نفر بردهٔ زنی از قبیلهٔ بنی‌عبدالدار بودند. ابوبکر از کنار نه‌دیده و دخترش گذر کرد. زنی که صاحب آنان بود ایشان را همراه با مقداری از آرد خود به جانی فرستاده بود. آن زن گفته بود: به خدا سوگند هرگز نه‌دیده و دخترش را آزاد نمی‌کنم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای مادر فلانی کفّارهٔ سوگند را بده. آن زن پاسخ داد: باشد کفّارهٔ سوگند را می‌دهم. تو آنان را تباه کرده‌ای پس ایشان را آزاد کن. ابوبکر گفت: آن دو نفر را چند می‌فروشی؟ گفت: بدین مبلغ و بدان مبلغ. ابوبکر گفت: آن دو را خریدم. آنان آزادند. به نه‌دیده و دخترش فرمود: آرد او را به خودش برگردانید. نه‌دیده و دخترش گفتند: ای ابوبکر آیا کار را بکنیم و سپس آرد را بدو برگردانیم؟ گفت: این کار را نکنید اگر

می‌کنند، و به ترخّم و مهربانی سفارش می‌نمایند. در روایت است که «فَكَتَرَ رَقَبَةً» مشارکت در آزاد کردن است، ولی «عتق» خود آزاد کردن است. . . مقصود هرچه باشد نتیجه‌ای که حاصل می‌گردد یکی است. این نصّ وقتی نازل گردیده است که اسلام در مکه در محاصره بوده است، و دولت و حکومتی نداشته است، دولت و حکومتی که بر شریعت اسلام استوار باشد. بردگی و بندگی در جزیرهٔ العرب و در جهان پیرامون آن عامّ و همگانی بود. به طور کلی با بردگان و بندگان معامله و رفتار طاقت‌فرسا و جان‌کاهی می‌شد. وقتی که برخی از بردگان و بندگان همچون عمّار پسر یاسر و خانواده‌اش، و بلال پسر رباح، و صهیب، و افراد دیگری بسان ایشان - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ جَمِيعاً - ایمان آوردند، از جانب آقایان آنان بلای سختی بدیشان رساندند و سخت ایشان را شکنجه دادند، و آنان را تسلیم عذاب و عقاب طاقت‌فرسائی کردند. چنین به نظر رسید که راه نجات ایشان آزاد کردن آنان با خریدن ایشان از آقایان و صاحبان سنگین‌دل و سختگیرشان است. ابوبکر رضی الله عنه همان گونه که عادت همیشگی او بود در گوش به فرمان دادن و اجراء امر یزدان پیشقدم و پیشتاز گردید، و ثابت‌قدم و استوار و با اطمینان خاطر و با استقامت، دست‌اندرکار خریدن و آزاد کردن بردگان و بندگان مؤمن شد.

ابن اسحاق گفته است: «بلال غلام ابوبکر - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - متعلّق به بنی جمح و عربی از نژاد غیرعربی ایشان بود. مسلمان راستینی بود. دل پاکی داشت. امیه پسر خلف پسر وهب پسر حذافه، پسر جمح، وقتی که هوا هنگام ظهر گرم می‌شد بلال را بیرون می‌آورد و در خارج مکه او را بر پشت می‌خواباند. سپس دستور می‌داد صخره سنگ بزرگی را می‌آوردند و بر سینه‌اش می‌نهادند. آن گاه امیه بدو می‌گفت: همیشه این چنین خواهی ماند تا خواهی مرد یا به ترک دین محمد خواهی گفت و لات و عزّی را خواهی پرست. بلال در حین این شکنجه و بلا،

می خواهید.

ابوبکر از کنار کنیز بنی مؤمل که از قبیله بنی عدی بود گذر کرد. آن کنیز مسلمان شده بود. عمر پسر خطاب که هنوز از زمره مشرکان بود او را می زد، تا خسته می شد. وقتی که خسته می شد بدو می گفت: عذر مرا بپذیر. به ترک تو نگفتم مگر به خاطر خستگی! آن کنیز می گفت: خدا این چنین در حق تو روا دارد! ابوبکر آن کنیز را خرید و او را آزاد کرد.

ابن اسحاق گفته است: محمد پسر عبدالله پسر ابوعتیق، برایم از عامر پسر عبدالله پسر زبیر از فردی از اهالی خانواده اش روایت کرده است که ابوقحافه به ابوبکر گفت: فرزند عزیزم می بینم بردگان و بندگان ضعیف را آزاد می کنی. اگر تو این کار را می کنی که کرده ای مردان قوی را آزاد گردان تا از تو دفاع کنند و تو را بپایند و مصون نمایند! ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای پدر من کاری را که می خواهم بکنم برای خدا می کنم و بس... ابوبکر رضی الله عنه خود را بدین گردنه می زد. بردگان و بندگان زحمتکش و رنج دیده را برای رضای خدا آزاد می کرد... شرائط و ظروف حاضر در محیط، این عمل را به گونه ای درمی آورد که در سرآغاز گامها و جهشهای خود را به گردنه زدن در راه خدا می گرداند.

﴿أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴾.

با خوراک دادن در زمان گرسنگی (قحطی و خشکسالی) است. (خاصه) به یتیمی خویشاوند. یا به مستمندی خاک نشین.

«مَسْغَبَةٌ»: گرسنگی. زمان قحطی و خشکسالی است که در آن غذا و خوراک سخت عزیز و بسیار مهم است، و در چنین موقعی طعام دادن و ایثار کردن نشانه باور راستین و محک حقیقت ایمان است. یتیمان در محیط جاهلی کافر مال دوست، ظلم و زور می دیدند و زیان خورده می شدند. حتی اگر یتیمان خویشاوند می بودند مورد ظلم و ستم قرار می گرفتند. قرآن اهمیت ویژه ای به وصیت برای یتیمان دارد. این اهمیت بیانگر

سنگدلی محیط در حق یتیمان است. سفارشها در حق یتیمان پیاپی در سوره های مدنی ذکر می شود، و در مناسبات قانونگذاری برای میراث و وصیت و ازدواج مکرر می گردد. بسیاری از این توصیه ها و سفارشها در سوره نساء مخصوصاً، و در سوره بقره و سوره های دیگر ذکر گردیده است. همچنین خوراک دادن به یتیم خاک نشین - یعنی یتیمی که از بیچارگی بر زمین می نشیند و از شدت ناراحتی به خاک می چسبد - در زمان قحطی و خشکسالی را روند قرآنی گامی در راه خود را به گردنه زدن می شمارد، زیرا خوراک دادن به همچون یتیمی محک داشتن احساسات ایمانی از قبیل رحم و شفقت و مهر و عطوفت و ضمانت اجتماعی و فداکاری و از خودگذشتگی، و حاضر و ناظر دانستن خدا در کاری و رفتاری که انسان مؤمن با اهل و عیال خود در زمان شدت و سختی و قحطی و گرسنگی و نیازمندی دارد. این دو گام: آزاد کردن بردگان و بندگان، و خوراک و طعام دادن، برگرفته از پیامهای محیط است، پیامهایی که خود را با اصرار و پافشاری تحمیل و به گوش همگان می رسانیدند. اما باید دانست که این دو چیز عمومیت دارد و همگانی است. بدین خاطر این دو را زودتر و جلوتر ذکر می کند. سپس جهش فراگیر بزرگ تر را به دنبال آنها می آورد:

﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ، وَتَوَاصَوْا بِالرَّحْمَةِ﴾.

گذشته از اینها، او باید از زمره کسانی باشد که ایمان می آورند و همدیگر را به صبر و شکیبائی توصیه می کنند، و به ترحم و مهربانی سفارش می نمایند.

واژه «ثُمَّ» به معنی سپس، در اینجا برای ترتیب زمانی نیست. بلکه برای ترتیب معنوی است. بدین معنی که دائرة این مرحله فراخ تر و فراگیرتر، و افق و کرانه آن بلندتر و والاتر است. چرا که آزاد کردن بردگان و بندگان و خوراک دادن به یتیمان و بیچارگان، بدون داشتن ایمان سودی نمی بخشد. ایمان داشتن واجب است و باید پیش از آزاد کردن بردگان و بندگان و

و استوار بدارند تا مجموعه مؤمنان خوار و پست نگردند و ذلت و رسوائی نبینند. باید همدیگر را تقویت و پشتیبانی بکنند تا شکست نخورند. این هم کاری جدای از صبر و شکیبائی فردی است، هرچند که این صبر و شکیبائی همگانی، متکی بر صبر و شکیبائی فردی است. این امر به مؤمن پیام می دهد که وظیفه اش در جمع گروه مؤمنان چیست. وظیفه اش این است که عنصری نباشد که خوار بدارد و تضعیف بکند، بلکه باید عنصری باشد که ثابت و استوار بدارد و تقویت بکند. مؤمن نباید به گریز و دوری از وظیفه مؤمنان را فرابخواند. بلکه مؤمن باید مؤمنان را به بی باکی و دلیری فرابخواند. مؤمن نباید مایه جزع و فزع شود. بلکه مؤمن باید مایه اطمینان و آرامش خاطر گردد.

توصیه و سفارش به ترحم و مهربانی نیز این چنین است. توصیه و سفارش به ترحم و مهربانی هم فراتر از ترحم و مهربانی است. توصیه و سفارش به ترحم و مهربانی پخش کردن احساس وظیفه رحم و شفقت در میان صفهای گروه مؤمنان از راه توصیه و سفارش و تشویق و ترغیب بدان است، و باید آن را وظیفه فردی و هم وظیفه جمعی معرفتی کرد و دانست، و باید کاری کرد که همگان بدان آشنا و خوگر بشوند، و جملگی در این وظیفه همدیگر را کمک بکنند و یاری بدهند.

معنی گروه بودن و جماعت گردیدن، در این رهنمود و رهنمون، بارز و برجسته است. این معنی ای است که قرآن و همچنین احادیث پیغمبر خدا ﷺ آن را آشکار و برجسته می دارند به خاطر اهمیت آن که در پیاده کردن این آئین دارد. چه این آئین دین جماعت و گروه است، و برنامه ملت است، و مسؤولیت فردی و حساب و کتاب شخصی در آن کاملاً روشن و پدیدار است. . . . آنان کسانی که خود را به گردنه می زنند - همان گونه که قرآن آن را آشکارا توصیف کرده است و کاملاً مشخص داشته است - و فرموده است:

﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمِمْنَةِ﴾.

آنان (که دارای چنین صفات و خصالی هستند) سمت

خوراک دادن به یتیمان و بیچارگان، صورت پذیرد و حاصل آید. ایمان است که به کار خوب در ترازوی خدا ارزش می دهد و بهاء می بخشد. ایمان است که کار را با برنامه ثابت و مستمر پیوند می دهد. در نتیجه کار خوب یک جهش ناگهانی و ناخود آگاه نیست، که برای خشنود گرداندن سرشت زیرو رو شونده، یا برای تعریف و تمجید محیط، و یا برای مصلحت زودگذر کاری از کارهای این جهان صورت بگیرد. انگار خداوند فرموده است: آزاد کردن برده و بنده است، یا خوراک دادن در زمان گرسنگی (قحطی و خشکسالی) است. (خاصه به یتیمی خویشاوند، یا به مستمندی خاک نشین . . . و بالاتر از آن او باید از زمره کسانی باشد که ایمان می آورند و همدیگر را به صبر و شکیبائی توصیه می کنند، و به ترحم و مهربانی سفارش می نمایند . . . زیرا «ثم» در اینجا برای بیان برتری و والائی است.

صبر و شکیبائی عنصر ضروری به طور عام برای ایمان داشتن، و به طور خاص برای خود را به گردنه زدن است. توصیه و سفارش به صبر و شکیبائی بیانگر مرتبه ای است که فراتر از خود صبر و شکیبائی کردن است. مرتبه پیوستگی و ارتباط مجموعه مؤمنان، و توصیه و سفارش همدیگر آنان به صبر و شکیبائی، و همکاری و همیاری ایشان در انجام وظائف ایمان است. مجموعه مؤمنان جملگی باید احساس یگانه ای نسبت به رنج و مشقت جهاد داشته باشند، و سختیها و دشواریهای آن را به جان بخرند، برای این که بتوانند ایمان را در زمین تحقق بخشند و پیاده کنند. آنان باید وظائف و تکالیف ایمان را برعهده بگیرند، و همدیگر را به صبر و شکیبائی بخوانند و معنی استقامت و پایداری را به یکدیگر تفهیم کنند، و در انجام وظائف و تکالیف ایمان همیار و همدست گردند و به کمک و یاری همدیگر بشتابند. زیرا مؤمنان اعضا یکدیگرند، اعضائی که همدرد و همصدا و پاسخگو و همآوایند. همگی باید همدیگر را به صبر و شکیبائی در حمل بار سنگین مشترک فرابخوانند، و یکی دیگری را ثابت قدم

راستیها و اهل سعادتند.

آنان یاران سمت راست هستند، همان گونه که در جاهای دیگری آمده است.^(۱) یا آنان صاحبان میمنت و برکت و بهره و خوشبختی هستند ... هر دو معنی در مفهوم ایمانی، مربوط و متصل به یکدیگرند.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ. عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ﴾.

کسانی که آیات (کتابهای آسمانی و دلائل گسترده در گستره جهانی) ما را نپذیرند، ایشان سمت چپها و اهل شقاوتند. آتشی آنان را در برخورد گرفت که سرپوشیده و در بسته است!

در اینجا نیازی دیده نشده است که اوصاف و صفات دیگری از گروه سمت چپها گفته شود. خدا بدین بسنده فرموده است که بگوید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا﴾.

کسانی که آیات (کتابهای آسمانی و دلائل گسترده در گستره جهانی) ما را نپذیرند...

چون صفت کفر جایگاه همه چیز را می گیرد. هیچ خیر و خوبی با وجود کفر در میان نیست. هیچ شرّ و بدی نیست مگر این که کفر آن را در ضمن دارد یا آن را دربر می گیرد. پس ضرورتی ندارد گفته شود کافران کسانی که بردگان و بندگان را آزاد نمی کنند، و به درماندگان و بیچارگان خوراک نمی دهند. گذشته از اینها آنان آیات ما را نمی پذیرند ... هرگاه کسانی کافر شوند هیچ چیزی از اینها برایشان سودمند نمی افتد و بدیشان سود نمی رساند، اگر هم آنها را انجام دهند!

آنان یاران سمت چپ، و اهل شقاوت، و بدبیار و بدبخت هستند، و شوم و نحوست دارند ... چه یاران سمت چپ، و چه اهل شقاوت و نحوست معنی شود، هردو معنی در مفهوم ایمانی نزدیک به همدیگرند. این سمت چپها و بدبختها کسانیند که در آن سوی گردنه مانده اند و خود را به گردنه نزده اند!

﴿عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ﴾.

آتشی آنان را در برخورد گرفت که سرپوشیده و در بسته است!

یعنی آتشی که در بسته است ... چه مراد معنی متبادر به ذهن باشد که بسته شدن درهای دوزخ است. بدین معنی که درهای آتش دوزخ بر روی ایشان بسته شده است و آنان در عذاب محبوس و زندانی هستند. و چه معنی ملازم این معنی نزدیک به ذهن مراد باشد. بدین معنی که ایشان از آتش دوزخ بیرون نمی آیند و در آن می مانند. چون درها بر روی آنان بسته شده است ممکن نیست بتوانند از آنجا بیرون بیایند و به ترک آن محل بگویند ... این دو معنی ملازم یکدیگرند ...

این حقائق اساسی و بنیادینی در زندگی انسان، و در جهان بینی ایمانی است. این حقائق اساسی و بنیادین، در این مکان کوچک، با این نیرومندی و با این روشنی، عرضه می شود ... این هم ویژگی تعبیر شگفت و منحصر به فرد قرآنی است ...

۱- نکا: واقعه ۳۸ و ۹۰ و ۹۱، و مدثر ۳۹. (مترجم)

همچنین این سوره دربرگیرنده داستان قوم ثمود، و تکذیب کردن پند و اندرز پیغمبرشان، و پی کردن شتر ماده، و به دنبال آن از نقش زمین شدن و نابود گردیدن ایشان سخن می‌رود. این هم نمونه‌ای از ناامیدی و بی‌بهره ماندنی است که به کسی دست می‌دهد که خویشتن را پاک و پاکیزه نمی‌دارد، و بلکه خود را به فسق و فجور می‌سپارد، و راه پرهیزگاری در پیش نمی‌گیرد، همان گونه که در بخش نخستین این سوره آمده است:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.

کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید. (شمس/۹ و ۱۰)

﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا. وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا. وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا. وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا. وَالسَّيِّءُ وَمَا يَنَّاها. وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَّاهَا. وَنَفْسٌ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.

سوگند به خورشید (که منبع نور است) و سوگند به پرتو آن (که سرچشمه حیات است). و سوگند به ماه بدان گاه که از پس خورشید برمی‌آید (و به نیابت آفتاب زمین را زیر بال سیمین مهتاب می‌گیرد). و سوگند به روز بدان گاه که خورشید را ظاهر و جلوه‌گر می‌سازد (و عظمت آن را در سیمای خود می‌نمایاند). و سوگند به شب بدان گاه که خورشید را می‌پوشاند (و آن را در پس پرده ظلمت پنهان می‌نماید). و سوگند به آسمان، و به آن که آن را ساخته است. و سوگند به زمین، و به آن که زمین را پرت کرده است و غلتانده است و (با وجود گرد و کروی بودن و گردش شتاب‌آمیز، آن را برای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة شمس مکی و ۱۵ آیه است

سُورَةُ الشَّمْسِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا ۝ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا ۝ وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا ۝ وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا ۝ وَالسَّيِّءُ وَمَا يَنَّاها ۝ وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَّاهَا ۝ وَنَفْسٌ وَمَا سَوَّاهَا ۝ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۝ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۝ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ۝ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ۝ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا ۝ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ۝ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ۝ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ۝

این سوره کوتاه و یک قافیه و دارای یک آهنگ موسیقی، چند پسوده درونی را دربر می‌گیرد. پسوده‌هایی که از صحنه‌های جهان و از پدیده‌های نمایان آن سرچشمه می‌گیرند. این سوره با آن صحنه‌ها می‌آغازد. انگار این صحنه‌ها چهارچوب حقیقت بزرگی هستند که این سوره آن را دربر می‌گیرد. این حقیقت بزرگ حقیقت خود بشر، و استعدادهای سرشتی انسان، و نقش او در باره کار و بار خودش، و مسؤولیت او در پایان گشت و گذار این جهان و فرارسیدن سرانجام کار است... روند سوره همچون حقیقتی را به حقائق جهان هستی و به صحنه‌های ثابت آن پیوند و ارتباط می‌دهد.

ببیند و با او راز و نیاز بکنند و همآوا و همنا بگردند و میان او و آنها الهام و پیام ردّ و بدل شود.

بدین خاطر است که قرآن بسیار دل را متوجّه صحنه‌های هستی با شیوه‌های گوناگون و در موارد مختلف می‌سازد. گاهی با رهنمودهای مستقیم، و زمانی با پسوده‌های جانبی از قبیل این‌گونه سوگند خوردن به آفریده‌ها و صحنه‌ها، و آنها را چهارچوبی برای حقائق بعد از خود کردن، دل را با صحنه‌های هستی روبرو می‌کند و بدانها خیره می‌سازد. در این جزء مخصوصاً رهنمودها و پسوده‌های زیاد و آشکاری را دیدیم. تقریباً هیچ سوره‌ای نیست خالی از بیدارباش دل‌گردد، تا دل به سوی این جهان هستی رود، و در نزد آن پاسخ و پیام بجوید و بشنود، و از زبان‌درازی که میانشان موجود و خودشان بدان آشنایند دلائلی را دریافت دارد که می‌گوید، به نجوا و رازی گوش فرادارد که با او می‌گوید و برای وی فاش می‌دارد!

در اینجا سوگندی را می‌یابیم که به خورشید و چاشتگاه آن خورده می‌شود... سوگند به خورشید به طور عام، و به چاشتگاه آن به طور خاصّ یاد می‌شود. چاشتگاه وقتی است که خورشید از افق بالا می‌رود و اوج می‌گیرد. خورشید در این زمان از هروقت دیگری دلرباتر و خوشایندتر است. در زمستان، چاشتگاه زمان گرم شدن دوست داشتنی و شادی‌بخشی است. در تابستان چاشتگاه زمان درخشیدن دل‌انگیزی است و پیش از تافتن و افروختن وقت ظهر یا به عبارت دیگر نیمروز است. خورشید در چاشتگاه در زیباترین و پاک‌ترین وقت از اوقات خود است. گفته‌اند مقصود از چاشتگاه، تمام روز است. اما ما برای عدول از معنی نزدیک چاشتگاه ضرورتی نمی‌بینیم. چرا که چاشتگاه دلالت ویژه خود را دارد، همان گونه که دیدیم.

سوگند به ماه وقتی که از پس خورشید برمی‌آید... یعنی زمانی که ماه پس از خورشید با پرتو زیبا و درخشان و رخشان و خوشایند و تابان خود جهان را روشن می‌سازد... میان ماه و میان دل انسان عشق و

زندگی انسانها و رویش گیاهان) پهن نموده است و گسترانیده است. و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است). سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است. قسم به همه اینها) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و ببیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.

یزدان سبحان بدین آفریده‌ها و صحنه‌های جهانی سوگند یاد می‌کند، همان که به نفس و ساخته و پرداخته کردن و نظم و نظام بخشیدن آن، و به الهام و پیام آن سوگند یاد می‌کند. این گونه سوگند خوردن، بدین آفریده‌ها ارزش و بهای زیادی می‌دهد، و دلها را متوجّه آنها می‌کند تا دلها آنها را ورنه انداز کنند، و ببیندیشند این آفریده‌ها چه ارزش و بهائی دارند و دالّ بر چه چیزهائی هستند که سزاوار این شده‌اند خداوند بزرگوار بدانها سوگند بخورد.

صحنه‌های جهان و پدیده‌های آن به طور کلیّ میان آنها و میان دل انسان زبان راز و نیازی است. در اصل فطرت و در ژرفاهای ذهن و شعور میان آنها آشنائی و شناختی است. میان آنها و میان روح انسان هماهنگی و همآوایی و نجوا و سر و سّری است بدون این که صوت و صدائی در بین باشد. صحنه‌های جهان و پدیده‌های آن با دل سخن می‌گویند، و به روح پیام می‌دهند، و حیات مأنوس با وجود زنده بشری را به جنبش می‌اندازند، هر زمان که هستی انسان با این صحنه‌ها و پدیده‌ها آگاهانه و هوشیارانه رویاروی شود، و بخواهد بدانها رو کند و انتظار داشته باشد از آنها انس و الفت

این بند نیز برانگیزنده بسان بند پیشین است:
﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾.

سوگند به شب بدان گاه که خورشید را می پوشاند (و آن را در پس پرده ظلمت پنهان می نماید).
تغشیه مقابل تجلیه است. یعنی پوشاندن مقابل جلوه گر ساختن است. شب پرده ای است که همه چیز را فرامی گیرد و همه چیز را نهان و پنهان می دارد. شب صحنه ای است که همچون روز در نفس انسان تأثیر بزرگی، و در زندگی انسان اثر سترگی دارد.
آن گاه به آسمان و ساختار آن سوگند می خورد:
﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا﴾.

سوگند به آسمان و به آن که آن را ساخته است.
«ما» در اینجا مصدری است.^(۱) واژه آسمان وقتی که گفته می شود، به ذهن انسان چیزی می گذرد که بالای سر خودمان به شکل گنبد می بینیم به هرسو که روکنیم و بنگریم. در آن سیارگان و ستارگان در فلکها و مدارهای خود پراکنده اند. اما حقیقت آسمان چیست؟ ما از آن چیزی نمی دانیم. این چیزی که ما بالای سر خودمان مرتبط و متصل می بینیم و خلل نمی پذیرد و پخش و پراکنده و پریشان و نابسامان نمی گردد، به سبب پیوستگی و استواری خود، صفت ساختمان را پیدا می کند و می توان آن را کاخ نامید. اما چگونه ساخته شده است، و چه چیز اجزاء و قطعه ها و تکه های آن را نگاه می دارد و نمی گذارد پخش و پراکنده شوند، هرچند که در فضا شناورند، فضائی که ابتداء و انتهای آن را نمی دانیم ... چیزی است که ما بی خبر از آنیم و

محبت و مهر و مودت دیرینه ای است که به ژرفاهای درونها خزیده است، و در لابلای پیچ و خمهای دل جایگزین گردیده است. این عشق و محبت و مهر و مودت می درخشد و به تلاؤ و درمی آید و بیدار و پدیدار می گردد هرزمان که دل در حالی از احوال با آن رویاروی و رودرو گردد. ماه زمزمه ها و پیامهائی برای دل دارد. ماه تسبیحها و تقدیسهائی با آفریدگار دارد. نزدیک است دل آگاه در پرتو ماه رقصان و روان در گستره آسمان آن تسبیحها و تقدیسها را بشنود ... دل در پاره ای از اوقات متوجه می گردد که در پرتو نوری که در شب مهتابی همه جا را فرا گرفته است دارد شناور می شود، و آرایشها و ناپاکیهای خود را می شوید و می زدید، و سیراب و شاداب می گردد، و با این نور دوست داشتنی دست اندر گردن می شود، و آن را در آغوش می گیرد، و در پناه رحمت یزدان می آساید و مهر او را می پساید.

به روز سوگند می خورد بدان گاه که روز خورشید را پدیدار و جلوه گر می نماید ... این بند اشاره می کند به این که مقصود از چاشتگاه، مدت مشخصی است نه تمام روز. ضمیر موجود در ﴿جَلَّاهَا﴾ آن را پدیدار و نمودار کرد پیدا است که باید به خورشید مذکور در روند سخن برگردد ... ولیکن پیام قرآنی اشاره دارد به این که ضمیر به گستره جهان برمی گردد. اسلوب قرآن پیامها و اشاره های جانبی دارد، مثل این ضمیر نهان در روند قرآن. این بدان خاطر است که همچون ضمیری در ذهن و شعور بشری پیدا و هویدا است، و تعبیر کلام پنهان کردن آن را می طلبد. روز است که گستره جهان را روشن می کند و از آن پرده شب را برکنار می دارد. روز در زندگانی انسان آقاری دارد که انسان آنها را می بیند و با آنها آشنائی دارد. گاهی انسان بر اثر تکرار فراوان زیبایی و تأثیر روز را فراموش می گرداند. این پسوده تند و سریع در همچون روندی انسان را بیدار می کند و او را برمی انگیزد به تدبیر و تفکر در باره این پدیده بزرگ بپردازد.

۱- این واژه موصوله است و مراد ذات پاک خداوند است. در لغت عرب موصول مشترک «مَنْ» برای عاقل و «مَا» برای غیر عاقل به کار می رود. ولی در مواردی به جای یکدیگر استعمال می شوند (نگاه: نساء/۳ و ۲۲، بلد/۳). در اینجا استعمال «مَا» برای وصفیت است. یعنی آن چیز عظیم الشان توانائی که ... گذشته از اینها استعمال «مَنْ» یا «مَا» برای خدا یکسان است. چراکه به کار بردن هریک از این دو واژه، در آن مفهوم معهود بشری، نسبت به خدا نادرست است (نگاه: جزء عمّ شیخ محمد عبده) ... (مترجم)

دیگری آمده است:

﴿وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا﴾.

و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی درآورد و) گستراند. آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد.

(نازعات/۳۰ و ۳۱)

این بزرگ‌ترین ویژگی و هماهنگی از این ویژگیها و هماهنگیها است. دست قدر و قضای خدا است این کار را برعهده گرفته است و کرده است. در اینجا وقتی که طَخُو زمین، یعنی رانندن و پرت کردن و غلتاندن و گستراندن زمین را ذکر می‌کند، همین دستی را هم ذکر می‌کند که در فراسوی آن است و آن را به انجام رسانیده است. دل انسان را این گونه می‌پساید تا به تدبّر و تفکر بپردازد و متذکّر و پندپذیر گردد.



آن گاه در روند این سوگند، بزرگ‌ترین حقیقت در باره نفس انسان به میان می‌آید، نفسی که با جهان و صحنه‌ها و پدیده‌های آن ارتباط و پیوند دارد. این حقیقت نشانه‌ای از نشانه‌های بزرگ در گستره این هستی مرتبط و متصل و هم‌اوا و هم‌نوا است:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.

سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است!). سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است. قسم به همه اینها!) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی

از آن هیچی نمی‌دانیم. هرآنچه در این راستا گفته‌اند و راجع بدان بیان داشته‌اند، فرضیه‌ها و نظریه‌هایی است که قابل نقد و نقض و جرح و تعدیل است. چیزهایی نیستند که بردوام و ماندگار و ثابت و استوار بمانند ... ما گذشته از هر چیزی، ایمان داریم به این که دست خدا است که این ساختمان جهان و کاخ آسمان را نگاه می‌دارد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ أَنْ تَزُولَا، وَلِئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را نگاهداری می‌کند و نمی‌گذارد (از مسیر خود) خارج و نابود شوند. هرگاه (هم بخواهند از مسیر خود) خارج و نابود شوند، جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آنها را (در مسیر خود) نگاه و محفوظ دارد. (فاطر/۴۱)

یگانه دانش مورد اطمینان همین است و بس! همچنین یزدان سبحان سوگند می‌خورد به زمین و قل دادن و مسطح کردن آن:

﴿وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا﴾.

سوگند به زمین، و به آن که زمین را پرت کرده است و غلتانده است و (با وجود گرد و کروی بودن و گردش شتاب‌آمیز، آن را برای زندگی انسانها و رویش گیاهان) پهن نموده است و گسترانیده است.

«طَخُو» مثل «دَخُو»، به معنی: گستراندن و مهیا کردن برای زندگی است.^(۱) این حقیقتی است که برجا و برپا است و زندگی نوع بشر و زندگانی سایر انواع زنده‌ها بر وجود آن استوار و ماندگار است. این ویژگیها و هماهنگیهایی که دست قدرت یزدان سبحان آنها را در این زمین آفریده است، اجازه داده‌اند زندگی مطابق تقدیر و تدبیر خدا برقرار گردد و ادامه پیدا کند. آنچه به ظاهر ما می‌فهمیم این است که اگر یکی از این ویژگیها و هماهنگیها اختلال پیدا می‌کرد و به هم می‌خورد، امکان نداشت حیات به وجود آید و در این راهی که در آن به پیش می‌رود حرکت کند و ادامه داشته باشد ... طَخُو زمین یا دَخُو آن، یعنی رانندن و پرت کردن و گستراندن زمین، همان گونه که در آیه

۱- «طَخَا»: راند. پرت کرد. غلتاند. گستراند ... این واژه مرادف با «دَخَا» در سورة نازعات آیه ۳۰ است. تبدیل دال به طاء جائز است (نگاه: لسان العرب، روح البیان، کبیر). اشاره به کرویت زمین و حرکت انتقالی و وضعی آن دارد (نگاه: نمونه، پرتوی از قرآن). (مترجم)

حقّ انسان بر واقعیت انسان مترتب می‌سازد. بسان این فرموده یزدان که در سورة رعد آمده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.

خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلت به عزّت، از نوکری به سروری، و... و بالعکس نمی‌کشد) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند. (رعد/۱۱)

از لایلای این آیة‌ها و امثال آنها، دیدگاه اسلام و نگرش آن به انسان با همه نشانه‌هایش نمایان می‌گردد. این پدیده، آفریده‌ای است که دارای دو بُعد سرشتی، و دو بعد استعدادی، و دو بعد رویکرد است. مراد ما از دو بعدی بودن به طور مشخص این است که سرشت انسان از گِل زمین و از دمیدن روح متعلّق به خدا در او است. یعنی سرشت او از دو بعد جسم و روح فراهم آمده است. انسان استعداد خوب و نیک بودن، و بدو زشت شدن، و راهیاب گردیدن و گمراه شدن را دارد. انسان می‌تواند تشخیص دهد چه چیز خوب است و چه چیز بد است. انسان می‌تواند خود را به راه خیر و خوبی برساند، و یا خود را به راه شرّ و بدی بکشد. این قدرت و توان در سرشت انسان است. قرآن مجید گاهی از این قدرت و توان با الهام و پیام یاد می‌کند:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾.

و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است!)، سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است).

گاهی نیز قرآن مجید از این قدرت و توان با هدایت و رهنمود تعبیر می‌کند:

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾.

(و او را به دو پستان رهنمود نکرده‌ایم؟) و راه خیر و

(بلد/۱۰)

شرّ را بدو ننموده‌ایم؟

قدرت و توان در نهاد انسان نهفته است و از آن با استعداد تعبیر می‌شود... رسالتها و رهنمودها و عوامل

ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.

این آیة‌های چهارگانه، به اضافه آیة‌ای از سورة بلد که پیشتر آمده است:

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾.

(و او را به دو پستان رهنمود نکرده‌ایم؟) و راه خیر و شرّ را بدو ننموده‌ایم؟

(بلد/۱۰)

همراه با آیة‌ای از سورة انسان:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.

ما راه را بدو ننموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس.

(انسان/۳)

رکن اساسی دیدگاه و نگرش روانی اسلام را بیان می‌دارند و به تصویر می‌کشند... این آیة‌ها با یکدیگر ارتباط دارند و تکمیل‌کننده آیاتی هستند که به سرشت مزدوج و دو بعدی انسان اشاره می‌نمایند. بسان این فرموده یزدان بزرگوار در سورة «ص»:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ. فَاذْأَسْوَيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾.

وقتی (این گفتگو در ملاّ اعلیٰ و عالم بالا درگرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده (بزرگداشت و درود) ببرید.

(ص/۷۱ و ۷۲)

همچنین این آیة‌ها با آیة‌هایی پیوند دارند و تکمیل‌کننده آیة‌هایی هستند که مسؤولیت شخصی را بیان می‌دارند. بسان این فرموده یزدان بزرگوار در سورة مدّثر:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾.

هرکسی در برابر کارهایی که کرده است (در دوزخ زندانی می‌گردد) و گروگان می‌شود.

(مدّثر/۳۸)

آیة‌هایی بیان می‌دارند یزدان سبحان عملکرد خود را در

کمک و یاری کند، رسالت‌هایی که معیارها و مقیاسهای ثابت و دقیقی را پدید می‌آورند، و برای انسان از الهامها و پیامهای ایمان پرده برمی‌دارند، و دلائل هدایت و راهیابی را در درون خود انسان، و در آفاق و کرانه‌های پیرامون انسان به آدمی می‌نمایانند، و پوششها و پرده‌های هوا و هوس را از چشمان انسان و از دلها و درونهای آنان به دور می‌اندازند. در نتیجه انسان به صورت صحیح و درست، حق و حقیقت را می‌بیند. . . بدین وسیله راه کاملاً برای او روشن می‌گردد، به گونه‌ای روشن می‌شود در مسیر انسان تاریکی و شبهه‌ای نمی‌ماند. در اینجا است که قدرت و توان هوشیار و بیدار، آگاهانه به کار می‌پردازد و حقیقت رویکردی را درمی‌یابد که آن را برمی‌گزیند و در آن راه می‌رود. این به طور خلاصه اراده و مشیت یزدان در حق انسان است. هرآنچه در دائرة این اراده و مشیت به انجام می‌رسد، برای اراده و مشیت خدا، و برای قضا و قدر عام او، هویدا و پیدا است.



از این نگرش کوتاه و دیدگاه مختصر، چندین حقیقت ارزشمند در رهنمود تربیتی سرچشمه می‌گیرد.^(۱) این نگرش کوتاه و دیدگاه مختصر اولاً ارج و بهای انسان را بالا می‌برد. وقتی که او را شایان عهده‌داری مسؤولیت رویکرد خودش می‌شمارد، و بدو آزادی اختیار و انتخاب - البته در چهارچوب اراده و مشیت الهی که برای انسان این آزادی و حریت را خواسته است در آنچه انتخاب می‌کند و برمی‌گزیند - داده است. آزادی و مسؤولیت انسان را در جایگاه ارزشمندی می‌نشانند، و برای او در این جهان منزلت بالا و والائی را مقرر و معین می‌دارند، منزلت بالا و والائی که سزاوار جانشینی است که خدا از روح متعلق به خود در او دمیده است، و او را ساخته و پرداخته کرده است، و با دست خود او را نظم و نظام و سر و سامان بخشیده

خارجی این استعدادها را بیدار می‌سازند و آنها را تیز می‌کنند و در اینجا و آنجا جهت می‌دهند. اما رسالتها و رهنمودها و عوامل خارجی، استعدادها را نمی‌آفرینند. چون استعدادها به طور سرشتی آفریده شده‌اند، و به طور طبیعی موجودند، و به گونه الهام و پیام در سرشت نهانند.

در کنار این استعدادهای نهان فطری، نیروی هوشیار و درک‌کننده و راهنمائی است که مسؤولیت بدان مربوط و وابسته است. کسی که این قدرت و نیرو را در تزکیه نفس خود و رشد و نمو استعداد نهفته در وجودش، و غالب کردن استعداد خیر بر استعداد شرّ به کار گیرد و به کار برد، رستگار می‌گردد. کسی هم به این قدرت و توان ظلم و ستم کند و آن را نهان و پنهان بدارد و آن را سست و ضعیف گرداند، بی‌بهره و زیانبار می‌گردد: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.

کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.

در این صورت مسؤولیت وقتی متوجه انسان می‌گردد که این قدرت و توان هوشیار، و توانا بر اختیار و انتخاب و رهنمود و رهنمون، به انسان عطاء گردد. مراد رهنمود و رهنمون استعدادهای سرشتی قابل رشد و نمو در زمینه خیر و خوبی، و هم در زمینه شرّ و بدی است. این آزادی و حرّیتی است که در برابرش مسؤولیت است، و قدرت و توانی است که در برابرش وظیفه و تکلیف است، و عطاء و بخششی است که در برابرش کار و تلاش است. . .

مرحمت یزدان در حق انسان مقتضی این بوده است که انسان را به استعداد الهامی فطرتش وانگذارد، و او را به قدرت و توان هوشیار و قادر بر انجام کار نپردازد.

بلکه یزدان سبحان انسان را با رسالت‌های پیغمبران ﷺ

۱- برای استفاده بیشتر مراجعه شود به کتاب: «الإنسان بين المادية والإسلام». فصل دیدگاه روانی اسلام. تألیف: محمّد قطب.

است، و وی را بر بسیاری از جهانیان برتری داده است. این قدرت و توان در مرتبه دوم، مسؤولیت سرنوشت و فرجام انسان را بر عهده خود او می‌اندازد، و کار و بار انسان را به خود او واگذار می‌سازد - البته در چهارچوب مشیت بزرگ خدا همان گونه که قبلاً گفتیم - بدین جهت این قدرت و توان فهم و شعور بیداری و هوشیاری و تقوا و پرهیزگاری را به عقل و خرد انسان می‌اندازد. انسان می‌داند که قضا و قدر یزدان راجع بدو از لابلای عملکرد خودش پیاده می‌شود و گریبانگیرش می‌گردد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.

خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری، و ... و بالعکس نمی‌کشد) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند. (۱۱/عد)

این مسؤولیتی است که انسان باید از آن غافل و بی‌خبر نگردد.

در مرتبه سوم، این قدرت و توان بدین انسان می‌فهماند که باید به معیارها و مقیاسهای ثابت و استوار الهی مراجعه کند و از آنها سود ببرد، تا پیوسته یقین و اطمینان داشته باشد که هوا و هوشش او را گول نزده است و گمراه نکرده است. تا هوا و هوس او را به سوی مهلکه نبرد و او را هلاک نگرداند، و قضا و قدر خدا او را همراه کسانی فرونگیرد که هوا و هوس و آرزوی خود را معبود خویش نموده‌اند. اگر انسان چنین کند به خدا نزدیک می‌گردد، و در پرتو هدایت او راهیاب می‌شود، و از نوری روشنی می‌گیرد او را در بیراهه‌ها و کژراهه‌های مسیر کمک کرده است و به یاریش شتافته است.

بدین خاطر آنچه انسان در سایه تزکیه نفس و پاکیزه داشتن آن بدن می‌رسد پایان ندارد. او در نور جوشان و خروشان یزدان خود را شستشو می‌دهد، و در سیل مواجی خویشتن را پاکیزه می‌دارد که از چشمه‌ساران هستی پیرامون او جوش و خروش برداشته است ...



بعد از این نمونه‌ای از نمونه‌های شکست خوردن و سرمایه عمر باختن را ذکر می‌کند. از بی‌بهرگی و بذر جامی کسی سخن می‌گوید که خود را پست و بی‌ارزش می‌دارد و به جای این که خویشتن را صعود بدهد سقوط می‌دهد، و خویش را از هدایت محروم می‌کند و به گناهان می‌آلاید. برای مثال این نمونه‌ای از خشم و کيفر و هلاکی است که گریبانگیر قوم ثمود گردیده است:

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا. إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا. فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ: نَاقَةُ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا. فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا. فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا. وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾.

قوم ثمود با طغیان و سرکشی خود (پیغمبرشان، صالح را) تکذیب کردند (و دروغگویش نامیدند). آن گاه که بدبخت‌ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند. دیگران هم جلو او را نگرفتند و لذا همچون او بزهار شدند). فرستاده خدا (صالح) بدیشان گفت: کاری به شتر خدا نداشته باشید و او را از نوبت آتش بازدارید. او را دروغگو نامیدند (و بیم و تهدیدش را نادرست شمردند) و شتر را پی کردند و کشتند. پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و با خاک یکسانشان ساخت. و خدا از عاقبت کارشان نمی‌ترسد.

داستان ثمود و پیغمبرشان صالح عليه السلام در موارد گوناگونی از قرآن آمده است. در هر موردی از داستان ایشان چیزهایی گفته شده است. نزدیک‌ترین مورد چیزی است که در این جزء در سوره «فجر» آمده است. به تفصیلات داستان در آنجا مراجعه گردد.

اما در اینجا بیان می‌فرماید که قوم ثمود به سبب طغیان و سرکشی خود پیغمبرشان را تکذیب کردند و دروغگویش نامیدند. طغیان و سرکشی سبب تکذیب کردن و دروغگو نامیدنشان بود و بس. این طغیان و سرکشی را در برخاستن و روانه شدن بدبخت‌ترین فرد قوم به تصویر می‌کشد. پیغمبر خدا ایشان را پیش از

... اشاره به چیزی می‌کند که به دنبال دارد. با طنین خودش معنی خود را به تصویر می‌کشد. همین واژه نزدیک است صحنه هراس‌انگیز و خوفناکی را ترسیم کند! ... خداوند سرزمین ایشان را واژگون و زیر و رو کرد. بالای آن را با پائین یکسان نمود. این صحنه‌ای است که بعد از هلاک و نابودی سخت و ناگوار آنان ترسیم می‌گردد ...

﴿وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾

و خدا از عاقبت کارشان نمی‌ترسد (و باکی از ایشان ندارد).

یزدان سبحان و ایزد مٔان از چه کسی می‌ترسد؟ از چه چیز می‌هراسد؟ چرا بترسد؟ کی می‌هراسد؟ ... مراد از همچون تعبیری، مفهوم ملازم آن است. یعنی کسی که از عاقبت کار خود نمی‌ترسد، وقتی که می‌تازد سخت می‌تازد و درهم می‌کوبد. تاخت و تاز و درهم کوبیدن خدا نیز این چنین بوده است و این چنین است:

﴿إِنْ بَطَشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾

بیگمان پروردگارت یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندنش سخت و شدید است.

این آهنگ و نوائی است که اشاره و پیام و سایه‌روشن آن در دلها و درونها مراد است...



بدین منوال و بر این روال، حقیقت نفس بشری با حقائق این جهان بزرگ هستی، و با صحنه‌های بردوام و ماندگار گستره سترگ آن، پیوند می‌خورد و مرتبط می‌گردد. همان‌گونه که قانون خدا بدین و بدان در گرفتار کردن تکذیب‌کنندگان و سرکشان پیوند می‌خورد و مرتبط می‌گردد، برابر حدود و مقررات قضا و قدری که برای هرچیزی زمانی را تعیین کرده است، و برای هر حادثه و رخدادی موعدی را مشخص فرموده است، و برای هرکاری نهایت و پایانی را قرار داده است، و برای هر واقعه‌ای حکمت و فلسفه‌ای در نظر گرفته است. خدا پروردگار نفس انسان، و خداوندگار جهان، و آفریدگار جملگی قضا و قدر آن است ...



اقدام بدین کار برحذر داشت و بدانان گفت: خویشتن را برحذر دارید از این که به شتر خدا اذیت و آزار برسانید یا به آبی دست بزنید که روزی برای شتر و روزی برای شما تعیین گردیده است، برابر پیمانی که هنگام درخواست معجزه از پیغمبرتان بسته شده است. خداوند این شتر را معجزه‌ای کرده بود. قطعاً این شتر کار ویژه‌ای داشته است، و عمل خاصی از آن سر زده است. اما ما به تفصیلات همچون کار و عملی فرو نمی‌رویم، زیرا یزدان سبحان چیزی از آن برایمان بیان نفرموده است ... آنان پیغمبر بیم‌دهنده خود را دروغگو نامیدند و شتر را پی کردند. کسی که شتر را پی کرد و کشت بدبخت‌ترین ایشان بود. ولیکن جملگی آنان مسؤولیت را بر عهده گرفتند، این است که در قرآن «عَقْرُوها» آمده است. یعنی همگان شتر را پی کردند و کشتند، ذکر شده است. آنان جلو دست کشنده شتر را نگرفتند. بلکه بدو آفرین نیز گفتند و کارش را ستودند. این امر قاعده‌ای از قواعد اصلی اسلام در ضمانت اجتماعی است و بیانگر مسؤولیت همگانی در زندگی دنیا است. این مسؤولیت گروهی هیچ‌گونه مخالفتی با مسؤولیت فردی در سزا و جزای اخروی ندارد. در آخرت هیچ کسی بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد و بر دوش نمی‌کشد و هرکسی در گرو عمل خویش است. اما در دنیا سستی کردن و پشت‌گوش انداختن پند و اندرز دادن همدیگر، و ترک ضمانت اجتماعی، و تشویق و ترغیب نکردن بر خوب بودن و نیکی کردن، و خودداری از جلو دست ظلم و ستم و شرّ و بدی گرفتن، گناه بشمار می‌آید و پیامد خود را دارد.

آن وقت است که دست قدرت می‌جنبد تا سخت فروآید و ستمگران و سرکشان را گرفتار نماید:

﴿قَدْ مَدَّمْ عَلَيْهِمْ رُبُّهُمْ يَذُنُّهُمْ فَسَوْأُهَا﴾

خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و با خاک یکسانشان ساخت.

«دَمْدَمَ»: خشم و غضب، و گرفتار کردن و تنبیه نمودن است که به دنبال دارد. خود واژه «دَمْدَمَ»: خشم گرفت، عذاب را گماشت، خرد و خمیر کرد، هلاک و نابود نمود

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة لیل مکی و ۲۱ آیه است

بهراسد) و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد، (مشکلات و موانع را برای او آسان می‌سازیم و در کار خیر توفیقش می‌دهیم) و او را آماده رفاه و آسایش می‌نمائیم. و اما کسی که تنگچشمی بکند (و به بذل و بخشش دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی‌نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند، و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد، او را آماده برای سختی و مشقت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) می‌سازیم. (لیل/۴-۱۰)

و همچنین عاقبت و فرجام نیز در آخرت، مطابق کار و عمل و رویکرد، مختلف خواهد بود:

﴿ فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى، لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى. الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى. وَ سَيَجْنِبُهَا الْأَتْقَى، الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى... ﴾

من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله‌ور می‌شود و زیانه می‌کشد. بدان داخل نمی‌گردد و نمی‌سوزد مگر بدبخت‌ترین (انسانها). همان کسی که (حق و حقیقت را دروغ می‌داند و آن را) تکذیب می‌نماید (و به آیات آسمانی) پشت می‌کند. ولیکن پرهیزگارترین (انسانها) از آن (آتش هولناک) به دور داشته خواهد شد، آن کسی که دارائی خود را (در راه خدا خرج می‌کند و) می‌دهد تا خویشتن را (به وسیله این کار، از کثافت بخل) پاکیزه دارد.... (لیل/۱۴-۱۸)

بلی از آنجا که نمادهای این حقیقت دارای دو رنگ و دو رویکرد است، چهارچوبی که برای آن در سرآغاز این سوره انتخاب گردیده است دارای دو رنگ و نوع در جهان و هم در نفس انسان است:

﴿ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى. وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ﴾

سوگند به شب در آن هنگام که (روی زمین را فرامی‌گیرد، و همه اشیاء را با تاریکی خود) می‌پوشاند (و مردمان و جانداران را به استراحت و سکون می‌کشاند). و به روز سوگند در آن هنگام که جلوه‌گر و

سُورَةُ اللَّيْلِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ۝ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ۝ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ۝
 إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى ۝ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ۝ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۝
 فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى ۝ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ۝ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ۝
 فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى ۝ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ۝ إِنَّ عَلَيْنَا
 لَلْهُدَى ۝ وَإِنَّ لَنَا الْآخِرَةَ وَالْأُولَى ۝ فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى ۝
 لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ۝ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى ۝ وَسَيَجْزِيهَا
 الْآتِقَى ۝ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ۝ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ
 نِعْمَةٍ تُجْزَى ۝ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ۝ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ۝

در چهارچوب صحنه‌های جهان و سرشت انسان، این سوره حقیقت کار و عمل و سزا و جزا را بیان می‌دارد. از آنجا که این حقیقت گوناگون و دارای نمادهای مختلف است:

﴿ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى. فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى. وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى ﴾

سعی و تلاش شما جوراجور و گوناگون است (و لذا جزا و سزای شما هم متفاوت و مختلف خواهد بود). کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزگاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش

در چرخش و گردش فلکی، و دو زمان مختلف در شکل، و در ویژگیها و فعل و انفعالات، و در آثار و پیامدها هستند... همچنین یزدان سبحان به آفرینش^(۲) آفریدگان گوناگون و متقابل در جنس خود سوگند یاد می‌کند:

﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾.

سوگند به آن که نر و ماده را می‌آفریند.

این پند مکمل پدیده‌های متقابل و صنعت تقابل در فضای این سوره و در جملگی حقائق آن است. شب و روز که دو پدیده فراگیر هستند، دارای دلالت و معنی خود می‌باشند. دلالت و معنایی که شب و روز آن را به دل انسان پیام می‌دارند. همچنین شب و روز دلالت و معنی دیگری هم دارند، هنگامی که انسان در باره آنها به تدبّر و تفکر بپردازد و به چیزی بیندیشد که در فراسوی آن دو پدیده قرار دارد. نفس انسان خود به خود از دگرگونی و چرخش و گردش شب و روز متأثر می‌گردد. شب وقتی که می‌پوشاند و فرامی‌گیرد. روز زمانی که جلوه‌گر می‌آید و پدیدار می‌شود. این دگرگونی سخنی و پیامی دارد. سخنی از این هستی که دارای رازها است، و سخنی از این پدیده‌هایی که انسان هیچ چیزی از کار و بار آنها را در دست ندارد. پیامی دارد از آنچه در فراسوی این گشت و گذار قرار دارد، از قبیل قدرتی که چرخ زمان را در جهان می‌گرداند بدان گونه که انگار چرخ کوچکی بیش نیست! پیامی از تغیر و تحوّل دارد که هرگز و در هیچ حالی از احوال بازمی‌ایستد و به هیچ وجه ثابت نمی‌ماند.

دلالت دیگری هم دارند، وقتی که در باره آنها تدبّر و تفکر بشود. دلالت قاطعانه بر این که دست دیگری در میان است و این فلک را می‌گرداند، و شب و روز را تغیر می‌دهد و می‌چرخاند، آن هم با این نظم و نظام، و با این استمرار و با این دقت. کسی که فلک را این جور

روشن می‌گردد (و ظلمت شب را می‌راند و مردمان و جانداران را دیگر باره به جنبش و تلاش می‌اندازد!).

(لیل ۱/۲ و ۳)

﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾.

و سوگند به آن که نر و ماده را می‌آفریند.

این هم از نوآوریها و زیبانگاریهای همآوایی و هنروایی در تعبیر قرآنی است.^(۱)

﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى. وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى... وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾.

سوگند به شب در آن هنگام که (روی زمین را فرامی‌گیرد، و همه اشیاء را با تاریکی خود) می‌پوشاند (و مردمان و جانداران را به استراحت و سکون می‌کشاند)، و به روز سوگند در آن هنگام که جلوه‌گر و روشن می‌گردد (و ظلمت شب را می‌راند و مردمان و جانداران را دیگر باره به جنبش و تلاش می‌اندازد!)...

و به آن که نر و ماده را می‌آفریند.

یزدان سبحان به این دو نشانه شناخت خود سوگند یاد می‌کند: شب و روز. صفت آن دو را نیز بیان می‌فرماید، صفتی که صحنه را به تصویر می‌کشد:

﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى﴾.

سوگند به شب در آن هنگام که (روی زمین را فرامی‌گیرد، و همه اشیاء را با تاریکی خود) می‌پوشاند (و مردمان و جانداران را به استراحت و سکون می‌کشاند!).

﴿وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى﴾.

و به روز سوگند در آن هنگام که جلوه‌گر و روشن می‌گردد (و ظلمت شب را می‌راند و مردمان و جانداران را دیگر باره به جنبش و تلاش می‌اندازد!).

سوگند به شب بدان هنگام که گستره جهان را می‌پوشاند و آن را پنهان می‌نماید. و به روز سوگند بدان هنگام که پدیدار و جلوه‌گر می‌آید و آشکار و نمودار می‌گردد، و با پیدایش و جلوه‌گری روز همه چیز آشکار و نمودار می‌گردد. شب و روز دو وقت متقابل

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفني فی القرآن».

فصل: هماهنگی هنری.

۲- مؤلف فرزانه «ما» را مصدريه دانسته‌اند. (مترجم)

می‌گرداند، همو نیز توانا است زندگی انسان را هم بگرداند. او انسانها را بیهوده رها نمی‌سازد و بیفائده به ترک آنان نمی‌گوید، همان گونه که او انسانها را بیهوده و بیفائده نمی‌آفریند.

منکران هرچند که بکوشند، و گمراهان هر قدر که در بارهٔ این حقیقت یاوه‌سرایی کنند، و چشمها را از این حقیقت برگردانند، دل انسان با جهان در تماس و پیوند خواهد ماند، و آهنگهای آن را دریافت می‌کند و می‌شنود، و دگرگوئیهای آن را مشاهده می‌نماید، و خودبه‌خود درک می‌کند و می‌فهمد بدان گونه که بعد از تدبّر و تفکّر درک می‌کند و می‌فهمد که جهان هستی، گرداننده و اداره‌کننده‌ای دارد، و چاره‌ای از پی بردن بدو نیست، و قطعاً با وجود این یاوه‌سرایی و بیهوده‌گویی، و انکار کردن و از پذیرش حقّ گریختن، به وجود آن اعتراف و اقرار می‌گردد.

آفرینش نر و ماده نیز این چنین است ... آفرینش انسان در انسان و در حیوانات پستاندار از نطفه‌ای می‌آغازد که در رحم جایگزین می‌شود. سلولی با تخمک می‌آمیزد. اما در پایان گشت و گذار این اختلاف در چیست و از چیست؟ چه چیز یا چه کسی بدین می‌گوید: نر شو، و بدان می‌گوید: ماده شو؟ .. کشف عواملی که این نطفه را به شکلی درمی‌آورد که نر بشود، و یا ماده بگردد، در واقعیت امر، هیچ‌گونه تغییری نمی‌دهد ... سخن این است چرا این عوامل در اینجا و این عوامل در آنجا فراهم می‌آیند و افزایش می‌یابند؟ چگونه اتفاق می‌افتد سرنوشت این به نر شدن بینجامد، و سرنوشت آن به ماده شدن بینجامد؟ این رخدادی است که با خطّ سیر کلّ حیات هماهنگی دارد، و امتداد و استمرار آن را دیگر باره در زاد و ولد تضمین می‌نماید. چگونه این امر پدیدار می‌گردد و رهبری می‌شود؟

آیا تصادف چنین می‌کند؟! آخر این تصادف هم قانونی دارد. با وجود این قانون، دست به دست هم دادن همهٔ این شرائط و ظروف و عوامل بر اثر تصادف، محال و

ناممکن است ... جز این باقی نمی‌ماند که باید معتقد بود اداره‌کننده و گرداننده‌ای در میان است که نر و ماده را به خاطر حکمت و فلسفه‌ای روشن و معین، و هدف معلوم و مشخص می‌آفریند، و اصلاً تصادف جایگاهی ندارد، و آفرینش خودبه‌خودی در نظام این هستی پایگاهی ندارد.

نر و ماده گذشته از این که شامل پستانداران می‌گردد، شامل همهٔ انواع و اقسام دیگر نیز می‌باشد. نر و ماده بودن، همهٔ زنده‌ها را از جمله گیاهان را در بر می‌گیرد ... نر و ماده بودن قاعدهٔ یگانه‌ای در آفرینش است و تخلف‌ناپذیر است. کسی جز آفریدگار جهان زوجیت را نمی‌آفریند و استمرار نمی‌بخشد، آفریدگاری که هیچ چیزی همسان و همگون او نیست ...

اینها برخی از پیامها و اشاره‌های این صحنه‌های جهانی، و این حقیقت انسانی است که یزدان سبحان بدانها سوگند می‌خورد، به خاطر عظمت دلالت آنها و ژرفی آهنگ آنها. روند قرآنی به‌ویژه حقیقت انسان را چهارچوبی برای حقیقت کار و عمل و سزا و جزا در زندگی دنیا و در زندگی آخرت می‌سازد ...



یزدان سبحان بدین پدیده‌ها و حقائق متقابل موجود در جهان و در انسان سوگند می‌خورد. سوگند یاد می‌فرماید بر این که سعی و تلاش مردمان، گوناگون و مختلف است، و راه‌هایشان جداگانه و متفاوت است. بدین سبب سزا و جزای ایشان هم مختلف و متفاوت است. خیر و خوبی بسان شرّ و بدی نیست. هدایت و راهیابی همچون ضلالت و گمراهی نمی‌باشد. صلاح مثل فساد نیست. کسی که بذل و بخشش می‌کند و از عذاب و خشم خدا می‌پرهیزد، بسان کسی نیست که تنگچشمی می‌کند و خود را از خدا بی‌نیاز می‌داند. کسی که راستی و درستی در پیش می‌گیرد و ایمن می‌آورد همسان کسی بشمار نمی‌آید که حقّ و حقیقت را تکذیب می‌کند و به حقّ و حقیقت پشت می‌کند و می‌رود. هرکسی راهی را در پیش می‌گیرد، و هرکسی

صف متقابل فرامی گیرد، و ایشان را زیر دو پرچم همگانی نگاه می دارد:

﴿مَنْ أَعْطِيَ وَآتَقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾.

کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزکاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد).

(بیل / ۵ و ۶)

﴿مَنْ بَخَلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى﴾.

کسی که تنگچشمی بکند (و به بذل و بخشش دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند، و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد.

(بیل / ۸ و ۹)

کسی که جان خود را و مال خود را بدهد و ببخشد، و از خشم و عذاب خدا خود را بپرهیزد، و به این عقیده ایمان و باور داشته باشد، عقیده ای که وقتی گفته شد: ﴿حُسْنَى﴾ خوب نام آن و اسم خاص آن شود...

و کسی که بخل ورزد در جان خود و در مال خود، و خود را بی نیاز از خدا و از هدایت او بداند، و این عقیده خوب را تکذیب کند...

اینان دو صف هستند، صفهائی که در هریک از آنها مردمان مختلفی، و سعی و تلاش جداگانه ای، و برنامه های متفاوتی، و هدفهای مختلفی، قرار دارد. هریک از این دو صف در این زندگی راهی را در پیش می گیرند... و هریک از این دو صف در راه خود توفیق پیدا می کند!

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطِيَ وَآتَقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى... فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾.

کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزکاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد) و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد، (مشکلات و موانع را برای او آسان می سازیم و در کار خیر توفیقش می دهیم) و او را آماده رفاه و آسایش می نمائیم.

سرنوشت و سرانجامی دارد، و هرکسی سزا و جزائی مطابق با کار و عمل خود دریافت می دارد:

﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى. فَأَمَّا مَنْ أَعْطِيَ وَآتَقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى. وَأَمَّا مَنْ بَخَلَ وَاسْتَغْنَى، وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى، وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾.

سعی و تلاش شما جوراجور و گوناگون است (و لذا جزا و سزای شما هم متفاوت و مختلف خواهد بود). کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزکاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد) و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد، (مشکلات و موانع را برای او آسان می سازیم و در کار خیر توفیقش می دهیم) و او را آماده رفاه و آسایش می نمائیم. و اما کسی که تنگچشمی بکند (و به بذل و بخشش دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند، و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد، او را آماده برای سختی و مشقت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) می سازیم. در آن هنگام که (به گور) پرت می گردد، دارائیش چه سودی به حال او دارد؟

سعی و تلاش شما جوراجور و گوناگون است... سعی و تلاش شما در حقیقت خود، در انگیزه های خود، در رویکرد و جهت خود، و در نتایج و حاصل خود، جوراجور و گوناگون است... مردمان در این زمین، سرشتهایشان، جهتها و خواستهایشان، اندیشه ها و جهان بینیهایشان، تلاشها و پویهایشان، جوراجور و گوناگون است. انگار هر فردی از آنان جهان ویژه ای است و در ستاره ویژه ای زندگی می کند.

این حقیقتی است، ولیکن حقیقت دیگری در میان است، حقیقت چکیده ای که همه انواع گوناگون انسانها را دربر می گیرد، و همه این جهانهای متفاوت را در خود جای می دهد. جملگی این جهانها را در دو دسته، و در دو

مشقت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) می‌سازیم.
در آن هنگام که (به گور) پرت می‌گردد، دارائیش چه
سودی به حال او دارد؟

کسی که تنگجشمی بکند در جان و مال خود، و خود را
از پروردگارش و از هدایت و رهنمود و رهنمونش
بی‌نیاز بداند، و دعوت او و آئین او را تکذیب کند و
دروغ بنامد، به نهایت فساد می‌رسد که انسان با
دست خویش خود را بدان پرت می‌گرداند و می‌اندازد.
و سزاوار آن می‌گردد که خدا هرچیزی را برای او
مشکل گرداند. این است که او را آماده برای گرفتار
آمدن به مشکلات می‌سازد، و او را موفق می‌کند که به
هرگونه سختی و بلائی دچار شود، و وی را از هرگونه
چیز سهل و ساده‌ای محروم می‌دارد! و در هر گامی از
گامهایش مشقت و تنگنایی پدید می‌آورد، و وی را از
راه هدایت منحرف می‌گرداند و به کژراهه‌اش
می‌اندازد. او را در راه بدبختی رهسپار می‌گرداند،
هرچند که گمان برد که او در راه رستگاری گام
برمی‌دارد. او می‌افتد و سکندری می‌خورد. لغزشی را
با لغزشی پاسخ می‌گوید و افتان و خیزان از راه خدا
دور می‌شود، و سکندریهای پیاپی او را از رضا و
خشنودی خدا دور می‌افکنند... هنگامی که در پایان
سکندریها و انحرافها پرت گردید و فروافتاد دارائی و
اموالی که بدان بخل ورزیده است هیچ گونه فائده‌ای
بدو نمی‌رساند، و دارائی و اموالی که با داشتن آن
خویشتن را از خدا و هدایت او بی‌نیاز دیده است به
یاری و کمکش نمی‌شتابد و سودی به حالش ندارد...
﴿وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾.

در آن هنگام که (به گور) پرت می‌گردد، دارائیش چه
سودی به حال او دارد؟

راه شرّ و بلا و گناه و معصیت را ساده و آسان کردن،
سهل و ساده کردن راه دشواریها و سختیها بشمار است.

کسی که بذل و بخشش می‌کند و پرهیزگاری می‌نماید و
به خیر و خوبی ایمان و باور دارد، نهایت تلاش خود را
کرده است و آنچه در توان دارد بخشیده است تا
خویشتن را پاک دارد و رهنمود و رهنمون گرداند. در
این وقت او سزاوار مدد و یاری خدا و توفیق عطاء
کردن او خواهد بود، مدد و یاری و توفیق الهی نباشد
چیزی صورت نمی‌پذیرد و کاری انجام نمی‌گیرد، و
انسان قدرت و توان انجام دادن چیزی نخواهد داشت.
کسی که خداوند او را آماده برای انجام کارهای ساده و
آسان سازد و مشکلات و دشواریها را برای او سهل و
آسوده فرماید، به آرزوی خود می‌رسد... ساده و
آسان و بدون درد و ناسازگاری به هدف نائل می‌گردد
... به آرزو و هدف می‌رسد، در حالی که هنوز در این
زمین به سر می‌برد. زندگی را ساده و آسان پیش
می‌برد. ساده و آسان بودن از نفس او بر همه چیز
پیرامون او، و بر همه کس پیرامون او، ریزان و باران
می‌گردد. ساده و آسان بودن در گامهای او، و در راه او،
و در همه کارهایی که به دست می‌گیرد و بدانها دست
می‌یازد، وجود دارد. توفیق آرام و مطمئن در کلیات و
جزئیات کارهای او است. این پلّه و درجه‌ای که
هرچیزی را در لابلای خود در هم می‌پیچد. زیرا این
پلّه و درجه، دارنده خود را با پیغمبر خدا ﷺ در
وعده‌ای که پروردگارش بدو داده است راه می‌برد:

﴿وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى﴾. (۱)

ما تو را برای شریعت ساده و آسان (آئین اسلام) آماده
می‌سازیم (و کارهای خیری را برای تو آسان می‌نمائیم
و در انجام آنها توفیق می‌دهیم). (اعلیٰ)

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ. وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ. ...
فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ. وََمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾.

و اما کسی که تنگجشمی بکند (و به بذل و بخشش
دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی‌نیاز (از خدا
و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند، و به
پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا)
ایمان و باور نداشته باشد... او را آماده برای سختی و

۱- به تفسیر این فرموده خداوند بزرگوار: «وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» در سورة
اعلی صفحه ۷۹۲-۸۰۴ مراجعه شود.

می‌شود و زیانه می‌کشد. بدان داخل نمی‌شود و نمی‌سوزد مگر بدبخت‌ترین (انسانها). همان کسی که (حقّ و حقیقت را دروغ می‌داند و آن را) تکذیب می‌نماید و (به آیات آسمانی) پشت می‌کند. ولیکن پرهیزگارترین (انسانها) از آن (آتش هولناک) به دور داشته خواهد شد. آن کسی که دارائی خود را (در راه خدا خرج می‌کند و) می‌دهد تا خویشتن را (به وسیله این کار، از کثافت بخل) پاکیزه بدارد. هیچ کسی بر او حقّ نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و از سوی او آن) نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد. قطعاً (چنین شخصی، از کارهایی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهایی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خشنود خواهد شد.

خداوند به سبب لطف و کرم و مرحمت و شفقتی که در حقّ بندگان خود دارد بر خویشتن واجب فرموده است هدایت را برای فطرت و عقل و شعور مردمان روشن و آشکار فرماید، و همچنین هدایت را توسط پیغمبران و رسلتهای آسمانی و معجزات برایشان هویدا و پیدا سازد. تا برای کسی حجّتی نماند، و به کسی ستم نشود: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾.

مسئلاً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت به مردم) بر عهده ما است.

پسوده سوم بیان قاطعانه حقیقت سلطه و قدرتی است که مردمان را احاطه می‌کند و از هر لحاظ دربر می‌گیرد، و مردمان جز آن برای خود پناهگاهی نمی‌یابند:

﴿وإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ﴾.

و قطعاً آخرت و دنیا همه از آن ما است.

پس کجا می‌گریزد و می‌رود کسی که می‌خواهد از دست خدا بگریزد و به جایی پناه ببرد و از خدا دور بشود؟! گذشته از این که یزدان سبحان بیان داشتن و روشن گرداندن هدایت را برای بندگان بر خود واجب فرموده

اگر انجام‌دهنده گناه و معصیت در این زمین هم از دشواریها و سختیها نجات و رهائی پیدا کند، به دوزخ گرفتار می‌آید. آیا دشوارتر و سخت‌تر از دوزخ چیزی یافته می‌شود؟ واقعاً دوزخ است که دشوار و سخت و ناگوار و ناپهناجار است!..

بدین منوال و بر این روال بخش نخستین سوره به پایان می‌آید. در آن دو راه و دو روش پدیدار آمد برای همه انسانها در همه مکانها و زمانها. روشن گردید که انسانها دو گروه هستند و هریک پرچم خود را دارد. یعنی دو پرچم در میان است و پس، هراندازه هم شکلهای و رنگهای متنوع و متعدد باشند. هر انسانی هم در حقّ خود کاری را انجام می‌دهد که خودش آن را برای خود برمی‌گزیند. با توجه به عمل هرکسی خدا راه را برایش مهیا و میسر می‌فرماید: راه به سوی رفاه و آسایش، و راه به سوی سختی و مشقت.

و اما بخش دوم از سرنوشت و فرجام هر گروهی سخن می‌گوید. پرده برمی‌دارد از پایان گشت و گذار کسی که خدا او را برای رفاه و آسایش مهیا و آماده فرموده است، و کسی که خدا او را برای سختی و مشقت مهیا و آماده نموده است. پیش از هرچیز بیان می‌دارد هر عاقبت و فرجامی و هر جزا و سزائی که به گروهی می‌رسد، عدل و عدالت و حقّ و حقیقت است. عاقبت و فرجام و جزا و سزا نیز قطعاً درمی‌رسد و حتماً پیش می‌آید. خدا هدایت را برای مردمان روشن فرموده است، و ایشان را از آتشی بیم داده است که زبانه کش و شعله‌ور است:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ. فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى، لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى. وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى، وَ مَا لَاحِدَ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا أَتْبَاءُ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى، وَ لَسَوْفَ يَرْضَى﴾.

مسئلاً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت به مردم) بر عهده ما است. و قطعاً آخرت و دنیا همه از آن ما است. من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله‌ور

است، و افزون بر این که دنیا که سرای کار و عمل است، و آخرت که سرای سزا و جزا است، هر دو از آن خدا است، به مردمان تذکر می‌دهد او است که ایشان را می‌ترساند و بر حذرشان می‌دارد و برایشان راه و چاه را روشن می‌فرماید:

﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى﴾.

من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله‌ور می‌شود و زبانه می‌کشد.

این آتش سوزان، شعله‌ور می‌شود.

﴿لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى﴾.

بدان داخل نمی‌شود و نمی‌سوزد مگر بدبخت‌ترین (انسانها).

بدبخت‌ترین بندگان به طور کلی. آیا بدبختی و شقاوتی برتر و بالاتر از به آتش درافتادن و بدان سوختن وجود دارد؟ آن گاه بیان می‌فرماید بدبخت‌ترین فرد چه کسی است. او:

﴿الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾.

همان کسی که (حق و حقیقت را دروغ می‌داند و آن را) تکذیب می‌نماید و (به آیات آسمانی) پشت می‌کند.

او دعوت را دروغ می‌شمارد و تکذیب می‌دارد و بدان پشت می‌کند. او به هدایت پشت می‌کند. پروردگارش او را دعوت می‌کند تا هدایتش دهد، همان گونه که وعده می‌دهد به هر کسی که با شوق و رغبت به سوی خدا بیاید. اما او از دعوت پروردگارش روی می‌گرداند.

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى﴾.

ولیکن پرهیزگارترین (انسانها) از آن (آتش هولناک) به دور داشته خواهد شد.

چنین کسی خوشبخت‌ترین انسانها است و در برابر بدبخت‌ترین انسانها ذکر می‌گردد... آن گاه بیان می‌دارد خوشبخت‌ترین فرد چه کسی است:

﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾.

آن کسی که دارائی خود را (در راه خدا خرج می‌کند و) می‌دهد تا خویشش را (به وسیله این کار، از کثافت

بخل) پاکیزه بدارد.

آن کسی خوشبخت‌ترین فرد است که اموال و دارائی خود را خرج و هزینه می‌کند تا با خرج کردن و هزینه نمودن آن خویشش را پاکیزه دارد، نه این که بدان ریاکاری کند و برتری بفروشد و تکبر بورزد. اموال و دارائی خود را با خواست خود صرف می‌کند نه این که آن را برای پاسخ به نیکی کسی در حق خود خرج نماید. برای تشکر و سپاس از کسی هم به خرج کردن اموال و دارائی خود نمی‌پردازد. بلکه تنها و تنها محض رضای پروردگارش اموال و دارائی خود را صرف می‌کند، پروردگار بزرگوارش...

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾.

هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و از سوی او آن) نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد.

آن گاه چه چیز؟ چه چیز انتظار این پرهیزگارترین فرد را می‌کشد، کسی که اموال و دارائی خود را خرج می‌کند و می‌دهد تا پاکیزه گردد، و رضای پروردگار بزرگوارش را به دست بیاورد؟ پاداشی که قرآن آن را به ارواح مؤمن در اینجا نشان می‌دهد شگفت و شگرف است. ناگهانی است. برخلاف عرف و عادت است.

﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾.

قطعاً (چنین شخصی، از کارهایی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهایی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خشنود خواهد شد.

این خشنودی است که به دل این پرهیزگارترین فرد می‌ریزد. این خشنودی است که جان او را دربر می‌گیرد. این خشنودی است که بر اندامهایش می‌ریزد. این خشنودی است در وجودش پخش و پراکنده می‌گردد. این خشنودی است که زندگی او را تر و تازه و خوش و خرم می‌سازد... وای چه پاداشی است! وای چه نعمت بزرگی است!

﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾.

قطعاً (چنین شخصی، از کارهائی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهائی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خشنود خواهد شد.

از آئین خود، از پروردگار خود، از قضا و قدر خود، از بهره و نصیب خود، از خوشی و ناخوشی و سود و زیانی که می‌بیند، از دارائی و ناداری خود، از سختی و آسانی سر راه خود، راضی و خشنود می‌گردد. نگران و پریشان نمی‌شود و به تنگنا نمی‌افتد. شتاب نمی‌ورزد. بار خود را سنگین و طاقت‌فرسا نمی‌یابد. هدف را دور نمی‌بیند. . . . این خشنودی پاداشی است. پاداشی است بزرگ‌تر از هر پاداشی. پاداشی که سزاوار آن می‌گردد کسی که جان و مال خود را ببخشد. کسی که عطاء می‌کند تا پاکیزه گردد. کسی که بذل و بخشش می‌کند برای به دست آوردن رضا و خشنودی پروردگار بزرگوارش.

این پاداشی است که کسی جز خدا آن را عطاء نمی‌کند و به انسان هدیه نمی‌کند. این پاداش به دلهائی فرومی‌ریزد که خالصانه از آن خداگردند، و کسی را جز

خدا نبینند.

﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾.

قطعاً (چنین شخصی، از کارهائی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهائی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خشنود خواهد شد.

خشنود خواهد شد، چون او بهای آن را پرداخته است، و داده است آنچه لازم بوده است. . . .

ناگهانی در اینجا سخن از آینده می‌رود. اینجا که جایگاه مناسبی برای سخن از نتیجه کار کسی است که پرهیزگارترین فرد است، و او مال و دارائی خود را می‌دهد تا خودش پاک و پاکیزه شود. کسی هم نعمتی بر او ندارد تا سپاس آن را بگوید و پاداش آن را بدهد. بلکه کاری که می‌کند محض رضای پروردگار بزرگوارش می‌باشد. . . .

﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾.

قطعاً (چنین شخصی، از کارهائی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهائی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خشنود خواهد شد.



محمد گفته است! .. یزدان بزرگوار این سوره را بر او نازل کرد ...

وحی آسمان و ملاقات جبرئیل و تماس با خدا، توشه راه پردرد و رنج پیغمبر ﷺ و چشمه سار او در گرمای داغ نيمروز کفر و الحاد، و آسایش و آرامش او در هنگامه شدت و محنت تکذيب کردن و دروغگو خواندن بود. پیغمبر خدا ﷺ با این چیزها در گرمای سوزان نيمروز زندگی می کرد که از انسانهای گریزان و نافرمان و کینه توز می دید. این گرمای سوزان شکنجه و آزار را از مکر و کید و نیرنگ مشرکان سرکش در باره دعوت و ایمان و هدایت می چشید.

هنگامی که وحی مدتی نازل نگردید، توشه پیغمبر ﷺ به پایان رسید، و چشمه سارش خشکید، و دلش از معشوق ازلی ترسید، و در برابر گرمای سخت نيمروز بدون توشه و آب ماند. بوی عطر و عیر معشوق محبوب که بدان عادت گرفته بود، به مشامش نرسید! این هم کاری بود از هر لحاظ مشکل تر از تحمل همه سختیها و ناراحتیهای که بر شمرديم ...

بدین هنگام این سوره نازل گردید. این فیض و برکت مودت و محبت و رحمت و انس و الفت و قربت و آرزو و خشنودی و اطمینان و یقین نازل گردید ...

﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ. وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ. وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾.

پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمنت نداشته است و مورد خشم قرار نداده است. و فرجام (کار و زندگی) تو، بهتر از آغاز (آنها) است. و پروردگارت به تو (بهروزی و پیروزی و نعمت و قدرت) عطاء خواهد کرد، و تو خشنود خواهی شد. (ضحی ۳-۵)

پیش از این پروردگارت هیچ وقت به ترک تو نگفته است. هرگز قبل از این بر تو خشم نگرفته است و دشمنت نداشته است، و تو را از مرحمت و لطف و رعایت و عنایت و پناه خود به دور نیفکنده است ...

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ؟ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ؟ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره ضحی مکی ۱۱ آیه است

سُورَةُ الضُّحَىٰ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالضُّحَىٰ ۝۱ وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ ۝۲ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ۝۳
وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ۝۴ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ۝۵
أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ۝۶ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۝۷
وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ۝۸ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۝۹
وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۝۱۰ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۝۱۱

این سوره با موضوع و تعبیر و صحنه ها و سایه روشنهای و آهنگهایی که دارد، پسوده ای است از مهر و عطوفت، نسیمی از رحمت، بخشی از مودت و محبت، دستی مهربان که بر دردها و رنجها کشیده می شود، و نسیم آسودگی و خشنودی و آرزو را وزان می سازد، و آرامش و اطمینان و یقین را به دلها می ریزد.

سراسر این سوره درست با پیغمبر ﷺ سخن می گوید. سراسر این سوره راز و نیاز پروردگار با او است. همه این سوره غمزدائی و دلداری و آسوده کردن و اطمینان دادن است. تمام این سوره نسیمهای رحمت و بارانهای محبت، و الطاف قربت، و لالایی و ناز کردن روح خسته و درون پریشان و دل دردناک است.

در روایت های زیادی آمده است: مدت زمانی نزول وحی بر پیغمبر خدا ﷺ قطع شد، و جبرئیل علیه السلام به خدمتش نیامد. مشرکان گفتند: پروردگار محمد به ترک

مرحمت و محبت دلربا، و خشنودی فراگیر، و سرود و زمزمه دلنشینی را بیان داشته است:

﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ. وَلَآ آخِرَ خَيْرٍ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ. وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾.

پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمنت نداشته است و مورد خشم قرار نداده است. و فرجام (کار و زندگی) تو، بهتر از آغاز (آنها) است. و پروردگارت به تو (بهروزی و پیروزی و نعمت و قدرت) عطاء خواهد کرد، و تو خشنود خواهی شد.

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ؟ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ؟ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾.

آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ و تو را سرگشته و حیران (در میان شرک بت پرستان و یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، کشت و کشتار قبائل به فرمان جاهلان، و خرافه پرستی اینان و آنان) نیافت (در پرتو وحی آسمانی به یکتا پرستی یزدانی) رهنمودت کرد؟ و تو را فقیر و بی چیز نیافت و ثروتمند و دارایت کرد؟

این مهر و عطوفت، این مرحمت و محبت، این خشنودی و رضا، و این آواز و سرود همه و همه برمی آید از لابلای عبارت منظم و لطیف، و از واژگان ظریف، و از این موسیقی طنین انداز در تعبیر، موسیقی ای که نواها و آواهای زیبا، و بندهای موقر و دلربا، و صداها و نغمه های دلنواز و انسان ساز دارد ... وقتی که یزدان سبحان خواسته است چهارچوبی برای این مهر و عطوفت زیبا، و این رضا و خشنودی فراگیر، و این آواز و سرود دل آرا بسازد، این چهارچوب را از چاشنگاه روشن روز، و از شب تاریک آرمیده برمی گیرند، دو زمانی که باصفا تر از همه اوقات شب و روز، و باصفا ترین زمانی هستند که در آنها تدبیر و تفکر گل می کند و صورت می پذیرد، و روح با هستی و آفریدگار هستی تماس پیدا می نماید، و عبادت و پرستش یزدان توسط کل جهان را احساس می کند.

آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ و تو را سرگشته و حیران (در میان شرک بت پرستان و یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، کشت و کشتار قبائل به فرمان جاهلان، و خرافه پرستی اینان و آنان) نیافت (در پرتو وحی آسمانی به یکتا پرستی یزدانی) رهنمودت کرد؟ و تو را فقیر و بی چیز نیافت و ثروتمند و دارایت کرد؟

آیا مصداق این را در زندگانی خود نمی یابی؟ آیا پسوده این را در دلت نمی یابی؟ آیا تأثیر این را در واقعیت زندگیت نمی بینی؟ نه ... نه ...

﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾.

پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمنت نداشته است و مورد خشم قرار نداده است. (ضحی/۳)

خوبی و نیکی خدا از تو قطع نگردیده است و هرگز قطع نمی گردد.

﴿وَلَآ آخِرَ خَيْرٍ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ﴾.

و فرجام (کار و زندگی) تو، بهتر از آغاز (آنها) است. (ضحی/۴)

بیش از این و بالاتر از این هم وجود دارد:

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ!﴾.

و پروردگارت به تو (بهروزی و پیروزی و نعمت و قدرت) عطاء خواهد کرد، و تو خشنود خواهی شد. (ضحی/۵)

همراه این نسیمهای لطیف و خوشایند کار، نسیمهای لطیف و خوشایندی در عبارت و در آهنگ و در چهارچوب جهانی است که این حقیقت در آن قرار داده شده است:

﴿وَالضُّحَىٰ. وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ﴾ ...

سوگند به روز (در آن زمان که آفتاب بلند می گردد و همه جا را فرا می گیرد!). و سوگند به شب در آن هنگام که می آرامد (و تاریک می شود و همه جا را فرا می گیرد!).

(ضحی/۷ و ۸)

«واقعاً تعبیر سخن، فضائی از مهر و عطوفت زیبا، و

خداوند سبحان به دو نشانه شناخت خود سوگند می خورد، نشانه های زیبا و الهام بخش. پدیده های نمایان جهان را با احساسات درون انسان پیوند می دهد. به دل انسان زندگی آگاه و هماهنگ با این هستی زیبایی زنده را الهام می کند، هستی زیبایی که با هر زنده ای مهر و عطوفت دارد. در نتیجه دل انسان با این هستی در انس و الفت زندگی می کند. در این جهان نه می ترسد و وحشت می کند، و نه غریب و تنها می شود ... در این سوره مخصوصاً این انس و الفت تأثیر خود را دارد. ادامه انس و الفت مراد است. انگار یزدان سبحان به پیغمبرش ﷺ در همین سرآغاز سوره وحی می کند که پروردگارش پیرامون او انس و الفت را در این جهان پراکنده است، و بدین خاطر نه بدو جفا می شود و نه تک و تنها می ماند.

پس از این الهام و پیام جهانی، تأکید مستقیمی درمی رسد:

﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾.

پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمنت نداشته است و مورد خشم قرار نداده است.

پروردگارت به ترک تو نگفته است و با تو جفا نکرده است، همان گونه که کسانی چنین گمان می برند که می خواهند روح تو را بیازارند و دل تو را به درد بیاورند و خاطر تو را پریشان کنند ... او «پروردگار تو» است، و تو بنده او و منسوب بدو هستی، و به خداوندگارش اضافه گردیده ای، و او تو را می پاید و در کنف حمایت و رعایت خویش محفوظ و مصونت می نماید. او نگاهدار و عهده دار تو است.

چشمه سار فضل و لطف و فیض و عطای او نمی خشکد. تو در پیشگاه خدا در آن سرا خیر و خوبی و نعمت و فضلی داری که بهتر از آن چیزی است که در دنیا به تو می دهد و بهره ات می سازد:

درمی یابد که سراسر جهان با تسبیح و تقدیس و شادی و صفا رو به خدا می کند. ایزد سبحان شب و روز را در واژگان مناسبی به تصویر کشیده است. چه شب:

﴿اللَّيْلُ إِذَا سَجَى﴾.

شب در آن هنگام که می آرامد (و تاریک می شود و همه جا را فرامی گیرد).

دیگر شب به طور کلی مراد نیست. چه شب گاهی تاریک و وحشت انگیز است. بلکه زمانی از شب مراد است که می آرامد و تاریک می شود و همه جا را فرامی گیرد. در این وقت، شب خوشایند و آرام و باصفا است. ابر نازکی از آهنگ صفا، و اندیشه زیبا شب را فرامی گیرد. فضائی به وجود می آید بسان فضای بی پدیری و ناداری. سپس این ابر می پراکند و از میان می رود و جهان با روشنائی چاشنگاه زیبا و باصفا جلوه گر می آید و می آراید ... بدین منوال رنگهای تصویر با رنگهای چهارچوب همساز می گردد، و هماهنگی و هماوائی به تمام و کمال می رسد.^(۱)

این نوآوری و نوآفرینی در کمال جمال بر صنعت و ساختار دلالت می کند، صنعت و ساختار یزدان، صنعت و ساختاری است که هیچ صنعت و ساختار دیگری با آن برابری نمی کند و همگون نمی گردد، و تقلید از آن ناممکن است!

﴿وَالضُّحَى. وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى. مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى. وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾.

سوگند به روز (در آن زمان که آفتاب بلند می گردد و همه جا را فرامی گیرد). و سوگند به شب در آن هنگام که می آرامد (و تاریک می شود و همه جا را فرامی گیرد).

پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمنت نداشته است و مورد خشم قرار نداده است. و فرجام (کار و زندگی) تو، بهتر از آغاز (آنها) است. و پروردگارت به تو (بهروزی و پیروزی و نعمت و قدرت) عطاء خواهد کرد، و تو خشنود خواهی شد.

۱- به نقل از کتاب: «التصویر الفني فی القرآن». صفحه ۱۰۵، چاپ چهارم.

﴿وَلَا خَيْرَ خَيْرٍ لَّكَ مِنَ الْأُولَى﴾.

و فرجام (کار و زندگی) برای تو، بهتر از آغاز (آنها) است.

آغاز و انجام و سراسر زندگی تو، خوب و نیک خواهد بود...

پروردگارت برای تو می‌اندوزد چیزی را که تو را خشنود می‌گرداند. در کار دعوت تو را موفق می‌کند. سدها و مانعها را از سر راه تو برمی‌دارد. برنامه تو را چیره می‌کند، و حقانیت تو را ظاهر و پدیدار می‌گرداند... اینها کارهایی بود که دل پیغمبر ﷺ را به خود مشغول می‌داشت، در آن حال و احوالی که با دشمنانگی و کینه‌توزی و تکذیب و اذیت و آزار و مکر و کید و سرزنش مشرکان رویاروی بود:

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾.

و پروردگارت به تو (بهروزی و پیروزی و نعمت و قدرت) عطاء خواهد کرد، و تو خشنود خواهی شد.



روند سوره به پیش می‌رود. به یاد پیغمبر ﷺ می‌آورد که پروردگارش از همان سرآغاز راه با او چگونه بوده است. تا به یاد بیاورد نیکوئی پروردگارش را. به یاد بیاورد چه نیکبها و نیکوهای که پروردگارش با او کرده است، و چه مودت و محبتی که بدو روا داشته است، و چه فضل و فیضی بهره‌اش نموده است. تا با یادآوری موارد رحمت و مودت و محبت و انس و الفت الهی لذت ببرد و خوش باشد. این چنین خوشی و لذتی بالاترین و والاترین خوشبها و لذتها است، و یادآوری آن بدین شیوه بدیع و زیبا بیش از پیش بدان اوج می‌بخشد و رونق می‌دهد:

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى؟ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى؟ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى؟﴾.

آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ و تو را سرگشته و حیران (در میان شرک بت‌پرستان و یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، کشت و کشتار قبائل به

فرمان جاهلان، و خرافه‌پرستی اینان و آنان) نیافت و (در پرتو وحی آسمانی به یکتاپرستی یزدانی) رهنمودت کرد؟ و تو را فقیر و بی‌چیز نیافت و ثروتمند و دارایت کرد؟

به واقعیت حال خود بنگر. گذشته زندگی خود را پیش چشم بدار... آیا پروردگارت به ترک تو گفته است؟ و آیا پروردگارت بر تو خشم گرفته است و دشمنی ورزیده است؟ حتی پیش از این که تو را پیغمبر کند و این عهد و پیمان را با تو ببندد تو را فراموش کرده است؟ آیا رعایت و عنایت یزدان یتیمی تو را دربرنگرفته است؟ آیا هدایت پروردگارت حیرت و سرگشتگی تو را درنیافته است و به دادت نرسیده است؟ آیا بذل و بخشش و عطاء پروردگارت فقر و تنگدستی تو را فرانگرفته است و به فریادت نرسیده است؟

تو یتیم به دنیا آمدی و خدا پناهت داد، و دلها را متوجه تو کرد، حتی دل عمویت ابوطالب را هرچند بر آئین تو نبود!

تو که فقیر و تنگدست بودی، ولی خدا دل تو را با قناعت ثروتمند کرد. خدا تو را با کسب و کارت و با اموال همسرت خدیجه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - ثروتمند و دارا کرد، به گونه‌ای که احساس فقر نکنی، و به ثروت و دارائی افراد پیرامون خود چشم ندوزی!

تو در میان جاهلیت بزرگ شدی، جاهلیتی که جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و عقیده‌ها و باورهای پریشانی داشت، و از گفتار و کردار و اوضاع و احوال منحرفی برخوردار بود. روح تو بدان جاهلیت نیارامید و نگرائید. اما تو راه روشن و ایمنی نیافتی. راه آشکاری را نه در پیش ساکنان جاهلیت، و نه در پیش پیروان موسی و عیسی یافتی. پیروانی آئین آسمانی را تحریف کردند و آن را دگرگون نمودند و منحرف شدند و به کژراه افتادند و سرگردان و حیران گشتند... در این حال و احوال یزدان سیحان به فریادت رسید و تو را هدایت داد و رهنمود و رهنمون کرد، در پرتو چیزی که

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ. وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ. وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾.

حال که چنین است، یتیم را زیون مدار (و اموال و دارائی ایشان را با قهر و زور مگیر و تصرف مکن). و گدا را با خشونت مران. بلکه نعمتهای پروردگارت را بازگو کن (و از آنها صحبت بدار، و شکر آنها را با بذل و بخشش بگزار).

این رهنمودهایی که به اکرام یتیم و دوری کردن از قهر و زورگوئی با او و شکستن دل او و خوار داشتن او، و بی نیاز کردن گدا و نرمش داشتن با او، و نگاهداری حرمت و احترام او - همان گونه که بارها گفته ایم - از مهم ترین پیامهایی است که در محیط کفر و الحاد و دشمنانگی و ثروت اندوزی و پول پرستی است. محیطی که در آن حق ضعیفی رعایت نمی گردد که نتواند با شمشیر از خود دفاع کند. اسلام این چنین محیطی را با شریعت خود اوج داد، و به حق و حقیقت، عدل و عدالت، تقوا و پرهیزگاری و رعایت قوانین خدا رسانید. خدائی که از قوانین خود پاسداری می فرماید، و از قوانین خود جانبداری می نماید، و وقتی که به حقوق بندگان ضعیفش تجاوز و تعدی بشود خشمگین می گردد، بندگان ضعیفی که نیروئی و شمشیری ندارند تا با آن از حقوق خود دفاع نمایند.

و اما سخن گفتن از نعمت خدا - به ویژه نعمت هدایت و ایمان - شکلی و نوعی از اشکال و انواع شکرگزاری کردن از بخشنده نعمت است. این شکل و نوع شکرگزاری را تکمیل می کند نیکی با بندگان یزدان که دهنده نعمت به انسان است. نیکی کردن با بندگان، نماد عملی شکرگزاری، و سخن بی صدا و سودمند و ارزشمند است ...



به تو وحی فرمود، و با برنامه ای که تو را به خدا پیوند داد.

هدایت دادن و رهنمود و رهنمون کردن در میان سرگشتگی عقیده، و در میان گمراهی درّه های محیط، فضل و لطفی است که هیچ فضل و لطفی با آن برابری نمی کند. آسایش و آرامش و ایمنی از پریشانی و نابسامانی است، پریشانی و نابسامانی ای که هیچ گونه پریشانی و نابسامانی ای به پای آن نمی رسد، و رستن و رهائی یافتن از درد و رنجی است که هیچ درد و رنجی با آن همتا و همطراز نیست. عظمت این هدایت وقتی خوب پدیدار می آید که پیش چشم بداریم درد و رنجی را که پیغمبر ﷺ در این دوره می دید. وحی قطع گردیده است. سرزنش مشرکان بالا گرفته است. در این گریز محبوب از محبوب پیش آمده است ... در این اوضاع و احوال این آیات درمی رسد و بدو تذکر و اطمینان می دهد که پروردگارش او را رها نکرده است و به ترک او نگفته است، و او را سرگردان در بیابان بدون وحی نگذاشته است. پیش از این هم پیغمبر ﷺ را در حیرانی و سرگردانی رها ننموده است و در بیابان ویلانی به ترک او نگفته است.



به مناسبت یاد پناه دادن یزدان به پیغمبر ﷺ از دست یتیمی و بی پدری، و ذکر رهنمود و رهنمون کردن او برای رهائی از ویلانی و سرگردانی، و نجات دادن او از فقر و تنگدستی، ایزد متعال او را و مسلمانان را که بعد از او به دنیا می آیند، راهنمایی می فرماید هر یتیمی را بپایند و بدو عنایت نمایند، و هر گدائی را کمک کنند و بی نیازش گردانند، و از نعمتهای فراوان و بزرگ خدا یاد کنند، و شکر نعمت او را بگویند. در سرآغاز همه این نعمتها: رهنمود و رهنمون کردن بدین آئین است:

را بلند نکردیم و بالا نبردیم؟

این آیات پیام می‌دارند که روح پیغمبر ﷺ آزرده بوده است و به تنگنا افتاده است به سبب کاری از کارهای این دعوتی که یزدان سبحان آن را بدو واگذار فرموده است، و به خاطر گردنه‌های سخت و ناهمواری که بر سر راه دعوت بوده است، و به علت مکر و کید و نیرنگ و حيله‌ای که پیرامون این دعوت را فرا گرفته است و آن را احاطه کرده است... این آیات همچنین پیام می‌دهند که سینه مبارک پیغمبر ﷺ بر اثر غمهای سنگین و فراوان این دعوت گرفته است و سنگین بار گردیده است. او احساس می‌کرد بار رسالت بر دوش سنگین و کمر شکن و جانفرسا است، و او به کمک و یاری و توشه و اندوخته‌ای نیاز دارد.

بدین هنگام است که این راز و نیاز شیرین درمی‌گیرد، و این سخن مهربانانه به گوش جان می‌رسد:

﴿الْمُتَشْرِحُ لَكَ صَدْرُكَ؟﴾

آیا ما سینه تو را نگشودیم (و دلت را از بند غم حیرت رها نساختم، و تاب تحمل نابسامانیهای محیط جاهلیت و سختیهای مسؤولیت بزرگ نبوت را به تو عطا نکردیم؟).

آیا سینه تو را برای پذیرش این دعوت گشاد و فراخ نکردیم؟ و آیا کار و بار آن را برایت ساده و آسان نمودیم؟ و آیا این دعوت را محبوب دلت نساختم؟ و آیا جاده آن را برایت نکشیدیم و صاف و هموار نکردیم؟ و آیا راه را برایت نورانی و روشن نگردانیم؟ تا در پرتو نور و روشنائی پایانه سعادتمند آن را ببینی؟ در سینه‌ات به پژوهش پرداز، آیا در آن آسایش و گشایش و تابش و درخشش را نمی‌یابی؟ در حس و شعور خود مزه این عطاء را آماده ساز، و آن گاه بگو: آیا همراه این مزه، با هر رنج و دردی خوشی و لذتی نمی‌یابی؟ و با هر خستگی آسودگی نمی‌بینی؟ و با هر سختی و مشقتی سهولت و آسانی احساس نمی‌کنی؟ و با هر محرومیتی رضایت و خشنودی نمی‌یابی؟

﴿وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ؟﴾

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة شرح مکی و ۸ آیه است

سُورَةُ الشَّرْحِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۖ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۚ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۖ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۚ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۚ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۚ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۚ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ۚ

این سوره پس از سورة ضحی نازل گردیده است. انگار مکمل آن است. در این سوره سایه روشن خوشایند، روح دوست داشتنی مناجات، نمادهای عنایت، نشان دادن موارد رعایت، مژده دادن به سهل و ساده شدن کار و بار، رفع مشکلات، فرارسیدن گشایش و آسایش، رهنمود و رهنمون کردن به راز و رمز آسان گردیدن امور، و دستیابی به رشته محکم و استوار تماس و ارتباط است...

﴿الْمُتَشْرِحُ لَكَ صَدْرُكَ؟ وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ؟ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ؟﴾

آیا ما سینه تو را نگشودیم (و دلت را از بند غم حیرت رها نساختم، و تاب تحمل نابسامانیهای محیط جاهلیت و سختیهای مسؤولیت بزرگ نبوت را به تو عطا نکردیم؟). و بار سنگین (تلاش فراوان، برای هدایت مردمان) را از (دوش) تو برداشتیم؟ همان بار سنگینی که پشت تو را درهم شکسته بود؟ و آوازه تو

ارزشمند را فریاد بدارند همراه با صلوات و درود و محبت و مودت عمیق و عظیم.

ما نام تو را بالا بردیم. این آوازه نام تنها در این برنامه الهی والای اسلام است. خود این انتخاب والاتی است. آوازه‌ای است که کسی در این هستی نه پیش از آن و نه بعد از آن بدان نائل نیامده است و نائل نمی‌آید. . . . دیگر کجا همراه با این عطاء، درد و رنج و خستگی و ضعف و ناتوانی می‌ماند، عطائی که بر هر درد و رنج و خستگی و ضعفی دست می‌کشد و آنها را می‌زداید؟



علاوه بر این سعه صدر و آوازه بلند، باز هم خدا به حبیب برگزیده خود لطف می‌فرماید، و از او غمزدائی می‌نماید، و او را انیس و مونس می‌سازد، و بدو اطمینان می‌دهد، و او را بر آسانگیری و کارسازی جدانشدنی از وی مطلع و آگاه می‌سازد:

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾.

چرا که همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. مسلماً با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است.

سختی و دشواری از آسایش و آسودگی جدانشدنی است. آسایش و آسودگی با سختی و دشواری همراه و همدم می‌گردد. برای تو که عملاً آسایش و آسودگی با سختی و دشواری همراه و همدم گردیده است. چه آن زمان که کار دشوار و بار سنگین گردید، سعه صدر به تو دادیم. سعه صدر بار تو را سبک کرد، باری که پشت تو را درهم می‌شکست. آسایش و آسودگی با سختی و دشواری همراه و همدم گردید و سنگینی را زدود و بار سنگین را فروانداخت.

کار مؤکدی است. آن را عیناً با واژگان خودش تکرار می‌کند:

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾.

همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. مسلماً با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. این تکرار اشاره دارد به این که پیغمبر ﷺ گرفتار

و بار سنگین (تلاش فراوان، برای هدایت مردمان) را از (دوش) تو برداشتیم؟.

باری را از پشت تو برداشتیم که سنگینی می‌کرد و نزدیک بود پشت تو را از سنگینی درهم شکنند. . . این بار را از پشت تو برداشتیم با سعه صدر و تاب تحملی که به تو دادیم. در نتیجه این بار سنگین سبک و آسان گردید. . . تو را توفیق رفیق کردیم، و برای رساندن دعوت و نفوذ در دلها کمک و یاریت دادیم و مستعد و آماده‌ات نمودیم. در پرتو وحی کار دعوت را برایت سهل و ساده کردیم. وحی‌ای که برایت پرده از حقیقت به کنار می‌زند، و برای سهل و ساده و در کمال آرامش فروبردن آن حقیقت به دلها و درونها کمک می‌کند و یاریت می‌نماید.

آیا این کمک و یاری و آرامش و کامیابی را در حمل بار سنگینی که پشتت را می‌شکست نمی‌یابی و نمی‌بینی؟ آیا بارت را سبک نمی‌یابی بعد از این که سعه صدر به تو دادیم و نیروی تاب و تحمل بهره‌ات ساختیم؟

﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ؟﴾.

و آوازه تو را بلند نکردیم و بالا نبردیم؟ آوازه تو را در جهان فرشتگان بلند گردانیدیم. آوازه تو را در زمین بلند گردانیدیم. اصلاً آوازه تو را در سراسر گستره هستی بلند گردانیدیم. . . آوازه تو را بلند گردانیدیم و اسم تو را همراه با اسم خدا کردیم هر زمان که لبهائی نام خدا را ببرد:

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ).

جز خدا معبودی نیست. محمد فرستاده خدا است.

بالتر از این بلندی و والاتی، بلندی و والاتی وجود ندارد. فراتر از این منزلت و مکانت، منزلت و مکانتی نیست. این مقامی است که مختص به محمد ﷺ در میان همه جهانیان است. . . .

نام تو را بالا بردیم در لوح محفوظ، بدان گاه که یزدان جهان مقدر و مقرر فرمود: قرنهای بگذرد، و نسلها پیایی بیاید و برود، و میلیونها لب در هر مکانی این اسم

و یکسره به سوی پروردگارت روی آر (و تنها بدو دل و امید ببند، و جز به او خود را مشغول مساز).

یکسره به سوی پروردگار یگانه خود روی آر، و از همه چیز ببر، حتی از کار و بار مردمانی ببر که می خواهی آنان را دعوت بکنی و سرگرم دعوت ایشان هستی ... لازم است برای راه توشه برداشت. لازم است برای جهاد توشه فراهم کرد. در اینجا توشه و ابزار است ... در اینجا با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی می یابی. همراه به تنگنا افتادن رهائی و گشایش را می بینی ... راه این است!

این سوره به پایان می آید همان گونه که سوره ضحی به پایان آمد. در حالی که در دل و درون انسان دو احساس درهم آمیخته برجای گذاشته است: احساس عظمت مهر و محبت دوست داشتنی و بزرگی که نسیم آن از سوی پروردگار دوستدار و مهربان محمد ﷺ بر روح او وزیدن گرفته است، و احساس مهر و عطوفتی که شخص پیغمبر ﷺ را در بر گرفته است. ما نزدیک است چیزی را لمس نمائیم که در آن روز و روزگاری که این مودت و محبت زیبا را اقتضاء می کرده است بر قلب بزرگوار پیغمبر ﷺ فرو می آمده است.

این دعوت است. این امانت سنگینی است. این بار سنگینی است که پشت را درهم می شکند. این دعوت با وجود این چیزها و آن چیزها جایگاه تابش نور الهی، و فرودگاه نور الهی است. پیوند دادن فنا به بقا، و هستی با نیستی است!

دشواری و تنگنا و مشقت بوده است، و این امر مقتضی همچون ملاحظه ای و همچون تذکری، و نیازمند حاضر آوردن نمادهای عنایت، و نشان دادن موارد رعایت، و این تأکید، آن هم با انواع تأکیدها، بوده است ... کاری هم که برای خود محمد ﷺ این گونه دشوار و سنگین بوده است، قطعاً باید کار بزرگی بوده باشد ...

آن گاه این رهنمود و رهنمون کردن ارزشمند فرامی رسد، و به موارد سهل و ساده کردن و آسایش و آسودگی بخشیدن، و به اسباب و علل سعه صدر، و به چشمه آب و منبع توشه راه سخت و دشوار دور و دراز، اشاره می نماید:

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ. وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾.

هرگاه (از کار مهمی) بپرداختی، به دنبال آن (به کار مهم دیگری پرداز و در آن بکوش و) رنج ببر (و فرجام کاری را آغاز کار دیگری کن). و یکسره به سوی پروردگارت روی آر (و تنها بدو دل و امید ببند، و جز به او خود را مشغول مساز).

قطعاً همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. پس از اسباب و وسائل آسودن و آسوده کردن استفاده بکن. بدین منظور هرگاه کاری را به پایان بردی که با مردمان داری و راجع بدین زمین است، و مربوط به گرفتاریهای زندگی است، هرگاه از همه اینها بپرداختی، در این وقت دلت را یکسره متوجه چیزی کن که سزاوار آن است در باره آن رنج ببری و زحمت بکشی و به تلاش و پویش پردازی ... و آن عبادت و پرستش و دریست رو به خدا کردن و از دیگران بریدن و چشم امید به خدا دوختن و بدو توجه نمودن است ...

﴿وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾.

سوی موسی علیه السلام نداء داده شد. شهر امین مکّه است که خانه خدا کعبه در آن قرار دارد. . . . رابطه طور سینین و شهر امین، در کار دین و ایمان، روشن و واضح است ... و اما انجیر و زیتون تا آنجا که ما می دانیم این چنین سایه روشنی در آن هویدا و پیدا نیست.

سخنان زیادی در باره انجیر و زیتون روایت گردیده است. . . گفته اند: انجیر اشاره به کوه تینا است که در نزدیکی دمشق است. همچنین گفته اند: انجیر اشاره به درخت انجیری است که آدم و همسرش از برگهای آن بر عورت خود افکندند، درخت انجیری که در بهشتی بود که آنان پیش از نزول به زندگی این جهان در آنجا بودند. و نیز گفته اند: انجیر اشاره به سرزمین رویش انجیر در کوهی است که کشتی نوح علیه السلام بر آن لنگر انداخته است و جای گرفته است.

در باره زیتون گفته اند: اشاره به کوه زیستا دارد که در بیت المقدس است. و گفته اند: زیتون اشاره به خود بیت المقدس است. و نیز گفته شده است: اشاره به شاخه زیتونی است که کبوتر آن را با خود آورده بود، کبوتری که نوح علیه السلام از کشتی پروازش داده بود تا گشت بزند و وضع طوفان را روشن بکند. وقتی که کبوتر برگشت و شاخه زیتون به متقار گرفته بود نوح دانست که زمین از آب به در آمده است و گیاه روی آن روئیده است.

همچنین گفته اند: انجیر و زیتون همان دو چیزی هستند که ما حقیقت آنها را می شناسیم و آنها را می خوریم. دیگر رمز چیزی نیستند و تنها مفهوم معمولی و مشهور خود را دارند. . . یا این که انجیر و زیتون رمز مکان رویش خود بوده و بر مکانی دلالت دارند که در آنجا می رویند. . .

درخت زیتون در جای دیگری از قرآن بدان اشاره شده است و در کنار طور بوده است:

﴿وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صَنِيعَ لِلْأَكَلِينَ﴾

همچنین درختی (با آن) پدیدار کرده ایم که در کوه طور سیناء می روید و (صدها سال عمر می کند و پیوسته

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة تین مکی و ۸ آیه است

سُورَةُ التِّينِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ ﴿١﴾ وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾ وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالَدِينِ ﴿٧﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾

حقیقت بنیادینی که این سوره آن را عرضه می دارد، حقیقت سرشت سالمی است که یزدان سبحان انسان را بر آن سرشته است. این سرشت سالم با سرشت ایمان همآوایی دارد، و همراه با ایمان به کمال ممکن خود می رسد. انسان وقتی سقوط می کند و پست می گردد که از راستای سرشت و از راستای ایمان منحرف گردد و به کژراهه رود.

یزدان سبحان بر این حقیقت سوگند یاد می کند به انجیر و زیتون، و کوه طور سینین، و به این شهر ایمن. در بسیاری از سوره های این جزء می بینیم این گونه سوگند خوردنها وجود دارد. سوگند خوردن چهارچوبی است که این حقیقت در آن عرضه می گردد و از آن سخن می رود. در سوره هایی همسان این سوره، چهارچوب سخن با حقیقتی که در آنها عرضه می شود هماهنگی کامل و دقیقی دارد.

طور سینین همان کوهی است که از طرف راست آن به

بی‌منت دارند.

از این حقیقت، عنایت یزدان در آفرینش اوّلیه این انسان در زیباترین سیما و بهترین شکل، پدیدار و نمودار است. یزدان سبحان هر چیزی را که آفریده است زیبا و خوب آفریده است. اما از زیبایی ترکیب‌بند و زیبایی اعتدال انسان در اینجا و در جاهای دیگر قرآن جداگانه و به طور خاصّ سخن گفتن، بیانگر عنایت فراوان یزدان در حقّ این آفریده است.

عنایت یزدان به کار و بار این آفریده - با وجود این که دارای ضعف است، و از او انحراف از سرشت، و انجام فساد و تباهی دیده می‌شود - اشاره به این دارد که انسان در پیشگاه یزدان دارای شأن و مقامی است. این عنایت در آفرینش انسان و در ترکیب‌بند او بدین شکل والاتر و برتر، چه از لحاظ ترکیب‌بند دقیق و پیچیده جسمانی، و چه از نظر ترکیب‌بند شگفت و شگرف عقلانی، و چه از جنبه عجیب و غریب روحانی، پدیدار و آشکار است. در این جایگاه بر ویژگیهای روحانی تکیه شده است. چه قسمت روحانی است که سقوط می‌کند و انسان را به میان پست‌ترین پستان می‌اندازد. این هم وقتی صورت می‌گیرد که انسان از سرشت منحرف شود و از ایمان درست که همراه با سرشت است، کناره رود. معلوم است که آفرینش بدنی و جسمانی انسان سرنگون نمی‌گردد و به میان پست‌ترین پستان نمی‌افتد.

با این ویژگیهای روحانی است که برتری ترکیب‌بند انسانی جلوه‌گر می‌آید. انسان این آمادگی را دارد به درجه‌ای از والائی برسد که از مقام فرشتگان مقرب برتر رود و برتر شود. همان گونه که داستان معراج بر این امر گواهی می‌دهد... چرا که جبرئیل علیه السلام در جایگاهی می‌ایستد و از فروتر رفتن باز می‌ایستد. ولی محمد پسر عبدالله صلی الله علیه و آله که انسان است به جایگاه

سبز و خرم است و بدون زحمت زیاد، برکات فراوانی بهره‌شما می‌سازد) و تولید روغنی و نان خورشی می‌کند (که دارای املاح کلسیم و آهن و فسفر و ویتامینهای «آ» و «ب» بوده و سرشار از پروتئین است، و استفاده‌های صنعتی دارد و در طبّ نیز مورد استفاده می‌باشد، و نیز موادّ غذایی) برای خورندگان (است). (مؤمن/۲۰)

از زیتون هم سخن رفته است^(۱):

﴿وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا﴾.

و درختان زیتون و خرما را. (عبس/۲۹)

از انجیر تنها در اینجا سخن رفته است و یگانه موردی است که در سراسر قرآن از آن نام برده شده است. بدین خاطر ما نمی‌توانیم در این راستا قاطعانه چیزی بگوئیم. آنچه ما می‌توانیم بگوئیم - با تکیه بر نظائر این چهارچوب در سوره‌های قرآنی - این است که ذکر انجیر و زیتون اشاره به اماکنی یا یادبودهائی است که ارتباط به دین و ایمان داشته باشد، یا مربوط به پیدایش انسان در زیباترین سیما و ساختار باشد. این هم در بهشتی صورت پذیرفته است که انسان زندگی خود را در آن آغاز کرده است... این برداشت بدان خاطر است که این اشاره با آن حقیقت بنیادین برجسته در این سوره، سازگار شود، و چهارچوب این سوره با حقیقت موضوع موجود در داخل چهارچوب هماهنگ باشد...



حقیقت داخلی سوره این است:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾.

ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم. سپس ما او را به میان پست‌ترین پستان برمی‌گردانیم (و از زمره بدترین مردمان می‌گردانیم). مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و

۱- غیر از این دو مورد، در چهار مورد دیگر از زیتون سخن رفته است: انعام/۹۹ و ۱۴۱، نحل/۱۱، نور/۳۵. (مترجم)

بالا تر و بالاتری اوج می گیرد و می رود.

همچنین انسان مستعد این است - وقتی که سقوط می کند و سر در نشیب می نهد - به پله پست و فرودینی سرنگون گردد که هرگز هیچ آفریده ای بدان فرو نمی افتد و واژگون نمی گردد:

﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾.

سپس ما او را به میان پست ترین پستان برمی گردانیم (و از زمره بدترین مردمان می گردانیم).

در این وقت چهارپایان و الا تر و استوارتر از انسان می گردند. چرا که آنها بر سرشت خود ماندگار می مانند، و تسبیح و تقدیس پروردگارشان بدانها الهام می گردد، و در پرتو رهنمود و رهنمون یزدان به انجام وظیفه خود می پردازند. ولی انسان که در زیباترین سیما و بهترین شکل آفریده شده است، پروردگار خود را انکار می کند، و در سایه هواها و هوسهای سرنگون می گردد و سقوط می کند به پله پست و فرودینی که چهارپا نمی تواند بدان سرنگون گردد و سقوط بکند.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾.

ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده ایم.

ما انسان را هم از نظر سرشت و هم از لحاظ استعداد در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده ایم . . .

﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾.

سپس ما او را به میان پست ترین پستان برمی گردانیم (و از زمره بدترین مردمان می گردانیم).

این وقتی خواهد بود که انسان سرشت خود را از خط سیری منحرف می گرداند که یزدان او را بدان رهنمود و رهنمون فرموده است، و آن را برای او روشن نموده است، و او را آزاد گذاشته است تا یکی از دو راه هدایت و ضلالت را برگزیند.

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾.

مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند.

اینان بر راستای سرشت می مانند، و با ایمان و با کار خوب سرشت را کمال می بخشند، و آن را به کمال مقدّر

و مقّرر خودش اوج می دهند و بالا می برند، تا بدان حدّ که سرشت را به زندگی کمال در سرای کمال می رسانند و منتهی می گردانند.

﴿فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾.

آنان پاداش قطع ناشدنی و بی منت دارند.

ایشان پاداش دائمی و ناگسیختنی دارند.

و اما کسانی که سرشت خود را سرنگون می سازند و خویشتن را به میان پست ترین پستان می افکنند، پیوسته سرشت خود را سر در نشیب می اندازند و در سرازیری سرازیر می کنند، تا بدانجا که سرشت ایشان به پله پست و فرودین می رسد و در پائین ترین جایگاه مستقر می گردد. آنجا که دوزخ است، و در آنجا آدمیت آنان هدر می رود و ضائع می شود، و یکسره به پستی و گودی اختصاص پیدا می کنند و از آن گودال عذاب می گردند!

آن جایگاه خوب و برین و این جایگاه بد و فرودین، مکان پایانی و سرشتی نقطه شروع است . . . انسان یا بر سرشت سالم می ماند، و سرشت را با ایمان کمال می بخشد، و سرشت را با کار خوب بالا می برد، چنین انسانی در نهایت به کمال مقدّر و مقّرر سرشت در زندگی پرنعمت بهشت می رسد . . . یا انسان از سرشت سالم منحرف می گردد، و خویشتن را سرنگون به گودال پست عذاب پرت می کند، و خود را از نفخه رحمت الهی محروم می گرداند. چنین کسی در نهایت به پله پست مقدّر و مقّرر خود در زندگی دوزخ می رسد و بدان گرفتار می شود.

از این به بعد ارزش ایمان در زندگی انسان جلوه گر می آید . . . ایمان نردبانی است که سرشت سالم از آن بالا می رود و به سرحد کمال خود می رسد. ایمان رشته درازی میان سرشت و آفریدگار سرشت است. ایمان نوری است که جایگاه های خطا را برای سرشت روشن می سازد در سربلایی ای که رو به سوی زندگی جاویدانان بزرگوار دارد.

وقتی که این رشته بگسلد، و زمانی که این نور خاموش

بشود، نتیجه قطعی و حتمی سرنگون شدن در سرازیری پرنشیبی به سوی پست‌ترین پستان، و منتهی شدن به ضائع کردن و هدر دادن آدمیت به طور کلی است. آن زمان که از وجود انسان گل و لای می‌ماند و بس، و با سنگ، هیمة آتش می‌گردد بدون هیچ گونه تفاوت و فرقی!



در سایه این حقیقت، یزدان سبحان «انسان» را فریاد می‌دارد:

﴿فَاَيُّ كَذِّبِكَ بَعْدُ بِالْذِّنِّ؟ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؟﴾

پس (ای انسان ناسپاس! به دنبال مشاهده این همه دلائل و نشانه‌های معاد) دیگر چه چیز تو را بر آن می‌دارد که روز سزا (و جزای قیامت) را دروغ پنداری (و در دادگاه الهی خویشتن را محکوم به سقوط از درجه انسانیت سازی؟). مگر خداوند فرمانرواترین فرمانروایان (و داورترین داوران) نمی‌باشد؟

دیگر چه چیز تو را بر آن می‌دارد که روز سزا و جزا را دروغ بنامی و دروغ پنداری با وجود این حقیقت؟ بعد از درک و فهم ارزش ایمان در زندگی بشریت؟ پس از روشن شدن سرنوشت کسانی که ایمان نمی‌آورند، و

در پرتو این نور راهیاب نمی‌گردند، و به رشته محکم خدا چنگ نمی‌زنند؟
﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؟﴾

مگر خداوند فرمانرواترین فرمانروایان (و داورترین داوران) نمی‌باشد؟

آیا خداوند دادگرتین دادگران نیست وقتی در باره کار و بار مردمان بدین نحو و بدین شکل داوری می‌کند و فرمان می‌راند؟ آیا حکمت خدا در این داوری و فرمانروائی راجع به مؤمنان و غیرمؤمنان به انجام نمی‌رسد؟

عدل و عدالت واضح و روشن است. حکمت و فلسفه پدیدار و آشکار است... بدین خاطر در حدیث مرفوع از ابوهریره روایت شده است:

«فَإِذَا قَرَأَ أَحَدُكُمْ: ﴿وَالَّذِينَ وَالْزَّيْتُونَ﴾... فَأَتَى آخَرَهَا: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؟﴾... فَلْيَقُلْ: بَلَى وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ».

«هرگاه یکی از شما ﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ﴾ را خواند، وقتی که در آخرش رسید به ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؟﴾، باید بگوید: بلی (خداوند داورترین داوران است) و من از زمره گواهی‌دهندگان هستم».



پیش اهل و خانواده اش برگردد، و زاد و توشه خلوت کردن را تهیه و با خود بردارد. بعد از آن به نزد خدیجه برمی گشت و برای شبهای دیگری دوباره زاد و توشه برمی گرفت و با خود می برد. تا وقتی از اوقات که در غار حراء بود حق و حقیقت بدو رسید. فرشته به پیش او آمد و گفت: بخوان. فرمود: من خواندن نمی دانم... پیغمبر ﷺ روایت فرموده است: فرشته مرا گرفت و فشار و تکانه داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. من گفتم: خواندن نمی دانم. برای بار دوم مرا گرفت و فشار و تکانه داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی دانم. برای بار سوم مرا گرفت و فشار و تکانه داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس گفت:

﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾.

(ای محمد! بخوان چیزی را که به تو وحی می شود. آن را بیاباغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است (از آنچه تو می انگاری. بعد از این، بزرگواریها و بخشنده گیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در برابر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت. بدو چیزهایی را آموخت که نمی دانست.

پیغمبر خدا ﷺ با این آیات برگشت. اندامش می لرزید. وقتی که به پیش خدیجه رفت، فرمود: «رَمَّلُونِي رَمَّلُونِي».

«مرا بپوشانید. مرا بپوشانید».

او را پوشاندند تا ترس و هراس او برطرف گردید. آن گاه فرمود:

«يَا خَدِيجَةُ مَا لِي؟».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة علق مکی و ۱۹ آیه است

سُورَةُ الْعَلَقِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاجِفٌ ﴿٦﴾ إِنَّ رَأْيَ آدَمَ أَشْتَقَى ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى ﴿٨﴾ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿٩﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ﴿١٠﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى ﴿١١﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿١٢﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ تَوَلَّى أَنْ يَفُوتَ ﴿١٣﴾ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٤﴾ نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِفَةٍ ﴿١٥﴾ فَنُدْخِلُهُ نَادِيَهُ ﴿١٦﴾ سَنَدْعُ الزَّبَانَةَ ﴿١٧﴾ كَلَّا لَا تَطَّعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴿١٨﴾

سراغاز این سوره - به اتفاق مفسرین - نخستین آیات نازل شده از قرآن است. روایتهائی که آیاتی غیر از اینها را به عنوان ابتدای وحی ذکر می کنند غیر قابل اطمینان و ناموثق هستند. امام احمد گفته است: عبدالرزاق و معمر پسر زهری برایمان از عروه، و او از عائشه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - روایت کرده اند که گفته است: «نخستین چیزی که به پیغمبر خدا ﷺ وحی گردیده است به صورت رؤیای صادقانه در خواب بوده است. هیچ خوابی نمی دید مگر این که مثل سپیده بامداد تحقق می یافت. پس از این مرحله، دوست داشت گوشه گیری و خلوت کند. در غار حراء گوشه گیری و خلوت می کرد و در آنجا چندین شب عبادت می کرد، بدون این که به

«ای خدیجه مرا چه شده است؟».

خدیجه او را از رخداد آگاه کرد. فرمود:

«قَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي».

«واقعاً بر خویشتن ترسیدم».

خدیجه بدو گفت: هرگز! هرگز! مژده باد تو را، به خدا سوگند هرگز خدا تو را خوار نمی‌دارد. زیرا تو پیوند خویشاوندی را مراعات می‌کنی و صلۀ رحم را بجای می‌آوری. راستگو هستی و راست می‌گویی. به درد دردمندان می‌رسی و درماندگان را کمک و یاری می‌کنی، و از مهمانان به خوبی پذیرائی می‌کنی، و در برابر حوادث حق تعالی، یار و مددکار دیگران می‌شوی. آن گاه خدیجه پیغمبر ﷺ را با خود به پیش ورقه پسر نوفل پسر اسد پسر عبدالعزیٰ پسر قصی برد. ورقه پسر عموی خدیجه بود. در زمان جاهلیت عیسوی شده بود. کتاب عربی می‌نوشت. کتابهای عبری را از روی انجیل - تا آنجا که خدا می‌خواست بنویسد - می‌نوشت. پیر و کور شده بود. خدیجه بدو گفت: ای پسر عمو، سخن پسر برادرت را بشنو. ورقه گفت: پسر برادرم، چه می‌بینی؟ پیغمبر خدا ﷺ از چیزی که دیده بود بدو خبر داد. ورقه گفت: این همان رازداری است (به نام جبرئیل) که به پیش موسی می‌آمد. کاش در آن وقت جوان می‌بودم. کاش من زنده می‌بودم در آن هنگام که قوم تو، تو را بیرون خواهند کرد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«أَوْ مُخْرَجِيَّ هُمْ؟».

«آیا ایشان مرا بیرون خواهند کرد؟».

ورقه گفت: بلی. هرگز مردی چیزی را با خود نیاورده است بسان چیزی که تو با خود آورده‌ای مگر این که با او دشمنی شده است. اگر روزگار تو مرا دریابد به تو سخت کمک خواهم کرد و کاملاً یاریت خواهم داد. پس از این جریان، چندی نگذشت که ورقه وفات یافت. . . تا آخر». این روایت در صحیح مسلم و صحیح بخاری از قول زهری نقل شده است. . . طبری با اسنادی که دارد، از عبدالله پسر زبیر روایت کرده است و گفته

است، پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

«فَجَاءَنِي - وَأَنَا نَائِمٌ - بِنَظْطٍ مِنْ دَيْبِجَ فِيهِ كِتَابٌ. فَقَالَ: اقْرَأْ. فَقُلْتُ: مَا أَقْرَأُ. فَعَنَّتْ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ الْمَوْتُ. ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ. فَقُلْتُ: مَاذَا أَقْرَأُ؟ وَمَا أَقُولُ ذَلِكَ إِلَّا أَفْتِدَاءً مِنْ أَنْ يَعُودَ إِلَيَّ بِمِثْلِ مَا صَنَعَ بِي. قَالَ: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... إِلَى قَوْلِهِ: عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ». قَالَ: فَفَرَأْتُهُ. ثُمَّ أَنْتَهَى، ثُمَّ أَنْصَرَفَ عَنِّي. وَهَبْتُ مِنْ نَوْمِي، وَكَأَنَّمَا كَتَبَ فِي قَلْبِي كِتَابًا. قَالَ: وَلَمْ يَكُنْ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ أَنْغَضَ عَلَى مِنْ شَاعِرٍ أَوْ مَجْنُونٍ. كُنْتُ لَا أَطْبِقُ أَنْ أَنْظُرَ إِلَيْهَا، قَالَ: قُلْتُ إِنَّ الْأَبْعَدَ - يَعْنِي نَفْسَهُ - لَشَاعِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ! لَا تُحَدِّثْ بِهَا عَنِّي فُرَيْشُ أَبَدًا! لِأَعْمِدَنَّ إِلَى خَالَتِي مِنَ الْجَبَلِ فَلَأَطْرَحَنَّ نَفْسِي مِنْهُ فَلَأَقْتُلَنَّهَا فَلَأَسْتَرْجِعَنَّ! قَالَ: فَخَرَجْتُ أَرِيدُ ذَلِكَ. حَتَّى إِذَا كُنْتُ فِي وَسْطِ الْجَبَلِ سَعَيْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ يَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ! أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَا جَبْرِيلُ. قَالَ: فَارْفَعْتُ رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا جَبْرِيلُ فِي صُورَةِ رَجُلٍ صَافٍ قَدَمَيْهِ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ يَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَا جَبْرِيلُ. قَالَ: فَوَقَفْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَشَغَلَنِي ذَلِكَ عَمَّا أَرَدْتُ، فَمَا أَتَقَدَّمُ وَمَا أَتَأَخَّرُ، وَجَعَلْتُ أَصْرُقُ وَجْهِي عَنْهُ فِي آفَاقِ السَّمَاءِ، فَلَا أَنْظُرُ فِي نَاحِيَةٍ مِنْهَا إِلَّا رَأَيْتُهُ كَذَلِكَ، فَمَا زِلْتُ وَاقِفًا مَا أَتَقَدَّمُ أَمَامِي، وَ لَا أَرْجِعُ وَرَائِي، حَتَّى بَعَثْتُ خَدِيجَةَ رُسُلَهَا فِي طَلْبِي، حَتَّى بَلَغُوا مَكَّةَ وَرَجَعُوا إِلَيْهَا وَأَنَا وَاقِفٌ فِي مَكَانِي. ثُمَّ أَنْصَرَفَ عَنِّي وَأَنْصَرَفْتُ رَاجِعًا إِلَى أَهْلِي...».

«من خوابیده بودم. جبرئیل پارچهٔ ابریشمی را آورد. بر آن نوشته‌هایی بود. گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی‌توانم. مرا فشار و تکان داد تا بدانجا که گمان بردم دم مرگ است. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: چه چیز بخوانم؟ این را جز بدان خاطر نگفتم که خود را رها سازم از این که دوباره همان کاری را بر سرم آورد که بر سرم آورده بود. گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...» تا این فرموده خداوند بزرگوار: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ». آن را خواندم. کار به پایان آمد.

گذشته‌ام و به ترک آن گفته‌ام. یا اندکی در کنار آن مانده‌ام و سپس از آن صرف نظر کرده‌ام و گذشته‌ام! این حادثه واقعاً رخداد بزرگی و سترگی است. بی‌اندازه بزرگ و سترگ است. ما هر اندازه بکوشیم بزرگی و سترگی آن را بدانیم، قطعاً گوشه‌های زیادی از آن بیرون از تصوّر و اندیشه ما خواهد ماند!

این حادثه، رخداد بزرگ و سترگی از لحاظ حقیقت خود است. بزرگ و سترگ است در دلالت و مفهومی که دارد. بزرگ و سترگ است از لحاظ آثار و تأثیراتی که در زندگانی جملگی انسانها دارد. . . . این لحظه‌ای که همچون حادثه‌ای در آن به وقوع پیوسته است بدون مبالغه بزرگ‌ترین و سترگ‌ترین لحظه‌ای است که در این کره زمین در تاریخ دور و دراز آن روی داده است. حقیقت این حادثه‌ای که در این لحظه به وقوع پیوسته است چیست؟

حقیقت آن این است که یزدان سبحان، یزدان بزرگوار و توانا و صاحب عظمت و کبریا، یزدان مالک ملک همه جهان، در اوج والائی خود بزرگی فرمود و لطف نمود و بدین آفریده انسان نام التفات کرد. آفریده‌ای که در گوشه‌ای از گوشه‌های جهان هستی چمباتمه زده است. گوشه‌ای که نام آن زمین است و نزدیک است به چشم نیاید و مشاهده نگردد. نسبت به این آفریده با گزینش یکی از خودشان، بزرگواری فرمود. یکی از ایشان را برگزید تا مرکز تابش نور الهی، جایگاه ودیعه حکمت خدا، محل نزول واژگان و سخنان یزدان، و نماینده قضا و قدر ایزد متّان در میان آفریدگان انسان نام باشد.

این حقیقت بزرگی است، بزرگ تا بی‌نهایت. گوشه‌هایی از عظمت این حقیقت وقتی پدیدار و نمودار می‌آید که انسان به اندازه تاب و توان خود، حقیقت الوهیت مطلق و ازلی و ابدی و جاویدان یزدان را به تصوّر درآورد، و در سایه آن، حقیقت عبودیت محدود و پدید آمده و فناپذیری به تصوّر درآورد. آن گاه وقوع این عنایت ربّانی در باره این پدیده انسانی را پیش چشم بدارد و آن را احساس و فهم کند، و شیرینی این احساس و فهم

سپس جبرئیل برگشت و رفت. از خواب برخاستم. انگار آن آیات را بر صفحه دلم کاملاً نوشته است و ضبط کرده است. از میان آفریدگان یزدان کسی بسان شاعر یا دیوانه در نظر من مبعوض‌تر و دشمن‌تر نبود. من که چشم دیدن شاعر یا دیوانه را نداشتم. این رانده شده و دور افتاده از خانمان - اشاره به خودش - شاعر یا دیوانه است. قریشیان هرگز نباید این را در باره من بگویند (و مرا شاعر یا دیوانه بنامند!). بالای قلّه کوه می‌روم و خود را از آنجا فرومی‌اندازم و خویشتن را می‌کشم و آسوده می‌گردم! روانه شدم تا این کار را بکنم. در وسط کوه بودم، صدائی را از سوی آسمان شنیدم. می‌گفت: ای محمد! تو پیغمبر خدا هستی و من جبرئیل هستم. سرم را به سوی آسمان بلند کردم. جبرئیل را به شکل مردی دیدم که پاهای خود را بر افق آسمان نهاده بود. می‌گفت: ای محمد تو پیغمبر خدا هستی و من جبرئیل هستم. ایستادم و بدو نگاه کردم و خیره شدم. این کار مرا از تصمیمی که گرفته بودم بازداشت و به خود مشغول کرد. نه جلو می‌رفتم و نه به عقب برمی‌گشتم. روی خود را از او برمی‌گرداندم و به افقهای آسمان چشم می‌دوختم. به هیچ ناحیه‌ای نمی‌نگریستم مگر این که او را در آنجا چنین می‌دیدم. بر جای خود می‌خکوب ایستاده بودم. نه گامی را به جلو می‌نهادم، و نه گامی را به عقب برمی‌داشتم. خدیجه فرستادگان خود را برای جستن و پیدا کردن من فرستاد. تا آنان به مکه برگشتند و به پیش خدیجه رسیدند، من همچنان در جای خود ایستاده بودم. آن گاه جبرئیل از جلو دیدگان من رفت، و من نیز به پیش اهل و عیال خود برگشتم. . . .»

ابن اسحاق نیز این روایت را به طور مبسوط و مشروح از وهب پسر کیسان پسر عبید نقل کرده است...

در اینجا در پیشگاه این حدیث ایستادم. حدیثی که بارها آن را در کتابهای زندگانی پیغمبر ﷺ و در کتابهای تفسیر قرآن خوانده‌ام. آن گاه از کنار آن

و معیارها و مقیاسهای خود را دریافت ندارد... این جهت یگانه، نه زمین است و نه هوا و هوس... بلکه تنها و تنها آسمان و وحی الهی است.

از همین لحظه‌ای که ساکنان زمین، آنان که این حقیقت در ارواحشان جایگزین گردید، در کنف حمایت خدا و تحت رعایت مستقیم و آشکار او زندگی کردند و زیستند، و در هر کاری از کارهای کوچک و بزرگ خود بدون واسطه به خدا چشم امید دوختند و از خدا کمک و یاری طلبیدند. تحت نظارت خدا احساس کردند و جنیدند... انتظار داشتند دست خداوند سبحان دراز گردد و در راه گام به گام پاهای ایشان را بردارد و رهنمودشان دارد. ایشان را از خطا و لغزش برهاند، و آنان را به درستی و راستی و حق و حقیقت برگرداند... در هر شبی منتظر و چشم به راه گردیدند از سوی خدا وحی نازل گردد و با ایشان در باره آنچه در دل و درون دارند سخن بگوید، و در مشکلات و معضلاتشان دآوری بکند و حکم صادر نماید، و بدیشان بگوید: این را انجام دهید، و آن را رها کنید!

واقعاً دوره شگفتی از زمان بود. دوره بیست و سه ساله پیاپی که در آن این پیوند پدیدار و نمودار مستقیم، میان انسانها و ملاً اعلی، یعنی جهان آدمیان و جهان فرشتگان برقرار و مستمر بود. دوره‌ای بود که حقیقت آن را تصور نمی‌کنند مگر آن کسانی که در آن زیسته‌اند و آن را احساس کرده‌اند و آغاز و انجام آن را مشاهده نموده‌اند، و شیرینی این تماس را چشیده‌اند، و دست خدا را احساس کرده‌اند که دارد گامهایشان را در خط سیر زندگی راه می‌برد، و دیده‌اند از کجا آغاز کرده‌اند و به کجا رسیده‌اند و منتهی شده‌اند... این فاصله زیادی و مسافت فراخی است که با هیچ مقیاسی از مقیاسهای زمین ارزیابی نمی‌گردد و سنجیده نمی‌شود. فاصله و مسافت دل و درون است و فاصله و مسافتی در جهان دیدنی با آن برابری نمی‌کند، و فاصله و مسافت موجود در میان ستارگان و جهانها نمی‌تواند با آن همسان و همگون گردد. فاصله و مسافت دریافت

را بچشد و مزه کند، و خاشعانه و شاکرانه و شادمان و تسبیح‌گویان آن را دریافت دارد و برداشت نماید... همچون کسی واژگان و سخنان یزدان را به تصور درمی‌آورد که همه جوانب و گوشه و کنار سراسر هستی با آنها هم‌آوا می‌شوند و آنها را زمزمه می‌کنند، در آن حال که بر این انسان در گوشه‌ای از گوشه‌های ناچیز جهان فرود می‌آیند و نازل می‌گردند!

دلالت این حادثه چیست؟

دلالت این حادثه - با توجه به یزدان سبحان - این است که یزدان دارای فضل و لطف فراخ، و رحمت فراگیر و همه‌جاگستر، و بزرگواری و مهربانی و بخشایشگری است. از عطاء و رحمت خود بدون هرگونه سببی و علتی می‌بخشد و می‌ذول می‌دارد. عطاء و رحمت او تازه برخی از صفات بزرگوارانه ذاتی الهی است.

دلالت این حادثه - با توجه به انسان - این است که یزدان سبحان به شکلی او را بزرگ داشته است و در حق او بزرگواری فرموده است که نه می‌تواند تصورش کند، و نه می‌تواند شکر و سپاس آن را به جای آورد. اگر انسان همه عمر خود را در رکوع و سجود بگذراند، نمی‌تواند از عهده شکر این نعمت به در آید. این نعمت عبارت است از این که خدا او را یاد بکند، و بدو توجه نماید، و با او تماس بگیرد، و از میان جنس انسان پیغمبری را برگزیند و به وسیله این پیغمبر واژگان و سخنان خویش را بدو وحی کند. و این که زمین که منزل و مأوای انسان است محل فرود آمدن این واژگان و سخنان گردد، واژگان و سخنانی که همه کرانه‌ها و گوشه‌های جهان با فروتنی و تسبیح و تقدیس آنها را پژواک کنند و در آنها با انسان هم‌آوا و هم‌واگردند.

تأثیرات این حادثه بزرگ در زندگی جملگی انسانها از همان لحظه نخست آغاز گردید. این تأثیرات در تبدیل و تغییر خط سیر تاریخ آغاز گردید، از همان لحظه‌ای که دست‌اندرکار تبدیل و تغییر خط سیر دل و درون بشری شد... از آن زمان که جهت یکی گردید، جهتی که انسان بدان چشم بدوزد و از آن اندیشه‌ها و ارزشها

است.^(۱)

خطّ سیر تاریخ به گونه‌ای عوض شد که هرگز پیش از آن این چنین عوض نشده بود، و بعد از آن هم هرگز چنین عوض نخواهد گردید. این حادثه دو راهه جدائی شد. نشانه‌های راه در زمین آشکار و برجسته گردیدند، به گونه‌ای که زمان آنها را پنهان نمی‌دارد، و حوادث آنها را نمی‌پوشاند و نهان نمی‌گرداند. در دل و درون انسان جهان‌بینی‌ای در باره هستی و راجع به زندگی و ارزشها پدید آمد که بدین شکل هرگز پیش از آن روشن و واضح پدید نیامده بود، و بعد از آن هم هرگز بسان آن فراگیر و روشن، و آزاد از جملگی معیارها و مقیاسهای زمین، و در ضمن سازگار با واقعیت، و هماه با زندگی انسانیت، پدید نخواهد آمد. ارکان و اصول این برنامه الهی در زمین برجا و پایدار شد، و خطّ و خطوط و نشانه‌ها و علامتهای راه آن واضح و آشکار گردید تا:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾.

تا آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.

(انفال/۴۲)

دیگر نه پیچیدگی و مشکلی بماند و نه ابهامی در میان باشد. گمراهی از روی آگاهی باشد، و کجروی از روی قصد و عمد صورت پذیرد، و پیچ دادن و پیچ خوردن، با اختیار و اطلاع انجام بگیرد.

حادثه نادری بود که در این لحظه ویژه صورت پذیرفت. حادثه جهانی‌ای بود که با آن عهد و زمانی در زمین آغاز گردید، و عهد و زمانی به پایان آمد. این حادثه در تاریخ انسانها، نه در تاریخ ملّتی، و نه در تاریخ نسلی، جداسازنده حقّ از باطل بود. حادثه‌ای بود که همه کرانه‌های هستی آن را نوشت و ضبط کرد، و با

کردن از زمین و دریافت کردن از آسمان است. فاصله و مسافت استمداد از هوا و هوس و استمداد از وحی یزدان است. فاصله و مسافت میان جاهلیت و اسلام است. فاصله و مسافت میان بشریت و انسانگرایی و ربّانیت و خداگرایی است. این فاصله‌ها و مسافتهای بیشتر از فاصله‌ها و مسافتهای موجود در میان زمین و آسمان در جهان ستارگان و سیارگان است!

آنان مزه آن را می‌چشیدند، و شیرینی آن را درک و فهم می‌کردند، و به ارزش آن پی می‌بردند، و تأثیر فقدان آن را احساس می‌کردند آن وقت که پیغمبر خدا ﷺ وفات یافت و به سوی رفیق اعلیٰ پرکشید و رفت. این دوره شگفت و شگرف تمام شد، دوره شگفت و شگرفی که عقل نمی‌توانست آن را تصوّر بکند اگر واقعاً در جهان واقعیت روی نمی‌داد.

از انس رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: ابوبکر به عمر - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - بعد از وفات پیغمبر خدا ﷺ گفت: بیا برویم به پیش ام ایمن - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - از او دیدن کنیم همان گونه که پیغمبر خدا ﷺ از او دیدن می‌کرد. وقتی که به نزد او رفتند گریه سر داد. بدو گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی آنچه در پیشگاه خدا است برای پیغمبر خدا ﷺ بهتر و خویر است؟ گفت: بلی. من می‌دانم آنچه در پیشگاه خدا است برای پیغمبر خدا ﷺ بهتر و خویر است. اما گریه می‌کنم چون نزول وحی از آسمان قطع گردیده است. ام ایمن آن دو را به هیجان و گریه انداخت. ابوبکر و عمر - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - با یکدیگر گریه سردادند ... (مسلم آن را روایت کرده است) ...

تأثیرات این دوره از همان لحظه تا به همین لحظه در زندگی انسانها وجود داشته و دارد، و تا آخر دنیا که خدا وارث زمین و ساکنان زمین می‌گردد تأثیرات این دوره برقرار و ماندگار خواهد بود.

انسان با دریافت ارزشهایش از آسمان نه از زمین، و دریافت شریعت خود از وحی نه از هوا و هوس، دیگر باره متولّد گردیده است و تولّد تازه‌ای پیدا کرده

۱- مراجعه شود به تفسیر سورة «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» در همین جزء صفحه

آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیلهٔ قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت. بدو چیزهائی را آموخت که نمی‌دانست.

این سوره، نخستین سورهٔ این قرآن است. این سوره به نام خدا می‌آغازد. این سوره پیش از هر چیز پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌کند، در اولین لحظه از لحظات تماس او باملاً اعلی و عالم بالا، و در نخستین گام از گامهایش در راه دعوتی که برای آن برگزیده شده است و مبعوث گردیده است، او را رهنمود می‌کند به این که به نام پروردگار بخواند:

﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ﴾.

(ای محمد! بخوان چیزی را که به تو وحی می‌شود. آن را بی‌آغاز و) بخوان به نام پروردگارت. از میان صفات خدا با صفتی می‌آغازد که آفرینش و شروع بدان می‌آغازد:

﴿الَّذِي خَلَقَ﴾.

آن که (همهٔ جهان را) آفریده است.

سپس آفرینش انسان و آغاز کار او را به گونهٔ ویژه ذکر می‌کند:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾.

انسان را از خون بسته آفریده است.

انسان را از این نقطهٔ خونین جامد و آویخته به رحم آفریده است. زندگی انسان را از این زیستگاه کوچک ساده آغازیده است. این امر علاوه بر این که دالّ بر قدرت خدا است بیانگر لطف و کرم آفریدگار نیز می‌باشد. از میان لطف و کرم خدا بالا بردن و اوج دادن این خون بسته به پله و درجهٔ انسان می‌رسد، انسانی که بدو آموزش داده می‌شود و او می‌آموزد:

﴿إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾.

بخوان! پروردگار تو بزرگوarter و بخشنده‌تر است (از آنچه تو می‌انگاری. بعد از این، بزرگواریها و بخشنندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در برابر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیلهٔ قلم

آن هماوا و همنا گردید، و دل و درون انسان هم به ثبت و ضبط آن پرداخت و همت گماشت. آنچه مانده است این است که دل و درون انسان امروز هم متوجه این یاد و یادوارهٔ بزرگ و سترگ گردد و آن را فراموش نکند و از یاد نبرد، و همیشه به یاد داشته باشد که این حادثه تولّد دوبارهٔ بشریت است، و انسان جز یک بار آن را در زمان ندیده است ...

❁

این حال و وضع بند نخستین سوره بود. اما بقیهٔ سوره، روشن است که بعدها نازل گردیده است. چه به موضوعگیریه‌ها و رخدادهائی از زندگانی پیغمبر ﷺ اشارت دارد که دیرزمانی بعد از موظف کردن پیغمبر ﷺ به ابلاغ دعوت، و آشکار کردن عبادت، و اقدام مشرکان به معارضه و مقابله، انجام گرفته است. این فرمودهٔ یزدان سبحان در این سوره بدین امر اشارت دارد:

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى﴾.

آیا دیده‌ای کسی را که نهی می‌کند و باز می‌دارد، بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟ (آیا چنین بازدارنده‌ای مستحق عذاب الهی نیست؟) (علق ۹ و ۱۰)

تا آخر آیات این سوره راجع به همین امر است ... ولیکن میان اجزای سوره هماهنگی کامل، و ارتباط تامّ در ترتیب حقایقی موجود است که بعد از این سرآغاز پیشین جای گرفته‌اند، و از سراسر این سوره وحدت هماهنگ و مرتبط و متفق می‌سازند ...

﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾.

(ای محمد! بخوان چیزی را که به تو وحی می‌شود. آن را بی‌آغاز و) بخوان به نام پروردگارت آن که (همهٔ جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوarter و بخشنده‌تر است (از آنچه تو می‌انگاری. بعد از این، بزرگواریها و بخشنندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در برابر

(انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت. بدو چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست.

واقعاً کوچ دور و درازی میان سرآغاز پیدایش انسان، و میان فرجام انسان شدن انسان است. ولی یزدان توانا است. خدا بزرگوار است. بدین خاطر این کوچ که سرها را گنج می‌کند انجام پذیرفته است!

در کنار این حقیقت، حقیقت آموزش نمایان می‌آید. . . . آموزش یزدان به انسان به وسیله «قلم» . . . زیرا قلم گسترده‌ترین و ژرف‌ترین ابزار در کار تعلیم بوده است و هست، و بیشترین تأثیر در زندگی انسان داشته است و دارد. . . . در آن زمان این حقیقت این گونه واضح و روشن نبود بدان گونه که هم اینک واضح و روشن است و ما آن را در زندگی بشریت لمس می‌کنیم و می‌شناسیم. اما یزدان سبحان ارزش قلم را می‌دانست، و در اولین لحظه از لحظه‌های واپسین رسالت برای بشریت این چنین اشاره‌ای بدان فرموده است و آن را در نخستین سوره از سوره‌های قرآن مجید ثبت و ضبط نموده است. . . . باید در نظر داشت، پیغمبری که این آیات را با خود به ارمغان آورده است سواد نداشته است و با قلم ننوشته است، و او نمی‌توانسته است این حقیقت را از همان لحظه اول برجسته و آشکار بیان دارد، اگر او این قرآن را می‌گفته است و از پیش خود ارائه می‌داده است، و این قرآن وحی نمی‌بوده است، و این رسالت از سوی خدا نمی‌آمده است!

سپس این آیات سرچشمه تعلیم را بیان می‌دارند. . . . سرچشمه تعلیم قرآن یزدان است. انسان از یزدان می‌آموزد هرچه دانسته است و هرچه خواهد دانست، و هر رازی از رازهای این هستی که برای او گشوده می‌شود، و هر رازی از رازهای حیات و زندگی، و هر سری از اسرار وجود خود انسان برای انسان پدیدار و نمایان می‌آید از همان سرچشمه و از همان منبع یگانه‌ای است که جز آن، سرچشمه و منبع دیگری اصلاً در میان نیست.

با این بند یگانه‌ای که در لحظه نخست تماس

پیغمبر ﷺ با ملأ اعلی و عالم بالا، با همین بند بنیاد بزرگ و سترگ جهان‌بینی ایمانی برقرار و استوار گردید. . . . هر امری، هر حرکتی، هر گامی، هر کاری، و . . . به نام خدا، و با نام خدا می‌آغازد. به نام خدا شروع می‌شود، و به نام خدا راه می‌افتد و راه می‌رود، و به سوی خدا رو می‌کند، و در پیشگاه خدا فرجام آن حاصل می‌آید و سرنوشت آن معلوم می‌شود.

خدا است که انسان را آفریده است. خدا است که به انسان آموزش داده است. از جانب او زندگی می‌آغازد، و از جانب او رشد و نمو پدیدار می‌آید. آموزش و شناخت از سوی او حاصل می‌گردد، و انسان می‌آموزد آنچه می‌آموزد، و می‌فهمد و می‌داند آنچه می‌فهمد و می‌داند. . . . سرچشمه همه اینها خدا است، خدائی که آفریده است و یاد داده است. . . .

﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾.

به انسان چیزهایی آموخت که نمی‌دانست.

این نخستین حقیقت قرآنی است که دل پیغمبر خدا ﷺ در نخستین لحظه آن را دریافت داشته است. این حقیقت، ذهن و شعور او را، زبان او را، کار و رویکرد او را بعد از آن در طول زندگانش تصرف کرد، و نخستین پایه ایمان بشمار آمد.

امام شمس‌الدین ابو عبدالله محمد ابن قسیم جوزیه در کتاب خود: «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» که رهنمود و رهنمون پیغمبر خدا ﷺ را در ذکر و یاد خدا خلاصه کرده است، گفته است:

«پیغمبر ﷺ از همه آفریدگان کامل‌تر به ذکر و یاد خداوند بزرگوار می‌پرداخت. اصلاً همه سخنانش درباره ذکر و یاد خدا و پیرامون آن بود. امر و نهی و مقررّاتش برای ملت، ذکر و یاد خدا بود. خبر دادنش از نامها و صفتهای پروردگار، و بیان احکام و افعال و وعد و وعیدش ذکر و یاد خدا بود. مدح و ثنای نعمتهای الهی و تسبیح و تقدیس معبودش ذکر و یاد خدا بود. درخواست و دعایش، و رغبت و رهبتش ذکر و یاد خدا بود. سکوت کردن و خاموشی گزیدن او ذکر و یاد دلش

يَا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

«جز خدای یگانه هیچ معبودی نیست. خدا هیچ گونه انبازی ندارد. ملک و مملکت و شاهی و فرمانروایی از آن او است. حمد و سپاس او را سزا است، و او بر هر چیزی توانا است. حمد و سپاس خدا را سزا است، و او پاک و منزّه است، و جز خدا معبودی نیست، و خدا بزرگتر (از هر کسی و هر چیزی) است. هیچ جنبش و حرکتی، و هیچ قدرت و قوتی ممکن نیست مگر با مشیت و خواست خدای بزرگ و سترگ».

و بعد از آن بگوید:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي».

«خداوندا مرا ببخش».

یا دعای دیگری جز این بگوید، درخواست او پذیرفته می شود. اگر وضو بگیرد و نماز بخواند نمازش قبول می گردد. (بخاری آن را ذکر کرده است)

ابن عباس از پیغمبر ﷺ روایت کرده است راجع به شبی که در خدمت او مانده است: پیغمبر ﷺ وقتی که بیدار شد سرش را به سوی آسمان بلند کرد و ده آیه آخر سورة آل عمران را تلاوت فرمود:

«إِنْ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...» الخ ...

مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین ... تا آخر ...

سپس فرمود:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ. وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ قِيمُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ. وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَ مُحَمَّدٌ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ. اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أُنِيتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاعْفُ عَنِّي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ. أَنْتَ إِلَهِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

«خداوندا شکر و سپاس تو را سزا است، تو روشنگر آسمانها و زمین و هدایت کننده هرکسی و هرچیزی

از خدا بود. در هر زمانی و در هر حالی به یاد خدا و در ذکر خدا بود. ذکر و یاد خدا در حال ایستادن، نشستن، بر پهلو افتادن، گام زدن، سوار شدن، حرکت کردن، پائین آمدن، کوچیدن، و اقامت گزیدن، با نفسهای همراه و جاری بود.

هنگامی که بیدار می شد می فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ».

«حمد و سپاس خداوندی را سزا است که ما را زنده کرد بعد از این که ما را میرانده بود. زنده شدن دوباره در دست او است».

عائشه گفته است: وقتی که پیغمبر ﷺ در شب بیدار می شد، ده بار تکبیر یعنی اللَّهُ أَكْبَرُ و ده بار تهلیل، یعنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، می گفت. سپس ده بار می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ضَيْقِ الدُّنْيَا وَ ضَيْقِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

«خداوندا من به تو پناه می برم از تنگنای دنیا و از تنگنای روز قیامت».

سپس به نماز می ایستاد. عائشه همچنین گفته است: وقتی که در شب از خواب برمی خاست می فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ. اللَّهُمَّ اسْتَغْفِرُكَ لِذَنْبِي وَ أَسْأَلُكَ رَحْمَتَكَ. اللَّهُمَّ زِدْنِي عِلْماً، وَ لَا تَزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

«معبودی جز تو وجود ندارد، تو پاک و منزّه هستی. خداوندا گناه مرا ببامرز، و رحمت خود را بهره من گردان. خداوندا بر دانش من بیفز، و دلم را منحرف مگردان بعد از آن که مرا رهنمود و رهنمون فرموده ای، و از جانب خود رحمتی به من ببخش. تو قطعاً بسیار بخشنده و عطا کننده ای».

(ابوداود آن را ذکر کرده است). ابن قیم خبر داده است که هرکس در شب از خواب بیدار گردد و بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا

«سُبْحَانَ اللَّهِ الْقُدُّوسِ».

«پاک و منزّه است، خداوند پاک و منزّه (از عیوب)».
سه بار این دعا را می‌فرمود، و در مرتبه سوم صدای
خود را می‌کشید.

وقتی که پیغمبر ﷺ از خانه خود بیرون می‌رفت،
می‌فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ
أُضِلَّ أَوْ أَضِلَّ، أَوْ أُرْزَلَ، أَوْ أُزَلَ، أَوْ أَظْلَمَ أَوْ أُظْلَمَ، أَوْ
أُجْهَلَ، أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ».

«به نام خدا، توکل می‌کنم به خدا، خداوند! من خود را
در پناه تو می‌دارم از این که گمراه شوم یا گمراهم کنند،
یا بلغزم و یا بلغزانندم، یا ستم کنم یا به من ستم شود، یا
ندانم و به جهالت افتم، یا نادانم کنند و به جهالت
اندازند».

پیغمبر ﷺ فرموده است:

«مَنْ قَالَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، يُقَالَ لَهُ: هُدِيَ وَكُفِّتَ وَ
وُقِيَتَ وَتَنَحَّى عَنْهُ الشَّيْطَانُ».

«هنگامی که کسی از خانه‌اش بیرون می‌رود بگوید: به
نام خدا، توکل کردم به خدا، هیچ جنبش و حرکتی، و هیچ
قدرت و قوتی ممکن نیست مگر با مشیت و خواست
خداوند بزرگ و سترگ. بدو گفته می‌شود: راهیاب
گردیده‌ای، و خدا تو را بس است، و محفوظ و مصون
شده‌ای. و اهریمن هم از او کناره‌گیری و دوری
می‌کند». (حدیث حسنی است)

ابن عباس در باره پیغمبر ﷺ راجع به شبی که در
خدمتش مانده است گفته است: پیغمبر ﷺ برای نماز
صبح بیرون رفت، در حالی که می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَ اجْعَلْ فِي لِسَانِي نُورًا،
وَ اجْعَلْ فِي سَمْعِي نُورًا، وَ اجْعَلْ فِي بَصَرِي نُورًا، وَ
اجْعَلْ مِنْ خَلْقِي نُورًا، وَ مِنْ أُمَمِي نُورًا، وَ اجْعَلْ مِنْ
فَوْقِي نُورًا، وَ اجْعَلْ مِنْ تَحْتِي نُورًا، اللَّهُمَّ أَعْظِمْ لِي
نُورًا».

«خداوند! در دلم نوری قرار بده، و در زبانم نوری قرار

هستی که در آنها است. حمد و سپاس تو را سزا است،
تو سرپرست و گرداننده آسمانها و زمین و هرکه و
هرچه در آنها است هستی. حمد و سپاس تو را سزا
است، تو حق هستی، و وعده تو حق است، و گفته تو
حق است، و ملاقات کردن تو حق است، و بهشت حق
است، و دوزخ حق است. به تو ایمان آورده‌ام، و بر تو
توکل کرده‌ام، و به سوی تو برمی‌گردم، و در پناه تو
می‌رزمم، و دادگاهی خود را به پیشگاه تو می‌آورم.
پس از من ببخش آنچه کرده‌ام و پیشاپیش فرستاده‌ام، و
آنچه می‌بایست بکنم و نکرده‌ام یا از خود برجای
نهاده‌ام، و آنچه را نهان و پنهان داشته‌ام، و آنچه را
آشکار و پدیدار کرده‌ام. تو معبود من هستی جز تو
معبودی نیست. هیچ جنبش و حرکتی، و هیچ قدرت و
قوتی ممکن نیست مگر با مشیت و خواست خدای
بزرگ و سترگ».

عائشه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - گفته است: زمانی که
پیغمبر ﷺ برای نماز شب برمی‌خاست می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ، فَاطِرَ
السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، غَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ، أَنْتَ
تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، إِيْهِدِنِي لِمَا
اُخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنْكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

«خداوند! ای پروردگار جبرائیل و میکائیل و اسرافیل،
ای آفریدگار آسمانها و زمین از نیستی، ای آگاه از
جهان نادیدنی و از جهان دیدنی، تو میان بندگان
داوری خواهی کرد در باره چیزی که در آن اختلاف پیدا
می‌کنند، مرا با اجازه خود رهنمود و رهنمون کن به
سوی حقی که در آن اختلاف پدید آمده است و اختلاف
شده است. قطعاً تو هرکه را بخواهی به راه راست
رهنمود و رهنمون می‌فرمائی».

گاهی هم عائشه می‌گفته است: پیغمبر ﷺ نماز خود
را با این دعا آغاز می‌فرمود.

وقتی که نماز وتر می‌خواند، بعد از تمام شدن از وتر،
آن را با این فرموده پایان می‌داد:

شده (از درگاه الهی)».

پیغمبر ﷺ فرموده است:

«فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ قَالَ الشَّيْطَانُ: حَفِظَ مِنِّي سَائِرَ الْيَوْمِ».

«هرگاه کسی این را بگوید، اهریمن می‌گوید: سراسر امروز خود را از من محفوظ و مصون داشته است».

پیغمبر ﷺ فرموده است:

«إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيُصَلِّ وَلْيُسَلِّمْ عَلَى النَّبِيِّ، وَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ أَفْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ... فَإِذَا خَرَجَ فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ».

«هرگاه کسی از شما وارد مسجد شد بر پیغمبر صلوات و سلام بفرستد، و بگوید: خداوندا درهای رحمت را بر رویم بگشا... زمانی که از مسجد بیرون آمد بگوید: خداوندا من فضل و لطف را از تو درخواست می‌کنم». از پیغمبر ﷺ روایت گردیده است وقتی که وارد مسجد می‌شد بر محمد و آل محمد صلوات و سلام می‌فرستاد، سپس می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي، وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ».

«خداوندا گناهانم را ببخشا، و درهای رحمت را برایم بگشا».

و وقتی که از مسجد خارج می‌شد بر محمد و آل محمد صلوات و سلام می‌فرستاد، سپس می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي بَابَ فَضْلِكَ».

«خداوندا گناهانم را ببامرز و درگاه فضل و لطف خود را برایم باز کن».

وقتی که پیغمبر ﷺ نماز صبح را می‌خواند، در محل نماز خود می‌نشست و به ذکر خدا می‌پرداخت تا خورشید طلوع می‌کرد. وقتی که بامداد می‌شد می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ بِكَ أَصْبَحْنَا، وَبِكَ أَمْسَيْنَا، وَبِكَ نَحْيَا، وَبِكَ نَمُوتُ، وَإِلَيْكَ النُّشُورُ».

«خداوندا با قدرت تو صبح را آغاز کرده‌ایم، و با قدرت تو شب را بسر برده‌ایم، و با قدرت تو زندگی می‌کنیم، و با قدرت تو می‌میریم، و در پیشگاه تو گرد

یده، و در گوشم نوری قرار بده، و در چشمم نوری قرار بده، و در پشت سر من نوری قرار بده، و در جلو من نوری قرار بده، و بالای سرم نوری قرار بده، و زیر من نوری قرار بده. خداوندا نوری را برای من بزرگ و سترگ گردان».

فضل پسر مرزوق از عطیة عوفی، و او از ابوسعید خدری روایت کرده است که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

«مَا خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ، وَبِحَقِّ مَشَايِ إِلَيْكَ، فَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ بَطَرًا وَلَا أَشْرًا وَلَا رِيَاءً وَلَا سُمْعَةً، وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ اتِّقَاءَ سَخَطِكَ، وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُنْقِذَنِي مِنَ النَّارِ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ. إِلَّا وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ، وَأَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ حَتَّى يَقْضَى صَلَاتُهُ».

«هیچ مردی از خانه خود برای نماز خارج نمی‌شود و نمی‌گوید: خداوندا به حق درخواست‌کنندگان از پیشگاهت، و به حق آمدنم به سویت، من که برای سرمستی و خودخواهی بیرون نیامده‌ام، و برای ریا و شهرت‌طلبی خارج نشده‌ام، و بلکه تنها و تنها برای پرهیز از خشم، و برای به دست آوردن خشنودی و رضایت بیرون آمده‌ام، از تو تقاضا دارم مرا از دوزخ برهانی و رستگار گردانی، و گناهانم را ببخشائی، چه جز تو گناهان را نمی‌بخشاید... مگر این که خدا هفتاد فرشته را برای او مأمور می‌فرماید برایش طلب آمرزش بکنند. و خدا بدو رو می‌کند و روی می‌آورد تا زمانی که نماز خود را می‌خواند و به پایان می‌برد». ابوداود از پیغمبر ﷺ روایت کرده است وقتی که او وارد مسجد می‌شد می‌فرمود:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ، وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ، مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

«پناه می‌برم به خدای بزرگ، و به ذات بزرگوار او، و به سلطه و قدرت دیرینه‌اش، از دست اهریمن رانده

می آئیم». (حدیث صحیحی است).

أَجْرَهُ إِلَى مُسْلِمٍ».

و می فرمود:

«خداوند ای آفریننده آسمانها و زمین، ای آگاه از جهان پنهان و نهان و پدیدار و آشکار، ای پروردگار هرچیزی و شاه و مالک آن. گواهی می دهم معبودی جز تو وجود ندارد. به تو پناه می آورم از شرّ و بلای نفس خودم، و از شرّ و بلای اهریمن و انبازش، و از شرّ و بلای این که بدی به خود برسانم یا بدی به مسلمانی برسانم».

سپس فرمود:

«قُلْهَا إِذَا أَصْبَحْتَ وَ إِذَا أَمْسَيْتَ وَ إِذَا أَخَذْتَ مَضْجَعَكَ».

«آن را بگو وقتی که به بامدادان رسیدی و وقتی که به شب رسیدی و زمانی که به رختخواب خود رفتی».

(حدیث صحیحی است)

سپس ابن قیم احادیث زیادی را در این باب ذکر کرده است.

پیغمبر ﷺ وقتی که لباس تازه ای می پوشید نام آن را می برد. مثلاً عمامه یا پیراهن یا عبا ... آن گاه می فرمود:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ كَسَوْتَنِي، أَسْأَلُكَ خَيْرَهُ وَ خَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ».

«خداوند حمد و سپاس تو را سزا است. تو این جامه را به تن من کرده ای. از تو درخواست می کنم خیر و خوبی آن را، و خیر و خوبی آنچه برای آن ساخته شده است. و از شرّ و بلای آن و از شرّ و بلای چیزی که برای آن ساخته شده است به تو پناه می آورم». (حدیث صحیحی است)

از پیغمبر ﷺ روایت شده است وقتی که به خانه برمی گشت می فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانِي وَ آوَانِي، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي وَ سَقَانِي، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ. أَسْأَلُكَ أَنْ تُخَيِّرَنِي مِنَ النَّارِ».

«حمد و سپاس خدائی را سزا است که مرا بسنده بود و

«أَصْبَحْنَا وَ أَصْبَحَ الْمَلِكُ اللَّهُ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّةَ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. رَبِّ أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ خَيْرَ مَا بَعْدَهُ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَ شَرِّ مَا بَعْدَهُ؛ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَ سُوءِ الْكِبَرِ، رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابٍ فِي النَّارِ وَ عَذَابٍ فِي الْقَبْرِ».

«به بامدادان رسیدیم و هستی به بامدادان رسید و همه چیز از آن خدا گردید. حمد و سپاس خدا را سزا است. جز خدا معبودی نیست. خدا یگانه است و هیچ انبازی ندارد. ملک و مملکت و حکومت و فرمانروائی، و حمد و سپاس، از آن خدا و سزاوار او است. خدا بر هرچیزی توانا است. پروردگارا خیر و خوبی موجود در این روز، و خیر و صلاح موجود در بعد از آن را از تو درخواست می کنم. خود را در پناه تو می دارم از شرّ و بدی این روز و از شرّ و بدی بعد از این روز. پروردگارا از سستی و تنبلی کردن، و از بدی و نابهنجاری پیر شدن، خود را در پناه تو می دارم. پروردگارا از عذاب دوزخ و از عذاب قبر خود را در پناه تو می دارم».

پیغمبر ﷺ وقتی که به شب می رسید می فرمود:

«أَمْسَيْنَا وَ أَمْسَى الْمَلِكُ لِلَّهِ ...».

«به شب رسیدیم و هستی به شب رسید و همه چیز از آن خدا گردید ...». تا آخر ... (مسلم آن را ذکر کرده است).

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به من دستور بده سخنانی را بگویم وقتی که به بامدادان رسیدم و زمانی که به شامگاهان رسیدم. فرمود بگو:

«اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ، رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِكُهُ وَ مَالِكُهُ. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَ شَرِّ كِبَرِهِ، وَ أَنْ أَقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سُوءًا أَوْ

«إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِنْ نَسِيَ أَنْ يَذْكُرَ اسْمَ اللَّهِ فِي أَوَّلِهِ فَلْيَقُلْ: بِاسْمِ اللَّهِ فِي أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ».

«هر وقت کسی از شما غذا خورد نام خداوند بزرگوار را ببرد و بر زبان راند، اگر فراموش کرد در آغاز خوردن نام خدا را ببرد و بر زبان راند بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ فِي أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ». «به نام خدا اول و آخر غذا».

(حدیث صحیحی است).

زندگانی پیغمبر ﷺ سراسر آن دقیقه به دقیقه متأثر از همین رهنمود و رهنمون الهی بود، رهنمود و رهنمونی که در نخستین لحظه وحی دریافت داشته بود. جهان بینی ایمانی او نیز بر همین پایه و اساس اصلی و بنیادین، برجا و برپا شده بود ...



از مقتضیات این حقیقت، یعنی حقیقت این که خدا انسان را آفریده است، و به او یاد داده است، و او حرمت و کرامت مبذول فرموده است، این بود که انسان آگاه و هوشیار باشد و بداند و سپاسگزاری بکند. اما چیزی که روی داده است جز این بوده است. همین انحراف است که بند دوم سوره از آن سخن می گوید:

﴿كَلَّا! إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ. إِنَّ رَأْيَهُ أَسْتَغْنَى. إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْرُّجْعَىٰ﴾.

قطعاً (اغلب) انسانها سرکشی و تمرد می آغازند، اگر خود را دارا و بی نیاز ببینند. مسلماً بازگشت (همکار در آن جهان) به سوی پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمردان را به کیفر اعمالشان می رساند).

کسی که بدو داده است و او را دارا و بی نیاز کرده است خدا است. همچنین خدا است که او را آفریده است و کرامت و عظمتش بخشیده است و بدو آموخته است و آگاهی داده است. ولیکن انسان به طور عام - کسی مستثنی نمی گردد مگر آن که ایمانش او را محفوظ و مصون بدارد - شکر و سپاس نمی گوید وقتی که بدو نعمت داده می شود و دارا و بی نیاز می گردد، و سرچشمه نعمتی را هم نمی شناسد که او را دارا و

مرا منزل و مأوا داد. حمد و سپاس خدائی را سزا است که مرا خوراک داد و مرا نوشانید، حمد و سپاس خدائی را سزا که بر من منت نهاد و با من بزرگواری فرمود. خداوند از تو درخواست می کنم مرا از دوزخ در پناه خود بداری».

در صحیح مسلم و بخاری آمده است که پیغمبر ﷺ وقتی که وارد دستشویی می گردید، می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ».

«خداوند من خود را در پناه تو می دارم از چیزهای ناپاک و از اعمال زشت و پلشت (و از بلای جَنِّیانِ نر و جَنِّیانِ ماده)».

وقتی که از دستشویی بیرون می آمد، می فرمود:

«عَفْرَانْكَ». «آمزش تو را می خواهم».

روایت شده است که در این وقت می فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنِّي الْأَذَىٰ وَ عَافَانِي».

«حمد و سپاس خدائی را سزا است که اذیت و آزار را از من به دور داشت و به من صحت و سلامت عطاء فرمود». (ابن ماجه آن را روایت کرده است).

از پیغمبر ﷺ روایت شده است که دستش را در ظرفی فروبرد که آب در آن بود. فرمود:

«تَوَضَّأُوا بِاسْمِ اللَّهِ».

«با نام خدا وضو بگیرید».

از پیغمبر ﷺ روایت است که هنگام دیدن هلال ماه می گفت:

«اللَّهُمَّ أَهْلُهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ، وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ، رَبِّي وَ رَبِّكَ اللَّهُ».

«خداوند آن را همراه با امن و امان و عقیده و ایمان، و همراه با سلامت و اسلام، بر ما بتابان. (ای ماه) پروردگار من و پروردگار تو خدا است و بس».

(ترمذی گفته است: حدیث حسنی است).

وقتی که پیغمبر ﷺ دست به طعام می برد می فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ». «به نام خدا».

به کسی که خوراک می خورد دستور می داد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را بگوید. در این باره می فرمود:

به سوی خدائی است که یگانه و بدون انباز است:

﴿إِنِّ إِلَی رَبِّكَ الرَّجْعُی﴾.

مسئلاً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوی پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمدنان را به کیفر اعمالشان می‌رساند).



آن گاه بند سوم این سوره کوتاه به پیش می‌رود و شکلی از اشکال طغیان و سرکشی را نشان می‌دهد: شکل زشتی که از آن شگفت می‌شود، و رخداد آن با شیوه قرآنی شگرفی رسوا می‌گردد:

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِی یَنْهٰی عَبْدًا إِذَا صَلَّی؟ أَرَأَيْتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدٰی أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوٰی؟ أَرَأَيْتَ إِن كَذَبَ وَ تَوَلٰی؟ أَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَرِی؟﴾.

آیا دیده‌ای کسی را که نهی می‌کند و باز می‌دارد، بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟ (آیا چنین بازدارنده‌ای مستحق عذاب الهی نیست؟) به من بگو: اگر (این طاغی یاغی بر راه راست و) بر طریق هدایت بود، (چه مقام و منزلتی در پیش خدا می‌داشت؟). یا این که (دیگران را به جای بازداشتن از نماز و سائر عبادات) به تقوا و پرهیزکاری دستور می‌داد (آیا این برایش بهتر نمی‌بود؟). به من بگو: اگر تکذیب کند (قرآن و همه کتابها و چیزهایی را که پیغمبران با خود آورده‌اند) و پشت کند (به ایمان و همه کارهای خوب و پسندیده، آیا سزاوار چه کیفری خواهد بود، و حال و وضعیت در قیامت چگونه خواهد شد؟). آیا او نمی‌داند که خداوند (همه احوال او را می‌پاید، و همه اعمال وی را) می‌بیند؟

در شیوه تعبیر، زشت شمردن و شگفت کردن، واضح و آشکار است، شیوه‌ای که همگامی با آن در زبان نوشتار، دشوار است. این شیوه جز در روش گفتگوی زنده‌ای که با پسوده‌های بریده بریده ساده و تند و سریع اداء می‌گردد، صورت نمی‌پذیرد!

﴿أَرَأَيْتَ؟﴾. آیا دیده‌ای؟... آیا خبر داری؟... به من

بگو.

آیا این کار زشت و پلشت را دیده‌ای؟ آیا این کار را

بی‌نیاز نموده است. او همان سرچشمه‌ای است که وی را آفریده است و بدو علم و دانش بخشیده است... گذشته از آن رزق و روزیش را عطاء کرده است... با وجود همه اینها او سرکشی و نافرمانی می‌کند و فسق و فجور می‌آغازد، و ستم می‌کند و تکبر می‌ورزد، به جای این که نعمت و دهنده نعمت را بشناسد و شکر نعمت به جای آورد و سپاسگزاری نماید.

زمانی که شکل انسان سرکشی پدیدار می‌آید که آفرینش و پیدایش خود را فراموش کرده است و ثروت و دارائی او را سرمست و مغرور نموده است، پیروی می‌آید که تهدید پیچیده‌ای در بر دارد:

﴿إِنِّ إِلَی رَبِّكَ الرَّجْعُی﴾.

مسئلاً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوی پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمدنان را به کیفر اعمالشان می‌رساند).

در این صورت این کسی که سرکشی کرده است و بی‌نیازی آغازیده است کجا می‌رود؟

در همان وقت رکن و اصل دیگری از ارکان و اصول جهان‌بینی ایمانی پدیدار و نمودار می‌گردد، رکن و اصل بازگشت به سوی خدا، بازگشت به سوی او در همه چیز و در همه کار، و در هر نیتی و در هر حرکتی. چه مرجعی جز او وجود ندارد. خوب و بد، فرمانبردار و نافرمانبردار، حَقِّگرا و باطلگرا، خیرخواه و بدخواه، نیکوکار و بدکردار، ثروتمند و تنگدست، و... به سوی او برمی‌گردند... به سوی او برمی‌گردد همان کسی که سرکشی می‌آغازد اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببیند. هان بدانید که کارها به سوی خدا برگردانده می‌شود... آفرینش و پیدایش نخستین مردمان، و سرانجام و سرنوشت همگان، در دست یزدان سیحان است. او است که آدمیان را آفریده است، و ایشان در پیشگاه او گرد آورده می‌شوند.

بدین روال و بر این منوال، در این دو بند، جوانب جهان‌بینی ایمانی گرد می‌آید: آفرینش و پیدایش نخستین، تکریم و تعلیم... آن گاه بازگشت و برگشت

دیده‌ای رخ بدهد؟

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى؟﴾

آیا دیده‌ای کسی را که نهی می‌کند و باز می‌دارد، بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟ (آیا چنین بازدارنده‌ای مستحق عذاب الهی نیست؟).

آیا چه می‌گوئی وقتی که کار زشتی به کار زشتی ببیوندد؟ آیا چه می‌بینی و چه نظر داری اگر پلشتی بر پلشتی افزوده گردد؟ آیا چه می‌گوئی اگر این کسی که نماز می‌خواند و فردی متعرض او بشود و او را از خواندن نماز بازدارد، و شخص نمازگزار بر هدایت بوده و راهیاب باشد یا به تقوا و پرهیزگاری دستور بدهد، و این فرد متعرض او را از نماز خواندن نهی کند و بازدارد، آیا این فرد بازدارنده از نماز، به تقوا و پرهیزگاری دستور می‌دهد و امر می‌کند؟

آیا چه می‌گوئی، اگر شخص بدکرداری بر کار زشتی، عمل بسیار پلشتی را بیفزاید؟
﴿أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى؟﴾

به من بگو: اگر تکذیب کند (قرآن و همه کتابها و چیزهائی را که پیغمبران با خود آورده‌اند) و پشت کند (به ایمان و همه کارهای خوب و پسندیده، آیا سزاوار چه کیفری خواهد بود، و حال و وضعش در قیامت چگونه خواهد شد؟).

در اینجا تهدید پیچیده‌ای درمی‌رسد، بدان گونه که در پایان بند گذشته فرارسیده بود:

﴿أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؟﴾

آیا او نمی‌داند که خداوند (همه احوال او را می‌پاید، و همه اعمال وی را) می‌بیند؟

خدا می‌بیند تکذیب کردن او را و پشت کردن او را. خدا می‌بیند بازداشت او را، بازداشتن بنده مؤمن را از خواندن نماز. بنده مؤمنی که نماز می‌خواند و راهیاب است و به تقوا و پرهیزگاری دستور می‌دهد. خدا می‌بیند. این دیدن پیامد خود را دارد:

﴿أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؟﴾

آیا او نمی‌داند که خداوند (همه احوال او را می‌پاید، و

همه اعمال وی را) می‌بیند؟

در مقابل صحنه سرکشی و طغیانی که سر راه دعوت و ایمان را می‌گیرد، تهدید قاطعانه بازدارنده و افسین درمی‌رسد. اما این دفعه تهدید پدیدار و آشکاری است نه پیچیده و در پرده:

﴿كَلَّا! لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعَنَّ بِالنَّاصِيَةِ. نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ. فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ. سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ﴾

هرگز! هرگز! (آن چنان نیست که او می‌پندارد). اگر او (از کارهای خود دست بردارد و به اعمال زشت خویش) پایان ندهد، موی پیشانی را می‌گیریم و (او را به سوی آتش دوزخ) کشان کشان می‌بریم. موی پیشانی دروغگوی بزهکار. بگذار او همنشینان و هم‌مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلبد (تا او را در جنگ با مؤمنان، یاری بدهند). ما هم به زودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می‌زنیم (تا او را به دوزخ ببرند و به ژرفای آن بیندازند).

این تهدیدی است به جا و در موقع مناسب خود. تهدیدی است با واژگان سخت و تند:

﴿كَلَّا! لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعَنَّ بِالنَّاصِيَةِ﴾

هرگز! هرگز! (آن چنان نیست که او می‌پندارد). اگر او (از کارهای خود دست بردارد و به اعمال زشت خویش) پایان ندهد، موی پیشانی را می‌گیریم و (او را به سوی آتش دوزخ) کشان کشان می‌بریم.

این چنین:

﴿لَنَسْفَعَنَّ﴾. می‌گیریم و به شدت می‌کشیم.

مطلب با این واژه سخت و تند اداء می‌گردد، واژه‌ای که با طنین صدای خود معنی خود را به تصویر می‌زند.

این واژه از ماده «سَفَع» است که به معنی سخت گرفتن و با شدت کشیدن است. «ناصیه» پیشانی است. پیشانی بالاترین جائی از بدن است که سرکش خودستا و سرمست آن را بالا می‌برد... جلو سر متکبری است که باد به غبغب می‌اندازد و گردن می‌افرازد. این چنین پیشانی‌ای سزاوار سخت و تند کشاندن و بر خاک

مذلت افکندن است:

﴿نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ﴾.

موی پیشانی دروغوی بزهکار!

این لحظه‌ای است که سخت گرفته می‌شود و با شدت کشیده می‌شود و بر روی زمین افکنده می‌شود و نقش زمین می‌گردد. چه بسا به ذهن او برسد کسانی را فراخواند از اهل و عیال و دوستانی که بدو کمک کنند و یاری رسانند:

﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾.

بگذار او همنشینان و هم‌مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلبد (تا او را در جنگ با مؤمنان، یاری بدهند).

اما ما:

﴿سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ﴾.

ما هم به زودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می‌زنیم (تا او را به دوزخ ببرند و به ژرفای آن بیندازند).

فرشتگانی که سختگیر و تندخو و نیرومندند ... در این صورت سرنوشت پیکار معلوم است!

در پرتو این سرنوشت خیالی هراس‌انگیز، این سوره پایان می‌پذیرد با رهنمود و رهنمون مؤمن فرمانبردار بدین امر که بر کار خود اصرار و پافشاری کند، و بر ایمان و طاعت خود ثابت و استوار بماند:

﴿كَلَّا! لَا تُطِيعُهُ، وَاسْجُدْ، وَاقْتَرِبْ﴾.

هرگز! هرگز! از او اطاعت مکن و (به نماز خواندن خود ادامه بده و در برابر آفریدگار خویش) سجده بپر و (بدین وسیله به پروردگارت) نزدیک شو.

هرگز! هرگز! از این طاعی سرکشی که از نماز بازمی‌دارد و از دعوت جلوگیری می‌کند اطاعت مکن. برای پروردگارت سجده بپر و با طاعت و عبادت بدو نزدیک شو. این طاعی سرکش را رها کن و به ترک او بگویی. طاعی سرکشی که از نماز بازمی‌دارد. او را به فرشتگان مأمور دوزخ بسپار!

برخی از روایتهای صحیح بیان می‌دارند که این سوره - جز بند اول آن - در باره ابوجهل نازل گردیده است. در آن زمان که ابوجهل از کنار پیغمبر خدا ﷺ عبور

کرد. پیغمبر ﷺ در مقام ابراهیم نماز می‌خواند. ابوجهل گفت: ای محمد، مگر من تو را از این کار نهی نکردم و باز نداشتم؟ پیغمبر را تهدید کرد. پیغمبر خدا ﷺ با شدت و حدت پاسخ او را داد و او را راند ... چه‌بسا در همین موقعیت بود که پیغمبر خدا ﷺ یقه او را گرفت و بدو گفت:

﴿أَوَلَيْكَ فَاؤُلَى﴾.

مرگ بر تو! مرگ!

ابوجهل گفت: ای محمد با چه چیزی مرا تهدید می‌کنی؟ به خدا سوگند من در این دشت و بیابان از همه کس همدستان و یاوران بیشتری دارم. این بود که خدا نازل فرمود:

﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ...﴾.

بگذار او همنشینان و هم‌مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلبد (تا او را در جنگ با مؤمنان، یاری بدهند).

ابن عباس گفته است: اگر ابوجهل همنشینان و همدستان خود را به کمک می‌طلبید، فرشتگان عذاب فوراً او را می‌گرفتند و گرفتار می‌کردند ... ولی معنی و مفهوم این سوره همگانی است و در باره هر فرد مؤمنی است که فرمانبردار و پرستشگر و دعوت‌کننده به سوی خدا باشد، و هرکسی را دربر می‌گیرد، طاعی و ستمگر باشد و از نماز نهی کند و بازدارد، و دیگران را به سبب طاعت و عبادت تهدید بکند، و به قدرت و نیروی خود بنزد ... واپسین رهنمود الهی این چنین است:

﴿كَلَّا! لَا تُطِيعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴾.

هرگز! هرگز! از او اطاعت مکن و (به نماز خواندن خود ادامه بده و در برابر آفریدگار خویش) سجده بپر و (بدین وسیله به پروردگارت) نزدیک شو.



بدین منوال و بر این روال همه بندهای این سوره هماهنگ و هم‌آوا می‌گردند، و همه آواها و نواهای آن کامل می‌شود.



شب قدر شبی است که از هزار ماه بهتر است.

نصوص قرآنی ای که این رخداد را ذکر می کنند نزدیک است بال بگیرند و به پرواز درآیند و سراسر جهان را نورباران کنند. بلکه چنین نصوصی با نور جنیان و روان و دل آرا و مهربان، همه جا را نورباران می کنند. با نور درخشان و رخشان یزدان که در قرآن تابان است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾.

ما قرآن را در شب بارزش «لیلة القدر» فروفرستاده ایم. با نور فرشتگان و جبرئیل که در تمام شب میان زمین و جهان بالا و والا در رفت و آمدند:

﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا يَأْتُنْ رَبَّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرِ﴾.

فرشتگان و جبرئیل در آن شب با اجازه پروردگارشان پیایی (به کره زمین و به سوی پرستشگران و عبادت کنندگان شب زنده دار) می آیند برای هرگونه کاری (که بدان یزدان سبحان دستور داده باشد).

با نور بامدادان که نصوص قرآنی آن را هماهنگ با نور وحی و نور فرشتگان، و با نور روح سلامت و ایمنی در پرواز بر بالای هستی و بر بالای ارواحی که به پیکره این هستی می دهند، ذکر می کند:

﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾.

آن شب، شب سلامت و رحمت (و درود فرشتگان بر مؤمنان شب زنده دار) است تا طلوع صبح.

شبی که این سوره از آن سخن می گوید همان شبی است که در سوره دخان از آن سخن رفته است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ، إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ، فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ، أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ، رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

ما قرآن را در شب پرخیز و برکتی فروفرستاده ایم. ما همواره بیم دهنده (کافران و مشرکان و ظالمان، با ارسال پیغمبران به سویشان) بوده ایم (و کتابها برایشان فروفرستاده ایم. این قرآن هم آخرین حلقه از این سلسله است). در این شب مبارک، هرگونه کار حکیمانه ای (که انسان را به حقیقت آشنا و به سعادت

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة قدر مکی و ۵ آیه است

سُورَةُ الْقَدْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿٢﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرِ ﴿٤﴾ سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾

سخن در این سوره از آن شب موعود دیدنی است، شبی که سراسر جهان هستی آن را با شادمانی و غبطه و دعا و غوغا و هلهله شادی ثبت و ضبط کرده است. شب تماس مطلق زمین با عالم بالا و فرشتگان والا بوده است. شب نزول این قرآن بر دل محمد ﷺ فرستاده یزدان بوده است. شب آن رخداد بزرگی است که زمین هرگز هسان آن را از نظر عظمت و شکوه، و از لحاظ دلالت و معنی، و از جنبه تأثیراتی که در زندگی جملگی انسانها داشته است، به خود ندیده است. عظمتی که درک و فهم بشری آن را احاطه نمی کند و بدان پی نمی برد:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؟﴾.

ما قرآن را در شب بارزش «لیلة القدر» فروفرستاده ایم. تو چه می دانی شب قدر کدام است (و چه اندازه عظیم است؟).

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾.

برسانند، و او را از باطل و شقاوت دور گردانند، از سوی خدا) بیان و مقرر گشته است. کار و باری که از سوی ما صادر و بدان دستور داده شده است (و در قرآن برای انسانها روانه گشته است) ما فرستنده (محمّد و همه انبیاء، و قرآن و همه کتابهای آسمانی) بوده ایم. (این کار) به خاطر رحمتی از سوی پروردگارت (در حق انسانها) است. خدا شنوا و آگاه است. (دخان ۳۱-۳۶)

معروف این است که لیلة القدر شبی از شبهای رمضان است، همان گونه که در سورة بقره آمده است:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ، هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْقُرْآنِ﴾.

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن فروفرستاده شده است (و آغاز به نزول نموده است و در مدت بیست و سه سال تدریجاً به دست مردم رسیده است) تا مردم را راهنمایی کند و نشانه‌ها و آیات روشنی از ارشاد (به حق و حقیقت) باشد و (میان حق و باطل در همه ادوار) جدائی افکند. (بقره/۱۸۵)

یعنی لیلة القدر شبی است که نزول قرآن بر قلب پیغمبر ﷺ آغاز گردیده است تا آن را به مردمان برسانند. در روایت ابن اسحاق آمده است که سرآغاز وحی با دیباچه سورة علق در ماه رمضان بوده است. در آن حال که پیغمبر خدا ﷺ در غار حراء به گوشه گیری و عبادت مشغول بوده است.

روایتهای زیادی در باره تعیین این شب نقل گردیده است. بعضیها آن را شب بیست و هفتم رمضان می‌دانند. برخیها آن را شب بیست و یکم رمضان می‌انگارند. بعضیها آن را شبهای دهگانه آخر رمضان می‌شمارند. و برخیها آن را در رمضان به طور کلی می‌دانند. به هر حال لیلة القدر شبی از شبهای رمضان است بنا به ارجح اقوال.

اسم این شب «لیلة القدر» است... معنی قدر چه بسا تقدیر و تدبیر و ارزیابی و تعیین است. یا به معنی ارج و ارزش و بزرگی و سترگی است. هردو معنی با آن

رخداد بزرگ جهانی همخوانی دارد، رخداد قرآن و وحی و رسالت... رخدادی بزرگ‌تر و پایدارتر از این رخداد، در میان همه رخدادهای هستی وجود ندارد. همچنین رخدادی پر محتواتر و پردلالت‌تر از آن در باره تقدیر و تدبیر زندگانی بندگان وجود ندارد. این شب بهتر از هزار ماه است. ذکر این چنین عددهائی در قرآن برای محدود کردن و معین نمودن نیست. بلکه بیانگر فزونی و فراوانی است. این شب در زندگانی انسانها از هزاران ماه بهتر است. چه بسیار هزاران ماهی و هزاران سالی که سپری شده است و گذشته است بدون این که بخشی از آثار و تحولاتی را در زندگی انسانها برجای گذاشته باشند و برجای نهاده باشند که این شب مبارک و باسعادت برجای گذاشته است و برجای نهاده است. این شب آن اندازه سترگ است که حقیقت آن فراتر از درک و فهم بشری است:

﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؟﴾.

تو چه می‌دانی شب قدر کدام است (و چه اندازه عظیم است؟).

با وجود همچون آیه‌ای نیازی به چنگ زدن به افسانه‌هائی نیست که پیرامون این شب در اذهان عامه مردمان در گشت و گذار است. این شب، شب بزرگی است چون یزدان سیحان آن را برگزیده است برای آغاز کردن نزول این قرآن، و پرتوافشان کردن این نور بر سراسر جهان، و فراگرفتن اسلام و درود یزدان صفحه دل و پهنه زندگی انسان. این شب، شب بزرگی است چون این قرآن در آن نازل گردیده است، قرآنی که عقیده و جهان‌بینی و آداب و رسوم را دربر دارد که صلح و صفا و امن و امان در زمین و در دل انسان پخش و پراکنده می‌دارد و می‌گستراند.^(۱) فرشتگان و به‌ویژه جبرئیل علیهما السلام با اجازه پروردگارشان نازل می‌گردند، و این قرآن را با خود به همراه دارند - به اعتبار این که جنس آن در این شب نازل گردیده است -

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام».

باخته‌اند، و امن و امان و صلح و صفای حقیقی را از دست داده‌اند که امن و امان و صلح و صفای دل و درون و خانه و کاشانه و جامعه و اجتماع است،^(۱) امن و امان و صلح و صفائی که اسلام بدیشان ارمغان داشته است. جای این چیزهایی را که از دست داده‌اند پر نکرده است درگاه‌های همه چیز مادی و تمدن و آبادانی‌ای که بر رویشان باز گردیده است. این است انسانها با وجود فراوانی تولیدات و فزونی وسائل زندگی بدبختند!

نور زیبایی که دفعه‌ای در روح انسانها پرتوافکن گردید، خاموش شد، و شادی رخشانی که انسانها با آن بال و پر گرفتند و به سوی جهان بالا و والای فرشتگان به پرواز درآمدند، از میان رفت، و صلح و صفا و امن و امانی که جانها و دلها را نورباران کرده بود از بین رفت و از دیدگان نماند. چیزی برای انسانها جایگزین شادی روح و نور آسمان و آزادانه به سوی اعلیٰ علّیین و جهان برین پرواز کردن نشد و جای آنها را نگرفت ...

در میان آسمان و زمین پخش می‌شوند و در این جشن جهانی شرکت می‌کنند، جشنی که واژگان این سوره آن را به شکل شگفتی به تصویر می‌کشند ...

وقتی که ما امروز از فراسوی نسلهای فراوان بدین شب بزرگ و باسعادت می‌نگریم، و آن جشن شگفت را به تصور درمی‌آوریم، جشنی که زمین در این شب به خود دیده است، و به حقیقت کاری می‌اندیشیم که در این شب انجام پذیرفته است، و تأثیرات فراوانی را ورنه از می‌کنیم که در مراحل زمان، و در واقعیت زمین، و در اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای دلها و خردها این کار پدید آورده است و برجای گذاشته است، ما واقعاً کار بزرگی را مشاهده می‌کنیم، و گوشه‌ای از هدف این اشاره قرآنی را درک و فهم می‌کنیم، که بدین شب می‌شود:

﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؟﴾

تو چه می‌دانی شب قدر کدام است (و چه اندازه عظیم است؟)

ما مؤمنان موظف هستیم این یادمان را فراموش نکنیم و از آن غافل نگردیم. پیغمبر ما ﷺ راه سهل و ساده‌ای را برایمان قرار داده‌اند برای زنده کردن این یادمان در ارواحمان، تا ارواحمان همیشه با این یادمان پیوند و تماس داشته باشد، و پیوسته با این حادثه جهانی بماند که در آن یادمان روی داده است. پیغمبر ﷺ بدین منظور ما را برانگیخته است که هر ساله در این شب بیدار بمانیم، و آن را بجوئیم و بطلبیم در شبهای دهگانه آخر رمضان ... در صحیح مسلم و بخاری آمده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

«تَحَرَّوْا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِ مِنْ رَمَضَانَ».

«لَیلة‌القدر را در شبهای دهگانه آخر رمضان بجوئید».

در صحیح مسلم و بخاری همچنین آمده است:

در این شب هرگونه کار حکیمانه‌ای (که انسان را با حقیقت آشنا و به سعادت برساند، و او را از باطل و شقاوت دور گرداند، از سوی خدا) بیان و مقّرر گشته است. در این شب معیارها و مقیاسها و ارکان و اصولی وضع گردیده است. در این شب گذشته از مقدّرات افراد، مقدّرات ملّتها و دولتها و نژادها رقم خورده است و معین گردیده است که بزرگ‌تر و بیشتر از مقدّرات افرادند ... بلکه از این مقدّرات هم بزرگ‌تر و بیشتر از اینها هم رقم خورده است و معین گردیده است که مقدّرات حقائق و اوضاع و دلها است.

انسانها به خاطر جهالتشان و بدشگونیشان از ارزش لَیلة‌القدر، و از حقیقت همچون رخدادی، و از عظمت چنین کاری غافل و بی‌خبر گردیده‌اند. انسانها از آن زمان که از این امر غافل گردیده‌اند و به ترک آشنائی با آن گفته‌اند، بهترین و زیباترین نعمتهائی را از دست داده‌اند که خدا بدیشان عطاء کرده است، و خوشبختی را

«مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».

«کسی که بیدار بماند شب قدر با ایمان و اخلاص، گناهان گذشته او بخشیده می‌شود».

اسلام تنها شکل‌های ظاهری نیست. بدین خاطر پیغمبر خدا ﷺ در بارهٔ بیدار ماندن در این شب فرموده است، بیدار ماندن:

«إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا». «همراه با ایمان و اخلاص».

تا همچون بیدار ماندنی برای زنده نگاه داشتن معانی و مفاهیم بزرگی باشد که این شب در بر دارد وقتی «با ایمان» صورت می‌پذیرد، و «خالصانه» برای خدا انجام می‌گیرد ... بدین سبب حقیقت معینی با این بیدار ماندن و شب‌زنده‌داری کردن، در دل به تکان می‌افتد. حقیقت معینی که با آن معنی که قرآن با خود به ارمغان آورده است پیوند و ارتباط دارد.

برنامهٔ تربیت اسلامی، میان عبادت و حقائق عقیده را در دل و درون ربط و پیوند می‌دهد، و عبادت را وسیله‌ای برای زنده گرداندن این حقائق و روشننگری

آنها و استوار داشتن آنها می‌سازد، به گونه‌ای که این حقائق به لایه‌های عقل و شعور بخزد و سرک بکشد و آگاهانه پدیدار و نمودار آیند، و فقط در حدود و ثغور اندیشیدن نایستند و نمانند.

ثابت شده است که این برنامهٔ یگانه، شایسته‌ترین برنامه‌ها برای زنده گرداندن همچون حقائق، و جنبش و حرکت بخشیدن بدانها در جهان دل و درون و در جهان رفتار و کردار است، و این که تنها درک و فهم نظری این حقائق، بدون پشتیبانی عبادت و پشتوانهٔ پرستش، و از راهی جز راه عبادت و پرستش، این حقائق را استقرار نمی‌بخشد، و این حقائق را به گونه‌ای به تکان و جنبش نمی‌اندازد که زندگی فرد یا زندگی گروه را برانگیزد و به پیش براند و اوج بخشد ...

این چنین پیوند و ارتباطی میان یادمان لیلۃ‌القدر و میان شب‌زنده‌داری در آن از روی ایمان و اخلاص، گوشه‌ای از این برنامهٔ اسلامی پیروز و درست و استوار و پایدار است.



خدمت پیغمبر ﷺ در مکه فرستاده بودند و ایمان آورده بودند، همان گونه که مشهور و معروف است. ذکر زکات هم در سوره های مکی وجود دارد.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة بینه مکی و ۸ آیه است

این سوره چند حقائق تاریخی و ایمانی را به رشته تعبیر می کشد که بیانگر مدنی بودن این سوره اند، گذشته از این که روایاتی در دست است که بیانگر مدنی بودن آن هستند.

حقیقت نخستین این است که مبعوث شدن پیغمبر ﷺ برای دور گرداندن کافران اهل کتاب و مشرکان از ضلالت و گمراهی و اختلافی که بدانها گرفتار آمده بودند ضرورت داشته است. کافران اهل کتاب و مشرکان از این ضلالت و گمراهی و اختلاف دست نمی کشیدند و دوری نمی گزیدند جز با این بعثت:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ: رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً، فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ﴾.

کافران اهل کتاب، و مشرکان، تا زمانی که حجت بدیشان نرسد (و برابر سنت الهی با آنان اتمام حجت نگردد) به حال خود رها نمی شوند. (و آن حجت) پیغمبری از سوی خدا است که کتابهای پاک (الهی) را (بر آنان) می خواند (و قوانین و احکام آسمانی را بدیشان می رساند). در آنها نوشته های راست و درست و پرازش و والائی است. (بینه ۱-۳)

حقیقت دوم این است که اهل کتاب در باره دین خود به سبب نا آگاهی و نادانی، و به علت پیچیدگی و دشواری اختلاف نورزیده بودند، بلکه بعد از فرارسیدن علم و اطلاع و حجت و برهان به اختلاف و تفرقه پرداخته اند: ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾.

اهل کتاب پراکنده نشده اند (و گروه گروه و دسته دسته نگشته اند) مگر آن زمانی که پیغمبری به پیش ایشان آمده است (و دستورات خدا را بدیشان رسانده است. آن وقت کم کم دچار تفرق و اختلاف شده اند و مذهبی

سُورَةُ الْبَيِّنَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَرَبِّكَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۝ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً ۝ (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ ۝ (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۝ (۴) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ ۝ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ۝ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۝ (۷) جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عِدْنُ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ۝ (۸)

این سوره، در قرآن و در بیشتر روایات، مدنی بشمار آمده است. برخی از روایات نیز آن را مکی قلمداد کرده اند. با وجود این که از ناحیه روایت، و از لحاظ شیوه بیان و نحوه تعبیر، این سوره مدنی است، ولی مکی بودن آن هم بعید نیست، و ذکر زکات و اهل کتاب در آن قرینه مانع بشمار نمی آید و آن را از مکی بودن نمی اندازد. در مکه بعضی از اهل کتاب بودند. برخی از ایشان ایمان آورده، و برخی دیگر ایمان نیاورده بودند. همچنین مسیحیان نجران گروه های اعزامی خود را به

نعمت و خوشی) از آن کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد. (بینه/۶-۸)

این حقائق چهارگانه، دارای ارزش ویژه‌ای در درک و فهم نقش عقیده اسلامی و نقش رسالت واپسین، و همچنین در جهان‌بینی ایمانی است. در موارد زیر به شرح و بسط آنها می‌پردازیم:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَنَفِّكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ: رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً، فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ﴾.

کافران اهل کتاب، و مشرکان، تا زمانی که حجت بدیشان نرسد (و برابر سنت الهی با آنان اتمام حجت نگردد) به حال خود رها نمی‌شوند. (و آن حجت) پیغمبری از سوی خدا است که کتابهای پاک (الهی) را (بر آنان) می‌خواند (و قوانین و احکام آسمانی را بدیشان می‌رساند). در آنها نوشته‌های راست و درست و پرازش و والائی است.

زمین نیاز مبرمی به رسالت جدیدی داشت. فساد و تباهی همه نواحی کره زمین را فراگرفته بود، به گونه‌ای که امیدی به اصلاح جز با رسالت تازه‌ای، و برنامه تازه‌ای نبود. کفر به عقائد همه ساکنان کره زمین رخنه کرده بود، اعم از اهل کتابی که با آئینهای آسمانی قبلاً آشنا شده بودند ولی آنها را تحریف و تغییر داده بودند، یا مشرکانی که در داخل جزیره العرب یا در خارج از آن زندگی می‌کردند.

آنان از این کفری که بدان گرفتار آمده بودند دوری نمی‌گزیدند و جدا نمی‌شدند مگر با این رسالت تازه، و الا با دستهای پیغمبری که وجود خودش حجت و برهان روشنی و جداکننده حق از باطل است:

﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً﴾.

(و آن حجت)، پیغمبری از سوی خدا است که کتابهای پاک (الهی) را (بر آنان) می‌خواند (و قوانین و احکام آسمانی را بدیشان می‌رساند).

پاک از شرک و کفر است.

را در دین خدا پدیدار کرده‌اند). (بینه/۴)

حقیقت سوم: دین در اصل خود یکی است، و ارکان و اصول آن سهل و ساده و روشن و آشکار است، و این ارکان و اصول چون سهل و ساده و دارای سرشت آسان و بی‌دردسر است کار آن به تفرقه و اختلاف نمی‌کشد: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾.

در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات را (به تمام و کمال) بپردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس. (بینه/۵)

حقیقت چهارم این است: کسانی که کافر گردیده‌اند بعد از این که حجت و برهان بدیشان رسیده است آنان بدترین مردمانند. و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای پسندیده کرده‌اند، ایشان بهترین مردمانند. بدین خاطر پاداش اینان و آنان با یکدیگر اختلاف روشنی دارد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا. أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، ذَلِكَ لِمَنْ حَسِيَ رَبُّهُ﴾.

مسئلاً کافران اهل کتاب، و مشرکان، جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند! آنان بدون شک بدترین انسانها هستند. بی‌گمان کسانی که مؤمنند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، آنان مسئلاً خوب‌ترین انسانها هستند. پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغهای بهشتی است که جای ماندگاری است و رودبارها در زیر (کاخها و درختهای) آن روان است. جاودانه برای همیشه در آنجا خواهند ماند. خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خشنودند! این (همه

﴿فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ﴾.

در آنها نوشته‌های راست و درست و پرازش و والائی است.

کتاب بر موضوع اطلاق می‌شود، همان گونه که گفته می‌شود: کتاب طهارت، کتاب نماز، کتاب قضا و قدر، و کتاب قیامت ... این نوشته‌های پاک - که این قرآن است - در آنها کتابهای ارزشمندی، یعنی موضوعات و حقائق گرانبهائی است ...

بدین خاطر این رسالت در وقت مناسب خودش آمده است، و این پیغمبر هم در زمان لازم مبعوث گردیده است، و این نوشته‌ها و کتابها و حقیقتها و موضوعها آمده‌اند تا در سراسر زمین رخدادی را پدید آورند که زمین جز در پرتو آن اصلاح نمی‌شود و روبه‌راه نمی‌گردد. اما زمین چگونه بدین رسالت و بدین پیغمبر نیاز داشت؟ برای توضیح و روشنگری این امر به گلچینی از اشاره‌های آشکاری بسنده می‌کنیم که در کتاب ارزشمندی ذکر گردیده‌اند که مرد مسلمان «آقای ابوالحسن علی حسنی ندوی» آن را تحت عنوان: «مَادَا خَسِرَ الْعَالَمُ بِإِغْطَاطِ الْمُسْلِمِينَ» نوشته است ... این کتاب روشن‌ترین و مختصرترین چیزی است که ما آن را در بارهٔ موضوع خودش خوانده‌ایم. در فصل اول، باب اول آمده است:

«قرن ششم و هفتم میلاد مسیح بدون اختلاف منحصّ‌ترین و پست‌ترین دوره از ادوار تاریخ بود. انسانیت قرن‌ها بود سر در نشیب نهاده بود و به پستی گرائیده بود. روی زمین نیروئی نبود دست بشریت را بگیرد و آن را از پرت گردیدن و هلاک شدن نجات بدهد. گذشت روزگاران به فروافتادن بشریت سرعت بخشیده بود و بر شدّت گرایش به پستیها و خواریها افزوده بود. انسان در این قرن آفریدگارش را فراموش کرده بود. در نتیجه خود را و سرنوشت خود را نیز پشت گوش افکنده بود، و ترقی و تعالی خود را، و نیروی تشخیص خیر از شرّ و خوبی از بدی را، و زیبا از زشت را از دست داده بود. مدّتی بود که صدای دعوت انبیاء

فروکش کرده بود و خاموش مانده بود. چراغهایی که انبیاء آنها را برافروخته و روشن نموده بودند با طوفانهائی خاموش گردیده بود که پس از آنان وزیده بود. یا چراغها خاموش نشده بود اما نور آنها ضعیف و ناچیز گردیده بود، به گونه‌ای که این نور جز برخی از دلها را روش نمی‌کرد، چه رسد به این که خانه‌هایی را روشن بکند، و یا شهرها و مملکتهائی را روشن بدارد. ملّاها از میدان زندگی بازگشته بودند و دور گردیده بودند، و به دیرها و کلیساها و خلوتکده‌ها پناه برده بودند. تا آئین خود را بپایند، و خویشتن را مصون نمایند. یا این که به آسایش و آرامش گرائیدند و علاقه‌مند گردیدند. از وظائف زندگی و جدّ و جهد آن گریختند، یا در مبارزهٔ دین و سیاست، و روح و ماده شکست خوردند. کسی که از ایشان در موج سیلاب زندگی برجای ماند با شاهان و دنیاپرستان صلح و سازش کرد، و در گناه کردن و تعدّی نمودن، و خوردن اموال مردمان به ناحق، کمک کرد و یاریشان داد ... آئینهای بزرگ، نخجیر هرزه‌گرایان و به بازیچه نشستگان شدند، و بازیچهٔ بزهکاران و دورویان گردیدند، تا بدانجا که روح و شکل خود را از دست دادند. اگر یاران نخستین آئینها زنده می‌گردیدند آئینها را نمی‌شناختند. مهدهای تمدّن و فرهنگ و حکم و سیاست، نمایشگاه هرج و مرج و فروپاشی و از هم‌پاشیدگی و سوء نظام و ظلم حاکمان گردید. گهواره‌های تمدّن به خود پرداختند و برای جهان رسالتی برنداشتند و نبردند، و برای ملت‌ها دعوتی برنداشتند و نداشتند، و در معنویات خود مفلس گردیدند و معنویات خویش را از دست دادند. چشمهٔ حیات آنها خشکید. آبشخور صاف و صوفی از آئین آسمانی، و نظام ثابتی از حکومت بشری نداشتند.

این اشارهٔ تند و سریع به طور اجمال حالت و وضع بشری و آئینهای موجود پیش از بعثت محمّدی را به تصویر می‌کشد. قرآن در جاهای گوناگونی به پدیده‌های کفری اشاره می‌کند که اهل کتاب و مشرکان

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است! (مائده/۷۳)

و این فرموده یزدان در باره مشرکان:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ. وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ. لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾.

بگو: ای کافران! آنچه را که شما (بجز خدا) می‌پرستید، من نمی‌پرستم. و شما نیز نمی‌پرستید آنچه را که من می‌پرستم. همچنین نه من به گونه شما پرستش را انجام می‌دهم، و نه شما به گونه من پرستش را انجام می‌دهید. آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم. (سورة کافرون)

و آیات بسیار دیگری ...

پیامد این کفر، شر و بلا و فروپاشی و دشمنانگی و ویرانی‌ای بود که نواحی زمین را در بر گرفته بود ... «خلاصه بر روی زمین ملتی نبود که پندار نیکو و کردار پسندیده‌ای داشته باشد، و نه جامعه‌ای بود که بر پایه اخلاق و فضیلت استوار باشد، و نه حکومتی بود که بر پایه عدل و داد و رحم و مهربانی تشکیل گردیده باشد، و نه رهبری‌ای بود که بر دانش و بینش و حکمت و فرزاندگی بنا شده باشد، و نه آئین صحیح منقول از انبیاء در دسترس بود».^(۱)

بدین خاطر رحمت یزدان در حق انسان مقتضی این گردید که پیغمبری از سوی خود مبعوث بکند و بفرستد. پیغمبری که نوشته‌های پاک الهی را بر آنان بخواند و احکام آسمانی را بدیشان برساند. در آن نوشته‌ها موضوعات راست و درست و پرارزش و والاّی باشد. کافران مشرک، و کسانی که اهل کتاب بودند از آن شر و بدی و فساد و تباهی دست نمی‌کشیدند و تغییر مسیر نمی‌دادند مگر با بعثت این پیغمبری که نجات‌دهنده و راهنما و روشنگر است ...

را دربر می‌گیرد ... از جمله این فرموده‌های خداوند متعال در باره یهودیان و مسیحیان:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ. وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾.

یهودیان می‌گویند: عُزَیر پسر خدا است (چرا که آنان را بعد از یک قرن خواری و مذلت از بند اسارت رها کنید و تورات را که از حفظ داشت دوباره برای ایشان نگاشت و در دست‌رستان گذاشت). و ترسایان می‌گویند: مسیح پسر خدا است (چرا که او بی‌پدر از مادر بزاد).

(توبه/۳۰)

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ. وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ﴾.

یهودیان می‌گویند: مسیحیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند، و مسیحیان نیز می‌گویند: یهودیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند. (بقره/۱۱۳)

و این فرموده یزدان در باره یهودیان:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ: يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ: غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا. بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾.

(برخی از) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است (و بخل او را از عطاء و بخشش به ما گسسته است!). دستهایشان بسته باد! (و بخل بهره ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!). بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است). هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند) می‌بخشد. (مائده/۶۴)

و این فرموده یزدان در باره مسیحیان:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است.

(مائده/۷۲)

یهودیان را در پیش مسیحیان، و مسیحیان را در پیش یهودیان، مبعوض و دشمن کرد، و شهرت و آوازه آنان را زشت و پلشت نمود. در آخرین سال فرمانروائی «فوکاس» یعنی سال ۶۱۰ میلادی، یهودیان بر مسیحیان در انطاکیه تاختند و یورش بردند. امپراتور سردار خود «ابنوسوس» را فرستاد تا شورش یهودیان را سرکوب کند. ابنوسوس رفت و کار خود را با سنگدلی شگفتی به مرحلهٔ اجراء درآورد. همهٔ مردمان را با شمشیر، به دار آویختن، غرق کردن، سوزاندن، شکنجه دادن، و آنان را جلو درندگان انداختن، و ... کشت ... این کار میان یهودیان و مسیحیان بارها و بارها اتفاق افتاده است و تکرار گردیده است. مقریزی در کتاب «الخطط» گفته است: در ایام «فوقا» پادشاه روم، کسری پادشاه ایران سپاهیان خود را به مملکتهای شام و مصر فرستاد. سپاهیان کلیساهای قدس، فلسطین، و اکثر شهرهای شام را ویران کردند، و جملگی مسیحیان را کشتند، و برای قتل عام مسیحیان به مصر رفتند، و عدهٔ زیادی از ایشان را کشتند، و عدهٔ زیادی از آنان را نیز اسیر کردند و به بردگی بردند، عده‌ای که قابل شمارش نبوده و خارج از شمار بودند. یهودیان به سپاهیان ایران کمک کردند، و با ایشان در جنگ با مسیحیان و تخریب کلیساهایشان همدست و هم‌رمز شدند. یهودیان از طبرستان، کوه جلیل، شهر ناصریه، شهر صور، و از شهرهای قدس، به سوی ایرن آمدند، و با ایرانیان بر سر مسیحیان آوردند آنچه آوردند، و بلای بزرگی بدیشان رساندند و سخت کیششان دادند، و دو کلیسای ایشان را در قدس ویران کردند. منازل مسیحیان را آتش زدند، و قطعه‌ای از چوب صلیب را برداشتند، و کشیش قدس و عدهٔ زیادی از یارانش را اسیر کردند ... تا آنجا که بعد از ذکر فتح قدس گفته است:

یهودیان در اثنای این امر در شهر صور سر به شورش برداشتند، و بقیهٔ افراد خود را به شهرهایشان فرستادند، و به همدیگر وعده دادند که بر سر مسیحیان بتازند و

قرآن مجید وقتی که این حقیقت را در سرآغاز این سوره بیان می‌دارد، برمی‌گردد و بیان می‌دارد که اهل کتاب مخصوصاً پراکنده نشده‌اند و از یکدیگر نگسیخته‌اند و در بارهٔ آئین خود اختلاف پیدا نکرده‌اند به سبب جهل و نادانی یا به علت پیچیدگی مطالب دین یا مقاصد عقیده، بلکه آنان پراکنده شده‌اند و اختلاف پیدا کرده‌اند پس از این که علم و اطلاع بدیشان رسیده است، و بعد از این که حجت و برهان روشن توسط انبیاء بدانان گوشزد گردیده است و ابلاغ شده است:

﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾.

اهل کتاب پراکنده نشده‌اند (و گروه گروه و دسته دسته نگشته‌اند) مگر آن زمانی که پیغمبری به پیش ایشان آمده است (و دستورات خدا را بدیشان رسانده است. آن وقت کم‌کم دچار تفرق و اختلاف شده‌اند و مذهبی را در دین خدا پدیدار کرده‌اند).

نخستین تفرقه و اختلاف، چیزی بود که میان گروه‌ها و دسته‌های یهودیان پیش از بعثت عیسی علیه السلام روی داد. یهودیان به گروه‌ها و دسته‌ها و جماعتها و حزبهائی تقسیم شدند، هرچند که پیغمبرشان موسی علیه السلام و کتابشان تورات بود. آنان به پنج گروه اصلی تقسیم گردیدند که عبارتند از: صدوقیون، فریسیون، آسیون، غلاة و افراطیون، سامریون ... هر طائفه‌ای هم جهتی و رویکردی دارد. بعد از آن تفرقه میان یهودیان و مسیحیان درگرفته است، هرچند که مسیح علیه السلام پیغمبری از پیغمبران بنی‌اسرائیل، و بلکه آخرین پیغمبر ایشان بوده است. آمده است و تورات را تصدیق کرده است و بدان باور داشته است. با وجود این، مخالفت و تفرقه میان یهودیان و مسیحیان به جائی رسیده است که دشمنانگی شدید و کینه‌توزی زشتی گردیده است. تاریخ کشتارگاهائی میان یهودیان و مسیحیان نشان می‌دهد که بدن‌ها از آنها به لوزه درمی‌آید و به تب و تاب می‌افتد.

«در اوائل قرن هفتم حوادث تازه‌ای روی داد که

که بداند چه کاری از آنان سر زده است. به هرقل گفتند که ما کفارۀ همچون سوگندی را به جای تو می پردازیم، بدین صورت خودشان را وادار سازند و مسیحیان را بر آن دارند روزهای جمعه را در طول سال روزه بدارند و در طول زمان و گشت و گذار دوران همیشه روزهای جمعه روزه‌داری کنند! هرقل سخن ایشان را پذیرفت و سخت بر سر یهودیان تاخت، و بدیشان بلای بسیار زشتی رساند، و در این تاخت و تاز همه را نابود کرد، تا بدانجا که از یهودیان کسی در ممالک روم در مصر و شام باقی نماند، مگر کسانی که گریختند و خود را پنهان کردند ...

با توجه به این روایتها می توان دانست که کار این دسته یهودیان و مسیحیان به کجا انجامیده است و چه اندازه سنگدل و خون آشام گردیده اند و آزمند ریختن خون انسان شده اند، و برای کیفر دادن دشمن روزشماری کرده اند و در پی فرصت بوده اند، و در این راستا حدود و ثغوری را مراعات ننموده اند»^(۱)

بعد از آن، تفرقه و اختلاف میان خود مسیحیان درگرفت، هرچند که کتابشان یکی و پیغمبرشان یکی بود. تفرقه و اختلاف ایشان پیش از هرچیز در عقیده بود. بعد از آن، به دسته های دشمن هم و بیزار از یکدیگر و جنگنده با همدیگر تبدیل شدند. اختلافات پیرامون سرشت مسیح علیه السلام میانشان درگرفت. میانشان در بارۀ این که سرشت او لاهوتی یا ناسوتی است تفرقه افتاد. همچنین در بارۀ سرشت مادرش مریم میانشان اختلاف پیدا شد. میانشان دعوا و جنجال درگرفت در بارۀ سرشت سه خدائی که - به گمان آنان - «الله» از آنها فراهم آمده است و تشکیل گردیده است! قرآن دو قول یا سه قول مسیحیان را در این باره ذکر می فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾.

ایشان را بکشند. میانشان جنگ درگرفت. در این جنگ حدود بیست هزار یهودی گرد آمدند و کلیساهای بیرون شهر صور را ویران ساختند. مسیحیان به سویشان برگشتند و بر آنان غالب شدند. یهودیان شکست خوردند و سخت درهم کوبیده شدند، و عدۀ زیادی از ایشان کشته شدند. هرقل در قسطنطنیه پادشاه روم شد. با حيله و تزویری که با کسری به کار برد بر ایرانیان پیروز گردید. کسری از پیش هرقل کوچید و رفت. آن گاه هرقل از قسطنطنیه حرکت کرد تا ممالک شام و مصر را بازسازی کند و خرابیهائی را آباد گرداند که ایرانیان به بار آورده بودند. فرستادگان یهودیان از طبرستان و جز آن به سوی هرقل آمدند، و هدایای ارزشمند زیادی را برایش آوردند و از او درخواست کردند به یهودیان امان بدهد و بر امان نامه خود برایشان سوگند بخورد. هرقل به یهودیان امان داد و برایشان سوگند خورد. سپس وارد قدس شد. مسیحیان با انجیلها و صلیبها و بخورها و شمعهای فروزان به استقبال او آمدند و پذیرۀ وی گردیدند. هرقل شهر و کلیساهای را ویران دید. این امر او را بدحال و ناراحت کرد، و دلش به حالشان سوخت و با ایشان اظهار همدردی کرد. مسیحیان هرقل را از شورش یهودیان همراه با ایرانیان، و از کاری که یهودیان بر سرشان آورده بودند باخبر کردند. بدو اطلاع دادند که شکنجه و آزار و کیفری که یهودیان بدیشان رسانده اند سخت تر و بدتر از شکنجه و آزار و کیفری بوده است که ایرانیان بر سر مسیحیان آورده اند، سخت به پا خاسته اند تا مسیحیان را تا آخرین نفر بکشند. مسیحیان هرقل را برانگیختند و او را بر آن داشتند که از یهودیان انتقام بگیرد و بر ایشان بتازد. این کار را در نظرش آراستند. هرقل به استدلال پرداخت و به مسیحیان خبر داد که به یهودیان امان داده است و برایشان سوگند خورده است. راهبان و کشیشان و رهبران مذهبی فتوا دادند که هیچ گناهی در کشتن یهودیان مرتکب نمی شود. زیرا یهودیان حيله و نیرنگ به کار برده اند تا او ایشان را امان داده است بدون این

۱- به نقل از کتاب: «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين». چاپ اول،

به طور مسلم، کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرند.

(مائده/۱۷)

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است!

(مائده/۷۳)

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ: اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟﴾.

و (خاطر نشان ساز) آن گاه را که خداوند می‌گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که جز الله، من و مادرم را هم دو خدای دیگر بدانید (و ما دو نفر را نیز پرستش کنید؟).

(مائده/۱۱۶)

شدیدترین این اختلافات دینی اختلاف میان مسیحیان شام و دولت روم، و میان مسیحیان مصر، یا به عبارت درست‌تر میان «ملکانی» و میان «منوفوسی» است. شعار ملکانیون عقیده مزدوج بودن سرشت مسیح بود. منوفوسیون معتقد بودند حضرت مسیح سرشت واحدی دارد که الاهیت است. الاهیتی که سرشت بشریت مسیح در آن متلاشی گردیده است، مانند قطره‌ای از سرکه که به دریای عمیق و متلاطمی بیفتد. این اختلاف میان این دو گروه در قرن ششم و هفتم شدت پیدا کرد، تا بدانجا که گوئی جنگ تمام عیاری میان دو آئین جداگانه و دشمن یکدیگر است. یا انگار مخالفت موجود در میان یهودیان و مسیحیان است... هر طائفه‌ای در باره طائفه دیگر می‌گوید: آنان بر چیزی بند نیستند و عقیده درستی ندارند.

هرقل امپراتور روم که از سال ۶۱۰ تا ۶۴۱ می‌زیسته است، بعد از پیروزی بر ایرانیان در سال ۶۳۸، کوشید میان مذبه‌های متخاصم اتحاد برقرار کند و آنها را متحد و متفق گرداند. در توافقی نامه آمده بود: مردمان حق ندارند از اصل سرشت حضرت مسیح سخن بگویند، و در این باره صحبتی نداشته باشند که آیا مسیح صفتی دارد یا دو صفت. ولی باید گواهی دهند خدا دارای اراده و مشیت، یا قضا و قدر یگانه‌ای است. در اوائل سال ۶۳۱ بر این امر توافق گردید، و مذهب

منوئیلی مذهب رسمی دولت و کسانی شد که پیرو کلیسای مسیحی در آن دولت بودند. هرقل تصمیم گرفت مذهب تازه‌ای را ارائه دهد که جدای از مذاهب مختلف و مخالف یکدیگر باشد. برای این کار به همه وسائل و راه‌های ممکن متوسل گردید. اما قبطیان با او دشمنی ورزیدند و مبارزه کردند، و از این بدعت و تحریف بیزاری جستند، و در برابر او ایستادند و آماده مرگ در راه دفاع از عقیده قدیم خود شدند. امپراتور بار دیگر خواست مذبه‌ها را یکی و متحد گردانند، و اختلافات را از میان بردارد، و به این اکتفاء و بسنده کرد که مردمان اقرار و اعتراف کنند به این که خدا دارای یک اراده و مشیت است. اما مسئله دیگری که اجراء این اراده و مشیت در عمل است، سخن را در این راستا به وقت دیگری موکول کرد، و مردمان را از مناظره و مباحثه در باره آن منع نمود و بازداشت. این امر را رسالت رسمی و اعلامیه همگانی کرد، و آن را به جمیع جهات جهان شرقی رساند. اما این رسالت و اعلامیه همگانی طوفان را در مصر فرونشانند، و کشت و کشتار و شکنجه و آزار رسواگرانه‌ای با دست قیصر در مصر درگرفت و مدت ده سال طول کشید. در این مدت کارهایی روی داد که پوست بدن از آنها به لرزه می‌افتاد. مردانی شکنجه و آزار می‌شدند و سپس آنان را در آب غرق می‌کردند و می‌کشتند. مشعل‌هایی برافروخته می‌گردید و آتش آنها بر بدن بیچارگان مسلط می‌شد و اندامهای آنها را می‌سوزاندند تا روغن گوشت بدنشان از دو سو بر زمین می‌ریخت. زندانی در کیسه‌ای لبریز از شن گذاشته می‌شد و به دریا انداخته می‌شد... و چیزها و کارهای رسواگرانه دیگری جز اینها صورت می‌گرفت.^(۱) همه این اختلافات و کشمکشها در بین همه اهل کتاب بود، آن هم:

۱- به نقل از کتاب: «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين». صفحات

﴿مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾.

بعد از آن که پیغمبری به پیش ایشان آمده است (و دستورات خدا را بدیشان رسانده است).
این اختلافات و کشمکشها بدان خاطر نبوده است که علم و دانش و بیان و روشنگری در میانشان کم بوده یا نبوده است. بلکه سیلاب هوا و هوس و انحراف و کجروی، ایشان را روئیده است و با خود برده است.

دین در اصل و اساس خود واضح و آشکار است، و عقیده به ذات خود سهل و ساده است:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾.

در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات را (به تمام و کمال) بپردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

این قاعده و اساس و بنیاد دین خدا به طور کلی است: خدای یگانه را پرستیدن، عبادت را تنها برای او کردن، مخلصانه به بندگیش پرداختن، نماز خواندن، و زکات پرداخت کردن:

﴿وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾.

آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

عقیده سره و خالصی در درون است. عبادت و پرستش خدا است که بیانگر این عقیده است. خرج کردن دارائی و اموال در راه خدا که زکات است... کسی که این ارکان و اصول را پیاده کند و تحقق بخشد، ایمان را پیاده کرده است و تحقق بخشیده است همان گونه که اهل کتاب بدان دستور داده شده‌اند، و همان گونه که در آئین خدا به طور کلی مردمان بدین امر دستور داده شده‌اند. دین یکی است. عقیده یکی است. رسالتهای پیایی همین عقیده را با خود آورده‌اند، و پیغمبران بر همین عقیده گرد آمده‌اند... دینی است که دشواری و

پیچیدگی در آن نیست. عقیده‌ای است که به تفرقه و اختلاف دعوت نمی‌کند و نمی‌خواند. این عقیده که بدین روشنی، و بدین سادگی، و بدین آسانی است، کجا است، و آن جهان‌بینیهای پیچیده، و آن جدال و ستیز بیشمار کجا است؟



پیش از این، حجت و برهان در دیانت‌هایشان توسط پیغمبران‌شان برایشان آمده بود. اما هم اینک حجت و برهان به صورت زنده در پیغمبر خدا مجسم گردیده است، پیغمبری که از سوی خدا است و کتابهای پاک الهی را بر آنان می‌خواند و قوانین و احکام آسمانی را بدیشان می‌رساند. عقیده را بدیشان می‌آموزد به شکل روشن و ساده و آسان. راه روشن است، و سرنوشت کسانی که کافرنند، و کسانی که مؤمنند معین است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾.

مسلماناً کافران اهل کتاب، و مشرکان، جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند! آنان بدون شک بدترین انسانها هستند. بی‌گمان کسانی که مؤمنند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند. آنان مسلماناً خوب‌ترین انسانها هستند. پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغهای بهشتی است که جای ماندگاری است و رودبارها در زیر (کاخها و درختهای) آن روان است. جاودانه برای همیشه در آنجا خواهند ماند. خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خشنودند! این (همه نعمت و خوشی) از آن کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد.

محمد ﷺ پیغمبر واپسین است. اسلامی که محمد ﷺ با خود به ارمغان آورده است رسالت واپسین است. پیغمبران پیایی می‌آمدند هر زمان که

است که سرزمین اسلامی نامیده می‌شود، و نه خانه‌ای شرط است که گفته می‌شود: متعلق به مسلمانان است. و نه گفتن واژه‌ها و جمله‌هایی شرط است که انسانی بدان زبان می‌گشاید. بلکه شرط، ایمان است، ایمانی که آثار آن در واقعیت زندگی پیدا و هویدا باشد:

﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾.

کارهای شایسته و بایسته می‌کنند.

این کلام، سخنی نیست که از لبها بیشتر تجاوز ننماید. کارهای شایسته و بایسته، هرگونه رفتار و کرداری است که خدا به انجام آن دستور فرموده باشد. از قبیل: عبادت و خلق و خوی و کار و عمل و همزیستی و سازش خداپسند... نخستین کار شایسته و بایسته اجرای شریعت خدا در زمین، و حکومت کردن و داوری نمودن در میان مردمان برابر آنچه خدا مقرر و معین داشته است و شریعتش نامیده است... کسانی که این چنین باشند، آنان بهترین انسانها هستند.

﴿جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾.

پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغهای بهشتی است که جای ماندگاری است و رودبارها در زیر (کاخها و درختهای) آن روان است. جاودانه برای همیشه در آنجا خواهند ماند.

باغهایی که برای اقامت دائم در میان نعمتها آماده گردیده‌اند. نعمتهائی که در اینجا ایمن شدن از فوت و فسای آنها، و اطمینان پیدا کردن از پراکندگی و نابسامانی آنها بیانگر آنها است. فوت و فنا، و پراکندگی و نابسامانی هم همه خوبیها و پاکیهای زمین را از میان برمی‌دارد، و همه خوشیها و نعمتهای زمین را تیره و تار می‌نماید... همچنین رودبارهایی که در زیر درختان و کاخهای آنجا جاری است بیانگر نعمتها و خوشیهای سرمدی است، و جریان رودبارها سایه‌روشنهای تر و تازگی و زندگی و حیات و جمال و زیبایی دارد! سپس روند سخن پله پله اوج می‌گیرد و این نعمتهای سرمدی را بیشتر و بیشتر به تصویر

زمین فاسد و تباه می‌گردید تا مردمان را به خیر و صلاح برگردانند. فرصت به دنبال فرصت، و مهلت بعد از مهلت، داده می‌شد به کسانی که از راه منحرف می‌شدند و به کژراهه می‌افتادند. ولی خدا خواست رسالتهایی که به سوی زمین روانه می‌گردند، با این رسالت واپسین و جامع و شامل و کامل مختوم گردد و پایان داده شود. فرصت واپسین معلوم و مشخص گردید. یا ایمان آوردن و نجات پیدا کردن است، و یا کفر ورزیدن و هلاک گردیدن است. زیرا کفر ورزیدن در این زمان دلالت بر شرّ و بلای بدون حدّ و مرزی دارد، و ایمان آوردن دلالت بر خیر و خوبی فراوان و سرمدی دارد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا. أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾.

مسلمان کافران اهل کتاب، و مشرکان، جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند! آنان بدون شک بدترین انسانها هستند.

حکم قاطعانه‌ای است که نه جای ستیزی و نه راه چاره‌ای در آن است، هرچند برخی از اعمال و آداب و مقررات ایشان شایسته و بایسته و خوب و پسندیده باشد، مادام که آنان بدین رسالت واپسین ایمان نیاورند، و این پیغمبر خاتم را نپذیرند. ما در باره این حکم شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهیم به خاطر نمادی از نمادهای خیر و صلاحی که دیده می‌شود، ولی با برنامه ثابت و استوار یزدان پیوندش گسیخته و بریده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾.

بی‌گمان کسانی که مؤمنند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، آنان مسلماً خوب‌ترین انسانها هستند.

حکم قاطعانه‌ای است که در آن نیز جای هیچ‌گونه ستیز و جدالی نیست. شرط آن نیز واضح و روشن است و دشواری و پیچیدگی و حيله و نیرنگی نیست. این شرط، ایمان است. نه تولد در محلی از زمینی شرط

می زند و بالاتر و بالاتر پیش چشم می دارد:
 ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾.

خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خشنودند!

این رضای خدا است، و رضای خدا بالاتر و خوشایندتر از همه نعمتها است... این رضایت از پروردگارش در درونشان جای دارد. این رضایت آنان از قضا و قدر یزدان در باره ایشان است. این رضایت آنان از نعمتهای خداداد بدیشان است. این رضایت رضایتی است که سراپای وجودشان را با آرامش و اطمینان و شادی خالصانه ژرف فرامی گیرد و غرق در خود می کند...

این تعبیری است که سایه روشنهایش را می اندازد:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾.

خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خشنودند!

این تعبیری است که هیچ تعبیر دیگری چنین سایه روشنهایی ندارد!

﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾.

این (همه نعمت و خوشی) از آن کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد.

این واپسین تأکید است. تأکید این که همه اینها مربوط به ارتباط دل با خدا، و با نوع این ارتباط، و با احساس ترس و هراسی است که انسان را به انجام همه خوبیها و

نیکیها برانگیزد و بکشانند، و انسان را از هرگونه انحراف و کجروی بازدارد و برگرداند... احساسی به انسان دست دهد که سدها و مانعها را از سر راه بردارد، و پردهها را از جلو چشمان انسان به کنار بزند، و دل را لخت و عور در پیشگاه خدای قادر متعال نگاه دارد، و خالصانه دل را به خدا بدهد. کسی که عبادت را مخلصانه انجام می دهد، و عمل را از آلودگیهای ریا و پلشتیهای شرک در هر شکلی از اشکال می پالاید و سره می نماید، و واقعاً از پروردگارش می ترسد، چنین کسی نمی تواند بجز خدا سایه ای از آفریدگان خدا را به دل خود بیفکند و بیندازد. چرا که او می داند خدا نمی پذیرد کاری را که در آن بنده غیر خدا را با خدا در مد نظر بگیرد و به میان بیاورد. خدا کاملاً بی نیاز از شریک و انباز است. باید عمل برای خدا خالصانه انجام بگیرد، و الا آن را نمی پذیرد.



این حقائق چهارگانه بزرگ، مباحث این سوره کوتاه است. قرآن این حقائق را با شیوه ویژه خود بیان می کند که در این سوره های کوتاه با صفت خاصی نمودار و پدیدار می گردد...



﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا، وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا هَآذَا؟ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾.

هنگامی که زمین سخت به لرزه درانداخته می‌شود، و زمین (از هم می‌شکافد و گدازه‌های درونی و دفینه‌ها و مرده‌ها، و همه) سنگینیها و بارهای خود را بیرون می‌اندازد (و به گونه دیگری درمی‌آید)، و انسان می‌گوید: زمین را چه شده است؟ در آن روز (که سرآغاز قیامت است) زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند (و به زبان قال یا حال خواهد گفت که چه چیزهایی بر آن گذشته است. این احوال و اقوال زمین) بدان سبب است که پروردگار تو بدو پیام می‌دهد (که چه بشود و چه بگوید).

این، روز قیامت است. روزی است که زمین ثابت و استوار سخت به لرزش و جنبش درمی‌آید. سخت به زلزله درمی‌افتد. آنچه در درون دارد به بیرون می‌اندازد. پیکرها و فلزها و معدنها و دیگر چیزهایی که مدت‌های زیادی آنها را در درون خود نگاهداری می‌کرده است به بیرون پرت می‌کند. انگار زمین می‌خواهد بار خود را سبک دارد، و از این سنگینیها خویشتن را آسوده نماید، سنگینیهایی که مدت‌های طولانی آنها را برمی‌داشته است!

این صحنه‌ای است که هرچیز ثابت و استواری را به لرزش و جنبش درمی‌آورد که زیر پای شنونده این سوره قرار دارد. به گونه‌ای که چنین می‌انگارند که آنان خودشان به جولان افتاده‌اند و به تاب درآمده‌اند و بدین سو و آن سو هل داده شده‌اند! زمین زیر پایشان می‌لرزد و می‌جنبد و بدین سو و آن سو می‌افتد و می‌رود! صحنه‌ای است که دلها را برمی‌کند و گریزان می‌کند از هر چیزی که در این زمین بدان چنگ می‌زند و به دنبال آن می‌افتد، و گمان می‌برد که ماندگار و پایدار است. این نخستین پیام این صحنه‌ها است، صحنه‌هایی که قرآن آنها را به تصویر می‌کشد، و در

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره زلزله مکی و ۸ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۝ (۱) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۝ (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا هَآذَا ۝ (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۝ (۴) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ۝ (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّیُرَوْا أَعْمَلَهُمْ ۝ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۝ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۝ (۸)

این سوره در قرآن و برابر برخی از روایات مدنی است. در بعضی از روایت‌های دیگر نیز این سوره مکی است. ما روایت‌هایی را ترجیح می‌دهیم که این سوره را مکی می‌شمارند. شیوه تعبیری و موضوعات این سوره نیز مؤید این نظریه است.

این سوره تکان سخت و تندی برای دل‌های غافل است. تکانی است که در آن، موضوع و صحنه و آهنگ و ازگانی شرکت می‌ورزد. این سوره فریاد بلند و نیرومندی است که زمین را و ساکنان زمین را به تکان و لرزه می‌اندازد. هنوز خوب به خود نمی‌آیند و آگاه و هوشیار نمی‌گردند ایشان را با حساب و کتاب و وزن و ترازو و سنجش و ارزیابی و سزا و جزا در برخی از بندهای کوتاه رویاروی می‌گرداند ...

این قالب همه جزء سیام است. این قالب، در این سوره، واضح و کامل پدیدار و نمودار می‌آید ...

﴿يَوْمَئِذٍ﴾. در آن روز... آن روز که این زلزله درمی گیرد، و انسان در برابرش مدهوش و حیران می گردد!

﴿تُخَذِّلُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾.

زمین خبرهای خود را بازگو می کند (و به زبان قال یا حال خواهد گفت که چه چیزهایی بر آن گذشته است. این احوال و اقوال زمین) بدان سبب است که پروردگار تو بدو پیام می دهد (که چه بشود و چه بگوید).

در آن روز این زمین اخبار خود را بازگو می کند، و حال خود را و آنچه را که بر او گذشته است به رشته سخن می کشد... به ذکر آنچه بر سر او آمده است و آنچه بر سر او گذشته است می پردازد.

﴿بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾.

(این احوال و اقوال زمین) بدان سبب است که پروردگار تو بدو پیام می دهد (که چه بشود و چه بگوید).

کاری که زمین باید انجام بدهد این است که به حرکت و جنبش درآید و روان شود، و به زلزله و یژه خود بپردازد، و بارها و سنگینه های خود را بیرون بيفکند! .. او هم فرمان پروردگار خود را اطاعت می کند:

﴿وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ﴾.

و فرمان پروردگارش را می برد، و چنین هم می سزد و حق هم همین است.

(انشقاق/۲)

اخبار خود را بازگو می کند. این حال، سخن روشنی است در باره چیزی که به دنبال دارد. آنچه به دنبال دارد فرمان یزدان و پیام خدا بوده است...



در اینجا که «انسان» مدهوش و گرفتار است، و آنچه روی داده است و پیش آمده است، از ترس و هراس و دهشت و وحشت و شگفت و شگرف، پریشان می شود و روان می گردد و نفس نفس می زند و زبان بیرون می کشد، در اینجا «انسان» که نزدیک است زبانش از گفتار بایستد، پریشان و هراسان می پرسد: چه شده است؟ چه شده است؟ در اینجا با صحنه حشر و نشر و

آنها حرکت و جنبشی را به ودیعت می گذارد که نزدیک است به اعصاب شوننده منتقل شود به محض این که عبارت شگفت و شگرف قرآنی را بشنود!

بر این تأثیر، وضوح و روشنی می افزاید، وقتی که «انسان» را در مقابل این صحنه عرضه شونده نشان می دهد، و در آن حال که او دارد به صحنه نگاه می کند، فعل و انفعال و کنش و واکنش او را ترسیم می کند:

﴿وَقَالَ الْإِنْسَانُ: مَا هَٰذَا؟﴾.

و انسان می گوید: زمین را چه شده است؟

این پرسش کسی است که ناگهانی گرفتار آمده است و حیران و ویلان و مات و مبهوت گردیده است. آن کسی که می بیند آنچه را که تا به حال ندیده است و با آن آشنا نشده است. با چیزی رویاروی می گردد که آن را درک و فهم نمی کند. چیزی را می بیند که نمی تواند در برابر آن شکیبائی کند و ساکت بماند. فریاد برمی آورد:

﴿مَا هَٰذَا﴾.

زمین را چه شده است؟

چه چیز است که او را این گونه به لرزش و جنبش و تب و تاب می اندازد؟ زمین را چه شده است؟ انگار او بر پشت زمین این سو و آن سو می شود و می رود، و تلو تلو می خورد و سرنگون می گردد و واژگون می شود. می کوشد چیزی را بگیرد تا آرام بگیرد و بایستد. اما همه چیز پیرامونش سخت در تب و تاب و جنبش و لرزش است!

«انسان» پیش از این، زلزله ها و آتشفشانها دیده است. از مشاهده آنها به ترس و هراس افتاده است و آشفته و پریشان گردیده است، و هلاک و نابود شده است، ولی انسان وقتی که زلزله روز قیامت را می بیند همگونی و مشابهتی را میان زلزله روز قیامت و زلزله ها و آتشفشانهای زندگی دنیا نمی یابد! این چیز تازه ای است که انسان بسان آن را ندیده است. کاری است درگرفته است و راز آن را نمی داند، و شبیه آن را به یاد ندارد. کار هراس انگیزی است که برای نخستین بار روی می دهد!

می گردند و بیرون می آیند و روان می شوند! به کسی و به چیزی نگاه نمی کنند. نه پشت سر خود را می نگرند، و نه به اطراف خویش نگاه می کنند:

﴿مُطْعِنِينَ إِلَى الدَّاعِ﴾.

شتابان به سوی فراخواننده (الهی، اسرافیل) می روند (و بدو می نگرند و چشم از او بر نمی دارند). (قمر/۸)

گردنهای ایشان بالا کشیده می شود، و چشمان آنان خیره می گردد:

﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾.

در آن روز هر کدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می کند و از هر چیز دیگری باز می دارد. (عبس/۳۷)

صحنه ای است که زبان آدمیان نمی تواند از صفت آن سخن بگوید و به تعبیر بپردازد. هراسناک و وحشت انگیز است. ترس آور است. بیمناک است. حیران و ویلان کننده است...

همه این واژه ها و تمام واژگان همسان اینها که در فرهنگها ضبط و ثبت هستند، معنی و مفهومی را نمی توانند برسانند که در این صحنه است، معنی و مفهومی که مرغ خیال اندکی از آن را دریافت می دارد، وقتی که به پرواز درمی آید و این صحنه را ورنانداز می کند بدان اندازه که می تواند و در حدودی که تاب آن را می آورد!

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا﴾.

در آن روز، مردمان (از گورهای خود) دسته دسته و پراکنده بیرون می آیند (و رهسپار صحرای محشر می شوند).

﴿لِيرَوْا آعْلَاهُمْ﴾.

تا کارهایشان بدیشان نموده شود (و نتیجه اعمالشان را ببینند).

این یکی سخت تر و ناگوارتر، و بلای ناهنجارتری است... آنان می روند به سوی جایگاهی که در آنجا اعمالشان بدیشان نشان داده می شود تا آنها را ببینند و با سزا و جزای آنها رویاروی گردند. گاهی رویاروی

حساب و کتاب و سنجیدن و برکشیدن و سزا و جزا رویاروی می گردد:

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيرَوْا آعْلَاهُمْ. فَنَنْعَمَ لِمُتَّقَلٍ ذَرَّةٌ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾.

در آن روز، مردمان (از گورهای خود) دسته دسته و پراکنده بیرون می آیند (و رهسپار صحرای محشر می شوند) تا کارهایشان بدیشان نموده شود (و نتیجه اعمالشان را ببینند). پس هرکس به اندازه ذره غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید (و پاداشش را خواهد یافت). و هرکس به اندازه ذره غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید (و سزایش را خواهد چشید).

در یک لحظه صحنه برخاستن از گورها را می بینیم:

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا﴾.

در آن روز، مردمان (از گورهای خود) دسته دسته و پراکنده بیرون می آیند (و رهسپار صحرای محشر می شوند).

صحنه های ایشان را پخش و پراکنده در نواحی زمین می بینیم بدان گاه که زنده می گردند و از گورها بیرون می آیند.

﴿كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ﴾.

انگار آنان ملخهای پراکنده اند (که در دسته ها و گروه های نامنظم و بی هدف، راهی اینجا و آنجا می شوند). (قمر/۷)

این نیز صحنه ای است که انسان پیش از آن با آن آشنا نبوده است و آن را ندیده است. صحنه مردمان در میان همه نسلها است که زنده می شوند و از اینجا و آنجا برمی خیزند و به راه می افتند:

﴿يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا﴾.

روزی زمین از روی مردمان می شکافت و کنار می رود، و ایشان به سرعت (از میان خاکها) بیرون می آیند.

(ق/۴۴)

تا چشم کار می کند، شبها را می بیند که شتابان زنده

از گرد و خاک پراکنده در هوا کوچک تر است، گرد و خاکی که در پرتو نور خورشید مشاهده می گردد. چه گرد و خاک پراکنده در هوا با چشم غیر مسلح دیده می شود، ولی اتم هرگز دیده نمی شود، حتی با بزرگ ترین ذره بینهایی که در آزمایشگاه ها و کارگاه ها است. اتم «رؤیائی» در دل و درون فرزندان و دانشمندان است! هیچ یک از آنان نگفته است که او اتم را با چشم خودش و یا با ذره بین دیده است. آنچه را که دیده است آثار اتم بوده است نه خود اتم!

این یا چیز هموزن این از خیر و خوبی و شرّ و بدی حاضر آورده می شود، و صاحب آن، آن را می بیند و پاداش و پادافره آن را می یابد! ..

بدین هنگام «انسان» چیزی از اعمال خود را کوچک و ناچیز نمی شمارد، خیر و خوبی باشد یا شرّ و بدی. او نمی گوید: این کوچک است و حساب و کتابی و وزن و سنگینی و ارزش و بهائی ندارد. بلکه وجدانش در برابر هر عملی از اعمالش به جنبش و تکان می افتد، بسان جنبش و تکان آن ترازوی دقیقی که اتم آن را بالا می برد یا پائین می اندازد!

همچون ترازویی نظیر و شبیهی یا همسان و همگونی برای آن هنوز در زمین یافته نشده است ... مگر در دل با ایمان ... دلی که در برابر اتمی از خیر و خوبی و شرّ و بدی به جنبش و تکان درمی آید ... در زمین دلهایی است که در برابر کوهی از گناه ها و نافرمانی ها و سرکشی ها و زشتی ها و پلشتی ها نمی جنبند ... هیچ متأثر و منفعل نمی شوند از این که کوه هایی از خیر و خوبی را زیر پا له و لورد سازند، کوه هایی که کوه های دیگر از آنها کم تر و ناچیز تر هستند ...

این دلها، دل های سخت و نابهنجاری در زمین هستند. این دلها در روز حساب و کتاب زیر بارهای سنگین گناهان خود له و لورد می گردند!



شدن انسان با عمل خودش سخت تر و بدتر از هر سزا و جزائی است. برخی از کارها است که انسان از رویاری شدن با آن گریز و نفرت دارد. از آن روی می گرداند به خاطر زشتی و پلشتی آن، بدان هنگام که در نوبه ای از نوبه های پشیمانی و نیش درون، کارش پیش چشمش مجسم می گردد و به تصوّر درمی آید. این وقتی است که خودش تک و تنها آن هم در این دنیا خویشتن را در برابر رفتار و کردارش می یابد. پس وقتی که در آن جهان، در حضور همگان و در کنار گواهان و در پیشگاه یزدان بزرگوار و قدرتمند جهان، خود را در برابر رفتار و کردارش می یابد، باید چه حالی داشته باشد؟!

واقعاً عقوبت هراسناک و وحشتناکی است خود این که اعمالشان پدیشان نشان داده شود، و خود این که رویاری گردند با چیزهایی که از آنان سر زده است و انجام پذیرفته است!

پشتِ سر دیدن اعمال و افعال، حساب و کتاب دقیقی است که ذره ای از خیر و خوبی یا شرّ و بدی را ناکشیده و ناستنجیده و بدون پاداش و پادافره نمی گذارد و از آن در نمی گذرد.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾.

پس هرکس به اندازه ذره غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید (و پاداشش را خواهد یافت). و هرکس به اندازه ذره غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید (و سزایش را خواهد چشید).

ذره ... بعضی از مفسران پیشین می گفتند: ذره پشه است. برخی هم می گفتند: ذره، گرد و غباری است که در پرتو نور خورشید دیده می شود ... گرد و غبار کوچک ترین چیزی بود که می توانستند برای معنی واژه ذره تصوّر کنند و پیش چشم دارند ...

اما ما اکنون می دانیم ذره به اتم می گویند، و اتم چیز مشخصی است و در عربی نامش ذره است. اتم بسیار

به دنبال این صحنه، صحنه ناسپاسی و حق ناشناسی و کفران نعمت و انکار کردن و کفر ورزیدن و خودپسندی و بخل شدید نفس درمی‌رسد!

پس این صحنه هم صحنه زنده شدن و سر از گورها به در آوردن، و جمع آوری کفر و ایمان و نیت خوب و بد موجود در سینه‌ها فرامی‌رسد.

در پایان این سوره، گرد و غبار برانگیختن و بخل و تنگچشمی نمودن و زنده شدن و گردآوری کردن، همه به نهایت خود می‌رسد. به پیشگاه خدا می‌رسد و در آنجا باز می‌ایستد و استقرار می‌پذیرد:

﴿إِنْ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ﴾

در آن روز بدون شک، پروردگارشان (از احوال و اعمال ایشان) بسیار آگاه است (و پاداش و کیفرشان را می‌دهد؟).
(عادیات/۱۱)

در آهنگ موسیقی خشونت و دمیدن و تاختن و درهم شکستنی است که با فضای پر سر و صدا و گرد و خاکی مناسبت دارد که گورهای زیر و رو شده آن را برمی‌انگیزند، و با سینه‌هایی که رازها و ایده‌ها و باورهای درون آنها گردآوری می‌گردد و پیش آورده می‌شود، ارتباط و پیوند دارد. همچنین با فضای انکار کردن و ناسپاسی نمودن و خودخواهی و خودپسندی و تنگچشمی شدید مناسبت دارد. . . . وقتی که خدا برای همه اینها چهارچوب مناسبی را خواسته است، این چهارچوب را نیز از فضای پر سر و صدا و گرد و خاک آلوده‌ای تهیه دیده است، گرد و خاکی که اسبان تازنده در حرکت و دویدن خود برمی‌انگیزند، و فضا را از شیشه و صدای خود پر می‌کنند، و با سهمای خود جرقه‌ها و شراره‌ها برمی‌افروزند، و بامدادان ناگهان یورش می‌برند و گرد و خاک می‌پراکنند، و به وسط دشمنان بدون انتظارشان می‌تازند و می‌رسند. . . . پس چهارچوب این سوره چهارچوبی ساخته از تصویر است، و تصویری ساخته از چهارچوب است.^(۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة عاديات مکی و ۱۱ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَدِيَّتِ صُبْحًا ﴿١﴾ وَالْمُورِيَّتِ قَدْحًا ﴿٢﴾ وَالْمُغِيرَتِ صُبْحًا ﴿٣﴾ فَأَتَرْنَ بِهِ نَفْعًا ﴿٤﴾ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ﴿٥﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَمَاهُ فِي الْقُبُورِ ﴿٩﴾ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ﴿١٠﴾ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ﴿١١﴾

روند این سوره در پسوده‌های تند و سخت و برانگیزنده‌ای به پیش می‌رود. از پسوده‌ای به پسوده‌ای، سبک و سریع و آزاد، می‌پرد و می‌دود و می‌جهد، تا به واپسین بند و بخش سوره می‌رسد، و واژه و سایه‌روشن و موضوع و آهنگ در کنار آن می‌آرمد و استقرار می‌یابد! بدان گونه که دونده به خط پایانی مسابقه می‌رسد و در آنجا می‌آرمد و استقرار می‌یابد!

این سوره می‌آغازد با صحنه اسبانی که نفس‌زنان به پیش می‌تازند، آن اسبانی که با سهمای خود جرقه‌ها و شراره‌ها برمی‌افروزند. بامدادان یورش و ایلغار می‌برند. گرد و غبار برمی‌انگیزند. ناگهانی به میان دشمنان می‌روند و ایشان را غافلگیر می‌کنند و می‌گیرند. به صفهایشان ترس و هراس می‌اندازند و به گریز و فرارشان وادار می‌دارند!

بداند چه اندازه خدا بدین پیکار توجه دارد و بدان اهمیت می دهد.

این گذشته از هماهنگی این صحنه با صحنه هائی است که بر آنها سوگند یاد می شود و بر آنها پیرو زده می شود، همان گونه که قبلاً گفتیم. چیزی که خداوند سبحان بر آن سوگند می خورد حقیقتی در نفس انسان است، زمانی که دل او از انگیزه های ایمان خالی باشد. این حقیقتی است که قرآن انسان را بدان توجه می دهد تا اراده او را برای مبارزه با آن مجهز و آماده سازد. چرا که خدا ژرفای پیوندهای این حقیقت را در نفس انسان می داند، و آگاه از تأثیر فراوان این حقیقت در هستی او است:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ. وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ. وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾.

انسان نسبت به پروردگار خود بسیار ناسپاس و حق ناشناس است. خود انسان نیز بر این معنی گواه است (و می داند ناسپاس و حق ناشناس است). و او علاقه شدیدی به دارائی و اموال دارد.

انسان نعمت پروردگار خود را انکار می کند، و فضل و لطف فراوان او را نادیده می گیرد. ناسپاسی و حق ناشناسی و انکار انسان در نمادها و سیماهای پراکنده و گوناگونی پدیدار می آید و به صورت افعال و اقوال نمودار می گردد، و در جایگاه شهادی که این حقیقت را بیان بدارد و بر آن گواهی بدهد جای می گیرد. انگار خودش بر ضد خودش بر این حقیقت گواهی می دهد. یا انگار او روز قیامت خودش بر ناسپاسی و حق ناشناسی و انکار و کفر خود گواهی می دهد:

﴿وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ﴾.

خود انسان نیز بر این معنی گواه است (و می داند ناسپاس و حق ناشناس است).

روزی حق و حقیقت را بر ضد خود بیان می دارد، آن گاه

﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، فَالْمُرِيَاتِ قَذًّا، فَأَلْغِيَّاتٍ ضُبْحًا، فَأَتَرْنَ بِهِ نَعْفًا، فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ. وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ...﴾.

سوگند به اسبان تازنده ای که (به سوی میدان جهاد) نفس زنان پیش می روند! آن اسبانی که (بر اثر برخورد چخماق سمهایشان به سنگهای سر راه) جرقه ها برمی افروزند. همان اسبانی که بامدادان (بر سپاهیان دشمن) یورش می برند. و در آن، گرد و غبار زیادی را برمی انگیزند. و بامدادان به میان جمع (دشمنان) می تازند. (به چنین اسبانی سوگند که) انسان نسبت به پروردگار خود بسیار ناسپاس و حق ناشناس است. خود انسان نیز بر این معنی گواه است (و می داند ناسپاس و حق ناشناس است). و او علاقه شدیدی به دارائی و اموال دارد....

یزدان سبحان به اسبان پیکار سوگند یاد می کند، و حرکات آنها را یکی یکی توصیف می فرماید، از آن زمان که دویدن می آغازند و نفس زنان از شیهه ها و صداهای مشهور خود که در حال حرکت دارند همه اطراف را پر می سازند. صخره سنگها را با سمهای خود می زنند و شراره ها و جرقه ها از آنها پدید می آورند. در بامدادان زود، ناگهان بر سر دشمنان می تازند. گرد و غبار برپا و برانگیخته می دارند، گرد و غبار پیکار بدون انتظار. اسبان به میان صفهای دشمنان ناگهانی وارد می شوند و آنان را دچار پریشانی و هرج و مرج می گردانند!

اینها گامهای پیکاری است که مخاطبان نخستین این قرآن بدانها آشنا بوده اند و مراحل گوناگون آن را دیده اند... سوگند خوردن به اسبان در این چهارچوب، پیام نیرومندی دربر دارد راجع به دوست داشت حرکت و تلاشی که برای آن انجام می گیرد. این حرکت و تلاش وقتی صورت می پذیرد که انسان به ارزش و بهای آن در ترازوی یزدان سبحان پی برده باشد و

که اصلاً جای جدال و ستیز و حيله و نیرنگ نیست!
﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾.

و او علاقه شدیدی به دارائی و اموال دارد.

او بسیار خود را دوست می‌دارد، بدین خاطر است که او خیر و خوبی را سخت دوست می‌دارد، ولی آن را در اموال و دارائی و سلطه و قدرت و بهره‌مندی از کالاهای زندگی دنیوی، مجسم می‌دارد و شکل می‌بخشد...

این فطرت انسان است، و این سرشت انسان است، مادام که ایمان آمیزه دل انسان نشده باشد، تا جهان‌بینیها و ارزشها و معیارها و مقیاسها و همت گماشتهای او را تغییر دهد و دگرگون سازد، و ناسپاسی و حق‌ناشناسی و کفر و انکار او را به اعتراف و اقرار به فضل و لطف و شکر و سپاس خدا تبدیل گردانند. همچنین خودخواهی و تنگچشمی او را به فداکاری و جنان‌نثاری و رحمت و مهربانی تبدیل سازد. و ارزشهای حقیقی را بدو نشان دهد، ارزشهایی که دستیابی بدانها سزاوار حرص و جوش و مسابقه و رنج کشیدن و تلاش ورزیدن است. این چنین ارزشهایی بالاتر و والاتر از مال و سلطه و بهره‌مندی حیوانی از کالاهای زندگی دنیوی است...

قطعاً انسان - بدون ایمان - حقیر و کوچک است. خواستههای حقیر و ناچیز است. چیزهای مورد توجه او حقیر و بی‌ارزش است، هراندازه هم آزاها و طمعهای بزرگ، و دیدگاه‌ها و انتظارهای سترگ، و اهداف و مقاصدش بالا و والا باشد. زیرا او پیوسته در لجنزار زمین سرنگون می‌ماند، و همیشه در حدود و ثغور عمر مقید و گرفتار خواهد بود، و زندان هستی خود خواهد گردید... او را آزاد نمی‌سازد، و وی را اوج نمی‌دهد، مگر تماس با جهانی که بزرگ‌تر از زمین، و برتر از زندگی دنیوی، و سترگ‌تر از هستی انسان است... جهانی است که توسط خداوند ازلی ساخته شده است و از دست قدرت او به درآمده است، و به سوی خداوند ابدی برمی‌گردد، و در آن دنیا با آخرت برای همیشه

پیوند پیدا می‌کند و برای همیشه می‌ماند...



بدین سبب واپسین نگرش در این سوره فرامی‌رسد تا ناسپاسی و حق‌ناشناسی و کفر و انکار و خودخواهی و بخل را چاره‌سازی نماید و بزاداید، و قید و بند و غل و زنجیر نفس را درهم شکنند و آن را از آنها آزاد و رها گردانند. همراه آن، صحنه زنده شدن و رستاخیز و همایش همگان در پیشگاه یزدان را به صورتی نمایش می‌دهد که عشق و محبت خیر و خوبی، یعنی اموال و دارائی را به فراموشی می‌سپارد، و انسان را از غفلت سرمستی و خودخواهی بیدار و هوشیار می‌گرداند:

﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ، وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾.

آیا این انسان (ناسپاس و دلباخته دارائی) نمی‌داند: هنگامی که آنچه در گورها است بیرون آورده می‌شود (و مردگان زنده می‌گردند). و هنگامی که آنچه در سینه‌ها (از کفر و ایمان و نیت خوب و بد) است (از میان دفاتر اعمال) جمع‌آوری می‌گردد و به دست می‌آید....

صحنه درشت و پرانگیزنده‌ای است. زنده شدن و سر از گورها به درآوردن همه کسانی که در گورها آرمیده‌اند. بیان زنده شدن و سر از گورها به درآوردن با این واژه شگفت و شگرف‌برانگیزنده است. فراچنگ آوردن اسرار و رازهایی است که در سینه‌ها نهان مانده است و انسان سخت بدانها بخل ورزیده است و آنها را از چشمان دیگران دور داشته است. فراچنگ آوردن با این واژه درشت و سخت... فضا، سراسر آن، درشتی و سختی و غبارآلود است!

آیا انسان نمی‌داند چه می‌شود وقتی که این چنین بشود؟.. آیا نمی‌گوید که چه چیز را می‌داند؟ آگاهی او از این، به تنهایی کافی است حس و شعور او را به تکان و لرزه درآورد. آن گاه انسان را رها می‌سازد تا به دنبال پاسخ بگردد، و در پی هر مطلوب و مقصودی بگردد، و به تصور درآورد آثار و عواقبی را که امکان دارد با این جنبشها و تکانهای سخت همراه باشد!

این جنبشها و تکانهای شوریده و برانگیخته پایان می‌یابد و آرام می‌گیرد، و هرچیزی می‌آرامد، و هرکاری به نهایت می‌رسد، و هر فرجامی و هر سرنوشتی خاتمه می‌پذیرد:

﴿إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ خَبِيرٌ﴾.

در آن روز بدون شک پروردگارشان (از احوال و اعمال ایشان) بسیار آگاه است (و پاداش و کیفرشان را می‌دهد).

برگشت به سوی پروردگارشان است. پروردگارشان در «آن روز» کاملاً آگاه و مطلع از احوال و اسرار ایشان است... خدا در هر وقتی و در هر حالی آگاه و مطلع از آنان است. ولیکن این آگاهی و اطلاع «در آن روز»

آثار و پیامدهائی دارد که ایشان را در این جایگاه متوجه آنها می‌گرداند... این آگاهی و اطلاعی است که به دنبال آن، فرجام و عاقبتی است. این آگاهی و اطلاعی است که در پی آن، حساب و کتاب و جزا و سزا است. این معنی ضمنی، در این مقام جلوه‌گر و پدیدار می‌آید.



این سوره، روال و منوال یگانه‌ای دارد. تازان و شتابان و زبانه‌کشان و غرّش‌کنان و پرهیجان است... تا بدین آرام و قرار می‌رسد و می‌انجامد... برابر شیوه قرآن، معنی و لفظ و آهنگ می‌آرامد.



همچو پروانگان پراکنده (در اینجا و آنجا حیران و سرگردان) می‌گردند.

آنان انگار به پرواز درمی‌آیند و پنهان می‌گردند بسان حیران و ویلان پروانگانی که در خطر مرگ بیفتند و ندانند چه کاری برای خود بکنند و کدام راه را در پیش بگیرند، و بدون هدف بدین سو و آن سو بدوند و بروند! کوه‌هایی که ثابت و استوار بودند و به ژرفاهای زمین فرو رفته بودند، هم اینک بسان پشم حلّاجی شده درآمده‌اند و بادهای آنها را پرت می‌کنند، و نسیمهای آنها را بازیچه دست خود می‌سازند! قیامت را قارعه، یعنی کوبنده نامیدن بخشی از هماهنگی به تصویر کشیدن است. سایه‌روشنی که واژه قارعه می‌اندازد، و طنین و آوایی که همه حروف این واژه در آن شرکت دارد، هماهنگ با آثار قارعه قیامت در مردمان و همچنین در کوه‌ها است. قارعه به دل و ذهن، پیام خود را می‌دهد تا زمینه را آماده سازد برای حساب و کتاب و سزا و جزائی که صحنه بدانها منتهی می‌گردد!

﴿الْقَارِعَةُ. مَا الْقَارِعَةُ؟ وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ؟﴾

بلای بزرگ! بلای بزرگ چیست و چگونه است؟! تو چه می‌دانی بلای بزرگ چیست و چگونه است؟! یزدان سبحان این سوره را با تک‌واژه‌ای می‌آغازد که انگار گلوله آتشی است: ﴿الْقَارِعَةُ﴾. بلای بزرگ!

بدون هیچ گونه خبری و هیچ گونه صفتی... تا بدین وسیله این تک‌واژه، با سایه‌روشن و با آوای خیر پیام طنین‌انداز و هراسناک خویش را برساند. سپس با پرش خوفناکی بر آن پیرو می‌زند: ﴿مَا الْقَارِعَةُ؟﴾

بلای بزرگ چیست و چگونه است؟! قارعه چیز خوفناک پیچیده‌ای است که ترس و هراس برمی‌انگیزد و مایه پرسش می‌گردد. آن‌گاه پرسشی به میان می‌کشد که بیانگر مجهول و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة قارعه مکی ۱۱ آیه است

سُورَةُ الْقَارِعَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ۱ الْقَارِعَةُ ۲ مَا الْقَارِعَةُ ۳ وَمَا أَذْرَكَ مَا الْقَارِعَةُ
 ۴ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ۵ فَامَّا
 وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ۶ فَامَّا
 ۷ مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ۸ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ
 ۹ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ۱۰ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ
 ۱۱ وَمَا أَذْرَكَ مَا هِيَ ۱۲ نَارُ حَامِيَةٍ

قارعه: قیامت است، بسان طامه، صاخّه، حاقّه، و غاشیه... قارعه که به معنی کوبنده است، کوبیدن و نواختن را پیام می‌دهد. قیامت با هول و هراس خود دلها را می‌کوبد.

سراسر این سوره در باره این کوبنده و حقیقت آن و چیزهائی است که در آن روی می‌دهد و بدان منتهی می‌شود... این سوره صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت را نشان می‌دهد.

صحنه‌ای که در اینجا نشان داده می‌شود صحنه هول و هراسی است که آثار آن مردمان و کوه‌ها را در بر می‌گیرد. مردمان در سایه‌روشن آن کوچک و ناچیز می‌نمایند هرچند که فراوانند. چه آنان: ﴿كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾.

ناشناخته ماندن است:

﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ؟﴾.

تو چه می‌دانی بلای بزرگ چیست و چگونه است؟!

قارعه بزرگ‌تر از آن است که درک و فهم انسان بدان برسد و آن را احاطه کند، و اصلاً بتوان تصوّرش کرد! آن‌گاه پاسخ داده می‌شود، امّا پاسخ از چیزهایی سخن می‌گوید که در آن روی می‌دهند، نه این‌که ماهیت قارعه را برملا دارد و روشن گرداند. چه ماهیت قارعه - همان‌گونه که قبلاً گفتیم - فراتر از درک و فهم و تصوّر انسان است:

﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ، وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعُفُوفِ الْمُنْفُوشِ﴾.

روزی است که مردمان، همچو پروانگان پراکنده (در اینجا و آنجا حیران و سرگردان) می‌گردند. و کوه‌ها همسان چشم رنگارنگ حلاجی شده می‌شوند.



این صحنه نخستین قارعه، یعنی قیامت است. صحنه‌ای است که دلها از هراس آن بسان پرتوها بال و پر می‌کشند و از میان می‌روند. بندبند بدن از آن سخت به لرزه می‌افتد. شنونده احساس می‌کند انگار هر چیزی که در دنیا بدان متوسّل و متکی می‌شده است در پیرامون او گرد و غباری گردیده است و در هوا پراکنده شده است! آن‌گاه از خاتمه مردمان و فرجام جملگی ایشان سخن می‌رود:

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ، وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا هِيَّةٌ؟ نَارٌ حَامِيَةٌ﴾.

کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سنگین باشد، او در زندگی رضایت‌بخشی بسر می‌برد. و امّا کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سبک شود، مادر (مهربان) او، پرتگاه (ژرف دوزخ) است (و برای در آغوش کشیدن او، دهان خود را به سوی باز کرده است). تو چه می‌دانی، پرتگاه دوزخ چیست و چگونه است؟! آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است.

سنگین شدن ترازو یا سنجیده‌ها، و سبک گردیدن ترازو یا سنجیده‌ها، به ما تفهیم می‌کند که در پیشگاه خدا چیزهایی ارزش دارند، و چیزهایی بی‌ارزش بشمار می‌آیند. این مفهوم تعبیر قرآنی به طور کلی است، و مراد خداوند از کلمات خودش می‌باشد - خدا دانایست و بهتر می‌داند - ورود به جدال و ستیز عقلی و لفظی برانگیخته پیرامون این تعبیرات، بی‌مهری در برداشت قرآنی است، و یاوه‌سرایی و هرزه‌درایی در حقّ قرآن و اسلام است که از عدم توجّه حقیقی و عدم اهتمام راستین به قرآن و اسلام سرچشمه می‌گیرد.

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ...﴾.

کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سنگین باشد ...

سنگین باشد برابر ارزیابی و معیار خدا ...

﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾.

او در زندگی رضایت‌بخشی بسر می‌برد.

مختصر و کوتاه آن را می‌گوید و شرح و بسط نمی‌دهد. سخن مختصر و کوتاهی که سایه‌روشنهای رضا و خشنودی را به حسّ و شعور می‌افکند. رضا و خشنودی هم خوشایندترین نعمتها و لذّت‌بخش‌ترین آنها است.

﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ...﴾.

و امّا کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سبک شود ...

ترازوی او برابر ارزیابی و معیار خدا سبک شود.

﴿فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾.

مادر (مهربان) او، پرتگاه (ژرف دوزخ) است (و برای در آغوش کشیدن او، دهان خود را به سوی باز کرده است).

مادر، برگشتگاه کودک، و پناهگاه او است. برگشتگاه آن چنان کسانی و پناهگاه ایشان در آن روز پرتگاه ژرف دوزخ است! در این تعبیر، زیبایی و لطافت آشکار و پدیداری، و هماهنگی و هماوایی ویژه‌ای است. در این تعبیر، همچنین پیچیدگی است. این

آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است.

این آتش، مادر کسی است که ترازوی حسنات و نیکیهای او سبک می‌گردد! مادر او است، مادری که همچون کسی به سوی او برمی‌گردد و در دامن او پناه می‌گیرد! در آغوش مادر، امن و امان و آرامش و آسایش است. اما این چنین کسی در آغوش این چنین مادری چه چیز می‌یابد؟ .. آنچه در آغوش این چنین مادری می‌یابد پرتگاه است. آتش سوزان است!! این، ناگهانی رویاروی شدن با سخنی است که حقیقت تلخ و سختی را به تصویر می‌کشد!



پیچیدگی زمینه را برای روشننگری بعد از خود آماده می‌کند، و این زمینه‌سازی و روشننگری، بر ژرفای تأثیر هدف می‌افزاید:

﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَاهِيَةً؟﴾

تو چه می‌دانی، پرتگاه دوزخ چیست و چگونه است؟! پرسش برای افزایش ابهام، و به هول و هراس افکندن بیشتر است. این شیوه در قرآن مشهور و مشهود است. همچون پرسشی کار را از حدود و ثغور تصور انسان، و از دائرة درک و فهم او، بالاتر و فراتر می‌برد! بعد از آن، پاسخ درمی‌رسد. انگار این پاسخ، طنین فریاد واپسین است:

﴿نَارُ حَامِيَةٍ﴾

آمد بی خبر و غافل کرده است! ای برجای گذارندگان چیزهایی که در افزایش آنها با یکدیگر به مسابقه می‌نشینید و بر یکدیگر می‌نازید. شما دارید به گودال تنگی می‌افزید که در آن افزون‌طلبی و نازش و بالاش وجود ندارد... بیدار گردید و بنگرید... قطعاً: ﴿أَلَمْ أَكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾.

مسابقه افزون‌طلبی و نازش (به مال و منال و خدم و حشم و ثروت و قدرت) شما را به خود مشغول و سرگرم می‌دارد، تا بدانگاه که (می‌میرید و) به گورستانها می‌روید (و کار از کار می‌گذرد).

آن گاه با پتک هول و هراسی می‌کوبد که در آنجا منتظرشان است و بعد از رفتن به گورستانها گریبانگیرشان می‌گردد. این کوبیدن دلها با آهنگ ژرف متینی درمی‌رسد:

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾.

هان بس کنید! (بعد از مرگ) خواهید دانست (که چه خاکی بر سر خود ریخته‌اید).
این آهنگ را با واژگانش و با طنین هراسناک متین خودش تکرار می‌فرماید:
﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾.

هان بس کنید! (بعد از مرگ) خواهید دانست (که چه خاکی بر سر خود ریخته‌اید).
آن گاه ژرفی و هراس تأکید را می‌افزاید، و به کار سختی اشاره می‌کند که در انتظار او است، کاری که آنان حقیقت هراسناک آن را در دوران سرمستی و افزون‌طلبی درک و فهم نمی‌کنند:
﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾.

هان بس کنید! اگر آگاهی قطعی و یقینی داشته باشید (و) از فرجام کار خود کاملاً باخبر باشید، از این مسابقه افزون‌طلبی و مباحثات به قدرت و ثروت دست می‌کشید و مجرد ملامتی نمی‌گردید و به کار آخرت می‌پردازید).
بعد از آن از این حقیقت پیچیده هراس‌انگیز پرده برمی‌دارد:

﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾.

شما قطعاً دوزخ را خواهید دید.

سپس این حقیقت را تأکید می‌کند، و تأثیر هراسناک آن را در دلها مؤکد می‌دارد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره تکوین مکی و ۸ آیه است

سُورَةُ التَّكْوِينِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلَمْ أَكُمُ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿٢﴾ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾ ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

این سوره دارای آهنگ بزرگ و سخت هراس‌انگیزی است. انگار این سوره فریاد بیم‌دهنده‌ای است که در جایگاه بلندی ایستاده است. صدای خود را می‌کشد. طنین صدایش را در اطراف می‌پیچاند. خفتگان غافل و خمارآلود و سر در فسق و فجور نهاده را فریاد می‌دارد. آن خفتگانی که چشمانشان بسته است و فهم و شعورشان جادو شده است. او فریادش را بلندتر و بلندتر می‌گرداند و دورتر و دورتر می‌رساند تا آنجا که می‌تواند:

﴿أَلَمْ أَكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾.

مسابقه افزون‌طلبی و نازش (به مال و منال و خدم و حشم و ثروت و قدرت) شما را به خود مشغول و سرگرم می‌دارد، تا بدانگاه که (می‌میرید و) به گورستانها می‌روید (و کار از کار می‌گذرد).

ای از خود بسی خیران سرمست! ای بیهوده‌کاران فزونی‌طلبِ اموال و اولاد و کالاهای زندگی! شما می‌میرید و از جهان می‌روید. ای فریب‌خوردگان آن چیزهایی که دارید و شما را از آن چیزهایی که خواهد

﴿ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَنْ يَّتِيقِنِ﴾.

باز هم (می‌گویم:) شما آشکارا و عیان، خود دوزخ را خواهید دید.

آن گاه واپسین آهنگ درمی‌رسد، آهنگی که سرمست را رها می‌کند تا به هوش آید و آگاه شود، و به ترکِ سر در فسق و فجور نهاده می‌گوید تا به خود آید و متوجه گردد، و بهره‌مند از دارائی و نعمت را ول می‌کند تا از چیزی که در دست دارد و از نعمتی که برخوردار است بلرزد و بترسد:

﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾.

سپس در آن روز از ناز و نعمت بازخواست خواهید شد.

از شما بازخواست می‌گردد دارائی و نعمت را از کجا به دست آورده‌اید؟ و در چه راهی مصرف کرده‌اید؟ و برای چه چیز خرج نموده‌اید؟ آیا دارائی و نعمت را از راه فرمانبرداری و اطاعت به دست آورده‌اید و در راه فرمانبرداری و اطاعت خرج و هزینه کرده‌اید؟ یا دارائی و نعمت را از راه گناه و معصیت به دست آورده‌اید و در راه گناه و معصیت مصرف نموده‌اید؟ آیا دارائی و نعمت را از راه حلال فراچنگ آورده‌اید و در راه حلال خرج کرده‌اید؟ آیا شکر نعمت را به جای آورده‌اید و سپاس خداوندی را گفته‌اید؟ آیا حق و حقوق آن را پرداخته‌اید؟ آیا با دارائی و نعمتی که داشته‌اید در راه خیر و خوبی شرکت کرده‌اید؟ آیا در دارائی و نعمت، دیگران را بر خود ترجیح داده‌اید؟

﴿لَتَسْأَلَنَّ﴾.

قطعاً بازخواست خواهید شد، و از شما پرس و جو خواهد شد.

از شما بازخواست می‌گردد در باره چیزی که در راه به دست آوردن آن به مسابقه می‌پردازید و افزون‌طلبی می‌کنید و بر یکدیگر می‌نازید و می‌بالید... این بار سنگینی است که در هنگامه سرمستی و بی‌خبری و سرگرمی خود آن را سبک می‌یابید و می‌بینید. ولی در فراسوی آن همان چیزی است که هست. در پشت سر آن غم و اندوه سنگین و بزرگی است!



این سوره‌ای است که خودش در باره خودش سخن

می‌گوید. این سوره با معنی و آهنگ خود به حس و شعور می‌اندازد آنچه باید بیندازد. آن گاه به ترک دل می‌گوید که بار سنگین خود را بردارد و به درد و غم آخرت بپردازد. آخرت را پیش چشم دارد، و از چیزهای ناچیز و بی‌ارزش زندگی دنیا دست بردارد، و به چیزهای کوچک دنیا چندان توجه نکند و اهمّیت ندهد، چیزهای کوچک و ناچیزی که افراد بیکاره و بی‌هدف بدانها دل می‌بندند و توجه می‌کنند و اهمّیت می‌دهند. این سوره زندگی دنیا را بسان برقی و آذرخشی به تصویر می‌کشد که در خط طولانی کرانه آسمان پرتوانداز می‌شود و می‌درخشد و آن گاه ناپدید می‌گردد...

﴿أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾.

مسابقه افزون‌طلبی و نازش (به مال و منال و خدم و حشم و ثروت و قدرت) شما را به خود مشغول و سرگرم می‌دارد.

برق و آذرخش زندگی دنیا می‌درخشد و به پایان می‌آید پس از آن که بهنّه کوچک دنیا را طی می‌کند... آن گاه زمان طول می‌کشد، و بارهای سنگین پیاپی می‌شود. خود شیوه تعبیر، این پیام را دربر می‌گیرد و آن را پیام می‌دارد. بدین وسیله حقیقت با شیوه تعبیر شگفت قرآنی هماهنگ و هماوا می‌شود...

انسان همین که این سوره بزرگوار و سخت هراس‌انگیز را می‌خواند، و آهنگها و آواهای بلند آن را می‌شنود، آهنگها و آواهایی که در سرآغاز این سوره به سوی فضا اوج می‌گیرند، و در پایان این سوره، سنگین می‌گردند و به سوی قرارگاه ژرفی سر در نشیب می‌نهند و می‌آرامند، احساس می‌کند بار سنگینی بر دوش دارد، بار سنگینی از پیامدهای این زندگی‌ای که بسان برق و آذرخش آسمان زود می‌گذرد و او یک آن در پرتو آن بر روی زمین زیست می‌کند، و بعد از آن، بار خود را برمی‌دارد و بر دوش می‌کشد و سنگین بار راه را طی می‌کند و رهسپار قیامت می‌گردد!

آن گاه انسان در برابر کارهای کوچک و بزرگ از خود حساب می‌کشد و به خود می‌گوید: چه بکنند و چه نکند!



برنامه و هر راهی جز این برنامه و این راه، هدر رفتن و هدر شدن و زیانمند و زیانبار گردیدن است ...

﴿وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾.

سوگند به زمان (که سرمایه زندگی انسان، و فرصت تلاش او برای نیل به سعادت دو جهان است!). انسانها همه زیانمندند، مگر کسانی که ایمان می آورند، و کارهای شایسته و بایسته می کنند، و همدیگر را به تمسک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می کنند، و یکدیگر را به شکیبائی (در تحمل سختیها و دشواریها و دردها و رنجهای) توصیه می نمایند (که موجب رضای خدا می گردد).

آنچه باید ایمان است. کار شایسته و بایسته است. سفارش به حق و حقیقت است. توصیه به صبر و شکیبائی است ...



پس ایمان چیست؟

ما در اینجا ایمان را بسان تعریف فقهی آن، تعریف نمی کنیم. ولی ما از سرشت ایمان و از ارزش آن در زندگی گفتگو می کنیم.

ایمان تماس و پیوند این موجود انسان نام و فناپذیر کوچک و محدود، با اصل مطلق ازلی و ابدی و باقی و سرمدی است. آن کسی که هستی را آفریده است. بعد از آن، ایمان تماس و پیوند انسان با جهانی است که یزدان آن را آفریده است. ایمان تماس و پیوند انسان با قوانینی است که بر این جهان فرمانروا است. ایمان تماس و پیوند انسان با نیروها و انرژیهای است که در جهان اندوخته و انبار گردیده است. ایمان در این وقت روان شدن از حدود و ثغور ذات کوچک خود به سوی گستره جهان بزرگ است. ایمان حرکت از نیروی ناچیز انسان به سوی عظمت ناشناخته و ناپیدای انرژیهای هستی است. ایمان حرکت از حدود و ثغور عمر کوتاه انسان به سوی خط سیر ابدی است که جز خدا کسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره عصر مکی و ۳ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿١﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٢﴾

در این سوره کوتاهی که سه آیه دارد، برنامه کامل زندگی بشری شکل می پذیرد و به تصویر درمی آید بدان گونه که اسلام زندگی بشری را می خواهد. نشانه های جهان بینی ایمانی با حقیقت بزرگ فراگیری که دارد در روشن ترین و دقیق ترین شکل ممکن هویدا و پیدا می آیند. این سوره همه قانون اسلامی را در سخنان کوتاهی و با واژه های اندکی وضع می کند و مشخص می دارد. ملت مسلمان را توصیف می کند، و حقیقت و وظیفه آنان را بیان می دارد، آن هم در یک آیه که آیه سوم این سوره است ... این همان اعجازی است که جز خدا کسی توان آن را ندارد ...

حقیقت بزرگ و سترگی که این سوره رویهمرفته بیان می دارد، عبارت است از:

در طول زمان، و در همه قرون و اعصار، و در امتداد حیات انسان در همه ادوار، جز یک برنامه یگانه سودمند، و جز یک راه نجات بخش، در میان نبوده است و نیست. آن هم برنامه ای است که این سوره حدود و ثغور آن را ترسیم می کند، و راهی است که این سوره نشانه های آن را برمی شمارد و مشخص می دارد، هر

از آنها آگاه نمی‌باشد.^(۱)

گذشته از این که این تماس و پیوند به انسان نیرو و گسترش و آزادی می‌بخشد، این تماس و پیوند به انسان لذت هستی و لذت جمال هستی می‌بخشد، و او را برخوردار از آفریده‌هایی می‌سازد که ارواح آنها با روح او مهر می‌ورزد. در نتیجه زندگی به کوچی در جشن الهی تبدیل می‌گردد، جشنی که برای انسان در هر مکانی و در هر زمانی برپا گردیده است... این خوشبختی والائی، و شادی گرانبهائی، و انس و الفت با حیات و هستی است، انس و الفتی بسان انس و الفت محبوب با محبوب و دوست با دوست. این دستاوردی است که هیچ دستاوردی با آن برابری نمی‌کند. از دست دادن آن خسران و زیانی است که هیچ خسران و زیانی با آن برابری و همگونی نمی‌کند...

افزون بر این، ارکان و اصول ایمان، خود ارکان و اصول انسانیت و الای ارزشمند است:

یکی یگانه‌پرستی یزدان یگانه است که انسان را از پرستش جز یزدان یگانه به دور می‌گرداند، و در درون او مساوات و برابری با جملگی بندگان را جایگزین می‌گرداند. در نتیجه او در برابر کسی خواری و مذلت نشان نمی‌دهد، و سرش را در برابر کسی جز خداوند یگانه توانا خم نمی‌کند و برای کسی جز او کرنش نمی‌برد... آزادی حقیقی انسان از اینجا نشأت می‌گیرد و پدیدار می‌گردد، آن آزادی که از درون انسان، و از تصوّر حقیقت موجود در هستی برمی‌جوشد. در سراسر جهان هستی جز نیروی یگانه‌ای و جز معبود یگانه‌ای وجود ندارد. جنبش آزادی‌بخش، خود به خود از این جهان‌بینی برمی‌جوشد و بس. چون تنها این کار، یگانه کار منطقی است. دوم ربانیتی است که جهت را محدود و مشخص می‌سازد، جهتی که انسان جهان‌بینیها و ارزشها و معیارها و اعتبارها و مقررات و قوانین خود را، و هر چیزی را که او را به خدا، یا به هستی، و یا به مردمان پیوند بدهد، از آن جهت دریافت می‌دارد. در نتیجه هوا و هوس و

مصلحت‌خواهی و مصلحت‌جویی از زندگی برمی‌خیزد، و شریعت و عدالت جای آن دو را می‌گیرد. حس و شعور مؤمن را نسبت به ارزش برنامه‌اش بالا می‌برد، و آن را بالاتر از جهان‌بینیهای جاهلیت و ارزشها و اعتبارهای جاهلیت، و از ارزشها و معیارهای برگرفته از پیوندها و ارتباطهای واقعیت زمینی می‌برد... هر چند این مؤمن یک نفر باشد. زیرا به مقابله و مبارزه این چنین ارزشها و معیارهای می‌رود و می‌پردازد با جهان‌بینیها و ارزشها و اعتبارهایی که آنها را مستقیماً از خدا دریافت می‌دارد، لذا بالاتر و نیرومندتر و سزاوارتر برای پیروی کردن و بزرگ داشتن و حرمت نهادن هستند.^(۲)

سوم روشنی تماس و پیوند آفریدگار و آفریده، و آشکار بودن مقام الوهیت و مقام عبودیت به صورت روشن است. تماس و پیوندی که این آفریده فانی را با حقیقت باقی، بدون پیچ و خم، و بدون واسطه‌ای در مسیر، مرتبط می‌سازد. به دل نوری می‌افکند، و به روح آرامشی می‌بخشد، و به نفس انس و الفت مطمئنی می‌دهد، و شک و تردید و ترس و هراس و اضطراب و پریشانی را می‌زداید. همچنین تکبر بیجا، و خودبزرگ‌بینی ناروا، بر بندگان خدا را از میان می‌برد. چهارم استقامت و ماندگاری بر برنامه‌ای است که یزدان جهان آن را می‌خواهد. در این صورت خیر و خوبی، یک جهش ناسنجیده ناگهانی، و یک پرش بی‌هدف روی دادنی، و یک رخداد از همه چیز بریده و گسیخته نیست. بلکه خیر و خوبی از انگیزه‌هایی برمی‌جوشد، و به سوی هدفی رو می‌کند و جهت می‌گیرد، و افراد متحد و متفق در خداشناسی و خداپرستی در آن با یکدیگر همکاری و همیاری می‌نمایند. در نتیجه گروه مسلمانان دارای هدف یگانه

۱- مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام» فصل عقیده و

حیات.

۲- مراجعه شود به تفسیر سورة «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» در همین جزء صفحه

فروید و کارل مارکس و امثال اینان او را مسخ و دگرگون نساخته باشد، خجالت می‌کشد انسانی همچون خودش بر ناپاکیها و آلودگیهای دل و درونش، و بر حس و شعورش اطلاع پیدا کند. شخص مؤمن احساس می‌کند که نگاه یزدان سبحان به دل و درون او است، و لایلهای نفس او را می‌پاید، و راز و رمز حس و شعور او را پیجوئی می‌نماید. این احساس به گونه‌ای است که انسان از آن به لرزه و تکان درمی‌آید. لذا بهتر آن است حس و شعور خود را پاک نماید و پاکیزه بدارد! حس اخلاقی ثمره طبیعی و حتمی ایمان به خدائی است که دادگر و مهربان و بخشاینده و بخشایشگر و شکیبا است. شرّ و بدی را دوست نمی‌دارد و نمی‌پسندد، و خیر و خوبی را دوست می‌دارد و می‌پسندد. آگاه از دزدانه نگاه کردن و خیانت چشمها و هرآن چیزی است که سینه‌ها آنها را در خود نهان و پنهان می‌دارند.

مسئولیت در میان است. مسئولیتی که مترتب بر آزادی اراده، و نظارت فراگیر است. مسئولیت در حس و شعور مؤمن، بیداری و هوشیاری و حساسیت و متانت و رزانت و تدبّر و تفکر را برمی‌انگیزد. این مسئولیت تنها مسئولیت شخصی و فردی نیست و بس. بلکه این مسئولیت، مسئولیت همگانی نیز می‌باشد. مسئولیت در برابر خود خیر و خوبی، و در برابر جملگی انسانها است. . . . مسئولیت در برابر خدا است. . . . وقتی که مؤمن می‌خواهد حرکتی را انجام بدهد او همه اینها را احساس می‌کند. لذا او در برابر چشمان خودش بزرگ جلوه‌گر می‌گردد، و خود را سترگ می‌یابد، و پیش از این که گام بردارد نتیجه گام برداشتن و فرجام جلو رفتن را می‌سنجد. . . . انسان موجودی است که در هستی ارزش دارد. او دارای مسئولیت در نظام هستی است.

ششم خود را بالاتر دانستن از فروافتادن بر مادیات زندگی دنیا است - این هم یکی از پیامهای ایمان است

روشنی، و دارای پرچم یگانه جداگانه‌ای خواهند بود. همچنین نسلهای آینده پیاپی یکدیگر با این رشته استوار متصل می‌گردند و به همدیگر می‌پیوندند.

پنجم اعتقاد به بزرگواری انسان در پیشگاه یزدان است. یزدان اعتبار انسان در نظر انسان را بالا می‌برد و والا می‌کند، و در دل و درونش این را برمی‌انگیزد که باید شرم و حیاء کند از پائین افتادن و فرود آمدن از مرتبه‌ای که خدا او را بدانجا اوج داده است و رسانده است. این امر بالاترین و والاترین جهان‌بینی و تصویری است که انسان می‌تواند برای وجود خودش تصوّر کند و برای خویشتن بیندیشد و پیش چشم بدارد. . . . انسان در نزد خدا بزرگوار و ارزشمند است. . . . جز اسلام هر مکتبی یا هر جهان‌بینی‌ای ارزش انسان را در نظر خودش پائین می‌آورد و فرود می‌کشد، و انسان را به منشأ حقیری و منبع صغیری برمی‌گرداند، و فاصله انسان را از جهان بالا و الوای فرشتگان دور می‌گرداند. . . . هر جهان‌بینی و هر مکتبی که چنین کند، جهان‌بینی یا مکتبی است که انسان را به پائین افتادن و پست گردیدن و سقوط و نزول کردن فرامی‌خواند، هرچند هم آشکارا بدو چنین نگفته باشد و چنین نگوید!

بدین سبب پیامهای داروینیسیم و فرویدیسیم و مارکسیسم، زشت‌ترین چیزی است که فطرت بشری، و رویکرد انسانی، بدان مبتلا و گرفتار می‌آید. این مکتبها به انسانها پیام می‌دهند که هرگونه زشتی و هرگونه پلیدی و هرچور حقارتی، یک امر طبیعی و مورد انتظاری است، و در آن، چیزی که عجیب و غریب بشمار آید وجود ندارد. بدین خاطر در آن چیزی نیست که انسان را شرم‌منده کند یا انسان از آن شرمندگی برد!.. همچون نظریه دیدگاهی، در حق انسان جنایت است و سزاوار خشم و کین است و پست و ننگین است.^(۱)

پاکی ذهن و شعور نتیجه مستقیم پی بردن به کرامت و حرمت انسان در پیشگاه یزدان، و همچنین ایمان به نظارت یزدان بر دل و درون انسان، و آگاهی و اطلاع او از رازهای نهان است. انسان سالمی که پیامهای

۱- مراجعه شود به کتاب: «الإنسان بین المادية والإسلام». تألیف: محمد قطب.

- و همچنین برگزیدن آنچه در پیشگاه خدا است که بهتر و ماندگارتر است:

﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾.

مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سائر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند. (مطلقین/۲۶)

مسابقه دادن و بر یکدیگر سبقت گرفتن برای به دست آوردن آنچه در پیشگاه خدا است انسان را بالا می برد و والا می گرداند، و انسان را پاک و پاکیزه می دارد. . . بدین امر کمک می کند تلاش بیشتری که مؤمن می ورزد، و فراخی گستره ای که میان دنیا و آخرت، و میان زمین و آسمان و جهان والای فرشتگان پیدا می کند. این امر پریشانی و اضطراب رسیدن به نتیجه، و شتاب دستیابی به ثمره کار را کاهش می دهد. لذا مؤمن کار خیر و خوب را انجام می دهد چون خیر و خوب است، و چون خدا آن را می خواهد و بس. حالا کار خیر و خوب، خیر و خوبی نتیجه نمی دهد و آن را در صحنه ای جلو چشمان خود در عمر شخصی و محدود خود نمی بیند، گناهی بر او نیست و به حساب او گرفته نمی شود. چه خداوندی که مؤمن کار خیر و خوب را محض رضای او انجام می دهد همیشه زنده است و هرگز نمی میرد، و چیزی از عمل او را فراموش نمی کند، و از چیزی از کارش غافل نمی گردد. زمین سرای سزا و جزا نیست، و زندگی دنیا پایان گشت و گذار عمر انسان نمی باشد. بدین خاطر انسان مؤمن از این سرچشمه لایزال و خشک ناشدنی، برای ادامه کار خیر و خوب، مدد و قدرت می طلبد و درخواست می نماید. این امر تضمین می کند که کار خیر و خوب برنامه پیوسته ای گردد، نه رخداد موقتی که پیش بیاید، و نه جهشی که ناگهان در بگیرد و فوراً نیست بشود. این چیزی است که مؤمن را یاری می دهد با این نیروی بزرگ و سترگ و شگفت و شگرفی که با آن رویاروی شرّ و بلا می ایستد و می رزمَد. چه این شرّ و بلا در طغیان و سرکشی فرد طاغی و یاغی ای مجسم گردد و پدیدار آید، و چه در

فشار اعتبارها و ارزشهای جاهلیتی خودنمایی کند، و چه در شکل فشارها و کششهای شهوانی که خود را بر اراده او تحمیل می کند. این فشار پیش از هرچیز از احساس شخص نشأت می گیرد و پدیدار می آید. شخص احساس می کند عمرش کوتاه است و او نمی تواند در این عمر کوتاه به همه لذائذ خود برسد، و همه آزا و طمعهایش را پیاده کند و تحقق بخشد. همچنین احساس می کند عمرش کوتاه است و او نمی تواند در این عمر کوتاه نتایج دوررس و بعید کار خیر و خوب را مشاهده کند، و پیروزی حقّ بر باطل را ببیند! . . اما ایمان همچون حسّ و شعوری را کاملاً از بنیاد چاره جوئی می کند.^(۱)

هفتم ایمان اصل بزرگ زندگی است، اصلی که هر شاخه ای از شاخه های خیر و خوبی از آن برمی دمد، و هر میوه ای از میوه هایش بدان می آویزد. اگر شاخه ای از آن ببرد، شاخه قطع شده ای از درخت است و پژمرده و خشک می گردد. اگر میوه ای بدان نیاویزد میوه اهریمنانه ای است و ادامه پیدا نمی کند و دوام نمی یابد. ایمان محوری است که همه رشته های زندگی والا بدان می پیوندد و می چسبد. در غیر این صورت رشته ها به چیزی نمی پیوندد و نمی چسبد، و با هواها و هوسها و جهشها و پرشهای شهوانی بر باد می رود. . .

برنامه اسلام برنامه ای است که اعمال پراکنده را گرد می آورد، و آنها را نظم و نظام می بخشد، نظم و نظامی که اعمال با آن هماهنگ و هماوا می گردند، و با یکدیگر هماهنگی و همیاری پیدا می کنند، و در راه یگانه ای روان می شوند، و حرکت یگانه ای پیدا می نمایند، و انگیزه معلومی، و هدف مشخصی خواهند داشت. . .

بدین خاطر قرآن ارزش هر عملی را ضائع می داند که بدین اصل برنگردد، و بدین محور محکم و استوار نشود، و از این برنامه برندمد. نظریه اسلامی در این

راستا صراحت کامل دارد . . . در سورة ابراهیم آمده است:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَّا يَقْدِرُونَ شَيْئًا لِّمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ﴾.

حال و وضع اعمال کسانی که به پروردگار خود ایمان ندارند، همچون حال و وضع خاکستری است که در یک روز طوفانی، باد به تندی بر آن وزد (و آن را در هوا پخش و پراکنده کند و چیزی از آن برجای نگذارد. چنین کافرانی هم در روز قیامت) به چیزی از آنچه در دنیا (از اعمال نیک) انجام داده‌اند دست نمی‌یابند. (چرا که گردباد کفر بر خاکستر اعمالشان وزیده است و آن را به غارت برده است).

در سورة نور آمده است:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سِيقًا﴾.

کافران اعمالشان به سرابی می‌ماند که در بیابان بی‌آب و علفی شخص تشنه‌ای آن را آب پندارد. اما هنگامی که به سراغ آن رود، اصلاً چیزی نیابد. (نور/۳۹)

اینها نصوص قرآنی صریحی هستند در باره این که ارزش کار به طور کلی هدر می‌رود و ضائع می‌شود اگر مستند به ایمان نباشد، ایمانی که انگیزه‌ای برای کار ترتیب می‌دهد که متصل به سرچشمه هستی است، و هدفی را برای کار ترتیب می‌دهد که هماهنگ با هدف هستی است. این نظریه منطقی عقیده‌ای است که همه کارها را به خدا برمی‌گرداند. پس کسی از ایمان بی‌د از خود بریده است و حقیقت معنی و مفهوم خود را از دست داده است.^(۱)

ایمان داشتن دال بر صحت فطرت و سلامت هستی بشری است. ایمان داشتن بیانگر این واقعیت است که فطرت انسان با فطرت کل جهان هماهنگ است. و بیانگر این واقعیت است که همصدائی و پاسخگوئی میان انسان و جهان پیرامون او است. انسان در این جهان زندگی می‌کند. وقتی که وجود انسان سالم باشد

به ناچار باید میان او و میان این هستی، همصدائی و پاسخگوئی باشد. قطعاً باید این همصدائی و پاسخگوئی به ایمان آوردن و ایمان داشتن منتهی بشود و برسد، به حکم آن که در خود جهان دلائل و پیامهائی بر قدرت مطلقه‌ای است که جهان را بدین روال و منوال از نیستی به هستی آورده است. وقتی که این همصدائی و پاسخگوئی از میان رود و یا تعطیل بشود، خود این دال بر این است که خلل و نقصی در دستگاهی انجام گرفته است که دریافت می‌دارد، و آن وجود انسان است. این هم دلیل وجود فساد و تباهی است و حاصل و پیامد آن جز زیان نیست، و هیچ کاری با وجود آن صحیح بشمار نمی‌آید، هرچند در ظاهرش نمادی و اثری از صلاح و شایستگی باشد.

دنیای شخص مؤمن آن اندازه از فراخی و فراگیری و درازا و ارتفاع و زیبایی و خوشبختی برخوردار است که دنیاهای غیرمؤمنان در مقابلش کوچک و ناچیز و فرودین و اندک و آشفته و پریشان و نابهنجار و منحوس و بدبیار بشمار است . . . زیانبار است آن هم چه زیانی!



هشتم کار شایسته و بایسته است که ثمره طبیعی و میوه سرشتی ایمان است. و حرکت اتوماتیک و خودپه‌خودی است که در همان لحظه‌ای می‌آغازد که حقیقت ایمان در دل جایگزین می‌گردد. چه ایمان یک حقیقت مثبت پویا

۱- در تفسیر استاد امام شیخ محمد عبده در باره این فرموده خداوند بزرگوار: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾. هرکس به اندازه ذره غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید (و) پاداشش را خواهد گرفت. و هرکس به اندازه ذره غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید (و سزایش را خواهد چشید). (زلزله/۷ و ۸)

آمده است: «بعضی از مفسران روایت کرده‌اند که اجماع بر این است که خوبی و حسنه‌ای به کافر در آخرت سود نمی‌رساند، و عذاب بدی و سیئه‌ای برای او سبک گردانده نمی‌گردد و تخفیف داده نمی‌شود. همچون سخنی اصل و اساسی ندارد». اما هم اینک ما می‌گوییم و معتقدیم این مسأله از اجماع برگرفته نشده است، ولیکن از نصوص صریح قرآنی برگرفته شده است و نصوص قرآنی خودشان اصل بوده و بیانگر این واقعیت هستند.

گروهی است که هستی خود را احساس می‌کند و خویشتن را می‌شناسد. همچنین به وظیفه خود آشنا است و آن را می‌داند. با حقیقتی آشنا است که ایمان و کار خوب است. کار خوبی که از جمله شامل رهبری بشریت و رهنمود و رهنمون انسانها در مسیر ایمان و کار نیک و پسندیده، و توصیه و سفارش همدیگر به چیزهایی است که ملت مسلمانان را در چنگ زدن به امانت بزرگ و برخاستن برای رساندن این امانت بزرگ به جامعه بشریت است.

از لابلای واژه توصیه و سفارش، و از لابلای معنی و طبیعت و حقیقت توصیه و سفارش، تصویر ملت - یا گروه - متحد و متفق و دارای ضمانت اجتماعی پدیدار و نمودار می‌آید: ملت برگزیده و هوشیار و پابرجا بر حق و عدل و خیر در زمین ... این والاترین و روشن‌ترین تصویر ملت برگزیده است ... اسلام از ملت اسلام می‌خواهد این چنین باشد ... از ملت اسلام می‌خواهد که ملت برگزیده و نیرومند و هوشیار و آگاه باشد، و از حق و حقیقت و خیر و خوبی پاسداری نماید. به حق و حقیقت توصیه و سفارش کند، و دیگران را به استقامت و ماندگاری بر مودت و محبت و تعاون و همیاری و برادری و دوستی توصیه و سفارش نماید. این قبیل چیزها هم از واژه توصیه و سفارش موجود در قرآن برمی‌دمد و برمی‌جوشد ...

توصیه و سفارش به حق و حقیقت ضرورت دارد. برای ادای حق و ترویج آن برخاستن و به کار پرداختن دشوار است. بازدارنده‌های حق بسیار است: هوا و هوس نفس انسان، منطق مصلحت، جهان‌بینیهای محیط، طغیان و سرکشی طاغیان و سرکشان، ظلم و ستم ظالمان و ستمگران، و ... توصیه و سفارش، پند و اندرز دادن، و رهنمود و رهنمون کردن، و دل و جرأت بخشیدن، آگاه کردن از قربت و نزدیکی موجود در هدف و فرجام، و برادری و دوستی ورزیدن در حمل بارهای سنگین وظیفه و تکلیف، و حمل بار امانت، توصیه و سفارش، چندین برابر گردیدن رویکردهای فردی و شخصی

است، همین که در دل و درون جایگزین می‌گردد خود به خود به تلاش درمی‌آید و خویشتن را در بیرون به شکل کار شایسته و بایسته نشان دهد ... ایمان اسلامی این است ... ممکن نیست خاموش بماند و نجنبد. نهان بماند و به صورت زنده در بیرون وجود مؤمن دیده نشود ... اگر ایمان نجنبد و این جنبش سرشتی نداشته باشد، ایمان نادرستی یا مرده‌ای است. کار ایمان پسان کار شکوفه‌ای است که بوی خود را نگاه نمی‌دارد. بوی شکوفه از شکوفه به صورت سرشتی برمی‌خیزد و منتشر می‌شود. اگر بوئی ندهد، شکوفه‌ای در میان نیست.

از اینجا ارزش ایمان پدیدار می‌آید ... ایمان، حرکت و عمل و ساختن و آباد کردن است ... ایمان رو به خدا می‌دارد ... ایمان کز کردن و گوشه‌گیری گزیدن و منفی‌بافی نمودن و در زوایا و لابلای دل و درون منزوی شدن نیست. ایمان تنها نیتهای پاک و پاکیزه‌ای نیست که در حرکت و جنبش مجسم نگردد و پدیدار نیابد. پویائی سرشت اسلام است، سرشت برجسته‌ای که از ایمان نیروی بزرگ سازنده‌ای را در طرح زندگی و اصل حیات تشکیل می‌دهد.

این معلوم و مفهوم است مادام که ایمان ارتباط و پیوند با برنامه ربّانی باشد. این برنامه، حرکت پیوسته و پیاپی در طرح هستی و در اصل جهان است. حرکتی که از تدبّر و تفکر برخیزد و سرچشمه بگیرد، و رو به هدفی رود. رهبری ایمان برای مردمان رهبری‌ای است که برنامه حرکت است، حرکتی که سرشت جهان هستی است. حرکت برگزیده و خوب و پاک و تمیزی که سازنده است و سزاوار برنامه‌ای است که از سوی خدا آمده است.



از لابلای توصیه به حق و حقیقت و سفارش به صبر و شکیبائی، تصویر ملت مسلمان - یا گروه مسلمان - نمودار و پدیدار می‌آید که دارای هستی ویژه‌ای، و رابطه خاصی، و رویکرد یگانه‌ای است. ملت مسلمان

گروه بهره‌مند از سود و رها از زیان ترسیم می‌کند نگاه می‌کنیم و به هراس می‌افتم وقتی که می‌بینیم زیان آدمیان را در هر مکانی از سطح زمین بدون استثناء احاطه می‌کند. این هدر رفتنی که انسانها در دنیا - پیش از آخرت - بدان دچار می‌آیند ما را به هراس می‌اندازد. ما را به هراس می‌اندازد که رویگردانی زشت و پلشت انسانها را از خیر و خوبی مشاهده کنیم، خیر و خوبی‌ای که خدا آن را بهره‌مردمان فرموده است و باران این نعمت را بر سرشان بارانده است. همچنین مشاهده کنیم که سلطه و قدرت برگزیده مؤمن و پابرجا و استوار بر حق در این زمین از میان رفته است و در میان نمانده است. . . . گذشته از این، مسلمانان - یا به تعبیر دقیق‌تر، صاحبان دعوت اسلام - دورترین اهالی زمین از این خیر و خوبی هستند، و از همه ساکنان زمین بیشتر روی می‌گردانند از برنامه الهی‌ای که خدا آن را برایشان انتخاب کرده است و برگزیده است. و از همگان بیشتر رویگردانند از قانونی که خدا آن را برای ملت مسلمان مقرر داشته است و وضع نموده است، و بیشتر منحرف می‌گردند از جاده یگانه‌ای که خدا آن را برای نجات از زیان و هدر رفتن کشیده است. جای شگفت است سرزمینهایی که نخستین بار این خیر و خوبی از آنجاها برجوشیده است و سرچشمه گرفته است، این پرچم را رها می‌سازند، پرچمی که خدا آن را برایشان برافراشته است و به اهتزاز درآورده است، و پرچم ایمان نام دارد. همچون پرچمی را رها می‌کنند و به پرچمهای نژادگرایی چنگ می‌زنند، پرچمهایی که در زیر آنها در سراسر تاریخ خود هرگز به خیری و سودی دسترسی پیدا نکرده‌اند. در زیر آن پرچمها آوازه و نامی نه در زمین و نه در آسمان نداشته‌اند. تا آن زمان که اسلام آمده است و این پرچم منسوب به خدای بی‌انبار را برایشان بالا برده است و به اهتزاز درآورده است، پرچمی که به نام خدا است، خدائی که هیچ انبازی ندارد. پرچمی که نشاندار به نشان خدای بی‌انبار است. . . . پرچمی است که عربها در زیر آن پیروز گردیدند و

است. چرا که همه آنها با یکدیگر به کار می‌پردازند، در نتیجه چندین برابر می‌شوند. احساس هر پاسدار حق و حقیقتی را چندین برابر می‌گرداند همین که دیگران با او هستند و او را توصیه و سفارش می‌کنند و دل و جرأت می‌دهند، و با او می‌ایستند و دوستش می‌دارند و تنها رهایش نمی‌کنند و خوار و رسوایش نمی‌دارند. . . . این آئین - که آئین حق است - برجا و برپا نمی‌ماند مگر این که گروهی از آن پاسداری نمایند، گروهی که همیار و همکار و متفق و سفارش‌کننده و دارای ضمانت اجتماعی و متفق و متحد و همپشت و هم‌رمز بر این منوال و روال باشند.

همچنین توصیه و سفارش به صبر و شکیبائی ضرورت دارد، چه ایمان داشتن و کار نیک و پسندیده کردن، و از حق و عدل پاسداری نمودن، از سخت‌ترین و دشوارترین چیزهایی است که فرد و گروه با آن رویاروی می‌گردند. باید صبر و شکیبائی کرد. باید صبر و استقامت در جهاد با نفس خود، و در جهاد با دیگران داشت. باید در برابر اذیت و آزار و دشواری و مشقت صبر کرد. باید در برابر باد به غلبه انداختن باطل و افتخار کردن و به خود نازیدن شر و بلا صبر کرد و استقامت ورزید. باید در برابر طولانی شدن راه و بعد مسافت و دوری مراحل و پنهان و نهان بودن نشانه‌های راه و دوری مقصد صبر و شکیبائی داشت. توصیه و سفارش به صبر و شکیبائی، قدرت و توانائی را چندین برابر می‌کند، چون احساس به وحدت هدف، و وحدت رویکرد و جهت، و همپشتی و همیاری، همگان را برمی‌انگیزد، و ایشان را با توشه محبت و اراده و اصرار مجهز می‌سازد. . . . و سائر معانی و مفاهیم گروهی که صبر و شکیبائی آنها را برمی‌انگیزد، و حقیقت اسلام بر جای نمی‌ماند مگر در فضای آنها، و بارز و برجسته خودنمائی نمی‌کند مگر در لابلای آنها... بدون آنها زیان و هدر رفتن است و بس.



امروزه از لابلای قانونی که قرآن آن را برای زندگی

روشنائی، گوش او را شنوائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) مانند کسی است که به مثل گویی در تاریکیها فرو رفته است (و توده‌های انباشته ظلمتکده کفر او را در خود بلعیده است و شمع بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکانی از او برجای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید؟ (انعام/۱۲۲)

خداوند متعال فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ، وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا. إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ، وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید. (مائده/۸)

دوم: مسلمانان حکومت و رهبری را بدون تربیت اخلاقی و تزکیه نفس به دست نیاورده و نگرفته‌اند، برخلاف اغلب ملت‌ها و اشخاص و مردان حکومتی در گذشته و حال. بلکه مسلمانان زمانی طولانی و زیادی تحت تربیت محمد ﷺ و زیر نظر دقیق او بوده‌اند. ایشان را پاک و پاکیزه می‌داشته است و تربیت و پرورده می‌فرموده است. آنان را به زهد و پرهیزگاری و پاکدامنی و امانتداری و فداکاری و ترس و هراس از خدا فرامی‌خوانده است، و از ایشان می‌خواسته است برای حکومت و ریاست خود را پیشنهاد و عرضه نکنند و بر آن حرص و جوش نشان ندهند. می‌فرمود:

﴿إِنَّا وَ اللَّهِ لَأُنْزِلَنَّ هَذَا الْعَمَلُ أَحَدًا سَأَلَهُ، أَوْ أَحَدًا حَرَصَ عَلَيْهِ﴾.^(۱)

آقا شدند و انسانها را رهبری کردند، رهبری نیرومند و برگزیده و آگاه و رستگاری، برای نخستین بار در تاریخ خودشان و در تاریخ دور و دراز بشریت... استاد ابوالحسن ندوی در کتاب ارزشمند خود «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين؟» در باره این رهبری برگزیده و نادر در سراسر تاریخ، تحت عنوان «روزگار رهبری اسلامی» می‌گوید: «رهبران مسلمان و ویژگیهای ایشان: مسلمانان پیدا شدند. ریاست جهان را به دست گرفتند. ملت‌های نادرست را از ریاست انسانها برکنار کردند، انسانهایی که ایشان را استثمار می‌کردند و با آنان بدرفتاری می‌نمودند. مسلمانان انسانها را آرام آرام و هم‌آوا و هم‌نوا و دادگرانه به پیش بردند و ترقی و پیشرفت بخشیدند. در میان مسلمانان صفات و خصلتی فراوان گردید که ایشان را شایان و سزاوار رهبری ملت‌ها می‌کرد، و سعادت و رستگاری ملت‌ها را در سایه مسلمانان و تحت رهبری ایشان تضمین می‌نمود. اولاً مسلمانان صاحب کتاب نازل شده از سوی خدا، و صاحب شریعت الهی هستند. آنان قانونگذاری نمی‌کنند و از پیش خود مقررات و احکام تعیین نمی‌نمایند. زیرا قانونگذاری کردن و شریعت‌نگاری نمودن سرچشمه نادانی و خطا و اشتباه و ظلم و ستم است. مسلمانان در کردارشان و در سیاستشان و در رفتارشان با مردمان، ناسنجیده و کورکورانه دست و پا نمی‌زنند. خداوند برای مسلمانان نوری قرار داده است که در پرتو آن راه می‌روند. و خداوند برای ایشان شریعتی وضع فرموده است که مردمان را بدان راه می‌برند و بر مردمان بدان فرمانروائی و داوری می‌کنند.

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ، كَمْ مِثْلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا؟﴾.

آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری (از مناره ایمان) فراراه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می‌رود (و چشم او را

و این فرموده خداوند بزرگوار:

﴿ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ، وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ، لِيَبْلُوَكُمْ فِيهَا آتَاكُمْ ﴾.

خدا است که شما را جانشینان (دیگران برای آبادانی جهان در کره) زمین گردانید، و (در استعداد های ذاتی و مواهب آسمانی و اموال کسبی) برخی را بر برخی، درجاتی بالاتر برد (و در کمال مادی و معنوی به نسبت استفاده شخص از اسباب و سنن یزدان و گسترده در پهنه جهان، کسانی را بیشتر از کسانی ترقی و تعالی داد) تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید (و در عمل مشخص شود چه کسی به شرائع آسمانی مؤمن یا کافر و در نعمتهای خدادادی سپاسگزار و یا ناسپاس است). (انعام/۱۶۵)

سوم: مسلمانان خادمان نژادی نبوده اند، و قاصدان ملّتی یا میهنی نبوده اند تا تنها برای رفاه حال آنان و مصلحت ایشان به تلاش بپردازند، و به فضل و برتری و بزرگی و آقائی آن ملّت یا اهالی آن میهن ایمان داشته باشند، و معتقد گردند آن ملّت و اهالی آن میهن آفریده شده اند تا سرور و آقا و فرمانروا و فرمان فرما باشند، و دیگران آفریده شده اند تا محکوم و فرمانبردار ایشان گردند. مسلمانان از سرزمین خود بیرون نیامده اند تا امپراتوری عربی تأسیس کنند و در سایه آن از نعمت برخوردار گردند و بچرند و بخورند، و تحت حمایت آن امپراتوری سرهایشان را بالا بگیرند و گردن بیفزایند و تکبر بکنند و خود بزرگ بینی نمایند، و مردمان را از زیر فرمان روم و ایران بیرون بیاورند و به زیر فرمان عربها و خودشان درآورند! .. بلکه مسلمانان به پا خاستند تا جملگی مردمان را از بندگی و پرستش بندگان بیرون بیاورند و به بندگی و پرستش خداوند یگانه درآورند. همان گونه که ربّعی پسر عامر فرستاده مسلمانان در مجلس یزدگرد گفت: خدا ما را فرستاده است تا مردمان را از بندگی و پرستش بندگان بیرون بیاوریم و به بندگی و پرستش خداوند یگانه درآوریم،

ما به خدا سوگند بر این کار کسی را نمی گماریم که آن را درخواست بکند، یا بر آن حرص و آز داشته باشد.

هنوز که هنوز است گوش مسلمانان را می نوازد:

﴿ تِلْكَ الْأَرْضُ الَّتِي نَحْنُ لَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾.

ما آن سرای آخرت را تنها بهره کسانی می گردانیم که در زمین خواهان تکبر و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی جویند (و دلایشان از آلودگیهای مقام طلبی و شهرت طلبی و بزرگ بینی و تباهاکاری، پاک و پالوده است)، و عاقبت از آن پرهیزگاران است. (قصص/۸۳)

مسلمانان خود را روی وظیفه ها و منصبها نمی انداختند و به دنبال آنها راه نمی افتادند، چه رسد به این که خود را نامزد فرمانروائی کنند، و خویشان را پاک و بیگناه قلمداد نمایند و بستانند، و تبلیغات پخش کنند، و تلاش ورزند و پول خرج کنند تا به فرمانروائی و حکمرانی برسند. هرگاه مسلمانان عهده دار کاری از کارهای مردمان شوند و به ریاست امری برسند آن را غنیمت یا لقمه چربی یا پولی نمی شمارند که آن را در مقابل پولی که خرج کرده اند یا تلاشی که ورزیده اند بقیانند و بخورند. بلکه آن را امانتی بر عهده خود می شمارند، و امتحانی از سوی خدا می دانند، و آگاهند که آنان را در پیشگاه دادگری پروردگارشان نگاه می دارند، و از کوچک و بزرگ امور از ایشان بازخواست می گردد، و مسؤول ریز و درشت کارها هستند. پیوسته این فرموده خداوند بزرگوار را به یاد داشته اند

و آویزه گوش خود کرده اند:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا، وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ﴾.

بیگمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می دهد که امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده، و چه چیزهایی که مردم آنها را به دست شما سپرده و شما را در آنها امین دانسته اند) به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید این که دادگرانه داوری کنید. (نساء/۵۸)

بامدادی گشوده‌اند، و شهر و کشورها و بندگان یزدان به اندازه پذیرش و صلاحیت خود از آب آن ابرها برخوردار گردیده‌اند.

در سایه مسلمانان و تحت حکومت و فرماندهی ایشان، ملت‌ها و نژادها - حتی آنانی که در قدیم تحت فشار بوده‌اند - توانسته‌اند بهره خود را از دین و علم و تعلیم و تربیت و حکومت و فرمانروائی ببرند، و با عربها در ساختن جهان جدید سهیم شوند. بلکه بسیاری از افراد آنان بر عربها برتری پیدا کنند. از میان ایشان رهبرانی پدید آمده‌اند که تاجهای سرهای عربها، و سرور و آقای مسلمانان شوند. از قبیل: ائمه و فقهاء و محدثین...

چهارم: انسان از جسم و روح ساخته شده است. انسان دارای قلب و عقل و عاطفه‌ها و اندامها است. انسان خوشبخت نمی‌شود و رستگار نمی‌گردد و ترقی و پیشرفت پیدا نمی‌کند، ترقی و پیشرفت هماهنگ و عادلانه و دادگرانه، تا همه این نیروها در وجود او رشد و نمو پیدا نکنند، رشد و نموی که هم‌نوا و متناسب و لائق این نیروها باشد، و انسان غذای شایسته نخورد و تغذیه درستی نداشته باشد. امکان ندارد تمدن شایسته و بایسته به هیچ وجه پدیدار آید مگر زمانی که یک جامعه دینی و اخلاقی و عقلانی و جسمانی به وجود آید، برای انسان ممکن شود سهل و ساده به کمال بشری خود برسد. تجربه ثابت کرده است که چنین چیزی پدید نمی‌آید مگر این که رهبری زندگی، و زمام امور و پیشرفت تمدن، در دست کسانی باشد که معتقد به روح و جسم هستند، و خودشان نمونه‌های کاملی در زندگی دینی و اخلاقی بوده، و از خردهای برتر، و علوم صحیح و سودمند برخوردار باشند...

تا آنجا که ابوالحسن ندوی تحت عنوان: «نقش خلافت راشد بسان تمدن شایسته و بایسته است» می‌گوید: «آن چنان بود. دوره‌ای از دوره‌های تاریخ را

و از تنگنای دنیا بیرون بیاوریم و به فراخنای آن برسانیم، و از جور و ستم ادیان بیرونشان بیاوریم و به عدل و داد اسلام نائلشان گردانیم.^(۱)

ملت‌ها در نزد مسلمانان برابرند. مردمان در پیش ایشان مساویند. همه مردمان زاده آدم عَلَيْهِ السَّلَام هستند، و آدم زاده خاک است. عرب بر غیرعرب برتری ندارد، و غیرعرب بر عرب برتری ندارد، مگر باتقوا و پرهیزگاری:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾.

ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود، و در پیکره جامعه انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بیگمان گرمای‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. (حجرات/۱۲)

عمر پسر خطاب به عمرو پسر عاص، والی و حاکم مصر گفت، بدان گاه که پسر او یک فرد مصری را زده بود و بدو گفته بود: این ضربه و کتک را از پسر بزرگ‌تران و گرمای‌تران دریافت دار! عمر از عمرو پسر عاص قصاص گرفت و گفت: چه وقت مردمان را بنده و برده خود کرده‌اید، در حالی که مادرانشان آنان را آزاد به دنیا آورده‌اند؟^(۲) مسلمانان به چیزی که در پیش خود داشته‌اند بخل نورزیده‌اند و تنگچشمی ننموده‌اند. کسی را از دین و علم و تعلیم و تربیت و پاکی اخلاق خویش محروم ننموده‌اند و بر آنچه داشته‌اند بخل نورزیده‌اند. در حکومت و قضاوت و فرمانروائی و فضل و لطف خود، حسب و نسب و رنگ و میهن و سرزمین را در مد نظر نگرفته‌اند و نداشته‌اند. بلکه مسلمانان ابری بوده‌اند بر همه نواحی باریده‌اند و جملگی بندگان را تحت پوشش آب باران خود گرفته‌اند. مسلمانان ابرهای بامدادان بارنده و پرآبی بوده‌اند که دشت و بیابان و سنگلاخ و کوه زبان به تعریف و تمجید آن ابرهای

۱- «البدایة و النهایة». تألیف: ابن کثیر.

۲- تمام داستان در تاریخ عمر پسر خطاب، تألیف ابن جوزی آمده است.

آن را می بینند، و زیانی را متحمل می شوند که در پیکار خیر و شرّ می بینند؟ این خلافت راشده و شکوفائی همه جانبه کجا و این کوری و دوری از آن خیر بزرگ کجا که ملتّ عرب آن را برای انسانها با خود برداشته بود، آن روز که پرچم اسلام را برگرفته بود و در نتیجه رهبری از آن او گردیده بود؟ بعدها ملتّ عرب این پرچم را بر زمین گذاشت، و ناگهان پسر و قافله شد! و ناگهان قافله همه روی به هدر رفتن و زیان دیدن نهاد. ناگهان پرچمها همه مال شیطان شدند، و در میان آنها یک پرچم برای یزدان باقی نماند! ناگهان همه پرچمها مال باطل شدند و در میان آنها یک پرچم برای حقّ باقی نماند! ناگهان همه پرچمها مال کوری و گمراهی شدند، و در میان آنها پرچمی برای هدایت و نور نماند! ناگهان پرچمها همه مال زیان و خسران شدند، و یک پرچم برای رستگاری باقی نماند. هان! پرچم یزدان همیشه و همیشه دستی را انتظار می کشد که آن را بلند کند و بردارد، و چشم انتظار به ملّتی می دوزد که زیر آن به سوی خیر و هدایت و صلاح و نجات حرکت کند.



این کار و بار سود بردن و زیان دیدن در این زمین است. این کار و بار هرچند بزرگ و سترگ است وقتی که با کار و بار قیامت سنجیده می شود و مقایسه می گردد، کوچک و ناچیز می نماید. آنجا، بلی آنجا، سود حقیقی و زیان حقیقی است. آنجا که زمان طولانی است، و زندگی باقی و جاودانه است، و جهان جهان حقیقت است... آنجا سود بردن و زیان دیدن است: به دست آوردن بهشت و رضا است، یا از دست دادن بهشت و رضا است. آنجا انسان به کمال نهائی و ممکن خود می رسد، یا سر در نشیب می نهد و سقوط می کند و انسانیت خود را از دست می دهد، و کارش بدانجا می کشد که ارزش او از سنگ کم تر می گردد، و از لحاظ آسایش پائین تر از سنگ می شود:

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، وَ تَوَاصَوْا

نمی شناسیم که کامل تر و زیبا تر و شکوفاتر در همه این جنبه ها از این دوره باشد - دوره خلافت راشده - در این دوره نیروی روح و اخلاق و دین و علم و ابزارهای مادی، در رشد و نموّ انسان کامل دست به دست هم داده است، و در ظهور تمدّن شایسته و بایسته به همیاری پرداخته است. حکومت از بزرگ ترین حکومت های جهان بوده است، و نیروی سیاسی مادی بر هر نیروئی در زمان خودش برتری پیدا کرده است. در این حکومت نمونه های اخلاق والا غالب و چیره بوده است، و معیارهای عالی اخلاقی در زندگی مردمان و در نظام حکومتی حاکم شده است. اخلاق و فضیلت همراه با بازرگانی و صنعت شکوفا گردیده است. پیشرفت اخلاقی و روحی، با گسترش فتوحات و ظهور تمدّن، همگام و همراه می شد. در نتیجه جنایات کم می گردید، و بزه کاریها نسبت به مساحت و گستره مملکت، و شماره ساکنان آن، و وجود انگیزه ها و ابزارهای بزه کاریها، به ندرت اتفاق می افتاد. رابطه فرد با فرد، و پیوند فرد با جماعت، و ارتباط جماعت با فرد، خوب تر و خوب تر می شد. این دوره، یک دوره کمال بود، و انسان مترقی تر از آن را در خواب هم ندیده است، و تخمین زندگان شکوفاتر از آن را تخمین نزده اند...».



این برخی از نشانه ها و سیمای آن دوره سعادت مندی است که انسانها در سایه قانون اسلامی زیسته اند، قانونی که «سورة عصر» قواعد و ارکان آن را برپا و برجا داشته است. و زیر پرچمی زیسته اند که پرچم ایمان است و گروهی آن را برداشته اند و برداشته اند و کشیده اند که مؤمن بوده اند و کار نیکو کرده اند و به حقّ و حقیقت توصیه و سفارش نموده اند و به صبر و شکیبائی دعوت کرده اند.

این خلافت راشده و شکوفائی همه جانبه کجا و این هلاک و نابودی کجا که امروزه انسانها با آن در هر مکانی دست به گریبانند و مزه آن را می چشند و رنج

بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿۱﴾

مگر کسانی که ایمان می آورند، و کارهای شایسته و بایسته می کنند، و همدیگر را به تمسک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می کنند، و یکدیگر را به شکیبائی (در تحمل سختیها و دشواریها و دردها و رنجهایی) توصیه می نمایند (که موجب رضای خدا می گردد).
راه یکی است و دو تا و چند تا نمی گردد. راه ایمان و عمل صالح و وجود گروه مسلمانی که به حق و حقیقت توصیه می کند و به صبر و شکیبائی فرامی خواند، و متفق و متحد می ماند و می ایستد بر پاسداری از حق و حقیقت، و از صبر و شکیبائی توشه برمی گیرد.

راه یکی است. بدین خاطر دو نفر از اصحاب پیغمبر خدا ﷺ وقتی که به همدیگر می رسیدند از یکدیگر جدا نمی شدند تا یکی بر دیگری سوره «وَالْعَصْرِ» را می خواند، و آن گاه یکی از دیگری خداحافظی می کرد ... آنان بر این قانون الهی پیمان می بستند. بر ایمان و خوبی پیمان می بستند. بر توصیه و سفارش به حق و حقیقت و صبر و شکیبائی پیمان می بستند. به یکدیگر قول می دادند که پاسداران این قانون باشند. عهد و پیمان می بستند بر این قانون بمانند و محافظان آن باشند ...



می‌شود. آن آتش‌ی ایشان را دربر می‌گیرد که سرپوشیده و در بسته است. در حالی که آنان در ستونهای درازی بسته می‌شوند.

این سوره تصویری از تصویرهای واقعیت را در روزگار نخستین دعوت نشان می‌دهد. این تصویر در عین حال نمونه‌ای است که در هر محیطی تکرار می‌گردد. . . . تصویر شخص پستی است که نفس کوچکی دارد، شخصی که مال و دارائی را می‌دهد، و نفس او در سایه آن چیره می‌شود و سیطره پیدا می‌کند تا بدانجا که دیگر از عهده نفس خود بر نمی‌آید! چنین شخصی احساس می‌کند مال و ثروت ارزش والای زندگی است. ارزشی که همه ارزشهای دیگر و همه منزلتهای دیگر در برابر آن کوچک و ناچیز است. از جمله: منزلتهای مردمان، و منزلتهای معنوی، و منزلتهای حقائق. حال که او مال و ثروت را به دست آورده است پس صاحب منازل و مراتب مردمان و ارجه‌ها و ارزشهای ایشان بدون هیچ‌گونه حساب و کتابی شده است!

همچنین چنین شخصی می‌انگارد که این مال و ثروت خدائی گردیده است، خدائی که هر چیزی را می‌تواند انجام بدهد، و از انجام کاری درمانده نمی‌گردد! حتی می‌تواند از مرگ جلوگیری بکند، و زندگی را جاودانه سازد. از قضا و قدر خدا و حساب و کتاب او و سزا و جزای او در قیامت جلوگیری کند، تازه اگر به نظرش حساب و کتاب و سزا و جزائی باشد!

بدین سبب با مال و ثروت نرد عشق می‌بازد. با این عشق می‌آید و می‌رود و مال و ثروتش را می‌شمارد، و از شمارش آن لذت می‌برد. در وجودش غرور بزهکارانه‌ای پدیدار می‌گردد. غروری که باد به غلبش می‌اندازد، و او را بر آن می‌دارد که ارزش و بهای مردمان را خوار بدارد، و بزرگواریهای ایشان را ناچیز انگارد، و از آنان عیبجوئی کند و ایشان را درهم بشکند. . . . با زبان به عیبجویش می‌پردازد، و با حرکات به تمسخرشان می‌نشیند و مورد استهزایشان قرار می‌دهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة همزه مکی و ۹ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبَلَّ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةً ۱ الَّذِي جَمَعَ مَا لَا وَعَدَدَ لَهُ ۲
يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ۳ كَلَّا لَيُبَدِّلَنَّ فِي الْخُطْمَةِ ۴
وَمَا آذَرْنَاكَ مَا الْخُطْمَةُ ۵ نَارُ اللَّهِ الْمَوْفُودَةُ ۶ الَّتِي تَطْلُعُ
عَلَى الْأَفْقَةِ ۷ إِنَّمَا عَلَّمَتْهُمْ فُؤَادَهُ ۸ فِي عَمَلٍ مُّمَدَّدٍ ۹

وای به حال هرکه عیبجو و طعنه‌زن باشد! همان کسی که دارائی فراوانی را گرد می‌آورد و آن را بارها و بارها می‌شمارد. (چرا که از شمردن پول و سرشماری دارائی کیف می‌کند و لذت می‌برد، و فکر و زکروش اموال، و معبود و مسجودش درهم و دینار است. برق این بت او را غرق شادی می‌کند، و نه تنها شخصیت خویش که تمام شخصیتها را در آن خلاصه می‌کند!). آخر گمان می‌برد که دارائیش بدو جاودانگی می‌بخشد! (پس چرا چنین بت مشکل‌گشائی را نپرستد و شخصیت همگان را در پای آن قربانی نکند؟). هرگز اهرکز (چنین نیست). او بدون شک به خُردکننده و درهم‌شکننده (اعضاء و اندام، آتش دوزخ نام) پرت می‌گردد و فروانداخته می‌شود. تو چه می‌دانی خُردکننده و درهم‌شکننده چیست؟ آتش برافروخته خدا است! آتشی که (به ژرفای قالبها که کانون کفر و کبر و فسق، و مرکز حب ثروت و قدرت و منزلت دنیوی بوده است، فرو می‌رود) و بر دلها مسلط و چیره

همیشه عیبجویی می‌کند از خود مردمان، و آبرو و احترام ایشان را زیر سؤال می‌برد و مورد طعن و تشر قرار می‌دهد، و مال و ثروت می‌اندوزد، و گمان می‌برد مال و ثروت ضامن جاودانگی است، در مقابل شکل این شخص خودبزرگ‌بین و متکبر و مسخره‌کننده و خود را نیرومند انگارنده به سبب داشتن مال و ثروت، شکل «پرت‌شده» و مهمل و افتاده به «خُردکننده» و درهم‌شکننده‌ای می‌آید که هستی او را و عظمت او را درهم می‌ریزد و تکه‌تکه می‌کند. و آن:

﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ﴾.

آتش برافروخته خدا است!

نسبت دادن این آتش به خدا، و این گونه آن را به خدا اختصاص دادن، بیانگر این واقعیت است که این آتش، آتش یگانه و ویژه‌ای است، و همگون آن مشاهده نشده است و سابقه ندارد. گذشته از این می‌رساند که این آتش ترسناک و هراسناک و وحشت‌انگیز است. این آتش «چیره و مسلط می‌شود» بر دل چنین کسی، دلی که عیبجویی و طعنه زدن از آن سرچشمه می‌گرفت، و استهزاء و تمسخر و تکبر و غرور در آن کمین می‌کردند ... برای تکمیل تصویر این فرد درهم شکسته و پرت شده و مهمل و مطرود از لطف خدا، بیان می‌گردد این آتش که او را دربر گرفته است سرپوشیده و در بسته است. کسی نمی‌تواند او را از آن نجات بدهد و بیرون بیاورد. در داخل آن هم کسی از حال او نمی‌پرسد! او در داخل آتش به ستونها بسته شده است همان گونه که چهارپایان بسته می‌شوند و بدون احترام به ترک آنها گفته می‌شود. در طنین واژگان شدت و حدت پیدا است:

﴿عَدَدَهُ... كَلَّا... لَيُئْبَذَنَّ... تَطَّلَعُ... مُدَدَةً﴾.

آن را بارها و بارها می‌شمارد... هرگز هرگز... به خردکننده و درهم شکننده پرت می‌گردد... دراز. در معنیهای عبارتها نیز تأکید کردن به شیوه‌های گوناگون تأکید است:

﴿لَيُئْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ؟ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ...﴾.

این عیبجویی و استهزاء چه با تقلید حرکاتشان، و چه با تقلید صداهایشان، و چه با تحقیر صفات و سیماهایشان باشد ... گاهی از ایشان با گفتار و اشاره عیبجویی می‌کند. زمانی با غمزه و ناز و کرشمه و اداء و اطوار به تمسخرشان می‌پردازد و عیبهایشان را برمی‌شمارد. وقتی بانگاه تمسخرآمیز بدیشان می‌نگرد. زمانی با حرکت استهزاگرانه بدانان خیره می‌شود!

این تصویر پست و حقیری از تصویرهای نفس بشری است. این تصویر پست و حقیری از تصویرهای نفس بشری است. وقتی چنین نفسی پدیدار می‌گردد که نفس انسان از مروّت و از ایمان خالی می‌شود. اسلام این تصویر پست و پلشت را زشت می‌شمارد، چون اسلام از اخلاق والا برخوردار است و اخلاق والا را دوست می‌دارد. اسلام از تمسخر و استهزاء کردن و عیبجویی نمودن، در موارد گوناگونی نهی کرده است. اما ذکر آن در اینجا، آن هم این گونه زشت شمردن و قبیح قلمداد کردن همراه با تهدید و بیم، بیانگر این است که اسلام با حالتی رویاروی شده است که از برخی از مشرکان نسبت به پیغمبر خدا ﷺ و در حق مؤمنان سرزده است ... پاسخ این کار زشت و پلشت به صورت بازداشتن سخت و شدید، و با تهدید هراسناک و هراس‌انگیز داده شده است. روایت‌هایی وجود دارد که بعضی از اشخاص را نام می‌برند، و این تهدید و بیم را مربوط بدیشان می‌شمارند. اما چنین روایت‌هایی مورد اعتماد نیست. لذا ما بدانچه در باره این آیات گفته‌ایم و بیان داشته‌ایم بسنده می‌کنیم ...



تهدید و بیم این سوره به صورت صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت جلوه‌گر می‌آید. صحنه‌ای که شکل عذاب مادی و روانی را، و شکل آتش محسوس و معنوی را به تصویر می‌کشد. در این تصویر، تقابل میان جرم و شیوه جزا و سزا و فضای عقاب و عذاب، ملاحظه شده است. شکل شخص عیبجو و طعنه‌زن، آن کسی که پیوسته مردمان را به تمسخر می‌گیرد، و

قرآن مجید رخدادهای دعوت را پیگیری و دنبال می‌کرد، و در عین حال دعوت را رهبری می‌نمود و رهنمود و رهنمون می‌فرمود. این امر اسلحه برنده نابودکننده‌ای بود که مکر و کید نیرنگبازان را خنثی می‌کرد و بر باد می‌داد، و دلهای دشمنان را به لرزه درمی‌آورد، و جانهای مؤمنان را برجا و استوار می‌داشت.

ما در این عنایت یزدان سبحان به پاسخ دادن چنین تصویری، دو معنی مهم را درمی‌یابیم:
اول: زشت شمردن سقوط اخلاقی، و پلشت داشتن این تصویر پست و فرودین نفسها.

دوم: دفاع از مؤمنان، و حفظ نفسهایشان از این که خواری تحقیر بدانها رخنه کند و بخزد، و آگاه کردن مؤمنان از این که یزدان سبحان می‌بیند آنچه برایشان پیش می‌آید و بر سرشان می‌آید، و آن را بدو پست می‌شمارد، و در برابر آن بازخواست می‌کند و کیفر می‌دهد. . . . این کار بس و بسنده است برای ارتقاء بخشیدن و بالا بردن جانهای مؤمنان، و برتری گرفتن جانهایشان بر مکر و کید پست و پلشت . . .

هرگز اهراگز! (چنین نیست). او بدون شک به خردکننده و درهم‌شکننده (اعضاء و اندام، آتش دوزخ نام) پرت می‌گردد و فروانداخته می‌شود. . . .

این چکیده گوئی و پیچیده گوئی، به دنبال آن پرسش هراس‌انگیز، و آن گاه پاسخ دادن و بیان کردن . . . همه اینها از شیوه‌های تأکید کردن و بزرگ و سترگ نشان دادن است . . . در خود تعبیر سخن، تهدید کردن و بیم دادن است:

﴿وَيْلٌ... لِّمُنِذِنٍ... الْخَطْمَةِ... نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ. الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ. إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّدَةٌ. فِي عَمَدٍ مُّمدَّدَةٍ﴾.

وای به حال . . . پرت می‌گردد و فروانداخته می‌شود. . . . خردکننده و درهم‌شکننده . . . آتش برافروخته خدا است. آتشی که بر دلها مسلط و چیره می‌شود. آن آتشی ایشان را دربر می‌گیرد که سرپوشیده و در بسته است. در حالی که آنان در ستونهای درازی بسته می‌شوند.

در همه اینها نوعی از هماهنگی تصویری و شعوری است که با کار «عیبجو و طعنه‌زن» همخوانی و هم‌آوایی دارد.



فرمانروائی او بودند به سوی کعبه جذبه و کشش داشتند. آنان بسان همه عربهای دیگر وسط جزیره العرب، و همچنین اهالی شمال شرقی و شمال غربی آن، به کعبه عشق می ورزیدند. این هدف خود را برای پادشاه حبشه نوشت ...

اما عربها از خانه مقدس خود منصرف نشدند. آنان معتقدند بودند که ایشان فرزندان ابراهیم و اسماعیل هستند. ابراهیم و اسماعیلی که صاحبان این خانه بوده اند. عربها بدین امر می نازیدند، بنا به عادت و شیوه ای که داشتند که افتخار کردن و نازیدن به آباء و اجداد و حسب و نسب بود بر این باور بودند که معتقدات ایشان - با وجود ناجوری و نادرستی - به نظرشان از معتقدات اهل کتاب پیرامونشان بهتر است. آنان در معتقدات اهل کتاب نقص و خلل و پریشانی ناپسامانی می دیدند.

بدین هنگام «ابرهه» تصمیم گرفت کعبه را ویران سازد تا مردمان را از آن برگرداند. سپاه زیادی را حرکت داد، سپاهی که فیله را به همراه داشت. در پیشاپیش فیله فیل بزرگی بود که در نزد آنان دارای شهرت ویژه ای بود. آوازه حرکت ابرهه و قصد او به گوش عربها رسید. آن را شنیدند و به همدیگر خبر دادند. بر عربها گران آمد که ابرهه برای ویران کردن کعبه ایشان لشکرکشی کند. مردی از بزرگان اهل یمن و از شاهان آنان به نام «ذونفر» بر سر راه او ایستاد. قوم خود را و هرکس که از عربها با او همدستان گردیدند و دعوت او را پاسخ دادند آماده جنگ با ابرهه و جهاد دفاع از بیت الحرام شدند. سرانجام مردمانی دعوت او را پذیرفتند و آماده پیکار گردیدند. «ذونفر» با ابرهه جنگید، ولی شکست خورد. ابرهه او را اسیر کرد.

همچنین نفیل پسر حبیب خثعمی با دو قبیله از عربها و همراه کسان زیادی که از سائر قبیله ها پاسخ او را دادند به جنگ ابرهه رفتند. ابرهه ایشان را نیز شکست داد و نفیل را اسیر کرد. نفیل پذیرفت راهنمای ابرهه در سرزمین عربها شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة فیل مکی و ۵ آیه است

سُورَةُ الْفِيلِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الَّذِي تَرَكَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۝^(۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ
فِي تَضَلُّيلٍ ۝^(۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ۝^(۳) تَرْمِيهِمْ
بِحِجَارٍ مِّنْ سِجِّيلٍ ۝^(۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّا كُوِلَ ۝^(۵)

این سوره به حادثه ای اشاره می کند که در زندگانی جزیره العرب پیش از بعثت کاملاً مشهور و معروف بود. این رخداد بیانگر رعایت و عنایت بزرگ خدا نسبت به این سرزمین مقدسی بود که خدا آن را برگزیده تا محل دریافت واپسین نور، و پرورشگاه عقیده تازه، و نقطه ای باشد که این عقیده جدید از آنجا لشکرکشی مقدس خود را به سوی نواحی زمین بیاغازد، و هدایت و حق و خیر و خوبی را در اطراف زمین مستقر و جایگزین سازد ...

خلاصه روایتها در باره این حادثه این است: فرمانروای حبشی یمن - در آن مدت که یمن تحت فرمانروائی حبشه بود بعد از طرد ایرانیان از آنجا و کوتاه کردن دست آنان از حکومت یمن - که روایتها از او به نام «ابرهه» یاد می کنند. ابرهه در یمن کلیسائی به اسم شاه حبشه ساخت. هرچه شکوه و عظمت گمان می رفت در ساختمان آن به کار برد. هدف او این بود عربها را از کعبه که در مکه بود منصرف کند و ایشان را به سوی زیارت این کلیسا بکشاند. او دیده بود اهل یمن که زیر

ابرهه به راه افتاد تا آن گاه که به سرزمین طائف رسید. عده‌ای از مردان سرشناس قبیله ثقیف به پیش او رفتند و بدو گفتند: خانه‌ای که او قصد ویران کردن آن را دارد در طائف نیست و بلکه در مکه است. این بدان خاطر بود که او را از بتکده‌ای دور سازند که برای بت خود به نام «لات» ساخته بودند! کسی را هم همراه ابرهه فرستادند تا او را به سوی کعبه راهنمایی کند!

وقتی که ابرهه به مغمس رسید که مکانی میان طائف و مکه است، فرماندهی از فرماندهان خود را فرستاد. او تا مکه رفت. اموال تهامه قریش و جز آنان را گردآوری و با خود برد. دویست شتر از آنها متعلق به عبدالمطلب پسر هاشم بود. عبدالمطلب در آن زمان بزرگ و سرشناس قریش بود. قریش و کنانه و هذیل و کسانی که در سرزمین حرم می‌زیستند تصمیم گرفتند با ابرهه بجنگند. ولی متوجه شدند قدرت جنگ با ابرهه و لشکریان او را ندارند. پس به ترک جنگ گفتند. ابرهه قاصدی را به مکه فرستاد و سراغ رئیس آنجا را گرفت. بدیشان اعلام کرد که ابرهه برای جنگ با آنان نیامده است! و بلکه آمده است که این خانه کعبه نام را ویران سازد و بس. اگر ایشان متعرض او نشوند و سر راه او را نگیرند نیازی به ریختن خون آنان نیست. به قاصد خود دستور داد اگر بزرگ قریش و ساکنان حرم سر جنگ ندارند او را با خود به پیش ابرهه بیاورد. وقتی که قاصد با عبدالمطلب در این باره صحبت کرد، عبدالمطلب گفت: به خدا سوگند ما نمی‌خواهیم با او بجنگیم. ما توان جنگ با او را نداریم. این بیت‌الحرام متعلق به خدا است، و خانه دوست خدا ابراهیم علیه السلام است. اگر خدا ابرهه را از آن بازداشت این خانه او و حرم او است خود داند. اگر خدا خانه خود را به ابرهه واگذار و جلو او را نگیرد، به خدا سوگند ما تاب و توان دفاع از آن خانه را نداریم. . . . عبدالمطلب با قاصد ابرهه به پیش ابرهه رفت ...

ابن اسحاق گفته است: عبدالمطلب خوش‌سیماترین و زیباترین و بزرگواریترین فرد قریش بود. هنگامی که

ابرهه او را دید احترامش را گرفت و بزرگش داشت. او را بزرگتر از آن دید که زیر دست و پائین خود وی را بنشاند. این را نیز نپسندید که حبشیان ببینند که عبدالمطلب با ابرهه روی تخت فرمانروائی بنشیند. پس ابرهه از تخت خود پائین آمد و کنار فرش نشست و عبدالمطلب را کنار خود نشاند. سپس به مترجم خود گفت: بدو بگو: چه نیازی داری و چه می‌خواهی؟ عبدالمطلب گفت: از شاه می‌خواهم دویست شتر مرا به خودم برگرداند، شترانی که آنها را برده است. وقتی که این را گفت، ابرهه به مترجم خود گفت: بدو بگو: وقتی که من تو را دیدم در شگفت شدم. اما وقتی که سخن تو را شنیدم، از تو بیزار شدم. آیا تو با من در باره دویست شتری صحبت می‌کنی که آنها را برده‌ام، و مرا با خانه‌ای رها می‌کنی که آن خانه آئین تو و آئین آباء و اجداد تو است؟ من آمده‌ام آن خانه را ویران کنم. تو اصلاً در باره آن با من سخن نمی‌گوئی. عبدالمطلب بدو گفت: من صاحب شتران هستم. این خانه هم خداوندگاری دارد، از آن دفاع خواهد کرد. ابرهه گفت: او نمی‌تواند جلو مرا بگیرد. عبدالمطلب گفت: این تو و آن خانه! . . . ابرهه شتران عبدالمطلب را پس داد و بدو برگرداند.

آن گاه عبدالمطلب به سوی قریش برگشت و ماجرا را با آنان در میان گذاشت. بدیشان دستور داد از مکه بیرون بروند، و در قلعه‌های کوه‌ها پناه بگیرند. سپس بلند شد و حلقه در کعبه را گرفت. گروهی از قریش همراه او رفتند و به دعا و نیایش پرداختند. خدا را به فریاد می‌خواندند و از او طلب کمک و یاری می‌کردند. روایت شده است که عبدالمطلب چنین سرود:

لَا هُمْ إِلَّا الْعَبْدَ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَأَمْنَعُ رَحَالَكَ
لَا يَغْلِبُنْ صُلْبُهُمْ وَ مَحَالُهُمْ أَبْدَأُ مَحَالَكَ
إِنْ كُنْتَ تَارِكُهُمْ وَقَبْلَتُنَا فَأَمْرُ مَا بَدَا لَكَ

«خداوندا، هر بنده‌ای از بار و بنه خود فاع می‌کند، تو نیز از بار و بنه خود دفاع بکن. خداوندا پرچم ایشان و نیروهای ایشان هرگز بر نیروهای تو پیروز و چیره

و ایشان را بسان برگهای خشک و تکه تکه درختان، تکه و پاره کردند. همان گونه که قرآن مجید در باره ایشان روایت می کند . . . جسم ابرهه به بیماری مبتلا شد. او را از میدان به در بردند. بدنش تکه تکه می ریخت تا او را به صنعاء رسانیدند. ابرهه نمرد تا سینه اش شکافته شد و دلش پیدا گردید، همان گونه که روایتها نقل کرده اند . . .

روایتها در باره نوع این پرندگان و شکل و حجم آنها، و حجم سنگها و نوع و چگونگی عملکرد آنها مختلف است. همچنین برخی از این روایتها می رسانند که آبله و حصه در همین سال در مکه پدید آمده است.

کسانی که گرایش دارند به تنگ کردن کمر بند خارق العاده ها و نادیده ها و ناشناخته ها، و میل دارند قوانین جهانی مانوس و معلوم را ببینند کار خود را می کنند، این حادثه را با وقوع وبای آبله و حصه تفسیر می کنند، و آن را نزدیک تر به عقل و بهتر می دانند. می گویند مراد از پرندگان هم چه بسا مگسها و پشه ها باشد که میکروبها را با خود بدینجا و آنجا منتقل می کنند، چه پرندۀ هر چیزی است که ببرد و پرواز بکند. استاد امام شیخ محمد عبده در تفسیر این سوره در جزء عم فرموده است:

«در روز دوم، بیماری آبله و حصه در میان لشکریان پخش گردید . . . عکرمه گفته است: این نخستین آبله ای است که در میان عربها دیده شده است. یعقوب پسر عتبه در باره حادثه ای که رخ داده است گفته است: نخستین حصه و آبله ای که در ممالک عربی دیده شده است در آن سال بوده است. وبا کاری با بدنهای آنان کرد که کمتر چنین چیزی روی می دهد. گوشت بدنهایشان تکه تکه می شد و می افتاد. سپاهیان و فرمانده ایشان به هراس افتادند و پشت کردند و گریختند. آن فرد حبشی یعنی ابرهه نیز به این بیماری گرفتار آمد. مرتب گوشت بدنش قطعه قطعه و تکه تکه

نگردد. اگر تو آنان را در ویران کردن قبله ما رها و آزاد بگذاری، این کاری است که هرگز از تو سر نزده است». ابرهه لشکریان خود را و فیل خود را رهسپار چیزی کرد که برای آن آمده بود. فیل او از ورود به مکه خودداری کرد. تلاش کردند فیل را وادار به مکه کنند، اما موفق نشدند. این حادثه با فرموده پیغمبر خدا ﷺ ثابت می گردد. روز حدیبیه وقتی که شتر پیغمبر ﷺ به نام قصواء خوابید و به مکه وارد نگردید، مردم گفتند: قصواء نافرمانی می کند و از جای خود تکان نمی خورد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«مَا خَلَّتْ الْقُصَّاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ. وَلَكِنْ حَبَسَهَا خَائِسُ الْفِيلِ...»^(۱)

«قصواء نافرمانی نکرده است و بر جای خود ماندگار نمانده است. سرکشی و برجای ماندن خلق و خوی آن نیست. ولی آن کس که فیل را نگاه داشته است و از رفتن بازداشته است قصواء را نگاه داشته است و از رفتن بازداشته است».

در صحیح مسلم و بخاری آمده است که پیغمبر خدا ﷺ زمان فتح مکه فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْفِيلَ وَ سَلَّطَ عَلَيْهَا رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِنَّهُ قَدْ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالْأَمْسِ، أَلَا فَلْيُبْلِغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».

«خداوند فیل را از ورود به مکه بازداشت، ولی پیغمبرش را و مؤمنان را بر مکه مسلط گردانید. امروز حرام بودن مکه به مکه بازگشته است (و جنگ و تاخت و تاز بدان قدغن و حرام گردیده است) همان گونه که دیروز حرام و قدغن بوده است. هان! باید حاضران آن را به غائبان برسانند».

این حادثه ثابت گردیده است، این که فیل در آن روز از ورود به مکه بازداشته شده است . . .

سپس آنچه که خدا اراده کرده بود واقع شد و آن ارتش و فرمانده آن هلاک گردیدند. خداوند دسته هایی از پرندگان را بر ایشان گماشت. پرندگان آنان را با سنگهایی از سجیل، یعنی سنگ گل، سنگ باران کردند،

«در هر چیزی نشانه شناخت خدا و دلیل قدرت او است. نشانه و دلیلی است که می‌رساند خدا یگانه است».

در جهان هیچ قدرتی نیست مگر این که مطیع و فرمانبردار قدرت خدا است. این طاعی و سرکشی که خواسته است بیت‌الحرام کعبه را ویران سازد، خدا نوعی از پرندگان را به سوی فرستاده است، تا میکروب آبله یا حصه را بدو برساند. این میکروب او را و قوم او را نابود گرداند، پیش از این که وارد مکه گردد. این نعمتی بود که خداوند اهل حرم خود را در آن غرق فرمود - با وجود این که بت پرست بودند - تا خانه خود را محفوظ بدارد. تا زمانی فرارسد که کسی را مبعوث فرماید و به میان انسانها روانه دارد که خانه او را با نیروی دین خود ﷺ مصون بدارد. این نعمت خدا بلایی گردید و دشمنان خدا فیلداران را دربر گرفت. آن دشمنانی که خواستند به بیت‌الحرام تجاوز و تعدی کنند بدون این که گناهی مرتکب شده باشد و کار بدی کرده باشد.

این چیزی است که در تفسیر این سوره می‌توان بدان اعتماد کرد و آن را پذیرفت. جز این هرچه گفته‌اند درست نیست آن را پذیرفت، مگر با تأویل و توجیه کردن آن، تازه اگر روایت آن صحیح بوده باشد. از جمله چیزهایی که قدرت را عظمت می‌بخشد این است کسانی که با فیل می‌نازیدند و خویشتن را بزرگ می‌دیدند - فیل که بزرگ‌ترین جثه در میان چهارپایان را دارد - با کوچک‌ترین جاندار نابود شوند که به نظر نمی‌آید و با چشم دیده نمی‌شود، بدان گاه که خدا مقرر بفرماید و آن را به سوی هرکس که بخواهد بفرستد و رهسپار بفرماید. شک نیست که عاقل می‌داند این بزرگ‌ترین و شگفت‌ترین و چشمگیرترین کار است. ما چنین معتقدیم این شکلی که استاد امام از آبله یا حصه از گل آلوده به میکروبها به تصویر می‌کشد، و یا آن چیزهایی که برخی از روایتها نقل می‌کنند و می‌گویند: سنگها سرها و پیکرها را سوراخ سوراخ می‌کردند، و از پیکرها می‌گذشتند و بدنها را می‌پریدند

می‌گردید، تا بدانجا که سینه‌اش شکافت و در صنعاء مرد.

این چیزی است که روایتها در باره آن اتفاق نظر دارند، و صحیح است بدان معتقد شد. این سوره بزرگوار برای ما روشن می‌دارد که آن آبله یا آن حصه از سنگ خشکی پدید آمده است که توسط گروه‌های پرندگان بر سپاهیان افتاده است، از قبیل همان چیزهایی که یزدان سبحان توسط بادها بر سر بعضیها می‌آورد.

پس درست خواهد بود معتقد شوی که این پرندگان نوعی پشه یا مگس بوده‌اند و میکروبهای بعضی از بیماریها را با خود منتقل نموده‌اند. این سنگها هم از گل خشک آغشته به سم بوده‌اند که بادها آن سنگریزه‌ها را با خود آورده‌اند. میکروبها به پایهای آن جانداران آویخته شده‌اند و چسبیده‌اند. وقتی که میکروبها به بدن چسبیده‌اند به سوراخهای آن وارد گردیده‌اند و چنین زخمهایی را به وجود آورده‌اند. بدن بر اثر چنین زخمهایی تباه و متلاشی شده است و گوشت آن فرو افتاده است و تکه و پاره گردیده است. بسیاری از این نوع پرندگان ضعیف و کوچک از جمله بزرگ‌ترین سپاهیان یزدان در هلاک گرداندن کسانی از انسانها بشمارند که خدا بخواهد ایشان را هلاک و نابود گرداند. این جاندار ضعیف و کوچک - که امروزه بدان میکروب می‌گویند - می‌تواند از جمله همچون جاندارانی باشد. همچون جاندارانی گروه‌ها و دسته‌های زیادی هستند که شماره آنها را جز آفریدگار آنها نمی‌داند... نمایش قدرت خداوند بزرگوار در مغلوب و مقهور ساختن طاغیان و سرکشان در این نمودار نمی‌گردد که پرندگان به اندازه قلعه‌های کوهها، و نه به اندازه سیمرخ، بزرگ باشند، و نه در این نمودار می‌گردد که دارای رنگ و نوع ویژه‌ای، و نه در این که اندازه مشخصی و چگونگی ویژه‌ای و تأثیر معینی داشته باشند... خداوند در هر چیزی ارتش و سپاهانی دارد.

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَذُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ الْوَاحِدُ

است... طلوع و غروب خورشید خارق العاده است، هرچند معلوم و معروف برای مردمان است و هر روز انجام می پذیرد. تولد هر کودکی خارق العاده است، هرچند هر لحظه روی می دهد. اگر جز این است هرکس می خواهد بیازماید بگذار بیازماید. مسلط گرداندن پرندگانی - هرچه بوده و هرچه باشند - بر ابره و لشکریانش، پرندگانی که سنگهای خرد شده و آلوده به میکروبهای آبله و حصه را برداشته و به سوی زمین می اندازند، آن هم در همچون زمانی، و پدید آوردن همچون وبائی در میان سپاهیان، در لحظه ای که سپاهیان می خواهند بر بیت الحرام بتازند و کار آن را یکسره سازند، جاری و ساری شدن قضا و قدر خدا بدین نحو و بدین شکل، خارق العاده ای و بلکه خارق العاده هائی است که کاملاً بر قدرت خدا و صورت پذیرفتن قضا و قدر او دلالت دارد. این امر دلالت کمتری و عظمت ناچیزتری از این ندارد که یزدان سبحان پرندگان ویژه ای را روانه فرماید، پرندگانی که سنگهای ویژه ای را بردارند و آنها را بیندازند، و این سنگها کار ویژه ای در لحظه معینی با بدنها بکنند... چه این و چه آن فرقی ندارد. این خارق العاده است، و آن هم خارق العاده است، هردو یکسان خارق العاده اند...

ما به خصوص در این حادثه تمایل بیشتری بدین امر داریم که وقوع همچون حادثه ای را خارق العاده بدانیم. معتقدیم خداوند پرندگانی را گروه گروه روانه کرده است، پرندگانی که برخلاف معلوم و معروف آمده اند و ابره و لشکریانش را سنگباران کرده اند. دیگر نیازی نیست روایت هائی را پذیرفت که حجم پرندگان و شکل آنها را به گونه شگفت انگیزی توصیف می کنند. ما همگون این کارها را در جاهای دیگری می یابیم. این امر می رساند در اینجا مبالغه کردن و به هول و هراس انداختن بدین حادثه اضافه شده است. این پرندگان سنگهای ناشناخته ای را برمی داشته اند، سبگهائی که کار ناآشنائی را با بدنها انجام می داده اند... ما بدین امر می گوئیم، نه بدان خاطر دلالت بزرگتری

و آنها را تکه تکه بسان برگهای خشک پرپر که همان «عصف» است برجای می گذاشتند... به نظر ما این شکل یا آن چیزهائی که روایت شده اند دارای دلالت بیشتر بر قدرت و تدبیر خدا نبوده، و سزاوارتر برای تفسیر این حادثه نمی باشند. بلکه این بسان آن در امکان وقوع حادثه، و از لحاظ دلالت بر قدرت و تدبیر خدا یکسان است. به عقیده ما همگون و همتا بشمار است چه قانون آشنا برای مردمان، و آشکار در دانش ایشان، جاری و سازی شده باشد و قومی را نابود کرده که خدا نابود نمودن ایشان را اراده فرموده باشد، یا این که قانون خدا جاری و ساری شده باشد که برای مردمان آشنا و آشکار نباشد، و در علم و دانش آنان سابقه نداشته و نامعلوم باشد و قضا و قدر یزدان را پیاده کرده باشد.

قانون خدا تنها آن چیزی نیست که انسانها با آن آشنایند و آن را دیده اند و آزموده اند. انسانها جز گوشه اندکی از قانون خدا را نمی دانند، آن مقدار که خدا به اندازه توانشان پرده از آن برایشان برمی دارد، و بدان اندازه که در پرتو آزمونهایشان و بینشهایشان و درک و فهمشان در طول زمان آماده پذیره آن می گردند ایشان را با قانون خود آشنا می سازد و بس.

بدین خاطر ما در برابر خارق العاده حیران و ویلان نمی ایستیم، و شک و تردید به خود راه نمی دهیم، و خارق العاده را تأویل و توجیه هم نمی کنیم - هروقت روایت صحیح بیانگر آن باشد - یا این که در نصوص قرآنی آمده باشد، و در شرائط و ظروف حادثه چیزی باشد که برساند خارق العاده ای انجام پذیرفته است، خارق العاده ای که معلوم و معروف برای ایشان نبوده است. در عین حال چنین معتقد نیستیم که روی دادن کاری مطابق قانون آشنا برای مردمان تأثیر کمتری و دلالت ناچیزتری دارد از روی دادن همان کار برابر قانون ناآشنا برای مردمان و خارق العاده معلوم و معروف ایشان. چه قانون معلوم و معروف برای مردمان، در حقیقت نسبت به قدرت انسانها خارق العاده

این پیام، پیام مستقیم و نزدیک به ذهن است. روایت عکرمه و آنچه یعقوب پسر عتبه نقل کرده است نصّ صریح و روشنی نیست در زمینه این که لشکریان مبتلا به آبله شده‌اند. بلکه تنها بیانگر این واقعیت است که آبله در جزیره العرب برای نخستین بار در این سال ظاهر و پدیدار گردیده است. در گفتار آن دو نفر هیچ‌گونه اشاره‌ای به ابرهه و لشکریان او نشده است که بدین بیماری مبتلا گردیده‌اند. . . . گذشته از این، دچار شدن لشکریان به این بیماری و مبتلا نشدن عربهای نزدیک بدین بیماری در آن زمان، خارق العاده بشمار می‌آید. چرا که پرندگان تنها به سنگباران سپاهیان پرداخته‌اند و بس. وقتی که مسأله خارق العاده است پس چرا باید رنج برد و خود را به زحمت انداخت این حادثه را به شکل معینی منحصر کرد تا این شکل با درک و فهم انسانها بخواند و سازگار درآید! در صورتی که روی دادن کار به شکل غیر معهود با فضای سراسر این سوره مناسبت بیشتری دارد.

ما درک و فهم می‌کنیم چه انگیزه‌هایی این مدرسه عقلانی را برانگیخته است، مدرسه‌ای که استاد امام محمد عبده رحمته الله در آن زمان در رأس آن بود. . . . درک و فهم می‌کنیم که چه انگیزه‌هایی باعث گردیده است دائرة خارق العاده‌ها و امور غیبی در تفسیر قرآن مجید و در حادثه‌های تاریخ، تنگ و محدود گردانده شود، و کوشش گردد تفسیرها و حادثه‌ها مطابق چیزهایی ذکر شود که برای مردمان معلوم و آشکار بوده و با قوانین شناخته شده هستی همخوان و هماهنگ باشد. . . . این مدرسه با جاذبه‌ها و کششهای خرافات شاعی رویاروی بود که بر عقلانیت عامه مردمان در آن زمان غالب و مسلط بود. همچنین با سیلاب افسانه‌ها و اسرائیلیاتی روبرو بود که کتابهای تفسیر و روایت را پر و آکنده بود. آن هم در روزگاری که عشق و علاقه به دانش نوین به اوج خود رسیده بود، و موج شک و تردید در باره گفتارهای دین به قلّه بلند خود دستیابی پیدا کرده بود. این مدرسه به پا خاست و به تلاش

و حقیقت سترگ‌تری دربر دارد. ولی بدان سبب که فضای این سوره و شرائط و ظروف حادثه، این مفهوم را به ذهن نزدیک‌تر می‌کند. یزدان سبحان کاری را برای بیت الحرام می‌خواست. می‌خواست آن را محفوظ و مصون دارد تا جایگاه ثواب بردن و محل امن و امان مردمان شود، و نقطه گردهمآیی و مرکز همایش عقیده جدید گردد. جایگاهی باشد که از آنجا این عقیده، آزاد و رها حرکت کند. در سرزمین آزاد و رهائی پدید آید و بیارامد، سرزمینی که کسی از خارج بر آن حکومت و فرمانروائی نکند، و حکومتی بر آن چیره نگردد که آن را مقهور فرمان خود سازد، و این دعوت را در پایگاه خود محاصره نماید. همچنین خدا می‌خواست این حادثه را درس عبرت پیدا و آشکاری برای همه دیدگان در میان همه نسلها گرداند. خداوند حتی در این سوره بعد از بعثت بر قریش منت می‌نهد، و این حادثه را مثالی برای رعایت و عنایت خود از مکانهای مقدّس خویش و دفاع از آنها ذکر می‌کند. . . . از جمه چیزهایی که با فضای همه این شرائط و ظروف همخوانی و هماهنگی دارد، این است که این حادثه با تمام اصول و اجزاء خود به شکل خارق العاده و ناشناخته و نامعلوم در عرف و عادت مردمان روی بدهد و به وقوع بپیوندد. دیگر انگیزه‌ای در میان نیست که کوشش شود شکل معروف و معلوم کار در حادثه‌ای ترجیح داده شود که خودش و شرائط و ظروف آن منحصر به فرد و نادر است. . . .

به‌ویژه معلوم و معروف در کار آبله یا حصیه با چیزی سازگار نیست که درباره آثار این حادثه در حق سپاهیان و فرمانده ایشان وقوع پیدا کرده است. زیرا آبله یا حصیه جسم را تکه‌تکه و پاره پاره نمی‌سازد، و سینه را نمی‌شکافت تا دل پدیدار آید. . . . در صورتی که این شکلی است که نصّ قرآنی آن را پیام می‌دهد:

﴿فَجَعَلَهُمْ كَعْصَفٍ مَّا كُولٍ﴾.

ایشان را همچون برگ آفت‌زده (کشتزار، سوراخ سوراخ و نابود) می‌کردند. (فیل/۵)

جهان‌بینی قرآنی اراده و مشیت و قدرت و قوت یزدان را آزاد می‌داند. معتقد است اراده و مشیت و قدرت و قوت یزدان در فراسوی قوانینی عمل می‌کند که یزدان آنها را برگزیده است، چه قوانینی که معروف همگان و معلوم مردمان است، و چه قوانینی که معروف همگان و معلوم مردمان نیست. این آزادی‌ای است که عقل بشری را حاکم نهائی نمی‌گرداند، و برداشت و پسندیده این خرد را مرجع هر چیزی نمی‌سازد، به گونه‌ای که واجب نماید تأویل و توجیه کرد هر چیزی را که موافق با عقل نباشد، همان گونه که در تفسیر سرشناسان این مدرسه چنین سخنی تکرار می‌گردد.

افزون بر این، قوانینی که معلوم همگان و آشنا برای مردمان است همه قوانین خدا را تشکیل نمی‌دهد. بلکه همچون قوانینی بخش اندکی از قوانین یزدان است و نمی‌تواند هر چه را که در جهان صورت می‌پذیرد تفسیر و توجیه کند. هم قوانین ناشناخته برای مردمان و هم قوانین شناخته برای ایشان، بر عظمت قدرت و بر دقت ارزیابی و سنجش، و بر تقدیر و تدبیر دقیق و ظریف یزدان در جهان دلالت دارد ...

گذشته از اینها باید کاملاً در نفی خرافه‌ها احتیاط کرد، و در عدم پذیرش افسانه‌ها اعتدال و میانه‌روی داشت، و در این امور از الهام و پیام محیط ویژه‌ای، و از رودریاستی عرف رائج اندیشه‌ای در عصری از عصور متأثر نگردد.

یک قاعده درست و دور از خطا در رویاروی شدن با نصوص قرآنی است. چه بسا اینجا جای بیان آن باشد ... صحیح نیست با مقررات عقلی پیشین، و با مقررات همگانی، و با مقررات موضوعی که نصوص بدان می‌پردازند، پیشداوری کرد و با نصوص قرآنی رویاروی شد. بلکه باید با نصوص قرآنی رویاروی شد و از آنها مقررات خودمان را دریافت داریم. ما باید از نصوص قرآنی مقررات ایمانی خویش را دریافت داریم، و از آنها قواعد منطق خویش و همه جهان‌بینیهای خود را بسازیم. هرگاه نصوص قرآنی

ایستاد و به مبارزه پرداخت. خواست اعتبار دین را به دین برگرداند و ثابت کند هر چه دین به ارمغان آورده است موافق با عقل بوده است. این مدرسه بدین خاطر به زدودن دین از خرافه‌ها و افسانه‌ها پرداخته است. تلاش کرده است یک عقلانیت دینی را به وجود آورد که قوانین هستی را بفهمد، و ثبات و استمرار قوانین هستی را درک کند، و حرکات بشری را بدان برگرداند، همان گونه که حرکات هستی موجود در اجرام و اجسام را بدان برمی‌گرداند. این هم در طرح و نقشه عقلانی قرآنی موجود است. چه قرآن مردمان را به سوی قوانین جهانی یزدان برمی‌گرداند، و قوانین جهانی یزدان را ستون استوار و پایه پایدار و مرتب و منظم یکایک حرکات و پدیده‌های پراکنده در گستره هستی می‌داند.

اما از یک سو فشار خرافه، و از دیگر سو شیفته علم و دانش گردیدن، آثار خود را در این مدرسه برجای گذاشت. در این مدرسه در احتیاط کردن غلو و زیاده‌روی شد، و گرایش یافت به این که فقط قوانین هستی آشنا برای همگان را قاعده کلی قانون خدا بدانند و بشمارد. در تفسیر استاد شیخ محمد عبده، همچنین در تفسیرهای دو شاگردش استاد شیخ رشید رضا، و استاد شیخ عبدالقادر مغربی - رَحِمَهُمُ اللهُ جَمِیعاً - شائع و رائج گردیده است بسیاری از خارق‌العاده‌ها به قوانین معلوم برای همگان برگردانده شود و آشکارا بدین امر علاقه نشان داده شود و به خارق‌العاده‌ها چندان توجهی نگردد. برخی از خارق‌العاده‌ها به گونه‌ای تأویل می‌شد که سازگار با چیزی بوده که آن را «معقول» و عقل‌پسند می‌نامیدند. بسیار دوری می‌کردند و سخت می‌پائیدند که هر گونه امور غیبی پذیرفته نگردد.

هرچند عوامل محیط را درک و فهم می‌کنیم و کاملاً ارزیابی می‌نمائیم، عواملی که به سوی چنین رویکرد و جهتی برمی‌انگیزد، اما ما چنین می‌بینیم که از یک سو مبالغه و زیاده‌روی در ترک امور غیبی شده است، و از دیگر سو از جهان‌بینی کامل قرآنی غفلت گردیده است.

مقصود بزرگ و سترگ آن. این حادثه برای عربها معروف و مشهور بود، تا بدانجا که آن را مبدأ تاریخ کرده بودند. مثلاً می گفتند: فلان چیز سال فیل روی داد. فلان چیز دو سال پیش از سال فیل روی داد. فلان قضیه ده سال بعد از سال فیل روی داد. . . . مشهور است که تولّد پیغمبر خدا ﷺ در خود سال فیل بوده است. چه بسا این امر از زیباییهای هماهنگیهای مقدر الهی باشد!

در این صورت باید گفت این سوره برای خبر دادن از داستانی نازل نگردیده است که آنان از آن اطلاع نداشته باشند. بلکه این سوره کاری را یادآور می کند که آنان آشنای بدان و مطلع از آن هستند. مراد از ذکر این داستان چیزی است که در فراسوی آن قرار دارد ... سپس پس از این دیباچه، داستان را با استفهام تقریری تکمیل می کند:

﴿أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ؟﴾

مگر نیرنگ ایشان را باطل نگردانده است؟

آیا نیرنگ ایشان باطل نگردیده است و به هدف و نتیجه نرسیده است؟ بسان کسی که آگاه را گم می کند و بدانچه می خواهد نمی رسد. . . . چه بسا بدین امر قریشیان را به نعمت خود تذکر دهد و به یادشان بیاورد که با حمایت از بیت الحرام و مصون و محفوظ نمودن آن چگونه در حق ایشان بزرگواری فرموده است، بدان گاه که از ایستادگی در برابر فیلداران نیرومند، عاجز و درمانده بوده اند. شاید بدین تذکر خجالت بکشند منکر خدا شوند، خدائی که قبلاً در هنگام ضعف و زبونی به فریادشان رسیده است و کمکشان کرده است و قدرت خود را بدیشان نشان داده است. همچنین از مغرور شدن به نیروی امروزی خودشان در برابر محمد ﷺ و مؤمنان اندک همراهش می کاهد. بدیشان گوشزد می نماید که خدا بود نیرومندان را درهم شکست آن زمان که می خواستند بر خانه او تعدی و تجاوز نمایند، و حرمت آن را از میان بردارند. همان خدا چه بسا نیرومندانی را درهم شکند که در برابر پیغمبرش و

کاری را مقرر فرمودند مقرر برای ما است بدان شکل که مقرر داشته اند. چرا که چیزی را که ما «عقل» می نامیم، و می خواهیم مقررات قرآن در باره حوادث جهانی و تاریخی و انسانی و غیبی را به پیش آن ببریم، برآمده از واقعیت زندگانی محدود بشری ما، و حاصل تجربه ها و آموخته های بشری ما است.

این عقل اگرچه خودش قدرت آزادی است، و با یکایک تجربه ها و آموخته ها و حادثه ها و رخدادها مقید و محدود نمی گردد، و بلکه بر آنها فائق می آید و به معنی مجرّدی می رسد که در فراسوی آنها است، اما در نهایت عقل محدود به حدود و ثغور وجود ما انسانها می گردد. وجود ما هم مطلق نیست، آن گونه که وجود خدا مطلق است. قرآن از جانب این مطلق آمده است. پس قرآن بر ما فرمان می راند، و مقررات قرآن است که ما از خود آنها مقررات خود را برمی گیریم. بدین سبب درست نیست گفته شود: مدلول و مفهوم این نصّ با عقل برخورد و مخالفت دارد و باید آن را تأویل و توجیه کرد! همان گونه که در مقررات طرفداران این مدرسه اغلب به میان می آید. معنی این سخن هم این نیست که باید تسلیم خرافه ها شد. بلکه معنی این سخن این است که عقل حکم و داور در مقررات قرآن نیست. هرگاه مدلولها و مفهومیهای تعبیر، راست و درست و روشن و آشکار باشند، مقرر می دارند چگونه عقلها آنها را دریافت بدارند، و چگونه از آنها قواعد اندیشه خود و منطق خود را در برابر مدلولها و مفهومیها، و در برابر حقائق جهانی دیگر، ترتیب دهند و بسازند. . . .

❦

از این بررسی و واری دست برمی داریم، و به خود سورة فیل، و به دلالت و بیان داستان برمی گردیم:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ؟﴾

آیا نشنیده ای که پروردگار تو با فیلداران چه کرده است و چه بر سر ایشان آورده است؟

این پرسشی است برای به شگفت و شگرف انداختن از این حادثه، و بیدارباش و هوشیارباش از مفهوم و

دعوتش می‌ایستند و می‌رزمند.

اما یزدان سبحان چگونه قدرت و شوکت ایشان را درهم شکست و مکر و کیدشان را بی‌نتیجه گذاشت و بر باد داد، آن را به شکل توصیفی زیبایی بیان فرموده است:

﴿وَأُزْلَ سَلْ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ، تَزِمِيهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ. فَيَجْعَلُهُمْ كَعْصَفٍ مَأْكُولٍ﴾.

پرنندگان را گروه گروه بر سر آنان فرستاد. آن پرنندگان به سوی فیلداران سنگهای کوچکی از سنگ گِل را می‌انداختند (و به سویشان نشانه می‌رفتند)، و ایشان را همچون برگ آفت‌زده (کش‌تزار، سوراخ سوراخ و نابود) می‌کردند.

«أَبَابِيل» دسته دسته و گروه گروه ... «سِجِّيل»: سنگ گِل ... یک واژه فارسی است و مرکب از دو کلمه است: سنگ، و گِل ... یا به سنگی گفته می‌شود که آلوده به گِل باشد. «كَعْصَف»: برگهای خشک درخت و گندم و جو ... وصف آن با مأْكُول: یعنی خردشده آرد شده! وقتی است که حشرات برگها را بخورند و آنها را پراکنده سازند. یا وقتی است که حیوانات آنها را می‌خورند و می‌جوند و له و په می‌کنند. این تصویر محسوسی از پخش و پراکنده کردن بدن آنان به وسیله سنگهای آن چنانی است که آنها را دسته‌ها و گروه‌های پرنندگان می‌انداختند. دیگر نیازی به تأویل و توجیه تکه‌تکه و پاره‌پاره شدن اندامها، و هلاک ایشان با بیماری آبله یا حصه نیست.



و اما دلالت این حادثه، و درسهای عبرت از یادآور کردن آن، بسیار است.

نخستین چیزی که این سوره پیام می‌دهد این است که یزدان سبحان نخواسته است حمایت و پاسداری از خانه‌اش به مشرکان واگذار گردد، هرچند که آنان بدین خانه افتخار می‌کردند و به خود می‌بالیدند، و از آن حمایت و پاسداری می‌نمودند، و بدان پناه می‌بردند و پناه می‌گرفتند. زمانی که خدا خواسته است این خانه را

مصون دارد و از آن پاسداری نماید و حمایت خود را از آن اعلان دارد و جانبداری خود را از آن نشان دهد، کاری کرد مشرکان در مقابل نیروی تجاوزگر شکست بخورند. قدرت یزدان آشکارا و عیان دخالت کرد تا از بیت‌الحرام خدا دفاع کند، و مشرکان هیچ گونه قدرتی بر خانه‌اش نداشته باشند، و در سایه جاهلیت خود سابقه حمایتی از آن برایشان در تاریخ نباشد و نماند. شاید این شرائط و ظروف کار نابودی تجاوزگران را سخت ترجیح بدهد که گفته شود نابودی آنان برابر قانون خارق‌العاده و خلاف عادت بوده است، و این مناسب‌تر و به ذهن نزدیک‌تر از آن است که گفته شود نابودی متجاوزان برابر قانون معلوم و معهود مردمان صورت گرفته است ...

از جمله مقتضیات این دخالت آشکار قدرت الهی برای حمایت از بیت‌الحرام، این است که قریشیان و عربها با شتاب به این آئین خود وارد شوند، آئینی که پیغمبر ﷺ آن را برایشان به ارمغان آورد. دیگر این که افتخارشان به این خانه و پرده‌داری آن، و چیزهایی که از بت‌پرستی پیرامون این خانه و پرده‌داری آن به هم بافته بودند، مانع نگردید آنان به اسلام بگروند و بدان وارد بشوند. یادآوری این حادثه بدین شکل و شیوه نیز تاخت و یورش بر آنان، و شگفت از موضعگیری سرکشانه ایشان است.

دوم این که مفهوم این حادثه بیانگر این واقعیت است که خداوند مقدر نفرموده بود اهل کتاب - یعنی ابرهه و سپاهیان - بیت‌الحرام را درهم بریزند و ویران گردانند، یا بر این سرزمین پاک و مبارک چیره شوند. حتی آن زمان که شرک آن خانه را آلوده کرده بود، و مشرکان پرده‌داران آن بودند. تا این خانه آزاد از سلطه سلطه‌گران و قدرت قدرتمندان گردد، و مصون و محفوظ از نیرنگ نیرنگبازان باشد. همچنین حریت و آزادی این سرزمین پاس داشته شود تا در آنجا این عقیده جدید آزاد و رها پدید آید، بدون این که شاهی بر آن فرمانروائی کند، و طغیانگر و قلدری در آن به

سرکشی و زورگوئی پردازد و بر این آئین مسلط گردد. آئینی که آمده است تا بر همه ادیان و بر همه بندگان چیره گردد و از آنها محافظت و مراقبت نماید، و بشریت را رهنمون و رهنمود گرداند، و خودش رهنمون و رهنمود نگردد. این امور در پرتو تقدیر و تدبیر خدا نسبت به خانه خودش و دین خودش صورت می گرفت پیش از آن که کسی بداند که پیغمبر این دین در همین سال به دنیا آمد است!

ما امروزه از این دلالت، شاد و خرم هستیم و بدان اطمینان داریم و بدان می آرایم. می دانیم این خانه برابر مژده صاحب خانه مصون و محفوظ می ماند در برابر طمعها و آرزهای بزهکارانه و نیرنگبازانه ای که پیرامون این اماکن مقدس از سوی صلیبها و صهیونیستهای جهانی در پرواز و در گشت و گذار است، و یک آن سست نمی گردد و یک لحظه آرام نمی گیرد توطئه و مقدمه چینی نهان و پستی که از سوی این آرها و طمعهای بزهکارانه و نیرنگبازانه صورت می پذیرد. اما خدا این خانه را از اهل کتاب مصون و محفوظ داشته است بدان گاه که پرده داران آن، مشرکان بوده اند! إِنْ شَاءَ اللَّهُ خدا آن را از این به بعد هم حفظ خواهد کرد، و مدینه پیغمبرش را نیز می باید و از مکر و کید مکاران و نیرنگبازان مصون می نماید.

پیام سوم این است که پیش از اسلام عربها نقشی در زمین نداشتند، و بلکه موجودیت برای ایشان نبود. عربها در یمن زیر سلطه حکومت ایران یا حبشه بودند. اگر گاهی در این سرزمین دولتی تشکیل می دادند تحت حمایت ایران بود. در شمال جزیره العرب شمال تحت فرمانروائی روم بود یا مستقیم دولت روم آن را اداره می کرد، و یا یک حکومت عربی تشکیل می گردید و زیر نظر رومیان فرمانروائی می کرد... جز وسط جزیره العرب از فرمانروائی و سلطه بیگانگان رهائی نیافت. وسط جزیره العرب نیز در حالت صحرانشینی و در وضع ابتدائی بسر می برد یا در حالت پراکندگی و عدم اتحاد زندگی را سپری می کرد، و در

میدان نیروهای جهانی یک نیروی حقیقی نداشت. گاهی چهل سال میان قبیله ها و عشیره ها جنگ در می گرفت! اما این قبیله ها و عشیره ها به گونه جداگانه یا به گونه دسته جمعی هیچ گونه ارزش و اهمیتی در پیش دولتهای نیرومند مجاور نداشتند. آنچه در سال فیل روی داده است معیار و مقیاسی برای ارزیابی این نیرو است در زمانی که این نیرو با جنگ بیگانگان رویاروی می گردید است.

عربها برای نخستین بار زیر پرچم اسلام در تاریخ عرب نقش جهانی پیدا کردند و نقش خود را اداء کردند. یک دولت نیرومند تشکیل دادند، دولت نیرومندی که حساب آن می شد و به حسابش می آوردند. نیروئی بود که مملکتها را می روید و تخته های سلطنتها را درهم می شکست، و رهبری بشریت را بر عهده می گرفت بعد از آن که رهبرهای جاهلی پوچ و پوک و گمراه را از میان بر می داشت... چیزی که این را برای عربها برای نخستین بار در تاریخشان آماده کرد، این بود که عربها فراموش کردند که عرب هستند! فریاد نوع، و جانبداری نژاد را فراموش کردند و از یاد بردند. بلکه گفتند که آنان مسلمانند. بلی آنان تنها مسلمانند و بس. پرچم اسلام را بالا بردند و برافراشتند. تنها و تنها پرچم اسلام را به اهتزاز در آوردند. عقیده بزرگ و سترگ و نیرومندی را با خود برداشتند. این عقیده قوی و شگرف را به بشریت ارمغان داشتند، آن هم تنها به خاطر مهر و عطوفت و خوبی و نیکی در حق بشریت و بس. قوم گرایی و قبیله گرایی و نژادگرایی و گروه گرایی و عشیره گری را با خود نبردند و به کسی تقدیم نکردند. بلکه یک اندیشه آسمانی را با خود برداشتند و آن را به مردمان یاد دادند، نه یک مکتب زمینی که با آن مردمان را زیر سلطه و قدرت خود بیاورند و فرمانبردار خویشان کنند. تنها برای جهاد در راه خدا از سرزمین خود بیرون رفتند. از سرزمین خود بیرون رفتند تا یک امپراتوری عربی را تشکیل دهند و در سایه آن از نعمت برخوردار شوند و به رفاه برسند و

بخوردند و بیاشامند. در سایه آن سربرافرازند و بزرگی بفروشدند و تکبر و گردنکشی کنند. مردمان را از زیر سلطه حکومت روم و ایران بیرون بیاورند و به زیر سلطه حکومت عرب بکشانند و به فرمانبرداری از خودشان وادارند! بلکه عربها به پا خاستند تا جملگی مردمان را از پرستش بندگان بیرون بیاورند و به پرستش یزدان یگانه جهان بکشانند، همان گونه که ربیعی پسر عامر، قاصد مسلمانان در مجلس یزدگرد گفت:

«خدا ما را فرستاده است تا مردمان را از پرستش بندگان بیرون بیاوریم و ایشان را به پرستش یزدان یگانه برسانیم، و آنان را از تنگنای دنیا رها گردانیم و به فراخنای آخرت داخل نمائیم، و ایشان را از جور و ستم آئینها برهانیم و به عدالت و دادگری اسلام نائل گردانیم».^(۱)

بدین هنگام بود که عربها وجودی پیدا کردند، و نیروئی به هم رسانیدند، و رهبری ای یافتند... اما همه اینها هم برای خدا و در راه خدا بود و بس. تا آن زمان که بر راه راست اسلام ماندگار بودند نیرویشان برجای بود، و رهبریشان مصون و محفوظ بود. اما وقتی که از راه راست اسلام به کژراهه افتادند، و از نژاد و نوع خود سخن گفتند و فریاد نژادگرایی را سردادند، و پرچم خدا را رها کردند تا پرچم نژادگرایی را بالا ببرند و برافرازند، زمین به ترک ایشان گفت، و ملت‌ها آنان را زیر پا له و په کردند. زیرا خدا ایشان را رها کرد وقتی که آنان او را رها کردند، و ایشان را فراموش کرد همان

گونه که ایشان او را فراموش کردند!

عربها بدون اسلام چه چیزند؟ اندیشه‌ای که عربها به بشریت تقدیم داشته‌اند یا می‌توانند تقدیم بدارند کدام است، اگر آنان از این اندیشه و الای الهی دست بکشند؟ ارزش ملّتی چیست اگر اندیشه‌ای به بشریت پیشکش نکند؟ هر ملّتی که بشریت را در دوره‌ای از ادوار زمان رهبری کرده باشد بیانگر و نمایاننده اندیشه‌ای بوده است. ملت‌هایی که بیانگر و نمایاننده اندیشه‌ای نبوده‌اند، بسان تاتارهایی که در شرق جهان را زیر سلطه خود درآوردند، و بربریهائی که در غرب دولت روم را برافکنند، نتوانسته‌اند عمر طولانی و زندگی درازی داشته باشند. بلکه خودشان در میان ملت‌هایی ذوب شده‌اند که سرزمین آنان را فتح کرده‌اند. یگانه اندیشه‌ای که عربها به بشریت ارمغان داشته‌اند عقیده اسلامی بوده است و بس. عقیده اسلامی بوده است که عربها را به رهبری رسانده است. هر زمان که عربها از عقیده اسلامی کنار کشیده‌اند در زمین وظیفه مهمّی برایشان نمانده است، و در تاریخ نقشی نداشته‌اند... این چیزی است که باید عربها خوب در باره آن بیندیشند اگر آنان می‌خواهند زندگی داشته باشند و زندگی بکنند، و اگر آنان جوئیای رهبری و طالب سروری هستند... خدا است که از ضلالت و گمراهی می‌رهاند، و به هدایت و راهیابی می‌رساند...



۱- «البدایة و النهایة». تألیف: ابن کثیر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة قريش مکی و ۴ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ۚ قُرَيْشٌ ۖ (۱) إِيَّاهُ فَتَكْفِرُونَ ۚ رَحَلَهُ الشِّتَاءُ وَالصَّيْفُ
(۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۖ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ
مِّنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ ۖ (۴)

به خاطر انس و الفت قريش، به خاطر انس و الفت ایشان به کوچ زمستانه و تابستانه (بازرگانی به سوی یمن در زمستان، و به سوی شام در تابستان) بایستی خداوندگار این خانه (خدا، کعبه) را بپرستند (که این امن و امنیت را در طول راه و در شهرها و کشورهای پر از کشمکش و ستم و جنگ و غارت، برای ایشان فراهم آورده است). خداوندگاری که از گرسنگی ایشان را رهانیده است و خوراکشان داده است، و آنان را از خوف و هراس (راهزنان قباثل در راهها، و ستمگران و قلدان در شهرها و کشورها رهائی بخشیده است و) ایمن ساخته است.

خداوند دعای دوست خود ابراهیم را پذیرفت، بدان گاه که پس از تمام شدن بنای بیت الحرام و پاک کردن آن رو به خدا می کند و می گوید:

﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الشُّمَرَاتِ﴾.

خدای من! این (سرزمین) را شهر پر امن و امنی گردان، و اهل آن را - کسانی که از ایشان به خدا و روز

بازپسین ایمان آورده باشند - از میوه های (گونگونگی که در آن پرورده شود یا بدان آورده شود، و دیگر خیرات و برکات زمین) روزیشان رسان و بهره مندشان گردان. (بقره/۱۲۶)

خداوند بیت الحرام را محل امن و امانی گرداند، و آن را از سلطه سلطه گران و قلدری قلدان و زورگویی زورگویان آزاد کرد. کسانی را نیز ایمن گرداند که در آن منزل و مأوا می گزیدند یا بدان پناه می آوردند، در حالی که همه مکانهای پیرامون آنجا ناامن بود ... حتی در آن وقت که مردمان به کزراه افتادند و انحراف پیدا کردند، و برای پروردگارشان شریک و انباز قرار دادند، و بتها را با او پرستش کردند ... این امر به خاطر کاری بود که خدا می خواست در سایه بیت الحرام انجام بگیرد. هنگامی که فیلداران به سوی مکه روی آوردند تا بیت الحرام را ویران کنند، آنچه بر سرشان آمد دیدند و چشیدند، چیزی که سورة فیل آن را توضیح داده است. خدا امن و امان بیت الحرام را محفوظ و مصون نمود، و حرمت آن را برجای داشت، در حالی که مردمان پیرامون آن همان حالی را داشتند که یزدان سبحان در باره ایشان فرموده است:

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَفُّ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ؟﴾.

مگر (قريشيان با چشم عبرت و تفکر) نمی بینند که ما (سرزمین ایشان، مکه را) حرم پر امن و امنی ساخته ایم، در حالی که دور و بر آنان مردم ربهوده می گردند (و در همه جای بیرون این حرم غارت و کشتار می کنند؟!).

حادثه فیل در افزایش حرمت بیت الحرام در نزد عربها در همه نواحی و اطراف جزیره العرب، و در افزایش حرمت ساکنان حرم و پرده داران قريش آن، تأثیر مضاعف داشت. به گونه ای که به ساکنان حرم و پرده داران آن کمک کرد در زمین در امن و امان بیایند و بروند و مسافرت بکنند. هرکجا وارد می شدند منزلت و کرامت و رعایت و عنایت می دیدند. این امر بدیشان

آن را واجب گردانده است و آن را از هرگونه تعدی و تجاوزی مصون و محفوظ داشته است!

این بزرگواریها و لطفها را به یادشان می آورد تا شرم و حیاء کنند از این که چیزی را با او بپرستند و عبادت کنند. در حالی تنها خدا صاحب این خانه ای است که در جوار آن در امن و امان بسر می برند و از رزق و روزی بهره مند می گردند و در ناز و نعمت زندگی می کنند. به نام این خانه سفر می کنند و مورد رعایت و عنایت همگان قرار می گیرند، و به خاطر همین خانه سالم و ایمن از سفر برمی گردند و اذیت و آزاری از سوی کسی نمی بینند...

خداوند بزرگوار بدیشان می فرماید: به خاطر الفت دادن و انس بخشیدن قریشیان به کوچ زمستان و به کوچ تابستان، باید صاحب این خانه را عبادت و پرستش کنند، آن کسی که امن و امان را برایشان تضمین کرده است. بدین خاطر آنان را به کوچ و سفر خوگر نموده است و انس و الفت بخشیده است، و آنان در سایه این انس و الفت می رسند بدانچه بدان دستیابی و دسترسی پیدا می کنند.

﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ﴾.

بایستی خداوندگار این خانه (خدا، کعبه) را بپرستند (که این امن و امنیت را در طول راه و در شهرها و کشورهای پراز کشمکش و ستم و جنگ و غارت، برای ایشان فراهم آورده است). خداوندگاری که از گرسنگی ایشان را رهانیده است و خوراکشان داده است.

اصل این است که آنان به سبب حال و وضعی که سرزمینشان داشته است گرسنه بشوند و گرسنگی بکشند. اما یزدان سیحان خوراکشان داد و سیرشان کرد و از گرسنگی نجاتشان بخشید.

﴿وَأَمَّهُمْ مِنْ حَوْفٍ﴾.

و آنان را از خوف و هراس (راهنزان قباثل در راه ها، و ستمگران و قلدان در شهرها و کشورها، رهائی بخشیده است و) ایمن ساخته است.

دل و جرأت داد دو خط بزرگ از خطوط تجارت را پدید آورند و کاروانها و قافله های بازرگانی را به سوی یمن در جنوب، و به سوی شام در شمال روانه کنند، و دو کوچ و سفر بازرگانی بزرگ را سر و سامان بدهند: کوچ و سفری به سوی یمن در زمستان، و کوچ و سفری به سوی شام در تابستان داشته باشند.

با وجود این که حالت امن و امان در گوشه و کنار جزیره العرب وضع بدی داشت، و غارتگریها و راهزنیها در میان بود، حرمت بیت الحرام در نواحی و اطراف جزیره العرب امن و امان همجواران و همسایگان کعبه، و امنیت بازرگانی پرخیز و برکت ایشان را تضمین و فراهم می کرد. بیت الحرام به ویژه به قریش امتیاز برجسته ای داده بود، و درهای رزق و روزی فراوان تضمین شده ای را بر رویشان باز کرده بود. در امن و امان و با سلامت و اطمینان راهی تجارت می شدند. قریشیان بدین دو کوچ و سفر ایمن و سودمند عادت و الفت گرفته بودند، و این کوچ و سفر خوی و کارشان شده بود.

این همان فضل و لطفی است که یزدان سیحان بعد از بعثت به یادشان می آورد و بدان بر ایشان منت می نهد. همچنین حادثه فیل را در سورة پیشین به یادشان آورده است. فضل و لطفی را به یادشان می آورد که به سبب انس و الفت دادنشان بدان دو کوچ و سفر نصیبشان کرده است. خدا بر ایشان همچنین منت می نهد به سبب رزق و روزی فراوانی که در سایه این دو کوچ و سفر بر سرشان ریخته است و برایشان فزونی بخشیده است. در حالی که شهر و دیارشان جای خشک و سیعی است، آنان در پرتو فضل و لطف خدا می خورند و می آسایند. همچنین بر آنان منت می نهد که امنیت را بهره ایشان کرده است و از ترس و خوف نجاتشان بخشیده است، چه در داخل خانه و کاشانه خودشان در جوار بیت الحرام، و چه در سفرها و کوچهایی که می کنند و به سبب حرمت بیت الحرام در امن و امانند و از رعایت و عنایت همگان برخوردارند، بیت الحرامی که خدا زیارت

محفوظ می‌دارند. بلکه بدو گفت: «من صاحب شترانم، و این خانه صاحبی دارد و آن را محافظت و مراقبت می‌کند و می‌پاید».

اما کجروی و انحراف جاهلیت هیچ منطقی را نمی‌پذیرد، و به سوی حق و حقیقت بر نمی‌گردد و با حق و حقیقت نمی‌سازد، و به معقول نمی‌گراید و منطق خرد را نمی‌پذیرد.

این سوره از لحاظ موضوع و فضائی که دارد ادامه سوره فیل بشمار می‌آید که پیش از آن قرار دارد. هرچند این سوره مستقل است و با بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آغاز گردیده است. روایتها می‌گویند میان نزول سوره فیل و نزول سوره قریش نه سوره فاصله بوده است، اما پیایی قرار گرفتن این دو سوره در قرآن، با موضوع پیدا و هویدای آن دو متفق و هماهنگ است ...



اصل این است که آنان به سبب ضعف و ناتوانیشان، و به خاطر حالت و وضعیتی که محیط پیرامونشان داشته است، در ترس و هراس بسر برند. ولی خداوند ایشان را از این ترس و هراس نجات داده است و بدیشان آسودگی خاطر مبذول فرموده است!

این یادآوری شرم و حیاء را در درونها به جوش و خروش می‌اندازد، و خجالت را در دلها برمی‌انگیزد. قریشیان ارزش بیت‌الحرام و تأثیر حرمت آن در زندگی خود را می‌دانستند. آنان در وقت سختی و دشواری و غم و اندوه جز به صاحب یگانه این خانه پناه نمی‌بردند. این عبدالمطلب است که با سپاه و با نیرو، با ابرهه رویاروی نمی‌شود. بلکه با صاحب این خانه با ابرهه رویاروی می‌شود، صاحبی که خانه خود را می‌پاید و از آن حمایت و محافظت می‌نماید! عبدالمطلب با هیچ بتی با ابرهه رویاروی نگردید، و بدو نگفت: إلهه و بتها خانه خودشان را مصون و

اندازه ما را بس است. بگذارید به موضوع این سوره و به حقیقت سترگی بپردازیم که این سوره بدان می‌پردازد...



این سوره کوچک که دارای هفت آیه کوتاه است، از حقیقت بزرگی سخن می‌گوید، حقیقتی که نزدیک است مفهوم رایج ایمان و کفر را کاملاً تغییر دهد و دگرگون سازد. گذشته از این، این سوره با این مفهوم انسان را با حقیقت چشمگیر سرشت چنین عقیده‌ای آشنا می‌سازد، و خیر بزرگ و سترگ و شگفت و شگرفی را به انسان نشان می‌دهد که نهان در این عقیده برای بشریت است، و رحمت فراگیر را پیش چشم می‌دارد که خدا آن را برای انسانها خواسته است، بدان گاه که این رسالت واپسین را به سویشان فرستاده است...

این آئین، آئین نمادها و مراسم عبادت نیست و بس. نمادهای عبادات و شعائر دینی در این آئین انسان را نمی‌رهاند و به بهشت نمی‌رساند، مادام که عبادات و شعائر دینی از اخلاص برای خدا و سره بودن برای او سرچشمه نگیرند، و عبادات و شعائر دینی در سایه این اخلاص و سره بودن، آثاری در دل پدید نیاورند، و به عمل صالح و کردار پسندیده منتهی نشوند، و در روش و رفتاری مجسم نگردند که زندگی مردمان در این زمین با آن خوب و شایان می‌شود و ترقی و تعالی می‌پذیرد.

این آئین نیز این چنین است. این آئین جزء جزء و بخش بخش جدا از هم نیست، تا انسان بتواند آنچه را می‌خواهد از آن انجام دهد، و آنچه را نخواهد از آن انجام ندهد... این آئین برنامه کاملی است. عبادات و مراسم دینی آن، و وظیفه‌های فردی و اجتماعی آن، همدیگر را کمک و همراهی می‌کنند، تا بدانجا که به هدف یگانه‌ای منتهی می‌گردند، هدفی که سود آن یکجا به انسانها برمی‌گردد... هدفی که دلها با آن پاک می‌شود، و زندگی با آن اصلاح می‌گردد، و مردمان در سایه آن همیار و همکار می‌شوند و در خیر و صلاح و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة ماعون مکی و ۷ آیه است

سُورَةُ الْمَاعُونِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ۚ فَذَلِكَ الَّذِي
 يَدْعُ آلَيْتِهِ ۚ وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ ۚ
 فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ۚ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۚ
 الَّذِينَ هُمْ يُرَآؤُونَ ۚ وَهُمْ يُنَادُونَ لِلْمَاعُونِ ۚ

برابر بعضی از روایتها این سوره مکی است، و در بعضی از روایتها این سوره مکی و مدنی بشمار آمده است. سه آیه نخست را مکی و بقیه آیات مدنی محسوب گردیده است. نظریه دوم ارجح است. با این وجود این سوره به طور کلی دارای وحدت مستق و مرتبطی است. دارای رویکرد یگانه‌ای در بیان یک حقیقت کلی از حقائق این عقیده است، رویکرد یگانه‌ای که ما را بر آن می‌دارد این سوره را به طور کلی مدنی بدانیم. زیرا موضوعی که این سوره بدان می‌پردازد از جمله موضوعات مدنی قرآن است. موضوع مورد نظر راجع به نفاق و ریا است. نفاق و ریا نیز در مکه میان گروه مسلمانان موجود و مشهور نبوده است. اما پذیرش روایتی که گویای مکی و مدنی این سوره است هیچ مانعی ندارد. زیرا احتمال دارد چهار آیه آخر این سوره در مدینه نازل شده باشد و به سه آیه نخستین این سوره ملحق گردیده باشد به مناسبت مشابهت و پیوندی که موجود در موضوع است... این

کسی که این پرسش را می شنود منتظر می ماند تا ببیند این اشاره به کجا و به چه کسی رو می کند، و کسی که به دین و آئین، و سزا و جزای خدا ایمان ندارد کیست، آن کس که قرآن مقرر می دارد او دین و آئین و سزا و جزا را تکذیب می کند و دروغ می شمارد ... ناگهان پاسخ درمی رسد:

﴿فَذَٰلِكَ الَّذِي يُدْعُ الْيَتِيمَ ۖ وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ﴾.

آنان کسانیند که یتیم را از پیش خود می رانند، (و دیگران را به سیر کردن) و به خوراک دادن مستمندان تشویق و ترغیب نمی نمایند.

چه بسا این پاسخ با قیاس و توجه به تعریف ایمان تقلیدی، ناگهانی در رسیده باشد ... اما این مغز و اصل کار و حقیقت آن است ... کسی که دین و آئین و سزا و جزا را دروغ می شمارد، او کسی است که یتیم را سخت از پیش خود می راند و با درستی و تندخویی با او رفتار می نماید. یعنی به یتیم اهانت می کند و او را سبک از جای برمی گیرد و به شکنجه و آزارش می پردازد. همچنین او کسی است که دیگران را به سیر کردن و به خوراک دادن مستمند تشویق و ترغیب نمی کند، و به رعایت و محافظت از او سفارش و توصیه نمی نماید. اگر او واقعاً به دین و آئین و سزا و جزا باور داشته باشد، و اگر حقیقت تصدیق کردن و باور داشتن در دل او جایگزین باشد یتیم را از پیش خود نمی راند و طرد نمی گرداند، و از تشویق و ترغیب کردن دیگران به طعام و خوراک دادن مسکینان و درماندگان کوتاهی نمی کند و دست نمی کشد.

حقیقت تصدیق کردن و باور داشتن به دین و آئین و سزا و جزا واژه ای نیست که با زبان گفته شود و بس. بلکه این حقیقت باید به دل برود و دل را دگرگون کند و آن را به انجام خیر و خوبی کردن به دوستان و برادران بشریت بکشاند، و انسان را به یاری و کمک و محافظت و پاسداری از نیازمندان و اदार گرداند. خداوند از مردمان تنها واژه های زبانی را نمی خواهد.

ترقی و تعالی، ضمانت اجتماعی خواهند داشت ... و در آن رحمت فراگیر یزدان نسبت به بندگان مجسم و جلوه گر می آید.

انسان به زبان می گوید: او مسلمان است. این آئین و مسائل آن را باور دارد. نماز می خواند، و گذشته از نماز، همه مراسم دینی را نیز انجام می دهد. اما با وجود این، حقیقت ایمان و حقیقت تصدیق دین، دور از او است، و او نیز دور از حقیقت ایمان و حقیقت تصدیق دین است. زیرا این حقیقت نشانه هایی دارد که بر بودنشان و بر پیاده کردنشان دلالت دارند. مادام که این نشانه ها یافته نشوند هیچ گونه ایمانی و هیچ گونه تصدیقی در میان نیست، هراندازه هم انسان عبادت و پرستش داشته باشد.

وقتی که حقیقت ایمان در دل جایگزین گردد، فوراً به دنبال این جایگزینی، حقیقت ایمان به حرکت درمی آید - همان گونه که در سورة عصر گفتیم - تا خود را در عمل صالح تحقق بخشد و پیاده کند. هنگامی که این حقیقت ایمان این حرکت را به دنبال نیامورد نشانه نبودن حقیقت ایمان است، و می رساند اصلاً ایمانی در میان نیست. این چیزی است که این سوره با نص، آن را بیان می دارد و گویای آن است ...

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ؟ فَذَٰلِكَ الَّذِي يُدْعُ الْيَتِيمَ، وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ﴾.

کسانی که به دین و آئین، و سزا و جزا (در پیشگاه خدا) ایمان ندارند، می فهمی که چگونه کسانیند؟ آنان کسانیند که یتیم را از پیش خود می رانند، (و دیگران را به سیر کردن) و به خوراک دادن مستمندان تشویق و ترغیب نمی نمایند.

این سوره با این پرسش می آغازد، پرسشی که رو می کند به هرکسی که توان دیدن را دارد، بیاید و ببیند: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ؟﴾.

کسانی که به دین و آئین، و سزا و جزا (در پیشگاه خدا) ایمان ندارند، می فهمی که چگونه کسانیند؟

یکدیگر به عاریه و امانت می‌دهند) خودداری می‌کنند و (از یاری و کمک به مردمان) دریغ می‌ورزند.

آنان کسانی که نماز می‌خوانند، ولیکن نماز را اقامه نمی‌کنند و استوار نمی‌دارند. کسانی که حرکات نماز را انجام می‌دهند، و دعاها را می‌گویند و بر زبان می‌رانند، ولی دلهایشان با دعاها نیست و با دعاها نمی‌زید. جانهایشان آگاه از حقیقت نماز نیست و نمی‌داند حقیقت قرائتها و دعاها و تسبیح‌ها چیست. آنان نماز را برای نشان دادن به مردمان و ریاکاری با ایشان می‌خوانند، نه این که نماز را درست برای خدا بخوانند و در آن اخلاص داشته باشند. بدین جهت آنان از نماز خود بی‌خبرند و آن را به دست فراموشی می‌سپارند، هرچند به ظاهر نماز می‌خوانند و نماز می‌گزارند. از نماز بی‌خبرند، انگار آن را نخوانده‌اند. اما چیزی که باید صورت بپذیرد اقامه نماز به گونه واقعی و آگاهانه است، نه فقط ادای نماز و خواندن ناآگاهانه آن. اقامه نماز و خواندن آن به گونه واقعی بدین صورت است که حقیقت نماز پیش چشم و حاضر در دل باشد، و تنها برای خدای یگانه خوانده شود.

بدین خاطر است که نماز آثار خود را در دلها و درونهای این گونه نمازگزاران برجای نمی‌گذارد، نمازگزارانی که از نماز خود غافل و بی‌خبرند. آنان به همین سبب است از دادن وسائل کمکی ناچیز، و از یاری و همکاری، خودداری می‌کنند. از یاری کردن و نیکی نمودن و انجام خیر و خوبی نسبت به برادران و خواهران بشری خود دست باز می‌دارند. از یاری و همکاری با بندگان خدا خودداری می‌نمایند. اگر آنان آن گونه که شایسته و بایسته است نماز را برای خدا می‌خواندند کمک و یاری خود را از بندگان خدا دریغ نمی‌داشتند. این محک عبادت درست و پذیرفته در پیشگاه خدا است ...

بدین منوال و بر این روال خویشتن را بار دیگر در برابر حقیقت این عقیده، و در برابر سرشت این آئین می‌یابیم. می‌بینیم یک نصّ قرآنی بر نمازگزاران واویلا

بلکه از ایشان می‌خواهد همراه با واژه‌های زبانی، اعمال و افعالی انجام بگیرد که آن واژه‌های زبانی را تصدیق نماید، و کردار گواه برگفتار باشد. در غیر این صورت واژه‌های زبانی گرد و غبار پراکنده در هوا است، و هیچ‌گونه بها و ارزشی و اعتباری در پیشگاه خدا ندارد.

صریح‌تر از این آیات سه‌گانه در بیان این حقیقت وجود ندارد، حقیقتی که جان این عقیده را و سرشت این آئین را به بهترین شکل به تصویر می‌کشد.

ما در اینجا نمی‌خواهیم وارد مجادله فقهی پیرامون حدود و ثغور ایمان، و حدود و ثغور اسلام گردیم. این حدود و ثغور فقهی است و معاملات شرعی بر آنها استوار و پایدار می‌گردد. ما در اینجا در خدمت سوره‌ای هستیم که از حقیقت کار در ترازوی یزدان سخن می‌گوید، و بیان می‌دارد چه کاری در پیشگاه او ارزش و اعتبار دارد. این کاری است که جدای از نمادها و پدیده‌های پیدا و هویدائی است که معاملات بر آنها برجا و برپا می‌گردد.

آن‌گاه یزدان سبحان بر حقیقت نخستین یک شکل تطبیقی از شکلهای گوناگون آن را پیش چشم می‌دارد: ﴿قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَاوُونَ وَيَتَعَوْنَ الْمَاعُونَ﴾.

واویلا به حال نمازگزاران! همان کسانی که ریا و خودنمائی می‌کنند، و از دادن وسائل کمکی ناچیز (منزل که معمولاً همسایگان به یکدیگر به عاریه و امانت می‌دهند) خودداری می‌کنند و (از یاری و کمک به مردمان) دریغ می‌ورزند.

این سخن می‌تواند بیانگر نفرین یا تهدید به هلاک و نابودی نمازگزارانی باشد که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند ... این کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند چه کسانی؟ آنان:

﴿الَّذِينَ هُمْ يُرَاوُونَ وَيَتَعَوْنَ الْمَاعُونَ﴾.

همان کسانی که ریا و خودنمائی می‌کنند، و از دادن وسائل کمکی ناچیز (منزل که معمولاً همسایگان به

خودشان را برای خودشان می‌خواهد. برای ایشان خوبی و نیکی می‌خواهد. پاکی دل‌هایشان را می‌خواهد، و سعادت حیات و خوشبختی زندگی ایشان را می‌طلبد. برای بندگان زندگی والای برپا و برجا بر ذهن و شعور پاک و پاکیزه را می‌طلبد. از بندگان ضمانت اجتماعی زیبا و آراسته را می‌خواهد. از بندگان می‌خواهد آسودگی و آسایش بزرگوارانه و عشق و محبت و برادری و برابری و پاکی دل، و پاکیزگی پندار و گفتار و کردار داشته باشند.

انسانها به کجا می‌روند و دور از این خیر می‌گردند؟ از این رحمت به کجا می‌گریزند؟ از این ترقی و تعالی زیبای والا و ارزشمند چرا دور می‌گردند؟ کجا می‌روند و می‌خواهند در ویلانی و حیرانی بیابانهای برهوت جاهلیت تاریک و بدبیار دست و پا بزنند، در حالی که این نور بر فراز راستای راه راست می‌درخشد و پرتو می‌افکند و مسیر را روشن می‌گرداند؟



سرمی‌دهد و ایشان را بیم می‌دهد و می‌ترساند. بدان جهت که آنان چنان که باید نماز را نخوانده‌اند و آن را اقامه نکرده‌اند و استوار نداشته‌اند. بلکه حرکات بی‌جان آن را اداء کرده‌اند و انجام داده‌اند، و در نماز برای خدا خالص و مخلص نبوده‌اند. نماز را برای ریا خوانده‌اند، لذا نماز اثر خود را در دل‌هایشان و در اعمالشان برجای نگذاشته است و چنان که باید مؤثر نبوده است. در این صورت نمازشان گرد و غباری در هوا گردیده است. بلکه حتی نمازشان گناه بشمار آمده است، و سزا و جزای بد و نابهنجاری به دنبال می‌آورد!



از فراسوی این کار و آن کار به حقیقتی می‌نگریم که خداوند آن را از بندگان می‌خواهد، وقتی که رسالتهای خود را به سوی ایشان روانه می‌دارد تا بدو ایمان بیاورند و او را بپرستند و عبادت کنند... خدا از بندگان چیزی برای ذات سبحان خود نمی‌خواهد - او غنی و دارا و بی‌نیاز است - بلکه خدا خیر و صلاح

حقیقت نخستین فوزنی نعمت و لطف و فیض و برکت زندگی را به دنبال می آورد، و حقیقت دوم سبب کاستی نعمت و حسرت و قطع خیر و برکت می شود. هرچند که بی خبران و غفلت زدگان جز این و جز آن را بیندیشند ...



نقل است که بی خردان قریش، آنان که پیغمبر ﷺ و دعوت او را با مکر و کید و تمسخر و استهزاء تعقیب می کردند، تا عامه مردمان را از گوش دادن به حق و حقیقتی باز دارند که پیغمبر ﷺ با خود برایشان به ارمغان آورده بود. از قبیل: عاص پسر وائل، عقبه پسر ابو معیط، ابولهب، ابوجهل، و جز آنان ... ایشان در باره پیغمبر ﷺ می گفتند: او بی نام و نشان و بی خیر و برکت است. با واژه «أَبْتَر» اشاره می کردند به وفات پسرانش. یکی از آنان می گفت: او را رها کنید، او هرچه زودتر خواهد مرد و پسری از خود برجای نمی گذارد، و لذا کارش به پایان می آید!

این نوع مکر و کید پست و حقیر، در محیط عربی آن روزی که با افزایش فرزندان به خود می بالیدند، آوازه بلند و تأثیر شگفتی داشت. این نیش پست، کسانی از دشمنان پیغمبر و کینه توزان او را پیدا می کرد که از این نیش شادی کنند و خوشحال گردند. چه بسا این نیش پست، دل مبارک و بزرگوار پیغمبر ﷺ را به درد آورده است و غم و اندوه بدان رسانده است.

بدین علت این سوره نازل می گردد و بر دل مبارک و بزرگوار پیغمبر ﷺ مرهم می نهد، و آن را آسوده و خرم می گرداند. این سوره همچنین حقیقت خیر و خوبی باقی و دامنه داری را بیان می دارد، و حقیقت گسیختن و بی نام و نشان ماندن مقدر برای دشمنان پیغمبر ﷺ را ترسیم می کند.



﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

ما به تو خیر و خوبی بی نهایت فراوانی را عطاء کرده ایم (که نبوت و دین حق و هدایت، و هر آن چیزی

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره کوثر مکی و ۳ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴿١﴾ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ﴿٢﴾
 إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ﴿٣﴾

این سوره دریست در باره پیغمبر خدا ﷺ است، بسان سوره «ضحی» و سوره «شرح». پروردگار در این سوره از پیغمبرش غمزدائی می کند، و دشمنانش را تهدید به بی نام و نشان و بی خیر و برکت بودن می فرماید. او را به راه شکر و سپاس رهنمود و رهنمون می گرداند.

بدین خاطر این سوره تصویری از زندگی دعوت را، و از زندگی دعوتگر در روزهای نخستین دعوت در مکه را ترسیم می کند. تصویری که از مکر و کید و اذیت و آزار پیغمبر ﷺ و از دعوت خدا، دعوتی که بدان مژده می دهد، و از رعایت و عنایت مستقیم خدا در حق بنده اش، و از پریشانی و نابسامانی گروه اندک همراه او، و از استوار و پایدار داشتن پیغمبر ﷺ و اطمینان بخشیدن بدو، و از وعده زیبای خدا به پیغمبرش، و از بیم دادن و هراسان کردن دشمن کینه توز او کشیده و پیش چشم داشته می شود.

همچنین این سوره حقیقت هدایت و خیر و ایمان را، و حقیقت ضلالت و شر و کفران را به تصویر می کشد ...

است که سعادت دو جهان را به همراه دارد).

«کوثر»: مبالغه در کثرت است. (یعنی خیر و خوبی بی نهایت فراوان). مبالغه مطلق نامحدودی است. اشاره دارد به عکس معنی ای که چنان بی خردانی اظهار می داشتند ... ما به تو چیزی داده ایم که فراوان و ریزان و جوشان است. نه قطع می گردد و نه گسیخته می شود ... اگر کسی بخواهد این خیر و خوبی بی نهایت فراوانی را تعقیب کند که خدا به پیغمبرش داده است، هرکجا رو بکند و به هرجا بنگرد، یا ببیندیشد و تصوّر کند، آن را می یابد و می بیند.

او چنان خیر و خوبی بی نهایت فراوان را می یابد و می بیند در نبوتی که بدو مبذول داشته است، و در تماس و پیوندی که با حق تعالی و مقام والا، و با وجود بزرگ و سترگی می یابد و می بیند، وجودی که وجودی جز او وجود ندارد، و درحقیقت هیچ چیزی جز او در میان نمی باشد. کسی که خدا را یافته باشد چه چیزی را از دست داده است؟

این خیر و خوبی بی نهایت فراوان را می یابد و می بیند در این قرآنی که بر او نازل گردیده است. سوره ای از قرآن کوثر است که کثرت آن پایان ندارد و پایان نمی شناسد، و چشمه فراخ و بزرگی است که جوشش و ریزش آن پایان نمی یابد و نهایت ندارد!

این خیر و خوبی بی نهایت فراوان را می یابد و می بیند در جهان والای فرشتگانی که بر او درود می فرستند، و بر کسی هم درود می فرستند که در زمین بر او درود بفرستد،^(۱) آنجا که نام او با نام خدا در زمین و آسمان در کنار یکدیگر ذکر می شود.^(۲)

این خیر و خوبی بی نهایت فراوان را در سنت او می یابد و می بیند، سنتی که در طول قرون و اعصار و در میان نسلهای پیایی، و در گوشه و کنار زمین، و در میان میلیونها و میلیونها اشخاصی که بعد از او به دنبال یکدیگر بر زمین پای می گذارند، و در میان میلیونها میلیون زبان و لب که نام او را می برند، و در میان

میلیونها میلیون دلی که شیفته تاریخ زندگانی و یاد او تا دامنۀ قیامت هستند، ادامه می یابد.

این خیر و خوبی بی نهایت فراوان را می یابد و می بیند در خیر و برکت فراوانی که در میان همه نسلها به سبب او و از راه او بر انسانها ریزان و فیضان گردیده است، چه انسانهایی که این خیر و برکت فراوان را شناخته اند و بدان ایمان آورده اند، و چه انسانهایی که این خیر و برکت فراوان را نشناخته اند ولی بر آنان ریزان و فیضان گردیده است همراه با چیزی که بر آنان ریزان و فیضان شده است.

این خیر و خوبی بی نهایت فراوان را می یابد و می بیند در نمادها و سیماها و پدیده های فراوانی که برشمردن و سرشماری کردن آنها کاستن و کوچک کردن آنها است. این کوثر است، کوثری که جوشش و ریزش آن نهایت ندارد، و خوبیهایش شماره نمی شناسد، و مدلول و مفهومش حدّ و مرزی ندارد. بدین خاطر نصّ قرآنی بدون تعیین به ترک آن گفته است. لذا شامل هرچیزی از خیر و خوبی می شود که پیوسته بیشتر و بیشتر می گردد و فزونی و افزایش پیدا می کند.

روایتی از راه های زیادی نقل گردیده است مبنی بر این که کوثر رودباری در بهشت است و به پیغمبر خدا ﷺ عطاء گردیده است. ولیکن ابن عباس پاسخ داده است و گفته است که این رودبار یکی از خیرها و خوبیهای زیادی است که به پیغمبر ﷺ مبذول گردیده است. کوثر کوثری از کوثرها است! در این روند و در این شرائط و ظروف این نظریه مناسب تر به نظر می آید.



﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾

حال که چنین است تنها برای پروردگار خود نماز بخوان و قربانی بکن.

۱- نکا: احزاب/۴۲ و ۵۶ (مترجم)

۲- نکا: نساء/۱۳ و ۶۹ و ۸۰ (مترجم)

آنچه از آن پدیدار و نمودار است، و چه آنچه از آن نهان و پنهان است. اسلام زندگی را یک کلّ غیرقابل تجزیه و تفکیک می‌شمارد، و زندگی را به طور کلی از آلايشها و زنگارهای شرک می‌پالاید و می‌زداید، و زندگی را خالص و واضح و روشن به سوی خدا جهت می‌دهد و متوجّه می‌نماید، همان گونه که در مسأله ذبیحه‌ها و قربانیه‌ها، و در شعائر و مراسم عبادت جز آن، یا در آداب و رسوم زندگی می‌بینیم.



﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.

بدون شک، دشمن کینه‌توز تو بی‌خیر و برکت و بی‌نام و نشان خواهد بود.

در آیه نخستین بیان فرمود که پیغمبر ﷺ بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت نیست، بلکه او دارای خیر و خوبی بی‌نهایت فراوان است. در این آیه مکر و کید نیرنگبازان را به خودشان برمی‌گرداند، و تأکید می‌فرماید بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت، محمد ﷺ نیست، بلکه کینه‌توزان او و بدخواهان او بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت هستند.

وعدّه خدا در باره ایشان صدق پیدا کرد. نام و نشان ایشان گسیخت و درهم پیچید. در صورتی که نام و نشان محمد ﷺ امتداد پیدا کرد و اوج گرفت. ما امروزه مصداق این فرموده بزرگوار را به شکل چشمگیر و گسترده‌ای می‌بینیم، بدان گونه که شنوندگان نخستین این فرموده، آن را ندیده‌اند!

قطعاً ایمان و حقّ و خیر، ممکن نیست بی‌نام و نشان و برکت گردند. بلکه شاخه‌های دراز و ریشه‌های فرورفته به ژرفاها دارند. این کفر و باطل و شرّ است که بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت هستند، هراندازه هم که ببالند و خودبزرگی کنند و زورگوئی نمایند.

معیارها و مقیاسهای خدا جدای از معیارها و مقیاسهای انسانها است. ولی انسانها گول می‌خورند و مغرور می‌شوند، در نتیجه معیارها و مقیاسهای خود را بیانگر

پس از تأکید این عطای زیاد و فراوان، آن هم برعکس آنچه دروغگویان و اراجیف‌بافان شائع می‌کردند، و نیرنگبازان می‌گفتند و پخش می‌نمودند، یزدان سبحان پیغمبر ﷺ را متوجّه شکر نعمت همراه با نخستین حقّ آن می‌فرماید. نخستین حقّ نعمت، در عبادت و رویکرد، اخلاص داشتن و تنها رضای خدا را طلبیدن است... در نماز و در قربانی کردن اخلاص داشتن، و فقط برای خدا و به نام خدا نماز خواندن و قربانی کردن و برای خدا بودن:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾.

حال که چنین است تنها برای پروردگار خود نماز بخوان و قربانی بکن.

هیچ گونه توجّهی به شرک و انباز مشرکان مکن، و هیچ گونه مشارکتی در عبادت و پرستش ایشان، یا در ذکر نام غیر خدا بر قربانیهایشان نداشته باش.

در تکرار اشاره به ذکر نام خدای یگانه بر قربانیها و ذبیحه‌ها، و تحریم آنچه نام غیر خدا هنگام ذبح بر آنها برده شود، چیزی است که بیانگر عنایت این آئین به خلاص کردن و آزاد کردن زندگی به طور کلی از سدّها و مانعهای شرک و آثار آن است. دیگر تنها اندیشه و درون را نجات دادن از شرک و آثار آن نیست. بلکه گفتار و کردار را نیز باید از شرک و آثار آن زدود، و در همه حال و همه چیز خالصانه از آن خدا بود. این آئین وحدت در هر معنی از معانی آن، و در هر سایه روشنی از سایه روشنهای آن است. همچنین این آئین یگانه پرستی خالص و زدوده و روشن است. بدین خاطر این آئین شرک را می‌راند و می‌زداید در هر نمادی از نمادهائی که داشته باشد، و در هر کمینگاهی از کمینگاه‌ها کمین نموده باشد. آن را با شدّت و دقّت می‌راند و تعقیب می‌گرداند، چه در دل و درون، نهان و پنهان گردیده باشد، و چه در عبادت و پرستش خودنمائی کرده باشد، و چه به میان آداب و رسوم زندگی خزیده باشد. زیرا زندگی یک وحدت است، چه

حقائق امور می‌انگارند! جلو چشمان ما این مثال گویای جاودانه است: کجایند کسانی که راجع به محمد ﷺ این سخن زشت و پلشت را می‌گفتند، و با آن دلهای عامهٔ مردمان را می‌فریفتند، و آن زمان گمان می‌بردند که کار محمد ﷺ را به پایان برده‌اند و راه را بر او گرفته‌اند؟ آنان کجایند؟ نام و نشان ایشان، و آثار آنان کجا است؟ در برابر خیر و خوبی بی‌نهایت فراوان از هر آن چیزی که تصوّر شود، آن خیر و خوبی بی‌نهایت فراوانی که داده شده است به کسی که در باره‌اش می‌گفتند: او بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت است؟! قطعاً دعوت به سوی خدا و حق و خیر و خوبی ممکن نیست بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت گردد، و دارندهٔ

آن نیز بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت گردد. آخر چگونه ممکن است بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت گردد آن کسی که با خداوند زندهٔ جاویدان و ازلی و ابدی تماس و پیوند داشته باشد؟ بلکه تنها و تنها کفر و باطل و شرّ بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت می‌گردد، و صاحبان آنها بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت خواهند گشت، هراندازه هم در لحظه‌ای از لحظات چنین جلوه‌گر آید که مدّت طولانی خواهد بود و خواهد زیست و در ژرفاها ریشه‌هایش را می‌دواند ... خداوند بزرگوار راست فرموده است، و نیرنگبازان مکار دروغ گفته‌اند ...

خداوند نزدیک گردانند. (زمر/۳۷)
قرآن از زبان ایشان نقل می‌کند که آنان معتقد بودند خدا آسمانها و زمین را آفریده است، و خورشید و ماه را مورد استفاده انسان قرار داده است، و آب را از آسمان بارانده است؛ برای نمونه در سورة عنکبوت آمده است:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾.

هرگاه از آنان (که کسانی و یا بت‌هایی را شریک خدا می‌دانند) بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، و خورشید و ماه را (برای منافع شما انسانها روان و) مسخر کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا!!

(عنکبوت/۶۱)

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾.

اگر از آنان (که مشرکند) بپرسی چه کسی از آسمان آب بارانده است و زمین را به وسیله آن بعد از مردنش زنده گردانده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا!! (عنکبوت/۶۳)
در سوگندهایشان می‌گفتند: وَاللَّهِ... تَاللَّهِ... به خدا سوگند... قسم به خدا... در دعایشان می‌گفتند: اَللَّهُمَّ... خداوند... و چیزهای دیگری.

ولیکن با وجود ایمان به خدا، این شرک، جهان‌بینی و اندیشه ایشان را تباه می‌کرد، همان گونه که مراسم و شعائر دینی آنان را تباه و بر باد می‌داد. برای این اِلَهُة ادعائی بهره و نصیبی از کشت و زرع و چهارپایان و فرزندان خود قرار می‌دادند. حتی این بهره و نصیب گاهی اقتضاء می‌کرد فرزندان خود را برای آنها قربانی کنند. در این باره قرآن مجید راجع بدیشان در سورة انعام می‌گوید:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا. فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ - بِرِزْقِهِمْ - وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا. فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ. وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ. سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ! وَ كَذَلِكَ زَيَّنْ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرْدُوهُمْ، وَ

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة کافرون مکی و ۶ آیه است

سُورَةُ الْكَافِرُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَتَّيِبُهَا الْكُفْرُوت ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ ﴿٤﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ ﴿٦﴾

عربها وجود خدا را انکار نمی‌کردند. بلکه با حقیقتی آشنا نبودند که خدا خود را بدان وصف فرموده است: أَحَدٌ: یگانه... صَمَدٌ: تکیه‌گاه و پشتیبان... برای خدا انباز قرار می‌دادند، و چنانکه باید قدر و منزلت او را ارج نمی‌گذاشتند، و عبادت و پرستش او را به گونه بایسته و شایسته انجام نمی‌دادند. بت‌ها را شریک او می‌کردند، بت‌هایی که آنها را رمز و یادبود پدران و نیاکان صالح یا بزرگ خود، و یا نماد فرشتگان می‌شمردند... گمان می‌بردند فرشتگان دختران خدایند، و میان خداوند سبحان و میان جَنِّیان خویشی و خویشاوندی است. گاهی این رمز و نماد را فراموش می‌نمودند و این معبودها را می‌پرستیدند و عبادتشان می‌کردند. چه در این حالت و چه در آن حالت آنها را واسطه قرار می‌دادند تا ایشان را به خدا نزدیک کنند و مقرب گردانند، همان گونه که قرآن مجید در سورة زمر سخن ایشان را روایت می‌فرماید:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾.

ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به

لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِيْنَهُمْ، وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ، فَذَرْهُمْ
وَمَا يَفْتَرُونَ. وَقَالُوا: هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ
لَّا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ - بَرِّعْهُمْ - وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ
ظُهُورُهَا، وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءٌ
عَلَيْهِ. سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ، وَقَالُوا: مَا فِي
بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا، وَمَحْرَمٌ عَلَى
أَزْوَاجِنَا، وَإِنْ يَكُنْ مِثْقَلُ فِهْمٍ فِيهِ شَرْكَاءُ، سَيَجْزِيهِمْ
وَصَفْهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ. قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا
أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ. وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ
افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ^(۱)

(بت پرستان همیشه دچار اوهام خرافاتند. مثلاً اینگونه)
مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها
را آفریده است برای خدا قرار می دهند و به گمان خود
می گویند: این برای خدا است (و با این سهم به خدا
تقرب می جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و
ناتوانان می دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) ما
است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرب می جوئیم
و بدین منظور آن را صرف رؤساء و پرده داران و
خادمان بتکده ها و معابد می نمایم). اما آنچه به شرکاء
(و معبودهای) ایشان تعلق می گیرد به خدا نمی رسد (و
صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلق به خدا
می باشد به شرکاء (و معبودهای) ایشان می رسد (و
می تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و
خدمتگذاران اصنام ایشان داده شود). چه بد دوری
می کنند! همانگونه (که اوهام و خیال بافیهایشان
تقسیم بندی ستمگرانه فوق را در نظرشان آراسته بود،
گمانهای نادرستی که دربارهٔ بتهایشان داشتند کار را
بدانجا کشانده بود که) بتهایشان کشتن فرزندانشان را
در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و
دسته ای فرزندانشان را قربانی بتان می کردند و
دسته ای دخترانشان را زنده بگور می نمودند) تا
سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان
مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه پرستی بیامیزند
و راه را از چاه باز نشناسند). اگر خدا می خواست آنان
چنین نمی کردند. (حال که مشیت خدا چنین می خواهد)

پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ بدارند (چرا که
عقاب و عذاب در انتظار ایشان است). و (از جمله
خرافات ایشان این است که) می گویند: این (قسمت از)
چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص
بتها می باشد) و جز کسانی (از خدمتگذاران اصنامی)
که ما بخواهیم از آن نمی خورند، و این (قاعده ناروا
ساخته آنان و ناشی از) گمان ایشان است (نه ناشی از
فرمان یزدان، و همچنین می گفتند: اینها) حیواناتی
هستند که سوار شدن بر آنها حرام است (کسی نباید
سوار آنها شود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام
ذبح نام خدا را بر آنها نمی رانند (بلکه نام بتان را بر آنها
می رانند و این را دستور خدا می دانند) و بر خدا دروغ
می بندند. هر چه زودتر کیفر افتراهای آنان را خواهیم
داد. و (یکی دیگر از انواع قبائح و احکام خرافی ایشان
این است که در مورد گوشت حیواناتی که ذبح کردن و
سوار شدن و بار کشیدن از آنها را قدغن و حرام اعلام
کرده اند) می گویند: چینی که در شکم این حیوانات
است ویژهٔ مردان ما است و بر زنان ما حرام است (پس
اگر زنده متولد شود، تنها باید مردان از گوشت آن
بخورند و زنان از آن محرومند) و اگر چنین مرده متولد
بشود، همه در آن شریک هستند (و مردان و زنان
می توانند از گوشت آن استفاده کنند). هر چه زودتر
خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین)
ایشان را خواهد داد. چه او حکیم (است و کارهایش به
مقتضی حکمت انجام می گیرد) و آگاه است (و از هر
چیز باخبر است). مسلماً زیان می بینند کسانی که
فرزندان خود را از روی سفاقت و نادانی می کشند و
چیزی را که خدا بدیشان می دهد با دروغ گفتن از زبان
خدا بر خویشتن حرام می کنند. به سبب چنین دروغ و
افترائی و تحریم ناروا و نابجائی بیگمان گمراه
می شوند و راهیاب نمی گردند.

(انعام/۱۳۶-۱۴۰)

آنان معتقد بودند که بر آئین ابراهیم هستند، و ایشان از

جزم، و با این تأکید و توکید، و این تکرار و تذکار. تا هر سخنی را به پایان آورد، و هر سازشی را گسیخته و بریده گرداند. در نهایت میان توحید و یگانه پرستی، و میان شرک و انباز را جدای جدا می سازد و تفرقه می اندازد، و نشانه ها و علائم راه را واضح و آشکار می گرداند. بدین جهت هیچ گونه ساخت و پاخت و صلح و سازی را نمی پذیرد، و هیچ گونه بحث و جدلی را نه اندک و نه بسیار قبول نمی کند:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ. لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينٌ﴾.

بگو: ای کافران! آنچه را که شما (بجز خدا) می پرستید، من نمی پرستم. و شما نیز نمی پرستید آنچه را که من می پرستم. همچنین نه من به گونه شما پرستش را انجام می دهم، و نه شما به گونه من پرستش را انجام می دهید. آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم.

نفی بعد از نفی، و جزم بعد از جزم، و تأکید بعد از تأکید است، آن هم با همه شیوه های نفی و جزم و تأکید. ﴿قُلْ﴾: بگو... این فرمان قاطعانه الهی است و الهامگر این مسأله است که کار این عقیده کار یزدان یگانه است. هیچ چیزی در آن برای محمد ﷺ نیست. خدا دستوردهنده است، دستوردهنده ای که فرمان او برگشت نمی خورد، و حاکمی است که حکم او بازدارنده ای ندارد.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾.

بگو: ای کافران!

آنان را با حقیقتی که دارند فریاد می دارد، و با صفتی موصوفشان می دارد که دارنده آن هستند... آنان دارای آئینی نیستند. ایشان مؤمن نمی باشند. بلکه آنان کافرن و بس. در این صورت میان تو و میان ایشان گردهم آئی و در راهی به هم رسیدنی نیست...

سرآغاز این سوره و ابتدای شروع خطاب این گونه الهام می کند و پیام می دهد. الهام و پیام به حقیقت جدا شدن و گسیختنی است که با وجود آن امید پیوستن و به

اهل کتاب راهیاب ترند، اهل کتابی که با آنان در جزیره العرب می زیستند. زیرا یهودیان می گفتند: عزیر پسر خدا است، و مسیحیان می گفتند: عیسی پسر خدا است. در صورتی که قریشیان فرشتگان و جتیان را می پرستیدند، چون به گمان ایشان فرشتگان و جتیان با یزدان قربت و خویشاوندی دارند. بدین خاطر آنان خود را راهیاب تر بشمار می آوردند. زیرا نسبت فرشتگان به یزدان و نسبت جتیان به یزدان نیز نزدیک تر از نسبت عزیر و عیسی است... همه اینها شرک است، و در شرک گزیدن و برگزیدن، وجود ندارد. اما با این وجود ایشان خود را راهیاب تر و راستروتر می دانستند!

وقتی هم محمد ﷺ به سوی ایشان آمد و فرمود: دین او دین ابراهیم علیها السلام است، گفتند: ما بر آئین ابراهیم هستیم، دیگر چه نیازی به ترک آنچه بر آن هستیم، و پیروی کردن از محمد وجود دارد؟! در عین حال به کوشش پرداختند و به تلاش ایستادند تا با پیغمبر ﷺ طرح میانه روی دراندازند و حد متوسط را در پیش گیرند. بدو پیشنهاد کردند که او برای معبودها و إلهه ایشان سجده ببرد، در مقابل این که آنان هم برای معبود و اله او سجده ببرند! او از معبودها و إلهه و عبادت و پرستش ایشان عیبجوئی نکند و دم نزند، آنچه با ایشان طی می کند و شرط می بندد آنان بدو بدهند و بر خود واجب شمرند!

چه بسا آمیخته شدن جهان بینینها و اندیشه هایشان، و اقرار و اعترافشان به خدا همراه با پرستش إلهه و معبودهای دیگری با خدا، چنین به ذهن ایشان وارد کرده باشد که مسافت و فاصله میان ایشان و میان محمد کم و اندک است و می توان بر آن تفاهم کرد، و به هم رسید با دو تکه کردن شهر، و در نیمه راه به همدیگر رسیدن و کنار آمدن، و از بعضی خواسته ها دست کشیدن، و برخی از امتیازات به همدیگر دادن!

برای قطع این شبهه، و بستن راه تلاش، و جداسازی قاطعانه میان عبادتی و عبادتی، و برنامه ای و برنامه ای، و راهی و راهی، این سوره نازل گردید، با این عزم و

هم رسیدن نمی‌رود.

﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾.

آنچه را که شما (بجز خدا) می‌پرستید، من نمی‌پرستم.

عبادت شما جدای از عبادت من است، و معبود شما جدای از معبود من است.

﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾.

و شما نیز نمی‌پرستید آنچه را که من می‌پرستم.

عبادت شما جدای از عبادت من است، و معبود شما جدای از معبود من است.

﴿وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ﴾.

همچنین نه من به گونه شما پرستش را انجام می‌دهم

تأکید بخش نخستین در ساختار جمله اسمیه است. جمله اسمیه بر ثبات صفت و استمرار آن دلالت بیشتری دارد.

﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾.

و نه شما به گونه من پرستش را انجام می‌دهید.

این هم تأکید بخش دوم است. بدان خاطر تأکید انجام می‌گیرد تا ظن و گمانی در میان نماند، و شک و تردید یا شبهه‌ای بعد از این تأکید مکرر که با همه ابزارها و شیوه‌های تکرار و تأکید صورت می‌پذیرد، باقی نماند و در میان نباشد.

آن گاه چکیده حقیقت جدائی و افتراقی است که به هم رسیدنی و ملاقات کردنی در آن وجود ندارد، و اختلافی است که تشابه و همگونی بدان راه ندارد، و گسیختن و بریدنی است که پیوستن و پیوندی در آن نیست، و جداگردیدنی و متمایزشدنی است که آمیختن و اختلاطی بدان راه ندارد:

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾.

آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم! من اینجا هستم و شما آنجا هستید، و هیچ گونه گذرگاه و پلی و راهی هم وجود ندارد!

جدائی کامل و فراگیری است، و تمایز و تفرق واضح و دقیقی است ...



این جدائی برای روشن گرداندن نشانه‌های اصلی و

کامل اختلاف لازم است، اختلافی که با بودن آن به هم رسیدنی و ملاقات کردنی در چیزی و بر چیزی در نیمه راه وجود ندارد. اختلاف در اصل اعتقاد، و در حقیقت برنامه، و در سرشت راه است.

یگانه‌پرستی و توحید برنامه‌ای است، و چندگانه‌پرستی و شرک برنامه دیگری است ... این دو برنامه به همدیگر نمی‌رسند و سرسازش ندارند ... یگانه‌پرستی و توحید برنامه‌ای است که انسان را - همگام با سراسر جهان هستی - رو به خدای یگانه بی‌انبار می‌گرداند، و جهتی را مشخص و محدود می‌سازد که انسان از آن عقیده خود را و شریعت خود را و ارزشها و معیارها و مقیاسهای خود را، و آداب و رسوم و اخلاق خود را، و همه جهان‌بینیها و اندیشه‌های خود را در باره زندگی و هستی، دریافت می‌دارد. این جهتی که مؤمن از آن دریافت می‌دارد و می‌شنود و می‌پذیرد خدا است، خدای یگانه‌ای که شریک و انبازی ندارد. بدین خاطر زندگی همه بر این اساس و پایه پابرجا و برجا می‌گردد. زندگی در هیچ شکلی از اشکال آشکار و پدیدار و پنهان و نهان خود با شرک نمی‌آمیزد ... زندگی این گونه به پیش می‌رود ... زندگی باید بر یگانه‌پرستی استوار باشد، و بر یگانه‌پرستی حرکت کند و به پیش برود ...

این جداگانگی، آن هم با این روشنی، هم برای دعوت‌کننده و هم برای دعوت‌شدگان، ضروری است ... جهان‌بینیها و اندیشه‌های جاهلیت با جهان‌بینیها و اندیشه‌های ایمان آمیزه یکدیگر می‌گردد، به‌ویژه در میان جماعتها و گروه‌هایی که قبلاً با عقیده آسمانی آشنا گردیده‌اند و بعد از آن انحراف پیدا کرده‌اند و به کژراهه افتاده‌اند. این چنین جماعتها و گروه‌هایی از جماعتها و گروه‌هایی که اصلاً عقیده را نمی‌شناسند سرکش‌ترند، و از آنان در مبارزه با ایمان دور از آمیختگی و کجروی و انحراف سرسخت‌ترند. این بدان جهت است که گمان می‌برند راهیابند و هدایت را دربر گرفته‌اند، در آن زمان است که انحرافها گره می‌خورد و کجرویها پیچیده می‌شود. اختلاط عقائد آنان، و آمیزش اعمال ایشان، و

بیزاری و دوری، و بدین جدائی، و بدین قطع رابطه نیازمندند... بسیار نیازمندند بدانند و به ذهن خود فروکنند که آنان از نو اسلام را در محیط جاهلیت منحرف می سازند و برپا و برجا می دارند. باید بدانند آنان اسلام را از نو در میان مردمانی پدیدار و برقرار می دارند که عقیده را شناخته اند، سپس زمان بر آنان به طول انجامیده است و بدین خاطر:

﴿فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثُرَ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾.

دلهایشان سخت شده است، و بیشترشان فاسق و خارج (از حدود دین خدا) گشته اند. (حدید/۱۶)

هیچ گونه راه حل های نیم بندی، و هیچ گونه به هم رسیدنی در نیمه راه، و هیچ گونه اصلاح کردن عیوبی، و هیچ گونه پینه کردن برنامه هائی، در میان نیست... بلکه آنچه هست دعوت به سوی اسلام بسان دعوت کردن نخستین در صدر اسلام است و بس. همانند آن روز که در میان جاهلیت به سوی اسلام دعوت بود، و از جاهلیت کاملاً گسیختن و بریدن بود...

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾.

آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم! این آئین من است: توحید و یگانه پرستی خالصی که همه جهان بینها و اندیشه ها و ارزشها، و عقیده و شریعت خود را از خدا دریافت می دارد... بدون شریک و انبازی... همه اینها را در همه نواحی زندگی و رفتار و کردار از خدا دریافت می دارد و بس.

بدون این چنین گسیختن و بریدن و جدائی و قطع رابطه ای، تاریکی، سازش، آمیزش و اختلاط، و پینه کردن، به حال خود باقی می ماند... دعوت به سوی اسلام بر این پایه های سست و ضعیف بیگانه و ناهل، استوار و برقرار و پایدار نمی گردد. بلکه دعوت به سوی اسلام بر قاطعیت و صراحت و شجاعت و روشنی، استوار و برقرار و پایدار می گردد...

این شیوه و راه اول دعوت است:

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾.

آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم!

مخلوط گردیدن صالح با فاسد در میانشان، چه بسا خود دعوت کننده را گول بزند و او را امیدوار گرداند که اگر به بخش خوب و پسندیده عقائد و اعمال ایشان اقرار و اعتراف کند، و بکوشد بخش تباه و ناروای عقائد و اعمال ایشان را تعدیل بخشد، آنان را جذب و جلب خود سازد... این چنین گول خوردنی بی نهایت خطرناک است.

جاهلیت جاهلیت است، و اسلام اسلام است. جاهلیت با اسلام فاصله زیادی و فرق بسیاری دارد. راه درست بیرون آمدن و دست کشیدن از جاهلیت به طور کلی، و ورود به اسلام و چنگ زدن به آن به طور کلی است. این امر وقتی صورت می گیرد که بیرون آمدن و دست کشیدن از جاهلیت و هر آنچه در آن است، و کوچیدن به سوی اسلام و پذیرش اسلام با همه چیزی که در آن است.

هیچ گونه پینه کردنی، و هیچ گونه راه حل های نیم بندی، و هیچ گونه در نیمه راه به هم رسیدنی، مفید فائده ای نیست... هر چند هم جاهلیت با جامه اسلام خود را آراسته باشد، یا این که عنوان اسلام را ادعاء کرده باشد.

ظاهر و آشکار شدن این تصویر در ذهن و شعور دعوت کننده سنگ زیربنائی است. او باید کاملاً بداند که وی جدای از اینان است. اینان دین خودشان را دارند و او دین خود را دارد. اینان راه خود را دارند و او راه خود را دارد. او نمی تواند در راه اینان گامی را با ایشان بردارد و همراه آنان رود و شود. وظیفه او این است که ایشان را در راه خود حرکت بدهد و به راه خود بیاورد، بدون هیچ گونه سازشی، و بدون هیچ گونه کم یا بیش نزول کردن از آئین خودش.

در غیر این صورت، باید از ایشان بیزاری و دوری کامل بجوید، و با آنان جدائی کامل، و قطع رابطه کامل در پیش بگیرد...

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾.

آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم! امروزه دعوت کنندگان به سوی اسلام بسیار بدین

گرانها پاسخ مثبت بدهند.



چند روایتی در باره نزول این سوره نقل گردیده است، ما از میان آنها روایت امام احمد را برمی‌گزینیم: محمد پسر ابوعدی، از داوود، و او از شعبی، و او از مسروق روایت کرده است که عائشه گفته است: پیغمبر خدا ﷺ در اواخر زندگی خود این فرموده‌اش را بسیار تکرار می‌کرد:

(سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ).

پاک و منزّه یزدان است و من حمد و ثنای او را می‌گویم. از خدا طلب آمرزش می‌کنم، و توبه می‌نمایم و به سویش برمی‌گردم.

و می‌فرمود:

(إِنَّ رَبِّي كَانَ أَخْبَرَنِي أَنِّي سَأَرْتُ عَلَامَةً فِي أُمْتِي، وَ أَمَرَنِي إِذَا رَأَيْتُهَا أَنْ أَسْبِّحَ بِحَمْدِهِ وَأَسْتَغْفِرَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا).

پروردگارم به من اطلاع داده است من نشانه‌ای را در میان امت خود خواهم دید، و به من دستور فرموده است وقتی که آن نشانه را دیدم به تسبیح و تقدیس او بپردازم و حمد و ثنای او را بگویم و از او طلب آمرزش کنم. او بسیار توبه‌پذیر است. مسلم آن را از راه داوود پسر ابوهند با همین متن روایت کرده است.

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: مراد از فتح در اینجا، فتح مکه است. سخن یگانه‌ای است. چه قبیله‌های عرب برای پذیرش اسلام منتظر فتح مکه بودند. آنان می‌گفتند: اگر او بر قوم خود پیروز شود، پیغمبر است. وقتی که خداوند مکه را برایش فتح فرمود، قبیله‌ها گروه گروه به دین خدا گرویدند، و دو سال نگذشت جزیره العرب جملگی ایمان آوردند، و در میان همه قبائل عرب قومی نماند که اظهار اسلام نکند - حمد و سپاس و بزرگی و سترگی او را سزا است. بخاری در صحیح خود از عمرو پسر سلمه روایت کرده است که گفته است: وقتی که فتح مکه صورت پذیرفت هر قومی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة نصر مدنی و ۳ آیه است

سُورَةُ النَّصْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّكَ كَانَ تَوَّابًا ﴿٣﴾

این سوره کوچک، همان گونه که به پیغمبر خدا ﷺ مژده کمک و یاری یزدان، و فتح و پیروزی، و داخل شدن مردمان گروه گروه به دین یزدان می‌دهد، و همان گونه که پیغمبر ﷺ را متوجه می‌سازد وقتی که کمک و یاری و فتح و پیروزی خدا فرارسید، و مردمان به آئین او درآمدند و بر آئین او جمع شدند، با تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس و طلب آمرزش و مغفرت، رو به خدا کند، و همان گونه که به پیغمبر ﷺ مژده و بشارت می‌دهد و او را رهنمود و رهنمون به دعا و نیایش می‌کند، در همان حال برای او پرده از سرشت این عقیده و حقیقت این آئین برمی‌دارد، و برایش روشن می‌فرماید که تا چه اندازه و چه فاصله‌ای می‌خواهد انسانها را به والائی و بزرگواری و اخلاص و خلوص، و حرکت و آزادی برساند ... می‌خواهد انسانها را به قلّه بلند و درخشانی برساند که بشریت هرگز جز در سایه اسلام بدان نرسیده است، و ممکن نیست بدان برسد مگر این که انسانها این ندای ارزشمند آسمانی را بشنوند و بدین هدف والای

که ما را کمک و یاری کرد و پیروزمان گرداند و فتح و ظفر را نصیب ما فرماید. برخی هم خاموش ماندند و چیزی را نگفتند. آن گاه به من فرمود: ای ابن عباس آیا تو نیز چنین می گوئی؟ گفتم: نخیر. فرمود: پس چه می گوئی؟ گفتم: این سخن بیانگر فرارسیدن اجل و سر رسید عمر پیغمبر خدا ﷺ است. خدا آن را بدو اطلاع داده است و فرموده است:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾.

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکه) فرامی رسد. علامت اجل و فرارسیدن سر رسید عمر تو است. پس:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾.

پروردگار خود را سپاس و ستایش کن، و از او آمرزش (خود و یاران خویش را از شتابگری در فرارسیدن فتح و وقوع پیروزی، و اظهار دلتنگی و گلایه از زندگی) بخواه. خدا بسیار توبه پذیر است.

عمر پسر خطاب گفت: از این آیه چیزی را سراغ ندارم جز آنچه تو می گوئی... تنها بخاری این روایت را نقل کرده است.

هیچ مانعی نیست پیغمبر ﷺ وقتی که علامت پروردگار را دیده است درک و فهم کرده است وظیفه او در زمین کامل شده است و به پایان آمده است، و او در این نزدیکها به پیشگاه پروردگار خود برمی گردد. این معنی سخن ابن عباس است: این سخن بیانگر فرارسیدن اجل و سر رسید عمر پیغمبر خدا ﷺ است. خدا آن را بدو اطلاع داده است... تا آخر...

اما روایت دیگری نیز در میان است که حافظ بیهقی آن را نیز از ابن عباس نقل کرده است: ابن عباس گفته است: وقتی که نازل گردید:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾...

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکه) فرامی رسد...

پیغمبر خدا ﷺ فاطمه را فراخواند و فرمود:

﴿إِنَّهُ قَدْ نَعَيْتُ إِلَى نَفْسِي﴾.

«دروم شیونم را سرداده است».

به خدمت پیغمبر خدا ﷺ شتاب گرفت و اسلام خود را اظهار داشت. قبيله ها پذیرش اسلام را به تأخیر می انداختند و آن را به فتح مکه واگذار می کردند و می گفتند: او را با قوم خودش رها سازید. اگر بر ایشان چیره و پیروز گردید، او پیغمبر است... این روایت با ظاهر نص این سوره سازگار و هماهنگ است:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ...﴾... الخ...

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکه) فرامی رسد... تا آخر...

این اشاره ای است که هنگام نزول این سوره به کاری شده است که بعد از آن صورت می پذیرد. همراه با آن، پیغمبر ﷺ رهنمود می شود به کاری که باید بکند زمانی که این مژده تحقق می پذیرد و این نشانه به ظهور می رسد.

روایت دیگری از ابن عباس نقل گردیده است. اتحاد و اتفاق برقرار کردن میان آن روایت و میان روایتی که ما برگزیده ایم، مشکل نیست...

بخاری گفته است: موسی پسر اسماعیل، و ابوعوانه، برایمان از ابوبشر، و او از سعید پسر جبیر، و او از ابن عباس، روایت کرده اند که گفته است: عمر مرا همراه بزرگان و پیرمردان بدر به پیش خود راه می داد. چنین پیدا بود که یکی از آنان چنین کاری را نپسندید و گفت: عمر چرا ابن عباس را با ما به پیش خود راه می دهد، ما پسرانی داریم همسن و سال او؟ عمر گفت: ابن عباس از زمره کسانی است که می دانید. روزی ایشان را فراخواند، و مرا همراهشان به پیش خود راه داد. چنین به نظرم رسید آن روز مرا فراخوانده است مگر برای این که چیزی بدیشان نشان دهد و بفهماند. آن گاه عمر فرمود: در باره این سخن خداوند بزرگوار چه می گوئید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾.

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکه) فرامی رسد.

بعضی از آنان گفتند: خدا به ما دستور داده است حمد و سپاس او را بگوئیم، و از او طلب آمرزش کنیم، وقتی

است از:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ...﴾

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکه) فرامی‌رسد....

هنگامی که فتح صورت گرفت، پیغمبر ﷺ دانست ملاقات او با پروردگارش فرارسیده است. این است با فاطمه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - راز و نیاز می‌فرماید و درگوشی بدو اظهار می‌نماید آنچه را که ام‌سلمه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - از او نقل کرده است.



از همهٔ اینها درمی‌گذریم و به مدلول و مفهوم ثابتی، و به رهنمود و رهنمون دائمی می‌پردازیم که این سورهٔ کوچک آن را به ارمغان آورده است... آیا این نص کوتاه به چه بلندائی اشاره می‌نماید؟

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ، وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ، إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکه) فرامی‌رسد، و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند (و به اسلام ایمان می‌آورند)، پروردگار خود را سپاس و ستایش کن، و از او آمرزش (خود و یاران خویش را از شتابگری در فرارسیدن فتح و وقوع پیروزی، و اظهار دلتنگی و گلایه از زندگی) بخواه. خدا بسیار توبه‌پذیر است.

در سرآغاز این سوره پیام و الهام معین و مشخصی برای ایجاد جهان‌بینی ویژه‌ای در بارهٔ حقیقت حوادثی است که در این جهان است، و در بارهٔ حوادثی است که در این زندگی روی می‌دهد. از نقش پیغمبر ﷺ و از نقش مؤمنان راجع به این دعوت، و حدّ و مرزی که در این کار بدان می‌رسند، صحبت می‌کند... این پیام الهام در این فرمودهٔ خداوند بزرگوار مجسم می‌گردد:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ...﴾

هنگامی که یاری خدا فرامی‌رسد....

این یاری و پیروزی خدا است و خدا آن را به میان

فاطمه گریست. سپس خندید. فاطمه گفته است: پیغمبر ﷺ به من اطلاع داد که درونش شیونش را سر داده است، من گریستم. سپس پیغمبر ﷺ فرمود: «إِصْبِرِي فَإِنَّكَ أَوَّلُ أَهْلِ حُقُوقِي». «صبر و شکیبائی داشته باش، تو نخستین کسی از خانواده من هستی که به من می‌پیوندى». پس من خندیدم.

در این روایت، نزول این سوره مشخص می‌شود. انگار این سوره نازل شده است و نشانه پدیدار آمده است. یعنی فتح انجام پذیرفته است، و داخل شدن مردم به دین اسلام گروه گروه و دسته دسته تحقق پیدا کرده است. زمانی که این سوره نازل گردید و مطابق با نشانه بود، پیغمبر خدا ﷺ دانست اجلس فرارسیده است... اما روند نخستین درست‌تر و استوارتر به نظر می‌رسد، و با ظاهر نص قرآنی هماهنگی بیشتری دارد. به‌ویژه روایت گریستن فاطمه و خندیدن او، به شکل دیگری نقل گردیده است و هم‌آوائی و هم‌نوائی با سخنی دارد که ما آن را ترجیح می‌دهیم...

از ام‌سلمه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - روایت شده است که گفته است: «در سال فتح، پیغمبر خدا ﷺ فاطمه را فراخواند، و با او به راز و نیاز پرداخت. فاطمه گریه سر داد. سپس پیغمبر ﷺ با فاطمه راز و نیاز را ادامه داد. فاطمه خندید. ام‌سلمه گفته است: وقتی که پیغمبر خدا ﷺ وفات فرمود، از فاطمه راجع به گریه و خنده‌اش پرسیدم. فاطمه گفت: پیغمبر خدا ﷺ به من اطلاع داد که او می‌میرد. این بود گریستم. سپس به من خبر داد که من سرور زنان بهشت جز مریم دختر عمران هستم، پس خندیدم...». ترمذی آن را روایت نموده است.

این روایت با ظاهر نص قرآنی توافق و هماهنگی دارد، و با روایتی هم هم‌آوا و هم‌نوا است که امام احمد آن را نقل کرده است، و مسلم آن را در صحیح خود آورده است. بیانگر این معنی است که نشانه‌ای از سوی یزدان برای پیغمبر ﷺ مشخص گردیده است، و آن عبارت

دامنگیرشان بوده است.

استغفار و طلب آمرزش از شرائط و ظروف روانی زیاد و دقیق و لطیفی که پیش آمده است. استغفار و طلب آمرزش از تکیتری که گاهی بر دل غالب می آید، یا به قلب از سرمستی پیروزی بعد از طول مبارزه، و شادی ظفر بعد از طول رنج، رخنه می کند. این هم راه ورود به دل انسان دارد و بستن آن مشکل است. پس باید از این استغفار کرد و آمرزش خواست.

استغفار کردن و طلب آمرزش نمودن از چیزی که چه بسا بر دل غلبه می کند یا بدان رخنه می نماید در زمان مبارزه طولانی و رنج سخت، و یا از ترس و هراسی که در برابر سرسختی دشمن طاعی و یاغی به انسان دست می دهد، و از غم و اندوهی که انسان را در همچون اوقاتی فرامی گیرد . . . استغفار کردن و طلب آمرزش نمودن از به تنگنا افتادن در وقت شدت و سختی، و از ناراحتی از تأخیر وعده ای که خدا به پیروزی داده است، و از گرفتار پریشانی و نابسامانی شدنی که خداوند در جای دیگری راجع بدان فرموده است:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَكْمِلِينَ الْبُأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ؟ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾.

آیا گمان برده اید که داخل بهشت می شوید بدون آنکه به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما در گذشته اند؟ (شما که هنوز چنین رنجها و دردهائی را ندیده اید و باید چشم به راه تحلل حوادث تلخ و ناگوار در راه کردگار باشید و بدانید: نخست رنج سپس گنج). زیانهای مالی و جانی (و شدائد و مشکلات، آن چنان ملتهای پیشین را احاطه کرده است و) به آنان دست داده است و پریشان گشته اند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بوده اند (همصدا شده و) می گفته اند: پس یاری خدا کی (و کجا) است؟! (لیکن خدا هرگز مؤمنان را فراموش ننموده است و پس از تعلیم

می آورد و حاصل می گرداند، در زمانی که خدا آن را مقدر و مقرر فرموده است. آن هم به شکلی که خدا آن را می خواهد، و برای هدفی که خدا آن را ترسیم و تعیین می فرماید. چیزی از کار خدا نه به پیغمبر ﷺ مربوط است و نه به اصحاب و یارانش. آنان در این یاری و پیروزی، قدرتی و دستی ندارند. ایشان در این یاری و پیروزی برای خود سهمی ندارند، و به خویشتن بهره ای نمی رسانند، و چیزی نصیب خویش نمی سازند. بلکه کار، کار خدا است و آن را توسط ایشان یا بدون ایشان محقق و پیاده می گرداند. این ایشان را بس که خدا این پیروزی را با دستهای آنان به وجود می آورد و جاری می گرداند، و آنان را پاسداران آن و امناء آن می سازد . . . این تمام بهره و همه نصیبی است که از نصر و از فتح و از داخل شدن مردمان گروه گروه و دسته دسته به دین یزدان بهره ایشان می شود . . .

بنا بر این پیام و الهام، و بنا بر این جهان بینی ویژه ای که این پیام و الهام در باره حقیقت کار پدید می آورد، کار پیغمبر ﷺ و کسانی که همراه او هستند و یاران او بشمارند، در برابر این بزرگداشت یزدان از ایشان، و اکرام آنان با پیاده کردن یاری و پیروزی خود بر دستهای ایشان، مشخص و معین می گردد. کار پیغمبر ﷺ و کسانی که همراه او و یار او هستند، رو کردن به خدا با تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس و درخواست آمرزش و طلب مغفرت در لحظه پیروزی است.

تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس بر این که خداوند بر ایشان منت نهاده است و آنان را امناء دعوت خود و پاسداران آئین خویش نموده است. و بر این که خداوند بر جمعلگی انسانها منت نهاده است به وسیله این که دین خود را یاری داده است و آئین خود را پیروز گردانده است، و فتح را بهره پیغمبرش فرموده است، و مردمان را گروه گروه به خیر سرشار و همه جاگستر درآورده است، پس از این که کوری و گمراهی و زیانباری

آورده است، و خدا است که فتح را به انجام رسانده است. دین دین است، و کارها به خدا حواله داده می شود و بدو برگردانده می شود.



افق تابان و رخشان و ارجمند و ارزشمندی است، افقی که قرآن مجید انسان را فریاد می دارد تا بدان چشم بدوزد و خود را بدان برساند. پله پله به سوی آن اوج بگیرد و بالا برود با زمزمه آواز روح افزا و دلنوازی که از قرآن می شنود. آن افقی که انسان در آنجا بزرگ و والا می شود، چون در آنجا از خودستائی و خودبزرگ بینی خود دست برمی دارد، و جان او آزادانه به پرواز درمی آید، چون برای خدا کرنش می برد و خضوع می کند.

آزادی از قید و بند جسم صورت می پذیرد تا انسانها روح شوند، روح متعلق به خدا. برای خود در چیزی بهره ای جز رضای خدا نخواهند. همراه این آزادی به جهاد پردازند تا خیر و خوبی پیروز شود، و حق و حقیقت تحقق حاصل کند و پیاده شود، و زمین آباد گردد، و زندگی ترقی کند و اوج بگیرد، و رهبری بشریت، رهبری مترقی و راهیاب و پاک و آبادکننده، و سازنده و دادگر و خیرخواه باشد... در این رهبری رو به خدا است و رو به خدا کردن و رفتن است.

انسان که وابسته به خودش، و مقید به خواستهایش، و تابع هواها و هوسهایش باشد، بیهوده می کوشد از خود رها شود و خودخواه نگردد، و در لحظه پیروزی و غنیمت از بهره خود دست بکشد و خود را نادیده بگیرد تا خدای یگانه را یاد کند.

این ادب و اخلاقی است که نبوت پیوسته متصف بدان است. خدا می خواهد که انسانها به سوی افقها اوج بگیرند و بدانها برسند، یا همیشه بدانها بنگرند و چشم بدوزند...

همین ادب و اخلاق، ادب و اخلاق یوسف علیه السلام در لحظه ای بوده است که همه چیز در آن صورت پذیرفته است و به مرام او بوده است، و خواب او تعبیر پذیرفته

فداکاری به مؤمنان و آبدیدگی ایشان که رمز تکامل است، به وعده خود وفا کرده و بدیشان پاسخ گفته است که: هان! بیگمان یاری خدا نزدیک است.

(بقره/۲۱۴)

از این گونه چیزها استغفار می گردد و طلب آمرزش می شود.

استغفار کردن و طلب آمرزش نمودن از قصور و کوتاهی در حمد و سپاس خدا گفتن و شکر نعمت بجای آوردن. تلاش انسان هراندازه هم باشد اندک و ناچیز و محدود است، و نعمتهای خدا پیوسته ریزان و جوشان و فراوان است...

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾.

اگر بخواهید نعمتهای خدا را برشمارید، نمی توانید آنها را سرشماری کنید.

(نحل/۱۸)

از همچون کوتاهی و قصوری باید استغفار کرد و طلب آمرزش نمود...

استغفار کردن و طلب آمرزش نمودن در لحظه پیروزی لطف دیگری دارد... در آن به نفس انسان، پیام و هوشیارباش داده می شود که بپا در این لحظه بالیدن و نازیدن و خودبزرگ بینی و خودستائی، در موقعیت قصور و عجز و ضعف و ناتوانی قرار داری. پس بهتر است از غرور و تکبر خود بکاهی، و از پروردگار خود طلب عفو و مغفرت کنی. این امر جلو احساس تکبر و غرور را می گیرد...

گذشته از این، احساس نقص و عجز و روی به خدا کردن برای طلب عفو و مغفرت و بخشایش و بزرگواری، تضمین می کند که بر مغلوبان و شکست خوردگان طغیان و سرکشی نگردد. شخص غالب در کار و بار مغلوبان و شکست خوردگان خدا را پیش چشم می دارد. به خود می گوید خدا است که او را بر آنان چیره و پیروز نموده است، و خود او ضعیف و ناتوان است. این سلطه ای که بر ایشان پیدا کرده است برای پیاده کردن و تحقق بخشیدن کاری است که خدا خودش آن را می خواهد. پیروزی را خدا به وجود

و تحقیق حاصل کرده است:

﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرَوَاهُ سُجَّدًا، وَقَالَ: يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا. وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي. إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ، إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

یوسف پدر و مادرش را بر تخت نشاند (و به رسم مردمان آن زمان، در حق سران و امیران و فرمانروایان، جملگی) در برابرش کرنش بردند. یوسف گفت: پدر! این تعبیر خواب پیشین (روزگار کودکی) من است! پروردگارم آن را به واقعیت مبدل کرد. به راستی خدا در حق من نیکیها کرده است. چرا که از زندان رهايم نموده است، و بعد از آن که اهریمن میان من و برادرانم تباهی و جدائی انداخت، شما را از بادیه (شام به مصر) آورده است. حقیقه پروردگارم هرچه بخواهد سنجیده و دقیق انجام می دهد. بیگمان او بسیار آگاه (و کارهایش همه) دارای حکمت است. (یوسف/۱۰۰)

در این لحظه، یوسف علیه السلام خود را از صفا کردن و در آغوش کشیدن و شادی کردن دور می کشد تا به پروردگار خود رو کند و به تسبیح و تقدیس او بپردازد و سپاسگزارش گردد و شکر او را بجای آورد. او که در اوج دولت و شکوه قدرت است و خواب او تعبیر می پذیرد و محقق می گردد، تنها تمنا و تقاضای او و دعای او این است:

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، تَوَفَّنِي مُسْلِمًا، وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾.

(یوسف رو به خدا کرد و گفت: پروردگار! (سپاسگزارم که بخش بزرگی) از حکومت به من داده ای و مرا از تعبیر خوابها آگاه ساخته ای. ای آفریدگار آسمانها و زمین! تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی. (همه امور خود را به تو وامی گذارم و

خویشتن را در پناه تو می دارم). مرا مسلمان بمیران و

به صالحان ملحق گردان.

(یوسف/۱۰۱)

در اینجا جاه و جلال و شوکت و قدرت پنهان و نهان می گردد. شادی ملاقات، و همایش اهل و عیال، و انس و الفت دوستان و برادران، پنهان و نهان می گردد. صحنه واپسین جلوه گر می آید، صحنه انسان تنهایی که دست دعا به سوی خدا برمی دارد و به نیایش می پردازد و عاجزانه درخواست می کند که خدا اسلام یعنی تسلیم شدن و اطاعت او را بپذیرد، و تا جان او را می گیرد آن را برایش برقرار و بردوام دارد، و در پیشگاه خود او را به صالحان و شایستگان ملحق نماید، با فضل و لطف و بزرگواری و عنایتی که می فرماید ...

این ادب و اخلاق، ادب و اخلاق سلیمان علیه السلام نیز بوده است، بدان گاه که تخت ملکه سبا را آماده در پیشگاه خود دیده است و در یک لحظه برایش از یمن به شام آورده شده است:

﴿فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ، وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ﴾.

هنگامی که سلیمان تخت را پیش خود آماده دید، گفت: این از فضل و لطف پروردگار من است. (این قدرت و نعمت را به من عطاء فرموده است) تا مرا بیازماید که آیا شکر (نعمت) او را بجا می آورم یا ناسپاسی می کنم. هرکس که سپاسگزاری کند تنها به سود خویش سپاسگزاری می کند، و هرکس که ناسپاسی کند، پروردگار من بی نیاز (از سپاس او و) صاحب کرم است (و سفره کریمانه انعام خود را از شکرگزار و ناشکر قطع نمی کند).

(نمل/۴۰)

این ادب و اخلاق، ادب و اخلاق محمد صلی الله علیه و آله نیز در سراسر زندگانش، و در موقع پیروزی و فتح بوده است، فتحی که خدا آن را نشانه ای برای او فرموده است ... محمد صلی الله علیه و آله در وقت فتح مکه بر پشت شتری که سوار آن بوده است برای سپاسگزاری از خدا خم می گردد و کرنش می برد، و به همین صورت وارد

مکه می‌شود. مکه‌ای که اهالی آن او را اذیت و آزار داده‌اند، و او را بیرون کرده‌اند، و با او جنگیده‌اند، و بر سر راه دعوت او ایستاده‌اند و کینه‌توزانه از آن جلوگیری کرده‌اند... هنگامی که پیروزی و فتح خدادادی فرارسید، شادمانی پیروزی را فراموش می‌فرماید، و برای سپاسگزاری خم می‌گردد و کرنش می‌برد، و به تسبیح و تقدیس می‌پردازد، و حمد و سپاس خدای را می‌گوید، و از آستانه‌اش طلب آمرزش می‌کند، و بیشتر و بیشتر بر تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس و طلب آمرزش و استغفارش می‌افزاید، همان

گونه که روایتها در این باره نقل می‌کنند... این ادب و اخلاق، ادب و اخلاق اصحاب و یاران محمد ﷺ بعد از او می‌گردد، خداوند جملگی ایشان را ببخشاید و رضایت خود را شامل آنان فرماید!



بشریت در پرتو ایمان به خدا این گونه اوج می‌گیرد و والا می‌گردد، و این گونه درخشان و رخشان می‌شود و به پرواز درمی‌آید و بال و پر می‌گیرد، و این گونه به عظمت و قدرت و آزادگی می‌رسد...



انباز او نکنید. مرا باور بدارید و راستگویم بدانید. از من دفاع کنید تا از جانب خدا تبلیغ کنم و برسانم و اجراء گردانم آنچه را که مرا با آن روانه کرده است».

هنگامی که پیغمبر ﷺ سخش را به پایان می‌برد، دیگری پشت سر او می‌گفت: ای اهای قبیله فلان! این از شما می‌خواهد به ترک لات و عزّی، و به ترک همیمانان جنّ خود از بنی مالک ابن اقمس بگوئید، و به بدعت و ضلالتی بگرائید که با خود آورده است. بدو گوش نکنید و سخنانش را نپذیرید و از او پیروی نکنید ... من به پدرم گفتم: این کیست؟ گفت: عمویش ابولهب است ... امام احمد و طبرانی با همین متن و واژگان آن را نقل و روایت کرده‌اند.

این نمونه‌ای از نمونه‌های مکر و کید ابولهب نسبت به دعوت و پیغمبر ﷺ بود. همسرش ام‌جمیل در این تاخت و تاز ستمگرانه همیشگی بدو کمک می‌کرد. ام‌جمیل نامش اروی دختر حرب بود. حرب هم خواهرزاده ابوسفیان بود.

ابولهب همین موضعگیری را از روز نخست دعوت در برابر پیغمبر خدا در پیش گرفته بود. بخاری با اسنادی که دارد از ابن عباس روایت کرده است که پیغمبر ﷺ به سوی بطحاء رفت. از کوه بالا رفت و نداء درداد:

«يَا صَبَا حَاهُ!». «آهای مردمان! آماده باشید و بیایید!».

قریشیان نزد او گرد آمدند. پیغمبر ﷺ فرمود: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ حَدَّثْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ مُصْبِحُكُمْ أَوْ مُمَسِّيكُمْ؟ أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِي؟».

«آیا چه نظر دارید و چه می‌گوئید اگر به شما بگویم دشمن بامدادان یا شامگاهان بر شما می‌تازد؟ آیا به من باور می‌کنید و راستگویم می‌دانید؟».

گفتند: بلی. فرمود:

«فَإِنِّي نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيِّ عَذَابٍ شَدِيدٍ».

«من بیم‌دهنده شما از عذاب سختی هستم که در پیش

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة مسد مکی و ۵ آیه است

سُورَةُ الْمَسَدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ① مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ② سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ③ وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ④ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ⑤

ابولهب که نام او عبدالعزّی پسر عبدالمطلب است، عمومی پیغمبر ﷺ است. ابولهب، یعنی شعله‌ور نامیده شده بود به خاطر این که چهره درخشانی داشت. ابولهب و همسرش «ام‌جمیل» از همه مردم بیشتر و سخت‌تر به پیغمبر خدا ﷺ اذیت و آزار می‌رساندند و در برابر دعوتی که به ارمغان آورده بود ایستادگی می‌کردند و دشمنانگی می‌ورزیدند ...

ابن اسحاق گفته است: حسین پسر عبدالله پسر عبدالله پسر عباس گفته است: از ربیعه پسر عباد دلی شنیدم که گفت: من با پدرم که مرد جوانی بود به پیغمبر خدا ﷺ می‌نگریستیم. در پشت سر او مرد لوحی با چهره درخشان و کاکل آراسته‌ای قرار داشت. پیغمبر خدا ﷺ وقتی که نزد قبیله‌ای می‌ایستاد می‌فرمود:

«يَا بَنِي فَلَانِ. إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَنْ تَصَدَّقُونِي وَتَمْنَعُونِي حَتَّى أَنْقُذَ عَنِ اللَّهِ مَا بَعَثَنِي بِهِ».

«ای اهای قبیله فلان! من فرستاده یزدان به سوی شما هستم. به شما دستور می‌دهم خدا را بپرستید و چیزی را

بی ادبی کردن با پیغمبر ﷺ است.



این سوره برای پاسخ بدین جنگِ اعلام شده از سوی ابولهب و امّ جمیل نازل گردید، و یزدان سبّحان برای دفاع از پیغمبر خود ﷺ کار و بار پیکار را برعهده گرفت و به جای او با ایشان جنگید!

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَبٍ وَتَبَّ﴾.

نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد.

تَبَّاب که مصدر «تَبَّتْ» است به معنی هلاک و نابودی و تکه تکه شدن است. «تَبَّتْ» نخستین برای دعا و نفرین است. یعنی نابود باد! هلاک باد! و «تَبَّتْ» دوم برای بیان وقوع این دعا و نفرین است. یعنی نابود شد و هلاک گردید. در یک آیه کوتاه که در سرآغاز این سوره آمده است دعا و نفرین را صادر و اعلان می‌دارد، و آن را تحقق می‌بخشد و پیاده می‌کند، و پیکار به پایان می‌آید، و پرده فروانداخته می‌شود! و اما آنچه پس از آیه سرآغاز این سوره می‌آید، بیان و توضیح چیزی است که روی داده است و انجام پذیرفته است:

﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ﴾.

دارائی و آنچه (از شغل و مقام) به دست آورده است، سودی بسو نمی‌رساند (و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند).

دو دست ابولهب نابود گردیدند و هلاک شدند، و خود او نابود گردید و هلاک شد. دارائی و اموال او و سعی و تلاش او برای او کاری نکرد و هلاک و نابودی را از او به دور نداشت.

این در دنیا انجام پذیرفت. و اما در آخرت، او:

﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ هَبٍ﴾.

به آتش بزرگی درخواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه‌کش و شعله‌ور خواهد بود.

«هَب» که زبانه و شعله آتش است برای به تصویر

ابولهب گفت: آیا ما را برای این گرد آورده‌ای؟ مرگت باد! .. پس خداوند نازل فرمود:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَبٍ وَتَبَّ﴾ ... الخ ...

نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد ... تا آخر ...

در روایتی آمده است که ابولهب برخاست و دستهایش را پاک نمود و بدانها فوت کرد و گفت: سراسر امروز مرگت باد! آیا ما را برای این گرد آورده‌ای؟ آن گاه خداوند این سوره را نازل کرد.

هنگامی که بنی‌هاشم با رهبری ابوطالب برای حمایت از پیغمبر ﷺ متحد شدند، هرچند بر آئین او نبودند، و انگیزه قبیله‌گری ایشان را بر آن داشت، ابولهب بر ضدّ برادران و دوستان خود برخاست. قریشیان را بر ضدّ ایشان همپیمان و همسوگند کرد. طوماری را نوشتند و در آن قطع رابطه با بنی‌هاشم و گرسنه نگاه داشتن ایشان را گنجانده تا بنی‌هاشم محمد ﷺ را بدیشان تحویل دهند و تسلیم کنند.

ابولهب دو دختر پیغمبر خدا ﷺ رقیه و امّ کلثوم را به ازدواج دو پسرش درآورده بود، پیش از این که پیغمبر ﷺ مبعوث گردد. وقتی که پیغمبر ﷺ مبعوث شد، به دو پسر خود دستور داد آنان را طلاق دهند تا بر دوش محمد ﷺ سنگینی و تولید مشکل کنند!

بدین منوال و بر این روال ابولهب و همسرش امّ جمیل جنگ همه‌جانبه و کورانه‌ای را بر ضدّ پیغمبر ﷺ و بر ضدّ دعوت برانگیختند، جنگی که خاموشی نداشت و صلح‌ناپذیر بود. خانه ابولهب نزدیک خانه پیغمبر خدا ﷺ بود. بدین سبب اذیت و آزار ایشان سخت‌تر و بدتر بود. روایت شده است که امّ جمیل پشته خاراها را بر دوش می‌کشید و آنها را بر سر راه پیغمبر ﷺ می‌انداخت و پراکنده می‌کرد. گویا برداشتن و بر دوش کشیدن خاراها کنایه از تلاش و کوشش امّ جمیل برای اذیت و آزار رساندن و پرروئی و

برمی‌دارد برای اذیت و آزار محمد ﷺ آن را بر سر راه او می‌اندازد، این هیمة در معنی حقیقی یا مجازی باشد... هیمة هم از جمله چیزهایی است که آتش بدان برافروخته و شعله‌ور می‌گردد. ام‌جلیل هیمة‌ها را با ریسمانی می‌بست و بسته‌بندی می‌کرد. این است که عذاب او در دوزخ با آتش فروزان و شعله‌ور است و با ریسمانی از لیف بسته می‌گردد. تا جزا و سزا از جنس عمل باشد. تصویر با محتوای ساده خود انجام می‌پذیرد: هیمة و ریسمان، و آتش و شعله و زبانه آن است. ابولهب بدان درمی‌افتد و می‌سوزد، و همسرش بدان درمی‌افتد و می‌سوزد که حمّال هیزم و بر دوش‌کشنده هیمة است!

هماهنگی دیگری نیز در میان است. این هماهنگی در طنین واژگان، همراه با صدائی است که بستن بارهای هیزم و هیمة، و کشیدن گردن با لیف، آن را تولید می‌کند. بخوان:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَبٍّ وَتَبَّ﴾

نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد.

در این آیه سختی بسته‌ها و کشش طناب لیف را خواهی یافت! انگار شبیه بسته‌های هیزمی است که طناب آنها سخت کشیده می‌شود. همچنین انگار شبیه به غل و زنجیر کشیدن گردن و کشیدن آن است. و انگار شبیه به فضای خفه کردن و تهدید شائع در این سوره است.

هماهنگی طنین موسیقی همراه حرکت صوتی کار، با تصویرها در جزئیات هماوایش، و با جناس لفظی و مراعات نظیر در تعبیر، به همدیگر می‌آمیزد، و هنوا با فضای سوره و با سبب نزول می‌گردد. همه اینها در پنج فقره و بند کوتاه، و در سوره‌ای از کوتاه‌ترین سوره‌های قرآن، صورت می‌پذیرد.



این هماهنگی نیرومند در تعبیر بود که ام‌جلیل را بر آن داشت گمان برد پیغمبر ﷺ با شعر او را هجو کرده است. به ویژه زمانی که این سوره پخش گردید و آنچه این سوره از تهدید و بیم و ذم‌کردن و نکوهش نمودن،

کشیدن و مشخص کردن آتش، و اشاره به افروزش و زبانه کشیدن آن، ذکر می‌گردد.
﴿وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾

و همچنین همسرش که (در اینجا آتش‌بیار معرکه و سخن‌چین است، در آنجا بدبخت و) هیزم‌کش خواهد بود.

همسر ابولهب نیز با او به آتش می‌افتد و با آتش می‌سوزد، در حالی که حمّال هیمة است... همچنین در آن حال:

﴿فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾

در گردنش رشته طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است.

«مَسَد»: یعنی لیف و رشته خرما و غیره... بدین لیف و رشته، او را در آتش می‌بندند. یا مراد رشته‌ای است که هیمة و هیزم را با آن می‌بندند. چه در معنی حقیقی اگر مراد خارها باشد. یا چه در معنی مجازی، اگر برداشتن هیمة و هیزم کنایه از برعهده گرفتن شر و بلا، و سعی و تلاش برای اذیت و آزار و پرروئی و بی‌ادبی باشد.



در طرز ادای تعبیر و نحوه سخن در این سوره، هماهنگی دقیق و چشمگیر با موضوع و فضای این سوره در میان است. در باره بیان آن چند سطر را از کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن» گلچین می‌کنیم و با آن دیباچه‌ای از تأثیر این سوره در دل و درون ام‌جلیل فراهم می‌آوریم، ام‌جلیل که از شنیدن این سوره سخت به هراس افتاد و دیوانه دیوانه شد:

«ابولهب، به آتشی درمی‌افتد و می‌سوزد که فروزان و شعله‌ور است... و همسرش بردارنده هیمة، به آن آتش درمی‌افتد و می‌سوزد، در حالی که ریسمانی از لیف به گردن دارد... به آتش درمی‌افتد و بدان می‌سوزد، در حالی که ریسمانی از لیف به گردن دارد... هماهنگی در واژگان، و هماهنگی در تصویر است. چه دوزخ در اینجا آتش سوزان و شعله‌وری است. ابولهب بدان درمی‌افتد و بدان می‌سوزد! همسر او هیمة

نشسته بود و ابوبکر در خدمتش بود. ابوبکر بدو عرض کرد: اگر کنار بکشی و به گوشه‌ای بروی چه بسا تو را ببینند و به تو اذیت و آزار نرسانند. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«إِنَّهُ سَيُخَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهَا».

«قطعاً میان من و میان او حائل و مانع ایجاد می‌گردد». ام‌جمیل جلو آمد. در کنار ابوبکر ایستاد و گفت: ای ابوبکر، دوست تو مرا هجو کرده است. ابوبکر گفت: نه چنین است! به خداوند این ساختمان سوگند او شعر نمی‌گوید و شعر بر زبان نمی‌راند. ام‌جمیل گفت: تو تصدیق می‌شوی و محلّ باور هستی. هنگامی که ام‌جمیل پشت کرد و رفت، ابوبکر گفت: آیا تو را ندیدی؟ فرمود:

«لَا. مَا زَالَ مَلَكٌ يَسْتُرُنِي حَتَّى وَلَّتْ».

«نه... پیوسته فرشته‌ای مرا می‌پوشاند و نهان می‌کرد تا او پشت کرد و رفت».

بدین روال و بر این منوال، خشم و کین سرپای وجود ام‌جمیل را فرا گرفته بود، به سبب پخش شدن سخنی که آن را ام‌جمیل شعر پنداشته بود. در آن زمان هجو جز به زبان شعر نبود. ابوبکر در نزد ام‌جمیل شعر گفتن را از پیغمبر خدا ﷺ نفی کرد، و در این کار راست هم گفت. به هرحال تصویر زشت اعجاب‌انگیزی که از تمسخر در آیات این سوره پخش است، در کتاب جاویدان قرآن ثبت و ضبط شده است، و از خشم هستی نیز آن را ثبت و ضبط نموده است، و از خشم خدا و از جنگ خدا با ابولهب و همسرش سخن می‌گوید. این هم کیفر مکر و کیدی است که با دعوت خدا و پیغمبرش داشتند. نابودی و هلاک و تمسخر و استهزاء و ننگ، در دنیا سزا و جزای کسانی است که با دعوت خدا نیرنگبازی می‌کنند، و در آخرت هم سزا و جزای مکاران و نیرنگبازان با دعوت خدا آتش دوزخ است که سزا و جزای همسنگ و همسان با رفتار و کردارشان است. خواری و رسوائی‌ای که ریسمان بدان اشاره می‌کند، در هردو جهان بهره‌مکاران و نیرنگبازان با دعوت خدا است...

و مخصوصاً به تصویر زدن ننگین ام‌جمیل، با خود داشت. به تصویر زدنی که تمسخر زنی را در بر داشت که خودخواه و خودپسند بود و به حسب و نسب خود می‌نازید و می‌بالید. گذشته از آن، این تصویر از او ترسیم می‌گردد:

﴿حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جَيْدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ﴾.

هیزم‌کش است. در گردنش رشته طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است!

آن هم با این شیوه و اسلوبی که در پیش عربها شائع می‌گردد و پخش می‌شود!

ابن اسحاق گفته است: براین روایت شده است که ام‌جمیل، بر دوش کشنده هیزم زمانی که شنید چیزی را که از قرآن در باره او و در باره شوهر او نازل گردیده است، به نزد پیغمبر خدا ﷺ آمد. پیغمبر ﷺ در مسجد، کنار کعبه نشسته بود. ابوبکر صدیق در خدمت او بود. ام‌جمیل در دستش مثنی سنگ بود. وقتی که بالای سر آن دو ایستاد خداوند نگذاشت چشمان او پیغمبر ﷺ را ببیند. او جز ابوبکر را ندید. پس گفت: ای ابوبکر دوست کجا است؟ به من خبر داده‌اند او مرا هجو می‌کند. به خدا سوگند اگر او را ببینم این سنگها را به دهانش می‌زنم. به خدا قسم من هم شاعر هستم. سپس گفت:

مُذَمِّمًا عَصِيْنَا وَ أَمْرُهُ أَبِيْنَا

«از نکوهش‌کننده‌ای سرکشی کرده‌ایم، و از فرمان او خودداری کرده‌ایم».

آن گاه رفت. ابوبکر گفت: ای پیغمبر خدا، آیا گمان نمی‌بری که تو را دیده است؟ فرمود:

﴿مَا رَأَيْتُنِي، لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ بَصَرَهَا عَنِّي...﴾.

«او مرا ندیده است. خدا چشمان او را از من بازگرفته است».

حافظ ابوبکر بزاز - با سندی که دارد - از ابن عباس روایت کرده است که گفته است: وقتی که نازل شد:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾.

نابود باد ابولهب!

همسر ابولهب آمد، در حالی که پیغمبر خدا ﷺ

را مستقیماً به اراده و مشیت خدا حواله می‌دارد:

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾.

و (ای پیغمبر! بدان گاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشمان ایشان فرو رفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی (چرا که مشتی خاک از حیث کمیت و کیفیت آن توانائی را ندارد) بلکه خداوند (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد (و به چشمان آنان رساند).

(انفال/۱۷)

﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾.

پیروزی جز از سوی خدا نیست.

(انفال/۱۰)

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾.

شما نمی‌توانید بخواهید، مگر این که خدا بخواهد.

(انسان/۳۰)

آیات زیاد دیگری در این راستا وجود دارد ...

با دور انداختن همه اسباب ظاهری، و برگرداندن همه امور به اراده و مشیت خداوند یگانه، آرامش به دل می‌افتد، و جهت یگانه‌ای که از آن آنچه مورد علاقه و رغبت است درخواست می‌گردد مشخص و شناخته می‌شود، و از آن از آنچه مورد ترس و هراس است امن و امان خواسته می‌شود، و در برابر کارآها و اثرگذارها و سببها و علت‌های ظاهری که در اصل حقیقتی و وجودی ندارند، دل بدان می‌آرامد.

این مراتب و منازل راه است، مراتب و منازل که متصوّفه می‌کوشند بدانها برسند، و ایشان را به دوردستها کشانده است. این بدان خاطر است که اسلام از مردمان می‌خواهد راه را به سوی این حقیقت

حقیقت یگانه را احساس نماید، و از این که بجز بدین حقیقت بیاویزد، و در این وقت است که از همه قیدها آزاد می‌گردد، و از همه بندها می‌رهد. از رغبت کردن و خواستن نجات می‌یابد، رغبت کردن و خواستن که اصل قیدها و بندهای زیادی است، و از ترسیدن و هراسیدن می‌رهد که آن هم اصل قیدها و بندهای زیادی است. اصلاً به چه چیز رغبت کند و چه چیز را بخواهد، او وقتی که خدا را دارد چیزی را از دست نمی‌دهد؟ اصلاً از چه کسی بترسد و بهراسد، وقتی که فاعلیتی جز فاعلیت خدا وجود ندارد؟

وقتی که این جهان‌بینی و اندیشه که جز حقیقت خدا را در هستی نمی‌بیند مستقر گردید، همراه با آن، دیدن این حقیقت در هر چیز دیگری که از حقیقت خدا برجوشیده است و بردمیده است، دست می‌دهد. این درجه‌ای است که دل در آن دست خدا را می‌بیند در هر چیزی که مشاهده می‌کند. بالاتر از این درجه، درجه‌ای است که در آن چیزی را در این جهان نمی‌بیند مگر یزدان را. چون حقیقتی در جهان هستی وجود ندارد جز حقیقت یزدان.

همچنین نفی فاعلیت و کارآئی اسباب، همراه آن می‌گردد. هر چیزی و هر رخدادی و هر جنبشی به سببِ اوّل برگردانده می‌شود، سببِ اوّلی که همه اشیاء و همه حوادث و همه حرکات از او صادر گردیده است و سر زده است، و از او متأثر شده است و اثربخش گردیده است ... این حقیقتی است که قرآن توجّه مهمّ و عنایت زیادی به بیان آن در جهان‌بینی ایمانی دارد. بدین خاطر قرآن پیوسته اسباب ظاهری را دور می‌اندازد و کارها

حقیقت یگانه، هم در موضوعات مربوط به جهان بیرون و هم در موضوعات جهان درون انسان.

برنامه‌ای است برای جنبش و کوشش و کار و عمل برای خدای یگانه ... برای جستن تقرّب به حقیقت، و چشم‌دوزی به نجات و رهایی از سدّها و مانع‌هایی که انسان را از هدف بازمی‌دارند، و از شائبه‌ها و دودلی‌هایی که گمراه می‌کنند، چه سدّها و مانع‌ها و شائبه‌ها، و دودلی‌هایی که در ژرفای درون انسان هستند یا اشیاء و اشخاصی که پیرامون او هستند. از جمله آنها سدّ و مانع ذات انسان، و قید و بند رغبت و علاقه به چیزی از چیزهایی که در گستره این هستی است، و قید و بند ترس و هراس از چیزی از چیزهایی که در گستره این هستی است.

برنامه‌ای است که - با وجود اینها - میان دل انسان و میان هرچیز موجود در گستره هستی با رشته محبت و انس و الفت و عطف توجه به همدیگر و هم‌نوائی با یکدیگر، پیوند و ارتباط برقرار می‌کند. معنی نجات و رهایی از قیدها و بندها، زشت شمردن آنها و بیزاری از آنها و گریز از دست یازیدن بدانها و به دست گرفتن آنها نیست ... چه همه آنها ساختار دست خدا هستند، و همه آنها وجود خود را از دست خدا دریافت می‌دارند، و انوار این حقیقت بر همه آنها می‌تابد ... در این صورت همه آنها محبوب و دوست داشتنی هستند. زیرا همه آنها هدیه‌ای از محبوب هستند.

این برنامه، برنامه آزادی است ... زمین در آن کوچک است. زندگی دنیا کوتاه است. بهره‌مندی زندگی دنیا ناچیز است. آزاد شدن و رها گردیدن از این سدّها و

پیمایند، در آن حال که با زندگی واقعی با همه ویژگی‌هایی که دارد دست و پنجه نرم می‌گردانند، و زندگی بشریت را ادامه می‌دهند، و خلافت زمینی را با همه ارکان و اصولی که دارد روبه‌راه می‌گردانند. با همه اینها آگاه و مطلعند که هیچ حقیقتی جز خدا وجود ندارد، و هیچ وجودی جز وجود او وجود ندارد، و هیچ فاعلیّت و کارآئی در میان نیست مگر فاعلیّت و کارآئی او ... و خدا راهی جز این راه را نمی‌خواهد.



از اینجا است که برنامه کاملی برای زندگی برمی‌دمد، برنامه‌ای که بر آن تفسیر، و بر آنچه آن تفسیر از جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و احساس‌ها و آگاهی‌ها و روی کردن‌ها در دل و درون پدید می‌آورد، استوار و پابرجا می‌گردد. این چنین برنامه‌ای برنامه پرستش خدای یگانه‌ای است که وجودی حقیقت ندارد جز وجود او، و فاعلیّتی حقیقت ندارد جز فاعلیّت او، و اراده و مشیّتی تأثیر ندارد جز اراده و مشیّت او.

برنامه روکردن به خدای یگانه است در رغبت و رهبت و خواستن و نخواستن، و در وقت داشتن و نداشتن و شادی و ناشادی، و برخورداری از نعمت و از دست دادن آن. آخر روکردن به موجودی که وجود حقیقی ندارد، و اصلاً در هستی کارآ نیست چه فائده‌ای دارد؟ برنامه دریافت از خدای یگانه است، دریافت عقیده، جهان‌بینی و اندیشه، ارزش‌ها و معیارها و مقیاس‌ها، شریعت‌ها و مقرّرات، قانون‌ها، اوضاع و احوال، نظم و نظام‌ها، آداب و رسوم، و ... چه دریافت کردن نمی‌شود و پذیرفته نمی‌گردد مگر از وجود یگانه و

هستی، و برنامه زندگی است. تنها کلمه‌ای نیست که با زبان گفته شود یا حتی شکل و صورتی نیست که در دل و درون استقرار پذیرد و جایگزین گردد. بلکه توحید و یگانه‌پرستی کار به طور کلی است، و دین به طور کلی است. آنچه جز آن، تفصیلات و تفریعات است بیشتر از این نیست که ثمره طبیعی و سرشتی استقرار پذیرفتن و جایگزین شدن این حقیقت بدین شکل و صورت در دلها باشد.

انحرافات که قبلاً گریبانگیر اهل کتاب گشته است، و عقائد و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و زندگی ایشان را تباه کرده است، نخستین چیزی که از آن نشأت و سرچشمه گرفته است، پوشیده شدن شکل و صورت توحید خالص و یگانه‌پرستی سره است. به دنبال این پوشیده شدن، سایر انحرافات بروز کرده است و روی نموده است.

در عقیده اسلامی شکل و صورت توحید امتیاز پیدا می‌کند با ژرف‌نگری و تعمقی که در باره سراسر زندگی دارد، و زندگی بر پایه عقیده برپا و برجا می‌گردد، و عقیده بنیاد برنامه عملی در زندگی می‌شود. آثار این برنامه در قانونگذاری پدیدار می‌گردد به همان‌سان که در اعتقاد نمودار می‌شود. سرآغاز این آثار این است که فقط شریعت یزدان است بر زندگی فرمانروائی می‌کند. هرگاه این آثار تخلف پذیرد و بر زندگی فرمانروائی نکند، عقیده توحید و یگانه‌پرستی برپا و برجا نمی‌گردد. عقیده توحید و یگانه‌پرستی برپا و برجا نمی‌گردد مگر این که آثار آن در هر رکنی از ارکان زندگی پیاده و محقق گردد...

مانعها هدف و امید است... اما آزاد شدن و رها گردیدن در اسلام بدین معنی نیست که گوشه‌گیری و سستی و بیزاری جستن و گریز پیدا کردن در پیش گرفته شود... بلکه آزاد شدن و رها گردیدن به معنی تلاش پیوسته و دائمی، و مبارزه مستمر و همیشگی برای ترقی و پیشرفت همه انسانها، و آزاد نمودن زندگی بشری به طور کلی است... بدین خاطر کار انسانها خلافت و رهبری با همه سختیها و دشواریهایی است که دارند، همراه با آزاد شدن و روان گردیدن با همه ارکان و اصولی است که دارند، همان‌گونه که قبلاً گفته‌ایم.

آزاد شدن و رها گردیدن از راه صومعه، سهل و ساده است. ولی اسلام آن را نمی‌خواهد و نمی‌پسندد. زیرا خلافت در زمین و رهبری بشریت، گوشه‌ای از برنامه الهی برای آزادی و رهائی است. این راه، سخت‌تر و دشوارتر است، ولیکن این راهی است که انسانیت انسان را تحقق می‌بخشد. یعنی پیروزی دمیدن جان از جهان بالا به کالبد انسان را پیاده می‌کند... این آزادی و رهائی است. آزادی و رهائی روح و پرواز آن به سوی منبع الهی خودش، و پیاده کردن حقیقت آسمانی خودش است. روح به کار می‌پردازد در میدانی که آفریدگارِ کاریجایش آن را برایش برگزیده است...



به خاطر همه اینها دعوت نخستین از جایگزین کردن و استقرار بخشیدن حقیقت توحید و یگانه‌پرستی بدین شکل و صورت ناتوان بود. زیرا توحید و یگانه‌پرستی بدین شکل و صورت، عقیده دل و درون، و تفسیر جهان

و برجوشیدن و امتداد یافتن است. وجودی افزایش می‌یابد و فزونی می‌گیرد، به دنبال نقص یا عدمی که داشته است. این چیز در حقّ خدا محال و ناشدنی است. گذشته از این، چنین چیزی مقتضی زوجیت است. زوجیت هم بر همسانی و همگونی استوار می‌گردد، و این هم محال و ناممکن است. بدین جهت صفت «أَحَدٌ» متضمن نفی پدر و فرزند است ...

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾.

و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد.

یعنی کسی همسان یا همگون او نیست، نه در حقیقت وجود، و نه در حقیقت فاعلیّت و کارائی، و نه در هیچ صفتی از صفات ذاتی. این نیز در «أَحَدٌ» بودن تحقق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد، اما این هم جنبه تأکید و توضیح و تفصیل دارد ... این بخش هم نفی عقیده ثنویّت و دوگانه‌پرستی می‌کند، ثنویّت و دوگانه‌پرستی‌ای که گمان می‌برد خدا خداوندگار خیر است، و شرّ نیز برای خود خداوندگاری دارد که - به گمان آنان - با خدا مخالفت و دشمنانگی می‌ورزد، و اعمال خوب خدا را به اعمال بد تبدیل می‌کند و در زمین فساد پراکنده می‌کند و تباهی می‌ورزد. مشهورترین عقائد ثنویّت و دوگانه‌پرستی، ثنویّت و دوگانه‌پرستی موجود در عقیده ایرانیان بود. آنان معتقد به خدای نور و روشنائی و خدای ظلمت و تاریکی بودند. این عقیده ثنویّت و دوگانه‌پرستی در جنوب غربی و در جنوب شرقی جزیره العرب معروف و مشهور بود، آنجائی که ایرانیان دولت و حکومتی، و سلطه و شوکتی داشتند!

معنی این که خدا یگانه یکتا است، این است که: خدا سرور والای برآورنده امیدها و برطرف‌کننده نیازمندیها است، و خدا نزاده است و زاده نشده است، و خدا کسی همتا و همگون او نمی‌باشد ... ولیکن قرآن این تفریعات را برای روشنگری و توضیح بیشتر ذکر می‌کند.

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾.

خدا، سرور والای برآورنده امیدها و برطرف‌کننده نیازمندیها است.

معنی لغوی «صَمَدٌ» سرور مقصود و مطلوبی است که کاری بدون اجازه او انجام نمی‌گردد و برآورده نمی‌شود. یزدان سبحان، سروری است که سروری جز او وجود ندارد. او یگانه یکتا در الوهیت است و همگان بندگان او هستند. برای برآورده کردن حاجتها و نیازها تنها بدو رو می‌شود و مقصود و مطلوب او است. پاسخ‌دهنده نیازمندان و برآورنده نیازمندیهایشان او است و بس. خدا است که هرکاری را با اجازه خودش انجام می‌دهد و برآورده می‌کند، و کسی کار را با او انجام نمی‌دهد و برآورده نمی‌کند ... این صفت از اوّل پیدا و محقق است، زیرا خدا یکی و یگانه یکتا است.

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾.

نزاده است و زاده نشده است.

حقیقت خدا ثابت و ابدی و ازلی است. حالی پس از حالی دامنگیر او نمی‌گردد، و وضعی پس از وضعی بر او عارض نمی‌شود. صفت حقیقت او کمال مطلق در همه احوال و اوضاع است. تولّد یافتن و زادن، بردمیدن

شیوه‌ای مورد بررسی قرار می‌دهد و بدان می‌پردازد.
 پیغمبر ﷺ روز خود را با خواندن این سوره - در
 نماز سنت صبح - می‌آغازید ... این آغاز کردن معنی
 و مفهوم ویژه خود را داشت ...



این سوره اثبات عقیده توحید و یگانه پرستی اسلامی و
 توضیح آن است، همان گونه که سوره «کافرون» نفی
 هرگونه همگونی و سازشی میان عقیده توحید و
 یگانه پرستی و میان عقیده شرک است ... هریک از دو
 سوره حقیقت توحید و یگانه پرستی را از راهی و به

محلّ حفاظت و حمایت. بیائید به محلّ امن و امان خودتان، محلّی که در آن ایمن می‌گردید و آرامش می‌یابید. بیائید چه من بهتر می‌دانم که شما ضعیف هستید، و شما دشمنانی دارید، و پیرامون شما ترسها و هراسها است. در حالی که اینجا، بلی اینجا امن و امان و آرامش و اطمینان و سلامت است...

بدین خاطر، هردو سوره با این رهنمود و رهنمون می‌آغازد:

﴿قُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾.

بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دم.

﴿قُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾.

بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان.

در باره داستان نزول این سوره، و داستان شهرت و بر سر زبانها بودن آن، چندین روایت نقل گردیده است که همه آنها با این سایه‌روشن، سازگار و همساز است. سایه‌روشنی که آن را خوشایند و دلپسند یافته‌ایم، و از آثار روایت شده هم برمی‌آید که پیغمبر خدا ﷺ کاملاً این سایه‌روشن را خوشایند و دلپسند یافته است و ژرف بدان نگریسته است و زیبا و دلربایش دیده است:

از عقبه پسر عامر رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«أَلَمْ تَرَ آيَاتِ أَنْزَلْتُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ لَمْ يُرِ مِثْلُهُنَّ قَطُّ؟ قُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، وَقُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ».^(۱)

«آیا ندیده‌ای امشب آیه‌هایی نازل گردیده است که همگون آنها هرگز دیده نشده است؟ بگو: پناه می‌برم به

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة فلق مکی و ۵ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝۱ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝۲ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝۳ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۝۴ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝۵

این سوره و سوره‌ای که بعد از آن قرار دارد، رهنمود و رهنمونی از سوی یزدان سبحان نخست برای پیغمبرش ﷺ و بعد از او برای همگی مؤمنان است. رهنمود و رهنمون به این که به کنف حمایت او، و به پناهگاه او، پناه ببرند از هرچیز خوفناکی، چه پنهان باشد و چه آشکار، و چه ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه کم باشد و چه زیاد، و چه جزئی باشد و چه کلی... انگار یزدان سبحان محلّ حفاظت و حمایت خود را برایشان باز می‌گرداند، و پناه پناهگاه خود را برای ایشان فراخ می‌نماید، و بدیشان با مودّت و محبّت و عطوفت و مهربانی می‌فرماید: بیائید اینجا. بیائید به

خداوندگار سپیده دم . . . و بگو: پناه می برم به پروردگار مردمان...

از جابر رضی الله عنه روایت است که گفته است: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

(اقْرَأْ يَا جَابِرُ).

ای جابر بخوان.

گفتم: چه چیز را بخوانم پدر و مادرم فدایت باد؟ فرمود: (اقْرَأْ: قُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ. وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ).^(۱)

بخوان: بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده دم . . . و بگو: پناه می برم به پروردگار مردمان

از ذر پسر حبیش روایت شده است که گفته است: از ابی بن کعب رضی الله عنه در باره مُعَوَّذَتَین پرسیدم و گفتم: ای ابومنذر دوست ابن مسعود چنین و چنان می گوید - ابن مسعود معوذتین را در قرآن خود نمی نوشت. بعدها نظریه جماعت مردمان را پذیرفت و آن دو را در قرآن خود ثبت و ضبط کرد - ذر پسر حبیش گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در باره آنها پرسیدم. فرمود: «قِيلَ لِي: قُلْ فَقُلْتُ».

«به من گفته شد: بگو. من هم گفتم».

ما هم همان چیزی را می گوئیم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است.^(۲)

همه این آثار اشاره بدان سایه روشنهای مهربانانه دوست داشتنی دارند . . .



اینجا در این سوره یزدان سبحان خود را با صفتی یاد می کند که با آن می توان از شر آنچه در این سوره ذکر

شده است پناه گرفت:

﴿قُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾.

بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده دم.

یکی از معانی «فَلَقٌ» صبح است. معنی دیگری از معانی آن آفرینش کل کائنات است. اشاره به هرآن چیزی است که وجود و حیات آن می شکافت و پدیدار می آید. همان گونه که در سوره انعام فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ...﴾.

خدا است که دانه و هسته را می شکافت (و گیاه و درخت از آنها می رویاند. همو است که) زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد (از قبیل آفریدن انسان از خاک، و تولید شیر از حیوان).

(انعام/۹۵)

همچنین فرموده است:

﴿فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ حُسْبَانًا﴾.

او است که صبح (سیمین را از شب قیرین) پدیدار ساخته است (تا زندگان برای کسب معاش به تلاش ایستند) و شب را مایه آرامش (و آسایش جسم و جان)، و خورشید و ماه را وسیله حساب (مردمان در امور روزمره عبادی و تجاری خود) کرده است.

(انعام/۹۶)

چه مراد از «فَلَقٌ» صبح باشد، و انسان پناه به پروردگار صبحی ببرد که در پرتو نور و روشنائی از شر و بلای هرچیز پیچیده پنهان ایمن می سازد، و چه هدف آفرینش هستی باشد، و انسان پناه به پروردگار آفرینش هستی

۱- نسائی آن را روایت کرده است.

۲- بخاری آن را روایت کرده است.

خانه‌ها می‌اندازد، دشمن حیلہ‌گری که دستیابی و دسترسی پیدا می‌کند. حشرهٔ نیش‌زننده و زهرآگینی که می‌خزد و می‌آید. وسوسه‌ها و غمها و اندوه‌ها و ناراحتیهائی که در شب سر می‌رسند یا به دلها و درونها می‌خزند، و ذهن و شعور و عقل و هوش را می‌برند. شیطانی که تاریکی بدو کمک می‌کند که به تلاش ایستد و وسوسه‌ها به دل اندازد. از شهوت و هوا و هوسی که در تنهایی و در تاریکی بیدار و برانگیخته می‌گردد. از هرچیز پیدا و ناپیدائی که می‌جنبید و حرکت می‌کند و یورش می‌آورد . . . در شب بدان گاه که فرامی‌رسد و جهان را فرامی‌گیرد و تاریک تاریک می‌گردد.

﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾

و از شرّ کسانی که در گره‌ها می‌دمند (و بانیرنگ‌سازی و حقّه‌بازی خود، اراده‌ها، ایمانها، عقیده‌ها، محبتها، و پیوندها را سست می‌نمایند و فساد و تباهی می‌کنند).

«نَفَّاثَات»: دمندگان در گره‌ها . . . مراد زنان جادوگری است که با نیرنگ‌بازی، حواس و اعصاب را گول می‌زنند، و به دلها و درونها وسوسه‌ها می‌اندازند، و ذهن و شعور را تحت تأثیر قرار می‌دهند. آنان چیزهائی همچون رشته یا عمامه را چند بار گره می‌زنند و بدانها فوت می‌کنند و می‌دمند، همان گونه که در آداب و رسوم جادوگری و وسوسه‌انگیزی، مرسوم و معمول است.

جادو سرشت اشیاء را تغییر نمی‌دهد، و حقیقت تازه‌ای را در چیزها به وجود نمی‌آورد. ولی جادو به حواس و ذهن و شعور انسان - آن گونه که جادوگر می‌خواهد -

ببرد از شرّ و بلای آفریدگان او، معنی هما‌وا و همنوا با چیزی است که بعد از آن می‌آید:

﴿مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾.

از شرّ هرآنچه خداوند آفریده است.

یعنی از شرّ آفریدگانش چه کلّی و چه جزئی. آفریدگان یزدان شرّها و بلاهائی دارند در حالتیهائی که یکی با دیگری تماس و پیوند پیدا می‌کند. همچنین خوبیها و نیکیهائی دارند در حالتهای دیگری که پیدا می‌کنند. پناه بردن به خدا در اینجا از شرّها و بلاهای آنها است تا خوبیها و نیکیهای آنها بماند و بس. خداوندی که آنها را آفریده است می‌تواند آنها را به راهی رهنمود و رهنمون کند، و حالتهای آنها را به گونه‌ای دگرگون گرداند و در مسیری بچرخاند که خوبیها و نیکیهای آنها پدیدار و نمودار آید نه شرّها و بلاهای آنها.

﴿وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾.

و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرامی‌رسد (و جهان را به زیر تاریکی خود می‌گیرد).

«غَاسِقٍ» در لغت به معنی جهنده و دمنده است. «وَقَبَ» هم به معنی گودی و گودالی در کوه است که آب از آنجا پائین می‌آید. در اینجا بیشتر به معنی شب و آنچه در آن است می‌باشد. شبی که فرامی‌رسد و جهان را زیر بال و پر خود می‌گیرد. شب بدین هنگام خود به خود هراسناک و ترس‌آور است. گذشته از این، شب به دل و درون انسان می‌اندازد که چه بسا چیز پنهانی دررسد و حادثهٔ ناگهانی درگیرد، از هر قسم و از هر نوعی که به تصوّر در نمی‌آید. از قبیل: جانور درنده‌ای که می‌تازد. دزد بیشرم و رسوائی که بی‌باکانه خود را به

چیزهائی را تلقین می‌کند و به خیال او می‌اندازد. جادو این گونه است، همچنان که قرآن مجید در داستان موسی (علیه السلام) آن را به تصویر می‌زند و در سورة طه می‌فرماید:

﴿ قَالُوا: يَا مُوسَىٰ إِنَّمَا أَنَا تِلْقَىٰ وَإِنَّمَا أَنْ نَكُونُ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ. قَالَ: بَلْ أَلْقُوا. فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ. فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ. قُلْنَا: لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ. وَ أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ... ﴾.

(جادوگران باد به غیب انداخته) گفتند: ای موسی! آیا تو اول (هنرمائی خود را می‌کنی و عصای خود را) می‌اندازی، یا ما اول (دست به کار شویم و اسباب و ادوات جادوی خویش را) بیندازیم (و کار تو را یکسره سازیم؟ موسی) گفت: شما اول (شروع کنید و آنچه دارید جلو) بیندازید. (آنان طنابها و عصاهای خود را انداختند. موسی) چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان، به ناگاه طنابها و عصاهای آنان (مار شده‌اند و می‌خزند و) تند راه می‌روند. در این هنگام موسی در درون خود، احساس اندکی هراس کرد.

گفتیم: مترس! حتماً تو برتری (و بر آنان چیره می‌شوی و کارهای باطلشان را شکست خواهی داد). و چیزی را که در دست راست داری بیفکن تا همه ساخته‌های (مزورانه و شعبده‌بازیهای مکارانه) ایشان را به سرعت ببلعد. چرا که کارهائی را که کرده‌اند، نیرنگ جادوگر است، و جادوگر هرکجا برود پیروز نمی‌شود....

(طه/۶۵-۶۹)

بدین منوال و بر این روال مشاهده می‌گردد که ریسمانها و عصاهایشان عملاً و واقعاً مار نگشته است. بلکه به خیال مردمان - و موسی که با ایشان همراه بوده است - چنین رسیده است که ریسمانها و عصاها می‌جنبند و به حرکت درمی‌آیند، بدان اندازه و آن گونه که به دل و درون موسی ترس و هراس انداخت. سپس خدا او را از ترس و هراس نجات می‌دهد و آرام می‌گیرد و ثابت‌قدم می‌گردد. وقتی هم عصای موسی عملاً و واقعاً به مار تبدیل می‌گردد و ریسمانها و عصاهای ایشان را می‌بلعد و قورت می‌دهد، ریسمانها و عصاهائی که جادو شده‌اند و به ظاهر مار گردیده‌اند. سرشت جادو این گونه است و ما باید در این حدّ و مرز آن را بپذیریم و تسلیم آن بشویم و بس. جادو با این

کارهای پیغمبر ﷺ و هر سخنی از سخنان او قانون و شریعت بشمار می‌آید. حتی این روایتها با قرآن که جادو را از پیغمبر ﷺ نفی کرده است برخورد دارد. (۱) قرآن همچون تهمتیه را که مشرکان ادعاء می‌کردند تکذیب می‌کند و دروغ می‌شمارد. (۲) بدین سبب این روایتها مردود است. . . . احادیث آحاد در کار عقیده معتبر بشمار نمی‌آید. مرجع و منبع قرآن است. تواتر شرط عمل به احادیث در اصول اعتقاد است. گذشته از این، این دو سوره در مکه نازل گردیده‌اند. این هم چیزی است که اصل و اساس روایتهای دیگر را سست می‌کند و از پایه ویران می‌سازد.

﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾.

و از شرّ حسود بدان گاه که حسد می‌ورزد.

حسادت یک انفعال روانی در برابر نعمتی است که خدا به برخی از بندگان خود داده است، و خواسته می‌شود آن نعمت از میان برود. حال، شخص حسود این انفعال روانی را دنبال کند با سعی و تلاش خود برای از میان بردن آن نعمت، به سبب کینه‌توزی و خشم و کینه که نسبت به صاحب نعمت دارد، یا به انفعال روانی بسنده کند. زیرا در این صورت احتمال دارد شرّ و بلائی به دنبال این انفعال روانی قرار بگیرد.

ما مجبوریم که از شدّت و حدّت نفی کردن چیزی بکاهیم که با آن آشنا نیستیم. در گستره این هستی رازها و اسراری است، و در روان انسان، و در دستگاه‌های

چنین سرشتی در مردمان تأثیر می‌گذارد، و در آنان احساسها و خیالهایی پدید می‌آورد که جادوگر پیام می‌دهد و آن را برمی‌انگیزد. . . . احساسها و خیالهایی که مردمان را به ترس و هراس می‌اندازد، و ایشان را به راهی می‌دارد و می‌برد که جادوگر آن را می‌خواهد. بدین اندازه اکتفاء می‌کنیم و بیش از این در باره سرشت جادو و در گره‌ها دمیدن سخن نمی‌گوئیم. . . . این هم شرّ و بلا است و باید از آن خود را در پناه خدا انداخت و بدو پناه جست، و در کنف حمایت و حفاظت او جای گرفت و آرامید.

روایت‌هایی نقل گردیده است - برخی صحیح و لیکن غیرمتواترند - مبنی بر این که لیبید پسر اعصم یهودی پیغمبر ﷺ را در مدینه جادو کرد. . . . گویا چند روزی، و گویا چند ماهی. . . . تا بدانجا که به نظر پیغمبر ﷺ چنین می‌رسید که با همسران خود نزدیکی زناشویی می‌کند، در صورتی که به نزد ایشان نمی‌رفته است و نزدیکی زناشویی نمی‌کرده است. این روایتی است. در روایت دیگری آمده است: تا بدانجا که به نظر پیغمبر ﷺ می‌آمد که کاری را کرده است در صورتی که آن را انجام نداده است. این دو سوره به عنوان دعا و نوشته برای پیغمبر خدا ﷺ نازل گردیده‌اند. وقتی که جادوی مورد نظر - همان گونه که در خواب دیده بود - در حق او انجام پذیرفت، این دو سوره را خواند و گره‌ها باز شدند، و بدی و بلا از او دور گردید.

اما این روایتها با اصل عصمت نبوی در کار و در تبلیغ مخالف هستند، و با اعتقادی نمی‌خوانند که هرکاری از

۱- نکا: اسراء/۴۷ و فرقان/۸ (مترجم)

۲- برای مصون و محفوظ ماندن انبیاء از سحر و جادو، مراجعه شود به: شعراء/۱۵۲ و ۱۸۵. (مترجم)

انداخت (۲) ...

خدا با مرحمت و لطفی که دارد پیغمبر خود ﷺ را و بعد از او امت او را رهنمود و رهنمون به پناه بردن بدو از دست این شرّها و بلاها می فرماید. قطعی و حتمی است اگر مردمان برابر رهنمود و رهنمون یزدان بدو پناه ببرند، بدیشان پناه می دهد، و آنان را به طور کلی و جزئی از این شرّها و بلاها می رهاند و در پناه خود می دارد.

بخاری با سندی که دارد، از عائشه - رضی الله عنها - روایت کرده است که گفته است: «پیغمبر ﷺ هر شب وقتی که به رختخواب خود می رفت، کف دستهایش را کنار همدیگر می آورد، سپس دو سوره: ﴿قل هو الله أحد...﴾ و ﴿قل: أعوذ برب الفلق...﴾ را می خواند و به کف دستهایش فوت می کرد و می دمید. آن گاه تا آنجا که می توانست دستهایش را بر بدنش می کشید و می مالید. نخست سر، سپس رخسار، آن گاه قسمت پیشین بدنش را دست می کشید و مسح می کرد... این کار را سه بار انجام می داد». اصحاب سنن این فرموده را این چنین روایت کرده اند...



۱- از جمله این رازهای ناگشوده سر به مهر، کارهای شگفت و شگرفی است که درواش، و مرتاضان هندی، و بت پرستان آفریقائی انجام می دهند. (مترجم)

۲- استاد شیخ محمّد عبده در تفسیر «الأنفائات فی العقید» و «خاسب إذا خبّد» رأی دیگری دارد. آن را در تفسیر جزء عم خود ذکر کرده است. بدان مراجعه شود. مرجع او همان گونه که قبلاً در سورة فیل گفتیم گرایش به مدرسه عقلانی برای تنگ کردن کمر بند غیبهات است.

بدن انسان، رازها و اسراری است که ما از آنها بسی خیریم، و تا به امروز از آن رازها و اسرار سردر نیاورده ایم و علت وقوع آنها را نمی دانیم... برای مثال: تلپاتی یا تماس از راه دور. در این کار ارتباطها میان اشخاص دور از همدیگر صورت می پذیرد، ارتباطهایی که شک و تردیدی در وقوع آنها نیست، چون اخبار در این زمینه متواتر، و آزمونهای مثبت زیادی در آن انجام گرفته است. هنوز که هنوز است علت و سبب وقوع تلپاتی با معلوماتی که در دست است روشن نگردیده است و ناشناخته مانده است. هیپنوتیزم یا خواب مغناطیسی نیز این چنین است. هیپنوتیزم امروزه به طور مکرر صورت می گیرد، و راز سرپوشیده ای است و چگونگی آن نامعلوم است... جدای از تلپاتی و هیپنوتیزم، رازهای زیادی در جهان و رازهای بسیاری در نفس انسان و در دستگاه های وجود بشر ناگشوده مانده است... (۱)

هرگاه حسود حسادت ورزد، و انفعال روانی معینی را متوجه شخص مورد حسادت نماید، نمی توان این متوجه ساختن را نفی کرد، به بهانه این که علم و دانش و ادوات امتحان ما به راز این تأثیر و چگونگی آن دسترسی پیدا نمی نماید و راز آن را کشف نمی کند. چه ما در این میدان جز مقدار اندکی نمی فهمیم و نمی دانیم، و این مقدار اندک هم اغلب تصادفی کشف و برملا می گردد، و بعد از آن به عنوان یک حقیقت واقعی پذیرفته می گردد.

در اینجا شرّ و بلائی است و باید از آن به یزدان پناه برد و پناه جست، و خویشتن را به جوار حمایت و عنایت او

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة ناس مکی و ۶ آیه است

سُورَةُ النَّاسِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾ مَلِكِ النَّاسِ ﴿٢﴾ إِلَهِ
 النَّاسِ ﴿٣﴾ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾ الَّذِي
 يُوسَسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾
 مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿٦﴾

بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان. به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (به حق) مردمان. از شرّ و سوسه‌گری که واپس می‌رود (اگر برای چیره شدن بر او، از خدا کمک بخواهی و خویشتن را در پناهِش داری). و سوسه‌گری است که در سینه‌های مردمان به و سوسه می‌پردازد (و ایشان را به سوی زشتی و گناه و ترک خوبیها و واجبات می‌خواند. در سینه‌های مردمانی) از جنّیها و انسانیها.

در این سوره به پروردگار مردمان پناه برده می‌شود، آن کسی که مالک و حاکم مردمان است. چیزی که از او پناه گرفته می‌شود شرّ و سوسه‌گری است که واپس می‌رود و واپس می‌کشد. و سوسه‌گری است که در سینه‌های مردمان به و سوسه می‌پردازد، در سینه‌های مردمانی از جنّیها و انسانیها.

پناه بردن به پروردگار مالک و حاکم و معبود، صفاتی از یزدان سبحان را در خود گرد می‌آورد و پیش چشم می‌دارد که شرّ را به طور عامّ، و شرّ و سوسه‌گری را که

واپس می‌رود به طور خاصّ، دفع و دور می‌گرداند. «رَبِّ»: به معنی پرورش‌دهنده و راهنما و سرپرست و پاسدار است. «مَلِكِ»: به معنی مالک حاکم متصرّف است. «إِلَهٍ»: به معنی والای چیره غالب است . . . در این صفات، حمایت و حفاظت از شرّی است که به سینه‌ها می‌خزد . . . سینه‌ها هم نمی‌دانند چگونه به دفع آن بکوشند، چون شرّ نهان و پنهان است.

خداوند پروردگار هر چیزی، و مالک و حاکم هر چیزی، و معبود هر چیزی است. ولیکن ذکر کردن مردمان به طور خاصّ در اینجا ایشان را بر آن می‌دارد احساس قربت و نزدیکی کنند در جایگاهی که جایگاه پناه بردن و حمایت طلبیدن است.

خداوند در پرتو مهر و محبّت خود پیغمبرش ﷺ را و امت او را رهنمود و رهنمون می‌سازد که بدو پناه ببرند و در جوار او خویشتن را در امن و امان دارند. معانی این صفات را به نظر آورند و با آنها از شرّی خود را حفظ کنند که پنهان و نهان می‌خزد، و آنان نمی‌توانند به دفع آن بکوشند و آن را از خود به دور دارند مگر با کمک و یاری پروردگار مالک و حاکم و معبود. این شرّ ایشان را فرامی‌گیرد از راهی و به گونه‌ای که به خود نمی‌آیند و متوجّه نمی‌گردند، و حساب و کتاب آن را نمی‌کنند و پیش چشم نمی‌دارند. و سوسه: صدای پنهان و نهان است. خُنُوس که مصدر «خَنَّاس» است به معنی پنهان شدن و برگشتن است. «خَنَّاس» کسی است که سرشت او چنان است که بسیار پنهان می‌شود و بسیار برمی‌گردد و بازی می‌گردد.

نصّ قرآنی نخستین صفتی که بیان می‌دارد عبارت است از:

﴿الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ﴾.

و سوسه‌گری که واپس می‌رود (اگر برای چیره شدن بر او، از خدا کمک بخواهی و خویشتن را در پناهِش داری).

و عمل و کار او را مشخص می‌کند و پیش چشم می‌دارد:

﴿الَّذِي يُسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾.

وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد (و ایشان را به سوی زشتی و گناه و ترک خویبها و واجبات می‌خواند).
آن گاه ماهیت او را معین و مشخص می‌نماید:
﴿مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾.
از جنّیها و انسانها.

این ترتیب در حسّ و شعور بیداری و هوشیاری برمی‌انگیزد و انسان را آگاه و هوشیار می‌گرداند تا حقیقت وسوسه‌گری شناخته شود که واپس می‌رود. این بیدارباش و هوشیارباش بعد از صفتی می‌آید که از او در آغاز سخن، ذکر گردیده است. همچنین این ترتیب بدان منظور است راه و شیوه‌ای ساخته و روشن گردد که شرّ او بدان تحقّق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد تا برای دفع آن یا پائیدن آن آمادگی پیدا شود.

نفس انسان وقتی که پس از این تشویق و ترغیب و هوشیارباش و بیدارباش می‌داند که وسوسه‌گری که واپس می‌رود در سینه‌های مردمان نهانی و پنهانی به وسوسه می‌پردازد، و او جنّ است و نهان است، و یا او از جنس مردمان است، مردمانی که بسان دسیسه‌بازی جنّیان در سینه‌های آدمیان به دسیسه‌بازی می‌پردازند، و بسان وسوسه‌شیاطین به وسوسه کردن دست می‌یازند... وقتی که نفس انسان متوجّه این گردید، خودش را آماده برای دفاع می‌سازد، در حالی که از کمینگاه و محلّ ورود و راه و روش وسوسه‌گران اطلاع پیدا کرده است!

نمی‌دانیم وسوسه کردن جنّیان چگونه انجام می‌گیرد و به اتمام می‌رسد. ولیکن آثار وسوسه جنّیان را در واقعیت نفسها و در واقعیت زندگی می‌یابیم، و می‌دانیم پیکار میان آدم و ابلیس از قدیم بوده است، و اهریمن آن جنگ را از دیرباز اعلان کرده است، جنگی که از نهاد شرّ موجود در وجودش برخاسته است، و از تکبر و حسادت و کینه‌توزی او در حقّ انسان بردمیده است و برجوشیده است! برای این پیکار از خدا کسب اجازه

کرده است و فرمان آن را خواسته است. یزدان سبحان هم برای حکمتی که خودش مصلحت می‌داند به اهریمن همچون اجازه‌ای را داده است. اما در این پیکار، یزدان انسان را بدون اسلحه رها نکرده است. بلکه سپری از ایمان برای او ترتیب داده است، و از یاد و ذکر خدا توشه‌ای برایش مهیا نموده است، و از پناه بردن و خود را به جوار قادر متعال انداختن اسلحه‌ای برایش ساخته است... هرگاه انسان از سپر و توشه و اسلحه خود غافل گردد در این صورت او است که سرزنش می‌گردد و لومه می‌شود.

از ابن عباس - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:
«الشَّيْطَانُ جَائِعٌ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى خَسَنَ، وَإِذَا عَقَلَ وَسُوسَ»^(۱).

«اهریمن بالای دل آدمیزاد چمباتمه زده است. هرگاه آدمیزاد به ذکر خداوند بزرگوار بپردازد اهریمن واپس می‌رود و به ترک او می‌گوید. و هرگاه آدمیزاد از خدا غافل گردد به وسوسه می‌پردازد».

ما انسانها از وسوسه‌های آدمیزادگان چیزهای زیادی سراغ داریم. چیزهائی را سراغ داریم که از وسوسه شیاطین شدیدتر و بدتر است!

رفیق بدی که به دسیسه شرّ می‌پردازد و آن را به دل رفیق خود و به عقل رفیق خود می‌اندازد، از راهی که و به گونه‌ای که حساب آن را نمی‌کند، و از راهی که و به گونه‌ای که آن را نمی‌پاید و مواظب آن نمی‌گردد، چون او را رفیق امین می‌داند! و سخن چینی که سخن را می‌آراید، و آن را می‌برد و می‌آورد، تا چنین جلوه‌گر می‌آید که سخن او حقّ آشکاری است و هیچ گونه شکّ و تردیدی در آن نمی‌ماند... فروشنده شهوati که از راه‌های غریزه وارد می‌شود و به گول زدن می‌پردازد، و چیزی او را نمی‌راند و به دفع آن

۱- بخاری آن را روایت کرده است و آن را از جمله احادیث معلق شمرده است.

نمی‌کوشد مگر بیداری دل و مدد خدا... دهها وسوسه‌گری که واپس می‌روند و دامها را می‌گسترند و آنها را می‌پوشانند و پنهان می‌گردانند، و با آنها از راه‌های نهان دلها به دلها داخل می‌شوند، راه‌های نهانی که می‌شناسند و سراغ دارند، یا آنها را جستجو می‌نمایند و پیدا می‌کنند... همچون آدمیزادگانی از جَنبِها شرورتر و بدترند و نهانی‌تر از آنان به دلها راه پیدا می‌کنند!

انسان از دفع وسوسه نهان ناتوان است. بدین خاطر خداوند انسان را به توشه و سپر و اسلحه‌اش در این پیکارِ هراس‌انگیز رهنمود و رهنمون می‌فرماید!

نگرش دیگری در میان است، نگرشی که دارای محتوا و معنای والائی در موصوف کردن وسوسه‌گر با صفت «خَنَاس» یعنی واپس‌رونده است... این صفت از یک سو بر نهان شدن و پنهان گردیدن وسوسه‌گر دلالت دارد. وسوسه‌گر نهان می‌شود و پنهان می‌گردد تا فرصت دست می‌دهد. آن وقت آهسته آهسته حرکت می‌کند و به وسوسه کردن می‌پردازد. ولی از دیگر سو پیام ضعف خود را به کسی می‌دهد که بیدار می‌شود و به نیرنگ او پی می‌برد، و راه‌های نفوذیِ سینه خود را می‌بندد. وسوسه‌گر - چه از جنبه‌ها باشد و چه از انسانها - وقتی که با او مبارزه و مقابله شود واپس می‌کشد، و از آنجا که آمده است برمی‌گردد، و سر به گریبان می‌نهد و مخفی می‌گردد و پنهان و نهان می‌شود. یا بدان‌گونه درمی‌آید که پیغمبر بزرگوار ﷺ در مثال دقیق خود آن را به تصویر کشیده است:

«فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى خَنْسًا، وَإِذَا غَفَلَ وَسَّوَسَ».

«هرگاه آدمیزاد به ذکر خداوند بزرگوار بپردازد اهریمن واپس می‌رود و به ترک او می‌گوید، و هرگاه آدمیزاد از خدا غافل گردد به وسوسه می‌پردازد».

این نگرش، دل را در رویارویی و مبارزه با وسوسه‌گر تقویت می‌کند و قوت می‌بخشد. چه او وسوسه‌گر است و در برابر توشه و ساز و برگ پیکار مؤمن، بس ضعیف است.

اما از ناحیه دیگری پیکار طولانی است و هرگز به نهایت نمی‌رسد. زیرا وسوسه‌گر پیوسته چمباتمه‌زننده و واپس‌رونده است و در کمین غفلت می‌نشیند. یک بار بیدار و هوشیار ماندن و بودن انسان را از بیدار و هوشیار ماندنها و بودنهای بی‌نیاز نمی‌گرداند... جنگ تا روز قیامت گاهی به نفع این و گاهی به نفع آن بر دوام است. همان‌گونه که قرآن مجید در موارد مختلفی آن را به تصویر کشیده است. از جمله این تصویر شگفت و شگرف در سورة اسراء است:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ، قَالَ: أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا؟ قَالَ: أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنْ أُوْخَرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتِكَ؟ لَنْ يَنْفَعَكَ إِلَّا قَلِيلًا. قَالَ: أَذْهَبَ فَنَنْتَعِبَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا. وَاسْتَغْفِرُ مَنْ اسْتَطَعْتُ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ، وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخِيَلِكَ وَرَجِلِكَ، وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ، وَعَدَهُمْ، وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ. وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾.

زمانی (را یاد آور شو) که ما به فرشتگان گفتیم: برای آدم کرنش کنید. فرشتگان جملگی کرنش کردند مگر ابلیس (که از جنیان بود و در میان فرشتگان قرار داشت. او که نمونه کامل استکبار بود) گفت: آیا برای کسی کرنش کنم که او را از گل آفریده‌ای؟ (من که از آتش، بهتر از آدم! عالی برای دانی چگونه تعظیم کند؟)، شیطان گفت: به من بگو که آیا این همان کسی است که او را بر من ترجیح و گرامی داشته‌ای؟! (جای تعجب است). اگر مرا تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او را همگی جز اندکی (با گمراهی) نابود می‌گردانم (و لکام وسوسه را به دهانشان می‌زنم و به جاده خطا و گناهشان می‌کشانم). خدا فرمود: برو! (تا روز رستاخیز به تو مهلت داده می‌شود و هرچه می‌خواهی بکن. آدمیزادگان از عقل و اراده برخوردارند) کسانی که از ایشان از تو پیروی کنند،

صورت باید دانست خیر و خوبی به نیروئی نسبت داده می‌شود که جز آن نیرو، نیروئی نیست. و به حقّ و حقیقتی نسبت داده می‌شود که حقّ و حقیقتی جز آن حقّ و حقیقت وجود ندارد. به پروردگار و مالک و معبود نسبت داده می‌شود. شرّ به وسوسه‌گر واپس‌رونده نسبت داده می‌شود. وسوسه‌گر واپس‌رونده‌ای که از رویاروئی ناتوان است، و هنگام رویاروئی واپس می‌کشد، و در برابر پناه بردن به خدا شکست می‌خورد...

این کامل‌ترین جهان‌بینی موجود در باره حقیقت خیر و خوبی و شرّ و بدی است. همچنین این برترین جهان‌بینی است، آن جهان‌بینی که دل را از شکست مصون و محفوظ می‌دارد، و آن را از نیرو و یقین و آرامش و اعتماد و اطمینان لبریز و سرشار می‌گرداند... حمد و سپاس در آغاز و انجام خدا را سزا است... تکیه بر او است، و توفیق در دست او است... از او مدد و یاری خواسته می‌شود و بس، و یار و یاور او است و بس...



بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى جزء سیام به پایان آمد.
و با به پایان آمدن آن، «فی ظلال القرآن»
پایان گرفت.



خدا را سپاس می‌گوییم که ترجمه تفسیر فی ظلال القرآن
پس از حدود دوازده سال، در تاریخ
۱۴۰۱/۱۰/۸۴ که چهارشنبه و روز عید قربان است
به اتمام رسید. اَلْحَمْدُ لِلَّهِ اَوَّلًا وَ اٰخِرًا
مصطفی خرم‌دل

دوزخ سزای شما (اهریمن و آنان) است و سزای فراوان و بی‌نقصانی است. و بترسان و خوار گردان با ندای (دعوت به معصیت و وسوسه) خود هرکسی از ایشان را که توانستی، و لشکر سواره و پیاده خود را بر سرشان بشوران و بتازان (و همه تلاش خویش را برای شکست دادن و گول زدن ایشان به کار گیر) و در اموال آنان (با تشویق و تحریکشان برای کسب آن از حرام و صرف آن در حرام) و در اولاد ایشان (با گول زدن اولیاء و رهنمود فرزندانشان به کفر و فساد در پرتو تربیت نادرستشان) شرکت جوی، و آنان را (به نبودن حساب و کتاب و بهشت و دوزخ، یا به شفاعت خدایان و بتان و بزرگواری خاندان و غیره) وعده بده (و بغریب)، و وعده شیطان به مردمان جز نیرنگ و گول نیست. بیگمان سلطه‌ای بر بندگان (مخلص و مؤمن) من نخواهی داشت، و همین کافی است که (ایشان در پناه خدایند و) پروردگارت حافظ و پشتیبان (این چنین بندگان) است.

این جهان‌بینی در باره پیکار و انگیزه‌های شرّ در آن - چه مستقیماً از طرف اهریمن، و چه از طرف کارگزاران آدمیزاد او - بیانگر این واقعیت است که انسان در این پیکار همیشه شکست نمی‌خورد و مغلوب نمی‌گردد. زیرا پروردگار و مالک و معبود او بر همه آفریدگان خود غالب و چیره است. هرچند به اهریمن اجازه جنگ عطاء فرموده است، اما زمام اختیار او را در دست دارد، و او را جز بر کسانی مسلط نمی‌گرداند که از پروردگار و مالک و معبودشان غافل می‌گردند. ولی کسانی که به یاد خدا هستند و به ذکر او می‌پردازند آنان از شرّ و بلا و انگیزه‌های نهان آن رها و ایمن هستند. در این